



سازمان انتشارات انجمن آثار ملی

رمی باستان

مَبَارِكَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَعَلَى الْمَاءِ

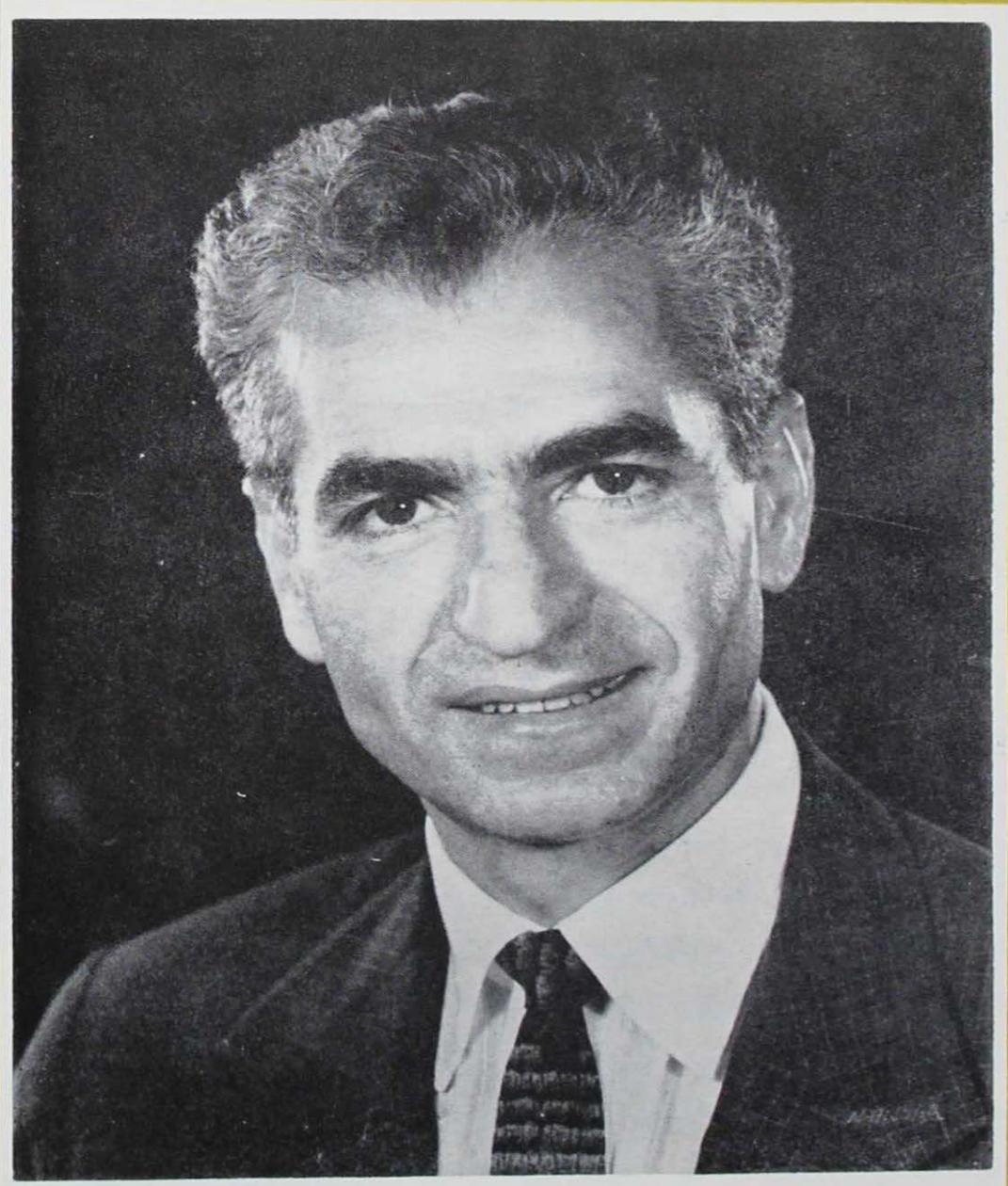
تألیف

دکتر حسین کوچان

بَرْصَانِي لَهُ رُومِي بَحْبُشْتَ آفْرِيدِيور

خَاقَانِي آزِخُوَانْ، خَاقَانِي آزِنْ

ص ۱۲۶



پیش‌گفتار

بنام پروردگار دادا و قو افا

بمنظور بزرگداشت مفاخر گذشته علمی و معنوی ایران و معرفی آثار باستانی و کوشش در راه حفظ و صیانت آنها که از دیر باز مورد دلستگی و علاقه فراوان ذات همایونی بوده است، و فرمانهای شاهانه در دو سال اخیر بافتخار وزارت محترم فرهنگ و هنر نموداری از عنایات خاص ملوکانه در طریق این خدمت مقدس بشمار می‌رود، انجمن آثار ملی هم تا آنجا که در خور امکان و توانایی خود دیده و می‌بیند برای تحقق یافتن جزئی از این هدف اساسی تلاش مینماید و امیدوار است بنوبه خویش سهمی هر اندازه ناچیز از اجرای فرمان مطاع رهبر عالیقدرا این مرزو بوم کهنسال را در زمینه احیای نام و آثار بزرگان و پاس حرمت اسناد هویت و روشن داشتن مدارک تاریخی سرزمین گرامی میهن نصیب داشته باشد.

شهر باستانی ری که میتوان آنرا بحق مادر طهران دانست علاوه بر اهمیت فراوانی که بر اثر موقع و وضع خاص خود در طول هزاران سال دارا گشته و کتاب حاضر بخشی از اطلاعات مربوط به آنرا حائز است، در نتیجه عظمت شگرف و توسعه روزافزون پایتحت بیش از پیش دستخوش تحولات گوناگون قرار گرفته و در نتیجه شایسته مراقبت روزافزون واقع شده است؛ چه در دنباله سوانح و پیش‌آمد های گذشته اکنون که از هرسوی آن کارهای عمرانی و آبادانی تازه رویخونی می‌رود طبعاً رعایت موقع و مقام بقایای موجود و اطلاع خاموش آن از ضروریات اولیه چنین ربع پهناوری خواهد بود؛ و در چنین صورت بدجهی است که معرفی و توضیح آثار و شواهد

باقیماندۀ این شهر کهنسال در وهله اول مناسبترین خدمت شایسته و عملی درباره آن تواند بود تا پیش از پایمالی بیشتر و محو افزونتر مدارک تمدن‌های چند هزار ساله آنجا لاقل نقشه محل و عکس و هر گونه اطلاعات و قرائن قابل ذکر درباره اهمیت ری باستانی گردآوری و تدوین گشته با اختیار علاقه‌مندان و فرزندان آینده این مرز و بوم گذارده شود.

آثار مکشوف از سینهٔ خاکهای شهر ری مانند ظروف سفالی متعلق به هزاره‌های پنجم و چهارم پیش از پیلاد گواهی میدهد که این محل از نخستین مراکز تمدن فلات ایران است (به صحائف و . ، کتاب حاضر مراجعه شود) . نام ری بصورت رگا در سنگ نبشته پیشون نموداراً همیت آن از دوران هخامنشی و ذکر رغه در اوستابعنوان شهر مقدس دلیل مقام معنوی آن در ایران باستان است؛ وستونها و گچبریها و ظروف مختلف عهد ساسانی که در ویرانه‌های ری بدست آورده زینت بخش موزه ایران باستان و بسیاری از موزه‌های بزرگ جهان کرده‌اند حکایت از ادامه و پیوستگی آبادانی ری تا دوران مصیبت خانمان‌سوز مغولی کند.

وجود آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم (ع) که بمحفوای حدیث شریف شأن زیارت آن با درک زیارت تربت سalar شهیدان در کربلا همپایه شناخته شده است؛ و مزار بسیاری از بزرگان دین و دانش، که در جوار آستانه نامبرده و بقاع متبرک دیگر ری در خوابگاه ابدی خفتۀ‌اند، براین شهر تاریخی مزیّت روحی افزونتر پخشیده بیش از پیش آنرا زیارتگاه دلها و دیده‌های صاحب نظران ساخته است.

کالبدسردار بزرگ، بنیان‌گذار ایران‌نوین و سر دودمان سلسله‌پهلوی، شاهنشاه فقید رضا شاه کبیر که در مجاورت مزار حضرت سیدالکریم مدفون گشته است عاملی دیگر بر آنچه درباره اهمیت تاریخی و معنوی خاک ری گفته شد می‌افزاید.

با توجه به آنچه مذکور افتاد میتوان دریافت که خدمت ارزنده مؤلف محترم کتاب حاضر یعنی ثمره هفده سال کار و کوشش علمی و ارزنده ایشان در راه تتبیع و تحقیق راجح به ری باستان تاچه اندایه کار پسندیده و در خسوس‌تایش است و

انجمن آثار ملی نهایت خرسندی را دارد که بدینوسیله به یکی از هدفهای دیرین خود، که چاپ و انتشار کتاب جامعی حاوی اطلاعات مربوط به شهر باستانی ری بود، نائل گردید.

امیدوار است جلد دوم کتاب، متضمن دنباله تحقیقات و بررسیهای عالمانه آقای دکتر حسین کریمان درهمین زمینه، نیز زودتر چاپ و با اختیار دانش پژوهان گذارده شود؛ و همچنین تألیفات سایر دانشمندان گرامی، که درباره آثار باستانی و ابنيه تاریخی نواحی دیگر ایران در دست تدوین است، بتدریج پایان پذیرد؛ و با چاپ هر کدام گامی در راه نیل بدین هدف دیرینه و اساسی کلیه علاقه مندان به مفاخر و یادگارهای پیشین این آب و خاک برداشته شود.

بِمَسِّنِيهِ وَ كَرَمِهِ

اسفند ماه ۱۳۴۵ شمسی

انجمن آثار ملی

يَا رَبِّنَا مَنْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ

وَلَا يُغْبِلَ دَارُ الْقَطْرِ هَمَانٌ

۱۸۷
رائین کربلائیہ

سَرْعَانْ

سُهْرکِنْ مَحْرَمَى کَدْ دَرَدَ مَسْتَ بَابَلْ وَمَنْوَا پَحَّلَوْمِى زَنْدَ ، وَبُرُوزْ كَارْ باْسْتَانْ بُزْكَرْمَى شَهْرَمَادَ ، وَدرْ
فُرْقَنْ خَيْرِيْنْ اَسْلَامَپَىزْ اَرْبَعَدَادْ هُجْمَرْنْ بِلَادْ شَمَارِى آمَدَ ، بُرُوزْ كَارَانْ اَخِيرَدَسْتَ تَعْدِيرْ جَانْ پَلْيُونْ
حَادَثَ شَدَكَهْ لَوْنَ آنْ بَهْ آبَادَانِي وَعَارَاتْ لِكَشْ وَصَوْرَهْ لِكَشْ وَسَاجِيفَعْ وَسَرَاهِيْكَافَحْ بَحْشَ
وَبَارَارَهْ مَعْبُورْ خَرْبَارَهْ اَهِيْ رَسُومَ وَأَطْلَالَ كَهْ وَبَارَمَدَهْ دَكَارَ قَبُورَهْ حَيْرَتَهْ كَدَهْ مَشَاهِيرَ جَالِ حَيْرَى فَرَحَشَمَهْ آهِ
سَهْكَ غَيْظَمَى کَهْ زَادَكَاهْ سَرَدَارَانِي هَجَوْنَ شَأْلَوْرَهْ وَجَهْرَامَ حَوْيَنْ دَهْشَنْهَهْ مَانَهْ مُحَمَّدَرَهْ كَيْما
وَأَمامَ فَخْرَهْ وَأَبُو الْفَتوْحَ بُودَ ، دَهْلِيَّهْ دُوسَهْ قَرَنْ خَيْرَصَوْرَتَهْ يَهْ خَرْدَارَضَافَاتَ طَهْرانَ ؛ آمِدَيْمَ شَاهْرَهْ عَيْدَهْ

و آگر جای بجا بی آثاری از آبادی آن عهد مشکوک است مردمون بجهی از بقاع تبرک و مالک مقدس بودند.

از سی و اندسان بازیتین چندرگابا میش توجهی معطوف شد و دوباره نام شکری بخود گزت.

حضرت کفر کل بر سست و آبادان آن پیرود و آن پیریسته جان آثاری از حیا مشهود قاد.

نیکار زده آزادان جوانی که کافی قصد زیارت مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم و بایتیت لمح و

دید ان آثار بار مانده از روی کار بستان بدان حدود می رفت، ارزوی کرد که وی را فتحی دست داشته باشد

تا دریاچه این شکر که هن تحقیقی کند و بقدر وسخ و ایکان اخبار آن دیار را از تصاعیف گذشت و آثار بر جای

مانده از رسم و احلال بیرون کشید و این بابت شایعی هر کس آورد، تا هم با انجام و اذن این همراهی این شرک

کرد و زکاری از اهانت بدل داشتی شماری فستهای خوش بودند آید، و هم بدین مناسبت کامل طهیران کردند

بحی کوچک از ری شماری آمد و گل کرد و شود.

از این رواههان مان باز شنیدن تمام میان طلب دست و دست و کاریں محبت زد و آنچه از لولغا

موده خان فجرانی نویسان قدیم و جدید ایران و عرب و یونان و نیز شرق شناسان - که نام و مخصوصاً کمال اینها

در پایان صحبت دومن کتاب خواهد آمد - می شناخت بجز بجز و مطلع آورده، و سایر این از عشر خبری را

برسران نخست و حکم «*بِأَنَّ الْفَلَقَ أَيَّاً يَعْبُدُونَ*» مطابق تعریق را آن بابت از خلاف صحائف و فاهر

هفت

بیرون کشید، و ارجح تلقین و مفایس آن خبر از روایات کرد آمده، بعد علی‌محمدی منع هوانی نهاده است
مشهد دری و حوزه طيزان جست و جو شخص غور و آثار بر جای مانده و باز بید مکرر داشتارین آثار محل و
طیون صوص شایی چونسته ایکی با آنها، زرم رکش چراهای شایی این سرمهین کنی اکرد آورده، و همانند
کیم‌هک پیله بلوری کی کل پاشکی را نخست خود کرده و خرده است آن را دهنده ایکنسته و منع پالنده باشد بقرار
حلن را درد، با صبر و تناول خوست دای غام معدودین فراین - که هر یکی بماند خرده است آن پذیره نمی‌گیرد.

هر کسیک از یوایخ آمکن و بُلداَن جَسَبِه و کُنْ هُولقان مُعْتَصِيَّه مان مسکان اسباب علی دیگر شد
خاص مسحود است پچاپله در تاریخ بعد از حظیبت قیام و زین اغی حوال جال ارباب آهادیت دیگر فرمود
شیخ رسپسنه و قصباته و تاریخ بخت رای رسپی بیان آمکن و تاریخ سیستان میر و هجرجان آخبار
ملوک و حکام و امراء و تاریخ حقیق فرماندا بخت اندیشم پصلی با او است و معتبرین قیاس است دیگر نسبتی
ارین باغه هست بنگاهه دیر و این تاریف میر بسط این مطالب بجز فیلی رئی مخطوط بوده است و بدلا
سبب که آنکه این محبتیم یعنی خشت نگلته او بازاره و دروازه ها و خانه ها بر سکان مساجد و مدارس و کار اسلام
و قلعه و مصالح و مقابر و هر چیزی که جایی آنها دیگر نمی شوند رئی مسحود است و این مجموع انجام

آن شکر و نشسته با علکه شنیده همیشه آنار موجود در محل و برجپسرین قرائین شواهد موجود باید گیر است.

ازین تحقیق باشگاه این باخشنده محل سیاری ازین اماکن مکت یافت چنانکه پیش از زوئی چه در کتب داشته

موجود دیدیم و چه در آثار ترقی شناسان بدرین صورت هیچکیش ازین اماکن محال نبوده بیامده است این

روز است که این بابت بعقول میری پژوه است بخلاف تپنگیات است از تهابان شخصی کرد.

دموازه بی که با وجود لوشیز قراؤن محل بالتفه دین اماکن برگزارند معلوم نشد و یا مطلبی محفل برگدید و ناچار می شود

بعنین اباد است ترکیش «کویا» و «ظاهره» و «محمل» مصادر شناخته.

درجست و جو و یافتن و بنت دادن شناخته اماکن نیم کر ساییان از خواست و واقعیت اینجی بخول

آن می کردیده و پسید از ردن انجی اماکن شناختن آنها مکول بوده همچون قلعه طبرگ اجماع مکت شده بجا

دکنی بد خوارالدوله وغیره تحقیق پیشتری فرهاد شاهزاده مری افامه شده است.

تکمیلت نظر بود او را بختی که بعد انسداد در این مکور خاص اماکن از برآورده هنگامی قوف کامل شد

که کلیات از بخت اماکن بکردند نظر باشد، زیرا اخبار شهر کشیده مویدهم و در صحیح تپنگین بکید گیر مشت آنچه

روایات مربوط به چهل نی تاییکه برای اخبار محل است جیلا باد و شارع ستار بمان و شناخته قنات

شجاع نصر اباد شان و همه آنچه محل است نصر اباد، و اخبار از که کو رد باب خانه ایان هرمان مویده و جو محل است

و در آزادی مهران «راهنمایی» داشت، و نیز سوابه و قرائی محل فلسفه طبرک شکمی و یا قلن محل مسجد عینی
و برخیش فیاض است بسیار از مواد دیگر.

در دل هر فصل نقش بسیار متنوع علمای بیوی معتقد و تصاریف مناسب بکتاب ضم شده ای خود
مهم جایز است ایصالح کردند است.

دستالب منقول از باب احترام یعنی باب ایجاد علمی موقوفان مصنفان اصراری عام فوت که به جایه آمد
مروج باز کصفحته فاطرا شارت و دیرد پیش مراد عین آغاز است بدین کثیرین تبدیل و تغیر نقل کرید و همچنان
بنیان گذاشت تا ز استناد مبنای معتقد داعم دارد ای غیر مسند احترام شد.

دین مقام برخود فریضتی شناسد که :

نحوه از خضرت علامه بحری و ایشان رفعت ایشان فضیلت پرورد استاد «مفتی» که با
رویی بزرگ مشیکی خاص آنچه است پاره ای کتب نفیس کنایه ای خوش ای بی دین خاستیار من کند و قرار
و دی اجل بحق ایشکلات کتاب ارشاد و اهتمام پوچیست فرمودند اضمیم دل پرسکند.

دیگر از پاره ای بند کار تیکت دوست داشتند که اعماق ای «وودز» (John E. Woods) ایضاً

دانشگاهی ایران حق شنید.

در پایان این مقاله بجزیفیت این متن از اعراف اردکه بی شجاعه این تاریخ از عرش و خط مصوّن نگذشت

لکن کرم ذات است از سندان شجاعه بین اشظا را در که براین لغتیست اخطا یادی عضو پوشید و با آن کار آن موارد

بردهی منت کنار مودین میگیرد از مقولاتی ای مفاهیم این آیت کریم پس از اینکه :

«بِوَكَابِيْنِ عَنِ الدِّرْلَوْ جَدَّوْلِ فِيْلِ حَيْلَهِ كَفَاكِثِنِ».

مشتمل کنم کما هست از زیرین محتوای و پنج بحیری شمسی

مشتمل
مشتمل

(خطوط نستعلیق و تعلیق و شکسته و ثلث و نسخ کتاب همه از مؤلف است)

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
یک	پیش گفتار
پنج	سر آغاز
	مقدمه :
۱	تعریف
۲	تاریخهای از سیان رفتہ ری
۳	تاریخ ابوسعید آبی در باب ری
۵	تاریخ شیخ منتجب الدین در باب ری

باب اول

فصل اول

۸	محل شهر ری در جلگه ری
۱۶	بنای نخستین شهر چگونه و با چه نقشه‌ای بود
۱۷	پهناوری و بزرگی ری
۲۱	۱- پیش از اسلام
۲۱	۲- پس از اسلام
۲۳	حدود ری بقیاس آبادیهای کنونی
۲۳	نقشه شهر
۲۳	اختلاف اقوال در باب مکان ری

ری در زمانهای تاریخی بکدامین بخش ایران وابسته بوده است
 منابع ذکر ری جزء اعمال ماد و جبال
 ماد همان سرزمین جبال است
 سرزمین جبال را قهستان و عراق نیز می نامیده اند
 آنچه در سبب تسمیه این نامها گفته اند :

- | | |
|---------------------------------------------------------------|----|
| الف - ماد | ۳۶ |
| ب - جبال | ۳۷ |
| ج - قهستان | ۳۷ |
| د - عراق | ۳۷ |
| ه - عراق عجم | ۳۸ |
| قدیمترین جای که از ماد ذکری رفته است | |
| ماد اصلی و تقسیمات بعدی آن | ۴۳ |
| حدود سرزمین ماد | ۴۴ |
| تطوّر لفظ ماد در اعصار مختلف از دیرباز تا کنون | |
| آبادیهایی که نام آنها را از لفظ ماد مشتق دانسته اند | |

فصل دوم

ذکر ری در کتب مقدم و منابع باستانی :

- | | |
|-----------------------|----|
| الف - تورات | ۴۹ |
| توبیت | ۵۰ |
| ژودیت | ۵۷ |
| ب - اوستا | ۶۲ |

صفحة

موضوع

ج - بیستون	۶۰
نامهایی که از دیر باز بر ری اطلاق گردیده است :	
۱- پیش از اسلام	۶۷
۲- دوران اسلامی	۶۸
سبب تسمیه این نامها	۶۹
۳- ری و راز	۷۲
۴- اورپا (اروپا) یا اورپس	۷۰
۵- ارشکیه	۷۶
۶- ری	۷۸
۷- ری اردشیر ، رام اردشیر ، ری شهر	۷۸
۸- رام فیروز	۷۹
۹- محمدیه	۸۰
نسبت ری	۸۳

فصل سیزدهم

موقع جغرافیایی ری	۸۰
طول جغرافیایی ری	۸۶
عرض جغرافیایی ری	۸۸
مسافت میان ری و پارهای از شهرهای بزرگ بزعم بیشینیان	۸۹
طالع ری	۹۰
ری از اقلیم چهارم است	۹۱
آب و هوای ری	۹۴

فصل چهارم

مردم ری :

- الف - نژاد و قبائل
۱۰۱
- ب - شماره جمعیت
۱۰۴

فصل پنجم

پایه ارجمندی مقام و احترام و اعتبار ری :

پیش از اسلام :

- ۱- نزد مغان و زردهشتیان
۱۰۹
- ۲- نزد یهودیان و مسیحیان
۱۰۹

در عهده اسلامی :

- الف - حدیث در مدح ری
۱۱۰
- ب - حدیث در ذمّ ری
۱۱۱
- علی لَه ذمّ ری را سبب آمده
۱۱۲
- سخنان ارباب تصانیف :

- الف - در مدح ری
۱۱۵
- ری عروس دنیا بوده است
۱۱۷
- ری از امپراتوریان بوده است
۱۱۸
- سنچش عظمت ری با پاره‌ای از شهرهای بزرگ :

- ۱- ری و همدان در قرون قبل از اسلام و پس از آن
۱۱۹
- ۲- ری و بغداد و نیشابور
۱۱۹
- ۳- ری و اصفهان
۱۲۰
- سخن هارون الرشید در باب ری
۱۲۱

ڦڻل شش

نهرها و کاریز های ری :

- ۱- نهر سورین یا روده (= چشمۀ علی فعلی) ۱۳۰

کراحت شیعه از رود سورین بنابقول ابودلف ۱۳۰

این کراحت بسبب شستن تیغی در این نهر بوده که یحیی بن زید(ع) را
با آن کشتند ۱۳۳

وجه تسمیه سورین ۱۳۷

تصویر فتحعلی شاه بر بالای صخرۀ سورین ۱۴۲

۲- رود جیلانی یا گیلانی ۱۴۳

وجه تسمیه ۱۴۴

جیلانی همان نهر موسی است ۱۴۵

۳- قناۀ شبهی یا شاهی ۱۴۷

۴- قناۀ نصر آباد ۱۴۸

۵- قناۀ عبدالوهاب ۱۵۰

۶- قناۀ قرشی ۱۵۰

فصل دنیا

- فتح ری بدست مسلمانان ۱۵۲
صورت امان نامه نعیم بن مقرن ۱۵۴
خراب کردن نعیم ری قدیم را و احداث ری جدید ۱۵۵

صفحه	موضوع
------	-------

- اختلاف قول در باب فاتح ری
156
حکم فقهی فتح ری در باب مقام پیروان اوستا
161

فصل هشتم

بهنه شهر ری بهنگام آبادی :

- الف - تحوّل مکان ری در طول زمان
167
ب - نوسعه ری، وبخشهای سه گانه آن بعهد اسلامی
172
۱- مدینه داخله یا شارستان
173
۲- مدینه خارجه یا فصیل یا کهندژ
177
محل فصیل
179
۳- ریض یا بازار
182

فصل نهم

اماکن عمده ری :

- قصیده ابن کربویه
184
الف - محله های ری
188
۱- محله باطان
190
۲- محله پلانگران
191
۳- محله جیلا باد یا گیلا باد
191
۴- محله در رشقان
192
۵- محله در شهرستان
193
۶- محله در عابس
194
۷- محله در کناده
194

صفحه	موضوع
	۸- محله در مصلحگاه
۹	- محله دروازه آهنین
۱۰	. - محله دروازه جاروب بندان
۱۱	۱۱- محله دیرینه قُبَّة
۱۲	۱۲- محله روده
۱۳	۱۳- محله رویان
۱۴	۱۴- محله زامهران
۱۵	۱۵- محله زعفران جای
۱۶	۱۶- محله ساربانان
۱۷	۱۷- محله سرای ایالت
۱۸	۱۸- محله سینرین
۱۹	۱۹- محله شافعیه
۲۰	۲۰- محله فخرآباد
۲۱	۲۱- محله فلیسان یا بلیسان
۲۲	۲۲- محله کلاهدوزان
۲۳	۲۳- کوی اصفهانیان
۲۴	۲۴- کوی فیروزه
۲۵	۲۵- محله مهدی آباد
۲۶	۲۶- محله ناهک
۲۷	۲۷- محله نصرآباد
	برخی اماکن دیگر :
۱	۱- مشهاد امیر المؤمنین
۲	۲- سرداب

صفحه

موضوع

ب - بازار ها :	۲۱۴
۱ - بازار باب الجبل	۲۱۵
۲ - بازار باب سین	۲۱۶
۳ - بازار باب هشام	۲۱۶
۴ - بازار بلیسان	۲۱۶
۵ - چهارسوق یا چهار بازار ری	۲۱۷
۶ - بازار دهک نو	۲۱۹
۷ - بازار روده	۲۱۹
۸ - بازار ساربانان	۲۲۲
۹ - بازار نرسه (نارمک)	۲۲۶
۱۰ - بازار نصرآباد	۲۲۶
ج - کوچه ها و شوارع	۲۲۷
۱ - کوچه حنظله	۲۲۸
۲ - کوچه دینار	۲۲۸
۳ - کوچه ساسان	۲۲۸
۴ - سکّة الموالى	۲۲۹
۵ - کوچه صوفی	۲۳۰
شوارع	۲۳۱
شارع سُر	۲۳۱
د - دروازه های ری	۲۳۶
۱ - دروازه آهنین	۲۳۷
۲ - دروازه باطان	۲۳۷
۳ - دروازه بلیسان	۲۳۸

موضوع

صفحة

٤- دروازه جاروب بندان	٢٣٨
٥- بابالحرب	٢٣٩
٦- دروازه حنظله	٢٣٩
٧- دروازه خراسان	٢٣٩
٨- دروازه دولاب	٢٤٠
٩- دررأسالروده	٢٤١
١٠- درشقان يا درشكان	٢٤١
١١- درزامهران	٢٤١
١٢- باب سين يا بابالصين (دروازه چین)	٢٤١
١٣- بابالطبريين	٢٤٣
٤- درعابس	٢٤٣
١٥- درعثاب	٢٤٧
٦- درکناده	٢٤٧
٧- دروازه کوهکین	٢٤٨
٨- بابالمدينه يا درشهرستان	٢٤٨
٩- درمصلحگاه	٢٤٩
رى از روزگار باستان تا پایان عهد آبادى قرارگاه سپاه بود	٢٥٥
٢٠- دروازه هشام	٢٦١
شرح باطان، ووجه تسمیه، ومحل آن.	٢٦٤
شرح بلیسان، واینکه منسوب به بلاش است، ومحل آن.	٢٧٢
شرح دز رشكان، واشارتی باينکه در اصل دز ارشكان منسوب باشكانيان بوده است، ونيز دز رشكان در روی کوه واقع ميان دو کارخانه گايسيرين وسيمان قرارداشته و باشتباها آنجا	

صفحه

موضوع

راطبرک گویند؛ واين محل اقامتگاه اشکانيان بوده	۲۸۳
اشارتى باينكه كتبه ساساني محتملاً از بهرام چوينه و تصوير ويست، وچون چند ما هي بيشه پادشاهي نكرد تصويرش	
ناتمام ماند	۳۰۱
شرح دروازه مهران، و ذكر اينكه دروازه مهران منسوب بخاندان مهران بوده است، و بهرام چوينه از آن	
خاندان است	۳۰۳
شاپور رازى از خاندان مهران	۳۰۸
بهرام چوينه از خاندان مهران	۳۱۰
بازگشت بد کر نقش ناتمام رى (كه گوبا از بهرام چوينه است)	۳۱۳
سامانيان از نسل بهرام چوينه اند	۳۱۶
محل دوازه مهران	۳۱۷
محل اقامت خاندان مهران در رى	۳۱۷
۵- مساجد و مصللى	۳۱۹
۱- نخستين مسجد رى	۳۲۱
۲- جامع مهدى يا جامع عتيق	۳۲۱
محل مسجد جامع مهدى در پهنه فعلى رى	۳۲۳
۳- جامع روده	۳۲۶
۴- جامع سرهنگ ساوتکين يا جامع جاديد	۳۲۶
۵- جامع طغrel سلجوقي	۳۲۷
۶- مسجد عبدالرحمن نيشابوري	۳۲۸
۷- مسجد حنظله	۳۲۸
۸- مسجد الشجرة	۳۲۸

بیست و یک

صفحه	موضوع
۳۲۹	۹- مسجدالغیری . .
۳۲۹	۱۰- مصلای ری . .

فصل دهم

خانه ها و پارهای اماکن دیگر ری :

۳۳۲	۱- خانه ها
۳۳۲	خانه هارا با گل و خشت می ساخته اند
۳۳۳	خانه ها را زیر زمین می ساخته اند
۳۳۶	۲- حمامها
۳۳۷	۳- کاروانسراها
۳۳۸	۴- کتابخانه
۳۳۸	۵- میدان بیوه فروشان
۳۳۹	۶- مقام مکتفی
۳۳۹	۷- طاق تاجکی
۳۳۹	۸- دارالخارج
۳۴۰	۹ و ۱۰- باغهای داخل و خارج شهر
۳۴۰	باغ شوربا و سرای اینانج
۳۴۰	ضیاع اسحق بن یحیی بن معاذ، و ضیاع ابی عباد ثابت بن یحیی
۳۴۱	کاتب مأمون
۳۴۱	جوسق عمر بن العلاء

فصل یازدهم

برخی از بناهای تاریخی و خانه های رجال :

۳۴۲	۱- پقاپای آتشکده ری
-----------------------------	-------------------------------

ذکر دو از دهیم

مضافات و مقابر :

- الف - گورستان ری و دستور ونדיاد در باب اموات ۳۶۶

گور شاهان در ری ۳۷۸

اشتباهی بزرگ در تاریخ طبری و بلعمی در باب قباد ۳۷۹

ب - مزار رجال و شخصیتهای مذهبی :

 - ۱- زیارتگاههای ری ۳۸۳
 - ۲- مدفن حضرت عبدالعظیم ۳۸۴
 - آرامگاه اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر در جنب حرم ۳۹۰
 - ۳- امامزاده حمزه ۳۹۵
 - ۴- امامزاده طاهر ۳۹۷
 - ۵- امامزاده عبدالله ۳۹۸

موضوع

صفحه

۶- بی بی شهربانو و اشارتی به مجموع بودن آن بقعت	۴۰۳
۷- بی بی زیبد و بیان اینکه وی دختر امام نیست، و ظاهراً زیبد زن ملکشاه سلجوقی و مادر برکیارق است که در	
ری مدفون است	۴۱۶
۸- ابن بابویه	۴۲۴
۹- بقعه جوانمرد قصّاب	۴۲۶
۱۰- بقعه ابوالفتوح رازی	۴۲۹
۱۱- بقعه ابراهیم خواص	۴۳۰
۱۲- گورخانه محمد بن حسن شیبانی و هشام بن عبدالله رازی .	۴۳۴
۱۴- مدفن کسائی	۴۳۸
۱۵- بقعه فزاری منجم	۴۴۳
۱۶- تربت ابوالمظفر خجندی	۴۴۴
ج- گورخانه رجال تاریخی و دخمه گبرها	۴۴۰
۱- گنبد مرداویج زیاری ورکن الدوله	۴۴۵
ذکر گورخانه های آل بابویه	۴۴۷
۲- گنبد فخر الدوله	۴۵۱
گور مجد الدوله و پایان کار وی	۴۵۰
۳- برج طغرل	۴۵۹
۴- گنبد اینانج	۴۶۷
آثار نقاره خانه به شاهان آل بابویه تعلق ندارد.	۴۷۵
۵- استودان بزرگومید بر فراز نقاره خانه	۴۷۷
۶- دخمه گبرها یا قلعه گبرها	۴۷۹

فصل هیزدهم

قلعه طبرک	۴۸۱
آیا طبر بمعنی کوه است، و ذکر شواهدی در این باب	۴۸۱
محل قلعه طبرک	۴۸۷
طبرک تنها نام قلعه معروف و تپه آن نبوده است	۴۹۸
بنیان گذار قلعه طبرک کیست؟	۵۰۳
طبرک و حوادث ری	۵۰۹
خرابی طبرک	۵۱۳

فصل چهاردهم

دزهای دیگر ری :

۱- باطان	۵۱۷
۲- بلیسان	۵۱۷
۳- رشکان	۵۱۷
۴- عابس	۵۱۷
۵- حصن زینبدی	۵۱۷
۶- قلعه فرخان بن زینبدی	۵۲۱
۷ و ۸- قلعه کنده کوه و سرچاهان	۵۲۴

فصل پانزدهم

فرهنگ و مدارس و کتابخانها :

الف - فرهنگ ری	۵۲۶
ب - مدارس	۵۳۰

صفحه	موضوع
۵۳۱	۱- مدرسهٔ ابوالفتوح
۵۳۱	۲- مدرسهٔ سید تاج الدین
۵۳۱	۳- مدرسهٔ حسکا بابویه
۵۳۲	۴- مدرسهٔ شیخ حیلار مکتّبی
۵۳۳	۵- خانقاہ امیر اقبالی
۵۳۳	۶- خانقاہ ریان
۵۳۳	۷- خانقاہ خواجہ شرف مرادی
۵۳۴	۸- خانقاہ علی عصّار
۵۳۴	۹- مدرسهٔ رشید رازی
۵۳۴	۱۰- مدرسهٔ شاه غازی
۵۳۶	۱۱- مدرسهٔ خواجہ شرف مرادی
۵۳۶	۱۲- مدرسهٔ خواجہ عبدالجبار مفید
۵۳۷	۱۳- مادرسهٔ عبدالجلیل رازی، صاحب النقض
۵۳۹	۱۴- مدرسهٔ فقیه علی جاستی
۵۳۹	۱۵- مدرسهٔ کوی فیروزه
۵۴۰	۱۶- مدرسهٔ سلطان محمد
۵۴۰	۱۷- مدرسهٔ محمد بن قطب الدین راوندی
۵۴۱	۱۸- مدرسهٔ وزانیان
۵۴۲	۱۹- مدارس زیدیان
۵۴۳	۲۰- مدرسه‌های دیگر
۵۴۳	ج- کتابخانه‌های ری
۵۴۳	۲۱- کتابخانهٔ صاحب عبّاد
۵۴۸	محل کتابخانه

- ۲- کتابخانه شرف الدین محمد
- ۳- کتابخانه مدرسه رشید رازی
- ۴- کتابخانه مدرسه شاه غاری

فصل شانزدهم

اقتصاد ری :

- الف - تجارت
- ب - معادن ری
- ج - صنعت و هنر
- ۱- سفال سازی
- ۲- مصنوعات فلزی و شیشه‌ای
- ۳- پارچه بافی
- ۴- ساختن ظروف و افزارهای چوبی
- ۵- بعماری
- ۶- موسیقی
- ۷- محصولات ری
- ۸- غلات
- ۹- پنبه
- ۱۰- بیوه
- ۱۱- نوشابه
- ۱۲- زعفران
- ۱۳- لبنیات
- ۱۴- گُل

بیست و هفت

صفحه	موضوع
۵۹۲	و - خراج و حقوق دیوانی ری.
۵۹۴	ز - نقود و مسکوکات و اوزان
۵۹۴	نقد
۵۹۰	سکّه مضروب بفرمان حضرت امام رضا (ع) در ری.
۵۹۸	اوزان.

فصل هفدهم

برخی از اوصاف و خصایص مردم ری :

۶۰۰	۱- فضیلت مردم ری
۶۰۱	۲- رذیلت مردم ری
۶۰۳	۳- زی مردم ری
۶۰۳	۴- رنگ پوست مردم ری
۶۰۳	۵- زبان مردم ری
۶۱۱	لهجه اصلی مردم طهران
۶۱۲	۶- لباس باستانی مردم ری
۶۱۷	۷- مقام زن در اجتماع عهده اشکانیان (که ری را بدانان نسبتی خاص بوده)
۶۲۲	فهرست عام کتاب
۶۲۳	۱- فهرست آیات قرآن کریم
۶۲۴	۲- فهرست احادیث
۶۲۵	۳- فهرست پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات مربوط به ادیان، که در این کتاب تعریفی از آنها شده است
۶۲۶	۴- فهرست صدور ایات عربی
۶۳۰	۵- فهرست صدور ایات فارسی

صفحة	موضوع
۶۳۷	۶- فهرست مذاهب و فرق دینی
۶۴۰	۷- فهرست اعلام رجال و طوايف
۶۸۵	۸- فهرست بلدان و اماکن
۷۲۸	۹- فهرست اسامی کتب
۷۵۰	استدرآکات و اضافات و تصحیحات

فهرست نقشه ها و عکس های هوایی و تصاویر

موضوع

صفحه

نقشه دز رشکان ترسیم کرپرتر	۲۹۱
عکس هواپی محل فعلی دز رشکان	۲۹۲
بقایای آثار دز رشکان	۲۹۳
نقش عهد ساسانی	۳۰۲
تصویر فتحعلی شاه در کوه رشکان یا سُرسره	۳۰۲
عکس هواپی محل کنونی دروازه و کوی زامهران	۳۱۸
آتشکده ری	۳۴۳
قسمتی از بنای آتشکده	۳۴۴
عکس هواپی خرابه خانه صاحب عباد	۳۵۸
دخمه یا استودانهای عهد ساسانی	۳۶۸
مقبره یک تن اشکانی	۳۷۰
مقبره عمومی اشکانی	۳۷۰
بناهای سنگ و گچ مقابر قرون اول اسلامی در ری	۳۷۵
عکس هواپی کوهستان ری یا گورستان باستانی آن	۳۸۲
نقشه مدفن شخصیتهای بزرگ اسلامی در ری	۳۸۳
آرامگاه حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه	۳۹۳
صندوق خاتم مرقد حضرت عبدالعظیم	۳۹۳
آرامگاه اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر	۳۹۴
بقعه امامزاده عبدالله	۴۰۰
میرزا آقاخان نوری صدراعظم و فرزندش میرزا کاظم خان	۴۰۳
بقعه بی بی شهربانو	۴۰۴
صلع شمالی صندوق مرقد بی بی شهربانو	۴۱۵
بقعه بی بی زیله	۴۱۶

موضوع

صفحه

باقعه شیخ صدوق	۴۲۴
باقعه جوانمرد قصاب	۴۲۷
آثار و بقاویای بنایی که ظاهرآ گور ابراهیم خواص است	۴۳۲
آثار تپه گبری یا آرامگاه سرداویج	۴۴۹
باروی شرقی ری برین	۴۰۳
برج از میان رفته ری (ظ : گنبد فخرالدوله)	۴۰۸
صفحه‌ای از روزنامه شرف	۴۶۲
برج طغل پیش از تعمیر و پس از آن	۴۶۳
آثار گور اینانچ در نقاره خانه	۴۶۹
استودان بزرگوبید بر فراز طبرک	۴۷۸
دخمه گبرها	۴۷۹
عکس هوایی کوه طبرک	۴۸۹
پاره آجرهای کهنه و کلوخهای گچ و خاک قلعه طبرک	۴۹۲
بقایای بنایی قدیمی که دارای چند چاه است و ظاهرآ به قلعه سرچاهان می‌ماند	۵۲۰
کاسه رنگین با امضای عبداللطیف	۰۰۹
کوزه گرد نیلی با نقش بر جسته طلابی	۰۶۲
کاسه منقش مینایی	۰۶۳
خمرة نیلی با نقش سیاه	۰۶۴
کوزه نیلی طاووسی منقش رنگارنگ	۰۶۵
کوزه نقش بر جسته نیلی	۰۶۶
مجسمه گاو میشن	۰۶۸
پیه سوز سفالین	۰۶۸

موضع

صفحه



موضوع این کتاب ری باستان است، له از جهات مختلف جغرافیایی و مذهبی و تاریخی آن سخن می‌رود.

این تألیف مشتمل است بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه، له در دو مجلد فراهم آمده؛ مقدمه و باب اول به مجلد اول، و سه باب دیگر و خاتمه به مجلد دوم اختصاص دارد.

مقدمه بخشی است مختصر، در باب دو تاریخ از میان رفتہ ری. باب اول در هفده فصل در جغرافیای ری، و باب دوم در دو فصل در مذهب ری، و باب سوم در شش فصل در تاریخ ری، و باب چهارم در دو فصل در اسمی دیه‌ها و روستاهای ری تنظیم گردیده است، و خاتمه تحقیقی است در این باب له «البرز»، بزمانهای پیشین بر کوه قاف اطلاق داشته است. و سورخان و جغرافی دانان ایران و عرب، تا آنجا که به تحقیق پیوسته، هیچگاه نوہ دماوند، واقع در شمال ری، و فروع آنرا بدین نام نخوانده‌اند.

مُفْلِحَةٌ

تاریخ‌های از میان رفته‌ری - از شاخه‌های تاریخ عمومی یکی نیز، تاریخ بلدان و اماکن است؛ چنانکه در میان شهرهای معتبر اسلامی کمتر شهری است که آن را تاریخی مستقل نباشد، بل پاره‌ای از آنها را تواریخی متعدد است، همانند بغداد، دمشق، حلب، بصره، آنوفه، مرو، بخارا، نیشاپور، سیستان، ییهق، هرات، بلخ، یزد، اصفهان، جرجان، قزوین و غیره اینها^۱.

- (۱) برای اطلاع بیشتر در این باب، رک: تاریخ ییهق ص ۲۰، و تاریخ جرجان، مقدمه ص ب، که بر طبق آنها برخی از این شهرها را تواریخ متعدد بوده است از آن جمله:
- ۱- تاریخ بغداد: در ده مجلد، تأثیف خطیب بغداد، احمد بن علی شافعی متوفی پسال ۴۶۳، و ذیل آن که ابن سمعانی نوشت، و ذیل براین ذیل که ابن حامد فراهم آورده، و چند ذیل دیگر بر این تاریخ.
 - ۲- تاریخ مرو: یکی از عباس بن مصعب، و دیگری از احمد بن یسار، و سوبی از معدانی.
 - ۳- تاریخ بخارا: یکی تصنیف محمد بن جعفر النرشخی، و دیگری تاریخ بخارا و سمرقند، تصنیف سعد بن جناح.
 - ۴- تاریخ نیشاپور: یکی تصنیف ابوالقاسم الکعبی البلاخي، و دیگری تصنیف الحاکم ابو عبدالله مجید بن عبدالله در دوازده مجلد، و تنمه آن، کتاب سیاق التاریخ، تصنیف امام ابوالحسن بن عبدالغفار المارسی، و یکی نیز بفارسی تصنیف احمد الغازی در دو مجلد.
 - ۵- تاریخ ییهق: یکی تصنیف علی بن زید ییهقی، و دیگری تألیف اتمام علی بن ابی صالح الخواری.
 - ۶- تاریخ هرات: یکی تصنیف ابواسحق احمد بن محمد بن یونس البازار، و دیگری تصنیف ابوامحق احمد بن محمد بن سعید الجداد.

از این میان یکی ری است ، و بشرحی که خواهد آمد ، ذکرآن در مطابقی کتب وسیئه سنگ نوشته ها ، از نظر قدمت تاریخی با بابل و نینوا ، و از نظر عظمت در دوره های پیش از اسلام با هنگمتانه (= همدان) ، و در عهود اسلامی با بغداد و نیشابور همراه ، و در پاره ای از این ادوار پایتخت نیز بوده است.

امروز از این شهر بزرگ ، تاریخی در دست نیست ، لکن در گذشته دو تن از ۰
اکابر دانشمندان شیعی مذهب هریک را در این باب تأثیفی بوده ، یکی وزیر ابوسعده منصور بن حسین آبی ، و دیگری شیخ منتجب الدین رازی ۱.

۱- ابو سعد آبی : نخستین تاریخ را برای شهر بزرگ ری ، وزیر دانشمند عظیم الشأن ابو سعد آبی ، منصور بن حسین فراهم آورده بوده است . از این کتاب مطالبی پراکنده در منابع مختلف نقل افتاده ، لکن از خود آن اثری بجای نمانده است . ۱۰ رافعی در التدوین ، در بیان احوال صاحب عباد آورده :

« ذَكْرُهُ أَبُوسَعْدٍ الْأَبِي فِي كِتَابِهِ فِي أَخْبَارِ الرَّبِّ فَقَالَ : قَدْ آنَقَرَ رَضَّانَ بِمَوْتِهِ أُبَيَّهَةُ الْوِزَارَةِ وَالرِّيَاسَةِ ، وَعَفَّتْ عَالَمُ السَّيَادَةِ وَالسَّيَاسَةِ ... »
صاحب مجلل التواریخ ، آنجا که در مقام بیان احوال آل بویه است ، از وی و

تاریخش چنین یاد کرده :

۱۵ « من این تاریخ از مجموعه بوسید ۲ آبی بیرون آوردم که شاهنشاه او را با آخر عهد وزارت داده بود ، مردی عظیم فاضل و متبحر اندر انواع علوم بوده است ، و دیگر کتب و احوالها ۴ ».

(۱) مرحوم علامه قزوینی را در جلد پنجم یادداشت‌های قزوینی ، ص ۹۹ ، و جلد هفتم ص ۱۴۱ ؛ و آقای دکتر محدث ارمی را در مقدمة نقض ، ص ۱۴ در باب تاریخ ری و مؤلفان آن تحقیق مفیدی است ، که مورد استفاده نگارنده بوده است .

(۲) تدوین ص ۲۳۳ س ۲۳ ببعد

(۳) کذا ، در منابع دیگر ابوسعده .

(۴) مجلل التواریخ ص ۴۰۴ س ۱۵

یاقوت در معجم البلدان در چند مورد از تاریخ ابوسعید مطالبی نقل ک دهاست،

ده از آن جمله است:

تاریخه: الْأَرْزُ قلعة بطیرستان^۱. مجدد اول، ذیل «أَرْزُ»: «قال أبو سعد منصور بن الحسين الابن في

^٢ مجملد دوم، ذيل « جنائـك » : « قال الوزير ابو سعد الـبيـ ». .

مجلد دوم ، ذيل جَوْسَقٍ : « والجوسق من قُرْي الرَّى عن الآبي اي سعد منصور الوزير ٢ ». .

مجلد دوم ، ذيل « رودبار » : « وقال ابو سعد الــاني في تاريخه : رودبار قصبة بلاد الديام ^٤ ».

مجلدٌ چهارم ، ذیل « محمدیه » : « و قرأت في تاريخ أبي سعد الابنی انَّ
المهدى لما قدم البرىء بنى بها المسجد الجامع »

حافظ ابرو در اوایل جزء سوم مجمع التواریخ سلطانی، صحیفه بیستم، ذیل عنوان « ذَرَابِیْ نَصَرَ اَحْمَدَ بْنَ اَسْمَاعِیْلَ بْنَ اَحْمَدَ » از تاریخ ری فصلی بیاورده است، که در مجلد دوم کتاب حاضر، در ذَرَابِیْ تاریخ ری درج افتاد^۶.

احوال وزیر آبی را ثعالبی در تتمه الیتیمه، قسم ثالث، که در محاسن اهل روی و همدان و اصفهان و دیگر بلاد جبال است آورده، و نیز یاقوت در معجم البلدان

مجلد اول در ذیل «آبه» در این باب با اختصار چنین نقل کرده: «واليها فيما احسب ينسب الوزير ابوسعد منصور بن الحسين الاتي ولئ

(١) ص ٤٢٠ س ١٣ بعده.

(٢) ص ١٢٤ س

(٢) ص ٥٣ : س ١

• ١٦ س ٨٣١ ٥٠ (٤)

٤٣١ س ١٣ ص (٥)

(٦) مجمع التواریخ ملطانی، نسخة خطی متعلق بكتابخانه ملي، جزء سوم، تحت شماره

اعمالاً جليلةً و صحاب الصّاحب بن عبّاد ثم وزرلِمَجْدِ الدُّولَةِ رستم بن فخرِ الدُّولَةِ این رَكْنِ الدُّولَةِ بْنِ بُويه وَ دَانِ ادِيباً شاعراً مصنفاً و هو بِؤْلَفَ كتاب نَثَر الدُّرُرِ و تاریخ الرَّى و غير ذلک واخوه ابو منصور محمد دان من عظماء الكتاب و جَلَّة الوراء وزرلِمَک طبرستان^۱.

مینورسکی ، ایران شناس معروف ، در مقالات خویش در باب ری در دائرة^۲ -
ال المعارف اسلامی ، این تاریخ را ذَکَر کرده^۳ ، و در کشفالظنون نیز نام آن آمده است^۴.

در گذشت ابو سعد را بسال ۴۲۱ و بقوای ۴۲۲ و بقول دیگر ۴۳۲
ضبط کرده‌اند^۵.

۲- شیخ متنجب الدین : دوین تاریخ را در باب ری عالم جلیل القدر ابوالحسن
علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین متنجب الدین متوفی بسال ۸۵ ه تألیف کرده است.
از کتاب^۶ وی در لسان المیزان این حجر ، و طبقات الشافعیه سبکی منقولاتی به چشم
سی خورد ، که از آن جمله است موارد زیر :

از لسان المیزان مجلد اول :

« احمدُ بْنُ عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ الْجَلِيلِ الْقَمِيِّ أَبُو عَلَى نَزِيلُ الرَّى » ، ۱۰
ذَکَرَهُ این باBoyیه فی تاریخ الری ...^۷

« احمدُ بْنُ عَلَى بْنِ ابْنِ الْحَضِيبِ الْأَبَارِيِّ ابْوَالْعَبَاسِ ، ذَکَرَهُ این باBoyیه فی
تاریخ الری ...^۸

(۱) ص ۷۵ س ۲۰ بعد.

(۲) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۰ س ۳ ستون چپ.

(۳) کشفالظنون ، طبع فلوگل ، ج ۲ ص ۱۳۲ س ۹.

(۴) یادداشت‌های قزوینی ، جلد پنجم ، ص ۹۹ ؛ مقدمه نقضی ص ۴۹.

(۵) جلد اول ، ص ۰۲۳۳

(۶) جلد اول ، ص ۰۲۳۴

« احمد بن علی بن الحسن بن شاذان القمی ابوالعباس ، ذکره ابوالحسن بن بابویه فی تاریخ الرّی ...^١ »

« احمد بن محمد بن نصرالرازی السّمسار ، ذکره این^۲ بابویه فی تاریخ الرّی ...^۳ »

از مجلد دوم :

« ثابت^۴ بن عبدالله بن ثابت البشکری ، ذکره این بابویه فی رجال الامامیة من الشیعه ...^۵ ».

از مجلد سوم :

« سعید^۶ بن هبة الله بن الحسن بن عیسی الراؤندي^۷ ابوالحسین [القطب الراؤندي] ذکره این بابویه فی تاریخ الرّی ...^۸ »

« سعید^۹ بن وجیه بن طا هرین محمد الشحامی ، ابو عید الرحمن ، ذکره ابوالحسن ابن^{۱۰} بابویه فی تاریخ الرّی ، وقال قدم الرّی سنه خمس^{۱۱} و سبعین و خمسمائه ...^{۱۲} »

از مجلد پنجم :

« محمد^{۱۳} بن مقاتل^{۱۴} الرازی ... ذکره ابوالحسن بن^{۱۵} بابویه فی تاریخ الرّی ...^{۱۶} » سبکی در جزء چهارم طبقات الشافعیه ، در ذکر رجالی که میان سالهای پانصد و ششصد می زیسته اند ، چنین آورده :

« سعد^{۱۷} بن محمد بن محمود بن محمد بن احمد ، ابو الفضائل المشاط فقیه " متکلم " »

(۱) جلد اول ، ص ۰۲۳۴

(۲) جلد اول ، ص ۰۳۰۵

(۳) جلد دوم ، ص ۰۷۸

(۴) جلد سوم ، ص ۰۴۸

(۵) جلد ۳ ص ۴۹ . ظ : مال ۷۷۰ م مؤخر ترین تاریخ مذکور در کتاب متنجنب الدین است و مال تألیف کتاب پس از این تاریخ بوده است.

(۶) جلد پنجم ، ص ۰۳۸۸

واعظ^۱ مفسر "مذکور عارف" بالمذهب والخلاف، ذ دره علی بن عبیدالله بن الحسن صاحب تاریخ الری فی دنایه ...^۲

منتجب الدین از شاگردان فضل بن حسن طبرسی^۳، صاحب مجمع البیان، و ابوالفتوح رازی، و سید مرتضی رازی، و سید فضل الله راویندی بوده، و رافعی از عالمان عامّة شافعی مذهب از محضرش استفادت می‌جسته، و در التدوین ویراسته است. از مؤلفات وی جز تاریخ ری: فهرست او، والاربعین عن الاربعین من الاربعین^۴ فی فضائل امیر المؤمنین است.^۵

فهرست وی بنام «اسماء مشایخ الشیعه و مصنفویهم» مشتمل است بر نام عالمان امامیه از عهد شیخ طوسی تا زمان وی، و آنرا ذیلی بر فهرست شیخ طوسی توان شمرد.

۱۰ این بود اشارتی موجز در باب دو تاریخ از میان رفتہ ری. شواهدی که نقل افتاده بمنظور استشهاد است نه از باب استقراء، و بی‌گمان اگر در باب آن دو کتاب فحص بیشتری رود، منقولات زیادتری بدست خواهد آمد. از این دو کتاب، چنانکه در سابق مذکور افتاد، امروز اثری در دست نیست.

(۱) ج ۴ ص ۲۲۱ س ۰۳

(۲) مراد چهل حدیث از چهل شیخ از چهل تن صحابی است.

(۳) طبرسی و مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰؛ بخار، ج ۲۰، ص ۱۰؛ هدیۃ الاحباب، ص

۰۳۸۸؛ روضات الجنات ص ۲۴۹

بَابُ اَوْلٰى

فصل اول

محل شهری در جلگه ری: در شش کیلومتری جنوب شرقی تهران، چشم‌ای پر آب، نزه و مصفاً، از پای صخره‌ای عظیم دل سنگ زا می‌شکافد و بیرون می‌آید، و نخست بسمت جنوب، سپس بسوی جنوب شرق جریان می‌یابد.

DAGHAYAI بازمانده روی سنگها در مظهر چشم، و عمق زیاد طبیعی بستر آن، که جلگه صاف و هموار را می‌پُرد و پیش می‌رود، بظاهر از قدمت آن حکایت می‌کند. این چشم را امروز چشم علی گویند، لکن در روزگار پیشین، بشرحی که در بحث از آبهای ری باز نموده خواهد آمد، آن را «نهر سورنی» - ظاهراً منسوب به خاندان بزرگ سورن، همزمان با سلسله اشکانیان و ساسانیان - می‌نامیده‌اند.

بروزگاران قدیم آب این چشم بیش از امروز بوده^۱، از آن زمان باز که داریزهایی در فواصل بالاتر آن، در دامنه جنوبی جلگه طهران حفر کرده‌اند، بمقدار زیادی نم شده است، چنانکه آنون در فصل پاییز یک سنگ و نیم بیش آب ندارد. به نزد یکی مظہر این چشم تپه‌های وجود دارد که بسیار کهنه و قدیمی است، و در کاوش‌هایی^۲ له بعمل آمده، معلوم گردیده که در سینه آنها آثاری نهفته است، له از تمدنی باستانی و کهن حکایتها دارد.

در کتاب «تمدن هخامنشی» تألیف علی سامی، جلد اول، ص ۲۵ و ۳۳۰:

(۱) مرآۃ البلدان، جلد ۴ ص ۲۴.

وکتاب «تاریخ عمومی هنرهای مصور»، تألیف علینقی وزیری، جلد اول ص ۱۰۰؛ و کتاب «ایران از نظر خاورشناسان»، تألیف استاد دکتر رضا زاده شفق، ص ۹۷؛ و «تاریخ ملل قدیم آسیای غربی»، تألیف دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه شماره ۶۱۵، ص ۱۷؛ و «فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی - چند ظرف مکشوفه در دروس شمیران»، بقلم حبیب‌الله صمدی، ص ۱۳۹؛ و مقالتی بقلم محقق دانشمند سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه شماره دوازده سال ۱۳۳۰، ص ۱۸؛ و نیز مقالتی دیگر هم از ایشان، تحت عنوان «مجموعه‌های خصوصی اشیاء عتیقه در ایران» مندرج در اطلاعات ماهانه، سال ششم، شماره شصت و سه خرداد ماه ۱۳۳۲، ص ۱۰؛ و «دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی» جلد ۳، ص ۱۱۸۴ در باب آثار تپه‌های چشمه‌علی اشاراتی رفته، و بر طبق آنها تفصیل تحقیق در این محل بدین تقریب است:

«ضمن کاوش‌های علمی که بسال ۱۹۳۵ به کوشش هیئتی آمریکایی بریاست دکتر اریک اشمید (Erich F. Schmidt) در دامنه جنوبی کوه چشمه‌علی و اراضی مشرف بیان صفاتیه^۱ در ری بعمل آمده، ظروفی سفالین و منقش متعلق بحدود شش تا چهار هزار سال قبل کشف، و معلوم گردید که در کنار و استداد آب صاف و زلال این چشمه قدیمی مردمی متعددی زیسته‌اند، و همانند ساکنان دیگر نقاط سرزمین باستانی ایران عزیز از خود یادگارهایی بازگذارده‌اند.»

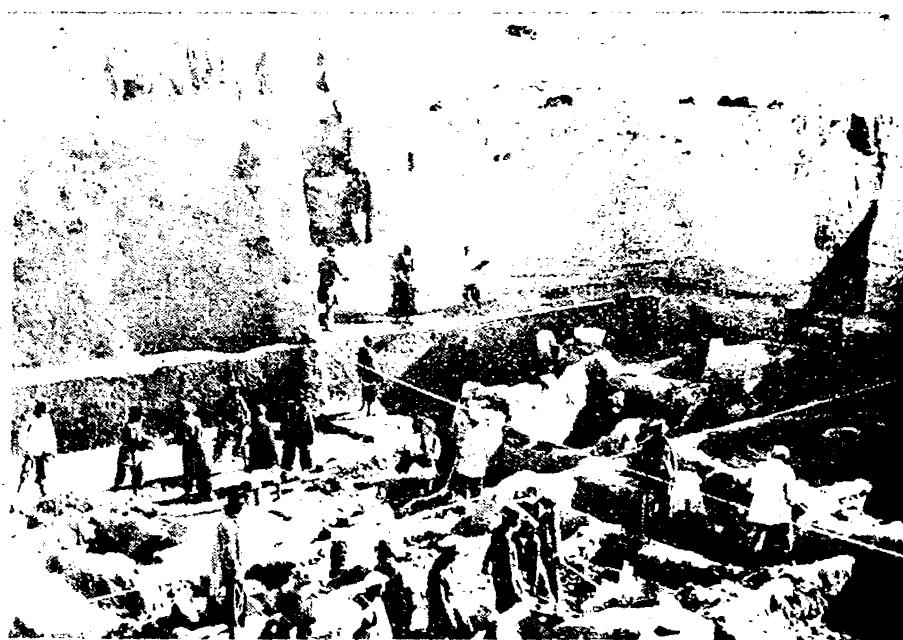
گزارش‌های موجزی از دکتر اشمید در این باب در بولتن سوژه دانشگاه پنسیلوانیا، فیلadelفیا، شماره‌های ژانویه ۱۹۳۵، ص ۲۵، و مارس همان سال، ص ۱۴، و مارس ۱۹۳۶ ص ۷۹ انتشار یافته است.

(۱) این باغ مدفن حاجی‌میرزا صفا از اجله عرفا و ارباب دانش است، که در طهران در حدود سال ۱۲۵۲ هجری شمسی در گذشته، و حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار و وزیر امور خارجه، آنرا جهه مزار وی احداث کرده است. رک: سرآه البلدان،

موزه طهران

ظرف قریز سقش و مقال اکتشافی چشمدهی (قبل از تاریخ)





EAST ASIAN CIVILISATION IN THE CHINESE MUSEUM

حفاری چشمه علی - عکس از کتاب پرواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران

در افسانه های ایران باستان نیز هرجا در باب مکان اصلی و قدیمی ری اشارتی مشهود می افتد ، بر شمال ری ، و با تقریبی بر حدود همین محل دلاالت دارد.

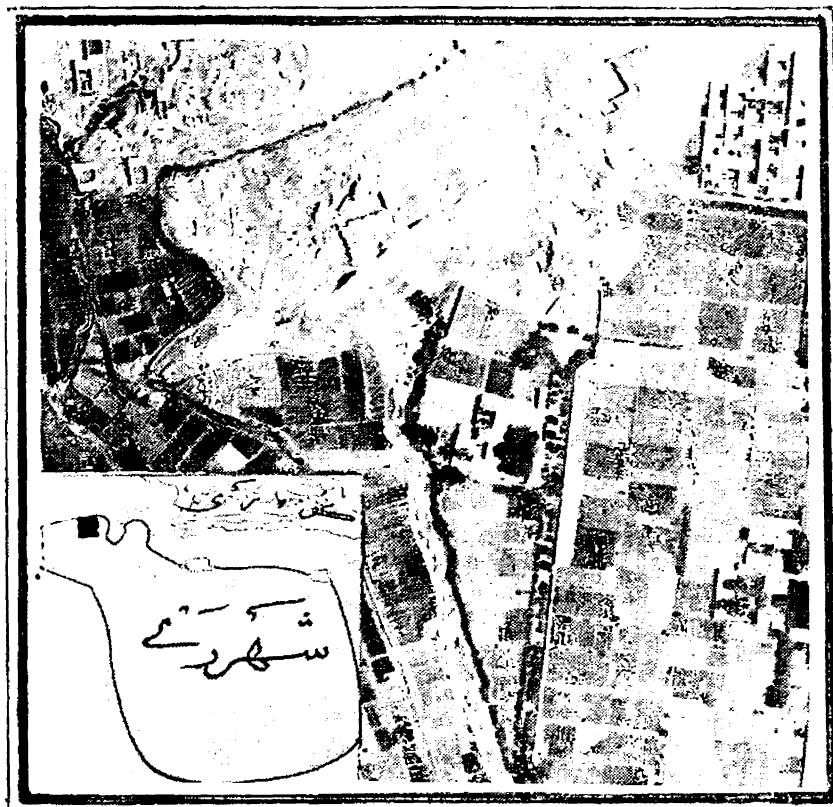
در تاریخ طبرستان محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب ، مجلد اول ^۱ ، و تاریخ رویان اوایله الله ^۲ ، و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیر الدین مرعشی ^۳ ، در ضمن بیان احوال منوچهر ، نواده فریدون در این شهر ، شرحی بدین مفادید کور است :

« شهر در آن تاریخ مقابله گنبد شاهنشاه فخرالدوله دیلمی بود ، که بعد از آن ساخته اند . این ساعت به ری آن موضع را دز رشکان سی گویند ، و تا بعهد دیالم آل بویه بر همان قرار بود ... »

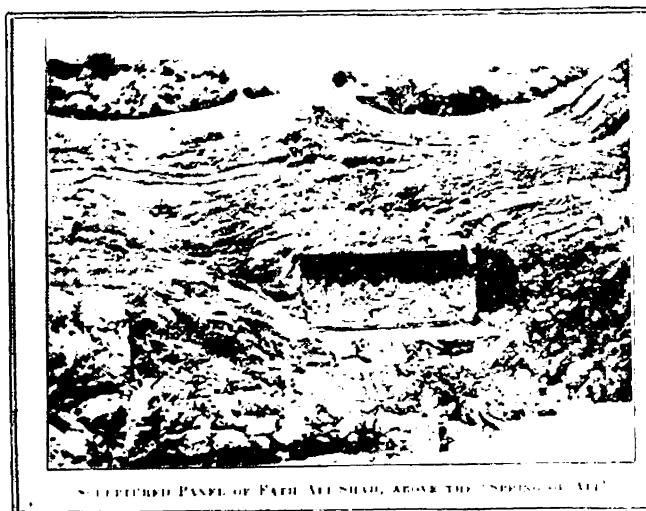
(۱) ص ۶۱ س ۶

(۲) ص ۱۹ س ۱

(۳) ص ۱۵ س ماقبل آخر .



عکس هوایی چشمہ علی، و موقع آن در ری باستان



صخره چشمہ علی، و تصویر فتحعلی شاه قاجار - عکس از سفرنامه جاکسن

در مجله التواریخ ، در بیان بناهای منوچهر چنین آمده :

«... و در جمله شهر ری بود ، و منوچهر بدین جایگاه از نو بنا نهاد که عمارت آن هیچ نمانده بود ، واز نو آسان‌تر بود کردن ، و آنرا ماه جان نام کرد و آن خرابه را «ری برین» خواندنی و دیگر «ری زیرین»؛ مهدی امیرالمؤمنین در آن بیفزود ، محمدیه خوانندند ...^۱ »

گنبد فخرالدوله، مذکور درسه منبع فوق، باحتمال قریب بیقین، در مغرب کوه های ری، مهان کوه تقاره خانه و مرتفعات غربی آن، در پای تپه مرتفع در شمال رشته قنات بایر واقع بوده ، و بر جی که در نقشه ری کریپتر انگلیسی به رمز (F) نموده آمده گویا ظاهرآ همین گنبد فخرالدوله است. اینک دلائل این دعوی :

۱- در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسمت سوم، ص ۱۰۸، در شرح آخرین نبرد طغل سوم چنین آمده :

«... و طغرل بر کوهی که گنبد شاهنشاه فخرالدوله دیلم بدان متصل است ایستاده بود ...»

۲- در تاریخ طبرستان سرعشی ، ص ۲۵۹ س ۱۳ ، در بیان همین نبرد ذکر شده :

«... چون تکش از خوار بگذشت، و مقدمه لشکر بری رسید، سلطان طغل بر بالای کوهی ، که گنبد فخرالدوله بر آنجاست ، مقابل بایستاد ...»
بموجب این دو قول گنبد باید بکوه نزدیک و یا بدان متصل باشد.

۳- در سلجوقتname ص ۷۹ س ۱ ثبت افتاده :

«... و روز چهارشنبه چهارم ماه جمادی الاول احدی و سنتین و خمسمائه وفات شرف الدین گرد بازو بود در ظاهر ری بزیر گنبد شاهنشاه ...»
در راحة الصدور ص ۲۹۲ س ۵ ذکر گردیده :

- «... و روزچهارشنبه چهارم ماه جمادی الاولی سنّه احدی وستین و خمس سایه،
وفات یافت شرف الدین گرد بازو بود ، بر ظاهر ری به زیر گنبد شاهنشاھ ... ». از این دو قول چنین مستفاد می شود که گنبد در بیرون شهر قرار داشته است.
گمان نرود که گنبد شاهنشاھ مذکور در این دو بنیع غیر از گنبد فخرالدوله بوده ، زیرا در مجلل التواریخ ص ۶۴ س ماقبل آخر مذکور است :
- « فخرالدوله بری وفات یافت و همانجا مدفون است ، مجلدالدوله شاهنشاھ بری بگنبد شاهنشاھ نهاده است ». که براد از گنبد شاهنشاھ همان گنبد فخرالدوله است.
- لقب « شاهنشاھ » نیز در قرنهای نخستین اسلامی ، به شرحی که در مجلد دوم ، در بحث از تاریخ آل بویه خواهد آمد ، بسلطین این سلسله اختصاص داشته است.
- در سیاست نامه ص ۱۶۹ س آخر آمده است :
- «... و بر کوه طبرک ستودانی کرد [توانگر زردشتی] از جهة خویش و امروز بر جایست و اکنون آنرا « دیده سپاه سالاران » خوانند ، بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده است ... ». از کوه طبرک ، و این معنی که گنبد اینانج نیز باید بدان متصل و در پای آن افتاده باشد ، و قلعه طبرک بر فراز آن بنیان یافته بوده است ، و این مجموع خود در پای کوه بزرگ واقع در شمال ری قرار داشته ، در بحث از قلعه طبرک بتفصیل سخن خواهد رفت ، و دلائل کافی اقامه خواهد شد ، در اینجا اختصار را بدین اشارت بسندе می کنند که این کوه همانست که اکنون آنرا « کوه نقاهه خانه » خوانند نه - چنانکه برخی از محققان در پارهای از کتب و مجلات نوشته اند - آن کوه که میان کارخانه سیمان و کارخانه گلیسیرین قرار دارد ، و آثار قلعه عظیم و کهن در آن نمودار است ، چه این آثار چنانکه در جای خود مذکور خواهد افتاد ، به « دزرشکان » مربوط است . از جمع این اقوال چنین بر می آید که گنبد فخرالدوله در شمال ری در پای

کوه‌پی افکنده شده بوده، و از شهر فاصله‌ای اندک داشته، و ستودان زردشتی (که ظاهرآ همانست که امروز نیز در غرب کوه نقاره‌خانه بر فراز آن شهود است) بدان شرف بوده است.

از گبدي که با همه‌ای نشانی‌ها موافق دارد، در سفرنامه کیر پر تیر در نقشه‌ري کهن تصویری به رمز (F) چنانکه یاد شد بچشم می‌خورد، که با روی کهن‌ری در سوی جنوب غربی آن اقتاده است.

این برج بحکم شرحی که در همان نقشه مذکور است، بتمامی از سنگ ساخته شده بوده است. امروز از این گنبد اثری بجای نیست.
از این گنبد، دبگبار بجای خویش، در بحث اماکن، با اشارت بقرائین دیگر ذکری بمیان خواهد آمد.

باری، اگر این نشانی‌ها در باب محل گنبد خرالدolle مقبول افتاد، و رویی در حقیقت داشته باشد، ری کهن چنانکه در نقشه تطبیقی در صحائف بعد مشهود می‌افتد، در جنوب غربی آن قرار می‌گیرد، یعنی همان نواحی اطراف تپه‌های جنوبی چشمه علی است، که بتدریج در امتداد نهر چشمه علی سمت جنوب و جنوب شرقی گسترش یافته است.

سر ربرت کرپرتر (Robert Kerporter) سیاح انگلیسی، که بزمان فتحعلی شاه از ایران دیدن کرده است، از آثار موجود ری قدیم، از بارو و قلاع وغیره، نقشه پرارزشی فراهم آورده، که بهمراه شرحی مفید در باب ری در سفرنامه وی بسال ۱۸۲۱ در لندن بطبع رسیده است. این کتاب بسیار کم یاب است. در سفرنامه جاکسن امریکایی^۱ و دائرة المعارف اسلامی از شرح کیرپر تیر، و بویژه از نقشه وی تمجید فراوانی شده است^۲.

نگارنده در مواضیع متعدد بدین شرح و نقشه استناد جسته است.

(۱) ص ۴۳۳.

(۲) به زبان فرانسوی، جلد ۳، ص ۱۱۸۴.

بنای نخستین شهر چگونه و با چه نقشه‌ای بود - تردیدی نیست که تاریخ بنای شهر ری بزمان سه‌اجرت اقوام آریایی سی رسد^۱ . کنتم دوگویندو مشتشرق معروف در باب شهرسازی این اقوام در کتاب «تاریخ ایران» چنین آورده :

«... از قرار معلوم محل شهرهای اولیه آنها [آریایی‌ها] به نیت قلعه‌سازی انتخاب شده، چنانچه «راگای سه ارکی» [شهر ری] و «شخره محکم^۲» و «وارنای مریع^۳» بر صدق این تصویر گواهی مشتبه هستند. محل اقامات خود را از روی یک نقشه‌ای بنا می‌کردند که بتوسط مذهب تقدیس شده، و تجارت اجدادی به آنها آموخته توصیه کرده بود، و از آن نقشه بهیچوجه تجاوز نمی‌کردند^۴».

۱. «اول یک محوطه مربعی را رنگ ریزی می‌نمودند بطول یک میدان . یعنی آن سقدر فضایی، که اسب را که بتاخت بیندازند بمیل خود یک نفس بددود، بدون اینکه بایستد^۵ . در وسط آن آتش مقدس را می‌افروختند که بمنزله حافظ حقیقی مکان بود، و برای احتیاجات عادیه خود از آن آتش استعاره می‌کردند، و با کمال دقت و مواضیت شب و روز مختارمآ آنرا محفوظ نگاهداشته، هر گز نمی‌گذاردند خاموش بشود. بعد از سه روز آنرا به آتشکده عمومی حمل می‌نمودند، و بجای آن آتش دیگری می‌افروختند^۶ ... بالجمله در جنب آتشکده یک حوض و آبگیری حفر می‌کردند به تناسب و اندازه جمعیت سکنه‌ای که در آن آبادی بایستی اقامت بجویند، و آب در آن جاری ساخته پر می‌کردند^۷ ...»

(۱) ترجمه تاریخ ایران کنتم دوگویندو ص ۱۳ س ۱۷.

(۲) ظاهرآ شهرستانک است، رک : ص ۱۴ ، کتاب گویندو.

(۳) ظاهرآ دماوند است. رک ص ۱۴ ، کتاب گویندو . صاحب مرآة البلدان آنرا با قلعه ایرج و رامین منطبق می‌داند. رک ، ج ۱ ص ۵۹۶.

(۴) اسپی گل کتاب واندیداد ، جلد اول ص ۶۱.

(۵) اسپی گل کتاب واندیداد ، جلد اول ص ۷۳.

(۶) اسپی گل کتاب واندیداد ، جلد اول ص ۷۴.

« وقتی که آتشکده و آب انبار تمام می شد، مشغول بنای خانه و منزل می شدند. اینه آنها یک یا چند طبقه در روی سجر دی ها ساخته می شد، و در اطراف آن حیاطها و ملحقات دیگر استداد می بافتند، له وسعت آنها بتناسب سکنت صاحبانش بود. پس از آنکه همه این اعمال بیان می رسید، و از درخت کاری و ایجاد باعث و بستان در داخله آن بلده (سیته) فراغت حاصل می کردند، مهاجرین می آمدند و در آنجا ه منزل می نمودند. واندیداد می گوید : این یک اجتماعی بود از موجودات منتخبه از زن و مرد از خوشگلترین و بهترین آنها ». ۰

« در جنب محوطه اول، که فقط دارای یک در مدخل بود که برج بلندی که محل پاسبانان بود نصب کرده بودند، یک محوطه دیگر با اندازه اولی بنا می کردند، برای اینکه رمه و حیوانات خود را شبها یا در فصل زمستان، که ماندن آن بیرون ممکن نبود، و یا وقتی که دشمن بر آنها می تاخت در آنجا محفوظا جای بدھند.... شهرهای - آی ریانا و ایژا - هم همین صفت را داشته اند، و بعد ها هم شهرهایی که در مالک جدیده بنا می شدند، دارای همین صفت بوده اند... »
این بود تفصیلی که کنت دو گویندو در باب نخستین بناهای اقوام آریایی در تاریخ ایرانیان آورده است. ۱۵

پهناوری و بزرگی ری - به حکم قرائن و شواهد و اسناد موجود، شهر باستانی ری را بیش از آن وسعت و عظمت بوده که در نقشه کیرپرتر مشهود می افتد . این نقشه مثبت شکل ، با توجه به مقیاس آن ، تنها گوشش شمال غربی ری را که در حدود یک پنجم از تمامی شهر، و خارج از حدود کوه ری است، نشان می دهد، که از دیرباز آنرا با رویی استوار بوده است؛ و چهار پنجم دیگر شهر که، بیشتر آن در دوره اسلامی ۲۰ به وجود آمده، و دارای ذکر و اعتباری بوده ، در سمت جنوب شرقی این نقشه قرار داشته، و از سوی شمال بکوه ری محدود می شده است.

ابو نجید شاعر عرب را، که در سال ۹ یا ۲ هجری، در واقعه فتح ری به مرأه

(۱) رک : تاریخ ایرانیان ، ترجمه فارسی ، ص ۳۲-۲۸

لشکریان عرب بوده ، ظاهراً در این شعر بمرتفعات شهر اشارتی است :

دعانا الى جرجانَ والرَّى دونها	سودَ فارضت من بها من عشایر
رضينا بريف الرَّى والرَّى بلدة*	لها زينة فی عیشها المتواترِ
لها « نَسَّزٌ » فی كل آخر ليلة	تذکر اعراس الملوك الاکابرِ

براد از « نَسَّزٌ » مکان مرتفع است ، (تاج العروس ، البستان) .

ابو دلف میسرِرُ بن مُهَلْهَل خَرَّجَ بِسَبْوَعِی، که از ری دیدن کرده و با صاحب عباد آمیزشی داشته ، در سفرنامه خود گوید :

« و يُشَرِّفُ عَلَى الْمَدِينَةِ جَبَلٌ يُعْرَفُ بِطَبْرَكِ، فِيهَا بَنِيَّةٌ آثارِ الفرس و نواویس و قِيَهِ معاَدِنَ لِلْذَّهَبِ وَالْفَضَّةِ لَا يَقُومُ دُخُلُّهَا بِالنَّفَقَةِ عَلَيْهَا ۲ ». ۱۰

یاقوت در معجم البلدان آرد :

« والی جانبها جبلٌ شرفٌ علیها أَقْرَعٌ لاینبتٌ فیه شیءٌ ۳ ». ۱۱

قرزوینی در آثارالبلاد نویسد :

« والی جانبها جبلٌ أَقْرَعٌ لاینبتٌ شيئاً يقال له طبرك ۴ ». ۱۲

مستوفی در نزهۃ القلوب ، مقاله ثالثه ، ذکر کند :

« ... شهری گرسیر است و شمالش بسته و هوایش متغیر ... ». ۱۳

ونیز :

« قلعه طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است ، ولايت قصران در پس آن

کوه افتاده است ۵ ». ۱۴

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۰۰

(۲) ص ۳۱ س ۱۰۰

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۴۰

(۴) ص ۳۷۵ س ۹

(۵) ص ۵۲ س ۱۶ بعد

(۶) ص ۵۳ س ۱۲۰

در ریاض السیاحه است :

«آبشن ناگوار، و هوایش ناسازگار؛ بسبب آنکه شمالش بسته و جنوبش گشاده است...»^۱

از جمع این اقوال به ثبوت می‌پیوندد، که معظم شهر ری در جنوب کوه‌بزرگ‌گری (= کوه‌بی‌شهریانی فعلی) واقع بوده، و آن قسمت از این شهر که کرپُرُتر رسوم و اطلال آنرا دیده و ترسیم کرده است، چنانکه در نقشه‌وی ملاحظه می‌گردد، در غرب این کوه، اندکی به سمت جنوب قرار می‌گیرد، و شمال آن باز ویه بیابان منتهی می‌شود.

این بخش از ری، چنانکه کرپُرُتر نیز اشارت کند^۲ ظاهراً در قدیم (به‌ویژه در عهد اشکانیان) بدان مناسبت که در نزدیکی مظهر چشم‌علی و دیگر چشم‌ها و کاریز‌ها، که دارای آبی سالم بوده‌اند، قرار داشته، و باصطلاح عهد ما «سرآب» به شمار می‌آید، و نیز چون شمالش باز بوده و هوایی سالم داشته، به بزرگان شهر یعنی سلوک و شاهزادگان و ولات و امرا و اشراف تخصیص یافته بوده است. ازین رو از همان روزگار باستان بارویی عظیم بگرد آن احداث کرده بوده‌اند؛ و باقی شهر را، چنانکه خواهد آمد، خندقی حفاظت‌می‌کرده است.^۳

موضوع آب، و ابتدای سیر و انتهای آن را در قدیم در تقسیم بندی شهرها و محلّتهای آن اهمیتی شایان بوده است.

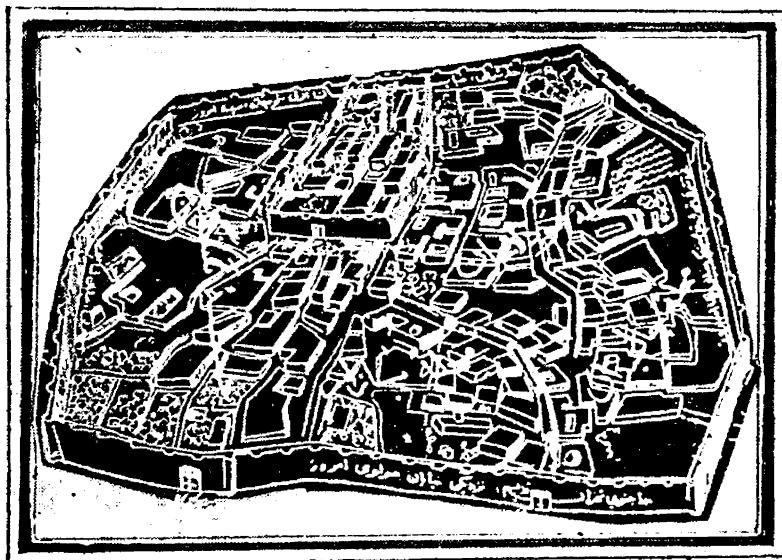
در شهر ری، چنانکه هم اکنون در آن پهنه به چشم می‌خورد، شیب زمین از سوی شمال غرب به جنوب شرق است، و آب‌ها و قنوات همه بر این مسیر جریان داشته و دارند، و چون قسمت اعظم شهر، که کوه بزرگ ری در شمال آن است، از خود دارای آبی و قناتی نبوده است، قهرآ باید از سوی شمال غرب آب به‌آن‌جا برسد.

(۱) ریاض السیاحه، ص ۶۶۹ س ۱۵.

(۲) معرفنامه کرپُرُتر، ج ۱ ص ۰۳۶۲.

(۳) رک: ص ۳۰۴ - ۳۰۳، جلد ۲ طبری و مجمع‌البيان.

این امر نیز طبیعی است ، که بزرگان در شهرها در آن بخش ، که دارای آبی دست نخورده و هوایی سالم باشد ، اقامت می گزینند ، و کاخ خود را بی می افکنند . بدین استدلال توان گفت که در قدیم شمال غربی ری خاص اشرف و رجال ، و دیگر محلات آن از آن مردم عادی بوده است . چنانکه در شهر طهران نیز ، پیش از توسعه ، و در هفتاد ساله نخستین دوره پایتختی ، ارک فعلی که مقر شاهان قاجار بوده ، در شمال آن ، که دارای هوا و آبی سالم تر بوده قرار داشته است .



طهران در سال ۱۲۷۵ قمری و ارک شمالی آن

در مبحث اماکن و بازارها و بناهای تاریخی ، با ذکر شواهد اشارت خواهد رفت که دارالاماره اشکانیان (دزرشکان = دزارشکان) ، و کاخ فخرالدوله ، و ارک سلجوقيان ، و خانه علی کامه و صاحب عباد و غيرهم از بزرگان ، همه در همین بخش بی افکنده شده بوده است ؛ و توان گفت ، چون در اینجا باستان این نقطه ، که اقامتگاه شاهان و شاهزادگان بوده ، بیش از دیگر نقاط شهر مورد حمله مهاجمان قرار می گرفته ، از این رو قلاعی استوار و بارویی عظیم ، که طرح آن در نقشه کرپُرُتر مشهود است ، جهة دفاع از آن بخش بوجود آمده بوده است .

آثار و بقایای این بارو و قلاع آن هنوز باقی است، لکن خنادقی که باقی شهر را در میان داشته، در طی زمان، از اثر باد و طوفان و برف و باران پر شده و محو گردیده است، و تعیین حد حقیقی آن اسکان پذیر نمی نماید.

بورخان و جغرافی دانان را از ق.م باز، در باب بزرگی و پیوناوری شهر ری، و اندازه ابعاد آن، اقوال و اشاراتی است، که پاره از آنها در ذیل ثبت می افتد :

۱- پیش از اسلام - نخستین قول در این باب، در منابعی که در اختیار نگارنده بوده است، گفتہ « ایزیدور خاراکسی ^۱ »، در قرن اول میلادی، به عهد اشکانیان است، که در جلد سوم تاریخ ایران باستان چنین آمده :

« بقول ایزیدور خاراکسی (پارت، بند ۷)، ری از تمامی شهرهای ماد بزرگتر بود (ری جزء سرزمین ماد بوده است و بحث آن خواهد آمد) » ^۲.

۲- پس از اسلام - الف : اصطخری در « المسالک والمالک » در یکجا آرد :

« وهى مدينة مقدارها فرسخ ^۳ و نصف ^۴ فى مثله ^۵ .

در جای دیگر گوید :

« و طولها فرسخ ^۶ و نصف ^۷ فى مثله، و بناؤهاطين ^۸ .»

در ترجمة فارسی این کتاب آمده :

(۱) ایزیدور خاراکسی، یونانی و از اهل خاراکس بود (خاراکس را اکثر محلی در خوزستان می دانند ، ولی برخی عقیده دارند که در ری یا در حوالی آن واقع بوده). ظن قوی این است که مؤلف مذبور در قرن اول میلادی می زیست. از تألیفات او کتابی است که راجع بپارت نوشته. پلین اسم او رادر تالیفات خود زیاد برد. او از جغرافیون بزرگ یونانی بشمار نمی رود، ولی کتاب او برای ایرانی ها مهم است : ایران باستان، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰ ب بعد.

(۲) ایران باستان، ج ۳، ص ۲۶۴۰ س ۱۲ .

(۳) ص ۱۱۹ س ۱۲ .

(۴) ص ۱۲۲ س ۱۴ .

«... درازا و پهناى ری فرسنگی و نیم در فرسنگی و نیم باشد...»^۱

ب : ابن حوقل در صورة الارض نقل کند :

« و مقدارها فرسخ^۲ و نصف^۳ فی مثله^۴ ». .

در جای دیگر از همین کتاب آرد :

« وَأَعْظَمُ مُدِينَةً فِي هَذِهِ النَّاحِيَةِ (دِيلَم وَطَبرِستان) الرَّىُ وَقَدْسَهُ ذَكَرَهُ، وَذَلِكَ أَنَّ طُولَهَا فَرْسَخٌ^۵ وَنَصْفٌ فِي مِثْلِهِ^۶ ». .

ج : مقدسی در احسن التقاسیم گوید :

« الرَّىُ ... وَاسِعَةُ الْأَرْضِ ...»^۷ .

دربورد دیگر نویسد :

« وَهُوَ بَلَدٌ كَبِيرٌ نَحْوُ فَرْسَخٍ فِي مِثْلِهِ^۸ ». .

۱۰

در همین کتاب، در ذیل (۹) از ص ۳۸۶ نسخه باملي است بدین شرح :

« وَقَلْتُ أَنَا : الرَّىُ الْمَرْبُعَةُ الْكَبِيرِ ». .

بهوجب این قول ری را صورت مربعی بزرگ بوده است.

این تعریف در باب پهناوری خودشهر است، لکن اراضی خارج شهر و متصل

بدان رانیز به موجب اشاراتی که جسته و گریخته در پارهای از منابع به چشم می خورد،

ضیعه ها و قصرها و باغهای بزرگان می پوشانیده، و در شرق و غرب و شمال شهر

صفحه ای وسیع آباد به وجود می آورده است. وصف این ضیاع و قصرها و باغها همراه

با ذکر صاحبان و تعیین محل آنها، در بحث از اماکن شهر خواهد آمد.

(۱) ص ۱۶۷ س ۱ .

(۲) ص ۳۱۶ س ۱۱ .

(۳) ص ۳۲۱ س ۱۳ .

(۴) ص ۳۸۰ س ۵ .

(۵) ص ۳۹۱ س ۱۷ .

حدود ری به قیاس آبادیهای کنونی :

حدود ری نسبت به آبادیهای کنونی، با تقریبی چنین بوده است :

حد شهر از جانب شمال غرب، از اراضی « منصور آباد » و « جوانمرد قصاب » آغاز می شده، و از جهة شمال ، اراضی « حسین آباد » و « تقی آباد » و « امین آباد » را در میان می گرفته ، از « امین آباد » بسوی جنوب تا حدود اراضی « فیروزآباد » پیش می رفته، از آنجا بسمت مغرب از حدود « حاجی آباد » می گذشته، و تازبینهای « کوه حصار » امتداد داشته، سپس بسمت شمال غرب، از مشرق « مرقد حضرت عبده العظیم » می گذشته است ، چنانکه این مزار از طرف مغرب در خارج شهر و نزدیک به آن قرار می گرفته، حد شهر سپس از جنوب « امامزاده عبدالله » بسوی شمال غرب متنه می شده ، و به اراضی « جوانمرد قصاب » اتصال می یافته است .^۱

نکارنده نقشه ری باستان و اماکن آنرا، با توجه به همه منابع قدیم و جدید داخلی و خارجی که در دسترس داشت ، از آثار جغرافی دانان و سورخان قدیم یونان و عرب و ایران، وهمچنین نقشه موجود در سفرنامه کریپتر، که چنانکه گذشت، حدود گوشة شمال غربی ری قدیم را می نمایاند ، با درنظر گرفتن اطلاع و رسوم بازمانده در محل، عکس هوایی محل ری باستانی فراهم آورده است،^۲ و کوشش رفته، تاحدی که ممکن است تقریب در آن کم باشد.

نامهایی که دریاب مکانی واحد، در طی قرون و اعصار یکی پس از دیگری به وجود آمده اضطراراً ، در نقشه به طریقی مذکور افتاده ، که گویی همه در یک دوره و یک زمان بوده است، لکن در متن کتاب بجای خود، شرح و توضیحی که در باره هر کدام آمده، این اشکال را مرتفع می سازد.^۳

اختلاف اقوال در باب مکان ری - از زمانهای پیشین در این ابر که مکان واقعی ری کجا است ، و آیا بیش از یک شهر به نام ری وجود داشته است ، و نیز

(۱) در این تحدید ، از نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی ، و نقشه ارکان حرب کل قشون مطبوع بسال ۱۳۰۶ ، و نقشه سازبان نقشه برداری کشوری استفاده شده است.

اگر ری همین محل معهود معین بوده است ، حدود آن تا به کجا می رسیده ، اهل فن را اقوالی بوده است بدین تقریب :

در عجایب نامه ، که جهه طغرل بن ارسلان تألیف یافته ، مذکور است :

« ایام‌ماضی ، ری را اراضی خوانند [کذا] ، بزمیں فروشد ، بر دوازده فرسنگ

بر راهخوار ، اول بنادر (مهدی عباسی) المحمدیه و الهاشمیه^۱ .

یاقوت در جلد اول معجم البلدان ، ذیل کلمه « بهزان » گوید :

« بهزان ... موضع قرب الری ، قالوا : وهنالک کانت مدینة الری ، فانتقل

اهلها الى موضعها الیوم و خربت ، و آثارها الى الیوم باقیة ، وینها وین مدینة الری ستة فراسخ^۲ .

همودر ذیل کلمه « ری » در جلد دوم نقل کند :

« و کانت الری تدعی فی الجاهلية آزاری (ظ: اراضی) ، فیقال انه خسفت بها

و هي على اثنى عشر فرسخاً من موضع الری الیوم على طريق الخوار ، بين المحمدية و هاشمية الری ، وفيها ابنية قائمة تدل على انها کانت مدینة عظيمة .

وهنالک ايضاً خراب^۳ فی رستاق^۴ من رستاق الری يقال له البهزان ، بینه وین

الری ستة فراسخ ، يقال ان الری کانت هنالک^۵ .

در کتاب دررالتيجان ، جلد ۲ در این باب چنین آمده :

« بزعم بعض از فضلا « راگز » یا ری « قلعه ایرج » است ، که نزدیک

شهر ورامین می باشد ، اما ظن قریب بیقین شهر ری همان حدود و اراضی جنوب شرقی

دارالخلافه طهران است ، که زاوية مقدسة حضرت عبدالعظیم از آن اراضی می باشد ،

و جلگه ری چون تا ورامین منبسط است ، قلعه ایرج در انتهای شرقی جلگه مزبوره

(۱) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۸ ، و عبارت را چنانکه

معلوم است ، اضطرابی است .

(۲) ج ۱ ص ۷۶۹ س ۱۳ .

(۳) ج ۲ ، ص ۸۹۰ س ماقبل آخر ، و نیز فتوح البلدان ص ۰۳۲۰ .

واقع، و در آن وقت قلعه نظامی معتبری بوده، و سلطان کیان آن را برای حفظ مملکت مدی، و بحروس داشتن آن از تطاول وحمله های قبایل نورانی ساخته، و قشون و ساخلو در آن گذاشته، و چون در جلگه ری بنا شده، و چندان از شهر ری دور نبوده، یمکن که آن را هم قلعه را گز می گفته اند...^۱

در جلد سوم ایران باستان مذکور است:

« محل شهر ری را در خرابه های قلعه ایرج کنونی واطراف آن می دانند».

در جلد اول مرآۃ البلادان، در باب این قلعه چنین آمده:

« خرابه معروف بقلعه ایرج، واقع است در نقطه شمال مشرقی شهر ورامین، و از آثار بسیار کهنه و قدیم است. اگرچه در هیچیک از تواریخ وسیاحت نامه های مسافرین عرب اسمی از این قلعه، و شرحی از آبادی قدیم آنجا نوشته نشده است، لیکن از بعضی علامات خارجی معلوم می شود، که عمر این قلعه از دو هزار سال متجاوز است...^۲ »

راولنسن (Rawlinson) نیز محل ری را در ورامین جستجو می کرده است.^۳

از ذکر موارد دیگر اختلاف در این باب صرف نظر، و بدین اقوال بشرح زیر

پاسخ داده می شود:

محل شهر ری به تفصیلی که باید، بدون تردید همین نقطه است، که در کتاب حاضر مورد بحث قرار دارد، و نقشه آن فراهم آمده است.

بیان این سخن آنکه در بسیاری از منابع همراه با ذکر پاره ای از بناهای دوره اسلامی در این محل، نام برخی از اماکن دیگر بچشم می خورد که قدمت تاریخی

(۱) ص ۳۴ س ۱۲.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۰۲۲۱۷

(۳) ج ۱ ص ۵۹۵ س ۱ سلحقات.

(۴) دائرة المعارف اسلامی، بزبان انگلیسی جلد ۳ ص ۱۱۰۶، و بزبان فرانسوی

ج ۳ ص ۱۱۸۲.

آنها بعهد اشکانیان و بالاتر می‌رسد. چنانکه نامهای : «دزرشکان» (= دزارشکان) منسوب باشکانیان ، و دروازه و بازار «بلیسان» (= بلاسان ، بلاشان ، از نوع لاسگرد ، ولاسگرد ، بلاشگرد) منسوب به بلاش ، و نهر سورینی منسوب بخاندان بزرگ سورن پزمان اشکانیان و ساسانیان ، و دروازه و محلت در زامهران (= دروازه زامهران) منسوب بخاندان بزرگ مهران مقیم در روی ، ده بهرام چوینه ازان خاندان برخاسته ، و دروازه و محلت باطان (= باطان مخفف آبادان) که ظاهراً یادگاری از عهد جانشینان اسکانی است ، بانامهای: حضرت عبدالعظیم ، امامزاده عبدالله ، گنبد فخر الدوله ، بحله نصرآباد (منسوب به نصرین عبدالعزیز خزاعی ، که در ایام سفارت بنایی در شمال ری در محلت دزرشکان بوجود آورده بوده و چندی محلت دزرشکان بنام وی نامیده می‌شده است) یکجا آمده است . ۱۰

در باب این اما دن با ذکر سند و دلیل ، درفصل نهم از باب اول ، بتفصیل سخن خواهد رفت . درینجا بیارهای از منابع که نامهای قدیم و جدید هردو در آنها یکجا جمع آمده است اشارتی می‌رود :

- ۱ - در المسالک و الممالک اصطخری ص ۱۲۲ : بازار روده و بلیسان و نصرآباد و نهر سورینی . ۱۵
- ۲ - در صورة الارض ابن حوقل ص ۳۲ : بازار روده و بلیسان و نصرآباد و نهر سورینی .

۳ - در قصیده‌ای از ابن کربلایی رازی ، مندرج در ص ۲۷۱ مختصر البلدان ابن فقیه ، که نام اماکنی چند آمده ، و سه بیت آن نقل می‌افتد :

- ۲۰ و قصر اسحق من فولاد منحدراً على الشراك الى دَرَب الفليسان وَكَمْ بِرُوْذَةَ من مُسْتَشْرِفٍ حسن الى المَضِيقِ بهامن بَابَ باطانِ دَمَ حَلَّ عَرْصَةَ نَصْرَآبَاذْ قاطبةَ مِنْ ابن زَانِيَةَ مَحْضٍ وَكَشْخَانِ
- ۲۱ - در کتاب النقض در ص ۴۷۵ ذکر در رشقان (= دزرشکان) و بلیسان ،

و در ص ۱۴ دروازه سهران و مسجد عتیق، و صحایف ۴۷۵، ۶۲۹، ۶۴۹ باب باطان، و ص ۶۴۳ حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه و امامزاده عبدالله ثبت افتاده است.

۵، ۶، ۷ - در تاریخ طبرستان این اسفندیار، ص ۶۱، و تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۱۹، و تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵، ذکر «گنبد فیخرالدوله» و «دز رشکان» باهم ثبت آمده است.

علاوه براینها بقایای آتشکده بزرگ ری، که امروز باقی و گواه عظمت دیرین خویش است، دلیل دیگری بر قدامت محل فعلی شهر ری تواند بود. و چون این شواهد با نام ری که به عهد اشکانیان باان «ارشکیه»، و به زمان جانشینان اسکندر باان «اورپا^۱» می‌گفته‌اند، خیم گردد، ظاهراً همه تردید‌ها در ۱۰ باب محل ری زائل خواهد شد، و کمال مناسبت میان «ارشکیه» و «دز رشکان»، که هردو منسوب بیک سلسله است، و باب «بلیسان» منسوب به «blas» یا «بلاش»، از شاهان همان سلسله، وجود دارد، و درستابع قیام گردیده که اشکانیان نام «اورپا» را به «ارشکیه» تبدیل کرده‌اند.

مردود بودن قول صاحب عجایب‌نامه نیز روشن است، چون وی شهر بوجود ۱۵ در پنهان ری را از زمان محمد مهدی می‌داند که به آن نام محمدیه و هاشمیه داده است.

بیان این نکته نیز بی مورد نخواهد بود، که گویا ظاهرآ بزمان باستان بغیر از ۲۰ «ری» مورد بحث بلاد دیگری نیز در خارج و داخل ایران بدین نام مسمی بوده است، چنانکه در جلد اول مروج الذهب (به فرض صحّت نسخه) آمده:

«... و خبرُ الهیکلِ المُعَظَّمِ الَّذِی بِبَلَادِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوفُ بِبَلَادِ الرَّأْیِ، وَ هَذَا عَنْدَ الْهِنْدِ يُقْصَدُ مِنَ الْبَلَادَنِ الشَّاسِعَةِ...»^۲

(۱) بحث از نامهای مختلف ری، در فصل دوم خواهد آمد.

(۲) مروج الذهب، طبع ۱۲۸۳، جزء ۱، ص ۲۹۸، ۲۸۰، وطبع ۱۳۰۳، جزء ۱

یاقوت در معجم البلدان گوید :

« قال العمراني : الرَّى بُلدٌ بناء فيروزُ بن يزدجرد، وسمَّاهُ رام فيروز ، ثم ذكر الرَّى المشهورة بعدها، وجعلهما بلدتين، ولا عرف الآخرى ^۱ ». سپس به شرح ری مشهور می پردازد .

در کتاب مزدیستا و ادب پارسی، پس از نقل جمله‌ای از وندیداد، که در آن نام ری مذکورافتاده، و تفصیل آن در فصل دوم در ذکر ری در اوستا خواهد آمد، چنین اشارت رفته :

« در تفسیر پهلوی این بند ، مفسر آنرا آذریا بیجان می داند، وبعد گوید : برخی آنرا همین ری می دانند. از این عبارت مستفاد می شود که دو ری داشته اند ^{۱۰} ». در دائرة المعارف اسلامی ، بیزان انگلیسی ص ۱۱۰۶ مجلد سوم، و بیزان فرانسوی ص ۱۱۸۳ مجلد سوم، در بحث مینورسکی، در بیان ذکر « ری » در کتاب ژودیت « تردید گونه‌ای در باب اनطباق آن با شهر مانحن فیه بنظر می رسد. در کتاب اخیر در ضمن بر شمردن موارد ذکر ری در آثار قدیمی چنین آمده :

«... Le livre de Judith , (۱ , ۱۵) Place près de Ragau (si seulement C'est Ragha !) ... » ^{۱۱}

يعني: کتاب ژودیت در (۱ / ۱۵) مکان نزدیک به را گو (اگر تنها این رغا باشد).

این تردید ها تا زمانی که محل دیگری در سرزمین ایران یا عراق مناسب با قول عمرانی و داستان مذکور در کتاب « ژودیت » شناخته نشود قابل اعتنا نتواند بود ، و ری مذکور در سروج الذهب نیز از بحث ما بیرون است . گویا ، از متبعان داخلی و خارجی ، تاکنون در باب تعیین محل واقعی ری، هیچیک را توجه بنایهای اماکن ری موجود در منابع نبوده است.

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۲ س ۱۰ .

(۲) مزدیستا ، ج ۱ ص ۸۰ س ۱۵ .

پارهای از متأخران نیز گرچه در مقالات و آثار خویش در انطباق « ری » با خرابه‌های موجود در جنوب شرقی طهران تردید نکرده‌اند ، لکن در موضوع حدود شهر اقوالی دارند که با واقع سازگار نتوانند بود .

کرپرتر سیاح انگلیسی ، پس از شرحی در باب بزرگی ری ، و اینکه آن قسمت که وی ترسیم کرده شاید بود که اقامتگاه شاهزادگان و سر زبانان ری باشد ، گفته :^{۱۰}
 « ... بنابراین اگر آن باروهایی که من دیده‌ام هسته مرکزی این پایتخت بزرگ بوده است ، توان گفت که وسعت اصلی شهر تقریباً تا حدود طهران فعلی گسترشده شده بوده است ... »
 قول وی چنین است :

۱۰ « ... Hence , if the walls I saw , were only this Common nucleus of a great metropolis , then might the town itself have stretched nearly to the confines of Teheran ... »^{۱۱}

مرحوم دکتر مهدی بهرامی در مقالتی که در باب ری در طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ منتشر کرده ، چنین آورده :

۱۵ « رویه مرفته محل واقعی آن (ری) معلوم نیست ... »
 بفرض اینکه گبید شاهنشاه فخر الدوله را در حدود کوه چشمہ علی بدانیم ، محل تقریبی شهر در حدود کوه مزبور ، متوجه به میت شمال قرار می گیرد ...^{۱۲}
 در فرهنگ شاهنامه چنین ذکر شده :

« ... شهر ری از جنوب شرقی طهران امروز استداد یافته ، تا حضرت عبدالعظیم می رسیده ... »^{۱۳}

در کتاب داستان شهربانو ، جلد ۳ آمده :

(۱) سفرنامه کرپرتر ، ج ۱ ، ص ۳۶۲ س ۲۸ بعد.

(۲) طوفان هفتگی ، شماره ۱ ، ص ۵ س ۱۲ ستون راست.

(۳) فرهنگ شاهنامه ص ۱۵۱ س ۲۰ .

«...امروزه ویرانه هایش (ری) از زاویه حضرت عبدالعظیم گرفته، تا کنار جاده خراسان، واژ این بابویه و دولت آباد، تا دامنه کوه بی شهر بانو امتداد دارد...»
این بود نمونه های اختلاف اقوال در باره حدود شهر ری، لکن همانگونه که در صحائف (۲۱ و ۱۷) باز نموده آمده، چون ابعاد شهر را یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم ذکر نموده اند؛ شکل شهر به ترتیب نزدیک بوده است؛ و در باب آن در احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ ذیل^(۱)، چنانکه گذشت، این نسخه بدل بچشم می خورد.
و قلت انا: الری المربعة الکبری والمحجه العظمی».

اگر گسترش حد شمالی ری تا حدود طهران فرض شود، صورت ناموزون مستطیلی بدست خواهد آمد، له علاوه بر آنکه ابعاد آن با ارقام مذکور مطابق نخواهد بود، با قول ابوالف و یاقوت و صاحب آثارالبلاد، له کوهی را بر شهر شرف می دانند، و قول مستوفی در نزهۃ القلوب ده گوید: «... شمالش بسته...» و «... قلعه طبرک بجانب شمال در پای دوه افتاده است، ولايت قصران در پیش آن دوه افتاده است...» و قول صاحب ریاض السیاحت که نیز شمال ری را بسته ذکر کند^(۲) سازگار نتواند بود. و چون حد جنوبی قصران بموجب این بیت قوامی رازی:

۱۵ «چه داری از پس پیری امید پر نایی؟!

ورای قصران، ای دوست، کی بود دولاب؟!»^(۳)

و به موجب قول یاقوت در «المشتراك»، در ذیل کلمه «جی»، که گوید:
«...جَیٌّ وَسِیراً قَلْعَةٌ حَصِينَةٌ مِنْ اعْمَالِ الرَّیٍّ مِنْ اعْمَالِ قَصْرَانِ الْفُوقَانِی٤».
با تقریبی حدود دولاب و جی بوده، باید سیان ری و دولاب کوه ری فاصله باشد. و حال آنکه در تحدید کرپتر، و مرحوم دکتر بهرامی، و دیگران چنین نیست،

(۱) ص ۲۲۹.

(۲) ص ۶۶۹.

(۳) دیوان قوامی رازی، ص ۸۹ س آخر.

(۴) المشترک: ص ۱۱۸ س ۳.

و نیز اگر حد شمالی ری از نزدیکی طهران فرض شود ، بناقار آن نقطه به درپرتر احتمال داده که اقامتگاه بزرگان و شاهزادگان بوده ، جنوبی ترین نقطه شهری شده ، و بحکم شیب زمین ، فضولات شهر بدانسوی جریان می یافته ، و هوا و آب آن را آلوده می کرده است .

ری در زمانهای تاریخی بکدامین بخش ایران وابسته بوده است - ری در زبانهای پیش از اسلام از شهرهای بزرگ ماد یا جبال بوده است؛ در دوره های اسلامی ، گرچه در پارهای از منابع از اعمال دیلم و طبرستان ، و گاه از مسافت خراسان به حساب آمد ، لکن بیشتر سورخان و جغرافی دانان این عهد آنرا از نواحی جبال یا عراق عجم شمرده اند .

نخست به پارهای از منابع نه ری در آنها از ضمائم دیلم و خراسان دانسته شاه اشارت می رود ، سپس به اسناد ذکر آن در ماد و جبال می پردازد .
در احادیثی که در ذم ری نقل گردیده ، نام این شهر با نام بحر خزر و دیلم همراه است . این فقیه در مختصر البلدان گفته :

« وَ فِي أَخْبَارِ آلِ مُحَمَّدٍ (عَمْ) : الرَّى مَلْعُونَةٌ ، وَ هِيَ عَلَى بَحْرٍ عَجَاجٍ ، وَ تُرْبَتُهَا تُرْبَةٌ دَيْلَمِيَّةٌ ... ۱ »

در احسن التقاسیم آمده :

« ... وَ هِيَ عَلَى بَحْرٍ عَجَاجٍ ... ۲ »

یاقوت در معجم البلدان آورده :

« وَفِي أَخْبَارِهِمْ : الرَّى مَلْعُونَةٌ ، وَ تُرْبَتُهَا تُرْبَةٌ مَلْعُونَةٌ دَيْلَمِيَّةٌ ، وَ هِيَ عَلَى بَحْرٍ عَجَاجٍ ۳ . »

اصطخری در المسالک نقل درده :

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۳ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۰ .

(۳) معجم البلدان ، جلد ۲ ، ص ۸۹۶ س ۱۸ .

«... فاما الرَّىُ فانِّا خَيَّمْنَا هَا إِلَى الدَّيْلَمِ . وَانْتَنَتْ قَائِمَةً بِنَفْسِهَا ، لَانَّ اتَّصَالَهَا بِهَا اتَّصَالٌ وَاحِدٌ ، وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا حَاجِزٌ تَـتَحَقَّقُ بِهِ الْأَنْفَرَادُ عَنْهَا». [١]

در صوره الارض ابن حوقل آمده :

«... وَانْسَماً تَفَرِّدُ الرَّىٰ وَقَزوين وَابهُر وَزنجان عَنِ الْجَبَالِ ، وَتَضَمَّنَ إلَيْهِ الدِّيلَمُ ، لَانْهَا مُحْتَفَفَةٌ بِجَبَالِهَا عَلَى التَّقْوِيسِ ...»

معانی در الانساب ذکر کرد: ۱۰

« وهي بلدة كبيرة من بلاد الديلم ، بين قوسين والجبال ... »

در پای اضافه شدن پیخرسان در مسالک اصطخری مذکور افتاده:

«فِرَّةٌ مِنْ الْجِيَالِ ، وَمِرَّةٌ مِنْ عَمَلِ خَرَاسَانٍ» .

مقدمه در احسن التقاسیم در پخت از خراسان گفته:

«وَأَوَّلُ مِنْ ملک هذا الاقليم كله ، اسماعيل' ، بن ' احمدَ سنة ٢٨٧ ...

و اضاف الله المكتفي سنة . و الرَّبِيعُ و الْجَمَادُ الْمُعْقَنَةُ حُلْوَانُ

^۶ در طری حزء یازدهم، وزیر الاخبار^۷ نیز در موضوع انضمام ری بولایات

اسماعیل، سامانه، بقیمان المکتبه، اشاعت، وفته است.

د) حسپالسیر، حزءه هجایم از حلد دوم ذکر شده:

« ایس اسماعیل، بعد از فوت پادشاه استقلال یا سنهاده... آنگاه منشور

حکومت ولایات ماؤنده‌اند و خراسان و سیستان و بارزندان و ری و اصفهان از

دارالخلافه بیوی رسید .. ^

^{١)} المسالك، ص ١١٩، ٣، ٩.

(٢) صورة الارض، ص ٤٣٠-٥٠

(٣) الانساب ورق ٢٤٢ ، ض ٢ س ٤٠

(٤) المسالك ، ص ١١٩ س ١٠

(٥) ص ٣٣٧ س ٩ .

(٦) طبری، ج ١١ ص ٣٧٩

٢١) رین الاحباء، ص

• ۸ ص (۸)

منابع ذکر ری جزء اعمال ماد و جبال :

در کتاب توبیت (Tobit) ، داستانی از داستانهای دوره اسارت یهود ، نه

شرح آن در فصل دوم بباید ، در باب اول ، بند ۴ ، ذکر گردیده :

« من به کشور مديا (ماد) رفتم ، و ده تالان نقره نزد گابائل برادر گابرياس ،

در شهر راگس (ری) به امانت گذاشتم ۱ ». •

در کتیبه بیستون ، ستون دوم بند ۱ ثبت افتاده :

«... پس از آن « فرورتیش » با سپاهیان خود بطرف ری که در ماد واقع

است فرار کرد ... ۲

تعالیٰ در غرر السیر ، در احوال انوشیروان گفته :

«... قسم مملکته ارباعاً... والربع الثاني کورالجبل ، وهی الری و

همدان و نهاوند و الدینور و قرمیسین و اصبهان و قم و قاشان و ابهر و زنجان و

ارمنیّة و اذربیجان و جرجان و طبرستان ... ۳

یعقوبی در تاریخ خود آورده :

«... و من کورالجبل طبرستان و الری و قزوین و زنجان ... ۴

در بخش جغرافیایی کتاب « البدء والتاریخ » ، آمده :

«... آخر عمل الجبل ، سمایلی خراسان ، الری و قزوین ... ۵

در جنان نامه مذکور افتاده :

« قهستان عراق - این ولایت [را] جبال خوانند ، و آن ری و همدان و قم

(۱) The Apocrypha ص ۳۹ س ۰ ستوان راست؛ فهرست الفبایی تورات و انجلیل

بزبان انگلیسی.

(۲) ایران باستان ، ج ۱ ص ۴۴ س ۶ ؛ تمدن هخامنشی ، ص ۱۴۳ س ۶ .

(۳) غرزالسیر ، ص ۶۰۹ س ۴

(۴) تاریخ یعقوبی ، جزء ۱ ص ۱۴۴ س ۴ .

(۵) البدء والتاریخ ، جلد ۴ ص ۷۸ س آخر.

و قلسان و سپاهان باشد ، و درین مواضع دوه بسیار باشد ، اما میان ری و قم و همدان کوه کمتر بود ، و قهستان معروف‌این است ، و آن قهستان که تون و قاین آنجاست ذکر آن در کتب نامیده‌ایم^۱ .

در کتاب سرزینهای خلافت شرقی آمده :

« در گوشة شمال خاوری ایالت جبال ، شهر ری واقع است^۲ » .

ماد همان سرزمین جبال است - ابوریحان در آثارالباقیه در این باب گفته : « . . . وفيها [در فاصله میان زبان اسکندر و اردشیر باکان] كانت مملكة

الاشكانية ، وهم الذين سلکوا العراق وبلاد ماه (= ماد) وهى الجبال . . .^۳

در سرزینهای خلافت شرقی ذکر گردیده :

« در جنوب خاوری آذربایجان ایالت ماد ، که اعراب نام شایسته ایالت جبال را بدان داده بودند ، قرارداشت . . .^۴ »

صاحب مرآۃالبلدان آورده :

« جبال عبارتست از عراق عجم حالیه ، مطابق شرحی که علمای جغرافی قدیم از قبیل استرابون یونانی وغیره در کتب خود ضبط نموده‌اند ، و این مملکت را

موسوم به میڈی نموده . . .^۵ »

سرزمین جبال راقهستان و عراق نیز می نامیده‌اند - قهستان مغرب کوهستان ، و آن نیز ترجمة فارسی جبال است .

سرزمین جبال را پاره‌ای از جغرافی دانان ، قهستان نامیده ، و گاه اطلاق قهستان را برگیر از این بخش نادرست دانسته‌اند .

(۱) جهان نامه ، ص ۶۰ س آخر.

(۲) خلافت شرقی ، ص ۲۳۱ س ۶۰ .

(۳) آثارالباقیه ، ص ۱۱۲ س آخر.

(۴) خلافت شرقی ، ص ۵ س ۱۹۰ .

(۵) مرآۃالبلدان ، ج ۴ ص ۱۳۸ س ۱ .

قزوینی در آثارالبلاد ، در تعریف جبال گفته :

« ناحیه مشهوره » یقال لها قهستان . . .^۱

صاحب جهان نامه نیز ، چنانکه گذشت ، قهستان معروف ، همان بلادجبل را دانسته و گفته که اطلاق قهستان را برآن نواحی ده تون و قاین آنجاست در بتبندیده است^۲. وی در باب عراق گوید :

« عراق کوفه و بصره را می خوانند ، و این هردو شهر را عراقین نیز گفته اند ، بعد از آن حد عراق زیادت گرفته اند ، تا بدان جایی که بعضی هرچه از روی بگذشت آن همه شهرهارا عراق یا عراقین پنداشند^۳ .»

حافظ ابرو در جغرافیای خود ذکر کند :

« اصل عراق در قدیم زمین بابل را گویند ، و در عرب میاہ بنی سعدین مالک و بنی مازن را عراق خوانند . . . و آنچه از بلاد عجم آنرا عراق خوانند ، و مقید کنند به عراق عجم ، آن نیز به طریق مجاز است ، بسبب آنکه متصل است بزمین عراق ، والا در کتبی که اصحاب این فن نوشته اند آنرا بلاد جبل خوانند . . .^۴ » در تقویم البلدان ابوالفدا مذکور است :

۱۵ « وهىالبلاد المعروفة عندالعامة بعراقالعجم . . .^۵ »

در سرزمینهای خلافت شرقی نقل است :

« ایالت جبال را در قرون وسطی غالب اوقات باشتباه عراق عجم می نامیدند ،

تا با عراق عرب ، که مقصود بین النهرين سفلی بود ، اشتباه نشود . . .^۶ »

(۱) آثارالبلاد ، ص ۳۴۱ م ۱۲ .

(۲) رک : ص ۳۳ کتاب حاضر.

(۳) جهان نامه ، ص ۶۸ م ۹ .

(۴) جغرافیای حافظ ابرو (یا جلد ۳ زبدة التواریخ) ، ورق ۶۴ ص A س ۵ .

(۵) تقویم البلدان ، ص ۴۰ م ۳ .

(۶) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۶ م ۱ .

آنچه در سبب تسمیه این نامها گفته‌اند

الف - ماد: در باب این نام از پیشینیان اقوالی رسیده است، که بیک دو سورد آن اشارت می‌رود :

در مرآة البلدان آمده :

«قدماً كه اين ناحيه را «مدی» می‌نامند، وسكنه‌اش را «مد» می‌گفتند، چنین معتقد بودند که اهالی این ناحیه از اولاد مادی بن یافت بن نوح عليه‌اللام می‌باشند، لهذا آنها را مـ.وب به مادی نموده «مد» خوانند، و مملکت آنها را «مدی» گفتند، یعنی مملکت اولاد «مادی»؛ و مؤید این قول است فصل دهم سفر تکوین تورات شریف که در این فصل در تعداد اولاد حضرت نوح عليه‌السلام یکی مادی بن یافت را می‌شمارد...^۱

در سفر تکوین باب دهم، بند دوم چنین مذکور افتاده :

پـ.ران یافت : جومـر و ماجـوج و مـادـای ...».

ونیز در کتاب اول تواریخ ایام از تورات باب اول بند ۴ و ه در باب نوح و پــرانش چنین آمده :

«نوح سام، حام، یافت^۲. پــران یافت^۳ : جــومـر و مــاجــوج و مــادــای ...». کــنت دو گــوینــدو در «تاریخ ایران» گــفــته :

«اما در خصوص موافقت میتولژی با تاریخ ایرانی، ملاحظه کنید بینید آن چیزی را که به ملت مد ارتباط دارد، در میتولژی بچه سبک و زبانی بیان شده است: هوبر شاعر معروف یونانی می‌گوید :

(۱) مرآة البلدان، ج ۴ ص ۱۳۸ س ۷.

(۲) تورات ص ۱۳ س ۱۰.

(۳) تورات ص ۶۲۴ س ۳.

خورشیا، پدر آئتس (Aeéts) و سیرسه (Circe) بود، و از آئتس مده (Medée) بوجود آمد.^۱

ب - جبال : سرزمین ماد را، بسبب کوههای فراوانی که دارد، جبال نامیده‌اند، در این باب همه کتب جغرافیای اسلامی را، مانند «الممالک» اصطخری، و «صورة الارض» ابن حوقل^۲ و غیره‌ما اشاراتی است. در کتاب اصطخری چنین آمده:

«والغالب عليها كُلُّها الجبال ، الا ما بين همدان الى البرى و الى قم ، فانَّ الجبال هنالك قليلة». و اسالتدی يحيط بالجبال من حد شهر زور متداً على حلوان والصيمرة والسيروان واللور الى اصبهان و حد فارس ، راجعاً على قاشان الى همدان ، حتى ينتهي الى قزوين و سهور در على حدود آذربیجان ، الى ان يعود الى شهر زور، فانها كُلُّها جبال لا يكاد يوجد فيها فضاء كبير لا يرى منه جبل».

ج - قهستان : همان گونه که قبل اشارت رفت، قهستان معرب کوهستان و به معنی جبال است، چنانکه صاحب ترجمه فارسی المسالک اصطخری عبارات بالارا چنین آورده:

«ودر همه کوهستان هیچ دریا نیست ، و کوههای بسیار است ، مگر از همدان. تا ری و تا قم کی کوه کمتر است...»^۳

د - عراق : در معجم البلدان ، در وجه تسمیه عراق اقوالی نقل افتدۀ است، از آن جمله است:

(۱) بدنبال این مطلب اقوال دیگری نیز دارد که اختصار را از نقل آن خودداری شد برای اطلاع بیشتر رک: ص ۲۰ - ۲۱ از کتاب مزبور.

(۲) صورة الارض، ص ۳۱ س ۹ بعد.

(۳) المسالک والممالك، ص ۱۱۹ س ۵.

(۴) ترجمه فارسی اصطخری ، ص ۱۶۶ س ۱۱.

« وقال الخليل : العراق شاطئ البحر ، وسمى العراق عراقاً لأنَّهُ على شاطئ دجلة والفرات ، مداً حتَّى يتصل بالبحر ١ ». .

عراق را « سواد عراق » و يا « سواد » بطريق مطلق نيز گفته اند.

در خلاف شیخ طوسی ، در کتاب الفيء و قمه الغائم مذکور افتاده :

« سواد العراق ما بین الموصل و عبادان طولاً ، و ما بین حلوان و القادسية عرضًا ، فتحت عنوة ۲ فیہی للمسلمین ۳ ». .

در ادب الکتاب آمده :

« وحد السواد التي وقعت عليه المساحة ، من لدن تخوم الموصل ماداً مع الماء الى ساحل البحر ببلاد عبادان من شرقى دجلة . هذا طوله ؟ فاما عرضه فيحد من ارض حلوان الى منتهی طرف القادسية المتصل بعذيب ٤ ». .

در استبصار شیخ طوسی نقل گردیده :

« سئل ابو عبدالله عليه السلام عن السواد ما منزلته ؟ فقال : هو لجميع المسلمين ... فانما هو فیہی للمسلمین ۵ ». .

٥ - عراق عجم : حافظ ابرو گوید :

« در زمان حکومت بنی امیة که دارالملک شام بود ، ایشان تمامت بلاد شرقی را عراق می گفتند . چنانچه مداری این در کتاب خود گفته است که : عمل عراق از هیت (شهری بر دنار فرات) است تا نصف دیلم و طبرستان و فارس و خراسان با هند و سند ، مجموع را داخل عراق داشته است ، و آن بدان سبب بوده است که ، در زمان حکومت بنی امیه هر کس از بلاد مشرقی پیش ایشان می رسید ، چون

(١) معجم البلدان ، ج ٣ ص ٦٢٨ س ٢١ .

(٢) در توضیح این اصطلاح ، در فصل هفتم ، دریابان فتح ری اشارتی خواهد رفت .

(٣) خلاف ، ج ٢ ، ص ٤٧ س ٢٧ .

(٤) ادب الکتاب ص ٢١٩ س ١٠٠ .

(٥) استبصار ، جزء ٣ ص ١٠٩ س ١٠٣ - .

گذر[ش] بر عراق بود ، می گفتند از عراق می آید : تمامت را به عراق منسوب می کردند^۱ . »

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی وجه دیگری ذ در می کند بدین ترتیب :

« در نیمة دوم قرن پنجم ، که سلجوقیان بر تمام مغرب ایران استیلا یافتا ، و همدان را پای تخت خرد قراردادند ، نفوذ و استیلای آنها تا بین النهرین ، مقرر ه خلافت عباسی نیز رسید ، و از مقام خلافت لقب « سلطان العراقيین » به آنان اعطا گردید ، که با وضع آنها مناسب به نظر می رسید . از اين لقب اين طور فهمیده شد که مقصود از عراق دو می ايالت جبال است ، يعني همانجا که بقر سلاطین سلجوقی بود ، از اينرو مردم برای اينکه اين عراق با عراق اصلي اشتباه نشود ، آنجاراعراق عجم نامیدند . . . بهر حال ظاهراً پس از حمله مغول اسم جبال برای اين ناحيه دیگر استعمال نشد ، و حمد الله مستوفی ، که در قرن هشتم می زیست ، هیچ جا اين اسم را ذکر نمی کند . . . ».

این بود قول لسترنج ، لکن گویا ظاهراً قول حافظ ابرو را با شواهد و قراین تاریخی سازگاری بیشتر است ، و منافی با آنچه لسترنج گفت نیز نمی نماید .

قديمتر جاي که از ماد ذکري رفته است :

بدين سئوال ، لده مادها در چه تاریخي به ايران آمده‌اند ؟ پاسخ درستی نتوان داد^۲ .

دونالد ويلبر (Donald N. Wilber) در کتاب « ايران گذشته و حال » آورد :

« گویا در حدود ۱۵۰۰ پیش از ميلاد قزم هند و آریائی از حوالی ماوراء النهر رو بسوی جنوب و مغرب فلات ايران روانه شده . . . و در حدود ۹۰۰ سال پيش از ميلاد ، ايرانيان که شعبه خاصی از آریائیها هستند ، پیش اشاند ، و در

(۱) جغرافيای حافظ ابرو ، ورق ۶ ص A.

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۰۱ س ۲ بعد .

(۳) ايران باستان ج ۱ ص ۱۶۸ س ۲ بعد .

نقاط مختلف فلات ایران سکنی جستند ، و بتاریچ جای سکنی اولیه را گرفتند .
خانواده های عمدۀ ایرانیان عبارت بودند از مادها و پارسها و پارتها ... مادهادر
ایران غربی مستقر شدند ، و مدتی توأم با پارسها تحت نفوذ دولت آشور بودند ،
ولی بسی نگذشت نیرومنا و مستقل شدند ... ^۱

جیمس هنری برستا (James Henry Breasted) در کتاب «روزگار

باستانی «گردید :

« ظاهراً در حدود ۱۸۰۰ ق.م. آریائیها به دو گروه عمدۀ منقسم شدند ؟
طوابیف گروهی بسوی مشرق رفتند ، و تا هند رسیدند ... طوابیف گروه دوم نام
آریائی یا آریانی را بشکل « آیریانه » یا ایران نگهداشتند ، و رو بسوی مغرب
نهادند ، و تا سرزمین هلال اخضر رکنی جستند ... ولئن رو به مشرق دوطایفه
بزرگ دیگر ایرانی سکنی گزیدند ، که یکی عبارت بود از طایفه « ماد » ، و دویی
عبارت بود از طایفه پارس ، و اینان بودند که بعداً فتوحات کردند ، و آخرین دولت
بزرگ جهانی را در آسیای غربی بوجود آورند ... ^۲

مردم ماد پیش از کسب استقلال زیر نفوذ دولت آشور ^۳ و گرفتار تهاجم و

(۱) ترجمه از کتاب فوق بوسیله استاد دکتر شفق ، ص ۴ کتاب ایران از نظر
خاورشناسان .

(۲) ترجمه از کتاب فوق بوسیله استاد دکتر شفق ص ۹ کتاب ایران از نظر
خاورشناسان .

(۳) آشوریها (یا آشوریها) مردمی بودند از زاد سامی ، که با مردمان سامی نژاد دیگردر
زندگانی می کردند ، در اینه بعد آشوریها مهاجرت کرده ، به قسمت وسطای رود دجله و
کوهستانهای مجاور رفته ، در آنجا دولت کوچکی ساختند ، که موسوم به « آسور » شد این اسم
از اسم رب النوعی است ، که پرستش می کردند و « آسور » نام داشت ...
پای تخت این مملکت در ابتدا شهر « آسور » بود ، ولکن در ادوار دیگر شهر کالاه
(کالح تورات) Kalakh با Calah و بالآخره نینوا (Nineveh) پای تخت گردید : ایران

ناخت و تازه‌های آن دولت آشوبگر بوده‌اند، و سرزین ماد بخشی از سرزینهای تابع آن دولت به حساب می‌آمده.

در تورات در این باب، که سرزین ماد در اختیار شاهان آشور بوده، اشاراتی توان یافت.

- چنانکه در کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷ بند ۶ چنین درج افتاده: « و در سال نهم هوشیع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور باسیری برد و ایشان را در حَلَحَ و خابور بر نهر جُوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد^۱ ».

در همین کتاب، باب ۱۸ بند ۱۱ ذکر شده:

« و پادشاه آشور اسرائیل را به آشور کوچانیده ایشان را در حَلَحَ و خابُورِ ۱۰ نَهْرْ جوزان و در شهرهای مادیان برد، سکونت داد^۲ ».

هردوت سورخ نامی یونانی گفته:

« مدت پانصد و بیست سال قسمت بزرگی از فلات آسیا تحت سلطه آشوریها بود، و پس از این مدت که سلطه آنها ادامه داشت، نخستین قومی که از آنها جدا

شد قوم ماد بود...^۳

گیرشمن آورده:

« اگر قول سالنامه‌های آشور را باور کنیم، هیچیک از اقوام تابع دولت آنان به اندازه ماد‌ها، عصیان و طغیان نکرده است^۴ ».

در کتاب « تاریخ شاهنشاهی » اوستید^۵، و « ایران باستان^۶ »، و

(۱) تورات، ص ۶۰۵.

(۲) تورات، ص ۶۰۸.

(۳) تاریخ هردوت، جلد اول ص ۱۸۴ س ۸ بعد.

(۴) ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص ۱۰۴ س ۱۳.

(۵) ترجمه دکتر محمد مقدم، ص ۳۱ س ۶ بعد.

(۶) ایران باستان، ج ۱ ص ۱۶۹ س ۶ بعد.

« تمدن هخامنشی ^۱ »، و کتاب « دین قدیم ایرانی ^۲ » و « ایران شهر ^۳ » و « مزدا پرستی در ایران قدیم ^۴ »، و « ایران گیرشمن ^۵ » در باب قدیم ترین جای که نام ماد در آن مذکور افتاده، شرحی بدین تلخیص آمده است :

از مادیان و پارسیان نخستین بار در کتبیه آسوری ذکر رفته، به هنگامی که در ۸۳۶^۶ یا ۸۳۸ قبل از میلاد شیلم نَصَر (Salmanasar) سوم بر پادشاه محلی پا امیر « پارسوا ». یا « پارسواش » در جانب غربی دریاچه اورمیه (دریاچه رضائیه فعلی) دست یافت، و از وی باج گرفت، و بسر زمین « ماده » در جانب جنوب غربی آن دریاچه رسید. از آن پس از این دو قوم مکرر یاد شده است، لکن تا آن زمان در ظلمت تاریخی مخفی بوده‌اند ». ^۷

ذر مزداپرستی ذکر شده، که پارسوارا بعضی‌ها به قوم پارت تطبیق کرده‌اند. در تورات ذکر ماد جز در دو سوره سابق‌الذ که در سوارد دیگر نیز بچشم می‌خورد و از آن جمله است :

نَّاب عَزْرَا ؛ بَاب ۶ بَند ۲^۸.

کتاب استر : باب ۱ بند ۹^۹ ، باب ۱ بند ۲^{۱۰}.

کتاب دانیال : باب ۵ بند ۲۸^{۱۱}.

(۱) تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۲۳ س ۶.

(۲) کتاب اول دین قدیم ایرانی، ص ۱۵۶ س ۶ بعد.

(۳) ایران شهر، ج ۱، ص ۲۸۶^{۱۲}.

(۴) مزداپرستی، ص ۲۷ س ۱۰^{۱۳}.

(۵) ترجمه فارسی ایران گیرشمن ص ۷۶ س ۱۵^{۱۴}.

(۶) تورات، ص ۷۳۷^{۱۵}.

(۷) تورات، ص ۷۷۲^{۱۶}.

(۸) تورات، ص ۷۸۴^{۱۷}.

(۹) تورات، ص ۱۲۹۶^{۱۸}.

کتاب دانیال : باب ۶ بند ۱، و بند ۱۶، باب ۹ بند ۱.

ماد اصلی و تقسیمات بعدی آن - ماد اصلی ، چنانکه از گفته سورخان بر می آید ، عبارت از آذربایجان و بخشی از کردستان و عراق عجم بوده ، لکن بعد ها که وسعت بیشتری یافت^۱ ، آن را به دو بخش ساد بزرگ و ماد کوچک قسمت کرده اند .

قول استرابون ، سورخ یونانی در زمان اشکانیان ، در این باب در جلد چهارم مرآة البلدان چنین آمده است :

« مدی منقسم بدو قسمت است : مدی کبیر ، و مدی صغیر ، اما مدی کبیر پای تخت و دارالملک آن اکباتان ... و در این زمان محل ییلاق سلاطین اشکانی

است ... : سدی صغیر مشهور به « آت روپاتین » (= آذربایجان) می باشد ». در ایران باستان جلد ۱ و جلد ۲ مذکور است :

« بعضی به سه ماد قائلند :

۱- ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد .

۲- ماد کوچک یا آذربایجان .

۳- ماد رازی یا سملکت ری .

ولی بیشتر ماد رازی را جزء ماد بزرگ بشمار می آورند ، چنانکه ری تا این اواخر جزء عراق عجم بشمار می آمد ... »

و نیز :

(۱) تورات ، ص ۱۲۹۶ .

(۲) تورات ، ص ۱۲۹۷ .

(۳) تورات ، ص ۱۳۰۲ .

(۴) تاریخ ایران قدیم ، ص ۴ س ۱۸۰ .

(۵) مرآة البلدان ، ج ۴ ص ۱۳۸ س ۱۳ . پیبعدن .

(۶) ایران باستان ، ج ۱ ص ۲۰۷ س ۱۰۰ ، ج ۳ ص ۲۲۱۷ س ۱۰۰ پیبعدن .

صفحه ری که جزء ماد بزرگ بود، ماد راگیان (ماد رازی) (Media Rhagiana) نامیده‌اند. نویسنده‌گان اینها هستند: ایزیدور خاراکسی (پارت؛ بند ۷) سترابون (کتاب ۱۱، فصل ۳، بند ۷) دیودور سیسیلی (کتاب ۹، بند ۴) بطلمیوس (جغرافیا، فصل ۶، بند ۲) ^(۱).

حدود سرزمین ماد - معان ماد را دانون و قلب ایران می‌دانسته‌اند^(۲)، هردوت گفته «رود هالیس (Halys = قزل آیرماق کنونی در ترکیه) سرحد امپراتوری ماد و لیدی بود...» (رود هالیس تمام نواحی آسیای سفلی را، که بین دریای قبرس و دریای سیاه واقع شده بود، از قاره آسیا جدا می‌کرد^(۳))». در ایران باستان آمده:

چون در زمان هووخشتر دولت ماد به اعلی درجه وسعت خود رسید، لازم است حدود آنرا در این زمان تعیین کنیم:

از طرف مغرب حدود آن معین است، رود هالیس یا قزل آیرماق کنونی آنرا از لیدیه جدا می‌کرد؛ از طرف جنوب غربی با بابل هم حد بود؛ و از طرف شمال نیز معلوم است، که سلکت وان یا ارمنستان زمان بعد جزء این دولت گردید.

ساخی حدود محققًا معلوم نیست، اما از قرائیں بی‌توان بطور تقریبی آنرا معین کرد. اولاً شکتی نیست، که حدود ماد قبل از سقوط نینوا از طرف جنوب بحدود عیلام می‌رسیده، پس از سقوط نینوا، چون دیاوه نمی‌شد، که بابل عیلام را جزء مملکت خود کرده باشد، و عیلام هم جزء آسور بود، پس باید عقیده داشت که عیلام این زمان هم، از ترکه آسور، جزء ویا دست نشانده دولت ماد گردیده باشد؛ در باب پارس هم از روایات هردوت و وقاریع بعد می‌دانیم، که تا قیام کورش دست نشانده دولت ماد بشمار می‌رفت؛ راجع به ممالک شرق ایران، ظن قوی این است

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۷ س ۱ بعده؛ وصی ۴۹۵-۱ متن ۹

(۲) وندیداد دارمستتر، ترجمه دکتر سوسی جوان، ص ۷۰-۷۱ من ۷ ذیل،

(۳) تاریخ هردوت، ج ۱ ص ۱۲۲ ب ۷۲۱

که این صفحات هم جزء ماد بودند، زیرا هر دوست گوید له: فروتنیش این ممالک را تسخیر کرد... می‌توان ظن قوی داشت، که حدود ماد از طرف شرق تا باخته و چیخون متند بوده (بعضی عقیده دارند که به سیخون می‌رسیده).

راجع بگیلان و مازندران اختلاف نظر حاصل است.^۱

این حدود، چنانکه معلوم است، مربوط به سرزمین ماد بهنگام استقلال آن^۲ بوده، و در ادوار بعد بهره‌عهدی مرزی داشته است، و در کتب جغرافیای اسلامی، همچون المسالک والممالک اصطخری^۳، و معجم البلدان یاقوت^۴ و آثارالبلاد قزوینی^۵، و تقویم البلدان ابوالفداء^۶، و در آثار متأخران مانند تاریخ ایرانیان کنت دو گویندو^۷، و سرزمینهای خلافت شرقی^۸ و سفرنامه دروویل^۹ و تاریخ ایران قدیم^{۱۰} و ده‌ها کتاب دیگر، از حدود سرزمین جبال یا عراق عجم که همان سرزمین ماد قدیم است، بحث رفته است، که چون فایدتی چندان بر نقل آن متصور نبود، از ذکر خودداری گردید.

تطور لفظ ماد در اعصار مختلف از دیر باز تاکنون - داریوش اول آنرا «ماد»^{۱۱} گفت^{۱۲}. در عهد اشکانیان و ساسانیان آنرا «مای» و «ماه» و «مار» و در قرون اسلامی «ماه» می‌گفته‌اند^{۱۳}.

(۱) ایران باستان، ج ۱ ص ۱۹۹ ۲۱ س ۲۱ بعد.

(۲) المسالک، ص ۱۱۹.

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۵.

(۴) آثارالبلاد، ص ۳۴۱.

(۵) تقویم البلدان، ص ۴۰۸.

(۶) تاریخ ایرانیان، ص ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶.

(۷) ترجمه سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵.

(۸) ترجمه سفرنامه دروویل، ص ۱۳۰.

(۹) ایران قدیم، ص ۴ ذیل.

(۱۰) تاریخ ایران قدیم، ص ۳۹ ذیل صفحه.

(۱۱) ایران قدیم، ص ۳ ذیل. ایران باستان، ج ۱، ص ۷، ۲؛ تمدن هخامنشی ج ۱

ص ۲۳؛ نامهای شهرها و دیه‌های ایران چاپ سوم، ص ۶۹.

فخرالدین گرگانی درویس ورامین این سرزین را «ماه» و «کشور ماه» نامیده

بدین ترتیب :

نگویی تا کدامین خوشترا ای ماه
به چشم نرگسینت مرو یا ماه؟^۱

* * *

چو بینم روی را مین گاه و بیگاه
مرا چه مرو باشد جای و چه ماه^۲

* * *

منم بهمان تو یک ما در ماه
چنان چون دوستداران نکو خواه^۳

له سبزاست از بهاران دشور ماه
همی تابد ز خاکش زهره و ماه^۴

* * *

له هر گز نگذرد برکشور ماه
نه بیرون آید از پند شهنشاه^۵

* * *

هنوز از برزهای دشور ماه
همی آید همانا آوخ و آه^۶

* * *

اگر من بودمی در دشور ماه
نبردی ویس را هر گز شهنشاه^۷

* * *

هزاران آفرین برکشور ماه
که چون ویس آمدست ازوی یکی ماه^۸

(۱) ص ۱۲۹ بیت ۵۰ .

(۲) ص ۱۲۹ بیت ۲۴ .

(۳) ص ۱۴۴ بیت ۵۲ .

(۴) ص ۱۲۱ بیت ۵ .

(۵) ص ۱۳۴ بیت ۹۷ .

(۶) ص ۱۴۰ بیت ۷۰ .

(۷) ص ۱۴۰ بیت ۷۶ .

(۸) ص ۱۵۰ بیت ۱۰۱ .

ابوریحان نوشتہ :

« وهم (اشکانیان) الذين ملکوا العراقَ و بلادَ ماهَ وهى الجبالُ . . . »^۱
در کتاب ایران باستان است که در باب تبدیل مادبه «ماه» و «ماه» مدارکی در
دست است مانند نوشتہ های موسی خورن، جغرافیادان ارمنی، و کتب نویسندها کان
قرون اسلامی^۲.

در تاریخ ارمنستان موسی خورن بصورت «مار» مذکور آمده^۳.

آبادیهایی که نام آنها را از لفظ ماد مشتق دانسته‌اند و تاکنون بر جای مانده:
کلمه ماد را تایک قرن پس از انقراض دولت ماد بجای پارس بکار می‌برده‌اند،
و نام بسیاری از اماکن، بطبق تحقیق اهل فن، از این کلمه استخاق یافته است.
مرحوم احمد کسری را در کتاب «نامهای شهرها و دیه‌های ایران» در این

زمینه بخشی است، که تعییم فائدت را، در ذیل نقل می‌افتد:
« مادوان و ماروان و میوان و بیقان و میغان و مایان و ماهان و ماران و مایین
و مارین و ماروا. مادوان را سترخی نام جایی در پارس می‌نگارد که در برخی نسخها
بجای آن «ماروان» است. میوان جایی در بیرون قوچان، و بیقان جایی در نزدیکی
تهران، و میغان دیهی از بیرون دامغان است. مایان نام سه دیه، یکی در آذربایجان^۴
و دیگری در خراسان و سومی در دامغان می‌باشد. ماهان هم سه دیه در فیروزکوه
و کرمان و تارم زنگان است. ماران و مایین دوجا در فارس و مارین بنوشتۀ حمدالله

(۱) آثار الباقيه، ص ۱۱۲ س آخر.

(۲) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۰۷.

(۳) ترجمۀ تاریخ ارمنستان، ص ۸ س آخر، و ص ۹ س ۲۵، و ص ۱۲ س ۱۳ وغیرها.

(۴) تاریخ ایران قدیم، ص ۴۷ س ۵.

(۵) این دیه تقریباً دره ۶ کیلومتری شمال طهران است و در نوشتۀ های عهد قاجاریان
آنرا میگان می‌نوشتند امروز به میگون مشهور است، و از نقاط خوش آب و هوای و بیلاقی طهران
است. در باب چهارم کتاب در بحث دیه‌های ری‌ازاین آبادی نیز سخن خواهد رفت.

مستوفی جایی در بیرون قزوین بوده ، و ماروا دودیه ، یکی در بیرون زنگان ، و دیگری در بیرون همدان است.

اما معنی نامها : چنانکه گفته شده که از تیره های معروف باستان ایران در زمان هخامنشیان « ماد » نام داشته ، له این نام در نوشته پیشون فراوان یاد کرده شده . سپس در زبان اشکانیان آن نام تغییر یافته که خود مادان « مای » و مردم فارس « ماه » و ارمنیان « مار » می خوانده اند ، و در آذربایجان له نیز سرزمین مادان بوده ، « مای » و « مار » هردو بکار می رفته است . ازان نام آنون این یک رشته نامهای آبادیها را داریم که در برخی شکل باستان نام را نگاه داشته ، و در برخی شکل های دیگر را بکار برده اند ، و همه آنها معنی « سرزمین مادان » و « بنگاه مادان » و مانند آینه است ^(۱) .

(۱) نامهای شهرها و دیههای ایران ، چاپ سوم ، ص ۶۹

فصل دوم

ذگر ری در کتب قدس و هنابع باختناقی

الف - تورات : در پاره‌ای از شهرهای ماد از جمله ری ، پیش از آغاز دوران عظمت باستانی ایران ، اقلیتی از یهود می‌زیست : و همچنانکه در صحیفه ^۱ کتاب حاضر گفته آمده ، در تورات مذکور است ، که پادشاه آشور اسرائیل را به آن کشور ^۰ کوچانیده در حلیح ^۲ و خابور و شهرهای مادیان برده مقیم گردانید .
در تاریخ ایران گیرشمن آمده :

« آشوریان جمعی از یهودیان را در ری نزدیک طهران مسکن دادند ^۳ ». این قوم در ری زندگی آسوده داشته ، و در دوره‌های مختلف تاریخی با رفاه و آسایش می‌زیسته است .

در درالبیجان است :

« و از آنجا ^۴ له از سلاطین سلوکی برشام به آنها (یهودیان) خبلی صدمه وارد می‌آمد : در بلاد اشکانی به آسودگی سی زیستند ، متصل مهاجرت کرده باین حدود می‌آمدند ... »

در کتاب ایران قدیم نقل افتاده :

« مخصوصاً اشکانیان نسبت بملت یهود رؤوف بوده ، از آنها بر ضد رومیها

حمایت می‌فردند ... »

(۱) تورات ، کتاب دوم پادشاهان ، باب ۱۷ ، بند ۶ ، و باب ۱۸ ، بند ۱۱ .
(۲) ایران گیرشمن ، ترجمه‌از فرانسه بانگلیسی ، ص ۱۱۵ س ۷ بعد ؟ ترجمۀ فارسی ،

ص ۱۰۴ س ۱۱ .

(۳) درالبیجان ، ج ۳ ص ۲۱ س ۲۰ بعد .

(۴) ایران قدیم ، ص ۱۵۰ س ۶ .

گیرشمن گفته :

« اغماض اشکانیان ، مخصوصاً در روابط آنان با قوم یهودی آشکار است . یهودیان ، شاهان ایرانی مزبور را مدافعان حقیقی دین خود می دانستند ، و چون از طرف سلوکیان و رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند ، معتقد شدند ، ایران - که همواره نسبت به آنان خیرخواه بوده - تنها قدرتی است ، که ممکن است ایشان را از یوغ خارجی نجات بخشید : همان گونه که در زمان هخامنشیان این امر تحقق یافته بود . ^۱ »

در قرون وسطی معظم تجارت ری با بلاد خاور و باختر با یهودیان بوده است.

در مختصرالبلدان ابن فقيه در اين باب چنین درج است :

۱۰ « واليها (الري) تقع تجارات ارمينية و آذربيجان وخراسان والخزر وبلاد بُرْجان ، لأنَّ تجَارَ البحْرِ يَسْأَرُونَ مِنَ الْمَشْرُقِ إِلَى الْمَغْرِبِ ، وَسِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرُقِ ، فَيَحْمِلُونَ الدِّيَاجَ وَالْخَزَّالَ الْفَائِقَ مِنْ فَرْنَجَهُ إِلَى الْفَرْمَا ، وَيَرْكَبُونَ الْبَحْرَ مِنَ الْقُلْزُمَ ، فَيَحْمِلُونَ ذَلِكَ إِلَى الْحِصَنِ . . . وَهُمُ التَّجَارُ الْيَهُودُ الَّذِينَ يَقَالُ لَهُمُ الرَّاهِدَانِيَّةُ : يَتَكَلَّمُونَ بِالْفَارَسِيَّةِ وَالرُّوْبِيَّةِ وَالعَرَبِيَّةِ وَالْأَفْرَنْجِيَّةِ . . . ^۲ »

۱۱ در كتاب تاریخ یهود ایران ، تأليف حبیب‌لوبی نیز مذکور است :

« ... ابن خداداد در ۸۱۷ میلادی می‌نویسد : تجار یهودی (ردانیها) از برای تجارت آنجا (ری) آمدند ، و زبانهای یونانی ، عربی ، رومی ، فرنگی ، اسپانیائی و اسلامی دانستند . . . ^۳ »

بنابر سوابق مذکور ، بعيد نمی نماید که نام ری در آثار پیشین یهود ثبت افتاده

۱۲ باشد ، لکن در کجا ؟ و به چه صورت ؟ :

ابن فقيه در باب ذکر ری در تورات آورده :

(۱) تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمه فارسی ، ص ۲۷۲ س ۴۲ بعد.

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۰۲۷۰-۰۲۷۱

(۳) تاریخ یهود ایران ، جلد سوم ، کتاب هفتم ، ص ۱۰۳۱ س ۱۹

« و روی بعضهم (بعض العلماء) انه مكتوب " فى التوریة : الرَّبُّ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْأَرْضِ ، وَ إِلَيْهَا مَتَجْرَى الْخَلْقِ " .

این قول را یاقوت نیز از کتاب ابن فقیه در معجم البلدان نقل کرده است^۱.

در احسن التقاسیم این جمله ، بی آنکه به تورات نسبت داده شود ، به صورت

خبر، چنین درج افتاده است :

« وفي الخبر ، إنَّ الرَّبَّ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْأَرْضِ ، وَ إِلَيْهَا مَتَجْرَى الْخَلْقِ » .

در عجایب نامه مذکور است :

« ... وَ قَيْلَ مَكْتُوبٍ فِي التُّورِيهِ ، الرَّبُّ مَتَجْرَى الْخَلْقِ ... » .

در مجالس المؤمنین آمده است :

« منتقل است از بعض علماء نگفته‌اند ، که : در توریة مكتوب است که
۱. « الرَّبُّ ... الْخُ » .

نگارنده پس از دوشهش و فحص بسیار ، سند روایت این قول را سراج‌بدین صورت در تاریخ جرجان بیافت ، له در ضمن بیان احوال عبدالواسع بن ابی طیبۃ ، عیسیٰ بن سلیمان بن دینار دارمی جرجانی ، [رقم ۳۹۲] ، ثبت افتاده :

« اخبرنا ابواحمد عبد الله بن عدی ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ السَّعْدِي ، ابُو منصور
بغداد ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ وَاقِدٍ ، حَدَّثَنَا الحسین
بن الحسَنَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاسِعِ بْنِ ابْنِ طَبَّیْبَةَ الْجَرْجَانِيَّ : قَالَ مَكْتُوبٌ فِي التُّورِيهِ :
الرَّبُّ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْأَرْضِ ، وَ إِلَيْهَا مَتَجْرَى الْخَلْقِ » .

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۷۰ س ۶

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۹

(۳) احسن التقاسیم ص ۳۸۵ س ۱۳

(۴) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۱۰

(۵) مجالس المؤمنین ، مجلس اول ص ۳۸ س ۰۲۲

(۶) تاریخ جرجان ، ص ۱۹۹ س ۰۲۰

عبدالواسع ظاهراً بزمان مأمون می زیسته است ، چون قضاe جرجان در آن عهد از جانب مأمون به برادر وی ، احمد بن ابی طمیّة ، عیسیٰ بن سلیمان بن دینار الدارسی محوّل بوده است^۱.

این بود قول ذ در ری در تورات ، و سند آن ، و چنانکه مشهود می افتد ،
• اشارتی نرفته ، که در کدام کتاب تورات ، و در چه بابی آنرا دیده‌اند.

این گفته ظاهراً شهرتی است می‌اساس ، و بیانی است نادرست ، و دعویی است
عاری از حقیقت^۲.

نگارنده با ولعی نه در این باب داشت ، ترجمة تورات موجود را بتمامی در
مطالعه گرفت ، و بیچیز روی در باب گفته فوق تاییدی نیافت ، و با برخی از عالمان
یهود نیز این معنی را در میان گذارد ، و آنان نیز بكلی سنکر بوده‌اند.
۱۰

آری نام ری ، بتفصیلی له مذکور خواهد افتاد ، نه بدان صورت که درسابق
یاد گردیده ، در ضمایم غیر رسمی منسوب به تورات ، در «توبیت» و «ژودیت» درج
آمده است ، بیان این مطلب را مقدمه‌ای در بایست است ، بدین تلخیص :

تورات گاه بر اسفار پنجگانه حضرت موسی - سفر پیدایش ، سفر خروج ، سفر
لاویان ، سفر اعداد ، سفر تنبیه - اطلاق دارد ، و گاه بر این اسفار ، و ضمایم آن که
بر روی هم به عهد قدیم مشهور است^۳ . لکن شماره این ضمائم را اختلافی است
بدین قرار :

از روزگار پیشین از تورات دو نسخت بدست است : عبری و یونانی^۴.

(۱) تاریخ جریان ، ص ۱۸ س ۱۰.

(۲) مشابه این قول را از اصمی نقل کرده‌اند که گفت : « البری عرومن الدنیا والیه
متجر الناس وهو احد بلدان الأرض » : معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۰.

(۳) المنجد ، ذیل این کلمه.

(۴) لاگراندانسیکلپدی ، ج ۶ ، ص ۸۶۰ : آثار الباقيه ، ص ۲۰ س ۱۲ ، ابو ریحان
را در باب تورات بنزد یهودیان و سیمیجان در این صحیفه شرح مفیدی است.

نسخت نخستین از آن یهودیان، و بر روی هم شامل سی و نه کتاب است، لکن دو کتاب «توبیت» و «ژودیت» در این ردیف نیست، ازین رو یهودیان این دورا قبول ندارند.

نسخت دوم از آن مسیحیان است، و چهل و شش کتاب دارد. ده کتاب «توبیت» و «ژودیت» نیز جزء آنست.^۱

این متن در قرن سوم پیش از میلاد در اسکندریه، بهنگام پادشاهی بطلمیوس فیلیدلفوس (Ptolémée Philadelphe ۲۸۴-۲۴۷ پیش از میلاد)، و به فرمان وی، برای یهودیان مقیم مصر، بوسیله هفتاد و دو تن از دانشمندان یهود، بزبان یونانی برگردانده شد^۲. این نسخت را بمناسبت شماره این مترجمان، بزبان فرانسوی، روایت سپتانت^۳ (Version des Septante)، و به انگلیسی سپتواجنت^۴ (Septuagint) گویند؛ و ابوریحان بیرونی نام آن را در آثار الباقيه «توریة السبعین» ذکر کرده است^۵. و نیز،

(۱) لاگراندانسیکلپدی، صحیفه فوق.

(۲) لاروس قرن پیستم، ج ۱ ص ۶۹۰، وج ۶ ص ۳۰۲؛ دیکسینر دوبیوگرافی ج ۱، ص ۲۹۶؛ آثار الباقيه، ص ۲۰.

(۳) گراند دیکسینر اونیورسل، ج ۲ ص ۶۷۹، ستون راست؛ لاروس قرن پیستم، ج ۱ ص ۶۹۰.

(۴) فرهنگ وبستر انگلیسی، ج ۲ ص ۱۶۵۰.

(۵) آثار الباقيه، ص ۲۰ س ۴۱. مجموع تورات و انجیل را کتاب مقدس، یا «بیبل» (Bible) گویند. تورات و ضمایم آن را عهد قدیم (بانگلیسی Old Testament) و فرانسوی New Testament (Ancien Testament)، و انجیل و ضمایم آنرا عهد جدید (بانگلیسی Nouveau Testament) تأسید بیبل بنزد یهودیان تنها تورات است. عهدهای Testament را در این مورد بمعنی اتصال، یا اتحاد میان خداوند و انسان گرفته، و در تعریف بیبل چنین گفته‌اند:

«L'ancienne et la nouvelle alliance entre Dieu et les hommes»

رک؛ وبستر، ج ۱ ص ۱۷۹؛ دیکسینر دوبیوگرافی، ج ۱ ص ۲۹۶؛ گراند دیکسینر اونیورسل قرن ۱۹، ج ۲ ص ۶۷۶.

گاه آنرا نسخت اسکندریه ، و دیگر گاه نسخت یونانی گویند^۱ . این متن را از متن عبری فعلی کهن تر دانسته‌اند^۲ ، و چنانکه اشارت رفت ، هفت کتاب بر متن عبری اضافه دارد ، و در ترتیب پاره‌ای از ضمایم نیز با نسخت عبری موافق نیست^۳ .

هفت کتاب اضافی را ، یهودیان و فرقه پرستان پنذیرفته‌اند ، و مجعلوں وغیره رسمی « Apocryphe » دانسته ، به کتاب مقدس رسمی متأخر به زبان عبری نیفزوده‌اند ، لکن کاتولیک‌ها آنها را صحیح و معتبر ، و از ضمایم قانونی تورات می‌شناسند . انجیل نیز چنین ضمایمی نامعتبر دارد .

این مجموع را بزبان فرانسوی (Les livres Deutérocanoniques) گویند ، یعنی ، کتبی که تنها بنزد کاتولیک‌ها معتبر و در ردیف کتب مقدس است^۴ .

این اضافات را در مجموعه‌ای بزبان انگلیسی ، بنام « The Apocrypha » منتشر ساخته‌اند .

در مقدمه این مجموعه موضوع غیر رسمی بودن آنها چنین ثبت است :

(۱) کتاب مقدس را سن ژرم (Saint Jérôme) ، در میان سالهای (۴۱۰ و ۳۹۲ م)^۵ ، جهه کلیسای کاتولیک ، بزبان لاتین برگرداند . این ترجمه را بنام وولگات (Vulgate) می‌شناورند . وولگات تقریباً با متن یونانی منطبق و شامل همان کتب است ، رک : لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ص ۶۹۰ ؛ دیکسنردویو گرافی ، ج ۱ ص ۲۹۶ ؛ لاگراند آنسیکلپدی ، ج ۶ ص ۵۹۷ ، وج ۱۴ ، ص ۳۵۰ .

(۲) لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ص ۶۹۰ ، وج ۶ ص ۰۳۰۲ .

(۳) لاگراند آنسیکلپدی ، ج ۶ ص ۵۸۶ .

(۴) لاگراند آنسیکلپدی ، ج ۶ ، ص ۵۸۶ ، ج ۱۴ ، ص ۳۵۰ ؛ ویستر ، ج ۱ ص ۸۶ ؛ لاروس قرن بیستم ، ج ۲ ص ۸۲۲ ؛ گراند دیکسنر اونیورسل قرن نوزدهم ، ج ۲ ص ۶۷۶ . از کتب عهد قدیم آنچه مورد قبول معبد کلیمیانست (Protocanonique) گفته می‌شود . و دو کتاب توبیت و ژودیت گرچه در این ردیف نیست ، لکن این معنی مخل به مقصود نتواند بود ، چون در این تحقیق بیشتر قدمت سورد نظر است ، نه رسمیت و اصالت .

" These books form a body of additional writings that are found (except 2 Esdras) in the Septuagint or Greek Version of the Old Testament but have no place in the Canonical Hebrew scriptures . " ۱

دو کتاب توبیت و رُودیت نیز جزء این مجموعه است .

- ۰ آنون که مقام این دو در تورات شناخته آمد، بهادame مطلب می پردازد .
- ۱ توبیت - توبیت یک تن یهودی، و از قبیله نفتالی (Nephtali) بود، که ظاهراً در قرن هفتم پیش از میلاد مسیح می زیست؛ وی بفرمان شلم نصر (Salmanasar)، شاه آشور، با گروهی از هموطنانش اسیر، و به نینوا تبعید شد، توبیت مردی پارسا و امین و پرهیزگار و با تقوای بود، بهم نیشان اسیر خود خیرات و مبرات فراوان داشت.
- ۲ وی از پیش در سرزمین ماد، در شهر ری (Rages)، ده تالان نقره به یکی از خوشاوندان خویش، به نام گابائیل (Gabael) یا گابیلوس (Gabélus) به امانت سپرده بود، و چون در نینوا فقر و تنگdestی بروی فشار آورد، فرزند خویش را، که نیز توبیت نام داشت، بدان صوب گسیل درد، تا آن مبلغ را بازستانده به نینوا برد توبیت پدر در سنین پیری دور شد، لکن توبیت پسر وی را براهمایی فرشته رلفائل (Raphaël) معالجه نرد . ۳
- ۳ این نام را بزبان انگلیسی توبیت (Tobit)، و بزبان فرانسوی توبی (Tobie) نویسند . ۴

(۱) The Apocrypha ، ص ۱ س ۱ یعنی: این کتابها گروهی اضافی از نوشته‌ها را تشکیل می‌دهد، که در سپتواجنت یا ترجمه یونانی تورات (به استثنای دوم اسدراس) پیدا می‌شود، لکن در نوشته‌های عبری قانونی قرار نمی‌گیرد .

(۲) گراند دیکسینر اوپریورسل قرن ۱۹ ، ج ۱۵ ص ۲۰۲؛ دیکسینر ناسیونال جدید، ج ۴ ص ۱۷۶۴؛ لاروس اوپریورسل جدید، ج ۲ ص ۹۳۱؛ دیکسینر دویو گرافی، ج ۱ ص ۱۱۲۵ و ج ۲ ص ۲۶۳۷؛ لاغراند آنسیکلایدی، ج ۳۱ ص ۱۳۵ .

(۳) دائرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶، و بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۲ .

کتاب توبیت داستانی است اخلاقی در احوال این پدر و پسر ، که نویسنده آن شناخته نشده است^۱.

ری در این کتاب به صورت راگس (Rages) یا راجس (Gabriel) بدين تقریب مذکور است :

۱- باب اول ، بند چهارده :

« و من به کشور مدیا رفتم ، و ده تالان نقره بنزد گابائیل (Gabael) برادر گابریاس (Gabrias) در شهر راگس (Rages) به امانت گذاشتم ^۲ .

۲- باب چهارم ، بند اول :

« همان روز توبیت پولی را که در راگس مدیا به گابائیل به امانت سپرد ، یاد آورد ^۳ .

۳- باب چهارم ، بند بیستم :

« واکنون من به شمامی گویم که ، ده تالان به گابائیل پسر [کذا] گابریاس ، در راگس مدیا به امانت سپردم ^۴ .

۴- باب پنجم ، بند پنجم :

۱۰ « اما [توبیاس] نمی دانست [که رافائل فرشته است] ، بدرو گفت : آیا می توانی همراه من به راگس بیایی ؟ و آیا آنجاها را خوب می شناسی ^۵ ؟ .

باب ششم ، بند نهم :

« وقتی که ایشان به راگس نزدیک شده بودند ^۶ .

(۱) گراند دیکسینر اونیورسل قرن ۱۹ ، ج ۱۵ ص ۲۵۲ ؛ دیکسینر ناسیونال جدید ،

ج ۴ ص ۱۷۶۴ ؛ دیکسینر دیبو گرافی ، ج ۲ ص ۲۶۳۷ ؛ ویستر ، ج ۲ ص ۱۹۱۷

Tobit ۱ : ۱۴ ، The Apocrypha p. 39 (۲)

Tobit ۴ : ۱ ، The Apocrypha p. 41 (۳)

Tobit ۴ : ۲۰ ، The Apocrypha p. 41 (۴)

Tobit ۵ : ۵ ، The Apocrypha p. 41 (۵)

Tobit ۶ : ۹ ، The Apocrypha p. 42 (۶)

نیز به فهرست افباپی تورات و انجیل بربان انگلیسی رجوع شود.

ژودیت - ژودیت (Judith) نام زنی جوان ، و بیوئه مردی از بزرگان ثروتمند شهر باستانی بتولی (Béthulie) (واقع در فلسطین بود).

این زن شجاع ، به هنگام محاصره بتولی از طرف هُلُپیرْن (Holopherne) سردار آشوری ، از طریق تظاهر به عشق ، وی را بفریفت ، تا در فرصتی مناسب ، در حال خواب او را بکشت ، و سرش را ببرید ، و بدینگونه سربازان آشور را غافلگیر و مضطرب و مغلوب ساخت ، و شهر و مردم آنرا نجات بخشید.

تاریخ این واقعه را در حدود سال ۶۵۹ پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند.

نام وی رابه یونانی و لاتینی یودیت (Ioudith) و به عبری یهودیت (Yehôdhîth) نوشته‌اند.^۱

کتاب ژودیت ، که مؤلف آن نیز ناشناخته مانده ، داستانی است جالب از ۱۰ یهودیان باستان ، برانگیزندۀ احساس وطن پرستی ، که فداکاری و غیرت ، و وطن خواهی این زن زیبا ، و بیوئه جوان را نشان می‌دهد.^۲

در این کتاب نام ری به صورت راگو (Ragau) ثبت افتاده ، که نبود نظر لادر نینوا سلطنت داشت ، شاهزاد آرفاکساد^۳ (Arphaxad) را در آن حدود بشکست^۴ ، بدین تقریب :

۱۰

(۱) دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ۳ ص ۱۴۳ ؛ دیکسینر دو بیوگرافی ، ج ۱ ص ۱۴۰۱ ؛ پوچی لا روی جدید ، ص ۱۴۶۸ ؛ ویستر ، ج ۱ ص ۹۹۰.

(۲) لارگراند آنسیکلپدی ، ج ۳ ص ۳۴۶ ؛ و ج ۲۱ ص ۲۳۶ ؛ دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ۳ ص ۱۴۳ ؛ دیکسینر دو بیوگرافی ، ج ۱ ص ۱۴۵۱.

(۳) شیخیت تاریخی آرفاکساد روشن نیست ، در بیشتر متابع مانند دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ۴ ص ۱۱۶۸ ، و دیکسینر دو بیوگرافی ، ج ۲ ص ۲۲۵۰ ذیل کلمه Ragau ، و گراند دیکسینر اونیورسل قرن ۱۹ ، ج ۷ ص ۴۵ در بحث از همدان ، وی را فرا اورتیس (Phraortes) پادشاه مدادانسته‌اند ، و در برخی دیگر نیز مانند سفرنامه اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷۵ اوآخر ذیل ۲۲ ، در این انباطق نام دهák (Dehak) و ضحاک (Zohak) بچشم می‌خورد.

(۴) نیز رک : دائرة المعارف اسلامی ، ج ۳ ، به زبان انگلیسی ، ص ۱۱۰۶ و به زبان فرانسوی ، ص ۱۱۸۲.

۱- باب اول ، بند پنجم :

« همان روزها نبوَّلد نضر با آرفاَساد در دشت بزرگی ، که دشتی است در سرحدهای راگو (Ragau) جنگ می کرد ^۱ ».

۲- باب اول ، بند پانزدهم :

« همچنین آرفاَساد را در کوههای راگو بگرفت ، و وی را با تیرهایش بزد ، و در همان روز کاملاً از میان برداشت ^۲ ».

در باب محل راگو ، و انطباق آن با شهر ری ، در منابع خارجی اختلاف گونه‌ای مشهود است.

در پاره‌ای از آنها این محل دشتی بزرگ بنزدیکی دجله و فرات معرفی شده است ^۳ .

ظاهراً این اختلاف از ترجمه یونانی با ترجمه لاتینی تورات سرچشم می‌گیرد ، و قول محل راگو در نزدیکی دجله و فرات به ترجمه لاتینی بازی گردد ^۴ . سر اوزلی نیز در سفرنامه ، در باب نسخه بدل راگو اشارتی دارد ، که ملخص آن چنین است :

۱۵ « در نسخه سریانی ژودیت ، باب اول بند پنجم ، بجای راگو ، دورا (Dura) در نسخه سریانی ژودیت ، باب اول بند پنجم ، بجای راگو ، دورا (Dura) ثبت است ^۵ ».

Judith ۱ : ۵ ، The Apocrypha p. 47. (۱)

Judith ۱ : ۱۵ ، The Apocrypha p. 47. (۲)

(۳) از جمله : دیکسینرزناسیونال جدید ، ج ۴ ص ۱۱۶۸ ؟ دیکسینر دولیو گرافی ،

ج ۲ ص ۲۲۰۰ .

(۴) سفرنامه سر اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷۵ ، ذیل ۲۳ .

(۵) سفرنامه سر اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷۵ ، ذیل ۲۳ .

وی که در این مهم در سفرنامه تحقیق بسوطی دارد^۱، در باب محل راگو چنین گفته:

“That Ragau, noticed in the book of Judith (Ch. I.V.15), is the Rages of Tobit...”^۲

- یعنی: راگو که در ژودیت ملاحظه شد همان راگس از توبیت است. قول مینورسکی، ایران شناس معروف، و ویلیام جاکسن نیز در باب راگو (Ragau)، و انطباق آن با «ری» بیاید.

شباهت کامل میان دو کلمه راگو و راگس، یکی بودن هر دو را تاییدی تواند بود، و حرف (س = s) در آخر راگس جزء اصل کلمه نیست، و بطبق شیوه معهود یونانیان بدان ملحق گردیده است، و چنانکه در صحائف پیشین مذکورافتاده ۱۰ کتاب توبیت از اصل یونانی برگردانده شده است.

تاریخ دانان یونان و لاتین از ری بصورت «راگو» (Rhagœ) و «راگا» (Rhaga) و «راگیا» (Rhageia) نیز یاد کرده‌اند.

در گراند آنسیکلپدی بیان فرانسوی، در ضمن برشمردن نامهای ری آمده:

۱۵ “Rhagœ des historiens grecs et latins.”^۳

در سفرنامه سر اوزلی انگلیسی مذکورافتاده:

“... that venerable city of which the name as written by Greek geographers, Rhaga or Rhageia ...”^۴

مفاد این دو عبارت چنین است:

۲۰ ۱- «راگو» از تاریخ دانان یونان و لاتن.

(۱) سفرنامه سر اوزلی، ج ۲ ص ۱۷۴ ب بعد متن و ذیل.

(۲) سفرنامه سر اوزلی، ج ۲ ص ۱۷۵ س ۶۰.

(۳) گراند آنسیکلپدی، ج ۲۸ ص ۳۰۰.

(۴) سفرنامه اوزلی، ج ۲ ص ۱۷۴ س ۱۳۰.

۲- شهر سختربی (مقدسی) که جغرافی دانان یونانی آنرا «راگا» یا «راگیا» نوشته‌اند. علاوه بر این، اگر راگو را دشتی در میان دجله و فرات پینداریم، آنجا را، چنانکه معلوم است، جز در سوی شمال که مرکز دولت آشور بوده، کوهی نیست، در صورتیکه آرفا کساد در کوههای راگو از میان برداشته شد، و بعید می‌نماید که آرفا کساد طغیان خویش را از مرکز دولت آشور آغاز کرده باشد.

این بود بحثی موجز در باب محل راگو مذکور در ژودیت.

در پایان جهت اثبات این دعوی، که نام ری جز در دو کتاب پیشین در تورات مذکور نیفتاده، بدین نکته اشارت می‌رود، که دانشمندان مغرب زمین نیز در این باب، تنها پاره‌ای از همین موارد گذشته را ذکر کرده‌اند، که تسمیم فائdet راسخن برخی از آنها در ذیل درج می‌افتد:

۱- در سفرنامه سر اوزلی، فقط سخن از توبیت و ژودیت در بیان است و به قول او در سابق اشارتی رفت.

۲- در دائرة المعارف اسلامی، بزبان فرانسوی، مجلد ۳ صحیفة ۱۱۸۲ و بزبان انگلیسی، مجلد ۳ صحیفة ۱۱۰، تنها موضوع ذکر ری در توبیت و ژودیت، و گسیل داشتن توبی پسر خود توبیاس را به ری بشرح کتاب توبیت، و نبرد نبوکد نظر با آرفا کساد مطابق کتاب ژودیت، با اختصار آمده است، و چون مقاد هر دو کتاب یکی است بنقل از زبان فرانسوی قناعت می‌شود:

«Rages est mentionnée aussi dans les apocryphes bibliques.

Tobie envoya de Ninévie son fils Tobias pour recouvrer l'argent déposé à Rages chez Gabaël, fils de Gabrias.

Le livre de Judith, Place près de Ragau (si seulement C'est Ragha) la Plaine dans laquelle Nabuchodonosor aurait battu le roi de Médie Arphaxad (Phraortès ?).

۳- در لاروس قرن بیستم ، مجلد پنجم ، صحیفه ۹۱۱، در ضمن وصف ری درج است .

“... mentionnée dans le livre de Tobie comme le séjour d'Israélites déportés par Salmanasar .”

- ۰ مفاد عبارت فوق آنکه : از ری در کتاب توبی همانند اقامتگاه یهودیانی که سلم نصر آنان را از کشورشان تبعید کرده یاد شده است .
- ۴- در « دیکسینر ژنرال » فرانسوی جلد دوم ، ص ۲۲۵ ، نیز شرحی مفہوم به مطالبہ توبی پول خودرا از ری مشهود می افتد .
- ۵- کریپتر سیاح و مستشرق معروف لنگلیسی در سفرنامه خود ، مجلد اول ص ۳۶۰ س ۵ ، در ضمن شرح خرابه های قلعه قدیمی مغرب ری (به رمز D ، در ۱۰ فاصله میان امامزاده عبدالله و حضرت عبدالعظیم در نقشه وی) که نزدیک دروازه همدان (= باب باتان) واقع بوده گوید :

«... therefore , by this last gate , it is probable that Tobit's celestial messenger entered , on his embassy to Gabel . »

- ۱۵ یعنی : بدین قرار ، محتمل است که بوسیله همین مدخل ، (سه برج) اخیر ، بوده که فرستاده توبیت بسفارت بنزد « گابل » وارد شده بوده است .
- ۶- کنت دو گویندو در « تاریخ ایرانیان » در شرح بنیان گذاری شهر ری آرد :
- ۷- این همان « رازس » کتاب توبی (Tobie) ، و شهر عظیم ری عصربسلمانان است ...^۱

- ۷- ویلیامس جکسن در مقدمه کتاب « تبعیعات زرتشتی » (Zoroastrian Studies) در مقام بر شمردن مراجع عمده در کتاب مقدس (تورات) در باب مادها و پارس ها ، گوید :
- ۸- ممکن است کتاب مجھول المؤلف « توبیت » را نام برد ، که در آن

(۱) تاریخ ایرانیان ، ترجمه فارسی ، ص ۱۳

صحبت از «آسمودانوس^۱» آمده، و داستان آن در سر زمین ماد جریان یافته، همچنین باید از کتاب دیگر مجھول المؤلف موسوم به یودت نام برد، که در آن اشاره به شهر ری (رَگَّث) شده^۲.

ب- اوستا : شهر ری را، پیش از اسلام مرکز دینی و بایگاه بزرگ معان و^۳ و زرتشیان دانسته‌اند^۴. شهیری مقدس بشمار می‌آمده، و نوحی حکومت دینی، نظیر حکومت پاپ در را تیکان، بوسیله موبidan موبید، که عنوان «زرتوشترتمه» (Zarathoushtrôtema) یعنی همانند زرتشت داشته. در آنجا برقرار بوده است^۵. در سنت ایرانیان دغدوجه، زن پورشیپ و مادر زرتشت، ازین شهر بوده است^۶.

در کتاب مزدیسنا از قول هرتسفلد چنین آمده:

(۱) توبیت که پسر خود توپیاس را می‌فرستد تا پول وی را از ری بیاورد، رفائل فرشته، متکرا بلباس یک هموطن، این پسر جوان را همراهی می‌کند؛ باهم در دجله یک ماهی می‌گیرند، و قلب و جگر اورا می‌سوزانند، و بدین وسیله روح خبیث «آسمودانوس» شخصیت شیطانی پلید عاشق ساره دختر «راگوئل»، را می‌رانند. آسمودانوس عاشق، هفت شوهر ساره دختر «راگوئل» از خویشان توبیت را، یکی پس از دیگری تباہ کرده بوده است. ازان پس توپیامن یا ساره ازدواج می‌کند.

داستان آسمودانوس در کتاب توبیت و نیز در تلمود ثبت افتاده است:

دیکسینر دوبیوگرافی، ج ۱، ص ۱۰۶؛ لارگاند انسیکلپدی، ج ۴، ص ۱۴۴؛ لاروس اونیورسل جدید، ج ۱، ص ۱۱۴؛ لاروس قرن بیستم، ج ۱؛ راهنمای ادبیات انگلیسی چاپ اکسفورد. نگارنده بر اهنمانی استاد علامه نحریر آفای مجتبی بینوی به منع اخیر دست یافت.

(۲) ترجمة فارسی این کتاب بوسیله استاد دکتر شفق، ص ۱۲۱ ایران از نظر خاورشنامان.

(۳) اناهیتا، ص ۲۲۳ س ۹؛ مزدیسنا، ج ۱ ص ۸۰ س آخر.

(۴) مزدیسنا، ج ۱ ص ۱۰۷ س ۱۷؛ اطلاعات ماهانه آذر ۱۳۲۸، ج ۲،

ش ۹ ص ۴۰.

(۵) اناهیتا، ص ۲۲۳.

« زرتشت در خانه پدر خویش پوروشاپیه (پورشسپ) ، در رگا متولد گردید... »

در حبیب السیر ذکر گردیده :

« ... شهرستانی از مؤیدان مجوس نقل کرده ، آنکه مادرش (زرداشت) از ری بود ». ۰

مرحوم دکتر بهرامی در مقالتی که در طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ منتشر کرده گفته :

« ... بنا بر روایت مسخها ، چون سرکزانها در شهر ری بود ، نمایندگان مذهب زرداشت هم در این شهر مجتمع بودند... ». ۱

در کتاب آیینه آیین مزدیسنی ، که جهة تعلیم مبادی این کیش بکودان روزشتنی فراهم آمده ، بصورت سؤال و جواب چنین درج افتاده :

« زرتشت در کدام شهر زاییده شد؟ - زرتشت در شهر ری زاییده شد ». ۲

باری ، در اوستا ، ری بصورت رغه (Ragha) ثبت افتاده است.

در میسنای ۱۹ از این شهر بنام « ری زرتشتنی » چنین یاد شده :
« کدام [هستند] رد ها ؟

۱۰

آن خانواده ، آن ده ، آن ایالت ، آن مملکت ، پنجمی زرتشت : در ممالک دیگر ، جز از ری (رغه) زرتشتنی .

در ری زرتشتنی [فقط] چهار رد .

کدام [هستند] رد های این [ممالک] ؟

(۱) مزدیسنی ، ج ۱ ص ۸۰ س ۰۶

(۲) حبیب السیر ، جزو دوم از جلد اول ، ص ۱۶ س ۱۶ ببعد .

(۳) طوفان هفتگی ، شهریور ۱۳۰۷ ، شماره ۱ ، ص ۴ ، نیز رک : مزدیسنی ، ج ۱

ص ۸۱ س ۱۲

(۴) آینه آیین مزدیسنی ، ص ۵ س ۷ .

آن خانواده و آن ده و آن ایالت [و] زرتشت پنجمی^۱ .

استاد پور داود در ویسپرد در بحث از معانی رد چنین گفته :

« گذشته از آفریدگار و خشورش، که در جهان مینوی و خاکی، خدایگان

وسرور خوانده شده‌اند، بسا در اوستا سوری و پیشوایی مینوی و خاکی هر دو به

هر زرتشت برگزار شده است :

در یسنا ۹، پاره ۱۸ آمده، که در هر کشوری پنج رد می‌باشد : نخست

رد خانواده، دوم رد دیه، سوم رد پرگنه (ایالت)، چهارم رد کشور، پنجم رد

مینوی. اما در سرزین «ری» فقط چهار رد می‌باشد؛ زرتشت در آنجا هم رد مینوی

است، و هم رد جهانی یا خاکی.

چنانکه دیده می‌شود، ری که ویرانه‌اش نزدیک تهران است، شهریاری

مینوی و خاکی آن هردو باکسی بوده، که اورا «زرثوشتروتم» (Zarathuströtoma)

(همانند ترین به زرتشت) می‌خوانند.^۲

این بود قول استاد پور داود در بیان رد شهر ری.

پس از یسنا ذکر ری در اوستا، در وندیداد، (اوستا Vidēvadâta،

یکی دیگر از پنج بخش اوستای موجود، در فرگرد (Fargard یعنی فصل) اول،

که در آفرینش زمین و کشورهاست، در بند ۱ بدین وجه آمده است :

«دوازدهمین کشور با نزهت که من، اهورا مزدا، آفریدم، ری (رغه)

با سه نزد است. اهریمن بر مرگ بر ضد آن آفت بی اعتمادی پدید آورد.^۳

(۱) یسنا، ج ۱ ص ۲۱۲؛ ج ۳، دائرة المعارف اسلامی، بزبان فرانسوی،

ص ۱۱۸۲؛ بانگلیسی ص ۱۱۰۰.

(۲) ویسپرد، ص ۲۱ س ۰۹.

(۳) وندیداد دارمیستر، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۶۹ س ۱، و وندیداد،

ترجمه سید محمدعلی حسنی داعی‌الاسلام، ص ۱۲ س ۰۶.

براد از سه نژاد را نژاد ایرانی، و نژاد زردپوست تورانی، و نژاد تازی دانسته‌اند^۱.

از جمله «اهریمن پرمرگ برض! آن آفت بی اعتمادی پدید آورده»، استنباط اعتقاد ثنویت می‌کند.

کسانیکه دین زردشت را مبتغی بر توحید ناقص می‌دانند، از جمله دلائلشان ۰ یکی فصل اول ونا، باد است، که به موجب آن در برابر هریک از کشورهایی که اهورا مزدا برای ایرانیان آفرید، یک مخلوق زبان بخش نیز بسویله اهریمن آفریده شاهه^۲.

در این باب در بحث از مذهب ری بشرحتر سخن خواهد رفت.

ج - بیستون: بیستون نام کوهی است، در حدود سی کیلومتری کربانشاهان، ۱۰ که قرب چهارهزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد؛ و آنرا در قایم بستان(بگستانه) می‌گفته‌اند. در کمرگاه این کوه، در ارتفاع نزدیک به ۲۲۵ پا از کف جاده، در نقطه‌ای که از تعرض و خرابکاری دور بوده است، کتیبه‌ای از داریوش به سه زبان: فارسی عهد هخامنشی، عیلامی و بابلی کنده شده است^۳. ترجمه این کتیبه در آثار بسیاری از دانشمندان خط میخی مانند: راولنسن انگلیسی (Rawlinson)، ۱۵ بارتولومه (Bartelomèe)، ویسباخ (Weissbakh)^۴، و پارهای از آنچه به ری مربوط است در دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی^۵ و انگلیسی^۶ بقلم مینورسکی مذکور افتد است.

(۱) ترجمه وندیداد دارمیستر، ص ۷۲ س ۹ ذیل صفحه.

(۲) ترجمه وندیداد دارمیستر، ص ۶۱ س ۶ و ص ۲۸۷ س ۰۲۱.

(۳) کتاب تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۱۲۶ س ۱۰ بعد.

(۴) تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱۹ بعد.

(۵) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۲ س ۰۱۸۲.

(۶) دائرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۰ س ۰۱۱۰.

نام ری در این کتیبه به صورت « رگا » (Ragā^۱) بدین تفصیل درج است :

۱- ستون دوم ، بند ۱۳ :

داریوش شاه گوید : پس از آن فرورتیش با سپاهیان خود ، بطرف ری(رگا) که در ماد است ، فرار کرد ، در حال من سپاهی بادنال وی روانه کردم ، فرورتیش دستگیر شد ، و او را پیش من آوردند. من گوش و بینی و زبان او را بریدم ، و یک چشمش را کندم ، و اورا در دربار خود در بند کردم . مردم اورا دیدند ، سپس اورا بهمدان بدار زدم ؛ و برجسته ترین همدستان اورا نیز در دژی بهمدان زندانی کردم ، و در درون دژ پوست آنها را کندم ، و پر از کاه کرده آویزان نمودم^۲.

در دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، خلاصه مطالب بالا بدین صورت

۱۰ مذکور افتاده :

Dans les inscriptions en vieux - perse Raga figure comme la province de Médie où en automne de ۵۲۱ avant J. - C. le faux roi de Médie Frawartish Chercha en vain le refuge^۳.

۲- ستون سوم ، بند اول :

۱۰ داریوش شاه گوید : آنگاه من سپاه پارس را از ری نزد ویشتاسب فرستادم ، چون آن سپاه به ویشتاسب رسید ، ویشتاسب در راس آن سپاه قرار گرفت ، و بجنگ شتافت ، در محلی بنام « پتی گرابان » (Patigrabana) در پارت با شورشیان پیکار کرد ، اهررا مزدا مرا یاری داد ، و بخواست اهورا مزدا ، ویشتاسب سپاه شورشیان

(۱) ج ۳ ، دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ص ۱۱۸۲ ، و بزبان انگلیسی ،

ص ۱۱۰۰ ؛ و گراند انسیکلپدی ، جلد ۲۸ ص ۳۰۵ س ۱۵ ستون چپ ؛ مقاله دکتر بهرامی در طوفان هفتگی ۱۳۰۷ شماره ۱ ص ۳ ؛ یسنا جلد ۱ ص ۱۰۴ .

(۲) تعدد هخامنشی ، ج ۱ ص ۱۴۳ ؛ ایران باستان ، ج ۱ ص ۵۴۴ ؛ یسنا ، ج ۱ ص ۱۰۴ ؛ مقاله دکتر بهرامی در طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ ، شماره ۱ ص ۰۳ .

(۳) دائرة المعارف اسلامی ، ج ۳ ص ۱۱۸۲

را سخت درهم شکست ، در روز اول ماه گرم پیدا این جنگ اتفاق افتاد . (مطابق ۲۰ آوریل ۵۲۰ پیش از میلاد^۱).

در دائرة المعارف اسلامی بزیان فرانسوی بدین تلخیص یاد شده :

«... de Raga également Darius envoya des renforts à son père Wishtaspa lorsque ce dernier réprimait la révolte en Parthie^۲».

نامهایی که از دیرباز بر ری اطلاق گردیده است :

۱- پیش از اسلام : چنانکه اشارت رفت ، ری شهری است بسیار کهن و قدیمی^۳، و به تفصیلی که گذشت ، در کتاب توبیت به صورت «راگس» (Rages) ، و در ژودیت «راگو»^۴ (Ragau) ، و در اوستا «رگه»^۵ (Ragha) و در کتبه بیستون «رگا»^۶ (Ragā) مذکور افتاده ، در یونانی «راگو» (Rhagœ) ، «راگا» (Rhaga) ، «راگیا» (Rhageia)^۷ ؛ در سریانی «Rai» ، در ارمنی «Rê» ، در پهلوی «Râk» ، «Râgh»^۸ ، «Rag»^۹ ، و در زبانهای اروپایی بدان صورت که در توبیت آمده نامیده اند .
تردیدی نیست که این صورتها همه به یک ریشه واصل بازی گردند ، لکن آن اصل چه بوده و چه معنی داشته روشن نیست . در این باب اقوالی در خور تأسیل و بررسی و احتیاط ، و گاه پراکنده و مضطرب ، بچشم می خورد ، چنانکه در کتاب^{۱۰} تطبیق لغات جغرافیایی اعتمادسلطنه ذکر شده :

(۱) تمدن هخامنشی ، ج ۱ ص ۱۴۳ س ۲۸ ؛ ایران باستان ، ج ۱ ص ۵۴۰

س ۶ ؛ یسنا ، ج ۱ ص ۱۰۴

(۲) دائرة المعارف اسلامی بزیان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۲

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۰۷

(۴) کتاب حاضر ، ص ۰۵۶

(۵) کتاب حاضر ، ص ۰۶۳

(۶) کتاب حاضر ، ص ۰۶۶

(۷) کتاب حاضر ، ص ۰۰۹

(۸) برهان قاطع ، تصحیح استاد دکتر معین ، ج ۲ ص ۹۸۵ ذیل ۰۰

« در اشتقاء آن (ری) نیز چیز ها گفته اند ، تا آنجا که آنرا از کلمه راج سانسکریت (؟ !) مشتق دانسته ... چنانکه راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده ... ۱ »

این شور را سلوکیان « اوریا » ^۲ (Europa) یا « اوریوس » و « اوریس » ^۳ (Arsakia) ، و اشکانیان « ارشکیه » ^۴ (Europus) ۰ گفته اند .

بعهد ساسانیان ، به گفته ارباب ممالک و تواریخ آنرا « ری » و « ری اردشیر » و « رام اردشیر ». یا « ری شهر » ، و نیز « رام فیروز » ^۵ می نامیده اند .

۲- دوران اسلامی : این فقیه در مختصرالبلدان ، و بلاد ری در فتوح البلدان ، و یاقوت در معجمالبلدان گفته اند که ری در عهد جاهلیّت « اراضی » (نخ : ازاری) نام داشت ، و سخن آنان بدین تخلیص ام است :

« ... وَكَانَتْ مَدِينَةُ الرَّبِيعِ تَدْعُى فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَرَاضِيًّا (نخ : ازاری ^۶) . »

(۱) ص ۵۰۴ ، س ۷۰ .

(۲) سفرنامه کریپتر ، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۲۲ ؛ لاروس قرن بیستم ، ج ۰ ص ۱۱۱ س ۴۳ ستون راست .

(۳) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، و بزبان انگلیسی ، ج ۳ ص ۱۱۰۶ ؛ دیکسینر ژنرال ، جلد ۲ ص ۲۲۰ ؛ ایران شهر ، ج ۱ ص ۳۲۳ ؛ آناهیتا ، ص ۲۲۶ ؛ ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۱۱۵ ؛ ترجمة انگلیسی ایران گیرشمن ، ص ۲۲۶ س ۳ ، وفارسی آن ص ۲۲۲ س ۰۸ .

(۴) سفرنامه کریپتر ، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۲۲ ؛ ج ۳ دائرة المعارف اسلامی ، فرانسوی ، ص ۱۱۸۳ ، وانگلیسی ، ص ۱۱۰۶ ؛ دیکسینر ژنرال ، ج ۲ ص ۲۵۰ ؛ آناهیتا ، ص ۲۲۶ ؛ ایران ، باستان ، ج ۳ ص ۰۲۶۴۰ .

(۵) نخبة الدهر ، ص ۱۸۴ س ۹ ب بعد ؛ زین الاخبار گردیزی ، طبع نفیسی ، ص ۰ س ۱۱ ؛ سنی سلوک الارض ، ص ۴۷ .

(۶) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۰ ؛ نخبة الدهر ، ص ۱۸۴ س ۰ .

(۷) مختصرالبلدان ، ص ۲۶۹ س ۱۳ ؛ فتوح البلدان ، من ۳۲۰ س ۲ ؛ معجم - البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ما قبل آخر .

در عجایب نامه مذکور است :

« ایام ماضی ری را اراضی خوانند [کذا ، ظ : خواندند]
نویسنده گان عرب آنرا با الف و لام تعریف بصورت «الری» می نوشتند ^۱ ،
و بزمیان منصور دوایقی به آن « محمدیه ^۲ » نیز می گفتند .

اینک وجه تسمیه این نامها :

سبب نامگذاری بسیاری از آبادیهای باستانی ، بعلت بعد عهد ، روشن نیست ،
مورخان و جغرافی دانان پیشین ، و صاحبان مسالک و ممالک ، که گویی خود را به ذکر
وجه نامگذاری به صورت ملزم می دانستند ، بنای بیشتر شهرها و اماکن را بزرگانی
نسبت داده اند ، که گاه شخصیت آنان از لحاظ تاریخی مشهود ، و گاهی نیز بکلی
افسانه می نماید . این معنی در آثار قدما کمتر و در متاخران بیشتر مشهود می افتد ،
ابن فقیه در مختصرالبلدان ، که در قرن سوم هجری فراهم آمده ، در باب
فارس گفته :

« سُمِيَّتْ فَارس بْنَ طَهْمُورُثٍ ^۴ ».

و در باب دمشق آورده :

« قال الكلبی : دمشق بناها دمشق بن فانی بن مالک بن ارفخشید بن سام ^{۱۵}
ابن نوح ^۰ ».

و در باب قم نوشته :

(۱) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ص B س ۸ ورق ۳۹ .

(۲) سرزینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۱ س ۷ .

(۳) البلدان يعقوبی ، ص ۲۷۵ س ۱۵ ؛ فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ ؛ معجم البلدان ،
ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۳ ؛ عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۸ ؛ نخبة الدهر ، ص ۱۸۴
س ۹ ؛ مجمل التواریخ ، ص ۳۲۰ ، و دهها منابع دیگر .

(۴) مختصرالبلدان ، ص ۱۹۵ س آخر .

(۵) مختصرالبلدان ، ص ۱۰۴ س ۰۲ .

« یقال ان الذى بنى قم قمسار^۱ ». .

برهemin قیاس است بسیاری از آبادیهای دیگر.

این اقوال اگر درباب پارهای از شهرها، که تاریخ آنها روشن است، بظاهر درست می نماید، در باب نام باستانی ری و هم صرف و پندار سخن است. خود بزرگترین دلیل بر بطلان این اقوال می اساس، اختلاف و اضطرابی فاحش است که در این گفته ها بچشم می خورد.

در نزهه القلوب و ریاض السیاحة شیروانی و جنة النعیم آمده است، که ری را شیث بن آدم، ابوالبشر، پی افکند، و هوشمنگ پیشدادی در عمارت و زراعت آن کوشید، و پس از آن منوچهر بن ایرج آنجا را بربست کرد.^۲

۱۰ در مجلل التواریخ مذکور است:

« منوچهر بدین جایگاه از نوبنا نهاد، که عمارت آن هیچ نمانده بود، و از نو آسان تر بود کردن، و آنرا « ماه جان » نام کرد، و آن خرابه را ری برین خواندندی، و دیگر ری زیرین^۳ ... »

در مختصر البلدان ابن فقيه، و احسن التقسيم مقدسی، و معجم البلدان یاقوت ری به رُوَیِّ، از فرزندان بیلان بن اصبهان بن فلوج بن سام بن نوح، نسبت داده شده است. ابن فقيه و یاقوت از قول کلبی این داستان را بدین تقریب نقل کرده اند:

در موضع شهر بستانی بود، روزی دختر « رُوَیِّ » به آنجا رفت، دُراجی را دید، که بالای درخت انجیری نشسته از آن می خورد؛ بانگ بر آورد که « بُورانجیر »؛ یعنی درآج انجیر می خورد. از آن پس شهر را « بُورانجیر » نامیدند. تا آنکه

(۱) مختصر البلدان، ص ۲۶۳ س آخر.

(۲) ریاض السیاحة، ص ۶۶۹ س ۶؛ جنة النعیم، ص ۳۹۱ س ۲۱؛ نزهه القلوب،

متالله ثالثه، ص ۵۲ س ۱۶.

(۳) مجلل التواریخ، ص ۴۳ س ۱۰.

مردم ری آن را به « بهر ریز » (یاقوت : بهورند) مبدل ساختند ۱ .

در عجایب نامه بجای رُوی ، ری مذکور است ، و چنین ثبت افتاده :

« ... ری را بنَـ کرد ری بن بیلان بن اصفهان بن فلough [کذا] ۲ . »

در هفت اقلیم ذکر شده :

« در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده‌اند ، بعضی برینند که ری را راز بن اصفهان بن فلough [کذا] بنَـ کرده ، و برخی گویند که راز بن خراسان ساخته ، و بعضی از هوشمنگ نقل می کنند ، اما حمد الله مستوفی آورده که شهر ری شهر شیث پیغمبر علیه السلام است ۳ . »

رضا قلیخان هدایت در ملحقات تاریخ روضة الصفای ناصری آورده :

« بر حقیقت جویان پوشیده مباد ، که ری و راز دو برادر بودند ، بموافقت ۱۰ یکدیگر شهری بنامودند . شهر را بنام یکی « ری » خواندند ، و اهالی شهر را بنام دیگری رازی گفتند ، تا هیچکدام بی‌نام نماند ۴ . . . »

در جنة النعیم تفصیل بالا به قطب راوندی نسبت داده شده است ۵ .

بستانی در دائرة المعارف گفته :

« قیل احدها کیخسروین سیاوش ۶ . »

قزوینی در آثار البلاط آورده :

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۶۸ س ۱۳ ؛ احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۲ ؛

معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱ .

(۲) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۶ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳ س ۶ .

(۴) جلد نهم ملحقات ، طبع ۱۳۳۹ ، ص ۱۹۶ س ۱۶ .

(۵) جنة النعیم ، ص ۳۹۲ س ۱۹ .

(۶) دائرة المعارف بستانی ، جلد ۹ ص ۱۴۲ ؛ نیز دیکسیلر دولاضرس ، ص ۰۲۷۳ .

« قال ابن الكلبی : بناها هوشنج بعد کیومرث ، و قال غیره : بناها راز بن خراسان ، لأنّ النسبة اليها رازی ^۱ ». .

گویا درپرتر انگلیسی نیز باین قول صاحب آثارالبلاد نظر داشته آنجا که

گفته است :

• « ایرانیان بنای این شهر را به هوشنج پسر بزرگ کیومرث نسبت می دهند » ^۲.

این بود شمتمی از افسانه هایی که در باب پیدایی ری ، و نام بنیان گذار آن گفته اند ، آنچه سسلم است بدلیل ذکر ری در اوستا و ضمایم تورات (که قدست زمانی آنها به ثبوت پیوسته) این شهر با نینوا و بابل هم عهد بوده ^۳ ، لکن هرگونه دعویی در باب تعیین بنیان گذار معینی برای آن از حلیه حقیقت عاری است . اینکه وجوهی که در باب ناسهای مختلف ری روشن ، و موزد تأیید تاریخ است :

۱- ری و راز : همان گونه که در صحیفه ^{۶۷} مذکور افتاده ، سبب اطلاق « راگس » یا « راگو » یا « رغ » یا « رگا » و غیرها برای شهر بوجه مرضی طبع سلعون نیست ؟ لکن می توان چنین پنداشت ، که کلمه « ری » تطور یافته همان ^۴ صورتهاي بالا ترايانا بود.

مبدل شدن حروف این کلمه را در فارسی سابقهای فراوانست :
تبديل نهین و گاف بيكديگر در بسيار از کلمات ديده می شود ^۵ همچون لغام ولگام وغ،ي،ي و گوجي ^۶ (= گودال) وغوش و گوش ^۷ وغباوه و گوازه ^۸ (= چوب

(۱) آثارالبلاد ، ص ۲۷۰ س ۷۰

(۲) سفرنامه کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۰۲۷

(۳) سفرنامه کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۵۸ س ۱؛ سفرنامه سر اوزلی ، ج ۲ ص ۱۷۴ س ۱۸۰

(۴) برهان قاطع ، تصحیح دکتر معین ، ج ۳ ص ۱۴۱۹ ۱ ذیل غلوله ، وج ۱ ، ص یط س ۰۲۰

(۵) برهان قاطع ، ج ۱ ص یع س آخر ؛ و آندراج .

(۶) برهان قاطع ، ج ۳ ص ۱۴۲۷ س ۰۱۰

(۷) لغت فرس ، ص ۰۰ س ۰۲؛ برهان قاطع ، ج ۳ ص ۴۰۰ ۱ مبنی وحاشیه ؛ آندراج .

گاوران) و غلوله و گلوله وغیرها؛ تبدیل گاف «رگا» به یاء «ری» نیز از نوع آذرگون و آذریون^۱ و زرگون و زریون^۲ و هماگون و همایون^۳ تواند بود.

هنوز در دیه‌های اطراف ری باستان، بویژه در آن نقاط که بالنسبة از آمیزش با لهجه‌های بیگانه بر کنار سازده، همانند دیه‌های قصران داخل، تبدیل حرف گاف به یا در پاره‌ای از کلمات معمول است. همچون مصدر گرفتن (هاگرفن = هایتن) و مشتقات آن در ده اوشان وغیره.

کلمه «راز» نیز که نام دیگر ری است، بطن متاخم بعلم شکلی دیگراز همان «رگا» یا «رغه» یا «راگو» یا «راگس» (که آنرا «راژس» و «راجس» و «راگز» نیز خوانده‌اند) تواند بود، و از پیش اشارت رفت که (س = S) در کلمه‌ای خیرالحقی و از تصرفات یونانیان است.

۱۰

در این باب در کتاب درالتجان چنین آمده:

«راجز یا راگز یا راغا راز شده، و راز ری گشته، و مسلم است که در قرون اخیره هم ری را راز می‌گفته‌اند».

در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی مذکور است:

«قدمای در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم، اول شهر اکباتان را دانسته، که همدان باشد، و دوم شهر ری را گفته‌اند، که راژس یا راگز یا راز باشد».^۴

در دیکسینر ژنرال آمده:

۱۵

« Réi ou Razi, nom actuel des ruines de l'anc. Rages».

در این کتاب، و دیکسینر دوییو گرافی، و دیکسینر ناسیونال جدید در شرح

(۱) برهان قاطع، ج ۳ ص ۱۴۱۹؛ آندراج.

(۲) برهان قاطع، ج ۱ ص ۲۸ متن و حاشیه؛ آندراج.

(۳) برهان قاطع، ج ۲ ص ۱۰۲۰ متن و حاشیه؛ آندراج.

(۴) برهان قاطع، ج ۴ ص ۲۳۶۶ متن و حاشیه.

(۵) درالتجان، ج ۲ ص ۰۳۴

(۶) تطبیق لغات جغرافیایی، ص ۴۰۰ س ۱۰

« راژس » ذکر شده :

« !... c'est auj. Razi ou Rei ... »

مفاد این دو عبارت چنین است :

۱- ری یا رازی ، نام فعلی خرابه‌های راژس باستانی است.

۲- [راژس] امروز رازی یا ری است.

ثیروانی در ریاض السیاحه آورده :

« آنجا را « راز » نیز گویند ». ۱۰

کنت دو گویندو در تاریخ ایرانیان ، در جایی ری را راژ نامیده است ۱۱.

قول ابن فقيه ، و بلادری ، و یاقوت نیز ، که :

« کانت مدینة الرّى تدعى في الجاهلية ارازي » ، درسابق گذشت ۱۲.

مرحوم دکتر مهدی بهرامی ، در مقالت خود در طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷

آورده :

« اریان سورخ مشهور آن را « راژیا » نامیده ، و بعضی دیگر راز گفتند. لفظ

راز را یکی از علمای اسلامی هم ذکر می کند ». ۱۳

در کتاب نامهای شهرها و دیه‌های ایران طبع سوم (۱۳۳۵) صفحه ۱۴

مذکور است :

« تبدیل سین و شین بهمدیگر ، و زا و جیم بهمدیگر ، ... از امراه‌ای عادی

زبانهای هند و ایرانست ». ۱۵

ونیز تبدیل در کلمات ذیل ، تغییرات مختلف نامهای « ری » را مشاهدی گویاتواند

(۱) دیکسینر ژرال ، جلد ۲ ص ۲۲۷۲ ، وص ۲۲۵۰ ؛ دیکسینر دویوگرافی ، ج ۲

ص ۴۲۰ ؛ دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ۴ ص ۱۱۶۸.

(۲) ریاض السیاحه ، ص ۶۶۹ س ۶۰.

(۳) ترجمه فارسی تاریخ ایرانیان ، ص ۸ ذیل صفحه.

(۴) کتاب حاضر ، ص ۶۸.

(۵) طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ ، شماره ۱ ص ۳.

بود : گریز ، گریغ و رجه ، رže و کج ، کژ و کاج ، آخشیگ ، وسوز ، سوچ و پورش ، پوجش و سوزش ، سوچش و آویز ، آویچ و پیشک ، پچشک و کنگاوا ، غزخاو و بسیاری کلمات دیگر .

بنابر آنچه گذشت ، قول پاره‌ای از جغرافی دانان عرب ، همچون یاقوت را

در باب تسمیه ری که گوید :

« فَانَ كَانَ عَرِيبًا فَاحْصُلُهُ مِنْ روْيَتٍ عَلَى الراوِيَةِ اروِيَ رَبِّيَا فَانَارَاؤٌ » ، ویان

برخی از لغت دانان را در همین باب وجهی نتواند بود .

۲ - اورپا یا اورپس : شهر ری را به زبان سلوکی ها اورپا یا اورپس می - نامیده‌اند ، نام پاره‌ای از منابع خارجی و داخلی ، که این مطلب را ذکر کرده‌اند ، بدین قرار است :

۱۰

الف - سفرنامه کرپرتر انگلیسی .

ب - دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی و انگلیسی .

ج - لاروس قرن بیستم .

د - دیکسینر ژنرال .

(۱) برهان قاطع ، تصحیح دکتر معین ، ج ۱ ص ۴۷ ، و کتب لغت دیگر همچون لغت فرس و آندراج و غیرها . ابو ریحان در آثار الباقيه ، ص ۲۳۶ م ۱۴ ، در روزهای مشهور خوارزمیان رام روز را رام روج آورده است . « ... عید یسمی رام روج » حافظ نیز گفته :

خواشید چو آن خال سیه دید بدل گفت ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل

حافظ دکتر غنی و قزوینی ، ص ۲۰۷

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۲ م ۱۶

(۳) ج ۱ ص ۳۵۷ م ۰۲۲

(۴) بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، با انگلیسی (ج ۳ ص ۱۱۰۶)

(۵) ج ۰ ص ۹۱۱ م ۴۳ ستون راست .

(۶) ج ۲ ص ۰۲۲۵۰

- ه - لاغراند انسیکلپدی^۱.
- و - تاریخ ایران گیرشمن^۲.
- ز - کتاب تطبیق لغات جغرافیائی اعتمادالسلطنه^۳.
- ح - ایران باستان^۴.
- ط - سفرنامه سراوزلی^۵.
- ی - دیکسینر دوبیو گرافی^۶.

وجه این نامگذاری بر حسب پاره‌ای از منابع مذکور، بنقل از استرابن (Strabon) جغرافیدان معروف یونانی، که در حدود چهل سال قبل از میلاد تا چهل سال پس از میلاد مسیح می‌زیسته، (کتاب دهم) چنین است:

ری بر اثر زمین لرزه‌ای شدید ویران گردید، سلوکوس اول معروف به نیکاتر (Nicator) ۳۱۲-۲۸ پیش از میلاد (بار دیگر آنرا آباد گردانید)، و بیاد موطن خویش در مقدونیه، اورپس (Europos)، این نام را به ری داد.

۳- آرسکیمه (Arsakia): این نام نیز به موجب شرح سفرنامه کرپرتر^۷، و سفرنامه سراوزلی^۸، و دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی و انگلیسی^۹، و دیکسینر ژنرال^{۱۰}،

-
- (۱) ج ۲۸ ص ۳۰۰ س ۲۰ ستون چپ.
 - (۲) ترجمه انگلیسی، ص ۲۶ س ۳؛ ترجمه فارسی ص ۲۲۲ س ۰۸
 - (۳) ص ۵۴ س ۱۱
 - (۴) ج ۳ ص ۲۱۱۰ س ۶
 - (۵) سفرنامه سراوزلی، ج ۳ ص ۱۷۷ س ۱۰ بعده.
 - (۶) ج ۲ ص ۰۲۲۰۰
 - (۷) سفرنامه کرپرتر، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۰۲۲
 - (۸) سفرنامه سراوزلی، ج ۳ ص ۱۷۷ س ۱۲
 - (۹) بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳، و بزبان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶
 - (۱۰) ج ۲ ص ۰۲۲۰۰

و لاگراند آنسیکلپدی^۱، و تطبیق لغات جغرافیایی اعتماد السلطنة^۲، و ایران باستان^۳، بزمان اشکانیان بهنگام پای تختی ری با آن داده شد.

ظاهراً اشکانیان نیز خرایهای ری را تعمیر و مرمت کرده بوده‌اند. در تاریخ سیاسی پارت تألیف نیلسون دوبواز (Neilson C. Debevoise) در این باب چنین نقل افнاده :

« تیرداد و یا سلطان جانشین او شهر رگا (ری) را تجدید بنا می‌کرد ^۴ ». در دررالتبیجان ذکر شده :

« شهر دیگر که اختار اشکانیان گردید ری بود ^۵ ». در ایران باستان آمده :

« در باب ری آتنه گوید : اقامتگاه شاهان اشکانی در بهار بوده ، و این خبر باشد صحیح باشد ، زیرا ری را ارشکیه می‌نامیدند ^۶ ». آتنه (بیونانی آتنایوس Athénaios) یونانی ، در اوآخر قرن دوم ، و اوائل قرن سوم میلادی می‌زیسته است ^۷.

در بسیاری از منابع شرقی نیز ری پای تخت اشکانیان دانسته شده است ، که در این کتاب ، هم در بحث اماکن ری (فصل ۹ و ۱۱ ، از باب اول) ، و هم در تاریخ ری (فصل ۱ ، از باب ۳) ، پیارهای از آنها اشارت می‌رود. اینکه در پارهای از منابع ، مانند سفرنامه کرپتر ، بجای « ارشکیه » « ارزاسیا »

(۱) جلد ۲۸ ص ۳۰۰ س ۲۰ سنتون چپ.

(۲) ص ۵۴ س ۱۳.

(۳) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۰ س ۱۱.

(۴) ترجمة فارسی ، ص ۱۱ س ۱۹.

(۵) دررالتبیجان ، ج ۱ ص ۱۳۲.

(۶) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۰ س ۱۰ ، نیز رک : دائرة المعارف اسلامی فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ^۸ دررالتبیجان ج ۲ ص ۴۹ س ۱۱ . ایران باستان ، ج ۳ ص ۱۷۵ .

(Arsacia) ثبت افتاده، بدان سبب است که یونانیان ارشک را «ارزاکس» نوشته‌اند^۱. ارشکیه یعنی شهر ارشک^۲.

موسی خورن متوفی بسال ۴۸۷ میلادی در تاریخ ارمنستان آورده:
 « تمام سلاطین پارتها را « آرشاک » یعنی شاه می نامیدند ، و سلسله آنان را « آرشاکانیانس ، (اشکانیان) می گفتند^۳ ». در تاریخ ایران قدیم آمده:

« ظن قوی اینستکه اشکانیان خود را ارشک نامیده‌اند ، تا نسب این سلسله را باردشیر دوم هخامنشی ، که نیز نامش ارشک بود ، برسانند و بعدها ارشکان اشکان شده^۴ ».

۱۰ نام پارهای از اماکن ری ، همچون « دز رشکان » ، « باب بلیسان » ، نیز ظاهر آاز عهد اشکانیان بازمانده، که درفصل نهم همین باب از آنها بحث خواهد رفت.
 ۴ - ری : برطبق نقل صاحب کتاب تطبیق لغات جغرافیایی ، ساسانیان چون پیادشاھی رسیدند ، دوباره این شهر را بنام باستانی آن « ری » نامیدند^۵. ذکر ری در کار نامک اردشیر پاپکان ، نیز مذکور آمده است^۶.

۱۵ ۵ و ۶ و ۷ - ری اردشیر ، رام اردشیر ، ری شهر : در کتاب « نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر » ، تأليف شمس الدین محمد بن ابی طالب دمشقی ، متولد سال ۴۵۰ ثبت افتاده:

(۱) تاریخ ایران قدیم پیرنیا ، ص ۱۲۲ ذیل ۰۲.

(۲) کتاب تطبیق لغات جغرافیائی ، ص ۵۴ س ۱۳.

(۳) ترجمة تاریخ ارمنستان ، ص ۲۱ س ۱۰.

(۴) تاریخ ایران قدیم ، ص ۱۲۲ و ص ۰۸۷.

(۵) تطبیق لغات جغرافیایی ، ص ۴۵ س ۰۱۰.

(۶) کارنامک اردشیر پاپکان ، ترجمة صادق هدایت ، ص ۱۸۳ س آخر ، وترجمة احمد کسری ، ص ۲۷ س ۱۲.

« ویسمی [الرّى] ، رام فیروز ، و ری اردشیر ، لان [ا] کلّ واحد من هذین
الملکین بها اثر^۱ ». .

در زین الاخبار گردیزی طبع نفیسی، در احوال اردشیر بن بابک ذکر گردیده:
« ... و شهر ری بنا کرد^۲ ... »

در سنی ملوك الأرض حمزة اصفهانی نوشتہ شده:
« واما رام اردشیر ، فالمسماّی بلغة اهل الزمان ، « ری شهر ». .
و گوید :

« واما رام اردشیر فلا اعرف موقعها^۳ ». .

لسترانج در سرزمینهای خلافت شرقی ، در بحث از شهریار ری گفته:
« شرف الدین علی یزدی ، جائیکه جنگهای امیر تیمور را شرح می دهد ، اسم ۱۰
« شهریار » یا « ری شهر » را به « ری » داده است^۴ ». .

گویا « ری شهر » در قدیم متعدد بوده است ، و در معجم البلدان از بلاد
فارس بشمار آمده است^۵ . .

بهر روی ، تردید گونه‌ای در این باب وجود دارد.

۱۵ - رام فیروز : یاقوت در معجم البلدان آورده :

« قال العمرانی : الری بُلدٌ بناء فیروز بْن یزدجرد و سماهُ رام فیروز^۶ ... »
قول شمس الدین دمشقی در این باب ، در ری اردشیر گذشت^۷ . .

امروز نیز همچنانکه در بحث از حدود شهر ری گفته شد ، در جنوب خرابه‌های

(۱) نخبة الدهر ، ص ۱۸۴ س ۱۰ . .

(۲) زین الاخبار ، طبع سعید نفیسی ، ص ۵ س ۱۱ . .

(۳) سنی ملوك الأرض ، طبع لیپزیک ، ص ۴۷ . .

(۴) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۴ س ۱۲ . .

(۵) معجم البلدان ، جلد ۲ ، ص ۸۸۷ . .

(۶) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۰ ؛ نیز دیکسیتر دولابرنس ص ۰۲۷۳ . .

(۷) کتاب حاضر صفحه پیشین . .

ری ، دیهی بنام «فیروز آباد» وجوددارد ، با این حال ظاهراً قول اطلاق رام فیروز بر ری چندان قوتی ندارد ، مگر آنکه نام شهری دیگر ، در یهنه ری باشد ، چنانکه طبری گویا :

« و ان فیروز آمرَّ فُسُنیتٌ بالرَّی مدینةٌ و سَمَاها رام فیروز ۲ ». ۹

تعالیی در غرزالسیر در احوال فیروز آرد :

« و بنی بالرَّی مدینةٌ سَمَاها رام فیروز ۳ ». ۱۰

در مجلل التواریخ در شرح سلطنت وی آمده :

« به مأواراء النهر و ناحیت ری ... شهرها کرد اشتقاق هم از نام خود ۴ ». ۱۱

در سنی ملوك الارض ذکر شده :

« و بنی [فیروز] عده میان ... و آخری بناحیه الرَّی ۵ ». ۱۲

در تاریخ بلعمی صریحاً در این مورد فیروز آباد ثبت است ۶.

۹ - محمدیه : قول اطلاق محمایه بر شهر ری ، در بسیاری از منابع اسلامی

آمده ، و تفصیل آن بدین تقریب است :

عبدالجبار بن عبد الرحمن ازدی ، که از سوی منصور دوانیقی امارت خراسان

داشت ، سر به فساد و طغیان برداشت ، و به میان معزول گردید ، و منصور ، ۱۳

محمد فرزانه خورده را به سرکوبی وی گسیل کرد .

هم بدین هنگام بود که محمد بلقب المهدی خوانده شد . عبدالجبار مغلوب

و منکوب گردید ، مهدی بری درآمد ، و گفته اند که این واقعه پیش از بناء بغداد بود .

(۱) کتاب حاضر ، ص ۰۲۳

(۲) طبری ، ج ۲ ص ۸۳ س ۱۲

(۳) غرزالسیر ، ص ۵۷۸ س ۰۲

(۴) مجلل التواریخ ، ص ۷۱ س ۱۲

(۵) سنی ملوك الارض ، ص ۵۵ س ۰۱۲

(۶) تاریخ بلعمی ، ص ۹۵۴ س ما قبل آخر

مهای آن بخش از ری را ، که در قرون سوم و چهارم آباد بوده ، (نیمة شرقی شهر ، واقع در جنوب کوه بی شور بانو) بی افکنا ، و برگرد آن خناقی حفر کرد ، و مسجد جامعی در آنجا بدست عمار بن ابی الخصیب بنا نهاد . تاریخ اتمام این بنا بسال ۱۵۸ بود ، و قلعتی (فصیلی) جهه شهر احداث کرد که خندقی دیگر آنرا درمیان داشت ، و این مجموع را محمدیه نامید .

مردم ری آن بخش از شهر را « مدینة » (= شهرستان) و قلعت را « شهر بیرونی » (= کهندز) خواندند .

دژ زینبدی ، که از قلاع استوار آن عهد بود ، در داخل محمدیه قرار داشت .

(این دژ ظاهراً همان قلعه طبرک ، یا قلعتی دیگر در همان حوالی بوده است ، و تفصیل آن با استناد به منابع ، در فصل ۱۴ ، در تحقیق از دژ های دیگر ری غیر از قلعه طبرک خواهد آمد) به فرمان مهدی خرابی های این دژ مرمت گردید ، و وی تا در ری بود ، در آنجا اقامت داشت . این دژ را بر سجاده جامع و دارالاماره اشراف بوده است .

محمدیه ، چنانکه مذکور افتاد ، بر نیمة شرقی ری مایل به جنوب ، گفته می شده ، نیمة غربی آن ، که همان ری پیش از اسلام بود ، بهنگام فتح ری ویران گردید . در این باب ، در فصل هشتم ، بحثی بشرح خواهد آمد . و چون مطالب پاره ای از منابع عربی متاخر در این باب ، از اختلالی خالی نمی نماید^۱ ، تتمیم فایدات را بمناسبت اهمیت موضوع متن فتوح البلدان بلاذری ، از منابع معتمد قدیمی^۲ ، در ذیل درج می افتد :

« حد ثُنی جعفر بن محمد الرازی ، قال : قدم امیر المؤمنین المهدی فی خلافة المنصور ، فینی مدینة الرّی ، التي النّاسُ بها الیوم ، و جعل حولها خندقاً ، و بنى فیها مسجداً جامعاً ، جرى على يدی عمار بن ابی الخصیب ، و کتب اسمه على حائطه

(۱) رک: معجم البلدان ، ج ۴ ص ۴۳۱ .

(۲) فتوح البلدان در حدود سال ۵۰۰ تأليف یافته: یادداشت‌های قزوینی، ج ۶ ص ۹۳ .

فارخ بناء‌ها سنته ۱۵۸، و جعل لها فصيلاً^۱ يطيف به فارقين آجر [كذا، ظا: آخر] و سماتها المحمدية. فاهل^۲ الرى يدعون المدينة الداخلة، و يسمون الفصيل^۳ المدينة^۴ الخارجة. و حصن^۵ الزنبى فى داخل المحمدية، و كان المهدى قد أمر بمرسته و نزله وهو يطلب^۶ على المسجد الجامع و دار الامارة وقد كان جعل بعد سجناً^۷. طغرل اول سلجوقى نيز رى را آباد گردانید^۸، لكن بر خلاف ديگر تعمير لندن^۹ گان نام نوي جهة آن وضع نکرد^{۱۰}.

(۱) فصل: حصار و مابيتعلق به: يادداشتاهای قزوینی، ج ۴ ص ۱۵۴ س ۵۰

(۲) فتوح البلدان طبع بربيل، ص ۳۱۹ س ۱۴

(۳) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۳۴ س ۲۸ در وقایع سال ۴۳۴. در باب ورود بهدی به شهر ری و احداث بنا در آنجا بمنابع زیر رجوع شد: طبری، جزء ۹ من ۱۷۵ س ۲۷؛ البلدان يعقوبی، خمیمة اعلاق التفیسیه، ض ۲۷۵ س ۱۵؛ تاریخ يعقوبی، ج ۳ ص ۱۰۶ من ۱۰۶؛ مختصر البلدان، ص ۲۶۹ س ۴؛ مجمل التواریخ و القصص، ض ۵۲۵ س ۹؛ عجایب الایر والبحر، ص ۱۸۴ س ۹؛ آثارالبلاد قزوینی، ص ۳۷۵ س ۱۹؛ البدء والتاریخ، ج ۶ ص ۸۳ س ۹؛ سرزینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ۱۹؛ المشترک یاقوت، ص ۳۸۷ س ۲؛ ابن اثیر، جزء ۴ س ۳۶۶ س ساقبل آخر در وقایع سال ۱۴۱.

(۴) در کتاب عجایب ناسه، نسخه عکسی، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه، ورق ۳۹ ص ۸ نام «الهاشمية» نیز مذکور افتاده «... . بنا کرد [مهدی] الجمديه و الهاشمية». لكن چون مورد تایید منابع دیگر نبود از نقل آن در متن خودداری شد. پدر روی منصور نیز در کتاب کوفه شهری بنام هاشمیه بساخت در تجارب السلف، ص ۱۰۶ س ۱۶ چنین آمده:

«منصور در ابتدای دولت شهری مجاور کوفه بنانهاد و آنرا هاشمیه نام کرد...» و نیز در مجمل التواریخ ص ۴۳ در شرح بنای منوچهر پیشدادی در روی آمده: «آنرا سه ماه جان نام کرد». این روایت نیز چون جنبه افسانه داشت در متن در ردیف نامهای روی ثبت نیافتاد. کلمه «ماه» در این نام ظاهراً صورتی از «ساد» است که شرح آن در ص ۴ گذشت.

این بود نامهای گوناگونی، که این شهرکهنه را در روزگاران مختلف بدانها نامیده‌اند، لکن از آن همه تنها کلمه فارسی باستانی «رگا» که بر فراز صخره عظیم بیستون، بفرمان شاهنشاهی بزرگ، و بدست هنرمندی توانا مبتور آمده، بازمانده است که در عصر ما برطبق قانون تطور زبان آن را «ری» گویند.

نسبت ری - چنانکه در صحیفه (۷۲-۷۳) کتاب حاضر باز نموده آمده، «ری» و «راز» هردو براین شهر اطلاق داشته، که در نسبت با افزودن یا، بی‌هیچ تکلفی یکی «ربی» و دیگری «رازی» شده است. این هردو صورت در نوشته‌های پیشینیان مشهود سی افتند. نسبت «ربی»، در نزهه القلوب مقاله ثالثه چنین آمده: «... در عهد غازان خان، سلک فخر الدین «ربی»، بحکم یرلیغ درو اندک عمارتی افزود^۱»

۱۰ نسبت «رازی» را از کثرت وضوح نیازی بمثال نیست. با توجه به همه مطالب صحائف پیشین، (از صحیفه ۷۲ تا بدینجا)، توان گفت که قول آنانکه گویند: در نسبت «ری» زایی باین کلمه سی افزایند، و «رازی» سی گویند، درست نتواند بود.

۱۵ اینک نمونه‌ای از این اقوال: سمعانی در الانساب گفته:

«الرازی: بفتح الراء والراء المكسورة بعد الالف، هذه النسبة الى الرى، وهي بلدة كبيرة من بلاد الديلم بين قومين والجبال. والحقوالراء في النسبة تخفيفاً لأنَّ النسبة على الياء معايشُكُل ، و ينقل على اللسان ، والالف بفتحة الراء...»^۲

۲۰ در طبقات الشافعية ابی بکر بن هداية الله درج است:

(۱) نزهه القلوب، مقاله ثالثه، ص ۵۳ س ۱۱

(۲) انساب، ورق ۲۴۲ ص ۲ س ۰۲۴

« الرَّازِي نَسْبَةُ إِلَى الرَّازِي . . . وَ زَادَ وَافِيهِ الرَّازِي مَشَدَّداً »^۱
 ابن خلکان در وفیات الاعیان، در ذیل احوال سلیم بن ایوب رازی بدین تقریب
 گفته: رازی بفتح راء سهمله، و زاء معجمة، منسوب بری است و آن شهری است بین
 قوسن و جبال پس زاء ملحق کردند، بایا و رازی نامیدند...^۲
 این قول در جنة النعیم نیز ثبت افتاده است.^۳

(۱) طبقات الشافعیه، ص ۵۰ س ۱۰.

(۲) وفیات الاعیان، طبع ۱۲۸۴، ج ۱ ص ۲۲۸ س آخر.

(۳) جنة النعیم، ص ۳۹۲ س ۰۲۲.

فصل سوم

موقع جغرافیایی دی - پیشینیان حد طولی دنیای معمور را از جزائر خالدات، واقع در اقیانوس اطلس، که آنرا بحر بحیط غربی یا اقیانوس غربی یا بحر ظلمات می ناسیدند، تا اقصی نقطه آباد سرزمین چین می دانستند^۱؛ و درازی آنرا مسعودی در مروج الذهب « ثلاثة عشر الف میل و خمسمائة میل (۱۳۵۰۰) »؛ ونجیب^۲ هنگام در جهان نامه « سه هزار و چهارصد فرسنگ » ذکر کرده‌اند.^۳

حد عرضی جهان آبادرا از نواحی خط استوا تا نهایت آبادی در جانب شمال بحساب می آورند^۴؛ و در جهان نامه بعد آن یک هزار و دویست فرسنگ مذکور افتاده است.^۵.

ظاهرآ نخستین بار بطليموس قلوذی (Ptolemée Claudio) طول و عرض ۱۰ جغرافیایی را بنیاد نهاد^۶، و مبدأ طولهara از مغرب، از جزائر خالدات گرفت، تا از دیاد عدد طول در جهه توالي بروج باشد^۷.

برخی از محققان این محاسبه را به هیپارک (Hipparque) یونانی نسبت

(۱) مروج الذهب، ج ۱ ص ۴۰ س ۲۲؛ نخبة الدهر، ص ۱۷؛ جهان نامه، ص ۶ س ۱۸؛ جغرافیای ادریسی، ص ۲.

(۲) مروج الذهب، ج ۱ ص ۴۰.

(۳) جهان نامه، ص ۱۳ س ۳ بعد.

(۴) نخبة الدهر، ص ۱۷.

(۵) جغرافیای ادریسی، ص ۲ س ۲، و ص ۲۸ س ۰؛ تقویم البلدان ابوالفداء،

ص ۱۸۷.

(۶) تقویم البلدان ابوالفداء، ص ۷ س ۱۱.

داده‌اند^۱. گروهی از جغرافی دانان قدیم، به تبع بطلمیوس، همان جزائر خالدات، که آنرا جزایر سعدا^۲ و سعادت^۳ نیز می‌گفته‌اند، مبدأ طول می‌گرفته؛ و برخی دیگر از ساحل بحر غربی (اقیانوس اطلس) حساب می‌کرده‌اند، که میان این دو مبدأ ده درجه فاصله بوده است^۴.

مبدأ عرض جغرافیایی، همانند امروز، خط استوا بوده است^۵.

طول جغرافیایی ری - نخستین محاسبه در این سهم از بطلمیوس است. قول او در صوره‌الارض محمد بن موسی خوارزمی، مستخرج از جغرافیای بطلمیوس، عه^۶ (= ۷۵ درجه، ظ : از ساحل بحر غربی)؛ و در معجم البلدان یاقوت بنقل از الملهمة بطلمیوس ۸۵ درجه^۷ (ظ : از جزایر خالدات) آمده است. در این دو ۱۰ کتاب اشارتی نرفته، که از ساحل دریای غربی حساب شده است یا از جزایر خالدات.

ابوالفداء در تقویم البلدان از سه منبع باقید ساحل بحر غربی^۸ چنین نقل

کرده:

اطوال : عوك (= ۷۶ درجه و ۰ ۲ دقیقه).

رسم : عه (= ۷۵ درجه).

قانون : عح (= ۷۸ درجه)^۹.

(۱) کتاب تطبیق لغات جغرافیایی، در پایان کتاب دررالیجان، ج ۳ ص ۷۰.

(۲) جهان نامه، ص ۶.

(۳) نخبة الدهر، ص ۱۷.

(۴) تقویم البلدان، ص ۷.

(۵) تقویم البلدان ابوالفدا، ص ۷؛ جهان نامه، ص ۰ ۶.

(۶) صورة الارض خوارزمی، ص ۲۲ س ۰ ۶.

(۷) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۲ س آخر.

(۸) تقویم البلدان، ص ۷۳ س ۱۰.

(۹) تقویم البلدان، ص ۰ ۴۲۰.

وی در مقدمه کتاب خود، در بیان مشخصات این منابع، چنین گفته :

«الاطوال و العروض للغرس ...؛ رسم الربع المعمور، و هو كتاب نقل من اللغة اليونانية الى اللغة العربية ، وعرب للمأمون...؛ القانون للبيرونى ...»

رقم مذکور در «رسم»، برگردانده از یونانی بعربی، با رقم سنقول از بطلمیوس در صورت ارض مطابق است، و چون آن بمحاسبه از ساحل دریای غربی است این نیز باید چنین باشد.

بدین ترتیب رقم سنقول در معجم البلدان، که ده درجه بیشتر است، به مبدأ جزائر خالدار خواهد بود.

تقسیم البلاد خطی : فو ک (= ۸۶ درجه و ۰.۲ دقیقه ، ظ : از جزائر خالدار) .

۱۰ نزهه القلوب : طولش از جزایر خالدار عوک (= ۷۶ درجه و ۰.۲ دقیقه) .

این رقم مطابق است با آنچه در تقویم البلدان از اطوال نقل افتاده، و چون در آنجام حاسبه ارقام از ساحل بحر غربی است، که بامنایع دیگر نیز سازگار است، قید «جزائر خالدار» در نزهه القلوب ظاهراً درست نتواند بود.

۱۵ در ملحقات روضة الصنای ناصری این رقم: فو ک (= ۸۶ درجه و ۰.۲ دقیقه) ثبت افتاده است .

این بود محاسبه طول جغرافیا یی ری بر طبق حساب قدما، بمبدأ جزائر خالدار

یا ساحل دریای غربی .

۲۰ هرچند این محاسبه بمبدأ «گرینیچ» که امروز جنبه بین‌المللی دارد در باب ری بعمل نیامده است، لکن چون خرابه‌های این شهر و شهر طهران، با تقریبی

(۱) تقویم البلدان ، ص ۷۴

(۲) تقسیم البلاد خطی ، ص ۵۳ س ۱۵

(۳) نزهه القلوب طبع لسترانج ، مقاله ثالثه ص ۵۲ س ۱۱

(۴) جلد نهم ملحقات روضة الصنای ، طبع ۱۳۳۹ ص ۱۹۶

بسیار ناچیز، بر روی یک نصفالنهار قراردارند، طول شرقی طهران و ری بالندگ سامحتی یکی خواهد بود.

در باب طهران در مقالتی ممتع، که نویسنده دانشمند آقای جمال زاده، در مجله کاوه منطبعة برلن، در شماره غرة جمادی الآخره ۱۳۳۹ هجری قمری (۱۰ فوریه ۱۹۲۱) تحت عنوان «طهران»، به طبع رسانیده چنین آمده:

«... طول جغرافیایی آن بحسب تدقیق صاحب منصبان انگلیسی و اندازهای که در سنّة ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ (قمری) (۱۸۹۵ میلادی) در موقع تعیین عرض و طول جغرافیایی شهر مدراس در هند از طرف صاحب منصبان مذبور گرفته شده از قرار ذیل است:

۱۰ طول شرقی (از برجی که در گوش شمال غربی باغ سفارت انگلیس در طهران واقع است).

۱۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۲/۸ ثانیه. »

در نقشه «اطراف طهران» شعبه نقشه برداری رکن دوم ارکان خرب کل قشون بتاریخ ۱۱ مرداد سال ۱۳۰۶، و نقشه اطراف طهران سازمان نقشه برداری کشوری نیز همین ارقام منظور شده است؛ در نقشه اطراف طهران، فراهم آورده اشتال (A. F. Stahl) آلمانی، با تقریبی ۱۰ درجه ۲۸ دقیقه است.

باتوجه به مطالب بالا مختار نگارنده در این تألیف، نصفالنهار ۱۰ درجه و ۲ دقیقه است، که از حدود محل صخره و تپه‌های چشم‌علی می‌گذرد.

۱۰ عرض جغرافیایی ری - عرض جغرافیایی ری، در متابعی که طول آن درج افتاده، بتر تیب بقرار زیر است^۱:

صورۃ الارض خوارزمی: له مه (= ۳۵ درجه و ۴ دقیقه).

معجم البلدان: ۳۷ درجه و ۳۶ دقیقه.

(۱) ارقام صحائف همان است که در طول ذکر گردید.

اطوال : له له ($= ۳۵$ درجه و ۳۵ دقیقه).

رسم : له مه ($= ۳۵$ درجه و ۴ دقیقه).

قانون : له له ($= ۳۵$ درجه و ۳۵ دقیقه).

تقسیم‌البلاد خطی : له ها ($? = ۳۰$ درجه و $?$ دقیقه).

نرخه القلوب : له ل ($= ۳۵$ درجه و ۳ دقیقه).

ملحقات روضة الصفا : له ها ($? = ۳۰$ درجه $?$ دقیقه).

عرض تهران (از متاخران جهه محاسبه عرض ری)

جغرافیای فلوغون رفائل : ۳۵ درجه و ۴ دقیقه^۲.

مقاله آقای جمال زاده : ۳۵ درجه و ۱۴ دقیقه و $۶/۸$ ثانیه.

نقشه اطراف طهران ارکان‌ Herb : ۳۵ درجه و ۱۴ دقیقه.

نقشه اطراف طهران سازمان نقشه‌برداری کشوری : ۳۵ درجه و $۴۲/۵$ دقیقه
(باتقریب).

نقشه اطراف طهران اشتال آلمانی : ۳۵ درجه و ۴ دقیقه (باتقریب).

چون اختلاف عرض‌طهران و ری قریب ۳ دقیقه است، از این رو نگارنده عرض ری را با توجه به ارقام فوق در محل درزشکان و بیاب بیسان^۳، ۳۵ درجه و ۳۸ دقیقه بحساب می‌آورد.

مسافت میان ری و پاره‌ای از شهرهای بزرگ - فاصله میان ری و پاره‌ای از شهرها، برستن پیشینیان و به محاسبه ایشان، بدین قرار است :

از ری تا سکه سیصد و پنجاه و شش فرسنگ^۴. از ری تا بلخ سیصد و پنجاه

(۱) این علامت‌گویا در نسخه بجای رقم صفر منظور شده است ؟ ظ : له.

(۲) تقسیم‌البلاد، نسخه خطی، ص ۵۳ س ۱۵ .

(۳) جهان نمای فلوغون رفائل، ص ۳۰ س آخر.

(۴) تعریف این دویکان به تفصیل، در فصل نهم همین باب خواهد آمد.

(۵) تقسیم‌البلاد خطی، ص ۳ س ۱۵ در نزهه القلوب، مقاله ثالثه، ص ۹ س ۱۴ ، سیصد و پنج فرسنگ مذکور است.

فرسنگ^۱. از ری تا مرو دویست و پنجاه فرسنگ^۲. از ری تا نیشابور صد وسی ونه فرسنگ^۳. از ری تا بغداد صد وشصت و پنج فرسنگ^۴. از ری تا اصفهان شصت و دو فرسنگ^۵.

طول فرسنگ یا فرسخ با تقریبی اندک در عصر حکومت اسلامی نیز به میزان ^۶ کنونی بوده است، جز آنکه آن را بر حسب «ذراع» معین می‌کرده‌اند، و برابر دوازده هزار ذراع عادی یا ذراع بازار^۷ می‌دانسته‌اند.

در جهان نامه بجای ذراع گز آمده:

«و هر فرسنگی دوازده هزار گز^۸».

هر ذراع (۰.۵) سانتی‌متر است^۹.

طالع ری - طالع عمارت ری را برج عقرب دانسته‌اند^{۱۰}. خاقانی در قصیده‌ای به مطلع:

نه ز دولت نظری خواهم داشت

نه ز دولت نظری خواهم داشت

(۱) سیاحت نامه (سفرنامه) ناصرخسرو، ص ۸ س ۱۱، و طبع برلین این کتاب در سال ۱۳۴۱، ص ۵ س ۹۹.

(۲) تجارب السلف، ص ۱۵۵ س ۵: «... و نامه به سه روز از ری به مرو برداشته سافت آن دویست و پنجاه فرسنگ باشد» (در واقعه طاهر و علی بن عیسی).

(۳) جهان نامه، ص ۱۵ س ۳، در معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۲، ۱۶۰ فرسخ.

(۴) جهان نامه، ص ۱۵ س ۰۲.

(۵) جهان نامه، ص ۱۵ س ۱۱.

(۶) تاریخ مقیاسات و تقود، ص ۳۳ س ۴.

(۷) جهان نامه، ص ۱۳.

(۸) تاریخ مقیاسات و تقود، ص ۰۳۵.

(۹) نزهۃ القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۰۸.

نه ز عقرب ضری خواهم داشت^۱

عقرب از طالع تبریز و ری است

و در قصيدة دیگر بمطلع :

دور از مجاوران مکارم نمای ری

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری

گوید :

دائم که عقرب تن من شد لقای ری^۲ ۰

عقرب نهند طالع ری من ندانم آن

ری از اقلیم چهارم است^۳ دانشمندان و جغرافی دانان قدیم را از نیمة جنوبی زمین

زمین خبری در دست نبوده ، و میان خط استوا و قطب جنوب را مسکون نبی دانسته اند ،

و در نظر ایشان از نیمکره شمالی نیز تنها نیمی معمور و ماهول می نمود .

دنبایی شناخته شده آنان از جهه طول از جزائر خلادات تا شرقی ترین نقطه

چین ، و از جهه عرض از خط استوا تا قطب شمال ، یعنی ربع تمام کره ارض بود ، که

آنرا ربع مسکون می گفتند .

عالمان فن جغرافیا و هیئت عهد پیشین ، جهه تسهیل دار ، ربع معمور را از عرض و طول به تقسیمهایی منقسم ساخته اند ، که از جمله تقسیم آن به هفت اقلیم است .

برطبق شرح کتاب نخبة الدهر ، از استوا بسوی شمال ، آن مقدار از پهنه زمین^۴ را که روز در حد شمالی آن ، در بلندترین ایام تابستان نیم ساعت از منطقه استوا بلندتر است اقلیم اول ، و آن اندازه که حد شمالی آن از اقلیم اول نیم ساعت بلندتر است اقلیم دوم اصطلاح کرده اند ، و بهمین طریق تا اقلیم هفتم .

برطبق این تقسیم اقلیم اول از دوازده ساعت و نیم آغاز و اقلیم هفتم به شانزده ساعت پایان می یافته است ، و پس از اقلیم هفتم را ماوراء اقلیم می گفته اند^۵ .

این اقلیم هر کدام بستارهای متعلق و منسوب بوده است ، بدین ترتیب :

(۱) دیوان خاقانی ، ص ۸۴ س ۱۱ .

(۲) دیوان خاقانی ، ص ۴۴۴ س ۴ .

(۳) نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر ، ص ۱۷ .

اقلیم اول به زحل^۱ ، اقلیم دوم به مشتری^۲ ، اقلیم سوم به مریخ^۳ ، اقلیم چهارم به آفتاب^۴ ، اقلیم پنجم به زهره^۵ ، اقلیم ششم به عطارد^۶ ، اقلیم هفتم به قمر^۷ .

برطبق این تقسیم ری از اقلیم چهارم بحسب اب می آید ، که اشرف اقالیم بوده است ، و حد این اقلیم بنابر شرح مجمل التواریخ بدین گونه است :

« از شرق ابتدا کند بشهرهای تبت و خراسان ، و در آنجا شهرها چون فرغانه و خجند و اسرورشنه و سمرقند و بخارا و بلخ و هراة و مرو و بروزورد و سرخس و طوس و نیشابور و آمل و قومن و دماوند و ری و قزوین و اصفهان و قم و همدان و نهاوند و دیبور و حران [کذا ، ظ : حلوان] و شهر زول [کذا] و سامره و موصل و جلد و نصیبین و آمد و رأس عین و قالیقا [کذا ، ظ : قالیقل] و شمشاط و حران و رقه و فرمیسا و برشهرهای شام بگذرد چون بالس و سمساط و ملطیه و حلب ، قنسیره و رنطره و انطاکیه و طرابلس و مصیصبه و الکنیسهالسوداء و ادنه و طرطوس و لازقیه و عموریه و برودت تا بحر شام بر جزیره قبرس و رودس و بزمیں مغرب بگذرد و بلاد طنجه و به بحر سغرب رود . و عرض این اقلیم رامسافت سیصد میل است^۸ » .

در تاریخ بیهق اقلیم چهارم چنین وصف شده :

۱۰

« و اقلیم رابع را سُرَّه‌الارض گفته‌اند ، زیرا که از اقلیم رابع اندر ربع معمور

(۱) هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۸ س ۱ .

(۲) هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۴۲ س ۱ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۹۳ س ۱ .

(۴) هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۳ س ۱ .

(۵) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۲۶۷ س ۱ .

(۶) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴۷۲ س ۰ .

(۷) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۵۱۳ س ۱ .

(۸) مجمل التواریخ ، ص ۴۸۰ س ۲ .

هیچ اقلیم نیست باعتدال نزدیکتر : قال الجاحظ : **الإقليم الرابع** واسطة القلادة و مكان السرّة من الجهة و اللبنة من المرة و مسكن العذار من خد الفرس و المخ من البيضة و العنوان من الكتاب ^۱ .

در آثارالبلاد در باب شناختن حدود این اقلیم چنین آمده :

« اوّله حيث يكون النيل ، إذا استوى الليل والنهر ، نصف النهر أربعة أقدام و ثلاثة أخماس قدم و ثلث خمس قدم : و آخره حيث يكون النيل ، نصف النهر عند الاستواء خمسة أقدام و ثلاثة أخماس قدم و ثلث خمس قدم ... و طوله من المشرق إلى المغرب ثمانية آلاف و مائتان و أربعين عشر ميلاً و أربع عشرة دقيقة ؛ و عرضه مائتا ميل و تسعه و تسعون ميلاً و أربع دقائق ... »

۱۰ در هفت اقلیم در باب محاسن اقایم رابع چنین ذ در رفته :

« این اقلیم تعلق باقتاب دارد ، و وسط معموری عالم و مسکن اشراف اولاد بنی آدم است ؛ و موطنان این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشند ، و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظہر اصناف فضل و هنر ... »

واژه اقلیم در اصل یونانی است ، کلمه (Klima) ، و در فارسی بدین مفهوم واژه کشور بکار رفته ^۲ . در اوستا هفت کشور و نامهای هریک یاد گردیده است ^۳ . ۱۵ در مقدمه شاهنامه ابومنصوری در تعریف هفت اقلیم ، یا هفت کشور چنین مذکور است :

« هر کجا آرام گاه مردمان بود ، بچهار سوی جهان ، از کران تا کران ، این

(۱) تاریخ یهق ، ص ۲۷ س ساقبل آخر.

(۲) آثارالبلاد قزوینی ، ص ۲۸۳ س ۱

(۳) هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۳ س ۱

(۴) ویسپرد ، گزارش پورداود ، ص ۱۰۹ س ۱۱

(۵) ویسپرد ، گزارش پورداود ، ص ۱۰۹ س ۱۶

زمین را بخشیدند، و بهفت بهر دردند، و هر بهری را یکی کشور خوانندند...»^۱
فردوسی در شاهنامه کشور را بهمین معنی بکار برده:

زمین هفت کشور بشاهی تراست سر ماہ تا پشت ماہی تراست^۲

* * *

جهان هفت کشور ترا بناده باد سرت بر تر از ابر بارنده باد^۳

* * *

هر آنکس له در هفت کشور زمین
بگردد ز راه و بتاخد ز دین^۴
آب و هوای ری - بر طبق منابع موجود آب شهر ری فراوان ایکن آلوده بوده
است. ابو دلف معاصر صاحب عباد گفته:

(۱) بیست بقاله قزوینی، جلد دوم، طبع ۱۳۱۳، ص ۳۰.

(۲) شاهنامه، ج ۱ ص ۳۷ س آخر.

(۳) شاهنامه، ج ۱ ص ۵۶ س ۲.

(۴) شاهنامه، ج ۱ ص ۱۳۰ س ۶. قدمای را جز تقسیم زمین به هفت اقلیم تقسیمات دیگر نیز بوده است، که در نخبة الدهر مذکور است. از جمله:
« و اما افریدون فجعلها فى التقسيم كصورة طائر راسه الصين ، و جناحه الایمن الهند ،
و جناحه الایسر المخز والترك ، و صدره اليمن و العراق والشام ومصر ، و ذنبه المغرب بالنفراش
الريش منه للسودان (ص ۴۲ س ۹).

و اما قسمة نوع (ع) للارض على بنية الثلاثة فانه قسمها اثلاثاً فكان المشرق والشمال
ليافت ولينيه ونسليم وعقبهم ؛ و كان المغرب والجنوب لحام ولينيه ونسليم وعقبهم ؛
و كان وسط الارض لسام ولينيه ونسليم وعقبهم ؛ و كان اولاد سام وبنיהם العرب والفرس
والروم ، و اولاد يافت وبنיהם الترك والصقالبه وياجوج وماجوج ، و اولاد حام وبنיהם
القبط والبربر والسودان. (ص ۵۰ س ۳)

جهة اطلاع زیادتر در باب تقسیم اردن به هفت اقلیم، و نیز وقوف کاملتر به اقلیم
چهارم، رک: تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۶۶ ؛ احسن التقاسیم ص ۶۰ ؛ البدء والتاریخ ،
ج ۴ ص ۴۹ - ۵۱ ؛ تقویم البلدان ، ص ۱۰۷ ؛ جغرافی حافظ ابرو ، ص B ۱۳ - ۱۴ مقدمه
ابن خلدون ، ص ۵۰ ؛ اعلاق النفیسه ، ص ۹۷.

« و میاه الرّی عذبة و بعة ^۱ »؛ مفاد آن اینکه آب ری گوارا لکن و با انگیز است. این شهر بتفصیلی که در نام داریزها و نهرهای ری خواهد آمد، جویهای متعدد و قنوات فراوان داشته است.

در حدودالعالم است:

◦ « آبهای ایشان از کاریز است ^۲ ». ◦

در صورةالارض مذ دور است:

« ولهم قني كثيرة» ما يفضل عن مشربهم ويترفع الى ضياعهم ^۳ .

در احسن التقسيم آمده است:

« فاما الرّی ... كثيرة المياه ». ◦

◦ در همین کتاب در مقام مقایسه ری با نیشابور ذکر شده است:

« نیسابور ادبر واهلها ایسر والری ابھی و ازده و ماؤها اغزر ». ◦

صاحب آثارالبلاد آب ری را از آلوده‌ترین آبهای دانسته و چنین نوشته:

« و میاه هذه المدينة جارية في نفس المدينة؛ لكنها من اقذرالمياه، لأنّهم يغسلون فيها جميع النجاسات وتسمى إلبيهابياء الحمامات؛ و اهل المدينة لا ياخذون منها إلا نصف الليل، لأنّه في هذا الوقت يصفر عن النجاسات التي تلقى فيه ». ◦

◦ صاحب احسن التقسيم را نیز بدین آلودگی اشارتی است:

« ماء الری يسهل ^۶ ». ◦

بی گمان بسبب همین آلودگی آبهای جاری بوده است، له با وجود فراوانی

(۱) الرسالة الثانية ، ص ۳۲ س ۱۲ ؛ ترجمة فارسی آن ، ص ۷۴ س ۱۶ .

(۲) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۱۱ .

(۳) صورةالارض ابن حوقل ، ص ۳۲۱ س ۲۳ بعده .

(۴) احسن التقسيم ، ص ۳۸۵ س ۵ و ص ۳۹۱ و ۳۹۰ .

(۵) آثارالبلاد قزوینی ، ص ۳۷۵ س ۲۱ .

(۶) احسن التقسيم ، ص ۳۹۶ س ۸ .

آن ، از آب چاه استفاده می درده‌اند : چنانکه ابن حوقل و اصطخری گفته‌اند :
« میاهم من الا بار... »

هوای ری در فصل بهار مطبوع و خوش ، و در تابستان گرم ، و در پاییز تبخیز
و در زمستان برف باز بوده‌است . هم بسبب اعتدال آن در بهار بود که اشکانیان آنجارا
پای تخت بهاره خود قرار داده بوده‌اند ، و بعد قدیم خوشی هوای بهار ری ، و زمستان
بغداد ، و پائیز همدان ، و تابستان اصفهان مثل بوده ، چنانکه ابن فقيه گفته است :
« و قالُوا: شتاءً بَغَداذ وَ ربيعُ الرَّى وَ خَرِيفُ هَمْدَان وَ صَيفُ أَصْهَان ». .

ونیز در مختصرالبلدان است :

« وقال محمدبن اسحاق الرّى طيبة الهواء ، عجبية البناء ». .

در احسن التقاضیم آمده :

« قال الاصمعی : الرّى ... طیبة الهواء ». .

در باب گرمای تابستان ری در نزهه القلوب چنین مذکور افتاده :

« شهری گرم‌سیر است و شماليش بسته وهوایش متغیر و آبشن ناگوارنده... ». .

کنت دو گویندو سیاح و مستشرق معروف در این معنی چنین گفته :

۱۵ « در آن قسمتی له بطرف جنوب امتداد می‌یابد ، در پای البرز ، خرابه‌های ری

و طهران ، پای تخت حالیه ، از حرارت یک آفتاب سوزان بی‌رحمی خفه می‌شوند ،

هوا می‌سوزاند و آینه‌داری می‌کند ». .

(۱) صورة الأرض ، ص ۲۲۱ س ۲۲ ؛ المسالك ، ص ۱۲۲ س ماقبل آخر.

(۲) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۰ س ۱۰ ؛ دررالتبیجان ، ج ۲ ص ۴۹ س ۱۱ ؛

دائرۃ المعارف اسلامی فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ .

(۳) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۲۷ س ۴ .

(۴) مختصر البلدان ، ص ۲۷۰ س ۷ ؛ احسن التقاضیم ، ص ۳۸۵ س ماقبل آخر.

(۵) نزهه القلوب ، مقالة ثالثة ص ۵۲ .

(۶) تاریخ ایرانیان ، ترجمه فارسی ، ص ۱۸۰ س ماقبل آخر.

در فصل پاییز چنانکه ذکر رفت هوا بد و تبخیز و وبا انگیز^۱ بوده است، چون بسب فراوانی آب، باغ و درخت میوه زیاد داشته، و مردم، بویژه غریبان و بیگانگان، در خوردن انجیر و هلو و انگور افراط می‌ورزیده، ویمار می‌شده‌اند. در این باب در منابع چنین آمده است:

۱- آثارالبلاد:

«و هواوُهَا فِي فَصْلِ الْخَرِيفِ سَهَامٌ مَسْمُوَةٌ، قَلَّمًا تَخْطِيءُ، سِيمَّا فِي حَقِّ الْغَرْبَا، فَانَّ الْفَوَّاكِهَ فِي هَذَا الْوَقْتِ بِهَا كَثِيرَةٌ رَحِيقَةٌ كَالْتَيْنِ وَالْخُوْنِ وَالْعَنْبُ . . .»

۲- هفت اقلیم امین احمد رازی:

«در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هواست... مردم بنا بر رسوم عادت چندان ملاحظه نمی‌نمایند، و ناهار میوه بسیار بکار می‌برند، لهذا تب لرزه بحصول می‌بیوندد، و این تب لرزه در شبانه روزی از دو ساعت زیاده نیست؛ بعد از آن برخاسته هرچه می‌خواهند می‌خورند، و بهرجا که اراده می‌نمایند می‌روند؛ چه مشهور است که جمعی از دوستان با یکدیگر براحتی می‌رفته‌اند، یکی را تب آمد؛ از همگنان التماس کرده که شما ساعتی توقف نمایید تا من رفته بلزم و بیایم^۲.

۳- ریاض السیاحة شیروانی:

(۱) الوبا: کل مرض عام (المنجد). در شهر ری مراد از آن ظاهرآ تب ولرز است، و از منابع چنین استنباط می‌شود؛ رک منابع همین مبحث، وقصیده خاقانی مذکور در صحیفه بعد، بیت ۶۱۲. وی نیز در قصیده‌ای به مطلع:

آن ره آسان شوم ان شاء الله
به خراسان شوم ان شاء الله
مذکور در صحیفه ۴۰۰، گفته:

چه نشیتم به وبا خانه ری؟!
که مراد وبای معروف نتواند بود.

(۲) آثارالبلاد، ص ۳۷۶ س ۰۱

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۵ س ۱۶

«آبش ناگوار و هوايش ناسازگار، بسبب آنکه شمالش پسته و جنوبش
گشاده است. در اغلب اوقات هواي آنجا ويائی است...»^۱

۴- ملحقات روضة الصفا :

«آبش ناخوش گوار و هوايش ناسازگار بود، و بسبب بستگی طرف شمال و
گشادگی سمت جنوب هوايش وبا انگيز و نامرغوب است...»^۲

۵- خاقاني شاعر معروف که ظاهرآ در فاصله سالهای (۵۵۴۹، ۵۵۵۰) بعزم
دیدن خراسان بدان حصب حرکت کرده بود، چون به ری رسید بیمار شد، و والی ری نیز
اورا از رفتن بخراسان مانع آمد.^۳

در این باب در ديوان وي اشاراتي بنظر مى رسد، از جمله قصيده‌اي است که
بمناسبت، ايياتي چند از آن در ذيل نقل مى افتد. در اين قصيده خاقاني صدور ری
را مى ستاید، و ضمن اشاره به بیماری خویش از آب و هواي ری شکایت مى کند؛
اینک آن ايات :

خالك سياه بر سر آب و هواي ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری
در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند
این خواندگان خلد با وزخ سرای ری
آنرا که تن به آب و هواي ری آورند
دل آب و جان هوا شد از آب و هواي ری
ری نیک بد، ولیک صدورش عظيم نیک
من شاکر صدور و شکایت فزائي ری

(۱) رياض السياحة، ص ۶۶۹ س ۱۵۰.

(۲) ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۶ س ماقبل آخر.

(۳) مقدمة ديوان خاقاني، ص شانزده نقل به اختصار.

عقرب نهند طالع ری من ندانم آن
دانم که عقرب تن من شد لقای ری
سردست زهر عقرب و از بخت من مرا
تب های گرم زاد ز زهر جفای ری
ای جان ری فدای تن پاک اصفهان
وی خاک اصفهان حسد توییای ری
از خاص و عام ری همه انصاف دیده‌ام
جور من است از آب و گل جان گزای ری
سیر منند و صدر منند و پناه من
سادات ری و ائمه ری و اقیای ری
گر باز رفتم سوی تبریز اجازتست
شکرا که گویم از کرم پادشاهی ری
ری در قفای جان من افتاد و من بجهد
جان می‌برم، که تیغ اجل در قفای ری
دیام سحر گهی ملک الموت را که پای
بی کفش می‌گریخت ز دست و بای ری
گفتم: تونیز؟ ! گفت: چو ری دست برگشاد
بو یعنی ضعیف چه باشد بپای ری^۱
۶- انوری شاعر بزرگ را نیز در آن بیت که گفت:
چون مقام خویش را با ملک ری کردم قیاس
در خراسان تازه بنهادم اقامت را اساس^۲
ظاهراً به بدی آب و هوای ری نظر بوده است.

(۱) دیوان خاقانی، ص ۴۳۴ س ماقبل آخر.

(۲) دیوان انوری، ص ۱۷۱، در مدح خواجه مجده الدین ابوالحسن عمرانی.

این بیت در کتاب شرح مشکلات دیوان انوری بدین گونه توجیه شده است :

« جمعی از مصحابان حکیم اوحدالدین با او موعود بوده‌اند که با هم بسیر شهر ری روند ، ایشان بی آنکه حکیم را خبر کنند رفته‌اند . این قصیده را در نکوهش ایشان و تسلی خاطر خود گفته :

يعنى : چون مقصود را ، که در ری بحصول مى پيوست ، با بودن در شهر ری ، که در کمال بدآب و هوایی است ، قیاس کردم و سنجیدم ، ترجیح نبودن در ری و نرفتن بآنجا کردم ؛ و ترك مقصود گفته تازه در ملک خراسان رحل اقامتم انداختم ^۱ » .

۷- در فرمانی از شاه طهماسب صفوی ، که بسال ۹۵ هجری قمری نوشته شده ،

۱۰ موضوع اختلاف هوای ری چنین مذکور افتاده :

« ... بواسطه اختلاف هوای ری بردمان بسیار بیمار می‌شوند ... »

در باب برف زمستان آن در عجایب نامه چنین مذکور افتاده :

« ... قباد بن فیروز جهان را قیاس کرد و عالم را بدید ... برف بار تر جای شابور خواست و جرجان و ری و زنجان و بردمع یافت ^۲ .

(۱) شرح مشکلات دیوان انوری ، ص ۱۴۷ س ۳ . نیز برای شرح این بیت و بیت

بعد از آن رک : جواهرالاسرار ، ضعیمه اشعة اللمعات ، ص ۳۹۴ س ۰۸

(۲) آستانه ری ، ص ۷۹ س ۴ فرمان شاه طهماسب .

(۳) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۲۰ ص ۱ س ۰۳

فصل چهارم

هزار و دوی

الف - نژاد و قبائل : گرچه بردم ری در اصل آربابی بوده‌اند^۱ ، لکن بموجب استناد موجود از همان روزگار باستان و آغاز آبادی آن ، جمعی از قبائل دیگر نیز در آنجا اقامت داشته ، و با نژاد اصلی آن در آمیخته‌اند .

در صحیفه^۲ کتاب حاضر مذکور افتاد که در وندیداد اوستا فرگرد نخستین ، بند شانزدهم آمده : « دوازدهمین کشور با نزهت که من ، اهورامزدا ، آفریدم ری با سه نژاد است ... »

منظور از سه نژاد را نژاد ایرانی ، نژاد زرد پوست تورانی و نژاد تازی دانسته‌اند^۳؛ و نیز بموجب شواهد و استنادی که شرح آن در صحائف^۴ (۹-۶۲) گذشت ، پیوسته اقلیتی یهود در این شهر می‌زیست .

ظاهرآ پس از انقراض هخامنشیان پای یونانیان نیز بدین شهر باز شده بوده است .

در کتاب ایران باستان آمده :

« اسکندر سه زن ایرانی داشت ... هم در این اوان (اوآخر عهد اسکندر) سرداران اسکندر زنان ایرانی گرفتند ... سرداران و صاحبمنصبان دیگر مقدونی هشتاد نفر زن پارسی و مادی از خانواده‌های درجه اول گرفتند ... اسکندر بعروسه‌ها جهیز

(۱) کتاب حاضر ، ص ۱۶

(۲) ترجمه وندیداد دارمیستر ، ص ۷۲ س ۹ ذیل .

(۳) ایران باستان ، ج ۲ ص ۱۸۸۳

و بمقدونیهایی که زن ایرانی گرفته بودند، هدایایی داد^۱. موافق ثبت دفتر عده این نوع مقدونیها بدنه هزار نفر می‌رسید^۲.

در صحیفه ۷۶ کتاب حاضر با استناد به منابع اشارت رفت، که بعد سلوکیان ری بدنبال زیین لرزی شدید ویران گردید، و سلوکوس اول معروف به نیکاتر آنرا دگربار آباد دارد، و نام یونانی موطن خویش اوریوس (یا اوریا) بر آن گذارد. سلوکوس پسر آنتیوخوس از امیران نامی فیلیپ دوم مقدونی^۳، سردار بزرگ اسکندر و مورد اعتماد او بود^۴.

سلوکوس دو زن داشت، و یکی از آن دو آپاما (Apama) ایرانی بود^۵. آپاما بعدها ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید. از آینجاست که سلسله سلوکی را پاره‌ای از مورخان سلسله مقدونی و ایرانی گفته‌اند^۶. سلوکیها عامل بزرگ یونانی کردن شرق بوده‌اند^۷، و به‌اجرت مقدونیان و یونانیان را بفلات ایران تشویق می‌کردند^۸، و در تحت لوای سلوکی عنصر یونانی در شرق انتشار می‌یافتد^۹.

گرچه در باب ری بخصوصه در این سهم، که در ضمن این حوادث چند تن یونانی در آنجا وطن گرفته بوده‌اند، تصریحی درجایی بنظر نرسید، لکن با توجه به مطالبی که در فوق گذشت، می‌توان چنین استنباط کرد، که در این شهر نیز، که

(۱) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۸۸۴.

(۲) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۸۸۴.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۰۳.

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۰۴ س ۰۳.

(۵) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۰۹ س ۰۴.

(۶) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۰۴ س ۰۱۱.

(۷) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۰ س ۰۱۷.

(۸) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۵ س ۰۴.

(۹) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۷ س ۰۱۹.

مورد علاقه سلوکوس نیکاتر بود ، و بدست وی مرست یافت ، و نام یونانی «اورپا» بخود گرفت ، از یونانیان مهاجر گروهی اقامت اختیار کرده بوده‌اند . ظاهراً در صدر اسلام ، در واقعه فتح ایران و پس از آن ، عرب نیز بدانجا راه یافت .

در مختصرالبلدان ابن‌فقيه ، به اين معنى چنین اشارت رفته :
 « و بالرّى اهل بيت يقال لهم الحريش ، نزلوا بعد بناء المدينة ^۱ ».
 يعقوبي نيز در البلدان آورده :
 « اهل الرى اخلاقٌ من العجم ، و عربها قليل ^۲ » .

گروهی تُرك هم در اين شهر بقيم بوده ، و دیالبه نيز در قرون اسلامی ، بویژه بزمان علویان ، و زیاریان و بوئیان در ری کشتنی داشته‌اند ، و اين بيت که در مختصرالبلدان ابن‌فقيه ومعجم‌البلدان یاقوت آمده براین معنی دلالت دارد :
 مالي و للرّى و اکنافها یاقوْمٌ بَيْنَ التُّرْكِ وَ الْدَّيْلِمِ ^۳
 در ترجمه تاریخ یمینی ، در احوال عضدادوله ذکر رفته :

« ... از ری بیرون آمد ، و با لشکر بسیار از ترک و عرب و دیلم روی به جرجان نهاد ... ^۴ »

در جامع التواریخ (تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه) در احوال مؤید الدوله درج افتاد :

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۶۹ . تفصیل بنای مدینة بوسیله مهدی عباسی ، در « نامه‌ای ری » گذشت ، و تجدید بنای آن بوسیله اعراب در فتح ری در (فصل ۷) خواهد آمد .

(۲) البلدان يعقوبي ، ص ۲۷۶ .

(۳) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۴ ; معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۴۷ هن ۲۰۰ .

(۴) ترجمه تاریخ یمینی ، ص ۵۵ س ۰۲ .

«... از ری بیرون آمد ، و با لشکری بسیار از ترک و عجم و عرب و دیلم روی بیرجان نهاد...»^۱

درالکامل ابن اثیر ، در واقعه‌مرگ فخرالدوله ، و شور و شغف دیالمه در شهر ری نقل گردیده :

« فطّلبوُ اَللَّهِ كُفْنَا فَلَمْ يَجِدُوهُ ، وَ تَسَعَدَ رَالنَّزْوُلُ إِلَى الْبَلَدِ لَشَدَّةَ شَغَسِبِ - الدَّيْلَمَ ، فَاشتَرَّوا لَهُ مِنْ قَيْمَ الْجَامِسِعِ ثُوبًا كَفْنُوُهُ »^۲ .
صاحب روضة الصفا در همین واقعه گفته :

«... وَ از هیجان آشوب لشکریان دیلم ، فخرالدوله چندان درخانه بماند که بوی گرفت...»^۳

قریب بدین مضمون در حبیب السیر نیز شرحی مذکور آمده^۴ .
قططی در ذکر برگ صاحب عباد آورده :

« لَمَّا أَخْرَجَ تَابُوتَهُ لِلصِّلُوةِ عَلَيْهِ ، خَرَّ الدِّيلَمَ سَجُودًا لَّهِ »^۵ .
از آنچه تاکنون دراین باب ثبت افتاده ، توان دانست ، که شهر ری را مردمی از گوهر ایرانی پی افکنده بوده‌اند ، سپس جمعی تازی و ترک بدانها پیوستند ، بعد فرقه‌ای از یهود بدانها ضم شدند ، و براین ترکیب دسته‌ای یونانی افزوده گردیدند ، و در عصر اسلامی ترک و عرب و دیلم از نو برطنبور این اختلاط نغمه‌ای دیگر آغاز نهادند . کمایش چنین است حال هرشهر بزرگ ، که « المشتب العذب کثیر الزحام ». ب - شماره جمعیت : چون در روزگار باستان آمار گیری و احصاء در هیچ شانی از شئون زندگی معمول و معهود نبود ، از شماره واقعی نفوس ری هیچگونه سند مستندی بدست نیست ؛ لکن از قرائی و شواهد و تعریض و تلمیحی که در مطابق منابع بچشم می‌خورد ، بانبوهی جمعیت شهر پی‌توان برد .

(۱) تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه ، بکوشش دیبرسیاقی ، ص ۱۹ س ۵۰ .

(۲) ابن اثیر ، جزء ۷ ص ۱۸۰ س ۱۶ .

(۳) روضة الصفا ، طبع ۱۴۷۱ ، جلد ۴ (شماره صفحه ندارد) .

(۴) حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم طبع ۱۴۷۳ ص ۵۰۲ .

(۵) آنبا الرواة ، ج ۱ ص ۲۰۲ .

اینک نمونه‌ای از این قرائین :

- ۱- بی تردید جمعیت هر شهر با وسعت آن نسبتی مستقیم دارد. شهری، چنانکه در صحیفه ۲ باز نموده آمده، بعهد اشکانیان ظاهراً بزرگترین شهر سرزمین ساد بوده^۱، و در قرون اسلامی نیز ابعاد آنرا یک فرسنگ و نیم در یک فرسنگ و نیم نوشتند. بر حسب عرف و عادت، در شهری بدین وسعت توان گفت که یکمیلیون تا یک میلیون و نیم جمعیت، آسان می‌تواند بزید.
- ۰ در حدود العالم آمده :

« ری شهریست عظیم و آبادان ویاخواسته و بردم و بازگنان بسیار^۲ ».

- ۲- غنائم جنگی مسلمانان در فتح ری از غنایم مدائین کمتر نبوده، و بدین بهم در طبری و این اثیر و فتوحات اسلامیه چنین اشارت رفته:

- ۳- « أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بِالرَّأْيِ نَحْوًا مِنْ فَيْءِ الْمَدَائِنِ^۳ ». از این سخن چنین استنباط توان کرد که ری را بدان هنگام جمعیتی بمیزان جمعیت مدائین بوده است.
- ۴- در حوادث مرگ خیز و بیماریهای بی‌زنهار قدیم همانند زمین لرز و وباء وغیره، که تلفاتی بزرگ را سبب می‌آمده، در باب ری گاه در ابوهی آن سخن از سیصد و سیصد و پنجاه هزار تن در میان است، که خود برابر جمعیت شهری بزرگ تواند بود.

شرف الشعرا، بدراالدین قواسی رازی، از گویندگان نیمه اول قرن ششم، قربانیان یکی از این زمین‌لرزاها را چنین باز می‌گوید:

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۴۰ س ۱۲، روایت ایزیدور خاراکسی یونانی.

(۲) حدود العالم، ص ۱۴۲ م ۰۱۰.

(۳) طبری، جزه ۴ ص ۲۵۳؛ این اثیر، جزء ۳ ص ۱۱؛ فتوحات اسلامیه،

زان زلزله که بود گه یحیی بن معاذ^۱

ری شد خراب ، اگر چه ترا اعتبار نیست

بیجان شدند سیصد و پنجه هزار خلق

علوم کن ، چو قول ملت استوار نیست^۲

اگر چنین بپنداریم ، که در این واقعه از هر چهار تن یک تن شهادت یافته

علوم خواهد شد که جمعیت شهر بالغ بر یک میلیون و نیم تن بوده است.

۴- نجم الدین دایه رازی ، از تربیت یافتنگان مکتب مجده الدین ، صاحب

مرصاد العباد ، که در تهاجم چنگیزیان از خوارزم بیرون آمد و بروم رفت ، در مقدمه

مرصاد ، در باب شماره شهید شد گان ری بدست مغول گفته :

۱۰ «... از یک شهر ری ، که مولد و منشأ این ضعیف است ، قیاس کرده‌اند ،

که کمایش ، هفتصد هزار آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته ، از شهر و ولایت آ».

ری را پس از این واقعه قریب دو قرن هنوز عظمت و اعتباری بوده ، و بشرخی

که در خرامی ری در مجلد دوم مذکور خواهد افتاد ، نامش در وقایع تاریخی در

کتب مذکور است.

۱۰ زکریای قزوینی در آثارالبلاد ، که بسال (۶۷۴) ، یعنی بیش از نیم قرن

پس از واقعه چنگیزی تألیف یافته ، درباره ری چنین می‌نویسد :

«الری مدینة مشهورة من امتهات البلاد ، و اعلام المدن...»^۳

(۱) یحیی بن معاذ بسال ۲۵۸ در گذشت : ابن اثیر ، ج ۹ ص ۳۶۷ نهضت ۱۳.

نفحات الانس ، ص ۵۵ ; هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۸۰ ؛ آثارالبلاد ، ص ۰۳۸۱.

(۲) دیوان قوامی رازی ، ص ۱ س ۰ آ.

(۳) مرصاد العباد ، ص ۹ س ۱۱ ؛ ملحقات روضة الصفا ، ج ۹ ص ۱۹۷۶ ، بقدمة

نقض و تعلیقات آن ، ص ۴۰ ؛ ریاض السیاحة ، س ۶۶۹. نجم الدین دایه بسال ۶۵۴

در گذشت : نفحات الانس ، ص ۴۳۵ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۰، لونجه : تنبه (۲)

(۴) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۰۶

شهری که پس از دادن هفتصد هزار تن قربانی، هنوز از «امهاتالبلاد» و «اعلامالمدن» باشد، بی‌گمان پیش از این کشتار بیش از یک میلیون و نیم جمعیت داشته است.

۵- در پارهای از کتب، ارقام و آماری در باب بناهای شهر ذکر گردیده، که هرچند از گزافه و اغراقی خالی نمی‌نماید، لکن بر رویهم وسعت و عظمت، و کثرت جمعیت ری را دلیلی بین تواند بود. برخی از این ارقام بدین تفصیل است:

نزهۃ القلوب :

«امیرالمؤمنین، المهدی بالله، محمد بن ابودوانیق عباسی، احیای عمارت آن کرد، و شهر عظیم شد چنانکه گویند:

سی هزار مسجد، و دوهزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور بارویش^۱ دوازده هزار گام است^۲.

هفت اقلیم :

«در زمان المهدی بالله عباسی، عمارت شهر ری بدین سنوال بوده: مدارس و خوانق شش هزار، و چهارصد حمام، و هزار و سیصد و شصت مسجد، و چهل و شش هزار و چهارصد طاحونه، و هزار و دویست کاروانسرا، و دوازده هزار و هفتصد مناره، و پانزده هزار و سی پنج یخ چاه، و چهار صد و پنجاه عصارخانه، و هزار و هفتصد قنات جاریه... محلات نود و شش، و دره محله‌ای چهل و شش کوچه، و در هر کوچه چهل هزارخانه... الخ^۳.

پارهای از این ارقام مجعلوں، بکتب متاخران همانند ریاض السیاحة^۴ و

(۱) بدور ری عتیق، یا ری برین بارو، و ری جدید یا ری زیرین خندق احاطه داشت، رک: فصل هشتم تقسیمات شهر.

(۲) نزهۃ القلوب، مقاله ثالثه من ۵۳ س. ۷

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳۰

(۴) ریاض السیاحة، ص ۵۶۹

ملحقات روضةالصفا^۱ نیز راه یافته است.

فزونی استرآبادی نیز ارقامی در آخر بحیره، در باب آبادانی ری بزمان بندار رازی نقل کند^۲.

هرچند این ارقام را ارزش علمی نتواند بود، لکن همه بر یک حقیقت دلالت دارند، و آن بزرگی وعظمت این شهر است.

نگارنده با توجه به تماسی مطالب پیشین شماره جمعیت ری را بعهد آبادانی رقمی در حدود یک میلیون و نیم می داند.

(۱) ملحقات روضةالصفا، ج ۹ ص ۱۹۷.

(۲) مقدمه نقض، ص ۴۰؛ بحیره، ص ۶۲۶.

فصل پنجم

پایه ارجمندی مقام و احترام و اعتبار ری : این شهر را به روزگار باستان ، پیش از اسلام و پس از آن، هم بنزد فرق مذهبی، وهم به پیش ارباب تصانیف و بزرگان و شاعران اعتبار و احترامی خاص بوده است؛ هرچند در مواردی محدود ، بعلل و اسبابی معین از هردو فرقه اقوالی در ذم آن نیز در منابع مشهود می‌افتد. ه اینک اشارتی به پاره‌ای از موارد مثبت این دعواست :

پیش از اسلام :

- ۱- **نژد مغان و زردشیان** : در این باب در مقام ذکر ری در اوستا بخشی رفته^(۱) و اعادت را نیازی نباشد.
- ۲- **نژد یهودیان و مسیحیان** : نام ری چنانکه در صحائف (۶۹-۶۲) کتاب ۱۰ حاضر تفصیل یافته، در کتاب « توبیت » از داستانهای دوره اسارت یهود ثبت افتاده است. توبیت از بزرگان یهود ، و مردی متدين و مقدس بوده است^(۲). این داستان جنبه دینی دارد، گرچه در باب به حساب آمدن آن جزء تورات چنانکه در ص ۳۰ اشارت رفته اختلاف کرده‌اند.
- ۳- مذکور افتادن نام ری در داستان توبیت، بدان صورت که وی را بدانجامیدی ۱۵ بوده، ظاهراً ارج و احترامی باین شهر باستانی بنزد معتقدان به وی بخشیده بوده ، چنانکه سراویزی، مستشرق معروف را در سفرنامه، آنجا که نحوه تلفظ « ری » را بنزد

(۱) کتاب حاضر، ص ۶۲ .

(۲) کتاب حاضر، ص ۵۵

یونانیان قدیم نقل کرده، گویا به کهنگی شهر و ذکر آن در کتاب مقدس نظر بوده که گفته:

«... that venerable city of which the name as written by Greek geographers, Rhaga, or Rhageia...»

۰ مفاد عبارت فوق آنکه:

«شهر محترمی (مقدسی) که جغرافی دانان یونانی نام آنرا را گذاشت پا را گیا نوشته‌اند.»

ری در پاره‌ای از منابع خارجی صفت موطن توبیت، مرد مقدس مذکور را یافته است.

۱۰ مترجم سفرنامه ژاک موریر، از زبان انگلیسی به زبان فرانسوی، طبع ۱۸۱۸ پاریس، آنجا که سخن از تصویر بازمانده از عهد ساسانیان در ری در میان است گوید:

«C'est là qu'il était située Ragès, patrie de Tobie.»

مراد آنکه: این همان سرزمین است که «رازس» موطن توبی آنجا واقع بوده است.

نیز ری اقامتگاه یهودیانی بوده، که سَلْمَ نصر آنان را از کشورشان تبعید کرده بوده است. بدین قول در صحیفه (۲۱) کتاب حاضر بنقل از لاروس قرن بیست اشارت رفت.

۱۰ در عهد اسلامی:

الف - حدیث در مدح ری:

چنانکه در صحیفه (۱) کتاب حاضر درج افتاده، در احسن التقاویم آمده است:
«وفي الخبر، إن الرّى باب من أبواب الأرض، وإليها متجر الخلق».

(۱) سفرنامه اوزلی، طبع ۱۸۲۳، ج ۳ ص ۱۷۴ س ۱۳۰

(۲) ترجمة سفرنامه موریه بزیان فرانسوی، جلد ۱، ص ۱۳۴، ذیل، صفحه.

(۳) احسن التقاویم، ص ۳۸۵ س ۱۳۰

چنانکه مشهود است، این خبر مرفوع وغیر مسند است.

ب - حدیث در ذم ری :

در مختصرالبلدان ابن فقيه است :

«وفي أخبار آل محمد(ع) : الري سلعونة ، وهي على بحر عجاج ، وتربتها تربة ديلمية يا بي أن تقبل الحق ۱ .»

در احسن التقسيم مذکور است :

«وفي الاخبار : إنها كانت ملائكة شؤم والى ذلك تعود : الري ملعونة ، وهي على بحر عجاج ، وتربتها العينة تابي ان تقبل الحق ۲ .»

در عجایب نامه آمده است ،

«... ودر حدیثی آید : الري ملعونة وتربتها ديلمية ، وهي على بحر عجاج ۳ .
تابی ان قبل الحق ؛ واین معنی در حق بدینان گفته اند ، وهیچ شهر از بدینان خالی
نبشد .»

یاقوت در معجمالبلدان آورده :

«وروى عن جعفر الصادق(ع) ، انه قال : الري و قزوين و ساوة ملعونات
مشؤمات ۴ .»

و نیز گوید :

«وفي اخبارهم : الري ملعونة ، وتربتها تربة ملعونة ديلمية ، وهي على بحر عجاج
تابی ان تقبل الحق ۵ .»

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۳

(۲) احسن التقسيم ، ص ۳۸۰ س ۱۰

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۱۱

(۴) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۷۰

(۵) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۸

علامه مجلسی را در مجلد ۴ بحار، «السماء والعالم»، در این باب بحثی است^۱، که علاوه بر قول صاحب معجم البلدان، از کتاب «خصال» حدیثی نقل می‌کند که فقره‌های زیر از آنست:

«... عن جعفر بن محمد^ع قال ستة عشر صنفًا من أمة جدّي لا يُحبونا ولا يُحبونا إلى الناس... واهلٌ مدینةٌ تدعى الرَّبِّ، هم أعداءُ اللهِ وَأعداء رسوله وَأعداءِ أهل بيته؛ يرونَ حَرْبَ أهل بيت رسول الله جهاداً...»^۲
در مجلد سوم بحار نیز احادیثی در همین معنی مذکور اقتاده است.^۳

در مجالس المؤمنین^۴، و جنة النعيم^۵ و سفينة البحار^۶ و پارهای دیگر از آثار متاخران بنقل از منابع فوق وغیرآنها، مطالبی کمایش مشابه با منقولات بالا درج است، که اختصار را از نقل آنها خودداری می‌شود.

بنابرآنچه گذشت، در مدح ری حدیث صحیحی در دست نیست؛ و نیز گمان می‌رود آنچه در ذم آن گفته شده، مخصوص همان زمان مخصوصان علیهم السلام بوده است نه تا به ابد.

نگارنده می‌کوشد تا بقدر فهم و استنباط خویش، اسباب و دلائلی را که در بیان مخصوص در مذمت ری موجب ویا مؤثر می‌داند باز نماید:

۱۰ ۱- ری رادر علی بوجود آمدن فاجعه کربلا سهمی بوده است. ابن فقه در مختصر البلدان^۷،

(۱) السماء والعالم، ص ۳۴۳.

(۲) السماء والعالم، ص ۳۳۶ س ۳۰، نیز بحار، جلد سوم ص ۷۷ س ۳۳۰.

(۳) جلد ۳ ص ۷۷ س ۷ و س ۹.

(۴) مجالس المؤمنین، مجلسی اول، ص ۳۸ س ۰۲۷.

(۵) جنة النعيم، ص ۳۹۳ س ۹.

(۶) سفينة البحار، ج ۱ ص ۱۳۴.

(۷) مختصر البلدان، ص ۲۷۱ س ۶.

و مقدسی در احسن التقاسیم^۱، و یاقوت در معجم البلدان^۲، و حمدالله مستوفی در نزهۃ القلوب^۳، و قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین^۴، و دیگران آورده‌اند که عمر سعد بطبع حکومت ری، به کربلا به جنگ امام حسین علیه السلام رفت، و آن جنایت هول را ارتکاب کرد، و این دویت را ازوی نقل کرده‌اند:

أَتُرِكُ مُسْلِكَ الرَّى وَالرَّى رَغْبَةً

أَمْ أَرْجِعُ مَدْهُ سُوماً بِقَتْلِ حُسْنِي

وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا

حِجَابٌ وَ مُلْكُ الرَّى قُرَّةُ عَيْنٍ

صاحب رياض السباحة آرد :

یشرب به باد رفت به تعمیر ملک شام

بطحاء خراب شد به تمنای ملک ری ۰

۲- مردم ری به زمان معمصومان، بویژه در اوائل عهد، بجملگی پیرو طریقه سنّت و جماعت بوده‌اند، و ظاهراً در آن زبان شیعه در آن دیار نمی‌زیسته، و یا شماره‌آنها اندک بوده؛ چه باقوت گفته:

وَكَانَ أَهْلَ الرَّأْيِ أَهْلَ سُنَّةً وَجَمَاعَةُ الِّيْ أَنْ تَغْلِبَ اَحْمَدَ بْنَ الْحَسَنِ ١٥
الْمَارْدَانِيِّ عَلَيْهَا فَأَظَاهَرَ التَّشِيَّعَ ٦»

^٥) احسن التقاسيم ، ص ٣٨٥ س .

٨٩٦ ص ٢ ج ، معجم البلدان ،

(٣) نزهة القلوب ، مقالة ثالثة ص ٥٢

(٤) مجالس المؤمنين ، ص ٣٨ .

(٥) رياض السياحة ، ص ٦٦٩ .

(۶) سعجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۲ . نگارنده را در این باب نظری است که در فصل دوم از باب دوم در مجلد دوم خواهد آمد.

۳ - مهمتر از همه آنکه بدان روزگار، میل مردم ری بسوی بنی امیه، و حمایت از آنان بوده، چنانکه ابن‌اثیر در *الکامل* آورده:

«ولمَا استقرَّ امْرُ بَنِي العَبَّاسِ بِالرَّىٰ هُرَبَّ أَكْثَرُ أَهْلَهَا إِلَيْهِمْ لَا نَهُمْ كَانُوا سَفِيَّانِي...»^۱

در تاریخ ابن خلدون نیز همانند *الکامل* ابن اثیر، در باب میل مردم ری بسوی امویان شرحی مذکور افتاده، و اشارت رفته که هم بدین سبب بوده که ابو-سلم دست به اخذ املاک ایشان زد، تا سفاح پس از دیری این املاک را به ایشان بازگردانید، بدین قرار:

«وَقَدْ أَكْثَرَ أَهْلَ الرَّىٰ إِلَيْهِ بَنِي أُمَيَّةَ، فَاخْذَ أَبُو مُسْلِمَ أَمْلَاكَهُمْ وَلَمْ يَرُدْهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا سَفَاحَ بَعْدَ حِينٍ»^۲.

چنانکه مشهود می‌افتد، گفته ابن اثیر، (لمیلهم الى بنی امیه، لانّهم كانوا سفیانیة)، و قول ابن خلدون، (اکثر اهل الری الى بنی امیة)، تأییدی تواند بود از فرموده معمصوم: «لا يحبونا» و «هم... اعداء اهل بيته»، زیراً تولیٰ یکی ملازم تبری از دیگری است.

در باب این احتمال، که این احادیث مربوط باحوال مردم ری بزمان مغضوم بوده نه برای همیشه، مجلسی نیز فرماید:

«ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ الْبَلَادِ، كَالرَّىٰ، يَكُونُ هَذَا الْبَيَانُ حَالَهُمْ فِي تِلْكُ الْأَزْمَانِ لَا لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ...»^۳

در جنة التعمیم نیز در این باب آمده:

«خلصه حدیث حضرت صادق(ع) که فرمودند «الری و قزوین... الخ»

(۱) ابن اثیر، جزء ۴ ص ۳۱۸ س ۱ در وقایع سال ۱۳۱ هجری.

(۲) ابن خلدون، جزء ثالث، طبع بولاق، ص ۱۲۶، ج ۴.

(۳) بخار، جلد ۳، طبع کعبانی، ص ۷۸، ش ۲.

محمول است بر وقت و زمان ، یعنی همه وقت چنین نیست^۱ .
و نیز مؤید همین احتمال است اینکه در زمانهای بعد بیشتر مردم ری مذهب
تشیع پذیرفتند ، تا بدان پایه که صاحب فضای الرؤافض ، که خود از مردم ری و
از مخالفان سرخخت شیعه بزمان سلجوقیان بود ، گفت : « در ری اغلب راضییند^۲ .

سخنان ارباب تصانیف :

الف - در مدح ری : تاریخ نویسان و جغرافی دانان را ، از زمان باستان تا
آغاز عهد صفویان ، که پایان دوران عظمت و اعتبار ری است ، در باب اهمیت این
شهر بزرگ سخنانی است که شمتمی از آن در ذیل درج می‌افتد :
ایزیدور خاراکسی یونانی در قرن نخستین میلادی ری را از تمامی شهرهای
ماد بزرگتر دانسته است^۳ :

ابن خرد ذبه در المسالک والممالک ، وابن فقیه در مختصر البلدان گفته‌اند :
« قالت الحکماء : احسن الارض مخلوقة الری ...^۴ »
نیز در مختصر البلدان است :

« واعجب من هذا انها فرضة الدنيا ... » و « قال محمد بن اسحق الری ... سکة
الدنيا و واسطة خراسان و جرجان والعراق و طبرستان ».^۵

در حدود العالم آمده :

« ری شهری است عظیم و آبادان ، وبا خواسته و مردم ، وبازار گنان بسیار ...^۶ »

(۱) جنة النعيم ، ص ۳۹۳ س ۹ .

(۲) النقض ، ص ۴۸۹ س ۱۸ .

(۳) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۰ س ۱۲ . جهة اطلاع بر احوال وی رک : ایران
باستان ، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰ .

(۴) المسالک ابن خرد ذبه ، ص ۱۷۱ س ۷ ; مختصر البلدان ، ص ۲۲۷ س ۵ .

(۵) مختصر البلدان ، ص ۲۷۱ س ۶ و ص ۲۷۰ س ۷ .

(۶) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۰ .

در احسن التقاسیم است :

« احسن الارض مخلوقة الرّیٰ ۱ ». .

و هم در این کتاب در بحث از جبال آمده :

« والریٰ من اجل سمالکهم ۲ و نیز « بِهِ (جبال) الرّیٰ الجلیلة ۳ » و نیز « وهو بلاد کبیر ۴ » و نیز « الرّیٰ بلد جلیل بھی نبیل، کثیر المفاخر والفوواكه فسیح الاسواق، حسن الخانات ، طیب الحمامات ، کثیر الادامات ، قایل الموزیات ، غریر المياه ، مفید التجارات ۵ » و نیز « فاما الرّیٰ فانها کورة نزیهة کثیرة المياه ، جلیلة القریٰ ، حسنة الفواكه ، واسعة الارض ، خطیرة الرساتیق . . . ۶ » و نیز « هو احد مفاخر الاسلام ۷ ». .

درجہان نامہ مذکور است :

« ری شهری است معظم نعمتها آید از آنچا نیکو » و نیز : « الجمله شهریست هیکلی نیکودارد ۸ ». .

کریتر سیاح انگلیسی گفته :

« شهر ری در مقام شهرت و عظمت دارای پایه رفیعی بوده، که اکنون بصورت ویرانه‌ای درآمده است ۹ ». .

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۲۰۹ س ۰

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۹ س ۰۱۷

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۴ س ۰۶

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۰۱۷

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س ۰۱۳

(۶) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۰۵

(۷) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س آخر.

(۸) جهان نامہ نسخه عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۰ و س ۱۳ .

(۹) سفرنامہ کریتر ، ج ۱ ص ۳۵۸ .

ری عروس دنیا بوده است :

در مختصرالبلدان آمده :

« قال (اصمعی^۱) : عروس الدنیا الری و دِمشق^۲ ». »

ونیز « قال محمدبن اسحق : الری ... عروسُ الارض و سکّة^۳ الدنيا ... ». »

در احسن التقاسیم ثبت افتاده :

« وَجَدْتُ فِي كِتَابِ بَخْرَائِنِ عَضْدُ الدُّولَةِ: عروس الدنیا دمشق^۴ والری^۴ ». »

ونیز « قال الاصمی : الری عروه^۵ الدنيا و سکّة^۶ الارض ... ». »

در جهان نامه ذکر شده :

« اصمی گوید : الری عروس الدنيا ... ». »

در معجمالبلدان آمده :

« وقال الاصمی : الری عروسُ الدنیا و السَّیَهَ متجرُ النَّاسِ و هو احـد بلـدان الارض^۷ ». »

در هفت اقليم نقل گردیده :

« اصمی آورده که: الری عروس الدنيا^۸ ». »

(۱) اصمی ، ابوسعید عبدالملک ، از عالمان بزرگ اسلامی ، منسوب به جدش اصمی است ، که بسال ۱۲۲ ولادت یافت ، و در ۲۱۶ در بصره درگذشت : ابن خاتکان ، طبع ۱۲۸۴ ، ج ۱ ص ۳۱۳ .

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۱۰۴ س آخر.

(۳) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۰ س ۰۷

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۱۰۹ س ۰۱۱

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س مقابل آخر.

(۶) جهان نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۱۰۰

(۷) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۰۱۰

(۸) هفت اقليم ، ج ۳ ص ۳ س ۰۰

در مجالس المؤمنین درج شده :

« اصمی گفته : الری عروس الدنیا و الیه متجر الناس ^۱ ».

ری از امهات بلدان بوده است :

در تاریخ بیهق، در بیان اصطلاح « امهات البلدان » آمده :

« هر ولایتی را اسمی است، یعنی اصلی. ام القی در عرب مکه باشد. قال الله تعالی (لتذرام القری ومن حولها)، و در عراق ام القری بصره بوده است، اکنون بغداد است که آنرا دارالسلام خوانند... ^۲ »

اما در باب ری :

در احسن التقاسیم آمده است :

« هو (ری) احد مفاخر الاسلام ، و امهات البلدان ^۳ ».

در کتاب التقض است :

« و بری که از امهات بلاد عالم است... و نیز « و در شهر ری که از امهات بلاد عالم است... ^۴ »

در معجم البلدان است :

« و هي (ری) مدينة مشهورة من امهات البلاد و اعلام المدن... ^۵ »

در آثارالبلاد قزوینی است :

« الری ”مدينة“ مشهورة“ من امهات البلاد و اعلام المدن... ^۶ »

در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی است :

(۱) مجالس المؤمنین ، مجلس اول ص ۰۳۸

(۲) تاریخ بیهق ، ص ۳۲ س ۰۰

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س آخر.

(۴) النفس ، ص ۴۰۴ س ۸ و ص ۴۳۷ س ۰۷

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۲ س ۰۱۹

(۶) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۰۰

«از القابی که به ری داده‌اند، امَّ الْبَلَادُ وَشِیْخُ الْبَلَادِ اسْتَ ۱ ».»

سنجهش عظمت ری با پاره‌ای از شهرها :

۱- ری و همدان در قرون قبل از اسلام و پس از آن: این هردو شهر در قرون پیش از اسلام از بلاد آباد سرزمین ماد بوده‌اند، گرچه همدان عاصمه آن حدود به شمار می‌آمده، لکن اعتبار و افتخار ری را نیز کم از آن ندانسته‌اند، و قول ایزیدور خارا کسی، که ری را نخستین شهر ماد دانسته در صحائف (۲۱، ۵۰۰ ذیل، ۱۱۵) کتاب حاضر مذکور افتاده است.

جاکسن در سفرنامه خود در مقالتی که در باب طهران فراهم آورد گفته :

«شهر ری و خرابه‌های آن از لحاظ قدمت همان افتخارات و عظمتی را که

۱۰ اکباتان در ایران داشته است دارد ۲ ».»

در عهد اسلامی نیز در این باب در احسن التقاسیم چنین آمده:

«وَالرَّى اطِيْبٌ وَأَهْلٌ وَاعْمَرٌ مِنْهَا (همدان)، قَدْ انْجَلَى اَهْلَهَا وَقَلَّ الْعُلَمَاءُ بَهَا وَأَذْهَبَتِ الرَّى دُولَتَهَا ۳ ».»

۲- ری و بغداد و نیشابور : اصطخری ری را از نیشابور کوچکتر، لکن از دیگر شهرهای مشرقی اسلامی بزرگتر دانسته و گفته :

۱۵ «... وهى (ری) مدینة اذا جاوزت العراق إلى المشرق فليس مدینة اعمرا ولا اكبر ولا يسر اهلاً منها الى آخر الاسلام، الا نیشابور ، فانتها في العرضة اوسع ، فاما اشتباك الابنية و العمارة واليسار فان الرَّى تفضلها ۴ ».»

ابن حوقل نیز پس از بغداد شهریرا جز نیشابور از ری بزرگتر ندانسته ، و نوشته :

۲۰

(۱) تطبیق لغات جغرافیایی ، ص ۵۴ س ۱۸ .

(۲) سفرنامه جاکسن ، بیان انگلیسی ، ص ۴۱۹ س ۱۴ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۳ س ۰۳ .

(۴) المسالک والممالک ، ص ۱۲۲ س ۰۱۲ .

« والرّی مدینة لیس بعد بغداد فی المشرق مدینة اعمر منها الاً ان نیشاپور
اکبر منها عرضة و افسح رقعة . فاما اشتباک البناء ویسازا الاهل والخشب و العمارة
فھی اعمر^۱ ».

مقدسی که کتاب احسن التقاسیم را بسال ۳۷۵ ، و ظاهرًا در کمتر از ده سال
پس از تأليف صورة الارض ابن حوقل فراهم آورده ، بغداد را بدان عهد چندان آباد
نمی داند ، و آن شهر را از جهة تعارف مدح می کند و در این باب چنین گوید :
« واعلم انَّ ببغدادَ دانتِ جليلةً فی القديم ، وقد تداعتِ الانَّ إلی الخراب ،
واختلت وذهب بهاؤها ، ولم استطعها ، ولا عجبت بها ، وان مدحناها فللتعارف^۲ ».

وی فسطاط را از بغداد آبادتر ، و آنرا همیایه بغداد به عهد پیشین می داند .

از منابع چنین مستفاد است که بزمان مقدسی در قرن چهارم ، در میان بنادر
جهان ، دوشهر ری و نیشاپور در پایه نخستین عظمت و اعتبار قرارداشت ، و هریک
را بر دیگری از جهتی مزیت و رجحان بوده ، و بموجب روایت احسن التقاسیم بغداد
پیای آن دونمی رسیده است .

مقدسی در مقام برسنجیدن پایه ارجمندی دو شهر ری و نیشاپور چنین نقل کرده :

« و دَخَلْنَا يوْمًا عَلَى أَبِي العَبَّاسِ الْيَزَادِيِّ وَقَدْ آنَزَ اللَّهُ نَاصِرُ الدُّولَةِ
بِوَضْعًا نَزِبَهَا بَنِيَاپُور ، فَقَالَ مَا عَلِمْتُ أَنَّ نِيَاپُورَ بِهَذِهِ الطِّبَيْبَةِ فَهَلْ الرَّیُّ^۳ مُثْلُهَا ،
فَتَكَلَّمَ كُلَّ احَدٍ بِمَا عِنْدَهُ فَقَلَتْ : اِيَّاَللَّهِ الشَّيْخُ ، نِيَاپُورُ اَكْبَرُ وَاهْلُهَا اَيْسَرُ وَ
وَالرَّیُّ اَبْهَى وَانْزَهَ وَمَأْوَهَا اَغْزَرُ^۴ ».

۳ - ری و اصفهان : اصطخری پس از ری اصفهان را بزرگترین شهر ها

دانسته و گفته :

(۱) صورة الارض ابن حوقل ، ص ۳۱۶ س ۸ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۶ س ۰۷ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۰۴ .

« ولیسَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى خَرَاسَانَ بَعْدَ الرَّىٰ مَدِينَةً أَكْبَرَ مِنْ أَصْبَهَانَ^۱ ».

سخن هارونالرشید درباب ری : هارونالرشید در آخر ذی الحجه سال ۱۴۸ در ری از مادر بزاد ، و از شیر زنان آنجا بخورد^۲ ، و بهنگام خلافت نیز بسالهای (۱۸۹ و ۱۹۲) بری آسد ، و بار نخستین چهار ماه آنجا بماند^۳ . این شهر وی را سخت خوش افتاد ، و آنجارا از جهه نزهت و طراوت ، و خرسی و زیبائی و تفرد در اعتدال ، یکی از چهار جای سمتازجهان بشمار آورد ، بدینگونه: « دمشق ، رقة ، ری ، سمرقند ».

در مختصر کتاب البلدان در این باب چنین درج افتاده:

« كان هارون الرشيد يقول : الدنيا أربعة منازل ، قد نزلت منها ثلاثة ، أحدُها دمشق والآخر رقة والثالث الرى ، ولم ارفى هذه المواقع موضعًا احسن من السرّبان ، شارعاً في مدينة الرى ، في وسطِه نهرٌ وعن جنبيه اشجارٌ متصلةٌ ، وفيما بينها سوق ، والمنزل الرابع سمرقند ».

در احسن التقاسیم مذکور آمده:

(۱) اصطخری ، ص ۱۱۷ س ۱۲ . در قرن هفتم که ری اعتبار پیشین خود را از دست داد ، اصفهان بزرگترین شهر جبال بود ، در نخبة الدهر ص ۱۸۳ س ۱۱ آسد: « و عین بلاده (جبال یا عرق عجم) اصفهان ».

(۲) تاریخ ابی الفدا ، ج ۲ ص ۱۳ س ۱۱ ؛ حبیب السیر ، جزء ۳ از جلد ۲ ص ۵ س ۱۹ ؛ لکن در این اثیر ممال ولادت ۱۴۵ ذکر گردیده ، این اثیر ، جزء ۵ ص ۸۲ س ۸؛ یعقوبی در البلدان ص ۲۷۶ گفته: وارضع نساء الوجه من اهلها الرشید .

(۳) تاریخ یعقوبی ، جزء ۳ ص ۱۵۵ س ما قبل آخر ، و ص ۱۶۰ س ۱ ؛ المختصر ابوالفدا ، جزء ۲ ص ۱۹ س ۳ ؛ ابن اثیر ، جزء ۵ ص ۱۲۰ س ما قبل آخر ؛ تاریخ ابن وردی ، جزء ۱ ص ۲۰۸ س ۰۲۴ .

(۴) وصف این شارع ، و تعیین محل آن در پهنه فعلی ری ، در فصل نهم بیاید .

(۵) مختصر البلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۷ .

« قال هارون الرشید : الدنيا اربعةٌ مُنَازِل ، دمشق و الرقةُ و الريٌّ و سمرقندٌ » .^۱

دراين کتاب زیستن را ، مناسب‌ترین جایها پنج شهر مذکور افتاده، که ری یکی از آنهاست.

« فان سُؤال سائل ايُّ الْبَلْدَانِ اطِيبُ نُظُر... وَ انْ كَانَ ممِّنْ يَطْلُبُ النِّعَمَةِ وَ الْحِيَازَةِ وَ الرِّخْصَ وَ الْفَوَّاكِهِ ، قَيْلَ لَهُ كُلَّ بَلْدَ اجْزَاكَ ، وَ الاَّ فَعَلَيْكَ بِخَمْسَةِ امْصَارِ : دِمْشَقَ وَ الْبَصْرَةَ وَ الْرَّيِّ وَ بَخَارَا وَ بَلْخٌ » .^۲

ری و شاعران بزرگ : در سخن شاعران بزرگ ادب فارسی و تازی، آنچا که ذکر ری بیان‌سی آید ، اکثر ، وجهه کلام به بیان مزیتی از مزایای آن، و یا اثبات فضیلتی برای آن معطوف است؛ و چون مقام مقتضی تفصیل دراين باب نیست، نمونه را به نقل ابياتی از فحول گويند گان پارسی زبان بستنده می شود؛ و قصيدة اين کربویه رازی بزبان تازی در اين باب ، چون شامل نام پارهای از اساکن ری است ، در مفتح فصل نهم در بحث از اماکن نقل خواهد افتاد.

۱- رود گی در قصیده‌ای بمطلع :

مادرِ می را بکرد باید قربان
بچه اورا گرفت و کرد به زندان
گفته :

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۱ . در تاریخ بلعمی ص ۷۶۲ س ۵ مذکور است : و اندر کتاب مسالک و ممالک ایدونست اندر خبر شهرها که اندر جهانست، نزهت و خرسی را چهار جای است : یکی مخدوم‌قرند و دیگر غوطه دمشق و سدیگ‌نهر الاباه و این به بصره است و چهارم شعب بوان و این به پارس است... پس آن دیه که مریم عیسی را آنجا پیروزد از آن روستاهای غوطه است ، دیهی است بر بلندی بر باعها و آبهای روان چنانکه گفت ، آن صفت دیهها کرد :

و جعلنا ابن مریم واله آیه و آوینا هما الى ربوة ذات قرار و معین» .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۴ س آخر.

وانک به شادی یکی قدح بخورد زوی
رنج نبیند از آن فراز و نه احزان
انده ده ساله را به طنجه رساند
شادی نورا ز ری بیارد و عمان^۱

این بیت نیز ویراست :

لب رابه سبیدرگ^۲ بکن پاک از می^۳
ای قبله خوبان من ای طرفه ری
که محبوب خودرا به وصف « طرفه ری » ستوده است .

۲- فردوسی در داستان خسرو پرویز آورده :

گرانمایه دستور با شهریار
چنین گفت کبای از کیان یاد گار
نشاید که کوبند بزرگست ری
نگه کن که شهری بزرگست ری^۴
در شاهنامه ذکر ری مکرر آمده ، و اختصار را از نقل دیگر موارد خودداری
می شود .

۳- انوری در ضمن ماح فیروزشاه و مسجد الدین سروده :

آنجا که ذکر صاحب ری رفت و ذکر تو

بر عهد دولت تو دعا کرد روزگار^۵

ونیز در مدح خواجه محمد جعفر علوی :

ای بدرگاه تو بر قصه رسان صاحب ری

ره نشین سر کوی کرمت حاتم طی^۶

(۱) تاریخ سیستان ، ص ۳۱۷

(۲) یعنی : دستارچه .

(۳) یادداشت‌های قزوینی ، ج ۰ ص ۱۸

(۴) شاهنامه ، ج ۹ ص ۲۸۵۱ س ۰۲

(۵) دیوان انوری ، ص ۱۴۷ س ۰۸

(۶) دیوان انوری ، ص ۲۸۸ س ما قبل آخر ، و شرح مشکلات انوری ، ص ۲۰۲ س ۰۳

ونیز در مدح ابوالمفاحر سیراب :

چون عنان قلم بدو دادی آب گردد روان صاحب ری ^۱

ونیز در توبه و مدح پیروز شاه :

خوار صحبت مباش تا باشی صاحب صد هزار صاحب ری ^۲

سوزني سمر قندی در مدح صفی الدین سروده :

ترا به صاحب ری گر کسی قیاس کند

ورا بود نه ترا ، اندرین قیاس جمال ^۳

در مدح محمود بن عبدالکریم :

مر ترا با صاحب ری گر قیاس آرم به فضل

دور نبود گر حیات آید بدان عظم رمیم ^۴

در مدح افتخار دین علی :

در هنرمندیست گویی صاحب ری را خلف

درجوان بر مردم دیست گویی حاتم طی را یدل ^۵

صاحب در عرف پیشینیان به هنگام اضافه به اماکن به معنی پادشاه و سلطان

^{۱۰} بوده ، در مروج الذهب است.

«من ملوکهم فی هذا الوقت، وهو سنة اثنتين و ثلاثين و ثلاثة مائة، منهم أحوم

دواون صاحب مدينة الري و طبرستان و غيرهما من الجيل ...»

(۱) دیوان انوری ، ص ۴۰۹ س ۱۰ .

(۲) دیوان انوری ، ص ۴۶۰ س ۱۸ .

(۳) دیوان سوزنی ، ص ۱۶۲ س ۰۳ .

(۴) دیوان سوزنی ، ص ۲۰۳ س باقیل آخر.

(۵) دیوان سوزنی ، ص ۳۷۶ س ۰۱۳ .

(۶) مروج الذهب ، جزء ۱ طبع ۱۲۸۳ . ص ۹۹ س باقیل ، طبع ۱۳۰۵ . ص ۸۹ .

درجای دیگر همین کتاب آمده :

« بخاری وهی دار مملکة صاحب خراسان فی هذا الوقت ^۱ .

در المختصر ابوالقدا مذکور است :

« فی هذه السنة [. ۴۲] استولی یمین الدوّله محمود بن سبکتکین علی الري و
قبض علی مجد الدوّلة... صاحب الري ^۲ .

لکن چنانکه مشهود می‌افتد، نحوه استعمال «صاحب ری» در برخی از این اشعار
چنانست، که گویند مراد صاحب کافی اسماعیل بن عباد - که دیرگاهی در ری اقام
داشته - بوده است.

بنظر انوری و سوزنی ری بدان پایه مهمی آمده، که صاحب آنجاراداری عظم
وشکوهی خاص، بیش از دیار دیگرمی دانسته‌اند، و در مقام اغراق گویند ممدوح خود
را بروی مزیت می‌نهاده‌اند.

این بیت نیز که در نزهۃ القلوب ^۳ و مرآۃ البلدان ^۴ در مدح ری ثبت افتاده:
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری، که چو ری در همه عالم نبود
در هفت اقلیم به انوری نسبت داده شده است ^۵ .

۴- خاقانی در قصیده‌ای به مطلع :

زاین کلک من که سحر طرازی است راستین
دست زمانه راست طرازی بر آستین

(۱) مروج الذهب ، طبع ۱۲۸۳ جزء ۲ ص ۴۳۱ س ۰۲۰

(۲) المختصر ، جلد ۲ ص ۱۶۴ س ۹؛ نیز در العبر جزء ۴ ص ۴۷، آمده: سنجر...
صاحب خراسان.

(۳) نزهۃ القلوب ، مقالہ ثالثہ ص ۴۷ س ۰۲۳

(۴) مرآۃ البلدان ، ج ۴ ص ۱۶۹

(۵) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۰ س ۱۳

- در مدح ری چنین گفته :
- با این بیان ز وصف تو امروز عاجزم
کو جنتی است آمده ز افلک بر زین
- پشت عراق و روی خراسان ری است ری
پشتی چه راست دارد و ، رویی چه نازین
- از سین سحر نکته بکر آفرین سنم
چون حق تعالی از ری بر^۱ رحمت آفرین
- بر صانعی که روی بهشت آفرید و ری
خاقانی آفرین خوان ، خاقانی آفرین^۲
- ۵- ظهیر متوفی بسال ۹۸۰ هـ. در ضمن مدح اتابک نصرة الدین ، در قصیده‌ای
بدین مطلع :
- سپیده دم که زند ابر خیمه بر گلزار
گل از سراجچه خلوت رود به صفة بار
- اشارت باهمیت و عظم ری کرده و گفته :
- کسی که عز قبول تو یافت در عالم
بچشم همت او ملک ری نماید خوار^۳
- ب - در ذم ری: ری را با وجود همه محسن که داشته، و سخنان مدح آمیز که
در باب وی گفته آمده ، و شمشتی از آن در این کتاب نقل افتاده ، معايبی نیز بوده، که از
پایه ارجمندی و منزلتش می‌کاسته است، و گاه نیز در اوقات و ازمان مختلف، وحوادث
و وقایع گوناگون ، سببی از اسباب باعث می‌آمده، که این شهر با آن همه صفا و نزهت

(۱) این مصraig در هفت اقلیم، ج ۳ ص ۹ بدین صورت ثبت افتاده : چون حق تعالی
از ری رحمت آفرین .

(۲) دیوان خاقانی ، ص ۷۹۷ س ۵۰

(۳) دیوان ظهیر ، نسخه مصحح آفای دکتر یزد گردی که هنوز بطبع نوسیله است .

و آبادانی و طراوت نزد گروهی – و در پاره‌ای از موارد حتی بنزد ستایندگان آن -
مکانی ناخوش و رنج زا، و دوزخی کشنده و درد افزا جلوه کند ؛ و زبان آنان را به
مذمت و شکایت و شکوی بگشاید. اینک نمونه‌ای از آیه در این نوع معانی در
باب ری گفته آمده :

٠ مختصرالبلدان :

« قالَ مُحَمَّدُ بْنُ اسْحَاقَ الرَّىُ ... سَاوِيُ الْفَجَّارُ ١ .
احسن التقاسيم :

« فَالرَّىُ فُوقَ مَا وَصَفْنَا، إِلَّا أَنْ مَاءَهُمْ يَسْهُلُ وَبَطْيَخُهُمْ يَقْتَلُ وَعَالَمُهُمْ
يَضْلُلُ، أَكْثَرُ ذَبَائِحِهِمُ الْبَقْرُ، قَلِيلُ الْحَطَبِ، كَثِيرُ الشَّغَبِ، لُحُومُ عَاسِيَةٍ وَقُلُوبُ
قَاسِيَةٍ وَجَمَاعَةٌ مُنْكَرَةٌ ٢ .

١٠ عجایب نامه :

« ... بَهْ رَى بَا آنَكَهْ نَعْمَتْ بِسِيَارِ بُودَّرَانِ بَاشَدْ ... ٣ .
معجم البلدان :

« قَالَ اسْحَاقَ بْنَ سَلِيمَانَ : مَا رَأَيْتُ بَلَدًا أَرْفَعَ لِلْخَسِيسِ مِنَ الرَّىِ ٤ .

قول شاعران :

١٥ در مختصر کتاب البلدان و معجم البلدان آمده :
قال آدم بن عمر و بن عبد العزیز ، و كان قدم الرى فکرهها ۰ :
مالی و للری و آکنافها
يا قوم بین الشرک و الدیلم

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۰ س ۷ .

(۲) احسن التقاسيم ، ص ۳۹۱ س ۷ .

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۱۲ .

(۴) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۸ .

(۵) در مختصرالبلدان : و انشد لآدم بن عبد العزیز .

ارض بِهَا الْأَعْجَمُ ذُو مَنْطِقٍ
وَالمرءُ ذُو الْمَنْطِقِ كَالْأَعْجَمِ^١

نیز در مختصر کتاب البلدان است:

قال الشاعر

لادرهمماً تُبْقِي ولا دينارا
قدتاه يَسْتَظِرُ هائماً خَوَّارا
ان كان يملک للغَدَاء قنطارا
لا يَحْفَظُونَ من الغريب جِوارا
عارٌ وكلٌ يُبْغِضُ الابرارا
قالوا اليك تَجَنَّبِ الاشرارا
إلاَّ الفَضَائِحَ مَلَبِسًا وإزارا^٢

الرَّى اغْلَى بلدة اسعارا
تمَدَعُ الغريب سُحِيرَةً فِي سُوقها
في كل يوم يَسْبِغُى لغَدائِه
وبها اُناسٌ شَرُّ ناسٌ باعةً
لا يَصْدُقُونَ وصِدقُ قولِ فيهم
إن جئتَ تَسْأَلُهُمْ لِتُسْقِي شُرُبةً
فلقد لَبِسَنَا العارَ حتى مالنا

در احسن التقسيم مذکور است :

قال بعض الرجال:

والْخُبْزُ فِي أَعْلَى عُلُوِّ الْخَالِقِ
وَكُمْ بِهَا مِنْ قاطِيعٍ وَسَارِقٍ
وَلَيْسَ بِالْمَأْمُونِ مَنْ ترافقِ
إِنَّى عَلَى حَقٍّ فَغَيْرُ صادِقٍ

الرَّى فيها در هم كدانِق
واللَّحْمُ قد عُلِقَ بالشَّوَاهِق
أَسْرَقَ لِلْعَبَاتِ مِنْ عَقَاعِقِ
يَحْلِفُ بِالظُّورِ وَبِالْمَشَارِقِ

وَهُوَ إِذَا خَصَّكَ عَيْنُ الفاسق^٣

خاقانی را - ظاهراً بسبب یماری که دری بهنگام سفر به خراسان دست

(١) مختصر البلدان ، ص ٢٧٣ س ١٤ ؛ معجم البلدان ، ج ١ ص ٥٤٧ س ١٦

(٢) مختصر البلدان ابن فقيه ، ص ٢٧٤ س ٧

(٣) احسن التقسيم ، ص ٣٩١ س ١٠

داد - در ذم این شهر اشعاری است که پاره‌ای از آنها در بحث از آب و هوا، در صحائف (۹۸، ۹۹) درج گردیده، و بمناسبت ایاتی نیز ازوی در همین معنی از قصیده‌ای به مطلع :

چه سبب سوی خراسان شدم نگذارند عندلیبم به گلستان شدم نگذارند
ثابت می‌افتد :

ری خراس است و خراسان شده ایوان ارم

در خرام که به ایوان شدم نگذارند

در خراس ری از ایوان خراسان پرسم

گرچه این طایفه پرسان شدم نگذارند

* * *

بهر فردوس خراسان بدر دوزخ ری

چه نشینم که پنهان شدم نگذارند

* * *

فید بیفاایده بینم ری و من فید نشین

که سوی کعبه ایمان شدم نگذارند^۱

فصل ششم

نهر ها و گاریز های ری

آب این شهر، بشرحی که در صحیفه (۹۵، ۹۴) ذکر رفته، فراوان و از نیشابور- شهر همپایه ری^۱ - بیشتر بوده، و چون در داخل شهر، در جویهای کویها جریان داشته، ازین رو آلوده و ناسالم بوده است^۲.

به شهر از سه طریق آب می‌رسید: نهرها، گاریزها، چاهها^۳؛ مهمترین نهرها یکی سورین و دیگری جیلانی نام داشته، اینک شرح این نهرها و گاریزها.

۱- نهر سورین یا روده (= چشمہ علی فعلی): ابوالوف در «رسالۃ‌الثانیہ» آرد:

«و بها ماء يقال له السُّورين ، رأيت أهلها ينكرونه و يتطرّبون منه ولا يقربونه ، فسألت عن اسره فقال لي شيخ منهم : سبب ذلك ان السيف الذي قُتل به يحيى بن زيد عليه السلام ، غسل به^۴ .

ذکر شستن شمشیری که یحیی بن زید را با آن کشته‌اند خواهد آمد^۵.

(۱) جهة مقايسه ری و نیشابور و فراوانی آب ری رک: ص ۱۱۹، ۱۲۰ کتاب حاضر.

(۲) آثار‌البلاد، ص ۳۷۵ س ۲۱۰.

(۳) در حدود‌العالم، ص ۱۴۲، ۱۱ ص آمده «آبهای ایشان از گاریز است»؛ در سالک اصطیغی ص ۱۲۲ مذکور است «و بیاهم من الابار»؛ در صوره‌الارض ابن‌حوقل ص ۳۲۱ است: «و بیاهم من الابار و لهم ایضاً قنی، وفي المدينة نهران...»

(۴) رسالۃ‌الثانیہ، ص ۳۲ س ۱۳ و ترجمة فارسی آن، ص ۷۴ س ۱۶۰.

(۵) کتاب حاضر، ص ۱۳۳.

در مسالک اصطیخیری مذکور است :

« وَلَهُمْ فِي الْمَدِينَةِ نَهَرٌ لِلشُّرُبِ : أَحَدُهُمَا يَسْمَى سُورقَنْيَ ، يَجْرِي عَلَى
الرُّوْذَةِ ، وَالآخَرُ الْجِيلَانِيُّ ، يَجْرِي عَلَى سَارِبَانَانِ ؛ وَمِنْهُمَا شَرِبَهُمْ . . . »
سورقنى مصحف سورينى است.

در مسالک طبع لیدن ، مطبعة بربيل بسال ۱۹۲۷ ، صحيفه ۷۰ نسخه بدل ۵
سورقنى در ذيل ، سورين وسورينى آمده، وبقرينه دیگر منابع اين درست است.
در صورة الأرض اين حوقل است :

« وَفِي الْمَدِينَةِ نَهَرٌ لِلشُّرُبِ ، يَسْمَى أَحَدُهُمَا سُورقَنْيَ ، وَيَجْرِي عَلَى رُوْذَةِ وَ
الآخَرِ الْجِيلَانِيُّ ، يَجْرِي عَلَى سَارِبَانَانِ ، وَمِنْهُمَا شَرِبَهُمْ . . . »

یاقوت در معجم البلدان ذكر کند :

« سورين هذا بکسر الراء . . . نهر بالرى . ۲

نام اين نهر به حکم منابع بالا «سورين» صحیح می نماید، که ظا هر آمنسوب به خاندان
بزرگ سورن است - سورين با یاء مجھول همان سورن است از نوع دیه و ده - و
«سورقنى» در پاره ای از منابع ، مانند سرزینهای خلافت شرقی بنقل از اين حوقل ،
و «سورپنى» در مرآة البلدان بنقل از همان کتاب ، و «Surkani» در دائرة المعارف ۱۰
اسلامی آنجا که آورده :

« Rudha irrigué par le canal de Surkāni ۴ ».

درست نتواند بود.

برطبق قرائين اين نهر همان چشمeh على زمان ماست، صنیع الدوله در مرآة البلدان ،

(۱) المسالک والممالک اصطیخیری ، ص ۱۲۲ س ماقبل آخر.

(۲) صورة الأرض ، ص ۳۲۱ س ۰۲۳

(۳) معجم البلدان ، جلد ۳ ص ۱۸۶ س ۱۷

(۴) سرزینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۷؛ مرآة البلدان ، ج ۴ ص ۰۲۴ س ۱۵؛

دائرۃ المعارف اسلامی بیزان فرانسوی ، ج ۳، ص ۱۱۸۳

و مؤلف تاریخ طهران^(۱) بنقل از مرآۃالبلدان نهر سورینی را با چشمۀ علی منطبق دانسته‌اند.

در مرآۃالبلدان چنین آمده:

« در این حوقل اسم چشمۀ علی را سورینی [کذا] ، ظا : سورینی] نوشته ، بقعۀ ابن‌بابویه در نزدیکی چشمۀ علی می‌باشد^(۲). »

در منابع باستانیتر اشارتی به چشمۀ های ری رفته، لکن نامی برای آنها ذکر نگردیده، چنانکه یعقوبی گفته است:

« شرب اهلها(ری) من عيون کثيرة و اودية عظام ...^(۳) »

این رود از بازاری بنام « بازار روده » می‌گذشته، که تفصیل آن در فصل ۱۰ نهم کتاب خواهد آمد، و بشرحی که در آغاز فصل اول ص ۹ کتاب حاضر مذکور افتاده، در کنار و استداد بستر این رود نخستین بنای شهر ری پی‌افکنده شده بوده، و در تپه‌های مجاور آن آثار تمدنی کهن یافته‌اند.

این رود در اثر جریان مداوم چندین هزار ساله، بستری عمیق پیدا کرده که ظاهراً در دوره آبادی ری روی آنرا با طاقی از آجر پوشانده بوده‌اند، و در فواصل، با نزدبان از آب آن استفاده می‌کرده‌اند. مؤید این گفته عبارت احسن التقاسیم است در ۱۵

باب ری بدین شرح:

« والمیاه تتخلله و فيه قنیّ (با نسخه بدل: ينزل اليها بدرج) ^(۴). هنوز آثار کهن و قدیمی پوشش روی این رود، جای بجای چشمۀ می‌خورد، از جمله در نزدیکی مظهر آن آثار طاقی با آجرهای کهنه دیده می‌شود. این نهر را روده نیز می‌گفته‌اند، و دلیل آن یکی نام بازار روده است، که این نهر در آن

(۱) تاریخ طهران، ص ۳۰ ص ۱۹.

(۲) مرآۃالبلدان، ج ۴ ص ۲۴۰ س ۱۵۰.

(۳) البلدان، ص ۲۷۶.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر و ذیل پ.

جريان داشته ، و دیگری قول صاحب اعلاق النفیسه است که گفته :

« الری : وهی مدینةٌ كبيرةٌ يخترقها وادی قال له روده...»^۱

که قرائی پر ارج « وادی » و « اختراق » تطبیق روده را برچشمه علی ، که

بستری عمیق دارد ، تایید می کند .

در احسن التقاسیم نیز تعریفی از این رود بجسم می خورد :

« والرُّوْذَةُ الْبَهِيَّةُ »^۲.

در این باب ، که در رساله ابودلف آمده :

« در آنجا (ری) نهری است بنام «سورین» ، و مردم را دیدم که آنرا مکروه می دارند و شوم می پندارند و بدان نزدیک نمی شوند ، سبب را پرسیدم پیری از مردم آن سامان گفت : شمشیری را که یعیی بن زید بدان کشته آمده ، در این نهر ۱۰ شسته اند »^۳.

مینورسکی ، در تعلیق خود برای رساله ، نوشتہ : این امر دلیل بر میل شیعیان ری بجانب یعیی و پدرش زید است^۴.

این نظردرست می نماید ، و بشرحی که در باب دوم کتاب حاضر ، در مذهب ری گفته خواهد آمد ، حدود چشمه علی و نزدیکیهای صخره و اطراف آن که در ۱۵ سابق بنام « دز رشکان » نامیده می شده ، محل اقامات شیعیان در قرون سوم و چهارم و پس از آن بوده ، و در دو سوی سرچشمه این آب تپه ها و آثار بناهای بزرگی مشهود است ، که باحتمال قوی در عهد آبادی بمناسبت آب فراوان و لطافت هوا مقبر بزرداران و بزرگان شهر بوده ، و بدین مهم در بحث از « محله نصر آباد » و « دز رشکان » اشارت می رود .^۵

(۱) اعلاق النفیسه ، مجلد سایع ص ۱۶۸.

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۰۳.

(۳) الرساله الثانية ، ص ۳۲ س ۱۳ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۷۴ س ۱۶.

(۴) ترجمه فارسی رساله ابودلف ، ص ۱۳۳ رقم (۵۰).

می توان چنین پنداشت ، بهنگامی که سر بریده یحیی بن زید را از خراسان نزد خلیفه بشام می بردند ، حامل در ری در نزد والی اموی توافقی داشته ، و شمشیر خون آبود را در این آب شسته بوده است .

گرچه زیدیان که بعد از حضرت سجاد ، امامت را در زیدین علی دعوی می کنند ، در ری سرکزیتی و مدرسه های معروفی داشتند ، و سادات بسیار از تقیان و رئیسان براین طریقت بوده اند^۱ . لکن مکروه افتادن رود سورین مربوط به جملگی شیعیانست . چون این فرقه را به حضرت زید اعتقادی سخت نیکوست ، و صاحب مستدرک الوسائل گفته :

« و اما زیدین علی عليه السلام فهو عندنا جليل القدر عظيم الشأن كبير المنزلة
و باورد بما يوهم خلاف ذلك مطروح او محمل على التقيه^۲ . »

طبرسی در اعلام الوری آورده ،

« وَكَانَ زِيدُ بْنُ عَلَى بْنِ الْحَسِينِ أَفْضَلُ أَخْوَتِهِ بَعْدَ أَبِيهِ جَعْفَرَ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
وَكَانَ عَابِدًا وَرِعًا سَيِّخِيًّا شَجَاعًا وَظَهَرَ بِالسَّيِّفِ يَطْلَبُ بِثَارَاتِ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
وَيَدْعُوا إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ(ص) فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ يَرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ، وَلَمْ يَكُنْ
يَرِيدُ هَالَّهُ ، لِمَعْرِفَتِهِ بِاستحقاقِ أَخِيهِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»^۳

حضرت زید بنا بگفته طبرسی در اعلام الوری ، و عبد الجیل رازی در کتاب النقض^۴ ، و صاحب جنة النعیم^۵ و دیگران مردم را دعوت به خویش نکرد . برای آشنایی بیشتر نسبت به امر وی ، صورت بیعت آن حضرت ، بشکلی که در طبری آمده ، در ذیل درج می افتد :

(۱) النقض ، ص ۴۰۸ ص ۴ ببعد ، و ص ۲۵۹ من آخر .

(۲) مستدرک الوسائل ، جلد ۳ ص ۵۹۹ س ۰۲۴

(۳) اعلام الوری ، ص ۲۵۷ س ۱۰۱

(۴) النقض ، ص ۴۰۸ ، و ص ۲۶۰ س ۱۰۱

(۵) جنة النعیم ، ص ۸۶

« وَكَانَتْ بِيَعْهَةِ الَّتِي يَبَايِعُ عَلَيْهَا النَّاسُ :

اَنَا نَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسَنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَهَادِ الظَّالِمِينَ
وَالدُّفَعُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَاعْطَاءِ الْمُحْرُومِينَ ، وَقَسْمٌ هَذَا الْفَقِيرُ بَيْنَ اَهْلِهِ بِالسُّوَاءِ وَ
رَدَّ الْمُظَالَّمِ وَإِقْلَالَ الْمُجْرَمِ وَنَصْرَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَنَا وَجَهَلَ حَقْنَا اَتَابَيْعُونَ
عَلَى ذَلِكَ ؟ »

فَإِذَا قَالُوا نَعَمْ وَضَعَ يَدُهُ عَلَى يَدِهِ ثُمَّ يَقُولُ :

عَلَيْكَ عَهْدَ اللَّهِ وَبِيَشَاقِهِ وَذَمَّتِهِ وَذَمَّةِ رَسُولِهِ لِتَفْعِيلِ بِيَعْتِيِّ وَلِتَسْقَاتِلِنِ عَدُوِّي
وَلِتَنْصُحَنِ لِي فِي السُّرَّ وَالْعَلَانِيَّةِ .

فَإِذَا قَالَ نَعَمْ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ ثُمَّ قَالَ :

اللَّهُمَّ اشْهِدْ ! «

حضرت زید بسال ١٢١ در کوفه بر امیر عراق، یوسف بن عمر شفی، که از
قبل هشام بن عبد الملک منصوب بود خروج کرد، از مردم کوفه پانزده هزار تن بیعت
ویراگردن نهادند، لکن به هنگام خروج تنها سیصد مرد باوری بیرون آمدند^۱. از این جاست
که گفته‌اند: « رَفَضُوا زَيْدًا »، و نام رافضی برایشان افتاد. زید را پس از شهادت در
کوفه دفن کردند، لکن یوسف بن عمر گور وی را نبیش کرد، و سرش را ببرید، و تنش را
بردار کرد^۲. این واقعه بسال ١٢١ بود، و پاره‌ای از سورخان بسال ١٢٢، دانسته‌اند^۳.

(۱) طبری، جزء ٨ ص ٢٦٠

(۲) تاریخ گزیده، ص ٢٨٢ س ١٣٢

(۳) سروج الذهب، جزء ٢ ص ١٤٣

(۴) طبری، جزء ٨ ص ٢٦٠ . برای اطلاع بیشتر براحوال وی رک: تاریخ یعقوبی،
ج ٣ ص ٦٦؛ ابن اثیر، جزء ٤ ص ٢٤٥؛ تاریخ گزیده، ص ٢٨٢؛ روضة الصفا، ج ٣
شماره صفحه ندارد؛ عيون الاخبار رضا، تأییف شیخ صدق، باب ٢٥؛ روضة الشهداء تأییف
ملحسین واعظ کاشفی، ص ٢٦٠؛ البداء و التاریخ، ج ٦ ص ٩؛ جنة التعیم، ص ٨٦
در باب حضرت زید تکارنده را نیز در تأییف دیگر خود « طبری و مجمع البيان » ج ١ ص ١٠٠
بعشی است، و آنچه در آنجا سیاین حسن اعتقاد شیعه بنظر می‌رسد، سند آن منابع اهل سنت است،
که در این باب حجت نتواند بود.

حضرت زید را چهار پسر بود : یحیی ، حسین ، عیسی و محمد .
 یحیی پس از شهادت پدر بگریخت ، و به خراسان افتاد ، و به بلخ رفت ،
 و متواری می‌زیست^۱ ، نصر سیار حاکم خراسان با مر هشام وی را بگرفت ، و مجبوس
 ساخت . پس از هشام ولید بن عبدالملک کس به نصر فرستاد که یحیی را آزاد کند^۲ .
 یحیی در امر دعوت مبالغتی داشت ، و گروهی انبوه به دعوتش درآمدند^۳ . سرانجام
 در جوزجانان در آخر سال ۱۲۵ ، در نبرد با گماشتنگان نصر تیری پیشانیش رسید ،
 و شهادت یافت^۴ .

گفته‌اند آن تیررا بسوی وی ، عیسی مولی عیسی بن سلیمان عنزی انداخت ،
 و سورة بن محمد کندی سروی را پس از برگ از بدن جدا کرد^۵ . جسد او را در
 ۱۰ جوزجانان بردار کردند ، و سرش را نزد ولید فرستادند . موضوع شستن شمشیری که
 با آن سروی را بریدند ظاهر آبه هنگامی بود که سر به ری رسید . چون ابو مسلم روی
 کار آمد بفرمود جشه یحیی را فرود آوردند ، و بر آن نماز خواندند و همانجا مددغونش
 ساختند ، و مردم خراسان تا هفت روز بر وی نوحه سرایی گردند ، و سوکی مناسب
 پیای داشتند . در این سال در خراسان هر فرزند که از مادر بزاد اورا « یحیی » یا
 ۱۵ « زید » نام نهادند^۶ .

موضوع مکروه شمردن مردم ری آب سورین را ، در معجم البلدان نیز بنقل از
 ابودلف درج آمده است^۷ .

(۱) ابن اثیر ، جزء رابع ص ۲۰۹

(۲) تاریخ گزیده ، ص ۲۸۳

(۳) طبری ، جزء ۸ ص ۲۹۹

(۴) تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۷۲ س ۶

(۵) طبری ، جزء ۸ ص ۳۰۱

(۶) مروج الذهب ، جزء ۲ ص ۱۴۶ ; ابن اثیر ، جزء ۴ ص ۲۶۰ . برای اطلاع بیشتر

در باب یحیی علاوه بر منابع بالا ، رک : البداء والتاريخ ، ج ۶ ص ۲۰۰ ; روضة الصفا ،

جلد ۳ (شماره صفحه ندارد) ; سفينة البحار ، ج ۱ ص ۳۶۹

(۷) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۱۸۶ س ۱۷۰

وجه تسمیهٔ سورین - بحکم شواهد و قرائئن و تأیید برخی از محققان خارجی،
این نام سأخذ از نام خاندان بزرگ سورن، و یا فردی از افراد آن خاندان بوده
است. کریستن سن در کتاب « ایران در زمان ساسانیان » گفته :

« نیز می‌دانیم که رودخانه‌ای در حوالی ری، و فریه‌ای در نواحی نیشابور
بنام سورن موسوم بوده است...^۱ »

در معجم‌البلدان آمده :

«...و سورین ایضاً قریة علی نصف فرسخ من نیسابور... و سورین محله^۲
باعلی نیسابور^۳ ».

خاندان سورن از خاندانهای بزرگ عهد اشکانیان و ساسانیان بوده است.

در کتاب در رال‌تیجان مذکور است :

« بعد از پادشاه بالاترین مناصب و براتب منصب سورنا بود که سپه‌سالاری
باشد، خانواده سورنا از حيث مکنت و قدرت یک درجه از پادشاه کمتر بود^۴.
در همین کتاب است :

« اما لفظ سورنا یا سورن، هنوز نمی‌دانیم اسم خاص و علم شخص بوده یا
لقب؟ همین قدر می‌دانیم که از اول سلطنت اشکانیان خانواده سورنا منصب سپه‌سالاری
داشته، و این منصب پدر بر پدر خاص این خانواده بوده، واز کارها که بسپه‌سالارها
اختصاص یافته اینکه هر وقت یکی از سلاطین اشکانی بتحت سلطنت جلوس می
کرد، سورنا می‌آمد، و تاج سلطنت را بسر او می‌گذاشت...^۵ »

در کتاب ایران‌بستان، در باب سورن‌ناسردار معروف عهد اشکانیان چنین مذکور است.

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۳ س ۱۷.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۱۸۶.

(۳) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۱۸۷.

(۴) در رال‌تیجان، ج ۱ ص ۱۱۰.

(۵) در رال‌تیجان، ج ۲ ص ۱۲۹ س ۱۴.

« سورنا از حیث نژاد و ثروت و نام بعد از پادشاه مقام اول را داشت. از جهه شجاعت و حزم در میان پارتیها اول کس بود... وقتیکه مسافرت می کرد هزار شتر باروبنده اورا حرکت می داد، دویست ارابه حرم اورا نقل می کرد، و هزار سوار غرق آهن و پولاد و بیش از آن سپاهیان سبک اسلامیه همراه او بودند...»^۱
در جای دیگر کتاب آمده:

« همین قدر می دانیم، که سورنا رئیس خانواده سورن پهلو سپهسالار کل قشون بود، و او هم در موقع تاجگذاری تاج بر سر شاه می گذاشت.^۲
در تاریخ ایران گیرشمن مذکور است:
« سورنا از خاندان بزرگ بوده است.^۳.
در دررالتبیجان در باب سورنا آمده:

« اما سورنا یا سورن، سپهسالار لشکر ارود، باید دانست که از خویشان نزدیک پادشاه اشکانی بود، و از اکابر رجال با مکنت و تمول دولت اشکانیان بشمار می آمد...»^۴

در مقدمه « تاریخ سیاسی پارت » تأثیف نیلسن دویواز، درباب حکام ولایات چنین مذکور است.

« به حدس قوی این والیان (ساتراپ‌ها - حکام ولایات) و امرا همه منسوب به خاندانهای بزرگ ایرانی بودند، مانند سورنها (Surens) یا قارنهای (Karens) که حقوق وحدود این خاندانها و تکالیف ایشان نسبت [به] شاهنشاه ورعایا بتدریج بصورت ارشی درآمده بود، مثلاً همیشه یکی از افراد خاندان سورن در روز تاجگذاری تاج

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۳۰۴ س ۰۱۴

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۶۲ س ۰۱۰

(۳) ایران گیرشمن، ترجمه به انگلیسی ص ۲۵۱.

(۴) دررالتبیجان، ج ۲ ص ۱۲۹ س ۰۸

را بر سر شاهنشاه می‌نهاشد (و یکی از قارنهای کمربند او را می‌سته است) ...^۱
در همین کتاب است :

« آن شاهزاده (تیرداد سوم) بالاخره تاج را بر طبق رسم وعادت دیرین ، از
دست یکی از افراد خاندان سورن (Surens) بر سر نهاد^۲ .
خاندان سورن به مدت چند قرن ، شرف و اعتبار خود را محفوظ نگاه داشته .
بوده‌اند ، چنانکه بزمان ساسانیان نیز نام آنان در ردیف خاندانهای بزرگ مذکور
بوده . کریستن سن در کتاب « ایران در زمان ساسانیان » آورده :
« خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانه کشور محسوب
می‌شد ، باقی دودمانهارا نام چنین بوده است :

قارن پهلو ، سورن پهلو ، اسپاهپذ پهلو ، اسپنادیاذ ، مهران ، دیگری گویا^۳ .
زیک (Zik) بوده است .

بنا بر روایت طبری (نولدکه ، صفحه ۴۳۷) قارن در حوالی نهادن ، و
سورن در سیستان ، اسپنادیاذ در حوالی ری ، و سپاه پذ در دهستان گرگان اقتات
داشته‌اند^۴ .

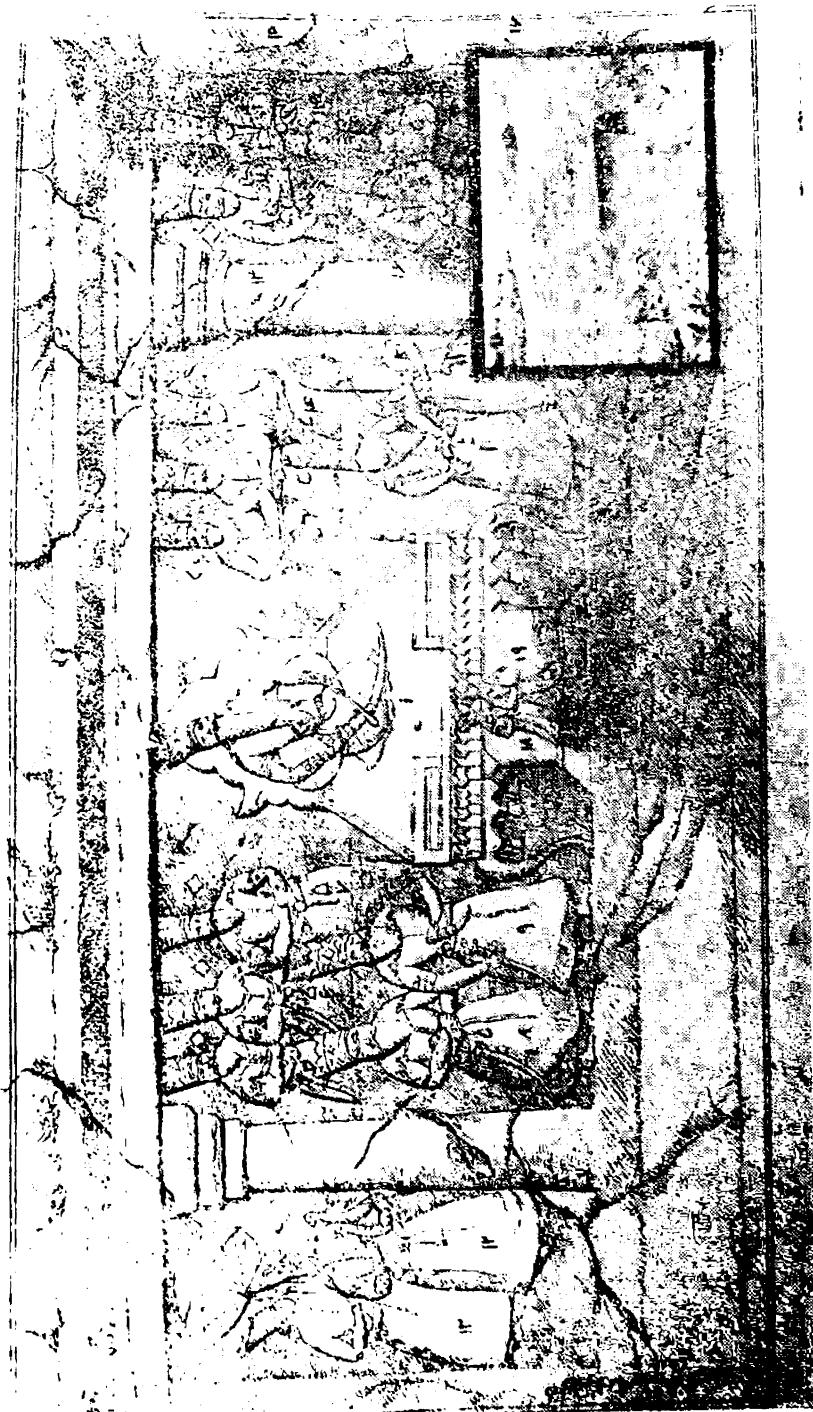
بنابر آنچه گذشت ، و بقیرینه اینکه شاهان اشکانی فصل بهار را در شهر ری^۵ ،
می‌گذراند و آنرا پای تخت بهاره خویش قرارداده بوده‌اند^۶ ، و بحکم موقعیت و
مقام سران خاندان سورن نیز می‌باشد ملازم دربار ایشان باشند ، و تصریح
کریستن سن با اینکه رودی در حوالی ری و قریه‌ای در نیشابور بنام سورن بوده ، و با
توجه با اینکه رود مهران پارس را نیز منسوب به خاندان مهران می‌دانند^۷ ، ظن متاخم
به علم ، بلکه قطع و بقین حاصل می‌شود ، که انتساب « روذه » یا « چشم‌علی »^۸ .

(۱) تاریخ سیاسی پارت ، ص ۱۳۷ .

(۲) تاریخ سیاسی پارت ، ص ۱۳۷ س ماقبل آخر .

(۳) ایران در زمان ساسانیان ، ص ۶۳ .

(۴) کتاب حاضر ، ص ۷۷ و ۹۶ .



تصویر فتحعلی شاه و شاهزادگان
و موقع آن در صخره چشمه علی
عکس از مأة البلدان با اندک تصرف

فعلی ری به خاندان سورن مسلم نتواند بود. و گویا ظاهرا می‌توان چنین پنداشت، که این خاندان را در کنار مظهر^۱ این چشمه در دامنه جنوبی صخره چشمه علی، بمناسبت حسن موقعیت و داشتن هوا و آب سالم عمارت‌وکاخ بوده، و این نسبت از آنجا بحاصل آمده؛ چنانکه اشکانیان را نیز بشرحی که در بحث از «دز رشکان» ^۲ (= دزارشکان منسوب به ارشک) در فصل نهم مذکور می‌افتد، اقامتگاه در دز رشکان و دامنه جنوبی آن، یعنی سراسر پهنه‌ای که اکنون کارخانه‌های سیمان و گلپیسرین در آنجا پی افکنده شده، بوده است^۳.

اینکه در تحقیق کریستن سن، بعد ساسانیان سیستان محل خاندان سورن تعیین شده، با دعوی بالا بهیچ روی تباین و تعارض نتواند داشت، چه نخست آنکه در قول نیلسن دوبواز در تاریخ سیاسی پارت اشارت رفته که بعد اشکانیان حکام ولایات بخاندانهای بزرگ منسوب بوده‌اند، و نتواند بود که ساترایپ سیستان شاخه‌ای از همین دودمان بزرگ سورن بوده، و بعدها در عهد ساسانیان عظمتی یافته بوده‌اند. دُدیگر آنکه چنین صورتی در باب رود مهران پارس، و نسبت آن به خاندان بزرگ مهران، که به تفصیلی که در بحث از «زمهران» ری در فصل نهم در باب آنان خواهد آمد، مقیم ری بوده‌اند، وجود دارد.

از فتحعلی شاه قاجار، نقش بر جسته‌ای بر روی صخره این چشمه بیادگار مانده. و شرح احداث آن در مرآة البلدان چنین آمده است:

« خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه، که اغلب به چشمه علی به تفرج می‌رفتند، در سال هزار و دویست و چهل و هشت حکم فرمودند در بالای چشمه علی صفحه‌ای را هموار کرده، بر روی سنگ تمثال آن پادشاه ذی‌جاه را با بعضی از

(۱) برای اطلاع بر محل احتمالی کاخ آنان رک: ص ۲۱ عکس هوایی چشمه علی.

(۲) تفصیلی که در صحائف (۱۹، ۲۰) کتاب حاضر آمده، نیز تاییدی بر مدعای بالا تواند بود.

شاهزادگان منقول سازند، و بعضی اشعار در دور آن صفحه کتیبه کرده، که از تاریخ این عمل خبر می دهد...^۱

۲- رود جیلانی یا گیلانی : در المسالک اصطخری ، در شرح آبهای ری ، پس از ذکر سورین آمده :

« والآخر الجيلاني يجري على ساريانان ...^۲ »

در نسخه دیگر این کتاب ، طبع بریل بسال ۱۹۲۷ (ص ۲۰۸) در همین بورد ، نسخه بدل جیلانی ، « گیلانی » مذکور است ، و در نسخه بدل دیگری در باب این رود چنین اشارت رفته :

« يجري وسط المدينة ومنه شربهم ...^۳ »

در صورة الارض ابن حوقل نیز پس از ذکر نهر سورین چنین مذکور افتاده :

« والآخر الجيلاني ، يجري على ساريانان ، و منها (سورین و جیلانی)

شربهم^۳ .

ازین رو توان دانست که نهر « گیلانی » یا « جیلانی » در بازار ساريانان روان بوده ، و بواسطه « مدینه » (= شهرستان) می رفته و بمصرف آشامیدن می رسیده است.

مدینه چنانکه در صفحه ۸ کتاب حاضر یاد کرده آمده ، در داننه جنوبی کوه^۱ بی بی شهربانو قرار داشته ، و کهن دژ یا قلعه در شمال مدینه افتاده بوده است.

مسیر آب در پهنه ری ، چنانکه در صحیفه^۲ ، کتاب بازنموده آمده ، از شمال

(۱) مرآۃ البلدان ، ج ۴ ص ۲۶ . در باب وجه تسمیه این رود ، آنچه نگارنده در استدراک کتاب « طبرسی و مجمع البيان » ، ص ۳۱۳ احتمال داده ، و با مندرجات بالا مباینت دارد درست نتواند بود ، چون بهنگام طبع آن کتاب بنای کافی جهة تحقیق در این باب در اختیار نداشت.

(۲) ص ۱۲۲ س آخر. در ترجمه فارسی این کتاب ص ۱۷۰ آمده : و کاریزی دیگر را گیلانی خوانند ، و گیلانی برکوی ساريانان گذرد و بیشتر آب از آن خورند.

(۳) صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۲۴

غرب به جنوب شرق است؛ و نهر جیلانی نیز بنای ابراهیم مسیر جریان داشته بوده است، و به احتمال نزدیک به یقین همان جاست که امروز در نقشه سازمان نقشه برداری کشوری بنام مسیل حسین آباد رجنوب کارخانه گل‌سیرین مشهود است، چون بطور طبیعی آب این نقطه است که بواسطه شارستان ری می‌رسد. هرچند امروز شهری خراب است، لکن در وضع طبیعی و شبیه آن سرزمین تغییری پدید نیافرده، و مسیر آبها همان است که در قدیم بود؛ و چون قسمت اعظم ری (مدينه و قلعه) در پای کوه افتاده بوده، آب آن از سوی شمال غرب تأمین می‌شد. چنانکه اکنون نیز آب امین آباد در همین مسیر جاری است. در باب وجه تسمیه این آب قرینه زیر در منابع موجود است:

ابو دلف در الرسالۃ الثانية آورده:

« بالرّی موضعٌ سمایلی المشرق ، يقال له « جیلاباذ » ، وفيه ابنيه وايوانات ، و عقود شاهقة ، و برک و متنزهات عجيبة ، بناها مرداویث ... ۱۰۰۰ »

در معجم البلدان یاقوت آمده:

« جیلاباذ موضع بالرّی من جهة المشرق ، فيه ابنيه عجيبة و ايوانات ، و عقود شاهقة ، و برک و متنزهات طيبة ، بناها مرداوا بن لاشک ... ۱۱۰۰ »

جیلاباذ، بر طبق نشانی که در این دو کتاب مذکور آمده، با امین آباد فعلی قابل انطباق است، و در این محل آثار کهنه فراوان وجود دارد. مسیر آب امین آباد، چنانکه هم اکنون ارزندیک توان دید، همان مسیری است که جیلانی در قدیم می‌باشد داشته باشد. بنیان گذار جیلاباذ، مرداویج زیاری است که بسال ۳۱۵ هجری در صحنه سیاست ظاهر شده، وی را مرداویج گیل گفته‌اند^۲، و در اصل از مردم جیلان (گیلان) بوده است، و بهمین سبب این محل بدین نام شهرت یافت.

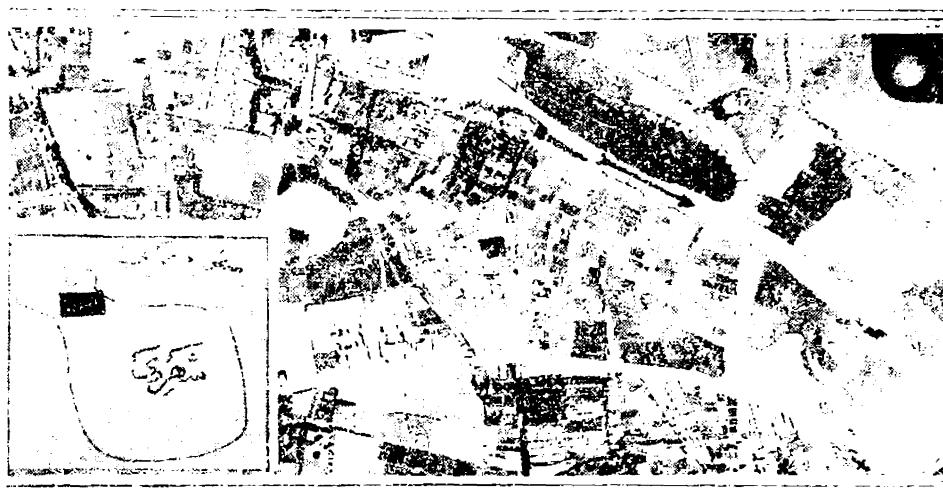
نگارنده چنین می‌پندارد که نام نهر جیلانی، که آب محل جیلاباذ را تأمین می‌کرده، از همان کلمه مأخوذه و بدان منسوب است.

(۱) الرسالۃ الثانية ، ص ۳۱ س ۱۲ . ترجمة فارسی آن ، ص ۷۳ س ۴ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ۴ .

(۳) المختصر ابوالفدا ، جلد ۲ ص ۷۸ س ۴ بعد ؛ مجلل التواریخ ، ص ۳۷۸ س ۹ .

در بحث از بازار ساربانان ، نه این نهر در آن جریان داشته ، قراین دیگری درج افتند ، که محل ساربانان را مشخص تر می سازد ، و احتمالات مذکور در فوق را تایید می کنند . بمناسبت عکس هوایی مسیر جیلانی (مسیل حسین آباد فعلی) که از اراضی تقی آباد به کشتزارهای امین آباد می رسد ، در ذیل ثبت می افتد . امتداد مسیر با علامت تیر مشخص شده است .



عکس هوایی محل فعلی قسمت علیای بستر نهر جیلانی یاشارع ساربانان ، و موقع آن در روی استان ، که اکنون «مسیل حسین آباد» نام دارد . رشته شمالی مسیل حسین آباد ، و رشته جنوبی راه اسفalte فعلی ورامین است . در شمال برج طغل ، و بقیه ابن بابویه دیده می شود .

گویا این نهر را قبل از بناء جیلاباد «نهر موسی» می گفته اند . در کتاب البلدان یعقوبی ، که پیش از ظهور مرداویج تألیف یافته ، در مقام بحث از روی چنین مذکور است .

«وبها وادٍ عظيمٌ ، ياتي من بلاد الدليم ، يقال له نهر موسى^۱ .»

در سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترانج در باب این رود چنین ذکر رفته :

۱) البلدان ، ضميمة اعلام النفيسيه ، طبع ۱۸۹۲ ، س ۲۷۶ س ۵۰

«می توان آنرا بارود گیلانی یا جیلانی، که ذکر آن گذشت یکی دانست».

این احتمال با شواهد و قرائن مطابقی کلی و سازگاری کامل دارد.

سال تألیف البلدان ظاهراً ۲۷۸ هجری^۱، و تاریخ روی کار آمدن مرداویج

۳۱۵ هجری بود^۲.

در البلدان که نام نهر موسی ثبت افتاده، ذکری از نهر جیلانی بیان نیست،

و نیز مؤلفان منابعی که نهر جیلانی را ذکر کرده‌اند، از نهر موسی سخنی بیان نیاورده‌اند. اما این موسی، که نهر به نام وی است کیست؟

در حوادث ری، پیش از تألیف البلدان نام دو موسی بچشم می‌خورد:

یکی موسی بن بغا^۳، و دیگری موسی الهادی برادر هارون الرشید که پیش از وی خلیفه بوده است.

تا آنجا که تحقیق نگارنده اجازت می‌دهد بنام موسی بن بغا ظاهراً در حدود ری و شهرهای مجاور آن، بنایی شناخته نشده است. لکن به موسی الهادی در منابع آبادیها بی منسوب است، چنانکه در سعجم البلدان بنقل از تاریخ روی آلبی چنین آمده: «موسی آباد قریة بالری، منسوبة الى موسی الهادی، لانه احدثها عن الاّبی».

در مختصر البلدان این فقیه ذکر شده:

«وکان موسی الهادی، لمّا صار الى الرّی، اتى قزوین، فامر ببناء مدینة بازارها، فھی تعرف بمدینة موسی».

(۱) ترجمه فارسی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۰۲۳۲

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۴ مقدمه.

(۳) تاریخ ابوالفدا، جلد ۲ ص ۷۸ س ۴: «ابتدأ مرداویج فی ملک البلاد من هذه السنة».

(۴) ابن اثیر، جزء ه وقایع سال (۲۰۰) ، ص ۳۴ ه وقایع سال (۲۰۶) ،

ص ۰۳۶۰

(۵) معجم البلدان، ج ۴ ص ۶۸۱ میں سابق آخر.

(۶) مختصر البلدان، ص ۲۸۲ س ۶

این بنا را در ایام حیات پدر خویش بی افکنده بوده است^۱. در این باب نظیر گفته فوق در فتوح البلدان، و معجم البلدان، والمشترک^۲ نیز ثبت افتاده است.

موسی‌الهادی فرزند محمد‌مهدی به هنگام مرگ پدر بسال ۱۶۹ در جرجان سرگرم نبرد با شروین بود، و درین سال پس از مرگ پدر بخلافت نشست، و پس از یکسال و سه یا چهار ماه خلافت بسال ۱۷۰ هجری در سن بیست و شش سالگی درگذشت^۳.

در باب آب ری، در نسخه بدل مسالک اصطخری از مؤلفات سال ۳۴ هجری طبع لیدن بسال ۱۹۲۷، و نیز در ترجمه فارسی این کتاب، نام کاریز های زیر بچشم می‌خورد:

۳- قنات شهی یا شاهی: در باب این قنات در نسخه بدل مسالک طبع لیدن (ص ۸۰) چنین آمده:

« و قنات شهی تجری وسطها (وسطالمدینة) ». در ترجمه فارسی اصطخری مذکور است:

۴- « و کاریزی هست که آنرا « کاریز شاهی » خواند، بر ساریانان گذرد ». بلدین

(۱) المشترک، ص ۳۹۱: « کان قدسها فی حیوة ایله فبنها فنسبة ایله ». بلدین قرینه محتمل است که موسی‌آباد ری را نیز در ایام حیات پدر بی افکنده بوده.

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۲۲ س ۲؛ معجم البلدان، ج ۴ ص ۸۹ س ۱؛ المشترک،

ص ۳۹۱ س ۵

(۳) جهة اطلاع بیشتر رک: تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۳۹-۱۳۶؛ احسن التقاسیم، ص ۱۲۱ س ۸؛ زین الاخبار طبع نقیسی، ص ۱۴ س ۲؛ نجمل التواریخ، ص ۳۳۷؛ این اثیر، جزء ۵ ص ۶۹ س ۲ و ص ۷۱ س ۵، و ص ۷۳ س ساقی آخر، و ص ۷۹ س ۶؛ البداء والتاریخ، ج ۶ ص ۹۹-۱۰۱؛ ابن خلدون، جزء ۳، ص ۲۱۶ س ۱۴؛ ص ۲۱۶ س ۱؛ ص ۲۳۶ س ۱۸ بعد. خلافت شرقی، ص ۲۳۶ س ۱۸ بعد.

(۴) ترجمه فارسی اصطخری، من ۱۷۰ س ۱۲۰ بعد.

از این دو گفته‌چنین استنباط می‌شود، که این آب نیز به نهر جیلانی می‌ریخته و بنچار مظہر آن در محلت دزرشکان بوده است؛ چون تنها این حدود است که به حکم شیب زمین آبش به ساربانان و از آنجا بشارستان می‌رسد.

پادشاهی که قنات بنام اوست لابد یکی از دیالمه، و باحتمال قوی رکن الدوله^۱ بوده که در ری پادشاهی داشته است، و تنها سلطانان این خاندان را در آن تاریخ شاه می‌گفته‌اند، و تفصیل آن در تاریخ ری خواهد آمد. از این نکته، که قنات شاهی از ساربانان بواسطه شارستان می‌رفته، چنین مستبطن است که دارالامارة رکن الدوله در شمال ساربانان در محلت دزرشکان پی افکنده شده بوده، و این قنات برای آن بوجود آمده بوده است.

۱۰- قنات نصرآباد: در نسخه بدل مسالک، طبع لیدن، نام این قنات بهمراه نام قنات شاهی مذکور افتاده، بدین صورت که هردو بواسطه «مدينه» (شارستان) جاری بوده‌اند^۲. در باب نصرآباد در انساب معانی مذکور است:

«نصرآباد محلّة بالری فی اعلى البلد، منها ابو عمر محمد بن عبدالله النصر- آبادی... و عبدالعزیز بن محمد الرازی النصرآبادی».

قرینه «فی اعلى البلد» می‌رساند که این محلت در ری بین واقع بوده است.

ابن کربویه رازی گفته:

کم حمل عرصه نصرآباد قاطبة من این زانیه سحپ و کشخان

(۱) رکن الدوله در سال ۳۲۵ به ری استیلاه قطعی یافت، و قبل از این تاریخ ری گاهی در دست او و گاهی در دست سامانیان و آل زیار بود: کتاب صاحب بن عباد، ص ۳۲ ذیل صفحه.

(۲) مسالک، طبع لیدن، ص ۲۰۸ س ۹ ذیل: و قنات نصرآباد و قنات شهی تجری وسطها (المدینه=شارستان).

(۳) انساب معانی، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۴۰.

(۴) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۳ س ۹۰.

در معجم البلدان نیز آمده است که نصر آباد محله‌ای است در بالای ری ، منسوب به نصر بن عبدالعزیز ، والی ری بزمان سفاح ، عبارت متن کتاب چنین است:

« نصر آباد ... محلة بالری فی اعلى البلد ، ينسب الی نصر بن عبد العزیز الخزاعی ، وَكَانَ قَدْ وُلِئَ الرِّی فِی ایام السَّفَاح ، وَلَمْ یَزُلْ وَالیا علیها ، الی ان قتل ابوسالم الخراسانی ، فکتب المنصور الیه کتاباً علی لسان ابی مسلم بتسلیم العمل الی ابی عبیدة ، فأجاب ؛ فلم تسلیم العمل ، حبسه وَکاتب المنصور بالامر فأسر بقتله ' ». از مطالب گذشته توان دانست که از این محلات سه نشانی در منابع بجای مانده، که به مرأة قرائين دیگر جای آنرا در شمال ری برین، در حدود کارخانه گلیسیرین و صابون، یعنی حوالی قلعه باستانی « رشکان » مشخص می‌سازد بدین تقریب:

۱- قید « فی اعلى الری » در قول سمعانی و یاقوت دال برآنست که این محلت در ری برین قرار داشته و تفصیل ری برین و زیرین در اول فصل هشتم مذکور خواهد افتاد ، و باز نموده خواهد آمد ، که ری برین همان ری باستانی و کهنه و ری زیرین آن بخش از شهر بوده که در جنوب کوه ری قرار داشته است.

۲- اینکه قنات نصر آباد بوسط شارستان می‌رفته ، دلیل آنست که محل آن در سوی شمال غربی شهر یعنی ری برین واقع بوده است، زیرا حکم شیب زمین که هم اکنون در محل مشهود است، و بحث آن در سابق در صحاائف ۱۴۳ و ۱۴۱ گذشت ، اکنون نیز آب تقی آباد و امین آباد (شارستان باستانی ری) از این نقطه بدان دو آبادی می‌رود .

۳- ابن کربویه رازی در قصيدة خویش، که یک بیت آن نقل گردیده، و تمام آن نیز در آغاز فصل نهم ثبت افتاد، از ساکنان عرصه نصر آباد شکایت کرده که، ویرا از ری رانده و از قوم و اهل دور کرده بوده اند.

می‌توان چنین گفت که این کار بدهست والی ری صورت گرفته بوده ، و

ولاة آن عهد در همان دارالاماره که نصرین عبدالعزیز بهنگام ولایت جهه خویش بساخت مقیم بوده‌اند و چنانکه در (ص. ۲) کتاب حاضر گفته آمده شمال غربی ری، بویژه محل درزشکان جایگاه اقامت شاهان و بزرگان و والیان بوده است. ذکر نصر آباد در فصل نهم نیز خواهد آمد.

نام نصرآباد پس از نصرین عبدالعزیز بتدریج بدست فراموشی سپرده شده، و بشرحی که خواهد آمد بزمان فخرالدوله به فخرآباد موسوم گردیده بوده است. اینکه آب این قنات نیز بسط «مدينه» (شارستان) می‌رفته دلیل دیگری است‌حا کی از اینکه احتمالی که در باره مسیر رود جیلانی رفته درست است.

۵- قنات عبدالوهاب : در باب این قنات نیز در نسخه بدل اصطخری طبع

۱۹۲۷ ص ۲۰۸ چنین درج افتاده :

«قناة عبدالوهاب تجري على روزة».

تفصیل دیگری در باب این آب در جایی بنظر نرسید.

۶- قنات قرشی : در نسخه بدل اصطخری طبع فوق آمده :
«وقناة قرشی تجري على فليسان».

بر طبق این اشارت ، قنات قرشی در حدود باع و اراضی جوانمرد قصاب فعلی جاری بوده است : چه به تفصیلی که در باب بازارها و دروازه‌ها در فصل نهم خواهد آمد ، محل فليسان در آن حدود بوده است.

در مقالتی که بقلم آقای مصطفوی در اطلاعات ماهانه شماره ۵۶ (۸) آبانماه

۱۳۳۱ درج گردیده مذکور است :

«به مسافت کمی در شمال بقعة جوانمرد چشم آب بزرگی است، که از زیر تپه‌های انتهای جنوبی خاک علی آبادیرون می‌آید ، و مانند چشم علی محل ویرکز شستن فرش است ... چشم مزبور نیز بمنزله علی از موقوفات آستانه حضرت عبدالعظيم می‌باشد. آب این چشم‌ها از جلو با غچه جوانمرد قصاب می‌گذرد^۱».

(۱) مقاله فوق ، ص ۱۶

در این باب نه قنات قرشی در همین محل یا خود این آب بوده، هیچگونه نظری نمی‌توان اظهار داشت. اصولاً بحث از قنوات فعلی آن پنهان، و تعیین قدمت و کهنگی آنها، و اینکه با قنات‌های یاد شده در باب ری جز چشمه علی و سورین قابل انطباق هستند یانه، نیاز به تحقیق عمیقی دارد، نه از حدود کار نگارنده در این کتاب بیرون است، تنها این حقیقت مسلم است که قناتهای قدیم و جدید بتمامی درسی در شمال غربی پنهان ری احداث شده، و مسیر آنها بسوی جنوب شرقی و جنوب است، که در سابق شهر ری را شروب می‌ساختند، و امروز به باعها و مزارع آنجا آب می‌رسانند.

به حکم قرائن ری را کاریزهای دیگر نیز بوده که نام آنها بمانسیده است.

فصل هفتم

فتح ری بدست مسلمانان

هرچند موضوع فتح ری مسئله‌ای است که باید در بخش تاریخی شهر مورد بحث قرار گیرد، لکن چون شهر در این واقعه بکلی دگرگون، و بناهای پیش از اسلام آن با مر سرداران عرب خراب، و بدستور ایشان به جای آن، شهری نو پی‌افکنده شده بوده است؛ و از محله‌ها و کوی‌های شهر پیش از این تاریخ، جز اندکی، اطلاعی بدست نیست، و آنچه در بحث بخش‌ها و برزن‌های شهر مورد تحقیق قرار می‌گیرد، بربوط به ری پس از اسلام است، بدین سبب این واقعه را در اینجا مطرح ساخت، تا سخن را در فصول آینده صورتی روشن تر باشد.

قدرت عظیم شاهنشاهی ساسانیان پس از جنگ نهادن، که عرب آنرا فتح الفتوح نام نهاد، درهم شکست. از آن پس تکلیف هر شهر بدست مرزبان آن افتاد، برخی در برابر عرب مقاومت می‌کردند و سر نوش آنها را جنگ معلوم می‌کرد، و دسته‌ای دیگر تسليم شده پرداخت جزیه را گردان می‌نمادند^۱.

مرزبانی ری بدین هنگام، به سپاهی از خاندان بزرگ بهران در ری، از فرزندان بهرام چوین، بنام سیاوخش بن مهران بن بهرام چوین واگذار بود.

در نام سردار عرب که ری را گشود، و نیز تاریخ این فتح، اختلافی فاحش در متابع موجود است. این واقعه را چنانکه در جلد ۲۵ طبری و جلد ۱۸۳ دائرة المعارف اسلامی بزیان فرانسوی نیز اشارت رفته، بتفاوت میان سالهای (۱۸ - ۵۲۴) ذکر کرده‌اند، و ظاهراً اصح اقوال قولی است که طبری بدان اعتماد کرده.^۲

(۱) رک مزد یسنا، ج ۱ ص ۰۱۲

بر طبق نقل وی در ضمن وقایع سال ۲۲ هجری، نعیم بن مقرن از واج رود^۱ رهسپار ری گردید. سیاوخش با سپاهیانی که از دنباوند، و طبرستان، و قومس، و جرجان بیاری طبیبه بود، نعیم را پذیره شد.

از پیش یکی از سپاهیان سیاوخش ملقب به زینبی (در فتوح البلدان: زینبی^۲) پسر فرخان که سیاوخش را دشمن بود، با اعراب از درسازش در آمده در روستای « قها^۳ » بدانان پیوست.

دو سپاه را در پای کوه ری (ظ : در مغرب کوه نقاره خانه، در جنوب شرقی کارخانه گلیسیرین^۴) بتزدیکی شهر تلاقي دستداد. زینبی از نعیم چنین درخواست: « این گروه بسیارند و سپاه تو اندک، جمعی را با من گسیل کن تا آنها را از مدخلی که سپاهیان ری را برآن وقوف نباشد بشهر برم »، وی از کمینگاه خویش در پس طبرک از پهلوی در خراسان بشهر حمله برد.

بدین ترتیب مدافعان شهر شکست یافتند، و تدبیر آنان با تقدیر موافق نیفتاد، اعراب با خواربایه سپاه شهر را پس از مقاومتی اندک، با غنیمتی طائل همچند غنیمت مدائی، بدست آوردند، و بواسطه زینبی میان مردم ری با سپاه عرب صلح افتاد، بدان قرار که بمانند ذمیّان جزیه و خراج پردازند^۵.

(۱) موضع بین همدان و قزوین، کانت فیه و قعده للمسلمین سنة ۲۹ بع الفرس والدیلم: معجم البلدان، ج ۴ ص ۸۷۲.

(۲) « زین پد » ترکیبی است از زین به معنی سلاح، و پد به معنی رئیس و ابرویهم یعنی سلاحدار، رک: مجلل التواریخ، ص ۲۷۷ ذیل ۵.

(۳) دیهی بزرگ بود میان ری و قزوین: معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۰۸.

(۴) در طبری مذکور است « فالنتوا فی سفح جبل الری الی جنوب مدیتبها فاقتلوا به ». ثعالبی در فقه اللغة ص ۴۲۶ در بحث (ابعاض الجبل) آورده: « السفح و هـ و ذیله »، میدانی در الساسی فی الاساسی ص ۹۵ گفته: « السفح بر کوه ». ذیل کوه ری یا بر آن که نزدیک شهر عتیق ری باشد، چنانکه در نقشه تطبیقی (مقایسه نقشه کره‌تر با ری اسلامی)، مقابل ص ۷۱ کتاب حاضر ملاحظه می‌شود جز این نقطه نتواند بود.

(۵) طبری، جزء ۴ ص ۲۵۳؛ ترجمه طبری، چاپ عکسی، ص ۵۰.

نعمیم امام نامه‌ای بدین قرار نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى نعيم بن سقرن الزيني بن قوله .
اعطاه الامان على اهل البرى ، و من كان معهم من غيرهم ، على الجزاء
طاقة كل حالم ^١ في كل سنة ؛ وعلى أن ينصحوا و يدلوا ولا يغلووا ولا
يسلوا ، وعلى أن يقر والمسلمين يوماً وليلة ، وعلى أن يفتخموا المسلمين .
 فمن سب مسلمياً او استخف به نهيك عقوبة ، ومن ضربه قُتيل ، ومن
بدآل منهم ، فلم يسلم برمته ، فقد غير جماعتكم ^٢ .

بموجب این امام نامه مردم ری پذیرفتند که برطبق قرار، سالانه جزیه پردازند،
و خیرخواه و آرام و سُقاد باشند ، و در ضیافت و بزرگداشت مسلمانان بکوشند ،
و بگرد عصیان و طغيان نگردند . ^٣

مرزبانی ری بزینبی مفوض شد . ظاهراً نام وی آرین بود ، که عرب عارین گوید ،
در باب نام و لقب وی در فتوح البلدان چنین آمده است :

«... الزینبی والعرب یسمیه الزینبی و کان یدعی عارین ^٤ .»

تبديل الف به عین از نوع تبدل آن در آبسکون به عابسکین تواند بود ^٤ .

(۱) در ادب الكتاب صولی ص ۲۱۵ در مقدار جزیه هر فرد حالم (= بالغ) در صدر

اسلام چنین آمده :

« وكانت الجزية أيام رسول الله صلى الله عليه وسلم على كل حالم ديناراً وليس على النساء ولا على الصبيان شيء . ثم ضرب عمر على اهل الشام - و بعضهم يقول على أهل الذهب - على الرجل أربعة دنانير و حنطة و زبيباً . ثم زالت الحنطة والزبيب . و ضرب على اهل السواد ديناراً والصرف اثنى عشر درهماً بدينار على الطبقة السفلية وعلى الوسطى دينارين أربعة وعشرين درهماً وعلى العلية أربعة دنانير بثمانية و أربعين درهماً و اسقط ذلك عن النساء والصبيان . و إنما فعل عمر ذلك على قدر اليسار والطاقة » .

(۲) طبری ، جزء ۴ ص ۲۰۳

(۳) فتوح البلدان ، ص ۳۱۸ س ۰۱

(۴) رک: البدء والتاريخ ، جلد ۴ ص ۷۹ س ۰۲

مرزبانی ری دیرزبانی در خاندان وی بماند، و شهرام و فرخام از رجال این خاندان بودند.

آل بهرام از بیت بزرگ مهران از دودمان اشکانی یکسره برافتادندونام آنها، پس از قرنها بزرگی و سیاست، از دفتر روزگار سترده شد، و کارنامه دارگزاران ری از نام آنان خالی ماند.

كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَبَوْنِ إِلَى الصَّفَا

انیس^۱، و لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَابِرٌ

آری :

چنین است آین گردند دهر
نه لطفش بود پایدار و نه قهر
که در مهرنرم است و در کین درشت
پرورد کس را که آخر نکشت
و چه نیک گفته اند :

عروس ملک نکو روی دختری است ولی

وفا نمی کند این سمت عهد با داماد

نه خود سریر سلیمان بیاد رفتی و بس

که هر کجا که سریری است می رود برباد

باری ، نعیم بفرسود تا ری باستان را خراب کردند ، و به زینبی امرداد تا ری نورا پی افکند. ری باستان آن بخش از پهنه ری است، که در نقشه کرپرتر^۱ بنظر می رسد ، و دلیل این دعوی باروی عظیمی است که گرد برگرد آن وجود داشته و هنوز آثار آن باقی است ، و ری نو در مشرق ری عتیق بنیاد یافته بوده است . پس از دیری ، و بویژه بزمان بوئیان ری عتیق از نوآباد گشت و جوش و خروش حیات را از سرگرفت ، و چنانکه در صحائف (۱۳۳، ۲۰، ۱۵۰) یاد کرده آمده، این بخش محل اقامت بزرگان شهر بوده ، و به عهد ما نیز از ری قدیم تنها همین بخش است که آباد است .

(۱) کتاب حاضر ، ص ۱۵ ، و نقشه کرپرتر.

اینک اشارتی باختلافها ، و اقوال دیگر منابع در باب فتح ری :

۱- در طبری با اداة تمریض یقال آمده است :

« و یقال افتتح الری قرّۃة بن کعب ... »^۱

۲- در فتوح البلدان بلاذری، که ظاهراً سال ۲۵۵ هجری تألیف یافته^۲ چنین

ه مذکور است :

« ... عمر بن الخطاب کتب الى عمران بن یاسر ، و هو عامله على الكوفه ،

بعد شهرين من وقعة نهاوند ، یا سره ان یبعثت عروة بن زید الخیل

الطائی الى الری و دستبی فی ثمانیة الف ففعل ، و سار عروة الى ماہناک ،

فجمعته الدیلم و آمد هم اهل الری فقاتلواه فاظهره الله عليهم فقتلهم و

اجتاحهم ... وقد كانت وقعة عروة کسرت الدیلم و اهل الری فanax على حصن

الفرخان بن الزینبی و العرب یسمیه الزینبی ... فصالحه ابن الزینبی بعد قتال^۳ ،

على ان یكونوا ذمة بؤدون الجزية و الخارج ، و اعطاء عن اهل الری و قومی

خمس مائة الف ، على ان لا یقتل منهم احدا ولا یسبیه ولا یهدم لهم بیت نار ... »

در این روایت نام سردار عرب چنانکه معلوم است، عروة بن زید مذکور آمده،

و بجای زینبی ابوالفرخان ، که در طبری ذکر شده ، فرخان بن زینبی ، و سال واقعه

همان سال فتح نهاوند ، یعنی ۲۱ هجری^۴ درج افتاده ، و باقی داستان همانند گفته

طبری است .

و نیز در همین کتاب است :

(۱) طبری ، ج ۴ ص ۲۵۱ س ۲۴ بعده .

(۲) در بیست مقاله قزوینی ، ج ۱ طبع ۱۹۲۸ ، ص ۱۴۰ س ما قبل آخر ذکر

شده : « تأییف فتوح البلدان در حدود منه ۲۵۵ هجری است »؛ و در یادداشت‌های قزوینی ،

ج ۶ ص ۹۳ س ۹ نیز همین تاریخ نقل گردیده است .

(۳) فتوح البلدان ، طبع ۱۸۶۶ ، ص ۳۱۷ س ۱۰

(۴) تاریخ ایران قدیم ، ص ۲۰۰ س ۰۲

« قال [بكرين هيثم] : وَكَانَ عُمَرُوْبِنْ مَعْدِيْ كَرْبَلَةِ الْزَّيْدِيْ غَزَا الرَّىْ أَوَّلَ مَا غُزِّيَتْ، فَلَمَّا انْصَرَفَ تَوْقِيْ فَدْفَنَ فَوْقَ رَوْذَةِ وَبِوْ سَنَةٍ، بِمَوْضِعٍ يُسَمَّى كَرْبَانْشَاهَانَ' ».

۳- تاريخ يعقوبي :

« وَافْتَسَحَ قَرَاطَةُ بْنَ كَعْبَ الْأَنْصَارِيِّ الرَّىِّ (ظَاهِرًا بِسَالِ ۲۳ هَجْرِيٍّ) » .

۴- البلدان يعقوبي :

« افْتَسَحَ الرَّىِّ قَرَاطَةُ بْنَ كَعْبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي خَلَافَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَابِ سَنَةٍ ثَلَاثَ وَعَشْرِينَ » .

۵- مختصر البلدان :

در این کتاب ملخصی از روایت فتوح البلدان ذکر گردیده است ^۴ .

۶- تاريخ سیستان :

« ... [عثمان] باز با موسی اشعری را فرستاد تا ری بگشاد و براء بن عازب و
قرطة بن كعب با او... »

۷- تاريخ گردیزی :

« [عثمان] چون به خلافت بنشست ، نخستین سپاه به ری فرستاد ، بابوسی
الاشعری و آن را بگشادند » .

۸- تاريخ جرجان :

« لَمَّا قُتِّلَ النَّعْمَانُ بْنُ مَقْرَنٍ ، وَلِي خَلَافَتِهِ أخْوَهُ ، سَوِيدَ بْنُ مَقْرَنٍ ، فِي جَاءَ إِلَى

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۱ .

(۲) تاريخ يعقوبي ، ج ۲ ص ۱۳۴ س ۲۰ بعد .

(۳) البلدان ، ص ۲۷۶ س ۰۳ .

(۴) مختصر البلدان ، ص ۲۶۸ س آخر .

(۵) تاريخ سیستان ، ص ۷۷ س ۶ بعد .

(۶) زین الاخبار طبع نفسی ، ص ۲۷ س ۰۷ .

الری ، وفتحها ؛ ثم عسکر الی قومس وفتحها ، ثم فتح جرجان...^۱

٩- النقض :

« ونعمان بن مقرن ونعيم بن مقرن وسويدبن مقرن که منبر بری نهادند ،
يعنى فتح دردند^۲ ».

١٠. عجایب نامه :

در این کتاب نیز نام فاتح ری با تحریفی همان است که در فتوح البلدان ثبت
افتاده است^۳.

١١- التدوین رافعی :

«... عن ابی عمر الشیبانی ، ان البراء افتتح قزوین والری وابهر^۴ ».

١٢- معجم البلدان :

روایت این کتاب نیز نظیر خبر فتوح البلدانست ، و افزاید : « و ذلك في سنة
و قيل سنة ۱۹ ».

١٣- سجمل التواریخ :

« [نعمیم بن مقرن] بفرمان امیر المؤمنین عمر، بر همدان بزیدبن قیس را خلیفت
کرد و خود بجانب ری رفت... و یکی از سپاه وی (شاپور) بنزد نعیم آمد، وسخت
عظیم آسان شهر بدست مسلمانان افتاد وفتح برآمد^۶. »

در این کتاب نیز سال فتح ۲۲ هجری است^۷.

(۱) تاریخ جرجان ، ص ۴ س ۱۶

(۲) النقض ص ۱۱۲ . ابن سه تن برادر بودند ، رک ذیل ، از همین صفحه.

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۶

(۴) التدوین ، ص ۱۴ س ۲

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۴

(۶) سجمل التواریخ ، ص ۲۷۷ س ۰۷

(۷) سجمل التواریخ ، ص ۲۷۶ س ۸ و ص ۲۷۸ س ۰۲

٤- الكامل ابن اثير :

در این کتاب ملخص گونه‌ای از عبارت طبری نقل افتدۀ^۱، و در باب اختلاف اقوال چنین ذکر شده است :

« وقد قيل إن "فتح الرى" كان على يد قرطة بن كعب ، وقيل كان فتحها سنة احدى وعشرين ، وقيل غير ذلك...»^۲

٥- تاريخ ابوالغدا :

«... ثم دخلت سنة اثنين وعشرين ، فيها فتح اذربيجان و الرى وجرجان و قزوين و زنجان و طبرستان^۳...».

نام فاتح ری مذکور نیست.

٦- البدء والتاريخ در شرح خلافت عثمان :

« اوّل فتح كان في خلافته ، ماه البصرة ، وما كان بقى من حدود اصفهان والرى على يد ابي موسى الاشعري^٤...».

در همین کتاب است :

« وافتتح ابو موسى الاشعري ما بقى من اعمال الرى وطالقان و دماوند صلحًا».

٧- تجارب السلف :

« در ایام او (عثمان) خراسان بر دست عبدالرحمن بن عامر بن دُریز... و ری بر دست ابو موسی اشعری و همه بطريق صلح گشاده شد^۵...».

٨- تاريخ گزیده :

« عمر خطاب پسر خود عبدالله را با اکابر عرب بعراق عجم فرستاد ،

(۱) ابن اثير ، جزء ۳ ص ۱۱ س ۱۷

(۲) ابن اثير ، ج ۳ ص ۱۲ س ۰۵

(۳) المختصر ، ج ۱ ص ۱۷۳ س ۰۱۰

(۴) البدء والتاريخ ، ج ۰ ص ۱۹۴ س ۱۳ بعد.

(۵) البدء والتاريخ ، ج ۰ ص ۱۹۸ س ۱۱

(۶) تجارب السلف ، ص ۳۴ س ۰۲۰

در همدان با نبیره بهرام چوین جنگ سخت کردند، و همدان مستخلص شد، از همدان بولایت ری شدند در ناحیت قهستان (ظ: منظور همان دامن کوهستان ری است) با سیاوش نامی از امرای عجم جنگ کردند ری نیز مستخلص شد... و این احوال در سنّه اثنی وعشرين بود^۱.

۱۹- مجمل فضیحی در وقایع سال ۲۴ هجری :

«فتح همدان و ری و نهاوند و دماوند و قوسن و گرگان و طبرستان برداشت نعیم بن مقرن...^۲

۲۰- تقویم التواریخ در وقایع سال ۲۳ هجری :

«قتل عمر و خلافت عثمان وحج او وفتح ری بدست براء بن عازب^۳».

۲۱- فتوحات الاسلامیه :

در این کتاب خلاصه‌ای از روایت طبری نقل افتداده است^۴.

۲۲- دائرة المعارف بستانی :

«وفتح الری سنه ۲ وقیل ۱۹ للهیجۃ علی ید عروة بن زیدالخیل الطائی ارسله اليها عمار بن یاسر با مر عمر بن الخطاب بعد شهرین من فتح نهادند^۵».

۲۳- دائرة المعارف اسلامی :

در این کتاب نیز نعیم بن مقرن فاتح ری شناخته شده است^۶.

این بود شرح اختلاف روایات در باب فتح ری، که در آنها نام هفت تن به عنوان فاتح ری به چشم نی خورد.

در میان این اقوال گوناگون ظاهراً جانب قول طبری را، چنانکه اشارت رفت،

(۱) تاریخ گزیده، ص ۱۷۹ س ۱۷؛ و ص ۱۸۰ س ۱۰.

(۲) مجمل فضیحی، ج ۱ ص ۱۲۷ س ۳.

(۳) تقویم التواریخ، نسخه خطی ص ۲۱ س ۰۲۱.

(۴) فتوحات الاسلامیه، ج ۱ ص ۱۳۰ س ۱۶.

(۵) دائرة المعارف بستانی، ج ۹ ص ۰۱۴۲.

(۶) بربان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳؛ بربان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶.

قوت بیشتری است، وهم وی ایمان نامه سردار عرب نعیم را برای مردم ری ذکر کرده است.

یکی از اسباب این اختلاف بی‌گمان این حقیقت است که مردم شهر بزرگ ری یکباره تسلیم نشدند، و به اطاعت بیگانه به آسانی تن در ندادند، بلکه پس از فتح نخستین در هر فرصتی شورشی بیبا می‌داشتند، که سرداری از عرب آنرا فرو می‌نشاند، و آنرا فتحی بحساب می‌آوردن، و آن سردار را فاتح می‌شناختند.

در فتوح البلدان آمده :

« لم تزل الرى بعد ان فتحت ايام حذيفه (از همراهان عروه) تنتقض و تفتح حتى كان آخر من فتحها قرظة بن كعب الانصاري في ولاية ابي موسى الكوفة لعثمان فاستقامت ... »^۱

۱۰

حکم فقهی فتح ری در باب مقام پیروان اوستا - در عرف فقهیان سرزمینی را که سپاه اسلام با اجازه امام بقهر و غلبه باختیار آورد « مفتوحة عنْوَةً »، و آنرا که بصلاح بگشاید، خواه مردم آن بطوع و میل اسلام بپذیرند، و یا ولی اسلام با آنان با شرط پرداخت جزیه و خراج صلح کند « مفتوحة صلحًا » گویند، و این امر مشروط بدانست که آن سرزمین در حال فتح آباد باشد.

۱۵

بر طبق احکام اسلام ، اراضی مفتوحة عنوة بعموم مسلمانان تعلق خواهد داشت ، و تصرف مالکانه در آن برای فردی معین روانیست ، و ولی اسلام عواید آنرا در مصالح عمومی مسلمانان صرف می‌کند.^۲

شیخ محمد حسن صاحب جواهر الكلام گفته :

« واما الأرض الماخوذة عنوة و قهراً من يد الكفار باذن امام ، الاصل المعمورة .

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹

(۲) شرح لمعة ، ج ۲ ص ۲۱۱ ، کتاب احیاء الموات.

وقت الفتح ، فهى لل المسلمين كافة اجمعأً^١ .

شهيد ثانى در شرح لمعه در کتاب المتأجر در بحث از اموری که بيع آنها روا نیست چنین آورده :

« ولا الارض المفتوحة عنوة ، بفتح العين اي فهراً كارض العراق والشام لأنها للMuslimين قاطبة لا تملك على الخصوص »^٢ .

و در کتاب احياء الموات در شرح نقاطی که آباد کردن آن بقصد تملیک جایز نیست ، فرموده :

(١) متأجر جواهر الكلام ، کتاب البيع (شماره صفحه ندارد) .
فرق مختلف اسلامی در احکام اراضی همه یک سخن نیستند :
صولی در ادب الكتاب ، ص ٢٠٩ در بحث « احکام الارضین » آرد :
« في الأرض ثلاثة احكام :

فأرض عشر غنمها المسلمين ، فتخمسها الإمام و يجعل أربعة أخماسها بين الذين افتتحوها
و يبقى خمسها لمن سمى الله بهم ارض عشر وكل ارض استجهاها انسان وقد كانت مواطناً
قبل ذلك فاستنبط لها ماء واستخرج عيوناً بهم ارض عشر ، الا ان يكون الماء الذي اجراء اليها
من ماء الخارج ف تكون ارض خراج . فهذه الارضون كلها اهلها ملوك ايمانهم لاشيء عليهم فيها
غير العشر ...

وارض افتتحت صلحًا على خراج معلوم ، فأهلها على ما صولحوه عليه الا ان يلزمهم غيره ،
والارض ساكت لهم .

وارض افتتحت عنوة ، ففيها اختلاف : زعم بعضهم ان سببها سبب الغنيمة تخمس و
تقسم فيكون اربعة اخماسها خططاً بين الذين افتتحوها خاصة ، والخمس الباقى لمن سمى الله
تعالى ، كما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم بخير ، وقال بعضهم حكمها والنظر فيها الى الامام ،
فإن رأى أن يجعلها غنيمة فيخمسها ويقسمها ، كما فعل النبي صلى الله عليه وسلم بخير فذلك
إه ، وإن رأى أن يجعلها شيئاً فلابيخمسها ولا يقسمها ولكن تكون موقوفة على المسلمين
عامة ما بقوا كما فعل عمر بالسوداد ... »

(٢) شرح لمعة ، ج ١ کتاب المتأجر ، ص ٢٤٤ س ١٦ .

« ولا احياء المفتوحة عنوة بفتح العين اى قهراً و غلبةً على اهلها كارض الشام والعراق وغالب بلاد الاسلام اذ عابرها حال الفتح لل المسلمين قاطبةً بمعنى ان حاصلها يصرف في صالحهم لا تصرفهم فيها ديف اتفق^۱ ».

عمر نيز بهنگام فتح عراق از تشییم آن سیان مسلمانان خودداری کرد . در تاریخ بغداد در این باب چنین درج افتاده :

« لما افتح المسلمون السواد^۲ [العراق] فالوالعمرين الخطاب : اقسمه بيننا ، فانی ؛ فقالوا : انا افتحناها عنوة ، قال : فيما لمن جاء دم بعدكم من المسلمين ؟ فاخاف أن تفاسدوا بينكم في المياه وأخاف ان تقتلوا .

فاقر اهل السواد في ارضهم ، و ضرب على رؤوسهم الضرائب ، يعني الجزية - وعلى ارضهم الطسمق - يعني الخراج ، ولم يقسمها بينهم^۳ ».

امام می تواند با گروهی صلح نند و برای آنان جزیه مقرر سازد . در این معنی در خلاف شیخ طوسی در کتاب الجزیه چنین آمده :

« يجوز للإمام أن يصلح قوماً على أن يضرب الجزية على أرضهم بحسب ما يراه، وإذا أسلموا سقط ذلك عنهم وصارت الأرض عشرية^۴ ».

مردم ری و دیگر شهر های ایران^۵ به پیرو دین زردشت بوده اند و نام مجوس بر آنان اطلاق داشته ، بر خلاف تصور گروهی^۶ در شمار اهل کتابند .

(۱) شرح لمعة ، ج ۲ ، کتاب احیاء الموات ، ص ۲۰۹ س ماقبل آخر.

(۲) تازیان چون پنهانی بین النهرين یا عراق را بتصرف در آوردند ، آن سر زمین را که بسبب کشتزارها و نخلستانها و دیه های بسیار خرم و آباد بود و رنگ آن به سبز مایل بسیاهی می زد سوادخواندند ؛ یاقوت گوید: سعی بذلک اسواده بالزروع و التخیل والأشجار: معجم البلدان ، ج ۳ ص ۱۷۴ س ۱۲۰ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۷ س ۱۴ ، نیز رک : ص ۱۰۰ س ۷ قول خطیب .

(۴) کتاب الجزیه از الخلاف ، ج ۲ ص ۲۰۱ س ۱۰۰ .

(۵) نظیر میدانی که در الساسی فی الاسلامی ص ۱۳ گفته : « اهل کتاب جهودان و ترمایان ». و مجوس را در ردیف اهل کتاب ذکر نکرده است .

در این باب "در کتاب سابق الذکر چنین مذکور افتاده :

«المجوس كان لهم كتاب ثم رفع عنهم ... دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم^۱».

شیخ طوسی در همین مورد از حضرت امیر المؤمنین چنین نقل کند :

«كان لهم كتاب احرقوه ونبي قتلواه^۲».

یعنی: ایشان را کتابی بوده است که سوزانده‌اند، و پیامبری بوده که کشته‌اند.

سپس چنین نتیجه می‌گیرد :

«فثبت انهم اهل الكتاب^۳».

در صحیفه‌های پیشین کتاب حاضر ذکر رفت، که نعیم پس از فتح ری بداخله

زینبی بمردم ری امان داد و با آنان صلح کرد و جزیه مقرر داشت.

در طبری و ابن اثیر و فتوحات الاسلامیه این مهم چنین ثبت افتاده :

«و افاء الله على المسلمين بالری ، نحواً من في المدائن ، و صالحه الزينبی

على اهل الری...^۴

در فتوح البلدان بجای زینبی (زینبی)، ابن الزینبی و بدین صورت مذکور است:

«صالحة ابنُ الزَّينبِ بعدَ قتالٍ عَلَى أَنْ يَكُونُوا ذَمَّةً ، يُؤْدَونَ العِزْيَةَ

والإخراج واعطاه عن اهل الری و قوسم خمس مائة ألف على ان لا يقتل منهم احداً

و لا يسبيه ولا يهدم لهم بيت نار...^۵

موضوع صلح در همه روایات مختلف فتح ری مذکور است.

رافعی که براء بن عازب را فاتح این شهر دانسته گفته :

(۱) الخلاف ج ۲ ، کتابالجزیه ، ص ۱۹۹ س ۳۴ بعد.

(۲) الخلاف ج ۲ ، کتابالجزیه ، ص ۱۹۹ س ۳۵ بعد.

(۳) طبری ، ج ۴ ص ۲۵۳ ؛ ابن اثیر ، ج ۳ ص ۱۱ ، فتوحات الاسلامیه ، ج ۱

ص ۱۳۰

(۴) فتوح البلدان ، ص ۳۱۸ س ۱

(۵) التدوین ، ص ۱۴ س ۲

« رایت^۱ بخط^۲ ابی عبدالله النساج رحمه‌الله ، محاکیاً عن بعضهم ان^۳ فزوین والری^۴ عشریتان ، لانه‌ما فتحنا صلحاً ، الاتری انه ترک فیهم بیوت النیران^۵ و انما جعل اهلها اراضیها خراجیة رفقاء‌هم ، و فی^۶ دتب الفقه فی باب الجزیه ذکر ان الری فتحت صلح‌اکما حکاه...»

از این گفته معلوم می‌شود که آتشکده ری در عهد رافعی هنوز بر سر پا و آباد^۷ بوده ، و این بناء که اکنون قسمتی از دیوارها و طاق و پی‌های آن در دوازده کیلو متری جنوب شرقی حضرت عبدالعظیم ، در تپه میل بچشم می‌خورد ، خود یکی از دلائل بزرگ صلح سپاه اسلام با مردم ری است ، و در شهرهای « مفتوحة عنوة » اجازه باقی نگاهداشتن آتشکده داده نمی‌شد .

ظاهراً چنانکه از پاره‌ای روایات مستنبط است ، عمر را در فتح بیشتری از بلاد^۸ با حضرت امیر المؤمنین شورت ، و از آن جناب اجازت بوده است^۹ .

چون قرار جزیه با غیر اهل کتاب روانیست^{۱۰} ، صلح و جزیه ری ، از دلائل مسلمی است که ثابت می‌کند که زرتشیان بشمار اهل کتابند ، و آنان را از نظر شریعت مقدس اسلام با پیروان تورات و انجیل تفاوتی نیست . سر زمینی که از سوی ولی^{۱۱} اسلام با آنان صلح برقرار شود ، در شمار اراضی جزیه است ، و بیع و شرای آن رواخواهد بود^{۱۲} . در باب ری نیز آنانکه در این معنی سخت دقیق و موشکاف و محتاطند ، با توجه

(۱) در حاشیه نوشته شده : و لو فتحنا قهرآ لاما تركت.

(۲) التدوین ، ص ۹ س ۱ بعد.

(۳) رک: الخلاف ، ج ۲ ، کتاب الفن و قسمة الغنيمة ، ص ۴۷ س ۲۶ ؛ شرح لمعة ،

ج ۲ ، کتاب احیاء الموات ، ص ۲۱۱ ، حاشیة سمت چپ صفحه ترجمة طبری ، چاپ عکسی ، ص ۴۳ .

(۴) کتاب الخلاف ، کتاب الجزیه ، ص ۱۹۹ س ۲۴ : « لا يجوز اخذالجزیه من عباد

الاوثان » و س ۳۰ « يجوز اخذالجزیه من اهل الكتاب من العرب...»

(۵) استبصار ، جزء ۳ ص ۱۱۱ ؛ « فان كانت ارضًا صولحوا عليها فهی ارض الجزیة

يجوز شراؤها منهم ». .

بهمه اخبار موجود ، نهایت آنستکه درباب صلح آن تردید نند ، در این صورت نیز چون اصل عدم فتح عنوه است ، نمی توان احکام اراضی « مفتوحة عنوه » را بر آن مترتب دانست ، و بنا به حکم قاعده « ید » ، زمین و بنا ملک « ذوالید » بوده است .

بحث بیشتر در این باب وظیفه ارباب فتوی و مجتهدان عظام است ، و این مایه سخن بمناسبت تعریض و تلمیحی ده واقعه فتح ری در باب مقام پیروان اوستا داشت طرح افتاد ، و گو با تا کنون کسانی که وجهه همتشار به تحقیق در احوال زرتشت و زرتشیان معطوف بوده ، بدین نکته توجهی نداشته اند .

فصل هشتم

پهنه شهر ری پنگام آبادی

این شهر بزرگ را هم از جهه تحول مکان در طول زمان، و هم از نظر توسعه

در دوره اسلامی تقسیماتی است بنفصیل زیر:

الف - تحول مکان ری در طول زمان : پهنه شهر باستانی ری از نظر قدمت ه

و نوی بدبو بخش ممتاز منقسم می گردد :

۱- ری کهنۀ باستانی .

۲- ری مستحدث ادوار بعد .

۱- بخش نخستین آن قسمت از شهر ری است ، که در جنوب چشمۀ علی ،

میان باروی عظیمی که بروزگاران پیش از اسلام احداث شده بوده ، قرار داشته است ،

که آن را « ری برین » یا « ری علیا » می گفته اند ، و بتدریج از سوی جنوب شرقی گسترش می یافته و پیش می رفته است .

۲- بخش دوم یا ری قرون بعد ، بشرحی که بیاید ، آن پهنه است ، که در جنوب

شرقی بخش نخستین ، و جنوب کوه بی شهر بانو پی افکنده شده بوده است ، و آن

را « ری زیرین » یا « ری سفلی » می نامیده اند .

بیان ری برین و ری زیرین ، در مجله التواریخ ، در ذکر بنای های منوچهر

پیشدادی ، بدین شرح مذکور است :

« ... و در جمله شهر ری بود ، و منوچهر بدین جایگاه از نوبنا نهاد که

عمارت آن هیچ نمانده بود ، واز نو آسان تر بود کردن ، و آنرا ماه جان نام کرد

(۱) رک : کتاب حاضر ، ص ۹ ، شرح حفاری دکتر اشميد .

و آن خرابه را ری برین خوانندی ، و دیگر ری زیرین ، مهدی امیرالمؤمنین در آن بیفزود ، سومیه خوانند...^۱

در جای دیگر این کتاب آمده :

« پسر منصور ، مهدی ، بفریان پدر آنجا رفت بر عزم خراسان ، و دیوار شهر بفرمود کردن و بسیاری زیادت اندک گرفت و قصرها کرد و شهرستان و مسجد جامع و بنام خود محمدیه نام کرد این جایگاه که آنون ری زیرین است و شهر قدیم اول خراب گشت و اینجا عوض کردند چنانکه یاد کردیم ، و ابتداء این عمارت در شهور سنّه اثنین و خمسین و مايه بود و بعد سالها تمام گشت^۲. »

در گراند آنسیکلپدی بزیان فرانسوی مذکور است ، که مهدی خلیفه عباسی ،
باندک فاصله از ری عتیق ، شهری بساخت که جغرافی نویسان و مسافران عرب در

قررون وسطی آنرا شرح داده اند.

عبات این کتاب چنین است .

« Le Khalife Mehdi fit construire , à une certaine distance de son site antique , la ville que décrivent les voyageurs et les géographes arabes du moyen âge^۳ ». ۱۵

در مشرق ری زیرین مرداویج زیاری محلّت جدیدی بنیان نهاد ، و ابو دلف

در این باب در الرسالة الثانية گفته :

« وبالری موضع ممایلی المشرق يقال له جيلاباذ... بناها مرداویژ ». ۲۰

این قول در معجم البلدان نیز آمده^۴.

تردیدی نیست که داستان عمارت منوچهر را در شهری مذکور در مجلل التواریخ

(۱) مجلل التواریخ ، ص ۴۳ س ۱۰

(۲) ص ۵۲۵ س ماقبل آخر.

(۳) گراندانسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۵ ستون چپ.

(۴) الرسالة الثانية ، ص ۳۱ س ۱۲ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ۴۰

ارزش علمی نتواند بود ، لکن تقسیمی را که صاحب مجلل التواریخ در باب ری در سال ۵۰ هجری که سال تألیف این کتاب است قائل شده ، و آنرا به « ری برین » و « ری زیرین » منقسم ساخته ، با ارزش و قابل اهمیت است .

محل ری برین بر طبق شواهد و قرایین موجود ، از تپه های کهنه اطراف چشمہ علی ، و باروی قدیمی دور شهر ، و آثار دژها و برجهای کهنه پیش از اسلام مشخص است ، و نیازی به تطویل سخن در آن باب نیست ^۱ ، لکن تعیین محل ری زیرین را شرحی در بایست است بدین تفصیل :

بی گمان قید « برین » و « زیرین » بمناسبت شبی طبیعی زمین است که قسمت علیای آنرا « برین » و سفلای آنرا « زیرین » خوانده‌اند .

۱۰ این شبی چنانکه در سابق اشارت رفت ^۲ ، از سوی شمال غرب به جنوب شرق است و هم آنون آب چشمہ علی و دیگر قنوات آن حدود نیز همین سیر را دارد ، و آب تقی‌آباد و امین آباد از سمت شمال غرب بدان دو محلت جاری است ، ازینرو باید « ری زیرین » در سوی جنوب شرقی ری برین واقع باشد . شواهد و قرایین دیگر نیز همین معنی را تایید می‌کند ، ویرطبق تفصیل (ص ۱۷، ۱۸) کتاب حاضر ، در شمال این بخش ، که در عصر اسلامی سخت معمور و مأهول بوده ، کوه قراردادشته و ۱۵ چنانکه گذشت ابو دلف گفته :

« ویشرف علی المدینة جبل يعرف بطبرک ^۳ .

و یاقوت در معجم البلدان و قزوینی در آثارالبلداننوشته‌اند :

« والی جانبها جبل ^۴ .

و مستوفی در نزهۃ القلوب آوردہ :

(۱) رک : کتاب حاضر ، ص ۱۵ و ص ۱۰۰ .

(۲) کتاب حاضر ، صحائف ۱۹ و ۱۴۳ ، ۱۴۴ و ۱۴۹ .

(۳) الرسالۃ الثانية ، ص ۳۱ س ۱۰ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۴ ؛ آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۹ .

« شهری گرسییر است و شمالش بسته... »، و « قلعه طبرک به جانب شمال در پای دوه افتاده است ». ^۱

صاحب ریاض السیاحه ذکر کرده :

«... شمالش بسته و جنویش گشاده است... ». ^۲

اگر محل « ری زیرین » جز در جنوب شرقی « ری برین » فرض شود، هیچیک از نشانیهای بالا در باب آن صادق نتواند بود.

نگارنده بنای تعیین و تشخیص محل حقیقی یا تقریبی اماکن ری را هم براین اساس، نه معظم شهر ری در دوره اسلامی در جنوب کوه بی شهربانو قرارداشته، استوار ساخته است؛ و حسن اتفاق را، چنانکه در فصول بعد بیاید، شواهد و قرائن موجود در محل، و نشانیهای مذکور در منابع در باب فرد فرد اماکن، بجملگی مؤید نظر فوق است.

ری برین بسیار کهنه و قدیمی است، و به هنگام فتح ری بفرمان نعیم آثار خراب کردند^۳. طبری و ابن اثیر در این مهمن چنین آورده‌اند :

« و اخر ب نعیم مدینتَهُم وَهِيَ الْتِي يَقَالُ لَهَا الْعَتِيقَةُ ، يَعْنِي مدینة الری(ری برین) و امرالزینبی فبی مدینة آل الری الحدثی (ری زیرین) ». ^۴

ابودلف در الرسالۃ الثانية بدین گونه نقل کرده :

« والری لا اثر فيها للعجم، لأن العرب عفت آثار الفرس بها، ونقضت ابنيتهم ». ^۵

در دائرة المعارف اسلامی بنای ری جدید به فرخان بن زینبی نسبت داده شده، و بزیان فرانسوی چنین آمده :

(۱) نزهة القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۲ س ۱۶ بعده؛ و ص ۳۰ س ۱۲.

(۲) ریاض السیاحه، ص ۶۶۹ س ۱۵.

(۳) کتاب حاضر، ص ۱۰۵.

(۴) طبری، ج ۴ ص ۲۵۳؛ ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۲.

(۵) الرسالۃ الثانية، ج ۳۱ س ۶.

Nuaim b. Mukarrin fit détruire la vieille ville et ordonna à Farrukhān
b. Zainabi b. Kula de construire une nouvelle ville ۱ .

در فتوح البلدان ، چنانکه در سابق اشارت رفته ۲ ، بجای زینبی در این سورده ،
نام پسرش فرخان مذکور است ، و محتمل است که ابن پدر و پسر هردو را در واقعه
فتح ری شرکت بوده است .

ری برین در دوره های بعد ، که شهر ری وسعتی بیشتر و جمعیت زیادتر پیدا
کرد ، و بویژه بعهد دیالمه ، از نوآباد شد ، ویان آن در فصول بعد خواهد آمد .

این بخش در قرون پیش از اسلام ساخت آباد ، و در عهد اشکانیان پای تخت
بوده است . در سوی شمال شرقی آن صخره مرتفع مستطیلی قراردارد (کره سرسره) ،
که بر فراز آن دژی استوار و بلند بنیان داشت ؛ و ظاهراً آنرا بدلاً لئی که در فصل ۱۰
نهم مذکور می افتد ، « دز رشکان » مخفف « دز ارشکان » می نامیده اند ، که در
پاره ای از منابع ، همچون کتاب النقض وتاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۳ و غیره ما ازان
ذکری رفته است .

کارخانه سیمان در همان نزدیکی در سوی شمال ، این صخره را از میان به
دو نیمه بخش کرده ، و بتدریج سنگهای آن را در کوره های آتشین خود به سیمان مبدل
می سازد ، و در جنوب این صخره نیز کارخانه گلیسیرین واقع است .

اینکه جمعی از افضل آثار دژ این صخره را با قلعه طبرک منطبق می دانند ،
مطلقاً نادرست است ، و شرح قلعه طبرک ، و تعیین محل آن با اتكاء باسناد و مدارک
و شواهد وقایین ، بتفصیل در فصل سیزدهم مذکور می افتد .

جز دز رشکان ، دز های دیگری نیز ، از سوی جنوب و جنوب غربی و شمال ۴ .

(۱) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، و بزبان انگلیسی ،

ج ۳ ص ۱۱۰۶ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۱۵۶ ؟ و فتوح البلدان ، ص ۰۳۱۷ .

(۳) کتاب النقض ، ص ۴۷۵ س ۲ تاریخ طبرستان ، مجلد ۱ ص ۰۶۱ .

غربی از ری برین حمایت می کرده ، که آثار آنها در نقشه کریتر به رمز (D) ترسیم یافته است .

ری مذکور در تدبیق مقدس ، و تبیه داریوش همان ری برین است .

گویاظا هر آشهر محصور در میان بارو ، «شارستان» ، و در واقع در شمال شرقی با فضای آن ، «کهن دژ» ، و بنای شرقی و غربی بیرون بارو ، بیش این شهر کهن را تشکیل می داده اند .

ری برین « تمام عظمت و شوکت باستانی خود را در قرون اسلامی به «ری زیرین» داد ، و خود بصورت گوشه ای از ریش شهر در آمد ، و شارستان و کهن دژ و باقی ریش شهر همه در «ری زیرین» قرار داشت . شیعیان شهر بیشتر در «ری برین» مقیم بوده اند ، و شرح این مطلب در باب دوم ، در مذهب ری مذکور می افتد . در عهد ما نیز آنچه از ری باستانی آباد است همان ری برین است ، و آثار ری زیرین بکلی محو گردیده و از میان رفته است .

این بود بحث از ری کهنه باستانی ، و دو بخش ری در طی گذشت زمان .

ب- توسعه ری ، و بخش‌های سه‌گانه آن بعهد اسلامی : در بحث از «ری برین» اشارت رفت ، که شهر بتدریج از سوی جنوب شرقی گسترش می یافته و بزرگ می شده است ؛ و صاحب مجلل التواریخ بنای این قسمت آخر را به منوچهر نسبت داده آنرا «ماه جان» و «ری زیرین» خوانده .

در تاریخ طبرستان این اسفندیار ، که بسال ۶۱۳ تألیف یافته ، مجلد اول ، و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیر الدین مرعشی ، و تاریخ رویان اولیاء الله مذکور است :

« شهر در آن تاریخ (بزمیان منوچهر) مقابل گتبد شهنشاه فخر الدوّله ، که

(۱) رک : کتاب حاضر ، ص ۱۰۵ ، نقشه شماره ۱ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۱۶۷ .

بعد از آن ساخته‌اندیبد : این ساعت بری آن‌موضع را «دز رشکان» (تاریخ اولیاء‌الله : در رشکان) می‌گویند^۱ .

از محل گنبد فخرالدوله در صحائف (۱۵-۱۳) سخن رفت ، و باذکر قرائت و دلائل معلوم گردید. له در شمال ری ، درمغرب دوه نقاهه‌خانه (وظاهرآبه ریز (F) در نقشهٔ کریپتر^۲) واقع بوده است.

نشانیهای تاریخ طبرستان و رویان از شهر ، با «ری زیرین» کاملاً انطباق دارد ، یعنی همانجا که صاحب مجلل التواریخ گفت «... منوچهر بدین جایگاه از نو بنا نهاد ...» و بناهای بزرگان عرب ، و شهر دوره اسلامی بتمامی در نار «ری زیرین» از سوی مشرق قرارداشته است.

قول صاحب مجلل التواریخ در این باب که بنای مهدی در «ری زیرین»^۳ واقع بوده است گذشت.^۴

«جیلاباد» نیز که مرداویج بساخت ، بر طبق شرح (ص ۴۴، ۱) کتاب حاضر در مشرق ری (در کنار محمدیه) واقع بوده است.

این شهر بزرگ ، که اکنون به محل آن در عهد اسلامی آشنایی حاصل شده ، بر طبق معمول زمان بسه قسمت انقسام می‌یافته است :

۱- مدینه داخله ، یا شهر درونی ، یا شهرستان (شهرستان).

۲- مدینه خارجه ، یا شهر برونی ، یا فضیل ، یاقلعه ، یا کهندز.

۳- ربن ، یا بازار.

۱- مدینه داخله یا شهرستان : شهرستان بعد اسلامی بر آن بخش اطلاق می-

شده ، که مهدی عباسی در «ری زیرین» ، در مشرق بناهای پیشین پی‌افکنده بود.

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۶۱ ؛ تاریخ طبرستان سرعشی ، طبع

پطرزبورگ ، ص ۱۵ ؛ تاریخ رویان اولیاء‌الله ، ص ۱۸

(۲) کتاب حاضر ، ص ۱۵ ، نقشهٔ شماره ۱ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۱۶۸

نقی آباد امروز تا مسافتی از اراضی مزروع اطراف درسه سوی جنوب و شرق و غرب ، در آن پهنه افتداد است.

در مجلل التواریخ آمد ، :

« وزان پس (پس از شکست عبدالجبار : رک ص . ۸۰ کتاب حاضر) به ری بازآمد ، و شهرستان ری را بنانهاد و آنرا محمدیه نام نهاد ^۱ ».

قول بلاذری در فتوح البلدان در این باب از پیش نقل افتاد ^۲ .

بعقوبی در البلدان آورده :

« ... و اسم مدینة الرَّأْيِ الْمُحَمَّدِيَّةُ ، وَ انَّهَا سُمِّيَّتْ بِهَذَا الاسم ، لَأَنَّهُ المهدی نزلها فی خلافة المنصور ، لِمَا تَوَجَّهَ إِلَى خراسان لمحاربة عبدالجبارین عبد الرحمن الأزدي وبناتها ... ^۳ » .

در مختصر البلدان ابن فقیه مذکور افتاده :

« قال [ابن الكلبی] : و بنی مسجد ها المهدی فی خلافة المنصور ، و بنی مدینه ها ايضاً ، و خندق حولها : و جری ذلك على يدی عمارین ابی الخصیب و دُسْتُب اسمه على حائط جامعها ، فاتّم بناءها سنة ۱۵۸ » ^۴ .

آغاز این بنا ، بر طبق روایت مجلل التواریخ ، بسال ۱۵۲ بود ^۵ .

اصطخری در المسالگ گفته :

« ولها مدینةٌ عليها حصنٌ ، وفيها المسجدُ الجامعُ ، وأكثرالمدینة خرابٌ ، و العمارةُ في الربيض ^۶ » .

(۱) مجلل التواریخ والقصص ، ص . ۳۳۰ س ۱۰ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۰۸۱ .

(۳) البلدان ، ضمیمه اعلاق النفیسه ، ص ۰۲۷۵ .

(۴) مختصر البلدان ، ص ۲۶۹ س ۰۴ .

(۵) کتاب حاضر ، ص ۱۶۸ .

(۶) اصطخری ، ص ۱۲۴ .

در ترجمهٔ فارسی اصطخری ذکر گردیده:

« و در شارستان وی مسجد آذینه است ؛ و گردیرگرد شارستان دیوار است ؛
و شارستان بیشتر خراب است ؛ و ریض آبادان است ^۱ ».

ابودلف در الرسالۃ الثانية نقل ذرده:

« وفي وَسْطِ الرَّأْيِ مدینة ایضاً عجیبة ، بابوای حدید ، و سور عظیم ، و
فیها المسجد الجامع ... ^۲ »

در آثارالبلاد قزوینی مذکور آمده:

« وقال جعفر بن محمدالرازی : لَمَّا وَرَدَ الْمَهْدِی فِی خَلَافَةِ الْمُنْصُوْرِ، بَنَیَ الْمَدِینَةَ
الَّتِی بَهَا النَّاسُ الْيَوْمَ (زمان جعفر بن محمدرازی) ، عَلَیْ یَدِ عَمَّارِینْ [ابی] الخصیب ، و
تَمَتْ عَمَارَتَهَا سَنَةَ ثَمَانَ وَ خَمْسِينَ وَ مائَهَ ^۳ ».

۱۰

یاقوت در معجمالبلدان این معنی را بسیط تر ، و در دوبورد (هم در ذکر
ری و هم در ذکر محمدیه) نقل کرده که اختلاف عبارت آن دو ناچیز است.

اینک مورد اول با ذکر اختلاف:

« قال جعفرُ بنُ محمدالرازی : لَمَّا قَدِمَ الْمَهْدِیُ الرَّأْیَ فِی خَلَافَةِ الْمُنْصُوْرِ ،
بَنَیَ مَدِینَةَ الرَّأْیِ الَّتِی بَهَا النَّاسُ الْيَوْمَ (بزمان جعفر بن محمد ، که بلاذری نیزآنرا
نقل کرده) و جعل حولها خندقاً ، و بنی فيها مسجداً جامعاً ، و جری ذلك على يد
عمارین ابی الخصیب ، وَكُتُبَ اسمه على حایطها ، و تم عملها سنة ۱۵۸؛ و جعل
لها فصیلاً یطیف به فارقین آجر (در مورد دوم : آخر ، و این درست است) و الفارقین
الخندق (مورد دوم جمله اخیر را ندارد) وَ سَمَّاْهَا الْمُحَمَّدِیَّةَ ^۴ . فَاهْلُ الرَّأْیِ

(۱) ترجمهٔ فارسی مسالک ، ص ۱۷۰ س ۱۱۰ .

(۲) الرسالۃ الثانية ، ص ۳۱ س ۷ .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۱۹ .

(۴) یعنی: مجموع مدینة و فصیل را محمدیه نایید.

یدعون المدینة الداخلة المدینة^۱ ، وَ يُسَمِّونَ الفصیلَ المدینة الخارجۃ...».

در مورد دوم پس از چند سطر چنین ادامه می‌باید.

« فَسَمِيتُ الرَّى الْمُحَمَّدِيَّةَ ، بِاسْمِ الْمَهْدِيِّ ، وَ سَمِيتَ الْمَدِينَةَ الْبَيْوَتَ الدَّاخِلَةَ ، وَ

الفصیلَ المدینة الخارجۃ^۲ ».

یاقوت در باب محمدیه در المشترک چنین آورده:

« المحمدیة محلّة كبيرة بالرى دون السور کان المهدی بحمد بن المنصور ابی

جعفر عَمَّـرـاً هـا فـى حـيـاـتـه وـ سـمـاـها بـاسـمـه^۳ ».

این بود روایاتی، که به استناد آنها بنای « مدینة الداخله » یا « شهر درونی »

یا « شارستان » را به مهدی عباسی منوب دانسته‌اند.

در این باب مشکلی که می‌ماند آنستکه: در قتوح البلدان، و مختصر کتاب البلدان،

و معجم البلدان ذـرـشـدـه است لـهـ مـهـدـیـ درـ پـیرـامـونـ شهرـخـنـدقـیـ اـحـدـاثـ کـرـدـ؛ـ لـکـنـ

در ترجمة فارسی اصطخری و الرسالۃ الثانیہ، و بجمل التواریخ آمده، که بگرد شارستان

دیوار بوده، در مجمل التواریخ صریحاً ذـکـرـشـدـه « وـ دـیـوـارـشـهـرـبـقـرـمـوـدـ کـرـدـنـ^۴ ».

بدین اشكال از سه طریق پاسخ توان گفت:

نخست آنکه محتملاً مراد از دیوار یاسور همان باروی بزرگ قدیمی ری

باستانی تواند بود، که شارستان تنها از سوی غرب بدان اتصال داشته بوده، و از

سه سوی دیگر بخندق محدودی شده است، و مهدی پیش از محمدیه آنرا تعمیر کرد.

دو دیگر آنکه تواند بود که هم دیوار و هم خندق هردو را باهم، و یادیوار را

پس از خندق ساخته باشند، و این امر در زمانهای پیشین سابقه داشته‌است، چنانکه

طهران را در آغاز پایتختی و بیزان فتحعلیشاه چنین حالتی بوده، و ئزراخ گاردان مأمور

(۱) در قتوح البلدان ص ۱۹ که داستان فوق نقل اقتاده کلمه « المدینة » در این

مورد نیامده است رک: ص ۸۲ کتاب حاضر،

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۳۳؛ وج ۴ ص ۴۳۱ س ۴ ببعد،

(۳) المشترک، ص ۳۸۷ س ۲۰

(۴) مجمل التواریخ، ص ۵۲۵

نایپلئون در ایران در سالهای (۱۲۲۴-۱۲۲۶ هجری) ، در ضمن گزارشی در باب این شهر چنین می‌نویسد :

« در طهران جلوی هر دروازه‌ای از ۳۰۰ تا ۲۰۰ قدم برجی گلی ساخته‌اند، و روی آنرا اندود کرده و خندقی نیز گردانید طهران هست که هیچ قسمت آن از قلعه دیده نمی‌شود ^۱ ». ^۰

این خندق در پای دیواری احداث شده بوده که شاه طهماسب صفوی بدور طهران پی‌افکند ^۲.

سديگر آنکه خالک خندق ، که در کنار آن بر روی هم انباشته می‌شد، خود دیواری را می‌ماند، که شهر را در میان داشته بوده است.

۲ - مدینه خارجه یا فصیل یا کهندر : کهندر ، یا قلعه ، یا فصیل در شمال شارستان ، در جنوب کوه ری پی‌افکنده شده بوده است.

ابن فقيه در البلدان گفته :

« و جعل [مهدى] لها فصيلاً يطيفُ به فارقين ... و يسمونَ الفصيلَ ، المدينةَ الخارِجَةَ ^۳ ». ^۰

در صورة الارض این حوقل آمده :

« ولها حِصْنٌ حَسَنٌ مشهورٌ ... ولها مدینةٌ عليها حِصْنٌ ... » ^۰

در احسن التقاسیم ذکر گردیده :

« وبه قلعة و مدینة ... والجامع على طرف المدینة الداخیلة عند القلعة ». ^۰

(۱) کتاب « مأموریت ژنرال گاردان در ایران » ، ص ۶۸ س ۱۶ .

(۲) برای اطلاع بر حدود طهران بزمیان فتحعلی شاه ، رک : کتاب حاضر ، ص ۲۰ نقشه طهران.

(۳) مختصر البلدان ، ص ۲۶۹ .

(۴) صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۱۵-۲۱ .

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۳ س ۱۷۹ .

در اعلاق النفیسه درج افتاده :

« وَقُدَّامُ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ قَلْعَةُ الْمَرْأَىٰ عَلَى قَلْتَةِ جَبَلٍ^۱ صَعْبُ الْمُرْتَقِى؛
فَإِذَا صَعَدْتَ إِلَى تِلْكَ الْقَلْعَةِ اطْلَعْتَ عَلَى سَطْوَحِ الرَّىٰ كَلَّهَا^۲ ». .

قول بلاذری در فتوح البلدان ، و یاقوت در معجم البلدان که :

« وَجَعَلَ لَهَا فَصِيلًا يَطِيفُ بِهِ فَارِقِينَ آخِر... وَيَسْمَونُ الْفَصِيلَ الْمَدِينَةَ
الْخَارِجَةَ...^۳ »

وسخن اصطخری که :

« وَلَهَا مَدِينَةٌ عَلَيْهَا حَصْنٌ^۴ ». از پیش گذشت.

در المسالک اصطخری طبع بریل ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۸ ، در نسخه بدل « علیها
حصن » در ذیل صفحه آمده : « وَيَسْمَى الْقَلْعَةَ ». .

لفظ « فصیل » نیز بموجب اقوال گذشته بر مدينه خارجه اطلاق
داشته است.

مرحوم علامه قزوینی در یادداشتها در ذیل این کلمه آورده :

« حصار و مایتعلق به : حصار و فصیل و باره شهر (جهانگشا ۶۴:۱) .

۵ و حصار و باره را باره کوی یکسان کردند (۶۶:۱) ». .

از مجموع آنچه در سطور بالا مذکور افتاده توان دانست که: مدينه خارجه،
فصیل، حصن ، قلعه همه را یک معنی بوده ، و برقیک محل اطلاق می شده، و آنرا

(۱) این جبل همان کوه نقاره خانه فعلی است ، و این قلعه همان طبرک است، که در
فصل ۱۳ در باب آن بتفصیل بحث خواهد رفت.

(۲) اعلاق النفیسه ، مجلد ۷ طبع سال ۱۸۹۱ ، ص ۱۶۸ س آخر.

(۳) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۰ ، وج ۴ ص ۰۴۳۱ .

(۴) اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۸۰ .

(۵) کتاب حاضر ، ص ۱۷۴ ، ۱۵۷ .

(۶) یادداشتهای قزوینی ، ج ۴ ص ۱۰۴ س ۰۵۰ .

«فارقینی» در میان گرفته بوده است.

فارقین بمعنی خندق است ، چنانکه یاقوت گفته: «والفارقین الخندق^۱»؛ و نیز در تاریخ قم در شرح «مججان» آمده:

«ومججان موضع دیه است که آنرا باب شهرستان می‌گویند که آن شهر است و فارقین که گرد بر گرد آن بوده آل سعد آنرا یعنی باشند...»^۲

احداث خندق در خارج قلعه ، وصول و دست یافتن مهاجمان را بدرون آن غیر ممکن می‌ساخت . این قلعه همان طبرک است . این نام ، هم به فصیل یا مدینة خارجی ، و هم به دز معروف آن گفته می‌شد ، که در فصل سیزدهم مسروح و مبسوط مورد تحقیق قرار خواهد گرفت .

محمدیه ، بموجب قول صاحب فتوح البلدان و یاقوت ، بر مجموع شارستان و فصیل ، که مهدی ساخته بوده اطلاق می‌گرددیده است^۳.

محل فصیل - فصیل - فصیل یا قلعه در شمال شارستان ، در پای کوه ری افتاده بوده ، و چنانکه آثار و علائم موجود ، مانند پاره آجرهای بنای نشان می‌دهد ، ردیف ساختمانها بویژه از جهه غربی تا بنزدیکی کوه ری ادامه داشته ، و کوه طبرک را در میان می‌گرفته است . دژ طبرک و حصن زینبدی - که ظاهراً هر دونام یک دز ، یادو دز در یک محل بوده - در داخل آن قرار داشته است . تحقیق تفصیلی این معنی در فصل سیزدهم و چهاردهم خواهد آمد ، در اینجا اثبات دعوی را به اشارتی به قرار زیر بسنده می‌شود .

حصن «زینبدی» یا «زینبدی» از قلاع عمدۀ ری ، که بغلط در منابع بعدی

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۶

(۲) تاریخ قم ، ض ۳۲ س ۱۲

(۳) (فبني مدینةالري ... وجعل لها فصیلًا ... وسماها المحمدیه ...) :

فتح البلدان ، ص ۳۱۹ ؟ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۰ ، ج ۴ ص ۴۳۱

آرا « زیدیه ^۱ » و حتی « ریندی ^۲ » نوشته‌اند ، در جنوب مسجد جامع از سوی شمال ، بنزدیکی فصیل واقع بوده است.

در فتوح البلدانست :

« ... وَكَانَ عُمَّالَهَا (ری) يَنْزَلُونَ حَصْنَ الزِّينَبِيِّ ، وَيَجْمَعُونَ ^۳ فِي مَسْجِدٍ أَتَخَذُ

بحضرته ، وقد دخل ذلك في فصیل المحدث... ^۴ »

از این عبارت چنین مستفاد است ، کارگزاران ری که به حصنه زینبی فروند سی آمدند ، و در مسجدی (غیر از مسجد جامع مهدی) چون این مسجد در آن تاریخ هنوز احداث نشده بوده در جنوب آن در فصیل نماز جمعه پیا سی داشتند.

در فتوح البلدان و مختصر البلدان مذکور افتاده :

« وَحَصْنُ زِينَبِيِّ فِي دَاخِلِ الْمُحَمَّدِيَّةِ (مختصر البلدان : المدينة) وَكَانَ الْمَهْدِيُّ أَسْرَرَ بِعِرْمَتِهِ وَنَزَلَهُ ، وَهُوَ سُطِيلٌ عَلَى الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ وَدَارِ الْإِيمَارَةِ ^۴ ». بسوجب این گفته ، حصنه زینبی را به مسجد و دارالاماره اشرف بوده ، که باید در شمال شارستان در نقطه‌ای مرتفع بی افکنده شده باشد . در اعلاق النفیسه است .

« وَقَدْ أَمَّ الْمَسْجِدَ الْجَامِعَ قَلْعَةً لِلَّرَّى عَلَى قَلَّةِ جَبَلٍ ^۵ ».

(۱) بلاذری در فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ ، ویاقوت در معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۸۱

« زینبی و زینبی » نوشته‌اند ، لکن یاقوت در معجم البلدان ، ج ۴ ص ۴۲۱ س ۹
« زیدیه » آورده .

(۲) در سرآت البلدان ، ج ۴ ص ۲۳۹ س ۱۹ در شرح چشمہ علی مذکور است :
بنابر تحقیقات و اطلاعات نگارنده قلعه ری بندی که خلیفه مهدی عباسی بنا نموده ، ببالای همین چشمہ و روی تخته منگ بوده ... » .

(۳) جمع القوم : شهدوا الجمعة (صحاح) .

(۴) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ ؛ مختصر البلدان ، ج ۲۶۹ س ۸۰۸

(۵) اعلاق النفیسه ، ج ۷ ص ۱۶۸

برحسب این گفته قلعه در پیش روی سجد واقع بوده است، و این همان قلعه طبرک است.

در تاریخ طبرستان مرعشی آمده:

«در بیان صحرای قلعه ری (مدینه خارجی) تپه بزرگی واقع است، آن تپه را طبرک می خوانند^۱.»

در مجمل فصیحی مذکور است که شاهرخ به طبرک ری وارد شد:

«[در حوادث سال ۸۳۲] وچهارشنبه پنجم رمضان المبارک به طبرک ری ... نزول همایون افتاد^۲.»

در حبیب السیر است که در این سفر چند روز در ری بماند:

«چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت... چند روز اتفاق توقف افتاد^۳.»

نیز در مطلع سعدین است که شاهرخ (در سال ۸۵) به قلعه طبرک ذرا مدد.

«حضرت خاقان سعید عازم قلعه طبرک شده احرام زیارت مقابر اکابر بیست...^۴» مرگ وی در همین سفر در ری رخ داد.

تردیدی نیست که مراد از طبرک در مجمل فصیحی همان کهندز شهر است، و گرنه قلعه معروف طبرک سالها قبل از این تاریخ، یعنی بسال ۸۸ خراب گردید؛ و شرح آن خواهد آمد.

در پهنه ری چنانکه هم اکنون مشهود است، تپه و ربوه و کوه، همه در شمال محل محمدیه افتاده است، و مکان فصیل ری، که مسجد جامع در جنب و حصن زنبدی مشرف به مسجد و دارالاماره در کنار آن واقع بوده، و بگفته سرعشی تپه

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵.

(۲) معجم فصیحی، ج ۳ ص ۲۶۲-۲۶۳.

(۳) حبیب السیر، ج ۳ جزء ۳ ص ۱۲۸.

(۴) مطلع سعدین، جلد ۲ جزء ۲ ص ۸۷۴.

بزرگ طبرک در میان آن جای داشته، چنانکه در عکس هواپی پنه ری نیز توان دید، جز بر شمال شارستان برمحل دیگر قابل انطباق نتواند بود.

۳- ریض یا بازار : بجز شارستان و کهندز، دیگر جایها بتمامی در شمار ریض بوده، که از سوی غرب سراسر ری برین (شهر عتیق باستانی، و شهر ری فعلی)، واژسوی مشرق جیلاباد، که بزمان مرداویج و با مروری احداث گردیده بوده، (حدود امین‌آباد‌کنونی) واژسوی جنوب بناهای جنوبی^۱ شهر را شامل می‌شده است. معاملات و داد و ستد شهر همه در ریض صورت می‌گرفته، و بازار شهر آنجا بوده است.

اینک نمونه‌ای از آنچه در منابع در ذکر ریض یا بازار شهر ثبت افتاده.

اصطخری در المسالک آورده :

« و اکثرالمدينة خراب ، و العمارة^۲ فی الریض ». ۱۰

در ترجمة فارسی این کتاب ذکر شده :

« و شارستان بیشتر خراب است ، و ریض آبادانست^۳ ». ۱۰

ابن حوقل در صورة الارض لفته :

« و اکثرالمدينة خراب ، و العمارة فی الریض^۴ ». ۱۰

مقدسی در احسن التقاسیم نقل کرده :

(۱) بنا بر آنچه در منابع مذکور است در جنوب شارستان یا مدینة الداخلة نیز بناهایی وجود داشته است . یاقوت ، ج ۴ ص ۴۳۱ س ۲ آورده : « و سمیت المدینة البيوت الداخلة و الفصیل المدینة الخارجیة » که لازمه تعبیر بیوت داخله آنستکه از هر چهارسو بیان بناهای مخصوص باشد.

(۲) المسالک اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۸ بعد.

(۳) ترجمة فارسی المسالک ، ص ۱۷۰ س ۱۱ بعد.

(۴) صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۰۳۲

« والقلعة خربة » و المدينة الخارجة عامرة « بلا اسواقٍ والاسواقُ والعماراتُ بالربيع^۱ ». .

این بود بحث از بخش‌های سه گانه‌ری؛ شهرهای بزرگ را در قدیم بجملگی چنین تقسیمی بوده است؛ فی المثل در باب نیشابور، که نامش در عظمت با نام ری همراه است، در صورة‌الارض این حوقل چنین مذکور است :

« ولها مدينة و قهندز و ريض^۲ ». .

برهمین قیاس است حال دیگرشهرها.

قسمتی از محل فعلی شارستان و فصیل (مدينة و قهندز) ری، و ریض اطراف آن را در عکس هوایی پنهان فعلی این شهر ملاحظه توان کرد. کوه ری در شمال، و تپه بزرگ طبرک در محل فصیل یا قهندز شهر در دامن کوه، و سیر نهر جیلانی بواسطه مدینه در آن بخوبی مشهود است. حدود تقریبی این سه بخش در نقشه ری مقابل صفحه^۳ ۲ مشخص شده است.

(۱) احسن‌انتقاییم، ص ۳۹۱ س ۱۷ بعده.

(۲) صورة‌الارض، ص ۳۶۲ س ۴.

فصل نهم

اماکن عمدۀ روی

در آغاز این فصل، همانگونه که در فصل پنجم، در سخنان بزرگان در ریاب ری (ص ۲۲، کتاب حاضر) وعده داده‌اند، قصیده پر ارج این کربوئه رازی، از اصحاب حسین بن احمد علوی قزوین، در وصف ری، که حاوی اطلاعات مفیدی از این شهر و پاره‌ای از جایهای آنست، و گویا بهنگامی که وی را از این شهریرون رانده بوده‌اند در اشتیاق بازگشت بدانجا سروده بوده، و در مختصه‌البلدان این فقیه که ظاهراً از مؤلفات سال ۹۲ هجری است^۱ درج افتاده نقل سی گردد، سپس بشرح اماکن سی پردازد. اینک آن قصیده:

يا مُنِيَّةً هِيجَتْ شَوْقِي وَاحْزَانِي

لَا تُبْعَدِينِي فُبْعُدُ الدَّارِ أَخْضُانِي

إِنِّي أَعِذُك بِالْجَفَانِ يَا سَكَنِي

أَنْ تَرُكِينِي أَخَشَّجُو وَأَشْجَانِي

إِذَا بَعُدْتِ يَكَادُ الشَّوْقُ يَقْتُلُنِي

حَتَّىٰ إِذَا طَافَ طَيْفٌ مِنْكِ أَحْيَانِي

يَا جَفْوَةً مِنْ حَبِيبٍ أَقْرَحَتْ كَبِدِي

هَلَّا رَثَيْتِ لِنَاءِي الدَّارِ حَيْرَانِ

۱۰

۱۰

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی؛ ص ۲۴ مقدمه؛ یادداشت‌های قزوینی، جلد ۶

دَامِي الْجُفُونِ نَحِيلِ الْجِسْمِ مُجْتَرِقٌ
 صَبَّ أَسِيفٍ قَرِيعٌ الْقَلْبُ حَرَانٌ
 امْسَى بِقَزْوِينِ مَسْمُولُوبَا عَزِيمَتَهَ
 مُسَقَّسَمًا بَيْنَ أَشْجَانِ وَ أَحْزَانِ
 أَقْوَلُ يَوْمَ تَلَاقِنَا وَ قَدْ سِجَعَتَهَ
 حَمَامَاتَانِ عَلَى غُصْنَيْنِ مِنْ بَانِ
 الْآنَ آعْلَمُ أَنَّ الْغَصْنَ لَى غُصْنَ
 وَ انَّمَا الْبَانُ بَيْنَ عَاجِلٍ دَانِ
 وَ قُمْتُ تَخْفِضُنِي أَرْضُ وَ تَرْفَعُنِي
 أُخْرَى وَ هَدَ مَسِيرُ اللَّيْلِ أَرْكَانِي ١٠
 مَالِي أَنَادِي فَيَأْبَى أَنْ يُجِيبَ فَتَيَّ
 لَسْوَكَانِ بَالَّرَى لَبَّانِي وَ فَدَانِي
 يَا نَفْسِي لَاتَّجَزَّعِي مِنْ ذَاكِ وَ اشْتَمَلِي
 شَوْبَ العَزَاءِ فَمَانِ الْغَائِبُ الْجَانِي
 اَنَا الَّذِي غَرَّهُ بَيْتَانِ قَالَهُمَا
 مُسْبِلِلُ مَالِهِ فِي جَهَنَّمِ شَانِ
 لَا يَمْنَعَنَّنَّكَ خَفْضَ الْعَيْشِ فِي بَلَدِ
 نُزُوعُ نَفْسِي إِلَى أَهْلِ وَ اُوْطَانِ
 تَلَقَّى بِكُلِّ بَلَادِ أَنْتَ سَاكِنُهَا
 اَهْلَأَ بَاهْلَ وَ جِيرَانَا بِجِيرَانِ ٢٠
 حَتَّى تَرَكْتُ لَذِيدَ الْعَيْشِ فِي بَلَدِي
 فَنَاءَ دَارِيَّ عنْ اَهْلِي وَ اخْوَانِي

و شاقني نحو قزوينٍ مُنْيٍ بظلماتٍ
 نَفَتْ رُفَادِي وَأَذْرَتْ دمعَ اجفاني
 فَيَا لها حَسْرَةً ان عَزَّ مَطْلَبُها
 لَمْ تُبْقِ مِنْيَ على رُوحٍ وَجُهْمانٍ
 هـ انا النَّذيرُ لكم يا قومٍ فاستمعوا
 مِنْيَ مَقَالَة نُصْحِ غَيْرَ خَوَانٍ
 لَمْمَوتُ بالرَّى خَيْرٌ للمقيم بها
 مِنْ الحَيَاةِ به قزوينٍ وَ زَنجانٍ
 آنَى لها كَجَنَانٍ فَى شوارعها
 يَطْفَهُنَّ فِي كُلِّ بُسْتانٍ وَ ميدانٍ
 او كالمدينة شَطَّها وَ شارعُها
 مِنْ الْمُصَلَّى إِلَى صحراءِ آزْدانٍ
 وَ هاتِ كَلْسَرَ بَانِ الْيَوْمَ سُرْتَبَعًا
 مِنْ بَابِ حَرْبٍ إِلَى ساحاتِ عَفَانٍ
 انها رُها أَرْبَعَ مَحْفُوفَةً زُهْرَ
 يَحَارُ فِيهِنَّ عَيْنَا كُلَّ انسانٍ
 وَشَارِعُ السُّرَّ يُمْنَاهُ وَ يُسْرَتُهُ
 مَحْفَفَانَ بَانها رِي وَ اغصانٍ
 وَقَبْصَرُ اسْحَقَ مِنْ فُولَادَ سُنْجَدِ رَا
 على الشِّرَاكِ إِلَى دَرْبِ الفَلَيسانِ

(١) الشارع الطريق الاعظم : فقه اللغة ، ص ٤٣٠ س ٢

وَ كَمْ بِرُوْدَةَ مِنْ سُسْتَشَرَفِ حَسَنٍ
 إِلَىَّ الْمُضِيقِ بِهَا مِنْ بَابِ بَاطَانٍ
 وَ كَمْ بِنَاهِيكِ مِنْ دَارِ كَلَفَتُ بِهَا
 وَ ظَبَيْيَةٌ تَرْتَمَعِي فِي سَفْحِ غَدْرَانٍ
 وَ شَادِينٌ غَنَيْجٌ كَالْبَدْرُ صُورَتُهُ
 يَمِيسُ فِي حُلَلٍ تَلْهُو بِفَتَّانٍ
 يَا رَأَيْ صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مِنْ بَلَدٍ
 وَ لَا أَغْبَبَكَ دَارَ القَطْرُ هَتَّانٍ
 حَىَ الدَّيَارَ بِهَا وَ السَاكِنَيْنِ بِهَا
 مِنَ النَّسَاءِ وَ مِنْ شَيْبٍ وَ شَبَانٍ
 إِلَّا بَقَايَا بُغَاةِ الْأَرْضِ قَدْ جَحَدوا
 دِينَ الْمُهَيَّمِينَ مِنْ كُفَّرٍ وَ عُدُونَ
 كَمْ حَلَّ عَرْصَةَ نَصْرٍ آبَادَ قَاطِبَةَ
 مِنْ ابْنِ زَانِيَةٍ مَسْحَضٍ وَ كَشْخَانٍ
 وَ كَمْ بِسِكَّةِ سَاسَانٍ إِذَا ذَكَرُوا
 مِنْ ابْنِ فَاجِرَةٍ نَصَّرٍ وَ قَرْنَانٍ
 هُمُ الْأُلَئِي سَنَعَوْنَى قُرْبَ دَارِهِمٍ
 وَ بَا عَدُونَى عَنْ اهْلِي وَ خُلَانَى
 وَ شَرَّدُونَى عَنْ صَحْبِي وَ عَنْ وَلَسَدِي
 حَتَّىَ لِجَاتُ الْأَجَالِ قَصْرَانٍ^(١)

(١) مختصر البلدان ، طبع ليدن ١٣٠٢ ، ص ٥٧١

این بود قصیده این کربویه . چگونگی جایها یی که در این قصیده مذکور است،
بجای خود تا حدود امکان شرح داده خواهد آمد.

در بحث از اماکن ری بترتیب : محله ها ، بازارها ، کوچه ها ، دروازه ها و
مساجد موضوع سخن قرار می گیرند .

الف - محله ها : گرچه برخی از ارباب مسالک محلات ری را بصفا و نزهت
ستوده اند چنانکه مقدسی گفته :

«... بهی محلات ...» .

لکن در آثار هیچیک از آنها بابی خاص ، یا تفصیلی کافی نسبت باین موضوع بنظر
نمی رسد، و بزحمت از بطون کتب و متون منابع بطور تفرق و تشتت نام محلتی چندرا
۱۰ استخراج توان کرد، که شماره آنها از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی کند ؟
جز آنکه در کتاب النقض جای بجای نام اماکنی ، منسوب به شیعه یا اهل سنت ،
بچشم می خورد که به حکم قرائی و امارات نام شهری یا دیهی نیست، بلکه محلتی از
این شهر است . از جمله قرائی اینکه شیوه صاحب فضایح الروافض چنانست که از
۱۵ چند مکان شیعه نشین نام می برد ، بدینگونه ، که آنچه در آغاز ذکر کرده از محله
های شیعه نشین ری است، که پاره ای از آنها معروفند، و آنچه بعداً گفته از شهرهای
شیعه نشینست . صاحب النقض هم در جواب گویی همه جا بروش نظیره گویی پاسخ
می دهد ، و حرف وی را بشیوه خودش رد می کند؛ بنابراین پاسخ ها نیز باید آغازش
نام محله های سنی نشین ری، و باقی شهرهای سنی نشین باشد . دیگر آنکه جایها یی
که در گفته این دو تن احتمال رفته که نام محله های ری است ، در هیچیک از
۲۰ کتب جغرافیا یی که بدانها دسترس بوده ، بنام شهر یا دیهی مذکور نیافتاده است .
سبب آنکه این نامها بدون نسبت دادن شهر ری ، در گفته صاحب نقض و
صاحب فضایح آمده ، آنست که این دو تن خود اهل ری بوده اند، و برای آنها دار
حکم توضیح واضح می نمود .

در قول این دو، از ری نام سجلت و از دیگر جایها نام شهر مذکور است.

قرائن دیگر در باب هریک بجای خود شرح داده خواهد آمد.

اینک نمونه‌ای از خردگیریهای صاحب فضای الرؤافض، و پاسخ عبدالجلیل

صاحب نقض بوی بطريق نظیره گویی جهه روشن شدن دعوی فوق:

قول صاحب فضای الرؤافض:

« همه طوابیف اسلام که نام صحابی و بزرگی برآید برو ترحم کنند و گویند:
ما مذهب ایشان داریم، جز راضی که از همه بیزاری جوید و گوید: همه برباطل
بودند و کفسگران در غابش و جولا هگان و رامین و دغلان و سناردک و عوانان قم
و خربندگان سبزوار و سرهنگان آبه بعد از پانصدسال حق بدیدند... »^۱

پاسخ عبدالجلیل:

« ... و هنوز که ناجی سلمان و بوذر و مقداد و عمّار باشند بهتر از آنکه
قماربازان در کنده و رهالان باطان و خربندگان ساوه و مختنان اصفهان و خران لار
و کیکاگبر کان قزوین و مانند اینان... »^۲

در این نمونه در غابش و در کنده و باطان از محلتهای ریند. در غابش بالغ
برده مورد در النقض مذکور است^۳، که همه شواهد و قرائین، از متن و ذیل، دلیل
است بر اینکه محلتی بزرگ از آن شیعیان بوده، و باطان نیز بقرینه دروازه باطان ری
در این شهر واقع بوده. اختصار را از ذکر دیگر موارد خودداری می‌شود.

بنابر آنچه گذشت، نام محلتهای ری با استفادت از کتاب نفیس النقض، و توجه
به همه منابع دیگر مورد استفاده، بترتیب حروف تهجی در ذیل ثبت می‌افتد.

برای آسانی یافتن نام اماکنی که محل تقریبی یا تحقیقی آنها بددست آمده،

(۱) النقض، ص ۶۴۸ ص ۱۱.

(۲) النقض، ص ۶۴۹ ص ۱۲۵.

(۳) تحقیق آن در بحث از دروازه‌ها خواهد آمد.

نقشه شهر^۱ را از جهه عمودی وافقی به خانه‌هایی تقسیم کرد، جهه افقی را با حروف ابجد و عمودی را با عدد نشان داد. در کنار نامها بیکه جای آنها بست آمده، نیخست حرف ابجد و سپس عدد ثبت افتاده است، از این رو با اندک دقیق در نقشه بسهولت آنرا توان یافت. نامها بیکه میان محله‌ها و بازارها و دروازه‌ها مشترک است تفصیل آنها به بعد موکول، و در اینجا به اشارتی بدانها بسنده آمده است.

۱- محله باطان (د - ۲) : این محلت در مغرب محمدیه، و در شرق و

جنوب شرقی دروازه باطان (حوالی میدان ری کنونی و حرم حضرت عبدالعظیم تا بنزدیکی قلعه گبری فعلی) واقع، و از بزرگهای مهم بشمار بوده است، دلیل استباط مکان آن در بحث از دروازه باطان، که نام این محلت نیز از آنست، بیاید، و این نام، چنانکه همانجا مذکور خواهد افتاد، مستقی از تلفظ یونانی همدان یعنی «اکباتان»، ولخت دوم و سوم آن کلمه، و یادگاری از عهد سلوکیانست؛ و از دروازه اکباتان بهمدان می‌رفته‌اند.

در این محلت بزرگی از سادات شیعه مدفون است، چنانکه در النقض آمده:

«... بندانسته است که در بیشتر بقاع که تربت‌های سادات است، سنیان خواب دیده‌اند، چنانکه بیار گرقب و ساوه و به ناھق و باطان^۲ ری ...»

بخشی از این محلت نیز با هل سنت مخصوص بوده، و صاحب نقن در مقام هجو مردم محلتهای سنی نشین گفته:

(۱) کتاب حاضر، ص ۰۲۳

(۲) بی‌گمان براد صاحب نقن از میدی که در باطان مدفون است، و او را به خواب دیده‌اند، حضرت عبدالعظیم است، و تفصیل خوابی که عبدالجبار بن عبدالوهاب سنی صاحب باع، در باب مدفن وی دید، در احوال آن حضرت خواهد آمد.

(۳) النقض، ص ۶۲۹ س ۰۲

«... قمار بازان در کنده و رهالان باطان و خربندگان ساوه و مخستان اصفهان ...»^۱

۲ - محلهٔ پلانگران (ظ: الف، ب - ۳، ۴) : عبدالجلیل رازی صاحب کتاب النقض در جایی بطنزگوید :

«... درنده در کنده، و قدان پلانگران همه بهشت روند برای آنکه کفر و فساد و عصیان بمشبّت و اراده خدای تعالی گویند؟!»^۲. در جای دیگر گوید :

«... چون قمار بازان در کنده و سواستان پلانگران، و خر گولان باطان». از این دو سخن توان دانست، که پلانگران از محل مسنه نشین شهر بوده

است، و چون سهیان، تفصیلی که در مذهب ری مذکور می‌افتد، در مشرق و جنوب شرقی شهر سکنی داشته‌اند، این محلت نیز در آن حدود، و به قرینه نامش در معبر قوافل واقع بوده است، ذکر دیگری از آن در جایی بنظر نرسید.

۳ - محلهٔ چیلاباد یا چیلاباد (الف، ب - ۳) : این محلت بر طبق قرائن در حدود پهنه امین‌آباد فعلی، و زمینهای مزروعی جنوبی آن واقع بوده، چنانکه در رساله‌الثانیه تألیف ابودلف^۳ در ضمن سخن از ری مذکور است :

(۱) النقض، ص ۶۴ س ۹ .

(۲) النقض، ص ۲۹۷ س ۰۶ .

(۳) النقض، ص ۴۷۵ س ۰۸ .

(۴) پاره‌ای از محققان رساله‌ابودلف را در باب برخی از اماکن چندان معتبر ندانسته‌اند، لکن با توجه باینکه وی را در ری با صاحب عباد ملاقات بوده، و این شهر را از نزدیک دیده، و نیز یاقوت از این رساله فراوان نقل کرده، و در یتیمة‌الدهر ج ۳ ص ۳۲ نیز از وی بزرگی یادشه، و در آن تفصیل بزرگداشت صاحب از وی آمده است، توان گفت که قول وی در باب ری دارای اعتبار است؛ رک: ترجمه فارسی سفرنامه ابودلف، ص ۱۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵ مقدمه سینورسکی. ظاهراً ابودلف کتاب خود را بسال ۳۳ نوشته بوده؛ سرزینهای خلافت شرقی ص ۱۷ .

« و بالرّی موضع ”مایلی المشرق یُقال له جیلاباذ ، و فيه ابنيّة“ و ایوانات و عقود شاهقة و برك و منتزهات عجيبة ، بناها مرداویز ، لا یشك من نظر الیها انها من الابنية القديمة الكسروية ، و بها سجن عظيم سهول ، يحيط به بحر عميق عليه اجمة قصب ، و هو من طین عليه دکة من تراب لا یُعمل فيه نقب و لا يتخلص منه ذاعر بضرب من العیل ... »

در معجم البلدان نیز آمده است :

« جیلاباذ موضع بالرّی من جهة المشرق ، فيه ابنيّة عجيبة و ایوانات و عقود شاهقة و برك و منتزهات طیّبة بناها مرداوا بن لاشک ». ۱۰

نسبت مرداویج به جیل یا گیل است ؟ در مجله التواریخ آمده :

« اصفهان و ری و آن نواحی تا حلوان مرداویج گیل داشت ... »

در صفحه ۴۱ کتاب حاضر اشارت رفت که نام نهر جیلانی ری ظاهرآ به جیلاباذ منسوب است.

۴- محله در رشان (د، ۵ - ۲، ۱) : نام این محلت در تاریخ رویان اولیاء الله « در رشان » ، و در تاریخ طبرستان این اسفندیار و مرعشی « دز رشان » و در کتاب

(۱) ظاهراً اخت « بناها مرداویز ، لا یشك من نظر... » ، بسبب بی دقیقی کاتبان بغلط در معجم البلدان چنانکه درستن دیده می شود بصورت « بناها مردا و ابن لاشک » در آمده است.

(۲) الرسالۃ الثانية ، ص ۳۱ س ۱۲

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ۴

(۴) بجمل التواریخ ، ص ۳۷۸ س ۹ . نیز رک : سنی ملوك الارض حمزه اصفهانی ، ص ۰۲۴۱

(۵) تاریخ رویان ، ص ۱۸ ؛ این اسفندیار ، ص ۶۱ ؛ مرعشی ، ص ۱۶

النقض « در رشقان ^۱ » مذکور است، از نوع مزدک و مزدق، و طبرک و طبرق ^۲.
 نگارنده‌این مکان محلت را بطن متاخم بعلم در شمال « ری برین » (در حدود کارخانه
 های سیمان و گلیسیرین ، و تپه‌های چشمه‌علی و این با بویه و برج طغرل ، ممتد تا
 محل راه آهن کهنه حضرت عبدالعظیم) می‌داند و در این باب بتفصیل در بحث از
 دروازه‌ها ، دروازه رشکان (منسوب به اشکانیان) سخن خواهد رفت . این محل
 مخصوص شیعیان بوده است ، در النقض است :

« لشکر آل مرتضی که باشند ... جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در
 رشقان ... ^۳

۵ - محله در شهرستان (ظ : ج - ۲) : در شهرهای باستانی سعمول چنان
 بوده که شهرستان و قهندز را نیز مانند ریاض دروازه بوده است ، یعنی هر شهر علاوه
 بر دروازه‌هایی که از سوی بیرون داشت ، بخشهای درونی آن نیز با دروازه‌هایی
 بهم ارتباط می‌یافتد . شهرستان ری نیز چنین بوده است ، که در بحث از دروازه‌ها
 از آن سخن به میان خواهد آمد .

نام محله مذکور نیز بمناسبت‌نام یکی از همین دروازه‌های است .
 شهرستان را دروازه‌های متعدد بوده ، و تخصیص نام این دروازه بشهرستان نشانه
 آنست که آن نقطه ، که این دروازه در آنجا پی‌افکنده شده بوده ، اهمیتی داشته است ،
 و ظاهراً چون محلت مسجد جامع و دارالاماره مهمتر بوده گویا بتوان گفت که این
 دروازه نیز در آن حدود واقع بوده است . این محلت از نقاط سنی نشین بود چنان‌که
 در النقض است :

(۱) النقض ، ص ۴۷۵ س ۰۲۰

(۲) تاریخ یعقوبی ، جزء ۱ ص ۱۳۳ س ۲۰ : « وقتل [أنوشیروان] مزدق»؛ طبری ،
 جلد ۲ ص ۹۱ س ماقبل آخر : « مزدق بن بامداد »؛ ابن اثیر ، جزء ۷ ص ۱۸۵ س ۱۴ :

« توفي فخر الدولة... بقلعة طبرق ».

(۳) النقض ، ص ۴۷۵ س ۱۰

«...سوآسان پالانگران و خرکولان باطان، و خردزدان در شهرستان...»^۱

۶ - محله در عابس (با صورتهای : در غابش ، در عابش ، در غابش ، در عانش) (ظ : د - ۳) : نام این برزن ، چنانکه قبل اشارت رفت، قریب ده مورد در کتاب النقض ثبت افتاده ، و از نقاط مهم شیعه نشین بوده ، و ظاهراً در فاصله جنوبی حرم حضرت عبدالعظیم و خرابه قلعه گبری فعلی قرار داشته است. تفصیل آن در دروازه های ری خواهد آمد.

در النقض در باب مذهب مردم این محلت چنین آمده است :

« لشکر آل مرتضی که باشند شیرمردان فلیسان باشند، و سپاه سالاران در عابش و سادات در زامهران ...»^۲

۷ - محله در کنده : نام این محلت در کتاب النقض گویا درسه مورد نقل افتاده ، و از بخشهای سنی نشین بوده است ، و عبدالجلیل از مردم ساکن آنجاچنین یاد کرده :

۱- «... و در نده در کنده ...»^۳

۲- «... چون قماربازان در کنده ...»^۴

۳- « بهتر از آنکه قماربازان در کنده ...»^۵

درباب مکان آن هیچگونه نشانی بدلست نیامد. درین دروازه های شهر نیز ذکری از در کنده خواهد رفت.

۸ - در مصلحگاه (با نسخه بدلهاي : مصلی گاه ، مصلحگان ، مسلحگاه ، مصلحت گاه) (۵ - ۲) : از این برزن در النقض بالغ بردوازده مورد ذکر

(۱) النقض ، ص ۴۷۰ س ۸

(۲) النقض ، ص ۴۷۵ س ۱

(۳) النقض ، ص ۲۹۷ س ۶

(۴) النقض ، ص ۴۷۵ س ۸

(۵) النقض ، ص ۶۴۹ س ۱۳

رفته ، و از اماکن بزرگ شیعیان بوده است . در موردی آمده :
 » ... سادات در زاد بهران و جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در
 رشقان ... «

در باب وجه تسمیه و نسخه بدلهای نام این محلت در شرح دروازه‌های شهر
 بشرح سخن خواهد رفت .

۹ - محله دروازه آهنین (ظ : الف ، ب - ۴ ، ۵) : ذکر این محلت در
 کتاب النقض در مقام برشمردن نام پاره‌ای از مدارس ری چنین آمده :
 « مدرسه‌ای به دروازه آهنین که منسوب است به سید زاہد ابوالفتوح نه هم
 در عهد دولت ملکشاھی ساختند ؟ ! »

در باب دروازه آهنین جز در نسخه بدل مسالک اصطخری^۲ ، در منابع دیگر
 ذکری بنظر نرسید .

در رسالت ابودلف در مقام ذکر ری آمده :

« فی وسط الری مدینة ایضاً عجيبة با بواب حديد و سور عظيم وفيها
 المسجد الجامع ^۳ ».

لکن معلوم نیست که گفته وی شامل این محلت و دروازه آن نیز بشود .
 بخصوص که فاصله زمانی میان تأثیف النقض و الرساله بیش از دو قرن است .
 این بیرون نیز از نقاط شیعه نشین بوده است ، و چون در بخش‌های مختلف ری ،
 محل و نام دروازه‌ها از روی قرائی و نشانی‌ها بدست آمده جز دروازه‌های دوسوی
 جنوب شرقی و غربی ، و ذکر جنوب غربی در رقم بعد خواهد آمد ، و احتمالی که در
 باب آن رفته بالنسبه قوی‌تر است ، ازین رو با قید احتیاط و تردید پنهان جنوب شرقی

(۱) النقض ، ص ۴۷۵ س ۰۲

(۲) النقض ، ص ۴۷ س ۰۱۸

(۳) مسالک ، طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ، ذیل ص ۰۲۰۸

(۴) الرسالة الثانية ، ص ۳۱ س ۰۷

را بدین نام اختصاص داد. از دروازه این محلت دربیخت دروازه‌های ری نیز سخن خواهد رفت.

۱۰- محلهٔ دروازهٔ جاروب بندان (ظ: د-۴) : در این باب نیز در کتاب

النقض چنین آمده :

« مدرسهٔ خواجه امام رشید رازی بدوازهٔ جاروب بندان، که در روی زیاده از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول و فقه و علم شریعت خواندند، که علامهٔ روزگار خویش بودند...».^۱

تعیین مکان این برزن نیز از دشواری خالی تیست، از قرینه‌هایی که بكمک آنها محل احتمالی و تقریبی آن در نقشه درجنوب غربی ری تعیین گردیده، یکی اینکه توان گفت بقرینهٔ نام، در این محلت جاروب برای شهر فراهم می‌آمده و از الحال شیعه نشین، بخش جنوب غربی شهر بهتر و بیشتر بجاروی صحرای شهریار و اطراف آن دست داشته و بدانجا نزدیک بوده، چون پهنهٔ جاروب خیز شهریار درسوی جنوب غربی ری واقع است که جاروب آن هنوز شهرتی دارد. قرینه‌های دیگر آن در شرح دروازهٔ جاروب بندان خواهد آمد.

۱۱- محلهٔ دیرینه قبه (۵-۲) : در کتاب النقض در نسخهٔ پدل خانه حسن صباح در یک نسخت چنین مذکور است.

« در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه بکوی جنوبی دیرینه قبه بدر راد مهران [ـذا]...»^۲

این نقطه بتفصیلی که در بیان در مصلحگاه و زادمهران خواهد آمد، در محل تلاقی این دو محلت، در نزدیکی امامزاده عبدالله واقع بوده، و بؤید درستی تعیین مکان آن دو محلت، است، و ظاهراً مراد از قبه نیز همان قبة امامزاده عبدالله است.

۱۲- محلهٔ روده (۵-۱، ۲) : این محلت آنجاست که نهر سورینی

(۱) النقض، ص ۴۸ س ۰۸.

(۲) کتاب النقض، ص ۹۱ س ۴ ذیل.

(چشمۀ علی فعلی) و قناء عبد الوهاب (رک: ص ۱۳۲ و ۵۰، کتاب حاضر) در آن جریان داشته و بازار روده آنجا واقع بوده است و بسیار کهن‌تر و قدیمی است، یاقوت گفته: « قال ابوسعید روذة محلة بالری ينسب اليها ابو على الحسن بن المظفر بن ابراهیم الرازی الروذی ^۱ ». تفصیل بیشتر در باب این محلت درین ایام بازار روده در شرح بازارها خواهد آمد.

۱۳- محله رویان (ظ : الف - ۳) : در معجم البلدان مذکور است: « قال العمرانی : بالری محلة تسمی رویان ایضاً ^۲ ». در المشترک آمده:

« رویان محلة بالری ، عن ابی الحسن الخوارزمی ^۳ ».

گویا ظاهراً این محلت در جیلاباد ری واقع بوده است ، دلیل این دعوی نخست اینکه دروازه کوهکین که از آنجا بطرستان و رویان و مازندران می‌رفته‌اند ، در این پهنه واقع بوده ، و مردم شمال از آنجا وارد شهر ری می‌شدند ؛ و معنوود آنست که بیگانگان که از دروازه شهری در می‌آیند معمولاً در نزد یکی همان دروازه اقامت می‌کنند ، و برای خویش کوی و برزن بر می‌گزینند ، و تواند بود که نام رویان از موضوعات آنان باشد .

دیگر اینکه جیلابادری را مرداویج گیل ساخته بوده است ^۴ ، و توان گفت مردم این سردار ، که اهل گیلان و مازندران بوده‌اند ، بطبق عرف و عادت در بخشی از جیلاباد اقامت داشته ، و آنجا را بنام موطن خویش رویان می‌نامیده‌اند .

۱۴- محله زامهران (۵ - ۱) : این محلت از آبادترین برزنهای شمالی ری برین در عصر ساسانیان و قرون اسلامی بود .

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۳۳ و ۱۴ س ۰.۹؛ المشترک ، ص ۲۱۳ س ۰.۹

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۷۵ س ۰.۲

(۳) المشترک ، ص ۲۲۶ س ۰.۱۹

(۴) کتاب حاضر ، ص ۱۹۲

زامهران مخفف « دروازه مهران » است، و خاندان مهران که سالها مرزبانی ری را داشتند درین محلت مقیم بوده‌اند. شرح بیشتر این برزن در مبحث دروازه‌ها خواهد آمد.

۱۵- زعفران جای (ظ: ه - ۲ ، ۳) : این مکان ظاهراً جایی بوده که شیعیان در آن مراسم عزاداری بپا می‌داشتند.
در کتاب النقض در این باب چنین آمده:
... [در مجلس تعزیه‌داری شهاب مشاط سنی] بسی مردم جامه‌ها چاک نزدند، و خاک پاشیدند، و سرها بر هنه کردند، و زاریها نمودند، حاضران می‌گفتند که زیادت از آن بود له شیعه بزعفران جای کنند...^۱

قواسی رازی در مرثیتی برای معصوم چنین گفته:

بنگر چه صعب درد بود درد قتل اوی

کان تیره شب ز روز درفشنه آورد

آرد به زعفران جا هر سال گریه ها

آن زعفران که خاصیتش خنده آورد^۲

هیچگونه نشانی در باب محل این مکان بدست نیامد، لیکن محتملاً باید در فاصله بیان حرم حضرت عبدالعظیم و امام زاده عبدالله باشد، چون بر حسب عرف و عادت معهود چنانست که عزاداری همیشه در نزدیکی اماکن مقدسه برگزار می‌شود.

۱۶- محله ساربانان (د - ۲) : این محلت از اماکن آباد سنی نشین ری بوده، و بازار ساربانان در آنجا قرار داشته، و نهر گیلانی یا گیلانی^۳، و قنات شاهی^۴

(۱) النقض، ص ۴۰۶ س ۴.

(۲) دیوان قواسی رازی، ص ۱۶ س ۲۳، نیز به ص ۱۹۰، قول آقای دکتر محدث

رجوع شود.

(۳) کتاب حاضر، ص ۱۴۳.

(۴) کتاب حاضر، ص ۱۴۷.

آنچه را مشروب می‌کرده، بوسط شارستان‌بی‌رفته‌اند. یاقوت گوید:

«وهو محله بالرَّىٰ١».

این محلت برطبق قرائی، که پاره‌ای از آنها در شرح رود گیلانی مذکورافتاده، و باقی در بیان بازار ساربانان از بازارهای مهم ری بیاید، در فاصله میان نارخانه گلیسیرین و خیابان برج طغل واقع بوده، و از سوی شرق تا حدود تقی آباد فعلی امتداد می‌یافته است.

۱۷- محله سرای ایالت (د-۲): در کتاب النقض در مقام بشمردن مدارس ری آمده:

«مدرسۀ شمس‌الاسلام حسکا با بویه، که پیر این طایفه بود، که نزدیک است بسرای ایالت...»^۱

مرحوم دکتر بهرامی گفته:

«از این دوره (عهد سلاجوقیان) یکی سرای ایالت است، که در نزدیکی مدرسه با بویه قرارداشته^۲».

منظور از «حسکا»، شیخ اجل حسن بن حسین بن حسن بن با بویه قمی رازی جد شیخ منتجب الدین است^۳.

در فهرست منتجب الدین در باب وی چنین ذکر شده:

«نزيل الرى المدعو بحسکا فقيه ثقة وجه، قرأ على شيخنا الموفق ابي جعفر، قدس الله روحه جميع تصانيفه بالغري على ساكنه السلام...»^۴

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۶۷ س ۷.

(۲) کتاب النقض، ص ۴۷ س ۱۲.

(۳) شماره ۴ طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷، مقاله مرحوم مهدی بهرامی، ص ۹ س ۱۰.

(۴) طبری و مجمع البيان، ج ۱ ص ۲۹۳ س ۱.

(۵) فهرست منتجب الدین، ضمیمه جلد ۲۵ بخار، ص ۴ س ۳!

ابن بابویه که در ری مدفون است، از بنی اعمام شمس‌الاسلام حسکاست^۱.

توان گفت مدرسه شمس‌الاسلام بابویه در همان حوالی بی‌افکنده شده بوده

که خاندان ابن بابویه اقامت داشته‌اند چون معمول زمان چنان بوده است.

بدلائلی که باید سرای ایالت همان دارالامارة سلجوقیان، و محله‌سرای ایالت

بگمانی نزدیک به یقین، آن پهنه از شهر بوده، که در عصر ما برج طغرل در آن

عرضه افتاده است، و بقیه ابن بابویه بدانجا نزدیک است، با توجیهی بدین تقریب:

لفظ ایالت در عرف تاریخ نویسان بمعنی امارت و حکومت است، چنانکه

مرعشی در استیلای حسام‌الدوله شهریار گفته:

«در سنّه ست و سنتین واربعمائه ابتدای ایالت او بود...»^۲

در حبیب‌السیر در موارد متعدد این کلمه بمعنای مذکور بکار رفته، از جمله

در احوال محمد خوارزمشاه آمده:

«بار دیگر ایالت ولایت شیراز بوی (سعدبن زنگی) مفوّض گردانید...»^۳

بدین استدلال «سرای ایالت» بمعنی «سرای امارت» یا «دارالامارة» تواند

بود، و چون مؤلف کتاب‌النقض در عهد سلجوقیان می‌زیسته، بدان عهد بی‌گمان

سرای ایالت عمارتی بوده که پادشاهان این سلسله و کارگزاران ایشان در آن اقامت

داشته‌اند. شهر ری چندی پای تخت آن سلسله بوده است.

طغرل اول بنا بنقل منابع، از جمله تاریخ گزیده، در آغاز کار ری را به

پای تختی برگزیده بوده:

«و ری دارالملک ساخت^۴.»

(۱) روضات الجنات، ص ۳۸۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۴۶۵.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۲۳ می‌ماقبل آخر، نیز زک: ص ۵۵۷ س ۱۰۰.

(۳) حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۲۹ س ۳؛ نیز رک: ص ۱۱۰

س ۲۳، ص ۵۴ س ۱۷، ص ۱۹۸ س ۴ و جزء ۳ از جلد ۲ ص ۴ س ۸۰.

(۴) تاریخ گزیده، ص ۴۳۷ س ۰۷.

وی هم ری را آباد گردانیا، و هم در تجربیش جهت خویش کاخ بیلاقی به ماخت.

ابن اثیر گفته:

« و امر طغرل بکت بعمارة البری وَ كَانَتْ قَدْ خَرَبَتْ ».

در سلجوقنامه آمده:

« وفاتش (طغرل) . . . بدر شهر ری بدیه طجرشت که خانه او بود ». ۰

در راحة الصدور و مجمع التواریخ ری دارالملک و تختگاه طغرل قلمداد گردیده،

در کتاب نخستین در واقعه زفاف وی با دختر خلیفه ذَر شده:

« سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف بدارالملک باشد ». ۰

در کتاب دوم درج افتاده:

« چون قتلمش خبر وفات طغرل شنید لشکری جمع کرده به ری آمد، و تختگاه ۰۱

طغرل بگرفت . . . ! »

پس از مرگ طغرل، الپ ارسلان دراین شهر خود را سلطان خواند؛ دراین

باب در کتاب « وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی » ذَر شده:

« الپ ارسلان . . . در ذی الحجه ۵۵ بـری رسیله، و خود را سلطان خواند ». ۰۰

در گراند آنسیکلپدی مذکور است که ری اقامستگاه طغرل و الپ ارسلان بوده، ۰۱

و طغرل بدانجا بخاک سپرده شده است، عبارت آن کتاب دراین باب چنین است:

« . . . elle (Rei) servit de résidence à Toghrul et à Alp - Arslan ; le premier y fut enterré ». ۰

سلجوقيان را بسال ۹۴۰ در ری بارگاه وارکی معروف بوده و ابن اثیر گفته:

(۱) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۳۴ س ۲۷، در وقایع سال ۴۳۴؛ سلجوقنامه ص ۲۲ س ۱۶؛ راحة الصدور، ص ۱۱۱ س آخر؛ مجمع التواریخ حافظ ابرو، جزء ۳ ص ۱۵۳ س ۲۰، ص ۱۵۴ س ۹.

(۲) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۷۴.

(۳) لاگراند آنسیکلپدی، جلد ۲۸ ص ۳۰۵ س ۳۴ سنتون چپ.

« فی المحرم سنه (٤٥٩) توفی الاغر ابو سعد خامن البصرة علی باب السلطان
بالری » .

ظاهرآ باب السلطان همان سرای ایالت صاحب کتاب النقض است.

ملکشاه بسال ٦٦٤ در جنگ باقاورد از ری به در همدان آمده بوده^۱ .

بر دیارق نیز در ری پیادشاھی رسید ؛ در مجلل فصیحی و روضة الصفا، وتاریخ
آل سلجوق در آناطولی ثبت افتاده ، که غلامان نظام الملک بر کیارق را از اصفهان
بری برداشت و بر تخت نشاندند^۲ .

سلطان طغزل (ظ : ابن محمد بن ملکشاه بن ارسلان) نیز مزرعه مبارک
آباد، معروف به خیرآباد غار ری را وقف آستانه حضرت عبدالعظیم کرده بود؛ این معنی
در فرمانی که به مال نهضد و شصت و یک از طرف شاه طهماسب صفوی صادر شده،
در ضمن بر شمردن رقبات سوقوفه آستانه چنین ثبت افتاده :

« مزرعه مبارک آباد، معروف به خیرآباد غار ری که مزار سلطان عبدالعظیم
است، و طغزل وقف آستانه منوره نموده، و تولیت آنرا به سید شرف الدین ماضی
داده...»^۳

مؤلف کتاب آستانه ری وی را سلطان طغزل بن محمد بن ملکشاه بن آل پ ارسلان
سلجوچی دانسته است^۴ .

از قرائین دیگر اینکه سرای ایالت همان کاخ سلجوچیان بوده ، که سلطان یا
والی شهر در آن اقامت داشته، عبارت کتاب النقض است بدین شرح :

(۱) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۱۰۰ س ۱۶ در وقایع سال ۹۵۰ .

(۲) تاریخ کربان (سلجوچیان و غز در کربان) ص ۱۴ س ۹ .

(۳) مجلل فصیحی بخش دوم ، ص ۲۰ س ۹ ؛ تاریخ آل سلجوق در آناطولی
ص ۱۸ س ۱۲ ؛ روضة الصفا جلد چهارم (شماره صفحه ندارد) .

(۴) آستانه ری ، فریان شاه طهماسب ، ص ۹۰ س ۱۲ .

(۵) آستانه ری ، ص ۴ س ۶ .

«امیر حاجی از آن امیر عباس [والی ری] بیامد با جماعتی ... سید فخرالدین را گفتند : امیر می فرماید که علما و متکلمان مذهب خود را بیاورید ... علما در خدمت سید فخرالدین بسرای ایالت رفتند ...^۱ »

بدلائل و فرائن مذکور در بالا « سرای ایالت » همان ارک سلطنتی شاهان سلجوقی است له یکی از نشانیهای محل آن - علاوه بر برج طغرل ، که در فصل دوازدهم در باب آن سخن خواهد رفت - ظاهراً وجود بقیه ابن بابویه در آن نزدیکی تواند بود ، بدین شرح :

ابن بابویه چنانکه ذکر شد از بنی اعمام شمس‌الاسلام حسکا بابویه صاحب مدرسه مذکور در فوق است . بعمول و معهود و متعارف چنان بوده ، له بزرگان را غالب در روز سرگ در سرای خودشان دفن می‌کردند ؛ همان گونه له سید رضی پس از استماع نعی صاحب عباد (مدفون در اصفهان) چون گمان می‌برده که صاحب را در سرای خود وی ، که در آنجا وفات یافته ، بخاک می‌سپارند در ضمن رثاء وی گفته :

قَبْرٌ بِأَعْلَمَ الرَّيْ شُقٌّ ضَرِيجُهُ
لَا عَزَّ حَقَبَرَهُ السَّرَّدَى إِعْجَالًا^۲

ومراد سید از « قبر باعلی‌الرّبّی » خانه صاحب در ری بوده ، و تفصیل آن بجا خود مذکور خواهد افتاد .

ازین رو می‌توان چنین پنداشت که بقیه ابن بابویه نیز در همان محل احداث گردیده ، له افراد این خاندان ، از جمله ابن بابویه و شمس‌الاسلام حسکا ، در آن حدود مقیم بوده اند ، و مدرسه شمس‌الاسلام حسکا نزدیک به سرای ایالت (برطبق گفته صاحب نقض)

(۱) کتاب النقوش ، ص ۴۸۸ س ۱ بعده . آرتور پ سبب ترقی هنر را در ری در این عهد اقامت دربار در این شهر دانسته و گفته : اقامت دربار در ری موجب شده له تنها تاثیر هنر نواحی دیگر ، بلکه خود هنرمندان باین شهر جلب شوند : شاهکارهای هنر ایران ، نگارش دکتر خانلری ، ص ۸۰

(۲) دیوان سید رضی ، طبع بیروت ۹۶۱م ، مجلد ثانی ص ۲۰۱

نیز عادة در همان اطراف قرار داشته است. این قرینه بفرض موجه بودن حدود تقریبی سرای ایالت را نشان می دهد.

طغول اول و زوجه‌وی، و طغول سوم که در ری مدفون شده‌اند و شرح آن بیاید، مدفتشان - که برج طغول فعلی ظاهراً بازمانده آنست - بحکم معمول زمان در همان سرای ایالت واقع بوده است.

ذکر گورخانه طغول در ری در دوره‌های تاریخی در بسیاری از منابع پچشم می خورد، چنانکه در کتاب النقض آمده است:

« عجیبست که گورخانه سلطان بکیر سعید طغول رحمه‌الله باری بری ندیده است، با چندین زینت و آلت بعد از صد سال... »^۱

در همین کتاب است که در گورخانه طغول قرآنی بخط سید مرتضی علم الهدی وجود داشته:

« ... و جامعی که در گنبد طغول نهاده بخط مرتضی علم الهدی... »^۲
در مجلل التواریخ است:

« سلطان طغول بیک [را] بشهر ری وفات رسید، و تربیش آنجا بر جایست ^۳ ». ابن خلکان بنقل از ابن‌الهمدانی درباب مدفن طغول گفته است:

« ... دفن بالری فی تربة هناك ^۴ ».

درباره مدفن زوجه طغول در ابن‌اثیر چنین مذکور است:

« وفيها (٥٤) في ذى القعده توفيت خاتون زوجة السلطان طغول بيك بزنجان فوجد عليها وجدا شديداً و حمل تابوتها الى الرى فدفنت بها ^۵ ».

(۱) النقض، ص ۶۳۱ س ماقبل آخر.

(۲) النقض، ص ۶۷۲ س ۰۱۲.

(۳) مجلل التواریخ، ص ۴۶۵ س ۰۲.

(۴) ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۲ ص ۱۰۴.

(۵) ابن‌اثیر، جزء ۸، ص ۹۰ س ۰۸.

در باب مدفن طغرل سوم در مجله‌التواریخ چنین نقل افتداده است :

«سلطان طغرل بن ارسلان بشهر ری در تربت سلطان طغرل بیک مدفون است».

طغرل را در ری مسجدی بزرگ نیز بوده، در النقض است :

«... و مسجد طغرل است از آن حنفیان...»

و نیز :

«... و قاضی عده ساوه‌ای حنفی که صاحب سخن و معروف است در جامع

طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی گفت...»

محتملاً این مسجد نیز در حدود محلت سرای ایالت، یعنی حدود خیابان طغرل

فعلی (خیابان ظهیر آباد) که برج طغرل آنجا قرار دارد واقع بوده است ، چون در

لب التواریخ مذکور است :

«[طغرل] هر وقت خواستی که از جهه خودخانه سازد ، اول مسجدی ساختی ،

بعد از آن به عمارت پرداختی».

محل این بخش بمناسبت آب فراوان و هوای لطیفی که داشت ، ظاهرآمورد

توجه طغرل واقع گردید ، و عمارت و مسجد خود را آنجا پی‌افکند ، و پس از مرگ نیز

او راهمانجا بخاک سپردنده ، چنانکه ملکشاه نیز در اصفهان ، در مدرسه‌ای که ساخته

بود مدفون است؛ در مجله‌التواریخ در ذکر حفایر آل سلجوق درج است:

«ملکشاه باصفهان به مدرسه‌ای که ساخته است».

اگر در باب محلت «سرای ایالت» سخن بدرازا کشید ، هم بسبب اهمیت

(۱) مجله‌التواریخ ، ص ۴۶۵ س ماقبل آخر.

(۲) النقض ، ص ۹۸۰ س آخر.

(۳) النقض ، ص ۴۰۰ س ۵۰.

(۴) لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۱۰۰ س ۲۲۰.

(۵) مجله‌التواریخ ، ص ۴۶۵ س ۳۰.

خاصی است، له دارا بوده است، و هم از آن جهه است که پاره‌ای از متاخران درباب مدفون بودن طغل در ری تردید نداشتند، و حتی جمعی برج طغل را بغلط گندید فخرالدوله دانسته‌اند، که از آن در اوائل کتاب حاضر سخن رفته است^۱.

۱۸- سینرین : در معجم البلدان مذکور است :

« سینرین بكسر اوله و سکون ثانیه ثم نون مكسورة و راءٌ مفتوحة بلفظ التشنيه من الحال الري^۲ ». ^۳

در باب این مکان در منابعی که در دسترس بود هیچگونه توضیح و تفصیلی بنظر نرسید.

محال^۴ را اهل لغت بمعنى جا های فرود آمدن و جاهای گشادن و بمعنى مطلق جای بکار می‌برند^۵، لکن یاقوت بمعنى محله‌ها استعمال می‌کند، و در شرح محله شافعیه در رقم بعد نمونه قول وی بیاید.

۱۹- محله^۶ شافعیه (ج ، ۵ - ۲ ، ۳) : یاقوت که بسال ۶۱۷ در ری بوده، در شرح خرابی ری از قول یک تن شافعی چنین آورده :

« فیذه المحال الخراب التي ترى هي محل الشيعة والحنفية وبقيت هذه المحلة المعروفة بالشافعية وهي اصغر محل الري ... ». ^۷

گرچه حدود این محلت معلوم نیست، لکن بقیرینه اینکه باب هشام (= باب خراسان) در مشرق ری، ظاهراً منسوب به هشام بن عبیدالله‌رازی فقیه حنفی متوفی بسال ۲۰۱ هجری مدفون در ری است، جزوی هشام دیگری در تاریخ وحوادث

(۱) کتاب حاضر، ص ۱۱-۱۵.

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۲۱ س ۰۸.

(۳) فرهنگ آندراج، ذیل این کلمه؛ صحاح : المحل المكان الذي تحله ؛ المنجد : المحل نقیض المرتجل، مکان الحلول، ج محل.

(۴) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۰۴.

(۵) در این باب به فصل ۱۲ کتاب حاضر، گورخانه محمد بن حسن شیبانی، و هشام بن عبدالله رازی و مدفن کسانی رجوع شود.

ری بنظر نرسیده که وی را شهرت و ذَری باشد ، و محمدبن حسن شیعیانی فقیه بزرگ حنفی نیز در همان حدود ، در مقبره خاندان هشام بخالک رفته ، باحتمال نزدیک به یقین مشرق ری مخصوص حنفیان بوده است ، و نیز مسلم است که نیمة شمال غربی و سغرب و جنوب و جنوب شرقی نیز به شیعیان اختصاص داشته^۱ ، از این رو بی تردید محلت شافعیان در مشرق و جنوب و مغرب شهر واقع نتواند بود ، و باید جایی برای آن در مرکز شهر بسوی شمال فرض کرد .

از طرفی در احوال حضرت عبد العظیم آورده اند که در ساربانان درسکتة الموالی منزل داشت ، و در کوچه های دیگر آن محل شافعیان و حنفیان مقیم بوده اند^۲ ، و نیز مقدسی در باب امام جماعت جامع ری گفته :

« و ائمهُ الجامع مختلفةٌ : يوم للحنفیین و يوم للشافعیین » .

لازمه این دو قول دور نبودن محلت شافعیان از ساربانان و مسجد جامع واقع در مرکز نیمة شمالی شهر است : با توجه به اینکه شافعیان از دو فرقه شیعیان و حنفیان کمتر بوده اند ، چنانکه در آثارالبلاد است :

« واصحاب الشافعی اقل عدداً من اصحاب ابی حنيفة^۳ » ، و در سخن یاقوت نیز گذشت که « وهی (محلت شافعی) اصغر محل الری » ، توان گفت ، که شافعیان را در مرکز بسوی شمال ، در حوالی ساربانان ، محلتی که از سوی مشرق به محلت

(۱) شرح آن در باب دوم کتاب در مذهب ری خواهد اسد . نیز رک : طبرسی و مجمع البیان ، ج ۱ ص ۱۲۴ بعده .

(۲) مستدرک الوسائل ، ج ۳ ص ۶۱ رسالت صاحب عباد در احوال حضرت عبد العظیم ؛ جنة النعيم ص ۳۹۸ - ۳۹۹ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۹ .

(۴) آثارالبلاد ، ص ۳۷۶ س ۱۵ .

مسجد جامع، و از سوی مغرب به حدود سرای ایالت می‌رسیده، در فاصلهٔ تقی آباد و برج طغرل^۱ دنوی، در میان دو فرقهٔ شیعه و حنفی بوده است^۲.

۲۰- فخرآباد (د - ۱) : یاقوت گفته :

«کان فخرالدوله بن رَكْن الدُّولَةِ بن بُويه الدِّيلِمِيُّ، قد استأنف عماره قلعة الری القديمة، واحكم بناءها، وعظم قصورها و خزائينها، وحصنها وشحنتها بالأسلحة والذخائر، وسمّاها فخرآباد، وهي مشرفه على البساتين والمياه الجاريه، انزهشیء يكون واظنهما قلعة طبرك^۳.».

ری قدیم را چنانکه در ص ۵۵ کتاب حاضر اشارت رفت، اعراب بهنگام فتح ری خراب کرده بودند، و همان ری برین است که در ص ۶۷ شرح آن گذشت، و قلعه آن برطبق نشانی باقوت (نه باید دارای آب و بساتین باشد) بر دز رشکان انطباق دارد، که شرح آن در بحث از دروازه‌ها بباید.

۲۱- محلهٔ فلیسان یا بلیسان (۵ - ۱) : این محلت از اماکن مهم ری برین بوده، و در مغرب زامهران قرارداشته است، و نام آن بگمانی نزدیک به یقین مأخوذه از نام بلاش اشکانی است (بلیسان = بلاسان = بلاشان). از این معنی در بیان دروازه بلیسان بشرح سخن خواهد رفت. بازار بلیسان نیز از بازارهای با اعتبار ری بوده است.

۲۲- محلهٔ کلاهدوزان : در کتاب النقض آمده :

«مدرسهٔ بزرگ سید تاج الدین محمد کیکی رحمة الله عليه بکلاه دوزان...
نه در عهد طغرل بزرگ سقاہ الله رحمته کردند^۴!».

در منابع دیگر بهیج روی شرحی در این باب مذکور نیست.

(۱) در این معنی، در باب دوم کتاب نیز با ذکر شواهد دیگر سخن خواهد رفت.

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۸۰۰ - ۹۰۰

(۳) النقض، ص ۴۷ س ۶

۲۳-کوی اصفهانیان (ظ : ج - ۴ ، ۵) : در کتاب النقض آمده :

« و مدرسهٔ فقیه علی جاستی بکوی اصفهانیان ^۱ ».

ظاهراً در زبان صاحب النقض «کوی» را با «کوچه» تفاوت است، و یکی را بجای دیگری بکار نبرده است. فی المثل در باب خانهٔ حسن صباح آورده :

«... وخانه در روده داشت در شهر ری بکوچهٔ صوفی ...^۲ »

و نسخهٔ بدل «مدرسهٔ کوی فیروزه»، مذکور در رقص بعد « محلهٔ فیروزه » است.

بدین مناسبت «کوی اصفهانیان» نام برزن و محلت تلقی گردید.

مکان این کوی شناخته نشد، لکن شابد بود که در حدود بازار باب سین،

که مقابل دروازهٔ مخصوص اصفهان و قم احداث گردیده بوده، در جنوب شهرستان،

قرار داشته بوده است. چون مردم اصفهان را، شُدْ آمد از آن دروازه و بازار بوده؟

و چنانکه از مطالعهٔ تاریخ شهرها بر می‌آید، مردم هرشهر چون به شهر دیگر در می‌آمدند،

بنزدیکی همان دروازه ورود، جههٔ خویش مسکن و محلت بر می‌گزیدند.

۲۴-کوی فیروزه : در النقض است :

« و مدرسهٔ کوی فیروزه (نخ : محلهٔ فیروزه)، نه در عهد این سلاطین ^۱ (سلجوقيان) بنیاد گردند ^۲ ».

جای این کوی نیز به هیچ روی معلوم نیست، لکن مسلم است که چون این

مدرسه از آن شیعیان بوده، این محلت در نیمهٔ غربی و جنوبی ری قرار داشته است.

۲۵-مهدی آباد (ظ : ج - ۳) : در معجم البلدان یاقوت بنقل از تاریخ ری ابوسعید

آبی مذکور است، بدان هنگام که مهدی عباسی بری آمد و بفرمان وی محمدیه و

مسجد جامع آنجا را پی می‌افکندند، بوقت کندن زیین، به اساس خانه‌ایی برخوردند،

(۱) النقض، ص ۴۷ س ۱۹

(۲) النقض، ص ۹۱ س ۹

(۳) النقض، ص ۴۸ س ۵

نه سیل آنها را در هم فرو ریخته و خراب کرده بود . مهدی فرمان داد تا صاحبان آن خانه هارا حاضر آورندند ، و آنان را مختار کرد که ، هر که خواهد قیمت بستانه ، و هر که خواهد خانه ای دیگر بگیرد ؛ برای دسته اخیر مهدی آباد را بساخت ، عبارت معجم البلدان چنین است :

« قراتُ فِي تَارِيخِ أَبِي سَعْدِ الْأَلَبِيِّ ، أَنَّ الْمَهْدِيَ لَمَا قَدِمَ الرَّى بَنَى بِهَا الْمَسْجِدَ الْجَامِعَ ، فَذَرَ إِنَّهُ لَمَا أَخْذَ فِي حَفْرِ الْأَسَاسِ ، أَتَى إِلَى اسْسَاسِ قَدِيمٍ ، فِي أَيَّاتٍ يَوْتَقْدَارُ سُخْتَ فِي الْأَرْضِ ، كَانَ السَّيْلُ قَدْ أَتَى عَلَيْهَا فَطَمَّهَا وَدَفَنَهَا ، فَأُخْبَرَ الْمَهْدِيَ بِذَلِكَ ؟ فَنَادَى : مَنْ كَانَ لِهِ هَا هَاهُنَا دَارٌ فَلِيَأْتِ ، فَإِنْ شَاءَ عَوْنَصَ عَنْهَا دَارًا ؟ فَاتَّاهَ نَاسٌ كَثِيرٌ ؟ فَاخْتَارَ بَعْضُهُمُ الثَّمَنَ فَقَبَضُوهُ ، وَ بَعْضُهُمْ اخْتَارَ الْعَوْضَ ، فَبَيْنَنِي لَهُمُ الْمَحْلَةُ الْمُعْرُوفَةُ بِمَهْدِيَّةِ آبَادٍ ، وَ وَقْعُ الْفَرَاغِ مِنْ بَنَاءِ جَمِيعِ ذَلِكَ (مُحَمَّدِيَّهُ وَ مَسْجِدُهُ) فِي سَنَةِ ۱۵۸ ». مَرْدِمَرِي را رسم چنان بود ، که خانه های خود را در زیر زمین می ساخته اند^۱ ، و از این معنی بشرح در آغاز فصل دهم سخن می رود .

بی گمان سیل از ساربانان که امروز آنجا را سیل حسین آباد گویند ، در موضع بارندگی های فراوان ، از صحرای جنوبی طهران بسوی شارستان ری می رفته ، و بدرورون خانه ها می ریخته است .

مسجد جامع ری ، چنانکه در نقشه شهر درج افتاده ، و شرح آن نیز در پایان همین فصل خواهد آمد ، در جنوب کوه نقاره خانه فعلی یا قلعه طبرک قدیم واقع بوده است ؛ ازین رو توان گفت که مهدی آباد نیز که بنای آن همزمان با مُحَمَّدِيَّه و جامع ری پایان یافته در داخل مُحَمَّدِيَّه ، و بطن قوی در جنوب مسجد جامع بنزدیکی خانه های خراب شده از سیل ، بنیان یافته بوده است .

چنانکه از نزدیک در پهنه ری عتیق و یا در عکس هوائی آن توان دید ، صحرای ری را جز در این محل سیلگاهی نیست .

(۱) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۴۳۱ س ۰۱۳

(۲) رک طبرسی و مجمع البيان ، ج ۱ ص ۱۲۴ س ۰۶

۲۶- محلهٔ ناهک یا ناهق (ظ: ۵ - ۲) : در کتاب النقض مذکور است :
 ... بندانسته است که در بیشتر بقاع ، که تربیت‌های سادات است ، سنیان خواب دیده‌اند ، چنانکه بیار کرقب و ساوه ، و به ناهق و باطان ری

در قصیده ابن کربویه رازی آمده :

وَكَمْ بِنَاهِكَ مِنْ دَارٍ كَلِفْتُ بِهَا

وَظَبْيَةٌ تَرْتَسَعِ فِي سَفَحِ غُدُرانٍ

در باب وجه تسمیه و محل آن هیچ‌گونه ذکری در جایی بنظر نرسید ، جز آنکه بنا بر نقل صاحب النقض ، که بیان آن گذشت ، در این مکان سیدی از بزرگان شیعه (ظ: امام زاده عبدالله) مدفون است.

گویا ظاهراً ناهک یا ناهق ، مخفف نودهک (مأخذ از نام دهک از قراء ری) بوده ، چنانکه ساریانان را سربان ، دروازه مهران را زامهران ، دروازه اکباتان را دروازه باطان می‌گفته‌اند و امثال اینها ، و نیز بازار نودهک یادهک نواز بازار های معروف ری بوده است؛ در اصطخری مذکور است :

« من اسواقها المشهورة : روزة ، و بليسان ، و دهک نو ، و نصرآباد ... ».

این نام در این حوقل مصحّفاً بصورت « دهک بر » آمده است.^۴

۱۵ تقدیم و تأخیر اجزاء « دهک نو » و « نودهک » نظیر « فیروز رام » و « رام فیروز »^۵ از قراء ری تواند بود ، که هر دونام یک آبادی است . نام قریه

(۱) النقض ، ص ۶۲۹ م ۰۲

(۲) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۳ م ۰۴

(۳) اصطخری ، ص ۱۲۲ م ۰۱۶

(۴) ابن حوقل ، ص ۳۲۱ م ۰۱۸

(۵) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۸ م ۰۲ ؛ نزهة القلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۰۳ م ۰۱۶

(۶) تاریخ بلعمی ، ج ۱ ص ۹۵۴ م ۰۱ ساقبل آخر ؛ غرزالسیر تعالیی ، ص ۵۷۸ م ۰۲

طبری ، ج ۲ ص ۸۳ م ۱۲ ؛ مجله یادگار سال اول شماره ۲ ص ۱۷ م ۰۱ پ بعد .

دهک در معجم البلدان مذکور است، و شرح آن در وصف بازار دهک نو بیاید.

۲۷- محلهٔ نصرآباد (د - ۱) : سمعانی و یاقوت در ذکر نصرآباد آورده‌اند:

«... محلة بالرّى في أعلى البلد...».

بطن متاخم به علم نصرآباد نام دزرشکان در قرون دوم و سوم هجری بوده، و همان محلت است که بزمان آل بویه، فخرالدوله آنجا را تجدید عمارت کرده، فخرآباد نام نهاد.

تفصیل بیشتر درباب این محلت و نام بانی آن، در بیان قناة نصرآباد ص ۴۸۱-۱.

۱۵- کتاب حاضر گذشت.

ابن کربویه گفته:

۱۶- **كَمْ حلَّ عَرْصَةَ نَصْرَ آبَادَ قَاطِبَةً** من ابن زانیة محضر و کشخان
که ظاهر آمراد وی، امیر ری و کسان او بوده‌اند که در نصرآباد اقام‌دادشته‌اند،
و او را بترك وطن خویش و رفقن بقزوین مجبور کرده بوده‌اند.^۲

این بود نام محلتهای ری، که نگارنده در طی ده و اند سال مطالعه درباب
این شهر به آنها دست یافت، و با برسنجدین روایات و در نظر داشتن همه قراین
جای بسیاری از آنها را (گاه با تقریب و احتمال) معین کرد.

۱۷- پاره‌ای از این نامها بسیار کهن‌ه و باستانی است، همچون روده و بلیسان و
برخی دیگر نو و مستحدث است، همانند فخرآباد؛ گاه دو یا سه نام بر مکانی واحد
در طی زمانهای مختلف اطلاق می‌گردیده، مانند دزرشکان، نصرآباد و فخرآباد در
شمال، که چون اقام‌گاه بزرگان بوده^۳ در هر دوره‌ای نامی داشته است.

۱۸- پاره‌ای از نامها هست که معلوم نیست نام محلتی یا کوپی کوچک یا بنایی
بوده است، از آن جمله است:

(۱) انساب سمعانی، ورق ۰۶۱ ص ۱ س ۲۴؛ معجم البلدان، ج ۴ ص ۷۸۶-۹۵۰.

(۲) وی در دو بیت بعد گفته: هم الائی منعوئی قرب دارهم و باعدونی عن اهلی و

خلانی: مختصر البلدان، ص ۲۷۳ س ۹ بعد.

(۳) کتاب حاضر، ص ۰۲، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵.

۱- مشهد امیرالمؤمنین : در النقض آمده :

«...الفقیه بوطالب البیزوفری بمشهد امیرالمؤمنین ...^۱»

محقق محترم آقای دکتر بحدث ارسوی در « مقدمه نقض » آورده :

« ۶ - نیز عماد الدین طبری در بشارة المصطفی گفته (ص ۱۱۶) : اخبرنا الشیخ الفقیه ابوالنجم محمد بن عبدالوهاب بن عیسی الرازی بالرّی فی درب زامهران ه بالمشهد المعروف بالغری ...^۲»

در صفحه ۸۰ همین مقدمه گفته :

« از مورد ششم از موارد نقل مذکور صریحاً بر می آید که مشهد غری نام محلی بوده است در محله زامهران ری ، چنانکه در تعلیقات منضمہ به کتاب النقض گفته ام (رجوع شود به ص ۱۸۶ و ۱۹۱)^۳ .

۱۰ در حاشیه کتاب النقض در باب مشهد امیرالمؤمنین نقل شده :

« مظنون بطن قوی متاخم بعلم آنستکه مراد از این مشهد همان مشهد است که در محله زامهران ری بوده است ...^۴ »

۲- سرداب : از جمله آن اماکن است سرداب ری ، در تاج العروس در

۱۵ حرف باء آمده :

« والسردابية قوم من خلاة الرافضة ، ينتظرون خروج المهدى من السرداب الذى بالرّی ، فيحضرون لذلك فرساً ماجماً في كل يوم جمعة بعد الصلاة قائلين: يا امام بسم الله؛ ثلات مرأت^۵ .

(۱) النقض، ص ۱۹۱ ص ۱.

(۲) مقدمه نقض، ص ۷۹ س ۰.

(۳) در النقض، ص ۱۸۶ س ۸ ذیل، ذکر مشهد غری در درب زامهران بصورتیکه در ص ۷۹ مقدمه نقل شده آمده است.

(۴) النقض، ص ۱۹۱ س ۲ ذیل.

(۵) تاج العروس ، جزء ۱ ص ۲۹۸ ؛ دیوان راوندی ، ص ۱۲۹ .

هرچند این گفته افسانه می‌نماید، لکن نگارنده در تحقیق این معنی از نزدیک دیده، که هنوز پاره‌ای از او ساطالناس و عوام نامه‌هایی بنام حضرت ولی عصر(ع) تهییه می‌کنند، و نیاز خودرا در آن می‌نویسند، و آنرا بدورون قنات حوالی بی‌بی زیبده می‌اندازند و حاجت می‌خواهند.

آفای دکتر محدث ارمومی را در انکار گفته زیبدی صاحب تاج العروس در تعليقات دیوان راوندی بخشی است^۱.

ب - بازارها : ری را بازار هایی وسیع و آباد بوده است، چنانکه مقدسی در احسن التقاسیم گفته:

«الری... فسيح الأسواق»^۲.

۱۰ اصطخری و ابن حوقل نوشته‌اند:

«و من أسواقها المشهورة : روزة و بليسان و دهك نو و نصرآباد و ساريانان و باب الجبل و باب هشام و باب سين»^۳.

این بازارها بجملگی در بخش سوم شهر، یعنی رَبْض قراردادشته، و شهرستان و کهندز را بازاری نبوده است. مقدسی گفته:

۱۰ «والمدينة الخارجية عامرة بلا أسواق والأسواق والمعارات بالریض»^۴.

بازارها را گویا بیشتر مکشوف و بدون سقف می‌ساخته‌اند، و بموجب تصريح منابع، پاره‌ای از این بازارها شجر و برخی دیگر شارعی عریض بوده. در معجم البلدان در وصف بازار ساریانان آمده:

۲۰ «إنه شارع يشق مدينة الری، في وسطه نهر جار، عن جانبيه جميعاً الاشجار ملتفة متصلة، وبينها الأسواق متحففة»^۵.

(۱) دیوان راوندی ص ۱۲۹

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۰ س ۱۳

(۳) المسالک والممالک، ص ۱۲۲ س ۶۷؛ صورة الأرض، ص ۳۲۱ س ۸۰

(۴) احسن التقاسیم: ص ۳۹۱ س ۱۸

(۵) معجم البلدان، ج ۳ ص ۶۷ س ۱۱

در اصطخری و ابن حوقل در وصف بازار روده شرحی بدین تقریب مذکور است:
 « وهو شارع عريض مشتبك انخانات و الابنية و العقارات والمساكن ».
 در شهرهای آن عهد پارهای از بازارهاروباز، و برخی دیگر سقف بوده است.
 چنانکه مقدسی در توصیف بازارهای یهودیه اصفهان گوید:

« بعض اسواقهم مغطاة و بعض سکشوفة ». ۰

این حالت در زمانهای بعد نیز در بازارهای شهرها وجود داشته، و وضع بازارهای طهران در عهد صفویان چنین بوده است، در مجله کاوه غرۀ جمادی الآخره ۱۳۳۹ قمری شماره ۲، قول سر توماس هربرت، که بهال ۱۰۳۹ از طهران دیدن کرده، چنین نقل افتاده:

« بازار دو قسم است: یک قسمت سرباز است و قسمت دیگر سقف دارد... ». ۱۰

تفصیل بازارهای ری بدین قرار بوده است:

۱ - بازار باب الجبل (الف، ب - ۲) : باب الجبل، بشرحی که دربحث از دروازه‌ها مذکور افتاد، ظاهرًا ترجمه عربی باب کوهک یا کوهکین ری بوده، و ازانجا بسوی طبرستان می‌رفته‌اند.

ذکراین دروازه و بازار در اصطخری^۴ و ابن حوقل^۵ آمده است. لسترنج در سرزمین های خلافت شرقی گفته:

« دروازة کوهک در شمال خاوری بطرف طبرستان ». ۱۰

(۱) صورة الأرض، ص ۳۲۱ س ۲۱؛ مسائلک ص ۱۲۲ س ۱۸۰.

(۲) احسن التقاسيم، ص ۳۸۸ س ما قبل آخر.

(۳) مجله کاوه شماره ۲ سال ۱۳۳۹ ص ۱۰ س ۹ ستون راست.

(۴) اصطخری، ص ۱۲۲، ترجمه فارسی آن، ص ۱۷۰. دراین ترجمه پس از کامد کوهکی سطیری ساقط است.

(۵) ابن حوقل، ص ۳۲۱ س ۲۱.

(۶) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ۰۲.

در پنهانه ری ، آنجا که این دروازه قرار داشته ، امروز نیز تپه بزرگی واقع است ، که مردم محل بانکوهه می‌گویند . این محل در شمال شرقی امین‌آباد فعلی است ؛ و چون بموجب قرائت وجود مشابهت میان نام پارهای از بازارها و دروازه‌ها ، و نیز تصریح لسترنیج^۱ ، بازارها در مقابل دروازه‌ها قرار داشته ، محل بازار باب‌الجبل در حدود امین‌آباد فعلی تواند بود .

۲- بازار باب سین (ج - ۵) : باب سین در جنوب ری واقع بوده ، و از آنجا بسوی قم و اصفهان و شیراز می‌رفته‌اند^۲ . بازار باب سین در مقابل این دروازه قرار داشته است . نام این بازار در اصطخری^۳ و این حوقل^۴ مذکور است .

۳- بازار باب هشام (الف - ۳ ، ۴) : باب هشام که ظاهراً همان باب خراسان است ، و بیان آن باید ، در شرق ری قرار داشته است ، و از آنجا بسوی خراسان می‌رفته‌اند^۵ . این بازار در آن محل واقع بوده است . اصطخری^۶ و این حوقل^۷ نام این دروازه و بازار را ذکر کرده‌اند . شرح بیشتر آن در بحث از دروازه هشام باید .

۴- بازار بلیسان (۵ - ۱ ، ۲) : در صحیفه (۲۰۸) کتاب حاضر ، در شرح محلت بلیسان ذکری از بازار بلیسان نیز بیان آمد ، و همانجا اشارت رفت ، که این نام مأخوذه از نام بلاش است (بلیسان = بلاش = بلاشان) . در ترجمه فارسی اصطخری نسخه بدل بازار بلیسان «فلیشان» با شین آمده^۸ که نظر بالا را

(۱) سرزینهای خلافت شرقی ، ص ۲۲۴ س. ۵ .

(۲) اصطخری ، ص ۱۲۲ ؛ این حوقل ص ۳۲۱ . در مسالک ، طبع ۱۹۲۷ ص ۲۰۸ . در ذیل آمده : الى قم و اصفهان و شیراز .

(۳) اصطخری ، ص ۱۲۲ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۱۷۰ .

(۴) این حوقل ، ص ۳۲۱ .

(۵) در مسالک طبع ۱۹۲۷ ، در ذیل صفحه ۲۰۷ است ؛ و باب خراسان بخرج منه الى خراسان .

(۶) ترجمه فارسی اصطخری ، ص ۱۷۰ س. مقابل آخر ذیل ،

مؤیدی تواند بود. بحث بیشتر در این باب در دروازه بلیسان باید. نام بازار و دروازه بلیسان در اصطخری و ابن حوقل مذکور افتاده است^۱.

۵ - چهارسوق یا چهار بازار ری (۵-۲) : در کتاب «نسائم الاسحاق من لطائمه الاخبار»، در بیان احوال وزیر معین الدین چنین مذکور افتاده: «... عهد او خاتمت عهود وزرای سلجوقی آمد، چه، سلطان طغرل را هم در آن سال با سلطان تکش بر در ری ملاقات افتاد، و در مصاف کشته آمد، و سرش ببغداد فرستاده، و جئنه اش در چهار بازار ری بردار کردند...»^۲. بطبق این سخن جئنه طغرل سوم را در چهار بازار ری بدار آویخته بوده اند. در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار این واقعه چنین ثبت افتاده: «... چون بجهة او رسید بفرمود تا از آنجا برداشت، و بری بازار رویه (روده) سه روز آویخته نهاده بود...»^۳.

در مجلل فصیحی در این باب در وقایع سال ۹۰۹ آمده: «در ری روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول در بازار جئنه اورا بردار کردند». از جمع این اقوال توان دانست، که ری را در روده چهار بازاری بهم بوده، که مرکزیتی داشته، و مردم را بدانجا بیش از دیگر نقاط شهر گذر بوده، و جئنه طغرل را جهه عبرت در آن نقطه، در تاریخ پنجشنبه ۹ ربیع الاول سال ۹۰۹ سه روز بردار آویخته نگاه داشته بوده اند. تفصیل بازار روده خواهد آمد.

اما محل چهار بازار، در کتاب النقض مذکور است: «مناقب خوانان در قطب روده ویرشته [کذا، ظ: برسته] نرمیه و سرفیلان و مسجد عتیق همان خوانند، که بدوازه مهران و مصلحگاه...»^۴. گویا قطب روده (کلمه قطب بر اهمیت محل دلالت دارد)، کهمناقب

(۱) اصطخری، ص ۱۲۲؛ ابن حوقل، ص ۰۳۲۱

(۲) نسائم الاسحاق، ص ۹۲

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسمت سوم، ص ۱۵۸ س آخر.

(۴) معجم فصیحی، بخش دوم ص ۰۲۷۱. (۵) النقض، ص ۱۴۴ م ۱۴

خوانان بمناسبت وجود جمعیت بیشتر در آنجا مثبت می خوانده اند، همین چهار بازار بوده است. رسته نرمه یا بازار نرمه (رسته = بازار) بشرحی که مذکور خواهد افتاد ، ظاهراً بمناسبت نام دیه نرمه^۱ (نارمک فعلی) ، له از دولاب ، از راه دروازه دولاب ری (خیابان این بابویه فعلی) بدان شهر می پیوسته ، بدین نام موسوم بوده است . اگر آین حدس صحیح تلقی گردد رسته نرمه آنجا بوده ، که امروز آنرا خیابان این بابویه گویند . این رسته بازار روده را بنزدیکی در ورودی محوطه فعلی بقعه این بابویه از سوی جنوب قطع می شرده است ، چنانکه هنوز نهر سر پوشیده چشمته علی که در روده جاری بوده در همین محل از زیر خیابان این بابویه می گذرد . این محل تقاطع ، همان چهار بازار ری یا قطب روده بوده ، له در محل سرای ایالت قرارداشته است . بازار دیگری که با بازار روده چهار بازاری بوجود آورد ، نه ذکری از آن در منابع بنظر می رسد ، و نه در نقشه جایی مناسب جهه آن فرض می توان کرد^۲ .

اگر محلی را که به کمک قرائی و شواهد جهه چهار بازار معین گردیده درست



عکس هوایی محل فعلی چهار بازار (مریع سفید) . برج طغرل در مشرق دیده می شود

(۱) نرق بالفتح ثم السكون وفتح الميم وقف و اهلها يسمونها نرمه من قرى الري :

سعجم البلدان ، ج ۴ ص ۷۷۵ س ۷ ؛ سمعانی نیز در الانساب آنرا ذکر کرده است .

(۲) رک : طبری و مجمع البيان ، تأليف نگارنده ، ج ۲ ص ۳۱۶-۳۱۴

بدانیم ، این موضوع خود دلیل دیگری بر اهمیت و اعتبار سرای ایالت مذکور در ص ۱۹۹ - ۲۰۶ تواند بود .

۶- بازاردهک نو (ظ ۲-۵) : در باب این بازار، و انطباق احتمالی آن با ناها ک یاناهق ، در بحث از محلات های ری ص ۲۱۱ کتاب حاضر سخن رفته ، و اعادت را نیازی نیست . ظاهراً نام دهک نو از نام دیهی بصورت « دَهَك » در حدود ری ۰ مقتبس بوده است .

در معجم البلدان مذکور است :

« دَهَك بفتح اوله و ثانية قريه بالرّي ينسب اليها قوم من الرواة ۱ ».

مؤید این نظر است نسخه بدل دهک نو در اصطخری طبع ۹۲۷ ، صحیفه ۲۰۷ که بصورت « دهک » آمده، همچنانکه ظاهراً رسته نرمہ بمناسبت قریه نرمہ و شارع سُرّ بمناسبت دیه سُرّ نامگذاری شده ، و این اماکن در شهر در جهتی که آن قراء واقع بوده اند قراردادشته است .

۷- بازار روده (د ۲) : در مسالک اصطخری در مقام شرح بازارها ، در باب اهمیت این بازار ذکر شده :

« ... واعمرها الروذة ، فان بها معظم التجارات والخانات وهو شارع عريض ۱۵ مشتبك الخانات والابنية ... ۲ ».

در ترجمه فارسی م.الک آمده :

« روده از همه آبادان تر است و ناروانسرها و بازارها و بازرگانیهای بسیار آنجا باشد ۳ . ».

در صورة الأرض ابن حوقل درج افتاده :

« ... وأعظمها الروذة وبها معظم التجارات والخانات وهو شارع عريض

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۳۴ س ۰۶

(۲) مسالک اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۰۱۷

(۳) ترجمه فارسی مسالک ، ص ۱۷۰ س ۱۰ .

مشتبک الابنية و العقارات والمساكن^۱ ».

ابن کربلويه رازی گفته :

وَكُمْ بِرُوذَةَ مِنْ مُسْتَشْرِفِ حَسَنٍ

الى المُخْتَيْقِ بِهَا مِنْ بَابِ بَاطَانٍ^۲

ابن بیت نشان می دهد که روده تا بدانجا که از سوی جنوب بشارع باطان می پیوسته سخت معمور و آباد بوده است.

یاقوت را نیز در معجم البلدان و المشترک به محلت روده که بازار روده در آنجا واقع بوده ، اشارتی است که ذکر آن در ص ۹۷ ۱ کتاب حاضر گذشت.

نهر چشمہ علی فعلى یا سورین باستانی از میان این بازار می گذسته^۳ ، و همچنانکه در ص ۹ ۱۳۲ اشارت رفته ، در کنار این نهر و تپه های مجاور آن نخستین بنای شهر ری بی افکنده شده بوده است ؛ از این رو توان گفت که بازار روده کهنه ترین و قدیمی ترین بازار های ری بوده است.

این بازار طولانی در ری برین قرار داشته ، و قسمت علیای آنرا سر روده یا رأس الروده ، و سیانه آنرا قطب روده یا وسط روده ، و پایین آنرا اسفل روده می گفته اند

بدلائل زیر :

۱- سمعانی در الانساب آورد :

« الروذى ... هذه النسبة الى محللة بالرى يقال لها « روذة » و « سر روذة^۴ »

با توجه بهمه قرائئن توان دانست که این محلت بر قسمت علیای روده ، در آن حدود که بقیه ابن بابویه قرار دارد اطلاق می گردیده است.

در سالک اصطخری ، طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۸ در نسخه بدلى

در ذیل صفحه آمده :

(۱) صورة الأرض ، ص ۳۲۱ س ۲۰ .

(۲) مختصر البلدان ، ص ۲۷۳ س ۳ .

(۳) بیان نهر چشمہ علی یا سورین در صحائف ۱۴۳-۱۳ گذشت.

(۴) الانساب سمعانی ، ورق ۲۶۲ ص ۲ س ۵ ؛ التفسی ص ۵۹۹ س ۹ ذیل اول.

و بابالمدینة و رأسالروذة ». ۱

۲- در کتاب النقض مذکور است :

«مناقب خوانان در قطب روده... همان خوانند که بدروازه شهران...»^۲

اصطخری و ابن حوقل در باب دوه دماوند گفته‌اند :

«رأيتهُ أنا من وسط روذة بالرَّى (ابن حوقل) لمله «انا» را ندارد) ». ۳

ظاهراً این بازار بزرگ، چنانکه قبله گذشت، از چهار بازار ری بسمت جنوب

شرقی، تا مسافتی پس از حدود برج طغرل نام قطب روده داشته است.

۴- در احسن التقاسیم در بحث از امام‌کن مذکور است :

«ودار الكتب باسفل الرُّوذَةِ فی خان». ۵

از دلائلی که مکان بازار روده را معین می‌سازد علاوه بر آنچه در بیان رود

سورین و بحل آن مذکورافتاده، یکی نیز این حقیقت است، که اصطخری و ابن حوقل

ادعا کرده‌اند که قله دماوند را از وسط روده دیده‌اند، و قول آن دو در سطور بالا

گذشت. ۶

در پنهان این شهر بسبب قرارداشتن کوه بزرگ ری و تپه‌های بلند اطراف آن

کوه در شمال، رؤیت قله دماوند از همه‌جا امکان پذیر نیست، تنها از گوشش شمال

غرب که قطب روده در آن حدود واقع بوده می‌توان آنرا مشاهده کرد.

جأكسن شرق شناس معروف نیز همانند اصطخری و ابن حوقل قله دماوند را

از بالای برج طغرل که همان حدود وسط روده است دیده و چنین گفته :

«بالا رفتن به قله بنا ارزش دارد چون منظره ری از بالای آن یکی از بهترین

مناظر دیدنی است. در شمال قله مرتفع دماوند دیده می‌شود ». ۷

عبارت کتاب وی در این باب چنین است.

(۱) النقض، ص ۴۱ س ۱۴.

(۲) اصطخری، ص ۱۲۳ س ۱۳؛ ابن حوقل، من ۳۲۲ س ۱۵۰.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س آخر.

An ascent to the summit of the edifice is worth making , as the view of Rei from its top is one of the best that can be obtained. Far to the north is seen the lofty crest of Damavand ۱ »

- ۸- بازار ساربانان (۵-۱ ، ۲) : ذکر بازار ساربانان بقل از اصطخری و
 ۹- این حوقل در ص ۴۲۱ کتاب حاضر گذشت ، و نیز در بیان رود جیلانی در صفحه ۴۳ اشارت رفت که آن رود از ساربانان می گذشت ، و همانجا شواهدی که محل آن رود ، و به تبع جای بازار ساربانان را معین می درد ، مذکور افتاد .
 اینک قرائت دیگر در این باب :

در شرح رود جیلانی گفته آمد ، که آن رود ظاهراً در محل مسیل حسین آباد فعلی (له از محل شارستان ری قدیم می گذرد) جریان داشته است .

- یکی از دلائلی که این نظر را تأیید می کند آنکه ظاهراً از قدیم باز علاوه بر آب چشمه ها^۱ و قنوات ، در موارد بارندگی های زیاد آب صحرای جنوبی طهران ، چنانکه هم ادنون نیز دیده می شود ، اگر بحدود ری برسد از این مسیل قدیمی از جنوب نارخانه گلیسیرین گذسته ، به مت جنوب شرقی بسوی کویر می رود ، سیلهای عظیم گاه در این امتداد خرابی های بزرگی را سبب می آمده ، و ذکر یکی از این خرابیها در بحث از مسجد جامع مهدی (در حدود تقی آباد فعلی) ، که بهنگام بنای آن بیانیه خانه ائمہ بروخوردند که سیل آنها را خراب کرده بود در فصل نهم می یابید .
 این امر موجب آمده که این آب گذر را از قدیم بستری گسترد و بالتبه گود باشد .

- ۲۰- این نکته نیز مسلم است که نخستین شارع هر شهر و آبادی در امتداد مسیر طبیعی آبها بوجود می آید ، و بی گمان در قدیم طرفین هموار این مسیل نیز شارعی بزرگ

(۱) سفرنامه جاکسن ، ص ۴۳۷ س ۱۱

(۲) در باب چشمه های ری یعقوبی در البلدان ص ۲۷۶ گفته : شرب اهلها من عيون کثیرة و اودية عظام .

بوده ، لَه آب مسیل بصورت نهری بزرگ در وسط آن جریان داشته است .
چنین حالتی را صاحبان مسالک و ممالک در مقام ذَر بازار ساریان در وصف
آن متعرض شده‌اند .

ابن فقيه در مختصر كتاب البلدان گفته :

« كَانَ هَارُونَ الرَّشِيدَ يَقُولُ . . . وَلَمْ أَرْ فِي هَذِهِ الْمَوَاعِظِ مَوْضِعًا أَحْسَنَ مِنْهُ .
السریان (= ساریان) ، شارعًا في مدینة الرَّى (= شارستان) في وسطه نهر و
عن جنبیه اشجار ملتقة متصلة وفيما بينها سوق ” . . . ” ۱۰

از این گفته توان دانست لَه ساریان بصورت خیابانی بزرگ در شارستان
(مدینة) ری واقع بوده است و چون مدینة ، بنا بقول مقدسی که گوید : « والأسواق
والعمارات بالربضن » ، بازاری نداشت ، توان گفت تنها بخش علیای ساریان تاحددو
جامع و دارالاماوه بازار بوده است .

یاقوت نیز آورده است :

« كَانَ الرَّشِيدَ يَقُولُ . . . وَلَمْ أَرْ فِي هَذِهِ الْمَنَازِلِ الْثَّلَاثَ الَّتِي نَزَلَتْهَا مَوْضِعًا أَحْسَنَ
مِنْ السَّرِيَانَ لَأَنَّهُ شَارِعٌ يَشْقَى مَدِينَةَ الرَّى فِي وَسْطِهِ نَهْرٌ جَارٍ عَنْ جَانِبِيهِ جَمِيعًا
الأشجار ملتقة متصلة وفيما بينها الأسواق محتفة ” ۱۱ .

۱۰

وصف « يشق مدینة الرَّى » اشارتی به گستردگی و عمق بستر مسیل ، که در
وسط شارع سریان قرار می‌گرفته ، دارد ، چون « شق » بمعنى صدع و خرق است .
در هر شهری لَه شاخة رودى یا نهر بزرگی از خارج بدان سو جریان می‌یابد
مسیر آن در داخل شهر از وسط خیابان است ، همانند خیابان نادری و صفوي در
مشهد مقدس .

۱۱

قول احتمال انطباق نهر موسی در ری با نهر چیلانی در ص ۴۱ ثبت افتاده ،

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۷ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۶۷ س ۹ .

که یعقوبی آنرا وادی عظیمی دانسته که از بلاد دیلم (= کوهستان شمالی طهران) بدانسو جاری بوده است.

دیگر از دلائلی که محل بازار ساربانان را در مکان مفروض تأیید می کند قول این دربیه رازی است، وی در قصيدة خود گفته :

وَهَاتِ الْسَّرَّابَنِ الْيَوْمَ مُرْتَبَعًا

منْ بَابِ حَرْبٍ إِلَى سَاحَاتِ عَفَانِ^۱

بر طبق نسخه بدل سربان در ذیل صفحه، توان دانست که مراد همان ساربانان است.

به موجب این بیت « باب حرب » و « ساحات عفان » در دو سوی ساربانان،
واقع بوده‌اند.^۲

در صحیفه^۳ از قول طبری نقل افتاده محل جنگ در فتح ری دامنه کوهی (ظ : در غرب کوه نقاره‌خانه، در دامنه کوه بزرگ ری) بود. در این نقطه قبل از آن تاریخ ذکر جنگ دیگری بنظر نرسید، و بر طبق این حکم کلی که، « اطلاق مطلق برفرد اکمل است »، سلمانان نام دروازه شرقی ری بین (در جنوب شرقی دارخانه گلیسیرین جنب باروی کهنه) را باب‌الحرب نهاده بوده‌اند، چون ظاهراً بزرگترین جنگی که در آن نقطه رخ داد همان نبرد فتح ری بود.

پیش از واقعه فتح ری، و خرابی ری باستان، و احداث شهر جدید آنجا را دروازه خراسان می گفتند، چنان‌که در ترجمه تاریخ طبری در ذکر این واقعه، در سدد رساندن زینبی سپاه عرب چنین ذکر شده :

«... مدد سپاه بیاورد از پس کوه طبرک بیهلوی [در] خراسان شهر اندر آورد...»^۴

این سخن علاوه بر ذکر نام دروازه، میدان نبرد را نیز نشان می‌دهد که در

(۱) سختصرالبلدان، ص ۲۷۲ س ماقبل آخر.

(۲) ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۵۰.

فاصله بیان کوه طبرک (نقاره خانه فعلی) و شهر بوده است. ظاهراً پس از آنکه برای ری عهد اسلامی دروازه خراسان جدید بوجود آورده، دروازه سابق را باب الحرب گفتند.

این بیت حدود بازار ساربانان را مشخص می‌سازد، و آن با تقریبی همان محل مفروض است.^۵

دیگر از قرائی اینکه در ترجمة فارسی اصطخری در ذکر آبهای ری آمده: «کاریزی هست کی آن را کاریز شاهی خوانند، بر ساربانان گذرد، و کاریز دیگر را گیلانی خوانند و گیلانی بر کوی ساربان گذرد...»^۶

در مسالک اصطخری طبع ۱۸۷ و ۱۹۲۷ (ص ۲۰۸) در نسخه بدل آبهای

۱۰ ری در ذیل مذکور است:

«وقناة نصرآباد و قناۃ شهی تجری وسطها (=المدینة=شارستان)».

محل نصرآباد را سمعانی و یاقوت چنین گفته‌اند:

« محلّة بالرّى في أعلى البلد»^۷.

بموجب قول نخستین کاریز شاهی و گیلانی هردو از ساربانان می‌گذشتند، بموجب قول دوم قناه نصرآباد و قناه شهی هردو بواسطه شهر می‌رفته‌اند، ازین رو بناجار و ۱۵ بحکم منطقه هرسه کاریز از ساربانان به شارستان جاری بوده‌اند، و چون محل نصرآباد را سمعانی و یاقوت در ری بین معین کرده‌اند، مسیر این آب محل ساربانان را بتحقیق بصورت مفروض، بدست می‌دهد.

چون امتداد مسیل حسین آباد از شرق ری زیرین می‌گذرد، توان گفت شارع ساربانان بسوی دروازه هشام در شرق ری، و یا بنزدیکی‌های آن ممتد بوده است.^۸ ۲۰ عکس هوایی این محل و مسیر نهر چیلانی در صحیفه ۱۴۵ درج است. این بازار از جنوب دزرشکان آغاز می‌شده است.

(۱) ترجمة فارسی مسالک، ص ۱۷۰ س ۱۳۰.

(۲) الانساب، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۴؛ معجم البلدان، ج ۴ ص ۷۸۶ س ۹۰.

۹- بازار نرمه یا رسته نرمه (د، ۵-۱) : در باب این بازار در شرح چهار بازار ری ذکری رفته ، و اعادت را نیازی نیست ، اینکه در کتاب النقض بجای « رسته نرمه » « رشتة نرمه » ثبت افتاده ، ظاهراً گویا خطای کتاب است ، و کلمه رشته صحیح رسته است.

۱۰- نرمه آن دیه بوده که در عصر ما بدان نارمک اطلاق کنند ، و نارمک راعرب زبانان نرمق گفته اند. یاقوت نقل کرده :

« نرق بالفتح ثم السكون وفتح الميم وقف و أهلها يسمونها نرمه من قرى الرّى ، ينسب إليها احمدبن ابراهيم الترمي الرازي ... »
در انساب سمعانی مذکور است :

۱۱- « النَّرْمَقُ ... هذِهِ النَّسْبَةُ إِلَى نَرْمَقٍ وَهِيَ قَرْيَةٌ مِنْ قَرَى الرَّى يُقالُ لَهَا نَرْمَقٌ مِنْهَا احمدبن ابراهيم الترمي الرازي ».

۱۲- این قریه در شمال غربی ری واقع است ، و مردم قصران داخل ولواسان از راه آن دیه به دولاب ، و از آنجا از دروازة دولاب ری وارد این شهر می شده اند ، و تا این اواخر راه طهران بلواسان نیز از آنجا می گذشته است. این بازار ظاهرآساربانان را به روده می پیوسته ، و چهار بازار روده را به وجود می آورده و پیش می رفته است. ذکر این نکته در اینجا از فایدتی خالی نتواند بود ، که گرچه ری باستانی خراب شده و بناهای آن ازین رفته است ، لکن مکان شوارع عده آن که مردم را همه روز در آنجاها شد آمدی بوده تغییری نیافته است ، از آن جمله است همین رسته نرمه ، که پس از خرابی ری نیز پیوسته از طهران و آبادیهای اطراف آن از راه دولاب و دولت آباد از همین محل بزیارت ابن بابویه و حضرت عبدالعظیم می رفته اند.

۱۳- بازار نصرآباد (د - ۱) : ظاهراً قناة نصرآباد ، و محل نصرآباد ، و بازار

(۱) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۷۷۵ س ۷.

(۲) انساب سمعانی ، ورق ۵۵۸ ص ۱ س ۰۲۹

نصرآباد هر سه وجه تسمیتی واحد داشته‌اند، که شرح آن در ص ۱۴۹ ۱۲۶ سند کور آمده است.

این بازار بمحض قرائت در شمال غربی ری در محلت نصرآباد واقع بوده و گویا ظاهراً از حدود پل کار خانه سیمان فعلی بسمت محلت نصرآباد آغاز می‌شده است.

بی‌گمان شهر بزرگ ری را بازارهای دیگری نیز بوده، که نام آنها در کتب مسالک نیامده است^۱ و اگر گفته لستrijج را در سر زمینهای خلافت شرقی درست پسنداریم که محل بازارهای شهر را در پیش روی دروازه‌ها می‌داند^۲، در آن صورت نام بازار باطن (۵-۲)، بازار دروازه جاروب بندان (ظ: د-۴)، بازار دروازه آهنهin (ظ: الف، ب-۴، ۵)، بازار دروازه مهران (۵-۱)، بازار در مصلحکان (۵-۲)، بازار در عابس (ظ: د-۳) را نیز بايد بنام بازارهای سابق افزود.

ج - کوچه‌ها و شوارع : ارباب مسالک را در گذشته معمول و معهود نبوده است که در آثار خویش نام شوارع و کوچه‌های شهرهارا نیز ذکر کنند، مگر آنکه بازاری، یا بنای مهمی در آنجا باشد، و ذکر شوارع و سکنی‌که غیر بازار در هیچ‌یک از منابع ظاهرآ عنوانی خاص ندارد. با این همه گاه در مطابق کتب مناسبت ذکر ۱۵ شخصی یا بیان حادثه‌ای، نام شارعی یا کوچه‌ای نیز مذکور افتاده است. در این مهم در باب ری آنچه بنظر رسیده بایدین شرح است :

کوچه‌ها :

(۱) از این معنی، که اصطخری، ص ۱۲۲ و ابن حوقل، ص ۳۲۱ در مقام بر شمردن نام بازارها گفته‌اند: « ومن اسواقها المشهورة »، توان دانست که ری را بازارهای غیر مشهور نیز بوده که در منابع ذکر نگردیده‌اند.

(۲) اشکال گفته وی این است، که محل این بازارها را در پیرون دروازه‌ها گمان کرده، چنانکه در ترجمة فارسی کتاب وی، ص ۲۳۲ س ۵ آمده: « بازارهای شهر در جلو و پیرون این دروازه‌ها جای داشت ».

۱- کوچهٔ حنظله (ظ : الف - ۳ ، ۴) : یاقوت در معجم البلدان ، در شرح

رنبویه از دیه‌های نزدیک ری ، که علی بن حمزةٰ کسایی را بدانجا مرگ در رسیده بوده گفته است :

« قیل ان الكسائی دفن بسکّة حنظلة بالرّی فی سنة ۱۸۲ و قیل سنة ۱۸۹ ۱ ۱ ». ۱

بدین نام ، دربی و مسجدی نیز در ری بوده ، که در معجم البلدان چنین ذکر رفته است :

« قال ابوالفضل ابن طاهر : درب حنظلة بالرّی ينسب اليه ابو حاتم

محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلي وابنه عبد الرحمن بن ابی حاتم و داره و مسجده فی هذا الدرب رأيته و دخلته ۲ ». ۲

۱۰ این کوچه ظاهراً در شرق ری واقع بوده ، و شرح آن در بیان گورستان کسائی بیاید .

۲- کوچهٔ دینار : یاقوت گفته :

« سکّة دینار بالری سنه الحسین بن علی الدیناری الرازی ذکره ابن ابی حاتم ۳ ».

بقرینه این نام محتملاً ضرایحانه ری آنجا واقع بوده است .

در باب این کوچه درجای دیگر مطلبی بنظر نرسید . ۱۵

۳ کوچهٔ ساسان (د - ۱) : نام این کوچه در قصیده ابن کربویه رازی

بدنبال ذکر عرصه نصرآباد چنین آمده است :

و کم بسیکَة ساسانِ اذا ذکروا من ابن فاجرةِ نصٍ و قرنان٤

ابن کربویه در ضمن این قصیده بمردم ری درود فرستاده ، و نسبت بدانان دعای

۲ خیر کرده است ، مگر آن جمع را که با زماندگان با غیان زمین و منکران دین حق

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۲۴ س آخر .

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۳۴۸ س ۱۶۰ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۷۱۳ س ما قبل آخر .

(۴) مختصر البلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۰۰ .

دانسته و گفته : چه بس زنایزاد گان و بد کاران و بی حمیتانی که در پنهان نصرآباد و بکوچه ساسان فرود آمده‌اند ، واینانند که مرا از اهل و دیار دور کرده‌اند^۱ .

از این گفته بخوبی پیداست که وی والیان و مرزبانان ستم‌کار ری را اراده کرده ، که در آن حدود مقیم بوده ، و اورا بترک وطن خوبش مجبور کرده‌بوده‌اند.

^۰ نصرآباد چنانکه در سابق مذکور افتاد ، در شمال ری درحدود دزرشکان قرار داشته ، و بی گمان کوچه ساسان نیز آنجا واقع بوده است.

۴ - سکّة الموالى (ظ : ج ، ۵ - ۲) : سکّة الموالى که گویا در اینجا بمعنی کوچه دوستان است ، نام کوچه‌ای بوده که حضرت عبدالعظیم بهنگام ورود از طبرستان^۲ به ری بدانجا نزول فرمود.

^{۱۰} صاحب عباد در رساله‌ای که در احوال آن حضرت فراهم آورده گفته است :

«... ثم ورد الرّى ، وسكن بساريَان ، فى دارِ رجلٍ من الشيعة ، فـى سکّة الموالى ...»^۳

صاحب جنة‌التعیم در این کتاب ، که در احوال حضرت عبدالعظیم فراهم آمده است آورده :

^{۱۵} «... گویا سکّة الموالى نامیدند آن کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست‌داران اهل بیت بودند در آن منزل و مأوى داشتند ، و در کوچه‌های دیگر حضرات حنفیه و شافعیه خانه‌های عالیه بنا نموده بودند...»^۴

سکّة الموالى در ری بموجب گفته‌های بالا در ساریانان در مکانی افتاده بوده ، که محل تلاقی محلتهای سه فرقه حنفی و شافعی و شیعه بوده است . چنین مکانی چنانکه از همه شواهد و قرائی استنباط می‌شود ، و در بحث از مذهب ری بدانها .^۵

(۱) رک : کتاب حاضر ، ص ۱۸۷ .

(۲) متنقلة الطالبیه ، ص ۷۵ م ۰۲ .

(۳) مستدرک الوسائل ، ج ۳ ، الفائدۃ الخامسة ، ص ۶۱۴ رسالت صاحب .

(۴) جنة‌التعیم ، ص ۳۹۸ بعده .

اشارت خواهد رفت ، گویا ظاهراً در حدود مغرب مسجد جامع مهدی و شرق بازار ساربانان ، مقابله گنید فخرالدوله واقع بوده است^۱.

۵- کوچه صوفی (ظ: د - ۲) : در کتاب النقض ، در ذکر حسن صباح در باب

خانه وی مذکور است :

«... خانه در روده داشت در شهر ری بکوچه صوفی ...»^۲

در احوال حسن صباح نوشته‌اند که در آغاز پیر و مذهب امامیه اثنا عشریه بود.

در جهانگشا از قول خود حسن صباح چنین نقل افتداده :

«من مذهب آباء خویش ، مذهب شیعه اثنا عشري داشتم ...»^۳

در تاریخ گزیده آمد :

«در اول شیعی اثنا عشری بود ، و حاجب سلطان ارسلان سلجوقی»^۴.

محتملاً کوچه صوفی محل خانه حسن صباح ، به حکم انتساب وی در بادی امر بسلجوقيان (با توجه باینکه در قطب روده بشرحی که در مذهب ری بیاید شیعه نمی‌زیسته ، و رأس‌الروده از محلتهای شیعیان را نیز از جایگاه سلجوقیان فاصله‌ای بود) در اسفل روده نزدیک بدربار آل سلجوق ، که ظاهراً اقامتگاه شیعیان و محل تابخانه صاحب عباد بوده ، قرار داشته است. والله اعلم.

ظاهراً حسن صباح را خانه دیگری نیز در ملتقای محلات زامهران و مصلحتگاه (نژدیکیهای امامزاده عبدالله) بوده است ، و این معنی در نسخه بدلى در کتاب النقض چنین ذکر شده : « و در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه ، بکوی جنوبی دیرینه قبه بدر زامهران » ذکراین محل در شرح مصلحگاه نیز باید.

(۱) رک : محله شافعیان ، کتاب حاضر ، ص ۲۰۶.

(۲) النقض ، ص ۹۱ س ۰۹.

(۳) جهانگشا ، ج ۳ بتصحیح مرحوم قزوینی ، ص ۱۸۸ س ۵ ب بعد.

(۴) تاریخ گزیده ، ص ۱۷ س ۷ ب بعد.

(۵) النقض ، ص ۹۱ س ۴ ذیل.

شوارع :

شوارع بزرگ و عمدۀ ری همان بازارهای آنجا بوده، که نقاط آباد شهر را بهم می‌پیوسته، و اکثر مقابل دروازه‌های شهر واقع و صورت خیابانی آبادیرا دارا بوده است.

در منابع نام آنها بنام همان بازارها و دروازه‌ها ثبت است؛ لکن از آن میان ۰
نام شارعی بزرگ بچشم می‌خورد که دروازه یا بازاری بدان نام، تا آنجا که عرصه
تبع بر نگارنده فراخ بوده، دیده نشده است، و آن شارع سرّ است. این شارع در قرن
دوم و سوم هجری شهرت و عظمتی داشته است، ابن کربویه گفته:

و شارعُ السُّرِّ ۱ یُمْنَاهٖ وَيُسْرَتُهُ^۲

۱۰ محففان بانهار و اغصان^۳

از این بیت معلوم می‌شود که این شارع را در دو سوی راست و چپ‌جوبهای
آب روان و درختان بوده است. در باب محل این شارع قرینه‌های زیر باست است:
۱- نام سرّ همه جا با نام سرّبان (= ساریانان) همراه است.

در مختصر کتاب البلدان:

۱۵ ص ۲۲۷ س ۰ : قالت الحكما احسن الارض سخليقة الرى ولها السرّ
و السرّبان.

ص ۲۳۶ س ۱۵ در توصیف اماکن با نزهت و طراوت: سرّ و سرّبان
الرى .

ص ۲۷۰ س ۰ در وصف ری: لها السرّ و السرّبان.

در قصيدة ابن کربویه در ص ۲۷۳ این کتاب نیز بیت مربوط به شارع السرّ
۲۰ بلا فاصله پس از بیت مربوط به ساریانان آمده.

(۱) لفظ شارع به معنی خیابان وسیع است، تعلیمی در فقه اللغة آورده: الشارع الطريق
الاعظم، فقه اللغة، ص ۴۳۰ س ۰۲

(۲) مختصر البلدان، ص ۲۷۳ س ۱۰

در المسالک و الممالک ابن خرداذبه ص ۱۷۱ س ۷ :
قالت الحكماء : احسن الارض . . . الخ .

در احسن التقاسیم ص ۲۵۹ س ۲ :
احسن الارض مخلوقة الری و فیها السرّ و السربان .

در معجم البلدان ج ۳ ص ۶۷ س ۸ :

قال بعض اهل الادب احسن الارض مخلوقة الری ولها السربان و السرّ .

بدنبال هم آمدن نام سرّ و سربان بی موجی نتواند بود . عموماً در عرف چون دو خیابان در کنار و بموازات هم قرار گیرند اکثر نامشان بدنبال هم مذکور می‌افتد، همانند خیابانهای لاله‌زار و فردوسی ، شاهزاد و تخت جمشید در طهران ، و امثال آنها در شهرهای دیگر ؛ پس بحتملاً سرّ و سربان در کنار و بموازات هم قرار داشته‌اند .

-۲- سرّ نام قریه و یا ناحیه و رستاقی نیز در ری بوده است ، معنای در الانساب آرد :

« السرّی . . . عند النسبة الى سرّ وهي من قرى الری . . . ^۱ »

سپس نام چند تن از دانشمندانی را که از آنجا برخواسته‌اند بر می‌شمارد .
یاقوت در المشترک گوید :

« . . . السرّ من قرى الری ينسب اليها زياد بن على الرازي . . . ^۲ »

همو در معجم البلدان ذکر کند :

« قرية من قرى الری ينسب اليها السرّی؛ و قيل السرّ ناحية من نواحي الری
فیها عدّة قرى ينسب اليها جماعة ^۳ ». ۲۰

(۱) الانساب ، ورق ۲۹۸ ص ۱ س ۰ .

(۲) المشترک ، ص ۲۴۵ س ۰ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۷۶ س ۱۶ .

در احسن التقاسیم در ذیل ص ۳۹۲، در ذکر رستاقی ری در باب محل سُرَّ

چنین ثبت است :

« و سُرَّ قریبة من المفارزة عامرة ... »^۱

از مقام چنین مستبسط است که سُرَّ در اینجا نامناحیه و رستاق است نه قریبه .
چون جلگه ری از سوی مشرق و جنوب شرقی به مغاره یا کویر می رسد توان گفت .
سُرَ در این سو افتاده بوده است . ظاهراً این مکان را از شهر ری فاصله‌ای اندک
بوده است ؟ دلیل این دعوی آنکه قلعه فرخان از قلاع استوار ری در صدر اسلام ،
در این محل قرارداشته ؟ و در واقعه فتح این شهر پس از آنکه سپاهیان مدافع که
در دامن کوه ، در جنب شهر با لشکریان عرب نبرد می کردند شکست یافتد ،
امیر عرب در آن قلعت بینزل کرد ؛ اینک اسناد دعوی فوق :

ابن فقیه در باب محل قلعه فرخان گفته :

« قلعة الفرخان هوالدَرَ الذي بالسُرَّ حبس الجرائم ».^۲

گمان نرود که مزاد از سُرَ در این مورد شارع داخل شهر تواند ، بود زیرا
یاقوت از آین قلعت بصورتی یاد کرده که می رساند که در نواحی ری قرار داشته نه
در داخل شهر بدینگونه :

« والجوسق ايضاً قلعة الفرخان بناحية الرَّي ».^۳

موضوع اقامت سردار عرب در قلعه فرخان در فتوح البلدان بلاذری بدین شرح

ثبت افتاده :

« ... فلماً انصرف عروة، بعث حذيفةٌ على جيشه سلمة بن عمرو بن ضرار
الضبيّ، ويقال البراء بن عازب، وقد كانت وقعة عروة كسرت الديلم وأهل الرَّي؛

(۱) احسن التقاسیم ، پ ۳۹۲ س ۷ ذیل .

(۲) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۶۹ س ۱۵ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۰۳ س ۰۲ .

فاناخ علی حصن الفرخان ابن الزینبی^۱ .

در شهر ری نام پاره‌ای از اماکن ازنام ناحیه یا دیهی که در آن سو قرار داشته اقتباس شده، همانند دروازه دولاب و رسته نرمه و دروازه مهران وغیره، ازنام دولاب و نرمه (= نارمک) و مهران (در شمیران فعلی). شرح رسته نرمه گذشت و دو محل دیگر در بیان دروازه‌ها خواهد آمد.

بدین قرار بی گمان نام شارع سُرّ از نام قریه یا رستاق سرّ اقتباس شده است، و باید شارع سرّ در امتداد راه آبادی سرّ، از مشرق به غرب یا از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد باشد، تا با گفته مقامی در احسن التقاسیم در باب مکان سُرّ سازگار افتد.

۱۰ ۳- با آنکه همه شوارع عمدۀ ، بازار نیز بوده، سرّ رابنام بازارذکر نکرده‌اند، و در کتب مسالک مورد استفاده، آنجا که سخن از بازارهای ری بیان است، چنین نامی بهیچ روی بچشم نمی‌خورد ، این حقیقت دلیل آنست که شارع سُرّ در بیض شهر ، یعنی محل بازارها و مراکز داد و ستد، و بالطبع در محل ری پیش از اسلام یاری علیا که جزء بیض دوره‌های بعد بوده قرار نداشته است. شارع سرّ در شارستان ۱۵ نیز واقع نبوده ، چون این کربویه در ذکر شوارع ری برای شارستان تنها یک شارع ذکر می‌کند بدین قرار :

«أَنَّى لِهَا كَجْنَانٍ فِي شَوَارِعِهَا

یطفحن فی كُلّ بُستانٍ و میدانٍ

او كالمدينة شطّاها و «شارعها»

«من المُصَلَّى إلی صحراء أَزْدَانٍ^۲

این یک شارع نیز همان ساربانان بوده ، که ذکر آن در بحث از بازار ساربانان

(۱) فتوح البلدان ، ص ۰۳۱۷

(۲) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۲ س ۱۷

از قول هارون الرشید گذشت^۱ . بدینقرار بی تردید شارع سر در کهنه دز شهر واقع بوده . همان گونه که در منابع ثبت است ، دو شارع بزرگ « سر » و « سربان » یا « ساربانان » هر دو آبی فراوان داشته است . ذکر آب شارع سر در صحیفه ۲۳۱ گذشت ، و در باب ساربانان نیز ابن کربویه رازی گفته :

آنها را اربع محفوفة زهر

یحار فیهن عینا کُل انسان

دروس ۴۳۱ کتاب حاضر نیز ذکر گردید که نهر جیلانی بر ساربانان میگذشته است .

در ری سفلی یا ری زیرین حدود مسیل حسین آباد فعلی و اراضی شمالی آنرا امکان داشتن چنین آبی بیشترست .

در صحیفه ۲۲۲ اشارت رفت که محل شارع ساربانان همان امتداد مسیل^۲ .
حسین آباد فعلی بوده ، برای شارع سر نیز مکانی که با همه قرائین مذکور (نژدیک بودن بساربانان ، قرار داشتن در مسیر آبادی سر) ، واقع نبودن در ریض شهر و شهرستان ، داشتن آبی فراوان (سازگار افتاد ، چنانکه اشارت رفت بی گمان جز در کهندز یا فصیل) ، یعنی در حدود خیابان تقی آباد و این آباد کنونی محلی نمی توان یافت ، و اگر این استباط (که مستند بهمه مطالب پیشین است) موجه تقی^۳ .
گردد ، معلوم خواهد شد که مسجد جامع مهدی و دارالامارة وی ، چنانکه در نقشه ری مشهود است ، از سوی جنوب بشارع سربان و از جانب شمال بشارع سر محدود بوده ، و سبب آبادی این دو شارع و تعاریفی که بزرگان از این دویکان کرده‌اند ، و در ص ۲۳۲ ، ۲۳۳ کتاب حاضر درج افتاده روشن می‌شود ، و نیز امتداد این شارع بصورت مذکور به آن حدود می‌رسیده ، که بقایای زندان کهنه قدیمی واقع در آبادی بهمین^۴ .

(۱) کتاب حاضر ، ص ۲۲۳

(۲) مختصر کتاب البلدان ، ص ۷۲ م آخر . گویا ظاهراً مراد از « آنها را اربع » نهرهایی است که آب آن به محلت ساربانان وبا بنهری که در وسط ساربانان جاری بوده و شرح آن در ص ۲۳۳ گذشت می‌ریخته است .

نام در مشرق ری و نزدیک بدان، آنجاست، که با توجه بتمامی مطالب گذشته توان گفت که همان قلعه فرخان است، از این معنی در فصل چهاردهم کتاب نیز سخن خواهد رفت.

د - دروازه‌های ری : شهر ری از زمانهای بسیار دور از سویی مرکز تجارت و معبور بازرگانان و قوافل و بازار تبادل کالای مختلف بوده، و از سوی دیگر سبب آبادی و شهرت و اعتبار و عظمت مطمئن نظر جهانداران و کشورگشایان مختلف قرار داشته است. بدین سبب در چهار جهه آن دروازه‌های آباد معموری وجود داشت، که بوسیله دزهای معتبری که در نزدیکی آنها بی‌افکنده بوده‌اند حمایت می‌شده است، و در عهداً‌اسلامی نیز که شهر جدید احداث گردید، دروازه‌هایی آهنه‌نین برای آن تعییه کرده بوده‌اند. آثار دزهای برجهای ری قدیم، که هر کدام یکی از جهات یام‌دخل‌های شهر را حفاظت می‌کرده، در نقشه کرپتر (مقابل صحیفه^۱، کتاب حاضر) مشهود است^۲، و در باب ری قرون اسلامی نیز، که دروازه‌های آهنه‌نین استواری داشته در متابع جسته و گریخته اقوالی ثبت افتاده است، ابوالدف در الرسالۃ الثانیة آورده :

«... وَفِي وَسْطِ الرَّأْيِ مَدِينَةٌ أَيْضًا عَجِيبَةٌ بِابَابِ حَدِيدٍ وَسُورٍ عَظِيمٍ...»

ابن اثیر در حوادث سال ۴۵۷ هجری نقل کرده^۳ :

« وَقَلَعَا (مردان قاسم بن علی علوی عامل حسن بن زید علوی در ری) بَابَ المَدِينَةِ وَكَانَتْ مِنْ حَدِيدٍ... »

ظاهراً به جز دروازه‌هایی که در بعض بگرد شهر احداث شده بوده، و آنرا به شهرهای مجاور مربوط می‌ساخته است، در درون شهر نیز ابوابی ساخته بوده‌اند،

(۱) کرپتر درج ۱ ص ۳۶۰ س ۱ سفرنامه خود گفته: «... من هیچ تردیدی ندارم که باین سه برج چهارگوش سه مدخل بزرگ را اداره می‌کرده‌ایم». پیرای شرح این آثار به صحائف (۳۵۸-۳۶۰) مجلد اول سفرنامه کرپتر رجوع شود.

(۲) الرسالۃ الثانیة، ص ۳۱ س ۰۷.

(۳) ابن اثیر، ج ۰ ص ۳۶۴ س ۰۵.

و شارستان (مدينه) و کهندز هریک از خود دروازه هایی داشتند. چنانکه در نسخه بدل مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰ ص ۸۰ در ذیل باب سین مذکور افتاده: « و باب المدینة ، و راس الروذة ». ۰

مدينه یا شارستان در درون شهر ری واقع بوده است، و راس الروذة نیز چون از سوی بیرون بصرخه چشمہ علی مستقیم می شده ، تنها از سمت درون شهر امکان داشتن دروازه برای آن بوده. ۰

نام دروازه های ری در المسالک والممالک اصطخری (ص ۱۲۲) و صورة الأرض ابن حوقل (ص ۳۲۱) ، و سرزینهای خلافت شرقی (ص ۲۳۲) ، و کتاب النقض در مواردی چند ، و معجم البلدان و پاره ای منابع دیگر مذکور است، اینک شرح آنها :

۱- دروازه آهنین (ظ: الف، ب-۵): نام این دروازه در مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰، ۱۹۲۷ و ۱۸۷۰، ذیل ص ۸۰، والنقض در مقام برشمردن نام مدارس شیعه در ری ص ۴۷ آمده ، و مدرسه سید زاهد ابوالفتوح آنجا بوده. در باب محل آن تردیدی وجود دارد . از قرائن نشان دهنده آن یکی اینکه آنجا شیعه نشین بوده، و دیگر اینکه بموجب گفته های بالا باید در عصر اسلامی ایجاد شده باشد ، سوم آنکه آنجا معبربزرگی نبوده است ، و نیز تواند بود که این دروازه در همان حدود، از آن شهرستان بوده نه ری شهر . ۱۵

۲- دروازه باطان^۱ (۲-۵) : صورتهای دیگر این نام با طاق^۲ ، باب طاق^۳ ، باب ماطاق^۴ است و بیان آن باید. این دروازه بسوی جبال و عراق باز

(۱) مختصر البلدان ابن قیمی ، ص ۲۷۳ س ۳؛ نسخه بدل ترجمه فارسی اصطخری، ص ۱۷۰ س ۰ ذیل ؛ نسخه بدل اصطخری ، طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ص ۰۲۷.

(۲) نسخه بدل اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۷ ؛ سرزینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۱.

(۳) اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۵ ؛ ترجمه فارسی اصطخری، ص ۱۷۰ س ۶.

(۴) صورة الأرض ابن حوقل ، ص ۳۲۱ س ۱۵.

سی شد و از آنجا به بغداد می‌رفتند. شرح دامل آن در پایان بحث دروازه‌ها مذکور خواهد افتاد.

- ۳ - دروازه^ء بلیسان^(۱) (۵ - ۱) : این دروازه در شمال باختری قرارداشته و از آنجا به قزوین و دیلم و آذربایجان می‌رفتند. بیان وجه تسمیه آن بشرح خواهد آمد.
- ۴ - دروازه^ء جاروب بندان (ظ : د - ۴) : ذکر این دروازه تنها در کتاب النقض بچشم می‌خورد، و در آنجا چنین مذکور افتاده:

« مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروب بندان که در روی زیاده از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول و فقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند... »^(۲)

- ۱۰ تعیین محل این دروازه نیز از اشکالی خالی نتواند بود. از قرائی و نشانیهایی که در این باب بدانها توجه بوده، یکی آنکه این نقطه که مدرسه‌ای بدان سعمری داشته بی گمان از نقاط آباد شیعه نشین بوده، و قاعدة از حدود مدفن حضرت عبدالعظیم که شیعه را در آن نقطه سرکزیتی بوده چندان فاصله نداشته است، دیگر اینکه این نقطه باید در سوی صحاری جاروب خیز اطراف ری قرارداشته باشد، چه شد آمد ۱۵ مدام جاروب فروشان بدانجا تسمیه نام جاروب بندان را سبب آمده بوده است. ظاهراً نواحی شهریار را در این باب امتیاز خاصی است، و جاروب آن هنوز شهرتی دارد. این سرزمین در سوی جنوب غربی ری افتاده است. سوم اینکه پس از تعیین محل تقریبی یا تحقیقی دروازه‌های دیگر، درست جنوب‌شرقی و غربی شهر فضایی بازوآزاد باقی می‌ماند که اینجا بمدده قرائی بین نام اختصاص یافت. چهارم اینکه این دروازه راه عمده‌ای ۲۰ بشهرستانی نبوده است: تخصیص حدود جنوب غربی ری بین دروازه با قرائی فوق

(۱) مختصر البلدان، ص ۲۷۳ م ۲؛ درب الفلیسان. نسخه بدل اصطخری طبع

۱۸۷۰ و ۱۹۲۷، ص ۷۰، ۲؛ فلیسان.

(۲) النقض، ص ۴۸ س ۸

سازگاری کامل دارد.^۱

۵ - باب الحرب (د - ۲) : نام این دروازه در قصيدة ابن كربویه رازی بدین

گونه ذکر گردیده:

وَ هَاتِ كَالسَّرَّ بَانِ الْيَوْمِ مُرْتَبِعًا

من بَابِ حَرَبٍ إِلَى سَاحَاتِ عَفَانِ^۲

در باب وجه تسمیه و مکان این دروازه در ص ۲۴ کتاب حاضر، در شرح

بازار ساربانان بخشی رفته است و اعادت را نیازی نیست.

۶ - دروازه حنظله (ظ : الف - ۳ ، ۴) : یاقوت گفته:

« قال ابوالفضل ابن طاهر درب حنظله بالرّى ينسب اليه ابوحاتم محمد بن

ادريس بن المنذر الحنظلي وابنه عبد الرحمن بن ابي حاتم وداره و مسجده في هذا الدرب
رأيته ودخلته ^۳ ». ^{۱۰}

درب حنظله باحتمالی نزدیک به یقین در مشرق ری واقع بوده است. وجه

این احتمال یکی آنکه حنظله صاحب این نام سنی و عرب بوده ^۴، و سنیان اکثر

در مشرق ری، در ریض و شارستان خانه داشته اند؛ دیگر آنکه در واقعه مرگ

کسائی مدفون در مشرق ری قولی است که وی در کوچه حنظله بخاک رفته است، ^{۱۵} برای اطلاع کامل تر در این باب به فصل دوازدهم در بحث از گورخانه کسائی

رجوع شود.

۷ - دروازه خراسان (الف - ۴) : در سالک اصطخری طبع ۱۹۲۷ ذیل

صفحة ۲۰۷ آمده:

« و بَابُ خَرَاسَانَ يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَى خَرَاسَانَ ». ^{۲۰}

در متن آن کتاب و منابع دیگر در بیان باب هشام مذکور است:

(۱) نیز رک: محله دروازه جاروب بندان، کتاب حاضر، ص ۱۹۶.

(۲) بختصر البلدان، ص ۲۷۲ من ماقبل آخر.

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۳۴۸ من ۱۶ ص.

(۴) رک: « » .

« یخرج منه الى قومس و خراسان ^۱ ». .

ازین رو توان گفت، به ظن متأخّم بعلم هردو نام به یک دروازه تعلق داشته که گاه به هشام (ظ : هشام بن عبیدالله الرازی فقیه حنفی متوفی در ۲۰۱ هجری مذکون به ری ^۲) و دیگر گاه به خراسان نسبت داده می شده است. این دروازه غیر از دروازه خراسان ری باستانی پیش از اسلام است که ذکر شد در ص ۲۴ گذشت.

۱۹۲۷ - دروازه دولاب (د - ۱) : نام این دروازه نیز در اصطخری طبع

ذیل ص ۲۰۷ بدین شرح ثبت افتاده :

« وباب دولاب یخرج منه الى طبرستان و جرجان ». .

در سلجوقنامه نیز آمده :

۱۰ « چون روز شد اینانچ را کشته یافتند در خیمه‌ای که بر دروازه دولاب بزرده بود ... ^۳ »

این دروازه بسوی دولاب باز می شده، و بدان سبب مسمی بدین نام بوده است. در شمال ری دو دروازه در دوسوی مشرق و مغرب کوه احداث کرده بوده اند که از هردو بطبرستان و جرجان می رفته اند. دروازه نخستین بنام کوهکین و دیگری بنام دولاب بوده است. وصف دروازه کوهکین خواهد آمد. دروازه دولاب با در رشقان که مذکور می افتد قابل انطباق است.

در حدود محل این دروازه امروز پل کارخانه سیمان بی افکنده شده، واز آنجا از طریق خیابان این بابویه به شهر باستانی ری می روند. دولاب از دیه های قدیمی ری است، که امروز از سوی مشرق به طهران پیوسته است ^۴.

(۱) صورة الارض این حوقل ، ص ۳۲۱ س ۱۷؛ سرزمینهای خلافت شرقی ،

ص ۲۳۲ س ۳

(۲) رک : دروازه هشام.

(۳) سلجوقنامه ، ص ۸۱ س ۱۰ .

(۴) رک : مجله یادگار ، سال اول ، شماره ۲ ص ۱۵ س ۶ .

۹ - در رأس الروده (د - ۲) : بنام این دروازه و سند ذکر آن در صفحه ۲۳۷ اشارت رفت، و گفته آید که از دروازه‌های درون شهر بوده است، بدائجا رجوع شود.

۱۰ - در رشقان، یا در رشکان (د - ۱) : در کتاب النقض است:
 «اولاً لشکر آل مرتضی که باشند ... جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان^۱».

این نام در تاریخ رویان اولیاء الله «در رشکان^۲» ثبت افتاده است.
 این محل که شرح آن خواهد آمد به اشکانیان نسبت دارد، و در اصل «در رشکان» منسوب به «ارشک» بوده است، و ظاهراً با دروازه دولاب قابل انطباق است و هر دو نام بریک محل اطلاق می‌گردیده است.
 ۱۰

۱۱ - در زامهران (ه - ۱) : این کلمه بتفصیلی که مذکور می‌افتد مخفف دروازه مهران است، که در شمال غربی شهر ری قرار داشته است. تحقیق در باب این دروازه بیاید.

۱۵ ۱۲ - باب سین، یا باب الصين (ج - ۵) : در کتاب اصطخری و ابن حوقل در باب این دروازه چنین ثبت افتاده:

«و باب سین يخرج منه الى قم^۳». در مسائلک اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ص ۲۰۸ نسخه بدل این کلمه بصورت «باب الصين» آمده است.

ترددیدی نیست که نام این دروازه از نام «صین» (= چین) مقتبس است
 ۲۰ با توجهی بدین تلخیص:

(۱) النقض، ص ۴۷۵ س ۰۲

(۲) تاریخ رویان، ص ۱۵۰

(۳) اصطخری، ص ۱۲۲ س ۱۶؛ ابن حوقل، ص ۳۲۱ س ۱۸۰

نیلسون دوبواز گفته :

« راه بازرگانی معروف ابریشم که از چین می‌آمد ، و از سرزمین پارت بمغرب می‌رفت ، و به بین النهرین می‌رسید ، از شهر ری به همدان می‌رفت ... »^۱

در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی مذکور است :

« ری مانند همدان همیشه یک مرکز راه بوده است ... »^۲

در کتاب تمدن ایرانی ، تأثیف جمعی از مستشرقان ، در شرح راه ابریشم چنین

درج افتاده :

« این راه ... وارد همدان و ری و صد دروازه و دامغان می‌شد »^۳.

شعبه‌ای از جاده ابریشم چین از ری از راه دروازه سین بسوی اصفهان و

شیراز می‌رفت . در این باب در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی چنین ثبت افتاده :

« شاهراه خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم به ری ، و از آنجا به

ورامین می‌رفت ، در حالیکه شعبه دیگر از سمت راست بجنوب امتداد می‌یافتد ، و

از سگزآباد (یا سگزی آباد) وساوه می‌گذشت ، و به اصفهان می‌رفت »^۴.

بدین قرار تردیدی باقی نمی‌ماند که نام « باب سین » یا « باب الصين » از نام

راه تجاری ابریشم چین مأخوذه است ، که رشته‌ای از آن راه از این دروازه بجنوب می‌رفته است .

گرچه در گفته لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی تصویری نرفته که قم نیز

در سر این راه قرارداشته است ، لکن در تاریخ قم در این باب چنین اشارت رفته :

« چنین گوید برقی که : قم را شش راه است ، اول راه خراسان ، که آن درب

ری است ... »^۵

(۱) تاریخ سیاسی پارت ، تأثیف نیلسون دوبواز ، ص ۱۸۱-۱۸۳.

(۲) تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۴ س ماقبل آخر.

(۳) تمدن ایرانی ، ص ۴۵۳.

(۴) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴۷ س ۱۹.

(۵) تاریخ قم ، ص ۲۶ س ۲۳.

درب ری در مشرق شهر قدیم قم واقع بوده است^۱.

با آنکه سالهاست که مسیر راه قم به ری و طهران تغییر یافته، هنوز کوچه دروازه ری در مشرق قم بنزد یکی محله مسجد جامع معروف است^۱.

۱۳- باب الطبریین (ظ : ب - ۲): ذکر این باب در مسائل اصطحری طبع

۱۸۷۰ ، ۱۹۲۷ در ذیل صحیفه ۸۰ بدین صورت درج افتاده است :

« و باب الصین و باب آهنین و باب الطبریین و بابالمدینة ، و رأس الروذة و در عثاب ». ^۲

بقرینه اینکه دو باب نخستین از سه باب اخیر بی گمان در درون شهر ری واقع بوده (دلیل رأس الروذه از پیش گذشت، و بابالمدینة خود از نامش پیداست

چون مدینة بر شهرستان اطلاق می گردیده) و همچنین طبریین جمع طبری منسوب ۱۰
بطبرستان است، و مردم طبرستان از دروازه کوهکین و دولاب به ری در می آمده اند، گویا ظاهراً دروازه طبریین دروازه دیگری است که در مسیر این مردم، در درون ری در مدخل شهر داخلی یا مدینه بنیان یافته بوده، و چون عمده شد آمدسردم طبرستان از کوهکین صورت می گرفته، دروازه طبریین نیز در این جهه افتاده بوده است، که محل آن با جهه غربی امین آباد از سوی تقی آباد قابل انطباق است.

۱۵- درغابس (۳ - ۵): این دروازه بصورت‌های درغاپش ، درعاپش ، درغابش ، درغانش ، بالغ بر ده مورد در کتاب النقض مذکور افتاده ، و از نقاط

مهم شیعه نشین بشمار بوده است؛ تتمیم فایدت را پیاره‌ای از آن موارد اشارت می‌رود؛ صحیفه ۶ ۲ گفته صاحب فضایع الرواضن در طعن و طنز مردم این محل :

« عجب است که خران و رامین و کفش گران درغابش و عوانان قم ... در

قیامی محمد و علی بدارند و ببهشت برند ... »

در صحیفه ۴ ۷۴ نیز صاحب فضایع بطریق استهزاء چنین گفته :

(۱) رک : جغرافیای شهرستان قم تالیف نگارنده، ضمیمه کتاب « قم را بشناسید »،

نقشه شهر قم.

« لشکر این علویان دانی که باشند؟ کفشنگران در غایش و دباغان آوه و عوّانان قم... »

در صحیفه ۷۵ صاحب نقش بطريق تجلیل و تمجیل فرموده:
 « اوّلاً لشکر آل مرتضی که باشند؟ شیر مردان فلیسان باشند و سپاه‌الاران در غایش و سادات در زامهران... »

در صحیفه ۸۳ صاحب فضایح باعتراف بدین گونه نقل کرده:
 « بوبکر و عمرو عثمان و همهٔ صحابه وتابعین را بدوزخ فرستد، و کفشنگران در غایش و کلاه‌گران آوه... بهشت فرستد... »

موارد دیگر ذکر این محل در النقض صحائف « ۳۶ (ذیل صفحه ۵۷، ۱۰۹۰، ۶۴۹، ۶۴۸، ۷۲۱) » است.

ذکر در عابس جز در کتاب النقض در منابع دیگری، که نگارنده را بدانها دسترس بود بنظر نرسید.

از صورتهای مختلف عابس، غایش، عایش وغیره در این کلمه ظاهرًا تنها « عابس » صحیح است و باقی مصحّف این صورت است.

یان این سخن آنکه بقینه باب هشام و بلیسان و حظله بی گمان این سکان که شیعه نشین بوده به بزرگی از شیعیان منسوبست، که یکی از این شکلها نام وی است. از این صورتها تنها « عابس » بصورت نام شخص بچشم می‌خورد که در « رجال ماقانی » وغیره احوال چند تن از رجال موسوم بدین نام درج است^۱، از جمله عابس بن ابی شبیب الشاکری است که در واقعه طف شهید شده، و مقامی فوق وثائق داشته است^۲. نگارنده با وجود فحص فراوان عابسی را که این مکان بنام ویست نشناخت.

تواند بود که صورت اصلی نام این مکان « دز عابس » بوده باشد، همچنانکه در رشقان مذکور در کتاب النقض را این اسفندیار و مرعشی « دز رشکان » نقل

(۱) تدقیق المقال ماقانی رقم ۹۹۴ پ بعد.

(۲) تدقیق المقال ماقانی، ج ۲ ص ۱۱۲ رقم ۵۹۹۴.

کرده‌اند^۱. چنین احتمالی در سخن بخشی محترم کتاب النقض نیز بنظر می‌رسد آن‌جا که گوید:

«... ما همانطور که در نسخ بوده است نوشته‌ایم، لیکن محتمل است که صحیح دزعايش یا در عابس بوده باشد...»^۲

- در باب تعیین مکان در عابس در ری هیچگونه تصریحی بنظر نرسید، لکن نگارنده بگمانی نزدیک به یقین جای دروازه را در چند صد قدمی جنوب حضرت عبدالعظیم و خیابان آرامگاه، و محلت در عابس را چنانکه در صحیفه ۹۴ کتاب حاضر اشارت رفته است، در فاصله جنوبی خرابه قلعه گبری فعلی و حرم حضرت عبدالعظیم جنب باطن می‌داند با توجیهی بدین تلخیص:
- نخست آنکه این دروازه و محلت آن باید از دیگر نقاط ری به حرم حضرت ۱۰
عبدالعظیم نزدیک تر باشد، چه معهود آنست که در نزدیکی بقاع متبرک آداب و رسوم دینی را ظهوری بیشتر است؛ چنانکه در عصر ما نیز در شهر مقدس قم در روزهای مخصوص مذهبی، در خیابان آستانه، بر گزاری شعائر را قوت بیشتری است.
در عابس نیز در کتاب النقض علاوه بر کثرت ذکر، از جهة مذهب شیعه مهمتر شناخته شده است.
- ۱۵

- دُ دیگر آنکه در نقشه کرپرتر، که شرحش در صحیفه ۱ کتاب حاضر تبت افتاده، در آن محل که امروز به قلعه گبری معروف است، بنزدیکی شهر ری آثار دزی بزرگ بچشم می‌خورد. که هنوز بقایای آن در محل درسوی جنوب شرقی حرم باقی و شهود است. و اگر احتمال صورت «در عابس» بجای «در عابس» موجه تلقی گردد، در عابس همان رسوم و اطلال خواهد بود، و نشانی این محل تواند بود.
- ۲۰

سوم آنکه محلت و باب عابس ظاهرآ باید در نقطه‌ای نزدیک بصحراء افتاده باشد، و آن صحرارا نیز بتوان بدین نام نامید. چنانکه در کتاب النقض در ذیل این عبارت:

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ۶۱؛ تاریخ طبرستان سرعشی، ص ۱۵.

(۲) النقض، ص ۷۲ س ۸ ذیل.

«... باید له بدان هنگامها رود وزیر طاق تاجکی باشد...»^۱

این نسخه بدل مذکور است :

« وزیر طاق تاجکی و صحراء[ی] در غایش ».

همانگونه له در بالا درج افتاده عابس که این محلت و باب آن بنام وی است
ه شناخته نگردیده، و در کتب سالک نیز مکانی دیگر که نام آن از این کلمه ترکیب
یافته باشد بهیچ روی نیامده است.

ذ در این نکته نیز از فایدتی خالی نمی نماید که این کلمه راهیچ رابطه با دو
لیخت اول کلمه «عابسکین»، نام بحر خزر نیست. آبسکون، یکی از نامهای بحر خزر،
در کتاب البدء و التاریخ بصورت «عابسکین» ثبت افتاده و چنین آمده است.

۱۰ « والجیل لهم سواحل بحر عابسکین ».

این نام را ناصر خسرو در سیاحت نامه خویش (بفرض صحبت نسخه) «آسکون»

آورده و گفته است :

(۱) النقض ، ص ۳۶ س ۱۰

(۲) همان صفحه سطر آخر ذیل .

(۳) البدء والتاریخ ، جلد ۴ ص ۷۹ س ۲ . در این کتاب نیز نسخه بدل عابسکین
خابسکین آمده. آبسکون در اصل نام دریای خزر بوده نه خلیج معروف فعلی، چنانکه در جهان
نامه ص ۳۱ س ۱۲ مذکور است : « بحیره آبسکون ، این بحیره و بحر خزر و بحر گرگان
همه یکی است، و نام این بحیره است و اورا بدین همه بازخوانند ». قول ناصر خسرو در
متان نیز مولید این گفته است.

دریاب نامهای مختلف بحر خزر، در سروج الذهب ، طبع ۱۳۰۳ ، ج ۱ ص ۱۸۵ س ۱۸
ذکر شده : «... وهو المعروف ببحر الباب والا بواب ، والخزر ، والجبل ، وجرجان ، و
و طبرستان .

در نسخه خطی « کتابی در جغرافیا » ص ۳ آمده : « بحر طبرستان که آن را دریای گیلان
و بحر گرگان و باب الا بواب و جزیره نیز گویند ». در کتاب « رسالهای در جغرافیا » ص ۶۸
س ۷۱ در این مورد بجای « جزیره » « بحر خزر » نوشته شده است و این درست می نماید.

« آن آب (سپیدرود) بگیلان می‌گذرد، و بدریایی « آسکون » می‌رود ^۱ ».

۱۵- در عثاب : نام این دروازه تنها در نسخه بدل صحیفه ۲۰۸ مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ بدون هیچگونه شرحی ثبت افتاده: «... باب المدینه و رأس الرؤذة و در عثاب».

بقرینه آنکه دو دروازه نخستین در داخل ری در محل شهرستان قرارداشته^۲، می‌توان چنین پنداشت، که دروازه عثاب نیز یکی از دروازه‌های داخلی واقع در شهرستان (= المدینه) بوده است؛ و چون این نام تنها در نسخه بدل مسالک اصطخری آمده، و در دیگر کتب مورد استفاده ذکری از آن بنظر نرسیده، توان گفت که آنرا چندان اهمیتی نبوده است.

۱۶- در کنده : در کتاب النقض ظاهراً سه بار ذکر این در آمده است
۱۰ بدين گونه:

۱- «... طرفه تر آنستکه گمان می‌برد... درنده در کنده، وقدان پالانگران همه بهشت روند ^۳ ».

۲- «... نه مشتی دوغ [کذا] بازی سیاه قفا... چون قماربازان در کنده وسوان پالانگران...^۴ »

۳- «... وهنوزَ كه ناجي سلمان و بوذر و مقداد و عمّار باشند بهتر از آنکه
۱۰ قماربازان در کنده و رهالان باطان...»

درباره این در محل آن جز آنچه مذکور افتاد، اشارتی در جایی بنظر نرسید،
لکن بموجب گفته‌های بالا مسلم است که در یکی از بخش‌های سنی نشین شهر واقع

(۱) سیاحت نامه ناصرخسرو، ص ۱۱ س ۵.

(۲) بشرح این دو دروازه رجوع شود.

(۳) کتاب النقض، ص ۲۹۷ س ۰۶.

(۴) «، ص ۴۷۵ س ۰۸.

(۵) «، ص ۶۴۹ س ۰۱۳.

بوده است. بقريئه صورت کلمه توان گفت که دروازه‌ای بوده که درهای آنرا کنده بوده‌اند.

۱۷- دروازه کوهکین (الف - ۲) : در مسالک اصطخری ذکر شده :

و باب کوهکین یخرج منه الى طبرستان^۱.

این حوقل در صورة الارض آورده :

و باب کوهک یخرج منه الى طبرستان^۲.

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی نقل کرده :

« دروازه کوهک در شمال خاوری بطرف طبرستان^۳. »

این دروازه، همانگونه که لسترنج نیز اشارت کرده، بحسب موقع شهر

می‌باشد در گوشه شمال شرقی ری افتاده باشد، و تفصیلی که در شرح بازار باب الجبل

ص ۱۵^۴ کتاب حاضر ثبت افتاده، در محل این دروازه امروز نیز تپه بزرگی مشهود

است، که مردم آنجا به آن کوهه می‌گویند، و بی‌گمان اطلاق کوهکین یا کوهک

براین دروازه به مناسبت همین کوهه بوده است.

این دروازه در شمال شرقی امین‌آباد فعلی یا جیل‌باد عهد پیشین واقع بوده

است. بازار آنجا را ظاهراً بمناسبت دروازه کوهکین بازار باب الجبل می‌گفته‌اند که

شرحش گذشت.

۱۸- بابالمدينة یا در شهرستان (ظ: ج - ۲) : نام بابالمدينة چنانکه در

صحیفه پیشین گذشت در مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ در نسخه بدل

صحیفه ۰۸ مذکور است.

در جای دیگر از کتب مسالکی که در دسترس بود ذکری از آن بنظر نرسید،

لکن در کتاب النقض نام فارسی آن چنین درج است :

(۱) مسالک، ص ۱۴۲ س ۱۵۰.

(۲) صورة الارض، ص ۳۲۱ س ۱۷۰.

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۲۲ س ۰۲۰.

«... لشکر آل مرتضی که باشند؟ شیرمردان فلیسان ... نه مشتی دوغ
بازی [کذا] سیاه قفا ، بی نوای پرچفا ، اموی طبع ... چون قماربازان در کنده...
و خر دزدان در شهرستان...»

بخشن شهرستان یا مدینه را ، همچنانکه در بیان محلت‌ها گفته آمده ، ابواب
متعدد بوده است : ونی گمان نسبت این باب بآن ، دلیل اعتبار و اهمیت آن سکان ه
تواند بود ، ازین رو مفکنون بظن قریب بعلم نگارنده است ، که محل این باب بنزدیکی
دارالاماره و مسجد جامع بهودی عباسی ، یعنی مهمترین نقطه شهر بوده ، که از بازار
ساریانان و شارع سر از راه این دروازه به مدینه در می آمده‌اند . اگر این استنباط
موجه تلقی گردد ، مکان این باب را در جنوب کوه نقاره خانه فعلی ، در مغرب تقی آباد
می‌توان دانست . چون مسجد جامع و دارالاماره برطبق تفصیلی له در پایان همین
فصل خواهد آمد ، در این نقطه احداث شده بوده است . سبب آنکه این باب را
با همه عظمتی که داشت ارباب مسالک در آثار خویش ذکر نکرده‌اند آنست که
معهود ایشان چنان بوده که تنها دروازه‌هایی را که بسوی شهری یا ناحیتی بزرگ
باز می‌شده نقل می‌کرده‌اند .

۱۹ - در مصلحگاه با نسخه بدلهای مصلحتگاه ، مصلی "گاه ، مصلحگان ۱۰
(۲-۵) : محلتی له این باب در آنجا قرارداشته از محل معتبر و آباد شیعه نشین
ری بشمار بوده ، و از این در ، در کتاب النقض قریب دوازده مورد ذکر رفته است ،
از جمله :

«... مدرسه شیخ حیدر مکی بدر مصلی گاه (نخ : مصلحگاه) ۳ »
و نیز : «... [حسن صباح] نه بدر مصلحت گاه (نخ : مصلحگاه) نشست ۲ .
و نه بدر رادمهران ۳ .

(۱) النقض ، ص ۴۷۵ س ۱ بعد .

(۲) النقض ، ص ۴۸۴ س ۱۳ .

(۳) النقض ، ص ۹۱ س ۱۰ .

ونیز: «... علی بن مجاهد بدر مصلحگاه بود که او را پیدرسش بازخوانند که رازی بود...»^۱

ونیز: «... واژ محلتهای ری در مصلحگاه و زادمهران باشد...»^۲
موارد دیگر ذکر این باب در النقض در صحائف (۴۱، ۶۴، ۸۰، ۹۱، ۹۲) ذیل،
۰ ۱۶۲، ۴۷۵، ۴۸۲، ۶۳۵، ۶۴۰) است.

در تاریخ راحة الصدور، در شعر شمس الدین لاغری، سنیتی متعصب، ذکر مصلحگاه بدین صورت آمده:

پس فراهان بسوز و مصلحگاه تا چهارت ثواب گردد شش^۳
این در، و محلت منسوب بدان در شمال غربی ری، در غرب ری برین،
۱۰ در جنوب بازار بلیسان و محلت زادمهران، که شرح کامل هردو بباید واقع بوده است،
اینک دلیل این دعوی:

نخست آنکه در کتاب النقض در احوال حسن صباح مقیم کوچه صوفی روده،
در باب خانه دیگر وی در یک نسخه خطی که مورد استفاده و محل اعتماد مصحح
دانشمند آن قرارداشته چنین ذکر رفته:

۱۵ ... در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه، بکوی جنوی دیرینه قبه
بدر راد مهران [کذا]...»^۴

این نسخه بدل در تعیین محل در مصلحگاه، و اینکه «دیرینه قبه» زادمهران از سوی جنوب به مصلحگاه می رسیده، دلیلی پر ارج است. ظاهراً کوی جنوی دیرینه قبه حدود امامزاده عبدالله فعلی بوده است؛ زیرا چنانکه در نقشه شهر مشاهدت توان کرد، دو محلت زادمهران و مصلحگاه در این نقطه بهم می پیوسته‌اند.

(۱) النقض، س ۲۶۸ س ۱۵

(۲) النقض، ص ۴۸۹ س ۱۷

(۳) راحة الصدور، تصحیح محمد اقبال، ص ۳۹۵ س ۱

(۴) النقض، ص ۹۱، نسخه بدل ۷ سطر ۴ ذیل صفحه.

این امر، که مقصود از قبّه همان قبّه امامزاده عبدالله است یا قبّه دیگر، گرچه روشن نیست، و تصریحی در جایی بنظر نرسیده، لکن ظاهراً بحکم نزدیکی این دو مکان بیکدیگر توان گفت که همان قبّه امامزاده مراد بوده است.

دیگر از قرایینی که مؤید آنست که مصلحگاه در نقطه مفروض واقع بوده، ابنکه در کتاب النقض پس از در عابس، بسبب کشوت ذَکر، مهم ترین مکان مذهبی این محل بنظر می‌رسد، و بر طبق تفصیلی که در تعیین مکان در عابس ذَکر گردیده، باید مصلحگاه نیز نزدیکی حربی مقدس افتاده باشد، و این حرم همان امامزاده عبدالله تواند بود.

یکی از مشکلات کار در تحقیق اماکن ری، تعیین و تشخیص نام درست پاره‌ای از آنها از جمله همین محلت است. نگارنده نخست نظر خود را در باب مصلحگاه و مصلحت گاه، همراه با شواهد و نظائر می‌نگارد، سپس به بیان صورتهای دیگر آن می‌پردازد.

مصلحگاه یا مصلحتگاه (با صاد مهمله) را از نظر اشتراق لغوی ظاهرآ معنایی مناسب با نام مکان نتواند بود، و چنین بنظر می‌رسد که اصل آن مسلحگاه یا مسلح‌نگاه (با سین مهمله) بوده است، و مسلحه در لغت بمعانی: موضع السلاح، جای دیدیان و مرقب، قومی سلاح و رآمده، و جمع آن مسلح است^۱؛ و این معانی هر کدام را بوجهی مناسبی تواند بود، لکن از آن میان مسلحه بمعنی قومی سلاح و ر، و مسلح که جمع آنست بمعنی پادگان نظامی بدلاً لئی که خواهد آمد انساب می‌نماید.

این نوع تبدیل حروف را در اساسی اماکن و غیر اماکن سابقه‌ای فراوان است؛ در کتاب «الرسالة الثانية» تألیف ابی دلف مسعرب بن المهلل در وصف مغاره

(۱) تاج العروس، ج ۲؛ صحاح؛ صراح؛ المنجد؛ آندراج.

بيان ری و قم ، نسخه بدل « مصالح » ، به همین معنی که مورد بحث امت ، به صورت « مصالح » آمده است ، بدینگونه :

« ومنها (قم) إلى الرّى مفازة سبخة فيها رياطات و مناظر و مصالح
(نخ : مصالح) ^۱ .

مصالح را مینورسکی نیز در این مورد به معنی پادگان و اسلحه خانه ترجمه کرده است، که کمال مناسبت را با مقام دارد^۲ ، چون دیرگچین در میان همین مفازه واقع بوده است^۳ .

باقوت در شرح سالحین آورده :
« سالِحین و العاَمَّة تقول صالحین وَكلاهُما خطأً وَانَّمَا هوَ السَّيْلَحِين
قرية بغداد...^۴

در ذیل « سیلحوں » ذکر کرده :
« قيل انّها سمیّت سیلحوں لأنّها كانت بها مصالح لکسری و هم قوم
بسلاح يُرَتَّبون فـ الشغور و المحاماـة و احدهم مسلحٌ و العاـمة تقول مصلـحـي
وهو خطأً ». ^۵

چنانکه ملاحظه می شود ، مسلحی را مصلحی گفتن از نوع مسلحتگاه را مسلحـتـگـاهـ گـفـتنـ است ، و نیز از همین نوع است کلمات : اصـبـهـدـ بـجـایـ اـسـبـهـدـ ^۶ ،

(۱) الرسالة الثانية ، ص ۳۰ س ۱۸ .

(۲) سفرنامه ابودلـف در ایران (ترجمـه فارسـی الرسـالـة) ، ص ۷۱ ، ذـیـلـهـ .

(۳) الرسالة الثانية ، ص ۳۰ س ما قبل آخر بـعـدـ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۱۳ س ۳ ؛ نیز رک : تاج العروس ، جـزـءـ ثـانـیـ ص ۱۶۵ .

(۵) معجمـالـبلـدانـ ، جـ ۳ـ صـ ۲۱۹ـ سـ ۰۲۱ـ .

(۶) تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ص ۱۴۴ س ۲ ، وج ۳ ص ۲۱ و ص ۲۰۲ . در صفحـهـ آخرـ کـلـمـهـ اـصـبـهـدـ چـندـ بـارـ مـکـرـرـ شـدـهـ اـمـتـ .

و مصمغان بجای مسمغان^۱، و صعتر بجای سعتر^۲، و صُغْد بجای سغد^۳، و صاغرج بجای ساغرج^۴، و صُرخ بجای سرخ^۵، و صحنه بجای سخنه^۶.
اینگونه تبدیلها در نام اماکن، تنها در صاد و سین نیست، و گاه در حروف دیگر نیز، که مخرجشان بهم قرابتی دارد مشهود می‌افتد، همچون عابسکین بجای آبسکون^۷، و عنزلی بجای انزلی^۸؛ در غیر اماکن همچون طار بجای تار^۹ (آلت^۰ موسیقی معروف).^{۱۰}

دلیل دیگری که وجه مسلحگاه را تأیید می‌کند، ذکر این کلمه است بصورت مسلحگاه (با خاء معجمه). محقق دانشمند آقای دکتر جلال الدین ارمومی معروف به محدث، در مقدمه نقض در بحث از ضبط و قراءت مصلح‌گان، در ضمن ایراد روایتی از بشارة المصطفی، در سلسله سند آن چنین نقل کرده‌اند:
«...عن علی بن الحسین بن علی الرازی فی درب مسلحگاه بالری...»

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص. ۲۱۰ س. ۱ ذیل: مصمغان معرب مسمغان و بمعنی مه یا بزرگ مغان است.

(۲) در کتب ادویه همیشه صعتر را که نوعی از نعناع کوهی و فارسی آن آویشن است بشکل صعتر می‌نوشتند: مجله ایران امروز سال سوم شماره ۱۲ ص. ۵ س. ۲۹ متون چپ بقلم عباس اقبال.

(۳) آثارالبلاد، ص. ۲۳۲ س. ۶ ب بعد: سغد سمرقند؛ نخبة الدهر ص. ۲۲ س. آخر ب بعد: صبغد سمرقند.

(۴) یادداشت‌های قزوینی، جلد پنجم ص. ۶۳ س. ۲۰ بنقل از انساب سمعانی.

(۵) یادداشت‌های قزوینی، جلد پنجم ص. ۲۶۰ س. ۱۰ بنقل از ترجمه تفسیر طبری.

(۶) یادداشت‌های قزوینی، جلد پنجم ص. ۷۵ بنقل از یاقوت.

(۷) کتاب حاضر، ص. ۰۲۴۶

(۸) یادداشت‌های قزوینی، جلد ششم ص. ۶۴ س. ۲۰: عنزلی در بستان السیاحة بجای انزلی.

(۹) یادداشت‌های قزوینی، جلد پنجم ص. ۲۷۶ س. ۳ بنقل از الکتبی.

(۱۰) مقدمه نقض، ص. ۸۴ س. ۱۴

و در ضمن روایتی دیگر از ریاض العلما چنین آورده‌اند :
 «... کان تاریخ روایته بدرب مسلحگاه الرّی فی ذی القعده...».

پس از نقل این دو مورد چنین نوشته‌اند :

«اگرچه مسلحگاه در این عبارت مستنسخه از نسخه بشارة المصطفی بخط خود افندی(ره) و همچنین نسخه چاپی کتاب مزبور بسین مهمله و خاء معجمه ضبط شده است و بدین جهه پنظر می‌رسد که اسم سکان از مصدر سلاح باشد بمعنی مذبح و سلاح خانه ، و آوردن کلمه گاه نیز با خر آن از قبیل منزلگاه باشد که بسیار سیار معروف و مورد استعمال فصحاء در نظم و نثر بوده است ، لیکن بعد از تأمل و تدبر در پیرامون کلمه ، و ملاحظه قرائی خارجیه ، این احتمال پنظر بسیار بعيد می‌آید ، پس قویاً متحمل است که این کلمه بحاء مهمله بوده باشد ، و از سلاح که بمعنی حربه و آلت جنگ است اخذ شده باشد...».^۱

لغت دانان یکی از معانی مسلحه را «قومی سلاح ور» ذکر کرده‌اند ازین رو مسلحگاه را بدین معنی مفهوبی نظیر پادگان نظامی امروزی تواند بود .
 وجهی را که یاقوت در باب سیلاحون نقل کرده و گفته :

«لانها کانت بها سالح لکسری و هم قوم بسلاح يُرَتَّبون فی الشغور والمحاجمة».^۲

در شهرهای دیگر نیز مصادیق داشته بوده است ، چنانکه یعقوبی در تاریخ خود از انبار بدینگونه یاد کرده :

«وَكَانَتْ آخِر سَالِحُ الْفَرْسِ مَمَا يَلِي الْفَرَاتَ الْأَنْبَارَ...»^۳
 صورت «سلحه» جهه پادگان نظامی ، عربی و «مسلحگاه» و «مسلحگاه»

۲۰

(۱) مقدمة نقض ، ص ۸۴ س ۶۰

(۲) مقدمة نقض ، ص ۸۵ س ۶۰

(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۹ س ۰۲۱

(۴) تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ص ۱۴۰ س ۰۱

فارسی آن ، و بکار بردن صاد بجای سین شکل عامیانه آنست.

سلحگاه ری در نیمه بخطوطی از صحیفه‌ی **دامنه** که بدست آفای دکتر محدث رسیده بوده، در روایتی بصوره باب المصالح آمده است، و ایشان در مقدمه نقض آن روایت را نقل کرده‌اند و لیخت مورد استناد چنین است:

« حدثني شيخى المؤلى الشیخ الامام العابد الزاهد ظهير الملة و الدين حجة هـ الاسلام و المسلمين عماد الحاج و العربين بقية المسايغ ابوالفضل محمد بن الشیخ قطب الدين الرواندي رحمة الله و اجازنى بقراءتى عليه بمدرسته ببلدة الرى بمحلة باب المصالح^۱

از مصاديق دیگر قول ابن اسفندیار است در تاریخ طبرستان، در مقام ذکر حکام و ولاتی، که از دارالخلافه بطبرستان اعزام می‌شدند، وی چنین نقل کرده: ۱۰ « ابوالعباس طوسی را فرستادند، مصالح نهاد بین جمله و سرد نشاند:

سلحه تمیشه: شمرین عبدالله الخزاعی با هزار نفر عرب.

سلحه امرویان: بردو فرسنگی، ربیع بن غزوان با دویست نفر.

... سلحه شالوس: فضل بن سهل ذوالریاستین پانصد مرد نشانده بود^۲.

ابن اسفندیار قریب هـ مسلحه را ذکر می‌کند.

۱۵ آنچه در باب وجه سلحگاه ری تاکنون مذکور افتاده همه قرائن خارجی بود؛ در اخبار خود شهر نیز مطالبی در منابع داخلی و خارجی بنظر می‌رسد که مؤید دعوی گذشته است، بدین تقریب:

ری از روزگار باستان تا پایان عهد آبادی پیوسته قرارگاه سپاه بوده است به

دلائل زیر:

۱- در عهد آشوریان و پیش از استقلال ایران:

در کتاب تاریخ ایرانیان کنت دوگویندو در باب آمل آمده:

(۱) مقدمه نقض، ص ۱۴۶ س ۰۲۷

(۲) تاریخ طبرستان، جلد اول ص ۱۷۸ - ۱۸۱

« آمل مثل راگا (ری) و سایر بلاد جبل دارای یک ساخته ای از قشون آشوری بود . . . ^۱ »

مفهوم این گفته آنست که ری از شهرهایی بود که آشوریان در آنجا سپاه داشته‌اند .

۲- در دوره هخامنشیان :

نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت ، در شرح سرکوبی فراواتیش از مردم ماد در شمال آورده :

« واز سپاه ایران که در شهری (Rhages) تمرکز داشته است کمک وامداد

می‌رسید . . . ^۲ »

در کتابی داریوش در بیستون ، ستون سوم ، بند اول چنین ذکر رفته :
 « داریوش شاه گوید : پس از آن سپاه پارس را از ری نزد ویشتا سپه فرستادم وقتی که این سپاه به ویشتا سپه رسید عازم جنگ دشمن شد ^۳ ». ۱۰

۳- در عهد اسکندر :

در کتاب ایران قدیم مذکور است :

« . . . و نیز نوشته‌اند که در ری و ماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع و شهرهایی ساخته بود . . . ^۴ ». ۱۵

اگر این قول را اعتباری باشد ، می‌توان دژهای واقع در جنوب محلت سلحکان رابه اسکندر منسوب دانست . آثار این دژهادر نقشه کریپتر (مقابل ص ۵۰)

(۱) ترجمه فارسی تاریخ ایرانیان کنت دو گوینو ، ص ۲۶۵ س ۱۸۰ .

(۲) تاریخ سیاسی پارت ، ترجمه علی اصغر حکمت ، ص ۳ س ماقبل آخر .

(۳) ایران باستان ، ج ۱ ص ۴۵ س ۶ ؛ کتاب تمدن هخامنشی ، جلد اول ص

۰۲۸ س ۱۴۳

(۴) ایران قدیم ، ص ۱۱۹ س ۱۴۰ .

کتاب حاضر) در بیرون شهر، در فاصله سیان امامزاده عبدالله و حضرت عبدالعظیم مشهود است.

فردوسی در گفتگوی خسرو پرویز با بهرام چوبین، سخن خسرو را بدینگونه نقل کرده:

همان از ری آمد سپاه اندکی
که شد با سپاه سکندر یکی
میانها بستند با رویان
گرفتند ناگاه تخت کیان^۱
در کتاب «اسکندر مقدونی» ذکر شده:
«قاصدانی که به پایگاههای ری و همدان گسیل می‌شدند، و احکام اسکندر را برای فرستاده شدن نیروهای کمکی ابلاغ می‌کردند...»

۴- بزمان اشکانیان:

در تاریخ بلعمی در احوال اشک نخستین آمده:
«او سپاهی از ری بکشید و بیامد و با انتیخس روی حرب کرد...»^۲

۵- در دوره ساسانیان:

کریستن سن در کتاب «سلطنت قباد و ظهور مزدک» گفته:
«طبری در این باب می‌نویسد که قباد اسپهبد شاپور را که از خاندان مهران بود با همه سپاه او از ری طلبید و بدستیاری وی سوخررا را دستگیر کرده بکشت^۳.
این معنی در تاریخ بلعمی نیز مذکور افتاده است.^۴.

۶- در حمله عرب:

در بیان واقعه فتح ری اشارت رفت که نام آن سردار رازی که از سوی مردم

(۱) شاهنامه، جلد نهم ص ۲۶۹۶

(۲) کتاب اسکندر مقدونی، ص ۱۸۸

(۳) تاریخ بلعمی، ص ۷۲۷

(۴) سلطنت قباد و ظهور مزدک، ص ۳۴

(۵) تاریخ بلعمی، ص ۹۶۶

وی با مسلمانان صلح کرد بنا بنقل بلاذری در فتوح البلدان فرخان بن زینبدی^۱ بوده است؛ مرحوم بهار در تعلیقات مجلل التواریخ گفته است:

« زین پذ لقبی است که تا این اواخر هم در ایران بود و اسلحه دار باشی می‌گفتند، چه زین بمعنی اسلحه و پذ بفتح پاء فارسی بمعنی رئیس است...»^۲

ظاهراً اطلاق زینبدی برپدر فرخان بمناسبت شغل وی بوده و نام وی را بقرينه نقل فتوح البلدان در باب وی: «والعرب يسميه الزينبي وكان يدعى عارين^۳، عارين يا آرين می‌گفته اند.

۷- در عهد دیلمیان:

ابن اثیر در وقایع سال ۳۲۷ نقل کرده:

«وفيها أرسل وشمگير بن زيارة، أخو مرداويج، جيشاً كثيفاً من الرّي إلى اصبهان وبها أبو على... رَكْنُ الدُّولَةِ»^۴.

۸- بزمان سلجوقیان:

در این دوره صرف نظر از روزگار پای تختی، سنجر نیز آنجا را پایگاهی جهه حفظ قدرت خویش در عراق قرارداده بود. این اثیر در حوادث سال ۱۳۰ در واقعه شکست

یافتن محمود از سنجر چنین آورده است:

«وأعاد عليه جميع ما اخذ من البلاد سوى الرّي وقصد باخذها ان تكون له في هذه الديار لثلاً يحدث السلطان محمود نفسه بالخروج»^۵.

لازم است این کار بجا گذاردن نیرویی در این شهر است.

اگر این دلائل و شواهد، اثبات دعوی مقیم بودن جمعی سپاهی را در ری

(۱) فتوح البلدان، ص ۳۱۷.

(۲) مجلل التواریخ، ص ۲۷۷ ذیل ۵۰.

(۳) فتوح البلدان، ص ۳۱۸ س ۱.

(۴) ابن اثیر، جزء ۶ ص ۲۷۰ س ۲۵۰.

(۵) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۲۸۸ س ۱۴۰.

موجه افتاد ، بنناچار باید پذیرفت که آنان را در این شهرکوبی خاص بوده است ، و همانجاست که مصلحگاه یا مصلحتگاه نایبلده می شده است ، و ظاهراً آثار بازمانده دز و برجهای جنوبی این نقطه چنانکه گذشت در این باب گواهی دیگر توانند بود . امید است با توجه بهمه مطالب صحائف اخیر ابهامی در وجه اطلاق مصلحگاه و مصلحتگاه براین نقطه باقی نمانده باشد .

۰

اما دو صورت دیگر :

صورتهای مصلی گاه و مصلحگان را نیز ظاهراً بحملی است بدین تلخیص : مصلی نام عرصه‌ای در جهه غربی مدینه یا شهرستان ، در محل مصلحگاه بوده ، چنانکه ابن کربویه گفته :

« اوَكَالْمَدِينَةِ شَطَّاهَا وَ شَارِعُهَا من المصلى الى صحراء ازدان ^۱ » ۱۰

بموجب این بیت مدینه یا شهرستان میان صحراء ازدان و مصلی قرار داشته است ، و گویا صحراء ازدان در مشرق شهر آنجا واقع بوده که بعد ها مسداویج جیلاباد را در آن نقطه پی افکنده بوده است . وجه این احتمال آنکه در مختصرالبلدان در بحث از رویان ذکر گردیده :

« وَكَانَتْ [رویان] فِي مَاضِي مِنْ مَلَكَة الدِّيلِمِ، فَصَارَتْ لِعُمرِينَ الْعَلَاءَ صَاحِبَ الْجُوسُقَ بِالرَّى بِالْأَزَدَانِ...^۲ » ۱۵

عمرین علا بنا بگفته بالا ، گاه در ری و دیگر گاه در رویان می زیسته ، و بعتر مستقیم این دونقطه دروازه کوهکین بوده است . بر طبق توجیهی که در صحیفه ۱۹۷۷ در باب مکان محلت رویان گذشت ، عادة باید جوسق وی ، و به تبع صحرای ازدان در مشرق شهرستان واقع باشد .

شیعیان که سراسر مغرب شهر ری را در اختیار داشتند ، در مصلای اهل سنت

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۲ س ۱۸

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۳۰۰ س ۱ ; معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۱۳ : عمروبن العلاء .

نماز عید و آدینه نمی گزارده‌اند، چنانکه صاحب فضایح الروافض گفته: « بگفته‌ایم له راضیان نماز آدینه و نماز عید بمصلی گاه مسلمانان نکنند...»^۱

و آنرا بالاستقلال از خود مصلی بوده است، چنانکه در النقض آمده:

« و مدرسه شیخ حیدر مکنی بدروم مصلی گاه...»^۲

این مصلی که در غرب شهر ری واقع بوده، بطن متاخم بعلم همانست که در بیت این کربویه ذکر گردیده است، زیرا عمده بخش شیعه نشین ری، همان ری برین باستانی و قسمت جنوبی آن بوده (این موضوع در باب دوم در بحث از مذهب ری بتفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت) و شهرستان ری در مشرق و متصل با آن قرارداشته است، ازین رو مصلای اهل سنت نمی‌تواند در این محل واقع باشد. باین قرینه محل مصلی با مصلحگاه انطباق پیدا نمی‌کند، و مصلی بخشی از مصلحگاه می‌شود.

این مصلی گاه در ری غیر از آن است که در قول صاحب فضایح در النقض آمده و گفته:

« راضیان نماز آدینه و نماز عید بمصلی گاه مسلمانان نکنند»^۳.

چون آن مکان بقول وی از آن سینیان بوده است، و سینیان در نیمه شرقی ری می‌زیسته‌اند.

اما مصلحکان:

یاقوت در معجم البلدان گفته:

« مصلحکان بالحاء المهمله وكاف و آخره نون محلة بالری»^۴.

(۱) النقض، ص ۹۸ س ۰۸

(۲) النقض، ص ۴۸ س ۰۱۳

(۳) النقض، ص ۹۸ س ۰۹۶

(۴) معجم البلدان، ج ۴ ض ۵۰۰ س ۰۲۱

اشکال این کلمه آنست که بجای پسوندگاه، کان در آن بکار رفته است.

در کتاب نامهای شهرهای دیهای ایران دریاب پسوند «کان» چنین مذکور است:

« ظاهر آنست که کان عوض شده از گان باشد ، زیرا عوض شدن کاف و گاف

بیکدیگر در پارسی معروف است ، و مثلهای فراوان دارد ، ولی می توان آنرا کلمه ای

جدا گانه هم پنداشت ، و در این صورت نیز چون کان که در لغت به تنها یی بکار

می رود بمعنی یک گونه جایگاه است ، زیرا «کان زر» که می گوییم خود بمعنی

جایگاه زر است یا جاییکه زر در آنجا انبوه و فراوان باشد ، از این رو کان را در آخر

نامهای آبادی نیز باسانی می توان بمعنی جایگاه گرفت^۱ .

با توجه بدین قول ، روش خواهد شد که مصلحکان را با مصلحگاه از لحاظ

معنی بهیچ روی تفاوتی نتواند بود؛ و غلط دانستن مصلحگاه ، که سکردر کتاب

النقض و راحة الصدور ثبت افتاده ، تنها بسبب ذکریاقوت بصورت مصلحکان از تحکیمی

خالی نتواند بود .

۲۰- دروازه هشام (الف - ۴) : در سالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل آمده :

« بَابُ هِشَام يُخْرَجُ مِنْهُ إِلَى قَوْسَنْ وَ خَرَاسَانَ^۲ .

این دروازه ظاهرآ همان باب خراسان بوده ، و در شرح بازار هشام و دروازه

خراسان نیز بدین معنی اشارتی رفته است^۳ . بی گمان نسبت آن را به بزرگی از مردم

ری بنام هشام باید پنداشت ، اما این بزرگ کیمه است؟

نگارنده در منابع مورد استفاده ، در میان رجال ری که شهرت و اعتباری

داشته اند ، سه صورت از این نام را یافت :

(۱) نامهای شهرها و دیهای ایران ، نوشته احمد کسری چاپ سوم ۱۳۳۵ ، ص

۴۸ بعد.

(۲) سالک ، ص ۱۲۲ س ۱۶؛ صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۱۷ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۲۱۶، ۲۳۹، ۲۴۰ .

۱- هشام بن عبدالملک رازی.

۲- هشام بن عبدالله رازی.

۳- هشام بن عبیدالله رازی.

چنانکه از بر سنجیدن مجموع روایات مستفاد است، صاحب این هرسه نام، یک

° تن است با بیانی بدین تلخیص :

هشام بن عبدالملک همان هشام بن عبدالله است.

در طبقات الفقهاء ابی اسحاق مذکور است :

« هشام بن عبدالملک الرازی ، و هو ابن عبدالله فی الروایة و فی منزله مات

محمد بن الحسن ^۱ »

هشام بن عبدالله و هشام بن عبیدالله هر دو، نام یک تن است بدین دلائل :

۱- محمد بن الحسن شیعیانی در منزل صاحب نام درگذشته ، قول صاحب

طبقات الفقهاء در باب هشام بن عبدالله در فوق مذکور افتاد، و درباره هشام بن عبیدالله
صاحب الجواهرالمضیئة گفته :

« هشام بن عبیدالله الرازی ... مات محمد بن الحسن فی منزله بالبرّی و دفن

۱۵ فی مقبرتهم ^۲ »

۲- صاحب نام از مالک و ابن ابی ذئب روایت کرده :

یاقوت در معجم البلدان گفته :

« هشام بن عبدالله السینی از رازی یروی عن مالک و این ابی ذیب ... ^۳ »

ابن حجر در لسان المیزان نقل کرده :

۲۰ « هشام بن عبیدالله الرازی ، عن مالک و ابن ابی ذئب ^۴ ». »

معانی در الانساب آورده :

(۱) طبقات الفقهاء ، ص ۱۱۶ س ۱۱۶ .

(۲) الجواهرالمضیئة ، ج ۲ ص ۲۰۵ س ۰۱۳ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۰۱۲ .

(۴) لسان المیزان ، ج ۶ ص ۱۹۵ س ۰۷ .

« هشام بن عبیدالله‌الرازی السیّتی ... کان یتحل سذهب الکوفین بروی عن مالک و ابن ابی ذئب ... »^۱

۳- صاحب نام از سردم سِن از روستاها و اعمال ری بوده ، و این معنی را در قول یاقوت و سمعانی مذکور در سطور فوق ملاحظه توان کرد .

۴- صاحب نام بسال ۲۰۱ درگذشته .

در هدیه العارفین اشارت رفته :

« هشام بن عبیدالله‌الرازی المازنی السیّتی الحنفی المتوفی سنة ۲۰۱ احدی و ماتین ... »^۲

در ترجمة فارسی المسالک اصطخری ، در ذکر بزرگان مدفون در ری ، آنجا که نام هشام بن عبیدالله مذکور افتاده ، بخشی بر روی آن را دهای گذاوده و در ذیل بدون آنکه به مأخذ نقل اشارتی کند چنین نوشتند :

« هشام بن عبیدالله‌الرازی فقیه حنفی متوفی در ۲۰۱ هجری »^۳

بر طبق تحقیق نگارنده^۴ ، باب هشام در مشرق ری در حدود هشت کیلومتری استلاد مسیل حسین آباد (شارع ساربانان قدیم) واقع بوده ، و بتفصیلی که در مجلد دوم در بحث از مذهب ری بیاید مردم آن حدود حنفی مذهب بوده‌اند ، وهشام بن عبد الله از اکابر عالمان حنفی مذهب نیز - در صورت صحنتی این دروازه بوی - قهرآ در همان محلت منزل داشته ، و توان گفت که برحسب معمول زبان گورستان خاندان‌وی ، که محمد بن حسن شیبانی نیز در آنجا مدفون شده در همان حدود واقع بوده‌است . این بود شرح دروازه‌های ری ، که نگارنده به نام آنها در منابع مختلف دست

(۱) الانساب ، ورق ۳۱۵ ص ۲ س ۲۲ بعد .

(۲) هدیه العارفین ، ج ۲ ص ۰۰۸ .

(۳) المسالک ، ترجمة فارسی ، ص ۱۷۱ .

(۴) به مباحث گذشته ، از جمله فصل اول پهناوری ری و فصل ششم رودجلانی و فصل نهم محله و بازار ساربانان رجوع شود .

یافت، و مکان آنها را با رجوع مکرر به پهنه ری، و ملاحظه عکس هوايی آن سرزمین، و توجه به جهات آبگیری اراضی مزروعی با تقریبی معین کرد.

از این دروازه‌ها ظاهراً دروازه هشام مکرر دروازه خراسان، و دروازه رشقان مکرر دروازه دولاب است (در باب در رشقان تحقیقی خواهد آمد).

ظاهراً دروازه‌های راس الروده، و طبریین، و درکنده، و عثاب و بابالمدینه در داخل شهر، و باقی در پیرامون شهر واقع بوده‌اند.

در باب محل در آهنین و جاروب بندان تردید گونه‌ای وجود دارد.

پنج دروازه باطن، بليسان، کوهکین، هشام یا خراسان، باب سین بیشتر گذرگاه قوافل و مسافران بوده است.

چون باب باطن و بليسان و رشکان و زامهران را بسبب قدمت و کهنگی اهمیتی خاص بوده است، از این رو در پایان این مبحث چنانکه از پیش و عده‌داده آمده، بتفصیل مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

اول - باطن (هـ - ۲) : اصطخری در مسالک گفته :

«باب طاق (نسخه بدل طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ص ۲۰۷) : باطن، باطاق ماطا) يخرج منه إلى الجبال و العراق^۱.».

ابن حوقل نوشتہ:

«باب ماطاق يُخْرَجُ منه إلى الجبال و العراق^۲.».

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی آورده:

«دوازه باطاق در جنوب باختری، که جاده بغداد از آنجا خارج می‌شد^۳.».
در این سه منبع صورتهای باطن، ماطا، باب طاق، باطاق، باب ماطاق، درنام این مکان ذکر گردیده است، که ظاهراً هر نقش راه بجایی دارد و تفصیل آن بیاید.

(۱) مسالک، ص ۱۲۲ س ۱۵.

(۲) صورة الأرض، ص ۳۲۱ س ۱۵.

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ۱.

در کتاب النقض چنین آمده :

«... نه مشتی دوغ بازی [کذا] سیاه قفا... چون قمار بازان در کنده،
وسواسان پالانگران و خرگولان باطان...»^۱

و نیز :

«بندانسته است که در بیشتر بقاع که تربتهاي سادات است سنیان خواب
دیده‌اند چنانکه بیارکرقب و ساوه و بناهق و باطان ری...»^۲

و نیز :

«... وهنوز که ناجی سلمان و بوذر و مقداد و عمّار باشند بهتر از آنکه قمار
بازان در کنده و رهالان باطان...»^۳

از نمونه دوم گفته صاحب النقض بر می‌آید که در باطان سید و امامزاده‌ای
از شیعیان مدفون بوده است. این امامزاده بطن متاخم بعلم همان حضرت عبدالعظیم
است، و تفصیل این خواب دیدن در فصل دوازدهم در احوال آن حضرت خواهد
آمد. دو نمونه اول و سوم نیز در مذمت سنیان آنجاست؛ از اینجا با توجه به
 محل باطان در نقشه ری قدیم، چنین مستفاد است، که نیمه غربی این محل شیعه
نشین، و نیمه شرقی سنی نشین بوده است. اما آنچه درسبب تسمیه نامهای این مکان
از منابع داخلی و خارجی استنباط می‌شود:

باتان :

«باتان» معرب باتان است، و از نام «همدان» اشتراق پیدا می‌کند با توجیهی
بدین تلخیص :

راه بزرگ ابریشم چین از ری به همدان می‌رفت؛ چنانکه نیلسون دویواز در
تاریخ سیاسی پارت گفته:

(۱) النقض، ص ۴۷۵ س ۸.

(۲) النقض، ص ۶۲۹ س ۲۰.

(۳) النقض، ص ۶۴۹ س ۱۳۰.

« مهمترین شاهراه‌های تجارتی در دنیا قدمیم همانا جاده بزرگی بوده است که از سرحدات چین شروع شده واز روی فلات ایران عبور کرده بکشور بین النهرين منتهی می‌شده است... بالاخره به شهر راگس (ری) برسد ، پس آنگاه از ری همچنان بطرف مغرب امتداد یافته منتهی بشهر اکباتان (همدان) گردد».

در صوره‌الارض آمده :

« الطريق من همدان الى الرّى ، فمن همدان الى ساوه ثلاثة فرسخا ... ومن ساوه الى الرّى ثلاثة فرسخا » .^۱

این راه بزرگ ، چنانکه در آغاز ذکر باطن اشارت رفت از این دروازه‌بسوی جبال و عراق می‌رفت و بهمدان می‌رسید.

۱۰ نام همدان در کتبه‌های هخامنشی بصورت هَگْمَتَانَه (Hagmatana)^۲ و در آثار پیشینیان از سورخان یونانی اکباتان (Ecbatana) و آگباتان (Agbatane) مذکور است^۳.

وجه تسمیه آن روشن نیست، گیرشمن در تاریخ ایران گفته است :

« اکباتانه یعنی محل شورا و اجتماع » .

۱۵ در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی بمعنی شهر دوستی و محل دوستی دانسته شده است^۴.

(۱) تاریخ سیاسی پارت ترجمه فارسی ، ص ۱۸۳ .

(۲) صوره‌الارض این حوقل ، ص ۳۰۷ س ۳ .

(۳) تاریخ ایران قدیم ، ص ۱۴ ؛ دائرة المعارف اسلامی ، ذیل این کلمه.

(۴) ایران باستان ، ج ۱ ص ۱۷۸ س ۱۲ ب بعد ؛ درالتیجان ، ج ۳ ، کتاب تطبیق لغات جغرافیایی ، ص ۱۴ ؛ ایران قدیم ، ص ۱۴ ؛ دائرة المعارف اسلامی ذیل این کلمه گراند دیکسینتر اونیورسل ، ج ۷ ص ۵۰ .

(۵) تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمه انگلیسی ، ص ۱۱۵ س ۴ ب بعد ، ترجمه فارسی ، ص ۱۰۴ س ۸ .

(۶) درالتیجان ، ج ۳ ؛ کتاب تطبیق لغات جغرافیایی ، ص ۴۲ س ۱ .

هر گاه لخت نخستین تلفظ یونانی این کلمه را حذف کنند «باتان» باقی می‌ماند، و پیشینیان را جهه سهولت تلفظ از این نوع تلخیص‌ها زیاد بوده است. کنت دو گویندو خاورشناس معروف در کتاب «تاریخ ایرانیان» در توصیف مملکت‌ماد و ذکر همدان پای تخت آن کشور در بیان نام این شهر گفته:

« حتی باتان هم ضبط کردند^۱ ».

وی سندی که این نام را از آنجا نقل کرده ذکر نموده، لکن سخن‌شناور مورد قبول اهل فن است.

کلمه «باتان» یادگاری از عهد سلوکیان و اشکانیان تواند بود، چون سلوکی‌ها ری را پس از زلزله‌ای تجدید بنا کرده نام او را پوس یا اوریا بانداده بوده‌اند، و اشکانیان نیز که آنجا را با نام ارشکیه پای تخت قراردادند خط و زبان یونانی را حفظ کردند و مسکوکاتشان بیشتر بین خط و زبان بوده است.^۲

ماطا:

«ماطا» نیز بقیرینه مطالبی که در باب باتان درج افتاده معرب ماتا و تلخیص دیگری از نام همدان مذکور در تورات (نسخه یونانی یا سپتانت^۳) است.

بیان این سخن آنکه نام همدان در تورات عبری بصورت آحْمِتا مذکور، و در کتاب عزرا باب ششم بند دوم چنین ثبت افتاده است:

« و در قصر آحْمِتا (אַחְמִתָּה) که در ولایت مادیان است طوماری یافت شد...^۴ »

در ترجمه یونانی تورات حرف «ح» را از این کلمه حذف کرده آنرا «اماتا»

(۱) ترجمه فارسی تاریخ ایرانیان کنت دو گویندو، ص ۲۱۵ س ۱۷۱ بعد.

(۲) کتاب حاضر، ص ۷۵ - ۷۸. در کتاب درزالتیجان، ج ۱ ص ۱۰۱ س ۱۸ در باب مسکوکات اشکانی آمده: نقش جمله بخط و زبان یونانی بود.

(۳) برای اطلاع به این نسخه از تورات، رک: فصل دوم کتاب حاضر، ص ۵۳.

(۴) تورات، ترجمه فارسی، ص ۷۳۷ س ۱۲.

(Amatha) نوشته‌اند، در «گراند دیکسینتر اونیورسل قرن ۱۹ » چنین اشارت رفته.

« Ahmeta, mot que la version grecque des Septante transcrit Amatha (Esdras , VI , 2) ». ۱۰

مفاد آن اینکه : آحْمِتا ، کلمه‌ای که در روایت یونانی سپتانت آنرا «اماتا» نقل کرده‌اند (عزرا ، ۶ ، ۲).

چنانکه مشهود است در نام این شهر ، در فارسی باستان و تورات حرف «ب» وجود ندارد ، لکن یونانیان « میم » را به «ب» مبدل ساخته اکباتان گفته‌اند. در دیکسینتر مذکور در فوق در این باب چنین درج افتاده :

« یونانیان ، چنانکه به آسانی توان دید ، حرف «ب» را به جای « میم » گذاشتند ، واين تبدیل در نامهای خاص ، از بلدان و رجال ، زیاد است ۱ ». ۱۱

حذف لخت اول در کلمه « اماتا » همانند حذف آن در کلمه اکباتان تواند بود. این کلمه نیز یادگاری از عهد تسلط یونانیان بر این شهر است.

باب طاق - «باب طاق» گفتن این دروازه را وجه دیگری است که رابطه‌ای بنام همدان ندارد ، واين دروازه را نیز ظاهراً همانند دروازه خراسان و دروازه دولاب ، دو نام بوده است. جز شهر ری پاره‌ای از شهرهای دیگر را نیز «باب الطاق» بوده است. ۱۵ اصطخری در باب باب الطاق بغداد گفته :

«... باب الطاق ، و هو موضع السوق الاعظم ... ۲ ». ۱۶

در ترجمه فارسی اصطخری مذکور است :

« معنی باب الطاق منسوبست با طاقی عظیم کی در بازار بزرگ - کی آن را سوق الاعظم گفتندی - بود ۳ ». ۲۰

(۱) گراند دیکسینتر اونیورسل قرن ۱۹ ، ج ۷ ص ۴۵۰.

(۲) اصطخری ، ص ۹۵۰ س ۱.

(۳) ترجمه فارسی اصطخری ، ص ۸۴ س ۱ ماقبل آخر.

یاقوت گفته :

« طاق اسماء فى شرقى بغداد بين الرصافه و دارالمملکة منسوب الى اسماء بنت المنصور... كان طاقاً عظيماً...^۱ »

بى گمان باب الطاق رى نيز همانند باب الطاق بغداد منسوب به طاقى عظيم است، که بزرگى پى افکنده بوده. در کتب مسالك در اين باب ذکرى نیامده، لكن در کتاب النقض درسه مورد بدین صورت شرحى ثبت افتاده است :

۱- «... خواجه اگر منقبت على(ع) از مناقب خوانان نمی تواند شنید بايد که بدان هنگامه ها رود و زیر طاق تاجکی (نخ : وبزیر طاق تاجکی و صحرا درغايش) بایستد...^۲ » (قول صاحب نقض).

۲- « در شهر رى رستم خادم و ابوالقاسم عبدالويه و ابوالقاسم شواء و غيرهم که امير قيجرشان به طاق تاجکی برآویخت همه راضی بودند...^۳ » (قول صاحب فضائح).

۳- «... امير قيجقر بفرمود تا بتدارك آن انبان فروش خارجي که قصد ابوالقاسم عبدالويه کرده بود از طاق تاجکی در آویختند...^۴ » (قول صاحب نقض). آنجه از اين سه قول استنباط مى شود طاق تاجکی محلی بزرگ و مجتمع مردم در هنگامه ها و مرکز شد آمد بوده است، و اگر بتوان گفت که باب طاق منسوب بهمین طاق است اين محل باید بنزديکی دروازه واقع بوده باشد، و مؤيد اين احتمال است نسخه بدل کتاب النقض « بزير طاق تاجکی و صحرا[ى] درغايش »، که در فوق مذکور افتاده، چون درغايش يا درعايس، بتفصيلی که در صفحه ۱۹۴ و ۲۴۵ گفته آمده، و در نقشه رى باستان درج افتاده، ظاهرآ جنب باطن واقع بوده است، و چنین

(۱) المشترک یاقوت ، ص ۲۹۰ س ۱۵

(۲) النقض ، ص ۳۵ س ۱

(۳) النقض ، ص ۸۵ س ۷

(۴) النقض ، ص ۸۹ س ۱

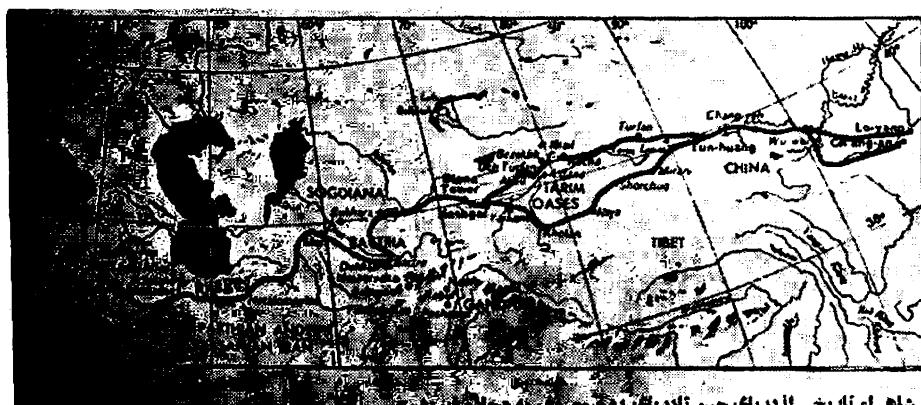
سی نماید که بقینه صحرای درگایش ، طاق تاجکی در یرون دروازه واقع و متصل بصحرا بوده است. اگر این حدس رویی در صواب داشته باشد شاید بود که قسمتی از آثار پایه های بنا در نقشه کریتر در یرون این دروازه بدین طاق تعلق داشته بوده است. والله اعلم .

دوصورت «باطاق» و «باب ماطاق» نیز گویا ظاهراً یکی مخفف «باب طاق» و دیگری محرف «باب ماطا» است .

از این میان صورت «باطان» مستعمل تر و اصیل تر بنظر می رسد ، و ذکر آن در قصيدة ابن کربویه رازی ، که سالها قبل از تأثیف مسالک اصطخری سروده شده ، و در مختصرالبلدان این فقیه که بسال ۲۷ هجری تأثیف یافته ثبت افتاده ، بچشم می خورد . ۱۰

وی در مقام وصف بازار روده ، از باطان ، استطراداً نه استقلالاً ، چنین یاد کرده :

وَكُمْ بِرُوْذَةَ مِنْ مُسْتَهَشِّرَفٍ حَسَنَ
إِلَى الْمَضِيقِ بِهَا مِنْ بَابِ بَاطَانٍ ۱

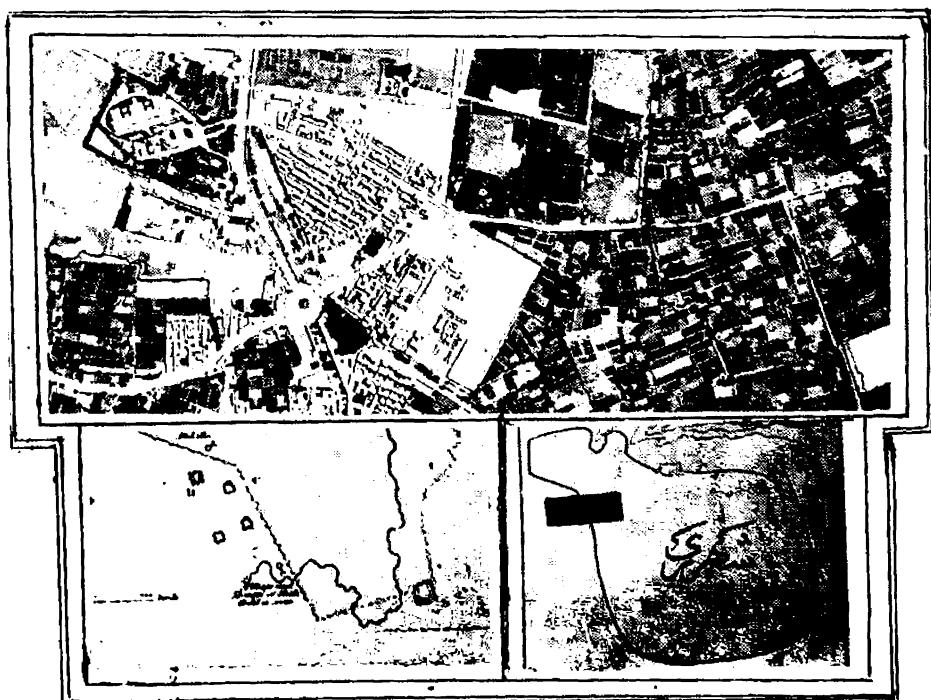


راه ابریشم از ری و همدان می گذشت
عکس از تاریخ سیاسی پارت با اندک تصرف

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۳ .

این دروازه از مهم‌ترین دروازه‌های شهر ری محسوب بوده، و عمده کالاهای تجاری از آنجا وارد یا خارج می‌شده است، بهمین سبب چنانکه در نقشه کرپرتر مشهود است، در نوار این دروازه از سوی بیرون، دز یا برجی معتبر احداث کرده بوده‌اند، که بوسیله برجهای دوچکتری نگهداری می‌شده است، و ممکن‌لایک نهر و یک پل بین این دز بزرگ و دروازه اصلی شهر قرارداشته، و این مدخل تقریباً درست در امتداد دز بنا شده بوده است، کرپرتر در این باب چنین گفته:

« Probably a ditch and a bridge lay between this great bulwark, and the principal gate of the town: this entrance lying in almost a direct line with the citadel . ».



عکس هوانی محل فعلی باطن و بخشی از سصلحکان، و موقع آن در ری باستان، و نقشه کرپرتر مربوط به این محل با آثار دزها و باروهای قدیمی

(۱) سفرنامه کرپرتر، ج ۱ ص ۳۰۹ م ۲۵؛ نیز رک: سفرنامه جاکسون، ص ۴۳۴

س ۵ ببعد.

محل این دروازه ، چنانکه از مقایسه عکس هوابی ری و نقشہ کرپرتر استباط می شود ، در مدخل خیابان قم ، مقابل میدان شهر ری ، در امتداد خیابان بیست و چهار بتری (فرمانداری) واقع بوده است . ظاهراً این دروازه در محل میدان فعلی سه راهی بوجود می آورد ، که یک راه از طریق خیابان فعلی شهر ری بسوی دروازه شهران و بازار ساربانان می رفت ، و راه دیگر مستقیماً از امتداد خیابان بیست و چهار بتری بسوی مرکز شهر پیش می رفت ، و بازار روده را بر پیده متوجه دروازه خراسان و باب سین می شد .

در سوی راست این دروازه ، حدود خیابان مظفری (دنباله خیابان شهر ری بسوی بازار) ، باروی عظیم شهر امتداد داشته ، که از شرق حرم حضرت عبدالعظیم می گذشته ، و این حرم در بیرون شهر ، در محل فعلی افتاده بوده است .
 دز بزرگ و برجهای اطراف آن در خارج این دروازه ، ظاهراً از دروازه های دیگر آن حوالی مانند در مسلحه تگاه (= مصلحتگاه) نیز حمایت می کرده است .
 ساختن دز و برج در خارج دروازه ها معمول آن زبانها بوده ، و حتی در طهران نیز در خارج باروی شاه طهماسبی در برابر هر دروازه چنین برجی احداث شده بوده است .

۱۵
 ژنال گاردان بزمان فتحعلیشاه در گزارشی در این باب چنین نوشته است :
 « تنها در طهران جلوی هر دروازه ای از ... تا ... ۳۰۰ قدم برجی گلی ساخته اند و روی آنرا اندواد کرده ... »^۱

دروازه باطان گویا معتبر توپیاس فرزند توپیت بوده ، که از طرف پادر بسفارت جهه دریافت امانت وی بری آمده بوده ، که تفصیل آن در فصل دوم در مقام ذکر ری در تورات گذشت .

دوم - بلیسان (۵-۱) : بلیسان نام دروازه و بازار و محلتی در شمال باختری

(۱) کتاب مأموریت ژنال گاردان ، ص ۶۸ س ۱۶ . عکس طهران با برجها و باروی شاه طهماسب صفوی ، در مجلد دوم باب چهارم در مقام ذکر طهران ثبت افتد .

ری باستان (ری برین) در حدود بقعه فعلی جوانمرد قصاب بوده است . اصطخری و ابن حوقل دروازه بلیسان را چنین ذکر کرده‌اند :

« باب بلیسان یخرج منه الى قزوین ^۱ ». .

نام بازار بلیسان را نیز هردو پس از دو سطر آورده‌اند .
در ترجمه فارسی اصطخری در ذکر بازارها نسخه بدل بلیسان « فلیشان » ۰ درج افتاده ^۲ .

در سرزمینهای خلافت شرقی مذکور است :

« دروازه بلیسان در شمال باختری بطرف قزوین ^۳ ». .
در کتاب النقض نیز از بازار و محلت بلیسان بدین شرح ذکر رفته :

« مناقب خوانان در قطب روده و برشته نرمه و سر فلیسان (در کتاب ۱۰ سر قلسان طبع شده) و مسجد عتیق همان خوانند که بدوازه مهران و مصلحگاه ». .
و نیز :

« لشکر آل سرتضی که باشند شیرمردان فلیسان باشند ، و سپاه سالاران در عابش ... ^۴ »

ابن کربویه رازی نیز استطراداً یادی از این محل کرده و گفته است :

۱۵ و قصر اسحق من فولاد مُسْنَحَدِ را على الشِّراك الى دَرْبِ الفَلِيَّان ^۵ .
بنابرآنچه گذشت ، بلیسان ، فلیسان ، فلیشان همه یکی است .
نام بلیسان چنانکه در بیان محلت بلیسان و بازار بلیسان اشارتی رفته به ظن

(۱) مسالک اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۵ ؛ صورة الارض ، ص ۳۲ س ۱۶ .

(۲) ترجمه فارسی اصطخری ، ص ۱۷ . س ۹ و ذیل رقم ۱۴ .

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۰۲ .

(۴) النقض ، ص ۴۱ س ۱۴ و ص ۴۷۵ س ۰۱ .

(۵) مختصر البلدان ، ص ۲۷۳ س ۰۲ .

(۶) کتاب حاضر ، ص ۲۰۸ س ۰۲۱۶ .

متاخم به علم، بل به قطع ویقین مقتبس از نام بلاش است که آنرا بلاشان و پلاشان نیز گفته‌اند و پسوند «ان» در آخر آن نشانه نسبت است. این دعوی را برهانی است بدین تفصیل:

ری چنانکه در صحائف ۷۷ و ۹۶ کتاب حاضر درج افتاد، بعهد اشکانیان پای تخت بوده، و نام «ارشکیّه» داشته است، و دز عظیم «رشکان» مخفف «ارشکان» و پاره‌ای بناهای دیگر از جمله دروازه و بازار و محلت بليسان را باید سربوط باین عهد دانست.

بلاش را بصورت بلاس، هم در عربی و هم در فارسی بکار برده‌اند چنانکه در مروج الذهب در ذکر بلاش ساسانی مذکور است.

«... ثم بلک بلاس بن فیروز...»^۱

۱۰

در مجمل التواریخ در باب مدفن همین بلاش آمده:

«بلاس بن فیروز بمدائن...»^۲

در تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه تاریخ رُلنْسُن) نیز در مقام ذکر بلاش ساسانی چنین ذکر رفته:

۱۵ «جانشین فیروز پادشاهی است که او را یونانیها بلاس می‌نامند و متأخرین از اعراب و ایرانیها پلاش (بلاش)».^۳

صاحب لب التواریخ بلاش و بلاشان را بلاس و بلاسان آورده.^۴

نام «بلاس» را بصورت بلاشان نیز بکار برده‌اند، چنانکه صاحب البدء و

التاریخ در باب مدت سلطنت بلاش اشکانی آورده:

(۱) مروج الذهب، جزء ۱ ص ۱۲۷ س ۰۱

(۲) مجمل التواریخ، ص ۴۶۴ س ۰۵

(۳) تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۲ ص ۷۰ س ۰۷

(۴) لب التواریخ، نسخه مطبوع ص ۴۰

« ثم ملک بلاس اربعاً و عشرين سنة ثم ملک اردوان الاصغر ثلث عشرة
سنة ... ۱ »

در مجلل التواریخ همین موضوع چنین ثبت افتاده :

« پادشاهی بلاشان بیست و چهار سال بود، پادشاهی اردوان بن بلاشان سیزده سال بود ۲ ». ۰

شین و سین در اسامی اشخاص و اماکن بجای هم بکار رفته‌اند. نام کاووس در مجلل التواریخ (بفرض صحت نسخه) کاووش آمده :
« ازین پس فرۀ پادشاهی از کاووش گشته شد ۳ ». ۰

در اماکن نیز همچون قasan و کاشان و جوسقان و جوشقان وغیره‌ها ۴ .

۱۰ ذ در بلاشان بصورت بلاشان مانند گفته فردوسی :
ز ترکان بیامد دلیری جوان بلاشان بیدار دل پهلوان ۰

* * *

دوفشن بلاشان ز توران سپاه بدیدار ایشان برآمد ز راه ۶

* * *

۱۵ بفرسان سرا بست باید کمر برزم بلاشان پرخاشخر ۷
* * *

پلاشان یکی آهو افگنده بود کبابش برآتش پراگنده بود ۸

(۱) البدء والتاريخ ، ج ۳ ص ۵۶ س ۴

(۲) مجلل التواریخ ، ص ۹۰ س ۴

(۳) مجلل التواریخ ، ص ۶۴ س ۲۰

(۴) تاریخ قم ، ص ۱۱۷ س ۱۳۸۶

(۵) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۷ س ۱۰۰

(۶) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۷ س ۱۴۰

(۷) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۸ س ۰۱

(۸) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۸ س ۰۹۰

بنا به مطالعه گذشته توان گفت که بлас ، بلاش ، بلاسان ، بلاشان ، پلاشان همه یکی است ؛ و اگر «الف» پس از لام را بر طبق قانون اماله «با» تلفظ کنند بلیسان ، و پلیشان ، خواهد شد و بلیسان و فلیشان نام بازار و دروازه مذکور همین خواهد بود .

تبدیل بلاسان به بلیسان را نظائر فراوانست بدین شرح :

۱- جمشاد و جمشید :

در تاریخ یعقوبی آمده :

« جم شاد سمعاته سنه ۱ ». ۰

در البدء والتاریخ مذکور است :

« ثم ملك جم شاذ ». ۱۰

و نیز :

« اعلم انهم يُقْرِرون بنبوة جم شاذ ». ۰

همین نام در مرجو الذهب مسعودی بصورت جمشید مذکور افتاد . ۰

۲- ابن الاخشد و ابن الاخشدی :

این نام در تفسیرالتبیان شیخ طوسی بصورت نخستین و در تفسیر مجتمعالبيان

بصورت دوم مذکور افتاده است . ۱۵

۳- آرش (تیر انداز معروف مذکور در داستان منوجهر و افراسیاب)

و ایرش :

در طبری آمده :

(۱) تاریخ یعقوبی ، جزء ۱ ص ۱۲۸ س ۱۲۰ .

(۲) البدء والتاریخ ، جزء ۳ ص ۱۴۰ س ۱ و ص ۷ س ۱۰ .

(۳) مرجو الذهب ، جزء ۱ ص ۱۰۷ س ۱۰۸ .

(۴) تفسیرالتبیان در موارد مختلف ، از جمله : ج ۱ ص ۱۷۵ س ۰۲۸ .

(۵) تفسیر مجتمعالبيان کراراً ، از جمله : ج ۱ ص ۸۵ س ۱۵ .

« خفف اسمه بعضهم فيقول ايرش ^۱ ». .

۴- براهام و براهیم :

این نام در شاهنامه بهر دو صورت بکار رفته :

پس از لشکر خویش بهرام تنعت سبک سوی خان براهام رفت

* * *

نهم دین زردشت پیشین بروی براهیم پیغمبر راست گوی ^۲

۵- مرداواج و مرداویز :

نام بانی محلّت جیلاباد ری ، در رساله‌الثانیة ابو دلف « مرداویز » و در معجم البلدان مرداوا ثبت افتاده ^۳ و مینورسکی در تعلیقۀ خود گفته است که یاقوت می‌باشد درین مورد مرداواج می‌نوشت ^۴.

۶- هلال و هلیل :

در مجمل التواریخ در بیان حال بدر حسنیه مذکور است :

« خبر آوردن که پسرش هلیل بدینور عاصی گشت ». .

نسخه بدل هلیل در ذیل صفحه هلال آمده و بر حوم بهار در مقابل آن نوشته

است :

۱۰ « هلیل مماله هلال است بقياس مثل نباذ و نبید ... »

۷- آسیا و ایسیا :

ابوریحان آسیا ، قاره معروف را در التفهیم ایسیا ضبط کرده است :

(۱) تاریخ طبری ، ج ۱ ص ۱۹۵ س ۲۵ ، نیز ج ۲ ص ۱۳۸ س ۱۶ ؛ این اثیر ،

جزء ۱ ص ۹۲ س ۱۵ .

(۲) شاهنامه ، جلد هفتم ص ۲۱۲ س ۲۱۰ ص ۱۴ و ص ۲۱۱ س ۱۵ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۱۹۲ محلّت جیلاباد .

(۴) ترجمۀ فارسی ابو دلف ، ص ۱۳۳ .

(۵) مجمل التواریخ ، ص ۳۹۸ س آخر و ذیل رقم ۵ .

« آنج سوی مشرق بود به اطلاق ایسیا نام کردند... عراق و پارس و خراسان از آن جدا کردند و ایسیاء خرد نام کردند ، و آنج بماند ایسیاء بزرگ ^۱ ».

۸- تالشان و طیلسان :

مرحوم کسری در نامهای شهرها و دیههای ایران گفته :

« نخستین بار که نام تالشان در کتابها پیدا می شود در ضمن کشور گشائیهای تازیان است که این طایفه را بنام طیلسان که معرب تالشان است یاد می کنند ».

۹- شاعی و شیعی :

این هر دو صورت در کتاب النقض فراوان آمده از جمله :

« ... شهریاران و ملوك ما زندران ... همه شاعی (نخ: شیعی) و معتقد بوده اند ... ^۲ »

۱۰ - قرماسین و قرمیسین (= کرمانشاه) :

در مروج الذهب بصورت نخستین مذکور است :

« ... وهو ببلاد قرماسين من اعمال الدينور ... ^۳ »

در ابن اثیر بصورت دوم فراوان آمده و از آن جمله است :

« فملکوا بلاد الجبل إلى قرمیسین ».

۱۱ - در جهان نامه آمده :

« قرماسین ، کرمانشاه باشد ^۴ ».

۱۱ - جمید الاول و الآخر بجای جمادی الاولی والآخره :

(۱) التفہیم ، ص ۱۹۵ س ۴ .

(۲) نامهای شهرها و دیههای ایران ، طبع نخستین ، ص ۱۷ س ۱۴ .

(۳) النقض ، ص ۲۰۷ س ۱ .

(۴) مروج الذهب ، جزء ۱ ص ۱۳۱ س ۰۲۰ .

(۵) ابن اثیر ، جزء ۶ ص ۳۳۵ س ۰۹ .

(۶) جهان نامه ، ص ۶۷ س ۰۱۳ .

ظهیر مرعشی در کتاب خود بجای جمادی الاولی والآخره، جمیداً الاول والآخر
بکار برد است^۱.

این معنی را شواهد دیگر از نوع سلیح و سلاح و مزیح و مزاح و دویت و
دوات و غیره بسیار فراوان، واژه حد احصاء بیرونیست، و اثبات دعوی را این مقدار
بسنده می‌نماید. طالبان بحث بیشتر را به براهین العجم سپهر ببحث «لغات مشترکه»
که عجمان با الف قافیه کنند و گاه باشد که امالة نموده با یاء مجھول آورند» و
سبک شناسی مرحوم بهار مجلد نخستین صحیفه ۱۲ و رجوع باید کرد.
جز بلیسان ری‌آبادی‌های دیگری که به بلاش منسوبند زیادند همانند لاشجرد
در طبرستان^۲، و همدان، و بلخ، و کرمان، و اخلاق^۳ و بلشیه (Vologasia)
در جوار بابل^۴ منسوب به بلاش اول در گفتۀ نیلسون دوبواز و گیرشمن.
در دررالتبیجان نیز مذکور است:

«قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود
آنها را حفظ می‌نمودند اول ایوان کیف... بعد لاسجرد که معرب لاسگرد است و
лас گرد مخفف بلاس گرد می‌باشد یعنی قلعه بلاس یا بلاش...»

بموجب لخت اخیر عبارت دررالتبیجان نیز بلاس همان بلاش است.

این بود دلائل نگارنده در اثبات دعوی منسوب بودن بلیسان به بلاش، لکن
از اخبار مربوط به این استباط، به درستی روش نشد که این بلاش کدامیک از شاهان
موسوم بدین نام بوده است. پنج تن از سلطانان اشکانی را بلاش نامیده‌اند بدین ترتیب:

(۱) تاریخ مرعشی، طبع پطرزبورغ، ص ۱۱۴ و ۱۱ و ۲۱۰ ص ماقبل آخر.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۵۰.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۳۹.

(۴) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۸۲ س ۱۸؛ تاریخ ایران گیرشمن، ترجمه فارسی

ص ۲۵۶

(۵) دررالتبیجان، ج ۱ ص ۱۹۲ س ۰۲۳

اشک بیست و دوم بلاش اول^۱، اشک بیست و پنجم بلاش دوم^۲، اشک بیست و ششم بلاش سوم^۳، اشک بیست و هفتم بلاش چهارم^۴، اشک بیست و هشتم بلاش پنجم^۵.

از این میان بلاش نخستین را شهرت و اعتباری بیشتر بوده، و در تاریخ ایران باستان چنین مذکور است:

«پس از مرگ و نُن پسرش بلاش بتخت نشست (۱ ه یا ۵۲ م.) بلاش اول آخرین شاه نامی اشکانی است. بعد ازاو دولت اشکانی رو با تحاط می رود و این تحاط در تزايد است تا باقراض خاتمه یابد»^۶.

این پادشاه و خاندان ویرا باعین زردشت علاقه‌ای خاص بوده است.

در تاریخ ایران قدیم و ایران باستان در این باب چنین اشارت رفته:

«بلاش [اول] و خانواده او خیلی مذهبی بودند»^۷.

برخی از محققان جمع‌آوری اوستا را بوی نسبت داده‌اند. در کتاب ایران قدیم چنین ثبت افتاده:

«اکثر محققین تصور می کنند اشاره‌ای که در دین کرت بجمع آوری اوستا در زمان بلاش شده راجع به بلاش اول است، توضیح آنکه موافق روایات زرتشتی از جهه استیلای اسکندر و مقدونیها برایران اوستا از میان رفته بود و این شاه

(۱) ایران باستان، جلد سوم ص ۲۴۲ س ۱۷؛ تاریخ سیاسی پارت ص ۱۵۰-۱۸۰.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۴۹ س ۲؛ تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۹۵-۲۱۸.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۴۹۴ س ۵؛ تاریخ سیاسی پارت، ص ۲۱۹-۲۲۷.

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۵۰ س آخر؛ تاریخ سیاسی پارت، ص ۲۷-۲۳۴.

(۵) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۵۱ س ۳؛ تاریخ سیاسی پارت، ص ۲۳۴-۲۴۰.

(۶) تاریخ ایران قدیم، ص ۱۳۹ س ۲؛ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۱ س

۲۱ بعد.

در صدد جمع‌آوری آن برآمد، و در زمان اردشیر با بکان این کار انجام شد^۱.

گیرشمن در تاریخ ایران گفته:

«در زمان ولاش (پلاش) اول نخستین علائم احیای ایرانیت جدید،

آشکار شد:

در پشت مسکوکات وی نقش آتشگاهی با یک تن روحانی قربانی کننده دیده می‌شود؛ و نخستین بار، این سکه‌ها با الفبای پهلوی اشکانی ضرب شده‌اند. سنت (زرتشتی) می‌گوید که در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید^۲.

در تاریخ سیاسی پارت است:

«در زمان همین پادشاه و با مر اوست که نقاپایی قطعات متفرق از مخطوطات

و ملفوظات آثار زرده‌شده و اخبار اوستا جمع‌آوری شده است^۳».

دوره سلطنت پلاش اول بالتبه طولانی بود. وی که بنا به تحقیق نیلسون دوبواز بسال ۵ میلادی بسلطنت نشست^۴ ظاهراً پادشاھیش تا سال ۷۹ میلادی ادامه داشته است^۵. پلاش را بیونانی ولگاسیس یا ولوگاسیس (Vologases) می‌گفته‌اند. بتصریح نیلسون دوبواز در عصر وی شهر جدیدی بنام ولگاسیا یا پلاشیه (Vologasia) در جوار شهر عظیم بابل بوجود آمد^۶.

نگارنده بربطق قرائی زیر بلیسان ری را به ظنی نزدیک به یقین منسوب بهمین پلاش می‌داند.

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص ۱۳۸ س ۲۳.

(۲) ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص ۲۵۶ س ۴، نیز ص ۲۷۲ س ۳.

(۳) تاریخ سیاسی پارت، تألیف نیلسون دوبواز، ترجمه علمی اصغر حکمت، ص

۱۷۴ س ۱۴.

(۴) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۵۱ س ۱۱ بعد و ص ۱۸۲ س ۱۸.

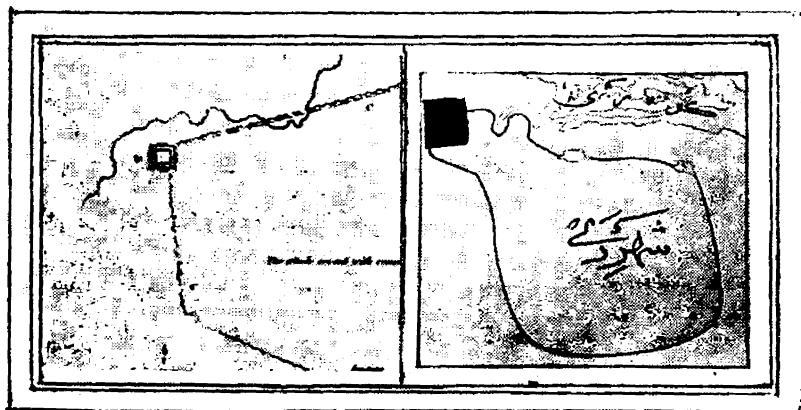
(۵) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۷۴ س آخر.

(۶) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۸۲ س ۱۸.

۱- شهر ری بتفصیلی که در فصل دوم کتاب، در ذکر ری در اوستا اشارت رفته شهر مقدس زرتشتیان بوده است. بلاش اول از میان شاهان اشکانی، بنا بر آنچه گذشت، بدین کیش میل و عشقی داشته، و معهود چنانست که شاهان دوستدار مذهب را وجهه همت به آبادان کردن شهرهای مقدس مذهبی معطوفست، همچون آثار شاهان آل بویه در عتبات عالیات.

۲- شهر بلاشیه نیز بوی منسوب است، و این نشانی آنست که اورا باحداث بنا و آبادی رغبتی بوده است.

۳- بلاش اول، بنا بنقل ایران باستان، آخرین پادشاه نامی اشکانی است، و بناهای عمدۀ و آبادیهای منسوب بشاهان اکثر بسلطانان مقتدر و توانا تعلق دارد، همانند بناهای شاه عباسی^۱ وغیره، این بود استیباط نگارنده در باب بلیسان، دروازه و بازار و محلّت بلیسان چنانکه درسابق ذکر گردید^۲ در شمال باختری



موقع محله و باب بلیسان در ری باستان، و ترسیم کریم از دزو باروی آن

(۱) هرچند از شاهان ساسانی نیز نوزدهمین آثارنا نام بلاش بود که از سال ۴۸۳ تا ۴۸۷ میلادی سلطنت کرد لکن بسبب کوتاهی سلطنت و گرفتاری با خالقان خانوادگی (برادرش قباد) و نبودن سببی خاص‌وی را نمی‌توان بانی بنایی در ری دانست. رک: ایران

قدیم، ص ۱۷۲.

(۲) کتاب حاضر، ص ۲۷۲.

ری باستان (ری برين) میان بقعه جوانمرد قصاب و دروازه مهران (سه راه کارخانه سیمان فعلی) و مصلحتگاه قرار داشته است.

در نقشه کرپتر (مقابل ص ۱ کتاب حاضر) در گوشه شمال غربی آثار دزی بزرگ مشهود است، و بی هیچ تردیدی این دز از باب بلیسان حمایت می کرده، و احتمالاً به عهد آبادی، آن نیز بنام «دز بلیسان» شهرت داشته است که در منابع نیامده است. ه سوم - در رشقان یا در رشکان (د - ۱) : صورت نخستین در کتاب النقض بدین گونه آمده :

«لشکر آل مرتضی که باشند شیرسردان فلیسان ... و معتقدان در رشقان ...^۱» صورت دوم را اولیاء الله در تاریخ رویان چنین نقل کرده : «... و حال آنکه شهر در آن تاریخ (بزمان منوچهر پیشدادی) مقابل گند

^۱ شاهنشاه فخرالدوله دیلمی بود، و درین نزدیکی اهل ری آن موضع را «در رشکان» گفته‌اند ... و خانه و سرای صاحب بن عباد ... مثل تلی عظیم مانده بود در آن محله^۲.

صورت سوم را ابن اسفندیار و مرعشی بدین ترتیب نوشتند :

ابن اسفندیار : «شهر در آن تاریخ (بزمان منوچهر) مقابل گند شاهنشاه فخرالدوله بود ، این ساعت بری آن موضع را دز رشکان می گویند ... و سرای صاحب ابن عبّاد توده‌ای مثل تلی من دیدم^۳ .

مرعشی : «واز آن زمان (عهد منوچهر) شهر ری مقابل گند فخرالدوله دیلمی که بعد از آن ساخته‌اند بود واهل ری آن موضع را دز رشکان گفته‌اند ...^۴» در اینکه این هرسه، نام یک مکان است تردیدی وجود ندارد ، چون اولیاء الله^۵

(۱) النقض ، ص ۴۷۵ س ۰۲

(۲) تاریخ رویان ، ص ۱۹

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ص ۶۱ س ۰۶

(۴) تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی ، ص ۱۵ س ماقبل آخر.

و این اسفندیار و سرعشی هرسه تن آنجارا آن بخش از ری دانسته‌اند که برابر گنبد فخرالدوله قرارداشته، و صاحب‌القض نیز آنرا در ردیف بخش‌های شیعه نشین ری ذکر کرده.

بکار رفتن دو حرف قاف و کاف بجای هم در نامها سابقه دارد، چنانکه ابن‌اثیر قلعه طبرک را در موردی طبرق آورده بدین صورت:

«... توفي فخرالدوله ابوالحسن على بن ركن الدوله ابي على الحسن بن بويه بقلعة طبرق ...»^۱

وی در موارد دیگر این قلعه را طبرک خبط کرده است.^۲

نام مزدک را یعقوبی بدین گونه نوشته:

«... و قتل [انوشهروان] مزدق»^۳.

۱۰

طبری نیز این نام را مزدق بن بامداد^۴ ذکر کرده.

اختلاف «در» و «دز» نیز - اگر تصحیف و سهو نساخت نباشد - بدان سبب است که در آن نقطه هم دروازه و هم درزی عظیم بنیاد یافته بوده، که گاه آنجا را بدروازه و دیگر گاه بدز نسبت می‌داده‌اند.

«دز رشکان» بحکم سوابق تاریخی و قرائن و شواهد، منسوب به اشکانیان، و کلمه «رشکان» در اصل «ارشکان» بوده است. حذف الف در نامها سابقه‌ای فراوان دارد، مانند فراسیاب و افراسیاب و رنبویه و اربنویه و مرداد و امرداد وغیرها.

در درالتبیجان مذکور است:

«همه کسی داند که فراسیاب مخفف افراسیاب است»^۵.

(۱) ابن اثیر، جزء ۷ ص ۱۸۵ س ۱۴.

(۲) ابن اثیر، جزء ۶ ص ۳۴۴ س ۱۲۵، جزء ۸ ص ۳۴ س ۲۷۵ و ۱۶۵ س ۱۸۰.

(۳) تاریخ یعقوبی، جزء ۱ ص ۱۳۳ س ۲۰.

(۴) طبری، جلد ۲ ص ۹۱ س ماقبل آخر.

(۵) درالتبیجان، ج ۲ ص ۳ س ۱۷۰.

در مختصر ابوالفدا آمده :

« و فراسیاب و زو... » و « فراسیاب بن طوچ ». ^۱

ابوریحان در آثار الباقيه آورده :

« نفى منوش چهر فراسیاب بن بشنک... ». ^۲

یاقوت در معجم البلدان آورده :

« أَرْنَبُوِيَه ... مِنْ قَرْيَ الرَّى مَاتَ بِهَا أَبُو الْحَسْنِ عَلَى بْنِ حَمْزَةَ الْكَسَائِيِّ
النَّحْوِيِّ ... وَيَقَالُ لِهَذِهِ الْقَرْيَةِ رَنْبُوِيَهَ بِسُقُوطِ الْهَمْزَهِ أَيْضًا... ». ^۳

این ندیم در الفهرست در اخبار کسانی گفته :

« مَاتَ بِقَرْيَةِ مِنْ قَرْيَ الرَّى يَقَالُ لَهَا رَنْبُوِيَهَ... ». ^۴

در مرآت البلدان نیز چنین ذکر رفته :

« ارنبویه قریه‌ای است از قرای ری... رنبوبیه نیز گویند ». ^۵

حذف حرف نخستین کلمات در غیر الف نیز سابقه دارد ، چنانکه در در را التیجان
در بیان قلاع اشکانیان مذکور افتاده :

« ... لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاس گرد مخفف بلاس گرد می باشد ،

یعنی قلعه بلاس یا بلاش... ». ^۶

(۱) المختصر ابوالفدا ، ج ۱ ص ۴۱ س ۱۰.

(۲) المختصر ابوالفدا ، ج ۱ ص ۴۳ س ۱۱.

(۳) آثار الباقيه ، ص ۴۰۴ س ۸.

(۴) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۷۰.

(۵) الفهرست ، ص ۴۴ س ۱۸ قبل آخر.

(۶) مرآة البلدان ، ج ۱ ص ۲۳ س ۱۸۰.

(۷) در را التیجان ، ج ۱ ص ۱۹۲ س آخر.

از همین مقوله است لاشکرد مذکور در سعجم البلدان :

« لاشکرد بلدة مشهورة بکربان بینها و بین جیرفت ثلث مراحل ^۱ ». .

چون در همان کتاب است :

«... ولاشجرد و ربما قالوا ولاشکرد من نواحی کربمان ^۲ ». .

حذف الف را در آغاز نامها شواهد فراوان است ، و اختصار را بهمین میزان
بسنده می آید .

بظاهر چنین می نماید که نسبت ری به اشکانیان همانند نسبت اصفهان است
به صفویان ، و نسبت طهران بقاجاریان .

این سلسله ری را پای تخت بهاره خویش قرارداده بوده‌اند ، و از این معنی
۱۰ در سابق سخن رفت ^۳ .

صاحب ایران باستان آورده :

« در باب ری آتنه گوید : اقامتگاه شاهان اشکانی در بهار بوده و این خبر
بايد صحیح باشد ، زیرا ری را ارشکیه می نامیدند و بقول ایزیدور خاراکسی (پارت،
بند ۷) ری از تمامی شهرهای ماد بزرگتر بود ^۴ ». .

در گراند انسیکلپدی در باب پایتختی این شهر آمده :

۱۵

«... et Arsace en fit sa capitale... »

در دررالنیجان است :

« مورخ دیگر آتنیوس نام گوید مرداد و اخلاف او در فصل بهار در شهری

اقامت می نمودند ... »

(۱) سعجم البلدان ، ج ۴ ص ۳۴۱ س ماقبل آخر.

(۲) سعجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۲۹ س ۰۱۳

(۳) کتاب حاضر ، ص ۲۷۴ .

(۴) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۰ س ۰۱۰

(۵) لاگراند آنسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۰ س ۲۰ ستون چپ .

در جای دیگر این کتاب آمده :

«اما پای تخت سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و عجم ری بوده است ولی این حرف بطريق اطلاق سهو است و صحیح نیست ، یمکن بعد از نضج و قوام و سلطنت، چند نفر از این سلسله از سلاطین پای تخت خود را به ری آورده باشند...»^۱ نیلسون دوبواز گفته :

«تیرداد [اشک]^۲ و یا سلطان جانشین او شهر رگا (ری) را تجدیدبنا می کرده ». کلمات ارشکیه (Arsacia = نام ری به عهد اشکانیان)، و باب بلیسان، و نهر سورینی، و دز رشکان، و باب باطان، که هنوز پس از گذشت روزگاران بسیار، از ماوراء غبار تیره زمان، مبین نامهای ارشک، و بلاش، و سورن، و ارشکان، و تلفظ یونانی همدان است، خود بهترین دلیل انتساب این شهر به اشکانیان تواند بود.

اگر مناسبات و وجودی^۳ له در باب این نامها بجای خود در کتاب مذکور افتاده، یک یک بtentهای قابل تردید باشد، و امری اتفاقی تلقی گردد، نسبت به مجموع این تردید روا نتواند بود، چون جملگی این مناسبات را نمی توان موضوعی و یا تصادفی پنداشت، و آنها را بپایه دانست. مسکوکاتی^۴ که از اشکانیان بدست آمده، بیشتر در ری و همدان و دامغان و پارهای از بلاد خراسان با خط وزبان یونانی پیدا شده است.

نام دز رشکان چنانکه گذشت « دز ارشکان » بوده، و ارشکان در سالهای پس از انقراض این سلسله مخفف شده، بصورت اشکان درآمده است. در تاریخ ایران قدیم آمده :

« بعدها ارشکان اشکان شده ^۵ ». »

(۱) دررالتيجان، ج ۲ ص ۴۹ س ۱۱؛ ج ۱ ص ۱۵۱ س آخر.

(۲) تاریخ میاسی پارت، ص ۱۱ س ۱۹.

(۳) دررالتيجان، ج ۱ ص ۱۰۱ س ۰۱۸.

(۴) تاریخ ایران قدیم، ص ۱۲۲ س ۰۸.

ارشکان منسوب به آرشَک است، و چون بنیان گذار سلطنت پارتی ارشک نام داشت، دیگر پادشاهان این سلسله جهه افتخار کلمه ارشک را بنام خویش می‌افزوده‌اند، و بدین سبب این دودمان را ارشکان گفته‌اند.^۱

شاہان اشکانی را بجملگی چون بتخت جلوس می‌کردند ارشک می‌نامیدند^۲، همچنانکه پس از ژول قیصر، جانشینان او را قیصر گفتند^۳، و پس از استنдар، از ملوك طبرستان، همه شاهان آن طرف را بنام وی باز می‌خوانند، و نظیر آنست اینکه پس از صاحب عباد همه وزرا رابه نسبت او صاحب گفتند، و چون علم الهدي را بر تضیی نام بود همه سادات را بدین نسبت بر تضیی خوانند^۴. ارشک را یونانی ارزاسیس (Arsaces) می‌گفته‌اند^۵. بهمین سبب است که ۱۰ ارشکیه را ارزاسیا (Arsacia)^۶ می‌نوشته‌اند.

در الف بای یونانی حرف «ش» وجود نداشت، و آنرا به «ز» یا «س» تبدیل می‌گرده‌اند. بر مسکوکات اشکانی نیز یونانی همین نام منقوش است^۷. بر روی این سکه‌ها غالباً تنها نام ارشک نقش افتد، و گاه نام شخص شاه نیز مشهود است.^۸

۱۵ ارشک را بزبان ارمنی «ارشگونی^۹» می‌گفته‌اند. تاریخ این سلسله نزد

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۹۷؛ دررالتبیجان، ج ۱ س ۶۷ ص ۱۹.

(۲) دررالتبیجان، ج ۲ ص ۱۳ س ۲ بعد.

(۳) دررالتبیجان، ج ۲ ص ۱۲ س ۱۴ بعد.

(۴) تاریخ رویان اولیاء الله آملی، ص ۸۵ س ۲۱ بعد.

(۵) تاریخ سیاسی پارت، ص ۷ س ۷؛ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۹۷ س ۱۳؛

دررالتبیجان، ج ۱ ص ۶۲ س ۰۱۷.

(۶) سفرنامه کریتر، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۰۲۲.

(۷) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۹۷ س ۱۳ بعد.

(۸) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۰۳ س ۱۰؛ دررالتبیجان، ج ۱ ص ۶۷.

(۹) کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۱۵ س ۱ ذیل؛ ایران باستان، ج ۲

مورخان اسلامی مجهول بوده است ، و نام آنان را « اشغانية » می نوشتند
بدین قرار :
طبری :
« الملوك الاشغانون ^١ ».

حمزة اصفهانی :
« ... فاماً تواریخ من كان قبل الشاسنية من ملوك الاشغانية فلم اشتغل
بها ... ^٢ ».

مرrog الذهب ، طبع ١٢٨٣ :
« ... وهم ملوك الشعن والران ومن اجلهم سمی سابور ملوك الطوايف
الاشعان [كذا] ... ^٣ ».
طبع ١٣٦٧ :
« وهو ملوك الشيز والران وبين اجلهم سمی سائر ملوك الطوائف الاشغان ... ^٤ ».

کلمه ارشکان گاه بریک تن نیز اطلاق می شده است ، نیلسون دوبواز آورده :
« در حدود سال ٧٥ ق.م. نام شاه دیگری بنام ارشکان (Arshakan) و همسر
و خواهر او ایشوبارزا (Ishubarza) در الواح بابلی سلاخظه می شود ... و ظاهراً با
خاندان اشکانی نسبتی و قرابتی داشته ... ^٥ ».

- (١) طبری ، ج ٢ ص ١١ س ١٥
- (٢) تاریخ حمزه اصفهانی ، ص ٢٢ س ٩
- (٣) مرrog الذهب مسعودی طبع ١٢٨٣ ، جزء ١ ص ١٣٦ س ٣ بعد ؛ و طبع ١٣٦٧
جزء ١ ص ٢٨٢ س ١
- (٤) ابن اثیر ، جزء ١ ص ٢٠ س ١١
- (٥) تاریخ سیاسی پارت ، ص ٣٦ س ٢٠

اکنون که با توجه بمتطلبات صحائف اخیر، و آنچه در این باب در سابق در مطاوی کتاب درج افتاده، اهمیت ری بزمان اشکانیان و عنایت شاهان آن سلاله بدین شهر روشن شد، باید دید کدام نقطه از پهنه فعلی ری احتمال قرارگاه فصلی آنان را انسب می نماید، پاسخ این سؤال از پیش در صحیفه های ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲ ثبت افتاده، و بهمان دلائل در شمال شرقی « ری برین »، در فاصله میان کارخانه سیمان^۱ و کارخانه گلیسیرین^۲، بر روی کوهی که به زمان ما کارگران کارخانه سیمان آنرا از میان بریده اند، وازنگهای آن سیمان می سازند، استحکامات (دز رشکان) و در دامن آن کوه عمارت سلطنتی ایشان بیان یافته بوده است.

این مکان در کتاب اناهیتا، و نیز در مقالتی مندرج در اطلاعات ماهانه شماره ۷۲ سال ۱۳۳۲، صحیفه ۱، بنام قلعه طبرک و کوه آن کوه طبرک معرفی گردیده، لکن سند این دعوی مذکور نیافتاده است، و خارجیان نیز آنرا نشناخته اند.

در باب محل قلعه طبرک به تفصیل در فصل سیزدهم کتاب سخن خواهد رفت. در اینجا تنها بدین نکته اشارت می رود که نشانیهایی که در باب قلعه طبرک از منابع بدست آمده، هیچکدام باین مکان انطباق ندارد.

نشانی که از محل دز رشکان بدست است آنکه ابن اسفندیار و ظهیر مرعشی و اولیاء الله، بشرحی که در مفتح بحث از این دز ثبت افتاده، هرسه گفته اند که ری بزمان منوچهر مقابل گنبد فخرالدوله واقع بوده، و مردم ری آنجا را دز رشکان گویند.

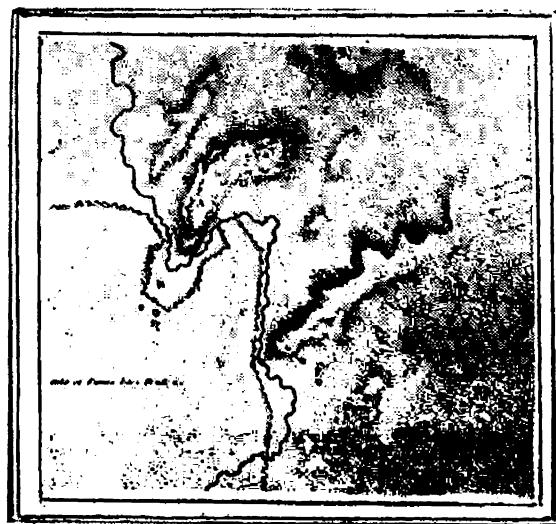
(۱) عملیات ساختمانی کارخانه سیمان ایران (=سیمان ری) در شهریور ۱۳۱۱ آغاز شد، و عصر جمعه ۸ دیماه ۱۳۱۲، رضاشاه کبیر آنرا افتتاح کرد؛ مجله ایران امروز سال شهریور ۱۳۱۹ ص ۳۷ م ۱ ستون چپ.

(۲) کارخانه گلیسیرین و صابون در سال ۱۳۱۶ از کشور آلمان خریداری و در اراضی شهر ری در مجاورت کارخانه سیمان نصب گردیده، و از اوایل سال ۱۳۱۹ شروع به بهره برداری نموده است؛ مجله ایران امروز، سال سوم شماره سوم خرداد ۱۳۲۰، ص ۱۷۰.

درباب مکان گنبد فیخرالدوله در صحائف ۱۱-۱۵ کتاب بحثی رفته، و در فصل دوازدهم نیز ذکر آن خواهد آمد. اجمال سخن در این مورد آنکه این گنبد در سرخ کوه نقاره خانه، در دامن مرتفعات آنجا افتاده بوده است. محلت دز رشکان که در مقابله این گنبد واقع بوده، امروز پنهانی است که در سوی شرق و جنوب، و جنوب غربی کارخانه گلیسیرین، در کنار باروی کهنۀ ری در شرق ری برین افتاده، و از سوی شمال متصل به دامن کوه کارخانه سیمان است^۱. این محلت از این نقطه بسوی مغرب کشیده می شده است.

ابن اسفندیار و اولیاء الله در کتاب خویش در همین مقام بلا فاصله از خرابه خانه صاحب عباد، که در مغرب این پنهانه قرار داشته سخن بمیان آورده‌اند، و اولیاء الله صریحًا مکان آنرا در همین محلت ذکر کرده است.
۱۰

محل خانه صاحب در قصیده‌ای از سید رضی، در ری برین تعیین گردیده، وی در این قصیده که در رثاء صاحب سروده، هم بدین گمان که صاحب را بر طبق معمول



دز رشکان ترسیم کرپتر بزمان فتحعلی شاه قاجار

(۱) برای آشنایی بیشتر به محل این نقطه و شرح ری برین به فصل هشتم، بخش‌های سه گانه شهر رجوع شود.

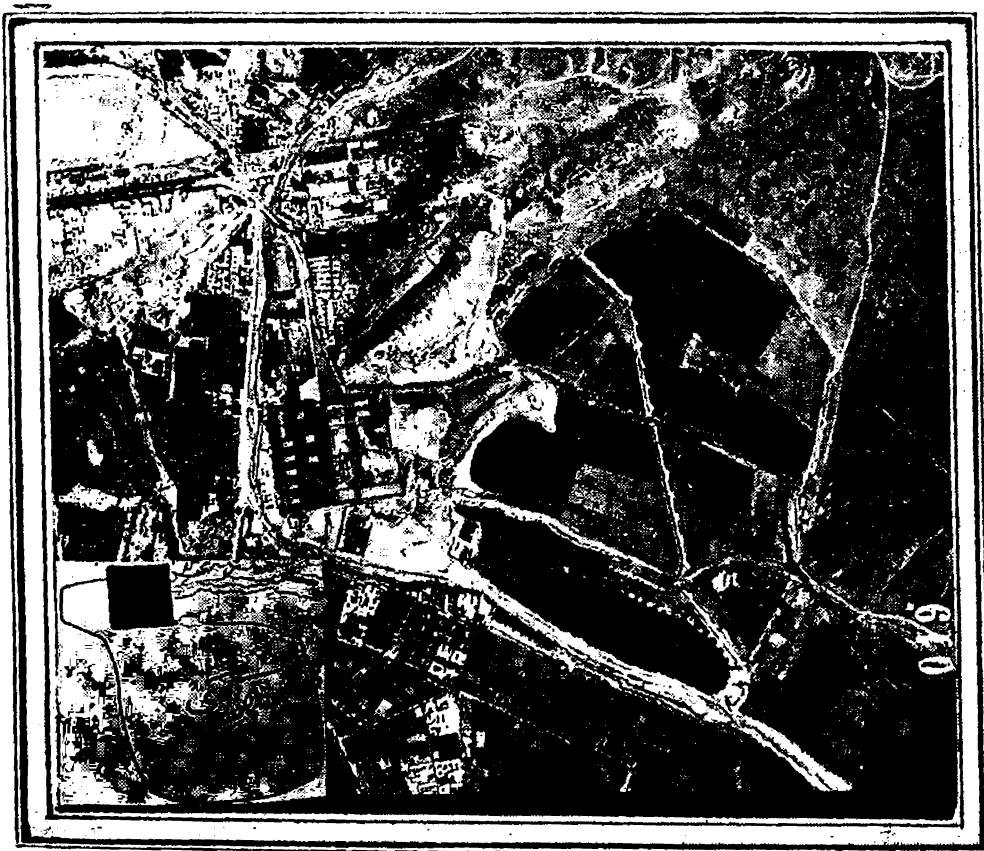
زبان در خانه خودش بخاک می‌سپارند چنین گفته :

قبرُ باَعْلَى الرَّى شُقَّ ضَرَبِحُهُ لِأَعْزَ حَقَرَهُ الرَّدَى إِعْجَالًا

دراين باب در ذکر سرای صاحب بشرح ترسخن خواهد رفت.

از اينجا توان دانست که حدود کارخانه گليسيرين گسترده بسوی مشرق و جنوب و جنوب غربی را دز رشکان می گفته اند، و بی گمان سبب تسمیه اين نام وجود دز بزرگ بر فراز کوه شمالی کارخانه گليسيرين بوده است.

این نشانی در باب اين محل چون منضم گردد با آنچه در صحائف. ۱۵۰، ۱۳۳، ۲ در تعیین محل اقامت شاهان و فرمانروایان و بزرگان در ری گفته آمده، دیگر

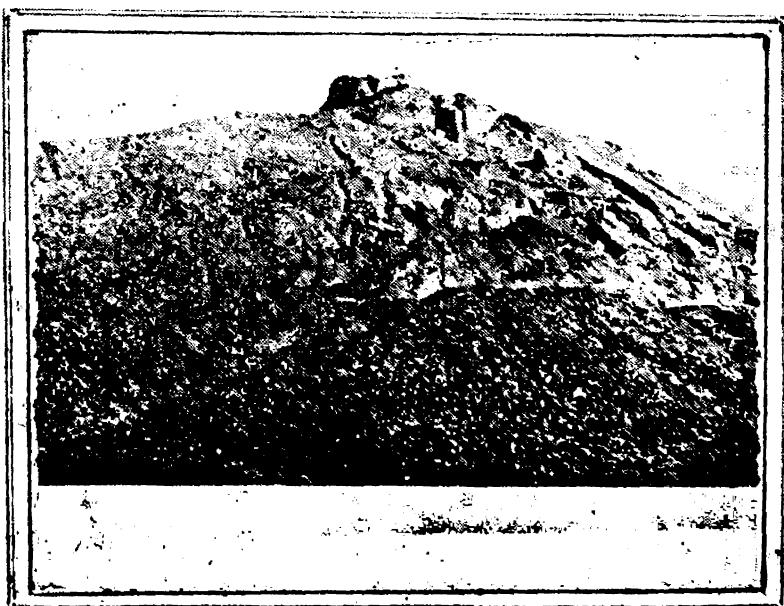


عکس هوایی محل فعلی دز رشکان که کارگران کارخانه سیمان میان آنرا بریده اند، و موقع آن در ری باستان. کارخانه سیمان در شمال و کارخانه گليسيرین در جنوب دز دیده می شود

ظا هرآ هیچگونه تردید و ابهامی در درستی این دعوی باقی نخواهد ماند. از مستشرقان و سیاحان خارجی ژاکمویر و سر اوزلی و کرپرتر و جاکسن و اشمید این محل را از نزدیک دیده‌اند، و مشهودات خود را در سفرنامه‌ای خود نقل کرده‌اند. سوریر از آن به لفظ شاتو (Château) که به معنی قصر شاهانه است یاد کرده است^۱.

کرپرتر گفته :

« دزی سخت استوار بر فراز صخره‌ای بلند بی افکنده شده است، که به میزان قابل ملاحظه‌ای از مرفوعات اطراف برجسته‌تر است. در طول کناره‌های عمودی این بلندی به آسانی پی‌های بناهای جنگی آن را کشف کردیم، و مستقیماً از پایه آن یک رشته خط سنگر بندی هویدا می‌گردید، که بسوی جنوب استداد می‌یافت... »^۲



بقایای آثار دز رشکان در سوی غربی کوه رشکان، که از نزدیک در ورودی کارخانه کلیسییرین نمایان است

(۱) سفرنامه موریر، سافرت دوم، بیان فرانسوی، ج ۱ ص ۴۱۳.

(۲) سفرنامه کرپرتر، ج ۱ ص ۳۵۸، ۳۵۹.

در مقالات مندرج در اطلاعات ماهانه که ذکر آن گذشت، وصف قلعه بدین گونه آمده است.

« قلعه ... بر بالای کوه... ساخته شده ، قسمت هایی هم در جلگه جنوب کوه خمیمه قلعه شده است، و باروهای خشتش عظیم در بالای کوه و در کف جلگه هنوز باقی است؛ و همچنین دیوارهای سنگی روی کوه شالوده ابینه درون باروی قلعه بوده است، که ضمن خاکبرداری و کوه بری جهه کارخانه سیمان مدتی نمودار می شود، و متدرجًا ضمن سایر عملیات از میان می رود^۱ ».

کرپرتر در وصف پهنه دامن قلعه از سوی جنوب، که احتمالاً کاخ سلطنتی در آنجا بنا شده بوده است چنین نقل کرده :

۱۰ « در پای دماغه بزرگ [A] که تاج قله سنگربندی برجهای محافظ است ، یک رشته باروی استوار دیگر وجود دارد ، که پهنه ای قابل ملاحظه را در میان دارد، و دژی کوتاه تر [B] می سازد، که محتملاً در درون آن قصر سلطنتی و دیگر بنای دولتی قرار داشته است... »

۱۱ متن انگلیسی این فقره بمناسبت اهمیتی که در اثبات دعوی دارد عیناً در ذیل درج می افتد :

« At the foot of the great promontory [A] which crowns the apex of the fortifications , and projecting within their area , is another range of equally strong walls , embracing a considerable space , and forming a lower citadel[B]; within which , in all likelihood, were the royal palace, and other buildings of state ۲ ». ۲۰

نگارنده در بازدیدی که از این محل بعمل آورد ، آثار بازمانده آنرا که از

(۱) اطلاعات ماهانه شماره ۷۲ اسفندماه ۱۳۳۲ ، ص ۱۱ س ۱ ستون راست.

(۲) سفرنامه کرپرتر، مجلد اول ص ۳۶۰ ببعد؛ سفرنامه جاکسن، ص ۴۳۴ س ۶ ببعد.

عظمت عهدآبادانی خود حکایتها داشت از نزدیک دید^۱، بر طبق اظهار رئیس معدن کارخانه سیمان در این بازدید ، در ضمن کوه برقی و خاک برداری ، نمونه های بسیار ارزنده ای از گچ بریهای قدیمی بدست آمده ، که نشان می دهد این محل اطاقهای بسیار مجلل و شاهانه داشته است . این نمونه ها در موزه ایران باستان محفوظ است .

برطبق اظهار رئیس معدن دز بالای کوه انواع بنایهای لازم را دارا بوده است ، آثار حمام در سوی غربی قلعه در بالای کوه ، و استخر آب در قسمت شرقی هنوز بچشم می خورد . بنایهای شاهانه عرصه دامن دز را سه باروی عظیم بصورت سه قلعه متداخل حفاظت می کرده است ، و در موقع جنگ اگر قلعه بیرونی تسخیر می شد مدافعان در قلعه دوم سنگر گرفته بدفع می پرداختند ، و اگر آن نیز سقوط می کرد ، بقلعه درونی پناه می بردند ، و تسخیر قسمت اخیر ، که انواع لوازم زندگی در آن تعییه شده بوده ، پاسانی امکان نداشت . آقای رئیس معدن اظهار داشت که نمونه هایی از خانه های زیر زمینی ری قدیم در ضمن خاک برداری پیدا می شد که وضع بنای آن عهد را نشان می داد .

بنای دز از بالای کوه بسوی دامنه جنوبی استداد می یافته ، و در قسمت بالا از مغرب به مشرق برجهای استواری داشته است . سوراخهای اطراف دیوار برج غربی ، که از آنجا بسوی دشمن در جهه شمال تیر می انداخته اند ، هنوز بجاست . در قسمت شرقی بنزدیکی دامن کوه آثار چند گور باستانی باقی است . در زیر بناء پاسگاه فعلی ابار دینامیت ، در سوی مشرق بنزدیکی آثار گورها ، سرداibi با بعد تقریبی دو متر و نیم در دو متر ساخته بوده اند ؛ و شاید بود که لشه های مردگان را در آن .

(۱) نگارنده در تاریخ دوشنبه ۴ فروردین ۳۴ جهه کسب بارهای اطلاعات بکارخانه سیمان رجوع کرد ، آقای نوروزی رئیس معدن در نهایت صداقت بسؤالها پاسخ می داد ، و آثار بازمانده دز و عرصه جنوبی آنرا معرفی می کرد ، و در باب هر یک شرحی بیان می داشت . این صحبت ایشان موجب شکرگزاری است .

بامانت می‌گذارده‌اند. در مشرق این کوه آثار برجی خشتشی مشهود است. گودال خندق مانند دامن جنوبی این دز مستحدث است، و بهنگامی که کارخانه سیمان را می‌ساخته‌اند، خاک آنجا را که جهه ساختمان مناسب می‌نمود، از راه نقبی که بزیر کوه حفر کرده بوده‌اند، بمحل ساختمان می‌برده‌اند، قبل از بناء کارخانه سیمان تمام این پهنه صاف و هموار بوده است.

از جمله آثار دیدنی دز، نقبهای و ثقبهای راهروهای زیر زمینی بود، که گویا معبّر سری نقاط مختلف قلعه از زیر زمین برای موقع خطر بوده است. در قسمت فوقاری چاهی بنظر رسید، که محتملاً برآها و نقبهای زیر زمینی متنهای می‌شده است. مردم ری در نقب زدن از قدیم باز معروف بوده‌اند چنانکه ابوالفکر گفته:

۱۰ «ولهم النتب الذى لا يلحقهم فيه احد يقال ان بعضهم ينقب من الفراسخ الكثيرة^۱».

در خاک‌برداریهای دامن کوه و خراب کردن آثار بازمانده دز جهه فراهم آوردن سنگ برای ساختن سیمان، آثار و اسباب و وسائل جنگی کهنه زیاد بودست آمده، که نگارنده پارهای از آنها را در محل کارخانه از نزدیک دیده، و بسیاری از آنها بموزه ایران باستان منتقل گردیده است. این آلات و وسائل در نشان دادن هنر مردم ری پیشین نمونه‌های ارزندهای هستند.

دریغ که این آثار بجملگی معروض فنا و نابودی است، و کارگران کارخانه سیمان هر روز پارهای از کوه را که این آثار بر روی آن افتاده است، جهه فراهم آوردن سنگ برای کارخانه خراب می‌کنند. بدین طریق دیری نخواهد پایید که از این کوه و آثار آن جز نامی باز نخواهد ماند، چنانکه هم اکنون قسمت وسطای آن بکلی برداشته شده و صاف و هموار گردیده است.

این مکان را چنانکه در مطاوی کتاب گذشت و اکنون نیز پیداست، آئی

(۱) الرسالۃ الثانية، ص ۳۲ س ۹، ترجمة فارسی آن، ص ۷۵ س ۷۰

فراوان و هوایی بالنسبه خوش بوده ، و ظاهراً بناهای مجاور چشمی علی که آثار خرابهای آن هنوز باقی است از فروع بناهای این محلت بوده است.

نگارنده دو محلت فخرآباد و نصرآباد را که نام آنها در همین فصل بجای خودمذکور افتاده^۱ ، با این مکان مطابق بودند. قول یاقوت در باب فخرآباد گذشت و اینکه وی گفته :

«کان فخرالدوله بن رکن الدوله بن بویه الدیلمی قد استانف عمارة قلعة الری القديمة .»^۲

اشارة باین تکته است، که اعراب در واقعه فتح ری ، چنانکه در فصل هفتم و هشتم گذشت ، ری قدیمی و قلاع آنرا خراب کرده بوده‌اند ، چنانکه ابودلف نیز بزمان صاحب عباد در رساله‌الثانیه گفته است .

«والری لاثر فيها للعجم لأنَّ العرب عفت آثار الفرس بها وقضت ابنيتهم»^۳
قلعه ری قدیمی مذکور در قول یاقوت با طبرک که نیز قدیمی است نمی‌تواند انطباق داشته باشد ، چون حوادث طبرک بزمان فخرالدوله و قبل از وی در کتب مذکور است ، و لازمه آن آباد بودن آن قلعه است ، و نیز تعریفی که یاقوت ارزش‌هست و صفاتی فخرآباد و اطراف آن کرده و گفته :

«وهي مشرفة على البساتين والمياه العجارية انزع شى يكون»^۴.

در باب قلعه طبرک صادق نتواند بود ، چون هم بیش از نیمی از فضای دور قلعه طبرک کوهستان است، وهم ظاهرآ طبرک از خود بالاستقلال آب‌جاری نداشته است .

(۱) شرح محله فخرآباد در ص ۲۰۸ و نصرآباد، ص ۲۱۲ و بازار نصرآباد، ص ۲۶۶
کتاب حاضر ثبت افتاده است.

(۲) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۵ س ۹۰

(۳) الرساله‌الثانیه ، ص ۳۱ س ۶

(۴) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۵ س ۱۱۰

(۵) در باب طبرک بفصل ۳ کتاب رجوع شود .

در سبب اطلاق نامهای مختلف به این دز می توان چنین پنداشت ، که در عهد اشکانیان و سراسر دوره ساسانیان (بتفصیلی که در مبحث تاریخ ری در جلد دوم کتاب خواهد آمد ، مرزبانان ری در این عهد از خاندان مهران و از منتسبان باشکانیان بوده‌اند) آنجا را « دز رشکان » می گفته‌اند .

در عهد عباسیان بسبب اقامت نصرین عبدالعزیز والی ری از سوی سفاح در این محل و تعمیر قسمتی از آن ، بنام وی « نصرآباد » نامیده می شده ، چنانکه یاقوت در شرح نصرآباد گفته :

« محلّة بالرّى فی اعلى البلد ينسبة إلی نصرین عبدالعزيز الخزاعي و كان قد ولی الرّى فی ایام السّفاح ... ۱۰

بزمیان آل بویه ، فخر الدّوله قلعه و بناهای آنرا از نو بساخت ، و آن دز و محلت آنرا فخر آباد نامید . بعهد سلجوقیان و پس از آن مجدداً بهمان نام باستانی « دز رشکان » باز خواندند .

ظاهراً حدود محلات بزرگ دز رشکان ، چنانکه از همه مطالب پیشین استنباط می شود بطبق اساسی اماکن عصر حاضر چنین بوده است :

از سوی شمال حدود خیابان سیمان ، از سوی مشرق تا مسافتی پس از باروی کهنه باستانی ، از سوی جنوب پیرامون ابن با بویه و برج طغرل ، از سوی غرب بنزدیکی راه آهن کهنه حضرت عبدالعظیم پیش از خیابان شهر ری . این پهنه بالنسبه وسیع خود بچند محلت کوچکتر تقسیم می شده است .

دروازه این محلت که بسوی دولاب باز می شده ، واز آنجا نیز بطرستان می رفته‌اند ، بمناسبت دز رشکان بنام « در رشکان » یا « در رشقان » ، و بمناسبت دولاب « دروازه دولاب » نامیده می شده است .

این دروازه بنا بوضع محل ، ظاهراً در حدود پل کارخانه سیمان فعلی قرار داشته است .

(۱) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۷۸۶ س ۹۰

(۲) کتاب حاضر ، ص ۰۲۴۰

کوهی که دز رشکان بر بالای آن افتاده بوده ، در عصر ما بکوه سرسره موسوم است و سبب این تسمیه آن است ، که با مر فتحعلیشاه جهه سُر خوردن و بازی و تغیری خاندان سلطنتی ، سرسره ای در آنجا احداث کرده بوده اند .

از مطالب بازگشتی دیگر آنکه ، در دامنه جنوبی این کوه ، در شرق شکافی که کارخانه سیمان احداث کرده ، در سابق تصویری خشن از عهد ساسانیان بروی سنگی که آنرا بدین منظور صاف کرده بوده اند بصورت ناتمام منقول بود .

این تصویر مردی را در حال تاختن نشان می داد ، که کلاهی کرها ای شکل بر سر ، و نیزه ای بحالت خوابانیده و متوقف در دست ، و چیزی گوی مانند بر روی هر یک از دو شانه داشت . طرح دیگری از صورتی بر روی همین سنگ ترسیم شده بود ، و نشان می داد که کار این نقش ناقص و ناتمام است .

فتحعلیشاه امر داد تا آن تصویر را محو و بجای آن صورت وی را نقر کنند . این نقش ، فتحعلی شاه را در حالیکه تاجی بلند بر سر دارد ، و شیری را با نیزه هدف قرار داده ، با هیئتی ناموزون و زننده نشان می دهد . معلوم نیست تاج مرصع بلند را با شکار شیر و نبرد با چنین حیوانی جان شکر و مهیب چه تناسب است .

شهر ری به مناسبت ذکر آن در کتاب مقدس اروپائیان ، و قدمت و کهنگی آن ، کرا را مورد بازدید محققان خارجی قرار گرفته است .

تصویر عهد ساسانی را قبل از محو آن چند تن از مستشرقان و سیاحان دیده و آن را وصف کرده اند ، جاکسن در سفرنامه خود در این باب چنین گفته :

«...بوسیله موریر (Morier) (۱۸۰۹)، پریس (Price) (۱۸۱۱)، و ویلام

(۱) اطلاعات ماهانه ، شماره (۴۸) ۱۲ سال ۱۳۳۰ ص ۱۸۵۱ مقاله آقای مصطفوی ؛ اطلاعات ماهانه شماره (۷۲) ۶ اسفندماه ۱۳۳۲ ص . ۱ مقاله آقای مصطفوی ؛ اساسی دهات کشور ، ج ۱ ص ۰۲۴۵

(۲) سفرنامه ژاک موریر مسافرت دوم به زبان فرانسوی ، طبع ۱۸۱۸ ، ج ۱ ص ۱۳۴ ؛ سفرنامه سر اوزلی ، طبع ۱۸۲۳ به انگلیسی ، ج ۳ ص ۱۸۲۰ .

اویلی (William Ouseley) صورت برداری، و توسط کرپرتر (Ker Porter) ^(۱) ۱۸۱۱-۱۸۱۲ میلادی توصیف شده است. بدین قرار توان گفت این تصویر بکلی از بین نرفته است، و من در اینجا نقشه‌ای که اویلی از آن ترسیم کرده، بمناسبت اهمیت باستان شناسی که دارد، نقل می‌کنم. این پیکره جنگجویی سوار را نشان می‌دهد، که با سرعت با نیزه به مخالف خود حمله می‌کند، صاحب تصویر که نیزه بدهست دارد بی‌گمان یکی از شاهان ساسانی بوده است، لکن معلوم نیست که از آنان کدامیں است. کرپرتر آنرا اردشیر بنیان گذار سلسله ساسانیان احتمال دهد، که با آخرین پادشاه پارتیان می‌جنگد. سر ویلیام اویلی آنرا با شاپور پسر اردشیر مطابق داند. لکن این دانشمندان، هر دو معتقد بوده‌اند که این پیکره، ناتمام مانده بوده است...^(۲)

سخن کرپرتر در این باب با اختصار چنین است:

«در ضمن بالا رفتن از دماغه صخره، که بی‌گمان قلعه اصلی و یا قصر در آنجا قرار داشته، کاپیتان ویلک (Captain Willock) ^(۳) مرا به نقطه جالی هدایت کرد. در این سوی صخره نقشی بزرگ و ناهموار وجود داشت که ناتمام مانده بوده است، این نقش سواری را با ساز و برگ نشان می‌دهد که نیزه بلند او در حال خواباندن است، و چیزی همانند کلاه عهد ساسانی در بالای سر او قرار دارد. در روی شانه چپ وی شیئی گوی مانند و مشابه آن در بالای گردن اسب کمی عقب‌تر از گوشها بنظر می‌رسد. اندام و چهار پای اسب تا زانو بصورت محو و سبک در روی سنگ ترسیم شده است. در این نقش سر اسب دیگری وجود دارد که با توجه به موقعیت، مترصد گونه همچون دشمن در برابر این دلاور سوار ایستاده است... من حدس می‌زنم که احداث این نقش بفرمان یکی از شاهان ساسانی بوده است، و محتملًاً وی جز همان قهرمانی که اشکانیان را منقرض کرد و این سلاله را بنیاد نهاد نتواند بود...»^(۴)

(۱) سفرنامه جاکسن، ص ۴۳۸-۴۲۵ بعد.

(۲) سفرنامه کرپرتر، جلد اول، ص ۳۶۳-۳۶۰ بعد.

اختصاراً از نقل اقوال دیگر سیاحان در این باب خودداری می‌شود، و تتمیم فایدت را بدین نکته اشارت می‌رود، که برطبق گفته موریر و اوزلی، ارمیان سیاحان خارجی، نخستین بار، گُرْدُن^۱ (Gordon) این تصویر را کشف کرده است.^۲ این تصویر هرچند از عهد ساسانیان بازمانده است، لکن انتساب آن بیکی از شاهان آن سلسله و انطباق آن با وی، چنانکه خارجیان گمان برده‌اند، از غرابیتی ه بالی نمی‌نماید.

نگارنده را در این باب نظر دیگری است بدین تلخیص:

این معنی بعید می‌نماید که شاهنشاهی بزرگ، همچون اردشیر یا شاپور یا بهرام کاری بدین خردی را آغاز کند و آنرا ناتمام بگذارد. چنین می‌نماید صاحب نقش سلطانی بوده که دولتی مستعجل داشته، و کوکب اقبالش طلوع ناکرده بافول ۱۰ گراییده بوده است، و با مرگش این کار تمام ناشده بماند.

این حقیقت را بعد ساسانیان بهرام چوبین، که خود اهل ری بوده، و هم در ری سکنه زده، شاهدی صادق می‌نماید، چه وی بدان‌هنگام که کارش بالا گرفت و با پرویز از در سخالت درآمد، تاج شاهی بر سر نهاد، و بر سریر سلطنت تکیه زد، لکن دولتش دیر نپایید، و سر پنجه شاهین قضا مرغ اقبالش را خرد ۱۵ بشکرید.

موجزی از احوال وی در بحث از زامهران‌ری بمناسبت مذکور افتاد، و همانجا بشواهد و قرائن مربوط باین استنباط اشارت رود.

تتمیم فایدت را عکس نقش بازمانده از عهد ساسانیان و تصویر فتحعلی‌شاه، اقتباس از سفرنامه جاکسن، در اینجا درج می‌گردد. نقش ساسانی چنانکه مشهود است از همه جهات با شرحی که موریر و کرپرتر در باب آن داده‌اند مطابقت دارد جز آنکه سر اسب دوم در آن دیده نمی‌شود.

(۱) سفرنامه ژاک موریر، مسافرت دوم، ترجمه بزبان فرانسوی، ج ۱ ص ۴۱۳

ص ۱ بعده؟ سفرنامه سر اوزلی، ج ۳ ص ۱۸۲ س ماقبل آخر.



بالا نقش عهد ساسانی - پایین تصویر فتحعلی شاه

صخره‌ای که این تصویر بر آن منقور است بتازگی در اثر کوه بری کارخانه سیمان از جای کنده شده، و پیاپی تپه‌سقوط کرده است، و قرار است پایه‌ای در محلی مناسب بنزدیکی کارخانه تعبیه، و این سنگ در آنجا نصب گردد.

تصویر فتحعلی‌شاه ظاهراً بسال ۱۲۴۶ قمری منقور شده^۱، و دو سال پس از

آن نقش مظہر چشمہ علی حک گردیده است.

حمدود غزنوی بهنگام تسبیح ری، گویا ظاهراً در نظر داشت که خود از راه در رشقان (= دروازه دولاب) که قصر بجدالدوله در آن محل واقع بوده است بشهر حمله کند، و پرسش مسعود از راه دروازه بیسان، در تاریخ بیهق در این باب چنین آمده است:

(۱) اطلاعات ماهانه شماره ۷۲ اسفند ۱۳۳۲، مقاله آقای مصطفوی، ص ۰۱ ب بعد.

« چون بری رسیدند امیرمحمود بدولاپ فرود آمد ، بر راه طبرستان ، نزدیک شهر ، و امیر مسعود بعلی‌آباد لشکرگاه ساخت ، بر راه قزوین ، و میان هردو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود...^۱

دانشمند محترم آقای مصطفوی ، رئیس سابق باستانشناسی ، در مقالتی در اطلاعات ماهانه چنین نوشتند :

« هم دولاپ و هم علی‌آباد که طبق شرح بالا در قرن چهارم هجری وجود داشته است ، امروز نیز آباد و دائیر است . نیم فرسنگ مسافت بین دولشکرگاه سلطان محمود و سلطان مسعود در آن زمان ، آکنون شامل محله دروازه خراسان تهران و خیابانهای حول و حوش چهار راه لرزاده ، و خیابان صدرالاشراف و ساختمانها و تأسیسات پیرون دروازه حضرت عبدالعظیم ، و گورستان معروف بجهارده معصوم و دهکده فرح آباد است... علی‌آباد نیز در جنوب غربی فرح آباد کنار کیلویتر ۴ خط راه آهن شمال واقع گشته ، آبادی معظم و پر رونقی است که قسمت اعظم آن بورژه مرحوم مجدد الدوله تعلق دارد ، و بنام علی‌آباد مجدد الدوله خوانده می‌شود ، و در سطح اراضی پست و بلند جنوبی آن قطعات سفال‌های قرون اول هجری ، و آثار قدیم نمودار ، و گوئی آبادی مزبور در زبان قدیم کمی رو بطرف جنوب واقع بوده است^۲.^۳ ».

چهارم - دروازه مهران با نسخه بدلهای زامهران ، زادمهران ، آزاد مهران (۵-۱) : دروازه و بازار و محلات مهران نیز از اماکن مشهور و معروف‌تری باستانی ، و از مراکز شیعیان آن شهر بوده است .

در کتاب النقض قریب شش مورد نام این مکان مذکور آمده است ، بدینگونه : « مناقب خوانان در قطب روده ویرشتة نرمہ و سرفیسان و مسجد عتیق همان خوانند که به دروازه مهران ، و مصلحگاه^۴ ».^۵

(۱) تاریخ بیهقی ، ص ۱۳۴ س ۷

(۲) اطلاعات ماهانه شماره ۵۳ ، مرداد ۱۳۳۱ مقاله آقای مصطفوی ، ص ۲۰۰

(۳) النقض ، ص ۱۴ س ۱

نیز : «لشکر آل مرتضی که باشند شیر مردان فلیسان... و سادات در زادمهران
نخسته بدل : آزاد مهران) ۱ .»

نیز از قول صاحب فضایح :

«... رافضی بیشتر عوّانان باشند و در شهرهایی که به ایشان موسوم است
چون قم و کاشان و آبه و سبزوار و زامهران (نسخه بدل : دروازه مهران ، آزاد
مهران) و مصلحگاه هرگز علم دین نخوانند ... ۲ .»
موارد دیگر ذکر آن صحائف ۶۴ ، ۹۱ ، ۴۸۹ است .

در کتاب دمیة القصر باحرزی متوفی بسال ۴۷۴ ، در احوال وزیر الصفی
ابوالعلاء محمد بن علی نام زامهران چنین ثبت افتاده است .

« و اتفاق لی انى لقيته بالرّی فی داره بدرب زامهران ۳ .» ۱۰

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم در احوال نصیرالدوله شاهنشاه
غازی رستم بن علی آمده :

«... بجهة سید دیگری از قزوین که کمال الدین مرتضی گفتند و برادر او
سید قوام الدین منتهی صد و بیست هزار دینار زرداد ، تا بری بمحله در زامهران
مدرسه‌ای کردند ... ۴ .» ۱۱

ظهیرالدین مرعشی در همین مورد آورد :

«... در ری در محله زاد مهران صد و بیست هزار دینار خرج کرده
برای ملک [رستم بن علی] مدرسه و عمارت عالی کردند ، و از امهات قرای ری هفت
پاره دیه خریده وقف آن عمارت کردند ... ۵ .»

(۱) النقض ، ص ۴۷۵ س ۱ .

(۲) النقض ، ص ۶۳۵ س ۴ .

(۳) دمیة القصر و عصره اهل العصر ، طبع ۱۳۴۹ ، ص ۹۰ س ۱۰ .

(۴) تاریخ طبرستان ، قسم سوم ص ۹۱ س ۰۹ .

(۵) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۶۰ س ۶ بعده .

اولیاء‌الله نیز در همین مقام چنین نوشته :

« در ری در محلهٔ درزان مهران [کذا] صد و بیست هزار دینار خرج کرده برای ملک مدرسه‌ای عمارت کردند...^۱ »

چنانکه ملاحظه می‌شود در سه کتاب فوق این نام در یک موضوع بسیه صورت نقل افتد است.

آقای دکتر محدث اربوی در مقدمهٔ نقض^۲ نه سورد از موارد ذکر درب زامهران را، از کتاب بشارة المصطفی لشیعۃ المرتضی تالیف عمام الدین طبری نقل کرده، و از آن جمله است :

«... اخبرنا الشیخ الفقیہ ابوالنجم محمد بن عبدالوهاب بن عیسیٰ الرَّازی بالرَّی فی درب زامهران فی مسجد الغری...^۳ »

و هم ایشان از قول ابوالحسن بیهقی در اواخر جلد اول کتاب لباب الانساب آورده‌اند که در ضمن بیانات خود گفته :

« حضر علوی متقدی وقال : انا نزیل زامهران فی محلة الری...^۴ »

وجه تسمیه نام این دروازه، که صور مختلف آن از منابع نقل افتد، در جایی بنظر نرسید، لکن مظنون بطن متاخم بعلم نگارنده است، که این نام منسوب است بدیه مهران واقع در قصران خارج سابق و شمیران فعلی، که بنا بر نقل تاریخ بلعمی خاندان بزرگ مهران مقیم ری نیز بدان دیه منسوب بوده‌اند. دیه مهران از آبادیهای کهنه و قدیم جلگه ری بوده است، و ذکر شن خیلی پیشتر از دیگر آبادیها و روستاهای این حدود در منابع بچشم می‌خورد، در تاریخ بلعمی در احوال قباد آمده است :

(۱) تاریخ رویان اولیاء‌الله، ص ۹۱ س ۱۲ بعد.

(۲) مقدمهٔ نقض، ص ۷۷ س ۳۰ بعد.

(۳) مقدمهٔ نقض، ص ۷۸ س ساقی آخر، بنقل از ص ۹ بشارة المصطفی.

(۴) مقدمهٔ نقض، ص ۸۱ س ۸.

«... پس قباد حیلت کرد، و اوزا سپهبدی بود به ری شاپور نام، از دهی نام آن مهران...»^۱

مرحوم بهار نسخه بدل این عبارت را در ذیل چنین نقل کرده:

«...نق: شاپور خواندنی سپهبدی بود بدھی نام او مهران. نق چون متن است. عربی: وَكَتَبَ إِلَى سَابُورَ الرَّازِيِّ الَّذِي يُقَالُ لِلْبَيْتِ الَّذِي هُوَ مِنْهُ مَهْرَانٌ وَكَانَ أَصْفَهَبَ الدِّلَادِ...»

در آثار متاخران نیز نام دیه مهران بچشم می خورد ، در جلد ۹ ملحقات روضة الصفا تألیف مرحوم هدایت ثبت است :

« تهران و بهران در این اراضی دو قریه بودند و بعد از خرابی ری بازماندگان

۱۰ این نواحی به تهران جمع شدند... »^۲
در مجلد اول مرآة البلدان نیز نام مهران بنقل از هدایت درج است.^۳

در عصر ما مهران بکلی اهمیت پیشین خودرا از دست داده است، با این حال باع مهران در جاده شمیران در حدود سه راه ضرابخانه معروف است.

در کتاب النقض صحیفه^۴ (بدون نسخه بدل ، یعنی بمطابقت همه نسخ مخطوط که نسخه چاپی با اடکاء بآنها فراهم آمده) و نسخه بدل صحیفه^۵ ۶۳۵ صریحاً دروازه مهران ثبت است^۶ و صورتهای زامهران ، زادمهران ، آزادمهران بی گمان همه مصحف و یا مخفف و یا معرّب دروازه مهران است ، و در سابق نیز در نامهای اماکن ری نظیر این نوع تعریب و تخفیف ، مانند در باطن و ماطا برای دروازه همدان و باب بلیسان بجای باب بلاشان و در رشکان عوض در ارشکان و نظائر اینها ثبت افتاده ، و وجه هر یک گفته آمده است. در زبان عربی این گونه

(۱) تاریخ بلعمی ، ص ۹۶۶ س ۴، و ذیل همین صفحه رقم ۰۲.

(۲) ملحقات روضة الصفا ، ج ۹ ص ۱۹۷ س ۰۷.

(۳) مرآة البلدان ناصری ، ج ۱ ص ۵۲۵ س ۱۹۰.

(۴) ص ۱۴ س ۱۴ و ص ۶۳۵ نسخه بدل ۰.

تعریب فراوان است تابدان پایه که حتی برخی از آکابر محققان و دانشمندان ایشان مانند اصمی عراق را معرفت ایران شهر دانسته‌اند، چنانکه یاقوت آورده :

« قال الا صمی هو (عراق) معرّب عن ایران شهر وفيه بُعد عن لفظه وان كانت العرب قد تتغلغل في التعریب بما هو مثل ذلك ^۱ ».

در عربی « به اردشیر » بصورت « بهرسیر » و « بهمن اردشیر » بشکل « بهمن شیر » و « رام هرمز » « رامز » و « شوشتار » « تستر » بکار رفته است .

ابن اثیر در احوال اردشیر با بکان آورده :

« و بنی ثمان مدن ، منها ... بهرسیر ... و كان اسمه به اردشیر فعربت بهرسیر ... و بنی بهمن اردشیر على دجلة عند البصرة والبصرىون يسمونها بهمن شیر ^۲ ».

یاقوت در باب رامز و رامهرمز گفته :

« والعامة يسمونها « رامز » كسلامنهم عن تتمة الملفظة بكمالها و اختصاراً ».

در ظفرنامه شامي در شرح سفر تیمور از خوزستان بشیراز مذکور است .

« روز شنبه در رامز نزول فرمود ^۴ ».

در سرزمینهای خلافت شرقی آمده است :

« ... بقول حمد الله مستوفی ، اسم رامهرمز بمروز رامز شد و تازیان او هنوز رامهرمز شهری آباد بود ^۵ ».

بینورسکی در تعلیقات خود بر سفرنامه ابو دلف آورده :

« رامهرمز که بیشتر بطور مخفف رامیز خوانده می‌شود در حوزه رودخانه‌ای که اکنون جراحی نام دارد واقع است ^۶ ».

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۶۲۹ س ۱۰

(۲) ابن اثیر ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۳ - ۶

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۷۳۸ س ۹

(۴) ظفرنامه شامي ، ص ۱۳۱ س آخر.

(۵) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۶۲ س ماقبل آخر.

(۶) ترجمه فارسي سفرنامه ابو دلف ، ص ۱۴۵ س ۱۳۰

هنوز مردم محل این شهر را « رامیز^۱ » می‌نامند.
وی در باب شوستر در همین تعلیقه گفته :

« شوستر بعربی تستر خوانده می‌شود که با کمی اختلاف به ششکنده و تاشکند شباht دارد...^۲ »

باری ، خاندان مهران ، که بی گمان ده مهران و دروازه مهران را با نام آنان مناسبت است ، از خاندانهای بزرگ هفتگانه کشور در عصر ساسانی ، و مقیم در شهر ری بوده‌اند.

کریستن سن در بحث از خاندانهای قدیم در عهد ساسانیان گفته :
« ... انتساب به سلسله اشکانی را علامت امتیاز می‌دانستند ، و از این روبرو
که از میان سایر دودمانهای ممتاز عهد ساسانیان بعضی اهتمام داشتند که خود را
به تخمه اشکانی منسوب کنند ، مثل دودمان اسپندیاژ (Spandiyâdh) و مهران
(Mîhrân)^۳ . »

نیز : « خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانه کشور محسوب
می‌شد . باقی دودمانها را نام چنین بوده است : قارن پهلو ، سورن پهلو ، اسپاه بد
پهلو ، اسپندیاژ ، مهران ، دیگری گویا زیک (Zik) بوده است ...^۴ »

از خاندان مهران نام چند تن همچون شاپور رازی ، و بهرام چوین که کارش
بالا گرفت تا بدان غایت که بتخت شاهی نشست ، و سیاوخش بن مهران بن بهرام
چوین مرزبان ری بهنگام حمله عرب و غیرهم در تاریخ مضبوط است . دودمان
ساسانیان را نیز از همین خاندان دانسته‌اند . اینک اشارتی موجز باحوال این رجال :

۱- شاپور : کریستن سن در شرح سلطنت فیروز در باب شاپور چنین گفته :

« مقتدر ترین نجای ایران دو تن بودند یکی زرمه (Zarmîhr) یا سوخراء^۵ »

(۱) ترجمه فارسی سفرنامه ابو دلف ، ص ۱۴۳ س ۱۴۰ .

(۲) ایران در زمان ماسانیان ، ص ۶۳ س ۳ بی بعد .

(۳) ایران در زبان ساسانیان ، ص ۶۳ س ۹ .

(Sokhra) از خانواده بزرگ قارن، که اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سکستان بود، لقب هزارفت داشت، دیگر شاپور که از مردم ری و خاندان مشهور مهران بود...^۱ « قباد بکمک شاپور سوخررا را، که بکلی از اوی سلب قدرت کرده بود، از میان برداشت.

کریستن سن گوید :

« بموجب تاریخ یعقوبی قباد در کودکی بسلطنت نشست و سوخررا بنام او حکومت می کرد، چون سن رشد رسید تحمل قدرت سوخررا بر او ناگوار بود^۲. در تاریخ بلعمی آمده :

« چون از ملک قباد پنج سال بگذشت سوخررا همه کارها بگرفت... پس قباد حیلت کرد و اوراسپهبدی بود به ری شاپور نام... او را بخواند. شاپور با همه سپاه سوی او (قباد) آمد... پس چون دیگر روز ببود سوخررا بر قباد نشسته بود، سپهبد اندر آمد و بیستاد و با سوخررا مناظره کرد و اورا سخنهای درشت گفت... شاپور کمر از میان بگشاد و اندر گردن سوخررا کرد و بزنдан برد...^۳

فردوسی گفته :

« چو شاپور رازی بیاید ز جای بد رد دل بد کنش سورای^۴ » ۱۵
ابن اثیر آورده :

« فكتب [قباد] الى سبورالرازى و هو اصبهبد ديار الجبل، و يقال للبيت الذى هو منه مهران فاستقدمه و معه جنده... فاتاه يوماً سبور و سوخررا عند قباد فالقى فى عنقه وهقا و اخذنه و حبسه ثم خنقه قباد...^۵ »

(۱) ایران در زبان ساسانیان ، ص ۲۰۵ س ۹۰.

(۲) سلطنت قباد و ظهور مزدک تأثیر کریستن سن ، ص ۳۴ س ۴۰.

(۳) تاریخ بلعمی ، ص ۹۶۶ س ۱؛ نیز رک : کتاب سلطنت قباد و ظهور مزدک ،

ص ۳۴ س ۷۰.

(۴) شاهنامه ، جلد هشتم ص ۲۲۹۱ س ۱۰.

(۵) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۴۱ س ۱۳۰.

در تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه کتاب رُلنسن) چنین درج افتاده :
 « [قاد] یکی از بزرگان را که شاپور نام داشت و در ولایت راژس یعنی
 ری حکومت می‌کرد بیاری خود خواست ^۱ ». .

۲- بهرام چوبینه : کریستان سن بهرام چوبین و کارهای ویرا را بدینگونه ذکر کرده است ،

« کار آمدترین سرداران ایران و هرام ملقب به چوبین از مردم ری پسر و هرام گشنسب از دودمان بزرگ شهران بود. فرماندهی قادر و محبوب سربازان خویش و پر از کبر و ادعا بود ... پس از آنکه بر طوایف مهاجم سرحدات شمال و مشرق فائق آمد و ترکان را منهزم کرد بفرماندهی کل نیروی ایران در برابر رویان نصب شد لکن مغلوب گردید. هرمز با طرزی موهنه اورا از فرماندهی خلع کرد . چون وهرام از لشکریان خود اطمینان داشت رایت خلاف برآفرشت. این واقعه آتش فتنه را از هر سوی کشور مشتعل کرد [تا منتهی بقتل هرمز و پادشاهی خسرو پرویز شد] ^۲ » .

نیز : « دودمان شهران مدعی بودند که از نسل ملوک اشکانیند و وهرام تکیه باین ادعا کرده در دعوی خود ابرام نمود . در تاریخ ساسانیان چنین ادعا یی تازگی داشت . از آنجا که سپاه وهرام نیرومند بود خسرو رو به زیمت نهاد ، وهرام فاتحانه پیای تخت درآمد و علی رغم جماعتی از بزرگان بدست خود تاج بسر گذاشت و بنام خود سکه زد . در این اثنا خسرو از سرحدات روم گذشته به پناه امپراتور موریس (Maurice) درآمد ... وهرام را در حوالی گزک آذربایجان منهزم کردند . وهرام بترا کان پناه برد و در بلخ بیاسود و در آن شهر چندی بعد ظاهرآ به تحریک خسرو بقتل رسید ^۳ ». ۲۰ گیرشمن نیز در تاریخ خود در ضمن بیان احوال وی گفته :

(۱) تاریخ ساسانیان فروغی ، ج ۲ ص ۷۳ س آخر.

(۲) کتاب ایران در زمان ساسانیان ، ص ۳۱۱ س ۹۱ بعده.

(۳) کتاب ایران در زمان ساسانیان ، ص ۳۱۲ س ۸ بعده.

«وی چون از یکی از خانواده‌های بسیار بزرگ نجایی اشکانی بود، می‌خواست به تاج و تخت دست یابد، ازینرو به اتکاء سپاهیان خود پای تخت را محاصره کرد و خود را شاه خواند^۱.

این بود داستان بهرام باختصار.

در تاریخ بلعمی در باب نسب و لقب و اندام وی چنین ضبط است: «او بهرام بن بهرام جشنیس بود و نسب وی به گرگین میلاد کشد واصل بهرام از ری بود، از ملک زادگان و اسپهبدان ری بود و اندران زمان هیچکس ازو مردانه‌تر و مبارزتر نبود، و بگونه سیاه چرده بود و ببالا دراز و خشک بود، از بهرام آن چوین گفتند^۲».

مرحوم محمد حسین فروغی در تاریخ ساسانیان گفته:

«بهرام چوینه را بعضی از سورخین عجم از شاهزادگان اشکانی می‌دانند و و اشعار آبدار شاهنامه هم تأیید این قول می‌نماید^۳. وی از بهرام در این کتاب گاه به تعبیر «شاهزاده اشکانی» و گاه به صورت «ملک زاده رازی» یاد کند^۴.

مرحوم بهار در تعلیقات خود بر مجله‌التواریخ در مقام ذکر «بهرام چوینه» پسر گشیب^۵ در باب گشیب چنین نوشت: «

«گشیب مخفی گشنسپ است؛ و گشن بفارسی معنی جوان و نرینه و باده تلقیح نرینه و هم تلقیح نباتات را گشن گفته‌اند، و اسپ هم اسب است و بالجمله

(۱) ترجمه فارسی ایران گیرشمن، ص ۳۰۸ س ۱۰۰.

(۲) تاریخ بلعمی، ص ۱۰۷۷ س ۱۰۰.

(۳) تاریخ ساسانیان، ج ۱ ص ۸۴ س ۰۸.

(۴) از جمله ج ۱ ص ۸۰ س ۳ و ص ۸۹ س ۱۷۰.

(۵) مجله‌التواریخ، ص ۹۶ س ۰۷۰.

گشنسپ بمعنی اسب فعل و جوان می باشد^۱ .

گشنسپ را عرب زبانان جشنس نویسنده، طبری در سلطنت هرمز آورده:

«فوجته اليه رجالمن اهل الری يقال له بهرام بن بهرام جشنس ويعرف بچوین^۲ ». .

پدر بهرام چوین مرزبانی ری را بعده داشت، و گردیده خواهر بهرام خطاب

بوی گفته:

« پدر مرزبان بود ما را بری تو افگندی این جستن تخت پی^۳ »

يعقوبی سمت مرزبانی را بدینگونه معنی کرده است:

« و تسمی رئیس البلد المرزبان^۴ ». .

در کتاب سروج الذهب نام بهرام چوین در سلطنت هرمز بغلط (بفرض صحت

۱۰ نسخه) بهرام جور ثبت افتاده است.

« فانتدب لحربه (ملکالترک) بهرام جور بن مرزبان الری^۵ ». .

در سبب چوینه نامیدن وی در کتاب تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه تاریخ

رُلنسن) در شرح سکه‌های قبل از سلطنت بهرام چنین درج افتاده:

«... عبارت سکه این است « واراهران چوب ». یعنی: بهرام صاحب

۱۰ عصا^۶ ». .

(۱) سجمل التواریخ، ص ۹۶ س ۳ ذیل .

(۲) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۳۶ س ۶؛ ابن اثیر، جزء ۱ ص ۲۷۷ س ۱۵؛

ابوالقدا، ج ۱ ص ۵۵ س ۰۲۰

(۳) شاهنامه، جلد ۸ ص ۲۶۶۲ س ۰۸۰

(۴) تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۱۴۵ س ۱۰

(۵) سروج الذهب، جزء ۱ ص ۱۳۰ س ۳۱، ص ۱۳۱ س ۱۷، ص ۱۳۲ س ۱۵،

ص ۱۳۳ س ۱۳۰. و در شرح حال بهرام گور کلمه گور بنام وی افزوده نیامده است.

(۶) تاریخ ساسانیان، ج ۲ ص ۱۳۲ س ۶ ببعد. بنا بر نقل این کتاب در همین صحیفه،

بهرام پیش از آنکه بسلطنت نشیند بنام خویش سکه زده بوده است.

نگارنده در صحیفهٔ ۳۰ کتاب حاضر نظری داد مبنی براینکه تواند بود نقش ناتمام عهد ساسانی ازان بهرام چوینه باشد، اینک قرائنسی که مؤید این احتمال است:

نخست آنکه اگر این کار با سریکی از شاهان ساسانی آغاز شد، بی هیچ تردید پیاپان می‌رسید؛ چون شاهی بزرگ کاری بدین خردی را ناتمام نمی‌گذارد، و در صورت برگ فرزند یا جانشین وی آنرا بانجام می‌رساند. ناتمام ماندن کار دلیل بر زوال دولت صاحب آن و ناتمام ماندن امر وی است.

دُدیگر آنکه ری بصورت تیولی در اختیار خاندان مهران قرارداشت، چنانکه در دائرة المعارف اسلامی مذکور افتاده:

«Raij était le sief de la famille Mihrān».

۱۰ این خاندان خود را باشکانیان نسبت می‌دادند، چنانکه کریستان سن گفتہ:

«دودمان مهران مدعی بودند که از نسل ملوک اشکانی‌اند...»

ساسانیان تا سرحد اسراف در افقاء خاندان اشکانی کوشیدند، این اثیر

آورده:

۱۵ «کان اردشیر قد اسرف فی قتل الاشکانية حتى افنا هم بسب إلية الشی آلاها جده ساسان بن اردشیر بن بهمن فانه اقسم انه ان ملك يوماً من الدهر لم يستبق من نسل اشك بن حرفة احداً، واوجب ذلك على عقبه، فكان اول من ملك من عقبه اردشیر فقتلهم جميعاً نساءهم و رجالهم».

فردوسی نیز در همین معنی از زبان بهرام چوینه آورده:

۲۰ «که تا درجهان تخم ساسانیان پدید آمد اندر میان و کران

(۱) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳، بزبان انگلیسی ج ۳

ص ۱۱۰۶

(۲) ایران در زبان ساسانیان، تألیف کریستان سن، ص ۳۱۲ س ۸۰.

(۳) این اثیر، جزء ۱ ص ۲۲۳ س ۱۷۰.

بگرد جهان جستن داوری
که اندر جهان تازه شد دار و گیر
سر نامداران همه خیره گشت
و زان نامداران و روشن روان
پر از درد شد جایگاه بهی^۱ »
ازیشان نیامد بجز بترى
نخست از سر بابکان اردشیر
زمانه ز شمشیر او تیره گشت
نخستین سخن گویم از اردوان
که از نامشان گشت گیتی تنه

بدین قرائی توان گفت که خاندان ساسانی را در شهر ری محبوبیتی نبوده است، و این شهر را با توجه باعلام خاص اماکن منسوب باشکانیان، که پس از قرنها هنوز باقی است، و اینکه پای تخت آن سلسله بوده است، می‌توان شهر اشکانیان نامید.

در چنین شهری بعید می‌نماید که شاهان ساسانی در پی احداث سنگ نوشته ۱۰ و ترسیم تصویری آن هم ناتمام برآمده باشند.

سدیگر آنکه این تصویر ناتمام در محل دز رشکان واقع بوده است، و بشرحی که در تعریف از این دز گذشت، به اشکانیان نسبت دارد. اگر پادشاهی از ساسانیان می‌خواست در ری سنگ نوشته و تصویری احداث کند، در این نقطه بخصوص نمی‌کرده است، چه معهود چنان بوده که شاهان کاخ مخالفان خویش را خراب ۱۵ می‌خواسته‌اند، و عکس این گفته در این معنی در باب بهرام چوین صادرق تواند بود.

مخالفت بهرام چوین با هرمز در شهر ری آشکارا گردیده بوده است، چنانکه شعالی آورده :

« وافق ذلک (فرار خسرو پرویز از پیش پدر) اتصال الخبر بورود بهرام الری و کشفه قناع المخالفة والمنابذة، و اضطررت الحضرة و اضطربت الفتنة و ماج الناس و مارت الامور و كسرت السجون... » ۲۰

(۱) شاهنامه ، جلد نهم ص ۲۷۶۹ س ۱۶۰

(۲) تاریخ غرزالسیر ، ص ۶۶ س ۵۰

وی در همین موقع در ری خبرابخانه‌ای بساخت، و بنام خسرو پرویز سکه بزد.

فردوسي گفته:

پخرا داد فرخنده در ماه دی
همی درد اندیشه در بیش و کم
بسازند و آرایش نو کنند
در مهر بر نام خسرو کنند^۱

در مجلل التواریخ است:

و با سپاه بری آمد و درم را نقش بنام خسرو فرمود کردن^۲.

طبری از تاجگذاری وی چنین یاد کرده:

... بهرام جلس علی سریرالملک و تتوّج و انقاد لهداناس خوفاً^۳.

صاحب مجلل التواریخ در این باب ذکر کرده:

... و بهرام چوبین بمداین آمد، و بر کرسی نشست، و پادشاهی فرا گرفت^۴.

ابن اثیر گفته:

... دخل بهرام چوبین دارالملک، و قعد علی السریر، ولبس التاج ...^۵

فردوسي از زبان بهرام آورده که گفت:

بزرگی من از پارس آم بهری نامم کزین پس بود نام کی^۶

در تاریخ ابنوردی چنین اشارت رفته:

وقع و قعد علی السریر، وقال انتئي وإن كنت لم أكن من بيت الملك

فإن الله تعالى ملكني اليوم والملك بيده يملكه من يشاء^۷.

(۱) شاهنامه، ج ۸ ص ۲۶۶۴ س ۰۱۰

(۲) مجلل التواریخ، ص ۷۷ س ۰۳۰

(۳) طبری، جلد ۲ ص ۱۳۹ س ۰۷۰

(۴) مجلل التواریخ، ص ۷۷ س ۰۱۱

(۵) ابن اثیر، جزء ۱ ص ۲۷۹ س ماقبل آخر.

(۶) شاهنامه، جلد نهم ص ۲۶۹۷ س ۰۱۰

(۷) تاریخ ابنوردی، جزء ۱ ص ۵۰ س آخر.

در باب مدت سلطنت بهرام در کتاب تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه تاریخ رُنسن) در شرح سکه‌های وی چنین اشارت رفته:

«سال سلطنت یکست، چه مدت سلطنتش از یکسال نگذشته...»^۱

در لب التواریخ نقل شده:

«مدت استیلاه بهرام بر ایران دو سال و کسری بود»^۲.

خسرو پرویز چون بهرام را از میان برداشت تصمیم بتخربیب ری گرفت،

فردوسی آورده:

بکوبند پیلان جنگی به پی

همی ری به پی دشت هامون کنند

چنین گفت کبابی از کیان یادگار

نشاید که کوبند پیلان به پی»^۳

«چنین گفت کباباً کنون برو بوم ری

همه مردم از شهر بیرون کنند

گرانمایه دستور با شهریار

نگه کن که شهری بزرگ است ری

هرگاه بمدد این قرائی متعلق بودن نقش ناتمام صخره ری به بهرام چوینه

رویی در صواب پیدا کند توان گفت که این نقش در مدت کوتاه حکومت وی پایان

نیافته بوده، و پس از وی نیز کینه کشی و انتقام جویی پرویز از این شهر مجال اتمام

و تکمیل آنرا بیازماندگان بهرام نداده بوده است.

۳- سامانیان: سورخان آل سامان را از گوهر بهرام چوینه و خاندان مهران

دانسته بیش و کم نسب اسماعیل را با شش واسطه به بهرام می‌رسانند.

در آثار الباقیه نام بانی این سلسله چنین درج افتاده است:

«اسماعیل، انه ابن احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمات

بن نوشرد بن بهرام شوین بن بهرام جشنش...»^۴

(۱) تاریخ ساسانیان، ج ۲ ص ۱۳۲ س ۰۱۳

(۲) لب التواریخ نسخه مطبوع، ص ۵۶ س ۰۱۵

(۳) شاهنامه، جلد نهم ص ۲۸۵۰ من آخره

(۴) آثار الباقیه، ص ۳۹ س ۰۱۳

پاره‌ای از مورخان را در ضبط این نامها اختلاف است^۱.

محل دروازه مهران : این دروازه بقائی که مذکور می‌افتد ، در شمال ری برین ، در مدخل راه فعلی طهران بحضورت عبدالعظیم ، در حدود سه راه سیمان واقع بوده است ، قرائی این استنبط بدین شرح است :

۱- بربطق نقشه ترسیمی کربتر با روی شمالی ری از شرق بغرب ازین نقطه می‌گذشته است.

۲- بقياس فوائل دیگر دروازه‌ها ، این نقطه را در میان دروازه‌های رشکان (دولاب) و بلیسان نیز باید دروازه‌ای بوده باشد.

۳- دیه مهران در شمال ری باستانی قرار داشته است ، و راه نزدیک تر آن باین شهر از همین حدود می‌گذرد ، و می‌توان چنین پنداشت که راه فعلی طهران بحضورت عبدالعظیم همان راه باستانی ری به مهران است.

۴- خاندان گُستردۀ مهران بنا بر شرحی که در صحائف ۲۰ ، ۱۳۳ ، ۱۵۰ ، ۱۵۵ در باب محل استقرار بزرگان در شهر ری مذکور افتاده ، بحسب قاعده در نیمه شمالی ری برین ، در دو سوی خیابان شهر ری فعلی در فاصله سه راه سیمان تا حدود امامزاده عبدالله مقیم بوده‌اند ، و قرارگاه سرزبانان و دیگر بزرگان این گروه همان‌لای رفیع دز رشکان ، و بناء‌های دیگر اطراف چشمۀ علی بوده است. حال اگر دروازه‌ای از ری بدین خاندان منسوب بوده باشد ، بنای‌چار همان دروازه واقع در حدود سه راه سیمان است ، چون نام دروازه شرقی آن رشکان و غربی آن بلیسان ، و هر دو منتبه باشکانیان بوده است ، که این طایفه خود را از احفاد آنان می‌پندashته‌اند.

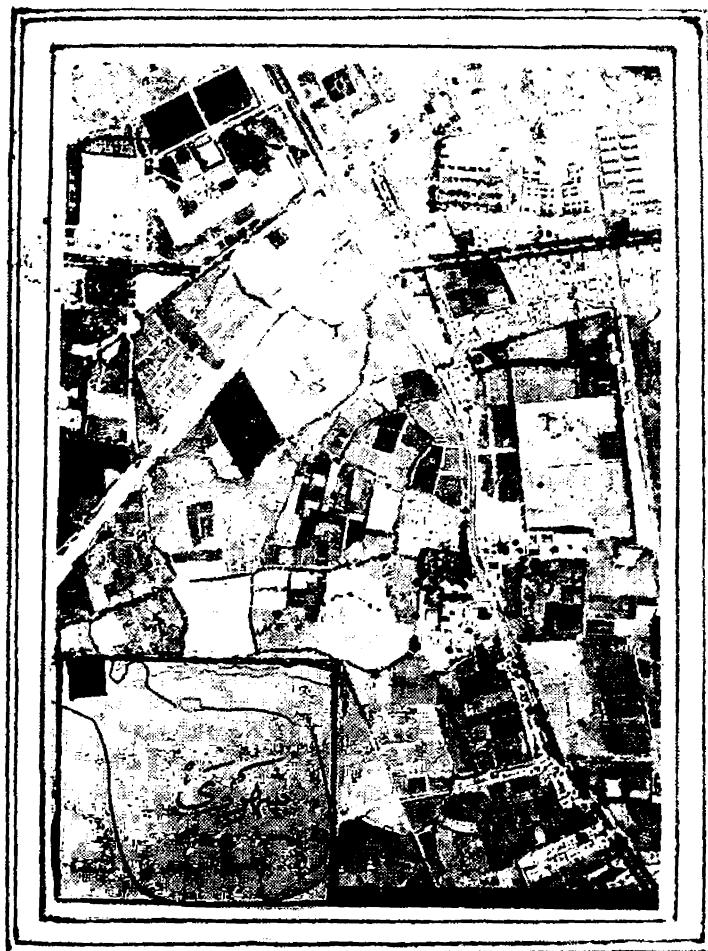
۵۰

۵- بربطق نسخه بدل کتاب النقض در باب خانه حسن صباح در دیرینه قبه که در صحائف ۱۹۶ و ۲۵ مذکور افتاده ، چنانکه در همان موارد اشارت رفته ، (۱) رک: مجلل التواریخ ، ص ۳۸۶ س ۸ و ذیل مرحوم بهار ؛ تاریخ ابوالغدا ،

ج ۲ ص ۵۳ س ۴ بعد.

زامهران به مصلحکاه می‌رسیده، و بنچار باید در همین محل مفروض واقع باشد.
۶- در منابع نام دروازه دیگری که محل آن با این نقطه مطابق افتده بیچ روى
نیامده است.

محلت زامهران، نه نامش در نقب فراوان بچشم می‌خورد ، دارای مساجد



عکس هوایی محل کنونی دروازه و کوی زامهران
و موقع آن در ری پستان

و مدارس آباد بوده است، و نیز ظاهرآ کارخانه های عمدۀ سفال‌سازی ری، که شرحش
باید، بیشتر در همین محلت پی‌افکنده شده بوده است. دلیل آن ، سفال‌ریزه های

فراوانی است که هم آکنون در پهنهٔ کنار بقعهٔ بی‌بی‌زیباده از سوی باخته بر روی زمین مشهود است؛ و اهل فن برای پیدا کردن مرکز این صنعت همیشه بدبیال این نوع سفال ریزها می‌گردند، و آنرا فضولاتی می‌پندازند که در نزدیکی نارگاه بدور می‌ریخته‌اند.

سخن در باب دروازه‌های ری بدینجا پایان می‌پذیرد.

۵- مساجد و مصلی : مساجد را در صدر اسلام بسیار ساده می‌ساختند. عرصه‌ای که بخوانند نماز اختصاص داشت عبارت از صحنه بود، که تالاری ستون دار در جههٔ قبله آن قرار داشت^۱؛ در سه سوی دیگر صحن، زیر طاقیهای ستون داری جهه استراحت مؤمنان می‌ساختند، و در وسط نیز حوضی تعییه می‌گردند.

در تالار ستون دار جایی را با کاشی یا مرمر می‌آراستند، و محراب قرار می‌دادند، و در نزدیکی این محراب منبری می‌گذارند.

در بنای‌های مذهبی ایران پیش از اسلام، چهار طاقی قسمت اصلی بنا را تشکیل می‌داد. در سه قرن نخستین اسلامی، مسلمانان ایران چهار طاقی‌ها را خراب می‌گردند، و بجای آن مساجدی از آن نمونه که مذکور افتد، بتقلید از مسجد مدینه بوجود می‌آورند.^۲

در تاریخ عمومی هنرهای مصور آمده:

« نمونه‌ای از این گونه مساجد، که بدون شک در بیشتر شهرهای بزرگ ایران در قرون اولیه اسلامی بنا گردیده است، در شهر ری بوسیله دکتر اریک شمیدت در ۱۹۳۵ کشف گردید^۳. »

در قرون بعد ایرانیان تالار را، که دارای محراب بود با گنبدی، که قرنها طریقه ساختن آنرا می‌دانستند می‌پوشاندند، و بجای بکار بردن چوب از شیوه چهار طاقی

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، جلد ۲ ص ۲۳۲؛ سفرنامه مسادم دیوالا،

ص ۰۲۹۴

(۲) تاریخ عمومی هنرهای مصور، جلد ۲ ص ۲۳۲ س ۰۱۶

استفاده می کردند^۱. در سفرنامه دیولاپوا، مسجد قدیمی عمر و عاص در مصر، با ساجد ایران چنین برستجیده شده است:

« هرگاه به مقایسه مسجد قدیمی مصر که عمر و عاص ساخته و مساجد قدیمی قزوین و اصفهان و ورامین پردازیم باین دو نکته مهم بی می برمی که اولاً ایرانیان در اصول معماری خود ثبات قدم نشان داده اند، و ثانیاً نقشه های اولیه مساجد اسلامی را با کمال احترام محفوظ نگاه داشته اند؛ و بالاخره مساجد ایرانی بسیار قدیم یا جدید همه بطرز مساجد صدر اسلام ساخته شده اند، و فقط ذوق و سلیقه و مهارت صنعتگران و استادان در آن دخالت داشته، و آرایش و جلوه جالب توجهی به آنها داده است. چنانکه در مسجد عمر و عاص و مسجد شاه دیله می شود محظوظه محراب دار که جایگاه مخصوص نماز است در زیر گنبد واقع شده، و در طرفین آن هم فواصل فرعی وجود دارد؛ و طاق نماهای هم در اطراف حیاط برای نشستن طلاب و مؤمنین و مسافرین هست، و حوض وضو هم در مرکز صحن قرار گرفته، و منزل پرستاران هم در هر دو بنا یکسان است^۲. ».

مسلمانان پس از فتح ری بی تأمیل باحداث مسجدی در این شهر اقدام کردند، و تفصیل آن بیاید. شماره مساجد ری برآن طریق که در پارهای از منابع یاد گردیده اغراق آمیز، و غیر قابل قبول می نماید، چنانکه در نزهه القلوب ذکر شده:

«... امیر المؤمنین المهدي بالله محمد بن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن(ری) کرد، و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دوهزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود...»^۳

در هفت اقلیم آمده:

« در زبان المهدی بالله عباسی عمارت شهر ری بدین منوال بوده...»

(۱) سفرنامه دیولاپوا، ص ۰۲۹۷

(۲) سفرنامه دیولاپوا، ص ۰۲۹۸-۰۲۹۷

(۳) نزهه القلوب، مقاله ثالثه، ص ۵۳ س ۷

محلات نود و شش محله ، و در هر محله‌ای چهل و شش کوچه ، و در هر کوچه چهل هزار خانه ، و در هر کوچه هزار مسجد^۱ . فزونی استراپادی در آخر بحیره آورده :

« آبادانی ری در زبان ملک الشعرا خواجه بندار رازی در آن مرتبه بود که ... مساجد چهارهزار و هفتصد و شصت و شش ... و محلات نود و شش محله ، در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه و هزار مسجد... » هرچند این ارقام اعتماد را نشایند ، لیکن کثرت شماره مساجد را دلیلی توانند بود .

۱- نخستین مسجد ری (ج - ۲) : ذکر نخستین مسجد ری در واقعه فتح قرطبة بن کعب انصاری بزمان عثمان ، بچشم می‌خورد .

در فتوح البلدان بلاذری آمده :

« آخر من فتحها قرَّةَةَ بنَ كَعْبَ الْأَنْصَارِيَ فِي وَلَايَةِ أَبِي مُوسَى الْكُوفَةِ لِعُثْمَانَ فَاسْتَقَامَتْ وَكَانَ عَمَالُهَا يَنْزَلُونَ حَصْنَ الزَّنْبُدِيِّ وَيَجْمَعُونَ فِي مَسْجِدٍ . اتَّخَذَ بِحَضْرَتِهِ وَقَدْ دَخَلَ ذَلِكَ فِي فَصِيلِ الْمَحْدُثَةِ ... »

در باب محل فصیل در فصل هشتم سخن رفت ، و اعادت را نیازی نیست . این مسجد ، که بر طبق گفته بالا در داخل فصیل واقع بوده ، و نماز جمعه در آنجا گزارده می‌آمده ظاهراً محل آن در نزد یکیهای کوه نقاره خانه فعلی بوده است . قلعه طبرک و حصن زنبدی نیز بر طبق شرحی که در فصل سیزدهم و چهاردهم خواهد آمد (اگر این هردو ، نام یک بنا نباشد) در همان حدود قرارداشته اند .

۲- جامع مهدی یا جامع عتیق (ج - ۲) : بزرگترین مسجد ری ، که ذکر آن در غالب منابعی که در باب ری اشارتی دارند آمده ، جامع یا مسجد عتیق مهدی خلیفه عباسی است .

(۱) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳ س ۱۴ .

(۲) مقدمه نقش ، ص ۴۰ س ۱۶ .

(۳) فتوح البلدان بلاذری ، ص ۳۱۹ .

بلاذری آورده :

« حدّثني جعفر بن محمدالرازى قال : قدم اميرالمؤمنين المهدى فى خلافة المنصور فى مدينة الرى التي الناس بها اليوم ... و بنى فيها مسجداً جامعاً جرى على يدى عمّار بن ابى الخصيب و كُتِبَ اسمه على حائطه ، فارخ بناء ها سنه ١٥٨... و حصن الزينبى فى داخل المحمدية ... و هو مطل على المسجد الجامع و دارالامارة ... »^١

ابن فقيه گفته :

« قال [ابن الكلبى] : و بنى مسجدها المهدى فى خلافة المنصور و بنى مدینتها ايضاً و خندق حولها و جرى ذلك على يدى عمّار بن ابى الخصيب و كتب اسمه على حائط جامعها فاتم بناءها سنه ١٥٨... و حصن الزينبى فى داخل المدينة و كان المهدى امر برمته و نزله و هو مطل على مسجدالجامع و دارالامارة ... »^٢

ابو دلف در الرساله الثانيه ذَكَرَ کرده :

« في وسط الرى مدينة ايضاً عجيبة بابواب حديد و سور عظيم و فيها المسجد الجامع »^٣.

در کتاب النقض است :

١٥

« مناقب خوانان در قطب روده و برشته نرمه و سرفليسان و مسجد عتيق همان خوانند که به در واژه مهران و مصلحگاه ... »^٤

ونيز : « ... خواجه تاج اشعری حنفى نيشابوري روز عاشوراء بعد از نماز در جامع عتيق ديدید که چه کرد ».^٥

(١) فتوح البلدان بلاذری ، ص ٣١٩ س ١٤

(٢) مختصرالبلدان ، ص ٢٦٩ س ٤

(٣) الرساله الثانيه ، ص ٣١ س ٧ وبعد.

(٤) كتاب النقض ، ص ٤١ س ١٤

(٥) النقض ، ص ٤٠٥ س ٨

و نیز : « مسجد عتیق از آنان که مذهب نجّار دارند ^۱ ». .

اطلاق عتیق بجامع مهدی بی گمان از آن بابت است که از دیگر جوامع که بعد از احداث گردیده بوده کهنه تر بوده است . فرق مختلف مذهبی هیچیک بجامع دیگری نماز بجماعت نمی کرده اند ، و هر کدام راجامعی جدا گانه بوده است ، چنانکه صاحب النقض آورده است :

« حنفیان هر گز بجامع روده نماز نگذارند و اقتداء با مامان اشعریان نکنند ، و اشاعره را اتفاق است که بمساجد حنفیان نماز بجماعت نکنند ، و علمای هردو طایفه فتوی می کنند که در نماز جماعت هر یک بدان دیگری اقتداء روا نباشد و نشاید کردن ^۲ ». .

و نیز : « سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود ... »

تعبير « جامع جدید » در این گفته بی تردید در برابر « جامع عتیق » مهدی است . ظاهراً بعهد صاحب النقض ری را بتعداد فرق مذهبی جامع یا مسجد آدینه بوده است ، برخلاف زمانهای پیشین که جامع منحصر بمسجد مهدی بوده ، که بنوبت در آن نماز می خوانده اند ، چنانکه صاحب احسن التقاسیم گفته :

« أئمۃ‌الجامع مختلفة، یوم للحنفیین و یوم للشافعیین ... »^۳

محل مسجد جامع مهدی : در این باب نشانیهایی در منابع موجود است که از جمع آنها محل این مسجد را با اندک تقریب می توان پیدا کرد ، بدین قرار : در مسالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل چنین آمده :

« لھا (ری) مدینة علیها حصن و فیها المسجد‌الجامع ^۴ ». .

(۱) النقض ، ص ۵۹۹ س ۱ .

(۲) النقض ، ص ۵۹۹ س ۲ .

(۳) النقض ، ص ۴۷ س ما قبل آخر.

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۹ .

(۵) مسالک ، ص ۱۲۲ س ۱۸ : صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۲۱ .

بدین قرینه جامع در مدینه یا شارستان قرار داشته. در ذیل تجارب الامم در ذکر مرگ فخرالدوله و خریدن کفن از قیم جامع مهدی درج افتاده:

«ابتیع له من قیم الجامع الذى تحت القلعة ثوب لف به^۱».

بموجب این قول جامع در زیر قلعه واقع بوده است.

در ترجمه فارسی مسالک اصطخری مذکور است:

«در شارستان وی مسجد آذینه است...»^۲

از جمع این گفته هاتوان دانست که مسجد جمعه مهدی در شارستان در مشرق ری برین در زیر قلعه بنیان یافته بوده است.

مقدسی در احسن التقاسیم گفته:

«والجامع على طرف المدينة الداخلة عند القلعة ليس خلفه عمارة...»^۳

از این سخن چنین بر می آید که مسجد جامع در کناری از شهرستان بنزدیکی قلعه افتاده بوده و شهرستان را در آن سوی جامع بنای نبوده است. در فصل هشتم در ذکر تقييمات شهر ری با استناد به منابع اشارت رفت که گرد بر گرد شارستان و فصیل، خندقی احداث گردیده بوده است. پس مسجد را از باروی باستانی ری فاصله بوده است.

ابن رسته در اعلاق النفیسه آورده:

«... قدّم المسجد الجامع قلعة للری على قلّة جبل صعب المرتفق، فاذا صعدت الى تلك القلعة اطلعت على سطوح الری كلّها...»^۴

از سخن ابن رسته چنین استبطاط می شود که قلعه مذکور در احسن التقاسیم بر قلّه کوهی قرار داشته است، و چون بر فراز آن بر می شدند، بامهای ری را در زیر

(۱) ذیل تجارت الامم ، ص ۲۹۶ س ۰۱۳

(۲) ترجمة فارسی مسالک ، ص ۱۷۰ س ۰۱۱

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۰۱۷

(۴) اعلاق النفیسه ، چاپ ۱۸۹۱ ، مجلد سایع ص ۱۶۸ س آخر.

پای خویش می دیدند. این قلعه بی گمان همان قلعه طبرک است، که وصفش ، با نشانی وشرح کامل در باب محل آن، در فصل سیزدهم کتاب مذکور خواهدافتاد؛ و آن کوه نیز همان کوه نقاره خانه فعلی است، که جامع مهدی در جنوب ونزویلک بدان قرارداشته است.

یاقوترا در این باب شرحی پر ارزش بنقل از تاریخ ری ابوسعیدآبیست بدینقرار:

«قرأت في تاريخ أبي سعد الاتي ان المهدى لما قدم الرّى بنى بها المسجد الجامع فذكر انه لما اخذ فى حفر الاساس اتى الى اساس قديم فى ايات بيوت قد ارسخت فى الارض كان السبيل قد اتى عليها فطمها و دفنها فأخبر المهدى بذلك فنادى: من كان له ها هنا دارٌ فليأت فان شاء باع وان شاء عوض عنها داراً^۱».

بر طبق این تفصیل محل مسجد باید در جایی باشد که در بارندگی های ساخت ، سیل جلگه شمالی پهنه ری بدانجا برسد.

مسیر این سیل در چنین روزها بی آنجا بوده که امروز بنام مسیل حسین آباد معروف است ویان آن در ص ۴۱ کتاب حاضر ، در بحث از نهر جیلانی یا گیلانی ، و ص ۲۲۲ در شرح بازار ساربانان گذشت ، و اعادت را نیازی نباشد. استداد این مسیل از همان حدود می گزرد ، که باستناد اقوال اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و ابن رسته مکان مسجد شناخته شده، و در نقشه شهر باستانی ری مقابله ص ۲۳ ثبت افتاده، و با تمام قرائن و شواهد مذکور در منابع مختلف قدیمی مطابقت کلی دارد. از این رو در قول «گدار»، که ترجمة فارسی آن در کتاب آثار ایران ثبت افتاده، و سخن مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی ، در موضوع مسجدی که دکتر اشمید در پای تپه قلعه ری یافته ، بشرح زیر:

« Dans la colline de la citadelle le Dr. Erich Schmidt a trouvé une grande variété de céramiques et des restes de constructions parmi lesquelles

les fondements de la mosquée de Mahdi présentent le plus d' intérêt ». ۱.

اگر مراد همان مسجد باشد که دکتر اشمید در پای کوه « رشکان » واقع میان کارخانه های سیمان و گلیسیرین یافته ، و محل آن در کتاب « پرواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران ۲ » بوسیله دکتر اشمید ، در عکس شماره ۳۴ و نقشه مقابل آن ثبت افتاده ، اطلاق مسجد مهدی بر آن مطلقاً نادرست است ، زیرا صرف نظر از اینکه آنجا برخلاف مسجد مهدی هم از مسیل و خطر سیل بکلی بر کنار ، وهم به باروی عظیم باستانی بسیار نزدیک است ، و هم اینکه مسجد مهدی در داخل مدینه و این مسجد بیرون مدینه است ، هیچیک از نشانه هایی که در باب طبرک واقع در شمال جامع مهدی در منابع مختلف موجود است ، و در فصل سیزدهم در تعریف آن قلعه بتفصیل درج افتاد درباره این تپه صادق نتواند بود . ۱۰

نام پاره ای از مساجد دیگر که باقی مانده و بما رسیده است بدین قرار است .

۳- جامع روده (د - ۲) : در کتاب النقض مذکور است :

« از شهرهای اعظم در عالم یکی ری است لابد ؛ و درو جامعی بروده هست از آن اشعری مذهبان ۳ ». ۱۱

وصف بازار و محلت روده از پیش گذشت . ۱۰

۴- جامع سرهنگ ساوتکین یا جامع جدید : در النقض آمده :

«... در آن تاریخ که سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود ... ۴»
و نیز : «... معاویه را یاغی خواند در جامع سرهنگ ... ۵»

(۱) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۴ س ۴۸۰ ستون راست ؟ نیز رجوع شود به کتاب آثار ایران ، ج ۱ جزء دوم ص ۹۹ س ۹ ترجمه قول گدار .

(۲) این کتاب بزبان انگلیسی است ، و در کتابخانه موزه طهران موجود است .

(۳) النقض ، ص ۹۸۰ س ۵۰۰ ماقبل آخر ، و ذیل ۱ ص ۹۹۰ .

(۴) النقض ، ص ۷۴ س ۵۷ ماقبل آخر .

(۵) النقض ، ص ۴۰۰ س ۵۰ .

سُجْشَتَى مَحْتَرِمْ دَرْذِيلْ عَبَارتُ اخِيرْ نوشته :

« مراد جامع جدید است که سرهنگ ساوتکین بنابرده است، چنانکه در اوایل کتاب (یعنی ص ۴۷) ذکر شد ، و مراد از سرهنگ ساوتکین قطب الدین عmad-الدوله است، که از امراض نامی الب ارسلان بوده است ، و ملک شاه پس از جلوس اورا بلقب عmadالدوله مفتخر ، و بحکومت بلادی که تحت فرمان عمش قاورد بود، یعنی فارس و کرمان و قسمتی از عراق گماشت ». ۰

۵ - جامع طغرل (د - ۲) : طغرل، سلطان توانای سلجوقیان نیز در شهر ری بهمراه بناهای دیگر، مسجد جامعی برای حنفیان پی افکند ، در النقض مذکور است:

« . . . و مسجد طغرل است از آن حنفیان . . . ۱ »

این جامع بقدرتی بزرگ و وسیع بود، که بیست هزار آدمی در آن موعظت سی ۰ شنیدند ، صاحب النقض گفته :

« . . . قاضی عمه ساوهای حنفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل باحضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی گفت . . . ۲ »

در لب التواریخ آمده :

« [طغرل] هر وقت خواستی که از جهه خود خانه سازد اول مسجدی ساختی ۰، بعد از آن به عمارت پرداختی ۳ ». ۰

این مسجد بقیرینه عبارت لب التواریخ بحتملاً در مشرق سرای ایالت (حدود شرقی خیابان ظهیر آباد یا خیابان طغرل فعلی) در بخش حنفی نشین ری ساخته شده بوده است ، وجه این احتمال آنکه ظاهراً همه بناهای مربوط بسلامجه، بنفصیلی که دریخت از « سرای ایالت » مذکور افتاده ، در این حدود واقع بوده، و حنفیان نیز در مشرق این محلت می زیسته اند، که شرح آن در باب دوم کتاب در بیان مذهبی باید . ۰

(۱) النقض ، ص ۹۸ ه س آخر - و ص ۹۹ ه ذیل ۱ .

(۲) النقض ، ص ۴۰ ه س ۰ .

(۳) لب التواریخ نسخه مطبوع ، ص ۱۰۵ ه س ۰۲۲ .

۶- مسجد عبدالرحمن نیشاپوری : ذکر این مسجد در کتاب النقض در ضمن

سلسله روایتی بدین صورت ثبت آمده است :

«... حدثنا الشيخ المفيد ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن الحسين النيسابوري

رحمة الله عليه ، املاء من لفظه بالرّى في مسجده سنّة ست وسبعين واربع مائة...»^۱

۷- مسجد حنظله (ظ: الف - ۴، ۳) : در معجم البلدان بنام این مسجد بدینگونه

شارت رفته :

«... قال ابوالفضل بن طاهر درب حنّاظلة بالرّى ينسب اليه ابو حاتم

محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلي وابنه عبد الرحمن بن ابي حاتم وداره ومسجد

في هذا الدرب رايته ودخلته...»^۲

۱۰ جهه اطلاع از تعیین محل احتمالی این مسجد بشرح مدفن کسائی مذکور در فصل دوازدهم کتاب حاضر رجوع شود.

۸- مسجد الشجره (۵ - ۳) : در شهر ری «الشجره» علم است برای آن درخت

سیب ، که حضرت عبدالعظيم را در زیر آن دفن کردند ، و تفصیل آن در احوال آن حضرت بیاید . مسجد آنچه را مسجد الشجره و گوزستان آنرا گورستان شجره گفته اند.

۱۵ در عمدة الانساب در مقام ذکر آن حضرت نقل است :

«... أَلْسِيدُ الْزَّاهِدُ، الْمَدْفُونُ بِالْمَسْجِدِ الشَّجَرَةِ بِالرَّى...»^۳

در روضة الشهداء مذکور است :

«... امام عبدالعظيم که در مسجد الشجره بنواحی ری آسوده...»^۴

در ریاض الانساب ، و انساب احمدبن علی بن مهنا^۵ ، و کتاب زندگانی

(۱) النقض ، ص ۵۲۹ س ۰۹

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۳۴۸ س ۱۶

(۳) عمدة الانساب ، دو صفحه از آن که ضمیمه منتقلة الطالبية است ، ص ۱ س ۶۰

(۴) روضة الشهداء ، ص ۲۰۳ س ۰۲۰

(۵) ریاض الانساب ، ج ۱ ص ۱۲۱ س ۰۲۰

(۶) انساب احمدبن علی بن مهنا ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ، (شمارة صفحه ندارد).

حضرت عبدالعظيم^۱ بنقل از الرّواشح السماویه تألیف میرداماد ، نیز ذکر دفن آن حضرت در مسجد الشجره ثبت است .

۹ - مسجد الغری (۵ - ۲۰۱) : نام این مسجد در بشاره المصطفی مذکور است ، و فقره‌هایی از آن کتاب ، که شامل این نام است ، در مقدمه نقض نقل افتاده است ، واز آن جمله است :

۱- «... اخبرنا الشيخ الفقيه ابوالنجم محمد بن عبدالوهاب بن عيسى الرازى بالرى فى درب زاهران بمسجد الغری فى صفر سنة عشرة و خمسمائة...»^۲

۲- این مورد همان عبارت فوق است که در آن بجای « بمسجد الغری » « فی مسجد الغری » بقراءتی عليه آمدۀ مذکور است^۳ .

۱۰- همان عبارت ، که پس از « عیسی الرازی » صورت آن چنین است :

« بها قراءةً عليه في مسجد الغری بدرب زاهران...»^۴

در این باب بصحیفه ۲۱ کتاب حاضر نیز رجوع شود .

۱۱- مصلائی ری (۵ - ۲ = مصلائی شیعیان) : از پاره‌ای از مطالب کتاب النقض چنین مستفاد است که در شهر ری شیعه و سنّی هر کدام را مصلایی جدا گانه

۱۵- بوده است .

نام مصلائی اهل سنت از زبان صاحب فضای الرّوافض چنین ضبط افتاده است :

«... بگفته ایم که رافضیان نماز آدینه و نماز عید بمصلی گاه مسلمانان

نکنند »^۵

(۱) کتاب زندگانی حضرت عبدالعظيم ، ص ۲۹ س آخر .

(۲) مقدمه نقض ، ص ۷۸ س ۱ ، بنقل از ص ۴۳ - ۴۴ بشاره المصطفی ، طبع

نجف ۱۳۶۹

(۳) مقدمه نقض ، ص ۷۸ س ماقبل آخر ، بنقل از ص ۹۱ بشاره المصطفی ، طبع

نجف ۱۳۶۹

(۴) مقدمه نقض ، ص ۷۹ س ۱۶ ، بنقل از ص ۱۲۹ بشاره المصطفی ، طبع نجف

۱۳۶۹

(۵) النقض ، ص ۵۹۸ س ۰۸

وی از رافضیان، شیعه، و از مصلی‌گاه مسلمانان، مصلاّی اهل سنت را خواسته است.

در ذکر مصلاّی شیعه در این کتاب چنین درج افتاده:

«... مدرسه شیخ حیدر سکنی بدر مصلی‌گاه (نخ: مصلحگاه)...»^۱

در باب مصلاّی شیعیان در ص ۲۶۰، ۲۵۹ کتاب حاضر بخشی بمیان آمده و همانجا اشارت رفته که بظا هر مراد از مصلاّی مذکور در قصیده ابن کربلیه رازی، آنجا که گفت:

او كالمدينة شَطَّها و شارعُها من المصلى إلى صحراء أزدان^۲

همان مصلاّی شیعیانست، چون مدینه یا شهرستان از سوی مشرق بصیرا و از سوی غرب به محل شیعه نشین محدود بوده است.

گویانماز گاهی که جنازه صاحب عباد را بدانجا بردنند، و مرقدش را بشرحی که در بحث از خانه صاحب خواهد آمد، از سقفخانه‌ای در آویختند همین مصلی بوده است.

مصلی در لغت بمعنی موضع الصلاة^۳ و نمازگاه است^۴، و پنهانی است باز وسیع که بردم شهر بجملگی در آنجا جهه گزاردن نماز عید حضور می‌باشد؛ از این رو در عرف فقیهان مصلی عیدگاه را گویند.

گزاردن نماز عیدین در عیدگاه افضل از مسجد است، شیخ طوسی اعلی الله مقامه در این باب فرموده:

«صلوة العيدین فی المصلی افضل منه فی المساجد الابمکنة فان الصلوة فی المسجد الحرام افضل... قال ابو عبدالله عليه السلام على الامام ان يخرج

(۱) النقض، ص ۴۸ س ۱۳۰

(۲) مختصر البلدان، ص ۲۷۲ س ۱۸۰

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۵۵۶ س ۶۰

(۴) فرهنگ آندراج.

فی العیدین الی البرّ حیث ینظر الی افق السّماء...»^۱
این بود شرح مساجد و مصلای ری.

در پایان بیان این مطلب نیاز از فایدتی خالی نمی‌نماید که مولانا جلال الدین را در دفتر سوم مشنوی در باب مسجدی از ری، که عاشق کش بوده، و عاشقی بلاخواه و برگ جوی و لاابالی بدانجا مهمان شده، داستانی است که بدین گونه آغاز می‌شود: «یک حکایت گوش کن ای نیک پی مسجدی بُد بر کنوار شهر ری که نه فرزندش شدی آن شب یتیم هیچ کس در روی نیختی شب ز بیم الخ...»^۲

استاد فروزانفر در کتاب «مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی» در تعیین محل این مسجد تحقیقی دارد بدین شرح:

۱۰ «مطابق روایات مردم شهر ری (حضرت عبدالعظیم) و پیران زمان، مسجد مشهان کش همان مسجد ماشاء الله است که در شمال ابن بابویه واقع است، مرحوم حاج سید نصرالله تقی و دیگر پیران ادب این مطلب را نقل می‌کردند...»^۳

(۱) خلاف شیخ طوسی، مجلد اول ص ۹۹ س ۲۵۰.

(۲) برای وقوف به تمام داستان رک: مشنوی، طبع مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر،

ص ۵۷۷ - ۵۹۸.

(۳) مأخذ قصص و تمثیلات مشنوی، ص ۱۲۲ س ۴.

فصل دهم

خانه ها و پاره ای اماگن دیگر

۱- خانه ها : مردم ماد رادر ساختن بناهای عالی تسلیطی بود، و کاخ شاهی همدان ساخته مادها، از حیث عظمت بنا و داشتن تیرهای بزرگ و ستونها و آرایش داخلي و خارجي تازگي داشت، و بکار بردن سنگهای جسيم و ستونهای عظیم و تیرهای بلند را اين قوم معمول کردند و به پارسیان آموختند^۱.

باين حال اين گروه بناهای عادي خود را از خشت خام می ساختند، و بهمين سبب ديری نمی پایيد که خراب و نابود می شد؛ و اگر سنگ و آجری در آن بود، از میان خرابه بیرون کشیده بجای دیگر برای بنایی جدید می برند^۲. بدین مناسبت است که از خانه های قدیمی ری اثری باز نمانده است.

در منابع اشاراتی در این باب، که مردم ری خانه های خویش را از گل می ساخته موجود است.

اصطخری در جایی گوید :

« الغالب على بنائهما الطين ^۳ ».

درجای دیگر آرد :

« بناؤها طين ، وقد يستعمل فيها الجصّ والاجر ^۴ ».

(۱) مجله ایران امروز، سال سوم شماره چهارم تیرماه ۱۳۲، ص ۲ ستون چپ
مقاله استاد دکتر شفقی.

(۲) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۰ س ۱۳۰.

(۳) مسالک، ص ۱۱۹ س ۱۲۰.

(۴) مسالک، ص ۱۲۲ س ۱۴۰.

ابن حوقل در صورة الارض نقل کند :

« هی مدینة بناؤها من طين و يستعمل فيها الاَجر والجص ... »^۱

در جای دیگر نویسد :

« ... والغالب على بنائهما الطين وبها الجص والعجر في بعض ابنيتها ... »^۲

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی ذکر کند :

« خانه های ری عموماً از خشت ساخته شده بود، ولی آجر هم بمقدار زیاد در

بنای خانه ها استعمال می شد^۳ ».

با این حال این شهر را بناهای عالی و مجلل نیز بوده، که اعجاب بینندگان

را در طی اعصار و قرون بر می انگیخته است، این فقیه آورده :

« ... قال محمد بن اسحاق الرّى طيبة الهواء عجيبة البناء ... »^۴

یاقوت پارهای از این بناهای را بدینگونه وصف کرده :

« ... فاما الرّى المشهورة فاني رايته وهى مدینة عجيبة الحسن مبنية

بالأَجر المنمق المحكم الملمس بالزرقة مَدْهُون كما تذهب الغضاير ... »^۵

گویا لسترنج را باین تعریف یاقوت نظر بوده، آنجا که گفته :

« بیشتر ساختمانهای این شهر با آجرهای براق و زیبایی شبیه کاسه های لعابی

ساخته شده بود ... »^۶

مردم ری خانه های خود را در زیر زمین بنا می کردند، و راه ورود را دشوار

وسخت تاریک و ظلمانی می ساخته اند، چون سپاه دشمنان بزرور و دوستان غصب

(۱) صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۰۱۴

(۲) صورة الارض ، ص ۳۱۶ س ۰۱۱

(۳) ترجمة فارسی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۱ س ماقبل آخر.

(۴) مختصر البلدان ابن فقیه ، ص ۲۷۰ س ۰۷

(۵) معجم البلدان یاقوت ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۰۱۲

(۶) ترجمة فارسی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۳ س ۰۱۶

خانه‌های ایشان را در تصرف می‌گرفته‌اند، یا قوت در این باب چنین گفته:

« وجدت دورهم کلّها ببنیّة تحت الارض و دروبهم التي يسلك بها الى دورهم على غاية الظلمة و صعوبة المسلوك، فعلوا ذلك لكثره ما يطرقهم من العساكر بالغارات، ولولا ذلك لمابقى فيها احد...»^۱

زَكَرِيَا قزويني در آثارالبلاد آورده:

« دور هذه المدينة كلّها تحت الارض ، ودورهم [كذلك ، ظ : دروبهم] في غاية الظلمة و صعوبة المسلوك ، وإنما فعلوا ذلك لكثره ما يطرقهم من العساكر ، فان كانوا مع خالفين نهبوا دورهم ، وان كانوا مساوين نزلوا في دورهم غصباً ، فاتخذوا مسالك الدور مظلمة ليسلموا من ذلك ...»^۲

مردم طهران را نیز بزمیان مؤلف آثارالبلاد ، عادت چنین بوده ووی نقل کرده:

« لهم تحت الأرض بيوت كنافقاء اليربوع ، اذا جاءهم قاصد عدو اختبأوا فيها ، فالعدو يحاصرهم يوماً او اياماً ويمشي ...»^۳

سولانا جلال الدین رانیزدر دیوان شمس در این باب اشاراتی است، در غزلی بمطلع:

کسی خراب خرابات و مست مسی باشد

ازو عمارت ایمان و خیر کی باشد؟!

۱۵

گفته:

عمارتیست خراباتیان شهر مرا

که خانه‌اش نهان در زمین چو ری باشد^۴

(۱) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۶

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۱۱۰

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۴۰ س ۱۶۰

(۴) دیوان شمس ، جزء دوم ، با هتمام استاد فروزانفر و بمشارکت آقای دکتر

یزد گردی و نگارنده ، ص ۲۳۲ بیت ۴۰۰۰۱

و در غزل دیگر بمطلع :
 هم تو شمعی، هم تو شاهد، هم تو می
 هم بهاری در میان ماه دی

آورده :

ه عاشقان سازیده‌اند از چشم بد
 خانه‌ها زیر زمین چون شهر ری ^۱
 مردم ری را از دیر باز در احداث راهروهای زیر زمینی و ایجاد و حفر نقب
 تخصصی بوده است، ابودلف نقل کرده :

« لهم النقب الذي لا يلحقهم فيه احد يقال إن بعضهم ينقب من الفراسخ
 الكثيرة وينقب تحت المياه مثل دجلة وكبار الانهار والنقب الرازي يضرب به المثل » .
 ۱۰ نمونه این نقب‌ها را هنوز از نزدیک، در کوه « رشکان » در جنوب کارخانه
 سیمان توان دید.

در باب شماره خانه‌های ری هیچگونه رقم صحیحی بدست نیست، و آنچه
 ابن احمد رازی در هفت‌اقلیم، و فزونی استرابادی در بحیره ذکر کرده‌اند بهیچ روی

(۱) دیوان شمس، جزء ششم طبع مذکور، ص ۱۸۴ بیت ۳۱۰۲۴ .
 ساختن خانه در زیر زمین در روزگار پیشین جهه محفوظ ماندن از شر دشمنان، مخصوص
 به ری و طهران نبوده، و در جا‌های دیگر نیز سابقه داشته است، در سرآة البلدان در باب
 زلف آباد عراق چنین آمده است :

« ... ابودلف عباسی در معال فراهان شهری بنادرد مشتمل بر دو مرتبه تحتانی و
 فوقانی؛ یعنی همچنانکه در روی زمین عمارت و بیوتات و مساجد و خانات و اسواق وغیره
 بود، در زیر زمین نیز بعینه همین قسم شهری ساخت که هرگاه دشمنی رو نماید و این شهر را
 محاصره کند، اهل شهر در طبقه زیرین رفته از شر دشمن محفوظ باشند. این شهر موسوم به
 « دلف آباد » بود بعد آنرا « ذلف آباد » گفتند ». سرآة البلدان، ج ۱ ص ۵۳۸ « ۸ ». در باب
 زلف آباد، رک: تاریخ اراک : ص ۱۵۶

(۲) الرسالۃ الثانية، ص ۳۲ س ۱۹ . ترجمة فارسی آن، ص ۷۵ س ۷.

با حقیقت مطابقت ندارد، این دو تن چنین نقل کردند :

«... محلات نود و شش و در هر محله‌ای چهل و شش کوچه و در هر کوچه

چهل هزار خانه...»^۱

بر طبق این حساب تعداد خانه‌های ری بر یکصد و هفتاد میلیون بالغ می‌گردد، و این بافسانه بیشتر مانده است.

نگارنده در صحیفه^۲، کتاب حاضر جمعیت ری را در حدود یک میلیون و نیم نفر احتمال داد، واگر چنین پیزداییم که هر پنج تن را یک خانه بود دشماره کل خانه‌ها رقمی در پیرامون سیصد هزار تواند بود.

-۲- حمامهای شهر : شهر را حمامهایی پاکیزه بوده است، در احسن التقاسیم

مذکور است :

«الرّى بلجليل... طيّب الحمّامات...»^۳

فاضل آب این حمامها در کوچه‌ها روان بوده و وارد آب جاری شهر می‌شاه است، ذکریای قروینی در این باب آورده :

«... بياه هذه المدينة جارية في نفس المدينة، لكتها من اقدار المياه لأنهم

يعغسلون فيها جميع النجاسات، و تمشى إليها مياه الحمّامات...»^۴

ابودلف گفته :

« و بها حمّات صغار (=چشمهاي آب گرم) تتفع من التجرب». .

جز وی کسی از چشمهاي آب معدنی شهر ذکری نکرده، و تواند بود که مراد وی

نیز نواحی شهر بوده باشد.

(۱) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳۴ س ۱؛ مقدمه نقض، ص ۴۰ س ۲، بنقل از ص ۶۲۶

بحیره، و نیز در هفت اقلیم درهایی مورد مذکور است: « و يجموع خانه‌ها هشت بار هزار هزار و سیصد و نود و شش بوده که مردم می‌نشسته‌اند...»

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۰ س ۱۴

(۳) آثار البلاد، ص ۳۷۵ س ۰۲۱

(۴) الرسالۃ الثانية، ص ۳۳ س ۰۵

۳ - کاروانسراها: ری مرکز تجارت شرق و غرب بوده است ، چنانکه

ابن فقیه آورده :

«الیها تقع تجارات ارمینیة و آذربیجان و خراسان و الخزر و بلاد بُرْجان
لان تجار البحر يسافرون من المشرق الى المغرب ومن المغرب الى المشرق...»
و نیز :

«...الری طيبة الهواء... باب التجار...»^۱

در حدود العالم آمده :

«ری شهری است عظیم و آبادان و باخواسته و مردم و بازار گانان بسیار...»^۲
در چنین شهری باید عادةً کاروانسراهایی نیکو در بازارها بی افکنده شده باشد ،
مقدسی در تعریف کاروانسراهای ری آورده :

«الری بلد جلیل... حسن الخانات...»^۳

چون بازارها در ریض شهر واقع بوده ، چنانکه در احسن التقاسیم ثبت افتاده :

«الأسواق و العمارات بالریض...»^۴

بنناچار کاروانسراها نیز در بیرون شارستان و کهندز قرار داشته است .

معظم این کاروانسراها در بازار روده واقع بوده ، و این معنی در مسالک اصطخری و صوره الأرض ابن حوقل بدین تقریب آمده است :

«... و اعمراها و اعظمها الرودة ، وبها معظم التجارات والخانات وهو شارع

عریض مشتبک الخانات والابنية و العقارات والمساكن...»^۵

کاروانسراهای بنام کاروانسرای کوچک از مرکز عزاداری بوده ، در کتاب

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۷۰ س ۱۰ و س ۸۰.

(۲) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۱۰ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س ۱۳۰ .

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر .

(۵) مسالک ، ص ۱۲۲ س ۱۷؛ صوره الأرض ، ص ۳۲۱ س ۰۲۰ .

النقض است :

« ... خواجه محمود حمدآدی حنفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوچک (نخ: کوشک) و مساجد بزرگ روز عاشوراء چه کردہ انداز ذکر تعزیت و لعنت ظالمان ... »

٤ - کتابخانه (د - ۲) : در باب کتابخانه‌های ری در فصل پانزدهم کتاب حاضر بحثی خواهد آمد ، در اینجا منظور اشارت بسزایی است که کتابخانه صاحب عباد در آنجا قرار داشته .

محل این کتابخانه در ناحیه سفلای روده بوده .

در احسن التقاسیم ذکر شده :

« به دارالكتب الاحدوثة ... »

و نیز :

« و دارالكتب باسفل الروذة فی خان (در نسخه بدلى در ذیل آمده: اتخاذها الصاحب لیست بکثیرة الكتب) ». ١.٠

ظاهراً محل تقریبی این کتابخانه بر حسب نشانی فوق ، در کنار مسیر آب چشمہ علی ، پیش از خیابان اسفالت و رامین ، در نزدیکیهای کوچه شش متري ٢ تواند بود .

٥- میدان میوه فروشان (ج - ۲) : مقدسی گفته :

« به ... عرصۃالبطیخ العجیبة ... »

و نیز :

« ... دارالبطیخ عندالجامع ... » ٢.٠

(۱) النقض ، ص ۴۰۴ س ۹

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۲ و س آخر .

(۳) رک: قطعه ششم نقشه شهر ری ، فراهم آورده سازمان نقشه برداری کشور .

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۲ ، و س آخر .

لسترانج در سر زمینهای خلافت شرقی آورده :

« مقدسی بدوساختمان مhem ری اشاره نموده : یکی دارالبطیخ (خربزه خانه) اسمی که معمولاً بازار میوه فروشان شهر داده می شد.

دیگری دارالكتب یعنی کتابخانه که زیر محله روذه در کاروانسرا بی واقع بوده، اگرچه بگفته او کتابهای زیادی در آن کتابخانه نبوده است^۱.

۶- مقام مکتفی : نام این مکان در کتاب مختصرالبلدان ابن فقیه بدین صورت

درج افتاده است :

« مات محمد بن خالد بن یزید بن مژید^۲ فی خلافة المعتضد فی مقام المکتفی بالرّی »

در باب این مقام هیچگونه توضیحی در جایی بنظر نرسید.

۷- طاق تاجکی (ظ : ۵ - ۶) : نام این مکان چنانکه در تعریف دروازه باطان اشارت رفت ، درسه مورد در کتاب النقض مذکور افتاده^۳ ، و از آن سوارد چنین استباط می شود که آنجارا عرصه‌ای پهناور بوده و امور بهم همانند هنگامه‌ها و اعدام گناهکاران در آنجا برگزار می شده است. تاجکی یا تاجگی با نسخه بدل باجکی که این طاق بنام اوست شناخته نشده است ؟ و ظاهراً این محل به « باب باطان » نزدیک بوده است و از این معنی در شرح آن دروازه سخن رفته است^۴.

۸- دارالخرجاج : ذکر این محل در مروج الذهب مکرر بچشم می خورد ، از جمله :

« و حشر الناس الى دارالخرجاج بالرّی ».

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۱۱ .

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۰ س ۱ .

(۳) النقض ، ص ۳۵ س ۱ ، و ص ۸۵ س ۷ ، و ص ۸۹ س ۱ بعد.

(۴) کتاب حاضر ، ص ۲۶۹ ، ۲۷۰ .

(۵) مروج الذهب طبع ۱۲۸۳ ، جزء ۲ ص ۴۳۲ س ۱۱ .

بطوریکه از این کتاب استنبط می شود « دارالخارج » در عصر مسعودی مؤلف سروج الذهب بنایی بوده نظیر وزارت دارایی در عصر ما، واصولاً^(۱) نظائر این نوع بناها در شمال ری ، که پیوسته محل اقامت پادشاهان و والیان و مرزبانان و امرا بوده احداث می شده است.

۹ و ۱۰ - باغهای داخل و خارج شهر : ری را بسبب فراوانی آب و زمین مساعد ، در داخل و خارج شهر باغها و نزهتگاههایی با کاخهای مجلل بوده، که اکثر بیزرنگان زمان تعلق داشته ، و نام پارهای از آنها ، بمناسبت واقعه‌ای که در آنجا رخ داده ، در کتب مانده است، از آن جمله است « باغ سوربا » .

در سلجوق‌نامه در احوال ارسلان بن طغل بن محمد آمده :

۱۰ « روز آدینه هجدهم صفر [سال ۵۶۱ ه.] سلطان در شهر ری بسرای امیر اینانج نزول کرد بباغ سوربا ...^(۲) »

در راحة الصدور همین معنی چنین درج است :

« روز آدینه هزدهم صفر سلطان عالم در شهر ری آمد ، و بسرای امیر اینانج نزول کرد بباغ سوربا ...^(۳) »

۱۰ یعقوبی در قرن سوم در البلدان از باغهای شهر و ضیاع دوتن از بزرگان چنین یاد کرده :

« لکثرة مياه البلد كثرت ثماره و اجنّتهُ و اشجاره ... و به ضياع اسحق بن يحيى بن معاذ ، و ضياع ابى عبّاد ثابت بن يحيى كاتب المامون و هما جميعاً من اهل الرّى^(۴) . »

۱۰ ضياع اسحق بن يحيى در مغرب شهر بيرون باب بلسان (حدود اراضی شمالي بقعة جوانمرد قصّاب فعلی) افتاده بوده است، دليل اين دعوى قول اين كربويه رازی است:

(۱) سلجوق‌نامه ، ص ۷۸ س ۰۲۲

(۲) راحة الصدور ، ص ۲۹۲ س ۰۲

(۳) البلدان ، ضميمة اعلام النفيسيه ، ص ۰۲۷۶

وَقَصْرُ اسْحَقَ مِنْ فُولَادَ مُنْحَدِرًا عَلَى الشَّرِاكِ إِلَى دَرَبِ الْفَلِيسَانِ^۱
 كه ظاهرآ مراد از اسحق دراین بیت همان اسحق بن یحیی تواند بود ، چون در
 فاصله زمان سامون و تأليف کتاب مختصرالبلدان ، که قصيدة ابن کربویه در آن نقل
 افتاده ، اسحق دیگری که در شهر ری صاحب شهرت و ضياع و قصر و بااغی باشد
 شناخته نگردیده است .

از اين بیت چنین مستفاد است که قصر اسحق از باع فولاد با راهی باریک
 بدرؤازه فلیسان اتصال می یافته است . الفاظ « انحدار » و « عَلَى » این معنی را
 می رساند ، که آن راه را بسوی دروازه شبیه بوده است ، و با این قرائت می توان چنین
 پنداشت که ضياع اسحق بن یحیی در جنوب علیآباد و شمال اراضی فعلی جوانمرد
 قصاب افتاده بوده است .

از نوع ضياع و قصر اسحق است ، جو سق عمر (یا عمرو) بن العلاء در صحراي
 ازدان ری . در باب این جو سق و مکان آن در صحیفه ۲۵۹ کتاب حاضر بحثی رفته
 است ، وعلاوه بر آن یاقوت نیز آورده :

« فافتتحها (رویان) عمرو بن العلاء^۲ صاحب الجوسق بالری ۳۰۰... »

قصر عمر ظاهرآ در مشرق ری آنجا واقع بوده که بعد ها مرداویج محلات^۳
 جیلا باد را بی افکند^۴ .

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۰۲

(۲) در مختصرالبلدان ، ص ۳۰۵ س ۱ ؛ عمر بن العلاء .

(۳) معجمالبلدان ، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۱۳۰ .

(۴) رک : کتاب حاضر ، ص ۱۹۱ .

فصل یازدهم

برخی از بنای‌های تاریخی و خانه‌های رجال‌ری

۱- بقایای آتشکده ری: در دوازده کیلومتری جنوب شهرت عبدالعظیم، بر فراز تپه‌ای بنام تپه میل، آثار بنایی کهنه‌ای از عهد ساسانیان بچشم می‌خورد. این آثار بقايا و رسوم و اطلاع آتشکده بزرگ ری است. اداره باستان‌شناسی پس از پاره‌ای مرمت، بر روی تخته سنگی در این باب چنین نوشته است.

« این محل که بنام تپه میل خوانده می‌شود ، بقایای آتشکده معظمی از دوره ساسانیان است ، اداره کل باستان‌شناسی از سال ۳۳ شمسی بعد کم و بیش به مرمت و تعمیر و خاکبرداری و حفاری‌های لازم آن پرداخته است ... »

۱۰ آیین زردشت را با آتش و آتشکده ارتباطی تمام است. شهرهای معتبر پیروان این کیش را عموماً آتشکده‌ای بود ، و در آنجا آتش مقدس ، که به اعتقاد آنان از آسمان آمده بوده، پرتوافشانی می‌کرد. ساسانیان تصویر آتشکده را در پیش مسکوکات خویش نقش می‌کردند^۱.

۱۵ هرچند بنای موجود را از عهد ساسانیان دانسته‌اند، لکن بموجب پاره‌ای اسناد ظاهراً قدمت بناء آتشکده در ری به زمانهای پیش از زردشت می‌رسد.

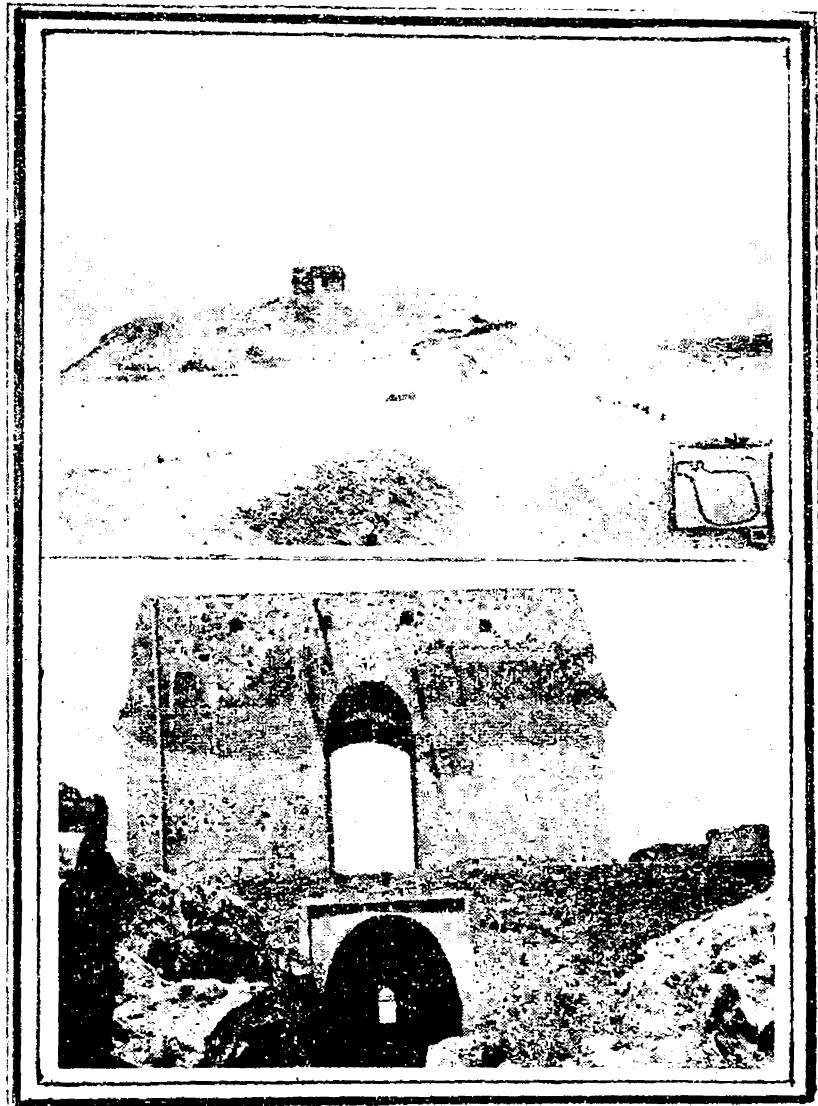
در ترجمه تاریخ طبری مذکور است :

« بری آتش گاهی بود که از آن قدیمتر نبود... »

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه تاریخ رلسن)،

ج ۲ ص ۱۸۸ س ۲۳ بعده.

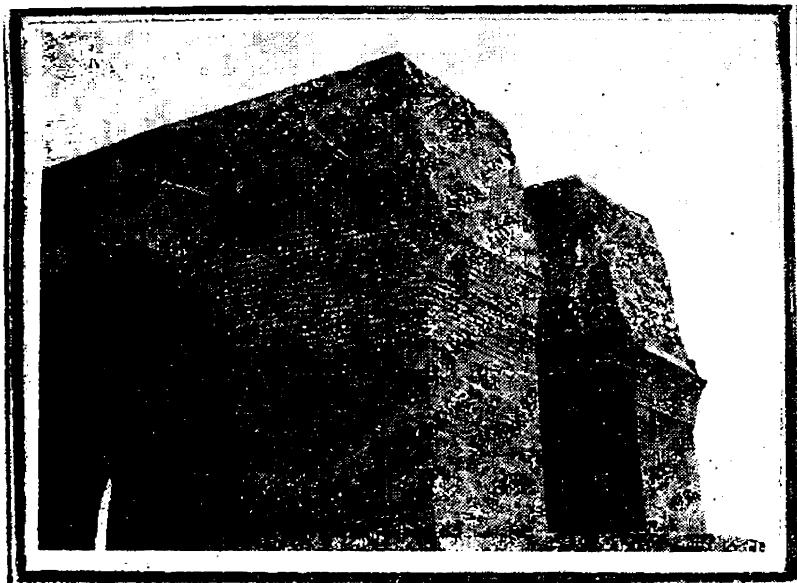
(۲) ترجمه تاریخ طبری ، چاپ عکسی ، ص ۵۰ س ۱۵ .



بالا منظره آتشکده ری بر فراز تپه ذیل از جهة شرق و موقع آن در ری باستان
پایین آتشکده و دلان زیر زمینی آن

سعودی در مروج الذهب احداث آتشکده را در ری به فریدون نسبت می دهد،
و قصه ذیل را نقل می کند:

«فَأَوْلَ مَا يَحْكِي ذَلِكَ عَنْهُ افْرِيدُونُ الْمَلِكُ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ وَجَدَنَارًّا يَعْظِمُهَا أَهْلَنَا ، وَهُمْ مُعْتَكِفُونَ عَلَى عِبَادَتِهَا ، فَسَأَلُوهُمْ عَنْ خَبَرِهَا وَوْجَهِ الْحِكْمَةِ مِنْهُمْ فَسَيَقُولُونَ عِبَادَتِهَا ، فَأَخْبِرُوهُ أَنَّهَا :



قسمتی از بنای تعمیر یافته آتشکده ری از جبهه جنوب غربی

واسطه بین الله و بین خلقه ، و انها من جنس الالهة النورية ، ... و جعلوا للنور
ه مراتب ، و فرقوا بين طبع النار و النور ، و ان الحيوان يجتذب فيحرق نفسه كالغراش
الطائر بالليل ... وغير ذلك مما يقع في صبا الليلى من الغزلان و الطير والوحوش ...
وان النور صالح هذا العالم ، وشرف النار على الظلمة و مضادتها ، ... فلما أخبر أفریدون
بما ذكرنا ، اسر بحمل جزء منها إلى خراسان فاتخذ لها ياتا بطورس ...»

بدنبال این عبارت نام ده آتشکده را، که ری^۱ نیز جزء آنهاست ، ذکرمی کند

۱۰ و سپس چنین ادامه می دهد :

(۱) سروج الذهب ، جزء ۱ ، طبع ۱۲۸۳ ، ص ۲۹۳ ، و طبع ۱۳۰۳ ، ص ۲۶۵ ، و

جزء ۲ طبع ۱۳۶۷ ص ۲۵۲ نسخه بدل .

« هذه البيوت العشرة كانت قبل ظهور زرادشت بن أسبيمان نبي المجنوس^۱ ». گرچه درستی این خبر سالم نیست، ولی متاخران نیز ری را از زبانهای دیرین و پیش از ظهور زردشت شهری مذهبی و مرکز مغان دانسته‌اند^۲، هرچند آتش پرستی در مذهب زردشت رنگی دیگر گرفت.

بنای آتشکده - دونالد ویلبر (Donald N. Wilber) بنای آتشکده را چنین

توصیف می‌کند :

« عمولاً^۳ بنای یک آتشکده عبارتست از یک اطاق چهارگوش که سقف آن طاق ضربی است^۴ و گاهی اطراف آنرا راهروی یادالانی گرفته و در هر یک از چهار دیوار اطراف ورودیه طاقی ساخته شده که بهمین مناسبت این نوع بناها را بعد از اسلام چهار طاق می‌گفتند. قراردادن گنبد که مدور است بر روی بنای چهارگوش و تکیه گاه دادن بآن در گوشها با ایجاد طاقهای گوشه‌ای سبک خاص ایران است^۵ ».

گیرشمن در تاریخ ایران در بنای معابد در عهد ساسانیان چنین ذکر کرده :

« در بنای معابد تغییراتی صورت گرفت. تالار مرکزی آتشکده، مریع و محصور

به چهار دلان بوده است...»

آثار بازمانده آتشکده ری - چنانکه در عکس آن دیده می‌شود - با طرح فوق

مطابقت کلی دارد. چهار طاقی قسمت اصلی بنا را تشکیل می‌داد و بمنزله محراب

(۱) مروج الذهب ، جزء ۱ ، طبع ۱۲۸۳ ، ص ۲۹۴ س ۱۵ ، وطبع ۱۳۰۳ ، ص

س ۴۶۶

(۲) مژد یسنا ، تألیف استاد دکتر معین ج ۱ ص ۸۱ س ۱۲

(۳) مرحوم بهار در تعلیقات خود بر مجله التواریخ در توجیه کلمه «زخم» (ذیل ۷ ص ۳۲۹) گفته : ... وهم طاق زدن را که ما امروز ضربی و ضرب گوییم بزبان دری زخم گفتندی . چنانکه فردوسی در ساختن طاق کسری گوید :

بر خسرو آمد جهان دیده مرد
برو کار زخم بنا یاد کرد
کسی در جهان زخم چونان ندید
نه از نامور کاردارانان شنید

(۴) ترجمه کتاب ایران تأثیف ویلبر ، در کتاب « ایران از نظر خاورشناسان » ،

ص ۲۱ س ۱۶۵

(۵) ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن ، ص ۳۲۷ س ۴

در اینیه مذهبی اسلامی بود، و خرابه‌های چهار طاقی قدیم در اطراف فناوه‌ی فارس و اصفهان و آذربایجان دیده می‌شود^۱.

دارمستر در باب نگهداری آتش در آتشکده گوید:

«آتش باید همه وقت و هر زمان در آتشگاه معبد روشن باشد، و هیزم خشک و خوشبو در نگاهداری آن بکار رود، و باین وسیله بر خدا دیو ها و عفریتان نامرئی مبارزه می‌نمودند...»^۲

گفته‌اند اسکندر چون ایران را فتح کرد آتشکده‌ها را ویران ساخت، درالبله و التاریخ در این باب چنین آمده:

«قالوا: فملک الاسکندر اربعه عشر سنه، و هدم بیوت النیران، وقتل الهرابذة، ۱۰ و احرق كتاب دینهم الذى جاءهم به زردهست^۳.»

اعراب در فتح ری چون با مردم آنجا صلح کردند^۴ آتشکده را باقی گذاردند، رافعی در التدوین در باب فتح ری و قزوین گفته:

«قزوین والری عشریان لانه‌هاما فتحنا صلحاً الاتری انه ترك فيهما بیوت النیران...»^۵

۱۵ در ترجمه تاریخ طبری مذکور است که یزد گرد پس از شکست جلو لا ازلوان بری آمد و آتش مقدس را از آنجا بر گرفت و بمرو برد، بدین قرار:

«... پس چون این فتحها بیوذ آنجا بری آتش گاهی بود کی از آن قدیم تر نبود یزد جرد آنرا بر گرفت و بخراسان رفت بنشابور و از آنجا به مرو شد و آتش

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۲۳۲ س ۰۶.

(۲) وندیداد دارمستر، ص ۲۹۲ س ۰۲۰.

(۳) البدء والتاریخ، ج ۳ ص ۱۰۳ س ۰۶.

(۴) کتاب حاضر، ص ۱۶۵ س ۰۱.

(۵) التدوین رافعی، ص ۹ س ۳؛ و س ۱.

آنجا بنهاز و ایمن بنشست...»^۱

بعجا بودن قسمتی از جرزها و طاقهای این آتشکده در عصر ماخود دلیل بازی است از اینکه این بنا در صدر اسلام خراب نشده بوده، و این امر می‌رساند که فتح ری بصلاح صورت گرفته بوده است، و چنانکه در صحیفه ۶۴، کتاب ذکر رفته، احکام بلاد مفتوحة عنوة در باب آن صادق نتواند بود.

۲- کاخ اشکانیان (د - ۱) ری را چنانکه در مطابق فصول پیشین اشارت رفته باخاندان اشکانی ارتباطی خاص بوده است، و علاوه بر پای تخت بودن بعد آن سلاله، نامهای اماکن منسوب بدانان همچون باب بليسان (== بلاشان) و دزرشکان (= ارشکان) و نهر سورین (منسوب بخاندان سورن)، و نیز نام ری بصورت ارشکیه که بما رسیده این نظر را مؤیّدی توانند بود.

در این پای تخت بهاره بی گمان آنان را کاخی استوار بوده که روزهای خوش

(۱) ترجمه تاریخ طبری یا تاریخ بلعمی، چاپ عکسی ص ۵۵ س ۵. استاد پورداود در کتاب یزد گرد شهریار، ص ۹ از آتشکده ری و یزد گرد چنین یاد کرده‌اند: «بری رفت شه، شد بر آتشکده دلش چاک چاک و بدرد آزده یکی باز گفت اندر آن دادگاه گرفت آذر پاک و بر شد برآ شتابان سوی سرو بنهاد روی باز را، دعائی که آهسته بر زبان رانند معنی کرده‌اند: در ذیل دادگاه نوشه‌اند:

«دادگاه بمعنی آتشکده است... آتشکده ری بخصوصه مقدس شمرده می‌شده، یزد گرد از بیم اینکه ری بدست عربها افتاده آتشکده ویران شود، آذر مقدس را از آنجا برگرفته، با خود بمرور برد، و در آنجا در کاخی فرو نهاد».

در کتاب اناهیتا، ص ۳۲ نیز چنین ذکر کرده‌اند: «یزد گرد سوم... به ری آمد و آتش آنجا را که بویژه ایرانیان آنرا بزرگ‌می‌داشتند، از آنجا برگرفت... در سر زمین سرو در کاخی فرو نهاد». ایشان سند این قول را ذکر نکرده‌اند.

(۲) کتاب حاضر، ص ۷۷، ۹۶، ۲۷۴، ۰۲۸۶

بهاری را در آنجا می‌گذرانده‌اند. این کاخ یکی از بناهای استوار دز رشکان را تشکیل می‌داده است. از دلائل این دعوی، علاوه بر آنچه در بحث از این دز بجای خود گذشت، موقعیت مناسب دفاعی آن مکان و آب فراوان و هوای سالم آن است. از سوی جنوب - چنانکه هنوز آثار آن باقی است - سه باروی درونی و میانی و بیرونی از آن حمایت می‌کرده است. سخن کرپرتر انگلیسی، آنجا که احتمال داد که این نقطه باید قرارگاه پادشاهان باشد، در بحث از دز رشکان گذشت^۱ لکن ظاهراً وی را از تاریخ این شهر و اهمیت آن بعهد اشکانیان اطلاع کافی در دست نبوده است. در وصف بناهای دز رشکان در منابع مورد استفاده چیزی بنظر نرسید، لکن قرائتی بدست است که می‌رساند کاخ اشکانیان بس رفیع و بلند و مصفّاً و با نزهت و طراوت بوده است، از جمله آنها اینکه در کتاب دررالتبیجان از قول یکی از تاریخ

نویسان عصر اشکانی آمده:

« پادشاهان اشکانی با سلیقه و ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارت و ابنيه و طرح باغات و بساتین داشته و حدائق و بیوتاتیکه آباد می‌نمودند، از فرط آراستگی و صفا بهشت می‌نامیدند، ودارای چند شهر سلطنتی بودند^۲... شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید ری بود^۳. »

واقع و اخبار سلاله اشکانی را بزبان فارسی بر طبق استاد و مدارک غربی نخست در کتاب دررالتبیجان و سپس در ایران باستان می‌توان مورد مطالعه قرارداد. کتاب تاریخ سیاسی پارت تألیف نیلسون دوبواز نیز در همین موضوع بتازگی بفارسی بازگردانده شده است. تحقیق و استنباط در این کتاب بسیار محکم و اصولی است، لکن بتفصیل دو کتاب سابق نیست.

در دو کتاب نخستین وصف قصر این خاندان در بابل از گفتۀ فیلُوستراتوس

(۱) کتاب حاضر، ص ۲۹۴.

(۲) دررالتبیجان، ج ۱ ص ۱۳۱ س ۰۲۲.

(۳) دررالتبیجان، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۰۱۶.

(Philostratus) که میان سالهای ۱۷۲ - ۲۴۴ ق. م. می زیسته، و چند تن از سلطانان آنان را دریافتہ بوده است^۱ مذکور افتاده، و ملخص آنچه در ایران باستان آمده بدین شرح است:

« قصور را بر بلندی می ساختند، و پلکانی بآن هدایت می کرد . بقول فیلوستراتوس، شیروانی قصر در بابل از مفرغ بود ، و اشتعه آفتاب و ماه از آن منعکس گردیده جلوه غریبی به آن می داد . رواق ها و چهار طاقیها را با سیم و زر زینت داده بودند ، و این زینتها در دیوارها بسان پرده نقاشی می نمودند... سقف یکی از اطاقها آسمان را با ستارگان می نمود، و نیز خدايانی را که اشکانیان می پرستیدند . این کارها را با یاقوت کبود آسمانی و سنگهای دیگر انجام داده بودند . در چنین اطاقی شاه برای محاکمه و حکم می نشست ، چهار چرخ سحرانگیز زرین ، که در محور خود می چرخید از سقف اطاق آویزان بود . این چرخه را زبان خدایان می دانستند ، و عقیده داشتند که گردش روزگار را می نماید، و شاه می گوید : اگر فراموش کنی که بشری ، و بخواهی خودت را فوق آن بدانی گرفتار غصب نیمه زیس (Nimésis) ربة النوع مكافات بعقیده یونانیهای قدیم) خواهی شد . این چرخها را مغافنی که در قصر بودند بجایش می آویختند... »^۲

در کتاب دررالتيجان این تفصیل کمی مبسوطتر مذکور است ، و اختصار را از ذکر آن خودداری می شود^۳ . هرچند این تعریف در باب قصر بابل است ، لکن احتمالاً کاخهای دیگر این خاندان را نیز وصفی کمایش مشابه با آن بوده است؛ مؤید این احتمال این جمله است، که در بالا گذشت:

« قصور را بر بلندی می ساختند ، و پلکانی بآن هدایت می کرد ». ^۴

(۱) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۰۹ س ۷ و ذیل صفحه؛ و دررالتيجان ، ج ۱

ص ۱۰۵ س ۸

(۲) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۰۸ س ۰۱۳۵

(۳) دررالتيجان ، ج ۱ ص ۱۰۵ س ۸

فردوسي بکاخ اردوان در ری اشارتی دارد که مؤید همین گفته است:

یکی کاخ بود اردوان را بلند
بکاخ اندر وون برده‌ای ارجمند ۱

در کوه رشکان - چنانکه در سابق ذکر آن گذشت^۲ - آثار بنایی عظیم که از بالای کوه شروع می شده و تا دامنه آن ادامه می یافته هنوز باقی است . هر چند نمی توان دانست که کهنه‌گی چه مقدار از این آثار تا به عهد اشکانیان می‌رسد .

۳- باروی عظیمی که ری برین را در میان داشت (۱-۵، ۲، ۳) :

این بارو که هنوز قسمتی از آن در شمال چشم می‌علی، و پنهانه کارخانه گلیسیرین و

کارخانه سیمان، و بنزدیکی قلعه گبری بچشم می خورد، ظاهراً نیمه شرقی آن بطور

کامل، ویهای آن در دیگر جهات در آغاز عهد قاجاریان باقی بود، و حدود ری پیش

۱. از اسلام را نشان می داد ، و کریتر سیاست معروف انگلیسی در نقشه خود آنرا ترسیم

کرده است. گرچه در منابع مورد استفاده هیچگونه ذکری از آغاز احداث و نام پی

افکنده آن بنظر نرسید، لکن با احتمال بسیار قوی بل به قطع و یقین، قدمت آن به

قرنون پیش از اسلام می‌رسد. دلیل این دعوی آنکه این باره بگرد « ری برین » یا

ری پیش از اسلام بی افکنده شده، که آن بخش را در فتح ری چنانکه بجای

خود مذکور افتاده بفرمان سردار عرب خراب کرده بودند، و به کنار آن شهری تازه

ساختند، و مهدی خلیفه عباس، بعد هادر شرق شهر حدید محمدیه را طرح افکند.

نمهٔ شرق، یاروی قبا، از اسلام بحمدیه، از سوی مغرب حمایت بر کرد؛ و بهدی

عیاسه، ظاهر آن خستگی است که نس. از اسلام باروی دی، با تعمیر کرد؛ دی

مholm، التواریخ در این باب چنین مذکور است:

« پیسر منصور، بهدی بفرمان پدر آنجا رفت بر عزم خراسان، و دیوار شهر

بفرمود کردن و بسیاری زیادت اندرگرفت، و قصرها کرد و شهرستان و مسجد جامع و

بنام خود محمدیه نام کرد این حایگاه که اکنون ری زیرین است، و شهر قدیم اول

(۲) شاهنامه، ج ۷ ص ۱۹۳۰ س ۱۱

(٢) كتاب حاضر ، ص ٢٩٤

خراب گشت... و ابتداء این عمارت در شهور سنه اثنین و خمسین و مایه بود^۱.

ری زیرین چنانکه در صحیفه ۷۱ کتاب حاضر درج افتاده، در مشرق ری برین افتاده بوده، واز روایت فوق توان دریافت که منصور باروی این حدود را تعمیر کرده بوده است نه تمامی آنرا، و محمدیه را چنانکه در صحیفه ۸۱ گذشت خندقی در میان داشته.

محمدیه یا « ری زیرین » که شامل شارستان و کهندر ری می شده، در سراسر قرون اسلامی باقی، و « ری برین » یا ری باستانی که از نوآباد شد در این دوره در شمار قسمتی از ری بود^۲.

بزمانهای بعدنیز باروی ری کراراً مورد مرمت قرار گرفت، و بیویه بزمان بوئیان که ری برین باستانی از نوساخته شد، چنانکه یاقوت در بحث از فخرآباد اشارت کرده، ۱۰ که فخرالدوله قلعه ری باستانی را تعمیر و مرمت کرد، بدین قرار:

«... قد استأنف عمارة قلعة الرّي القديمة... الخ»

بعهاد سلجوقيان نيز عبدالجليل رازى در کتاب التحفه گفته:

« امير ابوالفضل عراقی در عهد سلطان طغول کبیر مقرب و محترم بود. باروی شهر ری او کرد، و باروی قم او نهاد...»^۳

۱۰

ظاهراً تاریخ بنای باروی ری باستانی تا زمان اسکندر و پیش از آن بالا می رود، در احوال اسکندر نوشته اند:

« در ری و ماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع و

شهرهایی ساخته بود...»^۴

(۱) معجم التواریخ ، ص ۵۰۰ س ماقبل آخر.

(۲) رک: فصل هشتم ، ص ۱۸۲ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۰ .

(۴) کتاب التحفه ، ص ۲۲۰ س ۳۰ .

(۵) ایران قدیم ، ص ۱۱۹ س ۱۵۶ .

در صحیفه ۷ کتاب حاضر نیز اشارت رفت که ری بر اثر زلزله‌ای شدید خراب شد، و سلوکوس اول از جانشینان اسکندر آنرا از نو آباد گردانید.

آنچه مسلم بنظر می‌رسد آنست که در عصر اشکانیان که این شهر پیاً تختی برگزیده شده بوده، این بارو وجود داشته است؛ زیرا نام مکان دزهایی که بطبق نقشه ترسیمی کرپتر (مقابل ص ۱۵) درجهار سوی این بارو در ری بربای بوده، و نشان می‌دهد که هم دزها و هم بارو بطبق نقشه‌ای معین بوجود آمده، متعلق با آن عهد است، همچون «دز رشکان = ارشکان» در شمال شرقی، و «دز باب بلسان = بلاسان یا بلاشان» در شمال غربی، و «دز باب باطان» در مغرب ری بربین.

متاسفانه این بارو علاوه برگزیدی که ازباد و باران درگذشت زمان می‌دیده، بکلنگ کشاورزان نیز خراب می‌گردیده، و خالک‌آفتاب خورده و سوخته آن بجای کود مصرف می‌شده، بدین جهت در عصر ما جز اندکی از آن بجای نمانده است.

۴- دارالامارة، رکن‌الدوله و فخرالدوله (ظ: د-۱) : ذکر دارالامارة فخرالدوله در ذیل کتاب تجارب الامم، در واقعه شکست یافتن ابوعلی بن حموله وزیر از قابوس و قیام دیالمه و مردم جهه دستگیری وی، چنین مذکور است:

«اجتمعت الجماعة في دارالامارة، و خلوا في الحجرة الرُّكينة...»
ابن اثیر نیز در وقایع سال ۳۴ چنین آورده است:

«و امر طغل بک بعمارة الری و کانت قد خربت فوجد في دارالامارة مرا کب ذهب مجوهرة...»

در تاریخ گزیده در باب طغل ذکر شده:

«در خانه مجدالدوله رستم همچنین نهانخانه‌ها یافت...»

(۱) ذیل تجارب الامم، ص ۲۹۹ س ۵۰

(۲) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۳۴ س ۲۸۰

(۳) تاریخ گزیده، ص ۴۳۷ س ۷۰

شهر ری بزمیان آل بویه ، پسرحی که در باب سوم در مجلد دوم در تاریخ این شهر خواهد آمد ، پای تخت بوده است . شاهان معمولاً در شهرها در سویی قصر و دارالاماره خود را احداث می کرده اند ، که هم موقعیت دفاعی آن در برابر حمله احتمالی دشمن خوب ، وهم از لحظه آب و هوای مناسب و باصطلاح سرآب بوده ، و از این معنی در طی صحائف پیشین از جمله ص . ۱۳۳۶، ۱۵۰ سخن رفت .

در شهر باستانی ری در شمال ری بین این شرایط فراهم بوده ، و در شرح « دز رشکان » در این باب بحثی رفته است .

دارالاماره مذکور در ذیل تجارب الاسم و تاریخ ابن اثیر با خانه مجدد الدوله مذکور در تاریخ گزیده می شک یکی ، و همان قصر فخرالدوله بوده است . ذکر « حجرة رُكْنِيَّة » منسوب به رکن الدوله پدر فخرالدوله در قول نخستین ، و نام مجدد الدوله در قول سوم ، مؤید این گفته تواند بود .

این دارالاماره نیز در شمال ری و بطن قوى در همان محل دز رشکان واقع بوده است ، و گفته یافوت در باب تعمیر قلعه ری قدیم بسته فخرالدوله این نظر را تاییدی می کند ، وی چنین آورده :

« ... کان فخرالدوله بن رکن الدوله بن بویه الدیلمی قد استائق عمارة قلعة الری القديمة واحكم بناءها و عظيم قصورها و خزائينها و حصنهما و شحنها بالأسلحة والذخائر و سماها فخرآباد و هي مشرفة على البساتين والمياه الجارية انسجه شيء يكون ... »

ری قدیم راقلعه ای که این شرایط در باب آن صادق باشد جز همان دز رشکان نتواند بود .

در فرهنگ آندراج چنین ذکر رفته :
« فخرالدوله دیلمی بر گرد کوه ری حصاری کشیده ، در آن عمارات و قصور

سوفور قرارداده آنرا فخرآباد نام نهاده...^۱

مراد از این کوه همان کوه رشکان میان کارخانه گلیسیرین و کارخانه سیمان تواند بود.

محلّت فخرآباد ظا هرآ تا حدود خرابه خانه صاحب عباد (در شمال غربی ابن بابویه) امتداد می یافته است ، و گسترش محلّت دز رشکان نیز چنانکه دریخت از آن گذشت ، تا همین حدود بوده است.

۵ - قصر سیدآباد (ظ : ۵ - ۱) : این قصر را سیده ، شیرین دختر اصفهان رستم ، زن فخرالدوله و مادر مجdaloldeh ، بسال ۳۹۴ در ری بنا کرده بوده ، یاقوت آورده :

۱۰ « سید آباد قصر بالری و قریة من قراها و كلّاهما انشأتهما السيدة شیرین بنت رُسْتم الاصفهانیه ام مجdaloldeh بن فخرالدوله بن بویه ، اما القصر فانشأته في سنة اربع و تسعين و ثلثمائة ^۲ ».

در باب محل این قصر هیچگونه ذکری در منابع بنظر نرسید ، لکن توان گفت محتملاً در همان محلّت فخرآباد ، مناسب‌ترین جایهای ری ، ساخته شده بوده است.

۱۵ **۶ - آخر رستم (۵ - ۲) :** ذکر این مکان در سلجوقتامه در احوال ابوالفتح سعوبد بن محمد بن ملکشاه چنین آمده است :

« سلطان [سعوبد بن محمد] از نبط [کذا ، ظ : انبط] کوچ کرد ، و به ری رفت ، و به آخر رستم فرود آمد...^۳ »

در راحة الصدور نیز بدین صورت مذکور افتاده است :

۲۰ « سلطان [سعوبد بن محمد بن ملکشاه] از انبط برفت و بدر ری با خبر رستم فروذ آمد ^۴ ».

(۱) فرهنگ آندراج ، ج ۲ ص ۲۴۶

(۲) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۱ س ۰۳

(۳) سلجوقتامه ، ص ۶۰ س ۰۲۲

(۴) راحة الصدور ، ص ۲۳۵ س ۰۲

از این دو قول چنین استنباط می‌شود که آخر رستم در جنب ری واقع بوده است.

یاقوت در باب **إِنْبِطِ** چنین آورده :

«**إِنْبِطِ** ایضاً من قُری هَمَدان...»

از این گفته معلوم می‌شود سلطان از راه همدان بری آمده بوده ، و بدین قرار آخر رستم در خارج دروازه باطان (دروازه همدان) حدود خیابان قم فعلی واقع بوده است .

مرحوم دکتر مهدی بهرامی در مقاله خود آورده است :

« پدر این ملکه (سیّدۀ زن فخرالدولۀ) هم در مدت حیات خود ابنيۀ چند مثل آخر رستم که بنایی شاهانه بود بنادرد است ^۱ ».

در مازندران نیز آخر رستم دیگری وجود داشته، و نامش در کتاب تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی مذکور است ^۲ .

۷- سرای صاحب عباد (۵-۱) : صاحب رادر شهر ری در «ری برين» در محلت دز رشکان (= محلت فخرآباد بزمان آل بویه) سرایی مجلل و با شکوه بوده ، و ابن اسفندیار جای این خانه را بدینگونه نشان داده است :

« شهر در آن تاریخ (بزمان منوچهر پیشدادی) مقابل گنبد شهنشاه فخرالدوله بود، این ساعت بری آن موضع را دز رشکان می گویند ، و تا بعهد دیالم آل بویه برهمان قرار مانده بود ، و سرای صاحب بن عباد توده‌ای مثل تلّی من دیدم ... ^۳ »
اولیاء الله نیز در تاریخ رویان آورده :

« ... خانه و سرای صاحب بن عباد اکفی الکفات که یگانه جهان بود ، و در هیچ عهدی مثل او وزیری کافی در مسندوزارت قرار نگرفت ، و تا اکنون ^۴ ...

(۱) سعجم البلدان ، ج ۱ ص ۳۷۰ س ۴۰

(۲) طوفان هفتگی ، شهریور سال ۱۳۰۷ ، شماره ۳ ص ۶ س ۶ ستون چپ.

(۳) تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی ، ص ۱۱۳

(۴) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۶۱ س ۶۰

وزرای عصر را بحسبت او صاحب خوانند، مثل تلی عظیم مانده بود در آن محله (در رشکان) ^۱ ».

مرگ صاحب در شب جمعه بیست و چهارم صفر سال ۳۸۵ رخ داد^۲، و سال تأثیف تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۶۱۳ بود^۳، سرای صاحب پس از ۲۸ سال هنوز بصورت تلی عظیم باقی مانده بوده است. نگارنده بطنی متاخم بعلم بل بقطع و یقین این تل را با تل بزرگی که با زمانده بنای عظیم است، وهم اکنون در قسمت اعلای ری یا «ری برین» در محلت دز رشکان قدیم در شمال غربی ابن بابویه و چنوب غربی چشمہ علی در مشرق راه آهن سابق حضرت عبدالعظیم با دیوارهای کهنه آجری بچشم می خورد منطبق می داند. این دعوی را دلائلی است بتفصیل زیر:

۱۰- سید رضی از اکابر عالمان شیعه نیز در مرثیتی که در مرگ صاحب ساخته اشارتی بخانه وی در بخش اعلای ری یا «ری برین» کرده است.

وی در قصیده ای بدین مطلع :

آکَذَا الْمُنْوَنُ تُقَنْطِرُ الْأَبْطَالَا

آکَذَا السَّزَمَانُ يُضَعِّفُ الْأَجَبَالَا

چنین آورده :

قَبْرٌ بِأَعْلَى الرَّىٰ شُقٌّ ضَرِيحُهُ

لَا عَزَّ حَقَرَهُ الرَّدَىٰ إِعْجَالًا

(۱) تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۱۹ س ۴.

(۲) تدوین رافعی بنقل از تاریخ ری ابوسعید آبی ص ۲۳۳ س ۲۳؛ مجلل التواریخ، ص ۳۹۶ من آخر؛ ابن اثیر، جزء ۷، ص ۱۶۹ س ۲۰؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۱۸؛ انباه الرواۃ، ج ۱ ص ۲۰۲.

(۳) ج ۱ ص ۸۲ س ۱۹، و پشت جلد این کتاب بتصحیح عباس اقبال.

(۴) اعلای ری همان ری برین است که تفصیل آن در فصل هشتم گذشت.

(۵) دیوان سید رضی، طبع بیروت ۱۹۶۱، ج ۲ ص ۲۰۱؛ یتیمه الدهر ثعالبی،

این بیت بسرا بی که صاحب عباد در آن جا در گذشته اشارتی دارد بدین توجیه: چنانکه در اسناد معتبر تاریخی مضبوط است، گور صاحب بی تردید در اصفهان است، و چون در کتب تواریخ ثبت است که وی در ری وفات یافته است، و نیز چنانکه مؤلف کتاب رساله‌الارشاد اشارت کرده، سید رضی این قصیده را پس از استماع نعی صاحب، و پیش از بخاک سپردن لاشئوی سروده، باید چنین پنداشت که سید رضی گمان بی برده، که صاحب باید در همانجا که وفات یافته، یعنی سرای خود، در ری بخاک سپرده شود.

در کتاب رساله‌الارشاد در این باب چنین آمده است:

«فَيَأْنَ الرَّثَى كَانَ عِنْدَ بَلُوغِ الْخَبْرِ إِلَيْهِ رَحْمَةُ اللهِ، كَمَا كَتَبَ بِالْحُمْرَةِ فِي صَدْرِ الْقَصِيدَةِ، وَالدُّفْنُ بَعْدَ النَّقلِ، وَالْغَالِبُ الذَايِعُ الشَّاعِيْرُ المُتَعَارِفُ اتْحَادُ الْمَمَاتِ وَالْمَدْفُونُ، فَبَنِي الرَّثَى عَلَيْهِ...»

مدفون شدن بزرگان در بناهای متعلق با یشان را شواهد فراوان است، و در فصل دوازدهم کتاب در ذکر گنبد مرداویج بمناسبت بدین معنی اشارتی برود.

۲- اگر این حقیقت مقبول افتاد که تل خانه صاحب عباد از سال ۳۸۵ که وی در گذشته تا بزم این اسفندیار (سال ۶۱۳) که آن را دیده، همچنان باقی مانده بوده، و در سراسر عهد شاهان آل سلجوک که ری سخت آباد شده و آن همه بنها و مساجد و مدارس در آنجا بوجود آمده در این خرابه هیچگونه تصرفی نشده بوده، بجا ماندن آن پس از این عهد نیز، که آغاز دوره خرابی و مترونک ماندن این شهر است تا به امروز مقبول تر می‌نماید.

اکنون نیز خرابه موجود را اگر بخواهند بزمین سزویی بدل سازند خرج آباد کردن بمراتب بیش از قیمت زمین خواهد شد.

(۱) رساله‌الارشاد، ص ۹۱ س ۹.

(۲) شرح هارهای از این بناهای در فصل ۹ در بحث از محله‌سرای ایالت و مساجد ری گذشت، و تفصیل مدارس نیز در فصل ۱ بیاید.

۳- در بخش اعلای ری یا «ری برین» که این تل در آنجاقفتاده، ذکر خرابه بنایی از دیگر بزرگان در منابع مورد استفاده بهیچ روى بنظر نرسید ، تا احتمال نسبت این تل را بصاحب عباد ضعیف سازد؛ و نیز خرابه ها و تپه های باستانی موجود دیگر ری همچون «تپه آجری در امین آباد » و « تپه شغالی در همان حدود » و « تپه چاه میان کوه نقاره خانه و کوه هک امین آباد » و غیره هیچیک در حدود ری برین قرار ندارند و به دز و شکان نزدیک نیستند، تابتوان آن را از آن صاحب دانست.

ابوالعباس احمدبن ابراهیم الضبی از شاعران نامی سده چهارم هجری که پس
ز واقعه صاحب بوزارت فخرالدوله رسید، بر در سرای صاحب بگذشت و این قطعه
ای انشا کرد.

أَيُّهَا الْبَابُ لِمَ عَلَاكَ اكْتِيَابٌ ؟
قُلْ بِلَا رَهْبَيَةٍ وَغَيْرِ احْتِشَامٍ :
مَاتَ مَوْلَايَ فَمَا عَتَرَنِي اكْتِيَابٌ
فَسَهُوا الْآنَ فِي التُّرَابِ تُرَابٌ



عکس های خرابه قدیمی (علامت ستاره) که به حکم قرائن موجود تل خانه صاحب عباد است، و موقع آن در ری باستان. در مشرق کارخانه گلیسیرین، و در غرب راه آهن کهنه حضرت عبدالعظیم دیده می شود.

(١) ترجمة تاريخ يمني، ص ٩٦ س ٢٢ ، وص ٩٨ حاشية ٨.

تل موجود را در چند نقطه کلنگ جمعی بیکارگان گنج طلب شکافته، و بی پارهای از دیوارها و گوشه هایی از اطاقها را نمایان ساخته است. این رسوم بازمانده، خیلی وسیع است و از عظمت عهد آبادانی خوبش حکایت می کند، و با آنچه در باب بزرگی خانه صاحب از منابع استنباط می شود قابل انطباق تواند بود. سرای صاحب چندان پهناور بوده، که بهر شب از شباهی ماه مبارک رمضان بهنگام افطار هزار تن در آنجا اطعام می گردیده اند.

در یتیمه الدهر، در این معنی چنین آمده:

«فَكَانَ الصَّاحِبُ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بَعْدَ الْعَصْرِ أَحَدَ كَائِنًا مِنْ كَانَ فِي خَرْجٍ مِنْ دَارِهِ إِلَّا بَعْدَ الْأَفْطَارِ عَنْهُ، وَكَانَتْ دَارَهُ لَا تَخْلُو فِي كُلِّ أَيَّلَةٍ مِنْ لَيَالِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ الْفَ نَفْسٍ سُفْطِرَةٍ فِيهَا...»^{۱۰}

و چه نیک گفته اند: «إِنَّ الْمَبَانِيَ يَحْكُمُهُ هَمَّةُ الْبَانِيِّ» . صاحب را چون مرگ در رسید بنمازگاه بردند، فخر الدوله و همگی اعیان دیلم پیشاپیش جنازه می رفتند و زاری می کردند. مرقدش را با زنجیر از سقف خانه ای در آویختند، و تختی در زیر آن بنهادند، و پس از مدتی باصفهان نقل کردند. مردم ری تا چند روز در دکانها بستند، و بسوق بنشستند^{۱۱}. در ذیل تجارب الامم در این معنی چنین آمده است:

«جهزَ ابن عباد و اخرج تابوتَه و قد جلس ابوالعباس الضبي للصلوة عليه والعزاء به فلما بدا على ايدي الحمالين، قامت الجماعة اعظماماً له و قبلوا الأرض ثم صلوا عليه و علق بالسلسل في بيت الى ان نقل الى تربة له باصفهان^{۱۲}. خانه ای که تابوت صاحب را در آن آویخته بوده اند همان کتابخانه وی بوده،

(۱) یتیمه الدهر، ج ۲ ص ۱۷۴ س ۱

(۲) تاریخ گزیده، ص ۴۲۵ س ۳؛ حبیب السیر، جزء ۴ از جلد ۲ ص ۵۲ س ۷؛

روضۃ الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)؛ رسالۃ الارشاد، ضمیمه محسن اصفهان، ص ۰۴۴

(۳) ذیل تجارب الامم، ص ۲۶۲ س ۱۰، نیز رک: انباه الرواة، ج ۱ ص ۲۰۲.

و در کتاب النقض از این کتابخانه چنین ذکر رفته :

«...کتب خانه صاحبی بروضه او نصب است ...»^(۱)

اطلاق روضه بکتابخانه را لابد سبی است ، و چون گور صاحب در اصفهان است بنایار باید چنین پنداشت ، که چون جنازه صاحب را مدتی در آنجا بمانست گذارده بوده‌اند بنام روضه صاحب شهرت یافته بوده است ، و مؤید این دعوی سخن فصیحی صاحب مجلل است آنجا که گفت :

«وفات الصاحب فى ليلة الجمعة الرابعة والعشرين من صفر بالمرى و دفن بها

ثم نقل الى اصفهان ...»^(۲)

۸ - خانه علی کامه (ظ : ۵ - ۱) : علی کامه دیلم از سرداران صحنه سیاست بزمیان آل بویه در ری و مازندران بوده است ، و فخرالدوله در آغاز کار خویش بسال ۳۷۳ ویرا از میان برداشت.^(۳)

علی کامه راهم در شهر ری وهم در قصران داخل (لواسان) از نواحی ری سرایی استوار بوده ، که سالها مانده بوده است .

ذکر خانه وی در ری در ذیل کتاب تجارب الامم ، در بیان دستگیری ابوعلی ابن حموله چنین بنظر می‌رسد:

«... انصرف ابوالعباس الضبی الى داره و ابو عیسیٰ الى دار علی بن کامه وكانت برسمه وهي طرف البلد؛ و شاع خبر القبض على ابن حمولة فثار الدیلم وقصدوا دار ابی عیسیٰ ليهجموا عليه فهدم حائطا منها يلى الصحراء وخرج منه ...»^(۴)

(۱) کتاب النقض ، ص ۹۱ س ۲۱ .

(۲) مجلل فصیحی ، بخش ۲ ص ۹۸ س ۱۴ . چون به امانت گزاردن مرده در خاک

و نیش قبر وی در شریعت مقدس اسلام روا نیست ازین رو چنایز امانی را در سردار بیا سساجدی گذارند ، و گاه از مسقف مساجدمی آویزند و سپس به مدفن اصلی می‌برند . برای منع نبش قبر رک : خلاف شیخ طوسی ، ج ۱ ص ۱۱۲ س ۸ .

(۳) ذیل تجارب الامم ، ص ۹۵ س ۶ ببعد .

(۴) ابو عیسیٰ مافری بن محمد کاتب بدرا حسنیه : ذیل تجارب ص ۲۹۹ .

(۵) ذیل تجارب الامم ، ص ۲۹۹ س ۷ .

از این قول چنین بر می‌آید که خانه علی کامه در کناری از شهر واقع بوده، و از پشت بصره اتصال داشته، و ابویسی که این خانه برسم وی، یعنی جهة استفاده در اختیارش بوده، دیوار سمت صحراء را خراب کرده، و از آنجا خارج شده بوده است.

در مطاوی کتاب حاضر چند بار مذکور افتاده که سرداران و بزرگان در شهر ری در شمال غربی، که خوش هوا تر و سرآب بوده می‌نشسته‌اند^۱. اگر قصر علی کامه را نیز در همین محل بینداریم جای آن را در حدود مدخل راه آهن کهنه بدین شهر باید تصور کرد، که از پشت بصره امی‌رسد، و در قسمت شرقی تر، صخره چشم‌علی میان خانه‌های شهر و صحراء حائل بوده است.

۱۰ خانه علی کامه در ری در آغاز دولت سلجوقیان همچنان آباد بوده، و طغرل بدانجا در آمده و گنجینه‌ای یافته بوده است، این یعنی در تاریخ گزیده چنین مذکور است،

«[طغرل] ری دارالملک ساخت. در ری بسراي علی کامه ديلم نزول کرد، آنجا نهانخانه‌ای یافت، بسیاری خواسته ازو بیرون آورد...»^۲

۱۵ در قصران داخل نیز چنانکه اشارت رفت وی راقص‌بوده، و در تاریخ طبرستان مرعشی از آن چنین یاد شده است:

«...علی کامه در قصران بکنار جاجه رود قصر بنیاد کرد، و آنجامی بود، والحال آن وادی را کوشک دشت‌می‌خوانند، و تلی که آنجاست قصر علی کامه بوده است^۳. در تاریخ رویان اولیاء الله نیز بدان خانه اشارتی رفته است:

۲۰ «کوشک علی کامه که در جا رود نهاده است بدو منسوبست^۴.»

(۱) رک: صحائف، ۲۰، ۱۳۳، ۱۰۰، ۱۰۰.

(۲) تاریخ گزیده، ص ۴۳۷، ۰۷.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۱۴.

(۴) تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۸۳، ۱۲.

این قصرظا هر آبنزدیکی کلندوک لوسان فعلی، از نقاط خوش آب و هوای تابستانی تهران، بنا شده بوده است. صنیع الدوله رادر مرآة البلدان در باب این قصر و محل آن بحثی است، طالبان تفصیل بیشتر را بدانجا رجوع باید کرد.^۱

۹- قصر آل سلیجوق در ری (د - ۲) : این اثیر در الکامل در وقایع سال

۰ ۴۵۹ چنین ذکر کرده :

« فی المحرّم منها توئی الاَغْرِ ابُوسعد ضامن البصّرة علی باب السُّلطان بالرّی ».
یکی از معانی باب بارگاه سلاطین است.^۲

در ص ۲۰۰ کتاب حاضر، در بیان محله سرای ایالت در ری باین کاخ و پارهای از بناهای دیگر سلجوقيان اشارت رفته است و اعادت را نیازی نیست.

۱۰- خانه حسن صباح (ظ : د - ۲) : حسن صباح را در ری در محلت روده در کوچه صوفی خانه بوده است، در کتاب النقض مذکور است :

« رأس و رئيس و مقدم و پیشوأ و مقتدای همه ملحدان در این هشتاد سال که رفت حسن صباح بود، عليه من الله ما يستحقه من اللعن العظيم، مجبر و مجرر زاده بود، و خانه در روده داشت در شهر ری بکوچه صوفی، دییر استاد عبدالرزاق بیاع بود همکار تاج الملک مستوفی مجبر، نه بدر مصلحت گاه نشست و نه بدر رادمهران [کذا]، و مذهب و اعتقاد پدرش نیز آن طایفه رامعلوم است^۳ »

در ذیل صفحه از یکی از نسخ خطی النقض این نسخه بدل نقل گردیده :

« در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه بکوی جنوی دیرینه قبه بدر رادمهران

[کذا]، و اعتقاد و مذهب پدرش نیز آن طایفه را معلوم است...»

نگارنده استنباط خویش را در باب محل خانه حسن صباح، در شرح کوچه

(۱) مرآة البلدان، ج ۴ ص ۹۰.

(۲) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۱۰۵ س ۰۱۶.

(۳) آندراج، ج ۱ ص ۳۴۵ س ۱۹ متنون راست.

(۴) کتاب النقض، ص ۹۱ س ۰۷.

صوفی در ص . ۲۳ کتاب حاضر بیان کرد، و اشارت نمود که این خانه ظاہراً در بخش شیعه نشین ری واقع بوده است.

حسن صباح بنا بگفته خود وی در بادی امر همانند پدرانش در شهر ری پیرو طریق شیعه امامیّه اثنا عشیره بود، و عطا ملک سخن او را در جهانگشا چنین آورده است :

«... این حسن لعین چنین تقریر کرد که من مذهب آباء خویش، مذهب شیعه اثنا عشیری داشتم. در ری شخصی بود امیره ضراب نام بر مذهب باطنیان مصر و هر وقت مارا با یکدیگر متناظره می بود، و او مذهب مرا کسر می کرد و من مسلم نمی داشتم اما در دل من آن سخن جای گیری بود، در اثنای آن بیماری مخفوف صعب روی نمود. با خویش اندیشه کردم که آن مذهب حقست و از غایت تعصّب تصدیق آن نکردم؛ اگر عیاذًا بالله اجل موعد در رسید بحق نارسیده هالک باشم، از آن سررض خود شفا یافتم. دیگری بود هم از جمله باطنیان بونجم سراج نام ازو تفتیش این مذهب کردم بشرح و تفصیل تقریر داد تا بر غواص آن وقوف یافتم، و دیگری بود مؤمن نام که عبدالملک عطاش اورا بدعت اجازت داده بود، ازو عهد بیعت خواستم، او گفت مرتبه تو که حسنه از من که مؤمنم بیشتر است من چگونه عهد تو بر گیرم ۱۵ یعنی بیعت امام چگونه از تو سtanم، بعد از العاج عهد بر من گرفت. چون در سنّه اربع و سنتین واربعمائّه عبدالملک عطاش که در آن وقت در عراق داعی بود برق رسید مرأ پسندیده داشت، و نیابت دعوت بمن فرمود و اشارت کرد که به حضرت مصر باید شد، و در آن وقت مستنصر بود، و در سنّه تسع و سنتین واربعمائّه بر عزم مصر باصفهان رفت و از آنجا بر راه آذربیجان بعد از اخطاری که مشاهده کردست و در آن تاریخ ۲۰ مفصل نوشته بشام رفت، تا چون به مصر رسیدم در سنّه احدی و سبعین واربعمائّه قرب یکسال و نیم آنجا مقام داشتم...»

در باب نسب حسن صباح در جهانگشا چنین مذکور است :

« نسبت او بقبیلهٔ حمیر انتما کرده است، پدر او از یمن بکوفه آمد و از کوفه بقم و از قم بری ^۱، آنجا متوطن گشت و حسن صباح آنجا در وجود آمد ^۲. در تاریخ گزیده آمده :

« از تخم یوسف حمیری پادشاه یمن بود، در اول شیعی اثنا عشری بود...^۳ » در مقدمهٔ نقض بنقل از مستظم ابن جوزی مذکور است :

« اصله من مرو...^۴ » در مجمل فصیحی نقل است :

« پدر او از یمن بکوفه آمد و از کوفه به قم و از قم به ری، و آنجا متوطن شد و حسن آنجا متولد شد، و درین تاریخ (۴۷۷). خروج کرده اکثر بلاد قهستان بگرفت و المصطفی‌لدين‌الله نزار صاحب دعوت اسماعیلیان او را نیابت داد، و ابتدای دولت ملاحده خذلهم‌الله درین سال است، و ایشان هشت‌تند مدت ملک ایشان صد و هفتاد و هفت سال بود^۵. »

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت، که چون حسن خود درآغاز، و نیز پدرانش همه بر طریقت اثناعشریه بوده‌اند خانه وی نیز در بخش شیعه نشین ری واقع بوده، و در پاسخ اینکه عبدالجلیل رازی در تنزیه شیعه از نسبت به باطنیان در باب این خانه گفته :

« خانه در روده داشت... نه بدر مصلحت گاه نشست و نه بدر رادمهران...^۶ » چنین توان گفت که حسن صباح مردم کوی خود را باغوا و اضلال بر طریقت خویش در آورده و آنها را گمراه کرده بوده است، و به هنگام تأییف نقض مردم آن کوی بجملگی باطنی بوده‌اند؛ و مؤید این نظر است قول عطاملک که در باب دعوت وی آورده :

(۱) جهانگشا، ج ۳ ص ۱۸۷ س ۴. نیز رک: دستورالوزراء، ص ۱۶۹.

(۲) تاریخ گزیده، ص ۱۷ س ۵ ب بعد.

(۳) مقدمهٔ نقض، ص ۱۴۷ س ۱۷.

(۴) مجمل فصیحی، بخش دوم در وقایع سال ۴۷۷، ص ۱۹۶ س ۳.

(۵) النفق، ص ۹۱ من ۹.

«... همچنین در ولایت طالقان و کوه بره^۱ و ولایت ری بسیار سردم دعوت صبّاحی را متقلّد شده بودند...»

حسن را از سال ۴۶۴ که عبدالملک عطاش نیابت دعوت را بُوی داد و شرح آن گذشت، مدت سه سال در ری جهه تبلیغ کیش خویش فرصت بود، در کتاب وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی مذکور است:

« در این تاریخ (۴۶۴) عبدالملک عطاش داعی معروف اسماعیلیان به ری آمد و حسن بن صباح را بنیابت خود برگزید و حسن تا ۴۶۷ در ری بود. چون در این تاریخ بیانه او و خواجه نظام الملک برهم خورد ابو مسلم^۲ در صدد تعقیب حسن برآمد و حسن باصفهان گریخت...»

(۱) در ذیل صفحه آمده: تقریباً مراد از آن منجیل حالیه است.

(۲) تاریخ جهانگشا، ج ۳ ص ۲۰۱ س ماقبل آخر.

(۳) ثقة الملك ابو مسلم سروشیاری رئیس ری و داماد خواجه نظام الملک بود: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۸۱.

(۴) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۸۱ س ۱۸ بعده.

فصل دوازدهم

«ضاجع و مقابر»

الف - گورستان ری : سراسر کوهستان شمالی ری زیرین گورستانی بزرگ بوده است^۱، که در زمانهای پیش از اسلام در آنجا بر طبق سنت زردشت استخوان مردگان را در استودانی^۲ نه می‌ساخته‌اند می‌گذارده‌اند، و در قرون اسلامی نیز مسلمانان اموات خویش را در دامنه آن کوه مدفون می‌ساخته‌اند.

چنانکه در سابق اشارت رفته^۳ ری مناسب بزردشت و شهر مقدس زرتشیان بود. باعتقد این فرقه دفن مرده در خاک، و یا انداختن آن در آب رودخانه، و یا سوزاندن در آتش حرام است، چون عناصر چهارگانه را مقدس و آلودن آن را بلاشه مرده ناروا می‌دانستند. ازین رو جسد را در دخمه یا در مکان بلندی می‌گذارده‌اند، تا طعمه حیوانات گردد، و استخوان آنرا پس از جدا شدن از گوشت و خشک شدن، در استودان (= استخوان‌دان) که از سنگ یا آهک یا گل می‌ساخته‌اند قرار می‌داده‌اند. این کار بر طبق دستور و ندیداد صورت می‌پذیرفته است.

در این کتاب در فرگرد (= فصل) ششم چنین مذکور است:
بند ۴۴ - ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم جسد مرده را باید بکجا حمل کنیم و در کجا جای دهیم؟

(۱) دلیل این دعوی بیاید.

(۲) جزء اول استودان بمعنی استخوان است، این ظرف اغلب از گل پخته بشکل خمره ساخته می‌شد و ندیداد دارستور ترجمة دکتر موسی جوان، ص ۱۴۱ ذیل ۱۲؛ برهان، ج ۱،
(۳) کتاب حاضر، ص ۶۲.

بند ۴۵ - اهورامزدا پاسخ داد و گفت : جسد را هرچه بیشتر باید در ارتفاعات و بلندیها جای داد، ای اسپیتمه زردشت. هر کس می داند که سگهای گوشتخوار و پرنده گان لاشخوار همه وقت در بلندیها رفت و آمد دارند.

بند ۴۶ - در این مکان است که مزدا پرستان باید جسد را از پاها، از موها بوسیله فلز، بوسیله سنگ یا سنگ ریزه در زمین حکم نمایند و الا ممکن است ه استخوان آنها بوسیله سگان گوشتخوار و پرنده گان لاشخوار در زمین کشیده شود و آبهای و گیاهان آلوده گردند.

بند ۴۹ - ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم استخوان جسد مرده باید بکجا حمل شود و در کجا نگاهداری شود.

بند ۵۰ - اهورامزدا پاسخ داد و گفت : برای نگاهداری استخوان مرده باید ظرف مخصوص ساخته شود و این ظرف از دسترس سگ، رویاه، گرگ خارج و از آب باران بدور باشد.

بند ۵۱ - مزدا پرستان هر گاه مقدور باشد می توانند ظرف نگاهداری استخوان مرده را از سنگ یا از گل آهک و یا از گل تنها بسازند. هر گاه تهییه چنین ظرف ناممقدور باشد می توانند جسد را در زمین روی لحاف و بالش خود بگذارند بحالتی که نگاه وی بسوی خورشید باشد و از روشنی آسمان بهره مند شود^۱.

کتاب وندیداد حاوی قوانین کیش زرده شیان از پاکی و ناپاکی و گناه و توبه و غیره است. مطالب کتاب ظاهراً از قواعد و آداب دینی که در نواحی مختلف مورد عمل قرار داشته فراهم آمده است؛ ازین رو گاه اختلاف یا تناقضی در مطالب آن بچشم می خورد^۲.

بعضی از محققان معتقدند این کتاب را در عهد اشکانیان فراهم آورده‌اند.

(۱) وندیداد: ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۱۳۹-۱۴۱، ترجمه سید محمد علی حسنی داعی الاسلام، ص ۶۳-۶۴.

(۲) مزدا پرستی در ایران قدیم، ص ۱۲۰.

در کتاب مزداپرستی در ایران قدیم مذکور است :

« زیان و سبک انشاء وندیداد با این فرض که همه کتاب از دوره اول عهد اشکانیست کاملاً سازگار است . بعضی اطلاعات مربوط به آداب دینی که می‌توان از وندیدادیرون کشید رست بهمین زمان ... ارتباط می‌یابد، مثلاً در دوره هخامنشیان گذاشت اجساد مردگان در دخمه‌ها فقط در میان مغان معمول بود ، و هر دو تباری نکته اشاره می‌کند (کتاب اول بند. ۴) و حال آنکه اجساد پادشاهان هخامنشی بخاک سپرده می‌شد ، اماً بنا بر احکام وندیداد (فرگرد سوم بند ۹ ببعد ، فرگرد پنجم بند ۱۰ ببعد ، فرگرد ششم بند ۱۴ ببعد) قراردادن اجساد در دخمه‌ها برای همه زرتشتیان اجباری بود ^۱ . »

این بود قسمتی از تعریفی که در باب وندیداد در کتاب مزداپرستی در ایران قدیم آمده بوده است .



عکس از مقاله آقای مصطفوی

(۱) مزداپرستی در ایران قدیم ، ص ۱۲۱ س ۱۱

در این موضوع که اجساد پادشاهان هخامنشی بخاک سپرده نمی شد، گزنن نیز در تاریخ سرگذشت کورش وصیت وی را در باب دفنش چنین نقل کرده:
 « پس وقتی که مرا زبان برگ در رسید جسدمرا نه در طلا و نه در نقره و نه در هیچ چیز دیگری دفن ننمایید، بلکه مرا فوراً بخاک سپارید، و آیاچه ازین سزاوارتر است که مرا باین مادر عمومی که تمام جانداران عالم را پرورش می دهد سپارند ».
 بعهد شاهان اشکانی ری گرچه پای تخت بوده، لکن ظاهراً استودانی مربوط بیزرنگان این دودمان در آنجا شناخته نشده است.

شاهان اشکانی نسبت بمذهب زردشت بی قید بوده اند، و بحفظ آن اعتنائی نداشتند^۱، از این رو مرده های خود را در زمین دفن می کرده اند؛ دلیل این دعوی آنکه کارا کالا (امپراتور روم در زمان اردوان پنجم) گور شاهان اشکانی را بشکافت،
 ۱۰ و استخوانهای آنان را دور انداخت، نیلسون دوبواز در این باب آورده:

«... در هر حال کارا کالا بسیاری از بلاد ماد را غارت کرده قلاع عدیده را ویران ساخت، و شهر آربل را فتح کرد، و بر قبرستان سلطنتی سلاطین اشکانی در آن شهر دست یافته امر فرمود قبور آنان را بشکافند، و استخوانهای پوسیده آنها را بر باد دهند^۲ ».
 ۱۰

در تاریخ ایران قدیم آمده:

« از کارهای ننگینی که کارا کالا کرد یکی هم اینست که در آربل استخوانهای شاهان اشکانی را بیرون آورده دور انداخت. از این قضیه معلوم می شود که اشکانیان اموات خود را دفن می کردند، اگرچه خبری هم هست که شاهان آخری اشکانی جسد مردگان خود را می سوزانیدند^۳ ».
 ۲۰

(۱) ترجمه تاریخ سرگذشت کورش، ص ۱۴۶ س ۳۲۱ س ۱۲۰

(۲) ایران قدیم، ص ۱۴۶ س ۱۷۰

(۳) تاریخ سیاسی پارت، ص ۲۳۷ س ۹۰

(۴) ایران قدیم، ص ۱۴۳ س ۱۰۰ سا قبل آخر.



شوش : بالا مقبره یکتن اشکانی ، پایین مقبره عمومی اشکانی
عکس از تاریخ ایران گیرشمن

در تاریخ عمومی هنرهای مصور مذکور است :

« می دانیم که یکی از سنت زرتشتیان عرضه اجساد مردگان در هوای آزاد

بوده است؛ اما از برسیهای باستانشناسی بر می‌آید که اشکانیان مرده‌های خود را در تابوت‌های سفالی می‌نهاده‌اند، و در مدفن‌ها دفن می‌کرده‌اند، و بهمین دلیل است که این تابوت‌ها بدست ما رسیده است.

تابوت‌های پارتی دارای سرپوش بوده با تصاویر و طرحهای تزیینی از گل و و گیاه و مو و نخل، و گاه تصاویر آدمی از: زن‌ها و سرباز‌ها و رقاصه‌ها تزیین می‌شده است^۱.

بنابر آنچه گذشت ظاهراً استودانها و نواویس^۲ قدیمی موجود در کوه ری را باید منسوب به عهد ساسانیان دانست، و در اوائل عهد اشکانی‌با به تعریفی که در باب وندیداد گذشت گذاشتن اجساد مردگان در دخمه‌ها گویا عمومیت نداشته، و پس از فراهم آمدن وندیداد صورت اجبار بخود گرفته بوده است.

در میان منابعی که نگارنده را بدانها دسترس بوده، نخستین بار قول گورستان بودن کوهستان ری، واشارت بوجود بناهاو نواویس^۳ فُرس در آنجا در الرسالۃ الثانية ابودلف، از مؤلفات قرن چهارم بزمیان صاحب عباد درج است، در آنجا چنین آمده: «یشرف علی المدینة جبل یعرف بطبرک فیه ابنية آثار الفرس و نواویس^۴».

بی‌گمان مراد ابودلف از «آثار الفرس» و «نواویس» آثار پیش از اسلام است، بقیرینه قول وی در باب شهر ری:

«والری لا اترفیها للعجم لأنّ العرب عفت آثار الفرس بها ونقضت ابنيتهم».

عرب آثار پیش از اسلام را در شهری خراب کرد لکن گورستان همچنان بجا ماند^۵.

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۱ ص ۱۲۹ س ۱۱؛ نیز رک: ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص ۲۶۸.

(۲) در سجمل التواریخ ص ۶۱ در تعریف گور (=اردشیر خوره) چنین آمده: گورو گاردو نامست از گو و کنده، نه چنان گور که مردمان را کنند، کد در آن وقت پارسیان را ناوس بود، گور خود ندانستندی. میدانی در السامی فی الاسامی ص ۴ در بحث از مجوس گفته: «الناوس آنجا که مرده بنهند النواویس جمع».

(۳) الرسالۃ الثانية، ص ۳۱ س ۱۰ و س ۶.

این گفته می‌رساند که بزمان این دلف بناهای باستانی و گورها و تابوت‌های سنگی عهد ساسانی در کوه شمالی ری فراوان بوده است.

پس از ابودلف مقدسی در احسن التقاسیم آنجا که اهرام مصر را وصف می‌کند، استطراداً از گنبد‌هایی که دیالمه بر روی مزار خود در ری ساخته بوده‌اند چنین یاد کرده:

«الاتری الى ملوك الدیلم بالرّی کیف اتخدوا علی قبورهم قباباً عالیّةً و
احکموها جهدهم وعلوّها طاقتهم کیلا تندرس و من دونهم اصغر منها^۱».

این گنبد‌ها بشرحی که بیاید همه در دامن کوه ری واقع بوده‌اند. این سخن می‌رساند که بهنگام تألیف احسن التقاسیم دیلمیان را در ری گورخانه‌هایی عظیم بوده است.

پس از احسن التقاسیم، در باب مدفون بودن بزرگانی در قلعه طبرک در شمال ری زیرین در کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین تألیف کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی جزء دوم از مجلد دوم، در شرح برگ شاهرخ تیموری چنین مذکور افتاده:

«حضرت خاقان سعید عازم قلعه طبرک شده، احرام زیارت مقابر آکابر بست...»^۲

قلعه طبرک علاوه بر دز استواری که بر فراز کوه نقاره‌خانه فعلی بنیاد یافته بوده، و طغرل سوم بسال ۸۸۰ آنرا خراب کرده، نام کهن دز ری در شمال شارستان و در جنوب کوه ری نیز بوده، و درفصل هشتم کتاب بدان اشارت شده، و در فصل سیزدهم نیز موضوع سخن قرار خواهد گرفت.

داستان زیارت شاهرخ و ذکر مشایخ قلعه طبرک، در منابع دیگر نیز همچون

(۱) احسن التقاسیم، ص ۲۱۰ س ۱۳.

(۲) مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد ۲ جزء ۲ ص ۸۷۴ س ۶ ببعد.

«شرف نامه یا تاریخ کردستان^۱» و «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هراة^۲» وغیره ثبت افتاده است.

از خارجیان نیز گدار مستشرق معروف، کوهسار نقاهه خانه را گورستان ری در عهد دیلمیان و سلجوقیان می‌دانسته، و آقای مصطفوی در «فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی» قول وی را چنین نقل کرده‌اند:

«متجاوز از بیست سال پیش در یکی از مواقعی که با تفاوت آقای گدار از حوالی امین آباد می‌گذشتیم، اظهار عقیده می‌نمودند که کوهسار نقاهه خانه شرف به امین آباد محل قبرستان شهر ری در عهد دیلمیان و سلجوقیان بوده...»^۳

آقای مصطفوی در مقالتی که بسال ۳۳۱ در اطلاعات ماهانه منتشر کرده‌اند

در این معنی چنین گفته‌اند:

«یکی از سنن دیرین ایرانیان پیش از اسلام، یعنی دفن اسوات در کوهستان باقی و معمول مانده بود؛ بدین معنی که پیکر مردگان با رعایت دستورهای آیین اسلام بجای اینکه در جلگه بیخاک سپرده شود، در دل کوه میان حفره‌ای که در سنگ بصورت قبر می‌کنندند قرار می‌گرفت، و بدین جهت کوهسارهای کوچکی که بطور سُجَّزاً در جنوب طبرک (مرادشان از طبرک همان کوه بزرگ ری است) قرار دارد، یعنی کوه شرف به آبادی تقی آباد که اکنون محل کارخانه‌های آجر نسوز و مواد شیمیایی است، و کوهسار مشرف بامین آباد و دنباله کوه طبرک که بکوه بی بی شهربانو معروف است، و بقعه بی بی شهربانو در آن قرار دارد تمامًا محل قبرستانهای شهر ری در عهد آل بویه و سلجوقی بوده است. بنابر این تا پیش از حمله مغول

(۱) شرف نامه یا تاریخ کردستان، ج ۲ ص ۹۸ س ۰۳۰.

(۲) روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، بخش دوم، ص ۹۵ س ۱۲ بعده.

(۳) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی، مقاله بقعه بی بی شهربانو،

ص ۳۵ س ۹.

و خرابی ری همانطور که شهر ری شهری آباد و پر جمعیت بود ، دامنه های کوهستانی شمال شرقی آن نیز برجهای سنگی و آجری متعدد و زیبایی در برداشت که بین آنها مقابر شهریاران آل بویه و بزرگان دیگر ایران هم بود...^۱

آقای مصطفوی گویا بسبب عدم دسترسی بمنابع ، نام صاحب آثار نقراخانه و گند از میان رفتہ جنب آن در سوی مغرب ، و ساختمانهای سنگی معظم کوهسار این آباد را ذکر نکرده اند ، و بتفصیلی که در همین فصل بیاید اینها بترتیب «اینانچ» و «فخر الدوّلہ دیلمی» و «مرداویج» بوده اند.

در کوهسار مشرق کارخانه سیمان چهار بنای سنگی مکعب شکل وجود دارد که آنها را آرامگاههای ایرانیان صدر اسلام دانسته اند ، آقای مصطفوی را در این باب نیز تحقیقی است بدین شرح :

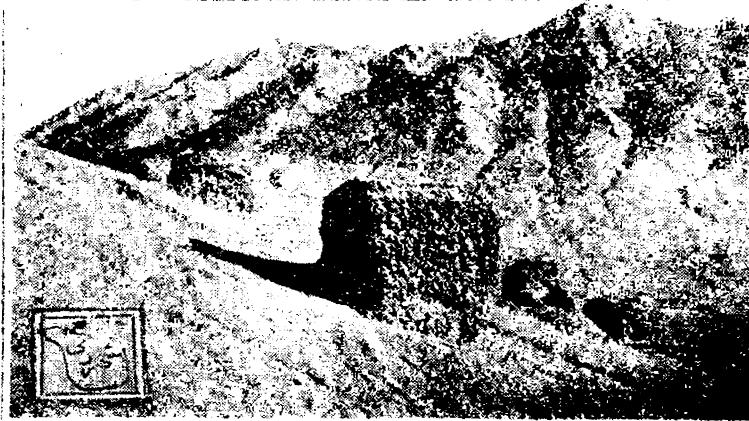
«اثر تاریخی بسیار مهم و قابل توجه دیگر در مجاورت کارخانه سیمان ، چهار بنای مکعب شکل سنگی و ساده است که در پشت کارخانه سیمان بمسافت چند صد متری مشرق آن قرار دارد . طول و عرض و ارتفاع هر یک از این چهار بنای مکعب شکل هر کدام در حدود چهار متر است ؟ و وسط آنها مانند تنور یا چاه حفره ای خالی وجود دارد ، و بنظر نگارنده این ساختمانهای مردموز آرامگاههای ایرانیان صدر اسلام است ، که دفن امواتشان مرحله تحولی را بین طرز دفن زرتشیان با مراسم تدفین آین اسلام نشان می دهد ، و از نظر مطالعه در این قسمت بسیار قابل توجه می باشد ، و غیر از یکی از آنها که از وسط منهدم شده سه بنای دیگر کم و بیش صورت محفوظی دارد^۲».

آقای مصطفوی در گزارش بقیه بی بی شهربانو در این موضوع نوشته اند : «همچنین در چهار بنای مکعب شکل سنگی ساده که بمسافت چند صد متر در طرف مشرق کارخانه سیمان و پشت آن وجود دارد آثار تیغه های خشتشی که این

(۱) اطلاعات ماهانه شماره ۴۸ سال ۱۳۳۰، ص ۲۲۰.

(۲) اطلاعات ماهانه ، شماره ۷۶ استندیمه ۱۳۳۲، ص ۱۱۰.

سوشہ سکعوب سک و لیج را مخصوص شرده و در میان گرفته بود مشاهده کردم . . .^۱



بن های سک و لیج قرون اول اسلام در سمت مشرق و غاره کارخانه سیمان شهریار
عکس از گزارش بقعه بی بی شهریار با اندک تصرف

در خفاریها یعنی ده در گورهای تپه گبری مشرف به این آباد و حدود نقاره خانه
در سالهای سابق (حدود سال ۳۰۰ شمسی) بعمل آمده، پارچه هایی از عهد دیلمیان
نشف شده است. در کتاب ایران تأثیف دونالد ویلبر چنین مذکور است :

... حدود پنجاه فضله پارچه ایریشمی نفیس در حفریات ری بدست آمده ده
جمله با صور حیوان و انسان و تزیینات دیگر مزین است ...^۲

در تاریخ عمومی هنرهای مصور از این پارچه ها بدین طریق ذ در رفته است:
«زریها یعنی ده چند سال قبل در ری در داخل قبور پیدا شد و متعلق بهند
دیالمه بود، نقش انسانی را نشان می دهد که بال دارد و روی عقامهای سوار است
و با سما می رود».^۳

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارش های باستان شناسی، مقاله بقعه بی بی شهریار، ص

۱۱۰ م

(۲) ترجمه کتاب ویلبر، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۳۸ س. ۷.

(۳) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۶۴ ماقبل آخر.

آفای مصطفوی در این باب چنین نوشتند:

«در محل نقاره خانه و تپه گبری ضمن حفاریهای غیر علمی آن زمان استخوان اموات و قطعات پارچه های ذی قیمت عهد دیلمیان را یافته اند... در حدود سال ۱۳۰۰، حفاران تجاری ری بر اثر اینکه دامنه کوهسار نقاره خانه طوری زیر پا صدا می کرد که می رساند درون صخره خالی است، آنجا شروع بحفاری می کردند و بقبرهایی بر می خوردند که اجساد مرد گان را با کفنها و روپوشها و تابوت مخصوص در آنها گذارده بودند... قبرهای بهتر و معتبرتر در بالای دامنه کوه واقع بود، و مرد گانی که در قسمتهای پایین تپه بخاک سپرده شده بودند مقام و منزلتی کمتر داشتند، و بر روی قبرشان اطاوهای کوچک که غالباً مزین بگچ بری بود ساخته بودند. اجساد مرد گان خواه در قبور بالای تپه و خواه در مقابر پایین آن، [هم] با تابوت و هم بدون تابوت دیده می شد. پس از آنکه در دامنه نقاره خانه برای نخستین بار باین آثار بر می خورند دامنه حفاری و تجسس را در حول و حوش نقاره خانه توسعه می دهند و بمسافت قریب ۵ متری جنوب شرقی قبرهایی که ابتدا ظاهر گشته بود قبری هویدا می گردد که در آن علاوه بر مقداری پارچه های کفن و روپوش و لباس و غیره فرشی از نوع گلیم هم وجود داشته است. فرش مزبور دارای زمینه سفید و حاشیه قرمز با کتیبه های کوفی بوده است. ضمناً علاوه بر مقبره اصلی دهلیزها و سردابه هایی در آن ایجاد کرده اجساد دیگری در آنها نهاده بودند. پارچه هایی که در بر مرد گان بود یا لباس مخصوص اموات بود، یا بصورت شهداء لباس اصلی را بر تن داشتند... بر روی بعضی قطعات پارچه ها کلمات العفو و الرحمة بخط کوفی خوانده می شد... هم اینکه در قرون اولیه اسلام اموات را در کوهسار بیرون شهر ری داخل صخره سی نهادند، و طرز تدفین هنوز تاحدی شبیه عهد ساسانیان بود. اختلاف آنکه در عهد ساسانی استخوانهارا در استودان یا حفرای از سنگ کوه قرار می دادند و در عهد دیلمیان جسد را با کفن و روپوش و تابوت و در برخی موارد بدون تابوت در قبرهایی که در

سنگ کوه تراشیده بودند نهاده جهه قبرها هم بطبق آیین اسلام بوده است^۱.
این بود قول آقای مصطفوی در مقاله بقعه بی بی شهربانو، در مقالت دیگری
که در اطلاعات ماهانه سال ۱۳۳۰ منتشر کرده‌اند چنین نوشته‌اند:

«... بقایای ساختمانهای سنگی عظیم کوهسار امین‌آباد که در ۲۵ سال قبل
بر اثر کشف پارچه‌های ذی‌قیمت قرون اوایله اسلام معلوم شد مدفن سلاطین آل بویه^۲
است^۳، و پارچه‌های مزبور در نتیجه بی خبری و بی اطلاعی خودمان و بیداری
عتیقه شناسان خارجی با کمال سهولت از ایران بدر رفت و شهرت و سروصدای زیادی
راه انداخت، از همین مقابر است که آیین اسلام توأم با سنن ایرانیان قدیم در آنها
نمودار می‌باشد^۴.».

از مجموع آنچه تاکنون مذکور افتاد دعوی گورستان بودن کوهستان شمالی^۵
ری بشیوت می‌پیوندد.

بر طبق دعوی نیلسون دوبواز ریختن استخوانها در استودانها و چاله‌های
سنگی در عهد اشکانیان از قرن اول میلادی معمول گردید، وی در تاریخ سیاسی
پارت آورده:

«این عمل (ازدواج فرآتاپسیس یا فرهادک با مادر خود ملکه موزا در سال ۱۵
ب.م.)... نشان می‌دهد که در عقاید مذهبی زرتشتی مردم ایران در آن زمان
تغییرات عمده‌ای بظهور پیوسته بود... و همچنین رسم دفن کالبد اموات در دخمه‌های
سنگی نیز متروک شده و طریقه عرضه کردن اجساد به هوا و آفتاب و ریختن استخوانها
در چاله‌های سنگی معمول شده است^۶.».

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی، مقاله بقعه بی بی شهربانو،

ص ۲۹

(۲) این محل بتفصیلی که خواهد آمد ظاهراً گور مرداویج زیاری بوده است.

(۳) اطلاعات ماهانه، شماره (۴۸) ۱۲ سال ۱۳۳۰ ص ۲۲ س ۱۰ ستون چپ.

(۴) ترجمه تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۲۷ س ۳

با این حال در هیچیک از منابعی که نگارنده را بدانها دسترس بود ذکری از استودانی در ری که بفردی از خاندان اشکانی منسوب باشد چنانکه گذشت بنظر نرسید. در عهده‌ساسانیان مذهب زردشت مذهب رسمی کشور گردید، در تاریخ ایران قدیم مذکور است:

« دولت ساسانی ایران را دارای مذهب رسمی کرد، این اقدام در تاریخ ایران سابقه نداشت^۱. »

انوشیروان بزرگترین پادشاه این خاندان در باب آرامگاه خود چنین وصیت کرد:

برآورد باید مرا خوب، کاخ	چو من بگذرم زین جهان فراغ
نپرّد برو کمرکس تیز پر	بجایی کزو دور باشد گذر
بیلا برآورده چون ده کمند ^۲	دری دور بر چرخ ایوان بلند

در مجلل التواریخ مذکور است:

« نوشیروان عادل بر کوهی گویند گنبدی ساخته واورا بطیسم بر تخت نشانده^۳... ». این امر مطابق است با آنچه در باب جسد در وندیداد آمده: « جسد را هرچه بیشتر باید در ارتفاعات و بلندیها جای داد^۴... ». ۱۵

گور شاهان در ری:

گویا ظاهراً از بیان شاهان ساسانی استخوان هرمز پسر یزد گرد دوم و سه تن از خاندان او در ری نهاده شده است، در این اثیر در احوال وی مذکور است: « کان له (یزد گرد دوم) اینان یقال لاجدهما هرمزو للاخر فیروز و کان لهرمز سیستان فغلب علی‌الملک بعد هلاک ایه یزد گرد، فهرب فیروز و لحق بیلا^۵ ». ۲۰

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۳۸ س ۱۱.

(۲) شاهنامه، ج ۸ ص ۲۰۶۲ س ۱۷۰.

(۳) مجلل التواریخ، ص ۴۶۴ س ۵۰.

(۴) وندیداد، فرگرد ششم بند ۵۰.

الهياطله واستنجد ملکههم . فامده بعد ان دفع اليه الطالقان ، فاقبل بهم فقتل اخاه بالری و کانا من امّ واحدة ، و قيل : لم يقتله و انما اسره و اخذ الملک منه١ ... در طبری ذکر اسارت وی بدست فیروز آمده :

«... وسار [فیروز] الى اخيه هرمز بن یزدجرد وهو بالری و كانت امهما واحدة و اسمها دینک و كانت بالمدائین تدبیر ما یلیها من الملک فظفر فیروز باخيه فحسبه٢ ...»

مسعودی در سروج الذهب گوید که هرمز بدست فیروز مقتول گردید :

« ثم ملک بعده (یزد گرد) هرمز بن یزدجرد (بن بهرام) فنازعه اخوه فیروز فقتله و ولی الملک٣ ...»

آنچه از مجموع اخبار هرمز و فیروز استنباط می شود آنستکه هرمز و سه تن از خاندانش بدست فیروز کشته شده‌اند . در باب قتل افراد خاندان هرمز در ابن اثیر در بیان پادشاهی فیروز چنین آمده است :

« ذکر ملک فیروز بن یزدجرد بن بهرام بعدان قتل اخاه هرمز و ثلاثة من اهل بيته٤ .»

آیا تواند بود که دخمه هرمز پسر یزد گرد دوم و خاندان وی را در کوه ری بعدها بنام آراسگاه بی بی شهر بانو دختر یزد گرد سوم شناخته باشند ؟ اشتباہی بزرگ در تاریخ طبری و بلعمی : در طبری مذکور است که قباد پدر انشیروان در ری بدست شَمِر برادر زاده تُسْبَح ملک یمن مقتول گردیده است ، بدین شرح :

« وجہه [تابع] ابن اخيه شَمِرَا ذا الجناح الى قباذ فقاتلہ فهزمه شَمِر حتی لحق ۲۰

(۱) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۳۷ س آخر .

(۲) طبری ، جلد ۲ ص ۸۲۵ س ۶ ببعد .

(۳) سروج الذهب ، جزء ۱ ص ۱۲۶ س ۳۱ .

(۴) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۳۸ س ۷ .

بالرّی ثم ادرکه بها فقتله و اسپی تبع شمرأ ذالجناح الى خراسان!...»
در تاریخ بلعمی، ترجمه و تکملة تاریخ طبری، این گفته بدین طریق نقل
افتاده است :

« پس حارت کس فرستاد به تُبیع ملک یمن، که این ملک عجم زیونست، و
اورا خطری نیست، و بن باوی چنین و چنین کردم، و اگر تو باسپاه یمن بیایی، ملک
عجم بگیری ... تبع را برادرزاده‌ای بود نام او سمر با سیصد ویست هزار مرد بجنگ
قباد فرستاد، و قباد بن فیروز بجست، و بهزیمت شد، و به ری شد، و سمر از پس
وی بیامد بری و اورا بکشت و به تبع نامه کرد...»

ابن اثیر پس از نقل قول طبری این داستان را غلطی فاحش و بیانی فاسددانسته
چنین گفته است :

« قلت: هذا الذي ذكره أبو جعفر من قتل قباذ بالرّی ، و ملك تبع البلاد من
بعد قتله من النقل القبيح والغلط الفاحش و فساده اشهر من ان يذكر ، فلولا اننا
شرطنا ان لانترك ترجمة من تاريخه الا و ناتي بمعناها من غير إخلال بشيء لكان
الاعراض عنه اولى ، و وجه الغلط فيه انه ذكر ان قباذ قتل بالرّی ، ولا خلاف بين
اهل النقل من الفرس وغيرهم ان قبذا مات حتف انه في زمان معلوم ، و كان ملكه
سدّة معلوّمة كما ذكرناه قبل ، ولم ينقل احد انه قتل الانفي هذه الرواية ، ولما مات
ملك ابنه كسرى انوشروان بعده وهذا اشهر من قفانبك...»

ابن اثیر در باب مرگ قباد چنین آورده است :

« غزا قباذ بعد ذلك الروم . ففتح مدينة آمد ، و بنى مدينة ارجان ومدينة
حلوان وبات ، فملك ابنه كسرى انوشروان بعده ». ۲۰

(۱) طبری ، ج ۲ ص ۹۰ س ۰۷۰

(۲) تاریخ بلعمی ، ج ۱ ص ۹۷۳ س آخر.

(۳) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۴۷ س ۰۶۰

(۴) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۴۲ س ۰۱۶

محشی‌الکامل در ذیل اعتراض ابن اثیر، داستان تُسع را از تاریخ ابن خلدون چنین نقل کرده:

«قال ابن خلدون فی تاریخه: و وطیء ارض العراق فی ملک الطوایف و عیل الطوائف یومئذ خرداد بن سابور فلقی ملکامن ملوك الطوائف اسمه قباذ ولیس قباذین فیروز فانهزم قباذ و ملک ابوکرب (تُسع) العراق والشام والحجاز^۱.»

با توجه بگفته ابن خلدون بعيد نمی‌نماید که قباد مقتول یکی از ملوك الطوایف باشد. ثعالبی در غرالسیر مرگ قباد ساسانی را چنین نقل کرده:

«... حتی سقط لجنبه و مرض مرض الکمد و عهدالی انوشروان فی الملک... ثم مات موت الذل^۲...»

۱۰ فردوسی در شاهنامه چنین گفته:

« بهشتاد شد سالیان قباد بگیتی در از مرگ خشنود کیست نماند و جهان مرد ری ماند از اوی در مجلل التواریخ آمده:

نبد روز پیری هم از سرگ شاد که فرجام کارش که داند که چیست شد آن رنج و آسانی و رنگ و بوی^۳ »

۱۵ «[قباد] به آخر عهد به مداین بمرد^۴ ». در مجلل فصیحی مذکور است:

«... شمر ذوالجناح از ملوك یمن برو خروج کرد قباد از مقاومت او عاجز آمد و با او صلح کرد... چون هشتاد ساله شد پادشاھی بانوشیروان گذاشت». در کتاب تاریخ ساسانیان، (ترجمه تاریخ رُنسن انگلیسی) مذکور است:

(۱) ابن اثیر، جزء ۱ ص ۴۷۲ ذیل ۱.

(۲) تاریخ غرالسیر ثعالبی، ص ۶۰۳ س ۱.

(۳) شاهنامه، ج ۸ ص ۲۳۰۸ س ۱۱۰.

(۴) مجلل التواریخ، ص ۷۴ س ۰۸۰.

(۵) مجلل فصیحی، ج ۱ ص ۳۶ س ۱۳۰.

« قباد روز هشتم ماه سپتامبر مبتلى به مرض فالج شده بعد از پنج روز درگذشت ^۱ ». آرتور کریستن سن در کتاب « سلطنت قباد و ظهور مزدک » مرگ قباد راچنین ذکر کرده است :

ه « قباد بیمار شد و به اندر زماهبداراده خودرا راجع به جانشینی خسرو نوشت . ماهبد وصیت نامه شاه را بر قوم و به مهر سلطنت مختوم ساخت و نزد خود نگاهداشت . کمی بعد قباد ، که قطعاً یکی از برجسته ترین پادشاهان ساسانی بود ، درگذشت ^۲ ».



عکس هوایی کوهستان ری یا گورستان باستانی و موقع آن

از شاهان پس از اسلام برداویج ^۳ و فخرالدوله و پسرش مجدالدوله ^۴ و طغل اوّل سلجوقی و طغل سوم در ری مدفونند ^۵ ، و در باب رکن الدوله دیلمی تردید کرده اند که در ری بخاک سپرده شده است یا جای دیگر ^۶ ، لکن قرائی موجود است

(۱) تاریخ ساسانیان ، ج ۲ ص ۸۶ س ۱ .

(۲) سلطنت قباد و ظهور مزدک ، ص ۱۲۷ س ۱۱ .

(۳) ابن اثیر ، جزء ۶ ص ۲۴۶ س ۱۱ .

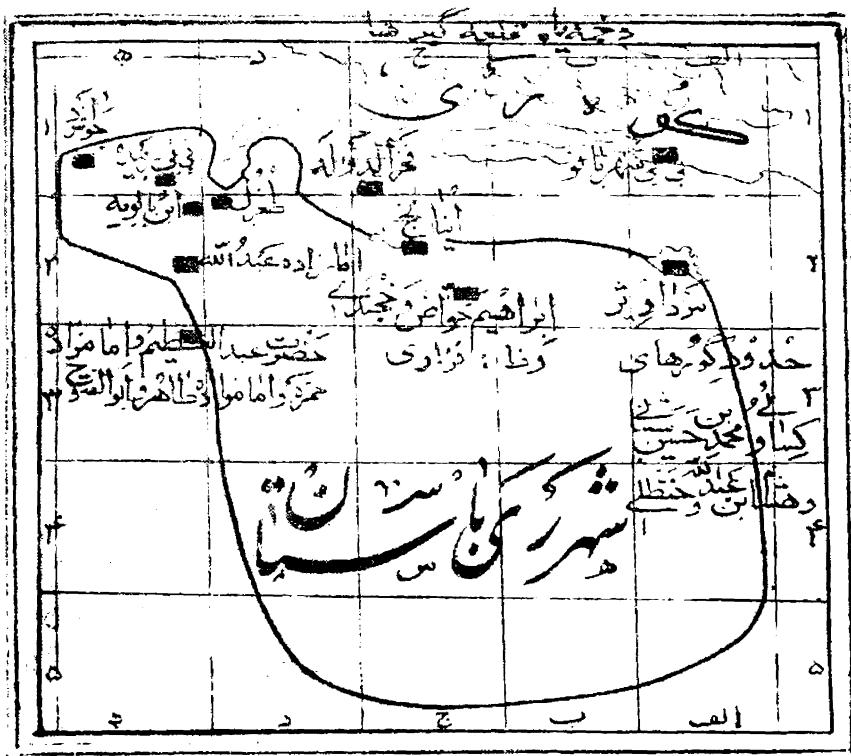
(۴) مجمل التواریخ ، ص ۴۶۴ س ۱۸ .

(۵) مجمل التواریخ ، ص ۴۶۰ س ۰ .

(۶) مجمل التواریخ ، ص ۴۶۴ س ۱۴ .

که می رساند وی نیز در این شهر بخاک سپرده شده است، و بحث آن در ضمن بیان گند فخر الدوّله بیاید.

هرچند کوهسار شمالی ری گورستان شهر بود، لکن پارهای از رجال مذهبی و شیر مذهبی در داخل شهر، و بیشتر در خانه‌های خود بخاک سپرده شده‌اند.



مدفن شیخ‌صیتهاي بزرگ اسلامي در رى

ب - مزار و جا و شخصیت‌های مذهبی :

۱- زیارتگاههای ری : در دوره اسلامی جمعی از بزرگان دینی اعم از شیعی و سنتی در ری مدفون گردیده‌اند، که مسجعشان مزار و مطاف بوده است. در باب زیارتگاههای اهل سنت این اشارت در کتاب النظم، از مؤلفات عهد سلحو قیان

بچشم سی خورد:

« نه سنیان بزیارت ابراهیم خوّاص و فراوی [کذا ، ظ: فزاری] روند و
حنفیان بزیارت محمد حسن شیانی^۱ »

در همین کتاب ذکر زیارتگاههای شیعه بدینگونه بچشم می‌خورد :

« اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم روند و بزیارت سید ابو عبدالله الایض و
هزار بزیارت سید حمزه موسی که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهر
است^۲ »

در مجلد دوم کتاب در باب دوم که به بحث از مذهب مردم ری اختصاص دارد ، با ذکر دلائل اشارت خواهد رفت که نیمه شرقی ری به شیعیان و نیمه غربی به اهل سنت و جماعت اختصاص داشته است . مدفن بزرگان اهل سنت در بخش سنی نشین واقع بوده ، و پس از خرابی ری آثار مقابر آنان بتدريج محو گردیده است ، و امروزجز بقايای گور چند تن ، که آن نيز بر عموم مجهول است ، از دیگران هیچگونه نشانی بجای نمانده است .

اينك شرح مزارها :

۲- حضرت عبدالعظیم (۵ - ۳) : حضرت عبدالعظیم فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است^۳ ; و ظاهراً بفرمان حضرت امام علی النقی در دوره خلافت المعتز بالله از سامره از راه طبرستان^۴ بری هجرت کردند ، و در حدود سال دویست و پنجاه ، چند سالی پیش از شهادت حضرت امام علی النقی ،

(۱) کتاب النقش ، ص ۶۴۳ س ۱۳ و س ۴ .

(۲) نگارنده در اين سبحث می‌کوشد تا بمدد شواهد و قرائئن و روایات و بر سنجدین

اخبار ، صاحبان گورهایی را که آثاری از آنها بجا است بشناساندو حدود مدفن بزرگانی را که هیچ اثری از آنها باقی نمانده بتقریب تعیین کند .

(۳) جنة النعيم ، ص ۳۹۹ س ۱۸ بنقل از خود آن حضرت .

(۴) منقلة الطالبیه ، ص ۷۵ س ۰۲ .

(۵) جنة النعيم ، ص ۳۲۸ س ۰۲ .

روی در نقاب خالک‌کشیدند ، شهادت آن امام بسال دویست و پنجاه و چهار بوده است^۱ . گویا درست ترین ترجمه احوالی که از وی بدست است همان است که بصاحب این عباد منسوب است . وی در رسالتی مختصر نبذی از احوال آن حضرت را بر شئه کتابت درآورده ، و تتمیم فایدت را بتمامی در ذیل نقل می‌افتد که :

سر گذشت عهد گل را از نظیری بشنوید

عندلیب آشفته تر می‌گوید این افسانه را

« قال الصاحب رحمة الله عليه سألت عن نسب عبد العظيم الحسنی المدفون بالشجرة صاحب المشهد قدس الله روحه و حاله و اعتقاده و قدر علمه وزهده ، وانا ذاكر ذلك على اختصار و بالله التوفيق .

هو ابوالقاسم عبد العظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابي طالب عليه و على آبائهما السلام ، ذو روع و دين عابد معروف بالأمانة و صدق اللهجة عالم بامرالدين قائل بالتوحيد و العدل كثير الحديث والرواية يروى عن ابي جعفر محمد بن على بن موسى وعن ابنته ابى الحسن صاحب العسكر عليهم السلام و لهما اليه الرسائل ، و يروى عن جماعة من اصحاب موسى بن جعفر و على بن موسى عليهما السلام ، و له كتاب يسمىه كتاب يوم وليلة و كتب^۲ ترجمتها روايات عبد العظيم ابن عبدالله الحسنی ؛ وقد روی عنه من رجالات الشيعة خلق کا حمد بن ابی عبدالله البرقی و احمد بن^۳ محمد بن خالد و ابو تراب الرّویانی ؛ و خاف من السلطان فطاف البلدان على انه فيچ^۴ ، ثم ورد الى سکن بساريانان فی دار رجل من الشيعة فی سکنة الموالی ، و كان يعبد الله عز و جل فی ذلك السرب يصوم النهار و يقوم اللیل و یخرج مستترا فیزور القبر الذي يقابل الان قبره و یینهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسی بن

(۱) جنة النعيم ، ص ۴۰۲ س ۰۲۵

(۲) جنة النعيم ، ص ۴۷۸ س ما قبل آخر : و كنت ترجمتها .

(۳) در ذیل آمده : کذا فی النسخة و هما واحد . سفینه این را ندارد .

(۴) الفیج سعریب پیک : قاموس .

جعفر عليهما السلام؛ وكان يقع خبره الى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتى عرفه كثراً هم . فرأى رجل من الشيعة في المنام كان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: انَّ رجلاً من ولدي يحمل غداً من سكة الموالي فيدفن عند شجرة التفاح في باع عبد الجبار بن عبد الوهاب ؟ فذهب الرجل ليشتري الشجرة وكان صاحب الباغ رأى أيضاً رؤيا في ذلك فجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفًا على اهل الشرف والتشييع يدفنون فيه . فمرض عبد العظيم رحمة الله عليه وبات فحمل في ذلك اليوم الى حيث المشهد . فضل زيارته: دخل بعض اهل الرَّى على أبي الحسن صاحب العسكر عليه السَّلَم فقال اين كنت فقال زرت الحسين صلوات الله عليه فقال اما انك لوزرت قبر عبد العظيم عندكم لكنك زرت الحسين صلوات الله عليه .

١٠ وصف علمه : روى ابوتراب الروياني قال سمعت ابا حماد الرازي يقول دخلت على علي بن محمد عليه السَّلَم بسر من راي فسئلته عن اشياء من الحلال والحرام فاجابني فيها فلم اودعته قال لي يا حماد اذا اشكل عليك شيء من امر دينك بناحيتك فسل عنه عبد العظيم بن عبد الله الحسني واقرأه مني السلام .

١٥ ماروى عنه في التوحيد : روى علي بن الحسين السعد آبادى عن احمد بن ابي عبد الله البرقى ، قال حدثنى عبد العظيم الحسنى في خبر طويل يقول انَّ الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثله شيء وليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل هو بجسم الاجسام و مصور الصور خالق الاعراض والجواهر .

٢٠ عبيد الله بن موسى الروياني عن عبد العظيم عن ابراهيم بن ابي محمود قال قلت للرضا عليه السَّلَم ما تقول في الحديث الذي يروى الناس بان الله ينزل الى السماء الدنيا ؟ فقال لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه والله ما قال رسول الله صلى الله عليه و آله ذلك ؟ انما قال ان الله عز وجل ينزل ملكاً الى سماء الدنيا ليلة الجمعة فینادى هل من سائل فاعطيته ، و ذكر الحديث .

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام في قوله: وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ، قال مشرقة منتظرة ثواب ربها عز وجل .

ماروى عنه في العدل : روى على بن الحسين السعد آبادى عن احمد بن ابى عبد الله عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى عن على بن محمد عن ابيه محمد بن على عن ابيه على بن موسى الرضا عليهم السلام قال : خرج ابو حنيفة من عند الصادق عفرين محمد عليهما السلام فاستقبله موسى عليه السلام فقال يا غلام سمن المعصية ؟ فقال لا تخلو من ثلاثة : اما ان يكون [كذا] من الله عز وجل وليس منه فلا ينبغي ه للكريم ان يعذب عبده بماله يكتسبه ، واما ان يكون [كذا] من الله ومن العبد فلا ينبغي للشريك القوى ان يظلم الشريك الضعيف ، واما ان تكون من العبد وهي منه فان عاقبه فبذاته وان عفا فبكرمه وجوده .

و روى عبيد الله بن موسى عن عبدالعظيم عن ابراهيم بن ابى محمود قال قال الرضا عليه السلام : ثلاثة اشياء لا يكون الا بقضاء الله وقدره النوم واليقظة والقوّة .^١ والضعف والصحّة والمرض والموت والحياة . ثبّتنا الله بالقول الثابت من موالة محمد وآلـه وصلى الله على سيدنا رسوله محمد وآلـه اجمعين .^٢
این بود رساله صاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظيم .

بناب قول صاحب حضرت عبدالعظيم دوتن از امامان را ملاقات کرده ، لكن در جنةالنعم است که سید مرتضی علم الهدی گفته :

«قد ادرک من الائمة الطاهرة الجواد والهادی والعسکری ...»

علامه مجلسی نیز وی را از اصحاب امام محمد تقی و امام علی النقی علیهمـ السلام دانسته است .^٣

قول ملاقات دوتن بحکم قرائی ، از جمله حدیث منقول از امام علی النقی (ع)

(١) مستدرک الوسائل ، ج ٣ ص ٦١٤ س ١٦ ؛ نیز رک : ترجمة فارسی این رساله در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظيم ، ص ٣ س ٦ ببعد؛ سفينة البحار ، ج ٢ ص ١٢٠ ؛ جنةالنعم ، ص ٤٧٨ .

(٢) جنةالنعم ، ص ٤٧٩ .

(٣) جنةالنعم ، ص ٤٨٣ س ٢٢ ببعد .

در فضیلت زیارت وی و حدیث ابا حماد^۱ قوت بیشتری دارد.

در این باب که مکان واقعی سزار حضرت عبدالعظیم همین محل مشهور فعلی است، هیچیک از دانشمندان از قدیم تا حال تردید نکرده‌اند^۲، و این محل را که با غی در خارج شهر ری از سوی مغرب^۳، از آن عبدالجبار بن عبدالوهاب بوده^۴، به مناسبت درخت سیبی که آن حضرت را در کنار آن دفن کرده‌اند الشجراة نامیده‌اند. این باغ، چنانکه در نقشه ری باستان توان دید در محلت باطان افتاده بوده، و عبدالجبار بن عبدالوهاب، صاحب آن گویا طریقہ سنّت و جماعت داشت، دلیل این گفته نخست آنکه نام وی را ظاهرآ در ردیف رجال شیعه ذکر نکرده‌اند^۵، دو دیگر آنکه عبدالجلیل رازی بتعریض وتلمیح در کتاب النقض در باب صاحب مشهد باطان چنین گفته:^۶

«... در بیشتر بقاع که تربتهاي سادات است سنیان خواب دیده‌اند، چنانکه بیار کربل و ساوه و بناهق و باطان ری و برزا و فارس و بصره و خوزستان^۷. در منتقلة الطالبیه آمد:»

«ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید من ناقلة طبرستان

(۱) این دو حدیث در ضمن رساله صاحب گذشت، و نیز برای حدیث نخستین رک:

جنۃ النعیم، ص ۴۰۳ س آخر و ص ۴۸۴ س ۸۰.

(۲) جنۃ النعیم، ص ۴۰۳ س ۰۳.

(۳) شرح آن بباید.

(۴) رساله صاحب عباد، ص ۳۸۶ کتاب حاضر.

(۵) نگارنده نام وی را در کتب رجال شیعه از جمله تنقیح المقال ماقنی نیافت، و نیز صاحب کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم گفته: از این شخص در رجال شیعه اسم برده نشده، و در مصادری که اکنون دست نگارنده می‌باشد از او ذکری به میان نیامده است: زندگانی حضرت عبدالعظیم، ص ۲۷ ذیل ۱.

(۶) النقض، ص ۶۲۹ س ۰۲.

و هوالمحدث الزاهد صاحب المشهد فى الشجرة بالرّى و قبره يزار...^۱
ابونصر بخارى در سرالانساب آنجاکه از آن حضرت یادکرده چنین گفته :

«...ال Zahed al-Ulum مدفون [كذا] بالرّى فى مشهد الشجرة ...^۲»

در ریاضالانساب است :

«... بمضجع مبارکش در ارض ری در مسجد شجره است...^۳»

در روضةالشهداء مذکور است :

«... امام عبدالعظيم که در مسجد الشجره بنواحی ری آسوده...^۴»

ذکر منابع دیگر در این باب ، در بحث از مسجد شجره در ص ۳۲۸ گذشت.
بعقۇء حضرت عبدالعظيم در اعصار مختلف مورد بنا و مرمت و تعمیر نیکوکاران
و علاقهمندان قرار می گرفته است. در عهد سلجوقيان مجدد الملک محمد براوستانی از
وزیران شیعی مذهب بارگاهی نیکو برای آن بساخت، عبدالجلیل رازی در کتاب
النقض در این معنی چنین گفته :

« وزیر سعید شهید مجدد الملک اسعد محمد بن موسی البر اوستانی القمي قدس الله
روحه با بزرگی رفت و قبول و حرمت ، و خیرات بسیار فرمود چون قبة امام حسن
ابن علی ... و مشهد موسی کاظم و محمد تقی علیهم السلام بمقابر قریش هم او
فرموده است ببغداد ، و مشهد سید عبدالعظيم حسنی شهر ری...^۵»

در جنةالنعمیم در ضمن بیان آثار حسنة مجدد الملک چنین آمده :

(۱) منتقلةالطالبية ، ص ۷۵ س ۲۰

(۲) سرالانساب ، ص ۱۰ س ۱۷

(۳) ریاضالانساب (= بحرالانساب) ، ج ۱ ص ۱۲۱ س ۲۰

(۴) روضةالشهداء ، ص ۲۵۳ س ۲۰

(۵) رک طبری و مجمع البیان تالیف نگارنده ، ج ۱ ص ۲۱ س ۱؛ در ایران شهر ، ج ۲
ص ۱۳۳ آمده: « مجدد الملک قمی اولین کسی است که گنبد آنرا ساخت ».

(۶) النقض ، ض ۲۰ س ۶

« بناء چهارم مرحوم مجدد الملک قبّه مبارکة حضرت عبدالعظيم لازم التكريم است که در زمانیکه متوقف در ری بود و کمال استیلاء دراستیفاء وزارت خود داشت امر به بناء قبّه عظیمه این بزرگوار نمود^۱...»

حسام الدوّله شاه اردشیر بن علاء الدوّله حسن بن رستم بن علاء الدوّله علی بن حسام الدوّله شهریار از ملوک طبقه دوم آل باوند مازندران (سنه ۵۶۷ - ۶۰۱ یا ۶۰۲^۲) همه ساله دویست دینار برای این سازه فرستاد، در تاریخ این اسفندیار در این معنی چنین آمده:

«... هرسال موسم حجّ که به مکّه شوند این جمله خیرات و تصدقات بعتبات عالیات و مشاهد مشرفه و اماکن متبرکه می‌فرستاد بدین موجب ... به مشهد عبدالعظيم دویست دینار^۳ ». ۱۰

شاه طهماسب صفوی را که به رواج امر و رونق و آبادی مشاهد و مراقد خاندان نبوت اهتمامی بود، این بقعت رانیز مورد مرمت و تعمیر قرارداد. در فرمانی از او که بسال ۹۶۱ هجری نوشته شده این معنی چنین مذکور افتاده:

« همواره لوازم همت گردون ارتقاء... مصروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حضایر مؤسسه خاندان بلند ایوان نبوت و دودمان عالی ارکان ولايت... نفایس اموال و شرائف املاک حلال خود را صرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی المراصد این طایفة علیه می‌گردانند تا به مرتبه ای که در هیچ قطری از اقطار آباد معموره و ممالک محروسه آستان با انوار منسوب به هیچیک از این فرقه ابرار نماند الا که مروج به انواع الطاف و محفوف به اصناف اعطاف گشت و از آن جمله مرقد مذکوی مشهد معلی حضرت... عبدالعظيم ... است^۴. » ۲۰

(۱) جنة النعيم ، ص ۴۵۰ س ۰۲۰

(۲) یادداشت‌های قزوینی ، جلد ششم س ۲۶۰ س ۱۵۰

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۲۰ س ۰۷۰

(۴) آستانه ری ، فرمان شاه طهماسب ، ص ۸۵ س ۰۱۰

وی خود بزیارت آن آستانه می‌رفت، چنان‌که در تاریخ جهان آرا مذکور است:

»[بسال ۹۵۲] چون در تبریز طاعون بود از آنجا بطواف امام زاده عبدالعظیم علیه السلام تشریف برده...«

بسال ۹۴۶ با مردی ایوان حضرت عبدالعظیم را پی‌افکنند، در کرآسۀ المعی ه فراهم آوردۀ غلامحسین افضل‌الملک المعی، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملّی چنین ثبت افتاده:

»تاریخ بنای ایوان حضرت عبدالعظیم محرّم سنه ۹۴۶ در زمان شاه طهماسب اول^۲.«

هم به فرمان وی، بسال ۹۵ هجری سُحْجَر مطبوعی به دور صندوق حضرت ۱۰ ساخته شد، و در فرمانی که در سنة مذکور صادر کرد چنین نوشته:

»در دور صندوق مبارک تهییۀ سُحْجَر مطبوعی که نشکند نماید که اصلاً زوّار دست به صندوق نرسانند و تکیه بر صندوق مبارک نکنند از چوب شمشاد که در غایت استحکام است^۳.«

ناصرالدین شاه قاجار نیز بسال ۱۲۷ فرمان داد تا گنبد مرقد را تذهیب و ۱۰ ایوان را آبینه کاری کنند، این معنی در جام جم فرهاد میرزا چنین نقل افتاده:

»... در ری مزار فایض الانوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی است بتاریخ ۱۲۷ هجری حسب الامر شاهنشاه آسمان جاه ناصرالدین شاه قاجار گنبد مرقد آن بزرگوار را تذهیب کرده و ایوان را آبینه کرده‌اند...«

در کتاب «تاریخچه وقف در اسلام» درج است:

(۱) تاریخ جهان آرا، تألیف احمد غفاری، ص ۲۹۶ س ۳ بعد.

(۲) کراسه‌المعی، ج ۱ ص ۲۳۲، نیز رک: تاریخچه وقف در اسلام، ص ۶۸.

(۳) آستانه ری، فرمان شاه طهماسب، ص ۷۹ س ۱۴.

(۴) جام جم تألیف فرهاد میرزا، ص ۲۰۲ حاشیه سمت راست.

« ضریح نقره از فتحعلیشاه قاجار و آینه‌کاری و نقاشی ایوان جنوبی از آثار حسن و ابینه خیریه میرزا آفخان نوری صدر اعظم ایران ملقب به اعتمادالدوله می‌باشد^۱ ».

قدیم‌ترین اثر تاریخ دار این بقیه صندوق عتیق آنست، که از نفائس آثار تاریخی و صنعتی ایران بشمار تواند بود، در تاریخچه وقف در اسلام مذکوراست: « چوب آن از عود و فوفل و گرد و است و کتیبه‌هایی بخط سخ و ثلث بطور برجسته در آن بکار رفته که همگی مربوط بسال ساختمان آن یعنی ۷۲۰ هجری است... کتیبه دیگر تمام شامل آیة الکرسی یعنی آیات ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ سوره البقره می‌باشد، و پس از کلمات « هم فیها خالدون » که آخر آیه شریفه است این عبارت مرقوم گردیده: تحریراً فی شهر سنة خمس و عشرين و سبعماهه عمل یحیی بن محمد اصفهانی ».

بدنبال این عبارت مؤلف با توجه بفرهای از کتیبه که قبل نقل کرده بوده چنین نتیجه می‌گیرد: « معلوم می‌شود که خواجه نجم الدین محمد که از وزراء عهد خود بشمار می‌رفته است در سال ۷۲۵ هجری مقارن پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶) پادشاه سلسله ایلخانیان مغول بانی صندوق مطهر بوده است^۲ ».

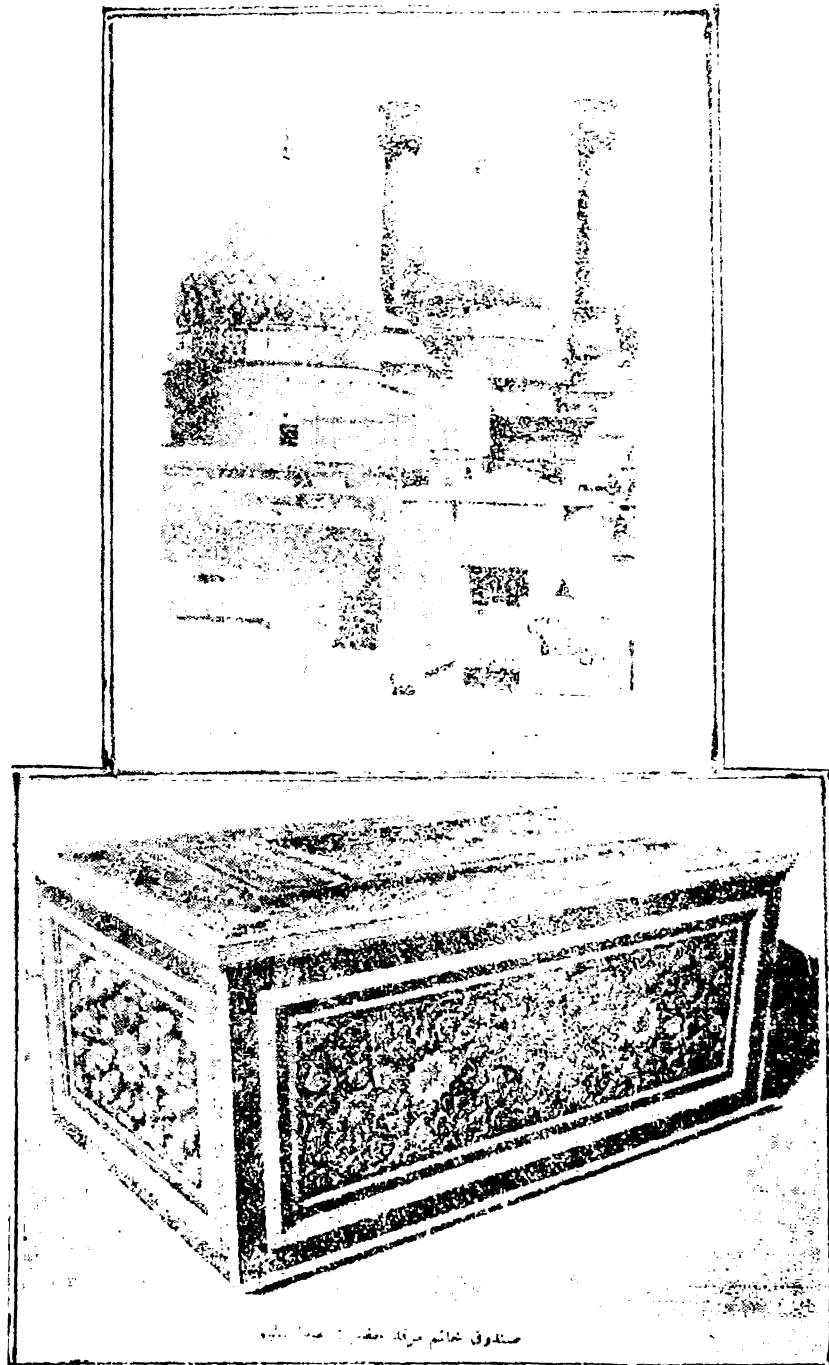
مدفن حضرت عبدالعظیم (و حضرت حمزه بن موسی الکاظم، و امامزاده طاهر و ابوالفتوح رازی و دیگر بزرگان مدفون بدان بقعت) در خارج روی قدیم و زدیک بآن قرارداشته، و باروی عظیم شهر از سوی شرق از کنار آن می‌گذشته است، بدین دلائل: ۱- مولانا حسین واعظ کاشفی در روضه الشهدا این مدفن را در نواحی روی دانسته نه در شهر، وی چنانکه گذشت، در احوال آن حضرت گفت:

« ... در مسجد الشجره بنواحی روی آسوده^۳ ... »

(۱) تاریخچه وقف در اسلام، ص ۶۸ س ماقبل آخر ستون راست.

(۲) تاریخچه وقف در اسلام، ص ۰۶۸۶۹

(۳) روضه الشهدا، ص ۴۰۳ س ۰۲۰



صندوق خاتم سریع مذهب صدیقه زینت

آریگاه حضرت عبدالعظیم و امسازاده حمزه و موقع آن در ری، و صندوق خاتم عکسها از کتاب تاریخچه وقف در اسلام

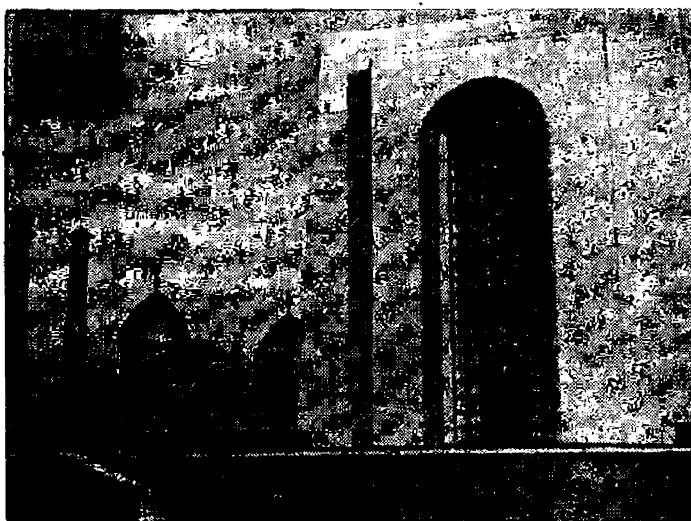
- ۲- در نقشه‌ای که کرپتر سیاح انگلیسی بزمان فتحعلی‌شاه از باروی موجود شهر ری در آن تاریخ فراهم آورده، این مدفن در خارج شهر افتاده است^۱.
- ۳- در ترجمهٔ فارسی کتاب سرزینهای خلافت شرقی مذکور است:
- «شاهره خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم بری، و از آنجا بoramین هی رفت^۲.»

مفهوم این گفته آنست که مدفن در داخل شهر نبوده است.

- ۴- در همین کتاب آمده:

- «حمدالله مستوفی بحرم حضرت عبدالعظیم اشاره نموده گوید: نزدیک ری است^۳.»

- ۱۰- مزار حضرت عبدالعظیم پیوسته مطاف معتقدان و علاقه‌مندان بوده است، و پس از خرابی ری اطراف حرم مقدّس آن حضرت و حضرت حمزه همچنان آبادبماند، و روزبروز اهمیت بیشتر یافت.



آرامگاه اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر، و موقع آن نسبت به ری باستان

(۱) رَكْ: کتاب حاضر، مقابل ص ۱۵۰.

(۲) سرزینهای خلافت شرقی، ص ۲۴۷ س ۱۹۰.

(۳) سرزینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۴ س ۹۰.

آرامگاه بنیان گذار عظمت نوین ایران اعلیحضرت فقید رضا شاه پهلوی، در محلت باتان قدیم^۱ در مسجد الشجره در جنب حرم مقدس در سوی جنوب غربی بنیان یافته است. ناصرالدین شاه قاجار مقتول در ذی القعده الحرام سال ۱۳۱۳ هجری قمری نیز در زاویه غربی در محلی که به مسجد هلاکو^۲ معروف بوده مدفون شده است، و در مقبره وی عالمانی همانند حاج ملاعلی کنی، حاج شیخ محمدحسین تنکابنی، حاج شیخ علی مدرس طهرانی، شیخ ابوالحسن مرندی، حاج شیخ عبدالنبي نوری، حاج سید ابوالقاسم کاشانی و غیره بخاک سپرده شده‌اند.^۳

^۴- امامزاده حمزه (ه - ۳) : نگارنده در متابعی که در اختیارداشت، قدیمترین ذکری که از مزار بودن این مرقد بنام آن حضرت دیده، در کتاب النقض بود، در آنجا چنین مذکور افتاده :

۱۰

« اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم روند و بزیارت سید عبدالله‌الایض و بزیارت

سید حمزه موسی ... »^۴

صاحب جنة النعيم گفته :

« بحسب مشهور آن بزرگوار مسحور حضرت عبدالعظیم بوده است... در مدفن امامزاده حمزه در کتب انساب بطريق اختلاف دیده شده است، اسکندر بیک منشی در جلد اول تاریخ عالم آرا در ذیل نسب صفویه انا رالله براهینهم ذکر نموده که نسب ابن سلسله جلیله بحضرت حمزه بن موسی منتهی می‌شود و مدفن آن امامزاده در قریه‌ای از قرای شیراز است، و سلطانی صفویه برای وی بقعه عالیه بنا نموده‌اند و موقوفات زیاد قرار داده‌اند، و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کردند

(۱) رک : ص ۲۶۵ وص ۳۸۸ کتاب حاضر (برای باب باطن) وص ۳۲۸ (برای مسجد شجره).

(۲) تاریخچه وقف در اسلام ص ۷۸۸.

(۳) تاریخچه وقف در اسلام ، ص ۷۸۹، ۷۹۰.

(۴) کتاب النقض، ص ۶۴۳ س ۴.

مقبره‌ای است از حضرت امامزاده حمزه^۱...»

در رساله منسوب بصاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظيم چنانکه گذشت

مذکور است :

«فیزور القبر الذى يقابل الان قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام^۲».

از این گفته بر نمی‌آید که صاحب قبر حمزه بن موسی بن جعفر علیهم السلام است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان از قول فخر المحققین آقا جمال الدین در مزار، چنین نقل کرده :

«پس محقق مذکور فرموده که در بعضی اخبار مذکور است که امامزاده عبدالعظيم در اوقات توقف در ری از منزل پنهان بیرون می‌آمد، و قبری که در مقابل قبر اوست و راه در میان است زیارت می‌کرد، و می‌فرمود که این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیهم السلام است، و الحال قبری در آنجاست که با امامزاده حمزه فرزند امام موسی علیه السلام منسوب است، و ظاهر آنستکه همان قبری باشد که امامزاده عبدالعظيم زیارت آن می‌نمود^۳».

در جنةالتعیم آمده : ۱۰

«در کتاب تحفة الزائر [است] که مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده است : قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) نزدیک قبر حضرت عبدالعظيم است... و مرحوم قاضی نورالله شوشتاری در کتاب مجالس المؤمنین فرمود که ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبدالله ایض و امامزاده لازم التعظیم سید عبدالعظيم است^۴».

(۱) جنةالتعیم ، ص ۴۸۶ س ۷ وصفحة بعد آن س ۲۰

(۲) کتاب حاضر ، ص ۰۳۸۵

(۳) کلیات مفاتیح الجنان ، ص ۰۵۶۷ س ۱۹

(۴) جنةالتعیم ، ص ۴۸۷ س آخر.

سخن صاحب مجالس المؤمنین را که از کتاب النقض اقتباس کرده، مرحوم قزوینی نیز در یادداشتها آورده است^۱.

قول صاحب نقض این عقیدت را، که صاحب این مزار همان حمزه بن موسی علیهم السلام است مؤیدی تواند بود، این گفته که نسب صفويان بحضرت حمزه منتهی می‌گردد، در حبیب السیر^۲ و روضة الصفا^۳ و تحفه سامی تأليف سام میرزا^۴ و عالم آرای عباسی^۵ و کراسه المعی^۶ ثبت افتاده است. در باب تعدد حمزه، و نیز عقب و نسل حضرت حمزه در جنةالنعمیم مطالعی مذکور است، طالبان را بدانجا رجوع باید کرد.^۷

۴ - امامزاده طاهر (۵ - ۳) : مرقد امامزاده طاهر و امامزاده مطهر نیز در جوار حضرت عبدالعظيم واقع است، و مطهر فرزند طاهر است، صاحب جنةالنعمیم ۱۰ در این باب چنین آورده :

« آنچه شیخ ابونصر بخاری که از کمیلين نسّابه است در کتاب سرآلانساب نقل نموده این بزرگوار از کسانی است که در شهر ری وارد شد، و او را پسری مطهر نام بود، و نسب را بحضرت علی بن الحسین می‌رساند بدين گونه : طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین؛ و ۱۵ زوجه حضرت امامزاده طاهر مادر امامزاده مطهر موسویه بزینب مشهوره به جعفریه است، وزینب نسب را بعلی زینبی که برادر اسحق عربیضی است می‌رساند، و علی و اسحق

(۱) یادداشت‌های قزوینی، ج ۴ ص ۱۶۳ س ۹.

(۲) حبیب السیر، جلد سوم جزء چهارم ص ۳ س ۱۸۰ با ۲۶ تن واسطه.

(۳) روضة الصفا، طبع ۱۲۷۰، جلد هشتم ص ۲ س ۱۳۰.

(۴) تحفه سامی، ص ۷ س ۹.

(۵) عالم آرای عباسی، طبع ۱۳۱۴ قمری، ص ۰ ۲۳ س ۹.

(۶) کراسه المعی، ج ۱ ص ۲۷۵ س ۱ ستون راست، و نیز ص ۴۶۲.

(۷) جنةالنعمیم، ص ۴۸۶ - ۴۸۸ و ص ۱۵۰ س ۰ ۸.

دو فرزندان عبدالله بن جعفرند که شوهر زینب خاتون باشد^۱ .

در جای دیگر در جنةالنعیم بنقل از مُنْتَقَلَةُ الطَّالِبِيَّةُ چنین مذکور است :
 « عن ابن جعفرالحسینی النسّابیه بالرّی طاهر بن ابی طاهر محمد المبرقع بن
 محمدبن الحسن بن الحسین بن عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید الشهید عقبه المظہر
 اسه زینب بنت ابی عمارة حمزه بن الحسین بن محمدبن حمزه بن اسحق بن الاشرف بن
 علی الزینبی^۲ . »

۵ - امامزاده عبدالله (۵ - ۲) : بقعة امامزاده عبدالله در شمال شهری فعلی
 قراردارد و از خیابان ری از کوچه مشجر وسیعی از سوی غرب بدانجا می روند ، در
 در کتاب النقض مذکور است :

«السید ابوعبداللهالزاہدالحسین که در جنب سید عبدالعظیم مدفونست^۳ ...»
 محسنی محترم آقای دکتر بحدّث در ذیل «ابوالعبدالله» آورده‌اند :
 «كذا في النسخ ؛ علامه فقيه ميرزا محمدخان قزويني رحمة الله عليه در حاشية
 اين مورد گفته : اين باید همان امام زاده عبدالله باشد باحتمال قوى ».
 در جای دیگر در کتاب النقض چنین آمده :

« ... اهل ری بزيارة سید عبدالعظیم روند ، و بزيارة سید ابو عبدالله
 الایض^۴ . »

در جنةالنعیم از مُنْتَقَلَةُ الطَّالِبِيَّةُ درج افتاده :

« ذکر من ورد الری من اولاد الحسن الافطس بن علی بن علی بالرّی من

(۱) جنةالنعیم ، ص ۴۹۵ س ۲۴ بعده .

(۲) جنةالنعیم ، ص ۱۰۱ س ۱۴ .

(۳) کتاب النقض ، ص ۱۸۵ س ۱ .

(۴) کتاب النقض ، ص ۶۴۳ س ۵ . در این صفحه در متن سیدعبداللهالایض و نسخه
 بدل آن سید ابو عبدالله آمده ، لکن محسنی در کلید نقض ص ۹ در فهرست نامها اشاره کرده که
 « در این صفحه بغلط عبدالله برای متن اختیار شده ».

نازلة الكوفة وهو الشاعر ابو عبدالله الحسين بن عبد الله الأصغر الأبيض بن عباس بن عبد الله
ابن الحسن الأقطسي^۱ ...»

در حاشیه افزوده شده :

« از این بیان معلوم می‌شود ابو عبدالله شاعر پسر عبدالله ابیض که معروف
باامزاده عبدالله است در ری مدفون شد^۲ ». ۰

درجۃالنعیم در بیان احوال امامزاده عبدالله چنین آمده :

« نسب شریف وی آنجه در کتب انساب صحیحه دیده شده است : عبدالله
ایض بن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن اقطس بن علی بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب، براین قاعده پنج پشت نسب کریمہ امامزاده عبدالله منتهی می‌شود
بحضرت امام زین العابدین ... جماعتی از اهل تواریخ و ارباب سیر احوال وی را
شرح داده‌اند در ذیل کسانی که در ری مدفون‌اند ... مرحوم قاضی نورالله این
بزرگوار را در کتاب مجالس المؤمنین یاد کرده است، ویخاری نسابه گفته است: در
ری مزار کثیر الانوار ابو عبدالله حسین بن عبدالله ابیض است که در سال سیصد و نوزده
برحمت ایزدی پیوست و پسری نیز از حسین بن عبدالله ابیض در کتاب انساب مذکور
است موسوم به عبدالله ... خود عبدالله و فرزندش حسین و نواده‌اش عبدالله عالم^۳
و فاضل و محدث و شاعر خوش بیان و شیرین زبان بوده‌اند^۴ ». ۱۵

در سبب ابیض نامیدن آن حضرت در همین کتاب درج است :

« این بزرگوار (عبدالله) را ابیض خواندند، برای سفیدی بدن و رخسارش^۴ ».
گویا ظاهراً چون‌وی را ابیض می‌خوانده‌اند، این لقب را برپرسش حسین و حتی

(۱) جنةالنعیم ، ص ۱۰۱ س ۰۲۰

(۲) جنةالنعیم ، ص ۱۰۰ ; حاشیه آخر صفحه در مست راست ، که خط آن با خط

متن فرق دارد.

(۳) جنةالنعیم ، ص ۴۹۰ س ۶ بعد.

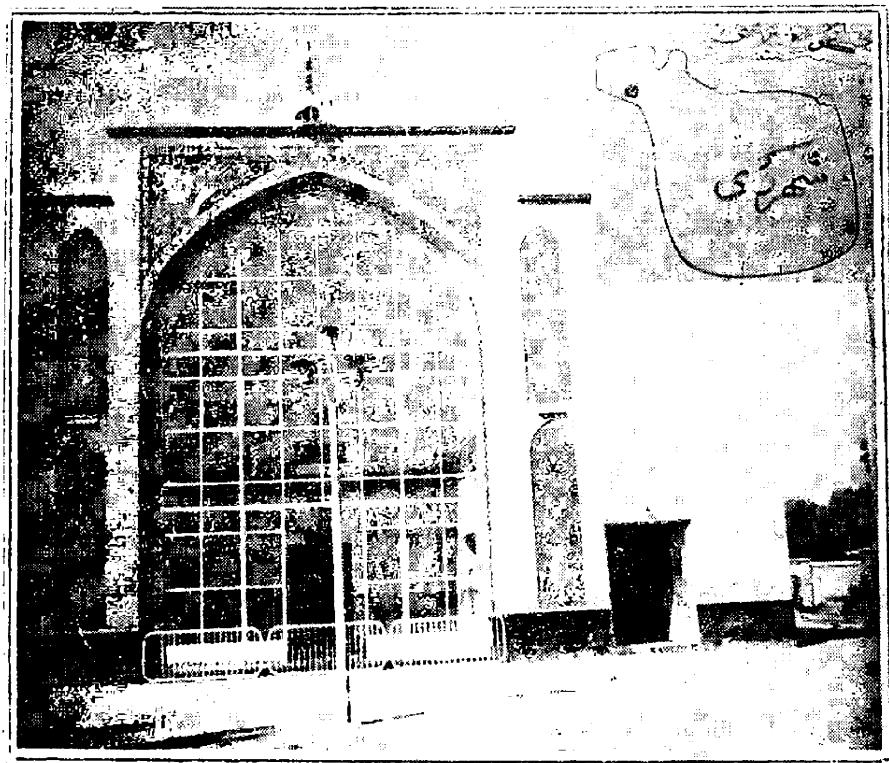
(۴) جنةالنعیم ، ص ۴۹۲ س ۱۱ .

بر نواده‌اش نیز اطلاق سی کردند، چنانکه در تاریخ قم آمده :

« ابو عبدالله‌الایض بن الحسین بن عبدالله به ری رفت و اعقاب او بری‌اند ».

با توجه بمطالب مذکور در فوق این سؤال پیش می‌آید که آنکه در ری مدفون و مرقدش مزار است کیست؟ عبدالله‌الایض بن عباس است، یا پسرش ابو عبدالله حسین، و یا چنانکه در تاریخ قم است نواده عبدالله بن عباس؟

از عبارت منتقلة‌الطالبیه چنین بر می‌آید که از اولاد حسن افطس ابو عبدالله حسین بن عبدالله بری آمد نه پدر وی، و در متن کتاب النقض نیز چنانکه گذشت در دو مورد نام ابو عبدالله مذکور افتاده است، و محسنی آن کتاب در ذیل مورد نخستین آورده :



بقعه امامزاده عبدالله

« این مهنا در عمدة الطالب ضمن بیان عقب عبدالله الشهید بن الحسن الافطس

گفته^۱ :

اما العباس بن عبدالله الشهید فعقبه قليل ، منهم الايض الشاعر وهو ابو عبدالله الحسين بن عبدالله بن العباس المذکور ، قال الشيخ ابوالحسن العمري : الايض هو عبدالله بن العباس ، واما ابونصر البخاري فقال : انه الحسين بن عبدالله بن العباس وقال : همات بالرّى سنة تسع عشرة وثلاثمائة وقبره ظاهر بزار^۲ .

اینکه صاحب جنة النعيم اشاره بقول ارباب تاریخ وسیر کرده متأسفانه نام آنها ویا کتابشان را ذکر ننموده است ، وقاضی نورالله نیز ظاهراً بكتاب النقض نظرداشته واز آنجا نقل کرده است .

از جمع این سخنان چنین استنباط می شود که مرقد مشهور موجود را باید از آن ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن عباس متوفی بسال ۹۱۳ دانست ، هرچند پسریا پدر وی نیز در ری مدفون شده باشند . بیش از این بحث در این باب از حوصله این مقال بیرون است .

آقای مصطفوی در مقالتی که در اطلاعات ماهانه نوشتہ‌اند بنای این بقعه را چنین توصیف کرده‌اند :

« بنای قدیمی تاحدی که نگارنده توانستم تشخیص بدhem از آثار دوره صفوی بوده که رواق بزرگی در شرق حرم داشته ، دری از رواق و در دیگری از حرم هر دو رو بجنوب مشرف به جاده‌ای که در ازینه قدمی از ری به قزوین می‌رفته باز می‌شده است . آثار جاده مزبور همان خط سیر گودال مانندی است که اکنون از کوچه محوطة امامزاده عبدالله به محوّله مزبور می‌رسد و از کناره جنوبی بنای بقعه رو به شمال غربی استداد دارد ... در سال ۱۲۷ قمری مرحوم میرزا کاظم خان نظام الملک بانی عمارت نظامیه که نقاشیهای صف سلام ناصرالدین شاه آن مشهور می‌باشد -

(۱) ص ۳۱۶-۳۱۵ چاپ نجف ، و ص ۳۴۲-۳۴۳ چاپ بعضی (از محسنی) .

(۲) کتاب النقض ، ص ۱۸۵ س ۳ ذیل .

فرزند سیرزا آفاخان صدراعظم نوری^۱ - ایوان شرقی و رواق فعلی را بجای رواق قدیم ساخته . مدخل اصلی بقعه را رو به مشرق نموده گنبدی بر فراز آن و ایوانی هم در جانب شمال حرم ترتیب داده است^۲ . »



سیرزا آفاخان و فرزندش سیرزا کاظم خان
عکس از مقاله آقای مصطفوی

این مرقد چنانکه در نقشه باروی ری باستانی ترسیم کرپتر مشهود است، در
هـ داخل ری برین ، در سوی غرب ، نزدیک به بارو ، در حوالی دروازه باطان قرار
داشته است .

دیگر از بقعه های منسوب بامامزادگان ، بقعه امامزاده هادی مسجد ماشاء الله در
کنار جاده قدیم شهر ری بطهران ، میان باغ صفائیه و ابن بابویه ، ودو بقعه کوچک

(۱) صاحب آثاری در ایوان جنوبی حضرت عبدالعظیم ، رک : ص ۳۹۲ کتاب حاضر .

(۲) اطلاعات ماهانه ، شماره ۵۰ (۷) مهرماه ۱۳۳۱ سال پنجم ص ۰۱۷

بنام سه دختران و دو برادران در کرانه باستانهای شرقی شهر ری فعلی است^۱.

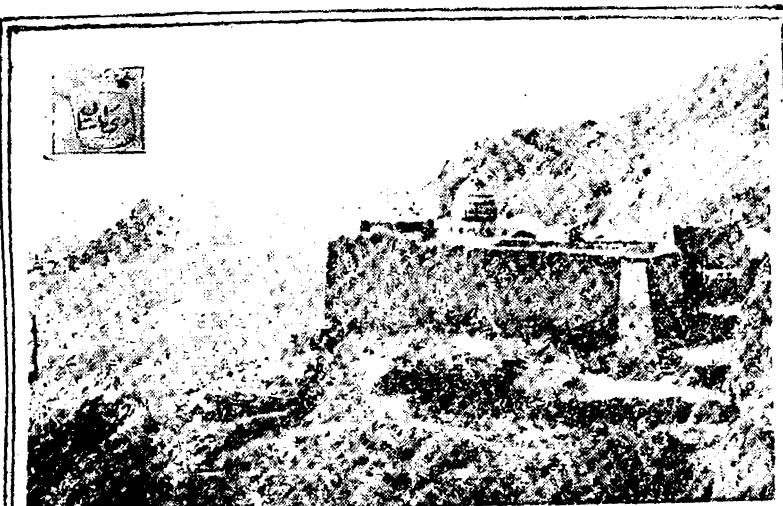
۶- بی بی شهربانو (الف - ۱) : در شمال امین آباد بفاصله یک کیلومتر و نیم، در دامنه جنوبی کوه ری (= کوه بی بی شهربانو) بر فراز صخره‌ای کوهستانی که از دامنه کوه پیش آمده، بنایی با گنبدی مینایی واقع است، که هنگام تابش آفتاب تلاوی و درخشندگی جالب و زیبای آن از فاصله‌های دور نظر هر ییمند را بسوی خود می‌کشد. این بنا را مردم محل آرامگاه بی بی شهربانو دختر یزد گرد سوم و زوجه حضرت امام حسین علیه السلام، و مادر امام چهارم می‌دانند. در شمال کوه مزبور بنزدیکی این بنا قلعه زرتشتی هاقراردارد، که بطبق آیین مذهبی زرتشت اموات خود را در آن می‌گذاردند. آقای مصطفوی رئیس باستان‌شناسی در وصف این بنا چنین نوشته‌اند :

«محوطه‌ای بطول ۳۳ متر (شمالی جنوبی) و عرض ۲۲ متر (شرقی غربی) با دیوار سنگی بسیار قدیم محصور گردیده سمت شمال آن سنگ طبیعی کوهستان قراردارد. این محوطه در طرف شمال متصل به کوه است... سمت جنوب این محوطه چند بنای محکم و استوار سنگی با پوشش‌های گنبدی از سنگ و قسمی از آجر ساخته بودند و وضع بنا می‌رساند که تمام محوطه و اینیتی مزبور در یک زمان بمنظور آرامگاه‌های ابدی احداث گشته است، و در ادور بعد بوسیله احداث دیوارهای جدید و رواقها و اطاقها و راهرو وغیره محوطه اصلی را به دو صحن تقسیم نموده صحن‌های مردانه و زنانه، و اطاقهای مسکونی و محل توقف و استراحت زوار را بنحوی شایسته در این بنای قدیمی فراهم ساخته‌اند»^۲.

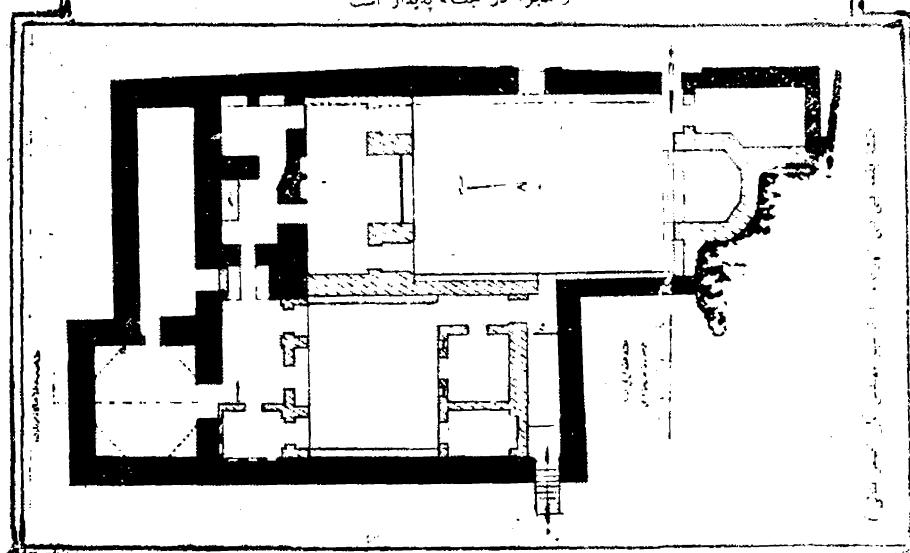
انتساب این مکان به بی بی شهربانو در هیچیک از کتب مسالک و تواریخ و رجال قدیمی مذکور نیست.

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود باطلاعات ماهانه ج ۵۰ (۱) خرداد ۱۳۲۱ شصت و شماره ۵۵ بهمناه ۱۳۳۱، سال پنجم ص ۱۸۸ مقاله آقای مصطفوی.

(۲) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی، بقعده بی بی شهربانو در ری، ص ۴.



منظره بقعه بی بی شهربانو از سمت شرق - کوه نثاره خانه بیز بظاور منفرد و مجزا در جلگه پدیدار است



بقعه بی بی شهربانو و سوق آن در ری. عکسها از مقاله آفای مصطفوی اصولاً داستان بی بی شهربانو یکی از غواصین مسائل تاریخی اسلامی است، و صورت معما بی حل ناشدنی بخود گرفته است. گروهی مادر امام چهارم را دختر یزد گردندانسته‌اند. فرقه‌ای دیگر که وی را دختر این پادشاه می‌دانند، نام دیگری جز شهربانو باو داده‌اند.

دسته سوم معتقدند که بی بی شهربانو درهنگام ولادت حضرت سجاد درگذشته است. اینک نمونه‌ای از این اقوال :

يعقوبی در تاریخ خود آورده :

« کان للحسین علیه السلام من الولد : علی الاکبر ، لابقیةله ، قتل بالطف ، و اسّه لیلی بنت ابی مرّة بن عروة بن مسعود الشفی ، و علی الاصغر و اسّه حرار بنت هیزدجرد ، و کان الحسین سماها غزاله ^۱ ». ۱۰

در مورد دیگر گفته :

« فکانت اسّه (علی بن الحسین) حرار بنت یزدجرد کسری ، و ذلك ان عمر بن الخطاب لما أتى بابنتی یزدجرد وهب احداهما للحسین بن علی علیه السلام فسمّاها غزاله ... وقيل إن امه كانت من سبی کابل ^۲ ... ». ۱۰

ابو نصر بخاری ، نسّابة معروف در سرّالانساب در این باب نقل کرده :

« ... اسّه غزاله من بنات کسری ^۳ ... »

در مجلل التواریخ در احوال حضرت سجاد ذکر شده :

« مادرش را شهرناز نام بود دختر یزد گرد شهریار ، بروایتی گویند دختر سبحان ؓ الملک پارس [کذا] بود و ملک هری نیز گویند ، اما روایت اول درست تر است ^۴ ». ۱۰

مرحوم بهار مصحح این کتاب در ذیل صفحه نقل کرده :

(۱) تاریخ یعقوبی ، جزء ۲ ص ۲۱۹ س ۱۷

(۲) تاریخ یعقوبی ، جزء ۳ ص ۴۶ س ۲۰

(۳) سرالانساب نسخه خطی ، ص ۱۵ س ۹

(۴) مصحح در ذیل این کلمه آورده : « ظ سنجان (سنچان) و او برادرزاده‌ها هریه سر زبان مرو است (؟) ». ۱۰

(۵) مجلل التواریخ و القصص ، ص ۴۵۶ س ۱

« سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة فى معرفة الائمه گوید^۱ :
و اسهام ولد اسمها غزاله و قیل السلافه و قیل امسلمه و قیل شاه زنان^۲ ». .

طبرسی در اعلام الوری نوشتہ :

« کان له (حضرت امام حسین) ستة اولاد: علی بن الحسین الاکبر زین العابدین
۰ علیهم السلام، امه شاه زنان بنت کسری یزدجرد بن شهریار ۳۰۰۰ ». .

درجای دیگر در احوال حضرت سجاد روایت کرده :

« و اسم امه شاه زنان و قیل شهریانویه ، و کان امیر المؤمنین علیه السلام
ولی حریث بن جابر العنفی جانبیاً من المشرق فبعث اليه بیتی یزدجرد بن شهریار فتح
ابنه الحسین علیه السلام احد اهله اولادها زین العابدین و نحل الاخری محمد بن ابی بکر
۱۰ فولدت له القاسم بن محمد بن ابی بکر فهمها ابناء خاله ۳۰۰۰ ». .

در قابوس نامه ثبت افتداد :

« دختر شهریار عجم را از عجم بعرب اسیر آوردند، عمر خطاب رضی الله عنه
فرسود تا او را بفروشند. چون او را به بیع گاه بردنده، امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
آنجا رسید و گفت : قال النبي صلعم : لیس البيع على ابناء الملوك . چون این خبر
بداد بیع از شهریانو برخاست، ویرانز دسلمان فارسی بشاندند تا بشوی دهنده . شهریانو
۱۵ گفت : تا من مرد را بچشم خود نبینم نخواهم ... تا حسین بن علی بگذشت ...
گفت : شوهر من باید که وی باشد ... بحسین بن علی نکاح کردنده ». .

ابن بابویه در عیون اخبار الرضا بنقل از جابرین عبد الله گفته:

« مادر او (حضرت سجاد) شهریانو بنت یزدجرد^۳ ». .

(۱) چاپ طهران ، ص ۱۸۳ (از مصحح^۴).

(۲) مجلل التواریخ ، ص ۴۰۶ س ۱ ذیل.

(۳) اعلام الوری ، ص ۲۰ س ماقبل آخر.

(۴) اعلام الوری ، ص ۲۵۱ س ۱۷ .

(۵) قابوس نامه ، ص ۱۱۶ س ۲۰ .

(۶) عیون اخبار الرضا ، ترجمة فارسی ، ج ۱ ص ۲۹ س ۷ .

ابن خلکان در احوال حضرت سجاد ذکر کرده :

« امه سلافه بنت یزدجرد آخر ملوک فارس ... »

در تاریخ حبیب السیر نقل گردیده :

« مادر امام چهارم بروایت مشهور شهربانو نام داشت، و قیل شهربان و قیل

شاه زنان و قیل سلافه؛ و در بعضی از کتب سلافه سلامه نوشته شده و قیل غزاله ... ه

و در کشف الغمہ از این خشاب مروی است که والده امام چهارم خوله بود بنت

یزدجرد سلک فارس و هی التی سماها امیر المؤمنین شاه زنان ^۱ ». .

در روضة الصفا درج شده :

« نام مادرش (حضرت سجاد) شهربان و قیل شهربانویه بنت یزدجرد بن

شهریار... در ربيع الاول مسطور است که امیر المؤمنین حریث بن جابر حنفی را به ^{۱۰}

حکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد، و حریث دودختر یزدجرد را بدست آورده بخدمت

آن حضرت آورد، و حضرت مقدس امیر المؤمنین علی شهربانو را بقرة العین خود حسین

داد، و دیگری را که مسمّاً بکیهان بانو بود به محمد ابی بکر ارزانی داشت ^۲ .

در تاریخ جهان آرا نقل گردیده :

« علی زین العابدین علیه السلام از شاهزادن بنت یزدجرد شهریار عجم ^۳ ... » ^{۱۵}

در لب التواریخ، در احوال حضرت علی اکبر مذکور است :

« مادر او شاه زنان دختر کسری یزدجرد ... »

علامہ مجلسی در بحار الانوار مجلد یازدهم از ربيع الاول آورده :

« کان يقول علی بن الحسین: انا ابن الخیرتين. لان جده رسول الله(ص) و امه

(۱) تاریخ ابن خلکان ، طبع ۱۲۸۴ ص ۳۴۷ س ۱۰ .

(۲) حبیب السیر ، جزء اول از جلد دوم ص ۳۶۶ س ۱۱ .

(۳) روضة الصفا ، جلد ۳ احوال حضرت امام زین العابدین (شماره صفحه ندارد).

(۴) تاریخ جهان آرا ، ص ۲۵ س ۱۰ .

(۵) لب التواریخ نسخه مطبوع ، ص ۱۹ س آخر.

بنت یزدجرد الملک و انشا ابوالاسود :

و انَّ غُلَامًا ۖ بَيْنَ كَسْرِيِّ وَ هَاشِمِ۝

لَا كُرَمٌ مَنْ نَيَطَتْ عَلَيْهِ التَّسَائِمُ۝

از بصائر الدرجات صفار قمی نقل کرده :

«... عن ابی جعفر(ع) قال لما قدم بابنة یزدجرد على عمر و ادخلت المدينة اشرف لها عذاری المدينة و اشرق المسجد بضوء وجهها ... فقال عمر اختاری، قال فجاءت حتى وضعت يادها على راس الحسين بن على(ع). فقال امير المؤمنین (ع) ما اسمک؟ فقالت جهانشاه، فقال بل شهربانو^۳ .

از خرایج قطب راوندی آورده :

«... فامر [عمر] ان ينادي عاليها فقال امير المؤمنین: لا يجوز بيع بنات الملوك و ان كُنَّ كافرات ولكن اعرض عليها ان تختار رجلاً من المسلمين . فجاءت فوصلت يدها على منكب الحسين فقال : چه نامداری ای کنیزک ، قالت جهانشاه . فقال بل شهربانویه ... فولدت على بن الحسين^۴ ...»

از مناقب این شهرآشوب ذکر نموده :

«... اُمّة شهربانویه بنت یزدجرد بن شهریار الکسری و یسمونها ایضاً بشاه زنان و جهان بانویه و سلافة و خوله، و یقال هی شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز، و یقال هی برة بنت النوشیجان والصحیح هو الاول؛ و کان امیر المؤمنین (ع) سمّاها بريم، و یقال سمّاها فاطمة و کانت تدعی سیدة النساء^۵ .»

از کافی کلینی روایت کرده :

(۱) در کتاب شرف ایران و افتخار ایرانیان : و ان ولیداً...

(۲) بحار الانوار ، طبع کمپانی ، مجلد ۱ ص ۰۲۰.

(۳) بحار الانوار ، طبع کمپانی ، مجلد ۱ ص ۰۴۰.

(۴) بحار الانوار ، طبع کمپانی ، مجلد ۱ ص ۰۴۰.

(۵) بحار الانوار ، مجلد ۱ ص ۰۲۱ س ۰۵۰.

«... اسّه (حضرت سجاد) سلامة بنت يزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز^۱ .»

از کتاب الدروس آورده :

« اسّه شاه زنان بنت شیرویه بن کسری بن ابرویز و قیل ابنة يزد جرد ... و
فی کتاب التذکرة ... و اسّه شاه زنان بنت ملک قاشان، و قیل بنت کسری يزدجرد بن
شهریار و یقال اسمها شهربانویه ... قال المبرد: و كان اسم ام على بن الحسين سلافة
من ولد يزدجرد معروفة النسب من خیرات النساء، و قیل خولة^۲ ...»

در مجلد دهم بحار نیز در مقام ذکر شماره فرزندان حضرت امام حسین چنین
درج گردیده :

«... کان للحسین ستة اولاد : علی بن الحسین الاکبر کنیته ابو محمد اسّه
شهزادن بنت کسری يزدجرد^۳ ...»

در لباب الانساب بیهقی، نسخه خطی متعلق بكتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
نیز نبذی از این اختلاف اقوال مذکور افتاده ، و اختصار را از ذکر آن خودداری
می شود، و علاقه مندان را بدانجا رجوع باید کرد^۴ .

در این روایات که نمونه را جهة نشان دادن اختلاف اقوال نقل افتاده ، نام
مادر حضرت سجاد بترتیب حروف تهجی بدین صورتها: ام سلمة ، برة ، جهان بانویه ،
جهان شاه ، حرار ، خوله ، سلافة ، سلامه ، شاه زنان ، شهربان ، شهر بانو ، شهر بانویه ،
شهر ناز ، غزاله ، فاطمه ، مریم ، سیده النساء ، مذکور افتاده ، و پدر این بانو نیز
با اختلاف : سبحان ملک پارس ، شیرویه بن کسری ، ملک قاشان ، ملک هری ،
النوشجان ، يزدجرد ملک فارس ذکر گردیده است، و در آن دوقول که، وی اسیری

(۱) بحار الانوار ، مجلد ۱۱ ص ۰۲۴ س

(۲) بحار الانوار ، مجلد ۱۱ ص ۰۶۰ س

(۳) بحار الانوار ، مجلد ۱۰ ص ۲۷۷ س ۰۱۶

(۴) لباب الانساب بیهقی نسخه خطی ، ص ۹۸ س ۰۲۰

از کابل (سبی کابل) و یا ام ولد بوده، نام پدر ذکر نشده است.

تردیدی نیست که جانب این گفته را که وی شهربانو دختر یزد گرد آخرين پادشاه ساساني است قوت بیشتری است، لکن پایان کار این بانو در منابعی که از وی بدین نسبت یاد شده چنین ذکر گردیده:

۱- در عيون اخبار الرضا تألیف ابن بابویه مشهور بصدقه که در عصر صاحب عباد در ری می زیسته، و پس از فوت نیز در همان شهر مدفون گردیده، از حضرت امام رضا چنین آمده:

« چون عبدالله بن عامر کریم خراسان را فتح کرد، دو دختر از یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بدست آورد، و آنها را نزد عثمان بن عفان فرستاد، و او یکی را بحسن ویکی را بحسین علیهم السلام بخشید؛ و این دو دختر در نزد این دو بزرگوار در حالت نفاس رحلت کردند؛ و آن دختری که صاحب حضرت امام حسین (ع) بود در حالت نفاس علی بن الحسین وفات یافت؛ و بعضی از زنهای مریضه اولاد پدر حضرت علی بن الحسین متکفل امور آن حضرت شد... »

۲- در تاریخ قم نقل شده:

۱۵ « ... مادر او (حضرت امام زین العابدین) شهربانویه بنت یزدجرد بن سلک [کذا] بدرد زادن و وضع حمل بامام زین العابدین علیهم السلام وفات یافت، و امام زین العابدین در سنّه خمس و تسعین وفات یافته است و عمر او پنجاه و هفت سال و چهارده روز بوده و بر روایتی دیگر وفات او در ماه محرم سنّه اربع و تسعین بوده است و مدت عمر او پنجاه و پنج سال و مادر او ام ولد بوده است و اورا سلامه خوانده‌اند؛ و نام او جهانشاه بنت یزدجرد بوده است ». ۲۰

(۱) ترجمه فارسی عيون اخبار الرضا، ج ۲ ص ۳۶۹ س ۱۴؛ نیز رک: بخار الانوار،

ج ۱۱ ص ۴.

(۲) تاریخ قم از مؤلفات سال ۳۷۸ بهاری که بسال (۸۰۵، ۸۰۶) بهاری ترجمه گردیده، ص ۱۹۶، ۱۹۷.

۳- علامه مجلسی در بحار از خرائج قطب راوندی آورده :

و یروی آنها ماتحت فی نفاسها به ^۱ .

۴- در جنةالنعمیم درج افتاده :

«...علی بن الحسین (ع) سید سجاد که معروف بعلی اوسط بود و مادرش

شاه زنان است که در مدینه ایام نفاس وفات کرد ...»

در جای دیگر این کتاب، مؤلف پس از اظهار شگفتی ^۲ در اختلاف روایات در

باب بی شهربانو در سه کتاب عمده شیعه :

عيون اخبار الرضا تأليف صدق، و ارشاد تأليف شیخ مفید، و خرائج وجراح

تأليف قطب راوندی گفته :

«آنچه محقق میدانم شهربانویه مادر علی بن الحسین در کربلا نبوده است، و

در ایام نفاس وقت یافت، و مرحوم سید نعمۃ اللہ جزائری فرمود : و مزارهای مشهوره

فی الری ...»

از صدر این عبارت (آنچه محقق می دانم) چنین استنباط می شود، که قول
سید نعمۃ اللہ جزائری مورد قبول مؤلف نبوده است.

۵- جواهر کلام در دائرة المعارف آورده :

«از بعضی روایات نمایان است که شهربانو در وقعة طف حاضر بوده است ،

چنانچه در روایت این شهرآشوب آمده است : و جائوا بالحرم اساری الا شهربانویه

فانها القت نفسها فی الفرات ؟ و ممکن است که غیر از شهربانو مادر زین العابدین
باشد ». »

(۱) بحارالنوار ، مجلد ۱۱ ، ص ۵ س ۱ .

(۲) جنةالنعمیم ، ص ۲۰۳ س ۲۲ .

(۳) جنةالنعمیم ، ص ۲۰۵ س ۱۰ .

(۴) جنةالنعمیم ، ص ۲۰۶ س ۷ .

(۵) دائرة المعارف الاسلامية ، حرف «ب» ص ۲۹۷ س ۱۴ متون راست.

این بود روایات و اقوالی چند که در منابع مختلف ، در باب مادر حضرت سجاد بنظر رسید ، و صرف نظر از تردیدی که در تعیین شخصیت وی وجود دارد ، و تسلیم به اینکه او همان بی بی شهربانو است ، در هیچیک از منابع معتمد از صدر اسلام تا قرون اخیر که نگارنده را بدانها دسترس بود ، کوچکترین ذکری نیست ، که بی بی شهربانو در ری در گذشته ، و در آنجامدفون گردیده است؛ بلکه همه قرائناں خلاف آنرا می رساند ؛ چنانکه شیخ صدق ، که خود در ری می زیسته ، و عيون اخبار الرضا را برای صاحب عباد که نیز در این شهر مقیم بوده فراهمن آورده است ، در این کتاب تصریح کرده که این بانو در هنگام زادن امام در گذشته است. بی گمان هر گاه بقیه بی بی شهربانو بعهد وی در ری موجود و مزار می بود ، در این کتاب اشارتی می رفت . ۱۰

ابو دلف که به قول مینورسکی پیش از سال ۳۳۴ هجری (= ۹۴۴ م) از ری دیدن کرده^۱ ، آثار فرس و نواویس (= استودان) زردشتیان را در شمال ری ذکر می کند ، لیکن کمترین اشارتی به مدفن بی بی شهربانو در آن حدود ندارد بدین قرار : « يشرف على المدينة جبل يُعرف بطبرك ، فيه أبنية آثار الفرس و نواويس ... » در کتاب نفیس النقض نیز که ذکر اماکن مقدس ری ، بتفصیلی که در مطاوی کتاب گذشت ، در آن مکرر آمده^۲ ، بهیچ روی نامی از بی بی شهربانو مذکور نیست . ۱۵

حاج ملا محمد باقر مؤلف جنة النعیم که کتاب بزرگ خود را به تحقیق در احوال حضرت عبدالعظیم اختصاص داده ، و بمناسبت از شخصیتهاي مذهبی مدفون در ری نیز ذکری بمیان آورده ، از مدفن بی بی شهربانو در این شهر یادی نکرده است . ۲۰
مرحوم علامه قزوینی در یادداشت‌هادر تحت عنوان « افسانه های تاریخی ولی بکلی بی اصل » گفته :

(۱) ترجمة تعلیقات مینورسکی ، سفرنامه ابودلف ، ص ۱۳۳ س ۰۶۰

(۲) الرسالة الثانية ، ص ۳۱ س ۱۰۰

(۳) از جمله صن ۶۴۳ که نام مزاری چند از شیعه و سنی درج افتاده است .

« مزار شهریانو در حوالی طهران ، وحال اینکه وی بطبق کتب اخبار و تواریخ خود را بعد از قتل حسین در آب غرق نمود ^۱ ».

آقای مصطفوی در مقالتی که بسال ۱۳۳۱ در اطلاعات ماهانه منتشر شده‌اند، فقره‌ای چند از زیارت نامه بی بی شهریانو را که در آنها نامهای مختلف آن بانو درج گردیده نقل، و سپس چنین ذکر کرده‌اند:

« روی لوح دیگری که در رواق یا مسجد شمالی حرم بر دیوار نصب گردیده، روایاتی از مرحوم سید نعمه‌الله جزايري و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم قمی نقل و ضمن آنها چنین ذکر شده است که :

پس از واقعه روز عاشورا چون بی بی شهریانو نسبت با عرب بیگانه بود ، بدستور امام از همراه شدن با سایر اعضاء و خانواده یعنی اهل بیت اطهار و عزیمت بشام خودداری نموده و عازم سرزمین ایران که سوطن اصلی مشارالیها بود گردید و در ری فوت نمود، در کوهستان مجاور ری دفن گشت که همین محل بقعه باشد ^۲ . پیداست که مندرجات این لوح را بهیچ روی قوت تعارض با روایات مذکور در سابق نتواند بود .

بهنگامی که مسائل بزرگی از فاجعه کربلا، که از اعظم و قایع تاریخی اسلامی است؛ و عموم مورخان را وجهه همت بر ثبت و ضبط آن معطوف بوده ، همچنان مجهول مانده باشد ، فی المثل مدفن سرمهشتر حضرت امام حسین بشرحی که باید معلوم نباشد که در کجاست ، مدفن شهریانو را، که هیچیک از مورخان و ارباب سیر و انساب پیشین در آن باب تصریحی ندارند ، و اقوال مربوط به وی بجملگی حاکمی از آنست که در خارج از ایران در گذشته ، نتوان در ری دانست .

در باب مدفن راس امام حسین در المختصر ابوالفدا و روضة المناظر ابن شحنه شرحی بدین تقریب مذکور است :

(۱) یادداشت‌های قزوینی ، جلد ۱ ص ۸۵۰ .

(۲) اطلاعات ماهانه ، ج ۰ سال ۱۳۳۱ شماره ۱ ص ۱۷ .

« اختلف فی موضع رأسه فقيل جهز الى المدينة و دفن عند امه ، وقيل دفن عند باب الفراديس بدمشق ، وقيل انَّ خلفاء مصر نقلوا من عسقلان رأساً الى القاهرة و دفنه بها و بنو اعلى المشهد المعروف بمشهد الحسين ۱...»

نظیر این گفته در تاریخ ابن وردی نیز مشهود است ۲ :

صاحب تاریخ گزیده آورده :

« [بَيْزِيدٌ] سرِّ حَسِينٍ بَازِ بَكْرِ بَلَادِ فَرْسَتَادِ وَ بِرَوَايَتِيْ دَرِ عَسْقَلَانَ دَفَنَ كَرِدَنَدَ وَ بِرَوَايَتِيْ دَرِ حَرَآنَ ۳ ». ۴

طبرسی در اعلام الوری نقل کرده :

« ذَكْرُ الْأَجْلِ الْمُرْتَضِيِّ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، فِي بَعْضِ مَسَائِلِهِ أَنَّ رَاسَ الْحَسِينِ ۵
۱. ابن علی ردَّاً إِلَى بَدْنِهِ بَكْرِ بَلَادِ الشَّامِ وَ ضَمَّ إِلَيْهِ ۶ .

در جنة النعيم ۷ وسفينة البحار ۸ نیز در این معنی اقوالی ثبت افتاده که اختصار را از ذکر آن صرف نظر نمی شود.

چون در تاریخ حوادث ری، تا آنجا که عرصه تبعیج بر زگارنده فراخ بوده، نام بانوی بدمی صورت مشهود نیفتاده تا احتمال خلط اسم برود، از این رو شاید بتوان گفت که: این محل دخمه‌ای از بزرگان زرده شده است، و برای آنکه مسلمانان آنجا را خراب نکنند، آنرا بعروض ایرانی خاذان نبوت نسبت داده‌اند، و بینای آن نیز در افزودند. وجود دخمه‌گرها در آن نزدیکی در شمال مؤید این نظر است، و چنانکه در صحیفه ۹ اشارت رفت، تواند بود که آن محل دخمه فرزندان بیزد گرد

(۱) المختصرابوالفدا، ج ۱ ص ۲۰۲ س ۱۴ ؛ روضةالمنظار، مطبوع در حواشی

سرrog الذهب، ج ۱ ص ۰۲۳۴

(۲) تاریخ ابن وردی ، جزء ۱ ص ۱۷۳ س ۰۲۳

(۳) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۰۳ س ۱۵ نیز ص ۲۶۰ س ۰۱۴

(۴) اعلام الوری ، ص ۲۵۰ س ۰۱۸

(۵) جنةالنعم ، ص ۱۸۹ س ۱۸۹ بعد.

(۶) سفينةالبحار ، ج ۱ ص ۴۹۱ س ۰۲۴

دوم (هرمز و خاندان وی) بوده است در ری بندست فیروز کشته شده اند، و برای محفوظ ساندن آنرا بهتر نبایزد کرد سوی نسبت داده اند. بندی محل این بقعت نبایزد در کوه ری یاد آور دستور و ندیده است شد در حق ۳۶۷ آناب حاضر ثبت افتاده.

بهتر روی باستانی ترین اثر موجود در این بقعه صندوق مرقد است، آفای مصطفوی در تحقیق خود از بقعد نبی بی شهربانو آنرا چنین توصیف کرده اند.

۵



عکس از مقاله آفای مصطفوی

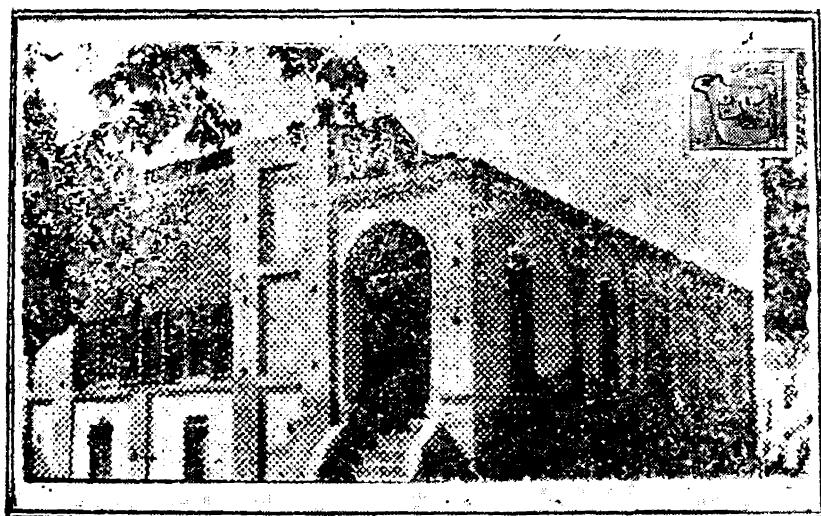
« قدیمترین اثر تاریخی این بقعه که نوشته در بردارد ، صندوق روی مرقد است. صندوق مزبور بطول ۱/۷۸ متر و عرض ۹/۷ متر و ارتفاع ۹/۸ متر در گوشۀ جنوب غربی حرم مستعمل بدیوار در زاویۀ جنوب غربی قرار دارد... حاشیه سمت راست :

قال النبی علیہ السلام ان کنت صانعاً لکتب نجارا فی سنة ثمان وثمانين و
ثمان مائة.

حاشیه سمت چپ : هذه المقبرة لام المؤمنين و خير الخواتين ستی شهربانویه قدس الله سرها .

با توجه باین کتیبه‌ها بخوبی معلوم می‌شود که در سال ۸۸۸ قمری وضع فعلی مقبره بی‌شهربانو و صندوق آن را ترتیب داده‌اند^۱ .

۷- بی‌بی زبیده (۱-۵) : بقعه‌ای بر فراز سکان بلندی در زمینهای حسین‌آباد^۲ ، در کنار خیابان شهر ری از سوی غرب ، در محاذات کارخانه گلیسیرین واقع است ، که مردم عامی آنرا به بی‌بی زبیده منسوب می‌دانند ، و معتقدند این بانو دختر حضرت امام حسین است از بی‌بی شهربانو ، که با تفاق مادر خویش بری آمده ، و پس از مرگ در این محل مدفون گردیده است . در زیارت نامه صاحب مرقد «بنت الحسين» الشهید و زوجة قاسم بن الحسن يعني فاطمة الملقب بـ زبیده خاتون» معرفی گردیده است .^۳



بقعه بی‌بی زبیده و موقع آن در ری باستان

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی ، بقعه بی‌بی شهربانو ، ص ۳۷

(۲) بمناسبت نام سیرزا محمدحسین فراهانی دییرالملک ، که در سال ۱۲۷۶ قمری اراضی آنجا با سه رشته قنات باو سپرده شده بود : اطلاعات ماهانه شماره ۵۰۳ سرداد مقاله آقای مصطفوی ، ص ۲۱۳

بر دیوار رواق این بقعه لوحه‌ای نصب است، که در آن شرح سفر بی‌بی شهربانو و دخترش زیبده خاتون از کربلا بری، و حوادثی که بر سرشاران آمد، تا آنجا که قاسم ثانی فرزند قاسم بن حسن از زیبده خاتون ولادت یافت، و بعدها بدست کسان حجاج یوسف در قلعه شمیران مقتول، و در درج علیا در جنوب راس پدر مدفون شد آمده است. تحقیق در این باب به مرحوم فاضل دربندی منسوب است.^۱

مطلوب این لوحه را بهیچ روی باموازین علمی و منطقی و تاریخی مطابقتی نتواند بود، چه:

نخست آنکه در هیچیک از منابع معتمد ذکری از اینکه دختری بدین نام از امام در ری مدفون باشد نیست.

دُدیگر آنکه درستی انتساب این بقعه به بی‌بی زیبده فرع بر درستی داستان بی‌بی شهربانو، و آمدن وی با ذوالجناع امام بری است، و در این باب در صحائف پیشین بتفصیل سخن رفت و اعادت را نیازی نیست.

سُدیگر آنکه بفرض که داستان شهربانو رویی در صواب داشته باشد، باز هم واقعه زیبده درست نمی‌نماید؛ زیرا حضرت سیدالشهدا را دختری بدین نام و آن هم از این بانو نبوده است.

در لَب التواریخ نام دختران حضرت سیدالشهدا بدین ترتیب ضبط افتاده:
 «سکینه مادر ایشان ریاب بنت امرؤ القیس و فاطمه مادر اوام اسحق بنت طلحه».
 مؤلف جنّة النعیم را نیز در مطاوی آن کتاب اشارات مفیدی در باب فرزندان حضرت امام حسین است، از جمله گوید:

«مرحوم شیخ مفید دو دختر برای جناب سیدالشهدا در کتاب مستطاب ارشاد بیش ذکر نکرده است:

(۱) نیز رک: اطلاعات ماهانه شماره ۵۳ (۱۳۳۱ مرداد) سال پنجم مقاله آقای

مصطفوی، ص ۲۱.

(۲) لَب التواریخ، نسخه مطبوع ص ۲۰ س ۵.

اول سکینه بنتالحسین(ع) که مادرش ریاب دختر اسرؤالقیس بن عدی کلپیه
معدیه است، و مادر عبدالله رضیع صریع.

دوم فاطمه بنتالحسین(ع) مادرش ام اسحق دختر طلحه بن عبدالله تمیمیه
است؛ و در کتاب مستطاب امالی زمان خروج جناب سیدالشهدا(ع) از مدینه طیبه
فرموده است: وَ حَمَلَ أَخْوَاتِهِ عَلَى الْمَحَاجِلِ وَابنَهُ وَابنَهُ أَخِيهِ الْقَاسِمِ
ابن الحسن، و این عبارت صریع است یکدختر بیشتر نیاوردند با خود بسوی عراق؛
و صاحب مناقب علاوه از این دو دختر زینب نیز نقل کرده است... آنچه صحیح
و مشهور بین علماء و اهل خبر و سیر است دو دختر برای جناب سیدالشهد ارواحنا
له الفدا زیادتر نتوان تعیین نمود؛ و ابوالفرج اصفهانی گفت: إِنَّ لِلْحُسَيْنِ بَنَتَيْنِ فَاطِمَةٍ
و سکینه^۱.

ظاهراً فاطمه دختر آن حضرت زوجه حسن مشنی بوده است. مرحومان علامه
قزوینی و عباس اقبال در حاشیه شدالازار آورده‌اند:

«گویند حسن مشنی از عم خود حضرت امام حسین یکی از دختران او را
خواستگاری نمود، آن حضرت فاطمه و سکینه هر دو را باو نموده فرمود؛ ازین دو
هر کدام را خواهی اختیار کن. حسن شرم زده شده هیچ جواب نداد، آن حضرت فرمودند:
من فاطمه را که اشبه ناس است بمادرم فاطمه دختر رسول الله (ص) بتو تزویج
نمودم^۲».

این قول که در اینجا با ادات‌تمریض «گویند» ثبت افتاده، در جنةالنعمیم حدیث
صحیح تلقی گردیده است:

«در حدیث صحیح است وقتی که حسن مشنی خطبه کرد دختر جناب امام
حسین را... الخ^۳.

(۱) جنةالنعمیم ، ص۵۸۰ ۱۱۵.

(۲) شدالازار ، ص۲۸ س۱۴ ذیل.

(۳) جنةالنعمیم ، ص۵۸۰ س۰۲۰.

در جنةالنعيم در جايی آمده :

« اولاد جناب خامس آل عباء(ع) بحسب قطع شش تن بودند : چهار پسر و دو دختر... اما دختران آن بزرگوار يکي فاطمه مزوّجه حسن مشتني است، وديگري آمنه يا اميده است که معروفه بلقب سكينه است، ومادرش رباب دختر امرؤالقيس است...»^۱

در سرالانساب ابو نصر بخاري ، نسبة معروف^۲ ، و انساب احمدبن على بن مهنا^۳ نيز تنها دودختر به آن حضرت نسبت داده شده.

در دائرةالمعارفالاسلاميه صاحب جواهر آمده :

« از اين بانو (بي بي شهربانو) هم بجز زين العابدين متولد نشده است^۴. نتيجه اي که از تمام مطالع مذکور در مبحث بقעה بي بي شهربانو وبي بي زبيده توان گرفت بدین تلخيص است.

۱- بطور قطع مسلم نیست که مادر حضرت سجاد دختر یزد گرد است.

۲- با تسلیم باينکه اين شاهزاده خانم ايراني زوجه حضرت سيدالشهداء و مادر امام چهارم است، ثابت نیست که نام وي شهربانو است.

۳- مادر امام چهارم بنا بر روايات اسناد مورد اعتماد ، در نقاش آن حضرت در گذشته و در واقعه كربلا زنده نبوده است.

۴- بنا بر آن دسته از اقوال که اين بانو را در كربلا حاضر دانسته‌اند ، وي در پایان فاجعه خود را در فرات غرق کرده ، و در هیچ سند قدیمی مذکور نیست که از كربلا بری آمده بوده است.

۵- بي بي شهربانو را فرزندی جز امام چهارم ذکر نکرده‌اند.

(۱) جنةالنعيم ، ص ۳۰۴۰۰.

(۲) سرالانساب ، نسخه خطی ، ص ۱۴۱ ، س ۱۵۰.

(۳) انساب ابن سينا (شماره صفحه ندارد).

(۴) دائرةالمعارفالاسلاميه، تاليف صاحب جواهر، حرف ب، ص ۶۷۹، ستون راست.

۶- حضرت سیدالشدها را دختری بنام زبیده نبوده، و در منابع تنها دو دختر بنام سکینه وفاطمه از آن حضرت مذکور افتاده، و مدفن هیچیک از آن دو نیز در ری نبوده است

اینکه در زیارت نامه بی بی زبیده مذکور است « فاطمة الملقب به زبیدة خاتون » دعویی است که صحّت آنرا سندي بايسته است.

نگارنده چنین می پندارد، که اگر در این مکان بانوی بنام زبیده مدفون شده باشد، بی تردید وی زبیده خاتون دختر عم و زن ملکشاه، مادر برکیارق دختر یاقوتی بن داود است، که در ری حالتی کمایش مشابه سیّده زن فخرالدوله داشت؛ و وی را بدستور مؤیدالملک زندانی و سپس خفه کردند. این دعوی را شرحی است بدين تلخیص :

پس از سرگ ملکشاه ترکان خاتون زن وی خواست پسر خود محمود را، که هنوز پنج سال تمام نداشت، جانشین پدر کند. برکیارق ولیعهد ملکشاه در اصفهان بود، غلامان نظام الملک او را که سیزده سال داشت از اصفهان بری بردنده، و بر تخت نشاندند^۱. زبیده زن دیگر ملکشاه را از سوی ترکان خاتون نسبت به پسر خویش برکیارق همواره وحشتی بود، ابن اثیر در این معنی گفته : « و كانت والدة برکیارق زبیدة ابنة یاقوتی بن داود ، وهی ابنة عم ملکشاه، خائفة على ولدھا من خاتون ام محمود ^۲ ».

برکیارق، مؤیدالملک ابویکربن نظام الملک را در ذی الحجه سال ۸۷۴ وزارت داد، لکن در صفر ۸۸۴ ویرا معزول کرد، و فخرالملک برادر بهتر وی را بدين مهم برگزید^۳. گفته اند که زبیده خاتون و وزیرش مجdalملک را در عزل مؤیدالملک

(۱) تاریخ آل سلجوق در آناتولی ص ۱۸ س ۱۲؛ روفه الصفا، جلد ۴ (شماره صفحه ندارد)؛ سلیوقتاسه، ص ۳۵ س ۸؛ راحة الصدور، ص ۱۴؛ سجمل قصیحی، بخش

دوم ص ۲۰۴ س ۹۰

(۲) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۱۶۵ س ۱۰۰

(۳) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۰

دستی بوده است. در تمام مدت وزارت فیخرالملک، وزیر واقعی مجdalملک بود، که وزارت زبیده خاتون وریاست استیفاء سلطانی را داشت. سرانجام فخرالملک از وزارت معزول گردید، و مجdalملک سمت صدارت یافت، و دو سال در این کار روزگار برد. وی بر طریق تشییع بود، و با تفاوت زبیده خاتون بر جمیع امور مملکت استیلا داشت.

مؤیدالملک دشمن دیرین زبیده خاتون و مجdalملک، که بسال ۸۸۴ از وزارت بر کیارق بر کنار گردیده بود، و عزل خود را بتحریک این بانو و وزیرش می دانست، در دل کرده بوده که انتقام خویش را از این دو تن بگیرد^۱. مجdalملک را در آین شیعه آثار خیر بسیار است، و شمشتی از آن در بحث از مرقد حضرت عبدالعظیم درج افتاد، زبیده خاتون را بوي حسن ظئی بوده، و صاحب کتاب النقض در این باب چنین آورده: «اما مجdalملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن سوسی البر اوستانی قدس الله روحه شیعی و بعتقد و مستبصر و عالم و عادل بود، اما چون در مشورت سلطنت وقوت وزارت و فرماندهی و جهانداری بعایی رسید که مادر سلطان بر کیارق را بنکاح بخواست، و گنجهای عالم برداشت و بر لشکر های دنیا از حد روم تا بیوز کند و بلادتر کستان و چین و ماچین فرمانده شد، و سلطان نشانی و تاج بخشی می کرد، امرا و خواجهگان دولت بر وی حسد بردنند^۲».

مؤیدالملک بسال ۹۲۴، بسبیب وحشتی که از مجdalملک و زبیده خاتون و بر کیارق ویرا عارض شد، در خفا پناهی می جست، ازین رو بگنجه نزد محمد برادر بر کیارق رفت، و اورا برخلاف برآدر برآ غالید، و بعزم جنگ با بر کیارق همدان را عازم شدند^۳، و آوازه برآوردنده که خاتون [زبیده] و مجdalملک میل بمدم الموت دارند، و بملحدان پیوسته اند^۴ و مردم را بد گمان ساختند.

(۱) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۱، ۱۱۰.

(۲) النقض، ص ۸۷ س ۱۳ ببعد.

(۳) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۹۱ ببعد.

(۴) تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۲۱ س ۸۰.

بدین ترتیب، مجدالملک در ١٨ شوال ٩٢ ع مقتول گردید^۱، و زبیده خاتون رانیزد ری بدستور مؤیدالملک محبوس و خفه کردند. برکیارق که تاب مقاومت سپاهیان محمد و مؤیدالملک را نداشت، پیش از این واقعه ری را ترک گفته، باصفهان رفت. محمد در ری بسلطنت نشست و مؤیدالملک با وزارت یافت^۲. در نسایم الاسحار این تفصیل چنین ملخص شده:

«[مؤیدالملک] بگنجه آمد بخدمت سریر سلطان محمد بن ملکشاه، و اورا بر سلطنت و استخلاص ملک از برکیارق تحریض کرد، و خروج نمودند، و بعد از کرور مصافات و حروب، غلبه سلطان محمد را شد، و مالک ممالک گشت، و مؤیدالملک باز وزارت را استیناف نمود، و مادر سلطان برکیارق را به قصد او خنق و خبه کردند، ۱۰ و مجدالملک قمی را بسعی او بر تیغ قهر گذرانیدند^۳.»

در ابن اثیر در این باب، که زبیده خاتون در ری در غیبت پسر سرپرستی کارهای شاهی را متقلّد بود، و نیز داستان خفه کردن اوچنین ذکر گردیده:

«... ورد السلطان محمد الى الرّى ثانى ذى القعدة (سال ٩٢ ع). فوجد زبيدة خاتون والدة أخيه السلطان برکیارق قد تخلفت بعد ابنتها، فأخذها مؤیدالملک و سجنها في القلعة، وأخذ خطها بخمسة آلاف دينار، واراد قتلها و اشار عليه ثقاته ان لا يفعل ذلك، فلم يقبل منهم... ورفعها الى القلعة و خنقت؛ وكان عمرها اثنين ۱۵ و اربعين سنة^۴.»

در المختصر ابی الفدا در این مهم چنین اشارت رفته:

«فی هذه السنة (٩٢) قوى امر محمد بن ملکشاه، اخي الملک برکیارق؛ و ۲. هو اخو السلطان سنجر لاب وام، و امهما ام ولد؛ و اجتمع اليه العساكر و استوزر

(۱) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۱ و ۱۳۰.

(۲) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۳۰.

(۳) نسائم الاسحار، ص ۵۳.

(۴) ابن اثیر، جزء ٨ ص ١٩١ ص ١٣ بعد.

محمد مؤیدالملک عبیدالله بن نظام الملک ، و قصد اخاه السلطان برکیارق و هو بالری ؛ فسار برکیارق عن الری ، و وصل اليها محمد ، و وجد والدۀ اخیه برکیارق زبیدة خاتون قد تخلّفت بالری عن ابنها ؛ فقبض علیها مؤیدالملک و اخذ خطّها بمال نمّ خنثها...».

برکیارق را ، خطستدن مؤیدالملک از زبیده خاتون و قتل وی ساختگران ۰ آمد ، ازین رو در نبرد کرت بعد که بسال ۹۴ میان برکیارق و محمد رخ داد ، و برکیارق ظفر یافت ، و مؤیدالملک اسیر گردید ، سلطان وی را پس از مدتی نه بس دیر بدست خویش گردن بزد ؟ و عمله سبب همان داستان مادر بود ۲ ، ابن اثیر در این معنی چنین گفته :

« فلما اسرالسلطان برکیارق مؤیدالملک رای خطّه فی تذکرته بخمسة الاف ۱۰ دینار فكان اعظم الاسباب فی قتله ۳... »

برکیارق جهه زنده نگاهداشت نام مادر ، یکی از دختران خویش را ، که بعد ها بعقد مسعود سلجوقی درآورد ، زبیده نامید ، که بسال ۳۲ درگذشت ، درکامل ابن اثیر در وقایع سال ۳۲ چنین نقل گردیده :

« فيها توفیت زبیدة خاتون ابنة السلطان برکیارق زوج السلطان مسعود ۴ . ۱۰ حال اگر این حدس مقبول تلقی گردد که :

« برکیارق برگور مادر خویش بقعتی مناسب پی افکند ، که سالها بسام زبیده خاتون معروف بود ، و در قرون بعد نام زبیده همچنان در تداول بماند ، لکن شخصیت وی فراموش گردید . پس از رسمیت یافتن تشیع ، مردم عامی که هر صاحب

(۱) المختصر، ج ۲ ص ۲۲۲ س ۱۳ .

(۲) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۱۳۱، ۱۳۲؛ راجه الصدور ، ص

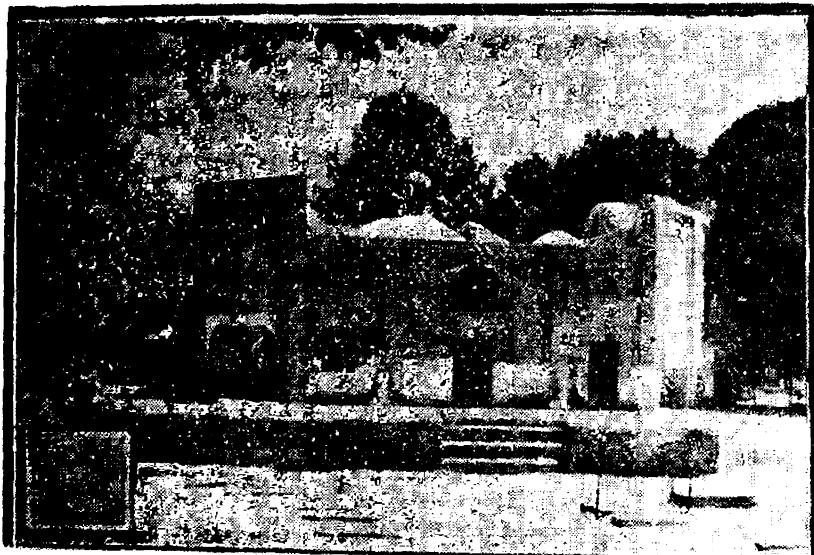
۱۴۸؛ بجمل فصیحی ، بخش دوم در واقعه سال ۴۹۶، ص ۲۱۲ س ۴ .

(۳) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ۱۹۱ س ۱۷ .

(۴) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ۳۶۳ س ۱۲ .

نامی را شیعه می پنداشتند ، صاحب این بقعت را نیز دختر امام گمان برداشتند » ، در این صورت مشکل بقعه بی بی زیبده نیز آسان می شود .

۸ - ابن بابویه (۵ - ۲) : دیگر از بقایا موجود در پهنه ری قدیم بقعه ابن بابویه، بنزد یکی برج طغرل است . آفای مصطفوی در توصیف این بقعه در اطلاعات ۵ ماهانه چنین نوشتند :



بقعه شیخ صدق، و موقع آن در ری باستان
عکس از کتاب تاریخچه وقف در اسلام با اندک تصرف

« بر روی سکوی هشت ضلعی بلندی ، در سیان محوطه مشجر و با نزهتی که تفریجگاه مردم عادی طهران و یکی از گورستانهای آبرومند این شهراست، بقعه ابن بابویه بصورت هشت ضلعی از خارج جلب نظر می کند . مدخل اصلی آن از طرف مشرق است که از ایوان به رواق و از آنجا داخل حرم سریع وسیعی می گردد . تمام بنا از آثار عهد فتحعلی شاه قاجار بنظر می رسد ، و هیچ اثر و نوشتة قدیمی در آن دیده نمی شود ۱ ... »

(۱) اطلاعات ماهانه شماره ۵ (۵۳) مرداد ۱۳۳۱ سال پنجم ، ص ۲۰ س ۱۲

ستون چپ .

ابن بابویه ، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی و ملقب بصدقوق است، در علوّ مقام و رتبت وی گفته‌ازد :

« لولاه لاندرست آثار اهل‌البیت علیهم السلام ۱ ». ۱۰

وی را مؤلفاتی پر ارجاست ، از جمله کتاب من لا يحضره الفقيه ، یکی از کتب چهارگانه ارکان بناء معارف شیعه است ، که در نه هزار و چهل و چهار حدیث تأثیف یافته ۲ . کتاب التوحید ، و کتاب النبوة ، و عیون اخبار الرضا از فراهم آورده‌های وی نیز هریک شهرتی دارد ۳ .

ابن بابویه بسال ۳۸۱ در گذشت ، و در ری مدفون گردید . پدر او ابوالحسن علی بن الحسین نیز از اکابر عالمان شیعه است ، که بسال ۹۳۲ رخ در نقاب خاک کشید ، و مزارش در قم مطاف است ۴ .

علاوه‌قید مرحوم قزوینی را در بطاوی یادداشتها در باب لفظ « بابویه » تحقیقی است، که تتمیم فائدت را ملخص آن مجموع در ذیل درج می‌افتد :

« بابویه از نامهای معمول قرون وسطی ، و مصغر باب بمعنی پدر است(تصحیر استعطاف) یعنی پدرک ۵ و باصطلاح مردم فرانسوی petit-père ، و همانند آن است نامهای خالویه مصغر خال و عموم مصغر عم ، و کاکویه بمعنی خالویه ۶ و جاذوبه در هریز جاذوبه ، و بهمن جاذوبه ۷ (جادوبه بمعنی شفیع و واسطه است) ،

(۱) هدیۃ الاحباب ، ص ۹۴ .

(۲) طبرسی و سجمع البیان ، تأثیف نگارنده ، ج ۱ ص ۸۷ ، ظهرالاسلام ، ج ۴

ص ۱۲۵ .

(۳) طبرسی و مجمع البیان ، ج ۲ ص ۶۱ .

(۴) بابویه و بابک به یکی معنی توانند بود ، سعدی گفته‌ی:

پسر گفتش ای بابک نامجوی یکی مشکلم را جــوایی بگوی

کلیات سعدی ، بوستان ص ۱۳۹ س ۱۸۰ .

(۵) یادداشت‌های قزوینی ، ج ۷ ص ۱۵۲ .

(۶) یادداشت‌های قزوینی ، ج ۲ ص ۱۳۱ .

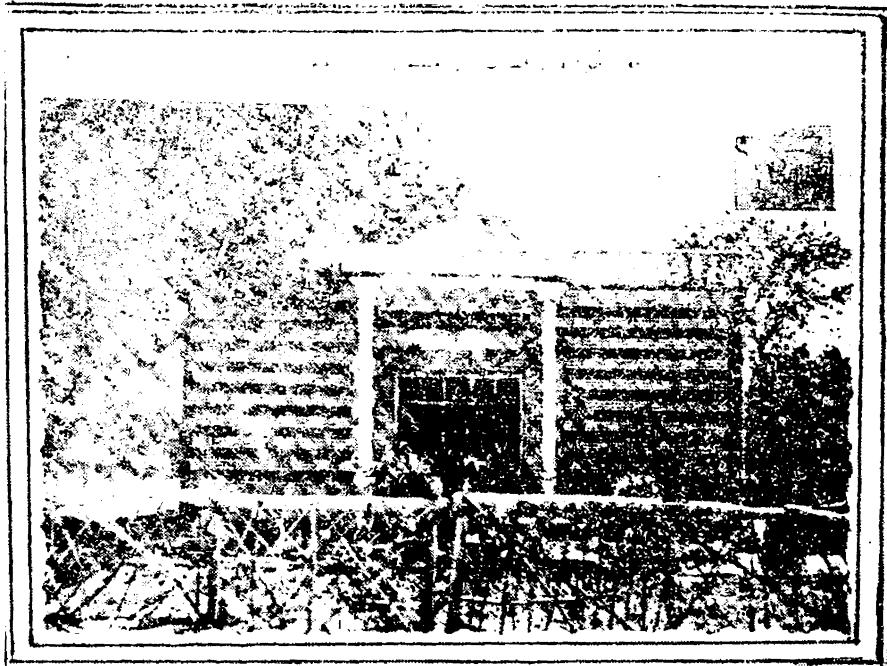
و حسنويه و سيبويه، و قولويه ونقطويه و درستويه وماجيلويه.

در تلفظ «ویه» دو وجه جایز است «وَیه» و «وِیه»، همچون سیبیویه و سیبویه. این پساوند تصغير و ترحیم و تلطف و تعطّف درسابق «اوی، اویه» بوده است، و همین او ما قبل مضموم است که تا این تاریخ درشیراز و نواحی آن در آخرپاره‌ای از کلمات برای افاده ترحیم و تعطّف و تلطف در می‌آورند، مثل حسنُو، و در طهران در کلمات یارو و عموم خالو هنوز باقی است، واینکه علاء - الدلّة بن کاکویه را این‌الاثیر وغیره گویند که چون پدر وی دشمن‌زیار خال سیمده والدۀ مجد الدلّة بوده است، و خال را بلغت دیلمی کاکو گویند از این‌جهة مشهور به این کاکویه گردیده است، نیز مؤید این مطلب است که، «وَیه» عربی در فارسی بی گمان «او» یا «اوی» بوده است، ویه‌هی همیشه از علاء الدلّة بن کاکویه بلطف پسر کاکو تعبیر می‌کند، و قطعاً حسنويه از امرای اکراد همان حسنُوی حالية شیرازیهاست^۱...

۹- بقعه جوانمرد قصاب (۵ - ۱) : این بقعه در فاصله یک کیلومتری ، در سوی غرب جاده تهران شهری ، اندکی در شمال خط آهن فرعی کارخانه‌های گلیسیرین و سیمان واقع است. آقای مصطفوی این بقعه را چنین توصیف کرده‌اند :

« در زمان سابق که مردم پیاده روی و طی سافت با چهار پایان می‌کردند برای زیارت جوانمرد قصاب از دروازه غار طهران به علی‌آباد رفته جاده خاکی را که بجنوبی رفت می‌پیمودند، و پس از طی چند کیلومتر، پیش از آنکه به اراضی بی بی زیلده برسند در کنار نهر آبی بزرگ از پلی گذشته به بقعه جوانمرد قصاب داخل می‌شدند؛ اکنون هم این جاده بصورت فرعی موجود و برقرار است... نهر آب مزبور دنباله نهری است که آب رودخانه فیروزآباد از مغرب شهر طهران در آن جاری می‌باشد، و در نزدیکی بقعه جوانمرد از اراضی علی‌آباد باراضی منصور آباد می‌رسد... بنای بقعه بصورت چهار ضلعی بوده، طول وعرض داخل آن هر طرف قریب شش متر است

(۱) یادداشت‌های قزوینی ، ج ۷ ص ۲۸۶-۲۸۸



بقعه جوانمرد و موقع آن. عکس از مقاله آقای مصطفوی با اندک تصرف

و در وسط آن سکوتی مسنت‌طبعی با رتفعات یک متر و طول دو متر و عرض یک متر
قرارداده که نرده آهنی بر چهار طرف بالای سکو و لوحة سنگی در وسط آن نصب
نموده‌اند. بر روی لوحة سنگی مزبور دو بیت بخط نستعلیق برجسته نگاشته شده است
له بزحمت خوانده می‌شود:

جوانمرد قصاب این شیر دل
لمر بسته شیر بیزان بود
مزارش لد باشد بهشت نوین
زیارتکه اهل ایمان بود
هم بقعه و هم سنگ مزبور از آثار زمان فتحعلی‌شاه بنظرمی‌رسد، و چیزی
قدیمتر از آن زمان عجالت پیدادار نیست!...
در نزهه‌التلوب، مقاله ژاله مذکور است:

«در ری اهل بیت بسیار مدفون‌اند، و ازا نابر واولیا آسوده‌اند چون ابراهیم

خواص... و جوانمرد قصّاب^۱ .

در یادداشت‌های قزوینی از کتاب « تذکرة الاوائل فی اصلاح کتاب الوسائل الی معرفة الاوائل » نقل گردیده^۲ :

« اول من کان قصّاباً جَوْسَرَدَالقصّاب (ورق ۵ . ۴)^۳ .

و نیز از تحفه سامی آمده که در حق شاعری گفته^۴ :

« بحرفت قصایبی مشغولی می‌نمود و در سخاوت مثل جوانمرد قصّاب مشهور بود (ص ۲۷)^۵ .

از بسطع السعدین [کذا] در باب جوانمرد قصّاب دیگری که ظاهرآ در سرخس مدفون است ذکر گردیده^۶ :

۱۰ « و نخست [عزیمت] به بلده سرخس فرمود ، و زیارت شیخ ابوالحسن و سولانا سعد الدین تفتازانی و شیخ لقمان و جوانمرد قصّاب قدس الله ارواحهم دریافت^۷ . »

در باب احوال جوانمرد قصّاب هیچ‌گونه ذکری در سوابعی که نگارنده بدانها دسترس داشت بنظر نرسید. ظاهرآ در آن حدود که بقیه جوانمرد افتاده، بعهد آبادانی ری سنبیان مقیم بوده‌اند، و دروازه بلیسان چنانکه در ص ۲۷۳ اشارت رفت، آنجا واقع بوده و بازار و محلت بلیسان از آن حدود آغاز می‌شده و آن نقطه را سرفایسان می‌گفته‌اند. در کتاب النقض سرفایسان بسنیان و باقی آن بشیعیان^۸ نسبت داده شده است. در باب سرفایسان آمده^۹ :

۲۰ « مناقب خوانان در قطب روده و برسته نرمه و سرفایسان^{۱۰} و مسجد عتیق همان خوانند که بدروازه مهران و مصلحگاه... »

(۱) نزهة القلوب ، مقاله ثالثه ، ص ۵۰ س ۱۶ .

(۲) یادداشت‌های قزوینی ، ج ۲ ص ۱۸۴-۱۸۷ .

(۳) النقض ، ص ۴۷۵ س ۱ .

(۴) در کتاب سرقلسان است که غلط است.

(۵) النقض ، ص ۱۴ س ۱ .

دو محلت اخیر از آن شیعیانست، واز این معنی در مذهب ری مشروحت سخن خواهد رفت.

استاد علامه جناب آقای مجتبوی سینوی در پاسخ نامه مرحوم علامه قزوینی که از ایشان خواسته بودندتا تفصیل داستان جوانمرد قصاب را بدان صورت که در میان عوام مشهور است برای ایشان بفرستند دو نوع روایت فراهم آوردند، که هر دو در مجلد دوم یادداشت‌های قزوینی درج گردیده است، علاقه مندان را بدانجا رجوع باید کرد^۱.

در برهان قاطع آمده:

«جوانمرد کنایه از کریم و سخی و بخشندۀ و صاحب همت باشد، و نام پیر قصابان هم است^۲».

۱۰- بقעה ابوالفتوح رازی (۳ - ۵) : ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی صاحب تفسیر معروف به «روض الجنان فی تفسیر القرآن» است که نخستین تفسیر فارسی شیعی است، و جانب فقه در آن بسیار قوی است. وی از عالمان بنام شیعی مذهب نیمة دوم قرن پنجم و نیمة اول قرن ششم ری بود، و نسبش به عبدالله، بُدَيْلَ بن ورقاء خزاعی می‌رسد^۳.

۱۵ سال فوت ابوالفتوح معلوم نیست، علامه مرحوم محمد قزوینی، پس از حفص و بحث کامل در اواسط مائۀ سادسه حدس زده و چنین گفته:

«به احتمال قوی ولادتش بین (۴۸۰ - ۶۷) و وفاتش در اواسط مائۀ سادسه وقوع یافت^۴».

(۱) یادداشت‌های قزوینی، ج ۲ ص ۱۸۰ ، ۱۸۶ .

(۲) برهان قاطع، ج ۲ ص ۵۹۵ .

(۳) فهرست منتخب الدین، خاتمه جلد ۲۵ بحار ص ۴ ، لکن ابن شهر آشوب در معالم العلما، ص ۱۲۸ شماره ۹۵۶ «روح الجنان و روح الجنان» نوشته، و در عرف به تفسیر ابوالفتوح مشهور است.

(۴) خاتمه مستدرک الوسائل، ص ۴۸۷ س ۰۲۲ .

(۵) تفسیر ابوالفتوح، ج ۵ ؛ تعلیقات مرحوم قزوینی، ص ۶۳۳ س ۴ بعد.

نگارنده تفسیر ویرا با تفسیر مجمع‌البیان تألیف طبری در بخش سوم تألیف دیگر خود « طبرسی و مجمع‌البیان » (ج ۲ ص ۸۰-۹۲) مورد مقایسه قرارداد ، و نبذی از احوال وی را نیز در آن کتاب بیاورد ^۱ .

مدفن وی در جنوب بقعت حضرت عبدالعظیم از سوی شرق سطاف و ^۲ مزار است .

۱۱- بقعه ابراهیم خواص (ج - ۲) : ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص از عارفان بنام قرن سوم هجری است ، که بسال ۹۲ هجری در جامع مهدی ری در گذشته ، و در همان حدود در زیر حصار طبرک بخاک رفته است .

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه در تاریخ فوت و مدفن وی آورده :
۱۰ ... در سنّه احدی و تسعین و مائّین اردست شود ، و یوسف حسین رازی
ویرا بشسته و دفن کرده به ری ، و گور وی آنجاست ... ^۳

و نیز :

« ... خواص رحمه الله در مسجد ری برفت از دنیا ، و گور وی آنجاست ...
گور وی در زیر حصار طبرک نهاده ... ^۴ »

گور وی بر طبق نقل طبقات الصوفیه و نفحات الانس ، بس با هیبت و عُظم
بوده ، روایت این دو کتاب در این باب بدین مفاد است :

« شیخ الاسلام گفت : هرگز قبری با آن هیبت و شکوه‌نداشتم ، که گوئی‌شیری
است خفته که ناگاه فرا آن رسی فروگیرد ^۴ ».

بقعت وی در عصر شاه طهماسب صفوی موجود و مزار بوده است . فرمانی از

(۱) طبرسی و مجمع‌البیان ، ج ۱ ص ۵۵ ، وج ۲ ص ۱۲

(۲) طبقات الصوفیه فارسی ، ص ۲۸۷ س ۱

(۳) طبقات الصوفیه فارسی ، ص ۲۹۰ س ۷

(۴) طبقات الصوفیه فارسی ، ص ۲۹۰ س ۹ ؛ نفحات الانس ، ص ۱۳۷ س ۳ بعد .

وی بتاریخ سلخ شهر ربیع الاولی سال ۹۴۳ در باب تولیت این بقعت صادر گردیده، که قسمتی از آن در ذیل درج می‌افتد:

«سادات عظام، و قضاء اسلام، و موالی و مشایخ، و زاویه داران، و عمال کلانتران، و کتخدا یان [کذا] ولايت ری بدانند، که درین وقت بنابر وفور استحقاق و استعداد سیادت ایابی و تقوی شعاری، سید سراج الدین ابوالقاسم موسوی، و افادت و شریعت ایابی مولانا کمال الدین عبدالخالق المشهور به مولی احسان، خطبیت تولیت و رتق و فتق زاویه شیخ ابراهیم خواص را بدیشان مفوض و مرجع گردانیدیم، تا باوجی بدان امر قیام و اقدام نمایند، و در تعمیر و آبادانی رقبات زاویه مزبوره کوشیده، کمال سعی و اهتمام بجای آورند... الخ^۱».

نگارنده با ولعی تمام در صاد برمد تا در پیرامون حصار طبرک (=کهن دز) شهر) و مسجد جامع ری- که بطبق تحقیقی که در باب هریک بعمل آورده رفاصله سیان تقی آباد و کوه نقاره خانه بیکدیگر می‌پیوسته - بقایای این بقعت را بیابد. حسن انفاق را خرابه‌ای که از دیگر رسوم و اطلال آن حدود تازه‌تر می‌نماید، درسوی جنوب شرقی کوه نقاره خانه، و شمال شرقی تقی آباد مشهود افتاد، که از حیث شکل و وسعت همانند گورخانه اینانچ در پای کوه طبرک و سرداویج در کوهک است.^۲ نشانیهایی که در باب محل گور خواص در فوق بدان اشارت رفت چنانکه در عکس هوائی مقابله ص ۲ نیزتوان دید براین محل منطبق است.

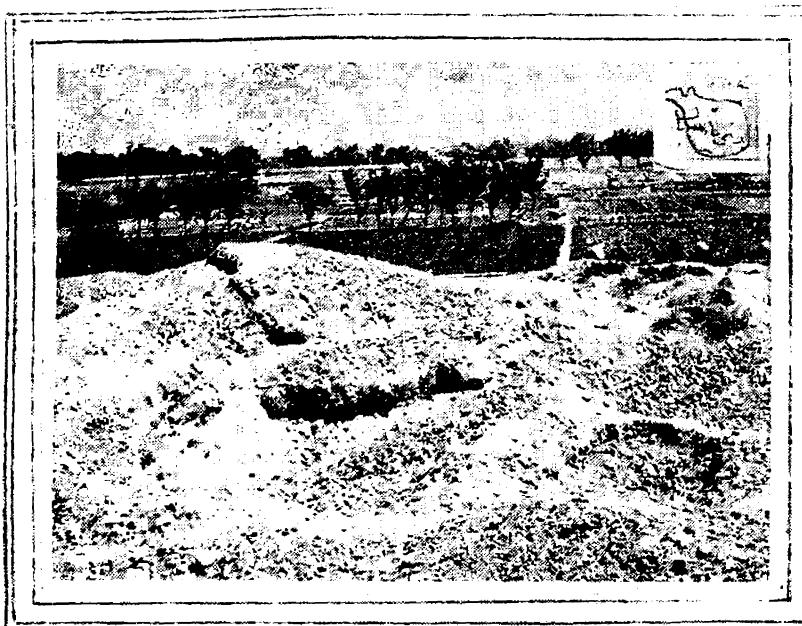
سلمی در طبقات الصوفیه در باب بیماری وی نقل کرده:

«سرِّیْضَ ابْرَاهِیْمُ الْخَوَّاصَ بِالرَّتَّیْ، فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ، وَكَانَ بِهِ عَلَّةً الْقِيَامِ، وَكَانَ إِذَا قَامَ يَدْخُلُ الْمَاءَ، وَيَغْتَسِلُ، وَيَعُودُ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ. فَدَخْلُ الْمَاءَ مَرَّةً لِيَغْتَسِلَ، فَخَرَجَتْ رُوحَهُ وَهُوَ فِي وَسْطِ الْمَاءِ^۳».

(۱) مجله راهنمای کتاب، جلد هفتم ۱۳۴۳، مقاله آقای دانش پژوه تحت عنوان

استناد و مکاتیب، ص ۱۴۵.

(۲) طبقات الصوفیه سلمی، ص ۲۸۴.



آثار و بقایای بنایی که در حدود مکان گور ابراهیم خواص موجود، و ظاهرآ همان بقعه خواص است، و موقع آن در ری

در ترجمه فارسی رساله قشیریه در این باب چنین درج افتاده:

«ابراهیم خواص بری بیمار شد، و علت اسهال داشت، هر مجلسی که بنشستی، اندرومیان آب شدی و طهارت کردی، یکبار در میان آب شد و جان بداد^۱.»

گویا مرگ وی در فصل سرما رخ داده بوده، در نفحات الانس نقل شده:
«گویند آن روز که برفت از دنیا هفتاد بار اجابت کرده بود، و هر بار غسل آورده، و سرمای عظیم بود، پسین بار در آب برفت^۲...»

در تاریخ بغداد در احوال وی مذکور آمده:

(۱) ترجمه فارسی رساله قشیریه، باهتمام استاد فروزانفر، ص ۹۲؛ نیز شرح رساله

خشیریه، طبع هند، ص ۱۸۱.

(۲) نفحات الانس، ص ۱۳۷.

«ابراهیم بن احمد بن اسماعیل ، ابو اسحاق الخوّاص من اهل سرّ من رای ، و هو احد شیوخ الصوفیة ، و معن یُذْدَرُ بالتوکل و کشّرة الاسفار الى مسکّةٍ و غيرها علی التجزید ، وله کتب مصنفة١...» در کشف المحبوب است :

«اندر توکل شانی عظیم داشت و منزلتی رفیع ۲...»
عطار در تذکرة الاولیاء گفته :

«یگانه عهد بود و گزبدۀ اولیاء... و بهمه زبانها ممدوح بود ، و اورارئیس المتوكّلین گفته‌اند ، و از اقران جنید و نوری بود ، و صاحب تصنیف در معاملات و حقایق ، و اورا خوّاص از آن گفتند که زنبیل بافتی ، و بادیه بر توکل قطع کردی ۳.».

صاحب آثارالبلاد در بحث از ری ، شرح پاره‌ای از مسافرت‌های او را ذکر کرده ۴ ، و در بیان مقام ابراهیم ستتبه از عارفان بنام هرات بمناسبت چنین گفته : «و ينسب اليها (هراء) ابراهیم ستتبه من البراهیمة الاربعة الذين يُشفعُ بهم الى الله تعالى ، وهم : ابراهیم بن ادhem بمسکّة ، و ابراهیم الخوّاص بالرّی ، و ابراهیم شیبان بقرمیسین ، و ابراهیم ستتبه بقزوین ۵.».

در پایان ذکر این نکته نیاز از فایدتی خالی نمی نماید، که در پاره‌ای از منابع نام ابراهیم خواص دیگری بچشم می خورد که بسال ۲۸۵ در ری درگذشته ، در لسانالمیزان آمده :

«مات ابراهیم [بن محمد] الخوّاص بالرّی سنّة خمس و ثمانین و مائین ۶.».

- (۱) تاریخ بغداد ، ج ۶ ص ۷۰.
- (۲) کشف المحبوب ، ص ۱۳۹.
- (۳) تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ص ۱۲۵.
- (۴) آثارالبلاد ، ص ۳۷۹ ببعد.
- (۵) آثارالبلاد ، ص ۴۸۲.
- (۶) لسانالمیزان ، ج ۱ ص ۱۰۰.

این ابراهیم غیر از ابراهیم مورد بحث است که مرگ وی بموجب منابع بالا و تاریخ گزیده^۱ بسال ۲۹۱ رخ داده، و نیز صاحب لسانالمیزان گفته:

لیس الخواص هذا هو الزاهد المشهور كما افهمه کلام الذہبی، فانَّ اسم والد الزاهد احمد و قرر نسبه على ذلك ابن الجوزی فی الموضوعات وقال ان الزاهد ثقة وان هذا سمي نفسه الخواص تلبیساً^۲.

بقعت خواص طوف جای سنیان ری بوده^۳، و شاهرخ تیموری نیز زیارت آنرا بواجبی نموده و مراسم آنرا بجای آورده^۴.

۱۲ - ۱۳ - گورخانه^{*} محمد بن حسن شیافی و هشام بن عبدالله رازی (الف-۳، ۴)؛ ابو عبدالله محمد بن الحسن بن فرقہ الشیبانی فقیه بزرگ حنفی است که در ۱۰ محضر ابوحنیفه حضور می‌یافت، و ازوی و ابو یوسف فقهه بیاموخت. پس از ابو یوسف امامت اهل رأی با او بود.

اصیل محمدبن حسن از دمشق است، پدرش بعلق رفت و محمد در واسط از مادر بزاد، معانی گفته:

(۱) تاریخ گزیده، ص ۷۷۳.

(۲) لسانالمیزان، ج ۱ ص ۱۰۰.

(۳) النقض، ص ۶۴۳.

(۴) مطلع سعدین، ج ۲، جزء اول، طبع ۱۳۶۵، ص ۳۲۱.

(۵) اهل سنت بدودسته، اصحاب حدیث و اصحاب رأی تقسیم می‌شوند، اصحاب حدیث آن فرقه‌اند که عنایتشان بتحصیل احادیث، و نقل اخبار است، و به قیاس اعم از جلی و خفی قائل نیستند، و عبارتند از پیروان مالک بن انس، و محمد بن ادريس شافعی و سفیان ثوری، و احمد بن حنبل و داود بن علی بن محمد اصفهانی.

اصحاب رأی به آن فرقه گفته می‌شود، که توجهشان بتحصیل وجهی از قیاس، و معنای مستنبط از احكام است، که بناء حوادث را برآن می‌گذارند، و عبارتند از پیروان ابی حنیفه نعمان بن ثابت: برای تفصیل بیشتر رک: ملل و نحل شهرستانی، ص ۱۶۰ س ۹ بعد؟

فجرالاسلام، ج ۱ ص ۲۹۹.

« ولد محمد بن الحسن بواسط سنة ١٣٢ ». .

وی ناشر علم ابوحنیفه است ، و تأثیرات بسیار دارد.

محمد بن ادریس شافعی و ابوسليمان جوزجانی و هشام بن عبدالله رازی ازوی روایت کنند.

◦ شافعی در حق وی گفت :

« حملت من علم محمد بن الحسن و قر بعیر ». .

و نیز :

« ما رأیت احداً يسئل عن سائلة فيها نظر الاتبیهت فی وجہه الكراهة الا محمد بن الحسن ». .

◦ و نیز :

« لو أشاءُ ان أقولَ نزل القرآنُ بلغة محمد بن الحسن لقلتُ لفصاحته، وقد حملت عنه و قربختی (= حمل بعیر) كتبًا ». .

محمد بن حسن و کسائی که بهمراه هارون بری آمد و بودند، هر دو دریک روز در گذشتند.

◦ در سال فوت اختلاف کردند، ابن اثیر در حوادث سال ١٨٩ ذکر کرده، و معانی در الانساب ، و ابن خلکان در وفيات ، و یاقوت در معجم البلدان در ذیل ارنبویه نیز در همان سال ١٨٩ نوشته اند ؛ لکن ابو اسحاق در طبقات الفقها ، و محی الدین در الجواهر المضیئة سال ١٨٧ و قطبی در انباه الرواۃ سال ١٨٠ نقل کرده اند.

◦ چنین اختلافی در موضوع محل فوت و مدفن نیز وجود دارد ، چنانکه یاقوت و ابن خلکان ، و قطبی در قریه ارنبویه یارنبویه ری نوشته اند، و ابن فقيه و ابن حوقل و اصطفی و مؤلف حدود العالم و صاحب النقض و صاحب طبقات الفقها و صاحب الجواهر المضیئة و مؤلف نزهۃ القلوب در ری ذکر کرده اند.

وی بی گمان در ری بخاک رفته است (هرچند نام آن محلت‌رنبویه باشد) دلیل این دعوی چند چیز است.

نخست آنکه ابواسحاق در طبقات‌الفقها صحیفه ۱۱۶ در احوال هشام بن عبدالله رازی گفته:

« فی منزله مات محمد بن الحسن ». •

و نیز محبی‌الدین در الجواهرالمضیئة فی طبقات‌الحنفیه، ج ۲ ص ۲۰۵ در ذکر هشام مذکور صریحاً آورده:

« مات محمد بن الحسن فی منزله بالرّی و دفن فی مقبرتهم ». •

دُدیگر آنکه به عهد مؤلف النقض بقعت محمد بن حسن در ری مزار بوده، ۱۰ چنانکه در این کتاب ص ۶۴۳ نقل افتاده:

« ... نه سنتان بزیارت ابراهم خواص و فراوی [کذا، ظ: فزاری] روند و حنفیان بزیارت محمد بن حسن شیبانی ... ». •

سديگر آنکه از سخن معنای در انساب در بیان احوال وی بر می آید که در ری بزیارت این بقعت و بقعت کسائی رفته بوده.

چهارم آنکه شاهرخ تیموری نیز بسال ۸۳۲ قبر او را در ری زیارت کرده، ۱۰ و این معنی در مطلع سعدین، مجلد دوم جزء اول صحیفه ۳۲، چنین درج آمده: « از آنجا (سمنان) عنان سمند جهان پیما به صوب ولايت ری تافت، و چهارم ماه مبارک رمضان ظاهر طبرک به فر نزول همایون غیرت فزای فضای فلك آمد، و زیارت سید عبدالعظيم، و شیخ ابراهم خواص، و امام محمد شیبانی بواجبی نموده، ۲۰ براسم آن بجا آورد ». •

اگر روایت طبقات‌الفقها و الجواهرالمضیئه را بپذیریم، که محمد بن حسن در منزل هشام بن عبدالله درگذشته، و در گورستان خاندان وی بخاک رفته، حدود تقریبی این بقعت بدست می‌آید.

بیان این سخن آنکه ری را از سوی شرق دروازه‌ای بوده بنام «باب‌هشام»،

که از آنجا بخراسان می‌رفته‌اند، و بتفصیلی ^{له در صحیفه ۶} ببعد مذکور افتاده، این دروازه باحتمال نزدیک به یقین، بنام هشام بن عبدالله سینی رازی، از آن‌ابر عالمان حنفی مذهب ری بوده، چنانکه درب حنظله را نیز بنام حنظله دانسته‌اند، و شرح آن در ذکر گورخانه کسایی بیاید، و محل باب هشام در حدود هشت یا نه کیلو متری امتداد مسیل حسین‌آباد (شارع ساربانان قدیم) است. بقعت محمد بن حسن ^۰ و هشام بن عبدالله هردو باید در آن حدود واقع باشد، زیرا معمول زمان چنان بوده که بزرگان را در منزل آنان، یا در همان محلت که مقیم بوده‌اند بخاک می‌سپرده‌اند.

در بیان گورخانه کسایی وجه جمع اقوال یاقوت و ابن خلکان و فقط با اقوال دیگر در باب مدفن کسائی و محمدبن حسن باید.

محمدبن حسن دیری از جانب رشید بقضاء رقة منصوب بود، و رشید در ^{۱۰} مسافرت به ری وی و کسائی را نیز با خود به مراه بیاورد، و چنانکه اشارت رفت این دو دانشمند در یک روز رخت بسرای دیگر کشیدند، و رشید پس از دفن آن دو گفت:

«دفنت الفقه والعربیة بالرّی».

چون تاریخ این سفر در تاریخ یعقوبی (ج ۳ ص ۱۵۵)، و طبری (ج ۱۰ ص ۹۵)، و الکامل ابن اثیر (ج ۰ ص ۱۲۰)، و المختصر ابوالفدا (ج ۲ ص ۱۹)، که از منابع معتمد بشمارند سال ۱۸۹ مذکور آمده، اقوال دیگر را درسال مرگ آن دو بزرگ اعتباری نتواند بود^۱.

(۱) در این تحقیق از منابع زیر (و آنچه در متن مذکور افتاده) استفاده شده:
انباء الرواية، ج ۲ ص ۲۶۸؛ ابن اثیر، جزء ۰ ص ۱۲۲؛ معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۲۳؛
وج ۲ ص ۸۲۴؛ ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۲ ص ۲۶؛ طبقات الفقهاء ابی اسحاق،
ص ۱۱؛ الجواهرالضئیله، ج ۲ ص ۲۴؛ الانساب، ورق ۳۴۲ ص ۲؛ مختصرالبلدان،
ص ۲۶۹؛ المسالک اصطخری، ص ۱۲۳؛ صورةالارض ابن حوقل، ص ۱۲۱؛ نزهة القلوب،
مقاله ثالثة، ص ۴۰؛ حدودالعالم، ص ۱۴۲.

۱۴- مدفن کسائی (الف - ۳ ، ۴) : ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز کسائی نحوی از قاریان هفتگانه و از گوهر ایرانیست، و بنزد حمزة بن حبیب، و عبدالرحمن بن ابی لیلی، و خلیل بن احمد بخواند^۱. وی در نحو و لغت و قراءت سخت استاد بود. نخست بقراءت حمزة می خواند، سپس برای خود قراءتی خاص برگزید.

کسائی استاد رشید و اسین و مأمون پسران رشید بود^۲. قصہ زنبوریه، موضوع نزاع او و سیبویه معروف است^۳. گفته اندوی در قصر رشید در لغت و نحو همپایه ابویوسف در فقه بود^۴.

ویرا مؤلفات بسیار است، و از آن جمله است کتاب معانی القرآن^۵.

۱۰ عالم جلیل القدر عبدالجلیل رازی اورا شیعه دانسته، و در کتاب النقض در بحث از ائمه قراءت گفته :

«... اما جماعتی که بی شبhet شاعی مذهب بوده‌اند عاصم است و کسائی و حمزة^۶ ».

ونیز :

۱۵ « وحدیث ائمه قراءت عاصم و حمزة و کسائی شاعی بوده‌اند^۷ ...»

(۱) الفهرست ابن ندیم ، ص ۴؛ ضحی‌الاسلام، ج ۲ ص ۳۰۶؛ مجلل فضیحی ، ج ۱ ص ۲۶۵ میں ۱۳ ، رجال‌ما مقانی، ج ۲ ص ۰۲۸۶

(۲) انباه الرواة ، ج ۲ ص ۲۵۶، و ص ۲۶۰ و ص ۲۷۰؛ معجم الادباء ، ج ۱۳ ص ۱۶۸؛ هدیۃ‌الاحباب ، ص ۲۲۵؛ ضحی‌الاسلام، ج ۲ ص ۰۳۰۶

(۳) برای وقوف باین داستان بمعنی‌اللیب ، باب ۱ ، کلمه «اذا»؛ و تذییل حاج زین‌العابدین کرمانی ص ۸۴ رجوع شود.

(۴) ضحی‌الاسلام ، صحیفة فوق.

(۵) الفهرست ، ص ۱۵۰؛ ضحی‌الاسلام، ج ۲ ص ۱۴۶

(۶) النقض ، ص ۱۹۰ میں آخر.

(۷) النقض ، ص ۲۵۸ میں آخر.

مامقانی در تنقیح المقال ویرا توثیق نکرده و احوالش را از نظر وثاقت مجهول دانسته است^۱.

فاضل نوری، حسین بن محمد تقی طبرسی رحمه الله، صاحب مستدرک الوسائل در کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» بر طبرسی صاحب مجمع البيان خردہای گرفته، و بدین نکته انگشت نهاده، که چرا شیخ طبرسی در طریق کسانی ذکر کرده که «وی بر ابان بن تغلب بخواند»، واين امر را غریب شمرده است^۲. نگارنده اين خرد را در ص ۱۴۷-۱۵۱ مجلد دوم کتاب «طبرسی و مجمع البيان» پاسخ گفته است، بدانجا رجوع شود.

اورا به یکی از دو وجه کسانی گفته اند:

نخست آنکه روزی در کوفه در حالی که کسانی بخود بیچیده بود، برحمنة بن حبیب زیات وارد شد.

دودیگر آنکه بهنگام احرام حجّ کسانی بردوش داشت^۳.

کسانی، چنانکه در ذکر گورخانه محمد بن حسن شیعیانی اشارت رفت، بسال ۱۸۹ در سفر رشید به ری با محمد بن حسن بهمراه وی بود، واين دو دانشمندیک روز در این شهر کسان عاریت حیات را از تن فرو افکندند، و روی در نقاب خاک کشیدند.

مدفن وی را گروهی همچون ابن ندیم در الفهرست، یاقوت در معجم البلدان، احمد خوافی در مجمل فصیحی، قسطی در انباه الرواۃ ارنبویه یارنبویه ذکر کرده‌اند^۴.

(۱) تنقیح المقال، ج ۲ ص ۰۲۸۶.

(۲) فصل الخطاب، ص ۰۲۰۶.

(۳) المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۸۱؛ انباه الرواۃ، ج ۲ ص ۲۵۸؛ هفت اقلیم، ج ۱ ص ۱۱۴؛ تنقیح المقال مامقانی، ج ۲ ص ۰۲۸۶.
 (۴) الفهرست ص ۴؛ مات [الکسانی] بقریة من قرى الری یقال لسها رنبویه؛ معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۲۳ ذیل ارنبویه، وج ۲ ص ۸۲۴ ذیل رنبویه؛ مجمل فصیحی، ج ۱ ص ۲۶۰؛ انباه الرواۃ، ج ۲ ص ۰۲۶۸.

ياقوت ذیل رنبویه گوید :

« رَنْبُوِيَّةٌ . . . وَهِيَ قَرْيَةٌ قَرْبُ الرَّى بِهَامَاتٍ عَلَى بَنْ حَمْزَةِ الْكَسَائِيِّ النَّحْوِيِّ ، وَمُحَمَّدَيْنِ حَسَنَ الشَّيْبَانِيِّ صَاحِبِ ابْنِ حَنِيفَةَ ، فَدُفِنَاهَا وَكَانَ خَرْجًا صَحْبَةَ الرَّشِيدِ فَقَالَ : الْيَوْمُ دَفَنْتُ الْفَقِهَ وَالنَّحْوَ رَنْبُوِيَّهُ ». ه

در ذیل ارنبویه پس از نقل مطالب بالا ذکر می کند که هارون بر آنها نماز خواند :

« . . . كَانَا قدْ خَرَجَ مَعَ الرَّشِيدِ فَصَلَّى عَلَيْهِمَا . . . »

قول دیگر یاقوت در باب مدفن کسائی با ادات تمیریض (قیل) آنست که وی در ری بکوچه حنظله در گذشت؛ و بدنبال عبارت ذیل رنبویه چنین گوید :

« وَقَبِيلَ الْكَسَائِيِّ دُفِنَ بِسَكَّةَ حَنْظَلَةَ بِالرَّى ». ۱۰

در منابع دیگر در باب مدفن وی تنها نام ری مذکور افتاده همانند :

مختصرالبلدان ابن فقيه^۱ ، والمسالك اصطخری^۲ ، و صورة الارض ابن حوقل^۳ ، و حدودالعالم^۴ ، والانسابسمعاني^۵ ، و نزهةالقلوب^۶ ، وطبقاتالفقهاء ابی اسحاق^۷ ، والمختصر ابوالفداء^۸ و غير اینها .

از تأمل وغور در این اقوال مختلف و بررسی آنها، و امعان نظر باحوال مؤلفان و مقام ممتاز آنان در وثاقة قول و قوت قبول، و توجه بنحوه گسترش ری در قرون نخستین اسلامی از سوی مشرق این حقیقت را استنباط توان کرد که ، این روایات مختلف همه بریک مکان ناظرند و با یکدیگر تباين وتناقضی ندارند.

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۶۹ س ۱۷ .

(۲) المسالك والمعالم ، ص ۱۲۳ س ۰۲ .

(۳) صورةالارض ابن حوقل ، ص ۳۲۲ س ۰۱ .

(۴) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ .

(۵) الانساب ، ورق ۳۴۲ ص ۲ س ۰۲۶ .

(۶) نزهةالقلوب ، مقالة ثالثة ص ۴۰ س ۱ بعده .

(۷) طبقاتالفقهاء ، ص ۱۱۴ .

(۸) المختصر ، ج ۲ ص ۰۱۸ .

بیان این سخن آنکه ارنبویه یا رنبویه ری در قدیم از پاره‌ای از شهرهای آن حدود بزرگتر بوده، و بالغ بر ده هزار تن جمعیت داشته است. این معنی در مسالک اصطخری و صوره‌الارض این حوقل بدین تقریب مذکور افتاده:

« ولری سوی هده المدن (خوار، و یمة، شملشنه) قری تزید فی الكبر علی هده المدن کثیراً، مثل سُدَّ و ورامین و ارنبویه... فی احدها ما یزید من ه اهلها علی عشرة الاف رجل^۱ ». ۰

این قریه بزرگ به ری نزدیک بوده، و یاقوت در ذیل رنبویه گفته است:
« وهى قرية قرب الرّى^۲ ».

این آبادی که در قدیم بموجب سخن اصطخری و این حوقل همپایه ورامین بوده، در قرون متاخر اهمیت خود را از داده، در شمار یکی از دیه‌های ورامین درآمد، چنانکه صاحب مرآت‌البلدان در شرح ارنبویه گفته:

« هنوز در تصرف مؤلف است... از دهات ورامین است^۳ ». ۰

از جمع سخنان بالا توان دریافت که در عهد رشد ارنبویه آبادی‌ی بزرگ همچند شهری بوده و در مشرق ری و نزدیک بدان افتاده بوده است، و بر حسب معمول، آبادی‌های کوچک‌تر اطراف آن نیز از مضامفات آن بحساب می‌آمده^۱،
بدانگونه که ضیاع شرقی ری بجملگی بحساب حوزه رنبویه بوده است. حال اگرچنین پینداریم که کساپی و شبیانی در مشرق ری باستان در حوزه رنبویه در کنار شهر بخاک رفته‌اند همه مشکل این باب حل می‌شود، و قول آنانکه برگ محمد بن حسن شبیانی را در منزل هشام بن عبدالله رازی و گور وی را در مقبره خاندان هشام نوشته‌اند وجهی پیدا می‌کند، چون رنبویه چنانکه گذشت در کنار شهر از سوی مشرق واقع بوده، و باب هشام که در آن حدود قرار

(۱) مسالک، ص ۱۲۳ س ۷ ببعد؛ صوره‌الارض، ص ۳۲۲ س ۶ ببعد.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۲۴ س ۰۲۱

(۳) مرآت‌البلدان، ج ۱ ص ۰۲۳

داشته و شرح آن در ص ۲۶۱-۲۶۴ کتاب حاضر گذشت با احتمال قوی بنام این هشام است. از دلائل دیگری که می‌رساند مدفن کسائی و محمد بن حسن در کنار شهر واقع بوده قول دیگر یاقوت در باب مدفن کسائی است که گفته :

« قیل ... دفن بسکّة حنظله ۱ »

چون بنا بگفته خود ری کوچه و خانه و مسجد حنظله در « درب حنظله »
وارداشته و بقینه لفظ درب بنای پنجه باشد در کنار شهر واقع باشد.

قول یاقوت در این باب در شرح دروازه حنظله ص ۲۳۹ گذشت، و همانجا احتمال رفت که این دروازه در شرق ری واقع بوده است.

عيادت دائمی رشید از کسائی نیز یکی دیگر از قرینه‌های دور نبودن آن محل از شهر است؟ فقط آورده :

« ولما اشتندت علّة الكسائي بالرّي، جعل الرشيد يدخل اليه يعوده دائمًا... ۲ »
نتیجه این بحث را بتلخیص چنین توان گفت که: گور کسائی در کوچه حنظله و گور محمد بن حسن شبیانی در مقبره هشام در مشرق ری در حدود دروازه خراسان یا باب هشام در جایی افتاده بوده، که هم بحساب اربوبیه و هم بحساب شهر می‌آمد، و هارون جهه عیادت بتن خویش از شهر بدانجامی رفت، و پس از مرگ بر جنازه آن دور رهمناجا نمازیخواند؛ این محل بقیاس زمان محدود هشت تا ده کیلو متری امتداد مسیل حسین آباد در اراضی جنوبی این آباد کنونی تواند بود، والله اعلم.

این استنباط با همه شواهد عقلی و قلمی مذکور در باب کسائی و محمد شبیانی سازگار است، و در نزد اهل فن بیش از این نیازی بتطویل کلام ندارد.
اقوال دیگری نیز در باب مرگ کسائی در طوس و سال فوت وی در منابع بچشم می‌خورد که معتبر نمی‌نماید.^۳

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۲۴ س آخر.

(۲) انباه الرواة، ج ۲ ص ۲۷۰ س ۰۷.

(۳) انباه الرواة، ج ۲ ص ۲۶۸، ۰۲۶۹.

نکته بازگفتنی دیگر در احوال وی، نه طالب علمان را سرمشقی تواند بود، آنکه علم نحو را در سنین بزرگی بیاموخت و بدان پایه از شهرت رسید، فقط در این باب آورده:

«**قال الفراء** : انما تعلم الكسائى النحو على الكبر ».

ونیز : «**قال الجاحظ** : تعلم الكسائى النحو بعد الكبر؛ فلم يمنعه ذلك من أن هبرع فيه ۱ ». ۰

۱۵- بقעה فزاری منجم (ظ: ج - ۲) : ابو اسحق ابراهیم بن حبیب بن سلیمان بن سمرّة بن جُندب فزاری منجم کوفی، از حکیمان و ریاضی دانان قرن دوم هجری، و منجم مخصوص منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۰۸) بوده، و نخستین کس از مسلمانان است که در دوره اسلامی اسطلاب (Astrolabe) بساخت و خطوط معهود برآن وضع کرد، و در اعمال نجومی بکار بست. وی را مؤلفاتی چند است که ازان جمله است «**المقياس للزووال** » و «**اسطلاب مسطح** » و «**تسطیع الکره** » وغیره. وی بسال ۱۸۸ دیده از جهان فروبست ۲.

موضوع مذفون شدن فزاری در ری در منابع معتمد، همانند المسالک اصطخری ۳، و صورة الارض ابن حوقل ۴ ثبت افتاده و ظاهرآ «**فراخی** » در حدود العالم ۵ و «**فراوی** » در کتاب النقض ۶، مذکور در شمار آکابر مذفون بری نیز تصحیفی از نام «**فزاری** » است.

در باب محل دفن وی در ری در هیچیک از منابع مورد استفاده اشارتی بنظر

(۱) انباه الرواة ، ج ۲ ص ۲۵۷ ، س ۷ ، و ص ۲۷۱ س ۱۵ .

(۲) ریحانة الادب ، ج ۳ ص ۲۱۷ ؛ هدية الاحباب ص ۲۱۲ ؛ التفہیم بیرونی ، ذیل

ص ۸۶ حاشیه آقای همایی ؛ کشف الظنون ، ذیل علم الاصطلاح ، و ذیل المقياس للزووال ؛ ترجمة فارسی المسالک اصطخری ، ص ۲۷۱ ، ذیل ۴ حاشیه آقای ایرج افشار.

(۳) المسالک ، ص ۱۲۳ س ۳ .

(۴) صورة الارض ، ص ۳۲۲ س ۰ .

(۵) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۰۱۴ .

(۶) النقض ، ص ۶۴۳ س ۰۱۴ .

نرسید ، وظاھرًا احتمال توان داد که در محلت جامع ودارالاماره طبرک^۱ (حدود تقی آباد کنوئی) بخاک سپرده شده است ، از قرائتی که این احتمال راسیب می‌آید آنکه چون‌وی از مخصوصان دربار خلافت بوده ازین رو شاید بود که در سفر به ری بر والی شهر ، منصوب از قبل خلیفه وارد شده و در دارالاماره جنب جامع مسکن گزیده ، وهم آنجا در گذشته و مدفون شده است ، چنانکه بزرگان دیگر نیز همانند ابراهیم خواص و خجندي که شرحش بیاید ، ویرگشان در جامع ری بوده ، در همان حدود در زیر طبرک بخاک رفته‌اند .

در حوالی قلعه طبرک مراقد زیادی از مشایخ وجود داشته ، و در حبیب السیر در واقعه بزرگ شاهرخ تیموری آمده :

۱۰ «... عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده ...»

۱۶- تربت ابوالمظفر خجندي (ج - ۲) : دیگر از بزرگان مدفون در ری که ذکر و اعتباری دارند ، و از تربتشان نشانی بدست است ابوالمظفر خجندي است .
بنا بر این اثیر در وقایع سال ۹۶ هجری وی در یکی از روزها که در ری موعظه می‌کرد و مردم را پند می‌داد ، بهنگام فرود آمدن از منبر بدست مردی علوی کشته آمد و در جامع مدفون شد .

۲۰ وی بزرگ آل خجند بعضی خویش بود ، و این خاندان برطبق گفته این اثیر در همین بورد ، بشهر خجنده در مازراء النهر منسوبند ، و نظام الملک ابا بکر محمد بن ثابت خجندي را از سرو باصفهان برد ، و در نظامیه آنجا مدرس گردانید و خجندي مقام و رفعتی بیافت ، قول ابن اثیر چنین است :

«[سنة ۹۶] وفيه أيضاً قتل أبوالمظفر بن الخجندي بالرّي وكان يعظ الناس ، فقتله رجلٌ علوّي حين نزل من كرسيه وقتل العلوى ، و دفن الخجندي بالجامع ...»

(۱) این سه مکان در جنب هم قرار داشتند ، رک : ص ۳۲۳ بعد کتاب حاضر ، محل مسجد جامع مهدی .

(۲) حبیب السیر ، طبع ۱۲۷۱ ، جزء سیم از مجلد ثالث ، ص ۲۰۶ ص ۲۲۲ بعد .

(۳) الکامل ، ج ۸ ص ۲۱۹ س ۵ بعد .

ذکر دیگر بزرگان مدفون در ری له محل بقعتشان شناخته نشده، در مجلد دوم کتاب (فصل ه از باب ۳) در بحث از مددفونان ری بیاید.

ج- گورخانه رجال تاریخی و دخمه گپرها: پس از اسلام از رجال سیاسی بزرگ چند تن در ری مدفون شده‌اند، که گنبد و بارگاه آنان تا دیری مانده بوده است، و بر حسب قدسیت زبان ذکر شان در ذیل ثبت می‌افتد.

۱- گنبد مرداویج زیاری (الف - ۲) و رَكْنُ الدُّولَة: ظاهرآ نخستین مرد بزرگ تاریخی که در ری مدفون گردید، مرداویج زیاری بوده است. وی بسال ۳۲۳ در اصفهان در حمام مقتل شد، و تابوت‌ش را برای دفن بری حمل کردند.

در الکامل ابن اثیر در وقایع این سال چنین مذکور است:

«ولما قتل مرداویج اجتمع اصحابه الدلیل والجیل و تشاوروا وقالوا: ان ۱۰ یقیناً بغیر راس هلکنا . فاجتمعوا على طاعة اخیه و شمگیرین زیار . وهو والدقابوس- وکان بالری، فحملوا تابوت مرداویج ، وساروا نحو الری، فخرج من بها من اصحابه بع اخیه و شمگیر ، فالتقوه على اربعة فراسخ مشاة حفاۃ وکان یوماً مشهوداً^۱ .

در فصل نهم کتاب، در بحث از محلتهای ری اشارت رفت، که مرداویج زیاری جیلاباد را در مشرق ری، در حدود امین آباد فعلی و جنوب آن پسی افکند.^۲ ۱۵ با توجه بدین امر توان گفت که او را بر حسب عرف و عادت و معمول زبان در همان محلت که بنام وی بوده، در سوی شمال در دامن کوه دفن کرده‌اند^۳، چنان‌که کالبد ملکشاه سلجوقی را نیز به اصفهان بردنده، و در مدرسه ملکشاهی که بنام خود وی بود به حاکم سپردند^۴، و پیکر شرف‌الدین گردبازو از رجال عهد سلجوقیان را بسال ۶۱

(۱) ابن اثیر، جزء ۶ ص ۲۴۶ س ۱۱.

(۲) کتاب حاضر، ص ۱۹۱، ۱۹۲، ۰۱۹۲.

(۳) وجه دفن وی در محلت خودش علوم است، و دلیل انتخاب دامن کوه در ص ۳۶۶ بعد کتاب حاضر مذکور افتد.

(۴) تجارب السلف، ص ۲۸۲ س ۰۳.

از ری به همدان بردن، و به مدرسه‌ای که خود وی بنانهاده بوده مدفون ساختند^۱،
واین مهم را شواهد فراوانست.

نگارنده چنان‌می‌پندارد که قول صاحب احسن‌التقاسم در وصف قباب عالیه
ملوک دیلم در ری، اشارتی بگنبد مرداویج و رکن‌الدوله است؛ وی در مقام توصیف
هـ اهرام فراعنه مصر استطراداً در این باب چنین گفته:

«الاتری الى ملوک الدیلم بالری کیف اتخدوا علی قبورهم قباباً عالیه و
احکموها جهدهم و علوّاً ها طاقتهم کیلا تدرس و من دونهم اصغر منها^۲».
مرداویج را به تجمل عشقی بوده، چنانکه خود بر تختی زرین می‌نشست و
تاجی بر صفت تاج کسری به سر می‌نهاد، و امیران خویش را نیز بسریر سیمین می‌نشاند،
۱۰ ابن اثیر گفته:

«عمل له سريرا من ذهب يجلس عليه و سريرا من فضة يجلس عليه اكابر
قواً ده ، واذا جلس على السرير يقف عسكره صفوفاً بالبعد منه ، ولا يخاطبه احد الا الحجاب
الذين ربهم لذلك^۳».

در تاریخ ابن وردی در وقایع سال ۳۲۳ در شرح قتل مرداویج مذکور است:
۱۵ «کان قد تجبر و عمل لاصحابه کراسی فضة و لنفسه تاجاً مرصعاً علی صفة
تاج کسری^۴».

سال تأليف احسن التقاسم چنانکه از متن کتاب مستفاد است ۳۷۵ هجری
است، و تا این تاریخ از شاهان دیلم ظاهر آنها مرداویج و رکن‌الدوله در ری مدفون
شده بوده‌اند.

(۱) راحة الصدور، ص ۹۲ س ۷۰

(۲) احسن التقاسم، ص ۲۱۰ س ۱۳۰

(۳) ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۹۸ س ۱۰۰

(۴) تاریخ ابن وردی، جزء ۱ ص ۲۶۷ س ۶۰

(۵) احسن التقاسم، ص ۹ س ۳؛ نیز مقدمه مربزینهای خلافت شرقی، ص ۲۴ و

مقدمه روضات الجنات، بخش ۲ ص ۶ س آخر.

مرداویج را همانگونه‌‌هه به گیل یا جیل نسبت داده‌اند^۱ دیلمی نیز گفته‌اند،
چنانکه در کامل ابن‌اثیر در واقعه قتل اسفار آمده:
«کان فی اصحاب اسفار قائد من اثیر فواده يقال له : مرداویج بن زیار
الدیلمی ...»^۲

- ٠ در المختصر ابوالفدا در ذکر قتل مرداویج چنین درج افتاده:
«فی هذه السنة (٣٢٣) قتل مرداویج الدیلمی صاحب بلاد الجبل وغيرها ...»^۳
در باب مدن رکن‌الدوله اختلاف قولی در منابع بچشم می‌خورد. گورخانه
های آل بویه در مجلل التواریخ بدین شرح معین شده است:
«عماد‌الدوله ، در جمادی‌الاول سنّه ثمان و ثلاثین و ثلثماهیه بشیراز بمرد و
آنجا مدفون است. رکن‌الدوله بعضی گویند بری مدفونست و بعضی گویند بکوسان
[کذا]. معزال‌الدوله ببغداد بمرد و آنجا مدفونست. عزال‌الدوله در جنگ عرب کشته
شد و موضع دفن معلوم نیست. عضد‌الدوله اورا ببغداد وفات رسید بعضی گویند بعراق
دفن گردید. مؤید‌الدوله برگران فرمان یافت. در شعبان سنّه سبع و شصانین فی خرالدوله
به ری وفات یافت و همانجا مدفونست . مجدد‌الدوله شاهنشاه بری بگند شاهنشاه
نهادست. شمس‌الدوله بظاهر همدان بمرد وهم آنجا مدفونست. سلطان‌الدوله بشیراز
١٥ بمرد و آنجا مدفونست^۴ .»

(۱) کتاب حاضر، ص ۱۹۲.

(۲) کامل ابن‌اثیر، جزء ۶ ص ۱۹۷ س ۸.

(۳) المختصر ابوالفدا، جلد ۲ ص ۸۷ س ۰ بعد، نیز ص ۷۸ س ۴ بعد.

(۴) مجلل التواریخ، ص ۶۴ س ۱۳ . در مجلل فصیحی، بخش دوم ص ۸۹ س ۱۱ در
وقایع سال ۳۷۳ آمده: وفات مؤید‌الدوله ابو منصور بویه بن رکن‌الدوله حسن بن بویه در ری .

این گفته مورد تأیید دیگر منابع نیست، این اثیر در جزء ۷ ص ۱۱۷ س ۳ گفته:

«توفی مؤید‌الدوله ... بجرجان» .

در تاریخ جهان آرا، ص ۷۸ مذکور است:

«مؤید‌الدوله ... در آنجا (جرجان) فوت شده» .

از صحایف ۶ و ۶۷ ترجمه تاریخ یعنی نیز مستفاد است که مؤید‌الدوله در جرجان
درگذشت.

گویا مسلم است که مرگ رکن‌الدوله در ری واقع شده است. وی در پایان عهد جهه وصیت و تقسیم سملکت میان فرزندان خویش باصفهان رفت، و پس از سامان بخشیدن بکارها بری بازگشت و در آنجا درگذشت، این تفصیل در ابن اثیر چنین درج گردیده:

«... فسار من الرّی إلى اصحابه فوصلها في جمادی الاولى سنة خمس وستين و ثلثمائة واحضر ولده عضد الدولة من فارس و جمع عنده ايضاً سائر اولاده باصحابهان ... و اوصى رکن‌الدوله اولاده بالاتفاق و ترك الاختلاف وخلع عليهم، ثم سار عن اصحابهان في رجب نحو الرّی قدام مرضه إلى ان توفي...»^۱

ابن خلکان گفته: وی در ری در مشهد خویش درگذشت:

«... توفي رکن‌الدوله... سنة ست و سنتين و ثلاثة مائة بالرّی في مشهده»^۲
اما این مشهد کجاست؟!

حافظ ابرو در مجمع التواریخ سلطانی آورده:

«رکن‌الدوله دیلمی هم در سال ۳۶۶ به ری وفات یافت»^۳.

فوت وی در محرم سال ۳۶۶ اتفاق افتاد^۴.

مرعشی در تاریخ طبرستان گفته:

«رکن‌الدوله در ری فرمان یافت، و پسران هر یکی ولايت را که بدیشان نامزد شده بود متصرف شده بودند...»^۵

اینکه در احسن التقاسیم، «ملوک‌الدیلم» و «قباباً عالیة» و «احکموها»

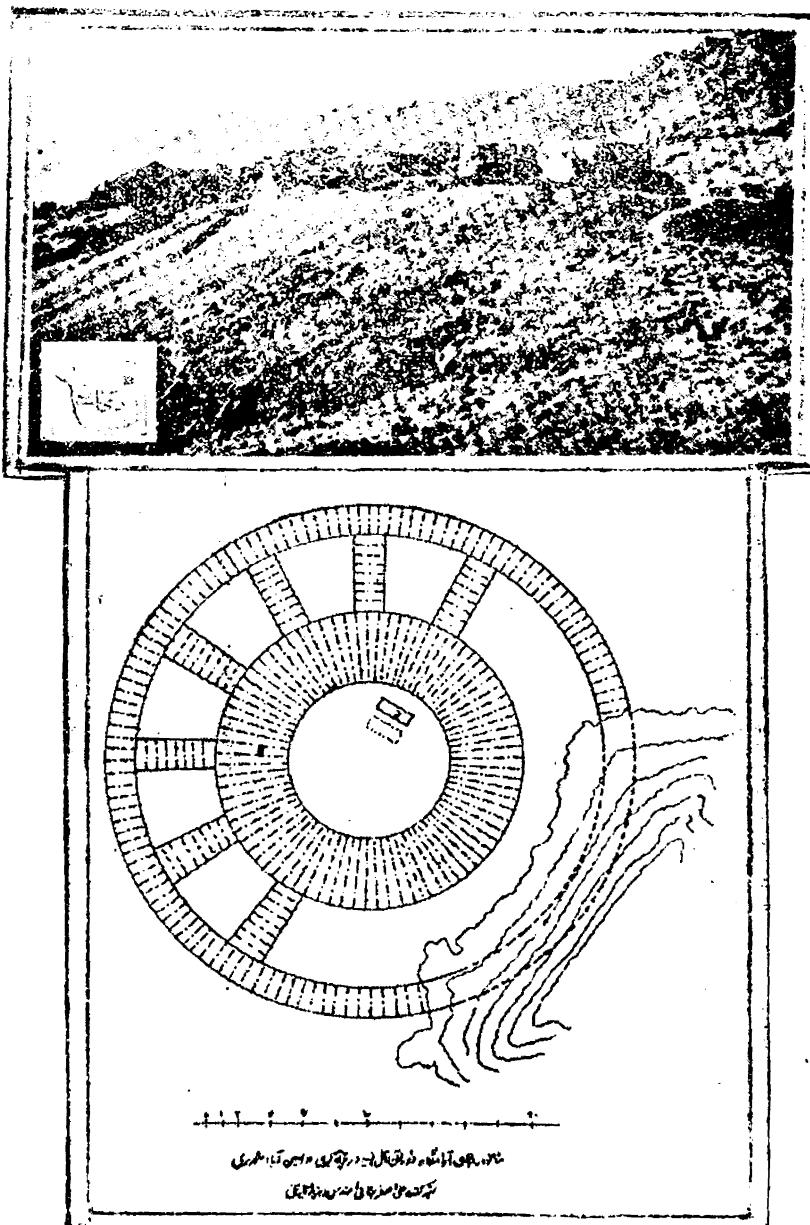
(۱) الكامل، ج ۷ ص ۸۰ س ۸۰

(۲) ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۱ ص ۱۰۴ س ۹

(۳) مجمع التواریخ، جزء ۳، ص ۳۸ س ۶

(۴) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۱۷؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۲ ص ۱۲۲
ماقبل آخر؛ حبیب‌السیر، جزء ۴ از جلد ۲ ص ۴۹

(۵) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۵



آزار تپه کبری یا آرامگاه مرداوید، و موقع آن در روی باستان
عکسی از مقاله آفای مصطفوی

و «علوه‌ها» همه بصورت جمع آمده است، خود دلیل آنست که بعهد مؤلف بیش از یک تن از مملوک دیلم در ری مدفون بوده‌اند، که بگواهی تاریخ سرداویج و رکن‌الدوله تووانند بود. در باب گبند یا گورخانه رکن‌الدوله وجای آن در ری در هیچ منبعی که نگارنده را بدانه‌استرس بود ذکری بنظر نرسید، برخلاف گبند فخر‌الدوله و گور این‌ناج طغول و غیره، که جسته گریخته قرائتی در باب محل آنها در این شهر در پاره‌ای از منابع موجود است، که جای آنها را با تقریبی نشان می‌دهد.

گور رکن‌الدوله بزمیان تألیف «جمل التواریخ» (۵۰ هجری) نیز در ری بجهشول، و سبب اختلاف قول در این معنی در آن کتاب همین امر بوده است.

۱۰ مکانی را که نگارنده، بدین قرینه که چون در شمال محلت جیلا بادار بناهای سرداویج قرار داشته، آرامگاه وی می‌پندارد، در مقالات آفای مصطفوی نیز بنام مدفن سلاطین آل بویه مورد بحث قرار گرفته است، ایشان در جایی نوشته‌اند:

«همچنین بقایای ساختمان‌های سنگی معظم کوه‌سار امین آباد که دره ۲ سال قبل بر اثر کشف پارچه‌های ذی‌قیمت قرون اولیّه اسلام معلوم شد مدفن سلاطین آل بویه است^۱.»

در جای دیگر چنین بیان کرده‌اند:

«بنای نقاهه خانه و ویرانه‌های برج دیگر که در بالای تپه معروف به تپه گبری مشرف به امین‌آباد قرار دارد، وسالهای سابق در آنها حفاری نموده‌اند، همان محلی است که در حدود سال ۳۰۱ شمسی پارچه‌های عهد دیلمی با نقوش سبک ساسانی و خطوط کوفی در میان خاکهای آن بدست آمد، و معلوم گردید که این برج‌ها مقابر شاهان آخر سلسله دیلمی بوده است^۲.»

(۱) اطلاعات ماهانه، شماره (۴۸)، ۱۲ سال ۱۳۳ ص ۲۲ س ۱ ب بعد.

(۲) اگر از شاهان آخری سلسله دیلمی، شاهان آخر آل بویه را اراده کرده باشند، ظاهرآ پس از مجدد الدوله و تسلط یافتن غزنویان و سپس سلجوقیان بر ری از شاهان آل بویه کسی در ری مدفون نگردیده است، و روایت بجمل التواریخ در این باب در ص ۴۷ ۴ گذشت.

و نیز:

« محل موسوم به تپه گبری در مجاورت امین آباد بمسافت یک کیلومتری جنوب بی بی شهربانو و قریب یک کیلومتری شرق نقاره خانه نیز مشتمل بر برج سنگی و گچی بزرگی بوده که قسمتها بی از شالوده آن موجود است، و نقشه آن بوسیله آقای سهندس بنایی ترسیم شده...»^۰

آثار نقاره خانه بحکم قرائی که بیان آن در بحث از قلعه طبرک و گور اینانج بیاید، گنبد و گورخانه اینانج بوده، و بر کن الدوله یا فخرالدوله تعاق نداشته است.

۲ - گنبد فخرالدوله^۱ (ج - ۲)؛ در مفتتح کتاب در صحائف ۱۱ - ۱۵ در باب گنبد فخرالدوله و محل آن با استناد بمنابع بحثی رفت، که اصول آن با اختلافاتی دیگر چنین است:

بموجب گفته ابن اسفندیار و اولیاء الله و سید ظهیرالدین مرعشی^۲، شهر ری بزمان منوچهر داستانی نواذه فریدون، در مقابل گنبد فخرالدوله که بزمان مؤلفان مذکور آباد و معروف بوده قرار داشته است. بنا بنقل صاحب مجمل التواریخ^۳ ری بزین (ری باستانی) پیش از منوچهر خراب شده بوده، و منوچهر در کنار آن ری زیرین را بی افکند، و بعد ها مهدی خلیفه بر آن بیفزود و محمدیه را احداث کرد، چنانکه در کتاب اخیر است:

« پسر منصور، مهدی بفرمان پدر آنجا رفت بر عزم خراسان، و دیوار شهر بفرمود کردن و بسیاری زیادت اندر گرفت، و قصرها کرد و شهرستان و مسجد جامع

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان شناسی، بقعه بی بی شهربانو، ص ۱۲

۰۲۲

(۲) در باب مدفن شاهان آل بویه در ص ۴۷ کتاب حاضر بحثی رفته است بداجا رجوع شود.

(۳) ابن اسفندیار، ص ۶۱ س ۶؛ تاریخ اولیاء الله، ص ۱۹ س ۱، تاریخ مرعشی، ص ۱۵ س ما قبل آخر.

(۴) مجمل التواریخ، ص ۴۳ س ۰۱

و بنام خود محمدیه نام کرد این جایگاه که اکنون ری زیرین است، و شهر قدیم اول خراب گشت، و اینجا عوض کردند چنانکه یاد کردیم^۱».

محل ری برین آنجا بوده که در نقشه کرپرتر مشهود است، و ری زیرین در جنوب آن از سوی مشرق در جنوب کوه ری قرار داشته است، و از این معنی در فصل هشتم «تحول مکان ری»^۲ به اشباع سخن رفت و اعادت را نیازی نیست.

چنانکه از گفته صاحب مجلل التواریخ برمی آید، باعتقاد مردم عصر وی ری بزمان منوچهر در فاصله میان ری برین و محمدیه، یعنی در مشرق باروی شرقی نقشه کرپرتر، و غرب تقی آباد واقع بوده است، و بنابه قول این اسفندیار و مرعشی و اولیاء الله گنبد فخرالدوله در شمال این محل قرار داشته است.

برطبق روایت سلجوقنامه و راحة الصدور، میان این گنبد و شهر فاصله‌ای بوده است، چون بنقل آن دوکتاب شرف الدین گرد بازو در ظاهر (بیرین) ری در زیر گنبد شاهنشاه در گذشته بوده است^۳، و نیز این گنبد بگفته این اسفندیار و مرعشی در کنار کوه واقع ویدان متصل بوده است^۴، و بنقل این دوکتاب طغرل سوم در آخرین نبرد خود با تکش از بالای آن کوه لشکر خصم را مشاهده کرد؛ و بگفته نظام الملک در ۱۰ سیاست نامه، استودانی که توانگر زرتشتی بر فراز کوه طبرک (که همال کوه نقاره خانه فعلی است، و شرحش در صحائف بعد بیاید) پی افکند بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده ویدان شرف بوده است^۵.

(۱) مجلل التواریخ، ص ۲۵۰ س ماقبل آخر.

(۲) کتاب حاضر، ص ۱۶۷.

(۳) سلجوقنامه، ص ۷۹ س ۱؛ راحة الصدور، ص ۲۹۲ ص ۵.

(۴) تاریخ این اسفندیار، قسمت سوم ص ۱۵۸ س ۱۸؛ تاریخ طبرستان مرعشی،

ص ۲۰۹ س ۱۳۰.

(۵) سیاست نامه، ص ۱۶۹ س آخر بعد.



پاروی شرقی ری بین و قسمتی از ری که مقابله گند فخرالدوله واقع بوده. عکس از جا نسن

ابن قرائین بجملگی نقطه‌ای را در شمال ری در دامنه کوه نشان می‌نمند،
که باید در فضایی باز میان کوه نقاره خانه و تیزی پیش آمده کوه ری در شرق
کارخانه گلیسیرین واقع باشد.

در نقشه ترسیمی کرپرتر در این محل برجی بزم (۱) نشان داده شده، و خود
وی در ذیل همان نقشه در شرح آن نوشته.
۰

« برجی است که از سنگ ساخته‌اند، و به گرد آن دستیه‌ای است بخط ثوفی ».
در ستن سفرنامه وی نیز وصف این برج آمده، و محل آن در دهانه دره‌نمگ
و باریک و طویل مُعین گردیده، و اشارت رفته‌است برج بتمامی از سنگ است، و
گردا گرد آن در بالا کتبه‌ای از آجر دارد، و روی آن باز است و قطر دائرة مقطع آن
در حدود سیزده یارد است^۱.

در گراند آنسیکلبدی بزبان فرانسوی نیز ذ در این برج و تصویر آن با کتبه

(۱) سفرنامه کرپرتر، جلد ۱ ص ۳۶۱

کوفی ثبت افتاده و چنین اشارت رفته است :

« ... une autre tour avec une inscription koufique dont le dessin est
Ci - dessus... »

یعنی : برج دیگری با کتیبه کوفی که تصویر آن در فوق دیده می شود .

این نشانی نیز با گفته کرپتر قابل انطباق است .

از این برج بزمان ما اثری بجا نیست .

در باب مرگ فخرالدوله بسال ۳۸۷ در تاریخ یمینی ، و ترجمة جرفادقانی از آن کتاب ، و روضة الصفا ، و حبیب السیر ، و مجمع التواریخ حافظ ابرو داستانی قریب بدین مضمون نقل گردیده :

۱۰ « فخرالدوله روزی در قلعه طبرک کباب گوشت گاو و انگور بخورد ، و درد معده بر وی مستولی شد ، و همان روز وفات یافت^۲ ».

آن روز که فخرالدوله در طبرک چشم از جهان فرویست ، کلید خزانی وی در ری نزد پسرش مجدالدوله بود ، و از شدت شور و شغف دیلمیان رفتن به شهر امکان نداشت ، بنای چار از قیم مسجد جامع کفن خربند و بوی در پوشیدند .

۱۵ بیکر فخرالدوله ، با همه حشمت که وی را بود ، از آشوب لشکریان چندان

بعای بماند که بوی ناک شد^۳ ، این اثیر در این معنی گفته :

(۱) گراند آنسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۰ س ۴۲ ستون چپ . برج نخستین که در همین صحنه مذکور افتاده ، خرابه گشید اینانج است که از آن به نام نقاهه خانه یزید یاد شده ، و اشارت رفته که بتازگی تعمیر شده است .

(۲) تاریخ یمینی طبع ۱۳۰۰ ص ۱۰۹ ; ترجمة جرفادقانی از آن کتاب طبع ۱۳۳۴ ص ۱۱۸ ; حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲ ; روضة الصفا ، جلد ۴ طبع ۱۲۷۱ (شماره صفحه ندارد) ; مجمع التواریخ ، جزء سوم ص ۶۸ س آخر .

(۳) حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۰ ; روضة الصفا ، جلد ۴ (شماره صفحه ندارد) مجمع التواریخ ، جزء ۳ ص ۶۹ .

« فطلبوا له كفنا فلم يجدوه، وتعذر النزول الى البلد شدة شغب الديلم فاشتروا له من قيم الجامع ثواباً كفنه فيه ، وزاد شغب الجند فلم يمكنهم دفنه فبقى انتن ثم دفنه ^۱ ».

از این رو توان دانست که پارچه های نفیس زریفت، که از گورهای ری بدست آمده هیچیک از آن فخرالدوله نبوده است .

در پاره ای از متابع مذکور است که مجدد الدوله پسر فخرالدوله را نیز پس از مرگ در همین گند بخاک سپرده اند، در مجمل التواریخ چنین ذکر گردیده :
 « فخرالدوله بری وفات یافت و همانجا مدفون است ، مجدد الدوله شاهنشاه بری بگنبد شاهنشاه نهادست ^۲ ».

تاریخ پایان کار مجدد الدوله سخت تاریک است ، و بدروستی معلوم نیست که پس از غلبه محمود چه بسر وی آمده بوده است. در کامل ابن اثیر قولی است که بفرض صحت می رساند که مجدد الدوله در پایان عمر در ری بوده است، در این کتاب در حوادث سال ۴۳۴ چنین آمده :

«... و اخذ طغرلبک ايضماً قاعۃ طبرک من مجدد الدولة بن بویه ، و اقام عنده مکرماً ^۳ ».

در زین الاخبار مذکور است، که مجدد الدوله را محمود غزنهی فرستاد و تا آخر عمر آنجا بود ، بدین شرح :

«... ابوطالب [مجدد الدولة] را با شصت سرمه دیگر بر سر اشتر نشاند و بنزد یک امیر محمود فرستاد ، و امیر محمود فرمود تا اورا سوی غزنهی برند و تا آخر عهد آنجا بماند ^۴ ».

(۱) ابن اثیر ، جزء ۷ ص ۱۸۵ س ۱۶۰

(۲) مجمل التواریخ ، ص ۴۶۴ س ما قبل آخر.

(۳) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ۳۴ س ۰۲۷

(۴) زین الاخبار گردیزی، طبع محمد ناظم ، ص ۹۱ س ۹ ببعد.

درجای دیگر این کتاب آمده :

«امیر ناصر دین الله [مسعود بن یمین الدوّلۃ امیر المؤمنین رحمة الله علیہما] بفرمود تا ابوطالب رستم مجدد الدوّله را از هندوستان بیاوردند، و اورا پیش خویش خواند و نیکوبی گفت، و فرمود تا هم بغزین از بهر اوچای ساختند، و مثال داد تا بهر وقت بخدمت در گاه همی آید، و تا آخر عمر بغزین بود...»^۱

در مجمع التواریخ حافظاً برو آمده :

«[سُهْمُود] مِجَدُ الدُّولَةِ وَپُرسْخُونْ وَنُواْبُ اُورَا بَنْدَكْرَدَه بَهْ خَرَاسَانَ فَرَسْتَادَ».

در تاریخ جهان آرا مذکور است :

«[سلطان سُهْمُود] در صباح دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی سنّه عشرین و اربعائمه .۲۴ در قریئه دولاب ری نزول نموده او (مجدد الدوّله) را با پرسخ ابودلف گرفته بخراسان فرستاد، و کس از ایشان اثرب ندید، و آن شعبه بدومته شد».

در مجمل التواریخ بنقل از مجموعه ابوسعید آبی وزیر مجدد الدوّله، در واقعه فتح ری بحسبت سُهْمُود چنین ذکر رفته :

«سیله پگریخته بود جائی، و فرتوت شده، و شاهنشاه خرف گشته گویند بمرد هم بری، و گویند بخراسان بردنش و از آنجا مرده باز آوردند... و من این تاریخ از مجموعه ابوسعید [کذا، ظ : ابوسعید] آبی بیرون آوردم که شاهنشاه [مجدد الدوّله] او را با آخر عهد وزارت داده بود»^۲.

چون قول اخیر منسوب بوزیر مجدد الدوّله است، باید اصح اقوال باشد، و با توجه بگفته ابن اثیر توان گفت که وی نیز در ری مددون گردیده است، و قول فصیحی در مجمل، آنجا که در وقایع سال ۲۰ گوید :

(۱) زین الاخبار ، طبع محمد ناظم ، ص ۹۷ میں ۱۳۰.

(۲) مجمع التواریخ ، جزء ۳ ص ۸۴ میں ۱۰۰.

(۳) تاریخ جهان آرا ، ص ۷۸ میں ماقبل آخر.

(۴) مجمل التواریخ ، ص ۴۰ میں ۱۳۰.

« قتل مجدد الدوله بويه بر دست سلطان محمود ... »

و سخن صاحب لب التواریخ :

« [سلطان محمود] در آخر عهد در سنّة عشرين واربعمائه بر عراق عجم مستولي شد، و والي آنجا مجدد الدوله رستم بن فخر الدوله را در خوارزمی [کذا] بگرفت و در خیمه بکشت... »

و سخن دولتشاه در تذکره که :

« قتل مجدد الدوله در سنّة ۲۶ بود ».

این نظر را مؤیدی توانند بود.

از برج سنگی با کتیبه‌ای بخط کوفی، که چنانکه گذشت کرپرتر در نقشه‌خود بدان اشارت کرده، و نام و تصویر آن در گراند آسیکلپدی نیز درج افتاده (ش ۱) ^۱، در منابع فارسی و کتب تواریخ ظاهرآ ذکری نرفته، لکن در اطلاعات ماهانه آبان ماه ۱۳۲۷ مقالتی در تحت عنوان « وصف بنایی از میان رفته » برجی سنگی با خط کوفی (ش ۲) موضوع سخن است ^۲، و اشارت رفته که تا حدود سال ۱۸۴۰-۴۱ بر سر پا بوده، و دو تن فرانسوی بنام « اوژن فلاندن » و « پاسکال کست » که نفر نخستین باستان شناس و نقاش و دوم معمار بود از روی آن صورتی برداشته‌اند؛ و نیز ذکر شده که این برج بتمامی از سنگ ساخته شده بوده، و در بالای برج بر

(۱) مجله فصیحی، بخش دوم ص ۱۴۳ س. ۱؛ لب التواریخ، نسخه خطی ص ۸۴

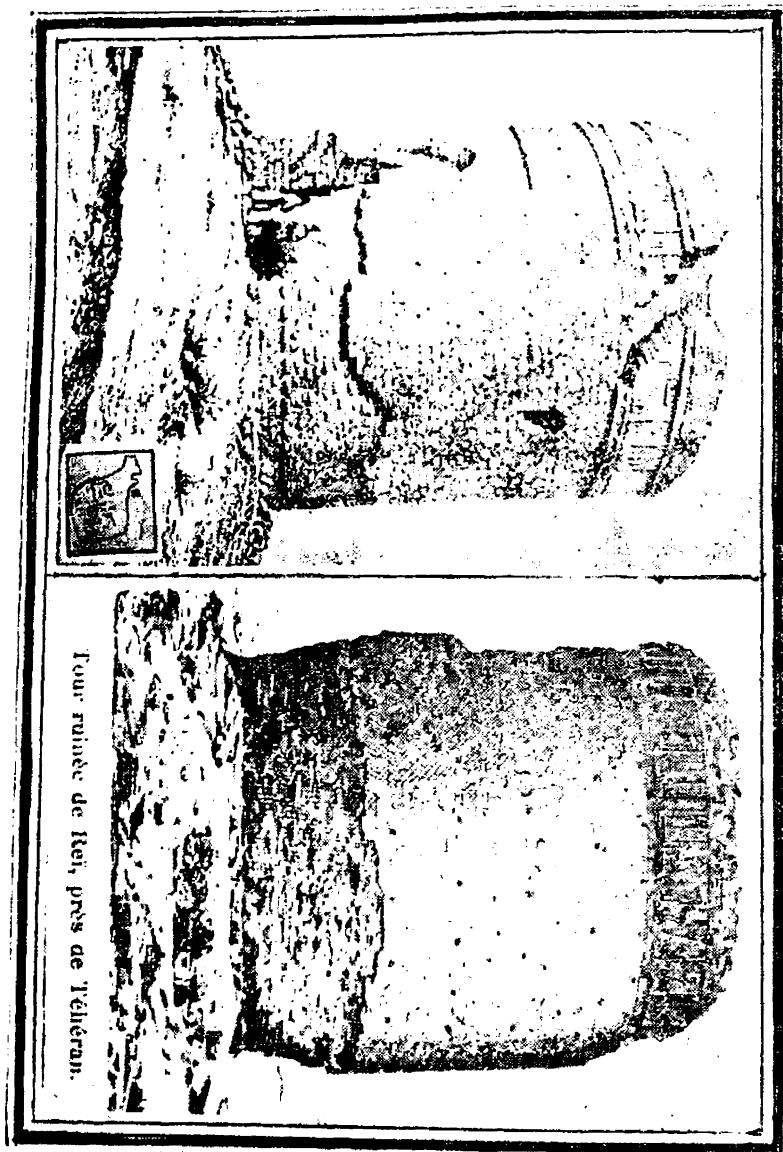
س ۶؛ تذکره دولتشاه، ص. ۵ س. ۵.

(۲) لاگراند آسیکلپدی، ج ۲۸ س ۰۳۰۵.

(۳) اطلاعات ماهانه، ج ۱ شماره هشتم آبان ماه ۱۳۲۷ ص ۰۰۲۷ (ش ۲) که در مقالت مذکور نام « بنایی از میان رفته » را دارد، عیناً در مقالتی دیگر به قلم همین نویسنده تحت عنوان « دامستان برج طغل » در شماره ششم اطلاعات ماهانه شهریور سال ۱۳۲۷ شماره ۶ ص ۳۳ ثبت افتاده، و در زیر آن نوشته شده « برج طغل در صد سال پیش بالاند کی از کتیبه کوفی ». ^۳

بی‌گمان در یکی از این دو اشتباهی رخ داده.

برچ از سیان رقیه روی



روی بدنه مدور آن، کتیبه‌ای بخط کوفی تعبیه کرده بوده‌اند.^{۱)}

این دو تصویر هرچند بظاهر یکی نماید، لکن با توجه باینکه هر یک

(۱) نگارنده را در باب پاره‌ای از سند رجات این مقاله، بویژه تاریخ کتیبه و قراءات آن

نظری است که مقام مقتضی طرح و ذکر آن نیست.

۱- از کراند آنسیکلپدی

۲- از اطلاعات سماهانه

برج را از سویی نشان می‌دهند، و قبل از ظهور فن عکاسی با دست نقاشی شده‌اند، و نیز در منابع خارجی تنها ذکر دو برج از ری به‌چشم می‌خورد که یکی برج آجری مطلع طغرل و دیگری همین برج سنگی است، توان گفت که این هردو، تصویر یک برج است؛ و همانست که مورد وصف کریپتر انگلیسی است، و تعریف او با این عکسها قابل انطباق می‌نماید. وی گفته که این برج به بلندی برج داخل شهر (مقصود وی برج طغرل است) نیست، و دارای دوسو راخ پنجه‌مشکل می‌باشد^۱؛ تصویر دوم این گفته را تأیید می‌کند.

مارسل دیولا فوا مهندس و باستان‌شناس معروف نیز از این گنبد دیدن کرده و درسفرنامه مدام دیولا فوا پس از ذکر برج طغرل و دخمهٔ گران چنین مذکور است:

« پس از تماشای این قلعه (دخمهٔ کبرها) ببرج دیگرسی رفیم که دارای ۱۰ کتیبه‌ای بخط لوفی بود ». ^۲

اگر نسبت این برج سنگی را به فخر الدوله مسلم ندانیم، در این نکته تردیدی نیست که گنبد فخر الدوله بموجب قرائی مذکور در این مبحث و آغاز کتاب، در همان حدود بنا شده بوده که کریپتر محل برج سنگی را در نقشهٔ خود معین و آنرا وصف کرده است.

۱۵

۳- برج طغرل (د - ۲) : این برج بمسافتی اندک در مشرق بقعهٔ ابن بابویه واقع است.

۲۰

طغرل نخستین بسال ۴۰۰ در سن هفتاد سالگی در تجریش ری در گذشته، و در این شهر مدفون شده است. در سلجوقنامه واقعهٔ فوت وی بدینگونه ثبت افتاده :

(۱) سفرنامهٔ کریپتر، ج ۱ ص ۳۹۱

(۲) سفرنامهٔ مدام دیولا فوا، ص ۱۳۶ م ۳۱

«وفاتش در خمس و خمسین و اربعمائۀ بدر شهر ری بدیه طجرشت که خانه

او بود...»^۱

گویا طجرشت معرف تیگرشت است، و تیگر در لغت معنی تن و شیب دار است، و دجله را بهمین مناسب تیگر گفته‌اند، و «شت» نیز پسوند توصیف است همانند ه بجهشت و غیره.

در راحة الصدور نیز در همین باب چنین مذکور است:

«آنگاه (پس از عقد دختر خلیفه) سلطان از تبریز سوی ری رفت، تا زفاف بدارالملک باشد، اندک مایه رنج بر وی مستولی شد، بقصران بیرونی بدر ری بدیه طجرشت از جهة خنکی هوا نزول فرمود، چه حرارت هوا بغايت بود رُعاف برومستولی شد، و بهيج دارو امساك نپذيرفت تا قوت ساقط شد و از دنيا برفت در رمضان سنۀ خمس و خمسين و اربع مائۀ ...»^۲

ظاهراً قدیمترین منبع که در آن ذکری از گورخانه طغل رفته کتاب النقض است، در این کتاب در جایی آمده است:

«عجبست که گورخانه سلطان کبیر سعید طغل رحمه الله باری بری ندیده است

۱۰ با چندین زینت و آلت بعد از صد سال ...»^۳

در جای دیگر ذکر شده:

«جامعی که در گند طغل نهاده بخط مرتضی علم‌الهدی ...»^۴

در سجمل التواریخ است که:

«سلطان طغل بیک [را] بشهر ری وفات رسید و تربتش آنجا برجایست ...»^۵

اینکه گروهی در باب صحت انتساب این برج به طغل تردید کرده، آنرا

۲۰

(۱) سلجوقنامه، خ ۲۲ س ۱۵.

(۲) راحة الصدور، ص ۱۱۱ س ماقبل آخر.

(۳) النقض، ص ۶۳۱ س ۱۱۰.

(۴) النقض، ص ۶۷۲ س ۱۲۰.

(۵) سجمل التواریخ، ص ۴۶۰ س ۰۲.

بغیرالدوله نسبت داده‌اند، حدسشان موجه نمی‌نماید، چه:

نخست آنکه قرائتی که در باب محل گبد فخرالدوله مذکورافتاد، بهیچ روی با محل این برج قابل انطباق نیست، آنجا باید دوهستانی باشد و اینجا سطح و هموار است.

دُدیگر آنکه این حقیقت که طغرل در ری مدفون گردیده، با توجه باسناد مذکور در فوق انکار پذیر نتواند بودو این سخن، که ابن خلکان گفتنه:

«توفی طغولبیک... و نُقْلَ الی سرو و دُفِنَ عند قَبْرٍ اخیه داود...»

قابل تعارض با گفتة صاحب النفس، که خود بزمان سلجوقیان در ری می‌زیسته، نمی‌نماید، بویژه آنکه خود وی در همین باب نقل نند:

۱۰ «... و قال ابن الهمدانی فی تاریخه انّه دفن بالرّی فی تربة هنّاک...»^{۱)}
سدیگر آنکه جز این نقطه جایی از خرابه‌های ری بسلجوقيان نسبت داده نشده است.

قرائت دیگری نیز در صحّت انتساب این نقطه بسلجوقيان در فصل نهم کتاب حاضر صحیفه ۹۹، بعد مذکور افتاده بدانجا رجوع شود، در مجلد دوم نیز شواهدی بیاید.
ناصرالدین شاه در پایان سی و ششمین سال پادشاهی سال ۱۳۰۱ هجری قمری ۱۵ این بنا را که در حال انهدام و ویرانی بود تعمیر کرد، و تفصیل این اقدام در روزنامه شرف شماره ۹ سال ۱۳۰۲^{۲)} قمری ضمن مقالتی مبسوط بقلم صنیع الدوله، با اثبات صحّت نسبت آن به طغرل درج افتاده است. بمناسبت، تصویر صفحه نخستین آن که سطالب مفیدی را در این باب در بردارد، و ضمناً شیوه روزنامه نگاری را در آن زمان نشان می‌دهد در ذیل ثبت می‌افتد.

۲۰ مستشرقانی که از خرابه‌های ری دیدن کرده‌اند، کمایش شرحی در باب این برج در سفرنامه‌های خود نوشته‌اند. ملخص سخن کبرتر که سفرنامه خود را بسال ۱۸۲۰ بچاپ رسانده چنین است:

(۱) تاریخ ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۲ ص ۱۵۴ س ۲۱ ببعد.

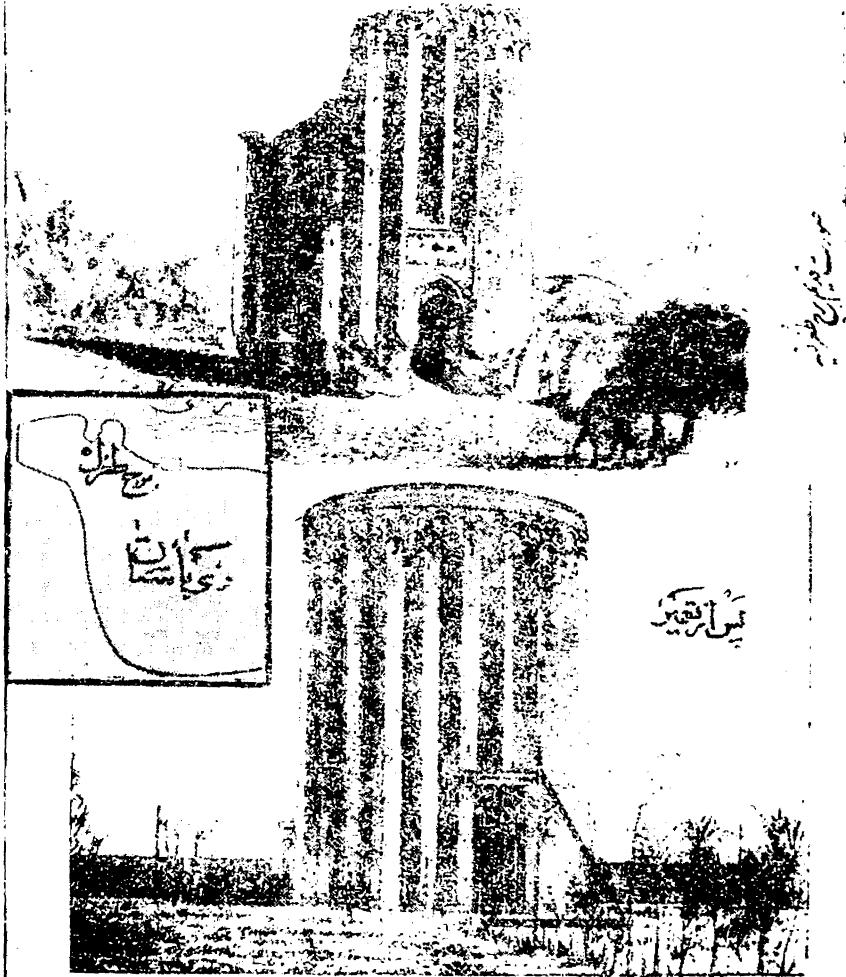
نظر بوجاهات کا ذبذب کان علیحضرت آم پس طاین صاحب از شیوه اند تعلی عالم کلہ بیران بلا خود بیران خصوصاً خط اند سلاطین و ماجد ران سلف کے علامت قدم کلت و شوای قوام دولت و فنا را مکلت است سال قدر ای طای بیان طرفیت کر برجی واقع در ارض پرید رئی و دار افواه هوام و متومن بضی توانیخ و سربروف مو صوف بغير قرال الد ول دیلمی با طغول سلوی قیمت و دو باشد ام که امشتد و دو رفت کامل و محافظه دانی شرود چنانکه دو سال قبل کم که شریف فرماییات خراسان شد آن بسیه تدبیر و آن بسته عرض اند و دهد و ده از قبیل ایل اند کان مشار خرس و جد که در گیر سکنی شرود ار سپنی اند و زرسن میگرد و شرود موس فغیره است غیر قرود اند و جود دو رفت کامل خود و دو سپخت خصوص برای خطا انباء کارند

آن و باب این برج رئی چون قول مختلف امر شتبه بود و تعبیره کدام سلطان است و با او آشوره و دار اند هستاد نی و باب این آستان پیغمبر شان محمد حسن المد عصیان الد ول امر تحریر فشره بود که علم و طلاق اعانت نارنجی خود را در باب این برج آنچه سید اند و قبیل بتواند تایف کرد و بوقت عرض رساند آن بند و هشان لشان لشان علی شرح دیگر اند از روی تحقیق دیگر و باجدا و خس بردو بسازد که این پیغمبر از آن سلطان طغول یک سلجنوی بادی باشد لای غیر تین موده و از نخان افظار اند و هشتر کن که رانید و پیغمبر تحقیق میگوید که این از آن

مرفت این پیغمبر حسب الامر دولت برقجه و استمام خاص خباب این سلطان کی امر و زور دارت در بار علیهم فخر از خانه دوگل و
مالک محمد رسه و هبیه بیان و عمارت سلطانی و مشاعل پیغمبره و ملکه و پسر جزئی از آن دخوشی کافی و دانا و پیمانه مویانی و زاده
تمام مجدد و شخص عاذق و رای صایب ایشان بمنوض و برعی و در طرف میلی از شور و ایام صورت تمام دست خدام پذیرفت و مخاطل از آن
بلغ بسیار شیخ با صفاتی طرح اند احده و قفات خصوصی برای آن طباری ساخته عرسی شجاع خوده و دک در آن کی از فخر جه کا بسیار خصوص
بند کان علیحضرت صاحب از جنگ کنیج و نکت تا پیش ناید تا باند و پایند و آزاد خواهد بود صورت قدم و بعد میان پیغمبره و برو و این
مرز به فهم و شرح تاریخی آن را پیغمبر از

تاریخ متعلقه پیغمبر طغول

طغول این اہم ہرگیست نام منتهی نیز جوان میباشد (جو ای مرغماں ای شکار کر کوئید) چنانکه پیغمبر اس کی دلکشی کی دلکشی
از طغول رسید که بجزی از حضرت بکوئید و نیاری حسین بخواهند و پیغمبر که حضرت شمار است بردن بخار از اس کی لکه و دلکشی
زندہ مکار رسمیده بیاند پیغمبر از طوک و پیغمبر از امراء بجهن عینی پیغمبر کرد و



سوانح پادشاه شاهزادگان

تبال فرخندۀ فعالی که بزی دلت و قبال می‌وشن بست در شاهنشهر همچنین این ساخته است که این انجامات بخانه خدای پشت
ناصرالدین شاه، قابو زنده است که ساخته نام مکان را تبادل شده بود که میرزا علی با آن را فتحیه و مفتاح می‌باشد سیماده
نموده است از این مکلت ماری عرضین، نهاده از مرد و زن برای میان این مفتاح است زنی فضیل و مفتاح عرضین، فسماں عیسیٰ سدیش روزه طبله لیک
سبوکی غصتی کی کمال بیرون در بروز ای سهروردی نهاده از میرزا علی خواجه جلال امیر ای این ها این این ای این ای این ای این ای
نهاده صنیعی کی ای
سدیق و دل ای
زکی خدمت ام ای
فیض قدر و مادر ای
برچ طغول پیش از تعوییر و پس از آن، اقتضاً و تلقیق از روزنامه شرف با اندک تصرف

«پس از گذشتن از باروها، در داخل شهر برج آجری بلند ظریفی را مشاهده کردیم که بنای آن بس زیبا و جالب بود، محيط این برج به بیست و چهار قسمت (بصورت مصلع) تقسیم گردیده، و دو طرف هر قسمت ضلع مثلثی را می‌سازد، و در حدود چهار پا و شش اینچ بعد دارد، و بر روی هم گردان گرد برج را بصورت خط منکسر ممتدی درآورده است. برج را در قسمت فوقانی کتیبه‌ای است با خط کوفی، که از آجر فراهم آمده است.

مدخل آن بسوی جنوب شرقی هلالی شکل و دارای دری چهارگوش است، و با سهارتی مخصوص آرایش یافته است.

بلندی بنا را محاسبه کردم با تقریبی در حدود شصت پا می‌شود و سقف آن اکنون باز است^۱.

در سخن‌کریتر نامی از صاحب برج برده نشده است.

جاکسن را نیز در سفرنامه از این برج وصفی است، که ملخصی از آن در ذیل درج می‌گردد:

«در درون شهر باستانی، در میان خط سنگر و نقطه مرکزی، برجی آجری و
مرتفع وجود دارد، که مردم آنرا کهنه و قدیمی می‌دانند، لکن این دعوی نمی‌تواند
به بیش از هزار سال برسد.

پاره‌ای از نویسنده‌گان آنجا را مدفن خلیل سلطان از فرزندان تیمور لنگ^۲،
و همسر وی شاد‌الملک [کذا] در قرن پانزدهم پنداشته‌اند، و جمعی دیگر آنرا مدفن
طغول متوفی بسال ۱۰۶۳ دانسته‌اند...

(۱) سفرنامه کریتر بانگلیسی، ج ۱ ص ۳۶۰ س ۱۹۰ بعد.

(۲) در مجله فصیحی، جلد سوم، در وقایع سال ۸۱۴ مذکور است: «وقات امیرزاده خلیل سلطان بهادر بن امیرزاده امیرانشاه گورکان بن امیر مرحوم صاحب قران امیر تیمور گورکان فی لیله الاربعاء سادس عشر رجب بعارضه مرض دوشه روزه که در ری واقع شد».
در لب التواریخ نسخه خطی، ص ۱۹۱ س ۱ درج است:

بقیه حاشیه در صفحه بعد

این بنا ، استوانه‌ای را می‌ماند که از سوی پیرون مسلح و شیار دار است ، بلندی آن قریب هفتاد و قطر آن چهل پاست . درونش خالی و بالایش باز است . ملاط دیوار بصورتی شگفت‌انگیز همانند کندوی زنبور لانه لانه شده است ، و سالها پیش مورد توجه یک مبلغ آمریسکایی دکتر پرکینس (Dr. J. Perkins) قرار گرفت . وی در نامه‌ای بتاریخ دوم دسامبر ۱۸۴۵ نوشت که ملاط میان آجرها بصورتی عجیب بضرس گردیده ، و به هیأت قطعه‌هایی کندو بماند رآمده ، و لطفی به بنا بخشیده است .

راه ورود به برج از درگاهی مرتفع و هلالی است . عکس^۱ نشان می‌دهد که چرا نوشتۀ کوفی که کرپتر ذکر کرده ناپدید شده است . و کوششی نرفته تابهنجام تعمیر بنا ، آن نوشتۀ مرمت گردد و بماند ؟ چون بدین امر بیشتر اهتمام رفته است که در اطراف برج با غای احداث گردد ، و استقامت درختها هم آهنگی تحسین آبیزی با خطوط بنا پیدا کند .

متاظر اطراف از بالای برج بس زیباست ، در سوی شمال قله بلند دماوند پیداست . در سمت پایین ، نزدیک به بنا خط شکست یافته دیوار شمالی رغه (Ragha)

بقیة حاشية صنعة قبل

« [خلیل سلطان] بعد از مدتی در شب چهار شنبه شانزدهم رجب سنۀ اربع عشر و ثمانمائۀ (۸۱۴) بود در شهر ری وفات یافت ... ».

اطلاق شهر بر ری در این تاریخ بسیار جالب است .

این واقعه می‌رساند که ری بسال ۸۱۴ آباد و مسکون بوده است ، هر چند نسبت برج طغرل به خلیل سلطان محدود می‌نماید . برای اطلاع بیشتر براحوال امیرزاده خلیل سلطان و شاد ملک رجوع شود به ظفرنامۀ شرف الدین یزدی طبع ۱۸۸۸ میلادی ، ج ۲ ص ۷۲۰ بعد ، و نیز در باب مرگ خلیل سلطان در ری رجوع شود به : حبیب السیر ، طبع ۱۲۷۱ جزء سوم از مجلد ثالث ص ۱۸۹؛ و مطلع سعدیان ، جلد دوم جزء اول ص ۱۲۴ .

(۱) جاکسن دو عکس از برج ، پیش از تعمیر و پس از آن ، بکتاب خود ضم کرده است .

باستانی از شرق به غرب دیده می‌شود^۱ .

وی مناظر اطراف برج را چنین توصیف می‌کند :

« در تپه‌های شمالی، دخمهٔ گبرها یا برج سکوت ، همانند نقطه‌ای سفید بنظر می‌رسد، روی تپهٔ دیگری در سوی مشرق برجی کوچک است (برج روی کوه قاره‌خانه یا استودان بزرگ‌می‌دید) ، و راهنمای گفت که گوری قدیمی است. کمی دورتر در سوی جنوب‌شرقی دیوارهای دژی بلند (قلعهٔ گبری) جلب نظر می‌کند. در طرف جنوب و جنوب غربی آرامگاه شاه عبدالعظیم در میان درختانی سرسبز قراردارد ، و خط غربی ری بوسیلهٔ راه‌آهنی که به امامزاده نزدیک می‌شود قطع می‌گردد» .

این بود وصفی که جاکسن از برج طغرل و مناظر اطراف آن کرده است، و بعد نمی‌نماید که خلیل سلطان نیز در همان حدود به خاک رفته و بعدها برج طغرل اشتباها به وی نسبت داده شده باشد .

دیولا فوا^۲ و دونالد ویلبر^۳ نیز از « برج سلجوقی » و « برج طغرل » نامی برداشتند .

تعمیر این برج بدستور ناصرالدین شاه بدست امین‌السلطان وزیر ابنيه صورت گرفت ، و بیادبود این بنا لوحه‌ای مرمری بر سر در آن نصب کردند ، که متن آن در تصویر روزنامهٔ شرف در ذیل عکس ثبت است . این تعمیر هرچند بنا را از خرابی نجات بخشید ، لکن آثار قدمت و ظرافت کاریهای قدیم و بقیهٔ کتبیهٔ کوفی آنرا از بین برد .

امروز این برج جز توده‌ای از آجر چیزی ندارد . اکنون از استان مذکور در لوحهٔ سفرنامهٔ جاکسن نیز جز حیاطی کوچک چیزی بجا نمانده است .

(۱) سفرنامهٔ جاکسن ، ص ۴۳۷، ۴۳۶ .

(۲) ترجمةٌ سفرنامهٔ دیولا فوا ، ص ۱۳۶ .

(۳) ترجمةٌ کتاب ایران دونالد ویلبر ، ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۳۷ .

۴ - گنبد اینانج (ج - ۲) : ذکر این گنبد در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار چنین آمده :

« سنقر اینانج را غلامان او بری بکشتند ، و اتابک ایلدگز و محمد و سلطان ارسلان بر در ری بودند ، او را دفن کردند بپایان کوه طبرک ، هنوز گنبد او معمور است ... ». ^۰

مرعشی از این کوه چنین یاد کرده :

« در میان صحراء قلعه ری تپه بزرگی واقع است ، آن تپه را طبرک می خوانند یعنی کوهک بکاف تحیر بسبب سایر جبال که در آن حوالی واقع است' . واقعه قتل اینانج بسال ۴۶۴ ه بود ^۱ ، در باب محل قتل در سلیجوق‌نامه مذکور است :

۱۰

« چون روز شد اینانج را کشته یافتند در خیمه‌ای که بر دروازه دولاب بزده بود در پس سور شهر ... » ^۲

ازین گفته چنین بر می‌آید اینانج در محاربه با ایلدگز ، که بدان اشارتی خواهد رفت ، شبی که در خیمه خویش در خارج دروازه دولاب (= دروازه‌رشکان در حدود پل سیمان امروز ^۳) بسر می‌برد بقتل رسید ؛ و روز بعد پیکر او را در دامن کوه طبرک دفن کردند ، و گنبد وی در زمان ابن اسفندیار هنوز آباد و معمور مانده بوده است.

کوه طبرک آنجا بوده که قلعه طبرک را بر فراز آن پی‌افکنده بوده‌اند ، و بطبق

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسمت سوم ص ۱۱۱ س آخر ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۵ .

(۲) راجه‌الصدور ، ص ۲۹۶ س ۱ ؛ یادداشت‌های قزوینی ، ج ۱ ص ۱۶۴ س ۱ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۹ ص ۱۰۴ س ۱۰ ببعد .

(۳) سلیجوق‌نامه ، ص ۸ س ۱ .

(۴) رک : دروازه دولاب ، کتاب حاضر ، ص ۲۴ .

شواهد و قرائتی که در فصل سیزدهم در بحث از این قلعه بشرح مذکور می‌افتد، این کوه همانست که ما با آن نقاره‌خانه می‌گوییم، و بقایای گنبد اینانج آنجاست.

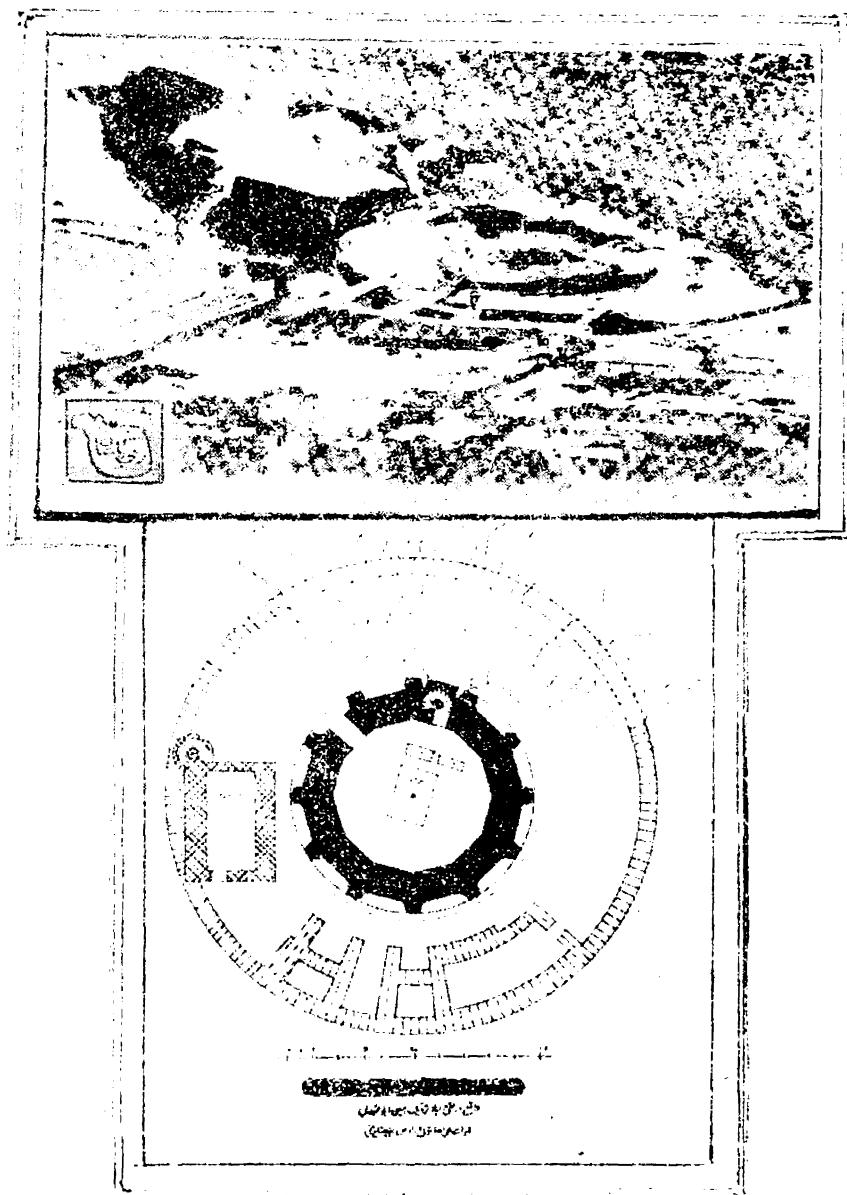
با توجه باینکه در تاریخ طبرستان مرعشی آکثر مطالب از تاریخ این اسفندیار گرفته شده، توان گفت که زبان این دو کتاب در باب طبرک یکی است^(۱)، و مطالب منقول از این دو در شرح قلعه طبرک، که در فصل سیزدهم کتاب حاضر بیاید، کوه طبرک را با کوه نقاره‌خانه مطابق می‌سازد.

این حقیقت را نیز بهیچ روی انکار نتوان کرد، که بازمانده قبور و گنبد های موجود در خرابه های ری، بی گمان همانهاست که در زمانهای پیشین ذکر شان کمایش در منابع ثبت افتاده، و به یکی از بزرگان تعلق داشته است، و هرگاه نشانهای مذکور در منابع با آثار موجود در محل مطابق افتاد، دیگر در آن باب نباید تردیدی روا داشت. از این نوع است گنبد اینانج، که چون اطلاق طبرک بر کوه نقاره خانه، و دزی که بر فراز آن بوده، بموجب قرائن مذکور در اسناد و منابع، و تفصیلی که در این باب در شرح آن قلعه بیاید مسلم است، اگر هم در دامن آن هیچگونه آثار گنبدی مشهود نمی‌بود، باز جای آن داشت که بقایای گنبد اینانج را در همان پیرامون جستجو کنند.

رسوم و اطلاق بازمانده این گنبد را هنوز عظمتی است. آفای مصطفوی رئیس سابق اداره باستان شناسی در مقام ذکر مقابر باستانی ری این محل را چنین وصف کرده‌اند:

«آثار معروف بنقاره خانه که بمسافت قریب دو کیلومتری جنوب غربی بی بی شهربانو در دامنه کوه مشرف بکارخانه سواد نسوز این آبادقرار دارد نیز محل دیگری از اینگونه مقابر می‌باشد، این آثار شامل محوّله وسیع و مدوری است که قطر دائره آن به سی و شش متر بالغ می‌شود، و نیمی از دیواری که آنرا محصور می‌نمود به

(۱) با مقایسه ص ۶۱ ج ۱ این اسفندیار با ص ۵۰ مرعشی این دعوی بثبوت می‌پیوندد.



آثار گور اینانچ در نقاره خانه و موق آن. عکس از مقاله آقای مصطفوی با اندک تصرف

پیروی از وضع طبیعی کوه متدرجاً رو ببالا می رفته بطوریکه وسط قیمت شمالی حصار
مرتفع ترین نقطه این دیوار بوده است، و نیمه جنوبی حصار بر روی شالودهای که

از پایین کوه با سنگ و گچ ساخته بودند استوار می گشته است . در میان این برج وسیع بنای شیوا بی از آجر و گچ ساخته بودند که اکنون آثاری از بنیاد آن باقی است ...

در وسط بنای آجری دو حفره بصورت دو مدفن رو بقبله داخل صخره ایجاد نموده سنگ طبیعی کوهستان را کنده اند ... در اطاقهای جنب برج وسیع مزبور و در میان شالوده های قسمت جنوبی محبوطه مزبور هم مقابر دیگری ترتیب داده بودند ...^۱

در گراند آنسیکلپیدی فرانسوی نیز ذکر آثار و خرابه های نقاهه خانه مذکور است، و قید گردیده که بتازگی تعمیر شده است :

«... une grande tour circulaire appelée Naqqâra Khané de Yézid ,
récemment restaurée ...^۲ »

۱۰

سنقر اینانج اتابک ملقب به حسام الدین^۳ در بادی امر از سمالیک سلطان سنجر بوده^۴ ، و در تاریخ طبرستان در وصف شجاعت وی آمده :

« در جمله لشکر سلطان سنجر مبارزی چون سنقر اینانج نبود ، چهار شمشیر بستی در زین و دو بهر در جانب پهلو ». ^۵

۱۵

وی پس از شکست سنجر از غزان ، از خراسان بگریخت و بری آمد ، و آنجا را بدست آورد و رسولی با هدايا بخدمت محمدشاه بن محمود سلجوقی گسیل داشت ، و اطاعت ویراگردن نهاد ، و دیری نپایید که پس از درگذشت محمد بلاد دیگر

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی ، بقعة بی بی شهربانو ، ص ۹۱ .

(۲) لا گراند آنسیکلپیدی ، جلد ۲۸ ص ۳۰۵ س ۴۰ س ۴۰ ستون چپ .

(۳) حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۰ س ۰۶ .

(۴) ابن اثیر ، جزء ۹ ص ۱۴۱ در وقایع سال ۴۸ هنام وی در این مورد ایتاخ آمده ، چنانکه قلعه اینانج نیز در معجم البلدان ، ج ۳ ص ۰۰۸ س ۴ قلعه ایتاخ ذکر گردیده .

(۵) تاریخ طبرستان ، قسمت سوم ص ۹۲ س ۱۰ .

مجاور ری رانیز در اختیار آورد، و رتبتش بالا گرفت و کارش بنظام آمد. باسلوک زمان عقد موافقیت بست، دختری به عقد محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان در آورد، که پس از مرگ وی در حواله نکاح برادرش قزل ارسلان، و پس از کشته شدن او نیز بازدواج طغرل آخرین سلطان سلجوقیان درآمد، و دختری دیگر به اصفهبد علاءالدوله شرف الملوك حسن بن رستم بن علی، از فرقه دوم باوندیه طبرستان داد.

در باب وصلت نخستین در ابن اثیر چنین مذکور است:

«**تزوج البهلوان بن ايلدكز با بنة اينانج و نقلت اليه بهمدان**^۱».

و در تاریخ طبرستان نیز چنین ثبت افتاده:

«**میان ايلدگز و اینانج خوشاوندی رفت، و بجهة اتابک محمد، قتبیه خاتون**^۲ **(کذا، ظ: قتبیه خاتون)** را که دختر او بود بخواست».

مرحوم قزوینی در یادداشتها در ذکر اتابک جهان پهلوان گفته:

«**دختر اینانج والی ری را در حدود سنّه ۵۰ تزوج نمود**^۳».

از وصلت دوم در تاریخ طبرستان بدینگونه یاد رفته:

«**چون اینانج بخانه او (اصفهبد حسن بن رستم) آمد دختر او عایشه خاتون**^۴ **نام را بخواند** که این ساعت زن عزّ الدین صبماز است و شاه اردشیر (پسر اصفهبد حسن) اوّل روز که بر تخت نشست اورا کاوین داده با عراق فرستاده بود نزدیک خواهران، و اصفهبد را با عایشه خاتون بغایت خوش بود و بسیار نعمت در حق او بفرمود... و اینانج چون با شاه وصلت کرد فرمود که بگرگان خواهم شد تا از خواجه تاش مؤید آیبه مدد گیرم...»

(۱) ابن اثیر، ج ۹ ص ۷۳ س ۹۰

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۹۲ س ۸۰

(۳) یادداشت‌های قزوینی ج ۱ ص ۲۰ س ۰۲

(۴) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۰۹ س ۰۲۲

«قتلبه» دختر اینانج را اینانج خاتون نیز گویند^۱. نام وی بغلط در کتب بر طبق قاعده مطرّد تصحیف اخفى به اجلی بصورت «قُتُبیه» که نام مردان است درآمده، و مرحوم علامه قزوینی را در این باب در یادداشتها تحقیقی پر ارج است بدین شرح:

« اینانج خاتون بنت اینانج والی ری وزن اتابک جهان پهلوان محمد بن ایلدگز که پس از فوت او در حبّالله نکاح برادرش قزل ارسلان و سپس پس از کشته شدن او در حبّالله نکاح طغرل آخرین سلجوقیان درآمد، و بحکم این اخیر کشته شد و چنانکه معلوم است نام این زن رادر تاریخ گزیده و ابن اسفندیار و حبیب السیر چیزی مانند قتیبه خاتون نوشته‌اند، و من تاکنون نتوانسته بودم صحیح آنرا حدس بزنم چه واضح است که قتیبه اسم عربی است و اسامی رجال است، و یک دختری از امراء ترک این اسم ممکن نیست داده شود. در لب التواریخ صریحاً واضحأ و مکرراً قتلبه خاتون نوشته است، که قطعاً همین صحیح است و مخفف قتلوبه، قتلوا به، قتلغابه است بدون هیچ شک و شبّه^۲ ».

باری اینانج والی ری را اسباب بزرگی همه آماده بوده است. تدبیر حوادث بزرگ در دولت سلجوقیان عراق با وی بود، سلطان نشانی و تاج بخشی می‌کرد، تا بسال ۶۴ که ایلدگز را با او خلاف افتاد، و ظاهراً بتحیریک ایلدگز مقتول گردید. ابن اثیر این واقعه را در وقایع سال مذکور چنین نقل کرده:

« فی هذه السنة ملك ایلدگز مدينة الري والبلاد التي كانت بيد اینانج وسبب ذلك ان ایلدگز كان قد استقر الامرینه و بین اینانج على مال یؤدیه الى ایلدگز

(۱) یادداشت‌های قزوینی، ج ۱ ص ۲۰ س ۲۰.

(۲) یادداشت‌های قزوینی، ج ۱ ص ۱۶۵ س ۴؛ لب التواریخ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی، ص ۱۱۹ س ۶. در نسخه مطبوع لب التواریخ، ص ۱۲۴ س ۲۳ بصورت «فتنه» مذکور است؛ ظاهراً مرحوم قزوینی از نسخه خطی دیگری جز نسخه کتابخانه ملی نقل کرده است.

فمنه سنتين فارسل ايلدكز يطلب المال فاعتذر بكترة غلماندو حاشيته فتجهز ايلدكز وقصد الرى . فالتقاه اينانج وحاربه حرباً عظيماً فانهزم اينانج ومضى منهزماً فتحصن بقلعة طبرك ، فحضره ايلدكز فيها وراسل سرراً جماعة من مماليكه فاطمعهم في الاقطاعات والاموال والاحسان العظيم ليقتلوا اينانج فقتلوه وكانوا جماعة كثيرة وسلموا البلد إلى ايلدكز .^١

در المختصر تأليف ابوالفدا آمده :

«في هذه السنة (٦٤هـ) كان بين اينانج صاحب الرى وبين الدكز حرب انتصر فيها الدكز وملك الرى وهرب اينانج وانحصر في بعض القلاع فارسل الدكز ورغب غلمان اينانج في الاقطاعات ان قتلوا اينانج استاذهم ؛ فقتلواه ولحقوا بالدكز فلم يف لهم ».^٢

در راحة الصدور^٣ و سلجوقنامه^٤ در بيان اين واقعه ذكری از این معنی، که الدکز غلامان را بقتل اینانج برانگیخته بوده در میان نیست.

در منابع نام سه تن بصورت اینانج درج افتاده : والی ری ، دختر ، و نواده او، مرحوم قزوینی در این باب در یادداشتها چنین آورده :

«سه اینانج بوده اند که نباید آنها را بیکدیگر اشتباه نمود : یکی اینانج والی ری که در سنّة ٦٤هـ بدست یا بتحریک ایلدکز کشته شد، و عماد کاتب از این اینانج همیشه به «اینانج» بدون نون تعبیر می کند .^٥

و دیگر دختر او اینانج خاتون (که زبدۃ التواریخ این دختر را هم همهجا یا غالباً اینانج خالی می نامد بدون قید خاتون) که زن اتابک جهان پهلوان و مادر

(١) ابن اثیر ، جزء ٩ ص ٤٠١ .

(٢) المختصر ، ج ٣ ص ٥١ س ٤ .

(٣) راحة الصدور ، ص ٢٩٦ س ١٧ .

(٤) سلجوقنامه ، ص ٨١ س ١ .

دو پسر او قتلغ اینانج محمود و امیران عمر بوده است. (زبدةالتواریخ ۱۷۲-۱۸۲ و هامش راحةالصدور ۳۳۶).

و دیگری همین قتلغ اینانج محمود نواذه دختری اینانج والی ری مذکور و پسر اتابک محمد جهان پهلوان بن ایلدگز که مادرش اینانج خاتون مذکور بلافاصله قبل بوده است، که زبدةالتواریخ غالباً او را اینانج محمود می نامد، ولی سایر کتب تواریخ اغلب اورا بلفظ «قتلغ اینانج» بدون علاوه «[محمود]» می خوانند و می نویسند، و همین قتلغ اینانج است که قاتل طغرل اخیر آخرین سلجوقیه بوده است، یعنی قاتل مخدوم و ولی النعم خود و آباء و اجداد خود. این قتلغ اینانج در اوایل ۹۲۰ بدست خوارزمیان بتحریک دختر سلطان طغرل اخیر سلجوقی که زن یونس خان بن تکش خوارزمشاه بود، و با خوارزمیان مواضعه نهاده بود که قصاص خون پدر از او باز خواهند کشته شد؛ و مانند گوسفند اورا سر ببریدند، و جسد اورا فخر الدین سورخریده بهمدان فرستاد و آنجا در ماه جمادی الآخره ۹۲۰ او را دفن کردند. (راحةالصدور ۳۸۰-۳۸۱) ^۱.

مرحوم قزوینی در باب اینانج خاتون گفته :

«ابتدا زن جهان پهلوان شد، در حدود سنّه ۵۵۶، و از او دو اولاد آورد قتلغ اینانج [محمود] قاتل طغرل اخیر سلجوقی، و امیر امیران عمر، و سپس پس از وفات جهان پهلوان زن برادر او یعنی برادر جهان پهلوان قزل ارسلان شد، و پس از کشته شدن او زن طغرل اخیر سلجوقی شد، ولی این طغرل قبل از اینکه این زن بر او شام بخورد او بر او چاشت خورد و او را خبه کرد. (هامش راحةالصدور ۳۱۶) ^۲.

اینانج را در قمع و قلع ملاحده اهتمامی بوده، و در کتاب النقض مذکور است :

(۱) یادداشت‌های قزوینی، ج ۱ ص ۱۶۴ س ۱۱۰.

(۲) یادداشت‌های قزوینی، ج ۱ ص ۱۶۵ س آخر.

« هر لشکری که در عهد امیر غازی عباس و امیر اینانج ییک مجاهد از ری روی بدان حدود^۱ نهاد، نهب و غارت و ملحد کشتن ایشان بداسغان باشد و سبزه وار عادت نباشد^۲ ». ^۳

مؤلف کتاب النقض در موردی از او بصورت «امیر عادل غازی اینانج اتابک» یاد کرده است^۴. ^۵

این بود اشارتی مختصر به احوال اینانج.

میرزا شاهرخ پسر تیمور در نوروز سال ۸۵ بزیارت مقابر طبرک و آن حدود رفته بوده است، در مطلع سعدین کمال عبدالرزاق سمرقندی در واقعه مرگ وی آمده: « حضرت خاقان سعید عازم قلعه طبرک شده، احرام زیارت مقابر اکابر بست و صباح نوروز بر استرگردون پیکر نشست... »^۶

از این اکابر یکی همین اینانج است.

در پایان این مقال ذکر این نکته از فائدتی خالی نمی نماید، که آثار نقاره خانه را همچنانکه در صحائف پیشین مذکور افتاد، بهیچ روی بشاهان آل بویه نسبت نتوان داد، بدین دلائل:

نخست آنکه در تاریخ ابن اسفندیار تصریح رفته، که گنبد واقع در پایان کوه طبرک از آن اینانج است، و شرح آن گذشت^۷؛ وللائل کافی، حاکی از اینکه کوه طبرک همان نقاره خانه است، در بحث از قلعه طبرک بیاید.

دیگر آنکه ظاهراً از آل بویه تنها ذکر گنبد فخرالدوله در منابع ثبت افتاده، و جز آن گور یا گنبدی بنام آنها در ری شناخته نشده است، و این گنبد رانیز با شهر

(۱) مغرب خراسان.

(۲) النقض، ص ۱۷۳ س ۱۰.

(۳) النقض، ص ۴۶۰ س ۹.

(۴) مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد ۲ جزء ۲ ص ۸۷۴ س ۶.

(۵) کتاب حاضر، ص ۴۶۷.

فاصله‌ای بوده، و شرف الدین گردبازو در بیرون شهر در زیر گبد در گذشته بوده است^۱، و حال آنکه طبرک شهر اتصال داشته، و یاقوت گفته است:

«وهو (طبرک) متصل بخراب الرّى^۲».

سديگر آنکه در فصل هشتم کتاب^۳ در شرح بخش‌های سه گانه ری گذشت که گفته‌اند شهر ری بزمان منوچهر مقابل گند فخر الدوله واقع بوده، و در بحث از این گند^۴ روشن گردید، که آن قسمت از ری در جنب باروی باستانی شهر در مغرب محمدیه قرار داشته است، و بشرحی که بیايد، در مقابل طبرک مسجد جامع مهدی و محمدیه واقع بوده است نه ری قدیم؛ و نیز اگر آثار نقاره‌خانه (یا کوه طبرک) به فخر الدوله تعلق می‌داشت، این اسفندیار در صحیفة^۵ ۶۱ کتاب خود نمی‌گفت «شهر در آن تاریخ مقابل گند شاهنشاه فخر الدوله بود» بلکه بجای گند فخر الدوله همان کوه طبرک را ذکر می‌کرد، چون موضوع سخن در آنجا طبرک است نه گند فخر الدوله.

چهارم آنکه در سابق اشارت رفت که فخر الدوله را در طبرک مرگ در رسیده بود، و جنازه‌وى بسبب شور و هیجان دیلمیان در شهر، چندان بماند که بویناک شد^۶، هرگاه گند وی در دامن کوه طبرک قرار می‌داشت این اشکال مرتفع می‌بود، چون بدون نیاز بعبور از شهر بموقع در آنجا دفنش می‌کردند.

پنجم آنکه بتفصیلی که در شرح گند فخر الدوله مذکور افتاده، در تاریخ طبرستان این اسفندیار و مرعشی آمده است، که طغرل سوم برای مشاهده لشکریان خوارزمشاه بر بالای کوهی که گند فخر الدوله بدان متصل است ایستاده بود^۷؛

(۱) کتاب حاضر، ص ۴۵۲.

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۰۷ س ۲۱.

(۳) کتاب حاضر، ص ۱۷۲.

(۴) کتاب حاضر، ص ۴۵۴.

(۵) تاریخ این اسفندیار، قسمت سوم ص ۱۵۸ س ۱۸۱؛ تاریخ طبرستان مرعشی،

ص ۲۰۹ س ۱۳۰.

بی گمان اگر این کوه همان طبرک می بود، در دو کتاب مذکور ذکر می شد که طغرل بر بالای کوه طبرک ایستاده بود، چون طبرک پیش مؤلفان آن دو کتاب ناشناخته نبود. در باب محل گورخانه رکن الدوله، باقی اینکه وی نیز در ری مدفون شده است، چنانکه گذشت هیچ گونه ذکری در منابع مورد استفاده مشهود نیفتاده، تنها نامی از مشهد وی در تاریخ این خلکان بدین صورت بچشم می خورد:

« توفی رکن الدوله ... بالرای فی مشهده ^۱ ».

۵ - استودان بزرگومید (ج - ۲) : در سیاستنامه مذکور است :

« در شهر ری بروزگار فخر الدوله که صاحب عباد وزیر او بود گبری بود توانگر که او را بزرگویید گفتندی و بر کوه طبرک ستودانی کرد از جهة خویش و امروز برجایست و اکنون آنرا « دیده سپاه سالاران » خوانند بر بالای گنبد فخر الدوله نهاده است، و بسیار رنج و زر هزینه کرد بزرگومید، تا آن ستودان بدو پوشش برسر آن کوه تمام کرد؛ و مردی بود که محتسبی کردی، اورا با خراسان [کذا؟] گفتندی؛ آنروز که آن ستودان تمام شد بهانه برآنجا شد و با نکنماز بکرد بلند، ستودان باطل گشت.

بعد از آن ستودانرا « دیده سپاه سالاران » نام کردند...^۲

نشانی که در داستان بالا در باب محل این ستودان ذکر گردیده، آنرا با برج کوچکی که هم اکنون در بالای کوه نقاره خانه مشهود است منطبق می سازد؛ چه، کوه نقاره خانه (=کوه طبرک و شرح آن بیاید) در جنوب شرقی محل گنبد فخر الدوله واقع است، و گنبد در جایی قرار داشته، که این برج در بالای آن افتاده بوده، و بر آن اشراف داشته است، و شرح این معنی در بیان این گنبد گذشت.^۳ آقای مصطفوی در تعریف این برج چنین نوشتند:

(۱) تاریخ این خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۱ ص ۱۵۴ س ۹. کتاب حاضر، ص ۵۰ س ۷.

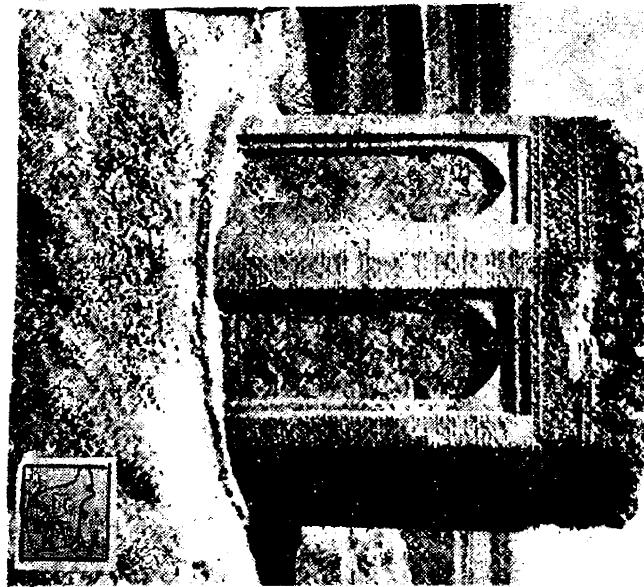
(۲) سیاست نامه، ص ۱۶۹ س ماقبل آخر.

(۳) کتاب حاضر، ص ۴۵۲.

استودان بزرگ‌بود و موقعت آن عکسها از همانه آقای سلطنتوی با اندک تصرف

برجهای مساد در این کوچک نیز

برجهای کوچک در بالای کوچک نیازه (ری) بند



متوفی بعداً ساخته یا تزیین کرده باشند. کف برج را هم طوری حفر کرده بودند که چیزی با نهدام این بنای کهن نمانده بود، و ضمن ترمیم آثار نقاره خانه برج نامبرده نیز ب نحو اساسی تعمیر و گودال درون آن با سنگ و آهک انباشته شد. طبق اطلاعی که شخص مطلعی باینجانب داد تزییناتی از کاشیهای معروف بطلاجی در حاشیه بالای این برج وجود داشت که سی و چند سال پیش کنده بوده‌اند^۱.

اینکه در مقاله آقای مصطفوی آمده « تزییناتی از کاشیهای معروف بطلاجی در حاشیه بالای برج وجود داشت » مؤید گفته نظام الملک است که « بسیار رنج وزر هزینه کرد بزرگوبید تا آن ستودان بدو پوشش برسر آن کوه تمام کرد ... »

۶- دخمه گبرها یا قلعه گبرها (ج-۱): این قلعه در دامنه کوهی شهر بانو، در آن حدود که مزار بی شهر بانو و کوه طبرک درسوی جنوبی آن قرار دارد واقع است. پیروان مذهب زرده‌ست در آنجا اجسام تندگان خود را تقدیم سگان گوشت‌خوار و طیور‌شکاری می‌کردند، تا به تفصیلی که در صحیفه ۳۶۶ کتاب حاضر مذکور افتاده، بر حسب



دخمه گبرها . عکس از جاکسن

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی ، مقاله بقعه بی بی شهر بانو ، ص

دستور اوستا سوجب آلود کی عناصر چهارگانه نگردند. استخوانهای مردگان را پس از ریزش گوشت در استودان قرار می‌دادند.

ظاهراً این دخمه کهنه و قدیمی است، و گویا تاریخ آن بعهد ساسانیان و یا جلوتر می‌کشد، گیرشمن در تاریخ خود گفته:

«در این عصر (بعهد ساسانیان) اسوات را در برجهای خاموشان می‌نها دند،

و پس از ریزش کامل گوشتها، استخوانهارا در منسوجی می‌پیچیدند، و در استودانها در آرامگاههایی که در کمره کوه حفر می‌کردند، و یا در اطاقهای مخصوص تدفین جای می‌دادند^۱».

فعلاً در طهران رسم مذکور در میان زرتشیان منسوخ است^۲.

(۱) ترجمه فارسی ایران گیرشمن، ص ۳۳۴ س ۲۲.

(۲) برهان قاطع، بااهتمام دکتر محمد معین، ج ۱ ص ۱۲۷ ذیل ۳.

فصل سیزدهم

قلعه طبرک (ج - ۲) : یکی از اماکن مهم ری که در قرون اسلامی محور وقایع و قطب حوادث ری بوده، و ذکر و شهرتی فراوان داشته قلعه طبرک است. در تاریخ ری تا پیش از قرن هفتم کمتر خبری مذکور است که در آن ناسی از این قلعه بیان نیاید.

طبرک ظاهراً مصغر طبراست. وجه تسمیه آن بوجه مرضی طبع معلوم نگردید، در حبیب السیر آمده :

«کاف طبرک کاف تصغیر است، و معنی طبر بلغت عبری کوه^۱».

سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان گفته :

«بزبان طبری طبر کوه را گویند^۲».

در مرآۃالبلدان مذکور افتاده :

«چون در لغت فرس طبر معنی کوه است، چنانکه طبرستان معنی کوهستان است، و طبرک با کاف که در فارسی علامت تصغیر است معنی کوه کوچک است، و این قلعه بر روی کوه کوچک واقع شده، ممکن است بعضی از سورخین ازین جهت این قلعه را طبرک نامیده باشند...»^۳

در سرزمینهای خلافت شرقی، آنجا که سخن از اصفهان در میانست چنین ذکر رفته:

«هنگامی که امیر تیمور در اواخر قرن هشتم اصفهان را تسخیر کرد قلعه‌ای

(۱) حبیب السیر، جزء دوم از جلد اول ص ۸ س ۷ بعد.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵ س ۱۱ بعد.

(۳) مرآۃالبلدان، ج ۴ ص ۲۳۹ س ۲۲.

که بتصرف او درآمد طبرک نام داشت (که در فارسی بمعنی تپه است) ^۱ .

در همین کتاب در بحث از طبرستان و مازندران مذکور است :

« کلمه طبر در زبان بومی به معنی کوه، و بنابر این طبرستان به معنی ناحیه کوهستانی است ^۲ . »

در آندراج ذیل تبرستان چنین ثبت است:

« تبره بمعنی پشته و تپه و کوههای کوچک است ... »

در آصفاللغات نیز وجهی مشابه این قول در ذیل کلمه « تبرک » درج افتاده است.

اینکه در حبیب السیر ذکر شده که « معنی طبر بلغت عبری کوه »، مشابه

۱۰ این کلمه در قاموس عبری و عربی تألیف ابراهیم المالح، که برای زبان عربی فراهم

آمده « طَبَور » (طبع ^۳) بمعنی : علوّ ، ارتفاع ، (و پارهای معانی دیگر)

آمده ، و نیز در فرهنگ عبری به فارسی تألیف ^۴ ی. بن داوید چاپ تل آویو ۱۳۳۱

بهمن معانی ^۵ درج افتاده است، و « تَبُور » (تبع ^۶) با تاء منقوط نیز بر حسب

اظهار یکی از عالمان بزرگ یهود نام کوهی در « حیفا » است و یک تن از یهودیانی

۱۰ که خود بحیفا رفته بود نیز این گفته را تأیید کرد.

ری باستانی سالها در تصرف آشوریان بوده است، و نیز بدلاً لئی که در صحائف

۶۲-۶۹ مذکور آمده از عهد دولت آشور گروهی یهودی در آنجا می زیسته‌اند، و

ظاهراً بعید نمی‌نماید که این کلمه از همان روزگارها متناسب از یکی از ریشه‌های

مذکور در فوق اشتراق یافته و مانده باشد؛ این احتمال را چند امیر تأیید می‌کند :

(۱) ترجمه فارسی سرزینهای خلافت شرقی، ص ۲۱ س ۴۲ س آخر، عبارت داخل پرانتز بهمن صورت در متن کتاب آمده.

(۲) ترجمه فارسی سرزینهای خلافت شرقی، ص ۴۳ س ۱۰۰.

(۳) قاموس عبری و عربی طبع ۱۹۰۹، بخش اول ص ۱۶۴ س ۱۱ ستون راست.

(۴) فرهنگ عبری بفارسی از نشریات کورش، ص ۳۶ س ۲۴ س ۲۴ ستون راست.

نخست اینکه در دامنه جنوی کوه بزرگ ری دو کوه نوچک وجود دارد که تقریباً هر دو بیک اندازه هستند، یکی بشرحی له بیاید همین طبرک است و دیگری له در شمال امین آباد افتاده است، از قدیم تا کنون همیشه کوهک یا کوهه نامیده می شده است. به قرینه این کوهک می توان احتمال داد که طبرک نیز، بهمان معنی کوهک است؛ بخصوص که در سخن شاعر عرب ابو نجید نیز آنچه که ذکر یکی از این سرتفات ۵ بمیانست، از آن بصورت « نشز » له بمعنی تپه و مکان مرتفع یا کوهک است یادشده بدین قرار :

رضینا بريف الرى و الرى بليلة^{*}

لها زينةٌ فی عیشها المُتَوَاتِر

لها « نشز » فی كل آخر ليلة

تذکر اعراس الملوك الاکابر^۱

دیگر اینکه در پارهای از بلاد و اماکن نامهایی از جایها، مناسب با صورت این کلمه وجود دارد که مرتفع و کوهستانی است بدین شرح :

۱- طبرس^۲ (= تفرش) : تفرش را در زیانهای پیشین طبرس و سپس

طبرش می گفته اند، و ظاهراً از قرن ششم و هفتم به تفرش شهرت یافته است^۳. این ۱۵ آبادی از بخش‌های اراك است؛ و در ناحیه‌ای کوهستانی افتاده است.

در نزهه القلوب آمده :

« تفرش ولايتی است که از هر طرف که بدوروند بگردیوه فرو باید رفت... »

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۱؛ کتاب حاضر، ص ۱۸۰.

(۲) جهة اطلاع به تطور این کلمه به کتاب طبرسی و مجمع البيان، ج ۱ ص ۱۷۲ - ۱۷۹ رجوع شود.

(۳) طبرسی و مجمع البيان، ج ۱ ص ۱۸۶ س ماقبل آخر.

(۴) تاریخ اراك، تألیف دهگان، چاپ فرهنگ ص ۱۴۵.

(۵) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۶۸ س ۸۰.

«سین» و «شین» در آخر این کلمه برای نسبت است، چنانکه در «طبس»

یا «تبشن» در خراسان نیز برای نسبت است، در تاریخ یهق آمده:

«طبس و این تبشن است بحکم چشمۀ آب گرم که آنجا باشد آنرا این نام
نهاده‌اند و طبشن می‌نوشته‌اند...»^۱

لخت‌نخستین کلمۀ طبرس «طبر» یا «تبیر» است، که مناسب با کمۀ طبرک
و یا تبرک و همیشه با آن بنظر می‌رسد.

۲- طبره: نام این محل از آبادیهای کوهستانی تابع تفرش، بهمین صورت در
تاریخ قم درج گردیده است.^۲

۳- طبریه: در جهان نامه آمده:

«شنیدیم که طبریه بر سنگ است، و زیر او تهی، و آب این بحیره (بحیرۀ
طبریه) در زیر آن سنگ که شهر بر روی است آمده»^۳.

(۱) تاریخ یهق، ص ۳۵ س ۱۷. در این کلمه پسوند «مین» یا «شین و نون» بر
کلمه «تب» بمعنی حرارت افزوده شده، و نیز ازین مقوله است گوهر شت منسوب به گوهر
بمعنی نژاد و جوهر، و تجربیش که در اصل «طجرشت» (سلجوقنامه، ص ۲۲، راحة الصدور
ص ۱۱۲) بوده، که گویا ظاهراً معرب تیگرشت است، و تیگر را اهل لغت بمعنی تند و تیز
دانسته‌اند.

در برهان قاطع، ج ۱ ص ۱۴ ه ذیل. ۱ در ذیل «تیر» آمده:

اوستا tighra بمعنی تیز.

مؤید این احتمال کلمۀ «شیب» در دزآشیب آبادی سجاور تجربیش است، که لابد
بنسبت تندی زین بدان کلمه افزوده شده است. حذف یا تیگرشت در طجرشت از نوع حذف
ها در «ترکش» تواند بود. پس بهمان دلیل که «س» و «ش» در «طبس» و «تبشن»
و «شت» و «ش» در «طجرشت» و «تجربیش» پسوند نسبت است «س» و «ش»
نیز در «طبرس» و «تیرش» نسبت را تواند بود.

(۲) تاریخ قم، ص ۱۱۸ س ۰۲۵.

(۳) جهان نامه، ص ۳۵ س ۱۲.

در احسن التقاسیم نقل گردیده :

« طبریه ... موضعیة بین الجبل و البحیرة ... و المقابر علی الجبل ... والجبل

مطل علی البلد شاهق^۱ ».

۴ - تبرتہ : این دیه از دهستان فراهان است ، و نامش در کتاب « اسامی

دهات کشور » مذکور است^۲ ، و گویا همان « طبرتو » محل در گذشت سعد بن

ابویکر است^۳ .

۵ - قلعهٔ قبر : در مرآة البلدان در باب قلعهٔ تبر چنین آمده :

« چند قلعه از قدیم الایام در فارس بوده ، که حصانت و رزانت آنها مشهور
آفاق و هریک در استحکام و مناعت طاق می باشد : از جمله قلعهٔ تبر است که در
روی کوهی که چهار فرسنگ دوره آنست واقع ، و حصنه است خدا آفرین در کمال
متانت که متون کتب را بمحکمی خود انباشته و باستظهار این ملاذ منيع و کهف
شامخ بساکسان برای غرور رفته ... »^۴

۶ - طبرک اصفهان : در اصفهان نیز در بیرون دروازه در دشت^۵ ، قلعه‌ای

بنام طبرک وجود داشته است ، و ذکر آن در صحائف پیشین گذشت^۶ .

علاوه بر آنچه ذکر گردید تواند بود که طبرقه و طبرمین مذکور در معجم البلدان^۷ ،

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۱۶۱ س ۱۰

(۲) اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۱۸۸ رقم ۳۸۷

(۳) در یادداشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۲۸۴ س ۶ در باب طبرقوش رحی مذکور است.

(۴) مرآة البلدان ، ج ۱ ص ۶۰۲ س ۹

(۵) ترجمة سرزینهای خلافت شرقی ، ص ۲۲ س ۲ بنقل از شاردن.

(۶) کتاب حاضر ، ص ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴

یادداشتهای قزوینی ، ج ۵ ص ۲۸۹ آمده است.

و طبرسان در مختصرالبلدان این فقیه ، و طبران یا طبران در چهار مقاله نیز ازین نمونه باشد^۱ .

اگر این ها را مؤیدی در این باب که « طبر » یا « تبر » در لغت بنی سام بمعنی سکان مرتفع و کوهست بینداریم، باید گفت که این نامها پیش از استقلال ایران، از عهد تسلط آشوریان براین نقاط، همانند بسیاری از نامهای سامی دیگر بجای مانده است^۲، و در این صورت می توان چنین پنداشت که نام « تپوریها »، بومیان باستانی طبرستان نیز از همان کلمه « طبور » عبری (פְּטוּר) اشتقاق یافته و بمعنی مردم کوهستانی تواند بود.

در کتاب نامهای شهرها و دیه های ایران نوشته احمد کسری نام طبرک از نام تپوریها که مردم بومی قدیمی مازندران بوده اند مشتق دانسته شده و چنین آمده است :

«... همچنین طبرک که نام دو دز معروف یکی در نزد یکی ری و دیگری در

(۱) معجمالبلدان، ج ۳ ص ۵۰۰ و ۵۰۹؛ مختصرالبلدان، ص ۲۸۶ س آخر؛ چهار مقاله، ص ۷۵ س ۷. نیز برای طبرک رک : تاریخ اراک، ص ۷۴ س ۹.

(۲) ارومیه نام سابق رضائیه یکی از آنهاست که در مرزبین ماد پیش از آنکه ایرانیان بر آنجا دست یابند لابد به دست قویی از بنی سام بی افکنده شده بوده است، و این معنی در مجله یادگار، سال اول شماره ۲ ص ۱۳ بقلم مرحوم اقبال چنین ثبت افتاده :

اورمیه یا اورسیاه اصلاً کلمه‌ای آرامی است برگب از دو لغت « اور » به معنی شهر، و « سیه » یا « میاه » بمعنی آب ، و این اسم بسیار قدیم را از آن جهت باین شهر داده بوده اند که اورمیه مابقی بر کنار دریاچه قرار داشته، پس ملاحظه هیات اورمیه و دانستن معنی لغوی آن مفید این دو معنی است که، اولاً شهر مزبور شهر آرامی بوده است، و پیش از آنکه ایرانیان براین ناحیه مستولی شوند پدست قومی سامی ساخته شده، و از همینجا قدمت تاریخی نسبی و بانیان و سکنه اولی آن مشخص می شود، ثانیاً می فهمیم که این شهر که حالیه ببلغی از آن دریاچه فاصله دارد، در ابتدای بنابر کنار آن واقع بوده، و بعد ها بعلت خشک شدن دریاچه و بعقب رفتن سواحل آن به این وضع افتاده است... عوام اورمیه را اورمیه یعنی با املاء الف و راء مقدم بر واو و تشديد یا تلفظ کرده اند ».

نژدیکی سپاهان است. شکل درست آن «تاپورک» است، و شک نیست که هنگامی این دو جا نشیمن دسته‌هایی از آن طایفه بوده است^۱. صحبت این گفته را دلیلی لازم است.

محل قلعه طبرک : چنانکه در ص ۸۳ گذشت در جنوب کوه ری دو کوه کوچک قرار دارد، کوه شرقی را که کارخانه سیمان طهران در کنار آن بنیان یافته، کوهک یا کوهه، و کوه غربی را که مشرف است به کارخانه مواد نسوز است امروز کوه نقاره‌خانه می‌گویند:

نشانیها بی که از محل قلعه طبرک در منابع مختلف ثبت افتاده، مسلم می‌سازد که این دز بر فراز کوه نقاره خانه در شمال تقی آباد کنونی، در فاصله‌ای نزدیک به دو کیلو متر در جنوب غربی بی بی شهربانو، در پای کوه بزرگ ری (کوه بی بی شهربانو) واقع بوده است. این قلعه بسال ۸۸ه با مر طغل سوم خراب و با زمین یکسان شد، و دیگر اثری از آن بجای نماند. اینکه بیان این نشانیها و نتایج مستتبط از آنها:

۱- در تاریخ بلعمی در واقعه فتح ری بدست اعراب، که شرح آن در فصل

هفتم گذشت^۲ ذکرشده:

۱۰

«... زینبی آن لشکر (دوهزار مرد عرب) بر راه روستا ببرد، و از پس کوه بداشت. دیگر روز ایشان بحرب بایستادند، و حرب اندر گرفتند. [زینبی] مددسپاه بیاورد از پس «کوه طبرک» بیهلوی [در] خراسان بشهر اندر آورد...»^۳

۲- دیر خراسان در مشرق واقع بوده، و از اینجا توان دانست که طبرک در مشرق ری عتیق پیش از اسلام، در کنار راهی که از روستا از دروازه خراسان شهر می‌رسیده افتاده بوده، و از شهر فاصله داشته است. کوه نقاره خانه، چنانکه در محل

(۱) نامهای شهرها و دیه‌های ایران، چاپ سوم ۱۳۳۵ ص ۲۱.

(۲) کتاب حاضر، ص ۱۵۲ ببعد.

(۳) تاریخ بلعمی یا ترجمة تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۵ س ۲۰.

و یا در عکس هواپی (مقابل ص ۲۱) کتاب حاضر توان دید، با این نشانی مطابقت دارد، و این سخن را مصدق تواند بود.

موضوع فاصله داشتن طبرک از ری عتیق از سخن ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان نیز مستبطن است؛ وی در بیان نبرد منوچهر و افراسیاب، در باب منوچهر چنین گفته:

« بفرمود تا عمارک قلعه طبرک کنند... بعد سالی او منهزم شد پناه به طبرک کرد، و چون آنجا مقام دشوار شد، شهر در آن تاریخ مقابل گند شاهنشاه فخر الدوله بود، این ساعت بری آن موضع را دزرشکان می گویند... منوچهر از طبرک شهر خرامید و حصار را حصن ساخت...»

۲- یاقوت در معجم البلدان آورده:

۱۰

« طبرک بفتح اوّله و ثانیه و الراء و آخره کاف قلعة على راس جُبِيل بقرب مدینة الرّى، على يمين القاصد الى خراسان و عن يساره جبل الرى الاعظم وهو متصل بخراب الرى. خربها السلطان طغرل بن ارسلان... في سنة ۵۸۸... كلّما مرّ بها يقول هذا يجب أن يخرب مما كان يبقى منها فما زال حتى جعلها ارضًا».

۱۵ بموجب این گفته قلعه طبرک بر روی کوه کیوچکی ساخته شده بوده، و در سمت

راست مسافر عازم خراسان قرار داشته، و کوه بزرگ ری در سوی چپ وی افتاده بوده است، و بسال ۵۸۸ باسر طغرل بن ارسلان آنرا خراب و با زمین یکسان کرده بوده‌اند.

این نشانی بر تپه نقاره خانه چنانکه در عکس هواپی مشهود است منطبق است. اینکه بر فراز این تپه در عصر ما جز استودان بزرگ‌بوده زردشتی بنای دیگری مشهود نیست،

سبب آنستکه بموجب گفته یاقوت و دیگران قلعه طبرک در حدود هشت‌صدسال، پیش از زمان حاضر بکلی خراب و با زمین یکسان شده بوده، در طی این مدت دراز نیز

(۱) تاریخ طبرستان، ص ۶۱ س ۴ بعده.

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۷ س ۱۹ بعده.



بنایی آثار آن را گزندباد و باران یکباره محو درده است. چنانکه ۱ نمون جزئیاری پاره آجر قدیمی و دلخوش چیزی در آن محل بجا نیست.

عکس هایی کوه طبرک یا قاره خانه فعلی (داخل سیستان)، و سوچ آن در روی باستان
 (۱- آثار باقیالممطہ طبرک، ۲- استودان بزرگوارد، ۳- آثار گرداب افغان).

۳- در نزهۃ القلوب آمده :

« قلعه طبرک بجانب شمال [شهر] در پای کوه افتاده است، و ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است^۱ ».

مطابقت این گفته نیز با تپه نقاره‌خانه، چنانکه در عکس‌های دیده‌بی‌شود، روشن است، و این تپه در پای کوه ری (کوه بی شهربانو) افتاده است، و قصران خارج که قراء شعیران مراد است در پشت کوه ری قرار دارد.

۴- ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان نقل کرده :

« در میان صحرای قلعه‌ری (کهندژ) تپه بزرگی واقع است، آن تپه را طبرک سی خوانند، یعنی کوهک بکاف تحقیر، بسبب سایر جبال که در آن حوالی واقع است، و آن قلعه را از آن سبب بدین اسم موسوم گردانیدند...»^۲.

در باب محل قلعه ری یا کهندژ در فصل هشتم در صحائف ۱۷۷-۱۸۳ سخن رفت، و ذکر گردید که قلعه ری (یا کهندز یا فصیل یا مدینه خارجه) را در شمال شارستان در جنوب کوه‌ری (کوه بی شهربانو) احداث کرده بوده‌اند، و آن افارقینی (= خندقی) در بیان داشت. محل تپه نقاره خانه با این سخن سازش کلی دارد.

۵- در ذکر گنبد فخرالدوله، در داستان مرگ وی در قلعه طبرک ص ۵۴ گفته آمد که چون بسبب شور و هیجان سپاهیان رفتن شهر امکان نداشت، از قیم جامع جهه او کفن خریدند. این معنی این حقیقت را می‌رساند که قلعه طبرک را با جامع فاصله‌ای اندک بوده است؛ و نیز در بیان محل مسجد جامع مهدی در صحائف ۳۲-۶۰ باستناد بمنابع اشارت رفت، که این مسجد در داخل شارستان بنزدیکی قلعه بنیاد یافته بوده است. این محل بناسواهد و قرائی که در همانجا یاد کرده آمد، در فاصله میان تپه آباد و تپه نقاره خانه واقع بوده است.

(۱) نزهۃ القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۱۲۰.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵۰.

طالب بالا با فرض اینکه قلعه طبرک بر فراز تپه نقاره خانه قرار داشته سلام و درست توانند بود.

۶- محل گور ابراهیم خواص را در مسجد جامع ری در زیر حصار طبرک ذکر کرده‌اند، وی بسال ۱۲۹۱ در گذشت؛ و در طبقات الصوفیه بزبان فارسی دراین باب چنین نقل گردیده:

«... خوآص رحمة الله در مسجد ری برفت از دنیا و گور وی آنجاست... گور وی در زیر حصار طبرک نهاده.».

نظیر این گفته در نفحات الانس نیز درج افتاده است^۱:

«چون حدود تقریبی مسجد درست است، بموجب این قول محل حصار طبرک الزاماً باید در شمال تقی آباد و در محل مورد بحث باشد.

۷- مینورسکی در مقالتی که در باب ری در دائرة المعارف اسلامی نوشته، پس از اشارت بقول یاقوت، آنجا که گفت «قلعه طبرک در دست راست مسافری است که بخراسان می‌رود و کوه بزرگ ری در دست چپ او»، چنین نتیجه گرفته، که طبرک همان تپه‌ایست که در نقشه کرپتر برمز (G) مشخص گردیده است^۲. این محل همان تپه نقاره خانه است.

قول مینورسکی در دائرة المعارف پس از اشارت بسخن یاقوت چنین است:

«Par conséquent Tabarak devait couronner la colline située en contre - bas du grand éperon (colline G. du plan de Ker Porter).»

نیز وی را در تعلیقه‌ای که بر سفرنامه ابودلف نوشته به محل این قلعه مطابق با همین نشانی اشارتی است^۳.

(۱) طبقات الصوفیه، ص ۲۹۰ س ۷؛ نفحات الانس، ص ۱۳۷ س ۳۰.

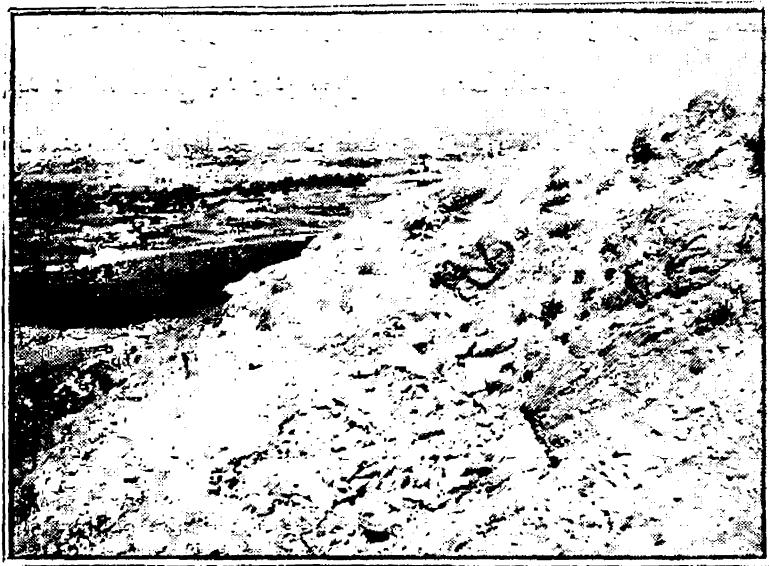
(۲) رک: کتاب حاضر، نقشه مقابل ص ۱۵۰.

(۳) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۵ و انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۷؛ سفرنامه ابودلف، ترجمة فارسی ص ۱۳۳ س ۷.

۸ - کرپرتر که سفرنامه خود را بسال ۱۸۲۰ بطبع رسانده ، در کوه کوچک نقارهخانه آثاری از قلعه‌ای زیبا که بر روی سنگ بر فراز قله صخره مرتفع قرارداشته و بصرهای جنوبی مُسلّط بوده دیده ، و در آن باب چنین نوشته است :

«... fortress, finely built of stone, and on the summit of an immense rock, Which commands the open country to the south ۱.»

بموجب این گفته بر فراز تپه نقاره خانه در قدیم قلعه‌ای وجود داشته (که بی‌گمان همان طبرک بوده) و چنانکه اشارت رفت ، اکنون نیز پاره آجرهای کهنه قدیمی و کلوخهای گچ و خاک قلعه بر فراز کوه موجود است.



پاره آجرهای کهنه و کلوخهای گچ و خاک قلعه طبرک بر فراز کوه نقارهخانه

۹ - نزدیک هم واقع بودن آثار موجود دامن کوه نقارهخانه و برج کوچک
۱۰ - واقع در بالای این کوه که بطبق منابع ، همانند نزدیک هم واقع بودن گور اینانچ در
دامن کوه طبرک^۱ و استودان بزرگ‌ومید در بالای کوه طبرک^۲ است ، و اینکه استودان

(۱) سفرنامه کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۶۰ م ۱۶۰

(۲) کتاب حاضر ، ص ۴۶۷

(۳) کتاب حاضر ، ص ۴۷۷

بر گنبد فخرالدوله مشرف بوده، و این برج نیز بر محل گنبد اشرف دارد خود دلیل قاطع دیگری است براینکه طبرک همان کوه نقاره خانه است، و قلعه طبرک بر فراز نقاره خانه واقع بوده است؛ و آثار س وجود مذکور نیز همان گور اینانج، و برج استودان بزرگ می‌شد است.

۱- از فراز قلعه طبرک، که در کنار جامع مهدی قرار داشته، بام تمام خانه‌های ری دیده می‌شده و قلعه بر همه بامها اشرف داشته است، چنانکه این رسته در اعلاق النفیسه آورده:

«قدّام المسجد الجامع قلعة للرّى على قلّة جبل صعب المرتّقى، فإذا صعدت الى تلّك القلعه اطّلعت على سطوح الرّى كلّه»^۱.

امروز نیز از فراز تپه نقاره خانه تمام پهنه شهر ری باستانی قابل رویت است، برخلاف دیگر تپه‌های موجود در آن حدود، که کوه بزرگ ری هر کدام را از سویی مانع می‌آید.

۱۱- مهدی خلیفه عباسی هنگام بنای ری بگرد شارستان و قلعه خندقی احداث کرد، در فتوح البلدان بلاذری و معجم البلدان یاقوت مذکور است:

«جعل لها (مدينة الرّى) فصيلاً يطيف به فارقين آخر...»^۲

(در باب دو کلمه فصیل و فارقین، که بمعنی قلعه و خندق است، در صحائف ۱۷۸-۱۷۹ شرحی مذکور افتاده، و اعادت را نیازی نیست).

ابن فقيه نیز در مختصر البلدان آورده:

«بني مسجد ها المهدى فى خلافة المنصور و بنى مدینتها ايضاً و خندق حولها... و جعل لها فصيلاً يطيف به فارقين...»^۳

در گراند آنسیکلپدی بزیان فرانسوی موضوع احداث خندق بگرد ری عهد

(۱) اعلاق النفیسه، مجلد سایع طبع ۱۸۹۱ ص ۱۶۸ س آخر بعد.

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۱۰؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۵ و ج ۴ ص ۴۳۱.

(۳) مختصر البلدان ابن فقيه، ص ۲۶۹ س ۴.

اسلامی که بوسیله مهدی خلیفه بنزدیکی ری عتیق پی افکنده شده بود چنین ثبت افتاده :

Le Khalife Mehdi fit construire, à une certaine distance de son site antique, la ville que décrivent les voyageurs et les géographes arabes du moyen âge ; il l'entoura d'un fossé (= خندق) et y éleva une mosquée... ۱

بدین قرار قلعه ری، که طبرک و دز آن را در میان داشته از هیچ سو باروی قدیم نزدیک نبوده، کوه نقاره خانه نیز از باروی ری کهنه فاصله دارد. این بود نشانی هایی که بمدد آنها محل قلعه طبرک در پهنه شهر ری مشخص شده است.

۱۰ مطلب باز گفتنی دیگر در این باب آنکه در پارهای از کتب و مجلات در مقام ذکر طبرک باختلاف، مکانی برای آن معین گردیده که بهیچ روی با قرائن مذکور در بالا سازگار نمی نماید، و بمناسبت به برخی از آنها اشارت می رود :

۱- در مرآۃ البلدان در شرح چشمہ علی ری مذکور است :

«...بنابر تحقیقات و اطلاعات نگارنده قلعه ری بندی^(۱)؟ که خلیفه مهدی عباسی بنا نمود بالای همین چشمہ و روی تخته سنگ بوده... احتمال می رود که قلعه طبرک همین قلعه ری بندی بوده باشد... و برخی قلعه طبرک را زیبدیه نوشته اند...»^(۲)

۲- جواهر کلام نیز در تاریخ طهران این مطالب را با تصریفی نقل کرده است^(۳).

(۱) لاگراند آنسیکلپدی، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۵ ستون چپ.

(۲) در هیچیکی از منابع قلعه ای بدین نام مذکور نیست، و گمان می رود صورت محرفی از قلعه زینبدی باشد، که عرب آنرا زینبی گوید و زیندیه نیز صورت محرف دیگر آن است.

(۳) مرآۃ البلدان، ج ۴ ص ۲۳۹ س ۱۹۰

(۴) تاریخ طهران، ص ۲۹ س ۲۴۰

بطلان این سخنان ببرهانی نیاز ندارد ، چه . چشمہ علی در ری عتیق واقع است ، و طبرک در ری جدید اسلامی افتاده بوده ؛ و نیز ری راهیچگاه قلعه بنام ری بندی نبوده است .

۳- مرحوم علامه قزوینی در یادداشت‌ها آورده :

«قلعه طبرک بر جانب شمال (ری) در پای کوه افتاده است، و ولایت قصران در پس آن کوه (نژهه القلوب) »، «کوه طبرک بری برو معدن نقره است، اما چندانک برو خرج کنند هم چندان باز می دهد و سودی نکند (ایضاً) ». ازین دو قرینه تقریباً یقین می شود که قلعه طبرک در همین موضعی است که الان پس قلعه گویند، و آثار قلعه و سنگر بر گردنه بین دربند و پس قلعه الان بجاست، و عوام قلعه شاه سیران گویند، و لفظ «پس قلعه» خود نیز یک دلیل است^۱ . چنانکه از عبارت بالا پیداست آن مرحوم برادر از کوه را در جمله «بر جانب شمال در پای کوه افتاده است» کوه توچال شمیران پنداشته‌اند، و بدان قرینه پس قلعه را قلعه طبرک گمان کرده‌اند . این گفته را نیز با هیچیک از قرائن مطابقتی نیست .

۴- در اطلاعات ماهانه در جایی آمده :

«کوه طبرک همان کوهی است که قلعه معروف طبرک ری بر بالا و در دامنه جنوبی آن قرار دارد، و از سمت جنوب در جلگه به باروی وسیعی که اطراف محله مشهور محمدیه شهر ری را احاطه می کرده است منتهی می گردد، و در شمال همین کوه کارخانه سیمان قرار دارد که خشتها و خالکردن باروها و قلعه طبرک را با سنگ کوه در آمیخته سیمان برای احتیاجات فعلی کشور تهیه می کند و بدین ترتیب خواه ناخواه از قلعه طبرک تا چند سال دیگر نامی بیش باقی نخواهد ماند^۲ ». در جای دیگر این مجله چنین نقل گردیده :

«قلعه طبرک بر بالای کوه طبرک ساخته شده ، قسمت‌هایی هم در جلگه جنوب

(۱) یادداشت‌های قزوینی، ج ۵ ص ۲۸۸-۲۲۵ .

(۲) اطلاعات ماهانه شماره (۴۸) ۱۲ سال ۱۳۳۰، ص ۱۸۵ س ۳۲ متون چپ .

کوه ضمیمه قلعه شده است، و باروهای خشنی عظیم در بالای کوه و در کف جلگه هنوز باقی است؛ و همچنین دیوارهای سنگی روی کوه شالوده اینه درون باروی قلعه بوده است، که ضمن خاک برداری و کوهبری جهه کارخانه سیمان مددتی نمودار می‌شود و متدرجًا ضمن سایر عملیات از میان می‌رود... اکنون این مار دوسر^۱ با تمام سنگهای کوه طبرک متدرجًا درون لوله‌ها و دیکهای کارخانه سیمان می‌رود و تبدیل بسیمان می‌گردد، و ویرانه تاریخی مزبور فدای احتیاجات سیمانی کشور می‌شود^۲.

کوهی که در دو فقره بالا، طبرک تلقی گردیده، همان کوه در رشکان متصل به شهریش از اسلام است، که در کتاب حاضر در صحائف ۳۰۲-۳۰۳ موضوع سخن قرار دارد، و این کوه چنانکه همانجا اشارت رفت میان کارخانه گایسیرین و کارخانه سیمان افتاده است، و باروهای اطراف و دیوارهای سنگی آن بازمانده کاخ رفیع اشکانیان و بقایای دارالامارة فخرالدوله در فخرآباد است، و طبرک همانگونه که در نشانی نخستین محل آن یاد کرده آمده^۳، در کنار راهی که در مشرق ری عتیق از دروازه خراسان بروستامی رفته واقع بوده، و بر طبق گفته یاقوت در سمت راست مسافر عازم خراسان قرارداشته، و کوه بزرگ ری در سوی چپ وی افتاده بوده است؛ در صورتیکه ظاهرآ فاصله میان کوه کارخانه سیمان و کوه بزرگ ری هیچگاه معتبر نبوده است، تا مسافری از آنجا بگذرد، و مصدقاق گفته یاقوت قرارگیرد. دلیل این دعوی اینکه علاوه بر دور شدن راه و صعوبت عبور و مشکلات طبیعی که در محل مشهود است، بموجب نقشه کرپتر^۴ بارویی نیز از شمال بجنوب در میان این دو کوه احداث کرده بوده‌اند، که از دو سو در پای کوه بد و برج محدود می‌شده است؛ و نیز از طبرک پس از خرابی جز توده‌ای پاره آجر و کلوخ هیچگونه اثری باز نماند، و در همان

(۱) شرح این تشییه در خرابی طبرک خواهد آمد.

(۲) اطلاعات ماهاله شماره ۷۲ اسفندماه ۱۳۳۲، ص ۱۱۱ س ۱ ستون راست.

(۳) کتاب حاضر، ص ۴۸۷.

(۴) کتاب حاضر، نقشه مقابله ص ۱۵۰.

سال ۸۸ه بکلی با خاک یکسان گردیده بوده است، و حال آنکه آثار موجود در رشکان را هنوز عظمتی است. در نشانی سوم بیان شد که کوه طبرک که قلعه بر فراز آن قرار داشته خود در پای کوه بزرگ ری افتاده بوده است، لکن کوه کارخانه سیمان از شمال بجعلگه منتهی می شود. در نشانی پنجم ذکر رفته که جامع مهدی در داخل شارستان در کنار قلعه طبرک واقع بوده. کوه کارخانه سیمان چنانکه در محل مشهود است در خارج باروی شهر افتاده است، و اگر محل جامع در پای این کوه فرض شود از شهر خارج خواهد افتاد، و در شهر ها معهود نبود که در خارج شهر در بیرون بارو، مسجد جامع بسازند. برطبق نشانی نهم باید بزرگانی همچون ایمانج و ابراهیم خواص در پای کوه طبرک و مسجد جامع مدفون و دارای گبد و بقعه باشند؛ در دامن کوه کارخانه سیمان چنین آثاری بنظر نمی رسد. بموجب نشانی دهم باید از فراز قلعه طبرک بام خانهای ری را بجملگی بتوان دید، و کوه بزرگ ری کوه کارخانه سیمان را در سوی مشرق از دیدن نیمة شرقی شهر مانع می آید. در نشانی یازدهم ذکر گردید که قلعه طبرک را از باروی قدیمی فاصله بوده است، در صورتیکه کوه کارخانه سیمان را بموجب نقشه کرپتر و آثار موجود در محل، از سه سو از نزدیک بارو احاطه کرده است.

بدلائل مذکور در فوق این احتمال که قلعه طبرک در میان دو کارخانه گلیسیرین و سیمان قرار داشته بهمچوی روی، رویی در صواب ندارد.
این محل همچنانکه در وصف دز رشکان مذکور افتاده، ظاهراً قبل از اسلام مقر شاهان اشکانی و بزرگان عهده ساسانی بوده، و در دوره اسلامی نیز نصر بن عبد العزیز و فخر الدوله آنرا مرمت کرده و دارالاماره خویش ساخته بوده اند، و همه شواهد و قرائن با این دعوی سازگار است، و از این معنی بتفصیل در وصف دز رشکان سخن رفت.

بی گمان ارزش تاریخی این مکان و کوه آن، که بتدریج در کام آتشین کوره های کارخانه سیمان فرو می رود، بمراتب بیش از قلعه طبرک است.

۵- در کتاب اناهیتا در این معنی چنین ذکر رفته:

« یکی از آثار بسیار گرانمایه ری که بهمت فتحعلی شاه از میان رفت ۱ طبرک بود... امروزه آنجارا دبرک خوانند، و آن پاره کوهی است که به پشت کارخانه سیمان افتاده است. مسعربن المهلل در نخستین نیمه از سده چهارم هجری گوید^۲: کوه طبرک بنزدیکی ری از آثار باستانی و تابوت‌های سنگی برخوردار است...»

در این گفته نیز چنانکه پیداست آثار موجود در کوه میان دو کارخانه گلیسیرین و سیمان، قلعه طبرک شناخته شده است. چون دعوی همانست که در اطلاعات ماهانه ذکر رفته، پاسخ نیز همانست که در صحیفه قبل در آن باب ثبت افتاده است.

طبرک تنها نام قلعه معروف و تپه آن نبوده است: طبرک علاوه بر قلعه معروف و تپه

آن، در عهد اسلامی بر کهندژ شهر (فصیل یا شهر خارجی) نیز اطلاق می‌گردیده، و عالمان منسوب بطرک ری بی گمان از آنجا برخاسته‌اند، و نیز گویا برخی از مؤلفان توسعهً تمام کوه واقع در شمال ری را طبرک گفته‌اند. در باب نام کهن دز شهر بصورت طبرک در انساب سمعانی چنین آمده:

« الطبرى كى بفتح الطاء المهمله و الباء الموحده و الراء و فى آخرها الكاف

هذه النسبة الى موضع بالرى يقال له طبرك، واليه ينسب قلعة طبرك . منها ابو عبد الله محمد بن الحسين بن على الطبرى كى الرازى من اهل الرى؛ حدث عن حسان بن حسان كتابه، روى عنه ابوبكر محمد بن عبد الله بن يزاد الرازى نزيل بخارا^۳ .

یاقوت نیز در معجم البلدان آورده:

«نَسَبُ إِلَى طَبْرَكَ أَبُو مَعِينَ الْحَسِينِ بْنَ الْحَسِينِ، وَيُقَالُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسِينِ، سَمْع

(۱) اشارت است به کنده گری که از عهد ماسانیان بیاد گار مانده بوده و خاقان مغفور

آنرا از میان برد و خود را بجای آن نشاند: (اناهیتا).

(۲) رک: کتاب حاضر، ص ۰۳۷۱.

(۳) اناهیتا، ص ۲۳۲ س ۱ ببعد.

(۴) انساب سمعانی، ورق ۳۶۹ ص ۲۰۰ م ۰۲۰.

بدمشق هشام بن عمّار و بمصر سعید بن الحكم بن ابی بکر بن نعییم... روی عنہ ابوعبدالله محمد بن احمد بن سعود البزنی، و ابو یعقوب یوسف بن ابراهیم الهمدانی و احمد بن جشم رد... و قال الحافظ ابوعبدالله الحاکم ابوسعین من کبار حفاظ الحدیث^۱.

این مهم، که طبرک به کهن دژ ری نیز گفته می شده، و این کهن دژ بریکسوسی

- شهر افتاده بوده، از اخبار شاهرخ تیموری نیز مستفاد است. در مطلع سعدین درواقع سال ۸۳۲ هجری در باب سفر شاهرخ به ری چنین ذکر رفته:

«واز آنجا (سمنان) عنان سمند جهان پیما به صوب ولايت ری تافت و چهارم ماه مبارک رمضان، «ظاهر طبرک» به فرّ نزول همایون غیرت فزای فضای فلک آمد، و زیارت سید عبدالعظیم و شیخ ابراهیم خواص و امام محمد شیبانی بواسجه نموده مراسم آن بجا آورد...»^۲

بدنبال این مطلب چنین آمده:

«... میرزا ابراهیم سلطان از دارالملک فارس بالشکر بی قیاس متوجه اردبیل پادشاه عالم ستان عازم صوب آذربایجان شد، و در ظاهر ملک ری به معاشر سلطان هفت کشور پیوست...»^۳

«معاشر سلطان» در عبارت دوم و «ظاهر طبرک» در عبارت نخستین چنانکه از مقام مستتبط است، هر دو یک مکان بوده است؛ و این خود می رساند که طبرک در یکسوی شهر واقع بوده است.

تردیدی نیست که مراد از طبرک در این مقام کهن دژ شهر است، و دژ معروف به طبرک بتفصیلی که در همین فصل بیاید سالها قبل از شاهرخ، در ۸۸۰ هجری بدست طغول خراب گردیده بوده است.

در مجل فصیحی نیز، در حوادث سال ۸۳۲ چنین مذکور است:

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۰۸۰ س باقبل آخر.

(۲) مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد دوم جزء اول ص ۳۲۱ س ۰۲۰.

(۳) مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد دوم جزء اول ص ۳۲۲ س ۰۲۰.

« عزیمت حضرت اعلیٰ خاقانی خلدارالله سلطانه بیورش ثانی آذربایجان فی یوم
احد خاسس رجب الاصم در روز دوشنبه چهاردهم رجب بتزیت مقدسه جام نزول
همایون شد... و چهارشنبه پنجم رمضان المبارک به طبرک ری، و در روز جمعه بیست
و یکم رمضان المذکور بسلطانیه نزول همایون افتاد...»^۱

و بنا بنقل مؤلف حبیب السیر در این سفر چند روز در ری بماند.^۲

در مطلع سعدین کمال عبدالرزاق سمرقندی، در واقعه مرگ شاهrix بسال
۸۵ چنین ثبت است:

« حضرت خاقان سعید عازم قلعه طبرک شده احرام زیارت مقابر اکابر بست،^۳
و صبح نوروز بر استرگردون پیکر نشست...»^۴

ردیف بناهای پهنه طبرک یا کهن دژ شهر، از سوی شمال دژ طبرک تا پای کوه بزرگ
ری ادامه داشته، و آثار بناها و پاره آجرهای فراوان این بخش برای دعوی گواهی
قوی توانند بود، و کوه و دژ طبرک در میان این بناها قرار می گرفته.

در این باب که ظاهراً گاه بتمامی کوه ری طبرک اطلاق می شده، ابوالدلف در
الرسالة الشاذیه گفت:

« ویشرف علی‌المدینة جبل یعرف بطبرک، فيه ابنية آثار الفرس و نواویس و فیه

(۱) مجلل فصیحی، جلد سوم، در وقایع سال ۸۳۲ ص ۲۶۳ س ۱۷۰.

(۲) در حبیب السیر، جزء ۳ جلد ۳ ص ۱۲۸ س ۲۸ در ذکر نهضت شاهrix بولايت
عراق و آذربایجان کرت ثانی بسال ۸۳۲ مذکور است: « چون در مملکت ری اعلام نصرت
اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت؛ جهه اجتماع سپاه... چند روز اتفاق توافق افتاد».

(۳) ظاهراً سراد گور ابراهیم خواص و گنبد اینانج و دیگر مقابری است که در قلعه
طبرک و دامن کوه طبرک (کوه نقاره خانه فعلی) در شمال کهن دژ واقع بوده است، و این
خود گواه دیگری تواند بود در درستی محل تعیین شده قلعه طبرک؛ بقایای این گور و گنبد
هنوز باقی است و تفصیل آن در صحیفه ۴۳ و ۶۷ گذشت.

(۴) مطلع سعدین و مجمع بعرین، جلد ۲ جزء ۲ ص ۸۷۴ س ۶۰.

معادن للذهب و الفضة لا يقوم دخلها بالنفقة عليها^۱ .

در آثارالبلاد آمده:

« وإلى جانبها جبل أقرع لا ينبع شيئاً يقال له طبرك . قالوا: إنَّه معدن الذهب ،
الآن نيله لا يفي بالنفقة عليه و لهذا تركوا معالجته ...»^۲

در نزهة القلوب مذکور است :

«كوه طبرك بري برو معدن نقره است، اما چندانکه برو خرج کنند هم چندان
باز می دهد و سودی نکند و بدان سبب بیکار ماند»^۳ .

در همین کتاب است :

«معدن طبرك ری هرچند در آنجا خرج کنند همان قدر پس [ظ: بیش] باز ندهد ،
بدین سبب اکثر اوقات معطل است: اما در عهد سلاجقه پیوسته در آنجا بکار بودندی ،
گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد اما نقره در جهان خراج بسیار می شود ، و این
توفیری نیکو باشد»^۴ .

ظاهراً ذکر آثار فرس و نواویس در گفتة ابو دلف ، و معدن طلا و نقره در آنجا
و دیگر منابع مذکور می رساند که مراد کوه بزرگری است نه تپه طبرك یا نقاره خانه؛
و این کوه معادن دیگری نیز جز طلا و نقره، همانند خاک نسوز و سرب وغیره دارد.
از خاک نسوز آن اکنون در صنعت استفاده می شود. در مقالتی در اطلاعات ماهانه
مذکور است :

«این کوه از این لحاظ بسیار مهم است که خاک آن دارای ارزش صنعتی است ،
و برای ساختن آجرهای فشاری یا ساخت بوته های زرگری و کوره های آجر پزی قابل
استفاده است ، و آنطور که می گویند بهترین خاک را از این کوه می توان بدست آورد ...»^۵

(۱) الرسالة الثانية ، ص ۳۱ س ۱۰ .

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۹ .

(۳) نزهة القلوب ، مقالة ثالثة ، ص ۱۹۸ س ۰۳ .

(۴) نزهة القلوب ، مقالة ثالثة ، ص ۲۰۲ س ۱۶ .

بطور متوسط خالک آن دیلویی بیست ریال بفروش می‌رسد. مقداری از آن را بضرابخانه و بقیه را بکوره آجر نسوز می‌فرستند^۱ .

اطلاق طبرک به کوه بزرگ ری یک نوع مسامحه و مساهله یا از باب اطلاق جزء به کل است.

ياقوت طبرک را تنها بقلعه اطلاع می‌کند، و این نام را بکوه بزرگ ری نمی‌دهد، چنانکه در مقام ذکر ری گوید:

«و إلی جانبها جبل مشرفٌ عليها اقرعٌ لا ينبع فیه شیءٌ» .

و این وصف کوه ری است نه طبرک. در باب قلعه آرد:

«طبرک... قلعة على راس جبيل... عن يساره جبل الرّى الاعظم...» .

چنانکه از این گفته پیداست، از کوه بزرگ ری بوصفح جبل الاعظم یاد کرده است.

ظهیر مرعشی نیز تنها تپه نقاره خانه را طبرک دانسته، گوید:

«در بیان صحراي قلعه ری تپه بزرگی واقع است آن تپه را طبرک می‌خواند يعني کوهک^۴ .»

در احسن التقاسیم طبرک موضعی در ری ذکر شده، و هیچگونه شرحی در آن باب نیامده است:

«وطبرک موضع بالرّى» .

در کتاب النقض بصورتی مذکور افتاده که می‌رساند همان تپه نقاره خانه اراده شده است:

«ودانیم که کوه طبرک آنجا نبود^۶ .»

(۱) اطلاعات ساهاهنه، ج ۲ ش ۹ (۲۱) آذر ۱۳۲۸ ص ۱۹، بقلم عبدالحسین نوائی.

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۰۱۴.

(۳) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۰۷ س ۰۱۹.

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵۰.

(۵) احسن التقاسیم، ص ۲۴ س ۰۱۴.

(۶) کتاب النقض، ص ۲۳۰ س آخر.

مراد وی آنست که کوه طبرک بسبب حقارت در شمار آن کوهها که حضرت ابراهیم بفرمان «**ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزًا**^۱» گوشت پاره پاره شده مرغان را بر فراز آنها قرار داده بوده است نتواند بود.

بنیان گذار قلعه طبرک کیست : قلعه طبرک بشرحی که خواهد آمد گویا ظاهرآ در عهد اسلامی ساخته شده است، و شاید بتوان گفت که مسلمانان چون رسیدن باستانی ه را خراب کردند بتقلید از دز رشکان، که بر فراز کوه رشکان با اساسی سخت استوار بی افکنده شده بود، قلعه‌ی بر فراز کوه کوچک نقاره خانه که همانندی کاملی با کوه کوچک رشکان داشت بهمان شیوه بنیاد نهادند.

در تاریخ افسانه‌ای ایران بناء این قلعه بمنوچهر فرزند ایرج و نواده فریدون

۱۰ نسبت داده شده است، این اسفندیار در تاریخ طبرستان آورده :

« افراسیاب آنجا که دولاب طهران است لشکر گاه کرد، و هر روز بر منوچهر چیرگی می‌یافتد، بفرمود (منوچهر) تا عمارت قلعه طبرک کنند، واول کسی که بنیاد آن قلعه فرسود او بود. بعد سالی او منهزم شد پناه بطبرک کرد^۲ ».

سید ظهیر الدین مرعشی در تاریخ طبرستان گفته :

۱۵ « افراسیاب مقابل منوچهر در دولاب طهران لشکر گاه کرد، و هر روز بر منوچهر چیرگی می‌یافتد. چون چنان دیدند بفرمود تا قلعه طبرک را بساختند، واول کسی که قلعه بنیاد کرد او بود، و طبرک اولین قلاع عالم است...^۳ »

ولیاء الله را نیز در تاریخ رویان قولی کما بیش مشابه گفته این اسفندیار است^۴.

(۱) قرآن کریم، لختی از آیه ۲۶۲ سوره سبار که بقره.

(۲) تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۶۱ س ۰۳

(۳) تاریخ ظهیر الدین مرعشی، ص ۱۵ س ۱۱

(۴) تاریخ اولیاء الله، ص ۱۸ س ۲۵

گفته‌اند که منوچهر در ری از مادر بزاد، و همانجا رشد یافت، در تاریخ
بلعی آمده:

«این منوچهر بزرگ شد، و بر زمین ری بود و آنجا زاده بود، و گروهی گفتند
در زمین دماوند بود^۱».

در تاریخ طبری مذکور است:

«... فیقول بعضهم کان مولده (منوچهر) بدنباوند، ویقول بعض^۲ کان مولده
بالری^۳».

ابن اثیر نیز در ذکر خبر منوچهر و حوادث ایام وی آورده:

«کان مولده بدنباوند و قیل بالری...»

در مجلل التواریخ نیز چنانکه در مطاوی کتاب، از جمله فصل هشتم، مذکور
افتاده بنای ری زیرین پس از خرابی ری بین منوچهر نسبت داده شده است^۴.

از جمع این اخبار چنین بر می‌آید که باعتقاد قدما منوچهر که در ری یانواحی
آن ولادت یافت، خرابی شهر را مرمت کرد، و جهه دفاع در برابر افراسیاب قلعه طبرک
را بساخت.

گفته‌اند که دعوت حضرت موسی بزمان منوچهر بود، در طبری آمده:

«یقال ان موسی النبی (ص) ظهر فی سنة ستین من ملکه (منوچهر)^۵».

در تاریخ حمزه اصفهانی مذکور است:

«قالوا وفي زمان منوچهر ظهر موسی واخرج بنی اسرائیل من ارض مصر^۶».

(۱) تاریخ بلعی، ج ۱ ص ۳۴۴ س ۴.

(۲) تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۹۴ س ۰۲۷.

(۳) الکامل ابن اثیر، ج ۱ ص ۱۱۰ س ۵، و ص ۹۲ س ۰۱۵.

(۴) مجلل التواریخ، ص ۴۳ س ۱۱۱.

(۵) تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۹۵ س ۰۱۸.

(۶) سنی ملوك الارض، ص ۳۲ س ۱۲.

نظیر این قول در مروج الذهب، و مجمل التواریخ، و کامل ابن اثیر، و تاریخ گزیده،
والبدء والتاریخ، و تاریخ ابوالفدا، و تاریخ ابن وردی، نیز بنظر می رسد.^۱
بدین اعتقاد قریب سه هزار سال از نخستین بناء قلعه طبرک می گذرد.

سورخان را در باب همزمان بودن منوچهر و افراسیاب اختلاف است، در پاره‌ای
از کتب همچون تاریخ طبری، و بلعمی، و سنی ملوك الارض، و مروج الذهب، و
آثار الباقیه، والتفسیم، و مجمل التواریخ، و ابن اثیر، و حبیب السیر، والبدء والتاریخ،
و المختصر ابوالفدا، و مجمل فصیحی، و تاریخ معجم، و تاریخ ابن وردی، منوچهر
و افراسیاب راهمن زمان ذکر کرده‌اند^۲، لکن در غرر السیر تعالی، و شاهنامه فردوسی،
و تاریخ گزیده، و پاره‌ای متنابع دیگر وقایع افراسیاب پس از مرگ منوچهر
مذکور افتاده.^۳

۱۰

تعالی گفته :

« لمّا مات منوچهر وقام نوزر، كان ملكاً لا تراك اذاك بشنك من ولد توز،
وله ثلاثة بنين اكبرهم واسحرهم واسجعهم وارجلهم افراسیاب، فجعله بشنك ولی
عهده و والي امره و صاحب جيشه و مکنه من كنوزه و خزانه وندبه للنهوض الى
ایران شهر في الطلب بشار سلم و توز، فوافق ذلك حرصاً شديداً من افراسیاب على^۴ »

(۱) مروج الذهب، ج ۱ ص ۱۰۸؛ مجمل التواریخ، ص ۹۰ س ۶؛ کامل،
ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰ و ص ۱۱۲ س ۲۱؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۹۰ س ۵؛ البدء والتاریخ،
ج ۲ ص ۱۴۶ س ۳؛ تاریخ ابوالفدا، ج ۱ ص ۴۳ س ۱۳؛ تاریخ ابن وردی، ج ۱ ص ۳۵ س ۳۵

(۲) طبری، ج ۱ ص ۱۹۰ س ۲۴؛ بلعمی، ج ۱ ص ۳۴۸ س ۷؛ سنی ملوك الارض،
ص ۳۴ س ۷، مروج الذهب، ج ۱ ص ۱۱۱ س ۲۱؛ آثار الباقیه، ص ۴ س ۱۰؛ التفسیم،
ص ۲۰۴ س ۳؛ مجمل التواریخ، ص ۴۳ س ۳؛ ابن اثیر، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۲ ببعد؛
حبیب السیر، ج ۲ دوم از جلد اول ص ۷ س آخر؛ البدء والتاریخ، ج ۳ ص ۱۴۶ س ۶؛
المختصر ابوالفدا، ج ۱ ص ۱۱۱؛ مجمل فصیحی، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۴؛ تاریخ معجم،
ص ۱۰۳ س ۳؛ تاریخ ابن وردی، ج ۱ ص ۳۵ س ۲۲

مارسمه له و انبعاثا منه للمبادرة و المسارعة الى المقارعة^۱

فردوسی در شاهنامه آورده :

زکیوان کلاه کمی بر فراشت^۲

چو سوک پدر شاه نوذر بداشت

* * *

همانا که بودند جنگی سوار

ابا شاه نوذر صد و چهل هزار

هیونی بر افگند هنگام خواب^۳

بلشکر نگه کرد افراسیاب

صاحب تاریخ گزیده نیز افراسیاب و نوذر را همزمان دانسته است^۴.

این بود آنچه در آثار پیشینیان از مورخان در باب نخستین بنیان گذار قلعه طبرک بنظر رسید. در مجلل التواریخ نیز داستانی نقل افتاده که بموجب آن قلعه طبرک بزمان پادشاهی شاپور اول پسر اردشیر موجود بوده است؛ در این کتاب در بیان سلطنت شاپور چنین آمده:

«اندر آن وقت شهرها بر سان چیزها کردندی، چنانکه شوش بر صورت بازی نهادند، و شوستر بر صورت اسپی، و قلعه طبرک بر صورت کژدم بین مثال واکنون با آن شکل بماندست».

در سابق احتمال رفت که قلعه طبرک ظاهراً از بناهای قرون نخستین اسلامی است، مؤید این احتمال چند چیز است.

نخست آنکه شهر ری در زمانهای پیش از اسلام در مغرب طبرک، و در آن حدود واقع بوده که نقشه آن را کرپتر در سفرنامه خود درج کرده، و آن همان ری بین است. معهود در شهرهای آنست که کهن دژ یا قلعه مدافع شهر را با شهر فاصله ای

(۱) غروالسیر ثعالبی، ص ۱۱۱ س ۷۷.

(۲) شاهنامه، ج ۱ ص ۲۴۳ س ۴۰.

(۳) شاهنامه، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱۱۰.

(۴) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۹۰ س ۷۷.

(۵) مجلل التواریخ، ص ۶۴ س ۹۰.

نیست، چنانکه دزرشکان و دیگر قلاع ری باستانی در جنوب ری افتاده بوده، و در نقشه کرپتر بنظر می‌رسد؛ و آن قسمت از ری که در جنوب قلعه طبرک افتاده بوده، چنانکه در فصل هشتم گفته آمد، محل ری در قرون اسلامی است، و طبرک از ری پیش از اسلام فاصله داشته است. و این قلعه بحکم قرائی دزی عظیم واستوار بوده و صورت کهندر شهر عهد اسلامی را داشته، و در حکم یک زندان دور افتاده جهت توقیف مجرمان نبوده است؛ و چنانکه گذشت توسعه کوه بزرک ری و بخشی از شهر را بهمین سبب طبرک گفته‌اند.

دُدیگر آنکه هرگاه این قلعه در صدر اسلام در واقعه جنگ عرب وجود می‌داشت، بی‌گمان درفتح ری نامش در منابع، در مقام بیان این حادثه مذکور می‌افتد، چنانکه نام قلعه فرخان و زینبدی بتفصیلی که در فصل چهاردهم خواهد آمد یاد گردیده است. نام کوه طبرک درفتح ری چنانکه در صحیفه^{۸۷} ۴ کتاب حاضر اشارت رفته در ترجمة طبری درج است.

سديگر آنکه ابودلف در الرسالۃ الشانیہ از کوهی در ری یاد می‌کند که رافع بن هرثمه دزی استوار بر فراز آن پی‌افکنده بوده است، و چنین گوید:

«فی وسط المدینة ايضاً جبل شامخ عليه قلعة حصينة بناها رافع بن هرثمة ۱۰
وهي اليوم خراب...»^{۱۰}

(۱) الرسالۃ الشانیہ، ص ۳۱ س ۸ . اشکالی که در این قول وجود دارد، موضوع محل کوه است، چون نه ری برین و نه ری زیرین هیچ‌کدام را در وسط مطلق‌کوهی نبوده است، و همه تپه‌ها و جبال چنانکه هم‌اکنون مشهود است در شمال ری افتاده بوده است؛ گویا ظاهراً یا مراد وی از مدینه محمدیه بوده است در برابر ری برین، و یا در عبارت، پیش از کلمه «المدینة» چیزی مانند «فصیل» یا کلمه مناسب دیگری از نسخه افتاده است؛ چون ردیف بناهای فصیل تاپای کوه بزرگ ری ادامه داشته، و دز طبرک و کوه آنرا دریان می‌گرفته است، و آثاری بناها و پاره‌آجرهای آن هنوز در محل، خاصه از جهه مغرب مشهود است. و اگر این احتمال وجه تلقی گردد در آن صورت مکان کوه مطابق خواهد بود با گفته مرعشی، که آورده: «در میان صحرای قلعه ری تپه بزرگی واقع است آن تپه را طبرک می‌خوانند یعنی کوهک...»؛ ص ۹۰ ۴ کتاب حاضر.

صحرای قلعه ری در شمال شهر واقع بوده است.

و این کوه ظاهراً جز طبرک نتواند بود.

اگر قول بناء قلعه‌ای را بدست رافع بن هرثمه در کوهی در ری دوره اسلامی درست بپنداشیم، این قلعه بی‌گمان همان طبرک است چون تنها این کوه در داخل فصیل سحمدیه ری آباد بزمان رافع (قرن سوم) قرارداشته است. رافع بن هرثمه بنابق پاره‌ای از منابع حصن زینبدی را نیز سال ۲۷۸ مرمت و تعمیر کرد^۱ (واحتمال اتحاد آن با دز طبرک می‌رود) و شرح آن در فصل چهاردهم بیاید.

باری، در باب نخستین بنیان گذاشت قلعه طبرک در منابعی که نگارنده را بدانه‌استرس بود جز آنچه مذکور افتاد چیزی بنظر نرسید.

اینکه در ترجمه فارسی سرزینه‌ای خلافت شرقی تألیف لسترنج (Le Strange)

۱. مستشرق انگلیسی آمده:

«قلعه طبرک را چنانکه تاریخ ظهیر الدین مرعشی ذکر نموده، منوچهر زیاری در آغاز قرن پنجم ساخت...»^۲

مطلقاً نادرست است، چه، نخست آنکه در تاریخ طبرستان مرعشی چنین قولی ثبت نیفتاده، بلکه در آن کتاب بناء این قلعه بمنوچهر بن ایرج بن فریدون از شاهان افسانه‌ای سلسۀ پیشدادی نسبت داده شده و عبارت آن کتاب از پیش‌نقل افتاده.^۳
۱۵ دُیگر آنکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاء الله نیز چنانکه در سابق اشارت رفت^۴ مطلبی قریب بهمین مفاد ذکر گردیده است.

سدیگر آنکه در پاره‌ای از منابع، در مقام ذکر حوادث پیش از قرن پنجم و منوچهر زیاری نام قلعه طبرک آمده است؛ چنانکه در کامل ابن اثیر در بیان وقایع سال ۳۴۲ در ذکر حملة ابوعلی بن محتاج بری بزمان رکن‌الدوله چنین ثبت ۴۰ افتاده است:

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۵ س ماقبل آخر و ج ۴ ص ۴۳۱ س ۱۱.

(۲) ترجمه فارسی سرزینه‌ای خلافت شرقی، ص ۲۳۴ س ۰۳.

(۳) کتاب حاضر، ص ۳۰۰.

«فَسَحَارِبْ [رَكْنُ الدُّولَةِ] الْخَرَاسَانِيِّينَ بَطْبَرْكَ . . .»^(۱)

و حال آنکه منوچهر بن قابوس بسال ۴ هجری روی در نقاب خالک کشید، و در مجلل فصیحی تاریخ مرگ وی در وقایع این سال چنین ثبت افتاده:
 «وفات فلک المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار که سیزدهم پدر او کاووس بن قباد برادر انشیروان العادل است بطرستان»^(۲).

طبرک و حوادث ری:

این قلعه را در مرور دهور و گذشت زمان وقایع وحوادثی بوده است، که زبان صحائف نواریخ گویای آنهاست، و این کتاب بیان آن همه را برنتابد و شرح آن تفاصیل، صدره از حوصله خامه مایپرون است. نمونه را باشارتی باحوال عمرین علی بار امیری و مستحفظ قلعه طبرک بزمان اتابک ایلدگز، واین انج که از عبرتی خالی نمی نماید بسنده می شود:
 در نسائم الاسحاق در احوال وزیر فخر الدین بن معین الدین مختص مملوک کاشانی چنین نقل افتاده:

«در عهد سلطنت سلطان ارسلان»^(۳) مستولی بر دولت و مقلب احوال و مصرف امور مملکت اتابک ایلدگز بود، معین الدین ساوی مستوفی دیوان، امیر عمر بن علی بن بار را که امیر ری و مستحفظ قلعه طبرک و حاکم آن ولايت بود، اغرا و اغوا داد تا بخدمت سلطان آمد و باتفاق در قصد اتابک و وزیر سخن گفتند و امارت جهه امیر عمر علی بار و وزارت جهه خود مقرر گردانید، فخر الدین وزیر از آن سگالش آگاه شده بدفع آن برخاست، و با آن سلطان بخلوت در مشاورت و تدبیر مقدماتی ترتیب کرد که متوجه آمد باشد، آنکه امیر عمر را گرفته بقلعه النجف نخجوان فرستادند...^(۴)
 شرح روی کار آمدن عمر علی بار و جریان امر وی چنانکه در سلجوقدنامه و راحة الصدور مذکور است بدینگونه است:

(۱) این امیر، جزء ۶ ص ۳۴۴ س ۱۲.

(۲) مجلل فصیحی، بخش دوم ص ۱۴۳ س ۱۸.

(۳) ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه: نسائم الاسحاق، ص ۸۷ س ماقبل آخر.

(۴) نسائم الاسحاق، ص ۸۸ س ۸.

atabek ayildagz besal ۱۵۶۱ ایالت ری را به ونی داد، و او قلعه طبرک را عمارت کرد، و آنرا به ذخائر و آلات و اسباب فراوان بینباشت؛ زیرا بیم داشت که اینانج صاحب سابق ری^۱ بدانجا هجوم برد. اینانج بسال ۱۵۶۲ با مددی که از خوارزمشاه بوی رسید بری آمد، و چندی طبرک را در حصار گرفت، عمرین علی بار پیش از وصول اینانج به اتابک ایلدگز نامه فرستاد و از استعانت جست، و وی را بآمدن به ری تحریض کرد.

اینانج، که گشودن قلعه را آسان نمی دید، ری را ترک گفت، و به ابهر و زنجان رفت تا دستبردی بزنده و غارتی بکند و بازگردد. بدین هنگام اتابک ایلدگز بدانحدود نزدیک شد و سلطان ارسلان از زنجان باستقبال اتابک رفت.

اینانج و خوارزمیان که در قزوین و ابهر تباها کاریهایی کرده بودند، پس از اطلاع بر وصول اتابک متوجه گران شدند. سلطان ارسلان و اتابک بری آمدند. سلطان زمستان را در ری بماند. اتابک به آذربایجان رفت؛ و زمستان بساوه آمد. عمر علی بار پیشتر گرسی استواری قلعه طبرک و ذخائر آن، راه طغیان پیش گرفت و بفرمان اتابک وقوعی نهاد. سلطان اورا بسال ۱۵۶۳^۲ بفریب بدرگاه خواند، و در ساوه وی و معین ساووجی را بگرفتند.

چون خبر گرفتاری عمر علی بار به اینانج رسید قصد ری کرد. اتابک نیز بسال ۱۵۶۴ بری آمد، و تفصیل قتل اینانج در ری در این سال درسابق گذشت.^۳

بدین هنگام ولايت ری را به نصرة الدین پهلوان محمددادند، و عمر علی بار سه سال در دست موکلان بیند بماند تا درگذشت.^۲

مجیر بیلقانی را در مدح اتابک نصرة الدین ابوبکر جهان پهلوان قصیده‌ای است، که در آن بواقعه عمر علی بار و قلعه طبرک اشارتی دارد، و از اینانج نیز بتعریض

(۱) کتاب حاضر، ص ۴۷۱، ۴۷۰.

(۲) کتاب حاضر، ص ۴۷۲.

(۳) سلجوقنامه، ص ۸۱-۷۹؛ راحة الصدور، ص ۲۹۳-۲۹۷.

یادی شده است، و تتمیم فایدت را ابیاتی از آن در ذیل نقل می‌افتد:

این نادره بین باز کز ایام برآمد

در باغ جهان شاخ حوادث ببرآمد

وین بوعجی ها که براین مهره خاکی

از حُقَّه گردون مشعبد بدر آمد

بگرفت سر انگشت بدندان فلک از عجز

چندانکه فلک را همه ناخن بسرآمد

در باغ زمانه که نباتش همه زهراست

نیشکر او چند خوش و سبز و ترآمد

مفریب و نظرکن که هم از نکبت ایام

صد گونه گره بر دل یک نیشکر آمد

فی الجمله جهان همچو رباطی است مسدس

کز بهر وجود و عدم او را دو درآمد

هر گز خورد غم که ازین در که برون شد

هر گز نکند یاد کزان در که درآمد

صاحب نظری کو که ز من بشنود آخر

وین^۱ بوعجیها که مرا در نظر آمد

بس شعبده بازی که بتدبیر قضا شد

بس نادره کاری که بدست قدر آمد

وین طرفه که از هرچه قضا کرد وقد رخواست

احوال ری و قلعه او طرفه تر آمد

القصه عمر کرد عمارت طبرک را

پنداشت کز او جمله غرضهاش برآمد

(۱) کذا، ظ: این.

چون عاقبة الامر نظر کرد در آن کار

سعیش همه باطل شد و نفعش ضرر آمد

سعمور شد اول ز عمر گرچه با آخر

چنبر شد و در گردن عمر آمد

او بیشتری جست ولی بر رگ جانش

ناگاه ز فصاد اجل نیشتر آمد

چون مار ز سوراخ برون آمد و بیشک

سر کوفته شد مار که بر رهگذر آمد

پنداشت که عصیان اتابک ز خرد کرد

خاری خردش را ز قضا در بصر آمد

زان قلعه بیشوم برون آمد و در حال

چاه سر چاهانش مقام و مقر آمد

از بی ادبی قصد جگر گوشة شه داشت

تا لاجرمش تیر فنا بر جگر آمد

وانکس که پس از وی ز پس مملکت ری

بر عشوء اقبال و امید ظفر آمد^۱

هر چند که حال عمر آخر بید افتاد

حال وی بیچاره از آن بد بتر آمد

چون تکیه همه گه طبرک بود دلش را

بر پای دلش زان طبرک ندتبر آمد^۲

۱۰

۱۵

۲۰

(۱) قلعه طبرک را با غیبی تشبیه کرده اند که یک سر بسوی خراسان و سردیگر بسوی عراق داشت، و تفصیل این تشبیه در خرابی طبرک بیاید.

(۲) اشاره به واقعه اینانج است که پس از قبض عمر علی بار قصد ری کرد؛ رک:

ص. ۱۰۵ کتاب حاضر.

(۳) کذا.

لگتا سحر آمد شب اندیشه ما را

خود واقعه بر وی همه وقت سحر آمد^۱

یا ربچه شگفت است که درست یک ماه

از کار گه حکمت و حکمت بدر آمد!

این بهر امان کرد، و زو در خطر افتاد

وان آتش از آن جست، وزان در شر آمد

در باع حوادث شجری کشت که هر روز

بر وی غم و اندیشه بجای ثمر آمد

فرسode بزیر پی پیلان بلا باد

چون خاک، و گرخود همه خاکش درر آمد

گم باد اثر او بجهان، کو بحقیقت

از فتنه درین خطه خاکی اثر آمد

المنة الله که خدنگ غم ازینجا

بر چشم و سر خصم شه داد گر آمد

اسکندر ثانی که اقالیم جهان را

در نوبت او مدّت سختی سرآمد... الخ^۲

خرابی طبرک: این قلعه در طی گذشت زمان گاه آباد و دیگر گاه خراب بوده

است. وقتی امیر ری جهه مقابله با دشمن و دفاع از شهر آنرا تعمیر و آباد می کرد،

و زمانی سرداری چون شهر دست می یافت دست بانهدام قلعه می زده؛ چنانکه

(۱) اشاره بدانست که اینانچ را شب هنگام غلامان بکشند: راحة الصدور، ص ۹۶

۱۷۰؛ سلجوقنامه، ص ۸۱ س ۱۰.

(۲) دیوان مجیر بیلقانی، نسخه خطی، مکتوب بسال ۱۰۱۲ متعلق باقای دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی شیراز.

عمر علی بار بشرح صحائف پیشین بسال ۵۶۱ طبرک را عمارت کرد^۱، لکن پس از دستگیری وی وقتل اینانج بسال ۵۶۴، سلطان ارسلان بن طغل بن محمد آنچه را دوباره ویران ساخت؛ راوندی در راحة الصدور این واقعه را چنین بیان کرده:

« شهر ری و ولایت مسلم شد، و سلطان عالم از خرقان سوی ری آمد، و قلعه خراب فرمود، و ری بر امیر حاجب کبیر نصرة الدین پهلوان نامزد کرد، و کارها استقامت گرفت...»^۲

ظهیر الدین نیشابوری در سلجوق‌نامه آورده:

« ولایت بی‌خصوصی سلطان را مسخر شد، و سلطان از خرقان بری آمد، و قلعه خراب کردند، و ری بر نصرة الدین محمد نامزد شد، و اعوجاج امور استقامت یافت...»^۳

تا بار دیگر در حدود سال ۸۸۰ بفرمان تکش بن ایل ارسلان با هست طмагاج شجنه ری استحکام یافت^۴، بدین هنگام سلطان طغل بن ارسلان ری و قلعه را بدست آورد؛ و روزی به پیش اردشیر بن حسن بن رستم، هفتمنی پادشاه فرقه دوم از خاندان باوندیه ازبلوک طبرستان، که در فتح ری ازوی استمداد کرده بود، بزانش گذشت که:

« قلعه طبرک را عمارتی دیگر خواهم کرد ».
لکن اصفهانی وی را گفت: « باید آنرا پست کرد که نامبارک قلعه‌ای است ».
بدین موجب سلطان طغل عزم کرد که قلعه را چنان خراب کند، که دیگر
مارت نپذیرد. پس سران لشکر را بخواند، و پرسید:
« این قلعت بچه ماننده است ».

(۱) راحة الصدور، ص ۹۳ س ماقبل اخر؛ سلجوق‌نامه، ص ۷۹ س ۱۶؛ کتاب

حاضر، ص ۰۱۰.

(۲) راحة الصدور، ص ۲۹۷ س ۷.

(۳) سلجوق‌نامه، ص ۸۱ س ۰۳.

(۴) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۰۸ س ۱.

(۵) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۷ س ۱۳ بعد.

از آنان هر کس سخنی گفت و هیچکوی را موافق نیفتاد، و سپس خود چنین گفت:
 « ماری دوسر را ماند که سری در عراق دارد و آنجا را می خورد، و سر دیگر
 بخراسان و آن حدود را می بلعد ». مصلحت است که آنرا ازین بر کنم ». ویرا گفتند :

« یکبار بیام آن برشو و بعد آنچه خواهی کن ». گفت :

« شاهان پیشین را زیبایی چشم اندازهای اطراف از فراز قلعه از خرابی آن مانع
 می آمد، و بن پیش از این کار خراب خواهم کرد ». ۱۰

پس بفرمود تا ذخایر را از سلاح و آلات حرب بیرون بردند، و مردم ری را
 رخصت داد تا بدانجا شوند و هرچه بیابند ببرند. این غارت روزی چند دوام یافت،
 سپس غارتیان را امر داد تا قلعه را پست کنند آنان نیز کلنگ برداشتند و قلعه را
 درهم کوختند. ۱۱

طغول تا یکسال هر بار که بدان حدود گذر می کرد امر می داد تا آنچه از آثار
 قلعه بازمانده بود درهم بکوبند، بدین طریق از این دزعظیم زیبینی خالی پیش نماند.

این واقعه بسال ۸۸۵ بود، و در پارهای از کتب ۸۹۵ آمده است. ۱۲

یاقوت این داستان را بدین تلخیص آورده است :

« ... ملک طغول طبرک، فاحضر امراءه فقال : باي شيء تشبهون هذه القلعة؟
 فجعل كل واحد يقول برأيه . فقال : ما منكم من اصحاب في وصفها، هي تشبه حية
 ذات رأسين واحد في العراق وآخر بخراسان فهي تفتح فمها الواحد الى هؤلاء
 فتاكليهم و فمها الآخر الى هؤلاء فتاكليهم، وقد رأيت في الرأي ان آخر بها فنهوه
 وقالوا له : اصعد اليها و انظر لها ثم افعل . ما بآلك . فقال : ان جماعة من ملوكها
 همُوا بخرابها ثم يَرُونها فلاتطيب قلوبهم بخرابها وانا فلا راحاها ولا بُدَّ من خرابها ». ۱۳

(۱) تشبيه قاعده طبرک بکژدم نیز در ص ۶۰ کتاب حاضر گذشت.

(۲) مانند راحة الصدور ، ص ۳۶۶ س ۸؛ و ذیل سلجوتنامه ، ص ۹ س ماقبل اخر.

و امر بنقل مافيهها من السلاح وآلـةـالـحـرب . فـلـماـنـقـلـاـمـرـاـهـلـأـرـىـبـنـهـبـمـافـيهـهـاـمنـالـذـخـاـيرـ، فـبـقـىـاـهـلـالـرـىـيـنـهـبـوـنـذـخـاـيرـهـاـعـدـةـاـيـامـ . فـلـمـاـفـرـغـتـقـالـلـهـمـ: يـاـمـنـ نـهـبـخـرـبـ . فـعـمـلـوـاـالـمـاعـوـلـفـيـهـاـحـتـىـدـحـضـوـهـاـفـقـالـ: اـنـهـبـقـىـنـجـوـسـنـةـكـلـمـاـمـسـرـبـهـاـ يـقـولـ: هـذـاـيـجـبـاـنـيـخـرـبـمـمـاـكـانـيـقـىـمـنـهـاـ . فـمـازـالـحـتـىـجـعـلـهـاـاـرـضـاـوـذـلـكـفـيـ .^۱ سـنـةـ۸۸۵ـ۱

از تشبیه قلعه طبرک بکژدم و مار توان دانست که این بنا سراسر تپه مستطیل طبرک را از شرق بمغرب فراگرفته بوده است .
ذکر خرابی طبرک بدست طغل در بسیاری از منابع از جمله راحه الصدور^۲ و مراصد الاطلاع^۳ و تاریخ طبرستان^۴ ثبت افتاده است .

در پایان بدین نکته نیز اشارت می‌رود، که در کتاب جنة النعيم از کوهی بنام « زوراء » در ری ذکر رفته ، و چنین آمده است :

« زَوْرَا نَيْزَ اسْمَ كَوْهِي اسْتَ در شَهْرِ رَى . كُوْيَا هَمَانَ اسْتَ كَهْ نَزْدِيْكَ چَشْمَهْ عَلَى اسْتَ . . . »

این کوه شناخته نگردید، لکن این کلمه که بمعنی قوس مانند، و بایل و کچ است ۱۰ یاد آور انحنای امتداد کوه دز رشکان است^۵.

(۱) سعجم البلدان ، ج ۳ ص ۰۸۰ س ۱۲۰ .

(۲) راحه الصدور ، ص ۳۶۶ س ۹۰ .

(۳) مراصد الاطلاع ، ج ۲ ص ۱۹۴ س ۱۰۰ .

(۴) تاریخ طبرستان ، قسم سوم ص ۱۵۷ س ۱۳۱ بعد .

(۵) جنة النعيم ، ص ۲۴۳ س ۰۰ .

(۶) رک : نقشه کرپرتر (A) مقابل ص ۱۵۰ .

فصل چهاردهم

دزهای دیگر ری

ری را در زمانهای پیش از اسلام و بعد از آن جز طبری که ذکرش گذشت،
قلاع رفیع و حصین دیگر نیز بوده است، که آثار پارهای از آنها هنوز در گوشو کنار
پنهان ری بچشم می خورد؛ از آن جمله در نقشه کرپرتر (مقابل ص ۵ کتاب حاضر) ۰
علائمی از دزهای باستانی ری بنظر می رسد که در متن بکمک شواهد و قرائی باقید
احتیاط بنام: ۱- باطان^۱، ۲- بليسان^۲، ۳- رشکان^۳، ۴- عابس^۴، از آنها ذکری
رفته است؛ بنای آنها ظاهراً بروزگار پیش از اسلام می رسد. این چهار دز در ری برین
یا ری پیش از اسلام افتاده بوده است. ری زیرین یا ری عهد اسلامی نیز دزهایی
داشته، که شرح آنها بدین تلخیص است:

۱۰

۵- حصن زینبی (ج - ۲ ، ۳) : بنام این قلعه در ص ۷۹ کتاب حاضر رفت،
در میان بنایی که نگارنده را بدانها دسترس بود ذکر این حصن نخستین بار در
فتح البلدان بلاذری، در بیان واقعه فتح ری مذکور افتاده است، در آنجا بنقل از
جعفرین محمد رازی چنین آمده:

۱۵ «... حصن الزینبی فی داخل المحمدیّة ، و کان المهدی قد امر بمرتّبه

(۱) کتاب حاضر، ص ۲۷۱ ۰

(۲) کتاب حاضر، ص ۲۸۳ ۰

(۳) کتاب حاضر، ص ۲۸۳-۳۰۳ ۰

(۴) کتاب حاضر، ص ۲۴۵ ۰

و نزله، و هو مظلٌ على المسجد الجامع و دار الامارة ، وقد كان جعل بعد سجناً^۱. ظاهراً این حصن بهنگام فتح ری وجود داشته ، چون در همین کتاب چنین درج است :

«... آخر من فتحها (ری) قرظة بن كعب الانصاري في ولاية أبي موسى الكوفة لعثمان فاستقامت وكان عمالها ينزلون حصن الزنبدي ... وقد كان قرظة بعد ولی- الكوفة لعلى...»^۲

بموجب این گفته کارگزاران ری بزمان عثمان به حصن زنبدي وارد می شدند. این فقیه در مختصر کتاب البلدان از قول ابن الكلبی چنین آورده :

« حصن الزنبدي في داخل المدينة وكان المهدى امر برمته و نزله وهو مظلٌ على مسجد الجامع و دار الامارة وقد كان جعل بعد ذلك سجنا، ثم خرب و عمره بعد ذلك رافع بن هرثمه في سنة ۲۷۸ و خرب به أهل الری بعد خروج رافع عنها...»^۳
حصن زینبدی بموجب قول بلاذری در محمدیه و بر طبق گفته این فقیه در
مذکوره می شود که بدان دو بنا نزدیک بوده است، مسجد مهدی چنانکه در مبحث
استنباط می شود که بدان دو بنا نزدیک بوده است، مسجد مهدی چنانکه در مبحث
مساجد درفصل نهم^۴ دکر گردید، در فاصله میان کوه نقاره خانه و تقی آباد فعلی واقع بوده،
بدین ترتیب محل حصن زینبدی را نیز در همان حوالی باید پنداشت.

کلمه زینبد را مرحوم بهار در تعلیقات مجمل التواریخ ، فارسی و معنی
« اسلحه دار باشی » دانسته اند^۵. بلاذری در باب زینبدی گفته :

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ س ۱۴ بعد.

(۲) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ س ۰.

(۳) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۶۹ س ۰۸

(۴) کتاب حاضر ، ص ۴۳۲، ۳۲۵، ۰۳۲

(۵) مجمل التواریخ ، ص ۲۷۷ ذیل ۰

« والعرب يسمىه الزينبى و كان يدعى عارين ^۱ ». .

بقرینه این سخن زینبدی لقب و عارین که بظاهر معرفت آرین است نام
وی بوده .

طبری در بیان فتح ری این نام را «الزینبی» نوشته است ^۲ .

یاقوت در معجم البلدان در موردی آورده :

« قال جعفر بن محمد الرّازى ... الحصن المعروف بالزینبی فی داخل المدينة
المعروفة بالمحمدیة، وقد كان المهدی امر بمرسته و نزله ایام مقامه بالرّی، و هو
سلطان على المسجد الجامع ودار الامارة، ويقال الذي تولى مرسته و اصلاحه میسّرة
التغلبی احد وجوه قوّاد المهدی، ثم جعل بعد ذلك سجننا ثم خرب فَعَمَّرَهُ رافع بن
هرشمة فی سنة ۲۷۸ ثم خَرَبَهُ اهل الرّی بعد خروج رافع عنها ^۳ ». .

در مورد دیگر در معجم البلدان همین عبارت با تصحیف «الزینبی» به
«الزیدیه»، از کتاب احمد بن الفقیه نقل گردیده است ^۴ .

این تصحیف در مرآۃ البلدان بصورت ری بندی درآمده است، بدین قرار :

« احتمال می رود که قلعه طبرک همین قلعه ری بندی (زینبدی) بوده باشد ...

برخی قلعه طبرک را زیدیه نوشته اند ^(۵) ». .

در ترجمه فارسی سرزمینهای خلافت شرقی آمده :

« ... بگفته یاقوت قلعه آن موسوم بوده به زیدیه (که در بعضی نسخه های
خطی بصورت زینبی [کذا] نوشته شده) و همان قصری است که مهدی عباسی

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۱۸ س ۰ .

(۲) تاریخ الاسم و الملوك طبری، جزء ۴ ص ۲۵۳ س ۱ بعد. نیز رک این اثیر، جزء

۳ ص ۱۱ س ۰۱۷ .

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۰ س ۱۸۰ .

(۴) معجم البلدان، ج ۴ ص ۴۳۱ س ۹۰ .

(۵) مرآۃ البلدان، ج ۴ ص ۲۳۹ س ۰۲۱ .

هنگام اقامت در ری در آن سکونت داشت! ...

تغییر لفظ « زینبی » بصورت « زبیدیه » و « زینبی » و « ری بندی » بر طبق قاعدة نظر دار تصحیف است ، که همیشه اخفي را به اجلی و مجهول رابه معروف بر می گردانند ، همانند تصحیف « مسلح » به « مصلح » و « مسلح » به « مصلحت » که تفصیل آن در دروازه های شهر ص ۴۹ ببعدر بیان « در مصلحگاه » گذشت ؛ و تصحیف « قتلبه » دختر اینانج خاتون به « قتبیه » که نام مردان است و شرح آن در ص ۷۲ مذکور افتاد .

رافع بن هرثمه که بسال ۲۷۸ حصن زینبی را تعمیر کرد همان است که ظاهرآ قلعه طبرک را نیز پی افکنده بوده است ، و بدین مهم در صحیفه ۷۰ نیز بنقل از ۱. الرسالۃالثانیه تأییف ابی دلف اشارتی رفت .

برطبق پارهای قرائی چنین بنظر می رسد که حصن زینبی همان طبرک است و از آن جمله است :

۱- هر دو قلعه چنانکه در صحائف پیشین گذشت بر مسجد و دارالاماره شرف بوده اند .

۲- مرست و عمران هردو قلعه بدست رافع بن هرثمه بوده است . این معنی در باب حصن زینبی در صحیفه گذشته درج افتاد و در باب طبرک ابودلف در الرسالۃ - ۲. الثنیه آورده :

« ... فی وسط المدینة ایضاً جبل شامخ (طبرک) علیه قلعه حصينة بنا ها
رافع بن هرثمه ... »

۳- در مرآتالبلدان نیز چنانکه گذشت احتمال رفته که طبرک همان ری بندی (زینبی) است .

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۲۲ س ماقبل آخر .

(۲) رجوع شود به آغاز همین مبحث و شرح مسجد جامع و محل قلعه طبرک .

(۳) الرسالۃالثانیه ، ص ۳۱ س ۰۸

۴- جرج مایلز امریکائی مؤلف کتاب «تاریخ سکه شناسی ری» نیز دز طبرک و قلعه زینبدی و قلعه فرخان هرسه را یکی دانسته است^۱. با این حال نشانیها یکی که از مکانهای این دژهای بود است، اتحاد آنها را نمی‌رساند، بلکه هریک را قلعه‌ی جدایی که از نمایاند، و چنانکه بجای خود ذکر گردید محل قلعه زینبدی را در مدینه یا شارستان محمدیه ری و طبرک را بر فراز کوه طبرک نوشتند، و مکان دز فرخان نیز بشرحی که باید در «سر» بوده است. نیز در فتوح البلدان و مختصر کتاب البلدان که هر دو از منابع قدیمی هستند، حصن زینبدی و قلعه فرخان هر کدام بصورت دزی جدا گانه درج افتاده^۲. مگر آنکه قائل بنوعی تساهل و تسامح در نقل قدما باشیم که گاه در آثار پاره‌ای از آنها مشهود است، و فی المثل چنین پینداریم که مراد بلاذری از محمدیه و این فقیه و ابودلف و یاقوت از مدینه در باب محل حصن زینبدی، همان نقطه از فصیل یا کهندز بوده که کوه طبرک آنجا واقع بوده، و این برخلاف ظاهر عبارات متون است، والله اعلم.

۶- قلعه فرخان بن زینبدی : از دزهای مشهور دیگر ری که بهنگام حمله عرب بایران آباد بوده، و اهمیت و اعتباری داشته قلعه فرخان است، و بنابری از شکست در فتوح البلدان چنانکه در ص ۲۳۳ اشارت رفت در واقعه فتح ری پس از شکست سپاهیان مدافعان سردار عرب در آنجا آقامت گزید.

در باب مکان این دز در سابق در شرح شارع سُر صحیفه ۲۳۳، ۲۳۴ پخشی رفت، و بموجب آن ظاهراً این قلعه همان است که امروز بقا یای تعمیر یافته آنرا در مشرق این آباد و نزدیک بدان بنام زندان، در جنب آبادی بهمین نام می‌توان مشاهدت کرد، زیرا بحکم قرائتی که در همان صحیفه مذکور افتاده محل قلعه فرخان باید در همان حدودها باشد، و سُر محل این دز بقولی نام مجتمعه آبادی واقع در آن حدود بوده و یاقوت گفت^۳ :

(۱) تاریخ سکه شناسی ری بانگلیسی، ص ۳۱.

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۱۷ و ۳۲۰؛ مختصر البلدان، ص ۲۶۹.

« قبیل السُّرّ ناحیةً من نواحی الرّی فیها عدّة قری ینسب اليها جماعةٌ » .
ودراحسن التقاسیم محل سُرّ چنانکه درسابق گذشت، بنزدیکی مفازه یعنی درسوی
شرق ری مذکور افتاده؛ ونیز همانجا اشارت رفت که از شهر فاصله‌ای اندک داشته است.^۱
مرحوم دکتر مهدی بهرامی مدیر اسبق موزه ایران باستان، در مقالتی که در
باب ری بسال ۱۳۰۷ در طوفان هفتگی منتشر ساخته « سُرّ » را در مختصر البلدان
« سِرّ » خوانده و چنین گفته:

« ابن الفقيه که در قرن سوم هجری می‌زیسته ... می‌گوید: قلعه‌ای محکم و
جنسی سری است ». ^۲

لکن یاقوت بتصریح عبارت (بضم اوله) آنرا سُرّ ذکر کرده.
قلعه فرخان به جوسق (= کوشک) نیز معروف بوده است، یاقوت در المشترک
گفته:

« ... الجوسق قلعة بالری و تعرف بقلعة الفرخان ». ^۳

و در معجم البلدان آورده:

« الجوسق ايضاً قلعة الفرخان بناحية الرّی ... ». ^۴

در منابع در مقام ذکر این جوسق ایاتی که اشارتی به نحوست آن دارد، از
شاعری بنام غَطَّمَشَ بن الاعور بن عمر والضَّبَّی ضبط افتاده، و کاملتر آن در معجم البلدان
چنین درج گردیده است:

لَعَمْرُى لَجَوَّ مِنْ جِوَاء سُوَيْقة

اسفلُهُ مِيثُ و اعلاهُ أَجْرَعُ

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۷۶ س ۰۱۶

(۲) کتاب حاضر، ص ۰۲۳۳

(۳) برای اطلاع یشتبه مطالبی که در باب شارع سرگفته آمده، از ص ۰۲۳۱ بعده رجوع شود.

(۴) طوفان هفتگی ۱۳۰۷ شماره ۳ ص ۰۵ س ۰۱ بعده متون راست.

(۵) المشترک ص ۱۱۳ س ۰۴ در متن اشتباهًا الفرجان آمده.

(۶) معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۰۲۰

بـه الـعـفـرُ وـالـظـلـيمـانُ وـالـعـيـنُ تـرـتـيـعـ

وـأـمـ رـئـالـ وـالـظـلـيمـ الـهـجـنـعـ

وـأـسـفـعـ ذـورـمـسـحـيـنـ يـضـحـيـ كـانـهـ

اـذـا مـاعـلاـ نـشـرـزاـ حـصـانـ بـمـرـقـعـ

اـحـبـ اـلـيـناـ اـنـ نـجاـوـرـ اـهـلـنـاـ

وـيـصـبـحـ سـنـاـ وـهـوـسـرـاـيـ وـمـسـمـعـ

مـنـ الـجـوـسـقـ الـمـلـعـونـ بـالـرـىـ كـلـمـاـ

رـأـيـتـ بـهـ دـاعـىـ الـمـنـيـةـ بـلـكـمـعـ

يـقـولـوـنـ صـبـرـاـ وـاحـتـسـبـ ، قـلـتـ طـالـمـاـ

صـبـرـتـ وـلـكـنـ لـآـرـىـ الصـبـرـ يـنـفـعـ

فـلـيـتـ عـطـاءـيـ كـانـ قـسـمـ بـيـنـهـمـ

وـظـلـلـتـ بـيـ الـوـجـنـاءـ بـالـدـ وـتـضـبـعـ

كـانـ يـدـيـمـهاـ حـينـ جـدـ نـجـاءـهـاـ

يـدـاـ سـابـعـ فـىـ غـمـرـةـ يـتـبـعـ

ءـأـجـعـلـ نـفـسـيـ وـزـنـ عـلـيـعـ كـآنـمـاـ

يـمـوـتـ بـهـ كـلـبـ إـذـاـ مـاتـ اـجـمـعـ

«ـوـالـجـوـسـقـ الـمـلـعـونـ الـذـىـ ذـكـرـهـاـ هـاـ هـوـ قـلـعـةـ الـفـرـخـانـ»

درـعـجـاـيـبـ نـامـهـ كـهـ جـهـةـ طـغـرـلـ بـنـ اـرـسـلـانـ فـراـهـمـ آـمـدـهـ مـذـكـورـ اـسـتـ :

(١) معجم البلدان ، ج ٢ ص ١٥٣ س ٥ : اهلها.

(٢) در فتوح البلدان و المشترک تتها همین یک بیت آمده، و در فتوح البلدان بدین

صورت است :

على الجوسق الملعون بالرى لاينى على رأسه داعى المنية يلمع

(٣) فتوح البلدان ص ٣٢٠؛ المشترک ص ١١٣؛ معجم البلدان ، ج ٢ ص ١٥٣ و

« قلعهٔ فرخان قلعه‌ای عظیم بود برقی، بنایی بود عالی و دیوان غطمشن‌الضبی آنجا بود... الخ^۱ »

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی پس از ذکر قلعه زینبدی گفته: « قلعهٔ دیگری نیز در ری بود موسوم به قلعهٔ فرخان، که کوشک هم نامیده ه می‌شد ». ^۲

و چنین ادامه می‌دهد:

« چون در قرن چهارم ، فخر الدوله دیلمی آنرا برای سکونت نیستندیدامر کرد خانه‌ای مخصوص خودش در وسط باغات شهر ساختند ، که بعد‌ها بفخر آباد معروف شد... ^۳ »

۱۰ این دعوی را هیچیک از منابع دیگر که سورداستفاده نگارنده بوده تأییدنمی‌کند، و در باب فخرآباد در صحیفه ۲۰۸ و ۳۵۲ بشرح سخن رفت.

۱۵ ۸۷ - قلعهٔ کنده کوه سرچاهان (ظ: الف، ب، ج-۲) : این دو قلعه در حدود سال ۸۲ با شارت اردشیر بن حسن بن رستم، هفتمنی پادشاه فرقهٔ ثانیه از خاندان باوندیه ملوک طبرستان بی‌افکنده شد، در تاریخ طبرستان در این معنی چنین مذکور است: « شاه آن سال (۵۸۲) قلعه سرچاهان و کنده کوه که به محله‌های ری پدید باشد بفرمود کرد ». ^۴

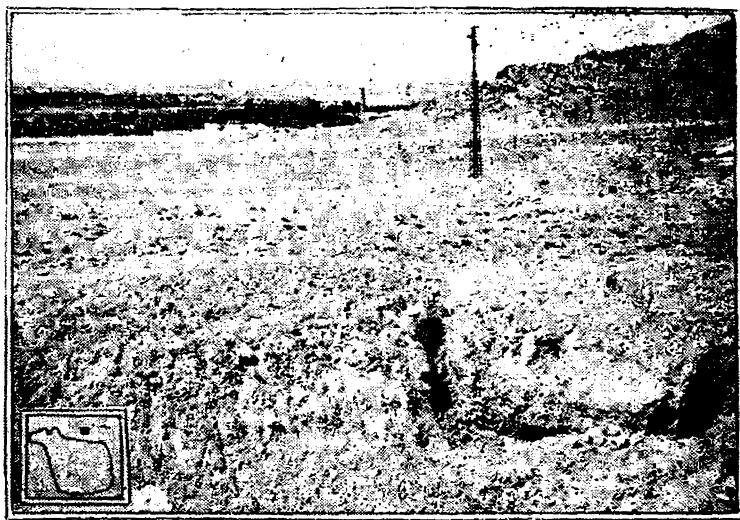
چون بناء این دو قلعه در اواخر عهد آبادانی ری اتفاق افتاده، از این رو در کتب تواریخ کمتر نامشان بچشم می‌خورد.

۲۰ قلعه سرچاهان گویا بمناسبت یک یا چند چاه که در درون آن تعییه کرده بوده‌اند بدین نام موسوم بوده است، و این شیوه در قدیم جهه بند کردن زندانیان در چاه معمول بوده، چنانکه میربیلقانی در باب عمر علی بار گفته:

(۱) عجایب نامه، نسخه عکسی، ورق ۴۶ ص B س ۶۰

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۳ س ۲۰

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۰ س ۱۰



منظرهٔ بقایای بنای قدیمی که چاههای آن هنوز در محل موجود است
از جهة شمال شرقی، و موقع آن

زان قلعه میشوم^۱ برون آمد و در حال چاه سر چاهانش مقام و مقر آمد^۲
هم‌اکنون آثار بنائی خراب و عظیم در شمال ری در فاصله میان کوه نقاره‌خانه
و کوهک امین آباد بچشم می‌خورد، که دارای چاههای عمیق است، و هنوز پس از
قرنهای این چاهها از سیلابهای باران پر نشده است، و تواند بود که بقایای همان قلعه
سرچاهان باشد (شکل فوق). قلعه کنده کوه نیز بقایه نامش ظاهرآ در شمال ری^۳ که کوهستانی است پی‌افکنده شده بوده.

(۱) مراد قلعه طبرک است.

(۲) رک: کتاب حاضر، ص ۱۲۵. همدان را نیز قلعه سر چاهانی بوده که ذکر آن

در صحائف ۴۶ و ۳۶۶ کتاب راحة الصدور آمده است. در نسائم الاصحاح، ص ۸۸ س ۱۴ مذکور است: اسیر عمر را گرفته بقلعه النجق نسخوان فرستادند.

فصل پانزدهم

فرهنگ و مدارس و کتابخانها

الف - فرهنگ : ری چنانکه در صحیفه ۶۶ از فصل دوم گذشت، پیش از اسلام شهر مقدس مذهبی زرده شیان بود، و موبدان و پیشوایان این مذهب معارف این دین را بطالبان می آموختند، لکن از حدود پیشرفت علم و فرهنگ در آن روزگار در ری اطلاعی بدست نیست.

در قرون اسلامی درین شهر علوم و فنون رونق و رواجی داشت، لکن این سهم را بعد پایتختی، یعنی بزمان بوئیان و سلجوقیان ظهوری پیشتر بود: کتابخانه ها و مدارس مشهور در آنجا بوجود آمد، شاهان آل بویه دانشمندان و عالمان را مورد بزرگداشت و تجلیل قرار می دادند، و تدریس فنون مختلف از طب و نجوم و حکمت و کلام و فقه بازاری یافت، و بعد ایشان بزرگانی بی نظیر در این شهر می زیستند، همانند صاحب عباد و تنبیه دیگر.

در تاریخ ابن اسفندیار رواج علم و فضیلت بعهد عضدالدوله بدینگونه وصف شده است :

« روز بازار اهل فضل و بلاغت عهد او (عضدالدوله پسر رکن الدوله و برادر فخر الدوله) بود، گویی جهان بجمله علوم آبستن ماند، تا عهد او رسید طلّق وضع گرفت و بزاد، از فقه و کلام و حکمت و بلاغت و طب و نجوم و شعر و سایر علوم که بازجویی مبرزان را، همه در روزگار او بودند؛ و من از پدر خویش رحمة الله شنیدم، که سرا هوس بود بدانم که جمله علماء بیک شکم زادن موجب چه بود، از خسروشاه مجوسو منجم شاه غازی رستم بن علی پرسیدم گفت: اول دور عطارددولت

او بود ، می‌گویند استاد و ادیب او ابوعلی فارسی بود ، که امام الائمه نحو و لغت است ، و کتاب ایضاح عضدی برای او ساخته ، و طبیب او کامل الصناعة بنام او پرداخته ، و از وزرای او استاد ابوالفضل بن العمید ، و پسر او ابوالفتح ، و در عراق الصاحب الجلیل ابن عباد ، و منشی او استاد ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف ، والصابی ابو اسحق ابراهیم ، و شاعران او ابن نباتة السعدي و ابوالظیح المتنبی ، و استاد ابو بکر الخوارزمی الطبری ...^۱

استاد فقید مرحوم احمد بهمنیار در کتاب «شرح احوال و آثار صاحب بن عباد»

در این معنی چنین نقل کرده :

«ملوک این سلسله (دیالمه) که مراسمان تجدید استقلال و احیاء رسوم و آداب و عادات ایران باستان بود ، در نشر و ترویج علوم و آداب عربی بیش از سایر سلسله‌ها می‌کوشیدند ، و بعض آنها از قبیل عضدالدوله و پرسش تاج الدوله و پسر عمش بختار برگفتن اشعار عربی ، و بعضی از قبیل فخرالدوله بر تکلم به عربی قدرت تمام داشتند ، وزرا و نویسنده‌گان این دولت اغلب از استادان درجه اول نظم و نثر تازی به شمار می‌رفتند^۲ .»

در چنین دوره‌ای درخشنان بود که ری پایا تختی جبال برگزیده شد^۳ ، و خانه^۴ صاحب‌عبدوزیر فخرالدوله در ری ، محظ^۵ رحال و برکز رجال ادب و ارباب ، فضل جهان بود . مقدسی که احسن التقايسیم را در همین عهد فراهم آورد ، معارف این دوره ری را بدینگونه وصف می‌کند :

«علماء سراة ... و به مجالس و مدارس و قرائح ... لا يخلو المذکور من فقه ولا الرئيس من علم ولا المحتسب من صیت ولا الخطیب من ادب هو (ری) ...^۶

(۱) تاریخ طبرستان این اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۴۰ س ۶۰ .

(۲) صاحب بن عباد ، ص ۲۴ س ۱۵۰ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۳۵۳ .

احد مفاحر الاسلام واسهات البلدان؛ به مشايخ واجلة وقراءٌ وائمة وزهاد...
ولمذ كريهم فن...^١

گفته‌اند در ری کتابخانه صاحب‌عبدالبتهائی بشرحی که باید، باندازه تمام کتابخانه‌های آن زمان اروپا کتاب داشت، و بمصدقاق «الناس علی دین ملوکهم»، توان گفت بدان عهد اقبال مردم ری نیز بترویج و تعمیم فرهنگ از بسیاری از دیگر بلاد پیشتر بوده است.

بعهد سلجوقيان طغول نخستين و برکيارق رى را دارالملك قراردادند^۲، وعلم و فرهنگ در اين شهر سخت برونق بود.

تنها شیخ عبدالجبار بن عبدالله بن علی المقری رازی در مدرس خود در این شهر بچه هارصد شاگرد درس می گفت.^۲

شاهان آل سلجوق با نشاء مدارس و نشر معارف و ترویج هنر اهتمامی کافی داشتند.
بقول آرتوریوپ « شهر ری خصوصاً یکی از پایتختهای فرهنگ جهان شد ».
صاحب النقض که خود اهل ری و دست پرورد آن عصر است چنین گفته :
« حقیقت آنست که در بلاد عالم از بسیط زمین و فسحت دنیا، هر خیری که
در مسلمانی ظاهر می شود، از مدارس و مساجد و خانقاہ و منابر و سنتهای نیکو ودفع
بدعتها، ببرکات و قوت نیم آل سلجوق است ». ۱

بعهد آل سلیمانی در ری جز کتابخانه صاحبی، کتابخانه‌های دیگر نیز وجود داشت که بجای خود بنام آنها اشارت می‌رود.

(١) احسن التقاسيم، ص: ٣٩، ٥٢، ٥٦ يبعد.

۲) کتاب حاضر، ص: ۲۰۳-۲۰۴

^(٣) طيرس، و مجمع البيان، ج ١ ص ٥٤ س ٢٠

(۴) شاهکارهای ایران تالیف ارتور بوب، نگارش دکتر خانلری، ص ۸۰ س ۲۳

ستون راست.

^٥) كتاب النقض، ص ٩٤ س ١٠.

در قرون اسلامی درزی و دیگر جاها نحوه تعلیم و تعلم چنانکه از منابع مستفاد است بدان صورت بود که نخست در مکاتب الف با رابطه ایل یاده‌ی دادند. سپس بتعلیم قرآن می‌پرداختند؛ و چنانکه از اسرار التوحید مستفاد است، در آغاز کار یک جزء آخر قرآن، یعنی سوره قصه را بعضی ترتیب از آخر می‌آموختند، و چون کودک بسوره «لهم يَسْكُنْ» می‌رسید معلم لوح طفل را نزد پدر می‌فرستاد، و او پیشکشی مناسبی تقدیم می‌کرد^۱. این شیوه در مکتب خانه‌ها تا این اوآخر نیز معمول بود. طالب علم چون مقدمات را در مکاتب می‌آموخت بمدرسه راه می‌یافت.

در مدارس اصول هر رشته از علوم، و آداب تعلیم بر پایه قرآن کریم، و سنت استوار بود.

۱۰ استاد بر سیرت پیغمبر اکرم در محل درس می‌نشست، و طالبان گردانگرد وی همانند صحابه در مجلس پیغمبر حلقه می‌زدند، این مجالس را هم بدین مناسبت حلقه درس می‌گفتند^۲. این رسم بیش و کم در عهد ما نیز در حوزه‌های علمی در میان طالبان علوم دینی رواج دارد.

۱۵ طالب علم کتابی را که استاد تألیف کرده بود، یادتاب دیگری را، که استاد خود اجازت روایت داشت بر وی می‌خواند، و چون در آن علم تسلیطی می‌یافت و فهم و استنباطی پیدامی کرد استاد ویرا اجازت روایت می‌داد، و شاگرد خود بر کرسی استادی می‌نشست. این اجازت این حقیقت را بود که تا شاگرد اهلیت نقل روایت پیدا نکند بدین امر دست نیازد، و اخبار و احادیث بمیل و هوای این و آن دگرگون نشود.

۲۰ اجازت استاد دانشمندی شاگردی را سندی معتبر بشمار می‌رفت.

طی مراحل تحصیل بدان ترتیب که شهید ثانی مقتول بسال ۹۶۶ در سنیه المرید

(۱) اسرار التوحید، طبع پطرزبورغ، ص ۲۷۳ س آخر؛ طبع طه-ران ۱۳۲۴ ص ۲۲۶ س آخر.

(۲) تاریخ آداب العرب، ج ۱ ص ۲۸۰ س ۱۴۰.

نقل کرده^۱، برحسب استعداد و قابلیت دانشجو از شانزده تا بیست و پنج سال زمان می‌گرفت، و چنان معمول بود که تا هل و تزویج را تا پایان تحصیل بتعویق می‌انداختند^۲، چه، گفته‌اند «ذُبِحَ الْعِلِّمُ فِي فُرُوجِ النِّسَاءِ».

مجالس موعظه و خطابت را نیز بدان روزگاران اهمیتی بود^۳، و در حکم مدارس عمومی بشمار می‌آمد؛ و از جمیع اصناف در آن استفاده را شرکت می‌جستند.^۴ ععظ و تذکیر بدان زمان یکی از وظائف عمده علمای بزرگ و دانشمندان نامی و معروف به علم و فضل و زهد و تقوی بوده است، و این معنی از ملاحظه تراجم احوال بزرگان علم و ادب آن عهد بخوبی استنباط می‌شود^۵. چنانکه از اسرار التوحید و رحله ابن جبیر مستنبط است، واعظان رسمی خاص داشتند؛ پیش از رسمی شدن مجلس یک تن بنام معزف نام و لقب واردان را باوازی رسا بر می‌گرفت، و هر کس را بجایی مناسب وی راهنمایی می‌کرد^۶، چون مجلس آماده می‌شد قاریان مخصوص بتلاوت قرآن می‌پرداختند^۷، سپس مشایخ وعظ خطبه‌ای می‌خوانندند و آیتی از قرآن را بتناسب مقام تفسیر و مشکلات حدیث و اقوال عالمان را در آن باب طرح و توضیح می‌کردند، و پس از آن مردم را بتوبت و انابت و عبرت و فکرت می‌خوانندند و گروهی از مستمعان در همان مجلس توبه می‌کردند.^۸

ب - مدارس ری: این شهر بزرگ را بی‌گمان مدارس و سکااتب زیاد بوده است، لکن چون تاریخی از آن بازنمانده است، از مدارس آن اطلاع مرسومی بدست نیست. آنچه در منابع مختلف در این باب بنظر رسید بتفصیلی است که در ذیل درج می‌افتد:

(۱) منیة العرید ، طبع ۱۳۰۱ ص ۱۸۹-۱۹۲؛ طبرسی و مجمع البیان ، ج ۱ ص ۹۰.

(۲) منیة العرید ، طبع ۱۳۰۱ ص ۱۶-۱۳۰؛ طبرسی و مجمع البیان ، ج ۱ ص ۹۲.

(۳) رحله ابن جبیر ، ص ۱۷۹-۱۷۴؛ طبرسی و مجمع البیان ، ج ۱ ص ۰۴۸.

(۴) مقدمة نقض ، ص ۷ س ۱۲.

(۵) اسرار التوحید ، طبع پطرزبورغ ص ۲۶۰ س ۸ و طبع طهران ۱۳۳۲ ص ۱۶-۲۱.

و ص ۳۴۸ س ۳ و منتخب اسرار التوحید ، ص ۱ ذیل ۵-۶.

۱- مدرسهٔ سید زاهد ابوالفتوح (ظ : الف ، ب - ۵) : این مدرسه را به عهد ملکشاه، در محل دروازه آهنین که از نقاط شیعه نشین بوده است پی افکنندند، و در کتاب النقض ذکر آن بدینگونه آمده است :

«... و مدرسه‌ای به دروازه آهنین که منسوب است به سید زاهد ابوالفتوح

نه هم در عهد دولت ملکشاھی ساختند؟ ...»^۱

۲- مدرسهٔ بزرگ سید تاج الدین محمد کیکی (ظ : د - ۲) : این مدرسه را به عهد طغرل اول در محلت دلاه دوزان از محلتهای شیعه نشین ری ساختند، و در کتاب النقض مذکور است :

« مدرسهٔ بزرگ سید تاج الدین محمد کیکی رحمة الله عليه به کلاه دوزان که مبارک شرفی فرموده است، و قریب نوادگان است که معمور و مشهور است، و در آنجا ختمات قرآن و نماز بجماعت هر روز پنج بار و مجلس وعظ هر هفته یک بار و دوبار و درس علوم و موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاورند از اهل علم و زهد و فقهاء و سادات و غریب که رسند و باشند بوده است و هست، نه در عهد طغرل بزرگ سقاہ الله رحمته کردند؟ »^۲

۳- مدرسهٔ شمس الاسلام حسکا بابویه (ظ : د - ۲) : مراد از « حسکا »^۳ شیخ اجل حسن بن حسین بن حسن بن بابویه قمی رازی جد شیخ منتخب الدین است^۴. این بابویه مدفون بری از بنی اعمام اوست^۵، در کتاب النقض از مدرسهٔ حسکا بدین طریق یاد گردیده :

(۱) النقض، ص ۴۷ س ۱۸.

(۲) این کلمه در دیکسیئر دولالپرمن بزبان فرانسوی ذیل ص ۲۷۵ نیز به مین صورت مذکور افتاده.

(۳) النقض ، ص ۴۷ س ۶۰.

(۴) طبرسی و سیجمع البیان ، ج ۱ ص ۲۹۳؛ بحار مجلسی ، ج ۲۵ ص ۴ س ۳۱ فهرست منتخب الدین.

(۵) روضات الجنات ، ص ۳۸۹؛ مستدر کث الوسائل ، ج ۳ ص ۴۶۵.

« مدرسه شمس‌الاسلام حسکا بابویه که پیر این طایفه بود که نزدیک است بسرای ایالت، و در آنجا نماز بجماعت و قراءت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلس وعظ و طریق فتوی و تقوی ظاهر و معین بوده است و هست، نه در عهد این دو سلطان (ملک شاه و محمد) کردند؟ ! ۱. »

۱۰ سرای ایالت چنانکه در فصل نهم اشارت رفت، ظاهراً همان دارالاماره سلجوقيان است^۲، و بموجب قرائتی که بجای خود مذکور افتاد محتملاً در حوالی خیابان و برج طغرل واقع بوده است. در ری معمول بود که حرف آخر اسمی را حذف می‌کردند و لفظ « کا » را با خر آن می‌افزویدند، مثلاً علی و حسن و احمد را علکا و حسکا و حمکا می‌گفتند، و در احمد الف را نیز می‌انداختند، مقدسی در احسن التقاسمیم در این باب چنین ذکر کرده :

« اهل الری یغیر و ن اسماء هم، یقولون لعلی و حسن و احمد علکا حسکا حمکا ... ۳. »

۱۱ ۴ - مدرسه شیخ حیدر مکی (۵ - ۶) : نام این مدرسه در کتاب النقض چنین درج افتاده :

۱۰ « مدرسه شیخ حیدر مکی بدر مصلی گاه (نسخه بدل: مصلحگاه) » نه هم در عهد سلطان محمد رحمة الله عليه کردند؟ ! ۴. »

۱۱ در باب محلت مصلی گاه یا مصلحگاه در کتاب حاضر در فصل نهم صحائف ۲۶۱-۲۶۹ بتفصیل سخن رفت بدانجا رجوع شود. این مدرسه بر طبق قرائتی که محلت مصلحگاه را نشان می‌دهد ظاهراً در پشت امامزاده عبدالله در جهة شمال غربی قرار داشته است.

(۱) کتاب النقض، ص ۴۷ س ۱۲.

(۲) کتاب حاضر، ص ۱۹۹-۲۰۶.

(۳) احسن التقاسمیم، ص ۳۹۸ س ۴.

(۴) النقض، ص ۴۸ س ۱۳. در من ۳۹ س ۱۴ میالس المؤمنین بنقل از النقض

مدرسه شیخ جنید مکی ثبت افتاده.

۵ - خانقهه امیر اقبالی : در کتاب النقض آمده: « و خانقهه امیر اقبالی نه در عهد دریم خیائی نرددند... » خانقهه نیز چنانکه در رقم بعد بیاید، در شمار مدارس و محل بحث علم و تعلیم آن بوده است.

در باب خانقهه امیر اقبالی هیچگونه شرح دیگری در جایی بنظر نرسید.

۶ - خانقهه ریان (ظ: ۵-۲) : صاحب کتاب النقض در شرح این خانقهه

گفته:

« دیگر مدرسه‌ای که میان این دو مدرسه (مدرسه تاج الدین محمد کیکی، و شمس‌الاسلام حسکا) است که تعلق بسادات کیکی دارد، که آنرا خانقهه ریان گویند، و مصلحان در روی مقیم باشند، نه هم در عهد سلطان محمد نورالله قبره فرموده‌اند؟! ». ^۱

محل این خانقهه و مدرسه سید تاج الدین کیکی گویا ظاهراً بحکم نزدیکی بمدرسه شمس‌الاسلام حسکا با بویه (که هم بقعة ابن بابویه و هم برج طغرل بطبق شرحی که در بحث از سرای ایالت گذشت مکان تقریبی آزاد ر آن حوالی معین می‌کند) در جنوب ابن بابویه، و در شرق بقعة امامزاده عبدالله بوده است، و اگر این احتمال را وجهی باشد ظاهراً می‌توان محل «کلاهدوزان» را نیز که مدرسه تاج الدین آنجا افتاده بوده در نزدیکیهای میدان مجده مفعلي شهر ری پنداشت، والله اعلم.

۷ - خانقهه خواجه شرف مرادی : در تاریخ طبرستان این اسفندیار در وقایع سال ۸۲ ذکر این خانقهه چنین ثبت افتاده:

« شرف مرادی گفتند خواجه‌ای داشت که هنوز بری مدرسه و خانقهه و دخمه او باقیست، زن را بر تعرض ولایات شاه اردشیر حریص می‌کرد... ». ^۲

(۱) النقض، من ۴۸ من ۰.

(۲) النقض، ص ۴۷ س ۱۶

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۴ س ۰۲۰

نام این خواجه و محل خانقه وی در منابع مورد استفاده بنظر نرسید.

۸- خانقه علی عصار : در النقض است :

« خانقه علی عصار که پیوسته منزل سادات عالم زاهد متدين بوده است، و

در آن خانقه نماز بجماعت و ختم قرآن متواتر و متراوف باشد، نه در عهد سلطان

• ملکشاه کردند؟ وهنوز معمور و مشهور است^۱.»

در باب این خانقه نیز هیچگونه تعریفی در جایی مشهود نیفتاد.

۹- مدرسه امام رشید رازی (ظ: ۵ - ۴) : این مدرسه از مدارس معتبر

فرقه شیعه بوده، که بمحلت دروازه جاروب بندان قرارداشت، صاحب النقض گفته:

« مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه جاروب بندان، که در وی زیاده

از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول و فقه و علم شریعت خواندند که

علامه روزگار خویش بودند، نه در عهد دولت سلطان سعید محمد رحمة الله عليه

کردند؟ که هنوز معمور است و مسکون و در آنجا درس علوم می خوانند و هر روز

ختم قرآن و منزل صلحاء و فقهاء هیئت و کتب خانها دارد، و بهمه انواع مزین

است...^۲.

در باب دروازه جاروب بندان و تعیین محل احتمالی آن در فصل نهم صحیفه

۲۳۸ اشارتی رفت، و ظاهرآ درسوی جنوب غربی ری واقع بوده است.

۱۰- مدرسه شاهزادی (۱ - ۵) : این مدرسه نیز از مدارس معروف شیعه

بوده، که شاهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار پنجمین پادشاه از فرقه ثانیه آل باوند

ملوک طبرستان، در محلت زامهران ری باخر عهد سلاجقه بزرگ، پس از شکست

سنجر از غزان، پی افکند، بیان بناء این مدرسه در تاریخ این اسفندیار چنین آمده:

«... بجهة سید دیگری از قزوین که کمال الدین مرتضی گفتند و برادر او

سید قوام الدین متنهی صد و بیست هزار دینار زرداد تا بری به محله در زامهران

(۱) النقض، ص ۴۸ س ۶۰

(۲) النقض، ص ۴۸ س ۸۰

مدرسه‌ای کردند، و هفت پاره دیه له از امهات قرای ری است، بخریدند و براین مدرسه وقف کردند؛ و بمانزدaran از قصعه و قصیعه و حصیر تا بیرنج و شکر و نبات و روغن برسم پدید آورد، و هرسال تشریف بجهة متولی مدرس وفقها می فرستادو اگر کسی آن وقنانه بری مطالعه کند، بداند که همت آن پادشاه تا کجا برسید در شرایط آن وقف، و بحمد الله هنوز آن مدرسه باقی است و تاقیامت باد، و فرزندان آن سادات و دویست و اند نفر دیگر علیوان قزوینی از خیرات او با بهره‌ای تمامند... و امروز بدر زامهران آن مدرسه برقرار است که بحث علم می‌رود، و مدرسی بزرگوار سید ضیاء الدین سلمه‌الله که درصلاح و ظلف و استیعاب انواع علوم می‌نظیر است، و شاگرد سید محمد حمود حمصی متکلم امامیّه، و متولی سید صالح قوام‌الدین علی بن منتهی وفقهابر قرار وهمه وقت بتعلیم و تعلّم مشغول، بچندین ولایت که این ضعیف رسیده است بهیچ بقوع از بقاع اهل اسلام آن جمعیت و حرص فقها وصلاح وتعلّم و تکرار ندید که در آن مدرسه، انشاء‌الله همچنان مانده باشد...^{۱۰}

ابن اسفندیار خود این مدرسه را دیده، و از کتابخانه آن بهره برده، و در مفتح تاریخ طبرستان در این معنی چنین آورده است :

«... روزی در دارالكتب مدرسه شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار در میان کتب جزوی چند یافتم در ذکرگاو باره نبشته...^{۱۱}

نام محلت این مدرسه، چنانکه در بحث از در زامهران در صحیفه ۳۰۳ ببعد کتاب حاضر گذشت، در پاره‌ای از منابع ثبت افتداده، و چنانکه در تاریخ طبرستان مذکور است در عهد آبادانی در کثرت طالبان علم و تعلیم درس و تعلّم و تکرار علوم نه در ری، بل در بسیاری از شهرهای اسلامی می‌نظیر بود. سرعشی نیز در تاریخ خود در باب این مدرسه گفته :

«... و در ری در محله زادمهران صد و بیست هزار دینار خرج کرده برای

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم موم ص ۹۱ م ۹ بعد.

(۲) « « « اول ص ۴ م ۱۴

ملک مدرسه و عمارت عالی کردند، و از امہات قرای ری هفت پاره دیه خریده وقف آن عمارت دردند، و سدید الدین محمود حمصی را که متکلم مذهب امامیه است، بدانجا مدرس تعیین رفت، وعلی بن بابا متولی بود...^۱

او لیاء الله نیز در تاریخ رویان گفته :

« در ری در محله درزان شهران [کذا] صدویست هزار دینار خرج کرده برای ملک مدرسای عمارت دردند، و هفت پاره دیه از امہات قرای ری بزر حلال خریده برآنجا وقف فرمود، و سدید الدین محمود حمصی که متکلم امامیه است در آنجا بمدرسي معین شد، و علی بن منتهی متولی بود...^۲ »

در باب محلت زامهران در ری بتفصیل در صحائف ۳۱۹-۳ سخن رفت.

۱۰ محل مدرسه زامهران را بر طبق قرائن در شمال غربی شهر بنزد یکیهای بقعه بی بی زیده باید پنداشت.

۱۱- مدرسه خواجه شرف مرادی : نام این مدرسه نیز در تاریخ طبرستان این اسفندیار باینگونه آمده :

« شرف مرادی گفتند خواجه ای داشت، که هنوز به ری مدرسه و خانقاوه دخمه او باقیست ».^۳

این قول در بیان خانقاوه خواجه مرادی نیز گذشت.

۱۲ - مدرسه خواجه عبدالجبار مفید : این مدرسه که بزمان ملکشاه و بر کیارق جهه شیعیان احداث شده بوده ، در شهرت و معموری بپایه ای رسید ، که چهارصد طالب علم از اقطار جهان در آنجا درس دین می آموختند، و تا سالها بدانجا بیث علم می رفت، صاحب النقض گفته :

« ... مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که چهارصد مرد فقیه و متعلم و متکلم

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۶۰.

(۲) تاریخ رویان اولیاء الله ، ص ۹۱.

(۳) تاریخ طبرستان این اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۴ س ۲۰.

از بلاد عالم در آن مدرسه درس شریعت آموختند. نه در عهد مبارک سلطان ملکشاهی و روزگار برکیارقی رحمة الله عليهما دردند؟! و این ساعت معمور و مشهور است، و جایگاه درس علوم و نماز بجماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح وفقهاء باشد، همه ببرکات همت شرف الدین مرتضی است که تقدم سادات و شیعه است^۱.

هیچگونه قرینه‌ای جهه تعیین محل احتمالی آن در جایی بنظر نرسید.

۱۳- مدرسه عبدالجلیل رازی صاحب النقض : عبا الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی مؤلف کتاب نفیس النقض را نیز بتصریح خود وی در شهر ری مدرسه بوده است، در کتاب النقض چنین مذکور است :

«مرا در شهر سنه خمسین و خسمائة بروز آدینه بعد از نماز به مدرسه بزرگ

خود نوبت مجلس بود، و در آن بمذهب اباحتیان طعن می‌رفت...»^۲

ظاهراً قید بزرگ در «به مدرسه بزرگ خود» می‌رساند که جز این مدرسه، مدرسه دیگر نیز داشته است.

عبدالجلیل از اکابر عالمان ری بعهد سلجوقیانست، و جز کتاب النقض مؤلفات نفیس و سودمندیگر نیز دارد که نام پاره‌ای از آنها را خود وی در کتاب النقض آورده است، بدین شرح :

كتاب البراهين فى امامه امير المؤمنين :

«ما اسمى و القاب همه خلفاء و عدد ایشان را در کتاب «البراهین فى امامه امير المؤمنین» بیان کرده‌ایم بتاریخ سنه سیع و ثلثین و خسمائة^۳».

كتاب تنریه عایشه :

«من در شهر سنه ثلث و ثلثین و خسمائة كتابی مفرد ساخته ام در تنریه عایشه^۴».

(۱) النقض، ص ۷۴ س آخر.

(۲) كتاب النقض، ص ۱۰۲ س ۷۰.

(۳) النقض، ص ۴۰۹ س ۱۲۰.

(۴) النقض، ص ۸۳ س ۱۰۰.

كتاب مفتاح الراحات وفنون الحكايات :

« من در کتاب مفتاح الراحات وفنون الحکایات شرح ایمان عمر را بنوی لطیف
بیان کرده‌ام، و بسی از معروفان فریقین آن را نسخه کرده‌اند^۱ ».

مختصر :

« ما در مختصری که پارسال در جواب ملاحده و رد شبہ ایشان کرده‌ایم
که از قروین بما فرستادند، شرح اسمی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان
را داده‌ایم^۲ ».

شیخ مستوجب الدین در فهرست معروف خود از روی و مصنفاتش چنین یاد
کرده است :

« الشیخ الواعظ نصیرالدین عبدالجلیل بن ابیالحسین بن ابی الفضل القزوینی
عالیم فضیح دین، له کتاب بعض مثالب النواصب فی تقض بعض فضائج الروافض^۳ ،
کتاب البراهین فی امامۃ امیرالمؤمنین (ع)، کتاب السؤالات والجوابات سبع مجلدات،
کتاب مفتاح التذکیر، کتاب تنزیه عایشه^۴ ».

اینکه مستوجب الدین از این بزرگ بعنوان « الشیخ الواعظ » یاد کرده، وصفت
۱۵ واعظی بوی داده، ازان رو است که او از واعظان بنام زبان خویش نیز بوده است؛
و در النقض بدین معنی اشاراتی دارد، که یک‌موردان در تعریف مدرسه‌اش گذشت،
و در جای دیگر این کتاب گوید :

« روزی که مرا بسرای سید فخرالدین رحمه‌الله نوبت مجلس بود...، ماجلس
باخر آوردم^۵ ».

(۱) النقض، ص ۱۴۵ س ۱۲۰.

(۲) النقض، ص ۵۰۹ س ۱۰۰.

(۳) در کتاب حاضر اغلب از آن‌تها بصورت « نقض » یا « النقض » یاد گردیده است.

(۴) مقدمة نقض، ص ۶ س ۸۰.

(۵) النقض، ص ۴۸۸ س ۱۰۰.

سال ولادت و وفات این دانشمند در مقدمه نقض بنقل از تدوین رافعی‌چنین

مذکور است :

« کانت ولادته سنه اربع و خمسمائه ، و توفي بعد سنه خمس و شماين و خمسمائه ۱ ». ۰

كتاب پر ارج النقض مطالبي بسيار مفيد در باب رى در بر دارد، ونگارنده در کار تأليف كتاب حاضر از آن فراوان استفادت برد.

۱۴ - مدرسهٔ فقيه علی جاستي (ظ : ج - ۴) : دركتاب النقض شرح اين مدرسهٔ چنین ثبت افتاده است :

« مدرسهٔ فقيه علی جاستي بکوي اصفهانيان که خواجه ميرك فرموده است ، که بدان تکلف مدرسه در هيچ طائفة‌اي نیست ، و سادات دارند و در آنجامجلس ۱ . وعظ و ختم قرآن و نماز بجماعت باشد، نه در عهد سلطان سعيد ملک شاه فرمودند؟ در آن تاريخ که سرهنگ ساوتکين جامع جديد می‌كرد برای اصحاب حدیث، که ايشان را در ری مسجد آدينه نبود ۲ ». ۰

کوي اصفهانيان گويا ظاهرآ بقرينه دروازه قم و اصفهان، چنانکه در ص ۹ ۲۰ گذشت در جنوب شهر ری واقع بوده است.

۱۵ - مدرسهٔ کوي فیروزه : از اين مدرسه نيز دركتاب النقض بدین طريق ياد شده است :

« مدرسهٔ کوي فیروزه (نسخه بدل : محلهٔ فیروزه) نه در عهد اين سلاطين (سلجوقيان بزرگ) بنیاد كردند ۲ ». ۰

در باب مكان کوي فیروزه در منابع مورد استفاده هيچ‌گونه نشаниي بنظر نرسيد، ۰ لكن مسلم است که در نيمه غربي شهر که اقامتكاه شيعيان بوده قرارداشته است. چون

(۱) مقدمه نقض، ص ۶ س ۱؛ تدوين نسخه عکسي، ص ۴۱۶.

(۲) النقض، ص ۴۷ س ۰۱۹.

(۳) النقض، ص ۴۸ س ۰۵.

این مدرسه از آن شیعیان بوده، و صاحب نقض در مقام برشمردن مدارس این فرقه از آن یاد کرده است.

۱۶ - مدرسه سلطان محمد : در کتاب شدالازار نام این مدرسه بدین گونه مذکور افتاده است :

« روی ابن القنّاد فی سیرته ان جدہ الامام شمس الدین محمد النعمانی کان یدرس فی مدرسة السلطان محمد شاه، ببلدة الری مدّة مدیدة، فلما توفي السلطان واختلف الناس رجع الى بغداد...»^۱

این مدرسه ظاهراً از آن اهل سنت و جماعت بوده است، و بعلوم نشد این سلطان محمد کیست، در کتاب مذکور در ذیل عبارت بالا احتمال رفته، که سراد سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی (۵۱۱-۴۹۸) یا نواده وی محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۰۴-۴۷) است.^۲

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۹

۲۶۰

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۳

۲۶۴

۲۶۵

۲۶۶

۲۶۷

۲۶۸

۲۶۹

۲۷۰

۲۷۱

۲۷۲

۲۷۳

۲۷۴

۲۷۵

۲۷۶

۲۷۷

۲۷۸

۲۷۹

۲۸۰

۲۸۱

۲۸۲

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

۲۸۶

۲۸۷

۲۸۸

۲۸۹

۲۹۰

۲۹۱

۲۹۲

۲۹۳

۲۹۴

۲۹۵

۲۹۶

۲۹۷

۲۹۸

۲۹۹

۳۰۰

۳۰۱

۳۰۲

۳۰۳

۳۰۴

۳۰۵

۳۰۶

۳۰۷

۳۰۸

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

۳۱۶

۳۱۷

۳۱۸

۳۱۹

۳۲۰

۳۲۱

۳۲۲

۳۲۳

۳۲۴

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

۳۴۴

۳۴۵

۳۴۶

۳۴۷

۳۴۸

۳۴۹

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۲

۳۵۳

موضوع روایت وصیتی است از حضرت رسول اکرم با میرالمؤمنین علی (ع). این مدرسه چنانکه در لخت اخیر عبارت فوق مذکور است، در محلات باب المصالح (=در مصلحگاه^۱) بنیاد یافته بوده است، که بطور تقریب با حدود غرب یا شمال غربی امامزاده عبدالله قابل انطباق است.

۱۸- مدرسه وزانیان (ظ: ج، ۵-۲) : این مدرسه از مدارس عمده‌اهل سنت و جماعت شهر ری بوده است، در کتاب النقض در موردی آمده:

«وزین الملک ابو سعد هندوی قمی که بدش شهر و قلعه هر روز او را سه نوبت بزدندی، و مدرسه قاضی محمد وزان او فرموده، و بر همه سنیان تا بقیامت منست نهاده...»^۲

در مورد دیگر چنین ذکر رفته:

«هر ریاطی و مدرسه‌ای که رفیعتر و عالیتر و نیکوتر است همه خواجگان شیعی کردند، چون مجد الملک و زین الملک که مدرسه وزانیان کردند...»^۳

مقصود از محمد وزان، عماد الدین ابو عبدالله محمد بن ابو سعد عبدالکریم این ابوالعباس احمد بن ابوسعد طاهر بن ابوالعباس احمدالوزان از رؤسای معروف شافعیه در ری است، که بنا بر نقل ذهبی در العبر و پاره‌ای منابع دیگر در ریبع الآخر سنه ۹۸۰ سپری شده است.^۴

در کتاب النقض در مقام ذکر سید اجل کبیر شرف الدین مرتضی نیز نام عماد وزان چنین مذکور افتاده:

«[شرف الدین مرتضی] با جوانی و کودکی در محافل ملوک واسطه قاضی

(۱) کتاب حاضر، ص ۲۵۰، ۲۵۴.

(۲) النقض، ص ۲۲۱ س ۰۷.

(۳) النقض، ص ۴۷۳ س ۱۷.

(۴) العبر، جزء ۴ ص ۳۰ س ۸؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۳ ص ۱۰۰ س ما قبل آخر؛

مقدمه نقض، ص ۷۵ س ۱۶.

حسن استرابادی و عماد محمد وزان بودی، و همیشه ایشان بدتو تفاخر کردندی...^۱
در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز نام مدرسه عماد وزان بدین شرح
مذکور است :

«... اورا [عزالدین مرتضی یحیی^۲] بسته پیش سلطان اعظم [تکش بن ایل ارسلان^۳] برداشت، گفت سیدی چون می بینی خویشن را، و در دل سلطان نبود که او را هلاک کند ، او از سر تھوڑ و گرم مزاجی که در طبیعت او مرکوز بود گفت : خویشن را چنان می بینم که حسین بن علی را، سلطان از این در طیره شد، و فرمود تا سرش برداشتند و بری فرستاد در مدرسه عماد وزان که دشمن سیدی بود فرو - آویختند...^۴»

سماعانی در کتاب معروف الانساب در باب بیت وزان در ری چنین آورده :
« بیت الوزان بالری بیت العلم و الفضل، اصلهم ابوسعید عبدالکریم بن احمد الوزان الرازی، کان بعض اجداده^۵ یزن الاشیاء فنسب اليه ...»

محل مدرسه وزان معلوم نیست، و هیچگونه قرینه‌ای در این باب بنظر نرسید.
تنها احتمالی که می‌توان داد آنستکه بطبق شرحی که در صحیفه^۶ ۰۸-۰۹۹۲-۲۲۹۹۲ مذکور آمده محلت شافعیان ظاہراً در پهنهٔ واقع میان برج طغل و گند فخرالدوله و مسجد مهدی افتاده بوده ، واين مدرسه نیز در همان حدود قرارداشته است.

۱۹- مدرسه های زیدیان : در شهری جمعی از زیدیان مقیم بوده، و مدارسی داشته‌اند ، ذکر این فرقه و مدارس ایشان در کتاب النقض چنین آمده است :

(۱) النقض، ص ۴۳۷ س آخر.

(۲) مراد از عزالدین مرتضی نقیب سادات عزالدین یحیی پسر شرف الدین محمد است که زعیم شیعیان ری و حوالی آن بوده است: مقدمه نقض، ص ۷۵ س ۰۲۵

(۳) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۵۷ س ۰۳

(۴) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۶۰ س ۲۰

(۵) انساب، ورقه ۵۸۲ ص ۲ س ۶؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۳ ص ۱۰۲ س ۸

« زیدیان طائفه‌ای اند از مسلمانان و از امت محمد(ص) که بعدل و توحید خدای وبعتصمت انبیاء معترف باشند، و بعد از مصطفی(ص) امام بحق علی مرتضی(ع) را دانند و نص خنی گویند... و در شهر ری مدرسه‌های معروف دارند^۱ ». نام این مدارس و شماره آنها در جایی بنظر نرسیا.

۲۰ - مدارس دیگر ری : شهر ری را جز آنچه مذکور آمده، مدارس دیگر نیز بوده است. نامهایی که در این باب تاکنون درج افتاده آنها بی است که بزمان سلجوقیان در قرن پنجم و ششم احداث گردیده بوده است؛ لکن از عهد بوئیان نیز که متاع علم و فرهنگ بازاری گرم داشته، مدارسی در این شهر باقی بوده، که گرچه نام آنها ظاهراً در جایی مذکور نیست، لکن عبدالجلیل رازی را بوجود آنها در کتاب النقض اشارتی است بدین شرح:

۱۰

« بیرون از این که شرح داده آمد، در شهر ری چند مدرسه بعمور هست که در آنجاییگه ذکر و نماز بجماعت و قراءت قرآن و طاعت می‌رود، اما این جمله که یاد کرده شد آنست که در عهد سلاطینی کرده‌اند که خواجه اشارت کرده است در کتاب که شیعه نیارستند کردن...»

۱۵

مراد از خواجه، مؤلف « بعض فضائیح الروافض » است که گفته بود: « بروزگار سلطان ملکشاه و سلطان محمد قدس الله ارواحهم نگذاشتند که شیعیان مدرسه و خانقه بسازند ». ظاهراً خانقه و مدرسه خواجه شرف مرادی و مدرسه‌های سلطان محمد و

عماد وزان متعلق با هل سنت و جماعت و باقی ازان شیعیان بوده است.

۲۰

ج - کتابخانه‌های ری :

۱ - کتابخانه صاحبی (۵-۲) : ری هم در محل مدارس و هم خارج از

(۱) النقض، ص ۴۰۸ س ۴.

(۲) کتاب النقض، ص ۴۸۴ س آخر.

(۳) کتاب النقض، ص ۶۴ س ماقبل آخر.

آنها ، کتابخانه هائی داشت که ظاهراً از همه مهمتر کتابخانه صاحب عباد بوده است، در احسن التقاسیم مذکور است:

« به دارالكتب الاحدوة ^۱ ». *

و نیز:

« و دارالكتب باسفل الروذة فی خان ». *

در مورد اخیر در نسخته اضافه دارد:

« اتخدّ ها الصاحب ليست بكثيرة الكتب ^۲ ». *

در کتاب النقض نیز ذکر این کتابخانه در دو مورد به چشم می خورد ، مورد نخست چنین است :

« ... کتب شیعه اصولیّه ظاهر و باهر است ، و بیرون از آنکه در سرایهای ایشان باشد ، نسختهای بسیار در کتب خانه‌های بلاد اسلام نهاده است ؛ بری در کتب خانه‌ صاحبی ، وباصفهان در کتب خانه بزرگ ، و بساوه در کتب خانه بو طاهر خاتونی ... ^۳ » .

مورد دوم در ضمن بیان ترجمة احوال صاحب بدینگونه نقل آمده است:

« ... توقيعات و خطوط و رسوم او(صاحب) هنوز مقتداً اصحاب دولت است، و کتبخانه صاحبی بروضه او نصب است ، و در تشییع بصفتی بوده است که کتابی سفرد تصنیف اوست در امامت دوازده امام معصوم ^۴ ». *

اطلاق روضه بر این محل ، ظاهراً از آن باشت است که جنازه صاحب را پس از تغسیل و تکفین چندی در آنجا بامانت گذارده بوده‌اند ، و تفصیل این معنی در صحیفه ۳۶۰ گذشت.

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۰۲

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س آخر ، و ذیل آخر.

(۳) کتاب النقض ، ص ۱۲ س ۰۷

(۴) النقض ، ص ۲۱۱ س ۰۸

در باب شماره کتب کتابخانه صاحبی، در احسن التقاسیم که بسال ۳۷۵ تأثیف یافته، در نسخه بدлی چنانکه قبل گذشت آمده: « لیست بکثیرة الكتب ^۱ »، لکن در یقینه الدهر و روضات الجنات بنقل از وفیات، و در هردو از قول ابوالحسین فارسی، و نیز در معجم الادباء یاقوت ذکر شده که، از جمله معاذیر صاحب در ترک امتنال اسر نوح بن منصور سامانی، که از او درخواست تا بخراسان بخدمت او برود، این بود:

که کتابهایش را چهارصد شتر یا بیشتر باید تا حمل کنند، بدین عبارت:

« حاجتی لنقل کتبی خاصةً الى اربعمائة جمل او اكثراً ^۲ ». در یادداشتهای مرحوم قزوینی مذکور است که صاحب بفخر الدوّله نوشت:

« ... ان كتبى تحتاج الى سبعمائة وغيرها ... ^۳ ». ابن اثیر در وقایع سال ۳۸۵ در ذکر وفات صاحب بن عباد چنین نقل کرده:

« ... و جمع من الكتب مالم يجمعه غيره، حتى انه كان يحتاج في نقلها الى اربعمائة جمل ^۴ ». در روضات الجنات در احوال ابوالفرج اصفهانی، بنقل از حافظ صدقی، از قول صاحب آمده که گفت:

« ... قد اشتملت خزانتی على مائتی الف مجلد وسبعة عشر الف مجلد ... ^۵ ». در کشف الظنون ج ۱، در ذیل اغانی، از زبان صاحب نقل افتاده:

« ... ولقد اشتملت خزانتی على مائة الف وسبعة عشر الف مجلد ... ^۶ ». در جلد ششم یادداشتهای قزوینی رقم (۱۱۴۰۰) نیز در شماره این کتب

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۳۹۱ آخر ذیل.

(۲) یقینه الدهر، طبع سال ۱۳۵۳ مصر، ج ۳ ص ۱۷۳ من ۱۷۳؛ روضات الجنات، ص

۱۰۹ س ۱۹؛ معجم الادباء، جزء ششم از بیست جزء، ص ۲۵۹ س ۱.

(۳) یادداشتهای قزوینی، ج ۶ ص ۱۹۷.

(۴) ابن اثیر، جزء ۷ ص ۱۶۹ س ما قبل آخر.

(۵) روضات الجنات، ص ۴۷۸ س ۳۲.

بچشم می خورد^۱، در همین مجلد از معجم الادبا چنین نقل شده:
 «... فهرست کتابخانه ری ده مجلد بوده است، و سلطان محمود غزنوی هرچه
 ازین کتب در علم کلام بود سوزانید...»^۲

در معجم الادبا ذکر گردیده که این ده مجلد، فهرست کتب پس از احراق
 ه. محمود بوده:

«قال ابوالحسن البیهقی: و انا اقول بیتالکتب الذی بالری دلیل علی ذلک
 (حمل چهارصد شتر) بعده ما احرقه السلطان محمود بن سبکتکین فانی طالعت هذا
 الایت، فوجدت فهرست تلکالکتب عشر مجلدات»^۳.

بنابراین ابن اثیر، محمود غزنوی از کتب این کتابخانه آنچه در فلسفه و اعتزال
 ۱۰ و نجوم بود بسوزانید، و بجز آنها صدبار از کتب برداشت، قول وی چنین است:
 «احرق کتب الفلسفه و مذاهب الاعتزال والنجوم، و اخذین کتب ماسوی
 ذلک مائة حمل»^۴.

در روضة الصفا مذکور است:
 «گویند در کتبخانه مجد الدوله کتب بسیار بود، و آنچه مشتمل بود بر سخنان
 حکما و اهل اعزال بموجب فرمان سوخته گشت، و باقی را بخراسان بردنده».
 ۱۱ در مجمع التواریخ نیز چنین ضبط است:
 «و کتب بسیار بود در کتبخانه مجد الدوله، [محمود غزنوی] هرچه فلسفی و
 مذهب اعزال و کتب نجومی بود سوخت، و باقی صد اشتر بار کرده به خراسان فرستاد».

(۱) یادداشت‌های قزوینی، ج ۶ ص ۱۹۰ س ۴.

(۲) یادداشت‌های قزوینی، ج ۶ ص ۱۹۴ س ماقبل آخر.

(۳) معجم الادباء، جزء ششم از بیست جزء ص ۲۵۹ س ۰۸۰.

(۴) ابن اثیر، در وقایع سال ۴۲، جزء ۷ ص ۳۳۰ س ۱۶۰.

(۵) روضة الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد).

(۶) مجمع التواریخ سلطانی، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی، جزء سوم ص ۸۴

نسبت این کتابخانه به مجلدالدوله جانشین فخرالدوله، از آن بابت است که فخرالدوله پس از درگذشت صاحب، خزان و نفایس وی را بجملگی در اختیار خویش گرفت، در این معنی در ذیل کتاب تجارب الامم چنین ذکر گردیده:

«قضی ابن عباد نجبه فی یومه . و کان ابو محمد خازن الکتب ملزماً داره علی سبیل الخدمۃ له، و هو عین فخرالدوله علیه، فبادر باعلمه الخبر، فانفذ فخرالدوله ثقاته و خواصہ حتی احتاطوا علی الدار والخزان ... و نقل جميع ما کان فی الدار والخزان الی دار فخرالدوله^۱ .»

حافظ ابرو در مجمع التواریخ گفته:

«بعد از وفات او (صاحب عباد) فخرالدوله مجموع هرچه از او مانده بود بدیوان گرفت، و پس از آن نواب و اتباع او را مصادره کرد، و مال بسیار از ایشان حاصل شد^۲ .»

در دستورالوزرا مذکور است:

«بعا ازفوت جناب صاحبی متمکات او را [فخرالدوله] تصرف نموده، اولادش را محروم ساخت، و متعلقان و متنسبان وزیر را مصادره کرد، اموال از ایشان حاصل گردانید^۳ .»

خازن (مذکور در روایت ذیل تجارب الامم) بمعنی کتابدار است، و مؤلفان عرب کتابخانه را خزانة الکتب می گفته‌اند^۴ .

صاحب حبیب السیر نیز در کثرت کتابهای صاحب گفته:

«آن مقدار کتب نفیسه که او جمع ساخت هرگز هیچ وزیر، بلکه هیچ صاحب تاج و سریر را میسر نشده بود، چنانچه گویند که در یکی از اسفار چهارصد شتر^۵ .»

(۱) ذیل کتاب تجارب الامم، ص ۲۶۲-۰۲.

(۲) مجمع التواریخ، نسخه خطی جزء ۳ ص ۶۸-۰۳.

(۳) دستورالوزراء، ص ۱۲۰-۰۱.

(۴) یادداشت‌های قزوینی، ج ۶، ص ۱۹۶-۰۱.

بار بر دار کتابخانه اورا می کشید^۱ .

شماره کتابهای کتابخانه صاحب را اهل فن در آن عصر باندازه مجموع کتب کتابخانه های سرتاسر اروپا دانسته‌اند، چنانکه آرتور پوپ در کتاب « شاهکارهای هنر ایران » گفته :

« شاید کتابخانه شخصی مانند صاحب بن عباد در قرن دهم میلادی معادل مجموع کتابخانه های سرتاسر اروپا بوده باشد، و بدیهی است کتابهای خوش خط مذهب اعلی در میان آنها کم نبوده^۲ .

بی‌گمان سبب اختلاف در ارقام کتب کتابخانه صاحبی در روی آن است، که بر شماره کتب بتدریج افزوده می‌گردیده، و سال بسال متضخم تر می‌شده، و هر یک ازین ارقام بسالی از حیات صاحب متعلق بوده است.

محل کتابخانه :

در باب محل کتابخانه نشانی‌های زیر بدست است :

۱- مقدسی گفته :

« دارالکتب باسغل الروذة فی خان^۳ ».

در صحیفه^۴ ۲۲ کتاب حاضر در مقام ذکر بازار روده گفته‌آمد، که این بازار طولانی در روی بربین واقع بوده، و قسمت علیای آنرا سر روده، و میانه آنرا قطب روده و آخر آنرا اسفل روده می‌گفته‌اند، و شواهدی در این باب مذکور افتاد. کتابخانه بنابر قول مقدسی در اسفل روده قرار داشته است.

عبدالجلیل رازی گفته :

(۱) حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲۰.

(۲) ترجمه وتلخیص کتاب « شاهکارهای هنر ایران » در کتاب ایران از نظر خاور-

شناسان، ص ۱۸۷ س ۱۵۰.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س آخر.

«کتب خانه صاحبی بروضه او نصب است^۱».

در صحیفه ۳۹۰ اشارت رفت که ظاهراً آنجا را بدان سبب روضه گفته‌اند، که جنازه صاحب را پس از تغییل و تکفین در آنجا چندی باماند گذارده بوده‌اند. این محل در منابع بنام نمازگاه مذکور افتاده است. و ذکر آن در صحیفه ۳۵۹ گذشت. نمازگاه را بعربی **مُصْلَى** گویند^۲. ابن کربویه رازی چنانکه در ص ۲۵۹ م گذشت از مصلای ری بدین گونه یاد کرده است:

اوْ كَالْمَدِينَةِ شَطَّاهَا وَ شَارِعَهَا

مِنَ الْمُصْلَى إِلَى صَحْرَاءِ آزْدَانٍ^۳

چون مدینه ری از سوی مشرق بصحرا محدود بوده، بنچار مصلی بمعنى نمازگاه در مغرب آن قرارداشته است، و اسفل روده همان حدود تواند بود. این مکان در پهنه فعلی ری، با توجه به مطالبی که در فصل هشتم و نهم کتاب در باب تقسیمات شهر و اماکن ری باستانی گفته آمده، و بطبق نشانیهای مذکور در صحیفه پیشین، در کنار مسیر آب چشمه‌علی، وظاهرآ نرسیده بحدود خیابان اسفالته ورامین، در نزدیکیهای کوچه شش ستრی^۴ واقع تواند بود.

۲ - کتابخانه **شرف الدین محمد**، پدر عزالدین یحیی نقیب النقباء ری : شرف^۵، الدین محمد نقیب النقباء ری^۶، از مدوحان بنام قوامی رازی، از شاعران نیمة نخستین قرن ششم است^۷. وی رادر شهر ری کتابخانه‌ای بوده، و نام آن در تسمه صوان الحکمة

(۱) النقش، ص ۱۱۱ س ۹۰.

(۲) فرهنگ آندراج.

(۳) مختصر البلدان، ص ۲۷۲ س ۱۸۰.

(۴) رک: قطعه ششم نقشه شهری فعلى، فراهم آورده مازبان نقشه برداری کشور.

(۵) برای اطلاع به احوال وی، رک: دیوان قوامی رازی، حواشی و تعلیقات، ص

۰ ۲۰۱-۱۹۳

(۶) دیوان قوامی رازی، صحائف (۴۲-۳۹) و (۷۷-۷۳) و (۱۲۵-۱۲۱) و

(۷) ۱۴۶-۱۴۱.

مذکور افتاده، و ابوالحسن بیهقی مؤلف آن کتاب چنین گفته است :
 « قد رأيت في خزانة كتب نقيب النقباء بالري من تصانيفه مالم يقرع سمعي
 اسمه، واكثر ما رأيته كان بخطه وخط تلميذه ابى زكريا يحيى بن عدى ۱. »
 این عبارت در « درة الاخبار ولمعة الانوار »، که ترجمة تتمه صوان الحکمة
 ه است، چنین ترجمه گردیده :

« خواجه ظهير الدین بیهقی آورده ، که رسائل بسیار بخط او و خط تلمیذش
 ابو زکریا یحیی در کتب خانه نقیب النقباء ری دیدم ۲. ».

۳ - کتابخانه مدرسه رشید رازی : عبدالجلیل رازی صاحب کتاب النقض در
 ذکر این مدرسه، از کتابخانه آن چنین یاد کرده :

۱۰ « هر روز ختم قرآن و سنتzel صلحاء و فقهاء هست، و کتب خانها دارد ۳. ».

۴ - کتابخانه مدرسه شاه غازی : ذکر این کتابخانه در تاریخ طبرستان
 ابن اسفندیار، در مفتح کتاب چنین آمده :

« روزی در دارالکتب مدرسة شهنشاه غازی، رستم بن علی بن شهریار در میان
 کتب جزوی چند یافتم در ذکر گاو باره نبشه ... ۴. »

۱۰ از کمیت کتابهای سه کتابخانه اخیر اطلاعی بدست نیست.

(۱) دیوان قوامی ، حواشی و تعلیق ، ص . ۲۰۰ ؛ بنقل از ص ۱۷ ، تتمه صوان الحکمه
 طبع هند.

(۲) دیوان قوامی ، حواشی و تعلیق ، ص . ۲۰۰ ، بنقل از ص ۱۸ درة الاخبار
 طبع ایران.

(۳) النقض ، ص ۴۸ س ۱۲۰ .

(۴) تاریخ طبرستان ، ج ۱ ص ۱۴ ص ۱۴ .

فصل شانزدهم

اقتصاد ری

الف - تجارت : ری چون در سر راه تجاري بزرگ ابريشم قرار داشته ، که چين را به بين النهرين می پيوسته ، از هرسوکاروانها بآنجا فرود می آمدند ، و شهری بود برخوردار از انواع کالاهای مختلف . بدین سبب تجارت ش از همان زمانهای باستانی شهرت و رونق داشت ، و ارباب مسالك همه بدین مهم اشارت کرده‌اند ، در حدود العالم آمده ،

« ری شهریست عظیم و آبادان و با خواسته و بردم و بازرگانان بسیار ^۱ » .

ابن فقيه در مختصر کتاب البلدان گفته :

« قال محمد بن اسحاق : الری ^۲ ... باب التّجَار ^۳ » .

مقسى در احسن التقاسيم آورده :

« الری بلد جليل ^۴ ... مفید التجارات » .

ياقوت در معجم البلدان ذکر کرده :

« قال الاصمعي : الری ^۵ عروس الدُّنيا ، واليه متجر الناس ... » .

در باب راه بازرگانی معروف ابريشم در فصل نهم صحائف ۲۶۶ و ۲۶۷ اشارتی
رفت ، این راه از دروازه خراسان یا هشام به ری می آمد . و از دروازه باطان بسوی جبال و

(۱) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۰۱۰

(۲) مختصر البلدان ابن فقيه ، ص ۲۷۰ س ۰۷۰

(۳) احسن التقاسيم ، ص ۳۹۰ س ۰۱۳

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۰۱۰

عراق می رفت و به مدان می رسید . شعبه‌ای از راه دروازه سین (= دروازه چین) بسوی اصفهان و شیراز می رفت، و شاخه‌هایی از راه دروازه کوهکین و دولاب و بیلسان بشمال و شمال غربی می پیوست . همه کاروانهایی که مال التجاره از یونان و روم و آسیای صغیر و بین النهرين و شامات از یک طرف، و چین و هند و آسیای وسطی از طرف دیگر حمل می کردند گذارشان بر ری بود . چین ابریشم خام و کاغذ و دارچین و مامیران، و هند ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی از راه ابریشم با ایران می فرستادند^۱ . مروارید و منسوجات و قالی ایران و مرجانهای بحر احمر و خز و دیباي روی نیاز ایران به مشرق حمل می شد . تجار این راه یهودیانی بودند که بزبانهای فارسی و روسی و عربی و فرنگی آشنایی داشتند .

گیرشمن در باب راههای تجاری به عهد سلوکیان چنین گفته :

« سلوکیان، مالک جاده‌های بزرگ بین قاره‌ها بودند . طرق مزبور از ایران عبور می کرد و به سمت چین و هند می رفت . آنان این جاده‌ها را وسیع کردند، و وضع آنها را نیکوتر ساختند . جاده‌ها، از بحر احمر تا هند، توسط ایستگاههای نظامی محفوظ می شد . آب انبارهایی در بیابانها ساخته شد، و کاروانسراها بنا گردید^۲ » .

ابن فقيه در باب تجارت ری چنین نقل کرده :

« اليها تقع تجارات ارمينية و آذربيجان و خراسان والخزر وبالد بُرْجان، لأنَّ تجار البحر يسافرون من المشرق إلى المغرب ومن المغرب إلى المشرق . فيحملون الدبياج والخزَّ الفائق من فرنجة إلى الفَرَّسَا، ويركبون البحر من القلزم فيحملون ذلك إلى الصين، ويحملون الدارصيني والماميران ومتاع الصين كلَّه حتى يصيرون بالقلزم، ثمَّ يتحولون إلى الفَرَّسَا؛ وهم التجار اليهود الذين يقال لهم الرَّاهْدَانِيَّة يتكلّمون بالفارسية والرومية والعربية والافرنجية و يخرجون مِن الفَرَّمانِيَّة

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۶ س ۲۱۱ بعده؛ مختصر البلدان، ص ۲۷؛ مزینهای

خلافت شرقی، ص ۰۴۷

(۲) ایران گیرشمن، ترجمه فارسی ص ۰۸۵ ه ۲۳۵

المسك والعود وجديع مامعهم من سلك فرنجه، فيجيئون الى انطاكيه ثم يصيرون الى بغداد ثم الى الابلة . فاما تجّار الصقالبة فيحملون جلود الشعالب وجلود الخرز من اقصى صقلية فيجيئون الى البحر الرومي ، فيعشرون صاحب الروم ثم يجيئون في البحر الى سماكة اليهود، ثم يتحوّلون الى الصقالبة او يأخذون من بحر الصقالبة في هذا النهر الذي يقال له نهر الصقالبة، حتى يجيئون الى خليج الخزر، فيعشرون صاحب الخزر ۰ ثم يصيرون الى البحر الخرساني ، فربما خرجوا بجرجان فباعوا جميع مامعهم فيقع جميع ذلك الى الرى^۱ .

در کتاب تاریخ یهود تألیف دکتر حبیب لوی مذکور است :

« ری : که خرابه‌های آن در جنوب تهران است ، ابن خداداد در ۸۱۷ میلادی می‌نویسد : تجّار یهودی (ردانیها) از برای تجارت آنجا آمدند، وزیانهای یونانی ، عربی ، رومی ، فرنگی ، اسپانیائی و اسلامی دانستند. این شهر مرکز بازرگانی خراسان و ارمنستان و ازبکستان بوده و تجارت در آنجا معامله می‌کردند^۲ ».

در فصل دوم در ذکر ری در تورات اشارتی بدین حدیث مجعلو شد :

« روی بعضهم انه مكتوب في التورية : الرى باب من ابواب الارض و اليها متجر الخلق^۳ . »

هرچند چنانکه در همان مقام باز نموده آمده، در تورات چنین مطلبی مذکور نیست، لکن این سخن اهمیت تجارت ری را دلیلی باز تواند بود.

ری را بازارها و مراکز تجاري متعدد بود ، که وصف آنها در فصل نهم گذشت، و بنا بنقل اصطخری و ابن حوقل آبادتر از تمام بازارها ، روده بود :

اصطخری در مسالک پس از ذکر بازارهانقل کرده :

(۱) مختصر کتاب البلدان ابن الفقيه ، ص ۲۷۰ . ۱ . بعد .

(۲) تاریخ یهود ، ج ۳ طبع ۱۳۲۹ ؛ کتاب هفتم ، ص ۱۰۳۱ س ۱۹۰ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۱۰۵ .

«... و اعمّرها الرُّوذَة، فإنَّ بهامعظم التجارات والخانات، وهو شارع عريض مشتبك الخانات والابنية...»^۱

در ترجمة فارسی این کتاب آمده:

«روده از همه آبادان ترسُت ، وکاروانسراها و بازارها و بازارگانیهای بسیار آنجا باشد».^۲

ابن حوقل در صوره‌الارض آورده:

«...اعظمها الرُّوذَة، وبها معظم التجارات والخانات، وهو شارع عريض مشتبك الابنية والعقارات والمساكن...»^۳

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی گفته:

«... مهم‌تر از همه بازارها بازار محله ساربانان و روذه بود ، که دکانها وکاروانسراهای پراز کالا های آن در دو طرف جاده اصلی تا مسافت زیادی امتداد داشت...»^۴

بازارها عموماً در رَبَّخْ قرارداشته، و شهرستان (=المدينة) و کهندز (=فصیل یاقلعه) را بازاری نبوده است، چنانکه مقدسی آورده:

«الأسواق والمعارات بالرَّبَّخْ».^۵

ظاهراً بیشتر این بازارها سفف نداشت، و همانند خیابانهای وسیع کنونی طهران رو باز و گاه مشجر بوده است، این معنی از توصیفی که در باب دو بازار عمده ری، روده و ساربانان شده بخوبی پیداست. ذکر روده در صفحه پیش گذشت، و در باب ساربانان یاقوت چنین گفته:

(۱) المسالك والمعالك، ص ۱۲۲ س ۱۷۰.

(۲) ترجمة فارسی سالک، ص ۱۷۰ س ۱۰۰.

(۳) صورة‌الارض ابن حوقل، ص ۳۲۱ س ۲۰۰.

(۴) ترجمة فارسی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ۵۰.

(۵) سن التقسيم، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر.

«إِنَّهُ شَارِعٌ يَشْقَى سَايِنَةَ الرَّى، فِي وَسْطِهِ نَهْرٌ جَارٍ عَنْ جَانِبِيهِ جَمِيعاً الْأَشْجَارِ مُلْتَفَةً مُتَصَلَّةً، وَبَيْنَهَا الْأَسْوَاقُ مُحْتَفَةٌ».

چهار بازار یا چهار سوق ری در روده آنقدر بزرگ بوده، که جشنه طغرل سوم را پس از کشتن برای عترت گذریان در آنجا بردار کرده بودند، و تفصیل این واقعه در صحیفه ۲۱۷ مذکور است.

ب - معادن ری: ابوالدلف مسعود بن المهاجر الخزرجي، که پیش از سال ۴۳۳ هجری از ری دیدن کرده^۱، در رساله‌الثانیه اشارتی به معادن ری بشرح زیر دارد:

«يُشَرِّفُ عَلَى الْمَدِينَةِ جَبَلٌ يَعْرَفُ بِطَبْرِكٍ... وَفِيهِ مَعَادِنُ الْمَذْهَبِ وَالْفَضَّةِ لَا يَقُولُ دُخْلُهَا بِالنَّفَقَةِ عَلَيْهَا».

و نیز در بحث از قصران بمناسبت چنین آورده:

«بِهَا حَمَّاتٌ صَغَارٌ تَنْفَعُ مِنَ الْجَرْبِ وَمَعَادِنِ خَفْيَةٍ...»

ابوالدلف خود معدن شناس نبز بوده، و بکار کیمیاگری اشتغال داشته است، چنانکه در مقدمه رساله‌الثانیه گفته:

«فَأَبْدَأْتُ بِذِكْرِ الْمَعَادِنِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالْعِجَائِبِ الْمَعْدِنِيَّةِ إِذْهِيَّ أَعْسَمُ نَفْعًا... وَلَمَّا شَارَفْتُ الصُّنْعَةَ الشَّرِيفَةَ وَالْتِجَارَةَ الْمَرْبُحةَ مِنَ التَّصْعِيدَاتِ وَالتَّقْطِيرَاتِ وَالْحَلُولِ وَالْتَّكْلِيسَاتِ، خَامَرَ قَلْبِي شَكٌّ فِي الْحِجَارَةِ وَاشْتَبَهَتْ عَلَيَّ الْعَقَافِيرُ، فَأَوْجَبَ الرَّأْيَ إِتَابَ الرَّكَازَاتِ وَالْمَنَابِعَ فَوَصَلْتُ بِالْخَبْرِ وَالصَّفَةِ إِلَى الشَّيْزِ...»

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۶۷ س ۱۱.

(۲) مینورسکی در تعلیقات خود بر رساله ابوالدلف گفته: تاریخ بازدید او از «ری» پیش از ۹۴۴-۱۳۳۴ م. برای تاریخچه زندگی او مهم است: سفرنامه ابوالدلف ترجمه فارسی، ص ۱۳۳ س ۰۲۶.

(۳) رساله‌الثانیه، ص ۳۱ س ۱۰.

(۴) رساله‌الثانیه، ص ۳۳ س ۰۵.

(۵) رساله‌الثانیه، ص ۱۱ س ۶؛ ترجمه‌فارسی، ص ۳۸ س ۰۴؛ معجم البلدان یاقوت، ج ۳ ص ۳۵ س ۶؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۷ ص ۸۲ س ۱۹۵.

ازین رو با وقوفی که ویرا در شناخت کانها بوده ، توان گفت که مخشن در باب معادن ری روی در صواب دارد.

در آثارالبلاد آمده :

« قالوا انه (طبرک) معدن الذهب، الا ان نيله لا يفي بالنفقة عليه...! »

در نزهة القلوب در جایی ثبت افتاده :

« كوه طبرك بري برو معدن نقره است ». ۰

در جای دیگر ذکر شده :

« معان طبرك ری هرچند در آنجا خرج کنند همانقدر پس باز ندهد... » ۳

بزمان حاضر نیز از سرب و خاک نسوز و سنگ سیمان آن استفاده می شود.

گیل سرشوی آنجارا بخارج می برده اند، در آثارالبلاد است :

« يجلب من الرّى طين يغسل به الراس فى غاية النعومة، يحمل هدية الى سائرالبلاد ». ۱۰

ج - صنعت و هنر : موقعیت مناسب تجاری، و ورود و خروج استعمال مختلف

شرق و غرب، همانند ظروف وابریشم سرزمین چین، وپارچه های نقیس روم، و شد آمد

ارباب هنر کشورهای دیگر بدین شهر موجب آمد، که از دیرباز صنایع مختلف همانند

ساختن ظروف سفالین و فلزی سمتاز، و بافتن پارچه های نقیس، و فن معماری و موسیقی

وغیره در این شهر رواج یابد، و کالاهای پراج و برآنده ای بدست هنرمندان این

شهر بیزارهای جهان عرضه گردد. اینک اشارتی مختصر به ریک از این فنون :

۱- سفال سازی : قوم ایرانی را از دیرباز بدین هنر آشنا نی بوده، وقدمت این

(۱) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۹ .

(۲) نزهة القلوب، مقاله ثالثه ص ۱۹۸ س ۳ .

(۳) نزهة القلوب، مقاله ثالثه ص ۲۰۲ س ۱۶ .

(۴) آثارالبلاد، ص ۳۷۶ س ۹ ؛ سرزینهای خلافت شرقی، ص ۴۵ س ۲۴ .

فن در سنت زردهشتي تا عهد جمشيد بالا می رود . در وندیداد اوستا ، فرگرد دوم ، در ذکر ملاقات اهورامزدا با جمشيد چنین آمده :

« بند ۳۱ : جم پرسيد بگو بدانم ، غار را که اهورامزدا دستور داده ، چگونه باید بسازم ؟ اهورامزدا گفت : اى جم پسر دیوجهان ، زمین را با پاي خود الگد مال کن ، وبا دست های خود خمیر و مایه بساز ، همچنانکه خاک را کوزه گربگل تبدیل می کند . و آن را پهن می سازد .

۳۲ : جم بطبق دستور اهورامزدا خاک را الگدمال نمود ، و بخمیر تبدیل کرد ، همچنانکه کوزه گر خاک را با آب می آمیزد و پهن می سازد ^۱ .

مردم ری را نیز از ادوار قبل از تاریخ در فن سفال سازی مهارتی بوده ، و در مفتح کتاب حاضر صحائف ۸-۱ مذکور افتاد ، که در دامنه جنوبی کوه چشمۀ علی و اراضی مشرف باغ صفائیه بقایای ظروف سفالین منقش متعلق به حدود شش تا چهار هزار سال پیش بدست آمده است ، و تصویر نمونه ای از آنها نیز درج افتاد .

فن سفال سازی در عهد ساسانیان کمالی یافت ، و نمونه های ممتازی از آن در موزۀ ایران باستان دیده می شود ^۲ ; و در دوره اسلامی بعد اعلای پیشرفت خود رسانید . دین حنیف اسلام بحکم اجتناب از تجمل و احتکار ، با بکار بردن ظروف و اسباب و آلات ساخته از زر و سیم موافقت ندارد ؛ ازین رو پس از رواج این دین شیوه زمان ساسانیان که بکار بردن ظروف عالی طلا و نقره آراسته بود متوقف گردید ، و دیری نپایید که هنرمندان ایرانی بجای آنها ، ظروف سفالین بسیار ممتاز بوجود آوردند ، و آنرا در دسترس قراردادند .

بدان هنگام که کاخ رفیع ادب ملّی ایران در خراسان بدست رود کی و فردوسی و فرخی و دیگران پی افکنده می شد ، و شعر و شاعری ذوق زمانه را لطیف می کرد ،

(۱) مجموعه قوانین زردهشت یا وندیداد اوستا ، ترجمۀ دکتر موسی جوان ، ص

(۲) تاریخ عمومی هنرهای مصور ، جلد دوم ص ۲۴۳

جمعی هنرمند در ری و نیشابور و کاشان و ساوه و استخر نیز پایه این صنعت ملی را استوارتر می ساختند، و آنرا با وحاظرافت خود می رسانیدند، و نمونه های ممتازی از این ظروف که از محل آبادیهای که باران و گردش آفتاب آنها را خراب کرده بدست آمده، و گزند فراوان دیده، موزه ایران باستان و موزه های مغرب زمین را زینت خش است.

درین هنر صنعت حسن خط همراه با تزیینات دیگر بود، و کامل ترین نمونه خطوط کوفی را در آن بکار می بردند. نمونه های این ظروف جلوه دهنده کاخ خلفاً، همانند هارون و مأمون و متولی در بغداد و سامره بود. در حدود العالم است :

«از روی (ری)... غضاره... خیزد^۱». در مختصرالبلدان است :

«لا هل الری الاطباق المدهنة^۲». در احسن التقاسیم آمده :

«یحمل من الری... القصاع^۳».

ازین رو توان دانست که در قرن سوم و چهارم ظروف سفالین ری همانند قدحهای بزرگ و پشقا بهای مزین و کاسه های کوچک ذکر و شهرتی داشت^۴.

(۱) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۱. صنعت کاشیگری را غضاره گویند: عرايس الجنواهر،

ص ۳۳۸

(۲) مختصرالبلدان، ص ۵۳ س ۲۰ س ماقبل آخر.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۹۵ س آخر.

(۴) مولانا جلال الدین را در دفتر ششم مثنوی ص ۱۰۶۱ س ماقبل آخر به مددستانی است که در آن اشارت به کاسه های رازی، و حمل آن به وسیله قوافل به دیگر نقاط شده است.

وی در ذکر سبب مزیت یافتن ایاز بر دیگر غلامان چنین گفتہ :

شاه بیرون رفت با آن سی امیر	سوی صحرا و کهستان صید گیز
گفت امیری را برو ای مؤنثک	کاروانی دید از دور آن ملک
کز کدامین شهر اندر می رسد	زو بپرس آن کاروانرا بر رصد
گفت عزمش تا کجا درماند وی	رفت و پرمید و بیامد که ز ری
باز پرس از کاروان که تا کجا	دیگری را گفت رو ای بوعلا
گفت رختش چیست هان ای مؤمن	رفت و آمد گفت تا سوی یمن
که برو واپرس رخت آن نفر	ماند حیران گفت بامیری دگر
اغلب آن کاسه های رازیست... الخ	باز آمد گفت از هر جنسی هست

آرتور آپهام پوپ (Arthur Upham Pope) در باب پیشرفت این هنر در ری گفته :

« شهر ری یکی از مراکز مهم فرهنگ و هنرهای زیبای ایران بود، و در آنجا هزارها کاروانسرا و گرمابه و قصر و باغ و مساجد و مسنارات پر از تزیینات صنعتی وجود داشت^۱. »

هم وی گوید :

« اما هنرهای زیبای ری مدافعی لازم ندارد، ریز نگاران شهر در بعض آثار خود متفوق نداشتند، و موضوع آنان بیشتر تصویر شاهزادگان در حال بازی چوگان یا شکار بوده، و هنر آنها خوشبویسان ماهر تکمیل می‌کردند. ظروف لطیف



کاسه رنگین با امضای عبداللطیف
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، انتباس دکتر خانلری

(۱) ترجمه از «شاهکارهای هنر ایران» تألیف پوپ، در کتاب ایران از نظرخاورشناسان تألیف استاد دکتر شفق، ص ۱۷۶ س ۰۷.

رنگارنگ با نقوش بر جسته زرین از کاسه و پشتاب و گلا. ان مظهر ذوق ریزنگاران ری است. یکی از بقایای آن ظرفی است الوان که با امضای عبداللطیف از قرن ۱۳ م. در موزه طهران محفوظ است.

همچنین ری بود که نوعی مدلایون با نقوشی ستاره‌ای بر جسته زرندود بوجود آورد. همچنان از قرار معلوم ری در ساختن گلدان‌ها و آبخوریهای کوچک ظریف رنگی اعلیٰ هم دست داشته. کوزه‌های گوناگون خواربار هم در آنجا تهیه می‌شد^۱.

یاقوت نیز در معجم البلدان از آجرهای منتش ری که در بناها بکار می‌رفته، و خود بچشم دیده بوده، چنین یاد کرده:

«وَهِيَ مَدِينَةٌ عَجِيبَةُ الْحَسْنِ، مَبْنِيَّةٌ بِالْأَجْرِ الْمَنْمَقِ الْمَحْكُمِ الْمَلْمَعِ بِالْزَرْقَةِ
مَدْهُونٌ كَمَا تَدْهَنُ الْغَصَابَيْرُ...»

هنر سفال‌سازی در شهر ری همچنان رو بکمال می‌رفت. آرتور پوب در باب او آخر عهد سلجوقیان گوید:

«در این شهر مجموعه‌های چینی بسیار در ملکیت افراد بود. شهر ری برگز همهٔ هنرها و علوم بشمار می‌رفت، و چه در خود شهر و چه در حوالی آن سفالینه‌هایی ساخته شده که در زیبایی بی‌همتاست.

اقامت دربار در ری موجب شد که نه تنها تأثیر هنر نواحی دیگر، بلکه خود هنرمندان باین شهر جلب شوند. بنا بر این وجود سبکهای گوناگون در این شهر کاملاً طبیعی است^۲.

اصولاً نوع کامل این ظروف در چین فراهم می‌آمد، لکن آنها را کمتر بمغرب حمل می‌کردند، چنانکه قزوینی در آثار البلاط در وصف ظروف چینی در بحث از این کشور گفته:

(۱) کتاب مذکور، ص ۷۹۱ س ۸ بعد.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۸۹۳ س ۱۲۰.

(۳) شاهکارهای هنر ایران، نگارش دکتر خانلری، ص ۸ س ۳۶۰ متون راست.

« بِهَا الْغَضَائِرُ الْصِّينِيَّةُ لَهَا خَوَاصٌ ، وَهِيَ يَضْمَنُ اللَّوْنَ شَفَافَةً وَغَيْرَ شَفَافَةً ، لَا يَصْلُحُ إِلَى بِلَادَنَاشُها شَيْءٌ؛ وَالذِّي يَبْاعُ فِي بِلَادِنَا عَلَى أَنَّهُ صِينِيٌّ، مُعْمُولٌ بِلَادِ الْهَنْدِ بِمَدِينَةِ يَقَالُ لَهَا كَوْلَمْ، وَالصِّينِيُّ أَصْلُّهُ سَنَهُ وَاصْبَرُ عَلَى النَّارِ، وَخَرْفُ الصِّينِيِّ أَيْضُونَ؛ قَالُوا : يَتَرَشَّحُ السَّمْمُ مِنْهُ ، وَخَرْفُ كَوْلَمْ أَدْكَنَ ». ١

ظُرُوفَ كَشُورَ چینِ از طریقِ جاوه بکشورهای دیگر صادر می‌شده، در آثارِ البَلَادِ ۰

در بحث از جاوه آمده:

« وَالْغَضَائِرُ الصِّينِيَّةُ مِنْهَا يَجْلِبُ إِلَى سَائِرِ الْبَلَادِ ۲ ». ۳

بِمُوجَبِ كَفْتَهُ بِالْأَعْلَى ظُرُوفَ سَفَالِيْنِ چینِ را نَفَاسَتِي دیگر بوده است، وَسَعْدِي را بهمین معنی نظر بود آنچا که گفت:

١٠ خاکِ مَشْرُقِ شَنِيدَهَامَ كَهَ كَنَند
بَعْجَهْلِ سَالِ كَاسَهَ چِينِي
صَادِ بَرْوَزِي كَنَند در مَغْرِب
لا جَرْمِ قِيمَتَشِ هَمِي يَسِينِي ۴
كَفْتَهَانَدِ هَارُونِ جَهَةِ اِينَ كَار، كَارْگَرَانِي چِينِي اسْتِخَداَمَ كَرَد، در کتابِ تاریخ
عُومُوسِ هنرَهَاهِي مصوَرِ چِينِي مَذَكُور افتَادَه:

« هَارُون الرَّشِيدَ كَهَ سَعِيَ مَيِّ كَرَد خَودَ رَا بَهَ عنوانِ جَانِشِينَانِ شَاهِشَاهَانِ
سَاسَانِي مَعْرُوفِي نَمَايِد وَبِتَجْمُلِ در بَارِ خَودِ دَلِبِسْتَگِي دَاشَت، دَسْتُورِ دَادِ ازْ كَشُورِ چینِ ۱۰
ظُرُوفَ سَفَالِيْنِ بِبغَدَادِ حَمْلِ نَمَايِنَد، وَحتَّى طَبَقَ نُوشَتَهُ پَارَهُ اَيِّ ازْ سُورَخَانِ چَندَ نَفَرَ
كَوْزَهُ گَرِ چِينِي بِبغَدَادِ طَبِيَّهِ وَكَارْگَاهَهَاهِي بِرَاهِ آنَهَا سَاخَتَ كَهَ باقِي مَانَدَهُ آنَه
كَارْگَاهَهَا بِوسِيَّلهِ پُرسَوْرِ هَرْتِسَفَلَهِ در سَامَرَهِ كَشَفَ گَرْدِيَّهِ است ۵ ». ۶
در حدود قرنَهَاهِي چَهَارَمِ وَپِنْجمِ مَرا كَرَزِ سَفَالِسَازِي، شَهَرِ رَيِّ وَكَاشَانِ وَسَاوَهِ وَ

(١) الغضارة: القصعة الكبيرة (فارسية) جمع غضائر: المنجد.

(٢) آثارِ البَلَادِ، صِ ٥٥٥، ١٢، وَصِ ٢٩٥ س. ۵.

(٣) کلیاتِ سعدی، انتشارات کتابخانه خیام، لُلستان، باب هشتم در آداب صحبت،

صِ ٦٧٦ س. ١١.

(٤) تاریخ هنرَهَاهِي مصوَرِ ج ۲ ص ٢٤٣ س آخر.

گرگان و بغداد و قاهره بوده است، و آثار هنر کاشی سازی ایران در نقاط دور دست، همانند شمال افریقا و اسپانیا نیز مشهود گردیده^۱. طرح نقشہ پارهای از ظروف ری از زندگی بشری مایه‌می گرفته است، مانند تاج گذاری امیران، سواران، بازداران، بزم در باغ وغیره^۲. پوپ گفته:



عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری

« این مجالس که از زندگی اشرافی اقتباس شده معمولاً در حاشیه‌هایی محصور است که در آنها نقش‌جانوران قدیم ایرانی، چنانکه نظیر آنها در هنر بافندگی هم دیده می‌شود رسم شده است^۲. »

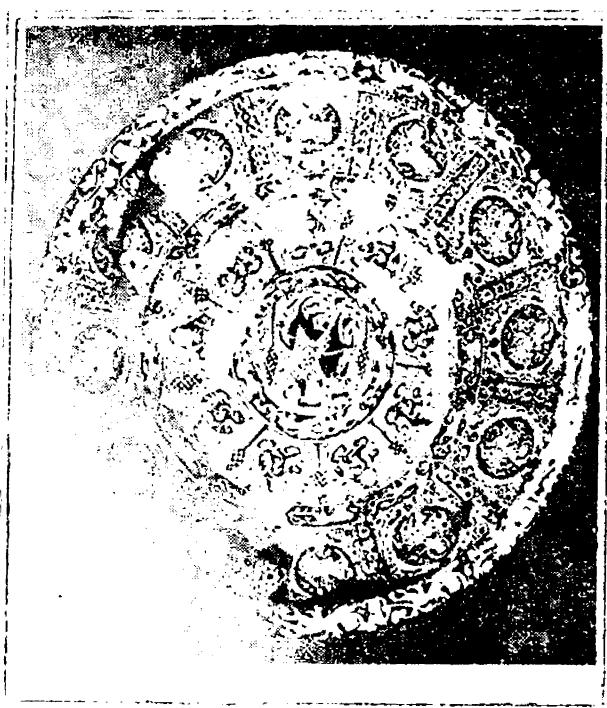
ونیز:

« زیبا ترین ظرفهای کار ری آنهاست که دارای نقوش بر جسته است. طرح را

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصوّر، ج ۲ ص ۴۶۰.

(۲) شاهکارهای هنر ایران، نگارش دکتر خانلری، ص ۸ ستون چپ.

جدا گانه می ساختند و بر نکھلایی می آرایستند و آنکه آنرا روی خارف می چسباندند. این نقشها را طلا بی روی زمینه سفید نمایافن قرار می گرفت. آنها نیز مانند نقشی ده دسته اش بشکل تغیر است طرح طلا بی روی نمود مابین به بنشش ده هم لطیف و هم تجملی است واقع می شد^(۱).



کاسه نقش مینائی ری سورخ ۵۸۶ هجری قطر ۳۷ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلاری

و نیز :

« استادان ری در ساختن دوزه های دوچک هم مهارت داشتند، در این کوزه ها ردیف جانوران خیالی در نوار سیاهی روی زمینه آبی رسم می شد . در دوزه های دیگری ده شاید متعلق بقرن ششم است خط دوفی درشت و برجسته یا شکل جانوران

(۱) شاهکارهای هنر ایران، نگارش دکتر خانلاری ، ص ۸۳ و ۱۲ ستون چپ.

بهمان سبک بکار رفته است. گاهی کارگران ری در مشبک سازی با کاشان رقابت می کردند، اما دیواره ها را بقدرتی نازک می ساختند که نور از آنها می گذشت و شکلها را با انوار درخشنان طلائی جلوه می داد.



خمره نیلی با نقش سیاه ، قرن هفتم ارتفاع ۶۹ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، انتبا من دکتر خانلری

- همچنین کوزه های ترشی و مربی ساخته اند که اغلب شاهوار است. در شانه این ظرفها نیز ردیف جانوران خیالی نقش کرده، و دور گردنه آنها خطوط کوفی شبیه آنچه در بنای بکار می رفت نوشته اند و دور تنۀ ظرف بخطوط اسلیمی آراسته است؛ در همه این نقوش یک نوع سهل انگاری و بی دقیق شهود است، اما با این حال

شکل کوزه و مجموع طرحها جلوه و جذابی خاصی دارد^۱.
دونالد ویلیر را نیز در کتاب ایران سفال سازی ری اشاراتی است، در
جانبی گفته:



کوزه نیلی طاووسی منقش زنگارنگ، قون ۶، ۷ ارتفاع ۱۵ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری

« هنر سفال سازی عهد سلجوقی واقعاً بمرحله حیرت افزای رسید؛ و در اواخر آن عهد کوزه‌های لعابی و کاشیهای شفاف دیواری به وجود آمد که در ری و کاشان و در نقاط دیگر مانند آغ کند و یاس کند ساخته می‌شد؛ همچنین ظروف و آلات دیگر لعابی شفاف با نقوش برجسته یا لنده درست می‌کردند؛ ایضاً در ری و کاشان موضوعهایی از شاهنامه نظیر ریز نگاریها (ریز نگاری بجای دلمه Miniature بکار برده شده) بعداً جزو تزیینات ظروف و ابزار سفالی نقش می‌شد^۲. »

(۱) شاهکارهای هنر ایران تألیف پوپ، نگارش دکتر خانلری، ص ۸۳-۸۴.

(۲) ترجمه فارسی تاریخ دونالد ویلیر، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۳۷ س آخر.

و نیز :

« از آثار سفالین بعد از سال ۱۲۲۰ میلادی که دوره حمله و تخریبات مغول بود تا سال ۱۲۴۲ تقریباً چیزی نمانده، ولی از آن تاریخ بعد صنعت سفال‌سازی در ری و کاشان و نقاط دیگر تجدید حیات کرد... از خصوصیات هنرهای دوره ایلخانی



کوزه نقش بر جسته نیلی قرون ۷ ، ۶ ارتفاع ۱۶ مانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران ، اقتباس دکتر خانلری

اشیاء مینائی است که عبارت است از نقاشی رنگی بر کوزه‌های لعابی شفاف و بهترین آنها هم مینائیهای اکلیلی است که در نقاطی مانند ری و کاشان وساوه و بعضی جاهای دیگر می‌ساختند...^۱

(۱) ترجمه فارسی تاریخ دونالد ویلبر ، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص

ری و کاشان را در این هنر با هم رقابت بود، پوپ گفته:

« با وجود شهرت و عظمت ری توان گفت کاشان مهمترین کانون سفال‌سازی بود. ری و کاشان از لحاظ هنر رقیب هم بودند. ری بیشتر در تزیین و ریز نگاری و کاشان در الواح لعابی و کاشی‌شفاف امتیاز داشت. البته صنایع سفالی نقاط دیگر نظیر نیشابور و شیراز و کربمان و سلطانیه ویزد و قم را نباید فراموش کرد^۱. »

و نیز:

« تیله شکسته‌هایی که در آنجا (کاشان) بدست آمده لااقل پنج برابرجاهای دیگر است، و این خود کشت تولید صنعت سفالینه را در آن شهر ثابت می‌کند. اینکه در زبان فارسی سفال‌لعابی منقش را به شهر کاشان نسبت داده و کاشی خوانده‌اند خود مؤید این معنی است^۲. »

هم وی در مقام برسنجدیدن کار دو شهر ری و کاشان آورده:

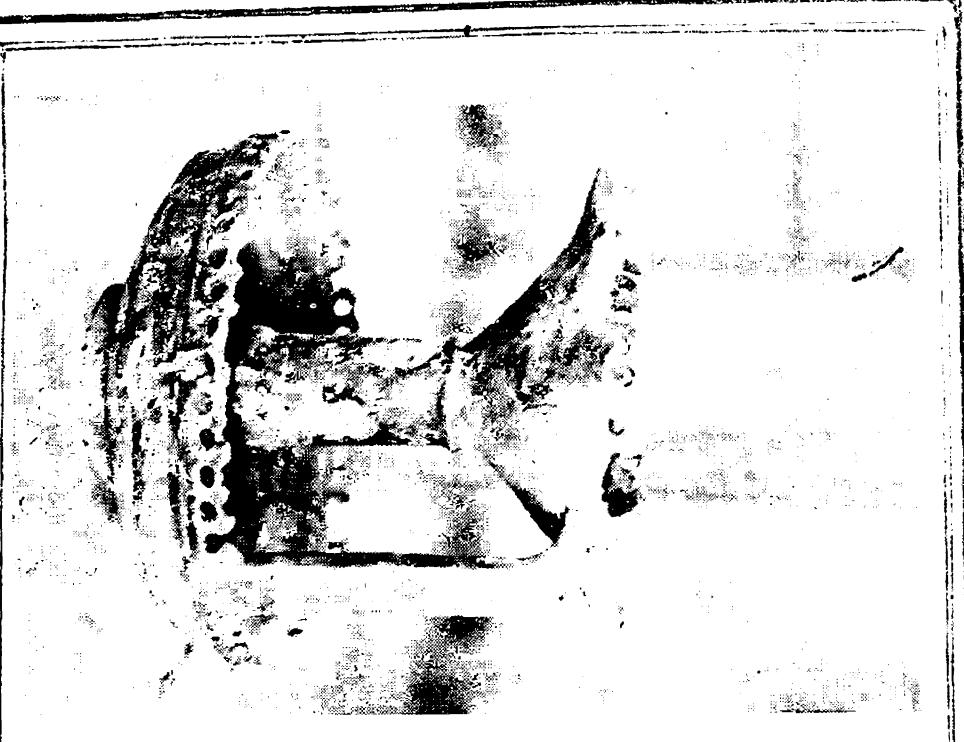
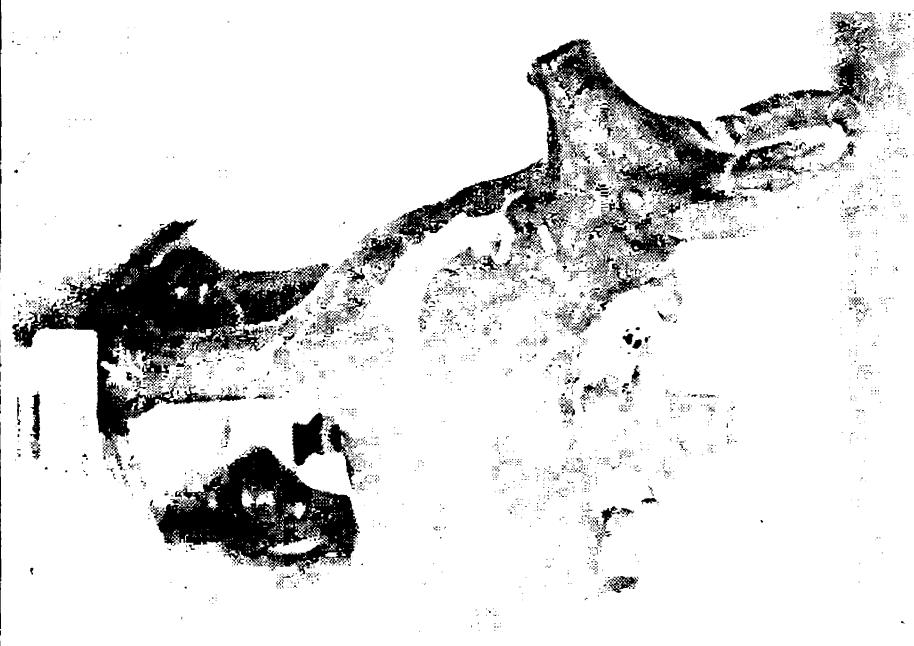
« ری رقیب بزرگ این شهر (کاشان) بود. اگر کاشان از نظر فراوانی مواد اولیّه و مناسب بودن موقع آن برای صادرات ترجیح داشت در مقابل، شهری بیشتر اوقات پایتخت بود. دربار پر تجمل آن روزگار در این شهر قرار داشت. هریک از این دو شهر شیوه مخصوص خود را پرورش دادند، اما باید گفت که دو شیوه مزبور بکلی از هم متمایز نیستند. بطور کلی در شیوه‌هایی، بیشتر، از نقوش مینیاتور برای تزیین سفالینه‌ها استفاده می‌شد و حال آنکه در کاشان طرّاحی و خطاطی برای این منظور بکار می‌رفت. کاشان در سفالهای لعابی مخصوص عمارت که در اصطلاح کاشی خوانده می‌شود، و محرابهای کاشی کاری تخصص داشت^۳. »

(۱) شاهکارهای هنر ایران، ترجمه استاد دکتر شفق در ایران از نظر خاورشناسان، ۱۷۶ ص من آخر.

(۲) شاهکارهای هنر ایران اقتباس و نگارش دکتر خانلری، س ۸۰ س ۳۳ ستون چهارم.

(۳) شاهکارهای هنر ایران، تألیف پوپ، اقتباس و نگارش دکتر خانلری، ص ۸۱ س ۳ ستون راست بعد.

۱- مجسمه گاویش و سوار قرن هفتم هجری
۲- سوره طهران



هنرکاشی سازی در ایران کمی پیش از ورود چنگیز بسرحد کمال خود رسید^۱. کوزه گران ری و کاشان کار خود را پس از فاجعه سغول نیز ادامه دادند^۲. در نیمة دوم قرن هفتم و اوائل قرن هشتم در شهرهای ری و کاشان و ساوه نوعی ظروف مینایی بوجود آمد؛ باین معنی که برخلاف دوره پیش که روی ظروف تنها با یک رنگ منقوش می‌شد، در این دوره رنگهای مختلف در نقش ظروف بکار می‌رفت، و گاه ورقه‌هایی از طلا در ضمن آن رنگها دیده می‌شود؛ از این رو این ظروف در تحت عنوان ظروف مینایی شناخته شده‌اند^۳.

قول یاقوت در باب آجرهای منقش ری در آغاز حمله مغول از پیش گذشت^۴.

دونالد ویلبر نیز در باب سفال‌سازی در دوره ایلخانان گفته:

« می‌توان گفت سفال سازی‌های دوره مغول از حیث تزیین و تنوع فتنی بدورة ۱۰ سلجوقی رجحان دارد^۵. »

در شهر ری، گویا « ری‌برین » بویژه حدود « محلت زامهران » (اطراف بقعه‌ی بی زیده بخصوص در غرب و شمال غربی آن) از مراکز عمده سفال‌سازی بوده است، چون هنوز در پنهانه‌این حدود شکسته‌های سفال (تیله) فراوان بچشم می‌خورد، و پوپ گفته:

« تیله شکسته‌ها چون قیمتی نداشته آنها را بجا های دور نمی‌برده‌اند، بلکه هر جا پیش می‌آمد روی زباله‌ها می‌ریختند، بطوریکه همیشه می‌توان گفت که:

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۲۴۸ س ۱.

(۲) کتاب تمدن ایرانی، تألیف چند تن خاورشناسان فرانسوی، ص ۲۹۱ س ۱.

(۳) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۲۵۰ س ۱۱.

(۴) کتاب حاضر، ص ۵۶۰.

(۵) « ایران » تألیف ویلبر، ترجمه فارسی در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص

تیله‌ها هرجا یافته شود ساخته همان محل است، و این تیله‌های شکسته وسیله کشف محل کارگاه‌های سفال‌سازی است^۱ .

کرپُرتر سیاح انگلیسی نیز در سطح نقشه‌ای که از ری برین فراهم آورده باین پاره سفال‌ها و آجرها اشارتی کرده و نوشته است :

«The whole coverd with remnants of Ruins, Tiles, Brick etc. ۲».

۴- مصنوعات فلزی و شیشه‌ای : در این باب اطلاع وسیعی بدست نیست، با این حال از شرحی که آرتور آپهام پوپ از یک صندوق مزین باکنده کاری زیبا که از ری بدست آمده بیان داشته، حدود پیشرفت این هنر را در این شهر استنباط توان کرد، وی گفته :



شیشه با نقش افزوده در ری قرن پنجم هجری . موزه طهران

(۱) شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکترخانلری ، ص ۸۰ متومن چپس ۳۷۰

(۲) کتاب حاضر نقشه کرپُرتر ، ص ۱۵۰

« صندوقهای مزین استوار که یکی از آنها بتاریخ ۹۲ هجری در ری ساخته شده نمونه خوبیست، و روی آن پیکرهای آدم، که گوئی نگهبان صندوق از دستبرد دز داند، با تأثیری خاص نمودار است، و قفلهای رمزی سه صفحه‌ای دارد^۱ ». .

و بقول پوب اینها با چکش کوییده شده نه با ریخته گری^۲ .

سوزن و جوال دوز آنجا نیز نامی داشته است، مقدسی گفته : « يحمل من الرى ... المسال^۳ ». .

از شیشه سازی آنجانیز نمونه‌ای با نقش افزوده بدست آمده، که عکس آن در

صحیفه قبل درج گردیده :

۳- پارچه بافی : ری چون در کنار راه ابریشم قرار داشت، و ابریشم متازچین

با ایران می‌آمد، از همان روزگار پیش از اسلام در صنعت بافتن پارچه‌های ابریشمین پیشرفتی داشت، و نیز انواع پارچه‌های لطیف پنبه‌ای و پشمین در آنجا فراهم می‌آمد. پارماهی از داستانها که از عهد ساسانیان بازمانده، پیشرفت این هنر را در آن عهد نشان می‌دهد.

تعالیبی در غرراسیّر در بیان احوال خسرو پرویز پادشاه کسریان آل سasan ،

آنچا که تجمل و نفایس ویژه دربار وی را بر می‌شمارد، و از غلامی دانا، ریدک خوش آرزو نام سخن بمبان می‌آورد، گفتگوی خسرو را با اوچنین ذکر می‌کند :

« روزی خسرو ویرا از بهترین جامه‌ها پرسید، گفت : در بهار شاهجهانی و دیقی، و در تابستان توزی و شطوى، و در پاییز منیّر رازی و ملحم مروزی، و در زمستان خز آستردار که میان آنرا به قز انباشته باشند ». .

سخن وی چنین است :

« فسأله أبوريز يوماً ... قال : فاخبرنى عن انعم اللباس، قال : امساً في الربيع فالشاهجهانى والديقى، و امساً في الصيف فالتوزى والشطوى، و امساً في الخريف فالمنيّر الرّازى . و الملحم المروزى، و امساً في الشتاء فالخز و الحواصى ، و في

(۱) ترجمة شاهکارهای هنر ایران، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۱۷۰.

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۵ س آخر؛ مژمینهای خلافت شرقی، ص ۲۴۵ س ۷.

شدّة البرد خزّ مبطّن بخزّ بینه‌ما قرّ^۱ .

وصف مُسْنِيَّر رازی در پاره‌ای از منابع دیگر نیز مذکور افتاده ، و آن نوعی پارچهٔ دو پودهٔ نفیس بوده است.

زُتِنْبِرْ گ (Zotenberg) فرانسوی که تاریخ غرّالسیر را بزبان فرانسوی برگردانده آنرا به پارچه‌ای دو پودهٔ ترجمهٔ کرده است، بدین قرار:

«... d' etoffe de Rei à double trame...»

ابن فقيه آورده:

« لاهل الری ... الشیاب المنيّرة ...»^۲

در احسن التقاسیم آمده:

« يحمل من الری البرود و المنيّرات ...»^۳

اصطخری در المسالک وابن حوقل در صورة الارض گفته‌اند:

« بر نفع سی الری ... الشیاب المنيّرة ...»^۴

ری را چنانکه گذشت جز این نوع، انواع دیگر از پارچه‌های مختلف بوده است؛ ابو دلف در الرسالة الثانية پارچه‌های ری را در دنیا بی نظیر دانسته و گفته است:

« لهم الشیاب الرّازية التي لا تعمل في سائر الدّنيا الا في بلدّهم، ولقد رأيت ثوبًا منها تكسيره نحو مائتي شبر، وقد يبع بعشرة آلاف درهم ». ^۵

برطبق گفته وی قیمت پارچه‌های معروف و ممتاز رازی، هر دویست وجب

(۱) غرّالسیر، ص ۷۱؛ تاریخ ایران در زبان ساسانیان، تألیف کریستن سن،

ص ۳۲۷ س ۰

(۲) مختصر البلدان، ص ۲۵۴ س ۰۱

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۵ س آخر.

(۴) المسالک اصطخری، ص ۱۲۳ س ۱۰؛ این حوقل، ص ۳۲۲ س ۴۲

(۵) الرسالة الثانية، ص ۳۲ س ۱۶، ترجمة فارسی آن ص ۷۴ س ۰۷

مریع در حدود ده هزار درهم بوده است. ذکر پارچه‌های ابریشمین این شهر نیز در پاره‌ای از کتب بچشم می‌خورد، در مختصرالبلدان آمده:

« لاهل الری... العریر... »

بُرد رازی را نیز شهرتی بوده و اصطخری و ابن حوقل گفته‌اند:

« يرتفع من الری... الابراد والاكسية ». ^۱

در حدودالعالم مذکور است:

« از روی کرباس و برد و پنبه... خیزد ». ^۲

در احسن التقاسیم آمده:

« يحمل من الری البرود... ». ^۳

در این شهر کرباس نیز نیکو فراهم می‌آمد، در ترجمهٔ سالک اصطخری است:

« از متعاهها کرباسهای نرم خیزد کی به آفاق از آن [جا] برند ». ^۴

در نسخه بدل این مورد ذکر شده:

« از آنجا کرباسها و گلیمهای پاکیزه خیزد کی به آفاق برند ». ^۵

در حدودالعالم نیز چنانکه در بالا اشارت رفت، ذکر کرباس ری بچشم می‌خورد.

قدسی در احسن التقاسیم نقل کرده:

« لبز هم اسم ». ^۶

طیلسانهای پشمین ممتاز آنجا نیز معروف بوده است، ابن الفقیه گفته:

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۰۳ س ماقبل آخر.

(۲) سالک اصطخری، ص ۱۲۳ س ۱؛ صورةالارض ابن حوقل، ص ۳۲۲ س ۱۳۰.

(۳) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۱۱.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۹۵ س آخر.

(۵) ترجمهٔ فارسی سالک اصطخری، ص ۱۷۱ س ۲، و نسخه بدل ۵.

(۶) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۰۲.

«... لهم (اهل ری) الاکسیةالبیض الطرازیة والطیالسےالبیض السریة...»

در حدودالعالم درج افتاده :

« از نواحی وی طیلسانهاء پیشمن نیکو خیزد ». ^۱

در سالهای اخیر بشرحی که در فصل دوازدهم ص ۳۷۵ گذشت ، از داخل گورهای دامنه کوه شمالی ری مقادیری پارچه و یک قطعه گلیم بدست آمده است ، دونالد ویلبر در این باب در کتاب خویش چنین نقل کرده :

« حدود پنجاه قطعه پارچه ابریشمی نفیس در حفریات ری بدست آمده ، که

جمله با صور حیوان و انسان و تزیینات دیگر مزین است ». ^۲

در کتاب تاریخ عمومی هنرهای مصوب ذکر شده :

۱۰ « زریهایی که چند سال قبل در ری در داخل قبور پیدا شد و متعلق به عهد دیالمه بود ، نقش انسانی را نشان می دهد که بال دارد و روی عقابهایی سوار است و به آسمان می رود ». ^۳

اینکه لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی بنقل از مقدسی گفته :

« قبای خط دار ری معروف است ». ^۴

۱۱ گویا مراد از قبای خط دار همان برد است که در احسنالت تقاسیم ضبط افتاده و از پیش گذشت.

۱۲ - ساختن ظروف و افزارهای چوبی : در ری بسرپنجه هنرمندانی ظرفی کار ظروف و طبقهای چوبین و شانه و نمکدان و کفگیر و کفچه های بزرگ مزین چوبین

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۵۳ س آخر.

(۲) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۱۲ .

(۳) « ایران » تألیف ویلبر ترجمه فارسی در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ص

(۴) تاریخ عمومی هنرهای مصوب ، ج ۲ ص ۲۶۴ س ماقبل آخر.

(۵) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴۵ س ۶ .

ساخته می شده، که آنها را با چوب خلنج (معرب خدنگ : آندراج) که بسیار محکم است و از طبرستان می آورده اند می تراشیده اند، ابن فقیه گوید :

«آلات کثیرة يَتَخَذُونَهَا مِنَ الْخَشْبِ مِنَ الْامْشَاطِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمَمَالِحِ وَالْمَغَافِرِ (نمکدانها و کفگیرها) ۱ ». ۰

در آثارالبلاد است :

« صناع المشط بالرى لهم صنعة دقيقة، يعملون امشاطاً فى غاية الحسن تحمل هدية إلى البلاد. والآلات والأثاث المستخدم من الخشب الخلنج خشبها بطبرستان يتخذون منها هناك، وهى خشب لالطيفيها، ويحملونها إلى الرى فيتركها أهل الرى فى الخطرمرة أخرى، ويلطفونها ثم يزوقونها (آنرا می آرایند) بتنوع التزاويق من الرى تحمل إلى جميع البلاد ۲ ». ۱۰

صاحب عجایب نامه در وصف ری گفته :

« نعمتها آید از آنجا نیکو... و طبقهای شمشاد ۳ ». ۰

یکی از نفایس آثار تاریخی و صنعتی عهد آبادی ری که اکنون موجود است صندوق عتیق چوبی بقیه حضرت عبدالعظیم است که بسال ۷۲۵ از چوب عود و قوبل و گرد و با نهایت دقت و ظرافت ممکنه بدست یحیی بن محمد اصفهانی ساخته شده و کتیبه هایی بخط ثلث و نسخ بصورت برجسته دارد. شرح و تصویر این صندوق در صحائف ۳۹۲-۳۹۳ کتاب حاضر درج افتاده.

۵- معماری : چون از بناهای عهد آبادی ری جزو سمتی از بقاع متبرک و پیهای برخی از اماکن چیزی بجا نمانده ، از این رو در این باب نمی توان نظری قطعی بیان داشت. ساختمانها چنانکه بجای خویش مذکورافتاده^۴ ، از گل فراهم می آمده، و گاه گچ و آجر نیز . ۰

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۵۳ س آخر.

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۶ س ۱؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴۰ .

(۳) عجایب نامه ، نسخه عکسی ورق ۳۹ ص ۲ س ۵ .

(۴) کتاب حاضر ، ص ۳۳۲؛ مسالک اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۴؛ صورة الأرض ابن حوقل ، ص ۳۲ س ۱۴ .

در آن بکار می‌رفته است. دیوارها و پایه‌های آجری آتشکده ری، و پایه گبدایانج (آثار نقاهه خانه)، واستودان توانگردشته بر بالای کوه نقاهه خانه، و برج طغرل که ناصرالدین شاه در آن تغییر کلی بوجود آورده از عهد آبادانی شهر بجای مانده است. در قرن ششم و هفتم بناهای آراسته باجرها و کاشیهای متعدد در آنجا کم نبوده، چنانکه یاقوت گفته:

« هی مدینة عجيبة الحسن مبنيةٌ بالآجر المنمق المحكم الملجم بالزرقة
مدھونٌ كما تدهن الغضاير^۱ ».

ظاهرآ این نوع تزیینات اختصاص به اماکن مقدس و منازل والیان و امرا و
اکابر شهر داشته است، و مردم عادی بتفصیلی که در صحیفه ۳۳۳ اشارت رفته
خانه‌های خود را زیر زمین می‌ساخته‌اند، و یاقوت آورده:

« وجدت دورهم كلها مبنية تحت الأرض^۲ ».



نقش بر جسته از قوچ گچی در عهد ساسانی. موزه طهران

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۰۱۲۰.

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۰۶۰.

و زَرْبِيَا قَرْوَبَنِي گَفَتَهُ :

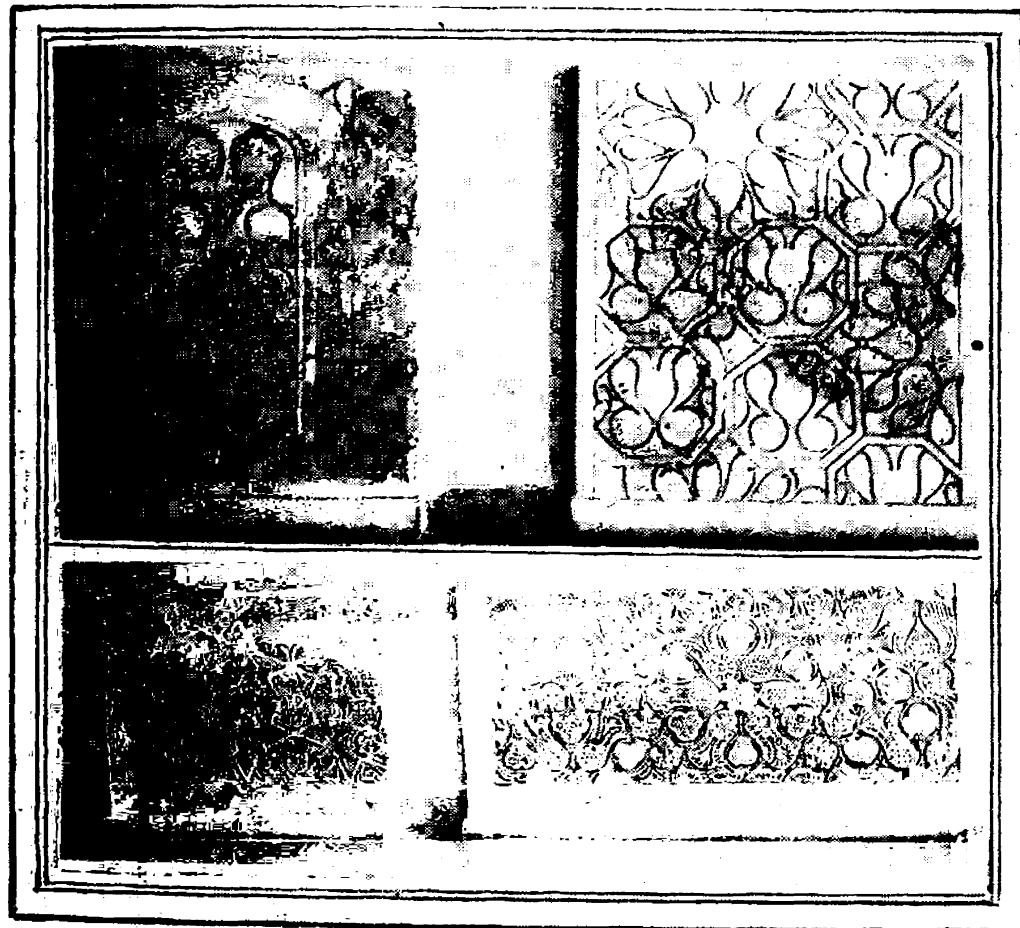
« دُور هَلْدَه المَدِيْنَة لَدَهَا تَحْتَ الْأَرْض ... ۱ »

دَرْ گَچِ بَرِي و تَزِينَات گَچِي نَيزِ دَسْتِي دَاشْتَندَ.



گَچِ بَرِي عَهْدِ سَاسَانِي چَالَه تَرْخَان (صَحْرَاءِ اَرْذَان). بَالاً نِيمَهُ سَتوْن، پَائِئَنْ نقْش قَسْمَت بَابِين طَاقِجَد
سَوْزَه طَهْرَان

قطعه‌هایی که از گچ بریهای قدیم ری، از عهد ساسانی در چال ترخان و آتشکده ری در صحرای ازدان قدیم بدست آمده کار این هنر را در آن عهد نشان می‌دهد، و نیز از نمونه‌هایی که در این فن از دوره‌های اسلامی از حدود دزرشکان و نقاط دیگر کشف گردیده، پی به پیشرفت این فن توان برد.

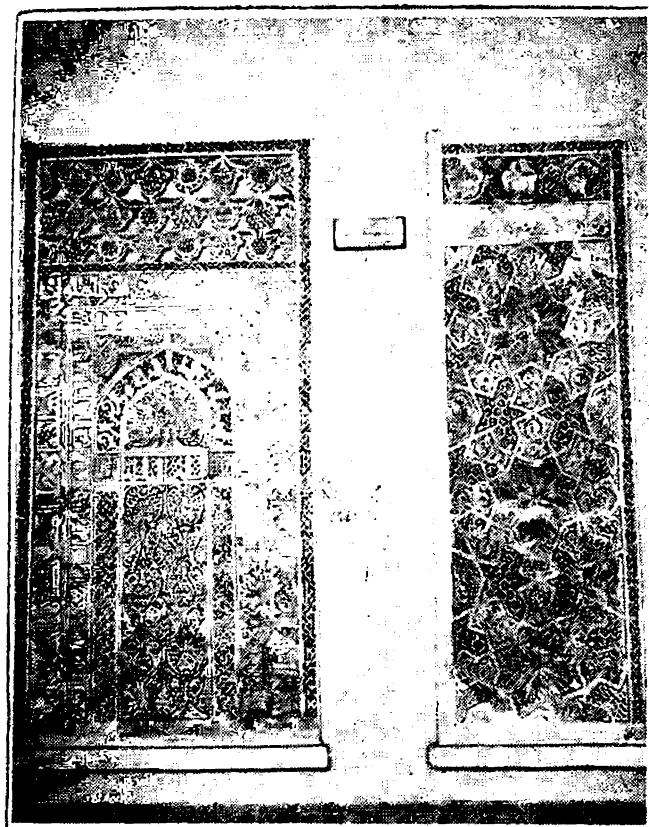


گچ بری عهد اسلامی: بالا اوائل دوره اسلامی، پائین ازارة مدرسه از قرن ششم هجری سوژه طهران

از جمله گچ بریهای بدست آمده از عهد ساسانی، نقش بهرام و آزاده است که سوار بر شتر در شکارگاهی بصید مشغولند، و بهرام سرگرم تیراندازی است، و آزاده چنگ می‌نوازد، این نقش قدیم‌ترین تصویر شکار بهرام است.



بالا قدیمترین تصویر شکار بهرام با تناق ازاده ، پایین همان تصویر با تصرف
سوزه طهران و اطلاعات ماهانه



بخاراب اواسط قرن ششم هجری موزه طهران

آقای مصطفوی رئیس پیشین باستانشناسی در مقالتی در اطلاعات ماهانه سال
۱۲ شماره ۱۲ در باب این نقش و داستان آن شرحی نوشته‌اند^۱.

مردم ری را در نقب زدن نیز تخصصی بوده، و ابودلف چنانکه در سابق
نیز اشارت رفت(ص ۳۳۵) در این باب چنین آورده:

(۱) اطلاعات ماهانه شماره (۴۸) ۱۲، سال ۱۳۳۰، ص ۱۸ س ۲۰.

ایشان چنین نوشته‌اند:

« ضمن حفاریهای سابق الذکر [در چال ترخان و تپه مرتضی کرد] کچ بری‌ها و نقوش
بر جسته و ستونهای سترک با تزیینات گچ بری بدست آمده، که نمونه‌های مهمتر آنها در موزه
بقیه حاشیه در صفحه بعد

« لَهُمُ النَّقْبُ الَّذِي لَا يَلْحِقُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ يَقُولُ إِنْ بَعْضُهُمْ يَنْقُبُ مِنَ الْفَرَاسِخِ
الكثيرة و ينقب تحت المياه مثل دجلة و كبار الانهار و النقب الرازي يضرب
به المثل ... »^۱

۶ - موسیقی : اهل ری را گذشته از فنونی که تاکنون بدانها اشارت رفت ، در موسیقی نیز ذکر و شهرتی بوده است، کریستن سن در کتاب « ایران در زبان ساسانیان » در این مهم چنین گفتہ :

« مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین آورده است : عود و نای و طنبور و مزمار و چنگ، و گوید : مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی بکار می برند که هفت تار داشت و آنرا زنگ (زنج) Zang می خوانند اما مردم ری و طبرستان

دنباله حاشیه صفحه قبل

ایران باستان زینت بخش غرفه عهد ساسانی می باشد، و در میان آنها نقش بهرام و آزاده که بر شتر سوار هستند و در شکارگاه بصید آهوان مشغول بوده ، بهرام سم و گوش آهوبی را با پیکان بهم دوخته و آزاده چنگ می نوازد دیده می شود ... شاهکار بهرام در شکارگاه بشرح بالا و خونسردی آزاده که در قبال توقع تحسین و آفرین خون سردی و بی علاقه‌گی نشان داد و حسن خودخواهی شهریار را جریحه دار ساخت، موضوع دامستانهای منظوم فراوانی شد، که بعدها شعراء مخصوصاً حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی آنرا بتفصیل پروراندند ، وطبق این دامستانها دنباله آن بطرد آزاده از دستگاه سلطنتی و بازگشت او بخانه پدر و تمرین روانه بغل کردن گوساله نوزاد تا وقتیکه گاوی بزرگ شد ، و برخورد تصادفی بهرام در شکارگاه پس از چند سال بزی که گاوی را از پلکان عمارت بالا می برد، و شناختن آزاده و آشنایی مجلدشان متهی می گردد، و اینکه لوحه گچ بری عتیقه، قسمت اول این داستان شیرین که ضمن حفاری در تپه چال ترخان ری بدست آمده و سربوط بزمان ساسانی است ، و گواهی از قدمت و صحبت داستان بشمار می رود، بر دیوار غرفه ساسانی در موزه ایران باستان جاوه گردی می کند ».

(۱) الرسالۃ الثانية ، ص ۳۲ س ۹؛ ترجمة فارسی آن ، ص ۷۵ س ۷.

و دیلم طنبور را دوست تر داشتند، و این آلت نزد همهٔ فرس مقدم بر سایر آلات بوده است...^۱

در کتاب تمدن ایرانی تألیف چند تن از خاورشناسان چنین مذکور است:
 «خراسانیهادر موسیقی آلتی بکار می‌بردند که هفت تار داشت و زنج می‌نامیدند، ولی اهالی ری و طبرستان و دیلم‌بندولین را ترجیح می‌دادند، و بنظر ایرانیها ماندولین برتر از همهٔ آلات موسیقی بوده است».^۲

سرحوم دکتر بهرامی رئیس اسبق باستانشناسی در مقالت خود در طوفان هفتگی گفته است:

«گذشته از نسخ پارچه مردمان این شهر در صنعت موسیقی هم مشهور بودند، ویک قسم ساز که شبیه به ریاب است در این شهر خوب می‌ساختند...^۳

د - محصولات ری : در باب فراورده‌های صنعتی ری، از پارچه‌های نفیس ابریشمی و پشمین، و وسائل و ظروف پر ارج سفالین و فلزی و چوبی و آلات موسیقی، در صحائف پیشین سخن رفت، محصول کشاورزی آنجا نیز بدین تلحیص بوده:

۱ - غلات : در آثارالبلاد قزوینی بفراآنی غلات در آنجا بدینگونه اشارت

۱۰ رفته است:

«الری... کثیرةالخيرات وافرةالغلال و الشرات^۴».

در نزهۀ القلوب از فراخی و ارزانی نعمت در ری چنین یاد شده:
 «غلّه و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود، و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد، و قیحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتاد، و ازان ولايت غلّه و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند».^۵

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۶۴ س ماقبل آخر.

(۲) کتاب تمدن ایرانی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۲۰۱ س ۷۰.

(۳) طوفان هفتگی، شماره ۳ شهریور ۱۳۰۷، ص ۳۰ س ۱۰ ستون چپ.

(۴) آثارالبلاد، ص ۳۷۵ س ۶۰.

(۵) نزهۀ القلوب، مقاله ثالثه، ص ۴۵ س ۹ ببعد.

امین احمد رازی این معنی را بدین شرح بیان کرده :

« حق سبحانه آن مقدار خیر و برکت بدان ولايت ارزاني داشته که عقول و اوهام در وادی آن سرگردانست، چنانچه اکثر ضروريات قزوين، که قرب چهل سال محل اقامت سلاطين صفویه بود، از آن ولايت بحصول می پيوست، و ايضًا غله و سامان علاوه مردم کاشان نيز از ری بحصول می پيوندد، و اهل رستمدار و ساوه و قم نيز از آن شهر منفعت بخشش بخششی دارند...^۱ »

۲ - پنهه : پنهه ری علاوه بر تأمین مصرف داخلی ، بخارج نیز می رفته ، و اصطخری در مسالک گفته :

« يرتفع من الرّى بما يجعل إلى غيرها القطن الذي يحمل إلى بغداد و آذربيجان ...^۲ »

۱۰

در صورة الأرض ابن حوقل است.

« يرتفع من الرّى بالجنب منها إلى غيرها من البلاد، القطن المحمول إلى العراق و آذربيجان وغيرهما ...^۳ »

در حدود العالم است :

« از ری کرباس و برد و پنهه ... خیزد^۴ ». ۱۰

در احسن التقسيم آمده :

« يحمل من الرّى البرود ... والقطن ». ۱۰

در عجایب نامه مذکور است :

(۱) هفت اقلیم امین احمد رازی، ج ۳ ص ۴ س ۱۳۰.

(۲) المسالک و الملک، ص ۱۲۳ س ۱۰۰ . در ترجمه فارسی آن ص ۱۷۱ س ۱۳ مذکور است :

« از ری پنهه به بغداد آرند و به آذربایجان برند... ». ۱۰

(۳) صورة الأرض، ص ۳۲۲ س ۱۱۰.

(۴) حدود العالم، ص ۱۴۲ س ۱۱۱.

(۵) احسن التقسيم، ص ۳۹۵ س آخر.

« نعمتها آید از آنجا نیکو، پنده و سجد رازی ...^۱ »
 در نزهه القلوب نیز چنانکه در بحث از غله اشارت رفت، پنده ری به نیکوبی
 وصف شده است.

۳ - میوه : در ری و نواحی آن بسبب فراوانی آب، و مناسب بودن هوا، انواع
 درختان میوه وغیرآن فراوان بعمل می آمده، ووصفات آنها در منابع مذکوراست، یعقوبی
 در البلدان گفته :

« لکثرة مياه البلد كثرت ثماره واجتنّهُ و اشجاره ...^۲ »
 ابن کربویه رازی در فراوانی درخت در شوارع و بساتین شهر گفته :
 انى لها کجنانٰ فی شوارعها
 يَطْفَحُ فی کلِّ بُستان و میدانٰ^۳

۱۰

مقدسی در احسن التقاسیم آورده :

« الری ... کثير المفاخر و الفواكه^۴ ». .

و نیز :

« اما الری ... حسنة الفواكه^۵ ». .

همود رجای دیگر (که گویی این تعریف را فراموش کرده) فواكه ری را
 برداشت ستد، و گفته است :

« فواكه الری ردیة^۶ ». .

امید احمد رازی در هفت اقلیم نقل کرده :

(۱) عجایب نامه، نسخه عکسی، ورق ۳۹ ص ۲ س ۵ .

(۲) البلدان یعقوبی، ضمیمه اعلاق النفیسه، ص ۲۷۶ س ۵ بعد.

(۳) مختصر البلدان، ص ۲۷۲ س ۱۷ .

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۹۰ س ۱۳ .

(۵) احسن التقاسیم، ص ۳۸۵ س ۵ .

(۶) احسن التقاسیم، ص ۳۹۶ س ۱۰ .

« انواع میوه در آن دیار خوب و فراوان می شود ... »^۱

ابودلف در الرسالۃ الشانیه نوشتہ، که میوه ری بیشتر از کوهستان قصران (لوasan و روبار قصران و شمیران) فراهم می آید، و زردآلو و گلابی آنجارا ذکر کرده است : « اکثر فاكهة الرّى من هذه الجبال (قصران) ... و يُؤكّل بها المشمش والأجاص ». ^۲

امین احمد رازی گفته :

« انجیر و زردآلو و امرود که آزانظری نامند و شفتالو که هلوخوانند رخایت نزاکت و شادابی و راست میگی بحصول می پیوندد ^۳ ». ^۴

ابن فقیه آنجا که انواع انگورها را در بلاد مختلف وصف می کند، و نوع سمتار این میوه را در هر شهر نام می برد، در باب ری گوید :

« والمختشم بالرّى ». ^۵

قزوینی در آثارالبلاد از فراوانی و ارزانی میوه های آنجا، مانند انجیر و شفتالو و انگور در فصل پاییز چنین یاد کند :

« فإنَّ الفواكه في هذا الوقت بها كثيرة رخصية كالتين والخوخ والعنب ... »^۶
هم وی نوشتہ که انگور در زستان بدست نمی آید، لکن در ری نوعی که آن را ملاحی گویند، و دانه های آن بدرشتی خرمای نارس و خوشة آن بیزرگی خوشه خرماء، وزن آن گاه به صد رطل می رسد، تا بزمستان دوام می یابد، و در طول این فصل از ری به قزوین می برند، و با وجود بزرگی دانه ها پوست آن نازک و طعم آن مطبوع است. نوعی انگور دیگر هست که رازقی را ماند، و هسته آن خرد وضعیف است، و آن را پس از چیدن در سایه می خشکانند، و کشمش آن بسیار نیکو است ^۷

(۱) هفت اقلیم، ج ۲ ص ۴.

(۲) الرمالۃ الشانیه، ص ۳۳ س ۳.

(۳) مختصر کتاب البلدان، ص ۱۲۶ س ۲.

(۴) آثارالبلاد، ص ۳۷۶ س ۱.

واز آن به دیگر جایها برند، قول وی چنین است :

« فانَّ العنب لا يقدرون على تحصيله إلى الشتاء . وبها نوع من العنب يسمونه الملاхи^۱، حباته كحبات البسر و عنقوده كعدق التمر ، ربما يكون مائة رطل . هذا النوع يبقى إلى الشتاء ، ويحمل من الرى إلى قزوين طول الشتاء ، ومع كبير حباته قشره رقيق وطعمه طيب . وبها نوع آخر من العنب شبيه الرازقى إلاً أنْ تجирه ضعيف جداً ، اذا قطفوه ترکوه فى النظل حتى يتربى ويكون زبيبه طيباً جداً، يحمل إلى سائر البلاد ...^۲ »

در عجایب نامه آنده :

« ری شهری است معظم نعمتها آید از آنجا نیکو پنجه و سنجد رازی و نار

طهرانی و انگور ...^۳ »

(۱) انگور سلاхи را که وصف آن در متن ثبت افتاده ، شکوفه‌ای مفید و زیباست ، و ارباب ذوق آزرا که در اردیبهشت ماه در باغها جلوه‌گری می‌کند ، بخوشة پروین تشییه کنند ، چنانکه انس بن مالک بن حرام الاولی ، یا قیس بن الاسلت شاعر عرب در وصف پروین گفته :

و قدلاح في الصبح الثريا كما ترى
كعنقود سلاحية حين نورا
يعنى : پروین به هنگام بامدادان چنانکه می‌بینی همانند رخشیدن خوشة انگور سلاхи بهشگاسی که شکوفه می‌کند بدروخشید . (رک : جامع الشواهد) . در آندرج ا است : سلاхи بالفتح وكسر حا - عربي - قسمی از انگور خوب که سپید باشد .

بنا بر تقریر استاد فروزانفر ، سعدی را نیز در گلستان آنجا که در وصف باغی که وی را با دوستی در اول اردیبهشت ماه جلالی ، بدان مکان اتفاق بیت افتاده بوده و گفته :

« عقد ثريا بر تاکش آويخته ».

بشکوفه سلاحیه نظر بوده . در صفت این انگور گفته اند :

نقل و شکر و می و صراحی
مفتون سلاحت سلاحی
(آندرج)

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۶ س ۰.۳

(۳) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۳۹ ص ۲ س ۰.۵

در نزهه القلوب ذ کر شده :

« از میوه هایش انار و ابرود و عباسی و شفتا و انگور نیکوست اما خورنده
میوه های آنجا بر مسافران از تب این نبود ...^۱ »

انار ری را نیز به قزوین می بردند، قزوینی در آثارالبلاد آورده :

« شجر ها (انار) لاینت بارض قزوین و نواحیها، اما یحلب إلیها من
الرّی ...^۲ »

در هفت اقلیم آمده :

« همچنین انار ملیسی که رگی از ترشی با اوست^۳ ». ۱۰

خربزه در ری نیکو به عمل می آمده، و مقدسی در احسن التقاسیم آورده :

« من خصائصهم (اهل جبال) بطیخ الرّی و خوخها ...^۴ »

ابین احمد رازی گفته :

« خربزه و انگور که هرقدر صفت کنند گنجایش دارد ...^۵ »

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی ذکر کرده :

« خربزه و هلیوی ری معروفیت دارد ». ۱۵

گویا قسمی از خراج ری را با انار و شفتالوی خشک می پرداختند، در
كتاب اناهیتا بنقل از لطائف المعارف آمده :

« تعالی (۴۰-۳۹-۴۲) در سخن از ری می نویسد : ومن خصائص الرّی ...
الرّیان المعروف بالتهرج و المعروف با ملیسی ، و کان يحمل إلى السلطان مع خراج
الرّی من الرّیان مائة الف و بن الخوخ خشک المقدد الف رطل^۶ ». ۲۰

(۱) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ، طبع لیدن ص ۴۵۰.

(۲) آثارالبلاد ، ص ۴۱۰ ص ۵۰.

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۴۰.

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۶ ص ۴۰.

(۵) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴۵ ص ۹۰.

(۶) اناهیتا ، ص ۲۷۳ ص ۰ . بنقل از لطائف المعارف طبع بغداد ۱۳۷۱ ص ۱۸۴-۱۸۵ .

در شهر ری چنانکه در صحیفه ۳۳۸ ذکر گردیده، عرصه‌البطیخ یادار‌البطیخ که همان میدان یا بازار بیوه فروشان بوده، از اماکن با نام ری بحساب می‌آمده، و در نزدیکی جامع سهلی قرار داشته، و در احسن التقاسیم دو بار نامش مذکور افتاده است :

« به... عرصه‌البطیخ العجيبة » .

۹ :

« ... دار‌البطیخ عند الجامع ... »

۱۰ - نوشابه : در منابع جای بجا از نوشابه ری نیز ذکری رفته است.

در حدود العالم آمده :

« از وی ... روغن و بنید خیزد » .

مقدسی در احسن التقاسیم آورده :

« لفقاءهم ذکر » .

ابو دلف در الرسالة الثانية از مردم مجوسی داستانی نقل می‌کند، و در آن از شرایی در نهایه جوده که وی بسپاهیان خراسان می‌نوشانیده سخن بمیان می‌آورد:

۱۱ « ... كان بها (ری) رجل من المجوس مات في سنة ثلث و ثلاثين و ثلاثة، و عهدي به وهو يسكن جيش خراسان و تباعهم و متصرّفيهم من الحول إلى الحول شرابةً في نهاية الجودة معما يتبعه ... »^۴

نوشابه آنجارا ظاهراً زردشتیان و یهودیانی که در آن شهر مقیم بوده‌اند فراهم می‌آورده‌اند.

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۲ و س آخر.

(۲) حدود العالم، ص ۱۴۲ س ۱۱ ببعد.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۱

(۴) الرسالة الثانية، ص ۳۱ س ۱۸

۵ - زعفران : مقدسی در احسن التقاسیم، در مقام وصف اقلیم جبال که ری نیز جزء آن سرزمین بوده، گفته:

« هذا اقلیم حشیشه الزعفران ... ۱ »

گرچه در باب ری بخصوصه در منابعی^۱ به نگارنده را بدانه استرس بوده کشت زعفران مذکور نیفتاده، لکن بقیرینه^۲ مقدسی، و نیز بیتی از قوامی رازی، و سخن عبدالجلیل رازی بتفصیلی^۳ که مذکور می‌افتد، توان گفت که در آنجا زعفران نیز باست می‌آمد. است:

قوامی رازی در ضمن مرثیتی چنین ساخته:

آرد به زعفران جا هرسال گریه ها

۱۰ آن زعفران که خاصیتش خنده آورد^۴

عبدالجلیل رازی در کتاب النقض چنین گفته:

« ... بسی بردم جامه ها چاک کردند و خالک پاشیدند و سرها بر هنره کردند و زاریها نمودند، حاضران می گفتند که: زیادت از آن بود که شیعه به زعفران جای کنند^۵ ». ۶

بی گمان زعفران جای مکانی بوده که در آن محل زعفران کاشته می‌شده است.

۶ - لبیات : پورش و نگاهداری گوسفند، چنانکه از منابع مستنبط است، در روزگار پیشین در سراسر بلاد جبال از جمله ری متداول بوده، و اصطخری^۶ گفته: « الغالب على اهل الجبال كلّها اقتداء الاغنام، وعلى اطعمةهم الالبان وما يكون منه ، حتى انّ جبنهم يحمل الى الافاق^۷ ». ۸

در ترجمه فارسی مسائلک اصطخری ذکر شده:

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۸۴ س ۵

(۲) دیوان قوامی رازی، ص ۱۶۰ س ۰۲۳

(۳) کتاب النقض، ص ۴۰۶ س ۰۴

(۴) المسالک والمعالک اصطخری، ص ۱۲۰ س ۰۴

« به کوهستان گوسفند بسیار دارند، واغذیه ایشان بیشتر سبیدی (=لبنیات) بود. و پنیر کوهستان در آفاق بینند ^۱ ».

ابن حوقل آورده :

« الغالب علی اهل الجبال كلّها قنیة الاغنام و علی مطاعمهم الالبان و ما يكون منها ، و لهم ممّا يتخذ من اللبن انواع طيبة لذیذة كالما يستخرج ^۲ والجبن المحمول الى كثير من أعمال الارض ويوصف بالجودة ^۳ ».

مقدسی نیز در وصف اقلیم جبال نقل کرده :

« شراب اهله العسل والالبان ... ^۴ »

در قرن چهارم ذکر صدور روغن ری در ردیف پنبه و ظروف سفالین وغیره در بعضی منابع آمده ، در حدود العالم در این باب چنین اشارت رفته :

« از وی کرباس و بُرد و پنبه و غضاره و روغن و بنید خیزد ^۵ ».

فرآورده احشام ولایت ری همه بدین شهر می رسیده ، و این مهم بدان پایه تحقیق داشته ، که هنوز هم که سالها از خرابی ری می گذرد ، در آبادیهای کوهستان شمالی طهران مانند روستا های رودبار قصران ^۶ در اواخر زمستان که گوسفندان خود را برای چرا و فروش شیر آن بجلگه طهران می فرستند ، نام این عمل را فرستادن گوسفند بری و آن گله را گوسفند ری و بازگشتن آن را بازگشتن از ری گویند .

(۱) ترجمة فارسی سالک، ص ۱۹۷ س ۱۶۷ .

(۲) کذا، ظ : الماستینج که معرب ماستینگ (=ماستینه) و بمعنی فرآوردهای ماست همانند روغن و کشک وغیره است.

(۳) صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۱۷ س ۱۳ .

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۸۴ س ۵ .

(۵) حدود العالم، ص ۱۴۲ س ۱۱ .

(۶) از جمله دیه آهار (=اوهر)،

هـ - گل : گل در ری تا چهار ماه سی ماشه و مردم را بپرورش و نگهداری آن رغبتی بوده ، و ابو دلف در الرسالۃالثانیہ در مقام ذکر قصران در این باب چنین آورده است :

« اکثر فاکهۃالری من هذهالجبال (قصران) ، و یقیم الورد بالری اربعة اشهر... »^۱

نوع گل سرخ را گل قصرانی گویند ، و وصف آن را ابنالاثیر درالکامل ، در مقام ذکر احمد بن سهل بن هاشم بن الولید بن جبلة بن کامکار بن یزدجر در سال ۳۰۷ چنین آورده :

« ... کان کامکار دهقاناً بنواحی مرو، والیه ینسب الورد الكامکاري - و هو شدیدالحمرة - وهوالذی یسمی بالری القصرانی، وبالعراق والجزیرة، والشام الجوري. ۱۰ ینسب الى قصران وھی قریة بالری، و الى مدینة جور وھی من مدن فارس^۲ ». داستان گل افshan کردن بزرگان در ری در پارمای از منابع ثبت است ، در تاریخ ییهقی در وقایع سال ۴۲۴ چنین ذکر رفته :

« یک روز وقت گل ، طاهر (کارگزار مسعود در ری) گل افسانی کرد که هیچ ملک برآن گونه نکند ، چنانکه میان برگ گل دینار و درم بود که برانداختند؛ ۱۵ و تاش و همه مقدمان نزدیکی و بودند ، و همگان را دندان مزد داد ، چون باز گشتند مستان ، وی با غلامان و خاصگان خویش خلیع عذر کرد... تاجی از مورد بافتہ با گل سوری بیاراسته بر سر نهاد و پای کوفت ، و ندیمان و غلامانش پای کوفتند با گرزنهای بر سر^۳ ».

۲۰ گل سوری مذکور در سخن ابوالفضل ییهقی همان گل سرخ و گل آتشی است .

(۱) الرسالۃالثانیہ، ص ۳۳ س ۳؛ ترجمة فارسی آن، ص ۷۵ س ۲۱.

(۲) الکامل ابن اثیر، جزء ۶ ص ۱۶۴ س ۰۲.

(۳) تاریخ ییهقی، ص ۳۸۷ س ۱۷۷.

در آندراج مذکور است :

« گل آتشی همان گل سرخ و آنرا گل سوری نیز گویند ». .

در همین کتاب در وصف گل سرخ آمده :

« گل سرخ معروف و آن ترجمة وَرْدِ حَوْجَمَ است ». .

این همان گل قصرانی است که این اثیر گفته :

« وهو شديدالحمرة ». .

در آندراج در ذکر گل حمرا و احمر آمده :

« آن ترجمة ورد حوجم است ». .

استاد فروزانفر در حواشی و تعلیقات معارف بهاء ولد، در توجیه جمله « پارسی

باش یعنی شکفته »، در باب گل پارسی تحقیقی دارند، و همانجا گفته اند :

« آنرا گل سرخ و گل محمدی و گل گلاب هم می نامند ^۱ ». .

با توجه باین مقدمات توان گفت، گل قصرانی ری همان است که آنرا گل

محمدی، گل کامکاری، گل جوری، گل حَوْجَمَ (نژد عربها) گل حمرا، گل سوری،

گل سرخ، گل آتشی، گل گلاب، گل پارسی نیز گفته اند.

این گل بی گمان در قصران ری (رودبار قصران و شمیران فعلی) بمناسبت

خشوش آب و هوای نیکو پرورده می شده است، و بدین روی آنرا قصرانی نامیده اند؛

چنانکه اکنون نیز این نوع گل در آن حدود در نهایت لطافت پرورده می شود، و قریب

شش یا هفت ماه از سال غنچه و گل می دهد.

و - خراج و حقوق دیوانی ری : از میزان حقوق دیوانی ری پیش از اسلام

اطلاعی بدست نیست، در باب دوره اسلامی یعقوبی در تاریخ خود خراج ری و

ضافات آنرا بزم معاویه سی میلیون درهم ذکر کرده است، بدین قرار:

« خراج الرّی و ما يضاف اليها ثلاثة الف الف درهم ^۲ ». .

(۱) معارف بهاء ولد، ص ۲۲۸ س ۰۱۸

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۰۸ س ۰۲

ازش هر درهم چنانکه در کتاب تاریخ مقیاسات محاسبه شده^۱، بطور تقریب در حدود قدرت خریده ۲ ریال پیول کنونی است، بنابراین خراج آن روزری رقمی در پیرامون هفتصد و پنجاه میلیون ریال زمان ما می‌شود، و بهمان عهد خراج عراق و مضافات آن ارمنیکت فرس ششصد و پنجاه و پنج میلیون درهم یاد رحدود (۱۶،۳۷۵،۰۰۰،۰۰۰) ریال بود:

« واستقر خراج العراق وما يضاف اليه مما كان في مملكة الفرس في أيام معاوية على ستمائة ألف الف وخمسة وخمسين ألف درهم »^۲.

ری به تنها بی همواره دوازده میلیون درهم (درحدود سیصد میلیون ریال) خراج می پرداخت؛ تا در سفری که مأمون از خراسان متوجه بغداد بود، چون به ری رسید مردم از سنگینی خراج شکایت برداشتند؛ وی دو میلیون درهم از آن بکاست، در ۱۰ مختصر البلدان در این باب چنین آمده:

« لم تزل وظيفة الرّى التي عشر الف الف درهم حتى مرت بها المأمون منصرفه من خراسان يريد مدينة السلام، فسقط من وظيفتها الفي الف درهم، واسجل بذلك لاهلها »^۳.

۱۰ یعقوبی در البلدان گفته:

« مبلغ خواجه عشرة آلاف الف درهم »^۴.

مقدسی در احسن التقاسیم آورده:

« خراج الرّى عشرة آلاف الف درهم »^۵.

یاقوت نیز در معجم البلدان شرح اسقاط دو میلیون درهم از دوازده میلیون را

(۱) تاریخ مقیاسات، ص ۱۰۷ س ۱.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۰۷ س ۱۸.

(۳) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۰ س ۳.

(۴) البلدان، ص ۲۷۶ س ۰.

(۵) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰ س ۷.

بتفصیلی که در مختصرالبلدان آمده بیان کرده است^۱.

مردم شهر قم نیز که سالانه دو میلیون درهم خراج پگردن داشتند، چون مسامحت مأمون را در حق رازیان بدیدند از وی تخفیفی درخواستند، لکن چون مأمون را نسبت بدانان نظر خوش نبود این خواهش موقع قبول نیافت، قیام نیز وی را خلع کردند و از اداء خراج سر باز زدند. مأمون سپاهی بدانسوی فرستاد و آنان را سرکوب کرد، و پنج میلیون درهم دیگر به خراج آنجا در افزود.

این تفصیل را ابن‌اثیر در بیان حوادث سال ۱۲ نقل کرده^۲، لکن گویا این اجحاف دوامی نیافت، چون مقدسی در باب خراج قم گفته:

« خراج قُمَّ الْفَ الْفَ دِرْهَمٌ ».

در نزهه القلوب در باب خراج ری چنین درج افتاده:
« حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده^۳ ».

۱۰

ز - نقود و مسکوکات و اوزان: شهر ری، پیش از اسلام و بعد از آن، محل ضرب نقود بوده، و بدانجا دینار و درهم سکه می‌زده‌اند.

جرج مايلز (George C. Miles) سکه شناس معروف امریکایی کتابی فراهم آورده، بنام « تاریخ سکه شناسی ری » یا « تاریخ ری از لحظ سکه شناسی »^۴،
۱۵ و در آن قریب ۲۷ سکه را که میان سالهای (The Numismatic History of Rayy)
۱۲ هجری تا ۷۳۳ هجری (۱۳۶۴-۳۳۲ میلادی) در ری ضرب شده و تا کنون بدست آمده شرح داده، و مشخصات هریک را بازگفته و تصویر پاره‌ای از آنها را نیز در آن کتاب درج کرده است^۵.

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶-۶۰.

(۲) الکامل ابن‌اثیر، جزء ۵ ص ۲۱۲-۲۱.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰-۰۸.

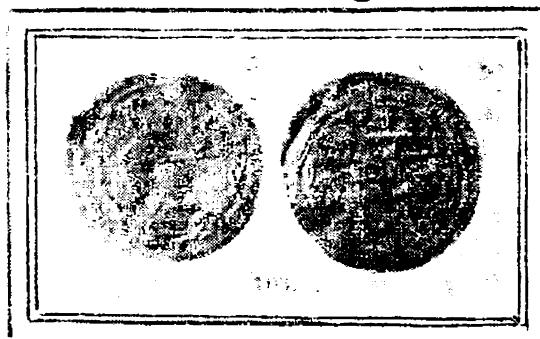
(۴) نزهه القلوب، مقاله ثالثه، ص ۵۲.

(۵) نسخه این کتاب را استاد علامه بنضال جناب آقای مجتبی مینوی در اختیار نگارنده قراردادند، و بر نگارنده فرض است که از این عنایت و مساعدتها دیگر ایشان سپاسگزاری کند.

سکه ها از امویان^۱ ، عباسیان ، طاهریان ، سامانیان ، بوئیان ، غزنویان ، سلجوقیان و سغولان است.

تبرک رانقش سکه مضروب بفرمان حضرت امام رضا(ع) بهنگام ولايت عهدی، در المحمدیه (ری) بسال ۲۰۰، که رقم ۳۰۱ در کتاب تاریخ سکه شناسی ری است، در ذیل درج می افتد.

۰ سکه حضرت امام رضا (ع) بهنگام ولايت عهدی مضروب در ری



الله

لا اله الا	محمد رسول الله
الله وحده	المؤمنون خليفة الله
لا شريك له	ما امر به الامير الرضا
المشرق	ولي عهد المسلمين على بن موسى
	بن علي بن ابي طالب
	ذوالرئاستين

حاشیه نقش راست:

هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق
ليظهره على الدين كله و لا يكره المشركون

حاشیه نقش چپ :

- ۱- داخل - بسم الله ضرب هذا الدرهم بالمحمدية منه الثنتين و مائتين
- ۲- خارج - لله الامر من قبل ومن بعد و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله

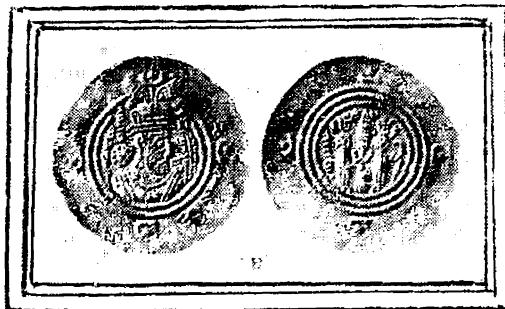
(۱) نخستین آنها از زیاد بن ابی سفیان حاکم بصره و خراسان و ری (ترجمه طبری، چاپ عکسی ص ۲۳۹ - ۲۴۳)، و عبید الله بن زیاد حاکم ری است. عبید الله در سال ۱۰ وارث ولایات پدر از سوی معاویه شد (ترجمه طبری، ص ۲۴۳).

سچل ضرب بر روی سکه هاتا سال ۸۴ هجری الری، و از سال ۹۴ هجری المحمدیه، و در سکه های اخیر مجدد الری نوشته شده است.

سکه سال ۱۲ هجری به پهلوی است و عربی ندارد. از سال ۲۶ تا سال ۷۴ جمله های مانند: بسم الله ، بسم الله ربی ، ولی الله، نیز بر روی سکه هامنشوش است. از سال ۸۱ بعد تاسال ۷۳۳ تمام سکه ها بخط و زبان عربی است.

اولین سکه (۱۲ هجری) از طبقه سکه یزد گرد^۱، و آخرین آنها (۷۳۳ هجری) بنام ابوسعید است^۲.

سکه ها تاسال ۴۷ هجری دارای نقش خسرو دوم و یزد گرد از شاهان آخرين سلاطین ساساني است، و تصویر زیر از سکه مضروب در ری بعد حکومت عبید الله بن زیاد خسرو دوم را نشان می دهد :



سکه مضروب در ری بسال ۶۰ هجری، در ایام حکومت عبید الله بن زیاد، از نوع سکه های خسرو دوم (خسرو پرویز) در حاشیه نقش خسرو سمت راست جمله «بسم الله» خوانده می شود
نقل از تاریخ سکه شناسی ری، رقم ۷

محققان دیگر مغرب زمین نیز بموضع ضرب سکه در ری اشاراتی دارند، چنانکه لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی چنین نقل کرده :
« شهر محمدیه مهمنترین ضرایبخانه آن ایالت [جبال] بود، و نام آن روی بسیاری از سکه های دوره خلفای عباسی دیده می شود^۳ ».

(۱) تاریخ سکه شناسی ری، ص ۳۱.

(۲) سکه شماره ۱، کتاب تاریخ سکه شناسی ری، ص ۵۰.

(۳) سکه شماره ۲۵۶، تاریخ سکه شناسی ری، ص ۲۲۰.

(۴) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۱ س ۱۶۰.

در تاریخ سکه شناسی ری اشارت رفته که بهرام چوبین برای آنکه فتنه در دولت هرمز اندازد، در ری بنام خسرو پرویز سکه زد تا هرمز را نسبت به خسرو بدگمان سازد^۱.

در شاهنامه مذکور است، که بهرام چوبین فرمان داد تا در این شهر ضراب خانه‌ای بسازند، و درهم بنام خسرو سکه بزنند، بدین قرار:

بخرداد فرخنده در ماه دی
همی کرد اندیشه در بیش و کم
بسازند و آرایش نو کنند
ظاهراً بعد فخرالدوله در خراسان نیز جهه وی سیم و زر سکه می‌زند؛ در

این باب در مجلل فصیحی در وقایع سال ۳۷۷ چنین نقل افتاده:
۱۰ «سکه کردن زر و تقره با مر صاحب عباد وزیر فخرالدوله بوبه در خراسان^۲».

(۱) تاریخ سکه شناسی ری، ص ۳ و ۴. بهرام برای آنکه فتنه در دولت هرمز اندازد مبالغی نقود به اسم خسرو پرویز پسر هرمز سکه زد، و چند نفر از تجار را برآن داشت که از آن سکه‌ها در دربار پادشاه منتشر سازند و با آن معاملات نمایند تا هرمز بینند. هرمز بدید و درباره خسرو بدگمان گردید، که در حیات پدر سلطنت می‌خواهد. خسرو دانست و از ترس پدر به آذربایجان و اران و بیلقان و ارمنیه گریخت...الخ : تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۸۶ س ۸.

(۲) شاهنامه، ج ۸ ص ۲۶۶۴ ص ۱۰۰.

(۳) مجلل فصیحی، بخش دوم طبع ۱۳۴۰ ص ۹۲ س آخر. حافظ ابرو در مجمع - التواریخ، جزء ۳ ص ۶۷ س ۴ آورده: « در سال سیصد و هفتاد و هشت سال صاحب کافی اسماعیل بن عباد فرمود تا زری چند در جرجان مضروب گردانیدند، تنگه سرخی هزار مثقال، بر یک جانب این هفت بیت نقش کرده:

فاصفه مشتقة من صفاتها...الخ
و أحمر يحكى الشهمس شكلًا وصورة^۳
و بر جانب دیگر سوره اخلاص و لقب الطايم لله و لقب فخرالدوله و نام جرجان که آنجا مسکونک شده بود ». این قول در دستورالوزرا، ص ۱۱۹ س ۱۵؛ و تاریخ ابن وردی، ج ۱ ص ۳۰۸ س ۶ نیز ثبت است.

در تاریخ سکه شناسی ری، از سکه‌های مضروب در ری پیش از سال ۲ هجری، شرحی یا تصویری درج نیفتاده.

نقود ری درهم و دینار بوده، اصطخری در مسالک آورده:
«نقودهم الدّراهم والدّنانير^۱».

در ترجمه فارسی این کتاب آمده:
«معاملت به زر و درم کنند^۲».
ابن حوقل نیز گفته:
«نقودهم الدّراهم والدّنانير^۳».

ذکر دینار رازی جای بجای در منابع دیگر نیز بچشم می‌خورد، در تاریخ طبرستان این اسفندیار مذکور افتاده.

«[اردشیر بن حسن بن رستم هفتمنین پادشاه فرقه ثانیه خاندان آل باوند] با قزل ارسلان عهد کرد و خواروری با دیوان گرفت و بدوازده هزار دینار رازی...^۴
در باب ارزش دینار و درم پیول کنونی در کتاب «تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی» چنین ذکر رفته:

۱۰ «ارزش پولی هر درهم تقریباً برابر قدرت خرید ۲۵ ریال... قوّه خرید دینار... پیول امروزی، هر دینار ۳۷۵ ریال خواهد بود^۵».

اوزان: سنگ توزین در ری «من» بوده، و مقدیسی در احسن التقاسیم مقدار من را در نقاط مختلف جبال مختلف دانسته، و چنین گفته:
«امنانهم مختلفة، من الْرَّى ستمائة، و رط لهم ثلاثة، و من سائر الأقلام

(۱) مسالک اصطخری، ص ۱۲۳ س ۱.

(۲) ترجمه فارسی مسالک، ص ۱۷۰ س ما قبل آخر.

(۳) صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۲۱ س ما قبل آخر.

(۴) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۵۲ س ما قبل آخر.

(۵) تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی، تأییف محمدعلی امام شوشتری، طبع

اربعمائه؛ ويزن اللّحم بالرّى بالرّطل، وآلات الصيادلة تزن بمنَّ حراسان...»^۱
اصطخرى در المسالك گفته .

« اوزانهم (جرجان) المنسائمه درحم، وَكذلک بالرّى وطبرستان ».
در ترجمة فارسی آن کتاب آمده :

«...تقد طبرستان دینار و درم بود، و من سنگ آنجا مشخصد درم باشد^۲ ». ه
ابن حوقل نیز در صورة الأرض گفته :
« من THEM (جرجان) ستمائة درهم، وَكذلک من طبرستان و الرّى، وقومن منها
ثلاثمائة درهم^۳ ». ه

منظور از درهم در گفته های بالا درهم سنگ است نه درهم مسکوك ، و بنا
به محاسبه کتاب تاریخ مقیاسات ونقود هر درهم سنگ ۲۶۵ / ۴ گرم؛ وزن داشته است،
و بدین قرار هریک من ری ۹۰۵ / ۲ کیلو گرم و هر رطل آنجا ۱۷۹۵ / ۱ کیلو گرم وزن
داشته است .

مینورسکی را در تعلیقات بر الرسالة الثانية ابودلفر، وبرحوم علامه قزوینی را
در یادداشتها درباب مقدار من قولی است، که نقل آن در اینجا مفید فائدتی نمی نماید^۴ .

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۷ س ساقبل آخر.

(۲) مسالک اصطخری، ص ۱۲۵ س ۱۰؛ ترجمة فارسی، ص ۱۷۳ س ۱۲ .

(۳) صورة الأرض ابن حوقل، ص ۳۲۴ س ۲۳ .

(۴) تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی، ص ۴۵ س ۸ جدول.

(۵) سفرنامه ابودلفر ، ترجمة فارسی ص ۱۴۱ س ۱۰؛ یادداشت‌های قزوینی ، ج ۳

فصل هفدهم

بوخی از اوصاف و خصال و خصائص مردم ری

۱- فضیلت مردم ری : اصطخری در المسالک گفته :

«... یرجعون إلى مروءة ، ولهم دهاءٌ و تجارتٍ ». .

در ترجمه فارسی این کتاب آمده :

« مردمان اهل مروءَت باشند... ». .

ابن حوقل در صورة الارض در وصف مردم بلاد جبال که ری نیز در آن شمار بوده ، گفته :

« كان السراة من اهلها و النساء من رجالها، يختصون بضروب المروءة و ا نوع السيادة والرّياسة ». .

و همو در صفت مردم ری آورده :

« یرجعون الى مروءة و لهم دهاءٌ و فيهم تجارتٍ ». .

مقدسى در احسن التقسيم نقل کرده :

«... ولا آذهن من اهل الرّى ... ولا بقى من اهل فسا و نابلس ثم الرّى »

۱۵ بعد بغداد ». .

در جای دیگر در مدح ری و مردم آن نوشته :

(۱) المسالک والممالك، ص ۱۲۳ س ۰۲.

(۲) ترجمه فارسی مسالک، ص ۱۷۰ س ما قبل آخر.

(۳) صورة الارض، ص ۳۱۷ س ۱۶۰.

(۴) صورة الارض، ص ۳۲۱ س ما قبل آخر.

(۵) احسن التقسيم، ص ۳۴ س ۷ و ۱۴.

«علماء سراة و عوام دهاة ونسوان مدبرات. بقی المجلات خفیف ظریف
نظیف، لهم جمال و عقل و آئین وفضل، و به مجالس و مدارس و قرائح و صنائع و
مطراح و مکارم و خصائص، لا يخلو المذکور من فقه ولا الرئیس بن علم ولا المحتسب
من صیت ولا الخطیب من ادب... به مشایخ واجلة وقراء وائمه و زهاد وغزاة
وهمة... ولمذکریهم فـ^۱».

و نیز مقدسی گفته: چون کسی را بشهری نسبت دهند و در آن نسبت حرف زا
با یاجمع شود نشانه آن است که صاحب آن داهی و زیرک است همچون رازی، مروزی،
سجزی، بدین قرار:

«کل بلد نسبت صاحبہ الیه فلقیت الزـآی الیاء فهوداـه مثل رازی، مروزی،
سجزی^۲».

گرچه این گفته را از نظر علمی وجهی نتواند بود، لکن این حقیقت را می‌رساند
که به پیش وی این سه فرقه همه بادها و زیرک بوده‌اند.

در عجایب نامه در باب ری ذکر شده:

«بر معانی اهل وی سخا منسوب و شهره برادی^۳».

امین احمد رازی در هفت اقلیم در وصف مردم ری آورده:

«اما بسخا و رادی شهره و منسوب بوده، سخن ایشان راست و پسندیده باشد،
و بدوسست داری پیغمبر و خاندان او مبالغه‌ای تمام بکار بردند^۴».

۲- ردیلت مردم ری: ابودلف مردم ری را به پلیدی و غفلت و نیز به ذکاء
نسبت داده، و آنها را در ریختن خون جسور دانسته:

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۰ س ۱۵۰.

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۶۰ س ۱۰.

(۳) عجایب نامه، ورق ۳۹ ص ۲ س ۱۳۰.

(۴) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶ س ۱۸۰.

« لاهلها الخبث و الغباوة و الذکاء... و معهم جسارة علی سفك الدماء
و القتل ^۱ ». .

ابن فقيه در مختصر کتاب البلدان، ویاقوت در ضمن بیان داستانی درباب همدان
به بی شرمی مردم ری چنین اشارت کرده‌اند :
« ثمَّ فِيْكُمْ (اَهْلُ هَمْدَانٍ) ... بَخْلُ اَهْلِ اصْبَهَانَ وَ رَقَاعَةَ (يَاقوْتُ : وَقَاحَةً)
اَهْلُ الرَّى ^۲ ». .

در احسن التقاسیم ذکر شده :

« فالرَّى فَوْقَ مَا وَصَفَنَا إِلَّا انْ سَاءَهُمْ يَسْهُلُ وَ بَطَّيْخُهُمْ يَقْتَلُ وَ عَالَمُهُمْ
يَضْلِلُ أَكْثَرَ ذَبَائِحِهِمُ الْبَقَرُ ، قَلِيلُ الْجَطْبُ كَثِيرُ الشَّغْبُ لَحْومُ عَاسِيَةٍ وَ قُلُوبُ قَاسِيَةٍ وَ
جَمَاعَةٌ مُنْكَرَةٌ ^۳ ». .

بنابنفل فردوسی خسرو پرویز مردم ری رادو رو پنداشته، ودر مقام ملامت بهرام
جوینه، بوی چنین خطاب کرده :
« اگر پادشاهی ز تخم کیان
بخواهد شدن تو کیی زین بیان
دو رویند و از مردمی برچه‌اند ^۴ »
همه رازیان از بنه خود که اند
در عجایب نامه نقل گردیده :
« قباد بن فیروز جهان را قیاس کرد و عالم را بدید... جای مکر ری و اصفهان
و همدان و ارمنیه یافت ». .

در معجم البلدان اشعار ذیل در ذم مردم ری نقل شده :

الرَّى دارٌ فارِغَةٌ لَهَا ظِلَالٌ سَابِغَةٌ
عَلَى تِيَّوسٍ مَالَهُمْ فِي الْمَسْكُرَاتِ بازْغَهُ

۲۰

(۱) الرسالۃ الثانية، ص ۳۲ من ۱۸۰.

(۲) مختصر البلدان ، ص ۲۲۸ س آخر؛ معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۸۰ س ۰۹۰.

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۰۷۰.

(۴) شاهنامه ، ج ۹ ص ۲۶۹۵ س ما قبل آخر.

(۵) عجایب نامه ، ورق ۲۰ ص ۲ س ۰۲۰.

لَا يَنْفُقُ الشِّعْرُ بِهَا وَلَمَّا تَاهَ النَّا بَغَهُ^١

وَنَيْزَ در همان کتاب از قول اسماعیل الشاشی ثبت افتاده :

تَنَسَّكَبْ حِدَةَ الْأَحَدِ وَلَا تَسْرُكُنْ إِلَى أَحَدٍ

فَمَا بِالرَّأْيِ مِنْ أَحَدٍ يُؤْهَلْ لِاسْمِ الْأَحَدِ^٢

زَكْرِيَاً قزوینی در آثارالبلاد آورده :

«الغالیب علی اهل الری القتل والسفک^٣».

امین احمد رازی در هفت اقلیم گفته :

«در آنتری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند^٤».

۳ - زی مردم ری : اصطخری در المسالک والممالک نقل کرده :

«زی اهلها زی العراق^٥».

ابن حوقل نیز در صورةالارض نوشتہ :

«زی اهلها زی اهل العراق^٦».

۴ - رنگ پوست مردم ری : مقدسی در احسن التقاسیم رنگ پوست اهل ری را از دیگر مردم جبال نیکوتر دانسته ، و چنین گفته :

«أَحَسِنُهُمْ (مردم جبال) الْوَانًا أَهْلُ الرَّأْيِ وَالبَاقُونَ سُخْضَرُونَ^٧».

۵ - زبان مردم ری : ری بروزگار باستان ، چنانکه کراراً در مطاوی کتاب مذکور افتاده ، جزء سرزین ماد بوده است ، ازین رو زبان باستانی مردم آن نیز همان زبان مادی بود ، و چون پیش از تشکیل دولت ماد آشوریان بر آن حدود تسلط داشتند ، بنایچار زبان آسوری را در آن نواحی نفوذی بوده است . در ایران باستان

(۱) معجمالبلدان، ج ۲ ص ۸۹۴.

(۲) آثارالبلاد، ص ۳۷۶ س ۱۷۵.

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶ س ۱۷۵.

(۴) المسالک والممالک، ص ۱۲۳ س ۱.

(۵) صورةالارض ابن حوقل، ص ۳۲ س ما قبل آخر.

(۶) احسن التقاسیم، ص ۳۹۸ س ۱۱.

در این باب چنین ذکر رفته:

«سامیهای کلده، آسور، آسیای غربی، و مصر قرنها حکومت کردند ولی وقتی که با مادیها و پارسی‌ها طرف شدند مغلوب گشتند، زبانی که با زبان سانسکریت و اوستا قرابت داشت، بر زبان بابلی و آسوری چرید، بعد وقتیکه آریانهای ایرانی با یونانیها طرف شدند، زبان یونانی غلبه کرده تمام عالم آن روز را از باختراستا اسپانیا فروگرفت^۱.».

در باب چگونگی زبان مادیها هیچگونه سندي بدست نیست، لکن بی‌گمان با زبان پارسی قدیم قرابت داشته است، در این باب در ایران باستان چنین اشارت رفته:

۱۰ «دارستتر، ایران شناس معروف حدس زده، که اوستا در زبان مادیهانوشه شده، و اگر کتیبه‌هایی بدست آید این حدس محقق خواهد شد... عجاله» مسئله زبان مادی موقوف بکشف کتیبه‌هایی است که شاید از حفريات علمی در همدان بدست آید.

۱۱ اگرچه آثاری از این زبان بدست نیامده ولی نلد که گوید: اگر کتیبه‌هایی از شاهان ماد بدست آید، گمان می‌کنم از حیث خط وزبان مانند کتیبه‌های شاهان پارس باشد.

حققین تردید ندارند که زبان مادی بزبان پارسی قدیم خیلی نزدیک بوده، چنانکه پارسی و مادی زبان یکدیگر را بخوبی می‌فهمیدند... دارستتر زبان کُردى کنونی را مشتق از زبان مادی می‌داند. بعضی زبان‌پژوهی‌ها پختوی افغانی را هم مشتق از این زبان می‌دانند^۲.

مرحوم بهار در باب زبان مادی در سبک شناسی چنین نقل کرده:

«زبان مردم ماد یا ماه زبانی بوده است که با زبان دوره بعد از خود که زبان

(۱) ایران باستان، ج ۱ ص ۱۳۰ س ۶۰

(۲) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۰ س ۰

پادشاهان هخامنشی باشد تفاوتی نداشته . زیرا هرگاه زبان مردم ماد که بخشی بزرگ ایرانیان و مهمترین شهرنشینان آریائی آن زمان بوده‌اند با زبان فارسی هخامنشی تفاوتی می‌داشت هرآینه کورش و داریوش و غیره در کتبیه‌های خود که بسه زبان فارسی و آشوری و عیلامی است، زبان مادی را هم می‌افزوند تا بخشی بزرگ از مردم کشور خود را از فهم آن نبسته‌ها ناکام نگذاردند . ازین رو مسلم است که زبان مادی خود بعینه زبان فارسی باستانی یا نزدیک بدان و لهجه‌ای از آن زبان بوده است^۱ .

در باب تأثیر زبان یونانی در ری پس از اسکندر باید گفت ، بی‌گمان از آن زمان باز که ری مورد توجه سلوکوس نیکاتر قرار گرفته ، و در آنجا بناهای تازه‌ای پی‌افکنده ، و نام مستقط الرأس خویش را بدان داده ، تا اوائل عهد اشکانیان زبان یونانی نیز بهمراه تمدن آن سرزمین در این شهر نفوذی داشته بوده است .

در ایران قدیم آمده :

« از زمان اسکندر مخصوصاً از زمان تسلط سلوکیها بعد زبان یونانی نیز در دربار و میان نجای پارتی منتشر شد^۲ .»

گیرشمن در باب نفوذ زبان یونانی در ایران چنین گفته :

« زبان یونانی از زمان اسکندر کمیر ... به انتشار در ایران آغاز کرد . سپس مژاوجتها بین ایرانیان و مقدونیان که عده بسیاری از آنان در ایران باقی ماندند ، ایجاد مستعمرات ، تجارت ، ادارات ، قشون ، عدلیه همه اینها موجب گردید که زبان آرامی که در عهد هخامنشیان زبان رسمی بود متروک گردد ، و زبان یونانی جای آنرا بگیرد . زبان اخیر به نوبه خود حکم زبان یونانی را پیدا کرد ، و حتی در دوره پارتیان در شهرهای یونانی تدریس می‌گردید ... جمعیت شهرنشین ایران و بخشی

(۱) سبک شناسی ، ج ۱ ص ۵ س ۱ .

(۲) تاریخ ایران قدیم ، ص ۴۷ س ۶ .

از سکنه اراضی اطراف، استعمال زبان یونانی را در مدت چند قرن، حتی پس از سقوط شاهنشاهی سلوکی حفظ کردند^۱ .

قوم پارت یا اشکانیان نیز پس از یونانیان به شهر ری توجهی داشتند، و آن‌جرا بتفصیلی که در صحایف ۷۷، ۹۶، ۲۷۴ وغیره اشارت رفته پای تخت بهاره خویش قراردادند، زبان این قوم پهلوی بود که از پارسی باستان مشتق است، و این کلمه را از نام خود آنان (پرثوه) ماخوذ دانسته‌اند.

گرچه نوشته‌سکه‌های بعضی از شاهان اشکانی بزبان و خط یونانی است و شاهزادگان اشکانی نیز غالباً زبان یونانی را می‌دانستند و با ادبیات یونانی آشنا بودند، اما زبان یونانی بتدریج متروک گردید، و خط آرامی نیز جای خط یونانی را گرفت^۲. سرحوم بهار در باب زبان اشکانیان چنین گفته:

« زبان آنان را زبان « پرثوی » گفتند و کلمه پرثوی بقاعدۀ تبدیل و تقلیب حروف « پهلوی » گردید، و در زمان شاهنشاهی آنان خط و زبان پهلوی در ایران رواج یافت، و نوشته‌هایی از آنان بدست آمده است که قدیمترین همه دو قباله‌ماک و باغ است که بخط پهلوی اشکانی بر روی ورق پوست آهو نوشته شده واز اورامان کردستان بدست آمده است، و تاریخ آن به ۱۲۰ پیش از مسیح می‌کشد^۳ .»
زبان پهلوی را فارسی بیانه نیز گفته‌اند، چون میان زبان فارسی قدیم و کنونی مقام وسطی را دارد.

خط پارتهایا یا اشکانیان خط آرامی بوده است، در ایران باستان مذکور است:

« خط پارتی خط آرامی است و این معنی از دو چیز استنباط می‌شود: یکی سکه‌هایی است که روی آنها کلمات پهلوی با خط آرامی نوشته شده است؛ و دیگر سه نسخه نوشته است که در اورامان کردستان در ۹۰۹ پیش از مسیح مذکور است.

(۱) ترجمۀ فارسی ایران گیرشمن، ص ۲۲۶ س ۱۷۰.

(۲) تاریخ ایران قدیم، ص ۱۴۷.

(۳) سبک‌شناسی، ج ۱ ص ۵ س ماقبل آخر.

از آن بخط یونانی و سوّمی بزبان پهلوی و خط آرامی است. هر سه روی پوست آهو نوشته شده و متعلق بدورة اشکانی است^۱ .

مرحوم بهار در سبک شناسی آنچه از دو قبale ملک و باع^گ که از سال ۱۲۰ پیش از مسیح است و در اورامان بدست آمده سخن می گوید، به مناسبت در ذیل صفحه در این باب چنین نقل می کند :

«اتفاقاً در همان جای دو عدد پوست آهوی دیگر که قبله زیینی است بخط یونانی بتاریخ ۱۵ ق.م. بدست آمده و از این رو می توان دانست که در ظرف این مدت (بین ۱۵-۱۲۰) خط یونانی بخط آرامی برگشته است، و این در دوره اشکانیان بوده است و دلائلی هست که قدمت ازین زمان نیز خط آرامی که خط پهلوی از آن گرفته شده است در ایران متداول بوده و بعد از آمدن یونانیان منسوخ شده و باز ۱۰ دوباره رواج یافته است^۲ .»

وی در باب رواج و گسترش زبان پهلوی گوید :

«زبان پهلوی از عهد اشکانیان زبان علمی و ادبی ایران بود، و یونان مابی اشکانیان بقول محققان، صوری و بسیار سطحی بوده است، و از این رو دیده می شود که از اوائل قرن اول میلادی ببعد این رویه تغییر کرده سکه ها و کتیبه ها و کتب ۱۵ علمی و ادبی باین زبان نوشته شده است، وزبان یونانی متrole گردیده است، وقد یمنزین نوشته سنگی باین خط کتیبه شاپور اول است که در شهر شاپور اخیراً بر روی ستون سنگی بدوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی کشف گردیده است^۳ .»

در درالتجان در تعریف زبان پهلوی آمده :

«ژوستن سی نویسد که زبان پارتها اختلطانی و ترکیبی بود از می و ایرانی ۲۰ یعنی پهلوی^۴ .»

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۶ س ۱۱.

(۲) سبک شناسی، ج ۱ ص ۱۶ س ذیل صفحه.

(۳) سبک شناسی، ج ۱ ص ۱۶ س ۰۸.

(۴) درالتجان، ج ۱ ص ۴۸۱ س ماقبل آخر.

نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت گفته :

« زبان رسمی دولتی پارت‌ها ظاهراً پهلوی بوده است ^۱ ».

پیرنیا در تاریخ ایران قدیم آورده :

« در زمان اشکانیان و ساسانیان بین زبان تکلم می‌کردند، و بعد از انقراض ساسانیان باز مدتی در ایران مخصوصاً در طبرستان این زبان معمول بود^۲ ».

خط و زبان پهلوی را بدو قسمت شمالی و شرقی، و جنوبی و جنوب غربی تقسیم کرده‌اند و بحث در آن باب از حوصله این مقام پیرونست ^۳. پس از استیلای عرب نیز در ری و اصفهان و همدان و نهاوند تاچندی پهلوی رواج داشت، و مرحوم بهار در ضمن بحث از قوم پارت ووجه تسمیه پهلوی گفته :

۱۰ « مرکز حکومت آنان را که ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و زنجان و بنوی آذربایجان بود بعد از اسلام مملکت پهلوی نامیدند ^۴ ».

پس از انقراض دولت ساسانی حدود دو قرن ایران زیر سلطه عمال خلفاء بنی امیه و بنی عباس باقی ماند. در این مدت زبان پهلوی بتدریج اهمیت پیشین خود را از دست داد، و در ردیف یکی از زبانهای محلی، همانند طبری و آذری و خوارزبی و غیره درآمد، و دیری بدین صورت دوام یافت، در تاریخ ایران قدیم ۱۵ مذکور است :

« زبان پهلوی موافق آثاری برای کتابت زرتشتیان تا قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) بکار می‌رفته ».

پس از قدرت یافتن ایرانیان و ظهور طهربیان و صفاریان و سامانیان زبان دری

(۱) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۹ س ۹۰.

(۲) ایران قدیم، ص ۲۲۶ س ۰۱۶.

(۳) رک: سبک شناسی، ج ۱ ص ۱۶۰.

(۴) سبک شناسی، ج ۱ ص ۱۷۵ س ۰۷۵.

(۵) ایران قدیم، ص ۲۲۷ س ۰۲۰.

که زبان مردم خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بود بر لهجه‌های دیگر غالب آمد، و در برابر زبان عربی اهمیت و مقامی یافت، و بتدویج ری و دیگر نواحی نیز بدین لهجه آشنایی یافتند و بدین زبان سخن گفتند، و ری که از بلاد معظم ایران مرکزی بود و دیری سامانیان که سروجان زبان دری و تشویق‌کنندگان گویندگان بدین زبان بوده‌اند برآنجا استیلا داشتند، در قرن چهارم هجری محل اختلاط متكلمان به دو زبان دری و پهلوی بود؛ بدین تعبیر که اهل دفتر و دیوان و افراد کشوری و لشکری که از ماوراءالنهر و خراسان آمده بودند به دری تکلیم می‌کردند، و مردم دیگر به یکی از لهجات پهلوی، وهم بدین سبب بوده است که شاعران ری اکثر به هر دو زبان شعر می‌سرودند، و بندار رازی نمونه کامل این نوع شاعرانست^۱.

کلمه پهلوی و پهلوانی برای پاره‌ای از تعابیر و معاهیم همچنان باقی‌بماند،

مرحوم بهار آورده:

«در عصر اسلامی زبان فصیح فارسی را پهلوانی زبان و پهلوی زبان خوانندند، و پهلوی را برابر تازی گفتند نه برابر زبان دری، و آهنگی را که در ترانه‌های «فهلویات» می‌خوانند نیز پهلوی و پهلوانی می‌گفتند. پهلوانی سماع ولحن پهلوی و گلبانگ پهلوی اشاره بنهلویات می‌باشد، سعد سعد گوید:

بشنو و نیکو شنو نغمه خنیاگران
بپهلوانی سماع، بخسروانی طریق

خواجه گوید:

بلبل بشاخ سرو بگلبانگ پهلوی
میخوانددوش درس مقامات معنوی^۲»

در شهر ری در قرون سوم و چهارم و پنجم بعهد علویان و زیاریان و بوئیان بشرحی که در صحیفه^۳، مذکور افتاده، دیالمه زیاد بوده‌اند.

ازین رو لغت طبری را نیز در آنجانفوذ رواجی بود، و بندار رازی شاعر معروف

(۱) مجله یادگار، سال پنجم شماره ۴ و ه ص. ۱۵۰، ۱۵۰۰ لهجه طهرانی بقلم مرحوم عباس اقبال.

(۲) سبک‌شناسی، ج ۱ ص ۷۷؛ ص ۹۰.

بسه زبان عربی و فارسی و دیلمی شعر می گفت ، دولتشاه سمرقندی در تذکره در احوال وی چنین نقل کند :

« شاعر مجددالدolle ابوطالب بن فخرالدوله دیلمی است ، و سخنی متین وطبعی قادر داشته ، و بسه زبان سخنوری می کند : عربی و فارسی و دیلمی ، و از کوهستان ری است ... »^۱

مقدسی در احسن التقاسیم نقل کرده :

« اهل الرّی یغیرون اسماء هم ، یقولون لعلی و حسن و احمد : علکا حسکا حمکا » .

و نیز :

« السنتهم (جبال) مختلفة اما بالرّی فيستعملون الرّاء يقولون راده، راكن ».^۲
و نیز :

« لايرى فى السنة الاعاجم اقرب مأخذًا من لسان اهل الرّی » .
صاحب عجایب نامه گفته :

« ... لغت و سخن ایشان راست و پسندیده ... »^۳

زبان امروز سردم طهران صورت تغییر یافته زیان مردم ری است ، که بسبک سعدی بیشتر نزدیک است تا بزیان رازی . ری را پاره‌ای از ارباب سالک همچون اصطخری و ابن حوقل از دیلم دانسته‌اند ، و شرح این معنی در صحیفه ۳۱ کتاب حاضر ثبت افتاده ، و نیز چنانکه در صحیفه پیشین اشارت رفت بسبب کثرت مراوده مردم دیلم با رازیان بزمیان آل زیار و بوئیان ، کلمات فراوانی از زیان آنان در میان سردم ری رایج و دارج بوده ، و گواه این دعوی پاره‌ای از لغات طبری است که هنوز در

(۱) تذکرة الشعرا دولتشاه سمرقندی ، ص ۴۸ س ۹ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۸ س ۴۷ ، ۱۰ .

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص ۲ س ۱۳ .

سیان مردم برخی از نواحی ری باستان همچون اهالی قصران و لوasan متداول است^۱ که بی گمان بازمانده آن عهد است.

لهجه‌اصلی مردم طهران که در زمانهای پیشین دیهی پیش نبوده، صورت تغییر یافته زبان رازی بندار و امثال وی بوده، و طهرانیان نیز تا پیش از دوره پای تختی این شهر و هجوم منشیان و مستوفیان فراهانی و تفرشی و آشتیانی و گرگانی که به لفظ قلم و کتابی تکلم می‌کردند، همانند ده نشینان کنونی شمیران و آبادیهای مجاور آن سخن می‌گفتند^۲ و پس از عهد پایتختی، فارسی دری کتابی یعنی همان لفظ قلم

(۱) پاره‌ای از قراء نواحی ری قدیم که بسبب کنار افتادن یادشواری راه کمتر گذرگاه اقوام و قبایل مختلف بیگانه بوده، بالتبه اصالت زبان باستانی خودرا حفظ کرده است، که بی گمان دنباله همان زبان پهلوی است، و هنوز پاره‌ای اصطلاحات و لغات و کلمات در میان آنان رایج است که نمونه‌های آن را در مؤلفات دانشمندان شهر ری همچون تفسیر ابوالفتوح و غیره توان یافت، و رودبار قصران از این نوع است که بسبب برکنار بودن از راه‌های عمده و نیز سختی راه کوهستانی آن، زیانش تا حدودی صغیر قدیمی خود را حفظ کرده است. نگارنده پاره‌ای از لغات و تعبیرات و اصطلاحات آنجا را فراهم آورده است و ایندوار است که بطبع و نشر آن توفیق یابد.

(۲) مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۴ و ه آذر و دی ۱۳۲۷، مقاله لهجه‌طهرانی بقلم سرحوم عباس اقبال. در همین مقاله در تأیید این معنی چنین ثبت افتاده است: «نمونه‌هایی از بعضی از شعرای طهرانی زمان صفویه که به این لهجه اشعاری سروده‌اند شاهد این نکته است، مثلاً ملا سحری که نصرآبادی در تذكرة خود ازاو اشعاری بزبان اهل طهران نقل سی کند، زیانش تقریباً عین زبان دهاتیان امروزی شمیران و کن و مولقان است. از اشعار ملامحری است بزبان طهرانی:

گل دیم تا که به ملا نمیشو	سوته جانم به تماشا نمیشو
مده پیغام که اینها قصه اس	تا ترا نینه دلم وا نمیشو
زفل را واکه اگر دل می بری	مفر تا شو نوینه جا نمیشو

يعنى گل رخ من از وقتی که به مكتب نمی رود جان سوخته ام به تماشا نمی رود، پیغام مده که اینها قصه است، تا ترا دلم نبیند وانمی شود، اگر دل می بری هس زلف را بازکن، مرغ تا شب را نبیند جا نمی رود.

بیزراها و مستوفیان بتدریج جای آنرا گرفت، و شاعران زمان قاجاریان و ارباب قلم این عهد که خود از گویندگان و نویسندهای دورة بازگشت ادبی بوده‌اند، واژشیوه سعدی تقلید می‌کردند به آن رسیت و استواری بخشدند.

آثار فائمه مقام که بهترین نمودار سبک سخن آن زمان است، این دعوی را شاهدی قوی تواند بود. ازین رو توان گفت زبان امروز زهرانیان (که شیرین تر و نصیح تر از دیگر شهرهای است) بسبک سعدی بیشتر نزدیک است تا بزبان ری باستان.

۶ - لباس باستانی مردم ری : لباس مردم باد، که ری پس از همدان از بزرگترین شهرهای آن بشمار بوده، ظاهراً با لباس مردم پارس تفاوتی داشته است، و در این باب جسته و گریخته در منابع مختلف اشاراتی به چشم می‌خورد.

۱۰ گزنهون در تاریخ کورش گفته:

« در مملکت مدی معمول است که جامه و روپوش ارغوانی رنگ در بر می‌کنند، و خود را بگردن بند و بازو بند می‌آرایند؛ و حال اینکه مردم پارس امروز هم زمانیکه در خانه هستند لباس ساده می‌پوشند^۱ ».

در جای دیگر در همین کتاب مذکور است :

۱۰ «کورس لباس مدی را در بر نمود؛ و بزرگان را وادار نمود که از وی تقلید نمایند؛ چه این لباس از دو جهت مزیت و ترجیح داشت؛ یعنی هم عیوب و نواقص انسان را می‌پوشاند وهم اشخاص را نیکوتر و بلند قامت تر بنظر می‌آورد؛ زیرا که کفش اهالی مدی بطريقی است که در زیر لباس مانده و قامت شخص بنظر بلند می‌نماید^۲ ».

(۱) ترجمه تاریخ کورش گزنهون، ص ۵۰ س ماقبل آخر. گزنهون Xénophon رئیس ده هزار یونانی است که جبهه کمک به کورش کوچک هخامنشی در جنگ با برادرش اردشیر با ایران آمدند، و پس از شکست و کشته شدن کورش آنها را بیونان بازگردانید. وی قریب یک قرن پس از پادشاهی کورس بسال ۴۲۱ پیش از میلاد در یکی از قراء آتن Athènes پای تخت یونان متولد شد : مقدمه فارسی کتاب گزنهون، ص ۲۰.

(۲) ترجمه تاریخ کورش، ص ۲۸۵ س ۰.

و نیز :

« در شب یکی از اعیاد مذهبی کورس عده‌ای از رؤسا و سرداران را چه از پارسیان و چه از مديها طلبیده بايشان جامه‌های طرز مدي عطا نمود (از آن وقت بود که لباس مدي در نزد پارسیان معمول گردید ^۱) و در حالیکه لباسهای مزبوررا تقسیم می نمود بايشان گفت که : میل من آنست که با شما برای زیارت میدانی که وقف خدايان است رفته در آنجا قربانی خدايان را بجای آوريم، لهذا فردا شما بالباسهای جدید خود قبل از طلوع آفتاب بدر قصر من آمد، و بترتیبی که فرولاس (Pheraulas) بشما خواهد آموخت قرار خواهید گرفت ^۲ ». دركتاب ایران باستان از زبان گزنهون چنین درج افتاده :

« بعد او (کورش) لباسهای مادی از رنگهای مختلف، یعنی ارغوانی، سیاه، سرخ، و پر رنگ بسرداران داد ^۳ ». در این کتاب در باب پارسیان چنین اشارت رفته :

« پارسیها چون کلاه نمدين برسر دارند، سر آنها از تابش آفتاب محفوظ می باند ولی در عوض استخوان سرشان سست است ^۴ ». و نیز در همین باب آمده :

« طرز لباس را پارسی‌ها (هیخانتشی‌ها) از مادیها اقتباس کردند. شاه‌لباسی از پارچه‌های گرانبهای ارغوانی بر تن و تاجی بلند بسرداشت. که آن را سورخین یونانی گاهی تیار (Tiare) و در مواردی کیداریس (Kydaris) می نامیدند ». در جای دیگر مذکور است :

(۱) عبارت داخل پرانتز از خود متن است.

(۲) ترجمه تاریخ کورش، ص ۲۹۳ س ۰۸۰.

(۳) ایران باستان، ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱۱۰.

(۴) ایران باستان، ج ۱ ص ۴۸۹ س ۱۸۰.

(۵) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۴۶۳ س ۱۳۰ بعد.

« هرودوت و سترابون نوشتند که پارسی‌ها شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند، و بنابراین تصور می‌رود که کلاه‌نمدین، قبای آستین‌دار و کفشهای پارسی‌ها، از چیزهایی است که از مادیها اقتباس شده^۱ ».

هردوت گفته:

« چون آنها (پارسیها) لباس ماده‌ها را زیباتر از لباس ملی خود دیدند به استعمال آن پرداختند...^۲ ».



لباس یک تن مادی از طبقه سفلی. عکس از ترجمه تاریخ ایران گیرشمن

(۱) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۲ س ۰۲۲

(۲) ترجمه تاریخ هردوت، ج ۱ ص ۲۱۹ س ۰۳

آنچه در باب لباس مردم ماد مذکور افتاده، بر بوط به طبقه اعلای آن قوم است و لباس طبقه سفلی را گیرشمن در کتاب خود چنین وصف کرده:

« صورت ظاهر مردم طبقه سفلی را باید از تصاویری که در نقاشی برجسته آشوری دیده می شود قضاؤت کرد: مردان دارای سبیل و ریشنده، پوست حیوانات بر جانه خود افکنده اند، کفش آنان بلند، بندی و با پنجه بر گشته است ». ۱.

بحکم قرائن مذکور توان گفت در عهد دولت ماد و هخامنشی لباس اشراف و نجای را جامه و روپوشی بلند بر زنگ ارغوانی یا بر زنگهای دیگر که ترا پشت پا می آمده و گفتشها را می پوشانیده، و کلاهی نمدین و کفش مخصوص تشکیل می داده است، و گردن و بازوی خود را بگردن بند و بازو بند می آراسته اند، و طبقات پایین تر لباسی ساده داشته اند. گویا پوشیدن لباس بلند تا دیر زمانی در ایران باقی و معمول مذکور افتاده: ۲.

« لباس نجای سلسنه اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده، و تا پشت پا می رسیده و در زیر آن قبا و شلواری می پوشیده اند، اما لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامه بلندی بود آستین دار، و لباس دیگر که در گردن بسته و تا بزیر زانو می رسیده روی آن می پوشیده اند... »

و نیز در آن کتاب است:

« از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و روسی نیز چنین بر می آید، که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده، و در شانه و کمر، چین داشته یا چند جا تا می شد، لکن در زیر این لباس قبایی کوتاه و

(۱) ترجمه فارسی ایران گیرشمن، ص ۴۰۰ س ماقبل آخر.

(۲) در رالیجان، ج ۱ ص ۱۲۷ س ۵.



بالا : مرسنگی ملکه موزا (اواخر قرن اول قبل از میلاد). نام سازنده بیونانی بر روی تاج «انتیوخوس» نوشته شده. پایین : سکه فرهد پنجم و موزا
 ۱- موزه طهران ۲- تاریخ گیرشمن

شلواری تنگ از حریر و پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای و پشمی نیز می‌پوشیده‌اند، و گاهی البسه آنها يراق دار بوده، و آنرا از پارچه‌های الوان با جلوه و شکوه ترتیب می‌داده‌اند...»^۱

در باب لباس مخصوص زنان اشارتی در جایی بنظر نرسید، جز آنچه در کتاب در رالیجان در ذکر لباس زنان اشکانی و نجبا و اعیان آنان (که در ری‌کم نبوده‌اند) ثبت افتاده است، بدین قرار:

« جامه زنان اشکانی کمال استیاز را داشته چنانکه در سکّة فرهاد چهارم و زوجه‌اش موزا^۲ مشاهده می‌شود. صورت این ملکه را با سر باز ساخته‌اند بحالی که گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بظرافت و قشنگی هر چه تمامتر گردد، و باید دانست که البسه زنهای نجبا و اعیان اشکانی بقدرتی خوب و ممتاز بوده که امپراطوری‌سها روم تقلید آنها می‌نموده‌اند ». ^۳

شهر ری چون خود یکی از مراکز بافت انواع پارچه‌های ابریشمین و پشمین و نخی بود، بی‌گمان بیشتر مصرف لباس مردم از پارچه‌های خود شهر بوده است.

۷ - مقام زنان در اجتماع عهد اشکانیان : اکنون که سخن از لباس زنان در

عهد اشکانیان بیان آمده، مناسب می‌داند که اشارتی نیز بموقعیت آنان در اجتماع آن عهد بنماید، این معنی بدان منظور است که بحکم قرائی و شواهد اکابر و اشراف ری را بالغ بر هشتصد و پنجاه سال، یعنی بهنگام فرمانروائی خاندان اشکانیان و ساسانیان منتسبان به خاندان اشکانی تشکیل می‌داده‌اند، و چنانکه در مطاوی کتاب از

(۱) در رالیجان، ج ۱ ص ۱۲۴ س ۹.

(۲) بسال ۱۳۱ شمسی در شوش در مضمون کاوش سر مجسمه زنی از مرمر سفید مایل به زرد در زیر خاک پیدا شد، و نوع تصویر و تاج کنگره‌دار آن نشان داد که وی همان ملکه موزا است که نقشش در روی سکه‌های فرهاد چهارم و زن وی موزا دیده می‌شود: ایران امروز، سال سوم شماره فروردین ماه ۱۳۲ ص ۰۲۷.

(۳) در رالیجان، ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱.

جمله صحیفه ۳۱۴ باز نموده آمد ، ری را می توان شهری اشکانی دانست ، و بعهد ساسانیان نیز که خاندان مهران مرزبانی آنجارا داشتند چنانکه در صحیفه ۳۰۸ ثبت افتاده ، خود را از تخمۀ اشکانیان می دانسته اند ، و بهرام چوین سردار بزرگ آن عهد از این دودمان بود .

از این رهگذر توان دانست که آداب و رسوم پارتیان را در شهر ری دیر زمانی ظهور و بروزی تمام بوده ، و ظاهراً می توان چنان پنداشت که به مصادق «الناسُ علیِ دِینِ مُلُوكِهِم» خصوصیات این سُلاله در دیگر خاندانهای این شهر نیز بی نفوذ و تأثیری نبوده .

باری در کتاب در رالیجان در باب مقام زن در آن روزگار چنین مذکور است :

«در سلسه و طایفۀ اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان و رعایا ، رسم بود که زوجات آنها باید از مردم اجنبی روی بپوشند ، و مسکن زنان از منازل مردان جدا و مفروز باشد» .

و نیز :

«حریخانه پادشاه عبارت بود از یک نفر زن محترمه ، که زوجه پادشاه و بلکه سملکت بود ، و بهمین لقب نامیده می شد ؛ سابقی زنان در حکم متنه یا معنیه و مطربه بودند ... بیشتر کنیزان و رامشگران و متنه های سلاطین و بزرگان یونانیه بودند ، و از شهر های یونان اسیر نموده آورده داخل حریخانه می کردند ، و بعضی اوقات یونانی ها که در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دختر های خود را تربیت می نمودند ، ساز و آواز می آموختند و برای حرم سرای پادشاه اشکانی بهدیه و پیشکش می فرستادند^۱ » .

درجای دیگر این کتاب در احوال مردم پارت ذکر رفته :

«... زوجات متعدد می گرفته ، اما نسبت بزنان خود زیاده از حد غیور بوده ،

(۱) در رالیجان ، ج ۱ ص ۱۲۸ س ۱۴ وس آخر .

اگر خلافی از آنها دیده می شد، یعنی با اجنبی راهی بهم می رسانیدند، جانبین هردو معذوم و نابود می شدند. کلیه زنهای طایفه پارت باید از مرد غیر رو بپوشند و در مجالس مردانه داخل نشوند...^۱

و نیز :

« وظیفه نسوان بود که مقیم خانه ها یا چادرها و آلاچیقهها باشند، و با کمال عفت و عصمت راه روند، چه می دانستند زانی و زانیه حکماً مقتول می شوند... هر گز با اجنبی تکلم نمی کردند... هر وقت بضرورت از منزل پرون می رفته و بند بصورت می بستند...^۲ ». ^۳

در کتاب ایران باستان در این باب چنین ذکر گردیده :

۱۰ « پارتیها زنانی را با خود بجنگ می بردنند، ولی بر خلاف پارسی ها، زنان عقدی در خانه ها می مانندند. زنانی که با اردوها حرکت می کردند، غالباً زنهای یونانی سلوکیه یا سایر شهر های یونانی و مقدونی بودند... از نوشه های پلوتا رک چنین بر می آید. زیرا او گوید، که : دویست دستگاه تخت روان، زنان غیر عقدی سورنا را حمل می کرد (کتاب کراسوس، بند ۲۱)^۴ ».

و نیز :

۲۰ « در باب زنان شاه عقیده دارند، که از مردان جدا بودند، و در مجالس مردان داخل نمی شدند... شاهان اشکانی بر خلاف شاهان هخامنشی بزنان اجازه نمی دادند در امور دولت دخالت کنند، فقط یک استثناء از این قاعدة کلی دیده می شود، و آن «موزا» یا «ترموزا» مادر فرهاد پنجم است، که با پسرش بر تخت نشسته زمام امور سلطنت را بدست دارد، غیر از این مورد شاه در تخت نفوذ زنان نیست^۴ ». ^۵

(۲) در رالیجان، ج ۱ ص ۱۴۰.

(۳) در رالیجان، ج ۱، ص ۱۴۱ س ۱۸۰.

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۷ س ۶.

(۵) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۱ س ۹.

و نیز :

« زنان غیر عقدی شاه ، از ملکه جدا بودند، و برای هر یک قصوري جدا گانه ساخته می شد . قصور را بر بنده می ساختند و پلکانی با آن هدایت می کرد ^۱ ».

و نیز :

۵ « از نویسنده گان خارجه ، که معاصر با اشکانیان بوده و نوشته اند نتیجه ذیل حاصل می شود :

تعدد زوجات در نزد پارتی ها متداول بوده، ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی توانستند داشته باشند . (ژوستن ، کتاب ۱۴ ، بند ۳) . تعداد زنان غیر عقدی در میان آنها ، ویخصوص در خانواده سلطنتی از زبانی متداول شده بود که بثروت رسیده بودند ... شاهان اشکانی زن عقدی خود را از شاهزاده خانم ها یا لا اقل زنان پارتی انتخاب می کردند . بعضی از مورخین خارجه ازدواج شاهان اشکانی را با اقرباء و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر می کنند . چنین نسبتی را نیز هر دوست به کمبوجیه، و پلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده اند ^۲ ».

از مجموع آنچه در این باب مذکور افتاده چنین نتیجه می شود :

- ۱- پارتیها تعدد زوجات را روا می دانسته اند .
- ۲- از میان زوجات، یک تن عقدی و باقی بصورت متعه بوده اند .
- ۳- زنان ملزم بودند که از نامحرمان روی بپوشند .
- ۴- مردان در امور مربوط بپاکی و عفت زنان سختگیر بوده اند .
- ۵- زنان را در اداره امور سیاسی مداخلتی نبوده است .

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۵۸ س ۱۲۰ .

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۳ س ۳۰ .

مجلد اول کتاب «ری باستان» که به بحث از جغرافیای آن شهر اختصاص دارد بدینجا پایان می‌یابد

الْحَمْدُ لِلّٰهِ أَوَّلًا وَ أَخِرًا

بتاریخ

پنجشنبه ۱۵ شعبان (میلاد حضرت قائم ع) ۱۳۸۵ هجری قمری، مطابق

۱۸ آذرماه ۱۳۴۴ هجری شمسی

کلهر سمت عام کتاب هشتگانه بود:

- ۱ - آیات قرآن کریم.
- ۲ - احادیث.
- ۳ - پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات مربوط به ادیان، که در این کتاب تعریفی از آنها شده است.
- ۴ - صدور ایات عربی.
- ۵ - صدور ایات فارسی.
- ۶ - مذاهب و فرق دینی.
- ۷ - اعلام رجال و طوایف.
- ۸ - بلدان و اماکن.
- ۹ - اسامی کتب.

علائم:

ج = مجلد ح = حاشیه رک = رجوع کنید

عدد سیاه نشانی آنست که موضوع در آن صفحه شرح داده شده است

١ - فهرست آیات قرآن کریم

صفحه	موضوع
٥٩٦	بسم الله ...
٥٠٣	ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ ...
٥٩٥	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...
٥٩٥	الله الامر من قبل ...
١٢٢	وَجَعَلَنَا أَبْنَ مَرِيمَ وَأَمَهْ آيَةً ...
٣٨٦	وَجْهَهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ...
٣٩٢	هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
٥٩٥	هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ ...

٢ - فهرست احاديث

صفحه	موضوع
٤٠٧	انا ابن الخيرتين
٤١٥	ان كنت صانعاً ...
١١٠ - ٥١	ان الرّى بابٌ من ابواب الارض واليه متجر الخلق .
٣٨٦	ان الله تبارك وتعالى واحدٌ ...
٣٨٦	ان الله عز وجل ينزل ملائكاً ...
١١١	انها كانت مناسبت شؤم ...
٣٨٧	ثلاثة اشياء لا يكون الا بقضاء الله ...
٣٨٧	خرج ابوحنيفه من عند الصادق ...
٥٥٣ - ٥١	الرّى بابٌ من ابواب الارضين واليه متجر الخلق
١١١ - ٣١	الرّى ملعونةٌ ...
١١٤ - ١١١	الرّى و قزوين و ساوه ملعونات ...
١١٢	ستة عشر صنفاً من امة جدي ...
٤٠٨	لا يجوز بيع بنات الملوك ...
٣٨٦	لوزُرتَ قبر عبد العظيم ...
٤٠٦	ليس البيع على ابناء الملوك ...
٣٨٦	بشرقة منتظره ثواب ربها ...

۳ - فهرست پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات مربوط به ادیان، که در این کتاب تعریفی از آنها شده است

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۱۶۲ ح	ارض خراج
۱۶۲ ح	ارض عشر
۴۳۴ ح	اصحاب حدیث
۴۳۴ ح	اصحاب رأی
۵۳ ح	بیبل
۵۴ ح	«پرتوکانوئیک» از کتاب مقدس
۵۳	تورات عبری
۵۲	تورات و نسخ باستانی آن
۵۳	تورات یونانی یا تورات السبعین
۵۴	«دوتروکانوئیک» از کتاب مقدس
۵۳ ح	عهد
۵۳ ح	عهد جدید
۵۳ ح	عهد قدیم
۵۴	كتب غیر رسمی تورات یا «آپوکریف»
۱۶۱	مفتوحة صلحاً
۱۶۱	مفتوحة عنوةً
۳۶۷	«وندیداد» زردشتی
۵۴	«ولگات» یا ترجمة لاتین کتاب مقدس

٤ - فهرست صدور أبيات عربي

صفحة	موضوع
١٨٥	الآن أاعْلَمُ ...
١١٣	آأَتْرُكُ ملِكَ الرِّي ...
٥٢٣	آأَجْعَلَ نفْسِي ...
٥٢٣	احبَ الْيَنَا ...
١٨٤	إِذَا بَعَدْتَ ...
١٢٨	ارضُ بِهَا ...
١٢٨	اسرقُ لِلْحَبَّاتِ ...
١٨٥	اقولُ يَوْمَ تَلَقَّيْنَا ...
٣٥٦	أَكَذَا الْمُنَوْنَ ...
١٨٧	الاَّ بَقِيَا بَغَاةٌ ...
١٨٥	امسى بِقَرْزَوَينِ ...
١٨٥	انا الذَّي غَرَّهُ ...
١٨٦	آأَنَا السَّذِيرُ لَكُمْ ...
١٢٨	انْ جَئْتَ تَسْأَلُهُمْ ...
٢٣٥ - ١٨٦	انهارها اربعٌ ...
١٨٤	انِّي اعِذُكَ ...
٥٨٤ - ٢٣٤ - ١٨٦	آنِّي لَهَا كَجَنَانٍ ...
٥٤٩ - ٣٣٠ - ٢٥٩ - ٢٣٤ - ١٨٦	اوْ كَالْمَدِينَةِ ...
٣٥٨	ايَّهَا الْبَابُ لَمْ عَلَاكَ ...

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>
٥٢٣	بِهِ الْعَفْرُ وَالظَّلْمَانُ . . .
١٢٨	تَدْعُ الْغَرِيبُ . . .
١٨٥	تَلَقَّى بِكُلِّ بِلَادٍ . . .
٦٠٣	تَشَكَّبُ حَدَّةً . . .
١٨٥	حَسَّنَى تَرَكَتُ . . .
١٨٧	حَى الْدِيَارِ بِهَا . . .
١٨٥	دَامِي الْجَفَونُ . . .
١٨	دَعَانَا إِلَى جُرْجَانُ . . .
٤٨٣ - ١٨	رَضِينَا بِرِيفِ الرَّى . . .
١٢٨	الرَّى اغْلَى بَلْدَةً . . .
٦٠٢	الرَّى دَارُ . . .
١٢٨	الرَّى فِيهَا . . .
٦٠٢	عَلَى تَيْوَسٍ . . .
٥٢٣	عَلَى الْجَوْسَقِ الْمَلْعُونِ . . .
١٢٨	فَلَقِدْ لَبِسَنَا . . .
٥٢٣	فَلِيتْ عَطَاءِي . . .
٦٠٣	فَسَما بِالرَّى . . .
١٨٦	فِيَا لَهَا حَسَّرَةً . . .
١٢٨	فِي كُلِّ يَوْمٍ . . .
٣٥٦ - ٢٩٢ - ٢٠٣	قَبْرٌ يَا عَنْلَى الرَّى . . .
٣٥٨	قُلْ بِلَارْهَبَةً . . .
٥٢٣	كَانَ يَدِيهَا . . .
٢١٢ - ١٨٧ - ١٤٨ - ٢٦	كَمْ حَلَّ عَرْصَة نَصْرَ آبَادَ . . .

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>
١٢٨	لا يصدقون ...
١٨٥	لا يَمْنَعَنَّكَ ...
٦٠٣	لا يَنْفُقُ الشِّعْرُ ...
٥٢٢	لعمري لجوء ...
١٨٦	لَلْمَوْتُ بِالرَّى ...
٤٨٣ - ١٨	لَهَا شَزَّ ...
٣٥٨	مات من كان ...
١٨٥	مالٍ أنا دٰي ...
١٢٧ - ١٠٣	مالٍ ولرٰي ...
٥٢٣	من الجوسق الملعون ...
٥٩٧ ح	و احمر يحكى الشمش ...
٥٢٣	واسفع ذور بحين ...
٤٠٨	و ان غلاماً بين كسرى ...
١٤٨	و بها اناس ...
١٨٧	وشادن غنج ...
٢٣١ - ١٨٦	و شارع السر ...
١٨٦	و شاقني نحو ...
١٨٧	و شَرَّ دُونِي ...
١١٣	و في قتلها النار ...
٥٨٦ ح	و قدلاح في الصبع ...
٣٤١ - ٢٧٣ - ١٨٦ - ٢٦	و قصر اسحق ...
١٨٥	و قمت تَخْفِضُنِي ...
٢٧٠ - ٢٤٠ - ١٨٧ - ٢٦	و كم بروذة

صفحه

موضع	
وَكَسَمْ بِسِيكَةٍ ساسان ...	۲۲۸ - ۱۸۷
وَكَمْ بناهُك ...	۲۱۱ - ۱۸۷
وَاللَّحْمَ قَد ...	۱۲۸
وَهَاتِ كَالسَّرْبَان ...	۲۳۹ - ۲۲۴ - ۱۸۶
وَهُوا ذَا خَصْتَك ...	۱۲۸
هُمُ الْأُلَى مَنْعُونِي ...	۲۱۲ - ۱۸۷ ح
يَا جُفْوَةً مِنْ حَبِيبٍ ...	۱۸۴
يَا رَىّ صَلَى عَلَيْكَ ...	۱۸۷
يَا مَنِيَّةً هَيَّجَتْ ...	۱۸۴
يَا نَفْسِي لَا تَجُزَّ عَنِ ...	۱۸۵
يَحْلِفُ بِالظُّورِ ...	۱۲۸
يَقُولُونَ صَبِرًا ...	۰۲۳

۵ - فهرست صدور آییات فارسی

صفحه	موضوع
۵۸۹ - ۱۹۸	آرد به زعفران جا...
۱۲۳	آنچا که ذکر صاحب ری...
۹۸	آنرا که تن به آب و هوای...
۵۰۶	اباشاه نوذر...
۵۱۲	از بی ادبی...
۹۹	از خاص و عام ری...
۱۲۶	از سین سحر...
۳۱۴	ازیشان نیامد...
۵۱۳	اسکندر ثانی...
۶۰۲	اگر پادشاهی...
۴۶	اگر من بودمی...
۵۱۱	القصه عمر کرد...
۱۲۳	انده ده ساله را...
۵۱۲	او بیشتری جست...
۱۲۳	ای بدرگاه تو بر...
۹۹	ای جان ری فدای...
۱۲۳	ای قبله خوبان من...
۵۱۳	این بھر امان کرد...
۵۱۱	این نادره بین باز...

صفحه	موضوع
۱۲۶	با این بیان ...
۵۰۸	بازآمد گفت ...
۳۷۸	بعایی کزو دور باشد ...
۹۷ ح	بخراسان شوم ...
۳۴۰ ح	بر خسرو آمد ...
۱۲۶	بر صانعی که روی بهشت ...
۳۴۷	بری رفت شه ...
۳۱۰	بزرگی من از پارس ...
۰۹۷ - ۳۱۰	بسازند و آرایش ...
۰۱۱	بس شعبده بازی ...
۶۰۹	بشنو و نیکو شنو ...
۲۷۰	befرمان مرا بست ...
۰۱۱	بگرفت سر انگشت ...
۳۸۱	بگیتی دراز مرگ ...
۶۰۹	بلبل بشاخ سرو ...
۰۰۶	بلشکر نگه کرد ...
۱۹۸	بنگر چه صعب درد بود ...
۱۲۹	بهر فردوس خراسان ...
۳۸۱	بهشتاد شد ...
۱۰۶	بیجان شدند ...
۳۱۲	پدر مرزیان بود ...
۰۹۷ - ۳۱۰	پراندیشه از بلخ ...
۲۷۷	پس از لشکر ...

صفحه	موضوع
۴۲۰	پسر گفتش ای بابک ...
۲۰۰	پس فراهان ...
۱۲۶	پشت عراق و روی خراسان ...
۲۷۵	پلاشان یکی آهور ...
۵۱۲	پنداشت که عصیان ...
۱۲۴	ترا بصاحب ری ...
۴۲۷	جوانمرد قصاب ...
۳۱۶	چنین گفت کاکنوں ...
۴۶	چو بینم روی ...
۵۰۶	چو سولک پدر ...
۳۰۹	چو شاپور رازی ...
۳۷۸	چون بگذرم ...
۵۱۲	چون تکیه ...
۵۱۲	چون عاقبة الامر ...
۱۲۴	چون عنان قلم ...
۵۱۲	چون مار ز سوراخ ...
۹۹	چون مقام خویش را ...
۳۰	چه داری از پس پیری ...
۱۲۹	چه سبب سوی خراسان ...
۹۷ ح	چه نشینیم به وبا خانه ...
۹۸ - ۹۱	خاک سیاه بر سر ...
۵۶۱	خاک شرق شنیده ام ...
۱۲۴	خوار صحبت مباش

صفحه	موضوع
۵۰۳	در باغ حوادث ...
۵۱۱	در باغ زمانه ...
۱۲۹	در خراس ری ...
۹۸	در خون نشسته‌ام ...
۲۷۰	درفش پلاشان ...
۱۲۴	در هنرمندیست گوبی ...
۳۷۸	دری دور بر چرخ ...
۹۹	دیدم سحر گهی ...
۵۰۰۸ ح	دیگری را ...
۵۰۰۸ ح	رفت و آمد ...
۵۰۰۸ ح	رفت و پرسید ...
۵۰۰۸ ح	رو بپرس آن ...
۱۲۹	ری خراس است ...
۹۹	ری در قفای جان ...
۹۸	ری نیک بد و لیک ...
۱۰۶	زان زلزله که بود ...
۵۲۰ - ۵۱۲	زان قلعه میشوم ...
۲۷۰	ز ترکان بیامد ...
۶۱۱ ح	زفل را واکه ...
۳۱۴	زمانه ز شمشیر او ...
۱۲۰	زین کلک من ...
۱۲۶	سپیده دم که زند ...
۹۹	سر دست زهر عقرب ...

صفحه	موضوع
۳۸۰	سرگذشت عهد گل را ...
۵۰۰۸ ح	شاه بیرون رفت ...
۳۴۷ ح	شتاپان سوی مرو ...
۵۱۱	صاحب نظری کو ...
۵۶۱	صد بروزی کنند ...
۳۳۵	عاشقان سازیده اند ...
۹۱	عقرب از طالع ...
۹۹ - ۹۱	عقرب نهنده طالع ...
۳۳۴	عمارتیست خراباتیان ...
۵۱۳	فرسوده بزیر ...
۵۱۱	فی الجمله جهان ...
۱۲۹	فید بی فایده ...
۵۰۰۸ ح	کاروانی دید ...
۳۳۴	کس خراب خرابات ...
۳۴۰	کسی در جهان زخم ...
۱۲۶	کسی که عز قبول ...
۳۱۴	که از ناشان گشت ...
۳۱۳	که تا در جهان ...
۴۶	که سبز است از بهاران ...
۴۶	که هر گز نگذرد ...
۳۱۶-۱۲۳	گرانمایه دستور ...
۹۹	گر باز رفتنم ...
۵۱۳	گفتا سحر آمد ...

صفحه	موضوع
۹۹	گفتم تو نیز ...
۶۱۱ ح	گل دیم تا که ...
۵۱۳	گم باد اثر او ...
۱۲۲	ما در می را ...
۰۰۸ ح	ماند حیران ...
۱۱۱ ح	منه پیغام که ...
۱۲۴	مر ترا با صاحب ری ...
۴۲۷	مزاشرش که باشد ...
۱۲۰	معدن مردی و کان کرم ...
۵۱۲	معمور شد اول ...
۰۱۱	مفریب و نظر کن ...
۰۱۳	الحنۃ لله ...
۴۶	منم مهمان نو ...
۲۰۷	میانها بستند ...
۹۹	میر سند و صدر ...
۳۱۴	نخست از سر بابکان ...
۳۱۴	نخستین سخن گویم ...
۵۰۸۶ ح	نقل و شکر ...
۴۶	نگویی تا کدامین ...
۳۱۶-۱۲۳	نگه کن که شهری ...
۳۸۱	نماند و جهان ...
۹۰	نه ز دولت نظری ...
۲۷۷	نهم دین زردشت ...

صفحه	موضوع
۵۱۲	وانکس که پس از...
۱۲۳	وانکه بشادی یکی...
۵۱۱	وین بوالعجبی ها...
۵۱۱	وین طرفه که از...
۵۱۲	هرچند که حال.
۵۱۱	هرگز نخورد غم...
۴۶	هزاران آفرین...
۲۰۷	همان از ری آسد...
۳۳۰	هم تو شمعی هم تو شاهد...
۶۰۲	همه رازیان...
۳۱۶	همه مردم از شهر...
۰۹۷ - ۳۱۰	همی کرد اندیشه...
۴۶	هنوز از مرزهای...
۳۳۱	هیچ کس در وی...
۵۱۳	یا رب چه شگفت است...
۱۱۳	یشرب بیاد رفت...
۳۳۱	یک حکایت گوش کن...
۳۴۷	یکی بازگفت...
۳۵۰	یکی کاخ بود...

٦ - فهرست مذاهب و فرق دینی

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۵۳۷	ابحثیان
۳۶۴	ائنا عشریہ
۳۶۰ - ۳۶۴	اسماعیلیان
۳۲۳	اشاعره
۳۲۲	شعریان
۳۲۶	اشعری مذهبان
۲۰۷	اصحاب ابی حنیفه
۵۳۹ ح - ۴۳۴ - ۳۲۶ - ۳۲۳	اصحاب حدیث
۴۳۴ ح	اصحاب رای
۲۰۷	اصحاب شافعی
۲۳۰	امامیۃ ائنا عشریہ
۴۳۴	اہل رأی
۳۸۴ - ۳۸۳ - ۱۹۰ - ۱۸۸ ح - ۱۳۰	اہل سنت و جماعت
۵۴۱ - ۵۴۰ - ۴۳۴	
۱۶۳ وح - ۱۶۴ - ۱۶۵ وح	اہل کتاب
۳۶۴ - ۳۶۳	باطنیان
۳۶۳	باطنیان مصر
۵۴	پرستان
۱۶۰	پیروان انجلیل

صفحه	موضوع
۱۶۰	پیروان تورات
۱۶۳ ح	جهودان
۲۰۸	حنفی (فرقه)
۴۳۶-۳۸۴-۳۲۷-۳۲۳-۲۰۷	حنفیان
۲۲۹-۲۰۶	حنفیه
۳۲۳-۲۰۷	حنفیین
۲۱۳	رافضه
۳۰۴-۱۸۹-۱۳۵-۱۱۰	رافضی
۳۳۰-۳۲۹-۲۶۰	رافضیان
۳۶۷-۳۶۶-۲۸۲-۱۶۶-۱۶۵-۱۰۹-۶۲	زرتشتیان ، زردهشتیان
۰۲۶-۴۸۰-۴۱۲-۳۷۴-۳۷۰-۳۶۸	
۶۰۸-۰۸۸	
۰۴۳-۰۴۲-۱۳۴	زیدیان
۳۸۸-۱۱۳	سنّت و جماعت
ح ۴۱۲-۳۲۹	سنّى
۰۴۱-۴۳۷-۴۳۴-۴۲۸-۳۸۸-۳۸۴-۲۶۰-۲۶۰-۲۳۹-۱۹۰	سنیان
۲۰۷	شافعیان
۰۴۱-۲۲۹	شافعیه
۳۲۳-۲۰۷	شفعوّیین
۲۲۹-۲۱۱-۲۰۸-۲۰۶-۱۹۸-۱۹۰-۱۸۸-۱۳۵-۱۱۵-۱۱۳	شیعه
۳۲۹-۲۸۴-۲۶۰-۲۴۹-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۳۸-۲۳۷-۲۳	
۴۱۱-۹۳۸۸-۳۸۶-۳۸۰-۳۸۴-۳۶۴-۳۶۳-۳۵۶-۳۳۰	
۰۸۹-۰۴۴-۰۴۳-۰۳۴-۰۳۱-۴۲۵-۴۲۴-۱۴۱۲	

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۳۶۳-۲۳۰	شیعه اثنا عشری
۲۰۹-۲۰۷-۱۹۸-۱۹۵-۱۹۳-۱۸۹-۱۷۲-۱۳۴-۱۳۳	شیعیان
۰۳۶-۴۲۹-۴۲۸-۳۸۴-۳۰۳-۲۶۵-۲۰۹-۲۴۴-۲۳۰	
۰۴۳-۰۴۲-۰۴۰-۰۳۹	
۰۲۹-۲۴۴	صحابه
۴۳۳	صوفيه
۱۶۰	عبداد الاوثان
۰۴	کاتولیکها
۳۶۷	مزدا پرستان
در بسیاری از صحائف	مسلمانان
۱۰۹-۰۳-۰۵۲	مسیحیان
۱۱۳-۱۱۲	معصومان علیهم السلام
۳۶۸-۳۴۹-۳۴۰-۱۰۹-۶۲-۴۴	مغان
۶۳	معها
۰۳۸-۴۷۴-۳۶۴	ملحده
۴۲۱	ملحدان
۰۰۳-۰۰۲-۱۰۹-۱۰۴-۱۰۱-۰۰-۴۹-۳۳	یهود
۰۰۳-۴۸۲	یهودی
۰۸۸-۰۰۲-۱۱۰-۱۰۹-۶۱-۰۷-۰۴-۰۵-۰۳-۰۲-۰۰-۴۹	یهودیان

۷- فهرست اعلام رجال و طوایف

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۰۵-۴۰	آریائی		آئش (یکی از ارباب انواع یونانیان)
۴۰-۳۹-۱۶	آریائیها	۳۷	
۵۱۹-۲۰۸-۱۰۴	آرین (عارین)	۱۰۲	آپاما
۵۸۱-۵۷۸	آزاده	۲۸۶-۷۷	آتنه سورخ یونانی (آتنا یوس)
۶۲	آسmodائیوس	۷۰	آدم ابوالبهر
۴۰	آسور	۱۲۷	آدم بن عبدالعزیز
۶۰۳	آسوریان	۱۲۷	آدم بن عمروین عبدالعزیز
۴۰	آسوریها	۵۴۸-۵۲۸-۲۰۳	آرتور آپهام پوب
۴۸۲-۶۰۰-۵۷-۴۹-۴۱-۴۰	آشور	۵۶۷-۵۶۲-۰۶۰-۰۰۹	
۴۸۶-۴۸۲-۲۰۶-۲۰۰-۴۹	آشوریان	۵۷۱-۵۷۰-۰۶۹	
۴۱-۴۰	آشوریها		آرتور کریستن سن رک: کریستن سن
۴۶۲	آقسنقر	۲۰۸-۲۸۶-۷۸	آرزاکس (ارشک)
۵۳۴-۳۹۰	آل باوند (در مازندران)	۲۷۶	آرش تیرانداز
۵۹۸		۷۸	آرشاک
۳۵۳-۲۹۸-۲۱۲-۱۴-۱۱-۳	آل بویه	۷۸	آرشاکانیانس (اشکانیان)
۳۷۷-۳۷۴-۳۷۳-۳۶۰-۳۵۰		۶۰-۵۸-۵۷	آرفاکساد
۴۷۵-۴۰۰		۷۴	آریان
۱۰۰	آل بهرام	۱۰۱-۴۰	آریانی
۴۴۴	آل خجند	۶۰۴	آریانیها

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
رک: ابراهیم بن احمد خوّاص	ابراهیم خوّاص	٦١٠-١٤٨	آل زیار
٤٣٣	ابراهیم سنتبه	٥٧١	آل ساسان
٤٩٩	میرزا ابراهیم سلطان	٣١٦	آل سامان
٤٣٣	ابراهیم شیبان	١٧٩	آل سعد
٤٨٢	ابراهیم المالح	٤٩٣-٣٥٧-٢٣٠-٢٠٥	آل سلجوق
٢٦٣-٢٦٢	ابن ابی ذیب	٥٢٨	آل محمد(ص)
١٧٠-١١٤	ابن اثیر صاحب الکامل	١٣٤-١١١-٣١	آل مرتضی
٢٨٩-٢٨٤-٢٥٨-٢٣٦-٢٠١		٢٤٤-٢٤١-١٩٤-١٩٣	
٣٥٢-٣١٥-٣١٣-٣٠٩-٣٠٧		٣٠٤-٢٨٣-٢٧٣-٢٤٩	
٤٢٣-٤٢٠-٣٨١-٣٨٠-٣٦٢		٤١٩	آمنه (سکینه دختر سید الشهداء)
٤٥٤-٤٤٦-٤٤٤-٤٣٥-٤٢٦		٢٥٧-١٠٢	آنیوخوس(انطیخس)
٥٤٦-٥٤٥-٥٠٤-٤٧٢-٤٥٦		٤٣٩	ابان بن تعلب
٥٩٤-٥٩٢-٥٩١		٥٠٣	حضرت ابراهیم(ع)
٢٧٦	ابن الاخشاد	٣٨٧-٣٨٦	ابراهیم ابواسحق صابی رک: الصابی
٢٧٦	ابن الاشید	٤٣١-٤٣٠-٤٢٨-٣٨٤	ابراهیم بن ابی محمود
ابن اسفندیار صاحب تاریخ طبرستان-			ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خوّاص، -
٢٩٠-٢٨٤-٢٨٣-٢٥٥-٢٤٤			ابو اسحاق
٤٥٢-٤٥١-٣٥٧-٣٥٥-٢٩١		٤٤٤-٤٣٦-٤٣٤-٤٣٣-٤٣٢	
٥٣٥-٥٠٣-٤٨٨-٤٧٦-٤٦٧		٤٩٩-٤٩٧-٤٩١	
ابن بابویه بن محمد بن علی قمی، شیخ صدوق		٤٣٣	ابراهیم بن ادهم
مدفون بری		٤٤٣	ابراهیم بن حبیب فزاری، ابو اسحق
٤٠٦-٢٢٦-٢٠٣-٢٠٠		٤٣٤-٤٣٣	ابراهیم بن محمد خوّاص
٥٣١-٤٢٥-٤٢٤-٤١٢-٤١١-٤١٠			

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٣٣-٣٢٢-٢٣٣-٢٢٣-١٧٧	ابن بابویه (ستجب الدين)	٦	ابن جوزی
٥٢١-٥١٨-٤٩٣-٤٣٥-٣٣٧	ابن حجر مؤلف لسان الميزان	٤٣٤	ابن حوقل صاحب صورة الأرض
٥٧٣-٥٧٢-٥٥٢-٥٥١-٥٢٢	ابن حوقل صاحب صورة الأرض	٢٦٢	ابن قاشانی رک: علی بن احمد
٦٠٢-٥٨٥-٥٧٥	ابن قاشانی رک: علی بن احمد	٢٢	ابن فناّد
١٤٨-١٢٢-٢٦	ابن کربویه رازی	١٨٢-١٣٢-١٣١-١١٩-٩٦	٥٤٠
٢١٢-٢١١-١٨٨-١٨٤-١٤٩		٢٢٧-٢٢٢-٢٢١-٢١٦-٢١٤	
٢٣٤-٢٣١-٢٢٨-٢٢٤-٢٢٠		٣٢٥-٢٧٣-٢٦٤-٢٤٨-٢٤١	
٢٧٠-٢٦٠-٢٥٩-٢٣٩-٢٣٥		٥٥٤-٥٥٣-٤٤١-٤٣٥-٣٣٣	
٥٨٤-٣٤١-٣٤٠-٣٣٠-٢٧٣		٥٩٩-٥٩٨-٥٩٠-٥٧٣-٥٧٢	
٥١٨-١٧٤-٧٢	ابن الكلبی	٦١٠-٦٠٣-٦٠٠	ابن خداداد
٤٠١	ابن مهنا	٥٥٣-٥٠	ابن خرداذبه
٥٢٧	ابن نباته	١١٥	ابن خشاب
٤٣٩-٢٨٥	ابن نديم	٤٠٧	ابن خلدون
٤٦١-٢٠٤	ابن همدانی	٣٨١-١١٤-٩٤	ابن خلکان
ابو اسحاق رک: ابراهیم خواص	ابو اسحاق رک: ابراهیم خواص	٤٣٧-٤٣٥-٤٠٧-٢٠٤	ابن رسته
ابو اسحاق صاحب طبقات الفقهاء		٤٦١-٤٤٨	ابن الزيینی (فرخان)
٤٣٦-٤٣٥		٤٩٣-٣٢٥-٣٢٤	ابن شهر آشوب
ابو اسحق فزاری رک: ابراهیم بن حبیب	ابو اسحق فزاری رک: ابراهیم بن حبیب	١٦٤	ابن عبّاد رک: صاحب بن عبّاد
ابوالاسود	ابوالاسود	٤٢٩-٤١١-٤٠٨	ابن فقیه همدانی، صاحب مختصر کتاب
ابوبکرین نظام الملک	ابوبکرین نظام الملک	٦٩-٦٨٠-٥١٠-٣١-٢٦	البلدان
رک: مؤید الملک	رک: مؤید الملک	١١٥-١١٢-١٠٣-٩٦-٧٤-٧٠	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٩٥	شيخ ابوالحسن مرندي	٨٣	ابوبکر بن هدایة الله صاحب طبقات الشافعية
٤٦٣	ابوالحسن عمارباشی	٢٤٤	ابوبکر خجندی رک: محمد بن ثابت
٥٣٨-٥٣٧	ابوالحسین بن ابی الفضل قزوینی	٥٢٧	ابوبکر خلیفه
٥٤٥	ابوالحسین فارسی	٣٨٦-٣٨٥	ابوبکر خوارزمه
٣٨٨-٣٨٦	ابو حمّاد رازی	٤٠٨-١٣٤	ابو تراب رویانی
٤٣٤-٣٨٧	ابو حنیفه نعمان بن ثابت	٤٤٠-٤٣٥	ابو جعفر باقر (ع)
٤٥٦	ابو دلف پسر مجذ الدوّله	١٩٩	ابو جعفر طبری
٣٣٥	ابو دلف عباسی	٣٩٨	شیخ ابو جعفر طوسی
٩٤-٣٠-١٨	ابو دلف میسون رُبْنُ مُهَلَّهِل - خَرَرجی یَسْبُوْعی	١٦٩-١٦٨-١٤٤-١٣٦-١٣٠	ابو جعفر نسّابه
٢٣٦-١٩٥-١٩١-١٧٥-١٧٠		٣٢٨-٢٣٩-٢٢٨	ابوحاتم محمد بن ادريس بن المنذر -
٣٣٥-٣٢٢-٢٩٧-٢٩٦-٢٥١		٤٢٨	الحنظلی
٤٩١-٤١٢-٣٧٢-٣٧١-٣٣٦		٤٢٨	شیخ ابوالحسن
٥٢٠-٥٠٧-٥٠١-٥٠٠-٤٩٨		٤٩١	ابوالحسن بابويه رک: علی بن حسین بابويه
٥٨٥-٥٨٠-٥٧٢-٥٥٥-٥٢١		٥٥٠-٥٤٦-٣٠٠	ابوالحسن بن بابويه، منتجب الدين
٦٠١-٥٩١-٥٨٨		١٩٧	ابوالحسن بیهقی
١٠٧	ابو دوانیق، منصور عباسی		ابوالحسن خوارزمه
٥٣-٥٢-٤٧-٣٤	ابو ریحان بیرونی	٣٨٦-٣٨٥	ابوالحسن صاحب العسکر (ع)، امام -
٢٨٥-٢٧٧-٨٧-٧٥		٤٠١	دھم
	ابو زکریا رک: یحیی بن عدی		شیخ ابوالحسن عمری
			ابوالحسن کسائی رک: علی بن حمزہ

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٤٩	ابو عبيده	٤٥٦-١٩٧	ابو سعد آبی
٣٦٠-٣٥٢	ابوعلی بن حمولة	٣٦٢-٢٠٢	الاغر ابوسعد خاصن البصره
٥٠٨	ابوعلی بن محتاج	٥٤٢	ابوسعد عبدالكريم بن احمد وزان
٥٢٧	ابو علي فارسي	٦٠٣	ابوسعد هندوى قمى رک: زین الملک
١٥٨	ابو عمر الشيباني	٥٩٦-٣٩٢	سلطان ابوسعید بهادر
٦٣١-٦٣٦	ابو عيسى سافری بن محمد ، کاتب بدر حسنويه	٤٣٥	ابو سليمان جوزجانی
٤٢٩-٧	ابوالفتح رک: مسعود بن محمد	٦٣٦	ابيرطالب رک: مجد الدوله
٨٧-٨٦-٣٥	ابوالفتح بن ابوالفضل بن عمید	٦٣٧	ابو طیب المتّبی رک: المتبّی
٥٣١-١٩٥	سید زاهد ابوالفتوح	٦٣٨	ابوالعباس ضبّی رک: احمد بن ابراهیم ضبّی
٥٤٥-٤١٨	ابوالفرج اصفهانی	٦٣٩	ابوالعباس طوسی
٣٢٨-٢٣٩-٢٢٨	ابوالفضل بن طاهر	٦٤٠	ابوالعباس اليزدادی
٥٢٧	ابوالفضل بن العمید	٦٤١-٤٠٠	ابو عبدالله (امام ششم عليه السلام)
٥٩١	ابوالفضل بيهقی	٦٤١	ابو عبدالله ايیض بن حسین بن عبدالله بن عباس
٣٥١	امیر ابوالفضل عراقی	٦٤٢	سید ابو عبدالله ايیض زاهد حسین بن عبدالله بن عباس (امامزاده عبدالله)
٢٦٩	ابوالقاسم شواء	٦٤٣	حافظ ، ابوعبدالله حاکم
٢٦٩	ابوالقاسم عبدویه	٦٤٤-٣٩٨	ابو عبدالله محمد بن حسن
٣٩٥	حاج سید ابوالقاسم کاشانی	٦٤٥	رک: محمد بن حسن شیبانی
٤٠٩	ابو کرب رک: تبع	٦٤٦	ابو عبدالله نساج
٤٠٩	ابو محمد (حضرت سجاد)		
٤٠٩	ابو محمد رک: عبدالرحمن بن احمد نیشاپوری		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٤٧	ابو محمد خازن الكتب	٥٢	احمد بن ابي طيبة عيسى بن سليمان
٤٠٥	ابو مروة بن عروة بن مسعود ثقفى	٣٨٥-٣٨٦	احمد بن ابي عبدالله برقي
١٤٩-١٣٦-١١٤	ابو مسلم خراسانى	٣٨٧	
٣٦٥	ابو مسلم سرور شیاری ثقة الملك رئيس -	٣١٦	احمد بن اسد سامانی
٤٤٤	ابوالخلف خجندی	٤	احمد بن اسماعيل بن احمد ابي نصر
١٢٤	ابو معین رک: حسين بن حسن و محمد	٤٩٩	احمد بن جشم رد
١٦١-١٥٩-١٥٧	ابن حسن (هردو نام یک تن است)	١١٣	احمد بن حسن ماردانی
٥١٨-٣٢١	ابوالفارس میراب	٤٣٤	احمد بن حنبل
٤٠٥-٤٠١	ابوالنجم رک: محمد بن عبدالوهاب	٥٩١	احمد بن سهل کاسکار
٤٨٣-٤١٧	ابو نجید شاعر عرب	٥	احمد بن على بن ابراهيم بن هاشم قمي
٣٩٩-٣٩٧-٣٨٩	ابو نصر بخاری	٦	احمد بن على بن ابي الحضيب الباري
٤٣٨-٤٣٤	ابو يوسف فقيه	٣٢٨	احمد بن على بن مهنا
٤٧٠	اتابکان آذربایجان	٢	احمد بن على شافعی، خطیب بغداد
٣٦٠-٣٥٩-٣٥٨	اتابک جهان پهلوان رک: محمد جهان پهلوان	٥١٩	احمد بن الفقيه
٢٢٦	احمد بن ابراهيم الضبّى ، ابوالعباس	٣٨٥	احمد بن محمد بن خالد
٢	احمد بن ابراهيم النرمقى (ناریکی) الرازى	٦	احمد بن محمد بن نصر الرازى السمسار
٩	دکتر احمد بهمنش		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۸۹-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۴-۷۸	ارشکان	۵۲۷	احمد بهمنیار
۲۸۸	ارشگونی	۴۳۴	احمد پدر ابراهیم خوّاص
۶۹	ارفخشدین سام	۴۳۹	احمد خوافی
۴۸	ارمنیان	۴۲۹	احمد خزاعی
۲۹۹	اروپائیان	۳۹۱	احمد غفاری
۳۱۹-۹	دکتر اریک اشمید	۴۸۶-۲۶۱-۷۸-۴۷	احمد کسری
۳۰۸-۱۳۹	اسپاہپند پهلو	۱۲۴	احوم داوان
۳۰۸-۱۳۹	اسپندياژ	۱۳۸	اُرد اشکانی
۱۶	اسپی گل (اشپی گل)		حسام الدوله اردشیر بن حسن بن رستم بن
۲۸۸	استندار از ملوك طبرستان		علی
۴۴-۴۳-۳۴	استرابون مورخ یونانی	۵۹۸-۰۵۳۳	
۶۱۴-۷۶		۶۲۰-۷۸	اردشیر دوم هخامنشی
۳۹۸	اسحاق بن اشرف	۲۸۱-۷۹	اردشیر ساسانی پسر بابک
۱۲۷	اسحاق بن سلیمان		۳۱۴-۳۱۳-۳۰۷-۳۰۱-۳۰۰
۳۴۱-۳۴۰	اسحاق بن یحیی بن معاذ	۵۰۶	
۳۹۷	اسحاق عریضی	۶۱۲	اردشیر هخامنش
۳۱۶	اسدبن سامان خداه سامانی		اردوان اصغر پسر بلاشان اشکانی
۴۹-۴۱	اسرائیل (قوم)		اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی
	اسعدبن محمد مجدهالملک، ابوالفضل	۳۶۹-۳۵۰-۳۱۴	
	رك: مجدهالملک		ارسلان بن طغرل بن محمدبن ملکشاه
۴۴۷	اسغار	۰۱۴-۵۱۰-۰۹-۴۶۷-۳۴	
۲۵۷-۲۵۶-۱۰۲-۱۰۱-۳۴	اسکندر	۲۳۰	سلطان ارسلان سلجوقی
۶۰۵-۰۱۳-۳۰۲-۳۰۱-۳۴۶-۲۸۰			ارشک

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٧٧-٣٧١-٣٦٩-٣٦٧-٣٥٢	اسكender بيك منشي	٣٩٥	
٦١٥-٦٠٨-٦٠٧-٦٠٦-٦٠٥	اسلاو	٥٠	
٦٢٠-٦١٨-٦١٧	اسماء بنت منصور	٢٦٩	
٣١٣-٣٤	اسماعيل بن احمد بن اسد ساماني		
٣١٣	اشك بن حرة	٣١٦-٣٢	
٢٥٧	اشك نخستين		اسماعيل بن عباد، صاحب كافي
٣٢٦-٣٢٥-٢٩٣-١٦٧	دكتر اشميد	٥٩٧-١٢٥	
٧١٧٠	اصبهان بن فلوج	٦٠٣	اسماعيل الشاشي
	اصطخرى صاحب المسالك و الممالك	٣٩٨	اشرف بن على زينبي
١٧٤-١٢٠-١١٩-٩٦-٤٧-٣١-٢١		٢٨٩	اشuan (؟)
٢٢٢-٢٢١-٢١٦-٢١٤-١٧٨		٢٨٩	اشغافون (اشكانيان)
٣٢٥-٢٧٣-٢٦٤-٢٤١-٢٢٧		٢٨٩	اشغانيه
٥٧٢-٥٥٣-٤٤١-٤٣٥-٣٣٢		٢٨٧-٧٨	اشكان
٥٩٩-٥٩٨-٥٨٩-٥٨٣-٥٧٣		١٥٥-١٣٨-١٣٧	اشكاني (سلسله)
٦١٠-٦٠٣-٦٠٠		٣٦٨-٣١١-٣٠٨-٢٨٠-٢٧٩	
٩٦-٥٢	اصمعى ، ابوسعيد عبد الملک	٦١٨-٦١٧-٦٠٧-٣٧١	
٥٥١-٣٠٧-١١٨-١١٧		٤٣-٢٧-٢٦-٢٠-١٩-٨	اشكانيان
١١٧	اصمعى (جد اصمى معروف)		
٦١٠	اعاجم	٧٧-٦٨-٥٠-٤٩-٤٨-٤٧-٤٥	
٦٧	اعتماد الدوله	١٤٢-١٣٨-١٣٧-١٠٥-٩٦-٧٨	
	رك: ميرزا آفاخان	٢٦٧-٢٥٧-٢٤١-١٩٣-١٧١	
٢٧٤-٢٠٨-١٥٣-١٠٣-٣٤	اعراب	٢٨٦-٢٨٥-٢٨٤-٢٧٩-٢٧٤	
٤٨٧-٤١٣-٣٤٦-٢٩٧		٣١٣-٣٠٠-٢٩٨-٢٩٠-٢٨٧	
		٣٥٠-٣٤٩-٣٤٨-٣١٧-٣١٤	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۰۳	امیر عباس والی ری	۳۰۹	اعیان دیلم
۲۶۹	امیر قجر	۱۲۴	افتخار دین علی مددوح سوزنی
۱۶۵-۱۶۴	حضرت امیر المؤمنین (ع)	۴۸۸-۲۸۵-۲۸۴-۲۷۶	افراسیاب
۵۴۱-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶		۵۰۶-۰۰۵-۰۰۴-۰۰۳	
۳۶۳	امیره ضراب	۳۴۴-۹۴	افریدون
۴۱۹	امیمه (سکینه دختر سید الشهداء)	۲۰۴	افندی
۵۸۴-۵۸۳-۳۳۵	امین احمد رازی	رک: عباس اقبال	اقبال
۶۰۳-۶۰۱-۵۸۷-۵۸۰		۱۷-۱۶	اقوام آریایی
۴۳۸	امین پسر هارون	رک: صاحب عباد	اکفی الکفات
۴۶۶-۴۶۳-۴۶۲	امین السلطان	۳۲۷-۲۰۱	الپ ارسلان
۵۸۶	انس بن مالک بن حراس	۴۱۸-۴۱۷	ام اسحق بنت طاجة
۱۲۵-۱۲۳-۱۰۰-۹۹	انوری	۴۰۷-۴۰۴-۴۰۳	امام چهارم (ع)
۲۸۴-۱۹۳-۳۳	انوشیروان عادل	۴۱۹	
۵۰۹-۳۸۱-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸		۶۱۷	امپراطربهای روم
۱۰۰	اوحد الدین انوری	۴۱۸-۴۱۷	امرؤ القیس بن عدی
۲۹۳-۱۰۹-۰۹-۰۸	سر اوزلی	۴۱۹	
۳۰۱-۳۰۰		۴۰۹-۴۰۶	ام سلمه
۱۱	اوژن فلاندن	۰۹۵-۱۱۴	امویان
۳۰۵-۳۰۵-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۳	اویلاء الله صاحب تاریخ رویان	۴۶۴	امیرانشاه
۵۳۶-۵۰۳-۴۰۲-۴۰۱		۴۷۴	امیران عمر
۴۱	اوستند	رک: تیمور لنگ	امیر تیمور
		۲۰۳	امیر حاجبی
		۵۸۱	امیر خسرو دھلوی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۷۰	ایتاخ (اینانچ)	۶۱۱	اهمی قصران
۵۰	ایران (دولت)	۶۱۱	اهمی لواسان
۳۲۰-۳۱۹-۶۵-۶۲-۴۰-۳۹	ایرانیان	۶۱۲	اهمی مدی
۴۸۶-۳۷۷-۳۷۴-۳۷۳-۳۴۷		۶۰۲	اهل اصفهان
۶۰۸-۶۰۰		۲۲۹-۱۳۵-۱۱۲	اهل بیت رسول(ع)
۵۸۲-۲۷۴	ایرانیها	۵۹۰-۵۸۹-۵۸۷	اهل جبال
۴۴۳	ایرج افشار	۵۸۲	اهل دیلم
۰۰۸-۰۰۳	ایرج پیشدادی	۱۰۴	اهل ذهب
۲۷۶	ایرش (آرش تیرانداز)	۵۸۳	اهل رستمدار
۱۰۰-۴۴-۲۹	ایزیدور خاراکسی	۱۶۴-۱۰۶-۱۰۴-۱۱۴-۴	اهل ری
۲۸۶-۱۱۹-۱۱۰		۵۱۶-۳۹۰-۳۸۴-۲۳۳-۱۷۰	
۲۸۹	ایشو بارزا	۵۷۲-۰۰۸-۰۳۲-۰۱۹-۰۱۸	
۰۶۹	ایلخانان	۵۸۲-۰۸۱-۰۷۰-۰۷۴-۰۷۳	
۴۷۲-۴۷۱-۴۶۷	اتابک ایلدگز	۶۱۰-۶۰۳-۶۰۲	
۵۱۰-۰۹-۴۷۴-۴۷۳		۵۸۳	اهل ساوه
۰۱۲		۱۶۳-۱۰۴	اهل سواد
رک: ایناج	ایناج (اینانچ)	۱۰۴	اهل شام
امیر ایناج، حسام الدین والی ری		۵۸۲	اهل طبرستان
۴۷۰-۴۶۷-۳۷۴-۳۴۰-۰۲۴		۶۱۱	اهل طهران
۴۷۵-۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱		۵۸۳	اهل قم
۵۱۳-۵۱۲-۰۱۰-۰۰۹-۴۹۷		۱۶۴-۱۰۶	اهل قومس
۰۱۴		۶۰۲	اهل همدان
رک: قتلبه	اینانج خاتون	۵۰۸	ایاز

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۷۹		رک: قتلغ اینانج	اینانج محمود
۷۱	بستانی صاحب دائرة المعارف	رک: تاجکی	تاجکی
۵۰۵-۲۸۰	پشنک	۴۷۷	با خراسان
۳۰۷	بصریون	۳۰۴	باخرزی
۵۳	بطلمیوس فیلیدلفوس	۶۰	بارتولومه
	بطلمیوس قلوذی، عالم در ریاضی و	۱۳۴	حضرت باقر
۸۷-۸۶-۸۵-۴۴	جغرافی	۵۲۴-۵۱۴-۴۷۱	باوندیه
۱۰۷	بکرین هیشم	۴۶۲	بایسنقر
	بلادری(بلادری)، صاحب فتوح البلدان	رک: ابونصر بخاری	بخاری نسّابه
۱۸۰-۱۷۸-۱۷۵-۱۷۴-۷۴-۶۸		۵۲۷	بختیار
۵۲۱-۵۱۸-۳۲۲-۲۵۸		۲۷۷	بدر حسنیه
۲۸۵-۲۷۹-۲۷۶-۲۷۴-۲۷	بلاد		بدرالدین قوامی رازی، شرف الشعرا
۲۷۰	بلاد اشکانی	۱۰۰	
۲۷۶-۲۷۴-۲۱۶-۲۰۸-۲۷-۲۶	بلاد	۱۶۰-۱۰۸-۱۰۷	براء بن عازب
۲۷۴	بلاد بن فیروز	۲۳۳-۱۶۴	
۲۷۴-۲۱۶-۲۰۸-۲۷-۲۶	بلاد	۲۷۷	براهم (ابراهیم)
۲۸۷-۲۸۵-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۶		۲۷۷	براہیم(ع)
۲۷۴	بلاد اشکانی	۹۴	بربر
۲۷۵-۲۷۴-۲۱۶-۲۰۸-۲۶	بلادان	۴۰۹-۴۰۸	برة بنت نوشجان
۲۷۶		۲۴۲	برقی
۲۷۰	بلادان اشکانی	۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۲۰۲	پرکیارق
۲۸۰-۲۷۹	بلاد اول، اشک ۲۲	۵۳۷-۵۳۶-۵۲۸-۴۲۳	
۲۸۲-۲۸۱		۴۷۷-۱۴	بزر جویید، توانگر زرتشتی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٦٠٩		٢٨٠	بلاش دوم، اشک ٢٥
٣٠١-٢٥٧-١٦٠-١٥٢	بهرام چوین	٢٨٠	بلاش سوم، اشک ٢٦
٣١٣-٣١٢-٣١١-٣٩٠-٣٠٨		٢٨٠	بلاش چهارم، اشک ٢٧
٦٠٢-٥٩٧-٣١٦-٣١٥-٣١٤		٢٨٠	بلاش پنجم، اشک ٢٨
٦١٨		٢٨٢-٢٧٤	بلاش ساسانی
٣٠١	بهرام ساسانی	٤٥١	مهندنس بنایی
٣١١-٣١٠	بهرام گشنسب(جشنسب)	٦١١-٦٠٩-٣٢١-١٠٨	بندار رازی
٣١٢		٤٨٢	بن داوید
٥٨١-٥٧٨-٣١٢	بهرام گور(جور)	٥٠٤	بني اسرائیل
١٩٩-٦٦-٦٣-٣٠	دكتر بهرامی	١١٤-٣٨	بني امية
٥٨٢		٤٨٦	بني سام
٤٢٥	بهمن جاذویه	٣٥	بني سعد
٤٢٠-٤١٧-٤١٦	بی بی زیله	١١٤	بني العباس
٤٠٦-٤٠٥-٤٠٤-٤٠٣	بی بی شهربانو	٣٥	بني مارزن
٤١١-٤١٠-٤٠٩-٤٠٨-٤٠٧		٢٩٠	بویکر
٤١٧-٤١٦-٤١٥-٤١٣-٤١٢		٢٦٥-٢٤٧-١٨٩	بودر صحابی
٤١٩		٢١٣	بوطالب بزوفری، فقيه
٣٠٩-٣٠٦-١٥٥	بیت مهران	٣٦٣	بونجم سراج باطنی
٥٤٢	بیت وزان در ری	٥٤٣-٥٢٦-٣٥١-١٥٥-١٠٣	بوییان
٧١-٧٠	بیلان بن اصبهان بن فلوج	٦١٠-٦٠٩-٥٩٥	
٤٢٦	بیهقی	٢٧٩-٢٧٧-٢٥٨	بهار، ملک الشعرا
٦٢	پاپ	٤٠٥-٣٤٥-٣١٧-٣١١-٣٠٦	
٤١٠	پادشاه آشور	٦٠٨-٦٠٧-٦٠٦-٦٠٤-٥١٨	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۳-۶۲	پور شسپ، پور و شاسپه	۳۴۸	پادشاهان اشکانی
۶۰۸	پیر نیا	۳۸۲	پادشاهان ساسانی
۱۲۴	پیروز شاه	۶۰۵-۳۶۹-۳۶۸	پادشاهان هخامنشی
۵۲۹	پیغمبر اکرم (ص)	۹۹	پادشاه ری (مرزبان ری)
۲۴۴	تابعین	۶۰۸-۶۰۷-۶۰۶-۱۳۸-۴۰	پارتها
	خواجه تاج اشعری حنفی نیشاپوری	۶۲۰-۶۱۹-۶۱۰	
۳۲۲		۶۱۸-۶۰۵-۳۰۰	پارتیان
۵۲۷	تاج الدوله	رک: پارتها	پارتها
۵۳۱-۲۰۸	سید تاج الدین محمد کیکی	۴۰	پارس (طایفه)
۳۲۹	تاجکی	۶۱-۴۰	پارسها
۵۲۷	تاجگی	۶۱۳-۳۷۱-۳۳۲-۴۲	پارسیان
۳۶۲	تاج الملک مستوفی	۶۱۹-۶۱۴-۶۳-۶۰۴	پارسیها
۲۷۸	تازیان	رک: کست	پاسکال کست
۵۹۱	تاش	۴۶۵	دکتر پر کینس
۳۸۰-۳۷۹	تبُع ملک یمن، ابوکرب	۳۱۶-۳۰۱	پرویز ساسانی (خسرو)
۳۸۱		۲۹۹	پریس
۴۸۶	تپوریها	۴۲۶	پسر کاکو
۵۰۳-۵۰۲-۰۰	تجّار یهود	۲۷۴	پلاش پسر فیروز
۱۶۳	ترسایان	۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴	پلاشان
۳۱۲-۱۰۴-۱۰۳-۹۴	ترک (نژاد)	۶۲۰-۶۱۹	پلوتاوک
۳۱۰-۲۷۰	ترکان	۲۱	پلین
۴۲۰	ترکان خاتون زن ملکشاه	رک: آرتور آپهام پوب	پوب
۶۱۹	ترموزا	۳۴۷-۹۳-۶۴	استاد پورداود

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۰۶	جابر بن عبدالله	۱۳	تکش بن ایل ارسلان خوارزمشاه
۴۴۳-۹۳	جاحظ	۵۴۲-۵۱۴-۴۵۲-۲۱۷	توانگر زرتشتی، بزرگومید
۰۹	جاکسن، ویلیام صاحب سفرنامه	۴۰۲-۱۴	توبیت یا توبی، مرد مقدس یهودی
۲۹۹-۲۹۳-۲۲۱-۱۱۹-۶۱		۵۵	
۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴		۱۱۰-۱۰۹-۶۲-۶۱-۶۰-۰۵۶	
۲۷-۲۶	جانشینان اسکندر	۲۷۲	
۰۹۴-۰۲۱	جرج مایاز آمریکایی		توبیت یا توبیاس، پسر توبیت یهودی
۳۲۲-۱۷۵-۸۱	جعفر بن محمد رازی	۲۷۲-۶۲-۶۰-۰۶-۰۰	
۰۱۹-۰۱۷		۲۷۰	توران
۱۱۱	امام جعفر بن محمد الصادق(ع)	۵۰۰	توز
۳۸۷-۱۱۴-۱۱۲		۲۱۰	سر توماس هربرت
	دکتر جلال الدین ارمی	۲۸۷-۷۷	تیرداد اشکانی
	رک: دکتر محدث	۱۳۹	تیرداد سوم
	مولانا جلال الدین، صاحب مشتوى	۴۶۴-۳۰۷-۷۷۹	تیمور لنگ، امیر
۰۰۸-۳۳۴-۳۳۱		۴۸۱	
۳۹۶	آقا جمال الدین، فخر المحققین	۶	ثابت بن عبدالله بن ثابت الشکری
۸۹-۸۸	جمال زاده		ثابت بن یحیی کاتب مأمون، ابی عباد
۲۷۶	جمشاد	۳۴۰	
۰۰۷-۲۷۶	جمشید	۰۸۷	تعالبی
۴۳۳	جنید		تعالبی صاحب غرر السیر
۳۸۷	امام جواد (ع)	۳۱۴-۸۰-۳۳	۱
۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۲۳	جوانمرد قصّاب	۵۷۱-۰۰۵-۳۸۱	
۴۲۹			تعالبی صاحب یتیمه وفقه اللغه
		۲۳۱	۱۰۳-۴

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٤٠٩-٤٠٥	حرار بنت يزدجرد	٤٢٨	جوانمرد قصاب مدفون بسرخس
٤٠٧-٤٠٦	حریث بن جابر حنفي		جواهر کلام ، صاحب دائرة المعارف و
١٠٣	العریش	٤٩٤-٤١٩-٤١١	تاریخ طهران
	رك: شاه اردشیر	٣٦	جومر پسر یافت
٢٠٠	حسام الدوّله شهریار	٤٠٩-٤٠٨	جهان بانویه
	حسام الدین رک: اینانچ		جهان پهلوان رک: محمد جهان پهلوان
٤٩٨	حسان بن حسان	٤١٠-٤٠٩-٤٠٨	جهان شاه
٥٤٢	قاضی حسن استرابادی	٤٤٧-٤٤٥-٢٤٦-١٩٢	جیل یا گیل
	حسن افطس بن علی بن علی بن حسین	٤٠	جیمس هنری برستد
٤٠١-٤٠٠-٣٩٩-٣٩٨		٥٦٩	چنگیز
٣٩٨-٣٩٧	حسن بن حسین	١٠٦	چنگیزیان
	حسن بن حسین بن حسن بن بابویه قمی،	٣٨٠	حارت
٥٣١-١٩٩	حسکا	٧٥	حافظ
	حسن بن رستم بن علی، اصفهان علاء الدوّله	٤٤٨-٣٩-٣٨-٣٥-٤	حافظ ابرو
٤٧١		٥٩٧-٥٤٧	
٣٨٨-٣٨٥-٣٨٤	حسن بن زید (ع)	٥٤٥	حافظ صفدي
٢٣٦	حسن بن زید علوی	٩٤-٣٦	حام بن نوح
٣٨٥-٣٨٤	امام حسن بن علی (ع)	٤٤٣	حبیب بن سلیمان
٤١٠		٩	حبیب الله صمدی
	حسن بن مظفر بن ابراهیم رازی روڈی،		دکتر حبیب لوی، مؤلف تاریخ یهود
١٩٧	ابوععلی	٥٥٣-٥	ایران
	حسن صباح	٤١٧	حجاج یوسف
٢٤٩-٢٣٠-٢٠٩-١٩٦		٢٣٣-١٦١	حدیفه
٣٦٥-٣٦٤-٣٦٣-٣٦٢-٢٥٠			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۱۳-۷۱-۴۷-۳۹	حمدالله مستوفی	۴۱۹-۴۱۸	حسن مشتی
۳۹۴-۳۰۷		۴۲۶	حسنویه، امیر کرد
۳۹۶-۳۹۵-۳۸۴-۲۷	امامزاده حمزه	۱۳۴-۱۱۳	امام حسین علیہ السلام
۳۹۷		۴۰۶-۴۰۵-۴۰۳-۳۹۹-۳۸۶	
۲۸۹-۷۹	حمزة اصفهانی	۴۱۳-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷	
۳۹۸	حمزة بن اسحق	۵۴۲-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶-۴۱۴	
۴۳۹-۴۳۸	حمزة بن حبیب		حسین، ابو عبدالله
۳۹۸	حمزة بن حسین		رک: ابو عبدالله زاده حسین
۳۶۴	حمیر	۱۸۴	حسین بن احمد علوی
۴۴۲-۴۳۷-۲۳۹	حنظله	۵۱	حسین بن حسن
۴۴۲-۴۳۷	حنظلی	۴۹۹-۴۹۸	حسین بن حسن، ابو معین
۲۰۴	خاتون، زوجة طغرل اول	۳۹۸-۳۹۷-۱۳۶	حسین بن زید (ع)
۱۲۸-۱۲۶-۱۲۵-۹۸-۹۰	خاقانی		حسین بن علی بن محمد، ابوالفتوح
۵۹۸	خاندان آل باوند		رک: ابوالفتوح رازی
۴۱۹	خامس آل عبا	۲۲۸	حسین بن علی دیناری رازی
۲۰۰	خاندان ابن بابویه	۳۹۸-۳۹۷	حسین بن عیسی
۳۴۷-۳۱۳-۲۸۹	خاندان اشکانی	۳۹۸	حسین بن محمد
۶۱۷-۳۷۸			حسین بن محمد تقی طبرسی نوری
۳۱۴-۳۰۸-۱۳۹	خاندان ساسانی	۴۳۹	
۶۱۷		۴۲۵	حسین بن موسی بن بابویه قمی
۱۳۷-۱۳۱-۲۶-۸	خاندان سورن	۹	حاجی سیرزا حسین خان مشیرالدوله
۳۴۷-۱۴۲-۱۳۹-۱۳۸		۳۹۲	حسین واعظ کاشفی
۱۰۲-۱۴۲-۱۳۹-۲۶	خاندان سهران	۳۸۶	حمداد

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۳۸-۳۸	خلیل بن احمد نحوی	۳۰۸-۳۰۵-۲۹۷-۲۵۷-۱۹۸	
۴۶۴	خلیل سلطان از فرزندان تیمور	۶۱۸-۳۱۷-۳۱۳-۳۰۹	
۴۶۶-۴۶۰		۴۱۴-۳۹۰	خاندان نبوت
۶۰۹	رک: مؤید آیه خواجه تاش	۵۶۰-۰۵۲۸-۲۰۳	دکتر خانلاری
۵۱۰-۴۷۶-۴۷۴	خواجه (حافظ)	۵۷۰-۰۶۷-۰۶۵-۰۶۳-۰۶۲	
۵۱۰-۴۷۴-۷۵	خوارزمشاه	۱۳۸	خانواده سورن پهلو
خواص رک: ابراهیم بن احمد خواص	خوارزبیان	۳۰۹	خانواده قارن
۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷	خوله	۷۱	خراسان پدر راز
۶۰۴-۳۴۶	دارمستر	۵۸۲	خراسانیها
۱۷۲-۶۷-۶۶-۶۵-۴۵	داریوش اوّل	۵۰۹	خراسانیین
۶۰۵-۲۵۶		۳۸۱	خردادین سابور
۴۳۱	دانش پژوه	۳۸۲-۳۴۰	خسرو (انوشیروان)
۴۶۱	داود سلجوقی برادر طغرل	۱۲۳	خسرو پرویز (خسرو دوم)
۴۷۴	دختر سلطان طغرل سوم	۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۰-۲۵۷	
۴۲۶	دشمنزیار	۶۰۲-۰۹۷-۰۹۶-۰۷۱	
۶۲	دغدویه	۰۲۶	خسروشاه مجوسي
۶۹	دمشق بن فانی بن مالک	۱۶۳-۲	خطیب بغداد، احمد بن علی شافعی
۳۰۸	دودمان اسپندیاژ	۶۰۸	خلفاء بنی اسیه
۳۰۸	دودمان سامانیان	۶۰۸	خلفاء بنی عباس
۳۱۳-۳۱۰-۳۰۸	دودمان مهران	۰۹۶	خلفای عباسی
۶۱۰-۴۵۷	دولتشاه سمرقندی	۴۱۴	خلفاء مصر

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۱۰-۶۰۲-۰۹۴	رازیان	۴۶۶-۳۷۵-۳۴۰-۳۹	دونالد ویلبر
۶۲-۰۰	رافائل (فرشته)	۵۷۴-۵۶۹-۰۶۰	دهاک
۰۱۸-۰۰۸-۰۰۷	رافع بن هرتمه	۵۷	دیالم آل بویه
۰۲۰-۰۱۹		۳۰۰-۱۱	دیالمه
۳۴۶-۱۶۰-۱۶۴-۷-۳	رافعی	۱۷۱-۱۴۸-۱۰۴-۱۰۳	
۶۲	راگوئل	۵۷۴-۵۲۷-۳۷۵-۳۷۲-۳۰۲	
۴۶	رامین	۶۰۹	
۶۰-۲۰	راولنسن انگلیسی	۱۰۶-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۳	دیلم (قوم)
۰۱۴	راوندی	۴۰۰-۴۴۰-۳۶۰-۲۳۳	
۰۰۲-۰۰	راهدانیه	۳۷۵-۳۷۳-۳۷۲-۲۰۸	دیلمیان
۴۱۸-۴۱۷	رباب بنت امرؤ القیس	۴۷۸-۴۷۶-۴۰۴-۳۷۶	
۴۱۹		۳۷۹	دینک، زن یزد گرد دوم و مادر فیروز
۱۰	ربرت کرپتر	۴۴	دیودور سیسیلی
۲۰۰	ربيع بن غزوان	۴۶۶	دیولا فوا
۵۰۳-۰۰	رداپیها (راهدانیه)	۵۹۰	ذوالجناح
۳۵۴	رستم، اصفهان (پدر سیده زن فخر الدوله)	۵۴۱-۴۳۴	ذهبي
۰۰۰-۰۳۶	رستم بن علی شاهنشاه غازی نصیر الدوله	۶۸	راج، راجه (پادشاهان محلی هند)
۰۳۵-۰۳۴-۰۲۶-۳۰۵-۳۰۴		۷۱	راز برادر ری
	رستم بن فخر الدوله	۷۱	راز بن اصبهان
	رک: مجداد الدوله	۷۲-۷۱	راز بن خراسان
۲۶۹	رستم خادم		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۷۱	ریدک خوش آرزو	۱۶۲-۱۰۴-۱۳۵	حضرت رسول الله (ص)
زیبده خاتون	رک: بی بی زیبده	۵۴۱-۴۱۸-۴۰۷-۳۸۶	
زیبده خاتون زن ملکشاه	۴۲۱-۴۲۰	۲۸۴	رشکان (ارشکان)
۴۲۳-۴۲۲		۵۳۴-۱۹۶	رشید رازی، خواجه امام
زیبده دختر برکیارق	۴۲۳	۴۳۷-۲۲۳-۱۲۱	رشید، هارون
زبیدی صاحب تاجالعروس	۲۱۴	۰۶۱-۴۴۲-۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸	
زبیدیه (زبیدی)	۵۱۹	۳۸۷-۳۸۶	حضرت امام رضا (ع)
زُتْنِپِرْ گ	۵۷۲	۰۹۰-۴۱۰	
زرادشت بن اسیمان	۳۴۰	۴۰-۹	استاد دکتر رضا زاده شفق
زردشت، زردشت	۶۵-۶۴-۶۳-۶۲	۳۹۵-۲۹۰	رضاشاه دبیر
۳۴۲-۲۸۱-۲۸۰-۱۶۶-۱۶۳		۷۱	رضا قلیخان هدایت
۳۶۹-۳۶۷-۳۶۶-۳۴۶-۳۴۰		۲۰۸-۱۴۸	رَکن الدوْلَة، ابُو عَلَیْهِ حَسَن
۰۰۷-۴۷۹-۴۰۳-۳۷۸		۳۰۳-۳۰۲-۲۹۷-۲۸۴-۲۰۸	
زرتوشترتمه	۶۲	۴۴۸-۴۴۷-۴۶-۳۸۳-۳۸۲	
زرتوشتروتم	۶۴	۰۰۹-۰۰۸-۴۷۷-۴۰۱-۴۰۰	
زرمهر	۳۰۸	۰۲۶	
زکریایی قزوینی صاحب آثارالبلاد		۰۰۷-۱۲۲	رودکی
۶۰۳-۵۷۷-۳۳۶-۳۳۴-۱۰۶		۹۶	روم (مردم آن)
زنان اشکانی	۶۱۷	۳۱۰-۲۰۷-۰۰	رومیان
زنان یونانی	۶۱۷	۴۹	رومیها
زو	۲۸۰	۷۱-۷۰	رُوی از فرزندان بیلان
زوجه طغل اول	۲۰۴	۷۱	ری برادر راز
زيادبن ابيسفیان	۰۹۹	۷۱	ری بن بیلان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۰۹-۳۰۶	سابور رازی	۲۳۲	زیاد بن علی الرازی
۱۴۲	ساترالپ سیستان	۶۰۹-۱۰۳	زیاریان
۵۲۳	سادات کیکی	۳۸۰-۳۸۴	زید بن حسن (ع)
۶۲	ساره دختر راگوئل	۱۳۴-۱۳۳	حضرت زید بن علی (ع)
۱۴۳	ساسان بن اردشیر بن بهمن (جد اردشیر باپکان)	۳۹۸-۳۹۷-۱۳۶-۱۳۵	زیک
۱۱۰-۷۸-۶۸-۴۰-۲۶-۸	ساسانیان	۳۰۸-۱۳۹	زینب
۱۹۷-۱۰۲-۱۴۲-۱۳۹-۱۳۷		۴۱۸	حضرت زینب
۳۰۱-۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸-۲۰۷		۳۹۸	زینب جعفریه بنت حمزه
۳۴۲-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۰-۳۰۸		۳۹۸-۳۹۷	زینبدی پدر فرخان
۴۸۰-۳۷۸-۳۷۶-۳۷۱-۳۴۰		۱۰۰-۱۰۴-۱۰۳	زیبی (زینبدی پدر فرخان پسر قوله)
۶۱۸-۶۱۷-۶۰۸-۵۷۱-۵۰۷		۰۱۹-۰۱۸-۲۰۸-۱۶۴-۱۰۶	
۳۱۶	سافری بن محمد رک: ابو عیسی	۰۱۹-۰۱۰-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳	
۶۰۸-۰۹۰-۳۱۶-۱۴۸	سامانیان	۴۸۷-۲۰۸-۲۲۴-۱۷۱-۱۷۰	
۶۰۹	ابن بهرام چوپین	۰۱۹	
۹۴-۷۰-۶۹-۳۶	سام بن نوح	۴۰۶-۳۹۹	امام زین العابدین (ع)
۳۹۷	سام میرزا	۴۱۹-۴۱۱-۴۱۰-۴۰۷	
۰۳۹-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۳	ساوتکین قطب الدین عmad الدوله ، سرهنگ	۵۴۱	زین الملک ابوسعده هندوی قمی
۴۰۰	سبحان (سنجان) ملک پارس	۲۹۳-۱۱۰	ژاک سوریر
۴۰۹		۵۷	ژودیت
		۶۲۰-۶۰۷	ژوستن
		۲۸۸	ژول قیصر
		۲۸۹	سابور

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٩٨-١٤٩-١٤٢٦	سفّاح	٤٠٦	سطاً ابن الجوزي
٤٣٤	سفیان ثوری	٦	سبکی، صاحب طبقات الشافعیه
١١٤	سفیانیّه	١٣٩	سپاه پذ
رك: اسکندر	اسکندر	٢٢٤-١٥٣	سپاه عرب
٤١٧	سکینه دختر امام حسین(ع)	رك: استرابون	سترابون
٤٢٠-٤١٩-٤١٨		٤٠٦-٤٠٥-١٣٤	حضرت سجاد(ع)
٥٣٤-٥٠١-٣٢٧	سلاجقه	٤١٩-٤١٢-٤١٤٠٩-٤٠٧	
٤٥١-٣٧٧	سلطین آل بویه		سید سراج الدین ابوالقاسم موسوی
٣٦٩-٢٨٧-٤٣	سلطین اشکانی	٤٣١	
٦١٥		٢١٣	سردابیه
٧٨	سلطین پارت	١٠١	سرداران اسکندر
٣٩	سلطین سلجوچی	٢٣٢	سری
٤٩	سلطین سلوکیه	٤٨٥	سعد بن ابی بکر
٥٨٣-٣٩٥	سلطین صفویه	٢٠٠	سعد بن زنگی
٤٠٩-٤٠٨-٤٠٧-٤٠٦	سلاّفه		سعد بن محمدبن محمود بن محمد
٣٤٨	سلاّله اشکانی	٦	ابوالفضایل المشاط
٤١٠-٤٠٩-٤٠٧	سلامه	٤٢٨	سعد الدین تفتازانی
٢٠١-٢٠٠-١٩٩-١١٥-٣٩	سلجوچیان	٦١٢-٦١٠-٥٨٦-٥٦١-٤٢٥	سعدی
٢٩٨-٢٠٨-٢٣٠-٢٠٩-٢٠٢		٤٩٩	سعید بن حکم
٣٧٣-٣٦٢-٣٦١-٣٥١-٣٢٧			سعید بن هبة الله بن الحسن بن عیسی
٤٦١-٤٠٠-٤٤٥-٣٨٩-٣٨٣		٦	ابوالحسین، قطب راوندی
٥٢٨-٥٢٦-٤٧٦-٤٧٢-٤٧١			سعید بن وجیه بن طاهر بن محمد الشحامی،
٥٩٥-٥٦٠-٥٤٣-٥٣٩-٥٣٧		٦	ابو عبدالرحمن

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۴۹-۸۳-۳۲	سمعاني،صاحب الانساب	۴۷۲	سلجوقيان عراق
۲۳۲-۲۲۵-۲۲۰-۲۱۸-۲۱۲		۴۷۴	سلجوقيه
۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴-۲۶۳-۲۶۲		۶۱۸-۶۱۰	سلسله اشکانی
۵۴۲		۳۹۲	سلسله ایلخانیه مغول
	سنجان (صنجان)	۵۰۸	سلسله پیشدادی
رک : سبحان ملک پارس		۴۰۰	سلسله دیلمی
۴۲۲-۲۰۸-۱۲۰	سلطان سنجر	۱۰۲	سلسله سلوکی
۵۳۴-۴۷۰		۱۰۲	سلسله مقدونی وایرانی
۵۴	سن ژرم	۴۴۷	سلطان الدوّله دیلمی
رک: اینانج	سنقر اینانج	۲۰۲	سلطان عبدالعظیم
۳۰۹-۳۰۸-۲۰۷	سوخرا	۵۰۰	سلم
۹۴	سودان (مردم)	۴۰۶-۲۶۵-۲۴۷-۱۸۹	سلمان فارسی
۱۳۶	سورة بن محمد کندی	۲۳۳	سلمه بن عمرو بن ضرارالضبی
۲۸۷-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷	سورن	۴۳۱	سلمی، صاحب طبقات الصوفیه
	سورنا سردار معروف عهد اشکانیان	۷۶	سلوکوس اول معروف به نیکاتر
۶۱۹-۱۳۸-۱۳۷		۶۰۵-۳۰۲-۱۰۳-۱۰۲	
۳۰۸-۱۳۹	سورن پهلو	۲۶۷-۱۹۰-۱۰۲-۶۸-۵۰	سلوکیان
۱۳۸	سورنها	۵۰۲	
۱۲۵-۱۲۴	سوزنى سمرقندی	۶۰۵-۲۶۷-۱۰۲-۷۵	سلوکی ها
۱۰۸-۱۰۷	سویدبن مقرن	۱۰۰	حضرت سلیمان
سیاوشش (سیاوش) بن مهران بن بهرام		۴۴۳	سلیمان بن سمرة بن جنلب
چوبین	سیاوش	۸۴	سلیم بن ایوب رازی
۳۰۸-۱۶۰-۱۰۳-۱۰۲	پدر کیخسرو	۷۱	سمر
			رک: شمر

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۲۶-۴۷۰	شاهان آل سلجوق	۴۳۸	سیبویه
۵۲۸-۳۵۷	شاهان اشکانی	۴۰۸	سیدة النساء (بی بی شهربانو)
۲۸۶-۲۸۲-۱۳۹-۷۷	۶۱۹-۶۰۶-۴۹۷-۳۶۹-۲۸۸	۴۰۹	سید رضی
۶۲۰	شاهان پارس	۳۵۷-۳۵۶-۲۹۱-۲۰۳	سیدالشهدا (ع)
۶۰۴	شاهان دیلم	۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷	سید مرتضی علم المهدی
۴۴۶	شاهان ساسانی	۴۲۰	سید شیرین زن فخر الدوله (سیده ملکه خاتون)
۳۱۳-۳۰۰-۲۸۲	۵۶۱-۳۷۸-۳۱۴	۴۲۰-۳۰۵-۳۰۴	سپرسه (یکی از ارباب انواع یونانیان)
۲۰۳	شاهان سلجوچی	۴۰۶-۴۲۶	شاپور اول پسر اردشیر بابکان
۲۰	شاهان قاجار	۶۰۷-۵۰۶-۳۰۱	شاپور رازی، اسپهبد
۶۰۴	شاهان ماد	۳۰۶-۲۰۷	شاهزادگان اشکانی
۶۱۹	شاهان هخامنشی	۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸	شادملک همسر خلیل سلطان
۴۳۴-۳۷۲-۱۸۱	شاهرخ تیموری	۴۶۴	شاردن
۰۰۰-۴۹۹-۴۷۵-۴۴۴-۴۳۶	۰۰۰-۴۹۹-۴۷۵-۴۴۴-۴۳۶	۴۸۰	شاهنشاه (ساسانیان)
۶۰۶	شاهزادگان اشکانی	۲۸۹	شفاعی
۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶	شاه زنان	۴۱	شاهان آشور
۴۱۱	رک: رستم بن علی	۴۰۱-۴۰۰-۲۸۲	شاهان آل بویه
۷۹	شاه غازی		
	شاهنشاه		
	شرف الدین، سید		
	شرف الدین علی یزدی		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
رک: بی بی شهربانو ۶۳	شهربانو شهربانویه	۴۵-۱۴-۱۳	شرف الدین گردبازو
۴۰۹-۴۰۰	شهرستانی	۴۷۶-۴۵۲	شرف الدین محمد
۳۷۴	شهرنماز	۵۴۹	شرف الدین مرتضی
۴۰۹	شهریاران آل بویه	۵۴۱-۰۳۷	شرف مرادی
۵۲۹-۱۶۲	شهرزان (بی بی شهربانو)	۵۳۶-۰۳۳	شروین
۷۱-۷۰	شیخانی	۱۴۷	استاد دکتر شفق
۴۳۰	رک: محمد بن حسن	۳۳۲-۶۲-۴۰-۹	سلم نصر یا سلم نصر شاه آشور
۷۴-۷۰	شیث بن آدم	۵۶۷-۰۰۹	شلم نصر سوم
۴۰۹-۴۰۸	شیرویه بن پرویز	۶۱-۰۵۵	شمرین عبدالله خزاعی
۴۲۷	شیر یزدان (حضرت علی)	۳۷۹	شمیر ذوالجناح برادرزاده تبع
۵۲۷	العبابی، ابواسحق ابراهیم	۳۸۱-۳۸۰	شمس الاسلام حسکا بابویه
۴۳۳-۹۵-۷۲-۳۰	صاحب آثارالبلاد	۱۹۹	شمس الدین حسکا بابویه
۳۲۳-۹۰	صاحب احسن التقاسیم	۲۰۳-۲۰۰	شمس الدوله دیلمی
۴۴۶		۴۴۷	شمس الدین دمشقی
۱۳۳	صاحب اعلاق النفیسه	۷۹-۷۸	شمس الدین لاغری
۲۸۶	صاحب ایران باستان	۲۵۰	شمس المعالی
۲۷۴	صاحب البدء و التاریخ	۱۹۸	شهاب مشاط
۷	صاحب تاریخ الری، متنجب الدین	۱۰۰	شهرام
۵۰۶-۴۱۴	صاحب تاریخ گزیده	۴۰۹-۴۰۷	شهربان (بی بی شهربانو)

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٨٨-١١٥	صاحب فضایع الروافض	٧٨	صاحب تطبيق لغات جغرافية ای
٢٦٩-٢٦٠-٢٤٤-٢٤٣-١٨٩			صاحب ترجمة فارسی مسائل اصطخری
٢٢٩-٣٠٤		٣٧	
صاحب کافی رک: صاحب عبّاد		٣٩٥-٢٢٩-١٣٤	صاحب جنة النعيم
٤٥٧-٢٧٤	صاحب لب التواریخ	٤٠١-٣٩٧	
٤٣٤	صاحب لسان المیزان	صاحب جواهر کلام رک: جواهر کلام	
٣٩٦	صاحب مجالس المؤمنین	١٦١	صاحب جواهر الكلام
٤٣٩-٧	صاحب تجمع البيان	٤٣٥-٢٦٢	صاحب الجواهر المضيئة
١٦٩-٣	صاحب سجل التواریخ	٣٥	صاحب جهان نامه
٤٥٢-٤٠١-٣١٥-١٧٣-١٧٢		٥٤٧	صاحب حبیب السیر
٤٤١-٣٤-١٦	صاحب مرآة البلدان	١٢٥	صاحب خراسان
١٠٦	صاحب مرصاد العباد	١٠٤	صاحب روضة الصفا
٤٣٩-١٣٤	صاحب مستدرک الوسائل	١٧٠-١١٣-٣٠	صاحب ریاض السیاحة
٣٨٨	صاحب مشهد بطان	٤٣٥-٢٦٢	صاحب طبقات الفقها
١١٢	صاحب معجم البلدان	١٠٤-٩٤-١٨-٥-٣	صاحب عبّاد
٤١٧	صاحب مناقب	٢٨٨-٢٢٩-٢٠٣-١٩١-١٢٥	
١٩١-١٩٠-١٨٩-١٨٨	صاحب تقض	٣٥٦-٣٠٥-٣٣٨-٣٣٠-٢٩٧	
٢٤٤-٢١١-٢٠٩-٢٠٣-٢٠٢		٣٧١-٣٦٠-٣٥٩-٣٥٨-٣٥٧	
٣٢٧-٣٢٣-٢٨٤-٢٦٩-٢٦٥		٥٢٦-٤٧٧-٤١٢-٤١٠-٣٨٥	
٥٢٨-٤٦١-٤٣٥-٤٢١-٣٩٧		٥٤٨-٥٤٧-٥٤٥-٥٤٤-٥٢٧	
٥٤٠-٥٣٦-٥٣٤-٥٣٣		٥٩٧-٥٤٩	
٣٨٧-١١٤	حضرت صادق (ع)	٦١٠-٥٧٥-٢٧	صاحب عجایب نامه
٧٨	صادق هدایت	١٧٩	صاحب فتوح البلدان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۱۹-۳۸۰-۳۱۵-۳۱۲-۲۸۹	رک: این بابویه		شیخ صدوق
۲۰۱-۲۰۰-۸۲	طغرل اول سلجوقی	۹	حاج میرزا صفا
۳۲۷-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴		۴۰۸	صفار قمی
۴۰۰-۳۸۲-۳۶۱-۳۵۲-۳۵۱		۶۰۸	صفاریان
۰۲۸-۴۶۲-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹		۳۹۷-۲۸۶-۲۱۵-۱۱۰	صفویان
۰۳۱		۶۱۱-۳۹۰	صفویه
طغرل بن ارسلان سلجوقی، یا طغرل سوم		۱۲۴	صفی الدین سندوح سوزنی
۳۷۲-۲۱۷-۲۰۵-۲۰۴-۲۴-۱۳		۹۴	صفالیه
۴۷۴-۴۷۲-۴۷۱-۴۵۲-۳۸۲		۴۶۲-۴۶۱-۳۶۲-۱۳۱	صنیع الدوله
۴۹۹-۴۸۸-۴۸۷-۴۷۷-۴۷۶		۱۶۲	صولی، صاحب ادب الكتاب
۰۰۵-۰۲۳-۰۱۶-۰۱۵-۰۱۴		۵۷	ضحاک
طغرل بن محمد بن ملکشاه، یا طغرل دوم			سید خبیاء الدین، مدرس مدرسه شاه غازی
۲۰۲		۵۳۰	
۴۱۸-۴۱۷	طلحة بن عبد الله	۳۹۷	امامزاده طاهر بن محمد (ع)
۰۱۴	طمحاج، شحنواری	۳۹۸	
۲۸۰	طوج	۹۰	طاهر ذوالیعینین
۳۳۰-۱۶۴-۱۶۳-۳۸-۷	شیخ طوسی	۰۹۱	طاهر، کارگزار مسعود غزنوی
۶۱۲-۶۱۱	طهرانیان	۶۰۸-۰۹۰	طاهریان
۲۰۲-۱۷۷-۱۰۰	شاه طهماسب صفوی	۰۹۷	الطایع لله
۴۳۰-۳۹۱-۳۹۰		۶۱۹	طایفه پارت
۶۹	طهمورث	۴۳۹-۴۳۰-۴۱۴-۴۰۶-۱۳۴	طَبَّرِی سی
۱۲۶	ظهیر فاریابی	۱۰۲-۱۳۹-۸۰	طبری، مورخ معروف
۰۰۰	ظهیر الدین یهقی، ابوالحسن	۲۸۴-۲۵۷-۲۲۴-۱۷۰-۱۵۳	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٨٨	مدفن حضرت عبدالعظيم ١٩٠-٢٨٦	٣٠٤-٢٩٠-٢٧٩-١١	سيد ظهير الدين مرعشى، صاحب تاریخ طبرستان
١٩١-١٨٩-١٣٤	عبدالجليل بن ابي الحسين قزويني رازى، صاحب النقض	٥٠٣-٥٠٢-٤٩٠-٤٨١	ظهير الدين نيسابوري
٣٨٩-٣٨٨-٣٦٤-٣٥١-١٩٤		٥١٤	عباس (که در عابس بنام اوست)
٥٤٨-٥٤٣-٥٣٨-٥٣٧-٤٣٨		٢٤٦-٢٤٤	
٥٨٩-٥٥٠		٢٤٤	عباس بن ابي شبيب الشاکرى
٥٠٢	عبدالحسين نوائى	٥١٩-٢٥٨-١٥٤	عارین (آرین)
٢٣٩-٢٢٨	عبدالرحمن بن ابي حاتم	٤٣٨	عاصم مقرى
٣٢٨		٤٧١	عايشہ خاتون دختر اینانج
٤٣٨	عبدالرحمن بن ابی لبیلی	٣٥٦-٢٥٣	استاد عباس اقبال
	عبدالرحمن بن احمد بن حسین نیشابوری،	٦١١-٦٠٩-٤٨٦-٤١٨	
٣٢٨	ابو محمد	٤٧٥	عباس، امیر غازی
١٥٩	عبدالرحمن بن عامرین کُرَیز	٤٠١-٣٩٩	عباس بن عبدالله شهید
٣٦٢	استاد عبدالرّازق بیاع	٣٩٩	عباس بن محمد
٣٧٢	عبدالرّازق سمرقندی، کمال الدین	٢	عباس بن مصعب
٥٠٠-٤٧٥		٣٩٦	حاج شیخ عباس قمی
١٤٨	عبدالعزیز بن محمد الرّازی النصرآبادی	٥٩٥-٢٩٨	عباسیان
٥٢٧	عبدالعزیز بن یوسف، ابوالقاسم	١٧٤-٨٠	عبدالجبّار بن عبد الرحمن ازدی، امیر خراسان
٢٧-٢٦	حضرت عبدالعظيم حسنى		شیخ عبدالجبّارین عبد الله بن علی مقری
٢٦٥-٢٢٩-٢٢٦-٢٠٧-١٩٠		٥٣٦-٥٢٨	رازی
٣٨٦-٣٨٥-٣٨٤-٣٢٩-٣٢٨			عبدالجبّارین عبدالوهاب، صاحب باغ

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٢-٥١	سلیمان	٣٩١-٣٩٠-٣٨٩-٣٨٨-٣٨٧	
٥٩٦-٥٩٠	عبدالله بن زياد	٣٩٧-٣٩٦-٣٩٥-٣٩٤-٣٩٢	
٣٨٧-٣٨٦	عبدالله بن موسى رویانی	٤٩٩-٤٣٦-٤١٢-٣٩٨	
٤١٣	حاج شیخ عبدالکریم		
١٩٦-٢٧-٢٦-٢٣	امامزاده عبدالله		
٢٤٤-١٦١-١٦٠-١٥٨-١٥٧	عثمان	٣٩٨-٣٩٦-٣٩٥-٣٨٤-٢١١	
٥١٨-٤١٠-٣٢١		٤٠٠-٣٩٩	
١٧٠-١٦٠-١٠٤-١٠٣-٣٥	عجم	٤٠٠-٣٩٩	عبدالله ابیض بن عباس
٤٠٦-٣٨٠-٣٧١-٢٩٧-٢٨٧		٤٠١	
٤١٠-٤٠٧		٤٣٠	خواجہ عبدالله انصاری
٢٧٩	عجمان	٤٢٩	عبدالله بُدَیْل بن ورقاء خزاعی
٩٤-٧٥-٦٩-٣٥-٢٥-٢٣-١	عرب	٣٩٨	عبدالله بن جعفر
١٧٠-١٦٨-١٥٩-١٠٤-١٠٣		٤٠١-٣٩٩	عبدالله بن حسن افطس
٣٠٧-٢٩٧-٢٨٧-٢٥٧-١٧٣		٣٩٩	عبدالله بن حسین بن عبدالله
٤٩٤-٤٤٧-٤٠٦-٣٧١-٣٠٨		٤١٠	عبدالله بن عامر کریز
٦٠٨-٥٤٧-٥٢١-٥٠٧		٥١	عبدالله بن عدی
٣٤٧	عربها	٣٨٨-٣٨٥-٣٨٤	عبدالله بن علی
١٦٠-١٥٦	عروة بن زیدالخیل الطائی	١٥٩	عبدالله بن عمر
٢٣٣-١٦١		٤١٨	عبدالله رضیع
٤٤٧	عز الدوله	٥٦٠	عبداللطیف رازی سفال گر
٤٧١	عز الدین صبماز	٣٦٥-٣٦٣	عبدالملک عطاش
٥٤٢	عز الدین مرتضی، یحیی	٣٩٥	حاج شیخ عبدالنبي نوری
٥٤٩			عبدالواسع بن ابی طیّبہ عیسیٰ بن

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٩٩-٣٩٧	حضرت علی بن حسین (ع)	عزالدین یحیی، پسر شرف الدین محمد رک: عزالدین مرتضی یحیی	
٤٠٩-٤٠٨-٤٠٧-٤٠٦-٤٠٠		امام عسکری (ع)	
٤١١-٤١٠		عبدالدوله ٤٤٨-٤٤٧-١١٧-١٠٣	
٢٥٣	علی بن حسین بن علی رازی	٥٢٧-٥٢٦	شیخ عطّار
٤٢٥	علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ابوالحسن	٤٣٣	عطاطا ملک جوینی
٣٨٧-٣٨٦	علی بن حسین سعدآبادی	٣٦٤-٣٦٣	علاءالدوله بن کاکویه
٢٢٨	علی بن حمزه کسائی، ابوالحسن	٤٢٦	علاءالدوله شرف الملوك
٤٤٣٨-٢٨٥			رک : حسن بن رستم
٧-٥	علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین، منتجب الدین ، ابوالحسن	٢.٨٨	علم الهدی
٩٠	علی بن عیسی	٦٠٩-٢٤٤-١٠٣	علویان
٢٥٠	علی بن مجاهد	٤٠٥	علی اصغر (ع)
٣٨٧-٣٨٦	علی بن محمد ، امام علی النقی (ع)	٢٨١-٢٥٥	استاد علی اصغر حکمت
٤٢٩	علی بن محمد خزاعی	٤٠٧-٤٠٠	علی اکبر (ع)
٥٣٦-٥٣٥	علی بن متنهی، قوام الدین	٤١١	علی اوسط (ع)
٣٨٥	علی بن منسی (ع) ، امام هشتم	٢٤٣	علی بن ابی طالب، مرتضی (ع)
٥٩٥-٣٨٧		٤٠٦-٣٩٩-٣٨٥-٣٨٤-٢٦٩	
٥٣٩-٢٠٩	علی جاستی، فقیه	٥٩٥-٥٤٣-٥١٨-٤٠٧	علی بن احمد مشهدی ، ابن قاشانی
٣٩٨-٣٩٧	علی زینی	٥٤٠	
٨	علی سامی	٥٣٦	علی بن بابا (ظ: علی بن متنهی)
٥٣٤	علی عصار	٣٨٨-٣٨٥-٣٨٤	علی بن حسن

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥١٢-٥١١-٥١٠-٥٠٩	عمرین علی بار	٣٦١-٣٦٠	رک: فخرالدوله علی فخرالدوله
٥٢٥-٥٢٤-٥١٤-٥١٣		٣٩٥	علی کامه دیلم
١١٣	عمر سعد	٣٩٥	حاج ملا علی کنی
١٥٧	عمروین معده کرب الزبیدی	٣٩٥	حاج شیخ علی مدرس طهرانی
٣٢٠	عمر و عاصن	٣٨٧-٣٨٥-٣٨٤	امام علی النقی(ع)
١٢٢	حضرت عیسی	٩	علینقی وزیری
١٣٦	عیسی بن زید (ع)	٤٤٧	عمادالدوله رک: سرهنگ ساوتکین
٥٢-٥١	عیسی بن سلیمان	٤٤٧	عمادالدوله دبلمی
١٣٦	عیسی بن سلیمان عنزی		عمادالدین ابو عبدالله وزان
٣٩٨-٣٩٧	عیسی بن یحیی		رک: محمد وزان
٥٨٢	دکتر عیسی بهنام	٣٠٥-٢١٣	عمادالدین طبری
	عیسی مولی عیسی بن سلیمان عنزی	٤٧٣	عماد کاتب
١٣٦		١٧٥-١٧٤-٨	عمّار بن ابی الخصیب
٨٣	غازان خان	٣٢٢	
٤٠٩-٤٠٧-٤٠٦-٤٠٠	غزاله	٢٤٧-١٨٩-١٦٠-١٥٦	عمّار یاسر
٥٣٤-٤٧٠	غزان	٢٦٥	
٥٩٥-٤٥٠	غزنوبیان	١٩٧-٧٩-٢٨	عمرانی
٥٢٤-٥٢٢	خطمّش بن اعور ضبی	١٥٧-١٥٦-١٥٤	عمرین خطاب
٣٩١	غلامحسین افضل الملک المعی	١٦٣-١٦٢-١٦٠-١٥٩-١٥٨	
٧٥	دکتر غنی	٤٠٨-٤٠٦-٤٠٥-٢٤٤-١٦٥	
٦٩	فارس بن طهمورث	٥٣٨	
٤١٧	فاضل دربندی		عمر (عمرو؟) بن العلاء، صاحب جوسق
	فاضل نوری رک: حسین بن محمد نقی	٣٤١-٢٥٩	در ری

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۷۴	فخرالدین سرور	۴۰۹-۴۰۸	فاطمه (بی بی شهربانو)
۴۶	فخرالدین گرگانی، صاحب ویس و رامین	۴۱۷	فاطمه دختر حضرت سید الشهدا
۴۴۳	فخرالمحققین رک: آقامجال الدین	۴۲۰-۴۱۹	حضرت فاطمه زهرا
۳۷۷	فخرالملک بن نظام الملک	۴۱۸	فاطمه ملقب بزبیله
۹۰-۵۷	فراء	۶۹	فانی بن مالک
۴۴۳	فرا آتس (فرهادک)	۱۷۶-۱۴۲-۱۰-۱۲	فتحعلی شاه قاجار
۲۸۵-۲۸۴	فرا اورتس	۳۰۲-۳۰۱-۲۹۹-۲۷۲-۱۷۷	
۴۴۳-۴۳۶-۳۸۴	فرا خری	۴۹۸-۴۲۷-۴۲۴-۳۹۴-۳۹۲	
۱۰۰	فرا سیاپ	۴۷۲	فتنه
۱۵۳	فراوی		شاهنشاه فخرالدوله دیلمی، ابوالحسن
۲۵۸-۲۳۴-۱۷۱-۱۷۰-۱۰۶	فرخام	۱۹۳-۱۰۰-۱۰۴-۱۱	علی
۰۰۷	فرخان پسر زینبدی پسر قوله		
۳۰۹-۲۷۵-۲۵۷-۱۲۳-۹۴	فرخی	۲۹۸-۲۹۷-۲۸۴-۲۱۲-۲۰۸	
۳۵۰-۳۴۵-۳۱۶-۳۱۰-۳۱۳	فردوسی	۳۰۰-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۱-۳۲۴	
۶۰۲-۰۰۷-۰۰۶-۳۸۱		۳۸۴-۳۷۴-۳۶۰-۳۰۹-۳۰۸	
۳۸۰-۳۷۱-۲۹۷-۱۰۳-۹۴	فرس	۴۰۹-۴۰۰-۴۵۶-۴۰۱-۴۴۷	
۰۸۲-۰۰۱-۰۰۰-۴۸۱-۴۱۲		۴۹۰-۴۷۷-۴۷۶-۴۶۱-۴۶۰	
۰۹۳		۵۴۰-۵۲۷-۰۲۶-۰۲۴-۴۹۷	
۶۶-۴۵-۳۳	فرورتیش، فراوارتیش	۶۱۰-۰۹۷-۰۴۷	
۲۰۶		۰۳۸-۲۰۳	سید فخرالدین
		۵۳۸-۲۰۳	فخرالدین بن معین الدین مختص الملوك
		۰۰۹	فخرالدین ربی
		۸۳	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۰۲	فلیپ مقدونی	۵۸۶-۴۳۲-۳۳۴-۳۳۱	استاد فروزانفر
۶۱۲	قائمه مقام	۵۹۲	
۵۰۹-۴۴۵-۳۵۲	قاپوس بن وشمگیر ، شمسالعالی	۶۱۳	فرولاس
۶۱۲-۳۵۰-۲۸۶	قاجاریان	۶۱۷	فرهاد چهارم
۱۳۹	قارن	۶۱۹	فرهاد پنجم
۳۰۸-۱۳۹	قارن پهلو	۳۷۷	فرهادک
۱۳۹-۱۳۸	قارنهایا	۳۹۱	فرهاد میرزا ، صاحب جام جم
۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶	قاسم بن حسن	۵۰۳-۴۵۱-۳۴۳	فریدون پیشدادی
۲۳۶	قاسم بن علی علوی	۵۰۸	
۴۰۶	قاسم بن محمد بن ابی بکر	۴۴۳-۴۳۶-۳۸۴	فزاری
۴۱۷	قاسم ثانی	۳۳۵-۳۲۱-۱۰۸	فزونی استرابادی
۳۲۷-۲۰۰	قاضی عمده ساوه‌ای حنفی	۴۵۶-۳۶۰	فصیحی صاحب سجمل
۳۹۶-۱۱۳	قاضی نورالله شوشتری	۷	فضل بن حسن طبرسی
۴۰۱-۳۹۹		۲۰۵	فضل بن سهل ذوالریاستین
۳۲۷-۲۰۲	قاورد	۷	سید فضل الله راوندی
۲۰	قبائل تورانی	۴۰۷	فلاندن
۳۸۱	قباد از ملوك الطوائف	۵۰۰	فلکالعالی رک: منوچهر بن قابوس
۳۰۰-۲۸۲-۲۵۷-۱۰۰	قبادین فیروز	۷۱-۷۰	فلوج بن سام
۳۸۰-۳۷۹-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۶		۸۹	فلوغون رفائل
۶۰۲-۳۸۲-۳۸۱		۱۰۰-۸۰-۷۹-۲۸	فیروزبن یزدجرد
۹۴	قطط	۴۱۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۰۸-۲۷۴	
۵۰	قبیله نفتالی	۱۲۳	فیروزشاه
		۳۴۹-۳۴۸	فیلوستراتوس

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۳۴-۳۰۴	سید قوام الدین منتهی	۴۷۱	قتلبه، اینانج خاتون دختر اینانج
۱۰۵-۳۰	قوامی رازی ، بدرالدین	۵۲۰-۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲	
۵۸۹-۰۴۹-۱۹۸		۴۷۰	قتلخ ایتاخ (قتلخ اینانج)
۵۰۶	قوم ایرانی	۴۷۴-۴۷۰	قتلخ اینانج محمود
۶۰۸-۶۰۶-۴۲	القوم پارت	۲۰۱	قتلمش
۴۱	قوم ساد	۴۷۱	قتیبه خاتون (قتلبه خاتون)
۳۹	قوم هند و اروپایی	۵۲۰-۴۷۲	
۵۰	قوم یهودی	۱۵۷-۱۰۶	قرطه بن کعب الانصاری
۵۸۶	قیمی بن الاسلت	۵۱۸-۳۲۱-۱۶۱-۱۰۹	
۴۰۴-۳۲۴-۱۰۴	قیّم جامع مهدی	۰۹۸-۴۷۴-۴۷۲-۴۷۱	قزل ارسلان
۴۹۰-۴۰۰		۲۳۰۰-۱۷۸-۷۵۰-۳	علامہ قزوینی
۳۶۹	کارا کلا	۴۲۰-۴۱۸-۴۱۲-۳۹۸-۳۹۷	
۴۰۱	میرزا کاظم خان نظام الملک	۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۲۹	
	رك: احمد بن سهل	۰۹۹-۰۴۰-۴۹۰	
۲۷۰	کاووس ، کاووش	۷۱-۳۵-۱۸	قزوینی، صاحب آثارالبلاد
۵۰۹	کاووس بن قباد	۰۸۷-۰۸۶-۰۸۵-۰۶۰-۱۶۹	
۱۹-۱۷-۱۵-۱۳	کرپتر انگلیسی	قطب الدین عmad الدوله، سرهنگ	
۱۱۶-۷۲-۶۱-۳۱-۳۰-۲۹-۲۰		۴۲۷	ساوتکین
۲۳۶-۱۷۳-۱۷۲-۱۰۵-۱۰۳		۰۴۰-۴۱۱-۴۰۸-۲۰۰	قطب راوندی
۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۰۶-۲۴۰		۴۳۵-۱۰۴	قطپی، صاحب انباه الرواة
۳۰۱-۳۰۰-۲۹۴-۲۹۳-۲۸۳		۴۴۳-۴۴۲-۴۳۹-۴۳۷	
۳۹۴-۳۰۲-۳۰۰-۳۴۸-۳۱۷		۷۰	قمسار
۴۰۷-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۲-۴۰۲		۰۹۴	قمیان

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۶۲۰	کمبوجیه	۴۹۱-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۱-۴۰۹	
کنت دو گوبینو، مؤلف تاریخ ایرانیان		۵۰۷-۰۰۶-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۲	
۲۰۰-۹۶-۷۴-۶۱-۳۶-۱۷-۱۶		۵۷۰-۰۱۷-۰۱۶	
۲۶۷-۲۰۶		۲۵۷-۱۴۲-۱۳۹-۱۳۷	کریستن سن
رك: کورش	کورس	۳۸۲-۳۱۳-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸	
کورش	کورش	۵۸۱-۵۷۲	
۶۱۳-۶۱۲-۶۰۵-۳۶۹-۴۴		۵۳۳	کریم غیاثی
کورش کوچک هخامنشی	کورش کوچک هخامنشی	۲۸۰-۲۳۹-۲۰۶	کسائی مقری
کیان	کیان	۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۰	
کیخسروین سیاوش	کیخسروین سیاوش	۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱	
کیومرث	کیومرث	۴۰۷	کست
کیهان بانو	کیهان بانو	۲۷۸	کسری
گابائیل	گابائیل	۳۸۰-۲۰۴-۲۰۲	کسری، انسیروان
گابریاس	گابریاس	۴۴۶	
گابل (گابائیل)	گابل (گابائیل)	۴۰۹-۴۰۸	کسری، پرویز
گابلوس (گابائیل)	گابلوس (گابائیل)	۴۰۷-۴۰۰	کسری، یزد گرد سوم
ژنرال گاردان	ژنرال گاردان	۴۰۸	
گاوباره (جیل بن جیلانشاه)	گاوباره (جیل بن جیلانشاه)	۳۲۲-۷۰-۶۹	کلبی
۰۰۰			کمال الدین عبدالخالق مشهور به مولی
۳۷۳-۳۲۶-۳۲۰	گدار		
۳۰۱	گردن	۴۳۱	احسان
گردیه، خواهر بهرام چوین	گردیه، خواهر بهرام چوین		کمال الدین عبدالرزاق
۳۱۱	گرگین سیلاد		رك: عبدالرزاق سمرقندی
۶۱۳-۶۱۲-۳۶۹	گزفون	۵۳۴-۳۰۴	کمال الدین مرتضی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۳۹	سامقانی	گشتب (گشتب)، پدر بهرام چوین	
۴۳۸-۳۴۱-۳۴۰-۰۸۷-۰۲	سامون	رک: بهرام گشتب	
۰۹۵-۰۹۴-۰۹۳-۰۰۸		۲۸۱-۲۷۹-۲۶۶-۰-۴۱	گیرشنمن
۳۸۲	ماهبد	۶۱۰-۶۰۰-۰۰۲-۴۸۰-۳۴۰-۳۱۰	
۴۰۰	ماهويه مرزيان مرو	۱۹۲	گيل (جيـل)
۰۳۱	مبارك شرقـي	۲۱۶-۲۱۵-۱۴۵-۷۹-۳۹	لسترانج
۴۰۹	مبرـد	۳۳۳-۲۶۴-۲۴۸-۲۴۲-۲۲۷	
۱۱۰	مترجم سفرنامـه ژاك سورير	۵۷۴-۰۰۴-۰۲۴-۰۰۸-۳۳۹	
۰۲۷	المتنـبي، ابوطـيب	۵۹۶-۰۸۷	
۰۰۸	متوكـل عـبـسي	۴۲۸	شيخ لـقـمان
۰۹۴-۴۲۹-۶۲	استاد مجتـبي مـينـوي	۴۰۰	ليلـي بـنت اـبي سـرة بن عـروـه
۳۰۳	مسجدـالـدولـه	۹۴	ماـجوـج
شاـهـنشـاهـ مـيـجدـالـدولـهـ، اـبوـطاـلـبـ رـسـتمـ بنـ فـخـرـالـدولـةـ بنـ رـكـنـالـدولـةـ بنـ بوـيهـ		۳۶	ماـجوـجـ پـسرـ يـافتـ
۳۵۳-۳۵۲-۳۰۲-۱۲۵-۱۴۰		۶۱۵-۴۸-۴۲-۴۰-۳۹	ماـدـ (ـطـاـيفـهـ)
۴۵۰-۴۴۷-۴۲۶-۳۸۲-۳۵۴		۴۸	ماـدانـ
۰۴۶-۴۵۷-۴۰۶-۴۰۰-۴۰۴		۶۱۴-۳۳۲-۶۱-۴۱-۴۰	ماـدـهاـ
۶۱۰-۰۵۴۷		۳۶	ماـدـيـ بنـ يـافـثـ بنـ نـوحـ
۱۰۶	مجـدـالـدـينـ	۲۶۷-۴۲	ماـدـيـانـ (ـماـدـيـهاـ)
مجـدـالـدـينـ، اـبـوالـحـسـنـ عمرـانـيـ		۶۱۴-۶۱۳-۶۰-۴-۳۹	ماـدـيـهاـ
۱۲۳-۹۹		۴۰۹	ماـرسـلـ دـيـولاـفـواـ
مجـدـالـمـلـكـ محمدـبرـاوـسـتـانـيـ		۲۶۳-۲۶۲	ماـلـكـ
۳۹۰-۳۸۹		۶۹	ماـلـكـيـنـ اـرـخـشـدـ
۰۴۱-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰		۴۳۴	ماـلـكـيـنـ اـنسـ
مـجلـسـيـ ۱۱۴			
۴۱۱-۴۰۷-۳۹۶-۳۸۷-۱			

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٩٨-٣٩٧	محمد بن حسن	٣٧١-٣٤٥-١٦٤-١٦٣-٦٣	سجوس
٤٩٩-٤٩٨	محمد بن حسن، ابو معين	٥٨٨	
١١	محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب	٥٢٤-٥١٠	مجیر بیلقانی
٢٠٧-٢٠٦	محمد بن حسن شیبانی	٢١٣-١٩٨-٣	دکتر محدث ارسوی
٤٣٥-٤٣٤-٣٨٤-٢٦٣-٢٦٢		٣٩٨-٣٠٥-٢٥٥-٢٥٣-٢١٤	
٤٤١-٤٤٠-٤٣٩-٤٣٧-٤٣٦		٥٤	
٤٩٩-٤٤٢		٣٨١	محشی الكامل
٤٩٨	محمد بن حسین بن علی طبر کی، ابو عبد الله		ابو منصور محمد آنی، وزیر پادشاه طبرستان
٤٩٨	محمد بن حمزہ	٥	
٣٣٩	محمد بن خالد بن یزید بن مزید	٤١٢	حاج ملا محمد باقر، مؤلف جنة النعيم
١٣٦	محمد بن زید (ع)	٤٠٧-٤٠٦	محمد هراوستانی رک : مجده الملک
٥١	محمد بن سعید	٤٠٧-٤٠٦	محمد بن ابی بکر
٥٤٣-٥٤٠-٣٨٧-٢٤٣	محمد بن عبد الله (رسول الله صلی الله علیه وآلہ)	٧٨	محمد بن ابی طالب دمشقی، شمس الدین
٥٩٥		٤٩٩	ابو عبد الله، محمد بن احمد
٤٩٨	محمد بن عبدالله بن یزداد، ابو بکر	٤٢٩	محمد بن احمد خزاعی
٣٩٩	محمد بن عبدالله شهید		محمد بن ادریس حنظلی ، ابو حاتم
١٤٨	محمد بن عبدالله النصرآبادی ، ابو عمر	٣٢٨-٢٣٩-٢٢٨	
٣٢٩-٣٠٥-٢١٣		٤٣٥-٤٣٤	محمد بن ادریس شافعی
٣٠٤	محمد بن علی، ابو العلاء وزیر	١١٧-١١٥-٩٦	محمد بن اسحاق
		٥٥١-٣٣٣-١٢٧	
		٤٤٤	محمد بن ثابت خجندی، ابو بکر

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٩٥	حاج شیخ محمدحسین تنکابنی	٣٨٧-٣٨٥	محمدبن علی بن موسی (ع) امام نهم، ابوجعفر (ع)
٤١٦	میرزا محمدحسین فراهانی	٥٤٠-٢٥٥	محمدبن قطب الدین راوندی، ابوالفضل
٣١١-٣١٠	محمدحسین فروغی	٣٩٨-٣٩٧	محمد سبرق بن محمد
٢٠٠	محمد خوارزمشاه	٥٤٠-٤٧٠	محمدبن محمود سلجوقی
	محمد شیبانی رک : محمدبن حسن شیبانی	٦	محمدبن مقاتل الرازی
٥٩٨	محمدعلی امام شوشتی رک : قزوینی	٤٢٢-٤٢١	محمدبن ملکشاه سلجوقی
	سید محمد کیکی ، تاجالدین رک : تاجالدین	٥٤٠-٥٣٤-٥٣٣-٥٣٢-٤٢٣	
٣٤٥-٦٧	استاد دکتر محمد معین	٥٤٣	محمدبن موسی خوارزی ، صاحب
٤٨٠		٨٦	صورة الأرض
	محمد مهدی بن منصور ابو دوانیق ، خلیفه عباسی	٥١	محمدبن یحیی
١٤٧-١٠٧-٨٠-٢٧		٣٨٧	امام محمد تقی
٣٢٠-١٧٦			سید محمد تقی مصطفوی
٤٥٦-٤٠٥	محمد ناظم		رک : مصطفوی
٥٤٠	محمدنعمانی ، شمس الدین	١٢٣	محمد جعفر علوی
٥٤٢-٥٤١	محمد وزان (محمدبن ابوسعبدالکریم وزان)	٤٧٢-٤٧١-٤٦٧	محمد جهان پهلوان بن ایلدگز ، نصرة الدین
٤٠٥-٣٠٣-٣٠٢-١٢٥	سلطان محمودبن سبکتکین غزنوی ، یمین الدوله	٥١٠-٤٧٤-٤٧٣	شیخ محمدحسن ، صاحب جواهرالکلام
٥٤٦-٤٥٧-٤٥٦		١٦١	
١٢٤	محمودبن عبدالکریم مسدوح سوزنی		محمدحسن صنیع الدوله رک : صنیع الدوله

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٦٠٣	مردم جبال	٤٢٠	محمود بن ملکشاه
٦٠٩-٥٨١	مردم خراسان	٣٣٨	خواجه محمود حدادی حنفی
٦١٠-٥٨٢	مردم دیلم	٥٣٦-٥٣٥	سیدید محمد حمصی
١٥٣-١٣٦-١١٥-١١٤	مردم ری	٢٥٨	سلطان محمود سلجوقی
١٦٥-١٦٤-١٦٣-١٦١-١٥٤			محی الدین، صاحب جواهرالمضیئه
٣٣٣-٣٣٢-٢٩٦-٢٢٨-٢١٠		٤٣٩-٤٣٥	
٥٥٧-٥٢٨-٣٨٤-٣٥٩-٣٣٥		٣٦	سید (مردم ماد)
٦٠٢-٦٠١-٥٨٢-٥٨١-٥٨٠		٣٨	سداینی
٦١٧-٦١٢-٦١٠-٦٠٣			مله پسر سیرسه (از ارباب انواع یونانیان)
٦٠٩	مردم سیستان	٣٧	
٣٣١	مردم شهر ری فعلی	٦١٣	مدیها
٥٨١-٢٤٣	مردم طبرستان	٤١٤	الاجل المرتضی
٦١١-٦١٠-٤٢٤-٣٣٤	مردم طهران	٧	سید مرتضی رازی
٦١٢-٤٨	مردم فارس	٤٦٠-٢٨٨	مرتضی علم الهدی
٤٢٥	مردم فرانسوی	٢٧٧-١٩٢-١٤٤	مرداوا (مرداویج)
٥٩٤	مردم قم	١٤٦-١٤٥-١٤٤	مرداویج، مرداویژ
٥٨٣	مردم کاشان	١٩٧-١٩٢-١٨٢-١٧٣-١٦٨	
٦١٢-٦٠٥-٦٠٤-٣٣٢	مردم ماد	٣٧٤-٣٤١-٢٧٧-٢٥٩-٢٥٨	
٦١٥		٤٠٠-٤٤٧-٤٤٦-٤٤٥-٣٨٢	
٦٠٩	مردم باوراء النهر	٢٠٩	مردم اصفهان
مرک: مردم ماد	مردم ماه	٣٧٧	مردم ایران
١٨١	مرعشی، صاحب تاریخ طبرستان	٦١٨	مردم پارتی
٤٤٨-٢٨٤-٢٤٤-٢٠٠		رک: مردم فارس	مردم پارس

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٤٣	مصطفی (حضرت رسول)	٥٣٥-٥٠٧-٤٦٧-٤٥٢	حضرت مریم
٣٦٤	المصطفی لدین الله ، نزار	١٢٢	مریم (بی بی شهربانو)
٢٥٣	صمغان	٤٠٩-٤٠٨	مزدق بن بامداد
٣٩٧	امايزاده مطهر	٢٨٤-١٩٣	مزدک
٠٩٥-٠٩٣-٠٩٢-٣٢٦	معاویه	٢٨٤-١٩٣	ستنصر خلیفه اسماعیلی مصر
٣٨٤	المعتز بالله	٣٦٣	ستوفی ، صاحب نزهۃ القلوب
٣٣٩	المعتضد خلیفه	٣٠-١٨	
٢	معدانی	١٦٩	
٤٤٧	معز الدوله	سعربن مهلل رک : ابوالخلف سعر	
	استاد دکتر معین	سعودبن محمدبن ملکشاه ، ابوالفتح	
رک : استاد دکتر محمد معین		٤٢٣-٣٥٥-٣٥٤	سلطان مسعود پسر سلطان محمود غزنوی
٢١٧	معین الدین وزیر	٥٩١-٤٥٦-٣٠٣-٣٠٢	مسعود سعد
٥١٠-٥٠٩	معین الدین ساوی	٦٠٩	سعودی صاحب بروج الذهب
٥٦٩-٥٦٦-٣٧٣-١٠٦-٣٩	بغول	٥٨١-٣٧٩-٣٤٣-٣٤	
٥٩٥	بغولان	٢٥٣	سمغان
٦١٥	بغهای اشکانیان	٦٠٧-٦٠٦	حضرت مسیح (ع)
٤١٧-٤١١	شیخ فید	١٥٠-٩	مصطفوی ، سید محمد تقی
٢٦٥-٢٤٧-١٨٩	مقداد	٣٧٦-٣٧٤-٣٧٣-٣٠٣-٢٩٩	
٣٢-٢٢	قدسی ، صاحب احسن التقاسیم	٤١٥-٤١٣-٤٠٣-٤٠١-٣٧٧	
١٨٨-١٨٢-١٢٠-١١٣-٧٠		٤٦٨-٤٥٠-٤٢٦-٤٢٤-٤١٦	
٢٣٤-٢٢٣-٢١٥-٢١٤-٢٠٧		٥٨٠-٤٧٩-٤٧٧	
٣٧٢-٣٣٩-٣٣٧-٣٢٥-٣٢٤			
٥٥٤-٥٥١-٥٤٨-٥٣٢-٥٢٧			

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۴۹-۸۲-۸۱-۸۰-۶۹	منصور دوانیقی	۰۸۷-۰۸۴-۵۷۴-۵۷۳-۵۷۱	
۳۲۲-۱۷۶-۱۷۰-۱۷۴-۱۶۸		۰۹۴-۰۹۳-۰۹۰-۰۸۹-۰۸۸	
۴۹۳-۴۰۱-۴۴۳-۳۵۰.		۶۱۰-۶۰۳-۶۰۱-۶۰۰-۰۹۸	
منوچهربن ایرج پیشدادی، نواذة		۶۰۰-۱۰۲	مقدونیان
۱۶۷-۸۲-۷۰-۱۳-۱۱ فریدون		۲۸۰-۱۰۲	مقدونیها
۲۹۰-۲۸۳-۲۷۶-۱۷۳-۱۷۲		۳۲	المکتفی خلیفة عباسی
۴۸۸-۴۷۶-۴۰۲-۴۰۱-۳۰۰		۶۱۱	ملائکہ سحری
۵۰۸-۰۰۰-۰۰۴-۰۰۳		۳۲۷-۲۰۵-۲۰۲	ملکشاه سلجوقی
منوچهربن قابوس زیاری ، فلک المعالی		۰۳۴-۰۳۲-۰۳۱-۴۴۵-۴۲۰	
۵۰۹-۰۰۸		۰۴۳-۰۳۹-۰۳۷-۰۳۶	
۵۰۴-۲۸۵ منوچهربن (منوچهربن)		۰	ملک طبرستان
۳۰۱-۲۹۹ موریر		۴۰۹	ملک قاشان
۳۱۰ موریس، اپراطور روم		۴۰۹	ملک هری
۶۱۹-۶۱۷-۳۷۷ موزا ، ملکه		۴۶۳	ملوک آل سلجوک
۵۰۴-۰۲ حضرت موسی		۲۸۹	ملوک الاشغانون (ملوک اشکانی)
۴۲۵ موسی بن بابویه قمی		۳۱۳-۳۱۰	ملوک اشکانی
۱۴۶ موسی بن بغا		۰۲۷	ملوک دیالمه
۳۹۶-۳۸۷-۳۸۰ موسی بن جعفر (ع)		۴۰۰-۴۴۸-۴۴۶-۳۷۲	ملوک دیلم
۴۴ دکتر موسی جوان		۰۳۴-۰۲۴-۰۱۴	ملوک طبرستان
۷۸-۴۷ موسی خورن، جغرافیادان ارمنی			شیخ منتجب الدین رازی، ابوالحسن
۱۴۷-۱۴۶ موسی الہادی		۱۹۹-۷-۶-۵-۳	علی بن عبید الله
۳۳۴ مؤلف آثارالبلاد		۰۳۸-۰۳۱	
۲۰۲ مؤلف آستانه ری		۰۵-۴-۳	منصور بن حسین آبی وزیر، ابوسعید

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٩٩-٧٤-٢٩	دکتر مهدی بهرامی	٥٤٣	مؤلف بعض فضائح الروافض
٥٢٢-٣٥٠		١٣٢	مؤلف تاریخ طهران
٣٠٨-١٣٩	مهران	٤١٧-٤١١	مؤلف جنة النعيم
٢٨٦	مهرداد اشکانی	٥٠٠	مؤلف حبیب السیر
٣٧١-١٦٣-١٥٣	سیدانی	٤٣٥	مؤلف حدود العالم
٣٢٩	سیداماد	٣٥٧	مؤلف رسالۃ الارشاد
	سیرزا آفاخان نوری صدر اعظم ،	٤٣٥	مؤلف نیزهۃ القلوب
٤٠٢-٣٩٢	اعتمادالدولہ	٤٧٥-٤٣٦-٢٠٠	مؤلف النقض
٥٣٩	سیرک ، خواجه	٦٢٩	رسولی احسان
٥١٩	سیرة التغلبی	٦٣٦	عبدالخالق
١٣٣-٦٥-٥٩-٢٨-٥	سینورسکی	٣٦٣	سینن باطنی
٣٢٥-٣٠٨-٣٠٧-٢٧٧-١٩١		٤٧١	مؤیّد آبیه
٥٩٩-٥٠٥-٤٩١-٤١٢		١٠٣	مؤیدالدولہ ، ابو منصور بویه
١٧٧	نایپلئون	٤٤٧	
٢٤٦	ناصرخسرو		مؤیدالملک ، ابو بکر بن نظام الملک
١٢٠	ناصرالدولہ	٤٢٣-٤٢٢-٤٢١-٤٢٠	
٤٠١-٣٩٥-٣٩١	ناصرالدین شاه قاجار	٢١٣	حضرت مهدی ، ولی عصر (ع)
٥٧٦-٤٦٦-٤٦٣-٤٦٢-٤٦١		٨١-٢٤-١٣-٤	المهدی بالله عباسی
ناصردین الله ، امیر رک : مسعود بن محمود		١٧٣-١٦٨-١٠٧-١٠٣-٨٢	
٦٠-٥٨-٥٧	نبوکد نصر	١٧٩-١٧٧-١٧٦-١٧٥-١٧٤	
٤٠٦-١٦٢-١٣٥	نبي(ص)	٣٢١-٣٢٠-٢١٠-٢٠٩-١٨٠	
١٠٦	نجم الدین دایہ رازی	٤٥١-٣٥١-٣٥٠-٣٢٥-٣٢٢	
		٥١٩-٥١٨-٥١٧-٤٩٤-٤٩٣	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۷۹۰	نفیسی	۳۹۲	نجم الدین محمد، خواجه
۶۰۴	نلد که	۸۰	نجیب بکران، صاحب جهان نامه
۹۴-۳۶	نوح (ع)	۳۶۴	نزار، المصطفی
۵۴۰	نوح بن منصور سامانی	۱۰۱	نژاد ایرانی
۵۰۶-۵۰۰	نوذر	۱۰۱	نژاد تازی
۵۱۳	دکتر نورانی وصال	۱۰۱	نژاد زردپوست تورانی
۲۹۰	نوروزی (رئیس معدن کارخانه سیمان)	۶۱۱	نصر آبادی
۴۳۳	نوری	۱۴۹-۲۶	نصرین عبدالعزیز خزانی
۴۰۹-۴۰۸	نوشجان	۴۹۷-۲۹۸-۱۰	نصرة الدین اتابک پهلوان ، محمد
۲۴۲-۱۴۲-۱۳۸-۷۷	نیلسن دوبواز	۵۱۴-۵۱۰-۱۲۶	نصرسیار، حاکم خراسان
۲۸۷-۲۸۱-۲۷۹-۲۶۵-۲۰۶		۱۳۶	حاج سید نصرالله تقی
۶۰۸-۳۷۷-۳۶۹-۳۴۸-۲۸۹		۳۳۱	نصیرالدوله، شاهنشاه غازی
۳۴۹	نیمه زیسن (ربة النوع مكافات)		رک: رستم بن علی
۳۱۲	واراهران چوب (بهرام صاحب عصا = بهرام چوبینه)	۲۰۲	نظام الملک، وزیر بزرگ ملکشاه
۱۳۴	والی اموی	۴۷۹-۴۰۲-۴۴۴-۴۲۰-۳۶۰	حکیم نظامی
۱۴۹	والی ری	۵۸۱	نظیری، شاعر
۲۱۷	وزرای سلجوقی	۳۸۰	نعمان بن مقرن
	وزیر صفوی ابوالعلاء محمدبن علی	۱۷۱-۱۰۸-۱۰۷	سید نعمۃ اللہ جزايری
	رک: محمدبن علی وزیر	۴۱۳-۴۱۱	
۴۴۵-۲۵۸	وشمگیرین زیار	۱۰۸-۱۰۰-۱۰۴-۱۰۳	نعمیم بن مقرن
۲۸۱	ولادش اول	۱۷۰-۱۶۴-۱۶۱-۱۶۰	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۶۱-۶۲	هرتسفلد، پروفسور	۲۸۱	ولگاسس، ولو گاسیس (پلاش)
۴۵-۴۴-۴۱	هردوت، مورخ یونانی	۱۳۶	ولید بن عباد، الملک
۶۲۰-۶۱۴-۳۶۸		۲۱۴	حضرت ولی عصر (ع)
۳۱۲-۳۱۰	هرمز، پسر انشیروان	۲۸۰	وُنْن
۰۹۷-۳۱۴			وهرام چوبین رک : بهرام چوبین
۳۷۹-۳۷۸	هرمز، پسر یزدگرد دوم		وهرام گشنسب رک: بهرام گشنسب
۴۱۰		۴۶	ویس
۴۲۰	هرمز جاذویه	۶۰	ویس باخ
۳۰۹	هزارفت (لقب سوخراء)	۲۰۶-۶۷-۶۶	ویشتاپ
۲۶۱	هشام	۳۰۰	ویلوك، کاپیتان
۲۶۳-۲۶۲-۲۰۶	هشام بن عبدالله رازی	۳۰۰-۲۹۹	ویلیام اوزلی
۴۴۲-۴۴۱-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵		۳۸۷	ویلیام جاکسن رک: جاکسن
۱۳۶-۱۳۵	هشام بن عبدالمملک رازی	۱۴۶-۱۲۲-۱۲۱	امام هادی (ع)
۲۶۳-۲۶۲		۴۴۲-۴۴۰-۴۳۵-۲۳۵-۲۲۳	هارون الرشید
۲۴۰-۲۰۶	هشام بن عبیدالله رازی	۵۶۰-۵۰۸	
۲۶۳-۲۶۲			هاشم (جد حضرت رسول)
۴۹۹	هشام بن عمّار	۴۰۸	هخامنشی
۲۷۷	هلال	۶۱۰	هخامنشیان
۵۷	هُلُفِرْن، سردار آشوری	۳۶۸-۲۰۶-۱۰۱-۰۰	هخامنشی ها
۲۷۷	هلیل	۶۰۰	هدایت
۴۴۳	استاد همایی	۶۱۳	هرابنده (هیربدان)
۲۷	هنند (بردم)	۳۰۶	
۶۸	هنديها	۳۴۶	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
٦٠٢-٥٩٣-٥٧٦-٥٦٩-٥٦	یاقوٰتی (ابن داود)	٤١	هوشع ، پادشاه آشور
٤٢٠	یحییٰ بن حسین	٧٢-٧١-٧٠	هوشنگ پیشدادی
٣٩٨-٣٩٧	یحییٰ بن زید(ع)	٣٦	هوبر ، شاعر معروف یونانی
١٣٤-١٣٣-١٣٠	یحییٰ بن عدی ، ابو زکریا	٤٤	هووخشت
١٣٦	یحییٰ بن محمد اصفهانی	٩	هیئتی امریکائی
٥٥٠	یحییٰ بن معاذ	٨٥	هیپارک یونانی
٥٧٥-٣٩٢	یزد گرد	٩٤	یاجوج
١٠٦	یزد گرد دوم	٩٤-٣٦	یافث
٤١٤-٣٧٩-٣٧٨	یزد گرد سوم ، آخرین پادشاه ساسانی	٥١-٣١-٣٠-٢٨-٢٤-١٨-٤	یاقوت
٤٠٤-٤٠٣-٣٧٩-٣٤٧-٣٤٦	دکتر یزد گردی ، امیر حسن	١٠٣-٨٦-٧٩-٧٥-٧٤-٧٠-٦٨	
٤٠٩-٤٠٨-٤٠٧-٤٠٦-٤٠٥	یزید بن قیس	١٦٣-١٤٩-١٣١-١١٣-١١١	
٥٩٦-٤١٩-٤١٥-٤١٠	یزید بن معاویه	١٧٩-١٧٨-١٧٦-١٧٥-١٦٩	
٣٣٤-١٢٦	یعقوبی	١٩٩-١٩٧-١٩١-١٨٢-١٨٠	
١٥٨	یزید بن معاویه	٢٢٠-٢١٢-٢٠٨-٢٠٧-٢٠٦	
٤١٤	یزید بن عدوی	٢٣٢-٢٢٨-٢٢٦-٢٢٥-٢٢٣	
١٧٤-١٣٢-١٢١-١٠٣-٣٣	یونانی	٢٦٠-٢٥٤-٢٥٣-٢٥٢-٢٣٩-٢٣٣	
٣١٢-٢٨٤-٢٥٤-٢٢٤-٢٢٢	یوسفی	٢٧٧-٢٦٩-٢٦٣-٢٦٢-٢٦١	
٥٩٣-٥٩٢-٥٨٤-٤٠٥-٣٤٠	یودیت	٣٢٥-٣٠٧-٢٩٨-٢٩٧-٢٨٠	
١٢٥	یعین الدوّله ، محمود	٣٥٣-٣٥١-٣٤١-٣٣٤-٣٣٣	
٥٧		٤٣٩-٤٣٧-٤٣٥-٣٥٥-٣٥٤	
		٤٨٨-٤٧٦-٤٤٢-٤٤١-٤٤٠	
		٥١٥-٥٠٢-٤٩٨-٤٩٦-٤٩١	
		٥٥٤-٥٥١-٥٢٢-٥٢١-٥١٩	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۰۲-۱۰۱-۷۸-۷۳-۰۹	یونانیان	۴۹۹	یوسف بن ابراهیم، ابو یعقوب
۶۰۷-۶۰۶-۲۶۸-۱۱۰-۱۰۳		۱۳۵	یوسف بن عمر ثقفى، امیر عراق
۶۱۸-۶۰۴-۳۴۹-۲۷۴	یونانیها	۵۱	یوسف بن واقد
۴۷۴	یونس خان بن تکش	۴۳۰	یوسف حسین رازی
۵۷	یهودیت	۳۶۴	یوسف حمیری

۸- فهرست بلدان و اماکن

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
رک : زامهران	آزاد مهران	۲۰۳-۲۴۶-۱۰۴	آبسکون
۲۰۲-۱۵۰	آستانه حضرت عبدالعظیم	۳۰۴-۱۸۹-۴	آبه
۲۴۶	آسکون (بحر خزر)	۴۳	آت روپاتین (آذربایجان)
۴۰	آسور (شهر)	۳۴۰-۳۴۲-۱۶۰-۲۷	آتشکده ری
۶۰۴-۴۴	آسور (کشور)	۵۷۸-۵۷۶-۳۴۷-۳۴۶	
۲۷۷-۴۴	آسیا (قاره)	رک: آتشکده ری	آتشگاه ری
۴۴	آسیای سفلی	۶۱۲	آتن
۵۰۲	آسیای صغیر	۳۰۰-۳۵۴	آخر رستم (بنایی در ری)
۶۰۴-۴۰	آسیای غربی	۳۰۰	آخر رستم (در مازندران)
۵۰۲	آسیای وسطی	۳۳۷-۳۱۰-۲۳۸-۴۳-۳۴	آذربایجان
۴۹	آشور (ملکت)	۵۱۰-۵۰۰-۴۹۹-۳۶۳-۳۴۶	
۵۶۰	آغ کند	۶۰۸-۵۹۷-۵۸۳-۵۰۲	
۲۶۶	آگباتان (همدان)	۵۸۳-۴۸-۴۷	آذربایگان
۲۹۰	آلمان	۴۰۳-۳۷۹	آرامگاه بی بی شهربانو
۳۸۰-۹۲	آمید		آرامگاه شاهزاده عبدالعظیم
۲۰۶-۲۰۵-۹۲	آمل		رک: حرم حضرت عبدالعظیم
۲۴۶	آوه	۳۶۹	آربل
۵۹۰	آهار (اوهر)	۲۸۸-۲۸۷-۷۷	آرزاسیا (ری)

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۰۹۷-۰۰۲-۳۳۷-۵۰-۳۳	ارمنیه	۰۰۳	ابله
۶۰۲		۲۹۸-۱۹۳-۳۰	ابن بابویه (بقعه)
۴۳۹-۴۳۵-۲۸۰-۲۸۴	ارنبویه	۵۳۳-۴۰۲-۳۵۶-۳۵۴-۳۳۱	
۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰		۰۱۰-۱۰۸-۳۳-۳۲	ابهر
۰۴۸-۰۲۸	اروپا	۱۸۷	اجمال قصران
۴۸۶	اروپیه	۲۶۷	آحْمَتَا (همدان در تورات)
۶۸-۲۴	ازاری (ری)	۲۶۸	
۰۰۳	ازبکستان	۲۷۹	اخلاط
۲۰۹	ازدان (صحرای شرقی ری)	۹۲	ادنه
۶۰۴-۰۶۲	اسپانیا	۰-۳۷-۳۳	آذَرْبَيْجان(آذربایجان)
۰۰۸	استخر	۰۸۳-۱۰۹	
	استودان بزرگومید	۷۴-۶۹-۶۸-۲۴	ارازی (ری)
رک : استودان توانگر زردشتی		۴۸۳	اراک
استودان توانگر زردشتی ، بزرگومید		۰۹۷	اران
۴۰۲-۱۰-۱۴	برفراز نقاره خانه	۳۸۰	ارجان
۴۹۲-۴۸۸-۴۷۹-۴۷۷-۴۶۶		۳۷۱	اردشیر خوره
۵۷۶-۴۹۳		۴	أَرْز
۹۲	اسروشنه	۷۸-۷۷-۷۶-۶۸-۲۷	آرشکیه (ری) (ری)
۳۳۸-۲۳۰-۲۲۱-۲۲۰	اسفل روده	۲۸۸-۲۸۷-۲۸۶-۲۷۴-۲۶۷	
۰۴۹-۰۴۸		۳۴۷	
۰۴-۰۳	اسکندریه	۲۰۳-۲۰۱-۲۰	ارک سلجوقيان در ری
۴۱	اشور (سرزپين)	۲۰	ارک طهران
۹۰-۳۷-۳۳-۳۲-۲	اصفهان ، اصفهان	۰۰۳-۴۴	ارمنستان

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٤٢١	الموت	١٥٩-١٢١-١٢٠-٩٩-٩٦-٩٢	
(امانا (همدان در ترجمه یونانی تورات)		٢٠٣-٢٠٢-١٩٢-١٩١-١٨٩	
٢٦٨-٢٦٧		٢٤٢-٢١٦-٢١٥-٢٠٩-٢٠٠	
اما زاده عبدالله (بغداد)	١٩٦-٦١	٣٥٧-٣٤٦-٣٢٠-٢٨٦-٢٥٨	
٣١٧-٢٥٧-٢٥٠-٢٣٠-١٩٨		٤٢٠-٣٦٥-٣٦٣-٣٦٠-٣٥٩	
٥٤١-٥٣٢-٤٠١		٤٨١-٤٤٨-٤٤٥-٤٤٤-٤٢٢	
ام البلاد (رى)	١١٩	٦٠٨-٦٠٢-٥٥٢-٥٤٤-٤٨٥	
ام القرى	١١٨	رک: رى برين	اعلای رى
امین آباد رى	١٤٩-١٤٥-١٤٤-٢٣	٥٦٢	افريقا
٢٤٨-٢٤٣-٢١٦-١٩١-١٨٢-١٦٩		٩٢-٩١	اقليم اول
٤٤٢-٤٠٣-٣٧٥-٣٧٣-٣٥٨		٩٢-٩١	اقليم دوم
٤٨٣-٤٦٨-٤٥١-٤٥٠-٤٤٥		٩٢	اقليم سوم
٥٢١		٩٢-٩١	اقليم چهارم يا اقليم رابع
انبار	٢٥٤	٩٤-٩٣	
انبط	٣٥٥-٣٥٤	٩٢	اقليم پنجم
انزلی	٢٥٣	٩٢	اقليم ششم
انطا كيه	٥٥٣-٩٢	٩٢-٩١	اقليم هفتم
اورامان	٦٠٧-٦٠٦	٨٦-٨٥	اقيانوس اطلس
اورپا (رى)	١٠٣-١٠٢-٧٥-٦٨-٢٧	٨٥	اقيانوس غربى
اورپوس	٢٦٧	١٩٠-١١٩-٧٣-٤٣-٢٦	اكباتان
اورپوس يا اورپس (رى)	٧٥-٦٨	٢٦٨-٢٦٦	
اورپس مقدونيه، موطن سلوکوس نيكاتر	٢٦٧-١٠٢	٩٦-١	البرز
	٧٦	٢٨٩	الران

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۸۷-۲۷۰-۲۶۴-۱۸۷-۶۱		۴۸۶	اورسیه (اورسیاه)
۳۹۰-۳۳۹		۷۳	اوشاں
۳۴۷-۳۰۶	باب بلاشان	۵۹۰	اوهر (آهار)
۲۶۴-۲۴۴-۸۹-۷۸-۲۷	باب بليسان	۴۴۶-۳۷۲	اهرام مصر
۳۴۰-۳۰۶-۲۸۷-۲۸۳-۲۷۳		۴۴-۴۰-۳۹-۲۸-۲۳-۱۱-۹-۱۰-۳-۴۹	ایران
۳۴۷		۱۷۷-۱۶۳-۱۱۹-۱۰۳-۴۹	
۲۱۵	باب الجبل	۳۰۰-۲۸۰-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۰	
	باب حرب (دروازه خراسان ری پیش از	۳۷۷-۳۴۶-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۶	
۲۳۹-۲۲۰-۲۲۴-۱۸۶	(اسلام)	۴۸۶-۴۶۲-۴۱۳-۳۹۲-۳۷۸	
۲۴۴	باب حنفظله	۰۰۹-۰۰۷-۰۰۲-۰۲۱-۰۰۳	
۲۱۶-۲۰۶	باب خراسان در عهد اسلامی	۶۰۰-۶۰۴-۰۷۱-۰۶۹-۰۶۲	
۲۶۱-۲۳۹		۶۱۰-۶۱۲-۶۰۸-۶۰۷-۶۰۶	
۲۴۰	باب دولاب	۰۲۷	ایران باستان
۲۴۷-۲۴۳-۲۳۷	باب راس روده	۰۰۵-۳۰۷	ایران شهر
	باب السلطان (سرای ایالت یا دارالامارة	۶۰۹	ایران مرکزی
۳۶۲-۲۰۲	سلجوقیان در ری)	۴۰	ایریانه
	باب سین (دروازه چن در ری)	۲۷۸-۲۷۷	ایسیا (قاره آسیا)
۲۴۲-۲۴۱-۲۳۷-۲۱۶-۲۰۹		۲۷۸	لیسیای بزرگ (قاره آسیا)
۲۷۴-۲۶۴-۲۴۳		۲۷۸	ایسیای خرد (آسیای صغیر)
۱۷۹	باب شهرستان قم	۳۹۱	ایوان حضرت عبدالعظیم
	باب الصین (دروازه چین در ری)	۲۷۹	ایوان کیف
	رک : باب سین	۲۴۳	باب آهنین
۲۶۹-۲۶۸	باب طاق بغداد	۲۷-۲۶	باب باطان (دروازه همدان در ری)

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۷۶-۱۷۲-۱۶۹	باروی قدیم ری	۲۶۹-۲۶۸-۲۶۴	باب طاق در ری
۳۲۴-۲۹۸-۲۹۱-۲۷۲-۲۲۴		۲۶۴-۲۶۳	باب الطبریین
۳۹۲-۳۰۲-۳۰۱-۳۵۰-۳۲۶		۲۴۰	باب عابس
۴۹۷-۴۹۴-۴۷۶-۴۰۲-۳۹۴		۴۱۴	باب الفرادیس در دمشق
۳۰۱	باروی قم	۲۴۸-۲۱۰	باب کوهک یا کوهکین
۱۸۲	بازار یا ریض	۲۸۱-۲۷۹-۷۲-۴۴-۳۵-۳	بابل
۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴	بازار باب الجبل	۳۴۹-۳۴۸	باب ساطا (دروازه همدان در ری)
۲۴۸		۲۷۰	باب ماطاق (دروازه همدان در ری)
۲۱۶-۲۱۴-۲۰۹	بازار باب سین	۲۷۰-۲۶۴	
۲۶۱-۲۱۶-۲۱۴	بازار باب هشام	۲۴۷-۲۴۳-۲۳۷-۲۲۱	باب المدینه
۲۲۷	بازار باطان	۲۶۴-۲۶۸	
۲۶۸	بازار بزرگ بغداد	۲۰۰	باب المصالح (در مصلحگاه)
۲۱۴-۲۱۱-۲۰۸-۲۶	بازار بلیسان	۲۴۴-۲۳۹-۲۱۶-۲۰۶	باب هشام
۲۷۳-۲۷۲-۲۵۰-۲۱۷-۲۱۶		۴۴۱-۴۳۷-۴۳۶-۲۶۳-۲۶۱	
۴۲۸-۲۸۲-۲۷۴		۴۴۲	
۲۲۷	بازار در عابس		باتان (مخفف اکباتان ، نام یونانی همدان)
۲۲۷	بازار در مصلحگان	۲۶۷-۲۶۰	
۲۲۷	بازار دروازه آهنین	۳۸۸-۲۶۵-۲۱۱-۱۹۰	بار کربل
۲۲۷	بازار دروازه جاروب بندان	۲۰۱	بارگاه سلجوقیان در ری
۲۲۷	بازار دروازه شهران	۲۷۲	باروی شاه طهماسبی بدور طهران
۲۱۲-۲۱۱	بازار دهکنو یا نودهک		باروی باستانی ری
۲۱۹-۲۱۴			
۱۹۷-۱۳۲-۱۳۱-۲۶	بازار روده		رک : باروی قدیم ری

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۸۲-۵۸۰-۴۶۸-۴۰۳	باطاق در ری	۲۱۸-۲۱۷-۲۱۰-۲۱۴-۲۱۱	
۲۷۰-۲۶۴	باطان (مخفف اکباتان، نام یونانی همدان)	۲۷۲-۲۷۰-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹	
۱۹۴-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹		۰۰۳-۰۴۸-۳۳۷-۳۲۶	
۲۶۰-۲۶۴-۲۴۷-۲۴۵-۲۱۱		۲۱۷	بازار رویه
۳۰۶-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۷-۲۶۶		۲۷۲	بازار ری فعلی
۳۸۸		۱۹۹-۱۹۸-۱۴۰-۱۴۳	بازار ساربانان
۳۴۰	باغ شوریا	۲۲۰-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۱۴	
۵۰۷-۴۰۲-۹	باغ صفائیه	۲۶۳-۲۴۹-۲۳۹-۲۳۴-۲۳۰	
۳۰۶	باغ مهران	۰۰۴-۳۲۵-۲۷۲	بازار فلیشان
۹۲	بالس	۳۰۳	بازار مهران
۵۷	بتولی		بازار میوه فروشان ری باستان
۵۰۲	بحر احمر	۰۵۸۸-۳۳۹	
۲۴۶	بحر باب الابواب (بحر خزر)		بازار نرمه (نارمک) در ری باستان
۲۴۶	بحر جرجان (بحر خزر)	۲۲۶-۲۱۸	
۲۴۶	بحر جزیره (بحر خزر)	۲۲۶-۲۱۴-۲۱۱-۲۶	بازار نصرآباد
۲۴۶	بحر جیل (بحر خزر)	۰۲۹۷-۲۲۷	
۵۰۳	بحر خراسانی	۲۱۱	بازار نودهک یا دهک نو
۲۴۶-۳۱	بحر خزر		بازارهای طهران در عهد صفویان
۵۰۳	بحر رویی	۲۱۰	
۹۲	بحر شام	۲۱۵	بازارهای یهودیه اصفهان
۵۰۳	بحر صقالبه		بازار هشام رک: بازار باب هشام
۲۴۶	بحر طبرستان (بحر خزر)	۳۴۲-۳۰۳	باستان شناسی (اداره)

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۰-۸۸	برلن	۸۵	بحر ظلمات
۱۷۸-۱۴۳	بریل	۲۴۶	بحر گرگان (بحر خزر)
۴۶۶-۴۶۳	بستان طغرليه (باغ سابق اطراف برج طغرل)	۹۲	بحر مغرب
۲۰۲-۱۴۲-۱۱۸-۱۱۷-۳۵-۲	بصره	۸۷-۸۶-۸۰	بحر سحيط غربي
۵۹۰-۳۸۸-۳۶۲-۳۰۷	بطحا	۲۴۶	بحيره آبسکون
۱۱۳	بغداد	۴۸۰-۴۸۴	بحيره طبريه
۱۱۹-۱۱۸-۹۶-۹۰-۸۰-۳-۲	برج (بنای) از میان رفتہ ری (ظ: گند	۴۹۸-۱۲۰-۱۲۲-۹۲-۲	بخارا
۲۶۸-۲۶۴-۲۰۲-۲۱۷-۱۲۰	فخرالدوله که دیالمه ساختند)		
۵۰۰۳-۵۴۰-۴۴۷-۳۸۹-۲۶۹		۴۰۹-۴۰۷-۴۰۴-۴۵۲	
۵۸۷-۵۸۳-۵۶۲-۵۶۱-۰۰۸		۴۶۲	برج ری (برج طغرل)
۶۰۰-۰۹۳	بغستان يا بگستانه	۴۶۶	برج سنگي ری رک: برج از میان رفتہ ری
۶۵	بقعه ابراهيم خواص	۴۶۶	برج سکوت گبرها
۴۳۱-۴۳۰		۴۶۶	برج سلجوقی
۴۳۴		۲۰۴-۲۰۳-۲۰۰-۱۹۳	برج طغرل
۲۰۳-۲۰۰-۱۳۲	بقعه ابن باوبه		۲۹۸-۲۲۱-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۰
۵۳۴-۴۰۹-۴۲۴-۲۲۰-۲۱۸		۴۶۳-۴۶۲-۴۵۹-۴۰۷-۴۲۴	
۴۷۹	بقعه ابوالفتوح رازى		۵۳۳-۵۳۲-۴۶۶-۴۶۰-۴۶۴
۴۱۷-۴۱۶-۳۱۹	بقعه بي بي زينده	۵۷۶-۵۴۲	
۵۶۹-۵۳۶-۴۱۹			برج کوه نقاره خانه (استودان بزرگوبيد)
۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳	بقعه بي بي شهربانو	۴۹۳-۴۹۲-۴۷۸-۴۷۷-۴۶۶	
۴۱۵-۴۱۳-۴۱۲-۴۰۳-۳۷۷		۱۰۰	بردع
۴۷۹-۴۷۰-۴۰۱-۴۱۹-۴۱۶		۳۸۸	برزقا

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۶	پلاشگرد	۲۷۳-۱۰۰	بقعه جوانمرد قصاب
۲۸۲-۲۸۱-۲۷۹	پلاشیه (ولگاسیا)	۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۲۸۳	
۲۷۹-۱۳۶-۱۲۲-۹۲-۸۹-۲	بلخ	۴۰۳	باقعه دو برادران
۵۹۷-۳۱۰-۳۱۰		۴۰۳	باقعه سه دختران
۴۶۲	بلغار		باقعه حضرت عبدالعظيم
۲۷۶-۲۷۳-۲۷۲-۲۱۲-۲۶	بلیسان		رک : حضرت عبدالعظيم
۲۸۲-۲۸۱-۲۷۹		۴۰۲-۴۰۱-۳۹۸	باقعه امامزاده عبدالله
۴۰۱	بمبئی	۵۳۳	
۴۸	بنگاه مادان	۴۴۳	باقعه فزاری منجم در ری
۷۰	بورانجیر (ری)	۴۳۶	باقعه کسائی در ری
۱۵۷	بوسنہ		باقعه محمد بن حسن شیبانی در ری
۳۰۷	به اردشیر	۴۳۷-۴۳۶	
۷۱	بهر ریز (ظ: بهر زیر = ری)	۴۰۲	باقعه امامزاده هادی
۳۰۷	بهر سیر	۴۳۷	باقعه هشام بن عبدالله رازی در ری
۲۴	بهزان	۴۹	بلاد اشکانی
۳۰۷	بهمن اردشیر	۵۰۲-۳۳۷-۵۰	بلاد پُرجان
۳۰۷	بهمن شیر	۴۲۱	بلاد ترکستان
۷۱	بهورند (ری)	۵۸۹	بلاد جبال
۴۲۶-۲۱۴	بی بی زبیله (باقعه)	۴۴۷-۲۷۸-۲۵۶	بلاد جبل
۴۶۸-۴۵۱	بی بی شهربانو (باقعه)	۲۸۷	بلاد خراسان
۴۸۷		۲۲۴-۱۴۵-۴	بلاد دیلم
۱۶۴-۱۰۶	بیت النار ری (آتشکده ری)	۳۷۹	بلاد هیاطله
۳۵۶-۲۰۳	بیروت	۲۸۰-۲۷۹	بلاد سگرد

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۷	تارم زنگان	۲۰۶-۸۳-۶۷-۶۵-۴۸-۳۳	بیستون
۳۰۸	ناشکند	۰۹۷	بیلقان
۲۷۸	تالشان	۲۴۲-۱۶۲-۳۹-۳۰	بین النهرين
۹۲	تبت	۰۰۲-۰۰۱-۲۶۶	
۴۸۵	تبرتہ	بیوت الداخلہ (مدینہ یا شارستان)	
۴۸۲	تبرستان	۱۸۲-۱۷۶	
۴۸۴	تبرش (تفرش)	۱۶۰	بیوت النیران (آتشکده های ری و قزوین)
۴۸۴	تبرک	۲	بیهق
۴۶۰-۳۹۱-۲۰۱-۹۹	تبریز	۶۷-۶۶	پارت
۴۸۴	تبشن	۱۳۹-۱۲۲-۶۶-۴۷-۴۴	پارس
۳۵۸	تپه آجری در امین آباد	۴۰۵-۳۱۰-۲۷۸-۲۰۶-۱۴۲	
۵۸۰	تپه چال ترخان	۴۰۹	
۳۵۸	تپه چاه	۴۲	پارسووا یا پارسواش (سرزمین)
۳۵۸	تپه شغالی در امین آباد	۱۱۰	پاریس
۴۹۸-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱	تپه طَبَرَك	۱۹۴	پالانگران (محله ای در ری)
۵۱۶-۵۰۷-۵۰۱		۲۶۰-۲۴۷	
۳۷۵	تپه گبری مشرف به امین آباد	۶۶	پتی گرابان در پارت
۴۰۱-۴۰۰-۳۷۶		۴۹۰	پس قلعه شمیران
۵۸۰	تپه مرتضی کُرد	۵۳۰-۲۷۹	پطرزبورغ
۳۴۲-۱۶۰	تپه میل	۲۹۸-۲۴۰-۲۲۷	پل کارخانه سیمان
۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۸	تپه نقاره خانه	۴۶۷	
۵۰۲-۵۰۱-۴۹۳		۹	پنسیلوانیا
۱۶۹-۸۸-۱۵۰-۹	تپه های چشممه علی	۴۸۷	تابورک یا تبرک (طبرک)

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۸۴-۴۶۰	جاجه رود	۲۲۰-۱۹۳	تجريش
۳۶۱	جاده خراسان	۴۸۴-۴۰۹-۲۰۱	تربة ابوالمظفر خجندی
۳۰	جاده طهران شهر ری	۴۴۴	تربة جام
۴۲۶	جاده قدیم شهر ری بطهران	۵۰۰	تربة صاحب عباد در اصفهان
۴۰۲	جامع جدید	۳۰۹	تربة طغرل اول
۵۳۹-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۳	جامع روده	۴۶۰-۲۰۵-۲۰۴	ترشیز
۳۲۶-۳۲۲	جامع ری (جامع مهدی، یا جامع عتیق)	۴۶۱	ترک (سرزین)
۲۳۵-۲۲۳-۲۱۰-۲۰۷-۱۷۷		۹۴	ترکستان
۴۲۰-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۱		۴۲۱	ترکیه
۴۹۷-۴۹۳-۴۹۱-۴۹۰-۴۴۴		۴۴	تسنر
۵۸۸-۵۴۲-۵۱۸	جامع سرهنگ ساوتکین رک: جامع جدید	۳۰۸-۳۰۷	تفرش
۳۲۷-۲۰۰	جامع طغرل در ری	۴۸۴-۴۸۳	تفی آباد ری
رک: جامع ری	جامع عتیق	۱۶۹-۱۴۹-۱۴۰-۲۳	۱۴۳-۲۲۲-۲۰۸-۱۹۹-۱۷۴
رک: جامع مهدی	جامع ری	۴۰۲-۴۴۴-۴۳۱-۳۷۳-۲۴۹	۴۰۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۷
۵۶۱	جاوه	۳۰۶-۳۵۵	تل خانه صاحب عباد
۳۹-۳۷-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱	جبال	۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷	تون
۱۲۱-۱۱۶-۸۴-۸۳-۷۳-۴۷-۴۵		۳۰۵-۳۴	تهران
۰۰۱-۰۲۷-۲۶۶-۲۶۴-۲۳۷		۴۶۰	تیگر (دجله)
۶۰۰-۰۹۸-۰۹۶-۰۹۰-۰۸۹		تیگرشت (طجرشت ، تجريش)	
۶۱۰			
۰۹۱-۰۸۰-۰۰	جبال قصران		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
جبل	جوسوق عمر (عمرو؟) بن العلاء در صحرای ازدان	۲۷۸-۲۵۶-۱۲۴-۳۵-۳۳	۳۴۱-۲۰۹
جبل ری	جوشگان	۴۴۷-۳۰۹	۲۷۰
جرجان	جی (از قراء ری)	۴۸۸-۱۵۳	۳۰
جزایر خالدات	جیچون	۱۰۳-۱۰۰-۰۲-۳۲-۱۸-۲	۴۰
جزایر سعادت	جیرفت	۱۰۸-۱۰۳-۱۴۷-۱۱۵-۱۰۴	۲۸۶
جزایر سعدا	جيلازاد	۰۹۷-۰۰۳-۴۴۷-۲۴۰-۱۰۹	۱۷۳-۱۶۸-۱۴۰-۱۴۴
الجزیره	جیلان	۰۹۹	۲۴۹-۲۴۸-۱۹۷-۱۹۲-۱۸۲
جلد	چال ترخان	۹۱-۸۷-۸۶-۸۰	۴۰۰-۴۴۰-۲۷۷
جلگنه ری	چشمہ علی در ری (نهر سورینی قدیم)	۸۶	۱۴۴
جلولا	۱۳۹-۱۹-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸	۰۹۱	۰۸۱-۰۸۰-۰۵۷۸
جناشک	۱۶۹-۱۶۷-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۲	۳۴۶	۳۱۷-۳۰۲-۲۹۷-۱۹۷-۱۸۰
جوانمرد قصاب در ری (بقعه)	۴۹۰-۴۹۴-۳۰۶-۳۵۰-۳۳۸	۴	۵۰۷-۵۴۹-۰۱۶
جور (گور در فارس)	چشمہ های ری	۳۴۱-۳۴۰	۲۲۲
جوزجانان	چهار بازار ری قدیم	۰۹۱	۲۱۸-۲۱۷
جوسوق (از قراء ری)	۰۰۵-۲۲۶-۲۲۱	۱۳۶	۳۰۳
جوسوق (قلعه فرخان)	چهارراه لرزاده در طهران	۴	
جوسوقان	چهار سوق ری قدیم	۰۲۳	
	رك : چهار بازار	۲۷۰	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۲۱-۵۲۰-۰۱۹	حصن فرخان بن زینبدی	۲۶۶-۲۴۲-۲۴۱-۹۱۰-۸۰	چین
۲۳۴-۱۰۶		۵۶۰-۰۰۶-۰۰۲-۰۰۱-۴۲۱	
۵۲۱		۵۷۱-۰۶۱	
۹۲-۲	حلب	۲۳	حاجی آباد
۴۹-۴۱	حلّاج (شهر)	۳۸۱	حجاز
۳۴۶-۱۹۲-۹۲-۳۸-۳۷	حلوان	۳۰۳-۳۰۲	حجرة رکنیه
۳۸۰		۱۰۰	حجون
۳۳۶	حمامهای ری	۴۱۴-۹۲	حران
۴۸۲	حیفا	۳۹۴	حرم امامزاده حمزه
۴۹-۴۱	خابور (شهر)	۱۹۴-۱۹۰	حرم حضرت عبدالعظيم
۲۱	خاراکس (شهر)	۳۹۵-۳۹۴-۲۷۲-۲۴۵-۱۹۸	
۵۳۳	خانقه امیر اقبالی	۴۶۶	
۰۳۶-۵۳۳	خانقه خواجه شرف مرادی	۴۰۱-۲۰۱	حرم امامزاده عبدالله
۰۴۳		۴۱۶-۲۳	حسین آباد
۵۳۳	خانقه ربان	۴۹۱-۴۳۱-۴۳۰	حصار طبرک
۵۳۴	خانقه علی عصار		حصن ری یا کوه دزو قلعه آن
۲۰۹-۱۹۶	خانه حسن صباح در ری	۱۷۸-۱۷۷	
۳۶۴-۳۶۲-۲۱۷-۲۳۰			حصن یا قلعه ری بندی (زینبدی)
۲۳۹-۲۲۸	خانه حنظله	۰۲۰-۰۱۹-۱۸۰	
۲۰۳-۲۰	خانه صاحب عباد در ری	۰۱۹-۱۸۰	حصن زیدیه (زینبدی)
۳۵۴-۳۳۰-۲۹۲-۲۹۱-۲۸۳			حصن زینبدی رک: حصن زینبدی
۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۶-۳۵۵		۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۸۱	حصن زینبدی
۰۲۷		۰۱۸-۵۱۷-۰۰۸-۳۲۲-۳۲۱	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۰۲-۳۳۷-۹۴-۰	خوز (سرزیین)	۳۶۰-۲۰	خانه علی کامه در ری
۰۰۳		۳۶۱	
۴۶۲	خسروجرد		خانه علی کامه در قصران داخل
۹۱-۸۶-۸۰	خط استوا	۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰	
۰۰۳	خلیج الخزر	۳۳۲	خانه های ری
۰۹۸-۴۴۱-۲۴-۱۳	خوار	۹۲	خجنده
۱۰۶	خوارزم	۴۴۴	خجنده
۴۵۷	خوارزی (از نواحی ری)	۵۰-۴۷-۳۸-۳۳-۳۲-۳۱	خراسان
۳۸۴-۳۰۷-۲۱	خوزستان	۱۱۵-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۲-۸۰	
۲۴۰	خیابان آرامگاه در ری فعلی	۱۲۹-۱۲۸-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۱	
۲۴۰	خیابان آستانه قم	۱۷۴-۱۶۸-۱۰۹-۱۳۶-۱۳۴	
۲۴۰-۲۱۸	خیابان ابن بابویه در ری فعلی	۲۷۸-۳۶۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۱۶	
۲۰۰-۱۹۹	خیابان برج طغرل در ری فعلی	۳۰۰-۳۴۶-۳۴۴-۳۳۷-۲۸۷	
۲۷۲	خیابان بیهت و چهارمتری یا فرمانداری ری لنونی	۴۰۶-۴۰۱-۴۳۷-۴۱۰-۳۸۰	
۲۳۲	خیابان تخت جمشید طهران	۴۸۴-۴۷۵-۴۷۰-۴۶۳-۴۶۲	
۲۳۰	خیابان تقی آباد و امین آباد ری کنونی	۰۱۰-۰۱۲-۴۹۶-۴۸۸-۴۸۷	
۳۹۸	خیابان ری در شهر ری فعلی	۰۰۷-۰۰۳-۰۰۲-۰۰۴-۰-۰۴۰	
۲۲۳	خیابان ساریانان قدیم ری	۰۹۷-۰۹۰-۰۹۳-۰۵۸۸-۰۸۱	
۲۹۸	خیابان سیمان شهر ری فعلی	۶۰۹-۰۹۹	
		۳۳۹	خربزه خانه ری
		۵۱۴	خرقان
			خزانه‌الكتب نقیب‌النقبا
			رک: کتابخانه شرف‌الدین محمد

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۹۷	دارالامارة فخرالدوله ۳۵۲-۳۰۳-۴۹۶	۲۳۲	خیابان شاهزاده طهران
۴۹۷	دارالامارة مولی عباسی در ری ۸۲-۸۱	۲۹۸-۲۷۲	خیابان شهر ری فعلی
۲۳۵-۲۲۳-۱۹۳-۱۸۱-۱۸۰		۴۱۶-۳۱۷	خیابان صدرالاشراف در طهران
۵۱۹-۵۱۸-۴۴۴-۳۲۲-۲۴۹		۲۲۳	خیابان صفوي در مشهد
۵۲۰		۵۳۲-۳۲۳	خیابان طغرل در ری فعلی
۱۵۰	دارالامارة نصر بن عبد العزيز		خیابان ظهیرآباد در ری فعلی
۴۹۷		۳۲۷-۲۰۰	
۵۸۸-۳۳۹-۳۳۸	دارالبطیخ	۲۳۲	خیابان فردوسی در طهران
رک : خانه حنظله	دار حنظله		خیابان فرمانداری در شهر ری فعلی
۳۴۰-۳۳۹	دارالخارج		رک : خیابان بیست و چهارمتری
۲۰۰	دارالخلافه (بغداد)	۲۷۲	خیابان قم در شهر ری فعلی
۱۱۸	دارالسلام (بغداد)	۳۰۰	
دار على بن كامه	دار على بن كامه رک : خانه على كامه	۲۳۲	خیابان لاله زار در طهران
۲۳۹-۳۳۸-۲۲۱	دارالكتب ری	۲۷۲	خیابان مظفری در شهر ری فعلی
۵۴۸-۵۴۴		۲۲۳	خیابان نادری در مشهد
دارالكتب مدرسه شهنشاه غازی در ری		۵۴۹-۳۳۸	خیابان ورامین در شهر ری فعلی
۵۵۰-۵۳۰		۱۶۲	خیبر
۲۰۱	دارالملک (ری)	۲۰۲	خیبر آباد غار ری
۲۶۹	دارالملکه (دارالامارة بغداد)	۲۰	دارالامارة اشکانیان
۴۷۵-۲۸۷-۲۴۲-۴۷	دامغان	۳۵۲-۱۴۸	دارالامارة رَّدن الدُّولَة
۵۱۳	دانشگاه پهلوی شیراز	۳۰۳	
۳۰۷-۶۲-۶۰-۰۵۸-۴۰-۳۸	دجله	۵۳۲-۲۰۰	دارالامارة سلجوقیان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۴۱	در رأس الرودہ	۵۸۱-۴۶۰-۳۳۰	دخمه خواجه شرف مرادی
۲۴۰-۱۹۵-۱۹۳-۲۶	در رشقان	۵۳۶-۵۳۳	دخمه گبرها یا قلعه گبرها
۲۹۸-۲۸۳-۲۶۴-۲۴۴-۲۴۱		۴۴۵-۴۱۴	
۳۰۲		۴۸۰-۴۷۹-۴۶۶-۴۰۹	دخمه فرزندان یزد گرد دوم (هرمس و خاندان وی)
۲۶۴-۲۴۱-۱۹۲-۱۷۳	در رشکان	۴۱	در آزاد مهران
۳۰۶-۲۹۸-۲۸۳		۴۱	رک: در زامهران
در زادمهران	رک: در زامهران	درآهنین	رک: دروازة آهنین
در زامهران (بانسخه بدلهاي رادمهران، زادمهران، آزادمهران) ۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴		۳۰۶-۲۴۱	در ارشکان
۲۵۰-۲۴۹-۲۴۴-۲۴۱-۲۳۰		۴۳۷-۳۲۸-۲۳۹-۲۲۸	رک: دروازة باطان
۵۳۵-۳۶۴-۳۶۲-۳۰۴-۲۶۴			درب حنظله
۲۴۹-۲۴۸-۱۹۴	در شهرستان	۴۴۲	
در عابس (بانسخه بدلهاي درغایيش ، در عابش ، در غابش ، در عانش)		۲۴۳-۲۴۲	درب ری در شهر قدیم قم
۲۵۱-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳۱۸۹		۳۰۵-۳۰۴-۲۱۳	درب زامهران
۲۷۳-۲۶۹		۳۲۹	
رک: در عابس	در عابش	۲۷۳-۲۳۸-۱۸۶-۲۶	درب فلیسان
رک: در عابس	در عانش	۳۴۱	
۲۶۴-۲۴۷-۲۴۳	در عتاب	۲۰۳	درب مسلحگاه (مسلحگاه)
رک: در عابس	در غابش	۲۰۴	
در خراسان (در ری پیش از اسلام)	در غایيش	۴۹۵	در بند شمیران
در کنده ۲۶۴-۲۴۹-۲۴۷-۱۹۱-۱۸۹		۴۸۷-۲۲۴-۱۰۳	
۲۶۰			رک: در زامهران

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
دروازه خراسان ری پیش از اسلام ۴۹۶-۴۸۷-۲۴۰-۲۲۴	۲۷۲	در مصلحتگاه رک: در مصلحتگاه	در مصلحتگاه
دروازه خراسان ری عهد اسلامی ۲۶۸-۲۶۴-۲۶۱-۲۴۰-۲۳۹	۲۲۵	در مصلحگاه رک: در مصلحگاه	در مصلحگاه
دروازه دولاب ری باستانی ۲۲۶-۲۱۸	۵۰۱-۴۴۲-۲۷۲	در مصلحگاه (با نسخه بدلها) مصلحتگاه، مصلی گاه، مصلحگان	در مصلحگاه (با نسخه بدلها) مصلحتگاه، مصلی گاه، مصلحگان
دروازه راس الروده ۲۶۴-۲۶۱	۴۸۰	۲۴۱-۲۳۰-۱۹۶-۱۹۰-۱۹۳	۳۶۴-۳۶۲-۲۷۲-۲۵۰-۲۴۹
دروازه رشقان ۲۶۴	۳۱۷-۲۶۴-۱۹۳	۵۴۱-۰۳۲-۰۲۰	۰۵۲
دروازه رشکان ۳۱۷-۲۶۴-۱۹۳	۴۶۷	در مصلی گاه رک: در مصلحگاه	در مصلی گاه
دروازه زامهران ۲۶۴-۲۷-۲۶	دروازه سین (دروازه چین در ری) ۰۵۲-۲۶۴-۲۴۲	۰۳۱-۲۶۴-۲۳۷	دروازه آهنین
دروازه طبریین ۲۶۴-۲۴۳	دروازه حضرت عبدالعظیم در طهران ۳۰۳	۲۱۱-۱۹۰	دروازه اکباتان
دروازه غار در طهران دروازه فلیسان رک: دروازه بليسان دروازه قم واصفهان (باب سین) ۴۲۶	۰۵۲	دروازه باطاطان (با نسخه بدلها) باب طاق، باب ماطاق ۱۸۹-۲۶-۲۶۹-۲۶۴-۲۳۷-۲۱۱-۱۹۰	دروازه بليسان
		۳۳۹-۳۰۶-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰	
		۰۵۱-۴۰۲-۳۵۰	
		۲۳۸-۲۱۷-۲۰۸-۲۶	
		۲۸۲-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۶۴	
		۰۰۲-۴۲۸-۳۴۱-۳۱۷-۳۰۲	
		۲۶۴-۲۳۸	دروازه جاروب بندان
		۰۳۴	
		۰۰۲	دروازه چین در ری
		۴۴۲-۲۳۹	دروازه حنolle

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۱۷-۳۵۲-۲۸۳	دز باب بلیسان	۲۴۳-۲۴۰-۱۹۷	دوازه کوهکین
۴۱۷	رک: دز باب بلیسان	۵۰۲-۲۶۴-۲۰۹-۲۴۸	دوازه مصلحگاه
۷۸۸-۲۷۷-۲۶-۲۰-۱۴-۱۱	دز رشکان	۲۱۷-۲۱۱-۱۹۸-۲۶	دوازه مهران
۱۷۱-۱۵۰-۱۴۲-۱۳۳-۸۹		۲۷۳-۲۷۲-۲۴۱-۲۳۴-۲۲۱	
۲۲۰-۲۱۲-۲۰۸-۱۹۲-۱۷۳		۳۰۸-۳۰۶-۳۰۴-۳۰۳-۲۸۳	
۲۸۴-۲۸۳-۲۷۴-۲۴۴-۲۲۹		۴۲۸-۳۲۲-۳۱۷	
۲۹۹-۲۹۸-۲۹۲-۲۹۰-۲۸۷		۲۶۱-۲۴۰-۲۲۵-۲۱۶	دوازه هشام
۳۰۲-۳۴۸-۳۴۷-۳۱۷-۳۱۴		۵۰۱-۲۶۴	
۴۸۸-۳۵۸-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۳		۳۰۵-۳۰۶-۶۱	دوازه همدان
۵۱۷-۵۱۶-۵۰۷-۵۰۳-۴۹۷		۹	دروس شمیران
۵۷۸		۴۲	دریاچه اورمیه
۸۱	دز زینبدی	۴۲	دریاچه رضائیه
۵۰۰-۴۹۸-۱۷۹	دز (دز) طبرک	۲۴۶	دریای آسکون
۵۲۰-۵۰۸-۵۰۷		۲۴۶	دریای خزر
۵۱۷-۲۴۵-۲۴۴	دز عابس	۴۴	دریای سیاه
۵۲۱	دز عایش	۸۷-۸۶	دریای عربی
۱۰۶	دز فرخان	۴۴	دریای قبرس
۶۰۰-۵۸	دَسْتَبَیِّ	۲۴۶	دریای گیلان
دشتی در سرحد های راگو		۱۷۱-۱۴۲-۲۶-۲۰	دزارشکان
دلف آباد (= دلف آباد، زلف آباد)		۳۴۷-۲۸۷-۲۷۴	
۳۳۵		۴۸۴	دزاشیب
۵۰۴-۱۶۰-۱۰۹-۹۲-۱۶	دماؤند	۵۱۷-۳۵۲	دز باب باطان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۳۷-۲۳۰-۲۲۱-۲۲۰	رأس الرود	۴۱۴-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۷-۶۹-۲	دمشق
۲۴۷-۲۴۳		۴۹۹-۴۳۴	
۹۲	راس عین	۵۰۴-۱۵۳	دباؤند، (دباؤند)
۷۳	raga (ری)	۵۸	دورا
۶۷	راك (ری)	۲۴۰-۲۳۴-۲۲۶-۲۱۸-۳۰	دولاب
۶۷	راگ (ری)	۵۰۳-۴۰۶-۳۰۳-۲۹۸	
۷۳-۷۲-۶۷-۶۰-۰۹	راگا (ری)	۲۲۶-۳۰	دولت آباد
۲۰۶-۱۱۰		۱۳۹	دهستان گرگان
۱۶	راگای سه ارکی (ری)	۲۱۲-۲۱۱	دهک (قریه‌ای از ری)
راگز، راگس، راجز، راجس، راژس		۲۱۹	
۶۰-۰۹-۰۶-۰۰-۳۳-۲۴	(ری)	۴۷۷-۱۴	دیده سپاه سالاران
۱۱۰-۷۴-۷۳-۷۲-۶۷-۶۱		۲۰۲	دیر گچین
۳۱۰-۲۶۶		۳۶۲-۳۱۷-۲۵۰-۰۲۳۰	دیرینه قبّه
۶۰-۰۹-۰۸-۰۷-۲۸	راگو (ری)	۲۳۸-۸۳-۳۸-۳۲-۳۱-۲۱	دیلم
۷۳-۷۲-۶۷		۶۱۰-۰۸۲-۲۰۹	
۱۱۰-۶۷-۶۰-۰۹	راگیا (ری)	۲۷۸-۲۷۷-۹۲-۳۳	دینور
۷۹-۷۸-۶۸	رام اردشیر (ری)	۷۳	دیه‌های اطراف ری باستان
۳۰۸-۳۰۷	رامز	۳۳۵	ذلف آباد
۲۱۱	رام فیروز از قراء ری	۴۶۲	راد کان
۸۰-۷۹-۶۸-۲۸	رام فیروز (ری)	۸۳-۷۴-۷۳-۷۲	راز (ری)
۳۰۷	رام هرمز	۷۴	رازی (ری)
۳۰۷	رامیز	۷۴	راژ (ری)
راه آهن کهنه حضرت عبدالعظیم	۱۹۳	۷۴	راژیا (ری)

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۲	رَگَكْ (ری)	۴۶۶-۳۶۱-۳۰۶-۲۹۸	
۴۳۵-۲۸۰-۲۸۴-۲۲۸	زنبویه	۵۰۱-۲۶۶-۲۶۰-۲۶۲	راه ابریشم
۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۶		۵۷۱	
۹۲	رنظره	۷۷	Rai (ری)
۴	رودبار	۷۷	Rê (ری)
۶۱۱-۰۹۲-۵۸۰	رودبار قصران	۷۴-۷۳	Réi (ری)
رود چیلانی یا گیلانی (نیز رک : نهر جیلانی)	۱۰۰-۱۴۶-۱۶۴-۱۴۳	۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲	ربض ری اسلامی
۲۶۳-۲۲۲-۱۹۹		۲۲۳-۲۱۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۷۰	
۳۰۷	رودخانه جراحی	۲۳۹-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴	
۴۲۶	رودخانه فیروزآباد	۵۰۴-۳۵۱-۳۳۷	ربض ری پیش از اسلام
۹۲	رودس	۱۸۳	ربض یا بازار نیشابور
رود سورین (نیز رک : نهر سورین)	۲۲۱-۱۴۳	۵۸۳	رستمدادار
۱۴۲-۱۳۹	رود بهران در پارس	۲۱۸-۲۱۷	رسته نرمه (یارشته نرمه)
۱۵۷	روده (دیهی از ری)	۳۰۳-۲۷۳-۲۳۴-۲۲۶-۲۱۹	
روده (نام پهنه‌ای شامل نهر و بیله و بازاری بهمن نام در ری)	۱۳۰-۲۶	۴۲۸-۳۲۲	
۱۸۷-۱۰۰-۱۳۹-۱۳۳-۱۳۲		۲۶۹	رصافه بغداد
۲۲۶-۲۱۷-۲۱۲-۲۰۹-۱۹۷		۴۸۶	رضائیه
۳۳۸-۳۳۷-۳۲۶-۲۰۰-۲۳۰		۷۳-۷۲-۶۷-۶۴-۶۳	رغه (ری)
۵۰۴-۵۴۸-۵۴۴-۳۶۴-۳۶۲		۴۶۰	
۴۴	رود هالیس (قزل ایرماق)	۴۳۷-۱۲۲-۱۲۱-۹۲	رقه
		۸۳-۷۷-۶۷-۶۶-۶۲	رگا (ری)
		۲۸۷	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۲۴-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۷-۱۰۰	روضه صاحب عباد	۵۴۹-۵۴۴-۳۶۰	ری زرتشتی
۴۹۰	روم	۴۲۱-۳۸۰-۳۶۹-۳۱۰-۱۰۶	ری زیرین یا ری سفلی
۶۳	روبان	۶۱۷-۵۰۶-۵۰۳-۵۰۲	۱۰۷-۷۰-۱۳
۱۷۰-۱۹۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۴۹	ری آذربایجان	۲۰۹-۱۹۷	در غالب صفحات
۳۵۰-۲۳۵-۲۲۵-۱۷۳-۱۷۲	ری اردشیر (ری)	۲۸	ری
۴۰۲-۴۰۱-۳۷۲-۳۶۶-۳۵۱	ری باستانی	۷۹-۷۸-۶۸	ری آذربایجان
۵۱۷-۵۰۷-۵۰۴	ری برین یا ری علیا	۲۲۴-۱۷۲-۱۰۰-۱۴۹	۱۰۷-۷۰-۱۳
۲۷	ری یا بلداری در هند	۳۲۰-۳۰۳-۲۸۳-۲۷۳-۲۴۰	۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۰
۷۹-۷۸-۶۸	ری شهر (ری)	۴۸۲-۴۶۴-۴۵۱-۳۰۳-۳۰۱	۱۶۸-۱۰۰-۱۰۳-۱۰۷
۱۶۸-۱۰۰-۱۰۳-۱۰۷	ری عتیق	۵۰۷-۵۰۳	۴۸۸-۴۸۷-۲۱۰-۱۷۱-۱۷۰
۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴	ری برهان یا ری علیا	۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۴۹-۱۴۸	۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴
۴۸۳-۱۸	ریف الاری	۱۹۳-۱۸۲-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰	۱۷۱-۱۶۷
۴۲۴-۳۹۲-۳۵۳-۲۰۸	ری قدیم	۲۲۴-۲۲۰-۲۰۸-۲۰۳-۱۹۷	زادمهران
۴۷۶-۴۶۲	ری کهنه	۲۷۳-۲۶۰-۲۵۰-۲۳۴-۲۲۰	زامهران
۱۷۱-۱۶۷	رک: زامهران	۳۱۷-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۳	۳۰۲-۳۰۲-۳۵۱-۳۵۰-۳۲۴
زادمهران	زامهران	۳۰۲-۳۰۲-۳۵۱-۳۵۰-۳۲۴	۲۱۱-۲۰۸-۱۹۸-۱۴۲
۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۱	ری پیش از اسلام	۴۰۱-۴۰۲-۳۵۸-۳۵۶-۳۰۰	۴۰۱-۴۰۲-۳۵۸-۳۵۶-۳۰۰
۳۱۸	رک: ری برین	۵۰۷-۵۰۶-۵۰۴-۴۹۶-۴۰۲	۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۱
۳۰۰-۲۴	زاویه حضرت عبدالعظیم	۵۷۰-۵۶۹-۵۴۸-۵۱۷	۳۱۸
۵۸۹-۱۹۸	ری حدیث (یا جدید یا نو)	۱۰۷	ری عفران جای

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۸۳		۳۳۰	زلف آباد عراق
۴۷۵-۴۶۲-۳۰۴-۱۸۹	سبزوار	۹۲	زمین مغرب
۴۸۷-۳۴	سپاهان	۱۸۶-۱۰۹-۱۰۰-۳۳-۳۲	زنجان
۲۴۷	سپید رود	۶۰۸-۵۱۰-۲۰۴	زندان (قریه‌ای در شرق ری فعلی)
د	رک: استودان بزرگ‌میبد	۵۲۱-۲۳۵	زندان کهن و قدیمی ری (ظ: قلعه فرخان)
۳۷۸	سجستان	۲۳۰	زنگان
۲۵۳	سخنه	۴۸-۴۷	ساحات عفان
۴۴۱	سد	۲۳۹-۲۲۴-۱۸۶	ساربانان (پهنه‌ای در ری شامل محله
۲۳۲-۲۱۹	سر (قریه‌ای در ری)	۱۴۰-۱۳۱	و بازار وشارعی بهمین نام)
۵۲۲-۵۲۱-۲۳۴		۲۱۱-۲۱۰-۲۰۷-۱۴۸-۱۴۷	
۲۳۲-۲۳۱	سر (شارعی در ری)	۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲	
۵۲۲-۲۳۵-۲۳۴		۳۸۵-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۱-۲۲۹	
۲۳۲	سر (ناحیه‌ای از نواحی ری)	۵۰۰	
۵۲۲-۵۲۱-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳		۳۳۸-۱۴۴	سازمان نقشه‌برداری کشور
۲۰۳-۲۰۲-۲۰۰-۱۹۹	سرای ایالت	۵۴۹	
۱ ۵۳۲-۳۲۷-۲۰۸-۲۰۵-۲۰۴		۲۵۲	سالجین دیهی از بغداد
۵۳۳		۵۶۱-۵۵۸-۳۸۴-۹۲-۴۱	سامره
سرای صاحب رک: خانه‌صاحب عباد		۲۱۱-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹	ساوه
سرای علی کامه دیلم		۵۱۰-۳۸۸-۲۶۶-۲۶۵-۲۴۲	
رک: خانه علی کامه دیلم		۵۶۹-۵۶۷-۵۶۱-۵۵۸-۵۴۴	
سربان (ساربانان)			
۲۱۱-۱۸۶-۱۲۱			
۲۳۹-۲۳۲-۲۳۱-۲۲۴-۲۲۳			
۵۲۰-۵۱۲	سرچاهان		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۶۳	سین (از روستاهای ری)	۴۲۸-۹۲	سرخس
۳۸	سنند	۲۱۳	سرداب ری
۱۶۳-۱۶۲-۳۸	سواد	۵۴۸-۲۲۰	سر روده
۳۸	سواد عراق	۲۴۲	سرزمین پارت
۹۴	سودان	۴۸	سرزمین مادان
۴۶۷-۱۹۵-۱۷۶	سور (با باروی ری)	۳۲۲-۳۰۳-۲۷۳-۲۱۷	سرفلیسان
۱۳۹-۱۳۷	قریه سورن	۴۲۸	سرمن رای
۱۰۱-۱۴۳	سورینی (نهر چشمه علی)	۴۳۲-۳۸۶	سغد سمرقند
۲۶۸	سوق الاعظم در بغداد	۲۰۳-۱۲۲	سفارت انگلیس در طهران
۶۱۱	سولقان	۸۸	سکستان
۵۲۲	سویقه	۳۰۹	سکَّة حنظله
۳۰۶	سه راه ضرایبخانه	۴۴۲-۴۴۰-۲۲۸	سکَّة دینار
۳۱۷-۲۸۳	سه راه کارخانه سیمان	۲۲۸	سکَّة ساسان
۳۷	شهرورد	۲۲۸-۱۸۷	سکَّة المَوَالِی
۴۰	سیحون	۳۸۵-۲۲۹-۳۰۷	سگز آباد
۳۵۴	سید آباد (قریه‌ای در ری قدیم)	۳۸۶	سگز آباد یا سگزی آباد
۲۴۲	سید آباد (قصر سیده زن فخر الدوله)	۵۶۷-۰۰۰	سلطانیه
۳۰	سیرا	۶۱۹	سلوکیه
۳۷	سیروان	۱۲۲-۱۲۱-۹۲	سمرقند
۶۰۹-۱۴۲-۱۳۹-۳۲-۲	سیستان	۹۲	سمساط
۲۰۴-۲۰۲	سیلچون	۵۰۳	سمکوش یهود
۲۰۶	سینزین	۴۹۹-۴۳۶	سمنان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۲	شمساط	۱۰۰	شابور خواست
۴۹۰-۳۰۶-۳۰۵-۲۳۴	شمیران	۲۲۰	شارستان ری
۶۱۱-۰۹۲-۵۸۵		۲۳۵-۲۳۴-۲۲۰	شارع باطن
۶۱۷-۵۰۶	شووش	۴۳۷-۲۶۳	شارع ساربانان
۵۰۶-۳۰۸-۳۰۷	شوشتار	۲۳۳-۲۳۱-۲۱۹-۱۸۶	شارع سر
شهر بیرونی ری (یاقلعه یا کهن‌دز دوره اسلامی)	۱۷۳-۸۱	۰۲۱-۲۴۹-۲۳۵-۲۳۴	
شهر خارجی رک: کهن‌دز		۲۳۵-۲۲۳	شارع سربان
شهر درونی (یا مدینه داخله) ۱۷۳		۱۳۴-۱۱۳-۹۴-۹۲-۴۹-۳۸	شام
۲۴۳-۱۷۶		۴۱۳-۳۸۱-۳۶۳-۱۶۳-۱۶۲	
۱۸۲	شهر ری فعلی	۰۹۱-۴۱۴	
۹۲-۳۷	شهر زور یا شهر زول	۵۰۲	شامات
	شهرستان یا مدینه داخله ری اسلامی		شاھراه خراسان (راه ابریشم چین)
۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۴-۱۴۳-۸۱		۳۹۴-۲۴۲	
۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲		شجره (مدفن حضرت عبدالعظیم)	
۱۸۳-۱۸۲-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۷		۳۸۹-۳۸۸-۳۸۰-۳۲۸	
۲۱۴-۲۱۰-۲۰۹-۱۹۹-۱۹۳		۱۶	شخخه مسکم
۲۳۵-۲۳۴-۲۲۵-۲۲۳-۲۲۲		۳۰۸	ششکند (ناشکند)
۲۴۹-۲۴۷-۲۴۳-۲۳۹-۲۳۷			شطهای ری (دو نهر سورینی و جیلانی)
۳۳۷-۳۳۰-۳۲۴-۲۶۰-۲۰۹		۵۴۹-۳۳۰-۲۰۹-۲۳۴-۱۸۶	
۴۹۰-۴۰۱-۳۷۲-۳۵۱-۳۰۰		۱۲۲	شعب بوان
۰۰۴-۰۲۱-۰۱۸-۴۹۷-۴۹۳		۲۸۹	شعن(؟)
شهرستان ری پیش از اسلام یا ری عتیق ۱۷۲		۴۴۱	سلمه

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۴۲	صد دروازه	۱۶	شهرستانک
۲۰۳	صفد سمرقند	۶۰۷	شهر شاپور
۱۰۰	صفا	۱۸۲	شهر عتیق و باستانی ری
۵۰۳	صفالبه	۱۷	شهرهای آی‌ریانا و ایژا
۵۰۳	صفقلبه	۲۸۶-۴۹-۴۱	شهرهای مادیان
۳۷	صیمرة	۲۳۸-۱۹۶-۷۹	شهریار ری
۵۶۱-۵۰۲-۲۴۱-۹۴-۰	صین	۱۱۹	شیخ البلاط (ری)
۲۲۸	ضرابخانه ری (سرای درم ری)	۳۹۵-۳۰۷-۲۴۲-۲۱۶-۲۰۰	شیراز
۳۱۰		۵۶۷-۵۰۲-۴۴۷-۴۲۶	
۳۴۰	ضیاع ابی عباد ثابت بن یحیی، کاتب مامون	۵۰۰-۲۸۹	شیز
۳۴۰	ضیاع اسحق بن یحیی بن معاذ	۲۰۲	صالحین (= صالحین دیهی از بغداد)
۳۴۱		۱۸۶	صحرای ازدان در مشرق ری
۴۸۶	طابران	۵۴۹-۳۴۱-۳۳۰-۳۰۹-۲۳۴	
۲۶۹	طاق اسماء در بغداد	۵۷۸	
۳۴۰	طاق باجکی رک: طاق تاجکی	۲۲۲	صحرای جنوبی طهران
۳۴۰	طاق تاجکی ۳۴۶-۲۷۰-۲۶۹-۲۴۶	۲۴۶	صحرای در غایش (در عابس)
۳۴۰	طاق کسری	۲۷۰-۲۶۹	
۳۶۰-۱۰۹	طالقان	۲۱۰	صحرای ری
۳۷۹	طالقان خراسان	۱۹۶	صحرای شهریار ری
۴۸۶	طبران	۲۰۳	صحنه
۴۸۰	طبرتو	۱۳۳-۸۸-۱۲	صحخره چشمہ علی
۴۸۴-۴۸۳	طَبَرِس (تفرش)	۳۶۱-۲۳۷-۱۴۲	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۸۰	طبریین	۱۱۰-۳۸-۳۲-۳۱-۴۲۰۴	طبرستان
۴۸۴	طبره	۱۹۷-۱۶۰-۱۰۹-۱۰۳-۱۲۴	
۴۸۰-۴۸۴	طبریه	۲۴۸-۲۴۳-۲۴۰-۲۲۹-۲۱۰	
۴۸۴	طَبَسَ	۳۰۳-۲۹۸-۲۸۸-۲۷۹-۲۵۰	
۴۸۴	طبشن	۴۸۲-۴۸۱-۴۷۱-۳۸۹-۳۸۴	
۴۸۴-۴۶۰-۲۰۱	طجرشت (تجريش)	۵۸۲-۵۸۱-۵۷۵-۵۰۹-۴۸۶	
۹۲	طراپلس	۶۰۸-۵۹۹	
۹۲	طرطوس	۴۸۶	طبرسان
۴۱۱-۴۰۰	طف (كربالا)	رک: طبرس	طبرش
۱۲۳-۹۲	طنجه	۲۸۴-۱۹۳	طَبَرَقْ ری
۴۶۲-۴۴۲-۳۴۴-۹۲	طروس	۴۸۰	طبرقه
۳۱-۳۰-۲۹-۲۴-۲۰-۹-۸	طهران	۴۸۶-۴۸۵-۴۸۲	طبرک اصفهان
۱۱۹-۹۶-۸۸-۸۷-۶۴-۴۹-۴۷		۱۹۳-۱۸۱-۱۶۹-۱۰۳	طبرک ری
۲۲۲-۲۱۵-۲۱۰-۱۷۷-۱۷۶		۳۷۳-۳۷۱-۳۲۶-۲۹۷-۲۸۴	
۲۷۲-۲۴۳-۲۴۰-۲۳۲-۲۲۶		۴۶۷-۴۰۴-۴۴۴-۴۳۶-۴۱۲	
۳۳۵-۳۳۴-۳۱۷-۳۰۶-۲۸۶		۴۸۱-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۶۸	
۵۰۳-۴۸۰-۴۲۶-۴۱۳-۳۶۲		۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۴-۴۸۳	
۶۱۰-۰۹۰-۰۰۴-۰۰۳-۰۳۰		۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰	
۶۱۱		۵۰۰-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۶-۴۹۰	
۲۷۸	طیلسان (طالشان)	۵۰۷-۵۰۶-۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱	
۲۴۶-۱۰۴	عابسکین (بحر آبسکون)	۵۱۲-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۹-۵۰۸	
۲۰۳		۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳	
۳۸	عبدان (=آبادان)	۵۰۷-۵۰۲	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٢	عقبة حلوان	٦١	حضرت عبدالعظيم (بقعة و مرقد)
٤٢٦-٣٤١-٣٠٣-١٥٠	على آباد ری یا على آباد مجد الدولة	٣٣١-٣١٧-٢٥٧-٢٤٥-١٦٥	
١٢٣	عمّان	٣٩٢-٣٩٠-٣٨٩-٣٨٤-٣٤٢	
٩٢	عموریہ	٥٧٥-٤٣٠-٤٠٢	عتبات عاليات
٢٥٣	عنزلی (انزلی)	٤٦٣	عتبة رضویہ
٣٣٠	عید گاه (مصلی)	٣٨	عدیب
٤٤	عیلام	٩٤-٤٧-٣٩-٣٨-٣٧-٣٥-٢٨	عراق
٢٤٦	غابسکین (آبسکون)	١٢٦-١٢١-١١٩-١١٨-١١٥	
٢٠٢	غار ری	٢٦٤-٢٥٨-٢٣٧-١٦٣-١٦٢	
١٩٩	غری	٣٦٣-٣٢٧-٣٠٧-٢٧٨-٢٦٦	
٤٥٦-٤٠٠	غزین	٤٧١-٤٤٧-٤٣٤-٤١٨-٣٨١	
١٢٢	غوطہ دمشق	٥٥٢-٥٢٧-٥١٥-٥١٢-٥٠٠	
٣٢٧-٧٩-٦٩-٤٧-٣٨-٣٧	فارس	٥٩٣-٥٩١-٥٨٣	
٤٤٨-٤٠٩-٤٠٧-٣٨٨-٣٤٦		٣٩-٣٨-٣٥-٣٤-٣١	عراق عجم
٥٩١-٤٩٩-٤٨٥		٤٥٧-١٥٩-١٢١-٧٣-٤٥-٤٣	
٣٥١-٢٩٧-٢١٢-١٥٠	فخر آباد ری	٥٢٧	
٥٢٤-٤٩٦-٣٥٤-٣٥٣		٣٨-٣٥	عراق عرب
٤١٩-٤١١-٢٥٤-٦٠-٥٨-٣٨	فرات	٣٩-٣٥	العراقيين
٤٨٥-٣٣٥	فراہان	٥٨٨-٣٣٨	عرصۃ البطیخ
٣٠٣	فرح آباد طهران (دھکنہ)	٢١٢-١٨٧-١٤٩-٢٦	عرصۃ نصر آباد
٩٢	فرغانہ	٢٢٨	
٥٥٢-٥٥	قرنما	٤١٤	عسقلان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۰۹		۹۲	فرمیسا
۹۲	قالیقلاء	۵۰۳-۰۰۲-۰	فرنجه
۰۶۲-۴۱۴	قاهره	۶۰۰	فسا
۳۵-۳۴	قاین	۱۲۰	سلطان
۳۷۲	قباب عالیه ملوك دیلم در ری	۸۲	فصیل ری اسلامی یا کهن‌دز آن
۴۴۶		۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۳	
۳۹۶	قبر امامزاده حمزه	۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹	
۴۶۱	قبر داود برادر طغرل در مردو	۴۹۳-۴۹۰-۳۲۴-۳۲۱-۲۳۵	
۴۶۲	قبر طغرل سلجوقی	۵۰۴-۵۲۱-۰۰۸-۰۰۷-۴۹۸	
۳۹۶	قبر حضرت عبدالعظیم	۴۱	فلات آسیا
۴۶۲	قبر فخر الدوله	۲۶۶-۱۰۲-۴۰-۳۹	فلات ایران
۹۲	قبرس	۲۴۴-۲۳۸-۱۹۴-۱۰۰	فلیستان
۵۰۱	قبرستان شهر ری رک: گورستان ری	۳۰۴-۲۸۳-۲۷۶-۲۷۳-۲۴۹	
۳۸۹	قبة امام حسن بن علی (ع)	رک: فلیستان	
۳۹۰	قبة حضرت عبدالعظیم	۲۶	فولاد (محلی در شمال غربی ری)
۲۷۸	قبة امامزاده عبدالله	۳۴۱-۲۷۳-۱۸۶	
۴۳۳-۲۷۸-۳۳	قرماسین (نرمانشاه)	۸۰	فیروزآباد (ری)
۴۴	قرماسین (قرماسین)	۸۰-۲۳	فیروزآباد (قریه‌ای در ری)
۱۴۶-۹۲-۴۸-۳۷-۳۳-۳۲-۲	قزل ایرماق	۲۱۱	فیروز رام
۱۸۴-۱۶۵-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۳	قزوین	۴۷	فیروز کوه
۲۳۸-۲۱۲-۱۸۹-۱۸۶-۱۸۰		۹	فیلادلفیا
۳۴۶-۳۲۰-۳۰۴-۳۰۳-۲۷۳		۳۸	قادسیه
		۲۷۵-۳۷-۳۴-۳۳	قاشان، قاسان

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۲۱-۲۲۰-۲۱۸-۲۱۷	قطب روده	۵۳۸-۵۳۴-۵۱۰-۴۳۳-۴۰۱	
۴۲۸-۳۲۲-۳۰۳-۲۷۳-۲۳۰		۵۸۷-۵۸۶-۵۸۵-۵۸۳	
۵۴۸		۳۶۲	قصر آل سلجوق در ری
۹۱	قطب شمال	۲۶۷	قصر احمدتا (قصر همدان)
۵۰۲-۰۰	قلزم	۱۸۶-۲۶	قصر اسحق (ضياع اسحق)
۵۲۰-۰۰۹	قلعة النجق نخجوان	۳۴۱-۲۷۳	
۲۵-۲۴-۱۶	قلعة ايرج ورامين	۳۴۹-۳۴۸	قصر اشکانیان در بابل
۴۸۵	قلعة تبر در فارس	۴۹۰-۴۹۰-۱۸۷-۳۰-۱۸	قصران
۲۰	قلعة راگز	۶۱۱-۰۹۲-۰۹۱-۰۸۵-۰۰۰	
۱۴۹	قلعة رشكان	قصران بیرونی رک: قصران خارج	
رک: قلعه طبرک	قلعة ری	۴۹۰-۴۶۰-۰۳۰۰	قصران خارج
۴۹۵-۴۹۴	قلعة ری بندی (زینبدی)	۳۶۱-۳۶۰-۲۲۶-۷۳	قصران داخل
۵۲۰-۰۱۹		۳۰	قصران فوقانی
۲۹۷-۲۰۸	قلعة ری قدیم یا باستانی	۴۳۸	قصر رشید
۳۰۳-۳۰۱		۳۵۴	قصر سید آباد
۵۱۹-۴۹۴	قلعة زبیدیه	۳۶۱	قصر علی کامه در ری
۴۰۳	قلعة زرتشتی ها	۳۶۱	قصر علی کامه در قصران داخل
۵۰۷-۴۹۴	قلعة زینبدی یا زینی	۳۶۲	
۵۲۱-۰۱۹		۳۵۳	قصر فخرالدوله
۵۲۵-۵۲۴	قلعة سرچاهان ری	۳۵۳-۳۰۲	قصر بجدالدوله
۵۲۰	قلعة سرچاهان همدان		قصر عمر (عمرو؟) بن العلا در ری
۴۹۰	قلعة شاه میران	۳۴۱	
۴۱۷	قلعة شمیران	۹۱	قطب جنوب

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۱۶-۲۰۹	قلعة طبرق (طبرك)	۲۸۴-۱۹۳	
۳۶۴-۳۰۴-۲۰۲-۲۴۵-۲۴۴	قلعة طبرك اصفهان	۴۸۵-۴۸۲	
۰۹۴-۰۸۳-۰۶۷-۴۲۰	قلعة طبرك رى	۸۱-۳۰-۱۸-۱۴	
قنات شهی یا شاهی در ری ۱۴۸-۱۴۷		۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰-۱۴۴-۱۴۳	
۲۲۵-۱۹۸		۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷	
قنات عبدالوهاب در ری ۱۹۷-۱۵۰		۲۹۰-۲۸۴-۲۱۰-۲۰۸-۱۸۳	
قنات قرشی در ری ۱۵۱-۱۵۰		۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۱-۲۹۷	
قنات نصرآباد در ری ۱۴۹-۱۴۸		۴۰۴-۴۰۱-۴۴۴-۴۲۲-۳۷۲	
۲۲۶-۲۲۵-۲۱۲		۴۷۰-۴۷۳-۴۶۸-۴۶۷-۴۰۰	
۹۲	قنسیریه	۴۹۱-۴۹۰-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۱	
۴۷	قوچان	۴۹۶-۴۹۰-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲	
۱۰۳-۹۲-۸۴-۸۳-۳۲	قومس	۵۰۳-۰۲-۰۰۰-۴۹۸-۴۹۷	
۰۹۹-۲۶۱-۲۴۰-۱۶۰-۱۰۸		۵۰۸-۰۰۷-۰۰۶-۰۰۰-۰۰۴	
۱۰۳	قها	۵۱۴-۰۱۲-۰۱۱-۰۱۰-۰۰۹	
۱۶۰	قهوستان (کوهسار ری)	۵۲۱-۰۲۰-۰۱۹-۰۱۶-۰۱۰	
۳۶۴-۳۴	قهوستان در خراسان	۵۵۴-۰۲۰	
۳۷-۳۵-۳۴-۳۳	قهوستان در عراق	۵۲۱-۰۰۷-۲۳۶-۲۳۳	قلعة فرخان
۱۸۳	قنهذر ری	۰۲۴-۰۲۳-۰۰۲	
۱۸۳	قنهذر نیشاپور	۰۲۰-۵۲۴	قلعة کنده کوه
۴۱۰-۴۰۰	کابل	۳۵۰-۲۴۵-۱۹۴-۱۹۰	قلعه گبری
۳۰۰	کاخ اردوان در ری	۴۶۶	
۴۹۶-۳۴۸-۳۴۷	کاخ اشکانیان	۴۶۰-۲۲۲-۲۲۱	قللة دماوند
۲۰	کاخ فخرالدوله	۱۸۹-۹۲-۷۰-۶۹-۳۷-۳۴-۳۳	قم

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۲۴-۱۴۳	کاریز گیلانی در ری	۲۰۲	کاخ سلجوقیان
۵۶۱-۵۵۸-۳۰۴-۲۷۰	کاشان	۳۷۳	دارخانه آجر و مواد نسوز
۰۶۹-۰۶۷-۰۶۶-۰۶۵-۰۶۴		۰۰۲-۴۸۷-۴۶۸	
۵۸۳		۱۴۲-۱۴	کارخانه سیمان ایران
۴۰	کالاه	۲۹۰-۲۹۴-۲۹۰-۱۹۳-۱۷۱	
۴۰	کالح	۳۳۵-۳۲۶-۳۰۲-۲۹۹-۲۹۶	
۵۶۱	کتابخانه خیام	۴۹۰-۴۲۶-۳۷۴-۳۵۴-۳۵۰	
	کتابخانه ری	۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶	
رک : کتابخانه صاحب عباد			کارخانه سیمان ری
کتابخانه شرف الدین محمد، نقیب النقبا			رک: کارخانه سیمان ایران
۰۰۰-۵۶۹	در ری	۴۸۷	کارخانه سیمان طهران
۳۳۸-۲۳۰	کتابخانه صاحب عباد	۱۴۲-۱۴	کارخانه گلیسیرین و صابون
۵۶۳-۰۲۸-۳۶۰-۳۵۹-۳۳۹		۱۹۳-۱۷۱-۱۰۳-۱۴۹-۱۴۴	
۰۴۸-۰۴۷-۰۴۶-۰۴۵-۰۴۴		۲۹۱-۲۹۰-۲۲۴-۲۲۲-۱۹۹	
۵۴۹		۴۱۶-۳۵۴-۳۵۰-۰-۳۲۶-۲۹۲	
۳۹۱	کتابخانه مجلس شورای ملی	۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۴۵۳-۴۲۶	
۰۳۴	کتابخانه مدرسه رشید رازی	۳۷۲	کارخانه مواد شیمیائی
۵۵۰			کارخانه مواد نسوز
۵۵۰	کتابخانه مدرسه شاه غازی		رک: کارخانه آجر نسوز
	کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار	۳۳۷	کاروانسراهای ری
۴۰۹-۳۲۸		۳۳۸-۳۳۷	کاروانسرای کوچک
۸۲	کتابخانه مرکزی دانشگاه	۳۳۸	کاروانسرای کوشک
۵۴۶-۴۷۲-۴	کتابخانه ملی	۲۲۰-۱۴۷	کاریز شاهی در ری

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۴۲-۴۴۰-۲۳۹-۲۲۸	کوچه حنظله	۳۲۶	کتابخانه موزه طهران
۲۴۳	کوچه دروازه ری در قم	۵۴۴	کتب خانه بزرگ در اصفهان
۲۲۸	کوچه دینار		کتب خانه بوطاهر خاتونی درساوه
۲۲۹-۲۲۸-۱۸۷	کوچه ساسان	۵۴۴	
۳۶۲-۲۵۰-۲۳۰-۲۰۹	کوچه صوفی		کتب خانه صاحبی
۳۶۳			رک: کتابخانه صاحب عباد
۲۲۹	کوچه موالی	۵۴۶	کتب خانه مجدد الدوله
۳۶۱	کوشک دشت		کتب خانه نقیب النقبا
۳۶۱	کوشک علی‌آمده رک: خانه علی کامه		رک: کتابخانه شرف الدین محمد
۵۲۴-۵۲۲	کوشک یا قلعه فرخان	۴۱۴-۴۱۳-۴۱۱-۱۱۳	کربلا
۱۶۱-۱۰۶-۱۳۰-۸۲-۳۵۰-۲	کوفه	۴۱۹-۴۱۷	
۰۱۸-۴۳۹-۳۹۹-۳۶۴-۳۲۱		۶۰۶-۴۳	کردستان
۵۶۱	کولم در هند	۰۶۷-۳۲۷-۲۸۶-۲۷۹-۴۷	کرمان
۴۴۷	کومسان [کذا]	۲۷۸-۶۰	کرمانشاهان
۳۶۰	کوه بره		کرمانشاهان (محلی از نواحی ری)
۱۴۳-۸۱-۳۰-۱۹	کوه بی‌بی شهربانو	۱۵۷	
۴۸۷-۴۰۳-۳۷۳-۱۷۰-۱۶۷		۴۶	کشور ماه (سرزین ماد)
۰۹۰		۲۰۸	کلاهدوزان (محله‌ای در ری)
۴۸۲	کوه تبور در حیفا	۵۳۳	
۴۹۰	کوه توچال شمیران	۶۰۴	کلده
۵۵۷-۴۹-۹	کوه چشممه علی	۵۶	کلیسای کاتولیک
۲۳	کوه حصار	۶۱۱	کن
		۹۲	الکنیسه السوداء

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۹۹-۱۷۱	کوه سرسه	۲۲۱-۱	کوه دماوند
	کوه شمالی کارخانه گلیسیرین		کوه دز رشکاه
۲۲۵-۲۲۴-۱۷۹-۱۸-۱۴	رک: کوه کارخانه سیمان	۳۰۴-۳۵۰-۳۳۵-۳۲۶	کوه رشکان
۴۰۲-۴۳۱-۳۷۳-۳۷۱-۲۹۰		۵۱۶-۰۰۳-۴۹۷-۴۹۶	
۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۶۷-۰۶۷		۱۴۹-۳۰۰-۱۹-۱۷-۱۴	کوه ری
۴۹۳-۴۹۲-۴۹۰-۴۸۷-۴۷۹		۱۸۳-۱۷۹-۱۷۷-۱۷۰-۱۰۳	
۰۰۰-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۰		۳۰۳-۲۴۰-۲۳۲-۲۲۴-۲۲۱	
۵۲۰-۵۰۷-۵۰۰-۵۰۱		۴۰۳-۳۷۹-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۱	
۵۰۶-۵۰۰-۰۲۱		۴۸۷-۴۸۳-۴۷۹-۴۰۳-۴۰۲	
۱	کوه قاف	۴۹۶-۴۹۵-۴۹۳-۴۹۰-۴۸۸	
۴۹۷-۴۹۶-۲۹۱	کوه کارخانه سیمان	۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۸-۴۹۷	
۲۱۰	کوهک یا کوهه در امین آباد	۵۷۴-۵۰۸-۵۰۷	
۴۸۳-۴۳۱-۳۵۸-۲۴۸-۲۱۶		۵۱۶	کوه زوراء در ری
۵۲۰-۴۸۷		۴۰۰-۳۷۷-۳۷۴	کوهسار امین آباد
۱۵۳-۱۵-۱۴-۱۳	کوه نقاره خانه	کوهسار ری	رک: کوهستان ری
۲۲۰-۲۲۴-۲۱۰-۰-۱۷۷-۱۷۳		کوهسار نقاره خانه رک: کوه نقاره خانه	
۳۵۸-۳۲۰-۳۲۱-۲۹۱-۲۴۹		کوهستان (= قوهستان ، جبال)	۳۴
۴۰۲-۴۳۱-۳۷۶-۳۷۳-۳۷۲		۰۹۰-۳۷	
۴۸۷-۴۷۷-۴۶۸-۴۶۶-۴۰۳		۳۷۱-۳۶۶-۱۶۰	کوهستان ری
۰۰۳-۵۰۰-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲		۴۱۳-۳۸۳-۳۷۷-۳۷۶	
۵۷۶-۵۲۵-۰۱۸	رک: کوهک	۶۱۰	کوهستان ری (آباد بی از نواحی ری)
	کونهه	۲۲۴	کوهستان شمالی طهران
		۵۸۵	کوهستان قصران

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۹۱-۳۸۹	گنبد حضرت عبدالعظیم	۹۰-۰۸	کوه‌های راگو
۱۴-۱۳-۱۱	گنبد فخرالدوله شاهنشاه	۱۳	کوه‌های ری
۱۷۳-۱۷۲-۲۹-۲۷-۲۶-۱۰		۵۳۹-۲۰۹	کوی اصفهانیان
۲۹۰-۲۸۴-۲۸۳-۲۳۰-۲۰۶		۲۰۰-۱۹۶	کوی جنوبی دیرینه قبّه
۴۰۰-۴۴۷-۳۸۳-۳۰۰-۲۹۱		۳۶۲	
۴۹۱-۴۰۹-۴۰۰-۴۰۲-۴۵۱		۲۳۳-۲۲۲	کویر واقع در مشرق ری
۴۹۰-۴۸۸-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۰		۲۲۰-۱۴۳	کوی ساریانان
۵۴۲-۴۹۳		۵۳۹-۲۰۹	کوی فیروزه
۴۴۵-۳۰۷	گنبد مرداویچ زیاری	۱۷۲-۱۴۳-۸۱	کهن‌دژ ری اسلامی
۴۴۶		۲۱۴-۱۸۲-۱۸۱-۱۷۷-۱۷۳	
۴۲۲-۴۲۱	گنجه	۳۷۲-۳۰۱-۳۳۷-۲۳۷-۲۳۵	
۳۱۰	گنzel	۰۰۰-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۰-۴۳۱	
۳۷۱	گور (اردشیر خوره)	۰۰۴-۰۲۱-۰۱۸-۰۰۷-۰۰۶	
۱۴۰	گور ابراهیم خواص رک: گور خواص	۱۷۲	کهن‌دز ری پیش از اسلام
۴۹۳-۴۹۲	گور ابوالمظفر خجندی	۵۱۰-۴۷۱-۴۴۷-۱۶۰-۱۳۹	گرگان
۴۷۷-۴۵۰	رک: تربت ابوالمظفر خجندی	۵۶۲	
۴۶۰-۴۰۰-۲۰۴	گور اینانج رک: گورخانه اینانج	۸۷	گرینیچ
۴۳۷-۲۳۹-۲۲۸	گورخانه اینانج	۳۶۲	گلندوک
۴۴۲		۴۷۰-۴۶۸-۴۶۷-۴۵۴-۱۴	گنبد اینانج
		۵۷۶-۵۰۰	
		۴۰۰-۴۴۶-۴۴۵	گنبد رکن‌الدوله
		۲۰۴	گنبد شاهنشاه رک: گنبد فخرالدوله
			گنبد طفرل

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۴	لیدی یا لیدیه	۲۰۶	گورخانه محمد بن حسن شیبانی
۲۶۷	ماتا (مخفف ا Mata نام همدان مذکور در تورات نسیخه سپتانت)	۴۴۲-۴۳۹-۴۳۴	گورخانه سرداویج
۴۲۱	ماچین	۴۳۱-۳۷۷	گورخانه های آل بویه
۳۶-۴۶-۳۳-۳۱-۲۱	ماد (سرزین)	۴۴۷	گورخانه هشام بن عبدالله رازی
۴۹-۴۷-۴۵-۴۴-۴۲-۴۱-۳۷		۰۰۰-۴۹۱-۴۳۱-۴۳۰	گور خواص
۱۰۵-۸۲-۶۶-۶۲-۵۷-۵۰		۴۲۴	گورستان ابن بابویه
۲۸۶-۲۶۷-۲۵۶-۱۱۹-۱۱۰		۳۰۳	گورستان چهارده معصوم طهران
۶۰۳-۴۸۶-۲۶۹-۳۵۱		۴۳۶-۲۶۳	گورستان خاندان هشام
۴۳	ماد اصلی	۳۷۳-۳۶۶	گورستان ری
۴۴-۴۳	ماد بزرگ	۳۲۸	گورستان شجره
۴۴-۴۳	ماد رازی	گورستان کسانی رک: گورخانه کسانی	
۴۴	ماد راگیان (ماد رازی)	۳۶۰-۳۵۷	گور صاحب عباد
۴۲	ماد کوچک	۲۴۷-۱۹۷-۱۴۴-۴۵	گیلان
۴۷	مادوان	۱۸۹	لار
۴۵-۴۲	ماده (سرزین ماد)	۹۲	لازقیه
۴۸-۴۷-۴۰	مار (ماد)	۲۸۰-۲۷۹-۲۶	لاسگرد یا لاسجرد
۴۷	ماران	۲۸۶	لاشگرد کرمان
۴۸-۴۷	ماروا	۱۰	لندن
۴۷	ماروان	۵۸۵-۳۶۲-۳۶۰-۲۲۶	لواسان
۴۷	مارین	۶۱۱	
۳۰۵-۲۷۸-۱۹۷-۴۵-۳۴	مازندران	۳۷	اللور
۰۳۵-۴۸۶-۴۸۲-۳۶۰		۵۸۷-۱۸۷-۱۴۸-۱۴۷-۱۳۱	لیدن

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۹۸-۲۹۱-۲۹۰-۱۹۲-۱۴۸			ماطا (معرّب مانا بخفف اماتا نام همدان مذکور در تورات یونانی یا سپتانت)
۳۵۰-۳۵۴	محله در زامهران رک: محله زامهران	۳۰۶-۲۷۰-۲۶۷-۲۶۴	ماوراء النهر
	محله در زان شهران	۶۰۹-۴۴۴-۸۰-۳۹-۳۲	ماه (ماد)
	رک: محله زامهران	۸۲-۴۸-۴۷-۴۵-۳۴	ماهان
۱۹۳	محله در شهرستان	۴۷	ماه بصره
۲۴۵-۱۹۴	محله در عابس	۱۰۹	ماه جان (ری)
۱۹۴	محله در کنده	۱۶۷-۸۲-۷۰-۱۳	۱۷۲
۵۳۲-۲۰۰-۱۹۴	محله در مصلحگاه	۶۰۸	ماه نهادوند
۵۴۱		۴۸-۴۷-۴۵	مای (ماد)
۱۹۵	محله دروازه آهنین	۴۷	مایان
۲۳۹-۱۹۶	محله دروازه جاروب بندان	۴۷	ماین
۵۳۴		۲۰۶	سَجَالُ الشِّيعَةِ وَالْحَنَفِيَّةِ
۳۰۳	محله دروازه خراسان طهران	۵۴۱-۵۴۰-۲۵۵	محله بابالمصالح
	محله در رشکان رک: محله در رشقان	۱۹۶	محله باطن
۱۹۶	محله دیرینه قبه	۳۹۵-۳۸۸-۱۹۰-۲۶	محله باطن
۳۲۶-۲۲۰-۱۹۷-۱۹۶	محله روده	۱۹۱	محله بلیسان
۳۶۲-۳۳۹		۱۹۱	محله پالانگران
۲۰۹-۱۹۷	محله رویان		محله جامع رک: محله مسجد جامع
	محله زاد شهران رک: محله زامهران		محله جیلاباد یا گیلاباد ۲۷۷-۱۹۱
۲۳۰-۲۱۳-۱۹۷-۲۶	محله زامهران	۳۴۱	
۵۳۴-۳۱۸-۳۰۵-۳۰۴-۲۰۰			محله در رشقان (در رشکان) ۱۳۳-۲۶
۵۶۹-۵۳۶-۵۳۵			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	محله مصلحگاه رک: محله در مصلحگاه	۱۹۸	محله زعفران جای
	محله مصلی گاه	۲۳۵-۱۹۹-۱۹۸	محله ساریانان
	رک: محله در مصلحگاه	۵۰۴-۲۶۳	
۲۰۹	محله بهدی آباد	۲۱۸-۲۰۰-۱۹۹	محله سرای ایالت
۳۰۳	محله مهران	۰۳۲-۳۶۲-۳۰۷	
۲۱۱	محله ناهک یا ناهق	۱۳۷	محله سورن در نیشابور
	محله نصرآباد	۲۰۶	محله سینربن
۱۴۹-۱۴۸-۱۳۳-۲۶	۲۹۸-۲۹۷-۲۲۷-۲۲۶-۲۱۲	۲۰۷-۲۰۶	محله شافعیه یا شافعیان
۱۳۴	محمدیه (ری بعهد اسلامی)	۰۴۲-۲۳۰	
۱۶۸-۸۲-۸۱-۸۰-۶۹-۲۷-۲۴		۲۴۰	محله عابس
۱۷۹-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳		۲۹۸-۲۹۷-۲۰۸	محله فخرآباد
۲۱۰-۲۰۹-۱۹۰-۱۸۱-۱۸۰		۳۰۰-۳۰۴	
۴۵۲-۴۵۱-۳۵۱-۳۰۰-۳۲۲		۲۷۳-۲۷۲-۲۱۶-۲۰۸	محله فلیسان
۵۱۸-۵۱۷-۵۰۸-۵۰۷-۴۷۶		۴۲۸-۲۸۲-۲۷۴	
۰۹۶-۰۹۵-۰۲۱-۰۱۹		۰۳۹-۲۰۹	محله فیروزه
۳۱۰-۲۷۴-۱۶۴-۱۰۳-۱۰۰	مدائیں	۰۳۳-۰۳۱-۲۰۸	محله کلاهدوزان
۳۸۱-۳۷۹		۴۹۰	محله محمدیه
۲۳۷	مدارس شیعه	۲۴۳	محله مسجد جامع قم
۸۸	مدارس	۱۹۳	محله مسجد جامع ودارالاماره
۲۳۷-۱۹۰	مدرسه سید زاهد ابوالفتوح	۴۴۴	
۵۳۱		۲۰۶	محله مسلحکان (مصلحگاه)
	مدرسه سید تاج الدین محمد کیکی	۲۳۰	محله مسلحگاه (مصلحگاه)
۰۳۳-۵۳۱-۲۰۸		۲۶۰	محله مسلحکان (مصلحگاه)

موضع	صفحه	موضع	صفحه
مدرسهٔ شیخ جنید سکّی	۵۳۲	مدرسهٔ محمد بن قطب الدین راوندی	۵۴۱-۵۶۰-۲۵۰
مدرسهٔ شمس الاسلام حسکا بابویه	۵۳۳-۵۳۲-۵۳۱-۲۰۰-۱۹۹	مدرسۀ قاضی محمد وزان	
مدرسۀ شیخ حیدر سکّی	۲۶۰-۲۴۹	رک: مدرسۀ وزانیان	
مدرسۀ خواجہ اسماعیل رشید رازی	۱۹۶	مدرسۀ ملکشاه در اصفهان	۴۴۵-۲۰۵
مدرسۀ زامهران رک: مدرسۀ شاه غازی	۵۰۰-۵۳۴-۲۳۸	مدرسۀ وزانیان	۵۴۳-۵۴۲-۵۴۱
مدرسۀ شاه غازی	۵۳۶-۵۳۵-۵۳۴	مدفن ابوالفتوح رازی	۳۹۲
مدرسۀ شرف الدین گردبازو در همدان	۴۴۶	مدفن بی بی شهربانو	۴۱۳-۴۱۲
مدرسۀ خواجه شرف مرادی	۵۳۳	مدفن حضرت حمزه بن موسی	۳۹۲
مدرسۀ خواجه عبد الجبار بن عبدالله	۵۴۳-۵۳۶	مدفن خلیل سلطان و شاد ملک	۴۶۴
مفسید مقری رازی	۵۳۶-۵۲۸	مدفن راس امام حسین(ع)	۴۱۴-۴۱۳
مدرسۀ عبد الجلیل رازی، صاحب التقاض	۵۳۷	مدفن رکن الدوله	۴۴۷
مدرسۀ فقیه علی جاستی	۵۳۹-۲۰۹	مدفن امامزاده طاهر	۳۹۲
مدرسۀ عماد وزان رک: مدرسۀ وزانیان		مدفن طغل	۴۶۴
مدرسۀ کوی فیروزه (= محله فیروزه)		مدفن حضرت عبدالعظیم	۲۴۲-۲۳۸
مدرسۀ سلطان محمد	۵۴۳-۵۴۰	مدفن کساپی در ری	۳۲۸-۲۰۶
	۵۳۹-۲۰۹	مدفن محمد بن حسن شیبانی در ری	۴۴۲-۴۳۷
		سدی	۶۱۲-۷۳-۶۰-۴۳-۳۶-۳۴-۲۵

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۸۳	مدینه یا شارستان نیشاپور	۵۶-۳۳	مادیا
۴۱۶	مرقد بی بی زبیده	۴۳	مدی صغیر
۳۹۵	مرقد حضرت حمزه	۴۳	مدی کبیر
۳۹۷	مرقد امامزاده طاهر	۴۱۸-۴۱-۴۰۸	مدینه النبی
۳۹۰-۲۹-۲۳	مرقد حضرت عبدالعظیم	۴۱۸-۴۱-۴۰۸	مدینه خارجه ری اسلامی یا کهنزار آن
۴۲۱		۱۷۹-۱۷۸-۱۷۶-۱۷۳-۸۲	
۳۹۷	مرقد امامزاده مطهر	۲۳۶-۲۱۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱	
۳۴۷-۳۴۶-۹۲-۹۰-۴۶-۲	مرو	۴۹.	
۵۹۱-۴۶۱-۴۴۴-۴۰۵-۳۶۴		۸۲-۸۱	مدینه داخله یا شهرستان ری
۹۲	مرو روڈ	۱۴۷-۱۴۴-۱۴۳-۱۳۰-۱۰۳	
	مزار ابن بابویه علی بن حسین در قم	۱۷۰-۱۷۴-۱۷۳-۱۰۰-۱۴۸	
۴۲۰		۱۸۶-۱۸۳-۱۸۲-۱۷۷-۱۷۶	
۴۱۳-۴۱۱	مزار بی بی شهربانو در ری	۲۴۳-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۴-۲۲۰	
۴۷۹		۳۲۳-۳۲۲-۲۰۹-۲۴۹-۲۴۷	
۳۹۱-۳۸۸	مزار حضرت عبدالعظیم	۴۹۳-۴۸۸-۳۳۰-۳۲۶-۳۲۴	
۳۹۶		۰۰۴-۰۴۹-۰۲۱-۰۰۰	
۳۹۹	مزار ابوعبدالله حسین بن عبد الله	۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۴	مدینه ری
۲۰۲	مزرعه سبارک آباد	۲۲۳-۲۱۴-۱۹۰-۱۸۲-۱۸۰	
۳۵۷	مسجد ری	۴۹۳-۴۸۸-۴۱۲-۲۳۴-۲۲۰	
۲۰۴-۲۰۲	مسالح	۰۲۰-۰۱۹-۰۱۸-۰۰۷-۰۰۰	
۱۷۵	مسجد آدینه ری (مسجد مهدی)	۰۰۰-۰۴۹	
۳۲۴		۰۹۳	مدینه السلام (بغداد)
۸۱-۴	مسجد جامع ری (مسجد مهدی)	۱۴۶	مدینه موسی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۰۲-۳۳۱	مسجد ماشاء الله در ری	۱۷۵-۱۷۶-۱۶۸-۱۰۴-۸۲	
۳۱۹	مسجد مدینه	۱۹۰-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۷	
۳۳۱	رک: مسجد عتیق ، جامع ری	۲۲۲-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷	
۳۹۰	مسجد هلاکو	۳۲۳-۳۲۲-۲۴۹-۲۳۵-۲۳۰	
۲۰۰	مسجد اسرویان	۴۴۴-۴۳۱-۳۰۰-۳۲۶-۳۲۴	
۲۰۰	مسجد تمیشه	۴۹۱-۴۹۰-۴۷۶-۴۵۴-۴۵۱	
۲۰۰	مسجد شالوس	۰۱۹-۰۱۸-۴۹۷-۴۹۴-۴۹۳	
۲۰۴-۲۰۳	مسجدگاه (مسجدگاه)	۰۲۰	
۲۱۰-۱۴۵-۱۴۴	مسجد حسین آباد		مسجد جمعه بهلی
۳۲۰-۲۶۳-۲۳۵-۲۲۰-۲۲۲			رک: مسجد جامع بهلی
۴۴۲-۴۳۷			مسجد الحرام
۲۱۳	مشهد امیر المؤمنین	۳۳۰	مسجد حنظله
۴۱۴	مشهد الحسين (ع) در قاهره	۴۴۲-۳۲۸-۲۳۹-۲۲۸	مسجد ری
۴۷۷-۴۴۸	مشهد رکن الدوّله	۰۱۹-۰۱۸-۴۹۷-۴۹۴-۴۹۳	مسجد شاه اصفهان
۳۹۰-۳۸۹-۳۸۶-۳۸۰	مشهد حضرت عبدالعظیم (مشهدشجره)	۳۹۲-۳۸۹-۳۲۹-۳۲۸	مسجد الشجره
۱۱۴	مشهد شجره	۳۹۰	مسجد طغرل در ری
	رک: مشهد حضرت عبدالعظیم	۳۲۷-۲۰۰	مسجد عبد الرحمن نیشابوری
		۳۲۸	مسجد عتیق (مسجد بهلی)
		۳۲۲-۳۲۱-۳۰۳-۲۷۳-۲۱۷	
		۰۴۲-۰۱۸-۴۲۸-۳۲۳	
		۳۲۰.	مسجد عمرو عاص در مصر
		۳۲۹-۳۰۵	مسجد غری در ری

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۰۲-۲۰۱	مقازه بیان ری و قم	۲۱۳	شید غری
۳۸۹	مقابر قریش در بغداد	۳۸۹	شید موسی کاظم و محمد تقی (ع)
۳۳۹	مقام سکتفی	۳۷۲-۳۶۳-۳۲۰-۹۴-۰۳	نصر
۴۱۶	مقبره بی بی شهربانو	۶۰۴-۰۴-۴۹۹-۴۴۶	
۳۹۶	مقبره امامزاده حمزه	۲۸۳	مصلحتگاه
۲۰۷	مقبره خاندان هشام در ری	۲۶۱-۲۶۰-۲۰۹-۲۰۳	مصلحگان
۴۴۲-۴۴۱-۴۳۶-۲۶۲		۲۵۱-۲۵۰-۲۳۰-۲۱۷	مصلحگاه
۴۶۲	مقبره طغل سلجوقی در ری	۲۷۳-۲۶۱-۲۶۰-۲۰۹-۲۰۲	
۴۶۳		۳۲۰-۳۲۲-۳۱۸-۳۰۴-۳۰۳	
۱۰۱	مقبره هشام رک: مقبره خاندان هشام	۴۲۸	سُصَلَّی
۳۹۰-۳۳۰-۱۰۰-۱۱۸-۸۹	مکه	۳۲۹-۲۰۹-۲۳۴-۱۸۶	
۴۳۳	مقدونی	۵۴۹-۳۳۰	
۹۲	سلطیه	۳۳۰-۲۶۰-۲۰۹	مصلی گاه
۱۷۹	مسجدان	۳۳۰-۳۲۹	مصلی گاه سلمانان
۳۶۰	منجیل	۳۲۹-۲۶۰-۲۰۹	مصلای اهل سنت
۴۲۶-۲۲۳	منصور آباد	۳۳۰-۳۲۹-۲۶۰	
۹۱	منطقه استوا	۹۲	مصلای شیعیان
۲۹۶-۲۹۰-۱۰	موزه ایران باستان	۱۳۱	مطبعة بریل
۰۶۰-۰۵۸-۰۵۷-۰۲۲-۳۲۶		۰۴	معبد کلیمیان
۰۸۱		۹۴	مغرب، (سرزین)
موزه طهران رک: موزه ایران باستان		۰۲۲-۲۲۳	مقازه (کویر شرقی ری)
۳۳۱	مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
رک: نرم	نرم	۱۴۶	موسی آباد ری
۲۱۹-۲۱۸	نرم (نرم، نارمک)	۹۲-۳۸	موصل
۲۳۴-۲۲۶			موقع راس حسین (ع)
۲۲۰-۲۱۲-۱۴۹-۱۴۸	نصرآباد	۲۱۰-۲۰۹	مهدی آباد در ری
۲۹۸-۲۹۷-۲۲۹			مهران از قراء ری (در شمیران فعلی)
۹۲	نجیبیین	۳۱۷-۳۰۸-۳۰۶-۲۳۴	
۴۴۴	نظامیه اصفهان		میدان ری کنونی (میدان مجسمه)
۴۰۱	عمارت نظامیه در طهران		
۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴	نقاهه خانه (کوه)	۵۳۳-۲۷۲-۱۹۰	
۴۷۰-۴۷۰-۴۶۸-۴۵۱-۴۵۰		۳۳۸	میدان میوه فروشان ری قدیم
۴۹۰-۴۸۸-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۶		۵۸۸	
۵۷۶-۵۰۱		۴۷	میغان
۴۷۰-۴۰۴	نقاهه خانه یزید	۴۷	میقان
۵۴۹-۳۰۹-۳۳۰	نمازگاه (مصلی)	۴۷	میگان (میگون)
۲۱۱	نودهک	۴۷	میگون
۱۰۶-۱۰۲-۱۳۹-۹۲-۳۳	نهاوند	۴۷	میوان
۶۰۸-۱۶۰		۶۰۰	نابلس
۱۲۲	نهرالابله	۲۲۶-۲۱۸	نارمک
۴۱	نهر جوزان	۳۸۸-۲۶۵-۲۱۹-۲۱۱-۱۹۰	ناهق
۱۳۱-۱۳۰	نهر چیلانی یا گیلانی	۲۱۹-۲۱۱-۱۸۷	ناهک
۱۴۸-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳		۳۰۴	نبط
۲۲۰-۲۲۳-۱۹۸-۱۹۲-۱۸۳		۴۰۱	نجف
۳۲۰-۲۳۵		۵۲۰-۰۰۹	نخجوان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۲۰	وسط روده (قطب روده)	۱۳۰-۱۵	نهر چشمہ علی (سورینی)
۲۲۱		۱۴۲-۱۳۹-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱	
۱۸۹	وسناردک	۲۲۰-۲۱۸-۱۹۷	
۲۶	ولاسگرد	۱۳۲	نهر سوربنی (سورینی)
۲۸۶-۲۷۹	ولادشجرد یا ولاشگرد	۱۳۱	نهر سورقندی (سورینی)
۲۸۱	ولگاسیا (بالاشیه)	۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۲۶	نهر سورینی یا سورین (چشمہ علی دری)
۴۴۱	ویمه		
۸۲-۲۷-۲۴	هاشمیه	۱۹۶-۱۴۳-۱۳۹-۱۳۷-۱۳۶	
۸۲	هاشمیه کوفه	۳۴۷-۲۸۷-۲۲۰	
۴۳۳-۴۰۹-۴۰۵-۹۲-۲	هرات	۵۰۳	نهر صقالبه
رک: هراة	هربی	۲۲۳-۱۴۶-۱۴۰	نهر موسی دری
۹۴-۹۳	هفت اقلیم	۹۰-۹۲-۹۰-۳-۲	نیشابور، نیسابور
۹۴-۹۳	هفت کشور	۱۳۹-۱۳۷-۱۳۰-۱۲۰-۱۱۹	
۲۶۶	هگمنانه	۵۶۷-۵۰۸-۳۴۶-۱۸۳	
۴۰	هلال اخضر (سرزینی)	۹۱	نیمکره شمالی
۵۷-۴۸-۳۹-۳۷-۳۴-۳۳-۳	همدان	۷۲-۶۰-۰۷-۰۵-۴۴-۰-۳	نینوا
۱۰۳-۱۱۹-۹۶-۹۲-۷۳-۶۶		۶۲	واتیکان
۲۴۲-۲۰۲-۱۹۰-۱۶۰-۱۰۸		۱۰۳	واج رود
۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۵۷		۱۶	وارنای مریع
۴۲۱-۳۰۰-۳۳۲-۲۸۷-۲۷۹		۴۳۵-۴۳۴	واسط
۰۲۰-۴۷۴-۴۷۱-۴۴۷-۴۴۶		۴۴	وان (در ارمنستان)
۶۰۸-۶۰۴-۶۰۲-۰۰۲		۲۴۳-۲۴۲-۱۸۹-۲۰-۲۴	ورامین
۰۶۱-۰۰۲-۴۰۶-۹۴-۸۸-۴۰-۳۸	هند	۴۴۱-۳۹۴-۳۲۰	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٦٧-٢	يوزد	٢٩	هندوستان
٣٨١-٣٨٠-٣٧٩-٣٦٤-٩٤	يمن	٣	هنگستانه
٥٥٨		٣٨	هیت
٤٢١	يوزكند	٢٧	الهيكل المعظم ببلاد الهند
٦١٨-٦١٢-٦٠٧-٥٥٢-٥٩-٢٣	يونان	٥٩٥	ياس كند
٢١٥	يهودية اصفهان	١١٣	شرب

٩ - فهرست اسامی کتب

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٩٦-٩٥-٩٤-٧١-٧٠-٥١-٣٢		٣٢٦-٣٢٥	آثار ایران
١١٧-١١٦-١١٣-١١١-١١٠		٤٧-٣٤	الآثار الباقيه ابو ريحان
١٢٢-١٢١-١٢٠-١١٩-١١٨		٥٠٥-٣١٦-٢٨٥-٧٥-٥٣-٥٢	
١٤٧-١٣٣-١٣٢-١٢٨-١٢٧		٦٧-٤٥-٣٥-١٨	آثار البلاد قزويني
٢٠٧-١٨٨-١٨٣-١٨٢-١٧٧		١٠٦-٩٧-٩٥-٩٣-٨٢-٧٢-٧١	
٢٣٣-٢٣٢-٢٢١-٢١٥-٢١٤		٢٠٧-١٧٥-١٦٩-١٣٠-١١٨	
٣٣٧-٣٣٦-٣٢٤-٣٢٣-٢٣٤		٥٥٦-٥٠١-٣٣٦-٣٣٤-٢٥٣	
٤٨٥-٤٤٨-٤٤٦-٣٧٢-٣٣٨		٥٨٢-٥٧٧-٥٧٥-٥٦١-٥٦٠	
٥٣٢-٥٢٨-٥٢٧-٥٢٦-٥٢٥		٦٠٣-٥٨٧-٥٨٦-٥٨٥	
٥٥٤-٥٥١-٥٤٨-٥٤٥-٥٤٤		٥٨-٥٦-٥٥-٥٤-٣٣	آپوکریفا
٥٧٤-٥٧٣-٥٧٢-٥٧١-٥٥٨		٣٩١-٣٩٠-٢٠٢-١٠٠	آستانه رى
٥٨٩-٥٨٨-٥٨٧-٥٨٤-٥٨٣		٤٨٢	آصف اللغات
٥٩٩-٥٩٨-٥٩٤-٥٩٣-٥٩٠		٢٥١-٢٠٦-٧٥-٧٣-٧٢	آندراج
٦١٠-٦٠٣-٦٠٢-٦٠١-٦٠٠		٤٨٢-٣٦٢-٣٥٤-٣٥٣-٣٣٠	
١٦٢-١٥٤-٣٨	ادب الكتاب	٥٩٢-٥٨٦-٥٧٥-٥٤٩	
٧	الاربعين عن الاربعين من الاربعين	٦٣	آیینه آیین مزد یسنى
٤١٧-٤١١	ارشاد شیخ مفید		ابن اثیر
٤٨٥-٢٩٩	اسامی دهات کشور		ابن حوقل
١٦٥-٣٨	استبصار شیخ طوسی		احسن التقاسیم مقدسی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۰۳-۴۰۲-۴۰۱		۴۲	کتاب استر
۴۲۷	شماره ۵۶ (۸) ۱۳۳۱	۴۴	کتاب استرابون یونانی
۹	شماره ۶۳ سال ۱۳۳۲	۵۰	اسدراس (کتاب عزرا در تورات)
	شماره (۶) سال ۱۳۳۲	۵۳۰-۵۲۹	اسرار التوحید
۳۷۴-۳۰۲-۲۹۹-۲۹۴-۲۹۰		۴۴۳	اسطرلاب سسطح
۴۹۸-۴۹۶		۵۲	اسفار پنجمگانه
۸۹-۸۷-۸۶	الاطوال و العروض	۲۵۷	اسکندر مقدونی
۱۴۵-۱۳۳-۹۴-۸۲	الاعلاق النفیسه		اسماء مشايخ الشیعه و مصنفوهم، معروف
۳۴۰-۳۲۴-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۴		۷	به الفهرست منتجب الدين
۵۸۴-۴۹۳		۱۰۰	اشعة اللمعات
۴۱۴-۴۰۶-۱۳۴	اعلام الورى		اصطخری رک: المسالک والممالک
۵۶۰	الاغانی		اطلاعات ماهانه :
۴۱۸	امالی	۴۵۷	ج ۱ آبان ۱۳۲۷
۶۶	اناھیتا ، تأليف استاد پور داود	۵۰۱-۶۲	ج ۲ آذر ۱۳۲۸
۵۸۷-۴۹۸-۳۴۷-۲۹۰-۶۸		۵۰۲	
۴۳۵-۳۰۹-۳۰۶-۱۰۴	انباه الرواة		ج ۴ شماره ۴۸ (۱۲) سال ۱۳۳۰
۴۴۲-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷		۴۰۰-۳۷۷-۳۷۴-۳۷۳-۲۹۹-۹	
۱۶۵-۰۴-۰۳	انجیل	۵۸۰-۴۹۰	
۳۲۸	انساب احمد بن علی بن مهنا		ج ۵ شماره ۱۵ سال ۱۳۳۱
۴۱۹		۴۱۳-۴۰۳	
۸۳-۳۲	الانساب ، تأليف سمعانی		ج ۵ شماره ۳۵ سال ۱۳۳۱
۲۲۶-۲۲۵-۲۲۰-۲۱۸-۱۴۸		۴۲۴-۴۱۷-۴۱۶-۳۰۳	
۴۳۵-۲۶۳-۲۶۲-۲۰۳-۲۳۲		۱۳۳۱ (۷)	شماره ۵۵ (۷)

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۲۷	ایضاح عضدی بحار مجلسی :	۵۴۲-۴۹۸-۴۴۰-۴۳۷-۴۳۶ ۹۳-۷۲-۶۷-۶۴-۶۳-۶۲	اوستا
۱۱۴-۱۱۲	مجلد ۳ :	۲۸۰-۱۶۶-۱۶۱-۱۰۹-۱۰۱	
۴۰۹	مجلد ۱۰ :	۵۰۷-۴۸۴-۴۸۰-۲۸۲-۲۸۱	
۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷	مجلد ۱۱ :	۶۰۴	
۴۱۱-۴۱۰		ایران از نظر خاورشناسان ، تألیف استاد دکتر شفق ۴۰-۹	
۱۱۲	مجلد ۱۴ :	۳۴۵-۲۸۸-۶۲-۴۰-۹	
۵۳۱-۴۲۹-۱۹۹-۷	مجلد ۲۰ :	۵۶۰-۵۶۰-۰۰۹-۰۴۸-۳۷۵	
بحرالانساب	رک: ریاض الانساب	۵۷۴-۵۷۱-۰۶۹-۰۶۷-۰۶۶	
بچیره فزوئی استرابادی	۳۲۱-۱۰۸	۴۰-۳۹-۳۳-۲۰-۲۱	ایران باستان
۳۳۶-۳۳۰		۶۷-۶۶-۴۷-۴۵-۴۴-۴۳-۴۱	
۱۳۵-۹۴-۸۲-۳۳	الباء والتاريخ	۱۰۲-۱۰۱-۹۶-۷۷-۷۶-۶۸	
۲۴۶-۱۰۹-۱۰۴-۱۴۷-۱۳۶		۲۰۶-۱۳۸-۱۳۷-۱۱۰-۱۰۰	
۵۰۵-۳۴۶-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴		۲۸۸-۲۸۶-۲۸۲-۲۸۰-۲۶۶	
۲۷۹	براہین العجم سپهر	۶۰۴-۶۰۳-۳۴۹-۳۴۸-۳۳۲	
۵۳۷	البراہین فی امامۃ امیر المؤمنین	۶۱۹-۶۱۴-۶۱۳-۶۰۷-۶۰	
۵۳۸		۶۲۰	
برهان قاطع ، تصحیح استاد دکتر معین		۱۳۹-۱۳۷	ایران در زمان ساسانیان
۴۲۹-۳۶۶-۷۵-۷۳-۷۲-۶۷		۵۸۱-۵۷۲-۳۱۰-۰۹-۳۰۸	
۴۸۴-۴۸۰		۵۸۲	
۲۵۳	بستان السیاحة	۳۸۹-۶۸-۴۲	ایرانشهر
بشارۃ المصطفیٰ ، تألیف عمادالدین		ایران گذشته و حال ، تألیف دونالد	
۳۲۹-۳۰۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۱۳	طبری	ویلبر	رک: تاریخ ایران ویلبر

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	تاریخ ابن اسفندیار	۴۰۸	بصائر الدرجات صفار قمی
رک : تاریخ طبرستان		۱۸۸-۱۱۰	بعض فضائح الروافض
تاریخ ابن خلدون	۳۸۱-۱۴۷-۱۱۴	۵۴۳-۲۴۳-۱۸۹	بعض مثالب النواصب فی نقض بعض
تاریخ ابن خلکان (وفیات الاعیان)	۴۳۰-۴۰۷-۲۰۴-۱۱۷-۸۴	۵۳۸	فضائح الروافض (=النفق)
	۴۷۷-۴۶۱-۴۴۸-۴۳۷	۱۲۱-۱۰۳-۸۲-۶۹	البلدان يعقوبی
تاریخ ابن وردی	۴۱۴-۳۱۵-۱۲۱	۱۷۴-۱۰۷-۱۴۶-۱۳۲	
	۰۹۷-۰۰۵-۴۴۶	۵۹۳-۵۸۴-۳۴۰-۲۲۲-۱۷۷	
تاریخ ابوسعید آبی		۴۲۰	بوستان سعدی
رک : تاریخ ری ابوسعید آبی			بولتن موزه دانشگاه پنسیلوانیا ،
تاریخ ابی الفدا	۱۰۹-۱۴۶-۱۲۱	۹	فیلادلفیا
	۵۰۰-۳۱۷-۳۱۲	۵۳	بیبل
تاریخ اراک، تأثیف ابراهیم دهگان	۴۸۶-۴۸۳-۳۳۵	۱۰۶-۹۴	بیست مقاله قزوینی
تاریخ ارمنستان ، تأثیف موسی خورن	۷۸-۴۷	۴۹-۴	پادشاهان، کتاب دوم (در تورات) ۱
تاریخ الامم و الملوك طبری		۲۸۶-۴۴-۲۱	پارت از ایزیدور
رک : تاریخ الطبری			پرواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران
تاریخ اولیاء الله رک: تاریخ رویان		۳۲۶-۱۱	(به انگلیسی)
تاریخ ایران ، تأثیف دونالد ویلبر	۰۶۰-۴۶۶-۳۷۵۰-۳۴۵۰-۴۰-۳۹	۵۴	پروتوکانونیک
	۰۷۴-۰۶۹-۰۶۶	۵۷	پوتی لاروس
تاریخ ایران قدیم	۴۹-۴۷-۴۵-۴۳	۲۵۲-۲۰۱-۲۱۴-۲۱۳	تاج العروس
		۵۲۹	تاریخ آداب العرب
		۲۰۲	تاریخ آل سلجوق در آناتولی
		۴۲۱-۴۲	.

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
تاریخ بیهقی، تألیف علی بن زید بیهقی ۴۸۴-۱۱۸-۹۳-۹۲-۲	۲۶۶-۲۰۶-۲۰۳-۱۰۶-۷۸	تاریخ بیهقی، تألیف ابوالفضل بیهقی ۵۹۱-۳۰۳-۳۰۲	۳۰۱-۲۸۷-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰
تاریخ جرجان ۱۰۸-۱۰۷-۰۲-۰۱-۲	۶۰۶-۶۰۵-۰۰۲-۳۷۸-۳۶۹	تاریخ جهان آرا، تألیف احمد غفاری ۴۰۶-۴۴۷-۴۰۷-۳۹۱	۶۰۸
تاریخ جهانگشای جوینی ۲۳۰-۱۷۸	تاریخ ایران گیرشنم : ترجمه انگلیسی ۷۶-۶۸-۴۹	تاریخ خچه وقف در اسلام ۳۹۲-۳۹۱	۲۶۶-۱۳۸
تاریخ حمزه اصفهانی رک : سنی ملوک الارض ۳۱۲-۳۱۰-۰۲۷۴	ترجمه فارسی ۵۰-۴۹-۴۲-۴۱	تاریخ ایرانیان، تألیف کنت دو گوبینو ۹۶-۷۴-۶۱-۴۵-۳۷-۳۶-۱۷-۱۶	۳۱۱-۲۸۱-۲۷۹-۲۶۶-۷۶-۶۸
تاریخ رُلَّنْسِن ۳۸۱-۳۴۲-۳۱۶	تاریخ بخارا ۲	تاریخ بخارا و سمرقند، تألیف سعد بن جناح ۴۳۳-۴۳۲-۱۶۳-۲	۶۰۶-۰۵۲-۴۸۰-۳۷۱-۳۴۰
تاریخ رویان اولیاء الله ۱۷۲-۲۷-۱۱	تاریخ بغداد ۲۰۷-۲۱۱-۱۲۲-۸۰	تاریخ بلعمی ۳۴۷-۳۱۱-۳۰۹-۳۰۶-۳۰۰	۶۱۰
تاریخ ری از نظر سکه شناسی رک: تاریخ سکه شناسی ری ۰۳۶-۰۰۸-۰۰۳	تاریخ بخارا و سمرقند، تألیف سعد بن جناح ۰۰۵-۰۴-۴۸۷-۳۸۰-۳۷۹	تاریخ بیهقی، تألیف امام علی بن ابی صالح الخواری ۳۵۶-۳۲۵-۲۱۰-۰۹-۱۴۶	تاریخ ایرانیان، تألیف کنت دو گوبینو ۲

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۳۰-۵۳۴-۵۳۳-۰۲۷-۰۲۶	تاریخ ری، تألیف مستحب الدین	۷-۶-۵	تاریخ ساسانیان فروغی
۰۹۸-۰۰۰-۰۵۴۲-۰۵۳۶	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید	۳۱۰-۲۷۴	۳۸۱-۳۴۲-۳۱۶-۳۱۲-۳۱۱
۲۷-۱۳-۱۱	ظهیرالدین مرعشی	۰۹۷-۳۸۲	تاریخ سکه‌شناسی ری، تألیف جرج مايلز
۲۰۰-۱۹۲-۱۸۱-۱۷۳-۱۷۲	تاریخ سیاسی پارت ، تألیف نیلسن دوبواز	۰۹۷-۰۹۷-۰۹۵-۰۹۴-۰۲۱	ترجمه علی اصغر حکمت
۳۵۰-۳۰۴-۲۸۳-۲۷۹-۲۴۰	تاریخ الطبری (تاریخ الام و الملوك)	۱۳۸-۷۷	۲۶۵-۲۰۶-۲۴۲-۱۴۲-۱۳۹
۴۶۷-۴۰۲-۴۰۱-۴۴۸-۳۶۱	۰۳۶-۰۳۵-۰۰۸-۰۵۰۳-۰۲	۲۸۷-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۶۶	۳۷۷-۳۶۹-۳۴۸-۲۸۹-۲۸۸
۴۹۰-۴۸۱-۴۷۷-۴۷۶-۴۶۸	تاریخ ظهیرالدین مرعشی	۶۰۸	تاریخ سیستان
۱۳۵-۱۳۴-۱۰۰-۸۲-۸۰-۳۲	تاریخ شاهنشاهی اوستاد	۱۰۷-۱۲۳	تاریخ شاهنشاهی هخامنشی
۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۳۹-۱۳۶	۴۱	۲۴۲	تاریخ طبرستان ابن اسفندیار
۱۷۰-۱۶۴-۱۶۰-۱۰۹-۱۰۶	تاریخ طهران ، تألیف جواهر کلام	۱۳-۱۱	۱۹۲-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۲۷
۲۸۴-۲۷۷-۲۷۶-۲۱۱-۱۹۳	تاریخ شاهنشاهی هخامنشی	۲۸۳-۲۷۹-۲۰۰-۲۴۰-۲۱۷	۲۸۳-۲۷۹-۲۰۰-۲۴۰-۲۱۷
۳۸۰-۳۷۹-۳۱۵-۳۱۲-۲۸۹	تاریخ عالم آرا	۴۰۱-۳۹۰-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴	۴۷۱-۴۷۰-۴۶۸-۴۶۷-۴۰۲
۰۱۹-۰۰۵-۰۴-۴۳۷	تاریخ عمومی هنرهای مصور ، تأثیف	۴۸۸-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۷۲	۰۲۴-۰۱۶-۰۱۴-۰۱۳-۰۰۳
۴۹۴-۱۳۲	علینقی وزیری	۳۷۰-۳۴۶-۳۱۹-۹	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٩	احمد بهمنش	٥٦٢-٥٦١-٥٥٧-٣٧٥-٣٧١	
	تاریخ نیشاپور ، تأثیف ابوالقاسم کعبی	٥٧٤-٥٦٩	تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه
٢	بلخی	١٠٤-١٠٣	تاریخ قم
	تاریخ نیشاپور ، تأثیف احمد الغازی	٤٠٠-٢٧٥-٢٤٢-١٧٩	تاریخ کردستان
	تاریخ نیشاپور ، تأثیف حاکم ابوعبدالله	٤٨٤-٤١٠	تاریخ کرمان (سلجوقیان و غز در کرمان)
٢	محمد بن عبدالله	٢٠٢	تاریخ کورش
	تاریخ هرات ، تأثیف ابواسحق احمد بن محمد بن سعیدالحداد		سرگذشت کورش
٢	تاریخ هرات ، قائلیف ابواسحق احمد بن محمد بن یونس البزار		تاریخ گردیزی
	تاریخ هردوت رک: ترجمه تاریخ هردوت	١٦٠-١٥٩-١٣٦-١٣٥	تاریخ گزیده
		٣٥٩-٣٥٣-٣٥٢-٢٣٠-٢٠٠	
١٢١-٩٤-٨٢-٣٣	تاریخ یعقوبی	٤٤٨-٤٣٤-٤١٤-٣٦٤-٣٦١	
١٩٣-١٥٧-١٤٧-١٣٦-١٣٥		٥٠٦-٥٠٥-٤٨٥-٤٧٢	تاریخ مرعشی رک : تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
٣٠٩-٢٨٤-٢٧٦-٢٥٤-٢٥٢			تاریخ مرو
٥٩٣-٥٩٢-٤٣٧-٤٠٥-٣١٢			تاریخ سعجم
٤٥٤	تاریخ یمینی		تاریخ مقیاسات و نقود
٥٥٣-٥٠	تاریخ یهود ایران	٥٩٣-٩٠	تاریخ ملل قدیم آسیا ، تأثیف دکتر
٢٧٦	التیاب شیخ طوسی (تفسیر)	٥٩٩-٥٩٨	
	تبعات زرتشتی ، تأثیف ویلیام جاکسن		
٦٢-٦١			
٥٥٠-٥٤٩	تممه صوان الحکمة		
٤	تممه الیتیمه ، تأثیف ثعالبی		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۳۳-۱۳۰-۹۰	ترجمة الرسالة الثانية	۴۴۵-۱۰۹-۹۰-۸۲	تجارب السلف
۲۹۹-۲۷۷-۲۵۲-۱۹۱-۱۴۴		۳۹۶	تحفة الرائر
۴۹۱-۴۱۲-۳۳۰-۳۰۸-۳۰۷		۴۲۸-۳۹۷	تحفة سامي
۰۹۹-۰۹۱-۰۸۱-۰۷۲-۰۰۰		۱۶۴-۱۰۸-۷-۳	التدوين رافعى
۵۸	ترجمة لاتيني تورات	۰۳۹-۳۰۶-۳۴۶-۱۶۰	
۲۶۷-۵۸	ترجمة يوناني تورات	۴۰۹	تذكرة
۴۴۳	تسطيح الكره	۴۲۸	تذكرة الاولئ
۸۶-۷۸-۷۷-۷۶-۷۳-۶۸-۶۷	تطبيق لغات جغرافية اى اعتماد السلطنه	۴۳۳	تذكرة الاوليات
۲۶۶-۱۱۹-۱۱۸		۴۰۶	تذكرة خواص الامه
۶۱۱-۴۲۹	تفسير ابوالفتوح	۶۱۰-۴۵۷	تذكرة نصرآبادي
۴۴۳-۲۷۸-۲۷۷	التفسير بيرونى	۶۱۱	
۰۰۰		۴۳۸	تذليل حاج زين العابدين كرماني
۸۹-۸۷	تقاسيم البلاد	۳۶۹	ترجمة تاريخ سرگذشت کورش
۸۰-۴۵-۳۵	تقويم البلدان ابوالفداء	۶۱۳-۶۱۲	
۹۴-۸۷-۸۶		۱۵۳	ترجمة تاريخ طبرى، چاپ عکسى
۱۶۰	تقويم التواريخ	۳۴۷-۳۴۶-۳۴۲-۲۲۴-۱۶۰	
۶۲	تلמוד	۰۹۰-۰۰۷	
۵۸۲-۰۶۹-۲۴۲	تمدن ایرانی، تأليف جمعی ازمستشرقان	۶۱۴-۴۴-۴۱	ترجمة تاريخ هردوت
۱۳۳-۱۳۰-۹۰	تمدن هخامنشی، تأليف على سامي	۴۴۷-۳۵۸-۱۰۳	ترجمة تاريخ یمنی
۲۵۶-۶۷-۶۶-۶۵-۴۵-۴۲-۸		۴۰۴	
۰۳۸-۰۳۷	كتاب تنزيه عايشه	۴۳۲	ترجمة فارسي رساله قشيريه
		۲۰۳	ترجمة تفسير طبرى

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۱۴-۱۱۲-۸۴-۷۱-۷۰	جنةالنعيم	۳۸۸-۲۴۴	تنبيح المقال مامقانی
۲۲۹-۲۰۷-۱۳۵۰-۱۳۴-۱۱۰		۴۳۹-۴۳۸	
۳۸۹-۳۸۸-۳۸۷-۳۸۵-۳۸۴		۵۰۰-۵۴-۵۳-۵۲-۳۳	كتاب توبیت
۳۹۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۰		۱۰۹-۶۷-۶۲-۶۱-۶۰-۰۹-۵۹	
۴۱۸-۴۱۷-۴۱۴-۴۱۲-۴۱۱		۴۲۰	التوحيد صدوق
۰۱۶-۴۱۹		۰۰-۴۹-۴۳-۴۲-۴۱-۳۶	تورات
۱۰۰	جواهرالاسرار	۶۱-۶۰-۰۰-۰۴-۰۳-۵۲-۰۱	
۱۶۲-۱۶۱	جواهرالكلام	۲۷۲-۲۶۸-۲۶۷-۱۶۰-۱۰۹	
۴۳۶-۴۳۵-۲۶۲	الجواهرالمضيئه	۰۰۳	
۴۳۷		۵۳	توراتالسبعين(تورات يوناني)
۸۶-۸۵-۳۵-۳۴-۳۳	جهان نامه	۲۶۷-۰۲	تورات عبرى
۲۷۸-۲۴۶-۱۱۷-۱۱۶-۹۰		۰۲	تورات يوناني
۴۸۴		۳۹۱	جام جم فرهاد بیزرا
۴۸۶	چهار مقاله	۲۰۴	جامع (قرآن کریم)
۱۲۱-۱۰۴-۶۳-۳۲	حبيب السیر	۱۰۳	جامع التواریخ
۴۰۷-۳۹۷-۳۰۹-۲۰۰-۱۸۱		۰۸۶	جامع الشواهد
۴۷۰-۴۶۵-۴۰۴-۴۴۸-۴۴۴		۸۰	جغرافیای ادریسی
۰۰۵-۰۰۰-۴۸۲-۴۸۱-۴۷۲		۸۶-۴۴	جغرافیای بطلمیوس
۰۴۸-۰۴۷		۸۹	جغرافیای جهان نمای فلوجون رفائل
حدودالعالم		۹۴-۳۹-۳۵	جغرافیای حافظ ابرو
۱۳۰-۱۱۵-۱۰۵-۹۰		۲۴۳	جغرافیای شهرستان قم دکترکریمان
۰۰۱-۴۴۳-۴۴۰-۴۳۷-۳۳۷			
۰۸۸-۰۸۳-۰۷۴-۰۷۳-۰۰۸			
۰۹۰			

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۳۰۴	دیمیة القصر باخرزی		الخرايج و الجراح قطب راوندى
۵۶	دوترو کانوئیک	۴۱۱-۴۰۸	الخلاف ، تأليف شیخ طوسی
۰۰-۰۴-۰۳	دیکسینر دوبیو گرافی	۳۸	دائرۃ المعارف اسلامی (بیزان فرانسوی و انگلیسی)
۷۶-۷۴-۷۳-۶۲-۵۸-۰۷-۰۶		۳۶۰-۳۳۱-۱۶۵-۱۶۴	
۰۳۱-۷۹-۷۱	دیکسینر دولابرسن	۵۰-۲۸-۲۵-۱۰-۹-۰	دائرۃ المعارف اسلامی (بیزان فرانسوی و انگلیسی)
۷۴-۷۳-۶۸-۶۱	دیکسینر ژنرال	۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۰-۰۷	
۷۶-۷۰		۱۰۲-۱۳۱-۹۶-۷۷-۷۶-۷۵	
۰۷-۰۶-۰۰	دیکسینر ناسیونال جدید	۳۱۳-۲۶۶-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۰	
۷۴-۷۳-۰۸		۴۹۱-۳۲۶-۳۲۰	
۴۲	دین قدیم ایرانی	۱۶۰-۷۱	دائرۃ المعارف الاسلامیہ ، تأليف جواہر کلام
۲۸۰	دین کرت	۳۰-۲۹	داستان شهربانو
۱۲۴-۱۲۳-۹۹	دیوان انوری	۴۳-۴۲	كتاب دانيال
۷۰	دیوان حافظ دکتر غنی و قزوینی	۵۰۰	درة الاخبار
۹۹-۹۸-۹۷-۹۱	دیوان خاقانی	۸۶-۷۷-۷۳-۴۹-۲۵-۲۴	دررالثیجان
۱۲۹-۱۲۶		۲۶۷-۲۶۶-۱۳۸-۱۳۷-۹۶	
۲۱۴-۲۱۳	دیوان راوندی	۲۸۷-۲۸۶-۲۸۰-۲۸۴-۲۷۹	
۱۲۴	دیوان سوزنی	۶۱۰-۶۰۷-۳۴۹-۳۴۸-۲۸۸	
۳۵۶-۲۰۳	دیوان سید رضی	۶۱۹-۶۱۸-۶۱۷	
۳۳۵-۳۳۴	دیوان شمس	۴۰۹	الدروس
۱۲۶	دیوان ظهیر	۰۹۷-۰۴۷-۳۶۴	دستورالوزراء
۱۹۸-۱۰۶-۳۰	دیوان قوامی رازی		
۰۰۰-۰۴۹			
۰۱۳	دیوان مجیر بیلقانی		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۷۷-۲۰۲-۲۰۱-۲۳۶-۱۹۰		۴۴	کتاب دیودور سیسیلی
۳۳۵-۳۲۲-۳۰۷-۲۹۷-۲۹۶			ذیل بر ذیل تاریخ بغداد ، تأثیف
۰۰۱-۰۰۰-۴۱۲-۳۷۱-۲۳۶		۲	ابن حامد
۰۸۱-۰۷۲-۰۰۰-۰۲۰-۰۰۷			ذیل تاریخ بغداد ، تأثیف ابن سمعانی
۶۰۲-۰۹۹-۰۹۱-۰۸۸-۰۸۰		۲	
رساله صاحب عباد در احوال حضرت			ذیل کتاب تجارب الامم
۳۸۰-۲۲۹-۲۰۷	عبدالعظيم	۳۰۲-۳۲۴	
۳۹۶-۳۸۸-۳۸۷		۵۴۷-۳۶۰-۳۰۹-۳۰۳	ذیل جامع التواریخ رشیدی
۲۴۶	رساله‌ای در جغرافیا	۴۸۵	
۸۶	رسم الریع المعمور، ترجمه ازیونانی	۵۱۰	ذیل سلجوقنامه
۸۹-۸۷		۲۶۱-۲۰۰-۲۰۱-۱۳	راحة الصدور
الرواشح السماویه، تأثیف میر داماد		۴۴۶-۴۲۳-۴۲۰-۳۰۴-۳۴۰	
۳۲۹		۴۷۴-۴۷۳-۴۶۷-۴۶۰-۴۰۲	
۳۸۰	روايات عبد العظيم (ع)	۵۱۴-۵۱۳-۵۱۰-۰۹-۴۸۴	
۴۲۹	تفسیر روح الجنان	۵۲۰-۵۱۶-۵۱۰	راهنمای ادبیات انگلیسی
۴۰	روزگار باستان	۶۲	
۴۶۱	روزنامه شرف سال ۱۳۰۲ قمری	۴۰۷	ربع الابرار
۴۶۶		۵۳۰	رجال سابقانی رک : تنقیح المقال
۵۴۰-۵۳۱-۲۰۰-۷	روضات الجنات		رحله ابن جبیر
۳۹۲-۳۸۹-۳۲۸-۱۳۵	روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرآة		رساله ارشاد در احوال صاحب عباد
۴۴۶-۳۷۳		۳۰۹-۳۰۷	
روضۃ الشہدا		۹۵-۱۸	الرساله الثانية، تأثیف ابو دلف
۲۰۲-۱۳۶-۱۳۵-۱۰۴	روضۃ الصفا	۱۶۹-۱۶۸-۱۴۴-۱۳۳-۱۳۰	
		۱۹۲-۱۹۱-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۰	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۰۰-۰۳	سپتاجنت (تورات یونانی)	۴۰۴-۴۲۰-۴۰۷-۳۹۷-۳۰۹	
۳۹۸-۳۸۹	سرالانساب ابونصربخاری	۵۴۶	
۴۱۹-۴۰۰		۴۱۴-۴۱۳	روضۃالمناظر ابن شحنه
	سرزینهای خلافت شرقی (ترجمهفارسی)	۴۲۹	تفسیر روض الجنان
۸۲-۷۹-۶۹-۴۰-۳۹-۳۰-۳۴		۳۲۸	ریاضالانساب (بحرالانساب)
۱۸۴-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۳۱		۳۸۹	
۲۳۷-۲۲۷-۲۱۶-۲۱۵-۱۹۱		۷۰-۳۰-۱۹	ریاضالسیاحۃ شیروانی
۲۷۳-۲۶۴-۲۴۸-۲۴۲-۲۴۰		۱۱۳-۱۰۷-۱۰۶-۹۸-۹۷-۷۴	
۴۴۶-۳۹۴-۳۳۹-۳۳۳-۳۰۷		۱۷۰	
۰۱۹-۰۰۸-۴۸۰-۴۸۲-۴۸۱		۲۰۴	ریاضالعلماء
۰۰۶-۰۰۴-۰۰۲-۰۲۴-۰۲۰		۴۴۳	ریحانۃالادب
۰۹۶-۰۸۷-۰۷۵-۰۷۴-۰۷۱		۴۷۴-۴۷۳	زبدۃالتواریخ
۰۲	سفر اعداد	۳۲۸	زندگانی حضرت عبدالعظیم
۰۲	سفر پیدایش (سفر تکوین)	۳۸۸-۳۸۷-۳۲۹	
۰۲	سفر تثنیہ	۷۹-۶۸-۳۲	زینالاخبار گردیزی
۳۶	سفر تکوین	۴۰۶-۴۰۰-۱۰۷-۱۴۷	
۰۲	سفر خروج	۵۰۰-۴-۰۳-۰۲-۲۸	کتاب ژودیت
۰۲	سفر لاویان	۶۷-۶۰-۰۰۹-۰۸-۵۷	
	سفرنامہ ابو دلف در ایران	۴۱	مالنامہ آشور
	رك: الرسالۃالثانیہ و ترجمہ	۳۷۱-۱۶۳-۱۰۳	الاساسی فی الاساسی
	فارسی آن	۶۰۴-۲۷۹	سبک شناسی مرحوم بهار
۷۲-۶۰-۰۹-۰۸-۰۷	سفرنامہ اوزلی	۶۰۹-۶۰۸-۶۰۷-۶۰۶-۶۰۰	
۳۰۱-۲۹۹-۱۱۰-۱۰۹-۷۶		۲۶۸-۲۶۷-۰۵۳	سپتاجنت (تورات یونانی)

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٣٨	السؤالات و الجوابات	٢٢٢-١١٩-١٥-١٢	سفرنامه جاکسن
٢٤٦-٩٠	سیاحت نامه ناصر خسرو	٤٦٤-٣٠١-٣٠٠-٢٩٤-٢٧١	
٢٤٧		٤٦٦	
٤٧٧-٤٥٢-١٤	سیاست نامه	٤٥	سفرنامه دروویل
	سیاق التاریخ یا تعمیه تاریخ نیشابور ،		سفرنامه ژالک موریر ، ترجمه بفرانسوی
	تألیف ابوالحسن بن عبدالغافر فارسی	٣٠١-٢٩٩-٢٩٣-١١٠	
٢		٢٩-٢٣-١٩-١٥	سفرنامه کسر پُر تیر
٥٤٠	سیره ابن قناد	١١٦-٧٧-٧٦-٧٥-٧٢-٦٨-٦١	
	شاهکارهای هنر ایران ، تألیف پوپ	٢٩٤-٢٩٣-٢٨٨-٢٧١-٢٣٦	
٥٦٧-٥٦٥-٥٦٠-٥٠٩-٥٤٨		٤٩٢-٤٦٤-٤٥٩-٤٥٣-٣٠٠	
٥٧١-٥٧٠		٣٢٠-٣١٩	سفرنامه مدام دیولا فوا
	شاهکارهای هنر ایران ، اقتباس و نگارش	٤٦٦-٤٥٩	
٥٦٠-٥٥٢٨-٢٠٣	دکتر خانلری	٣٨٧-٣٨٥-١٣٦-١١٢	سفینة البحار
٥٧٠-٥٦٧-٥٦٥-٥٦٣-٥٦٢		٤١٤	
٩٣	شاهنامه ابو منصوری	٣٤٠-٢٤٠-٢٠١-١٣	سلیحوت نامه
٢٥٧-١٢٣-٩٤	شاهنامه فردوسی	٤٦٠-٤٥٩-٤٥٢-٤٢٠-٣٥٤	
٣١٢-٣١١-٣٠٩-٢٧٧-٢٧٥		٥١٠-٥٠٩-٤٨٤-٤٧٣-٤٦٧	
٣٧٨-٣٥٠-٣١٦-٣١٥-٣١٤		٥١٤-٥١٣	
٥٩٧-٥٦٥-٥٠٦-٥٠٥-٣٨١		٣٠٩-٢٥٧	سلطنت قباد و ظهور مزدک
٥٤٠-٤١٨	شد آزار	٣٨٢	
	شرح احوال و آثار صاحب بن عباد ،	١١٢	السماء والعالم
٥٢٧-١٤٨	تألیف مرحوم بهمنیار	١٩٢-٨٠-٧٩-٦٨	سنی سلوک الارض
٤٣٢	شرح رسالتہ قشیریہ	٥٠٥-٥٠٤-٢٨٩	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۷۲	شمائل تورات طبرسی و مجمع البیان ، تأثیف دکتر حسین کریمان ۱۴۳-۱۳۵-۱۹-۷	۱۶۰-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱ شرح مشکلات دیوان انوری ۱۰۰ ۱۲۳	شرح لمعه شرح مشکلات دیوان انوری
۳۸۹-۲۱۸-۲۱۰-۲۰۷-۱۹۹		۴۰۸	شرف ایران
۰۲۸-۴۸۳-۴۳۹-۴۳۰-۴۲۰		۳۷۲	شرف نامه یا تاریخ کردستان
۰۳۱-۰۳۰.		صاحب عباد رک: شرح احوال و آثار	صاحب عباد
طبقات الشافعیة ابی بکر بن هدایة الله ۸۴-۸۳		صاحب عباد	صحابه
۷-۶	طبقات الشافعیة سبکی	۵۰۱-۲۰۶	صحابه کامله
۴۹۱-۴۳۰.	طبقات الصوفیة انصاری	۵۴۰-۲۰۰	صراح اللغة
۴۳۱	طبقات الصوفیة سلمی	۲۰۱	صورة الارض، تأثیف ابن حوقل
۴۳۰-۲۶۲	طبقات الفقهاء ابی اسحاق	۲۶-۲۲	صراحت اللغة
۴۴۰-۴۳۷-۴۳۶		۱۳۰-۱۲۰-۹۶-۹۵-۳۷-۳۲	
۶۶-۶۳-۲۹	طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷	۱۸۲-۱۷۷-۱۴۳-۱۲۲-۱۳۱	
۰۸۲-۰۲۲-۳۰۰-۱۹۹-۷۴		۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۱-۱۸۳	
۴۶۰	ظفرنامه شرف الدین یزدی	۲۲۷-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۷	
۳۰۷	ظفرنامه شامی	۲۶۱-۲۴۸-۲۴۰-۲۳۷	
۴۲۰	ظهور الاسلام	۲۳۳-۲۲۳-۲۷۳-۲۶۶-۲۶۴	
۰۴۱-۱۲۰	عالیم آرای عباسی رک: تاریخ عالم آراء	۴۴۳-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۷-۲۳۷	
۸۲-۷۱-۶۹-۰۱-۲۴	العتیر ذهبي عجایب نامه	۰۸۳-۰۷۵-۰۷۳-۰۷۲-۰۰۴	
۰۲۳-۱۰۸-۱۲۷-۱۱۱-۱۰۰		۶۰۳-۶۰۰-۰۹۹-۰۹۸-۰۹۰	
۰۸۶-۰۸۴-۰۸۳-۰۷۵-۰۲۴		صورة الارض محمد بن موسی خوارزمی	
		۸۸-۸۷-۸۶	
		۴۳۸	ضعی الاسلام

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۳۹	فصل الخطاب نوری فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی ۳۷۷-۳۷۵-۳۷۳-۹	۶۱۰-۶۰۲-۶۰۱	عرایس الجواهر
۴۷۹-۴۷۱-۴۵۱-۴۱۶-۴۰۳	فضائح الروافض	۵۰۸	كتاب عزرا (در تورات)
۵۶-۳۳	رك : بعض فضائح الروافض	۳۲۸	عمدة الانساب
۲۳۱-۱۸۶-۱۰۳	فقہ اللغة شعالي	۴۰۱	عمدة الطالب
۴۳۹-۴۳۸-۲۸۰	الفهرست ابن نديم	۵۳	عهد جديد
۴۲۹-۱۹۹-۷	فهرست الفياني تورات وانجيل بالإنجليزي	۵۴-۵۳-۰۲	عهد قديم
۵۳۸-۵۳۱	فهرست شيخ طوسی	۴۱۰-۴۰۶-۱۳۰	عيون اخبار الرضا
۴۰۶	فهرست متنجب الدين يا اسماء مشايخ-	۴۲۰-۴۱۲-۴۱۱	
۳۸۵	الشيعة وبصنفيهم	۳۱۴-۲۱۱-۸۰-۳۳	غرر السیر شعالي
۴۸۲	قاموس نامه	۵۷۲-۵۷۱-۰۰۶-۰۰۵-۳۸۱	
۸۹-۸۷-۸۶	قاموس	۱۶۴-۱۶۰-۱۰۰	فتوات الاسلامية
۵۲۹-۵۰۳-۲۰۴	قاموس عربي	۸۱-۶۹-۶۸-۲۴	فتح البلدان بلاذری
۲۴۳	قانون بيروني	۱۰۶-۱۰۴-۱۰۳-۱۴۷-۸۲	
۲۹	قرآن کریم	۱۷۱-۱۶۴-۱۶۱-۱۰۸-۱۰۷	
۷۸	قم را بشناسید	۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۶-۱۷۴	
	کارنامک اردشیر پاپکان ترجمه احمد	۳۲۲-۳۲۱-۲۰۸-۲۳۴-۲۳۳	
	کسری	۰۲۱-۰۱۹-۰۱۸-۰۱۷-۴۹۳	
	کارنامک اردشیر پاپکان ترجمه	۰۲۳	
		۴۳۴	فجر الاسلام
		۲۹	فرهنگ شاهنامه
			فرهنگ عبری به فارسی از نشریات
		۴۸۲	کورش

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۴۴		۷۸	صادق هدایت
۲۴۶	کتابی در جغرافیا	۴۰۸	کافی کلینی
۱۷۲	تسب مقدس	۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۸۲	الکامل ابن اثیر
۲۰۳	الكتبي	۱۴۶-۱۳۶-۱۳۵-۱۲۱-۱۱۴	
۳۹۷-۳۹۱	كرّاسه المعي	۱۹۳-۱۷۰-۱۶۴-۱۰۹-۱۴۷	
۵۴۰-۴۴۳-۰	کشف الظنون	۲۰۸-۲۳۶-۲۰۴-۲۰۲-۲۰۱	
۴۰۷	کشف الغمہ	۳۰۷-۲۸۹-۲۸۴-۲۷۸-۲۷۷	
۴۳۳	کشف المحجوب	۳۰۳-۳۰۲-۳۱۰-۳۱۲-۳۰۹	
۵۶۱-۴۲۰	کلیات سعدی	۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۶۲-۳۵۶	
۳۹۶	کلیات مفاتیح الجنان	۴۲۳-۴۲۲-۴۲۰-۳۸۲-۳۸۱	
۵۰۰-۵۴-۵۳-۵۲	لا گراند آنسیکلپدی	۴۴۷-۴۴۶-۴۴۵-۴۴۴-۴۳۷	
۱۶۸-۷۷-۷۶-۶۶-۶۲-۰۹-۰۷		۴۷۱-۴۷۰-۴۶۷-۴۰۵-۴۴۸	
۴۰۷-۴۰۴-۴۰۳-۲۸۶-۲۰۱		۵۰۹-۵۰۸-۵۰۵-۰۴-۴۷۳	
۴۹۴-۴۹۳-۴۷۰		۵۹۴-۵۹۱-۵۴۶-۵۴۵-۵۱۹	
۵۴-۰۳	گراند دیکسینر اوپنیورسل	۵۲۷	کامل المعناعه
۲۶۸-۲۶۶-۰۷-۰۶-۰۰		۷۶	کتاب استرابون یونانی
۵۸۶-۰۶۱	گلستان سعدی	۶۲۰	کتاب ژوستن
۶۲-۰۵	لاروس اوپنیورسل جدید	۶۱۹	کتاب کراسوس
۶۲-۶۱-۰۵۴-۰۵۳	لاروس قرن بیستم	۶۱۹	کتاب گزنهون رک: ترجمه تاریخ سرگذشت کورش
۱۱۰-۷۵-۶۸		۲۹۹-۶۱-۰۵۴-۵۳	کتاب مقدس
۴۰۹-۳۰۰	لباب الانساب بیهقی	۱۳۹	کتاب نولدکه
۳۲۷-۳۱۶-۲۷۴-۲۰۰	لب التواریخ	۴۷۲-۴۶۴-۴۵۷-۴۱۷-۴۰۷	کتابی در امامت، تصنیف صاحب عباد

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۷۴-۲۰۸-۲۰۵-۲۰۴-۱۹۲		۲۶۲-۶-۰	لسان المیزان ابن حجر
۳۱۰-۳۱۲-۳۱۱-۲۷۷-۲۷۰		۴۳۳	
۳۰۶-۳۰۱-۳۰۰-۳۴۰-۳۱۷		۰۸۷	لطائف المعارف
۴۰۵-۳۸۲-۳۸۱-۳۷۸-۳۷۱		۷۰-۷۲	لغت فرس
۴۰۲-۴۰۱-۴۰۰-۴۴۷-۴۰۶		۳۳۱	مآخذ قصص مشنوی
۰۰۵-۰۰۴-۴۰۶-۴۰۰		۰۱۸-۰۰۶	سأموریت ژنرال گاردان در ایران
۰۱۷-۲۰۲-۱۸۱-۱۶۰	د.جمل فصیحی	۲۷۲-۱۷۷	مشنونی مولانا جلال الدین
۴۲۳-۴۲۰-۳۸۱-۳۶۴-۳۶۰		۰۰۸-۳۳۱	مجالس المؤمنین
۴۰۷-۴۰۶-۴۴۷-۴۳۹-۴۳۸		۱۱۳-۱۱۲-۰۱	
۰۰۹-۰۰۰-۰۰۰-۴۹۹-۴۶۴		۰۳۲-۳۹۹-۳۹۷-۳۹۶-۱۱۸	مجله ایران امروز
۰۹۷		۳۳۲-۲۹۰-۲۰۳	
۴۰۶	مجموعه ابوسعید آبی	۶۱۷	مجله راهنمای کتاب
۰۹۷	رک: مجموعه ابوسعید	۴۳۱	مجله کاوه
۳۰۹	محسن اصفهانی	۲۱۰-۸۸	مجله یادگار
۱۴۴-۱۲۰-۱۲۱	المختصر ابوالقدا	۴۸۶-۲۴۰-۰۲۱۱	
۴۱۴-۴۱۳-۳۰۶-۲۸۰-۱۰۹		۶۱۱-۶۰۹	
۴۴۰-۴۳۹-۴۳۷-۴۲۳-۴۲۲		۴۳۰-۰۲۷۶	مجمع البيان طبرسی
۰۰۵-۴۷۳-۴۴۸-۴۴۷		۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰	مجمع التواریخ سلطانی، تألیف حافظ ابرو
۰۳۸	مختصر عبدالجلیل	۰۴۶-۴۰۶-۴۰۴-۴۴۸-۰۲۰۱-۴	
۳۱-۲۶	مختصر کتاب البلدان ابن فقیه	۰۹۷-۰۴۷	
۸۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۰۱-۰۰		۷۰-۶۹-۱۴-۱۳-۳	مجمل التواریخ
		۱۰۳-۱۴۷-۱۴۴-۹۲-۸۲-۸۰	
		۱۷۶-۱۷۴-۱۶۸-۱۶۷-۱۰۸	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۰۰۵-۱۴-۳۷۹-۳۴۰		۱۱۰-۱۱۲-۱۱۱-۱۰۳-۹۶	
۳۹۶	مزار	۱۴۶-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۱-۱۱۷	
۳۶۷-۴۲	مزدا پرستی در ایران قدیم	۱۸۰-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۴-۱۵۷-۱۴۸	
۳۶۸		۲۲۰-۲۱۲-۲۱۱-۱۸۷-۱۸۴	
۱۵۲-۶۳-۶۲-۲۸	مژد یسنا و ادب پارسی ، تألیف استاد دکتر معین	۲۳۳-۲۳۱-۲۲۸-۲۲۴-۲۲۳	
۳۴۰		۲۰۹-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۵-۲۳۴	
۲۳۲-۱۱۰	المسالک والمالک این خردابیه	۳۳۳-۳۳۰-۳۲۴-۲۷۳-۲۷۰	
۲۶-۲۱	المسالک والمالک اصطخری	۴۴۰-۴۳۷-۳۴۱-۲۳۹-۳۳۷	
۱۱۹-۹۶-۴۵-۳۷-۳۲-۳۱		۰۲۲-۰۲۱-۰۱۸-۴۹۳-۴۸۶	
۱۴۷-۱۴۳-۱۳۱-۱۳۰-۱۳۱		۰۰۸-۰۰۳-۰۰۲-۰۰۱-۰۴۹	
۱۸۲-۱۷۸-۱۷۴-۱۰۰-۱۴۸		۰۸۴-۰۷۵-۰۷۴-۰۷۳-۰۷۲	
۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۱-۱۹۰		۶۰۲-۰۹۳-۰۸۵	
۲۲۵-۲۳۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۷		۳۶-۳۴-۲۰-۱۴-۹-۸	مرآة البلدان
۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۲۷		۱۴۲-۱۳۴-۱۳۱-۱۲۵-۴۳	
۲۶۸-۲۶۴-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۳-۲۴۱		۳۳۵-۳۰۶-۲۸۰-۱۸۰-۱۴۳	
۳۳۷-۳۳۳-۳۲۳-۳۷۳-۲۷۰		۴۹۴-۴۸۰-۴۸۱-۴۴۱-۳۶۲	
۰۰۳-۴۴۳-۴۴۱-۴۴۰-۰۴۳۷		۰۲۰-۰۱۹	
۰۸۳-۰۷۵-۰۷۳-۰۷۲-۰۰۴		۰۱۶	مراصد الاطلاع
۶۰۳-۶۰۰-۰۹۹-۰۹۸-۰۸۹		۱۰۶	مرصاد العباد
مسالک و ممالک اصطخری ، ترجمة		۲۸-۲۷	مروج الذهب مسعودی
۱۴۷-۱۴۳-۳۷-۲۲-۲۱	فارسی	۱۳۶-۱۳۵-۱۲۵-۱۲۴-۸۰	
		۲۸۹-۴۷۸-۲۷۶-۲۷۴-۲۴۶	
		۳۴۴-۳۴۳-۳۴۰-۳۳۹-۳۱۲	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٨٢-١٧٩-١٧٨-١٧٦-١٧٥		٢١٦-٢١٥-١٨٢-١٧٦-١٧٥	
٢٠٨-٢٠٦-١٩٩-١٩٧-١٩٢		٢٦٨-٢٦٣-٢٣٧-٢٢٥-٢١٩	
٢١٤-٢١٢-٢١١-٢١٠-٢٠٩		٥٧٣-٥٥٤-٤٤٣-٣٢٤-٢٧٣	
٢٢٥-٢٢٣-٢٢٠-٢١٩-٢١٨		٥٩٩-٥٩٨-٥٩٠-٥٨٩-٥٨٣	
٢٣٧-٢٣٣-٢٣٢-٢٢٨-٢٢٦		٦٠٠	
٢٦٠-٢٥٩-٢٥٤-٢٥٢-٢٣٩	مستدرک الوسائل	٢٠٧-٢٠٠-١٣٤	
٢٨٥-٢٧٩-٢٧٧-٢٦٢-٢٦١		٥٣١-٤٢٩-٣٨٧-٢٢٩	المشترک، تأليف ياقوت
٣٢٥-٣٠٧-٢٩٨-٢٩٧-٢٨٦		١٤٧-٨٢-٣٠	
٣٤١-٣٣٤-٣٣٣-٣٣٠-٣٢٨		٢٦٩-٢٣٢-٢٢٠-١٩٧-١٧٦	
٣٥٥ - ٣٥٤ - ٣٥٣ - ٣٥١		٥٢٣-٥٢٢	
٤٤٢-٤٤١-٤٣٩-٤٣٧-٤٣٥	طبع سعدين وبجمع بحرین	١٨١	
٤٨٦-٤٨٥-٤٨٣-٤٧٦-٤٧٠		٤٦٥-٤٣٦-٤٣٤-٤٢٨-٣٧٢	
٥٠٢-٤٩٩-٤٩٨-٤٩٣-٤٨٨		٥٠٠-٤٩٩-٤٧٥	
٥٢٢-٥١٩-٥١٦-٥١٤-٥٠٨	معارف بهاء ولد	٥٩٢	
٥٧٦-٥٦٠-٥٠٥-٥٠١-٥٢٣	معالم العلماء ابن شهر آشوب	٤٢٩	
٦٠٣-٦٠٢-٥٩٤-٥٩٣	معانی القرآن سیبويه	٤٣٨	
٥٤٦-٥٤٥-٤٣٨	معجم البلدان ياقوت	٢٨-٢٤-١٨-٥-٤	
٤٣٨	معجم الادبا		
٥٣٨	معنى الليبيب	٦٩-٦٨-٥٢-٥١-٤٥-٣٨-٣٧-٣١	
٥٣٨	مفتاح التذكير	٨٧-٨٦-٨١-٧٩-٧٥-٧١-٧٠	
٥٣٨	مفتاح الراحات	١١٧-١١٣-١١١-١٠٣-٩٠-٨٨	
٩٤	مقدمة ابن خلدون	١٣٦-١٣١-١٢٨-١٢٧-١١٨	
٢١٣-١٤٨-١٠٦-٥-٣	مقدمة نقض	١٤٩-١٤٧-١٤٦-١٤٤-١٣٧	
		١٦٩-١٦٨-١٦٣-١٥٨-١٥٣	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۰۳-۱۲۱-۹۴-۹۱-۸۶-۸۰	نژاده القلوب مستوفی	۳۲۱-۳۰۰-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۳	
۸۳-۷۰-۳۰-۱۸		۵۳۸-۵۳۰-۳۶۴-۳۳۶-۳۲۹	
۱۱۳-۱۰۷-۹۶-۹۰-۸۹-۸۷		۰۴۲-۰۴۱-۰۴۰-۰۵۳۹	
۳۲۰-۲۱۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۲۰		۴۴۳	المقياس للزوال
۴۸۳-۴۴۰-۴۳۷-۴۲۸-۴۲۷		۸۷-۷۱	ملحقات تاريخ روضة الصفا
۰۸۲-۰۰۶-۰۰۱-۴۹۰-۴۹۰		۳۰۶-۱۰۸-۱۰۶-۹۸-۸۹	
۰۹۴-۰۸۷-۰۸۴		۸۶	الملحمة ، تأليف بطليموس
۰۲۰-۰۹-۴۲۲-۲۱۷	نسائم الاسحار	۴۳۴	الملل والنحل ، تأليف شهرستانی
۰۸	نسخه سرياني ژوديت	۴۰۸	مناقب ابن شهرآشوب
۲۶۷	نسخه یوناني تورات	۰۳۰	منتخب اسرار التوحيد
۴۹۱-۴۳۲-۴۳۰-۱۰۶	نفحات الانس	۳۶۴	منتظم ابن جوزي
۸۹-۸۸-۲۳	نقشه اطراف طهران ارکان حرب کل قشون	۳۸۸-۳۸۴-۳۲۸-۲۲۹	منقلة الطالبيه
۸۹-۸۸-۲۳	نقشه اطراف طهران ، اشتال آلماني	۴۰۰-۳۹۸-۳۸۹	
۸۹-۸۸-۲۳		۵۶۱-۲۰۱-۲۰۶-۹۷-۵۲	المنجد
۰۴۹-۳۳۸-۱۴۴	نقشه اطراف طهران سازمان نقشه برداری	۴۲۰	من لا يحضره الفقيه
۲۴۳	کشور	۵۳۰-۵۲۹	منية المرید
۱۳۴-۱۱۸-۱۱۰-۲۶	نقشه شهر ری ، فراهم آورده سازمان	۴۰	نامهای شهرها و دیههای ایران
۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۷۱-۱۰۸	النقض	۴۸۶-۲۷۸-۲۶۱-۷۴-۴۸-۴۷	
		۴۸۷	
		۴۲۰	كتاب النبوه ، تأليف صدوق
		۰	نشر الدل ر آبی
			نخبة الدهر ، تأليف شمس الدين
		۸۲-۷۹-۷۸-۶۹-۶۸	دمشقی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۴۰	وفيات	۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۱	
۱۰۱-۶۵-۶۴-۱۷-۱۶	وفيات الاعيان رک: تاریخ ابن خلکان	۲۰۳-۲۰۲-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸	
۳۷۸-۳۷۱-۳۶۸-۳۶۷-۳۶۶	وندیداد	۲۱۱-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۵-۲۰۴	
۵۰۷-۴۱۰		۲۲۶-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۷-۲۱۳	
	وندیداد ترجمة داعي الاسلام	۲۴۳-۲۴۱-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۰	
۳۷۸-۳۶۷-۶۴		۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴	
۳۴۶-۱۰۱-۶۵-۶۴-۴۴	وندیداد دارمستر ، ترجمة دکتر موسی جوان	۲۶۱-۲۶۰-۲۰۱-۲۰۰-۲۴۹	
۵۰۷-۳۷۸-۳۶۷-۳۶۶		۲۸۳-۲۷۸-۲۷۳-۲۶۹-۲۶۰	
۵۶	ولنگات (كتاب مقدس بربان لاتین)	۳۲۲-۳۱۷-۳۰۶-۳۰۴-۳۰۳	
۹۳-۶۴	ویسپرڈ	۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۳	
۴۶	ویس و رامین	۳۶۰-۳۵۱-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۰	
	هدیۃ الاحباب، تأليف حاج شیخ عباس	۳۸۸-۳۸۴-۳۸۳-۳۶۴-۳۶۲	
۴۴۳-۴۳۸-۴۲۵-۷	قمری	۴۰۰-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۵-۳۸۹	
۲۶۳	هدیۃ العارفین	۴۳۴-۴۲۸-۴۲۱-۴۱۲-۴۰۱	
۹۲-۷۱	هفت اقلیم امین احمد رازی	۴۷۰-۴۷۴-۴۶۰-۴۴۳-۴۳۸	
۱۱۷-۱۰۷-۱۰۶-۹۷-۹۳		۵۳۳-۵۳۲-۵۳۱-۵۲۸-۵۰۲	
۳۳۵-۳۲۱-۳۲۰-۱۲۶-۱۲۰		۵۴۰-۵۳۹-۵۳۸-۵۳۷-۵۳۴	
۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳-۴۳۹-۳۳۶		۵۰۰-۵۴۹-۵۴۴-۵۴۳-۵۴۱	
۶۰۳-۶۰۱-۵۸۷		۵۸۹	
	یادداشت‌های قزوینی :	۵۶-۵۴۴-۵۳۰	ویستر (فرهنگ انگلیسی)
۴۷۱-۴۶۷-۴۱۳-۴۱۲	ج : ۱	۵۷	وزارت در عهد سلطنتی بزرگ سلجوقی
		۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۳۶۵-۲۰۱	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۰۰۰-۴۲۶-۴۲۰-۳	ج : ۷	۴۷۴-۴۷۲	
۳۵۹-۳۰۶-۱۹۱	يتيمة الدهر تعالبی	۴۲۹-۴۲۸-۴۲۰	: ج ۲
۵۴۰		۰۹۹-۰۴۲-۰۴۱	: ج ۳
	كتاب يزد گرد شهریار، سروده استاد	۳۹۷-۱۷۸-۸۲	: ج ۴
۳۴۷	پور داود	۴۸۰-۲۰۳-۱۲۳-۰-۳	: ج ۰
۶۷-۶۶-۶۴-۶۳	يسنا	۴۹۰	
۶۲	كتاب يودت (زوديت)	۲۰۳-۱۸۴-۱۰۶-۸۱	: ج ۶
۳۸۰	يوم ولیله	۰۴۷-۰۴۶-۰۴۰-۳۹۰	

استدرآکات و اضافات و تصحیحات

صفحه	سطر	موضوع
۱۶	۳	...تاریخ ایرانیان (Les Perses) ...
۱۶	-	ذیل ۴ و ۵ نیز منقول از منبع متن است و در آنجا نام «اشپی گل» به صورت «اسپی گل» درج گردیده.
نئه نظیفی مقابل ص ۱۷	۱	ذیل ... کنوئی ...
۱۸	۴	... نَشَّـزُ ...
۱۸	۹	... سَعَادِـنُ
عکس هوانی ری مقابل ص ۲۱	۱	ذیل ... مقیاس $\frac{۱}{۲۳۸۰۰}$
۲۳	۸	عبدالعظیم
۳۱	۱۱	... باد ...
۳۱	۳	ذیل ... معجم البلدان ...
۳۶	۱۶	... تاریخ ایرانیان ...
۴۰	۵	هذیل ... سامی نژاد دیگر در بابل
۶۲	۵	... نوعی حکومت ...
۷۱	۱	... بهر ریز؛ ظاهراً این کلمه محرف «بهر زیر» و آن نیز سُبَدَّل «بهر سیر» است. رک؛ ص ۳۰۷ کتاب حاضر س ۵
۷۲	۳	ذیل سفرنامه سر اوزلی
۷۸		آخر ذیل احمد کسری ...

صفحه	سطر	موضوع
۸۱	۵	محمدیه نامید : ری بموجب سکه های موجود از سال ۱۴۹ هجری قمری بعد محمدیه نامیده شده، رک : ص ۵۹۶ س ۱ کتاب حاضر
۸۲	۱	ذیل فصیل ...
۸۶	۲	... مبدأ
۸۹	۴	ظاهرآ بجای «ها» «ما» درست است که ۱۴ باشد ، و کتاب آنرا تحریف کرده اند.
۱۰۰	۱۲	در باب کثرت برف در ری در احسن التقاسیم (ص ۳۹۱ س ۱) نیز چنین مذکور است : «کثیر الجلید والشلّاج ...»
۱۰۴	۱۲	با خر سطر افزوده شود : ذکر دیالمه ری در آندرج (ج ۱ ص ۶۳ س ۳ ستون وسط) نیز در ذیل تبرک ویرگ فخر الدوّله دیلمی بدین صورت بعچشم می خورد :
۱۱۰	۲	«دیالمه گنبدی بر سر قبر وی بر افراحتند» .
۱۱۳	۸	ترجمه سفرنامه موریر ...
۱۱۳	۸	موضوع ارتکاب ابن سعد آن جنایت عظیم را در کربلا به طمع حکومت ری ، در ترجمه تاریخ طبری (چاپ عکسی ، ص ۲۵۹ س ۶) بدین صورت درج است :
		«[ابن زیاد] از میان عمال عمر بن سعد بن ابی وقار را ری داده بود ، ویرا بخواند و گفت : ترا با سپاه در بادیه باید شدن تا اثر حسین بیایی و او را بگیری ... چون بامداد بود خون حسین بر عزل ری اختیار کرده بود ...»
		عبدالله بن زیاد چون از مساحله عمر سعد در کربلا وقوف یافت شمرین ذی الجوش را نیز بوعده حکومت ری بفریفت و بکربلا

صفحه	سطر	موضوع
فرستاد، بدین مطلب در کتاب مزبور (ص ۲۶۱ س ۸) چنین اشارت رفته:		
«... [این زیاد وی را گفت] چون حسین را پسرش را بیاری سپاه سالاری ری ترا. شمر گفت: فرمان بردارم ...»		
حکومت ری به عهد معاویه تا سال ۱ هجری با زیاد بن ایه بود و در این سال به پسرش عبیدالله بن زیاد واگذار گردید (کتاب مذکور ص ۴۳ و کتاب حاضر ص ۹۵ ذیل ۱) در اینجا بیان این نکته نیز بی مناسبت نمی نماید که وعده حکومت ری از جانب عبیدالله بن زیاد به عمر سعد و شمر ظاهراً فربیی پیش نبود، چون پریم لیشن از واقعه کربلا، عهد عراق و خراسان را ازوی بازستده بود، و آن دو بدکار ازین معنی خبر نداشتند. ملخص این مهم در ترجمه تاریخ طبری مذکور در فوق (ص ۲۷۶ س ۹) چنین درج افتاده:		
«عبیدالله بن زیاد کوفه داشت و بصره و عراق و خراسان و سکستان، بیزیمه ازوی بازستده بود پیش از واقعه حسین، و چون سر حسین بندو فرستاد پنداشت کی این ولایت بندو باز دهد نداد». (نیز رک: همان کتاب ص ۵۳).		
در آخر سطر این علاست (:) حلف و نقطه پایان جمله گذارده شود.	۱۰	۱۱۰
آخر ذیل ص ۱۳۴	۱۳۳	
۱۶ ... عبدالجلیل رازی ...	۱۳۴	
۶ ذیل ... عیون اخبار رضا ...	۱۳۵	
۱۳ ... نوحه سراجی کردند ...	۱۳۶	

صفحه	سطر	موضوع
۱۴۳	۶ ذیل	... کاریز دیگر...
۱۵۳	۶	پدر فرخان که سیاوخشن را دشمن بود ...
۱۵۶	۱۰	... فanax [سردار عرب] علی حصن ...
۱۵۸	۱۰	... یکی از سپاه وی (سیاوش) ...
۱۶۰	۱۰	... عمر را در فتح بیشتری از بلاد با حضرت امیر المؤمنین مشورت ... :

پاسخ مشورت عمر با علی علیه السلام در نبرد با ایرانیان و رومیان، در این باب که آیا بتن خویش بجنگ برود یا نه، در نهج البلاغه درج آمده است، و تتمیم فائدت را فقره‌ای از مورد نخست در ذیل نقل می‌افتد:

«... فَكُنْ قُطْبًا وَأَسْتَدِرِ الرَّحْمَةَ بِالْعَرَبِ وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرَبِ فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُرْضِ إِنْ تَقْضَىٰ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا...»

(رک: نهج البلاغه، جزء ثانی ص ۳۹ و ۲۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، طبع طهران، ج ۱ ص ۴۹۳ و ۴۷۴؛ شرح نهج البلاغه ملا صالح، ج ۱ ص ۲۱۴ و ۲۰۲).

۱۶۶	۶	... گویا تاکنون ...
۱۶۸	۱۲	عبارت این کتاب ...
۱۷۱	۹	... (کوه سرسره) ...
۱۷۴	۳	آمده
۱۷۶	۱۸	دُ دیگر ...
۱۹۲	۱۳	محله در رشقان :

نام پارهای از محلتهای ری مصادر به لفظ «در» بوده است،

صفحه	سطر	موضوع
۱۹۳	۲	چنانکه در کتاب النقض (ص ۸۹، س ۱۷) مذکور است : « از محلت‌های ری در مصلحگاه و زادمهران باشد... ». و محلت را به نام دروازه آن می‌نامیده‌اند. ... مکان این محلت ...
۲۰۳	۵	از نشانیهای محل آن :
۲۱۰	۶	از قرائن دیگری که تأیید می‌کند که سرای ایالت در حدود پنهان برج طغرل واقع بوده آنست که برطبق نقشه « ری از نظر فرق مذهبی » آنجا سنّی نشین بوده، و آن حدود بصورت زبانه‌ای در میان محلت‌های شیعه‌نشین پیش‌رفته بوده است، و تفصیل این معنی در بحث از مذهب ری در مجلد دوم بیاید. ... بیوت قدّار -
۲۱۲	۱۳	بدنبال عبارت « این بود نام محلت‌های ری » افزوده شود : در یکی از نسخ مخطوط‌النقض (النقض ص ۲۶۹ س ۳ ذیل اول) ذکری از « کوی مجاہدبه در مصلحگاه » رفته بدین صورت : « کوی مجاہد به در مصلحگاه به پدرش [علی بن مجاہد] باز خوانند » ظاهرآ به شرحی که در صحیفه ۹ س ۳ به بعد کتاب حاضر اشارت رفته، صاحب‌النقض کوی را بمعنی برزن و محلت نیز بکار می‌برده.
۲۲۳	۱۰	تا حدود
۲۲۸	۱۴	پس از عبارت « محتملاً ضرابخانه ری آنجا واقع بوده است » افزوده شود ؟ چون ظاهراً ضرابخانه را سرای درم نیز می‌خوانند، و شعر

صفحه	سطر	موضوع
۲۳۶	۲ ذیل ... با این سه برج ...	فردوسی در احوال بهرام چوین که در آن ذکرسرای درم آمده در صحیفه ۳۱۵ کتاب حاضر نقل افتاده.
۳۰۲		ماقبل آخر ... در تاریخ بیهقی ...
۳۳۵		آخر امین احمد رازی ...
۳۴۱	۱ الشیراک	.
۳۴۲	۴	بعد از لخت « بر فراز تپه‌ای بنام تپه میل » افزوده شود :
		واقع در صحرایی که در قدیم آن حدود را صحرای ازدان (بیزان) می‌گفتند، و ذکر آن در صحیفه ۲۵۹ کتاب حاضر گذشت.
۳۵۱	۳	... توان دریافت که مهدی پسر منصور ...
۳۶۲	۱	گاندوك
۴۲۵	۲ ذیل	طبعی و مجمع البیان ...
۴۳۶	۱۴	پس از لخت « و بقعت کسانی رفته بوده » افزوده شود :
		بدان کتاب رجوع شود.
۴۳۷	آخر	مینورسکی نیز در حواشی و تعلیقات خویش بر حدود دنیا (طبع کابل ۱۳۴۲، ص ۲۳۴) مرگ کسانی و شیبانی را بسال نوشت.
۴۴۳	۱۵	... مینورسکی نیز در تعلیقات آن کتاب (طبع ۱۳۴۲، ص ۲۳۴) وی را همان فزاری دانسته.
۴۴۵	۱۱	بقینا بغیر رأس ...
۴۴۶	۷	پس از عبارت عربی منقول از احسن التقاسیم افزوده شود : . این قول شامل گنبد فخر الدله نتواند بود، زیرا وی در آن تاریخ

صفحه	سطر	موضوع
۴۰۹	۱۰	پس از لخت « وصف کرده است » افزوده شود :
۴۰۷	۷	ذیل لخت « شماره ۶ » زائد است
۴۰۰	۱۱	۱۱... چه بسر وی آمده است ...
چون برج فخرالدوله را چنانکه درسابق اشارت رفت دیالمه پس از مرگش درآن روزهای پرآشوب ساختند (آندراج ذیل تبرک)، توان گفت که چندان مجلل و شاهانه نبوده است.		
۴۸۵	۶	۶... اینی بکر...
۴۸۶	۲	۲... ذیل... نیز برای طبران رک :
۴۸۷	۶	۶... که مشرف بکارخانه ...
۴۹۳	۶	۶... ابن رسته ...
۴۹۴	۳	« Le Khalife ...
۵۰۰	۱۳	۱۳... فجعله بشنك ...
۵۲۸	۳	۳... ذیل... ص ۴۵۰ س ۳۰۰۰
۵۴۸	۱۴	۱۴... باسفل ...
۵۰۴		آخرذیل... احسن التقاسیم ...
۰۰۰	۱۲	۱۲... معدن شناس نیز بوده ...
۵۷۰		— برای ملاحظه کلیشه باید صفحه را از عرض آن گرفت.
۵۷۴	۱۲	۱۲... يرتفع من الرّى ...

فائت استدراکات

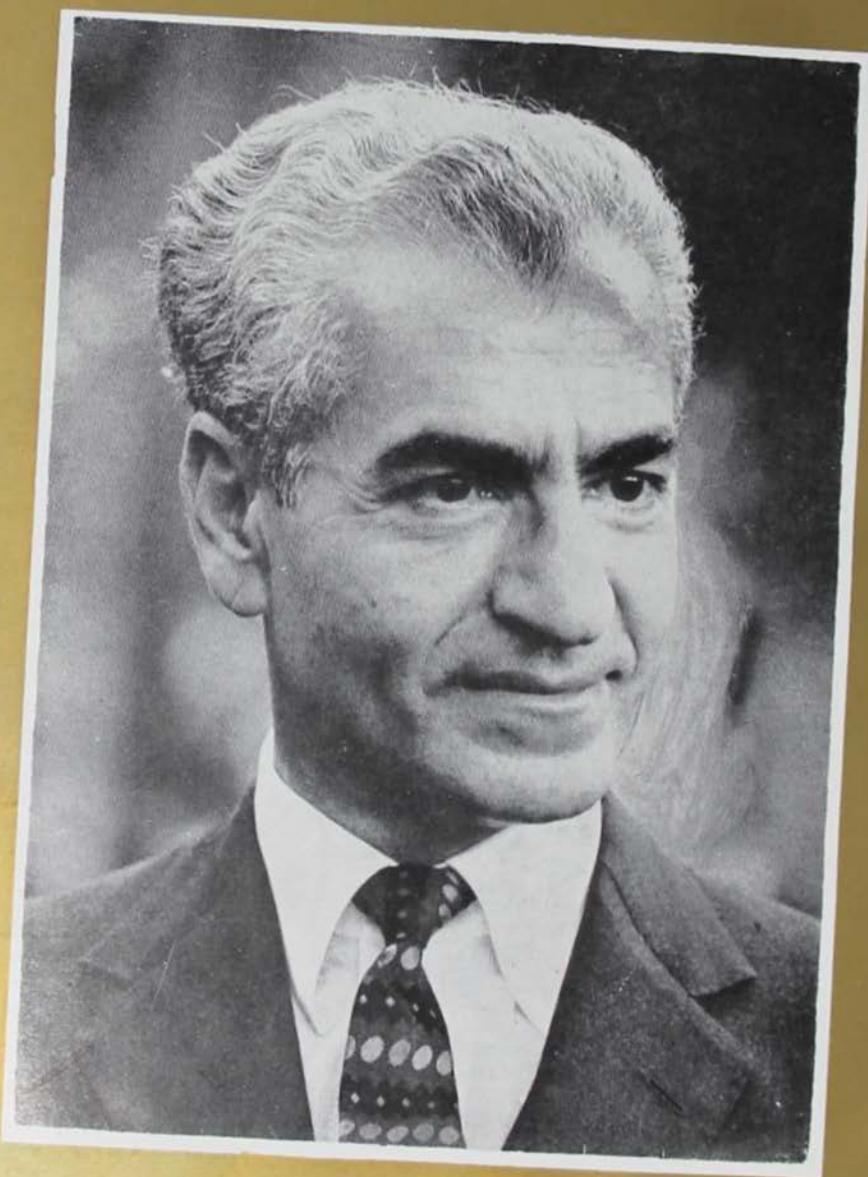
ذکر این نکته در اینجا در ذیل فائت استدراکات کمال ضرورت را دارد که مطالبی که در باب وجود تسمیه اماکن مذکور در صفحات زیر و برخی موارد دیگر گفته آمده صرفاً ناشی از تفحص و تبع نگارنده در منابع مختلف است و مستکی به قوانین و قواعد فن اشتراق لغت و زبان‌شناسی نیست و اگر پاره‌ای از ضروریات از قبیل رفع توهّم در تعدد اماکن بسبب تعدد نامها که خود موجب التباس مطلب برخواننده و اضطراب در نحوه تعیین اماکن در نقشه‌های مربوط می‌شود نمی‌بود ورود در این مبحث را که در حیطه اطلاع این‌بنده نیست بهیچ روی لازم نمی‌شمرد.

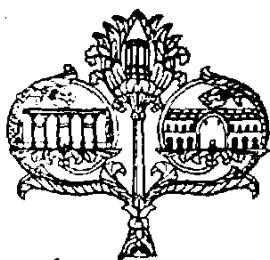
ناهک ص ۲۱۱ و ص ۲۱۹ ، باطن ص ۲۶۵ و ماطا (=باطن) ص ۲۶۷ ،
رشکان ص ۲۸۴ ، طبرک ص ۴۸۱ .

تاریخ انتشار	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	شماره
شهریورماه ۱۳۰۴	فهرست مختصری از آثار و اینیه تاریخی ایران	۱
آثار ملی ایران (کنفرانس پرسور هرتسفلد)	۲	
مهرماه ۱۳۰۴	شاہنامه و تاریخ (کنفرانس پرسور هرتسفلد)	۳
شهریورماه ۱۳۰۵	کشف دلواح تاریخی در همدان (تحقیق پرسور هرتسفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی)	۴
اسفندماه ۱۳۰۵	سه خطابه درباره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدی علی فروغی و هرتسفلد و هانی بال)	۵
مهرماه ۱۳۰۶	کشف الواح تاریخی تحت جمشید (پرسور هرتسفلد)	۶
بهمنماه ۱۳۱۲	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	۷
بهمنماه ۱۳۱۳	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۸
اسفندماه ۱۳۲۹	تجلیل ابوعلی سینا در بنجمین دوره اجلاس میه یونسکو در فلورانس	۹
اسفندماه ۱۳۳۰	رساله جودیه این سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد نجم آبادی)	۱۰
اسفندماه ۱۳۳۰	رساله نبغ این سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکاه استاددانشگاه)	۱۱
اسفندماه ۱۳۳۱	مناطق دانشنامه علامی این سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین و سید محمد مشکاه استاددانشگاه)	۱۲
۱۳۳۱	طبیعتیات دانشنامه علامی این سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکاه استاد دانشگاه)	۱۳
۱۳۳۱	ریاضیات دانشنامه علامی این سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۴
۱۳۳۱	الهیات دانشنامه علامی این سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	۱۵
۱۳۳۱	رساله نفس این سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاددانشگاه)	۱۶
۱۳۳۱	رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاددانشگاه)	۱۷
۱۳۳۱	ترجمه رساله سرگذشت این سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۸
-	معراج نامه این سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۹
-	رساله تشریح اعضاء این سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۲۰
-		

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۱	رساله قرائمه طبیعت منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۳	رساله کنز الرعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رساله معیار العقول، جزتیل از ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رساله حی بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	چشن نامه ابن سینا (سجلد اول - سرگذشت و تأثیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمه مجلد اول چشن نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعید نقیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمه اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه)	۱۴۳۲
۲۹	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه)	۱۴۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای سهدی بامداد)	بهمن ماه ۱۴۳۳
۳۱	چشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا)	۱۴۳۴
۳۲	چشن نامه ابن سینا مجلد موم (كتاب المهرجان لابن سينا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۴۳۵
۳۳	چشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابهای اعضای ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۴۳۴
۳۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (نقلم رساشکر غلامحسین مقتدر)	۱۴۳۹
۳۵	جبیر و مقابله خیام (بتصحیح و تحرشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۴۳۹
۳۶	شناهناسمه نادری تأثیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحرشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۴۳۹
۳۷	اشترنامه شیخ فرید الدین عطار (بتصحیح و تحرشیه آقای دکتر مهدی محقق)	۱۴۳۹
۳۸	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب نادرشاه، تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه	۱۴۳۹
۳۹		۱۴۳۹

تاریخ انتشار	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	شماره
۱۳۴۰	درة نادره ، تأليف ميرزا مهدى خان (با تصحیح و تحقیق آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۴۰
۱۳۴۰	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار ، تأليف آقای فروزانفر استاد دانشگاه خسرو نامه ، تأليف شیخ فرید الدین عطار (به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری)	۴۱
۱۳۴۰	نامه های طبیب نادرشاه ، ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (باهتمام حبیب یغمائی)	۴۲
۱۳۴۰	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی)	۴۳
۱۳۴۱	جهانگشای نادری ، تأليف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیق آقای سید عبدالله انوار)	۴۴
۱۳۴۱	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تأليف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحقیق آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۴۵
۱۳۴۲	نادره ایام ، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسماعیل یکانی اقلیم پارس (آثار باستانی و اینیتی تاریخی فارس) - تأليف سید محمد تقی مصطفوی	۴۶
۱۳۴۲	سفرارش نامه انجمن آثار ملی یادنامه شادروان حسین علاء	۴۷
۱۳۴۴	ذخیره خوارزشاهی ، تأليف زین الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی - منه ۴۰ هجری - (باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر محمد حسین اعتمادی - دکتر محمد شهزاد - دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول)	۴۸
۱۳۴۴	دیوان صائب ، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و شرح حال بخط خامه استاد امیری فیروز کوهی	۴۹
۱۳۴۵	عرایس الجواهر و نفایس الاطایب ، تأليف ابوالقاسم عبدالله کاشانی	۵۰
۱۳۴۵	بسال ۷۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۵۱





سلسله آثار ات احمد بن آثاری

۶۹

۲

رمی باستان

مجلد دوم

هَمَيْمَىٰ مِنْ رَجَالِ بَلْخِيِّيْ بَاسْتَانِيَا
هَذِهِ قَوْمٌ مُنْجَلِفٌ وَرَجَالُهُمْ بَلْخِيِّيْ بَاسْتَانِيَا

باقِیْ بَلْخِيِّيْ
یا سُر پَهْلَویْ (اویْلَهْلَویْ)

تألیف

دَلْكَ خَسِینَ کَزِیرَیْ

بَلْخِيِّيْ بَاسْتَانِيَا

فَرَوْرَیْن ۱۳۴۶ ش

طَرَان

دیباچه

بِنَامِ پُر وَرَدِ كَارْجَشَنَهْ بَزَكْ وَهَرَانْ

پِر از شکرگزاری بد کاه خدای یکانه و زاد بر خاتم برگزیده کان پیغمبر حضرت محمد مصطفیٰ ص.
در پرتو الطاف و غنیمات ذات شهریاری علیحضرت بمانیون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر
مجلد دوم کتاب رسی باستان که محل و ربانه نخستین مجلد کتاب ناشرده است بهعرض اشاره
و اتفاقاً داش پژوهان علاوه مندان لذارده میشود.

درباره اهمیت شهر باستانی رسی بطور اجمالی دیش لفظاً مجلد اول کتاب اشارت شده است
گر اآن در انجاز آمد و ایکات نهاد کنایی چند انصاف میشاد.

نخست آنکه در زمان سال ۱۳۴۷ بمناسبت در رواق شاهی آستانه حضرت عبد العظیم ع.
دست بکار نزین و تغیر بود آثار سرد، قدمی حرم ہائیہ بی کوئی بیارشیو، و آخر کار بهای بس
زیبای عجم سبحوقی در جوانب سر در کنوی پدیده کیستیل آن بنام شید شمس الدین مجد الملک
مشید الدهله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی نوادر و خواهد شد صفحات ع ۲۱۹۷-۴۱۹۷ متن هیئت
واباوجه باینکه در مجلد اول کتاب (صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰) اشاره به ساختمان لقوعه برسیله مجد الملک است، صحیح
بر اوستانی وزیر سلطان محمد برکیارق ارشادان سبحوقی شده است کیتے ناہبرد پیرسا کردن

قدیمی حرم مطهر استان حضرت عبدالعظیم ع، بر جای خود باقی نماند و احکامات و تصریفات او وار بعدی و
تزمینات و رو سازی های کوشا کوون باعث از میان رفقن بنای اصلی و چیزی نگشته است این امر طبعاً برآید.
تایخی آستانه متبرک مزبور شدت بآنچه قبل از دباره آن تصویر سرفت بسی می فراید چه مدین تربیت ارزش بسی
شکوه بند و پر رونقی که نمونه های شیوه ای نہر معاری و تزمینات آجری و خطوط کوئی زیبایی روزگار آبادانی
و شهرت ای ری را در قرن پنجم بحری شان مید بینیم اما مذکور و چنین یاد کار کر انقدری اشکه
با عظمت ری باستان پیش از پدیدار شدن آثار مورده ذکر سراغ نمیرفت و این اثری مانند تمام
علاقه مندان به این ایام تایخی از این موضوع نهایت خرسند بوده توفیق بزرگی را که بر اثر کاوش ها و
بررسی های ارزش دار علمی مهندسین دلوز و با ایمان سازمان ملی حفاظت آثار باستانی نصیب دیگری
محترم آستانه متبرک حضرت عبدالعظیم ع و سازمان نامه برداشده است صیغه ای همینست میگوید.

اکنون امّه امّه آنکه موافّت احمد بکتاب در مجلد اول تعدادی ابیات و مطالب عربی را نقل نمود
که از آنها اینکه از آنکه پارسی آنها را ضروری نشناخته بودند. بحسب تهدی کار بسیاری از
این اشعار اینکه میتوان فارسی نیکو نه ابیات و مطالب اعم از مجلد اول
و بعد موافّت کرامی تهیه شده در پایان جلد حاضر صفحه ۸۷۱ تا ۹۳۲

و بین تربیت جایگزینی ازین بابت باقی نماند و نیز توضیحات مربوط

به فرودن بعضی جمله‌های اصلاح برخی کلمات که پس از پایان چاپ مطالب برد و مجلد بورده است شد
است بسلیمان ٹولف داشتند کتاب زیرعنوان «فاست اند راکات ...» ۸۵۷ تا ۸۶۲ صفحات

(درباره مجلد نجحت، صفحه ۹۲۳) (درباره مجلد حاضر، یادآوری نشسته است).

در پایان از کوشش با ذحالت داشتند کرامی جای قای دکتر حسین کربیان نسبت به
کرد آوری مطالب دو مجلد کتاب رسی هاستان تحقیق نجشیدن یکی از خواسته‌های دیرین
انجمن آثار علمی درباره شهر باستانی ری که حفاظ و انصافاً در خور بررسیهای فراوان علمی و تاریخی و شایسته
هرگونه مجاہدت برای روشنتر ساختن یا نجع چند نهاد را ساله آنست پاسکز ارسی می نماید و توفیق روز فرزو
نموده دوستداران دلبستان به آثار معنوی و فرهنگی صیل ایرانی ایرانی و یادکارهای گذشتی از ازا
از درگاه احمدیت سلطنت میدارد.

بمنته و کرمه

انجمن آثار علمی

مِنْ مَرْوُمِيْ وَكَانَ كَرْمَ شَايْهَ بَلْا
 رَمَى بُودَرِيْ ، كَمْبُورِيْ دَعْمَهَ عَالْمَ نَبْوَ
 از مردم‌العلوم ص ۶۴

* * *

أَمْلَاقُهُ تَسْرِيْعُهُ

چهندگار، زاغه‌نموده بخوبی که گفت آنست، شیخشتره بازیگر رزم‌کاری خود را درست، و دری چشم
 شد، شرطی رایخ بوجه باکمال با این فرآیند طرفان دشمن و غصه‌دار می‌باشد، و از جمله
 آنهاز است. آنچه برای این امر بخوبی بخواهد و تواند بیان کرد طبق شیرازیان این چنین
 شرطیست که داشتند از یزدگرد که در کوتاه مدت فرزندان تند را در نهضه صدها رجال
 بخواهند که اینها می‌بینند، و از این شرط پرورد، دل نسبت داشتند که از این چنین جاریان است.

لی نشسته بازیر باغه نمود که در تایف لیز که بر عکله فلاد بر سر رله پدر پیش از همه
نادر عفت ناچیر را گفتند. ولارنه خد بیوت به خود را بخساد نامهاد استباو تجربه تصحیح
صبط و بسته از از از این دفعه از عاصه و ماقبل من مخفف، دنگان خود را نیز به دلایل اعانت
در آن آنچه بیک مصلحت داشت یاد نمود و نفع داشت.

لیزیا بکچه بقدوس بمرحه طاقت تیخنیزه راهی دواختی بکه پل خیزی
حیفه لاصمه روزگار مژک سبکه ایشان سقطی خونه شد. و دیگر
خبرست بصیر عزه در راه است بمعنی پیرید العذر عند کلم الناس مقبول

دیکھ لیں گے معاشر خود راجب مر شئے کر :

خوازی اعتصمی و بخش فخر آشنازی خارجی می‌نماید

آذش لریزک مر ساده دست خانه خصوصی فرموده.

دیدگاری مسکن اسلامی حب سید عبد الله آواز دیگر غیر محسنه نخواهد

دراخنه مراجعت راچ زه مخصوص و مخطو بر همینه هر قدر فرموده، سیکل فرسته

بُوز فَرْهار و سِينِصْدَلْهَار

فهرست مندرجات

باب دوم

منذهب ری در دو فصل

فصل اول

پیش از اسلام

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۱	الف - آین منان
۴	امول منذهب منان
۸	ب - ظهور زردشت و اهمیت ری در کیش وی
۹	نام
۱۰	زادگاه زردشت
۱۱	زمان ظهور زردشت
۱۵	اوستا
۱۸	توحید در آین زردشتی
۲۰	آین زردشتی از نظر اسلام
۲۴	مقام آتش در آین زردشت ، و آتشکده ری
۳۹	ج - یهودیان ری و احترام این شهر بینزدپر و ان کتاب مقدس تورات . . .
۴۰	د - مذهب خرمدینان در ری

هشت

فصل دوم

دوره اسلامی

صفحه

موضوع

رواج دین اسلام در ری	۴۲
فرقه‌های سه شعبه اصلی حنفی و شافعی و شیعه - الف حنفیان	۴۴
ب - شافیان	۴۶
ج - شیعیان	۵۰
زیدیان	۵۷
اسماعیلیان	۵۸
عصیت‌های دینی و جنگکاری مذهبی در ری	۵۹
مسائل هفتگانه‌ای که نزاعهای مذهبی را در ری سبب می‌شده	۶۳
بخش‌های سه‌گانه مذهبی ری	۸۰
۱ - بخش شیعه، شیعین	۸۱
۲ - بخش مخصوص شافیان	۸۴
۳ - بخش مخصوص حفیان	۸۵
محله‌های هریک از دو طائفه شیعه و سنتی	۸۸

باب سوم

تاریخ عمومی ری در شش فصل

فصل اول

ری در مسیر تاریخ در دو بخش

مقدمه

۹۰

<u>موضع</u>	<u>صفحه</u>
بخش اول پیش از اسلام :	
۱ - در تاریخ افانه‌ای ایران باستان	۹۱
۲ - بهد آشوریان	۹۳
۳ - بزمان استقلال مادها	۹۶
۴ - در دوره هخامنشیان	۹۹
۵ - در حمله اسکندر	۹۸
۶ - در حکومت سلوکیان	۱۰۱
۷ - بروزگار اشکانیان	۱۰۲
۸ - بزمان ساسانیان	۱۱۱
منابعی که اشارتی بورود یزدگرد سوم به ری دارند	۱۱۵
منابعی که ورود یزدگرد را به ری ذکر نکرده‌اند	۱۱۷
بخش دوم در دوره اسلامی :	
۱ - بهد خلفای نخستین و امویان	۱۱۸
۲ - بزمان عباسیان	۱۲۷
خروج سباد خرمی و تسخیر ری	۱۲۸
۳ - سنتی گرفتن نفوذ خلفا در ری و آغاز کارگزاری مجدد ایرانیان در آن دیار، و طاهریان و علوفیان	۱۳۶
گذر یعقوب لیث و عمر ولیت صفاری به ری	۱۳۸
۴ - بیرون آمدن ری از دست خلفا، و تسلط سامانیان بر آنجا	۱۴۲
اسفار و مرداویج	۱۴۸
وصف مجسمه سنگی شیر همدان در بازده قرن پیش	۱۴۹ (ذیل)
۵ - ری و اعتبار و عظمت آن بهنگام سلطنت بوئیان	۱۵۶
۶ - دست یافتن غزنیان بر ری	۱۷۲
۷ - سلاجقه بزرگ و ری	۱۷۹

صفحهموضوع

۸ - ری و شاه غازی اصفهید مازندران	
و سلاجقة عراق و کردستان و اتابکان و خوازرشاهیان	۱۹۹
۹ - ری از فاجعه منول تا اوائل عهد صفویان	
(دوره ایلخانان و چوبانیان و آلبادوسپان و آلجلایر و آل مظفر و تیموریان و قراقوینلوها و آق قوینلوها) ، و اشارتی	
بناریخ طهران تا آغاز پای تختی آن	۲۱۰
چوبانیان و آلبادوسپان طبرستان و آلجلایر و آل مظفر	۲۱۸
تیموریان	۲۲۱
میرزا جهانشاه قراقوینلو	۲۲۹
آقوینلوها	۲۳۰
صفویان	۲۳۳
شاه طهماسب و طهران	۲۳۵
دنباله تاریخ بهنه ری تا آغاز پای تختی طهران	۲۳۶

فصل دوم

حوادت طبیعی مهم ری در طول تاریخ	۲۴۳
-------------------------------------------	-----

فصل سوم

نهضات و ضرب المثلها و نمونه طرائف که بر مبنای ری میباشی است	۲۴۸
-----------------------------------------------------------------------	-----

فصل چهارم**رجال و معاریف****مقدمه**

۲۶۴	بحث نجستین - بیش از اسلام
۲۶۶	بحث دوم - بهند اسلامی
۲۷۰	ابراهیم - امین احمد
۲۹۰ - ۲۷۰	

سازمان

چهارده

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۶۲۹ - ۶۳۶	وارنا - ویمه
۶۳۷ - ۶۴۱	هاشمیه - هوسته
۶۴۱	یزدآباد
خاتمه	
۶۴۲	در باب کوه البرز و قاف
۶۴۲	تعریف کوه دماوند
۶۵۲	نامهای کوه واقع میان ری و طبرستان
۶۵۴	تعریف داستانهای وابسته به کوه البرز
۶۶۰	ممیزات و خصائص البرز
۶۶۰	بعوجب اوستا البرز نخستین کوه زمین است
۶۶۰	البرز درختان و کثیر السلسله است
۶۶۰	کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب است
۶۶۰	کوه البرز همان کوه قاف است
۶۶۶	ریشه اصلی کوه البرز یا قاف در فقفاز است
۶۶۶	الف : منابعی که این مطلب را روشن بیان می کنند
۶۶۸	ب : اوستا و شاخنامه
۶۷۷	اطلاق نام البرز و قاف بر فروع البرز و قاف اصلی
۶۷۹	فهرست عام کتاب
۶۸۰	فهرست آیات قرآن کریم
۶۸۱	فهرست احادیث
۶۸۲	فهرست بارهای از مصطلحات و کلمات که شرحی در باب آنها داده شد
۶۸۳	فهرست امثال و لطائف و ظرائف
۶۸۷	فهرست صدور ابیات عربی
۶۸۸	فهرست صدور ابیات فارسی
۶۹۲	فهرست مذاهب و فرق دینی

پانزده

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۶۹۷	فهرست اعلام رجال و طوایف
۷۵۷	فهرست بلدان و اماکن
۷۹۰	فهرست اسمی کتب
۸۱۲	فهرست مآخذ و مشخصات آنها
۸۵۲	فهرست مآخذ خارجی
۸۵۷	استدراکات و اضافات و تصحیحات
۸۵۷	فائت استدراکات مجلد اول
۸۶۳	استدراکات مجلد دوم
<u>تکمله</u>	
۸۷۱	در ترجمه عربیهای کتاب
۸۷۱	ترجمه عربیهای مجلد اول
۹۰۷	ترجمه عربیهای مجلد دوم
۹۳۳	فائت استدراکات مجلد دوم

فهرست نقشه‌ها و عکسها و تصاویر

بقطع بزرگ

صفحه	موضوع
۸۸	نقشه مذهبی شهر ری
۴۵۳	نقشه آبادیها و نواحی ری باستان
۵۸۹	نقشه قلعه طهران با برج و باروی شاه طهماسبی
۵۹۱	نقشه توسعه تدریجی طهران از دیر باز تا زمان حاضر

بقطع کوچک

۵	من بزغاله‌ای را برای فربانی می‌برد
۶	زیمان از بهلو و از مقابل
۹۴	بزرگان مدار به ری از آن پنهان است
۹۵	بوشک ساکنان ماد
۹۷	ورود نیش‌له در ری دستگیر شد
۱۰۰	جنگ داریون و استکدر
۱۰۷	سکه بلاش اول، له ظاهر در ری امام‌کنی نام او بوده است
۱۰۸	بیروزی اردشیر اول بر اردوان پنجم
۱۱۰	نقش منبت اردوان پنجم
۱۱۲	سکه اردشیر اول، له بجای اردوان نشست

صفحه	موضوع
۱۱۸	سکه بیزد گرد سوم
۱۳۱	سکه محمد مهدی، که ری را بنام وی محمدیه گفته‌اند
۱۳۴	سکه هارون، که در ری ضرب شد
۱۳۶	سکه مأمون، که در ری ضرب شد
۱۴۳	سکه المکتني، مضروب در ری
۱۴۷	سکه نصر بن احمد سامانی، مضروب در ری
۱۶۰	سکه رکن الدوّله دیلمی، مضروب در ری
۱۶۲	سکه مؤبد الدوّله دیلمی، مضروب در ری
۱۶۴	سکه فخر الدوّله دیلمی، مضروب در ری
۱۷۱	سکه مجدد الدوّله دیلمی، مضروب در ری
۱۷۷	سکه مسعود و محمود غزنوی، مضروب در ری
۱۸۰	سکه طغرل اول سلجوقی، مضروب در ری
۱۸۴	سکه البار اسلام سلجوقی، مضروب در ری
۱۸۶	سکه ملکشاه سلجوقی، مضروب در ری
۱۹۰	سکه بر کیارق سلجوقی، مضروب در ری
۲۳۸	طهران با پرچ و باروهای شاه طهماسبی
۲۶۶	زردشت
۳۶۶	گودبرداری از جال ترخان
۴۱۶	انتهای کتبیه حضرت عدال‌المظیم
۴۱۷	لچکی جناغ سردر گوشه راست
۴۱۷	د ، گوشچب
۴۱۸	قسمتی از کتبیه سردر
۴۱۸	نمونه‌ای از منبت کاری در قدیمی
۴۵۵	ظرف مکشوف از دروس

صفحه	موضوع
۴۵۹	آبخوری مکشوف از فیطربیه
۴۶۰	دورنمای آتشگاه شهرستانک و آهار
۴۶۱	مدخل اطاق جنوبی
۴۹۷	نقشه قلعه امامه
۵۶۰	کلۀ نقش رنگ ساوه
۵۷۰	گوشاهی از بقایای آبادی قدیمی شکرآب
۶۶۹	نقشه هسته اصلی البرز و کوههای فرعی آن طبق اعتقاد قدما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي فِي الدِّينِ شَرٌّ

إِنِّي أَسْأَدُ الْمُصْلِحَاتِ وَأَضْلَلُ الْمُجْتَمِعَ

چنانکه در مفتح مجلد اول اشارت رفت ، مجلد حاضر ابواب دوم و سوم و
چهارم و خاتمه کتاب ری باستان را در بردارد ، و در آن از مذهب و تاریخ و علل
و اسباب خرابی و دیهها و روستا های ری سخن می رود ؛ و نیز در این مهم که البرز
در روزگار های پیشین بر کوه اطلاق می گردیده ، و کوه دماوند و فروع آنرا
در شمال ری هرگز بدین نام نخوانده اند باختصار تحقیق بعمل می آید .

۲۰۰

باب دوم

مذهب وی در در فصل

فصل اول پیش از اسلام

الف - آیین مغان پیش از رواج دین زردشت:

دین در معتقدات مردم مشرق قدیم عاملی بارز بوده است. ظاهرا افواه آربابی ۱۰

بروزگاران پیش از تاریخ عناصر را می‌پرسانند^۱. مردم سرزمین ماد، که ری نیز جزء آن پنهان است، دسته‌ای از همان اقوام بوده‌اند که در اعصار تاریخی و پیش از ظهور زردشت بکیش مغان در آمدند، وری مرکز دینی ایشان بود.

اهل فن یکی از عواملی که بمدد آنها پی بمعتقدات باستانی قومی توان برد، نامهای خاص بازمانده از آنها را دانسته‌اند. درمورد مردم ماد متون آشوری را مورد استفاده قرار می‌دهند، و تصاویر بازمانده از آن عهد را نیز بدان منضم می‌کنند. متون آشوری در این باب محدود و محدود است، و چندبار از خدایان مردم مانا(قومی بودند در مغرب آذربایجان) وغیره یاد می‌کند، و چنین نتیجه گرفته‌اند که: کیش سرزمین های غربی ماد قدیم بیشتر بادین هوریان (قومی در شمال عراق کنوئی) و تا اندازه‌ای با دین آشوریان از یک نوع بوده است.^۲

در ماد غربی فرمانفرما بیان در بسیاری از موارد بنامهای اکدی و از آن جمله به اسمی خدایان موسوم بوده‌اند.

در باب آین ماد شرقی- از جمله سرزمین ری- بغير از نامهای خاصی که در منابع شوری بجامانده مدرک دیگری موجود نیست، و از بررسیهای آنها چنین دریافت‌های که کیش مزدایا زرتشتیگری (نه بطور دربست) در آنجا رایج بوده.^۳ در این نامها رابطه‌آشکاری با معتقدات اوستایی وجود ندارد، اما اعتقاد به مزدا اهورا^۴ را در قرن‌های نهم تا هفتم قبل از میلاد ثابت می‌کند.

هر دوست در باب مذهب مادیها اطلاع صریحی بدست نمی‌دهد، و تنها با اختصار از مغان مانند غبب گویان و کاهنان مادی یاد می‌کند، گویا بعهد وی روشن بوده است

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۲۳ س ۱۳.

(۲) ترجمه تاریخ عاد، تألیف دیاکونف، ص ۴۵۶، بارتولد مستشرق معروف روسی در حفاری‌های تاریخی ایران (ترجمه فارسی ص ۱۱۸۴) نیز نفوذ تمدن آشوریان را که قبل از مادعا بعمری وارد شده بودند در میان این قوم تا حدودی امکان پذیر می‌داند.

(۳) ترجمه تاریخ ماد، تألیف دیاکونف، ص ۴۵۷.

(۴) م ۴۵۹ ص ۴۵۹.

که مغان کاهنان مادیها هستند؛ و تو اند بود که بهمین سبب نیازی ندید که در این مورد توضیحی بدهد، لکن تصریح می‌کند که رسوم مذهبی و عادات مغان با پارسیان تفاوت داشته است.^۱

در کتاب ایران باستان ذکر گردیده که، مذهب مغها مذهب رسمی مادیها بود.^۲

در تاریخ ایران قدیم درج آمده:

«... چنین بنظر می‌آید که شاهان ماد مذهب مغها را رسمی و مقام آنها را محکم کرده بودند، چه با وجود تغییراتی که بعد از انفراض دولت ماد روی داد آنها مقام خودشان را حفظ کردند؛ بنابراین ظن قوی این است که بزرگ شدن ماد اثر مهمی در مذهب مغها و ترقی آن داشته ...»^۳

مغان یک تیره یا یک طبقه یا صنفی حرفه‌ای نبوده اند، بلکه یکی از قبائل

شش گانه ماد محسوب می‌شده‌اند، چنانکه هردوت در ذکر قبایل ماد نوشته:

«... دیو کس فقط اقوام مادراتوانست گردد خود جمع آورد، و بر آنها حکومت

کند. این اقوام مشتمل بر چندین قبیله بودند بشرح زیر:

بوز (Bouse)، پارتاسنی (Paratassni)، ستروشات (Strouchate)،

اریزانت (Arizant)، بود (Boude)، و مخ (Mages)، چنین بسود شرح قبائل

ماد...»^۴

مغان که مرکز ایشان بود، گویا اصلاحی از مردم همان سرزمین بوده‌اند؛

دیاکونوف ایران شناس روسی در تحقیق خود در تاریخ ماد در این باب اشارتی

چند دارد، بدین قرار:

«شاید قبیله مغان که کاهنان و روحانیان مبلغ تعلیمات زرتشت از میان ایشان

(۱) ترجمه تاریخ ماد، ص ۴۶۱.

(۲) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۰ س ۱.

(۳) ایران قدیم، ص ۴۶ س ماقبل آخر.

(۴) ترجمه تاریخ هردوت، ج ۱ ص ۱۸۸ س ۱۹۱ بند ۱۰۱.

انتخاب و استخدام می‌شدند از ری بوده‌اند^۱؛ و نیز : «محتملاً» معن‌ها (معان) نیز در همان حدود (مشرق ماد) می‌زیستند (نزدیک رغا - که در قرون وسطی ری خوانده می‌شد - نزدیک طهران کنوئی)^۲؛ و نیز «محتملاً» سرزمین قبیلهٔ معان ناحیهٔ رغه ... بوده^۳؛ و نیز «ظاهراً سرزمین بدوى قبیلهٔ معان را باید در همان رغه (ری) جستجو کرد^۴.

هم‌وی احتمال می‌دهد که مصمغان مقیم استونساوند دماوند ری ، جانشینان قدرت جسمانی و غیر روحانی زرتشت هستند^۵ که در ری رئیس ایالت بود .^۶
اصول مذهب معان : اصول و فروع مذهب معان بدرستی روشن نیست .
در تاریخ ماد است که : هرزل (Herzel) ایران شناس آلمانی معتقد است که معان کاهنان کیش قدیمی پرستش خدايان طبیعی یعنی دیوان بوده‌اند که زرتشت آن دین را نفی کرد ، و ایشان دین زرتشت را بظاهر پذیرفتند تا از درون متلاشیش کنند .^۷
اما در باب تعالیم دینی ایشان ، هردوت مورخ معروف در کتاب خوبیش ، آنجا که در بارهٔ مردگان ایرانیان سخن می‌گوید ، چنین اشارت کند :

«جسد مردگان باید قبل از دفن کردن بوسیله سگی یا پرنده‌ای شکاری قطعه قطعه شود . در مورد معان من اطمینان دارم که آنها با مردگان خود چنین می‌کنند ، زیرا آنها این عمل را در منظر عام انجام می‌دهند . در هر حال پارس‌ها ، جسد مردگان خود را قبیل از مدفون کردن در خاک با موم اندوده می‌کنند . معان با دیگر مردم و بخصوص با کاهنان مصری بكلی اختلاف دارند . کاهنان مصری کشتن هر نوع حیوان را عملی زشت و ناپاک می‌دانند و از آن اجتناب می‌کنند مگر در مواردی که برای

(۱) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۷۱ س ماقبل آخر .

(۲) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۱۹۴ س ۱۴ .

(۳) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۴۶۳ س ۴ .

(۴) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۴۶۳ س ۱۶ .

(۵) رک : ج ۱ هجری حاضر ، ص ۶۴ .

(۶) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۴۶۳ س ۱۰ .

(۷) ترجمهٔ تاریخ ماد ، ص ۴۶۴ س ۱ .

باب دوم فصل اول

۵

خدایان قربانی می‌کنند، درحالی که مغان بر عکس، انواع موجودات را باستثنای سگ و انسان بادست خود می‌کشند، و باین کار علاوه‌ای خاص دارند و باهم رقابت می‌کنند، و بدون هیچگونه امتناع مورچگان را در ردیف ماران و دیگر حیوانات وحشی زمینی و هوایی بقتل می‌رسانند.^۱

۵

تحقیق‌گیرشمن ایران‌شناس معروف در این باب چنین است:

«درباره اصل دین آنان [مغان] که با پارسیان فرق داشته اطلاعات اندکی در دست است؛ آنان گروهی مجزا را تشکیل می‌دادند؛ و ازدواج با محارم نزدیک را تجویز می‌کردند. در فلسفه عالم هستی به دو اصل خدا و اهریمن قائل بودند. در برابر پارسیان، که مردگان خود را دفن می‌کردند، مغان اجساد را در معرض سیاع یاطبیور طعمه خوار می‌گذاشتند تا آنها را پاره کنند...»^۲

۱۰

یاطبیور طعمه خوار می‌گذاشتند تا آنها را پاره کنند...»^۲

۱۵

همود در باب وظائف مغان بعهد هخامنشیان آورده:

۲۰

«اعمال مغان در زمان هخامنشیان. که طبق همه قوانین و شواهد روحانیت را از مادها به میراث برده بودند. بسیار مهم بود. مغان همراه سپاه می‌رفتند تا فربانیها را اجرا کنند.



مع از غذای ای را تراز تیرنایی می‌برد
عن از تاریخ ماد دنگون

آنان خواب را تعبیر می‌کردند، و در تاجگذاری پادشاه جدید - که تشریفات آن در معبد پاسارگاد انجام می‌شد - شرکت می‌نمودند.

همچنین ایشان مسؤول تربیت جوانان و نگهبان مقابر شاهی - مانند

(۱) ترجمه تاریخ هردوت، ج ۱ ص ۲۲۱ س ۱۲ بعد شصت بند ۱۴۰.

(۲) ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص ۱۴۸ س ۲۰ بعد.

آرامگاه کورش - بودند . »^۱

در تاریخ هردوت نیز، در وظیفه تعبیر خواب بوسیله مغان به عهد شاهان ماد، این

اشارت به چشم می خورد :

«[آستیاز آخرین شاه ماد] امر کرد مغانی را که مفسر خواب او بودند ، و باو

توصیه کرده بودند کورش را زنده گذارد ، پوست از تن بکشند و کاه در پوست آنها
کنند ...»^۲

هم در این کتاب موضوع ضرورت حضور یکی از مغان در مراسم قربانی به عهد
حخامنه‌شبان چنین درج است:

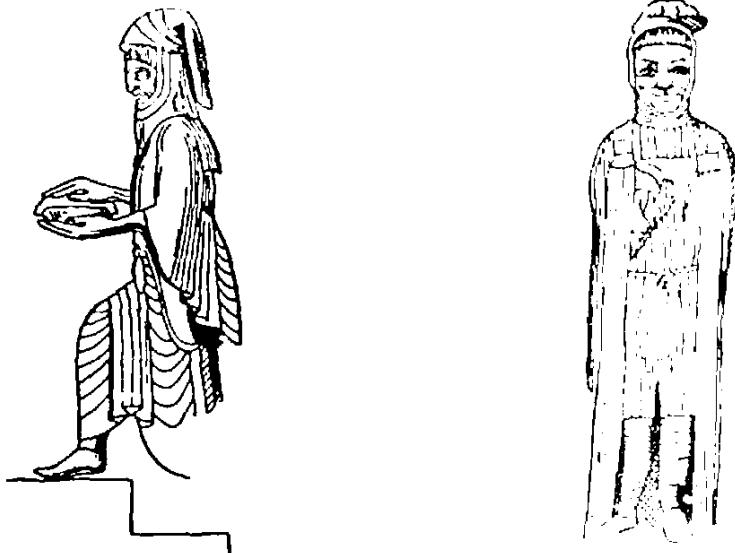
«قاعده بر آنست که هیچ قربانی بدون حضور یکی از مغان اهداء نمی‌شود»^۳

در کتاب مزدا پرستی در ایران قدیم، مأمور از دو رسالت آرتور کریستن سن

آمده است :

بغای طرف از ای هنومه (۴)

محب کو جاب سع



زی مغان (ار محال و ار بیلو). عکس از تاریخ دیاکوف

(۱) ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص ۱۴۸ س ۱۶ بی بعد.

(۲) ترجمه تاریخ هردوت، ج ۱ ص ۲۱۳ س ۱۱ ضمن بند ۱۲۸.

(۳) « ، ، ، ص ۲۱۶ س ۱۳۲ ماقبل آخر ضمن بند ۲۲۶ .

«در عصر هر دوست، یعنی در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد مسیح، خدمات مذهبی پارسیان بر عهده مغان مادی بود، و در قربانیها حضور یکی از مغان که بتواند پشت مربوط بازیزدی را که تشریفات بنام او صورت گرفت، بسرا یابد لازم شمرده می‌شد^۱»

برخی از محققان نفوذ افکار فرق دیگر را در مذهب مغان بی‌تأثیر نپنداشته، بلکه پاره‌ای از اصول ایشان را مقتبس از آنها دانسته‌اند؛ ابوریحان در الآثار الباقیه گفت^۲ :

«اما المجنوسُ الْأَقْدَمِينَ ، فَهُمُ الْأَدِينَ كَانُوا قَبْلَ ظَهُورِ زِرَادِشْتَ ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُمْ صَرْفٌ سَارِجٌ لَا يَدِينُ بِمَا جَاءَ يَهُ زِرَادِشْتَ ، بَلْ هُمْ مِنْ قَوْمَهُ أَيْضًا ، أَوْ مِنَ الشَّمْسِيَّةِ ، وَلَا يَكْتَبُهُمْ يَذْكُرُونَ أَشْيَاءَ قَدِيمَةَ ، وَيُضَيِّفُونَهَا إِلَى دِينِهِمْ ؛ وَتَلْكَ الْأَشْيَاءُ مَسْخُوذَةٌ مِنْ نَوَامِيسِ الشَّمْسِيَّةِ وَقَدْمَاءِ الْحَرَانِيَّةِ^۳».

در تاریخ ایران باستان ذکر گردیده:

«از مذهب مغها اطلاقی در دست نیست، و محققان نمی‌توان گفت که مذهب زرتشت در این زمان در ماد منتشر بوده یا نه. چون آریانها در عیهود قدیم عناصر و مخصوصاً روشنایی را می‌پرستیدند، باید حدس زد که پرستش مهر هم در مذهب مادیها داخل بوده. محققینی که عقیده دارند زرتشت از ماد بباخته رفته، تصور می‌کنند که مغها مذهب را با سحر و جادوی آلوده بودند، زرتشت خواسته اصلاحاتی کند، و چون مغها بر او شوریدند بباخته رفته در آنجا بهرمندی یافته است^۴.

در کتاب ایران قدیم اشارت رفه:

«بعضی محققین باین عقیده‌اند که مذهب هرمزد پرستی در میان مادها بوده، ولیکن مغها آن را آلوده بخرافات و ساحری کرده بودند، وزرتشت که از اهل ماد بود خواسته آنرا اصلاح کند، ولی مغها نپذیرفته‌اند؛ در نتیجه او به باخته رفته و در آنجا

(۱) مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمة دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۶۰، س ۳ بیمداد.

(۲) الآثار الباقیة، ص ۴۲۸.

(۳) ایران باستان، ج ۱ ص ۲۲۰ س ۱ بیمداد.

و سیستان مذهب خود را ترویج کرده.^۱

بنا بر مطالبی که در این مبحث مذکور آمده، و توجه به اخبار مضاجع و مقابر و آتشکده‌ری مندرج در مجلد اول این کتاب (ص ۳۴۲-۳۴۷ و ص ۳۶۹-۳۶۶)، ظاهراً تو ان گفت عرضه کردن لاشه مردگان به سگان و پرنده‌گان لاشخوار، و احداث استودانها و نواویس برای مردگان، و احترام به آتش، و بنای آتشکده در ری پیش از اسلام و نواحی آن سابقه‌ای دیرینه دارد، و شاید بود که قدمت آن به قبل از آغاز سلطنت شاهان ماد باشد.

ب- ظهور زردشت و اهمیت دینی ری بنزد زردشتیان:

۱- نامهای کیش زردشت:

کیش زردشت را بنامهای مختلف نامیده‌اند، همچون: آین بنزد (بنزدیسته)،^۲ بهدین، دین مغان (مجوس)، دین پارسی، دین ثنوی^۳، دین آتش برسنی.^۴ کیش معان که در آغاز طربقی خاص بود، پس از ظهور زردشت بر آین وی اطلاق شد. گمان می‌رود تعلیمات زردشت در میان معان قبل از دیگران رواج یافت، و پس از آنکه بدین زردشت گرویدند ریاست روحانی را همچنان حفظ کردند، و مغ مرادف کاهن زردشتی گردید.^۵ باید دانست که هر کاهن زردشتی مغ بود، ولی هر معنی کاهن نبود.^۶ مغ و مگوس و مجوس چنانکه اشارت رفت یکی است، و از اینجاست که در عربی زردشتیان را مجوس گفته‌اند. در قرآن شریف یک مورد از این فرقه ذکر رفته است:

«إِنَّ الَّذِينَ آتَيْنَا وَالَّذِينَ خَادُوا وَالصَّابِرِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ... الْآيَة».^۷

(۱) ایران قدیم، س ۴۶ ص ۱۹.

(۲) در کتب ملل و نحل اسلامی گام کیش ثنوی خود مستقل و غیر از کیش زردشتی شناخته شده. راک: تلپیس ابلپیس، س ۴۷ ص ۱.

(۳) تبعات ررتنتی تالیف جاکسن، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاور میانی، س ۱۲۳ ص آخر.

(۴) مزدیستا و ادب پارسی، ج ۱ ص ۸۱ س ۱۳.

(۵) تاریخ خاد دیا کونف، ترجمه فارسی ص ۴۶۴ در کیش معان.

(۶) قرآن کریم، سوره الحج، آية ۱۷.

بعهد اسلامی در بیشتر منابع کیش معان همان آین زردشتی شناخته شده ، در تاریخ بلعمی در ذکر قصه زردشت آمده :
 «شوریعت معان او نهاد ، و ملک گشتابی او را پذیرفت ...»^۱

شهرستانی در الملل والنحل ایشان را بمناسبت کیش ، مجوس ، و بسبب انتساب ^۵ بزردشت زرادشته خوانده است. در عجایب نامه ذکر گردیده :
 «زردشت رأس الماجوس بود ، وا زبلخ بود».^۲

با این حال در اوستای موجود کلمه مع استعمال نشده ، و گویا از آن زمان باز که کیش زردشتی بطورقطع پیروز گشت (عهد ساسانی) ، این اصطلاح که کاهنان زردشتی را «معان» و رئیس معان را «موبد» می گفتهند رسمآ شناخته شد.
 ۱۰
 قدمت ارتباط معان بکیش زردشت لااقل بقرن چهارم پیش از میلاد می رسد.^۳.
 چنانکه در مجلد اول کتاب حاضر اشارت رفت ، شهر ری بزمانهای پیش از اسلام مرکز دینی و پایگاه بزرگ زردشتیان بوده است.^۴.

۳- نام زردشت در اوستا:

نام زردشت در اوستا «زَرَقْشَتَر» و نام خانوادگیش «سَبِيْقَم» آمده است. نام پادرش ^{۱۵} پوروشپ و نام مادرش دوغدو ابود. معنی زرقتشر بطورقطع معلوم نیست ، لخت دوم آن بی گمان بمعنی شتر است ، لکن لخت نخستین را بعضی بمعنی زرین و برخی بمعنی زرد و دسته‌ای بمعنی پیر (زر = زال) دانسته‌اند ، و نیز سبیقم سفید ، پوروشپ دارندۀ اسب خاکستری رنگ ، و دوغدوا کسی که گاو‌های سفید دوشیده معنی شده است. این

(۱) تاریخ بلعمی ، ص ۶۵۶ س ماقبل آخر

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۲۴ س ۸ ، ص ۱۸۵ س ۸ .

(۳) عجایب نامه ، نسخه عکسی ، ج ۱ ورق ۱۲ س ۲۱ س ۲۱ .

(۴) ترجمة تاریخ ماد دیاکونف روسی ، ص ۴۶۲-۴۶۵ .

۵. مجلد اول ص ۶۲ ، ۶۳ ، ۳۴۲ ، ۳۶۶ . موبدان موبد بزرگ یا مصمغان نیز در ری مقیم بود : ایران قدیم ص ۲۱۰ س ۵ .

معانی همه ازیک زندگی نیمه چوپانی حکایت می کند.

۳- زادگاه زردشت :

در تعبین زادگاه وی اختلاف کرده‌اند، و در این باب در منابع نامه‌ی داری و دماوند و شیز و آذربایجان و بلخ و خوارزم بچشم می‌خورد.

۵ دیاکونف ایران شناس معروف روسی در تاریخ مادگوید:

«روایات متأخر قرون وسطی پتقریب متفقند که زردشت از مردم ماد بوده است...»

زادگاه پیامبر راگاهی آذربایجان و گاهی ری ذکر می‌کردند. در اوستا (یستا ۱۸، ۱۹)

حتی روایتی وجود دارد که خود زرتشت (ویاجانشین او) فرمانفرمای ری بوده است^۲ «

ذکر نسبت وی به ری در مجلد نخستین صحائف (۶۲، ۶۳، ۶۴) گذشت، و اعادت

۱۰ را نیازی نیست.

در برخی از منابع ری زادگاه مادر وی شناخته شده؛ شهرستانی در الملل و
النحل نقل کرده است:

«ابوه کان من اذری‌یجان، و ایه من الـری و اسمها دندو^۳»

ری چنانکه در صحیفه نخستین گذشت، پیش از زرتشت مر کز مغان بود، و گویا

۱۵ ظاهر ابرای ایجاد و حفظ ارتباط میان مغان و زردشت گروهی خود وی و برخی مادرش را به این شهر نسبت داده‌اند^۴.

صاحب تاریخ حبیب السیر در باب وی آورده:

«... ابوالحسن عادی گوید که: ... از اهل دماوند بود^۵»

(۱) تنبمات زرتشتی تألفی جاکسن، ترجمه اسناد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاور شناسان س ۱۲۶: تاریخ شاهنشاهی ایران تألف المستد، ترجمه در ایران از نظر حاور شناسان س ۱۲۲: تاریخ ماد تألف دیاکونف، ص ۴۷۲: مجله کاوه، غره‌شیبان ۱۳۳۹ قمری، شماره ۴ ص ۱۱: ایران قدیم، ص ۲۱۵ ذیل ۱.

(۲) تاریخ عاد، ترجمه فارسی ص ۷۱ س ۱۵.

(۳) الملل والنحل، ج ۱ ص ۱۸۵ س ۹.

(۴) مردیستا و ادب پارسی، ج ۱ ص ۸۱ س ۱۴.

(۵) حبیب السیر، جزو دوم از جلد اول ص ۱۶ س ۱۲.

فزوینی در آثار البلاط ویرا به شیز آذربایجان واقع میان مراغه و زنجان نسبت داده، و در شرح این شهر گفته است:

«... وینسُ اليها زرادشتْ نبئي المجنوس؛ قيل: انه كان من شيز، ذهب الى جبل سبلان معتزل عن الناس، وأتى بكتاب اسمه باستا ...»^۱

مؤلف عجایب نامه ویرا اهل بلخ دانسته، و سخنش در صحیفه پیش مذکور افتاد. جاکسن در تبعات زرتشتی و جمعی دیگر از محققان^۲ باحتمال قوی ویرا اهل مغرب ایران می‌دانند؛ جاکسن گفته:

«... بین محققین تقریباً اتفاق نظر هست که وی از مغرب ایران یعنی آذربایجان برخاسته، ولی شاید انتشار او لین او در باخته بوده است ...»^۳

پرسور فقید، ایران شناس معروف هینینگ^۴ عکس دیگران معتقد است که «ایران ویچ» که در اوستا مرز و بوم اصلی ایرانیان بشمار رفته با خوارزم منطبق می‌شود، زردشت در آنجا زاده وبالیده شده است. در آنجا مقارن حکومت خاندان مادی دولتی وجود داشت که کشناصب حامی زردشت آخرین پادشاه آن بوده، و این حکومت بدست کورش بر افتاد.^۵ هینینگ این نظریه را که زردشت از ری و یا آذربایجان برخاسته و بعدها بخاور هجرت کرده، مردود می‌داند.^۶

۵۱

۴- زمان ظهور زردشت:

زمان ظهور زردشت نیز با آنکه بیش از سه قرن است که مورد تدقیق و تحقیق

(۱) آثار البلاط، ص ۳۹۹-۱۲۰.

(۲) استاد دکتر شفق در ذیل ص ۱۲۷ ایران از تاریخ خاور شناسان نوشته‌اند: برای تفصیل و استاد نشأت زردشت از آذربایجان رجوع شود به کتاب حاکم موسوم به زردشت پیامبر ایران قدیم ص ۱۵۰-۱۷۸.

(۳) ایران از نظر خاور شناسان، ص ۱۲۶ س آخر، ترجمه ارکتاب میراث زرتشتی تألیف جاکسن.

(۴) مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه طهران، شماره مخصوص بازدید خاور شناسان فقید، مقاله آقای دکتر احسان یارشاطر ص ۷۱۶ س ۱۵ بیعد.

(۵) مجله فوق، ص ۷۱۷ س ۱.

عالمان آسیابی و اروپایی و آمریکایی قرار دارد، هنوز بدرستی روشن نشده است، و همچنان موضوع بحث اهل فن است . پاره‌ای از منابع قدیمی یونانی و غیره قدمت آنرا به حدود شش هزار سال پیش از میلاد مسیح میرسانند، وای در سنت زرتشیان از حدود قرن ششم یا هفتم پیش از میلاد بالاتر نمی‌رود^۱ .

از میان اخبار مورخان قدیم روم و یونان خبر «خُساختس یا کسانت لیدیایی»^۵ (Xanthos de Lydie) را معتبرتر دانسته‌اند^۶. وی در حدود ۴۶۵ - ۴۲۵ قبل از میلاد میزیسته، و گفته است که زرتشت . . عسال پیش از لشکرکشی خشاپارشا بر سر یونانیان اروپا زندگی میکرده است^۷

استاد فقید آرتور کریستن سن با توجه باین خبر و مقدمات دیگر معتقد است که ۱۰ بآسانی می‌توان عصر زرتشت را در زمانی مقدم بر هزار سال پیش از میلاد مسیح قرار داد^۸ .

استاد پورداود دریشتها در این باب نوشته‌اند : «گروهی از دانشمندان و مورخین و مستشرقین عقیده دارند که زرتشت پیش از سلطنت ماد که در غرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد ۱۵ تشکیل بافته می‌زیسته است، از آن جمله‌اند :

تیل (Tiele) ، هوگ (Haug) ، وندیشمان (Windischmann) ، ویلهلم گیگر (Wilhelm Geiger) اولدنبورگ (Oldenburg) ، ادوارد مایر (Edward Meyer) ، میلن (Mills) ، مولتون (Moulton) ، بارتولومه (Bartholomae) ، ریخلت (Reichtelt) ، هورن (Horn)

(۱) ایران از نظر خاورشناسان، من ۱۲۶ ص ۶ ببعد، ترجمه‌ای از کتاب تبعات زرتشتی تالیف (حاکم) برای وقوف به مطالب این سنت که در کتب پهلوی یا اندک تفاوت محفوظ مانده است، به استاج ۱۰۷ ص ۱۰ رجوع شود؛ دیباچه و ندیداد ترجمه؛ دکتر موسی حوان من ۱۵-۱۰ بقلم مترجم؛ ایران قدیم من ۲۱۴ ص ۱ ببعد .

(۲) ترجمه فارسی ماد دیا کویف رویی ، من ۴۶۲ ص ۲ ببعد؛ تحقیق استاد پورداود در اب زمان زردشت، استاج ۱ ص ۷۹ س ۷ ببعد، و من ۱۱۰ ص ۱۹ ببعد .

(۳) مزدا پرستی در ایران قدیم، من ۲۸ ص ۶ .

(۴) عردا پرستی در ایران قدیم، من ۳۰ ص ما قبل آخر .

کلمن (Clemen) کریستن سن (Christensen)، مارکوارت (Marquart)، هورن (Horn) وغیره. این دانشمندان بتفاوت آراء زمان زرتشت را میان هشتاد، و هزار و دویست سال پیش از مسیح می‌دانند^۱

ای. م. دیاکونف ایران شناس معروف روسی در تاریخ ماد گفته:

«بعضی از محققان معتقدند زرتشت ... معاصرداریوش اول(۴۸۵-۵۲۲پیش از میلاد) بوده است. نظر «هرتل» (Hertel) و «هرسفلد» (Herzfeld) چنین است؛ و از میان دانشمندان شوروی نیز آکادمیین و. و. استروویه با این عقیده موافق است. دیگر محققان پیدایش قدیمترین بخش‌های اوستارا مربوط به زمانهای کهن‌تری می‌دانند^۲»

و نیز: «شرایط اجتماعی که در اوستا شرح داده شده، از وضعی که حتی در سلطنت ماد - قرنهای هفتم و ششم پیش از میلاد - حکمرانی ماد بوده، باستانی تر و مهجورتر است^۳»

و نیز: «باید اذعان کنیم که گانها قبل از دوران هخامنشیان پدید آمده، و چنانچه در ماد شرقی تدوین شده باشد مسلماً قبل از تأسیس امپراطوری ماد بوده است^۴»

و نیز: «نحویاً همزمان با تأسیس پادشاهی ماد - و پیدایش آن امپراطوری بزرگ - تعالیم «مزدیستا» که به گانها منجر می‌گشت و به زرتشت نسبتش می‌دادند در آن سرزمین رواج یافت. تعالیم مزبور بزبان ایرانی و بوسیله کاهنان و عبدهای از قبیله ایرانی و شرقی ماد موسوم به مغان بودند اشاعه یافت...»^۵

با این حال پرسور جیمس هنری برستد در کتاب روزگار باستانی ولاحت زردشت

را درحالی ۵۷۰ قبل از میلاد دانسته و چنین گفته است:

(۱) یشتها، ج ۲ ص ۲۸۳ س ۲۱.

(۲) تاریخ ماد، ص ۶۲ س ۱۸.

(۳) تاریخ ماد، ص ۷۰ س ۲۰.

(۴) تاریخ ماد، ص ۴۷۸ س ۲.

(۵) - تاریخ ماد، ص ۴۹۵ س ۱۴.

«... در حوالي ۵۷۰ ق. م. بک پیامبر مادی بنام زرتشت در آن سرزمین، یعنی سرزمین ماد بدنبال آمد...»^۱

دونالد ویلبر نیز در کتاب ایران گذشته و حال آورده:

«... ظهور دین زرتشت در عهد هخامنشی بود ... بانی این دین زرتشت بود که در قرن ششم پیش از میلاد تولد یافت، و دین او دین ایران و دین داریوش و خشایارشا و اردشیر اول گردید...»^۲

پرسور هنینگ در باب زمان زرداشت می‌گوید:

«هنوز دلیلی در دست نیست که مخالف سنت دیرین خود زرداشتیان درباره زمان زرداشت باشد. بموجب این سنت پیامبر باستانی ایران دویست و پنجاه و هشت سال پیش از حمله اسکندر بایران برخاست، و بنابراین سال تولد او را باید میان سالهای ۶۳۰ و ۶۱۸ پیش از مسیح، و زندگی او را مقابن آخرین سالهای حکومت خاندان مادی قرارداد...»^۳

از غور و بررسی و تدقیق و تعمق در مجموع اخبار مذکور و غیر آنها، و در نظر گرفتن شرایط اجتماعی پیشرفته عهد ماد و هخامنشی، و اینکه در اوستا از قوی می‌بیمار ساده با مشخصات آداب و رسوم اولیه آریاها اصلی سخن درمیانست، و نیز از همدان که از قرن هفتم پیش از میلاد شهری معروف بوده در اوستا ذکری نرفته، و با اینکه در اوستا از آلات فلزی گفتگو شده در گاتها از آهن یاد نشده^۴، و امثال این نکات در اوستا، و امعان نظر بهمه شواهد و قرائن، چنین بر می‌آید که باید

(۱) کتاب روزگار باستانی، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاور

شناسان، ص ۱۰۰-۱۸۰.

(۲) ایران گذشته و حال ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان

ص ۹ ماقبل آخر بعده

(۳) مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه طهران، شماره مخصوص یاد بود خاورشناسان قصید، مقاله آقای دکتر احسان یارشاطر ص ۷۱۶-۶ بعده.

(۴) مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱ ص ۱۷۵-۱۷۷.

با نظر استاد پورداود، که تاریخ سنتی را در این باب معتبر ندانسته^۱ و نوشته‌اند:

«زمان زرتشت از هشتصد تایلک هزار و یکصد سال پیش از مسیح، آنچنانکه گروهی از تاریخ نویسان و خاورشناسان و اوستا دانها اعتقاد دارند پذیرفتی است^۲» موافق بود. در عهد هخامنشیان تعالیم مغان زردشتی در بونان شناخته شده بود، چنانکه دیاکونف روسی در تاریخ ماد نوشته:

۵

«... ارسسطو و دیگر شاگردان افلاطون به تعالیم مغان توجه کردند... تعلیمات فیثاغورث را ماخوذ از زرتشت می‌دانند...^۳

۵ - اوستا :

اوستا، کتاب دینی زرتشت، در طی زمان دستخوش حوادث فراوان گردیده، و مقادیر بسیاری از آن از بین رفته است؛ در تاریخ ایران قدیم مذکور است:

۱۰ «موافق عقیده وست متخصص زبان پهلوی، از اوستای قدیم (فرامن آمده به عهده ساسانیان) فقط یک ربع آن در دست است، و باقی (از تعصب مسلمانان و هجوم مغول) از میان رفته^۴

(۱) یستنا، ج ۱۱۰ ص ۱۰۰ بی بعد. برای وقوف بیشتر باین اخبار، جز آنچه درمنته ذکر رفته به یستنا، ج ۱۱۰-۷۵ تحقیق استاد پورداود در باب زمان زرتشت، و دیباچه وندیداد، ترجمه دکتر موسی جوان بقلم خود ایشان ص ۱۵-۱۰ رجوع شود.

(۲) آنها بینا، ص ۲۹۰ م ۳ بی بعد.

(۳) ترجمه تاریخ ماد دیاکونف، ص ۴۶۲ م ۵. «عارف زردشتی را در حکمت بونانی نفوذی بوده و دیاکونف ایران‌شناس روسی نوشته:

«در اواخر دوران نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی تألفات گوئیگوئی مذهبی و فلسفی و عرفانی-که مربوط به تعلیمات گنوستیکها (عارف مشهور) و نوادگانهای غیره بوده، و غالباً با زرتشتیگری واقعی نسبتی بسیار دور داشته و با بهبودی و سنتگی نداشتند... بنام «تعلیمات مغان - مجوسان»، «تعلیمات مجوسان و کلدانیان»، و «تعلیمات زرتشت» رواج بودا کرده بود»؛ ترجمه تاریخ ماد، ص ۴۶۲ م ۹.

(۴) ایران قدیم، ص ۲۱۴ م ۱۹.

بر طبق سنت زردشتیان اوستا بهنگام تدوین آنقدر عظیم بود، که آن را بردوازده هزار پوست گاو نوشته بودند، و اسکندر آنرا سوزانید. در تاریخ ایران باستان بنقل از دین کرت، یکی از کتب مذهبی بازمانده از پهلوی، نقل گردیده:

«اوستا را گشتابِ^۱ یا دارا پسردارا در دونسخه بردوازده هزار پوست گاو با مرکبی از طلا نویسانده، یکی را در گنج شاپیکان (ظ: درشیز؟) و دیگری را در خزانه استخر گذارد، و چون اسکندر قصر شاهان را آتش زد نسخه آخری بسوخت، و نسخه اولی را هم از گنج شاپیکان بیرون آورده امر کرد آنچه که راجع بطبع و نجوم بود بیونانی ترجمه شود، و پس از آن آنرا هم بسوخت؛ و اوستای زمان ساسانیان در قرون بعد از سینه ها جمع آوری شد...»^۲

۱۰ مسعودی در مروج الذهب آورد:

«... و كتب هذا الكتاب في الثني عشر ألف مجلد بالذهب . فيه وعد ووعيد وامر، ونهي و غير ذلك من الشرائع والعبادات ... فأحرق الاسكندر بعض هذا - الكتاب ...»^۳

در البدء والتاريخ، در ذکر سلطنت اسکندر درج آمده:

۱۵ «... وأحرق كتاب دينهم الذي جاءهم به زردشت، وقيل انه كان يحتوي على الثني عشر ألف جلد من جلود البقر، فيه مذكور كل مكان و ما هو كائن إلى قيام الساعة ...»^۴

(۱) در تاریخ بلعمی، ص ۶۵۷ ب بعد نیز نوشتن اوستا، به گشتاب نسبت داده شده لکن مرحوم بهار در ذیل اشاره کردند که در دین کرت جمع آوری اوستا وزند را به دارای دارایان نسبت می دهند نه بگشتاب. استاد پورداود دریشتها ج ۲۴۸ ص ۱ بنقل از کتاب سوم دینکرد نام گشتاب را ذکر کردند، و نوشته اند بنا بستن دیگر بفرمان آخرين دارا، دارا پسر دارا یکی از آن دونسخه را در گنج شاپیکان و نسخه دیگر را در دزبیشت گذاشتند، و نسخه دزبیشت در هنگام استیلای اسکندر سوخت نسخه دیگر را بونانیها برداشته و بان خود ترجمه کردند.

(۲) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۶ س ۱۴ ب بعد. نیز تاریخ ایران قدیم ص ۲۱۴ س آخر ب بعد.

(۳) مروج الذهب، جزء ۱ ص ۱۱۰ س ۱۹ ب بعد.

(۴) البدء والتاريخ، ج ۳ ص ۱۵۲ س ۶ ب بعد.

برخی از محققان و ارباب تصانیف را در باب سوخته شدن اوستا بفرمان اسکندر تأمل است.^۱

از زمان اسکندر بعده در مذهب زردشت اختلالی شگرف پدیدگردید، و در طی پانصد سال، رواح آن بتدریج رو بکاهش رفت و احکام آن فراموش شد^۲، تا آنکه بلاش اشکانی فرمان داد آنچه از اوستا باز مانده - خواه آنچه مدون باقی مانده بود،^۳ و خواه آنچه بیادها مانده بود - یکجا فراهم آید^۴؛ لکن حدود توفیق او در این امر روشن نیست. تا آنکه نوبت شاهی بخاندان ساسانی رسید، وارد شیرباقان و پسرش شاپور بدین مهم قیام کردند.

اردشیر هیربدان هیربد تنسر را مأمور گردآوردن باقی مانده اوستا کرد، و شاپور فرمانداد تاقطعات مربوط به طب و نجوم و جغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان^۵ و یونانیان پراکنده بود بدست آورده جزء اوستا سازند.^۶

از مجموع اخبار بازمانده در این باب همین قدر بر می آید که اوستا بزمان گشتناسب یادارا نوشته شد، و بعهد اسکندر از بین رفت، و بلاش اشکانی واردشیر و شاپور ساسانی بجمع آوری آن اقدام کردند؛ لکن حدود این کارها بدرستی روشن نیست.^۷

اگر فرضیه دارمستر، مذکور در ج ۱ کتاب حاضر مربوط به منشأ مادی داشتن زبان

(۱) فروغی در تاریخ ساسانیان، ج ۱ ص ۱۰۰ س ۱ گفته: این فقره (موزادن اوستا) از عقل آن پادشاه دور و خلاف رسم و راه اوست، و دیر می توان آنرا قبول کرد. گیرشمن نیز منکر این امر است: ایران گیرشمن، ترجمه فارسی، ص ۲۷۲: مزدیستا و ادب پارسی ج ۱ ص ۱۸۹.

(۲) تاریخ ساسانیان فروغی، (ترجمه تاریخ رلنن)، ج ۱ ص ۴۷ س ۱۰.

(۳) ظاهر این کار بفرمان بلاش اول صورت گرفت، و در این باب در مجلد نخستین کتاب حاضر صحائف ۲۸۰-۲۸۲ شرحی مذکور افتاد.

(۴) تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱۱ بعد: ایران قدیم، س ۱۵۳ ص ۸ بعد، و س ۱۴۶ ص ۱۷: ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۱ س ۱۶، و ج ۲ ص ۱۵۱۶ س ۱۴ بعد:

یشتها، ج ۲ ص ۲۴۸ مقاله استادپور داود در باب آذر گشتب

(۵) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۷ س ۱۱ بعد:

اوستا درست باشد، و نیز بر طبق گفته دیاکونوف روسی، زبان اوستا را هم می‌بایست مادی بشماریم، زبان اوستاییک مطالعه شده است، و اجدذبیره لغوی غنی و فراوان است.^۱

۶- توحید در آینه زردشتی از نظر محققان خارجی:

خارجیان که در مذهب زردشت تحقیق کرده‌اند، مانند جاکسن و الستد و کریشن سن و گیرشمن وغیرهم، کیش زردشت را ثنویه محض ندانسته‌اند، بلکه آنرا توحیدی اما ناقص شناخته‌اند، جاکسن گفت:

«ثنویت زرتشتی عبارتست از اعتقاد بوجود دو اصل یا دو مظهر خیر و شر، ولی این ثنویت چندان عمیق و ریشه دار نیست که عقیده توحید را ازین ببرد»^۲

و نیز: «... چنانکه مذکور افتاد، بطور کلی می‌توان گفت که: ثنویت یکی از خواص غیرقابل انکار دین زرتشتی است ... آنچه مسلم است وراء این ثنویت عقیده وحدت هم وجود داشته... در نظر زرتشیان امروزه سپتنه مینیو یا روح القدس، که در کتاب کانها آمده یکی از مظاهر اهور مزد است، و اوست که در مقابل اهریمن واقع است نه خود اهور مزد؛ و در واقع اهور مزد خسایی متعال است، و سپتنه مینیو و انگره مینیو یا اهریمن در وجود او مستهلك‌اند، پس اولی یعنی روح القدس اشرافی است ازو. البته چون با این تعریف سپتنه مینیو در ذات با اهور مزد یکیست در کنیت آن دو بهم دشوار است، و مانند نسبت روح القدس است بهاب در انجیل، ازین لحاظ است که مستشرق معروف هاگ (Haug) گوید: دین زرتشت از نظر کلام دین توحید و از نظر حکمت دین ثنوی است. در هر صورت تو ان گفت قول زرتشیان که بالرجوع به کتاب کانها می‌گویند: اهور مزد یکیست ولی دو جنبه دارد البته قابل توجهست، ولی جهات دیگر این موضوع توحید تاحدی جدید است، و از زمان ساسانیان شروع می‌کند، و معاصرین آنرا مورد نظر قرارداده‌اند.»^۳

(۱) ج ۱ کتاب حاضر ص ۴۰۶-۱۰: ترجمه تاریخ ماد، من ۸۶ ص ۱۰.

(۲) تبعات زرتشتی، تألیف حاکسن، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۱۲۷-۱۵۱.

(۳) تبعات زرتشتی تألیف حاکسن، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۱۳۰-۸ من بعد.

این بود قول جاکسن . المستد، پرسور سابق تاریخ خاور زمین دردانشگاه شیکاگو، در ضمن تحقیق از احوال زرتشت و مذهب او آورده :

«[زرتشت] از شمال غرب ب شمال شرق ایران رفت ، و پیروانی و یارانی پیدا نمود ، و بتدریج دین او که دین توحید و اخلاق حسن و کار و کوشش و آبادی و کشاورزیست توسعه یافت ...»^۱

و نیز : «... زرتشت در گذشت ، و بتدریج عقیده به آلهه فرعی ، که او رد کرده بود ، باز از میان عقاید قدمی آریائی سربلند کرد ، و شرک و کفر دوباره سرzed ، و این گونه عقاید کهنه آریائی ، بخصوص توسط مغان (مجوس) ، از نو مرسم گردید . مثلاً رسم استعمال عصارة گیاه (همه) که زرتشت آنرا «نوشایه مسکر پلید » نامیده بود ، همچنین عبادت مهر و قربانی گاو و پرستش اناهیته (ناهید) از نو بمبان آمد ، و سادگی و صفا و توحید دین زرتشت را مشوب ساخت .»^۲

گریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان نوشتہ :

«دین زردشت توحید ناقصی است . اهل این دین عده بسیاری وجودات الهی قائلند ، اما همه آنها تجلیات ذات مزدا ، و مجریان مشیت او هستند . ذات مزدارا بیضد و بی شریک می دانند . ثنویت جز در ظاهر نیست ؟ زیرا که نزاع دو خرد دارد ، مذکور (خرد مقدس و خرد خبیث) منهی بفیروزی خرد نیک می گردد ...»^۳

گیرشمن در تاریخ ایران ، در ذکر زرتشت چنین نتیجه گرفته :

«بنابر این دو گانگی ظاهری است ، و آین زرتشتی توحیدی ناقص می باشد»^۴

مشیرالدوله در کتاب ایران قدیم از منابع خوبیش چنین نقل کرده :

«محققین بعد از غور در معتقدات مذهبی آریانهای ایرانی باین نتیجه رسیده اند که ، مردمان مذکور در اعصار قبل از تاریخ عناصر را می پرستیدند ؛ و اگر هرمز پرستی

(۱) تاریخ شاهنشاهی ایران تألیف المستد ، ترجمه استاد دکتر شنق در کتاب ایران از ظر خاورشناسان ، ص ۱۳۷ س ۹ بی بعد .

(۲) تاریخ شاهنشاهی ایران ، تالیف المستد ، ترجمه استاد دکتر شنق در کتاب ایران از ظر خاورشناسان ، ص ۱۳۸ س ۸ بی بعد .

(۳) ترجمه ایران در زمان ساسانیان ، ص ۱۴ س ۹ .

(۴) ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن ، ص ۱۵۴ س ۱۱ .

هم در معتقدات آنها داخل بوده ، در هر حال مذهب آنها بمربّعه اعتقاد بخدای یگانه نرسیده بود ؛ ولی در قرون بعد و مخصوصاً در اعصار تاریخی ، مشاهده می‌شود که مذهب زرتشت بتوحید منجر و متهی شده ، زیرا تمام آئین‌سپستان و ایزدان آفریده هرمزند ، و اهریمن بالاخره مغلوب و تاریکی بر طرف خواهد شد .^۱

۵ استاد پوردادود در بیان آین مزدیستا گفته‌اند :

«در مزدیستا از طرفی بگروه پروردگاران داغ باطله خورده ، جملگی از شیاطین فریفتار خوانده شده‌اند ؛ و از طرف دیگر اساس توحید چنان محکم نهاده شده ، که کسی را مجال تصور شریک و مانندی از برای اهورامزا آفریدگار یگانه باقی نمانده است ...»^۲

۱۰ استاد دکتر معین در کتاب مزدیستا و ادب پارسی در بحث از تعلیمات زرتشت در شناختن خدای بزرگ نوشتہ :

«زرتشت ضدگروه پروردگاران آریایی و دین پیشین آریاییان برخاست «مزدا» «اهورا» یا «مزدا اهورا» - سروردانا - را بخدایی جهان شناخت . از گروه پروردگاران پیشین روی گردانید ...»^۳

۱۵ رعایت اختصار را در این باب از بحث بیشتر خود داری می‌شود .

۷ - آین زرتشتی از نظر اسلام و فقیهان و عالمان این دین :
در قرآن کریم مذکور است :

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالْمُنْصَارِيِّ وَالْمَجْوُسُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَا لِيَنْهَا دِيَنُ الْقِبَالَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۴

۲۰ از دقت در آیه شریف باسانی روشن می‌گردد که در آن اهل کتاب یعنی مجوس و بیهود و نصاری و صابئین دریک شمارند ، و از مشرکان جدا هستند .
مقدسی سنی حنفی^۵ در احسن التفاسیم در ذکر مذاهب و ذمه (ظاهرآ با توجه

(۱) ایران قدیم ، ص ۲۲۳

(۲) بیشنهای ، ج ۱ ص ۲۰

(۳) مزدیستا و ادب پارسی ، ج ۱ ص ۱۰۷

(۴) قرآن کریم ، سوره الحج (۲۲) آیه ۱۷

(۵) رک : احسن التفاسیم ، ص ۳۹

به آیه مذکور) ذمیان را در این چهار فرقه منحصر دانسته است :
 «وَإِمَّا الْأَدِيَانُ الْأُلْتَىٰ هُنَّ ذِيَّةٌ فَارْبَعَةٌ : الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمُجَوسُ وَالصَّابِئُونَ».^۱

شیخ طوسی از عالمان بنام شیعه در الخلاف در کتاب الجزریه برای پرداختن
 جزیه فرقی میان مجوس و یهود و نصاری قائل نشده و فرموده است :
 «إِذَا أَنْتَلَ الظَّنَّىٰ مِنْ دِينِهِ إِلَى دِينِ يَقْرَأُ أَهْلَهُ عَلَيْهِ، مِثْلُ يَهُودِيٍّ يَصِيرُ نَصَارَىً أَوْ نَصَارَانِيٍّ
 صَارَ يَهُودِيًّا أَوْ مَجْوُسِيًّا أَفْرَأَ عَلَيْهِ».^۲

در اسلام اخذ جزیه تنها از اهل کتاب جایز است ، و از غیر ایشان نمی ستانند :

چنانکه شیخ طوسی فرموده :
 «فَخَصَّ أَهْلُ الْكِتَابِ بِالْجُزِيَّةِ دُونَ غَيْرِهِمْ».^۳

طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «فَاقْتَلُوا الظَّنَّىٰ لَا يَؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...
 مِنَ الظَّنَّىٰ أَوْ قُوَّا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يَعْطُلُوا الْحِزْبَ... الْآيَة»^۴ در تعیین اهل کتاب چنین
 آورده است :

«...وَهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ؛ وَقَالَ أَصْحَابُنَا إِنَّ الْمَجَوسَ حَمْمِيمَ حَكْمَ الْيَهُودِ
 وَالنَّصَارَىٰ».^۵

در تفسیر گازر (چلاء الأذهان و جلاء الأحزان) در ذیل همین آیت نقل گردیده :
 «آنان که از ایشان جزیت گیرند جهودان و ترسایان و گبران (مجوسان) اند».^۶
 ابن جوزی در تلیس ابلیس از قول جاحظ اشارتی بتوحید زردشت دارد ،
 از این قرار :

«قال [الجاحظ] : ومن قول زرادشت «كان الله وحده» فلما طالت وحدته، فكر،
 فتولى من فكرته ابليس. فلما مثل بين يديه وارد قته فامتنع منه فلما رأى امتناعه

(۱) احسن التقاسیم، ص ۴۱ س ۱۰ بعده.

(۲) کتاب الخلاف، ج ۲ ص ۲۰۱ س ۱۶.

(۳) ده، ص ۱۹۹ س ۲۹۰.

(۴) قرآن کریم، سوره النوبة (۱۰)، آیه ۲۹۰.

(۵) مجمع البیان، ج ۳ ص ۲۲۰ س ۴.

(۶) تفسیر گازر، ج ۴ ص ۵۲ س آخر.

ودعه الى مدة»! .

شیخ حرّ عاملی در کتاب النکاح وسائل الشیعه ، در «باب حکم التمتع (عقد منقطع) بالعتابیت» احادیثی نقل می کند که همه مشعر آنست که حکم مجوس در حکم یهود و نصاری است ، بدین قرار :

۵ «وعنه (یحیی بن الحسن) ، عن محمد بن سنان ، عن الرضا عليه السلام قال : سأله عن نکاح اليهودية والنصرانية، فقال: لا يأس، فقلت: فمجوسيه؟ فقال: لا يأس به يعني متعد». .

و نیز : «وعنه (یحیی بن الحسن) ، عن ابی عبدالله البرقی ، عن ابن سنان ، عن منصور الصیقل عن ابی عبدالله عليه السلام ، قال: لا يأس بالرجل أن يتمتع بالمجوسية». ۱۰ و نیز : «وعنه (یحیی بن الحسن) ، عن البرقی ، عن الفضیل بن عبد ربه عن حماد بن عیسی ، عن بعض أصحابنا ، عن ابی عبدالله عليه السلام مثله.»^۲

شیخ فخر الدین بن محمد طریحی در مجمع البحرین در ذکر مجوس نقل کرده :

«فی الخبر: المحوس كان لهم ذبیح فقتلوه، وكتاب فحر قوه. أئیهم ذبیحهم بكتابهم ۱۵ فی اثنى عشر ألف جلد ثور.»

نگارنده در مجلد اول کتاب حاضر فصل نهم صحائف (۱۶۱-۱۶۶) بحثی تحت عنوان «حکم فقهی فتح ری در باب مقام پیروان اوستا» طرح افکند ، و از داستان صلح مردم شهر مقدس زردشتی ری با سپاه عرب ، و قرار جزیه با آنها با انکاء با خبار و احادیث صحیح (غیر از آنچه در مجلد حاضر ذکر رفته) چنین نتیجه گرفت که :

۲۰ «جون قرار جزیه با غیر اهل کتاب روانیست ، صلح و جزیه ری ، از دلائل

مسلمی است که ثابت می کند که زرتشیان بشمار اهل کتابند ، و آنان را از نظر شریعت مقدس اسلام با پیروان نورات و انجیل تفاوتی نیست »

برای وقوف به مقدمات این استنتاج بدانجا رجوع شود .

این بود نیز ندای اندک از اخبار اسلامی که بموجب آنها مجوس در عداد اهل

(۱۱) تلبیس المؤمن ، س ۶۶ ص ۱۱ .

(۱۲) وسائل الشیعه ، مجلد عقائد ، ص ۴۶۲ .

کتابند. با این‌همه در ترازوی قیاس یکی گوئی اسلامی، جانب‌کفه یهود و نصاری را از مجوس وزن و وقاری بیشتر است، و در باب فرقه اخیر کاه روایاتی به‌چشم می‌خورد که آنها را از زمرة اهل توحید بدر می‌برد. گرچه شماره این دسته از احادیث کم است، و آنها را بهیچ روی قدرت معارضه و مباینه با اخبار مثبت این دعوی نتواند بود، نظیر این خبر که در تفسیر گازر درج است:

«مجوس اهل کتابند یانه؟ - شافعی را در این دو قول است، و ابو حنیفه بر آن است که ایشان اهل کتاب نه‌اند، و از امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت کرده‌اند که او گفت که: ایشان را پیغمبری و کتابی بود؛ پیغمبر خود را بکشتند، و کتاب خود را بسوختند.»^۱

این، بدان سبب است که در پاره‌ای از موادر در اوستای موجود زلال توحید از شایه ثبویت صافی نمی‌نماید، و فی‌المثل به فرد نخستین و ندیداد استناد توان کرد، که بنا به مندرجات آن در برابر هریک از کشورهای ایرانی که اهور مزدا بیافرید، اهریمن نیز یک آفت و یا یک موجود زیان بخش آفرید؛ چنان‌که در باب آفرینش ری چنین ذکر رفته:

«دوازدهمین کشور با نزهت که من، اهورا مزدا، آفریدم، ری با سه نژاد است. اهریمن بر مرگ بر ضد آن آفت شک وی اعتمادی پذیرد آورد.»^۲
از صاحبان تحقیق در میان عالمان اسلامی و ارباب ملل و نحل، شهرستانی در باب زرتشیان بالتسیه عمیق‌تر و شرح‌تر سخن گفته است. وی در جایی مجوس را صاحب شبه کتاب دانسته و چنین آورده:

«مذاهب اهل العالم ... میمن له کتاب بزرل بحیق مثل الیهود و النصاری ، و میمن له شبهه کتاب مثل المحوس والمانویة ، و میمن له حدود و احکام دون الكتاب مثل الصایة الاولی ، و میمن ليس له کتاب ولا حدود و احکام شرعیة مثل الملاسفة...»^۳

(۱) تفسیر گازر، ج ۴ ص ۵۴ س ۲۰

(۲) وندیداد دارمستنر، ترجمۀ دکتر «وسی خوان»، ص ۶۹ س ۱، ترجمۀ قول دارمستنر، ص ۲۸۷ س ۱: و وندیداد ترجمۀ سید محمد علی حسنی داعی‌الاسلام، ص ۱۲ س ۶. نیز، رثک: تاریخ ایرانیان کنت دو گویندو، کتاب اول ص ۱۹۵ س آخر.

(۳) الملل والنحل، طبع لبزیگ، ج ۱ ص ۲۴ س ۸.

ودرتعریف مجوس وثنویت آنان سخن را بدینگونه بیان داده است :
 «... مسائل الماجوس کلیها تدور علی قاعده‌تین : احدهما بیان سبب امتزاج النور
 بالظلمة^۱، والشادیه^۲ بیان سبب خلاص النور من الظلمة.»^۳

از این گفته بر می‌آید که بنزد وی نیز آیین مجوس بتوحید می‌کشد، و سرانجام
 تنها نور (یزدان) باقی، و ظلمت (اهرمن) نابود می‌شود؛ و بدین معنی در ضمن بیان
 عقیدت زرتشت نیز چنین اشارت کرده است :
 «...الخیر والشر والصلاح والفساد والطهارة والجبر اذ ما حصلت من امتزاج
 النور والظلمة؛ ولو لم يمتنز جا لاما كان وجود للعالم، وهو ما يتفاوتان وينغالبان الى ان
 يغلب النور على الظلمة والخير على الشر...»^۴

از مجموع گفتار شهرستانی در الملل والنحل در باب کیش مزدیسنا چنین استنباط
 توان کرد که وی نیز همانند عالمان غرب زمین، از وراء غبار ثنویت ظاهروی غیر حقیقی
 شاهد زیای وحدت حقیقی را در آن مشاهده می‌کرده است.
 دیگران از عالمان اسلام که در فن ملل و نحل و شرح مقالات و آراء و دیسانات
 بحثی کرده‌اند، و یا آثاری دارندگویا ظاهراً بسب عدم وقوف با تعصب در این باب
 بتعمق نپرداخته‌اند، بدین سبب از ذکر نظر ایشان خودداری می‌شود . و بمناسبت
 بدین نکته نیز اشارت می‌کند که از مذهب بودا یهیچ‌گونه اثری در مذهب رسمی مزدادر ری
 نیافتد .^۵

مقام آتش در آیین زردهشت ، و آتشکده ری :

از آن زمان باز که نژاد آربایی شناخته شده‌اند ، ایشان را مسدی دانسته‌اند
 که آتش را در پرستشگاه خویش بزرگ می‌داشته‌اند ؛ و این عنصر از زمان بسیار

(۱) وی کلمات نور و ظلمت را بجای یزدان و اهریمن بکاربرده و خود گفته است: یسمون
 احدهما النور والثانی الظلمة و بالفارسیه یزدان و اهرمن : الملل والنحل، ج ۱ ص ۱۸۱
 س ۱۸ بیعد .

(۲) الملل والنحل، ج ۱ ص ۱۸۲ س ۱ .

(۳) الملل والنحل، ج ۱ ص ۱۸۶ س ۱۲ .

(۴) کتاب تمدن ایرانی، ص ۱۳۹ س ۶ .

کهن بنزد هندوان و ایرانیان مقدس و محترم بوده است، و بگواهی اوستا و ودا (Veda)^۱ سرودهای آتش همواره در سر زبانهای پیشینیان مابوده است. استاد پوردادود رادر باب آتش و اهمیت آن تحقیق‌های پر ارج است؟ و در یسنا در ضمن مقالت خوبیش نوشتند:

«در سنگنیبستهایی که از هخامنشیان بجای مانده، بسا داریوش در بر ابر آتشدان بستایش ایستاده است، در لشکر کشی‌های آنان پیشاپیش، سپاهیان کشورگشای ایرانیان آتشدانهای زرین و سیمین دیده می‌شد، پیش از پیکار در آتشکده‌ها بمناجی زبانه آتش از اهورامزدا پیروزی و رستگاری پژوهش می‌کردند، و در روی هزار آن سکه پادشاهان روزگاران پیش، آتشدان دیده می‌شود...»^۲

در یشتهای در همین باب ذکر کرده‌اند:

«نظر به اینکه در آین مزدیسنا آنچه آفریده اهورا مزداست باید ستوده و معزز باشد ایرانیان به آذر بستگی مخصوصی پیدا کرده‌اند، و آنرا موهبت ایزدی دانسته شعله‌اش را یاد آور فروع رحمانی خوانده‌اند، و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزله محراب قرار داده‌اند. در ریگ‌وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هردو دسته از آریائیها «آثرون» می‌باشد یعنی آذربان، و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش گماشته شده...»^۳

۱۵

در باب قدمت پرستش آتش اشارت کرده‌اند:

«از زمان بسیار کهن آتش میان آریائیها بخصوصه مقدس بوده، قطع نظر از گانها که قدمت آن بعقيدة نگارنده تابه‌ز ارسال پیش از مسیح می‌رسد، در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند در جنوب بهستان (بیستون) نقشی از عهد مادها مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح می‌رسد، والحال نقش مذکور موسوم است به دگان داود، و آن قبری است در بدنه کوه تراشیده شده، نقش آن عبارت است از یک

(۱) یسناج ۲، من ۱۲۳ س ۲ مقاله استاد پوردادود؛ ویسپرد، ص ۹۰ س ۱ بعد متن ایجاد پوردادود.

(۲) رجوع شود به: ویسپرد من ۸۳ - ۱۰۸؛ یشنهای ج ۱ ص ۴۰۰ - ۵۱۵. ۲) یسناج من ۱۲۶ - ۱۲۲.

(۳) یسنا، ج ۲ من ۱۲۳ س ۳۲.

(۴) یشنهای، ج ۱ من ۵۰۶ س ۱۲۰.

ایرانی که در مقابل آتش ایستاده است.»^۱

قدمت آتش پرستی :

در داستانها گفته‌اند: نخستین کس که آتش پرستید قابیل بود، در تاریخ بلعی

درج آمده :

۵ «آن پسر آدم که نام او قابیل بود، و برادر خویش هابیل را بکشت، از بهر آن که قربان برادرش را آتش بخورد... پس چون سخت بپرسید ابلیس بیامد و او را گفت: دانی که آتش قربان هابیل چرا خورد و آن تو نخورد؟ گفت ندانم [گفت] زیرا که هابیل آتش پرسیدی، تو نیز آتش پرسست... قابیل آتش پرسیدن گرفت و سجده‌ها کرد... و نخستین کس که آتش پرسید او بود، و آتشخانه‌ای بنادر [اندر عدن]، و خود و فرزندان او همه بر آتش پرسی مردند.»^۲

در شاهنامه بدید آوردن آتش به هوشنه‌گ پیشدادی منسوب است، که وی روزی ماری بر سر راه بدید سنگی بسویش افکند، و آن سنگ بسنگ دیگر برخورد، و آتشی از آن دوجستن کرد:

بر آمد بسنگ گران سنگ خورد

۱۵ هم آن و هم این سنگ بشکست خرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ

دل سنگ گشت از فروغ آذرسنگ

نشد هار کشته و لیکن ز راز

پدید آمد آتش از آن سنگ باز^۳

۴ و نیز دقیقی در داستان دعوت زرتشت گشتناسب را بکیش خویش سروده، که وی آتش مقدس را از بهشت آورد بدین قرار:

خجسته پی و نام او زرد هشت که آهرمن بد کش را بکشت

(۱) یشنا، ج ۲ س ۵۰۷ م ۱۴

(۲) تاریخ بلامی ج ۱ س ۱۱۰ م ۱۲ بی بعد. نیز رک: تلبیس ابلیس ابن جوزی ص ۶۶ م ۱۰، که همین قول را از تاریخ طبری نقل کرده.

(۳) شاعنامه، نظیم بروخیم، ج ۱ س ۱۹ بیت ۴ بی بعد.

شاه جهان گفت : پیغمبرم
بگفت از بهشت آوریدم فراز
جهان آفرین گفت بپذیر این
ابن جوزی در تلبیس ابلیس وضع آتش مقدس را به زردشت نسبت داده، که
گفته از آسمان نازل گردیده :
۵ «وقد كان زرادشت وضع نارا ، زعم اذهب ا جاءات من السماء فاكلت قربانهم.»^۱

علو مقام آتش در اوستا :
دراوستا غالبا آتش پسر اهورامزدا خوانده شده است ، و در یستا ۲۵ بند ۷
چنین آمده :

«آذر پسر اهورامزدا را می ستائیم ؛ ترا ای آذر پاک پسر اهورامزدا (و) رد ۱۰
پاک می ستائیم ؛ همه آتشها را می ستائیم...»^۲
استاد پورداود نوشتہ‌اند که از این تعبیر علو مقام آتش را خواسته‌اند، چنان‌که
سفندارمذ فرشته موکل زمین نیز دختر اهورامزدا نامیده شده^۳. یستا ۶۲ سراسر در
نیایش آذر است.^۴

۱۵ آتشکده ری از قدیم باز تأعهد اسکندر :
آتشکده معبد ایرانیان قدیم، و رونق و رواج آن وابسته برونق و رواج کیش
ایشان بوده است. در مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۴۲ در ذکر بقایای موجود آتشکده
ری واقع در تپه میل، اشارت رفت که ظاهرآ قدمت بنای آتشکده در ری به زمانهای
پیش از زردشت می‌رسد، و روایت تاریخ بلعمی ترجمه ناریخ طبری، و مروج
الذهب در این باب نقل افتاد؛ هرچند که زمان بنای آثار موجود را از عهد ساسانیان
۲۰ بالآخر ندانسته‌اند، چنان‌که لوئی واندنبرگ در کتاب باستان‌شناسی ایران باستان گفته:

(۱) شاهنامه، طبع بروخیم، ج ۶ ص ۱۴۹۷ بیت ماقبل آخر ببعد، ضمن ایات منقول
از دقیقی .

(۲) تلبیس ابلیس ص ۶۶ س ۱۷.

(۳) یستا، ج ۱ ص ۲۲۶ س ۹.

(۴) یشتها، ج ۱ ص ۵۱۰ س ۱۱.

(۵) رک: یستا، ج ۲ ص ۸۱ - ۸۴.

«آفای راک دمر گان در محلی موسوم به «تپه میل» یک بنای مستحکم ساسانی مشاهده کرد، که در فاصله چند کیلومتری مشرق چشمه علی نزدیک شهر چال‌ترخان قرار داشت.

آفای اشمیت نیز از روی قلعه‌ای از زمان ساسانی خاک برداری کرد، و در آن ستوانها و گچبریهای پیدا کرد که مجالس شکار خصوصاً شکار بهرام گور را که آهوبی را هدف تیر قرار داده بود نشان می‌داد.^۱

آثار تپه میل همان بقایای آتشکده ری و متعلقات آن است.^۲ دلیل دیگر احتمال قدامت آتشکده در ری آنستکه این شهر مقر مغان و شهری مذهبی بوده است؛ و اگر معتقد باشیم که نخستین آتشکده ری نیز در همین حدود بینان یافته بوده، و به قرائت موجود و روایات کتب اعتماد کنیم، باید آنرا بعهد ماد و هخامنشیان آباد بینداریم و بموجب روایات منقول در زیر پذیریم که این آتشکده همچنان دائر و معمور بود تا زمانی که اسکندر فرمان داد آتشکده‌ها را خراب کنند.

در باب توجه مغان و مردم‌ری در عهد دولت ماد و هخامنشیان با آتش و آتشکده، واحترام و ستایش این عنصر که لازمه آن آباد بودن آتشکده است تردیدی وجود ندارد،^۳ چنانکه استاد پورداود در مقالت خویش در موضوع آذر در کتاب یشتها، در باب اهمیت آن در ادبیان آریایی چنین نوشت‌اند:

«بمسلاحته آنکه در میان عناصر آتش لطیفتر و زیباتر و مفیدتر است، بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است. در ادبیان آریایی مثل برهمی وزرتی و بودائی - چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام، حتی نزد بت پرستهای افریقا - آتش دارای اهمیت مخصوصی است...»^۴

(۱) جهه مشاهده تصویر شکار بهرام به ج ۱ کتاب حاضر ص ۵۷۸ - ۵۸۰ رجوع شود.

(۲) ترجمه باستان شناسی ایران باستان، ص ۱۲۱ م ۱۱ بیعد.

(۳) اینکه گروهی بقایه اینی مکشوفه در تپه میل و چال طرخان گمان برده‌اند که ری عهد ساسانی در آنجا واقع بوده، و آن بناما بقایای آن شهر است. مطلقاً در صاب ندارد، وری عهد ساسانی بموجب روایت تاریخ بلعمی مذکور در ص ۴۸۷ م ۱۶ بیعد مجلد اول کتاب حاضر درمن رب طبری مخصوصیان باروی یازمانده از قدیم قرار داشته و حال آنکه این اینبه در جنوب شرقی طبری قرار دارند، وظایراً چنانکه باید بمعنای تعلق داشته‌اند.

(۴) یشتها، ج ۱ ص ۵۰۵ م ۱۲

قول ایشان در باب نقش بازمانده از عهد ماد در اسحق آوند، که یک ایرانی را که در مقابل آتش ایستاده است نشان می‌دهد، در سابق گذشت^۱. درباره اهمیت آتش بعد هخامنش علاوه بر آنچه از قول ایشان مذکور در یستا در صحائف پیشین^۲ نقل افتاد، در پیشتها نیز گفته‌اند:

«در قرون بعدهم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می‌بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است . در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده می‌شود.^۳

هر چند بدروستی روشن نیست که شاهان هخامنشی زرتشتی بوده‌اند یا نه ، چنانکه جاکسن در کتاب تبعات زرتشتی گفته :

«بعضی دانشمندان بحث کرده‌اند در اینکه آیا شاهان اولیه هخامنشی ثوی مذهب بوده‌اند یا نه، زیرا از سنگنبشتها این معنی روشن نیست. برخی تصور کرده‌اند، اساساً اولین شاهان هخامنشی زرتشتی نبوده‌اند ... از علمای معروف «دارمستر» و «گلدنر» را عقیده براین است که داریوش زرتشتی بوده و مطالب راجع به دروغ در کتبیه‌های او بوضوح عقیده وجود شر را در برابر خیر می‌رساند.^۴

۱۵ «هنری برستد» در کتاب روزگار باستانی نوشه :

«از کتبیه‌ها و اظهارات داریوش پیداست که هخامنشیان خداپرست و پیروان مؤمن دین زرتشتی بودند . وقدرت آنان ، آن دین لطیف را در آسیای صغیر هم منتشر ساخت ...»^۵

در ایران باستان مذکور است :

۲۰ «این مسئله که، شاهان هخامنشی و ایرانیان این دوره چه مذهبی داشته‌اند روشن نیست، جهت این است که از کتبیه‌های شاهان هخامنشی اطلاعات کافی راجع باشیم

(۱) مجلد حاضر ص ۲۵ .

(۲) مجلد حاضر ص ۲۵ .

(۳) پیشها ، ج ۱ ص ۵۰۷ - ۲۱ .

(۴) تبعات زرتشتی تألیف جاکسن، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۱۲۹ م ۱۷ بیعد .

(۵) کتاب روزگار باستانی ، تألیف برستد ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ص ۱۰۸ م ۲ بیعد .

مطلوب بدهست نمی‌آید، و مورخین یونانی هم نه در این مسأله دقیق شده، و نه لاقل
بشرح پرداخته‌اند...»^۱

باری، از این مجموع چنین استنباط توان کرد که تقدیس آتش تعهد هخامنشیان
رواجی کامل داشته و آتشکده‌ها بایزه آتشکده‌ری-مرکز مغان- معمور و دائر بوده است.

خرابی آتشکده‌ها و یز رونقی آیین زردشت از زمان اسکندر تا عهد ساسانیان:
پس از آنکه اسکندر بر ایران دست یافت، بهمراه دیگر خرابیها که بدهست وی
برکشود ایران وارد آمد، در امور دینی ایرانیان نیز اختلالی عظیم پدیدگردید^۲؛ و
اوستا بسوخت، و آتشکده‌ها خراب شد. نویسنده کتاب البدء والتاریخ را در باب
تخریب آتشکده‌ها بدین عهد قولی است که در مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۴۶ نقل
افتد.^۳ اسکندر در تعقیب داریوش چند روز در ری بماند و بحث آن در ذکر وی در
مبحث تاریخ ری باید، و بی‌گمان شدت عمل اسکندر در این شهر مقدس زرتشتیان
بیش از دیگر بلاد بود.

خلفای اسکندر نیز در ایران بترویج یونانی‌گری اهتمام داشتند، و مذهب اصلی
ایرانیان را خوارمی گرفتند، و برپروردان کیش زردشت خفت رومی داشتند. در کتاب
ایران باستان درج آمده:

«بعد از آمدن اسکندر بایران و انتشار یونانیت در ایران، صور یاعلامات ارباب
انواع یونانی هم بر مسکوکات اشکانی پدید آمد.»^۴
در تاریخ ساسانیان فروغی ثبت افتد:

(۱) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۵ س ۱۲ ب بعد.

(۲) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۶ س ۱۴ ب بعد.

(۳) البدء والتاریخ، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۶ ب بعد. نظری در ذکر رفقن اسکندر بری
و خراسان در شرفنامه ص ۳۴۷ س ۹ گفته:

بکیلان در آمد بکردار ابر
بدانسان که در بیشه آید هژ بر

هر آتشگاهی کامد آنجا ب دست
چویخ سرد کردش بر آتش پرست

برانداخت آیین زردشت را
چو بشکست بر هیر بد پشت را

زگیلان برون شد در آمد بری
با فکنند دشمن افکند بی

بر آتش پرستان سیاست نمود
بر آورد از آن دوده یکباره دود

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۸۸ س ۱۰.

«[خلفای اسکندر] بتوهین مذهب عجم پرداخته، بلکه در او اخراج فاش به آین
ایشان بسی احترامی می نمودند ... خلفای او [اسکندر] این مسئله [احترام بکیش
زردشت] را مهم و قابل اعتماد ندانسته، بلکه اپیفان چنانکه گفتیم آشکارا دست بتوهین
دین عجم زده...»^۱

خلاصه بدین عهد همچنانکه اوستای اصلی، کتاب دینی زرتشیان، از بن رفت،^۲
و احکام آن از ذهنها بتدربیج فراموش می شد. کانون آتشکده‌ها نیز تاریکی می گرفت،
و آن فضاهای گرم مقدس بسردی می گرایید؛ لکن مصیبت شهر کهن ری از این حدود
هم فراتر رفت، زیرا بزمان سلوکیان - چنانکه در مجلد اول صحیفه ۷۶ اشارت
شد. زمین لرزه‌ای شدید همه بناهای شهر را در هم کوبید، که بیقین بقایای آتشکده‌را
نیز با خاک یکسان ساخت. گرچه شهر بدست سلوکوس اول - که مانند همه یونانیان
بارباد انواع معتقد بود - تجدید بنا یافت، و نام اورپس بخود گرفت لکن، ظاهراً
چنانکه باید آتشکده، که سلوکوس بدان اعتقاد و اعتنای نداشت، به بتخانه‌ای جهه
یونانیان مقیم ری مبدل شد. بعهد اشکانیان نیز برطبق قرائی آتشکده‌های کشور
عمرانی نیافت؛ شهری چنانکه در مطاوی مجلد اول کتاب حاضر از جمله صحائف
(۲۷۴-۲۸۶) مذکور آمد، پایتخت بهاره اشکانیان بود، لکن احوال این سلاله از
نظر مذهب روشن نیست، و در این باب اقوالی متناقض بچشم می خورد، در ایران باستان
مذکور است:

«راجح بمذهب پارتیها و شاهان اشکانی باز اطلاعات خبلی کم است، با وجود
این از کلیه اطلاعاتی که بما رسیده، چنین بر می آید که پارتیها قبل از اینکه بایران
بیایند، و زمانی که با سکاها معاشر یا هم‌جوار بودند، مانند سایر آریانه‌ها عناصر را
می پرسیدند، و پرسیدن آفتاب و ماه و ستارگان در مذهب آنها داخل بود؛ بعد که به
ایران آمده با مردمان دیگر ایرانی معاشر شدند، هر مزد پرسنی مذهب آنها گردید،
ولی اثراتی هم از مذهب سابق پارتیها در آنها ماند ...»^۳

درجای دیگر این کتاب است:

(۱) تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۹.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۸۷ س ۶ بیعد.

«راجع به مذهبی بودن شاهان اشکانی خبری نرسیده است، امادر باب بلاش شاه اشکانی روایت پارسی گوید که در صدد جمع آوری اوستا برآمد، ولی معلوم نیست که در این کار موفق شده باشد...»^۱

در کتاب دُرَالْتِیْجَان در باب مذهب اشکانیان بتفصیل بحث شده، و از جمله چنین

آمده است:

«از دین و مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نمی‌توانیم حاصل کرد، چیزی که معین است طرق و شرایع مختلفه را باهم مخلوط و در هم کرده بدان معتقد شده بودند.»^۲

گیرشمن ایران شناس معروف در کتاب خویش آورده:

«پارتبیان مانند هخامنشیان زرتشی نبودند... تثییث: اهورامزدا - مهر - ناهید که در زمان هخامنشیان پرستش می‌شد، بنظر می‌رسد در زمان پارتبیان نیز مورد توجه دین عمومی ویحتمل دین رسمی هم بوده است...»^۳

در تاریخ اشکانی تأییف دیاکونو روسي ذکر شده:

«سلطان پارت زرتشتی واقعی نبودند، همچنانکه توده مردم ایران نیز زرتشتی نبودند. وجود پرستش اهورامزدا و کاهنان مغ رانمی توان هنوز در آن زمان نشانه وجود زرتشیگری بصورت کیش دولتی دانست...»^۴

اشکانیان بمذهب مردم مقیم در مملکت خویش کاری نداشتند، و آنها را در این مهم آزادگذارده بودند.^۵

در ایران باستان مذکور است:

«دوره پارتی هم مانند دوره هخامنشی مذهب رسمی وجود نداشته.»^۶

۲۰

(۱) ایران باستان ج ۲ ص ۲۶۹۱ س ۱۶ بیعد.

(۲) در رالنجان، ج ۱ ص ۱۰۴۲ س ۲۳ بیعد. نیز در این باب برای اطلاع بیشتر

بحائفت ۱۴۷-۱۴۲ همین مجلد رجوع شود.

(۳) ایران گیرشمن، ترجمه فارسی ص ۲۶۸ س ۲۰ بیعد. و ص ۲۶۹ س ۸ بیعد.

(۴) ترجمه تاریخ اشکانیان، ص ۱۲۴، س ۱۶.

(۵) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۰ س ۱۱ بیعد؛ در رالنجان، ج ۱ ص ۱۴۵ س ۲۰.

(۶) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۲ س ۱۵ بیعد؛ ایران قدیم، ص ۱۴۷ س ۰.

استاد پورداود در این باب چنین اظهار نظر کرده‌اند:

«پارتها با اشکانیان، که از سال ۲۵۰ پیش از مسیح تا ۲۴ پس از مسیح سلطنت ایران داشتند نیز زرتشتی بودند، مگر اینکه پادشاهان اولیه این سلسله کم و بیش در زیر نفوذ یونانیها یعنی سلوکیدها که از سال ۳۲۳ تا ۲۵۰ پیش از مسیح در ممالک هخامنشی سلطنت کردند رفته بودند، ولی محققان زرتشتی بودند، رفته رفته از نفوذ یونانیها برخوبون آمده، از عهد بلاش اول، که در میان سال‌های ۷۸-۵۱ میلادی سلطنت کرد، ببعد در روی مسکوکات آنان بجای خط یونانی خط آرامی دیده می‌شود؛ و دیگر خود را دوستار یونانیان نمی‌خوانند. بنا به مনدر جات دنکرک در کتاب سوم، نخستین پادشاه ایرانی که پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن اوستا بگرد آوردن اوستا همت گماشت ولخش اشکانی است. این واخشن باید همان بلاش اول باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خدا پرست و پرهیزگار تعریف شده است.»^۱

دونالد ویلبر در کتاب ایران گذشته و حال گفته:

«پهلویان ظرف قرن اول بعد از میلاد بتدریج از زیر نفوذ یونان بدرآمدند، و دین زرتشت را از سرنو در ایران رسمیت دادند. و بلاش اول بین سال ۵۰ و ۷۷ بعد از میلاد احادیث و سنن زرتشتی را جمع و کتاب اوستا را احیا نمود. نسبت به ادبیان دیگر نیز مطابق سنت ایرانی بردبار بودند. هم در آن دوره بود که دین عیسوی در سراسر ایران غربی انتشار یافت.»^۲

دیاکونو رویی در تاریخ اشکانیان نوشته:

«... کیش زرتشتی در قرن اول و دوم میلادی به مقتبیتهای شایان نایل آمد...»^۳
و نیز: «در کتاب چهارم دنکرت روایتی وجود دارد که در زمان ولوگز^۴ اشکانی (لوگز اول وبا ولوگز سوم) تنظیم و تدوین اوستا کتاب مقدس زرتشتی آغاز گشت...»^۵

(۱) یسنا، مقاله استاد پورداود در باب توران، ج ۱ ص ۶۷ س عا قبل آخر.

(۲) ایران گذشته و حال تأثیف دونالدویلبر. ترجمه فارسی بوسیله استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ص ۱۶ س ۱۲ ب بعد.

(۳) اشکانیان، ترجمه فارسی، ص ۱۱۶ س ۴.

(۴) یعنی بلاش

(۵) اشکانیان، ص ۱۲۵ س ۱۳.

از تمامی آنچه در باب سلوکیان و اشکانیان مذکور افتاده این حقیقت را استنباط توان کرد که آین زردشت حدود پانصد و پنجاه سال از عهد اسکندر تا پایان سلطنت اشکانیان و آغاز پادشاهی اردشیر باکان همچنان بی رونق بمانده بود، و در طی این مدت در از جز عهد بلاش اشکانی هیچگاه مورد حمایت و ترویج شاهان قرار نگرفت، و میزان خدمت بلاش باین کیش نیز روشن نیست، و توان گفت آتشکده هایی که خراب گردیده بود، همچنان خاموش بماند؛ و همچنین گرچه در ری چنانکه در صحائف ۲۷۲-۲۸۳ مجلد اول باز نموده آمده، دروازه و بازار و محلتی بنام بلاش و بطن متاخم بعلم بیلاش اول منسوب است؛ لکن بهیچ روی ذکری یا قرینه‌ای در این باب که وی با مر آتشکده ری نیز توجهی کرده در هیچیک از منابع مشهود نیافتاد؛ بلکه قرائن خلاف آن را می‌رساند، بدین تقریب:

نخست آنکه در کاوش دمرگان و اشیت در آثار بازمانده از آتشکده ری و بناهای اطراف آن هیچگونه نشانی از عهد اشکانیان بدست نیامد، و آنچه را که دیده‌اند چنانکه شرح آن گذشت^۱ همه را بزمان ساسانیان نسبت داده‌اند.

دیگر آنکه در تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمه از تاریخ رلسن) در این باب

۱۵ اشارت رفته:

«وقتی که اردشیر صاحب تاج و سر بر شد، آتشکده‌ها را خراب و آتش مقدس را خاموش دید.^۲

و در همین کتاب است که آتشهای مقدس که خاموش شده بود، بفرمان وی از نو روشن گردید^۳. این امر می‌رساند که بلاش را موضوع آتشکده‌ها التفاتی نبوده است.

سپیگر آنکه بنابر وایت مسعودی (که از تاریخ نویسان بنام فرون اولیه اسلامی است) در مروج الذهب، بنضیلی که در صحائف بعد بیاید، در اوائل عهد ساسانیان در آتشکده ری بتهائی وجود داشته است. با توجه بدین حقیقت که ایرانیان هرگز بت پرست نبوده‌اند، و بت نداشته و آنرا نمی‌تراشیده‌اند، تردیدی نمی‌ماند که بت‌های

(۱) کتاب حاضر ص ۲۸.

(۲) تاریخ ساسانیان، ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱۱.

(۳) تاریخ ساسانیان، ج ۱ ص ۱۲۶ س ۲۰.

موجود در آتشکده ری از عهد تسلط سلوکیها و یونانیان بر این شهر که با آن اشارت رفت بجامانده بوده، و آن قوم بت می پرستیده‌اند؛ و شاهان نخستین اشکانی خود اکثر سروjan یونانیگری بودند، و بلاش نیز در بیرون ریختن این بتها از آتشکده اقدامی نکرده بوده است، و آن محل ظاهراً صورت بتکده‌ای را داشت.

شیوه سلاطین اشکانی ارمنستان نیز در این باب همینگونه بوده، و در تاریخ ۵ ساسانیان مذکور در فوق آمده:

«سلاطین اشکانی ارمن با آتش متبرک اور مزد اعتمانی نکرده، تا در آتشکده‌ها خاموش شد؛ چنانکه موسي خورنی مورخ قدیم ارمنی گوید: وقتی که اردشیر بابکان ارمنستان را فتح کرد، دید آتش مبارک منطقی گشته، حکم کرد آن را دوباره روشن کند.^۱»

۱۰

بعهد ساسانیان:

بعهد ساسانیان کیش زردشت رسمیت یافت، و به مراه پیشرفت‌های دیگر شؤون این دین، کانونهای آتش مقدس در آتشکده‌ها نیز بار دیگر نور و فروغ خویش را ازسر گرفت، و ویلبر در کتاب ایران گذشته و حال در ضمن بیان کارهای مهم اردشیر در این باب چنین اشارت کرده:

۱۵

«این پادشاه بعد از جلوس، دین زرتشت را دین رسمی قرار داد...»

و نیز: «دین زرتشت چنانکه گفته‌یم در این عهد قوا م یافت، و آیین تقدیس آتش معمول شد، و آتشکده‌های مهم در ایران وجود پیدا کرد، آتشکده‌های محلی را آتشکده و هرام (بهرام) می‌نامیدند...»^۲

۲۰

و نیز: «در سال‌های اخیر آتشکده‌های متعدد هم در نقاط مختلف پیدا شده...»^۳

در تاریخ ایران قدیم درج افتد:

(۱) تاریخ ساسانیان، ج ۱ ص ۱۰ س ۶ بعده.

(۲) ایران گذشته و حال تألیف ویلبر، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ص ۱۸ س ۴.

(۳) ایران گذشته و حال تألیف ویلبر، ترجمه استاد دکتر شفق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ص ۲۰ س ۳.

(۴) ایران گذشته و حال تألیف ویلبر، ترجمه استاد دکتر شرق در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ص ۲۱ س ۱۵.

«اردشیر (پاپکان) برای اینکه حسیات مردم را با خود موافق کند بجمع آوری اوستا پرداخت؛ با این مقصود مخ‌ها را ترویج، و آتشکده‌های خاموش را روشن، و مذهب زرتشت را مذهب رسمی ایران کرد؛ و رئیس روحانیین را، که بلقب مؤبدان مؤبد علیم بود، بیکی از بلندترین مقام دولتی ارتقاء داد.^۱

از نکات بازگفته‌ی دیگر در این باب آنکه در پهنه‌هایی باستان، صحرای مشرق و جنوب شرقی ری که آتشکده در آنجا افتاده بنام صحرای ازدان - مخفف ایزدان (ظاهرآ به مناسبت سناپیش آنها در آتشکده) - خوانده می‌شده است، و ذکر آن در قصیده این کربویه رازی مذکور در مختصر کتاب البلدان ابن فقیه از مؤلفات قرن سوم به‌چشم می‌خورد، آنجا که گفت:

او كالمدیدته سلطاناها و شارعها من المصلحى الى صحراء آزادان^۲

در تعیین محل صحراء ازدان در مشرق و جنوب شرقی ری، علاوه بر احتمالی که در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱ رفته، ظاهرآ یکی هم اینست که بی‌گمان این نام فارسی و از عهد پیش از اسلام بهای مانده و بازدان منسوب است، و ایزدان^۳ از مقدسات آئین معان و زرتشیان بوده‌اند، که در آتشکده‌ها مورد ستایش قرار می‌گرفته‌اند؛ چنانکه در یازده کیلومتری غرب شهر قم، در خلجستان نیز کوهی است که در قدیم موقعیت مذهبی داشته، و آثار و علائم دین زرتشت هنوز هم در آن پیداست، و نام آن کوه بیزان است.^۴

آتشکده‌ری (که فعلادر جنوب شرقی آن شهر افتاده) ظاهرآ از قدیم تا عهد انوشیروان در جنوب غربی ری واقع بوده است، مسعودی در ذکر آتشکده‌های پیش از زرتشت، در باب آتشکده قدیم و فعلی ری نوشت:

«... وبیت آخر ببلاد السیروان والبری، و کان فيه اصنام فاخر جها انوشیروان،

(۱) تاریخ ایران قدیم . ص ۱۵۳ س ۸ بعد.

(۲) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۲ س ۱۸.

(۳) در آین مزدیسنا از برای کلیه مخلوقات اهورا، یعنی آنجه مفید و نیک است، فرشته و موکلی فائل هستند بنام ایزدان، مانند: آذر موکل آتش و ناهید موکل آب و مهر فرشته فروغ و غیره؛ رک مقاله ناهید در یشتها ج ۱ من ۱۵۸ بقلم استاد پورداود.

(۴) قم را بشناسید ، جغرافیای قم تأثیف نگارنده ، ص ۶۷ س ۳.

وقيل ان انوشيروانصادف هذا البيت، وفيه دارمعظامة، فنقلها الى الموضوع المعروف بالبركة^۱»

سپروان در نزدیکی ری در سر راه عراق واقع بوده، و شرح آن در بیان دیههای ری بباید. مفاد این روایت آنکه: در آغاز آتشکده ری میان این شهر و سپروان قرار داشت، و بتهائی در آن بود که انوشهیران بدور ریخت، و گفته اند که انوشهیران د را کندر بدانجا افتاد و آتشی معظم در آنجا بود، پس آنرا به محل معروف به بر که (محل فعلی) منتقل گردانید. از اینجا معلوم می شود که در این حدود بر کههائی وجود داشته. موضوع وجود بر کها و در بیچه هادر مشرق و جنوب شرقی ری را ابودلف و یاقوت نیز نقل کرده اند، که ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۱۹۲ گذشت. بمناسبت اشارت می شود که ظاهرآ همه بناهایی که از عهد ساسانی در فاصله محل این دو آتشکده کشف شده (تپه مرتضی کرد، تپه چال ترخان، و تپه میل) گویا به مغان و مؤبدان و هیبر بدان ری تعلق داشته است، زیرا چون شاهان اشکانی که ری بدانها مخصوص بود با مغان رفتار خوشی نداشتند، و نیز شاهان ساسانی که مروجان مغان بودند، بسبب عناد با اشکانیان نسبت بری نفرتی اظهار می داشتند.^۲ تو ان گفت که مغان در داخل شهر مقیم نبودند، و آنان را در درمانه جنوبی پنهان ری در جنوب آتشکده کویی خاص بوده، و معارف زرتشتی را نیز در همانجا تعلیم می داده اند، (ومحتملاً) بیمارستان ری که از پیش از اسلام تاقرون اولیه اسلامی بجا بود، و بدست مغان که طبیب ری نیز همانها بودند اداره می شد، در همان حدود قرار داشت.^۳ در محل ری پیش از اسلام آثار بنائی از عهد ساسانی وجود ندارد، و نیز نام مکانی مربوط با آن سلسله در کتب در ذکر اماکن درج نیافتداد، برخلاف اشکانیان که با وجود بعد عهد چند محل بنام آنها باقی مانده، و در اماکن مجلد اول درج افتاده.

باری، آتشکدها در مذهب زرتشت در حکم معابد در مذاهب دیگر بوده است. استاد پورداود در مقالتی که در باب ناهید دریشتها تهیه کرده اند چنین نوشتند:

(۱) مروج الذهب . جزء ۱ ص ۲۹۴ طبع ۱۲۸۳ ، و مص ۲۶۵ طبع ۱۳۰۲.

(۲) در این باب به مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۱۳-۳۱۶ رجوع شود

(۳) در باب اینکه ری ظاهرآ در قدیم یکی از سه مرکز پژوهشی بوده، و محتملاً بیمارستانی نیز داشته بکتاب تاریخ طب تألیف کنر نجم آبادی ، ج ۱ ص ۳۰۹ رجوع شود.

«معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده ...!»
آتشدان افروزان در این پرستشگاهها بمنزله محراب در مساجد بوده است. آدر
باب ستایش ایزدان در اوستا، در مهریشت است که :

«اگر از من (مهر) مردمان در نماز نام برده بستایند ، چنانکه از سایر ایزدان در
نماز نام برده میستایند ، هر آینه من خود را با حیات در خشان و جاودانی خویش در
وقت معین از زمان بمردمان پاک خواهم نمود ، در وقت مقرر فراخواهم رسید.»^۱
در پایان این مبحث بدین نکته نیز اشارت می‌رود ، که بموجب اخبار موجود ،
در عهد اسلامی نیز جمعی زرتشتی در ری میزیسته‌اند ، بدینقرار :

۱- ابو دلف مسخر بن المهلل در الرساله الثانیه ، در ضمن توصیف شهری از یك

۲- زردشتی مقاطعه کار سپاه چنین یاد می‌کند :

«در آنجا یکی را از مجوسان - که بسال سیصد و سی و سه در گذشت - دیدم ، که
سپاهیان خراسان و همراهان و سران ایشان را سال تاسال شرابی در غایت جودت باتمامی
لوازم آن از بُره و طعام و میوه و هدایا می‌بخشید . . . و ما بدین روزگار چون او
نذیدیم ، و خبر وی مشهور است.»^۲

۳- در سیاست نامه ثبت افتاده :

۴- «در شهر ری بروزگار فخر الدوله - که صاحب عباد وزیر او بود - گبری بود
توانگر ، که اورا بزر جو میدگفتندی ، و بر کوه طبرک ستودانی کرد از جهه خویش ...»^۳
۵- رافعی از عالمان بنام نیمه دوم قرن ششم و نیمه اول هفتم در التدوین در بیان
این معنی ، که ری و قزوین در نبرد با سپاهیان اسلام بصلح گشوده شده ، اشارتی به باقی

۶- بودن آتشکده در این دوشهر کرده و گفته :

«الادری اذه ذرک فيهما بیوت النیران .»^۴

این سخن می‌رساند که آتشکده ری تا بعد وی برسربا و دائم بوده ، ولازمه

(۱) یشتها ، ج ۱ ص ۱۷۳ س ۷۲.

(۲) یشتها ، ج ۱ ص ۱۵۰ س ۵۰۶ ، مقاله استاد پوردادود در باب آذر.

(۳) یشتها ، ج ۱ ص ۴۵۳ س ۳۲.

(۴) الرساله الثانیه . ص ۳۱ س ۱۸ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۷۳ س ۱۵۵ .

(۵) سیاست نامه ، ص ۱۶۹ س ماقبل آخر .

(۶) التدوین ، نسخه عکسی ، ص ۹ س ۱ بیعد .

آن مقیم بودن جمعی زرتنشی در این شهر است.

ج - یهودیان ری و احترام این شهر بنزد پیروان تورات و آنجیل:

چنانکه در صحیفه ۴۹ مجلد اول کتاب حاضر تفصیل یافته، آشوریان مدتها پیش از آغاز استقلال ایران و پیدایی دولت مادگروهی از یهودیان را بری کوچانیده و در آنجا مقیم گردانیده بوده‌اند، و داستان توبیت مرد مقدس یهودی در قرن هفتم پیش از میلاد و آمدن فرزند وی بر اهمیت فرشته رافائل به ری، و مذکور افتادن نام این شهر در دو کتاب توبیت و ژودیت از ضمایم غیر رسمی تورات، که در مجلد اول صحائف عباز نموده‌آمده، مربوط به مین عهد است. از آن‌زمان باز شهر ری بنزد آن دسته‌از یهودیان قدیم و مسیحیان که کتابهای توبیت و ژودیت را صحیح و معتر و از ضمایم قانونی تورات می‌شناستند.^۱، بسبب ذکر آن در کتاب مقدس و برکت یافتن از فرشته رافائل و پیغمبر، قدس و احترامی یافته است؛ و در باب این مهم علاوه بر شرحی که در صحیفه ۱۰۹ مجلد اول کتاب حاضر مذکور آمده، کرپر ترسیح عروف انگلیسی نیز در سفرنامه خویش در تأسف از خرابی شهر چنین گفته:

«... در چنین وضعی، شهری که فرشته و پیامبری آنرا برکت داده‌اند، بچنان و براندای مبدل گردیده، که در آن از انسان جز آثار شوم جنگ و گور وی نشانی باز نمانده است.»^۲

اصل سخن وی چنین است:

Hence, the city which an angel and a prophet blessed with their presence, is now become a scene of such desolation, that the footsteps of man are hardly discernable, except where they have left traces of war, and mark his grave.^۳

یهودیان در قرون وسطی تجارت راه ابریشم را بعهده داشتند، و چون ری در سر این راه تجاری واقع بود تجار یهودی و کاروانهای آنها بدین شهر فرودی آمدند،

(۱) یهودیان کنون و فرقه پرستان، این دو کتاب وحدت کتاب دنیا از ضمایم تورات را مجمل و غیر رسمی (Apocryphic) دانندند؛ ری مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۴.

(۲) سفرنامه کو پرتر، ج ۱ ص ۳۵۸-۱۶.

و تجارت ری بابلاد خاور و باختر با آنها بود^۱، و در ری تا پایان عهد آبادی آن، اقلیتی از یهود می‌زیست، و ظاهراً بحکم قدمت اقامت در ری کسی مخصوص ایشان را در ری بین یاری پیش از اسلام (گویا ظاهراً بحکم همه سوابق تاریخی و مذهبی و تجاری در محلت باطان) باید پنداشت.

۵ - مذهب خرم دینی در ری

برعو ج روايات منابع خرم دینی، پس از قتل مزدک بزمان انوشیروان، بواسیله خرمد زن مزدک در ری پدید آمد، و به دعوت وی گروهی از مردم آنجا بدین طریقه گرویدند، در مجلل التواریخ در این باب چنین درج آمده.

«... پس مزدک را زنی بود نام او خرنیه بنت فاده، بروستای^۲ ری افتاد، و مردم را دعوت کرد بدین مزدک، و از آن پس خرمدین دین خواندنداشان، و مزدکی بجای رها کردند^۳، و بعهد هارون الرشید قوت گرفتند، و در این وقت با بک برایشان مهتر شد^۴ و جمعی بسیار بکشند، و کارش روزگاری بماند...»^۵

در سیاست نامه نیز در داستان خروج سپاد ذکر گردیده:

«... زن مزدک، خرنیه بنت فاده، بگریخته بود از مداین با دوکس، و برستاق ری افتاده، و مردم را بعد مذهب شوهر می خواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گران؛ و مردمان ایشان را خرمدین لقب نهادند؛ و روزگار می جستند تا خروج کنند و این مذهب آشکارا گردانند...»^۶

(۱) رک: محله اول کتاب حاضر، سحائف، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۰.

(۲) معرب این کلمه رستاق است، و هر استان بچند رستاق و هر رستاق بچند طسوج و هر طسوج بچند قریه تقسیم می شد: مجمـالـبلـدانـ، ج ۱ ص ۴۰ س ۲۱ بـعـدـ.

(۳) بـحـائـیـ رـهـاـ کـرـدـندـ، يـعنـیـ ذـکـرـ مـزـدـکـیـ رـاـ تـرـکـ کـرـدـندـ، وـ عـوـضـ مـزـدـکـیـ خـرمـدـینـ کـفـتـنـدـ: ذـیـلـ ۱ ص ۳۵۴ مجلـلـ التـوارـیـخـ.

(۴) جـهـةـ اـطـلاـعـ بـحـوـادـتـ وـکـارـهـایـ وـیـ، رـکـ: تـارـیـخـ طـبـرـیـ، جـزـءـ ۱۰ صـ ۲۶۵، ۲۰۷، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۳۲: الـبـدـءـ وـالتـارـیـخـ، جـلـدـ ۶ صـ ۱۱۴: مجلـلـ التـوارـیـخـ، صـ ۳۵۳ بـعـدـ: رـوـضـةـ الصـفـاـ، جـلـدـ سـومـ وـچـهـارـمـ (شـارـةـ صـفـحـهـ نـدارـدـ).

(۵) مجلـلـ التـوارـیـخـ، صـ ۳۵۴ سـ ۱.

(۶) سـیـاسـتـ نـامـهـ، صـ ۲۱۳، سـ ماـقـبـلـ آخرـ.

تعلیم خرمدینان بر محور نور و ظلمت بود، و بتناسخ و حلول تمایلی داشتند، و ایشان را با حکام و حلال و حرام اعتقادی نبود. شهرستانی در الملل والنحل در تعریف خرمدینیه گفته:

«الخرمدينيه قالوا بأصلين [النور والظلمة]؛ ولهم ميل الى التناسخ والحلول،
وهم لا يقولون باحکام وحلال وحرام...»^۱

این بود وضع مذهبی ری در قرون پیش از اسلام.

فصل دوم دوره اسلامی

روایج ذریعه «بین اسلام» در ری

ری پس از جنگ نهاوند بتفصیلی که در صحائف ۱۵۲-۱۶۱ مجلد اول مذکور افتاد بتصرف مسلمانان در آمد ، و از آن پس دین حنف اسلام در این شهر نفوذ یافت؛
۵ و هر چند رازیان زردشتی با سپاه عرب صلح کردند بدان شرط که همانند ذمیان جزیه و خراج پردازند و بکیش خویش بمانند و آتشکده ایشان دائر باشد، لکن با گذشت زمان هر روز شماره مسلمانان فزوئی می‌یافتد ، و از زردشتیان کاسته می‌گردید . در اوائل عهد که هنوز تشیع و قمرق دینی دوره عباسیان پدید نیامده بود، مسلمانان ری بطریقت سنت و جماعت بودند؛ و از دربار خلافت امویان اطاعت، و بسوی ایشان ۱۰ میلی داشتند ، و قول ابن اثیر و ابن خلدون در این مهم دریابان قیام ابو مسلم واستقرار اعر عباسیان در فصل پنجم مجلد اول کتاب حاضر در ذکر «پایه ارجمندی مقام ری» گذشت.^۱

تشیع نیز ظاهر ا در همان قرن اول هجری بری راه یافت ، و اینکه یاقوت ظهور تشیع را در ری از سال ۲۷۵ هجری دانسته و گفته :

۱۵ «وكان أهل الرأي أهل سنته وجماعة إلى أن تغلبَ احمد بن الحسن المارداني عليهما فاظهر التشيع ... وكان ذلك في أيام المعتمد، و تغلبَه عليهما في سنة ۲۷۵...» رویی در صواب ندارد، و دلیل آن در ذکر مذهب شیعه بیاید .

باری از آن زمان باز که پارهای از رجال دینی در مذهب ابوحنیفه و شافعی خلاف کردند، همانند : ابوالحسن اشعری و حسین نجّار و عبدالله کرام و عمر و عبید

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۱۴ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۲ .

معتزلى وجهم صهان وغيرهم، وجمعى دراصلو وعقلیات بطريق ایشان در آمدنند، وقفرق و تشغب در فرق مختلف اسلامی پدید گردید^۱، مسلمانان ری نیز انشعاب یافتد، و فرقه هایی منتسب به سه شعبه اصلی شیعه و حنفی و شافعی که در آنها می زیستند بوجود آمدنند، که تفصیل آن بیش و کم در منابع بچشم می خورد، بدین قرار:

مقدسی در احسن التقاسیم از مؤلفات قرن چهارم، در ذکر مذاهب اهل جبال گفتة: ^۲

«اما بالرئي فالغلبة للحنفيين ، و هم نجاردنه ، الارساتيق القصبه فانهم زعفرانیه يقفون في خلق القرآن... وبالرئي حنابلة كثير لهم جلبة . و العوام قد تابعوا الفقهاء في خلق القرآن(با نسخه بدل اضافي: فقباء على مذهب الشافعی اجلته)». و نیز: «ائمه الجامع مختلفه: يوم للحنفيين و يوم للشافعیین»، و نسخه بدل لخت اخیر چنین است: «[يوم] حنفی و [يوم] حدیثی»^۳.

یاقوت در معجم البلدان از قول یکتن رازی در ذکر سبب خرابی شهر آورده: «...کان اهل المدينه ثلاث طوایف : شافعیه و هم الا قل ، وحنفیه و هم الاکثر ، وشیعه و هم السواد الاعظم ؛ لأن اهل البلد كان نصفهم شیعه . و اهل الرستاق فلیس فيهم الشافعیه ، وقلیل من الحنفیین ، ولم يكن فيهم من الشافعیه أحد...»^۴

در آثار البلاد قزوینی ذکر رفته: «واهل الرئي شافعیه وحنفیه؟ و اصحاب الشافعی اقل عدداً من اصحاب ابی حنیفة ، و العصبیه واقعه بينهم حتى ادت إلى الحروب ، و كان التأثر لاصحاب الشافعی في جميعها مع قتلهم عددهم...»^۵ در نزهه القلوب درج آمده:

«... اهل شهر واکثر ولایات شیعه اثنی عشر بند الأدیده قسوهه و چند موضع دیگر که حنفی باشد؛ و اهل آن ولایت ، آن موضع بدین سبب قسوهه خران می خوانند...»^۶

(۱) در باب انشعاب مسلمانان، راک: طبری سی و مجمع البیان ، ج ۱ س ۵۶-۶۷.

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۲۹۵ س ۱ ، وس ۲۹۱ س ۹، و ذیل بی ارصفهنه اخیر.

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ س ۸۹۳ س ۱۹.

(۴) آثار البلاد ، ص ۳۷۶ س ۱۵.

(۵) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ، س ۵۴ س ۱۲.

فرق منتب بهریک از سه شعبه اصلی حنفی و شافعی و شیعه مقیم در ری بدین قرار بوده‌اند:
الف - حنفیان:

چون صاحبان ملل و نحل در تعیین فرق اسلامی بایکدیگر اختلافی عظیم دارند،
۵ و بحث در آن باب از حوصله این مقام بیرون نست، ازین رو نگارنده بدانجه در کتاب
 النقض تأليف عبدالجليل رازى، و تبصرة العوام منسوب به صفى الدين ابوتراب مرتضى
 بن داعى حسنى رازى مقیم در ری آمده قناعت می‌ورزد.

سبب ترجیح این دو منبع بر دیگر منابع آنست که (در صورتی که نسبت تبصرة
 العوام به داعی رازی صحیح تلقی گردد^۱) قول این دو مؤلف که هر دو مقیم ری بوده‌اند
۱۰ لاقل در باب فرق ری - که سخن را گردش برحول آن محور است - درست و قابل
 اعتماد تو اند بود.

در کتاب النقض در باره تعداد فرق منتب بمذهب بوحنیفه از نظر کلی مذکور است:
 «تجاریه و بادنجانیه و معتزله و کرامیه و اسحاقیه و غیر ایشان خود را از
 مذهب بوحنیفه خوانند؛ از بھر آنکه بفقه بوحنیفه کار کنند، و طریقه او دارند در فروع
۱۵ مذهب^۲.

در تبصرة العوام آمده است:
 «اصحاب ابوحنیفه و ایشان در اعتقاد پنج فرقت باشند: اول معتزله، دوم
 تجاري، سوم کرامي، چهارم مرجعي، پنجم جبری...»
 در همین کتاب، در بیان ظهور مقالات تجاريان اشارت رفته است:
۲۰ «بدان که مقالات تجاري و اصحاب باش در زمان مأمون بود، و ایشان در اصل سه
 فرقند: اول برغوثي، دوم زعفرانيه، سیم مستدرکه، جمله در صفات باري تعالى

(۱) مرحوم عباس اقبال در مقدمه این کتاب (من و...) نوشته‌اند: انتساب کتاب تبصره
 بسید مرتضی بن داعی رازی، چنانکه در حاشیه مقدمه یکی از دو نسخه‌ای که در حین طبع در
 دست ما بود نیز قید شده، از جمیع آراء دیگر مشهودتر است.

(۲) النقض من ۴۹۲ ص ۱۵، نیز رک: من ۷۴ ص ۱۸ بیعد.

(۳) تبصرة العوام، ص ۹۱ س ۴.

با معتزله موافق باشند، و نقی رؤیت کنند ...^۱

ذکر نجاریه حنفیه در ری علاوه بر احسن التقاسیم که مذکور افتاد، در منابع دیگر نیز بجسم می خورد؛ در کتاب النقض در ذکر جامعهای ری درج افتاده: «مسجد عتیق از آنان که مذهب نجار دارند».^۲

در باب معتزلیان ری نیز اشاراتی در باره‌ای از کتب درج است؛ شهرستانی در الملل والنحل در ذکر فرقه نجاریه آورده:

«النجاریة اصحاب الحسين بن محمد النجار؛ و اکثر معتزلة الرئي و حواليها على مذهبها و ان اختلوا اصنافاً ...»^۳

محمد غزنوی در سال ۴۲۰ هجری پس از تسعیر ری و دستگیری مجدد الدوله

۱۰ نامه‌ای به خلیفه القادر فرستاد و در ضمن آن نوشت:

«... طایفه‌ای از بدباطنان [مراد بزرگان شیعی مذهبند] را که ملازمش بودند بر دار اعتبار کشیدیم، و معتزلة ری را بطرف خراسان کوچانیدیم ...»^۴

جز این دو فرقه که تنها در فروع پیرو مذهب ابوحنیفه بودند و بفقه وی عمل می کردند، ظاهراً جمعی حنفی محض هم در ری می زیستند، که هم در اصول و هم در فروع از ابوحنیفه پیروی داشتند، و طغول جهه ایشان جامعی مخصوص بساخت.

۱۵ در کتاب النقض در بیان جامعهای ری ذکر گردیده:

«... و مسجد طغول است از آن حنفیان ...»^۵.

چون در این مورد در النقض سه جامع مذکور آمده: جامع روده برای اشعری مذهبان، جامع طغول برای حنفیان، جامع عتیق برای پیروان نجار، و هر فرقه بفتای عالمان خوبیش در مسجد مخصوص بخود نماز جماعت می گزاردند، از ۲۰ اینجا روشی می شود که حنفیان را با پیروان نجار تفاوتی بوده است.

از آنچه گذشت توان دریافت که از حنفیان ری گروهی حنفی خالص و جمعی

(۱) تبصرة المقام ، من ۶۲ ص .۳.

(۲) النقض ، من ۵۹۹ ص .۱ .

(۳) الملل والنحل ، طبع لپزیگ ، من ۶۱ ص .۱۸ .

(۴) حبیب السیر ، جزء ۴ از جلد ۲ ، من ۵۴ ص .۲۴ .

(۵) النقض ، من ۵۹۸ من آخر .

نگاریه و دسته‌ای معزّله بودند که در شهر می‌زیستند، و فرقه‌ای طریقہ زعفرانیه داشتند که در روستاها از جمله دیه قوهه مقیم بودند.

ب - شافعیان :

در کتاب النقض در باب فرق منتب بمنتهی شافعی چنین اشارت رفته :
 «مجبره، و اشاعره، و کلابیه، و جهمیه، و مجسمه، و حنابله، و مالکیه،
 وغیر آن خودرا از جمله شافعی خوانند، و بفقه او کارکنند، علی خلاف فيه بينهم.^۱»
 در تبصرة العوام چنین درج گردیده :

« اصحاب شافعی شش فرق باشند ... فرق اول از اصحاب شافعی مشبّه باشند، و در تشبيه غلو کنند ... فرق دوم که ایشان خود را سلفی خوانند، این قوم
 ۱. بتشبيه نزدیک باشند... فرق سوم خوارج باشند... فرق چهارم از اصحاب شافعی
 معزّلی باشند ... فرق پنجم از اصحاب شافعی اشعری باشند ... فرق ششم از

اصحاب شافعی یزیدی‌اند، و ایشان هم مشبّه‌اند و هم خارجی...»^۲

در اینجا بدین‌نکته نیز اشارت می‌رود، که ظاهراً در ری معزّله شافعی مذهب
 نمی‌زیستند^۳، واماکن این دسته در تبصرة العوام در مقام ذکر ایشان چنین تعیین گردیده:

« در زمان ما آنچه می‌دانیم ، قصبه‌ای هست از اعمال خوزستان میان بصره
 ۱۵ و عسکر بترم ، که آنرا مُفرَّدات خوانند ، جمله معزّلی باشند و مذهب شافعی دارند ،
 و در قدیم اهل ارْجَان از بلاد پارس جمله معزّلی بودند شافعی مذهب ، و بعضی از
 اهل پسا ، و هنوز درین زمان در شیراز کاروان‌سرا ای بی هست خراب که وقف عدلیان
 پسا بوده است.»^۴

در باب فرقه‌های شافعی مذهب ری اشارات زیر در منابع بچشم می‌خورد:
 ۲۰ ۱ - حنابلة : در احسن التقاسیم مذکور است : «بالری حنابلة کثیر» . در

(۱) النقض ، ص ۴۹۲ س ۱۷ . نیز رک: ص ۴۹۳ س ۱۴ ، و ص ۷۴ س ۱۴ .

(۲) تبصرة العوام ، ص ۹۸ س ۱ ببعد .

(۳) این دعوی مستند به کتب ملل و نحل است، لکن بعید نمی‌نماید که یک با چند تن
 معزّلی شافعی مذهب در پاره‌ای از ازمه در آنجا مقیم بوده باشند .

(۴) تبصرة العوام ، ص ۹۹ س ۱ .

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۵ س ۵ .

کتاب النقض در چند مورد - چنانکه در صحیفه پیش گذشت - حنابله شاخه‌ای از شافعیان بشمار آمده‌اند، و در تبصرة‌العوام نیز در این باب چنین ثبت افتاده: «جملهٔ شافعیان که در اعتقاد برخلاف شافعی باشد، چون از ایشان استکشاف مذهب و اعتقاد کنی، گویند مذهب شافعی داریم و اعتقاد احمد [حنبل]^(۱)».

احمد بن محمد بن حنبل پیشوای مذهب حنابله از کبار محدثان بود، و گروهی^۵ در فقیه بودنش خلاف کرده‌اند، و اثر وی را در حدیث بیش از فقه دانسته‌اند. مسند وی شامل چهل هزار حدیث است.^(۲) در تبصرة‌العوام ذکر گردیده که احمد حنبل و اصحاب وی یک فرقه باشند جملهٔ هشتبه و مجسمه.^(۳)

۲ - اشعاره: در کتاب النقض مذکور است:

«از شهرهای اعظم در عالم یکی ری است لابد؛ و درو جامعی بروده هست
از آن اشعری مذهبان».^(۴)

در مجالس المؤمنین در بحث از خرابی ری درج است:

«[شیعه و حنفیه] شافعیدرا بنا بر آنکه در اصول تابع اشعری و مجبره بوده‌اند، همیشه خوارمی ساخته‌اند».^(۵)

۳ - مجبره: در مطاوی کتاب النقض ذکر مجبره ری فراوان بچشم می‌خورد،^{۱۵} و از آن جمله است:

«بشهر ری با حضور رایت سلطان [مسعود بن محمد] درین مسأله [تا بیمبر دعوت نکند معرفت خدای تعالی و معارف عقلی هیچ معلوم نشود، و واجب نباشد؛ و عقل و نظر را اثرب نباشد]، و در مسائل دیگر که مجبر بدان منفرد است، ماجراهای بسیار رفت در پیش تخت سلطان و بحضور ارکان دولت و بحضور ائمه عراق و خراسان؛ و از مذهب خواجه این معنی درست شد، و علماء و رؤسائ آن طایفه بخط خویش بنوشتند و قبّرا کردند، و از مذهب بنتهمه و خوف سلطان رجوی کردند

(۱) تبصرة‌العوام، ص ۷۵ س ۶.

(۲) جهة اطلاع بیشتر، رک: ضحی‌الاسلام، ج ۲ س ۲۳۵-۲۲۶.

(۳) تبصرة‌العوام، ص ۱۰۶ س ۹.

(۴) النقض، ص ۵۹۸ س ماقبل آخر.

(۵) مجالس المؤمنین، مجلس اول ص ۳۸ س ۲۱ بیند.

و گواه گرفتند ...^۱

۴ - اصحاب حدیث : در کتاب النقض آمده است :

«... سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث، که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود ...^۲»

تعریف اصحاب حدیث و اصحاب رأی در مجلد اول کتاب حاضر صحیفه ۴۳۴ در ذیل ۵ گذشت . ظاهراً در این مورد مراد از اصحاب حدیث آن دسته از شافعیان ری اند که مطلقاً پیرو مذهب محمد بن ادريس شافعی بودند، یعنی هم در اصول و هم در فروع از وی تبعیت می کردند؛ مؤید این احتمال چند چیز است: نخست آنکه در احسن التقاسیم مقدسی از مؤلفات قرن چهارم نسخه بدل ۱۰ «شفعوین» در ری «حدیثی»^۳ آمده .

دیگر آنکه در این شهر چنانکه گذشت هر فرقه را مسجدی خاص بود ، فی المثل حنفیان مسجد جامعی مخصوص ، و فجواریان منسوب به حنفیان جامع دیگر ، و اشعریان شافعی مذهب جامعی جداگانه داشتند .

سدیگر آنکه شافعیان ری در این مسجد اقامه عزامی کردند، و صاحب النقض آورده: «خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی مقدم و معتبر است بوقت حضور او بری دیدید که روز عاشوراً چه کرد، و این قصه بر چه طریق گفت ... در جامع سرهنگ ...^۴»

و بی تردید این عزداری را اشعاره و مجبره و حنبلیان تشییه گو^۵، که تنها در فروع تابع شافعی بودند، اقامه نسی کردند، و مخالفت و دشمنی مجبره و حنبلیان با حضرت امیر المؤمنین معلوم است^۶؛ بلکه بواسیله شافعیان محض برگزار می شده، چون امام شافعی را با آن حضرت دوستی بوده چنانکه خود گفته است:

(۱) کتاب النقض، ص ۴۸۶ س ۳ بعد، و نیز رک: ص ۱۰۶ س ۷ بعد، و ص ۵۹۸ س ۳.

(۲) النقض، ص ۴۲ س ماقبل آخر

(۳) مجلد حاضر ص ۴۲.

(۴) النقض، ص ۴۰۵ س ۲.

(۵) تبصرة المعام، ص ۲۵ س ۱۳. احمد حنبل کتابی کرده است، و در آن کتاب گوید:

رسول گفته است هر که علی را اندک ماید شمن ندارد از من نیست: تبصرة المعام ص ۱۰۶ س ۱۴.

(۶) النقض، ص ۵۱۸ س ۲ بعد.

اَنْ كَانَ حَبَّ الْوُصْيَ رَفِضاً فَإِنَّهُ أَرْفَضَ الْعِبَادَ

ذکر این نکته نیز از فایدتی خالی نمی‌نماید که در قول صاحب النقض با آنکه فرق مذکور در فوق هر کدام عنوانی خاص دارند و ذکر آن گذشت و شرح پاره‌ای از آن موارد مذکور افتاد؛ با این حال گاه وی به تمامی ایشان عنوان کلی «مُجْبَرَه» می‌دهد که القاب مختلف دارند، بدین قرار:

«بدانکه مجبره را چند لقب است لایق بی‌شببه: اول - مجبیر شان خوانند که گویند: خدای تعالی افعال بد و نیک در بندگان بقهر آفریند . دوم - قدری شان خوانند که گویند: همه کفر و معاصی و بدعتها و ضلالتها بقضاء و قدر خدای تعالی باشد . سیم - مشبه‌ی خوانندشان که گویند: خدای را بدین چشم سربینیم، چنانکه ماه شب چهاردهم، چهارم-ناصبی خوانندشان که نصب امامرا حوالت بخود کنند، وبعداوت آل مصطفی تظاهر کنند . پنجم - جهمی خوانندشان که در مذهب متابعت جهم صفوان کنند . ششم - کاذبی شان خوانند که در مسائل متابعت ابن‌الکاذب کنند . هفتم- صفاتی شان خوانند که گویند: هشت قدیم قائم است به ذات باری تعالی . هشتم- مبالغی خوانندشان که در جبر و قدر و عداوت علی(ع) مذهب ابو‌بکر باقلانی دارند . نهم- خارجی شان خوانند ، که علی(ع) را دشمن دارند . و از بیم ترکان حنفی (اکابر و امراء آل سلیمانی) گویند که علی(ع) را دوست می‌داریم، چنانکه ابن‌مجبر[مؤلف بعض فضائح الروافض] درین کتاب [بعض فضائح الروافض] عداوت علی(ع) را بیان کرده است . دهم- گبر شان خوانند بقول رسول(ص) که گفت: قدریت هدۀ الامّة مجوسها . یازدهم- اشعری شان خوانند ، و گرچه در عهد سلطان مسعود دیور آنده مرقدۀ امامان شان رجوع کرده بسودند و خطه‌ها باز داده و از آن مذهب بیزار شده^۱، اما آن جنتیقیه بود، و گرچه تدقیقۀ مذهب ملحدان است . دوازدهم- خود ظاهر است که وجوب معرفت خدای تعالی بسمع گویندچون باطنیان.^۲»

(۱) النقض، ص ۲۱۶ س ۲ بیعد.

(۲) رک: ص ۴۷ میجلد حاضر

(۳) النقض، ص ۵۹۷ س ۴ بیعد . در تبصره‌العوام ص ۴، س ۱ نیز حبیب‌الله^۳ از ادبیه و نجاریه و اشعاره، و من ۷۶ س ۱ مشبه و محسمه و حشویه از مجبره شناخته شدند، و در بیان الادیان ص ۲۵ س ۱ بیعد در ضمن تعداد ۷۳ فرقه، از مجبره بصورت دیگری نام نده است .

در این نکته نیز تردید نیست که قول به جبر در مقامت بسیاری از فرق سنت و جماعت وجود دارد.^۱

ج - شیعیان :

در صحیفه ۴۲ مجلد حاضر بدنیال قول یاقوت، که ظهور تشیع را در ری از سال ۲۷۵ هجری و بدست احمد بن حسن مارданی دانسته، اشارت رفت که این گفته را نمی‌توان صحیح دانست، و مدتها پیش از این تاریخ در ری شیعه وجود داشته است؛ اینک دلائل این دعوی:

۱- استیلای احمد ماردانی بر ری به عهد حضرت امام حسن عسکری (ع) بود.^۲ در صورتی که مدتها پیش از این تاریخ^۳، یعنی از زمان حضرت امام محمد باقر (ع) (متولد سال ۵۷ یا ۵۹ هجری، و متوفی در ۱۱۷ هجری)^۴ بعده گروهی از شیعیان ری از صحابه و حواریان امامان (ع) بوده‌اند، مانند اعین رازی، و یحیی بن ابی العلاء رازی از اصحاب حضرت باقر، و عبد الرحیم بن سلیمان رازی، و عطیة بن نجیح رازی، و عیسی بن ماهان رازی، و نعمان رازی، و هشام بن مثنی رازی از اصحاب حضرت صادق (ع)، بهمین ترتیب تا زمان حضرت عسکری، که ذکر ایشان در بحث از رجال زی باید؛ و نگارنده بنام پیست و اند تن از ایشان دست یافت. این مهم خود مسلم می‌سازد که تشیع سالها قبل از تاریخی که یاقوت گفته در ری راه یافته بوده است.

۲- در احوال حضرت عبدالعظیم نوشته‌اند که در هنگام توقف در ری، بطور ناشناخته از منزل بیرون می‌آمد، و قبری را که اکنون بنزدیکی قبر وی واقع است (اما مزاده حمزه) زیارت می‌کرد، و می‌فرمود که: این قبر یکی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام است^۵. در رساله منسوب بصاحب عباد در احوال آن حضرت چنین ثبت افتداده:

«فیزور القبر الذى يقابل الآن قبره . و بينهما الطريق . و يقول : هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر علیهم السلام»^۶.

(۱) رک: تبصرة المقام، ص ۱۴۲ ببعد.

(۲) جنة النعيم، ص ۳۹۷ س ۱۶ ببعد.

(۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۶ س آخر.

(۴) کلیات مفاتیح الجنان، ص ۵۶۷ س ۱۹.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۵ س آخر.

در کتاب النقض صاحب مزارسیند حمزه موسی^۱ مذکور آمده، و جمعی دیگر از دانشمندان با این قول موافقند^۲. به روى نام صاحب مرقد هرچه باشد در اينکه وي از بزرگان و سادات شيعه و از فرزندان امام موسى كاظم عليه السلام است تردیدی وجود ندارد^۳؛ و چون سال وفات حضرت عبدالعظيم را در حدود دویست و پنجاه هجری دانسته‌اند^۴، بناقچار فرزند امام موسی پيش از اين تاريخ به رى وارد شده و در آنجا در گذشته است، كه خود دليل برآنست كه شيعيان پيش از سال ۲۷۵ بهري راه داشتند.

۳ - در احوال حضرت عبدالعظيم ذكر کرده‌اند، كه بهنگام ورود به رى در سند الموالى در منزل يكى از شيعيان وارد شد، در رسالة منسوب بصاحب عباد در احوال آن حضرت چنین اشارت رفته:

«... نيم ورداري وسكن بساربانان فى دار رجل من الشيعة فى سند الموالى...»^۵
ابن سخن نيز صراحت دارد كه ظهور تشیع در ری مدققاً پيش از تاریخی است كه باقوت ذکر کرد.

۴ - در رسالة منسوب بصاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظيم، در اطلاع بافن شيعيان رى از ورود آن حضرت چنین ذکر گردیده:
«وكان يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتى عرفه أكثراهم...»^۶
ابن سخن برکثرت شيعيان رى قبل از تاریخی که باقوت ذکر کرده دلالت صریح دارد.

۵ - در باب فضیلت زیارت حضرت عبدالعظيم نوشته‌اند که: «لک تن رازی بخدمت حضرت ابوالحسن امام علی النقی (ع) آمد. آن حضرت از سفر وی پرسید. در پاسخ گفت بزیارت حسین صلوات الله علیه رفتم، فرمود: «اگر قبر عبدالعظيم را که پيش شماست زیارت می کردي همانند آنکس بودی که حسین صلوات الله علیه را زیارت کند».^۷

(۱) النقش ، من ۶۴۳ ص ۵.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، من ۳۹۷-۳۹۵ ص.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر ، من ۳۸۴ ص آخر.

(۴) مجلد اول کتاب حاضر ، من ۳۸۵ ص ۱۸.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر ، من ۳۸۶ ص ۱.

(۶) مجلد اول کتاب حاضر ، من ۳۸۶ ص ۷.

این مرد که بزیارت حضرت امام حسین و بمقابلات امام علی النقی علیهم السلام رفت، بی گمان از شیعیان ری بود، و تاریخ این ملاقات را باید پیش از سال دویست و پنجاه و چهار هجری دانست، چون حضرت امام علی النقی در این سال شهید شد^۱؛ و نیز واقعه خواب دیدن یک تن از شیعیان ری حضرت رسول را و قول آن حضرت درباره مرگ حضرت عبدالعظیم معروف است، و اختصار را از ذکر ش خودداری می شود^۲.

۶- ابودلف در الرساله الثانیه قولی دارد که بموجب آن باید ظهور تشیع را در ری پیش از سال ۱۲۵ هجری پنداشت؛ وی گفت:

«در آنجا (ری) نهر است بنام سورین، و مردم ری را دیدم که آنرا مکروه و شوم می پندارند. سبب را پرسیدم، پیری گفت: از آنزو که شمشیری که بدان بحی بن زید را کشته‌اند، در این نهر شسته‌اند.»^۳

در باب نهر سورین و سخن ابودلف بنفصیل در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۳۰-۱۳۶ بحث رفت، و ذکر گردید که بحی بن زید در آخر سال ۱۲۵ کشته شد، و چنان‌که در صحیفهٔ مجید حاضر باز نموده‌آمد، چون بدان تاریخ سنیان ری متداول با میان و هو اخواه ایشان بوده‌اند، اضطراراً باید چنان گمان کرد که موضوع سوم دانستن نهر سورین مربوط به شیعیان مقیم آن حدود در آن تاریخ بوده است.

۱۵ از آنچه مذکور افتاد، هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌ماند که رواج تشیع در ری مدت‌ها پیش از زمان احمد مارданی بوده است.

باری، شیعیان در شهر ری بتدربیح کثرت وقدرت و اعتبار می‌یافتد، تأثیب شاهی بخاندان بوئان رسید، و اهمیت و عظمت ایشان فزو نی یافت، و دانشمندان و فقهیان و عالمان و شاعران بنام شیعی مذهب در آنجا پیدا شدند؛ لکن چون محمود غزنوی بسال ۴۲۰ هجری بدانجا دست یافت، نسبت بدانان راه خشوخت و ایذاء در پیش گرفت، و چون خود حنفی و اشعری متعصب بود، از آزار اکابر شیعه و بی‌حرمتی و قتل آنان چیزی فروگذار نکرد، و بسیاری از آنان را بتهمت قرمطی و باطنی بودند بکشت، و در این باب اشارتی که در نامهٔ ولی بخلیفه القادر رفته در ص ۴۵ مجلد

(۱) جنة النعيم، ص ۴۰۲-۲۵۰.

(۲) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۶ س ۲.

(۳) الرساله الثانیه، ص ۳۲ س ۱۳؛ ترجمه فارسی آن، ص ۷۴ س ماقبل آخر.

حاضر گذشت . محمود در قلمرو حکومت خویش هر که را که از پیروان سنت و جماعت نبود بهمراه قرمطی بودن معدوم می کرد ، او خود گفته :

« ... من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان ، و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می کشنند ... »^۱

عبدالجلیل رازی از جنایات محمود نسبت به شیعه چنین یاد کند :

« به ورود رایت سلطان محمود ، که ملک عراق از دیالمه بستد ، و این طایفه را نقصانی رسید از قتل و نهب و صلب ، دلالت بطلان مذهب نباشد.»^۲

رونق امر قشیع درری بعهد سلجوقیان تجدید گردید ، و شیعیان هر چند آزادی و آسایش عهد بوئیان را نداشتند ، لکن نسبت با دور دیگر بالتبه قدر تمندتر ، و از احترام و اعزازی بیشتر برخوردار بودند ، و در مقامهای عالی سیاسی نفوذ یافتد^۳ :

چنانکه صاحب النقض در بیان احوال مجدد الملک اسعد بن محمد براوستانی قمی ، که وزارت بر کیارق را در ری^۴ داشت ، گفته :

« در مشورت سلطنت و قوت وزارت و فرمادهی و چهانداری بجایی رسید که مادر سلطان بر کیارق را بنکاح بخواست و گنجهای عالم برداشت و بر لشکرهای دنیا از حد روم تابیوز کند و بلاد ترکستان و چین و ماچین فرمانده شد .. الخ»^۵

بزمان نظام الملک که مذهب شافعی داشت^۶ ، عالمان شیعه محترم بودند ، و اوی بتن خویش از آنان دیدن می کرد ، چنانکه بهنگام توقف درری هر هفته به دوریست (درشت فعلی) ، و شرح آن در بحث از قراء و نواحی ری بباید) می رفت ، و از خواجه جعفر بن محمد ، از اکابر عالمان شیعه و مشهور در انواع فنون ، استماع اخبار می کرد ، عبدالجلیل رازی در النقض گفته :

(۱) تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض ، ص ۱۸۳ س ۳.

(۲) النقض ، ص ۵۳ س ۳.

(۳) طبری و مجمع البيان ، تأليف نگارنده ، ج ۱ ص ۱۰۶ .

(۴) بر کیارق درری بسلطنت نشست ، و آنها را پایتحت قرارداد . رلا : مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۲۰۲ و من ۴۲۰-۴۲۴ .

(۵) کتاب النقض ، ص ۸۷ س ۱۴ .

(۶) کتاب النقض ، ص ۹۷ س ۲ .

«... در هر هفته نظام‌الملک از شهر ری بدوريست رفتی، و از خواجه‌حفر^۱ استماع کردی و بازگشتی از غایت فضل و بزرگی او، و آن خاندانی است بعلم و عینت و ورع و امانت مذکور ...»^۲

شیعیان ری درین عهد آزادانه و آشکارا مجلس عزا و سوکواری برای مصائب آل‌طه، که از سنن مخصوص ایشانست بر پا می‌داشتند، و صاحب بعض فضائح الروافض که از مخالفان سرخست شیعیان در این زمان در ری بود گوید:

«این طائفه روز عاشوراء اظهار جزع و فزع کند، و رسم تعزیت را اقامت کنند، و مصیبت شهداء کربلاه تازه‌گردانند، و بر منبرها قصه‌گویند، و علماء سر برنه کنند، و عوام جامه چاک زند، و زنان روی خود خراشند و موبه کنند.»^۳

این سنت را در ری شفویان و حنفیان نیز متابعت می‌کردند؛ چنان‌که صاحب

القض آرد:

«و بری، که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ بلغنوح نصر‌آبادی و خواجه محمود حدادی حنفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوچک و مساجد بزرگ روز عاشوراء چه کرده‌اند از ذکر تعزیت ولعنت ظالمان، و درین روز گار آنچه هرسال خواجه امام شرف‌الائمه ابو‌نصر‌الله‌سن‌جانی کند در هر عاشوری بحضور امراء و ترکان و خواجه‌گان و حضور حنفیان، معروف و همه موافقت نمایند... خواجه امام بونصour حفده، که در اصحاب شافعی مقدم و معتبر است، بوقت حضور او بری دیدید که روز عاشوراء چه کرد، و این قصه برچه طریق گفت، و حسین (ع) را بر عثمان درجه و تفضیل چگونه نهاد... [شهاب مشاط] هرسال چون ماه محرم در آید ابتداء کند بمقتل عثمان و علی، و روز عاشوراء بمقتل حسین علی (ع) آورد، تاسال پیرار بحضور امیران و خاتون امیر اجل این قصه بوجهی بگفت که بسی مردم جامه‌ها چاک‌گردند و خاک پاشیدند، و سرها برنه کردند وزاریها نمودند. حاضران می‌گفتند که: زیادت از آن بود که بزعران جای کنند.^۴

(۱) برای اطلاع بر احوال وی، رک: طبرسی و مجمع‌البيان، ج ۱ ص ۲۹۷-۲۹۹.

(۲) القض، ص ۱۰۸ س آخر.

(۳) القض، ص ۴۰۲ س ۱۰۰.

(۴) القض، ص ۴۰۴ س ۸۰.

زعفران جای مکانی بوده که ظاهراً شیعیان مراسم عزاداری را در آنجا برپا می‌داشتند، و ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر صحیفه ۱۹۸ در شرح محلتها ری گذشت. صاحب کتاب بعض فضائل الروافض، از بزرگترین مخالفان شیعه در ری، قدرت شیعه را بدین هنگام چنین توصیف می‌کند:

«در هیچ روزگاری این قوت نداشتند که اکنون، چه دلیر شده‌اند! و به همه دهان سخن می‌گویند. هیچ سوابی نیست از ترکان، که در اوده و پانزده را فضی نیستند، و در دیو انها هم دیبران ایشانند؛ واکنون بعینه همچنانست که در عهد مقتدر خلیفه بود!»
هم وی در باب قدرت شیعه به عهد مقتدر خلیفه (عهد آل بویه) نویسد:

«استیلا روافض در عهد مقتدر خلیفه بود، از سنّه خمس و ثلث مائده، تاسenne ثلاث و عشرين و ثلث مائده که مقتدر را بکشتند...»^{۱۰}

باری، آرامش و آسایشی که شیعیان ری به عهد سلاجقه بزرگ داشتند بمرگ سنجرنقصان پذیرفت، چه خوارزمشاهیان و سلاجقه عراق با شیعه مخالفتی صریح داشتند؛ و آنان سروچ احکام مذهب اهل سنت و جماعت بوده‌اند.^{۱۱} از آن پس که فاجعه مغولان پیش آمد، فروغ حیات در این شهر کمین برای همه فرق، اعم از شیعه و سني تاریکی گرفت، تا آنکه بعد از سیصد و اند سال پس از آن تاریخ چراغ حیات اهل سنت و جماعت در اوائل عهد صفویان بیکبارگی فرموده‌اند؛ لکن شمع نیمزوشن حیات شیعیان آنجا همچنان فروزان بماند، و بتدریج افزون شد تا گردید؛ و در این باب بشرح در مبحث خرابی شهر ری سخن خواهد رفت. به هر روی بعنید سلجوقیان

(۱) الفتض، ص ۳۵۳ ماقبل آخر.

(۲) النقض، ص ۵۴۳ م.

(۳) عقدۃ معالم العلام، بقام مرخوم اقبال، ص ۸۷۲.

(۴) گویا ظاهراً در اوائل عهد صفویان هنوز در ری سنی وجود داشت. دلیل آن اینکه بنت ابراهیم خوان از عازفان و صوفیان بنام، بزمیان شاه خیماسب صفوی آباد و دائز بود، واز وی فرمان تولیتی جهه آن بقعت بدست است که ذکر آن در صحیفه ۴۳۱ «جلد اول کتاب حاضر گذشت. چون سویقیان اوائل عهد اسلامی اهل سنت بودند (تقریباً الموامع ۱۲۲)، خوان نیز یکی از معاریف ایشان بود، باشد چنین پند است که متولیان و مقیمان اطیاف آن بقعت نیز سنی بودند.

و خوارزمشاهیان شیعیان در ری کثرتی داشتند، و بیشتر جمعیت شهر بر این آینه بودند. اسناد این دعوی جز آنچه در سابق مذکور افتاد، از منابع فراهم آمده به عهد سلجوقیان بدین قرار است:

۱- صاحب فضائح الروافض، که خود سنی مجبری و مشبه^۱ و از مردم ری بوده است، گفته:

«... نه از بهر آن را که در ری اغلب رافضی‌اند بهتر بود، اگرچه به عدد بسیار ند.^۲»

۲- عبدالجلیل رازی ذکر کرده:

«چونست که... اینجا که رازیان بیشتر شیعی باشند، بر کثرت اعتمادی و التفاتی نباشد.^۳»

۳- در سیاست نامه در فصل چهل و هفتم در ذکر قرمطیان و باطنیان درج افتاده: «در ری و آبه و قم و کاشان و ولایت طبرستان و مازندران همه رافضی‌اند.^۴

ذکر این نکته نیز در اینجا از فایدتی خالی نمی‌نماید، که شیعه اثنا عشری خود بدو دسته تقسیم می‌شوند: اصولی و اخباری. شیعه اصولی را مدار کار بر اجتهداد است و شیعه اخباری را بر خبر، و این دسته اجتهداد نمی‌کنند.^۵ شیعیان ری همه اصولی بودند، و بر اساس اجتهداد کار می‌کردند؛ چنانکه عبدالجلیل رازی در باب شیعیان عصر خویش گفته:

«ری و نواحی بسیار از ری، و بعضی از قزوین و نواحی آن، و بعضی از خرقان همه شیعی اصولی امامی باشند.^۶

از فرق دیگر شیعه، زیدیان و اسماعیلیان در ری و نواحی آن می‌زیستند.

(۱) النقض، ص ۴۸۳ س ۶ بعد.

(۲) النقض، ص ۴۸۹ س ۱۸.

(۳) النقض، ص ۴۹۰ س ۱۶ بعد.

(۴) سیاست نامه، ص ۲۱۷ س ۱.

(۵) طبری و مجمع البیان، ج ۱ ص ۷۷ ذیل ۲.

(۶) النقض، ص ۴۹۳ س ۲۰.

۱- زیدیان :

زیدیان در ری مرکزیت و مدرسه‌های معروف داشتند؛ عبدالجلیل رازی در باب این طایفه آورده:

«زیدیان طایفه‌ای انداز مسلمانان و امامت محمد (ص)، که بعد و تو حید خدای و به عصمت انبیا معرف باشند، و بعد از مصطفی (ص) امام بحق علی مرتضی (ع) را دانند، و فضی خفی گویند، و مقصوم دانند علی را و حسن را و حسین را، و بعد از زین العابدین (ع) امامت در زید بن علی (ع) دعوی کنند، و بیشتر فقه ایشان فقه بوسنیه باشد، و ایشان را نیز اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین؛ و قیاس در مسائل تفریعات روا دارند بخلاف مذهب شیعه، و در شهر ری مدرسه‌های معروف دارند، و فقهای بسیار برین مذهب هستند... در ری سادات بسیارند از نقیبان و رئیسان که این مذهب دارند...»^۱

و نیز: «زیدیه در بعضی از فروع مذهب امام بوسنیه دارند، مگر بدوسه مسئله فقهی که باشیعه باشند...»^۲

در باب اعتقاد شیعه اثنا عشری نسبت بائمه زیدیان ذکر کرده:

«...بائمه زیدیان... همه اهل صلاح و زهد و سداد و عفت و ورع بوده‌اند، و آمران معروف و ناهیان از منکر؛ و شیعه در ایشان اعتقاد نیکودارند، اما امامشان ندانند بفضل و عصمت و نصیحت، و غلبۃالظن چنانست که دعوی امامت مطلق نکردند؛ بهری را صلوات اللہ علیہ نوبسند، و بهری را راضی اللہ عنہ...»^۳

موضوع قیام حضرت زید (ع) در کوفه، و نیز اعتقاد شیعه اثنا عشری نسبت بموی، و بیان شهادت حضرت یحیی فرزند وی، و ذکر مدارس زیدیان بمناسبت بالاختصاری تمام در مجلد نخستین کتاب حاضر صحائف ۱۳۶-۵۴۲ وص درج گردیده است. بعهد عبدالجلیل رازی مردم و نک و کن و فرج زاد از آبادیهای آن روزی ری و امروزی طهران جملگی زیدی مذهب بوده‌اند، و وی در پاسخ خصم، آنجا که گفت:

(۱) البیض، ص ۴۵۸، ۴ س.

(۲) النفع، ص ۴۹۲ س ماقبل آخر.

(۳) النفع، ص ۲۵۹ س ماقبل آخر.

«رافضی در بانگ نماز خیر العمل زند، و ملحد نیز همین کند»^۱، و بیان شریک بودن زیدیان باشیعه در خیر العمل زدن چنین نوشتہ :

«... پس اگر این جمله (برخی از آداب زیدیان) ملحدی است، و ملحدی خود همین است... امیر اتابک قشقر... و امیر عادل غازی اینانچ اتابک باستی که این ملحدی از ری برداشته بودندی، و ونک و کن و برزاد(= فرحزاد) خراب کرده بودندی، که دو سه دیه را چه محل باشد...»^۲

۳- اسماعیلیان :

این فرقه در ری از قرن سوم بعد نفوذی داشتند، و ابو حاتم رازی، که ذکر شد در رجال ری بباید، از دعا بزرگ اسماعیلیان در آن عهد است، اما از زمان حسن صباح ۱- ببعد ذکر شهرتی بیشتر پیدا کردند، و چنانکه در مجلد اول کتاب حاضر در ذکر خانه حسن صباح صحیفه ۳۶۲ اشارت رفت، ویرا در روده شهر ری بکوچه صوفی خانه بود، و در باب دعوت وی در ری در جهانگشاوی جوینی چنین ثبت افتاده : «... همچنین در ولایت طالقان و کوه بره و ولایت ری بسیار مردم دعوت صباحی را متفاوت شده بودند...»^۳

۱۵ قبل از این تاریخ داعیان اسماعیلی در ایران و مواراء النهر، در ایام امارت امیر نصر و آغاز امردبلیمان، فعالیتی داشتند؛ تا آنکه حسن صباح بسال ۴۷۱ هجری بمصر رفت، و بیکسال و نیم بماند و تعلیم گرفت. و چون باز گشت به تبلیغ مذهب اسماعیلی نزاری پرداخت. جنایات و اعمال سبعانه پیروان حسن در ممالک سلجوقی و لوله و اضطرابی غریب بوجود آورد.^۴

۲۰ اسماعیلیان معتقدند پس از وفات حضرت امام صادق علیہ السلام، اسماعیل فرزند آن بزرگوار امام هفتم است نه موسی کاظم (ع). اما اسماعیل در حیات پدر درگذشته بود.

(۱) القض، ص ۴۵۷ س ۵.

(۲) القض، ص ۴۶۰ س ۳ بعده.

(۳) تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۲۰۱ س ماقبل آخر.

(۴) تجارت السلف، ص ۲۸۸.

در باب مرگ اسماعیل برخی از ایشان گویند که: نمرد، بلکه از خوف خلفای بنی العباس پنهان گردید. دسته دیگر گویند: گرچه او در گذشت، لکن نص بقهری بر نگردد. لذا امامت را در خاندان اسماعیل باقی می‌دانند.

در خصوص شریعت بر این عقیدتند که: اسلام ظاهری دارد و باطنی، و اگر کسی
بر باطن شریعت پی برد، وظواهر را مهمل گذارد، براو باکی نیست. از این رو بیشتر ۵
احکام را تأویل کنند.^۱

در پاره‌ای از اخبار، اسماعیلیان و قرطیان فرقی واحد شناخته شده‌اند، لکن حقیقت آنست که دو گروه جداگانه‌اند.^۳ اسماعیلیان را بسبب هفت امامی بودن سُبْعَیه، و بمناسبت تأویل احکام و قول به اینکه اسلام را ظاهری و باطنی است، باطنیان نام نهاده‌اند.

1.

از آنچه تا بدینجا در باب مذهب مردم ری بعداز اسلام بحث رفت، با توجه به اشارتی که در اوآخر فصل اول همین باب در باره باقی بودن اقلیتی از زردشتی و یهودی در این شهر شد، توان دانست که حدود ده فرقه اسلامی و دو فرقه غیر اسلامی در شهر ری مقیم بوده‌اند.

1

عصبیهای دینی و احتجاجات و شکوه عقیدتی، و جنگیای مذهبی در ری از دیر باز :

یکی از مهیّت‌های بزرگی که مردم ری از روزگار باستان با آن دست بگردیان بوده‌اند، موضوع اختلاف آراء دینی و شکوه‌کندزی است؛ و گوئی از میان بلاد جهان قرعه فال این نوع منازعات را - بدان صورت که از آغاز پیدائی تا پایان آبادی آن دوام یافته و سرانجام سبب انهدام آن شده باشد - تنها بنام ری زدند. در باب روزگار آن پیش از اسلام در این مسأله بر روایت اوستا (وندیداد، فرگرد اول بند شانزده) بسند:

«دوازدهمین کشور بانزه است که من، اهورامزدا، آفریدم ری با سه نژاد است.

(۱) برای اطلاع بیشتر به طرس، و مجمع‌البيان، ج ۱ ص ۱۰۴-۱۰۱ رجوع شود.

(٢) دك: مجالس المؤمنين، عتمن بيان أحوال فاطميان مصر (شمارة صفحه ندارد).

- اهریمن پر مرگ برصد آن آفت‌گناه شک و بی اعتمادی پدید آورد.^{۱۰}
- لازمه این سخن وجود اختلاف آراء و شورش دینی قدیمی در آن پنهان است که شرح آن بما نرسیده است؛ در عهد اسلامی نیز بصورت کاملاً شدیدتر، از قرن سوم هجری بعد وجود داشته است، که ساکنان آن شهر آرامش و آسایش و جان و مال خویش را در آن راه از دست می‌داده‌اند. این نزاعها اغلب جمعی انبوه را به خاک و خون می‌کشید، و گروهی را بترك خان و مان و جلای وطن مجبور می‌ساخت، و خرابیهای عظیمی را در شهر سبب می‌آمد. علت این جنگکها در این عهد اختلاف فرق در بیان مسائل عقلی و اصول دینی بود، که تفصیل آن بیابد.
- در این نزاعهای عوام- که پای استدلالشان چوین بود- دست بشمشیر می‌بردند، و کشتارهای دست جمعی را سبب می‌آمدند، و خواص- که سنان زبان و حربه منطق داشتند- قلم را وسیله مغلوب کردن خصم قرار می‌دادند. کتاب نفیس النقض، یا بعض مثالب التوابع فی نقض بعض فضائح الروافض، که متن کتاب بعض فضائح الروافض را نیز در بردارد، آینه تمام نمای این نزاعهای است، و ما را به کیفیت مقالات طرفین مخاصمه آشنا می‌سازد.
- نزاع مذهبی میان فرقین در آن عهد در نقاط دیگر نیزهم با قلم و هم با مشیر جریان داشت، در این باب در کتاب النقض چنین ذکر گردیده:
- «... اگر به آذربایجان شیعه زبون باشند، و تیغ و قلم بدست شافعی مذهبان باشد، بماز ندران شافعیان زبون باشند، و تیغ و قلم بدست شیعیان باشد...»^{۱۱}
- ارباب مسالک و تواریخ اسلامی و صاحبان ملل و نحل، کراراً باین نزاعها اشارت کرده‌اند، که پاره‌ای از آنها در ذیل درج می‌افتد:
- مقدسی در احسن التقاسیم- که در قرن چهارم بسال ۳۷۵ تألیف یافته^{۱۲}- آرد:

(۱) وندیداد دارمستر، ترجمه دکتر هوشیار، ص ۶۹ س ۱؛ وندیداد ترجمه سید محمدعلی حسنی داعی الاسلام، س ۱۲ س ۶.

(۲) النقض، ص ۴۹۴ س ۲.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۹ س ۳.

«**فقع بالری عصیّات فی خلق القرآن، وبقزوین ايضاً بین الفرقین... ۱۰۰**» در عجایب نامه، که در قرن ششم برای طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی تنظیم گردیده، در ذکر ری درج است:

«... وأهل وی مخالفت یکدیگر کنند از بهر دین... ۳۰۰»

در سال ۵۸۲ بین شیعه و سنی جنگی سخت در گرفت؛ این اثیر در حوارث این ^۷ سال، در بیان وقایعی که پس از مرگ محمد جهان پهلوان رخداده، اشارتی بنزاع میان شیعیان و سنیان ری کند و گوید:

«کان بمدينه الرى ايدضاً فتنه عقيمه بين السنّة والشيعة، و تفرق اهلها ، و قتل منهم ، و خربت المدينة و غيرها من البلاد ... ۳۰۰»

با قوت که بسال ۱۷ عهجری از پشاپیش تاتاری گریخت، گذارش بهری افتاد و آنجا را خراب یافت. سبب را از یکی از عاقلان آنجا پرسید، و چنین پاسخ شنید: بر اثر نزاع مذهبی میان شیعه و اهل سنت، شیعیان شکست یافتد، و چون ایشان نابود شدند آتش جنگی میان حنفیان و شافعیان در گرفت و شافعیان پیروزی یافتد؛ و محلتهای خراب که می‌بینی همه از آن شیعه و حنفیه است، و تنها این محلت که از شافعیان است سالم بماند، و از شیعه و حنفیه هیچکس بجا نماند، مگر آنانکه مذهب خویش را پنهان کنند.^۴ این دعوی از اغراقی خالی نماید، و حتی پاره‌ای از عالمان آنرا انکار کرده و باواقع مطابق ندانسته‌اند، چنانکه قاضی نور الله شوستری در مجلس المؤمنین آورده:

«... ظاهراً آن مرد عاقل بخوش آمد صاحب معجم ، که شافعی مذهب بود، تقریر خرابی ری بر وجه مذکور نموده ، والا بروجهی که از کتاب النقض مستفاد می‌شود ، شافعی در ولایت ری از آن کمتر و ناچیزتر بوده‌اند که طرف نزاع حنفیه

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۶ س ۷.

(۲) عجایب نامه، نسخه عکسی متعلق به کتابخانه دانشگاه طهران، ج ۱ ورق ۳۹ ص ۲ س ۱۲.

(۳) الكامل ، جزء ۹ ص ۱۷۴ س ۳.

(۴) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س ماقبل آخر.

واقع شوند، و همیشه حنفیه در آنجا در انکار شافعیه باشیعه موافق بوده‌اند...^۱ قزوینی در آثار البلاط – که آنرا بسال ۷۴ تألیف کرده^۲ – چنین اشارت دارد: «... والعصبیة واقعة بينهم (أهل الرى) حتى أذْتُ إلى الحروب ، وكان الظفر لاصحاب الشافعى فى جميعها ، مع قلة عددهم...^۳» چنانکه پیداست، قول صاحب آثار البلاط جانب گفته یافسot را قوتی می‌بخشد.

غیاث الدین خواند میر در حبیب السیر، نزاع مذهبی مردم را موجب بروز فاجعه قتل عام مغولان در ری داند، گوید که ایشان بدعوت و تحریض شافعیان، آن جنایت هول را ارتکاب کردند، بدین قرار:

«... در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهه مخالفت مذهب تعصّب بود، بنابر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شناخته، و جمهه (Djebé) و سوبنای (Subuday)^۴ را برقتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریض نمودند، وایشان نخست حنفیه را به تبع پیدریسخ گذرانیده، بعد از آن با خود گفتند که: از مردمی که در خون منوطنان مولد و منشأ خوبیش سعی نمایند چه نیکویی توقع توان داشت؟ آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند...^۵» نزاع مذهبی میان خواص ری بیشتر بصورت جلسه مناظر در محافل و مجالس حکام و امرا و سلاطین بین فریقین صورت می‌پذیرفت، و خصم ملزم و مغلوب می‌گردید.^۶ این بود نبذی از آنچه در منابع دربار نزاع مذهبی مردم ری درج افتاد.

(۱) مجلس المؤمنین، مجلس اول، من ۳۸ ص ۳۱ بعده.

(۲) بیست مقاله قزوینی، بکوشش پوردادود، ج ۱ ص ۳۸ س ۹؛ سر زمینهای خلافت شرقی،

ترجمه فارسی، من ۲۴ مقدمه.

(۳) آثار البلاط، من ۳۷۶ ص ۱۵ بعده.

(۴) چون ضبط این دو نام در متن حبیب السیر محرف و غیر مشکول بود، صورت لاتین آن از دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۴ نقل گردید.

(۵) حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم من ۲۰ ص ۱۲۰.

(۶) رک: النقض صحائف، ۱۰۷-۱۰۶ و ۴۸۶-۵۹۸ و ۴۸۸ و ۵۹۸ و ۴۸۸ و غیر اینها.

این نزاعها بر حسب موضوع مورد اختلاف گاه میان شیعه و سنی، و گاه میان شافعیان مجرّب از یک طرف، و شیعه و معترض از طرف دیگر وقوع می‌یافتد.

مسائلی که نزاعهای مذهبی ری را باعث می‌آهد :

اکنون اشارتی موجز بعلل و اسباب و مسائل اصولی، که مایه آن همه اختلاف

در میان فرق مذهبی مقیم ری بوده می‌شود، و علاقه‌مندان با اطلاع مبسوط‌تر را به ۵ مصنفات شبوخ فرق همچون کتاب النقض، احسن التقاسیم، الملل والنحل شهرستانی، تبصرة العوام، تلییس الیس ابن حوزی، بیان الادیان، الفرق بین الفرق، دیستان المذاهب کشمیری، و نیز منابعی مانند رحله ابن جبیر، رحله ابن بطوطه، تاریخ خلفای سیوطی، جامع اللطیف جار الله قرشی و غراینها رجوع باید کرد.

۱۰ اصول اختلافات چنان‌که از خالل سطور و جمل صحائف کتاب نفیس النقض - که خود آینه تمام نمای کشیکش‌های مذهبی در ری است، و در رد کتاب بعض فضائح الرواوضن تأليف یک تن از همچهرهای شافعی مذهب ری تنظیم گردیده - و منابع دیگر استنباط‌می‌شود بدین تقریب بوده است:

۹- مسألة صفات صانع :

۱۵ اشعریان برای خداوند نه صفت قدیم اثبات کنند. که با ذات قدیم باری تعالیٰ بر روی هم ده قدیم می‌شود: در تبصرة العوام مذکور است:

«... بدان که اشعری گوید: باری تعالیٰ قادرست بقدرت قدیم، و عالم بعلم قدیم، و حَی بجیوه قدیم، و باقی ببقاء قدیم، و سمیع بسمع قدیم، و بصیر ببصر قدیم، و مرید به ارادت قدیم، و کاره بکراحت قدیم، و مستلزم بكلام قدیم. نه قدیم با خدای تعالیٰ اثبات کند و گوید: موجود است لذاته ...»^۱

شهرستانی در الملل والنحل پس از نقل قول وی در این باب گفته:

«قال: وهذه الصفات أزلية قائمٌ بذلك، تعالى ...»^۲

در باب وجود اشعاره در ری در صحیفه ۷۴ مجلد حاضر اشارتی رفت. و علاوه بر آن صاحب النقض همچرا ان ری را چندین آنچه دارد. از حمله اشعری و

(۱) تبصرة العوام، ص ۱۰۹ س ۱۰.

(۲) الملل والنحل، ج ۱ ص ۶۷ س ۱۰.

کلابیشان خوانده، و چنین ذکر کرده:

«اشعری شان خوانند، و گرچه در عهد سلطان مسعود فور الله مرقده^۱ امامانشان رجوع کرده بودند، و خطها باز داده، واز آن مذهب بیزار شده؛ اما آن جتئیه بود.»
و نیز: «کلابیشان خوانند، که در مسائل متابعت ابن الكلاب کنند.^۲»

در تبصرة العوام در موردی در باب این دو تن (ابن کلاب و اشعری) چنین درج آمده:
«... ایشان باری تعالی را ده صفت قدیم اثبات کنند اگرچه در عبارت نیاید،
ابن کلاب گوید: این صفات از لیست، و اشعری گوید: قدیم است؛ و گویند: این
صفات نه ذات باری است، و نه جز از وی، و نه بعضی از وی؛ و این سخن نامعقول
بود و متناقض، زیرا که چون گفته شد صفات نه ذات است غیریقت اثبات کردند؛ چون
گفته شد غیر او نیست اثبات کردند که ذات است؛ و تصور نبند که چیزی نه دو باشد نه
بکی و نه بعض از یکی ...^۳

گفتنار این گروه به ترساگری همانندگی دارد، چه اگر ترسایان به سه
قدیم: اقوم الاب، اقnum الابن، اقnum روح القدس عقیده مندند، و بنظر ایشان اگر این
سه قدیم نباشد نقصان خالق باشد، این فرقه نیز نه قدیم برای ذات باری تعالی اعتقاد
دارند؛ اما شیعیان بیک قدیم معتقدند، و معانی مذکور را از خدا جدا نمی دانند؛ در
تبصرة العوام در اعتقاد امامیان ذکر شده:

«... گویند قدیم یکی بود و نتاید که دو بود، خلاف مجبره که نزد ایشان
ده قدیم بود: یکی ذات باری تعالی و ده صفاتش ...^۴
و نیز: «گویند: خدای تعالی قادرست لذاته، خلاف مجبره که نزد ایشان
 قادر بقدرت بود؛ و گویند: ... زنده است و باقی لذاته، بخلاف مجبره که گویند:
خی است بحیات و باقی ببقاء ... الخ^۵

(۱) رک: النفع، صحائف ۱۰۶-۱۰۷-۴۸۶۹۱-۴۸۸.

(۲) النفع، ص ۵۹۸.

(۳) النفع، ص ۵۹۷.

(۴) تبصرة العوام، ص ۱۶۳ س ماقبل آخر.

(۵) تبصرة العوام، ص ۲۰۲ س ۹.

(۶) تبصرة العوام، ص ۲۰۰ س ۱۳.

علامه در کشف المراد در نفی این امور ذکر کرده:

«لأنه تعالى يستحيل أن يتَّصِّفَ بصفة زائدة على ذاته سواء جعلناها معنى، أو حالة، أو صفة غيرهما؛ لأنَّ وجوب الوجود يقتضي الاستغناء عن كل شيء^۱»

فرقه معتزله نيز عموماً باشیعه در این باب بـك سخنند؟ شیرستانی در الملل و النحل اعتقاد ایشان را چنین نقل کرده:

«فالذى يعم طائفة المعتزلة من الاعتقاد ، القول بـأن الله تعالى قديم ، والقديم أحسن وصف ذاته ؛ وذَّفَّوا الصفات القديمة أصلاً ، فقالوا : هو عالم لذاته ، قادر لذاته حتى لذاته ، لا بـعدم وقدرة و حيوة هي صفات قديمة ...»^۲

صاحب کتاب بعض فضائح الرواوض که از بجهران متعصب شهر ری بوده، در باب موافقت شیعه و معتزله در صفات خداوند چنین گفته:

«فضيحت دوم ایشان (شیعه) را آنست که با معتزله موافقت کرداند، وصفات [قديم] خدای را انکار کرده‌اند، و اورا خالق لمیزلى و رازق لمیزلى وسمیع وبصیر لمیزلى و متعلّم لمیزلى ومرید لمیزلى نگویند؛ گویند: سمیع وبصیر است بمعنى عالم قادر، وعلم وقدرت را خود منکر باشند، و گویند: مرید افعال خویش است نه مرید افعال ما، وبناست بشرط وجود مئیات، وسمیع است بشرط وجود مسموعات، و متعلّم است يعني خالق کلام است، و رازق آنگه بود که رزق آفرید، ومدرک آنگه بود که مدرک آفرید ...»^۳

۲- مسأله رؤیت:

اصل دوم مورد اختلاف مسأله رؤیت صانع است (تعالی الله عن ذلك): اشعری معتقد است که هر موجود قابل رؤیت است، وحق تعالی نیز موجود است، پس دیده شود؛ در الملل والنحل شهرستانی ثبت افتاده:

«... ومن مذهب الاشعرى ان كل موجود فحشى ان يرى، فإن الصحيح للرواية

(۱) کشف المراد ، ص ۱۸۲ س ۲ .

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۳۰ س ۶ .

(۳) النقش ، ص ۵۱۸ س ۹ .

اَنَّمَا هُوَ الْوَجُودُ، وَالْبَارِي تَعَالَى مُوْجُودٌ فَيَصْحَّ أَنْ يُرَى...^۱
مَجْسِمُهُ وَعَشْبَّهُ نَيْزٌ قَائِلٌ بِدِيدِنِ خَدَاوَنْدٍ بَا چَشْمِ سَرٍ هَسْتَنْدٌ، عَلَّامَهُ حَلَّی در
باب ایشان گفته :

«وَالْمَجْسِمُهُ جَوَزُوا رَؤْيَتَهُ لَا عَقْدَادُهُمْ أَدَهُ تَعَالَى جَسْمٌ، وَلَوْ اعْتَدُوا تَجْرِيدَهُ
لَمْ يَجُوزُوا رَؤْيَتَهُ عِنْهُمْ.»^۲ د
عبدالجليل رازی در القاب مجبره ری این معنی را چنین نقل کرده :
«... مشبهی خوانندشان ؟ که گویند : خدای را بدین چشم سر ببینیم چنانکه
ماه شب چهاردهم.»^۳

در تبصرة العوام درج افتاده :
۱۰ «... بَدَانَ كَهْ جَمْلَهُ بَشْبَّهُ خَدَاهُ تَعَالَى رَا جَا وَمَكَانَ اثْبَاتَ كَنْتَنْدُ، وَكَوْيَنْدُ: بَرَ
عَرْشَ نَشَستَهُ وَبَاهَا بِرَكْرَسِي نَهَادَهُ وَسَرَ وَدَسَتَ وَجَمْلَهُ اَعْضَا اثْبَاتَ كَنْتَنْدُ؛ وَكَوْيَنْدُ:
هَرْجَهُ او رَا جَا وَمَكَانَ نَبَاشَدُ، آنْ چِبْزَ مَعْدُومَ بُودَ نَهْ مُوجُود...»^۴
شیعیان فائلند که خداوند را نمی توان دید؛ در تبصرة العوام ذکر رفته :
«[اما میان] گویند: خدای تعالی را نتوان دید؛ خلاف مجبره که ایشان گویند:
۱۵ خدای تعالی را بتوان دیدن بچشم سر در آخرت؛ و در دنیا خلاف کنند...»^۵
علامه حلی آورده :

«...وَالدَّلِيلُ عَلَى اِمْتِنَاعِ الرَّؤْيَدَهِ أَنْ وَجْوبُ الْوَجُودِ يَقْتَضِي تَجْرِيدَهُ، وَنَفْيُ الْمَجْهَهِ
وَالْحِيْزَ عَنْهُ، فَيَنْتَفِعُ الرَّؤْيَهُ عَنْهُ بِالْمَضْرُورَه.»^۶
معتز له در این قول باشیعه موافقند، و در الملل والنحل در مقام ذکر ایشان درج
۲. افتاده :

- (۱) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۷۲ س ۱۰ .
- (۲) کشف المراد ، ص ۱۸۲ س ۸ .
- (۳) النقض ، ص ۵۹۷ س ۹ .
- (۴) تبصرة العوام ، ص ۷۶ س ۱۲ .
- (۵) تبصرة العوام ، ص ۲۰۱ س ۱۴ .
- (۶) کشف المراد ، ص ۱۸۲ س ۱۰ .

«... وَاتَّفَقُوا عَلَى نَفْيِ رُؤْيَاةِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْأَبْصَارِ فِي دَارِ الْقَرَارِ، وَنَفْيِ التَّشْبِيهِ عَنْهُ»^۱

فرقه نجارت و زعفرانیه نیز که در ری و پاره‌ای از نواحی آن کثرتی داشتند، در دو مسأله مذکور با معترزله همراهند، در تبصرة العوام در ذکر ایشان درج گردیده: «... جمله در صفات باری تعالیٰ با معترزله موافق باشند، و نفی رؤیت کنند.»^۲

۳- مسأله خلق افعال و عدل:

نجاریان و کلادیان و اشعریان - که در ری فراوان بودند - می‌گفتند که خالق فعل خداست و بنده را کسبی هست^۳، در باب قول ایشان در معنی کسب در تبصرة العوام آمده: «چون معنی کسب از ایشان پرسی حوالت بر چزهای نامعقول کنند، از بهر آنکه گویند: قدرت بنده را در فعل هیچ تأثیری نیست، و خالق فعل بنده خداست؟ پس کسب را هیچ معنی نبود، و نه قدرت بنده را!»^۴

و نیز: «... این کسب که وی (اشعری) دعوی می‌کند ابن راوندی بنهاد، و نجارت ازو فراگرفت؛ و ابن کلاب از نجارت و اشعری از ابن کلاب؛ چهارصد سال است تا در محافل و مجالس ملوک و سلاطین با ایشان مناظره می‌کنند درین مسأله با علماء و فضلا، نه معنی کسب که خود دعوی می‌کنند می‌دانند، و نه بهم هیچ عاقل و عالم می‌توانند رسائیدن.»^۵

نسبت دادن افعال را بخداوند اصطلاحاً جبر گویند: شهرستانی در العمل والنحل گفته:

«... الْجَبْرُ هُوَ نَفْيُ الْفَعْلِ حَقِيقَتِهِ عَنِ الْعَبْدِ، وَاضْفَافُهُ إِلَى الرَّبِّ تَعَالَى ...»^۶
فرق سنت و جماعت اکثر اهل جبرند.^۷

(۱) الملل والنحل، ج ۱ ص ۳۰ س ۱۴.

(۲) تبصرة العوام، ص ۶۲ س ۴.

(۳) تبصرة العوام ، ص ۱۶۳ س ۱۱.

(۴) تبصرة العوام ، ص ۱۶۳ س ۱۲.

(۵) تبصرة العوام، ص ۱۱۶ س ۱۲.

(۶) الملل والنحل، ج ۱ ص ۵۹ س ۱۵.

(۷) تبصرة العوام ، ص ۱۴۲ آغاز باب ۱۸.

مؤلف تبصرة العوام در ذکر اهل جبر نقل کرده :
 «...گویند: خیر و شر و کفر و ایمان و فسق و فجور و فواحش، و هر فسادی که در عالم واقع می شود، چون خدای تعالی آفریند، فعل وی بود، وقدرت وی حاصل شود، واردت و مشیت خدای تعالی بود، و بنده بهیچ چیز قادر نبود، وقدرت بنده را همیچ تأثیری نبود...»^۱

در الملل والنحل شهرستانی قول حسین نجّار - که در ری پیروان فراوان داشت -

چنین ثبت افتاده :

«... قال هو خالق اعمال العباد خيرها و شرها ، وحسنتها و قبيحها ، والعبد مستحب لها ، و اثبت قادير للقدرة العادئ و سمي ذلك كسبا على حسب ما يشبته ۱۰ الاشعري...»^۲

قول ضرار بن عمرو و نجّار و ابوالحسن اشعری است که :

«إنَّهُمْ أَنَّهُمْ هُوَ الْمُحَدِّثُ لَهُمْ (الأفعال) ، وَالْعَبْدُ مُمْكِنٌ ، وَلَمْ يَجْعَلْ لِلْقُدْرَةِ الْعَدْدُ أَذْرًا فِي الْفَعْلِ ، بَلِ الْقُدْرَةُ وَالْمُمْكِنُ وَالْمُقْدُورُ وَالْمُقْعَدُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَهَذَا الْاقْتَرَانُ هُوَ الْكَسْبُ...»^۳

و نیز اشعری گوید :^۴ ۱۵

«... کفر و ایمان و فسق و فجور و طاعت و عبادت و معصیت و فواحش جمله خدای تعالی آفریند و قضا و تقدير کند ، و بریشان نویسد و بارادت و مشیت او باشد ، واز کافر کفر خواهد و ایمان نخواهد ، وقدرت ایمان بد و ندهد ، و خواهد که اورا ثالث ثلاثة خوانند ... و اگر حق تعالی جمله انبیا را ابدأ در دوزخ کند عدل باشد ، و اگر جمله کفار و مشرکان را در بهشت کند تفضل و انعام بود... جمله قبایح بر خدای تعالی روایود الادوغ... روایا شد که معجزات بر دست کذا بان ظاهر کند ، و تصدیق دروغزن کند تا خلق را گمراه کند...»

(۱) تبصرة العوام ، ص ۱۴۲ س ۴.

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۶۲ س ۴.

(۳) کشف المراد ، ص ۱۸۹ س ۲۱.

(۴) تبصرة العوام ، ص ۱۱۱ س ۹.

پوشیده نیست که نسبت این گونه معانی بخدای بزرگ تباین و تعارض کلی با عدالت وی - که از اصول اعتقاد شیعه و معتزلیانست - دارد، و جیریان را نظر این تهمتها بر صانع عادل حکیم زیاد است، چنانکه گویند:

«... رو باشد که خدای تکلیف کند بنده را بر چیزی که بر آن قادر نباشد...^۱»

۵

در الملل والنحل در مذهب اشعری مذکور است:

«... و تکلیف مالا یطاق جایز علی مذهبه ...^۲»

اعصری گوید:

«... در ازل تقدیر کرد که یکی نیکبخت بود، اگر صد هزار سال عمر او بود، و هر بدی و شری و فساد و کفر و قتل انبیا و رسول و جز آن از وی بوجود آمده باشد، عاقبت او در بهشت باشد چنانکه تقدیر رفته است؛ و اگر تقدیر کرده است که یکی در دوزخ بود، اگر چند عمر دنیاست اورا عمر دهد و همه عمر نیکوبی کند و طاعت و فرمانبرداری، و مالهایی از آن وی باشد و در خیرات صرف کند، عاقبت او در دوزخ بود دایم...^۳»

عبدالجلیل رازی در القاب مجبران - که در ری قدرتی داشته‌اند - ذکر کرده:

«... اول - مجبرشان خوانند؛ که گویند: خدای تعالی افعال بد و نیک در بندگان بقهر آفریند. دوم - قدری شان خوانند؛ که گویند: همه کفر و معاصی و بدعتها و ضلالتها بقضاء و قدر خدای تعالی باشد...^۴»

باری شیعه و معتزله این نوع محالات را - که پاره‌ای از آنها، بین نسبت ظلم و جور بر صانع حکیم است - قبول ندارند، و معتقدند که خداوند آنچه را که عقل سالم قبیح می‌شمارد مرتکب نمی‌شود، و هیچگاه به احدی ظلم نمی‌کند؛ و انسان را در عمل خوبیش مختار می‌شناسند، و برای نیکوکاران پاداش نیک، و بد کاران کیفر و تنبیه

فائلند: شیعه در باب مسائل مذکور در فوق گوید:

«خدای تعالی شرك و کفر و فسق و نفاق و ظلم و جور و فجور و زنا نیافریند و نخواهد... جایز نبود که انبیار ادر دوزخ کند و کفار را در بهشت... هیچکس بی عصیان

(۱) تبصرة العوام ، ص ۱۱۲ س ۶.

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۶۸ س ۱۴.

(۳) تبصرة العوام ، ص ۱۱۲ س ۱۲.

(۴) النقض ، ص ۵۹۷ س ۵.

مستحق عقوبت نبود... خدای تعالی همه مخالفان را قادر نداده است برایمان، و اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی ... تکلیف مالا طلاق زشت بود و خدای تعالی زشته نکند... اگر کسی عمل نیک و بد می کند، به نیک مستوجب ثواب و بهشت بود، و بدان بد اگر عفو نکند مستحق عقاب بود...^۱

اما معترله - که ایشان را اصحاب عدل و توحید نام نهاده اند^۲ - نیز بنده را در کارها مختار شناسد، و نظر ایشان است که: هر که اعتقاد کند که خدای تعالی ضار و نافعست کافر بود^۳؛ و اتفاق داردند براینکه از صانع حکیم جز خبر سرنزند، شهرستانی در ضمن نقل اقوال ایشان آورده:

«... إِقْفَقُوا عَلَى أَنَّ الْعَبْدَ قَادِرٌ ، خَالِقٌ لَا فَعَالَهُ خَيْرٌ هُوَ وَشَرٌّ هُوَ ، مُسْتَحِقٌ عَلَى مَا

يَفْعَلُهُ ثَوَابًا وَعَقَابًا فِي دَارِ الْآخِرَةِ .^۴

ونیز: «... إِكْفَقُوا عَلَى أَنَّ الْحَكِيمَ لَا يَفْعَلُ إِلَّا الصَّالِحُ وَالْمُخْرِجُ ، وَيَعْجِبُ مِنْ حِمْثَ الْحُكْمَةِ رِعَايَةَ مَصَالِحِ الْعِبَادِ .^۵

ابوحینیه و امام شافعی - که در اصول و فروع در ری پیروانی داشتند - بر خلاف بحیران و مشبهات، خود موحد و عدلی بوده اند؛ در النقض درین باب مذکور است: «... مذهب بوحینیه و شافعی ظاهر است، اما ایشان هردو موحد و عدلی بوده اند، و بمحبّت اهل بیت معروف و مشهور...^۶»

۴- مسأله حدوث و قدم قرآن:

دیگر از مسائل مورد اختلاف فرق مقیم در ری آن بود که از ایشان جمعی می گفتند که قرآن کریم محدث و مخلوق است، و گروهی معتقد بودند که قدیم و غیر مخلوق است؛

۵- مشبهه قرآن را قدیم می دانستند، و در الملل والنحل است:

«... قَالُوا (المُشْبِهُ) اجْتَمَعَتِ السَّلْفُ عَلَى أَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُ اللَّهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ ،

(۱) تبصرة العوام ، صحائف ۲۰۵، ۲۰۶.

(۲) الملل والنحل ، ج ۱ من ۲۹ س ۸.

(۳) تبصرة العوام ، ص ۵۰ س ۱۹.

(۴) الملل والنحل ، طبع لپزیگه ، ج ۱ ص ۳۰ س ۱۶.

(۵) ، ، ، ، ، ، ص ۳۰ س ما قبل آخر.

(۶) النقض ، ص ۴۹۱ س ۸.

ومن قال هو مخلوق فهو كافر بالله...^١
 اشعریه ری در این قول با مشبهه همراه بودند.^٢ زعفرانیه نواحی ری نیز
 چنین اعتقادی داشتند؛ مقدسی در احسن التقاسیم آورده:
 «سمعت بعض دعاء الصاحب يقول: قد لأن لى اهل السواد فى كل شيء الا فى
 خلق القرآن.^٣»

شهرستانی در الملل والنحل آورده که، با آنکه زعفرانیه کلام خدا را غیر او
 دانند، و معتقدند هر غیر خدا مخلوق است، و بدین موجب قرآن باید مخلوق باشد،
 با این حال هر که قرآن را مخلوق شناسد کافر خوانند، بدین قرار:
 «... ومن العجب أن الزعفرانية قالت : كلام الله غيره ، و كل ما هو غيره فهو
 مخلوق ، ومع ذلك قالت : كل من قال القرآن مخلوق فهو كافر.^٤»
 ۱۰ عوام سنتان شهر ری در قرن چهارم در خلق قرآن تابع فقیهان آنجا بودند، و فقیهان
 مذهب شافعی داشتند، در احسن التقاسیم ثبت افتاده:
 «... والعوام قد تابعوا الفقهاء في خلق القرآن [نحو: وفقها، على مذهب الشافعى
 أحدثه].^٥

شیعیان کلام خدارا فعل او دانند، برخلاف مجتبه؛ مؤلف تبصرة العوام قول
 ۱۵ ایشان را در این باب چنین ذکر کرده:
 «... گویند : باری تعالی متكلّم است و کلام فعل اوست [و قرآن کلام خدا
 است]^٦ ، خلاف مجتبه که گویند : متكلّم است بكلام قدیم.^٧
 معترض نیز کلام خداوند را محدث و مخلوق دانند، چنانکه در الملل والنحل

درج است:

۲۰

(۱) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۷۸۸ س ۸ .

(۲) ، ، ، ص ۷۸ س ۱۲ . نیز ۵۰ین صفحه س ۴ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۵ س ۲۰ .

(۴) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۶۶۲ س ۱۱ .

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۵ س ۵ .

(۶) تبصرة العوام ، ص ۶۶۲ س ۶ .

(۷) تبصرة العوام ، ص ۲۰۱ س ۱۲ .

«... وَاتَّخِقُوا عَلَى أَنَّ كَلَابَةَ مُحَمَّدَ مُخلوقٌ...!»

۵- مسأله معرفت صانع، وحسن وقبح، و المعارف عقلی دیگر:

مجبره را اعتقاد چنان است که معرفت خدای تعالی بدعوت پیغمبر موكول

است، وحسن وقبح را بشریعت و قول رسول حوالت، واثر عقل ونظر را نفی کنند!

عبدالجلیل رازی در کتاب النقض در ذکر مجبر ان ری چنین باد کرده :

«...ملحد ، موجب و مؤذن در معرفت باری تعالی قول پیغمبر گوید، واز عقل

ونظر تمرا اکند ، وحسن وقبح را حوالت بشریعت و قول پیغمبر ، و مجبره را بعینه

مذهب این است که نفی عقل ونظر کنند ، وحسن و قبح را حوالت بشریعت و قول

پیغمبر کنند و گویند : تا پیغمبر دعوت نکند معرفت خدای تعالی و معارف عقلی هیچ

علوم نشود و واجب نباشد؛ و عقل ونظر را اثرب نباشد.^۱

سپس بذکر ماجرا بی دراین باب می پردازد که در صحیفه ۴۷ مجلد حاضر بدان اشارت رفت، و اعادت را نیازی نباشد.

آیة الله علامه حلی در کشف المراد در مسأله حسن و قبح در باب اعتقاد اشعاره

نقل کرده :

«... وَ امَّا الاشاعرَةُ فَادْبِهُمْ ذَهْبًا إِلَى أَنَّ الْحَسْنَ وَ الْقَبْحَ اِنْمَا يَسْتَفَادُانِ مِنْ

الشرع ، فكذلكما امر الشرع به فهو حسن ، و كذلكما نهي عنه فهو قبيح ...^۲

مؤلف تبصرة العوام قول اشعری را - که در ری پیروان زیاد داشته - دراین مسأله چنین آورده :

«... گوید : حسن وقبح بشرع توان دانستن ، هرچه شارع امر کند بدان نیکو

بود، وهرچه از آن نهی کند زشت بود، پس افعال خدای تعالی نه حسن بود و نه قبيح،

زیرا که او مأمور و منهی نتواند بودن ... و گوید : هیچ بر عاقل پیش از ورود شرع

واجب نبود . و چون شارع آمد بقول او معرفت خدای واجب شد ، آنگه بنظر و

استدلال معرفت حاصل کند؛ و گوید : نظر در دلایل کردن موجب علم نبود، و گوید:

(۱) الملل والنحل ، ج ۱ ص ۳۰ س ۱۰ .

(۲) النقض ، ص ۴۸۵ س ۱۶ .

(۳) کشف المراد ، ص ۱۸۵ س ۲۰ .

اگر کسی خدارا بشناسد بصفات و عدل و توحید، و اقرار کند بدان ، و مالهای عالم از آن وی باشد ، و صرف یتامی و مساکن و فقر اکند ، و پلها و روابطها کند پیش از آنکه رسول بباید ، او مستحق هیچ مرح و ثواب نباشد، و آن معرفت بکمال نه ایمان بود؛ و اگر صدهزار دینار غصب کند یا بذدد ، یا کسی ودعتی پیش وی بنهد و آنرا در نکند، یا صدهزار آدمی را بکشد، و با زنان و دختران و کودکان مسلمانان جماع کند ۵ و شرع نیامده باشد، این جمله نهشت بود ، و برو هیچ لازم نشود ، و چون رسول بباید هیچ مؤاخذه وی نتواند کرد از بپر آنکه گذشته باشد^۱»

این بود طریقت مجتبه و اشعاره شافعی مذهب مقیم شهر باستانی ری .

معتزله حنفی مذهب آنجا در این باب مخالف اشعاره بوده‌اند ، و سخنان اشعری با اعتقاد معتزله مباینتی کلی داشته؛ و در این باب در الملل والنحل در مقام ذکر ۱۰ اشعر به چنین ثبت آمده است :

«... و مذهبہ (ابوالحسن الشعیری) فی الوعد والوعید والاسماء والاحکام و السمع والعقل مخالف للمعتزلة من کل وجه ...^۲»

شیعیان را نیز اعتقاد برآنست که معرفت خدای تعالی عقلاً واجب بود ، و ۱۵ حسن و قبح عقلی است و بفکر و اندیشه حاصل شود ، در تبصرة العوام در ذکر اعتقاد امامیان درج افتاده :

«... گویند: معرفت خدای واجب بود عقلاً ، خلاف مجتبه که گویند : بشرع واجب شود ؛ و گویند : معرفت خدای بفکر و اندیشه در دلایل حاصل شود ؛ خلاف ملاحظه که نزد ایشان بقول علیه صادق حاصل شود، و نزد حروفیان بریاضت...^۳»

محقق حکیم نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد در باره حسن و قبح ذکر کرده: ۲۰

«... و هما عقليان للعلم بحسن الاحسان و قبح الفلم من غير شرع ...^۴»

چنانکه پیداست، در وجوب معرفت بعقل معتزله حنفی مذهب ری، و نزد حنفیان خالص آنجا (که هم در اصول وهم در فروع از ابوحنیفه پیروی می کرده‌اند) عموماً

(۱) تبصرة العوام، ص ۱۰۹ س ۴ ببعد.

(۲) الملل والنحل، ج ۱ ص ۷۳ س ۱.

(۳) تبصرة العوام ، ص ۲۰۱ س ۲۰؛ نیز، رک : کشف المراد ، ص ۱۸۶ س ۱۱.

(۴) متن کشف المراد ، ص ۱۸۶ س ۱۱.

با شیعه یک سخن بوده‌اند، و قول ابوحنیفه در این باب در تبصرة العوام چنین نقل گردیده:

«... ابوحنیفه گوید: معرفت خدای تعالیٰ بعقل واجب شود، صاحب مُتفق در کتاب خود این نقل از وی کرده است^۱...»

۵- مسأله عصمت انبیاء از صغایر و کبائر:

در تبصرة العوام است که مجبره در باب پیامبر ان گویند:

«پیش از نبوت و قوع کبیره ازیشان جایز بود، و بعد از نبوت صغاير و سهو و نسیان و خطاب را ایشان جایز بود...»^۲

و نیز در همین کتاب است:

«بدان که این قوم را عادت آنست که همیشه فواحش و عنترات بر انبیا و رسول و ملائکه بندند، و غرضشان آن بود تا اگر کسی گوید ایشان را که: مقتداً بان شما زلات و کبایر کردن و سجده بت کردن، گویند: انبیا نیز کرده باشنند...»^۳
در النقض است:

«... مذهب خواجه (مؤلف بعض فضائح الروافض) و همه مجبران چنانست، که آدم در خدای تعالیٰ عصیان کرد، و نوح از برای پسر کافر از خدا طلب امان کرد، و موسی عمران عمل شیطان کرد، و یوسف صدیق همت بزنای نسوان کرد، و داود بازن اوریا همچنان کرد... الخ»^۴

شیعیان انبیا را از صغاير و کبایر معصوم، و ایشان را از فرشتگان بهتر دانند؛ در تبصرة العوام در اعتقاد امامیه آمده است:

«... گویند: جمله انبیاء معصوم بودند از صغاير و کبایر... و نیز: «گویند انبیاء بهتر از ملائکه باشند...»^۵

(۱) تبصرة العوام، ص ۹۱ س ۱۰.

(۲) تبصرة العوام، ص ۲۰۸ س ۱۰.

(۳) ، ، ص ۱۴۷ س ماقبل آخر.

(۴) النقض، ص ۶ س ۱۹؛ نیز، رک: ص ۲۷۵ س ۲.

(۵) تبصرة العوام، ص ۲۰۷ س ۱۲۹.

عبدالجليل رازى در النقض آورده :

«... مذهب شيعة امامية اصولیه این است، که هر کس خدای را عادل نداند، و انبیارا معصوم، ومصطفی را پاکزاده ... مبتدع و ضان و گمراه باشد.^۱»

۷- مسأله امامت، و حب و بغض نسبت باهل بیت نبوت :

شیعیان معتقدند که حضرت رسول به امامت علی علیه السلام، واو نیز به امامت ^۵ حضرت امام حسن وصیت کرد، و بهمین نهنج تا امام غایب؛ و گویند که : خداوند هرگز زمین را از حجت، یعنی پیغمبر یا وصی ظاهر و یا غایب خالی نگرداند؛ اما مشبهه و مجبره و حنبليان - که جمع کثیری از ایشان در ری می زیستند - نه تنها نصب امامرا به خود حوالت می کردند، بلکه نسبت بخاندان نبوت بغضی خاص وعداوی ظاهر داشتند؛ در کتاب النقض در باب احمد حنبل مذکور آمده :

^{۱۰} «یکی از فقهاء که خواجه (صاحب بعض فضائل الروافض) آورده از مجتهدان احمد حنبل است، که عداوت امير المؤمنین (ع) ظاهر کرده است، تا علی بن حشrum روایت کرده است که : در محفوظ احمد حنبل فضائل امير المؤمنین (ع) می گفتم، فخرِ حنبل و طردُونی، مرا بزند و براندد...»^۲

^{۱۵} در تبصرة العوام مذکور است :

«احمد حنبل واصحاب وی یک فرقه باشند جمله مشبهه ومجسمه... و هرگز مشبهی نیایی که اور ابغض خاندان رسول نباشد از اندک و بسیار؛ و احمد حنبل کتابی کرده است، و در آن کتاب گوید : رسول گفته است : هر که علی را اندک مایه دشمن ندارد از من نیست ...»^۳

^{۲۰} نیز در النقض است :

«اتفاق است که از هفتاد و دو گروه از ائمه مصطفی (ص)، دشمن تر امیر المؤمنین علی را خارجیان و ناصیبیان و مجرم اند، که اورا قتال و مسلمان کش و خمر خواره و بی حمیت خوانند؛ و فاطمه (ع) را بدگویند، و حق فرزندان او را منکر

(۱) النقض، ص ۲۵۸ س ۱۱.

(۲) النقض، ص ۲۵۸ س ۴.

(۳) تبصرة العوام، ص ۱۰۶ س ۹ ب بعد.

باشند ؟ و شیعه هر کس را که این مذهب دارد دشمن دارند و لعنت کنند ...^۱) و نیز در این کتاب در القاب مجمره ثبت افتاده است :

«... ناصبی خواندشان ؟ که نصب امام را حوالت بخود کنند، و بعد ادوات آل مصطفی تظاهر کنند.»

و نیز : «... مُبَاقَلِي خواندشان ؟ که در جبر و قدر وعداوت علی(ع) مذهب ابوبکر باقلانی دارند.»^۵

و نیز : «... خارجی شان خواند که علی را دشمن دارند ، واژیم تر کان حنفی (آل سلجوق) گویند که : علی(ع) را دوست می داریم ؛ چنانکه این مجمر در این کتاب (مؤلف بعض فضائح الروافض در این کتاب) عداوت علی (ع) را بیان کرده است^{۲۰}».

بیشتر اهل سنت ری گرچه آل رسول را امام نمی دانستند، لکن بایشان محبت می ورزیدند .

عبدالجلیل رازی در کتاب خوبیش، چنانکه در عبارت فوق نیز مشهود است، تر کان حنفی ری را محب خاندان نبوت دانسته ، و وضع هر گونه سنت نیکو و دفع بدعتها را بقدرت تیغ آل سلجوق نسبت داده ، و در موردی گفته است :

«حقیقت آنست که در بلاد عالم از بسیط زمین و فسحت دنیا هر خیری که در مسلمانی ظاهر می شود ؛ از مدارس و مساجد و خانقاہ و منابر و سنتهای نیکو و دفع بدعتها ببر کات و قوت تیغ آل سلجوق است ...^۳»

ابوحنیفه خود دوستدار اهل بیت رسول بوده ، و در النقض کراراً بدین مهم اشارت رفته ، که از آن جمله است :

«بعد ازوفات علی مرتضی(ع) بچهل سال ولادت ابوحنیفه است، و همه روایت از محمد باقر(ع) و جعفر صادق(ع) کند ، موحد و عدلی مذهب بوده است ، و به آل مصطفی تولی کرده ...^۴»

(۱) النقض ، ص ۵۱۸ .

(۲) النقض ، ص ۵۹۷ س ۱۱ و س ۱۶ و س ما قبل آخر.

(۳) النقض ، ص ۴۹ س ۱۰ .

(۴) ، ، ص ۱۲۱ س ۱ .

و نیز در باب اعتقاد شیعه نسبت به بوحنیفه و شافعی نقل کرده :

«...گویند : عدل و توحید مذهب بوحنیفه و شافعی بوده است ؛ و بحث اهل
البیت کشته آمده‌اند...»^۱

ترکان سلجوقی پیرو مذهب ابوحنیفه بوده‌اند؛ در راحة الصدور از مؤلفات قرن

ششم درج است :

«بحمد الله پشت اسلام قوی است ، و اصحاب بوحنیفه شاذان و نازان‌اند و
چشم روشن ، و در عرب و عجم و روم و روس شمشیر در دست ترکانست ، و سهم
ایشان در دلها راسخ ، و سلاطین آل سلجوق رحم الله الماضین منهم ، و ابی الباوفین
چندان تربیت علمای اصحاب بوحنیفه کرده‌اند که اثر معجبت ایشان در دل پیرو جوان
ماشه است ... اگر در همه جهان منصبی از مناصب جز اصحاب بوحنیفه کسی داشتی
بر خم شمشیر بیرون کردندی و بر اصحاب امام اعظم مقرر داشتندی.^۲

ونیز از زبان هاتقی غیبی به بوحنیفه خطاب کرده گویند :

«... رایت مذهب تو افراشته، و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود ، مادام که
شمشیر در دست ترکان حنیفی مذهب باشد ...»^۳

در خطاب به سلطان وقت نوشته :

«... شکرانه بسیار و صدقه بی شمار و اجیست بر سلطان روزگار و شهریار
کامگار و سایه آفریدگار و صاحب قران هر دیار که ملک تعالی او را اعتقاد درست و مذهب
امام اعظم بوحنیفی کوفی رضی الله عنہ کرامت کرده است...»^۴

در تاریخ گزیده نیز سلجوقشاهیان سنی و پاک اعتقاد شناخته شده‌اند ، بدین

صورت :

«... ایا سلجوقشاهیان از اینها (زنده ، اعتزال ، رفض ، حقارت گوهر) پاک
بودند ، و سنی و پاکدین و نیکو اعتقاد...»^۵

(۱) الفاضل ، ص ۲۵۷ س ۳ .

(۲) راحة الصدور ، ص ۱۷ س ما قبل آخر بعد .

(۳) راحة الصدور ، ص ۱۷ س ۲۲ .

(۴) ، ، ، ص ۱۹ س ۱ .

(۵) تاریخ گزیده ، تصحیح ادوارد برون ، ج ۱ ص ۴۳۴ س ۲ بعد .

عمیدالملک کندری نیز که وزارت طغول اول را داشت حنفی بود و متعصب،
چنانکه در کتاب تاریخ آل سلجوق تألیف عمام الدین محمد بن محمد طبع مصدر در
باب وی ذکر گردیده:^۱

«... کان حنفی المذهب ، کثیرالتعصب لمذهبه ...»^۲

خواجہ نظام الملک که پس از عمیدالملک بزمان آلب ارسلان وزارت یافت^۳

^۴ طریقت شافعی داشت ، در النقض است :

«... خواجہ نظام الملک حسن علی اسحق ، و خواجہ کمال الدین سمرقندی را
که سنی و شافعی مذهب بودند و ملحدان ایشانرا بکشند...»^۵

شافعی نیز همانند ابوحنیفه دوستدار خاندان رسول بود ، و در کتاب النقض در
این باب اشاراتی موجود است ، که دو مورد آن در صحیفه ۷۷۷ و ۷۴۸ درج افتاده ، و در جای
دیگر آورده .^۶

«... حدیث شافعی محمد بن ادريس چنانست که او محب و دوستار مصطفی
(ص) و پیروان آن حضرت بود ، و در کتاب اسامی الرجال از شیعه چنین گوید که :
او شیعی بود ، و اشعار و ایات او در مراثی و مناقب آل رسول (ص) همه رادلالت
است بر اعتقاد وی بحب ایشان...»^۷

^۸ ویرابهگنامی که برفض نسبت دادند ، بتفاخر چنین گفت :
«لو كان رضاً حبَّ آل محمد فليشهد الشفلان أئمَّ رافضي»
مذهب شافعی است که درود بررسول در نماز ، درکشید اخیر فرض است ، در
الخلاف شیخ طوسی مذکور است :

«الصلة على الشبيه فرض في الشهيدتين ورُكِّنَ من أركان الصلوة ، وبه قال

(۱) تاریخ آل سلجوق ، ص ۲۸۰ س آخر .

(۲) رک: طبرسی و مجمع البيان ، ج ۱ ص ۷۰ س ۱ .

(۳) النقض ، ص ۹۷ س ۲ .

(۴) النقض ، ص ۱۳۱ س ۸۰ .

(۵) ، ص ۵۸۶ س آخر .

**الشافعی فی التَّشْهِيدِ الْأُخْيَرِ ... وَقَالَ مَالِكُ وَالْأَوْزَاعِی وَابْو حَنْیَفَةُ وَاصْحَابَهُ إِنَّهُ خَيْرٌ
وَاجِبٌ^۱.**

ایات زیر نیز در همین باب بوی منسوب است :

۵

۱) اهل بیت رسول الله حکم
فرض من الله في القرآن أذن
یکھیم من عظیم الفخر انکم
من لم يصل عليکم لا صلوة له

از آنچه در صحائف اخیر ثبت افتاده توان دانست که بهد سلجوقيان شاهان و وزیران و کارگزاران در ری عموماً از دوستاران آل رسول بوده‌اند، و بهد بویان نیز وضع روشن است، چه آنها خود طریقت تشیع داشتند. ظاهر اگویا در اصول، مختار معزليان حنفی مذهب ری نیز مذهب اهل‌البیت بود. گرچه در باب ایشان بخصوص نصیریحی بنظر نرسید، لکن در کتاب النقض در باره معزليان خوارزم، که همانند این فرقه در ری، بمذهب ابوحنیفه بوده‌اند چنین درج افتاده :

«... بخوارزم معزليان عدلی مذهب باشند ، و بفقه افتاده بامام ابوحنیفه کنند ، و در اصول مذهب اهل‌البیت دارند، مگر در دو مسأله امامت و وعید که خلاف کنند..»

(۱) الخلاف تأليف شیخ طوسی، ج ۱ ص ۴۸۳.

(۲) النَّضْ، ص ۲۱۷ ذیل ۲، تحقیق دکتر محدث، بنقل از تحفه اثنا عشریہ دعلوی .

(۳) النقض ، ص ۴۹۳ س ۱۰. اهم اختلاف معزليان با امامیان در «مسئله امامت و وعید است، و آن صورت که در تبصرة الدوام - صحائف ۲۰-۲۱-۲۵ درج افتاده بدین ترتیب است:

الف - در امامت : امامیان گویند که امام باید فاطمیت بن مردم باشد؛ لکن معزليه امامت مفضول را درست نشانند .

اما میان گویند که : امامان پسر رسول دواره‌تن و دید : معتر له گویند: خیار تن بودند امامیان گویند امام اگر مغلوب و غافر باشد تقبیه بر وی واحب باشد؛ لکن معتر له روا ندارند .

ب - وعید : امامیان گویند : هر که عمل ایک و بد می کند، بعمل نیک مستوجب حب نواب و بهشت باشد و بجمل بد ، اگر خدای ویرا بیاورد سزاوار عذاب باشد ، و عجیب عمل دیگر را باطل نکند؛ امام معتر له و جمله اصحاب وعید گویند: نیکی و بدی و بدی نیکی را امثل کند. امامیان گویند : شفاعت پیامبر و امامان علیهم السلام برقرار قیامت به ای کاران است؛ لکن معتر له گویند : شفاعت برای زیارات در حاتم است نه اسقاط عقوبات .

اما میان گویند : سؤال ذکر و منکر و عذاب گور حفست ! ولی معتر له آنرا منکر باشند، مگر کمی از معتر له که گویند: سؤال بدان هنگام باشد که اسر افیل در حسود بدد .

اکابر معتزله حضرت علی (ع) را بر دیگر خلفاء نخستین ترجیح می داده اند، و در النقض است :

«... همه شیوخ معتزله علی (ع) را برو بوبکر و عمر تفضیل نهند در علم و سبقت^۱...»

اما شیعه امامیه بر آنند که هر که امامت علی و فرزندان ویرا از حضرت امام حسن تا بقایم مهدی علیهم السلام انکار کند ضال و گمراه و مبتدع باشد^۲، و هر که بر خاندان نبوت یا یکی از امامان ظلم کند، و پیش از مرگ تویه نکند بر کفر بعید.^۳ این بود شرح مسائل کلی موجود اختلافهای مذهبی بین مردم ری با ایجازی تمام، که سرانجام شهری بدان پایه از شهرت و عظمت را بفنا و نابودی کشانید.

تعیین بخشهای سه گانه ری، که جایگاه سه طایفه شیعه و حنفی و شافعی آن شهر بوده است :

بموجب روایات مذکور در منابع، پنهان ری از نظر اقامت طوائف مذهبی به بخش منقسم می شده است : ۱- بخش مخصوص شیعیان . ۲- بخش مخصوص حنفیان . ۳- بخش مخصوص شافعیان ؛ و همچنانکه در مطابق صحائف فصل دوم این باب اشارت رفت، فرق مختلف اسلامی مقیم ری از این سه طایفه بیرون نبوده اند .^۴ در قرون پنجم و ششم بیشتر ساکنان ری را شیعیان تشکیل می داده اند ، و اسناد این دعوی در صحائف ۵۵، ۵۶ مجلد حاضر درج افتاد ؛ و از این رو توان دانست که بخش مخصوص بدیشان نیز از دو بخش دیگر فراخ تر بوده است .

اشارت یاقوت در باب طوائف و بخشهای سه گانه ری ، در بیان آن داستان که : چون وی از پیشاپیش تاتار می گریخت گذارش بری افتاد ، و آنجارا خراب یافت ، و سبب را از یکی از عقولا پرسید ، و آن کس علت خرابی را نزاع مذهبی دانست ، در ص ۴۳ و ۱۶ مجلد حاضر درج افتاده و لخت های مورد استناد آن روایت در این مقام چنین است :

«... و اتفق اثنى اجرت فى خرابها فى سنة ۱۷۶ وانا منهزم من التر، فرأيت

(۱) النقض ، ص ۱۴۲۷۲ .

(۲) النقض ، ص ۲۵۸۲۵ .

(۳) تبصرة المواام ، ص ۲۰۹ .

حيطان خرابها قائماً ... فسالت رجلاً من عقلاءها ... فقال ... كان أهل المدينة ثلاثة طوایف : شافعیة وهم الأقل ، وحنفیة وهم الاكثر ، وشیعة وهم السواد الاعظم ... فوسمت العصبية بين السنة والشیعة ... فهذه المحال الخراب التي ترى هي محال الشیعة والحنفیة ، وبقيت هذه المحلة المعروفة بالشافعیة وهي أصغر محال الرأي ...^۱ این قول را در تعیین محال سه کانه فوائدی چند است که در ذیل شرح داده ۵ می شود :

نخست آنکه هرسه محلت در مسیر یاقوت قرار داشته ، و بهنگام عبور از شهر آنها دیده بوده است .

دیگر آنکه چون در ذکر پاسخ آن مرد رازی محلتها مصدر به ادات اشاره به نزدیک «هذه» است ، چنین بنظر می رسد که در مکان مخاطبه هرسه محلت بچشم دیده ۱۰ می شد ، و گوینده میتوانست بانگشت آنها را بیاقوت نشان دهد ، و کلمه «تری» این نظر را نسبت بدوم محل شیعه وحنفیه مسلم می سازد ، و این امر بافرض اینکه قسمتها بی از هرسه محلت در امتداد راه خراسان که در مسیر مسافران آن دبار از جمله یاقوت قرار داشته بهم می پیوسته است سازگار تو اند بود .

سیگر آنکه بخش شیعه نشین بزرگترین ، و شافعی نشین کوچکترین سه ۱۵ بخش بوده است . نتایج متربت بر این قوائمه باید . اینک شرح این بخشها و تعیین حدود هریک بمدد همه فرائین بتقریب :

۱- بخش شیعه نشین :

نشانیها و شواهد و آثار بجملگی این حقیقت را باز می نمایاند ، که شیعیان در سوی مغرب و جنوب و جنوب شرقی ری عهد اسلامی مقیم بوده اند ، و ری برین ۲۰ باری پیش از اسلام (جز اندکی از آن) همه بدبیشان تعلق داشته بوده است . بدین قرار : نخست آنکه در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۵۵ ، ۱۶۷ ، ۱۷۲-۱۸۲ نشانیها و شواهد و آثار بجملگی این حقیقت را باز می نمایاند ، که شیعیان در شرقی آن ساخته شده ، و بعهد امویان مسلمانان مقیم آن بخش برطبق شرح ص ۴۲ مجلد حاضر بجملگی سنی و طرفدار ایشان بوده اند : و نیز بعهد خلافت منصور عباسی ، نز

بدستور محمد مهدی فرزند وی ، در کنار دی جدید از طرف مشرق ، محمدیه (= شارستان و کهندر) را بی افکنند و شهر عظمتی یافت ، و در تمام این پنهان نیز که در جنوب کوه بی شهر بانوی فعلی واقع بود ، سپسیان دوست دار خلیفه اقامت داشتند .
 ۵ دلیل ابن دعوی آنکه بی گمان عمال منصور که بنایی جدید را طرح افکنند هرگز شیعیان را ، که با دربار خلافت مخالفتی روش داشتند ، و خروج بزرگان شیعه بعد آن خلیفه در کتب تاریخ درج است^۱ ، در آن بنای رخصت اقامت نمی دادند؛ شیعیان خلفای بعد از علی امیر المؤمنین (ع) را غاصب می دانند ، و در کتاب النقض است : «بعد از علی (ع) تابعه منصور که صد و پنجاه سال بوده ، در آن مدت هر خلیفه که بوده باشد غاصب و ظالم باشد . و حق از ایت در امامت خارج بوده باشد ،
 ۱۰ و کار دین و شریعت و اسلام مهم و معطل بوده باشد...»^۲

از جانب خلفای اموی و عباسی نسبت به امامان ، و بویژه از طرف پدر بنیان گذار محمدیه ری ، منصور نسبت بامام جعفر صادق - که تشیع بنام آن حضرت مذهب جعفری نام یافته - و دیگر فرزندان حضرت علی و فاطمه علیهم السلام جفاها رفته است : صاحب النقض در باب عمل خلفای اموی و عباسی نسبت به امامان آورده :
 ۱۵ «... زین العابدین (ع) از دست هشام عبد الملک منزوی و کوتاه دست ؛ باقر (ع) در عهد عمر عبدالعزیز درمانده و ممتحن ، جعفر صادق (ع) از دست بوجعفر منصور دوانیقی عاجز و فرو مانده ، که چندین هزار نفس زکید از اولاد علی و فاطمه در دیوارها داشته : و امامی چون بوحینه را [به حب اهل بیت]^۳ بکشته ، موسی کاظم (ع) از دست هارون الرشید مطروح و مهجور و محروم تابه آخر کار بدست سندی شاهک ۲۰ مقتول و مسموم ، فرماینده قتل رضا (ع) مأمون به انگور زهر آلود؛ تنقی و نقی از دست معتصم و مستعين در مانده ، و زکی (ع) همچنین آواره...»^۴

با توجه بدین نکات روش می شود که در چنان دوره ای که تعصب مذهبی با شدتی تمام برهمه شؤون قسلط داشت ، نه شیعه را هیچگاه به اقامت در آن پنهان از

(۱) رک : ابن اثیر و قایع سال ۱۴۵۰.

(۲) النقض ، ص ۱۳۱ س ۱۷۳.

(۳) النقض ، ص ۲۵۷ س ۳۵۷.

(۴) النقض ، ص ۴۲۶ س ۴۲۶.

ری که بحسبت کارگزاران خلفاً بوجود آمده رغبتی بوده، و نه آن کارگزاران و اتباع آنها چنین اجازتی را بدیشان می‌داده‌اند.

پس باید گفت شیعیان نخستین ری در همان پهنهٔ قابل اقامت ری برین یاری قبل از اسلام جههٔ خویش محلتی بوجود آورده بودند (وجود بقعةٌ امامزاده عبدالله و حضرت عبدالعظيم و حضرت حمزه در آن حدود مؤید این نظر است)، و بتدریج که کثرت و فوت و قدرتی یافتد به آبادانی و فراخی محلت خویش بیفزودند، و اکابر ایشان همانند شاهان آل بویه خرابه‌های قدیم را تجدید عمارت کردند^۱؛ و آن پهنهٔ را اندک اندک از سوی جنوب و جنوب شرقی که ظاهرآ (چنانکه در ذکر بیمارستان ری در احوال محمد زکریای رازی بیابد) پیش از اسلام به هیربدان و موبدان و مغان ری مخصوص بوده تا بنزدیکی آتشگاه ری وسعت بخشدند، و این مجمع از آنچه خلفاً بوجود آورده بودند جدا بوده است.^۲

ذیگر آنکه مضاجع و مراقد بزرگان و سادات شیعه، که احوالشان معلوم و بعد ما نیز مزار و مطاف است، بتمامی در همان پهنهٔ مفروض—که در بالا بدان اشارت رفت—افتاده است؛ همانند مرقد مطہر حضرت حمزه و حضرت عبدالعظيم و امامزاده طاهر و امامزاده عبدالله و بقعةٌ ابن بابویه^۳ وغیر اینها.

^{۱۵} سدیگر آنکه اماکن مخصوص شیعیان که جای آنها بمدد قرائی دیگر بحسبت آمده، همانند: در رشتان، و زامهران و مصلحگاه، و فخرآباد، و فلیسان و غیر اینها همه در همین پهنهٔ مفروض واقعند.

چهارم آنکه بر طبق روایت باقوت مذکور در ص ۴۲۴-۴۱۶ مجلد حاضر، و سیخون عبد الجلیل رازی و صاحب بعض فضائح الروافض، و خبر سیاست نامه مندرج در صحائف ۵۵-۵۶ این مجلد و قرائی دیگر بعد سلجوقيان قسمت اعظم شهر ری بشیعیان نتعلق

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۳۵-۲۰۸.

(۲) وجود بقعةٌ ابن زیده—که در صحائف ۴۲۴-۴۱۶ مجلد اول ذکر شد—گذشت، و استعمال رفت که وی گویا همان زن ملکشاه ومادر برکیارق است، و ازین رو شیوهٔ تقواید بود—منافقانی با گفته بالا نخواهد داشت، زیرا وی چنانکه از اخبار و زندگیش بر می‌آید با توجهیان بشهادت نزدیک بوده، و مجددالملک شیعی بزرگترین رحال سپاسی آن عهد وزارنش را داشت و هم وی او را بزنی بخواست.

بوده است؛ و چون بخش سنی نشین ری (که بدست عمال عرب خلفاً آباد شد) بدان عهد از مغرب تا حدود قطب روده و بازار نرمه (ج ۱ مجلد حاضر ص ۲۱۹، ۲۲۶) امتداد داشته و سرفلیسان^۱ نیز مخصوص ایشان بوده، چنانکه در النقض اشارت رفته: «مناقب خوانان در قطب روده و برسته نرمه و سرفلیسان و مسجد عتیق همان خوانند که بدروازه مهران ومصلحگاه».^۲

۵ و مفهوم آن با توجه به مقام سخن اینست که چهار محل نخستین از آن سنیان بوده است؛ همچنین از محلات باطان نیز قسمتی بدیشان تعلق داشته، و دلیل آن در صحیفة ۱۹۰ مجلد اول کتاب حاضر گذشت، بنایار باید پذیرفت که شیعیان باقی پهنه غربی و تمامی عرصه جنوبی و بخشی از جنوب شرقی ری را که از حدود بناهای اعراب جدا بوده، در اختیار داشتند، و در آنجا اقامت می‌گزیدند؛ و بدین توجیه توان گفت که پهنه مخصوص ایشان از دو بخش دیگر بزرگتر بوده است:

۳- بخش مخصوص شافعیان:

از مجموع مطالبی که در صحائف اخیر گذشت روشن می‌شود که سنیان در مشرق ری، در پهنه واقع در جنوب کوه بزرگ ری (=کوه بی بی شهر بانو) مقیم بوده‌اند؛ و این پهنه نیز خود بدو بخش منقسم می‌شده، که یکی به حنفیان و دیگری به شافعیان اختصاص داشته است. جهه تعیین بخش شافعی نشین شواهد زیر بدست است:

۱۵ نخست آنکه این بخش در کنار جامع عتیق مهدی قرار داشته، و شافعیان قرن چهارم در آنجا بجماعت نماز می‌گزارده‌اند، و در احسن التفاسیم از مؤلفات قرن مذکور چنین درج افتاده:

«اَذْمَّةُ الْجَامِعِ مُخْتَلِفَةٌ: يَوْمٌ لِلْحَنَفِيِّينَ وَيَوْمٌ لِلشَّافِعِيِّينَ...»^۳

۲۰ دیگر آنکه این بخش به عهد سلجوقیان به روده (ج ۱ کتاب حاضر ص ۱۳۰، ۲۱۹) نیز نزدیک بوده، و شافعیان اشعری در آنجا جامعی داشته‌اند، صاحب النقض نقل کرده:

(۱) برای اطلاع به محل این اماکن، و اماکن مذکور در سطور قبل و بعد، به مجلد اول کتاب حاضر ذیل این نامها رجوع شود.

(۲) کتاب النقض، ص ۱۴۴ س.

(۳) احسن التفاسیم، ص ۳۹۱ س. ۹

«... از شهرهای اعظم در عالم یکی ری است لابد ، و درو جامعی بروده هست
از آن اشعری مذهبان...»^۱

سديگر آنکه این بخش در سیر اراحت که از خراسان به ری منتهی می شده افتاده بوده ، و شرح آن در صفحه ۸۱ در ذکر نتایجی که از روایت یاقوت استنباط توان کرد گذشت . این راه ، با توجه به نقشه ری باستان و شرح اماکن ری ، همان شارع ساربانانست ^۲ که از دروازه خراسان می گذشت ، و غیر از راه دیگر خراسانست که از دروازه کوهکن و کهن دژ و شمال قلعه طبرک بشهر می رسیده .

چهارم آنکه اگر بر روایت صاحب جنة النعیم اعتماد کنیم این بخش بسکه الموالی - که شیعیان در آنجا خانه داشتند و حضرت عبدالعظیم (ع) بهنگام ورود بری در آنجا اقامت گرید^۳ - نیز نزدیک بوده است . وی ادعا کرده که : در کوچه های دیگر نزدیک به سکنه الموالی شافعیان و حنفیان مقیم بوده اند .

جای اماکن مذکور در فائن فوق در نقشه ری باستان بتقریب مشخص گردیده است ، و بدلالت این مجموعه باید گفت که ، بخش مخصوص شافعیان در مرکز محمدیه متمايل شمال واقع بوده ، و شارع ساربانان از میان آن می گذشته ، و محلت جامع مهدی (حدود تقی آباد کنونی و اطراف آن) و سرای ایالت (پهنه برج طغل فعلی) در ۱۵ شرق و مغرب آن افتاده بوده است .

۳- بخش مخصوص حنفیان :

از پهنه سنی نشین ری ، پس از وضع بخش مخصوص شافعیان طبعاً آنچه می ماند به حنفیان اختصاص داشته است ، که سراسر برض مشرق ری ، و معظم کهندزی را قلعه طبرک ، و پاره ای از شارستان ، و سراسر سرای ایالت را شامل می شده است :
۴- قرائن موجود دیگر در باب جایگاه حنفیان نیز بجملگی همین حدود را نشان می دهد بدین تفصیل :

در مشرق :

باب هشام در مشرق ری - که از آنجا بخراسان می رفتند - بظن متاخر بعلم

(۱) النقض ، ص ۵۹۸ م مقابل آخر .

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۳۸۵ س ۱۸۵ .

(۳) جنة النعیم ، ص ۳۹۹ س ۳ ببعد .

به هشام بن عبیدالله رازی فقیه بزرگ حنفی متوفی بسال ۲۰۱ هجری نسبت داشته، و در این باره بشرح در مجلد نخستین کتاب حاضر صحائف ۲۶۱ - ۲۶۴ سخن رفت و اعادت را نیازی نیست، و محمد بن حسن شیعیانی فقیه‌گرانقدر حنفی نیز که بسال ۱۸۹ هجری در خانه هشام مذکور در گذشته بوده، در همان حدود در مقبره خانوادگی هشام بخاک سپرده شده است^۱؛ و تردیدی نیست که بزرگان هرفرقه را در محلت ویژه آن فرقه دفن می‌کرده‌اند، ازین رو بی‌گمان مشرق ری حنفی نشین بوده است.

در اطراف جامع مهدی و کهندز:

در باب حنفیان اطراف جامع عتیق و کهندز روایت احسن التقاسیم مربوط به قرن چهارم از پیش در بحث از بخش شافعیان گذشت، و بعد سلجوقيان نیز در کتاب «النقض ذکر گردیده که، مسجد عتیق از آن فرقه ذجراً ده از فرق حنفیه ری بوده»^۲ «مسجد عتیق از آنان که مذهب نجار دارند...»^۳

ونیز از پاسخ آن مرد رازی بیاقوت در باب خرابی ری: «فهذه المحال الخراب التي ترى هي محال الشيعة والحنفية»^۴، وانضمام این سخن بقول بیاقوت در باب قلعه طبرک: «وهو متصل بخراب الری»^۵، تو انداشت که شمال کهندز ری (طبرک) مخصوصاً حنفیان بوده، زیرا بشرحی که در سابق گذشت شیعه در مشرق ری نمی‌زیسته و در کهندز بوده‌اند.

در سرای ایالت:

سرای ایالت عمارتی بوده که شاهان سلجوقي و کارگزاران ترک آن خاندان در آنجا اقامت داشته‌اند، و این معنی در مجلد اول صحائف ۱۹۹ - ۲۰۶ بحث‌رفته است؛ و چنانکه در صحیفة ۷۷ مجلد حاضر باز نموده آمده، ترکان سلجوقي پیرو مذهب ابوحنیفه بوده‌اند؛ و نیز طغرل سلجوقي در ری مسجدی بزرگ جهه حنفیان بی‌افکند، در النقض است:

(۱) رک. مجلد اول کتاب حاضر، صحائف ۴۳۴ - ۴۴۳.

(۲) النقض، ص ۵۹۹، ۱۱۰.

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۴.

(۴) ، ، ، ۳ ص ۵۰۷ س ۲۰۰.

«... و مسجد طغل است از آن حنفیان ...»^۱

و نیز: «... قاضی عمده ساوه‌ای حنفی که صاحب سخن و معروف است، در جامع طغل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی گفت...»^۲

این مسجد محتملاً در همان حدود سرای ایالت بنیان یافته بوده است.

در کتاب النقض اشارتی به سنّی نشین بودن قطب روده و بازار نرمه و سرفیلان ۵
بچشم می‌خورد بدین قرار:

«مناقب خواندن در قطب روده و بر شنّة (ظ: رسنه) نرمه و سرفیلان و مسجد
عنیق همان خواندن که بدروازه مهران و مصلحگاه»^۳

مراد از خواندن منقبت مدح آل رسول است. بازار نرمه و قطب روده- که شرح

هر کدام در مجلد نخستین کتاب حاضر درج آمده^۴ - از سوی مغرب بسرای ایالت ۱۰
اتصال داشته‌اند.

از این سخن صاحب النقض چند نکته مستفاد می‌شود: نخست آنکه محل
سرای ایالت که به مدد قرائی در نقشه‌ری باستان تعیین و تشخیص گردیده درست است،
زیرا علاوه بر همه نشانه‌ای مذکور در ص ۱۹۹-۲۰۶ مجلد اول، بقایه این روایت
النقض در باب قطب روده، آن حدود سنّی نشین بوده، وبصورت زبانه‌ای در بخش ۱۵
شیعه نشین پیش‌رفته بوده است.

دیگر آنکه چون ترکان حنفی مذهب در سرای ایالت مقیم بوده‌اند، توان
گفت سپبان قطب روده و رسنه نرمه مجاور سرای ایالت نیز حنفی بوده‌اند.

سده‌گر آنکه بی‌گمان منقبت آل رسول در امام‌کنی خوانده می‌شده که دوستدار

آن خاندان بوده‌اند، یعنی در آن حدود مشبه و مجبره و اشاعره شافعی مذهب که ۲۰
کینه خاندان نبوت را بدل داشته‌اند نمی‌زیسته‌اند، به تعبیر دیگر علاوه بر همه قرائی
بدین قرایه نیز ساکنان هر چهار نقطه قطب روده و رسنه نرمه و سرفیلان و مسجد
عنیق حنفی بوده‌اند؛ و نیز مؤید همین استنباط است اینکه قرائی نشان دهنده بحدت

(۱) النقض، ص ۵۹۸ س آخر.

(۲) النقض، ص ۴۰۵ س ۵.

(۳) النقض ص ۴۱ س ۱۴.

(۴) روده ص ۲۱۹، و نرمه ص ۲۲۶.

- شافعی نشین ری بعهد سلجوقیان برهیچیک از چهار نقطه فوق قابل انطباق نیست .
ازینجا احتمال می‌رود جوان مرد قصاب مدفون در سرفیلان که وصف بقعتش در صحیفه ۴۲۶ مجلد نخستین کتاب حاضر ثبت افتاده ، و احوالش در کتب رجال شیعه بدست نیامده ، از رجال مذهب ابوحنیفه بوده باشد .
- قول صاحب جنة النعیم در باب حنفیان مقیم اطراف سکة الموالی نیز در صحیفه ۵
۸۵ مجلد حاضر ، در تعیین بخش شافعیان درج گردیده .
- این بود دلائل نگارنده در تعیین بخش‌های مخصوص سه طایفه بزرگ مذهبی ری ، که باروایت یاقوت مذکور در صحیفه ۸۱ مجلد حاضر نیز مطابقتی کلی دارد ، و امروز نیز اگر کسی از چند صد متیر جنوب شرقی باروی دزرشکان (حدود یک کیلومتری راه ورامین از سه راه این بابویه‌ فعلی) بسوی مشرق و جنوب شرقی بنگرد ، هرسه پهنه مذهبی قدیم در پیش چشم وی قرار می‌گیرد .
- نقشه « تقسیم ری از نظر افامت فرق مذهبی » بطريقی فراهم آمده ، که بنقریب با همه اقوال مذکور در این مبحث مطابقت دارد .
- محلت‌های هر یک از دو طایفة شیعه و سنی :
- بحث از محلت‌های ری در صحائف ۲۱۴-۱۹۰ مجلد اول کتاب حاضر ۱۵
بنفصیل گذشت ، در اینجا فهرستوار اشارتی بنام محلت‌های هر یک از دو طایفة شیعه و سنی می‌رود :
- محال شیعه نشین ری :**
- قسمتی از مغرب باطن ، در رشقات ، در عابس ، در مصلحگاه ، دروازه آهین ، دروازه ۲ .
جاروب بندان ، دیرینه قبه ، قسمتی از شمال و جنوب روده ، زامهران ، زعفران جای ، فخر آباد ، قسمتی از مشرق فلیسان ، کلاهدوزان ، کوی اصفهانیان ، کوی فیروزه ، ناهک یاناهق ، مشهد امیرالمؤمنین ، سرداب .
- محال سنی نشین :**
- قسمتی از مشرق باطن ، بالانگران ، جیلاباد ، در شهرستان ، در کنده ، مرکز روده یا قطب روده ، رویان ، ساربانان ، سرای ایالت ، سیزین ، مهدی آباد ، نصر آباد (پیش ۲۵ از تعمیر فخرالدوله و تبدیل به فخر آباد) .

اختصار را از ذکر بازارها و کوچه‌ها و شوارع و دروازه‌ها و مساجد، و دیگر اماکن مخصوص هر طایفه خود داری می‌شود، علاقه‌مندان را به نقشه « تقسیم ری از نظر اقامت فرق مذهبی»، و نیز به مجلد اول کتاب حاضر در مقام ذکر هریک از این اماکن رجوع باید کرد.

باب سوم

تاریخ شعوه‌ی ری در شش فصل

فصل اول ری در مسیر تاریخ در دو بخش

مقدمه :

۱۰ قدمت ذکر ری با قدمت تاریخ نژاد آریا همراه است، و عمر سفالهای بدست آمده از این شهر کهن را میان چهار هزار سال تا شش هزار سال پیش دانسته‌اند^۱، بنزد عالمان واز باب مسالک قرون اسلامی نیز کهنه‌نگی ری مسلم بود، و گنجهائی که از آن پنهان بدست می‌آمد نمی‌دانسته‌ازد که، عهد آن به چهره زمان و کدام سلطان می‌کشد، چنان‌که در آثار البلاط قزوینی از مؤلفات سال ۷۴۶^۲ ثبت افادة :

۱۰ «...والناس يحقرن بها، يجدون جواهر نفيسة وقطع الذهب، وبها كنوز في كل وقت يظهر منها شيء، لا ذهباً مازالت موضع سرير الملك؛ وفي سنة اربع عشرة وستمائة في زمن ايلقلمش (كذا در نسخة مطبوع، صحيح: إغْدَمْشُ) ظهر بها حباب كان فيه دنانير عجيبة، ولم يعرف أذها ضرب اي ملك...»

۱۵ این حقیقت، که نخستین بنیان‌گذار ری را باختلاف هوشنه‌گک پسر کیو مرث، کیخسر و پرسیاوش، شیث پیغمبر، وتنی چند دیگر که شخصیت یا زمان آنها بر ما بکلی مجهول است دانسته‌ازد^۳، خود دلیلی دین بر بعد عهد پیدایی این شهر کهن تواند بود.

(۱) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۹.

(۲) مجلد حاضر، ص ۶۲.

(۳) آثار البلاط، ص ۱۵۲-۲۷۵. نیز در همین صفحه س ۷ مذکور است: [الری] قدیمة البناء.

(۴) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۶۹-۲۲.

در این فصل بحوادث و وقایع تاریخی که در ضمن آنها پای ری بمبان کشیده آمده، وبا ذکری از آن رفته، از افسانه‌های ایران باستان، و دوره‌های روشن تاریخی: عهد آشوریها، مادیها، هخامنشیها، اسکندر و سلوکیها، اشکانیان، ساسانیان، دورهٔ قسلط اعراب بر ایران، طاهریان، سامانیان، بویان، سلجوقیان، تاتارها با مغولان، آل بادوسپان، جلایریان، آل سلوق، تیموریان، قراقوینلو، آق قوینلو، صفویان تا عهد شاه طهماسب اشارتی موجز می‌رود، و چون تاریخ طهران – این فرزند خوش رشد ۵ ری – رابطه‌ای ناگستینی با تاریخ آن شهر دارد، ازین‌رو بمنظور تکمیل این مبحث و روشن کردن پیشینهٔ طهران، دامن سخن را در باب حوادث این‌پنهان بالاختصاری تمام تا زمان قاجاریان می‌کشاند.

در این مهم از تفصیل و تطبیل کلام، و بسط تمامت و افاعات تاریخی – که بی‌گمان ۱۰ صحائفی بیشمار را در مجلداتی چند فرامی‌گیرد – خود داری شد، و علاقه‌مندان بشرح بیشتر را به اسناد مذکور در ذیل وقایع رجوع باید کرد.
نگارنده در تنظیم این باب تا حد قدرت و امکان همگی منابع معروف و لازم معتمد قدیم و جدید خارجی و داخلی، رادر مطالعه آورد. در مواردی که در بیان حقیقتی اختلاف یاتشویشی در اقوال بنظر رسید، اختیار بر قول منبع باستانی ترافات، و در صورت تردید ۱۵ در صحت آن، مراجعات کثرت نسخت شد.

بخش اول پیش از اسلام

۱- در تاریخ افسانه‌ای ایران باستان :

در مجلد اول کتاب حاضر ص ۷۰-۷۲ بنقل از منابع ذکر رفت که بناء نخستین ری را برخی به شیث پیغمبر پسر آدم؛ و گروهی به هوشنج پیشدادی پسر ۲۰ کیومرث؛ و فرقه‌ای با خلاف به روی، راز، ری از فرزندان نوح؛ و دسته‌ای به کیخسرو ابن سیاوش نسبت داده‌اند.

در تاریخ بلعمی در بیان داستان ضحاک ذکر رفته که، فریدون و کاوه هردو به ری آمدند بدین قرار :

«... چون کاوه به ری آمد آفریدون از پنهانی بدری آمد، پس چون کاوه خبر ۲۵

آفریدون شنید شاد شد...»

ابن فقیه نیز در مختصر کتاب البلدان اشارت کرده، که فریدون در تعیقیب
بیور اسف بری رسید.^۱

ولادت منوچهر را برخی از تاریخ نویسان در ری، و گروهی در دماوند ری
دانسته‌اند، در تاریخ بلعمی در احوال وی مذکور است:^۲

«... این منوچهر بزرگ شد، و بر زمین ری بود، و آنجا زاده بود، و گروهی
گفتند در زمین دماوند بود...»^۳

ابن گفته در تاریخ الكامل ابن اثیر نیز مذکور است.^۴

همچنین در داستان نزاع منوچهر و افراسیاب ذکر ری کراراً به چشم می‌خورد^۵،
در مجلل التواریخ بنای ری زیرین به منوچهر نسبت داده شده.^۶ در غرالسیر ثعالبی
نیز، که داستان افراسیاب در ایران پس از مرگ منوچهر درج افتاده، باز کراراً ذکری
بمیان آمده، واز آن جمله است:

«لما وقع الاختيارة على زو [بن طهماسف من ولد افریدون= زاب]^۷[بايعه زال
وقارن وطوس وکستهم وکشواز وسائل المقاد والاعيان، وهم بازاء افراسیاب بباب
الری... فمشت السفراء بين زو وافراسیاب... واضططر افراسیاب إلى مفارقة الری لغير
الطعام وعوز العلوفة بها، فتحوّل إلى طبرستان... واقام زو في معسکره بباب الری...»^۸
فردوسی ذکر کرده که، کیقاد صدد بگرد ری پی‌افکند:

بسی شهر خرم بنا کرد کی چو صدد بنا کرد بر گرد ری^۹

(۱) تاریخ بلعمی، ص ۱۴۶ س ۱۷: مختصر کتاب البلدان، من ۲۷۴ س آخر.

(۲) طبری، ج ۱ ص ۱۹۴ س ۲۲. تاریخ بلعمی، ص ۳۴۴ س ۴.

(۳) الكامل ابن اثیر، ج ۱ ص ۹۲ س ۱۵.

(۴) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار: ج ۱ ص ۶۱ س ۳ بیعد؛ تاریخ رویان اولیاء‌الله،
ص ۱۸ س ۲۵ بیده، تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵ س ۱۱ بیعد.

(۵) مجلل التواریخ، ص ۴۳ س ۱۱.

(۶) عزالسیر، من ۱۰۸ س ۱ بیعد.

(۷) «»، من ۱۳۰ س ۳ بیعد.

(۸) غرالسیر، ص ۱۳۱ س ۴ بیعد.

(۹) شاهنامه، ج ۲ ص ۳۱۴ س ۱.

در کتاب دیکسینتر دولالپرس نقل گردیده، که کیخسو و بربی آمد. ذکر وی در سابق برفت.

۴- بعهد آشوریان:

بیش از استقلال ایران و ظهور دولت ماد بخشی عمدۀ از سرزمین ماد در اختیار شاهان آشور بود، و در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد در پهنه ماد بیش از پنج ایالت آشوری وجود داشت^۱، و ری از آن جمله بود؛ در این باب در تورات نیز اشاراتی درج است، که بیان آن در صحیفۀ ۴۱ مجلد اول کتاب حاضر گذشت، و در همانجا ذکر گردید که آشوریان بر طبق روایت تورات جمعی از بنی اسرائیل را به کشور آشور کوچاندند، و در شهرهای مادیان مقیم گردانیدند. یهودیان قدیم ری از آن جمعند^۲، و داستان توبیت و ژودیت از شخصیتهای مذهبی یهود (بفرض صحت و اصالت) مربوط بهمین عهد است.

بارتو لد مستشرق معروف روسی در جغرافیای تاریخی که برای ایران فراهم آورده گفته:

«آرین‌ها هنگامی که بسمت غرب حرکت می‌کردند، در ری داخل ولایتی شده بودند، که سابقاً عساکر آشوری وارد آنجا شده، و بنابراین مملکت مزبور تا یک درجه ممکن بود که تحت نفوذ تمدن بین النهرين واقع شود. در دوره سلطنت آسارتادون (۶۸۱ - ۶۶۸ ق. م.) تا البرز و دماوند رسیده بودند، ولی این سفرها صورت تاخت و تاز داشت، و مانع از آن نگردید که مادیها در دوره سلطنت آسور بنی پال (۶۶۸ - ۶۴۶ ق. م.) خلف آسارتادون از موقعی که آشوریها در جاهای دیگر مخصوصاً در خوزستان مشغول بودند استفاده کرده و سلطنت مقتدر مادی را تشکیل دهند».^۳

(۱) دیکسینر دولالپرس، ص ۲۷۲ س ۱۲.

(۲) ترجمه تاریخ ماد تألیف دیاکونف روسی، ص ۲۶۷ س ۱۶.

(۳) ایران گیرشمن، ترجمه از فرانسوی بانگلیسی، ص ۱۱۵ س ۷ ب بعد؛ ترجمه فارسی، ص ۱۰۴ س ۱۱ ب بعد.

(۴) حغرافیای تاریخی ایران بارتو لد، ترجمه فارسی، ص ۱۸۴، ۱۸۵.

۴- بزمان استقلال مادها :

سلطه و تهاجم و تاخت و نازهای دولت آشوبگر آشور در سر زمین ماد همچنان ادامه داشت، و در حدود سال ۷۰۰ قبل از میلاد بخش غربی ماد بدست آشوریان بود، آخرین لشکر کشی آشوریان به خاک ماد در عهد سارگون دوم در سال ۷۰۶ پیش از میلاد انفداد افتاد.^۱

چون نوبت شاهی به هو و خسته که یونانیان کیاکسارس (Cyaxares) نامیده‌اند رسید، در حدود سالهای ۶۰۵-۶۱۲ قبل از میلاد دست مت加وز آن دولت را از این سر زمین کوتاه، و آن قوم را پس از قرنها حکومت منقرض کرد؛ و از این تاریخ تا



بزرگان ماد . از هنر بر جسته‌ای در استخر - قرن هشتم ق.م.

عکس از تاریخ ماد دیاکوف

(۱) ترجمه تاریخ ماد تألیف دیاکونف ، ص ۲۷۸ س.۵ ، و ص ۲۸۳ س.۲

سال ۵۵۹ پیش از میلاد پادشاهیهای ماننا و اسکیت (سکاها) مطیع ماد شدند^۱؛ و از این پس بود که آریائیها به بین‌النهرین و نواحی غربی آسیا نیز دست یافتد.

در مجلد اول کتاب حاضر صحیفه^۲ ۴۳ اشارت رفت که ماد اصلی بهنگام توسعه به دو بخش ماد بزرگ و ماد کوچک تقسیم گردید، و پهنه ری در حساب ماد بزرگ بود، لکن بعضی‌ها سرزمین ری (صفحة واقع میان دربند دریای گرگان و حوالی قزوین^۳) را بنام ماد رازی بخش جداگانه بحساب آوردند، و به بخش‌های دوگانه سابق ماد بیفزودند، و آنرا شامل سه بخش دانستند. ظاهراً قول نخستین را رجحانی است.^۴ از اینکه گروهی ری را بعهد دوات ماد بخشی مستقل بشمار آوردند، ارزش این شهر بدان عهد روشن می‌گردد.



پوشاک مادان ماد. از چه برآست: سر مردی امیر از لش برجسته آتوپانی (هراء سهان، م. ۱، ۲)، دستان ماد از رود، نقش برجسته استنر (قرن هشتم، ۱)، لولوپیان از لوح فارام - سویش (هراء سوم ق. م. ۱)، مرد مادی از نقش برجسته دور - شادو نس (قرن هشتم ق. م.)

عکس از تاریخ ماد داکوف

- (۱) ترجمه تاریخ ماد داکوف، ص ۳۸۹ - ۱۶۰ - آمدی، ده انسی، ۱۷۱، ص ۲۲۳، ۲۲۴، ۴۲، ۴۲.
- (۲) ایران قدیم ص ۴۲، ۴۲.
- (۳) ایران باستان، ج ۲ ص ۲۲۱۶ س ۲۱ بعد.
- (۴) ایران باستان، ج ۱ ص ۴۰۷ س ۱۰؛ ج ۳ ص ۲۲۱۷ س ۵ بعد.

مغان که ظاهرآ _ چنانکه در مبحث مذهب گذشت - از ری بر خاسته بوده‌اند، در آغاز قرن ششم قبل از میلاد در دربار شاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را یافته بوده‌اند^۱؛ و آستیاک در سیاست از تعالیم مغان استفاده می‌کرد.^۲ بقول دیاکونف در تاریخ ماد، نمی‌توان تعلیمات مغان را در عهد دولت ماد و هخامنشیان زرتشتیگری خواند^۳، تعالیم مغان از قرن هشتم تا قرن ششم قبل از میلاد یک جریان معین دینی بود^۴، و ری یا مهد مغان را باید مرکز این جریان پنداشت.

۴- در دوره هخامنشیان :

کورش بزرگ بر آستیاک آخرین پادشاه ماد خروج کرد، و بسال ۵۵۰ قبل از میلاد همدان را بگشود^۵؛ و از آن پس سرزمین بزرگ ماد را بتصرف گرفت. وی به ۱۰ نقل گز نفن (بفرض صحت روایت) در پایان عمر، بدان هنگام که پسر خویش کامبیز را بجانشینی بر می‌گزید، حکومت ماد را (که ری نیز جزء آن بود) به پسر دیگر خود واگذار کرد؛ این معنی در ترجمه تاریخ سرگذشت کورش تألیف گز نفن چنین ذکر گردیده:

«...کورس سخنان خود را بانجام رسانید، پرسش کامبیز را به جانشینی خود معین نمود، و بفرزند دیگر ش حکومت مدي و ارمنستان و مملکت کادوزینها را واگذار نمود...»^۶

دروقایع پادشاهی داریوش بزرگ نیز نام ری مکرر مذکور آمده است، پیر نبا در تاریخ ایران قدیم آورده:

(۱) تاریخ ماد، ص ۴۸۰ س ماقبل آخر.

(۲) تاریخ ماد، ص ۵۱۱ س ماقبل آخر

(۳) تاریخ ماد ص ۴۹۰ س ۵.

(۴) تاریخ ماد ص ۴۹۰ س آخر.

(۵) ایران باستان: ج ۱ ص ۲۶۴ س ۷؛ ایران قدیم، ص ۵۲ س ۳۵ ب بعد.

(۶) ترجمه تاریخ سرگذشت کورش، ص ۳۱۸ س ماقبل آخر، ظاهرآ تعالیم مزدیسا نجیبت در زمان ختایارشا، پس از ماجراجای گنومانا بطور رسمی مورد حمایت قرار گرفت:

ترجمه تاریخ ماد، فهرست حواشی، ص ۷۵۸ س ۲۱.

«قشون ماد که ساکلوا این مملکت بود، به اغوای شخصی که خود را فَرُورْقِيشْ و از اعقاب هُووهَشَتر می خواند یاغی شد، و مادی ها او را پادشاه کردند. در ابتدا داریوش یکی از سر کردگان خود را مأمور کرد تا اغتشاش ماد را فرو نشاند، و جنگها بی شد که نتیجه قطعی نداد. پس از آن داریوش امر کرد که جنگ را موقوف دارند تا خود او وارد شود...»

۵ [داریوش پس از آنکه بابل را بسال ۵۲۱ ق.م. فتح کرد] به ماد تاخته قشون مادی را شکست داد، و فَرُورْقِيشْ را، که به ری فرار کرده بود، به امر او گرفته در همدان بدار آویختند...»



فرورتیش . گرته از روی نقش

برچسته بهیستون

عکس از تاریخ ماد دیاکوف

(۱) تاریخ ایران قدیم ، ص ۶۶ س ۱۳ بی بعد .

دیاکونف روسي موضوع قیام فرومیش را ، و اینکه ساکنان ماد و پارت و هیر کانیه نیز بدو پیوستند ، و ظاهراً مردم ارمنستان نیز اورا یاری دادند ، و سرانجام کار اورا در کتاب تاریخ ماد مشروح تر از تفصیل بالا ذکر کرد که اختصار را از نقل آن خود داری می شود.^۱ نام ری در کتبیه بیستون ، که از داریوش بجامانده ، بصورت رگا (Ragā) درستون دوم و سوم در ذکر وقایعی که با این شهر ارتباط می یابد درج افتاده ، که شرح آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۶۴ گذشت . یونانیان و اقوام شرقی در مجاورات عازی پادشاه هخامنشی را شاه ماد می خوانند؛ و یونانیان جنگهای ایران و یونان را بزمان شاهان هخامنشی جنگهای مادی می گفتند.^۲

۵- در حمله اسکندر :

۱۰ اسکندر پس از وارد آوردن ضربات مهلك بر پیکر پادشاهی هخامنشی ، و طعمه آتش گردانیدن تخت جمشید ، از راه همدان و ری به تعقیب داریوش پرداخت ، در ایران باستان به نقل از آرین (Arrien) مورخ یونانی مذکور افتاده :

«... آرین گوید : اسکندر چون شنید که داریوش (سوم) به ماد رفته بدان مملکت پرید ... در همدان سواره نظام تسالی را مخصوص کرد ... با وجود این (از ۱۵ همدان) بهمان سرعت تاخته روز یازدهم به ری رسید . روز دوازدهم می توانست به دروازه بحر خزر برسد ، ولی داریوش از این دروازه گذشته بود . در این وقت قسمتی از سپاهیان داریوش بخانه های خود برگشتند ، و بعضی هم به اسکندر تسلیم شدند . چون اسکندر امید نداشت که به داریوش برسد ، پنج روز در ری ماند و استراحت بقشون خود داد ...»^۳

۲۰ موضوع اقامت چند روزه اسکندر در ری در منابع علمی خارجی نیز انعکاس دارد ، چنانکه در لاروس قرن بیستم در ذکر راگس (ری) درج آمده :

Alexandre y séjourna quelques jours en ۳۳۱^۴.

(۱) ترجمة تاریخ ماد دیاکونف ، ص ۵۳۲-۵۳۸.

(۲) تاریخ ماد ، ص ۵۱۹ ، ۱۸ ، ۵۱۹ ، و فهرست حواشی آن ، ص ۷۶۷ س ماقبل آخر.

(۳) ایران باستان ، ج ۲ ص ۱۴۲۹-۱۴۳۱ بدلخیص .

(۴) لاروس قرن بیستم ، جلد پنجم ص ۹۱۱

مفاد آن اینکه اسکندر بسال ۳۳۱ پیش از میلاد چند روز در آنجا اقامت کرد.

دیاکونوف روسی احتمال می‌دهد که اسکندر در ری ساتراپ مادر را تعیین کرد

بدینگونه:

«وی ظاهراً در رغه (ری) شخصی بنام اکسودات (Oksodat) را که داریوش

بسیاه چال افکنده بود به ساتراپی ماد منصوب کرد.^۱

مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی تاریخ ورود اسکندر را بری (بنقل از

آرین) تابستان سال ۳۳۰ پیش از میلاد نوشته است.^۲ گویا ظاهراً این نکته از داستان

بالا، که اسکندر در همدان سواره نظام تسالی را مرخص کرد، و بعضی از سپاهیان

داریوش تسلیم وی شدند، و نیز بشرحی که بیاید کمک خواستن اسکندر از پایگاههای

ری و همدان سبب ایجاد این فکر گردیده، که از ری سپاهیان بیامدند و در برانداختن

خاندان کیان (هخامنشیان) با سپاه اسکندر همداستان شدند، در برابر کمک خواستن

اسکندر، در ترجمة کتاب اسکندر مقدونی چنین درج آمده:

«قادرانی که پایگاههای ری و همدان گسیل می‌شدند، و احکام اسکندر را

برای فرستاده شدن نیروهای کمکی ابلاغ می‌کردند، می‌گفتند: اسکندر رو بشرق

و با قصای عالم برای افتاده...»^۳

داستان کمک دادن سپاهیان ری به اسکندر، در شاهنامه فردوسی، آنجا که

خسرو پرویز بهرام چوپنه را مورد شتم و طعن قرار می‌دهد، چنین سروده آمده:

همان از ری آمد سپاه اند کی

که شد با سپاه اسکندر یکی

میانها بیستند با رومیان

گرفتند ناگاه تخت کیان^۴.

(۱) تاریخ ماد، ص ۵۴۵ س ۱۲۰.

(۲) دائرة المعارف اسلامی، ج ۳، بزبان فرانسوی ص ۱۱۸۳. بزبان انگلیسی

ص ۱۱۰۶. مونتوی آمدن اسکندر به ری در منابع شرقی نیز درج است. در اخبار التوال،

ترجمة فارسی، ص ۴۹ س ۹، در ذکر اسکندر آمده: «پس از آن از نیشابور و طوس گذشت

تا به سرزمین ری رسید». قول نظامی نیز در این باب در ص ۳۰ مجلد حاضر درج آمده.

(۳) ترجمه کتاب اسکندر مقدونی، ص ۱۸۸ س ۱۹۰.

(۴) شاهنامه، جلد نهم ص ۲۶۹۶ س ۱.

ابن همکاری با اسکندر در کتاب دررالنیجان، بمقدم پارت - که بعدها سلاله اشکانی از میان آنها پیدا شدند - نسبت داده شده ، و درجایی در مقام ذکر ایشان درج افتاده :

«... در اضمحلال طبقه و سلسله سلاطین کیان ، و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر همدست گشتهند، بلکه بزعم بعضی بخراک و بسیچ پادشاه مقدونیه شدند...»^۱
 و نیز: «... یکی از مصنفین گوید : پارتها آنوقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند. در ادای سالیات گاهی تپاون و مسامحه‌هی نمودند، و حقوق دولت را بدرستی مرعی و منظور نمی‌داشتند ، اما هنگام جنگ از خدمتگزاری دولت چیزی فروگذار نمی‌کردند...»^۲



Pompeii: Mosaic representing the battle of Darius and Alexander at Issus.

جنگ داریوش و اسکندر در ایوس - بهبئی کاشی کاری. عکس از تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمه انگلیسی در مجلد اول کتاب حاضر صفحه ۳۵۱ اشارت رفت ، که در احوال اسکندر نوشته‌اند که: در ری و ماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع و شهرهای ساخته بود.^۳

(۱) دررالنیجان ، ج ۱ ، ص ۱۴۱ س ماقبل آخر.

(۲) دررالنیجان ، ج ۱ ص ۱۴۱ س ۲.

(۳) رک: ایران قدیم ، ص ۱۱۹ س ۱۴.

پس از مرگ اسکندر، آنتیگن یکی از سرداران وی را بسال ۳۱۶ پیش از میلاد گذر بر ری افتاد. مینورسکی در مقالت خویش در باب ری در دائرۃ المعارف اسلامی بنقل از دیودور سیسیلی آورده :

^۵ «Diodore raconte qu' Antigone passa par Rhagae après sa victoire sur son rival Euménès (316 avant J.-C.)»

مفاد آن اینکه : «دیودور حکایت کرده که آنتیگن پس از پیروزی بر رقیب خویش او منس بسال ۳۱۶ پیش از میلاد از ری رد شد.»

وی بر اثر پیروزی بر او منس ، مقتدرترین مرد آسیا گردید.^۶

۶- در حکومت سلوکیان :

بعهد سلوکیان زلزله‌ای شدید شهر ری را ویران کرد، و سلوکوس اول معروف به نیکاتر (۳۱۲-۲۸۰ پیش از میلاد^۷) خرابیها را مرمت و شهر را بار دیگر آباد گردانید، و نام موطن خویش اور پس را بر آن نهاد، و بدین جهه در ایام حکومت آن خاندان ری را اور پس (Europos) می‌نامیدند. این قول را از استراین جغرافی دان معروف یونانی نقل کرده‌اند ، و اسناد آن در مجلد نخستین کتاب حاضر صحیفه ۷۵ درج افتاده است.

^{۱۵} نقشه و چگونگی تجدید بنای ری بوسیله سلوکوس در ری معلوم نیست. اما دیاکونوف (Diakonov) روسی در باب نقشه شهرسازی سلوکیان چنین نوشته . «... در عهد شاهان سلوکیه شهرسازی رونق فراوان یافت ... اکثر آنها طبق نقشه معینی که «هیپودام» نامیده می‌شد بناسده بود. طبق نقشه مزبور شهر دارای دو خیابان اصلی شمالی جنوبی ، و شرقی غربی بود، که یکدیگر را قطع کرده زوایای قائمه تشکیل می‌دادند ، و کوچه‌ها و خیابانهای جنی موازی با خیابانهای اصلی و با

(۱) بیان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، بانگلیسی ، ج ۲ ص ۱۱۰۶

(۲) جهه وقوف بکلیاتی در احوال وی بتاریخ «اشکانیان» تالیف دیاکونوف (Diakonov) روسی ، ترجمه فارسی ص ۱۱-۸ رجوع شود .

(۳) کلباتی از اخبار وی در کتاب مذکور در ذیل بالا (اشکانیان) ص ۱۵-۱۲ درج است.

عمود بر آنها بودند، و بخشها و یا بلوکهای مربعی از منازل بدین طریق ایجاد می‌گشت.^۱

سکه‌هایی که از سلکو کیان بدست است در شهرهای: ری، شوش، تخت جمشید پیدا شده است.^۲

سلوکیان در پنهان ری و آبادیهای دیگری نظیر آپامه، که در آن حدود بوجود آورده بودند، گروهی از مردم مقدونی را بمنظور ترویج دوکاپیت مقیم کردند.^۳

۶- بروزگار اشکانیان:

ری چنانکه کرا را در مطاوی کتاب حاضر یاد گردید، به عهد اشکانیان اهمیتی خاص پیدا کرد، و سمت پای تختی آن دودمان را بیافت، و بنام آنان آرشیعه (Arsakia) نامیده شد.^۴

این مهم را تاریخ نویسان شرق و غرب هردو دسته ذکر کرده‌اند، و در اخبار مربوط بدان عهد نام ری فراوان بچشم می‌خورد.

بنوشه‌ها و گفته‌های نویسنده‌گان شرق در باب اشکانیان (حتی بروایت قدماء آنان) نمی‌توان اعتماد کرد، و با آنکه مورخان قرون نخستین اسلامی نسبت به ادوار بعد، بزمان اشکانیان نزدیک‌تر بوده‌اند، ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که اطلاعشان در این باب تقریباً هیچ است^۵، با این حال اشارت آنها را نسبت به ری در مقام ذکر

(۱) اشکانیان، ترجمه فارسی، ص ۲۱ س ۲۱.

(۲) ترجمه کتاب باستان‌شناسی ایران باستان، تألیف لویی واندنبرگ، ص ۲۱۲ س ۲۲.

(۳) دائرة المعارف اسلامی صحائف مذکور در رقم ۱ ذیل صفحه قبل: ایران باستان

ج ۲ ص ۲۱۱۶-۲۱۱۷؛ ایران قدیم، س ۱۱۹ س ۱۱۷؛ درالتجیحان، ج ۱۹۳.

(۴) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۷۶ س ماقبل آخر.

(۵) اصولاً تاریخ اشکانیان تزد مورخان مغرب زمین نیز کاملاً روشن نیست، و اطلاعات

موجود در منابع کتبی کافی نیست، و سکه‌های بدست آمده نیز حتی جهه تعیین تواریخ و روشن

ساختن توالی سلطنت شاهان چندان کمکی نمی‌کند، چون همه شاهان آن سلسله تا اواسط

قرن اول پیش از میلاد در سکه‌ها بنام رسمی و دبهیمی یعنی آرشاک (اشک) خوانده شده‌اند،

و نام شخصی ایشان ذکر نشده، و نیز در این سکه‌ها تاریخ سالها فقط از سال قبل از میلاد

بعد، و آنهم گاه نامرتب یاد شده، رک: ترجمه کتاب اشکانیان، تألیف دیاکونو روسي

ص ۳۸ پیعد.

دودمان اشکانی بعْلَى نادیده نباید انگاشت . نمونه را پاره‌ای از این اقوال، که در خلال آنها بنام ری نیز تصریحی رفته، در ذیل درج می‌افتد :

از تاریخ بلعمی در ظهور اشکانیان :

«داراء الاکبر را پسری بود نام او اشک، و این اشک بوقت اسکندر خردبوده بود، به ری بود، چون اسکندر برادرش دار الاصغر [کذا] را بکشته بود این اشک چیزی نتوانست کردن . آنگاه چون انطیخس رومی بیامد و ملک از لب دجله ازین سوی تاری بازگرفت، این اشک بزرگ شده بود، برخاست از ری، و بیرون آمد، و سپاه با او گردآمدند، و ملوک طوایف هر کس او را یاری کردند، و حق نعمت پدرش بسر خوبیشمن رعایت کردند، و سپاه فرستادند و خواسته فرستادند . او سپاهی از ری بکشید و بیامد، و با انطیخس رومی حرب کرد و اورا بشکست و بکشت، و آن پادشاهی از ری تا لب دجله بگرفت ...^۱»

و نیز : «وهم آنقدر ملک که از دست آن رومی بیرون کرد از ری تا لب دجله بدان بسنده کرد . و بیش طمع نکرد.^۲»

و نیز : «... اشک آن سپاهها همه با ملوک طوایف بازگردانید، و خود بملک بنشست از لب دجله تا ری ...^۳»

در ذکر طول مدت میان اسکندر و ساسانیان نقل کرده :

«... از وقت ذو القرین تا بدان وقت که اردشیر آمد، پانصد و بیست و سه سال بود، آن مدتی که ذکر آن کردیم، که مدقی از لب دجله تا ری اشکانیان داشت بودند ...^۴»

مؤلف نخبة الدهر نیز مستقر اشکانیان را ری دانسته و گفته :

«... کان مستقرهم [الأشغانية] بالری ...^۵»

(۱) تاریخ بلعمی، ص ۷۲۷ م ۵ بیعد .

(۲) ، ، ، ص ۷۲۸ م ۴ بیعد .

(۳) تاریخ بلعمی ص ۷۳۱ م ۳ .

(۴) تاریخ بلعمی، ص ۷۳۳ م ۱ .

(۵) نخبة الدهر في عجائب البر والبحر، ص ۲۵۷ م ۳ .

در البدء والتاريخ مذکور است که اشکانیان اشک بن دارا را بزرگ می‌داشتند و ملکش می‌نامیدند، و ازموصل تاری واصفهان را در اختیار داشت، بدین قرار: «... و کادوا یدعثامون [الأشغاعون] اشک بن دارا، ویسمونه الملک، و کان فی بده من الموصل إلى الری واصبهان...»^۱

این بود نمونه‌ای از گفته‌های نویسنده‌گان شرق درباب اشکانیان.^۵

در کتاب ایران باستان و دررتیججان بنقل از آتنه (Athénée) مذکور است که، ری پای تخت بهاره اشکانیان بوده، و درگراندان‌نسیکلیدی نیز ذکر گردیده که اشک ری را پای تخت خویش قرارداد، و در این باب در مجلد نخستین صحیفه ۲۸۶ سخن رفت. پیرنیا در تاریخ ایران قدیم نقل کرده:

۱۰ «نظر بفصول چهارگانه مقر سلطنتی بنوبت در چهار شهر بود: در شهر صد دروازه، ری، همدان، تیسفون (در کنار دجله).»^۲

مینورسکی نیز بنقل از آتنه مورخ مذکور در فوق نوشته که شاهان پارت بهار را در ری و زمستان را دربابل می‌گذرانده‌اند، بدین قرار:

«Athénée, dans Deipnosophistae, dit que les rois parthes passent le printemps à Rhagae et l'hiver à Babylone.»^۳
۱۵

نام ری در اخبار مربوط به خاندان اشکانی، از اشک دوم بعد بچشم می‌خورد، قول نیلسون دو بواز در کتاب تاریخ سیاسی پارت، درباب تجدید بنای شهر ری بدست اشک دوم تیرداد یا جانشین وی در مجلد اول کتاب حاضر گذشت.^۴

تیرداد در حدود ۲۱۱ قبل از میلاد پس از سی و هفت سال سلطنت وفات یافت.^۵ در آغاز عهد این خاندان، ری میان شاهان اشکانی و سلوکیان دست بدست می‌گشت. پیرنیا در ایران قدیم از منابع خود نقل کرده:

(۱) البداء والتاريخ، ج ۳ ص ۱۵۵ س ۷.

(۲) ایران قدیم ص ۱۲۲ اذیل ۳.

(۳) دائرة المعارف اسلامی، بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳، بزبان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۶.

(۴) مجلد اول ص ۲۸۷.

(۵) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۱۱ آخر. ایران قدیم، ص ۱۲۲ میان آخرين: پارتیها جلوس تیرداد را مبدأ تاریخ قرار دادند (ق.م. ۲۴۷).

«اشک^۳-اردوان اول بعد از پدر بخت نشست ، وازگرفتاری انتیوخوس سوم (کبیر) برادر سلوکوس سوم استفاده کرده ولایت مردها (مردها در تپورستان سکنی داشتند) و ری و همدان را گرفت ؛ ولیکن بعد که پادشاه مزبور با قشون زیاد با ایران آمد اردوان عقب نشسته ، پای تخت خود را هم بسلوکیها داد ...»^۴

۵ اردوان اول ظاهراً بسال ۲۱۱ پیش از میلاد بخت نشست.^۵

ری در سلطنت فرهاد اول اشک پنجم رسماً بتصرف اشکانیان درآمد ، و تا پایان روزگار آن دودمان همچنان در اختیار ایشان بماند . مؤلف دررالنجان بنقل از منابع خوبیش ذکر کرده :

«[فرهاد اول] از حد متصرفات طبیعی خود قدم بیرون گذاشت ، و جلگه ری را تادشت قروین تملک و تصاحب کرد ...»^۶

۱۰ و نیز : «بعضی از مرخین گویند : اشک پنجم ری و قروین را ضمیمه مملکت پارث نمود ، واو اول پادشاه اشکانی است که به این مقصود نایل گشته ؛ چه اگر پیش از او عساکر اشکانیان در این دو ناحیه آمدند باشند بطور تاخت و تاز بوده ، یا ازین حدود عبور می نموده بطرف عراق عرب می رفته اند ، یعنی چون زوری داشته ، مردم این دو ولایت به آنها راهی و آذوقه می داده ، نه آنکه خود را رعیت آنها می دانسته ، ۱۵ و آنها را مالک مملکت ؛ فرهاد اول باین تملک و تصاحب فایز آمد ... در هر حال ضمیمه شدن ری و قروین به ممالک اشکانیان از نتایج قدرت و دلایل عظمت فرهاد اول با اشک پنجم است ...»^۷

در تاریخ ایران باستان در بیان احوال فرهاد اول چنین ثبت افتاده :

۲۰ «... پس از تسخیر صفحه ماردها^۸ نظر فرهاد بطرف ری متوجاً گشت ...»^۹

(۱) ایران قدیم ، ص ۱۲۳ س ۱ بعده .

(۲) تاریخ سیاسی پارس ۱۲ س ۱ ، امداد ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۲۰۹ س ۷-۶ سال ۲۱۴ مذکور است .

(۳) دررالنجان ، ج ۲ ص ۳۳ س ۲۲ .

(۴) دررالنجان ، ج ۲ ص ۳۵ س ۴ بعده .

(۵) نام شهر آمل را از نام این قوم مستنق دانسته اند : آمارد ، آمالد ، آمد ، آمل ، ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۱۱۶ س ۸ .

(۶) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۲۱۶ س ۲۱ .

ونیز : «... ما اطلاع نداریم که فتوحات فرهاد در ری تا کجا امتداد یافته، ولی تردیدی نیست که با گرفتن دربند در بسای گرگان قسمت شرقی مملکت ری در تحت استیلای او در آمد...»

دراحوال وی نوشته‌اند که شهر خاراکس را در ری پی‌افکند.^۲

فرهاد بسال ۱۷۴ پیش میلاد در گذشت^۳، واشک ششم مهرداد اول جای وی را گرفت. پیش از مهرداد دولت پارت ازوایت هاردها وری تا هریرو دامتداد داشت.^۴ قدرت دولت اشکانی از این پس فزونی یافت. تا این زمان به تحکیم مبانی پادشاهی خویش می‌پرداختند، و توanstند دولت باخترا را در مشرق از میان بردارند، و سلوکیها را بکلی از ایران براند.^۵ بدین سبب احتمال می‌رود تبدیل نام ری به ارشکیه، و اماکنی از ری که بنام این خاندان است و بدیشان نسبت دارد، همانند: محلت و بازار و باب بلیسان (= بلاشان)، و دزرشکان، و نهر سورینی، وغیره همه بزمانهای پس از این تاریخ مربوط می‌گردد. در باب نام ارشکیه^۶ مطلب روشن است، زیرا ری چنان‌که گذشت از زمان اشک پنجم رسمًا بتصرف اشکانیان در آمد، و این نام نمی‌تواند بقبل از آن تاریخ تعلق یابد. بلیسان نیز، اگر دلائل نسبت آن به بلاش مذکور در صحائف ۲۷۹-۲۷۴ مجلد نخستین کتاب حاضر مقبول قلمقی گردد،^۷ بادگاری از زمانهای پس از این عهد تواند بود. شرح محله بلیسان در صحیفه^۸ ۲۰۸، و بازار بلیسان^۹، و دروازه بلیسان^{۱۰} و ۲۷۲ و ۲۳۸ مجلد اول درج افتاده، و همچنین دزرشکان مذکور در ص ۳۰۳-۲۸۳ مجلد اول کتاب حاضر و بناهای رفیع آنرا باید از عهد پایتختی ری بعد دانست.

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۰-۲۲۱ م ۱۰.

(۲) ایران قدیم، ص ۱۲۳ م ۱۲. خاراکس را بعضی با دربند بحر خزر، و پرخی با شهرستانک تطبیق کرده‌اند، گروهی نیز در خوزستان نوشته‌اند. تواند بود که بدین نام چند آبادی وجود داشته بوده است: ایران قدیم صحیفه فوق، نیز رک: مجلد اول کتاب حاضر ص ۲۱ ذیل ۱؛ و تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۴ م ۴ بعد.

(۳) ایران باستان، ج ۲ ص ۲۲۱۹ م ۶ بعد. تاریخ سیاسی پارت ص ۱۴ بسال ۱۷۱.

(۴) ، ، ج ۳ ص ۲۲۰ م ۱۱ بعد.

(۵) ایران قدیم، ص ۱۴۴ م ۱۳ بعد؛ تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۴.

(۶) برای وقوف به اسناد ذکر آن، رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۷۶.

در منابع هرچا ذکری از قصر (کاخ) شاهان اشکانی در ری بچشم می‌خورد، چنانکه در مجلد اول گذشت، اشارتی به رفعت و بلندی آن دارد^۱، و این خبر نیز در دررالنجان بنقل از لسان‌الملک از منابع خارجی در سلطنت خسرو بن بلاش بن نرسی درج افتاده:



بلاش اول. عکس از تاریخ ایران سپاهی

«بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت، و در دارالملک ری در قصری رفیع که اورا بود بهلو و لعب و شرب مدام پرداخت...»^۲
این روایت، که در ناسخ التواریخ مبسوطتر است، مؤید دیگر شرحی است که در مجلد اول کتاب حاضر برای دزرشکان، و نیز کاخ اشکانیان (ج ۱ ص ۳۴۷-۳۵۰) درج آمده.
در شاهنامه فردوسی و تاریخ گزیده، محل ملاقات اردشیر سasanی با اردوان، و دزدیدن اردشیر کنیزک او را، و نبرد آن دون و کشته شدن شاه اشکانی، ری مذکور آمده؛ در شاهنامه است:

ز پیش نیا کودک نیک بی ^۳	بدرگاه شاه اردوان شد به ری
چو آمد بنزدیکی بسارگاه	بگفتند با شاه از آن بارخواه

- (۱) در باب وصف بناء‌ای شاهان اشکانی، رک: ج ۱ کتاب حاضر ص ۲۴۸ ب بعد.
- (۲) دررالنجان، ج ۱ ص ۴۰ س ۱۴. نیز رک: ناسخ التواریخ، انتشارت امیر کبیر، ج ۱ هبوط آدم، ص ۵۷۴ س ۶ ب بعد.
- (۳) یعنی: اردشیر.

جوانرا بهراردوان پیشخواند
 ز بابک فراوان سخن‌ها براند
 ...
 بکی کاخ بسود اردوان را بلند
 بکاخ اندرون برده‌ای ارجمند
 که گلنار بد نام آن ماهری
 نگاری پرازگوهر ورنگوبوی
 اردشیر به گلنار دل باخت، واورا از این کاخ بربود :
 چنین گفت با ماهری اردشیر که فردا بباید شدن ناگزیر
 ...
 از ایوان سوی پارس بنهد روی همی‌رفت شادان دل و راهجوی
 اردوان چون آگاهی یافت، با جمعی سپاهی بدنبال آن دو شنافت :
 همی تاختند از پس اردشیر پیش اندرون اردوان و وزیر
 اردوان بدیشان نرسید و به ری بازگشت، و انجام دادن این مهم را با نامه
 از بهمن فرزند خویش درخواست؛ لکن بهمن از اردشیر شکست یافت، و اردوان
 ناگزیر لشکری از گیل و دیلم فراهم آورد :
 همی گرد لشکر برآمد بمه
 ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه
 و بتن خویش نبرد با اردشیر را بساخت. لکن از بخت بد اردوان کشته آمد،
 و بیک نامی تن وی را از خون بشست، و دخمه‌ای به آین شاهان برایش بساخت.



پیروزی اردشیر اول بر اردوان پنجم. منظره سرآساری مربوط به قرن سوم میلادی
 عکس از تاریخ ایران غیرمشن

سپاهیان اردشیر به ری در آمدند، لکن آسیبی بکاخ اردوان نرساندند :

زلشکر هرانکس که شدسوی ری
تباک اردشیر را اندرز داد، که دختر اردوان را بزنی بگیرد، تاتاج و گنج
اورا باشد. وی پذیرفت و یک دوماه نیز در کاخ اردوان بماند، سپس از ری راه
پارس در پیش گرفت.

۵

ازو پند بشنید و گفتا رواست	هم اندر زمان دختر او بخواست
به ایوان او بود تا یک دو ماه	توانگر سپهبد توانگر سپاه
سوی پارس آمد زری نامجوی	برآسود از رنج و از گفتگوی ^۱

در تاریخ گزیده مُلْعَنَّی از این قصه بدین صورت به چشم می‌خورد:

«اردشیر متولد شد، چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت؛ با سریعی
از سراری او سر برآوردند و بگریختند و بفارس رفتد. اردوان پسر خود را بجنگ او
فرستاد. اردشیر با او مظفر شد و بجنگ اردوان آمد، و اورا بظاهر ری بعد از محاربه
بکشت، و بر ملک او مستولی شد، و دخترش را زن کرد ... الخ»^۲

۱۰

مورخان در باب محل آخرین جنگ اردوان با اردشیر بابکان - که بسال ۲۲۴ م. م.

روی داده - یک سخن نیستند؛ فی المثل در شاهنامه و تاریخ گزیده - چنانکه گذشت - حدود
۱۵ ری درج گردیده؛ اما در تاریخ طبری، والکامل ابن اثیر، و تاریخ ساسانیان فروغی، و
دررالتبیحان، و ایران قدیم، و ایران باستان صحرای هرمzedگان (هرمزدگان) بین
شوستر و بهبهان مذکور آمده^۳، و تعالیٰ در غررالبیر ذجیل نقل کرده^۴. و صاحب
مجمل التواریخ نهان نداشته است.^۵ بهر روی جنگ آخر در هر نقطه که رخ داده باشد،
ظاهراً در این امر تردیدی نیست که لشکر کشی اردوان در نبرد با اردشیر از قرارگاه وی
۲۰

(۱) شاهنامه، ج ۷ صحائف ۱۹۴۴-۱۹۲۷.

(۲) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۱۰۴-۱۰۵.

(۳) طبری، ج ۲ ص ۵۸-۵۵؛ ابن اثیر، ج ۱ ص ۲۲۲-۱۷؛ تاریخ ساسانیان
فروغی، ج ۱ ص ۱۱۶-۴؛ دررالتبیحان، ج ۳ ص ۱۳۴-۱۴؛ ایران قدیم، ص ۱۵۱
س آخر؛ ایران باستان، ج ۲ ص ۲۵۳۲-۱۲.

(۴) غردالسیر ص ۴۸۰-۱.

(۵) مجمل التواریخ، ص ۶۰ س آخر.

یعنی ری آغازگر دیده ، واژ آن حدود سپاه تجهیز کرد و مقاتله را بساخت ، فردوسی چنانکه گذشت گفته :

ز گَلِ و ز دِلَم بِيَامِ سِپَاهِ
وَأَكْرَبَ كَارِنَامَةً اِرْدِشِيرَ بَآپَكَانَ - كَه در آن بیان این واقعه مشابهتی کلی با سخن
فردوسی دارد - اعتقاد کنیم، در آنجا نیز نام ری و دماوند و دیلمان و مازندران و
کیلان به جسم می خورد، و ترجمه لخت مورد استناد را بدین تقریب ذکر کرده‌اند :



شوش : نقش هفت اردوان پنجه. این پادشاه در این نقش آجی برسر ولباسی واخر بر قن دارد ، و بر روی تحسی جلاس کرده ، و با یه لخت روی دو حیوان افانه‌ای شبیه بشتر فرار گرفته است . سالرواب شهر شوش متابیل او استناده ، از دست اردوان ناجی را می گزد که در وافع شناوه قدری است که باو نقویش می گردد . کنیه بیبلوی اشکانی که در روی آنست هورخ به تاریخی معادل ۴۲۱ بعد از میلاد است: عکس از ایران کپرشن، آرچه اتكلبسی . شرح از باستانشناسی ایران باستان لویی واندنبرگ .

« . . . اردوان از کستک کستک (ناحیه ناحیه ، جانب جانب) ، چون از ری

و ذکیاوند و دیلمان و پذشخوار گر^۱ سپاه و آخور خواست...»^۲
 معهود چنان بوده که شاهان در هر نقطه که برای جنگی آماده می‌شدند، سپاهیانی از مردم همان حدود به مرار عساکر موجود خویش تجهیز می‌کردند، و در صورت لزوم نیروهای مقیم نقاط دیگر بعداً به آنان می‌بوستند، و با توجه به اینکه اردوان بنقل مورخان سراسر عراق و فارس و جبال را در اختیار داشت، چنانکه صاحب غرزالسیر^۳ نقل کرده:

«... وكانت العراق و فارس والجبال الى الرى له صافية ...»^۴
 ذکر ری و دماوند و دیلمان دلیل بر آن تواند بود که کار از ری و آن حدود آغاز گردیده بوده است.

۸- بزمان ساسانیان:

۱۰ گویا اردشیر چون اردوان را از میان برداشت و بر تخت وی بنشست، مهتران و سپاهسالاران و موبادان موبد را پیش خواند، بدیشان وعده نیکوکاری و دادگری و آرایش دین بنهی (کیش زردشتی) داد. در این باب در ملحقات آخر کتاب کارنامه اردشیر پاپکان^۵ در ذیل این عبارت متن «... و دخت اردوان را بزنی گرفت، و باز به پارس آمد...»^۶ چنین درج آمده:

۱۵ «... سپس (پس از قتل اردوان) اردشیر بر گاد اردوان بنشست^۷ و داد آراست، و بزرگان و سالاران سپاه و موبدان موبد را بپیشگاه بخواست، و فرمود: من در این پادشاهی بزرگ کسه یزدان بمن داد نیکی کنم و داد ورزم و دین بنهی را بخصوص بیارایم، و گیهانیانرا به آین فرزندان بپرورم ...»^۸

(۱) نواحی کو هستانی کیلان و طبرستان.

(۲) کارنامه اردشیر پاپکان، ترجمه صادق هدایت، ص ۱۸۳ آخوند، ترجمه احمد کسری وی، ص ۲۷۱.

(۳) غرزالسیر، ص ۴۲۳ س ۵.

(۴) این ملحق تنها در دو نسخه حديث از کارنامه موجود است: رک: کارنامه اردشیر، ترجمه صادق هدایت، ص ۱۸۴ س ۱ ذیل؛ و ترجمه کسری وی ص ۷۴ دلیل ۷۳.

(۵) کارنامه اردشیر، ترجمه هدایت ص ۱۸۴ س ۴؛ ترجمه کسری وی، ص ۷۲ س ۲.

(۶) بنابر مطالبی که در احوال اردوان گذشت، تختگاه وی ری بوده است.

(۷) کارنامه ارشیر، ترجمه هدایت ص ۲۱۱ س ۶؛ ترجمه کسری وی، ص ۷۴ س ۲.

اگر روایت مذکور رویی در صواب داشته باشد ، بمحب آن توان دانست که ، اردشیر پس از قتل اردوان و بزنی گرفتن دختر وی ، در شهر ری در کاخ اردوان (دزرشکان) چندی بسر بر شاهی تکیه زد : وهم در آنجا همگان را بعنایت خویش امید بخشید ، و از آن پس پارس بازگشت .

^۵ فردوسی نیز توقف اردشیر را در ری تأیید می کند ، و ذکر آن در صحیفه ۱۰۸ در اینیات منقول از شاهنامه کردشت . در صحیفه ۳۴ « جلد حاضر اشارت رفت که ، ظاهر اتجادید عمارت آتشکدهای خاموش و خراب بفرمان اردشیر بود : و نیز در صحیفه ۳۵ آتشکده آمد که ، اردشیر پس از جلوس دین زرتشت را دین رسمی فرارداد ، و بفرض صحت



اردشیر اول ساسانی . عکس از موزه طبران

روایت ملحقات کارنامه اردشیر ، وعده آرایش و ترویج و تقویت آین زردشت در شهر ۱۰ دینی و سخنی زردشتی ری از سوی اردشیر داده آمد^۱ .

مرزبانی ری به عهد ساسانیان بخاندان مهران واگذار بود ، و این خاندان خود را از تخته اشکانی می دانستند . و قول کریستن سن در این باب در صحیفه ۳۰۸ و ۳۱۰ مجلد نخستین کتاب حاضر کردشت . از خاندان مهران چند تن همچون شاپور

(۱) اردشیر خود از خاندانی مذهبی برخاست ، و سasan جد وی مؤبد معبدی در استخر بود که برای ناعید . یکی از ایردان مذهب زردشت ، ساخته بودند : ایران باستان ، ج ۲۵۲۹ ص ۱۶ : ایران قدیم ص ۱۵۱ س ۵ .

رازی سردار قباد، و بهرام چوبین که دعوی شاهی کرد، و سیاوخش بن مهران مرزبان ری بهنگام حمله عرب نام و شهرتی دارند.

موضوع مرزبانی سیاوخش بن مهران در صحیفه ۱۵۲ مجلد نخستین در شرح فتح ری درج افتاد. مبنورسکی در مقالات خویش در باب ری، در دائرة المعارف

اسلامی، آنجا را تیولی از آن خاندان مهران دانسته است.^۵

گویا ظاهرا هرمز پسر یزدگرد دوم - که پس از پدر بتخت نشست - و سه تن از خاندان وی در ری بدست فیروز کشته شدند؛ و در این باب در مجلد نخستین صحائف ۳۷۸، ۳۷۹ سخن رفت، و اعادت را نیازی نیست.

در مجلد اول کتاب حاضر ص ۷۹، ۸۰ مذکور آمد، که برخی از مورخان گفته‌اند که

فیروز شهر ری را احداث کرد و رام فیروز نام نهاد.

در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی آمده است که قباد پدر انوشیروان در ری بدست شمر برادرزاده تبع ملک یمن کشته شد، بطلان این دعوی در مجلد نخستین ص ۳۷۹-۳۸۲ بازنموده آمد.

خسرو انوشیروان پیغمبای آتشکده ری، واقع میان دیه سیروان و این شهر را بیرون ریخت، و گفته‌اند که چون وی باین آتشکده رفت آتشی بزرگ در آنجا بود، و آنرا بمحل معروف به بر که (تپه میل فعلی) منتقل گردانید، و سند این دعوی در صحیفه ۳۶ مجلد حاضر گذشت.

از حوادث بزرگ این عهد موضوع پادشاهی بهرام چوبین را زی و عصیان وی نسبت به همزوخسرو پروریز، و سنه زدن در هم در شهر ری، و تصمیم خسرو پروریز بر

این شهر است، که بیان آن با ایجازی تمام در مجلد نخستین صحایف ۳۱۰-۳۱۶ این گذشت، و از اعادت آن خود داری می‌شود^۲، و نیز همانجا مذکور افتاد که نگار نده (۱) دائرة المعارف اسلامی، بزمیان فرآنسی، ج ۳ ص ۱۸۳، بیان ائمہ ایشان،

ج ۳ ص ۱۱۰.

(۲) علاوه بر آن اسناد در اخبار الطوال، (فرجمۀ فارسی من ۱۹۸۶) بعد از نیز درج است: «... بهرام با سپاه خویش سوی عراق رسیده بود که با این سه هزار نفر از آنجا اقامه گزید، و سکه‌هایی برای ضرب درخم با تصویر خسرو پروریز تهیه کرد و ده هزار درخم

احتمال می‌دهد که نقش ناتمام بازمانده از عهد ساسانیان در صخره کوه دز رشکان ری (کوه سرسره فعلی) به بهرام چوبینه تعلق دارد نه بشاهان ساسانی؛ و بقرار این مؤیداً بین احتمال اشارت رفت.

برطبق روایت تاریخ بلعمی، خسروپرویز بعد از شکستن بهرام چوبینه و استقرار مجدد بر سریر سلطنت، ری و گرگان و خراسان را به بند وی و بسطام دایی‌های خویش داد؛ در این کتاب چنین ذکر رفته:

«... و بند وی و بسطام را که خالان او بودند به خراسان فرستاد، و گرگان و خراسان و ری ایشان را داد...»^۱

در حمله عرب به ایران، در آخرین نبرد که بسال ۲۱ هجری مطابق ۶۴۲ میلادی رخ داد، گویا اعراب در آغاز قصد داشتند در ری سپاهیان یزدگرد حمله کنند، لکن چون اطلاع یافتند که این سپاهیان در نهادن دزگرد آمده‌اند، بدانسو شتافتند، این مهم در تاریخ ایران قدیم چنین ثبت افتد:

«یزدگرد از توقف قشون عرب در بین النهرين، و اشتغال آنها به امور داخلی استفاده کرده باز لشکری بیار است، و چون مسلمین از تجهیزات یزدگرد مطلع شدند لشکری بسرداری نعمان بن مقرن بطرف حلوان حرکت دادند که از آنجا به ری حمله کند. در آنجا خبر رسید که قشون یزدگرد در نهادن است. این بود که نعمان با سی هزار نفر بدان سمت شتافت، و جنگ نهادند (فتح الفتوح) روی داد...»^۲

پس از شکست یافتن سپاهیان ایران در جنگ جدولاً از لشکر عرب بسال ۱۷ هجری، یزدگرد به اید فراهم آوردن نیروهای تازه راه مشرق در پیش گرفت، و به ری در آمد، و پس از برداشتن آتش مقدس آتشکده، از آنجا بخراسان رفت. لکن در منابع در این باب اختلافی مشهود است^۳، و برخی از مورخان نوشته‌اند که از طریق

از روی آن فراهم کرد، و دستورداد که آنها را محربانه بمداین برند و بین مردم پخش کنند.

نظامی نیز در خسرو و شیرین من ۱۱۳ ص ۵ گفته:

جو آگه گشت بهرام قوی رای	که خسرو شد جهان را کار فرمای
سرش سودای تاج خسروی داشت	بدست آورد چون رای قوی داشت

(۱) تاریخ بلعمی، من ۱۰۸۶ ص ۸۰.

(۲) ایران قدیم، من ۲۰۰ ص ۲۰۰.

(۳) رک: ابن اثیر، ج ۳ ص ۵۹ - ۶۱.

اصفهان و کرمان بمرور رفت، و بمناسبت اهمیت موضوع پاره‌ای از این اقوال با ایجازی تمام درج می‌افتد:

۹- منابعی که اشارتی به ورود یزدگرد به ری دارند:

یعقوبی در تاریخ خود پس از بیان واقعه جلو لا گفته:

«... هَرَبَ [يزدجرد] فِيمَنْ بَقِيَ مَعَهُ فَلْحَى بَاصِهَانَ، ثُمَّ سَارَ إِلَى نَاحِيَةِ الرَّىٰ.»^۱ ۱۰
طبری نوشتہ:

«... فَلِمَا بَلَغَ يَزَدْجَرْدَ هَزِيمَةَ أَهْلِ جَلْوَلَاءِ وَ مَصَابِ مَهْرَانَ^۲، خَرَجَ مِنْ حَلْوَانَ سَائِرًا ذَهَوِيَ الرَّىٰ...»^۳

در باب خروج او از ری، و به مراد داشتن آتش مقدس ذکر کرده:

«... خَرَجَ يَزَدْجَرْدَ مِنِ الرَّىٰ إِلَى اصِبَهَانَ... ثُمَّ عَزَمَ عَلَى كَرْمَانَ فَاتَاهَا، وَ النَّارَ مَعَهُ، فَارَادَ إِلَيْهَا فِي كَرْمَانَ، ثُمَّ عَزَمَ عَلَى خَرَاسَانَ، فَاتَّى مَرْوَ فَنَزَلَهَا وَ قَدَّ نَارَ فِينَى لَهَا بَيْتًا...»^۴

در ترجمة تاریخ طبری نقل افتدah:

«... پس چون این فتحها بیوذ، آنجا بری آتش کاهی بود کی از آن قدیم تر

نبود، یزدجرد آنرا برگرفت و به خراسان رفت به نیشابور، و از آنجا به مرو شد، و ۱۵
آتش آنجا بنهاز، و این بنشست...»^۵

فردوسی در شاهنامه در ورود یزدگرد به ری آورده:

چو منزل بمنزل بیامد بری
بر آسود یك چند با رود و می

ز ری سوی گرگان برآمد چوباد
همی بود یك چند ناشاد و شاد^۶

(۱) تاریخ یعقوبی، جزء ثانی ص ۱۲۹ س ۴.

(۲) مهران سردار سپاه ایران در جنگ حلو لا و اهل ری بود، و در جنگ کشته شد. سپاهیان ری در این جنگ سخت درایستادند و جان را می‌زاند، و سرانجام همه کشته شدند. ازین رو طبری ایشان را در این واقعه اشقی اهل فارس دانسته: طبری، ج ۴ ص ۱۷۹ - ۱۸۵؛ ایران قدیم ص ۱۹۹.

(۳) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۸۵ س ۲۴.

(۴) «»، ص ۲۶۳.

(۵) ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۵۵ س ۱۵.

(۶) شاهنامه، ج ۹ ص ۲۹۸۳ س ۱۲.

در مجلل التواریخ درج گردیده :

«اندرسال هفدهمهم از اول فتح حلوان بود ، و یزدجرد چون ازوقت جلو لا
خبر یافت از حلوان به ری رفت...»^۱
ابن اثیر در کامل گفته :

۵ «... ولما بلغت الهزيمة یزدجرد ، سار من حلوان نحو البری...»^۲
ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان ، در ذکر حکومت شاهنشاهی «باو» اشارت
کرده :

«... لشکر اسلام نصرهم الله ، بر یزدگرد ظفر یافتند ، واو منهزم به ری افتاد
«باو» با او بود...»^۳

۱۰ مرعشی در تاریخ خوبیش در همین باب گفته :

«... یزدجرد بهزیمت به ری افتاد ، «باو» خدمت او کرد...»^۴
در روضة الصفا درج آمده :

«... چون یزدجرد در حلوان ازوaque جلو لا وقوف یافت ، حلاوت زندگانی
بر روی تلخ شد ، و فوجی از سپاه را آنجا گذاشته روی به ری آورد...»^۵
در تاریخ ساسانیان (ترجمه تاریخ رنسن) ذکر گردیده :
۱۵ «شکست نهاؤند دولت ساسانیان را منقرض نمود ، و یزدجرد از ری فرار
کرده هر روز در جایی و هر شب در مکانی بسرمی بود...»^۶

در تاریخ ایران قدیم نقل افتداد :

«... آخرین شاه ساسانی بعد از شکست نهاؤند از ری به اصفهان ، واز آنجا
۲۰ به کرمان ، و بعد به بلخ و مرو رفت...»^۷

(۱) مجلل التواریخ ، ص ۲۷۴ س ۱۸؛ نیز ، رک : ص ۸۴ س ۴.

(۲) کامل ، ج ۲ ص ۳۶۳ س ۸.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۵۴ س ۲۳.

(۴) « مرعشی ، ص ۲۰۵ س ۱۵ بیعد .

(۵) روضة الصفا ، جلد دوم (شماره صفحه ندارد).

(۶) تاریخ ساسانیان فروغی ، ج ۲ ص ۱۶۶ س ۶.

(۷) ایران قدیم ، ص ۲۰۱ س ۲.

از دلائل دیگر اینکه باید یزد گرد از ری بمرو رفته باشد، آنکه در این فرار اموال و جواهر خود را در دماوند مخفی کرده بود. و بیان آن بنقل از کتاب الذخائر والتحف در ذکر دماوند باید.

۳- منابعی که ورود یزد گرد را به روی ذکر نکرده‌اند :

در فتوح البلدان مسیر یزد گرد ، از مدائین به حلوان واژ آنجا به اصفهان و بعد ۵ به اصطخر و کرمان تعیین شده، بدین قرار :

«... قالوا : هرب یزد جرد من المدائین الى حلوان ثم الى اصفهان ، فلما
فرغ المسلمين من امر نهاوند هرب من اصفهان الى اصطخر... فهرب الى کرمان.^۱»
حمزة اصفهانی درسنی ملوك الارض آورده :

«... وقد كان خرزاد بن خرهمز اخو رستم صاحب الفادسية ، خرج معه ... ۱۰
(یزد گرد) حتى اورده اصفهان ، ثم کرمان ، ثم مرو ...^۲»
در طبقات ناصری نوشته آمده :

«یزد گرد شهریار از مدائین بجانب خراسان آمد از راه خوزستان و پارس ...^۳
در البدء والتاريخ ، جزء خامس ، نیز اشاراتی مشهود است، واز آن مجتمع
چنین بر می‌آید ، که یزد گرد پس از جنگ حلوان به اصطخر رفت، واز آنجا از راه ۱۵
دارابجرد و کرمان و سجستان طریق مرو پیش گرفت.

این بود نمونه‌ای از اختلاف تاریخ نویسان در این باب. لکن از غور و قصص
دراوضاع و احوال آن عهد که مقام مقتضی بحث در آن باب نیست، و بررسی و توزیع
روايات، و توجیه به این حقیقت که، سردار ایرانی در جنگ جلو لا «هران رازی» بود،
و سپاهیان ری در این نبرد بیش از دیگر سپاهیان ایرانی از خویش رشادت نشان دادند.^۴ ۲۰
و جملگی جان خویش را در باختنند، و نیز توجه همه ایرانیان زردشی مذهب آن زمان بشپر
منهی ری ، و قرائی و شواهد دیگر چنین توان گفت که قول دسته اول - که نسبت

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۱۵ س ۳ .

(۲) سنی ملوك الارض ، ص ۶۴۳ س ۸ .

(۳) طبقات ناصری ، ج ۱ ص ۱۲۳ س ۲ .

(۴) رک : ص ۱۱۵ مجلد حاضر ذیل ۲ .

بدسته دوم کثربتی نیز دارند، و جملگی از اکابر تاریخ داناند. درست است؟ و بزدگرد پس از برداشتن آتش مقدس از ری بسوی خراسان شتافت.

ازدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی



عکس از تاریخ ایران سیرشان

از عهد ساسانیان در نزدیکی ری بقایای بنای آتشکده و گچ بریهایی کشف گردیده، که در باب آنها در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۳۴۲ و ۵۷۸ و مجلد دوم صحیفه ۲۸ اشاراتی رفته است.^۵

بخش دوم در دوره اسلامی

۱- بههد خلفای نخستین، و روزگار امویان:

پس از جنگ نهاؤند بنیان شاهنشاهی عظیم ساسانی تزلزلی شگرف یافت، و در کمتر از ده سال شهرهای بزرگ هر کدام پس از مقاومتی بقهور یا بصلاح بتصرف اعراب درآمد. واقعه فتح ری بدست مسلمانان بزم عمر، در فصل هفتم مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۵۲-۱۶۶ موضوع سخن است^۱، و در آنجا مسائل مربوط باین امر تفصیل یافته، و آثار مترب بر آن نیز بازنموده آمده است، بههد عمر، مغيرة بن شعبه والی کوفه، کثیر بن شهاب حارثی را ولایت ری و دشتپی (میان ری

(۱) نیز، رک: ترجمه تاریخ اعلم کوفی، ص ۱۰۴.

وهمدان) داد، وی مردم ری را که نقض عهد کرده بودند دوباره بفرمان آورد^۱. کثیر
بعهد معاویه نیز- چنانکه بباید- چندی والی ری و دشتپی بود .
عثمان بسال ۲۴ هجری برائے بن عازب^۲ را والی ری گردانید . براء از ری
به ابهر رفته آنجا را بگشود ، وسپس به قزوین بازگشت ، و این شهر را نیز بصلاح
بتصرف آورد^۳ . سعد بن ابی وقاص چون بار دوم والی کوفه شد ، در آغاز سال ۲۵ هجری
به ری آمد ، وحال آنجا را که پریشان بود باصلاح آورد ، سپس بکوفه بازگشت.^۴
مردم ری پس از فتح آن شهر بدست مسلمانان پیوسته نقض پیمان می کردند ، و
آخرین کس که آنجا را بگشود قرۃة بن کعب انصاری بعهد ولایت ابو موسی در
کوفه از طرف عثمان بود . قرۃة بعد حضرت علی والی کوفه شد وهمانجا درگذشت .
ابوموسی پیش از آن درشورشی ری را فتح کرده بود . در سال مرگ عثمان (۳۵ هـ)
والی ری سعید بن قیس بود.^۵

حضرت علی امیر المؤمنین علیہ السلام عمل ری وهمدان واصفهان را به یزید بن
قیس الارجی (نخ: الارجی) واگذارد.^۶
در فتوح البلدان بلاذری است که آن حضرت یزید بن حجاجه بن عامر بن قیم الله بن
ثعلبة بن عکابه را والی ری و دشتپی گردانید ، اینا در خراج آن دیار کسری پدید آمد ،
آن حضرت یزید را بزندان افکند ، چون بیرون آمد به معاویه پیوست.^۷

(۱) فتوح البلدان ، ص ۲۱۸ س ۷ .

(۲) برای وقوف به احوال وی ، رک : طبری و مجمع البیان ، تألیف نگارنده ، ج ۲ ص ۶۸ ، ۶۷ .

(۳) معجم البلدان . ج ۱ ص ۱۰۵ س ۷ در بیان فتح ابهر ، و ج ۴ ص ۸۸ س ۹ ذیل
قزوین : التدوین رافعی ، ص ۱۴ س ۲ .

(۴) فتوح البلدان . ص ۲۱۹ س ۲ ببعد .

(۵) فتوح البلدان ، ص ۲۱۹ س ۴ ببعد : طبری ، وفایع سال ۳۵ هجری .

(۶) طبری و فایع سال ۳۷ هجری : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۱۷۶ نامه آن حضرت
به یزید : ابن اثیر ، ج ۳ ص ۱۶۶ س ۱۳ : منهجه المقال ص ۳۷۴ س ۱۲ : نقد السراج .
ص ۳۷۸ س ۲ ستون راست . در الطبقات الکبری تألیف ابن سعد ، ج ۶ ص ۲۳۵ نیز اشارتی
به احوال وی شده است .

(۷) فتوح البلدان . ص ۲۱۹ : ترجمه فارسی آن ، ص ۱۵۰ س ۱ ببعد . در اخبار-
الطواد و طبری یزید بن حجاجه مذکور آمده .

ظاهراً ولايت يزيد بن حجه در ری پس از يزيد بن قيس، يعني بعد از سال ۳۷ هجری بوده است، چون بنابر وایت اخبار الطوال و تاریخ طبری در ذکر وقایع صفين، در پیمان نامه حکمیت در صفر سال ۳۷ هجری، ابن حجه در این واقعه در شمار یاران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است^۱؛ اما در حوادث سالهای بعد نامش در ردیف یاران معاویه درج آمده است^۲.

خواجه ربيع بن خثیم ابو زید اسدی - مدفون در کنار رودخانه طوس در مشهد، که قبرش مطاف و مزار است - به عهد آن حضرت چندگاهی ریاست لشکر عرب را در ری و عراق داشت. در سبب اعزام او بدین سرزمین، در ترجمة اخبار الطوال از منابع باستانی در ذکر دعوت امیر المؤمنین علی (ع) مردم را بسوی صفين و جنگ با معاویه بسال ۳۷ هجری چنین اشارت رفتند:

«... قسمت عمده مردم آمادگی خود را اعلام کردند ، جز اصحاب عبدالله بن مسعود، و عبیده سلمانی، و ربيع بن خثیم که در حدود چهارصد تن از قاریان بودند، و گفتند : ای امیر المؤمنان ما با وجود علمی که به فضیلت تو داریم در این جنگ شک داریم، و چون تو و مسلمانان همه نیاز مند به کسانی هستید که با کفار مبارزه کنند، پس ۱۵ مارا مأمور یکی از مرزها کن تا از مردم آنچه دفاع کنیم. پس علی آنان را مأمور مرزهای قزوین و ری کرد، و ربيع بن خثیم را بفرماندهی آنان برگزید^۳.»

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در شرح این خطبه از آن حضرت : «آللهم إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْدِ النَّاسِ... إِنَّمَا الظُّلْمُ بِالظُّلْمِ» از قول نصر بن مزاحم در کتاب صفين، در این باب چنین نقل کرده :

«قال نصر: فأجاب عَلَيْهَا (ع) إِلَى السَّيِّرِ جَلَّ النَّاسُ إِلَيْهِ... أَتَاهُ أَخْرَوْنَ مِنْ اصحاب عبدالله بن مسعود ، منهم الرَّبِيعُ بْنُ خَثِيم ، وَهُمْ يَوْمَئذٍ أَرْبَعُ مائَةِ رَجُلٍ ،

(۱) اخبار الطوال، ترجمه فارسی ص ۲۱۸، ۱: طبری و قایع سال ۳۷ هجری، واقعه پیمان نامه حکمیت، از وقایع زمان حضرت امیر المؤمنین و قمة جمل سال ۳۶، و قمة صفين بسال ۳۷، و قمة نهر وان با خوارج بسال ۳۸ هجری بوده است: الاصابة في تمييز الصحابة ج ۴ ص ۲۷۱ س ۱۵.

(۲) رک: طبری و قایع سال ۵۱ هجری.

(۳) ترجمه اخبار الطوال، ص ۱۸۲ س ۱۵ بیعد.

(۴) نهج البلاغه، بااهتمام محمد مجتبی الدین عبدالحمید، ج ۱ ص ۹۲ س ۴.

فقالوا : يا امير المؤمنين ائنا قد شككتنا في هذا القتال على معرفتنا بفضلك ، ولا غنا بنا ولا بك ولا بالمسلمين عن يقاتل العدو ، فوتتنا بعض هذه الثغور ذئن تم نقاتل عن اهله فوجة على (ع) بالربيع بن خثيم على ثغر الرى ، فكان أول لواء عقده (ع) بالكرفة لواء ربيع بن خثيم^١ » .

در نشان دادن احوال ربيع بن خثيم مفاد اين دورروایت با تقریبی يکی است، و دلالت بر آن دارد که ربيع داخل در جمله مشتکین بوده است، و اين خود قدحی عظیم و جرحی جسمی است، ازین روگرچه اقوال برخی از عالمان رجال شیعه بر مدح وی دلالت صریح دارد، چنانکه کشی و برایکی از زهاد ثمانیه شمرده^۳، و مامقانی در تنقیح- المقال در توثیق و تعدیل او کوشیده است^۴، اما بنزد برخی دیگر از عالمان امامیه از نتقات مرضیین بشمار نیست؛ با این حال این روایت بلاذری در فتوح البلدان :

دلیل، روشن، بر استقامت و حسن حال وی در قشع است.

علماء عامه نيز اورا ممدوح ومرضى ومحبوب وموثق می دانند ، واز جمله اکابر اهل زهد وتصوف می شناسند، وجمعیع مشایخ عامه، بویژه اصحاب صحاح سنت ازاو روایت می کنند^۵. ریبع بسال ۱۶ و بقولی بسال ۳ هجری در گذشت^۶. در طبقات ابن

(١) شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، طبع طهران، جلد اول، حجزء ثالث ص ٦٢٠، س ١٢ بعده. در ترجمة تاريخ اعلم کوفی ص ٢٠٩ برخلاف ابن روایات، آمده که: در ابن دعوت

(٢) محمد العجمي بن طريح، ذيل درس «سفينة الحمار»، ج ١ ص ٥٠٦.

(٤) - تنقيح المقال مامايانى ، ج ١ ص ٤٢٦ س ٧ يبعد .

(٤) ترجمة فتوح البلدان ، ص ١٥٧ س ٩ . در و بن مسجد ربيع بن خثيم سجت

^{۱۵۲} معروف بوده است : ترجمة فتوح البلدان . ص ۱۵۲ .

(٥) سفينة البحار، ج ١ ص ٥٠٧ س. د. ماحب جامع التمثيل نيز شمنى از احوال

وی را در مس ۱۰۰ این کتاب بیاورده است.

(٦) نتیجه المقال، معمانی، ج ۱ صحیفه عدکور در دیل ۳. برای انتشاری بهداشت و آموزش ایران، ۱۳۵۷

وهي آلات الداران، ح ٣ ص ٢٨١ مدعى شهاد

مکانیزم این اتفاق را می‌توان با در نظر گرفتن این دو عوامل بررسی کرد.

سعد از منابع باستانی، محل فوت او با ادعا تمیریض «قالوا» کوفه قید شده، بدین قرار: «قالوا : و مات الرَّبِيعُ بْنُ خَتَّيْبٍ بِالْكُوفَةِ فِي وِلَايَةِ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زَيَادٍ عَلَيْهَا^۱ ». اگر این روایت را اعتباری باشد، مدفون بودن او در خراسان محل تأمل قرار خواهد گرفت.

بعهد معاویه حکومت بصره و خراسان و ری تاسال پنجاه و بیک هجری با زیاد ابن ابیه بود، و در این سال به پسر وی عبیدالله بن زیاد (معروف به ابن زیاد) و اگذار گردید^۲.

معاویه چندی از جانب خود و زیاد، کثیر بن شهاب را ولایت ری و دشتی بداد؛ در این باب در فتوح البلدان چنین ثبت آمده:

«... و كَانَ مَعَاوِيَةً وَلَاهُ (كَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ ذِي الْقُصْدِ الْحَارَثِيِّ) الرَّئِيْ وَ دَسْتَبَّيِّ^۳ حِينًا مِنْ قَبْلِهِ وَ مِنْ قَبْلِ زَيَادٍ...^۴ »

کثیر از پیروان عثمان بود، و در حق علی بن ابیطالب (ع) سخنان ناسزا می‌گفت، معاویه نیز پس از چندی بر وی خشم گرفت و در دمشق بزنداش افکند و حد زد. کثیر در آغاز امر مختار در گذشت، و مختار سوگند خورد که آن مفتری کذاب را از گور بدرآورد.^۵

دراوائل خلافت یزید عبیدالله بن زیاد هنوز به مقام خویش باقی بود^۶. وی عمر بن سعد و شمر را بطعم حکومت ری بفریفت، و آن دو را به کربلا بجنگ حضرت امام حسین فرستاد، تا آن جنایت هول را ارتکاب کردند؛ در ترجمة تاریخ طبری در باب عمر درج گردیده:

(۱) الطیفات الكبرى، ج ۶ ص ۱۹۳ س ۴.

(۲) ترجمة تاريخ طبری، چاپ عکسی، ۲۳۹ - ۲۴۲.

(۳) کورة معروفة بین الری و همدان و قزوین: معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۷۳ و ۶۰۷۹.

(۴) فتوح البلدان، ص ۳۰۸ س ۸، نیز ص ۳۱۸ س ۷ ببعد رجوع شود.

(۵) ترجمة فتوح البلدان ص ۱۲۶. برای اطلاع بیشتر بهحوال وی، رک: الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۵ ص ۲۹۳ رقم ۷۳۷۲.

(۶) یزید پیش از واقعه کربلا او را معزول کرده بود، ولی او می‌خواست با فبله دادن کار امام علیہ السلام بمقام خویش بازگردد، رک: ج ۱ کتاب حاضر ص ۷۵۲.

«[ابن زیاد] از میان عمال عمر بن سعد بن ابی و فاصل را ری داده بود ، ویرا
بخواند و گفت: ترا با سپاه در بادیه باید شدن تاثر حسین بیابی واورا بگیری... چون
بامداد بود خون حسین بر عزل ری اختیار کرده بود...^۱»

بر طبق نقل طبری ، چون عمر سعد در پیش برد مأموریت خویش در کربلا
تساهل و تسامحی نشان می داد ، ابن زیاد شمر بن ذی الجوش را خواسته گفت :
«... چون حسین را یا سرش را بیاری سپاه سالاری ری ترا . شمر گفت: فرمان
بردارم...^۲»

پس از مرگ یزید بسال ۶۴ هجری فرخان را زی سر بطغیان برداشتند ،
و عامر بن مسعود امیر کوفه ، محمد بن عمير را بسر کوبی ایشان فرستاد ، لکن او کاری
از پیش نبرد و عامر عتاب بن ورقاء را گسیل کرد ، و در نبرد سختی که رفت فرخان کشته
شد و همدستان وی فرار کردند؛ ابن اثیر این واقعه را چنین نقل کرده:
«... فی هذه السنة (٦٤ھـ). بعد موت یزید خالف اهل الری، و كان عليهم الفرخان
أنمازی ؛ فوجه اليهم عامر بن مسعود، وهو امير الكوفة ، محمد بن عمير بن عطارد بن
حاجب بن زرارۃ بن عدس التمیمی؛ فلقیه اهل الری، فانهزم محمد؛ فبعث اليهم عامر
عتاب بن ورقاء الربیاحی التمیمی ، فاقتتلوا قتالاً شدیداً؛ فقتل الفرخان ، و انهزم
المشرکون...^۳»

در ربیع الاول سال ۶۴ هجری ابو اسحاق مختار بن ابی عبید بن عمر و شفیعی
بر کوفه استیلا یافت^۴ ، و یزید بن ابی نججه فزاری را بر سر زمین ری و دست پی بگماشت^۵ . و
خراب ری و جبال و اصفهان و آذربایجان و فارس و جزیره ازین تاریخ بمدت هیجده

(۱) ترجمه تاریخ طبری (چاپ عکسی) ، ص ۲۵۹ س ۶ ، نیز رک : ترجمه اخبار
الطوال من ۲۷۶ با اندک اختلاف : طبری و قایع سال ۶۰ هجری ; مجلد نجسین کتاب حاس
من ۱۱۳ .

(۲) ترجمه تاریخ طبری (چاپ عکسی) ، ص ۲۶۱ س ۸ .

(۳) ابن اثیر ، ج ۳ ص ۳۲۵ س ماقبل آخر .

(۴) تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۵ س ۱۹ : ابن اثیر ج ۲ ص ۳۵۶ س ۱۲ .

(۵) اخبار الطوال ، ترجمه فارسی ، ص ۳۱۴ س ۹ .

ماه (نا قتل وی در کوفه در رمضان سال ۷۶ هجری^۱) باو می رسید^۲. مختار کشندگان امام حسین علیه السلام را در این مدت یک یک بجست و بکشت و از آن جمله بودند عمر بن سعد بن ابی وقاص، و شمربن ذی الجوشن که بطعم حکومت ری بجنگ امام بکر بلا رفند، و خواهی بن زید. پدر مختار از اجله صحابه بود. مختار یکسال و نیم امارت و شصت و هفت سال عمر کرد^۳؛ پس از وی عبدالمالک خلیفه اموی (۶۵-۶۸۶) عمل ری را به یزید بن رویم سپرد^۴.

در سال شصت و هشت هجری گروهی از خوارج بری حمله بردنده، و جمعی از مردم ری نیز ایشان را باری دادند، و در نبردی که با یزید عامل ری در قریه فیروز بهرام آنجا^۵ کردند پیروز شدند و یزید کشته شد، و حوشب فرزند وی بگریخت؛ ابن اثیر ۱۰ این واقعه را بدین شرح آورده:

«... وَقَصَدُوا (الْخُوَارِجَ) الرَّىٰ وَعَلَيْهَا يَزِيدُ بْنُ الْحَرَثِ بْنُ رَوَى الشَّيْبَانِي، فَقَاتَلُوهُمْ فَاعَانَ أَهْلُ الرَّىٰ الْخُوَارِجَ، فَقُتِلَ يَزِيدُ وَهُرَبَ أَبْنُهُ حُوشَبٌ...»^۶

بدنبال این واقعه عتاب بن ورقاء سابق الذکر، که از سوی مصعب بن زبیر عمل اصفهان بوی واگذار بود، مأموریت یافت که بری برود، و مردم آنجا را که بخوارج ۱۵ کمک رسانده بودند سر کوب کند. عتاب در نبرد با آنان پیروزی یافت و غنائم زیادی بدست آورد، و همه قلاع آن نواحی را نیز بگشود.^۷

(۱) اسدالنابة، ج ۴ ص ۳۳۶ س ۴؛ ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۸۸ س ۱. یعقوبی ج ۲ ص ۱۰ سال ۶۸ درج شده.

(۲) اخبار الطوال، ترجمة فارسی، ص ۲۲۰ س ۲۱ بعد.

(۳) اسدالنابة، ج ۴ ص ۳۳۶.

(۴) طبری، وقایع سال ۷۱ هجری؛ ابن اثیر، ج ۴ ص ۱۴ س ۹؛ معجم البلدان، ج ۲۰ س ۹۲۸ س ۲۰ بعد.

(۵) به فصل دوم از باب چهارم آبادیهای حوزه ری، دیه فیروز بهرام رجوع شود.

(۶) - ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۹۱ س ۱۰ بعد. در معجم البلدان، ج ۳ ص ۹۲۸ س ۹۲۸.

ذیل فیروزام محل جنگ در این قریه ذکر گردیده. نیز، رک: مجله یادگار سال اول مقاله مرحوم اقبال در باب فیروز بهرام.

(۷) ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۹۲ س ۹ بعد.

عمل ری از جانب امویان در حدود سال هفتاد و هفت هجری به عدی بن زیاد واگذار بود^۱. در همین سال یا سال بعد بفرمان حجاج ، سفیان بن ابرد کلبی با تفاوت اسحق بن محمد بن اشعت حکمران ری با ازارقه بجنگید، و قطربن نجاه رئیس ایشان را بکشت. سفیان بن ابرد سررا بنزد حجاج آورد ، و حجاج بنزد عبدالمالک بن مروان فرستاد^۲.

^۳ در حدود سال هشتاد و سه هجری قتبیه بن مسلم با همی از سوی حجاج والی ری و سپس امیر خراسان شد، و بهنگام ورود قتبیه بری، شعبی نیز با اوی بری آمد.

بنی امیه که از اوائل عهد تا بدین هنگام درین نواحی هنوز بر اوضاع مسلط نشده بودند ، و حوادث و وقایع مذکور در سطور بالاشاهد این دعوی است ، در اثر

بیدادگریهای بیست ساله حجاج بن یوسف بهنگام حکومت بر عراقین(۹۵-۷۵ هجری)،^۴ و خانمان‌سوزیها و خونریزیهای قتبیه بن مسلم در خراسان ، سلطه و نفوذ کامل یافتد^۵، و ازین پس تا پایان عهد امویان و ظهور ابو مسلم خراسانی میل اکثر مردم ری بسوی امویان، و کارشان باوالی خراسان بود واز ایشان اطاعت داشتند؛ سند این دعوی از قول ابن اثیر^۶ و ابن خلدون مغربی^۷ در صحیفة ۱۱۶ مجلد اول کتاب حاضر ثبت آمده، و واقعه مهمی در منابع مورد استفاده که در آن پای ری بمیان باشد مشهود نیفتاد .^۸

قطبیه بسال ۹۶ هجری کشته شد ، و بزید بن سهلب در سال ۹۷ هجری والی

(۱) ترجمه طبری (چاپ عکسی) ، ص ۳۵۴ : ابن اثیر ج ۴ ص ۶۳ س ۸ .

(۲) ترجمه اخبار الطوال ، ص ۳۰۲ : ترجمه طبری (چاپ عکسی) ص ۳۵۵ : تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۲۱ س ۸ بیعد : ابن اثیر ، ج ۴ ص ۶۸ س ۹ بیعد : تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۷۱ س ۱۶ .

(۳) طبری و قابع سال ۸۳ هجری : ترجمه البلدان یعقوبی ، ص ۷۶ ، س ۱۵ . ترجمه طبری (چاپ عکسی) ص ۳۶۴-۳۶۶؛ فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ : ابن اثیر ، ج ۴ ص ۹۲ س ۱۰۵ و ص ۱۰۵ س ۱۴ : بیعد . برای احوال شعبی ، رک : طبرسی و مجمع البيان ، ج ۲ ص ۱۱۴ .

(۴) کتاب خاندان نوبختی ، ص ۶۴ س ۱ .

(۵) ابن اثیر ، ج ۴ ص ۲۱۸ س ۱ ، در وقایع سال ۱۳۱ هجری .

(۶) ابن خلدون ، جزء ثالث ، طبع بولاق ، ص ۱۲۶ س ۴ .

عراق و خراسان گردید. عمر بن عبد العزیز بهنگام خلافت جراح بن عبد الله حکمی را والی آنجا کرد^۱.

عنایل خراسان بتوالی تغییر می یافتد، تا سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری نوبت به نصر ابن سیار رسید^۲. ظهور ابی مسلم - مذکور در سابق - در سال صد و پیست و نه بود، چنانکه حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض گفته:

« ظهور ابی مسلم ناقل الدولة بخراسان للنصف من شهر رمضان سنة تسع و عشرين و مائة... »^۳

از مدت‌ها پیش از این تاریخ چنانکه مذکور افتاد نصر بن سیار از سوی خلفای اموی حکومت عراق و خراسان را داشت^۴ کار ابو مسلم در خراسان بالاگرفت و شهرت وعظتی یافت، و بسال صدوی قحطبة بن شیب از سوی ابراهیم امام عباسی بنزدی رسید، ولو ابی را که امام داده بود تسليم وی کرد . ابو مسلم قحطبة را امیر الجیوش خویش گردانید^۵، و ویرا بجنگ نصر بن سیار فرستاد ، نصر شکست یافت و بری آمد ، و از آنجا باسوه رفت و همانجا در گذشت؛ مسعودی در مروج الذهب آورده:

«... وقوی ابی مسلم ، وغلب علی اکثر خراسان ، وضعف نصر بن سیار ۱۵ من عدم النجدة ، فخرج عن خراسان حتى أتی الری ، و خرج عنها فنزل ساوی بلاد همدان والری فمات بها... »^۶

(۱) تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۳۹ : ترجمة البلدان یعقوبی ص ۷۷ س ۷ بعد. ترجمة طبری (چاپ عکسی) ، ص ۴۰۷-۳۹۳: ابن اثیر، ج ۴ ص ۱۳۸ و ص ۱۴۴.

(۲) ترجمة طبری (چاپ عکسی)، ص ۴۳۵ س ۱۶ : ترجمة البلدان، ص ۷۹ س ۵؛ ابن اثیر، ج ۴ ص ۲۳۸ س ۲۳.

(۳) سنی ملوک الارض ، طبع لبزیک ، ص ۲۱۹ س ۴ . نیز تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۸۵ س آخر.

(۴) تاریخ طبری ، ج ۸ ص ۲۹۷ س ۲۸ : مجلمل التواریخ : ص ۳۰۹ س ۱۳ : ابن اثیر ج ۴ ص ۲۳۸ س ۲۳ بعد؛ روضۃ الصفا؛ ج ۳ (شماره صفحه ندارد)؛ ابن خلدون ج ۳ ص ۹۷ س ۸ بعد.

(۵) الكامل ، ج ۴ ص ۳۱۲ س آخر؛ روضۃ الصفا ، ج ۳ (شماره صفحه ندارد).

(۶) ترجمة طبری (چاپ عکسی) ص ۴۶۵ س ۶ : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۸۰ : مروج الذهب ، ج ۲ ص ۱۶۰ س ۲۶ : تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۸۵ .

پسر نصر در هم در خراسان صاحب لشکر بود ، لکن در برابر ابو مسلم کاری از پیش نبرد؛ وصفحة خراسان ابو مسلم را صافی گشت . پس قحطبه بن شیب کار را دنبال کرد^۱. گرگان را به قهر بتصرف در آورد، و پسر خود حسن را بجانب ری فرستاد. شامیانی که در ری بودند همانند حبیب بن یزید نهشلی و همراهانش از توجه قحطبه بری وقوف یافتند، و شهر را ترک گفتند. حسن در صفر سال صدوی ویک بشهر در آمد، و همانجا ۵ بماند تا پدرش قحطبه نیز بدانجا رسید ، و بدین ترتیب شهر بدون حرب تسخیر شد^۲، و امری بنی العباس در ری استقرار یافت، و اکثر مردم ری که بسوی امویان مایل بودند شهر را ترک گفتند :

۳- بزمان عباسیان :

ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس سفاح بکوشش ابو مسلم ۱۰ خراسانی در ربيع الاول یار بیع الآخر سال صدوی و دو هجری بخلافت نشست^۳، و امویان انقراض یافتند. قحطبه چون بری رسید ابو مسلم را از میل مردم آنچا به امویان بیاگاهانید. ابو مسلم دستوری داد تا اموال و املاک ایشان را در اختیار گیرد، جمعی از این مردم که به حج رفته بودند ، چون باز گشتند در کوفه اقامت گزیدند (۱۳۲ هجری) ؛ سپس شکایت اجحاف ابو مسلم را به سفاح بردنده، و بفرمان وی املاک به ایشان باز ۱۵ داده شد .

قحطبه در ری طریق حزم و احتیاط پیش گرفت ، راهه را تحت مر اقتت در آورد، و هیچکس را جز به اجازه وی حق عبور از آنها نبود. اورا اطلاع دادند که در دشتی (بخش معروف میان همدان و فزوین و ری) ۲۰ جمعی از خوارج و صعالیک فراهم آمده اند ، وی اباعون را با لشکری انبوه مأمور دفع آنها گردانید^۴.

(۱) ترجمه طبری (چاپ عکسی) ، ص ۴۶۵ : تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۸۶ س ۱۱.

(۲) اخبار الطوال ، ترجمه فارسی ، ص ۳۸۱ س ۱۴ : الکامل ، ج ۴ ص ۳۱۷ س ما قبل آخر :

روضه الصفا ، ج ۳ (شماره صفحه ندارد)

(۳) - تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۸۶ س ۵ : مروج الذهب . ج ۲ ص ۱۶۵ س ۶

(۴) ابن ثیراج ، ۴ ص ۳۱۸ س ۶.

قطحه بسال ۱۳۲ در جنگی در نزدیکی کوفه در کنار فرات مقتول گردید^۱. سفاح نصر بن عبد العزیز خزانی را ولایت ری داد، و قنات و بحیرت و بازار نصر آباد که شرح آنها در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۴۸ و ۲۱۲ و ۲۲۶ گذشت منسوب بدشت است.

^۵ نصر بن عبد العزیز تا پایان کار ابو مسلم در این شغل باقی بود، بدین هنگام منصور خلیفه نامه‌ای از زبان ابو مسلم بدوفروستاد، که عمل ری را به ابو عبیده سپارد، وی پذیرفت. ابو عبیده پس از این فریب نصر را محبوس و سپس بدستور منصور مقتول ساخت^۲.

سفاح بسال صد و سی و شش در گذشت و ابو جعفر منصور بخلافت نشست^۳، و ^{۱۰} بسال صد و سی و دفت ابو مسلم را با همه خدمات که به آل عباس کرده بود، بمکرو فریب بکشت، و ننگی جاودانه برای خاندان خویش فراهم ساخت^۴ و شرح آن در فصل سوم بیاید.

خر و ج سنباد خرمی جامه سیاه و تسخیر ری:

سبناد^۵ یک تن مجوسی بود از دیهی از نیشابور بنام آهن وانه (ابن اثیر: اهر وانه) ^{۱۵} که به ابو مسلم اخلاص می‌ورزید، هر چند در دین معاند او بود؛ زیرا ابو مسلم بدان زمان که حاکم دیار خراسان بود اورا یاری داده بود تا بدشمنان عرب خود در نیشابور پیروز آمد.

چون ابو مسلم کشته شد سنباد بخونخواهی او برخاست، و روی بهری نهاد و ابو عبیده حاکم آنجارا بشکست، و تمامت خزانه اموال و نعمی را که ابو مسلم

(۱) ترجمة طبری (جاب عکس) ص ۴۶۹، ۴۷۰؛ ابن اثیر، ج ۴ ص ۲۲۰ ماقبل

آخر ببعد

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۷۸۶ س ۹

(۳) طبری، ج ۹ ص ۱۵۹؛ سنی ملوك الأرض ص ۲۱۹ س ۶ ببعد

(۴) سنی ملوك الأرض، ص ۲۱۹ س ۱۲ ببعد؛ ابن اثیر، ج ۴ ص ۲۵۰ س ۱۱ در مروج

الذهب ج ۲ ص ۱۸۵، ۱۸۶ واقعه ابو مسلم در سال ۱۳۶ مذکور است.

(۵) این نام مخفف «سنبداد» نامی قدیمی وایرانی است (آندراج: ذیل سند باد)

بهنگام رفتن بنزد ابوالعباس، بهری بازگذارده بود بدست آورد؛ و قریب صدهزار کس بگردش فراهم آمدند.

ابو جعفر منصور خلیفه چون بشنید، جمهور (در بعض نسخ جهور) بن مرار عجلی را با سپاهی فراوان بسوی ری گسیل کرد. سنbad از ری به استقبال جمپور شتافت. دو سپاه را در بیابانی میان ری و همدان تلاقی دست داد، و کوششی سخت رفت. سنbad ۵ شکست یافت و بگریخت. لشکریان جمهور تیغ در نهادند، و قریب شصت هزار تن از سنbad یان را بقتل آوردند، چنانکه آثار استخوانهای ایشان ناسال سیصد همچنان در آن مکان بمانده بود.

سنbad مالی گزاف به مرار تحفهایی فراوان به اصفهان خورشید در طبرستان پیش کش کرد، واژ او پناه خواست. اصفهان، «طوس» پسرعم خویش را باستقبال او ۱۰ فرستاد. چون بهم رسیدند بسب آزکه سنbad نخوت و کبری ناچجا از خود نشان داد، طوس برنجید و در فرصتی مناسب اورا بکشت. فاصله میان خروج و قتل وی هفتاد روز بود.^۱

این نخستین بار بود که در دوره خلفا برای مدتی اندک ری از تصرف ایشان بیرون آمد.

۱۵ جمهور را پس از این پیروزی در ری باد طغیان بر سر افتاد، و منصور را بمال صد و سی و هشت خلیع کرد، و غنائمی را که در جنگ با سنbad بدست آورده بود در تصرف خویش گرفت. منصور محمد بن اشعث را بالشکری عظیم بسر کوبی وی فرستاد. جمهور ری را ترک گفت، و به سوی اصفهان شتافت، لکن از آنجا دوباره

(۱) جهة وقوف ييشتر در ابن باب مينايع زير رجوع شود: ضبری، ج ۹ ص ۱۶۶ در وقایع سال ۱۳۷ هجری؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۱۸۶ س آخر بعده: این اثیر، ج ۴ ص ۳۵۷ در وقایع همین سال: تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۷۴ س ۲؛ فاریخ دویان اوایله الله، ص ۴۴؛ روضۃ الصفا، جلد سوم (شماره سفجه ندارد): حبیب السیر، جزو سیم از جاد دوم ص ۴ س ۲۵۵ بعده: دائرة المعارف اسلامی بنیان فرانسوی، ج ۲ ص ۱۱۸۲، بنیان انگلیسی ج ۳، ص ۱۱۰۶ (در منبع اخیر و مروج الذهب تاریخ این واقعه سال ۱۳۶ ذکر گردیده). این داستان در سیاست نامه فصل ۴۶ ص ۲۱۲ نیز مذکور است، که بسب کثرت اغلاط و استبعادات ارزش تاریخی ندارد.

به اشارت برخی ازیاران به نبرد محمدآمد، و در قصر فیروزان بین ری و اصفهان حرب کردند. جمهور بگریخت و به آذربایجان افتاد؛ و چندی بعد کسانش اورا بکشند و سرمش را بنزد منصور فرستادند^۱.

بسال صد و چهل و یک ابو جعفر منصور خلیفه، محمد فرزند خویش را به سر کوبی عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی، که امارت خراسان داشت و سر بطغیان برداشته بود، فرستاد^۲. محمد^۳ که هم بدین هنگام بلقب المهدی خوانده شد. در این مأموریت بری درآمد، و چون سمت ولایت عهدی داشت جهت تعظیم امر وی خالد برمکی نیز به مراه بود^۴. وی حازم بن خزیمه را بجنگ عبدالجبار فرستاد. عبدالجبار مغلوب و منکوب گردید. این واقعه پیش از بناء بغداد بود. (بناء آن شهر را ابو جعفر منصور بسال صد و چهل و پنج در جانب غربی دجله آغاز کرد^۵).

بنا بگفته حمزه اصفهانی مهدی حازم را امارت مرو داد، و خود تاسال ۱۴۶ در ری بماند، سپس عزم بغداد کرد؛ و بار دیگر در سال ۱۴۶ به ری بازگشت، و تا سال ۱۵۱ در آنجا بماند؛ آنگاه به بغداد رفت^۶.

مهدی دستور داد تا آن بخش از ری را که در قرون سوم و چهارم هجری آباد بود پی افکندند. این بخش همان ری زیرین است، که در جنوب شرقی ری برین یا ری پیش از اسلام و جنوب کوه بی شهر بانو احداث گردید، و شارستان و کهندر (مدينة داخله و قلعه یا فصیل) شهر را شامل می شد. ری را از سال ۱۴۹ هجری بنام محمد مهدی محمدیه گفتند. این معنی از سمه‌های مکشوف استنباط می شود^۷.

(۱) ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۵۸ س ۱۵ بیعد.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۰۶ س ۱۹ بیعد؛ طبری، ج ۹ ص ۱۷۵، ۱۷۶؛ ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۶۶ س، اقبل آخر بیعد.

(۳) تاریخ برمکی، ص ۱۵ س ۲؛ البداء والتاریخ، ج ۶ ص ۸۳ س ۹؛ مجلل التواریخ، ص ۳۳۰.

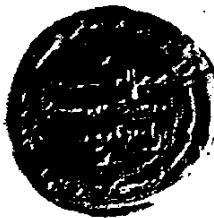
(۴) طبری و مجمع البیان، ج ۱ ص ۱۶۰ س ۱۱.

(۵) تاریخ پامیران و شاهان، ترجمه سنی ملوک الارض و الانبياء، ص ۲۰۰ س ۴.

(۶) تاریخ سکه شناسی ری، ص ۳۱۰۳۰.

بفرمان مهدی مسجد جامعی نیز بدلست عمار بن ابی‌الخصیب ساخته شد، و عمار نام خویش را بر دیوار مسجد بنوشت. برگرد شارستان خندقی و بگرد قلعه خندقی دیگر (در منابع فارقین درج آمده که معرفت پارگین فارسی است) حفر کردند، آغاز این بناها سال ۱۵۲ و انجام آن ۱۵۸ هجری بود . حصن زینبدی واقع در داخل محمدیه نیز مورد مرمت قرار گرفت و مهدی در آنجا اقامت گزید.^۵

سکه محمد مهدی در دوره ولایت عهدی، ضروب در محمدیه (رسی) بال ۱۴۹



51 A.

مها امر ۱۴

له مهدی، محمد

بن امیر المؤمنین

۶

حاشیه : هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الارض و لو كره العشر كافون
(قرآن کریم : ۳۳۷۹). نقل از تاریخ سکه شناسی روی

رویدین زمان از حیث عظمت و کثرت جمعیت برادو ارسابق پیشی و بیشی یافت،
و در دوره اخلاف و جانشینان مهدی (قرن سوم هجری) باوج عظمت خود رسید، و بنقول
شاردن سیاح معروف فرانسوی عهد صفوی ، در سده سوم ری پر جمعیت ترین شهر
آسیا بود ، هم وی گوید :

«مورخین عرب ... مدعی هستند که در روی زمین غیر از بابل هیچ شهری از
لحاظ کثرت نفوس، وبا از جهت ثروت و مکنت اینقدر معظم و معتبر نبوده است...»^{۱)}
بسال صد و چهل و پنج هجری که محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن
ابی طالب (ع) معروف به نفس زکیه در خلافت منصور در مدینه ظهور کرد ،
کسان وی در بلاد پراکندند، و مردم را بقبول امامت وی می خوانندند؛ از جمله یونجهی

(۱) مجلد نخستین کتاب حاضر ، صحائف ۸۰ - ۸۲ و ۱۷۲ - ۱۸۲ .

(۲) سیاحت‌نامه شاردن ، ترجمه فارسی ، ج ۳ ص ۵۵ س ۲ بیعد .

برادر او نیز بدین منظور بری و طبرستان آمد؛ و کارش در دیلم بالاگرفت و مردم شهرها بگردش جمع شدند، تا رشید بسال ۱۷۷ فضل را مأمور دفع او گردانید، و این امر فیصله یافت.^۱

محمد مهدی بسال ۱۵۸ پس از پدرش منصور بخلافت نشست. عامل ری بسال ۱۶۴ خلف بن عبدالله، و بسال ۱۶۶ سعد مولای مهدی بود.^۲ مهدی بسال ۱۶۹ در ماسبدان درگذشت و گورش آنجاست.^۳ پس از محمد مهدی، موسی هادی خلیفه شد.^۴ ولادت هادی را در سیروان ری بسال ۱۴۶ (تاریخ خلفای سیوطی ۱۴۷) نوشه‌اند. سیروان (شیروان) بنزدیکی ری واقع بود، و محمد مهدی بهنگام ورود به ری بدانجاف و داماد آمد، و در آنجا بناهایی نیز بساخت.^۵

بر حسب روایات منابع، موسی هادی در حیاه پدر به ری آمد، و دیه موسی آباد ری را بساخت. در باب توجه او بسوی ری و نیز ساختن شهر موسی در قزوین، در فتوح‌البلدان و مختصر البلدان و معجم المشترک شرحی بدین تقریب مذکور است: «... كان موسى الهاي لـ معاشر الـ رـ في حـ حـ اـ بـ ، أـ قـ زـ وـ فـ اـ بـ نـاءـ مدـيـنـةـ باـ زـ اـئـهـ ، وـ هـىـ تـعـرـفـ بـ مـدـيـنـةـ مـوـسـىـ ...»^۶

ذکر موسی آباد ری را یاقوت از تاریخ ری آبی چنین آورده: «... موسی آباد فریده بالری، منسوبه الى موسی الهاي، لاده احدثها عن الـ ...»^۷

(۱) مروج الذعب مسعودی، ج ۲ ص ۲۱۰، ۱۸۸، ۱۸۷: زین الاخبار، بکوشش نفسی، ص ۴۳ س ۱: تاریخ بیهقی، ص ۴۱۵: ابن اثیر، ج ۵ ص ۹۰.

۲ - طبری، وقایع سال ۱۶۴: ابن اثیر، ج ۵ ص ۶۸ س ۲۱.

(۳) ابن اثیر، ج ۵ ص ۲۱ س ۶: معجم البلدان یاقوت، ج ۴ ص ۳۹۳ س ۱۹. در طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۱۰ س ماقبل آخر فوت وی در ری ذکر شده.

(۴) تاریخ بعقوبی، ج ۲ ص ۱۳۶ س ۱۰ در وقایع سال ۱۶۹: احسن التقاسیم، ص ۱۳۱ س ۸: ابن اثیر، ج ۵ ص ۷۲۱ و ۷۳۹.

(۵) معجم البلدان، ج ۲ ص ۲۱۵ س ۱۲: تاریخ خلفای سیوطی، ص ۲۸۲ س ۱۲.

(۶) فتوح البلدان، ص ۳۲۳ س ۲، ترجمه فارسی آن، ص ۱۵۷ س ۱۷: مختصر-البلدان، ص ۲۸۲ س ۶: معجم البلدان، ج ۴ ص ۸۹ س ۱: المشترک، ص ۳۹۱ س ۵.

(۷) معجم البلدان، ج ۴ ص ۶۸۱ س ماقبل آخر.

نهرموسى درری، مذکور در البلدان یعقوبی گویا ظاهراً بنام موسی الهادی است.^۱
در مجلد نخستین صحیفة ۱۴۵ احتمال رفت، که نهر جیلانی ری قبل از بناء
جیلاباد، نهرموسى نام داشته.^۲

موسی الهادی بسال صد و هفتاد در بیست و سه سالگی^۳ یا بیست و شش سالگی^۴
درگذشت، و برادرش ابو جعفر هارون الرشید در بیست و دو سالگی بخلافت نشست.^۵
چنانکه از تاریخ زندگی هارون بر می آید، وی بشهر ری علاقه‌ای خاص داشت،
و از این شهر با سروری مخصوص یاد می کرد، و این، از آن بابت است که این شیر
زادگاه او بود، و بدینجا دیده بجهان گشود، و در آخر ذی الحجه سال ۱۴۸ از مادر
بزاد، و از شیر زنان آنجا بخورد.^۶

۱) هارون فضل بن یحیی بن خالد را بسال ۱۷۷ ولايت ری و جرجان و طبرستان و
آن حدود به خشید، ودفع یحیی بن عبد الله را ازوی بخواست.^۷ ولايت فضل هفت روز
پيش از ولادت هارون بود، و مادر هر يك طفل دیگری را شيرداد.^۸ فضل از کریمان
جهان و به فصاحت و بلاغت سرآمد اقران بود.^۹ فضل بسال ۱۸۰ ازو لايت ری معزول
گردید، و محمد بن یحیی بن حارث بجايش نشست.^{۱۰}

(۱) وجه این احتمال در مجلد نخستین کتاب حاضر، صحیفة ۱۴۶ مذکور آید.

(۲) البدء والتاريخ، ج ۵ ص ۷۹ س ۲۶ .

(۳) ابن اثیر، ج ۵ ص ۷۹ س ۲۶ . اگر قول یاقوت مذکور در صحیفه قبیل زاید
باب ولادت وی بسال ۱۴۶ بیدیریم عمرش ۲۳ سال حواله بود .

(۴) طبری، ج ۱۰ ص ۱۷۰ س ما قبل آخر: احسن التقاسیم، ص ۱۳۱ س ۹ .

(۵) تاریخ خلفای سبوطی، ص ۲۸۶ س ۱۷ : تاریخ ابی الفدا، ج ۲ ص ۱۳ س ۱۱
بیب السیر، ج ۳ اد حمل ۲ ص ۱۵ س ۱۹ . در ابن اثیر ج ۵ ص ۸۶ س ۸ ممال ولادت
۱۴۵ مذکور است .

(۶) طبری، ج ۱۰ ص ۶۲ س ۴ : سنی ملوك الأرض، ص ۲۲۳ س ما قبل آخر: زین
الاخبار، طبع نقیی، ص ۴۳ س ۱: تاریخ یوهانی، ص ۴۱۵: ابن اثیر، ج ۵ ص ۹۰ س دیوار
۱۷۶ ذکر شده .

(۷) ابن اثیر، ج ۵ ص ۸۲ س ۹ .

(۸) تجارب السلف، ص ۱۴۸ س ۳ .

(۹) طبری، ج ۱۰ ص ۶۹ س ۳ .

هارون بهنگام خلافت در سالهای ۱۸۹ و ۱۹۲ برباری آمد، و بار اول جهله تحقیق در امر علی بن عیسی بن ماهان عامل خراسان بود، و دو پسر خویش عبدالله مأمون و قاسم را نیز به مراد داشت، و از پسر دیگر شیخ محمد نیز خواست تا از بغداد برباری بیاید، و چهار ماه در آنجا بماند، و علی بن عیسی با اموال و هدایات فراوان بخدمتش رسید،^۱ که ارزش آنها در کتاب الذخائر والتحف، از مؤلفات قرن پنجم، سی میلیون دینار (ثلثون ألف ألف دینار) ذکر شده^۲؛ و سپس عبدالله بن مالک خزاعی را والی ری و طبرستان و دماوند و رویان و قومس و همدان گردانید، و ببغداد باز گشت.^۳ شهر ری هارون را ساخت خوش افتاده بود، و قول وی در این باب، و تعریفی که از سربان (ساربانان) ری کرده، در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۲۱، ۱۲۲ درج آمده.

سکه هارون الرشید، ضرورت در محدثه (بی) سال ۱۷۵ هجری



75B

محمد رسول الله
صلی الله عليه
وسلم الخلیفة الرشید
بریزید

حاشیه: هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
(فرآن کریم: ۳۴). نخل از تاریخ سکه شناسی ری

۱۰ هارون بسال ۱۹۲ بار دیگر برباری آمد، و از آنجا بخراسان رفت، و در ۱۹۳ بطور سدر گذشت.^۴

- (۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۲۱ س ۳: طبری، ج ۱۰ ص ۹۶ س ۱۵ بیعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۵۶؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۲۰ س ماقبل آخر.
- (۲) الذخائر والتحف، ص ۱۹ س ۱۰.
- (۳) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۵۶ س ۴؛ طبری، وقایع سال ۱۸۹؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۲۲ س ۳ بیعد.
- (۴) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۶۰ س ۱؛ مجلل التواریخ، ص ۳۴۸ س آخر.

در این هنگام مأمون که در مردو اقامت داشت ورشید بسال ۱۸۹ خراسان و سجستان و جرجان و طبرستان و روری و روما و ندتاهمدان و عقبه حلوان اورا داده بود.^۱ بخلافت نشست. مأمون را با برادرش امین در خلافت خلاف افتاد، و بسال ۱۹۵ هجری نزاعی سخت بین سپاهیان آندو نزدیکی ری در گرفت. مأمون بتصویب فضل بن سهل ریاست سپاه را به طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی ذو الیمنین داد، و هر ثمانه بن اعین را نیز به همراهش فرستاد. فرماندهی لشکر امین را علی بن عیسیٰ بن ماهان داشت. طاهر از ری بد قسطانه (کشانه) بلک منزلی ری رفت، و علی بن عیسیٰ به مسکویه ری (مسکویه)^۲ زبانه رسید؛ و فاصله میان آندو هفت فرسنگ بود. آتش جنگ به نزدیکی مسکویه^۳ زبانه کشید. در گیراگیر جدال تبری به مقتل علی بن عیسیٰ رسید و کشته شد، و بغداد بیان شکستی فاحش یافتند، و طاهر از ری به مأمون نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم كتابي إلى أمير المؤمنين، ورأسي على بن عيسى بين يدي، وحاتمه في أصبعي، وجنده مصرفون تحت أمرى. والسلام»

این نامه در نجارب السلف چنین ترجمه گردیده:

«بنده ای عرضه افتاد، وقی که سرعالی بن عیسیٰ پیش بنده نهاده، و انگشتی او در انگشت بنده، ولشکر او در حکم. والسلام»

۱۵ نامه را به روز از ری به مردو بردند، و مسافت بین این دو شهر ۲۵۰ فرسنگ بود.^۴

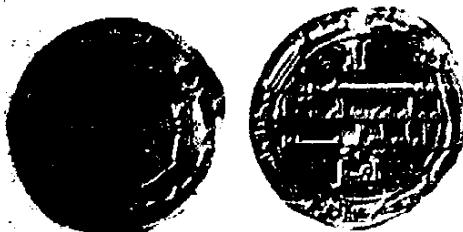
(۱) سنی ملوك الارض، ص ۲۲۵ س ۱۵: ترجمة آن، ص ۲۰۴ س ۳: محمل التواریخ، س ۳۴۹ س ۱۲: ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۰۷ س ۶.

(۲) در اخبار الطوال دینوری نام این محل قلمرو آمده است: اخبار الطوال، ترجمة فارسی، ص ۱۵: س ۵ بعد.

(۳) برای اطلاع بیشتر در باب این نبرد، رک: اخبار الطوال دینوری، ترجمة فارسی ص ۴۱۵: طبری، ج ۱۰ ص ۱۳۹ س ۲۳ بعد: مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۳۲ س ۳ بعد: زین الاخبار گردیزی، تصحیح مرحوم نقیسی، ص ۴۵ س ۱۸ بعد، و ص ۱۰۶ س ۱۳ بعد: تجارب السلف، ص ۱۵۵ س ۱ بعد: ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۴۳ بعد: طبقات ناصری، ج ۱ ص ۱۹۱: المختصر ابوالندا، ج ۲ ص ۲۱ س ۹ بعد (در این کتاب سال واقعه ۱۹۴ ذکر شده): تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۳۰۹ س ۲ بعد: البدء والتاریخ، ج ۶ ص ۱۰۸ س ۷ بعد: حبیب السیر، حزء سیم از جلد دوم ص ۲۷ س ماقبل آخر.

این واقعه را - چنانکه در احوال طاهر بن حسین باید - مقدمه بیرون آمدن ایران از زیر نفوذ خلفا، و آغاز استقلال آن پس از حمله اعراب بحساب توان آورد. مأمون بسال ۱۹۶ عمل مشرق را تمامی - که از جهه طول میان کوههای همدان و حدود تبت، و از عرض بین دریای طبرستان و دریای هند واقع - وری نیز جزئی از این جمله بود - به فضل بن سهل سپرد.^۱

سکه مأمون، ضرب در مدینه (ری) بسال ۱۹۶



۹۷ C.

نَبِيُّهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ
مَنَا امْرٌ بِهِ عَبَادَةُهُ عَبْدَاهُ
الثَّانِيُونَ اَمْرُ الْمُؤْمِنِينَ
الْقَصْلُ

حاشیه: هوالذی ارسل رسوله بالاید و دین الحق لظیفه علی الدین کله و لوکره المشر آون
(قرآن کریم: ۴۳:۹). نقل از تاریخ سکه‌شناسی ری

۵ مأمون نه سال در مردم بماند، سپس بقول حمزه اصفهانی بسال ۲۰۲ عزم عراق کرد، ویرا در طول راه هرشب در جایی و هر روز در مقامی توقفی بود^۲، تادر ذی الحجه ۲۰۴ هجری گذرش به ری افتاد^۳، و چند روز در آن دیار بماند. بدین هنگام مردم ری از سنگینی خراج بنزدش شکایت بردنده، وی فرمان داد تادو میلیون درهم از آن بکاهند. خراج ری قبل او ازده میلیون درهم بود^۴.

۱۰ ۳ - سستی گرفتن نفوذ خلفا در ری، و آغاز کارگزاری مجدد ایرانیان در آن دیار در حکومت طاهر بن حسین نیز در سلک رجال

مأمون چون از سفر خراسان به بغداد رسید، طاهر بن حسین نیز در سلک رجال

(۱) سنی ملوك الأرض ، ص ۲۲۶ م آخر .

(۲) هـ ص ۲۲۵ .

(۳) طبری ، ج ۱۰ ص ۲۵۴ م ۱۷ س بعد.

(۴) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۰ س ۳؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۶

آستان خلافت بود، و سامان بخشیدن یمهمات آغاز گردید. طاهر بن حسین که می‌دانست مأمون واقعه امین و ذل و هوانی که از دست او کشیده فراموش نخواهد کرد، و سیلت برانگیخت تا خلیفه بسال ۲۰۵ ولایت مشرق را از بغداد تا اقصای خراسان بدو بخشید، که شامل ری و دماوند و رویان و طبرستان و قومس و کرمان و سجستان و خراسان می‌شد؛ بدین ترتیب طاهر روی بخراسان نهاد، اما در حکومت آن دیار دم از استقلال زد.

طاهر بسال ۲۰۷ درگذشت. مأمون عبدالله بن طاهر را، که در رقه بود، توییت اعمال پدر داد، و طلحة بن طاهر را خلیفه وی در مشرق گردانید، ومثال و تشریف بنامش فرستاد.

طلحة بسال ۲۱۳ سپری شد، و علی بن طلحه قائم مقام او گردید، اکن جمعی ۱۰ بر وی خروج گردند و او را بکشند.

چون این خبر بمانون رسید عبدالله بن طاهر را، که سرگرم فراهم آوردن اسباب مقاتلت با بابل خرم دین بود، بخراسان فرستاد؛ و عبدالله در مدت ایام مأمون و معتصم و صدر خلافت وائق در این شغل باقی بود، تا آنکه بسال ۲۳۰ بمرد؛ و وائق خلیفه عباسی فرزند وی طاهر بن عبدالله را بر مجموع اعمال پدر والی گردانید. ۱۵

پس از طاهر که بسال ۲۴۸ فوت کرد. محمد بن طاهر بن عبدالله ولایت راافت. ری در طول این مدت همچنان در دست طاهر بیان بود، تا آنکه در سال ۲۵۰ داعی کبیر حسن بن زید در طبرستان ظهور کرد، و آنجا وجر جان را بدست آورد، و کارش بالاگرفت. وی سپاهی به سرداری حسن بن زید یکی از کسان خویش به ری گرسیل داشت. عامل محمد بن طاهر در ری که محمد بن علی بن طاهر نام داشت از پیش حسن ۲۰ بگریخت. حسن یک تن از آل ابی طالب را بنام محمد بن جعفر در ری باقی گذارد، و خود از آنجا باز گشت. از این محمد اموری یافته و میرمی رسانید، که راز بیان را خوش نمی‌آمد.

(۱) این تحقیق تلخیسی است از اخبار طاهر بیان مذکور در منابع زیر:

اخبار الطاوال ترجمه فارسی، س ۴۱۱: طبری، ج ۱۰ ص ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷. ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، و ۱۱ ص ۲، ۳، ۱۲: سنی ملوک الأرض، س ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۲، ۲۲۳؛ مجلل التواریخ، س ۳۵۱-۳۵۵: معجم البدان، ج ۲ ص ۵۰۶؛ ابن اثیر ج ۵ س ۳۱۷؛ روضۃ الصدیق، ج ۴ (شماره سننه زدارد)

محمد بن طاهر بن عبدالله ، محمد بن میکائیل را به ری فرستاد . دو سپاه را در خارج ری ملاقات افتاد ، محمد بن جعفر اسیر شد و ابن میکائیل به ری درآمد . دیری نپائید که حسن بن زید سپاهی دیگر به ری فرستاد . محمد بن میکائیل شکست خورد ، و به درون شهر گردید . آنچه بدست اصحاب حسن کشته شد ، و ری داعی را مسلم گشت^۱ . این خبر بیگداد رسید ، و بسال ۲۵۵ موسی بن بُغا بفرمان خلیفه المعتز بالله به ری آمد و بداعی جنگ کرد ، و دست اورا از ری کوتاه گردانید . سال بعد در ایام المعتمد نیز جنگ دیگری میان ایشان رخ داد^۲ . ری دوباره در سال ۲۵۷ با اختیار حسن بن زید درآمد^۳ . در سال ۲۵۹ موسی بن بغلانی را والی ری گردانید^۴ .

تکذیر یعقوب لیث و عمر ولیث صفاری به ری :

در سال ۲۶ یعقوب را با عبدالله سجزی (سکزی) جنگ افتاد . عبدالله بگردید .
و پناه به حسن بن زید برداشت . یعقوب به حسن نامه نوشت ، و عبدالله را با برادران ازوی در خواست ، اما حسن پاسخی نداد . یعقوب قصد حسن کرد ، و حسن از پیش وی بگردید . عبدالله و برادرانش به ری بنزدیک صلابی (ابن اثیر : صلابی) رفتند .
یعقوب را در پیش گرفت ؟ چون نزدیک شد به صلابی نامه فرستاد ،
و وی را میان تسلیم عبدالله و برادران یا محاربه مختار گردانید ؟ و صلابی بترسید و ایشان را تسلیم کرد^۵ .

(۱) طبری ، ج ۱۱ ص ۹۰ - ۹۳ : ترجمة سنی ملوك الارض والانبياء ، ص ۲۰۹
۷ : مروج الذهب طبع ۱۲۸۳ مصر ، ج ۲ ص ۲۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ : مجلل التواریخ ، ص ۴۵۹
تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۴۳ : ابن اثیر ، ج ۵ ص ۳۱۶ - ۳۲۹ : تاریخ گردیده ، ج ۱
ص ۳۲۷ ، ۳۲۸ .

(۲) تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۴۳ س آخر : ابن اثیر ، ج ۵ ص ۳۴۵ س ۱۶ ، و ص
۳۶ . تاریخ گردیده ، ج ۱ ص ۲۲۸ .

(۳) ابن اثیر ، ج ۵ ص ۳۶۴ س ۲۶ .

(۴) طبری ، وقایع سال ۲۵۹ .

(۵) طبری ، ج ۱۱ ص ۲۳۴ س ۸ : ذین الاخبار ، بااهتمام محمد ناظم ، ص ۱۳ ، بااهتمام
نبیسی ص ۱۱۴ : ابن اثیر ، ج ۵ ص ۳۷۱ س ۳ .

صلابی بسال ۲۶۲ هجری در گذشت، و گیغلهٔ ولايت یافت.^۱

در باب عمرولیث نیز، در کتاب احیاء الملوك سیستانی، در ذکر حکومت عمر و پس از فوت یعقوب، چنین درج آمده:

«عمر و علم پادشاهی بر افرادشته بقزوین شافته، باز از قزوین به ری رفته، از آنجا جهه تنبیه محمد بن لیث، که در فارس نایب او بود و دم از عصیان زده بود، تا ۵ به جانب او رفته، اورا منهزم ساخته، مفتخر به دارالملک شیراز درآمد، بتخت پادشاهی بنشست...»^۲

در سال ۲۶۶ اساتکین نامی از ترکان بر ری غلبه یافت، و عامل آن جا طلبموجور را بیرون راند. سپس با پرسش اذکو تکین بقزوین حمله برد، و پس از وقایعی، و بدست ۱۰ آوردن اموالی به ری بازگشت.^۳

احمد بن عبد الله خجستانی در سال ۲۶۷ قصد عراق کرد و بسمان رسید، مردم ری شهر را حصار گرفتند و بتحکیم آن پرداختند. خجستانی را انصراف حاصل شد. و به خراسان بازگشت، و بسال ۲۶۸ بدست غلامانش مقتول گردید.^۴

حسن بن زید علوی داعی کبیر بسال ۲۷۰ در گذشت؛ و برادرش محمد بن زید معروف به داعی مطلق بر سر کار آمد؛ و میان سالهای ۲۸۷-۲۷۰ سلطنت کرد. وی ۱۵ بسال ۲۷۲ بفکر تسخیر ری افتاد. در ری اساتکین ترک ولايت داشت. این دورا در خوار ری تلاقي دست داد، محمد زید شکسته شد، و بهزیست بالار جان افتاد.^۵

بسال ۲۷۵ احمد بن حسن ماردانی بر ری غلبه یافت، و بقول یاقوت تشبیح را

(۱) ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۳۱ س ۲۱.

(۲) احیاء الملوك سیستانی، ج ۶۰ ص ۱۰ ب بعد.

(۳) طبری، ج ۱۱ ص ۲۵۵ س ۱۹.

(۴) «... ص ۲۸۷: العبرذهبی، جزء ثانی ص ۳۸ س ۸. خجستان بضم خاوجیم از جبال هراة است: العبرجز عنانی ص ۳۳ ذیل ۱.

(۵) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱۳؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۵۵ س ۹؛ تاریخ طبرستان مرعشی، طبع پطرزبورگ، ص ۲۹۴؛ طبرسی و مجمع البیان، ج ۱ ص ۹۵ س ۹۵.

در آن دیار ظاهر گردانید . وی قبل از این در خدمت اذکو تکین بن اسانکین سابق الذکر بود^۱ .

چون احمد خجستاني مذکور در صحیفه قبل سپری شد ، بارانش بنزد رافع ابن هرثمه رفتند . رافع از اصحاب محمد بن طاهر بن عبدالله بود^۲ ، و عمل خراسان داشت . وی بدنیال محمد بن زید بارض دیلم درآمد ، و به حدود قزوین رسید ، و بهری بازگشت ، و بدانجا بماند^۳ .

المعتضد خلیفه وی را بسال ۲۷۹ از خراسان معزول کرد ، و تولیت آنجارا به عمرو بن لیث سپرد؛ و بد احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی نوشته تا بهری برود ، و رافع را از آنجا براند . رافع از احمد بن عبدالعزیز شکست یافت^۴ ، و به جرجان رفت . احمد بسال ۲۸۰ در گذشت ، و رافع بهری بازگشت^۵ .

علی بن لیث برادر یعقوب و عمرولیث ، که در این هنگام با او بود در ری وفات یافت^۶؛ نگارنده با وجود کوشش فراوان از مدفن وی در میان خرابهای موجود این شهر خبری بدست نیاورد .

رافع در نبرد با عمرولیث شکست یافت ، و بسال ۲۸۳ بدست ابوسعید در غانی کشته شد ، و سرش را به عمر و دادند ، واو به بغداد نزد المعتصم فرستاد ، و بسال ۲۸۴ بدانجا رسید^۷ .

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۲؛ مجلد حاضر ، ص ۴۲ و ۵۰ .

(۲) رک : ص ۱۳۷ مجلد حاضر .

(۳) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۸ س ۲۰ وص ۶۵ س ۱۲ .

(۴) در مروج الذهب ، ج ۲ ص ۳۶۷ س ۵ تاریخ این واقعه ۲۷۷ ذکر گردیده . طبری ج ۱۱ ص ۳۴۱ س ماقبل آخر : زین الاخبار . بااهتمام استاد نفیسی ، ص ۵۲ س ۹ : مجلد التواریخ ، ص ۳۶۷ س ۷؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۴ س ۹ .

(۵) طبری ، ج ۱۱ ص ۳۴۳ س ۲؛ مجلد التواریخ ، ص ۳۶۷ س ۱۰ (در این کتاب تاریخ در گذشت احمد ۲۸۶ ذکر شده که ظاهر اغلط است)؛ ابن اثیر ، ج ۶ ص ۷۴ س ۱۳؛ تاریخ طبرستان مرعنی ، ص ۲۹۷ .

(۶) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۷۴ س ۱۵ .

(۷) مروج الذهب ، ج ۲ ص ۳۷۵ س ۱۳ : ابن اثیر ، ج ۶ ص ۷۵ س ۵ بیعد .

المعتضد خلیفه چون از قصّه محمدبن زید علوی خبر یافت، بسال ۲۸۱ متوجه بلاد جبل شد، و به دینور آمد تا به شهر ری رود، لکن چون کردان در دینور غلبه کرده بودند، خود آنجا بماند تا جمع آنها را بگسلد، و پسر خویش علی (المکتفی) را بهری اعزام داشت، و ری و قزوین و زنجان و ابهر و قم و همدان و دینور را بوی سپرد، و پس از این کارها بیگداد بازگشت. رافع از ری بگران رفت و گماشته وی از علی ۵ ابن معتضد امان خواست.^۱

معتضد بسال بعد (۲۸۲) وزیر خویش عبیدالله بن سلیمان را نیز به ری بنزد علی فرستاد.^۲ عمرو بن لیث در این جریانها به علی مکتفی خدمات بسیار کرد.^۳ بهنگام اقامت مکتفی در ری، حایگاهی در آنجا بنا گردید بنام مقام مکتفی، که ذکر آن بدین گونه در کتاب مختصر البلدان ابن فقیه ثبت افتاده:
«مات محمد [بن خالد] بن یزید بن مزید] فی خلافة المعتصد فی مقام المکتفی
بالری ...»^۴

بدین هنگام در خراسان حوادث و وقایعی عسیم بوجود می آمد، آل سامانی بتدربیح قوت و قدرت می گرفتند و شوکت می یافتند؛ و چون نصر بن احمد بن اسد بن سامان صاحب عمل ماوراء النهر در گذشت، و برادرش امیر اسماعیل جایش را بگرفت ۱۵ دم از آزادی زد، و افسر استقلالی بر سرنهاد.^۵ وی عمرو بن لیث را از میان برداشت، و بسال ۲۸۷ المعتضد خلیفه منشور خراسان و طبرستان و جرجان را بنام وی صادر کرد. و دولت سامانی آغاز گردید.^۶ مورخان آل سامان را از گوهر بهرام چوبینه و خاندان

(۱) طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۴ س ۷ : مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۶۸ س ۱۱؛ مجلل.

التواریخ، ص ۳۶۷ س ۱۲ : ابن اثیر، ج ۶ ص ۷۸ س ۵ : تاریخ طبرستان مرعشی،
ص ۲۹۷.

(۲) طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۶ س ۲۳ : ابن اثیر، ج ۶ ص ۸۰ س ۰۸.

(۳) مجلل التواریخ، ص ۳۷۰ س ۹.

(۴) مختصر البلدان، ص ۲۷۰ س ۱.

(۵) مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۸۱ س ۲۳ : المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۵۹ س ۲۱؛
حبیب السیر : جزء جهارم از جلد دوم ص ۸ س ۱.

(۶) زین الاخبار، تصحیح محمد ناظم، ص ۲۱ س ۴؛ مجلل التواریخ، ص ۲۶۸ س ۱۱۹؛
حبیب السیر صحیفه فوق.

مهران نوشتند، و در اصل از اهل ری دانسته‌اند^۱. اسماعیل را هوس ملک طبرستان در دل افتاد، و بسال ۲۸۷ محمد بن هارون را با سپاهی موقور بدان جانب گشیل کرد، و داعی محمد بن زید علوی در نبرد باوی شهادت یافت، و طبرستان بسامانیان قرار گرفت^۲، و اسماعیل آنجا را به محمد داد.

۵ - بیرون آمدن ری از دست خلفا، و تسلط سامانیان بر آنجا :

بهنگام حمله اسماعیل سامانی بطرستان، در ری ترکی از سوی المکنفی بنام اغترمیش (طبری: اگر تمیش، گردیزی: اد کونمیش، ابن اثیر: الدتمش) والی بود^۳، آه سیرتی بس ناپسند داشت و رازیان ازوی نار اضی بودند. محمد بن هارون با وجود حقوقی که اسماعیل بر وی ثابت داشت، پس از چندی راه عصیان در پیش گرفت، بدین‌هنگام مردم ری بسبب سوء رفتار والی، از محمد درخواستند تا بدانجا رود و ری او را باشد، محمد بدانجا رفت و با اغترمیش ترک بجنگید و ویرا با برادر و دو پسر بکشت، و بر ری دست یافت. اسماعیل چون واقع شد قصد او کرد و وی را نا قزوین براند. محمد راه دیلم در پیش گرفت، اسماعیل باز گشت واستراحت را بدر ری عصای قرار افکند، لکن شهر در نیامد. رازیان بوی پیشنهاد کردند تا عمل ری را بپذیرد. وی قبول نکرد و گفت: اینجا شهری است نامبارک، و حسین بن علی (ع) بسبب آن مقتول گردید. اسماعیل از آنجا به نیشابور آمد. در همین ایام المعتضد خلیفه بمرد، والمکنفی بجایش نشست.

المکنفی عهد ولواء خراسان را بوسیله محمد بن عبدالاصمد برای اسماعیل فرستاد، با ذکر آنکه امارت پس از او پرسش احمد را باشد، و عهد ولواء ولایت ری و قزوین وزنجان را نیز بدان ضم کرد.

(۱) مجلداول کتاب حاضر : ص ۳۱۶ س ۱۶

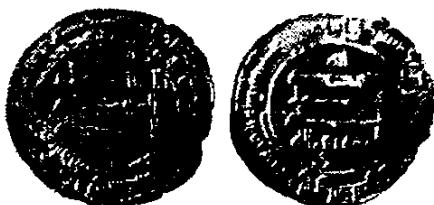
(۲) زین الاخبار گردیزی، بتصحیح محمد نظام، ص ۲۱ س ۴؛ ابن اثیر ج ۶ ص ۹۶

س ۲۶؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۹۹؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص

۰۲۲ س ۸

(۳) ابن خلدون، طبع بولاق: ج ۳ ص ۳۵۵ س ۲

بدین ترتیب ری - که با انفراض ساسانیان، بدست اعراب افتاد، و حکومتش از دست خاندان مهران رازی بسال ۲۲ هجری بیرون رفت - بار دیگر بسال ۲۸۹ یکی از فرزندان همان خاندان باستقلال زمام اختیار آن دیار را بدست گرفت (در سابق اشارت رفت که تاریخ دانان سامانیان را از گوهر بهرام چوپینه رازی و از خاندان مهران دانسته‌اند).
سکه المکتبی که فرمان حکومت ری را به اسماعیل داد، ضربه در الصحداریه (ری) بسال ۲۹۶



145.

الله	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
بِسْمِ	بِسْمِ
اللهِ	اللهِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ	الْحَمْدُ لِلّٰهِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ	الْحَمْدُ لِلّٰهِ

المکتبی باد

۱

حاشیه: هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق لتنزيهه على الدين كله ولو كره الشر كون
(فرآن کریم: ۲۲۹). نقل از تاریخ سکه‌شناسی ری

اسماعیل ولایت ری را به برادرزاده خویش، ابو صالح منصور بن اسحاق بن د
احمد بن اسد سپرد. وی شش سال در آن دیار بماند. ابو صالح همان کس است که
ابو بکر محمد بن زکریای رازی، پزشک و فیلسوف بزرگ ری، کتاب معروف طب
منصوری (الكتابه) را بنام وی تصنیف کرد^۱. منصور بسال ۲۹۰ به ری درآمد.^۲

(۱) داستانی که در سبب تالیف این کتاب درجه‌هاره تعاله عروضی سمر قندی س ۱۱ درج
آمده بهمیج روی روبی در صواب ندارد، و باحتقانی تاریخی مطابق نتواند بود؛ وجه آن در
فصل چهارم همین باب، در ذکر رجال ری در احوال محمد زکریای بیاید.

(۲) طبری، ج ۱۱ ص ۳۷۹ س ۱ بیعد؛ زین الاخبار گردیزی، بتصحیح محمد، نهم،
س ۲۱ س ۴ بیعد؛ معجم البلدان . ج ۲ س ۹۰۱ س ۷ بیعد (در این کتاب نام اسماعیل بن
احمد و محمد بن هارون بخطا احمد بن اسماعیل و احمد بن هارون درج آمده، و باقی داستان
همانست)؛ ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۰۱ س ۲۵ بیعد، و ص ۱۰۴ س ۱۲، و س ۱۰۷ س ۲ بیعد
طبقات ناصری؛ ج ۱ ص ۲۰۶ س ۱ بیعد؛ حبیب السیر، حزء جهارم ارشاد دوم س ۱۰۱ س ۲۲ بیعد.

در اینجا بمناسبت اهمیت این امر در تاریخ ری، عین عبارت تاریخ گردیزی موسوم به زین الاخبار، از موالفات حدود سال ۴۶۰ هجری درج می‌افتد:

«چون ولايت خراسان مر اسماعيل را گشت وعهد ولواء معتقد، اسماعيل بن احمد مر محمد بن هارون را بفرستاد تا گران و طبرستان بگرفت، و محمد بن زيد بن محمد را بگرفت وسوی اسماعيل فرستاد، و اسماعيل گران و طبرستان مر محمد بن هارون را داد؛ و چون يكچندی برآمد محمد بن هارون عاصی شد و اسماعيل قصد او کرد و به ری شد واد کونمش [کذا، ظ: آغرتمش، آگرتیش] کشته شد، و محمد بن هارون با دو پسر دستگیر شدند؛ و این فتح هفدهم رجب بود سنه تسع و ثمانين و ماتين؛ و اسماعيل باز گشت و به نيشابور آمد و مر احمد بن سهل را بدان ديار بگذاشت؛ ۱۰ و اندرین وقت معتقد بمرد و مکنفي بخلافت بنشست، و عهد خراسان به اسماعيل فرستاد و از پس او پسر اورا احمد؛ و عهد ولواء خراسان بصحبত محمد بن عبد الصمد فرستاد باعهد ولايت ری و قزوین وزنگان که با ولایت خراسان ضم کرده بود؛ و چون محمد بن عبد الصمد به نيشابور رسید اورا کرامت کرد، سیصد هزار درم صله داد و یا هدیه‌ها بسیار او را باز گردانید. پس ولايت ری اسماعيل مرا بوصالح منصور ۱۵ این اسحق را داد، و منصور بن اسحاق احمد بن سهل را سرهنگی داد و حرس خويش برسم او کرد، و فرمود تا تیمار همه حشم او بکشد چنانکه درد سری به منصور بن اسحق نزاید، و اسماعيل گران پسر خويش احمد را داد».

اسماعيل بن احمد بسال ۲۹۵ در گذشت^۱، وی فرزند خويش احمد بن اسماعيل را وليعهد کرده بود، والسكنى خليفه، عهد خراسان را به احمد فرستاد. المكنفي در ذی القعدة ۲۰ همين سال رخت بسرای باقی کشید؛ والمقتدر بجایش نشست^۲. احمد بن اسماعيل همچنان خراسان را نگاهداشت. احمد بسال ۲۹۶ به ری آمد، و عهد مقتدر آنچا بدرو رسید، احمد ابو جعفر صعلوکرا در ری خليفه خويش گردانيد و خود باز گشت.

(۱) شماره صفحه در ذيل ۲ ص ۱۴۲ درج است.

(۲) تاریخ گردیزی، تصحیح ناظم، ص ۲۲؛ تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۶۴

س ماقبل آخر: ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۱۷ س ماقبل آخر؛ البر، جزء ثانی ص ۱۰۲.

(۳) تاریخ گردیزی، تصحیح ناظم، ص ۲۲ ص ۱۲.

(۴) ، ، ، ص ۲۲ س ماقبل آخر.

ابوسعد منصورین حسین آبی در تاریخ ری - که اصل آن از بین رفته، و مطالبی پراکنده از آن در منابع مختلف بچشم می خورد^۱ - داستان آمدن احمد بن اسماعیل را بری ذکر، و حافظ ابرو آنرا در مجمع التواریخ نقل کرده است، که چون نمود نهای است از تاریخ گم شده ری، عیناً در ذیل درج می گردد:

«... ابوسعد آبی در تاریخ ری آورده است که: احمد بن اسماعیل در سنّه ست و تسعین و مائین به ری آمد، و سه ماه و بیست و پنج روز در ری بود . بعد از آن ابوعبدالله بن مسلم را خلیفه خود ساخت و از آنجا برفت. ابن مسلم سه ماه حکومت کرد. بعد از آن محمد بن علی بن الحسین المرورودی از قبل احمد بن اسماعیل بری آمد، و اورا صعلوک می گفتند؛ واو حکومت ری کرد تازمانی که احمد بن اسماعیل را بکشند، و صعلوک از حکومت ری معزول شد. بعد از آن دیگر بار با حاجیان بیامد و اتباع بسیار برو جمع شده بود، و عرضه داشتی بخلیفه المقتدر بالله کرد و التماس نمود که حکومت ری بیو دهد و مالی سنگین قبول کرد، و نصر حاجب معاونت اویی کرد اگرچه خلیفه راضی نبود .

الفقصه ، حکومت بستد، و چون به ری آمد آن مال که تقبل کرده بود حاصل نمی شد . بنیاد ظلم نهاد ، ومصادرۀ خلق می کرد تا مال چند حاصل کرد و بفرستاد . چون یوسف بن ابی الساج با برادر صعلوک به ری آمد صعلوک بخر اسان رفت...»^۲
بسال ۳۰ هجری المقتدر بالله علی بن مقتدر فرزند خوبیش را، که در ری و دماوند و فزوین وزنجان وابهرا ولایت داشت ، خلعت بخشید.^۳

در سال ۳۰ هجری یوسف بن ابی الساج - که پس ازوفات برادرش محمد بن ابی الساج ملقب به افشن در ۲۸۸ ، در آذربایجان وارمنیه حکومت می کرد^۴ - بجعل،

(۱) ری را در زمانهای پیشین دو تاریخ بود: ۱ - تاریخ ابوسعد آبی ۲ - تاریخ ری شیخ مقتجب الدین رازی . امروز از این دو کتاب اثری در دست نیست؛ برای اطلاع بیشتر، راه: س ۳ مجلد اول کتاب حاضر .

(۲) مجمع التواریخ سلطانی، تألیف حافظ ابرو، نسخه خطی منافق بلکذا بخانه علی .
ج ۳ ص ۲۰ س ۱۸ .

(۳) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۱۴۴ س ۶ .

(۴) الکامل ابن اثیر، ج ۶ ص ۹۸ س ۱۷ .

چنین و اندود، که خلیفه حکومت را بیوی داده؛ پس با لشکری بدانسو شناخت و محمد صعلوک مذکور در صحیحه پیشین که والی ری از سوی نصر بن احمد بود بخر اسان رفت، و یوسف بری آمد، و قزوین و زنجان وابهرا را نیز در اختیار گرفت.

خليفه المقدور را اين تزوير گران آمد، و خاقان مفلحی را با سپاهی بسال ۳۰۵ به
محاربه یوسف فرستاد. خاقان کاری از پیش نبرد، و موئنس خادم بدین مهم نامزد
گردید، و احمد بن علی صعلوک برادر محمد سابق الذکر نیز بنزد وی آمد. یوسف بن
ابی الساج باطاعت خليفه و پرداخت خراج تن در داد لکن خليفه نپذیرفت. یوسف
پس از آنکه خراج گزافی از مردم ری گرفت و شهر را خراب کرد، آنجارا ترک گشت،
و خليفه وصیف بکتمری (Bektimuri) را نامزد ری کرد. یوسف را با موئنس نبردی
۱۰ سخت رفت، و موئنس شکست یافت و بزنجان گیریخت.

در محرم سال ۳۰۷ مونس را از نو لشکری کافی فراهم آمد، و بسوی یوسف شناخت، و در اردبیل تلاقی دست داد. این بار یوسف اسیر گردید و سپاهیانش بگریختند.^۱ در این هنگام خلیفه حکومت ری و آن نواحی را به علی بن وهسودان، و قم و کاشان را به احمد بن علی صعلوک داد.^۲

علی بن وهسودان را پس از چندی احمدبن مسافر عم وی در قزوین بکشت، و عمل ری مجلدتا به وصیف بکتمری واگذار گردید.^۳ احمدبن علی بن صعلوکرا هوس حکومت ری در سرافناه، و از قم بدانجارت و بشهر در آمد و وصیف را بشکست و بر آنجا استیلا یافت و از دربار خلافت نیز عمل ری و دماوند و قزوین و زنجان و ابهر بر وی مقرر شد.^۴

۲۰ احمدیان فضلان صاحب سفر نامه معروف بسال ۳۰۹ هجری در سفر خویش

(١) تجارب الام، ج ٥ ص ٤٦ بعده : ابن اثیر ، ج ٦ ص ١٥٤ ، ١٥٥ .

(٢) ابن اثیر، ج ٦ ص ١٥٦ س ١ : تاریخ ابن اسفندیار ، ج ١ ص ٢٨١ س ١٧ :

تاریخ جهانگشا، ج ۳ حواشی بقلم مرحوم فروینی، ص ۴۴۲ س ۱۶ پیبعد.

(٢) ابن اثير ، ج ٦ ص ١٥٦ س ٩

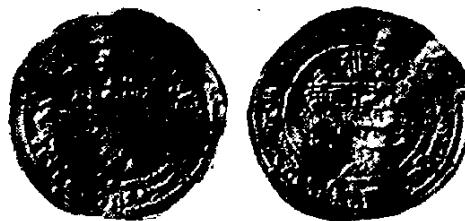
ص ١٥٦ س ١١ بعده . (٤)

به ری در آمد و بازده روز به انتظار احمد بن علی صعلوک که در خوار ری بود در این شهر بماند^۱.

در سال ۳۱ هجری بار دیگر مقتدر خلیفه حکومت ری و قزوین وابهرو زنجان و آذربایجان به یوسف بن ابی الساج سپرد^۲. وی بسال ۳۱۱ به ری آمد؛ وبا احمد بن علی صعلوک بجنگید، احمد شکسته و مقتول شد، ویارانش بگریختند، وابن ابی الساج بر ری استیلا یافت^۳.

مقتدر خلیفه یوسف بن ابی الساج را به واسطه خواست تا نبرد با قرمطیان را آماده گردد.

فاتک غلام یوسف بن ابی الساج که در ری بود، با دربار خلافت از در خلاف در آمد، و ری را بسال ۳۱۳ در اختیار خویش گرفت. المقتدر به نصر بن احمد سامانی نامه فرستاد تا به ری برود، وفاتک غلام یوسف را از آن سامان براند. نصر بن احمد در اوائل سال ۳۱۴ بدانسو شتافت. فاتک بگریخت و نصر بن احمد در جمادی الآخره سکه نصر بن احمد سامانی، عضو در الحمدیه (ری) سال ۴۲۰



163 A.

لا إله إلا
الله وحده
لا شريك له

الله
محمد
رسول الله
المقتدر بالله
نصر بن احمد

حاشیه: آیه ۴۳ از سوره ۹ فرقان کریم. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

(۱) سفر نامه ابن فضلان، ترجمه فارسی، ص ۶۱ س ۸.

(۲) ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۷۱ س ۲۶ بعده.

(۳) «، «، ص ۱۷۵ س ۱۳ بعده.

وارد شهر ری شد و دو ماه آنچا بماند؛ سپس سیمجمهور دواتی را از سوی خویش والی آنچا گردانید، و خود بازگشت؛ چون به بخارا رسید سیمجهور را طلبیده محمد ابن علی صعلوک را بجایش فرستاد. صعلوک نا اوائل شعبان سال ۳۱۶ بکارگزاری آنچا مشغول بود؛ در این سال پهلو بربستربیماری نهاد، و در همان حال حسن بن قاسم بن حسن ابن علی حسنه معروف بهداعی صغیر و مakan کاکی را از طبرستان به ری دعوت کرد، ۵ و حکومت آنچارا بدیشان بازگذاشت و خود متوجه خراسان شد، و چون به دامغان رسید راه سفر آخرت در پیش گرفت.^۱

حسن بن قاسم با سپاهی کثیر از گیل و دیلم به ری آمد و عساکر سامانی را از آنچا برآورد، و بر ری و قزوین و زنجان و قم دست یافت. بدین هنگام المقتدر خلیفه نامه‌ای شدید به نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی فرستاد، و وی را از بوجود آمدن ۱۰ این نابسامانیها مورد عتاب قرار داد.

نصر اسفار بن شیرویه را با سپاهی فراوان بجنگ حسن داعی و مakan کاکی گسبیل کرد.^۲ وی را بداعی و مakan و قایعی است که بسط آن از حوصله این مقام بیرونست. باری، مرداویج بن زیار که مهتر برادر وشمگیر و با اسفار بود داعی را در سال ۳۱۶ در ۱۵ آمل بکشت، و بدین ترتیب علویان که بسال ۲۵۰ ظاهر شدند در این سال منقرض گردیدند و مakan نیز در ری شکست یافت، و اسفار بر ری و طبرستان و قزوین استیلا پیدا کرد، و خطبه بنام امیر نصر خواند؛ اما دیری نپائید که کار وی بالا گرفت، و نسبت به المقتدر اظهار مخالفت نمود، و پس از آن با امیر نصر نیز یاغی شد، و سریری از طلا جهه خویش به ری نصب کرد تا تاج برس رگذارد.

در سال ۳۱۷ هجری امیر نصر سرکوبی وی را عازم شد، چون به نیشابور رسید رسولان شد آمدگرفتند، و سخن صلح بمعیان افتاد، و امیر نصر خراج بر اسفار مقرر داشته آن ولایت را بدو بازگذارد.^۳

(۱) ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۸۴ س آخر؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم من ۱۰ س ۱۴ بعد.

(۲) مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۳۰ س ۱۸ بعد؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۷۲ س ماقبل آخر.

اسفار در ری و قزوین بر مردم ظلمها کرد. در قزوین بسیاری را به جرم آنکه عامل او در آن شهر کشته شد بکشت و شهر را خراب کرد، و مردم از ستم وی به جان آمدند. بنایگفتگه مسعودی در مروج الذهب وی بکیش اسلام نبود.^۱

مرداویح در قزوین چون اجحاف اورا نسبت بر مردم بدید با او ناخوش شد، و با جمعی بساخت و بیعت پستد، و بزنجان رفت و ساز حشم کرد، و ناگاه بقزوین تاختن آورد تا اسفار را هلاک کند، اسفار به ری بگریخت، و آنجا نیز نتوانست بماند. سرانجام پس از دربداری زیاده‌ی را در طالقان بیافتد و بکشند. این واقعه بسال ۲۱۹ هجری بود.^۲

مرداویح دست احسان بگشاد و گروهی انبوه از مردم دبلم و گیل بگردش فراهم آمدند، مردم شهرهای دیگر نیز چون از عطایای وی به لشکر یانش وقوف یافتند. به ۱۰ سویش شتافتند. کارش بالاگرفت و لشکرش عظیم شد. پس فارغ به ری بنشست، و مکان از خراسان بطرستان آمد و با او صلح کرد. مرداویح اکابر دولت خویش را ببلاد قم و اصفهان و همدان و ابهر و زنجان گسیل کرد. در همدان عامل آنجا بکمک مردم خواه را زاده وی را که از زبده‌ترین سران سپاهش بود با گروهی از بارانش بکشت، بدین سبب وی از ری بدان سوی شناخت، و به همدان بدوازه معروف به باب الاسد (دوازه شیر) که راه ری و خراسان بدانجامی رسید وارد شد. این دوازه را بمناسبت پیکر شهر سنتگی که بر روی پایه‌هایی بدانجا نصب کرده بودند باب الاسد خواندند.^۳

(۱) مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۳۰ س ۲۳ ببعد: تاریخ حمزه اصفهانی. س ۱۵۳: این انیلر ج ۶ ص ۱۹۵ س ۱۴: تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ س ۲۹۲ س ۷: ببعد: حبیب السیر، جزء جهارم از جلد دوم ص ۱۰: تاریخ مرعشی، ص ۱۷۳ س ۱۳: طبرس و مجمع البيان؛ ج ۱ ص ۹۶ در باب علویان.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۴ س ۵: تاریخ طبرستان مرعشی س ۱۷۴ س ۱۰ ببعد.

(۳) این شیر یادگاری از روزگار کهن آن دیار است، مسعودی در مروج الذهب. که در سال ۳۳۶ تالیف آن پایان یافته، یعنی دریازده قرن پیش. این شیر را که امروز نیز در آن شهر موجود است چنین توصیف می‌کند (مروج الذهب طبع ج ۱۲۸۳ ص ۲) :

پیش از این سپاهیان خواهرزاده مرداویج در این دروازه فرود آمده، و شیر را بر گردانده و بدان آسیب رسانده بودند، و ظاهراً اولین آسیب در این تاریخ براین شیر وارد آمد.

، ... وانما سعى هذا الباب بباب الاسلام ابدا من حجارة كان على اعمدة من هذا الباب على الطريق المؤدية الى الرى و جادة حراسان ، اعلم ما يكون من الاسد كالثور العظيم كانه اسدحى ، يندو الانسان منه فيعلم انه حجر قد صور احسن صورة و مثل اقرب ما يكون من تمثيل الاسد . فكان اهل همدان به يتوارثون اخبارهم عن اسلافهم مستفيضا : فمنهم [كذا ، ظ : فمنها] ان الاسكندر بن فليبيش بنى همدان حين انصرف من بلاد حراسان و رجوعه من مطافه من الهند والصين وغيرهما ، و ان ذلك الاسد جعل طلسمـا للمدينة و سورها ، و ان خراب البلد وفناء اهله و عدم سوره والتقليل الذي يربـع يكون عند كسر ذلك الاسد وقلمه من موضعه . وان ذلك من وجه الدليل والجـيل . وكان اهل همدان يمنعون من يحتاز بهم من الساكر والسايلة والمولعة من اصحابهم أن يتسلـوا بذلك الاسد او يكسرـوا شيئا منه ؛ ولم يكن ينقلب لعظمـه وصلابة حجره الا بالخلقـ الكبير من الناس ...

ملخص مقاد این عبارت پدیدن تقریب است:

نسبت این دروازه به شیر بدان سبب است که در آنجا پیکرۀ شیری از سنگ را بر پایه هایی بر راهی که به ری و جاده خراسان می پیوندد بر افراشته اند، تو گویی این شیر عظیم که هم پیکر گاوی بزرگ است زنده است، بسیار زیبا و طبیعی و نزدیک به شیر حقیقی است بدان حد که تا بدان نزدیک نشوند مصنوع بودن آن را در نیابند. مردم آنجارا در این باب از پیشینیان اخباری بدست است: از حمله آنکه همدان را اسکندر در بازگشت از چین وهند ساخت، این شیر طلسم شهر و باروی آن است، و اگر آن را از جای بر کنند و بشکنند شهر خراب و بازمقدم گردد، و کشتاری هول پیش آبد. و چنین واقعه ای از سوی گیل و دیلم محتمل تواند بود. مردم شهر کسانی را که بدانجا می روند، و نیز جوانان حریص و سیکسر خویش را از بازگونه کردن و شکستن آن مانع می آیند؛ این پیکره بسبب بزرگی و سختی جز بگروهی انبوه بر گردانه نشود. یاقوت نیز در معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۸۸ در ذکر همدان آن را از عجایب آنجا شمرده، و نوشتۀ که در کنار دروازه شهر قرار داشته و طلسم شهر بوده است، و بلیناس بفرمان قیاد ساخت، واشماری در مقام ذکر این شیر نقل کرده، که این بیت از آن است:

فلو كنت ذاتلق جلست محدثنا وحدثتنا عن اهل كل زمان ، اشارت کرده که المکتبی خلیفه تصمیم بنقل آن ینداد گرفت ، اما توفیق نیافت .

مرداویج در همدان بانتقام ، کشتاری فجیع کرد ، چنانکه بقول مؤلف تاریخ گزیده دوخروار بند ابریشمین از شلوار مقتولان بیرون کردند . سپاهیان وی تاحدود حلوان پیش رفتند .

مرداویج در مشرق ری جیلاباد را طرح افکند، و در آن بناها و ایوانها و طاقهای رفیع و بر کمها و نزهتگاههای شگفت آور بوجود آورد ، که بینهای شاهانه ساسانیان ۵ ماننده بود؛ و نیز زندانی بزرگ و هوول آور احداث کرد که در بایی آنرا در میان داشت، و هیچ زندانی را از آنجا قدرت فرار نبود . این خبر را ابودلف در الرسالۃ الثانیه که بعهد آل بویه تأثیر گرفته آورده^۲ ، که با زمان مرداویج فاصله‌ای اندک داشته . متن قول ابودلف در مجلد اول کتاب حاضر صحیفه ۱۹۲ درج افتاده، و اعادت را نیازی نیست؛ و در همانجا قول یاقوت در معجم البلدان نیز در باب جیلاباد ذکر گردیده . نکته‌ای ۱۰ که قول ابودلفر را در تعریف شکوه وزیبایی بناها و ایوانهای شاهانه جیلاباد و نزهت گاههای آن تایید می‌کند؛ آنستکه مرداویج به تجمل و آرایش عشقی فراوان داشته،

در تاریخ ایران قدیم ص ۴۷ ذیل ۲ در باب این شیرخنین ذکر دفته :

« این مجسمه تا ۹۳۱ میلادی بی عیب مانده بود ، ولی حالاً افتاده و بیعوب شده نlad که تصور می‌کند که از دوره مادی است » .

در سال ۹۳۱ میلادی بود که واقعه حمله مرداویج به همدان اتفاق افتاد .

این مجسمه در اثر گزندباران و گردش آفتاب و دستفرسانی ابداء روزگار در قرون منمادی، طراحت و زیبایی را که مسعودی ذکر کرده از دست داده است . توضیحًا اضافه می‌شود که قدما را در باب علال خرابی هر شهری عقیدتی بوده ، وجهه دفع آن طلس می‌ساختند، و خرابی ری و اصفهان و همدان را بدست مردم دیلم و طبرستان می‌بنداشتند، چنانکه در کتاب البدء والناریخ، ج ۴ قسمت جغرافیائی من ۱۰۳ ص ۵ مذکور است : « و خراب الـری و اصفهان و همدان علی ایـدی الـدیـلـمـة و الـطـبـرـیـة » . این گفته در تفسیر آیه شریفه، و ان من قریبة الانحن مهـلـکـوـهـا ، آمده .

(۱) مروج الذهب، طبع ۱۲۸۳، ج ۲ ص ۴۳۲ بی بعد: میحمل التواریخ، ص ۳۷۸ س ۹:

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۴ س ۱۷؛ تاریخ طبرستان مرعنی من ۱۷۵:

تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۱۴ .

(۲) رک : ج ۱ کتاب حاضر ص ۱۹۱ ذیل ۴ .

چنانکه تاجی از زر بر صفت تاج کسری بر سرمی گذاشت، و بر تختی زرین می نشست، و امیران خویش را نیز بر سربر سیمین می نشاند؛ و چون بتخت جلوس می کرد عسکریانش در فاصله‌ای از اوی صف می کشیدند؛ و جز حاجبان مخصوص هیچکس را با اوی اجازت سخن نبود. این امر را ابوعلی مسکویه^۱ و ابن اثیر^۲ و ابن وردی^۳ در تاریخ خود ذکر کرده‌اند، که نمونه‌ای از آن درص ۴۴۶ مجلداول کتاب حاضر درج افتاده.

جیلا بامرد اویح، که بنصریح ابواللف و باقوت در مشرق‌ری واقع بوده، بی‌گمان در حدود امین‌آباد فعلی واراضی جنوبی آن بنادرگردیده بوده است.^۴

باری، چنانکه گذشت ملک مرداویح بسطی بافت، و مازندران وری و قزوین و زنجان و قم و اصفهان و همدان را در اختیار داشت، تا آنکه پسران بویه که در سابق از امیران ماکان بودند، واورا ترک گفته به نزد اوی آمده و خدمتش را می کردند – بر اوی خروج کردند، و کرمان و فارس را گرفته بجهانگیری برخاستند؛ و چون عزم عراق کردند در ری خبر بمرداویح رسید، وی باصفهان رفت تا این خلل را تدارک کند، اما در آنجا روزی در حمام بدست غلامان بغدر کشته شد (۳۲۳ هجری).

جنائزه مرداویح را برای دفن به ری حمل کردند، در این باب قول ابن اثیر در مجلداول، صحیفه ۴۴۵ درج افتاد، در تجارب الامم نیز آمده:

«تابوت مرداویح حمل الى الری. قال [ابو مخلد] فمارأیت يوئا اعظم من اليوم الذي دخل فيه تابوتہ الری...»

در تاریخ گزیده نیز درج است که ابن‌العمید وزیر مرداویح مرقد اورا از اصفهان بردوش اکابر به ری فرستاد و بگور کرد.

(۱) تجارب الامم، ج ۵ ص ۱۶۲ س ۱۳.

(۲) ابن اثیر، ج ۶ ص ۱۹۸ س ۱۰.

(۳) تاریخ ابن‌وردی، جزء ۱ ص ۲۶۷ س ۶.

(۴) رک: نقشه ری‌باستان، مقابل ص ۲۲ ج ۱.

در باب مدفن وی در ری در مجلد اول صحائف ۴۴۵-۴۵۱ شرحی تحت عنوان «گنبد مرداویج زیاری ور کن‌الدوله» گذشت؛ و قول صاحب احسن التقاسیم مذکور درص ۴۴۶ مجلد اول کتاب حاضر، در وصف قباب عالیه ملوک دیلم در ری بی‌گمان ناظر به گنبد مرداویج ور کن‌الدوله است، ووجه آن در همان صفحه مذکور افتاد. مرداویج اولین پادشاه از اولاد زیار است، و بسال ۳۱۵ در صحنه سیاست ظاهر ۵ گردید، و در ۳۱۹ استقلال یافت.^۱

چون مرداویج کشته شد، برادرش وشمگیر بن زیار در ری بود. اصحاب مرداویج با وی بیعت کردند، و اورا بشاهی برداشتند. وی چون ملک عراق را در اختیار گرفت ماکان را از طبرستان بدر کرد.

در سال ۳۲۸ در مشکویه - دومنزلی ری - میان حسن بویه (رکن‌الدوله) و ۱۰ وشمگیر نبردی سخت در گرفت، حسن بویه دو طرف لشکر وشمگیر را بشکست، چنانکه فراریان آن تاگر گان بر قدمند؛ وشمگیر نیز بر قاب اشکر حسن زد، و هزیمتیان لشکر حسن تا باصفهان بر سیدند^۲، وشمگیر ظفر یافت.

امیر نصر بن احمد سامانی در محرم سال ۳۲۸ ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج را از نیشابور بگران فرستاد تا ماکان کاکی را - که خلع طاعت امیر کرده ۱۵ بود - باطاعت آورد. ابوعلی شهر را بر مکان حصار کرد، و کار را بر وی تنگ گرفت. مکان اینحال پیش وشمگیر به ری بنوشت، و از وی مدد خواست. وشمگیر پذیرفت واز گیل و دیلم لشکر فرستاد. جنگ بردر گران در گرفت و هفت ماه دیر کشید.

(۱) ترجمة سنی ملوك الأرض، ص ۲۱۸ ، تجارت الامم ، ج ۵ ، ص ۳۱۶ س ۲؛ زین- الاخبار تصحیح نظام، ص ۳۰ س ۱۸ ببعد؛ تاریخ گزیده: ج ۱ ص ۴۱۴، ۴۱۵؛ ابن اثیر ج ۶ ص ۲۳۱ - ۲۴۶؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۵؛ مجلمل التواریخ ص ۳۷۸ س ۹؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۷۵؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷؛ المختصر ابوالندا: ج ۲ ص ۷۸ س ۴ ببعد، و ص ۸۳ س ۶ ببعد.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۶ س ۱۸ ببعد؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷ س ۲۵.

- ماکان و بارانش بستوه آمده، بطرستان گریختند. ابوعلی صاحب‌الجیش بر آنجا استیلا یافت، وفتح نامه پیش امیر نصر فرستاد، و تا محرم سال ۳۲۹ آنجا بماند، بعد ابراهیم بن سیمجرور دواتی را آنجا بازگذارده، راه ری در پیش گرفت. و شمگیراز ری به ویمه دماوند رفته بود، و کس به ماکان فرستاد تا بدوبوند. ماکان به پیش ۵ و شمگیرشد و در اسحق آباد بهم رسیدند. عماد‌الدوله و رکن‌الدوله فرزندان بویه به ابوعلی صاحب‌الجیش نامه فرستادند، واورا بقصد و شمگیر بر آنگیختند، و وعده مساعدت دادند. مراد آندو از اینکار آن بود که ری را ازدست و شمگیر بدر آورند؛ و در آنصورت چون اقامت ابوعلی در ری بسبب وسعت ولایت امکان نداشت، غلبه خویش را بر ری آسان می‌دیدند.
- ۱۰ و شمگیر را این معنی دستگیرشد، و بدین هنگام بود که ماکان را بخواند و حال را بوی بازگفت. باری، روز پنجم شنبه بیست و یکم ربیع الاول سال ۳۲۹ در اسحق آباد ری، سپاهیان اب-وعلی صاحب‌الجیش و عسکر رکن‌الدوله از یکسو، و لشکر و شمگیر و ماکان از سوی دیگر صفها بیار استند، و کارزار باشارت صاحب‌الجیش آغاز گردید، و نبردی هول در گرفت. صاحب‌الجیش قلب خویش بصف ماکان برد، و سخت ۱۵ پای افسرده رهروصف نیک در استادند، و ریشايش می‌جنگیدند، و جان را می‌زدند. در این میان چند ترک نبرده شمشیر و نیزه به ماکان رسانیدند، قضارا تیری به پیشانی ماکان رسید و از پشت بدرآمد و از اسب در غلطید؛ و شمگیر نیز بطرستان گریخت، و ابوعلی صاحب‌الجیش را ری بچنگ افتاد. اسکافی دیر نامه‌ای بدین تلحیص بنوشت:
- «اما ماکان صار کاسمه . ۰»
- ۲۰ و آنرا بر کبوتر بستند و به امیر نصر فرستادند. سر ماکان را نیز جدا کرده همچنان با تیر به بخارا فرستادند. ابوعلی زمستان را در ری بماند، و لشکر بیلاج جبال فرستاد، و بزرگان و ابهرو قزوین و قم و کرج و همدان تا نهادند دست یافت و خراج بستاند. در این میان خبر آمد که نصر بن احمد را وفات رسید، و نوح بن نصر به جایش نشست. صاحب‌الجیش بخراسان بازگشت، و شمگیر از گرگان به ری آمد (۳۳۰)

هجری^۱). رکن‌الدوله و عمامه‌الدوله چون از بازگشت وشمگیر اطلاع یافتند، بملک ری طمع در بستند. رکن‌الدوله بعزم محاربه بسوی وی آمد، جنگ بین آندو درگرفت. وشمگیر که در واقعه ابوعلی صاحب‌الجیش ضعفی تمام یافته بود، شکست خورد و بطرستان بگریخت، واژ یسارانش بسیاری بزد رکن‌الدوله رفتند، و امان خواستند.^۲

۵

امیر نوح بن نصر چون بخراسان و مأوراء النهر استقرار یافت، بسال ۳۴۳ ابوعلی احمد محتاج صاحب‌الجیش را فرمود تابه‌ری رفته، آن دیار را ازدست رکن‌الدوله مستخلص کند، وی با جمیع کثیر بدانسو شتافت. رکن‌الدوله به پیش بازآمد. درسه فرسنگی ری نبرد کردند. پیروزی رکن‌الدوله را بود، و ابوعلی منهزم شد، و در ماه صفر ۳۴۳ به نیشابور بازگشت.^۳

۱۰

در جمادی‌الآخر همین سال بار دیگر ابوعلی از امیر نوح دستوری یافت تا به ری برود، جنگیان وی این بار کثتری داشتند. رکن‌الدوله چون این بدانست، ری را ترک گفت؛ و ابوعلی بر آنجا و دیگر بلاد جبال دست یافت. بدین هنگام امیر نوح، هم بدان منظور که طمع ابوعلی را از خراسان قطع کند تا وی در ری بنشیند، ابراهیم ابن سیمجر را عمل نیشابور داد^۴، ابوعلی که پاداش کوشش خویش را در ری از

۱۵

(۱) ترجمة سنی ملوك الأرض، ص ۲۱۸؛ تجارب الامم ، ج ۶ ص ۳ - ۶؛ ذین الاخبار

بنصحیح محمد ناظم، ص ۳۱ س ۱ بیعد؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۲۷۲ - ۲۸۸؛ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۶ س ۸ بیعد؛ محمبل‌فصیحی، بخش دوم ص ۵۱ س ۱۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۷۷، ۱۷۸؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۹۳ س ۲۲؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۷. نیز، رک: چهار مقاله، ص ۲۴ - ۲۲.

(۲) تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۹۸ س ۱۰؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۲۸۸ س ۱۳، تاریخ مرعشی، ص ۱۷۹ س ۹. در این کتاب تاریخ ابن‌واقه ۳۳۱ ذکر گردیده.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۱۱ س ۱۹ بیعد؛ حبیب السیر، جزء ۴ از جلد ۲ ص ۱۱ س ۲۳. در این کتاب در این مورد این واقعه بسال ۳۴۰ مذکور آمده، ولی سطور بعد آن جانب ۳۳۲ را تایید می‌کند.

(۴) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۱۲ س ۱ بیعد؛ حبیب السیر، صحیفهٔ فوق.

سوی امیر بدینگونه بیافت سربخلاف برداشت، و بسوی خراسان بازگشت، و رکن‌الدوله بسال ۳۳۵ از نو بر ری و سایر اعمال جبال دست یافت، و خراسانیان را از آنجا براند.

۵- ری و اعتبار وعظمت آن بهنگام پادشاهی بوئیان:

در این تاریخ دولت بوئیان نضع گرفت و قوام پذیرفت، و کار ایشان با شاهان سامانی نیز سامانی یافت؛ و ملکشان بسطی پیدا کرد، و اعمال ری و جبل و فارس و اهواز و عراق تانواحی شام و حجاز همه ایشان را شد، و دو شهر بزرگ دنیای آن روزگار، یعنی بغداد و ری را دارالملک ساختند، و حسن رکن‌الدوله برادر معز‌الدوله و پدر عضد‌الدوله در ری بنشست. تاریخ دانان نسب بوئیان را بنقل از ابن‌مسکویه و ابواسحق صابی و غیره‌ما بیش و کم با ۱۴ واسطه به بهرام‌گور می‌رسانند^۱، و ارباب مسالک را نیز به پای تختی ری در این عهد اشاراتی است^۲.

۱۵ ری را، گرچه بنفصیلی که در صحیفة ۱۴۹، ۱۵۱ مجلد حاضر اشارت رفت، مرداویج نیز پای تختی خویش برگزید، و بنای‌ای بسیار در آن بوجود آورد، ایکن عهد وی دیر نپائید، و فیروزه سریوش را هر چند خوش درخشید ولی دولتی مستعجل داشت. ری بعهد بوئیان ذکر و نامی دیگر یافت، بنها و محله‌های مشهور در آن بعهد فخر‌الدوله بوجود آمد، که در مقام ذکر وی بدین مهم اشاراتی برود.

بویه پدر این خاندان مردی دیلمی و متوسط‌الحال بود، و فرزندانش عماد-الدوله و رکن‌الدوله و معز‌الدوله بخدمت مسکان درآمدند، و چون او ضعف یافت بنزد مرداویج رفتند^۳، و پس از آن امر ایشان آنچه بدین کتاب ارتباط می‌باید بخشی بتلخیص در صحائف اخیر مذکور افتاد، و باقی نیز باید.

(۱) الاثار الباقية، ص ۳۸۵: ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۲۳۰: المختصر ابی الفدا

ج ۲ ص ۸۳: بی بعد: حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۴۷: تاریخ جهان آرا، ص ۷۶: آخر.

(۲) صورة الارض، ص ۲۱۷: احسن التفاسیم، ص ۳۹۹: ۱۷.

(۳) المختصر ابی الفدا، ج ۲ ص ۸۳: ۱۰: بی بعد.

سلطان این خاندان را در بسیاری از منابع بالقب شاهنشاه یاد کردند.^۱
در سال ۳۳۷ مرزبان محمد بن مسافر صاحب آذربایجان – که شنیده بود سپاهیان خراسان بری تاخته‌اند، و رکن‌الدوله گرفتار نبرد با ایشان است. بطمع تسخیر آن‌نواحی افتاد و با پدر و برادر در این باب رای بزد، ایشان منعش کردند ولی سود نبخشید، و قصد ری کرد. رکن‌الدوله از برادران مدد خواست و با جمعی کثیر باستقبال بقزوین آمد، دو لشکر تلاقی کردند، عسکر مرزبان منهزم و خود وی اسیر گردید و رکن‌الدوله باز گشت.^۲

در سال ۳۳۹ منصور بن قراتکین سپهبدار سامانیان، بفرمان امیر نوح از نیشابور مأموریت ری یافت. رکن‌الدوله در فارس بود، وعلی بن کامه از جانب او کار گزاری ری داشت. منصور به ری درآمد، و سپاه با طراف فرستاد، و بلاد جبل را باختیار آورد. علی بن کامه باصفهان رفت. رکن‌الدوله را خبرشد و پس از وقایعی سخت در اصفهان خراسانیان منهزم شدند و به ری برگشتند.^۳

منصور قراتکین بسال ۳۴۰ در گذشت، و خراسانیان به نیشابور بازگشتند، و ابوعلی بن محتاج به جای منصور نصب گردید.^۴

در سال ۳۴۲ وشمگیر از امیر نوح جهه دفع رکن‌الدوله استمداد کرد.^۵
۱۵ ابوعلی بن محتاج را دستوری داد تا با وشمگیر به ری برود. شهر ری را بر حسن رکن‌الدوله حصار کردند، رکن‌الدوله در قلعه طبرک تھصن نمود، این در بندهان پنج ماه دیر گشید، و به ری مرگ ستور افتاد، سرانجام پایمردی عبدالرحمن خازن – که در علوم ریاضی دارای تألیف است - صلح کردند براین جمله، که رکن‌الدوله همه‌ساله دویست هزار دینار بخزانه امیر نوح برساند، و ابوعلی بخراسان باز گردد.
این صلح نوح را ملایم نیفتاد، وشمگیر نیز شکایت فرستاد. نوح سپاه‌سالاری از

(۱) ذیل تجارب الامم، ص ۱۶۳ س ماقبل آخر؛ مجلل التواریخ، ص ۴۶۴ س ماقبل آخر؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۶۱ س ۶؛ تاریخ رویان او لیاء‌الله، ص ۱۹ س ۱؛
یادداشت‌های قزوینی، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۸، و ج ۵ ص ۲۲۷ س ۱۰.

(۲) ابن اثیر، ح ۶ ص ۴۳۰ س ۷.

(۳) ابن اثیر، ح ۶ ص ۳۳۵ س ۷؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۱۷ س ۵.

(۴) « ص ۳۴۶ س ۸، و ص ۳۳۸ س ۳.

ابوعلی بازستاند، وابوسعد بکربن مالک را به جایش نشاند. رکن‌الدوله پس از این واقعه به جنگ وشمگیر رفت، و او را به اسفراین راند و بر طبرستان استیلا یافت. از آن پس ابوعلی باصناف الطاف رکن‌الدوله اختصاص یافت^۱، امیر نوح بن نصر در ربیع‌الآخر سال ۳۴۳ رخت بسرای دیگر کشید، و فرزندش عبدالملک به جانش نشست.^۲

بنا بر نقل ابن‌اثیر، در سال ۳۴۴ بزمان عبدالملک بن نوح نیز سپاهیان خراسان قصدی و اصفهان کردند، و رکن‌الدوله از برادرش معزالدوله مددخواست، و سرانجام با پرداخت مالی از جانب رکن‌الدوله صلح کردند.^۳

عبدالملک بن نوح بسال ۳۵۰ هجری درگذشت، و برادرش منصور بن نوح ۱۰ بامار نشست.^۴

و شمشگیر را در خصوصت با رکن‌الدوله اصراری تمام بود، و پیوسته با وی منازعت می‌نمود؛ تا آنکه بسال ۳۵۶ هجری التجا بمنصور بن نوح برد، و منصور صاحب جیش خراسان، ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمچور دوایی را باطاعت ازو شمشگیر و عزیمت بسوی ری فرمان داد. رکن‌الدوله چون این بدانست بفرزندش ۱۵ عضدالدوله و برادر زاده‌اش عز‌الدوله بختیار نامه نوشت و مددخواست. ابوالحسن سیمچور از خراسان به شمشگیر پیوست، و ری را عازم شد. قضا رادرگر گانگرازی از میان نیزار برخاست و بر شکم اسب و شمشگیر زد و بدوانه کرد. و شمشگیر بینند و بمرد، با این پیش‌آمد تصمیم ری سنتی یافت، و امیر ابوالحسن به نیشاپور بازآمد و وی را به عجز و توانی منسوب کردند.

۲۰ پس ازو شمشگیر پسروی بیستون مقامش را گرفت، و به رکن‌الدوله نامه‌فرستاد،

(۱) ذین‌الاخبار گردیزی، تصحیح محمد نظام ص ۳۸ س ۱۵؛ ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۴۴ س ۹ بی بعد؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۳ س ۲؛ حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۲.

(۲) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۴۶ س ۱۴.

(۳) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۴۸ س ۸.

(۴) ابن‌اثیر، ج ۶ ص ۳۵۹ س ۱۳.

و با یکدیگر از درصلاح در آمدند، و رکن‌الدوله وی را بمال و مرد مدد داد. ابن‌العمید وزیر رکن‌الدوله در صدر فتح نامه، این عبارت نوشت:

«الحمد لله الذي كفى بالوحش عن الجوش...»

اثر سنتی ابوالحسن سیمجمهور در سلطنت آل سامان ظاهر گشت، و گرگان و قومس و چالوس و رویان از دست ایشان بدرشد.^۵

ازین پس چند سالی مملکت آرامش داشت، و بوئیان را با آل سامان منازعتی نبود، و رکن‌الدوله استقلال داشت؛ تا آنکه وی را بیماری عارض شد، و در همان حال از ری باصفهان رفت و فرزندان را بدانجا بخواند، و مملکت بر ایشان بیخشید. تمامت ولایت فارس و کرمان و اهواز را بانواحی بغداد بعضدالدوله داد، و ری و همدان و قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی کردستان و طبرستان فخر الدوله را بخشد، و مؤیدالدوله را بر یزد و اصفهان و قم و کاشان و نطنز و جرباذقان والی گردانید، و از فخر الدوله و مؤیدالدوله بخواست تانسبت به عضدالدوله شرط اطاعت به جای آرند، و ایشان را باتفاق و ترک خلاف بخواند، و بر این قرار عقدی و وثیقی بنوشت.

چون رکن‌الدوله از این وصایا آسوده شد از اصفهان باز گشت، و در شب شنبه بیست و پنجم محرم سال ۳۶۶ رخت بسرای دیگر برد. واقعه مرگ وی گویا مسلم است که در ری رخ داد و همانجا مدفون شد. در این باب بشرح در صحائف ۴۴۷-۴۵۰ مجلد نخستین سخن رفت و اعادت را نیازی نیست.^۶

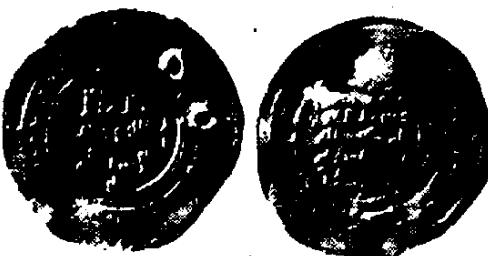
رکن‌الدوله عمری دراز یافت، و چهل و چهار سال فرمانرو ایی داشت، و بقول

(۱) زین الاخبار، تصحیح محمد بن اطم، س ۴۵؛ ابن‌الثیر، ج ۷ ص ۲۳ س ۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۴ س ۱؛ روضةاللطفا، ج ۴ (شماره سفیده دارد)؛ تاریخ حیان آرا، ص ۷۷ س ۲۲ بیعد.

(۲) زین الاخبار، تصحیح ناظم، ص ۴۷ س ۹ بعد؛ ابن‌الثیر، ج ۷ ص ۱۰، س ۱؛ جامع التواریخ، بکوشش دیبر-سیاقی، ص ۱۸ س ۵؛ تاریخ گزده، ج ۱ ص ۴۱۷؛ المحدث، ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۲۲ س ماقبل آخر؛ روضةالطفا، حلقة حوارم (شماره سفیده ندارد)؛ مجمل فضیحی، بخش ۲ ص ۸۰؛ حبیب‌السیر، حرمه حوارم از جلد دوم، س ۴۹ ص ۱۱؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۷۷ س ۲۶.

ابوالفدا اورا از دین و دنیا بر خورداری تمام بود^۱.

سکه رکن‌الدوله ، مضروب در المحمدیه(ری) بال ۴۵۰



185.

لا اله الا الله وحده لا شريك له ابو على بوبه	محمد رسول الله الطيع لله رکن‌الدوله ابو على بوبه
----------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------

قال از تاریخ سکه شناسی ری

پسران رکن‌الدوله هریک‌و لایاتی را که پدر بنامشان نامزد کرد در اختیار گرفتند؛ عضد‌الدوله در فارس ، و مؤید‌الدوله در اصفهان ، و فخر‌الدوله در همدان نشستند . فخر‌الدوله دختر زاده حسن فیروزان بود، و آن دو برادر از مادر دیگر .

فخر‌الدوله بنقل صاحب مجمل‌فصیحی در اینام پدر نیز در همدان بود، و پس از آنکه بعد از پدر انگل‌مدتی حکومت کرد، از دست برادران بگیریخت . بیان این سخن آنکه عضد‌الدوله بنت‌ تقسیم پدر راضی نبود، و بسال ۳۶۹ رو بولایت فخر‌الدوله که در همدان مقیم بود نهاد؛ سپاه فخر‌الدوله بوی غدر کردند . وی بنا چار از آنجا بیرون آمد، و به دیلم رفت، و از آنجا به گران به شمس‌المعالی قابوس بن و شگیر بیوست . قابوس در تعظیم و تکریم وی بکوشید . عضد‌الدوله ملک فخر‌الدوله را از همدان و ری و آنچه میان آندو بود در تصرف آورد، و در اختیار برادرش مؤید‌الدوله قرار داد؛ و وی را در آن بلاد خلیفة خویش گردانید، واو بهری در آمد و بر آن نواحی استیلا یافت .

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۷ من ۸۰ س ۱۴ بیعد: المختصر ابوالفدا، ج ۲ من ۱۲۲ س آخر:

حیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ، من ۴۹ .

عُضُدُ الدُّولَةِ وَمُؤْيِدُ الدُّولَةِ کس بِنْ زَدَ قَابُوسَ فَرَسْتَانَدَ ، که فخر الدوّله را تسليم کند تامال يک‌سال ری او را باشد ، و گرنه جنگ را بسیجد . قابوس پاسخی درشت فرستاد .

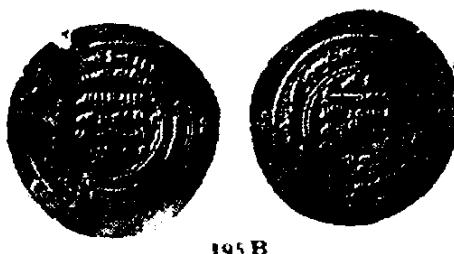
عُضُدُ الدُّولَةِ پس از وقوف بر آن ، مُؤْيِدُ الدُّولَةِ با سپاهی عظیم دستور حرکت بگرانداد . مُؤْيِدُ الدُّولَةِ از ری بدانسوشنافت . امیر قابوس و فخر الدوّله با همه شجاعت ۵ و جلادت تاب پایداری نداشتند ، بنچار بیخوار نامه نوشته‌اند ، و از نوح بن منصور استمداد کردند . نوح بن منصور پاسخی فرمود همراه با انواع اعزاز ، و به امیر حسام- الدوّله تاش فرمان داد تا ایشان را بملک موروث بازرساند . تاش خود بالشکری بسوی گران شنافت که دارالملک قابوس بود ، و فایق را فرمود تا از راه قومس به ری برود ۱۰ و مدد بیاران مُؤْيِدُ الدُّولَه را بیبرد . پس از آنکه فایق یک دور حله دور شد ، تاش چون تفرقه را از حزم دور می‌دید ، پشمیان گشت و وی را بازخواند . چون بگران رسیدند سپاه دیلم پای بیفشار دند ، و سخت در ایستادند و سر باز بیان مودند و قحط برخاست ، چنانکه نخله جو را برای سده رمی باگل خمیر می‌کردند . چون بطاقت رسیدند در رمضان ۳۷۱ مصاف بیار استند . مُؤْيِدُ الدُّولَه فایق را بفریفت تا در وقت حمله دیلمیان پشت فراداد ، و شکست بر سپاه فخر الدوّله افتاد . وی را در نیشابور در پیش گرفت و صورت حال ۱۵ بیخوار نوشت . صاحب عباد فتحنامه‌ها روان کرد ، و از این واقعه خللی سخت بر ملک سامانیان واقع شد ، و تدارک آن و قابعی را سبب آمد که قتل ابوالحسین عتبی از آن جمله است .

در همین دار و گر عُضُدُ الدُّولَه را مرض صرع و فراموشی دست داد ، که باز حمت چیزی بیاد می‌آورد . این حادثه را از خوف شماتت مخالفان پنهان داشتند ، تا سرانجام ۲۰ وی در شوال سال ۳۷۲ بهمین مرض درگذشت ؛ تابوت‌ش را بمشهد امیر - المؤمنین علیه السلام حمل کردند . از آن پس گرچه مُؤْيِدُ الدُّولَه را تا چندی کر و فری

بود، لکن وی نیز در شعبان ۳۷۳ در گرگان دیده از جهان فرویست^۱.

پس از مرگ مؤبد الدوّله دیلمیان در انتخاب یک تن از دودمان بويه که پادشاهی را بسزد بشور پرداختند، اختیار بر فخر الدوّله افتاد که بزرگتر آن دودمان، واستحقاقش بوراثت معلوم بود. صاحب کافی اسماعیل بن عباد بوي نامه‌ای فرستاد، مشتمل بر تعزیت برادران و تنهیت پادشاهی؛ و برادر او خسرو فیروز بن رکن الدوّله را بنيابت او نامزد کردند.^۵

سکه مؤبد الدوّله، معمول در المحمدیه (ری) سال ۳۶۲



۱۹۵B

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ	لَهُ
الظَّاهِيْعُ لِهُ	مُحَمَّدٌ
الْمَلِكُ الْسَّيِّدُ	رَسُولُ اللَّهِ
جَهَادُ الدُّوَلَةِ	أَبُو مُعْتَدِلٍ
	بُوْهِ

حاشیه، قرآن‌گریه: ۳۳۵. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

فخر الدوّله بدین‌هنگام باضيق حال در نیشابور بسرمی بود. چون نامه بوي رسید بگرگان شنافت، و صاحب و خسرو فیروز و امیراً مقدمش را گرامی داشتند، و بتاش نامه فرستاد، و پس از چندی که وی بگرگان آمد پیاداش خدمتش باو نیکویی‌ها کرد و

(۱) ترجمة تاریخ یعنی، ص ۵۴ - ۶۷؛ جامع التواریخ، بکوشش دیبرسیاقی، ص ۱۸ - ۲۳؛ ابن اثیر، جزء ۷ ص ۱۰۱ - ۱۱۷؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۳ م ۱۶ بیعد؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۵ - ۱۸۸؛ المختصر ابوالقدا، ج ۲ ص ۱۲۷ - ۱۲۹؛ مجمع التواریخ سلطانی حافظاً برو، نسخه خطی، ج ۳ ص ۳۸؛ محمـل فیضـیـ، بخش دوم ص ۹۰ م ۲ بیعد؛ تاریخ جهان آراء، ص ۷۸ - ۷۹.

سرای امارت همچنان آراسته بوی بازگذارد ، و رهسپار ری گردید .
چون کارهابر فخر الدوله قرار گرفت ، روزی صاحب پس از درود و تحمید فراوان ،
پاداش خدمت خویش ازوی اجازت خواست تا از آن پس درخانه نشیند ، و طریق
معاد و ثواب آخرت گزیند ، فخر الدوله نپذیرفت ، و وی را گفت :
«کارها بی وجود توراست نیاید ، واگر تورا تصدی امور و پیش برداشتها پسند
نیست ، من نیاز آن روی برخواهم تافت .»^۵

صاحب زمین را بوسید و شکر به جای آورد ، و بدنبال آن فخر الدوله خلعت
وزارت بوی در پوشید ، و صاحب چنان اکرامی بدید که هیچ وزیری را از آن نوع
نشان نداده اند ، پس از آن فخر الدوله از تدبیر صائب صاحب برخوردار بیها یافت .
نخستین کار فخر الدوله و صاحب در همین سال (۳۷۳) از پیش برداشتن علی بن
کامه دیلم - از سرداران صحنه سیاست بزمان آل بویه در ری و مازندران - بود . چون
می دانستند که بروی بسبب جلالت قدری که دارد آسان دست نخواهد یافت ، بحیلت
توسل جستند ، و مسموم مش ساختند ، و ثروت و قلاعش را در اختیار گرفتند .^۶
علی کامه در جنگ فخر الدوله با برادران ، صاحب جیش مؤید الدوله بود .^۷
خلیفه الطایع لله بسال ۳۷۴ خلعت سلطانی و عهد ولوا و زیادت لقب جهت
فخر الدوله فرستاد .^۸

(۱) ذیل تجارب الامم ، ص ۹۳ ، ۹۴ : ترجمه تاریخ یمینی ، س ۶۷ - ۷۵ : زین -
الاخبار ، بکوشش ناظم ، ص ۵۲ : جامع التواریخ ، بکوشش دیبر سیاقی ، ص ۱۳ س ۱۴ : ابن اثیر ،
جزء ۷ ص ۱۱۷ س ۵ : تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۸۸ س ۴ : حبیب السیر ، جزء چهارم
از جلد دوم ص ۵۱ س ۲۱ : المختص . فی اخبار البشر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۱۲۹ س
ماقبل آخر .

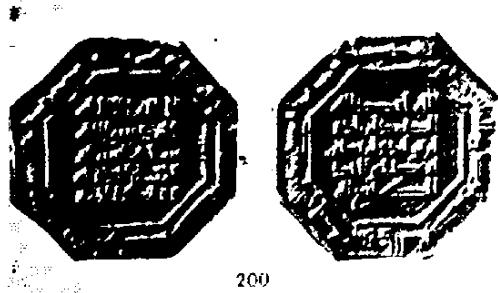
(۲) ذیل تجارب الامم ، ص ۹۵ س ۳ .

(۳) ترجمه تاریخ یمینی ، س ۱۱ س ۵۶ : جامع التواریخ رشیدی ، بکوشش دیبر سیاقی ،
ص ۲۰ .

(۴) ذیل تجارب الامم ، ص ۹۷ س ۱۸ .

فخرالدوله صاحب را بسال ۳۷۷ بضبط اموال طبرستان اعزام داشت، وصاحب آن جاراب حیطه ضبط در آورد.^۱

سکه فخرالدوله، مظروف در ری بال ۳۸۰



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
شَاهَانَ شَاهٌ
فَخْرُ الدُّولَةِ
وَفَلَكُ الْأَمَمِ

إِلَهُ أَحَدٌ إِلَهٌ
لَا يَلِدُ وَلَا يُوْلَدُ
لَا يَكُونُ لَّهٗ كُفُواً أَحَدٌ
الظَّابِعُ لِلَّهِ

نقل از تاریخ سکه شناسی ری

بنا بر نقل منابع در سال ۳۷۸ صاحب بن عباد دستوری داد تا در گرگان چند تنگه زرسرخ، که وزن هر یک هزار مثقال بود سکه زدند. بر یک جانب آن هفت بیت نقش کردند بدین مطلع:

وَأَحْمَرِيَحْكَى الشَّمْسُ شَكْلًا وَصَوْرَةً
فَأَوْصَافَهُ مُشْتَقَةً مِنْ صَفَاتِهِ
وَبِرِجَانِبِ دِيَگَرِ سُورَةِ اَخْلَاصِ وَلِقَبِ فَخْرِ الدُّولَةِ وَلِفَظِ جَرْجَانِ
رَاثِبَتْ نَمُودَنَدْ.

بر طبق نقل پاره‌ای از تاریخ نویسان، صاحب عباد را از دیرباز هوس عراق و

(۱) روضة الصفا، جلد ۴ (شماره صفحه ندارد)؛ حبیب السیر، جزو چهارم از جلد دوم ص ۵۱.

(۲) دستورالوزرا، ص ۱۱۹ س ۱۵؛ تاریخ ابن وردی، ج ۱ ص ۳۰۸ س ۶؛

مجمع التواریخ، نسخه خطی، ج ۳ ص ۶۷ س ۲۴؛ روضة الصفا، مجلد چهارم (شماره صفحه ندارد).

بغداد و ریاست آنجا در سر بود، و انتظار فرصتی مناسب می‌کشید؛ تا آنکه شرف-الدوله بن عضدالدوله در گذشت، و بهاءالدوله بن عضدالدوله در دارالسلام بغداد جای او را گرفت، و میان او و فخرالدوله وحشی بوجود آمد، و این در سال ۳۷۹ هجری بود.

۵

صاحب بدین هنگام فرصت را مناسب یافت، و با برانگیختن اسباب و علل، هوس تسخیر عراق را در کام فخرالدوله شیرین گردانید، لکن احتیاط را خود از میاشرت مستقیم تن می‌زد. تا آنکه روزی فخرالدوله در آن بباب باوی رأی زد. لکن او پاسخی دور و بدین تقریب بموی داد:

«فرمان شاهنشاه راست؛ سعادت او بر همه دشواریها پیروز است؛ هر گادمهیمی در پیش گیرد بدل و جان خدمتش را ایستاده‌ام.»

پس فخرالدوله سپاهی انبوه فراهم آورده راه همدان در پیش گرفت، و بدربن حسنويه از کردستان بدو پیوست. کار بر آن قرار یافت که صاحب و بدربن حسنويه از جاده بغداد روند، و فخرالدوله از طریق اهواز.

چون صاحب منزلی دورشده فخرالدوله را چنین وانمودند، که جدا شدن صاحب ۱۵ از شاهنشاه مصلحت نبود، چون اطمینان نیست که فرزندان عضدالدوله وی را بسوی خود نکشند، و صاحب بدیشان میل نکند. فخرالدوله صاحب را بازخواند. و جملگی راه خوزستان در پیش گرفتند.

از آنسو بهاءالدوله نیز چون خبر توجه فخرالدوله را بشنید، عساکر را فراهم آورد، و باستقبال شنافت. دوسپاه را در اهواز تلاقي دست داد. اتفاق را در آن ایام ۲۰ آب اهواز طغیان کرد و بسرا پرده و لشکرگاه فخرالدوله رسید و آسیب رسانید. و جمله آن صحرارا غرقه کرد. لشکریان فخرالدوله چنین گمان برداشده که بغدادیان در اینکار خدیعتی کرده‌اند، و نیز چون فخرالدوله را در بدل مال بسپاهیان ضئی بود، و این حیث برایشان تنگ می‌گرفت، و آنان لشکریان بغداد را دست بازتر از خویش می‌دیدند، بدین سبب بی محاربه منهزم شدند.

فخرالدوله که همیشه در کارها خودکام بود، این بار چاره کار را از صاحب بخواست، صاحب اندیشید و گفت:

«مال بذل باید کرد، که آنچه اکنون خرج گردد پس از سالی دو چندان آن بدست آید.»

فخرالدوله را درین آمد که مال بجمعی دهد که تنها بصرف گمان، و بدون بکار بردن سيف و سنان عنان بتابند، و از ميدان جنگ روی بگردانند؛ و چون بيشتر سپاهيانش پراکنده بودند، بناقار راه بازگشت بهري در پيش گرفت. بهاءالدوله نيز ازدر وفاق درآمد، و قاصدان بسوی عم روانه ساخت، و او را خوشدل گردانيد، تا از اندیشه تسخیردار السلام درگذشت.^۱

فخرالدوله در ری فخرآباد را بساخت، که بر طبق شرح باقوت^۲، همان دز خراب ری باستانی (دزرسکان)^۳ است که فخرالدوله آن را تجدید عمارت کرد، و کاخها و خزانه اين بزرگ بنیان نهاد، و در تحكيم و تحسين آن بکوشيد، و انواع سلاحها و ذخائرك در آن تعبيه کرد، و ظاهر دارالاره وی آنجا بود^۴. اين محل را نزهت و صفائي خاص بود، و بربستانها و آبهای جاري قسلط داشت. متن قول باقوت درین باب در مجلد نخستين كتاب حاضر ص ۲۰۸ گذشت.^۵

از بناهای مهم دیگر ری بعد بوئیان که ذکر آنها در منابع مختلف بچشم می خورد، سرای صاحب کافی اسماعيل بن عباد^۶، كتابخانه وی^۷، خانه علی کامه^۸ و قصر

(۱) ترجمة تاریخ یمینی، ص ۱۲ س ۷۵ : ذیل تجارت الام، ص ۱۶۳ س ۱۵ بیعد: تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۴ س ۱: جامع التواریخ، بکوشش دیبرسیاقي، ص ۲۷: ابن اثیر، ج ۷ ص ۱۳۹ س ۲۰ بیعد: روضۃالصلفا جلدچهارم (شماره صفحه ندارد)؛ حبیب السیر جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۱: تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۸۹.

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۸۵۵ س ۹.

(۳) رک: مجلد اول كتاب حاضر ص ۲۸۳ - ۲۰۳.

(۴) د د د ص ۳۵۴ - ۳۵۲.

(۵) د د د ص ۳۵۵ - ۳۶۰.

(۶) د د د ص ۵۴۳ - ۵۴۹.

(۷) د د د ص ۳۶۰ - ۳۶۲.

سیدآباد^۱ است، که وصف هر یک به جای خویش در مجلد نخستین مذکور افتاد.
فخرالدوله را با ناصرالدین سپکنکیں مراسله و مهاداه بود^۲. رواج ورونق کار
فخرالدوله هم بر اثر اندیشه‌های درست و تدبیر صائب صاحب بدان پایه رسید، و تا او
زنده بود پادشاهی فخرالدوله نظامی تمام داشت.
صاحب در سال ۳۸۵ زنجور شد، و کار بوصیت کشید، آخرین بار که فخرالدوله ۵
بعیادش رفت، وی را اندرزهایی سودمند داد که در کتب مذکور است؛ واز آن جمله
است :

«... بسیار خون جگر خوردم تا نام امیر بدین سیرت پسندیده مشهور شد،
اکنون بنده می‌رود، اگر امیر بر همان طریقه رود، بر کات آن بروزگار همایون بازگردد،
وبنده را در آن نامی نباشد، ومن بدین خمولی ذکر راضی ام...»^۳
صاحب در شب جمعه بیست و چهارم صفر همین سال روی در نقاب خاک کشید^۴.
فخرالدوله پس از صاحب وصیت او را خوار داشت، وهم بروز وفات خزانی او
برگرفت، و فرزندان اورا محروم، و نواب او را مصادره کرد^۵، در ذیل تجارب الامم
مذکور است:

«قضى ابن عباد تجبه فى يومه ... فانفذ فخر الدولة ثقائقه و خواصه حتى
احتاطوا على الدار والخزائن ... و نقل جميع ما كان فى الدار والخزائن الى دار
فخر الدولة». ^۶

(۱) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۵۴.

(۲) ترجمة تاریخ یمینی، ص ۱۱۴ س ۲۴ بیعد: جامع التواریخ، بکوشش دیرسیاقی،
ص ۵۸.

(۳) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۴ س ۹ بیعد.

(۴) التدوین، بنقل اذابوسعد آبی، ص ۲۳۳ س ۲۲۳؛ مجلل التواریخ، ص ۳۹۶ س آخر:
ابناء الرواة، ج ۱ ص ۲۰۲؛ ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۹ س ۲۵؛ المختصر ابوالفدا، ج
۲ ص ۱۱۸ س ۵؛ تاریخ گزیده، صحیفة فوق.

(۵) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۵ س ۵؛ مجمع التواریخ، نسخه خطی، ج ۲ ص
۶۸ س ۲۲؛ دستورالوزرا، ص ۱۲۰ س ۱۴.

(۶) ذیل کتاب تجارب الامم، ص ۲۶۲ س ۲.

فخرالدوله در ماه شعبان سال ۳۸۷ هجری در قلعه طبرک کتاب گوشت گاو و انگور بخورد، و درد معده‌ای سخت بر او دست داد، و همان روز وفات یافت.^۱ در باب مدفن او در ری، در مجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف ۱۳-۱۵ و ۴۵۱-۴۵۲ در تحت عنوان «گنبد فخرالدوله» بشرح سخن رفت، و در صحیفه ۴۴۷ نیز به مدفن شاهان آل بویه اشارت شد، و بدان موجب در مدفون بودن فخرالدوله در ری تردیدی نیست، ورکن الدوله و مجدد الدوله نیز چنانکه در ص ۴۴۸ و ۴۵۵ بازنموده آمده، گویا مسلم است که در ری چهره در نقاب خاک کشیدند.

قضارا در سال مرگ فخرالدوله جمعی از ملوک و اکابر عراق و خراسان و دیگر نقاط، در فاصله‌ای اندک در گذشتند، که مأمون بن محمد (والی جرجانیه)، و امیر نوح بن منصور سامانی، و ناصرالدین سبکتکین، و عزیز مصر از آن جمله‌اند.^۲

بنا بمندرجات مجمل فصیحی فخرالدوله را به پسر بود: اول مجدد الدوله ابوطالب رستم، دوم شمس الدوله ابوطاهر محمد، سوم عزالدوله ابوشجاع علی.^۳ روزی که فخرالدوله در قلعه طبرک چشم از جهان فرو بست، کلید خزاین وی در شهر بنزد فرزندش رستم ابوطالب مجدد الدوله (وبگفته ابن اثیر بنزد مادر وی) بود. مجدد الدوله در این موقع بنقل صاحب ذیل تجارب الامم و ابن اثیر در الكامل و ابوالقدا در المختصر چهارسال، و بروایت مولف تاریخ گزیده یازده سال داشت؛ و چون از شدت شور و شغف دیلمیان رفتن شهر امکان نداشت، از قیم مسجد جامع که بقلعه نزدیک بود جامه‌ای خریدند و به پیکر فخرالدوله در پوشیدند. این پیکر از آشوب لشکریان چندان بماند که بوناک شد، و بروایت ذیل تجارب الامم بدین سبب نزدیکی

(۱) تاریخ یمینی، طبع ۱۲۰۰ ص ۱۰۹؛ ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۱۸ س ۱۹؛

تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۶ س ۶؛ مجمع التواریخ، نسخه خطی، ج ۳ ص ۶۸ س آخر؛ روضة الصفا، ج ۴ (شماره صفحه ندارد): حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲.

(۲) جامع التواریخ، بکوش دیرسیاقی، ص ۶۱ س ۵؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۲

ص ۱۴۰ س ۴؛ مجمل التواریخ، ص ۳۹۷ س ۹.

(۳) مجمل فصیحی؛ بخش ۲ ص ۹۰ س ۲.

بدان ممکن نبود؛ بنای چار تابوت را به رسماً نهایاً بستند، و از پلۀ قلعه فروکشیدند، و در نتیجه اینکار شکسته و قطعه قطعه شد. پیکر را در پشت کوه طبرک، در دامن کوه بزرگ ری، در محلی که استودان بزرگ جو مید (که ظاهراً همانست که در روی کوه طبرک بقایای تعمیر یافته آن موجود است، و شرحش درج ۱ ص ۴۷۷ گذشت) بدان اشرف داشت دفن کردند، و بنقل صاحب آندراج (در ذیل طبرک)، بعدها دیالمه گنبدی بر سر قبر دوی برآفر اختند.

برطبق روایت ذیل تجارب الامم، فخر الدوله بروز مرگ از مسکوك و شمش و جواهر، به جز آلات مرصع زربن و سیمین و جامه‌های فاخر و سلاح و آلات، بیش ازده میلیون درهم در تزئینه موجود داشت، مولف تاریخ گزیده نیز ارقامی اغراق آمیز در این باب نقل می‌کند، که معقول نمی‌نماید.

در تاریخ گزیده و روضة الصفا رقم جامه‌های بریده و نابریده موجود، سه هزار خروار درج آمده.

چون فخر الدوله در گذشت، علماً و اعيان و امراً با تناقض، پسروری ابوطالب برستم را بر سر بر جهان بانی نشاندند، و سیده شیرین خواهر اصفهان پریم مادر وی، که ملکه‌ای کاردان و خاتونی صاحب تدبیر بود. کار ملک را متعاقلاً شد؛ و از دیوان خلافت لقب مجده دوله و کهف الملائكة بنام رستم فرستادند.

وزارت به ابوالعباس ضبّی و ابوعلی بن حموله واکذار گردید، این دو تن را با یکدیگر دشمنی تمام بود.

در سال ۳۸۸ که قابوس پس از هجره سال معزولی بملکت خویش بازگشت، و گرگان و طبرستان را در تصرف گرفت، او را بالشکریان مجده دوله مخاصمت و مقائلتی افتاد، و از هر دو سوی بسیاری کشته آمدند. سرانجام بدآن صلح کردند، که عراق همچنان بوئیان را باشد.

در سال ۳۹۳ وزیر ابوالعباس ضبّی وزیر مجده دوله بگریخت، و از ری بنزد بدر ابن حسنیه رفت.

سینده در سال ۳۹۴ قصر سیدآباد را در ری جهه خویش پی افکند، و ذکر آن در مجلد اول ص ۳۵۴ گذشت.

مجدالدوله چون بسن بلوغ رسید، در کار پادشاهی بامادر از درخلاف درآمد، و بی رضای او وزارت به خطیر ابوعلی داد.

در سال ۳۹۷ سینده رنجیده بقلعه طبرک رفت، و شبی از آنجا بکرستان بنزد بدر بن حسنیه شتافت. بدر با انبویی سپاه در ملازمت سینده بهمراه شمس الدله برادر مجدالدوله و سپاهیان همدان روی بهری نهادند. مجدالدوله شکست یافت. بدر ری را بگرفت و چند بحلت را بسوخت. مجدالدوله و وزیر خطیر ابوعلی باسارت در آمدند و در طبرک زندانی شدند، و بنقل ابن اثیر شمس الدله را سینده بشاهی نشاند، واز نو خود اختیار کارها را بدست گرفت، و بدر حسنیه را با خلعتها و نواخت فراوان خوشدل به ولایت خویش بازگردانید. شمس الدله قرب سالی در مقام خویش باقی بود، تا آنکه سینده تغییر و دگرگونگی دروی بدید، و دانست که مجدالدوله سليم ترو سهل القیادتر ازویست، اورا به جای خویش بازگردانید، و شمس الدله راه همدان در پیش گرفت.

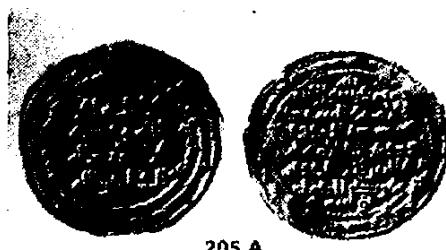
شمس الدله بسال ۴۰۵ تسخیر ری را عازم شد، مجدالدوله و سینده رهسپار دماوند گردیدند، سپاهیان ری اطاعت شمس الدله را گردن نهادند، وی بهری درآمد، واز آنجا بطلب مادر و برادر خارج شد، اما لشکریان بر وی بشوریدند، بنچار راه همدان در پیش گرفت، و بمادر و برادر کس فرستاد که به ری بازگردند.

ابن پولاد و نصر بن حسن بن فیروزان را نیز به عهد مجدالدوله و مادر در ری واقعاتی است، که بیان آن از حوصله این مقام بیرون است.

سینده را در معموری بلاد و آسایش عباد اهتمامی بود. روز هنگام در پس پرده‌ای نازک می‌نشست، و با وزرا و کارداران بی‌واسطه سخن می‌گفت، و پاسخ قاصدان و رسولان کشورها را بی‌تلقین، بسزا می‌داد؛ و پیام سلطان محمود و پاسخ وی که از

کمال تدبیر و خردمندی او حکایت می کند سخت مشهور است، و اختصار را از ذکر آن خود داری می شود. تاکار بدست وی بود امر مجده دوله رونقی داشت.

سکه مجده دوله، عضرب در محمدیه (رس) بال ۳۸۹



205 A.

الله محمد رسول الله الا میر الیت مجده دوله و کفیل الامه ابو طالب بن فخر الدوّله بن زکن الدوّله بویه

حاشیه، قرآن کریم : ۳۳۵۶. نقل از تاریخ سکه شناسی رسی

سیده در رسی جز قصر سیدآباد که ذکر آن گذشت، دیهی نیز بنام سیدآباد
بساخت، که ذکر آن در بیان دیههای رسی باید.

ابن سینا حکیم و فیلسوف شهریر بعهد این مادر و فرزند به رسی آمد، و از آنجا د
بقرزوین و همدان رفت.

سیده را در شامگاه عمر عجز پیری در رسید، و اصابات تدبیر از دست بشد،
و مجده دوله نیز همچنان از ریاست بدراست و مطالعه کتب سرگرم بود، از این رو
اندک اندک اختلال در کارها هویدا آمد؛ ملک بتدربیح بشورید، امرا فرمان مجده دوله
را گردن نمی نهادند، تا آنکه حشم دبلم دست تعددی برآوردند، و هر کس راه
خود کامگی پیش گرفت، و هر چه می خواست می کرد. مجده دوله چاره کار را، از سلطان

محمود غزنوی مدد خواست؛ لکن بشرحی که باید نتیجه بر عکس افتاد.^۱

۶- توجه محمود غزنوی به ری :

محمود چون نامهٔ مجددالدوله را بخواند، حرکت بسوی عراق را با مصلحت خویش موافق یافت، و عزم آن سفر کرد.

تردید است که بدین هنگام سیدهٔ مادر مجددالدوله هنوز حیوة داشت، یار خت بسرای دیگر کشیده بود، روایت منابع در این باب از اضطرابی خالی نماید. آنچه از مطالعه بیشتر تو این مسند می‌شود آنست که وی در حملهٔ محمود به ری زنده‌بود، و قاضی غفاری در جهان آرا (ص ۷۸) تصریح می‌کند که او در سن ۴۱۹ (تسعمی عشر واربعمائده) فوت شد. لکن در مجمل التواریخ (ص ۴۰۴) بنقل از مجموعهٔ ابوسعید آبی وزیر مجددالدوله، در واقعهٔ حملهٔ محمود به ری ذکر گردیده:^۵

«سیدهٔ بگریخته بود جایی، و فرتوت شده، و شاهنشاه خرف گشته...»

این قول بامنابع دیگر موافق نیست، و بادستان پیام سلطان محمود و پاسخ سیده نیز سازگار نماید. با این‌همه چون منسوب به وزیر مجددالدوله است، که بی‌گمان خود وقایع را از نزدیک می‌دید و شاهد بود، نمی‌توان آن را باسانی انکار کرده و نادیده انگاشت.^{۱۵}

باری، محمود بدان منظور که مسعود را بعراق فرستد، تامحمد بعداز وی در خراسان بی‌منازع باشد، درخواست مجددالدوله را دست آویز قرارداده راه آن دیار در پیش گرفت، چنانکه در جامع التواریخ درج آمده:

(۱) ذیل تجارب الامم، ص ۲۹۶ س ۱۷، و ص ۲۹۷ س ۲۲ بیعد؛ ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۱۱۹ س ۲۲؛ جامع التواریخ رشیدی، بکوشش دیر سیاقی، ص ۱۴۳ س ۱۰ بیعد؛ قابوس نامه، ص ۱۲۳ س ماقبل آخر؛ ابن‌ثبر؛ ج ۷ ص ۱۸۵ - ۲۷۴؛ مختصر الدول، ص ۳۲۷ س ۱۶؛ تاریخ گزیده؛ ج ۱ ص ۴۲۹ - ۴۲۶؛ روضة المصفا، ج ۴ (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۵۴ س ۴ بیعد؛ المختصر ابوالندا، ج ۲ ص ۱۴۰؛ تاریخ جهان آرا، ص ۷۸ س ۲۴؛ تاریخ نگارستان، ص ۱۵۹ س ۱۰ بیعد.

«غرض محمود از آمدن به ری آن بود، تامسعود را از خراسان بعراق فرستد،
تاملک بعداز وی به محمد ماند...»^۱

این سفر، واپسین سفر جنگی محمود بود.^۲ وی تاولایت ری درهیچ مکان توقف نکرد،^۳ و با مدد دو شنبه دوازدهم جمادی الاولی سال ۴۲۰ در قریب دولاپ ری فرود آمد؛^۴ در تاریخ بیهقی شرح ورود محمود به ری چنین درج آمده:
 ۵ «... چون به ری رسیدند امیر محمود بدولاپ فرود آمد، بر راه طبرستان، نزدیک شهر، و امیر مسعود به علی آباد^۵ لشکرگاه ساخت، بر راه قزوین، و میان هردو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود، و هوا سخت گرم ایستاد، و مهتران و بزرگان سردارها فرمودند قیلوله را، و امیر مسعود را سردارهای ساخت پاکیزه و فراخ، و از چاشتگاه نا نماز دیگر آنجا بودی، زمانی بخواب و دیگر بنشاط». ^۶
 ۱۰

مجدالدوله چون این خبر بشنید پنداشت که امیر محمود بی سپاه آمده است، پس با صدسوار از حشم و خوشان و نزدیکان خویش، و پیاده‌ای چند بیرون آمد.^۷ یاران محمود وی و فرزندش ابوالفرا بکر فتند. محمود چون از دستگیری او وقوف یافت، بی هیچ رنجی بدری در آمد، و از خزانه این آنجا قرب یک میلیون دینار، و از جواهر بمقدار پانصد هزار دینار، و از جاماهای ابریشمین شش هزار طاقه، و از آلات و وسائل بی حساب ^۸ در اختیار گرفت؛ سپس مجدالدوله را پیش خواند، و وی را پرسید که: شاهنامه و تاریخ طبری که در تاریخ فرس و اسلامست خوانده‌ای؟ گفت: آری. گفت: حال توبحال آنکس

(۱) جامع التواریخ، بکوش دیرسیاقی، ص ۱۶۰ م ۱۷.

(۲) ترجمه تاریخ یمینی، ص ۲۵۳ م ۲۱ (حاشیه).

(۳) روضة الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد).

(۴) تاریخ جهان آرا، ص ۷۸ م ۲۴ بیعد.

(۵) مراد علی آباد مجدالدوله است که هم‌اکنون آباد است؛ رک: ج ۱ کتاب حاضر ص ۳۰۳.

(۶) تاریخ بیهقی، ص ۱۲۴ م ۷.

(۷) ذین الاخبار، تصحیح محمد ناظم، ص ۹۰ - ۹۱.

نمی‌ماند که آنها را خوانده باشد . سپس پرسید: آیا شترنج باخته‌ای؟ گفت: آری . گفت: آیا دیده‌ای که دوشاه در خانه‌ای بگنجند؟ گفت: نه . گفت: پس چه چیز ترا بر آن داشت که خوبیشتن بکسی تسلیم کنی که از تو تو انا تراست^۱ .

سرنوشت مجددالدوله ازین پس سخت تاریخ است، و مندرجات تواریخ در ۵ این باب مشوش و مضطرب است، و شرح آن در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۴۵۵-۴۵۷ گذشت، و اعادت رانیازی نیست.

۱۰ محمود پس از این نهبه و تهاجم ناجوانمردانه ، در ری بیداد گریه‌اکرد، و بی‌رحمانه جمعی بسیار از شیعیان آنجارا که کثرتی داشتند، با تهم باطنی و قرمطی بودن ازدم تبع گذراند، و دویست چوبه دار برپا کرد، و اکابر آنها را بدار کشید، و تمامدی همچنان بداشت، و کارهارا از ایشان بگرفت و به ترکان سنی مذهب داد.

۱۵ محمود خود حنفی و اشعری متخصص بود، و مخالفان را بتهتم قرمطی بودن از میان بر می‌داشت. معزله ری را بخراسان فرستاد، و کتب کتابخانه ری را، آنچه در فلسفه و اعتزال و نجوم بود بسوخت، و جز آن صد بار کتاب بخراسان فرستاد^۲. شمنی از کارهای وی در ری در صحیحه^۳، مجلد حاضر مذکور آمد، و در سیاست نامه نیز در این باب از قول وی چنین درج افتاده:

۲۰ «این مهم (فتح عراق) را بر غزای هند اختیار کردم ، و روی عراق آوردم، و لشکر ترک را که مسلمان و پاک دین و حنفی اند، بر دیلمان و زنداقه و بو اطنه گماشتم ، تا تخم ایشان از بیخ بر کنند؛ و بعضی از ایشان بشمشیر کشته شدند، و بعضی گرفتار بند و زندان گشتند ، و بعضی درجهان پراکنده شدند ، و شغل و عمل همه خواجگان خراسان را فرمودم ، که پاکیزه مذهبند، و یا حنفی و یا شافعی اند، و هردو طایفه دشمن خوارج و باطنیند ، و رضا ندادم که دیر عراقی قلم بر کاغذ نهد ، از آنکه دانستم که

(۱) ابن‌اثیر ، ج ۷ ص ۳۳۵ س ۳ بیعد : روضة الصفا ، جلد چهارم (شماره صفحه

ندارد) : حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ۲۵ .

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۵۴۶؛ مجلد حاضر ص ۴۵

دبیران عراق بیشتر از ایشانند، و کار برتر کان شوریده دارند؛ تا به اندک روزگار زمین
عراق از بد مذهبان پاک کردم.^۱

ابن اثیر خلاصه این واقعه را چنین ذکر کرده :

«... و صلب من اصحابه (مجدالدوله) الباطنية خلقاً كثيراً ، نفی المعنزلة الى
خراسان؛ و احرق كتب الفلسفة ومذاهب الاعتزال والنجوم، وانخذل من الكتب ماسوى
ذلك مائة حمل ...^۲

فرخی سیستانی در قصیده‌ای در مدح محمود بمطلع زیر :

ای ملک گیتی ! گیتی تراست	حکم تو بر هر چه تو گوئی رو است
بحادثه ری اشاراتی دارد، که ایيات زیر از آن جمله است :	

ملک ری از قرمطیان بستدی	میل تو اکنون بمنا و صفاتست
یا بتمنا که تو انست خواست؟!	

گفتی کبین در خورخوی شماست	دار فرو بر دی باری دویست
بر سر چوبی خشک اندر هو است	هر که از ایشان بهوی کار کرد
دار فلان مهتر و بهمان کیاست	بسکه بیبنند و بگویند که بین
و آفر اقطع فلان روستاست	اینرا خانه بفلان معدنست
گرچه که با لشکر بی متنه است	هیچ شهی با تو نیارد چخید

تو چو سلیمانی و ری چون سبا حاجب تو آصف بن برخیاست...^۳

(۱) سیاست‌نامه، ص ۶۹۵. نیز در این باب، رک: زین الاخبار گردیزی، تصحیح محمد ناظم، ص ۹۱.

(۲) ابن اثیر : ج ۷ ص ۳۴۵ س ۱۶ بعد.

(۳) دیوان فرخی، بتصحیح عبدالرسولی، ص ۲۰ س ۱۵ بعد.

محمود قزوین و قلاع آن وساوه و آبه و اصفهان را نیز بدست آورد، و مسعود پسر خویش را در ری بازگذارد، و بغازین مراجعت کرد.^۱

بهنگام تسخیر ری، پسر دیگر مجددالدole، فناخسرو از شهر بگریخت، و پنهان بقصران برد.^۲ قصران بشر حی که در بحث از نواحی ری بیاید بر قسمت کوهستانی شمالی طهران فعلی اطلاق می‌گردیده، و بدوبخش داخل و خارج تقسیم می‌شده. قصران داخل قلعه سخت استوار در دیه امامه (ابن‌آمه) که مرکز آنجا بود داشت، و بسبب کوهستانی بودن محل و صعوبت مسلک عمال را بدانجا دسترس نبود.

محمود در سال ۴۲۱ در غزنی درگذشت^۳، و بدان هنگام مسعود در اصفهان بود. حرّة ختلی عمه مسعود واقعه محمود را باطلاع مسعود رسانید^۴، و بوی نوشت که: «سواران بگوز کانان رفتهند تا برادرت محمد راه رچه زودتر بدانجا بیاورند و بر تخت نشانند، لکن این کار خطیر از وی بر نیاید. تو باید بدان ولایت که گرفتی مشغول نشوی و بدانجا آیی. چون اصل غزنی است و آنگاه خراسان، و دیگر جاها همه فرع است».^۵

مسعود از اصفهان به‌ری آمد، و شهر را آینی بستند. مسعود بر کران شهر در خیمه‌ای که وی را تعییه کرده بودند فرود آمد.

بنقل بیهقی، مردم ری خاص و عام خدمت کردند، و وی مردم را بدان بندگی که کرده بودند احمد کرد. نامه القادر بالله به‌ری رسید بتعزیت و تهنیت، و اینکه از

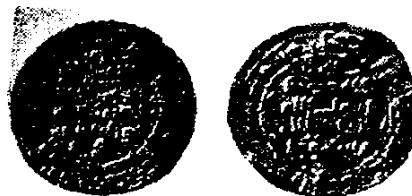
(۱) ابن‌اثیر، ج ۷ ص ۳۲۵ س آخر بیمد؛ روضة الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)؛ حبیب السیر، حزء چهارم از جلد دوم ص ۵۴ س ۲۴ بیمود؛ مجلمل‌فصیحی، بخش ۱۴۲ ص ۱۲.

(۲) ابن‌اثیر، ج ۷ ص ۳۴۸ س ۱۲.

(۳) روضة الصفا؛ جلد چهارم (شماره صفحه ندارد).

(۴) تاریخ بیهقی؛ ص ۱۳ س ۷؛ نقل باختصار و تصرف.

سکه مسعود و جمود، ضریب در محدوده (ری) سال (۴۲۰) (۱)



217B

تَعْدِلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَإِنَّمَا أَنْوَاعُ النَّاسِ هُوَ الْحَسْنَةُ نَفْلُ ازْتَارِيْجْ سَكَهِ شَنَاسِيِّ رَى	تَعْدِلُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ الْقَادِرُ بِاللَّهِ مُسَعُودٌ جَمُودٌ
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------

ولایت ری و جبال و اصنفهان آنچه گرفته اور امقرارت؛ و مثال داد که بتعجیل بخر اسان رود. مسعود بفرمود تا نامدرا بر ملا بخوانندند، و نسختها از آن بشیرها فرستادند.^۱ مسعود پس از استمالت مردم ری حسن سلیمان را شخنگی ری داد^۲، و در رجب سال ۴۲۱ ری رازرک گفت^۳، و به نیشاپور آمد؛ و در آنجا نیز مردم را مورد عنایت خویش قرارداد.^۴

چون مسعود بخر اسان باز گشت، فنا خسرو بن مجذ الدوّله سابق الذکر گروهی از از دیلمیان و اکراد را با خود یار گردانیده، از قصر ان بسوی ری حرکت کرد، حسن سلیمان نایب مسعود به پیش باز شتافت، و نبردی سخت در گرفت. فنا خسرو و منهزم شد و به قصر ان باز گشت، و جمع زیادی از یارانش بقتل آمدند.^۵

این واقعه را از ری به مسعود نامه کردند، ولخت های زیر از آن نامه است:

(۱) تاریخ بیهقی: ص ۱۷ س ۳: ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۳۸ س ۱۴: و ص ۲۴۷.

س ۱۰.

(۲) تاریخ بیهقی، ص ۲۴ س ۸.

(۳) تاریخ بیهقی، ص ۲۵ س ۷.

(۴) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۴۲ س ۱۰.

(۵) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۴۸ س ۱۲.

«... حسن سلیمان تعبیه‌ای کرد سخت نیکو... و افزون از پنجاه و شصت هزار مرد از شهر بدر واژه آمده بودند ... جنگی قوی بپاشد ... ایشان (بوئیان) را هزینت کردند هزینتی هول... مردمان حسن رخش برگزار دند، و کشنن برگرفتند... و بسیار بکشتند و اسیر گرفتند ... دیگر روز حسن گفت تا اسیران و سرهارا بیاورندند هشت هزار و هشتصد واند سر و یک هزار و دویست واند تن اسیر بودند... و حشتمی سخت بزرگ بیفتاد...^۱»

علاء الدوّلة بن کاکوبه را نیز - که در خوزستان بنزد ابوکالیجار بود. چون خبر وفات محمود رسید، داعیه تصرف ری بدانسو کشانید؛ لکن کارگزاران مسعود بکمک انوشیروان بن منوچهر وی را از آن نواحی براندند، و در ری و اعمال انوشیروان خطبه بنام مسعود بخوانند.^۲

بدین ترتیب ری از دست دیالمه بیرون رفت. آخرین فرد آن خاندان، ابونصر خسرو فیروز الملک الرحیم، که امارت بغداد را داشت، در سال ۴۴۷ با سارط طغرل درآمد. طغرل او را بقلعه طبرک ری فرستاد، و در سال ۴۵۰ در همانجا درگذشت، و حکومت آل بویه بدرو پایان یافت.^۳

سلطان مسعود امارت ری و همدان و جبال را در سال ۴۲۲ به تاش فراش سپرد^۴، و وی در آن حدود بنای ظلم و اجحاف را گذاشت، و در سال ۴۲۴ هجری ابوسهل حمدونی برای نظر در امور بلاد جبل از جانب مسعود عازم ری شد، وی بعکس تاش با مردم آنچه طریق عدل و احسان پیش گرفت. ابن اثیر در باب این دو تن گفته:

«لما سار ابو سهل الى الری احسن الى الناس و اظهَر العدل ، فاز الاقساط و المصادرات ، وكان تاش فراش قد ملأ البلاد ظلما وجورا ...^۵

(۱) تاریخ بیهقی: ص ۴۲.

(۲) ابن اثیر، ج ۷ ص ۲۴۸ س ۱۵ ، وص ۳۴۹ س ۱.

(۳) ابن اثیر، ج ۸ ص ۸۷ س ۹ : المختصر ابوالندا، ج ۲ ص ۱۸۲ س ۱۷، وص ۱۸۸.

۱۵ : تاریخ جهان آدا، ص ۸۱ س ۱: تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۲۵۴ س ۱۴، وص ۴۳۲ س ۱۶.

(۴) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۵۶ س ماقبل آخر.

(۵) ابن اثیر، ج ۸ ص ۴ س ۱۱ بیعد.

ازاین پس تا قسلط سلجوقیان بر ری علاءالدوله بن کاکویه، و جمعی از غزان را در ری شد آمد، و آنان را با یکدیگر و هم با عمال غزنویان ترک و تازبی بود، که بحث در آن باب و بیان احوال ایشان در خوراین مقام نیست^۱، و تنها بدین نکته اشارت می‌رود، که حمله غزها خدمات و خسارات فراوان به مراد داشت، و خرابیهایی در ری بار آورد، که در دوره سلجوقیان مرمت یافت^۲.

۵

۷- سلاجقه بزرگ و ری:

مراد از سلاجقه بزرگ شعبه اصلی این خاندان، یعنی طغول اول، اپارسلاں، ملکشاه، برکیارق، محمد و سنجر است. از آن پس که مسعود غزنوی بسال ۴۳۱ بدست فرزندان سلجوق شکسته شد، سلجوقیان بیکبارگی قوت گرفتند، و سپاهیان پراکنده در اطراف خراسان بدیشان پیوستند.^۳

۱۰

ابراهیم ینال برادر مادری طغول در سال ۴۳۳ هجری راه ری در پیش گرفت. ری چنانکه در سابق اشارت رفت بدین هنگام بدست غزان بود، رئیس ایشان بنام «قزل» در همین اوان در گذشت. غزان چون از توجه ابراهیم بدان دیار و قوف یافتند پایداری را مصلحت ندیدند، و ری را ترک گفتند، و راه دیار بکرو موصل در پیش گرفتند^۴. ابراهیم ینال بر ری و بلاد مجاور آن دست یافت.^۵

۱۵

طغول بیک بسال ۴۳۴ از خراسان به ری آمد، و آنجا و بلاد دیگر جبال را در تصرف گرفت، و قلعه طبرک را با اختیار آورد، و ابراهیم ینال را به مدان فرستاد؛ در ری بسرای علی کامه^۶ نزول کرد، و در آنجا نهانخانه‌ای بیافت، و خواسته‌ای فراوان بدست آورد. در خانه مجدد الدو له نیز نهانخانه‌ها یافت، و مالی بیکران از آنجا برداشت.

(۱) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۸۱ - ۳۴۱.

(۲) حضرافیای تاریخی ایران بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۸۰ س ۷.

(۳) راحه المدور، ص ۱۰۲ س ۱؛ سلجوقنامه ظهیری، ص ۱۶ س آخر.

(۴) ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۴۱ س ۴ - ۷.

(۵) ابن اثیر، ج ۸ ص ۳۴ س ۱۵.

(۶) ذکر این سرا در مجلد نخستین کتاب حاضر، ص ۳۶ گذشت.

طغول ری را دارالملک خویش ساخت، و فرمان داد تا خرابیهای آنجا را
عمارت کردند^۱. عادت وی چنان بود که هر وقت برای خویش خانه‌ای بی می افکند،
سکه طغول بک ، مخروب در ری سال ۴۲۶



223.

لا إله إلا الله وحده لا شريك له القائم بالمرأة محمد بن ميكائيل ابوطالب	محمد رسول الله الامير الصدید طغول بک محمد بن ميكائيل
حاشیه، قرآن کریم : ۳۳۵۹ . نقل از تاریخ سکه شناسی ری	

نخست مسجدی می ساخت، پس از آن ببناء عمارت خود می پرداخت^۲. ذکر دارالامارة سلجوقیان بنام سرای ایالت، و مسجد جامع طغول در ری، در مجلد نخستین کتاب حاضر بجای خویش گذشت^۳. وی در تجربیش فعلی (طجرشت قدیم) نیز کاخی بیلاقی داشت؛ در این باب ظهیری نیشاپوری، که در حدود سال ۵۸۲ هجری قمری در گذشت، قولی دارد که در مجلد اول کتاب حاضر درج افتاد^۴.

۵

(۱) سلجوقتامہ ظهیری ، ص ۱۸ س ۷ : راحة الصدور ، ص ۱۰۴ س ۸ : ابن اثیر ، ج ۸ س ۳۴ س ۲۵ مجمل التواریخ ، ص ۴۰۶ س آخر : تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۳۷ س ۷ المختصر ، ج ۲ ص ۱۷۴ س ۲۷ : مجمل فصیحی ، بخش ۲ ص ۱۶۴ س ۱۱ : روضة الصفا ، ج ۴ (شماره صفحه ندارد) .

(۲) لب التواریخ ، نسخه خطی ، ص ۹۸ س ۱۵ ، نسخه چاپی ، ص ۱۰۵ س ۲۲ .

(۳) رک : ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۶ - ۳۶۲ و ۲۰۶ برای سرای ایالت یا قصر آل سلجوق ، و ص ۳۲۷ ، و نیز کتاب النقض ، ص ۴۰۵ س ۵ و ص ۵۹۸ س آخر ، برای جامع طغول .

(۴) ج ۱ کتاب حاضر ، ص ۲۰۱ س ۵ : سلجوقتامہ ظهیری ، ص ۲۲ س ۱۵ .

طغول در محرم سال ۴۴۳ هجری باصفهان رفت؛ و آنجا را بپسندید، و دستوری داد تا آنچه از ذخایر و سلاح در ری موجود داشت بدانجا نقل کنند؛ و پس از چندی در همین سال به ری باز گشت.^۱

خاتون زوجه طغول در ذی القعده سال ۴۵۲ هجری در زنجان در گذشت، و تابوت وی را از آنجا بدری نقل کردند، و بخاک سپردند.^۲

طغول بسال ۴۵۴ هجری عمیدالملک کندری وزیر خویش را فرستاد تا دختر قائم خلیفه سیده خاتون را جهه وی بزنی خواستگار گردد^۳؛ خلیفه که در آغاز بدین امر راضی نمی‌شد، سرانجام صلاح وقت را تن درداد، و مهر را چهار صد درم نقره و یکدینار زر سرخ، میزان مهریه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها معلوم کردند؛ و قاضی بغداد که تا تبریز بهمراه سیده بود، در این شهر بروز پنجم شنبه ۱۳ شعبان ۴۵۴ هجری قمری صیغه عقد بخواند. سلطان خواست تا زفاف بدارالملک، یعنی ری باشد. عزم آنجا کرد، اما هوا سخت گرم بود؛ ازین رو مصمم شد بکاخ ییلاقی خویش در تجریش برود. فضارا در آنجا بر عاف مبتلى شد، و بهیج روی علاج نپذیرفت، تا در هشتم رمضان سال ۴۵۵ هجری در آن ده در گذشت، و دختر خلیفه به مهر خویش ببغداد باز گشت.^۴

داستان مرگ طغول در تجریش، در سلجوقي نامه و راحة الصدور درج افتاده، و ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۵۹، ۴۶۰ گذشت.^۵

(۱) ابن اثیر، ج ۸ ص ۵۴ س ۱۷ : المختصر فی اخبار البشر : ج ۲ ص ۱۷۸ س ۲۷ بعده.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۶۰ س ۲۷ : المختصر فی اخبار البشر ، ج ۲ ص ۱۸۰ س ۹ .

(۳) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۹۰ س ۸ .

(۴) در باب زن مورد خواستگاری طغول، در منابع اختلاف است که دختر خلیفه بود یا خواهر وی؛ برای اطلاع، رک: طبرسی و مجمع البیان، تالیف نگارنده، ج ۱ ص ۶ ذیل ۲.

(۵) سلحوقي نامه ظهيرى، ص ۲۱ س ۱۴ بعده؛ راحة الصدور، ص ۱۱ س ۶؛ ابن اثیر.

ج ۸ ص ۹۴ س ۶ بعده ، تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۳۸ س ۱۷ : حبیب السیر ، حزء ۴ از جلد ۲ ص ۸۵ س ۴ .

گورخانه طغرل در ری :

تابوت طغرل را از تجربیش شهر ری برداشت، و در آنجا گورخانه‌ای مجلل با چندین زینت و آلت جهه‌ی پی افکنندن، که ظاهراً برج طغرل فعلی قسمتی از بقاوی آن بناست، و بنقل صاحب‌النقض قرآنی بخط مرتضی علم‌الهدی در گنبد طغرل نهاده بوده است^۱، وصف گورخانه طغرل در مجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف ۴۵۹-۴۶۶^۲ گذشت، و همانجا (ص ۴۶۱) وعده داده آمد، که در مجلد دوم نیز شواهدی در باب وجود گورخانه طغرل در ری بباید، اینک آن شواهد:

- ۱- تشن بن الپ ارسلان سلجوقی که بسال ۴۸۸ بر برکیارق خروج کرد و شکست یافت و مقتول گردید، در ری در گورخانه طغرل اول مدفون شد.^۳
- ۲- طغرل بن ارسلان با طغرل سوم را در سال ۵۹۰ پس از قتل^۴، بشرحی که در مجلد اول ذکر گردید^۵، در ری در تربت طغرل اول بخاک سپرده.
- این دو قرینه نه تنها دلیل بر وجود گورخانه طغرل در ری است، بلکه این حقیقت را نیز تو اندیبود، که این گورخانه تنها با طغرل نخستین تعلق نداشته، بلکه آرامگاه خاندان آآل سلجوق در ری بوده است.

۱۵ پس از هجوم تاتار، که ری ویران شد و عظمت خویش را از دست بداد واندک اندک بصورت دیهی در آمد، تا آغاز پای تختی طهران دیگر ذکری از اماکن غیر مذهبی آنجا و از جمله این گورخانه در منابع مورد استناد بچشم نمی‌خورد، اما در مؤلفات عهد قاجاریان در موضع عدیده از آن یاد شده است، بدین قرار:

- ۱- در کتاب جهان‌نما که بفرمان میرزا تقی خان امیر کبیر، بتحقيق و ترجمة مسیو زان، و انشاء محمدحسین فراهانی در اوائل پادشاهی ناصرالدین‌شاه، فراهم آمده، ذکر گردیده: «از آثار قدیم آن (ری) چیزی که حالا باقی است، دو برج بسیار مرتفع است، که نصف بیشتر از آنها که خراب شده، آن نصف باقی بسیار مرتفع است، و از آجر ساخته

(۱) النقض، ص ۶۷۲ س ۱۲.

(۲) بشرح احوال برکیارق در مجلد حاضر رجوع شود.

(۳) بشرح احوال وی در مجلد حاضر رجوع شود.

(۴) ص ۲۰۵ س ۱، بنقل از مجلد التواریخ، ص ۴۶۵ س ماقبل آخر.

شده، یکی درسرراه شاهزاده عبدالعظیم است قدری ازراه دور، ازراهی که از طهران بشاهزاده عبدالعظیم می‌روند، در آنجا واقع است. و دیگری در دامن کوهی که نزدیک بهمان است؛ و به دخمه طغل، و به نقاره‌خانه ری مشهور است.^۱

نقاره‌خانه خواندن این برج چنانست که، عمارت واقع در طوس را نیز نقاره‌خانه گفته‌اند. کوه نقاره‌خانه در کنار برج اخیر واقع بوده، و نام آن نیز از نام این برج گرفته شده است.

۲- در جام جم فرهاد میرزا از مؤلفات سال ۱۲۷۰ هجری چنین تصریح رفته: «در خرابهای ری اکنون گنبد طغل سلجوقی باقی است.^۲

۳- مؤلف فرهنگ آندراج نیز آن را ذکر، و سپس با توهیمی‌بی اساس انکار

کرده است، بدین شرح:

«گنبدی که هنوز در ری کهنه بر جاست، و بعضی قبر طغل سلجوقی دانسته‌اند خطلاست، چه طغل کشته شد و سر اورا ببغداد بردنده، و تن اورا بر شتری بار کرده پیش سلطان تکش خوارزمشاه بردنده...^۳

چنان‌که پیداست، انکار وی را یک اشتباه تاریخی او سبب آمده است.

۴- در المآثر والآثار اعتماد‌السلطنه نیز اشارتی به تعمیر برج طغل شده است.^۴ در پایان ذکر این نکته از فائدتی خالی نماید، که دو برجی که مسیو زان‌بدان اشارت کرده، و در نقشه کرپرتر نیز (مجلد اول کتاب حاضر مقابل ص ۱۵) یکی بر مز «۱» و دیگری بر مز «F» درج آمده، اولی در داخل شهر باستانی ری، و دومی در خارج شهر در پای کوه افتاده بوده است، و برج اخیر بر طبق شواهدی که در ص ۱۳ مجلد اول کتاب حاضر درج آمده، بظن متاخم‌علم گنبد فخر الدوّلہ دیلمی بوده است.

(۱) جهان‌نما، نسخه خطی مکتوب سال ۱۲۷۳، ورق ۱۰۸ ص ۲ س ۱۴، و مراد آنکه، برج اول بدخمه طغل، و برج دوم بنقاره‌خانه‌ری مشهور است.

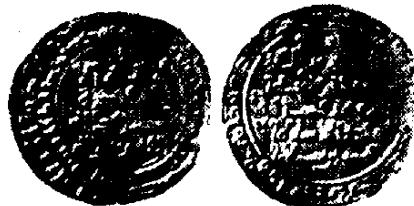
(۲) جام جم، ص ۴۶۲.

(۳) آندراج، ج ۱ ص ۷۶۴ س ۳۰ سنتون دامت، ذیل تهران.

(۴) المآثر والآثار، ص ۵۶ س ۲۱ سنتون دامت.

باری، بهنگام مرگ طغرل وزیر وی عمیدالملک کندری، که هفتاد فرسخ از روی دور بود، بسرعت در روز خود را بدان شهر رسانید، و طغرل را که هنوز دفن نکرده بودند بخاک سپرد^۱، و سلیمان بن داود چغیری بیک را، که مادرش بعد طغرل در آمده بود، و طغرل نیز اورا بجانشینی برگزیده بود، بسلطنت نشاند؛ لکن بعضی از امراء بدين انتخاب رضاندادند، و بخلاف برخاستند. نظام الملک و برخی از امیران، الپ ارسلان محمد بن داود چغیری بیک را بجای برادرش سلیمان بشاهی برداشتند، و مردم نیز به وی مایل بودند. عمیدالملک بن چار سلطنت الپ ارسلان را پذیرفت^۲. الپ ارسلان در ذی الحجه ۴۵۵ هجری بدبار الملک ری آمد و بر تخت مملکت بنشست، و سلیمان برادر خویش را در کنار گرفت، و پادشاهی عراق و خراسان بر او مقرر شد^۳؛

سکه الپ ارسلان، مصروف در ری سال ۴۶۱



238.

عدل لا إله إلا إله وحده	محمد رسول الله السلطان العظيم شاهزاده رزق
لأشريك له القائم بأمر الله	ملك الإسلام الب ارسلان

حاشیه، قرآن کریم: ۹۶-۲۳. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

(۱) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۴ س ۲۱؛ تاریخ دولت آل سلجوق، طبع ۱۳۱۸ مصر،

ص ۲۵ س ۱۳.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۵ س ۲۵؛ وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۴۷

س ۴ بیعد.

(۳) سلجوقنامه ظهیری، ص ۲۲ س ۱۳؛ راحۃ الصدور، ص ۱۱۶ س ۱۱. این

منبع ورود ارسلان بدری را ندارد.

و عمیدالملک کندری را بگرفت و معزول کرد، وزارت به نظام الملک داد.^۱ در آغاز سال ۶۴۵ بالپ ارسلان خبر رسید که شهاب الدله قتلش از بزرگان سلجوqi سر بطغیان برداشت، قصد تسبیح ری دارد. بالپ ارسلان لشکری بزرگ بسوی ری گسیل کرد، و خود نیز در محرم این سال از نیشابور عازم ری گردید. قتلش بطغیان خویش ادامه می‌داد، و دیه‌های اطراف ری را غارت می‌کرد. چون بالپ ارسلان بدان حدود رسید، نبردی سخت بین دو سپاه در نزدیکی ری در گرفت، ولشکریان قتلش بگریختند، و چون غبار جنگ فرونشست قتلش را مرده یافتد. ارسلان در آخر محرم این سال به ری در آمد.^۲

سلطان اول ربیع الاول از ری بعزم غزو بارومیان بیرون آمد، و راه آذربایجان

در پیش گرفت، و بلادی چند از آن نصرانیان را بتصوف آورد.^۳

اهمیت ری بدین عهد چنان بود که بسال ۶۴۳ که رومانوس دیوجانس ملک روم نبرد بالرسلان را عازم شد، چون بالپ ارسلان ملک روم را بصلح دعوت کرد، وی گفت صلح نخواهم کرد مگر در ری (لا أهاده إلا بالری).^۴

حسن صباح که ذکر خانه وی در ری در مجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف ۲۳۰

و ۳۶۲ درج آمده، بنقل صاحب تاریخ گزیده در آغاز امر حاجب سلطان ارسلان بود.

وی در جایی گفته:

«حسن صباح حاجب الب ارسلان بود و شیعی...»^۵

(۱) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۶ س ۱۵: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلحوqi، ص

۴۷ س ۱۴.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۸ س ۱۲ بیعد: المختصر، ج ۲ ص ۱۹۳ س ۲۴ بیعد.

(۳) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۸ س ماقبل آخر.

(۴) تاریخ مختصر الدول ابن العبری، ص ۳۲۲ س ۵ سر جان ملکم در تاریخ ایران ج ۱ ص ۱۱۶ س ۶ نوشته که، رومانوس در این مورد گفت: «معاهدت صورت نبندد مگر اینکه پادشاه ایران لشکر گاه خود را بمساکر روم واگذارد، و پایتخت خویش بلاد ری را نیز بکماشتنگان این دولت سپارد..»

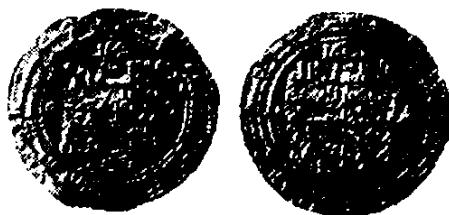
(۵) تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۴۳۹ س آخر بیعد.

درجای دیگر آورده: «در اول شیعی اثناعشری بود، و حاجب سلطان ارسلان سلجوقی^۱».

در سال ۴۶۲ هجری عمیدالدوله بن جهیر، فرزند فخرالدوله بن جهیر وزیر خلیفه، در شهر ری دختر نظامالملک وزیر را بزني گرفت، و به بغداد بازگشت^۲.

الب ارسلان چون ایران زمین را بتمامی بتصرف آورد، بسال ۴۶۵ قصد ماوراءالنهر کرد، و از جیحون بگذشت، و قلعه بُرْزَم را که در کنار آب بود مستحاصن گردانید، و چون در موقع سخن با کوتوال قلعه یوسف بزرگی، ازو پاسخهای درشت شنید، بفرمود تا او را سیاست کنند. یوسف کاردی بر کشید و آهنگ سلطان کرد. سلطان نیز سه تیر پیاپی بسوی وی بینداخت اما قضاوا هرسه خطرا رفت. یوسف برسید وزخمی مهلك بشاه زد و شاه بخاک در غلطید، و چون مرگ را معاینه بدید، وصیت کرد تا ملکشاه فرزندش را بسلطنت بردارند، و اطاعتمند را گردن نهند. بدین ترتیب

سکه ملکشاه، مضروب در ری سال ۴۸۰



۲۹۳

عدل	محمد رسول الله
لا اله الا	السلطان العظيم
الله وحدة	شاهنشاه
لا شريك له	معز الدين
القديس	ركن الاسلام
بامر الله	ملك شاه

حاشیه، قرآن کریم: ۳۴۹. نقل از کتاب تاریخ سکه شناسی ری

(۱) تاریخ گریده، ج ۱ ص ۵۱۷ م ۷ بی بعد.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۰۸ م ۱.

ملکشاه بشاهی رسید، و نظام الملک همچنان در وزارت بماند^۱.

پس از این واقعه از آنجا قصد خراسان کردند، و به نیشابور، آمدند، و سلطان ملکشاه اکابر بلاد را باطاعت بخواند، و با عساکر خویش از نیشابور راه ری را در پیش گرفت. ابن اثیر در باب بازگشت اصحاب الب ارسلان بنیشابور و آمدن ملکشاه

به ری چنین گفته: ^۲

«... و عادوا الی خراسان، وقصدوا نیشابور، وراسل ملکشاه جماعة الملوك اصحاب الاطراف یدعوهم الی الخطبة له والانقیاد اليه؛ و أقام ایاز ارسلان ببلخ، و سار السلطان ملکشاه فی عساکره من نیشابور إلی الری^۳.»

ملکشاه چنانکه اشارت رفت، پس از واقعه پدر از خراسان بعراق آمد؛ و گرچه

کسوت شاهی را بر طبق وصیت پدر در پوشیده بود، لکن طالبان ملک اطاعت شد را گردان نهادند، از آن جمله عمش قاورد بود که جهان خویش را مسلم می دانست، و از کرمان بقصد تصرف سریر سلطنت و تسخیر ری، روی براق نهاد؛ ملکشاه از ری باستقبال شناخت، و در کرج (بین همدان و اصفهان) میان ایشان مصافی ساخت رفت. جنگ سه روز دیر کشید. سرانجام پیادگان و سواران قاورد از میدان رخ بنافتند، و قاورد را در مانگاه نبرد تنها گذاشتند، وی نیز راه فرار در پیش گرفت، لکن بدست حشم شاه گرفتار آمد و سرانجام کشته شد، و چندان سلاح و مناع و خزانی بدست ملکشاه افتاد که از حد احصاء بیرون بود.

ملکشاه پس از این واقعه کرمان را بفرزندان قاورد بازگذارد، و سلاجقه کرمان از این دوران شاهی وی را حوادث و وقایع دیگر هست، که بحث در آن باب مناسب این مقام نیست.

(۱) سلجوق‌نامه ظهیری، ص ۲۹-۲۸؛ راحۃ‌الصدر، ص ۱۲۰-۱۲۳.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۱۳.

(۳) سلجوق‌نامه ظهیری، ص ۳۰ ص ۳؛ راحۃ‌الصدر، ص ۱۲۶ ص ۱۱، ابن اثیر

ج ۸ ص ۱۱۴؛ تاریخ کرمان، تالیف محمد بن ابراهیم، ص ۱۴ ص ۹؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۳۴ ص ۱۴؛ و ص ۴۴۳ ص ۸.

بعهد وی مرز ایران از حد چین و کاشغرو افغانستان تا دریای مدیترانه‌می رسید،
واز اقصی ترک تانهایت روم و شام و یمن خطبه و سخن بنام او بود.^۱ وی جهه مطالعه
ولایات دوبار از انطاكیه شام تا ماوراء النهر و حدود خطا و ختن، از دریای خزر تا
حدود یمن و طائف را در نظر آورد.^۲ روزگار وی ایام عدل و آرامش بود، و بلاد
آبادان گشت، و مردم آسایش یافتند.^۳

شهر ری بدین هنگام آبادانی و اعتبار وعظتی مخصوص پیدا کرد، و گرجه
پای تخت ملکشاه اصفهان بود^۴، لکن بعهدوی و فرزندانش بر کیارق و محمد در این شهر
علم و فرهنگ سخت برونق بود، و مدارس عظیم و خانقاھهای معمور در آنجا بوجود
آمد، که بیان آن در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۵۴۳-۵۲۸ گذشت.

ملکشاه بسال ۴۸۵ در گذشت؛ وی را نه پسر بود^۵، و مهمتر آنان بر کیارق از
زبیده خاتون، بنفصیلی که بیان آن در مجلد نخستین کتاب حاضر، صحائف ۴۲۰-۴۲۴
در ذکر بقعت بی بی زبیده مذکور آمد، در ری بر تخت شاهی نشست، و ابو مسلم
سروشیاری داماد خواجه نظام الملک ورئیس ری جهه وی تاجی مرصع بساخت و بر سر
او نهاد.^۶ بر کیارق بر بسیاری از شهرها از جمله ری و همدان دست یافت.^۷

یکی از وقایع مهم سلطنت او خروج عمش تش بش بود، که بر کیارق در صفر سال
۴۸۸ هجری وی را در موضعی در نزد یکیهای ری در راه ساوه بشکست و در بنده و مقتول
کرد، و بروایت تاریخ آل سلجوق در اساطیری جنہ وی را بگورخانه سلطان طغرل

(۱) سلجوق‌نامه، ص ۳۱ س آخر؛ المختصر، ج ۲ ص ۲۱۳ س ۶.

(۲) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۴۴ س ماقبل آخر؛ حبیب السیر، جزو چهارم از جلد دوم
ص ۸۷ س آخر.

(۳) راحة الصدور، ص ۱۳۱ س ۴.

(۴) راحة الصدور، ص ۱۳۲ س ۱.

(۵) سلجوق‌نامه، ص ۳۴ س ۲۰.

(۶) سلجوق‌نامه، ص ۳۵ س آخر؛ مجله فصیحی، بخش دوم ص ۲۰۴ س ۹ بعده.

(۷) ابن‌اثیر، جزء ۸ ص ۱۶۷ س ۲۶.

بر دند و سرش را ببغداد فرستادند^۱.

تنش بنقل یاقوت در قریه داشیلووا کشته شد^۲.

در مجلد اول کتاب حاضر در ذکر بر کیارق در صحائف مذکور در سابق، با خبار وزیران وی و کشته شدن مادر او زبیده بفرمان مؤیدالملک وزیر برادرش محمد، و گردن زدن بر کیارق مؤیدالملک را بدست خویش اشارتی رفت، و اعادت را نیازی نیست.

^۳ ۵ بر کیارق با سلطان محمد پنج بار مصاف داد؛ که از سال ۴۹۳ تا ۴۹۶ طول کشید^۳، و موجب خرابیها و قحط و غلاها - بویژه جنگ سال ۴۹۴ - گردید^۴.

در پاره‌ای از این جنگها دست بر کیارق را بود، و در برخی دیگر محمد را.

^۵ سرانجام در ربیع الاول سال ۴۹۷ دوبرادر صلح کردند بدین قرار که، ممالک شمالی سپیدرود گیلان تا باب الابواب، یعنی آذربایجان و آران و دیاربکر و الجزیره و موصل و شام از آن محمد، و ری و اصفهان و بلاد آل مزید^۵ در عراق عرب از آن

(۱) سلجوق‌نامه، ص ۳۶ س ۱۶؛ مجلل التواریخ، ص ۴۰۹ س ۴ (در این کتاب محل نبرد دشت ماوه ذکر گردیده)؛ راحۃ الصدور ص ۱۴۳ س ۳؛ تاریخ آل‌سلجوق در انطاولی، س ۲۰ س ۱۱ بی بعد؛ ابن‌اثیر، ج ۸ ص ۱۷۵ س ۲۲؛ المختصر، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۱۴؛ تاریخ گزیده ج ۱ س ۴۵۱ س ۳ (در این کتاب محل نبرد صحرای بلنکومی نامیده شده)؛ روضة الصفا، جلد چهارم (شماره سفحه ندارد).

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۲۸ س ۱۴.

(۳) راحۃ الصدور، ص ۱۴۸ س ۱۲ و ذیل ۴.

(۴) در این سال در جرجان و دامغان و آن نواحی در اثر اقامات سپاهیان خراسان که به مرأه منجر بکمک سلطان محمد آمده بودند، و خرابکاریهای ایشان، کاربدان شدت سخت شد که مردم گرسنه نه تنها میته و لاشه سگ بلکه یکدیگر را نیز می‌خوردند (ابن‌اثیر، ج ۸ س ۱۹۷ بی بعد)، و نیز گویا ظاهرآ آن حکایت که انوری بدین مطلع سروده:

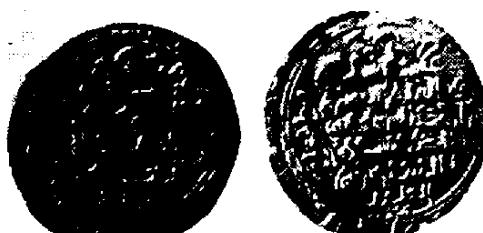
قطلی افتد وقتی اندر ری دور از این شهر وزنواحی وی (دبوان سنائی ص ۶۷۴ س ۱۴)

مربوط بدین واقعه و قحطی آنست، رک: تعلیقات حدیقة الحقيقة، ص ۶۸۶ س ۴ بی بعد.

(۵) آلمزید یا سلسله بنی اسد در عراق عرب امارت داشتند، و شیعه بودند، و از جمله آنها سیف الدوله صدقه بن منصور است که بسال ۴۹۸ یا بقولی ۴۹۵ هجری شهر حله را بنانهاد. وی با سلطان محمد بن ملکشاه بجنگید و کشته شد، رک: طبرسی و مجمع‌البيان، تألیف نگار نده، ج ۱ ص ۲۳ ذیل ۴.

بر کیارق باشد^۱.

سته بر کیارق، ضرب در ری بال ۴۸۷



2-16

محمد رسول الله
الله اکبر
السلطان العظيم
رکن الدین والدین
الله وحده
ملک الاسلام
لا شریک له
والمسلمین ابو
القتدى
بامر الله
المفتخر

حاشیه، قرآن کریم: ۳۳: ۹. نقل از تاریخ سکه شناسی ری

امیر الشعرا معزی در سال ۴۹۲ هجری بامید پیوستن بخدمت خواجه مؤید الملک از مدعیان قدیم خویش، که شمشتی از احوال وی در مجلد اول کتاب حاضر در ذکر بر کیارق (ص ۴۲۰-۴۲۳) درج افتاد، از خراسان بهری آمد، و در ذی القعدة این سال که سلطان محمد و مؤید الملک به ری رسیدند معزی نیز آنجما بود. معزی وی را بقصائید بستود^۲، و پس از قتل مؤید الملک بدست بر کیارق در سال ۴۹۴ هجری معزی

۵

(۱) ابن اثیر، ج ۸ ص ۲۲۰ س ۹ (در این کتاب بچای ربیع الاول ربیع الآخر آمده):

تاریخ آل سلجوق در اناطولی ص ۲۲ : المختصر، ج ۲ ص ۲۲۷ س ۱۷ : وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۸.

(۲) دیوان امیر معزی، صحائف: ۵۳، ۵۶، ۶۲، ۲۵۱، ۱۸۰، ۴۳۶، ۴۲۳، ۴۵۸، ۴۶۰، ۶۹۲، ۶۸۹، ۶۸۲، ۶۴۸

خدمت بر کیارق را پذیرفت^۱، و در مدح وی قصائدی غرّا بگفت^۲، و این دویتی در این معنی از ویست :

سلطان جهان بر کیارق باید کردولت او جهان همی آراید

بس بر ناید تا هنرش بفراید^۳

بدین عهد ابو الفضل مجد الملک اسعد بن محمد بن موسی بر اوستانی قمی شیعی وزیر^۴

زبیده خاتون و رئیس استیفاء سلطانی و وزیر بر کیارق مقتول بسال ۴۹۲ هجری

مشهد شاهزاده عبدالعظیم را بساخت با آلت وعدت و شمع اوقاف^۵.

بر کیارق چون از میهم براذر پرداخت قصد عراق کرد، و چون بپروجرد رسید

بیماری که از سابق داشت شدت یافت؛ فرزند خود ملکشاه را که طفلی خورد بود

ولیعهد کرد، و او را به اتابک ایاز سپرد، و در جمادی الآخر سال ۴۹۸ هجری^۶
درگذشت.

سلطان غیاث الدین محمد، که با سنجار از یک مادر بود^۷، چون از مرگ بر کیارق
وقوف یافت آهنگ بنداد کرد، و با ایاز و سیف الدوله صدقه عزیزیدی - که بر آن بودند تا
ملکشاه پسر بر کیارق را بسلطنت نگاهدارند - بجنگید و ایشان را از میان برداشت،
و ملکشاه را نیز زندانی کرد، و بدین ترتیب سلطنت برای وی بی منازع شد^۸ و برادرش^۹

(۱) وزارت درعهود سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۲۸۷-۱۳.

(۲) دیوان امیر معزی، صحائف : ۱۱۸، ۱۶۹، ۱۶۴، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۵۷۹، ۵۷۷.

(۳) دیوان امیر معزی ، ص ۸۱۱.

(۴) رک: مجلداول کتاب حاضر، ص ۳۸۹-۴۲۰، ۴۲۲: النقض، ص ۲۲۰-۶.

(۵) ابن اثیر، ج ۸ ص ۲۲۳: تاریخ آل سلجوق در آناتولی ، ص ۲۲: تاریخ
گزیده ، ج ۱ ص ۴۵۲: المختصر، ج ۲ ص ۲۲۸: روضة الصفا ، جلد چهارم (شماره
صفحه ندارد) : حبیب السیر ، جزو چهارم از جلد دوم ص ۹۵-۱۸ . در ابن اثیر والمخضر
بعجای جمادی الآخر ریبع الآخر آمده .

(۶) سلجوقنامه ظهیری، ص ۳۴-۲۱ آخر.

(۷) تاریخ آل سلجوق در آناتولی ، ص ۲۳ : تاریخ گزیده . ج ۱ ص ۴۵۴-۱ :
روضۃ الصفا ، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد) : حبیب السیر ، جزو چهارم از جلد دوم
ص ۹۵-۲۱ .

سنجر - که از سال ۴۹۰ هجری از طرف برکیارق در خراسان و معاوراء النهر امارت می‌کرد - سیادت وی را بر خود فرض شمرد^۱. او را با اسماعیلیان و قایعی است که بحث در آن باب از حوصله این مقام بیرون نست^۲.

سلطان محمد پسر خود محمود را بجانشینی برگزید، و در ذی الحجه سال ۵۱۱

^۳ رخت بسرای باقی کشید.

سنجر پس از شنیدن خبر فوت سلطان محمد از اطاعت امر برادرزاده سر باز زد، و از خراسان بعزم جنگ با سلطان محمود بسوی ری شافت، و در جمادی الاولی سال ۵۱۳ هجری بنزدیکی ساوه آتش جنگ میان دو سپاه زبانه کشید؛ محمود شکسته شد^۴، و سپاهیانش پراکندند، و امیرانی چند کشته شدند. سلطان محمود باصفهان گریخت، و سنجر بدارالملک ری آمد. علی‌بار که حاکم ملک محمودیان بود که خدای خود را بنزد سنجر فرستاد و از زبان محمود عذر بخواست، که این حرکت از سر کودکی رفت؛ و قرار بر آن شد که محمود به خدمت سنجر به ری برود و یکماه در خدمت باشد، و شعار سلطنت فروگذارد و در رکاب سنجر پیاده رود.

بدین طریق یکماه سپری شد، و سلطان را نسبت بمو دلخوش گردید، و سلطنت عراق و آذربایجان و بغداد و دیار بکر و فارس و اران و ارم و گرجستان بدو داد^۵، لکن از هر شهری از امپراتوری بلا دضیعه‌ای در تصرف گرفت، و علاوه بر آنها ری را به صورت پایگاهی جهه حفظ قدرت خویش در عراق در اختیار خود نگاهداشت، تا

(۱) سلجوق‌نامه ظهیری، ص ۳۷، ۶، و ص ۴۴، ۱۰؛ راحة الصدور، من ۱۴۴ ص ۱۲ و ۹.

ص ۱۶۸؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقي، ص ۱۹۲ ص ۱۴.

(۲) رک: طبرسی و مجمع البیان، ج ۱ ص ۲۴ ص ۳ بعده.

(۳) تاریخ آن سلجوق در آناتولی، ص ۲۵؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۷؛ المختصر، ج ۲ ص ۲۴۰ ص ۱۹.

(۴) ابن اثیر، ج ۸ ص ۲۸۶ ص ۱۳ بعده؛ تاریخ آن سلجوق در آناتولی، ص ۲۶ ص ۸؛

تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۷ ص ماقبل آخر بعده.

هم ذکرش در آن حدود برزبانها جاری باشد، وهم از آن پس دیگر دیو طغیان در سر محمود خانه نگیرد.^۱

بدین هنگام سنجر معین الدین مختص الملوك ابو نصر احمد بن فضل کاشی را حاکم و والی ری گردانید^۲، و در سال ۵۱۸ هجری سنجر فخر الدین طغان برگرا به روی فرستاد و مختص الملوك را بخراسان خواست.^۳

۵ سلطان محمود و برادرانش تاسنجر در قید حیات بود سیاست و ریاست اورا بر خود می‌شناختند.

۱۰ نام سنجر در خطبه‌ها از حدود کاشغر تا قصی بلاد یمن، از خراسان و ماواراء النهر و عراق و شام و الجزر و آذربایجان و آران و خرمین تا در روم و بلغار یاد می‌شد^۴؛ اکنون قلمرو حقیقی سنجر از ری بطرف مشرق تا حدود کاشغر و حوالی سند بود، و قسمت واقعی مملکت خود را خراسان و ماواراء النهر و ترکستان می‌دانست^۵، و بلاد غربی را پسران سلطان محمد و امیران و اتابکان سلجوقی اداره می‌کردند.

۱۵ امیر معزی در قصیده‌ای که در مدح ابوالمحاسن قوام الدین نظام الملک شهاب الاسلام عبدالرزاق، برادرزاده خواجه نظام‌المالک، وزیر سنجر^۶ در سالهای ۵۱۱-۵۱۵ سروده بدین مطلع:

ایا گرفته عراقین را بنوک قلم
و یاسپرده سما کین را بزیر قدم

(۱) سلحوقدانه ظهیری، ص ۴۴ س آخر؛ راحۃالصدر، ص ۱۷۰ س ۲؛ ابن‌آثیر، ج ۸، ص ۲۸۸-۲۸۶؛ تاریخ آلسنجوق در آناطولی، ص ۲۵؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۶۲؛ المختصر، ج ۲ ص ۲۴۲، س ۱۰.

(۲) نائم‌الاسحار، س ۶۶ س ۱. برای وقوف باحوالی، رک: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۲۵۴.

(۳) سلحوقدانه ظهیری، ص ۴۵ س ۱۰؛ راحۃالصدر، ص ۱۷۱ س ۴؛ العبر دهی، ج ۴ ص ۱۴۷.

(۴) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۹۳ س ۱۴.

(۵) برای وقوف باحوالی، رک: نائم‌الاسحار، ص ۵۸-۵۹؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۲۴۳-۲۴۸.

بجنگ ساوه میان سنجر و محمود اشاراتی دارد ، واژ آن جمله است ایات

ذیل :

بعزم رزم چو از ری برای وتدیرت
کشید رایت و لشکر شنهشه اعظم
چو شیربیشه همی حمله بردشیر علم

□□□

۵ در آن مصاف جهانی نهاده روی برزم
ز کرد و پارسی و ترک و نازی و دبلم

□□□

بر آن صفت که گریزان شود ز گرگ غنم
شدند جمله گریزان ز لشکر سلطان

□□□

بطف صلح بر آورده از میانه جنگ
بفضل نوش بر آورده از میانه سم

□□□

بنامهای که نوشتی تو از عجم بعرب
شدنند بندۀ سلطان عرب، چنانکه عجم
ز نام سلطان زینت گرفت در بغداد
لواء و خطبه و منشور و مهر و زرودرم...^۱
در نبرد ساوه امیر منکوب رس باعسا کر عراق و منصور بن صدقه با لشکر عرب
جانب محمود را داشتند، و امیر ابوالفضل شاه نیمروز و امیر علاء الدوله گر شاسف اتابک
یزد و قطب الدین محمد خوارزم شاه و امیر قماج و امیر انر به مراد سنجر بودند؛ واژه
فرقه‌ای سپاهی در نبرد حضور داشت.^۲

خبر فتح سنجر ده روزه ببغداد رسید ، و خلیفه نام محمود را از خطبه انداخت
۱۵ و نام سنجر را جاری ساخت.

سنجر بار دیگر بسال ۵۲۲ هجری از خراسان بهری آمد، و سبب آن بود که چون
طغل بن محمد بن ملکشاه و دیس بن صدقه از عراق بخراسان رفتهند ، دیس بسنجر
چنین و آنmod ، که المسترشد خلیفه سلطان محمود براند که وی را از عراق منع کنند.

(۱) دیوان امیر معزی ، ص ۴۸۶-۴۸۴.

(۲) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۲۴۷ س ۱۶.

سنجر امتحان را باجیشی انبوه راه عراق در پیش گرفت ، و چون بهری رسید کس پیش محمود بهمدان فرستاد ، و وی را بنزد خویش بخواند . محمود بسوی عص شناخت .

سنجر وی را بگرمی پذیرفت و در کنار خویش برسر برشاھی نشاند ، و در اکرام و تجلیلش بکوشید . محمود چندگاهی در ری بنزد وی بماند ، تا آنکه سنجر ۵ بخر اسان بازگشت و دیس را بنزد سلطان محمود باقی گذارد ؛ و ازوی خواست تا دیس را همدرم دارد ، و یاریش دهد تا ببلاد خویش بازگردد ؛ پس از آن محمود و دیس راه همدان را در پیش گرفتند .

سلطان محمود در شوال ۵۲۵ هجری فرزند خود داود را بموافقت وزیر ابو القاسم آنس آبادی در گزینی^۱ بسلطنت نشاند ، و بسن ۲۷ سالگی در گذشت . بدین هنگام چون انقلاباتی در همدان و پارهای از دیگر بلاد جبل بوجود آمده بود ، ابو القاسم آنس آبادی در گزینی وزیر چنان صلاح دید که با اموال خود بهری - که پایگاه سنجر در عراق بود - پناه برد ، و منتظر نشیند تا سنجر بعراق آید ، و تکلیف جانشینی محمود را روشن سازد^۲ . سنجر دختر خود ملکه خاتون را بازدواج سلطان محمود در آورد ؛ و چون او بمرد دختر دیگر خویش ماه ملک خاتون را بوی داد . دختر اول سنجر بسال ۵۱۶ و دختر دوم بسال ۵۲۴ در گذشتند^۳ .

سنجر پس از مرگ محمود راه عراق در پیش گرفت ، و برادر زاده اش طغرل بن

(۱) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۲۲۷ س ۵ بیعد .

(۲) آنس آباد از توابع در گزین اذاعمال همدان بود ، و وزیر مذکور از آنجاست .

وی بسال ۵۲۷ بفرمان طغرل ثانی کشته شد : معجم البلدان ، ج ۱ ص ۳۷۹ س آخر ، ج ۲ ص ۵۶۸ س آخر : ابن اثیر در وقایع این سال ، ج ۸ ص ۳۴۰ س ۷ .

(۳) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۳۳۲ ، ۲۳۲ ص ۲۳۵ س ۲۴ : تاریخ آل سلحوق در آنطاولی . ص ۲۷ : وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ۲۶۹ .

(۴) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۳۱۰ س ۴ ، و ص ۳۳۲ س ۱۱ : روضة الصفا ، جلد چهارم (شماره سفحه ندارد) .

محمد نیز در این سفر همراه بود، و در ربيع الثانی سال ۵۲۶ بهری رسید، و طغرل را که بولیعهدی اختیار نموده بود بجانشینی محمود برگزید، و از آنجا رهسپار همدان شد؛ خلیفه المسترشد بالله و مسعود برادر طغرل نبرد باوی را بسیجیدند، و در جنگی که بین دوسپاه در نزدیکی دینور در هشتم رجب ۵۲۶ هجری رخ داد سنجر پیروز شد، و طغرل را رسماً بسلطنت نشاند، و بفرمود تا در شهرها بنامش خطبه خوانند، و ابو القاسم اُنس آبادی در گزینی وزیر سلطان محمود را وزیر وی گردانید، و خود به خراسان بازگشت.^۱

مسعود برادر سلطان طغرل بسال ۵۲۷ هجری بعزم نبرد با ملک طغرل بهمدان رفت. طغرل باستقبالش شناخت، لکن ازوی شکست خورد، و منهزم‌آ بهری آمد، و مسعود بر همدان استیلا یافت^۲، اما سال بعد (۵۲۸) طغرل شهرهای ازدست رفته را دوباره از مسعود بازگرفت.^۳ طغرل در محرم سال ۵۲۹ در همدان درگذشت، و چون مسعود بن محمد برادر طغرل وقوف یافت از بغداد بهمدان آمد و بشاهی نشست، و سپاهیان بوی پیوستند، و شرف الدین انوشیروان بن خالد را وزیر خویش گردانید.^۴

سلطان مسعود در سال ۵۴۱ عباس صاحب ری را در بغداد بکشت، و دخترش چون وقوف یافت کس فرستاد تا لاشه‌اش را بهری بردن و مدفون ساختند.^۵ عباس از غلامان سلطان محمود بود^۶، و سلطان سنجر فرمان فرمائی ولایت ری را بوی

(۱) ابن اثیر، ج ۸ ص ۳۳۶ س ۱۶ بیعد؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، س ۲۶۹ س ۸.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۲۲۹ س ۲۲ بیعد.

(۳) ابن اثیر، ج ۸ ص ۲۴۲ س ۱۵ بیعد.

(۴) سلحوقنامه ظهیری، م ۵۵؛ راحة الصدور، م ۲۲۶ س ۱۸؛ ابن اثیر، ج ۸ ص ۳۴۵ س ۱۶ بیعد. انوشیروان بسال ۵۲۲ درگذشت؛ تجارب السلف، م ۳۰۲ س ۱۶.

(۵) راحة الصدور، م ۲۳۹؛ ابن اثیر، ج ۹ ص ۱۵ س ۱۲ بیعد.

(۶) ابن اثیر، ج ۹ ص ۱۵ س ۱۷.

واگذارد^۱، و اورا در عهد پادشاهی سلاجقة عراق و قایعی است، که ذکر آنها از حوصله این مقام بیرون نست^۲، وی حاکمی عادل و نیک سیرت بود، و با باطنیان نبردهای سخت کرد، و قلعه الموت را در حصار گرفت، و بدیهی از آن اسماعیلیان درآمد، و آتش در آن انداخت^۳.

در کتاب النقض ذکر عباس فراوان بچشم می خورد^۴.

سلطان سنجر پس از آنکه شکست فاحش قطوان معاوراء النهر را، که از قراختائیان در سال ۵۳۵ بد وارد آمد، جبران کرد، و کارش از نو فضجی گرفت و جمع شتات شد، در سال ۵۴۳ هجری بهری آمد، و سلطان مسعود بخدمتش رفت، و رسولان خراسان در خدمت بهری آمدند، و در حضور سلطان مسعود بارداد، و در روز بار فتحنامه جنگ غوریان و سر سیف الدین سوری بن الحسین ملک غور را که با برادرش سام سر بطبیان برداشته بودند، و سلطان بهرام شاه بن مسعود از غزنیین با تحف و هدایایی به ری فرستاد - عرض کردند، و فرید کاتب (یافخر الدین خالد هروی) این دویتی را مناسب مقام بگفت:

آنها که بخدمت نفاق آوردند سر جمله عمر خویش طاق آوردند

دور از سر تو سام بسر سام بمرد و اینک سرسوری بعراب آوردند

سنجر پس از تجدید پیمان با مسعود شانزده روز در ری بماند، و ضیافت‌های عظیم بپای کرد، و سلطان مسعود و جمله امرای عراق را خلعتهای گرانمایه بخشید، و پس از آن بخراسان بازگشت.

(۱) تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۱۷۴: ۱۲: حبیب السیر، جزء چهارم از حلد دوم ص ۱۰۶.

(۲) ساجو قنایه، ص ۵۸: راحة الصدور، ص ۲۳۲: تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۵۶.

روضه الصفا، ج ۴ (شماره صفحه ندارد): حبیب السیر صحیفه فوق.

(۳) ابن اثیر، ج ۹ ص ۱۵.

(۴) از حمله: ص ۵۲، ۸۳، ۴۸۶، ۳۱۴، ۱۷۳، ۱۰۶، ۹۶، ۴۸۸.

سلطان مسعود نیز پس از هجده روز توقف در ری از راه آسد آباد متوجه بغداد شد.

مسعود در رجب سال ۵۴۷ هجری در نزدیکی همدان در گذشت.^۲

پس از مرگ مسعود بن محمد بن ملکشاه، ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه بشاهی نشست، وی را برشاب و شکار ولی بود و ایام را بلهو می گذراند، و امرا را بار نمی داد، و یکار ملک نمی پرداخت، سرانجام پس از سه یا چهار ماه پادشاهی امرا وی را بگرفتند، و محبوبش ساختند، و برادرش محمد را بیاورند و در محرم سال ۵۴۸ در کوشک همدان بر تخت شاهی نشاندند.^۳

در همین سال در جمادی الاولی سنجر در جنگ با ترکمانان غز شکستی سخت فاحش یافت، و به اسارت ایشان در آمد^۴، و در دست ایشان بماند؛ و همچنان تا اوائل سال ۵۵۱ گرفتار بود؛ و در این هنگام از چنگ ایشان بگریخت^۵، و در پی جبر شکسته با برآمد، لکن بسبب ضعف پیری کاری از پیش نبرد، تا آنکه بسال ۵۵۱ یا ۵۵۲ در گذشت.

پس از سنجر لشکر او محمودخان بن محمدخان از نسل بغراخان خواهرزاده سلطان را بسلطنت برداشتند، و در نیشاپور بر تخت نشاندند.^۶

(۱) سلیمانیه ظهیری، ص ۴۶ س ۱۹، وص ۶۴ س ۱۸؛ راحة الصدور، ص

۱۷۴ س ۱۶، وص ۲۴۳ س ماقبل آخر؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۹.

(۲) سلیمانیه ظهیری، ص ۶۵ س ۱۵؛ راحة الصدور، ص ۲۴۵ س ۱۶؛ حبیب-

السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۰۶.

(۳) سلیمانیه ظهیری، ص ۶۶؛ راحة الصدور، ص ۲۴۹ - ۲۵۸.

(۴) سلیمانیه ظهیری، ص ۴۹؛ راحة الصدور، ص ۱۷۹؛ تاریخ گزیده، ج ۱

ص ۴۶۱ - ۴۶.

(۵) سلیمانیه ظهیری، ص ۵۱؛ راحة الصدور، ص ۱۸۳؛ تاریخ گزیده، ج ۱

ص ۴۶۲.

(۶) سلیمانیه ظهیری، ص ۵۲ س ۱۹؛ راحة الصدور، ص ۱۸۴؛ ابن اثیر، ج ۹

ص ۵۵؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۶۳.

۸- ری و شاه غازی اصفهند مازندران ، و سلاجقه عراق و کردستان ، و آتابکان و خوارزمشاهیان :

گرچه پادشاهی سلاجقه عراق باروی کار آمدن سلطان محمود پسر سلطان محمد در سال ۵۱۱ آغاز می شود، لکن شهر ری چنانکه در مطابق صحائف اخیر گذشت، برخلاف دیگر بلاد عراق همچنان تا پایان عمر سنجر در اختیار وی و منظم بولایت خراسان بود. پس از مرگ سنجر، سلطان سلیمان شاه پسر سلطان محمود بن سلطان محمد برادرزاده سنجر که از عراق بخراسان رفته بود^۱، با همه حشمت از محمود خان که خواهرزاده سنجر بود بگریخت، و بطلب ملک عراق پناه بشاه غازی رستم بن علی بن شهریار پنجمین پادشاه از فرقه ثانیه آل باوند ملوک طبرستان برد. شاه غازی وی را در حمایت خویش گرفت و احسانها کرد، وجهه وی جمله اسباب سلطنت از خزانه وزرادرخانه مهیا ساخت، و اورابر گرفت و به ری (قسم سوم تاریخ طبرستان به همدان) برد، و بخت سلطنت نشاند. امرای عراق و آذر باستان برو جمع شدند و ری وساوه اصفهند شاه غازی را مسلم داشتند^۲، و خواجه رشید الدین و طوطاط دیبر خوارزمشاه بهنگامی که اصفهند به ری آمد، قصیده‌ای در مدح او بدین مطلع بگفت و فرستاد:

جَلَّ لِكَ بَادٍ فِي خَرَاسَانَ بَاهِرٌ وَ ذِكْرُكَ سَارٌ فِي الْعِرَاقِينَ سَافِرٌ^۳

ذکر ری نیز در این قصیده آمده است.

اصفهند ری را بتصرف گرفت؛ و خواجه حسن نجم الدین را بدان دیار بعییدی بگماشت، ویکسال و هشت ماه ری و اعمال آن تامشکو بتصرف دیوان اصفهند بود.

(۱) سلحوقتانه ظهیری، ص ۶۹ س ۱۱ بی بعد؛ راحۃ الصدور، ص ۲۶۵ س ۱۴. این دو متنی را در سال بازگشت او اختلاف است.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۰۸ س ما قبل آخر بی بعد، و قسم سوم ص ۹۰ س ۸ بی بعد؛ تاریخ طبرستان ظهیر مرعشی، ص ۶۰ س ۵ بی بعد.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۰۹ س آخر.

ومدرسه شاه غازی را که ذکر آن در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۳۴ گذشت در محلت زامهران ری بی افکند، که سالها بماند.

این واقعه در ایام پادشاهی سلطان محمد بود. در او اخر عهد این پادشاه سفر اینانج اتابک ملقب به حسام الدین از ممالیک سلطان سنجر بتفصیلی که در ص ۴۷۰ مجلد نخستین کتاب حاضر گذشت، ری را بدست آورد، و رسولی باهدایا بخدمت سلطان محمد گسیل داشت، واطاعت او را گردان نهاد، و پس از این بلاد دیگر مجاور ری را نیز در اختیار گرفت.^۲

سلطان محمد بن محمود در ذی الحجه سال ۵۵۴ در همدان در گذشت، و امرا مانند موفق گردبازو و اتابک ایاز و غیرهم در باب انتخاب سلطان بشور پرداختند، و قرار چنان شد که اینانج را از ری بخوانند و با استصواب رای او کار کنند. اینانج به همدان رفت و قرعه اختیار بر سلیمان شاه - که بدین هنگام در موصل بود - افتاد. اورا طلب داشتند، و در ربيع الاول سال ۵۵۵ هجری به همدان رسید، و بر سریر شاهی نشست، و اینانج به ری باز گشت، و ارسلان بن طغول بن محمد - که مادرش در حبالة نکاح اتابک ایلدگز بود^۳، جهه استمالت جانب ایلدگز - بولی عهده بر گزیده شد.

سلیمان شاه همواره بنشاط و عشرت مشغول بود، و ثبات و وقاری نداشت، تا آنکه امرا باوی از در خلاف در آمدند، و با صواب دید اینانج والی ری، سلیمان شاه را در آخر رمضان ۵۵۵ هجری در باغی موقوف کردند، و سلطان ارسلان بر تخت نشست. سلیمان شاه در ربيع الاول ۵۵۶ در گذشت.^۴

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۹۱ س ۹ بی بعد؛ تاریخ رویان اولیاء الله،

ص ۹۱؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۶۰.

(۲) برای وقوف به احوال وی، رک: مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۶۷ - ۴۷۵.

(۳) سلجوق نامه ظهیری، ص ۷۵ س ۱۴؛ المختصر، ج ۳ ص ۹۵ س ۳.

(۴) سلجوق نامه ظهیری، ص ۷۲ - ۷۴، و ص ۷۶ س ۶؛ راحة الصدور، ص ۲۷۵ -

۲۷۹؛ المختصر ج ۳، ص ۹۵؛ روضة الصفا، ج ۴ (شماره صفحه ندارد).

ایلدگز را از مادر ارسلان دوپرس بود، یکی اتابک نصرةالدین جهان پهلوان محمد، و دیگر اتابک مظفر الدین قزل ارسلان، و اتابکان آذربایجان از فرزندان اتابک محمد جهان پهلوانند.^۱

سلطان ارسلان و اتابک در اوخر سال ۵۵۵ و اوایل ۵۵۶ هجری در فصل زمستان

از راه ساوه باصفهان رفتند. بدین هنگام حسام الدین اینانج و عز الدین صنماز (راحة)^۲ الصدور صتمار، تاریخ گزیده خمار، روضه الصفا و حبیب السیر قیماز، تاریخ ابن اسفندیار قسم سوم ص ۱۰۹ صیماز، متن مطابق است با سلجوقدنمه ظهیری که اقدم این منابع است) بمخالفت سلطان اتفاق کردند، و کس فرستادند و ملک محمد بن طغز برادر سلطان ارسلان را از پارس بخواندند و بشاهی برداشتند. سلطان و شرف الدین گردبازو با لشکر بدر همدان آمدند، و اینانج و عز الدین قصد در همدان کردند. سلطان ارسلان و اتابک ایلدگز و امرا باستقبال مخالفان رفتند. در نزدیکی قلعه فرزین در نواحی کره رود مضافی ساخت رفت. سرانجام سلطان ارسلان ظفر یافت، و سپاهیان محمد بگریختند. محمد منهزم‌آ با خوزستان رفت، و عز الدین راه قم در پیش گرفت، و اینانج بهری شد. سلطان ارسلان و اتابک ایلدگز و پاره‌ای از امرا بتعقب اینانج بهری آمدند، و اینانج بنچار بسوی گرگان شناخت.^۳

در این هنگام بسب غیبت طولانی اتابک ایلدگز از آر آن و آذربایجان، ملک ابخاز را طمع بلاد اسلام در دل افتاد. اتابک و سلطان دفع وی را روی بدان دیار نهادند، و آن مهم را از پیش برداشتند.^۴

اتابک و سلطان در آخر سال ۵۶ هجری راه ری را در پیش گرفتند.^۵

(۱) سلجوقدنمه ظهیری، ص ۷۵-۲۱.

(۲) سلجوقدنمه ظهیری، ص ۷۶، ۷۷؛ راحة الصدور، ص ۲۸۷، ۲۸۶؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۲۱ س ۱۱ بیعد؛ روضه الصفا جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۰ س ۲۵ بیعد.

(۳) سلجوقدنمه، ص ۷۷ س ۶؛ راحة الصدور، ص ۲۸۷ س ۹ بیعد.

(۴) سلجوقدنمه، ص ۷۸ س ۱۵؛ راحة الصدور، ص ۲۹۱ س ۱۵.

شرف الدین گردبازو بسال ۵۶۱ هجری در ظاهر ری زیر گنبد فخر الدوله وفات یافت.^۱

اصفهبد رستم بن علی سابق الذکر، سنقر اینانج را مدد کرد و از گرگان به ری فرستاد.^۲

سلطان ارسلان روز شنبه بازدهم جمادی الاولی سال ۵۶۱ از ری بیرون آمد، و در دولاب طهران نزول کرد، و در همین روز فرستاده اصفهبد و رسول اینانج بدرگاه رسیدند.

پیش از این، اینانج حاضر بود که جز ری ولایات دیگری که در دست دارد باز گذارد، تا سلطان بدود خوش کند، و ری تنها برو مقرر باشد، اما چون خبر فوت گردبازو بدود رسید از این تصمیم بازگشت، واژ ساوه تاجر باذقان را نیز بخواست. سلطان پذیرفت، و رسول او مستخف بازگشت. اینانج بترسیدون نامیدشد، و بخوارزم شاه تکش پناه برد، واستمداد کرد.

سلطان ارسلان به مدان آمد، و اتابک ایلدگز به آذربایجان رفت، و عمر بن علی بار را والی ری گردانید. عمر - که از هجوم ناگهانی اینانج صاحب ری اینمن نبود - بتعییر و تحکیم قلعه طبرک پرداخت. اینانج بسال ۵۶۲ هجری بامدی که از خوارزم شاه بوی رسید به ری آمد، و طبرک را در حصار گرفت. عمر علی بار از پیش به اتابک نامه فرستاده و کمک خواسته بود. اینانج چون کار تسخیر قلعه را مشکل دید به ابهه وزنجان رفت تا دستور دی بزند. اتابک بدین هنگام بدان حدود نزدیک شده بود. اینانج و خوارزمیان چون از وصول اتابک اطلاع یافته، راه گرگان در پیش گرفتند. سلطان ارسلان و اتابک به ری آمدند. سلطان زمستان را در ری بماند، و اتابک به آذربایجان رفت. عمر علی بار راه طغیان در پیش گرفت. لکن بتدبیر سلطان که بدین زمان درساوه بود (بسال ۵۶۳) دستگیر وزندانی شد. اینانج بدین هنگام به پیش اصفهبد علاء الدوله حسن بن رستم ششمین پادشاه فرقه دوم باوندیه از ملوک طبرستان بود، و دختر خود عایشه خاتون را بعقد وی در آورد و بود، و چون از گرفتاری عمر

(۱) سلجوقنامه، ص ۷۹ س ۱؛ راحة الصدور، ص ۲۹۲ س ۵.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۹۲ س ۷.

علی بار وقوف یافت، با کمکی که از اصفهان گرفت قصد ری کرد، و نصرة الدین محمد پهلوان و امرایی که در خدمت سلطان بودند بهری رفتند، و در تلاقي که دست داد پیروزی اینانج را شد، و تاحد ساوه و مزدقان پیش رفت، و به محمد پهلوان رسید، خواستند اورا بگیرند اما چون دختر دیگر خود قتلبه را بدواده بود دستور داد تا اورا رها کنند واز آنجا بهری باز گشت.

۵

اتابک ایلدگز چون این واقعه را بشنید در آغاز سال ۴۶۵ هجری راه عراق در پیش گرفت و بدر ری رسید. اینانج باستحکام دیوار شهر و قلعه طبرک پرداخت، و منجذب و عراده بساخت. اتابک سخت پای افسارد و مقاومت در ایستاد و مبلغ ها خرج کرد، تا کار بر اینانج تنگ شد و امان خواست، و رسولان شد آمد گرفتند، و فرار چنان شد که روز دیگر ایشان را ملاقات باشد؛ اما چون روز شد اینانج را در خیمه‌ای که در پس سور شهر، ۱۰ در کنار دروازه دولاب زده بود کشته یافتد، و غلامان مراقب گریخته.

سلطان ارسلان که در خرقان بود بهری آمد، و آنولایتوی را مسخر شد. اتابک ایلدگز و محمد پهلوان داماد اینانج و سلطان ارسلان که بر در ری بودند، اورا در دامن کوه طبرک دفن کردند^۱؛ و هنوز بقایای بنا و آثار آن گنبد در پای کوه طبرک (نقاره خانه فعلی) باقی است، و شرح آن در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۴۶۷-۴۷۵ گذشت.

۱۵ بدین هنگام ری را به نصرة الدین محمد پهلوان برادر مادری سلطان دادند، و قلعه طبرک را خراب کردند. سلطان ارسلان در نیمة رجب سال ۵۷۱ هجری روی در نقاب خالک گشید^۲.

(۱) سلجوق‌نامه ظهیری، ص ۷۹ - ۸۱؛ راحة الصدور، ص ۲۹۲ - ۲۹۶؛ ابن آن - اثیر، ج ۹ ص ۱۰۴ س ۱۰ بی بعد؛ تاریخ ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۱۲ س ۱؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۴۷۲ س ۵؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۴۶ س ۸؛ المختصر، ج ۳ ص ۱۷ س ۴؛ روضة الصفا، ج ۴ (شماره صفحه ندارد)؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۱ س ۳.

(۲) سلجوق‌نامه ظهیری، ص ۸۲ س ۱۳؛ راحة الصدور، ص ۳۰۱ س ۶؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۱۱ س ۱۳ بی بعد. در دو منبع اخیر بجای رجب جمادی الآخره ضبط است.

پس از ارسلان پسرش طغرل بن ارسلان بشاهی نشست؛ و تا اتابک محمد پهلوان زنده بود، ملک او رونق و طراوت داشت. اتابک پهلوان در ذی الحجه ۵۸۱ هجری در شهر ری در قلعه طبرک (ظ : کهندز شهر) که فرزندانش اقامت داشتند، واو تعمیر کرد بود در گذشت، و تابوت شرایهدان بردندا^۱، و طغرل درساوه بود. هر چند خطبه در شهرها بنام طغرل بود، لکن اختیار کارها را محمد پهلوان بدست داشت. این خبر به عثمان قزل ارسلان برادر محمد پهلوان در اران رسید و بعراق آمد، و اختیار کارها را بدست گرفت. طغرل حکم وی را گردان نهاد، و گروهی از امراء نیز بوی گرویدند، و بر پاره‌ای از شهرها دست یافتند، و بین او و قزل ارسلان منازعاتی رخ داد، که گاه دست سلطان را و دیگر گاه اتابک را بود.^۲

از اتابک محمد جهان پهلوان گویا چهار پسر بماند: اتابک ابو بکر، و قتلغ اینانج، و امیر امیران، و ازبک. قتلغ اینانج و امیر امیران هردو از دختر اینانج سنقر قتلبه بودند، امیر امیران در شروان و قتلغ اینانج در ری باما درش بود.^۳. قزل ارسلان در رمضان سال ۵۸۶ هجری بر طغرل دست یافت^۴، و وی را در قلعه دزمار در آذربایجان محبوس ساخت؛ وجهه نکاح قتلبه دختر اینانج زن برادر خویش بهری آمد و او را بزنی گرفت.^۵ و عظمتی تمام یافت، و جمله بلاد عراق را بتصرف آورد، و اسباب سلطنت تمام بساخت؛ اما در شوال ۵۸۷ هجری که در کوشک کهن همدان بود اورا کشته و پاره پاره

(۱) ذیل سلجوقنامه ظهیری ، ص ۸۵ س ۱۶ : راحة الصدور ، ص ۳۳۷ س ۷ ببعد؛ ابن اثیر در وقایع سال ۵۸۲، ج ۹ ص ۱۷۳ س ماقبل آخر؛ تاریخ ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۲ س ۲ ببعد؛ مختصر الدول ، ص ۳۸۳ س ۹.

(۲) ذیل سلجوقنامه ، ص ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ : راحة الصدور ، ص ۳۳۶ س ۷ ببعد؛ ابن اثیر ، ج ۹ ص ۱۸۹ س ۱ ، و ص ۱۹۷ س ۱۸ : تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۱۵ س ۶ ببعد ، و قسم سوم ص ۱۵۲ س ۱۲ : المختصر ، ج ۳ ص ۸۵.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۲ س ۶؛ طبقات سلاطین اسلام ، ص ۱۵۴ . نام امیر امیران در تاریخ طبرستان آمده است.

(۴) ذیل سلجوقنامه ظهیری ، ص ۸۹ س ۵ : راحة الصدور ، ص ۲۶۲ س ۱۴؛ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۱۵۲ س ۵ : تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۴۲۵.

(۵) راحة الصدور ، ص ۳۶۳ س ۶ : تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص ۰۶ س ۱۵۳.

یافتد. قتلخ اینانج و مادرش به ری بازگشته، و طغرل نیز از قلعه خلاص یافت^۱ و روی بعراب نهاد، و قتلخ اینانج باستقبال رفت، و در نبردی که در جمادی الآخره سال ۵۸۸ در قزوین بین آندو واقع شد، طغرل ظفر یافت، و قتلخ اینانج راه فرار در پیش گرفت.

بدين هنگام خوارزمشاه تکش به ری آمد، و قلعه طبرک بگرفت و بملک عراق طمع دربست، و طغرل بالشکر فراوان بدر ری بسردو لاب فرود آمد. تکش پیام فوستاد که «باید در همه عراق سه» و خطبه بنام ماباشد». سرانجام قرار بر آن شد که ملک ری را به تکش بازگذارند^۲ و دختر سلطان طغرل را بعقد یونس خان پسر تکش در آوردند، بدين قرار تکش بازگشت. طغرل مصلحت وقت را، قتلبه خاتون دختر اینانج و مادر قتلخ اینانج را در نکاح آورد، اما او با پسر اتفاق کرد تا سلطان را زهر دهند؛ سلطان دریافت، و همان شب بخورد زن داد و بمرد. سلطان قتلخ اینانج را بگرفت و محبوس کرد، لکن پس از چندی بشفاعت ارکان دولت آزادش ساخت.^۳

تکش بهنگام بازگشت از ری در سال ۵۸۸ هجری امیری از قبل خوبیش بنام طمغاج در قلعه طبرک بجای گذارد، و باستحکام آن بکوشید.

سلطان طغرل بار دیگر ری و قلعه را بدست آورد. و بتفصیلی که بیان آن در مجلد ۱۵ نخستین کتاب حاضر صحائف ۵۱۶-۵۱۳ گذشت، فرماد داد تا قلعه را خراب و با خالک یکسان ساختند. و از آن دز عظیم زمینی خالی بیش نماند، و دیگر هر گزرنگ عمارت نیافت؛ و از این تاریخ ببعد هر جاسخن از قلعه طبرک بمیانست مراد کهندز شهر ری است، که بمناسبت قرارداشتن در کنار طبرک و قلعه آن بدين نام موسوم بوده و عالمانی داشته. و ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۱۷۷-۱۸۲ و ص ۴۹۸-۵۰۳ گذشت.

(۱) ذیل سلحو قناده ظهیری، ص ۸۹ س ۷ ببعد: راحۃ الصدور، ص ۳۶۳ س ۱۶: تاریخ

طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۴ س ۶: ابن اثیر، ج ۹ س ۲۱۸ س ۱.

(۲) ذیل سلحو قناده ظهیری، ص ۹۰ س ۱: راحۃ الصدور، ص ۳۶۶ س ۶ ببعد:

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۶ س ۱۵۶ ماقبل آخر ببعد: تاریخ گزیده، ج ۱

در محرم سال ۵۹ هجری سلطان طغول با قتلخ اینانج - که از طغول بخوار ز مشاه تکش پناه برده بود، و تکش سپاهی بمدد وی فرستاد. در خوار ری جنگ کردند، و طغول پیروز گردید.

طغول به ری آمد و بنشاط و طرب نشست.

بدین هنگام آوازه آمدن خوار ز مشاه بتن خوبیش متواتر شد، تاروز پنجشنبه آخر ربیع الاول سال ۵۹۰ هجری خوار ز مشاه تکش با لشکری فراوان بدروازه ری فرود آمد. طغول بر کوهی که گنبد فخر الدوله بدان متصل است ایستاده بود، چون لشکر خصم بدید بزر راند. او بزور بازوی خوبیش سخت مغروف بود. در حال جنگ را باساخت، و میمنه و میسره بپرداخت. از دoso حمله‌ای برفت، در حمله دوم امرا - که باوی بسبب استزادتی که داشتند بکدل نبودند - اورا باز گذاردند و عنان باز کشیدند، و وی آسان بدست خصمان افتاد. دورش را گرد فرو گرفتند، واز اسپش بیفکنند. قتلخ اینانج در رسید و حربه‌ای برسینه اش زد و بکشت، و سرش را برداشت. تکش نیز برسید. سررا ببغداد فرستاد، و جنه‌اش را در چهار بازار ری، در بازار روده بردار کردند، و تا سه روز همچنان آویخته نگاه داشتند^۱، سپس در گورخانه طغول اول دفن کردند؟ با

۱۰

۱۵ قتل وی شمع بزم دولت آل سلجوق در این دیار بیکبار فرو مرد.

ذَمْ أَنْقَضَتْ مُدَّةً إِقْبَالِهِمْ وَ دُولَةَ الْدُّنْيَا مَتَاعًَ الْغَرُورِ

تکش خوار ز مشاه را عراق مسخر گردید، و پس از چندی از ری متوجه همدان شد، و چهارم ماه رجب سال ۵۹۰ در همدان بتخت نشست، و فرزند خوبیش یونس خان را بعراب باز گذاشت، و ایالت ری بوی داد، و اصفهان را با قتلخ اینانج

(۱) ذیل سلجوقنامه ظهیری، من ۹۱؛ راحه المصور، من ۳۶۶-۳۷۲؛ تاریخ جهانگشا.

ج ۲۱؛ معجم البلدان یاقوت، ج ۳ م ۵۰۷ ذیل طبرک؛ تاریخ ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۸؛ ابن اثیر، ج ۹ م ۲۲۰ س ۴؛ نسائم الاسحار، من ۹۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۷۶-۴۷۸؛ مجمل فصیحی بخش دوم، ص ۲۷۱؛ روضة الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۱۳ س ۱۶؛ المختصر، ج ۳ ص ۹۴.

(۲) مجمل التواریخ، ص ۴۶۵ س ماقبل آخر.

بخشید، و امیر میاجق را جهت دفع خصمان مدد ایشان گردانید، و خود بخوارزم بازگشت.^۱

بسال ۵۹۱ مؤیدالدین بن قصاب وزیر خلیفه که در خوزستان بود، بر ری و آن حدود دست یافت، و خوارزمیان را از آنجا بیرون راند، و بدین موقع اورا با قتلخ اینانج در حدود کرج همدان کروفری روی داد، و قتلخ شکسته شد. اما وزیر پس از چندی در گذشت، و خوارزم شاهجهه استرداد بلاد از دست رفته به همدان آمد، و سپاه خوارزم شاه عساکر خلیفه را از آن حدود بیرون زد.^۵

خوارزمشاه پس از این پیروزی به رسان بازگشت.

قتلغ اینانج چون در اوائل سال ۵۹۲ هجری بهری آمد ، بتحریک دختر سلطان طغول زن یونس خان - که با خوارزمیان موضعه نهاده بود که قصاص پدر را از او باز خواهند - بفرمان میاجّق معاوّضه^۱ کشته شد ، بدسان که اورا زنده بسان گوسفندی سر بریدند^۲ .

پس از آنکه خوارزمشاه بعتر اسان بازگشت، امرا و مماليک پهلوانیه اتفاق کردند، و کوکجه مملوک اتابک پهلوان محمد بن ایلدگز را در سال ۵۹۱ به ریاست برداشتند، و بر ری و بلاد مجاور آن دست یافتند، و خوارزمیان را از آنجا براندند، و ۱۵ از دربار خلافت منشور فرمانروائی ری و ساوه و قم و کاشان بنام وی صادر گردید.^۴ خوارزمشاه تکش در سال ۵۹۵ خبر یافت که میاجق راه طغیان در پیش گرفته است، لذا در ربیع الاول این سال رهسپار ری - که دست بدست میگشت - و دیگر بلاد جبل شد. میاجق بترسید و بگریخت، و سرانجام گرفتار وزندانی شد.^۵

(١) ذيل سلجوقيات ظهيري، ص ٩٢؛ راحة المدور، ص ٣٧٥؛ حوانكشا، ج ٢ ص ٣٣.

ابن اثیر، ج ۲۳۱ ص ۹۲۳.

(۲) ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۳۲، ۲۳۳.

(٣) راحة المدور، ص. ٣٨٠ س. ٢٠؛ جهانگشا، ج ٢ ص ٣٨١.

(٤) ابن اثیر ، ج ٩ ص ٢٣٤ س ١٠ : المختصر ابوالفدا ، ج ٢ ص ٩٦ س ٥ : حجۃ انکشافی

^۳ جوینی، ج ۳، حواشی مرحوم فزوینی، ص ۴۱۰ س ۳.

(٥) ابن أثیر، ج ٩ ص ٢٤٨ س ١.

خوارزمشاه تکش در سال ۵۹۶ در شهرستانه میان نیشاپور و خوارزم در گذشت، و فرزندش قطب الدین محمد بجایش نشست.^۱

در سال ۶۰۰ هجری شمس الدین آیتغمش یا آیتمش مملوک دیگر اتابک پهلوان جمعی از ممالیک و غیر ایشان را با خود بارساخت، و قصد کو کجه کرد و وی را بکشت، و بلاش را از ری و همدان و اصفهان و غیره بتصرف خویش در آورد؛ و ملک را بنام ازبک بن پهلوان گردانید، و تدبیر کارها را خود بر عهده گرفت، و اتابک را تنها نام بود.^۲

شمس الدین آیتغمش را ذکر و شهرتی فراهم آمد، و نامش بربانها افتاد، و قدرتش افزون شد، و با صاحب خویش ابو بکر بن پهلوان از در خلاف در آمد، تا آنکه ۱۰ بسال ۶۰۸ یکی از ممالیک ازبک بن پهلوان محمد بن ایلدگز، بنام منکلی بر وی خروج کرد، و ممالیک پهلوانیه نیز بوی گرویدند؛ آیتغمش از پیش وی بگریخت و بغداد رفت، و منکلی بر ری و اصفهان و همدان و آن نواحی دست یافت.^۳ آیتغمش تاسال ۶۱۶ در بغداد بساند، در محرم این سال بهنگام مراجعت از بغداد به همدان مقتول گردید و منکلی بی منازع ماند.^۴

منکلی تاسال ۶۱۲ بر روی کار بود. در این سال در نبردی که میان او از یک طرف، و از بک بن پهلوان و لشکریان خلیفه از طرف دیگر روی داد منکلی منهزم شد، و بساوه رفت و در آنجا کشته شد^۵؛ و ازبک بن پهلوان، آیتمش مملوک برادر خویش اتابک ابو بکر بن محمد بن ایلدگز را که از بر کشید گان سلطان محمد خوارزمشاه بود بجای وی بگمارد. آیتمش از سلطان محمد خوارزمشاه اطاعت داشت، و بعد وی در بلاد جبال بنام وی خطبه می خواندند.^۶

(۱) ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۵۰ س ۶.

(۲) ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۶۵ س ۱۹؛ المختصر، ج ۳ ص ۱۱۱ س ۱۵.

(۳) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۵ س ۱۴.

(۴) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۷ س ۷؛ المختصر ابوالقدا، ج ۳ ص ۱۲۱ س ۱۶.

(۵) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۹ س ۳ بیعد؛ المختصر، ج ۳ ص ۱۲۲ س ۲۷.

(۶) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۹ س ۲۱، و ص ۳۱۲ س ۴؛ سیره جلال الدین، ص ۵۳ س ۲.

بعد؛ تاریخ شهاب الدین محمد خرنزی، بااهتمام استاد مجتبی مینوی، ص ۲۲ س ۲ بیعد؛ المختصر، ج ۲ ص ۱۲۲ س ۲۸.

بزمانوی در سال ۱۴ هجری در شهر ری گنجی قدیمی بدست آمد، که صاحب آثار البلاط از آن یاد کرده است^۱. **إغْلِيمِش** در همین سال بدست باطنیه کشته شد^۲: خوارزمشاه علاء الدین محمد بن تکش، چون از قتل وی اطلاع یافت، جهه آنکه بلاد جبال از طاعت وی خارج نگردد بدان سو عازم شد، و به ری درآمد، و آنجا را بتصرف گرفت^۳.

۵

چون **إغْلِيمِش** را بکشتند، اتابک سعد بن زنگی صاحب بلاد فارس را هوس تسخیر عراق در سر افتاد، و در همین سال (۱۴ هـ) راه ری در پیش گرفت. محمد خوارزمشاه در دامغان اطلاع یافت، که اتابک پاره‌ای از نواحی ری را باختیار آورده است، پس بر سرعت خوبیش بیفزود، و در ناحیه خیل بزرگ، که از آبادیها ری و میان ری و قزوین واقع بود^۴، باتابک رسید. اتابک چون مقدمه لشکر را بدید گمنان گرد که ۱۰ آزبکیانند که بدان حدود تجاوز کرده‌اند. پس با قلت عساکر جنگ را باساخت، و بر قلب لشکر خوارزمشاه زد، و سه صف از صفوی وی را بدربید، و بسیاری از خوارزمیان را بکشت، و جمعی را مجرح کرد.

خوارزمشاه چون آن شجاعت و جلادت بدید، بفرمود تا چتر شاهی را بگشودند. سپاهیان اتابک چون آن بدیدند پشت بدادند، و روی بگریز نهادند. اتابک پیاده شد و زمین ۱۵ بیو سید، پس دستش را بستند، و بحضورت آوردند. سلطان بفرمود تا اورا باحتیاطی تمام نگهدارند.

در همان روزها بپای مردی ملک زوزن قرار بر آن افتاد، که اتابک سعد دختر خود ملکه خاتون را بازدواج پسر سلطان جلال الدین مینگ بر تی در آورد، و پسر خود اتابک زنگی را ببارگاه سلطنت بفرستد، و همه ساله ثلث ارتفاعات فارس را بخرازه ۲۰ شاهی بر ساند، و پاره‌ای از بلاد خوبیش را بگماشتگان سلطان باز گذارد. اتابک سعد

(۱) آثار البلاط، ص ۳۷۵ س ۱۶. در نسخه مطبوع در این مورد نام وی بغلط ابلقلمش ثبت افتاده.

(۲) ابن اثیر، ج ۶ ص ۳۱۳ س ۵: آثار البلاط، ص ۳۰۲ س ۱۳. در اینجا محرفاً انقلمس ضبط گردیده؛ جهانگشای حوینی، ج ۲ ص ۴۱۰، حواشی میر حوم علامه قروینی.

(۳) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۱۲ س آخر:

(۴) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۰۹ س ۲۱.

با این شرایط رخصت بازگشت بملک خویش یافت، و خوارزمشاه بوی خلعت شاهانه در پوشید. شیخ سعدی رحمه الله خود را به اتابک سعد بن زنگی منسوب ساخته است. اتابک را در این بازگشت با اپرسش نصرة الدین و قایعی است، که بحث آن در خور این مقام نیست.

در این سفر از بیک بن پهلوان نیز باطاعت خوارزمشاه گردند نهاد.^۵

خوارزمشاه پسر خود رکن الدین غورسانجی^۶ را بعراق بازگزارد و مراجعت کرد، و در محرم ۶۱۵ بمرو رسید. رکن الدین به ری رفت و اسماعیلیان را که بدعوت مردم ری مشغول بودند سیاست کرد، و طرف نشینان عراق را که سربطیان برداشته بودند مطبع گردانید. وی در سال ۶۱۹ بدست مغول کشته شد.^۷

۱۰- ری از فاجعه مغول تا اوائل عیید صفویان (دوره ایا خانان و چوپانیان و آل بادوسپان وآل جلایر وآل مظفر و تیموریان و قراقوینلوها و آق قوینلوها)، و اشارتی بتاریخ طهران تا آغاز پای تختی آن:
ایلخانان:

چنگیز چون بر سمرقند دست یافت، شنید که سلطان محمد خوارزمشاه بعراق

۱۵ گریخته است، لذا جبه (Djebé) و سوبدای (Subuday)^۸ را با سی هزار سوار مأمور

(۱) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۱۳ س ۶، وص ۳۱۴ س ۱؛ جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۹۷
س ۴؛ سیره جلال الدین، ص ۵۳ س ۲؛ تاریخ شهاب الدین محمد خرنذی، ص ۲۲ س ۲ ببعد؛
روضۃ الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)؛ المختصر، ج ۳ ص ۱۸۱۴ س ۱۸ ببعد؛ حبیب السیر،
جزء چهارم از جلد دوم ص ۱۲۸ س ۲۳؛ تاریخ جهان آرا، ص ۱۲۶.

(۲) ضبط این نام در متابع مختلف است. صورت متن مطابق تاریخ جهانگشا مصحح علامه قزوینی است. در طبقات ناصری، ج ۱ ص ۳۱۴ س ۱۴؛ غوریشانتی و بمینی غوری شکن آمده.

(۳) سیره جلال الدین، ص ۱۴۱ س ۱۴؛ تاریخ شهاب الدین خرنذی، ص ۹۵ س ۱۰؛
تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۲۰۸ س ۲؛ ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۱۳ س ۲۲؛ جهان آرا، ص ۱۲۱.

(۴) نام این دوسردار در سیره جلال الدین، ص ۱۰۲ و ترجمه آن بنام تاریخ شهاب الدین خرنذی، ص ۶۵ یمه نوبن و سبئی (سبطی)؛ و در طبقات ناصری، ج ۱ ص ۲۱۲ س ۱۸، و ج ۲ ص ۱۰۸ س ۵ یمه نوبن (نوبن معنی سردار) و سوده بهادر؛ و در تاریخ جهانگشاچ. ۱ ص ۱۱۵ یمه و سبئی، و در دیگر متابع، در بیشتر موارد بصورت متن، و در پاره‌ای از موارد محرف و مقلوط است.

دستگیری وی کرد. ابن اثیر این دسته از تاتار اتر مغرب (التر المغاربة) نامیده است، زیرا مسیر ایشان بسوی غرب خراسان بوده است. سلطان محمد در ماه صفر ۶۱۷ از کنار جیحون به نیشابور رسید، و در آنجا جمعی از شکریان بدو پیوستند، و در ربيع الاول این سال راه عراق در پیش گرفت، و بنقل مؤلف سیره جلال الدین بفرمود تا صندوقهای جواهر را - که خراج تمامت روی زمین ببهای آن وفا نمی کرد - بقلعه اردنهن از قلاع مستحکم نواحی ری در راه دماوند و طبرستان درسه منزلی ری سپردند. این جواهرها بعدها بدست تاتارها افتاد، و صندوقها را همچنان سر بمهر بپیش چنگیز برداشتند.

چون سلطان محمد برسید از دیگر جانب قاصد خراسان در رسید، و خبر داد که لشکر دشمن نزدیک آمده است.

سلطان از ری متوجه قلعه فرزین (نزدیک سلطانیه فعلی) شد، واز آنجا به گیلان و مازندران روی آورد، و به جزیره آبسکون افتاد، و آن واقعه معروف است. در آن ایام بنقل مؤلف حبیب السیر میان مردم ری از جهه اختلاف مذهب تعصب بود. شافعیان آنجا چون از وصول مغولان اطلاع یافتند باستقبال شناختند، و جبه و سوبدای را بجنگ باحتفیان برانگیختند. مغولان نخست به نهب و قتل حفیان پرداختند، و سپس بسراغ شافعیان - که در خون مردم شهر خوش شده بودند - رفتند. شهر را غارت کردند، جمعی بیشمار را بکشتند، وزنان را اسیر کردند، و اطفال را بیندگی برداشتند، و از ستم و نهب و قتل و فجایع دیگر کاری کردند که تا بدان روز چشمی ندید و گوشی نشنید.

مغولان در ری فمانند و در طلب خوارزمشاه آن شهر را ترک گفتد، و جبه به تعقیب سلطان بهمدان رفت، و سوبدای راه قزوین در پیش گرفت.^{۱)}

(۱) سیره جلال الدین، ص ۱۰۲، وص ۵-۱۰۷؛ تاریخ شهاب الدین محمد خ نزدی، من ۶۵، وص ۶۶-۶۸؛ طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۱۲، وص ۱۸، وص ۲، ص ۳۱۲؛ تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۱۵، وص ۲؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۴۳۳، وص ۲۸؛ تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۱۵؛ جامع التواریخ، بکوشش دکتر کریمی، ج ۱، ص ۴۳۴، وص ۱۲؛ تذکرہ دولتشام، ص ۳۴۵، وص ۱۷؛ حبیب السیر، جزء چهارم از جلد دوم، ص ۱۸۲، وص ۱۸۳؛ وجزء اول از جلد سوم، ص ۱۹، وص ۲۰؛ فتوحات الاسلام، ج ۲، ص ۶.

قول دیگری در باب حرکت سلطان محمد بسوی عراق ذکر کردند، که به موجب آن سلطان از نیشابور بماندران رفت، و مغولان همچنان بتعقیب وی بودند، واز هر منزل که صبح سلطان بیرون می شد لشکر مغول شب بدانجا فرود می آمد، و آرام و قرار را از سلطان بگرفتند، تا سلطان بقلعه‌ای از آن خویش در جزیره آبسکون رفت.^۵

چون مغولان از دست یافتن سلطان مأیوس شدند بازگشتد، و شهرهای مازندران را یکی پس از دیگری بگشودند واز آنجا به ری آمدند، و آن جنایات هول را ارتکاب کردند.

ابن اثیر روایت نخستین را از قول تاجرانی که خود در همدان بهنگام وصول خوارزمشاه حضور داشتند نقل کرده، و روایت دوم را از زبان فقیهی که در بخارا اسیر مغولان بوده، و بعد نجات یافته آورده، و قول نخستین را صحیح دانسته و چنین گفته است:

«...و کان هذا هو الصحيح؛ فإن الفقيه كان حينئذ مأسوراً، وهو لا إلا التجار أخبروا
اذبهم كانوا بهمدان، و وصل خوارزمشاه، ثم وصل بعده من أخباره بوصول التتر؛
ففارق همدان ...»^۶

گویا ظاهراً وجه جمع ابن دوقول چنین تواند بود، که سلطان محمد برای رد گم کردن، پس از خروج از نیشابور لشکریان را بدودسته تقسیم کرد، دسته‌ای را به مازندران فرستاد، و خود با دسته دیگر راه عراق در پیش گرفت.

پس از مرگ خوارزمشاه پسرش سلطان غیاث الدین صاحب کرمان و جبال و ری، که بقول صاحب جهانگشا در آن وقت در قلعه قارون بود از آنجا بیرون آمد، و پس از کز و فرزی در کرمان و فارس، در سال ۱۹۶ قصد اتابک سعد کرد، و در فارس غنائمی بدست آورد، و بفضل زمستان به ری آمد، و بسلطنت نشست.

در اثناء این حال، سلطان جلال الدین مینگک بر تی از هندوستان به ری رسید،

(۱) طبقات ناصری، صحائف مذکور در ذیل صفحه قبل؛ ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۲۳؛ المختصر

ابوالندا، ج ۳ ص ۱۲۳، ۱۲۴.

(۲) ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۲۴.

ودرسای او فرود آمد. غیاث الدین را مجال تدبیر نمایند. بقلعه سلو قانزی رفت. مادرش از جلال الدین برای وی امان خواست، و کس بوی فرستاد که آرام گیرد. غیاث الدین چون اینم شد، بخدمت بازگشت، و از دراطاعت درآمد، و دوبرادر یکدیگر را در کنار گرفتند؛ وجلال الدین سلطنت نشست، و دولت غیائیه زائل و دولت جاذیه جانشین آن گردید؛ سپس اردوی جلال الدین راه همدان در پیش گرفت.^۱

^۱ طایفه‌ای از مغولان بار دیگر در اوائل سال ۶۲۱ بفرمان چنگیز به ری و همدان و دیگر بلاد آن حمله هجوم برداشت. این طایفه غیر از طایفه غربیه مذکور در سابق اند.

از مردم ری آنچه در حمله نخستین تاتار جان سالم بدر برداشت، پس از خروج آن قوم خونخوار شهر بازگشتند، و سرگرم جبر شکسته‌ها و تعمیر خرابیها بودند، که ناگهان گرفتار دسته‌ای دیگر شدند. مردم را بهیچ روی قدرت دفع نبود. مغولان تیغ در نهادند و به صورت که خواستند وتوانستند اهل شهر را بکشتن گرفتند، و شهر را غارت و خراب کردند، و از آنجا بساوه و قم و کاشان رفتند، و آن بلاد را نیز بخاک و خون کشیدند.^۲

^{۱۵} ری که عروس شهرهای دنیا بود^۳، در فاجعه مغول چنان ضربتی خورد که دیگر هیچگاه نتوانست اعتبار پیشین خویش را بدست آورد.^۴ نجم الدین دایه رازی صاحب

(۱) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۵۱ س ۱۴ بی بعد، و م ۳۵۲ س ۱۶؛ سیره حلال الدین، ص ۷۴ و ۷۷.

تاریخ شهاب الدین محمد خرنیزی، ص ۴۰ و ۴۹؛ تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۱۵۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۹۹ س ۲؛ روضة الصفا، جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)؛ مقالات علامه فقید محمد قزوینی، در مقدمه نقنه المصدور باهنام دکتر امیر حسن بزد گردی، ص ۷۸ و هفت.

(۲) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۵۲ س آخر؛ شذرات الذهب، ج ۵ ص ۹۴ س ۷؛ فتوحات الاسلامیه، ج ۲ ص ۲۴ س ۵.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۱۷، ۱۱۸.

(۴) بارتولد در جفرافیای تاریخی خود، ص ۱۸۰ گفته: «بعد از قتل و غارت منوشه بـ دیگر اهمیت سابق خود را بدست نیاورده». آذریکدلی را نیز در آتشکده، ج ۳ ص ۱۰۶۶ س ۱۸، جنین قولی است. ازین پس در عراق عجم، اصفهان معتبرترین شهرها شد، چنان‌که محمد دمشقی متوفی سال ۷۲۷ در نخبه الدهر، ص ۱۸۳ در وصف عراق عجم نوشته: «... عین بلاده اصفهان ...».

مرصاد العباد در مقدمه این کتاب، در باب شماره شهادت یافنگان ری بدست مغولان چنین ۵ کفته:

«... ازیک شهر ری، که مولد و منشأ این ضعیف است، قیاس کرده‌اند، که کسایش، هفت‌صد هزار آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته، از شهر و ولایت...!»
با این حال ری پس از واقعه مغول هنوز از امپراتوری بلدان محسوب بوده، و عظمت دو اعتباری داشته، و تا دو سه قرن بعد نامش در پاره‌ای از وقایع تاریخی که شرحش باید در ج می‌آمده، و نیز به تفصیلی که در بحث از خرابی ری ذکر گردد، در اوائل عهد صفویان از ری هنوز بصفت شهریار می‌شده است.

ز کریای قزوینی در آثار البلاط - که آن را در سال ۶۷۴، یعنی بیش از نیم قرن

۱۰ پس از واقعه مغول تألیف کرده - از ری بدین صورت باد کرده است:
«الرَّىْ مَدِينَةٌ مُشْهُورَةٌ مِنْ أَمَّهَاتِ الْبَلَادِ وَاعْلَامِ الْمَدَنِ».^(۱)

وصف «من امپراتوریات البلاط و اعلام المدن» در این تاریخ در باب ری بسیار جالب است، و چون مؤلف آثار البلاط خود اهل قزوین از شهرهای همسایه ری بوده است، و شرحی متفید از محصولات ری که بقزوین حمل می‌شده می‌دهد، توان گفت قول وی در این ۱۵ باب با حقیقت مطابق نواند بود، و نیز چنانکه از تاریخ سکه شناسی ری تألیف جرج مايلز امریکائی بر می‌آید، سه‌هائی از ری مضروب در سالهای ۷۳۳-۷۰۴ هجری از محمد خدابنده و ابوسعید بدست آمده که می‌رساند شهر ری در آن سالها هنوز آباد و دارالضرب بوده است، و در این باب در فصل ششم، در ماجرا خرابی ری بحثی باید.

۲۰ باری، ری مانند همه بلاد ایران بچنگ مغولان افتاد. چنگیز بسال ۵۶۲۴.

(۱) مرصاد العباد، ص ۹۱؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۴ ببعد: ملحقات روضة الصفا، ج ۹؛ ریاض السیاحة، ص ۶۶۹. نجم الدین دایه بسال ۶۵۴ در گذشت: نفحات الانس، ص ۴۳۵؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۰. (۲) آثار البلاط، ص ۳۷۵ س ۶.

در ۶۴۶ سالگی در گذشت^۱، و پس از او از سال ۶۲۶ تا ۶۴۶ بترتیب او گنای و گیوک
و منگو ریاست کل مغول را داشتند، و ایشان را فاقآنان (خانان) کل مغول می‌گفتند^۲.
منگو چون در سال ۶۴۶ بخت قاآنی نشست تغییراتی در اداره ممالک مغول
بوجود آورد؛ از جمله آنکه برادر خود هلاگورا با ایران فرستاد^۳، و او بجای حکام
ولایتی سلاطین خویش را در ایران سلطنت داد^۴، و ایران از این تاریخ دارای شعبه‌ای
مخصوص از خاندان چنگیزی شد، که ایشان را سلسله ایلخانان – یعنی خانان مطیع
بخلنی – گفته‌اند^۵.

هلاگو برهمه امرای محلی دست یافت، بغداد را تسخیر کرد، و خلیفه المستعصم را بکشت، فرزندان او قریب یک قرن باستغلال در ایران سلطنت کردند، و نسبت بقا آنان چنین احترام را مرااعات می نمودند، و ایامی بالنسبه خوش داشتند، ۱۰ و با رامی و صلح پادشاهی می کردند، و به پیروی از شاهان پیشین ایران در تشویق ارباب ادب و دانش اقبالی نشان می دادند.^۵

وصفری در سال ۷۶۴ که عهد سلطنت آباقا از این سلاطین بود، بنقل از آثار البلاط در صحیفه پیش گذشت.

در میان شاهان این دودمان غازان خان را بهری و آباد کردن آن توجهی بوده،^{۱۵} و ذکر این شهر در قایع سلطنت او جای بجای بچشم می‌خورد. غازان در سال ۹۴۶^۲ بتحث نشست^۳، و در همان سال به ری آمد. ذکر آمدن او بهری در مجلل فصیحی در قایع سال ۹۴۶^۴ چنین عنوان یافته:

«... حرکت فرمودن غازانخان در منتصف شوال بجانب ری...»^۱
 تعمیر ری بفرمان غازان، در نزهه القلوب بدین صورت ثبت افتاده:
 «... در عهد غازانخان، ملک فخر الدین ری، بحکم بر لیخ درو اندک عمارتی
 افزود، و جمعی را ساکن گردانید.»^۲

اینکه صاحب نزهه القلوب تعمیر ری را در عهد غازانخان بوصف «اندک» ذکر کرده،^۳
 گویا ظاهراً از مسامحت و تساهله خالی نیست، چون در تاریخ غازانی تأثیف رسید الدین
 فضل الله، در باب تجدید عمارت خرابیها بعد غازان چنین اشارت رفته:
 «ابن زمان بیمن عدل شامل او [غازانخان] هرسال در هر شهری زیادت از هزار
 خانه می‌سازند، و خانه‌ای را که قیمت صد دینار بود این زمان هزار دینار می‌ارزد
 و زیادت»^۴

بار تولد مستشرق روسي از تعمیر ری بدست غازانخان چنین یاد کرده:
 «... قسمتی از شهر ری در دوره سلطنت ایلخان غازان ترمیم گردید. در سمت
 شمالی شهر در پای کوه قلعه بناشده - و یا بعبارت صحیح‌تر ترمیم یافت - که موسوم
 به طبرک بود...»^۵

(۱) مجله فضیحی، بخش دوم ص ۳۷۲ س ۴.

(۲) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۱۰ بیعد. نیز رک: جهان‌نمای کاتب چلبی، صاحب
 کشف الظنون، ص ۲۹۱ س آخر.

(۳) قسمت سوم تاریخ غازانی، ص ۱۵۸ س ۱۶ بیعد. شاردن سیاح معروف فرانسوی،
 که به عهد صفویان از ایران دیدن کرده، در سیاحت‌نامه خویش، ترجمه فارسی، ج ۳ من ۵۶
 س ۱۳ نوشته:

«شصت سال بعد (پس از فاجعه منول) فخر الدین سلطان پادت (ظ: عراق عجم) که با
 غازانخان تاتار شاهنشاه ایران بمصالحه گرائیده بود، در تجدید و تعمیر بنای شهر ویران
 ری، اهتمام بسیار ورزید، ولی با وجود این در آرزوی خود توفیق نیافت، و به مقصد نرسید...»
 این سخن چنانکه پیداست مبتنى بر تحقیق و تتبع نیست.

(۴) ترجمه جغرافیای تاریخی ایران، تأثیف بارتولد، ص ۱۸۱ س ۴.

مینورسکی نیز در مقالت خویش در باب ری اشارت کرده، که در سلطنت غازان قلعه طبرک ری تعمیر یافت، لکن پاره‌ای اسباب و علل اقتصادی (آبیاری؟)، اگر سیاسی و مذهبی نبوده باشد، آباد شدن مجده ری را مانع می‌آمد. قول وی چنین است :

5 «La citadelle de Tabarak fut rebâtie sous Ghazân Khân (1295-1304) mais quelques raisons économiques (irrigation?) , sinon politiques et religieuses , ont dû s'opposer à la restauration de Raiy...»^۱

مراد از قلعه طبرک در این دو گفته بی‌گمان کهندز شهر است، که آنرا نیز قلعه طبرک می‌گفتند، و وصف آن در مجلد نخستین کتاب حاضر صفحه ۱۷۷-۱۸۲ درج آمده؛ نه آن قلعه بلندی که تاسال ۵۸۸ بر فراز کوه طبرک در محل کهندز شهر بجا بوده و نام کهندز نیز از آنست، و در این سال بفرمان طغرل سوم خراب و با زمین یکسان ۱۰ گردید.^۲

بخشی را که غازان خان آباد کرد در ادوار بعد نیز تادیری آباد بماند، چنانکه شاهرخ تیموری در سفر سال ۸۳۲ بهری بهمان بخش فرود آمد؛ و ذکر آن در مجلل فصیحی در حوادث سال ۸۳۲ چنین آمده:

1۵ «... چهارشنبه پنجم رمضان المبارک به طبرک ری ... نزول همایون افتاد...»^۳
ونیز در مطلع سعدین است که شاهرخ (در سال ۸۵۰) بسه قلعه طبرک درآمد،
بدین قرار :

«... حضرت خاقان سعید عازم قلعه طبرک شده احرام زیارت مقابر اکابر
بست ...»^۴

گویا ظاهرآ مراد از گور اکابر، گور ابراهیم خواص و گنبد اینانج و دیگر مقابری ۲۰

(۱) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۲ ص ۱۱۸۴ م ۵ ستون راست.

(۲) برای شرح قلعه معروف طبرک، رک : ج ۱ کتاب حاضر، ص ۴۸۱-۵۱۶ و برای خرابی آن ص ۵۱۳-۵۱۶.

(۳) مجلل فصیحی ، ج ۲ ص ۲۶۳ م ۲.

(۴) مطلع سعدین ، ج ۲ جزو ۲ ص ۸۷۴ م ۶.

است که در شمال قلعه طبرک (= کهن دژ ری) و دامن کوه طبرک (نقاره خانه فعلی) واقع بوده است^۱.

غازان خان بسال ۷۰۳ - که سال وفات وی است - ظاهراً با تنی ناسالم بار دیگر بهری آمد، اما هوای آنجا اورا سازگار نیفتاد و بیماریش شدت یافت، در مجمل فصیحی در وقایع این سال مذکور است :

«مرض غازان خان در ری بسبب مخالفت هوای ری متمامی شد، و او جمیع مردم لشکری وغیره را جمع کرده هر کس را بقدر مرتبه عطای بسیار داد، و او متوجه تبریز شد و از ری چون بحدود قزوین رسید وفات یافت^۲.»

چوپانیان وآل بادوسپان وآل جلایر وآل مظفر :

تحت ایلخانی با مرگ ابوسعید بهادرخان در سال ۷۳۶^۳ ملیعه دست امر اگردید، و ایشان هر کدام یکی از دست پروردگان خویش را جهه اجرای مقاصد خود، شایسته این مقام اعلام می کردند^۴.

بلاد عراق بدین هنگام میان امیر شیخ حسن ایلکانی باشیخ حسن بزرگ، و امیر شیخ حسن چوپانی باشیخ حسن کوچک دست بدست می گشت^۵.

ری جزء منطقه نفوذ طغاتیمور (۷۳۹-۷۵۲) فرار گرفت^۶؛ وی را امیر شیخ حسن بزرگ به ایلخانی برداشته بود^۷. طغاتیمور در مازندران و پاره‌ای از ولایات خراسان

(۱) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص. ۵۰-۵۱ ذیل.

(۲) مجمل فصیحی، ج ۳ ص ۱۰ س آخر. نیز برای اطلاع بیشتر در این باب، رک: المختصر ابوالفدا، ج ۴ ص ۵۲ س ۸؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۱۴ س ۱؛ حبیب السیر، جزء اول از جلد ۳ ص ۹۱؛ یادداشت‌های قروینی، ج ۵ ص ۴۰ س آخر، بنقل اذ جامع التواریخ.

(۳) حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۲۴.

(۴) طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۴ س ۹.

(۵) حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۲۸، ۱۲۹.

(۶) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳، مقاله مینورسکی در باب ری، ص ۱۱۸۴ س ۱۲ ستون راست.

(۷) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۱۵۶ س ۲۱؛ طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۶

فرماننفرمایی داشت^۱، و نسبش به برادر چنگیز می‌رسد.^۲

در مجلل فصیحی در وقایع سال ۷۴۲ ذکر گردیده:

«گریختن امیر ابراهیم صواب که وزیر امیر پیرحسین چوبانی بود پیش امیر مبارز الدین ولی، که او پسر علی هندو بود از امراء معنبر طغایتموری مازندران بود، و سربداران را از استرآباد و شاسفان بیرون کرد. و ضبط طبرستان نمود، و سمنان و فیروز کوه و ری و رستمداد را بگرفت...»^۳

اما دیری نپائید که ری به اختیار شاهان آآل بادوسپان در آمد.

بدین‌هنگام در طبرستان، در رویان و رستمداد، جلال‌الدوله اسکندر بن تاج‌الدوله زیار بن شاه کیخسرو از آآل بادوسپان رستمداد معروف به ملک اعظم، و برادرش فخر‌الدوله شاه غازی بن تاج‌الدوله حکومت داشتند.^۴

۱۰

جالال‌الدوله پس از مرگ پدر بسال ۷۳۴ هجری پادشاهی یافت.^۵ وی چون ملک موروث را بتصرف گرفت و کارها را نظام بخشید، بقاع کوهستانی میان قزوین و سمنان را بدست آورد، که ری و اعمال آن نیز در آن ردیف بود، و تمامیت ری و قزوین مال خود را بخزانه اومی‌رسانیدند.^۶

۱۵

در سال ۷۵۶ در حدود ری سورشی بوجود آمد، که ملک اعظم جلال‌الدوله فرونشاند، و سرکشان را باطاعت آورد؛ در تاریخ ظهیر الدین مرعشی در این باب چنین مذکور است:

«[امیر پولادقیا] باتمامت امرا و ارباب ری حشر کرده و لشکر کشیده در زیر طهران به مقام خونی جمع شدند. موکب ملک اعظم با لشکر منصور در برابر ایشان (۱) حبیب‌السیر، حزء اول از جلد سوم، ص ۱۲۹ ماقبل آخر؛ دائرة المعارف اسلامی ص مذکور در ذیل صفحه قبل.

(۲) تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۱۸، ۱۴: طبقات ملاطین اسلام، ص ۱۹۶ ذیل صفحه.

(۳) مجلل فصیحی، ج ۳ ص ۶۲ ماقبل آخر.

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۱۹-۳۲۱.

(۵) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۹۹.

(۶) تاریخ رویان اولیاء‌الله، ص ۱۲۱؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۰۲.

لشکر گاه بساخت، و همان روز مصاف دادند. امرای ری چون نسبت بالشکر ملک مشار الیه ضعفی در خود مشاهده کردند، تزلزل و تخشع پیش گرفتند، و قاصد فرستادند وصلح طلبیدند^۱.

ذکر «ارباب ری» و «امرای ری» در این روایت دلیل بر معمور و مسکون بودن ری در این تاریخ است.^۵

در سال ۷۵۹ چند تن از امرای ایغور مثل امیر کبیر پیر احمد، و امیرزاده بزرگ اروم قیا، و امیر عبیده، و امیر حسن لادی بمخالفت برخاستند، و اتفاق کردند که قلعه قوسین ری بدست فروگیرند، و دست نواب ملک را از ری و نواحی آن کوتاه سازند. ملک اعظم جلال الدوله خواست تابتن خویش بدفع ایشان بکوشد، لکن فخر الدوله شاه غازی ازوی در خواست تا اورا به انجام دادن این مهم رخصت دهد. در نبردی که رفت ترکان شکست یافتند، و آتش فتنه فرومرد؛ و آن نواحی همچنان بدست این خاندان بماند.^۶

سرزمین ری بعدها از دست این سلاطین بیرون رفت، و پای امیر ولی بدانجا بازشد. در سال ۷۷۲ یعنی یکسال پس از قتل جلال الدوله اسکندر^۳، امیر ولی، که پس از طغاتیمور خان^۴ بروایت جرجان استیلا یافت^۵، در عرادان خوار ری با سلطان اویس ایلکانی نبرد کرد، و شکسته شد، و سلطان اویس به ری دست یافت^۶؛ این واقعه

(۱) تاریخ ظهیر الدین مرعشی، ص ۱۱۵ س ۸ ب بعد.

(۲) تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۱۳۱ س ما قبل آخر؛ تاریخ ظهیر الدین مرعشی، ص

۱۱۶ س ۳. نیز برای اطلاع به اخبار این دو برادر، رک: تاریخ جهان آرا، ص ۱۸۵، ۱۸۶ که احوال ایشان با اختصار یاد شده است.

(۳) جلال الدوله اسکندر را در شهر کجور در سال ۷۷۱ بقتل آورده؛ تاریخ مرعشی، ص ۱۴۷ س آخر.

(۴) طغاتیمور بدست سربداران کشته شد؛ حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۱؛ جهان آرا ص ۲۱۸.

(۵) شیخ حسن بزرگ که پادشاهی آل جلایر یا ایلکانیان را بنیاد نهاد، و بر عراق دست یافت، و بنداد را پای تخت خویش ساخت، بسال ۷۵۷ درگذشت، و پرسش سلطان اویس بچایش نشست؛ حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۱؛ طبقات سلاطین اسلام ص ۲۱۹.

در مجله فصیحی و حبیب السیر بدین تقریب درج رفته :

«در سال ۷۷۲ امیرولی، که بعد از قتل طغاییمورخان بروایت جرجان استیلا بافت بود، نسبت بسلطان اویس راه خلاف پیش گرفت. سلطان اویس سر کوبی وی را عازم شد، و در عزادان خوار ری بوی رسید، و نبردی سخت در گرفت. امیر ولی هزیمت یافت، و سلطان تاسمنان پذربالش شتافت. پس ری را که گرفته بود به قتلشاه سپرد و خود بازگشت. پس از دو سال قتلشاه از ری به اصفهان رفت، و منصب وی به عادل آقا تعلق گرفت!»^۱.

امیرولی بار دیگر در سال ۷۷۴ بحدود ری حمله برد.^۲

سلطان اویس در سال ۷۷۶ در گندشت، و پسرش سلطان حسین روی کار آمد.^۳

بزمان وی عادل آقا بفتح پاره‌ای از قلاع ولایت ری، که امیر ولی در تصرف داشت، هفت گماشت، و سلطان اکثر امرا و لشکریان را بکمل وی نامزد کرد.^۴

شاه شجاع از آل مظفر را نیز در این حدود گاه ترکنازی بود، وی بسال ۷۷۷ تبریز را بتصرف آورد، لکن پس از چهار ماه بشیراز برگشت، با این حال حدود متصرفات اورا از طرف شمال تا ری و همدان دانسته‌اند.^۵ در خلال آن احوال در سال ۷۸۴ سلطان حسین بدست برادرش سلطان احمد در تبریز کشته شد.

تیموریان:

ازین پس مصیبت دیگری به ری و مردم آن روی می‌آورد، و این شهر کهن - که یکبار در فاجعه مغول بمخاک و خون کشیده شد، و بناهای آباد آن خراب، و باخاک یکسان گردید، و هفتصد هزار تن از مردم بی‌گناه آن کشته شدند - بار دیگر لگد کوب سه ستوران

(۱) مجله فصیحی، ج ۲ ص ۱۰۴ و ۱۶: حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۴۶ و ۲۹.

(۲) حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۷.

(۳) حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۷.

(۴) حبیب السیر، جزء اول از جلد سوم ص ۱۳۸ و ۲ ص ۱۳۹: طبقات سلاطین اسلام، ص ۲۱۹ و ۱۶؛ تاریخ آل مظفر، تألیف دکترستوده، ج ۱ ص ۱۸۹.

(۵) تاریخ آل مظفر، تألیف دکترستوده، ج ۱ ص ۲۱۵.

بعد.

سیاه جنگجوی قهار خونخوار دیگر یعنی امیر تیمور شد.

امیر تیمور یا تیمور لنگ، که اروپائیان ویرا بتحریف تمرلان (Tamerlane) گفته‌اند، نسبت را به پدران چنگیز می‌رساند، و یکی از اجدادش سمت وزارت جفتا پسر چنگیز را داشت.

تغلقتمور خان در مأواه النهر وی را حکومت کشداد^۱. وی بسال ۷۸۲ لشکر-
کشی به ایران را آغاز کرد^۲. تیمور امیرولی را از جرجان براند، و آنجارا به لقمان
پسر طغاتیمور داد، و در شوال سال ۷۸۶ (= ۱۳۸۴ میلادی) علم عزیمت بصوب ری
بر افراد و آنجارا بدون مقاومتی بدست آورد، و زمستان را در آنجا بماند. امیرولی
که در جرجان ازوی شکست یافته بود به‌ری فرار کرد، و از آنجا به‌رسنیدار گریخت^۳.
تیمور در فصل بهار از ری بسلطانیه رفت^۴.

تیمور دریورش اول (۳ ساله) در سال ۷۸۹ بهری آمد، وینه (آغرق) را آنچا گذاشته از راه همدان به اصفهان رفت^۵، و سلطان زین العابدین از آل مظفر که در آنچا بود منهزم شد، و در فرار به خراسان به ری افتاد، و با فرار وی شاه منصور پسر عم وی را عراق مسلم شد، و در آنچا استقرار یافت. سلطان زین العابدین چون به ری رسید، موسی جوکار والی ری از جانب تیمور، وی را بگرفت و بند کرد، و بنزد شاه

(١) لـالتاريخ ، نسخة مطبوع ، من ١٨٤٠، ١٨٥٠؛ جهان آرا ، ص ٢٢٥-٢٢٧؛ طبقات

سلاطین اسلام ، ص ۲۳۶ : سفر نامه درویل ، من ۲۲ س ۱۳ بی بعد . در طبقات سلاطین اسلام
بجای تغلتمور ، طغایتمور آمده که صحیح نمی نماید .

(۲) حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۲۲ س ۲۷.

(٤) ظفر نامه شرف الدین علی یزدی، طبع کلکته ۱۸۸۸م. ج ۱ ص ۳۸۹-۲۰.

(٥) ظفر نامه شرف‌الدین علی یزدی، طبع کلکته ۱۸۸۸م. ج ۱ ص ۴۳۰ س ۱۷:

حسالسیر، جزء دوم از جلد سوم ص ۳۹۵-۲۵۰.

منصور فرستاد، و شاه منصور همان روز اورا میل کشید و بقلعه سفید محبوس ساخت.^۱ تیمور دریورش دوم (پنج ساله) نیز در سال ۷۹۵ از راه دامغان و سمنان بری وارد شد^۲، در این یورش زمام حکومت آذربایجان وری و در بند و با کو را با توابع بشاهزاده معز الدین میرانشاه و آگذار داد^۳، و در سال ۷۹۸ در مراجعت از آذربایجان به سمرقند، در عرادان ری به خانواده و افراد خود (اوروق) پیوست.^۴

^۵ دریورش سوم (هفت ساله) در سال ۸۰۲، در مسیر خویش به ری در آمد (وبروایت کتاب منم تیمور جهانگشای - بفرض صحت آن - تیمور به مزار محمد بن یا بویدرفت و در آنجا سوره‌ای از قرآن بخواند، تیمور برای علماء احترامی مخصوص قائل بود و خود گفته: من هر گز دست بخون یک عالم نیالوده‌ام)، و سپس چون از خوار گذشت، در قریه ایوانک توقف نمود.^۶

^{۱۰} در مراجعت از این یورش به سمرقند، در رهضان ۸۰۶ از قرابة غیر کرت کرده متوجه ری گشت، و در غرہ ذی القعده از حدود قزوین بجلگه ری درآمد، و در مرغزار سارق قمش خرگاه بپاداشت، و چهار پایان و اثقال زیاده را برای ری و خوار روانه ساخت^۷؛ و امیر سلیمان شاه را بحکومت ری و فیروز کوه منصوب گردانید، و روز اول محرم

(۱) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۷۴۷ س ۳؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۱۶۸ س ۱۹.

تاریخ جهان آرا، ص ۲۲۴ س ۱؛ تاریخ آل مظفر، تألیف دکتر ستوده، ج ۱ ص ۲۳۷ س ۱۲.

(۲) ظفر نامه شامي، ص ۱۲۹ س ۱۴؛ حبیب السیر، جزء سوم از حادث سوم ص ۳۶

س ۸ ببعد.

(۳) حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۳۶ س ۲۴.

(۴) مجمل فضیحی، ج ۳ ص ۱۳۹ س ۱۰.

(۵) ظفر نامه شرف الدین علی یزدی، طبع کلکنیه ۱۸۸۸م. ج ۲ ص ۲۱۱ س آخر؛

ظفر نامه شامي، ص ۲۱۲؛ منم تیمور جهانگشا، بقلم تیمور(۴) ص ۳۴۸ س ۳۱. پاره‌ای از اخبار وی که گفته‌اند بقلم خود او در کتاب منم تیمور جهانگشا درج آمده، با آنچه در منابع دیگر مذکور در فوق نوشته شده قابل اطمیاق نماید، و اخبار این کتاب قابل اعتماد نیست.

(۶) ظفر نامه شرف الدین علی یزدی، طبع ۱۳۲۶، ج ۲ ص ۴۰۲ س ۹ ببعد؛ ذیل

ظفر نامه نظام الدین شامي، ص ۱۶ س ۲؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۲۹ س ۱۸ ببعد.

۸۰۷ برنیشابور عبور کرد و متوجه ماوراء النهر شد^۱، و در سال ۸۰۷ هجری (= ۱۴۰۵ میلادی) بدان هنگام که در پی اجرای نقشه جاد طلبان خویش در باب فتح چین بود، در ماه شعبان در شهر اترار در سن هفتاد و پیکسالگی در گذشت.^۲

در روز سه شنبه هشتم ژوییه ۱۴۰۶ میلادی، مطابق با روزهای آخر سال ۸۰۶ هجری قمری، کلاویخو، رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا، بهنگامی که بسفارت بنزد تیمور می‌رفت ری را بدید، و در سفر نامه خویش در باب آن نوشته که، بناهای این شهر در این تاریخ متروک مانده، و ویران گشته و شهر بکلی از سکنه خالی شده است.^۳ ۱۰ گویا ظاهراً سبب این خرابی زلزله عظیمی بود که اندکی پیش از هجوم تیمور در آن شهر بوقوع پیوسته بود^۴، لکن غیر مسکون بودن آنجا باقی این و شواهد تاریخی که از این پس در باب شهر ری مذکور می‌افتد، بهیچ روی سازگاری ندارد، و در این معنی ۱۰ بتفصیل در بحث از خرابی ری در فصل ششم همین باب سخن برود.

چون تیمور در گذشت، برخی از امراء میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور را بسلطنت برداشتند، و در سمرقند بر تخت نشاندند، و شاهرخ میرزا فرزند تیمور نیز که پس از پدر بارت و استحقاق در هرات بسلطنت نشست، شاهی ماوراء النهر و ترکستان را بر خلیل سلطان مسلم داشت؛ لکن پس از چهار سال یکی از امراء ۱۵ وی بنام امیر خداداد اورا گرفته و محبوس ساخت، و میرزا شاهرخ پس از استماع آن اخبار ب Maurae النهر رفت، و سر خداداد را - که کشته شده بود - بنزد وی آوردند، و میرزا خلیل از حبس خلاص شد، و پس از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید،

(۱) حبیب السیر، جزء سوم از حلقه سوم ص ۷۶ س ۱۸ پیعده: لب التواریخ، نسخه

مطبوع، ص ۱۸۸ س ۰.

(۲) محمل فضیحی، ج ۳ ص ۱۵۵ س ۱: تاریخ جهان آرا، ص ۲۳۰ س ۱: طبقات

سلطین اسلام، ص ۲۳۷ س ۱۴.

(۳) سفر نامه کلاویخو، ترجمه مسعود نیا، ص ۱۷۵ س ۰.

(۴) ذکر این زلزله چنانکه در شرح خرابی ری بیاید، در کتاب «منم تیمورجه انگشاء»

آمده، لکن بر روایت آن کتاب اعتمادی نیست.

واحترام یافت، و شاهرخ ویرا بعراق و آذربایجان، که به عهد تیمور نامزد پدرش بود، روان داشت، این واقعه در سال ۸۱۲ بود.

سلطان خلیل پس از مدتها در شهر ری^۱ بعارضهای دوشه روزه، در چهارشنبه شانزدهم ربیع سال ۸۱۴ رخت بسرای باقی کشید^۲، و در همان شهر مدفون شد.^۳ شاهرخ میرزا به عهد سلطنت چند بار جهه دفع قرايوسف و پسرانش اسکندر^۴ و میرزاجهانشاه از سلاطین قراقوینلو – که بر آذربایجان و عراق عرب و بعضی از عراق عجم و پارهای ولایات ری دست یافته بودند^۵ – به ری رسید و آنجا و نواحی آن را مکنیم خویش ساخت، تخصیص آن موارد سال ۸۲۳ بود، و قرايوسف در همین سال وفات یافت.^۶

در سال ۸۳۲ هجری که امیر اسکندر پسر قرايوسف سلطانیه را از تصرف مردم^۷ میرزا شاهرخ بیرون برد، شاهرخ میرزا بار دوم از خراسان بیرون آمد و قصد او کرد، و چهارم ماه مبارک رمضان در ظاهر طبرک ری (شمال شارستان شهر) سراپرد برا فراشت، وجهه اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز در آنجا بماند، و مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم، و آرامگاه ابراهیم خواص، و امام محمد شیبانی را زیارت کرد، و مراسم آن بجا آورد. پس از جمیع شدن سپاهیان در ری بسوی^۸

(۱) در تاریخ جهان آرا، و لب التواریخ نسخه خطی سریحا «شهر ری» درج آمده.

و از ری بوصفت شهر یاد شده است، که حاکمی از مسکون و آباد بودن آن حاست.

(۲) ظفر نامه یزدی، طبع ۱۸۸۸، ص ۷۲۰ بعد: طلیع سعدیان، جلد ۲، حزء اول

ص ۱۲۴ س ۱۹۱ بعد: مجمل فسیحی، ج ۲ س ۲۰۷ س ۱۰ بعد: حبیب السیر، طبع ۱۲۷۱

حزو سوم از مجلد ثالث ص ۱۸۹ س ۲۶: لب التواریخ، نسخه خطی س ۱۹۰ س ۶ بعد،

نسخه حاپی ص ۱۹۱ س ۱۸۹ آخر: تاریخ جهان آرا، س ۲۳۶ س ۲۵.

(۳) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۶۴.

(۴) لب التواریخ نسخه مطبوع، ص ۱۱۱-۲۱۸: تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۷-۲۵۱.

(۵) لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۲۱۳ س ۱۶: تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۸ س ۱۸.

دیار بکریه، ج ۱ ص ۷۲ س ۱۴، و ص ۸۳ س ۲ بعد.

آذربایجان حر کت کرد، و در ذی الحجه این سال در سلماس امیر اسکندر را بشکست.^۱ چون شاهرخ بخراسان بازگشت، در سال ۸۳۴ بار دیگر اسکندر آذربایجان را در ضبط آورد، و برادر خود امیر ابوسعید را، که از سوی شاهرخ در آذربایجان بود بشکست، و در سال ۸۳۷ در شیروان دست بقتل عام زد.^۲ شاهرخ چون براین احوال وقوف یافت، بار دیگر که نوبت سوم بود از خراسان در ربیع الثانی سال ۸۳۸ متوجه عراق شد، تا فتنه اسکندر را دفع کند. شاهرخ در اواسط جمادی الآخری به ری رسید؛ و چون فصل زمستان بود و برف و سرما حر کت را مانع می آمد، دستوری داد تا در آنجا طرح قشلاق افکندند، وامر اواز کان دولت بوریاها باشند و آن زمستان آنجا بمانند.^۳ میرزا جهانشاه برادر اسکندر در نیمه ذی حجه در ری بخدمت شاهرخ پیوست. چون فصل زمستان سپری شد، و بهار در رسید عازم آذربایجان شدند. شاهرخ دفع شر اسکندر را به میرزا جهانشاه واگذار کرد—که گفته‌اند: بدست رابغزه ساقی حواله کن—اسکندر که تاب مقاومت نداشت بگریخت، و شاهرخ حکومت آذربایجان را تا حد روم و شام به میرزا جهانشاه واگذارد، و از آنجا بیرون آمد. این واقعه بسال ۸۳۹ بود.^۴

۱۵ شاهرخ در سال ۸۴۶ حکومت ری و قزوین و قم و سلطانیه را به محمد میرزا نواده خویش فرزند بایسنقر میرزا پسر خود داد. بایسنقر در زمان حیات پدر در گذشته

(۱) مطلع سعدین، جلد دوم، جزء اول ص ۳۲۱، ۳۲۲؛ مجلل فصیحی، ج ۳ ص ۲۶۴ س ۲: لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۵ س ۴؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۹ س ۹؛ حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم، ص ۱۲۸ س ۲۸.

(۲) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۵ س ۱۱ بعد.

(۳) حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۱۳۲ س ۴.

(۴) مطلع سعدین، جلد دوم، جزء دوم ص ۶۷۳ س ۱۱ بعد؛ دیار بکریه، ج ۱ ص ۱۰۹، ۱۰۸؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۹ س ۱۱؛ مجلل فصیحی، ج ۳ ص ۲۷۶ س ۱۶ استطراداً اشاره به قشلاق شاهرخ در ری؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۵ و ۱۸۹.

بود. محمد میرزا با جلال وابهتی تمام بعراف آمد، و اولیات مذکور را در حبایه دولت خویش آورد.^۱

محمد میرزا پس از مدتی با جذب خویش طریق عصیان پیش گرفت.^۲ میرزا شاهرخ جهه تدارک کار وی از خراسان بیرون آمد، و متوجه فارس شد. میرزا محمد از فارس بکردستان گریخت. میرزا شاهرخ بازگشته به روی آمد، و در فشاپویه قشلاق ۵ گرفت؛ چون فصل زمستان پیاپیان رسید، بامداد یکشنبه ۲۵ ذیحجه سال ۸۵۰ موافق اول نوروز ویرا داعیه زیارت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم و مرافق مشایخ طبرک پیدا آمد، و بهنگام طاوی خورشید از فشاپویه عازم قلعه طبرک شد. در طی راه استری که مرکوب وی بود سر کشی کردن گرفت، و شاهرخ بسبب ضعفی که داشت خویشن را ضبط نمی توانست کرد. پس از استر فرود آمد، واورا بر تخت روان انداخته عزم ۱۰ بازگشت کردند، اما درد معده بر وی مستولی شد، و غشی عظیم ویرا دست داد، و بحال احتضار افتاد، و پیش از آنکه بیارگاه برسند، عازم سفر آخرت گردید. نعش او را بخراسان بردند.^۳

از نکات مهم و بازگفتنی در این واقعه آنست که در آن ذکر ری در پاره‌ای از منابع با وصف شهر یعنی بصورت «شهرری» آمده، و این معنی می‌رساند که قسم‌هایی از ۱۵ آنجا هنوز آباد و معمور بود، و صورت شهر داشت. چنانکه ابو بکر طهرانی اصفهانی^۴ مؤلف کتاب دیار بکریه – که خود بهنگام سوارشدن شاهرخ در روی حضور داشته – گفته:

(۱) حبیب‌السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۱۲۵ س ۸؛ دیار بکریه، ج ۲ ص ۳۱۶ - ۳۱۷؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۱۹۵ س آخر.

(۲) دیار بکریه، ج ۲ ص ۲۸۵ س ۴.

(۳) مطلع سعدین، جلد دوم، جزء دوم ص ۸۷۴؛ شرف‌نامه یا تاریخ کردستان، ج ۲ ص ۹۸؛ دیار بکریه، ج ۲ ص ۲۸۷، ۲۸۸؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۱۹۰ س ۲۱ و ص ۱۹۶ س ۱ بعد؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۲۱ س ۱؛ حبیب‌السیر، جزء سوم ا. جلد سوم ص ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۸، ۱۳۸ و ص ۱۵۶.

(۴) دیار بکریه، ج ۱ ص ۴ س ماقبل آخر.

«... در روز نوروز سلطانی، حضرت خاقانی را داعیه زیارت آستانه مقدسه مشهد عبدالعظیم که در «شهر ری»^۱ پیدا شد [کذا، ظ: پیدا باشد]، از فشاپویه ری عند طلوع الصبح سوار گشته ... در وقت سوار شدن این بنده حقیر محترم این مسوده بر درگاه حاضر بود...»^۲

چون شاهرخ وفات یافت ، میرزا سلطان محمد مذکور درسابق به ری آمد ،
و بتخت شاهی عراق وفارس نشست ، و آن حدود را مسخر ساخت.^۳

در همین اوان میرزا جهانشاه قراقوینلو رفته رفه آن طرف عراق را که به آذربایجان اتصال داشت ، در حوزه تصرف می آورد^۴ ، تا آنکه سلطانیه و قزوین و همدان بوی تعلق گرفت.^۵

از این تاریخ (۸۵۰) تاسال ۸۵۵ هجری سه نوبت میان سلطان محمد و برادرش میرزا بابر ، که بر تمام ولايت خراسان استيلابافته بود^۶ ، محاربه رخ داد.^۷ در دونوبت اول ظفر سلطان محمد را بود. در نوبت آخر سلطان محمد - که بدین هنگام غروری سخت بهم رسانیده بود - در آخر پائیز از ری کوچ کرده از سمنان و بسطام گذشته در اسفراین در موضع چنان ان با برادر بجنگید و شکست یافت ، و در ۱۳ ذی الحجه بفرمان برادر کشته شد.^۸ مدت قسلط وی بر ری و ولایات عراق شش سال بود .

پس از سلطان محمد ، میرزا بابر در پادشاهی استقلال یافت ، و در سال ۸۵۶ عراق

(۱) این اشارت ناقض قول کلاویخو است ، که در ص ۲۲۴ مجلد حاضر گذشت .

(۲) دیار بکریه ، ج ۲۹۰ ص ۶ س ۲۹۰ بیعد .

(۳) لب التواریخ ، نسخه مطبوع ص ۱۹۶ س ۷؛ دیار بکریه ، ج ۲ ص ۳۱۸ س ۱۲ :
تاریخ جهان آرا ، ص ۲۲۱ س ۱۷ .

(۴) دیار بکریه ، ج ۲۹۵ ص ۹ س ۲۹۵ .

(۵) د د ص ۲۹۷ س ۴ .

(۶) د د ص ۳۱۸ س ۱۶ .

(۷) برای وقوف به تفصیل آن ، رک : دیار بکریه ، ج ۲ ص ۳۱۸ س ۹-۳۲۳ .

(۸) لب التواریخ ، نسخه مطبوع ، ص ۱۹۶ س ۱۱؛ دیار بکریه ، ج ۲ ص ۳۲۴ س ۱۰؛
بیعد : تاریخ جهان آرا ، ص ۲۳۱ س ۲۱ .

(واز جمله ری) و بزد و شیر از داروغه نشین او شد^۱؛ تا آنکه بسبب خروج میرزا علاء الدوّلہ آن دیار را بمیرزا سنجیر سپرده بخراسان رفت^۲.

در سال ۸۵۶ هجری در غیبت میرزا با بر، بتدریج تمامت عراق بتصرف میرزا جهانشاه بن قرایوسف فراقوینا - که چنانکه درص ۲۲۶ مجلد حاضر اشارت رفت در سال ۸۳۹ بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تعلق گرفته بود - ۵ در آمد^۳.

میرزا جهانشاه قرقاوینلو:

میرزا جهانشاه بتدریج قدرت و عظمتی به مرسانید، و در سال ۸۶۲ بخراسان دست یافت و در شهر هرات فرود آمد، و قرب شش ماه با استقلال در آن حدود بماند^۴، و ۱۰ کوکب سیادتش باوج عسروج و استوا رسید. میرزا سلطان ابوسعید - که در ترکستان و مواراء النهر سلطنت داشت - سپاهی انبوه فراهم آورده، دفع میرزا جهانشاه راعازم شد^۵. بدین هنگام به میرزا جهانشاه خبر رسانیدند، که پرسش حسن علی تبریز را بگرفته و سربطعیان برداشته است.

وی چون صلاح را در توجه به آذربایجان دید؛ بدین سبب حکایت مصالحه با سلطان ابوسعید در میان آورد، و خراسان را به ابوسعید مسلم داشت، و در اوائل سال ۸۶۳ ۱۵ عراق بازگشت، و به ری رسید؛ از آنجا سپاهی بجانب تبریز روانه کرد. حسن علی بگریخت، و میرزا جهانشاه از دنبال به تبریز در آمد^۶.

(۱) لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۱۹۷ م.

(۲) تاریخ جهان آرا، س ۲۳۱ م آخر؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۱۹۷ م.

(۳) دیار بکریه، ج ۲ ص ۳۳۵، ۳۳۶؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۲۱۶ م.

۱۵ بیعد؛ تاریخ جهان آرا، س ۲۴۹ م بعد.

(۴) لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۲۰۰ م، و س ۲۱۶ م؛ اقبال آخر؛ تاریخ جهان آرا، س ۲۴۹ م.

(۵) لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۲۰۰ م، ۲۴ م؛ و س ۲۱۷ م.

(۶) دیار بکریه، ج ۲ ص ۲۵۹، ۲۵۸؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۲۰۱ م، ۱ بدم.

و س ۲۱۷ م بیعد؛ تاریخ جهان آرا، س ۲۴۹ م بدم.

میرزا جهانشاه را پس از این وقایعی است، که بحث در آن باب در خور این مقام نیست، تمامت ممالک عراق عرب و عجم (واز جمله‌ی) و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود، اما بتدریج ستاره اقبالش با فول گرا یید، و دولتش رو بضعف رفت، تا آنکه در سال ۸۷۲ بدفع حسن بیک بن علی بیک بن قراعشان آق قوینلو (او زون حسن) که حکومت دیار بکر را داشت، بدانجا لشکر کشید، اما کاری از پیش نبرد، و زمستان فرار سید، خواست باز گردد، در موقع کوچ کردن در عصر روز دوازدهم ربیع الثانی بهنگامی که او در منزل خفته بود و لشکریانش از پیش رفته، حسن بیک فر صحت یافته با جمعی از لشکریان خویش بر سر اور یختند و ویرا در هنگام فرار بکشند.^۵

۱۰ آق قوینلو‌ها:

چون این خبر انتشار یافت احوال ولایات منقلب گشت، و امرا خروج کردند، درری و خوار امرای رستمدار و جلاویان بودند.^۶ از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان ابوسعید گورکان از فرزندزادگان تیمور، که در ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان و سیستان تا طبرستان پادشاهی داشت، فرستادند.^۷

ابوسعید چون بر این احوال وقوف یافت، نخست حکام بلاذری را که از سوی عراق بود برعاق فرستاد؛ این حکام برعاق در آمدند و در ری نزول کردند^۸، و عراق را مسخر ساختند؛ سپس خود او در اوخر حوت مطابق او اخر شعبان ۸۷۲ متوجه عراق و آذربایجان شد.^۹

سلطان چون از عراق گذشت و بمبانه رسید، حسن علی و جمعی از امراء جهانشاه

(۱) دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۲۲ - ۴۲۵ : لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱ س

۱۴ ، وص ۲۱۸ س ۱ بیعد؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۰ س ۱۰ ، وص ۲۵۲ س ۷.

(۲) دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۳۲ س ۱۵ .

(۳) د د د ص ۴۳۳ س ۱ بیعد .

(۴) د د د صحیفه فوق، و ص ۴۴۳ س ۱۵ .

(۵) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱ س ۲۰ بیعد.

بوی پیوستند^۱، و از سوی حسن بیک قاصدان بنزد وی می‌آمدند و تقاضای صلح می‌کردند، و او از غایت غرور نمی‌پذیرفت. حسن بیک چون از صلح مأیوس گشت راه خلاف پیش گرفت. ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رسید. حسن بیک راهها را از هرسو مسدود ساخت تا در اردبیل سلطان ابوسعید قحطی پدید آمد. حسن بیک با امرای سلطان ابوسعید جنگ کرد و پیروز شد. ابوسعید که عرصه عراق و خراسان و ۵ مأواه النهر تاحدود هند و خطاكه ملک او بود در نظرش چون چشم تر کان تنگی می‌نمود در آن محل بسور اخی که مخفی تواند شد راضی بود و نمی‌یافت، خواست معاودت نماید حسن بیک با پسران در رسیدند، و اورا در وقتی که از اردو بیرون رفته و راه سلطانیه وری را پیش گرفته بود، بگرفتند و باز گردانیدند؛ و چون ابوسعید گوهر شاد بیگم زن شاهrix میرزا را بناحق کشته بود، اورا بعد از سه روز بست بادگار محمد که نبیره زاده گوهر شاد بیگم بود دادند، و او بقصاص خون گوهر شاد در بیست و دوم رجب سال ۸۷۳ ابوسعید را بکشت.^۲

حسن بیک آن زمستان را در مغان بماند، و داروغکان بتمامی ولايات آذربایجان و عراق روان داشت.^۳

ری را به داراییک داد^۴؛ و خود در سال ۸۷۴ بعراق آمد، و از آنجا به شیراز ۱۵ رفت.^۵ حاصل آنکه به مدتی اندک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان را باختیار آورد^۶، و سعد بنامش زندن^۷.

(۱) دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳ و ص ۵۰۹ س ۱ ببعد.

(۲) دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۸۸-۴۹۱؛ تاریخ گilan و دیلمستان مرعشی، ص ۳۲۵ س ۹ ببعد؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱، ۲۰۲ و ص ۲۲۰؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۲۷، ۲۲۸ و ص ۲۵۲.

(۳) تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۲ س ۲۷.

(۴) دیار بکریه، ج ۲ ص ۴۹۹ س ۸.

(۵) دیار بکریه، ج ۲ ص ۵۲۴ س ۱۰ ببعد؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۰ ماقبل آخر.

(۶) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۱ س ۶.

(۷) دیار بکریه، ج ۲ ص ۵۱۴ س ۱۴، و ص ۵۲۴ س ۱۱ ببعد.

از این پس ری و نواحی آن بمدتی قریب ۳۰ سال در تصرف شاهان آق قوینلو بود، تا آنکه شاه اسماعیل صفوی آن دودمان را برآورداخت.

حسن بیک یا او زون حسن، در شب عید فطر سال ۸۸۲ در تبریز درگذشت.^۱

بعهد این خاندان گاه از سوی پادشاه گیلان تجاوزهایی بحدود ری و قزوین می شد، چنانکه بزمان رستم بیک بن مقصود بیک بن او زون حسن، در پادشاهی کار کیا میرزا علی بن کار کیا سلطان محمد در گیلان، میر عبدالمالک سیفی که مقدم امرای گیلان بود، بعضی از بایندریه (بایندری = آق قوینلو) را در ری و قزوین بقتل آورده، و سلطانیه را غارت کرد، و ایه سلطان را بمقابله با لشکر قاجار بگیلان فرستادند، چون ایه سلطان از حوالی قزوین گذشت میر عبدالمالک ازو فرار کرد. لشکر قاجار بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان ۸۹۸ بقتل آوردند.^۲

از میان شاهان آق قوینلو، محمدی میرزا پسر یوسف بیک بن او زون حسن را به ری توجیهی بود. وی را در حدود سال ۹۰۳ جمعی از امرای آق قوینلو در عراق بسلطنت برداشتند.^۳ محمدی میرزا تمامت ولایت عراق را بتصرف آورد، و در مملک ری رحل افامت افکند، ایه سلطان والوند بیک برادر محمد بدفع وی بعراق آمدند، و چون بحدود ری رسیدند محمدی میرزا فرار کرده بقلعه استا (یا استاره در مازندران) بنزد حسین کیای جلاوی رفت. ایه سلطان والوند بیک در قم قشلاق گرفتند، و برادر ایه کزل احمد را بالشکری جهه دفع محمدی میرزا در ورامین بگذاشتند. در او اخر زمستان محمدی میرزا با تفاق

حسین کیای جلاوی بر کزل احمد شبیخون زدند و لشکرش را متفرق ساختند. در این وقت محمدی میرزا را در عراق ترقیی تمام دست داد، و اکثر امرای عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند، و سلطنتش را پذیرفتند. با ایه سلطان و مختار-السلطنه الوند در شوال سال ۹۰۴ جنگ کردند، ایه سلطان کشته شد و الوند بحدود دیار بکر رفت، و محمدی میرزا به تبریز آمد.

(۱) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۱ س ۲۱؛ تابیخ جهان آرا، ص ۲۵۳ س ۱۲۰.

(۲) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۶ س ۱ ببعد. برای اطلاع بر احوال کار کیا میرزا علی، رک: تاریخ جهان آرا، ص ۸۵ س ۱۷.

(۳) لب التواریخ، نسخه مطبوع، س ۲۲۸ س ۲۳ ب بعد.

در این هنگام برادران ایله سلطان، سلطان مراد از نسل حسن را بفارس بر دندو پادشاهی برداشتند. محمدی میرزا جهه دفع ایشان عزم عراق کرد، و در سنّه ۹۰۵ در حدود اصفهان جنگ کردند، و محمدی میرزا بقتل آمد^۱، و سلطان مراد استیلا یافت، و در مصالحة با الوند میرزا عراق و فارس او را شد^۲.

صفویان :

در اوائل سال ۹۰۷ شاه اسماعیل صفوی آذربایجان را از تصرف الوند میرزا آق قوینلو بدرآورد، و پس از یکسال بجهة دفع سلطان مراد بجانب عراق حرکت کرد، و در تاریخ ۲۴ ذی الحجه سال ۹۰۸ در حدود همدان وی را بشکست؛ و عراق را نیز باختیار گرفت^۳.

در ربیع الاول سال ۹۰۹ بشیراز رفت، و سراسر عراق و فارس و کرمان او را شد، و آن زمستان را در قم گذراند.

بدین موقع میرحسین کیای جلاوی را - که از سوی شاهان آق قوینلو مدت‌ها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان بود - عصیانی عظیم داشت داد. وی به‌ری آمده، والیاس بیک ایغوت‌اغلی را، که از جانب شاه اسماعیل حاکم‌ری بود، بقتل آورده، و مردم آنجا را غارت کرد. بعضی از بقایای امرای آق قوینلو نیز بوی پناه ۱۵ برده بودند.

شاه اسماعیل در اواخر زمستان در دوازدهم رمضان از راه کاج و دیر (راه قدیم فم به‌ری) در ری فرود آمد، و از آنجا بقلعه گلخندان که در تصرف جلاویان بود رفت، و آنجا و قلعه فیروزکوه را بتصرف آورده بیای قلعه استا (در مازندران) که حسین کیای جلاوی و چند تن دیگر بدانجا تحصن نموده بودند رفت، و آنرا نیز پس از مقاومتی ۲۰ (۱) حبیب‌السیر، جزء جهارم از مجلد سوم ص ۲۲۸ : لب التواریخ، نسخه مطبوع ص ۲۲۹ . ۲۳۰ : تاریخ جهان آرا ص ۲۵۶ .

(۲) لب التواریخ، ص ۲۳۰ س ماقبل آخر : تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۷ س ۱۲ .

(۳) لب التواریخ، نسخه مطبوع . ص ۲۳۱ ، ۲۳۲ و ۲۳۳ ، ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۵۶ وس ۲۵۶ :

تاریخ جهان آرا، س ۲۵۷ ، ۲۵۸ و س ۲۶۶ . ۲۶۷ .

بگشود. (مؤلف کتاب لب التواریخ یحیی بن عبداللطیف، که از ناقلان این اخبار است در این سفر خود ملازم رکاب شاه اسماعیل بود). پس از فتح قلعه، اردوی شاه اسماعیل به ری مراجعت کرد^۱.

شاه اسماعیل بار دیگر در سال ۹۲۴ از قم بری آمد، و در آنجا چند روزی بیمار

شد؛ صاحب حبیب السیر در این باب گفتند:

«بعد از انقضای فصل دی، حضرت اعلی از قم به ری خواهد [۹۲۴ ه]. در آن مملکت مزاج همایون از سرحد اعتدال به مقام اعتدال انتقال کرد، و اندک سقمه عارض ذات ملکی ملکات شده قوای طبیعی روی بضع آورد... در روز دهم از حدوث آن حالت مسأله فقرا و مساکین عز اجابت یافت (یعنی شاه به بود پیدا کرد)...»^۲

شاه اسماعیل پس از بازیافت صحت، از ری عازم اصفهان شد.^۳

وی در صباح دوشنبه ۱۹ ربیع‌الثانی در گذشت، و شاه طهماسب پرسش بجا یاش نشست.^۴

شاه طهماسب بسال ۹۴۳ بری آمد، و در تاریخ جهان‌آرا در احوال وی در وقایع این سال چنین اشارت رفته:

«... در صباح سهشنبه دهم ربیع‌الثانی از آنجا (قزوین) بری رفت، در آنجا خواجه میرک شرف‌الدین کرمانی که سالها منشی دیوان اعلی بوده، وفات یافت، مهم او به محمدی بیک برادر امیر زکریا مغوض گشت.^۵»

شهر ری، هر چند بشرحی که در فصل ششم همین باب در بحث از خسرا بی ری بیاید، پس از فاجعه مغول عظمت و اعتبار پیشین خویش را از دست بداد، لکن تا بدین

(۱) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۴۳، ۲۴۴؛ تاریخ جهان‌آرا ص ۲۶۸.

(۲) حبیب السیر، جزء چهارم از جلد سوم ص ۸۵ س ۱۵.

(۳) «...»، ص ۸۶ س ۲۶.

(۴) لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۵۹ س ۹، و ص ۲۶۲ س ۱۰؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۸۱ س ۴.

(۵) تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۹۲ س ۶.

تاریخ در حوادث و وقایع و اتفاقاتی که بدان پهنه تعلق می‌یافته - هنوز ذکر و شهرتی داشته، و محور کارها و محظوظ رحال و مهبط رجال بوده است، و همه اخباری که از ص ۲۱۶ مجلد حاضر تا بدینجا درج افتاده، که در پاره از آنها از روی بوصfat شده باید شده^۱، شاهد این دعوی است؛ لکن از این تاریخ بعد طهران، این فرزند خوش رشد مادر ری، جای ویرا می‌گیرد، و نام و آوازه پیدا می‌کند؛ و شاهان به ۵ هنگام گذر از آن پهنه بدانجا روی می‌نهند، و ازین پس خردک خردک آبادانی و وسعت پیدا می‌کند. تا آنکه بصورت شهری درمی‌آید، و پای تخت کشور می‌شود. در آغاز عهد صفویان هنوزگاه از روی بوصfat شهر باید می‌شده، و ذکر آن در فصل ششم در مبحث خرابی روی باید.

شاه طهماسب و طهران:

هر چند موضوع بحث از تاریخری و نواحی آن، بعهد شاه طهماسب که طهران مورد توجه قرار می‌گیرد پایان می‌باید، و بتدریج طهران وارت شهرت وعظمت آن شهر کهن می‌شود، و در داروگیرهای آن پهنه بکر ذکری از روی بچشم نمی‌خورد؛ لکن چون بی‌گمان تاریخ ری مقدمه‌ای برای تاریخ طهران تواند بود، تتمیم فائدت را جهة تکمیل تاریخ آن دیبار، این بحث تا آغاز پای تختی طهران - که تاریخش از ۱۵ آن پس روشن است - با اختصاری تمام ادامه می‌باید.

شاه طهماسب بسال ۹۴۶ به طهران درآمد، در تاریخ جهان آرا در وقایع این

سال چنین درج آمده:

«نوروز ایت ئیل دوشنبه نهم شوال در جمادی الاحمر ظاهر طهران معاشر
همایون گردید؛ و در آنروز حکم مطاع بگرفتن میر قوام الدین نوربخش شد...»^۲
۲۰ طهران بسبب کثرت میاه و اشجار مورد توجه شاه طهماسب قرار گرفت، و بسال

(۱) رک، ص ۲۲۵ مجلد حاضر، واقعه مرگ سلطان خلیل در ۸۱۶ هجری، و ص

۲۲۸، ۲۲۷ مرگ شاهزاد در ۸۵۰ هجری.

(۲) تاریخ جهان آرا، ص ۲۹۲ س ماقبل آخر. نیز، رک: مرآت‌البلدان، ج ۱

۹۶۱ فرمان داد بارویی بگرد آن احداث کردند، که دورش شش هزار گام بود، و صد و چهارده برج بعد سورقر آن کریم برای بارو قرارداد، و در هر برجی یک سوره از سورقر آن مجید دفن کردند، و چهار دروازه برای شهر بساختند^۱، و دور بارو خندقی بوجود آوردند، چون خاک خندق کفايت ساختن قلعه و برج را نمی کرد، از چال میدان و چال حصار برای بارو خاک برداشتند، و از همان وقت این دو محل بدین دو نام شهرت یافت^۲

دبائله تاریخ پهنه ری، یا تاریخ طهران تا آغاز عهد پایتختی :

ارک طهران که سالها مقر سلطنت بود، از بنایهای افغانیه است که در کنار شهر احداث کرده بودند^۳، واشنگر اعادت چنان بود که ارک را در محلی می ساختند که از یکسو بصحرا بپیوندد که در موقع خطر راه گریز باشد^۴. این صحراء میدان سبه (میدان توپخانه) فعلی طهران بوده است، و در زمان زندیه نیز عمارتی در آنجا ساخته شد^۵. ارک محاط بقلعه و خندقی علاوه بر قلعه و خندقی بزرگ شهر بود^۶.

(۱) این جهار دروازه بدین قرار بود : اول - دروازه حضرت عبدالعظیم یا دروازه اصفهان در جهه شمالی خیابان مولوی فعلی، ابتدای بازار دروازه . دوم - دروازه دولاب در مدخل بازارچه نایب السلطنه در خیابان ری فعلی . سوم - دروازه شمیران در مدخل پامنار . چهارم - دروازه قزوین در مدخل بازارچه قوم الدوله در میدان شاپور فعلی . اما دروازه دولت که در مدخل خیابان باب‌همایون قرار داشت، راه ورود به ارک بود، وارک را چنان‌که در متن همین صفحه اشارت رفته افغانیها بنا کردند، و دروازه محمدیه را نیز محمدشاه ساخت، رک: نقشه دار الخلافة طهران درد کر طهران در مبحث نواحی ری مجلد حاضر؛ اطلاعات ماهانه سال ۴ شماره ۹۵^۷ آذر ۱۳۳۰ مقاله آقای مصطفوی ص ۵.

(۲) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۱۲ ببعد؛ ملحقات روضة الصفا ، ج ۸ ص ۱۵۱ س ۲۳ و ج ۹ س ۱۹۷ س ۷ : احسن التواریخ ص ۴۸۹ س ۸: آندراج ذیل ری و تهران: زینت‌المجالس ، ص ۷۱۵ .

(۳) جهانگشای نادری ، ص ۱۰۰ س ۵ .

(۴) المآثر والآثار ، ص ۶۰ س ۲ ستون چپ.

(۵) جهان‌نامه مسیو زان، ورق ۳ ص ۱۰۳ س ۸.

طهران نازمان شاه طهماسب بارو نداشت^۱.

بازارهای طهران نیز هم بدان عهد آبادانی یافت، و این قصبه صورت شهر بخود گرفت، چنانکه امین احمد رازی در هفت اقلیم گفته:

«طهران در زمان فرمان‌فرمای ایران شاه طهماسب صفوی بزینت باره وزیور اسوق متحلی گردید، سمت شهریت پذیرفت...»^۲

با این حال در زمان شاهان صفوی عمارت بهم سلطنتی در طهران ساخته نشد^۳. داشتمند محقق و نویسنده مفضل آقای جمال زاده در مقالت خوبش در باب طهران ذو شته‌اند:

«... در عهد آخرین پادشاهان صفوی بعضی اوقات طهران سفر سوقتی دربار شد، و حتی شاه سلیمان (۱۰۹-۱۱۰) در آنجا قصری بنانهاد...»^۴
 و نیز در مرآت‌البلدان در ذکر چهار باغ طهران اشارت رفته که، این چهار باغ در محلی بوده که حالا (زمان مؤلف) ارک سلطنتی و عمارت‌دیوانی است، و شاه عباس ماضی آنرا بنادرد است.^۵

قریب یک ثلث فضای درون باروی شاه طهماسبی را خانه‌ها و دو ثلث دیگر را با غهای شهر در میان داشت.

پیترو دولاوال (Pietro della Valle) ایتالیائی سیاح مشهور، که به عهد شاه عباس در سال ۱۰۲۸ هجری با ایران سفر کرده و طهران را دیده، چنین می‌گوید:

(۱) سفر نامه کا (ویخو، ترجمه فارسی، ص ۱۷۵) س ۱۰. کا (ویخو اد آخر ذی الحجه سال ۸۰۶ هجری به طهران آمد و آنجا را بدید).

(۲) هفت اقلیم، ج ۳ س ۷ س ۱ بیمد. نیز، دک: جهان نمای کاتب جلیلی، حاصل‌کشی افغانستان، س ۲۹۲ س ۲۶.

(۳) مرآت‌البلدان، ج ۱ س ۱۱۵ س ۱۹.

(۴) مجله کاوه شماره ۲۶ غرة حمادی الاحمر سال ۱۳۲۹ قمری س ۱۰ س ۱۶ استون راست.

(۵) مرآت‌البلدان، ج ۱ س ۵۱۹ س ۲۴ و ج ۴ س ۳۲ س ۲۲.

بندر و بارو و برجی سی آندر آثار نهاده باشند (با اصرای آن محمد خدی جار)



عکس از شهر نامدگرد

دروازه اسفیان درست خود (خابات مولوی قلعی) دیده و شود

«طهران بزرگتر از کاشان لکن جمعیت آن کمتر است. یک ثلث از اراضی داخل بارو را بنها، و دو ثلث دیگر را با غهاتشکیل می‌دهد. در آنجا میوه‌های خوب از هر نوع بعمل می‌آید که بــاطراف می‌برند. در تمام کوچه‌ها جویهای آب روانست

که پس از پیج و خمها بیاغها می‌رسد. در کوچه‌های داخل آبادی درختهای چنار فراوان کاشته‌اند، و پاره‌ای از این درختها بقدرتی بزرگ است که چهار نفر بسختی آن را در بغل می‌گیرند. اما در طهران عمارت قابل ذکری وجود ندارد.^۱ این بود شرح اجمالی بنای شاه طهماسب صفوی، و صورت شهر طهران.

در سال ۹۹۵ شاه عباس بزرگ در طهران پدر خود را که با شارت مرشدقلی خان ^۵ زندانی کرده بود احضار کرد، و مورد بزرگداشت قرارداد.^۲

در سال ۹۹۶ شاه عباس بقصد تنبیه عبدال المؤمن خان از بیک، که در خراسان شورشی برپا کرده بود، از قزوین بعزم خراسان به طهران آمد، و در این شهر بیمار شد، و پنجاه روز در بستر بماند، و سپاهیانش پراکنندن. وی چون از معالجه اطبا طرفی بر نبست، باستان حضرت عبدالعظیم التجا برد و بهبود یافت.^۳ نوشته‌اند که شاه عباس در این سفر لعنت کرد کسی را که از خارج شهر طهران داخل این شهر شود و شب را در آن بیتوته نماید.^۴

در سال ۱۰۵۱ پادشاه ماوراء النهر امامقلی خان بعزم زیارت مکتمل معظمه بطهران رسید، و شاه عباس دوم از قزوین جمعی را تاطهران باستقبال فرستاد، و ویرا به اعزازی تمام به قزوین بردنده.^۵

از صفویان شاه سلطان حسین در طهران چندی توقف نمود. وی در سال ۱۱۳۵، بدان هنگام که محمود افغانی به پاره‌ای از بلاد ایران قسلط داشت، در طهران مقیم بود، و در اینجا سفیر سلطان احمد سوم را پذیرفت^۶، و ویرا بعمارت چهار باغ^۷ که عمّر زت

(۱) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۲۴؛ مجله کاوه شماره ۲، غرة حمادی الاخر.

(۲) سال ۱۳۳۹ قمری، مقامه دانشمند محقق آقای حمالزاده درباره طهران، ص ۹ س ۱۸ ستون چپ.

(۳) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۳ س ۴.

(۴) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۲ س ۶.

(۵) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۲۰.

(۶) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۲ س ۱۴.

(۷) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۱۲ س ۲۴.

(۸) ذکراین چهار باغ در صحیفه ۲۲۷ مجلد حاضر گذشت.

سلطنتی طهران بود وارد ساختند.^۱

در این سال افغانیها در طهران خرابیها و خسارات زیادی وارد ساختند.^۲

در سال ۱۱۳۷ شاه طهماسب ثانی چون در قزوین از قتل شاه سلطان حسین اطلاع یافت بخت جلوس کرد، سپس به آذربایجان و شیروان رفت، از طریق طارم بطران آمد، و از فتحعلی خان قاجار استمداد کرد، و بسوی لاریجان و مازندران رفت. پس از حرکت وی در فاصله‌ای اندک اشرف افغان از راه قم بطران رسید، و شهر را در حصار گرفت. فتحعلی خان به‌قصد الحاق به اردوبی شاه طهماسب بقریه ابراهیم آباد طهران رسید، و یکروز در حوالی طهران جنگی سخت بین او و اشرف برگشت، و شب هنگام بسوی لاریجان راند تا بشاه طهماسب بپیوندد.^۳

نادر را در ضمن مسافر تهای خوبیش گاه‌گذر بطران می‌افتد^۴، و در وقایع سال

۱۱۴۴ هجری یکبار ولایت طهران را عجیم حشم خوبیش ساخت.^۵
در سال ۱۱۵۴ هجری پس از تیراندازی بسوی نادر، پسر وی رضاقلی میرزا دستوری یافت که در طهران بماند، و مالیات طهران با خراجات سرکار شهزاده مقرر گردید.^۶ بدنبال این توفیق بود که رضاقلی میرزا بنزد پدر احضار و به فرمان وی کور شد.^۷

(۱) مرآت‌البلدان، ج ۱ ص ۵۱۹ س ۲۴.

(۲) مجله‌کاوه شماره ۲ غرة جمادی‌الآخره سال ۱۳۳۹ قمری، مقاله ممتنع نویسنده محقق آقای جمال‌زاده در باره طهران، ص ۱۰ س ۲۵ ستون راست.

(۳) مرآت‌البلدان، ج ۱ ص ۵۲۱ س ۱ پیبعد؛ جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ، ص ۷ س ۲۲.

(۴) جهانگشای نادری، ص ۱۳۶ س ۱۱۶، در وقایع سال ۱۱۴۳.

(۵) جهانگشای نادری، ص ۱۸۵ س ۴.

(۶) جهانگشای نادری در وقایع سال ۱۱۵۴، ص ۳۶۷ س ۱۷؛ دره نادره، ص ۵۹۱.

س ۱.

(۷) دره نادره، ص ۵۹۱ - ۵۹۳.

در سال ۱۱۷۱ محمد حسن خان قاجار که در شیراز بمقابلہ باکریم خان زند سرگرم بود، چون بر وی غالب نیامد بازگشت، و از راه اصفهان طهران رسید^۱. هم در سال ۱۱۷۱ - که سپاه محمدحسن خان قاجار ازگرد وی پراکندند، و سرگرم سرکوب کردن امیران یاغی خویش بود، طهران و نواحی آن خالی ماند - کریم خان زند نزول و توقف در طهران را صلاح دولت خویش دید؛ پس بدین شهر ۵ درآمد، و در عمارت و آبادانی و وسعت آن بکوشید^۲.

در سال ۱۱۷۲ سبزعلی نام کرد باتفاق محمدعلی خان قاجار برادر محمدحسین خان دو تو محمدحسن خان را بکشتند، و سرش را به طهران نزد کریم خان فرستادند. سررا بهنگامی که کریم خان در دارالاماره خویش بر مسند سلطنت نشسته بود، به پیش او آوردند؛ وی فرمان داد تا آنرا بشستند و در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بخاک سپرندند.

بدین هنگام سلطنت ایران مستقل^۳ کریم خان را شد، و در دیوان خانه طهران بشاهی نشست. تاریخ این واقعه در ناسخ التواریخ سال ۱۱۷۱ درج آمده^۴. کریم خان در تابستان سال ۱۱۷۳ بسبب بدی هموای طهران بشیران رفت، و فرمان داد در غیبت او عمارت سلطنتی دیوانخانه بزرگ و باع جنب دیوانخانه و ۱۵ حرمخانه در طهران بساختند. ویرا در عمران این شهر اهتمامی بلیغ بود، وقصد داشت که آنجا را پایتخت خویش قرار دهد^۵.

در سال ۱۱۷۶ چون کار دولت کریم خان قوام یافت، و خاطرشن از تشویش مخالفان بیاسود، و ملک خراسان را بفرزندان نادرشاه بازگذارد، از صرافت توقف در

(۱) مرآتالبلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۱. برای وقوف بر حربان این واقعه رک ناسخ التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۰۱۳-۱۰.

(۲) ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۷ س ۱۶: مرآتالبلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۷ بعد.

(۳) ناسخ التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۱۴ س ۲ بعد: مرآتالبلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۱۵۰.

(۴) مرآتالبلدان، ج ۱ ص ۵۲۲ س ۲۰

طهران یافتاد، و بولایت فارس رفت، و در شیراز ممکن گردید، و حکومت طهران را به غفورخان محول کرد، و چون او در وای طهران بمرد طاهرخان زند جایش را بگرفت.^۱

در سال ۱۱۹۷ هجری و بائی سخت در طهران بروز کرد، که جمعی بسیار از اهالی آن دیار را بکشت، که از آن جمله غفورخان مذکور در سطور فوق بود.^۲

در سال ۱۱۹۸ علی مرادخان زند که در اصفهان و آن نواحی استقلالی یافته بود، وداعیه سلطنت داشت، عزم محاربه با آقا محمدخان قاجار را کرد و به طهران رسید. آقا محمدخان که در استرآباد بود قوائی در آنجا و مازندران بسر کوبی نیروی علی- مرادخان بگمارد، و ویس خان پسر ویرا منهزم و لشکرش را متفرق گردانید.^۳

در سال ۱۱۹۹ علی مرادخان بسبب طغیان جعفرخان در اصفهان، از طهران بدان دیار باز گشت، و در مورچه خورت در گذشت.^۴

در همین سال آقامحمدخان قاجار از مازندران آهنگ عراق کرد، پس از فتح اصفهان و قم و همدان بطهران آمد و آنجا را بتصرف گرفت.^۵

در روز یکشنبه نوروز سال ۱۲۰۰ هجری نبوی، مطابق بایازدهم جمادی الاولی، آقامحمدخان قاجار در طهران برایکه شاهی جلوس کرد، و بنامش سنه زندند، و خطبه خواندند، و قاسم خان دلو بکوتوالی قلعه طهران مأمور شد. طهران در این تاریخ پای تخت کشور شد، و این شهر را دارالخلافه خواندند.^۶

(۱) ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۷؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۳ س ۱۲۰.

(۲) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۵ س ۳۰.

(۳) مآثر السلطانیه، ص ۱۷؛ ناسخ التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۲۳ س ۱۱۹۹.

مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۵ س ۱۰.

(۴) ناسخ التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۲۵ س ۲؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۱۵۵ س ۱۰.

(۵) مآثر السلطانیه، ص ۱۷؛ ناسخ التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار ص ۲۵، ۲۶؛

مرآت البلدان صحیفه فوق.

(۶) ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۲۰۰ س ۱۶؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۶.

تاجگذاری آقا محمدخان در نوروز سال ۱۲۰۹ بود؛ ناسخ التواریخ، جلد اول تاریخ قاجار

ص ۴۱؛ مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۲۷ س ۲۲.

مطالب این فصل بدین جا پایان می‌پذیرد، و بمناسبت بدین نکته اشارت می‌رود که اگر در پاره‌ای از موارد، ذکر برخی از نامها یا نقل بعضی از حوادث فجایی و بی‌مقدمه بنظر می‌رسد، سبب آنست که در این بهم بناه کاربر اختصار بوده است، و بیان احوال همه اشخاص (هر قدر هم مختصر باشد)، و نیز تمهید مقدمه‌ای برای ثبت و قایع سخن را بدراز امی کشاند، و این خلاف مقصود بود.

۵

فصل دوم

ری و حوادث ناشی از قهر طبیعت:

شهر باستانی ری را پیش آمدهای مرگ خیز، و رویدادهای نابود کننده بی‌زنهار - که اراده مردم را در بوجود آمدن آنها مدخلیتی نبوده، همانند بیماریهای مهبلک، و زمین لرزه‌های مخرب، و خشکسالیها، که زیانهای مالی و جانی بسیار وارد می‌ساخته - فراوان بوده است؛ و اهم آنچه در این باب در منابع مورد استفاده بنظر رسیده، بدین تلخیص است:

۱- بعهد سلوکوس اول معروف به نیکاتر (Nicator) که در سالهای ۲۸۰-۲۱۲ میلاد می‌بیش از میلاد مسیح بر کشور ما حکومت داشت، زمین لرزه‌ای شدید شهر ری را ویران کرد. وی این شهر را از نو بساخت، و بیاد موطن خویش نام «اورپس» (Europos) بدان داد. در این باب، و ذکر اسناد آن در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۷۵، ۱۵ بشرح سخن رفت.

۲- بسال ۲۳۶ هجری زلزله‌ای شدید در ری موجب مرگ چهل و پنج هزار تن آدمی شد؛ این واقعه در کتاب تبصرة العوام چنین ثبت افتاده: «...متوکل بفرمود تا تربت حسین (ع) و شهدا را شیار کردند و بکاشند تا مردم بزیارت نزوند، در سال دویست و سی و شش از هجرت؛ و در آنروز زلزله ظاهر شد

در جمله روى زمين، و در شهر رى چهل و پنج هزار آدمى در آن هلاك شدند.^۱
 ۳- در سال ۲۴۱ از هجرت بادى سرد، که از سر زمين ترک برخاست و بس رخس
 رفت و موجب انلاف نفوس فراوان- بسباب ابتلاء آنان بزكام- مى گردید، از سر رخس
 به نيشابور و از آنجا به رى رسيد؛ اين باد از رى بهمدان و از آنجا بسوی حلوان
 گذشت.^۲

۴- هم در سال ۲۴۱ هجرى زمين لرزه‌اي سخت خانه‌های رى را خراب کرد،
 و چندان جمعیت در زیر دیوارها مدفون شدند، که شماره آنها از حد احصاء بیرون
 بود، اين زلزله تا چهل روز متواياً تکرار مى یافت؛ اين اثير در وقایع اين سال
 گفته:

«وفيها كانت بالرى زلزلة شديدة هدمت المسائن ، ومات تحتها خلق كثير
 لا يحصون ، وبقيت قردة فيها أربعين يوماً ...»^۳

گويا قوام رازى را در اين دو بيت:
 زان زلزله که بود گه يحيى بن معاذ

ری شد خراب ، اگرچه ترا اعتبار نبست

بيجان شدند سبصد و پنجه هزار خلق

۱۵

علوم کن، چو قول منت استوار نیست^۴

بدین واقعه نظر بوده است.^۵ يحيى بن معاذ بسال ۲۵۸ در گذشت.^۶

(۱) تبصرة العوام ، بنصحیح مرحوم اقبال، ص ۱۹۶ س ۴.

(۲) تاریخ پیامبران و شاهان ، ترجمه سنی ملوك الارض والأنبياء ، ص ۱۷۶ س ۱۰ .

(۳) الكامل ، ج ۵ ص ۲۹۶ س ماقبل آخر .

(۴) دیوان قوامی رازی ، ص ۱۰ س ۱.

(۵) در باب وجه این احتمال، رک: دیوان قوامی رازی، تعلیقات دانشمند محترم آقای

دکتر محدث، ص ۱۷۴-۱۷۷ .

(۶) ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۶۷ س ۱۳ : نفحات الانس، ص ۵۵؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۸ :

آثار البلاد ، ص ۳۸۱ .

۵- در سال ۲۶۲ هجری زمین لرزه‌ای سخت وسیع در نواحی کومنش و رسانیق آن، وری و خراسان و نیشابور و طبرستان و اصفهان بوجود آمد، و کوهها خرد شد و زمینها شکافهایی شکرف برداشت، بدآنسان که انسانی آسان می‌توانست بدرون آن برود؛ یعقوبی در باب این حادثه نقل کرده:

«وَكَانَ الْزَلَزَلُ بِقَوْمَسْ وَ نِيَّاْبُورْ وَ مَاوَالَاهَا سَنَةً ۲۶۲ ، حَتَّىٰ مَاتَ بِقَوْمَسْ ۵
خَلْقَ كَثِيرٍ».

سیوطی در تاریخ الخلفاء در ذکر متوكل عباسی نوشتہ:

«وَفِي سَنَةِ اثْنَتِينَ وَ أَرْبَعينَ زَلَزَلَتُ الْأَرْضُ زَلَزَلَةً عَظِيمَةً بِتَوْفِيسِ [كَذَا، ظَ]
بِقَوْمَسْ] وَاعْمَالِهَا وَالرَّىِّ وَخَرَاسَانَ وَنِيَّاْبُورَ وَطَبِرِسَانَ وَاصْبَهَانَ؛ وَقَصَفَتُ الْجَبَالَ
وَقَشَقَفَتُ الْأَرْضَ بِقَدْرِ مَا يَدْخُلُ الرَّجُلُ فِي الشَّقِّ...»^۱
در شذرات الذهب نیز این واقعه درج آمده.^۲

۶- در سال ۲۴۹ هجری زلزله‌ای مغرب شهری را سخت نکان داد، و خانه‌ها خراب شد، و جمعی کثیر بهلاکت رسیدند، و باقی مردم شهر را ترک گفته بیباپانها پناه برند؛ طبری این واقعه را در شرح حوادث سال ۲۴۹ ذکر کرده، و ابن اثیر نیز در بیان حوادث این سال چنین نوشتہ:

«وَفِيهَا اصَابَ أَهْلُ الرَّىِّ زَلَزَلًا شَدِيدًا وَرَجَنَتْهُ هَدَمَتُ الْمَوْرَ ، وَمَاتَ خَلْقُ
مِنْ أَهْلِهَا ، وَهَرَبَ الْبَاقُونَ فَنَزَلُوا ظَاهِرَ الْمَدِينَةِ»^۳.

۷- در سال ۲۸۰ هجری در ری و طبرستان آبها بخشکید، و چنان شد که هرسه رطل (هر رطل = ۱۲۷۹۵ کیلو گرم)^۴ آب را به یک درهم (هر درهم مساوی قدرت

(۱) تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۲۱۵ س ۱۳.

(۲) تاریخ الخلفاء، طبع سال ۱۲۷۳، ج ۱۰، ص ۲۵۴ س ۱۵.

(۳) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۹۹ س ۱۹.

(۴) ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۱۴ س ۱۱.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۹۹ س ۱۱.

خرید ۲۵ ریال^۱) می فروختند و قیمتها فزو نی گرفت؛ ابن اثیر در ضمن حوادث این سال آورده:

«وفيها غارت المياه بالری و طبرستان، حتى بلغ الماء ثلاثة ارطال بدرهم ، و غلت الاسعار^۲.»

۵ - در سال ۲۸۱ نیز مانند سال قبل از آن، در ری و طبرستان خشکسالی و بی آبی بود، و طبری و ابن اثیر در بیان وقایع این سال نقل کرده‌اند:

«وفيها غارت المياه بالری و طبرستان^۳.»

۹ - در سال ۳۴۴ و بائی بی امان بری روی آورد، و از مردم آنجا چندان بکشت که بشمار نمی آمد، و از جمله هلاک شدگان ابو علی بن محتاج صاحب جیوش خراسان بود؛ ابن اثیر در حوادث این سال نوشتہ:

«فی هذه السنة وقع بالری وباء كثیر مات فيه من الخلق مالا يحصى، وكان فيمن مات ابو علی بن محتاج الذي كان صاحب جیوش خراسان ومات معه ولده، و حمل ابو علی الى الصفاريان، وعاد من كان معه من القواد الى خراسان...»^۴

۱۰ - در مستهل ذی الحجه سال ۳۴۶ زلزله‌ای سخت، بسیاری از بناهای شهر ری را در ری فرو ریخت، و جمعی کثیر از مردم آنجا را بکشت؛ ابن اثیر در نقل رویدادهای این سال گفته:

«...كانت زلزلة بالری ونواحيها مستهلً ذی الحجه، أخربت كثیراً من البلد وهلك من أهلها كثیر...»^۵

در شدرات الذهب نیز - بنقل از منتظم ابن جوزی - این حادثه با تفصیلی بیشتر شرح

۲ - داده آمده، که اختصار را از درج آن خودداری می شود؟

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۹۸ س ۱۵.

(۲) الكامل، ج ۶ ص ۷۷ س ۷.

(۳) طبری، ج ۱۱ ص ۳۴۴ س ۶ : الكامل، ج ۶ ص ۷۸ س ۴.

(۴) الكامل، ج ۶ ص ۳۴۸ س ۲۴.

(۵) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۳۵۳ س ۲.

(۶) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۳۷۱ س ۱۸.

۱۱- در سال ۳۶۷ در شهرهای جبال (که ری نیز در آن شمار است) بیماری و با کشتاری عظیم کرد، و بیشتر در گذشتگان زنان و کودکان بودند؛ ابن اثیر این واقعه را چنین نقل کرده:

«فی هذه السنة كان بيلا العجل وباء عظيم مات فيه اكثراً أهل البلاد، وكان اكثراً من مات فيه النساء والصبيان؛ وتعذر على الناس عيادة المرضى وشهود الجنائز، لكثرتها...»^۱

۱۲- در ربیع الاول سال ۵۲۴ هجری در بلاد جبل (که ری نیز در آن ردیف است) و عراق و موصل والجزیره زلزله‌ای عظیم روی داد، که خرابی بسیاری را سبب آمد؛ ابن اثیر در ضمن پیش آمدهای این سال گفته:

«و فيها كانت زلزلة عظيمة في ربیع الاول ، بالعراق و بلاد العجل والموصل و الجزيرة ، فخررت كثیراً».^۲

۱۳- در سال ۵۷۱ هجری شهرهای واقع میان عراق تا ماوراء ری دستخوش زلزله‌ای عظیم گردید، و جمعی انبوه بهلاکت رسیدند، و بناهای فراوان با خاک یکسان شد، و آسیب بیشتر بری و قزوین وارد آمد؛ در کامل ابن اثیر این حادثه چنین درج آمده:

«وفيها زلزلة بلاد العجم من جهة العراق الى ماوراء الرى ، وهلك فيها خلق كثير ، و تهدمت دور كثيرة ؛ و اكثراً ذلك كان بالرى و قزوين».^۳

۱۴- در اوخر قرن هشتم بعد تیمور، گویا زلزله‌ای سخت عظیم شهری را خراب و با خاک یکسان ساخت، و شرح آن حادثه در ذکر ماجرای خرابی ری، بنقل از کتاب «منم تیمور جهانگشا» باید.^۴

(۱) کامل ، ج ۶ ص ۲۵۴ س آخر.

(۲) ده ۸ ص ۳۳۲ س ۲۰.

(۳) ده ۹ ص ۱۳۸ س ۱۶.

(۴) تردید در این قول بسب مشکوک بودن اصالت کتاب «منم تیمور جهانگشا» است.

این بود اهم مصائبی که مردم ری را از قهر طبیعت رسید، لکن همه اینها، پس از نزاعهای داخلی بر اثر تعصبهای دینی - در برابر آنچه در آغاز قرن هفتم از دست خونخواران مغول کشیده‌اند مشتی است از خروار و اندکی است از بسیار، و اگر نام شهر ری در ادوار بعد در ذکر زلزل و امراض عام مرگبار و قحط سالها در منابع کمتر بچشم می‌خورد ظاهراً بدان سبب است، که این شهر دیگر ذکر و شهرت و عظمت و اعتبار روزگار پیشین خود را از دست داده بوده، و از آن‌پس در این نوع رویدادها ذهن و قایع نگاران و فکر ارباب تألیف را بسوی خویش معطوف و متوجه نمی‌کردند.^۵

فصل سوم

تمثیلات ولطائف و ضرب المثل‌ها و طرائف و ترکیبات و ظرافتی که بر مبنای ری و رازیان مبتنتی است:^{۱۰}

از دیر باز هر ناحیت و بقعت، و نیز برخی از افراد و جمعیت را حوادث و اتفاقات و وقایع و اختصاصات و قصص و تمثیلاتی بوده است، که مشابه آنها در دیگر جایها و میان دیگر اقوام وجود نداشته است، و محصلی از آنها بگذشت روزگار انبام آن بقعت و فرد و جمیعت بصورت مثل و لطیفه و حکمت در قالب ترکیبات یا جمله‌های کوتاه در زبانها سائرون و دائز گردیده است، نظیر حکماء یونان و نقاشان چین و ساحران هند و مشک تبت و شکر اهواز و ایرادهای بنی اسرائیل و تیراندازان ترک و آتش ابراهیم و گرگ یوسف و نگین سلیمان و عصای موسی و سیرت اردشیر و عدل انوشیروان و ایوان کسری و پیراهن عثمان و فضائل علی (ع) و مواعید عرقوب و نیز مشک بدیار ترک و عود بهند بردن، وزبره بکر مان و خرم پهجر و عنبر بدریای اخضر فرستادن و امثال اینها.

ری و رازیان را نیز در طول قرون از اینگونه اختصاصات و تمثیلات سهی بزرگ بوده، و گویندگان و نویسندهای در نظم و نثر بدانها تمثیل می‌جسته‌اند، که برخی از آنها هنوز هم معروف است. در این فصل پاره‌ای از این معانی که تا حال بجا مانده است بترتیب، با تفصیلی مناسب و ذکر شواهد اشارت می‌رود:

۱- انار ری:

انار ناحیت ری را در روزگار گذشته ذکر و شهرتی مخصوص بوده، و از طرائف ثمار بلاد بحساب می آمده است، چنانکه در ثمار القلوب ثعالبی درو صرف کشمکش هرات ذکر گردیده:

«وقد يَعْدُ من طرائف ثمرات البلاد ، قشمش هراة و تین خلوان ... و زمان ۵ الری ...»

و نیز : «وَمِنْ خَصَائِصِ الرَّأْيِ الثَّيَابُ الْحَسَنَةُ ... وَالرِّزْمَانُ الْمُعْرُوفُ بِالْهَبْرَجِ [كذا] ، وَالْمُعْرُوفُ بِالْأَمْلِيَّةِ . وَكَانَ يَحْمُلُ إِلَى السَّلَاطَانِ مَعَ خَرَاجِ الرَّأْيِ...»^۱

شرح انار ری در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۸۶، ۵۸۷ درج افاده.

انار ری و نواحی آن در قدیم مثل بوده است، چنانکه در آغاز قرن ششم ه.

ابن بلخی در فارس نامه، انار بلوك کوار از کوره اردشیر خوره فارس را با نار طهر از ری تشبیه کرده، و گفته :

«... همه میوه های آنجا بغایت نیکوست ، خاصه انار کی مانند انار طهر ای ای است...»^۲

۲- برود ری:

برود جمع بود است که به معنی نوعی جامه خط دار نفیس است ، و در ری نیک فراهم می آمده است؛ و وصف آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۷۳ گذشت .

ابو منصور ثعالبی در ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ذکر کرده، که برود ری همانند برود یمن موصوف بوده، و آنرا از باب تشبیه ببرود عدن ، عدثیات می گفتنداند ، و از ایاتی که بدانها استشهاد جسته است یکی قول هر ثمی است بدین صورت :

هَبِ الْبَرْدَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَنْسُجْ

رَسُونَكَ ذَاكَ الَّذِي قَالَ لَى تَجْيِئُ مَعَ الْفَجْرِ لَمْ لَاتَجِيَ!

(۱) ثمار القلوب ، ص ۵۴۱ س ۸ ، و ص ۵۳۹ س ۷ .

(۲) فارس نامه ، ص ۱۷۵ س ۲ .

(۳) ثمار القلوب ، ص ۵۴۹ س ۱ .

۳- بری حد مرز خویش ندانستن، و از بلخ و کالنجر خبر دادن:
نظیر کورخانه نشین بغداد خبرده است، و مرحوم دهخدا در امثال و حکم در ذیل
مثل اخیر ابن بیت را آورده است :

تو بری اندر ندانی گفت حد مرز خویش

چون سخن لائی همی از بلخ و کالنجر مرا^۱

۴- بهار ری :

بروزگار باستان خوشی هوای بهار ری ، و زمستان بغداد ، و پائیز همدان ،
وتابستان اصفهان مثل بوده ، وابن فقیه در این باب چنین ذکر کرده :
«فالوَا: شتاءً بِغَدَادْ، وَ رَبِيعُ الْرَّىْ، وَ خَرِيفُ هَمْدَانْ، وَ مَصِيفُ اصْبَهَانْ؟».

۵- رای (و خرد) را در ری بازگذاردن:

این مفهوم در قالب جمله «قرکت الرأی بالرأی» در لسان و قلم اهل ادب ساری
و جاری است، یعنی رای (صواب) را در ری بازگذاردی. سبب پیدایی این مثل واقعه
قتل ابو مسلم خراسانی است، و اصلانش وابسته بدانست که ابو مسلم در این واقعه بری
رفته باشد، اینکه ملکه این داستان و تحقیقی در این باب :

منصور را در دل نسبت به ابو مسلم - با وجود خدمات فراوانی که به آل عباس
کرده بود. بعلل و اسبابی کینه بود، و چند بار سفاخ را پند داد که او را باید کشت؛ اما
سفاخ نمی پسندید. چون خلافت منصور را شد، ابو مسلم بفرمان وی بجنگ عبد الله
ابن علی عم خلیفه - که در شام داعیه خلافت داشت - رفت، و کار او را سپری کرد،
و غنائمی بدست آورد . منصور کس فرستاد تا آن غنائم را بر سنجد. ابو مسلم بر نجید
و گفت :

«چگونه من در خون مسلمانان امینم ، اما در اموال خائن؟!»

این سخن را بمنصور رسانیدند . ابو مسلم عزم خراسان کرد و بنزد منصور

(۱) امثال و حکم، ذیل کورخانه نشین بغداد خبرده .

(۲) مختصر کتاب البلدان ، من ۲۲۷ ص ۴ .

نیامد. منصور را دل مشغول شد، که مبادا ابو مسلم تشویشی بوجود آورد؛ پس بمکر بابو مسلم نامه نوشت و از او استمالت کرد و او را بطلبید، ابو مسلم وقعي ننهاد. منصور نامه‌ای دیگر نوشت؛ و بفرمود تا بزرگان بنی هاشم نیز نامه‌ها نوشتند و ابو مسلم را برآمدن ترغیب کردند. منصور فرستاده خویش را دستوری داد که اگر ابو مسلم باز نگردد، ویرا نهدید کند که خلیفه بتن خویش بجنگ او خواهد رفت.

چون نامه‌ها بررسید ابو مسلم با مالک هیشم که بار او بود مشورت کرد. مالک گفت: «زنهار که باز نگرددی که اگر بجنگ او افتی ترا بکشد، برو و آنجام مقام ساز، که اگر حالتی نامطلوب پیش آید بخر اسان و جاهای دیگر توانی رفت».

ابو مسلم رسول را گفت که: «من بخر اسان می‌روم والبته بازنگردم».

رسول چون چنین دید، خلوتی ساخت و پیام منصور را بگزارد. ابو مسلم زمانی^{۱۰} بیندیشید پس گفت: «بیایم».

منصور را چون از آمدن او خبر شد، بتعظیمی تمام اورا بشهر درآورد و مورد اکرام قرارداد.

اما روز دیگر چند کس را باصلاح در مقام خویش مخفی کرد، و کس بدنبال ابو مسلم فرستاد، و چون بیامد، با او درشتی و توبیخ آغاز کرد، و هر چند ابو مسلم^{۱۵} عذر می‌نهاد مفید نمی‌آمد، تا آنکه دستها را بعلامت برهم زد، آن کسان از مخفی گاه درآمدند، و تیغ در ابو مسلم نهادند، و ویرا بکشند. این واقعه در سال ۱۳۷ هجری بود.^۱

ظاهرًا ابو مسلم در این سفر از حلوان که در مرز عراق و جبال قرار دارد بازگشت و به ری نرسیده بود، لکن صاحبان پاره‌ای از منابع متاخر نوشته‌اند، که ابو مسلم در راه عزیمت بخر اسان تا شهر ری برفت، و از آنجا بدعوت خلیفه - برخلاف اندیز ناصحان - بعراق بازگشت؛ و چون در امر خلیفه متزد شد از نزدیکان خلیفه تدبیر پرسید، ویرا گفتند: «قررت آرایی جائزی». و از آنگاه باز این جمله مثل شد و بماند.

(۱) محمل التواریخ، ص ۳۲۸-۳۲۵؛ تجارب السلف، ص ۱۱۲ - ۱۱۵.

بنابر و ایات منابع معتمد قدیمی چنین بنظر می‌رسد، که گرچه به ابو مسلم اندرزداده شد تا بری برود، لکن او از حدود عقبه حلوان فرات نرفت و از آنجا بازگشت، و این مثل در واقعه ابو مسلم بوجود نیامده است، و آنچه در آن حادثه گفته شد، بنابر قلیعه‌قوبی چنین است: «الرأى قرَّكته و رأء العقبة» که شرح آن باید.

گویا ظاهر اسباب تغییر جمله اخیر بصورت مذکور در سابق، مناسبت شبه اشتراقی است که در دو اصطلاح «الرأى» و «الرَّى» مشهود است، و شاعران و نویسنده‌گان را نیز در راهم آوردن این دو کلمه تعمدی بوده است، چنان‌که معزی در مدح قوام الدین وزیر سنجار سروده:

بعزم رزم چواز «ری» «برای» و تدبیرت کشید رایت ولشکر شهنشاه عظم^۱
که ذکر ری در حادثه ابو مسلم نیز شهرت و قبول آن مدد بخشیده است، و
رب شهره لا أصل لها .

اینک لغتها مورد استناد از روایات منابع قدیمی، که در آنها ذکری از رفتن ابو مسلم به ری مشهود نیست، و مثل «قرَّكت الرَّى بالرَّى» نیز در آنها نیامده:

۱- الامامة والسياسة یا تاریخ الخلفاء الراشدین، تألیف ابن قتیبیه متوفی سال

۱۵ ۲۷۶ هجری :

در این کتاب که از منابع معتمد قدیمی است، در مقام ذکر قتل ابو مسلم مطلاقاً از رسیدن وی بری، و نیز از جمله «ترکت الرأى بالرأى» سخنی بیان نیست.^۲

۲- اخبار الطوال: در این کتاب آمده:

«[پیک خلیفه منصور] در اثنای راه به او رسید ...»^۳

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این منبع نیز ذکری از آمدن ابو مسلم به ری درج نیفتاد

۳- تاریخ یعقوبی: در این کتاب است:

«فانصرف ابو مسلم... و نفذ لوجهه حتى جاز حلوان... فما زال رسول ابی جعفر

(۱) رک: مجلد حاضر، ص ۱۹۴.

(۲) الامامة والسياسة، ج ۲ ص ۱۴۴ - ۱۴۶.

(۳) اخبار الطوال، ترجمه فارسی، ص ۳۹۷ س ۱۶.

حتى قتلوه عن رأيه وأقبل نحو العراق . فلما جاز عقبة حلوان قال مالك بن الهيثم ما الرى قال : الرأى تركته وراء العقبة^١ .
حلوان در آخر حدود عراق ، در مرز جبال ازوی ببغداد قرار دارد^٢ .

٤- تاريخ طبرى :

«أخذ ابو مسلم طريق حلوان ... [فلما وصل اليه كتب من قبل الخليفة وبنى هاشم بحلوان] ارسل ابو مسلم الى نيزك ، قال: يابني زك اذى والله ما رأيت اعقل منك ، فقد جاءت هذه الكتب ، وقد قال القوم ما قالوا . قال: لا رأى ان تأتى وارى ان تأتى الرى فنقيم بها ... [فلما يئس رسول الخليفة من رجوع ابى مسلم ، قال له: يقول لك امير المؤمنين: لست من العباس ان لم تأتى ، ان وكلت امرك الى احد سوای ، ولو خضت البحر لخضته حتى اقتلتك ، فوجم طوبلا] فكتب ابو مسلم الى ابى جعفر بخبره انه منصرف اليه ... ١٠ فقدم المدائن في ثلاثة آلاف ، وخلف الناس بحلوان فدخل على ابى جعفر [ورأى ماراي]^٣ .»

چنانکه مشهود است این روایت نیز حاکی از آنست که ابو مسلم از حلوان بازگشت ، وبشهر ری نرسید .

٥- مروج الذهب مسعودی :

«سار ابو مسلم من الجزيرة ، وقد اجمع على خلاف المنصور ، واجتاز على طريق خراسان بمتينها للعراق يزيد خراسان ... وكتب [المنصور] الى ابى مسلم : اذى قد اردت مذاكرتك باشياء ... فقرء الكتاب ومضى على حاله . فسرح اليه المنصور جريرا بن بزيـد ... فاراد ان يجيب الى الرجوع ، فقال له مالك بن الهيثم: لا تفعل . وقال مالك ويلك لقد بليت بابلیس ... [يعنى الجریر] . فلم يزل به حتى اقبل به على المنصور ...^٤»

(١) تاريخ يعقوبی ، ج ٣ ص ١٠٣ س ٩ .

(٢) معجم البلدان ، ج ٢ ص ٣١٧ س ٣ .

(٣) تاريخ طبری ، جزء نهم ، ص ١٦٢ - ١٦٥ .

(٤) مروج الذهب ، جزء ثانی ص ١٨٥ .

دراین قول نیز به رسیدن ابو مسلم بری اشارتی نرفته است.

۶- سنی ملوك الارض حمزة اصفهانی :

«... ثم نقل ابو مسلم من صرفا الى خراسان في رجب . فنزل حلوان يوم الخميس
لثلاث عشرة ليلة خلت من شعبان . فاتته رسل ابي جعفر . فرجع اليه قادماً المدائن
عشية يوم الثلاثاء الخامس بقين من شعبان ، فقتله غداة يوم الاربعاء الرابع بقين منه ، سنة
سبعين وثلاثين ومائة (١٣٧)»^۱

۷- مجمل التواریخ :

«[ابو مسلم] سوی خراسان رفتن عزم کرد، و به حلوان آمد، و منصور به مدائن
آمد... پس نامه‌ها فرستادن گرفت به بومسلم و عهدها کردن، و فرمود تاهمه بنی هاشم
بوی نامه نوشتند ... و بر آخر عیسی عム خود را بفرستاد، و از چندگونه درشت و نرم
پیغام داد درنهان و آشکارا تا ابو مسلم را سربکردار نیبد... پس به مدائن آمد روز سه شنبه
بیست و پنجم شعبان... النیج^۲.»

۸- ابن اثیر: وی پس از ذکر همه مقدمات که در صفحات پیشین بدانها اشارت شد،

گفته :

۱۵ «... قدم [ابو مسلم] المدائن في ثلاثة آلاف رجل، وخلف الناس بحلوان...»^۳

۹- تجارب السلف :

ملخص روایت این کتاب با تصریفی در ص ۲۵۱ مجلد حاضر گذشت، و در آن
برفتن ابو مسلم به ری اشارتی نیست.

۱۰، ۱۱، ۱۲- در مختصر ابو الفداء^۴ و تاریخ ابن خلدون^۵ و روضة الصفا^۶ نیز

(۱) سنی ملوك الارض، طبع لپزیک، من ۲۱۹ س ۱۲.

(۲) مجمل التواریخ ، ص ۲۲۶ .

(۳) الكامل ، ج ۴ ص ۲۵۳ س ۱۹ .

(۴) المختصر ، ج ۱ ص ۲۲۶ س ۲۰ ب بعد .

(۵) تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ص ۱۸۲ س ۶ .

(۶) روضة الصفا ، ج ۳ (شماره صفحه ندارد) .

مذکور است که ابو مسلم سپاهیان خویش را در حلوان باقی گذاشت. علاوه بر این اسناد که همه دلالت بر عدم اصلاح مثل «ترکت الرأی بالری» دارند، این مثل در مجمع الامثال میدانی نیز نیامده است.

اما منابعی که ذکر کرده‌اند که ابو مسلم در سفر بخراسان به ری رسید:

۵

۱- تاریخ سیستان :

«چون منصور بنشست حیلت کشتن ابو مسلم کرد، که از وی بروزگار برادر آزده بود، و نامه‌ها نیشتن گرفت، و بومسلم به مرد بود(؟)؛ و رسولان همی فرستاد منصور سوی او، واو همی نیامد، آخر سوگندان خورد اورا و عهده‌ها گرفت به ایمان سغلظه که ترا هیچ آزار از جهه من نباشد، و با تو خیانت نکنم ... به نیشابور آمد، باز هدیه‌ها و رسولان فرار سیدند از سوی منصور، تا به ری آمد. چون بری رسید رای ۱۰ و خرد آنجا بگذاشت^۱ و به مدان شد ... الخ^۲»

این روایت چنانکه پیداست، از سهو و تشویشی خالی نمی‌نماید، و ابو مسلم در این واقعه با تفاق مورخان هیچگاه بمرو نرسید.

۲- البدء والتاریخ :

«لما أخذ أبو مسلم على طريق الجبال ... استدرّ عب أبي جعفر ... فاجتمع ۱۵ الرأى وعمل المكائد ... واتاه أبو مسلم وهو بالرومية ... فهابه أبو مسلم، وكان استشاري بأذويه رجالاً من أصحابه بالری عند ورود الرسّل عليه ، فاشعار عليه بالامتداد الى خراسان ... فقال أبو مسلم : هوذا ارى يرمي فما الرأى قال : قرَّكت الرأى بالرأى فذهبت هشلاً ...^۳»

۲۰

۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار :

«بعد بیعت، منصور ابو مسلم را اجازت داد که با خراسان رود، و چون بحلوان

(۱) اشاره به : ترکت الرأى بالرأى.

(۲) تاریخ سیستان ، ص ۱۳۷ م آخر .

(۳) البدء والتاریخ ، ج ۶ ص ۸۰ م ۱ .

رسید از آنکه بعهد برادر استخفاها دیده بود از ابو مسلم پشیمان گشت ، وانتقام آنرا مجمزان روانه کرد که بحضورت مهمی حادث شد که بی رأی مشورت تودر آن مداخله نتوان روا داشت ؛ باید که باز گرددی. ابو مسلم خود از حلوان گذشته بود، قاصد بری بدرو رسید و نیشه بدو رسانید ... سنبادنام نایبی بود اورا با خزانه و اموال بری فرو داشت؛ او پیش منصور شد تا آن دید که گفت ، و مثل آمد: قرَّكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّأْيِ.^۵

۵- مختصر الدول ابن العبری: بموجب روایت این کتاب نیز ابو مسلم در ری با یکی از یاران در باب رفتن بنزد منصور مشورت کرد و او صلاح ندانست، لکن ابو مسلم نشنید و برفت، واین جمله رادر حال گرفتاری بوی گفتند.^۶

۴- تاریخ گزیده ، پس از رسیدن ابو مسلم بنزد منصور:
 «... ابو مسلم در کار خلیفه متعدد شد ، از وزیر تدبیر پرسید ، گفت : قرَّكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّأْيِ ، مثلی شد^۷ :»

۵- تاریخ رویان اولیاء الله:
 روایت این کتاب مطابق تاریخ ابن اسفندیار است.^۸
 ۶- مجلل فصیحی درو قابع سال ۱۳۹ (تسع و نلایین و مائه) :
 « مراجعت ابو مسلم از ری و آمدن ببغداد ، و ملاقات او با ابو جعفر منصور خلیفه، و چون از پیش خلیفه بیرون آمد، با کسی از نزدیکان خلیفه مشورت کرد ، که رای بیندیش . او در جواب گفت : قرَّكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّأْيِ ، واین مثل مشهور شد ...^۹ »

۷- حبیب السیر :

برطبق روایت این کتاب نیز نوشته منصور در سمع قبول ابو مسلم جای نیافنه و عنان یکران تا بلده ری باز نکشید.^{۱۰}

(۱) تاریخ طبرستان ، ج ۱ ص ۱۶۷ س ۱۶ ببعد.

(۲) مختصر الدول ، ص ۲۰۸ س ۲ ببعد.

(۳) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۲۹۲ س ۱۵ ببعد.

(۴) تاریخ رویان اولیاء الله . ص ۴۴ س ۶ ببعد .

(۵) مجلل فصیحی ، ج ۱ ص ۲۱۰ س ۶ ببعد .

(۶) حبیب السیر . جزء سوم از جلد دوم من ۴ س ۸

منابع اخیر گذشته از آنکه در قوت و قدمت پای منابع دسته اول - که در آنها مراجعت ابو مسلم از حلوان ذکر گردیده - نمی‌رسند ، خود نیز در شرح داستان یک جهت نیستند، و سخن را در هر یک روایی خاص است. باری، بدین مثل در متون پارسی جا بجای استشهاد شده است ، همچون کلیله و دمنه^۱ ، و نفثة المصدور زیدری^۲ ، و سندباد نامه^۳ ، و تاریخ جهانگشا^۴ وغیره اینها .

۵

۶- خانه‌های زیرزمینی ری :

مردم ری خانه‌های خود را در زیرزمین می‌ساختند ، و این امر در روزگار باستان صورت مثل یافته بوده است ، چنانکه مولانا گفته :

عمارتیست خراباتیان شهر مرا که خانه‌اش نهان در زمین چوری باشد
در این باب در مجلد اول کتاب حاضر ، صحائف ۳۳۵-۳۳۲ بشرح سخن رفته
است ، بدانجا رجوع شود .

۷- خرابه شهری :

این ترکیب که پس از خرابی ری بوجود آمده ، تمثیلی است برای اماکنی ، که در آنها همه چیزها به مریخته ، و نظم و ترتیبی در جای دادن اشیاء بکار نرفته است ، و نیز در مورد خانه‌هایی گفته می‌شود ، که خاک و خاشاک و گرد و غبار اطراف و زوایای آن را فراگرفته ، و خرد ریزه چیزها پنهان آن را پوشانیده است . این مثل در بسیاری از آبادیهای ری باستانی و تهران فعلی از جمله قراء رودبار قصران ، مانند آهار و اوشان سائر و دائز است .

(۱) کلیله و دمنه ، ص ۱۱۷ س ۹.

(۲) نفثة المصدور ، تصحیح و توضیح دکتر امیر حسن بزد گردی ، ص ۱۰ س ۱۱ . نیز

رک : حواشی و تعلیق این کتاب ، ص ۱۴۰، ۱۴۱ .

(۳) سندباد نامه ، باهتمام احمد آتن ، طبع استانبول س ۲۴۶ س ۲ .

(۴) تاریخ جهانگشا ، ج ۲ ص ۱۱۲ س ۱۷ .

(۵) در دیوان قطران ، نسخه مطبوع س.ل ۱۳۳۲ هجری شمسی این داشتی در

آمده که در آن ، دست بصابون رسی شستن کتابه از سخت دلبر کندن بکار رفته است .

۸- رازی را چکار با مرغزی یا مرغزی، و نیز مرغزی را چکار با رازی؛
مثل است برای دو تن یا دو چیز که نسبت یکدیگر کمال تباعد را دارند،
ظهیر گفته :

تر ا چه نسبت با دیگران و این مثل است

که مرغزی را هرگز چکار با رازی^۱

۵

۹- شراب ملک ری :

حراره‌ای بدين صورت در بوف کور صادق هدایت درج آمده :
«بیا بربیم تامی خوریم شراب ملک ری خوریم حالانخوریم کی خوریم»^۲

آنی که وفا نباید از هر تو جست
در وعده مخالفی و در پیمان سنت
بی شرمی و بیدادگری پیش است
دست از تو بصابون دیی باید شست
وصفصابون دیی در منابع دیگر مورد استفاده بنتظر نیامده است، لکن ذکر مشابه صورت
این کلمه یعنی «صابون رقی» جای بچشم می‌خورد، که مصرف طبی داشته و از روغن زیست
می‌ساخته‌اند، و در کتب این فن مانند بحرالجواهر (ص ۱۲۴ و ۱۸۴) و مخزن الادویه توصیف
آن آمده است؛ مرحوم دهخدا در لغت‌نامه در ذیل کلمه صابون نقل کرده :
«صابون رقی صابون عراقی است که در قریه رقه از اعمال شام سازند، و آن مصنوع
از زیست و پیه است (فهرس مخزن الادویه ص ۲۶)»
این صابون در نقاط دیگر چون نابلس نیز ساخته می‌شده است (نخبة الدهر، ص ۲۰۰
ص ۱۷)

احتمال است صابون دیی مذکور در رباعی قطران محرف صابون رقی باشد (گرجه
مشدد بودن رقی و مخفف بودن دیی با این صورت محتمل تا حدی ناسازگار می‌نماید).
نگارنده اطلاع بر رباعی قطران را مدیون دوست گرانایه با فضیلت آقای دکتر محمدامین
رباحی است

(۱) دیوان ظهیر فاریابی . مصحح دکتر امیر حسن بیزد گردی که هنوز بطبع نرسیده
است؛ دیوان ظهیر ، نسخه مطبوع، ص ۱۵۰ س ۱۱؛ امثال و حکم دهخدا .

(۲) بوف کور ، طبع چهارم ، ص ۹۲، ۱۱۵، ۱۰۶، ۱۰۳ .

این حراره در منابع قدیمی مورد استفاده بنظر نرسید، و چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست رنگ کهنه‌گی و قدامت نیز ندارد. ذکر نوشابه‌ری درص ۵۸۸ مجلد اول کتاب حاضر گذشت، و شراب آنجا را اهمیتی بوده است.

۱۰- شهره ری :

۵

در لعبتان ری بباید.

۱۱- صاحب ری :

شاعران، در گذشته ممدوحان خویش را با صاحب ری مقایسه می‌کردند، و در این باب شواهدی در مجلد اول کتاب حاضر، در ذکر «ری و شاعران بزرگ» صحائف ۱۲۳-۱۲۵ مذکور آمد، و همانجا اشارت رفت که، با آنکه صاحب در عرف پیشینیان بهنگام اضافه به اماکن، پادشاه و سلطان را معنی می‌دهد، ولایتی در اثبات این دعوی اقامه گردید، در پاره‌ای اشعار این ترکیب چنان بکار رفته که گویی مراد صاحب عباد است، که در ری وزارت بوئیان را داشت.

۱۲- طرفه ری :

در لعبتان ری بباید.

۱۵

۱۳- عالم ری :

بعهید پیشین همانگونه که حاتم در سخا مثل بوده، عالم ری نیز در دها مثل بوده، و گویندگان جودت فکر ممدوحان خود را بازی بر کی عالمان ری بر می‌سنجدیده‌اند؛ چنانکه رشید و طوطاط در مدح علاء الدوّله اتسز، در قصيدة‌ای بدین مطلع:

ای منور بتونجوم جلال

وی مقرر بتو رسوم کمال

۲۰

گفته:

عالی ری بر دهات غبی

حاتم طی برسخات عیال^۱

بحث از علم و فرهنگ ری در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۲۶-۵۵۰ گذشت.

(۱) دیوان رشید الدین و طوطاط، ص ۲۱۴ س ۱۶.

۱۴- لطایف رازی :

رازیان را - چنانکه اشارت رفت - لطائف و طرائف و ظرایفی خوش بود که
بدان مثل می‌زدند، اثیر اخسیکنی سروده :

در انتظار عراقی لطائف خوش تو

بسا لطایف رازی که داد غصه مر^۱

۵

۱۵- لعبتان و زیبایان ری :

زیبایان و نیکویان طنار ری را از دیر باز ذکرو شهرتی بوده است. ابن کربویه
رازی در نیمة قرن سوم هجری زیبا پیکر عشه‌گر رازی را به آهو بچه‌ای با غنج و
دلال تشییه می‌کند که صورتش به ما می‌ماند، و در جامه‌های دیبا می‌خرامد، و فریفتگان
خویش را واله و سرگشته می‌سازد؛ وی در قصیده‌ای عربی در باب ری که تمام آن

در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۱۸۷-۱۸۶ درج افتاده، گفته :

و شادِ غنجِ کائینِ صورتَهِ يَمِّسُ فِي حَلْبِ تَلْهُو بِفَقَانِ

شاعران زیبا پسند گاه بخوبان ری صفت طرفه ری می‌داده‌اند، و معشوق را
بدیشان تشییه می‌کرده‌اند، در کلیله و دمنه و المعجم این رباعی از متکلفی نقل افادة:

۱۵ اندر برم و بریزم ای طرفه ری در خانه ترا و در قدح پیش تو می

بیرون کشم و پاک کنم هم از هی از پای تو موزه وز بناگوش تو خوی^۲

بیتی از رود کی شاعر معروف در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۲۳ بنقل از

مرحوم فزوینی بدین صورت مذکور آمده :

ای قبله خوبان من ای طرفه ری لبرا به سپید رگ بکن پاک ازمی

۲۰ مصراع نخستین این بیت در کتاب محیط زندگی و احوال و اشعار رود کی

تألیف مرحوم سعید نقیسی چنین است :

(۱) دیوان اثیر اخسیکنی، ص ۴۵۱ س ۳ در مفردات.

(۲) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۳ س ۵.

(۳) کلیله و دمنه باعتمام استاد مینوی، ص ۴۱۲، ۲۱۶ و ذیل ۶ ص ۲۱۶، و ذیل ۱۰ ص

۴۱۲ : المعجم، ص ۲۷۵ س ماقبل آخر.

ای طرفه خوبان من ای شهره ری^۱

وی نیز محبوب خویش را بوصوف «طرفه ری» یا «شهره ری» بستوده است.

اثیر اخسیکتی در غزلی بدین مطلع :

خیز تا دست طرب یکدم ، بجام می زنیم

دوستگانی بر رخ ماه مبارک پی ، زنیم ۵

از این نیکویان بصورت لعبتان ری یاد کرده ، و چنین گفته :

پای ، در میدان عشق لعبتان غُز نهیم دست ، بر قرار اک مهر لعبتان ری زنیم^۲

۱۶ - مارا بتگازران ری چکار که جامه را پاک شویند یا ناپاک :

این مثل در نهی از عیب جویی از کار دیگران گفته می شده است.^۳

۱۷ - هرغزی و رازی :

این مثل صورتی دیگر است از مثل «رازی را چکار با مروزی» ظهیر گفته :
تو ملک بردي ، از این پس بگرد تو که رسد

که این سخن مثل مرغزی است با رازی^۴

مولانا در دیوان شمس سروده :

روزی دو همراه آمد جان غریب با تن

۱۵

چون مرغزی و رازی ، چون مغربی و طوسی^۵

و نیز :

مفهوم دشمن دینست ، هم صدر و هم خداوند

وصلم بخدمت اوست ، چون مرغزی و رازی^۶

(۱) محبیط ذندگی و احوال و اشعار رود کی ، تالیف سعید نقیسی . ص ۵۱۷ س ۱۲ .
هر حوم دهخدا نیز در لغت نامه در ذیل «طرفه» این بیت را بهر دو صورت بیاورده است

(۲) دیوان اثیر آخسیکتی ، ص ۳۸۱ س ۱ .

(۳) امثال و حکم دهخدا .

(۴) دیوان ظهیر فاریاب ، مصحح دکتر امیر حسن یزدگردی نه هنوز بطبع نرسیده
است : نسخه مطبوع ، ص ۵۵ س ۷ (با انداک اختلاف) : امثال و حکم دهخدا .

(۵) دیوان شمس ، ج ۶ بیت ۳۱۱۹۳ .

(۶) دیوان شمس ، ج ۶ بیت ۳۱۵۴۱ .

۱۸- ملک ری:

ملک ری را بعهد پیشین ارج و اعتباری خاص بوده است و بدان مثل می‌زندن،
ملک جویان و امرای معروف گاه برای دست یافتن بدانجا هر خطری را استقبال می‌کردن،
و گفته این سعد :

أَتَرْكَ مَلِكَ الرَّأْيِ وَالرَّئِزُغَةَ أَمْ أَرْجِعَ مَنْهُوْمًا بِعَقْلِ حَسِينٍ

که تمامت و شرح آن درص ۱۱۳ مجلد اول کتاب حاضر درج آمده‌گواه این دعوی است؛ و نیز ظهیر را در ضمن قصیده‌ای در مدح اتابک نصرة الدین، بعظم و اهمیت ملک ری اشارتی، است، آنجا که گفته:

کسی که غز قبول تو یافت در عالم بچشم همت او ملک ری نماید خوار^۱
ذکر ملک ری در شراب ملک نیز گذشت.

۱۹- نصول (پیکانها) ری:

پیکانهای ری در شهرت در ردیف سهام ترک ، و مثل بوده است ، چنانکه ابو منصور ثعالبی گفته :

«سيهام الترك يضرب بها المثل ، و تذكر مع سهام الترك رماج العرب ، و مزارق الهند ، و رياض الدين ، و نصول الرئيسي ».

۳۰- نقیرازی:

رازیان در احداث نقبهای طولانی و ایجاد راهروهای زیرزمینی بروزگار باستان معروف و مشهور بوده‌اند، و ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۳۵ برفت، و قول ابواللطف درباره ضرب المثل بودن نقبهای رازی در همانجا گذشت.

٢٠ نمونه طرائف :

(۱) دیوان ظهیر، نسخه‌مطبوع، ص ۱۶ س ۶، نسخه مصحح آقای دکتر یزدگردی
که هنوز بطبع نرسیده است.

^{٢)} نمار القلوب ، في المضاف والمنسوب ، ص ٦٢٧ س ١١ .

«در مضحكات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم متناظره شد. هر یک هنر شهر خود عرض می کرد. اصفهانی گفت: خاک اصفهان مرده را تا سی چهل سال نریزاند، رازی گفت: خاک ری مردۀ سی چهل ساله را بر در دکان بدار و سند دارد و نمی راند؛ و بدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید!».

۵

این داستان در منابع دیگر نیز نقل افتداد؟

(۱) نزهۀ القلوب، مقالة ثالثه، من ۵۲ س ماقبل آخر.

(۲) هفت اقليم، بنقل از نزهۀ القلوب، ج ۳ ص ۶ س ۱۴ : زیست المجالس، من ۷۱۵ س ۱۰ .

در اینجا ذکر این نکته نیز از فایدتی خالی نمی نماید که پاره‌ای از ارباب ذوق و صاحبان قریبত و فکر بلند در ساختن قصه‌های حکیمانه کمبینی برپندی و عبرتی است، گاه داستان خویش را بصورتی پرداخته‌اند، که یام حل آن قصری و یا قهرمان داستان یا کتن رازی فرم شده یا بوده است، نظیر:

(۱) داستان درزی دروازه گورستان‌ری، مذکور در قابو سنامه من ۴۷ : حاوی این لطیفه درزی نیز در گوزه افتداد.

(۲) داستان زدن موبد ری مذکور در شاعنامه ج ۸ ص ۲۶۵۷ س ۵ بدین قرار:

یکی موبدی داستان زبری که دانا بودنیک پی

اگر پادشاهی کند یک زمان پرید روانش سوی آسمان

به از پنده بودن بسالی دراز بفرجه اندر بردند نماز

(۳) حکایت قحطی ری مذکور در دیوان سنایی من ۶۷۴ س ۱۴ بمطلع:

دور از این شهر و زیواحی وی قحطی افتاد وقتی اندر ری

باز گوکننده این حقیقت:

تا بدانی که در سرای بسیج هیچکس نیست ایچ کس را عیج

(جهة اطلاع در باب این قحطی به تعلیقات حدیثه الحقيقة من ۶۸۶ رسخ شود)

(۴) قصه دیوانه ری مذکور در دیوان انوری من ۳۶۱ س آخر بدین مطلع:

در حدود ری یکی دیوانه بود سال و مه کرده بکوه داشت گشت

میں این نکته:

راحت هستی و رنج نیستی بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت

(۵) افسانه مسجد عاشق کش ری مذکور در مثنوی هولانا من ۵۷۷ - ۵۹۸ بهذانع:

یا حکایت گوش کن ای نیک پی مسجدی بد بر کبار شور ری

شامل معارف بسیار.

فصل چهارم

رجال و معاريف ری :

گویا درجهان شهری نتوان یافت که در تسوالی اعصار و قرون بمیزان ری در دامن خود رجال بزرگ دینی و سیاسی و علمی پرورش داده، و بزرگانی نام آور از حکمت‌دانان و فلسفه‌دان و فقیهان و حافظان حدیث و شاعران و ادبیان و مشایخ و اقطاب و اهل خیر و صلاح عرضه‌جهان بشریت کرده باشد.

زردشت را گروهی از ری دانسته‌اند، مغان را محققان بهری نسبت داده‌اند، دودمان مصمغان که قرنها درحدود دماوند حکومت داشتند بدان پنهان منسوبند، مرکز تعلیم معارف زردشت و مغان - که ارسطو و دیگر شاگردان افلاطون بدان بی توجه نبودند، و برخی حکمت فیثاغورث را مأخوذه از آن دانسته‌اند^۱، ری بوده است. بعهد اسلامی نیز ظاهراً پس از یکی دو شهر بدان شمار که از ری - یا پنهان فعلی طهران - دانشمندان و متفکران و روایت احادیث و اخبار و فقیهان و رجال دیگر شؤون معارف اسلامی برخاسته‌اند در هیچ شهری بوجود نیامده‌اند.

با این حال چون تاکنون کسی در مقام جمع آوری نام و بیان احوال ایشان بر نیامده، و در مجموعه‌ای یکجا فراهم نیاورده است، نسل حاضر این پنهان را از کثرت ایشان - که خود مایه سرافرازی بسیار و افتخار مردم این دیار توانند بود - خبری بدست نیست.

- از این مقوله است این مثل: «نقضت ریح سو خرا. وهبت لمهران ریع»، یعنی: باد سو خرا فرونشست و باد [شاپور از خاندان] مهران[ری] وزیدن گرفت. که سبب پیدایی آن در مقدمه فصل چهارم همین باب در بیان احوال شاپور داشت در ذکر رجال ری باید.

همچنین پاره‌ای از مصنوعات دیگر سر پنجه هنرمندان و ارباب حرف ری نیز به روزگار باستان در نفاست و ظرافت شهره آفاق بوده است، همچون منیر (پارچه دو پوده) رازی، مذکور درص ۵۷۱، ۵۷۲، ۱، ج ۱ کتاب حاضر، و ثیاب رازی که در دنیا بی نظیر بود، و شرح آن درص ۵۷۲ ج ۱ گذشت.

(۱) بفصل اول از باب دوم کتاب حاضر، در مذهب مردم ری رجوع شود.

جام جم و نگین سلیمان ، بسالها در کیسه تو بودو، تو خود بی خبر از آن نگارنده بدین منظور منابع معتمد قدیم و جدید را، از کتب مسالک و رجال و تراجم احوال خاصه و عامه، و تواریخ و ملل و نحل و غیر اينها، آنچه در دسترس بود در مطالعه گرفت، و فهرستی از احوال رجال طبقات مختلف اين سرزمين. بتفصيلی كه بيايد. فراهم آورد، (لكن اختصار رام تعرض ذكر نام کسانی که بدان ديار سفری كرده يا چندی در آنجا مقیم بوده اند چنانکه شيوه صاحب تاریخ بغداد و تاریخ فروین است نشد)، و در این مهم - بدون آنكه دعوي استفصاكند - بکوشيد تا احوال رجال عمده و صاحب شهرت و نام ری و نواحی آنرا باختصار فراهم آورد، و از تطويل سخن پرهيز کرد ؛ زيرا بحث مشروحتر مستلزم صرف وقت بسيار و فراهم آوردن تاليف مستقل در صحائف بي شمار بوده است، و اكثراين رجال شاياني آن را دارند که خود به تنهائي موضوع تحقيق رساله يا کتابی جداگانه قرار گيرند .

در ايراد نام بزرگان طهران تا آغاز شهر شدن آن - بسبب اهمیت خاصی که يافته - اصراري بيشترفت .

در ميان اصحاب حضرت رسول صلي الله عليه و آله، از رجال عهد اسلامي ری - تا آنجا که تحقيق نگارنده اجازت مي دهد - نامي مشهود نيمده است، زира آن ۱۵ سرزمين بعد آن حضرت هنوز مفتوح نشده بوده است، لكن از زمان حضرت امام محمد باقر عليه السلام^(۱) (نیمه دوم قرن اول هجری) (بعد بزرگان ديني پيدا می شوند و شماره رجال با نام مذهبی شيعه و سنی ری بتدريج افزایش می يابد، که بيست و اند تن از شيعيان، از حواريان امامان عليهم السلام او جمعی از سنيان از معاشران تابعان بوده اند. بدیگر بیان رجال نامی دیني ری هیچیك صحابي نبوده اند و از تابعان، و تابعان تابعان آغاز ۲۰ می شوند؛ که طبقه ثانی از ایشان کم و طبقات دیگر فراوان بوده اند.

ذکر اين نکته نيز از فايدتی خالي نمي نمايد، که بیان اسباب مدح و قدح و تعدیل و جرح، و اشارت به درجه و ثاقت و قوت قبول در احوال و اقوال حافظان و روات

(۱) چنانکه در ذكر رجال ری بيايد، از رازيان شماره اصحاب حضرت امام على النقی از دیگر امامان بیشتر است، و گويا سبب آن، وجود حضرت عبدالملکیم در ری و تبلیغ وی بوده که بفرمان آن حضرت بدان حدود ها جرت گرد: (ج ۱ کتاب حاضر ص ۳۸۴)

حدیث و فقیهان فرق مختلف ری، بیشتر مقتبس از اعتقاد اهل نحله مخصوص ایشان است، که آگاه مورد قبول دیگر فرق نیست. اینک بیان احوال رجال ری در دو بخش :

بخش نخستین پیش از اسلام

زردشت و خاندان وی :

در این باب، که گروهی زردشت و پدرش پورشسب، و جمعی دغدویه مادر وی

۵



۱۰ - ۱۱. مکاریان از روشنیت بیامسر باستانی ایران از هاشمی، طبعات
نالار شاپن در سنت Dresden من باشد.

را اهل ری دانسته‌اند، در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۶۲ بعد، و نیز در مجلد حاضر ص ۱۰ بعد سخن رفت، و اعادت را نیازی نیست.

معان :

این فرقه که هم پیش از زردشت وهم پس از ظهور وی در ری پیشوائی مذهبی داشتند، بنا به تحقیق برخی از محققان ظاهراً از مردم ری بوده‌اند، وهم در آنجازایده وبالیده گشته‌اند؛ (بحث در این باب در مفتح مجلد حاضر صحائف ۳، ۴ گذشت، بدانجا رجوع شود) .^۵

اما بعدها چون متصرفات و املاک و ضیاع و اراضی متعلق به معابد زرتشتی بوجود آمد، و توسعه گرفت، ظاهراً در نقاط دیگر غیر از ری نیز مانند آذربایجان باستانی وغیره مستملکاتی جهه معان تأسیس گشت.^۶

کلمه «بغ» اساس نامگذاری بسیاری از اماکن شرق را تشکیل می‌دهد، و هم اکنون پس از قرنها در ترکیب نام نزدیک به چهل محل از اماکن کشور ما، لفظ «بغ» دیده می‌شود^۷؛ و «قلعه ببغ» در تاجیکستان نیز از این مقوله است.^۸

تصمیغان :

تصمیغان لقبی است دینی بمعنی بزرگ معان، و برملوک دماوند ری اطلاق می‌گردیده، که سالها در آن ناحیت پیشوائی دینی داشتند، و ظاهراً چنانکه در ص ۴ مجلد حاضر اشارت رفت، تصمیغان در حوزه ری جانشین قدرت جسمانی و جهانی و خاکی زردشت بوده‌است، همانگونه که مژید ریاست معنوی و روحاًنی را داشته‌است. حکومت تصمیغان تاسال ۱۴۱ هجری دوام یافت. تفصیل و استناد این دعوی در باب چهارم در ذکر نواحی ری، در بحث از قلعه استوانوند باید.^۹

(۱) ترجمه تاریخ ماد، ص ۴۶۳ س ۱۶ بعد.

(۲) رک : فرهنگ آبادیهای کشور، ص ۴۵۱.

(۳) ترجمه تاریخ ماد، ص ۷۴۸ س ۱۰ بعد.

از رجال غیردینی سهیم^۱ ری پیش از عهد ساسانیان در منابع مورد استفاده ذکری بنظر نرسید. رجال بزرگ عهد ساسانیان بر ترتیب حروف تهجی بدین شرحند.

بهرام چوبینه :

وی بهرام بن بهرام گشنیسب است از دودمان بزرگ مهران، و این دودمان مدعی بودند که از نسل ملوک اشکانیند، اخبار مربوط به وی، در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۳۱۰-۳۱۶ درج آمده و اعادت را نیازی نیست.

رسم فرخ هرمز (فرخزاد) :

رسم سردار ایران در جنگ بزرگرد با اعراب درفتح قادسیه بسال ۱۴ هجری بود، و بذست هلال بن علله مقتول گردید.^۲ در کتاب فتوح البلدان از منابع معتمد قدیمی به رازی بودن وی در ذکر جنگ قادسیه چنین اشارت رفته:

«... واقبل رسم، وهومن اهل الرّى ، ويقال بل هومن اهل همدان...»^۳

رسم پیش از آن حکومت خراسان را داشت.^۴

زینبدی (زینبی) بن قوله :

نام وی در واقعه فتح ری بدست اعراب بسال ۲۲ هجری بچشم می خورد، که چون با مرزبان ری سیاوخش بن مهران مخالفت داشت ازو روی بتافت و با مسلمانان از درسازش درآمد، و بواسطت وی میان مردم ری با سپاه عرب صلح افتاد. خبر زینبدی در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۱۵۳-۱۵۵ در ذکر فتح ری درج آمده است.

(۱) قید «مهم» در اینجا بدین منظور است که اشخاصی، همچون «گابائل» و «گابریاں» مذکور در ص ۵۶ مجلد اول کتاب حاضر (بغرض صحبت آن داستان) و نظائر ایشان از این مبحث خارج شوند.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۳ س ۵؛ ابن اثیر، ج ۲ ص ۳۳۵ س ۱۶؛ ایران قدیم ص ۱۹۸ س ۵. نام پدر هلال را در پاره‌ای از منابع متأخر ماتن ایران قدیم علقم ذکر کردند.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۵۵ س ۱۶.

(۴) ایران قدیم، ص ۱۹۶ س ۱۳.

سیاوخش بن مهران بن بهرام چو بین :

سیاوخش، مرزبان ری بهنگام فتح آن شهر بوسیله سپاه اسلام بود، و داستان این فتح بشرح در فصل هفتم مجلد اول ص ۱۵۲-۱۶۶ درج آمده است.

شاپور رازی :

وی نیز از خاندان بزرگ مهران در ری، و از مقندر ترین نجای ایران بعد قباد ۵ پدر انوشیروان بوده است. قباد بکمک وی سوخررا را، که بکلی از او سلب قدرت کرده بود از میان برداشت، اخبار وی در مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۰۸ ثبت افتاده است. این مثل را در واقعه شاپور و سوخررا گفته‌اند: «نقضتْ رِيَحْ سُوْخْرَا، وَ هَبَّتْ لِمَهْرَانْ رِيَحْ»^۱; که بدین صورت «حمدتْ رِيَحْ سُوْخْرَا، وَدَبَّتْ لِسَاجُورْ رِيَحْ»^۲ نیز آمده است. یعنی: باد سوخررا فرونشست و باد شاپور مهران وزیدن گرفت. ۱۰

فرخان بن زینبی (زینبی) :

در فتوح البلدان بلاذری، در واقعه فتح ری بجای زینبی ابو الفرخان که در طبری ذکر شده، پسر او فرخان بن زینبی ثبت آمده، و روایت آن کتاب در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۱۵۶ نقل گردیده است. وجه جمع این دو قول ظاهرآ چنین است که معتقد شویم این پدر و پسر هردو در آن واقعه شرکت داشته‌اند. قلعه فرخان مذکور در جلد ۱۵ کتاب حاضر ص ۵۲۱-۵۲۴ بنام وی است.

مهران رازی :

وی سردار ایران در جنگ جلو لاء با اعراب در سال ۱۶ هجری بود که مقتول گردید، یزدگرد پس از جنگ قادسیه و تصرف مدائیں بوسیله سپاه اسلام، در خلوان نزدیک جلو لاء لشکری فراهم ساخت و نبرد را بسیجید، و جنگی هول بین اعراب و ۲۰ ایرانیان در گرفت، سپاهیان ری در این جنگ شجاعتی نمایان از خویش ظاهر ساختند و کوششی سخت کردند، تا آنکه جملگی در کنار سردار خود مهران رازی کشته شدند.

(۱) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۸۸ ص ۳ بعد، داستان شاپور و سوخررا.

(۲) تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۲۳ ص ۳، در بیان همان داستان.

و طبری لشکریان ری را درین حرب- بسبب پایداری که داشتند- اشقی اهل فارس
دانسته است.^۱

بخش دوم بعهد اسلامی

در این دوره - چنانکه گذشت - عالمان دینی و رجال سیاسی و پزشکان و متکلمان
وعرفاء و متصوفه و شاعران فراوان از ری و نواحی آن برخاسته‌اند^۲، که نام و نبندی از
ترجمه احوال ایشان در ذیل بترتیب حروف تهجی ثبت می‌افتد :

حرف الف

ابراهیم بن احمد بن عبد الله ، ابواسحاق رازی :

وی در قزوین شغل قضا داشت ، در سفر حجج ببغداد درآمد ، و در آنجا از محمد
ابن ایوب رازی و یوسف بن موسی مرورودی حدیث بگفت ؛ محمد بن مظفر و
ابو حفص بن شاهین از وی روایت حدیث کنند . وی در سال ۳۳۷ زنده بود^۳.

ابراهیم بن علان گلینی :

وی عالمی شیعی مذهب و از گلینی فشارویه‌ری ، وازنسو بان محمد بن یعقوب گلینی
بوده است . نجاشی در رجال خویش در ذکر محمد بن یعقوب اشارتی به خال وی علان
گلینی دارد^۴. احتمال داده ازد که گویا وی همان ابراهیم بن علان است^۵.

(۱) تاریخ طبری ، ج ۴ ص ۱۷۹ - ۱۸۵ : ترجمه طبری ، نسخه عکسی ، ص ۱۸۵
س ۲؛ ابن اثیر ، ج ۲ ص ۳۶۱ س آخر بیعد ؛ ایران قدیم ، ص ۱۹۹ س ۳ بیعد.

(۲) از بزرگان ساوه ذکری بیان نیامده است ، زیرا گرچه بسرخی از ارباب ممالک
آنرا از توابع ری دانسته‌اند ، لکن در پاره از منابع مستقل‌لاشه‌ری از جیال بحساب آمده است .
اصطخری ص ۱۲۶ س ۴ ببعد گفته: وساوة ربما كانت من عمل الجبال و ربما كانت من عمل الري .
نیز ، رک: صورة الارض ۳۲۵ س ۱۹؛ نخبة الدهر ، هر ص ۱۸۴ س ۶.

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۶ ص ۱۰ س ۲۰ : التدوین رافعی ، ص ۱۸۴ س ۱۳.

(۴) رجال نجاشی ، ص ۲۶۶ س ۱۷.

(۵) تنقیح المقال مامقانی ، ج ۳ ص ۶۶ س ۱۵.

ابراهیم بن علی بن محمد مقری، ابو منصور رازی:

وی از عالمان شیعی مذهب ری بوده است، و شیخ منتجب الدین در فهرست خویش او و پسرش سعد را بوصف «صالحان فاضلان» بستوده است.^۱

ابراهیم بن عیسی، سنی رازی:

وی از مردم دیه سین ری بوده، و از نوح بن انس روایت حدیث کند، و ابوبکر ۵ نقاش نیز از او روایت کند.^۲

ابراهیم بن عیسی رازی:

وی عالمی شیعی بوده است؛ و ابن حجر نام اورا بنقل از تاریخ ری منتجب الدین بیاورده است.^۳

ابراهیم بن مختار، ابو اسماعیل تمیمی خواری رازی:

وی از محمد بن اسحق بن یسار و ابن جریج و مالک بن انس روایت حدیث کند، و محمد بن حمید رازی نیز از وی روایت کند. ابراهیم ببغداد آمد و حدیث بگفت.^۴

ابراهیم بن مصعب رازی:

وی ببغداد درآمد، و از سلمة بن فضل از محمد بن اسحاق روایت حدیث کرد. ۱۵
عبدالرحمن بن ابی حاتم نام اورا ذکر کرده است.^۵

ابراهیم بن موسی، حافظ^۶ کبیر ابواسحق رازی فراء:

وی از ابوالاحوص و جریر بن عبد الحمید و جمیعی دیگر استدیاع حدیث کرد،

(۱) فهرست منتجب الدین، نسخه خلیلی، ورق ۲ ص ۲ : اسان المیزان، ج ۱ ص

۸۵ : اهل آزادان، قسم ڈانی، ص ۴۵۸ ص ۹

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۱۶۹ ص ۹ بعد.

(۳) لسان المیزان، ج ۱ ص ۸۵.

(۴) تاریخ بغداد، ج ۶ ص ۱۷۴ ص ۱۷۶.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۶ ص ۱۷۹ ص ۱۶.

(۶) حافظ در اصطلاح محدثان کسی است که یکصد هزار حدیث را یعنی و سندی بخاطر سپارد، و از حفظ بدآمد (هدیۃ الاجیاب ص ۱۲۱ ص ۱۲۱ آخر)؛ و بنزد قاریان برآنکس اطلاعی شود که قران دا بیاطن سپارد و از حفظ بخواند (راهنمای دانشوران، ج ۱ ص ۱۹۶ ص ۱۹۶ استون راست).

وبخاری و مسلم و ابو داود و ابوزرعه و محمد بن اسماعیل ترمذی و گروهی دیگر نیز از او حديث شنیدند. در گذشته در حدود سال ۲۳۰ یا قبل از آین تاریخ بود.^۱

ابراهیم بن نصر، ابواسحق محدث راری :

وی از حدیث دانان عصر خوش بوده است، از تصنیفات او مسند در حدیث است. بسال ۳۸۵ هجری در گذشت.^۲

ابراهیم بن یوسف بن خالد، ابواسحاق هسنجانی رازی:

وی از دیه هسنجان ری بود، وجهه کسب دانش رخت سفر بسوی عراق و شام و مصر بربست، و از جمعی کثیر استماع حدیث کرد. از محمود بن خالد و احمد بن ابی الجواری و عباس بن ولید و جمعی دیگر روایت کند، و ابو عمر ابن مطر و ابوبکر اسماعیلی وغیرها از او روایت کنند؛ وی مسندی بالغ بر صد جزء تألیف کرد. وفاتش بسال ۳۰۱ هجری بود.^۳

ابن کربویه رازی :

ابن کربویه از رجال قرن سوم ری و از باران حسین بن احمد علوی کوکبی است از فرزندان حضرت سجاد. حسین بن احمد در سال ۲۵۱ در قزوین خروج کرد و قزوین و ۱۵ ابهر و زنجان را از دست گماشتنگان عباسی بدرآزد، لکن در سال ۲۵۳ از موسی بن بوغا مأمور خلیفه شکست یافت. قصیده پر ارجی از ابن کربویه در آغاز فصل نهم مجلد اول کتاب حاضر ص ۱۸۴ بدین مطلع درج آمده:

یامنیتَ هیجَّتْ شوقی و آخرانی لا تُبَعِّدِنِی فَبَعْدَ الدَّارِ أَضَنَّانِی^۴

(۱) تذكرة الحفاظ ذهبي، ج ۲ ص ۳۲ س ۱۸.

(۲) مدينه العارفين، ج ۱ ص ۷ س ۸.

(۳) الانساب، ورق ۵۹۰ س ۲ س ۱۶: معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۷۴ س ماقبل آخر:

العبر ج ۲ ص ۱۱۸ س ۹: تذكرة الحفاظ، ج ۲ ص ۲۳۵ س ۱۳: شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۲۵ س ۴: الاعلام زرکلی، ج ۱ ص ۷۶: معجم المؤلفين، ج ۱ ص ۱۳۱.

(۴) برای اطلاع از احوال حسین بن احمد، رک: مروج الذهب، طبع مصر ۱۲۸۳، جزء ثانی ص ۲۲۴ و قایع سال ۲۵۰؛ ابن اثیر، ج ۵ ص ۳۳۰، ۳ و ص ۳۳۷ س ۱۶؛ تاریخ جهان آرا، ص ۷۳ س ۷؛ ریاض الانساب، ج ۱ ص ۱۲۳ س ماقبل آخر.

ابواسحق دولابی رازی :

وی از مشایخ آنسامان واز اجله ابدال بوده است.^۱

ابوبکر رازی :

وی از صوفیان بنام است، و در آغاز کار سفر متعه رفت و مشایخ صوفیه را دریافت و یکسال آنجا بماند. گفته‌اند از مشایخ کسی از وی گریان تر نبود، و هر مرید ۵ مبتدی که اورا می‌دیداز کثیرت عبادت و گریه و بی‌صبری، و نیز اضطرابی که درسماع داشت شیفته‌اش می‌شد.^۲

ابو ثابت رازی :

وی از معروفان دانشمندان ری و سالکان طریقت آن دیار بوده، و جامی احوال اورا در نفحات الانس بیاورده، واز مشاهیر علماء و قراء و فقرا دانسته است. ابوثابت ۱۰ بایوسف بن حسین همزمان بوده است.^۳

ابوطیب رازی :

وی از متكلمان بنام شیعه است، و در فقه و امامت دارای مؤلفاتی است، و ذکر شد در فهرست کتب شیخ طوسی بدینگونه به چشم می‌خورد : «ابوالطیب الرازی، من جلد المحدثین، له کتب كثيرة في الامامة والفقه وغيرهما من الاخبار، وله كتاب زيارة ابرضا عليه السلام وفضله ومعجزاته نحواً من مائة ورقه»^۴ ذکر وی در بسیاری از منابع دیگر شیعه نیز آمده است.^۵

ابوعمر مهرقانی رازی :

وی از مردم مهرقان ری بوده، واز عبد الرحمن بن مهدی و یحیی بن سعید قطان

(۱) الانساب سمعانی ، ورق ۲۲۳ ص ۲ س ۱۰ .

(۲) نفحات الانس، ص ۱۹۷ ص ۳ بعد : هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۱۱ . ماقبل آخر.

(۳) نفحات الانس، ص ۹۹ س ۲۳ .

(۴) فهرست کتب شیخ طوسی ، ص ۳۷۶ س ۱۰ .

(۵) مانند: عالم العلماء ، ص ۱۲۶ س ماقبل آخر (تقدیل حال تفسیری) ، ص ۳۹۱ س ۳ ستون راست .

و اب و داود طیالسی روایت حدیث می کند، و ابو حاتم رازی از روایت کند!

ابو الفتح رازی:

ابوالفتح وزیر طغرل بیک سلجوقی بود ، و احوالش در تجارب السلف چنین درج آمده:

«او اولین وزیر اولین سلطانست از سلجوقيان، وهو ابو طالب محمد طغول بيك بن ميكائيل بن سلجوقي، ودر مبدء کار در اصفهان خدمت علامه الدولة بن کاكويه می کرد صاحب اصفهان، وبعد از آن ملازمت پرسش فرامرز نمود و فرامرز اورا به رسالت پيش سلطان طغول بيك فرستاد. طغول بيك چون اورا بدید بپسندید، و بفرمود تاملازم در گاه باشد واو نيز رغبت نمود. طغول بيك اورا خلعت داد و وزارت باو تفویض کرد... [سپس] از اينجا پيش ابو كاليجار بن بویه رفت و بوزارت رسيد، و بسیار نگذشت که ابو كاليجار او را معزول کرد و بگرفت، و اين حال در شعبان سنه تسع و ثلثين، واربعماهه بود.»

ذکر این ابو الفتح تنها در تجارب السلف درج آمده، و در منابع دیگر- بنابر استقصاء مر حوم عباس اقبال- خبری از او دیده نشده است، و بنا به استنباط آن مر حوم این وزیر همان ذو السعادات محمد بن جعفر بن محمد بن فسانجس است، که در تاریخ ۴۳۶ بهنگام ورود ابو کالیحار ببغداد وزیر وی بود، و در ۴۳۹ چنانکه در تجارب السلف آمده این سلطان او را بگرفت و در حبس انداخت، و در رمضان سال ۴۴۶ در حبس بمرد^۲. ابن اثیر اشاری از محمد بن جعفر وزیر ابو کالیحار مقووض در ۴۳۹ - که مر حوم اقبال وی را همان ابو الفتح دانسته- نقل کرده است، این دو بیت از آن جمله است:

٢٠
أو دعْتُم و أني ذواكتُ كتاب
و إن فرائِقَم في كُلّ حال
وأرحل عنكم والقلب آبٍ
لأوجع من مفارقة الشّباب^٤

(١) معجم البلدان ، ج ٤ ص ٦٩٩ س ٩ .

(٢) تجارب السلف ، ص ٢٦٠ - ٢٦١ .

(۳) وزارت درعه‌دلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۳۷ - ۳۹.

(٤) ابن اثير ، ج ٨ ص ٤٦ س آخر يبعد .

مرحوم عالمه قزوینی نیز دریادداشتها ازوی بادی کرده، و گفته:

«... گویا هموست که درما فروخی با تجلیل زیاد ازاو نام می برد، و گویا همو

باشد که مخدوم صاحب ویس و رامین است...»^۱

خواجه ابوالقاسم طهرانی رازی :

وی در آغاز عهد صفویان می زیست ، واژ طهران ببلاد گرجستان رفت ، وهم ۵
در آنجا درگذشت.^۲

ابوالقاسم و سقندی رازی :

وی از دانشمندان و سقندی ری بوده است ، و بسال ۳۱۷ درگذشت.^۳

ابوالمفاحر رازی :

ملک الفضلاء ابوالمفاحر رازی از شاعران با نام عصر سلجوقیان بود ، و به ۱۰
روزگار سلطان غیاث الدین محمد بن ملکشاه می زیست . از فنون علم بهره ای و افر
داشت ، اشعار او بیشتر بطريق لغز است ، و قصائدی مصنوع و متن در مدح امام ثامن
ابوالحسن علی بن موسی الرضا عليه آلاف التحية والثنا سروده است ، که پاره ای از ایات
آنها مغلق و معقد و فهمشان دشوار است ، و این ایات از آن جمله است :

بال مرصع بسوخت مرغ سلمع بدن

۱۵

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس کشان

چون نفس جبرئیل از گلوی اهر من... الخ

گویا ظاهر ابوالمفاحر رازی مذکور در فهرست منتخب الدین ، و بنقل از آن

۲۰

كتاب در امل الامل بصورت زیر همو باشد :

«الشيخ شمس الدین ابوالمفاحرین محمد الرازی مداع آآل رسول الله(ص) صالح

فاضل». ^۴

(۱) یادداشت‌های قزوینی ، ج ۳ ص ۲۲۰ س ۱۶.

(۲) تحفة سامي ، ص ۱۷۶ س آخر.

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۲۸ س ۱۳.

(۴) فهرست منتخب الدین ، نسخه خطی ، ورق ۴ ص ۱ س ۶ : امل الامل ، قسم ثانی

س ۵۱۵ س ۲۰.

شاعرانی که شیوه وی را تبع کرده‌اند، در صفت طلوع نیز اعظم کمترین سیاق گفته‌اند.

شیخ ابوالمفاحر را بنزد شاهان و امیران حسن قبولی تمام بوده است. دولتشاه سمرقندی از ابوطاهر خاتونی صاحب تاریخ آل سلجوق نقل کرده، که چون سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه^۱، بهنگام عزیمت بمازندران در ولایت ری فرود آمد، سپاهیان او چهار پایان خویش را در مزارع آن شهر رها کردند و زیانی فراوان وارد ساختند؛ ابوالمفاحر این قطعه بساخت و بسلطان فرستاد:

ای خسروی که سایس حکم تو بر فلك

بر تر ز طاق و طارم کیوان نشسته است

۱۰ لطفت به آستین کرم پاک می‌کند

گردی که بر صحیفة دوران نشسته است

بر تخت ری تو ساکن و از حکم نافذت

در ملک چین بمرتبه خاقان نشسته است

شاها سپاه تو که چو مورند و چون ملخ

بر گرد دخل و دانه دهقان نشسته است

باران عدل بار که این خاک سالهاست

تا بر امید وعده باران نشسته است

سلطان چون این بخواند لشکریان را از خرابی منع و زجر کلی فرمود.

مشابه این داستان را زکریای قزوینی به جلال خواری رازی و طغول بن ارسلان

۲. در ری با اشعاری نظیر یا مشابه همین اشعار نسبت داده، و عوفی و امین احمد

(۱) جهة اطلاع اجمالي به احوال وی به ص ۱۹۶ مجلد حاضر رجوع شود.

(۲) تذكرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، م ۸۶ - ۸۸؛ هفت‌اقليم، ج ۳ ص ۲۳.

۳۴، نسخه خطی آن در مدرسه سپهسالار، م ۸۷۶؛ مجمع الفصحا، بخش ۲ ص ۹۳۶ م ۱۵؛

آنکدۀ آذر، ج ۳ ص ۱۱۰۱؛ حنة النعيم، ص ۵۲۴ ماقبل آخر.

نیز در ذکر فضل خواری واقعه جلال خواری را با سلطان تکش در ری آوردہ‌اند.
ابوالهیثم رازی:

وی از نحودانان زمان خویش بود، مؤلفات نصیرین آبی نصیر نحوی رازی
را بنزد او بخواند، و در هرات ازوی روایت کرد.

۵

فقطی در ذکر نصیر^۱ گفته:

«وله (نصیر الرازی) مؤلفات حسان، سمعها منه ابوالهیثم الرازی، روحاها عنہ
بهراة»^۲.

نصیر رازی چنانکه باید خود نحو را از کسائی آموخت.

سال فوت وی در بقیة الوعاء ۲۷۶ مذکور آمده است.^۳.

۱۰

احمد بن ابراهیم، معروف بعلان گلینی رازی:

وی عالمی شیعی واژکلین فشاوریه ری، و از منسوبان محمدبن یعقوب گلینی
بوده است، و نامش در کتب رجال شیعه درج آمده است.^۴.

احمد بن ابراهیم نرمقی رازی:

وی اهل دیه نرمق (یا نارمک کنونی) بوده است، و از سهل بن عبد ربہ سندي
روایت حدیث کند، و محمد بن مرزبان آدمی شیرازی ازوی روایت کند.^۵.

۱۵

احمد بن اسحق رازی:

در کتب رجال شیعه، رازی مطلق وی است، که ثقه و عدل و از اصحاب
ابوالحسن ثالث علی بن محمدالهادی علیهم السلام امام دهم بوده است، برخی وی

(۱) آثارالبلاد، ص ۳۶۳، ۳۶۴: لیاباللیاب، ج ۱ ص ۲۷۶ س ۲۲: هفتاقلیم،
ج ۲ ص ۳۲.

(۲) ابناءالرواۃ، ج ۳ ص ۳۴۷ س ۸.

(۳) بقیة الوعاء، ص ۴۱۰ س ۷.

(۴) منهج المقال، ص ۳۱ س ۵؛ نقدالرحال، ص ۱۷ س ۱۴ ستون راست: تتفییح المقال،
ج ۳ ص ۶۶.

(۵) الانساب سمعانی، ورق ۵۵۸ من ۱ س - اقبال آخر: معجمالبلدان، ج ۴ من
۸ س ۲۷۵.

را ازو کلاه قائم عليه السلام دانسته‌اند. اورا بنتزد محدثان و فقهیان شیعه منزلتی عظیم است!.

احمد بن حسن، ابوعلی رازی:

وی از امامیان ری و ظاهراً از مشایخ اجازه بوده است، و از ابوالحسین اسدی روایت کند، و تلعکبری نیز ازو روایت کند. شیخ طوسی نام او را در کتاب رجال بیاورده است؟.

احمد بن حسن بن احمد، ابوالعباس خطیب رازی:

نام وی در التدوین رافعی درج آمده، که بسال ۳۷۶ در قزوین از پدرش، از جدش، از پدرش حدیث می‌گفت؟:

۱۰- احمد بن حسن بن بندار، ابوالعباس حافظ رازی:

رافعی نام وی را در التدوین بیاورده است، و از محمد بن اسحق بن عباد استماع حدیث کرد، و خلیل حافظ ازو روایت کند؟.

احمد بن حسن بن حیده رازی:

نام وی در تاریخ بغداد درج آمده، و در آن شهر از محمد بن ایوب رازی روایت حدیث می‌کرد؟.

احمد بن حسن بن محمد براز، حافظ ابوحاتم معروف به ابن خاموش رازی: وی از واعظان مشهور ری بود، و خط را خوش می‌نوشت، و بقزوین رفت، و از عالمان آنجا استماع حدیث کرد، و نیز در آنجا جمعی ازوی استماع حدیث کردند. از ابوالحسن علی بن احمد بن ادریس روایت کند؟.

(۱) منهج المقال، ص ۳۱ س ۲۵ : نقدالرجال، ص ۱۷ س ما قبل آخر ستون چپ، و ص ۴۰۸ س ۱۴ ستون راست: تتفییح المقال، ج ۱ ص ۴۹ س ۳۲ ، وج ۳ ص ۵۱ س ۲۱: جنة النعيم، ص ۵۲۳ س ۱۸ .

(۲) نقدالرجال تفسیری، ص ۲۰ س ۲ : رجال مامقاوی، ج ۱ ص ۵۴ س ۳۷ .

(۳) التدوین رافعی، ص ۱۸۷ س ۷ .

(۴) التدوین، ص ۱۸۷ س ۳۲ .

(۵) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۹۰ س ۹ .

(۶) التدوین، ص ۱۸۹ س ۱۶ .

احمد بن حسن ، بیلی رازی :

وی از قریبہ بیل ری بوده است ، و از محمدبن حمید رازی روایت کند ، و ابو جعفر عَقِیْلی نیز ازوی روایت کند^۱.

احمدبن الحسین بن ابی القاسم بن علی بن بابا ، ابوالعباس رازی القصرانی
الاذونی :

۵

وی اهل آذون از دیههای قصران خارج (شمیران کنوی) بوده است ، و از صلحاء مشایخ زیدیه بشمار است ، و چون بری درمی آمد بوی تبرک می جستند ، و محضرش را مفتخم می شمردند . سمعانی از او در آذون قصران روایت کند ، ولادتش در آن دیه بسال ۴۹۵ اتفاق افتاد^۲.

احمدبن حسین بن اسحق بن عتبة ، ابوالعباس رازی مصری :
وی از محدثان زمان خویش بود ، و از مقدمات بن داود رعینی و طبقه وی استماع حدیث کرد . وفاتش بسال ۳۵۷ هجری بود^۳.

احمدبن حسین بن علی بن ابراهیم ، حافظ ابوذرعه رازی صغیر :
وی از عالمان بنام زمان خویش بود ، و بسال ۳۴۷ بدمشق درآمد ، و از محضر مشایخ آنجا استفادت جست ؛ وهم در آنجا حدیث بگفت . احمد کثیر السفر بود ، و ۱۵ بدین سبب اورا لقب جوّال دادند ، او مشایخ فراوان داشت که از جمله آنها عبد الرحمن بن ابی حاتم است ، و جمعی از اکابر نیز مانند تمام رازی و دیگران از وی روایت کند . احمد حسین بسال ۳۷۵ هجری در طریق مکه مفقود گردید^۴.

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ س ۲۹۸ ص ۱۴.

(۲) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۱۰ ، ج ۱۱ ص ۱۰۵ س ۱۹۰.

(۳) شدرات الذهب ، ج ۳ ص ۲۲ س ۱۵۰.

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۱۰۹ س ۴ : التدوین ، ص ۱۹۳ س ۲۳ : معجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۰۰ س ۱۲ : تذكرة الحفاظ ، ج ۳ ص ۱۹۴ س ۴ : البر ، ج ۲ ص ۲۶۸ س ۷ : لسان المیزان ، ج ۱ ص ۱۵۸ : شدرات الذهب ، ج ۳ ص ۸۴ س ۱۳ : معجم المؤلفین ، ج ۱ ص ۲۰۵ .

احمد بن حسین، فناکی رازی :

فناکی فقیهی شافعی مذهب بود، و در عراق و خراسان فقه بیاموخت، و تألیفی دارد که کتاب المناقضات از آن جمله است. وی بسال ۴۴۸ درگذشت.^۱

احمد بن حمдан بن احمد و رسامی لیثی، ابو حاتم رازی :

۵ وی از داعیان و زعماء معروف اسماعیلی است، و در حدود سال ۳۰۰ هجری امر دعوت را عهده دار شد^۲. ابو حاتم در کتاب خویش «اعلام النبوة» طبیب بزرگ و فیلسوف عالی قدر محمد بن زکریای رازی را رد کرده، و چنین گفته:

«زعم المُلْحَدُ، ای الرازی، ادّه استدرک بفطنته مالم يفطن له من تقدمه، وابدع مقائله السخیفة، وزعم انه نظیر بقراط فی الطب و سقراط فی استخراج اللطائف^۳».

۱۰ **احمد بن عبدالله بن سلیمان، ابوالحسن رازی :**

نام وی در تاریخ بغداد درج آمده است. این قول را که از لطفی خالی نتواند بود. از اعمش نقل کرده است:

«التحفظ للا صدقاء ثلثا الطرف^۴».

احمد بن عبدالله بن علی، ابوالعباس الفرائضی رازی :

۱۵ وی ببغداد درآمد، و از سلیمان بن معافی بن سلیمان حدیث بگفت. ابوالحسن دارقطنی و ابو حفص بن شاهین ازوی روایت کنند.^۵

احمد بن عبدالله صنعتی، ابوالعباس رازی یمنی :

وی از مورخان عصر خویش بوده است. از تصانیفش در السحابة فی مواضع وفیات الصحابة، و تاریخ یمن است. وی پس از سال ۴۶۰ درگذشت.^۶

(۱) التدوین رافی، ص ۱۹۴ س ۳۰؛ معجم المؤلفین، ج ۱ ص ۲۰۷.

(۲) مجله دانشکده ادبیات، شماره ۵۳، مقاله پرسوس. م. شترن، ص ۲۵ س ۱۰.

(۳) السیرة الفلسفیة، مقدمة بول کراوس، ص ۷۹ س ۱. نیز، رک: النقض، ص ۳۳۰ س ۸.

؛ لسان المیزان، ج ۱ ص ۱۶۴، بنقل از تاریخ ری منتجب الدین؛ الاعلام زرکلی، ج ۱ ص ۱۱۶.

(۴) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۲۱۵ س ماقبل آخر.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۲۳۰ س ۱۶.

(۶) معجم المؤلفین، ج ۱ ص ۲۹۴.

احمد بن علی حافظ ، ابو بکر رازی اسفراینی :

وی را محدثی ثقه و مفید دانسته‌اند ، و در فن خویش سعی وجهه‌ای داشت . از زاهربن احمد فقیه و شافعی بن محمد و گروهی دیگر حدیث می‌گفت ، و ابو صالح مؤذن و دیگر ادازوی روایت کنند . در گذشتنش پیش از سال ۴۳۰ بود^۱ .

احمد بن علی ، ابو بکر فقیه رازی :

وی شیخ حنفیه و امام اصحاب رأی بود ، و با ابوالحسن کرخی مصاحب است . در زهد و دین شهرتی یافت . سمعت قاضی القضاطی بر وی عرضه داشتند ، و نپذیرفت . اورا مصنفاتی چند است . چون شرح مختصر الطحاوی ، احکام القرآن ، المناسک . مرگش بسال ۳۷۰ بود^۲ .

۱۰ احمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن ابی بکر ، ابوالعباس اسفندی رازی :
وی از محدثان ری ، و از قریۃ إسفند آنچا بود ، که بسال ۲۹۱ در مراجعت از حج در بغداد درگذشت . از ابراہیم بن موسی فراء نقل حدیث کند ، و ابو القاسم طبرانی نیز ازوی روایت کند^۳ .

۱۵ احمد بن علی بن عباس ، ابوالعباس (یا ابوعلی) خضیب ایادی رازی :
وی از عالمان شیعی مذهب ری در فرن چهارم و متهم بغلو است . کتاب الشفا والجلال فی الغيبة ، و کتاب الفرائض ، و کتاب الآداب و غیر اینها را تألیف کرد^۴ .

۲۰ احمد بن علی بن عبدالرحیم ، ابوعلی رازی :
وی بقزوین رفت ، و از ابوالحسن قحطان استماع حدیث کرد^۵ .

(۱) تذکرة الحفاظ ، ج ۳ ص ۲۷۱ س ۱ .

(۲) ترجمة التهرست ابن نديم ، ص ۳۸۵ س ۹ : تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۱۴ س ۱۱ : المیر

ج ۲ ص ۳۵۴ س ۱۱ : شذرات الذهب ، ج ۳ ص ۲۱ س ۲ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۰۷ س ۵ : معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۶ س ۱۵ .

(۴) پاره‌ای از منابع ، مانند لسان المیزان «ابادی» .

(۵) رجال نجاشی ، ص ۷۱ س ۲ : منهج المقال ، ص ۳۸ س ۳۴ ، نقد الرجال ،

ص ۲۵ س ۱۱ : لسان المیزان ، ج ۱ ص ۲۳۴ : معجم المؤلفین ، ج ۲ ص ۶ .

(۶) التدوین رافعی ، ص ۲۰۵ س ۲۸ .

احمد بن علی بن عمر بن حمیش ، ابوسعید اشعری رازی :
وی بغداد درآمد، و از محمدبن ایوب و احمدبن نصر رازیان حدیث بگفت.
دارقطنی و ابن شاهین ازوی روایت کنند^۱.

احمدبن علی بن عیسی بن مالک ، ابوعبدالله راری :
وی از عالمان بنام عصر بود ، و به بغداد درآمد و در جانب شرقی منزل گرفت .
از ابوحاتم محمدبن ادريس رازی و احمدبن حمویه رازی روایت حدیث می کرد ، و
محمدبن اسماعیل و راق و ابو حفص بن زیارات نیز ازوی روایت کنند^۲.

احمدبن عیسی بن علی بن ماهان ، ابو جعفر رازی :
وی سفری به بغداد کرد ، و آنجا از ابی غسان زَدِیْج وغیره حدیث بگفت. مکرم
ابن احمد قاضی از وی روایت کند^۳.

احمدبن فارس ، علامه أبوالحسین رازی :
وی از لغت دانان ری است ، و چندی در همدان بماند، و از ابوالحسن قطان و
گروهی دیگر روایت کند . از تأیفاتش المُجْمَل است. احمد بن فارس بسال ۳۹۵
در ری درگذشت^۴.

احمدبن فرات ، ابو مسعود حافظ رازی :
وی از حدیث دانان بنام است ، و طوف بلاد می کرد، و شام ومصر و بغداد و
بصره و کوفه و حجاز و یمن و جزیره را بدید، و از آبا اسامه و طبقه وی استماع حدیث
کرد. مستند و تفسیر تألیف نمود^۵. گفته اند که اورا بامحمدبن یحیی بن منده مجاراه

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۱۱ س ۱۵.

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۰۹ س ۱۱.

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۲۷۸ س ۱۸.

(۴) البر ، جزء ثالث ص ۵۸ س ۴.

(۵) تاریخ بغداد ، ج ۴ ص ۳۴۳؛ البر ، ج ۲ ص ۱۶ س ۱۵.

و منازعت بود^۱. و أبو عمران رقی^۲ و حسن بن محمد بصری از وی روایت کنند.
احمد بن فرات بسال ۲۵۸ درگذشت.^۳

احمد بن محمد ، ابو بکر مقری زاهد رازی :
وی بسال ۴۹۶ در قزوین حدیث می گفت.^۴

احمد بن محمد ، ابوالحسین رازی :
نام وی در التدوین رافعی درج آمده ، و در قزوین از سلیمان بن یزید استماع
حدیث کرد.^۵

احمد بن محمد ، ابو زرعه رازی :
وی از مشایخ عصر و شاگرد شبلی بوده است، گفته اند که او همه روزه طبیعت
می کرد و درویشان را می خنداند.^۶
۱۰ (از شهری و پاره ای بلاد دیگر داشمندان متعدد بر خاسته اند، که کنیه ابوزرعه
داشته اند^۷).

احمد بن محمد بن ابی سلم ، ابوالحسین رازی :
رافعی وی را واسع الروایه و مشهور دانسته است، و در قزوین حدیث می گفت.
ابن ابی حاتم و اسحق بن محمد از او روایت کنند. وی در سال ۲۷۲ هجری زنده بود.^۸
۱۵ احمد بن محمد بن ابی سلمة رازی :

وی ببغداد رفت، و از سهل بن عثمان عسکری و حفص بن عمر مهر قانی حدیث

(۱) العبر ، ج ۲ ص ۱۲۰ س ۱۱ .

(۲) العبر ، ج ۲ ص ۱۴۷ س ۸ .

(۳) الہبر ، ج ۲ ص ۱۸۷ س ۵ . نیز، رک: تذکرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۱۱۳ : عفت اولیم،
نسخه خطی مدرسه عالی سپهسالار . ص ۸۶۲ : الاعلام زرکلی ، ج ۱ ص ۱۸۶ .

(۴) التدوین رافعی ، ص ۲۱۳ س ۷ .

(۵) التدوین ، ص ۲۲۲ س ۳۱۵ .

(۶) نفحات الانس ، ص ۳۱۹ س ۸ .

(۷) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۸ ، ۹۰۱ : نفحات الانس ، ص ۳۱۹ .

(۸) التدوین ، ص ۲۱۵ س ۲۳ .

بگفت. اسحق بن محمد بن فضل زیارات و ابوسعید ابن اعرابی ازو روایت کنند. احتمال اتحاد دو تن اخیر می رود.

احمد بن محمد بن حسن بن فیض، ابو بکر رازی:

وی برادر ابویحیی زعفرانی است. بغداد رفت، و در آنجا از محمد بن حمید رازی و محمد بن یحیی الذهلی حدیث بگفت. محمد بن عمر و عقیلی و عبدالباقي بن قانع از وی روایت حدیث کنند.^۵

احمد بن محمد بن حسین حافظ، ابوالعباس بصیر رازی ضریر:

ویرا از ارکان حدیث دانسته‌اند، و خطیب توئیقش کرده‌است. از عبدالرحمن بن ابی حاتم روایت کند. در نیشابور از ابوحامد بن بلال و گروهی دیگر استماع حدیث کرد. به قزوین و بخارا و نیشابور و بغداد سفر کرد. این محدث کور از مادر بزاد، اما هوش سرشار داشت. وی بسال ۳۹۹ درگذشت.^۶

ابوالقاسم از هری و محمد بن عبدالملک بن بشران و سلیمان رازی از وی روایت کنند.^۷

احمد بن محمد بن حمزه، فرائضی رازی:

وی بغداد از ابوالعباس اصم نیشابوری حدیث بگفت، و یوسف بن عمرقواس از او روایت کند.^۸

احمد بن محمد بن دراج، ابو جعفر القطان رازی الاصل:

وی از حسن بن عرفه و ابویحیی محمد بن سعید بن غالب ضریر عطار روایت حدیث کند، و ابوحفص بن شاهین و عبدالله بن احمد بن عبد الله قمار ازا او روایت کنند.^۹

(۱) تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۲۴ س ۲۰.

(۲) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۴۲۵ س ۱۱.

(۳) التدوین رافعی، ص ۲۵۲ س ۲۰؛ تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۲۱۸ س ۳؛ العبر، ج ۳ ص ۶۹ س ماقبل آخر.

(۴) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۴۳۸ س ۱۷.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۶ س ۱۰.

احمد بن محمد بن سلیمان، ابوغائب رازی :

وی از عالمان شیعی مذهب ری، و شیخ این فرقه در عصر خویش بود. اورات آلفی بوده است، مانند التواریخ که قریب هزار ورقه از آن نوشته شد ولی ناتمام ماند، و ادعیه السفر والفضال. وی بسال ۳۶۸ در گذشت.^۱

۵ احمد بن محمد بن سهل، ابو بکر رازی :

وی از محمد بن عثمان و محمد بن عبدالله بن ابی الثلح روایت کند، و ابوالحسن قطان و دیگران ازو روایت کنند. احمد بسال ۲۹۵ در قزوین حدیث می‌گفت.^۲

احمد بن محمد بجلی، ابو مسعود محدث رازی :

وی پسر ابو بکر رازی محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز بن شاذان صوفی واعظ است، و بسال ۴۴۹ در گذشت، و دارای تصانیفی است.^۳

احمد بن محمد بن فضل، ابوالعباس رازی معروف به غضبان :

وی از شاگردان احمد بن فارس بوده است، و بسال ۴۱۸ هجری بقزوین رفت، و از کتاب احمد بن فارس حدیث بگفت.^۴

۱۵ احمد بن محمد بن مظفر رازی :

وی از فقهاء حنفیه ری بوده است، از مؤلفات او، حل مشکلات مختصر القدوری فی الفروع (در فقه حنفی) است. احمد بسال ۵۰۰ هجری در گذشت.^۵

در معجم المؤلفین نام احمد بن مظفر رازی دیگر با همین مشخصات مذکور است که بسال ۴۶۲ در گذشت.^۶

(۱) ممال المعلماء ابن شهر آشوب ، ص ۱۵ س ۱۲ ، و ذیل ۵ همین صفحه .

(۲) التدوین ، ص ۲۱۶ س ۱۲ .

(۳) العبر ، جزء ثالث ص ۳ س ۱۰ بیعد : هدیۃالعارفین ، ج ۱ ص ۷۷ س ۲۳ .

(۴) التدوین ، ص ۲۱۹ س ۱۶ .

(۵) هدیۃالعارفین ، ج ۱ ص ۸۱ .

(۶) معجم المؤلفین ، ج ۲ ص ۱۸۰ .

احمد بن محمد بن مظفر بن مختار، ابوالمحمد بدراالدین رازی :
وی از عالمان و ادبیان حنفی مذهب ری بوده است . از مصنفات اوست :
اذکار القرآن فی الادعیه، الاستدراك فی الحديث؛ المقامات (در ۱۲ مقامه). سال فوتش را
در حدود ۶۳۱ توشه‌اند^۱.

۵- احمد بن محمد بن مقائل ، ابو بکر رازی :
وی ببغداد رفت، واز پدر خویش و احمد بن بکر بن یوسف حدیث بگفت .
عبدالباقي بن قانع و ابوالقاسم طبرانی ازوی روایت کنند. رافعی نیز از احوال وی در
التدوین شرحی بیاورده است . ذکر پدر وی بجای خویش باید^۲.

احمد بن محمد بن نصر ، سمار رازی :
نام وی در لسان المیزان بنقل از تاریخ ری منتجب الدین درج آمده است^۳.

احمد بن محمد بن یحیی شحام، ابوالعباس رازی :

رافعی در التدوین ذکر کرده است، که وی قبل از سال ۳۰۰ بقزوین درآمد^۴.

احمد بن محمد بن یعقوب، ابوعلی مسکویه رازی :

وی از معاريف حکما و دانشمندان قرن چهارم است ، و در فن کتابت و انشا و
تاریخ و علوم اولی همچون حکمت و منطق و ریاضی دستی قوی داشت ، ومصنفاتی
معروف مانند تجارب الامم، وفوز الاصغر، وفوز الاکبر، وجاویدان خرد بفارسی، و
تهذیب الاخلاق و غیر اینها از خود بجای گذاشت . ابن مسکویه بسال ۴۲۱ باصفهان
درگذشت^۵.

(۱) هدیةالعارفین ، ج ۱ ص ۹۲ س ۱۶ : معجم المؤلفین، ج ۲ ص ۱۵۸.

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۵ ص ۹۸ س ۴ : التدوین ص ۲۴۳ س ۱۵.

(۳) لسان المیزان ، ج ۱ ص ۳۰۵.

(۴) التدوین ، ص ۲۲۲ س ۱.

(۵) معجم الادبا ، ج ۵ ص ۵ س ۱ : ذیل کتاب تجارب الامم ، ص ۵ س ۱۵ بیسد :
کنز الحکمه ، ترجمه نزهۃالارواح شهر زوری ، ج ۲ ص ۹۸ س ماقبل آخر و ذیل : هدیة-
الاحباب ، ص ۸۷ س ۶ : سفينةالبحار ، ج ۲ ص ۵۴۰ س ۵ : الاعلام زرکلی ، ج ۱
ص ۲۰۴

کتاب اخلاق ناصری خواجہ نصیر طوسی ترجمه کتاب اوست^۱.

احمد بن موسی رازی :

وی در نحو و لغت دست داشت، و بلیغ و غزیر الروایه بود. از مؤلفاتش تاریخ
اندلس است. بسال ۳۴۴ درگذشت^۲.

۵ احمد بن یعقوب، مقری رازی :

وی در تاریخ سلطی داشت، و کتاب تاریخ اخبار بنی العباس را تألیف کرد،
وفاتش بسال ۳۰۰ هجری بود^۳.

میرزا احمد قانعی طپرانی رازی :

وی از شاعران اوائل عهد صفوی است و قانعی تخلص داشت؛ و سرگرم کارهای
دیوانی بود^۴.

۱۰

اسحق بن اسماعیل رازی، ملقب به حیویه :

ابن سعد در طبقات نام حیویدرا در ردیف فقیهان و محدثان قرون اولیه هجری
ذکر کرده است. وی حدیث می گفت، و جمعی از روایات کرداند، و بری درگذشت^۵.

اسحق بن سلیمان القیسی، ابویحیی علامه رازی :

وی با فضیلت و ثقه بود، و بکوفه رفت و چند سال در آنجا بزیست سپس به ری
۱۵ بازگشت. از حنظله بن ابی سفیان و ابن ابی ذئب و جمعی دیگر روایت کند، و احمد بن
حنبل و محمد بن رافع ازو روایت کنند. وی عابدی خاشع بوده است، و یکی از
ابدالش دانسته اند. وفاتش در ری بسال ۱۹۹ هجری بود^۶.

(۱) جنة النعم، ص ۵۲۴ س ۲۲.

(۲) بنیة الوعاء، ص ۱۷۲ س ۱.

(۳) هدية المارفین، ج ۱ ص ۵۶ س ۱۶.

(۴) تحفه سامي، ص ۱۷۷ س ۸.

(۵) الطبقات الکبری لا بن سعد، ج ۷ ص ۳۸۱ س ما قبل آخر.

(۶) الطبقات الکبری لا بن سعد، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۱۱ : تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص

۳۲۳ س ۱۰ : شذرات الذهب، ج ۱ ص ۳۵۶ س ۱۸.

اسعد بن سعد بن محمد، حمامی رازی :
وی فقیهی صالح و شیعی مذهب بوده است، و بر شیخ اجل شمس الاسلام حسن بن حسین بن بابویه بخواند.^۱

اسماعیل بن احمد بن عباس بن ابراهیم عصار، ابو سعد بن ابی علی رازی :
نام وی در التدوین رافعی درج آمده، که از ابو سعد سمان و دیگران استماع
حدیث کرده.^۲

اسماعیل بن اسماعیل، مجذال الدین رازی :
وی از فقهاء عصر خویش در ری بود، و بشغل قضا اشتغال داشت، از
مصنفاتش القرائیں الرکنیہ فی فروع الفقه الشافعی است، وی بسال ۷۵۰ هجری
درگذشت.^۳

اسماعیل بن حمدان، ابو القاسم رازی :
رافعی در التدوین نام وی را در ردیف دانشمندانی که از قزوین دیدن کرده اند
بیاورده است.^۴

اسماعیل بن علی بن حسین بن محمد زنجویه، ابو سعد سمان حافظ رازی :
ابن زنجویه را مؤلفات فراوان بوده است، و برای کسب دانش رخت سفر غربت
بست، و در عراق و مکه و مصر و شام استماع حدیث کرد، و از مخلص و طبقه وی روایت
کند. در مذهب ابوحنیفه و شافعی بصیر بود اما طریقت اعتزال داشت، و از رؤوس
ایشان بشمار می آمد. ابویکر خطیب و دیگران از وی روایت کنند، بنقل ابن حجر نام
وی در تاریخ ری منتخب الدین درج بود. از محضر قریب چهار هزار استاد استفادت
جست، و بسال ۴۴۵ یا ۴۴۷ هجری درگذشت.^۵

(۱) فهرست منتخب الدین، نسخه خطی، ورق ۳ ص ۱۰ ! منهجه المقال، من ۵۴ ص

۱۹، امل الامل، قسم ثانی ص ۴۶۲ س ۹ : تتفییح المقال، ج ۱ ص ۱۲۴ س ۶.

(۲) التدوین ، ص ۲۴۷ س ۱۶ .

(۳) معجم المؤلفین ، ج ۲ ص ۲۶۲ .

(۴) التدوین ، ص ۲۴۵ س ۱۳ .

وی از کبار حفاظت، و در قراءات ممتاز، و در حدیث و فقه و زهد و عبادت و تبحر در علم زبانزد بود.^۱

اعین، أبو معاذ رازی:

وی عالمی شیعی بوده، و در عهد حضرت امام محمد باقر (ع) می‌زیسته، و از اصحاب آن حضرت بشمار بوده است. تفرشی در نقد الـ جـالـ بـنـقلـ اـزـ رـجـالـ شـیـخـ طـوـسـیـ او را از صحابه آن حضرت دانسته است.^۲

افضل سارانی رازی:

ساران محلتی از قصبه طهران بوده، و افضل در آغاز عهد صفویان از آنجا بر خاسته است، و پیرا در هجو و هزل دستی بود؛ این مطلع از وست :
تا با غ حسن تازه شد از نوبهار عشق گلها شکفت بر رخم از لامزار عشق^۳

افضل نامی :

وی نیز در آغاز سلطنت صفویان از قصبه طهران بر خاسته، و اشعارش بغايت متین ورنگین است، اور جوانی به مفاجا در گذشت. برخی گمان برداند که نوربخشة آن حدود مسمومش ساختند؛ این مطلع اور است :
همیشه داغ غمم بر دل حزین بودست
گلی که چیده ام از عاشقی همین بودست^۴

مولانا امیدی طهرانی رازی:

امیدی معاصر شاه اسماعیل صفوی بود. مولاد وی قصبه طهران است، و پادرش رئیس و کدخدای آنجا بود. امیدی در جودت طبع وحدت ذهن سرآمد همه شاعران

(۱) التدوین، ص ۲۳۴ س ۲۵ : معجم البیان . ج ۲ ص ۸۹۹ س ۶۰۹ : انقل آجر، العین، ج ۲ ص ۲۰۹ س ۵ : تذكرة الحفاظ ، ج ۳ ص ۳۰۰ س ۶ : لسان المیزان . ج ۱ ص ۴۲۲ : شدرات الذهب، ج ۲ ص ۲۷۶ س ۱۰ : الاعلام زرکلی، ج ۱ ص ۲۱۶ : معجم المذاقین . ج ۲ ص ۲۸۱ .

(۲) نقد الـ جـالـ، ص ۴۹ س ۱۴ ستون راست : حنة النعيم، ص ۵۲۳ س ۲۴ .

(۳) تحفة سامي، ص ۱۶۲ س ۴ .

(۴) تحفة سامي، ص ۱۲۶ س ۸ .

عصر خویش بود. در آغاز شباب جهة تحصیل علم بشیراز رفت و در سلک شاگردان مولانا جلال الدین محمد دوائی منخر طگردید، و کتب متداول زمان را بخواند، و در طب نیز رنج برد، و سرانجام در فنون فضیلت و کمال منتهی گردید. ظاهراً در او اخیر کار در طهران مقیم بود، و در همانجا بسال ۱۹۲۵ جمعی بر سرش ریختند و بقتلش رساندند، بعضی از مردم این جنایت را بنور بخشیه آن دیار نسبت کرده‌اند.

۵ اشعار امیدی به غرابت خیالات و بداع معانی مزین است؛ این ایات ازوست:

تا بخاطر باشد ای بد عهد پیمان منت

بسته بر انگشت باید رشته جان منت

۱۰ ای جند به ویرانه ما خانه نازی

قرسم که توهمن با من دیوانه نازی

کس را نبیتم روز غم جز سایه در بهلوی خود

آنهم چوبینم سوی او گردانداز من روی خود^۲

پسر امیدی خواجه محمد طاهر نیز از پیرایه فضیلت عاطل نبوده است.^۳

امین احمد رازی :

امین احمد مؤلف تذکره عمومی هفت اقلیم است، که در آن شاعران را به ترتیب اقالیم طبقه بندی کرده و ترجمه احوال ایشان را بیاورده است. پدر وی خواجه

(۱) در تحقیق سامي، ۹۲۵ درج آمده، لکن چون ماده تاریخ سال فوتش را مصراع :

آه از خون ناحق من آه ذکر کرده‌اند ۹۲۷ می‌شود.

(۲) تحقیق سامي، ص ۱۰۱ س ۴: هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶۳، نسخه خطی آن متعلق بمدرسه

عالی سپهسالار، ص ۸۹۷ س ۵: آتشکده آذر، ج ۳ من ۱۰۶ س ۲: مجمع الفصحا، بخش ۴

ص ۱۰ س ۲۸ .

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶۷، نسخه خطی آن متعلق بمدرسه عالی سپهسالار، ص ۹۰.

احمد مورد لطف شاه طهماسب صفوی قرار داشت، و چند سال کلانتری ری بدو واکنگار بود^۱.

امین احمد هفت اقلیم را بسال ۱۰۰۲ پس از شش سال صرف وقت بیان آورد^۲.

۵

حرف ب

بدرگیابن شرفشاه بن محمد حسینی رازی:

شیخ حر عاملی نام وی را در امل الامر بنقل از منتجب الدین ذکر، و با ادای «فضل»، دیدن^۳ توثیقش کرده است.

بکر بن صالح رازی:

وی شیعی و از صحابه حضرت موسی بن جعفر بوده است، احوالش در رجال نجاشی بدین صورت ضبط افتداده است:

«بکر بن صالح الرازی مولی بنی ضبیه، روی عن ابی الحسن موسی علیہ السلام ضعیف. له کتاب نوادر یرویه عده من اصحابنا».

ابن شهرآشوب کتب زیر را نیز بوی نسبت داده است: درجات الایمان و وجوه الکفر، الاستغفار، الجہاد. نام وی در منابع معتمد شیعه درج است^۴.

۱۵

بندار بن احمد بن عبدالله رازی بزار:

نام وی در التدوین درج است، و بقزوین از ابوالفتح راشدی استماع حدیث کرد^۵.

(۱) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۷۱ س ۱۴.

(۲) هفت اقلیم، ج ۱ ص ۶-۴؛ مرآۃ البلدان، ج ۱ ص ۵۱ س ۴ در ذکر طهران. ماده تاریخ سال تأییف این جمله از امین احمد است: تصنیف امین احمد رازی.

(۳) امل الامر، قم‌ثانی ص ۴۶۳ س یاقبل آخر.

(۴) رجال نجاشی، ص ۷۹ س ۷؛ معالم العلما، ص ۲۴ س ۵؛ منهج المقال، ص ۷۱ س ۱۴؛ نقد الرجال، ص ۵۹؛ جنة النعيم، ص ۵۲۳ س ۲۴.

(۵) التدوین رافعی، ص ۲۵۷ س ۱۶.

بندار، اهلک الکلام الرازی :

بندار از کوهستان ری برخاست، و شاعر مجده دولت بن فخر الدوّلہ دیلمی، و از مجلسیان و مخصوصان دربار وی بوده است. صاحب عباد در تربیتش اهتمامی داشت. بندار بسه زبان عربی و فارسی و دیلمی شعر می سرود. سخنش متین و طبعش وقاد بود. سال فوتیش در مجلل فصیحی ۴۳۳ هجری قمری درج افتاده؛ این رباعی وی راست:

نا تاج ولایت علی بر سرمه
هر روج مرا خوشتر و نیکوترمه
شکر آنه این که میر دین حیدرمه
از فضل خدا و هنّت مادرمه^۱

حروف

۱۰ تقی بن ابی طاهر بن هادی، نقیب رازی:

وی فاضلی باور غ بود، و بر عالم اجل مرتفعی ذوال فخرین بخواند.^۲

نعمان بن عاصم، بن عبد الله بن جعفر، حافظ ابو القاسم بجلی رازی دمشقی: تمام در حدیث شا، بین دستی فوی داشت، و آنرا نیک می دانست. از خیشه و ابو علی حصائری و طبقه ایشان روایت کند، و از پدر خویش و جمعی دیگر از بزرگان فن استماع حدیث کرد. در شیوه خویش بی مانند بود؛ و گفته اند در حفظ و خبر

۱۱) اه وی بضم راء عربی و کسر پاء فارسی هر دو دیده شده، چنانکه در پاره ای از مخابع همچون تذکره دولتشاه و هفت اقلیم «بندار» آمده است؛ لکن در مجلل فصیحی؛ و نیز در مقالات «مرحوم عباس اقبال» (محله یادگار، سال پنجم شماره ۴ و ۵ ص ۱۵۰ لهجه طهرانی؛ مجلله عیشر شماره ۳ سال ۶ اخیر بندار) و برخی مخابع دیگر بصورت منن ضبط گردیده است. بدین سوابع خوب بندار بن احمد راری مذکور درسابق، عالمان و بزرگان دیگر نیز موسومند، مانند بندار اصفهانی و بندار اردو و غیره‌ها (ابن‌الروا، ج ۱ ص ۲۵۶، ۲۵۷).

(۱۲) تذکرة دولتشاه، س ۴۸ ص ۸؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۲۱ س ۱۵، نسخه خطی آن، س ۱۶۹؛ مجلل فصیحی، بخش دوم ص ۱۶۳ س ۱۱؛ آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۰۶۷.

س ۲: مجمع الفصحا، بخش ۱ ص ۴۳۹؛ ریاض العارفین، ص ۲۹۰.

(۱۳) فهرست منتخب الدین، نسخه خطی، ورق ۴ ص ۲ س ۲؛ امل الامل، قسم ثانی

س ۴۶۴ ص ۴.

چون او دیده نشد . وی بسال ۴۱۶ هجری در ۸۴ سالگی درگذشت ، و در صنف خویش مأمون و ثقه بوده است، پدرش ابوالحسین از محمدثان بنام ری بود.^۱

حروف

جریر بن عبدالحمید بن جریر [بن] قرط بن هلال بن اقیس ضبی، ابوعبدالله رازی :

نام وی در طبقات ابن سعد و تاریخ بغداد والتدوین رافعی درج آمده، و اصلش از کوفه بود و بسال ۱۰۷ در آنجا ولادت یافت؛ از مغیرة بن مقسم و حصین بن عبد الرحمن روایت کند ، و ابوداود طیالسی و دیگران ازو روایت کنند ، و بسال ۱۸۸ در ری درگذشت.^۲

جعفر بن احمد بن محمد ، ابوالقاسم رازی :

وی از مشایخ بزرگ عصر بود و به نیشابور می‌نشست ، مالی فراوان داشت و همراه اخراج این طائفه کرد.

مشایخ ری گفته‌اند : ابوالقاسم رازی را چهارچیز بود که کس دیگر را نبود:
جمال و مال و زهد بکمال و سخاوت بی‌زوال؛ وی بسال ۳۷۸ درگذشت.^۳

جعفر بن احمد بن وندک ، ابوعبدالله رازی :

وی از متکلمان و محدثان شیعی مذهب‌بری بوده، و کتابی در امامت نوشته است.^۴

جعفر بن عبدالله بن فناکی ، ابوالقاسم رازی :

وی مُسْتَدِّم‌محمد بن هارون رویانی را، ازو روایت کند: در سال ۳۸۳ درگذشت.^۵

جعفر بن محمد بن احمد بن عباس ، دوریستی (درستی) رازی :

شیخ منتسب‌الدین در احوال وی گفته :

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۰ س ۴: المبر ، ج ۳ ص ۱۱۵ س ۱۰: شذرات الذهب.

ج ۳ ص ۲۰۰ س ۸ : الاعلام زرکلی ، ج ۲ ص ۷۰.

(۲) طبقات ، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۱: تاریخ بغداد ، ج ۷ ص ۲۵۳ س ۱۲ : التدوین ،
ص ۲۵۹ س ۲۳.

(۳) نفحات الانس ، ص ۱۲۳ س ۲۲ : هفت افليم ، ج ۳ ص ۱۱ س ما قبل آخر.

(۴) نقد الرجال ، ص ۶۸ س ۱۶ ستون راست ، بنقل از رجال نجاشی.

(۵) المبر ، جزء ۳ ص ۲۳ س ۳.

«الشيخ الجليل ، ابو عبدالله ، جعفر بن محمد الدوریستی ثقة عین عدل فرا
علی شیخنا المفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان^۱».
وی از اکابر علمای امامیه در ری و معاصر شیخ طوسی بوده است، از شیخ مفید
بی واسطه و از شیخ صدوق بواسطه پدرش محمد روایت کند^۲، او را مؤلفات
فر او انسنت، مانند کتاب الكفاية و کتاب الرذ علی الزندیه وغیره^۳.

جعفر بن محمد بن حسن بن زیاد ، ابویحیی زعفرانی رازی :
وی از پیشوایان علم تفسیر بوده است . سیوطی او را بوصف «صدوق ، ثقة»
بستوده است . از سهل بن عثمان عسکری و علی بن محمد طنافسی و جمعی دیگر
روایت حدیث کند ، و اسماعیل صفار و ابوسهل بن قطان و ابوبکر شافعی ازو روایت
کنند ؛ بسال ۲۷۹ درگذشت^۴.

جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر ، ابو محمد دوریستی رازی ، نوادر^۵ ابو عبدالله
سابق الامرک :

خاندان دوریستی همه اهل فضیلت و از عالمان شیعی مذهب ری بوده اند، و از
آنان یکی نیز این داشتمند است . وی همزمان با خواجه نظام الملک بود^۶، و نظام الملک
با آن جلالت قدر - با آنکه شافعی مذهب بود - در مجلس درسشن حضور می بافت ،
و از افاداتش بهرمند می شد ، صاحب النقض گفته :

«... در هر هفته نظام الملک از شهر ری بدوريست رفتی ، و از خواجه جعفر
استماع کردی و باز گشته از غایت فضل ویزرنگی او، و آن خاندانی است بعلم و عفت
و ورع و امانت مذکور خلفاً عن سلف...»^۷

جعفر بن یحیی بن علاء ، ابو محمد رازی :
وی پدرش هردو از داشتمندان شیعی مذهب ری و ثقة بوده اند . پدرش یحیی

(۱) بحار الانوار مجلسی ، ج ۲۵ ، فهرست شیخ منتجب الدین ، ص ۴ س ۲۵ ، نیز

فهرست خطی ، ورق ۴ ص ۲ س ۱۲ : منهج المقال ، ص ۸۵؛ امل الامل ، قسم ثانی ص ۴۶۴
س ۲۶ : نقد المقال ، ص ۷۳.

(۲) هدیۃ الاحباب ، ص ۱۳۶ س ۷ .

(۳) بحار مجلسی صحیفة فوق : تتفیح المقال مامقانی ، ج ۱ ص ۲۲۴ .

(۴) طبقات المفسرین سیوطی ، ص ۱۰ س ۷ .

(۵) مجالس المؤمنین ، مجلس پنجم ، ص ۱۹۸ .

(۶) النقض ، ص ۱۰۸ س آخر .

از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند . یحیی قاضی ری بود^۱.

حرف ح

حارث بن مسلم ، الروذی الرازی :

وی از قریه روده ری بوده است، وحسین بن علی بن مرداس خرآز ازو روایت
کند^۲.

۵

حجاج بن حمزه ، خشابی رازی :

نام ویرا یاقوت در ذکر قریه خشاب (بتحفیف) بدین صورت آورده است :

«حجاج بن حمزه الخشابی العجلی الرازی»، روی عنہ عبدالرحمن بن ابی حاتم،

روی عن جماعة ...^۳».

حجاین محمد ، خشابی رازی :

سمعانی نام ویرا در الانساب بیاورده، وگفته که از محمد بن اسماعیل روایت
حدیث کند ، و صالح بن محمد اسدی نیز ازوی روایت کند . گویا این هردو یک
تن باشند^۴.

حسن بن ابی الحسن بن محمد ، ورامینی رازی :
وی شیعی و صالح و به قهرمان معروف بوده ، و منتجب الدین ازو بصورت
«منظار ، عالم ، ادیب» یاد کرده است^۵.

حسن بن ابی حلیمة ، رازی الاصل :
نسبت وی بهمین صورت در تاریخ بغداد درج آمده ، از یحیی بن معین روایت
حدیث کند ، وحسین بن احمد بن صدقه الفرانصی نیز ازو روایت کند^۶.

(۱) نندالرجال تفرشی ، ص ۷۵ س ۳ ستون چپ.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۳۲ س ۱۲ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۴۴۳ س ۱۲ .

(۴) الانساب ، ورق ۱۹۹ ص ۲ س ۶ .

(۵) فهرست منتجب الدین ، نسخه خطی ، ورق ۶ ص ۲ س ۴ : امل الامل ، قسم ثانی
ص ۴۶۶ س ۲۱ .

(۶) تاریخ بغداد ، ج ۷ ص ۲۹۶ س ۱۰ .

حسن بن تاجالدین قاضی احمدبن جلال الدین قاضی حسن بن انوشیروان،
قاضی القضاة حسام الدین، ابوالفضائل رازی :

وی حنفی و قاضی ملطیه و آن نواحی از بلاد روم بوده است. یونینی ازوی در
وقایع سال ۷۷۴ یاد کرده، و مؤلف شدرات الذهب فوت اورا بسال ۶۹۹ نوشته است.^۱

۵ حسن بن احمدبن لیث رازی :

بنقل رافعی وی بقزوین ازابی جعفرین محمدبن فرج استماع حدیث کرد.^۲

حسن بن احمدبن محمدبن هیثم عجلی رازی :
وی از علماء شیعه بوده است، و بکوفه درآمد، و از تصنیفاتش الكتاب الماجم
است، و در حدود سال ۴۰۰ هجری درگذشت.^۳

۱۰ حسن بن اسحق بن عبید، قاضی ابو محمد رازی :
وی از فقهاء نفعه شیعی مذهب ری بود، و در فقه دارای مؤلفاتی است. در
امل الامل نام جدّ وی بجای عبید، عبدالله آمده است.^۴

حسن بن جعفر بن محمد دوزیستی رازی :
شیخ حر عاملی در باب وی نوشته :
۱۵ «فضل جلیل مدحه القاضی نورالله فی مجالس المؤمنین و الثنی علیه و ذکر انه
شاعر».^۵

حسن بن حدان؟ رازی :

ابن حدان از جنرین فرقه روایت کند، و ابوحاتم از علم حدیث اخذ کرد.^۶

(۱) ذیل مرآۃ الزمان یونینی، ج ۳ ص ۲۹۵ س ۷؛ شدرات الذهب، ج ۵ ص ۴۴۶ س ۸.

(۲) التدوین، ص ۲۶۷ س ۱۷.

(۳) معجم المؤلفین، ج ۲ ص ۲۰۳.

(۴) فهرست خطی منتجب الدین، ورق ۵ ص ۲ س ۵؛ امل الامل، قسم ثانی ص ۴۴۶ س آخر.

(۵) امل الامل، قسم ثانی ص ۴۶۷ س ۴.

(۶) نفح : حبان.

(۷) میزان الاعتدال، ج ۱ ص ۴۸۳ س ۱۰.

حسن بن حسین بن بابویه، شمس‌الاسلام قمی رازی:

مدرسه شمس‌الاسلام حسکا بابویه در ری، مذکور در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۳۱ بنام اوست، و همانجا اشارتی باحوال وی نیز شده است.^۱

حسن بن حمزه علوی، ابوطاهر رازی:

بنقل راغبی وی در قزوین از سلیمان بن احمد حدیث بگفت، و ابونصر عجلی از وی روایت کند.^۲

حسن بن عباس بن ابی مهران، ابوعلی مقری رازی:

وی در بغداد ساکن گردید، و از سهل بن عثمان عسکری و عبدالمؤمن بن علی زعفرانی حدیث بگفت، و یحیی بن محمد بن صاعد و محمد بن مخلد ازو روایت کنند.^۳

۱۰

حسن بن عباس بن حریش، ابوعلی رازی:

وی از رجال شیعی مذهب ری است، و از ابو جعفر ثانی حضرت جواد علیه السلام روایت کند؛ در روایت ضعیف‌ش دانسته‌اند؛ و کتاب ثواب قراءة انا انزلناه از تأییفات اوست.^۴

۱۵

حسن بن علی بن حسین بن علویه، ضیاء‌الدین وزامینی رازی:

حسن علویه شیعی و عالمی واعظ و صالح بوده است.^۵

حسن بن علی خیاط رازی:

وی نیز از عالمان شیعی مذهب‌بری بوده است، و احوالش بنقل از رجال شیعی طوسي در نقد الرجال درج است.^۶

(۱) نیز، رک: امل‌الآمل، قسم ثانی ۴۶۷ ص ۷.

(۲) التدوین، ص ۲۹۳ ص آخر.

(۳) تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۳۹۷ ص ۱.

(۴) معالم الملمأ، ص ۲۹۸ ص ۸؛ منهج المقال، ص ۱۰۱ ص ۲۱؛ نقد الرجال، ص ۹۱ ص ۱۹ ستون راست.

(۵) فهرست منجب‌الدین، نسخه خطی، ورقه ۲ ص ۳؛ امل‌الآمل، قسم ثانی ص ۴۶۸ ص ۴.

(۶) نقد الرجال، ص ۹۳ ص ۷ ستون چپ.

حسن بن قاسم ، ابوعلی رازی :

وی در نحو و لغت استادی و مهارت داشت ، و ملازم مجلس صاحب عباد بود ،
والمبسوط را در لغت تألیف کرد ، و تا سال ۳۸۵ هجری زنده بود.^۱

حسن بن محمد بن حسن ، ابو محمد ازرق رازی :

وی بغداد در آمد ، و از محمدبن مقاتل رازی و عبدالرحمن بن سلمه رازی
حدیث بگفت ، محمدبن مخلد ازوی روایت کند.^۲

حسن بن محمدبن حسن ، موفق الدین خواجه آبی رازی :

وی عالمی شیعی و ساکن دیه راشده شنست ری بود ، و همانجا در گذشت؛
وی فقیهی صالح و ثقه بود.^۳

حسن بن محمد رازی :

نام وی در التدوین رافعی مذکور آمده ، و در قزوین از ابوالحسن قطان استماع
حدیث کرد.^۴

حسن بن مظفر بن ابراهیم رودی ، ابوعلی رازی :

وی اهل محلت روده در شهر ری بود ، و از ابوسهل موسی بن نصر رازی روایت
حدیث کند ، و ابوبکر محمدبن ابراهیم مقری ازو روایت کند.^۵

حسن بن یوسف بن ابی المتاب رازی :

رافعی در التدوین از وی ذکری کرده است . وی در قزوین ساکن گردید ، و از
سلیم بن مخلد روایت حدیث کند.^۶

(۱) بنبیة الوعاء ، ص ۲۲۶ س ۱۳ : معجم المؤلفین ، ج ۳ ص ۲۷۰ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۷ ص ۴۱۲ س ۱۰ .

(۳) فهرست منتخب الدین ، نسخه خطی ، ورق ۶ ص ۱ س ۶ : امل الامر ، قسم ثانی

ص ۴۶ س ۱۵ .

(۴) التدوین ، ص ۲۸۰ س ۵ .

(۵) الانساب سمعانی ، ورق ۲۶۲ ص ۲ س ۶ : معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۳۳ س ۱۴ .

المختار ، ص ۲۱۳ س ۹ .

(۶) التدوین ، ص ۲۸۰ س ۳۲ .

حسن صباح :

در مجلد اول کتاب حاضر، در ذکرخانه حسن صباح در ری ص ۳۶۲-۳۶۵ اشاراتی به احوال وی رفته است، و اعادت رانیازی نیست.

حسین بن ابیالحسین هموسه^۱، رشیدالدین ورامینی رازی :
وی از عالمان فاضل ورامین است.^۲

حسین بن احمدبن محمدبن سعید، ابوعبدالله رازی :
وی از قزوین دیدن کرد، و نامش در التدوین درج آمده است.^۳

حسین بن الجهم بن بکیر بن اعین رازی^۴ :
وی برادرش حسن بن جهم بن بکیر بن اعین^۵ شیعی هستند، و از ابوالحسن موسی
و الرضا علیهم السلام روایت کنند. حسین بن جهم از اصحاب موسی کاظم (ع) بوده
است.^۶

حسین بن حسن، ابو معین حافظ رازی :
برخی نام ویرا محمدبن حسین نوشته اند. وی از اکابر حافظان حدیث است، و از
سعیدبن ابی مریم و موسی بن اسماعیل و دیگران روایت حدیث کند، و ابو نعیم بن
عذی و محمدبن فضل محمدآبادی و ابن ابی حاتم نیز ازاو روایت کنند. وی بسال ۲۷۲ در گذشت.^۷

(۱) در فهرست خطی منتخب الدین «هموسه» است، لکن ظاهراً بقرینه نامهای مشابه
دیگر در آن پنهان، از جمله محمدبن ابیالحسن بن هموسه، صورت متن که ذمانتاً مطابق با امل
الاَمل است درست است.

(۲) فهرست منتخب الدین، نسخه خطی، ورق ۶ ص ۵: امل الاَمل، قم ثانی
ص ۴۷۱ س ۱۷.

(۳) التدوین، ص ۲۸۲ س ۴.

(۴) بقرینه نسبت برادرش که زراری است، محتمل است نسبت وی ایضاً زراری باشد. که
بسهواً آنرا رازی نوشته اند، گرچه مانعه الجمع نیز نتواند بود.

(۵) منهج المقال، ص ۹۷ س ۱۶.

(۶) منهج المقال، ص ۱۱۲ س ۸: نقد الرجال، ص ۱۰۳ س ۱۲ ستون راست.

(۷) تذكرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۶۴ س ما قبل آخر؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۱۶۲ س ۱۷.

حسین بن علی بن محمد بن احمد البخاری ، ابوالفتوح رازی :
وی از اکابر مفسران شیعه است، و مجملی از احوالش در مجلد اول کتاب حاضر در شرح «مزار رجال و شخصیت‌های مذهبی» در ذکر «بفعة ابوالفتوح رازی» ص ۴۲۹ درج آمده، و اعادت را نیازی نیست .

۵ حسین بن محمد اشنائی ، ابوعبدالله رازی :
وی از عالمان شیعه است . ابن بابویه او را بصفت «عدل» بستوده است^۱ .

حسین بن محمد بن ابراهیم ، ابومحمد عطار رازی :
وی بغداد رفت و آنجا ساکن شد، و از سهل بن زنجه حدیث بگفت، و محمد بن خالد از او روایت کند^۲ .

۱۰ حسین بن محمد بن حسین بن مهلب ، ابوعلی مؤدب رازی :
وی نیز بغداد رفت و آنجا بماند، و از ابی حاتم محمد بن ادریس رازی و محمد بن ایوب رازی روایت حدیث کرد، ابوحفص بن شاهین و ابن ثلاج نیز از او روایت کنند^۳ .

حسین بن محمد ، ابوعبدالله رازی :
بنقل رافعی وی بقزوین از سلمان بن بهرام حدیث بگفت^۴ .

حسین بن محمد ویمی ، ابومحمد رازی :
وی از ویمه دماوند است، و از محمد بن سعید طبری روایت حدیث کند ، و ابو محمد اسماعیل بن ابراهیم مقری از او روایت کند^۵ .

حسین بن هیثم بن ماهان ، ابوربیع کسائی رازی :
وی در بغداد ساکن شد، و از محمد بن صباح جرجانی و هشام بن عمار دمشقی

(۱) نقد الرجال تفرشی ، ص ۱۰۹ س ۲ ستون چپ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۸ ص ۹۲ س ۳ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۸ ص ۹۸ س ۱۴ .

(۴) التدوین ، ص ۲۸۶ س ۲۸۶ .

(۵) الانساب ، ورق ۵۸۷ ص ۱ س ۲۵ .

و دیگران روایت حدیث کرد، و عبد الصمد بن علی طستی و احمد بن فضل بن خزیمه ازو روایت کنند^۱.

مولانا حسین رازی :

وی از شاعران ری در آغاز عهد صفویان بوده است، و خط نستعلیق را بالنسبه

خوش می‌نوشت؛ این مطلع از وست:

کی نسبت قد تو بشمشاد توان کرد

صد سرو به بالای تو آزاد توان کرد^۲

حفظ [کذا، ظ: حفص] بن عمر مهرقانی رازی:

وی از مردم مهرقان ری بوده است، و از عبدالرحمن بن مهدی و یحیی بن آدم و جمعی دیگر روایت کند. و ابوحاتم رازی ازو روایت کند. ویرا عالمی صدوق دانسته‌اند^۳.

مولانا حقی :

وی در ولایت ری در یکی از مرارات مشغول بود، و از شاعران آغاز عهد

صفویان بیشمار می‌آمد؛ این مطلع اور است:

لعل لبکه راحت جانست و کام عمر

یک‌قدم بکام از او نرسیدم تمام عمر^۴

حکام بن سلم، ابو عبد الرحمن رازی:

حکام بن سلم از اسماعیل بن ابی خالد و زیر بن عدی و دیگران روایت کند.

وسعید بن محمد اصفهانی و ابراهیم بن موسی فراء ازو روایت کنند، حکام در بغداد

حدیث بگفت، بسال ۱۸۹ در مکه پیش از آنکه حج کند در گذشت^۵.

(۱) تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۱۴۵ س ۱۲.

(۲) تجھة سامي، ص ۱۷۷ س ۱۲.

(۳) الانساب سمعانی، درق ۵۴۵ ص ۲ س ۲۸.

(۴) تجھة سامي، ص ۱۶۳ س ۱۶.

(۵) طبقات ابن سعد، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۲۸۱ س ۲۷.

الذهب، ج ۱ ص ۳۲۵ س ۸.

حمداد [یا ابو حمداد] رازی :

بنقل ابوتراب رویانی ابوحماد در سرمن رأی بخدمت حضرت امام علی النقی (ع) مشرف شد، و پس ازشنیدن پاسخ مسائل خویش، از آن جانب دستوری یافت که در ری مشکلات دینی خود را از حضرت عبد العظیم (ع) برسد، و نیز سلام آن حضرت را بوی، بر ساند.

حمد الله رازی :

حمدالله در اوائل عهد صفویان ازو لایت ری برخاست. پدرش از ثروتمندان آن دیاربود، لکن او بدر ویشی گرائید، و گوشہ نشینی برگزید؛ این مطلع اور است: اگر بی گل نظر بر روی نیکوی تو اندازم

چسان دیگر ز خجلت روی بر روی تو اندازم^۲

حروف

حضر بن محمد بن علي حبلر ودى رازى نجفی :

وی را در چند نوع از علوم تخصص بود، مؤلفاتی دارد که از آن جمله است تحفة المتنین فی اصول الدین، خلاصة الاصول والمبیزان. حضر در حدود سال ۸۵ هجری درگذشت.^۲

خموش، طهر ازی، رازی:

وی نیز از شاعران ری در آغاز دولت صفویان بوده است؛ این ریاضی، ازوست:

ای درد تو سرمایه درمان کسی
وی جمع ز تو دل پر شان کسی

فریاد زدست تو که از سنگدلی
پکدم نکنی، گوش به افغان کسی^۴

حروف د

دقائق، ابو علی رازی:

وی از فقیهان بزرگ‌گری و صاحب کتاب الحیض است. بر موسی بن نصر رازی و ای علی استاد ابی سعید برذعی بخواند.

(١) كتاب شرح حسب ونسب حضرت عبد العظيم ، نسخة خطى كتابخانة ملي ، من ٢٧
٥ بيعده : جنة النعيم ، ص ١٢٢ س ما قبل آخر : مجلد اول كتاب حاضر ، من ٣٨٦ س ١٠ .

(٢) تحفة سامي ، ص ١٧٨ س ٤.

(٣) معجم المؤلفين ، ج ٤ ص ١٠٢

(٤) تحفة سامي ، ص ١٦٣ س ٢٥؛ مجمع الفصحا ، يخش ٤ ص ٢٢٤ .

(٥) طبقات الفقهاء أبي اسحاق . ص ١١٩

دهخداي ابوالمعالي رازى :

نام او در چهار مقاله در ردیف برهانی و امیرمعزی و عمیدکمالی ثبت آمده؛ و
مداد غیاث الدین مسعود بن محمد بن ملکشاه بوده است. وی از شاعران بنام عهد
سلجوقيانست، وبصفای ذکا و وفور فضل در آن روزگار بی همتا بود. شاعران زمان
ریزه خوار موائد فوائدش بودند؛ چند بیت از یک قصيدة وی :

جَبَّدَا خَسْرَوْ إِيرَانْ وَ نَشْتَنْكَهْ بَارْ
كَهْ كَنْدَ دَيْدَنْ او دَيْدَهْ پَرْ ازْ رَنَگَ وَ نَگَارْ
مَرْغَزَارِيَسْتَ پَرْ ازْ سَنَبَلْ مَانَنْدَ فَسُوسْ
بُوْسْتَانِيَسْتَ پَرْ ازْ نَرَگَسْ باخواپ وَ خَمَارْ

۱۰

يَارِبِ اِينْ بَجَّهْ تَرْ كَانْ چَهْ بَنَانَدَكَهْ هَسْتْ
دَيْدَهْ مَرْدَمْ نَظَارَهْ اَزِيشَانْ چَوْ بَهَارْ

نَظَرْ زَهَرَهْ وَ مَرْيَخْ بَهَمْ بَاسْفَهَانَسْدْ
کَهْ هَمَهْ رَوَدْ نَوازَنَدْ وَ هَمَهْ تَيَغْ گَذَارْ
بَگَهْ رَزَمْ نَدارَنَدْ بَحْرَ اَسَبْ وَ سَلاَحْ
بَگَهْ بَزَمْ نَدانَنَدْ مَگَرْ بُوسْ وَ كَنَار... الخ
وَيْ بَقول صاحب مجمع الفصحادر ۵۴۱ در گذشت. مرحوم استاد عباس اقبال اورا
با ابوالمعالي دخاس رازى که ذکر ش باید یکی دانسته است.^۱

۲۰

دهقاني رازى :

وی در آغاز عهد صفویان در ولایت ری می زیست، و مکتب دار بود، و شعر نیز
می گفت، و از صلاحیتی خالی نبود؛ این مطلع وی راست :

(۱) چهار مقاله، ص ۴۵-۴، تعلیمات چهار مقاله، ص ۱۴۲، س ۷؛ اباب الاباب، ج ۲
ص ۲۲۸، ۱۱ س؛ هفت اقلیم، ج ۳، ص ۳۹، نسخه خطی آن، ص ۸۷۹؛ مجمع الفصحا، بخش ۱
ص ۱۹۷، ۱۲ س؛ حواشی و توضیحات حدائق السحر، ص ۱۲۰-۱۲۴.

لعل لب توجانا جامیست پر زباده^۱ یارب بود که بینم لب بر لب نهاده^۲

حروف ذ

ذوالمناقب بن طاهر بن ابی المناقب حسني رازی :

وی از عالمان شیعی مذهب ری بود، ومنتجب الدین در باب او گفته :

۵ «فضل صالح له کتاب التواریخ ، وکتاب المنهج فی الحکمة، وکتاب الریاض
وکتاب السیر».^۳

حروف ر

رحیمی طهرانی رازی:

وی در اوائل عهد صفویان در طهران می زیست ، بعلم نجوم و مقدمات اندکی

۱۰ آشنا بود؛ این مطلع اور است :

طمع زوصل بر یدم به جر خو کردم^۴ وداع خوشدلی و ترک آرزو کردم^۵

رشید الدین بن عباس بن علی بن علوی و راهینی رازی :

منتجب الدین نام و برادر ردیف عالمان شیعی ری درج کرده، و واعظی صالح

برده است.^۶.

۱۵ شادرضا:

وی خلف شاه بهاء الدوله از سلسلة نور بخشیه، وفضلترین فرزندان شاه قاسم

نور بخش بود : از وست :

بروز وصلت از آن خاطر غمین دارم

که دشمنی چو فراق تو در کمین دارم^۷

۲۰ روح بن محمد قاضی سبط حافظه ابی بکر ابن سنی ، ابو زرعه رازی :

وی از ابوالحسنین صفار و جعفر بن عبد الله فناکی و دیگران روایت حدیث

(۱) تحفه سامی، ص ۱۶۲ س ۲۲.

(۲) فهرست منتجب الدین . نسخه خطی، ورق ۲ ص ۱ س ماقبل آخر؛ امل الامر ، قسم

ثانی ص ۴۷۵ س ۲۳.

(۳) تحفه سامی، ص ۱۶۲ س ۱۱.

(۴) فهرست منتجب الدین . نسخه خطی ، ورق ۱۱ ص ۲ س ۴.

(۵) آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۰۷۸ س آخر.

کند، و ببغداد رفت و حدیث یگفت. وی ادبی شافعی مذهب، و در اصفهان عهددار شغل قضابود؛ بسال ۴۲۳ درگذشت.^۱

روحی رازی:

وی و برادرش نیستی رازی از شاعران آغاز دوره صفویان بوده‌اند. روحی را طبیعی خوب و شعری مرغوب بوده است؛ این مطلع از وست:

۵

نشان دهند رقیبان من مرا از تو
نديدهام من بيدل بجز جفا از تو^۲

حرف ز

زراتشت بهرام پژدو:

وی شاعر زرتشتی ری و سراینده زراتشت نامه بسال ۶۷۷ هجری (۴۷ یزد گردی) است، وهم بسال ۶۷۷ در ری اردوی افname را از پهلوی بنظم فارسی برگردانید.^۳ ۱۰
وی در پایان سده هفتم هجری از جهان درگذشت.^۴

زکریا بن مسعود اشقر، ابویحیی خواری رازی:

زکریا از علی بن حرب موصلى روایت حدیث کند.^۵

زیاد بن علی سری رازی:

وی بسر از قراء ری منسوب است^۶، و از این قریه عالمان دیگری نیز برخاستند که نامشان در الانساب معنای درذ کر این نسبت به چشم می‌خورد. معنای زیاد بن علی را صدق و ثقه دانسته است.^۷

(۱) تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۱۹۵ س ۵ : معجم المؤلفين، ج ۴ ص ۱۷۴.

(۲) تحفة سامي، ص ۱۶۳ س ۴.

(۳) ویسپرد، سوگندنامه، ص ۱۶۵ س ۲۳ : یتنا، ج ۲ ص ۱۷۹ س ۱۵ ، و س ۱۸۱ س ۶ : مقالة استاد پورداود در باب آتش.

(۴) معجم البلدان، ج ۲ س ۴۷۹ ص ۱۴ : المشترك، ص ۱۶۱ س ۴.

(۵) رک : مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۳۱-۲۳۵ شارع سر.

(۶) الانساب، تأليف معنی، ورق ۲۹۸ ص ۱.

مولانا ذین الدین سلطان، سائلی طهراوی رازی:
وی کدخدای زاده طهران در آغاز دوره صفویان بوده، و در شعر سائلی تخلص
می کرده است^۱.

حروف س

۵ مولانا سائل دماوندی رازی :

وی از آه دماوند ری است، و سام میرزا صاحب تحفه، اورا در فتوں فضائل
وجودت فهم بی مثل و مانند دانسته، و در شعر و انشا نیز دستی قوی داشته است؛ این
رباعی او راست:

هرگز لب اهل درد خندهان نبود جز گریه نصیب دردمندان نبود
بیزارم از آن دل که پریشان نبود دور افکنم آن دیده که گریان نبود
سائل در آغاز جوانی بهمدان رفت و در آنجا ساکن شد، و در آخر عمر گرفتار
اختلال دماغ گردید، و بسال ۹۴۰ هجری در گذشت^۲. ذکر وی در هفت اقلیم و
آتشکده آذر نیز بچشم می خورد^۳.

سحری طهراوی رازی :

۱۵ وی از معاصران صفویه بوده، و بزبان محلی طهرانی اشعار بسیار داشته است،
و از آن جمله است:

کی بُو که همچو دسته گل، گل دیم من زدر درا
هم شو غم بپا بشو، هم روز بد بسر درا
طفلی خورده خون ما که، اگر نَوْدَهانشا
ماج کنی هزار جا، شیر بجه شکر درا^۴

(۱) تحفة سامي، ص ۱۶۳ س ۱۹.

(۲) تحفة سامي، ص ۱۲۲ س ۱۰.

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۸۸ س ۱۰، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۹۱۶؛ آتشکده،
ج ۳ ص ۱۰۷۹ س آخر.

(۴) مجمع الفصحا، بخش ۴ ص ۲۸.

در مجلد اول کتاب حاضر ص ۱۱ عذیل ۲ نیز ابیاتی ازوی نقل افتد.

سعد بن ابی طالب بن عیسی ، معین الدین ابو المکارم متکلم ، معروف به تجیب رازی :

ناموی در کتاب النقض در ردیف متبخران علماء از متأخران درج آمده ، و شیخ منتجب الدین نیز احوال ویرا با اختصار در فهرست بیاورده است . او را مؤلفاتی چند د همانند سفينة النجاة فی تحطیة البغایة و کتاب علوم العقل وغیرهما بوده است^۱ .

سعد بن احمد بن عبدالعزیز ، ابوالمعالی ادیب رازی :

در کتاب مقدمه نقض ، بنقل از ابن الفوطي درج آمده :

«الكافی ابوالمعالی سعد بن احمد ... ذکرہ الوزیر ابوسعید المأبی فی تاریخ الری

الذی صنفه و قال : کان من بیت ریاسته^۲ .»

سعد بن سعید بن مسعود ، ابوالفتوح حنفی رازی :

احوال وی در التدوین درج آمده ، و بسال ۵۵۲ در قزوین از ابوظاهر محمد بن عبدالعزیز زعفرانی حدیث بگفت^۳ .

سعدالحق ، میر نصیبی طرشتی رازی :

وی از طبقه سادات نوربخشیة طرشت (درشت) بوده است ، و در اوائل حال د از ری بشیر از رفت ، و از خدمت ملا جلال دوانی استفادت بردا . سال وفاتش ۹۱۴ هجری است^۴ .

سعید بن سنان شبیانی رازی :

ابن سعد در طبقات در مقام ذکر فقیهان و حدیثدانان قرون اولیه اسلامی ری

(۱) النقض ، ص ۱۸۹ س ۲ : فهرست ، نسخه خطی ، ورقه ۸ ص ۱۱ : امل الامل

قسم ثانی ص ۴۷۶ س ۲۲ .

(۲) مقدمه نقض ، ص ۴۶ س ۲۰ .

(۳) التدوین ، ص ۳۱۲ س ۲۱ .

(۴) آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۱۲ س آخر .

نام او را بیاورده است . اصلش از کوفه بود و در ری اقامت داشت، همساله به حج می‌رفت، مردی بدخوی بود^۱ .

سلم بن میمون الزاهد ، الخواص رازی :

وی از مالک و ابن عینه روایت کند، و محمد بن عوف و سعد بن عبد الله بن عبدالحکم از وی روایت کنند . سلم از کبار صوفیان است^۲ .

سلمک مغفی رازی :

وی از مغنیان و سرو دگویان بنام بوده، و نامش در کتاب الذخائر والتحف از مؤلفات قرن پنجم هجری درج آمده است^۳ .

سلمه الأبرش بن الفضل ، ابو عبدالله رازی :

ابن سعد در طبقات احوال وی را بیاورده و توثیق کرده است. سلمه با محمد بن اسحاق مصاحب داشت، و از وی المغازی والمبتدأ را روایت کند. عمری در از بیافت و بری در گذشت ، اورا در نماز خاشع ترین مردم دانسته‌اند^۴ .

سلیم بن ایوب بن سلیم (بالتصغیر) شافعی رازی :

سلیم در آغاز عمر فنون ادب را بکمال بیاموخت ، و پس از چهل سالگی به فراگرفتن فقه پرداخت . سلیم رخت سفر ببغداد کشید . عمر خویش را بدروس گفتن جهه طالب علمان گذارد، و نسبت بدانان شفقتی داشت .

سلیم در سفر مکه پس از انجام اعمال حج بسال ۴۴۷ در ساحل جده در دریای قللزم غرق شد . گفته‌اند بهنگامی که سلیم در بغداد بود، نامه‌هایی که از ری برای وی می‌رسید هیچیک را نمی‌گشود و همه راجمع می‌کرد، تاموقعی که از تحصیل علم فراغ حاصل کرد، پس همه‌آن نامه‌ها را بگشود و بخواند، و به اخبار دردناک مندرج در آنها - که اگر قبل اخوانده بود از کار علم باز می‌ماند همانند مرگ کسان و خویشان -

(۱) الطبقات الکبری . ج ۷ ص ۳۸۰ س ۱۰ .

(۲) میران الاعتدال ، قسم ثانی ص ۱۸۶ س ۱۹۶ .

(۳) الذخائر والتحف ، ص ۱۱۷ س ۸ .

(۴) الطبقات الکبری ، ج ۷ ص ۳۸۱ س ۷ .

وقوف یافت . وی شاگرد ابو حامد اسفراینی است ، واز احمدبن محمد بصیر روایت کند^۱ .

سندی بن عبدویه دهکی رازی :

وی ازدهک ری و از رواة معروف است ، و محمدبن حماد طهرانی از وی روایت کند . احوالش در الانساب سمعانی^۲ و معجم البلدان^۳ یاقوت درج آمده است . ۵
یاقوت در ذیل دهک بترجمه احوال او چنین اشارت دارد :

«الْسَنْدِيُّ بْنُ عَبْدِوِيْهِ الْذَهْنِيُّ ، يَرْوَى عَنْ أَبِي أُوْيِسْ وَأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَالْعَرَاقِ؛
رَوَى عَنْهُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادِ الطَّهْرَانِيِّ ...»

سهل بن زنجلة (سهل بن ابی سهل) ، ابو عمر و رازی :

وی از سفیان بن عینه و ابو معاویه و غیره ما استماع حدیث کرده است ، و ابن ۱۰
ماجه وادریس بن عبدالکریم و دیگران ازور روایت حدیث کنند، سهل واسع الرحله بود .
در بغداد بسال ۲۳۱ حدیث می گفت . وی کتاب السنن را در حدیث تألیف کرده است ،
و در حدود ۲۳۵ هجری درگذشت^۴ .

سهل بن زیاد آدمی ، ابوسعید رازی :

وی از عالمان شیعی مذهب ری است ، قول شیخ طوسی در باب وی مختلف ۱۵

(۱) طبقات الشافعیه تأليف ابو بکر بن هبة الله ، ص ۵۰ : ابیه الرواة . ج ۲ س ۶۹
س ۵ رقم ۲۹۱ : البر ، ج ۳ ص ۲۱۳ س ۱۱ : شذرات الذهب . ج ۲ س ۲۷۵ س ۱۸ .
هديۃالعارفین ، ج ۱ ص ۴۰۹ س ۳ : جنة النعيم ، ص ۵۲۴ س ۲۴ : الاعلام زرکلی : ج ۲
ص ۱۷۶ .

(۲) الانساب ، ورق ۲۳۵ س ۱ س ۹ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۴ س ۷ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۹ ص ۱۱۶ س آخر : تذكرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۳۵ س ۱۰ :
الاعلام زرکلی ، ج ۳ ص ۲۰۹ : هديۃالعارفین ، ج ۱ ص ۴۱۱ س ۴ : معجم المؤلفین ، ج ۴
ص ۲۸۳ .

است، نجاشی وی را در حدیث ضعیف و غیر معتمد شمرده، این شهر آشوب نیزاورا ضعیف دانسته است.

سهل از اصحاب ابوالحسن ثالث امام هادی علی النقی (ع) بوده است. کشی در رجال آورده که، وی از ابو جعفر (امام محمد تقی) و ابوالحسن (امام علی النقی) و ابو محمد (امام حسن عسکری) علیهم السلام روایت می کند. وی کتاب النوادر را تألیف کرده است.^۱

سهل بن زیاد و حسن بن زیاد رازی و احمد بن مهران و تنی چند دیگر در ری از حضرت عبدالعظیم روایت حدیث کنند.^۲

حرف ش

۱۰. شاپور طهرانی رازی:

وی شاعری از اولاد امیدی طهرانی بود، و دیوانی بوجود آورد. دوبار به هند رفت، و در آنجا از دولت سلطان سلیمان بهرمند گردید. در آغاز فربی قخلص داشت و سرانجام شاپور را برگزیرد؛ ازوست:

اگر دلدار بی مهر است منهم غیرتی دارم
که اورفت از نظر من نیز خواهم رفت از یادش^۳

۱۵

شامی رازی:

وی در نقد الرجال بنقل از ربیع الشیعه از وکلاء قائم علیه السلام شناخته شده، واحوالش چنین درج آمده:

«الشامی كان من اهل الرأى . وكان من وکلاء القائم علیه السلام ، كذا في

۲۰ ربیع الشیعه^۴.»

(۱) فهرست شیخ طوسی، ص ۱۶۴ س ۶؛ رجال کشی، ص ۳۴۹ س ۲۲؛ ممال المطاه، ص ۵۰ س ۷؛ منوچ المقال، ص ۱۷۷ س ۹؛ نقد الرجال، ص ۱۶۵ س ۹؛ جنة النعيم، ص ۵۲۳ س ۱۶؛ معجم المؤلفین، ج ۴ ص ۲۸۴.

(۲) جنة النعيم، ص ۳۴۸ س ۸ ببعد؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم تألیف محمد رازی، ص ۱۱۶.

(۳) آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۰۸۲ س آخر؛ مجمع الفصحا، بخش ۴ ص ۴۴.

(۴) نقد الرجال تعریشی، ص ۴۰۹ س ۸ ستون راست.

شروع انتهای بن محمد، موفق الدین حافظ رازی :

وی محدثی شیعی و صالح و دین بوده است.^۱

شریف محمد طهرانی رازی :

وی از جمله خوش طبعان طهران در آغاز دولت صفویان بود؛ در شعر طبیعی

بنکو داشت و صبری تخلص می کرد؛ این مطلع از وست:
ماه من ! تاعلم حسن برافراخته ای خوب رویان همه را خاک نشین ساخته ای^۲

شیعی بن سهل بن کثیر، ابو صالح رازی :

شُعَيْبُ بْنُ عَبْدِ الْمَّالِكِ مُعْتَصِمُ قَضَاءِ رَصَافَةِ رَابِعَهُدَّهُ دَاهَتْ، وَمُعْتَقَدُ بِخَلْقِ قَرآنِ وَنَفْقَى صَفَاتِ
وَرَؤْبَىتْ حَقُّ بُوْدَ. مَرْدَمُ عَامَهُ بِخَانَهَاشِ رِيْخَتَنَدَ، وَبِسُوزَانَدَنَدَ وَغَارَتَ كَرَدَنَدَ . شَعَيْبَ
نَخْسَتَنَنْ قَاضِيَ اَسْتَكَهْ مَنْزَلَشَ رَاهَ آتَشَ زَدَنَدَ، وَاثَانَهَاشَ رَاهَ بَسْرَقَتَ بَرَدَنَدَ، وَيَبَالَ
۱۰ ۲۲۸ هجری از قضا معزول شد.^۳

شیخ شهاب الدین رازی :

شهاب الدین از شیخ زاده‌های ری در آغاز قرن دهم بود، و از فضائل بهره‌ای
تمام داشت، و قصائد و غزل بسیار سرود؛ این مطلع از وست:

بی خبر از سرم آن سرو روان می گذرد
من بجان کنندم و عمر دوان می گذرد^۴

حروف ص

مولانا صابر رازی :

وی از شاعران اوائل قرن دهم ری و خطیب آن دیار بود؛ این مطلع از وست:

۴. گهی که تیر ترا از دل رمیده کشم بدهیانه که پا آش کنم بد بده کشم^۵

(۱) فهرست مذکوب الدین . نسخه خطی . ورق ۸ ص ۲ س ۱۷ : امل الامل، قسم ثانی
ص ۴۷۸ س ۱ .

(۲) تحفه سامي . ص ۱۳۸ س ۳ .

(۳) الاعلام زرکلی ، ج ۳ ص ۲۴۴ س ۴ ستون چپ .

(۴) تحفه سامي ، ص ۱۳۶ س ۱۰ .

(۵) تحفه سامي ، ص ۱۷۶ س ۲۳ : آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۷ س ۲۶ .

صاعد بن محمد بن احمد بن ابی بکر بن محمد حنفی رازی :

وی جوامع الفقه ، و کتاب الاحساب والانساب را تألیف کرد^۱.

صالح بن سلمة بن ابی حماد، ابوالخبر رازی:

نام ابوالخبر زادویه (=زادویه یا زادبه) و شیعی بوده است، و امام ابوالحسن

عسکری (ع) را ملاقات کرده است، و برای مؤلفاتی است، و از آن جمله است کتاب خطب
امیر المؤمنین علیه السلام و کتاب نوادر. امر وی را ابهامی است.

بنقل مامقانی ، شیخ طوسی گاه اورا از اصحاب حضرت جواد و دیگر گاه از
اصحاب حضرت هادی و زمانی از اصحاب امام حسن عسکری می نویسد^۲.

صالح بن شعیب، ابو بکر قاری رازی :

وی از مردم قار (ظ : غار) ری و از قدماء ادبیان و لغت‌دانان بوده است ، و به
عهد ثعلب نحوی (متوفی ۲۹۱) ببغداد در آمد، و با ابوالعباس میر دمباخته و مناظره
داشت ، و در لغت غالب می آمد اینا در نحو مغلوب می شد .

باوقوت نام اورا در معجم البلدان المشترک، در ذکر قار آورده است^۳.

میر صیدی طبری افی رازی :

وی از سادات طهران بزمان شاه اسماعیل صفوی بود، و بهندوستان رفت و همانجا
در گذشت؛ از وست :

درین فصل گل هرچه داری بمی ده مبادا که دیگر بهاری نیاید^۴

حرف ط

طاهر بن حسن ، ابوالعلاء رازی :

نام وی در التدوین رافعی درج افتاده ، و در قزوین صحیح محمد بن اسماعیل
بخاری را استماع کرد^۵.

(۱) هدیة المارفون ، ج ۱ ص ۴۲۱ س ۲۰ .

(۲) فهرست کتب شیخ طوسی، ص ۱۶۷ س ۸ : رجال کشی ، ص ۳۴۹ س ۱۸ : رجال
نجاشی ، ص ۱۴۰ س ۱۹ : ضدالایضاح ، ص ۱۶۷ س ۲ : منهج المقال ، ص ۱۸۰ س ۱۸۰ و س
۱۵ : نقد الرجال ، ص ۱۶۹ س ۷ متون راست : تنقیح المقال مامقانی ، ج ۲ ص ۹۱ س ۴ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۱۲ س ۱۲ : المشترک ، ص ۳۳۸ س ۳ .

(۴) آتشکده آذر ، ج ۳ ص ۱۰۸۹ س آخر .

(۵) التدوین ، ص ۲۲۳ س ۱۹ .

طاهر بن حسن ، شحام رازی :

وی بنقل رافعی در قزوین از محمدبن سلیمان بن یزید و علی بن احمدبن صالح استماع حدیث کرد.^۱

طلحة بن اعلم جیانی رازی :

وی از دیه‌جی نزدیک طهران برخاسته است ، و جی را چنانکه باید جیان نیز ۵ گفته‌اند ، معانی در الانساب آورده :

«جیان قریة من قری الرَّى، منها ابو القاسم طلحة بن الاعلم الحنيفي الجیانی...»^۲

حرف ع

مولانا عارفی رازی :

عارفی از دهقانان اوائل قرن دهم هجری بود ، و شاعری اورا از آن کار باز ۱۰ آورد؛ این مطلع از وست :

بی گل روی تو گلگشت گلستان نکنم

لب بیندم ، سخن از غنچه خندان نکنم^۳

عبدابن احمد ، ابو صالح کلینی (کلینی) رازی :

وی از کلین ورامین ری است ، و شیخ ابو جعفر محمدبن یعقوب کلینی از ۱۵ کلین فشاپویه ری . ابو صالح از محمدبن ایوب روایت کند.^۴

عباس بن عبیدالله ، اقطع رازی :

وی ببغداد رفت ، واژه‌aron بن سعید‌الایلی حدیث بگفت ، و عبد‌الصمد بن علی الطسی ازو روایت کند.^۵

(۱) التدوین ، ص ۲۲۳ س ۱۶ .

(۲) الانساب ، ورق ۱۴۶ ص ۲ س ۲۷ .

(۳) تحفة سامي ، ص ۱۵۸ س ۶ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۳۲۴ س ۷ .

(۵) تاریخ بغداد ، ج ۱۲ ص ۱۵۱ س ۱۳ .

عباس بن علی بن علویه و رامینی رازی: بنقل شیخ حرم‌عاملی، شیخ منتبج‌الدین ازوی بوصف «واعظ، صالح» یاد کرده است.^۱

عیاس بن فضل بن شاذان بن عیسیٰ ، ابو القاسم مقری رازی:
وی و پدر و جدش ائمه علم قرآن بوده‌اند. عیاس از محمدبن حمید و احمدبن ابی شریح و وهب بن ابراهیم استماع حدیث کرد، و ابوالحسن قطبان و سلیمان بن یزید و محمدبن اسحق کیسانی از او حدیث شنیدند. عیاس در قزوین حدیث بگفت؟
عبداللهاقی بن احمد ، ابو طلیب خومینی رازی :

۱۰. نام وی در تاریخ بغداد، و معجم البلدان ذیل خومین ری درج آمده، و بجوانی بغداد رفت و با همراه ابو بکر خطیب بن ثابت استماع حدیث می کردند، و از مشایخ وی می نوشت. وی محدثی صدوق بود، و پس از سال ۴۲۰ درگذشت.^۳

عبدالجبار بن احمد قاضی معتزی رازی :
 عبدالجبار بن احمد از معتزلیان شافعی مذهب شهر ری بود^۴، که در فروع مذهب
 شافعی و در اصول طریقت اعتزال داشت^۵؛ وقضاء ری و اعمال آن به عهد صاحب عباد
 بروی واگذار بود، و بسال ۳۶۷ هجری بدربیافت خلعت و سمت نائل آمد، و به ری و
 بلاد تحت فرمان مؤید الدو له قاضی القضاة بود^۶، و تصانیفی همچون دلائل النبوة در
 دو مجلد و عمدة الادلة وغير اینها در اصول فقه و طریقت اعتزال بوجود آورد.

صاحب عباد جز اعطای سمت قضابوی نیکوئیها کرد ، با این حال چون در گذشت قاضی عبدالجبار به ترجم (رحمت فرستادن) بر وی ، بدان سبب که در هنگام مرگ تو بدادی از او ظاهور نیافت ، و بنزد وی محقق نشد ، رای نداد . از این رو قاضی را

(١) أصل الآمل ، قسم ثانٍ ص ٤٧٩ س ٣ .

(٢) التدوين ، ص ٣٩٣ س ٣ .

(٣) تاريخ بغداد، ج ١١ ص ٨٩ س ١٧؛ معجم البلدان، ج ٢ ص ٤٩٩ س ٢١.

(٤) ابن اثیر : ج ٧ ص ٣١٥ س ٣ وذيل ٢ .

(٤) ایناشه بـ ٢٠١٣ سـ آخر

بقلت رعایت و وفا نسبت داده‌اند؛ و پس از آن فخرالملوئه دیلمی ویرا بگرفت و مصادره کرد^۱.

قاضی بسال ۴۱۶ در شهر ری در گذشت، و عمری دراز بیافت، و مردم از اقطار جهان استفادت را بمحضرش می‌شناختند^۲.

^۳ عبدالجبار بن عبدالله بن ابراهیم بن برزه، ابوالفتح رازی :
واعظ جوهری تاجر عبدالجبار، از علی بن محمد قصار و گروهی دیگر روایت
کند، و نود سال بزیست و بسال ۴۶۸ هجری در گذشت^۳.

عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری، شیخ مفید رازی :
وی فقیه شیعه در ری بعهد سلاجقه بزرگ بود، و از شیخ طوسی روایت
کند^۴، در ری مدرسه‌ای بزرگ داشت که بزمان ملکشاه و برکیارق جهه شیعیان
احداث گردیده بود، و ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۳۶ گذشت؛ در این
مدارس چهارصد تن از فقیهان و متعلممان و متعلمیان از بلاد جهان از محضرش استفادت
می‌جستند^۵. شیخ منتخب الدین در احوال وی آورده:

«الشیخ المفید عبدالجبار بن عبدالله بن علی المقری الرازی، فقیه الاصحاب بالری،
قرآنیله فی زمانه قاطبة المتعلمين من الشادة والعلماء، وهو قد قرأ على الشیخ ابی جعفر
الطوسی جميع تصانیفه، وقرأ على الشیخین، سالار، وابن البراج، ولهم تصانیف بالعربیة
والفارسیة فی الفقه»^۶.

(۱) ذیل کتاب تجارت الامم، ص ۲۶۲ س ۱۳ : ابن اثیر، ج ۷ ص ۱۷۰ س ۱۷.

- بیبی السیر، حزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲.

(۲) ابن اثیر، ج ۷ ص ۲۱۵ س ۱۳ و ذیل ۲.

(۳) العبر، ج ۳ ص ۲۶۷ س ۵.

(۴) هدیۃ الاحباب، ص ۲۴۴ س ۱۳.

(۵) النفق، ص ۴۷ س آخر، و ص ۱۸۲ س ۳.

(۶) جلد ۲۵ بحار، فهرست، ص ۷ س ۳۲؛ نسخه خطی فهرست، ورق ۹ ص ۲ س ۱۷ :
امل الامر، قسم ثانی ص ۴۷۹ س ۱۰.

از جمله شاگردان وی یکی عالم و مفسر و فقیه جلیل القدر فضل بن حسن طبری^۱
مؤلف تفسیر مجمع البیان است ، و در ریاض العلما و روضات الجنات و مستدرک
الوسائل و ریحانة الادب بدین معنی تصویری رفته است.^۲

عبدالجبار بن عبدالوهاب رازی :

۵ وی در ری صاحب باغی بود که حضرت عبدالعظیم را پس از فوت در آنجا
مدفون ساختند، و از آن پس آن باعث را بر اهل شرف و تشیع وقف کرد.^۳ نامش در
کتب رجال شیعه ، همانند فهرست طوسی و رجال کشی و نجاشی و منهج المقال و نقد
الرجال و تنقیح المقال و غیره بنظر نرسید، لکن هرجا که احوال حضرت عبدالعظیم
مذکور است، نام وی نیز درج است.

۱۰ عبد الجبار بن محمد بن احمد ، ابو محمد خواری رازی :
وی بنقل صاحب شذرات الذهب مفتی و امام جامع نیشابور بود . از بیهقی و
فشنیری و گروهی دیگر استماع حدیث کرد ، و بسال ۵۳۶ درگذشت.^۴

عبدالجبار بن محمد خواری رازی :

۱۵ احوال وی نیز در شذرات الذهب درج آمده، که از واحدی و دیگران استماع حدیث
کرد ، و در ۵۳۴ بمرد.^۵ احتمال اتحاد دو تن اخیر قوتی دارد .

عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل ، نصیر الدین ابوالرشید قزوینی
رازی :

اصل وی از قزوینیست لکن در ری توطئه داشت.^۶

شمشی از اخبار وی در مجلد اول کتاب حاضر در بحث از مدارس ری ، در ذکر

(۱) ریاض العلما ، ج ۲ . باب الفا ، فضل بن حسن : روضات الجنات ، من ۵۱۱
فوائد مستدرک الوسائل ، ص ۴۸۷ : ریحانة الادب ، ج ۳ ص ۱۸ .

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۳۸۶ . ۳۸۸ .

(۳) شذرات الذهب ، ج ۴ ص ۱۱۳ . ۳ .

(۴) شذرات الذهب ، ج ۴ ص ۱۰۵ . ۱ .

(۵) التدوین رافعی ، من ۳۴۲ .

مدرسۀ عبدالجليل رازی ص ۵۳۹-۵۴۷ درج آمده، و اعادت رانیازی نیست. عبدالجليل با تأليف كتاب نفيس النقض بر عموم رازيان متى بزرگ نهاده است.

عبدالجليل بن أبي الفتح مسعود بن عيسى متكلّم، رشيد الدين أبوسعيد رازى:

وی از عالمان بنام ری بعهد سلجوقیان بود، و در ری در محلت دروازه جاروب بندان مدرسه‌ای داشت، که در آن بیش از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول فقه و علم شریعت می‌خواندند. ذکر این مدرسه در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۳۴ گذشت. عبدالجلیل قزوینی رازی صاحب النقض و منتجب الدین و شیخ حر عاملی ویرا استاد اهل زمانه در علم اصول دانسته‌اند^۱. او را مؤلفاتی ارجمند است، مانند **نقض التصفح** ابی الحسین بصری، و **الفصول فی الاصول** علی مذهب آل الرسول^۲.

عبدالجلیل بن عیسیٰ بن عبد الوهاب، ابوسعید رازی :

وی مستکلمی فقیه و متبخر و استاد ائمه بعصر خویش بود، و با مخالفان مناظرانی داشت. عبدالجلیل را تصانیفی اصولی است، و از عالمان عهد سلجوقیان و از مشایخ ابن شهر آشوب پوده است.^۲

نام وی در کتاب *النقض* در بیان متبصران از علماء متأخر درج آمده، و ۱۵ منتجب الدین و حرج عاملی نیز ذکر کرده‌اند.^۴

برخی از متبعان احتمال داده‌اند که وی همان عبدالجلیل بن ابی الفتح مذکور در سابق است و هردو یک تنند، والله اعلم.^۵

(٢) التقض، ص ١٨٦ س ٢، وص ٤٧٢ س ٢؛ رياض العلامة، باب العين المهملة؛ فهو مست منتج الدين وأعلم الأمان صفحات فوق .

(٣) معالم العلما ، ص ١٣٢ س ٧؛ مقدمة نقض و تعليلات آن ، ص ٢٦ س ٢ يبعد.

(٤) النقض ، ص ١٨٦ س ٢ و ذيل ٣ همین صفحه : فهرست منتحب الدين ، نسخة خطی ، ورق ١٠ ص ١ س ٥ : امل الامر ، قسم ثانی ص ٤٧٩ س ٢٥ .

(٥) برای اطلاع بتفصیل آن، رک: امل الامل، قسم نانی ص ٤٧٩ س ٢٥ بعد مقدمه نظر و تبلیغات آن، ص ٢٥، ٢٦.

عبدالرحمن بن ابی حازم الرکاب ، ابوالقاسم رازی :
وی از فقیهان و محدثان ری بود، و ذکر شد در التدوین درج افتاده است، و به قزوین رفت، و بسال ۶۶۴ از ابو منصور بن زباده استماع حدیث کرد^۱.

عبدالرحمن بن احمد بن حسن بن بندار عجلی ، ابوالفضل رازی :
وی مقربی زاہد و امامی عالم عامل و کثیر النصانیف بود. در ری از جعفر بن فنا کی، و در نیشاپور از سلیمانی، و در مکه از ابن فراس استماع حدیث کرد. گفته‌اند در مکه از مادر بزراد. از مصنفاتش یکی جامع الوقوف است. بسال ۴۵۴ هجری به نیشاپور درگذشت^۲.

عبدالرحمن بن حسن، ابوالفضل مقری رازی :
وی صاحب اللوامح فی القراءات است، و بسال ۴۵۴ هجری درگذشت^۳ به احتمال بسیار قوی دو تن اخیر بکی هستند، گرچه در پاره‌ای از منابع ذکر شان دوبار درج افتاده است.

عبدالرحمن بن سعد بن یحیی رازی :
رافعی در التدوین احوال ویرا بیاورده است، و در قزوین از ابوالحسن قطان استماع حدیث کرده است^۴.

عبدالرحمن بن عبدالله بن سعد ، ابو محمد بن ابی عبد‌الرحمن مقری دشتکی رازی :
اصل وی از مربوبود، اما او پدرش در ری اقام‌داده استند ذکر شد در التدوین درج است، و از ابوسلمان شبیانی و زهیر بن معاویه و دیگران روایت کند، محمد بن بکر و حاجج بن حمزه ازو روایت کنند^۵. ذکر پدرش باید.

(۱) التدوین ، ص ۴۵۷ س ۲۲ .

(۲) شذرات الذنب ، ج ۳ ص ۲۹۳ س ۴ : الاعلام زرکلی ، ج ۴ ص ۶۵ : معجم المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۱۶ .

(۳) هدیة المارفین ، ج ۱ ص ۵۱۷ س ۵ : معجم المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۳۴ .

(۴) التدوین ، ص ۲۴۶ س ۶ .

(۵) التدوین ، ص ۳۴۶ س ۲۹ .

عبدالرحمن بن عمر بن محمد بن سهل صوفی ، ابوالحسین رازی :
وی عالم بعلم افلک و منجم عضدالدوله دیلمی بوده است . از مؤلفاتش یکی کی
الکواكب الثابتة است که مبنی بر کتاب مجسطی بطلمیوس است ، لکن بمتابع آن
اکتفاننموده ، بلکه خود نجوم را یکی یکی رصدواندازه و مکان آنها را معین کرده است ،
دیگر از مؤلفاتش مطاراتح الشعاعات و ارجوزه است ، وی بسال ۳۷۶ هجری درگذشت .^۵

عبدالرحمن بن محمد بن ادریس ، ابو محمد بن ابی حاتم حنظلی رازی :
وی امام حدیث و تفسیر ، و مردی عابد و صالح^۲ ، و یکی از حفاظت بنام ری بود .
جهة کسب دانش رخت سفر بسوی پارهای از بلاد همانند عراق و مصر و دمشق کشید ،
و از محضر درس اکابر عصر استفادت جست . کتاب پرسود الجرح والتتعديل را
تألیف کرد ، اورا مؤلفات دیگر نیز در فقه و تفسیر و تاریخ و غیر اینها ذکر کرده اند^۳ ۱۰
بسال ۳۲۷ در ری درگذشت^۴ . پدر او محمد بن ادریس بن منذر حنظلی نیز - که ذکر شد
بیاید - از بزرگان و دانشمندان ری بشمار بود ، و در شهر ری دروازه و مسجدی بنام او وجود
داشت ، که شرح آنها در مجلد اول کتاب حاضر مذکور افتاد .^۵

عبدالرحمن بن محمد بن سلم ، حافظ کبیر ابویحیی رازی :
وی امام جامع اصفهان و مصنف مسنده و تفسیر بوده است ، و از سهل بن عثمان و
عبدالعزیز بن یحیی و دیگران روایت حدیث کند ، و ابواحمد عسال و ابوالشيخ و دیگران
از روایت کنند ، بسال ۲۹۱ درگذشت^۶ .^{۱۵}

(۱) الاعلام زرکلی ، ج ۴ ص ۹۳ : معجم المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۶۲ .

(۲) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۲ س ۷ .

(۳) التدوین ، ص ۳۴۹ س ۶ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۸ س آخر : ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۲۱ س ۱۱ :
المختصر ابوالفدا ، ج ۲ ص ۹۱ س ۲۲۲ : مجلد فیضی ، بخش ۲ ص ۴۹ س ۳ : العبر ، جزء
ثانی ص ۲۰۸ س ۴ : تذكرة الحفاظ ، ج ۳ ص ۲۶ س ۹ : طبقات المفسرین ، ص ۱۷ س ۱۸ : شذرات
الذهب ، ج ۲ ص ۳۰ س ۱۶ : الاعلام زرکلی ، ج ۴ ص ۹۹ : هدیۃ المعارفین ، ج ۱ ص ۵۱۳ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۳۴۸ س ۱۷ : مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۲۲۹ س ۸
دوازه حنظله ، و ص ۳۲۸ س ۵ مسجد حنظله .

(۶) تذكرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۲۲۴ س ۱۱ : الاعلام زرکلی ، ج ۴ ص ۹۹ : هدیۃ
المعارفین ، ج ۱ ص ۵۱۳ س ۹ : معجم المؤلفین ، ج ۵ ص ۱۷۵ .

عبدالرحمن بن محمدبن یوسف ، ابومحمد طرائفی رازی :
وی بسال ۳۹۱ در سفر حج بیعداد رفت، و از محمدبن عیسیٰ بن محمدوسقندی
ومیسرة بن علی قزوینی و غیره ما حدیث بگفت.^۱

عبدالرحیم بن سلیمان رازی کوفی :

وی بکوفه رفت، و عالمی شیعی و ثقہ و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام
بوده است. در شذرات الذهب و معجم المؤلفین سال فوتش ۱۸۷ ذکر گردیده است.^۲

عبدالصمد بن محمد ، رشید الدین رازی الدوعی :

وی از فقهاء شیعی مذهب ری بوده، و نامش در پاره‌ای از منابع شیعه درج
افناده است.^۳

۱۰. **میر عبدالصمد رازی :**

وی در آغاز عهد صفویان در ری شغل قضا داشت، و اسلاف او نیز در ری
همه قاضی بودند، بر علم فقه و انشا و قوی داشت، و شعر نیز می‌گفت؛ این مطلع
از اوست:

ز هر یکدانه خالت خرم من غم بر جگر دارم

بیا بنگر که از تخم محبت من چه بردارم^۴

عبدالعزیز بن حسین بن حسن ، ابومحمد مجده‌دین رازی:

وی به ابن الخلیلی معروف است، و از اولاد تمیم‌داری صحابی بوده است.
مردی کثیر التبعید بود، و بفقر و صلح‌ها حسن ظنی داشت. در سال ۶۸۰ در دمشق
درگذشت.^۵

(۱) تاریخ بغداد، ج ۱۰ ص ۳۰۱ س ۷.

(۲) منهج المقال، ص ۱۹۳ س ۱۴؛ نقد الرجال، ص ۱۸۷ س آخر ستون راست؛

شذرات الذهب، ج ۱ ص ۲۱۵ س آخر؛ معجم المؤلفین، ج ۵ ص ۲۰۵ س ۲۰۵.

(۳) فهرست منتخب الدین، نسخه خطی، ورق ۱۲ ص ۲ س ۴؛ امل الامل، قسم ثانی
ص ۴۸۰ س ۲۲.

(۴) تحفه سامي، ص ۴۰ س ۱۳.

(۵) ذیل مرآة الزمان، ج ۴ ص ۱۱۱ س ۱۱.

عبدالعزیز بن محمد نصر آبادی رازی :

وی از محلت نصرآباد ری بود، و ابوحسانم محمدبن ادریس رازی ازو روایت حدیث کنده^۱.

عبدالعزیز رازی :

وی امام ری وازمایخ مشهور بود، و با ابوالقاسم رازی و نابلوسی صحبت ۵ داشت^۲. احوال او بدستی روشن نیست.

عبدالکریم بن ابراهیم بن محمدبن حسن نحوی، ابوسعید رازی :

وی از نحودانان بزرگ ری بود، و در آنجا بافاقت اشتغال داشت. برای تکمیل معلومات خویش رخت سفر بعراق کشید، و شام و بیت المقدس را نیز بدید^۳.

عبدالکریم بن احمد وزان، ابوسعید رازی :

وی نخستین فرد بیت وزان در ری - از خاندان علم و فضل آن دیار - بوده است^۴، و در باب این خاندان در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۴۱، ۵۴۲ ذکری رفته است.

عبدالله بن احمد رازی :

تفرشی در نقدالرجال آورده که، نجاشی در ترجمة محمدبن احمدبن بحیی ۱۵ ویرا به ضعف نسبت داده است^۵.

عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر، شیخ ثقة ابو محمد دوریستی رازی :

یاقوت در ذیل دوریست (درشت) ری در معجم البلدان آورده : «ابو محمد دوریستی، که خود را از فرزندان حذیفه یمان، از صحابه حضرت

(۱) الانساب، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۶ .

(۲) طبقات الصوفیة انصاری، ص ۳۱۲ س ۸ بعد .

(۳) انباء الرواۃ، ج ۲ ص ۱۹۰ س ۱۲ رقم ۴۰۳ .

(۴) الانساب سمعانی، ورق ۵۸۲ ص ۲ س ۶ .

(۵) نقدالرجال تفرشی، ص ۱۹۴ س ۵ سنون راست .

رسول می‌داند، بدانجا منسوبست، و از فقهیان شیعه امامیه است، و بسال ۶۵ هجری در آمد، و چند کاهی در آنجا بزیست، و از نیای خویش، محمد بن موسی، در اخبار ائمه اثنا عشر حدیث گفت، و از بغداد بشهر خود بازگشت، و شنیدم که اندکی پس از سال ۷۰۰ در گذشت.^۱

شیخ منتجب الدین در فهرست خویش ویرا توثیق کرده و ستد است^۲، و شیخ حر عاملی در امل الامل نوشتند:

«عبدالله بن جعفر... کان عالماً فاضلاً صدوقاً... بروی عن جده ابی جعفر محمد بن موسی بن جعفر عن جده ابی عبدالله جعفر بن محمد الدوریستی عن المفید».^۳

عبدالله بن حسن بن ایوب بیلی رازی:

وی از زاده دیار ری بود، و از سهل بن زنجنه وغیره استماع حدیث کرد، و ابو عمرو بن نجیب ازو روایت کند. نام ویرا معنای در الانساب^۴ و باقوت در المشترک^۵ و معجم البلدان^۶ در ذکر قریه بیل آورده‌اند.

عبدالله بن داهر بن یحیی، ابو سلیمان(یا ابو یحیی)، رازی:

وی به احمدی معروف بود، و ببغداد رفت، و از پدرش و عبدالله بن عبد القدوس حدیث بگفت؛ احمد بن علی خراز و فضل بن سهل اعرج و دیگران از او روایت کنند.

گویند نام پدرش محمد، و داهر لقب وی بوده است.^۷

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۶۲۱ س ۷.

(۲) فهرست منتجب الدین، ضمیمه بحار الانوار، ج ۲۵ ص ۹ س ۹، نسخه خطی فهرست،

ورق ۱۱ ص ۲ س ۱۳.

(۳) امل الامل، قسم ثانی ص ۴۸۲ س ۲۲.

(۴) الانساب، ورق ۱۰۰ ص ۲.

(۵) المشترک، ص ۷۸ س ماقبل آخر.

(۶) معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۹۸ س ۱۲.

(۷) تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۴۵۳ س ۳.

عبدالله بن سعد بن عثمان، ابو عبد الرحمن دشتکی رازی:

وی از دشتک ری بود، و از پدرخویش سعد و مقاتل بن حیان روایت کند، و پسرش عبد الرحمن بن عبدالله و محمد بن حمید رازی از وی روایت کنند. معنای و رافعی نام پدر او را سعد نوشته‌اند و ای یاقوت سعید ذکر کرده است^۱ احوال پسرش عبد الرحمن در سابق گذشت.^۲

۵

عبدالله بن عبدالعزیز، ابو محمد خواری رازی:

نام وی در التدوین درج آمده، و بسال ۴۱۹ در قزوین بوده است.^۳

عبدالله بن محمد بن حماد رازی:

وی از اصحاب حضرت امام جواد (ع) است.^۴

۱۰ **عبدالله بن محمد بن خالد، حافظ ابو بکر حبیل رازی:**

وی عالم بحدیث و صاحب تصانیف بود، و مذهب کوفیان داشت، و در قزوین قضاویت می‌کرد، و بسال ۳۱۲ درگذشت.^۵

عبدالله بن محمد بن شاه اور، نجم الدین دایه صوفی رازی:

ذکر وی در نجم الدین بباید.

۱۵ **عبدالله بن محمد بن عبد الرحمن شعرانی، ابو محمد رازی:**

وی باصل از ری بود، لکن بنیشاپور بزرگ شد. با جنبید و مشایخ دیگر صحبت داشت، و از اصحاب بو عثمان حیری بود، و بسال ۳۵۳ روی در نقاب خالک کشید.^۶

(۱) الانساب معنای، ورق ۲۲۷ ص ۱ س ۵ بعد: التدوین در ذکر پسرش

عبدالرحمن، ص ۳۴۶ ص ۲۹: نجم الدین، ج ۲ ص ۵۷۷ س ۱.

(۲) مجلد حاضر، ص ۳۱۸ س ۱.

(۳) التدوین، ص ۴۶۱ س ۲۲.

(۴) منهج المقال، ص ۲۱۱ س ۱۳: تقدیم الراجح، ص ۲۰۶ س آخر ستون راست: جنة النعيم، ص ۵۲۳ س ۱۷.

(۵) التدوین، ص ۳۷۸ س ۱۳.

(۶) طبقات الصوفية انصاری، ص ۴۳۸ س ۲: تاریخ نیشاپور حاکم ابو عبدالوهاب، ص ۱۶۰ س ۱۲.

عبدالله بن محمدبن عبدالکریم بن بیزید ، حافظ ابوالقاسم رازی :
وی برادر زاده ابوزرعة رازیست، وازیونس بن عبدالاعلی واحمدبن منصور
رمادی و دیگران روایت کند، از استادان عراق استماع حدیث کرده است ، بسال
۳۲۰ هجری درگذشت.^۱

عبدالله بن محمدبن عبدالوهاب، ابوسعید قرشی رازی صوفی :
وی از محمد بن ایوب بن ضریس بجلی روایت کند، در اواخر عمر راه
بخارا در پیش گرفت، وهمانجا بسال ۳۸۲ درگذشت، بهنگام مرگ ۹۶ سال داشت.^۲

عبدالله بن محمدبن علی بن عباس بن هرون تمیمی رازی :
وی از شیعیان ری بود، نسختی از حضرت امام رضا علیه السلام داشت، ابو محمد
حسن بن عبدالله بن محمدبن عباس ازو روایت کند.^۳

عبدالله بن محمد خراز، ابو محمد رازی :
وی از کابر مشایخ ری است، وسالها در مکه مجاور بود، و ورعی تمام داشت
جز حق نگفت، و روزی جزا زوجه حلال نخورد. با ابو حفص نیشابوری و ابو عمران
کبیر مصاحب داشت، واصحاب بایزید ویرا بزرگ می داشتند. وی پیش از سال ۳۱۰
هجری از دنیا برفت.^۴

عبدالله بن محمد رازی :
وی شیعی و از اصحاب حضرت جواد (ع) بوده است.^۵

(۱) الندوین ، ص ۲۷۸ س ۲۵ : شدرات الذهب، ج ۲ ص ۲۸۶ س ۲ .
(۲) العبر ، ج ۳ ص ۲۱ س ۵ : معارف محقق ترمدی ، حواشی و تعلیقات ، ص ۱۱۶
س ۸ .

(۳) نقد الحال تعریشی ، ص ۲۰۷ س ۳ سنون راست بنقل از نجاشی . نیز ، رک :
منهج المقال ، ص ۲۱۱ س ۲۴ .

(۴) شرح رسالت قشیریه ، ص ۱۸۲ س ۱۶ بیعد : طبقات الصوفیة انصاری ، ص ۳۲۰
س ۶ : طبقات الصوفیة سلمی ، ص ۲۸۸ س ۲ بیعد: طبقات الکبری شرانی ، ج ۱ ص ۸۴
س ۱۳ .

(۵) منهج المقال ، ص ۲۱۱ س ۱۶ : جنة النعيم ، ص ۵۲۲ س ۱۷ .

عبدالملك بن محمد بن عبد الملك وراميني :
ويرا فقيهي صالح وخير و فاضل دانسته اند^۱.

مولانا عبدالی:

وی از شاعران ری در اوائل قرن دهم هجری است؛ این مطلع اوراست:
 با درد و داغ دیده گریان نشسته‌ام در آب و آتش از غم جانان نشسته‌ام ۵
 عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ، ابو زرعه رازی:
 وی از پیشوایان حافظان حدیث درجهان اسلامی است، و در سرمهین و عراق و
 شام والجزیره و مصر و خراسان از ابو نعیم و خلاطین یحیی و قبیصه بن عقبه و دیگران
 استماع حدیث کرد، صاحب تاریخ بغداد در باب وی گفته:
 «کان اماماً ربّانیاً متعقناً حافظاً متعثراً صادقاً. قدم بغداد غیر مرّة، و جالس
 احمد بن حنبل وذاکره وحدت .»

ذهبی در تذکرة الحفاظ از بخاری از پسر احمد بن حنبل چنین نوشتہ :
«... نزل ابو زرعة عندها فقال لابی : يا بنی قد اعتصمت عن نوافلی بمذاکرة
هذا الشیخ...»

۱۵ رزگلی در الاعلام در باب وی آورده :
«کان يحفظ مائة ألف حديث ، ويقال : كل حديث لا يعرفه ابو زرعة ليس له
اصل ...»

جمع . کش ازوی ، دو ایت کنند . ابو زرعة در دی سال ۲۶۴ در گذشت ^۳ .

عتاب بن محمد بن احمد بن عتاب، ابو القاسم حافظ رازی و راعی: وی یکی از حفاظ صدوق ری بود، و از محمد بن محمد بن سلیمان باعندی ۲۰

(١) فهرست متن حب الدين ، نسخة خطى . ورق ١٢ ص ٢ س ٢ : اهل الامل ، ق-م ثانى ص ٤٨٣ س ٢٩ .

٢) تحفة سامي ، ص ١٦٣ س ١٠ .

(٣) تاریخ بغداد ، ج ١٠ ص ٣٢٦ س ٢ : التدوین ، ص ٣٩٠ س ٢٢ : تذكرة الحفاظ ،

معجم المؤلفين، ج ٤ ص ٢٣٩ .

وابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم رازی و ابو القاسم بغوی و تی چند دیگر روایت حدیث کند : و ابوبکر محمد بن ابراهیم و ابن برکان و پرسش سلمه نیز از روایت کنند ، سال فتوش پس از سال ۳۱۰ هجری بوده است^۱.

عثمان بن حامد بن احمد ، ابوسعید الشلاج رازی :

وی ببغداد رفت ، وا زا حمد بن محمد بن میمون و علی بن ابراهیم قطان قزوینی روایت حدیث کرد^۲.

امیر عجیبی :

وی از شاعران و سادات ری در اوائل عهد صفویان بود ; و این مطلع از وست :

۱۰ دارم بسینه ناو کی از چشم پرفت پنهان نمی کنم ، نظری هست بامنت^۳
مولانا عز الدین :

عز الدین از شاعران ولایت ری در آغاز عهد صفویان بود ، و در طهران مکتب داری می کرد . مردی متفقی و درویش بود؛ این مطلع از وست :
مَدْ مِنْ كَاكِلْ مشكین بروی خود پریشان کن

۱۵ برای چشم بد خورشید را در ابر پنهان کن^۴
عزیر (کذا در نسخه) بن اسحق بن عبید الله ، ابو القاسم جعفری رازی :
بنقل رافعی وی در قزوین از محمد بن احمد بن هارون کوفی حدیث بگفت ،
ومیسرة بن علی ازو روایت کند ، عزیر از ابوذر عره روایت کند^۵.

عطیه بن نجیح ، ابو مظہر رازی :

۲۰ وی شیعی و از اصحاب حضرت صادق علیہ السلام بوده است^۶.

(۱) الانساب ، ورق ۵۸۰ ص ۱۶۰ س آخر؛ معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۱۸.

(۲) تاریخ بغداد . ج ۱۱ ص ۳۱۱ س ۸.

(۳) تحفه سامي ، ص ۴۲ س ۱۷.

(۴) تحفه سامي ، ص ۱۷۷ س ۲۴.

(۵) التدوین ، ص ۴۵۴ س ۲۱.

(۶) منهج المقال ، ص ۲۲۱ س ۱۶ : نقد الرجال ، ص ۲۲۱ س ۱۳ ستون چپ .

شیخ علاءالدوله رازی :

وی متولی مزار اندeman ری در آغاز عهد صفویان بود، صحبتی خوش داشت، و بخدمت فقرا قیام می کرد؛ این مطلع از وست :
شب وصل است رحمی کن ز من بستان روان جانرا
که پیشت میرم و دیگر نبینیم روز هجرانرا ۵

امام اجل علاءالدین خواری رازی :

علاءالدین فاضلی فصیح بود ، و در نظم و نثر دست داشت ، این قطعه را در رنجش خود از مریدان و مردم آن دیار گفته :

بر دل و جان داغ حرمان می روم	از ملالت ای مریدان می روم
گر به ایران گر به توران می روم	هر کجا شهری است اقطاع منست
هر کجا خواهم چو سلطان می روم	صد هزاران ترك دارم در ضمیر
تخت منبر چون مسلم شد مرا	چتر بر گیرم چو شاهان می روم

علی بن ابراهیم بن ابان، علان ابوالحسن کلینی رازی :
وی از عالمان شیعی مذهب و اهل قریه کلین فشاپویه ، واز منسوبان محمد بن یعقوب کلینی بوده است . اورا ثقه واز وجوده عالمان دانسته اند ، کتابی بنام اخبار القائم علیه السلام دارد^(۱). باحتمال قوی وی همان علی بن محمد بن ابراهیم است که ذکر شد در ص ۳۳۳ باید .

علی بن ابراهیم بن ابی طالب ، نجم الدین ابو تراب و رامینی رازی :

وی بنقل شیخ منتخب الدین فقیهی واعظ و فاضل بوده است^(۲).

علی بن ابراهیم بن محمد ، ابو القاسم دهکی رازی :
وی از قریه دهک ری، واز راویان اخبار و جامعان اشعار بوده است ، و کتاب

(۱) تحفه سامي ، ص ۱۷۸ س ۱۶ .

(۲) لباب الالباب ، ج ۱ ص ۲۲۵ س ۹ : هفت اقلیم ، ج ۳ س ۲۱ س ۱۵ ، نسخه خطی هفت اقلیم مدرسه سپهسالار ، ص ۸۷۵ .

(۳) منهج المقال ، ص ۲۳۷ س ۴ .

(۴) فهرست منتخب الدین ، نسخه خطی، ورق ۱۲ س ۱ س ۲: امل الامل، قسم ثانی ص ۴۸۴ س ۲۶ .

اغانی را برابو الفرج علی بن حسین اصفهانی بخواند^۱.

علی بن ابراهیم وراق رازی :

بنقل تقریبی در نقد الرجال ، شیخ صدوق نام ویرا در عيون الاخبار بیاورده است. او از تلامذة سعد بن عبدالله بوده است^۲.

۵ **علی بن ابی بکر اسفیدنی رازی :**

وی محدث و اهل دیه اسفیدن ری بوده است، و از حناد بن یحیی از فتاده از انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیہ وآلہ روایت کرد، که: «من حُسَيْبَ عَدِيبٍ».

حسن بن علی بن حارث همدانی از وی روایت کند^۳.

علی بن ابی طالب ، رسید الدین جنازی^۴ رازی :

۱۰ وی از عالمان شیعی مذهب ری، و فقیهی فاضل بوده است، و نظمی لطیف دارد^۵.

علی بن احمد بن ابراهیم بن ثابت ، حافظ شفیع ابو القاسم ربیعی رازی :

وی ببغداد رفت و از محمد بن یوسف بن النصر هروی و عمر بن سهل بن اسماعیل حافظ و دیگران حدیث بگفت، و در ری بسال ۳۷۹ درگذشت^۶.

علی بن احمد بن علی بن یوسف ، ابوالحسین ورامینی رازی :

۱۵ وی از محمد بن منصور بن ابی الجهم روایت کند، بسال ۳۷۷ در غزائی به زوین رفت، خلیل حافظ از وی روایت کند^۷.

(۱) معجم الادبا ، ج ۱۲ ص ۲۱۶ س ۶ .

(۲) نقد الرجال ، ص ۲۲۴ س ۹ ، ستون چپ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۱۳ .

(۴) کذا در فهرست ، در امل الامل خیاری.

(۵) فهرست منتخب الدین ، نسخه خطی، ورق ۱۲ ص ۱ س ۸؛ امل الامل ، قسم ثانی ص ۴۸۵ س ۴ .

(۶) تاریخ بغداد ، ج ۱۱ ص ۲۲۶ س ۱۸ .

(۷) التدوین ، ص ۴۵۹ س ۲۵ .

علی بن احمد بن علی خراز رازی :

وی متکلمی جلیل القدر و شیعی مذهب ، و در کلام صاحب تصانیف بود، و بفقه آن نبی انسی بسیار داشت، و در ری بزیست و در همان شهر در گذشت، سال ولادت و وفاتش معلوم نشد.^۱

۵

علی بن احمد بن مکی ، حسام الدین ابوالحسن رازی :

وی فقیه حنفی بود ، چندی در ایام نور الدین محمود در حلب بزیست، سپس بدمشق آمد و آنجا ساکن شد. از مؤلفاتش خلاصه الدلائل و سلوة الهموم است ، و در دمشق بسال ۵۹۸ در گذشت.^۲

علی بن بخار ، ابوالحسن رازی :

وی بغداد رفت، و در آنجا جمعی ازوی در دارالقطن کتابت حدیث کردند.^۳ ۱۰

علی بن جعفر بن سعید السعیدی ، حذا ، مقری ابوالحسن رازی :

وی بشیر از رفت ، از آثارش مصنف فی القراءات الثمان و جزء فی النجوى^۴ است ، وی بسال ۴۱۰ هجری زنده بود.^۵

علی بن حسن هسنجانی رازی :

وی از دیه هسنجان ری بود، واژه شام بن عمار و سعید بن ابی مریم و بحیی بن بکیر و فعیم بن حماد و احمد بن حنبل و دیگران استماع حدیث کرد، و عبد الرحمن بن ابی حاتم و ابو قریش محمد بن جمیع الحافظ و غیرهای از او روایت کنند ، علی بسال ۲۷۵ هجری در گذشت.^۶ ۱۵

علی بن حسین بن جنید ، حافظ ابوالحسن رازی :

وی در بلد خویش به مالکی شهرت داشت، و از حفاظ مشهور ری و مردی ۲۰

(۱) منهج المقال ، ص ۲۲۵ س آخر : نقد الرجال ، ص ۲۲۶ س ما قبل آخر ستوون

چپ : جنة النعيم ، ص ۵۱۹ س ۲۴ ، ۲۴ س ۵۲۳ س ما قبل آخر .

(۲) هدیة المعارفین ، ج ۱ ص ۷۰۳ س ۹ : الاعلام زرکلی ، ج ۵ ص ۶۱ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۱۱ ص ۳۵۵ س ۱۰ .

(۴) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۵۲ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۷۵ س ۴ .

کثیر السفر بود، و از ابو جعفر نقیلی و طبقه‌ی اوی حدیث شنید. عبدالرحمن بن ابی حاتم و دیگران ازو روایت کنند. مرگش بسال ۲۹۱ روی داد، ویرا بمناسبت تصنیف حدیث مالک مالکی گفته‌اند^۱.

علی بن حسین، ابو الفرج رازی:

۵ وی یکی از کتاب عضدالدole بود، و صاحب کتاب مفتاح الطب است^۲.

علی بن حسین قرجی رازی:

یاقوت در معجم البلدان نام ویرا در ذکر قریۃ فرج آورده است، وی از ابراهیم ابن موسی فراء روایت کند، و عقیلی نیز ازو روایت کند^۳.

علی بن خراز رازی:

۱۰ وی عالمی شیعی و منکلامی جلیل بود، و بفقه انسی داشت، و در ری مقیم بود و همانجا در گذشت، و تواند بود که وی همان علی بن احمد بن علی خراز، مذکور در سابق باشد^۴.

علی بن سعید بن بشیر بن عیران، حافظ ابوالحسن رازی:

۱۵ وی نزیل مصر و محدث آن دیار بوده است، از عبدالاعلی بن حمام و عبدالرحمن ابن خالد بن نجیح و دیگران روایت کند، و ابوسعید بن اعرابی و محمد بن احمد بن خروف و دیگران ازوی روایت کنند، و بسال ۲۹۷ در گذشت^۵.

علی بن سلیمان بن حسن بن جنیم بن بکیر بن اعین، ابوالحسن رازی:
وی عالمی شیعی و بحضورت صاحب الامر صاحب اتصال بوده است، و توقیعاتی بنام
وی صادر گردیده است، وی فقیهی نقه و با ورع بود. علامه در خلاصه و جمعی او را

(۱) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۲۱۸ س ۱۷؛ العبر، ج ۲ ص ۸۹ س ۱؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۰۸ س ۱۰؛ جنة النعيم، س ۵۲۴ س ۶.

(۲) جنة النعيم، س ۵۲۴ س ۱۷.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۵۳ س ۵.

(۴) منهج المقال، ص ۲۳۳ س ۲؛ نقد الرجال، ص ۲۳۴ س ۵ ستون چپ.

(۵) تذکرة الحفاظ، ج ۲ ص ۲۸۴ س ۲.

رازی دانسته‌اند، لیکن نجاشی و جمعی دیگر زراری نوشته‌اند. چنین اختلافی در باب نسبت حسین بن جهم^۱ نیز بنظر می‌رسد.^۲

علی بن عباس جراذینی رازی:

وی از دانشمندان و متکلمان و فقیهان شیعی مذهب ری بوده است، لکن در روایت ضعیف‌ش دانسته‌اند، نجاشی نسبت وی را «خراذینی» نوشته است، اورا مؤلفاتی است، همچون کتاب الآداب والمروءات و کتاب البر على السليماني، (طایفه‌ای از غلاة). وی در ری مقیم بود و در همانجا درگذشت^۳.
علی بن عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی:
وی فقیهی صالح و شیعی بوده است.^۴.

علی بن عبدالله بن ابی منصور، ابوالحسن رازی:
وی نیز شیعی و محدث و فقیهی صالح بوده است.^۵
علی بن عبدالله بن منصور، مذکور رازی:

بنقل رافعی وی در قزوین از ابوالفتح راشدی استماع حدیث کرد.^۶
علی بن عبدالله بن حسن بن حسین بن باویه، ابوالحسن منتجب الدین حافظ رازی:
وی از اکابر عالمان شیعی مذهب قرن ششم هجری، و صاحب تاریخ ری^۷

(۱) مجلد حاضر، س ۲۹۹.

(۲) منهج المقال، ص ۲۳۴ س ۱: نقدالرجال، ص ۲۳۶ س ۱۰ ستون حب.

(۳) فهرست کتب شیخ طوسی، ص ۲۲۳ س ۷: رجال نجاشی، ص ۱۸۰ س ۱: نقدالایضاح، ص ۲۲۳ س ۴: منهج المقال، ص ۲۳۴ س ۳۳: نقدالرجال، ص ۲۲۷ س ۱۶ ستون چپ.

(۴) فهرست منتجب الدین، نسخه خطی، ورق ۹ س ۲ س ۱۱: امل الامل، قسم ثانی ص ۴۸۸ حاشیه سمت راست.

(۵) فهرست منتجب الدین، نسخه خطی، ورق ۱۱ س ۱ س ۱۳: امل الامل، قسم ثانی ص ۴۸۸ س ۲۵.

(۶) التدوین، ص ۴۱۴ س ۸.

مذکور در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵ - ۷ است^۱. پدرش نیز در ری می‌زیست
چنانکه شیخ حر عاملی گفته :

«عبدالله بن حسن... القمي نزيل الرى ثقة من أصحابنا»^۲...

ذکر جد وی صاحب مدرسه در ری نیز بجای خویش (۲۹۷ مجلد حاضر)
درج آفتد.^۳

علی بن قاسم بن عباس بن فضل بن شاذان، ابوالحسن قاضی رازی :
خطیب بغداد و رافعی از وی بتجلیل یاد کردند؛ از عبدالرحمن بن ابی حاتم و
احمد بن خالد حرومی و دیگران استماع حدیث کرد، ببغداد رفت و حدیث بگفت،
ابوالحسن قاضی القضاة ری بود، و بسال ۳۸۳ در همانجا درگذشت. ذکر جد وی
عباس بن فضل نیز در ص ۳۱۳ گذشت.^۴

علی بن مجاهد بن مسلم بن رفیع، ابو مجاهد رازی :
وی را به ابن الکالبی می‌شناسند، و محدث و اخباری است، صاحب التفض
در باب او گفته :

«... علی از ری بر فته بود بتعلم، وبا احمد حنبل بری آمده بود، و مدتی بری
بمانده از مذهب احمد حنبل گفتی ».^۵

کوی مجاهد بدر مصلحگاه ری بنام پدر وی بود. علی در بغداد از محمد بن
اسحاق بن یسار و جعده بن ابی الجعد و دیگران حدیث بگفت، صلت بن مسعود جحدیری
واحمد بن حنبل و گروهی دیگر از وی روایت کنند. او ناسال ۱۸۰ هجری زنده بود.^۶

(۱) نیر، رک : التدوین، ص ۴۱۴ س ۳۲ : الاء-لام زدکلی، ج ۵ ص ۱۲۵ :

امل الامل، قسم ثانی ص ۵۱۶ س ۳۰ .

(۲) امل الامل، قسم ثانی ص ۴۸۳ س آخر .

(۳) تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۵۳ س ۱۰ : التدوین، ص ۴۲۱ س ۹ .

(۴) تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۱۰۶ س ۱۳ : التفض، ص ۲۶۸ س ماقبل آخر، و

نسخه بدل ذیل ۱۵ : معجم المؤلفین . ج ۷ ص ۱۷۵ .

علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان، ابوالحسن علان گلینی رازی :
وی را با محمدبن یعقوب گلینی نسبت بوده، و از عالمان بانام شیعه است ،
کتاب اخبار القائم از مؤلفات اوست . علان در راه مکه کشته شد .

علی بن محمدبن علی خراز رازی :

وی عالمی شیعی است، و در کلام و فقه شیعه کتبی دارد که از آن جمله است: ۵
الایضاح فی الاعتقادات الشرعیه علی مذهب الامامیه ، کفایة الاثر فی
النصوص علی الائمه الائمه عشر . وی راقمی نیز می گفته اند ، و از رجال قرن چهارم
هجری است؟.

علی بن محمد بن عمر، ابوالحسن بن قصار رازی :

وی فقیهی شافعی ، و قرب ۶۰ سال مفتی آن دیار بوده است . ابن قصار از ۱۰
حیه رشته های علوم بهره داشت؟.

علی بن محمد، شیخ متكلّم زین الدین ابوالحسن رازی:
صاحب النقض نام ویرا در ردیف متبحران علماء از متأخران، در کتاب نفیس
النقض نقل کرده است ، و از رجال قرن ششم است . قول منتجب الدین در باب وی
بدین شرح است :

۱۵ «الشیخ زین الدین ابوالحسن علی بن محمد الرازی المتكلّم استاد علماء
الطائفة فی زمانه ، وله نظم رائق فی مدائع آل الرسول علیه وعلیهم السلام ، ومناظرات
مشهورة مع المخالفین ، وله مسائل فی المعدوم والاحوال ، وكتاب الواضح ، ودقائق
الحقایق».^۶

(۱) نقد الرجال ، ص ۲۴۱ س ۲۰ ستون راست ، وص ۱۰ : س ۱۳ ستون راست :
حنۃ النعمیم ، ص ۵۱۶ س ۱۰ : تتفییح المقال ، ج ۳ ص ۶۶ س ۱۵ بیهد .

(۲) معالم العلما ، ص ۶۳ س ۹ : امل الامل ، قسم ثانی ص ۴۹۰ س ۵ : معجم المؤلفین ،
ج ۷ س ۲۱۷ .

(۳) العبر ، ج ۳ ص ۶۴ س ۶ .

(۴) النقض ، ص ۱۹۱ س ۱ و ذیل ۳ : فهرست منتجب الدین ، نسخه خطی ، ورق ۱۰
ص ۲ س ۴ : امل الامل ، قسم ثانی ص ۴۸۹ س ما قبل آخر : معجم المؤلفین ، ج ۷ س ۱۹۷ .

علی بن محمود بن حسن حمصی، جمال الدین رازی :
وی متکلم شیعی در او اخر قرن هشتم هجری بود ، از مؤلفاتش کتاب مشکاة
الیقین فی اصول الدین است^۱.

علی بن یوسف بن جعفر کلینی رازی :
وی شیعی و بنقل منتجب الدین فقهی صالح بوده است^۲.^۵

علی ، شیخ شهاب الدین رازی :
وی نیز شیعی و از دانشمندان و شاعران اندرمان ری بوده است، و پدر در پدر وی
تولیت امامزاده ابوالحسن را داشتند که در دیه اندرمان است ؛ این بیت اور است :
بگذشت بهار ولب جوبی نگرفتیم در پای گلی دست سبوی نگرفتیم^۳

۱۰ علی رازی :

نام وی در معجم المؤلفین درج آمده ، و فاضل و صاحب تالیف بوده است، از
مؤلفاتش تهذیب الاسماء و اللغات ذکر گردیده است، و بسال ۶۸۴ درگذشت^۴.

میرزا علی خلقی طهرانی رازی :

وی در آغاز عهد صفویان به مهمات دیوانی اشتغال داشت ؛ این مطلع
اور است :^۵

بر گل روی تو از سنبل نقاب افتاده است؟

بانقاب از مشکل تر بر آفتاب افتاده است^۶؟

عمادی شهر یاری :

شهر یار از محال ری، و دارای دیههای آبادان بوده است، و ظاهر اصل عمادی
از آنجاست، گروهی بر آنند که عمادی غزنوی و عمادی شهر یاری هردو یکی و برخی دیگر
مانند تقی الدین معتقدند که دو کسند، در تذکرۀ عوفی شاعری بنام عماد الدین الغزنوی در

(۱) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۲۳۸ .

(۲) فهرست منتجب الدین ، نسخه خطی، ورق ۱۱ ص ۲ س ۱ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۵۷ س ۲ ، نسخه خطی مدرسه سپه سالار، ص ۸۹۲ .

(۴) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۹۲ .

(۵) تحفة سامي ، ص ۱۵۸ س ۹ .

سلک شاعران غزنه‌ی منقطع است، لکن بدیعی امین احمد رازی و گروهی دیگر اشعاری که در ذیل نام وی درج آمده در پاره‌ای از نسخ معتبر بنام عمامی شهریاری یافته شده است. اصل دیوان وی موجود نیست اکن قریب دو دهار بیت از اشعارش منتداول است^۱. راوندی در راحة الصدور تصریح کرده که عمامی از شاعران سلطان طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بوده است^۲. در راحة الصدور در چند مورد از او یاد شده و اشعاری نقل گردیده، واژ جمله این قصیده در مدح طغرل است، که در لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۶۲) بنام عمام الدین غزنی ضبط شده، و همین امر مسلم می‌سازد که عوفی بخطا وی را غزنی دانسته:

کار خرد ساخته است، کام هنر حاصل است

۱۰ هیچ بهانه نماند، شاه جهان طغرل است

نیست زمانه ز نقص خشک لب و تر مژه

زانک تر و خشک او ملک شه کاملست

خاک نجنبید ز باد، ملک چنان ثابت است

آب نکاهدز نار، شاه جهان عادل است... الخ^۳

۱۵ عمامی شهریاری در مدیرجهای که برای قوامی رازی همشهری خویش بسروده،

ری را شهر خود دانسته و چنین گفته:

ای قوامی هر که چون تو نابیاست تا قیام الساعه فخر شهر ماست^۴

قوامی رازی در اوائل امر در ری پیش نانوایی داشت، و در اشعار خویش

بدین شغل و لوازم آن اشاراتی دارد؛ بدین دلیل نیز در رازی بودن عمامی تردیدی

باقی نمی‌ماند^۵.

(۱) لباب الالباب عوفی، ج ۲ ص ۲۵۷؛ آشکده آذر، ج ۲ ص ۵۷۴، ج ۳ ص

۱۰۹۳؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۲۳ - ۳۱؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲ ص ۷۴۳ - ۷۵۰.

(۲) راحة الصدور، ص ۲۰۹ س ۶، و ص ۲۱۰ س ۴.

(۳) راحة الصدور، ص ۲۱۰ س ۸؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۲۳ س ماقبل آخر.

(۴) دیوان قوامی، ص ۲۰ س ۸.

(۵) دیوان قوامی، مقدمه، ص کب س ۱۰.

عمادی بنقل آذر در آتشکده بسال ۵۷۳ در گذشت. وی بنقل راوندی دربدایت کار بملک مازندران عmad الدوله فرامرز بن شهریار از خاندان آل باوند شاه مازندران اختصاص داشت، ولقب از او دارد. گرچه عظمت شاعری را لطفعلی یافته است.^۱

شمس الدین محمد بن قیس رازی در المعجم در مبحث «انتحال»، اشعاری نقل

۵ می کند که هم بسنائی منسوب است وهم بعمادی، بدین مطلع:

گرد رخت صفت زدست لشکر دیو و پری

ملک سلیمان تراست، گم مکن انگشتی
و هریک از این دو تن تخلص خوبیش را در آخر بیاورده‌اند، و عمادی تخلص
باش مازندران کرده، بدین صورت:

۱۰ شاه فرامرز راد، دولت و دین را عمداد خسرو مازندران، مایه نیک اختی
و بقول صاحب المعجم: چون هر دو در یک عصر بوده‌اند معلوم نیست که سابق کدام
است و غاصب کدام.^۲

صاحب مجمع الفصحا نیز اشارت باختلاف اقوال در باب وی کند.^۳

عمر بن ابی قیس رازی:

۱۵ نام وی در الندوین درج آمده، و بقزوین رفت و قضای آنجا را بهده گرفت.
وی از زیرین عدی روایت کند.^۴

عمر بن احمد بن ابی بکر رازی:

وی فقهی شافعی، و صاحب کتاب جامع الفتاوى فی اقوال الائمه الاربعه است،
عمر بسال ۷۰۷ هجری زنده بود.^۵

۲۰ عمر بن حسین بن حسن، ضیاء الدین ابو القاسم رازی:
وی خطیب ری و پدر فخر الدین رازی و فقهی شافعی است. از آثارش غایة المرام

(۱) راحة الصدور، ص ۲۱۰ س ۴.

(۲) المعجم فی معايیر اشعار الیتم، ص ۳۴۰ - ۳۴۲.

(۳) مجمع الفصحا، بخش ۲ ص ۸۸۹ س ۱۵.

(۴) الندوین، ص ۴۴۵ س ۳۰.

(۵) معجم المؤلفین، ج ۷ ص ۲۷۳.

فی علم الکلام در دو مجلد است، وی تا سال ۵۵۹ هجری در قید حیات بود.^۱

عمر بن حسین بن عبدالرحیم زعفرانی رازی :

وی از فرزندان رؤسای زعفرانیه ری است، و بسال ۵۶۴ در قزوین از قاضی عطاء الله بن علی استماع حدیث کرد.^۲

عمر بن حسین خرمابادی، ابو حفص رازی :

خرماباد از دیههای ری بوده است، و ذکر ش بهای خویش بیاید، و ابو حفص از آن جاست. وی خطیب جامع اصحاب حدیث در ری بود، و ابو طاهر سلفی از روایت کند. سلفی ولادتش را از قول خود وی در حدود سال ۴۴۲ نقل کرده است.^۳

عمر بن العلاء رازی :

وی از مردم ری و قصاب بود، و بهنگام خروج سنباد در ایام منصور^۴ با وی بجنگید، جمهور (در بعضی نسخ جهور) بن مرار عجلی ویرا بنزد منصور بردا منصور باو منزلت بخشید، و والی طبرستانش گردانید. بهد مهدی نیز عمل طبرستان داشت. وی صاحب جو سقی در ری بود، که ذکر ش در ص ۲۵۹ مجلد اول گذشت. سال مرگ عمر در حدود ۱۶۵ هجری بود.^۵

عمر بن محمد بن اسحاق، عطار رازی :

وی از ری بطرستان رفت. احوالش بنقل ابن حجر در تاریخ ری منتجب الدین درج افادة بوده است.^۶

(۱) هدیة المارفین، ج ۱ ص ۷۸۴ س ۱۲؛ معجم المؤلفین، ج ۷ ص ۲۸۲.

(۲) الثدوین، ص ۴۴۰ س ۱۲.

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۴۲۷ س ۲؛ المشترک، ص ۱۵۴ س ۱۵.

(۴) مجلد حاضر، ص ۱۲۸.

(۵) ترجمة فتوح البلدان، ص ۱۸۹ س ۱؛ معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۰۶ س ۶؛ الاعلام ذر کلی، ج ۵ ص ۲۱۵.

(۶) لسان المیزان، ج ۴ ص ۳۲۶.

عمر بن محمد بن عبدالله رازی بغدادی :

وی مؤلفی فاضل و شافعی مذهب بود . از آثارش مسامره الندمان و موافنة
الاخوان فی الاخبار والاشعار است، وی بسال ۷۲۸ درگذشت^۱.

عمر بن محمود بن ابی بکر بن عبدالقادر بن ابی بکر ، سراج الدین رازی :
وی فقهی حنفی مذهب بود . از تصانیفش جزء فی منع الاستبدال است ، وی
بسال ۷۱۷ هجری درگذشت^۲.

مولانا عنایت رازی :

وی از هلاکت‌دهای ری در آغاز دولت صفویان بود، و به تجارت اشتغال داشت،
و شعر نیز می‌سرود؛ این مطلع از وست :

۱۰ مرا تو دیده و از دیده هم عزیز تری

چه دیده‌ای که بر احوال من نمی‌نگری^۳

امیر عنایت الله رازی :

شاهزاده سام میرزا در تحفه سامی از و بدینگونه یاد کرده است :
«متولی مزار امامزاده عالی مقدار سید عبدالعظيم است که در «شهری» است.
۱۵ پیش از تولیت شعر می‌گفت؛ و این رباعی از اوست :

لیت

ای دل طلب وصال جانان نکنی	تمامنت هجر بر خود آسان نکنی
تا پا ننهی زور طئة عقل برون	سرمنزل خویش کوی جانان نکنی ^۴
در این خبر چنانکه مشهود است ، از ری بوصوف «شهر» بیاد شده ، و معلوم	
۲۰ می‌شود که در آغاز قرن دهم - که دولت صفویان بر روی کار آمد - ری هنوز بدان	
پایه آباد بوده که صورت شهرداشته است .	

(۱) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۳۱۲ .

(۲) معجم المؤلفین ، ج ۷ ص ۳۱۹ .

(۳) تحفه سامی ، ص ۱۷۷ س ۵ .

(۴) تحفه سامی ، ص ۴۱ س ۱۳ .

عیسی بن ماهان ، ابو جعفر رازی :

وی بروایت منهج المقال ونقد الرجال وجنۃ النعیم از اصحاب حضرت صادق علیہ السلام بوده است^۱. در تاریخ بغداد و شذرات الذهب نیز ذکر عیسی بن ماهان ابو جعفر رازی بچشم می خورد، که از عطاء بن ابی رباح و ربیع بن انس خراسانی روایت کند، و شعبه و جریر و وکیع از وی روایت حدیث کنند، و حج بسیار بجا آورد، د و بسال ۱۶ در ری درگذشت^۲. بر روایت ابن سعد در طبقات اصل وی از مرد بوده است، در بغداد و کوفه حدیث بگفت^۳.

امیر عین القضاط رازی :

وی از خاندان قاضی میر عبد الصمد رازی، و قاضی ری در اوائل عهد صفويان است، و طالب علم بود و در شعر گوئی تفنهی داشت؛ این مطلع ازوست:

جهان طفل است و پیر عشق استاد سبق خوانش

سبق رسائی و ویرانها کنج دستانش^۴

حرف غ

غالب بن علی بن غالب، ابو مسلم دنباوندی رازی :

رافعی در باب وی در التدوین آورده:

«سمع كتاب الأحكام لابي على حسن بن على الطوسي من على بن احمد بن صالح
بغزوين سنة ثمان وسبعين وثلاثمائة».^۵

غفوری رازی :

وی در آغاز دولت صفويه می زیست، و در خواندنگی و فواید داشت؛ این مطلع ازوست:

(۱) منهج المقال . ص ۲۵۶ س ۱۱ : نقد الرجال، ص ۲۶۲، جنۃ النعیم: ص ۵۲۳ س ۵۴۱ آخر.

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۱۱ ص ۱۴۳ : شذرات الذهب ، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱ .

(۳) الطبقات الکبری، ج ۷ ص ۳۸۰ .

(۴) تحفة سامي ، ص ۴۰ س ۲۱ .

(۵) التدوین، ص ۴۶۳ س ۲ .

سیرتی گر هست خوبان را بود بسیار خوب

ورنه صورت می نماید بردر و دیوار خوب^۱

حرف ف

ملک فخر الدین ریی:

۵ وی همان کس است که بقول صاحب نزهه القلوب در عهد غازان خان در ری اندک
عمارتی افزود و جمعی راسا کن گردانید؛ ذکر کار وی در ص ۲۱۶ مجلد حاضر گذشت،
و اعادت رانیازی نیست، و چنانکه در ذیل همان صفحه اشارت رفته شاردن سیاح معروف
ازوی بلقب سلطان یاد کرده.

فضل بن عباس، حافظ ابو بکر فضلک صائغ رازی:

۱۰ خطیب بغداد ویرا حافظی ثقة و ثبت دانسته است، فضل را بطوف بلاد رغبتی
بود، و از عیسیٰ قالون وهدبة بن خالد و دیگران روایت حدیث کرد، و محمد بن مخلد
عطار و محمد بن جعفر طبری و دیگران ازو روایت کردند؛ وی بسال ۲۷۰ در بغداد
درگذشت.^۲

فضل الله جلال الدین ملک انکلام خواری:

۱۵ وی در اواخر عهد آل سلجوق می زیست؛ و بدان هنگام که سلطان تکش
خوارزمشاه بر دیار عراق استیلا یافت، و بر در ری مسکر ساخت، فضل الله بحضورش
بار یافت؛ و این رباعی در مدح خوارزمشاه ازوست:

ای شاه! عراق چیست؟! این رب بستان آفاق ز دست متقلب بستان
خورشید صفت بر از مشرق روزی برشام زن و خراج مغرب بستان^۳
۲۰ وی لقب جلال الدین داشت، و در لباب الالباب و هفت اقلیم در ضمن بیان احوال
وی داستانی شبیه به آنچه در باب ابو المفاخر و سلطان مسعود گذشت، با اشعاری به
همان وزن و قافیت، در باب وی و سلطان تکش در شهر ری ذکر گردیده، و نیز این

(۱) تحفة سامي، ص ۱۶۲ س ۱۴.

(۲) تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۳۶۷: التدوین، ص ۴۶۶ س ۶؛ تذکرة الحفاظ، ج

۲ ص ۱۵۹؛ هدية المارفین، ج ۱ ص ۸۱۸.

(۳) لباب الالباب، ج ۱ ص ۲۷۸ س ۲۰؛ هفت اقلیم، ج ۲ ص ۳۳۰، ۲۲، نسخه

خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۷۵.

داستان جلال الدین خواری در آثار البلاط قزوینی در ذیل خوار، با اشعاری کمابیش همانند همان اشعار درج افتاده، با این تفاوت که بجای تکش، طغرل بن ارسلان مذکور آمده^۱. (تحقیق دربار این داستان و اشعار مذکور در آن، که ابیاتی چند از آن اگر مسروق از ابوالمفاحر نباشد توارد غریبی است، از حوصله این مقام بیرون است).

فهی طرشتی رازی:

اصل وی از دیه طرشت (درشت) است؛ ازوست :

که بر احوال زار من نگریست که بر احوال زار من نگریست^۲

حروف ق

قاسم بن نوربخش، امیر بهاءالدوله قوام الدین رازی :

وی در طبع دست داشت، و کتاب خلاصه التجارب را بفارسی در این فن تألیف کرد، و ۱۰ مجلدی بزرگ بود، که بنقل صاحب هدیه العارفین در دارالکتب سلطان بازی بدعثمانی موجود بوده است، و بسال ۹۰۷ از تألیف آن فraig یافت.^۳

قاسم دولابی رازی :

نام وی در الانساب سمعانی در ذکر دولاب ری درج آمده، و از قدماء مشایخ ری است، وی مجاور مکه بود و یکسال پیش از دخول قرمطیان بداجه ۱۵ در گذشت.^۴

مولانا قاسم :

وی در آغاز دولت صفویان میزیست، و پسر خطیب طهران بود، و در طلب علم کوششی داشت، و بسیار درویش نهاد بود؛ این مطلع ازوست :

صبرم کم است و درد دلم بیش، چون کنم؟

با درد بیش و صبر کم خویش چون کنم؟^۵

(۱) آثار البلاط، ص ۳۶۳، ۳۶۴.

(۲) آتشکده آذر، ج ۲ ص ۱۱۱۱ س ۷۲؛ عفت اقلیم، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۹۱۲.

(۳) هدیه العارفین، ج ۱ ص ۸۳۲ س ۲.

(۴) الانساب، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۵.

(۵) تحفه سامي، ص ۱۷۸ س ۱.

فرمی رازی :

اصل وی از دماوند است، مردی آهسته و وارسته بود؛ اوراست:

می فرستم بر او قاصد و می گوید رشك

سببی ساز خدایا که به منزل نرسد^۱

مولانا قنبر :

مولانا قنبر از زرین کمران ری در آغاز عهد صفویان بود، و در شعر قنبری

تخلص می کرد؛ این بیت اوراست:

دل که در کوی بلا بی سر و پا می گردد

بهر نظاره آن شوخ بلا می گردد^۲

۱۰ قوامی شرف الشعرا، بدزادین رازی :

قوامی از گویندگان بنام ری در نیمه اول قرن ششم بود، و بعض خویش

در بلاد عراق رتبه شایسته و مقام و احترامی بسزا داشت، اشعارش اکثر در مده

خاندان نبوت و سادات و فرزندان ایشان است. تخلصش از لقب قوام الدین ابو القاسم وزیر

انس آبادی^۳ در گزینی ممدوح^۴ وی است^۵. عبد الجلیل رازی در کتاب النقض در مقام

بر شمردن شعر ای فارسیان که شیعی و معتقد بوده اند، وهمه توحید و زهد و موعظت و

منقبت گفته اند نام قوامی را نیز بیاورده است^۶؛ و در جای دیگر که از شاعران سراینده

«اشعار و ایيات بزرگ که معنی هر بیت را بهای جهانی سزد» یاد نموده نام قوامی را

نیز در آن ردیف ذکر کرده است.^۷

(۱) آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۱۱ س آخر؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۹۱، نسخه

خطی، ص ۹۱۸.

(۲) تحفه ساسی، ص ۱۷۸ س ۷.

(۳) رک: مجلد حاضر، س ۱۹۵؛ دیوان قوامی، حواشی و تعابقات بقلم دانشمند محترم آقای دکتر محدث، ص ۲۴۹ - ۲۵۴.

(۴) دیوان قوامی، ص ۴۴.

(۵) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۲۰۰ س آخر، و ص ۲۷۴ س ۶.

(۶) کتاب النقض، ص ۲۵۲ س ۱۴.

(۷) ، ، ، ص ۶۲۸ س ۵.

اشعار قوامی چنانکه صاحب نقض نیز اشارت کرده، بر مبنای توحید و منقبت و موعظت و زهد و حکمت و مرثیت سروده شده، و به اشعار سنائی مانندگی دارد؛ چنانکه خود قوامی نیز از میان شاعران خود را در ردیف سنائی می‌شناسد، آنجا که می‌گویید:

شاد باش ای قوامی هنری کاهل ری را سنائی دگری! ۵

* * *

خراسان و عراق امروز اقطاع دو شاعر شد

قوامی را عراقی دان ، سنائی را خراسانی^۲

عمادی شهریاری، قوامی را در ایاتی بدین مطلع بستود :

ای قوامی هر که چون توانان باست تا قیام الساعه فخر شهر ماست ۱۰

قوامی نیز در حق عمادی اشعاری بدین مطلع بگفت:

آفتاب ملک و دین رای تو باد
آسمان عقل و جان جای تو باد^۲

^۴ سال ولادت و وفات قوامی بدست نیست.

حِفْل

لطفي طهراني رازی :

وی بتوارث در طهران به شغاف اشتغال داشت، و شعر نیز می‌گفت:

این مطلع وی راست:

آخر این گروه بالاتری بسر آوردم را آه کن دیدن او گردید برو آورد مر^۵

خواجہ لہر اسٹ:

وی برادر امیدی رازی، وازگویندگان اوائل عهد صفویان است. پارهای از

(۱) دیوان قوامی، ص ۱۴ س ۱۸.

(۲) دیوان قوامی، ص ۱۰۷ س ۱۶.

• ص ٢٠ س ٧ و س ٢١ • (٣)

(٤) لباب الالباب عوفي . ج ٢ ص ٢٣٦ س ٣ : هفت اقلیم . ج ٣ ص ٣٤ س ٩ ببعد :

دیوان قوامی ، مقدمه بقلم دکتر محمد ص ۱ - کج .

(٥) آتشکده آذر . ج ۳ ص ۱۱۱۲ س ۴ .

اوقات ریاست قصبه طهران بدو واگذار بود. طبعی خوش داشت، و اشعار جد و هزل بسیار می گفت، و در هزل مناظره ترک و گیلک و چغندر نامه او شهرتی یافت.^۱

حروف

مبشر بن احمد بن علی ، ابو رشید رازی بغدادی شافعی :

وی شدیدالذکاء و در حساب و فرائض عالم ، و در جبر و مقابله و مساحت و خواص اعداد امام عصر بود، و در همه اینها تصنیف داشت، و بر سالت بشام رفت و بسال ۵۸۹ در رأس عین در گذشت. از مصنفاتش یکی کتاب فی الفرائض علی مذهب الشافعی و مالک است.^۲

سید مجتبی بن داعی بن قاسم حسنی (منتجب الدین حسنی) ، ابو حرث رازی :

وی از فقیهان بنام شیعیان و برادر سید مرتضی بن داعی رازی صاحب تبصرة العوام است که ذکر شدید است، و از مشایخ شیخ منتجب الدین قمی است، و با غزالی همزمان بوده است. نام این دو برادر در اکثر منابع به مراد هم مذکور افتاده است^۳. سید مجتبی و برادر و پدرش از مشاهیر فقهاء عصر خویش بوده‌اند.^۴.

محمد بن ابان بن عایشه، قصرانی رازی :

وی برادر ولید بن ابان بود ، و ولید کتابت عیسی بن جعفر را به عهده داشت . محمد از هشام بن عبدالله روایت حدیث کند؛ ویرا کتاب دانسته‌اند.^۵

محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبدالله ، قاضی ابو عبدالله اخباری رازی قزوینی :

رافعی احوال ویرا بیاورده است . در معجزات و مبعث و مغایز و قصص و تواریخ عالم بود ، و در اینها صاحب مصنفات مطول و مختصر است ، و از آن جمله

(۱) تحفة سامي، ص ۷۶ س ۲۱.

(۲) الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۱۵۳ : معجم المؤلفین ، ج ۸ ص ۱۷۵ .

(۳) فهرست منتجب الدین ، نسخه خطی ، ورق ۱۵ ص ۱ س ۶ : جنت النعيم ، ص

۵۲۵ س ۱۸ : سفينة البحار ، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۷ .

(۴) قصص العلماء ، ص ۴۱۶ س ۱۸ .

(۵) الانساب سمعانی ، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۶ .

است مجموع التواریخ . وی از پدر خویش ، ابواسحق ابراهیم بن احمد قاضی و دیگران استماع حدیث کرد^۱.

محمدبن ابراهیم بن حبیب ، ابوایوب فوراردی رازی :

وی از دیه فورارد ری است ، واز شیبان بن فروح و عبدالاعلی بن حماد وتنی چند دیگر روایت حدیث کند^۲. ظاهرآ گویا سلم بن منصور مقری فوراردی مذکور در لسانالمیزان بنقل از تاریخ ری منتجب الدین ابوالحسن بن با بویه نیز از همین دیه است^۳.

محمدبن ابراهیم بن زیادبن عبدالله ، ابوعبدالله طیالسی رازی :
وی عالی جوال و کثیر السفر بوده است ، و بغداد و مصر و طرسوس و کرمانشاه حدیث بگفت و عمری دراز بیافت . از ابراهیم بن موسی فراء ، و محمد بن حمید رازی و دیگران روایت حدیث کرد ، یحیی بن محمدبن صاعد و حسن بن محمد بن شعبه ازو روایت کنند^۴.

محمدبن ابراهیم بن عبدالعزیز ، ابو جعفر حنفی رازی :
وی شیخ حنفیان و مدرس ایشان در موصل بوده است ، و به اربل ترددی داشت .
كتب الفرائض ، الفقه ، التوری فی مختصر القدوری از مؤلفات اوست ، و بسال ۶۱۵ هجری در موصل درگذشت^۵.

محمدبن ابراهیم بن محمد ، ابو عبدالله قصار رازی :
احوال وی در تاریخ بغداد آمده است ، وابو القاسم ابن ثلاج ذکر می کند که وی برای او از حسن بن علی بن زیاد بسال ۳۲۳ حدیث بگفت^۶.

(۱) التدوین ، ص ۲۷ س ۱۱ .

(۲) الانساب ، ورقه ۴۲۲ ص ۲ س ۲۸ بعد .

(۳) لسانالمیزان ، ج ۳ ص ۶۵ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۴۰۴ س ۱۸ .

(۵) هدیة العارفین ، ج ۲ ص ۱۰۹ س ۳۰ : الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۱۸۶ ! معجم-

المؤلفین ، ج ۸ ص ۲۱۸ .

(۶) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۴۰۹ س ۱۱ .

محمد بن ابراهیم، علان گلینی رازی:
وی عالمی شیعی و از رجال قرن سوم و از کلین فشاپویه ری بوده است ، و ارباب رجال شیعی اورا بوصف «خیر» ستوده‌اند.^۱

محمد بن ابی بکر بن عبدالقدار^۲ ، زین الدین ، ابو عبدالله حنفی رازی :
وی از فقهاء حنفیه و مفسر و ادیب و لغوی و صوفی بوده است . مصر و شام را بدید و بسال ۶۶۴ بقویه بود . وی عم شهاب الدین محمود بن عبدالقاهر است . ویرا مؤلفات زیاد است مانند مختار الصحاح در لغت که اول رمضان سال ۶۶۴هـ. از تأثیف آن فراغ یافت . و شرح المقامات الحریریه، وحدائق الحقائق در تصوف وغیر اینها . مرگ وی بعد از سال ۶۶۶ هجری اتفاق افتاد.^۳

۱۰ محمد بن ابی الحسن بن همراه، افضل الدین ورامینی رازی :
وی فقیهی شیعی و واعظی فاضل بوده است.^۴
محمد بن ابی زید (یا ابی بزید) رازی :
وی شیعی و از اصحاب حضرت جواد امام محمد تقی علیه السلام بوده است، اصل وی از قم است.^۵

۱۵ محمد بن ابی اليمن بن ابی الشمس، ابوالشمس مقری رازی :
بنقل رافعی وی در قزوین از ابوالعباس احمد بن محمد مقری استماع حدیث کرد.^۶

(۱) منهج المقال ، ص ۲۷۳ س ۲۱ : نقد الرجال ، ص ۲۸۲ : تنقیح المقال ، ج ۲ س ۶۶ ص ۱۵ بیعد .

(۲) هدیة المارفین : عبدالمحسن .

(۳) هدیة المارفین ، ج ۲ ص ۱۲۴ س ۱۹ : الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۲۷۹ : معجم المؤلفین ، ج ۹ ص ۱۱۲ .

(۴) فهرست منتبج الدین ، نسخه خطی ، ورق ص ۱۶ س ۱۷ : امل الامل ، قسم ثانی ص ۴۹۵ س ۱۴ .

(۵) منهج المقال ، ص ۲۷۷ س ۱۲ : نقد الرجال ، ص ۲۸۴ ، و ص ۲۸۵ .

(۶) التدوین ، ص ۱۸۱ س ۲۲ .

محمد بن احمد بن ابراهیم ، ابو عبدالله رازی :

وی در بغداد از ابو عامر عمرو بن تمیم طبری حدیث بگفت ، معافی بن زکریا ازو روایت کند^۱.

محمد بن احمد بن جنید ، ابو علی ابن جنید اسکافی رازی :

وی امامی فاضل و صاحب تصنیف است و حلوود ۵۰ کتاب نوشته است آن جمله ۵ است تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه . وی بسال ۳۸۱ هجری درگذشت^۲.

محمد بن احمد بن حماد بن سعید انصاری ، حافظ ابو بشر دولاپی وراق رازی :

وی عالم به حدیث و اخبار و تواریخ بوده است، و در حرمنین و عراق و مصر و شام از احمد بن ابی شریح رازی و بندران محمد بن بشار و گروه دیگر روایت حدیث کرد ، و ۸۶ سال بزیست ، و صاحب تصنیف است ، و ابوبکر محمد بن ابراهیم بن مقری وابوالقاسم سلیمان بن احمد و دیگران از وی روایت کنند . کتابی در رجال بنام الکنی والاسماء دارد که در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است . سال فوت محمد بن احمد ۳۱۰ یا ۳۲۰ هجری بین مکه و مدینه بود^۳.

محمد بن احمد بن سلام صوفی رازی :

ذکر او در التدوین درج آمده ، و بسال ۳۵۶ هجری از میسرة بن علی استماع ۱۵ حدیث کرده است^۴.

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۲۶۹ س ماقبل آخر .

(۲) الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۲۰۳ .

(۳) الانساب سمعانی ، ورق ۲۲۳ ص ۲ س ۱۴ : تذكرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۲۹۱ س ۱۵ : المیر ، جزء ثانی ص ۴۵ س آخر : هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۳ س ۱۹ س ۱۴ بعد : شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۶۰ : هدیۃ العارفین ، ج ۲ ص ۳۱ : الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۱۹۸ : معجم المؤلفین ، ج ۸ ص ۲۵۵ : مجلہ یادگار ، سال اول شماره دوم بهرماه ۱۳۲۳ ص ۱۵ دولاب بقلم مرحوم اقبال.

(۴) التدوین ، ص ۵۵ س ۳۳ .

محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی (درشتی) رازی :
محمد دوریستی عالمی شیعی است، و شیخ حرم عاملی و بر افکیهی فاضل دانسته است.^۱

محمد بن احمد بن عیسیٰ بن عبدک، ابو بکر رازی :
وی در بغداد ساکن شد، و از محمد بن ایوب رازی و عمر و بن تمیم رویانی و
دیگران حدیث گفت، ابوالحسن دارقطنی و دیگران ازو روایت کنند. وی در رسال
دیگران حدیث بگفت، ابوالحسن دارقطنی و دیگران ازو روایت کنند. وی در رسال
در ۳۴۸ در گذشت.^۲

محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله، ابو جعفر مقری رازی :
بنقل رافعی وی در قزوین از پدرش ابوالعباس احمد بن محمد مقری بسال ۵۴۷
استماع حدیث کرده است.^۳

۱۰ محمد بن احمد، ابو عبدالله جامورانی رازی :
وی شیعی، و بنابر اصل تضعیف قمیان از ضعاف محدثان است.^۴

محمد بن احمد، ابو عبدالله رازی :
وی بنقل صاحب جنة النعیم از اصحاب حضرت امام عسکری (ع) بوده است.^۵

محمد بن احمد فارسی، ابو عبدالله رازی :
از وی در معجم المؤلفین ذکری رفته، عالمی فاضل و مؤلف کتاب الوزرا بوده
است.^۶

محمد بن ادريس بن مسدر بن داود بن هیران، حافظ شرق، ابو حاتم حنظلی
رازی :

ابو حاتم عالمی بزرگ وقوی حافظه و کثیر العلم و درمن و اسناد بارع بود،
و در جمع و تصنیف و جرح و تعدیل و تصحیح و تعلیل نظیر نداشت، وی واسع الرحله

(۱) امل الامل، قسم ثانی ص ۴۹۶ س ۲۹.

(۲) تاریخ بغداد، ج ۱ ص ۳۱۷ س ۱۲.

(۳) التدوین، ص ۶۱ س ۳۲.

(۴) منهج المقال، ص ۲۷۷ س آخر؛ نقد الرجال، ص ۳۹۲ س ۲ ستون راست.

(۵) جنة النعیم، ص ۵۲۴ س ۷.

(۶) معجم المؤلفین، ج ۸ ص ۳۰۷.

بود، و عراق و شام و مصر و بلاد روم را بدلد، و خود می گفت:
 «در طلب حدیث بیش از ۱۰۰۰ فرسنگ راه با قدم پیمودم.»
 حنظلی از عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله انصاری و اصمی و ابو نعیم و ابو
 سبیر و گروهی بی شمار دیگر استماع حدیث کرد.
 ابو حاتم در همان میدان می تاخت که بخاری و ابو زرعة رازی و مسلم می تاختند، ۵
 و از اقران ایشان بود.

ولادتش در ری بسال ۱۹۵، و مرگش در بغداد بسال ۲۷۷ اتفاق افتاد.

می گفت:

«کتابت حدیث را در سال ۲۰۹، (۱۴ سالگی) آغاز کردم.»
 هنوز بریش نیامده بود که در طلب حدیث سفر خویش را آغاز کرد. از ۱۰
 مؤلفات وی تفسیر قرآن، الجامع در فقه، طبقات التابعين، کتاب الزینة وغیر اینها
 است. پسر وی عبدالرحمن نیز- که ذکر شد در ص ۳۱۹ مجلد حاضر گذشت- از اکابر
 عصر بود.^۱

محمد بن اسحق بن عاصم البراد، ابو عاصم الرازی:

نام وی در تاریخ ری متوجه الدین درج آمده بوده، و ابن حجر در لسان المیزان ۱۵
 بنقل از آن کتاب بیاورده است.^۲

محمد بن اسماعیل بن زیاد، ابو بکر دولایی رازی:

وی از عالمان دولاب ری است، و بسال ۲۷۵ هجری در گذشت.^۳

(۱) تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۷۲ س ۷ : التدوین، ص ۶۹ س ۲۱ : معجم البلدان ج ۲ ص ۳۴۸ س ۱۶ : الانساب، ورق ۱۷۹ ص ۱ س ۲۴ : معالم العلماء ابن شهر اشوب، س ۹۳ س ۱ : تذكرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۲۲ س ۱۴ : البر، ج ۲ ص ۵۸ س ۵ : منهج- المقال، ص ۲۸۲ س ۱۴ : نقد الرجال، ص ۲۹۱ س ۱۹ : شذرات الذهب، ج ۲ ص ۱۷۱ س ۲ : هدية المارفین، ج ۲ ص ۱۹ س ۲۳ : الاعلام زرکلی، ج ۶ س ۲۵۰ : معجم المؤلفین، ج ۹ ص ۳۵ .

(۲) لسان المیزان، ج ۵ ص ۷۰ .

(۳) الانساب سمعانی، ورق ۲۳۳ ص ۲ س ۲۶ .

محمد بن اسماعیل بن موسی بن هارون، مکتب ابوالحسین رازی :
وی به بغداد رفت و در قصر عیسی بن علی ساکن شد، واز ابو عمران موسی بن
نصر و ابو حاتم رازی و محمد بن ایوب رازی و دیگران روایت حدیث کرد، محمد بن
اسماعیل ناسال ۳۵۰ زنده بود.^۱

۵ محمد بن ایوب بن هشام رازی :

نام وی در تاریخ ری منتجب الدین درج بوده ، و در لسان المیزان بنقل از آن
کتاب آمده است؟

محمد بن ایوب بن یحیی بن ضریس بجلی ، محدث حافظ ابو عبدالله رازی :
وی محدث ری و ثقة و مصنف واز رجال نامی آن دیار بوده است؛ از مسلم بن
ابراهیم و قعنی و دیگران روایت کند، ولادتش در حدود ۲۰۰ هجری و وفاتش در ۲۹۴
واقع شد؛ مؤلفاتی دارد همانند فضائل القرآن ، تفسیر القرآن آن .

محمد بن بدران بن عمران، ابو جعفر رازی :

وی از عیون رجال شیعی مذهب ری بود و در کوفه ساکن شد، و باقی عمر مجاور
گردید. نام پدر وی را بکران نیز نوشته اند.^۲

۱۵ محمد بن جعفر بن حمکویه، ابوالعباس رازی :

بنقل خطیب وی به بغداد رفت، و از ابو حاتم رازی و عمر بن مدرك قاضی و
دیگران حدیث بگفت، ابو حفص کنانی و معافی بن زکریا ازوی روایت کنند.^۳

محمد بن جعفر بن محمد قصار، ابو جعفر رازی :

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان احوال ویرا بنقل از تاریخ ری منتجب الدین
بیاورده است.^۴

(۱) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۵۰ س ۱۷ .

(۲) لسان المیزان ، ج ۵ ص ۸۷ .

(۳) التدوین ، ص ۷۴ س ۱۸ : شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۱۴ : الاعلام
ذکلی ، ج ۶ ص ۲۷۰ : معجم المؤلفین ، ج ۹ ص ۸۳ .

(۴) منهج المقال ، ص ۲۸۵ س ۳۵ ، وص ۲۸۷ س ۲۴ .

(۵) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۱۳۷ س ۱۲ .

(۶) لسان المیزان . ج ۵ ص ۱۰۵ .

محمد بن جعفر، ابو بکر اشنانی فقیه رازی :

وی اهل حدیث و فقه، و در این دو فن صاحب تألیف بود.^۱

محمد بن جعفر، ابوالحسین اسدی رازی :

وی شیعی ویکی از ابواب بوده است، و بسال ۳۱۲ هجری درگذشت، و گویا ظاهر ا

۵ وی همان محمد بن جعفر رازی است که در جنة النعیم در باب او ذکر شده :

«... امام عصر ارواحنا له الفداء در سال ۲۹۰ در حق وی مدح نمودند، و توفیع

آن بزرگوار عجل الله فرجه را بری آوردند ، و فرمایش آن بزرگوار است : إلهَ

بِنْ فِيقَاتِنَا .^۲

محمد بن حسان، ابو عبد الله رازی :

وی از اصحاب حضرت هادی امام علی النقی و معروف بزینبی است، و کتابهای

۱۰ فراوان دارد، از جمله کتاب عقاب ، کتاب ثواب الاعمال ، کتاب شیخ و شیخه است .

در جنة النعیم است که وی از اصحاب حضرت هادی (ع) بود.

اما اورابین بین ذکر کرده اند ، و از ضعفا زیاد روایت می کنند.^۳.

محمد بن حسن بن عبدالرحمن ، ابو بکر، ابن وارت رازی :

خطیب بغداد در باب وی نوشته :

۱۵ «قدم علينا في أيام [أبي] عمر بن مهدى، وحدث عن أبي عبد الله محمد بن احمد بن

بانياك الارجاني. علقت عنه احاديث .^۴

محمد بن حسن رازی :

وی شیعی و فاضل و صالح بوده است.^۵

(۱) التدوین ، ص ۷۸ س ۱۱ .

(۲) منهج المقال ، ص ۲۸۸ س ۳۲ : جندة النعیم ، ص ۵۲۴ س ۸ .

(۳) فهرست کتب شیخ طوسی ، ص ۲۸۳ س ۳ : رحـال نجاشی ، ص ۲۶۹ س ۳ :

معامل العلماء ، ص ۹۲ س آخر : نضد الایضاح ، ص ۲۸۳ س آخر : نقد الحوال ، ص ۲۹۸ س ۳ :

جندة النعیم ، ص ۵۲۴ س ۱ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۲۳ .

(۵) امل الامل ، قسم ثانی ص ۵۰۰ س ۱۳ بنقل از شیخ منشعب الدین .

محمد بن حسین بن حسن رازی :
وی از رجال فاضل قرن پنجم هجری ری بود، و کتاب نزهه‌الکرام و بستان‌العوام
را تألیف کرد.^۱

محمد بن حسین بن محمد حسنه، سید رئیس تاج‌الدین کیسکی :
صاحب‌النقض نام ویرا در بیان متبرhan علماء از متأخران ذکر کرده است،
منتجب‌الدین ازو بدین طریق یاد کرده است:
«... وجه السادة في الرى، فاضل فقيه، له نظم حسن و خطب لطيفة...»
وی بسال ۴۷۷ در قید حیات بود.^۲

محمد بن حسین، ابو معین طبرکی رازی :
نام وی در کتب معتبر همانند انساب سمعانی معجم‌البلدان باقوت با اختلافی
درج آمده، و منسوب به طبرک ری (کهندز ری) است، (که قلعه طبرک نیز منسوب
بدانجاست). ابو معین از محضر اساتید دمشق ومصر و شام وغیره اینها استفادت جست،
و برخی از عالمان مانند ابو عبدالله محمد بن احمد بن مسعود البزنی وغیره از اورهای
کتند. ابو معین از کبار حفاظت ری بوده است.^۳

محمد بن حماد، ابو عبدالله حافظ طهرانی رازی :
وی از رجال قرن سوم هجری است، و در مصر و شام و عراق حدیث بگفت، و
بسال ۲۶ (یا ۲۷۱) هجری در عسقلان شام در گذشت. نام طهران نخستین بار در منابع،
در ترجمة احوال وی ضبط افتاده است.

(۱) معجم المؤلفین، ج ۹ ص ۲۳۸.

(۲) النقض، س ۱۸۴ ص ۴: فهرست منتبج‌الدین. نسخه خطی، ورق ۱۴ ص ۲

ص ۵: امل‌الامل، قسم ثانی ص ۵۰۱ ص ۳۱.

(۳) النقض، ص ۱۸۸ ص ۱۴ ذیل بنقل از اربیین منتبج‌الدین.

(۴) الانساب، ورق ۳۶۶ ص ۲۰: معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۵۰۸ ص ماقبل آخر.

کنیه وی در الانساب ابو عبدالله است.

احوال وی باختصار در تاریخ بغداد خطیب^۱، والانساب سمعانی^۲ و التدوین رافعی^۳، ومعجم البلدان^۴ والمشترک^۵ تأثیف یاقوت، وتذكرة الحفاظ^۶، ومیزان الاعتدال^۷، والعبر ذہبی^۸ و لسان المیزان ابن حجر^۹ و شدرات الذهب^{۱۰} درج افتاده. در تاریخ بغداد است که عبدالرحمن بن ابی حاتم وی را صدوق و ثقة دانسته. سمعانی در الانساب و یاقوت در المشترک در ذکر طهران ازوی بدین تقریب یاد کرده‌اند:

«ینسب الیها ابو عبد الله محمد بن حماد الطهرانی الرازی؛ سمع عبدالرزاق بن همام وغیره؛ روی عنه الأئمّة و هو امام فاضل مشهور من اهل الطب والترحلّة، و كان من ثقات المسلمين... و كان جو الاحدّث بالفارسی و بغداد و شام... قال عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی: سمعت منه مع ابی بالارسی وببغداد و باسكندریة، وهو صدوق ثقة... وكانت وفاته بعسقلان من الارض الشام سنة ١١٢٦». ^{۱۱}

در لسان المیزان درج آمده:

«محمد بن حماد الطهرانی الرازی ابو عبد الله الحافظ؛ عن يعلى بن عبید وابی على الحنفی وابی عاصم؛ وعنہ ابن ماجة وثقة ابن ابی حاتم^{۱۲}».

در تذكرة الحفاظ، و میزان الاعتدال ذہبی و شدرات الذهب عبدالحی بجای «الطهرانی»، «الظرهانی» رازی باظاء معجمہ درج افتاده که صحیح نماید، و نیز خطیب و ذہبی و عبدالحی سال فوتش را ٢٧١ نوشتند.

(۱) تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۲۲۱ س ۱۴.

(۲) الانساب، ورق ۳۲۴ ص ۱ س ۱۶.

(۳) التدوین، ص ۸۶ س ۱۹.

(۴) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۶۴ س ۵۶۴ ماقبل آخر.

(۵) المشترک، ص ۲۹۸ س ۲.

(۶) تذكرة الحفاظ، ج ۲ ص ۱۶۸ س ۶.

(۷) میزان الاعتدال، قسم نالث ص ۵۲۷ س ۱۲.

(۸) العبر، جزء ثانی ص ۴۸ س ۸.

(۹) لسان المیزان، ج ۶ س ۶۸۲ س ۷.

(۱۰) شدرات الذهب، ج ۲ ص ۱۶۱ س ۱۷.

(۱۱) الانساب و المشترک، صفحات فوق.

(۱۲) لسان المیزان، صحیفة فوق.

محمد بن حمدان بن اسحاق ، ابو بکر بزار رازی :

وی بنقل رافعی ، در قزوین از منذر بن شادان حدیث بگفت^۱ .

محمد بن حمید بن حیان ، حافظ ابو عبدالله رازی :

ابن حمید از محدثان و حفاظت ری است و ببغداد رفت و حدیث بگفت ، واژجری بن عبدالمحمد و یعقوب بن عبدالله قمی روایت کند ، و احمد بن حنبل و پسرش عبدالله دیگران ازو روایت کنند . وی بسال ۲۴۸ درگذشت^۲ .

محمد بن خالد ، ابوالعباس رازی :

وی عالمی شیعی و از اصحاب حضرت امام هادی علی النقی (ع) بوده است^۳ .

محمد بن خلف ، ابو بکر رازی :

وی از علماء شیعی مذهب ری و متكلمی جلیل بوده است ، و نجاشی در احوالش نوشته .

«محمد بن خلف ابو بکر الرازی متخلص جلیل من اصحابنا ، له کتاب فی الامامة^۴ . احوالش در منهج المقال در دومورد ، و نیز در نقد الرجال درج افتاده؛ در منهج المقال در مورد دوم ذکر شده که ، ظاهراً وی از رجال ابو محمد عسکری (ع) بوده است^۵ .

۱۵ محمد بن زکریا ، ابو بکر پرشک و فیلسوف بلند قدر رازی :

وی را اعراب «الرازی» و مؤلفان لاتین قرون وسطی «رازس» (Razes) (گفته‌اند) ، و از اطباء کبار و فیلسوفان عالی مقدار ایرانی دوره اسلامی است . گرچه محمد بن زکریا

(۱) التدوین ، ص ۸۶ س ۳۰ .

(۲) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۲۵۹ س ۲؛ العبر ، ج ۱ ص ۴۵۲ س ۷؛ تذكرة الحفاظ ، ج ۲ ص ۶۷ س آخر : شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۱۱۸ س ۹؛ الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۳۴۲ .

(۳) منهج المقال ، ص ۲۹۵ س ۱۵ : نقد الرجال ، ص ۳۰۵ س ۱۲ سنون داست .

(۴) رجال نجاشی ، ص ۲۷۰ س ۲ .

(۵) منهج المقال ، ص ۲۹۵ س ۲۹ ، و ص ۳۸۴ س ۱۴ : نقد الرجال ، ص ۳۰۵ س ۱۸ سنون چپ .

را بیشتر محققان مشرق و مغرب بطب و کیمیا شناخته‌اند، اما او بعض خویش از دانشمندان جامع بشمار بوده، و در غالب رشته‌های علوم زمان صاحب مؤلفات عدیده است؛ جز آنکه تسلطش در طب و کیمیا بیشتر بوده، تا بدان پایه که سایر فضائل و مقامات وی را تحت الشعاع قرارداده بوده است. در ابن سینا جنبه فلسفه بر پژوهشکی و در رازی پژوهشکی بر فلسفه غلبه داشت^۱. از آغاز جوانی او اطلاع کاملی بدست نیست، و گفته‌اند: در بدو جوانی در شمار صنایع واهل حرفت بود و پس از چندی بکیمیاگری پرداخت^۲ و زردگری را پیشه ساخت. کشف زیت‌الزاج (اسید سولفوریک) والکحول (الکل) را بتوی نسبت داده‌اند^۳. رازی بسب سروکار یافتن بالدویه و عقاویر بر در چشم مبتلاشد: این ناراحتی او را بسوی مداوا کشانید. کحال پانصد دینار دست مزد طلبید. رازی گفت: کیمیا این است؛ و از آن پس با مختن طب پرداخت. در پاره‌ای از منابع آمده که در این فن بغايتی رسید که نصانیفس در این علم ناسخ مؤلفات پيش‌نميان شد. و کتابهایی بر ارج تأليف کرد که اغلب بزبان لاتینی ترجمه‌گردید، و در کتابخانه‌های معتبر اروپا موجود است، و آثار وی در این رشته بنزد یهودیان و مسیحیان نیز مانند مسلمانان نهیم

۱۰

در این فن بغايتی رسید که نصانیفس در این علم ناسخ مؤلفات پيش‌نميان شد. و کتابهایی بر ارج تأليف کرد که اغلب بزبان لاتینی ترجمه‌گردید، و در کتابخانه‌های معتبر اروپا موجود است، و آثار وی در این رشته بنزد یهودیان و مسیحیان نیز مانند مسلمانان نهیم

۱۵

(۱) الفهرست ابن‌ذبیم ، ص ۴۱۵ س ۲۰ ، ترجمة فارسی الفهرست ، ص ۵۳۱ .

طبع اسلامی ادوارد براؤن ، ترجمة فارسی ، ص ۷۸ س ۱۹ بعد .

(۲) مسعودی را در مروج الذعـب بسلطـه وی بعلم کیمیا اشاره نیست، رک : ج ۲ ص ۳۷۴ .

(۳) کنز الحکمہ ، ترجمة نزهه الارواح ، ج ۲ ص ۲۹ : سیرة الفلسفیة مقدمة محققة‌انه دکتر محقق ، ص ۴۰ . در باب کشف اسید سولفوریک والکل ، و نسبت آنها بتوی اقوالی است. که مقام ذکر آنها را بر نمی‌تابد .

(۴) العبر ، جزء ثانی ص ۱۵۰ س ۷ : شذرات الذعـب ، ج ۲ ص ۲۶۳ .

(۵) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۸ : کنز الحکمہ صحیفه فوق : سیرة الفلسفیه ، مقدمة دکتر محقق ، ص ۴۵، ۵۶ . چون علی بن ربن بسال ۲۴۰ در گذشت، پاره‌ای از دانشمندان ساگردی رازی را بنزد وی قبول ندارند .

می آمده و تا قرن هفدهم میلادی حجت بلا معارض بوده است. عمدۀ آن کتب بدین شرح است :

- ۱- **الجامع الكبير** معروف به الحاوی، که ظاهراً صورت تعلیقاتی را داشت، و پایان نیافته و از مسوده به بیشتر آورده نشده بوده است، و شامل همه آقوال یونان و روم و هند و عرب است، و بزرگترین تأثیف رازی است. رازی پانزده سال اخیر عمر خویش را صرف فراهم آوردن مطالب این کتاب کرد^(۱)، که درسی مجلد گرد آمد. چون رازی در گذشت ابوالفضل بن العميد بر آن دست یافت، و با هنرمند شاگردان رازی تنظیم گردید^(۲).
- ۲- **الكتاش المنصورى**، که آنرا برای ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد برادرزاده امیر اسماعیل تأثیف کرد؛ و این کتاب پس از الحاوی مهمترین کتاب اوست، و در آن علم با عمل جمع شده است، و مباحث طبی در ده مقالت آمده. ابوصالح منصور بشر حی که در صحائف ۱۴۳، ۱۴۴ میلادی حاضر درج آمده، شش سال از طرف امیر اسماعیل سامانی میان سالهای ۲۹۵-۲۹۰ هجری عامل ری بود، و با رازی مصادقت مؤلفت داشت^(۳).
- ۳- **تقسيم العلل**، که معروف به «التقسيم والتشجير» است.
- ۴- من لا يحضره الطبيب .

(۱) **السيرة الفلسفية**، ص ۱۰۲ س ۱۲ .

(۲) **السيرة الفلسفية**، مقدمه در احوال و آثار رازی بقلم دکتر محقق، ص ۳۳ س ۱۱ بعد .

(۳) الفهرست ابن نديم، ص ۴۱۵ س ۲۰ بعد. اينکه در پاره‌اي از منابع همان تعلیقات جهاز مقاله (ص ۳۷۷ س ۱۱۳)، و مقدمه **السيرة الفلسفية**، احوال و آثار و افکار رازی (ص ۳۴ س ۱۲) ذکر شده که : منصور درسنۀ ۲۹۰ از جانب پسر عم خود احمد بن اسماعیل بن احمد دومین پادشاه سامانی در ری حکومت کرده درست نیست : وی از جانب عمومی خویش اسماعیل بن احمد حاکم ری شد (رك : ص ۱۴۴ مجلد حاضر قول گردیزی)؛ و اسماعیل تا سال ۲۹۵ پادشاه بود . و در این سال در گذشت ، و پسرش احمد بن اسماعیل دوی کار آمد (رك : ص ۱۴۴ مجلد حاضر، و منابع مذکور در ذیل ۲ در آن صفحه). مثناً این اشتباه ظاهرآ خطای یاقوت است در **معجم البلدان** (ج ۲ ص ۹۰۱)، که بجا ای اسماعیل بن احمد ، احمد بن اسماعیل آورده .

۵- الأدوية المسهلة الموجودة في كل مكان .

۶- كتاب الجدرى والحمصبة^۱.

رازی طبیب خود آموخته‌ای بود که بهیچیک از مکاتب ارتباط نداشت. وی از بزرگترین و مبتکرترین پزشکان اسلامی واز مؤلفان پر اثر است. آثار طبی او زودتر از دیگر آثارش مورد توجه عموم قرار گرفت. او در مؤلفات خویش علم را با عمل تأثیر داد، و شیوه‌ای مخصوص برای خویش برگزید، که همان شیوه مشاهده و تجربه است، و بروش قیاسی اعنتائی نداشت، و بنگرش علمی و گزارش بالینی اهمیت می‌داد.^۲

نوشته‌اند که وی در عمل جراحی سخت ماهر بود، و نخستین طبیبی است که روده‌گوسفند را برای بخیه بکار برد، و در پاک نگاهداشتن زخمها از الکل استفاده می‌کرد. نوشته‌هایش در باب آبله و سرخک منطقی ترین تشریح این دو بیماری است.^۳ ۱۰ رازی نخستین پزشکی بود که در باب عمل آب مروارید شرحی نگاشت، و درباره واکنش طبیعی مردمک چشم در برابر نور سخن گفت^۴، همچنین دانه‌های سفیداب سرب را برای درمان چشم بکار برد.^۵

(۱) برای وقوف بنام کتب طبی وی، رک: *السیرۃ الفلسفیہ*، مقدمه، ص ۲۱ بیعد؛ کتاب مؤلفات و مصنفات ابو بکر محمد بن ذکریارازی، با تصویبات و حواشی دکتر محمد نجم آبادی.

(۲) طب اسلامی ادوارد براؤن، *ترجمة فارسی*، ص ۸۴ س ۱۲؛ *السیرۃ الفلسفیہ*، مقدمه، ص ۳۱ س ۱۲ بیعد.

(۳) تاریخ طب ایران، ج ۱ ص ۱۵ س ۱ بیعد. گروعنی عقیده دارند که وقتی رازی نوشت که، سرخکهای تقدیرنگتر از آنها که رنگ ملایمی دارند حطر را کنتر نند، در حقیقت فرق بین سرخک و مخلک را دریافتہ بوده است. رک: کتاب میراث ایران، س ۴۱۶ ص ۴۱۶ بیعد. رساله‌ای که رازی در آبله و سرخک نوشته در ادب پا مشهورتر از دیگر رسائل اöst. این رساله زینتی است بر آثار طبی اسلامی، و در تاریخ شناخت بیماریهای واگی دارقدرمت‌بن رساله‌ای است که راجع به آبله نوشته شده است: طب اسلامی ادوارد براؤن، *ترجمة فارسی*، ص ۸۱ س ۱۵ بیعد.

(۴) کتاب میراث ایران، *ترجمة فارسی*، ص ۴۷۴ س ۱۱.

(۵) ، ، ، ، ، ص ۴۷۸ س ۲.

رازی در آغاز در شهر ری بیمارستان آنجا را اداره می کرد^۱، و پس از آن تصدی بیمارستان بغداد بدو واگذار گردید^۲. بوی لقب «طبیب مارستانی» دادند. ابن ندیم نوشه که: رازی در مجلس درس می نشست، و دانشجویان در برابر شلقه وار زانوی تلمذ بزمین می نهادند، شاگردان این دسته پس از آنها، و شاگردان دسته دوم نیز پس از آن دسته دایره وار قرار می گرفتند^۳. رازی کریم النفس و بلند نظر و پرفضیلت و نیکوکار بود، و با بیماران و فقیران حسن سلوک داشت و با آنان بهربانی رفتار می کرد، و با همه یکسان بود^۴.

داستانی که در چهارمقاله در باب معااجمه امیر منصور بن نوح بن نصر بدست محمد بن زکریای رازی درج آمده^۵، بهیچ روى روی در صواب ندارد، و بكلی مجموع است؟ زیرا منصور بن نوح در سال ۴۳۵ بسلطت نشست^۶؛ و حال آنکه محمد زکریا سالها قبل یعنی در سنة ۷۳۱^۷ یا ۸۳۲^۸ درگذشت. محل فوت و مدفن رازی در معجم البلدان یاقوت، و دائرة المعارف اسلامی ری، و در معجم المؤلفین بغداد مذکور آمده^۹، و نگارنده باهمه ولی که در بافقن محل گور وی در پنهان ری داشت کوچکترین نشانه‌ای از آن

(۱) ابن خلکان . طبع ۱۲۸۴ . ج ۲ ص ۱۹۳ : تاریخ الیمانیات فی الاسلام ، ص ۲۶۶ .

(۲) مختصر الدول ابن العبری ، ص ۲۷۴ س ۱۴ .

(۳) الهرست ابن ندیم ، ص ۴۱۵ س ۲۰ ببعد ، ترجمة فارسی الفهرست ، ص ۵۳۱ .

(۴) ، ، ص ۴۱۶ س ۳ ، ترجمة فارسی الفهرست ، ص ۵۳۱ .

(۵) خوار مقاله ، ص ۱۱۴ س آخر ببعد .

(۶) رک : مجلد حاضر ، ص ۱۵۸ .

(۷) معجم البلدان یاقوت ، ج ۲ ص ۸۹۸ س ۱۹ : العبرذهی ، جزء ثانی ص ۱۵۰ س ۷ : شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۶۳ : الاعلام ذرکلی ، ج ۶ ص ۳۶۴ : حواشی و تعلیق مینورسکی بر حدود العالم ، ص ۲۲۴ س ۲۳ .

(۸) السیرة الفلسفیة ، مقدمة پول کراوس ، ص ۷۳؛ مقاله مرحوم عباس اقبال در مجله بهر ، سال سوم شماره ۷ آذر ۱۳۱۴ ص ۶۴۹ ، در این دومنبع هر دو سنده ذکر گردیده؛ مختصر- الدول ، ص ۲۲۴ س ۱۱ .

(۹) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۸ س ۱۹ : دائرة المعارف اسلامی ، ج ۳ ص ۱۲۱۳^{۱۰} . معجم المؤلفین ، ج ۱۰ ص ۶ .

بلست نیاورد، و شرحی در این باب باید . بنا بر روایت ابن ندیم و ابن‌العمری رازی را سری بزرگ بود^۱ .

محمد زکریا در فلسفه نیز صاحب رای و نظر بود، و در بسیاری از مسائل فلسفی سر از رقبه تقلید قدما بیرون کشید .

پل کراوس (Paul Kraus) مستشرق معروف - که عنایتی خاص بتاریخ فلسفه^۲ اسلامی در قرون نخستین از هجرت دارد - در باب رازی چنین می‌گوید :

«ابوبکر محمد بن زکریای رازی نه تنها یکی از مشاهیر اطبای اسلامی است، بلکه بواسطه عده‌زیادی کتاب که بقلم او در فلسفه نگاشته شده، و آراء خاصی که در این رشته از او بیان‌گار مانده، در شمار بزرگان فلسفه اسلام نیز معدود است^۳».

راز شهرت نیافتن رازی را در فلسفه در نکات ذیل توان یافت :

۱- عقاید فلسفی رازی با فکار عامه مسلمانان از معتزلی و اشعری و شیعی سازگار نبود، بدین سبب از هرسو بمخالفتش برخاستند، و قول ابو حاتم رازی اسماعیلی در باب وی در صحیفه ۲۸۰ مجلد حاضر درج افتاد .

دیگر از این نوع مخالفان وی ابو القاسم عبدالله بن احمد بن محمود بلخی رئیس معتزله بغداد، و ابوالحسن شهید بن حسین بلخی فیلسوف و متكلم و شاعر معروف^۴ را توان ذکر کرد^۵.

۲- چنانکه در سابق اشارت رفت، رازی در بسیاری از مسائل خود صاحب نظر بود، و مخالفان چون سخشن رانمی فهمیدند، و یانمی خواستند بفهمند بجهش منسوب می‌کردند، چنانکه شهرزوری صاحب «نزهه‌الارواح و روضة‌الافراح» گفتند :

«رازی هر چند در علم طب ماهر و در صنعت طبابت حاذق بوده، ولکن از علم فلسفه بهره‌ای نداشته . قاضی صاعد اندلسی می‌گوید: بواسطه بی‌بضاعتی رازی در

(۱) الفهرست ابن ندیم ، ص ۴۱۵ س ماقبل آخر ، ترجمه فارسی آن ، ص ۵۲۱ : مختصر الدول ابن‌العمری ، ص ۲۷۵ س ۲ .

(۲) السیرة الفلسفية ، مقدمه پل کراوس . ص ۷۳ .

(۳) برای وقوف بیشتر، رک : السیرة الفلسفية ، مقدمه دکتر مهدی محقق ، ص ۱۶ - ۱۳ .

علوم حکمیه و عدم قبخر او در فلسفه مقصود و مرام حکمارا نفهمیده، از این جهت آراء او در علوم عقلیه مضطرب است و سخنانش واهم و سخیف . عقاید سست و مذاهب ضعیف را قبول کرده، و راه هدایت را گم نموده و به سرچشمۀ مقصود نرسیده^۱».

۵ - طلوع کوکب در خشان آسمان حکمت و دانش ایران، ابوعلی حسین بن سینا، واستیلا یافتن فلسفه ارسطو بر اثر تعلیمات وی بر اذهان^۲، افکار رازی - که تعقیب سیرۀ سفر اط حکیم بود، و وی را قدوه و پیشوای خویش می شمرد^۳ - مورد مخالفت قرار گرفته بتدبیح بدست فراموشی سپرد شد . ابن سینا نسبت به رازی چنین داوری کرده است :

۱۰ «... این مختلف فضول شانش نظر کردن در قاروره است ، و قفسه و تأمل نمودن در براز ، اورا بافلسفه چنگار...»^۴

این سخنان درشت و ناهموار و الفاظ زنده ابن سینا -- که اظهار آن از حکیمی چون او مستکره، ودون شأن می نماید - واقوال دیگر خصوم و مخالفان موجب آمد که آراء فلسفی رازی با وجود کوشش ابوریحان بیرونی در شناساندن او ، مورد اعتنا قرار نگیرد^۵.

از چندی پیش گروهی از خاورشناسان فاضل متوجه اهمیت خاص آراء فلسفی رازی و کتب و رسائل وی در این باب شدند . نخستین آنها دوبوئر (De Boer) آلمانی است^۶، و مشهور ترین ایشان پل کراوس (Paul Kraus) است که رساله معروف محمد بن زکریا را بنام «السیرة الفلسفية» با مقدمه‌ای نقیص و ترجمه آن بزبان فرانسوی منتشر

(۱) کنز الحکمه، ترجمه نزهۀ الارواح شهر زوری، ج ۲ ص ۳۰ س ماقبل آخر بعده.

(۲) رک: مقاله مرحوم اقبال در مقام رازی، ص ۶۴۹، مجله مهر سال سوم شماره ۷۶.

آذرماه ۱۳۱۴.

(۳) السیرة الفلسفية، ص ۹۱، ۹۲، ۹۳: مقاله مرحوم اقبال، ص ۶۵۳.

(۴) کنز الحکمه، ج ۲ ص ۳۱ س ۹.

(۵) مقاله مرحوم اقبال، ص ۶۴۹: احوال و آثار و افکار رازی ، تحقیق دکتر

محقق در مقدمۀ السیرة الفلسفية ، در مطاوی مقاله .

(۶) مقدمۀ پل کراوس بر السیرة الفلسفية ، ص ۷۳ س آخر .

کرده است^۱. مطالب آغاز و انجام السیرة الفلسفیه در دفاع از سیرت خود رازی، و قسمت وسطای آن شرح سبر تی است که هر فیلسوفی باید بدان متصرف باشد^۲.

افکار فلسفی رازی را بغير از آنچه در السیرة الفلسفیه درج آمده ، از کتابهای وی نیز- که هر چند پاره‌ای از آنها از بین رفته، لکن موافقان و مخالفانش فقره‌هایی از آنها را نقل کرده‌اند - توان دریافت. همانند : «البرهان» و «العلم الإلهي» و «الطب الروحاني» ۵ و «المدخل إلى العلم الطبيعي» موسوم به «سمع الكيان» و مقالة اوردر «الزمان والمكان والمدة والدهر والخلاف» و نظائر اينها^۳.

رازی در دفاع از خویش در برابر کسانی که ویرا فیلسوف نمی‌شناختند در «السیرة الفلسفیه» گفتہ :

«لولم تكن عندي منه الا القوة على تأليف مثل هذا الكتاب لكن ذلك مانعا عن ۱۰ أن يُمحى عنا اسم الفلسفة ... فان لم يكن مبلغى من العلم المبلغ الذى استحق ان أستئ فیلسوفا فمن هو ليت شعرى ذلك في دهرنا هذا^۴».

شماره مؤلفات رازی چنانکه گذشت در فنون مختلفه بسیار زیاد بوده است . وی بهنگام تأليف «السیرة الفلسفیه» در باب مؤلفات خود در فنون فلسفه از علم طبیعی

۱۵ والهی چنین نوشته :
«قرابة مائی کتاب و مقالة و رسالة خرجت عني إلى وقت عملی هذه المقالة في فنون الفلسفة من العلم الطبيعي والإلهي^۵».

از سخنان اوست که گفت :

(۱) مقالة مرحوم اقبال، ص ۶۵۰ .

(۲) مقدمة پل کراوس ، ص ۸۳ س ۴ .

(۳) السیرة الفلسفیه، ص ۱۰۰ س آخر ببعد ، ومقدمة کراوس، ص ۷۴ ببعد، وشرح احوال و آثار رازی در مقدمه السیرة، ص ۳۹ .

(۴) السیرة الفلسفیه ، ص ۱۰۰ س ۱۸ ببعد ، و ترجمة آن در آخر، ص ۱۲۱ س ۹ ببعد .

(۵) السیرة الفلسفیه ، ص ۱۰۱ س ۹ ببعد .

«اگر توانی بگذا معالجه کنی زنهار به ادویه ممکن؛ و اگر بداروی مفرد توانی به مرکب ممکن!».

سخنی در باب بیمارستان ری، و تاریخچه و محل احتمالی آن:
محققان داخلی و خارجی که از دیر باز در احوال محمد زکریای رازی بحث و تحقیق کرده‌اند، و درباره‌وی بانواع سخن‌گفته‌اند، هیچیک را بموضع بیمارستان‌ری ۵ - که رازی اداره آنرا متکفل بوده - و اطلاعات مربوط بدان، از قبیل تاریخچه و نام بنیان‌گذار و محل این بیمارستان اشارتی نیست. نگارنده گرچه در طی مطالعات خویش در اخبار این شهر، در این زمینه هیچگونه تصریحی نیافت، لکن بعد دلالت روایات و اخبار ری و قرائی و شواهد و آثار چنین استنباط می‌کند، که گویا ظاهراً می‌توان محل این بیمارستان را در جنوب شرقی شهر ری باستان، و ایجاد آنرا بزم‌انهای پوش از اسلام، و بنیان‌گذار آنرا مغان پنداشت؛ اینک بیان این دعوی با اختصاری ۱۰ تهذیم:

ری قبل از اسلام در اطراف و نواحی جنوبی چشم‌علی شهر ری فعلی، در پهنهٔ واقع میان باروی عظیمی که بروزگاران پیش از اسلام احداث گردیده، در کنار کوه‌ری ۱۵ (کوه بی شهر بازی کنونی)، و در سوی مغرب و جنوب غربی آن واقع بوده است، و آن بخش را در دوره اسلامی ری برین یا ری‌علیا می‌گفته‌اند، در بر ابر ری عهد اسلامی در جنوب کوه ری، که آنرا ری زیرین یا ری سفلی می‌نامیده‌اند.
در اثبات این دعوی و تعیین این محل علاوه بر همه دلائل و قرائن و نصوص و روایات که در مجلد اول کتاب حاضر؛ صحائف ۱۵-۱۱ و ۲۷-۲۴ و ۱۶۷-۱۷۲ درج ۲۰ افتاده، دو دلیل پر ارج دیگر نیز بدست است:

نخست آنکه جنگ مردم ری با اعراب درفتح این شهر، در دامن کوه ری در کنار شهر اتفاق افتاده، چنانکه طبری نوشتہ:

(۱) شذرات الذهب، ج ۲ ص ۲۶۳ م ۱۰ : هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۸ م ۴ .

«فَالشَّقُوا [عَنِ الْمُسْلِمِينَ] فِي سَفْحِ جَبَلِ الْأَرْضِ إِلَى جَنْبِ مَسْدِينِهَا، فَاقْتَلُوَا بِهِ!»^۱

ابن اثیر نیز این خبر را بیاورده است^۲. یعنی سپاه ری را با مسلمانان در دامن کوه ری، پهلوی شهر تلاقی دست داد، و در آنجا بقتل پرداختند.
بموجب این قول شهر از کوه ری - که محل آنروشن است - فاصله‌ای نداشته، ۵
ودر پهلوی آن واقع بوده است.

دیگر آنکه در تاریخ بلعمی در بیان همین جنگ ذکر گردیده:
«...زینبی آن لشکر بر راه روستا ببرد، و از پس کوه بداشت، دیگر روز ایشان بحرب بایستادند، و حرب اندر گرفتند [زینبی] مدد سپاه بیاورد از پس کوه طبرک به پهلوی خراسان بشهر اندر آورد...»^۳

چون خراسان در سوی مشرق واقع است، این روایت بارو شنی کامل دلات دارد که کوه طبرک در مشرق ری عهد ساسانی، و در کنار راهی که از روستا از سمت خراسان (شرق) شهر می‌رسیده افتاده بوده، و شهر در غرب کوه طبرک - و در نتیجه در غرب کوه ری - واقع بوده است، و زینبی از آنجا مدد برای سپاه اسلام برده است؛ و این همان محل موردنیخ است. مقصود از ذکر و تعیین محل شهر باید. (در باب کوه طبرک داده شده است که در دامن کوه بزرگ ری قرار داشته - و قلعه آن، در مجلد اول کتاب حاضر، فصل سیزدهم، ص ۴۸۱-۵۱۶ بتفصیل سخن رفته است).

ری قبل از اسلام بشرحی که در صحائف ۵-۶۲ عمده مجلد اول، و ص ۳ مجلد حاضر بازنموده آمده، مرکز دینی عظیم کشور، و پایگاه بزرگ مغان و زرده‌شیان بوده، و ظاهراً گویا مغان در اصل نیز از همین ناحیه برخاسته‌اند.

وظیفه مغان تنها توجه بامور دینی نبود، بلکه مشاغل تربیت نسل جوان

(۱) تاریخ طبری، طبع نخستین مصر، ج ۴ ص ۲۵۳.

(۲) الكامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱ س ۱۹.

(۳) تاریخ بلعمی، نسخه عکسی، ص ۵۰ س ۲.

و معلمی و طبابت و منجمی و سالنامه نگاری را نیز بر عهده داشتند، و پیر نیادر ایران باستان و ایران قدیم در باب مغها ذکر کرده:

«بسیاری از آنها طبیب و مدرس و معلم و منجم و سالنامه نگار بودند...»^۱ ۵
گیرشمن ایران‌شناس معروف در بیان اعمال مغان، ایشان را ضمناً مربّی جوانان و مسؤول تربیت آنان دانسته است^۲. اصولاً در قدیم نام مغان، با دانش و حکمت متراffد بوده و ماز و مغ و ماگوش مفهوم دانشور و خارق العاده داشته است^۳، و بدان روزگار معارف و علوم از دین جدا نبوده، واوستا جملگی علوم زمان را از طب و نجوم و مسائل اجتماعی و فلسفه و جغرافیا و تاریخ و غیره در برداشته^۴، و همه اینها بوسیله مغان تعلیم می‌شده است.

۱۰ مرکز این تعلیم درری - بنابراین اصل کلی که: معمولاً در قدیم معارف و اصول و آداب مذاهب دراماکن مقدس و معابد و پرستشگاهها تدریس و تعلیم می‌شد - همان محل آتشکده ری یا ضمائم و متعلقات آن بوده است، و دلیل دیگر آن اینکه هیربدان که روسای آتشکده‌ها و خادم آتش بودند، وظیفه تعلیم را نیز بر عهده داشتند.
در این باب، که رئیس آتشکده را هیربد می‌گفتند، در تاریخ ایران قدیم در ۱۵ ذکر مراتب روحانیت درج افتاده:

«... بالاتر از مغها مؤبدان یارؤسای مغها و هیربدان یا رؤسای آتشکده‌ها...»^۵

در کتاب *السامی فی الأسامی* ذکر شده:

«الهيربد خادم آتشکده...»^۶

کلمه هیربد خود بمعنی معلم است، استاد پوردادود در حواشی یستا نوشته‌اند:

(۱) تاریخ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۱ : ایران قدیم، ص ۱۴۶ من ماقبل آخر.

(۲) تاریخ گیرشمن، ترجمه فارسی، ص ۱۴۸.

(۳) تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۲۹۴.

(۴) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۴ من آخر. نیز، ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۶.

(۵) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۰ من ۲.

(۶) *السامی فی الأسامی*، ص ۱۲ من آخر.

«هیر بد که در اوستا ائثر پیتی (aēthra paiti) (و در پهلوی ارپت (éhrpat) شده، و در فارسی هیر بدگوییم ، بمعنی آموزگار است. ائثر (aēthra) بمعنی آموزش^۱» پورداود مشابه این سخن را در مقاله خوبیش در کتاب فریدون نیز آورده‌اند.^۲ در تأیید این نکته که هیر بـذان وظیفه تعلیم را بعهده داشتند - علاوه بر آنچه مذکور افتاده - در وندیداد نیز در نشاندادن ساعات مناسب دعا و تعلیم، چنین مذکور ۵ افتاده :

«در آغاز روز و پایان آن، در آغاز شب و پایان آن، باید خرد و پارسائی را نبرو بخشید، و به نماز و دعا پرداخت ، و تعالیم هیر بـدان و اتر و پـتـهـارـاـکـهـ از قدیم الایام تعلیم داده‌اند آموخت، و سط روز و سط شب برای خوابیدن واستراحت نمودن است.^۳» محل آتشکده‌ری، چنانکه در صحائف ۳۶ و ۳۷ مجلد حاضر وص ۳۴۲، جلد اول ۱۰ این کتاب اشارت رفته، ظاهرا از قدیم تاعهدانو شیر و ان در جنوب غربی ری، واژ آن زمان باز در دوازده کیلومتری جنوب شرقی ری عهد ساسانی بر فراز تپه میل بوده، که آثار آن بدین عهد نیز باقی است . در این حدودها آثار بنایی کهنه فراوان است، که از روی پاره‌ای از آنها مانند آثار چال ترخان - که جمعی آنجا را شهری گمان برده‌اند^۴ - و تپه میل

(۱) یسنا ، ج ۲ ص ۲۲ س ۱۳ .

(۲) کتاب فریدون ، ص ۱۰۴ س ۲۰ ستون حب مقاله پورداود .

(۳) وندیداد، ترجمه دکتر موسی حوان، فر گرد ۴ بند ۴۵ ص ۱۱۰ . مراد آموزش در سطح عالی است، و گرنه تعلیم دینی در اوستا بر هرمزداپرستی واحد است . و در این مورد دستور بند ۴۴ همین فر گرد در همین صفحه چنین است :

«از مزداپرستان ، خواه برادر و خواه دوست ، هر گاه یکی بدیگری تیاز آورد . و وام نقدی طلب نماید ، و یا زنی را خواستگاری کند ، و یا تعلیمات دینی بحوالد ، باید به وی وام دهند، و یا زن بنکاح وی آورند، و یا کلام مقدس به او بیاموزند .

(۴) باستان شناسی ایران باستان ، ص ۱۲۱ س ۱۲ . اینکه چال ترخان - در سندید به نام ورامین - شهر تلقی شده، (و بعضی ری پیش از اسلام را آنجا خیال کرده‌اند، و حال آن با هیچیک از نصوص و قرائی منطبق نیست)، این اعتقاد مطابق است با قول باقوت در باب تمددری در پهنه ری در معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۰ ، آنجا که گوید .

خاکبرداری شده است، و ظاهراً بحکم قرائن از ضمایم آتشگاه بوده، و همه بمعان و روحانیان زردشی تعلق داشته، و دلیل آن در صحیفه ۳۷ مجلد حاضر در ج گردید، و اختصار را از تکرار آن خود داری می شود.



خودبرداری از کاخ عیادسازی در جال ترخال. عکس از کتاب برواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران

بس محتملاً مرکز تعلیم و قعلم نیز آن حدود بوده است، و با فرض صحت انتساب این حدود بمعان، و با توجه بهمه مطالب گذشته باید گفت که تعلیم پزشکی

..... قال العمرانی: الری بلد بناء فیروز بن یزدجرد، و سمارام فیروز، ثم ذکر الری المشهورة بعدها، وجعلهما بلد بناء ولاعترف الاخری

ابن تلفی. اگر رویی در صواب داشته باشد. یاسخکوی بسیاری از مشکلات در باره محل ری تواند بود، که مقام مقتضی بحث در آن باب نیست.

در باره تعدد ری در مجلد نخستین کتاب حاصل ص ۲۳ - ۲۵ سخن رفت، و نیز در باب چهارم در ذکر بهران (بهنان، بهنام) اشاراتی بباید، و هیچیک از دشواری وابهامی خالی نیست. در باره معان در ری بسیار عظیم و عماقند در بار پاب دروازیکان بوده است.

و تربیت پزشک نیز به عهد پیش از اسلام در همان پهنه (یعنی در جنوب و جنوب شرقی شهر ری قدیم) صورت می‌گرفته است.

این نکته نیز مسلم است که وجود بیمارستان از شرایط اصلی احداث مراکز تعلیم پزشکی است، و ری پیش از اسلام را نیز باید بیمارستانی بوده باشد، مؤیداً این دعوی است اینکه در کتاب تاریخ طب دکتر نجم آبادی آمده :

«... تربیت پزشک در ایران باستان بنظر می‌رسد درسه مرکز ری و همدان و پرسپلیس انجام می‌یافته، و آموزشگاه‌های طبی در دوران ایران باستان در این شهرها بوده است ... باز چنین بنظر می‌رسد که در شهرهای همدان و ری و پرسپلیس بیمارستانهایی وجود داشته ... و طبیعی است که تربیت پزشکان در این مراکز (بیمارستانها) انجام می‌گرفته است...»^{۱۰}

حال-اگر احتمال وجود بیمارستان در ری پیش از اسلام رویی در صواب داشته باشد- تو ان‌گفت که در سده‌های نخستین اسلامی نیز این بیمارستان در همان محل باقی و بجا مانده بوده است ، زیرا چنانکه در صحیفه ۱۶۴ و ۱۶۵ مجلد اول کتاب حاضر مذکور افتاد، فتح ری بدست سپاه اسلام بصلاح انجام یافته و آتشکده ری تا قرون بعد بجا بوده ، و مغان بکار خویش ادامه می‌داده‌اند ، و باید این بیمارستان بعد اها باختیار پزشکان اسلامی در آمده باشد .^{۱۱}

این حقیقت «بیهی نیز، که «بیمارستانهای عمده‌ای که بعد اسلامی در شهرهای بزرگ بوجود آمده عموماً نام بینان‌گذار و تاریخ بنای آن روشن است ، لکن در شهر ری که از نظر عظمت پس از بغداد بوده وصفت عروس دنیا و لقب ام‌البلاد داشته^۲ نام بنا نهندۀ بیمارستان بزرگ آن و تاریخ ایجادش معلوم نیست»^۳، خود موجب وسیب دیگری است برای پیدا‌آمدن این فکر که: عهد بناء اصلی این بیمارستان به قبل از اسلام می‌کشد، منتها در دوره اسلامی بریعت یافته است؛ و چون بشر حی که گذشت محتملاً این بیمارستان از شهر دور و به آتشکده نزدیک بوده است ، گویا ظاهر ا محل خانه

(۱) تاریخ طب ، ج ۱ س ۳۰۹ .

(۲) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۱۱۷ - ۱۲۰ .

(۳) تاریخ البيمارستانات في الإسلام ، تالیف الدكتور احمد عيسى باك . ص ۲۶۶ م ۱ .

محمد بن زکریای رازی را نیز، که سالها در این بیمارستان بکار استعمال داشت - و کوچکترین اشارتی در ذکر بناهای داخلی شهر ری در باب آن بنظر نمی‌رسد - می‌توان در همان حدودها پنداشت، و اگرچنان باشد تو اند بود، روزی در میان آن همه آثار غیر مکشوف باستانی پنهان جنوبی و جنوب شرقی ری، در حدود ده خیز و فیروز آباد کنونی تا تپه میل و چال ترخان و مدفن محمد بن حسن شیبانی و دیگر تپه‌های آن حدود، نشانه‌ای از گور محمد زکریا یا محل کار وی بدست آید. والعلم عند الله .

احوال زکریای رازی و بحث از بیمارستان ری بدینجا پایان می‌یابد .

محمد بن سعید بن سابق رازی :

او محدث قزوین بود ، و از ابو جعفر رازی و طبقه وی روایت کند ، و بسال ۱۰ هجری در گذشت .

محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین بن سنن، ابو طاهر رازی: وی از دانشمندان شیعه است ، و بسال ۳۰۱ هجری در گذشت. کتاب الآداب و الموعظة ، و کتاب الدعا از تألیفات اوست . نسبت وی در هدیه العارفین و معجم المؤلفین «رازی»، و در نقد الرجال «زراری» درج آمده، و چنین اختلافی در نسبت علی بن سلیمان بن حسن بن جهم ^۲ نیز وجود دارد^۳.

محمد بن صباح ، حافظ ابو جعفر مزنی دولابی رازی :

ابن صباح از اعیان حافظان حدیث است، و ولادتش در دولاب از قراء ری بوده است. وی در بغداد شهرت یافت، و در کرخ بسال ۲۲۷ هجری در گذشت. احمد بن حنبل از وی اخذ حدیث کرد، و وی را بزرگ می‌داشت. بخاری دوازده حدیث و مسلم بیست حدیث ازو روایت کرده‌اند، کتاب «السنن» از مؤلفات اوست^۴.

(۱) شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۲۸۵ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۳۳۰-۳۳۱ .

(۳) نقد الرجال ، ص ۳۰۹ س ۱۴ سنون چپ : هدیه العارفین ، ج ۲ ص ۲۵ س ۳ :

معجم المؤلفین ، ج ۱۰ ص ۴۹ .

(۴) الاعلام زرکلی ، ج ۷ ص ۲۵ .

محمد بن عبدالجبار عتبی ، ابوالنصر رازی :

اصل وی از ری و نشأتش در خراسان بود، و نیشابور را وطن ساخت، و ریاست انشا در خراسان و عراق بدین منتهی شد؛ و از شمس الممالی قابوس در خراسان نیابت داشت. از مؤلفاتش یکی تاریخ یمنی است که برای سلطان محمود تألیف کرد. عتبی بسال ۴۲۷ هجری درگذشت^۱. ثعالبی احوال اور ادریتیمة الدهر (ج ۴) بیاورده است.

۵ محمد بن عبدالحمید بن قبه ، ابو حفص رازی :

وی شیعی و متکلمی عظیم القدر و حسن العقیده بود، در آغاز مذهب اعتزال داشت. سپس از آن پیگردید. ابن بطحه از اوی اخذ حدیث کرد^۲.

محمد بن عبدالرحمن بن قبه ، ابو جعفر رازی :

۱۰ وی فقیه و متکلم عظیم القدر و از اعیان دانشمندان شیعی مذهبی بود، در آغاز مذهب اعتزال داشت و بعد از آن را ترک گفت. در برخی از منابع احوال وی با محمد بن عبدالحمید سابق الذکر خلط شده است. وی بعصر خویش شیخ و پیشوای بوده است. نجاشی در رجال اورا توثیق کرده است. او را مؤلفاتی است همانند کتاب انصاف در امامت، و کتاب التعریف در رده بر زیدیه و غیر اینها. وی پنجاه بار بزیارت حج رفت. وبا ابوالحسین سو سنجردی و ابوالقاسم بلخی شیخ معزله در بغداد همزمان بود^۳.

۱۵ محمد بن ابی سعد عبدالکریم بن ابی العباس احمد، عماد الدین ابو عبدالله وزان :

وی از رؤسای معروف شافعیان ری در فرن ششم هجری بوده، که بسال ۵۹۸ درگذشت، و مدرسه و زانیان ری باستان بنام اوست. شمتمی از احوال عماد الدین و

(۱) نیز، رک: الاعلام زرکلی، ج ۷ ص ۵۶؛ معجم المؤلفین، ج ۱۰ ص ۱۲۶.

مقدمه جرفاذقانی، ص ۳ س ۹ بقلم مصحح.

(۲) منهج المقال، ص ۲۰۱ س ۳۵؛ جنة النعيم، ص ۵۲۴ س ۴.

(۳) فهرست کتب شیخ طوسی، ص ۲۹۷ س ما قبل آخر؛ رجال نجاشی، ص ۲۶۵ س ۱۶.

ضدالایضاح، ص ۲۹۷ س ما قبل آخر؛ معالم العلماء، ص ۸۵ س ۸؛ منهج المقال، ص ۳۰۲ س ۹.

نقدار الرجال، ص ۳۱۴؛ معجم المؤلفین، ج ۱۰ ص ۱۴۸؛ جنة النعيم، ص ۵۱۵ س ۱.

سفينة البحار، ج ۱ ص ۳۲۶ س ۴؛ هدية الاحباب، ص ۸۲ س ۱۲.

فضیلت بیت وزان در مجلد نخستین کتاب حاضر، ص ۵۴۱، ۵۴۲ درج افتاد، و اعادت را نیازی نیست. معنای درباب وی گفته: «... کان اماماً اصولیاً...»^۱

محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن قاسم، ابوالحسین حارثی نحوی رازی: وی از ری بطرستان رفت و چندی در آنجا مقیم بود، سپس بری بازگشت، گفته‌اند او بهمان سال از مادر بزاده ابوزرعه بمرد (۲۶۴ هـ)، وی از ابن وهب حدیث روایت کند.^۲

محمد بن عبدالله بن ابی النجیب، ابوعبدالله طهرانی رازی: رافعی در التدوین ازوی یاد کرده، واژ رجال قرن ششم بوده است.^۳

محمد بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن الجنید، ابوالحسین رازی: وی یکی از حافظان ری و معروف به ابوالرستاق بوده است، و از اساتید شهر خویش و بلاد خراسان و عراق و شام استماع حدیث کرد، و دمشق را وطن گرفت و آنجا بزیست. اقدم شیوخ وی محمد بن ابیوب بن خریس و اساتید دیگر کش محمد بن حفص مهرقانی و عبدالله‌وهاب بن مسلم بن واره بوده‌اند. وی را مصنفاتی چند است ۱۵ مانند مصنف فی اخبار الشافعی و احواله. سال ۳۴۷ هجری درگذشت. فرزند وی قمّام بن محمد رازی نیز چنانکه گذشت از محدثان بنام عصر، واژ حفاظه ثقه و مأمون بوده است.^۴

محمد بن عبدالله بن حسین، ابو بکر ناصح رازی: وی قاضی ری و از اعیان فقیهان حنفیه آن دیار بوده است، و به اعتزال میلی

(۱) الانساب معنای، ورق ۵۸۲ ص ۲ س ۹. نیز، رک: التدوین، ص ۸۹ س

آخر: شدرات الذهب، ج ۴ ص ۳۳۷ س ۷: معجم المؤلفین، ج ۱۰ ۱۸۶.

(۲) بنیة الوعاة، ص ۵۱ س ۲۷.

(۳) التدوین، ص ۱۷۲ س ماقبل آخر.

(۴) معجم البلدان، ج ۲ ص ۹۰۰ س ۴: العبرذهبي، جزء ثانی ص ۲۷۷ س ۹:

تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۱۰۵ س ۱۴: شدرات الذهب، ج ۲ ص ۳۷۶ س ۱: معجم المؤلفین،

ج ۱۰ ص ۲۰۷ س ۱۱.

داشت، و در رجب سال ۴۸۶ رخت بسرای جاوید کشید^۱.

محمدبن عبدالله بن عبدالعزیز بن شاذان، صوفی واعظ، ابوبکر بجلی^۲ رازی: وی بنیشاپور بود و از کبار مشایخ آن سلاط بشمار است. بجلی رازی سبد مشرق و پدر محمد بن مسعود احمد بن محمد بجلی رازی است که ذکرش گذشت؛ واستاد ابو عبدالله سلمی - سلمی تاریخ خودرا بر اساس تاریخ وی کرد -، و شاگرد ابوبکر بیکنندی است^۳؛ و از یوسف بن حسین رازی وابن عقده وغیره روایت کند. گویا وی شعر نیز می‌سروده، در هفت اقلیم در ذکر بزرگان ری دو رباعی بوی منسوب آمده، که یکی این است:

سیر آمده‌ای ز خویشن می‌باید
بر خاسته‌ای ز جان و تن می‌باید

۱۰ در هر گامی هزار بند افزونست
در دورجهان بند شکن می‌باید^۴

ابوبکر در نیشاپور بسال ۳۷۶ در گذشت.^۵

محمدبن عبدالله بن یزداد، ابوبکر خباز رازی:

بنقل رافعی وی در قزوین از حمویه بن یونس آملی استماع حدیث کرد^۶.

محمدبن عبدالله نصر آبادی، ابو عمر رازی:

وی از محلات نصر آبادی بوده است، از ابو نهیر عبدالرحمان استماع ۱۵ حدیث کرد، محمدبن یوسف رازی از اوی روایت حدیث کند.^۷

(۱) ابن اثیر، ج ۸ ص ۱۶۰ س ۱.

(۲) این کلمه در طبقات الصوفیه، نسخه مطبوع، بصورت نعلی، و در المبرو و نفحات الانس بصورت متن، درج آمده، و این وجه درست است.

(۳) طبقات الصوفیه انصاری، ص ۴۴۴ س ۱: العبر، جزء ثالث ص ۳ س ۱۰ نفحات الانس جامی، ص ۲۳۰ س ۱۶.

(۴) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۱ س ۱۹.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۴۶۴ س ۳: شذرات الذهب، ج ۳ ص ۸۷ س ۱۹.

(۶) التدوین، ص ۱۲۷ س ۲۶.

(۷) الانساب سمعانی، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۵.

محمد بن عثمان صیدنافی رازی :

بنقل رافعی وی در قزوین از علی بن احمد بن صالح حدیث شنید^۱.

محمد بن علی بن ابی القاسم رازی :

وی بنقل رافعی، در قزوین از قاضی عطاء الله بن علی و علی بن مختار بسال ۵۷۱ استماع حدیث کرد^۲.

محمد بن علی بن حسول، ابوالعلاء وزیر صفوی :

محمد حسول از کاتبان پرمایه وادیب، و بزمان خود بفنون فضیلت و حسن نظم و نثر و تدبیر و زارت معروف و مشهور بود. خاندانش از همدان بوده‌اند، لکن او در ری نشأت یافت، و در محلت زامهران خانه داشت. از صاحب‌بن عبیاد و احمد بن فارس استماع ۱۰ کرد. در ری مستقله دیوان رسالت شد. عمده شهرت او بعصر آل سلجوق بود. سال مرگ او را ۴۵۰ نوشته‌اند. کتاب تفضیل الاتراك علی سائر الاجناد از تألیفات اوست^۳.

محمد بن علی بن عمر، ابو منصور لغوی رازی :

وی شیخ وقت خویش در آفت بوده است. یاقوت در باب او گفته:

«محمد بن علی بن عمر... احد حسنات الرّئی و علمائهما الاعیان، جیهـ المعرفة باللغة، باقعة الوقت و فرد الدهر وبحر العلم...»

اهل فن از محضرش استفادت می‌جستند. وی به اصفهان در آمد، و به نقل روایت ۳۰۷ پرداخت، و جمعی ازاوا اخذ کردند، و بسند ابو بکر محمد بن هارون متوفی بسال را بر وی بخواندند. در لغت تصنیفی بزرگ بنام «الشامل» دارد؛ و بقول قسطی- که ۲۰ پاره‌ای از آنرا در اختیار داشت- این کتاب بزرگ کثیر الالفاظ و قلیل الشواهد است.

(۱) التدوین، ص ۱۳۳ س ۹.

(۲) التدوین، ص ۱۳۹ س ۷.

(۳) دمیة القصر باخرزی، ص ۹۰ س ۸: التدوین رافعی، ص ۱۷۴ س ۱۸؛ الاعلام

زرکلی، ج ۷ ص ۱۶۲.

وی در بادی امر از ندیمان صاحب عباد بود، سپس ازو کناره گرفت، و بمال
۴۱۶ در گذشت^۱.

محمدبن علی، ابو زید کیا غضائری رازی:

غضائری از اکابر شاعران روزگار سلطان محمود غزنوی است، واژه بدر بار
وی شناخت، و با شاعران دارالملک غزنه به معارضه و مشاعره پرداخت. صنعت ۵
کاشیگری را غضاره گویند^۲، و این هنرچنانکه در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۵۶-
۵۷۰ باز نموده آمده در رونقی بسزا داشته، و نسبت غضائری بدانست که پدرش
کاسه گر بوده است.

غضائری رادر فن شاعری، بویژه در دو صنعت اغراق و اشتراق قدرتی بکمال
۱۰ بوده است، چنانکه در قصیده‌ای بدین مطلع:

اگر مراد بجاه اندر است و جاه بمال

مرا ببین که ببینی جمال را بکمال
که در مدح محمود بساخت، این اغراق بگفت:

صواب کرد که پیدانکرد هردو جهان بیگانه ایزد دادار بی نظیر و همال
و گرنه هردو بخشیدی بروز عطا ۱۵ امید بند نبودی به ایزد متعال
و محمود صله این اغراق را هفت بدره زر بغضایری بخشید که از چهارده هزار
درم مملو بود. غضائری را در مدح اهل بیت رسول(ص) چند قصیده و قطعه است؛ و این
دوبیت از آن جمله است:

مرا شفاعت این پنج تن پسند بود

۲۰ که روز حشر بدین پنج تن رهائیم تن
بین خلق و برادرش . دختر و دو پسر
محمد و علی و فاطمه حسین و حسن

(۱) انباء الرواية قسطنطیلی، ج ۲ ص ۱۹۴ س ۱ : معجم الادباء ، ج ۱۸ س ۲۶۰ :

بغية الوعاة ، ص ۷۹ س ۱۱ .

(۲) عرایس الجواهر، ص ۳۳۸ . در هدیۃ الاحباب، ص ۸۰ س ۱ مذکور است: الغضائر
بفتح العین والضاء المعجمتين جمع غضارة وهي الآنية المعمولة من الخزف وما قد يصنع لدفع العین.

وفات غضائیری بنقل صاحب مجمع الفصحا بسال ۴۳۶ روی داده است^۱.

در چهار مقاله درج آمده:

«...اما اسامی آل بویه باقی ماند به استاد منطقی و کیا غضائیری و بندرار...»^۲

استاد دکتر معین در تعلیقات چهار مقاله نوشته‌اند:

«...کیا کلمه‌ای است که غالباً در القاب ملوک و امرا و بزرگان و مشاهیر اهالی

طبرستان و گیلان و دیالمه و آن صفحات در قرون وسطی اطلاق می‌شده است...»^۳

محمد بن علی، نصیرالدین رازی:

وی از شیعیان فاضل ری و نزیل ورامین بوده است.^۴

محمد بن عمر بن حسین بن حسن، فخر الدین علامه ابو عبد الله خطیب رازی:

اصل وی از طبرستان است، و در سال ۵۴۳ یا ۵۴۴ در شهر ری از مادر بزاد وی

در اصول اشعری و در فروع شافعی بود^۵. تفسیر کبیرش از تعریف و توصیف بی‌نیاز است.

فخر الدین این تفسیر را بر اساس تفسیر ابوالفتوح رازی (روح الجنان و روح الجنان) بنانهاده است^۶. ویرا در انواع علوم مصنفات عظیمه و مؤلفات فخیمه است.

(۱) لباب الالباب عوفی، ج ۲ ص ۵۹ س ۱ ببعد: تذكرة دولتشاه سمرقندی، ص

۲۹ س ۴: هفت اقلیم، ج ۲ ص ۱۹، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۶۸؛ مجمع الفصحا، پخش ۲ ص ۹۲۱ س ۳ ببعد: آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۰۹۸.

(۲) چهار مقاله، س ۴۵ س ۲.

(۳) تعلیقات چهار مقاله، س ۱۴۳ س ۲.

(۴) فهرست منتخب الدین، نسخه خطی، ورق ۱۷ ص ۱۱؛ امل الامل، قسم ثانی ص ۵۰۴

س ۱۱

(۵) ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۲ س ۲۲؛ هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۵ س آخر؛ خلط

مقریزی، ج ۴ ص ۱۸۵ س ۲؛ شذرات الذهب، ج ۵ ص ۲۱؛ الاعلام ذرکلی، ج ۷ ص ۲۰۳؛ هدية الاحباب، ص ۲۰۹ س ۶؛ معجم المؤلفین، ج ۱۱ ص ۷۹.

(۶) طبقات المفسرين، ص ۳۹؛ طبرسی و مجمع البيان، تألیف نگارنده، ج ۲

س ۲۰۹.

او بی گمان یکی از نوابغ روزگار و نوادر دهر بود، و در علوم اول و اصول کلام و فنون ظاهری از جدل و مناظره و بحث و معارضه به مرتبی بلند رسید، و صاحب ذهنی قوی و فکری عمیق بود، و در ذکاء و عقلیات هیچکس بپایش نمی‌رسید؛ عالمان و فاضلان عصر از عهده اعترافات و تشکیکات او - که در مسائل موجب حیرت می‌شد - برنمی‌آمدند^۱. بر وی خرد و گرفته‌اند که گاه شبهه و تشکیک شدیدی که وارد می‌کرد خود نیز بدرستی از عهده حل آن برنمی‌آمد، و بکی از اهل مغرب چنین اعتراض کرده:

«بورد الشبهة نقداً و يحلها فسيئه»^۲.

فخرالدین با آن همه تبحر و قسلط در اصول، گفت: من التزم دین العجائز فهوا الفائز^۳.

زکریای قزوینی در آثارالبلاد وی را مجذد دین در رأس مائة سادسه دانسته است^۴.

نخستین استاد وی پدرش بود، و پس از مرگ او از محضر کمال سمنانی و مجدد الدین جیلی استفادت جست، و فقه و حکمت آموخت^۵، و پس از فراغت از کسب کمالات با فادت پرداخت.

حلقه درس وی چندان با برگت و هیمنه و شکوه بود که غالباً سلاطین در بر ابر آن سر تعظیم و تکریم فرود می‌آوردن، و گروهی انبوه از عالمان معروف و فاضلان مشهور همانند زین الدین کشی، و قطب الدین مصری و شهاب الدین نیشابوری، استفادت را در آن حلقة حضور می‌یافتند^۶.

وی بماوراء النهر رفت و بنزد غیاث الدین غوری و برادرش شهاب الدین رتبت

(۱) کنز الحکمه، ج ۲ ص ۱۴۵ س ۱۶.

(۲) هدیۃ الاحباب، ص ۲۱۰ س ۲.

(۳) ، ، ، س ۱.

(۴) آثارالبلاد، ص ۳۷۷ س ۱۲.

(۵) کنز الحکمه، ج ۲ ص ۱۴۶ س ۵: هفت اقلیم: ص ۱۶ س ۱ بیعد.

(۶) ، ، ، ج ۲ ص ۱۴۶ س ۷.

و منزلت بیافت، و در بخار ویرا با عالمان آن دیار داستانه است، که مقام ذکر تفصیل آنرا برنمی تابد، تا آنکه با کرامیانش خلاف افتاد و بگزینن مهاجرت کرد، و بتدریس اشتغال نمود؛ سپس بپیش علاء الدین تکش رفت، و تکش او را بتعلیم فرزند خویش سلطان محمد بگمارد. فخر الدین را در این کار تمکن و اعتبار فراوان حاصل آمد، و از آنجا به هرات رفت و رحل افکند، و سلطان برای او مدرسه‌ای بنیاد نهاد.^۵

در العبر و شذرات الذهب در وقایع سال ۵۹۵ نقل گردیده که، چون فخر الدین به رات در آمد، موردا جلال و بزرگداشت ارکان دولت قرار گرفت، و این معنی کرامیه را گران آمد؛ تا آنکه روزی وی را با قاضی زاهد مجده الدین بن قدوه در مجلسی مناظره‌ای دست داد، و دست فخر الدین را بود، وابن قدوه ملزم و موهون شد. صباح روز بعد پسر عم مجده الدین در مجلس موعظه‌ای در ضمن سخن اشارت بدین معنی کرد که، وی جز آنچه از رسول اکرم رسیده باشد نمی گوید، و با قول ارسسطو و کفریات ابن سینا و فلسفه فارابی - که دست موزه فخر الدین است - آشنا ندارد. از چهرو روز پیش شیخی از شیوخ اسلام که اهتمامش بحمایت از دین خداوند است بدان صفت مورد ششم قرار گرفته است، پس بگریست و بگریاند. کرامیه بشوریدند و آتش فتنه بالا گرفت. سلطان لشکر فرستاد و ایشان را آرام گردانید، و از رازی بخواست که از آنجا بیرون رود.^۶

فخر الدین در سال ۶۰۶ هجری در روز عید فطر، در شخصت واند سالگی بسرای باقی شتافت، و در دامنه کوه مزادخان بزرگی کی هرات مدفون گردید.^۷

(۱) آثار البلاد، ص ۳۷۷، ۳۷۸: کنز الحکمه، ج ۲ ص ۱۴۶.

(۲) العبر، جزء جهارم ص ۲۸۵ س ۵: شذرات الذهب، ج ۴ ص ۱۸۳.

(۳) التدوین رافقی، نسخه اسکندریه، ص ۱۴۲ س ۲۳ بیعد؛ ابن اثیر، ج ۹ ص ۳۰۲.

(۴) آثار البلاد، ص ۳۷۹ س ۷: کنز الحکمه، ج ۲ ص ۱۴۶ س ۲۰؛ مجلل

قصبیجی، بخش دوم ص ۲۸۳ س ۱۰: هدیۃ الاحباب، ص ۲۱۰ س ۳. نیز در باب احوال وی،

رک: ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴ ج ۲ ص ۴۸: طبقات الشافعیة ابی بکر بن هدایة الله، ص ۸۲؛

طبقات الشافعیة الکبیری سیکی، ج ۵ ص ۳۳: مقالة ممتع مرحوم سعید نفیسی، مجله ایران

امروز، سال نخست، شماره دوم و سوم ص ۳۴ بیعد، و شماره های بعد آن.

نوشته‌اند که نسب امام فخر به ابو بکر بن ابی قحافه می‌رسد. وی را بهنگام مرگ غلامان و کنیز کان فراوان بوده‌اند که بسیاری از ایشان را آزاد کرد، و نیز مالی فراوان داشت که بفقیران شهر بخشید. بعد ازاو پسر بزرگش ابو بکر بجایش نشست، و حوزه درس و مجلس وعظ اورا متصدی شد.^۱

اصحاب منطق وحكمت وکلام بفخرالدین لقب «امام» دادند. فخرالدین به
غایت محتشم وبا وقار بود ، وچون برمن نشست قریب سیصد طالب علم رکابش را
ملازم می شدند؛ ویرا چنانکه اشارت رفت در اصناف علوم وفنون تصانیف پر ارج
است، واز آن جمله است: تفسیر کبیر، کتاب الاربعین، تذهیب الدلائل، کتاب الزيدة،
شرح اشارات^۲ و حدائق الانوار در شصت علم مختلف بنام علاءالدین تکش^۳ و
غیر اینها.

1

امام فخر تفتن را، گاه قطعه شعری یا رباعی می سرود، واژ وی است:
 در رهگذرم هزار جا دام نهی گویی کشمت اگر درو گام نهی
 یک ذره زمین زدام تو خالی نیست گیری و کشی و عاصیم نام نهی^۴
 هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین ازوی بصورت «محمد بن حسن»
 باحذف نام پدر وجود پادکرده است.^۵

14

محمد بن عمر بن هشام، حافظ ابو بکر رازی :
وی از حفاظ و محدثان ری و معروف به قباطیری است. و در استدماع و روایت
و جمع حدیث اهتمام داشت^۶.

(١) كنز الحكم، ج ٢ ص ١٤٧ م ١

(٢) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۱۶، س ۱۱ پیغام.

(۳) تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۲۱ س ۱۱.

(۴) مجاماً فصحی و بخش دوم ص ۲۸۳، ۲۷۱: بعد، که احوال او با اختصار درج آمده.

(٥) مجمع الفصحى، بخش ٢، ص ٩٣٣؛ رياض المأرفي، ص ٣٩٢.

(٤) معجم البلدان : ج ٢ ص ٨٩٨ س ٢٠ :

محمد بن عیسی بن ابراهیم بن رزین ، ابو عبدالله نحوی مقری تیمی اصفهانی رازی :

اصل ابن رزین از اصفهان و ولادتش در ری بود، و در عربیت و فرمات استاد و راوی حدیث بوده است، و بسال ۲۵۳ یا ۲۴۳ درگذشت.^۱

۵ محمد بن عیسی بن سلمه ، ابو بکر قاضی رازی :

ذکر اوی در التدوین درج آمده، و بسال ۳۱۶ در قزوین بوده است.^۲

محمد بن عیسی بن محمد بن سعید، ابو حاتم و سقندی رازی:

وی دانشمندی ثقه بود، و بسال ۳۶۱ هجری درگذشت ، واز عبدالرحمان بن ابی حاتم روایت کند.^۳

۱۰ محمد بن فضل بن موسی ، ابو بکر قسطانی رازی:

وی اهل قسطانیه ری و از رجال قرون اولیه اسلامی بوده است؛ واز محمد بن خالد عبدی و هدبیه بن خالد و دیگران روایت کند ، و محمد بن مخلد و ابو بکر شافعی و ابن ابی حاتم ازوی روایت کنند.^۴

۱۵ محمد بن قیس ، شمس الدین رازی :

ترجمة احوال وی در کتب تاریخ و تذکره که مورد استفاده بود بنظر نرسید، شمس قیس مؤلف کتاب پر ارجح المعجم فی معايیر اشعار العجم است، که درسه فن ادب : علم عروض ، علم قوافي و علم نقد الشعر فراهم آمده ، و بیگننه علامه قزوینی در این فنون کتاب دیگری بدین کمال و تحقیق و تدقیق و جامعیت و الشیاع تألیف نشده و یا بما نرسیده است.^۵

(۱) بغية الوعاء ، ص ۸۸ س ۴ : الاعلام ذرکلی ، ج ۷ ص ۲۱۳ .

(۲) التدوین ، ص ۱۴۵ س ۲۵ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۲۸ س ۱۳ .

(۴) تاریخ بغداد ، ج ۲ ص ۱۵۲ س ۱۱ : الانساب معانی ، ورق ۴۵۲ ص ۲ س ۸؛

مدجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۴ س ۲۰ .

(۵) المعجم فی معايیر اشعار العجم، مقدمه علامه استاد قزوینی، من الف س ۱۱ .

مؤلف در این کتاب اشارتی به اهل ری بودن خود دارد آنچا که گوید :

«... سلسلة حب الوطن در جنبانید، وداعية مقام ری که مسقط الرأس و مقطع سرمه بود در باطن ظاهر گردانید ، عزیمت اقامت را تصمیم داد ...»^۱

وی دیرزمانی در موارد النهر و خراسان و خوارزم مقیم بود ، تا آنکه در سال ۱۴^۲ که سلطان علاء الدین محمد بن تکش خوارزم شاه روی بعراف نهاد^۳ او نیز به همراه سلطان بعراف آمد ، و خود در این باب چنین گفته :

«[در شهور سنّة اربع عشرة وستمائة] رایات اعلى سلطان سعيد محمد بن تکش اعلى الله در جتھما ولقىن يوم الحساب حجتھما بر صوب عراق در حرکت آمد ، و خاطر خدمت رکابش را مستحکم گشت ... بعد تراخي مدة الغرفة و قمادی آمد الغيبة بعراف رسیدم ...»^۴

۱۰

از این تاریخ بعده تا مدت هفت یا هشت سال که کشور ایران پایمال ستوران مغول بود و مردم بی گناه این آب و خاک بدست آن قوم بخاک و خون کشیده می شدند ، محمد بن قیس در شهرهای مختلف عراق از ترس جان از این شهر باز شنف و تحول داشت ، و در حدود سال ۶۲۳ بفارس رفت و بخدمت اتابک سعد بن زنگی (۵۹۹-۶۲۸) پیوست ، و اتابک ویرا در غایت احترام پذیرفت؛ و پس از در گذشت سعد بسال ۶۲۸ و جلوس پسرش اتابک ابو بکر بن سعد ، وی در سلک ملازمان آن پادشاه قرار گرفت^۵؛ سال فوتش معلوم نیست.

۱۵

محمد بن قیس جز المجمع تأییفات دیگری نیزدارد ، مانند المعرف فی معابر اشعار العرب ، الکافی فی المروضین والقوافی ، حدائق المجمع.^۶

(۱) المجمع ، ص ۴ س ۹ .

(۲) ، ص ۲۰۳ .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۲۰۹ .

(۴) المجمع ، س ۳ س ماقبل آخر .

(۵) المجمع ، مقدمة علامه قزوینی ، ص ۵ ، و .

(۶) ، ، ، ، ، ص ۷ .

محمد بن کثیر بن سهل رازی :

وی بغداد از عم خود شعیب بن سهل بن کثیر معروف به شعبویه قاضی حدیث بگفت : عبدالباقي بن قانع قاضی ازوی روایت کند، بسال ۲۸۷ در گذشت.^{۱)}

محمد (بقولی محمود) بن محمد، قطب الدین بویهی رازی :

اصل قطب الدین ازورامین ری بود، و گویا منسوب به آل بویه است، برخی از محققان او را از احفاد ابن بابویه دانسته‌اند. وی از شاگردان علامه جمال الدین حسن بن یوسف ابن مظہر حلی است، و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود کتابت و براو قراءت کرد، و علامه بسال ۷۱۳ بر ظهر این کتاب برای اجازت نوشت.

قطب الدین بشیخ جلیل القدر شهید اول محمد بن مکنی اجازه روایت داد، و شیخ

۱۰ شهید در اجازه ابن حازن فرمود :

«من در دمشق بسال ۷۶۸ بخدمت قطب الدین رازی بویهی رسیدم ، و از محضرش استفادت جسم ، واو مرا بجمعیع مصنفاتش اجازه داد ، که آنها را ازاو با جمیع مرویانش روایت کنم ، واو تلمیذ خاص امام جمال الدین [علامه] بود.»
اکابر عالمان شیعه همانند محقق ثانی، و میرزا عبد الله صاحب ریاض العلما، و قاضی شوستری، و شیخ حر عاملی جملگی ویرا شیعه دانسته‌اند، مگر صاحب روضات الجنات که (در باب قاف) ویرا در عدد علماء عامه بشمار می‌آورد؛ و در شدرات الذهب نیز شافعی بحساب آمده .

قطب الدین پس از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و وزیر وی خواجه غیاث الدین محمد که بر بی اهل فضل بودند رخت سفر بشام کشید ، و در آنجا وی را با شیخ تقی الدین سبکی از فقهاء شافعیه معارضاتی دستداد. وفاتش در دمشق در ذی القعدة سال ۷۶۶ و بقولی ۷۷۶ اتفاق افتاد، و در صالحیه مدفون شد. از مؤلفات او کتاب محاکمات میان شراح اشارات، درة الاصداف، تحفة الاشراف ، شرح بر کتاب مطالع، شرح شمسیه که بخواهش خواجه غیاث الدین فراهم آمده وغیر اینهاست .

۱) تاریخ بغداد ، ج ۳ ص ۱۹۴ س ۱۴ .

سیوطی در بغية الوعاة نام وی را محمود ذکر کرده است. وی را قطب تھتانی گفته‌اند در برابر قطب دیگری که با او در قسمت اعلای مدرسة ظاهیره دمشق مقیم بود.^۱

محمدبن مسلم بن ابی الفوارس، ابوعبدالله رازی :
وی عالمی فاضل بوده است. از آثارش کتاب الأربعین است ، و بسال ۵۸۱ هـ . ۵ زنده بود.^۲

محمدبن مسلم بن عثمان بن عبدالله معروف به ابن واره ، ابوعبدالله رازی :
وی از عبیداللهبن موسی عبسی و بکرین عبدالله قاضی و دیگران استماع حدیث کرد. عالمی متقن و حافظی فهم بود، و بغداد حدیث بگفت. بخاری و نسائی و جمعی دیگر ازوی روایت کنند. ابن ابی حاتم اور اثنا ثقة و صدوق دانسته است.
۱۰ ذهبي در تذكرة الحفاظ از قول طحاوى آورده که سه تن در ری بوده‌اند که در روی زمین در وقت خود مانند نداشتند: ابوحاتم، وابوزرعة، وابن واره. وی بسال ۲۷۰ در گذشت.^۳

محمدبن مقاتل رازی :
وی حنفی و فاضل بود . از آثارش المدعی والمدعى عليه است. بسال ۵۲۴ هـ . ۱۵ در گذشت. ذکر پسرش احمدبن محمد درص ۲۸۶ گذشت.^۴

(۱) طبقات الشافعیة الکبری ، تأليف سبکی ، ج ۶ ص ۳۱ : بغية الوعاة ، من ۳۸۹
۱۶ : امل الامل ، قسم ثانی ص ۴۹۸ و ۵۰۶ : نقد الرجال ، من ۲۷۳ ، ۳۳۰ : شذرات الذهب ،
ج ۶ ص ۲۰۷ : هفت اقليم ، نسخة مطبوع ، ج ۲ ص ۴۲ ، نسخة خطی مدرسه سپهسالار ، من ۸۸۱
قصص الالما ، من ۲۵۳ ص ۲۲ : تتفیع المقال ، ج ۳ ص ۶۶ : سفينة البحار ، جزء ثانی
ص ۴۳۷ ص ۱۵ بیعد : هدية الاحباب ، من ۲۱۷ ص ۱۴ : الاعلام زرکلی ، ج ۶ ص ۲۶۸ .

(۲) معجم المؤلفین ، ج ۱۲ ص ۲۱ .

(۳) تاريخ بغداد ، ج ۳ ص ۲۵۶ من ماقبل آخر : التدوین ، من ۱۵۷ ص ۱۸ : تذكرة الحفاظ ،
ج ۲ ص ۱۳۹ ص ۱۴ .

(۴) التدوین ، من ۱۵۹ ص ۱ : معجم المؤلفین . ج ۱۲ ص ۴۵ .

محمد بن موسی بن بشیر بن جناد بن نقیط کنانی (نخ: کنانی) رازی: وی مورخ و مستفتن در علوم واز اهل ری بود، و به تجارت از مشرق به آندرس بنزد ملوک بنی مروان رفت، و در بازگشت در البیره بسال ۲۷۳ ه. در گذشت. از آثارش کتاب الرایات است. زر کلی نسبت وی را کنانی نوشته است.^۱

۵ محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دو ریستی رازی: وی عالمی شیعی و فقیهی فاضل و جلیل بوده است، واز جد خوبش جعفر بن محمد از شیخ مفید روایت کند.^۲

محمد بن موسی بن معقل، ابوالعباس رازی: ویرا گاه بنام احمدی نامند، و بنقل رافعی در قزوین از عبیدالله بن فضال الفسوی حدیث بگفت.^۳

محمد بن موسی بن نصر، ابوعبدالله رازی: از وی در عيون الاخبار صدق روایات فراوان نقل گردیده است.^۴

محمد بن مهران، حافظ اوحد، ابو جعفر جمال رازی: وی از معتبرین سلیمان و ابن عینه و دیگران استماع حدیث کرد، و بخاری و مسلم و ابو داود و ابو زرعة از وی حدیث شنیدند، بسال ۲۳۹ در گذشت.^۵

۱۵ محمد بن یزداد رازی: وی از عالمان شیعه واز اصحاب حضرت امام عسکری علیه السلام بوده است، و از محمد بن حسین بن ابی الحطاب روایت کند.^۶

(۱) نفح الطیب، ج ۲ ص ۱۰۳ س ۲۵؛ الاعلام زرکلی، ج ۷ ص ۳۳۸! معجم المؤلفین،

ج ۱۲ ص ۶۲.

(۲) امل الامل، قسم ثانی ص ۵۰۸ س ۲.

(۳) التدوین، ص ۱۶۰ س ۲۲.

(۴) از جمله، ترجمه فارسی آن کتاب، ج ۲ ص ۴۸۲ س ۱۷.

(۵) تذكرة الحفاظ، ج ۲ ص ۳۲۲ س ۱۰.

(۶) نقد الرجال، ص ۳۳۹ س ۱۱ متون چپ.

محمد بن یعقوب بن اسحق ، ابو جعفر ثقة الاسلام کلینی رازی :
 کلین بضم کاف وفتح لام از دیهای فشاپویه از اعمال ری است ، وابو جعفر
 کلینی منسوب بدانجاست ، و مزار پدر وی یعقوب بن اسحق نیز در آنجا واقع است .
 اینکه باقوت در معجم البلدان آورده .

- ۵ «کلین» المرحلة الأولى من الرّى لمن يرید خوار على طريق الحاج^(۱) .
 این کلین مورد بحث نیست . در لفظ این کلمه لفت دانان و صاحبان رجال
 را اختلاف است ، و اثبات دعوی را تحقیق حاج ملام محمد باقر درجه النعیم در این
 باب - در ضمن ذکر قبر شیخ یعقوب پدر کلینی - در ذیل ثبت می افتد :
 «بدانکه در لفظ کلین شباهات کثیره بین علماء رجال و رجال از لغویین شده است ;
 ۱۰ مرحوم علامه در خلاصه فرموده است : الكليني بمضمون الكاف بمخفف اللام منسوب
 الى الكلين من قرى الرّى؛ وشهيد ثانى عليه الرّحمة بشدید اللام در طريق اجازه اش
 خوانده است؛ ومرحوم مجلسی طاب ثراه نیز کلینی بشدید ضبط نموده است؛ و
 بعضی از علماء برای رفع شباهه از تخفیف لام و بشدید فرموده اند : کلین بر وزن
 زیب و از این وزن معلوم می شود لام آن بمحفف است؛ وصاحب قاموس گفته است :
 کلین کامیز قریة بالرى ، منها محمد بن یعقوب الكلينی بین فقهاء الشیعه ؛ و فی
 ۱۵ کتاب بصیر المنتبه بتحریر المشتبه للشيخ المحافظ احمد بن حجر العسقلانی : الكليني
 بالضم و اصلة اللام ثم ياء ساكنة ثم نون . ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلينی من
 رؤساء فضلاء الشیعه ایام المقتدر و هو منسوب الى کلین من قرى العراق ؛ و آنچه
 شیخ حر عاملی طاب ثراه فرموده است : من از فضلاء ری شنیده ام کلین و کلین
 دو قویه است ، کلین که مصغر است قبر شیخ یعقوب پدر محمد است و بر صاحب
 ۲۰ قاموس مشتبه شده است ، و در مثل می گویند أهل بيته أعرف بشعائیها . و صاحب
 کتاب عوائد الایام فرموده است : کلین بروزن زیب قریة موجوده در وادی کرج
 است ، و از آنجا گذشتم ، و فيها قبر الشیخ یعقوب والد الشیخ ابی جعفر . بعباره

(۱) قصص العلما ، من ۳۹۶ س ماقبل آخر .

(۲) معجم البلدان ، ج ۴ من ۳۰۳ س ۸ .

آخری کلین از قرای فشاویه ، یک فرسخ است به «کنار گرد» ، و قبر پدر شیخ ابو جعفر در دست چب است زمان رفتن اهل طهران بیلده قم ، و کلین بروزن امیر از دهات و رامین است ؟ و مرحوم شیخ یعقوب در کلین مدفون نیست و بر صاحب قاموس مشتبه شده است^۱ .

این بود قول صاحب جنة النعيم . ۵

از این دیه جز عالم جلیل القدر محمد بن یعقوب ، چندتن دیگر از رجال دانشمند و ثقہ شیعی مذهب بر خاسته اند ، مانند عالمان معروف به علان که ذکر همه آنها بجای خویش گذشت^۲ .

باری ، کلینی نخستین سه تن از بزرگان شیعه موسوم به محمد و مکنی به ابو جعفر است ، که کتابشان در حکم ارکان بناء معارف شیعه است^۳ ، واول دانشمندی است که اخبار را بسیب کرده است . کتاب وی کافی یکی از کتب اربعه است که در ملت بیست سال در (۱۶۰۹) ^۴ حدیث فراهم آمده است . از این شماره ۵۰۷۲ حدیث صحیح و ۱۴۴ و حسن و ۱۱۱۶ موثق و ۳۰۲ قوی و ۹۴۵ ضعیف ^۵ شناخته شده است^۶ . در منابع است که این اثیر در جامع الاصول گوید :

(۱) جنة النعيم ، ص ۵۱۵ س ۱۸ . نیز ، رک : فهرست کتب شیخ طوسی ، ص ۱۰۳۲۶
احوال کلینی : قصص العلما ، ص ۳۹۶ س آخر : سفينة البحار ، ج ۲ ص ۴۹۵ س ۲ درباب
کلین فشاویه مولد ابو جعفر .

(۲) رک : جنة النعيم ، ص ۵۱۶ س ۸ بیعد .

(۳) دوم ایشان ابو جعفر محمد بن علی بن باویه قمی ، متوفی سال ۳۸۰ ملقب به صدقی ،
صاحب کتاب من لا يحضره الفقيه و مدفون بری است : سوم ایشان ابو جعفر محمد بن حسن طوسی
ملقب بشیخ الطائفه ، متوفی سال ۴۶ و صاحب کتاب تهذیب الاحکام و کتاب استبصار است . و
چهار کتاب کافی و من لا يحضره الفقيه و تهذیب الاحکام واستبصار را ارکان اربعه مدارف شیعه
دانسته اند (طبرسی و مجمع البیان ، ج ۱ ص ۸۷) .

(۴) ظهر الاسلام ، ج ۴ ص ۱۲۵ : الشیعه و فنون الاسلام ، ص ۳۳ س ۱۱ .

(۵) برای آشنائی با این مصطلحات ، رک : قوانین الاصول میرزا قمی ، او اخیر

مجلد اول : جنة النعيم ، ص ۳۲۵-۳۳۳ . تاریخ آداب العرب ، ج ۱ ص ۳۲۶ ، ۳۲۷ .

(۶) قصص العلما ، ص ۳۹۷ س ۱۰ . در این صحیفه از این کتاب و من ۵۱۷ س آخر

جنة النعيم شماره احادیث ۱۶۱۹۹ درج آمده .

«ابو جعفر محمد بن يعقوب الرازى فقيه و امام است بنابر مذهب اهلالبيت عليهم السلام، ودر حرف نون از کتاب نبوة گفته است که : محمد بن يعقوب کلينى از مجدهدين در راس مائة ثالثه است^۱».

از مؤلفات ديگر کلينى کتاب رسائل الائمه، کتاب رد بر قرامطه، کتاب رجال و غير اينهاست.

۵

کلينى در بغداد بسال ۳۲۹ یا ۳۲۸ هجری- که سال تناشر نجوم بود- در گذشت، و در باب الكوفه مسدون شد، واکنون مزارش در بازار بغداد نزدیك جسر مشهور و معروف و مطاف است^۲.

محمد بن يعقوب بن عبدالحی رازی :

بنقل رافعی وی بسال ۳۷۸ هجری در قزوین از علی بن صالح بیاع الحدید استماع ۱۰ حدیث کرد^۳.

محمد بن يعقوب بن محمد رازی :

وی نیز بسال ۳۷۸ در قزوین از علی بن احمد بن صالح استماع حدیث کرد^۴.
احتمال اتحاد دو تن اخیر قوتی دارد .

۱۵

محمد بن يعقوب بن یوسف بن حبیب ، ابو عبدالله رازی :

نام وی نیز در التدوین رافعی درج آمده است^۵.

(۱) این قول مبتنی بر این حدیث آبی است : ان الله يبعث ليهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها (جنة النعيم، ص ۵۱۶ م آخر). بعتقد شیعه رأس مائة ثانیه حضرت امام رضا، وراس مائة رابعه سید مرتضی بود (جنة النعيم، ص ۵۱۲ م ۵ بیعد: قصص العلماء ، ص ۳۹۷ م ۷).

(۲) جهة اطلاع بيشتر به احوال وی، رک : رحال نجاشی ، ص ۲۶۶ : معالم العلما ، ص ۸۸ : منهج المقال ، ص ۳۲۹: نقد الرجال ، ص ۳۳۹ و ص ۴۰: الاعلام زرکلی ، ج ۸ ص ۱۷ : هدية الاحباب ، ص ۲۲۷ ، ۲۲۸ : معجم المؤلفين ، ج ۱۲ ص ۱۱۶ .

(۳) التدوین ، ص ۱۶۶ م ۲۳ .

(۴) التدوین ، ص ۱۷۶ م ۱۵ .

(۵) التدوین ، ص ۱۶۶ م آخر.

محمد بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ، ابو بتک رازی :
کنیه وی را ابو عبدالله نیز گفته‌اند؛ در بغداد از محمدبن حمید رازی و احمدبن سعید همدانی و دیگران حدیث بگفت، و محمدبن مخلد دوری و محمدبن عباس نجیب و دیگران ازو روایت کنند.^۱

۵ محمد بن امیر یوسف ، امیر غیاث الدین شکرایی رازی :
وی از شکراب از مضائقات دماوند ری بوده است ، در آغاز نزد عم خود امیر فخر الدین قلمدَّرد ، سپس به مجمع مولانا سیف الدین تقیازانی درآمد ، و باندک روزگاری سرآمد عالمان زمان گردید . شاه اسماعیل صفوی نخست زمام قضایای شرعیه خراسان را بکف وی نهاد ، و پس از آن امارت را نیز بر آن منصب بیفزود .
۱۰ سرانجام بسال ۹۲۷ بدست گماشته امیرخان که امیر الامرا خراسان بود مقتول گردید .
وی شعر نیزمی سرود و خلفی تخلص می‌کرد ؛ این بیت از اوست :
باستغای قدت سرور ارفتار بایستی
بتریف دهانت غنچه را گفتار بایستی^۲
ذکر شکراب در آبادیهای ری باید .

۱۵ محمد شاه بن القسم حسینی ، عزالدین و رامینی رازی :
وی شیعی و فاضل و دارای نظم و نثر بود.^۳
مولانا ناصر محمد حلیمی طهرانی رازی :
پدر وی در آغاز عهد صفویان رئیس طهران بود، لکن او ترک آن کار کرد و آنچه داشت با مردم در میان داشت ؛ این مطلع وی راست :
راز دل با غنچه بلبل در میان آورده است
آنچه در دل داشت گویا بر زمان آورده است^۴

۲۰

- (۱) تاریخ بنداد ، ج ۲ ص ۳۹۷ س ۹ .
 (۲) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۸۷ س ۱ ، نسخه خطی مذکوٰه سبه‌الار ، ص ۹۱۵؛ آتشکده آذر ، ج ۲ ص ۱۰۷۸ س ۴ .
 (۳) فهرست منتخب‌الدین ، نسخه خطی ، ورق ۱۷ ص ۲ س ۱ .
 (۴) تحفه سامی ، ص ۱۵۷ س ماقبل آخر .

محمد شریف، خموشی طهرانی:

ذکر وی درص ۳۰۲ مجلد حاضر بعنوان خموشی طهرانی گذشت.

خواجہ محمد طاهر پسر مولانا امیدی رازی:

در تحفه سامی ازوی بصورت طاییری رازی یاد شده است. وی را بوفورسیاقت و کاردانی و صنوف عطوفت و مهربانی ستوده‌اند. گاه بستن آباء خویش بسرودن ۵ شعر، بدین نوع ابیات طبع آزمائی می‌کرد.
آنکه رفت از سر کوی تو به آزار منم
وانکه برد از تو بدل حسرت دیدار منم^۱

میر محمد عوامل رازی:

وی از سادات اوائل عهد صفویان در ری بود، و در شعر متقد تخلص داشت. ۱۰
در تعریف مازندران گفته:

اندرین مازندران کس را چرا گیرد ملال
کلکرفاصل است و چنگی پشه و خوش خوان شغال^۲

محمدقلی سلیم طهرانی رازی:

وی در شعر سلیم تخلص می‌کرد، و به کشمیر رفت و در آنجا بسال ۱۰۵۷ هجری در گذشت. دیوان شعری نیز دارد.^۳

سید محمد نور بخش:

وی در جوانی بولایت ری آمد و در قریه سلقان رحل اقامت افکند، و بسیار کس از مردم آن دیار بمنابع او در آمدند و مرید و معتقد شدند، و فرزندانش در آن حدود شهرتی یافتند؛ و سید جعفر پسر بزرگتر سید محمد را لطف طبیعی بود، شاه قاسم از فرزندان وی نیز مورد لطف بزرگان بویژه شاه اسماعیل صفوی قرارداشت.^۴

(۱) تحفه سامی، ص ۱۴۱، ۱۴۱ ص: هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶۷، ۶۷ ص: برای اطلاع

به احوال پدرش به ص ۲۸۹، ۲۹۰ مجلد حاضر رجوع شود.

(۲) تحفه سامی، ص ۴۱، ۴۱ ص: ۸.

(۳) هدیۃ المارفین، ج ۲ ص ۲۸۴.

یکی از بزرگان این دودمان شاه قوام است که خلق کثیری بگردش جمع آمدند، و بر دست بزرگی نشست، و رتبش از اسلاف در گذشت. خاندان نوری خشیه را در آغاز عهد صفویان در پهنه ری واقعی است که ذکر آنها در خور این مقام نیست.^۱

محمد قاضی ورامینی رازی :

۵ وی از سادات ورامین و کلانتر آن دیار بود، و در خدمت سلاطین صفوی ویرا مقداری پدید آمد، و این‌س مجلس و مجلس محفوظ شد. برادر وی قاضی عطاء الله نیز خوش ذوق و بذله گو و شیرین کلام بود.^۲.

محمود بن امیر ک، نصر الدین رازی :

وی متکلمی شیعی بود، و نامش در فهرست منتخب‌الدین درج آمده است.^۳.

۱۰ محمود بن حسن بن علوی^۴، تاج‌الدینی ورامینی رازی :
وی شیعی و فقیهی صالح بوده است.^۵.

محمود بن علی بن حسن، سدید‌الدین حمصی رازی :

۱۵ حمصی از فقیهان و متکلمان بنام شیعیان ری بود، و چنان‌که در مجلد اول کتاب حاضر ص ۵۳۵، ۵۳۶ مذکور آمد، در مدرسه شاه غازی، واقع در محلت زامهراندی درس می‌گفت. صاحب نقض در مقام بر شمردن منتخب‌الدین علماء از متأخران نام وی را ذکر کرده است.^۶.

فتاوی وی در مسأله ارث ابن عم ابوینی و عیم ابی که با خال و خاله باشند در

(۱) هفت اقلیم، ج ۳ س ۴۲.

(۲) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۵۰، ۴۹، نسخه خطی آن، ص ۸۸۶ وص ۸۸۷: آتشکده آذر،

ج ۳ ص ۱۰۹۳: مجمع الفصحا، بخش ۴ ص ۷۹.

(۳) فهرست منتخب‌الدین، نسخه خطی، ورق ۱۵ ص ۲ س ۷.

(۴) فهرست منتخب‌الدین، نسخه خطی، ورق ۱۷ ص ۱ س ۱۰؛ امل‌الامل، قسم ثانی

س ۵۰۹ س ۶.

(۵) النقض، ص ۱۹۰ س ۳.

کتب فقهی معروف است^۱. وی پس از سال ششصد درگذشت.

در ضبط کلمه حمص اختلاف کرده‌اند. فیروزآبادی در قاموس در ماده حمض کفته: **بِمُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْعَمَصِيِّ** بضمتين **مُشَدَّدَةٍ** متکلم شیخ للفخر الرأزی. در سفينة البحار حمصی بكسر حاء و منسوب به شهر معروف حمص در شامات و یا قریه‌ای در ری مذکور آمده، و آنچه از لسان المیزان در مقام ذکر وی استنباط می‌شود منسوب دانستن آن به حمص یا حمیص - بمعنى نخود - انسب می‌نماید.^۲

حمصی گاه شعر نیز می‌سرودد، و در قصص العلما ذکر گردیده که این الشعار به خط شهید اول از وی یافته شده:

قد کنست آجْتَمُ و داری^۳ بِنَتْ دَائِيَةٍ فَحَقَّ ذَلِكَ إِذْسَطَتْ بَاتِ الدَّارِ
ابْكَى لِذِكْرِكَ سِرَا ئِمَّ أَعْلَمَهُ فَلِي بَعَاءَنَ : إِعْلَانٌ وَ إِسْرَارٌ

۱۰ محمود صبوری:

وی از شاعران اوائل عهد صفویان است، و در طهران بكتابت اشتغال داشت؛ این بیت ازوست:

نیست اشک لاله گـون کـز چشم پـر خـون مـی روـد
از غـمـتـ خـونـشـدـ جـگـرـ، وـ زـ دـیدـهـ بـیـرونـ مـی روـد^۴

سید هر تضی بن داعی بن قاسم حسنی، ابو تراب صفائی الدین رأزی:
وی غیر از سید مرتضی علم‌الهی است^۵، و قرب صد سال بعد از او می‌زیست.

(۱) هدية الاحباب، من ۱۲۷ س ۱.

(۲) لسان المیزان، ج ۵ س ۳۱۷: حنة النبیم، من ۵۲۵ س ۶: قصص العلما، س ۴۲۵
س ۴: سفينة البحار، ج ۱ ص ۳۴۰ س ۲۱: هدية الاحباب، س ۱۲۶ س ۱۴: مقدمه نقض.
س ۸۶-۸۹. نیز رک: فهرست منتجب الدین، نسخه خبلی، ورق ۱۵ ص ۱ س ۱۴: اهل الاعلی،
قسم ثانی من ۵۰۹ س ۹: معجم المؤلفين، ج ۱۲ ص ۱۸۱.

(۳) در اصل، ودادی، که درست نماید.

(۴) تحفه سامي، من ۱۵۸ س ۳.

(۵) ولادت علم‌الهی در ۳۵۵، و وفاتش در ۴۳۶ هجری اتفاق افتاد؛ هدية الاحباب، من ۲۰۳ س ۱۴: سفينة البحار، ج ۱ ص ۵۲۶ س ۳.

سید مرتضی رازی معاصر غزالی و از مشایخ شیخ منجب الدین بود. کتاب تبصرة العوام در بیان مذاهب و ملل منسوب بدشت. نام وی اکثر بانام برادرش سید مجتبی رازی همراه است. این دو برادر از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی و سیدین سندهای سید مرتضی و سید رضی روایت کنند.

۵ مستی رازی :

مستی از شاعران اوائل عهد صفویان ولایتی است، وجه تسمیه‌اش گویا بیان واقع بوده است. صاحب تحفه سامی در باب او گفته:

«مردی فقیر است، اما نعوذ بالله از خرگذائی او که اگر کسی چیزی نداشته باشد که بوی بددهد، وی گوید: اگر چیزی نداری برای من فاتحه بخوان».

۱۰ این مقطع اور است:

مستی سگ دیوانه آن طرفه غزالت
دیوانه و مست است، ندارد خبر از ما^۱

قاضی مسعود رازی :

وی در اوائل عهد صفویان بر مسند قضایای ری تمکن داشت، و پسر قاضی میر عبدالصمد است، پدر و اجداد وی در ری بشغل قضایا اشتغال داشتند. قاضی مسعود درطبع شعر و سلیقه بعمی و قتبی فقهه و انواع فضائل شهرتی داشت؛ این مطلع ازوی است:

نه مرا شهره شهر این دل حیران کرده

فاس اسرار مرا دیده گریان کرده^۲

(۱) فهرست منجب الدین، نسخه خطی، ورق ۱۵ ص ۱ م ۶؛ قصص العلما، ص

۴۱۶، ۴۱۸؛ جنة النعيم، ص ۵۲۵ م ۱۶ بعد؛ سفينة البحار، ج ۱ ص ۵۲۶ م ۶؛ معجم المؤلفين، ج ۱۲ ص ۲۱۵.

(۲) تحفة سامي، ص ۱۶۸ م ۲۵.

(۳) تحفة سامي، ص ۴۰ م ۱۷.

مسعود رازی شاعر معروف :

وی از مددگاران سلطان مسعود غزنی بوده^۱، و بدان هنگام که خصمان بر او بشوریدند مسعود را از این درازی بداد، اما او را خوش نیفتاد. این داستان در تاریخ بیهقی چنین در ج آمده.

«امیر رضی اللہ عنہ بجشن مهر گان نشست روز سه شنبہ بیست و هفتم ذوالحجہ ۵
[سال ۴۳۰ هجری]، وبسیار هدیہ و نثار آور دند، و شعر را هیچ نفرمود، و بر مسعود
رازی خشم گرفت، و فرمود تا اورا بهندوستان فرستادند؛ که گفتند که او قصیده‌ای گفته
است، و سلطان را در آن نصیحتها کرده، و در آن قصیده این دو بیت بود :

مخالفان تو موران بدند و مسار شدند

بر آر زود ز موران مار گشته دمار
مده زمانشان زین بیش و ، روزگار مبر
که ازدها شود ار روزگار باید مار
این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد، هر چند فضول بود، و شعر ارا با ملوکان
[کذا] این نرسد؟».

هم در این کتاب در باب شفاعت برای مسعود رازی ذکر گردیده:
 «روز پنجمین به هژدهم ماه جمادی الآخری [سال ۴۳۱ هجری] امیر بجشن نوروز
 بنیشت، و هدیه‌های بسیار آورده بودند، و تکلیف بسیار رفت، و شعر شنود از شعراء...
 مسعود شاعر اشفاعت کردند، سیصد دینار صله فرمودند[۱] و هزار دینار مشاهر دهر ماهی[۲]»
 از اشعار مسعود رازی اندکی بیش بجانمانده است.^۳

(١) لباب الالباب ، ج ٢ ص ٦٣ س ٢ : مجمع النصحا ، بخش ٣ ص ١١٧٠ .

(۲) تاریخ پهلوی، ص ۵۹۴ س ۱.

^٥ تاریخ بیهقی، ص ٦١١.

(۴) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳۸ س ۹ پیغام نیز، رک: تحقیق و رحوم عباس اقبال در باب

^{١١١} : حواشي، واضفات حداقة السحر، ص ١٠٩.

امیر مسیب رازی :

وی در آغاز عهد صفویان می‌زیسته؛ و از سادات بمدحشان و سیدی خلیق بوده است؛ این مطلع در منقبت امیر المؤمنین ازوست:

هرگه رسم بخاک در مرتضی علی^۱ جان را فدا کنم بسر مرتضی علی^۱

۵ معلی بن منصور؛ ابویعلی حافظ رازی :

وی در بغداد از مالک بن انس و لیث بن سعد و دیگران حدیث بگفت، و علی بن المدینی و ابوبکر بن ابی شیبه و دیگران ازو روایت کنند. معلی فقیه اصحاب رای بود، و از ابویوسف قاضی اخذ حدیث کرد.^۲.

ملکشاه غازی لواسانی رازی :

۱۰ وی از مردم لواسان ری و از رجال سیاسی آن سامانست، که ذکرش در حوادث و وقایع بهنه رستمدار و تکابن و کلاره دشت و کلاره رستاق مازندران به عنده خاندان آق قوینلو در سالهای ۸۹۰-۹۰۰ بچشم می‌خورد؛ و حوزه حکومتش کلاره دشت و نواحی آن بود.

در باب حوزه عمل او در تاریخ خانی - در وقایع سال ۸۹۹-۹۰۰-چنین مذکور

۱۵ آمده:

«... ملکشاه غازی حاکم کلاره دشت با ملک جهانگیر سلسله دوستی پیش گرفته ...»^۳

ونیز: «کیامحمد کیا الغاره بکلاره دشت برده شاه غازی و برادر او ملک مظافر و فرزندان او را دستگیر کرده روانه خدمت میرزا علی گردانید»^۴.

(۱) تحفه سامي، ص ۴۳ س ۶.

(۲) الکنی والاسماء دولابی، ج ۲ س ۱۶۹ س آخر؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۱۸۸ س ۵.

(۳) تاریخ خانی، ص ۷۴ س ۱۵.

(۴) تاریخ خانی، ص ۷۵ س ۶ ببعد.

در همین کتاب به لواسانی بودن وی به تصریح و تعریض چنین اشارت رفته: «... بر موجب اشارت میرزا علی، بطلب ملکشاه غازی لواسانی فرستاد آوردند.^۱

و نیز: «... میرزا علی... نزد سلطان‌هاشم و ملوک‌رستمدار فرستاد، و ملک‌اشرف و ملکشاه غازی لواسانی... جمع آمدند...^۲

و نیز: «... کیامحمد کیا از منزل جنگ عنان گردانیده دربی ملکشاه غازی رفت، و با تفاق متوجه لواسان شدند، و از آنجا بکلاره رستاق، و از آنجا به تنکابن سعادت خدمت سلطان‌هاشم را دریافت...^۳

ظاهراً وی همان کس است که نامش بر روی صندوق مستبرک بقعه امامزاده بحیی در طهران، بازمانده از سال ۸۹۵، بدین صورت دیده می‌شود:

«قد امر بفتح هذا القبر خلاصة الملوك والسلطانين عضد الدولة ملکشاه غازی ایدالله دولته، ابن المرحوم [۱] مغفور ملک شاهرخ نور قبره تقر بالله^۴. بدین قرار پدر وی ملک شاهرخ نامداشته و تو اند بود که بقرینه کلمه «ملک» صاحب سمتی نیز بوده است

برطبق نقل مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان در سال ۸۶۷ هجری میرزا شاهرخ نامی در دیلمان حکومت داشت، ولی معلوم نیست که همین ملکشاه رخ است، و بادیگری است.

اینکه برخی از ارباب قلم بقرینه «ملک شاهرخ» این ملک شاه را فرزند شاهرخ تیموری پنداشته‌اند، بهیچ روی روی در صواب ندارد، زیرا گذشته از

(۱) تاریخ خانی، ص ۹۱ س ۶.

(۲) تاریخ خانی، ص ۹۴ س ۱۶.

(۳) تاریخ خانی، ص ۹۳ س ۳.

(۴) برای اطلاع دراین باب، رک اطلاعات، اعاهه سال‌چهارم شماره ۶ (۴۲)، شهریور ۱۳۳۰، من ۲۴ مقاله دانشمند آقای سید محمد تقی مصطفوی درباره امامزاده بحیی.

(۵) تاریخ گیلان مرعشی، ص ۲۹۱ س ۳.

اینکه از سال فوت شاه رخ تیموری تا این تاریخ بالغ بر چهل و پنج سال می‌گذرد، و ری مدتها پیش از تصرف خاندان تیموری بیرون رفته با اختیار قراقوینلوها و سپس آق قوینلوها در آمده بود، در هیچ‌جایی از کتب تاریخی فرزندی بنام ملکشاه غازی به شاه رخ تیموری نسبت داده نشده.^۱

ملکشاه غازی را جز ملک مظفر - که در سابق بنامش اشارت رفت - برادر دیگری نیز بنام ملک کبیخسرو بوده است.^۲

منصور بن حسین آبی، وزیر رازی:

وی امامی و از عالمان ادب و تاریخ آن دیار است، و متنقلند مشاغل بزرگ بود، و با صاحب عباد مصاحب داشت، و مجدد دوله وی را وزیر خویش گردانید^۳. مجلی از احوال وی در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۵۳ گذشت. برادر وی ابو منصور محمد نیز از عظاماء کاتبان، و در طبرستان وزیر ملک آن حدود بود.^۴

منصور بن عباس، ابوالحسین رازی :

وی شیعی و از اصحاب حضرت جواد امام محمد تقی، و حضرت هادی امام علی النقی علیہما السلام بود. در بغداد بباب الكوفه خانه داشت. ویرا مضطرب الامر دانسته‌اند. کتاب نواذر کبیر را تألیف کرد. احمد بن ما بنداز و بر قی از وی روایت کنند.^۵

منصور بن علی، استاد منطقی رازی :

منطقی مانند بُدار و غصائی از ری برخاسته، و این هر سه تن با آل بویه همزمان و مداع آن خاندان بوده‌اند.^۶

(۱) تاریخ خانی، ص ۹۲ س ۸ . برای اطلاع بیشتر باحوال ملکشاه غازی، رک:

تاریخ خانی، ص ۷۲ - ۷۵ - ۹۱ و ص ۹۱ - ۹۴ .

(۲) الاعلام زرکلی، ج ۸ ص ۲۳۷؛ مقدمه نقش، ص ۴۴ س ۲۳ .

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۵۷ س آخر .

(۴) منهج المقال، ص ۳۴۶ س ۶؛ نندالر جمال، ص ۳۵۴ س ۱۶ ستون چپ .

(۵) چهار مقاله، ص ۴۵ س ۲ .

منطقی مدائح فخر الدوّلہ دیلمی بود، وبا صاحب اسماعیل بن عباد نیز مناسباتی داشت، ودر حضرت وی اشعاری عربی وفارسی دارد، ودر این هردو نوع صاحب قدرت بود. منطقی در دوازده سالگی به استاد بدیع الزمان همدانی رسید و کسب کمالات کرد. وی گاه منطقی و دیگر گاه منصور تخلص می کرد. بنابر تحقیق استاد دکتر معین در تعلیقات چهارمقاله، در تذکره‌ها ۴۸ بیت بنام او ثبت افتاده است^۱. ایاتی از وی در حدائق السحر والمعجم باستشهاد درج آمده^۲.

موسى بن محمد رازی :

وی فقیه و شافعی مذهب بود، وبسال ۷۳۰ در گذشت^۳.

موسى بن نصیر، ابو سهل فقیه رازی :

وی را با محمد بن حسن شیعیانی مصاحب بود، از آثارش کتاب الشفعة، وکتاب المخارج است^۴.

حرف ن

ناصر بن مهدی بن حمزه، وزیر ابوالحسن نصیرالدین رازی :

وی از جانب نقیب مرتضی عز الدین یحیی نیابت نقابت بلاد عجم داشت، و پس از قتل عز الدین یحیی، بسال ۵۹۱ بغداد رفت، و وزارت الناصر لدین الله خلیفه عباسی راستقید گردید. و بعد از نیل بوزارت نقابت طالبیان را بشرف الدین محمد پسر عز الدین یحیی داد. وی فاضلی محتمشم و حسن الصورة ومهیب بود. اصل ناصر از مازندران و منشأش ری بود^۵.

(۱) لباب الالباب، ج ۲ ص ۱۶ س ۱۹ ببعد: حدائق السحر، حواشی و توضیحات، ص ۹۱ س ۸؛ چهارسقاله، تعلیمات، س ۱۴۱ ص ۱۴؛ مجمع الفصحا، بخش ۳ ص ۱۱۸۰، س ۱۰؛ صاحب بن عباد، ص ۱۲۵، ۱۳۶.

(۲) حدائق السحر، ص ۸۳، ۴۷، ۴۷؛ المعجم فی معايير اشعار المجم، ص ۲۵۱۰، ۲۳۰.

(۳) هدیة المارفین، ج ۲ ص ۴۷۹ س ۲۰؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳ ص ۴۵.

(۴) معجم المؤلفین، ج ۱۳ ص ۴۹.

(۵) ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۳۶ س ۲۸؛ دیوان قوامی رازی، تعلیقات، ص ۲۱۳.

شیخ نجم الدین، معروف بدایه رازی:

نام وی را عبدالله بن محمد بن شاه اور نوشتہ اند^۱. وی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری^۲، و تربیت با فتح‌گان مکتب شیخ مجدد الدین بود. گویند که در کشف حقایق قوت وقدرتی داشت. درواقعه چنگیزی از خوارزم بیرون آمد و بروم رفت. اورا بامولانا جلال الدین و شیخ صدر الدین قونبیوی اتفاق مصاحبت افتاد.

نوشتہ اند که وقتی هرسه در مجلسی جمع بودند و نماز شام قائم شد، و امامت نجم الدین را بود، و در هردو رکعت سوره قل یا آیه‌الكافرون بخواند. پس از فراغ از نماز مولانا جلال الدین بروجه طبیت شیخ صدر الدین را گفت که: ظاهراً این سوره را بکبار برای شما خواند و بکبار برای ما.

وی صاحب مرصاد العباد و تفسیر بحر الحقایق است؛ ازوست:
 شمع ارچه چو من داغ جدایی دارد با گریه و سوز آشنایی دارد
 سر رشته شمع به که سر رشته من کان رشته سری بروشنایی دارد
 وفاتش بسال ۵۵ع اتفاق افتاد، و گفته اند که قبرش در شونیزیه بغداد بیرون مقبره
 سری سقطی و شیخ جنید واقع بود^۳. قول نجم الدین در باب شماره مقتولان ری
 بدست چنگیزیان در مجلد حاضر ص ۲۱۴ مذکور افتاد. هدایت وی را طهرانی دانسته
 است.^۴

(۱) معجم المؤلفین، ج ۶ ص ۱۲۲.

(۲) وی احمد بن عمر صوفی خوارزمی است. گفته اند: چون همواره در مباحثات علمی غلبه ویرا بود، بدین سبب طامه کبری لقب گرفت، که بتلخیص کبری گفته اند: هدیة الاحباب، ص ۲۵۳، ۲۵۴.

(۳) نفحات الانس، ص ۴۳۵ س ۲ بعد: هفت اقامیم، ج ۳ ص ۱۰ س ۲ بعد: آتشکده آذر، ج ۳ ص ۱۱۱۳ س آخر.

(۴) ریاض العارفین هدایت، ص ۲۴۸ س ۲۱.

نحاس، ابوالمعالی رازی:

دولتشاه سمرقندی نام ویرا در تذکرہ ذکر کرده، و اورا از شاعران زمان سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد بن ملکشاه دانسته، و از معاصران ابوالفاخر رازی^۱ و منجیلک و شبل الدوله شمرده است^۲. جوینی در جهانگشا به رازی بودن وی تصریح کرده است^۳. مرحوم عباس اقبال آشیانی ویرا باده خدا ابوالمعالی رازی^۴ یکی دانسته، و در ۵ حواسی و اضافات حدائق السحر چنین گفته :

«بعقیده نگارنده این ابوالمعالی نحاس رازی که در همان زمان دهخدا ابوالمعالی رازی می‌زیسته با او یکی است، و تذکره نویسان متأخر این دو ابوالمعالی را دونفر شمرده و احوال و اشعار آنها را مخلوط نموده، و شرح و تفصیلهای نامر بوط در این باب ذکر کرده‌اند...»

۱۰

وی سپس بذکر دلائلی می‌بردازد که مبلغ آنها چنین است :

۱- از ابوالمعالی نحاس در کتب قدیم چون چهار مقاله و حدائق السحر و المعجم ولباب الالباب ذکری نیست، و اول بار که نام او مستقل^۵ در تذکره‌ها آمده در هفت اقلیم امین احمد رازی است، که معلوم نیست به چه سندي او را در ذیل شعرای اصفهان آورده^۶.

۱۵

۲- جوینی صریحاً ابوالمعالی نحاس را رازی می‌نویسد، و بعید بنتظر می‌آید که دونفر شاعر ابوالمعالی نام هردو از اهل ری در یک زمان در دستگاه سلاجقه بساشند، و نظامی عروضی و عوفی فقط بذکر یکنفر از آنها، آنهم مطلقاً با اسم بلمعالی رازی بدون

(۱) تخلص این شاعر را نحاس باحاء مهمله و نحاس باحاء معتمد هردو سبط کرده‌اند؛ وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، س ۲۸۶ ذیل ۱.

(۲) مجلد حاضر، ص ۲۷۵.

(۳) تذکرة دولتشاه، ص ۸۸ س ۷.

(۴) جهانگشا، بتصحیح مرحوم قروینی، ج ۲ ص ۲.

(۵) مجلد حاضر، ص ۳۰۳.

(۶) رک : هفت اقلیم، ج ۲ ص ۳۵۸ س ۳.

ذکر قبیدی که یکی را از دیگری جدا کند اکتفا کنند، و از دیگری نام نبرند.

۳- اشعاری که با اسم ابوالمعالی فحاس یادداشت شده، با اسم دهخدا ابوالمعالی رازی هم ثبت است، و از آن جمله است قطعه ذیل:

هوا بطبع لیطف تو نسبتی دارد

از این سبب مدد جان خلق کشت هوا...، الخ^۱

۵

این بود ملخص قول مرحوم اقبال. در حدائق السحر در مواردی به ایاتی از بلمعالی رازی استشهاد رفته، و صاحب المعجم نیز عین همان شواهد را آورده است.^۲.

نصر بن ابی ناصر رازی:

رافعی نام وی را در التدوین ذکر کرده است، و ابوزالحسن قطان ازوی روایت کند.^۳.

نصر بن مهدی بن نصر بن مهدی، ابوالفتح و نکی رازی:
وی از سادات دانشمند و نک، ولادتش بسال ۴۷۸ در ری، و زیدی مذهب بود. نصر از ابوالفضل یحیی بن حسین علوی زیدی استماع حدیث کرد.^۴.
علی بن محمد بن نصر بن مهدی و نکی نسبه مذکور در لباب الانساب^۵ نیز از ۱۵ منسوبان وی بوده است.

نصیر بن ابی نصیر رازی:

نصیر از ادبیان و نحودانان بزرگ ری بود، واصمی و ابوزید انصاری را

(۱) حدائق السحر، حواشی و توضیحات، ص ۱۲۰ - ۱۲۴.

(۲) حدائق السحر، صحائف، ۳۳، ۳۵، ۵۶؛ المعجم، صحائف ۳۰۴۰۲۸۳۰، ۲۲۲

(۳) التدوین، ص ۵۰۹ س ۲۳.

(۴) الانساب سمعانی، ورق ۵۵۸۶ ص ۱ س ۱۶ بیعد؛ مجله یادگار، سال اول شماره دوم ص ۱۶ که اشتباهآ در آن سال ولادت، سال وفات ذکر شده.

(۵) اوائل لباب الانساب بیهقی، در عنوان «فی ذکر منصنف فی علم الانساب فی البلدان»؛ نیز در همین کتاب تحت عنوان «فصل فی انساب النساپین من آل رسول الله (ص)» در ذیل عنوان «نسابه الری».

بدید ، و با کسائی نحوی مصاحب داشت و این فن را از وی بیاموخت؛ فقط در انباء الرواۃ گفته:

«کان علامة نحویاً ، جالس الكسائی ، واخذ عنه النحو ، و قرأ عليه القرآن .
وله مؤلفات حسان، سمعها منه أبوالهیثم الرازی ، روحاها عنہ بہراۃ، وکان نصیر صدوق التہجیة، کثیر الأدب، حافظاً . وقد رأى الأصمعی ، وأبا زید الأنصاری وسمع منهما^۱ .» ۵
وی بسال ۲۴۰ هـ در گذشت.^۲

مولانا نظام رازی :

وی از جمله حفاظ آستانه حضرت عبدالعظیم در اوائل عهد صفویان بود، و در کتبه نویسی دستی داشت؛ این بیت اور است:

چگونه بادگران بینمیش؟! که نپسندم غبار غیر ز غیرت بگرد دامانش^۳
نعمان رازی :

وی شیعی و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده است.^۴

امیر نور الله رازی :

وی پدر امیر عنایت الله^۵ رازی شاعر و متولی امامزاده عالی مقدار حضرت عبدالعظیم است، که بهمان خدمت اشتغال داشت، و شعر نیز می سرود؛ این مطلع از ۱۵ اوست:

دست رقیب داشت بدست آن نگار مست

خندان ز من گشت و ، مرا گریه داد دست^۶

(۱) انباء الرواۃ ، ج ۳ ص ۳۴۷ س ۷ .

(۲) بغية الوعاة ، ص ۴۰۴ ; شذرات الذهب ، ج ۲ ص ۹۵ س ۱۱۵ : «جم المؤلفين» .

ج ۱۳ ص ۱۰۰ .

(۳) تحفة سامي ، ص ۱۷۸ س ۳ .

(۴) منهج المقال ، ص ۳۵۳ س ۲۹ .

(۵) رک : مجلد حاضر ، ص ۳۳۸ .

(۶) تحفة سامي ، ص ۴۱ س ۱۷ .

نیستی رازی :

وی نیز از شاعران اوائل دوره صفویان ری بوده؛ و این مطلع او راست :

بی لب لعلت بیزمی جام نتوانم گرفت

بی تو ای آرام جان! آرام نتوانم گرفت^۱

حرف و

مولانا وصلی رازی :

وی نیز در اوائل عهد صفویان از محله ساران قصبه طهران برخاست، ویزرنگ

زاده آن محلت بود؛ این مطلع ازوست :

ناز کم کن به تبسیم مکش ای بار مرا

پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا^۲

۱۰

وفایی رازی :

وی از جمله مریدان نوری خشیه بود^۳، و خویشن را در نظر مردم بلند مرتبه

می نمود، و شعر می گفت؛ این مطلع ازوست:

ای که گوئی بمن : آن عارض زیبا منگر

عاشقم عاشق ، از آن رو نکنم قطع نظر^۴

۱۵

ولید بن ابان ضبی رازی :

وی از اصحاب حضرت امام رضا علیہ السلام بوده است^۵.

حرف ه

هبة الله بن حسن بن منصور، ابوالقاسم رازی :

وی طبری الاصل و به لالکائی معروف بوده، و ب بغداد رفت و آنجارا وطن گرفت،

از عیسی بن علی بن عبیسی وزیر، و ابو طاهر مخلص و دیگران استماع حدیث کرد،

(۱) تحفه سامی، ص ۱۶۳ س ۱.

(۲) تحفه سامی، ص ۱۶۲ س ۸.

(۳) رک : مجلد حاضر، ص ۳۸۸، ۳۸۷.

(۴) تحفه سامی، ص ۱۶۳ س ۲.

(۵) منهج المقال، ص ۳۵۶ س ۲ : نقد الرجال، ص ۳۶۴ س ۱۵ ستون راست.

و نیز در ری از جعفر بن عبد الله فناکی و علی بن محمد بن عمر قصار حديث شنید . خطیب بغداد ازوی روایت نوشته . وی بسال ۱۸۴ در دینور درگذشت . از آثارش مذاهب اهل السنّة و کتاب رجال الصحابة و غير اینهاست .^۱

هدایت الله رازی :

ازوست :
وی از سر ایندگان و تاجر ان و لایت ری در اوائل عهد صفویان بود؛ و این مطلع ۵

بحال من نظری کن که عاشق زارم
غريب و خسته دل و ناتوانو بيمارم^۲

هشام بن عبد الله رازی :

وی فقیه حنفی و از عالمان بنام ری بوده است، دروازه هشام آن شهر- که در مشرق
قرار داشته و از آنجا بخراسان می رفته اند - ظاهراً بنام اوست . نبذی از احوال وی
در مجلد اول کتاب حاضر ص ۲۶۳-۲۶۱ در شرح دروازه هشام، و ۴۳۷، ۴۳۴ در ذکر
گورخانه شبیانی وهشام در ری ثبت افتاده است.^۳

هشام بن مثنی، رازی :

^۴ وی از شیعیان ری و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده است.

همدهی رازی:

وی از گویندگان قصبهٔ طبران در اوائل عهد صفویان بود، و به عصر ایشغال داشت؛ این مطلع از وست:

آخر این گزینه بلائی بسر آورده است

(١) تاريخ بغداد ، ج ١٤ ص ٧٠ س ١٢ : مجتمع المؤلفين ، ج ١٣ ص ١٣٦ .

(٢) تحفة سامي، ص ١٧٧ س ٥١.

(٣) نبر، رك: الكنى والاسماء دولابي، ج ٢ س ١٤٢ آخراً: تذكرة الحفظ، ج ١

^{٨٥} ص ٣٥١ س ٣: الاعلام ذر كلى، ج ٩ ص ٨٥.

(٤) منهج المقال ، ص ٣٦٧ س ١٩ : نقد الرجال ، ص ٢٦٩ س ٤ سقوط حب :

جنة النعيم ، ص ٥٢٤ س ١٠

(٥) تحفة سامي، ص ١٦٤ س ٢.

حروفی

یارعلی طهره‌افی :

وی نیز در آغاز دوره صفویه از طهران برخاست، و در اوائل حال بشیر از رفت و دیرگاهی به اکتساب فضائل سرگرم بود، و در طب وقوفی به مرسانید و بمعالجه پرداخت، و شعر نیز می‌گفت؛ این مطلع از وست :

ای دل روش عشق زپروانه بیاموز جاندادن از آن عاشق دیوانه بیاموز^۱

یحیی بن ابی بکر، ضرییر رازی:

وی از رجال شیعه و از اصحاب امام هادی علیه السلام بود، و به ضرییر شهرت داشت.^۲

۱۰ یحیی بن ابی العلاء رازی :

وی از اصحاب حضرت امام باقر علیه السلام بود، و صاحب کتاب است.^۳

یحیی بن ضرییر رازی :

ابن ضرییر از قاضیان قرون نخستین ری بوده است، و در همان شهر در گذشت.^۴

یحیی بن محمد بن علی بن مطهر، عزالدین ابوالقاسم مرتضی رازی :

۱۵ وی پس از پدر نقابت طالبیه ری و قم و آمل را بعهده داشت، و سیدی عالم و فاضل و بزرگوار بود. وی را از پدر روایات احادیث بوده است، او و پدرش محمد بن علی بن مطهر قمی از رجال بسیار معروف و مشهور خاندان بزرگ نقباء ری از

(۱) تحفه سامی، من ۱۳۷ س ۲.

(۲) منهج المقال، من ۳۶۹ س ۸؛ نقد الرجال، من ۳۷۱ س ۷ سنتون راست؛ جنة النعيم، من ۵۲۴ س ۱۱.

(۳) معالم العلماء، من ۱۱۷ س ماقبل آخر؛ منهج المقال، من ۳۶۹ س ۱۳؛ جنة النعيم، من ۵۲۴ س ۱۲.

(۴) الطبقات الکبری لابن سعد، ج ۷ من ۲۸۰ س ۸. ذکر وی در فتوح البلدان بالاذرى، من ۳۱۹ س ۴ نیز بجشم می‌خورد، که بکر بن هیثم از وی در باب نقض عهد مردم ری پس از فتح نخستین آن شهر و گشودن آن در آخرین بار بدست قرضا بن کعب انصاری مذکور درس ۱۱۹ مجلد حاضر، مطالبی نقل می‌کند.

خاندانهای قدیم و شریف و بیوت نجیب و اصیل شیعه بوده‌اند. عزالدین یحیی بدلست علاءالدین تکش خوارزمشاه شهیدگردید، و فرزندانش به بغداد منتقل شدند.^۱ یحیی بن معاذ، ابو زکریا رازی:

وی از زهاد و صوفیان بنام، و از طبقه اولای اهل طریقت است. با لقب واعظ دادند؛ از یوسف بن حسین رازی نقل کرده‌اند که گفت:

«در صد و بیست شهر رفتہام بدیدار علماء و حکماء و مشایخ، هیچکس ندیده‌ام قادرتر بر سخن چون یحیی معاذ رازی^۲، قزوینی در آثار البلاط آورده:

«کان شیخ الوقت و صاحب اللسان فی الوعظ والقبول عند انسان».^۳

گفته‌اند: از مشایخ نخستین کس که بر منبر رفت او بود، این معنی در کشف:

المحجوب بدین صورت درج آمده:

«نخست کس از مشایخ این طایفه از پس خلفاء راشدین که بر منبر شد او بود».^۴

ویرا در حقیقت رجاء‌گامی استوار بود، و هجویری (بنقل از حصری) و شیخ

عطّار این مهم را بدین مفهوم گفته‌اند:

«خدواند تعالی را دویحیی بود: یکی از انبیاء و دیگر از اولیاء، یحیی بن

زکریا علیه السلام طریق خوف را چنان سپرد که (همه صدیقان بخوف او از فلاح خود

نومید گشتند، و یحیی بن معاذ طریق رجا را چنان سلوک کرد که^۵) دست همه مدعیان

(۱) فهرست منتخب الدین، نسخه خطی، ورق ۱۸ ص ۶ - ۲، نیز برای اطلاع به احوال پدرش به دیوان قوامی، تعلیقات، ص ۱۹۳ - ۲۱۲، و حجه احوال خودش، ص ۲۱۲ - ۲۲۴ رجوع شود.

(۲) طبقات الصوفیة انصاری، ص ۸۵ س ماقبل آخر: نفحات الانسجامی، ص ۵۵

س ۱۱.

(۳) آثار البلاط، ص ۳۸۱ س ۱۲.

(۴) کشف المحجوب هجویری، ص ۱۱۲ س ۲۱: تذكرة الاولیاء، ج ۱ س ۲۶۶

س ۱۸.

(۵) مفهوم عبارت بین‌الاہالین از کشف المحجوب ساقط است.

بر جاءه فرو بست. گفتند : حال یحیی بن زکریا عليه السلام معلوم است، حال این یحیی چگونه بود؟ گفت : بمن رسیده است که هرگز وی را جاهدیت نبود، و بر او کبیرهای نرفت؛ و اندر معاملت و برزش جدی تمام داشت که کسی طاقت آن نداشت، اصحاب گفتند : ایدها الشیخ ! مقام مقام رجاست و معاملت خافغان؟ گفت : بدان ای پسر که ترک عبودیت ضلالت بود، و خوف و رجاء دو قائم ایمانند (محال باشد که کسی بورزش رکنی از ارکان ایمان بضلالت افتد)، خائف عبادت کند ترس قطعیت را و راجی امید و صلت را، تاعبادت موجود نباشد نه خوف درست آید نه رجاء، و چون عبادت حاصل آید این خوف و رجاء بجمله عبارتی بود، و آنجا که عبادت باید عبارت هیچ سود ندارد.^۱

۱۰

خواجه عبدالله انصاری هروی در طبقات الصوفیه آورده :

«شیخ الاسلام گفت کی : فرایحی معاذ گفتند کی : قومی اند کی می گویند کی ما بجایی رسیده ایم، که مارا نماز نباید کرد. گفت : بگو رسیده اند، بسفر رسیده اند.^۲»
یحیی را در بیان معرفت سخنان بلند بسیار است، که شیخ عطار پاره ای از آنها را در تذکرة الاولیاء بیاورده است.^۳ وی صاحب تصانیف و سخنان موزون است، در

۱۵ کشف المحبوب است :

«وی را اندرین تصانیف بسیار است، و نکت و اشارات بدیع...^۴»
یحیی را در ری وام بسیار ببرآمد، که بر غازیان و حاجیان و فقرا و علماء و صوفیان صرف کرد ببود، داینان مطالبه کردند، پس راه خراسان در پیش گرفت، چون بیلخ رسید بخواهش مردم مدتی آن جاسخن گفت و ایشان را پند داد، و صدهزار درم سیم ویرا فرام آمد. از آنجا باز گشت تا بری برود و وام بگزارد، اما دزدان راهش بزدند و سیمیش بستند و بعد بنقل عطار بهرات رفت و هفت شتر و ارنقره ویرا فرامشند، و چون

(۱) مفهوم عبارت بین الالین از کشف المحبوب ساقط است.

(۲) کشف المحبوب ، ص ۱۱۲ س ۱۲ : تذکرة الاولیاء ، ج ۱ من ۲۶۶ م ۸ .

(۳) طبقات المؤففة انصاری ، ص ۸۶ س ۳ : نفحات الانس جامی ، ص ۵۵ س ۲۲ .

(۴) تذکرة الاولیاء ، ج ۱ من ۲۶۶ - ۲۷۷ . نیز ، رک : شرح رساله قشریه ، ص

۱۱۹-۱۱۵ .

(۵) کشف المحبوب ، ص ۱۱۲ س ۲۱ .

به نیشاپور رسید در آنجا در جمادی الاولی سال ٢٥٨ در گذشت ، و در مقبره باب معمرا
مدفون شد ، و وصیت کرد که مال را بغریمان دهندا.

یحیی بن معلی بن منصور ، ابو زکریا رازی :

وی را ابو عوانه نیز گفته اند. از پدر خویش و ابو سلمه تبوزکی استماع حدیث
کرد ، و اسماعیل بن فضل بلخی و عباس بن علی نسائی و دیگران ازو روایت کنند ، ۵
یحیی در بغداد ساکن بود.^۲

یعقوب بن اسحق کلینی رازی :

وی پدر عالم بزرگ شیعی مذهب ، و دانشمند نظریه نظریه محمد بن یعقوب
صاحب کافی است ، که بفضیلت و تقوی مشهور بوده است . قبرش در کلین از قراء
فشاپویه است.^۳

۱۰

یعقوب بن محمد ، ابو یوسف رازی :

وی را در علم حساب تسلط بود . از آثارش الجوامع فی الحساب ، حساب
الخطاین وغیر اینهاست . وی در قرن سوم هجری می زیست.^۴

یوسف بن حسین بن علی بن یعقوب ، زاهد ابو یعقوب رازی :

وی را از کبار ائمه و مشایخ عصر خویش و از طبقه ثانیه دانسته اند^۵ ، که باز او اع

(۱) کشف المحتجوب ، ص ١١٣ : تاریخ بغداد ، ج ١٤ ص ٢٠٨ : طبقات الصوفیہ انصاری ،
ص ١٥ س ٩ : آثار البلاط قزوینی ، ص ٣٨٢ : تذکرة الاولیاء ، ج ١ س ٢٧٧ : ابن خلکان ،
طبع ١٢٨٤ ، ج ٢ ص ٣٦٥ : تاریخ نیشاپور ، ص ١٤٥ ، وص ١٤٩ و ص ١٥٢ : طبقات الکبری
شعرانی ، ج ١ ص ٦٩ : العبر ، ج ٢ ص ١٧ س ١٣ : فتحات الانس ، ص ٥٦ : شرح رسالت
قشریه ، ص ١١٧ : ابن اثیر ، ج ٥ ص ٣٦٧ س ١٣ : هفت اقلیم ، ج ٣ ص ٧ : الاعدام زرکلی .
ج ٩ ص ٢١٨ : معجم المؤلفین ، ج ١٣ ص ٢٢٢ : مطلع الشمس ، ج ٣ ص ١٥٠ ١٥١٩ .
ج ١٤ ص ٢١٢ س ٢١٢ .

(۲) جنة النعيم ، ص ٥١٥ ، ٥١٦ : سفينة البحار ، ج ٢ ص ٤٩٥ س ٣ .

(۳) ترجمة الفهرست ابن نديم ، ص ٥٠٤ س ٢ : معجم المؤلفین . ج ١٣ ص ٢٥٢ .

(۴) طبقات الصوفیہ انصاری ، س ٢٢٠ س ٩ : فتحات الانس ، ص ٩٧ س ١١ : شذرات

الذهب ، ج ٢ ص ٢٤٥ .

علوم ظاهري و باطنى آراسته، وشيخ رى وامام جمال ومقنداي اين طایفه بود. او طريق ملامت داشت و مردم را برخود می شورانيد ، و قبول ايشان را برخوبیشن ويران می ساخت ، و خود را از چشمها می افکند ، و در استفاط تصنیع نظیر نداشت ، زبانش در بيان معارف و اسرار سخت گويا بود، با بسياري از مشايخ صحبت داشت، شاگرد ذواللون مصرى است، و با ابوتراب نخشبی و يحيى بن معاذ رازى وغير ايشان مصاحب است، در سفر رفيق ابوسعيد خراز بود. وى را با جنيد مکاتباتی نیکوست. عمرى در از بیافت. فوت وى بسال ٣٠٣ یا ٤٠٣ واقع شد. از احمد حنبل و دحیم وغير هماروایت کنند.^۱

يوسف بن محمود بن محمد، عزالدين طهرااني رازى :

وی از طبقه فقهاء بوده است . از مؤلفاتش شرح کنز الدفائق في فروع الفقه الحنفي است که بسال ٧٧٣ هجری در قاهره از تأليف آن فراغ یافت^۲.

شهر رى - اين مهد معارف اسلامي - را عالمانی بنام از طایفه نسوان نیز بوده است. که نام برخی از آنها در منابع بچشم می خورد، از آن جمله است :

فاطمه بنت محمدبن حسین رازى :

وی از مشايخ ابن جوزی است، و در اعلام النساء مذکور است :

«فاطمة ... محدثه سمع منها عبد الرحمن بن الجوزی، يوم الخميس في ١٠ جمادی الآخرة سنة ٥٢٠ هـ^٣»

این بود اشارتی به احوال رجال عمدة ری با ایجازی تمام؛ و چنانکه در آغاز این مبحث یاد کرده آمد، اختصار را از ذکر رجالی که بیان احوال ايشان ارتباطی

(۱) طبقات المؤففة سلمی، ص ١٨٥؛ تاریخ بغداد، ج ١٤ ص ٣١٤؛ طبقات الكبرى شعرانی، ج ١ ص ٧٧؛ کشف المیحوب، ص ١٢٤؛ تذكرة الاولیاء، ج ١ ص ٢٨٠؛ ابن اثیر ج ٦ ص ١٥٧ ماقبل آخر؛ العبر، ج ٢ ص ١٢٨؛ شرح رسالت قشیریه، ص ١٦٧؛ هفت اقلیم، ج ٣ ص ٨.

(۲) معجم المؤلفین، ج ١٣ ص ٣٣٤.

(۳) اعلام النساء، ج ٤ ص ١٠٠ ماقبل آخر، بنقل از «مشیخة ابن الجوزی». مخطوط.

بدون شدت باری پیدا می کند، همچون وزیر ابوالفضل بن العباس^۱ قمی و پسرش ابوالفتح^۲؛ و یا بزرگانی که از ری دیدن کرده‌اند، همانند سعید بن جبیر^۳ و ابن سینا حکیم معروف^۴ و ابوطالب مأمونی^۵ و ابوحیان توحیدی^۶ و بدیع الزمان همدانی^۷ و صدھا تن امثال ایشان خود داری رفت.

فصل پنجم

۵

در گذشته‌گان و مدفونان در ری از رجال دیگر بلاط:

شهر بزرگ‌تری از دیر باز تا پایان روزگار آبادی، بسبب شهرت و اهمیت و تاثیری که در فرهنگ و تجارت و سیاست جهان داشت، همواره مرکز رجال و محظوظ رحال بود، و بزرگان زمان از هرسو بدانجا روی می‌نهادند، که شرح پاره‌ای از آنها را در صحائف تاریخ و کتب رجال طالعه توان کرد. در این فصل با اختصاری تمام بذکر گروهی از ۱۰ بزرگان که ایشانرا در آن شهر مرگ در رسیده، و یا مدفنشان آنجا بوده می‌پردازد.

الف- پیش از اسلام:

از این عهد در این باب اطلاعی بدست نیست، و ظاهراً گویا استخوان هر مز

(۱) تجاذب السلف، ص ۲۲۵ س ۱۸، و منابع دیگر.

(۲) ، ، من ۲۳۰ س ۱۵ . ،

(۳) فتوح البلدان، ص ۳۲۰ س ۱۰ .

(۴) چهار مقاله، ص ۱۲۳ س ۱۶ . تعلیقات چهار مقاله، ص ۴۳۴ س ۳ بعد، مقدمه چهار مقاله، ص هیجده س ۱۳ بیبعد: لب النوار بیخ نسخه خلی، س ۹۴ س آخر، نسخه طبع ع ص ۹۷ س ۲۱ : دستورالوزرا، ص ۱۲۸ س ۱۶؛ کتاب در حرف افوا : س ۱۲۶ س ۸ . بنتل استاد دکتر معین، بنا بر رساله سرگذشت، قسمت اول کتاب قانون راشیخ در حرجان حدود سال ۴۰۳ و قسمتی را در ری (حدود ۴۰۵) و بقیه را در همدان (بین ۴۰۵ و ۴۱۴) تصنیف کرده است: تعلیقات چهار مقاله، ص ۳۹۴ س ۱ .

(۵) کتاب صاحب عباد، ص ۱۶۸ .

(۶) کتاب صاحب عباد، ص ۷۶ - ۸۵ .

(۷) کتاب صاحب عباد، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ .

پسربیزدگرد دوم ساسانی و سه تن از افراد خاندان وی در شهر ری نهاده شده است، و سند این قول در مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۷۸، ۳۷۹ درج افتاده، و اعاده ترجمه نیست.

ب - دوره اسلامی :

در قرون اسلامی جمعی کثیر از مغاربی که به ری آمدند در آنجا درگذشتند، و نیز تابوت گروهی از بزرگانرا پس از مرگ جهه دفن از دیگر نقاط بدانجا منتقل کردند. این جمع از تمام طبقات مردم آن عهد از فرزندان امامان و ذرای معصومان، و شاهان و شاهزادگان و رجال سیاسی، و فقیهان و عالمان و صوفیان بوده‌اند.

در کتاب منقلة الطالبیه تأليف دساتي سید ابو اسماعیل ابراهیم بن عبد الله بن حسن،
 ۱۰ نام قریب شصت و پنج تن از فاطمیان و علویان و طالبیان^۱ - که از بلاد خویش هجرت کرده و بتدریج تاحدود سالهای اوخر نیمة اول و اوائل نیمة دوم قرن پنجم به ری درآمده‌اند، و با باصطلاح علماء رجال ورسم عرف ایشان «نژیل ری» بوده‌اند. درج افتاده^۲، که از آن جمله‌اند حضرت عبدالعظیم و امامزاده طاهر و امامزاده عبدالله علیهم السلام. لکن چون احوال پاره‌ای از ایشان بدست نیست، و نیز مسلم نیست که همگی را در شهر ری مرگ در رسیده، و بادر آنجا مدفون شده باشند، و مدفنشان معلوم نیست، از

(۱) در عرف ارباب انساب و رجال، ساداتی که از نسل حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام باشند «فاطمی»، و ساداتی که از فرزندان آن دو امام و محمد بن علی و عباس بن علی و عمر بن علی علیهم السلام باشند «علوی». آنها که از نسل حضرت علی بن ابی طالب و جعفر بن ابی طالب و عقیل بن ابی طالب علیهم السلام باشند «طالبی»، و آنها که از ذرای عبدالمطلب باشند «هاشمی»، و آنها که از سلاطه نصر بن کنانه باشند «قرشی»، و آنها که از نسل یعرب بن قحطان هستند «عرب» خوانده می‌شوند: سوابق انساب ابی نصر بخاری، ص ۱ س ۲. نصر بن کنانه را قریش خوانند: کتاب انساب ابن مهنا احمد بن علی بن حسین (شماره صفحه ندارد).

(۲) منقلة الطالبیه، نسخه خطی، صحائف ۷۳-۷۹. اینها غیر از آن دسته از سادات هستند که بنواحی ری درآمده‌اند، و مدفن بسیاری از آنها هنوز در دیهه های اطراف ری بجا و مطاف و مزار است. نام هر یک از دسته اخیر در کتاب مذکور در ذکر نام آبادیهای ری که بر ترتیب حروف تهیجی درج گردیده ثبت افتاده است.

این رو جز تنبی چند، از ذکر نام بقیه خودداری می شود، و طالبان را بدان کتاب نفیس،^۱ یا جنة النعیم که مؤلف با فضیلت آن تمامی آن مطالب را نقل کرده رجوع باید کرد.
اینک ذکر این بزرگان:

ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص، ابواسحق :

وی از عارفان بنام قرن سوم هجری است، که بسال ۲۹۱ هجری در جامع مهدی^۵ ری در گذشت، ذکر بقیه وی و مختصری از ترجمه احوالش در مجلد اول کتاب حاضر، در فصل مصالح و مقابر، ص ۴۳۰-۴۳۴ ثبت افتاده است. مشایخ بزرگ از اطراف واکناف برای زیارت شنیده اند و محتشم از اقصی بلاد شام و حجاز و مغرب پایی افزار در

پایی کرده هزار فرسنگ زمین می پیمایند، تا بزیارت شیخ بازیزد بسطامی رسند، یا بزیارت پیر محمد المقدسی ، یا بزیارت بو بکر طاهران، یا ابراهیم خواص^۳»

ابراهیم بن احمد بن عبد الله بن محمد، ابواسحق مراغی :

وی در قزوین از ابراهیم بعتر و دیگران استجماع حدیث کرد. در حدود سال ۴۸۰ هجری در ری در گذشت.^۲

ابراهیم بن حبیب فرازی، ابواسحق :

وی منجم مخصوص منصور دوانیقی، و از ریاضی دانان و حکیمان قرن دوم هجری بوده است. شمشی از احوال او در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۴۰-۴۴۳ در فصل مصالح و مقابر، در ذکر بقیه وی درج گردیده است.

ابوالمنظفر بن خجندی :

وی بزرگ آل خجند بعضی خوش بود، و بقول ابن اثیر بسال ۴۹۶ هجری در

(۱) جنة النعیم ، ص ۴۹۸ - ۵۰۲ ، و امامزاده های اعمال ری، ص ۵۰۲ ، ۵۰۳ .

(۲) النعیم ، ص ۶۴۴ س ۸ . نیز، رک : تاریخ بغداد ، ج ۶ ص ۷ س ۸ : ضمیمات

الکبری شعرانی ، ج ۱ ص ۸۳ س ۱۱ .

(۳) التدوین ، ص ۱۸۴ س ۵ .

دی بدهست مردی علوی مقتول و در جامع آنچا مدفون شد ، بحث در این باب در مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۴۴۴ گذشت .

احمد بن فارس بن زکریا بن محمد بن حبیب ، ابوالحسین قزوینی :

وی در علوم مختلف زمان تسلط داشت ، اما شهرتش بیشتر در لغت بوده است . او را جهه تعلیم مجدد الدوله بن فخر الدوله بری بردنده ، و صاحب عباد او را بزرگ می داشت . از مصافتاش ، المجمل در لغت ، حلیۃ الفقها ، جامع التأویل در تفسیر وغیر اینهاست . اصل وی از همدان بوده است ، و بقزوین رفت و چندی نیز در زنجان بماند ، و بسال ۳۹۵ در شهر ری در گذشت ، و مقابل آرامگاه قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی مدفون شد .

۱۰ اسماعیل بن عباد صاحب کافی ، ابوالقاسم :

سعانی ویرا از طلاقان قزوین دانسته ، و در چهارمقاله عروضی سمرقندی ازوی با نسبت «الرازی» یاد شده^۱ و به ری منسوب آمده است ، اکن مرحوم بهمنیار در کتاب صاحب بن عباد باتکاء قرائی و شواهدی استوار ، از جمله اشعاری از خود صاحب ویرا اصفهانی و ولدش را طلاقانچه آن بلد ذکر کرده است^۲ . وی در سال ۳۶۶ هجری بفرمان مؤید الدوله از اصفهان بهری رفت و وزارت یافت ، واز آن پس ری انجمان گاه ادب و شعر او نویسنده کان و مرکزدانش و فرهنگ گردید^۳ . پس از مؤید الدوله بشرحی که که در سال ۱۶۳ - ۱۶۲ میلادی حاضر ذکر رفت فخر الدوله در ری بشاهی رسید ، و صاحب راهنمچنان دروزارت باقی نگاهداشت .

پاره‌ای از اخبار صاحب و مرگ وی در ری در مجلد نخستین کتاب حاضر ، در ذکر «سرای صاحب عباد» ص ۳۵۵ - ۳۶۰ درج افتاد ، و اعادت را نیازی نیست .

(۱) معجم الادباء ، ج ۴ ص ۸۰ ، و ذیل ص ۸۱ : معجم المؤلفین ، ج ۲ ص ۴۰ .

(۲) الانساب سمعانی ، ورق ۳۶۳ ص ۲۱۷ : چهار مقاله ، ص ۲۸ س ۱۴ : ۱۴ .

تاریخ گزیده نیز یک روایت وی را ذی شرده شده (تاریخ گزیده ، طبع لیدن ، ج ۱ ص ۴۲۳) .

(۳) کتاب صاحب عباد ، ص ۳۵ ، ۳۶ .

(۴) کتاب صاحب عباد ، ص ۴۲ .

اینانچ سنقر حسام الدین :

وی از ممالیک سنجربود، و پس از شکست او از غزان از خراسان بگریخت و به ری آمد و آنجارا بدبست آورد، و بسال ۴۵۶ بدست غلامانش مقتول شد. بقایای گنبد اینانچ در پایان کوه طبرک در ری هنوز بجای است. بحث از این گنبد و احوال اینانچ در مجلد اول، ص ۴۶۷-۴۷۵ گذشت.

۵

تشن بن البارسلان سلجوقی، تاج الدوله :

چون ملکشاه بسال ۴۸۵ هجری دد گذشت، و بر کیارق بتفصیلی که در مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۲۰-۴۲۴ مذکور آمد در ری بسلطنت نشست، عمش تشن بر وی خروج کرد. بر کیارق در صفر سال ۴۸۸ ویرا در محلی در نزدیکیهای ری در راه ساوه بشکست و در بند و مقتول کرد. این محل را یاقوت داشیلوانا نامیده است^۱. بروایت مؤلف تاریخ آل سلجوق در آناتولی - که نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است - جنّهٔ تشن را بری برداشت، و در گورخانه طغول اول مدفون کردند، و سرش را ببغداد فرستادند^۲. وصف گورخانه طغول در مجلد اول، ص ۴۵۹-۴۶۶ و در مجلد حاضر، ص ۱۸۲، ۱۸۳ مذکور آمده.

۱۵

جو انمرد قصاب :

ظاهرًا اول بار در نزهه القلوب موضوع مدافن بودن وی در ری در ح آمده^۳ ذکر بقعه‌وی در مجلد اول، ص ۴۲۶-۴۲۹ گذشت، و همانجا اشارت رفت که در منابعی که در دسترس بود هیچگونه ذکری از احوال وی بنظر نرسید. و غالباً در آن بحث که

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۳۸ س ۱۴ .

(۲) سلجوق‌نامه، ص ۳۶ س ۱۶ : دحمل التواریخ، س ۴۰۹ س ۴ : رأی‌الآدبور، ص

۱۴۳ س ۳ : تاریخ آل سلجوقی در آناتولی، س ۲۰ س ۱۱ بعد : ابن‌انبیه، ج ۸ س ۱۷۵

س ۲۲ : المختصر، ج ۲ ص ۲۱۶ س ۱۴ : تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۱۳ : روضة الصفا

جلد چهارم (شماره صفحه ندارد)

(۳) نزهه القلوب، مقاله ثالثه، ص ۵۴ س ۱۶ .

بقعه وی افتاده است به عهد آبادانی ری سنتیان مقیم بوده‌اند^۱.

حجاج بن ارطاء نخعی، مکنی به ابو ارطاء :

وی که در سفر مهدی عباسی بری به مراه او بود ، در این شهر درگذشت^۲ . حجاج از عالمان و حدیثدانان بنام اوائل عهد عباسیان بود، و بهنگامی که منصور خلیفه بسال ۱۴۵ تصمیم ببناء بغداد گرفت جمعی از داشمندان و ارباب فضل و عدالت و فقیهان ۵ و معتمدان و مهندسان را بخواند تا در امر بنا نظر و وقوف و اشراف داشته باشند، از جمله آنها ابو حنیفه و حجاج بن ارطاء بودند^۳.

عالمانی بنام چون ابو عصمة نوح بن ابی مریم فقیه و قاضی مرو از حجاج بن ارطاء حدیث بیام و ختنند^۴ . فوت وی را در ری بسال ۱۵۰ (پاره‌ای منابع ۱۴۵) ۱۰ نوشته‌اند^۵ .

سید زاہد حسین بن عبد الله ابیض بن عباس، ابو عبد الله علیهم السلام :
وی همان امامزاده عبد الله معروف و مذکور در ری است، و ذکر بقعه وی در مجلد اول در فصل دوازدهم - که خاص بحث از مضاجع و مقابر است - ص ۴۰۰-۳۹۸ ۶ گذشت ، و در همانجا با اختلاف قول در باب صاحب بقعه - که عبد الله ابیض بن عباس است، یا پرسش ابو عبد الله حسین، و یا نواده عبد الله بن عباس - اشارتی برفت، واستنباط خویش ۱۵

(۱) ظاهر آن جوانمرد شهرت وی است، و نامش معلوم نیست: چنانکه در نیشاپور نیز سه تن با شهرت جوانمرد مدفونند: جوانمرد ابو شختوبه، و جوانمرد علمدار، و جوانمرد نردیاد (تاریخ نیشاپور، ص ۱۵۱ ماقبل آخر). ذکر جوانمرد سرخس نیز در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۲۸ ۷ گذشت.

(۲) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۳ ب بعد: مختصر البلدان ، ص ۲۶۹ س ۱۷ .

(۳) الکنی والاسماء دولابی، ج ۱ ص ۱۱۲ س ۲۱: تاریخ بغداد، ج ۱ ص ۱۷۰: معجم البلدان یاقوت ، ج ۱ ص ۶۸۱ س ۱۰ ب بعد: ابن اثیر ، ج ۵ ص ۱۵ س ۳: مرآت البلدان ، ج ۱ س ۲۲۲ س ۱۰ .

(۴) العبر حافظ ذهنی ، ج ۱ ص ۲۶۴ س ۲: تذکر: الحفاظ ، ج ۱ ص ۱۷۵ س ۱۵ .

(۵) معجم البلدان ، طبع گوتینگن ، ج ۶، فهارس ، ص ۳۷۵ س ۲۱: منهج المقال ، من

۹۳ س ۷: نقد الرجال ، من ۸۲: شذرات الذهب ، ج ۱ ص ۲۲۹: تهذیب الاسماء . من ۱۹۸
الاعلام زرکلی ، ج ۲ ص ۱۷۴ .

را که باید صاحب مرقد مشهور را همان ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن عباس متوفی
بسال ۳۱۹ دانست درج کرد.

حضرت امامزاده حمزه (ع) :
در کتاب النقض ثبت افتاده:

«اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم روند، و بزیارت سید عبدالله الایض (نخ: ۵
ابو عبدالله)، و بزیارت سید حمزه موسیٰ...»^۱
در مجلد اول، ص ۳۹۵-۳۹۷ بحث در باب آن بزرگوار، و اختلاف اقوال مربوط
بدین موضوع گذشت.

خاتون زوجة سلطان طغرل اول :

وی در ذی القعدة سال ۴۵۲ هجری در زنجان درگذشت، و تابوت ش جهنمه دفن به ۱۰
ری منتقل گردید؛ ابن اثیر در وقایع این سال گفته:
«... فیها فی ذی القعدة قویقت خاتون زوجة السلطان طغرل بک بزنجان، فو جد
علیها و جداً شدیداً و حمل تابوتها إلى الری فدفنت بها...»^۲

خلیل سلطان بهادر بن امیرزاده امیر انشاه بن تیمور شور کان:
وی چنانکه در مجلد حاضر صحائف ۲۲۴، ۲۲۵ مذکور آمد، پس از تیمور ۱۵
چندی بشاهی نشست، لکن سرانجام گرفتار و محبوس گردید، و میرزا شاهرخ اور
خلاص کرد، و بعراق و آذربایجان که بعید تیمور نامزد پدرش بود- فرستاد.
سلطان خلیل در شهر ری بعارضه مرض دوشه روزه داشت، در شب چهارشنبه شانزدهم
رجب سال ۸۱۴ درگذشت، و همانجا بخاک سپرده شد.^۳

زبیده خاتون دختر یاقوتی بن داود سلجوقی:

وی دختر عم و زن ملکشاه و مادر برکیارق است، که بسال ۴۹۲ بدستور
مؤیدالملک در قلعه طبرک ری زندانی و سپس خفه گردید. تفصیل وقایع مربوط

(۱) کتاب النقض، ص ۶۴۳ س ۴.

(۲) ابن اثیر، ج ۸ ص ۹۰ س ۸.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۶۴ و ذیل ۲ آن صفحه.

بوی در مجلد اول کتاب حاضر، در شرح بقعه بن زبیده، در صحائف ۴۲۰-۴۲۳ ثبت افتاده، واستنباط نگارنده در این باب، که ظاهراً صاحب بقعه بن زبیده وی است. که در ری حالتی کمایش مشابه حالت سیده شیرین زن فخر الدول، داشته. در همانجا درج گردیده است.

۵ سلم بن قتیبه باهلهی :

وی که در ایام مروان حمار و ابو جعفر منصور امارات بصره را داشت، بسال ۱۴۹ در شهر ری در گذشت، ابن اثیر در وقایع این سال گفته:

«وفيها مات سلم بن قتيبة الباهلي بالري، وكان مشهوراً عظيماً القدر^۱.»

این روایت در المختصر ابوالفساء نیز درج آمده است^۲. وی امیری عاقل و عادل بود.

شادملک، زوجه خلیل سلطان نواده تیمور:

چون خلیل سلطان بشرح مذکور در سابق در ری در گذشت، شادملک زن او نیز - که تحمل مرگ شوی را نداشت - خنجری بشدت بر سینه خود فروبرد، بدآنسان که از پشت بدر آمد، و در دم جان بداد، واو و شوهرش هردو را در یک گور در ری مدفون ساختند^۳.

سید بزرگوار حضرت طاهر بن ابی طاهر محمد المبرقع بن محمد (ع):
وی امامزاده طاهر مدفون در جوار حضرت عبدالعظیم، واز اعقاب حضرت حسین بن زید شهید بن علی بن حسین علیهم السلام است. اشارتی موجز به احوال آن حضرت در مجلد اول، در ذکر مرقد آن بزرگوار، ص ۳۹۷، ۳۹۸ رفته است، و بدین نکته نیز اشارت می‌رود که مدفون بودن پسر وی امامزاده مطهیر در ری مسلم نیست.

(۱) ابن اثیر، ج ۵ ص ۲۸، ۹ و ذیل ۲.

(۲) المختصر، ج ۲ ص ۵ س ۱۸.

(۳) عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه فارسی، ص ۲۹۲؛ س ۱۸؛ تاریخ ایران

سر جان ملکم، ترجمه فارسی، ج ۱ ص ۱۵۹ س ۱۹.

طغول بیک، سلطان رکن الدین ابوطالب بن میکائیل بن سلجوق :

نام اسلامی وی محمد است، واحوالش در صحائف ۱۷۹-۱۸۱ مجلد حاضر درج آمده، و اشارت رفته که در رمضان سال ۴۵۵ در خانه بیلاقی خویش در تجریش ری در گذشت، و جسدش را از آنجا بشهر ری برداشت و مدفن ساختند؛ و گورخانه‌ای مجلل با چندین زینت و آلت برایش ساختند، که بحث آن در مجلد اول کتاب حاضر در تحت عنوان «برج طغول» در صحائف ۴۵۹-۴۶۶ در مجلد حاضر در ذیل «گورخانه طغول در ری» ص ۱۸۲، ۱۸۳ گذشت.

طغول بن ارسلان بن طغول بن محمد بن ملکشاه، یا طغول سوم:

این پادشاه سلجوqi چنانکه در ص ۲۰۶ مجلد حاضر در احوال وی گفته آمده در سال ۵۹ در ری کشته شد، و سرش را ببغداد فرستادند، و تنش را در بازار روده (در محل چهار بازار ری^۱) بردار کردند، و تا سه روز همچنان آویخته نگاهداشتند، سپس در گورخانه طغول مدفنش ساختند.

عباس والی ری :

وی از غلامان سلطان محمود سلجوqi بود، و سنه جر فرمانفرماشی ولايت را به وی داد؛ عباس بدست سلطان مسعود سلجوqi در سال ۵۴۱ در بغداد مقتول گردید، و دخترش ۱۵ کس فرستاد تا لاشه‌اش را بری برداشت و مدفن ساختند.^۲ شمه‌ای از احوال او در ص ۱۹۶، ۱۹۷ مجلد حاضر درج افتاده است.

سید جلیل عبدالعظيم بن عبدالله بن علی، ابو القاسم علییهم السلام :

مزار فایض الانوار آن حضرت در ری پیوسته مطاف مؤمنان و معتقدان بوده است. احوال آن بزرگوار در مجلد اول کتاب حاضر، در فصل مضاجع و مقابر، در ۲۰ ذکر زیارتگاههای ری، صحائف ۳۸۴-۳۹۵ ثبت افتاده است. (آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر بانی ایران نوین، و احیا کننده افتخارات دیرین این سرزمین در آن تربت

(۱) مجلد اول، ص ۲۱۷ ص ۵ بعد: مجلد حاضر، ص ۲۰۴ - ۲۰۶.

(۲) ابن اثیر، ج ۹ ص ۱۵.

نموده قسمیهای مختلف کتبیه ک- و فی از خشت پخته و سفالی متعلق به عصر نهم فردن پنجم بشیوه شکوه،ند رازی با تربیات ادعاوی، که درسال جاری به تمام تعریض در ورودی حرم در برابر اعون آن از زیر انبواد نمایان شده و تحت تعقیب است.

الله الرحمن الرحيم امر يا... حمد الله المطهور على سماحة سلم
صاحب... سيد نعمت الذي محمد املاك مسند الدولة امير الفضل
اسعد محدث عرسى الله امير المؤمنين اطال الله زده
والله اعلم... على يدي حمد الله... الى رحمة الله زرني بفضل

دین کشمکش پر امون دارد، تخریب ره، همدمی با فضلات بیر زیما، نزدیک بنبوه اصلی (حاجی گلپار، حوت نند و لاغر غیر قائم) چنین شده است)



معطر در جنب آن بقعت سوزپی افکنده شده است). بتازگی کتیبه‌ای تاریخی بخط کوفی انتهیای کتبه، در کفاره سمت جب در گاه، و تزیینات الحافی آن



لیکی حمام سرد کوشه راست



لیکی حمام سرد کوشه ج



قسمی از کاشت سردر



نمونه‌ای از منبت کاری در
قدیمی، دارای تپوش سنت
پارسی متعلق به عهد آل بویه
پیر طبق نظر همدس عالی قادر
پیر (با) که از دیوار پیرون
آمده است

از دوران سلجوقي بنام مجد الملک وزیر برکيارق، مر بوط بحدود سالهای ۴۸۰-۴۹۰ هجری بدor در ورودي بقעה حضرت عبدالعظيم كشف گردیده، كه سند بسيار ارزنده و مهمی برای بنای اصلی اين آستانه مقدسه است؛ و نمونه هائی از آن در صحائف پيشين درج آمد. ذكر بنای مجد الملک در اين بقعة مباركه، در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۸۹، ۳۹۰ و احوال مجد الملک در ص ۴۲۲-۴۲ همان مجلد گذشت.^۱

علی بن حمزه کسائی، ابوالحسن نحوی:

وی از قاریان هفتگانه و از گوهر ایرانیست، واستاد رشید و امین و مأمون بود. و بسال ۱۸۹ در سفر رشید به ری او محمد بن حسن شیبانی بهمراه وی بودند، و این هردو اندر يك روز در ری در گذشتند. در باب احوال و مدفن وی در مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۳۸-۴۴۳ بشرح سخن رفت.^۲

علی بن عبدالعزیز بن حسن بن علی بن اسماعیل، ابوالحسن جرجانی:
وی قاضی ری در ایام صاحب بن عباد، و ادبی اریب بود، و بسال ۳۹۲ در ری در گذشت.^۳

(۱) مشاهد و بقاع طالبیان را متوكل عباس بن حرب پسر وزیر ناصبی خویش عبدالله بن-یحیی بن خاقان خراب کرد، و مقابر شهدای کربلا را آب بست و کشت کرد، و تا پنهانه داء سی محمد بن زید که بسال ۲۷۰ پس از برادرش حسن بن زید روی کار آمد، مجلد حاضر، ص ۱۳۹ مشهد امیر المؤمنین علی علیهم السلام و مشهد امام حسین علیهم السلام و سایر مشاهد طالبیه خراب بود، محمد زید مشاهد را عمداً رت مختصر فرمود و بهر موضع بتحمیم دخمه و غیره پدید آورد، تا بعهید بوئیان که عندالدوله مشاهد را عمارت اساسی کرد، و قصبه و حصار و خانه و بسیار از بساخت (تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۲۴)؛ و پس از يك قرن و نیم سال وزیر سعید شهید مجد الملک اسد بن محمد بن موسی بر اوستانی قمی بعهد سلجوقيان قه امام-جن. وزین العابدين و امام باقر و امام سادق علیهم السلام را که بقیع در يك تنبلره مدفعوند، و مشهد موسی کاظم و محمد تقی علیهم السلام که در کاظمین بعداد است، و مشهد حضرت عبدالعظيم و بسیاری دیگر از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام را تعمیری استوار کرد (النقض، ص ۲۲۰). برای بقعة حضرت عبدالعظيم، پس از بناء عهد آل بویه امامی ترین بناءها را مجدد الملک بساخت. بر طبق نظر مهندس ارجمند گرامی پیر نیا قسمتی ایشان در بیر و کنار کتبه عهد سلجوقي از آآل بویه است.

(۲) معجم الادباء، ج ۱۴ ص ۱۴ ماقبل آخر.

علی بن لیث، برادر یعقوب و عمر و لیث:

علی بن لیث، که در سال ۲۸۰ بار ارفع بن هرثمه در ری بود، در این شهر وفات یافت. ابن اثیر در این باب چنین آورده:

«سنّة ثمانين و مائتين] واقام رافع بالری باقی سنّته، ومات علی بن الیث معه فی الری!»^۱

علی بن أبي القاسم منصور بن أبي سعد، شرف الدین ساعدی: وی قاضی نیشابور بود، و در رمضان سال ۵۵۴ در ری درگذشت، و در مقبره محمد بن حسن شیبانی مدفون شد، ابن اثیر در وقایع این سال^۲ گفت: «وفیها توفي شرف الدین علی بن أبي القاسم منصور بن أبي سعد الساعدی قاضی نیسابور فی شهر رمضان، و کان موته بالری، و دفن فی مقبرة محمد بن الحسن الشیبانی صاحب ابی حنیفة رضی الله عنہما ، و کان القاضی حنفیا ایضاً».

فخر الدوّله دیلمی، و پدر و پسر وی:

فخر الدوّله، چنانکه در ص ۱۶۸ مجلد حاضر گفته آمده، در ماه شعبان سال ۳۸۷ در قلعه طبرک ری بر اثر درد شدید معده درگذشت. در باب مسفن وی در مجلد اول ۱۵ کتاب حاضر صحائف ۱۵-۱۳ و ۴۵۹-۴۵۱ تحت عنوان گنبد فخر الدوّله بشرح بحث رفت، و بختیل سخن آن بود که گنبد فخر الدوّله در شمال ری در فضایی باز و آن کوه نقاره خانه و تیزی پیش آمده کوه ری در مشرق کارخانه گلیسیرین در پای کوه ای افکنده شده بوده، و از شهر فاصله‌ای انداز داشته، و استودان بزر جو مید زردشی بدان مشرف بوده است، اما امروز اثری از آن بجای نیست.

(۱) ابن اثیر، ج ۶ ص ۷۴ و ۱۵. اصطخری در المساک، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ م رگ او در دھستان دانسته و چنین گفته: «... و اما علی بن الیث فکان استامن الی رانع بجرحان، و بت بدھستان و قبره عنانک».

(۲) در سخنه دور داستناده نکار نده، تاریخ مذکور در مفتح وقایع این سال اشتباهی ۵۵۴ و ۵۵۵ ذکر گردیده است.

(۳) ابن اثیر، ج ۹ ص ۶۷ و ۲۶.

گویا مسلم است که رکن‌الدوله پدر فخرالدوله نیز در ری درگذشته است، و در این باب در مجلد نخستین ص ۴۴۸ سخن رفت، و نیز گفته‌اند که مجده‌الدوله پسر فخرالدوله در ری درگذشت پدر بخاک سپرده شده، و بحث آن در ص ۴۵۵ مجلد اول گذشت.

۵ قتلغ اینانج، پسر اتابک پهلوان:

وی که بسال ۵۹۰ طغرل سوم را در ری بکشت و سرش را برداشت^۱، خود در سال ۵۹۲ در ری بفرمان می‌اجق مقاومت کشته شد^۲. در راحه‌الصدر است که: «دختر سلطان زن یونس‌خان با ایشان این مکیده ساخته بود، که قصاص پدر از قتلغ اینانج باز خواهد، خوارزمیان با قتلغ اینانج رای زندن که بیزکی بساوه‌می باید فرستاد سواران جنگی را از بیش‌ها [کذا] داشتند و قتلغ اینانج را بسان گوسفند سر ۱۰ بیریدند، فخرالدین سور سر و تن اورا باز خربذ و بهمدان بتربة پذرش فرستاد. ... در ماه جمادی الآخرة سنه اثنین و تسعين و خمس مائة او را دفن کردند^۳.»

محمد بن البسان، ابو عبد الله جیلی:

وی شبیخی صوفی و متعبد و آمر بمعروف و در بادی امر مستفغه بود. چند بار بقزوین رفت، بسال ۵۹۶ در ری درگذشت.^۴

۱۵ محمد بن حسن شبیانی:

وی فقیه بزرگ حنفی است که با ابوحنیفه مصاحب داشت، و احوال او با استناد بمنابع مختلف در مجلد اول کتاب حاضر در ذکر گورخانه وی ص ۴۳۷-۴۳۴ درج آمده است، و اشارت رفت که وی و کسانی بسال ۱۸۹ دریک روز در ری درگذشتند. ۲۰ و رشید پس از دفن آن دو بزرگ گفت:

(۱) مجلد حاضر، ص ۲۰۶.

(۲) مجلد حاضر، ص ۲۰۷.

(۳) راحه‌الصدر، ص ۳۸۰ س ماقبل آخر.

(۴) الثدوین، ص ۷۴ س ۱۰.

«دفت الفقه والعربیة بالمرئی».

محمد بن خالد بن یزید بن مزید شیبانی :

وی و برادرش احمد در ری مدفون شده‌اند . احمد بهنگام ولایت موسی بن بغا ، و محمد در خلافه المعتضد در مقام مکنفی، در گذشته‌اند .

د محمد بن عبدالملک ، ابوالحسن فقیه صفار :

وی از وجوده فقیهان در قزوین بوده است، و چندی در ری حدیث بگفت، و بسال ۳۵۹ در ری در گذشت، و تابوت‌ش را بقزوین برداشت، و در مقبره طریق دستجرد مدفونش ساختند .

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ، ابو جعفر ملقب بصدقوق :

۱۰ وی از اکابر عالمان شیعه است که بسال ۳۸۱ در شهر ری در گذشت، و بقیه اش مزار و مطاف است . نبذی از احوال وی در ذکر بقیه اش در مجلداویل ص ۴۲۶-۴۲۴ مذکور آمده است .

مرداویج زیاری :

۱۱ مرداویج-چنانکه در ذکر گنبد وی در مجلد اول ص ۴۴۵، و شرح احوال وی در مجلد حاضر ص ۱۵۲ گفته‌آمد - بسال ۳۲۳ در اصفهان در حمام مقتول شد، و وزیر او ابن العیید مرقدش را از اصفهان برداش اکابر بری فرستاد، و ظاهر آدر شمال جیلا باد ری (امین آباد کنونی) که از بنای‌های خود وی بود، در دامن کوه بر بلندی بخاک سپرده شد.

شرف الدین موفق گردبازو :

۱۲ وی از امیران مقتدر سلطان مسعود سلجوقی بود، و بسال ۵۶۱ در ری در گذشت . در راحة الصدور آمده :

«روز چهارشنبه چهار ماه جمادی الاولی سنه احدی و سنتین [و خمسماهه] وفات یافت

(۱) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۶۹ م ماقبل آخر .

(۲) التدوین ، ص ۱۳۰ م ۸ .

شرف الدین گردباز و بوز بر ظاهر ری بزیر گنبد شاهنشاه، و تابوت او به مدان بر دند به مدرسه‌ای که بنانه‌اذه است، و خداوند اتابک [پهلوان محمد] در بارگاه او سه روز تعزیت داشت، و امراء و اعیان دولت همه حاضر شدند و غمگین بودند.^۱ مشابه‌این قول در سلجوق‌نامه نیز درج است.^۲

فصل ششم

۵

ماجرای خرابی ری، و سب در آمدن آن از صورت شهری بزرگ در طی چند قرن بحالت دیهی خرد

گرچه در زمانهای پیش از اسلام و پس از آن - بتفصیلی که در صحائف -^۳ ۲۴۳ مجلد حاضر مذکور افتاد - گاهگاه قهر طبیعت در شهر باستانی ری مصادیبی بزرگ، از زلزله‌های مخرب و بیماریهای بی امان و خشک سالیهای کشت سوز و بلیات و آفات دیگر ۱۰ بوجود می‌آورد، که در آن حوادث دهها و صدها هزار تن از ساکنان آن از بین می‌رفتند، و بخشی وسیع از شهر باندام و خرابی می‌گرایید؛ و نیز کشتارهای دست‌جمعی چنگیزیان دمار از روزگار مردم آن دیار در آورد، و جمعی کثیر را به خاک و خون کشید، لکن این حوادث بیش و کم برای دیگر بلاد نیز - که هنوز موجودیت و شهرت و عظمت‌شان باقی است - اتفاق افتاد.

۱۵

آن عامل که ری را پس از قرنها آبادی و بزرگی - که گاه آنرا عروس دنیا می‌دانستند^۴، و دیگرگاه ام‌البلادش می‌خوانند^۵ - بجایی کشاند که آن همه قصور معمور و عمارت‌دلکش و بازارهای آباد و سرایهای فرح بخش را ازدست بداد و اندک‌اندک بصورت دیهی خرد درآمد (که بجای شهر ری قریه شاهزاده عبدالعظیم‌ش

(۱) راجحة‌الصدور . ص ۲۹۲ س ۵ .

(۲) سلجوق‌نامه ، ص ۷۹ س ۱ .

(۳) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۱۱۷ س ۱ بیعد .

(۴) ، ، ، ، ص ۱۱۸ س ۳ بیعد .

نام دادند^{۱)}) نزاعهای دینی بی‌گیر، و جنگهای مذهبی و تفاوتها و پراکندگیهای داخلی فرق متعدد و مختلف مذهبی آن بود، که نظیر آنها بدين شدت وحدت در هیچیک از بلاد نشان نداده‌اند، و دلیل این دعوی بیاید.

در اینجا نخست اقوال محققان داخلی و خارجی را در باب خرابی ری و سبب آن از قرن چهارم بعد، که نشعب مذهبی در آنجا پیدا شده می‌نگارد، وسپس بذکر حقیقت مستبیط از منابع متعدد همراه با قرائن و شواهد می‌پردازد.

اصطخری متوفی در نیمة اول قرن چهارم^{۲)} در المسالک والمالک در این باب

گفته:

«أكثـرـ الـمـدـيـنـةـ [ـ شـارـسـتـانـ رـىـ]ـ خـرـابـ ،ـ وـالـعـمـارـةـ فـىـ الرـبـضـ...»^{۳)}
در ترجمة فارسی این کتاب - که ظاهراً از قرن پنجم و ششم باقی مانده است-

عبارت فوق بدین صورت بفارسی برگردانده شده:

«شارستان بیشتر خراب است، وربض آباد است.^{۴)}»

ابن حوقل در صورة الارض نوشته:

«واكـثـرـ الـمـدـيـنـةـ خـرـابـ ،ـ وـالـعـمـارـةـ فـىـ الرـبـضـ؟»^{۵)}

مقدسی در احسن التقاسیم آورده:

«وهو بلد كبير نحو فرسخ في مثله ، إلا أن اطرافه قد خربت.^{۶)}»

در قرن پنجم نیز در ری خرابیها بوجود داشت، که طغیل اول بنعمیر آن هفت

گماشت، و این معنی را ابن اثیر در وقایع سال ۴۳۴ بدین صورت ذکر کرده:

(۱) جغرافیای جهان نمای فلوغون رفاتیل، ص ۳۴ س ۸.

(۲) رک: پشت جلد این کتاب، و نیز ص ۹، مقدمه بقلم دکتر محمد جابر.

(۳) المسالک والمالک اصطخری، ص ۱۲۲ ماقبل آخر.

(۴) مقدمه این کتاب، بقلم آقای ایرج افشار، ص ۱۲ س ۴.

(۵) ترجمة فارسی المسالک والمالک، ص ۱۷۰ س ۱۲.

(۶) صورت الارض، ص ۳۲۱ س ۲۲.

(۷) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۱۷.

«وامر طغرل بک بعماره افری، و کانت قد خربت...^۱

بروایت یاقوت اندکی پیش از حمله مغول نیز بیشتر ری خراب بوده است،
وی در معجم البلدان در این باب چنین نقل کرده:
«وکانت مدینة عظيمة خرب اکثرها؛ واقتصر اذنی اجتذب فى خرابها فى سنة
١٧٦ و انا منهزم من التنصر، فرأيت حيطان خرابها قاذماً و منابرها باقية و تزاویق
الحيطان فى حالها لقرب عهدها بالخراب، الا اذها خاوية على عروشها.^۲»
وی سبب این خرابی را نزاعهای مذهبی دانسته، و شرح آن بباید.
در آثار البلاط قزوینی در باب خرابی ری بدینگونه اشارت رفته:
«وذكر اذهب خربت سراراً بالسيف والخسف...^۳»

در نزهه القلوب - ازمولفات سال ٧٤ هجری - در باب خرابی ری و علل آن پس ١٠
از حمله مغول و پیش از آن چنین مذکور آمده:

«... اکنون که ری خراب است و رامین شهر آنجاست...^۴

و نیز: «أهل شهر را بر سر سنگی باهم مخاصمت افتاد. زیادت از صدهزار آدمی
بقتل آمدند، و خرابی تمام بحال شهر راه یافت، و در فترت مغول بکلی خراب شد،
و در عهد غازان خان ملک فخر الدین رئی بحکم بر لیخ درواندک عمارتی افزود و جمعی ۵
را ساکن گردانید...^۵»

کلاویخو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیا، سفير هانزی سوم پادشاه
کاستیل در اسپانیا بهنگامی که بسفارت بنزد تیمور می رفت، در روز سه شنبه هشتم

(۱) ابن اثیر، ج ٨ ص ٣٤ س ٢٨.

(۲) معجم البلدان، ج ٢ ص ٨٩٣ س ١٥.

(۳) آثار البلاط، ص ٣٧٥ س ١٨.

(۴) نزهه القلوب، مقاله یالله، ص ٥٢ س ١١.

(۵) ، ، ، ، ، ص ٥٣ س ٨.

ژویه ۱۴۰۴ میلادی - مطابق باروزهای آخر سال ۸۰ هجری - ری را دیده، و در سفر نامه خوبیش در باب آن چنین آورده است :

«... سه شنبه بعد [تاریخ فوق] بهنگام غروب آفتاب از تهران برآه افتادیم، و پس از پیمودن دو فرسخ در جانب راست بناهای شهری عظیم را دیدیم که متوجه مانده و ویران گشته بود. اما بسیاری از برجهای آن هنوز هم برپا بود، و خرابهای چند مسجد را دیدیم. این آثار همان شهر ری است که در گذشته بزرگترین شهر همه آن منطقه بود. اما اکنون دیگر این شهر بکلی خالی از سکنه است؟»^۵

در هفت اقلیم امین احمد رازی دوبار بخرابی ری اشارت دفته، و ملقط عبارت آن دومورد چنین است:

«اصحاب تواریخ نوشتند که آن شهر بکرات بسبب قتل عام و زلزله ویران شد و باز عمارت یافت، تا حادثه چنگیز بوقوع پیوست، و کرت دیگر قتل عام شد، و نوعی خراب گردید که نقش آبادانی بالکلیه ازوی محو گشت؟»^۶

صاحب زینت المجالس نوشتند:

«شهر ری اکنون خراب است، و از زمان قتل عام مغول تا این زمان ویران مانده

۱۵ است...»^۷

شاردن سیاح معروف فرانسوی - که بههد صفویان از ایران دیدن کرده - در سیاحت-

نامه خوبیش در باب خرابی ری ذکر کرده :

(۱) در کتاب خاطرات استفسلطانیه راجع به تیمور لنگ، ص. ۴۳۰، بجای ۱۴۰۴ ذکر گردیده: «... روز دوشنبه هشتم ماه سپتامبر سال ۱۴۰۳ میلادی در شهر سمرقند مقرر شد که سفیر پادشاه کاستیل به حضور تیمور بیک برسد ...». متن مطابقت با تاریخ سفر نامه کلاویخو.

(۲) ترجمه سفر نامه کلاویخو، ص ۱۷۵ س ۱۷.

(۳) هفت اقلیم، ج ۲ ص ۴ س ۳، و ص ۶ س ۱۹.

(۴) زینت المجالس ازمولفات سال ۱۰۰۴ هجری، نسخه خطی، ص ۷۱۴ س آخر.

نیز، رک: ص ۷۱۵ س ۱۴.

«... آخرین خرابی این شهر در نتیجه جنگهای داخلی، در دوره اسلامی تاتار در پارت (عراق عجم) وقوع یافت ... این جنگهای داخلی با تهاجمات تاتار (مغول) دست بهم داده، بلده معظم و مشهور ری را در پایان سده ششم هجری مبدل بoyerانه و محکوم بنابودی کرد...»^۱

متاخران را نیز در این باب اقوالی است که چند نمونه آن درج می‌افتد.

در ریاض السیاحه نقل گردیده:

«بسبب صدمات پی در پی روبخرابی نموده ... در زمان هجوم چنگیزخانی قتل عام رفت، و دیگر صورت عمارت نگرفت...»^۲

در ملحقات تاریخ روضة الصفا تأثیف رضاقلیخان هدایت مذکور آمده:

«... در زمان دولت چنگیزخان، چنانکه در تو از اخلاق اهالیش بقتل عام رفت، و دیگر آبادی نگرفت...»^۳

در جنة النعيم درج افتداده:

«زمانیکه لشکر چنگیزخان به قتل عام مأمور شدندری راهم خراب کردند...»^۴

در آندراج، فرهنگ معروف اشارت رفته:

«[ری] زمان هجوم لشکر تاتار مغول با مر چنگیزخان بقتل عام خراب شد، و دیگر صورت آبادانی نگرفت...»^۵

ونیز:

«[ری] شهر مشهور است که در ایران بوده، در فتنه مغول ویران شد...»^۶

(۱) سیاحت‌نامه شاردن، ترجمه فارسی، ج ۳ ص ۵۶۲ ب بعد.

(۲) ریاض السیاحه شیروانی، ص ۶۶۹ س ۶.

(۳) ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۶.

(۴) جنة النعيم، ص ۳۹۱ س ۲۲.

(۵) آندراج، ج ۱ ص ۷۶۴ س ۲۱ ستون راست.

(۶) آندراج، ج ۲ ص ۲۴۶ س ۱۹ ستون چپ.

در کتاب آنها بنا نوشته آمده :

«پس از یورش چنگیز در نده دیگری از همان تخمه و نژاد، تیمور لنگ تatar در سال ۷۸۳ (کذا) هجری به ری روی آورد. آسبی که از او به ری رسیده آن شهر کهنسال را پس از بیش از دوهزار سال پایداری یکسره ویران کرد، از آن پس دیگر ۵ سخنی از شهر و مردم آنجا نیست، بلکه از ویرانه ری باید نام برد.^۱»

در کتاب آستانه ری درج شده :

«... با وجود تمام این کشتارها و ویرانیها (قتل عام مغول) ری هنوز شهری بود مسکون و دارای آثار وابنیه؛ اما حمله تیمور لنگ تatar بسال ۷۸۳ (کذا)^۲ هجری کار این شهر تاریخی را یکسره ساخت، بطوریکه نامدتها جز خرابه و ویرانه چیزی از ۱۰ آن نماند.^۳»

از نویسنده‌گان خارجی متأخر نیز در این باب اقوالی بدست است، که بیش و کم مشابه مطالب مذکور در فوق، و ظاهراً مقتبس از همانهاست، و نمونه را بدوسه مورد از آن اقوال اشارت می‌شود.

سربرت کرپرانگلیسی که بزمان فتحعلی شاه به ایران آمده، و خرابه ری را ۱۵ دیده در سفرنامه خویش چنین نقل کرده :

«... آخرین حادثه‌ای که سر نوشته این شهر را تعیین کرده، نتیجه جاه طلبی و خونخواری است، که از مشخصات بر جسته حکومت جانشینان بلافضل چنگیز خان است، و پیش از آنکه دو قرن از غارتگری و ویران ساختن حصارهای این شهر سپری گردد، نام این شهر چنان از خاطره‌ها فراموش شد که دیگر اسمی از آن بعنوان اقامتگاه بشری باقی نماند...»^۴

(۱) آنها بنا ، ص ۲۳۱ س ۴ .

(۲) تیمور بسال ۷۸۲ لشکر کشی به ایران را آغاز کرد، اما بسال ۷۸۶ هجری مطابق

۱۳۸۴ میلادی علم عزیمت بصورت ری برآفرانست و آنجا را بدست آورد، رک: مجلد حاضر،

ص ۲۲۲ .

(۳) آستانه ری ، ص ۱۲ س ۲۱ .

قول خود وی چنین است :

«The last blow which sealed the fate of this city, was received from the insatiable avarice and thirst of blood, which marked the dominion of the immediate successors of Zingis Khan; and, before the lapse of two centuries after their direful sacking of its walls, it was so lost,
as to be no more named as a residence of man.^۱

در گراند آنسیکلپدی بزبان فرانسوی ذکر گردیده :

«... آن شهر بوسیله مغولان که تمام جمعیت شهر را قتل عام کردند کاملاً خراب شده بود، غازانخان در مسکون گردانیدن مجدد آن کوششی بی فایده کرد.»

عبارت متن آن کتاب چنین است :

: Elle fut entièrement détruite par les Mongols, qui en exterminèrent toute la population (1221). Ghazan Khan essaya en vain de la repeupler.^۲
در این دو گفته، چنانکه مشهود است. خرابی کامل ری با واقعه مغول نسبت داده شده است.

مینورسکی ایرانشناس معروف در دائرة المعارف اسلامی در این باب چنین نوشتہ :

«سپاهیان تیمور بسال ۱۳۸۴ میلادی (۷۸۶ هجری) ری را بدون هیگچونه مقاومتی بتصرف درآوردند، اما این کار در حوزه ری صورت نکرفت زده شهر ری : زیرا کلاویخو که بسال ۱۴۰۴ از آن ناحیه عبور کرد تأیید می کند که ری دیگر مسکون نیست: بهذکر «ری» در عهد شاهرخ (مطالع السعدین تحت و قابع سال ۸۴۱ = ۱۴۳۷) و همچنین عهد شاه اسماعیل در حبیب السیر نیاید اهمیت داد...»
سخن وی بدین صورت است :

En 1384 les troupes de Timur occupèrent Raiy sans coup férir, mais il s'agissait sûrement de la localité de Raiy et non pas de la ville car Clavijo qui traversa la région en 1404, confirme que Raiy n'était plus habitée. Il ne

(۱) سفر نامه کرپرتز ، ج ۱ ص ۳۶۴ س ۱۶ بیعد .

(۲) لاجراند آنسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۵ سنتون حب .

faut pas non plus attacher d'importance à la mention de « Raiy » à l'époque de Shāh-rukh (Matla al-sadain, sous l'année 841 = 1437) et même de Shāh Ismā'il, Habib al-siyar.^{۱)}

در این گفته بسخن کلاویخو استناد و بدان اعتماد شده است. اختصار را از ذکر اقوال دیگر مستشرقان خودداری می‌شود.

از مجموع روایات نویسندهای داخلی و خارجی که در صحائف اخیر درج افتاده دو مطلب عاید می‌گردد :

نخست کیفیت وحدود و کمیت خرابی است، که بموجب آنها این شهر کهنسال پس از قرنها پایداری در برابر مصائب و نوائب، سرانجام به عهد چند بیز یا تیمور بکسره و برانگردید و بکلی از سکنه خالی شد، و ازوی جز آثار خرابه‌های چند چیزی بجا نماند. دیگر سبب این خرابی است، که در پیشتر آنها هجوم چنگیز و در برخی حمله تیمور مذکور آمده، و گویا خلاهرا نویسندهای دسته اول بر روایت نزهه القلوب : « در فترت مغول بکلی خراب شد^{۲)} »، و دسته دوم به گفته کلاویخو : «اما اکنون دیگر این شهر بکلی خالی از سکنه است»^{۳)} نظرداشته‌اند؛ و از آنچه از منابع مختلف دیگر ادوار بعد در این باب استنباط توان کرد، مانند تاریخ جهان‌گشا، آثار البلاط قزوینی، نخبة الدهر، جامع التواریخ، مجلل فضیحی، مطلع سعدین، تاریخ رویان او لیاء الله، تاریخ طبرستان مرعشی، ظفر نامه تیموری، ظفر نامه شامی، دیار بکریه، تاریخ جهان آرا، لب التواریخ، شرف نامه، تحفة سامی، حبیب السیر؛ و نیز سنتهای مضروب در ری پس از عهد مغول و امثال اینها سخنی بیان نیست، و چنانکه گذشت مینورسکی به اقتضای قول کلاویخو بر روایت مطلع سعدین و حبیب السیر اعتماد نکرده است.

اما حقیقت و واقعیت مستبطن از روایات منابع مذکور در فوق وغير آنها در این باب چنانستکه، ری هیچگاه بصورت کلی خراب نشد، و هرگز از جمیعت خالی

(۱) دائرة المعارف اسلامی، بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۴ س ۱۵ ستون راست.

(۲) مجلد حاضر، ص ۴۲۵.

(۳) مجلد حاضر، ص ۴۲۶.

نگردید، بلکه خرابی که در آنجا از قرون چهارم و پنجم تا اوائل قرن هفتم و پیش از حمله مغول بوجود آمده بود^۱، در فاجعه مغول بیش از پیش توسعه یافت، با این حال پس از هجوم تاتار ری هنوز از بlad معظم عصر بشمار بود.

خرابی در این شهر همچنان افزونی می یافتد تا بار دیگر گرفتار تاخت و ناز سپاهبانی عظیم یعنی لشکر تیمور، و نیز ظاهراً از لزله‌ای سخت گردید و آسیبی فراوان دید، لکن هنوز هم صورت بقعتی مسکون را داشت، و برخلاف آنچه از سخن کلاویخو فهمیده می شود، متروک و خالی از سکنه نشد.

این شهر نیمه جان از این پس نیز تاقرن دهم و اوائل عهد صفویان - که بصورت دیگری در آمد - همچنان بوجود دست خوبیش ادامه داد، چنانکه در آثار این عهد هنوز از آن بنام «شهر ری» یاد می شده است، و در منابع مورد استفاده وصف «خرابه» یا کلمه‌ای مشابه آن در باب این شهر بنظر نرسید؛ و سبب این خرابی نیز حمله چنگیز یا هجوم تیمور نبود.

اکنون بشرح این مهم، که ری هرگز از سکنه خالی نشد، و تاعهد صفویان بصورت شهر داشت می پردازد؛ و چون خرابی ری را از عهد مغول بعد دانسته‌اند، این مبحث را به دو بخش : از مغول تاعهد تیمور، و از غهد تیمور تا زمان شاه طهماسب صفوی منقسم می سازد ، سپس سبب اصلی خرابی تدریجی ری را شرح می دهد ، و در این منظور از تکرار اجمالی پاره‌ای مطالب - که در مقام خوبیش بشرح از آنها سخن رفته، و در این مقام اشارت بدانها ضروری می نماید - نمی هراسد .

بخش اول - اوضاع این شهر پس از حمله مغول وقتی عام هفت‌تصد هزار تن^۲ از مردم ری، تا هجوم تیمور و عبور کلاویخو از آنجا :

۱- در تاریخ جهانگشا ، در احوال شرف الدین خوارزمی ذکر گردیده :

«... بری رسید (بس از سال ۶۴۲)... عورات را سافرات الوجوه و رجال را

(۱) رک : مجلد حاضر، ص ۴۲۴، ۴۲۵.

(۲) مجلد حاضر، ص ۲۱۴.

حافیات الارجل از خانها بیرون می‌آورد و مال می‌گرفت ... چهار پای در اندرون مسجد [جامع ری] راندند. روز حرب کت پوشش تمام نبود، فرشاهی مسجد بنفس خود بر سر بایستاد تا پوشش بارها کردند...^۱

به استناد این روایت، بدین زمان ری جمعیتی داشت و مسجد آن مفروش و معمور بود.

۲- در آثار البلاط زکریای قزوینی از مؤلفات سال ۶۷۴- که بیش از نیم قرن از فاجعه مغول فاصله دارد - ری از امهات بلاد شناخته شده، و روایت آن کتاب در ص ۲۱۴ مجلد حاضر گذشت.

وی در این کتاب شرحی مفید از محصولات ری می‌دهد، و در باب انگور ملاحظه آن می‌گوید:

«... هذا النوع يبقى إلى الشتاء ، ويحمل من البرى إلى قزوين طول الشتاء^۲»
چون این مؤلف خود در شهری می‌زیسته که همسایه ری بوده، و از ری و محصولات آن که بدآن زمان بقزوین حمل می‌شده شرحی مفید داده، بدین موجب توان دانست که در آن عهد ری هنوز آباد و شهری مشهور بوده، و بقول وی از امهات بلاد بشمار می‌آمده است.

۳- غازان بسال ۶۹۶ هجری که سال جلوس وی بتحت سلطنت بود^۳ بمحض روایت مجلل فصیحی به ری آمد^۴، لازمه این سفر آنست که ری معمور بوده باشد نه متروک؛ هر چند او خود نیز آبادیهای در آنجا بوجود آورد که شرح آن گذشت^۵. غازان

(۱) جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۲۷۸ س ۱۰.

(۲) آثار البلاط، ص ۳۷۶ س ۵.

(۳) المختصر ابوالفدا، ج ۴ ص ۵۲؛ طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۹۵ س ۱۵.

(۴) مجلل فصیحی، بخش دوم ص ۳۷۲ س ۴.

(۵) مجلد حاضر، ص ۲۱۶، ۲۱۷.

در سال ۷۰۳ نیز که سال مرگ اوست بار دیگر بهری آمد، و شرح آن در ص ۲۱۸ مجلد حاضر مذکور افتاد.

۴- مؤلف کتاب *نخبة الدهر*- که بسال ۷۲۷ در گذشت، و اینام حیاتش مصادف باعصر مورد بحث بوده است- در فصل سادس این کتاب در وصف عراق عجم و جبال، از ری بهمان صورت دیگر بلاد آن حدود، همانند ابهر و زنجان و حلوان و دامغان و ۵ سمنان و امثال اینها یاد کرده و چنین گفته:

«... و الرَّى، و كَانَتْ مَقْرَبَ مُلْكِ بَنْيِ بُوْيَهِ... وَيَسْمَى رَامَفِيرُوزَ وَرَى ارْدَشِيرَ... وَيَسْمَى أَيْضًا مُحَمَّدِيَّهَ...^۱

وبهیج روی سخنی از خرایی یا غیر مسکون بودن آن بمعیان زیاورده است.

(جز این که ری ، که در قرن چهارم از اصفهان بزرگتر بود ، چنانکه اصطخری گفته: «ولیس من العراق إلى خراسان بعد الرَّى مدينة أكبر من اصفهان...»^۲ ، در این عهد [اوائل قرن هشتم] بموجب قول وی که نوشه «... و عین بلاده [جبال] اصفهان...»^۳ اصفهان جای آنرا گرفت).

۵- ری بدین عهددار الضرب بوده، و سُنَّهُهایی از سالهای ۷۰۴، ۷۱۷، ۷۲۲، ۷۳۳ و ۷۴۳ غیره بنام محمد خدا بنده و ابوسعید ضریوب در آنجابدست است، که شرح آنها در صحائف د.^۴ ۲۱۸-۲۲۰ کتاب تاریخ سنه شناسی ری تأثیف جرج مایلز (George C. Miles) ثبت افتاده. این خود دلیلی قاطع بر آباد و مسکون بودن ری در آن سالها تواند بود. ۶- بدین عهد صنعت سفالسازی در ری از نو رونقی یافت و اهمیتی پیدا کرد، و کوزه‌گران ری و کاشان کار خود را پس از فاجعه مغول از سر گرفتند.^۵ دونالد ویلبر را در کتاب ایران بدین مهم اشارتی است، بدین صورت:

(۱) *نخبة الدهر* ، ص ۱۸۴ س ۹ .

(۲) *المسالك اصطخری* ، ص ۱۱۷ س ۱۲ .

(۳) *نخبة الدهر* ، ص ۱۸۳ س ۱۱ .

(۴) کتاب تمدن ایرانی . تأثیف چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ص ۲۹۱ س ۱ .

«از آثار سفالین بعد از سال ۱۲۲۰ میلادی (مطابق ۱۷۶ هجری) که دوره حمله و تخریبات مغول بود ناسال ۱۲۴۲ (مطابق ۶۴۰ هجری) تقریباً چیزی نمانده، ولی از آن تاریخ ببعد صنعت سفال سازی در ری و کاشان و نقاط دیگر تجدید حیات کرده‌است^۱».

۵ در نیمة دوم قرن هفتم واوائل قرن هشتم در شهرهای ری و کاشان وساوه نوعی ظروف مینایی بوجود آمد.^۲

۷- در سال ۷۵۶ هجری در حدود ری شورشی بوجود آمد، که ملک اعظم جلال الدوله- که در رویان و رستمدار حکومت داشت- فرونشاند. در این واقعه سخن از «ارباب ری» و «امراي ری» بمعیان می‌آيد، واولياء الله و مرعشی در تاریخ رویان و ۱۰ تاریخ طبرستان آورده‌اند:

«[امیر پولاد قبا] با تمامیت «اما و ارباب ری» حشر کرده و لشکر کشیده در زیر طهران به مقام خونی جمع شدند... «امراي ری» چون نسبت با لشکر ملک مشار آله ضعفی در خود مشاهده کردند... صلح طلبیدند.^۳

این قول نیز آباد و مسکون بودن ری را دلیلی دیگر تواند بود.

۱۵ ۸- بسال ۷۵۹ چند تن از امراء ایغور اتفاق کردند که قلعه قوسین ری را بدست گیرند، و دست دوآب ملک جلال الدوله را از ری و نواحی آن کوتاه سازند، لکن فخر الدوله شاه غازی برادر جلال الدوله آن ترکان را بجای خویش نشاند.^۴

(۱) ترجمه فارسی تاریخ دونالد وبلبر، در کتاب ایران از نظر خاور شناسان، ص ۴۶ س ۳.

(۲) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۲۵۰ س ۱۱.

(۳) تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۱۳۱ س ۱۶؛ تاریخ ظهیر الدین مرعشی، ص ۱۱۵ س ۸ بیند.

(۴) تاریخ رویان اولیاء الله، ص ۱۳۱ س ما قبل آخر؛ تاریخ ظهیر الدین مرعشی، ص ۱۱۶ س ۳. احوال جلال الدوله و فخر الدوله علاوه بر این منابع، در تاریخ جهان آراء، ص ۱۸۵-۱۸۶ نیز با اختصار درج آمده است.

از آنچه تابدینجا نقل افتد، توان دانست که بروایت نزهۃ القلوب از مؤلفات سال ۷۴۰ هجری درباب خرابی ری که: «درفترت مغول بکلی خراب شد» بهیج روی نمی‌توان اعتماد کرد، و آنرا قاطع پنداشت و صحیح تلقی نمود؛ و این قول را بهیج صورت قدرت تعارض با آنچه تاکنون در این باب مذکور آمده نتواند بود.

۹- از سالهای ۷۷۲ و ۷۷۴ و ۷۷۶ نیز اخباری درباب ری در صحیفه ۲۲۱، ۲۲۰ مجلد حاضر درج رفته، بدانها رجوع شود.

۱۰- مرحوم عالمہ قزوینی دریاداشتها آورده:

«در یکی از نسخ تاریخ گزیده پاریس (S. P. ۱۷۵) بعد از ختم تاریخ مغول و ابوسعیدخان در سنه ۳۳۶ قریب دهور قی الحقی دارد (۳۴۶-۳۴۶) از مصنف نامعلوم مشتمل بر واقعه از تاریخ مذکور الی سنه ۷۷۳ بتفصیل، یعنی وقایع ۳۷ سال بعد ازوفات ابوسعیدخان؛ و این قطعه الحقی خیلی نفیس و متنضم بسیاری معلومات مهمه است، باری مقصود در اینجا این است که از این قطعه و اضحاً معلوم می‌شود که شهری تاسمه ۷۷۲ هنوز بر سر پا و باقی بوده است، چون سکرر از تسخیر ری وفتح قلاع آن در این سنه و سنت قبل صحبت می‌کندا!»

۱۱- تیمور - چنانکه در ص ۲۲۲ مذکور شد - در شوال ۷۸۶ بری آمد و آنجا را بدون مقاومتی بدست آورد، و آن زمستان را در آنجا بماند، و در فصل بهار از ری بسلطانیه رفت^۱. این خبر نیز مسکون بودن ری را در آن سال دلیلی تواند بود.

۱۲- تیمور - بشرح ص ۲۲۲ مجلد حاضر - بسال ۷۸۹ نیز بری آمد و بنده خویش را در آنچا بازگذاشت و به اصفهان رفت^۲، و در کتاب منسوب به تیمور بنام «منم تیمور

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۴۰ س ۶.

(۲) حبیب السیر، ج ۲ سوم از جلد سوم ص ۲۶ س ۲۷، وطبع ۱۲۷۱ ص ۱۳۹ س ۲۱؛ مجلمل فضیحی، ج ۲ ص ۱۲۳ س ۱۵؛ ظفر نامه شرف الدین علی یزدی، طبع ۱۸۸۸ ج ۱ س ۳۸۹ س ۲.

(۳) ظفر نامه، طبع ۱۸۸۸، ج ۱ ص ۴۳۰ س ۱۷؛ حبیب السیر، ج ۲ سوم از جلد سوم ص ۳۹ س ۲۵.

جهانگشا^۱» در شرح جنگ اصفهان، در ذکر عبور او از ری، از این شهر بدینگونه یاد شده است:

«از طوس، راهی عربیض بسوی ری می‌رود، ومن آن راهرا پیش گرفتم، و بدون اینکه بمقامتی برخورد کنم بهری رسیدم ولی ری ویرانهای بیش نبود و روستایان پیرامون آن شهر می‌گفتند که صدھا جنازه زیر خرابه‌های ری مدفون است، و هیچکس نمی‌تواند آن جنازه‌ها را بپرون بیاورد.

شهر ری شهری بود بزرگ واقع در دامنه کوهی که یک سر آن را کوه شمیران می‌خواندند و سر دیگر ش را کوه کن می‌گفتند و جمعیت ری از بنشابور بیشتر بود، و قنواتی که از کوههای شمیران و کن جاری می‌گردید آن شهر را مشروب می‌کرد؛ ولی دو سال قبل از اینکه من بهری برسم، در نیمه شب زلزله‌ای مهیب شهر را بلزه درآورد، و آن شهر بزرگ پس از چند دقیقه ویران گردید، و از ری غیر از ویرانهای باقی نماند. عده‌ای از مردان و زنان که توانسته بودند هنگام زلزله بگریزند از شهر خارج شدند، و در قریه‌های اطراف مسکن گرفتند.

از روزی که شهر ری بر اثر زلزله ویران گردیده کار بازماندگان آن شهر

(۱) این کتاب از مجموعه‌ای است بنام واقعات تیموری یاملفوظات تیموری، که حاوی پاره‌ای مطالب تاریخی است، نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه جعفر پاشا حاکم یمن بوده و دو قسمت داشته، یکی ملفوظات و دیگری تزوکات، و پاره‌ای از زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده. احتمال می‌دهند که این کتاب مختصر و ملحق اخباری است از ظفر نامه شامي و ظفر نامه یزدي که دارای پاره‌ای اغلاط تاریخی نیز هست. با این حال خبر مربوط بری ظاهرآ گویا روبی در صواب دارد، زیرا ری که قبل از تیمور و بعداز او پیوسته مسکون و مأهول بوده بزمان او کلاویخو آنرا از سکنه خالی یاد کرده است، با توجه باینکه تیمور با مردم ری جنگی نکرده و قتل عامی ننموده، باید خبر مربوط بزلزله ری را بشرح مذکور در متن درست پنداشت تا قول کلاویخو وجهی پیدا کند؛ و بعدها پاره‌ای از این خرابیها مرمت یافت. برای بهتر شناختن این کتاب بقدمة استاد مفضل مجتبی مینوی بر تزوکات تیموری، طبع افت باهتمام کتاب فروشی اسدی رجوع شود.

وروستایان اطراف این شده که در خرابه‌های شهر جستجو می‌نمایند تا اینکه اشیائی را که براثر زلزله زیر خاک مدفون گردید بیرون بیاورند. بعضی از آنها، گاهی وارد خانه‌هایی می‌شوند که قسمت‌هایی از آن سالم مانده، و در آن خانه‌ها زر و سیم و فرشاهای گرانها بدست می‌آورند، و عده‌ای از روستایان اطراف ری از این راه ثروتمند شده‌اند، و من تصور می‌کنم تاروzi که روستایان در پیرامون ویرانه شهری زندگی داشتند کار آنها این خواهد بود که پیوسته در خرابه‌های شهر کوش نمایند تا بتوانند زر و سیم و فرشاهای گرانها و چیزهای دیگر بدست بیاورند. برای اینکه فرصت‌قشون کشی از دست نرود، من در ری زیاد توقف نکردم، و بسوی اصفهان براه افتادم...»
 گرچه اصالت کتاب «من تیمور جهانگشا» و نسبت آن به تیمور ظاهراً درست

نمی‌نماید، و برخی از اهل فن آنرا مجعل و ملتق از منابع دیگر - نه بقلم تیمور -
 ۱۰ می‌پندارند، لکن این عدم اعتماد در باب نسبت آن به تیمور است، نه اصل کتاب:
 و هر چند متن کتاب - و از جمله تاریخ برخی از مهاجمات تیمور - از اغلاط و اشتباهاتی
 خالی نیست، لکن متنی است بالنسبه کهن و دارای پاره‌ای اطلاعات مفید، و ظاهراً
 گویا اصل خبر مربوط بزلزله‌ری مذکور در سطور بالا - که خود محملی برای قول
 کلاویخو مذکور در ص ۴۲۶ مجلد حاضر تواند بود، و آنرا بخوبی توجیه می‌کند.
 ۱۵ صحیح است، زیرا نکاتی درست در باب ری در آن درج است که مشابه آنها در منابع
 دیگر نیست. این روایت نیز - بافرض صحیت - آبادبودن ری را تا این تاریخ مؤیدی
 است، و بقایی که باید خرابی این زلزله بعدها مرمت شد.

۱۳ - تیمور در ۷۹۵ از راه سمنان بری وارد شد^۱، و بدین موجبی در این تاریخ مسکون بود.

۱۴ - در اوخر توقف تیمور در ایران، حدود سال ۸۰۶ در جلو گیری از طغیان

(۱) من تیمور جهانگشا، برگداشته از زبان فرانسوی بفارسی، ص ۹۵ س ۲۷.

(۲) ظرف‌نامه شامی، ص ۱۲۹، ۱۴: حبیب السیر، جزء سوم از جلد سوم ص ۲۶

س ۸ بیعد.

اسکندر شیخی، در منابع سخن از پیادگان ری بیان است، در ظفر نامهٔ تیموری نقل گردیده:

«شاهزاده بختیار و نوین نامدار در طهران ری بیست روز توقف کردند، و از پیادگان ری و قم و کاشان وساوه و درگزین و آن نواحی دو هزار مرد جمع آوردند، و از پی اسکندر روان شده»^۱

در تاریخ طبرستان مرعشی مذکور افتد: «

چون خبر طغیان او [اسکندر شیخی] بمسامع علیه [تیمور] رسید، امیر سلیمان شاه [حاکم ری]^۲ را با فوجی از پیاده‌های ری و قم و کاشان و اصفهان و قومش در عقب بفرستاد...»^۳

گمان نزود که مراد از ری نواحی آنست، زیرا در اخبار تیمور ذکر ری و نواحی ری هر کدام جداگانه مذکور افتد است^۴، و نیز در این اخبار از ری بهمان صورت یاد شده که از قم و کاشان وساوه، و همچنین ذکر «طهران ری» و قید «آن نواحی» در خبر اول خود مؤید آنست که مراد از ری نفس شهر است.

در همین اوان بود که کلاویخو از ری عبور کرد، و در سفر نامهٔ خود نوشته:

«اکنون در گراین شهر بکنی خالی از سکنه است»^۵; واگراین قول صحیح تلقی شود باید سبب آنرا همان زلزله‌ای پنداشت که ذکر آن گذشت. ظاهراً این خرابیها تا حدودی تعجب‌بریافت، چون بدلاً ثالی که باید ری از این پس نیز معمور و مسکون بود.

شهر ری بندریج رو بانهدام می‌رفت نه بصورت فجائی و ناگهانی.

در این زمان قسمت اعظم شهر، و ظاهراً از سوی مشرق و جنوب شرقی، صرف

(۱) ظفر نامهٔ تیموری، ج ۲ ص ۴۰۴، ۱۲ ص ۴۰۴، وطبع ۱۸۸۸، ج ۲ ص ۵۲۲.

(۲) مجلد حاضر، ص ۲۲۳.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۴۱.

(۴) مجلد حاضر، ص ۲۲۳.

(۵) مجلد حاضر، ص ۴۲۶.

نظر از اثرزلزله مذکور، خراب بود و رنگ ویرانه‌ای را داشت؛^۱ بویژه بخش واقع در سراه خراسان، که خرابی آن حدود قدیمی بود، ویاقوت در سال ۶۱۷ بهنگامی که از پیشاپیش مغول می‌گربخت و از خراسان بری رسید، بدین مهم اشارت کرد و ذکر شد.^۲

بخش دوم - اوضاع شهر ری از این تاریخ تا سلطنت شاه طهماسب صفوی:

۱- این نکته را انکار نتوان کرد که مزارهای مقدس ری، همانند بقایع مطہر حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله و امامزاده طاهر و حضرت حمزه، و مرقد رجال مذهبی چون ابن بابویه و ابراهیم خواص و امام محمدشیبانی و غیر اینها در تمام حوادث ری همچنان آباد بمانده و مطاف بوده است، دلیل این دعوی آنکه هیچ خبری در منابع مورد استناد بنظر نرسید که مهاجمی آن اماکن را خراب کرده باشد، و ۱۰ حتی بقیه ابراهیم خواص نیز که در مرکز حوادث ری و جنب قلعه طبرک قرار داشت، بشرحی که در مجلد اول مذکور آمد^۳، تازمان شاه طهماسب همچنان آباد بمانده بود، و شاهرخ تیموری بسال ۸۳۲ پاره‌ای از این اماکن را زیارت کرد و شرحش باید، و از اینجا توان گفت که بی‌گمان در حدود وحوالی این اماکن، از متولیان وزائران و مجاوران و مقیمان پیوسته جمعیتی می‌زیسته، یعنی شهر ری بکلی متروک و غیر مسکون نبوده ۱۵ است. (مراقد رجال سنی مذهب بعنه صفویان بتدربیح ازین رفت.)

۲- خلیل سلطان بن امیرانشا بن تیمور، که بفرمان میرزا شاهرخ حکومت عراق و آذربایجان را داشت، در سال ۸۱۴ در شهر ری بعارضه مرض دوسروزه در گذشت

(۱) دلیل این استباط آنست که این حدود از شهر (که در جنوب کوه بی‌بی شهر بانو فعلی قرار داشت) در سر دام خراسان یا نزدیک بدان واقع بود، و مهاجمان خراسانی که از آنجا وارد شهر می‌شدند، بی‌گمان قتل و تخریب را از همانجا شروع می‌کردند؛ و نیمه غربی و جنوب غربی (ری آباد فعلی) از آنجا فاصله داشته است.

(۲) مجلد حاضر، ص ۴۲۵.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۳۰-۴۳۴.

ودر همان شهر مدفون گردید^۱. صاحب عجایب المقدور و سرجان ملکم در تاریخ خود در باب مدفن خلیل سلطان و زوجه اش شاد ملک نوشتند که این هردو را در یک قبردر شهر ری دفن کردند^۲. (بتفصیلی که در مجلد نخستین کتاب حاضر ص ۴۶۴ گذشت جمعی از نویسندها کان بر ج طغیر را مدفن خلیل سلطان و همسرش شاد ملک پنداشته اند) این حادثه نیز دلیل بر مسکون و مأهول بودن شهر ری بدان زمانست .

۳-- شاهرخ فرزند تیمور در عهد سلطنت چندبار بری آمد و آنجا و نواحی آنرا مخیّم خویش ساخت، واز آن جمله در سال ۸۳۲ در چهارم رمضان در ظاهر طبرک ری (شمال شارستان شهر) سراپرده بر افراد است، و در همین سفر مرقد حضرت عبدالعظیم و ابراهیم حواص و امام محمد شبیانی را زیارت کرد، واز آنجا به آذربایجان رفت^۳؛ و در سال ۸۳۸ سراسر زمستان را در ری بماند. مرگ وی نیز چنانکه در ص ۲۲۷ مجلد حاضر اشارت رفت، در سال ۸۵۰ هجری بهنگامی که از فشاپویه ری بزیارت حضرت عبدالعظیم و مرقد مشایخ طبرک می رفت اتفاق افتاد، و چنانکه در همان صفحه مذکور گردید، در این واقعه از ری بوصوف شهر باد شده است .

۴-- در سال ۸۶۳ میرزا جهانشاه بن قرایوسف قراقوینلو بهنگامی که برای دفع

(۱) ظفر نامه یزدی، طبع ۱۸۸۸ ص ۱۷۲؛ مطلع سعدین، ج ۲، جزء ۱ ص ۱۲۴ س ۱۹ : مجلل فصیحی، ج ۳ ص ۲۰۷ س ۱۰؛ حبیب السیر، طبع ۱۲۷۱ ، جزء سوم از مجله ثالث ص ۱۸۹ س ۲۶؛ لب التواریخ، نسخه خطی، ص ۱۹۰ س ۶، نسخه چاپی، ص ۱۹۱ س ماقبل آخر؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۳۶ س ۲۵ . در تاریخ جهان آرا و لب التواریخ خطی صربحا شهر ری، قید شده .

(۲) عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمة فارسی، ص ۲۹۲ س ۱۸؛ تاریخ ایران سرجان ملکم، ترجمة فارسی، ج ۱ ص ۱۵۹ س ۱۹ .

(۳) مطلع سعدین، جلد ۲، جزء ۱ ص ۳۲۱، ۳۲۲؛ مجلل فصیحی، ج ۳ ص ۲۶۴ س ۲؛ لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۱۵ س ۴؛ تاریخ جهان آرا، ص ۲۴۹ س ۹؛ حبیب السیر، جزء ۳ جلد ۳ ص ۱۲۸ س ۲۸ .

پسرویش حسن علی از خراسان به تبریز می‌رفت به‌ری وارد شد، و از آنجا سپاهی بجانب تبریز روانه کرد.^۱

۵- محمدی میرزا از شاهان آق‌قوینلو- که در سال ۹۰۳ در عراق بسلطنت رسید- به‌ری توجهی داشت، و چندی نیز در آنجا رحل اقام‌ت افکند.^۲

۶- شاه اسماعیل صفوی در دفع فتنه میرحسین کیای جلاوی حاکم آق‌قوینلوها در فیروز کوه و دماوند و سمنان - که الیاس بیک حاکم ری از جانب وی را بکشت- بسال ۹۰۹ از قم بری‌آمد و از آنجا بدفع شورشیان رفت^۳، وی بار دیگر در سال ۹۲۴ وارد ری گردید، و در آنجا چند روزی بیمار شد.^۴

۷- شاه طهماسب صفوی بسال ۹۴۳ به‌ری آمد.^۵

۸- از شاه طهماسب فرامینی بدست است که مفاد آنها مفید این نکته است که ۱۰ بدان عهد شهر ری را هنوز سکنه و جمعیتی بوده ، لخت مورد استناد فرمانی که بتاریخ سلخ ربیع الاولی سال ۹۴۳ در باب تولیت بقعة ابراهیم خواص از سوی وی صادر گردیده، در مجلد اول کتاب حاضر، در ذکر بقعة ابراهیم خواص(ص ۴۳۱) درج افتاده و اعادت را نیازی نیست.

۱۵ در فرمان دیگری از وی از سال ۹۵۰ هجری نوشته شده :

«... جمیع زواری که توطن در آستانه مقدسه نمایند بغیر از مردم و رعایات

(۱) دیاربکریه ، ج ۲ ص ۳۵۸-۳۵۹ : لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰۱ س ۱ ،
و ص ۲۱۷ س ۵ : تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۴۹ س ۲۸ .

(۲) لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۲۸-۲۳۰ : حبیب‌السیر، جزء ۴ از جلد ۳ ص ۲۲ س ۸ : تاریخ جهان‌آرا، س ۲۵۶ .

(۳) لب‌التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۴۳-۲۴۴ : تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۶۸ .

(۴) حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد سوم ص ۸۵ س ۱۵ .

(۵) تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۹۲ س ۶ .

ری اصلاً احدي مانع نشود، و کسانی که در ری متوطن بوده به فراغت اوقات گذارده شوند...^۱

دلالت اين دو فرمان بر معمور و مسکون بودن ری نيازی به بسط سخن ندارد.

۹- چنانکه از پيش اشارت رفت شهر ری از قرون هفتم بعد پندربيج بتوالى اعصار و دهور و تعاقب سنين و شهرور روی به انهدام و خرابی رفت؟؛ لکن تاروزگار نخستین سلطنت صفویان هنوز رنگ آبادی و بزرگی بکلی از آن زدوده نیامده بود، بلکه گاه در منابع مربوط بدین زمان نیز- آنجاکه سخن از ری بمیان می آید - از آن بوصفت «شهر ری» ياد می گردد ، چنانکه سام میرزا فرزند شاه اسماعيل صفوی در تحفه سامي - که آنرا در حدود سال ۹۵۷ هجری در احوال هفتصد تن از شاعران عصر اول و روزگار نخستین صفویه پایان آورده^۲ - در ذکر امير عنایت الله رازی چنین نوشته: «امير عنایت الله - متولی مزار امامزاده عالی مقدار سيد عبدالعظيم است، که در «شهر ری» است.^۳

بدان روزگار طهران هنوز بشمار قصبه‌ای از اعمال ری بود ، چنانکه در

كتاب مذکور در احوال اميدی رازی ذکر رفته :

«...مولدا و قصبه طهران است از اعمال ری ...^۴

۱۰- در اوائل قرن دهم هجری (آغاز دولت صفویه) ری دارای بزرگان و شاعرانی بوده، که نام قریب به بیست و دو تن آنها در تحفه سامي درج آمده، و به

(۱) آستانه ری ، ص ۷۹ س ۵ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸ .

(۳) تحفه سامي ، ص ۴ س ۱۰ .

(۴) تحفه سامي ، ص ۴۱ س ۱۳ .

(۵) تحفه سامي ، ص ۱۰ س ۴ ببعد. همچنین در ص ۲۱ س ۷۶ در ذکر خواجه لهراسب^۱

و در ص ۱۶۴ در ذکر افضل ساراني، و در ص ۱۶۴ س ۲ در ذکر همدی رازی از طهران به

وصف قصبه ياد شده است .

احوالشان در کتاب حاضر در مبحث رجال ری اشارت رفته است؛ و اینها غیر از آن جمعی هستند که در کتاب مذکور بولایت ری (نه خود ری) منسوب شناخته آمده‌اند.
۱۱- در اوائل قرن یازدهم هجری هنوز پاره‌ای از قسمتهای معمور قدیمی ری بجا بود، چنانکه در کتاب زینت‌المجالس از مؤلفات سال ۱۰۰۴ هجری آمده:

«... آن شهر وولايت (ری) مرتبه بمرتبه ویران می‌شد، تاکار بانجها رسید که ۵
عشر عشیری از معموری اول باقی نمانده است...»^۱

این قول مفهیم این حقیقت است که در تاریخ ۱۰۰۴ هجری هنوز فریب یک دهم از شهر ری بصورت قدیم خود آباد مانده بوده است.

شاه طهماسب صفوی را به تعمیر بقا عمتبرک، و از جمله مشهد حضرت عبدالعظیم،
اهتمامی بود؟^۲ چنانکه بسال ۹۴۶ به امروزی ایوان حضرت عبدالعظیم را پی‌افکندند،^۳
و بسال ۹۵۰ محجر مضبوطی به دور صندوق آن حضرت بساختند؛^۴ و چون در آن ایام
مردم از هر دیار به زیارت و طواف آن آستانه می‌آمدند و کثرت جمعیت می‌شد،
befرمان او در ۲۴ دیگان و ۲۴ منزل در آن حدود بساختند؛ در این باب در فرمانی از وی
مکتوب بسال ۹۵۰ درج آمده:

«بر در حمام بیست و چهار دیگان تهیه نمایند، که صناع [در نسخه مطبوع صبا غ] ۱۵
در آنجا نشسته به خرید و فروخت مشغولی نمایند»^۵

و نیز در فرمان همانسال:

«در حوالی حمام یا محلتی دیگر که مناسب باشد محوطه‌ای تهیه نماید، و در

(۱) زینت‌المجالس، نسخه مطبوع، ص ۷۶۸ س. ۸.

(۲) فرمان شاه طهماسب بتاریخ ۹۶۱ هجری، آستانه ری، ص ۸۵ س. ۱.

(۳) کراسه‌المعنی، ج ۱، ص ۲۳۲؛ تاریخچه وقف در اسلام، ص ۶۸.

(۴) فرمان شاه طهماسب بتاریخ ۹۵۰، آستانه ری، ص ۷۹ س. ۱۴.

(۵) «...»، ص ۲۸ س. ۱۱.

(۶) آستانه ری، ص ۸۰ س. ۸.

اندرون محوطه بیست و چهار منزل که دیوارهای [در نسخه مطبوع قواره‌های] منازل به گل و خشت باشد، سقف با جر و گچ تهیه نماید.^۱

با همه عنایتی که وی بری داشت، از آن زمان باز که بفرمان او طهران مورد توجه قرار گرفت، وباروی آنجارا بسال ۹۶۱ بساختند^۲، وبگفته امین احمد رازی : طهران بزینت باره وزبور اسوق محلی گردید وسمت شهریت پذیرفت^۳ ، دیگر در اخبار آن پنهان از «شهر ری» سخنی بمبان نمی‌آید؛ چه ، دولت طهران آغاز گردید، ودولت ری پایان یافت، که «وَ لِبْقَاعِ دُولٍ» ؛ خانه‌های طهران آباد شد؛ و خانه‌های ری خراب.

خَلَّتْ عَنَازِلَهِمْ عَنْهِمْ وَ هَلْ عَلَّا لَمْ تَخْلُ فِي هَذِهِ الدَّرْبِيَا مَنَازِلَهُمْ
مردم آنجا از وضعیت وشریف راه شهر جدید را درپیش گرفتند، و مهد باستانی خوبیش را ترک گفتند، وشعله پرنور فرهنگ و فضیلت در آنجا رفته رفته بخاموشی گراید ، ومدارس و مکاتب خالی ماند .

بَدَارِسَ آَيَاتَ خَلَّتْ مِنْ قِلَادَةِ وَ مَنْزِلَ وَحِيٍّ مَقْفُورٍ آَعْرَصَاتِ
از قرن یازدهم هجری تاسی واند سال پیش ، از آن شهر کوهن چند هزار ساله
اندازه دیهی بیش بجای نماند، که بنام آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم‌شی می‌نامیدند^۴
چنانکه درجهان نمای فلوغون رفائل از مؤلفات عهد فاجاریان مطبوع بسال ۱۲۶۷
دراین باب چنین اشارت رفته :

«در قرب وجوار این شهر [طهران] بهشت آثار دهی است معظم قریب بچهار صد خانوار ، ودر آن قریه بهجت مدار مشهد و مزاری نوربار واقعست که فارسیان

(۱) فرمان شاه طهماسب بسال ۹۵۰ ، آستانه ری، ص ۷۸ س ۱۸ .

(۲) مرآت‌البلدان ، ج ۱ ص ۵۱۱ س ۱۲ بیعد : ملحقات روضة الصفا، ج ۱۵۱ ص ۸ .

س ۲۳ : ج ۹ ص ۱۹۷ س ۷ : احسن التواریخ ، ص ۴۸۹ س ۸ آندراج، ذیل ری و تهران .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۷ س ۲ بیعد .

شاهزاده عبدالعظیم‌ش خوانند... و در قدیم آنجارا ری می‌گفته‌اند^۱.

این دیه در سال‌های اخیر بتدربیح وسعت یافت و آباد شد، واکنون صورت شهر
دارد که بحث از آن خارج از موضوع این کتاب است.

علم اصلی خرابی تدبیریجی ری :

چنانکه درص ۴۳۰ ثبت افتاد ، سبب خرابی ری باعتقاد گروهی فترت
۵ مغول ، و بعقیده جمعی یورش تیموری بود ، و هردو دسته مدعی خرابی کامل این
شهر شدند، لکن همانگونه که بمدد اسناد و مدارک و شواهد و قرائی در صحائف اخیر
باز نموده آمد ، ری بتدربیح خراب شد؛ و در مقام تشبیه پیکری نیرومند و سالمی را
همانند بود، که در هر روز مقداری ناچیز سه بیوی بخورانند، که پس از چندگاه از آن
وجود قوی جز اندامی نحیف و نزار و ناتوان مشرف به مت چیزی بچای نخواهند.
۱۰ اما این سه مهلك برای ری نه فاجعه مغول بود، نه هجوم تیموری، زیرا هر چند چنگیزیان،
چنانکه صاحب مرصاد العیاد گفته ، هفتصد هزار تن از مردم این شهر را بخاک و خون
کشیدند^۲؛ و این خود مصیبی عظیم برای این شهر بود، لکن عمل آن خونخواران
بگواهی تاریخ باباره‌ای از بلاد دیگر در دنیا کتر و فظیع تر از رفتار ایشان با ری و
رازیان بود ، چنانکه فی المثل در نیشاپور تمام سکنه را بکشند و هفت شبانه روز آب
۱۵ شهر بستند، و تمام عمارات را بازمیں هموار ساختند، و در آنجا جو کاشند؛ و تلفات
مردم را در این حادثه بتقریب تایلک میلیون و هفتصد و چهل هزار نفر تخمین زده‌اند؛
اما نیشاپور مرده از نوجان گرفت و دوباره شهری بزرگ و آباد شد؛ و همچنین بخارا
که بقول آن مرد بخارائی، مغولان «آمدند و کنند سوختند و کشند و بردند و رفتند»

(۱) جهان نمای فلوغون رفائل. س ۳۴ س ۸ . در جهان نمای خطی مسیو زان، که

بفرمان میرزا تقی خان امیر کبیر فراهم آمده، نوشته شده (ورق ۱۰۸ س ۲ : هشتاد
خانه سکنه این قصبه (حضرت عبدالعظیم) است .

(۲) مرصاد العیاد، ص ۹ س ۱۱ .

اما بخارا هنوز باقی و شهری با نام است؛ و برهمن منوال است حال مرو و هرات.^۱
تیمور نیز چنانکه در ص ۲۲۲ مجلد حاضر درج آمد، ری را بدون مقاومتی
بدست آورد، و در آنجا قتل و کشتاری از وی نشان نداده‌اند.

پس علتنی که خرابی و نابودی تدریجی ری را سبب آمد، باید مصیبتی باشد
۵ عظیم‌تر و نائبه‌ای مهلکتر از مصیبت هجوم چنگیز و تیمور.

از غور و بررسی و تعقل و تعمق در مجموع اخبار وحوادث قرون اسلامی ری
بخوبی روشن می‌شود که آن مصیبت، نفاق و پراکندگی بوده است که در اثر عصیتهاي
فرقه‌اي و اختلافات و شکوک عقیدتی و نزاعهاي مداوم مذهبی از قرن سوم بعده در میان
جمعیت آن شهر بوجود آمد و روز بروز فزونی می‌یافتد، و بذر کینه و بغضاء و عداوت
۱۰ را در دلهای می‌پراکند، و ایشان را مانع می‌آمد تا در موقع بروز مصائب بزرگ،
همچون هجوم مغول و یورشهاي تیمور مانند مردم دیگر بلاد دست وفاق و یكدلی
بیکدیگر بدھند و باتفاق بمقابلہ برخیزند، یا خرابیهاي حاصله را مرمت کنند. در این
شهر چنانکه در سابق مذکور آمد^۲ قریب دوازده فرقه مذهبی می‌زیستند (ظاهر انشعب
۱۵ مذهبی از نظر کثرت فرق مخالف‌هم در هیچ شهری بدین میزان نبود)، و آنها را در
مسائل عقلی و اصول دینی، همچون صفات خداوند و مسأله رؤیت وی و خلق افعال و
عدل وحدوث و قدم قران و معرفت بسمع و عقل و حسن و فبح و معارف عقلی دیگر و
عصمت انبیاء و مسأله امامت و حب و بغض نسبت بخاندان نبوت و امثال اینها بایکدیگر
اختلاف و منازعه شدید بود، که شرح آن در صحائف ۵۹-۸۰ مجلد حاضر همراه با

(۱) برای وقوف بیشتر، رک : معجم البلدان ، ج ۴ ص ۸۵۷؛ لیل التواریخ، نسخه
مطبوع، ص ۱۳۷ س ۱۱ ببعد؛ تاریخ ایران از مغول تا افشار ، تألیف رضا پازوکی، طبع
۱۳۱۶ ص ۱۱-۲۶.

(۲) مجلد حاضر ، ص ۵۹ .

اسناد و مدارک گذشت، بدانجا رجوع شود؟ و نتیجه این منازعات پیگیر دوچیز بود: یکی تفرق تدریجی مردم آن وجلاه وطن ایشان ورفتن بسوی ورامین و طهران ، و جاهای دیگر. دوم خرابی روزافزون شهر.

آثار این خرابی- چنانکه از مجموع اخبار مستفاد می شود- از قدیم در مدینه ری (=شارستان) ظهوری بیشتر داشت، و اندک تائیدی در نقشه مذهبی شهر، (مقابل ۵ ص ۸۸) سبب آنرا بروشی باز می نماید .

بیان این سخن آنکه هرگاه مجموع شواهد و قرائن و اسناد و مستبطاتی که به اتكاع آنها نگارنده نقشه مذهبی ری را فراهم آورد- و آن جمله در صحائف ۸۹-۸، جلد حاضر مذکور افتاد - موجه و آن نقشه بتقریب صحیح تلقی گردد، بر حسب آن معلوم خواهد شد که ملتقی و محل برخورد سه فرقه اصلی، مدینه (= شهرستان) بوده ، که ۱۰

(۱) اینکه بعضی از محققان جهات مادی و اقتصادی ، و نزاع مردم شهر را با مردم نواحی در خرابی ری نیز عاملی مداوم پنداشته‌اند ، چنانکه در کتاب «اسامی دهات کشور» جلد اول ص ۲۴۵ نوشته شده :

«بعقیده استاد بارتولد جغرافی دان معروف بین اهالی شهر نه تنها از لحاظ مذهبی بلکه از جهات مادی و اقتصادی اغلب اختلاف بوده، و مخصوصاً اختلاف بین اهالی شهر و سکنه اطراف اغلب منجر به کشتار های زیاد و خرابی شهر شده» (رك: ترجمه جغرافیای تاریخی ایران بارتولد ص ۱۸۰)؛ ظاهراً رویی در صواب ندارد ، چون عیج مسأله اقتصادی و مادی که به تنهایی در طی چند قرن همانند مسأله «اختلاف مذهبی» عوچ آن همه کشت و کشتار شده باشد در اخبار ری مشهود نیافتاد؛ و نیز در هیچ سند تاریخی نزاع مداوم مردم شهر را باسأکنان نواحی نشان نداده‌اند .

تواند بود که بارتولد را بقول یاقوت، آنجاکه در باب خرابی قبل از واقعه مغول گفت: و كان اهل الرستاق و هم حنفية يجيئون الى البلد بالسلاح الشاك ويساعدون اهل نحلتهم فلم يبغضهم (معجم البلدان، ج ۲ س ۸۹۴ ص ۲)، و قول صاحب نزهۃ النظر در این روایت: اهل شهر را برسو سنگی با هم مخاصمت افتاد ، زیادت از حد هزار آدمی بقتل آمدند(نزهۃ النظر، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۸)، نظر بوده : که این هردو را باید معلول همان شفاق و نفاق مذهبی دانست .

حنفیان در شمال و مشرق و شافعیان در مرکز و شیعیان در جنوب و مغرب آن اقامات داشته‌اند؛ و نزاعهای بی‌گیر مذهبی - که بر حسب موضوع مورد اختلاف، گاه میان شیعه و سنی، و دیگر گاه میان شافعیان مجبور از یک طرف، و شیعه و حنفیان معترضی از طرف دیگر رخ می‌داد - در این بخش (پهنه جنوبی خیابان تقی آباد و امین آباد کنوی) که هرسه فرقه بزرگ همسایه هم بوده‌اند بوقوع می‌پیوست، نه در ربع شهر، که هرسوی از آن مخصوصی یکی از فرق بوده است، و محمل گفته اصطخری وابن حوقل که :

«واکثرالمدینة خراب والعمارة في الربيع^۱»

همین نکته است؛ و نیز ظاهرآ دلیل آنکه بازارها همه در ربع شهر بناگردیده بوده، چنانکه در احسن التقاسیم درج افتاده :

۱۰ «الأسواق والمعمارات بالربع ...^۲

(و حال آنکه بموجب نسخه بدل احسن التقاسیم، پیش از آن تاریخ (قبل از عهد مقدسی، یا قبل از آغاز نزاعهای مذهبی) بازارهای در «عمارة الداخلة» یعنی مدینه ری^۳ (=شارستان) واقع بوده، بدین قرار:

«و قد كادوا أخذوا [الأسواق] في عمارة الداخلة ثم ترکوه.^۴»

جز همین نزاعها و کشت و کشnarها و غارتها در آن حدود نتواند بود .
۱۵ عصیت دینی و خصومت و نفاق مذهبی میان مردم آن شهر پایه‌ای شدت داشت، که جز منازعات دینی، کوچکترین سببی از اسباب سیاسی یا اقتصادی و مادی نیز بزرگترین حادثه را در آنجا می‌آفرید، نظیر واقعه‌ای که صاحب نزهه القلوب نقل کرده، که ذکر آن در ص ۴۲۵ مجلد حاضر گذشت، و بموجب آن بسبب سنگی نزاعی بزرگ میاد مردم ری در گرفت، و پیش از صدهزار آدمی کشته شدند، و در شهر خرابی تمام بوجود آمد.

۲۰

(۱) مجلد حاضر، ص ۴۲۴.

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۷۶ س ۳.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ ذیل (۰).

در مجالس المؤمنین در باب داستان منقول از یاقوت در معجم البلدان در سبب خرابی ری و نزاع فرق مذهبی آنجا انکار گونهای رفته، و چنین ذکر گردید:

«مخنی نماند که آنچه بعضی از عقلاً در بیان سبب ظاهری خرابی ری روایت نموده خلاف ظاهر است، و ظاهراً آن مرد عاقل بخوش آمد صاحب معجم که شافعی مذهب بوده تقریر خرابی ری بروجه مذکور نموده»^۱

مفهوم این سخن - چنانکه از لخت «سبب ظاهری» مستنبط است. آنست که خرابی آن شهر بخواست خداوند بوده است^۲، پاسخ آنکه این نکته جای انکار نیست که چون ذات حق امری را اراده کند آن امر خواهد بود، که:

إِنَّمَا أَمْرَهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كَنْ فَيَكُونُ^۳.

لکن خداوند نعمت بخشیده را از قومی باز نستاند مگر آنکه آن قوم خود اسباب تغییر و زوال آنرا فراهم آورند، که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ.^۴

این بود بحث از ماجرای خرابی تدریجی شهر کهن ری. نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند روشن کردن این مسئله است که از چه روا امر و ز از بقایای آثار آن همه بنای‌های عظیم ری باستان جز برخی بقاع متبرک و بقایای مقابری چند، چیزی فراچشم نمی‌آید، و آن پنهان همانند زمینهای عادی و معمولی صاف و هموار گشته، تابدان پایه که اهل فن را در تعیین محل حقیقی ری بتردید و ادعا شده، و موجب اختلاف سخن شده است.^۵

(۱) اشاره بقول یاقوت: «فَسَأَلَتْ رِجَالٌ مِّنْ عَلَائِهَا»؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳.

۱۷۵

(۲) مجالس المؤمنین، مجلس اول ص ۳۸ س ۳۱.

(۳) چنانکه در عین مورد در معجم البلدان در متنی فوق از قول آن عاقل رازی نقل گردیده که کنت: اما السبب فتعجب، ولکن الله اذا اراد امرا بلعه.

(۴) قرآن کریم، سوره بس (۳۶) آیه ۲۲.

(۵) قرآن کریم، سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

(۶) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۳ س ما قبل آخر بیعد.

پاسخ آنست که از آن تاریخ که طهران رونق یافت و رشد کرد و جای ری را بگرفت، و بخصوص از آغاز پایتختی آن، افراد سودجو بازمانده بناهای ری را از بنیاد برانداخته، و آجرهای پخته و محاکم آنرا به طهران برده برای فروش عرضه می‌داشتند^۱، و آن کاروان نا بدان‌هنگام که تمامت بناهای کهنه ری سرنگون و نابود شد میان ری و طهران درشد آمد بود، و آنچه که از آسیب این جمع بر کنار ماند بکلنگ گروهی دیگر از بیکارگان پول طلب بامید یافتن گنج بیرزح شکافته و خراب وزبر وزبر گردید، همچون قلخ رابه خانه صاحب عباد^۲ واستودان بزر جو مید^۳؛ گرچه این بنای اخبار از نو مرمت یافت، و اکنون نیز بر فراز کوه نقاره خانه بجا است. برخی دیگر از آن آثار را مردم کنوی آن حدود بدست خود خراب کرده، با مصالح آن ساختمانهای جدید بوجود آورده‌اند، همانند برج تمام سنگی واقع در فضای باز میان کوه نقاره خانه و تیزی پیش

(۱) در جنگ افیای تاریخی ایران تأثیف بارتولد (ص ۱۸۲ م) ذکر شده: «اهالی شهران در گذشته و تایک اندازه هم نا باعروز برای ساختمانهای خود از آجرهای ری استفاده می‌کنند».

این غارتگری شدیدتر از آن بود که عمال ابو جعفر منصور دوانیقی در سال ۱۴۶ هجری در تیسفون پایی تحت ساسانیان وايوان کسری کردند. منصور با ياران خویش - که خالد برمک نیز در آن میان بود - در باب خراب کردن ايوان و نقل آجرهای آن جهه بناء بغداد مشورت کرد. خالد سلاح نداشت و گفت: عردم خواهند گفت که پادشاهی خواست که عمارت شهری کند، تاعمارت دیگری را خراب نکرد نتوانست. منصور پذیرفت و بتخریب آنجا فرمانداد اما در عمل معلوم گردید که سود آن بخرچ وفا نمی‌کند، آن کار را رها کردند. خالد گفت: ترک مصلحت نیست جه در روز گار خواهند گفت که پادشاهی ساخت و دیگری خراب کردن نتوانست. با این عهد دست از آنجا بازداشتند؛ لکن کار تخریب ری همچنان ادامه یافت؛ این اینچ ۵ ص ۲۸ در وقایع سال ۱۴۶: تاریخ نگارستان، طبع ۱۲۷۵ ص ۳۳ م ۱۵ با اندک اختلاف.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۵۹ م.

(۳) « م ۴۷۹ ص ۱.

آمده کوه ری که تا حدود سال ۱۳۰۹ هجری قمری بر پا بود^۱، و دو تن فرانسوی بنام اوژن فلاندن و پاسکال کست آن را بدیدند و تصویرش را برداشتند^۲ (این برج که بر طبق قرائن مذکور در مجلد نخستین کتاب حاضر^۳ در محل گنبد فخر الدوله قرار داشته ظاهراً همان گنبد بوده است).

علاوه بر اینها در سالهای اخیر جمعی یهودی جهه بدهست آوردن اشیاء عتیقه و نفیس حفاریهای غیر علمی در خرابهای ری بعمل آوردند، و تتمه آثار موجود را نیز بدین ترتیب از بین برداشتند^۴.

(۱) دکتر فووریه در سفر نامه خود بنام «مسال در دربار ایران» (از ۱۲۰۶ تا ۱۳۰۹ هجری قمری، ص ۱۹۴) ماقبل آخر، ترجمة فارسی بوسیله عباس اقبال) در ذکر دو برج ری، درباره این برج نوشت: از «دیگری که کوچکتر است قریب بنصف آن خراب شده»، پس نصف این گنبد در سال ۱۳۰۹ قمری بجا بود. برج اول برج طغرل است لکن او نم هیچیک را ذکر نکرده.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۵۷ س ۹ بعد.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۵۱-۴۵۳.

(۴) دیده حضرت عبدالعظیم در ایام سلطنت خاندان حلبلی بملوی بتدریج وسعت و آبادانی پیدا کرد، و بصورت شهری کوچک اما زیبا با تأسیسات مختلف درآمد، و از نوام «شهر ری» بخود گرفت، و بر تعداد حمیت آن بقدیم بیفروض؛ و اگر آن پهنه پناهه دهستان غار بصورت شهرستان درآمده است، در این شهر ادارات دولتی و بانکها و وزارات شعبه افتتاح کرده‌اند، در اطراف آن باشیابا باشها بوجود آمده است، و بیمارستان فیروز آبادی و آنجا یکی از بهترین بیمارستانهای طهران است، که برای بیماران آن شهرستان و غیر اینسان فوق العاده مفید واقع گردیده است، جمعیت شهرستان ری بر طبق سرشماری سال ۱۳۶۵ هجری شمسی ۱۷۳۹۲۰، و جمعیت شهر ری ۱۰۲۹۹۳ نفر است، این رقم در سال ۱۳۲۸ فقط ۱۲۲۱۹۹۳ نفر بود، هواش معقول اما در تابستان جون ری باستان گرم است. در آن حوالی کارخانه‌های مهمی همچون کارخانه سیمان‌سازی، و کارخانه گلیسیرین، و کارخانه تحقیقی مس، و کارخانه آهن نوز احداث گردیده است. بازار سرپوشیده شهر از حيث طول و تنوع منازه‌ها جالب است.

تاریخ عمومی ری بدینجا پایان می‌پذیرد.

ایستگاه راه آهن در قسمت غربی شهر ری قرار دارد. راه طهران بهورامین از مشرق شهر و راه طهران بدهم از وسط آن شهر می‌گذرد. آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر، که ساختمان آن از سال ۱۳۲۶ هجری شمسی آغاز گردید، از بدایع هنر معماری بشمار است. (برای اطلاع بیشتر باوضاع فنی این شهر بکتاب پهلوی، نشریه اطلاعات بمناسبت تاجگذاری شاهنشاه آریامهر، ص ۲۷۱، ۲۷۲ رجوع شود.)

بَابُ حَمَامٍ

نواحی ری

فصل اول کلیاتی در باب روستاهای ری و دیه‌ها

تعریف: از دیر باز در وصف دهستانها و دیه‌های ری در منابع تعاریفی به چشم می‌خورد، از جمله در احسن التقاسیم، چنین ذکر گردیده:

«فاما الری ، فیا نہا کورۃ نزیہة کثیرۃ المیاد، جلیلة القری ، حسنة الفوَاکه ،
واسعة الأرض ، خطیرۃ الرساتیق...»^(۱)

و نیز: «... لِمَدْکِرِ دِهْمْ فَنْ ، ولرساتیقهم شأن...»^(۲)

قدمت:

قدمت پاره‌ای از نواحی ری کمتر از خود ری نیست، چنانکه کنت دو گویندو در وصف دماوند گفته:

«... این بلده کوچک که مسلماً یکی از قدیمترین شهرهای دنیاست ، امروز در میان دسته‌های انبوه درخت بید ... پنهان است؟.»^(۳)

قدمت دماوند از افسانه‌های باستانی ایران نیز مستنبط است، چنانکه صاحب تاریخ جهان آرا آورده:

— — — — —
(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۵.

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۲.

(۳) ترجمة تاریخ ایرانیان ، کتاب اول ، ص ۴۰ س ۱۵ .

«کیومرث بن لاود... اصطخر فارس و دماوند و بلخ از منشآت اوست^۱»
 در تاریخ بلعمی در ذکر آبادیهای آنحدود، در حدیث کیومرث چنین درج آمده:
 «نخستین پادشاه اندراجهان او بود... با فرزندان خویش بکوه دماوند آمدند،
 و آنجا قرار گرفتند و بسیار شدند ... و آنجا شهرها و مأویها کردند...^۲»
 در شاهنامه فردوسی در ذکر آمدن کیقباد با اصطخر فارس، بنای صد ده در
 اطراف ری بوی نسبت داده شده، و چنین درج گردیده:

بسی شهر خرم بنا کرد کی چو صده بنا کرد بر گردری^۳

نواحی ری بروی هم به دو منطقه متمایز از یکدیگر تقسیم می‌گردیده: منطقه کوهستانی، که اراضی شمال و پاره‌ای از شرق و مغرب را شامل می‌شده، و منطقه جلگه‌ای، که قسمت عمده اراضی جنوبی و جنوب شرقی و جنوب غربی را دربرداشته.
 باستان شناسان در بسیاری از نقاط هردو منطقه نواحی ری، مانند: ایوان کی و برغان و فشنده و اطراف کرج و دروس شمیران^۴ و غیر اینها آثاری از دوران پیش از تاریخ یافته‌اند که همه از تمدنی کهن در آنحدود حکایت می‌کند، و بحث در آن باب در خور این مقام نیست.

دانشمند گرامی آقای مصطفوی، رئیس پیشین اداره باستان شناسی، در باب

جلگه شهریار در مقالاتی چنین نوشته‌اند:

«ذکر این نکته مناسبت دارد، که جلگه وسیع و آباد شهریار از قدیم ترین ادوار تاریخ ایران مسکون بوده است، چنانکه نمونه‌هایی از ظریفترین و زیباترین ظروف سفالی منقوش مربوط بحدود شش هزار سال پیش در تپه کوتاهی در شمال قریه

(۱) تاریخ جهان آرا، ص ۲۸-۲۱.

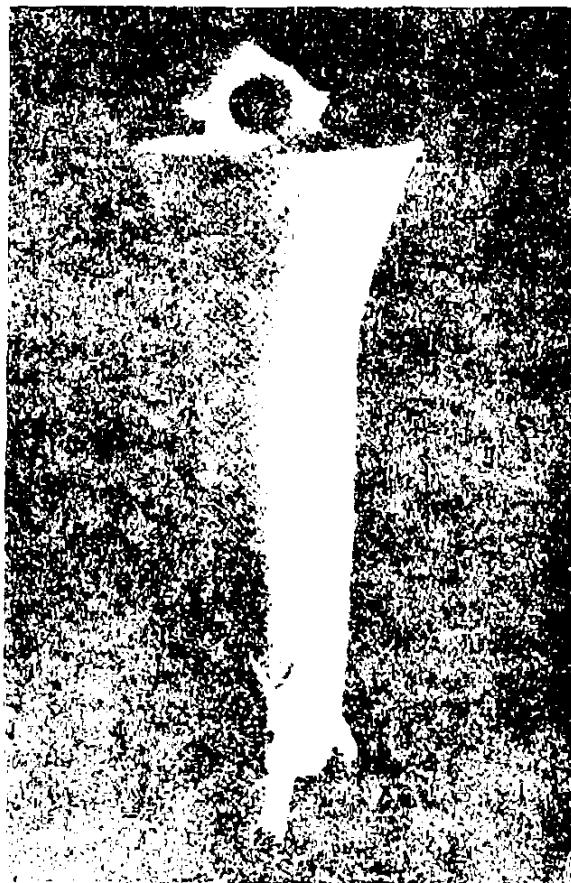
(۲) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ص ۱۱۳ م مقابل آخر.

(۳) شاهنامه، ج ۲ ص ۳۱۴-۱.

(۴) چند ظروف مکشوفه در دروس شمیران، نگارش حبیب‌الله صمدی، فصلی از مجله سوم گزارش‌های باستان شناسی سال ۱۳۳۴، ص ۱۳۹.

«اورین» (Orin) بین «آدران» (Aderan) و «فاسم آباد» شهریار کشف گردیده است.

خطیف همکنندگ از دروس



— 20 —

قطعات اینگونه سفالها بوسطیح زهی و داخل تپه هزارود زیسته دارند. می‌خواهد این حکایت از وجود مرگ‌تمدن و سکونت مرگ‌انش سال پرمند در آن را تذکر نماییم. همچوین پیدائش طرفیت از آثار پیش از دوره‌های دور پیش از این دور نیز این‌گونه مختلف بین کرج و تهران، ری و پل فوج و آنچه از آن در دریان و آب‌های مختلف مسکون بودند شناخته شده است. این دوران در آن مکاناتی دارند که مسکون بودند و آبادی قدمی جنگله‌زبور سبب شده است که در زیرینه سده این سالیان هم قیمتی

برج‌های استحکاماتی و آتشکده‌های فروزان متعدد در نقاط مختلف این ناحیه بنیاد گردد!»

از این نمونه است آثاری که از قبور تپه قیطریه بنازگی بدست آمده، و در ذکر کیش و آیین مردم نواحی ری بدانها اشارت برود.

۵ آب و هوای نواحی ری :

در سابق ذکر رفت که نواحی ری از نظر وضع طبیعی به دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای منقسم می‌شده است. آب و هوای این نقاط را بر حسب موقعیت و وضع جغرافیایی می‌توان به سردسیر و معتدل و گرسیر تقسیم کرد:

نقاط کوهستانی (یاقصران) دارای آب هوای بیلاقی، و نقاط واقع در دامنه کوه دماوند معتدل و دیمهای واقع در جلگه گرم، و آبادیهایی که در دامنه‌های شمالی و شمال غربی و شمال شرقی قرار داشتند بسبب فراوانی آب حاصل خیزتر بوده‌اند، و دههای جلگه‌ای از آب رودهای قسمت کوهستانی مشروب می‌گردیده‌اند. صاحب نزهه القلوب از سه رود بدین شرح نام می‌برد:

۱- جاجرود: «آب جاجرود از کوه دماوند بر می‌خیزد، و بولایت ری می‌ریزد، و در حدود قوه‌دعلیا و اسان مقاسمه می‌کنند، و قریب چهل جوی از آن بر[می] دارند؛ ۱۵ واکر و لایات ری را آب از آن است، و در بهار هر زه آبش در مغازه منتهی می‌شود. طولش سی فرسنگ باشد.^۲»

۲- رود کرج: «آب کر هرود از کوههای طالقان و قزوین بر می‌خیزد، و در ولایت ساوجبلاغ چند نهر ازو بر می‌دارند، و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع است، و در بهار فاضل آبش بر مغازه منتهی می‌شود. طولش بیست و پنج فرسنگ باشد.^۳»

(۱) اطلاعات ماهانه، شماره ۷۰ (جلد ۶). دیماه ۱۳۳۲ م. ۲۴ ص.

در باب: تخت کیقباد، تخت کیکاووس، تخت رستم.

(۲) نزهه القلوب، مقاله ثالث، طبع لیدن، ص ۲۲۰ م. ۱۵۵.

(۳) ، ، ، ، ص ۲۲۰ م. ۱۹۹.

۳- رود کردان : «آب کردان رود از کوههای حدود طالقان برمی خیزد، و در ولایت ری می ریزد، هر زه آبش در بهار در مقازه منتهی می شود^۱.» در منطقه جلگه‌ای ری نیز کوههای کم ارتفاعی وجود دارد، که بنامهای کنونی: کوههای قره گچ و کوهنمک و سه کوه در مشرق؛ و کوه سه پایه در مرکز، و کوه القادر و کوهنمک در مغرب؛ و کوههای حسن آباد در جنوب است که تا کویر امتداد دارد.^۲.

معدن نواحی ری :

از دیر باز در آن نواحی - بویژه در نقاط کوهستانی - معدنی شناخته شده بود، و مورد بهره برداری قرار داشت . در تاریخ ایران باستان است که به عهد هخامنشیان از دماوند لاجورد استخراج می شده^۳، و گویا هم بدین سبب بود که به عهد باستانی تر کوه دماوند را کوه لاجورد می خوانندند، چنانکه در تاریخ ایران باستان در ذکرو قابع حدود سالهای ۷۴۴ قبل از میلاد آمده :

«... بعد يكى از سر کردگان آسورى از ماد گذشته تابىكنى (Bikni) یا کوه لاجورد (دماوند کنونی) راند . آسوریها اینجا را آخر دنیا پنداشتند...^۴» در الرسالة الثانية تأليف ابو دلف در بحث از قصر ان ذکر شده :

۱۵ «بها حمات صغار تنفع من الْجَرْبِ وَمَعَادِنِ خفَّةٍ...»^۵

محصولات نواحی ری :

آبادیها و دیهای اطراف ری پربر کت و حاصلخیز بوده است، و از هر نقطه محصولی مناسب آب و هوای آن بست می آمد است، چنانکه در رسالت ابوداوف در باب میوه نقاط کوهستانی ری اشارت رفته :

(۱) نزهة القلوب . مقاله ناله س ۲۲۲ ص ۹ .

(۲) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۲۰ م ۱۷ .

(۳) ایران باستان ، ج ۲ ص ۱۵۱۱ م ۶ .

(۴) ایران باستان . ج ۱ ص ۱۷۰ م ۸ .

(۵) الرسالة الثانية . ص ۲۳ م ۵ .

«...وَمِنْ الرَّى الْسَّتَّاق يُقَالُ لَهُ قَصْرَانٌ وَهِيَ جَبَالٌ شَامِخَةٌ... وَأَكْثَرُ فَوَّا كَهْرَبَ الرَّى
مِنْ هَذِهِ الْجَبَالِ...»^۱

یاقوت در معجم البلدان در ذکر جبال واقع میان قصران داخل و قصران خارج آورده:

۵ «... وَأَكْثَرُ فَوَّا كَهْرَبَ الرَّى مِنْ نَوَاحِيهِ.»^۲

در باب فراوانی غلات ولايت ری در نزهه القلوب آمده:

«... وَازَ آنَّ وَلَايَتَ غَلَّهُ وَذِيَّگَرَ اَرْزاَقَ بِهِ بَسِيَّارٍ وَلَايَاتَ بِرْنَدِ...»^۳

در عجایب نامه در ذکر نعمتهاي ری ازانار طهران سخن بميان آمده:

«... پَنْبَهٌ وَسَنْجَدٌ رَازِيٌّ وَنَارٌ طَهْرَانِيٌّ وَانْكَوْرٌ...»^۴

مؤلف حدود العالم از طیلسانهای پشمین نواحی ری چنین تعریف کرده است:

۱۰ «... وَازِنَوَاحِيٌّ طَلِيلَسَانَهَايِّيٌّ پَشْمِينَ نِيكُوْ خَبِيزَدَ...»^۵

(برای اطلاع بمسائل اقتصادی ری، به مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۵۱-۵۹۹)

رجوع شود.)

کيش و آيین مردم نواحی ری:

چنانکه در مطلع بحث از مذهب ری مذکور افتاد، قوم آریا بعد قبیل از تاریخ عناصر را می برستیدند، و مردم ماد پیش از ظهور زردشت بکیش مغان در آمدند و ری مرکز این کیش بود. بی گمان سیر مذهب و آیین در میان مردم نواحی ری نیز در همین مسیر بوده است. آثاری که کاوشکاران اداره کل باستان شناسی در عملیات حفاری تپه قیطریه شمیران یافته‌اند، معتقدات مردم سه هزار سال قبل آن حدود را، قبل از رواج

(۱) الرسالة الثانية، ص ۲۳ س ۱.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹.

(۳) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۴ س ۹ بعد.

(۴) عجایب نامه، نسخه عکسی، ورق ۲۹ ص ۲ س ۵.

(۵) حدود العالم، ص ۱۴۲ س ۱۲.

آینه مغان می‌شناساند. در این محل قبور فراوان و شماره زیادی ظروف سفالین خاکستری و زرد و فرمز که در کنار مردگان قرار داشت، و وسائل زینتی چون دستبند

آنچه در مکتوب از تبدیل‌های فعلی به



۱۰۷

وپای بند و گوشواره و سنجاق و سوزن بر نزی و چند گردن بند از دانهای سنگی عقبی و سرمدان، و سرنیزه برای دور کردن موجودات موتهوهی کشف شده است. ملروف پر از غذای خشک شده بوده است. هر دهان را کنونیار و با آفتاب دفن می کردند. این آداب متعلق به آربائیهای آن عهد است.^۱

(۱) رجوع شود به: روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۶۴۴، ۱۳۴۷ خورشیدی، آذر ۱۳۴۷، ص ۱۵؛ کیهان، شماره ۷۶۲۰، مورخ ۲۶ آذر ۱۳۶۷، ص ۱۲؛ آنکه، شماره ۱۳۶۳، مورخ ۱۳۶۷، ص ۱؛ کیهان، شماره ۶۳، مورخ ۲۰ آذر ۱۳۶۷، ص ۱؛ تبلیغ این آزار در کشورستان شمالی، تهران نیز در ده اولیک در ضمن راهنمایی آمده و مذکور شد. خود آنها را باید بود.

چون زردشت ظهور کرد طربت او در این حدود نیز رواج یافت، و از عهد ساسانی بقایای آتشکده‌ای چند در نقاط مختلف بجا مانده است. از آن جمله است آتشکده شهرستانک و آهار (که از هریک قریب نه کیلومتر فاصله دارد) و در محل بدان «قلعه دختر» یا «قصر دخترک» گویند، و در مرتفعات شمالی راه مالرو آهار به شهرستانک واقع است.



دور نمای آتشکاه بر فراز کوه (فله سست جب) از کمر گاه جنوی کوه
(شمال راه مالرو آهار بشیه، نزدیک مردنه)

— واين مجموع مطابقت دارد با گفته فوستل دو کولاذ فرانسوی که در کتاب تمدن قدیم (ترجمه فارسی ص ۱۰۱ س) در باره اعتقاد نژاد هند و اروپائی در قدیم، در باب زندگی پس از مرگ گفتند :

« نژاد هند و اروپائی را، که مردم یونان و ایطالیا نیز از آن جمله اند، هرگز این عقیده نبود که آدمی پس از حیات چند روزه این عالم یکباره نابود گشته، و از مزایای هستی محروم ماند... [ص ۱۱۲] مردمان قدیم چنان بحیات انسان در زیر خاک معتقد بودند، که همیشه اشیائی مانند البسه و ظروف و آلات حرب وغیره را، چون مورد احتیاج مردگان



مدخل املق حموی آتشگاه دالان ، و دیوارها و قنای دالان از جهیه جنوبی، راه ورود خارجی آن در سوی شمال شرقی عظاً همچنان مدخل است

این آتشگاه بر روی قله‌ای مرتفع در حد مشترک آهار و شهرستانک، در پهنهٔ مربعی با بعد تقریبی ده متر، در کنار خط فرضی شمالی حموی مازبر تمام قلل آنجا، از حدود شمشک تا حدود توچال بنیان یافته، و دو اطاق و یک دالان را شامل است. طول اطاق‌هادر جههٔ شمال شرقی جنوب غربی است، و مدخل آنها از سمت شمال شرقی بوده و آفتاب بدر و آنها می‌تابیده است. ابعاد داخلی آنها تقریب پنج متر در سه متر است، و دالان در جنوب دو اطاق قرار دارد. پوشش اطاق‌ها و دالان که اکنون فرو ریخته از طاق گپواره‌ای بوده است. بنا، که اکنون قسمت عمده‌آن خراب شده است، از سنگ لشه و ملاط تکیج

می‌پندشتند، با آنان بخاک می‌پردازد. برایور عربه نهاده شدند تا آتشگاه او را فرونشاند، و خورد نیبا عنی نهادند تا از رونج گیرنده که ایسید. این و غلامان مسدود را سرمی پریدند، بگمان آنکه جون آلان را با مرده در خاک کنند، مانند ایام حملات بحدب او خواهند پرداخت».

بشیوه معمول آن زمان، و بسیار محکم پی انگنه شده است. قسمتی از بنا و کف و زوایای آنرا کلنگ گنج طلبان بیهوده جو منهدم کرده است. ارتفاع این نقطه از سطح دریا رقمی در پیرامون سه هزار متر و وصول بدان سخت دشوار است. مناظر آبادی های واقع در مشرق و مغرب این بنا، و نیز قله مرتفع دماوند از آنجا بسیار جالب و دیدنی است. در مشرق مزارع و باغها و مرفقات آهار و میگون و اوشان وغیره، و در مغرب شهرستانک و سرک بخوبی دیده می شود، و بنظر می رسد این آتشگاه در قدیم بتمامی آبادی های آن حدود تعلق داشته است. آبرا از دامن کوه بدانجا می برده اند. در نیمه دوم پائیز و سراسر زمستان برف و بهمن ارتباط آنجا را با آبادی های اطراف بكلی قطع می کند.^۵

لوبی واندنبرگ در کتاب باستان شناسی ایران باستان وصفی از آن بیاورده^۶، و آقای مصطفوی در مقاله بقیه بی شهر بانو، و آقای باستانی پاریزی در مجله باستان شناسی نیز اشارتی به تحقیق «ماکزیم سیرو» (Maxime Siroix) مهندس و معمار فرانسوی درباره این بنا کرده اند^۷.

همچنین بقا بای دو آتشکده بر فراز کوهستانهای مغرب شهر یار باقی است، که ۱۵ مردم محل یکی را بنام «تخت کیکاووس» و دیگری بنام «تخت رستم» می شناسند. آقای مصطفوی این بنا را بدین صورت معرفی کرده اند:

«تخت کیکاووس: بر فراز تپه سنگی مشرف بآبادی بیدکنه است، و بعضی از مردم آنجا با توجه به آثار آتشکده مورد بحث اظهار می دارند که نام اصلی آبادی مذبور

(۱) نگارنده در تاریخ ۱۳۴۷ ر ۲۳ هجری جهه تحقیق درباب این بنا، که از دسترس دوراست، بدانجارت و عکسها از خود وی است. برخی اطلاعات را در این باب از پدر گرامی خویش، حاج اسماعیل بن علی اوسط کریمان، بلغه الله مناه فی اولا و اخرا، بدهست آورده.

(۲) باستان شناسی ایران باستان ، ص ۱۲۲ س ۲ .

(۳) فصلی از مجلد سوم گزارش های باستان شناسی ، بقیه بی شهر بانو ، ص ۱۰ س ۱۷۰ !

مجله باستان شناسی ، شماره اول و دوم ، بهار و تابستان سال ۱۳۳۸ ص ۱۰۹ س ۳ .

بنکده بوده، و کم کم به بید کنه تغییر شکل یافته است.^۱

آنچه از تخت کیکاووس باقی مانده، آثار سکوی مصنوعی چهار ضلعی غیر منظمی است که هر ضلع آن در حدود ده متر باستگ لشه و ملاط گچ ساخته شده، در قلله قبیه مزبور از بلندی قریب هشتاد متر به اراضی وسیعی از جلگه مشرف و مسلط است. در سمت جنوب تپه، در کنار درخت انجیر کوهی کنه سالی، که بیش از سیصد ۵ سال عمر دارد، دیوار کوتاهی از سنگ و گچ دیده می شود، که سابقاً اطاق چهار گوشی بوده مدخلی از سمت شمال شرقی داشته، و آفتاب بدرور آن نمی ناید است. طول و عرض خارجی اطاق هر کدام مختصه‌تر از پنج متر می باشد. این اطاق چهار گوش را مردم محل، چهار طاق می خوانند، و همین خود دلیل دیگری بر آتشکده بودن تخت کیکاووس در زمان قدیم می باشد. آتش مقدس را درون این اطاق محفوظ نگهداشته، هنگام ادای مراسم مذهبی آنرا بر فراز سکوی بالای کوه می بردنند، و پس از انجام آین مذهبی آنرا مجدداً با اطاق مزبور آورده و نگه‌داری می نمودند ... متسفانه از این چهار طاق تاریخی عهد ساسانی جز قسمت کمی از یک دیوار چیز دیگری باقی نمانده است...^۲

۱۵

درباب تخت رستم چنین نوشته‌اند:

«تخت رستم: بمسافت قریب یک فرسخ در جنوب تخت کیکاووس قرار دارد... برخلاف تخت کیکاووس که چیز مهمی از آن باقی نیست... در تخت رستم آثار بیشتر و مهمتری از آتشکده عهد ساسانی باقی و پایدار مانده است؛ و بطور کلی مشتمل بر دو

(۱) در باب وجود بیت در آتشکده ری قبل از انوشهروان، به ص ۳۶ . ۳۷ مجلد حاضر، روایت مروج الذهب مسعودی رجوع شود. بعید نمی‌نماید که آتشکده «مذکور در آنجا همین آتشکده باشد، که انوشهروان آتش آفران به آتشکده‌ای که خود برای ری به‌آمد منتقل کرد.

(۲) اطلاعات ماهانه، شماره ۷۰ (جلد ۶)، دیماه ۱۳۳۲، مقاله آقانی مصطفوی.

قسمت می باشد : یک قسمت صفة بزرگی در دامنه تپه سنگی، در ارتفاع تقریبی چهل متری کف جلگه، دیوار سنگی متصل با ملاط و اندود گچ اطراف آن ساخته اند، و در نتیجه محوطه وسیعی از تپه را بشکل متوازی الاضلاع بطول تقریبی بیست و سه متر و به پهناى قریب بهمین اندازه بصورت سکوئی در آورده اند، که محل اجتماع نیایش کنندگان بهنگام ادای مراسم مذهبی بوده است، بنزدیک همین صفة، بر روی تپه، بنای سنگی با پوشش گنبده شکل ساخته اند، که هنوز باقی و مشتمل بر یک اطاق و یک ایوان می باشد. طول مجموع این بنا از خارج کمی بیش از هشت متر و عرض آن بالغ بر چهار مترو نیم است. قسمت دیگر سکوی دو طبقه نزدیک به نیمایه شکل بر فراز تپه در ارتفاع قریب صد و چهل متری کف جلگه است، که با احداث دیوارهای سنگ و گچ، واستفاده از تیرهای نوک تپه سکوبی بوجود آورده اند، و این سکوی دو طبقه هم مانند طبقه بالای تخت کیکاووس محل افروختن آتش بوده، واژ دور و نزدیک مردم اطراف ناظر و شریک در مراسم عبادت می گشته اند... درباره تخت رستم، دانشمند فقید، پرسنور «هر تسفلد» و برخی نویسندهای دیگر اروپایی قبل اطلاعاتی گرد آورده و منتشر نموده اند. تخت کیکاووس راهم آقای مهندس «سیرو» فرانسوی چند سال پیش ۱۵ ضمن مقاله مفیدی معرفی کرده و در تدوین این مقاله از مطالب آن نیز استفاده شده است^۱ اثر دیگری از عهد پیش از اسلام در رو دبار قصران (- قصران داخل) در شمال شرقی توجال و شمال غربی اوشان در دیهی بنام «ایگل» وجود دارد، که مردم آنجا بدان تخت کیقباد گویند.

این محل یکی از استودانهای زردشتیان مقیم آن حدود بوده، که استخوان اموات خویش را - بتفصیلی که شرح آن در مجلد اول کتاب حاضر ص ۳۶۶-۳۷۲ گذشت. در آنجا قرار می داده اند. دانشمند گر انقدر آقای مصطفوی در شرح این محل چنین نوشتهداند :

(۱) اطلاعات ماهانه، مقاله مذکور در سابق .

«تخت کیقباد؛ بر فراز صخره‌ای از کوهستان البرز، متصل و مشرف بقریه ایگل ... سکویی طبیعی وجود دارد، که مردم آنرا تخت کیقبادی خوانند.

بر بالای این تخت دو حفره بشکل چاه بعمق قریب پنج متر، و با صله نزدیک دو متر در سنگ کوه کنده‌اند، و راهرو و دهليزهای متعدد زیرزمینی هر کدام بطول چند متر از این دو چاه منشعب می‌گردد، و یکی از همین دهليزها هم دو چاه را بیکدیگر مربوط می‌سازد. عبور از این دهليزها پس از خاکبرداری و تخلیه کامل آنها بر اثر ریزش آب و تنگنایی برخی نقاط آن بسیار دشوار است، و با وجود این جویندگان گنج فارغ ننشسته درون تمام این چاهها و دهليزهای اکوش کرده‌اند، و در نتیجه از نظر علم و اطلاع علاقه‌مندان به آثار باستانی وضع زیرزمین یکی از دخمه‌های آرامگاه ایرانیان پیش از اسلام را روشن نموده‌اند. با مشاهده خاکها و مهرهای گلی کوچک که از حفره‌های تخت کیقباد بیرون آمد است، معلوم می‌گردد که قریب دز ارسال پیش‌هم در محل مزبور دست کاری و تجسس کامل نموده مجددآ آنها را پر کرده‌اند، و آرامگاه زرتشیان آن محل را به حال خود نگذارده‌اند...»^۱

جز آنچه مذکور افتاد، در حوزه‌ری باستان، هم در نقاط کوهستانی و هم در جلگه، از این نوع یادگارهای تاریخی فراوان بچشم می‌خورد، که اگر در باب آنها بوسیله تخصصان فن تحقیق علمی بعمل می‌آید، کمیش و آینین و عرف آداب و فرهنگ پیشینیان را روشن تر خواهد ساخت.^۲

علاوه بر اینها نام پاره‌ای از اماکن آن حدود خود معرف مذهب، و اعتقاد مردم باستانی آن دیار بآئین زردتاشی، و پرستش آتش است، همانند: مغانک دماوند^۳، و آدران ارنگه^۴، و آدران شهریار^۵ و آتشگاه ساوجبلاغ^۶، وغیر اینها. کلمه آدران از افزودن پسوند «ان» — که در اماکن برای نسبت فراوان است — به کلمه «آدر» کم^۷

(۱) اطلاعات‌ماهانه، شماره ۷۰ (جلد ۶)، دیماه ۱۳۳۲ مقاله آقای مستنتوی ص ۲۵.

(۲) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ در شرح دهستانهای طهران، ص ۲۵۶ رقم ۳۹.

(۳) کتاب اسامی دعات کشور، ج ۱ در شرح دهستانهای شهران، ص ۲۶۴ رقم ۲۲۶.

(۴) س ۲۵۹، ۲۲۲، ۲۵۶.

(۵) س ۲۵۷، ۱۱۱.

صورتی است از آذر و آتش^۱ بوجود آمده است؛ چنانکه مؤلف تاریخ ایران قدیم در شرح آتشکده‌های عهد ساسانی نوشته:

«... هر ده نیز آتشی داشت موسوم بدآذران...»^۲

پس از ظهور آیین مقدس اسلام وفتح ری، مردم نواحی ری نیز بندریج بدین آیین گردیدند. نفوذ اسلام در میان اهالی جلگه‌ای ری سریع تراز نقاط کوهستانی صورت گرفت، چنانکه استوناوندی از محال دماوند. که بین آمل و ری واقع بود و تاری دوازده فرسنگ فاصله داشت، و جایگاه دائمی مصمغان پیشوای روحانی زرتشنیان بود. ناسال ۱۴۱ هجری با اختیار مسلمانان در نیامد، و در این سال عمال منصور آنجارا بگشودند؛^۳ و مردم کوهستان شمال ری - که بخش جنوبی آن از مضائقه‌های بحساب می‌آمد. تا قرون سوم و چهارم بر کیش پیشین خویش باقی بودند، چنانکه مسعودی در مروج الذهب در ذکر حسن بن علی ملقب به اطروش گفته:

«... و ظهر ببلاد طبرستان والدیلم الاطروش... و اخرج عنها المسودة، وذلك في سنة احدى وثلاثمائة ، وقد كان اقام في الدیلم والجبل سنين، وهم جاهليه و منهم مجوس. فدعاهم الى الله تعالى؛ فاستجابوا وسلموا، الا قليلاً منهم في مواضع من بلاد الجبل والدیلم في جبال شاهقة وفلاع واودية...»^۴

اصطخری در المسالك در ذکر دیلم نقل کرده:

«وقد كان الدیلم داد کفر، يسبی من رقيقهم إلى أيام الحسن بن زيد ، فتوسطهم

(۱) رک: برهان قاطع، باهتمام دکتر معین، ج ۱، کلمات: آتش، آذر، آذر و ذیل آنها.

(۲) ایران قدیم، ص ۲۱۰، ۸۰.

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۱۰ ببعد: ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۶۷، ۳۶۸؛ ابن خلدون، طبع بولاق، ج ۳ ص ۱۲۶ س ۹؛ ایران قدیم، ص ۲۰۲ س ۵؛ مجله مهر، سال سوم، خرداد ۱۳۱۵ - خرداد ۱۳۱۴، شماره شش ص ۵۵۰ س ۱۸ ببعد، مباحث لنوى بقلم مرحوم بهار.

(۴) مروج الذهب، طبع ۱۲۸۳، جزء ۲ ص ۴۳۰ س ۱۰ ببعد. نیز رک، تاریخ ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۶۸ س ۱۶.

العلوٰت وأسلم بعضهم، وفيهم إلى يومنا هذا^۱ كفار بالجبال المتصلة بها^۲. مشابه این سخن در صورۃالارض این حـوقل نیز درج آمده ، ولخت مورد استناد بدین صورت است :

«...وفيهم إلى يومنا هذا^۳ في الجبال كُفَّارٌ».^۴

۵

مهاجرت سادات بدین نواحی :

در پاره‌ای از آبادیهای اطراف ری، و بويژه در دیه‌های واقع در دره‌های جبال شمالی – که قسمت مهمی از آن بنام قصران داخل از اعمال ری بحساب بوده. جمعی از فرزندان امامان و سادات حسینی و حسینی مدفوونند ، که تحقیق در احوال ایشان خارج از موضوع این کتاب است؛ و تنها بدین نکته اشارت می‌رود، که قدماء این سادات سه دسته اند : دسته نخست آنها که بهنگام ولایت عهدی حضرت امام رضا علیه السلام بدین نقاط رسیدند؛ دسته دوم آنها که در خروج برخی از فرزندان علی(ع) بر خلینه شرکت داشتند، و پس از شکست وی بدین حدود گردیدند؛ دسته سوم آنها که در ایام حکومت علیان در مازندران و پاره‌ای از نقاط ری به مراد ایشان بوده‌اند.

در باب دسته نخستین، مرعشی در تاریخ طبرستان چنین گفته :

«...چون مأمون بخلافت نشست در تربیت سادات می کوشید ... و بمدینه^{۱۵} بفرستاد وعلی بن موسی الرضا علیه صلوات رب الاعلی را طلب نمود و نزد خود آورد... و لیعهد تکرداشد ... سادات از آوازه ولایت ، و عهدنامه مأمون که بر حضرت امامت پناهی داده بود روی بدین طرف نهادند، واو [امام] را بیست و یک برادر دیگر بودند. این مجموع برادران و بنو اعمام از سادات حسینی و حسینی بولایت ری و عراق رسیدند.

(۱) اصلخیری کتاب خود را بمال ۳۴ تالیف کرد؛ بیست هفتمین قزوینی، طبع پورداده.

ج ۱ ص ۳۷۱ .

(۲) المسالک ، ص ۱۲۱ س ۱۲ .

(۳) صورۃالارض در حدود ۳۶۶ هجری فراهم آمده : بیست هفتم قزوینی ، صحیحه مذکور در فوق .

(۴) صورۃالارض ، ص ۳۲۰ س ۱۹ .

... [مأمون] به امامت پناهی غدر کرد، و زهر به انگور تعییه کرده بحضور امام بحق داد ... چون سادات خبر غدر مأمون که با حضرت رضا کرد بشنیدند، پناه بکوهستان دیلمستان و طبرستان بودند، و بعضی بدانجا شهید گشتند و مزار و مرقد ایشان مشهور و معروف است، و بعضی در همانجا توطن نمودند، و اولاد و اتباع ایشان باقیست.^۱

دسته دوم چنانکه گذشت، کسانی هستند که بهنگام ظهور و خروج فردی از اولاد علی عليه السلام بر خلیفه، بهمراه وی بودند، و چون او شکسته می‌شد خلیفه به تعییب یاران و کسان و اتباع اوی می‌پرداخت، و ساداتی که از آن دورطه خلاص می‌یافتد روی بکوهستان عراق و دیلم می‌نهادند؛ و چون اصفهانیان مازندران در آغاز کار که قبول اسلام کردند شیعه بودند، اقامت سادات در آن نقاط آسان می‌نمود^۲. بزرگانی از این نوع که بر خلفاء عباسی خروج کردن عبارتند از: محمد بن عبدالله بن حسن بعهد منصور دوانیقی^۳، که موسی برادر او و حسین و علی فرزندان حضرت زید و جمعی دیگر از سادات با وی بودند^۴؛ و ابراهیم بن عبدالله بن حسن برادر دیگر محمد بن عبدالله بعهد منصور^۵؛ و حسین بن علی بن حسن در خلافت هادی^۶؛ و ابو عبدالله محمد بن ابراهیم^۷ معروف به ابن طباطبا بعهد مأمون^۸؛ و یحیی بن عمر بن یحیی الطالبی بعهد المستعين^۹ در کوفه، و امثال این بزرگواران.

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، طبع پطرزبورغ در ۱۲۶۶، ص ۲۷۵ س ۱۷.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۷۸ س ۲۱.

(۳) ابن اثیر، ج ۵ ص ۲ س ۳.

(۴) ، ، ص ۱۱ س ۲۴.

(۵) ، ، ص ۱۵ س ۱۹.

(۶) ، ، ص ۷۴ س ۲۴.

(۷) ، ، ص ۱۷۳ س ماقبل آخر.

(۸) ، ، ص ۳۱۴ س ۱۹.

پاره‌ای از خلفاء بنی عباس را درقلع و قمع سادات اهتمامی ساخت بوده است، چنانکه متوکل خلیفه عباسی بسال ۲۳۶ فرمان داد تاروۀ مطهر حضرت سیدالشہدا را خراب کردند، و جمعی از دوست‌داران خاندان علی علیه السلام را بکشند، ابن‌اثیر در وقایع این سال گفته:

«فِي هَذِهِ السَّنَةِ أَمْرَ الْمُتَوَكِّلِ بِهَدْمِ قَبْرِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلِيِّ الْسَّلَامِ، وَهَدْمِ مَاحْوَلَهُ
مِنَ الْمَنَازِلِ وَالدُّورِ، وَإِنْ يَنْرُو يَسْقَى مَوْضِعَ قَبْرِهِ، وَإِنْ يَمْنَعَ النَّاسُ مِنْ اتِّيَانِهِ؛ فَإِنَّهُ
بِالنَّاسِ فِي تِلْكَ النَّاحِيَةِ: مِنْ وَجْدَنَاهُ عِنْدَ قَبْرِهِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ حِبْسَاتٍ فِي الْمُتَبَلِّقِ . فَنَبَرَ
النَّاسُ وَتَرَكُوا زِيَارَتَهُ وَخَرْبَ وَزَرْعَ، وَكَانَ الْمُتَوَكِّلُ شَدِيدُ الْبَغْضِ لِعَلِيٍّ بْنِ ابْنِ طَالِبٍ
عَلِيِّ الْسَّلَامِ وَلَا دِلْ بَيْتِهِ، وَكَانَ يَقْصِدُ مَنْ يَبْلُغُهُ عَنْهُ أَنَّهُ يَتَوَلَّ عَلَيْهَا وَأَهْلَهُ بِاخْدَ المَسَالِ
وَالَّدِمِ...»^{۱۰}

دسته‌سوم جمعی کثیر از ساداتی هستند که از آن پس که در طبرستان علویان زیادی مذهب برای خود سلسله‌ای تشکیل دادند بدیشان پیوستند. چنانکه ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان گفته:

«[سال ۲۵۳] درین وقت بعد اوراق اشجار سادات علویه و بنو جانشیر را حجاز و اطراف شام و عراق بخدمت او [حسن بن زید] رسیدند. در حقیقت همهٔ بجزء و مکرمت فرمود. و چنان شد که هر وقت که پای در رکاب آوردی سیده ندو علوی شمسه بر کشیده گردانگرد او کل بستندی. و سید امام ناصر کبیر حسن بن علی هی کواید درین وقت، شعر:

کَانَ ابْنَ زِيدَ حَيْنَ يَغْدُو يَنْقُولُهُ
شَمْوَرٌ سَنَاعَ حَيْلَهُ ادْجَمٌ زَهْرَ
وَسَاعِهُ قَوْمٌ شَالِبِهِمْ حَوْلَهُ
فِي سَاجِدَوْسٍ قَوْمٌ صَبَّاجِهِمْ حَيْلَهُ^{۱۱}

مردم قصران ری را بسادات علوی می‌بوده است. در تاریخ طبرستان، رعشه

ذکر رفته:

(۱) ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۲۸۷ س ۱۷.

(۲) تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۲۴۳ س ۹.

«... خبر آوردن که برادر سید حسن بن زید که داعی الصفیر حسنی اوست بشلمبیه دماوند رسید و اصفهان بادوسپان بدو پیوست، و مردم لارجان و قصران هم بلو پیوستند...»^۱

مشابه این سخن با اختلافی در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز به چشم د می خورد؟.

باری، ظاهراً ببر کت وجود این سادات بود که تمام مردم دیههای شمالی ری و بسیاری از نقاط دیگر از آغاز شیعه بودند، چنانکه صاحب کتاب النقض گفته:

«... ری و نواحی بسیاری از ری... شیعی اصولی امامی باشند...»^۲
و یاقوت در معجم البلدان ذکر کرده:

«... و اهل الرستاق، فلبس فیهم الاشیعة، و قلیل من الحنفیین، ولم يكن فیهم من الشافعیة أحد». ^۳

در نزهۃ القلوب درج گردیده:
«... اکثر ولایات شیعہ اثنا عشریند الادیه قوه و چند موضع دیگر، که حنفی باشند؛ و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوه خوان می خوانند...»^۴
مردم پاره‌ای از دیههای قصران خارج (شمیران کنوی) همانند «ونک» و «کن» و «فرحزاد» بعهد سجلو قیان شیعه زیدی بوده‌اند.^۵

ری‌ستاهها و دیههای نواحی ری:
کلمه «روستا» در فارسی خود بمعنی ده و قریه است^۶، و مغرب آن رستاق است،

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۷۶ س ۶.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۲۳۳ س ۱۵.

(۳) النقض، ص ۴۹۳ س ۲۰.

(۴) معجم البلدان یاقوت، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۲۰.

(۵) نزهۃ القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۴ س ۱۴.

(۶) النقض، ص ۴۶۰ س آخر.

(۷) فرهنگ آندراج، وبرهان قاطع تصحیح دکتر معین، ذیل این کلمه.

همانند کلارستاق و بالارستاق در طبرستان، که بصورت رسناد و رزداق نیز بکار رفته است، لکن در عرف ارباب مسالک چنانکه باید رستاق بردهستان و گاه بر شهرستان اطلاق می گردیده است، چنانکه یاقوت در تعریف رستاق گفته:

«... انهم [الفرس] يعنون بالرستاق كل موضع فيه مزارع و قرى ... فهو عند الفرس بمنزلة السواد عند أهل بغداد...»^۵

و نیز «ينقسم الاستان الى الرساتيق، وينقسم الرستاق الى الطساسيح، وينقسم كل طسوج الى عدة من القرى^۱».

در منابع مورد استفاده نگارنده، نخستین بار در البلدان یعقوبی ذکر رستاهای ری بچشم می خورد؛ در این کتاب آنجاکه از ری یاد شده مذکور آمده:

«... وله رساتيق واقاليم ...»^۲

در قرن سوم ری را هفده رستاق بوده، و ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان چنین ذکر کرده است:

«... والری سبعة عشر رستاقاً، ومنها الخوار و دنباؤن و وجدمت و سلسلة، هذه التي فيها المنابر...»^۳

در عرض پیشینیان منبر بودن در آبادی، کنایه از آن بود که آن آبادی دارای مسجد جامع است، یعنی شهر است و دیه نیست.^۴

در المسالک اصطخری نیز آبادیهای مذکور شهر تلفی گردیده. که هر کدام را جداگانه ضیاع و رساتيق بوده، و چنین درج افتاده است:

«... الخوار، فاذهـا مدینة صغیرة نحو ربع ميل ، وهـی عامرة و بهـانـاس»

بر جعون الى شرف، ولهم ماء جاري بخرج من ناحية دنباؤن، ولهم ضياع و رساتيق.^۲

(۱) مجمع البلدان، ج ۱ ص ۴۱ س ۹، و ص ۴۰ س ۲۰.

(۲) البلدان یعقوبی، س ۲۷۶ س ۵ بعد.

(۳) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۴ س ۱۶.

(۴) تاریخ بلعمی، تصحیح مرحوم بهار، ص ۳۷۰ س ۶ ذیل، شرح ذیل ۳.

وَابَأْ وِيَمَةٍ وَشَلَبْنَبَةَ فَهُمَا مِنْ نَاحِيَةِ دَنْبَاوَنْدَ ، وَهُمَا مَدِينَتَانِ صَغِيرَتَانِ أَصْغَرَ
مِنَ الْخَوَارِ وَأَكْبَرُهُمَا وِيَمَةٌ ۱۰۰۰۱

در قرن چهارم بجز آبادیهای مذکور که هر کدام صورت شهری را داشت، در
نواحی ری دیههایی نیز موجود بود که بقول اصطخری در بزرگی از این شهرهایش،
و در هر دیهی قرب ده هزار نفر مرد زیادت می‌زیست، منتها بر طبق گفته این حوقل
منبر نداشت.^۲

اصطخری نقل کرده:

«وللدری سوی هذه المدن قرى تزيد في الكبر على هذه المدن كثيرة، مثل سدة و
ورامين وأربنوبه وورزن ودزاده وقوسين وغير ذلك من القرى التي بلغني أن فيها ما يزيد
۱۰. أهلها على عشرة آلاف رجل.^۳

در المسالک اصطخری بجز آبادیهای بزرگی که ذکر آنها گذشت، رسائیق
ذیل نیز مذکور آمده بدین صورت:

«وَمِنْ رِسَائِيقِهَا الْمُشْهُورَةِ قَصْرَانُ الدَّاخِلِ وَالْخَارِجِ وَبِيزَانٌ^۴ وَالْمَنْ وَبِشَاوِيهِ
وَدَنْبَاوَنْدَ وَرِسَائِيقَ قَوْسَيْنِ وَغَيْرِ ذَلِكِ»^۵
۱۵. این تفاصیل را در ترجمة المسالک اصطخری اندک اختلافی است، که از ذکر
آن صرف نظر نی شود.

ابن حوقل نیز در صورة الأرض این مطالب را بتمامی آورده است، که چون
اختلاف آن اندک است نیازی بنقل ندارد.^۶

(۱) المسالک، ص ۱۲۳ س ۴ پیبعد.

(۲) صورة الأرض، ص ۳۲۲ س ۶.

(۳) المسالک، ص ۱۲۳ س ۷.

(۴) ابن کلامه، که گروهی آن را هجرت تهران پنداشته اند و تفصیل آن باید، در صورت
الارض بهنان درج آمده، و نسخه بدل احسن التقاسیم ص ۳۸۶ ذیل (۴) نیز چنین است.

(۵) المسالک، ص ۱۲۳ س ۹.

(۶) ترجمة فارسی المسالک، بازمانده از قرن ۵ یا ۶، ص ۱۷۱.

(۷) رک: ص ۳۲۲ آن کتاب.

در حدود العالم نیز آنجاکه از آبادیهای ری شرحی ثبت افتاد، بیزرنگی و آبادانی آنها اشارت شده است؛ چنانکه در ذکر طالقان و خوار وساوه و آوه بوسته و روده درج گردید:

«طالقان- شهر کیست از ری بدیلمان نزدیک .

۵

خوار - شهر کیست از ری آبادان . . .

ساوه، آوه، بوسته [کذا، ظ: بوسته] روده- شهر کهایی اند انبوه و آبادان و بانعمت بسیار و خرم و هوای درست و راه حجاج خراسان!».

در نیمة دوم قرن چهارم شهرهای قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و شلنجه و خوار از شهرهای ری، و قم و دماوند و شهرزور از نواحی آن محسوب بوده‌اند، چنانکه

۱۰

قدسی در احسن التقاسیم آورده است:

«وللری قم، آوه، ساوه، آوه [ستتراء]، قزوین، ابهر، زنجان، شلنجه، ویمه» و نیز «... ولهمـا مـن المـدن آـوه، سـاـوه، قـزوـین، آـجـبـر، شـلنـجه، الـخـوار، وـمـن النـواـحـی قـم، دـمـاـوـنـد، شـهـرـزـور...»^۱

(تاریخ تأثیف حدود العالم ۳۷۲، و احسن التقاسیم ۳۷۵ است.^۲)

۱۵

قدسی در باب رساتیق ری گفته:

«... ومن الرساتیق: قوسین ، قصران الداخـل ، قصران الخارج ، سـرـ ، بـیـزـران^۳ قـرـحـ . جـنـیـ ، سـیرـاـ ، فـیـرـوـزـرامـ^۴ .»

یاقوت نیز در آغاز قرن هفتم شماره رساتیق ری را هفده ذکر کرده:

«والری سـبـعـةـ عـشـرـ رـسـاتـیـقاـ، مـنـهاـ دـنـبـاوـنـدـ وـ وـیـمـدـ وـ شـلنـجهـ...»^۵

(۱) حدود العالم ، ص ۱۴۲ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۱۵ س ۱۲ ، و ص ۳۸۶ س ۱

(۳) حدود العالم ، ص س ۴ مقدمه بقلم دکتر ستوده : احسن التقاسیم ص ۹ س ۳ .

(۴) نسخه بدل (در دو نسخه مختلف) : بیانات .

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .

(۶) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰ .

در نزهت القلوب از مؤلفات سال ۷۶۰ هجری در باب نواحی ری بحثی بدین
تفصیل ذکر گردیده :

«قلعه طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است ، ولايت قصران در پس آن
کوه افتاده است ، و دیگر نواحی چون مرجبی و قهاکه در صحر است ؛ و تمام ولايت
پیصد و شصت پاره دیه است^۱ ؛ و دیه دولاب و قوسین و قصران وورزنین و فیروزرام که
فیروز ساسانی ساخت ، واکنون فیروزبران می خوانند ، و رامین و خاوہ قرای بهنام و
سبور قرج است ، و قوهه وشندر و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است .
این ولايت بچهار قسم است :

ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دیه است . و رامین و خاوہ از معظم قرای
آن ناحیه است .

دوم ناحیت سبور قرج ، و در او نود پاره دیه است . قوهه وشندر و ایوان کیف
از معظم قرای آنجاست .

سیوم ناحیت فشاویه است و در او سی پاره دیه است . کوشک و علی آباد و
کبلین و جرم و قوج آغاز معظم قرای آنجاست .

چهارم ناحیت غار است ، و سبب تسمیه غار آن است که امامزاده [ای] از فرزندان
امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند ، و او از آن ظالمان فرار
نموده در نواحی جال کولی غاری پدید آمد؛ امامزاده پناه بدان غار برده غائب شد ، و
الحال آن ناحیت را جهت غائب شدن آن بزرگوار بنایت غار نامیده شد ، و در او
چهل پاره دیه است ، طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان
مشهور است ، و فیروزبهرام و دولت آباد از معظم قرای آن ناحیت است^۲ .

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴ مقدمه .

(۲) این شماره مربوط بزمان مؤلف است ، که از ۱۷ رستاق ری تنها ۴ رستاق بنام دی
باقي ماند ، و بقیه را جدا ساخته بودند ، و در سابق بیشتر بوده است .

(۳) نزهه القلوب ، مقاله نائله ص ۵۳ م ۱۲ ب بعد .

از آنچه تابدینجامد کور آمده، روشن می‌گردد که ظاهراً از قرن سوم تا قرن هفتم^۱ آبادیهای اطراف ری بر هفده رستاق منقسم بوده است، که نام عمده آنها گذشت. حوزه عمل ری در نیمة دوم قرن چهارم بعد بوئیان بسیار وسیع بوده، و شهرهای مانند ساوه و قزوین و ابهر و قمراء چنانکه در احسن التقاسیم نقل گردیده^۲ در میان داشته است، و گویا این شهرها تا آخر عهد بوئیان ری، همچنان جزء عمل آن شهر بوده است.^۳

پس از فاجعه مغول بتدریج دائرة آن حوزه تنگ گردید، و روبار قصران بعد غازانخان تعلق بولایت رستمدار مازندران گرفت^۴، و در آغاز قرن هشتم از هفده رستاق ری تنها «بهنام» و «سبور فرج» و «شاپوریه» و «غار» بنام ری باقی ماند، که شرح آنها در صفحه پیش‌بنقل از نزهه القلوب درج افتاد، و بقیه راز آن جدا کرده بودند، و بتفصیلی در صحیفه مجلد حاضر گذشت، جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار از آل بادوسپان در رستمدار و رویان، که بسال ۷۳۴ هجری در طبرستان در سرزمین رستمدار پادشاهی رسید، بقاع کوهستانی میان قزوین و سمنان را بدست آورد، و حتی به بیابان رفته آنچه متصل بکوهستان بود از اعمال ری متصرف شد، و چندی تمامت ری و قزوین در اختیار آن خاندان بود.^۵ امین احمد رازی پس از ذکر رساتیق ری گفت:

«در این ایام (زمان تألیف نزهه القلوب) چهار بار نخستین (مذکور در نزهه) القلوب) [را] رازی اعتبار کرده، باقی را علیحده ساخته‌اند.^۶»

این بود کلیاتی در باب روستاهای و دیهای نواحی ری.

(۱) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۲۴ س ۱۶.

(۲) مجمع البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰.

(۳) مجلد حاضر ص ۴۱۳.

(۴) هفت‌اقلیم بنتل از نزهه القلوب، نسخه مطبوع، ص ۴ س ۱۱؛ نسخه خطی مدرسه سیه‌سالار، ص ۸۵۶ س ۵.

(۵) تاریخ اولیاء الله، ص ۱۲۱ س ۱۷ بیعد.

(۶) هفت‌اقلیم، ص فوق.

فصل دوم

نام آبادیها :

در این فصل نام آبادیهای نواحی ری باستان که از منابع متعدد و مختلف جفر افایی و تاریخی و مذهبی و انساب وغیر اینها فراهم آمده، و مربوط به ازمنه پیشین تا اواسط عهد صفویان است، و نیز قراء و مزارعی که در فرامین شاه طهماسب صفوی ذکر گردیده به ترتیب حروف قبچی درج می‌افتد.

در اینجا بیان این نکته از فایدتی خالی نمی‌نماید، که بسیاری از دیهای باستانی ری در طی گذشت اعوام و قرون، در اثر پیش آمدنا و حوادث همچون زلزله‌ها و بیماریها و خشکسالیها و جنگها بکلی خراب و نابود شده، و جای خود را بدیهی دیگر بانام دیگر داده است، و بدین عهد از بیشتر آنها نه نامی بجای است و نه نشانی؛ واز آنچه باقی مانده نیز برخی بسبب تغییر و تحریفی که در نامشان رخ داده شناختشان چندان آسان نیست، و در پاره‌ای از موارد متعذر بل متعذر می‌نماید، فی المثل دوریست باستانی امروز طرشت و درشت، و نرمق نسارمه ک نامیده می‌شود، و طجرشت صورت تجریش بخود گرفته، و بر زاد بد فرح زاد تبدیل یافته، و قصر ان خارج جای خود را به شمیران سپرده، و بر همین قیاس است بسیاری از اماکن دیگر؛ ازینرو در باب این نوع آبادیها در پاره‌ای از موارد جهت رفع توهمندی در تعدد اماکن بسبب تعدد نامهای که بی‌گمان موجب التباس مطلب برخوانده و اضطراب در روش تعیین اماکن در نقشه است - اضطراراً بحتطور کلمه - که خود مربوط به فن اشتقاد لغت وزبان شناسی و خارج از حد کار نگارنده است - با انتقام شخصی و قبیح در منابع مختلف، و توجه بلهجه مردم محل بدون دعوی اصابت نظر اشاراتی رفته است .

تعیین محل دقیق بعضی از آبادیهای قدیم بسبب مشکلات مذکور در فوق دشوار و در برخی از موارد غیر ممکن است: بدین سبب در نقشه‌ای که جهت نواحی ری فراهم گردیده، هر جا که نام آبادی درج افتاده، اما نقطه معینی برای آن مشخص

نشده، میین آنست که آن حدود تقریبی است. در ذکر نامها در کتاب نیز هر کدام که جای آنها بدست است در کنارشان نخست حرف ابجد و سپس عدد بشیوه مجلد اول^۱ ثبت افتاد، و هر کدام که حدودشان بتقریب شناخته شده ستاره‌ای در کنار رموز قرار داده آمده، و آن دسته که محلشان با تمام کوششی که رفته شناخته نگردیده هچگونه رمزی ندارند، و آنچه خارج از حد نقشه است جهتیشان ذکر گردیده است.

۵

اینک نام آبادیها :

حروف «الف»

آپامه (Apaméa) :

آپامه بنا بر درجات در رالیجان، قلعه‌ای استوار بود، که سلوکوس نیکاتر در حوالی ری پی افکند^۲؛ و معسکر وی در آن حدود بود. مؤلف در رالیجان قول ۱۰ کنت دو گوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم در بار ناصر الدین شاه را که معتقد بود قلعه آپامه در حدود سرخ حصار طبران بنادریده بود مردود دانسته، و آنرا با نقطه‌ای در شمال دوشان قبیه طهران - که عامه گنج آباد و سنگره افراسیاب می‌گفتند - منطبق دانسته^۳، و در آن باب شرحی مبسوط بیان کرده است. در ایران باستان در ذکر سلوکوس نیکاتر ۱۵ یا سلوکوس اول در ح آمده:

«قول «آپ پیان»، مورخ یونانی از قرن دوم میلادی، او بیش از عده شهر بنادرد؛ از جمله ۱۶ شهر موسوم به آن تیونخیا، یعنی انشا کیه با اسم آن تیونخوس پدر سلوکوس، ۱ - برای شهرات یافتن اماکن، نقشه‌ای که بدین منظور فرامه از جهة عمودی وافقی به خانه‌هایی تقسیم گردیده. حیله افقی با حروف ابجد و حجه عمودی با عدد نشان داده شده؛ و در کنار نامهایی که جای آنها بتقریب یا تحقیق بدست آمده نخست حرف ابجد و سپس عدد ثبت آمده، و ملتقاتی خانه‌های آن دو در نقشه محل آن مکان را نشان می‌دهد. اداه تمربیض (ظاهر) در کنار برخی از نامهای نشان نوعی تردید در باب درستی مکان آنهاست.

(۲) در رالیجان، ج ۱ ص ۱۹۳ س ۸ ببعد، نیز ج ۲ ص ۳۴ س ۱۸ ببعد.

(۳) ص ۱۹۴.

۹ شهر موسوم به سلوکیه بنام خود او، ۵ شهر با اسم لاادیسه مادر سلوکوس، ۳ شهر با اسم آپام آ (Apaméa) زن ایرانی او...^۱

درجای دیگر در باب زنان سلوکوس اول در این کتاب چنین ذکر گردیده:
«سلوکوس دوزن بیشتر نداشت: یکی آپامای ایرانی، و دیگری ستراتونیس
».^۲ (Stratonice)

و نیز «این دختر که نامش آپامه (Apama) بود بعدها ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید. از اینجاست که سلسله سلوکی را بعض مورخین و نویسنده‌گان سلسله مقدونی و ایرانی گفته‌اند...»^۳

در دررالیجان در جایی در ذکر سلوکوس نیکاتر، در باب شهر موسوم به آپامه که

۱۰ وی ساخته چنین اشارت رفته:

«در او ان پادشاهی خود سه شهر ساخت... و سیمی را تقریباً در یک فرسخی شهر طهران در طرف شمال، که آنرا نیز با اسم مادر خود [کذا، ظ: زن خود] آپامی موسوم ساخت.»^۴

به ر روی، با وجود این اخبار تعیین محل این آپاما از دشواری خالی نیست.

۱۵ مزرعه آب غار، مشهور به دخیر (ج - ۴):

نام این مزرعه بهمین صورت در فرمانی از شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ صادر گردیده ضبط افتاده است. دخیر امروز نیز در بخش دهستان غار موجود است^۵، و ذکر شن باید.

(۱) ایران باستان. ج ۳ ص ۲۰۶۳ س ۱۵ پیغم.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۹ س ۴.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۴ س ۱۱.

(۴) دررالیجان، ج ۱ ص ۲۴ س ۱۲.

(۵) آستانه‌ری، ص ۳۲ س ۱۲، و ص ۸۹ س ۱۱.

آشب (در مغرب) :

آشب بخشی از ناحیه طالقان ری بود، و فضل بن یحیی بدانجا در آمد. سرمای آنجا شدید و بر فشن زیاد بوده است.^۱

آوه (درج نوب غربی) :

آوه در نیمة دوم قرن چهارم جزء حوزه قری بوده، و در احسن التقاسیم در این باب ۵ چنین درج آمده:

«... ولها (الرّى) من المدن آوه ،ساواة ... شلبيه، الخوار...»^۲

در حدود العالم که چند سال پیش از احسن التقاسیم تألیف یافته، آوه شهر کی آبادان و پر نعمت تلقی گردیده بدین صورت:

«ساوه، آوه ، ... شهر کهابی اند انبوه و آبادان و با نعمت بسیار و خرم و هوای ۱۰ درست ، و راه حجاج خراسان^۳ .

یاقوت در المشترک گفته:

«آبه ثلاثة مواضع : الأول بلَيْدَة بينها وبين ساوه نحسو خمسة أميال ، بين الری و همدان. اهلها شیعه. منها الوزیر ابو سعد منصور بن الحسین^۴ و اخوه ابو منصور محمد ال آبیان ، والعاشرت قسمی هذه البلدة آوه ، وكثيراً ما كان يقع بين اهلها و اهل ۱۵ ساوه الحرب على المذهب ، الثاني... من قرى اصفهان ، الثالث آبه من قرى مصر.^۵»

آه (۴ - ۵) :

آه از دیمهای دماوند ، و زادگاه مولانا سائل است ، که نامش در ص ۳۰۶

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۶۳ س ۱۹.

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۲۸۶ س ۱.

(۳) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۵.

(۴) وی همان کس است که نجاستین تاریخ را برای ری بنوشت، که متناسبانه فعلاً موجود نبست ، رک : ج ۱ کتاب حاضر ص ۳.

(۵) المشترک ، ص ۵ س ۷.

مجلد حاضر درج آمده است. از این آبادی در هفت اقلیم چنین یاد شده :
 «... آه از مضافات دماوند است، و مردمش اکثر بیرونگری اشتغال دارند.»
 آه امروز جزء دهستان سیاه رود است، و چشممه های متعدد از آبهای معدنی دارد
 که ساختمانهایی جهت بیمارستان و استفاده از آبهای مذکور در کنار آنها بنیان یافته
 است.^۵

مزروعه ابروهه (در جنوب شرقی) :

در فرمانی که از سال ۹۶۱ از شاه طهماسب باقی است، نام این مزرعه در ذکر
 مزارع موقوفه حضرت عبدالعظیم چنین درج آمده :
 «... مزرعه ابروهه عن بلوك سبورقرج ...»

در حدود سبورقرج قدیم، آن بخش که امروز دهستان علاء است نام مزرعه
 ابروهه بچشم می خورد.^۶ آیا این همانست؟
 ابیر (در مغرب) :

این آبادی در نیمة دوم قرن چهارم از مضافات ری بوده، و ذکر شد در احسن-
 التقاسیم بدین صورت درج افتاده است :

«ولبأ (الری) من المدن ... قزوین ابهر شلنه الخوار ...»^۷
 اذون (ب - ۳) :

اذون از دیدهای قصر ان خارج (شمیران کتوانی) بوده، و ابوالعباس احمد زیدی
 از آنجا بوده است، با قوت در باب این قریه آورده :

-
- (۱) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۸۸ س ۱۰ .
 - (۲) کتاب اسماعیل دهات کشور، ج ۱ ص ۲۳۹ س ۱ .
 - (۳) آستانه ری، ص ۸۸ س ۱۹ .
 - (۴) کتاب اسماعیل دهات کشور، ج ۱ ص ۲۷۴ رقم ۱۳۲ .
 - (۵) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۱ .

أذون بالفتح ثم الضم وسكون الواو وآخره نون قرية من نواحي كورة قصران الخارج من نواحي الرى . ينسب إليها أبو العباس احمد بن الحسين بن بابا الزيدى ، سمع منه أبو سعد^۱ .»

اذون را قلعه‌ای استوار بوده است. ذکر قریة اذون وقلعة آن در تاریخ طبرستان مرعشی و تاریخ رویان اولیاء الله در ذکر احوال جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله^۲ زیار و برادرش فخر الدوله از آل بادوسپان، که چندی بر ری نیز دست داشتند^۳، به چشم می خورد، مرعشی چنین گفتہ:

«جمعی از امراء ایغور جمع گشته بقريه اذون [کذا] ری رفند، و حصاری را که در میان ده مذکور بود محکم گردانیدند، و تمامی اهالی آن ملک را که اهل اعتبار بودند در حصار آوردند، و امیرزاده دلسون قیارا بسرداری آن قلعه موسوم گردانیدند. حضرت ملکی ما بی چند نوبت ایشان را باطاعت دعوت کرد قبول نکردند ... سنه ست و خمسین و سیعمائه (۷۵۶) قلعه اذون مفتوح گشت و امیرزاده دلسون قیارا باهالی قلعه بجان و مال امان دادند، و قلعه اذون را فرمودند گرفت، و آن جماعت را اجازت دادند که بقلعه صید که زیر طهر از است روند...»^۴

امیر دلسون قیارا پس از این واقعه نیز تن باطاعت در نداد و همچنان بر سر طغيان^۵ بود تا آنکه بقضای الهي از دنیا رحلت کرد^۶. مجموع اخبار مربوط به اذون مؤید این حقیقت است که آنجا را از شهر ری فاصله‌ای چندان نبوده است، و گویا ظاهراً می‌توان احتمال داد که اذون همان اوین کنونی بوده است، و بیان این سخن در ذکر اوین باید.

اردنهن (شمال شرقی):

اردنهن قلعه‌ای استوار در ناحیه دماوند از سوی طبرستان بوده، که تا ری مسیر

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۱ بیعد. ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۹ بیعد .

(۲) مجلد حاضر ، س ۲۱۹ .

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی ، س ۱۱۴ س ۱۶ بیعد .

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی ، بدنبال داستان فوق .

سه روز فاصله داشته است، یاقوت در معجم البلدان گفته :
 «اردهن بالفتح قم السکون وفتح الدال المهملة وهاء ونون قلعة حصينة من اعمال
 الري ، قدم من ناحية دنباؤند بين دنباؤند و طبرستان ، بينها وبين الری مسيرة ثلاثة
 ايام ...»^۱

صاحب آثار البلاد نیز آنجارا قلعه‌ای محکم و حتی استوارتر از استوناوند
 دانسته، و معتقد بوده که اگر رکن الدین غورسانجی در فتنه مغولان بجای استوناوند
 در اردنهن بنای می‌گرفت، مغولان نمی‌توانستند بدود دست یابند، قول وی چنین است :
 «... وقد عرض عليه (رکن الدین) استوناوند و أردهن ، فترجح استوناوند في
 نظره مع حصانة اردهن . قالوا : لو كان على اردهن رجل واحد لم تؤخذ منه قبرأً أبداً
 إلا إذا أعزته الميرة...»^۲

این قلعه چندی در تصرف اسماعیلیان قرارداشت ، و ابوالفتوح خواهرزاده
 حسن صباح آنجارا بدست آورد ؛ ابن اثیر در ذکر قلاع این فرقه چنین نقل کرده :
 «... ومنها اردهن ، وملکها ابوالفتوح ابن اخت الحسن بن الصباح...»^۳
 چنانکه درص ۲۱۱ مجلد حاضر گذشت، سلطان محمد خوارزمشاه بسال ۶۱۷
 در فرار از پیشاپیش مغول، بفرمود تاصندوقهای جواهر را بقلعه اردهن سپردند . این
 صندوقها بعدها بدست تاتارها افتاد، و به پیش چنگیز بردن.^۴

ارنبویه (۵ - ۴) :

ارنبویه دیهی بزرگ از نواحی ری بوده ، که تا آن شهر حدود یک منزل فاصله
 داشته است، چنانکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده :
 «... خلیفة [بن سعید]^۵ چون این سخن بشنید از شهر ری کوچ کرد، و یک منزلی ری
 بدیه ارنبو معسکر ساخت...»^۶

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۰۴ م ۱۰ .

(۲) آثار البلاد ، ص ۲۹۳ م ۱۸ .

(۳) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۲۰۲ م ۱۷ .

(۴) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱۹۶ م ۱۳ .

(۵) د د د ص ۱۹۷ م ۹ .

ارنبویه از آب جاجرود مشروب می شده است^۱.

جمعیت اربنبویه بعهد آبادی ازده هزار تن می گذشته، و اصطخری و ابن حوقل در ابن باب بدین تقریب نقل کرده اند:

«... و رامین و اربنبویه و ورزین ... بلغنى ان فى احدها مايزيد من اهلها على عشرةآلاف رجل^۲.»

۵

یاقوت در باب قلنخظ این کلمه، و تعریف این آبادی گفته است:

«ارنبویه بفتح اوّله و ثانیه و سکون النون وضم الباء الموحدة وسکون الواو و ياء مفتوحة وهـ مضمومة في حال الرفع - وليس كـنـفـطـوـيـه وـسـيـبـوـيـه -- من قرى البرى . مـاتـ بـهـ اـبـوـ الـحـسـنـ عـلـىـ بـنـ حـمـزـةـ الـكـسـائـىـ الـنـحـوـيـ الـمـقـرـىـ ، وـ مـحـمـدـ بـنـ الـحـسـنـ الشـيـبـانـىـ...»^۳

۱۰

در باب این قریه، و اینکه ظاهراً در قدیم ضیاع شرقی ری بجملگی بحساب حوزه اربنبویه بوده، در مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۴۱ سخن رفته است.

از دورقان (ظ : در جنوب ا :

نام آزادورقان در فهرست کتب شیخ طوسی و نضدالاصلاح علم الهدی در ذکر سلمه بن خطاب ابو الفضل بر اوستانی آزادورقانی در ج آمده، بدین تقریب: «... آزادورقان (بالزعاء والدال المهملة والواو والراء المفتوحة والقاف والنون بعد الالف) قریه من سواد الری...»^۴

۱۵

و در نقد الرجال^۵ و هدیۃ العارفین^۶ نیز در ذکر سلمه بن خطاب قریه‌ای از ری شناخته

(۱) مرآت البلدان ناصری، ج ۱ ص ۲۳۳ س ۱۸ بی بعد در شرح این قریه.

(۲) المسالک، ص ۱۲۳ س ۷ بی بعد؛ صورة الأرض، ص ۳۲۲ س ۶ بی بعد.

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۷.

(۴) فهرست کتب شیخ طوسی، ص ۱۵۸ س ۱۰ رقم ۳۳۰؛ نضدالاصلاح، س ۳ س ۱۵۸.

(۵) نقد الرجال، ص ۱۵۷.

(۶) هدیۃ العارفین، ج ۱ ص ۳۹۵ س ۱۰.

شده، لکن در تاریخ قم در ردیف آبادیهای رودآبان آن شهرستان درج افتاده^۱. در هدایة العارفین، بصورت از در قان آمده است.

اسان (۵-۴)

این نام در نزهه القلوب در ذکر آب جاگرد ثبت افتاده، بدین ترتیب:

«آب جا جرود ... در حدود قوه دعليا و اسان مقاسمه مي کنند...»

گویا ظاهر ا میان این کلمه و کلمه لواسان (که هر دو محل در یک حدود واقعند) مناسب است. محل تقریبی آن بقرینه محل قوه تعیین گردید.

استاذ خرد:

استاد خرد از دیهای ری بوده، و با قوت گفته:

^٣ «أستاذ خرد بضم الخاء المعجمة، وفتح الراء وذال معجمة ... من قرى الري».

استاذ افون:

نام این آبادی در منقلة الطالبیه، وجنة النعیم بنقل از منقلة الطالبیه در ذکر اماهزادگانی که بنواحی ری آمده‌اند بدین صورت ضبط افتد: **امامزادگانی**

«استاذ افزوون من رستاق الرى ... باستاذ افزوون من ناقلة قم احمد الزاهدين

«...даже 15

اسٹنیا باد (۴ - ۵)

استناداً قلعه‌ای استوار از اعمال ری بوده، و در ده فرسنگی ری در حوزه دماوند از سوی طبرستان قرار داشته، و نام دیگرش **استوشاوند** بوده است که ذکر شد، باقیت گفته:

(۱) تاریخ قم، ص ۱۱۳ و ۱۳۵.

(٢) نزحة القلوب ، مقالة ثالثة ص ٢٢٠ ١٥ ص .

^{٣)} معجم البلدان ، ج ١ ص ٢٤٠ س ماقبل آخر .

(٤) منقلة الطالب، نسخة عكس، ص ٨٤، ٧٠، نسخة خطى، ص ١٩٠، جـ٤.

النفع، ص ٢٠٥-٢٢ : دراین کتاب بحای استاد استاق نوشته شده.

«أَسْتَنْبَادَ بِالضِّمْ ثُمَّ السُّكُونَ وَضِمَ الثَّاءَ الْمُثَنَّاءَ وَنُونَ وَالْفَ وَبَاءَ مُوحَدَةٍ وَالْفَ وَذَالَّ مُعْجَمَةٍ ، قَلْعَةٌ بَيْنَ الرَّىِّ وَبَيْنَهَا عَشْرَةُ فَرَاسِخٍ مِنْ نَاحِيَةِ طَبْرِسَانَ ، وَهِيَ أَسْتَوْنَاؤَند١...»

استوناوند (۵ - ۴) :

استوناوند که آنرا أَسْتَنْبَادَ وَجَرْهُدَ نِيزَ كَفْتَهَانَد ، بِرْطَبَقَ كَفْتَهَ ابْنَ اثِيرَ در ۵
وَقَاعِدَ سَالَ ۴۹۶ ، بَيْنَ رَىِّ وَآمِلَ قَرَارِدَاشْتَهَ ، وَوَى آنرا يَكِيَّ ازْقَلَاعَ مَلَاحِدَهَ دَانَسَهَ
وَكَفْتَهَ :

«... مِنْ قَلَاعِهِمُ الْمَذَكُورَةِ اسْتَوْنَاؤَندَ وَهِيَ بَيْنَ الرَّىِّ وَآمِلِ...»

بِمَدِ اِينَ قَرِينَهَ ، وَقُولَّ يَاقُوتَ در بَابِ فَاصِلَهَ قَلْعَهَ اسْتَوْنَاؤَندَ اِزْرَى ، بِحَسْلَوَدَ
تَقْرِيبَیِ مَكَانِ اِينَ قَلْعَهِ پَیِّ تَوَانَ بِرَد . اِينَ قَلْعَهَ بِعَهْدِ آبَادِیِ سَعْتَ اسْتَوَارِ بُودَهَ ، وَچَنَانَکَهَ ۱۰
كَفْتَهَانَد سَهْمَزَار وَانْدَسَال اِزْتَارِيَخَ بَنَاءَ آنَ مَیِّ كَدْشَتَهَ اَسْتَ . اِينَ قَلْعَهَ جَایِگَاهَ دَائِمَیِ
مَصْمَغَانَ (بِزَرْگَ پَیِّرَوَانَ شَرِيعَتَ زَرَدَشْتَ) بُودَهَ اَسْتَ کَه تَاسَالَ ۱۴۱ اِسْتَقْلَالَ خَوْدَ رَأِیَ
حَفْظَ كَرَدَهَ بُودَهَ ، وَدر اِینَ سَالَ کَه عَبْدَالْجَبَارَ بْنَ عَبْدَالْرَحْمَنِ اَزْدِی اَمِيرَخَرَاسَانَ سَرِیَهَ
طَغَیَانَ بِرَدَاشْتَ ، مَنْصُورَ مُحَمَّدَمَهْدَیِ فَرَزَنَدَ خَوْیِشَ رَأِیَ بَهْسَرَ كَوبَیِ وَى گَسِيلَ کَردَ ۰ وَ
چَوْنَ عَبْدَالْجَبَارَ مَنْکُوبَ گَرَدِیدَ مَنْصُورَدَرِيَخَ دَاشَتَ کَه آنَ نَفَقَاتَ وَمَخَارِجَ باَطِلَ شَوَّدَهَ ۱۵
از اِینَ روَّ بَهْ پَسْرَنَوَشَتَ کَه بَغْزَاءَ طَبْرِسَانَ هَمَتْ گَمَ-اَرَد ، وَى کَه در رَى بُودَ سَپَاهِیَ
بَدَانَسَوَاعِزَامَ دَاشَتَ؛ وَآنَ وَاقِعَهَ رَأِیَ تَفَصِيلَیَ اَسْتَ . سَپَاهِیَانَ وَى پَسَ اِزْكَشَوَدَنَ آنَجَا
اسْتَوْنَاؤَندَ رَأِیَ بَدَسَتَ آوَرَدَنَد ، وَدَوْلَتَ مَصْمَغَانَ۲ بِرَافَتَادَ ، وَدوَ دَخْتَرَ اوْرَا باَسَارتَ

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۳ س ۱۳ .

(۲) ابن اثیر ، ج ۸ ص ۲۰۲ س ۱۷ .

(۳) ظَاهِرًا مَصْمَغَانَ نَوْعِي اِسْتَقْلَالَ سَپَاهِیَ نِيزَ دَاشَتَهَ ، وَازْخُودَ سَابِقَ قَصْرَ وَبارَگَاهَ
بُودَهَ اَسْتَ ، مَرْحُومَ بَهَارَ ، مَلَكَ الشِّعْرَاءَ ، درْمَقَالَتَیِ درْمَبَاحَثَ لَنْوَیِ اَمِجلَّهَ پَیِّرَسَالَسَومَ . خَرَدادَ
۱۳۱۴ - خَرَدادَ ۱۳۱۵ شَمَارَهَ شَشَ ص ۵۵۰) درْفَقَهَوَبَدَ وَمَصْمَغَانَ جَنِينَ نَوْشَهَانَدَ :
«... درِینَ دَوْمَوَرَدَ جَنِينَ مَسْتَفَادَ مَیِّ شَوَّدَ کَه القَابَ مَحْتَوَمَ بَهْ «پَدَ» لَقَبَهَا بَنَیَ بُودَهَ کَه اَدَرَ
طَرَفَ دَوْلَتَ بَمَرْدَمَ اَعْطَاءَ مَیِّ شَدَهَ ، جَنَانَکَهَ مَوْبَدَ وَهِبَرَبَدَ... ولَیَ مَسْمَعَانَ ، کَه اَزْجَيَتَ مَعْنَیَهَ...» .

بغداد بردند، و مهدی ایشان را بخرید، و مادر منصور بن مهدی یکی از آندو است^۱، یاقوت در ذکر استوناوند چنین نوشتہ :

«... و منهم من يقول استناباذ وقد قدم، وهو اسم قلعة مشهورة بدنباوند من اعمال الری ويقال له جَرْهُد أیضاً، وهي من القلاع القديمة والمحصون الوثيقة . قبل إنْبَأَ عمَرَتْ منذ ثلاثة آلاف سنة ونيف ، وكان في أيام الفرس عَقْلَانْ للمصمغان ، ملك تلك الناحية يعتمد بِعَلْيَتِه عليه ، و معنى المصمغان مس مقان، والمس الكبير و مقان المجنوس فمعنىه كبير المجنوس؛ وحاصره خالد بن برمك حتى غلب على ملكه و قلع دولته، وأخذ بنتين له وقدم بهما بغداد، فشاراهما المهدی واولادهما؛ فاحداهما ام المنصور بن المهدی...»^۲

آنچه از مجموع مندرجات منابع استبطاط می‌گردد آنستکه اخبار مربوط به احوال مصمغان و اعمال وی، بالخبر سلطانان و پادشاهان و کارهای قائدان سیاسی بیشتر

باموبد فرق ندارد ، لقب دولتی نبوده بلکه لقبی بوده است که از طرف ملت و شریعت بکسی اعطای شده ، بامقامات علمی و فضلي و زهادش وی را باین مقام نائل می‌نموده است . متن تاریخ هم این معنی را تایید می‌کند ، چه از طرفی می‌بینیم که موبد و موبدمودان همواره در پیشگاه شاهنشاهان مورد مشورت و مصدر مشاغلی است ... امام مصمغان چنین نیست . مصمغان یک پیشوای روحانی است که از مشاورت پادریاریان و حضور در پیشگاه اکابر خودداری دارد . جایگاه دائمی خداوند این لقب درایالت ری و محل نشیمن او در «استیناوند» از محال دماوند و فیروزکوه ، و در آن شهر صاحب قصر و بارگاه ... و ظاهر احکمداری آن ولایت هم بطبق قانون و وراثت با او بوده است .

صمغان را هیجوقت در دربار پادشاهان نمی‌باییم ، و او خود در میان ملت زردشی صاحب یک نوع استقلال سیاسی و نفوذ کلمه دینی بود ، و بهمین سبب هم بعداز سقوط خاندان ساسانی فرمانروائی مصمغان را تزالزلی روی نداده ، و تاعصر خلافت عباسیان به حال خود باقی بود^۳ .

(۱) طبری، ج ۹ ص ۱۷۶ س ۲۲؛ ابن اثیر، ج ۴ ص ۳۶۷ س ۱۸؛ ابن خلدون، طبع بولاق، ج ۲ ص ۱۲۶ س ۹؛ ایران قدیم، ص ۲۰۲ س ۵؛ سر زمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۶ س ماقبل آخر .

(۲) معجم البلدان، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۶ . نیز: آثار البلاد، ص ۲۹۳ س ۱۴ .

مشابهت و همانندگی دارد تا تکالیف و وظایف موبدان و پیشوایان مذهب زردشت، از این رو اگر اوراملک دماوند بنامند چنانکه اصفهان‌ملک‌مازندران بوده‌اند مناسب‌تر می‌نماید، تا اینکه تنها یک پیشوای روحانیش بدانند، هر چند کلمه «صمغان» که لقب اوست در معنی با کلمه «موبد» فرقی نداشته باشد، اینک دلائل این دعوی:

- ۱- طبری در واقعه فتح ری بسال ۲۲ هجری بدست نعیم بن مقرن^۱، ذکر کرده که، در پایان چون مردم ری را پایمردی زینبی (= زینبی) با سپاه عرب صلح افتاد، و نعیم امان نامه جهت ایشان بنوشت، مصمغان نیز کس فرستاد، واز نعیم صلح طلبید و پذیرفت که جزیه و خراج بپردازد، بدان شرط که سپاه اسلام وی را به حال خویش بگذارند و متعرضش نشوند، نعیم پذیرفت و امان نامه‌ای که صورت آن در ذیل درج است. جهت وی و مردمش بنوشت، اینک قول طبری در این باب:
- «... وراسله المصمغان في الصلح على شيء يقتدي بهم منهم ، من غير ان يسأله ظن النصر والمنعة؛ فقبل منه وكتب بينه وبينه كتابا على غير نصر ولا موعنة على احد. فجرى ذلك لهم^۲»

مشابه ابن گفته در *الکامل* ابن اثیر^۳ و *فتوحات الاسلام* نیز با اختصاری درج آمده^۴: صورت نامه نعیم (امان نامه) برای مصمغان چنین بوده است:

«بِسْمِ اللَّهِ أَكْرَحْمَنِ الرَّحْمَمِ هَذَا كَتَابٌ مِّنْ نَعِيمٍ بْنِ مُقْرَنٍ لِّمَرْدَانَشَاهِ مَصْمَغَانِ دَبِيَاوَنَدِ، وَأَهْلِ دَبِيَاوَنَدِ وَالْخَوارِ وَالْلَّازَرِ وَالْلَّشَرَزِ^۵، إِنَّكَ أَمِنٌ وَمَنْ دَخَلَ مَعَكَ عَلَى

(۱) برای اطلاع بدان واقعه، به مجلد اول کتاب *ساضر*، ص ۱۵۳ بعد رجوع شود.

(۲) *تاریخ طبری*، جزء رابع ص ۲۵۳ س ۲۲، در وقایع سال ۲۲.

(۳) ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۲ س ۳.

(۴) *فتوحات الاسلام*، ج ۱ ص ۱۳۰ س ۱۶ بعد، در وقایع فتح ری.

(۵) لارز: بتقدیم الراء و کسر هامن زاء، قریة من اعمال آمل طبرستان یتال لهاقلعة لارز بینها و بین آمل یومان: *معجم البلدان*، ج ۴ ص ۳۴۱ س ۱۲.

(۶) شرز: أرن (فتحتین) و شرز بلدان بطبیرستان: *معجم البلدان*، ج ۱ ص ۲۲۳ ماقبل آخر. شرز: بکسر اوله و ثانیه و تشدیده، و آخره زاء، جبل فی بلا دال دلیل: لجأ الیه مر زبان الری لما فتحها عتاب بن ورقاء: *معجم البلدان*، ج ۳ ص ۲۷۵ س ۸.

الْحَفَّ اَنْ قَفَّ اَهْلَ اَرْضِكَ وَتَقَىَّ مِنْ وَلَىَ الْفَرْجَ بِمَا تَسْتَأْنِي الْفَ دِرْهَمَ وَزَنْ سَبْعَةَ فِي كُلِّ
سَنَةٍ لَا يَغَارُ عَلَيْكَ وَلَا يَدْخُلُ عَلَيْكَ اَلَا بَذَنَ مَا اَقْمَتَ عَلَىَ ذَلِكَ حَتَّىَ تَغْيِيرٌ . وَمَنْ غَيْرُ
فَلَاعْبُدْ لَهُ وَلَا لِمَنْ لَمْ يَسْلِمْهُ .^۱

بِمُوْجَبِ اَيْنَ نَامَهِ مَصْمَغَانَ پَذِيرَتْ كَه سَالَانَه دُوِيْسَتْ هَزَارَ دِرْهَمَ جَزِيهِ پَرْ دَازْدَ،
چَنَانَكَه زَينَبِيَّ وَمَرْدَمَ رَيِّ جَزِيهِ پَذِيرَ فَتَنَدَّ^۲. وَنَيْزَ اَيْنَ نَامَهِ صَرَاحَتْ دَارَدَ كَه در آن
تَارِيخِ مَرْدَمَ دَمَاؤَنَدَ وَخَوارَ وَلَارَزَ وَشَرَّزَ در اطَاعَتْ مَصْمَغَانَ بُودَهَانَدَ.

۲- اَبُورِيْحَانَ در آثارِ الْبَاقِيَّه، آنجا کَه انواعِ القَابِ مَلُوكَ رَابِرَمَیِ شَمَارَدَ، كَلْمَه
«مَصْمَغَانَ» رَالْقَبِيَّ بِرَايِ مَلُوكَ دَمَاؤَنَدَ مَیِ دَانَدَ، بَدِينَ صَورَتَ :

«... مَلُوكَ جَبَالَ طَبَرِسَانَ^۳». مَلُوكَ دَنْبَانَدَ «مَصْمَغَانَ». مَلُوكَ غَرِجَسَانَ
شَارَ... مَلُوكَ فَرَغَانَه^۴. «إِخْشِيدَ». مَلُوكَ أَسْرَوْشَنَه^۵ «أَفْشِينَ»^۶.

۳- اَبُنَ اَثِيرَ در وَقَائِعِ سَالِ ۱۳۱، در ذَكْرِ اَبُو مُسْلِمَ چَنِينَ گَفْتَهَ :
«... وَكَتَبَ إِلَىَ الْمَصْمَغَانَ صَاحِبَ دَنْبَانَدَ...^۷»

وَنَيْزَ در وَقَائِعِ سَالِ ۱۴۱، آنجا کَه مَنْصُورَ خَلِيفَه دَسْتُورَ فَتْحَ طَبَرِسَانَ رَابِرَهَ پَسْرَ
خَوَيِشَ مَهْدَى مَیِ دَهَدَ، بِمَنْاسِبَتِ اَزْمَصْمَغَانَ چَنِينَ يَادَ كَرَدَهَ^۸:

۴- يَاقُوتَ نَيْزَ چَنَانَكَه در صِ ۴۸۶ مجلَد حَاضِرَ گَذَشَتَ استُونَانَدَ رَاجِيَگَاهَ
استُوارِ مَصْمَغَانَ پَادِشاَهَ آنَ حدَودَ (= مَلُوكَ تَلَكَ النَّاحِيَّه) دَانَستَهَ، وَازْوَيَ بِوَصْفِ «مَلُوكَ»
يَادَ كَرَدَهَ اَسْتَ. ^۹

بَدِينَ تَرتِيبَ تَرْدِيدِيَّ بَاقِيَ نَمَى مَانَدَ کَه مَصْمَغَانَ بَيْشَ اَزْ آنَکَه يَكَ رَهِيرَدِينَ

(۱) تَارِيخ طَبَرِيَّ، ج ۴ ص ۲۵۳ س ۲۳.

(۲) مجلَد اول کَتَابِ حَاسِنَ، ص ۱۵۴.

(۳) آثارِ الْبَاقِيَّه، ص ۱۰۱ س ۹.

(۴) اَبُنَ اَثِيرَ، ج ۴ ص ۴۱۸ س ۱۱.

(۵) اَبُنَ اَثِيرَ، ج ۴ ص ۳۶۷ س ۲۰.

ویک پیشوای مذهبی باشد ، یک پادشاه محلی مقندری بوده است . وظیفه دینی وی بدروستی روش نیست .

دیاکونف روسی ، پس از اشارت بروایت اوستا ، که زرتشت در ری هم حکومت روحانی داشته وهم رئیس مغان بوده^۱ ، چنین ذکر کرده :

«محتملاً بدين سبب مدتها بعدهم جانشين قدرت جسماني وغير روحاني وي در ناحيه مذبور «رئیس مغان» يسا مس مغان وبعربي «مسungan ، كبير المجنوس» نامیده مي شد . در زمان ساسانيان و حتى در عهد اعراب نيز مالكان قلعه دماوند - در شمال تهران - (که شاید در گذشته اراضی وسيعتری را در تصرف داشتند) دارای این لقب بودند . اینان بازماندگان خاندان پارتی قارن محسوب می گشتند^۲ .»

وى در باب انتساب مغان بدماوند ، در شرح اجرای مراسم تدفین در ماد در ۱۰
قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد بوسیله معان چنین گفته :

«اجrai مراسم تدفین را خود مغان بعهده داشتند ، و این رسم را با خود از میهن خویش - از دامنه های دماوند - آورده ...^۳

برای اطلاع بیشتر در باب مصمغان به مقاله مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی در ذیل این کلمه نیز رجوع شود^۴ .

باری استوناوند پس از فتح سپاهیان منصور بقول یاقوت بدفعات خراب شدو تجدید
عمارت یافت ، و آخرین خرابی آن بدست ابوعلی چغانی صاحب جیش خراسان در
حدود سال ۳۵۰ صورت گرفت ، که بعداً علی بن کتسامه[کذا ، ظ : کامه] دیلمی آنجار آباد
گردانید ، و ذخائر و خزانه این خویش را در آن گردآورد؛ و سپس به فخر الدواد تعلق گرفت ،
پس از آن باطنیان بدان دست یافتند . تا آنکه سلطان محمد بن ملکشاه آنجار در سال ۶۰۵

(۱) مجلد اول کتاب حاضر ، ص ۶۴ .

(۲) تاریخ ماد ، ترجمه فارسی ، ص ۴۶۲ س ۱۰ .

(۳) د د د ص ۴۹۶ س ۱۱ .

(۴) دائرة المعارف اسلامی ، بیان فرانسوی ، ج ۳ ص ۴۵۲ - ۴۵۳ .

بگشود و خراب کرد^۱. گویا در این واقعه قلعه بکلی خراب نشد، یا آنکه بار دیگر مورد تعمیر قرار گرفت، زیرا بنا بر روایت ترجمة سیرت جلال الدین^۲ و آثار البلاط، رکن الدین غور سانجی خوارزم شاه بهنگام ورود تاتار بدانجا پناه برد، و تاتار آنجار آتش زدند تا به رکن الدین دست یافتدند و او را بکشتند، روایت آثار البلاط در این باب چنین است:

استوناوند ... تحصن بها ابن خوارزم شاه رکن الدین غور سایحی [کذا، ظ: غور سانجی] عند ورود التتر، سنة ثمانی عشرة و ستمائة ، ... فتحصن بها فعلم التربه و نزلوا عليها، وجاءوا حاطباً كثيراً جعلوه حولها، ثمّ أضرموا فيه النار، فانصاع صخرها و تفتت، وزالت حصانتها ثمّ صعدوا، وابن خوارزم شاه قاتل حتى قتل^۳

در تاریخ جهانگشای جوینی در این مورد بجای قلعه استوناوند قلعه فیروز کوه ذکر گردیده، که مغولان رکن الدین را در آنجا با تمامت متعلقان و کسان، و مردم قلعه بکشتند.^۴

اسحق آباد (۵ - ۳):

اسحق آباد از دیهای دماوند و بنزدیکی ویمه واقع بوده است، و ذکر آن در داستان قتل ماکان بچشم می‌خورد، در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مذکور است:

«... ماکان از دنباؤند مراجعت کرد باری ، صاحب‌الجیش ابوعلی از گرگان بدامغان آمد بر عزیمت عراق، و شمگیر از ری باز گشت به ویمه دنباؤند آمد و بماکان فرستاد تا بدلو پیو ندد، ماکان ابن عم خوبیش حسین فیروزان را بساری بنشاند واپیش و شگمیرشد و به اسحق آباد هردو بهم رسیدند، روز پنجم شنبه بیست و یکم ربیع الاول سنّه تسع و عشرين و ثلثمائه (۳۲۹) صفها بر کشیدند مقابل صاحب‌الجیش ... شمشیر

(۱) معجم البلاط، ج ۱ ص ۲۴۴ س ۱۴ .

(۲) ترجمة سیرت جلال الدین ، ص ۹۵ س ۱۳ .

(۳) آثار البلاط ، ص ۲۹۳ س ۱۴ .

(۴) جهانگشای جوینی ، ج ۲ ص ۲۱۰ س ۸ .

باب چهارم فصل دوم

٤٩١

بماکان رسانیدند^۱، اور اکشته از اسب جدا کردند...»^۲

وقوع این حادثه در اسحق آباد در منابع دیگر نیز همچون *الکامل ابن اثیر*^۳ و *حبيب السیر*^۴ وغیره ما درج آمده است.

اسفندن :

إِسْفَدْن يكى از قراءتی بوده است؛ ومحدث ابوالعباس احمد بن علی مذکور درص ٢٨١ مجلد حاضر از آنجا بوده است؛ یاقوت نوشه :

«إِسْفَدْن بالكسر ثم السكون وفتح الفاء وسكون الذال المعجمة ونون من قرى الرى، ينسب اليها ابوالعباس احمد بن علی ... الإِسْفَدْنِي الرَّازِي»^۵

اسفیدن :

أَسْفِيدْنُ از آبادیهای ری بوده است و آنرا أَسْفِيدْن نیز می گفته اند، وغير از آبادی مذکور درسابق است، وعلى بن ابی بکر رازی اسفیدنی مذکور درص ٣٢٨ مجلد حاضر از آنجا بوده است ؟ یاقوت آورده :

«أَسْفِيدْنُ مثل شطر الذى قبله (= بالفتح ثم السكون وكسر الفاء و ياء ساكنة و ذال معجمة مفتوحة) وزيادة النون من قرى الرى ، ويقال أَسْفَدْنَ باستفاط الباء ، ينسب اليها على بن ابی بکر الرَّازِي الأَسْفِيدْنِي ...»^٦

١٥

أسک (و - ۳) :

در حدود العالم در تعریف این آبادی نقل افتاده :

(۱) در این نبرد تیری به پیشانی، ماکان رسید و از پشت بدرا آمد، رک : ص ١٥٤ مجلد حاضر .

(۲) تاریخ طبرستان این اسفندیار ، ج ۱ ص ۲۹۷ س دی بعد .

(۳) ابن اثیر ، ج ۶ ص ۲۲۸ س ۷ بیعد .

(۴) حمیب السیر ، حزء یهارم از مجلد دوم ص ۵۷ س ۲۵ بیعد .

(۵) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۴۶ س ۱۴ .

(۶) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۵۱ س ۱۳ .

«اسک - دهیست بزرگ بیرا کوه نهاده ، و بر سر آن کوه آتشیست که دائم همی در فشد شب و روز ، و حرب رقیان^۱ آنجا بوده است اندر قدیم^۲».

اصطخری در باب فاصله آن از ری چنین ذکر کرده :

«من الری الى برزیان مرحلة خفیفة ، ومن برزیان الى نامهند^۳ مرحلة کبیرة ، ومن نامهند إلى اسک مرحلة^۴».

عبارت صورۃ الارض ابن حوقل نیز در این باب بالمسالک اصطخری مطابق است جز آنکه اسک اشک نوشته شده است^۵. صاحب احسن التفاسیم این منازل را بعکس ترتیب ذکر کرده است^۶.

ابن اسفندیار در ذکر عجایب طبرستان از قول علی بن رین گفته :

«یکی کوه دماوند است که علی بن رین الکاتب در کتاب فردوس الحکمه آورده

است که : از دیه اسک تا قله بدرو روز شوند ، واوهمچون گنبدی مخروط است...»^۷

اسک امروز نیز بعجا است .

افرندین (۵ - ۵) :

این دیه همان افریدون است ، و در ردیف بعد مذکور افتاد.

افریدون یا افریدین (۵ - ۵) :

این دیه در سرراه خراسان در نه فرسنگی ری واقع بوده است ، در اعلان النبیسه در باب آن چنین درج آمده :

(۱) در ذیل آن آمده : از رقیان .

(۲) حدود العالم ، ص ۱۳۷ س ۱۵

(۳) در ترجمۀ المسالک اصطخری ، ص ۱۷۴ س ۶ : مامهن .

(۴) المسالک ، ص ۱۲۶ س ۷

(۵) صورۃ الارض ، ص ۳۲۵ س ۲۰ .

(۶) احسن التفاسیم ، ص ۳۷۲ س ۱۱

(۷) تاریخ ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۸۲ س آخر .

«من الری إلى افريدون ۹ فراسخ، الطريق في سواد الری حتى تنتهي إلى قرية يقال لها كرمانه عن يمين الطريق، وعن اليسار جبال، وتمر في انهار تجري نحو ثمانين نهرأً يقال لها هشتاد روزدان^۱ تخوضها كلها حتى توافي قرية افريدون، ومن افريدون إلى الخوار ۸ فراسخ.^۲»

این نام در کتاب المخراج قدامة بن جعفر^۳، والمسالك این خرداذبه^۴ و صوره.^۵
الارض ابن حوقل افريدين ثبت افتاده ، عبارت ابن حوقل چنین است :

«فمن الری إلى افريدين قرية مرحلة ، ومن افريدين إلى كهذه مرحلة ، ومن كهذه إلى خوار مرحلة .^۶»

در المسالك اصطخری^۷ و ترجمة فارسی آن^۸ افرندین است، و تو اندبود که افرندین
مصحّف افريدين باشد، و افريدين و افريدون هردو یکی است .

مشهد امامزاده حسن (ب - ۳) :

در نزهه القلوب در ذکر دیه های غار ری چنین مذکور است :

«طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن عليه السلام، که به جیان مشهور است.^۹

این امامزاده برخلاف کفته صاحب نزهه القلوب حسن بن حسن [مشنی] فرزند
حسن مجتبی نیست، چون حسن مشنی داماد حضرت سید الشهداء عليه السلام در مدینه
در بقیع مدفون است.^{۱۰} صاحب کتاب جنة النعيم بنقل از کتاب منقوله الطالبیه در باب این
امامزاده چنین روایت کرده است :

(۱) مراد نهایه منشعب از روود حاجز و داست.

(۲) اغلاق النیسه، مجلد سایع س ۱۶۹ ص ۶.

(۳) المخراج (ضميمة المسالك این خرداذبه). ص ۲۰۰ س ۱۶.

(۴) المسالك این خرداذبه ، ص ۲۲ س ۱۳ .

(۵) صورة الأرض ، ص ۲۲۵ س ۲۳ .

(۶) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۱۰ .

(۷) ترجمة فارسی المسالك، س ۱۷۴ س ۱۰ .

(۸) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه س ۵ .

(۹) جنة النعيم ، ص ۱۰۶ س ۲۲ بیعد.

«... این مزار قطعاً حسن مثنی نیست ... در کتاب منتقلة الطالبیه... نقل کرده است : از مدفونین ری حسن امیر است، و او نسب را بحسن امیر پسر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام... می رساند بدینگونه: بالری الحسن امیر بن ابی عبد الله محمد عزیز بن احمد الخطیبی ابن الحسن بن جعفر بن هرون بن اسحق الكوکبی ابن الحسن الامیر بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، بعبارة دیگر شش پشت نسب را به حسن بن زید جددوم حضرت عبدالعظیم می رساند، و به هشت فاصله بحضرت امام حسن مجتبی (ع) ؛ پس براین بیان حضرت امامزاده حسن ملقب به امیر است مانند جد بزرگوارش و حسنی است، و اسحق کوکبی که فرزند حسن بن زید است کنیه اش ابوالحسن است، واورا کوکبی خوانندند برای آنکه سفیدی بر سیاهی چشم وی بود مانند کوکب، و جعفر بن هرون که از اجداد آن بزرگوار [است]، و امامزاده حسن امیر مذکور نسب را از او بحسن بن زید می رساند، در شهر آمل شهید شدیدست رافع بن لیث [کذا] و قبر اورا زیارت می نمایند.^۱

این امامزاده اکنون نیز مطاف و مزار است.

آنبایه (۵ - ۳ - *) :

۱۵ آنبایه دیهی از ری بنزدیکی دماوند بود، یاقوت در معجم البلدان ذکر کرده : «أَنْبَابَةُ بِالضَّمِّ وَ تَكْرِيرُ الْبَاءِ الْمُوَحَّدةِ مِنْ قَرَى الرَّبَّى، مِنْ نَاحِيَةِ دَبَابِقَدْ بالقرب منها قرية تسمى بها».^۲

آنباشه (ج - ۳) :

آنباشه، که امروز آنجارا «امامه» گویند، آبادی بزرگ از قصران داخل (رودبار قصران فعلی) بوده و قلعه ای استوار داشته است؛ یاقوت گفته :

«أَنْبَابَةُ قَلْعَةِ قَرْبِ الرَّبَّى».^۳

(۱) جنفالنیم ، ص ۱۰۷ س ۱۳ : نیز: ص ۵۰۰ س ۹ ببعد بالندک اختلاف.

(۲) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۳۶۷ س ۱۴ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۳۶۹ س ۱۲ .

انبامه در قدیم امیر نشین قصران داخل بوده است، و آن حدود را واقعی است، در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار درج آمده :

«سلطان طغرل بن ارسلان» چون بدامغان رسید، و آن ولایت هنوز بحکم شاه اردشیر [بن حسن بن رستم بن علی] از فرقه ثانی از باوندیه طبرستان بود، مثال نبشت تا چندانکه آنجا باشد علوه دهنده، و با قزل ارسلان [از اتابکان آذربایجان] عهد کرد، ۵ و خوار وری بادیوان گرفت، و بدوازده هزار دینار رازی. آن روز قلعه انبامه از امیران قصران بناییان خویش سپرد.^۱

این واقعه در اواسط نیمة دوم قرن ششم، در حدود سال ۵۸۱ بود؛ و قلعه انبامه چنانکه گذشت بناییان شاه اردشیر سپرده شد، تا آنکه در حدود سال ۵۸۷ عمادوزان رازی، از رؤسای معروف شافعیه^۲، آنجارا بمدت اشکر قتلبه دختر ایوانچ^۳ وزن قزل- ۱۰ ارسلان^۴ برای چند ماهی بدست آورد، لکن شاه اردشیر دوباره آنجارا بگرفت. این واقعه در تاریخ طبرستان بدینگونه ثبت افتاده :

«... عماد وزان حشر گرد کرد، چون شاه [اردشیر بن حسن] با آمل آمدند؛ و پایان قلعه امامه قصران شد با لشکر قبیه [کذا (:)]^۵ و مستخلص کرد، و رئیس قصران عادل نام را آنجا بنشاند بمدت هفت ماه. دگرباره شاد اردشیر بیامد و محاصره ۱۵ قلعه داد. شب و روز نگذشت که آسایند، تا به زدال کانی پهلوان گفتند، مردی بسطامی

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۵۲-۲۱. پیش از این تاریخ، ری و نواحی آن در تصرف قزل ارسلان از اتابکان آذربایجان بود، رک : تاریخ طبرستان ، ج ۱ ص ۱۱۵.

(۲) رک . مجلد اول کتاب حاضر، ص ۵۴۱، ۵۴۲.

(۳) رک: مجلد حاضر ۲۰۴.

(۴) رک: مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۲۱ س ۲ بعد.

(۵) نام وی ظاهراً «قتله» است، که بغلظ در پاره‌ای از تواریخ بصورت «قتله» که عربی و نام مردانست درآمده : مجلد اول کتاب حاضر ص ۴۷۲.

رسن در سر حائطی افکند و برشد و بعد از آن سی مرد را بر کشید، و بمکابره و قهر قلعه ستدند، و عادل را با جمله اتباع وزن و فرزند او کشته، و سر عادل را کاه در کرده مدت یکسال بقصران در آویخته داشتند...^۱

استواری قلعه انبامه بدان پایه بود که ذکر آن در ردیف قلعه فیروز کوه و قلعه

۵ استوناوند ری آمده، – در تاریخ طبرستان در پادشاهی حسام الدوله اردشیر بن حسن مذکور در وقاریع فوق، در بیان قلعه های معموری که وی را در اختیار بوده چنین در ج افتاده است :

«... بچندین مواضع که یاد رفت اورا قلعه های معمور بود با خاصگان و کوتول
ومشرف و قلعه ها و چهار بایان که ذخیره قلعه بردنی، و هفت هزار مرد خاصه و خاصه در
۱۰ را نام بر جربده عارض بود، و بفضل اینست :

... حرف، درون تمیشه، کوه و دشت : انبامه ... سواته کوه، پیروز کوه،

استوناوند ...^۲

در آثار ظهیر الدین مرعشی نیز نام انبامه (امامه) در مواردی بچشم می خورد.^۳

در تعریف و توصیف قلعه انبامه از پیشینیان مطلبی در منابع بنظر نرسید، لکن

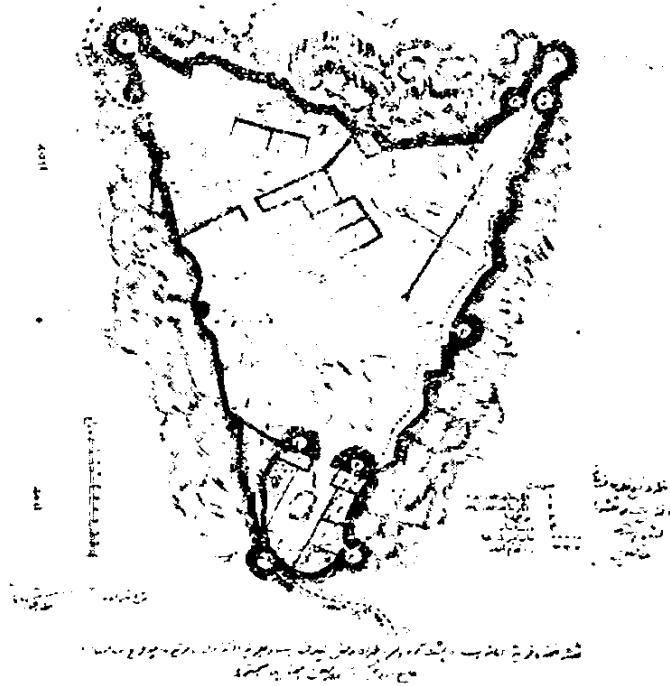
۱۵ در زمان ناصر الدین شاه قاجار (در یکی از روزهای سال ۱۳۰۴ هجری قمری که وی بدین آبادی رفته بود)، اعتمادالسلطنه وزیر دارالتألیف، بمعتمدالسلطان عارف خان افندی مترجم ترکی عثمانی دستور داد که سوار شود و بگرد امامه بگردد، و جغرافیای آنجا را فراهم آورد. وی در این باب مقالتی مفید گرد آورد، و در ضمن آن در باب بقاوی این قلعه نیز شرحی نوشت، که ملخص آن با اندک تصرف چنین است:

(۱) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۵۵ س ۲۲.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۱۲۴ س ۱۳.

(۳) از جمله، تاریخ گیلان و دیلمستان وی در بیان وقاریع سال ۸۳۲، ص ۱۵۴ س ۳ بیمده، که ذکر قلعه امامه و قلمه شمران طهران آمده است.

قطعه قلعه امامه، ترسیم عارف خان اقندی



عکس از کراسه النعی

«قلعه عتیقه مخربهای است واقع در ربع فرسخی شمال شرقی قریه مذکور که در طرح شبیه مثلث متساوی الساقین است و فقط از سنگ و آهک و شن بناموده‌اند، و سنگهایی که در قلعه بکار برده‌اند تخته سنگ‌های قطور بزرگ است، واز وضع معلوم می‌شود که دستی خراب کرده‌اند ندانیکه به مرور خراب شده‌باشد. ضلع شرقی و غربی این قلعه پنجاه ذرع، و ضلع جنوب مشرقی آن چهل و دو ذرع و کثیر الاصلاع و عبارت از خطوط مختلفه است، صحن قلعه صاف نیست، زمینی است عمارضه‌دار و اغلب پر تگاه، و پراز سنگ‌های بلند که مانند شاخ از زمین بالا آمده. صحن قلعه را یک سنگ‌لاخ مانع التردد نموده است. در سمت شمال قلعه گویا ارک حکومت بوده و عمارتی هم

داشته است، قطر دیوار قلعه در بعض جا دو و غالباً سه ذرع است، و نظر بارتفاع برجهای بازمانده، ارتفاع دیوارها ده تادوازده ذرع بوده است. شماره برجها رو بمنوب سه و رو بجنوب دو و رو بشرق دو که جمعاً هفت برج در خارج و دو برج نیز رو بجنوب در داخل دارد، ارتفاع حاليه این برجها از هشت الى يازده ذرع است، در جنب برج جنوبی که در زاویه واقع است آب انباری خبلی وسیع و عمیق و محکم ساخته و آب آنرا از دره واقع در سمت مغربی قلعه با تبوشه آورده بوده اند. راه قدیم قلعه از دره واقع در سمت جنوب شرقی بوده در دو طرف تپه قلعه دو دره است. ارتفاع قلعه از سطح دره ها از صد و پنجاه متر الی سیصد متر است...»^۱

در مقاله مذکور از دیه امامه نیز سخن رفته، که خلاصه ای از آن درج می افتد:

«این قریه عبارت از دو محله، و طول آبادی آن از شمال الى جنوب، و سطوح مایله شمالی و مغربی آن از سطوح مائله جنوبی و مشرقی مرتفعتر، و محله «امامه علی» در شمال و «امامه سفلی» در جنوب واقع است. سه مسجد و دو حسینیه و دو حمام دهقانی و صد و چهل خانه که چند باش دوطبقه و مخصوص باعیان قسیریه است دارد. قریب هفتصد نفس اهالی در این قریه مسکونست. محصولات ارضیه اش عبارت از گندم، ۱۵ جو، ارزن، باقلاء، نخود، عدس، و میوجات آن نیز علی العموم سبب، آلوچه جنگلی و خیلی کم از میوجات بستانیست. تربت دو امامزاده (امامزاده نور الله و شاهزاده حسین) و بیک قلعه عتیقه مخروبه در داخله حدود این قریه بانتظار می رسد».^۲

(۲۶۱) کراسه المعی، نسخه خطی متعلق به مجلس شورای ملی، من ۱۱۳۰. گویا ظاهرا می توان احتمال داد که پناهگاه این کربویه رازی از اصحاب حسین بن احمد علوی، پس از شکست حسین بن احمد سال ۲۵۳ هجری از موسی بن بوغا (تاریخ جهان آرا من ۷۳) آنجا که گفت: و شردونی عن صحیبی وعن ولدی حتی لجات الى اجبال قصران (مختصر البلدان من ۲۷۳)، و نیز پناهگاه فناخسر و پسر مجدد الدوله دیلمی، که در واقعه فتح ری بدست محمود غزنوی سال ۴۲۰ بقصران پناه برد (مجلد حاضر من ۱۷۶) همین قلمه انبامه بوده است؛ چون در آن ۴ ههود قصران داخل بسبب کوهستانی بودن و سختی راه برای پناهندگان مأمون تر از قصران خارج بود که در جلکه قرار داشت، و قلمه انبامه نیز تنها قلمه استوار قصران داخل بوده است.

امامه امروز نیز از قراء آباد آن حدود است.^۱

اندرمان (ب - ۴) :

نام این آبادی در تحفه سامي در ذکر شیخ علاءالدوله درج آمده:

«شیخ علاءالدوله - متولی مزار «اندرمان» ری است ...^۲

امین احمد رازی نیز در احوال شیخ شهاب الدین علی، از این آبادی چنین یاد کرده:

«... شیخ شهاب الدین علی اباعن جد از متولیان امامزاده ابوالحسن است، که در قریه اندرمان، که روضه‌ای است از روضه‌های جنان، مدفون است ... آبی که فریب دو آسیا گردش باشد همیشه از میان اندرمان جریان می‌پذیرد، و این آب از یک کاریز است، و طرفه آنکه از وقتی که آن کاریز احداث شده هیچ وقت بایر نگشته، و آبش نیز تنزل ننموده بلکه در تزايد بوده ...»^۳

۱۰

این دیه امروز نیز آباد است.^۴

اوین (ب - ۳) :

در ایون باید.

اهواز :

۱۵

بنام این ده در احسن التقاسیم بدین صورت اشارت رفته:

«الاهواز مصر خوزستان، و قریه بازی ...^۵

در این باب هیچگونه ذکری در جای دیگر مشهود نیفتاد.

ایرین (ب - ۴) :

نام این آبادی در فرمان شاه طهماسب صفوی که بسال ۹۶۱ هجری صادر گشته، و موقوفه‌های حضرت عبدالعظیم را بر می‌شمارد، بدین صورت ضبط افتد:

۲۰

(۱) فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۳۵ رقم ۱۸۱۱.

(۲) تحفه سامي، ص ۱۷۸ س ۱۶.

(۳) هفت‌اقليم، ج ۳ ص ۵۷ س ۱۲.

(۴) فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۹ رقم ۲۲۳۰.

(۵) احسن التقاسیم، ص ۲۵ س ۹.

«... مزرعه ایرین واقع در بلوك غار ری...»^۱

این قریه اکنون نیز باقی است.^۲

ایلمان (ب - ۳) :

نام ایلمان - که اکنون بدان الیمان (الیمون) گفته می شود - در فرمانهای بجا مانده از

^۳ شاه طهماسب درج است. در فرمان سال ۹۶۱ هجری که در سابق ذکر آن برفت مذکور است:

«... مزرعه ایلمان و جلال آباد غار ری...»^۴

و در فرمان صادره بسال ۹۵۰ هجری از قنات آنجا یاد شده است:

«... در سال گذشته که قنات ایلمان جدید بازرسیده بود ...»^۵

ایوانک یا ایوان کیف یا ایوان کی (۵ - ۵) :

صورت نخستین در ظفر نامه تیموری، در بحث از آغاز بورش هفت ساله تیمور

چنین نوشته شده:

«... چون از خوار گذشته قربه ایوانک از فر نزول همیون رشک ایوان کیوان

گشت...»^۶

صورت دوم در نزهه القلوب در شرح ناحیت سبور قرج بدینگونه مذکور

۱۵ آمد:

«... ناحیت سبور قرج، و در او نود پاره دیه است. قوه و شندر و ایوان کیف

از معظم قرای آنجاست...»^۷

صنبع الدوله در مطلع الشمس از آن بصورت ایوان کی یاد کرده و اظهار داشته، که

(۱) آستانه ری ، ص ۳۱ س ۵.

(۲) فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۳ رقم ۲۵۵۴.

(۳) آستانه ری ، س ۳۲ س ۳.

(۴) آستانه ری ، ص ۸۰ س ماقبل آخر . نیز ، رک : ص ۷۸ س ۲ ، و ص ۸۱ س ۲۱.

(۵) ظفر نامه تیموری ، ج ۲ ص ۱۵۵ س ۱۲.

(۶) نزهه القلوب ، مقاله ثانیه ، ص ۵۳ س ماقبل آخر .

چون در آن حدود خرابه‌ای کهنه و باستانی موجود بوده که می‌گفتند: ایوانی است که در زمان کیان ساخته شده، بدین سبب این آبادی را در آن نزدیکی ایوان کی خوانده‌اند، که در اثر کثیر استعمال ایوان کیف شده^۱.

ذکر این آبادی در منابع قدیمی بنظر نمی‌رسد، فی المثل در المسالک اصطخری
نام منازل میان‌ری و خوار چنین است:

«من الری الی افرندین مرحله ، و من افرندین الی کهده مرحله ، و من کهده الی
خوار مرحله^۲.»

نام کهده در ترجمه اصطخری کهنه است^۳، که قاعدة در همان حدودهای ایوان کی
واقع بوده است، روایت صورۃ الارض مطابق المسالک است^۴، و در احسن التقاسیم
چنین است:

«من الری إلی کیلین مرحله، ثُمَّ إلی کیس مرحله، ثُمَّ الی الخوار مرحله...»^۵
برخی از محققان آنرا با «خاراکس» از آبادیهای قدیم ری منطبق می‌دانند.
ایوین یا اوین (ب - ۳) :

ذکر این آبادی را توضیحی در بایست است، بدین تخلیص :

بعهد سلجوقیان، بتفصیلی که در ص ۵۷، ۵۸ مجلد حاضر گذشت، مردم و نک^{۱۵}
و کن و فرحزاد ری زیدی مذهب بوده‌اند، و دلیل این دعوی در همانجا از کتاب النقض
مذکور افتد، در این لخت از روایت منقول از النقض «...ونک و کن و برزاد(فرحزاد)
خراب کرده بودندی...» کلمة «ونک» را نسخه بدلی است که محسن دانشمند کتاب
النقض، دکتر محمد حديث آنرا در ذیل شماره ۱۴ صفحه ۶۶ النقض چنین نوشته‌اند:

(۱) مطلع الشمس، ج ۳ ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

(۲) المسالک، ص ۱۲۶.

(۳) ترجمة المسالک، ص ۱۷۴.

(۴) صورة الارض، ص ۳۲۵.

(۵) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰.

(۶) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۸.

«خ ل : «ودیلک» ، و دریلک نسخه قدیمی معتبری «اویون» ، و گمان می کنم که نسخه متن اقرب بصواب باشد ، بجهت اینکه اندکی پیش (ص ۴۵۸-۴۵۹) از ترجمه حال سیدابوالفتح و نکی معلوم شد که او زیدی بوده است ، و این امر خود قرینه ای است که اهل آن ده قدمیاً زیدی مذهب بوده اند والله العالم ؛ و بنابر نسخه ثالثه قویاً محتمل است که مراد از «اویون» همین اوین باشد که فعلاً هست ؟ پس یا در قدیم «اوین» را بصورت «اویون» می نوشته اند ، و یا در نتیجه تصحیف و تحریف کتاب و نسخه بآن صورت افتاده است ، و بنابر نسخه دوم می تواند بود که مصحف و محرف «دهک باشد...»

چنانکه از این بیان معلوم می گردد ، دریلک نسخه قدیمی معتبر از پنج نسخه خطی ۱- النقض تأليف عبدالجليل رازى - که نسخه مطبوع عاتقانه و بر اساس آنها طبع یافته -
صریحاً اویون بجای ونك درج آمده ، و بنابر نسخه دیگری قویاً محتمل است که مراد از اویون همین اوین کنونی باشد .

نکته مهم آنکه ناگزیر بنسندن اویون (اوین) بجای ونك ، روشن بوده است که مردم اویون نیز همچون ونك - که دو دیه همسایه هستند - زیدی مذهب بوده اند ، ۱۵ و گرنه این لفظ را باونک هیچگونه قرابت و یا مشابهت کتابتی یا لفظی نبوده است تا یکی بصورت دیگری محرف شود . و احتمال اینکه اویون همان اوین باشد نیز چنانکه گذشت بسیار قوی است ، و از نوع ایلمان والیمان مذکور در سابق ، و سلوقان و سو لقان که در حرف «سین» باید ودها مثال دیگر است .

در اینجا ذکر این نکته نیز از فائدتی خالی نمی نماید ، که ظاهراً گویا «اذون» ۲- که ذکر آن در ص ۴۸۰ مجلد حاضر برفت همان «اویون» است ؛ و این احتمال محفوظ بقارائن قویه ای است بدین تقریب :

۱- ظاهراً هردو آبادی زیدی مذهب بوده اند ؛ در منابع در ذکر اذون نسام عالم بزرگ احمدبن حسین ابوالعباس اذونی منسوب بدانجا درج افتاده ، که احوالش در

ص ۲۷۹ مجلد حاضر گذشت، و وی عالمی زیدی بوده، و این امر خود قرینه‌ای قوی است که مردم اذون این مذهب را داشته‌اند؛ مردم ایون نیز بنا به مندرجات النقض چنانکه گذشت زیدی مذهب بوده‌اند.

۲- هردو آبادی در شمیران کنونی قرار داشته؛ اذون از نواحی قصران خارج

بوده است، و قصران خارج بتفصیلی که در مقام خود باید، بر شمیران کنونی اطلاق ۵ می‌گردیده است، و ایون (= اوین) و کن و فرزاد مذکور در النقض نیز در آنجا قرار دارد.

۳- حرف ذال در اذون- و پاره‌ای کلمات دیگر- بر طبق قاعده- و خاصه در تلفظ

مردم قصران- باید به «ی» بدل شود، و این کلمه در قرون اسلامی بتدریج صورت «ایون» بخوبیگردد، زیرا از جمله تغییراتی که در نام اماکن در زبان فارسی بعمل آمده است

تبديل حرف ذال بیاء است، چنانکه مرحوم بهار در سبک شناسی گفته:

«... ایرانیان ذالهای معجمة قدیم را خاصه در آخر نام بلاد و دهات بیاء تحتانی

مجھولی بدل کرده‌اند؛ چون قربَّه و قربَّی^۱ و مازان و مایان^{۲...۳}»

وازه‌میں مقوله است: جرباذقان و جربایقان^۴، و آذربادگان و آذربایجان^۵، و

روذه و رویه^۶ در ری، و باب روذگران بجای رویگران در سیستان^۷ وغیر اینها.

در زبان فارسی کلمات دیگر جزو نام اماکن که در آنها ذال بیا بدل شده زیادند، ۱۵

(۱) جایی در خراسان: سبک شناسی، ج ۱ ص ۲۱۴ س ۲.

(۲) نام سدیه: در آذربایجان و خراسان و دامغان: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۷.

س ۱۵.

(۳) سبک شناس، ج ۲ ص ۳۱۱ س ۳ ذیل.

(۴) طبرس و مجمع البیان، ج ۱ ص ۱۴۹ س ۳ بیعد.

(۵) بادداشتهای مرحوم قزوینی، ج ۴ ص ۲۳۷.

(۶) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۱۷.

(۷) المسالک اصطخری، ص ۱۳۹ س ۱۴.

چون دشمناذگی و دشمنایگی^۱، و پادیز بجای پاییز^۲، و آذین بجای آین^۳ و جزا اینها.
علاوه بر اینها هنوز در قصر ان ری - و بویژه دیهای قصر ان داخل که بسبب صعوبت
سلک با خارجیان کمتر اختلاطی داشته اند، وزبان محلی باستانی ایشان بالنسبه محفوظ
مانده، همانند اوشان و آهار و میگون وغیره - حرف ذال را در کلمات «یا» تلفظ کنند،
و افعالی که دارای این حرف هستند ظاهرآ بدون استثناء همه با «یا» تلفظ می شوند،
همچون: بشوین بجای شدن، و بخندین بجای خندیدن، و بخشین بجای بخشیدن، و
برسین بجای رسیدن، و بکشین بجای کشیدن، و صدھامثال دیگر؛ و این کار در بسیاری از
موارد در اسامی نیز صورت می گیرد، چنانکه پدر را پیر، و روده گوسفند را رویه، و دوده
را دویه، و قریئه رودک آنجا را رویک تلفظ کنند.^۴

۱۰ قوّت اخراج این قاعده در آن حدود بپایه ای است که اگر بفرض کلمه «آذون»
امروز پیدا می شد، مردم آنجا خواه و ناخواه آنرا «ایون» تلفظ می کردند.^۵

۱۱ - مشابهت کاملی که کلمه «آذون» با ریشه کلمه آین - که بقول اهل فن
«آذو نیک» و «آذوین» است - دارد (وشاید بود که خود همان کلمه باشد) این احتمال
را مؤیدی دیگر در این تبدیل تواند بود. مرحوم بهار - که در این فن وقوفی داشت -
در سبک شناسی - در ذکر جهانگشا و کلمه «آذین» - چنین ذکر کرده:
۱۵ «... آذین از لغت «آذوین» و «آذونیک» پهلوی است که در زبان دری بر طبق

(۱) کلیله و دمنه بنصحبیح استاد مینوی، ص ۱۲۷ م ۳ و ذیل ۳، وص ۱۶۳ م ۷، ۸.

۱۱ و ذیل م ۲.

(۲) راحۃ الصدور ، ص ۳۴۲ م ۲.

(۳) شاهنامه ، ج ۱۰ م ۲۰۸۱ م ۲ : دیوان خاقانی ، ص ۸۲۵ م ۱۰؛ کلیله

و دمنه ، ص ۹؛ تاریخ یهقی ، ص ۱۷ م ۵.

(۴) حرف ذال در کلمات فوق بر طبق قاعده همه در اصل ذال بوده است.

(۵) نگارنده در فراهم آوردن لغات مورد استعمال قصر ان بمنظور تکمیل کار کتاب دوی

باستان، کوششی بکار برده، و بویژه در تنظیم قواعد دستوری زبان آن حدود مطالعاتی گرده است،

و منشاء دعوی فوق آشنازی و وقوفی است که در این باب وی را حاصل آمده است.

قاعدۀ عام، که اغلب ذالهای قدیم را بیا بدل سازند چون پاذ و پایی، پذ و پی، پتامبرو پیامبر، پتمان^۱ و پیمان، فارمدو فارمی... آذین هم آیین شده است^۲...»

و نیز از این مقوله است: «ادونیک—آینه. ادوین—آین^۳»، که این ذالها برطبق قاعده در اصل همان ذال بوده است. زبان مردم پهنه ری، چنانکه در مجلداول کتاب حاضر ص ۶۰۹-۶۱۰ مذکور آمد، در زمان پیش از اسلام پهلوی بوده است. در نواحی ری^۴ باستان آبادیهای دیگری نیز وجود داشت که نام آنها با آذین ترکیب یافته بود، همچون جراذین و مشکاذین که ذکر شان بیاید.

۱۰

اگر تفصیلی که گذشت موجه تلفی گردد، معلوم خواهد شد که اذون و ایون همان اوین است، و هرسه نام یک محل است که هنوز باقی است، و دانشگاه ملی ایران در جنب آن بنیان یافته است.

۱۱ آیه :

یاقوت در معجم البلدان آورده :
«أَيْةُ بِالْفُتْحِ وَ التَّشْدِيدِ مِنْ أَعْمَالِ الرَّأْيِ»^۵.

حرف «ب»

۱۵

(بالغ اباد ج - ۳) :

نام این محل در فرمان شاه طهماسب، که در باب موقوفهای حضرت عبدالعظیم بسال ۱۶۹ صادر گردیده، بدین صورت درج آمده است:
«چهار هر ز^۶ وبالغ آباد واقعه در شمران^۷.»

این مکان گویا متعلق به زرگنده از آبادیهای شمیران بوده است، چون از سال

(۱) حرف ت در این کلمات صورتی از حرف ذال است.

(۲) سیکشنامی، ج ۲ ص ۷۴ س ۵.

(۳) سیکشناسی، ج ۱ ص ۲۱۳ س ۱۴.

(۴) معجم البلدان، ج ۱ ص ۴۲۹ س ۱۷.

(۵) چاله هر ذکنونی که در جاده شمیران نزدیک بقلوک واقع است.

(۶) آستانه ری، ص ۳۲ س ۱۱.

۱۲۲۹ قمری فرمانی در کتاب آستانه ری ضبط آمده که در آن نوشته شده :
 «... قریه زرگنده ، و اسلکه وبالغ آباد و چهار هر ز متعلق بقریه مذکوره ؟ که
 واقع است در بلوك شمیران دارالخلافه طهران...»^۱

بامهر (۵ - ۳) :

۵ این آبادی در یک منزای ری در راه طبرستان واقع بوده، و باقوت در معجم البلدان
 نقل کرده :

«بامهر بکسر الميم قریه بینها و بین الری مرحله علی طریق طبرستان...»^۲
 قول صاحب احسن التقاسیم را در تعیین این فاصله با سخن باقوت اختلافی است
 بدین صورت (از اسک بهری) :

۱۰ «... ثم الى اسک مرحله، ثم الى بامهر مرحله، ثم الى برزیان مرحله، ثم الى
 الری مرحله...»^۳.
 باشک :

باشک یکی از دیمهای ری بوده، و باقوت آورده :
 «باشک بضم النون وكاف من قری الری، نسبوا اليها بعض اهل العلم».^۴
 ۱۵ برآ (۵، ۹ - ۳) :
 این آبادی در حوالی قله دماوند قرار داشته ، و اصطخری آنجا که از این
 کوه نام برده چنین ذکر کرده است :
 «... و حوالی هذه القلعة قری ، منها قریة دبیران و درمية وبرا وغيرها من
 القرى...»^۵

(۱) آستانه ری ، ص ۱۰۹.

(۲) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۴۸۱ - ۱۲۵.

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۷۲ - ۱۲۰.

(۴) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۴۸۴ - ۱۷۰.

(۵) المسالك ، ص ۱۲۳ - ۱۶۰.

در ترجمهٔ فارسی المسالک اصطخری تنها دو قریه نخستین - و بهمین صورت درج آمده است^۱، و ظاهراً ابن حوقل را در نام این سه قریه با اصطخری اختلاف است، و در صورة‌الارض - نسخه مورد استفاده - چنین درج آمده:

«... و حول هذه القبة قری منها قریة دیران و در منه و بو او غيرها من القرى.^۲»

۵

برزیان (د - ۳ - *):

این آبادی در سرراه ری بطرستان قرار داشته، و فاصله آن یک مرحله سبک بوده است، اصطخری در المسالک گفته:

«الطريق من ابری إلى طبرستان : من البرى إلى برزيان مرحلة خففة ، و من برزيان الى نامهند مرحلة كبيرة ...^۳

قول ابن حوقل در این باب مشابه قول اصطخری است^۴. مقدسی نیز فاصله‌تری ۱۰ و برزیان را یک مرحله ذکر کرده است^۵.

برسینین :

نام برسینین در کتاب منتقلة الطالبیه درج آمده، و صاحب جنة النعیم نیز آنرا نقل کرده است، بدین صورت:

«برسینین من رستاق البری.^۶

۱۵

گویا ظاهراً ورزینی مذکور در کتب مسالک همان برسینین است؛ که در المسالک و صورة‌الارض در ردیف دیه‌هایی ثبت افتاده که بیز رگی شهری بوده‌اند، بدین تقریب:

(۱) ترجمهٔ فارسی المسالک ، ص ۱۶۲ س ۱.

(۲) صورة‌الارض ، ص ۳۲۲ س ۱۸۰.

(۳) المسالک اصطخری ، ص ۱۲۶ س ۷.

(۴) صورة‌الارض ، ص ۳۲۵ س ۲۰.

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۷۲ س ۱۲.

(۶) منتقلة الطالبیه ، نسخه عکسی ، ص ۸۷ و ص ۱۰۰ ، نسخه خطی ص ۲۴ و ص ۴۳؛ جنة النعیم ، من ۵۰۲ ص ۲۵.

«وللری سوی هذه المدن (خوار و ویمه و شلمبه) قری تزید فی قدرها و جلالها
علی هذه المدن... مثل سد و ورامین و اربنوبیه و ورزین...»^۱

یاقوت در معجم البلدان از این آبادی^۲ بدین صورت یاد کرده:

«ورزین من اعیان قری الری کالمدینة»^۳.

در نزهه القلوب در ذکر دیهای ری نقل شده:

«... دولاب و قوسین و قصران و ورزین و فیزو زرام...»^۴

علی بن محمد ورزینی ملقب بصاحب الزنج از بزرگان اصحاب فتنه بهد
عباسیان از این دیه بوده است.^۵

بشاویه (ج، ب - ۴) :

اصطخری در بیان رستاقها (دهستانها) ری گفته:

«ومن رساتيقها المشهورة قصران الداخل والخارج وبهزان والسن وبشاویه»^۶.

در ترجمه فارسی این کتاب بصورت «بسا» درج آمده:

- (۱) المسالك، ص ۱۲۳ س ۷؛ صورۃ الارض، ص ۳۲۲ س ۶.
- (۲) در دهستان ارنگه دیهی بنام «ورزن» وجود دارد: کتاب اسمی دهات کشور اج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۵۳. در ترجمه کتاب تاریخ ماد تالیف دیاکونف، من ۲۳۴ س ۹ مذکور است:

«ظاهرًا بخش یابلوك جماعت روستایی با «ورزان»—که بزبان پارسی باستان «وردن» (Vardana) یعنی دهکده یانقطه مسکون— گفته می شد مطابقت داشت.

... کلمه «ورزن»، با ریشه فعل ورز بمعنی کار کردن نیز مربوط است. گمان می رود که «ورزن» نقطه مسکون یا دهکده جماعتهای روستایی مجاور یکدیگر بوده است، و ممکن است با «ویس» (Vis) یا دهکده انطباق پذیر باشد، و یا چند «ویس» را که به یکدیگر پیوسته بودند درین می گرفته است»

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۲۱ س ۵.

(۴) نزهه القلوب، مقاله نالیه، ص ۵۳ س ۱۳ بعد.

(۵) الاعلام زرکلی، ج ۵ ص ۱۴۰.

(۶) المسالك، ص ۱۲۳ س ۹.

«... وروستاهای قصرانین درونی و بیرونی، بهزان، السن، و...»^۱

ابن حوقل در صوره‌الارض آورده:

«ومن رساتيقها المشهورة القصر الداخل و القصر الخارج و بهنان والشبر و بشاويه...»^۲

این نام بصورت فشاویه و فشاویه نیز در منابع مذکور آمده. در منتقلة الطالبیه ۵ و بنقل از آن کتاب در جنة النعیم با حرف فا ثبت افتاده است: «فشاویه من رستاق الری».^۳

در نزهه القلوب بصورت فشاویه ذکر گردیده، بدین ترتیب:

«... سیوم ناحیت فشاویه است، ودر او سی پاره دیه است، کوشک وعلی آباد و کیلین ... معظم قرای آنجاست...»^۴

۱۰

نام فشاویه در مطلع سعدین سمرقندی نیز در ذکر واقعه مرگ شاهرخ تیموری بسال ۸۵۰ هجری درج آمده، که در مجلد حاضر ص ۲۲۷ نقل گردیده و اعادت را نیازی نیست.

دهستان بشاویه در جنوب دهستان غار واقع است، و بدین عهد ۵۶ دیه دارد.^۵

۱۵

بشم (ظ: ح، ۵ - ۴ *):

بشم موضعی بوده میان ری و طبرستان سخت سرد، یاقوت در معجم البلدان نوشته:

(۱) ترجمه فارسی المسالک، ص ۱۳۱ س ۱۰. با یافا نیز نام شهری در فارس است که در المسالک اصطخری، ص ۷۸ و معجم البلدان، ج ۱ ص ۶۰۸ و ج ۳ ص ۸۹۱ درج آمده، و تواند بود که در اشتاق کلمه با این با یا بشاویه مناسبی داشته باشد، یاقوت در ج ۳ در باب با گفته: واصلهافي کلامهم الشماں من الرياح.

(۲) صوره‌الارض، ص ۳۲۲ س ۱۰.

(۳) منتقلة الطالبیه، نسخه عکسی، ص ۱۵۹، ۱۶۲، نسخه خطی، ص ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۰۸. جنة النعیم، ص ۵۰۳ س ۱۰.

(۴) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۴ س ۱.

(۵) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۴۹ س ۸.

«بَشِّمْ بِالْفُتْحِ وَسَكُونِ الشِّينِ مَوْضِعُ بَيْنِ الرَّأْيِ وَطَبِرِ سَانِ شَدِيدِ الْبَرَدِ ، قَدْجَنِی
عَلَى كُلِّ صَيْحَةٍ كُنْ يُلْجَأَا إِلَيْهِ يَسْمَیِ جَانِبُوذِه١...»
اکنون نیز در گردنه‌های کوههای لواسان و رو دبار قصران (میان طهران و
مازندران) دو موضع در نواحی افچه و آهار بدين نام مشهور است، لکن معلوم نیست
۵ آنکه یاقوت ذکر کرده یکی از این دو است یا موضعی دیگر.

مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان بجای بشم، بژم بکاربرده که از آن جمله بژم
نور و قلعه نور است^۲. چنانکه در ذیل جو سق خلیفه بیاید، در قدیم یکی از راههای ری
مازندران طریق افچه لواسان ولار و بلده نور و رویان، و گردنه افچه - سخت‌ترین
طرق طبرستان - بود^۳.

۱۰. بلنکومی (در مغرب) :

در تاریخ گزیده ذکر شده است که بر کیارق در صحرای بلنکومی با عَمَّ خود
تش بجنگید (سال ۴۸۸).^۴

مزرعه بندکردان (الف، ب - ۴ - *):

۱۵ نام این مزرعه در فرمانی از شاه طهماسب که بسال ۹۵۰ هجری نوشته شده
درج آمده است^۵، و نیز در فرمان سال ۹۶۱ وی چنین نوشته شده است:
«...مزرعه بندکردان شهریار که فولادقا [کذا؛ ظ: قیا] و ف برآستانه کرد...»^۶
ذکر امیر فولاد قیا، در بیان وقایع سال ۷۵۶ هجری در ص ۴۳۴ مجلد حاضر گذشت.
بوأ (و، ۵ - ۱ - *):
بوأ دربرا گذشت.

(۱) معجم البلدان، ج ۱ ص ۶۳۴ س ۱۲.

(۲) تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، ص ۲۹۶ س ۱۴.

(۳) مرآت البلدان، ج ۴ ص ۲۶ س ۷ بیعد.

(۴) تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۳.

(۵) آستانه ری، ص ۷۸.

(۶) آستانه ری، ص ۳۲ س ۱۵.

بوسنہ (در مغرب) :

نام این آبادی در منابع قدیمی درج آمده؛ و در فتوح البلدان ذکر گردیده که عمرو بن معدی کرب پس از غزای ری در بازگشت در گذشت، و در کرمانشاهان که محلی بالای «روده» و «بوسنہ» است مدفون گردید:

«قال [بکر بن هیثم] : و كان عمرو بن معدی كربالزبیدي غزا البرى أول ما ۵
غزىت، فلما انصرف قوى فدفن فوق رودة و «بوسته» بموضع يسمى كرمانشاهان!».

قدامة بن جعفر کاتب در کتاب الخراج در ذکر راه همدان بهری نوشه:

«... ومن الاساوية الى روده وبوسنه ثلاثة فراسخ ...»^۳

در المسالك ابن خردآذبه بوسنه و روده ذکر شده^۴، که گویا درست نباشد.

در حدود العالم نقل افتاده:

«ساوه، آوه، بوسنه [کذا، ظ: بوسنه] روده – شهر کهابی اند انبوه و آبادان
وبانعمت بسیار و خرم [و] هوای درست و راه حجاج خراسان^۵».

از عبارت فتوح البلدان و کتاب الخراج و المسالك ابن خردآذبه چنین مستفاد
می شود که بوسنه به روده نزدیک بوده است، مقدسی در احسن التقاسیم در باب فاصله
روده از ری چنین آورده:

«تساحد من البرى الى قمطن مرحلة ، ثم الى مسکونیه مرحلة ، ثم الى وبروه
[کذا] مرحلة ، ثم الى ساوه مرحلة ، ثم الى سوئقین مرحلة ، ثم الى المصدقان
مرحلة ثم الى الرودة مرحلة ...»^۶

روده – چنانکه باید – بری تعلق داشته، و آنرا با شهر ری هفت منزل فاصله
بوده، فاصله بوسنه را نیز بدان قیاس باید کرد.

(۱) فتوح البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۱.

(۲) الخراج (شميمه المسالك ابن خردآذبه) ، ص ۲۰۰ س ۹.

(۳) المسالك ابن خردآذبه. ص ۲۲ س ۱.

(۴) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۵۵.

(۵) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۰ س ماقبل آخر.

بهزان (ج، ۵ - ۵) :

بهزان یکی از دهستانهای مهم ری بوده، و اصطخری در المسالک در ذکر رستاقهای ری چنین آورده:

«وَمِنْ رِسَايِّهَا الْمُشْهُورَةِ قَصْرُ الْدَّاخِلِ وَالْخَارِجِ وَبَهْزَانُ وَالْبَنِ...»^۱

در المسالک اصطخری طبع ۱۹۲۷ بتصحیح دخویه مستشرق معروف، نسخه بدل بهزان بصورت تهران در ذیل آمده، که برخی از محققان از جمله علامه مرحوم قزوینی احتمال داده‌اند که باید این درست باشد^۲، و تحقیق در آن باب در ذکر طهران بباید. در ترجمة فارسی المسالک اصطخری - که ظاهراً متعلق بیک دو قرن پس از وفات وی است - عبارت فوق بدین صورت برگردانده شده:

۱۰ «... وَرُوْسَاتَاهَىِ قَصْرَانِينِ درونی و بیرونی و بهزان والسن...»^۳

در این کتاب نسخه بدل بهزان از دو منبع «بهنان» [کذا] آمده است. در صورة الأرض ابن حوقل نسخه مورد استفاده نگارنده بجای بهزان «بهنان» درج آمده، بدین قرار:

«وَمِنْ رِسَايِّهَا الْمُشْهُورَةِ الْقَصْرُ الدَّاخِلُ وَالْقَصْرُ الْخَارِجُ وَبَهْنَانُ...»^۴

۱۵ مقدسی در احسن التقاسیم در ذکر روستاهای گفته:

«... وَمِنْ الرِّسَايِّقِ قَوْسِينِ، قَصْرُ الدَّاخِلِ، قَصْرُ الْخَارِجِ سَرْ بَهْزَان...»^۵

در این کتاب نیز نسخه بدل بهزان از دو منبع «بهنان» ثبت افتاده.

در همه منابع مذکور در فوق - چنانکه مشهود است - بهزان رستاق، یعنی دهستان تلقی گردیده، و در هیچیک قریه یادیه بحساب نیامده است. یاقوت نیز در باب

(۱) المسالک، ص ۱۲۳ س. ۹.

(۲) بیست مقاله قزوینی، بااهتمام پورداود، ج ۱ ص ۳۶، ۳۷.

(۳) ترجمة فارسی المسالک، ص ۱۷۱ س. ۱۰.

(۴) صورة الأرض ابن حوقل، ص ۳۲۲ س. ۱۰.

(۵) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س. ۲.

آن اندکی مشروح تر سخن گفته، در موردی آنجا را موضعی از روی دانسته نقریه‌ای از قراء آن، و آورده که جمعی گفته‌اند: شهری در ابتدا در آنجا بوده، و پس از خرابی آن مردمش ب محل فعلی منتقل شده‌اند، و فاصله میان بهزان و روی شش فرسنگ است، قول وی چنین است:

«بِهْزَانْ بِالسُّكُونِ وَ الزَّاءِ وَ الْفِ وَ نُونِ مَوْضِعُ قَرْبِ الرَّىِ، قَالُوا: وَهُنَاكَ كَانَتْ ۵
مَدِينَةُ الرَّىِ، فَانْتَقَلَ أَهْلُهَا إِلَى مَوْضِعِهَا الْيَوْمَ وَخَرْبَتْ، وَآثَارُهَا إِلَى الْيَوْمِ باقِيَةٌ؛ وَبَيْنَهَا
وَبَيْنَ مَدِينَةِ الرَّىِ سَنَةُ فَرَاسِخٍ^۱.»

(نسخه بدل این کلمه در معجم البلدان یاقوت نیز آنجا که عیناً از المسالک اصطخری چنین نقل شده: «قال [اصطخری] ومن رستائقها المشهورة قصران الداخل والخارج وبهزان والسن.^۲» بهنان ذکر گردیده^۳.)

وی در مورد دیگر بهزان را از رستائقها بشمار می‌آورد، و از قول جعفر بن محمد الرازی چنین نقل می‌کند:

«قال[جعفر بن محمد] وكانت الرى تدعى في الجاهلية ازارى، فيقال: اذْهَ خسف بها، وهي على اثنى عشر فرسخا من موضع الرى اليومن على طريق المخوار بين المحمدية وهاشمية الرى، وفيها ابنة قائلة تدل على انتها كانت مدينة عظيمة، وهناك ايضا خراب ۱۵ في رستاق من رستائق الرى يقال له البهزان بينه وبين الرى سنة فراسخ يقال ان الرى كانت هناك ...^۴»

(نسخه بدل «البهزان» در این مورد «البهدان» و «المهدان» است^۵.)

(۱) معجم البلدان ، ج ۱ ص ۲۶۹ س ۱۳.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۴ س ما قبل آخر.

(۳) معجم البلدان ، ج ۵ ص ۲۲۵ س ۱۶.

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ما قبل آخر.

(۵) معجم البلدان ، ج ۵ ص ۲۲۵ س ۱۷.

رسناق چنانکه در ص ۴۷۱ مجلد حاضر گذشت، بمعنی بخشی بزرگ و دهستان و گاه شهرستان است، و با قوت در باب رساتیق ری گفته:

«والری سبعة عشر رستاقا منها دباوند و ویمة و شلمبه^۱.»

نتایجی که از جمیع اقوال مربوط به بهزان عائد می‌گردد چنین است:

۱- ظاهرآ بهزان و بهنان هردونام - که در منن منابع و نسخه بدل آنها ذکر شده - مربوط بیک محل است، چون در هر منبعی که یکی درج گردیده دیگری نیامده است، و در هیچیک از منابع هردو باهم ضبط نیفتد است.

۲- چنانکه در سابق اشارت رفت بهزان در ری نام دهستانی بوده است، و همچنین است نسخه بدل آن یعنی بهنان.

۳- بهزان در شش فرسنگی ری و ظاهرآ در سوی جنوب و جنوب شرقی قرار داشته، و قول یاقوت که گفت: «وهناك ايضاً خراب...الخ» همین سورا نشان می‌دهد، و لفظ «هناك» به محلی که قبلآ ذکر آن گذشت (علی طریق الخوار بین المحمدیه و هاشمية الری) بر می‌گردد، چنانکه متاخران نیز - آنجا که به چنین خرابهای اشارتی دارند - همین جهت، یعنی حدود پهنه شرقی و رامین رانشان داده‌اند، که بی‌گمان در این باب به اقوال قدما نظر داشته‌اند. در کتاب دررالتبیجان ثبت افتاده:

«...بزعم بعضی از فضلا «راگز» یاری «قلعه ایرج است»، که نزدیک شهر و رامین می‌باشد... جلگه ری چون تاور امین منبسط است، قلعه ایرج در انتهای شرقی جلگه مزبوره واقع، و در آن وقت قلعه نظامی معتبری بوده...»^۲
در مر آت البلدان ذکر گردیده:

«...خرابه معروف بقلعه ایرج، واقع است در نقطه شمال مشرقی شهر و رامین، واژ آثار بسیار کهنه و قدیم است...»^۳

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۲۰.

(۲) دررالتبیجان، ج ۲ ص ۳۴ س ۱۲.

(۳) مر آت البلدان، ج ۱ ص ۵۹۵ س ۱ ملحقات.

در کتاب ایران باستان درج آمده:

«... محل شهری را در خرابهای قلعه ایرج کنونی و اطراف آن می‌دانند.^۱ در هیچیک از منابع قدیم و جدید محلی در شمال ری و یا در شرق و یا غرب آن نشان نداده‌اند، که کسی آنجا را خرابهای ری باستان گمان برده باشد. بعهد ما آن پنهان از ری که در شش فرسنگی جنوب شرقی آن و در حدود ورامین و نزدیکی راه خوار ۵ فرار دارد بهنام خوانده می‌شود، و چنین بنظر می‌رسد که این بهنام همان بهنام است، و تبدیل دو حرف میم و نون بیکدیگر علاوه بر آنکه در ادب فارسی شایع وذایع است، همانند: بان و بام و نردبان و نردبام و انباز و انبازو و هران و بهرام و ختب و خم و دنب و دم^۲ و امثال اینها، در آبادیهای ری نیز سابقه دارد؛ چنانکه در نزهه القلوب در ذکر این

۱۰ آبادیها آمده:

«... و «فیروزرام» که فیروز ساسانی ساخت، واکنون «فیروزبران» می‌خوانند.^۳ و نیز دنباوند را دماوند و ابامه را امامه گفته‌اند. یاقوت در تعریف دماوند چنین ذکر کرده:

«دَبَاوَنْد ... و يقال دَنْبَاوَنْد ... و يقال دَمَاوَنْد.^۴

۱۵ واز این مقوله است نامهند و مامهن که ذکر شان بباید، و هردو یکی هستند. ذکر بهنام در نزهه القلوب و هفت اقلیم نیز در شرح نواحی ری درج است؛ در نزهه القلوب چنین مذکور است:

«... و رامین، و خاوہ فرای بهنام و سبور فرج است.»

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۲۱۷.

(۲) رک: کتب لغت، از جمله برهان قاطع تصحیح استاد دکتر معین ذیل این کلمات، و نیز سبک‌شناسی مرحوم بهار، ج ۱ ص ۲۱۸، ۲۱۹، تبدیل «میم» و «نون» بیکدیگر.

(۳) نزهه القلوب، مقاله نائله ص ۵۳ س ۱۶.

(۴) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۴۴ س ۲۰.

ونیز: «ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دیه است، و رامین و خاووه از معظم قرای آن ناحیه است^۱».

در دیکسینر دولاضن نام بهزان ثبت نیفتاده، و بجای آن بهنان آمده است^۲.

بهنام (ج، ۵ - ۴، ۵) :

ذکر آن بنقل از نزهه القلوب در سطور بالاگذشت، و نیز به ورامین رجوع شود.^۳

بهنان (ج، ۵ - ۴، ۱۵) :

بحث آن در شرح بهزان برفت، و نسخه بدل آن کلمه است.

مزرعه بی بی مریم (ب، ج - ۴) :

نام این مزرعه در فرمانی از شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ کتابت یافته، در ردیف

۱۰ موقوفه‌های آستانه حضرت عبدالعظیم بدین صورت درج آمده:

«... مزرعه بی مریم بلاوك غار ری بالثالث، که امیر قبا وقف آستانه منوره
نموده...»^۴

بیستی:

این آبادی از دیه‌های قدیم‌تری بوده، و سمعانی در الانساب آورده:

۱۵ «البیستی بکسر الباء و سکون الباء... هذه النسبة الى البیستی، وهي قرية من قرى الری، اظن منها ابو عبدالله احمد بن مدرك البیستی...»

یاقوت در این باب چنین ذکر کرده:

«بیستی بالكسر ثم السكون، قال ابو سعد [سمعاني]: اظنها(؟) من قرى الری ينسب

(۱) نزهه القلوب، مقاله نائله من ۵۳: هفت‌اقليم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۴۰، ۱، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۵۶.

(۲) دیکسینر دولاضن، ص ۲۷۶.

(۳) آستانه ری، ص ۸۸ س ۲.

(۴) الانساب، ورق ۹۹ ص ۱ س ۱۰.

الیها ابو عبدالله احمد بن مدرك البیستی، روی عن عطاف بن قیس الزاهد^۱...»

بیل (در مغرب) :

ظاهرًا بیل نام دیه یا ناحیه‌ای از ری بوده است، و سمعانی گفته:

«...ظنی انسا من قری الری والله اعلم ، او موضع بها»^۲.

یاقوت در معجم البلدان از دو محل بین نام باد کرده، که یکی از ری و دیگری از سرخس بوده است بین قرار:

«بیل بالكسر و اللام ، قال ابوسعید: ظنی انها من قری الری ، وقال نصر: بیل

ناحیة بالری ينسب اليها عبد الله بن الحسن ... و بیل ايضاً من قری سرخس...»^۳

ودرالمشتراك نیز نقل کرده:

۱۰ «بیل موضعان... الأول ناحية بالری ... الثاني بیل من قری سرخس.^۴»
گویا ظاهرًا این ناحیه در مغرب ری در سوی قزوین واقع بوده، و دنباله آن پنهان
بقوین می‌رسیده، و یا قسمتی از آن جزء روستاهای آنجا بوده است. همانند دشتهای که
ذکر آن بباید - و ناصرخسرو در سیاحت‌نامه خویش (سفرنامه) در عبور از ری و
قزوین بسال ۴۳۸ چنین گفته:

۱۵ «... دوازدهم مهرم سنۀ ثمان و تلیثین واربعمائۀ از قزوین بر فتم برآه بیل و قیان
که روستای قزوین است، و از آنجا بدھی که خرزویل خوانند...»^۵

حرف «ت»

تجربیش (ب - ۳) :

در طجرشت بباید.

(۱) معجم البلدان، ج ۱ ص ۷۹۰ س ۱۰.

(۲) الانساب سمعانی ، ورق ۱۰۰ ص ۲.

(۳) معجم البلدان، ج ۱ ص ۷۹۸ س ۱۲.

(۴) المشترک ، ص ۷۸ س ۱۸.

(۵) سیاحت‌نامه ناصرخسرو ، ص ۱۰ س ۲ ، طبع برلین آن کتاب ، ص ۶ س ۶.

مزروعه ترسنا باد :

ذکر این مزرعه در فرمانی از شاه طهماسب که بسال ۹۵ نوشته شده، آمده است^۱.

تهران (ب - ۳) :

در طهران باید.

حروف «ج»

جائچ (ج - ۲) :

جائچ بکی از آبادیها قدیمی لوasan کوچک، و در جنوب غربی گلندوک فعلی واقع بوده است؛ و رود جاچرود بدان منسوب است؛ که ظاهراً در اصل جائچ رود بوده، و سپس آنرا جاچه رود و جاچرود گفتند؛ چنانکه مرعشی در تاریخ طبرستان در ذکر قصر علی کامه^۲ در کنار این رود گفته:

«... علی کامه در قصر ان بکنار جاچه رود قصر بنیاد کرد، و آنجا می بود، و الحال آن وادی را کوشک دشت می خواند...»^۳

ولیاء الله در تاریخ رویان آورده:

«... کوشک علی کامه که در جاچرود نهاده است بدو (علی بن کامه) منسوب است»^۴.

در مرآت البلدان در ذیل جائچ، در باب این قریه چنین مذکور آمده:

«جائچ قریه‌ای است از قرای لوasan، در این زمان در این قریه زیاده از سه چهار خانوار دیده نمی شود، لکن از خرابه و آثار چنین معلوم و مستفاد می گردد که جائچ محل آباد معتبری بوده، امامزاده‌ای در جائچ مدفون است موسم به امامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام. رود جاچرود منسوب به این آبادی بوده و اصلاً جائچ رود [بوده] از کثرت استعمال جاچرود شده... از قریه گلندوک که

(۱) آستانه ری، ص ۷۸.

(۲) رک: مجلداول کتاب حاضر، ص ۳۶۰ - ۳۶۲.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۱۴.

(۴) تاریخ رویان ولیاء الله، ص ۸۳ س ۱۲.

خارج شدیم، تقریباً وصل به قریب مزبوره مختصر آبادی که مقبره امامزاده با گنبد سفید از گچ داشت بنظر رسید معلوم شد که این آبادی موسوم به جائج است و امامزاده معروف به امامزاده عبدالله ... وجه تسمیه این رو دخانه بجاجرود با صطلاح حالیه، وجاجرود با صطلاح ظهیر الدین صاحب تاریخ طبرستان اینست که بواسطه قرب جوار قریه حالیه جائج شهر یاقصبه قدیم جائج باین رو دخانه، این رو دخانه بجائجه رود موسوم شده، بعدها از کثرت استعمال جاجرود می شود. رفته رفته آنرا جاجرود می گویند...^۵ محتمل است این نقطه که حالا بحصارک موسوم است قلعه و محکمه آبادی شهر جائج بوده که اعراب بعد از استیلا و غلبه بر ایران یا خودشان در این محل مساعد بنای این قلعه را نموده اند، یا از قدیم ایرانیان بجهت حفظ یکی از راههای مازندران که از افقه ولار به بلده نور و رویان و از آنجا بمانزدرا نموده اند، یا از قدری این قلعه را کرده ، و بجهت محقری محکمه که چندان عظمتی نداشته حصارک نامیده و بصیغه تصغیر حوانده اند. علی ای حال تل حصارک که متمم و منتهای آبادی جائج است تاموضعی که سابق ذکر کردیم و موسوم بشاهانی و محل قصر علی کامه بوده چندان مسافت ندارد^۶. این اخبار ، گرچه بیشتر آن مستند بسنده معتمد و موثقی نیست ، تنها اطلاعی است که در این باب بدست است .

^{۱۵} جائج. چنانکه گذشت. بدین زمان جزء دهستان لو اسان کوچک است، و در کتاب اسمی دهات کشور و فرهنگ آبادیهای ایران بصورت جائیج ثبت افتاده است.^۷

جال کولی (ب ، ج - ۴) :

نام این محل در نزهه القلوب در سبب تسمیه غار چنین ذکر گردیده :

«... امامزاده [ای] از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند، و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی «جال کولی» [کذا، ظ : چال کولی] غاری پدید آمد. امامزاده پناه بدان غار برده غائب شد^۸...»^۸

(۱) مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۱۲-۹ .

(۱۲) اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۶۱ : فرهنگ آبادیهای ایران ، من ۱۱۵ رقم ۱ .

(۳) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۴ س ۲ ببعد.

جاموران (ظ : ج - ۳) :

جاموران از قراء باستانی ری است، و محمد بن احمد ابو عبدالله جامورانی از آنجا بوده است^۱. در کتاب راهنمای دانشوران جاموران مغرب جماران از دیههای شمیران طهران شناخته شده است^۲، و این گفته از قوئی خالی نمی‌نماید.

۵ جرا (درجنوب) :

این قریه در فاصله میان آوه و ورامین قرار داشته، و ذکرش در احسن التقاسیم چنین آمده است:

«... ثم الى آوه مرحلة، ثم الى قريۃ جرا مرحلة، ثم الى رباط جرا مرحلة، ثم الى ورامین مرحلة...»^۳

۱۰ جراذین :

باجیم وبرخی باخا خوانده‌اند. علی بن عباس جراذینی متکلم شیعی وفقیه بدانجا منسوبست^۴. تو اند بود که ابن آبادی همان آبادی مذکور در ردیف سابق باشد. هر چند چنانکه اشارت شد. جراذین در برخی منابع مانند رجال نجاشی در احوال علی بن عباس^۵ بصورت خراذین با «خ» درج افتاده است لکن به تایید منابع دیگر با ۱۵ «جیم» اقو است.

جرجنیان (ظ : الف - ۴*) :

این آبادی دیهی بزرگ، و میان ساوه و ری واقع بوده است؛ یاقوت در معجم البلدان آورده:

جرجنیان بفتح الجيمين و سكون الراء و النون والباء موحدة ، ثم الف و نون
قریة كبيرة بين ساوة والری لها ذكر في الاخبار.^۶

(۱) منهجه المقال، من ۲۷۷ : نقد الرجال، ص ۳۹۲.

(۲) راهنمای دانشوران، ج ۱ ص ۱۲۶ ۱۵۵ میتوں چپ.

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۱ س ۷.

(۴) فهرست شیخ طوسی، ص ۲۲۳ س ۷ : نضد الایضاح ، من ۲۲۳ س ۴؛ منهجه المقال، من ۲۳۴ س ۲۳۴ : نقد الرجال، ص ۲۳۷ س ۷؛ تاریخ طهران، من ۱۵ س ۲۵.

(۵) رجال نجاشی ، ص ۱۸۰ س ۱.

(۶) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۵۵ س ۱۲.

جرم (ظ : درجنوب غرب) :

در نزهة القلوب ، در ذکر فشاپویه چنین درج است :

«سیوم ناحیت فشاپویه است، و در او سی پاره دیه است: کوشک ... جرم.^۱»

جرهد (۵ - *۳) :

جرهد نام دیگر استوناوند است، که بیانش در صحائف ۴۸۵ - ۴۹۰ میلادی حاضر گذشت، بدانجا رجوع شود.

جلال آباد غار ری (ظ : ب - *۴) :

نام این آبادی در فرمان شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ کتابت یافته، بدین صورت درج افتاده:

«... مزرعه ایلمان و جلال آباد غار ری...^۲»

۱۰

جوسوق :

جوسوق معرّب کوشک است، و یاقوت از ابوسعید آبی صاحب تاریخ از میان رفته ری نقل کرده که نام دیهی در ری بوده است، بدین صورت :

«... والجوسوق من قری الری عن الآبی ابی سعد منصور الوزیر...^۳»

۱۵

و در المشترک در ذکر اماکن موسوم به جوسوق آورده :

«... السادس جوسوق قیرزان من قری الری...^۴»

هم اکنون در حوزه ری باستان، سه آبادی بنام کوشک در شهر بیار^۵ و فشاپویه^۶ و

(۱) نزهة القلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۴ س ۱.

(۲) آسناته ری ، ص ۳۳ س ۰۳.

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۱.

(۴) المشترک ، ص ۱۱۳ س ۳. محتمل است کلمه «قیرزان» در این روایت زائد و بی-

مورد باشد . وجه آن اینکه در معجم البلدان در همین مقام پیش از جوسوق ری ذکر جوسوق قبروان آمده است، و گمان می‌رود در المشترک این دو محل بایکدیگر خلط شده، و نیز بعدها یکی از کتاب قبروان را به سهو قیرزان نوشته باشد .

(۵) اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۱ رقم ۴۲۹.

(۶) اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۱۸.

دهستان سیاه^۱ رود موجود است، لکن بهجع روی روشن نیست که جو سق مذکور در فوق یکی از این سه آبادی است، یا محل دیگری بوده است.

جو سق (ج - ۳) :

این جو سق نام قلعه عظیم در ناحیه سر در ری بوده است، که در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۵۲۱-۵۲۴ و ۲۳۵-۲۳۶ بتفصیل در آن باب سخن رفت، و جای آن بتقریب نموده آمد، و اعادت را نیازی نیست.

جو سق (ظ : ج، د - ۳) :

همچنین جو سق نام کوشکی است که یکی از خلفا جهت خویش در ناحیه قصران داخل ری بی افکنده بوده، و باقوت این مهم را در معجم البلدان والمشترک بدین تقریب ۱۰ نقل کرده است :

«...والجو سق الخليفة بالقرب من الرى من رستاق قصران الداخل...»^۲
 محل این جو سق بتحقیق معلوم نشد، و گویا ظاهراً می توان احتمال داد که در فاصله میان گلندوک فعلی و جاجرود، بنزدیکیهای دبه سبو کوچک (د - ۲) در حدود تپه شاهانی بناسده بوده، و چند قرینه این احتمال را تأیید می کند :

نخست آنکه صاحب مرآت البلدان از قول یلک تن اهل قریه سبو چنین گفته :
 «... این بلندی (در آن بنزدیکی) مشهور بشاهانی است، و از قراری که اجداد ما می گفتند در قدیم الایام عمارت پادشاهی بوده، و در اینجاد فینه و گنج هم تصویر نموده اند، اما از آنجائی که هر وقت خواسته اند آنجار احرف کنند مازیاد دیده که از زیر زمین بیرون می آیند جرأت نکرده زیاد حفر نمایند، همین قدر کرده اند که سنگهای خرابه و آثار ۲۰ قدیمه را متدرجاً از سطح زمین جمع نموده همه آن اراضی را قابل زراعت کرده اند، مگر این تل و بلندی را... آثار خرابه بیلا اراضی پشت کوشک معروف است...»^۳

(۱) اسمی دهات کثور ، ج ۱ ص ۲۶۵ رقم ۸۳۲.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۵۲ س ۷ : المشترک ، ص ۱۱۳ س ۷.

(۳) مرآت البلدان ، ج ۴ ص ۱۰ س ۳.

دیگر آنکه در حوزه قصران داخل، که تمام آبادیها در شعاب و فوائل کوهها قرار گرفته و وصول بدانها سخت دشوار بوده، نقطه‌ای که در قدیم صعوبت راه نداشته همین حدود است، چنانکه علی کامه دیلمی نیز که از سرداران عصر آل بویه بود، در همین حدود برای خود کاخ ساخت، و مرعشی گفته:

«... علی کامه در قصران بکار جاچه رود قصر بنیاد کرد... والحال آن وادی را کوشک دشت می خوانند...»^۱

کوشک خلیفه ظاهرآ چنانکه از روایت یاقوت بر می آید به عهد وی آباد وی گمان متأخر بر قصر علی کامه بوده است.

سینگر آنکه نام «تبه شاهانی» اگر بمناسبت کاخی که در آنجا بنیاد یافته بوده باشد، نسبت کلمه شاهانی بخلیفه متأخر مناسب‌تر می‌نماید تا به یک امیر محلی متقدم.^۲ چهارم آنکه این نقطه علاوه بر سهولت راه آن و اعتدال کامل هوا و نزدیکی به ری، محل عبور راه ری بمانند ران از طریق افجه ولار، و بلده نور و رویان نیز بوده است.^۳

جی (ب - ۳) :

این قریه که امروز از سوی مغرب شهر طهران اتصال یافته، از آبادیهای قدیمی ری باستانست، و یاقوت در المشترک از آن بدین صورت یاد کرده است:

«...جی و سیرا قلعة حصينة من اعمال البرى، من اعمال قصران الفوقاني...»^۴ قصران خارج بنفصیلی که در شرح آن بباید آبادیهای دامنه کوه توچال را در شمال ری شامل می‌گردیده، و خود بدوبخش فوکانی (شمیران کنوئی تاحدود طهران و دولاب) و تختانی (بهمنه جنوبی طهران تا شمال کوه ری) منقسم بوده، و جی چنانکه یاقوت گفته از دیههای قصران فوکانی بشمار می‌آمده است.

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۳۱۴.

(۲) مرآت البلدان، ج ۴ ص ۱۲ س ۷؛ و ص ۲۶ س ۷ بیعد.

(۳) المشترک، ص ۱۱۸ س ۳.

نگارنده چنین می‌پندارد که آبادی «جنی» مذکور در نسخه مطبوع احسن التقاسیم، آنجاکه در ذکر رسابق ری درج آمده:

«سر بهزان فرج جنی سیرا فیروز رام^۱.»

همین جنی است که بدان صورت تحریف یافته، و این احتمال را چند امر تأیید می‌کند:

نخست آنکه دخویه مصحح این کتاب در ذیل صفحه تصریح می‌کند که نسخه «C» یکی از دو نسخت خطی که کتاب باشه و اعتماد بدانها بطبع رسیده نقطه (نون) نداشته، و نیز خود وی را نسبت بصورت این کلمه در نسخه دیگر تأملی بوده است بدين صورت.

«Sic B; C sine punctis»

۱۰

دیگر آنکه نام جنی و سیرا، و جنی و سیرا در احسن التقاسیم والمشترک بدنیال هم آمده، و ظاهراً باید هردو نامی که در هر دو کتاب پیش از سیرا ذکر گردیده است، یکی باشد.

سديگر آنکه آبادی بنام جنی در منابع دیگر که بدانها دسترس بوده است ۱۵ بنظر نرسید.

اگر این احتمال را روئی در صواب باشد، توان دانست که در قرن چهارم جی از آبادیهای معظم ری بوده است.

جي در الانساب سمعاني و نزهه القلوب بصورت جيان آمده.
در الانساب مذكور است:

«... وجيان قريه من قرى الرى، منها ابو القاسم طلحة بن الاعلم الحنيفي الجيانى^۲»

۲۰

در نزهه القلوب در ذکر مشهد امامزاده حسن ثبت افتاده است:

«...مشهد امامزاده حسن... که به جيان مشهور است...»^۳

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۳.

(۲) یعنی: «کذا در نسخه B؛ نسخه C بدون نقطه».

(۳) الانساب سمعاني، ورق ۱۴۶ ص ۲۷۷ س ۲.

(۴) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۴.

بدین زمان جی دو قسم است : جی علیا و جی سفلی .
صاحب مرآت‌البلدان در شرح «جی» اصفهان این کلمه را معرب «کی» دانسته است^۱؛ و اگر این قول صحیح تلقی گردد، گویا تو ان گفت که جیان نیز در اصل کیان بوده است .

۵

جیلان :

نام این آبادی در منقلة الطالبیه در ضمن بحث از امامزادگانی که در نواحی ری مدفون شده‌اند درج آمده، و در جنة‌الغیم بنقل از آن کتاب ذکر گردیده :
«جیلان من سواد الری؛ ذکر من ورد جیلان من ولدالحسن بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام ... بجیلان ابوطالب محمد بن علی بن جعفر ...»^۲

۱۰

حرف «ج»

چال گاویان (در مغرب) :

این نام در کتاب النقض در ذکر «زکریا» از سران ملاحده چنین درج گردیده :
«این زکریا عليه اللعنة او لا کوفی نبود اصلش از چال گاویان بود...»^۳
نسخه بدل این کلمه در این کتاب «چال گاویان» و «چاه گاویان» است. در تاریخ
طبرستان این اسفندیار نیز در ذکر این نام واصفه بد حسن بن رستم نام این آبادی چنین
ثبت آمده :^۴

«... چهار هزار سور و پیاده با او (اینانچ) سپرد تما بری شد ، وبموضعی که
«چاله گاویان» گویند بحد مزدغان مصاف داد و ایلدگز را بشکست...»
این آبادی در حوزه ساوه افتاده بوده است.^۵

(۱) مرآت‌البلدان، ج ۴ ص ۳۴۶ حاشیه سمت جپ.

(۲) منقلة الطالبیة، نسخه عکسی، ص ۱۰۴، ۱۰۲، نسخه خطی، ص ۰۵، ۵۲؛ جنة
النبیم، ص ۵۰۳ س ۱.

(۳) النقض، ص ۳۲۳ س ۱۲.

(۴) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۱۰ س ۶.

(۵) برای وقوف بدین واقعه، رک : مجلد حاضر ص ۲۰۳.

چهار هر ز (ب - ۳) :

این محل همان چاله هر ز معروف کنونی واقع در جنوب قله ک است ، که نامش در فرمان سال ۹۶۱ شاه طهماسب ذکر گردیده^۱ ، و بدان زمان گویا به زرگنده از قراء شمیران در همان حدود تعلق داشته بوده است^۲.

حروف (خ)،

۵

خاراکس (ظ : ب - ۱) :

مرحوم حسن پیرنیا از منابع خویش در تاریخ ایران قدیم در ذکر پادشاهی اشک پنجم فرhad اول نقل کرده که این شاه شهر «خاراکس» را در ری بنانمود^۳ ، و در ذیل آن آورده که «خاراکس» را بعضی با دربند بحر خزر و برخی با شهر ستانک تطبیق کرده‌اند؛ و در تاریخ ایران باستان در تعیین محل خاراکس چنین نوشته:

«در باب محل کنونی «خاراکس» مادی عقاید مختلف است، و بعضی آنرا با «ایوان کی» کنونی مطابقت می‌دهند (راولین سن) ، برخی گویند که در کوههای البرز مثلاً شهر ستانک کنونی واقع بوده (گویی نو)^۴».

در همین کتاب در احوال «ایزیدور خاراکسی» نوشته شده:

۱۵ «خاراکس را اکثرًا محلی در خوزستان می‌دانند، ولی برخی عقیده دارند که در ری یا در حوالی آن بوده^۵».

کنت گویندو در تاریخ ایرانیان در ذکر «شخرة محکم» گفته:

«شخره (Chakhra) می‌تواند مشتبه شود به شرکس (= خاراکس Charax) که پطولمه (Ptolomée) در عداد شهرهای پارت بشمار آورده است. ایزدر (Isodore) که از جغرافیون اهل محل است می‌گوید: شخره در وسط جبال بحر خزر واقع شده بود.

(۱) آستانه ری ، ص ۳۲ س ۱۱.

(۲) رک : مجلد حاضر ، ص ۵۰۵ بالغ باد.

(۳) ایران قدیم ، ص ۱۲۲ س ۱۳.

(۴) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۲۱۸ س ۱۸.

(۵) ایران باستان ، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰.

واضح است مقصود از جبال بحر خزر سلسله طولانی کوههایی است که در ساحل آن دریا امتداد یافته است، یعنی البرز. بنابراین قول راولینسون (Rawlinson) برای شخراً دونقطه معین کرده، یکی در شمال شرقی ری نزدیک تنگه‌های جنب‌فیروز کوه، وابن احتمال خیلی ضعیف است... و دیگر در شش هفت لیو فاصله شهر ری طرف غرب در پای کوه و مدخل جلگه نزدیک محلی که امروز به کرج موسوم است؛ وابن قول بصواب اقرب است، و عقیده من این اسم آخری (کرج) که به شخره بی‌شباهت نیست قلعه‌ش باشد تا بیک رودخانه کوچکی که از آنجا می‌گذرد. این رودخانه ... حقیقت از البرز بیرون می‌آید و درست در این محل آفتابی شده بطرف جنوب جریان می‌یابد؛ اما انا آنجا خط‌سیرش از مشرق به غرب از میانه دور شده کوه خیلی مرتفع از وسط دره وسیعی بوده ... در میان این دره تقریباً در پنج فرسنگی طهران، ۱۰ سمت شمال شرقی چند قریه واقع شده که شهرستانک می‌نامند؛ و من با کمال میل و عقیده شخراً قدیم را در آنجا می‌بینم ...^۱

بار تولد مستشرق روسی در جغرافیای تاریخی ایران گفته:

«سلوکی‌ها نزدیک معتبر کوهستانی شهر خاراکس را بنا کردند، و فرهاد اول از پادشاهان سلسله اشکانی در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ملت مرد را بدانجا کوچانید.^۲» ۱۵ این بود اقوال محققان در باب بناء و محل شهر خاراکس. این نکته را نیز فرائی محلی تأیید می‌کند که بناء شهرستانک خیلی کهنه و قدیمی است.

حال‌آباد (ظ: ج، ۵ - ۴ - ۵ *):

نام این آبادی در معجم البلدان چنین درج آمده:

«...حال‌آباد من قری الری مشهوره...^۳»

۲۰

بدین عهد نیز در دهستان بهنام وسط از حوزه ورامین دیهی بنام حال‌آباد موجود است.

(۱) تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص ۱۴۱.

(۲) جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۷۸ م آخر.

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۲۹۰ س ۱.

(۴) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۸ رقم ۱۰۴۲.

خاوہ (ج - ۵) :

نام این آبادی در نزهه القلوب در بیان نواحی ری بدین صورت ضبط افتاده است:
 «ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دیه است، و رامین و خاوہ از معمظم قرای
 آن ناحیه است...»^۱

بدین زمان در حوزه ری باستان دو آبادی بنام خاوہ وجود دارد، که یکی جزء
 دیه‌های دهستان بهنام عرب^۲ و دیگری از دهستان شهریار است^۳، و ظاهراً در اینجا
 اولی مراد است.

خرماباد :

رک: جراذین.

۱۰ خرماباد :

نام این آبادی را یاقوت در معجم البلدان و المشترک بدین تقریب ذکر کرده
 است:

«خُرْمَابَادٌ مِنْ قَرْيَ الرَّىِ، يَنْسَبُ إِلَيْهَا أَبُو حَفْصٍ عَمْرُ بْنُ الْحَسِينِ الْخَرْمَابَادِيِّ خَطَبَ
 جَامِعَ اصحابِ الْحَدِيثِ بِالرَّىِ...»^۴

بدین عهد نیز در دهستان ساوجبلاغ آبادی بدین نام موجود است.^۵

خسراهاباد :

بنابر روایت یاقوت در معجم البلدان، این آبادی از دیه‌های مشهور ری و همچند
 شهری بوده است، وی گفته:

خُسْرَأَهَابَادٌ مِنْ مَشَاهِيرِ قَرْيَ الرَّىِ كَالْمَدِينَةِ^۶

(۱) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۱۸ بیمد.

(۲) کتاب اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۷ رقم ۹۸۲.

(۳) د د د ص ۲۶۰ رقم ۳۶۶.

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۴۲۷ س ۱ : المشترک ، ص ۱۵۴ س ۱۵.

(۵) کتاب اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۷ رقم ۱۵۷.

(۶) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۴۴۱ س ۱۲.

بنظر می‌رسد که این کلمه صورتی از خسرو آباد باشد، و بدین نام آبادی در دهستان ساوجبلاغ وجود دارد.^۱

خطاب :

این نام ظاهراً معرب خوشاب، و بنقل یاقوت بمعنی دارندۀ آب خوش و گوارا بوده است، وی در **معجم البلدان** آورده:
 ۵ «خَشَابٌ مِنْ قَرَى الرَّى مَعْنَاهُ بِالْفَارَسِيَّةِ الْمَاءُ الطَّيِّبُ، يَنْسَبُ إِلَيْهَا حِجَاجُ بْنُ حِمْزَةَ الْخَشَابِيِّ الْعَجَلِيِّ الرَّازِيِّ ... وَقَالَ أَبُو سَعْدٍ [سَمْعَانِي] الْخَشَابِيُّ وَذِكْرُ حِجَاجٍ، وَمَا أَرَاهُ إِلَّا غُلْطَةً مِنْهُ».^۲

خوار (جهة جنوب شرقی) :

خوار بسیار کهنه و باستانی است، و بنای بگفتۀ بارتولد مستشرق روسی، بطلمیوس ۱۰ آنجارا «خوار» ذکر کرده^۳، نام خوار از قدیم باز در تمام منابع معتمد آمده، و در بیشتر آنها از آن باهمیت و بزرگی بادشده، همانند مختصر البلدان ابن‌فقیه^۴ والمسالک اصطخری^۵ و صورة‌الارض ابن‌حوقل^۶ و حدود العالم^۷ و احسن التقاسیم^۸ والاعلاق النفیسه^۹ و شاهنامه فردوسی^{۱۰} و منتقلة‌الطالیبه^{۱۱} ومعجم البلدان یاقوت^{۱۲} و المشترک^{۱۳} و آثار‌البلاد قزوینی^{۱۴}

(۱) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۷ رقم ۱۵۸.

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۴۴۳ س ۱۳. نیز، رک: الانساب، ورق ۱۹۹ ص ۶.

(۳) جغرافیای تاریخی ایران بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۷۸ س ۵.

(۴) مختصر البلدان، ص ۲۷۴ س ۱۶.

(۵) المسالک، ص ۱۲۳ س ۴، ترجمه فارسی آن، ص ۱۷۱ س ۳.

(۶) صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص ۳۲۲ س ۱.

(۷) حدود العالم، ص ۱۴۲ س ۹.

(۸) احسن التقاسیم، ص ۲۵ س ۹، و ص ۳۸۶ س ۱۱.

(۹) الاعلاق النفیسه، ص ۱۶۹ س ۶ بیعد.

(۱۰) شاهنامه فردوسی، ج ۱ ص ۲۹۰ س ۵ و موارد دیگر.

(۱۱) منتقلة‌الطالیبه، نسخه عکسی، ص ۱۱۵، نسخه خطی، ص ۶۲.

(۱۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۴۷۹ س ۱۱.

(۱۳) المشترک، ص ۱۶۱ س ۱.

(۱۴) آثار‌البلاد، ص ۳۶۳ س ۱۷.

وامثال اینها، که مزید فائده را پاره‌ای از آن اقوال در ذیل نقل می‌شود:

اصطخری آنجار شهر کی کوچک و چند ربع میلی درمیل آن دانسته، که آباد بوده است، و گوید: مردمانی معروف دارد، و آب از روی که از دماوند است می‌برند، و آنجارا مزارع و دهستانهاست؛ اصل قول وی چنین است:

۵ «وانا الخوار، فلذها مدینة صغیرة نحور بع میل، وهی عامة وبهاناس بر جعون الى شرف، ولهم ماء جار يخرج من ناحية دباوند، ولهم ضياع ورساتيق.»
تعريف ابن حوقل در این باب مشابه گفته اصطخری است، و هردو در جای دیگر سمنان را از خوار ری کوچکتر و دامغان را بزرگتر دانسته‌اند^۱. مؤلف حدود العالم گفته:

۱۰ «خوار - شهر کیست از ری آبادان...»
یاقوت که بسال ۱۳۶ خوار را دیده، آنرا شهری بزرگ اما بیشتر آنجار اخواب یافته، و فاصله آنرا از ری مقدار بیست فرسنگ ذکر کرده، وی در معجم البلدان چنین آورده است:
«خوار بضم اوله و آخره راءٌ، مدینة كبيرة من اعمال الرى بينها وبين سمنان للقادسية خراسان على رأس الطريق، تجوز القوافل في وسطها. بينها وبين الرى نحو عشرين فرسخاً جنتها في شوال سنة ۱۳۶ وقد غلب عليها الخراب...»
قول وی در المشترک نیز بیش و کم مشابه گفته بالاست.

خوایه:

این محل در هشت فرسنگی ری قرار داشته، و یاقوت در باب آن چنین آورده:
۲۰ «خوايَة بضم اوَّلِهِ وَبَعْدِ الْأَلْفِ يَاءُ مُثَناَةٍ مِنْ تَحْتِ مَعْمَلِ الرَّى عَلَى ثَمَانِيَةِ فَرَاسِخٍ عَنِ الزَّمَخْشَرِيِّ^۲.»

خومین:

نام این دیه در معجم البلدان ضبط افتاده، و دانشنی‌ی بنام ابو طیب عبدالباقي ابن احمد داشته، بدین قرار:

(۱) اصطخری، ص ۱۲۴ س ۱: صورة الأرض، ص ۳۲۲ س ۲۴.
(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۴۸۷ س ۱۵.

«خُوَمِينَ بضمِّ أوله وسكون ثانية وكسر ميمه وآخره نون من قرى الرى ، منها ابوالطيب عبد الباقى بن احمد بن عبدالله الخوميني الرازى ...»
خوى (درج الجنوب) :

در قدیم ، در آن حدود که حوزه قم بحوزه ری می پیوست ، ناحیه‌ای وسیع بنام خوى وجود داشت ، که بخشی از آن بری و دیگر بخش به قم تعلق می گرفت .
در تاریخ قم در موردی در باب دیه‌های خوى قم چنین درج آمده :
«خوى قمى - سوی الرازى - سی و دو دیه^۲ .»
يعنى خوى قمى سوی خوى رازى ؛ و نيز در مبحث «آن دیه‌ها که از شهرهای دیگر که بنزدیک قم اند باقم اضافت کرده‌اند این اند» ذکر شده :
«... وازناحیت ری رستاق خوى ...^۳ »

و نيز : «... بحقیقت و درستی که از ری با قم بیشتر رستاق خوى اضافت گرده‌اند ، و کتاب ری^۴ بدین ناطق است ...^۵ »
د ۵ خبیر (ج - ۴) :

د ه خبیر در بعض شهر ری باستان از سوی جنوب ، و در فاصله‌ای از فیروزآباد و حاجی آباد کنونی و در میان آنها قرار دارد ؛ و ذکر ش در فرمان شاه طهماسب که ۱۵ سال ۹۶۱ در باب موقوفه‌های آستان حضرت عبدالعظیم نوشته شده ، چنین درج آمده است :

«... مزرعة آبةغار ، مشهور به ده خبیر ...^۶ »

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۴۹۹ س ۲۰ .

(۲) تاریخ قم ، ص ۵۸ س آخر . در باب دیه‌های خوى ، رک : تاریخ قم ، ص ۱۴۱ .

(۳) تاریخ قم ، ص ۵۹ س ۵ .

(۴) منظور کتاب مالیاتی ری بوده .

(۵) تاریخ قم ، ص ۵۸ س ۱۲ .

(۶) آستانه ری ، ص ۳۲ س ۱۲ .

این مزرعه یکی از پنج مزرعه‌ای است که از شانزده رقبه موقوفه مذکور در فرمان شاه طهماسب هنوز بجا است.^۱

خیل (در مغرب) :

بدین نام شهر کی و کوره‌ای میان ری و قزوین وجود داشت، و باقیت در باب آن در معجم البلدان چنین آورده :

خَيْلُ بِلْفَظِ الْخَبْلِ التَّيْ تَرَكَبُ كُورَةً وَ بِلِيدَةً بَيْنَ الرَّىِ وَ قَزوِينَ ، مَحْسُوبَةُ مِنْ أَعْمَالِ الرَّىِ ، وَهِيَ إِلَى قَزوِينَ أَقْرَبُ ، بَيْنَهَا وَبَيْنَ قَزوِينَ عَشْرَةُ فَرَاسَخٍ ، وَلِهَا عَدْدٌ قَرِيرٌ وَمِنْهُ رُوَايَةُ اسْوَاقٍ .^۲

این محل را در تاریخ ری حوادث و وقایعی است، از جمله آنکه بسال ۶۱۴ سلطان محمد خوارزمشاه در این محل اتابک سعد بن زنگی را که قصد تسخیر عراق داشت بشکست، در تاریخ جهانگشا آمده :

«سلطان بامر دان کاریزک وار بتعجیل مانند برق براند، به خیل بزرگ به اتابک رسید...»^۳

ونیز غازان خان را در آنجا مرگ در رسید، دریادداشت‌های قزوینی بنقل از جامع التواریخ درج افتاده :

«بعد از سه روز [سنه ۷۰۳] رایات همایون [غازان خان] از آنجا [ساوه] کوچ نمود و بجانب ری توجه نمود... و چند روزی در حدود ری مقام فرمود، و در حدود خیل بزرگ^۴ از اعمال ری... وفات یافت در حدود قزوین...»^۵

(۱) آستانه ری، ص ۲۳ س ۱۶.

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۰۹ س ۲۱.

(۳) تاریخ جهانگشا، ج ۲ ص ۹۷ س ۷. نیز، رک : تاریخ محمد خرنذی، ترجمه سپرت جلال الدین، ص ۲۲ س ۲ بعد.

(۴) در مجل فضیحی، ج ۳ ص ۱۰ س آخر ذکر شده : از ری چون بحدود قزوین رسید وفات یافت.

(۵) یادداشت‌های قزوینی، ج ۵ ص ۴۰ س آخر.

حرف ۵۵

داشیلو (در مغرب) :

این دیسه در دوازده فرسنگی ری در راه ساوه واقع بوده، و بدانجا تنش سلجوqi بسال ۴۸۸ در نبرد بدست برکیارق کشته شد^۱، در معجم البلدان نام این قریه بدینگونه در جگردیده :
 ۵ «داشیلو قریة بينها وبين الری اثنا عشر فرسخاً، بها كان مقتل تاج الدولة تنش بن البارسلان في صفر سنة ۴۸۸ والله اعلم»^۲.

مزروعه دانگه استره :

نام این مزرعه در فرمانی از شاه طهماسب که بسال ۹۵۰ هجری نوشته شده درج آمده است.^۳.

۱۰

داودآباد (درجنوب غربی) :

نام ابن آبادی را قدامة بن جعفر کاتب در کتاب الخراج^۴، و ابن خرداذب در المسالك^۵ در ذکر راه همدان به ری بیاورده‌اند، قدامة گفته :
 «... من روذه الی داودآباد اربعه فراسخ ، ومن داودآباد الی سوستین ثلاثة فراسخ...»

۱۵

چون روده بشرحی که بیاید بری تعلق داشته، بتبع داودآباد نیز از آن ری بوده است.

(۱) در مصل التواریخ، ص ۴۰۹ س ۴ بیعد، محل ابن جنگک میان ساوه و ری در دشت ماوه ذکر شده، از اینجا معلوم می‌شود این ده در دشت ماوه واقع بوده.

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۳۸ س ۱۴ محمد اقبال در ذیل ۲ ص ۱۴۲ راجحة الصدور محل نبرد تنش و برکیارق مذکور در متن را از کتاب زبدۃ النصرة و نخبۃ العصیر جنین ذکر کرده : «ذلك في ۱۷ صفر سنة ۴۸۸ عند قریة يقال لها «داشیلو» على ۱۲ فرسخاً من الری».

(۳) آستانه ری، ص ۷۸.

(۴) الخراج، ضمیمه المسالک ابن خرداذب، ص ۲۰۰ س ۱۰.

(۵) المسالک ابن خرداذب، ص ۲۲ س ۱.

دیبران (و - ۳) *

این ده در کنار قله دماوند افتاده بوده، و اصطخری در ذکر این کوه گفته:

«... و حوالی هذه القلة قرى، منها قرية دیبران و درمنه ...^۱

ابن نام و نام دیه پس از آن در ترجمة مسالك اصطخری متعلق بقرن پنجم یا ششم نیز بهمین صورت است،^۲ لکن در صورة الارض ابن حوقل دیبران و درمنه آمده بدینقرار:

«... و حول هذه القبة قرى ، منها قرية دیبران و درمنه ...^۳

درمنه (و - ۳) *

شرح آن در روایات مربوط به دیبران در سطور فوق گذشت، علی بن شروین که بر کنار جیحون اسیر گردید از درمنه بود.^۴

۱۰ درود (در مغرب در حدود ساوه):

قدامة بن جعفر در المخراج^۵ و ابن خردازه در المسالك^۶ نام این آبادی را در بیان فواصل آبادیهای میان همدان و ری ذکر کرده‌اند، قول قدامة چنین است :

«... من سوستین الى دروز اربعة فراسخ، ومن دروز الى ساوه خمسة فراسخ...»
آبادیهای آن حدود تا روده همه بری تعلق داشته است.

۱۵ مزرعه دز (ب، ج - ۴) * :

نام این مزرعه در فرمان صادر از شاه طهماسب بسال ۹۶۱ در ضمن بیان موقوفه های آستانه حضرت عبدالعظیم ثبت افتاده:

«... مزرعه دز واقع در بلوك غار ری ...^۷

(۱) المسالك اصطخری ، ص ۱۲۳ س ۱۶.

(۲) ترجمة المسالك ، ص ۱۷۲ س ۱.

(۳) صورة الارض ، ص ۳۲۲ س ۱۸.

(۴) منابع مذکور در شرح دیبران.

(۵) المخراج ، ضمیمه المسالك ابن خردازه ، ص ۲۰۰ س ۱۱.

(۶) المسالك ، ص ۲۲ س ۲.

(۷) آستانه ری ، ص ۳۳ س ۶.

دزاه یا دزک در ور امین (ج، ۵ - ۶):

این آبادی در جنوب ری و در سر راه قدیم قم بر قرار داشته است، و در اعلاقه‌
التفیسه از موقوفات نیمة دوم قرن سوم چنین ذکر گردیده:
«فاما خرج من قم الى الرى، فمن قم الى قارص ٨ فراسخ، ومنه الى دير گچین
٩ فراسخ، ومنه الى دزاه، ومنه الى الرى^۱.»
و بنیز: «منه [دزاه] الى الرى ٧ فراسخ^۲.»

اصطخری دزاه را در ردیف آبادیهایی از ری ذکر کرده، که از پاره‌ای از شهرهای آن حوزه بزرگتر بوده، و بیش ازده هزار مرد داشته است، بدین شرح: «... ولیری سوی هذه المدن (خوار، ویمه، شلنبرگ) قری تزید فی الكبر علی هذه المدن كثرا، مثل سدو و رامین ... و دزاه و قوسین... بلغنى ان فيها ما يزيد اهلها على عشرة آلاف رجل.^۲

در ترجمه فارسی مسائلک در این مورد نام این دیه بصورت «دزا»^۴ درج آمده است. این حوقل نیز همین مطلب را با صورت «دزک»^۵ بجای «دزا» بدین عبارت بیان کرده است:

۱۵ «ولدری سوی هذه المدن (خوار، ويمه، شلنبه) قرى تزيد في قدرها و جلالتها على هذه المدن كثيرة ... مثل سد و ورامين ... وذك وقوسين...»^۶
اصطخرى سراسر فاصله میان رى و دزاه را بجز دو فرسنگ آباد دانسته، و چنین گفته:

(١) الاعلاق النفيسة . ج ٧ ص ١٩١ س ٢

(٢) س. ١٩٠ - ص. ١١

(٣) المسالك ، ص ١٢٣ س ٧.

(٤) ترجمة فارسي المسالك ، ص ١٧١ س ٩.

(۵) درالصالک، طبع ۱۹۲۷ میلادی، ۲۰۹ ص ۵ نیز نسخه بدل دزاه به صورت «دزک» و «دزه» آمده است

^٦ صورة الاذن ، ص ٣٢٢ س ٦ .

«الطريق من الری إلى اصبهان : من الری إلى ذرة مدينة - فيها منبر - مرحلة ، ومن الری إليها عمارة إلا مقدار فرسخين في وسط الطريق ، ومن ذرة إلى ديرالبعض مرحلة.»^۱

در ترجمه فارسی این کتاب نیز مذکور است:

۵ «از ری تا ذره يك مرحله. و در اين مرحله همه آباداني است الا دو فرسنگ...»^۲
اما ابن حوقل - بعکس اصطخری - در صورة الارض در ضمن تعریف این ده نوشته است که در فاصله میان ری و ذره جز مقدار دو فرسخ در وسط راه آبادی وجود ندارد، بدین شرح :

«... فمن الری الى ذره، مدينة - فيها منبر - ولها ماء جاري في ذهیر صغیر، مرحلة ۱۰ وليس من الری إليها عمارة غير مقدار فرسخين في وسط الطريق...»^۳
قول اصطخری در این باب صحیح ترمی نماید (چنانکه در بسیاری از مطالب مورد اختلاف در موارد دیگر نیز چنین بوده است).

منازل راه قدیم ری بقم چنانکه از علاق النیسه نقل گردید، و در منابع دیگر نیز درج است بترتیب عبارت بودا ز: ری، ذراه، دیرگچین یا دیرالجص، قارص- که در ۱۵ المسالک اصطخری^۴ و صورة الارض ابن حوقل^۵ و پارهای منابع دیگر^۶ بجای آن کاج ذکر گردیده - قم . ذراه در معجم البلدان یاقوت نیز بیزرنگی یاد شده که در ردیف بعد باید.^۷

(۱) المسالک ، ص ۱۳۴ س ۱۵ .

(۲) ترجمه المسالک ، ص ۱۸۶ س ۸ .

(۳) صورة الارض ، ص ۳۴۱ س ۲۵ .

(۴) المسالک ، ص ۱۳۴ س ۱۹ : ترجمه فارسی آن ، ص ۱۸۶ س ۱۱ .

(۵) صورة الارض ، ص ۳۴۲ س ۵ .

(۶) احسن التقاسيم ، ص ۴۰ ذیل دا .

(۷) ذرك واقع در ایوان کیف (هـ ۵)، مذکور در کتاب اسمی دهات کشور، ص ۲۷۳

رقم ۶ با این ذراه یا ذرك ارتباطی ندارد.

دزاه قصران (ج - ۳) :

یاقوت دزاه را از مشاهیر دیههای ری و همچند شهری دانسته، که یکی درورامین و دیگری در قصران واقع بوده است؛ قول وی چنین است :

«دزاه من مشاهیر قری الری کالمدینة کبراً، وهمما دزاه قصران و دزاهور امین^۱».

گویا ظاهرآ دزاه قصران همان دزاشیب کنوی واقع در شمیران در مشرف ۵ تجریش و متصل بدان بوده است، که به سبب شبیتند زمین بعدها آنجا را دزاشیب نام داده‌اند. در قدیم ناحیه شمیران را قصران خارج می‌گفته‌اند، و شرح آن بجای خود بیاید؛ و محتملآ از سوی شمال تا حدود امامزاده قاسم فعلی را دزاه و دزک می‌نامیدند، مؤید این اختصار آنکه در داستانی که در شرح سفر بی شهر بانو و دخترش بی بی زبیده از کربلا بری و حوادثی که بر سر ایشان آمده ساخته‌اند، و بر لوحه‌ای بخط نستعلیق خوش ۱۰ نگاشته و بر دیوار رواق بقعه بی بی زبیده در شهرباری فعلی نصب کرده‌اند، در ذکر قاسم ثانی پسر قاسم بن حسن (ع)، محل بقعة امامزاده قاسم (در شمیران) دزج علیا نامیده شده است، بدینظر از :

«... آنگاه سعد بن ضریر... [به حجاج] گفت : در قلعه شمیران جماعتی از ملوک زادگان هستند که پسر قاسم بن حسن که قاسم ثانی نام دارد نزد ایشان است ... ۱۵ قاسم ثانی را گرفته بنزد آن ملعون برده شهید کردن... ملک زادگان نعش قاسم ثانی را به موضع «دزج علیا» آوردند ... در محلی که سر مبارک قاسم بن حسن دفن بود دفن نمودند ...^۲»

تردیدی نیست که اصل این داستان که تحقیق و فراهم آن را به مرحوم فاضل در بندی منسوب دانسته‌اند، مطلقاً نادرست است^۳؛ لکن ذکر «دزج علیا» در آن که ۲۰

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۲ و ۱۳ .

(۲) هم‌اکنون این لوحه در بقعة بی بی زبیده موجود است، و نیز رجوع شود به مقالات دانشمند سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه شماره ۵ (۵۳) مرداد ۱۳۲۱ سال پنجم ۲۱ ، و مجله باستان‌شناسی - فصلی از مجلد سوم گزارش‌های باستان‌شناسی، بنای بی شهر بانو و بی بی زبیده ، ص ۴۷ ب بعد .

(۳) رک : جنة النعيم، ص ۱۲۴ س ۵ ب بعد؛ مجلد اول کتاب حاضر، ص ۴۱۶-۴۲۰ .

ظاهرآ در چند قرن اخیر بوجود آمده از اهمیتی خالی نتواند بود ، و هرگاه آبادی امامزاده قاسم که در بلندی قرار دارد «دزج علیا» نامیده شده باشد، بیگمان دزاشیب فعلی نیز که بدان متصل و در زیر آن واقع است «دزج سفلی» نامیده می شده است.

دستبی (در مغرب) :

۵ دستبی مغرب دشتبی است، و تحقیق در این باب در دشتبی باید.

دستجرد (ظ : ج - ۳) :

دستجرد دیهی در ری بوده، و در احسن التقاسیم درج افتاده :

«دستجرد مدینة بالصغانیان، وقری بالری و نیسابور...^۱»

یاقوت در المشترک در ذکر آبادیهای بدبین نام نقل کرده:

«... و دستجرد من قری الری ...^۲»

۱۰

امروز نیز در حدود لواسان کوچک دیهی بنام دستگرد (ج - ۲) وجود دارد.^۳

دشتبی (در مغرب) :

دشتبی - چنانکه گذشت - مغرب آن دستبی است، و در قدیم بر دشتی پهناور که میان ری و همدان قرار دارد اطلاق می گردیده، که نیمی از آن به ری و نیم دیگر به ۱۵ همدان متعلق بوده، واز انضمام آن هردو بیکدیگر قزوین بوجود آمده است، چنانکه

صاحب تاریخ فم گفته :

«... چنانچه دو رستاق دستبی، که یکی را دستبی ری می خواند، و آن دیگر را دستبی همدان، و هردو را موسی بن بغا جمع کرده و هردو را یک کوره گردانید و غزوین [کذا] نام نهاد...^۴»

۲۰

ابو عبدالله جیهانی را در کتاب المسالک والممالک (که گویا چندسال پیش از

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۲۵ س ۷ .

(۲) المشترک ، ص ۱۸۰ س ۹ .

(۳) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۶۳ .

(۴) تاریخ قم ، ص ۵۷ س ۲۰ .

تألیف تاریخ قم یا در همان سالات تألیف یافته^۱ در این باب قولی است مشابه آنچه از تاریخ قم نقل افتد، و رافعی آنرا در التدوین چنین ذکر کرده:

«فقد ذكر أبو عبد الله الجيهاني...ضم اليها [قزوين] رستاق من همدان كبير القدر كثير المال يقال دشتپی همدان ، ثم ضم اليهارستان من رستاق الری يقال له دشتپی الری فصارت قزوين كورة مفردة جليلة؛ والذى ضم اليهادشتپی الری موسى بن بغاء...»^۲

^۳ بگفته بلاذری فتح دشتپی از طرف سپاه اسلام بهنگام خلافت عمر بدست عروة بن زیدالخيل الطائی بهنگام فتح ری صورت گرفت، وی در فتوح البلدان چنین ذکر کرده :

«عمر بن الخطاب كتب الى عمّار بن ياسر ، وهو عامله على الكوفة ، بعد شهر بن من وقعة نهاؤند ، يأمره ان يبعث عروة بن زيدالخيل الطائی الى الری و دستبی فى ثمانية الف فقل ، و سار عروة الى ما هناك ، فجمعت له السليم و ائمه اهل الری فقاتلوه فاظهره الله عليهم فقتلهم واجتاحهم...»^۴

رافعی را نیز در التدوین در این باب قولی است مشابه با گفته بالا^۵ که اختصار را از نقل آن خودداری می شود.

(۱) اصل عربی تاریخ قم سال ۳۲۸ نوشته شده، و ترجمه فارسی آن ارسال ۸۰۵، ارسال ۸۰۶ است (مقدمه تاریخ قم طبع ۱۳۱۲): سال تأليف كتاب جيهاني معلوم نیست، و اصل آن كتاب نیز در دست نیست، اما جيهاني در سالهای ۳۶۷-۳۶۵ وزارت منصور بن نوح را داشت (مقدمه تاریخ گردیزی بقلم سعید تقیی، ص ۲۱۷).

(۲) التدوین ، نسخه عکسی، ص ۹، ۱۳. ابن فقيه را در مختصر البلدان، ص ۲۸۲، ۱۷، در باب انضام دو بخش دشتپی قولی دیگری است، بدین قرار: «ولم تزل دستي على قسمها، بعضها الى الری وبعضها الى همدان، الى ان سعى رحل من ساکنی قزوین تمیمی من بنی ریاح يقال له حنظلة بن خالدابو مالک فی امرها حتى صبرت كلها الى قزوین. فسمعه رجل من اهل بلده، هو یهودی، لکورتها و انا ابومالک ، فمال بلال افسدتها وانتا وھالک» . روایت مندرج در متن اصح بنتظر می رسد.

(۳) فتوح البلدان ، طبع ۱۸۶۶ م . ص ۳۱۷ س ۱ .

(۴) التدوین رافعی، نسخه عکسی ، ص ۹ س ۳ .

در مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۵۶-۱۶۰ اختلاف قول در باب فاتح ری درج افتاد، و اشارت رفت که اصح آقوال ظاهراً قول طبری است، و بگفته وی نعیم بن مقرن آنچه را فتح کرد، و در آن قول نیز ذکر ورود نعیم به دشتی بچشم می‌خورد، آنجاکه گفت.

^۵ «قالوا : و خرج نعیم بن مقرن من واج روز ... الى دستبی ، ففصل منها الى الری ... الخ»^۱

که بی‌گمان دشتی و دیگر نواحی واقع در مسیر سپاه اسلام همه در این فتح گشوده شد.

ظاهراً دشتی ری معمور و وسیع‌تر از دشتی همدان بوده ، و قریب نود ده
^{۱۰} داشته است، و باقوت در معجم البلدان در این باب چنین گفته :

«دَسْتَبِيٌّ... كُورَةٌ كَبِيرَةٌ كَانَتْ مَقْسُومَةً بَيْنَ الرَّيِّ وَ هَمْدَانٍ ؛ فَقَسَمَ مِنْهَا يَسْمَى دَسْتَبِي الْرَّازِيٍّ، وَهُوَ يَقْارِبُ التَّسْعِينَ فَرِيَةً؛ وَقَسَمَ مِنْهَا يَسْمَى دَسْتَبِي هَمْدَانٍ، وَهُوَ عَدَدُ فَرِيَةٍ، وَرِبَّمَا أَضَيَفَ إِلَى فَرِيَةٍ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ لِاِقْصَالِهِ بِعَمَلِهِ...»^۲

بنقل اصطخری و ابن حوقل راه ری به ابهر و زنجان از طریق فروین دورتر
^{۱۵} واز دشتی از راه یزدآباد آنچا نزدیکتر بود ، اصطخری در این باب چنین آورده :
«الطَّرِيقُ مِنَ الرَّيِّ إِلَى حدِ أَذْرِيَجَانِ ... وَ مِنْ اِرَادِ الطَّرِيقِ النَّصَدِ، لَمْ يَدْخُلْ فَرِيَةً، وَ جَعَلَ الطَّرِيقَ عَلَى قَرِيبَةٍ قَسَمَى يَزَدَابَاذَ مِنْ رَسْتَاقِ دَسْتَبِيٍّ».^۳
مفاد گفته ابن حوقل نیز همانند اصطخری است، با این تفاوت که وی بجای «دستبی» «دشتی» آورده :

^{۲۰} «... وَ مَضَى عَلَى يَزَدَابَاذَ مِنْ رَسْتَاقِ دَشْتَهِ».^۴

(۱) تاریخ طبری ، جزء ۴ ص ۲۵۳ س ۱۰.

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۷۳ س ۶.

(۳) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۱۰.

(۴) صورة الأرض ، ص ۳۲۵ س ۱۷.

منسوب به دستبی را به لغت عرب دستوای می‌گفته‌اند، و یاقوت در این باب در

ذیل کلمه دَسْتُوا چنین ذکر کرده:

«... قال حمزة: المنسوب الى دَسْتَبِي دَسْتَبَائِي ويعرّب على الدستوای...»^۱

در قرن سوم عمارتی مشهور بنام قصر جابر در دشتی وجود داشته، که ذکر ش

در منابع آمده است، و در کتاب مختصر البلدان ابن فتحیه چنین مذکور است:^۲

«... و قصر جابر بدستبی منسوب الى جابر، احد بنی زمان بن تیم الله بن ثعلبة».

دشتی را «دشتوه» نیز نوشته‌اند، چنانکه در مجله‌تواریخ آمده است:

«بزدجرد، شروین پرنیان را که رئیس روستای دشتوه بود بحد قزوین، بر

فرستاد».^۳

دشتک:

ذکر این قریه در الانساب سمعانی و معجم البلدان یساقوت بچشم می‌خورد.

سمعانی گفته:

دشتک وهى قرية بالرّى ... فمنها أبو عبد الرحمن عبد الله بن سعد بن عثمان

الدشتکى...»^۴

یاقوت آورده:

«قال الحازمي، قال البخاري: دشتک قرية بالرى ينسب اليها ابو عبد الرحمن...»

دشتک (در مغرب):

این محل همان دشتی است، که ذکر آن بنقل از صورۃ الارض در سابق گذشت.

دماؤند (۵ - ۳):

دماؤند - که پیشینیان آنرا دنباوند می‌گفته‌اند - حوزه‌ای است بیلاقی واقع

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۷۴ س ۱۵۰.

(۲) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۰ س ۱.

(۳) مجله‌تواریخ، ص ۸۶ س ۹. در ذیل (۲) همین صفحه بنقل از دینوری، شروین الدشتکی ذکر گردیده.

(۴) الانساب، ورق ۲۲۷ ص ۱ س ۵.

(۵) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۷۶ س آخر.

در دامنه کوهی بهمین نام در شمال شرقی ری باستان و بسیار قدیمی؛ گویا ظاهرآ پس از پایان یافتن دوره آتش فشانی قله دماوند، اولین شهر و آبادی در آنحدود بوجود آمد، در افسانه‌های باستانی آنرا به نخستین خدیبو ایران و سرپادشاهان کیومرث منسوب دانسته‌اند، چنانکه در تاریخ بلعمی در حدیث کیومرث مذکور آمده:

۵ «نخستین پادشاه اندرجهان او بود ... با فرزندان خویش بکوه دماوند آمدند، و آنجا قرار گرفتند و بسیار شدند... و آنجا شهرها و مأویها کردند...»^۱
در قدمت آن در احوال بیوراسب اشارت رفته:

«... جمشید به طبرستان بود به دماوند...»^۲

صاحب تاریخ جهان آرا نوشتند:

۱۰ «کیومرث بن لاود... اصطخر فارس و دماوند و بلخ از منشآت اوست...»^۳
کنستدو گویینو در قدمت این آبادی گفتند:

«[دماوند] این بلده کوچک که مسلمًا یکی از قدیمترین شهرهای دنیاست، امروز در میان دسته‌های انبوه درخت بید ... پنهان است...»^۴
دماوند در قدیم یکی از رستاقهای هفده گانه ری بوده، و ابن فقیه در مختصر البلدان

۱۵ نقل کرده:

والری سبعة عشر رستاقا، ومنها الخوار و دنباؤند و ويمة و شلندة...^۵
اصطخری در ذکر رستاقهای ری آورده:

«ومن رسانیقها المشهورة قصر ان الداخل والخارج... وبشاویه و دنباؤند...»^۶

(۱) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۱۳ س ماقبل آخر.

(۲) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱۶.

(۳) تاریخ جهان آرا، ص ۲۸۰، س ۲۱. نیز، رک: هفت‌اقلیم، ج ۲ ص ۸۵ س ۱۶.

(۴) تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص ۴۰ س ۱۵.

(۵) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۴ س ۱۶. نیز، رک: معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶

س ۲۰.

(۶) المسالک، ص ۱۲۳ س ۹.

سخن ابن حوقل نیز در ذکر رستاقی ری با تقریبی مشابه گفته اصطخری است،
لکن از دماوند بصورت «دبنا» یاد کرده است.^۱

قدسی آنرا بشکل دَمَاؤْنَد نوشت، بدینقرار :

«...وَمِنَ النَّوَاحِي: قَمٌ، دَمَاؤْنَدُ، شَهْرُ زُورَ...»^۲

دماوند - چنانکه گذشت - نام رستاقی بوده شامل چندین آبادی، و دو شهر عمده
داشته بنام ویمه و شلبه، که روایی بنام هبر آن دورا از هم جدامی ساخته، وابودلف در
الرسالة الثانية ذکر کرده :

«... وَدَبَنَوْنَدَ مَدِينَتَانْ تَعْرِفُ أَحَدَاهُمَا بِوِيمَةٍ وَالْآخَرَ بِشَلَبَةٍ ... وَيَخْرُجُ مِنْ
بَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ وَادِ يَقَالُ لَهُ وَادِ الْهَبِيرِ (نَخْ: الْهَبِيرِ)...»^۳

۱۰ در حدود العالم درج افتاده :

«... وَيِمَة، شَلَبَة - دَوْشَهْرَسْتَ اَزْحَدَوْدَ كَوَهْ دَبَنَوْنَدَ...»^۴
در یکی از دو نسخه خطی احسن التقاسیم، که نسخه مطبوع بر اساس آن دوفراهم
آمده چنین نوشته شد :

«دَمَاؤْنَدَ رَسْتَاقٌ وَاسْعٌ عَلَى طَرِيقِ طَبْرَسْتَانِ فِي وَسْطِ الْجَبَالِ اَسْمَ مدِينَتَهِ ...
(وِيمَة) وَبِهِ مَنَابِرٌ وَهِيَ بَلْدَ الْجُوزِ وَالْفَوَاكِهِ...»^۵

۱۵ سمعانی در الانساب نام آنرا بصورت دباوند و دنبنا و آورده^۶، و یاقوت نیز در معجم
البلدان چندبار از این ناحیه یاد کرده، که پاره‌ای از یک مورد آن در ذیل درج می‌افتد:
دَبَنَوْنَد... وَيَقَالُ دَبَنَوْنَدَ اِيْضَأْبَنَوْنَقْبَلَ الْبَاعِ، وَيَقَالُ دَمَاؤْنَدَ بَالْمَيْمَ اِيْضَأْكُورَةَ

(۱) صورة الأرض ، من ۳۲۲ ص ۱۱ .

(۲) احسن التقاسیم ، من ۳۸۶ ص ۲ .

(۳) الرسالة الثانية ، من ۳۳ ص ۱۵ .

(۴) حدود العالم ، من ۱۴۷ ص ۳ .

(۵) احسن التقاسیم ، من ۳۹۲ ذیل صفحه ص ۸ .

(۶) الانساب سمعانی ، ورق ۲۲۱ من ۱ ص ۲۵ ، و ورق ۲۲۹ من ۲ ص ۲۸۸ .

من کور الری بینها و بین طبرستان، فيها فواكه و بساتين وعدة قرى عامرة وعيون كثيرة
وهي بين الجبال...^۱

آشوریان که پیش از روی کار آمدن دولت ماد بر مغرب ایران دست داشتند
حدود دماوند را آخر دنیا می‌پنداشتند، در تاریخ ایران باستان نوشته شده:

۵ «... یکی از سر کردگان آسوری از ماد گذشته تایکنی (Bikni) یا کوه لاجورد
(دماوند کنونی) راند. آسوریها اینجا را آخر دنیا پنداشتند...»^۲

این جریان مربوط به حدود ۷۴۴ قبل از میلاد است.

از قدیم در نواحی دماوند و کوه آن علاوه بر چشمehای آب معدنی معادن دیگر
نیز می‌شناخته‌اند، در تاریخ ایران باستان ذکر لاجورد آن به عنوان هخامنشیان به چشم
۱۰ می‌خورد.^۳

ابودلف در الرساله الثانية، ویاقوت بنقل ازوی در معجم البلدان از معادن سنگ
سرمه (انتیمون) و مرقك (کف نقره) و سرب وزاج واقع در نزدیکی کوه دماوند بین
شرح یاد کرده‌اند:

۱۵ «... وبالقرب من هذا الجبل معدن الكحل الرازي والمُرْقَك والأُسْرُب والزاج^۴»
بعهد باستان در حدود کرمان ذکر کوه دماوند دیگری در منابع درج آمده، و
بنقل ابن فقيه بنزديکی شهر «خواش»^۵ و در هفت فرسنگی آن، وبقول یاقوت بنقل از ابن

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۵۴۴ - ۲۰، نیز رک: ص ۶۰۶ - ۶۰۹.

(۲) ایران باستان، ج ۱ ص ۱۷۰ - ۶.

(۳) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۵۱۱ - ۶.

(۴) الرساله الثانية، ص ۳۵ س ۱۴، ترجمه فارسی آن بنام «سفر نامه ابودلف در ایران»
ص ۷۹ س ۷؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۶۰۸ - ۱۷.

(۵) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۰۶ س ۱۰.

فقیه درحوالی «حوالی» واقع بوده، و زکریای قزوینی نیز آنرا درشرح شهر
دَمِنْدَان از ابن‌فقیه نقل کرده است.^۱

در کتاب *الذخائر والتحف از مؤلفات قسرن پنجم هجری* مذکور است که،
چون خالد بن برمک طبرستان و دماوند را بسال ۱۴۳^۲ بگشود و بر اصفهان ظفر یافت، در
آنجا مالی بیکران و کمربندها و شمشیرهای مزین بدر و باقوت و زمرد بیافت که از ۵
کثرت و نفاست بقیمت درنی آید، و اشارت رفته که این نفائس از آن آل ساسان بوده
است، که در فرار از عراق بمردو (در شکست از اعراب) در آن مواضع بودیعت نهاده
بوده‌اند.^۳ این نیز دلیلی دیگر است که بزدگرد سوم چنانکه در ص ۱۱۴ مجلد حاضر
مذکور افتاد از راه رسی بخرسان رفت.

دوريست (ب - ۳) :

۱۰ اينديه همان درشت کنونی است، که در اين عصر به طهران اتصال یافته است،
در کتاب *النقض عبدالجليل* ذکر دوريست بدین شرح آمده است :
«... در هفت نظام الملک از شهر رسی بدوريست رفتی و از خواجه جعفر^۴ استماع
کردي...»

۱۵ ياقوت درشرح دوريست چنین آورد :
«دوريست بضم الدال و سكون الواو والراء ايضاً يلتقي فيه ساكنان ذمٌّ يباء
مفتوحة وسيم مهملة ساكنة وقاء متناثة من فوقيها من قرى الرى، ينسب اليها عبدالله بن
جعفر بن محمد... الدور يستى...»^۵

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۰۰ س ۱۵

(۲) آثار البلاد ، ص ۱۹۲ س ۱۸

(۳) اين واقعه چنانکه در ذکر استوانه س ۴۸۵ مجلد حاضر گذشت، بسال ۱۴۱
هجری رخ داد .

(۴) الذخائر والتحف ، طبع کويت ، ص ۱۷۶ س ۴ رقم ۲۲۲ .

(۵) جهة وقوف به احوال وی ، رک: مجلد حاضر ، ص ۲۹۴ .

(۶) کتاب *النقض* ، ص ۱۰۸ س آخر .

(۷) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۱ س ۵ .

در انطباق دوریست به درشت فعلی در کتب رجال شیعه همانند ریاض العلماء و روضات الجنات و هدیۃ الاحباب وغیرها در احوال بزرگان دوریست اشاراتی بچشم می خورد، در کتاب اخیر درذیل الدوریستی درج آمده:

«شیخ نفه... جعفر بن محمد بن احمد بن العباس درشتی رازی از اکابر علمای امامیه و معاصر شیخ طوسی است...»^۱

۵

و در آن دوریستی، درشتی تلقی گردیده است.

دوریسترا «طرشت» نیز گفته‌اند که منسوب بدان طرشتی می‌شود، و این نسبت در کتبیه ضریح امامزاده سید نصرالدین (ناصرالدین) بازمیانده از سال ۹۹۳ دیده می‌شود. داشتمند محترم آقای مصطفوی در مقالتی که در باب بقیه امامزاده سیدنصرالدین واقع در ضلع غربی خیابان خیام طهران نوشته‌اند، چنین ذکر کرده‌اند:

«[قدیمترین تاریخ آن] در کتبیه‌ای که روی قطعه طوبیل چوب بخط ثلث بطور برجسته نوشته و بالای پنجره آهنهای درپشت ضلع شمالی ضریح نصب است... چنین است... بعمل استاد قطب الدین بن سیف «طرشتی» فی سنة ثلث و تسعین و تسعمائه؟.»^۲ امین احمد رازی نیز در هفت اقلیم درذ کر شاه قاسم بن شاه قوام الدین از سادات نوربخشیه گفته:

۱۵

«بعد از قضیه والد خود در طرشت رحل اقامت افکنده...»^۳

دولاب (ج - ۳) :

تلفظ این کلمه بشرحی که در قول یاقوت بیاید، بفتح حرف نخستین است، لکن بیشتر محدثان بضم تلفظ کرده‌اند. دولاب که در سابق در جنوب شرقی طهران واقع بوده و بدین عهد بدان اتصال یافته، از دیوهای قدیمی ری است. در تاریخ بیهقی درذ کر ورود محمود غزنوی بری آمده:

«... چون بری رسیدند امیر محمود بدولاپ فرود آمد، بر راه طبرستان نزدیک

شهر...»^۴

(۱) هدیۃ الاحباب، ص ۱۳۶ س ۷. نیز. ر.ک: یادداشت‌های قزوینی، ج ۵ ص ۲۹۱ س ۱۱۰.

(۲) اطلاعات ماهانه، ج ۴ (سال ۴) شماره ۴۵ (۹ آذرماه ۱۳۳۰) ص ۳ سطر ۷.

(۳) هفت اقلیم، ج ۲ ص ۴۶ س ۱۹.

(۴) تاریخ بیهقی، ص ۱۳۴ س ۷.

سمعانی در الانساب گفته :

«الدولابی ... جماعة ينسبون الى قرية من قرى الرى يقال لها الدولاب^۱».

در راحة الصدور در احوال سلطان ارسلان بن طغل ذکر گردیده :

«... روز چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی [۵۶۱] سلطان عالم از شهر ری

بیرون آمد و بسر دولاب فروذ آمد^۲...»

ونیز «... سلطان برسر دولاب همچنان مقیم می بود...^۳»

در این کتاب در موارد دیگر نیز ذکر دولاب به چشم می خورد^۴.

ابن اسفندیار در شرح سلطنت منوچهر پیشدادی در تاریخ طبرستان آورده :

«... افراسیاب آنجا که دولاب و طهران است لشکر گاه کرده^۵...»

ظهیر الدین مرعشی نیز این قول را در تاریخ طبرستان نقل کرده است^۶. باقوت

در معجم البلدان آورده:

«دولاب بفتح اوّله و آخره باءٌ موحّدة، واكثـر المـحدثـين يـروـونـه بالـضمـ، وقدـرـوـيـ

بالـفتحـ، وـهـوـ فـيـ عـدـةـ مـوـاضـعـ مـنـهـ... دـولـابـ مـنـ قـرـىـ الرـىـ يـنـسـبـ إـلـيـهـ قـاسـمـ الرـازـىـ

مـنـ قـدـماءـ مشـاـيخـ الرـىـ، قـدـمـ مـكـةـ وـمـاتـ بـهـاـ...^۷»

قول وی در المشترک نیز با تقریبی مشابه گفته بالاست^۸.

از شاعران ری قوامی رازی از گویندگان نیمه اول قرن ششم^۹ از دولاب ری

بدینگونه یاد کرده است :

(۱) الانساب ، ورق ۲۳۳ من الف س ۲۶ ببعد .

(۲) راحة الصدور ، ص ۲۹۲ س ۲۰ .

(۳) راحة الصدور ، ص ۲۹۳ س ۱۷ .

(۴) راحة الصدور ، ص ۳۴۰ س ۱۲ ، ص ۳۴۲ س ۲ .

(۵) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ س ۶۱ س ۳ .

(۶) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۵ س ۱۱ ببعد .

(۷) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۶۲۲ س ۶ .

(۸) المشترک ، ص ۱۸۵ س ۱۲ .

(۹) مجلد حاضر ، ص ۳۴۲ .

چه داری از پس پیری امید بر نائی؟!^۱ و رای قصران ای دوست کی بود دولاب؟!^۲
 که بمحبوب آن دولاب جزء قصران (انتهای قصران فوکانی) محسوب می شد،
 (بهنه قصران بشرحی که در جای خود باید تانزدیکیهای کوه ری ادامه داشت). نام
 دولاب در نزهه القلوب نیز درج آمده است.^۳ این دیه گویا به عهد صفویان آبادی و سیع
 و بزرگ بوده است، چون امین احمد رازی در ذکر ابو بشر محمد بن احمد بن حماد
 دولابی آنجرا چنین توصیف می کند :

«...دولاب قریه ای است از اعمال ری متصل به طهران، والحال شهر ری عبارت
 از آنست.^۴»

مرحوم عباس اقبال در وجه تسمیه دولاب چنین گفت:

«دولاب لغتی است فارسی و مرکب، و در قدیم يك عده از آبادیهای را که با
 «دول» یعنی «دلو» مشروب و سیراب می شده باین اسم خوانده بوده اند، و در ممالک
 اسلامی چند قریه بهمین اسم معروف بوده...»^۵
 مؤید این قول است اینکه در حدود العالم در وصف شهر «بزده» از شهر های مأوراء
 النهر آمده: «آبشان از چاهها و دولابهاست.^۶

در سوی شمال غربی شهر ری، در جنب دز رشکان دروازه بوده است بنام دروازه
 دولاب (د-۱ نقشه ری) که بیانش در مجلد اول کتاب حاضر، ص. ۴۴ گذشت، و از آنجا
 از راه دولاب بطبرستان می رفته اند.

در قدیم در کشورهای اسلامی آبادیهای متعدد بنام دولاب وجود داشته، که
 نامشان در منابع مذکور در فوق و جز آنها^۷ به چشم می خورد.

(۱) دیوان قوایی، ص ۸۹ س آخر.

(۲) نزهه القلوب ، مقاله نالله ص ۵۳ س ۱۳ بیعد .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۳۴۷ .

(۴) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۹ س ۱۶ .

(۵) مجله یادگار ، سال اول ، شماره دوم ، مهرماه سال ۱۳۲۳ ص ۱۵ س ۶ بیعد .

(۶) حدود العالم ، ص ۱۰۸ س ماقبل آخر .

(۷) از جمله: احسن التقاسیم، ص ۳۵۵ س ۵؛ حدود العالم ، ص ۱۴۹ س ۱۰، و ص ۱۵۰ س ۱۰.

س ۴ : تاریخ یزد جعفری ، ص ۱۵۱ س ۱ بیعد .

دولت آباد (ج - ۳) :

نام دولت آباد در نزهه القلوب در ردیف دیه‌های غار از نواحی ری چنین درج افتاده است :

«چهارم ناحیت غار است... و در او چهل باره دیه است، طهران... و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم قرای آن ناحیت است...»^۱

این قریه ظاهراً همان دولت آباد است که در فاصله راه طهران بشهر ری واقع است.

دهخاتون (ظ : د، ه - ۵) :

نام این قریه در نزهه القلوب در ذکر آبادیهای واقع در مسیر راه خراسان درج افتاده، که از آنجا تامشده پنج فرسنگ، و از آنجا تا شهر ری سه فرسنگ بود است.^۲

۵ خیر (ج - ۴) :

ذکر آن در حرف «خ» گذشت.

دهک (ظ : دره مغرب) :

نام این دیه را سمعانی^۳ و یاقوت^۴ بفتح حرف اول ضبط کرده‌اند، و بکسر نیز گفته‌اند، و چند تن از رواة از جمله سندي بن عبدويه بدانجا منسوبند؛ یاقوت گفته: «دهک بفتح اوله و ثانیه قریه بالری». ینسب الیها قوم من الرواة، منهں علی بن ابراهیم الدھنی، والسندي بن عبدويه الدھنی؛ یروی عن ابی اویس... و وجود آن بخط عبد السلام البصری الدھنی بکسر آویه وفتح ثانیه.^۵

در باب محل آن هیچ‌گونه تصریحی در جایی بنظر نرسید، گویا ظاهراً می‌توان احتمال داد که نام بازاردہک نو در ری^۶ از نام آن مأخوذه است، مؤیداً این احتمال است نسخه بدل دهک نو در مصالک اصطخری طبع ۱۹۲۷^۷ که بصورت دهک آمده، و آن بازار ظاهراً در شمال غربی ری واقع بوده است، شهر ری را اماکنی که بنام دیه.

(۱) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۴.

(۲) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۱۷۳ س ۱۰.

(۳) الانساب، ورق ۲۳۵ ص ۱ س ۹.

(۴) معجم البلدان، ج ۲ ص ۶۳۴ س ۶.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۱۹ س ۲.

های اطراف بوده زیاد است، چون دروازه دولاب و شارع سور و رسته نرمه^۱ و امثال اینها؛ و چون این اماکن در شهر درجه‌تی که آن دیه‌ها واقع بوده قرار داشته است، تواند بود که دهک نیز در مغرب ری افتاده بوده، و بدین عهد نیز در هشتاد و سه شهر بیار که در مغرب و جنوب غربی ری باستان (الف، ب - ۴) واقع است دیهی بنام «دهک» آوجود دارد، و بعد نمی‌نماید که همان دهک باستانی باشد. در باب اماکنی از ری که محتملاً نام آنها از نام این دیه گرفته شده است به مجلد اول کتاب حاضر: ص ۲۱۱ محله ناهک و ص ۲۱۹ بازار دهک نو، رجوع شود.

دیبران (و - ۳) :

این دیه همان «دیبران» است که در صوره‌الارض بدین صورت درج آمده، و شرح آن در ص ۵۳۴ مجلد حاضر گذشت .

دیرالجص یا دیرگچین یا دیرگردشیر (در جنوب) :
دیر در فارسی بمعنی گنبد است^۲، در المعجم آمده است :
«منزلی کی از طرف اصفهان بر صوب ری هست و آنرا دیرگچین می‌خوانند، گنبدی مجضّع بوده است^۳».

این منزل ربط یا کاروانسرایی با گنبدی گچین بود، که آنرا در دو منزل جنوب ری، در راه ری بقم در کویر جهت کاروانیان در نهایت استحکام با آجر و گچ ساخته بوده‌اند، چون آن حدود (نواحی سیاه کوه) مأوای دزدان بوده است، و شرح آن باید، اصطیخری وابن حوقل و مقدسی راه میان ری و قم را چهار منزل بدین تقریب ذکر کرده‌اند :

۲۰
«... من الری إلى ذره ... مرحلة ... ومن ذره إلى ديرالجص مرحلة... ومن ديرالجص إلى كاج... ومن كاج إلى قم منزل...»

(۱) به مجلد اول کتاب حاضر، ذیل این نامها: ص ۴۴ دروازه دولاب، ص ۲۳۱ شارع سر، ص ۲۲۶ رسته نرمه رجوع شود.

(۲) کتاب اسماعیل دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۰ رقم ۳۶۹.

(۳) آندراج، ج ۲ ص ۱۳۲ ستون ۳ س ۲۹.

(۴) المعجم، ص ۱۴۹ س ۱۱.

(۵) المسالك، ص ۱۳۴ س ۱۵ بیعد؛ صوره‌الارض، ص ۳۴۱ س ۲۵ بیعد، احسن

التقاسیم، ص ۴۰۱ ذیل صفحه ۱۰، و ص ۴۹۱ ذیل صفحه ۱۰.

از تاریخ قم چنین استنباط می شود که، آنجا که قم و درجهت شمال شرقی قم در حدود مسیله و کویر بزمیں فرومی رود نزدیکیهای دیرگچ بوده است؛ عبارت آن کتاب چنین است:

«بعضی روایت کرده اند هم از مردم قم، که آن آب که مستغتی بودند از آن، و بدان احتیاج نداشتند، از رودخانه های قم و وقارص و ستاباد، می رفت تا بیابانی که بنزدیک دیرگچ است... و آنجا سوراخی بزرگ است آن آب در آنجا می رود، و نمی دانند که از آنجا بکجا می رود.»^۱

مینورسکی ایران شناس معروف در تعلیقات خوبیش بر الرساله الثانیه ابودلف، در تعیین مکان دیرالجص چنین نوشتند:

«چون مرداب کنوی میان طهران و قم پیش از قرن نوزدهم وجود نداشته،^۲ جاده آنجا بخط مستقیم بوده، و در فاصله دو پنجم آن از طرف ری، درست درسمت جنوبی آن خرابه های کاروانسرائی واقع در میان دو تپه کشف شده است، که گمان می رود محل «دیرالجص» باشد.»

این نشانی با قول صاحب تاریخ قم قابل انطباق می نماید، و آن نقطه در جنوب ری قدیم و شمال شرقی قم واقع است. از نشانیهای دیگر آنکه در دosoی راه قدیم ری به قم دور شته کوه قرار داشته، یکی کر کس کوه درست چپ؛ و دیگری سیاه کوه در سمت راست؛ و سیاه کوه جایگاه دزدان بوده است؛ و از کر کس کوه تا دیرالجص چهار فرسنگ، و از دیر تا سیاه کوه پنج فرسنگ، و از سیاه کوه تا کر کس کوه نه فرسنگ، و از کر کس کوه تا زده هفت فرسنگ بوده است. اصطخری این مهم را چنین گفته است:

«... الطريق من البرى إلى اصحابهان بين سیاه کوه و کرکس کوه - و کرکس کوه عن يسار السائر، و سیاه کوه عن يمينه، و سیاه کوه ایضاً مأوى المصوّص - ليس بها عمارة، ومن کرکس کوه إلى دیرالجص فراسخ، ومن دیرالجص إلى سیاه کوه فراسخ،

(۱) تاریخ قم، ص ۴۷ س ۱۵.

(۲) سفرنامه ابودلف (ترجمه الرساله الثانیه)، ص ۱۳۲ س ۲۵.

و بین سیاکوه و کرکس کوه ۹ فراسخ علی دیرالجص ، و من کرکس کوه إلى ذه ۷
فراسخ^۱ .

گویا ظاهراً اینکه در پاره از منابع نظیر ثمار القلوب ثعالبی از دزدان و متواریان
نواحی ری ذکری رفته^۲ ، مراد همان لصوص سیاه کوه و حوالی دیر گچین بوده‌اند.

۵ سخن ابن حوقل نیز در این باب با گفته اصطخری همانندگی کامل دارد ، اما
برخی نکات بر آن افزوده شده‌است ، واز آن جمله در وصف سیاه کوه گوید :

«وسیاه کویه جبل اسود قبیح المنظر والمخبر...»^۳

تعريف بنای دیر گچین :

۱۰ توصیف این بنایش و کم در منابع متعدد درج آمده است ، از گفته اصطخری
وابن حوقل چنین برمی‌آید که دیر گچین بصورت کاروانسرائی ، با آجر و گچ بنیان

یافته بود ، که دیده‌بان شاهی جهت حفظ جان و مال مسافران در آن اقامت داشتند . آنجا
منزلگاهی جهت مسافران ، وفاقد درخت و کشتزار ، ودارای چاه آب شوری بود . آب
آن بکار آشامیدن نمی‌آمد ، وجهت شرب در خارج بنا دوبر که وجود داشت که آب باران
در آنجا گردی آمد ، کویر آنجارا از دoso در میان داشت . عبارت آن دو کتاب بتقریب

۱۵ چنین است :

«دیرالجص رباط من جص و آجر ، يسكنه بذرقة السلطان ؛ وهو منزل للماراة ؟
وليس به زرع ولا شجر ، وفيه بئر صالح الماء لا يشرب ، ومؤهله من المطر في حوضين
خارجين من هذا الدير ؛ والمفارزة تحيط به من كلا الجانبين .»^۴

۲۰ مقدسی نیز شرحی در این باب بیان داشته ، و بموجب آن هریک از آجرهای این
بنا برابر خشت خامی بزرگ بود . پنهانه‌ای وسیع و قابل استفاده و مفید ، و درهایی

(۱) المسالك اصطخری ، ص ۱۲۵ س ۶ : ترجمة فارسی آن ، ص ۱۸۷ س ۳ .

(۲) ثمار القلوب در چند مورد ، از جمله ص ۲۳۸ ، ۲۳۹ .

(۳) صورة الارض ، ص ۳۴۲ س ۱۷ بیعد . نیز در این باب باحسن التقاسیم ، ص ۴۹۰

رجوع شود .

(۴) المسالك ، ص ۱۳۴ س ۱۷ ، ترجمة فارسی المسالك ، ص ۱۸۶ س ۹ ، که در این مورد

متن عربی بتلخیص ترجمه گردیده است : صورة الارض ، ص ۳۴۲ س ۱ .

آهنین داشت؛ و بر در رباط خواربار فروشی نشسته بود. در خارج بنا حوضهای مدوری ساخته بودند که آب باران در آن جمع می‌شد، و بدان عهد خلل و شکستگی بدان بنا راه یافته بود، قول وی در احسن التقاسیم چنین است :

«دیرالجص، وهو من آجر، كل أجرة مثل التبت العظيمة؛ واسع كثير المرافق،
عليه أبواب حديدة؛ وعلى بابه بقال مقيم. وحياض الماء خارج منه مدوره يجتمع
فيها ماء المطر، غيرانيرأيته شرعاً!»

ابودلف را نیز در الرساله الثانیه در توصیف این دیر بیانی است که اگر خیال پردازیهای وی را در آن مدخلی نباشد، عظمت این دیر را روشن تر و بهتر نشان می‌دهد، وی نوشت: قلعتی عظیم با بنائی شکوهمند در میان کویر ساخته شده که از بناهای مردم عاد (مردمی شبیه یا از یقایای قوم عاد) است، و برجهای سخت رفیع و بزرگ و ۱۰ بارویی پهن و بلند دارد، که از آجرهای بزرگ ساخته شده است؛ و در داخل بارو بنها و خانه‌ها و سقف‌های ضربی بی افکنده شده است، و پهناوری صحن قلعه دو جریب یا بیشتر است؛ و برستونی از آن نوشته‌اند: هر یک از آجرهای این قصر باقیمتی برابر یک درهم و دو ثلث درهم و سه رطل نان و یک دانگ ادویه و یک صراحی شراب ناب بکار رفته است، و هر که باور ندارد سرخود را به رکنی از بنا که خواهد بکوبد.^۲ این ۱۵ حصن دیر گچین است، و بگرد آن آبگیرهایی پهن و بزرگ درستگ حفر کرده‌اند، قول وی چنین است:

«في وسط هذه المغازة [بين قم والرى] حصن عظيم عادي هائل البناء، له برجتان
مفرطة الكبر والعلو، و سوره عريض عال يمتد بالاجر الكبير؛ وداخله ابنيه [و]
آزاج و عقود؛ ويكون تقدير صحنه جريبي مساحة او اكثراً؛ و على بعض اساطيله
مكتوب: تقوم الاجرة من آجر هذا القصر بدرهم وثلثي وثلثي ارطال خبز ودانق توابل

(۱) احسن التقاسیم، ص ۴۹۱ س ۱.

(۲) سر بر دیوار، یاستگ، با خشت کوییدن کنایه از غیظ خویش را تشفی نیخشیدنست:

از نوع: «موتوا بنيظمكم». در رباعی عنسوب بقولانا آمده: وانکس که قبول است، چهرومنی وجه

ذنگ تسليم و رضا باید، ورنی سر و سنگ (کلیات شمس، ج ۸ ص ۱۸۱ رباعی ۱۰۷۲). حافظ

در غزلی سر و ده: سرتسلیم من و حشت در میکده‌ها مدعی گرفتند فهم سخن گو سرو خشت (دیوان

حافظ، باهتمام محمد قزوینی، ص ۵۶ س ۴)

وَقَنْيَنَتِهِ خَمْر صَافٌ؛ فَمَنْ صَدَقَ بِذَلِكَ، وَالْأَفْلَى نَطْحُ رَأْسِهِ بِإِرْكَانِهِ شَاءَ؛ وَهَذَا
الْحَصْنُ يَعْرُفُ بِدِيرِ كَچِينِ، وَحَوْلَهُ صَهَارِدِجْ مَنْقُورَةٌ فِي الْحِجَارَةِ وَاسْعَةٌ عَظِيمَةٌ^(۱)».

بنیان‌گذار این دیر کیست؟

نام این دیر بنای بناپل پاره‌ای از منابع «دیر کردشیر» است، و بناء آنرا بهاردشیر
ابن‌بابک نسبت می‌دهند، قزوینی در آثار‌البلاد گفته:

«دیر کردشیر فی وسط مفازة معطشه مهلکة بین الری والقم . لولا هذا الدیر
لم يتيسر قطعها. بناها اردشیر بن بابک...»^(۲)

در تاریخ قم بروایتی بناء آن به انوشیروان نسبت داده شده، و چنین ذکر
گردیده:

«... چنین گویند که: در کتاب سیر ملوک عجم مسطور است که ملک روم قومی
از عمالقه از بقایای قوم عاد پیش کسری انوشیروان فرستاد، و ایشان را جنده‌های بزرگ
و قاستهای بلند بود، چنانچه بعضی مردم که ایشان را خلقی عظیم می‌باشد تشبیه ایشان به
قوم عاد می‌کنند، و می‌گویند که: مردم عادی اند. چون آن طایفة عمالقه پیش انوشیروان
آمدند، بر دست ایشان دیر جنح را در راه قم بنانهاد؛ و گویند که: این دیر پیشتر از این
زمان بزماني بعيد بنانهاده اند...»^(۳)

می‌توان چنین پنداشت که بناء دیر متعلق بزمانهای خیلی قدیم‌تر بوده، و به عهد
این دو پادشاه تجدید عمارت یافته است.

این دیر را به عهد اسلامی نیز چند تن از بزرگان مورد تعمیر قرارداده اند، و از آن جمله
معین الدین مختص الملوك ابو نصر احمد کاشی وزیر سلطان سنجر است؛ در نسائم الاسحار
در احوال وی ذکر شده:

«... وَازْ مشاهير ابواب البَرَآن وَ زَير رِباط قَهْرَودَ اَسْتَ، وَ رِباط اَحمدَ آبَادَ»

(۱) الرساله الثانیه، ص ۳۰ من ماقبل آخر؛ ترجمة فارسی آن، ص ۷۲۱. این مطاب
را یاقوت در مجمع البلدان، ج ۲ ص ۶۹۰ ارا بود لف نقل کرده، و قزوینی نیز در آثار‌البلاد، ص
۳۲۱ س ۱۹ این عبارات را با اندک تغییری بدون ذکر مأخذ نقل، آورده است.

(۲) آثار‌البلاد، ص ۳۲۱ س ۱۸.

(۳) تاریخ قم، ص ۲۶ س ۷.

ورباط دیرگچین، و اصلاح راه و شارع دیرگچین که میان ری و قم است بگچ و سنگ،
و دیه کاج که ملک ابوالعباس ضبی بوده، وزیر معین الدین از زرئه نظام الملک خربده بدان
وقف کرد...^۱

حروف ده

۵

راشده شفت:

نام این دیه در احوال موفق الدین حسن بن محمد خواجه آبی رازی درج
آمده، که در آنجا مقیم بوده، و ذکر شد بجای خویش برفت.^۲
ظاهرآ شنست. که بجای خویش باید - همین شنست است. شنست دیه همچند
شهری بوده، و گویا راشده از نواحی آن بوده است. نام دیهی بصورت راشه در
فرهنگ آبادیهای ایران درج است، که از توابع طهران است.^۳

۱۰

رامفیروز (ب - ۳) :

رامفیروز نام دیگر فیروز بهرام است، و در حرف «ف» باید.

رباط خمار تکین (در جنوب شرقی) :

نام این محل در نزهه القلوب بدین صورت ثبت افتاده:
«... از ری تا ورامهن شش فرسنگ، ازورامین تا «رباط خمار تکین» شش
فرسنگ، ازو تاخوار ری معروف به محله با غ شش فرسنگ.^۴

۱۵

رنبویه (ج ، ۵ - ۴*) :

رنبویه نام دیگر اربنویه است، که بجای خویش در ص ۴۸۲ مجلد حاضر درج
آمده است؛ یاقوت در باب رنبویه گفته:
«رَقْبَوِيَّةٌ» بفتح آوی و سکون ثانیه ثم باء موحدة وبعد الواو باء مشاء من تحت
مفتوحة، وهي قرية قرب الری، بهامات على بن حمزة الکسائی النحوی ومحمد بن حسن
الشیبانی صاحب ابی حنفیه فدقنابها...^۵

(۱) نسائم الاسحاد ، ص ۶۸ س ۱.

(۲) مجلد حاضر ، ص ۲۹۸ .

(۳) فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۲۱ رقم ۶۹ .

(۴) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ص ۱۷۳ س ۱۳ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۲۴ س ۲۰ .

روده (در جنوب غربی) :

قادمة بن جعفر و ابن خردادبه در بیان فوائل آبادیهای میان ری و همدان نام آنرا ذکر کرده‌اند^۱. بلاذری در فتوح البلدان در واقعه فتح ری نقل کرده، که عمرو بن معدي کرب زبیدی بهنگام بازگشت از غزاء ری در گذشت، و در کرمانشاهان ری بالای روده و بوسته مدفون گردید^۲، بدین شرح :

۵

«قال[بکر بن الهیثم] : و كان عمرو بن معدي تَكْرِبُ الزَّبِيدِيِّ غَزَا الرَّى، أَوْلَى ما غُزِيتَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ تَوْفِيَ، فَدُفِنَ فَوقَ رَوْذَةَ وَبُوْسَةَ بِمَوْضِعٍ يَسْمَى كَرْمَانَشَاهَانَ...»^۳

در حدود العالم از روده بوصفت شهرک یادگردیده، بدین صورت :

«ساوه، آوه، بوسته، روده - شهر کهایی اند انبوه و آبادان و با نعمت بسیار و

۱۰ خرم [و] هوای درست و راه حجاج خراسان.^۴»

بموجب این قول روده در سر راه حجاج واقع بوده است؛ و بر طبق گفته مقدسی

در احسن التقاسیم این آبادی سه منزل از ساوه فاصله داشته است، بدین قرار:

«وتَاخْذُ مِنَ الرَّى... ثُمَّ إِلَى سَاوَةَ مَرْحَلَةً، ثُمَّ إِلَى سُونَقِينَ مَرْحَلَةً، ثُمَّ إِلَى

الْمَصْدَقَانَ مَرْحَلَةً، ثُمَّ إِلَى الرَّوْذَةَ مَرْحَلَةً...»^۵

حراث بن مسلم روی رازی از این دیه بوده است.

یاقوت در معجم البلدان گفته :

«روذه بضم أوله وسكون ثانية وذال معجمة وآخرها، محلته بالرى، وروذه

ايضاً قريبة بالرى، قالوا: وبروذه مات عمرو بن معدي کرب منصر فأعن الرى... قالوا:

و دفن في موضع يقال له کرمانشاه... والمتواترون عن العلماء انه مات في الطريق و دفن

۲۰ ببروذه على قارعة الطريق، وقد نسب إلى هذا القرية العhardt بن مسلم...»^۶

(۱) الخراج قادمة بن جعفر، ضميمة المسالك ابن خردادبه ، ص ۲۰۰ س ۹؛ المسالك

ابن خردادبه، ص ۲۲ س ۱.

(۲) فتوح البلدان ، ص ۲۲۰ س ۱۱.

(۳) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۵.

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۰ من ماقبل آخر.

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۳۳ س ۷.

وی در المشترک نیز بتلخیص از این دیه یاد کرده است^۱.

حرف «ز»

زامین (ج - ۵ *):

بنقل یاقوت در معجم البلدان زامین در نزدیکی ورامین قرارداشته، وی در شرح
۵ ورامین گفته:

«ورامین... بلیدة من نواحي الرى قرب زامين متجاورتين في طريق القاصد
من الرى الى اصبهان...»^۲

حرف «س»

ساوجبلاغ (الف، ب - ۳):

این بخش که در شمال باختری ری قدیم واقع است، گویا در قدیم بنام دیگر ۱۰ خوانده می شده است، چون در منابع باستانی ذکری از ساوجبلاغ به چشم نمی خورد، و ساوجبلاغ فعلی قسمتی از دشتپی قدیم است، در نزهه القلوب نام آن در مواردی درج آمده، از جمله:

«ساوجبلاغ ولايتها است که در اوان سلاجهه مال بری می داده، و در عهد مغول
سواشده... از اعظم قرای آنجا خرا و نجم آباد و سقرا آباد است.»^۳

صاحب نزهه القلوب در ذکر دودکرج محل آنرا نیز نشان می دهد و بدین قرار:
«آب کر هرود از کوههای طالقان و قزوین بر می خیزد، و در ولایت ساوجبلاغ
چند نهر از ویرمی دارند، و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع است...»
قریه بزرگ سنقر آباد^۴ هنوز بجای است.^۵

۲۰ امین احمد نیز در هفت اقلیم آنرا ذکر کرده است.^۶

(۱) المشترک ، ص ۲۱۳ س ۷.

(۲) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۱۸ س ۱۴.

(۳) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ص ۶۳ س ۱۴ ، و ص ۲۲۰ س ۱۹.

(۴) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۲۵ س ۱۳ بی بعد.

(۵) کتاب اسامی دعات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۸ دقم ۱۷۲.

(۶) هفت اقلیم ، نسخه مطبوع ، ج ۲ ص ۴ س ۱۰ ، نسخه خطی مدرسه سپهالار ، س ۴۸۵۶.

ساوه (در مغرب) :

ساوه را بروزگار باستان گاه از اعمال جبال بحساب می آوردند، و دیگر گاه بهری منضم می ساختند، اصطخری گفته:

«... وساوه ربما كانت من عمل الجبال ، وربما كانت من عمل الري...»^۱

ابن حوقل آورده:

«... وساوه ربما ارتفعت في اعمال الجبال، وربما صفت إلى الري...»^۲

مقدسی ساوه را در شمار شهرهای تابع ری بدینگونه ذکر کرده است:

«... ولها من المدن آوة، ساوه، قزوين، ابهر، شلنبا، الخوار ...»^۳

نام ساوه در کتاب **الخراج**^۴ قدامة بن جعفر و المسالك^۵ ابن خرداذ از جغرافی دانان

۱۰ قرون اولیه اسلامی نیز درج آمده. ساوه را تاری سه منزل فاصله بوده است، اصطخری نقل کرده:

«من الري الى قسطانة مرحلة، ومن قسطانة الى مشكويه مرحلة، ومن مشكويه الى

ساوه مرحلة فراسخ...»^۶

قول ابن حوقل نیز در این باب مشابه گفته اصطخری است.^۷

ساوه که در فاصله میان ری و همدان قرار داشته، در قرون پیشین آب و آبادان و با

۱۵ نعمت بوده است، مؤلف حدود العالم گفته:

«ساوه ، آوه... شهر کهایی اند آب و آبادان و با نعمت بسیار و خرم [و] هوای

درست و راه حجاج خراسان»^۸

یاقوت ذکر کرده:

(۱) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۶.

(۲) صورة الأرض ، ص ۳۲۵ س ۱۹ .

(۳) احسن التقاسيم ، ص ۳۸۶ س ۱.

(۴) الخراج ، ضميمة المسالك ابن خرداذبه ، ص ۲۰۰ س ۱۲ .

(۵) المسالك ابن خرداذبه ، ص ۲۲ س ۳ .

(۶) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۵ .

(۷) صورة الأرض ، ص ۳۲۵ س ۱۸ .

(۸) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۵ .

«ساوه... مدینة حسنة بین الری و همدان فی وسط، بینهاو بین کل واحد من همدان والری ثلثون فرسخاً^۱»

مردم ساوه پیش از رسمیت یافتن مذهب تشیع سنی شافعی بوده‌اند، در کتاب النقض درج آمده:

«اگر بساوه بمذهب شافعی حکم کنند، بهری بمذهب بوحنیفه حکم و فتوی ۵ کنند...^۲

مردم ساوه را با اهل آوه در آن نزدیکی که شیعه امامی بوده‌اند، پیوسته برسر مذهب نزاع می‌شده است، در معجم البلدان آمده:

«...فساوه سنی شافعیه و آوه اهلها شیعه امامیه، و بینهما نحو فرسخین و لايزال

يقع بینهما عصبية...^۳

ساوه را کتابخانه‌ای بس بزرگ بود که ظاهراً در دنیا نظربر نداشت، و گویا در هجوم مغولان بدست آن قوم وحشی بسوخت، در کتاب النقض ذکر رفته:

«كتب شیعه اصولیه ظاهر و باهر است... باصفهان در کتب خانه بزرگ، و بساوه در کتب خانه بوطاهر خاتونی...^۴

یاقوت آورده:

«... كان بها [ساوه] دار كتب لم يكن في الدنيا اعظم منها. بلغنى انهم (الشتر) احرقوها...^۵

صنعت ساختن ظروف سفالین در ساوه رواجی بسزاداشته، و پس پ در کتاب شاهکارهای هنر ایران در این باب اشاراتی دارد، بدین قرار:

«... ری رقیب بزرگ این شهر (کاشان) بود... ساوه هم در این فن رقبی بشمار ۶ می‌رفت...^۶

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۴ س ۶.

(۲) النقض، ص ۴۹۴ س ۵.

(۳) معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۴ س ۸.

(۴) النقض، ص ۱۲ س ۸.

(۵) معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۴ س ۱۱.

(۶) شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری، ص ۸۱ س ۳ ستون راست بعد.

ونیز: «بعضی از ظرفهایی که درساوه پیدا شده، خصوصیات کار ری و کاشان را باهم جمع دارد (لوحة ۹۷ ب). در اینجا طرح زیبائی بسبک مینیاتور ری دیده می‌شود، که شامل بعضی تزیینات غیرمعمول نیز هست. نقش شیربانی که شیردست و پا در ازبی اعتنائی را برآمی برداخالی از جنبه فکاهی نیست. ترنج و حاشیه ورنگ اینجا بیش از شیوه کاشان است... درساوه بقدرتی سفالینه‌های منقوش بشکل جانوران یافت شده که گمان می‌رود نقش جانوران از خصائص کارهای هنرمندان این شهر است...»^۱

کاسه نقش رنگارنگ، - وه (۱) قرن هفتم



عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقیانوس دکتر خانلری (لوحة ۹۷ ب)

ساوه در هجوم قوم تاتار بکلی خراب گردید، و مردم آن از دم تیغ بیداد آن قوم گذشتند، لکن پس از آن از نوآباد شد و جمعیت پیدا کرد، یاقوت در باب ابن واقعه چنین گفتہ:

(۱) شاهکارهای هنر ایران، اقیانوس دکتر خانلری، ص ۸۳ س آخر ستون چپ بعد.

«[سنة ٦١٧] فجاعها الترالتعفار الترك، فعُبِرْتُ أنتهم خربوها وقتلوا كل من فيها، ولم يتركوا أحداً أليستَ...»^۱
در نزهه القلوب نیز شرحی مفید در باب ساوه و ناحیت‌ها و دیه‌های آن درج افتاده است.^۲

سبورقرج (د، ه، و - ۵) :

سبورقرج یکی از رستاقهای ری باستان بوده، و شامل چندین ده آباد می‌شده است، در نزهه القلوب مذکور است :

«... ناحیت سبورقرج ، ودر او نود پاره دیه است، قوهه وشندر وايوان کيف ازمعظم قرای آنجاست...»^۳

نام سبورقرج در فرمان سال ۹۶۱ شاه طهماسب نیز، در ذکر مزرعه‌ابروهه درج آمده است.^۴

ظاهرآ سبورقرج همانست که در منابع باستانی تر تنها بصورت «قرچ» ضبط افتاده، که ذکر آن در حرف «ق» بجای خود باید.

سد (ظ : ج - ۴*) :

اصطخری و ابن حوقل نام این آبادی را در ردیف دیه‌های ذکر کرده‌اند، که از ۱۵ شهرهای ویمه و شلنبه و خوار بزرگتر بوده است، اصطخری گفته :

«...وللري سوي هذه المدن (خوار، ویمه، شلنبه) قری تزید فى الکبر على هذه المدن كثراً، مثل سد وورامين ...»^۵

قول ابن حوقل نیز بتقریب مشابه گفته اصطخری است.^۶

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۴ س ۱۰.

(۲) نزهه لقلوب ، مقاله ثالثه ص ۶۳ س ۲.

(۳) نزهه لقلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۳.

(۴) آستانه ری ، س ۷۸ س ۱۹ . نیز : ص ۳۲ س ۵.

(۵) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۷۲.

(۶) صورة الأرض ، ص ۳۲۲ س ۶.

ظاهر از نسخ مطبوع المسالک اصطخری، و نیز بیشتر نسخ خطی موجود از آن، شرحی در باب سد ساقط شده و افتاده است، چون یاقوت در معجم البلدان قول اصطخری را در این باب بدین صورت نقل کرده است:

«قال الاصطخری : وبالری قریة تعرف بالسد، منها على فرسخين ؟ يقال ان مفاتيح بساتينها المعروفة اثنا عشر الف متاح وكان يذبح بهذه القرية كل يوم مائة و عشرون شاة ، واثنتا عشرة بقرة وثوراً»^۱

دخویه و دکتر محمد جابر حسینی مصححان نسخ المسالک نیز بدین سقط توجه و آن را بصورت نسخه بدل نقل کرده‌اند^۲؛ که بمحض آن این آبادی عظمتی خاص داشته، و آن را از شهر ری دو فرسنگ بیش فاصله نبوده است . مُحتملاً این دیه در جنوب ری واقع، و به آبادی‌های قرج یا سبور قرج که ذکر شگذشت نزدیک بوده است؛ مؤیداًین احتمال آنکه یاقوت مغیرة بن یحیی بن مغیرة و هبّنی راسدی خوانده است، و هم وی و هنین را که بمحض این قول باید آن را از دیه‌های منظم به سد پنداشت ، یعنی وهبین از تو ای سد و سد از تو ای بوده - در شماره ستاق قرج ذکر کرده بدین صورت: «و هبّن ... من رستاق القرچ بالری؛ ينسب اليها مغیرة بن یحیی بن المغيرة السدی الرازی الوهّبی»^۳

بدین موجب توان گفت وهبین گاه بحساب سد و دیگر گاه بشمار دیه‌های قرج بوده است؛ چون قرج در سوی جنوب و جنوب غربی ری افتاده بوده، بنام چار سد نیز در آن سو واقع بوده است .

سرخاباد :

نام این دیه در معجم البلدان یاقوت چنین درج آمده: «سرخاباذ من قری الری معروفة...»^۴

در تعریف این دیه هیچگونه شرح دیگری بنظر نرسید .

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۳۱.

(۲) المسالک ، تصحیح دخویه، ص ۲۰۹ ، تصحیح دکتر جابر حسینی ، ص ۱۲۳ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۲ س ۱۰ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۷۲۱ س ۱۸ .

سر (ج - ۴) :

در باب این مکان در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۲۳۲-۲۳۵، ۵۲۱ و ۵۲۲ بحثی رفت، و گفته آمد که سر نام دیه و ناحیتی از نواحی ری بوده است، که ظاهراً درسوی مشرق و جنوب شرقی آن افتاده بوده است، و در یکی از دونسخت خطی احسن- تقاسیم که نسخه مطبوع باقیمانده آن دوفراهم آمده در باب محل آن و هنر مردمش ۵ چنین درج آمده:

«وَسُرٌ قَرِيبٌ مِّنَ الْمَفَازَةِ عَامِرٌ، وَأَكْثُرُهُمْ يَبْخُسُونَ الْأَكْسِيَةَ الرَّفِيعَةَ وَالظِّيَالِسَةَ
الْحَسْنَةُ ۱۰»

سلوقان (ب - ۴) :

نام این دیه در تو ادیخ در احوال سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه ۱۰ بچشم می خورد، که پس از مرگ پدر بری آمد و بشاهی نشست؛ و چون برادرش جلال الدین میلک بر تیبدانجا رفت از پیش وی بگریخت و به سلو قان رفت.^۲ در سیرت جلال الدین درج آمده:

«... فِلَمَا أَتَاهُ (غَيَاثُ الدِّينِ) الْمَنْذُرُ، رَكِبَ فَرْسَ النُّوْبَةِ إِلَى قَلْعَةِ سُلْوقَانِ وَ دَخَلَ جَلَالَ الدِّينِ خِيمَتَهِ...»^۳

۱۵ در ترجمه فارسی این کتاب ذکر گردیده:
«... ناگاه نفیر شنید، از سر شتاب اسپ نویسترا سور شده به قلعه سلو قان رفت،
جلال الدین به خیمه او در آمد...»^۴

امین احمد رازی در هفت اقلیم در وصف این دیه چنین نوشتند:

«... همچنین کوهستانیست در دو فرسنگی، مشهور به کندو سلقان، که آن نیز از ۲۰ بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه های الوان غیرت بوستان جنان تواند بود؛

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۲ ذیل صفحه ۷.

(۲) رک: مجلد حاضر ص ۲۱۲، ۲۱۳.

(۳) سیره جلال الدین، ص ۱۷۸ س. ۵.

(۴) ترجمه فارسی سیره سلطان جلال الدین، یا تاریخ شهاب الدین خرنباری، ص ۱۲۹.

وازفو اکھش امرود و شفتالو نوعی خوب می‌شود که همه کس را آرزوی آن می‌بود،
که چون زبان همیشه در دهان داشته باشد...»^۱

سن (ظ : ج - ۴) :

اصطخری سن را از رساتیق مشهور ری دانسته، و چنین گفته:

۵ «... ومن رساتیقها المشهورة ... بهزان والبن وبشاویه...»^۲

معنای در الانساب در ذکر هشام بن عبید الله رازی سنی^۳، از این محل بوصفت دیه
نامی برده است^۴. یاقوت در معجم البلدان گفته:

«... والبن فی موضع من اعمال الری ، ينسب اليه ابراهیم بن عبسی السنی
الرازی ... وقد نسبوا الى سن الری ايضاً هشام بن عبد الله السنی الرازی...»^۵

۱۰ وی در المشترک نیز همین مطالب را ذکر کرده، با این تفاوت که سن را موضعی
از اعمال ری دانسته است^۶.

در هدیة العارفین نیز در نسبت هشام بن عبد الله که همان عالم مذکور در فوق است.

چنین ثبت افتاده:

«هشام بن عبد الله الرازی المازنی السنی الحنفی المتوفی سنة ۲۰۱...۲۰۰»^۷

۱۵ در باب محل سن تصویری در جایی بنظر نرسید، لکن ظاهراً گویا می‌توان
چنین اختلال داد که از آبادیهای واقع در جنوب شرقی یامشرق ری بوده است، و وجه
آن نخست اینکه در کتاب مختصر البلدان ابن فقیه در تمام موارد ذکر «سر» نسخه

(۱) هفت‌اقلیم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۷، ۸ ص ۲۰۱، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۸۵۸.

(۲) المسالک اصطخری، ص ۱۲۳ س ۹.

(۳) برای وقوف به احوال وی، رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۶۱-۲۶۲.

(۴) الانساب، ورق ۳۱۵ ص ۲ س ۲۲ ببعد.

(۵) معجم البلدان، ج ۳ ص ۱۶۹ س ۹.

(۶) المشترک، ص ۲۵۸ س ۳.

(۷) هدیة العارفین، ج ۲ ص ۵۰۸.

بدل آن، بصورت «سن» درج آمده^۱، و چون در آن پهنه‌آبادی بنام «سن» در منابع دیگر مورد استفاده بنظر نرسید، شاید بتوان گفت که این کلمه همان «سن» مورد بحث است، و اگر این احتمال رویی در صواب داشته باشد باید چنین تصویر کرد که این دو آبادی هردو در یک سوی ری قرار داشته، و کاتبان متصرف گاه یکی و دیگر گاه دیگری را می‌نوشته‌اند، و چون «سر» - بشرحی که در ذکر آن گفته آمد - در مشرق و جنوب شرقی ری واقع بوده است، محل سن نیز در همان حدود بوده است.

دو دیگر آنکه هشام بن عبید الله رازی مقیم مشرق شهر ری که ظاهراً دروازه خراسان آنجارا بنام وی باب هشام گفته‌اند^۲ چنانکه گذشت اهل سن بوده، و این رسم را در قدیم سابق‌ای فراوان است که چون مردم آبادی بشهری در می‌آمدند بنزدیکی همان دروازه ورود راه آبادی خوبیش مسکن بر می‌گزیدند و اقامت می‌کردند، و اگر این مطلب در این مورد نیز صادق باشد باید محل «سن» را در مشرق ری دانست.

سو نقین یا سو سنقین (دره‌غرب):

این محل در کتاب الخراج قدامه بن جعفر کاتب والمسالک ابن خردآذبه بصورت سو سنقین^۳، و در احسن التقاسیم در بیان مسافت میان ری و همدان بصورت سو سنقین^۴ درج آمده، که در فاصله ساوه به همدان یک منزل پس از ساوه واقع بوده است. عبارت احسن التقاسیم چنین است:

«... ثم الى ساوه مرحلة، ثم الى سو سنقين مرحلة، ثم الى المصدقان^۵ مرحلة...»

سید آباد:

این قریه از بنای‌های سیده شیرین زن فخر الدوله بوده است، یاقوت آورده:

(۱) مختصر البلدان، ص ۲۶۹ و ۱۵ ذیل آن، و نیز چنین است در ذکر شارع سر شهر ری، که نام آن از نام قریه یارستان سراقتیاب شده: (۱) کتاب حاضر، ص ۲۳۴ و همچنین در صحائف ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۷۰. کتاب مذکور.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۳۹ و ۴۳۶، ۴۳۷.

(۳) الخراج، ضمیمه المسالک ابن خردآذبه، ص ۲۰۰ و ۱۱۱ بعد: المسالک ابن خردآذبه، ص ۲۲ س ۲.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰ س آخر.

(۵) نخ: المصدقان

«سید آباد قصر بالری و قریه من قراها، و کلاهمان انشائهما السیده شیرین بنت رستم الاصفهند ام مجد الدوّله بن فخر الدوّله».^۱

ظاهرًا گویا می‌توان چنین پنداشت که این قربه بادیه سعید آباد کنوی (الف - ۴) در نزدیکی فیروز بهرام و در شمال غربی ری باستان قابل انطباق است، و در طی زمان تحریف یافته.^۲

۵

مزروعه سید عبدالله ابیض (ب - ۴) :

نام این مزرعه در فرمان سال ۹۶ شاه طهماسب، در ضمن بر شمردن موقوفه‌های آستانه حضرت عبدالعظیم، چنین ذکر گردیده :

«مزروعه سید عبدالله ابیض النصف، که میر غیاث الدین محمود میر کمال وقف نموده... و مزرعه مذکوره در بلوك غار واقع است...»^۳

ظاهراً این مزرعه در حدود امامزاده عبدالله فعلی واقع بوده است.

سیرا (ظ : ب - ۳) :

مقدسی در احسن التقاسیم در ضمن بر شمردن رساتیق ری از این مکان بدین صورت یاد کرده :

«... و من الرساتیق قوسین... قرچ جنی سیرا فیروزرام.^۴»
در سابق در ذکر «جی» اشارت رفت که ظاهرًا «جنی» در این مورد همان «جی» است که بدین صورت تحریف یافته، یاقوت در المشترک جی و سیرا را از اعمال قصران فوqانی دانسته و چنین گفته :

«... جی و سیرا قلعة حصينة من اعمال الری، من اعمال قصران الفوqانی.^۵»
قصران - بشرحی که در جای خویش بباید - برآبادیهای واقع در شمال ری اطلاق داشته، و آنچه در داخل دره‌های کوه توجال دماوند در دره لواسان و روبدار

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۱ س ۳ .

(۲) آستانه ری ، ص ۲۱ س ۱۲ ، و ص ۸۸ س ۶ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۳ .

(۴) المشترک ، ص ۱۱۸ س ۳ .

افتاده بوده قصران داخل، و بقیه که در دامنه جنوبی سلسله کوه توچال تاحدود ری قرار داشته قصران خارج بوده است، نیمه شمالی این بخش اخیر را که مشرف بر نیمه جنوبی است قصران فوقانی می گفته اند، و جی اکنون نیز در همین بخش بجای است؛ و ظاهراً بقایه قول مقدسی که سیرا را با جنی (ظ : جی) و فیروزرام واقع در همان حدود باهم آورده، و بگفته یاقوت که جی و سیرا هردو از اعمال قصران فوقانی هستند، ۵ می توان محل سیرا را نیز در همان نزدیکیها، یعنی در حدود پهنه جنوبی فرودگاه مهرآباد فعلی دانست؛ و بدین نکته نیز اشارت می رود که این مکان غیر از «سیرا» واقع در دهستان ارنگه است.

سیروان (ظ : ب - ۴۶) :

۱۰ این قریه در نزدیکی شهری، در مغرب یا جنوب غربی افتاده بوده، و مهدی پسر منصور دو ایقی در آن هنگام که بدستور پدر عازم دفع فتنه خراسان گردید، به هنگام ورود به ری بدانجا در آمد و بنایی بساخت، وهادی فرزند وی نیز سال ۱۴۶ بدان دیه از مادر بزاد، بلاذری در فتوح البلدان گفته:

«قال [جعفر بن محمد الرازی] و كان المهدی فی اول مقدمه الری، نزل قریة يقال لها السیروان...»^۱

۱۵ یاقوت در معجم البلدان نوشته:

«... والسیروان ايضاً موضع قرب الری كان المهدی نزله فی حبوة المنصور حين وجہه الى خراسان، وبنی فیه ابنته آثارها الى الان باقیة بها: و ولد فیها الهادی ايضاً فی سنة ست و اربعین...»^۲

۲۰ قول وی در المشترک نیز بهمین مفاد است.^۳

ذکر آتشکده قدیم ری که بنقل مسعودی در مرrog الذهب تا قبل ازانو شیروان در فاصله بین ری و سیروان واقع بوده، در مبحث مذهب ری، ص ۳۶، ۳۷ مجلد حاضر گذشت.

(۱) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۴۲

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۲۰ س ۴.

(۳) معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۱۵ س ۱۲.

(۴) المشترک، ص ۲۶۴ س ۱۶.

سینک (۵ - ۳) :

این دیه بدین زمان از توابع لواسان کوچک است^۱، و در جنوب افجه قرار دارد؛
لکن بروزگار پیشین در شمار آبادیهای قصران داخل (رودبار قصران کنونی) بوده
است، و ظهیر الدین مرعشی در تاریخ طبرستان آنجا که از غلبه سادات بر آمل، و فرار
بقیه السیف چلاویان بولایت قصران، و پناه بردن ایشان بملوک استندار یادمی کنند چنین
می‌نویسد^۲ :

«... کیا حسن کیا براحوال ایشان (چلاویان) ملتفت نشد ، وازبر خود براند.
بالضرورت روی بولایت قصران نهادند ، و بملوک استندار پناه جستند. چون ملوک
گاوباره نظر بر اصالت خود کردند، و دانستند که اطفال را در جرایم پران، و بد کاری
ایشان دخلی نیست، قریه خزک (کذا، ظ : حزنک = هنرک)^۳ و سینک را بدیشان مسلم
داشتند ...»^۴

مزرعه سینک (الف - ۳) :

این سینک غیر از دیه مذکور در فوق ، واز توابع شهریار است . نام این مزرعه
در فرمان شاه طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱ در ردیف رقبات موقوفه آستانه حضرت
عبدالعظیم بدین صورت ضبط آمده^۵ :

«... مزرعه سینک و ده واریز از توابع شهریار ...»^۶

این مزرعه در ردیف یکی از پنج مزرعه‌ای است ، که از شانزده رقبه موقوفه
مذکور در فرمان شاه طهماسب تا بدین زمان باقی است^۷.

حروف «ش»

۲۰. شاش :

نام این دیه در احسن التقاسیم بدین صورت ضبط آمده :

(۱) کتاب اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۶۵.

(۲) رک : مجله یادگار ، سال ۵ ، شماره ۱۰ ، خرداد ۱۳۲۸ قصران ری بقلم دکتر منوچهر ستوده ص ۶۰ .

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۵۲ س ۱۲ .

(۴) آستانه ری ، ص ۳۱ س آخر .

(۵) آستانه ری ، ص ۳۳ س ۱۶ .

«الشاش كورة بهيطل، وقرية بايرى.^۱

در باب این دیه هیچگونه ذکر دیگری در جایی بنظر نرسید.

مزروعه شاهی :

نام این مزرعه در فرمان شاه طهماسب مكتوب بسال ۹۶۱، در باب موقوفهای

حضرت عبدالعظيم چنین ذکر گردیده :

«مزروعه شرقی مشهور به مزرعه شاهی^۲.

شخره (ظ : ب - ۱) :

نام این آبادی در کتاب تاریخ ایرانیان تألیف کنت گوینو چنین مذکور آمده :

«...بعد از بنای راگا یاری، شخره (Chakhra، محکم یا قوی) و بعد وارنا

(مربع) را آربانه‌ها نهادند، شخره می‌تواند مشتبه شود به شرکس (Charax) که

پطولمه (Ptolemy) در عدد شهرهای پارت بشمار آورده است...»^۳

وی پس از شرحی از قول ایزیدور در باب نشانی شخره که در سطح جبال بحر

خزر واقع بوده، و با شهرستانک قابل انطباق است، چنین گوید :

«... من با کمال میل و عقیده شخره قدیم را در آنجا (شهرستانک) می‌بینم^۴.

این محل با خاراکس قابل انطباق است.

در این باب به شرح خاراکس، ص ۵۲۶ مجلد حاضر نیز رجوع شود.

مزروعه شرقی :

همان مزرعه شاهی است که ذکرش گذشت.

شکرآب (ظ : ب - ۴۲) :

این آبادی از مضافات دماوند بوده است، و امیر غیاث الدین محمد بن امیر

(۱) احس التفاسیم، ص ۲۵ س ۵.

(۲) آستانه دی، ص ۳۲ س ۱۷.

(۳) تاریخ ایرانیان، قسمت اول ص ۱۳ س با قبل آخر.

(۴) د د د ص ۱۴ س ۱۹.

یوسف از عالمان و گویندگان بنام عصر خویش^۱ از آنجا برخاست، امین احمد رازی در ذکروی، از شکر آب چنین یاد کرده:

«شکر آب موضعی است از مضافات دماوند»^۲

ظاهرآ گویا این محل همان شکراب قصران داخل یا روودبار قصران در حوزه لواسان فعلی در نزدیکی دیه آهار است، که هم اکنون قسمتی از آبادی و بقیه سادات آنجا موجود است، و در سابق دینی آباد بوده و چند تن سادات از فرزندان حضرت زید در آنجا مدفونند. و جمعیت شکراب بدیه آهار مهاجرت کردند؛ و بنظر می‌رسد که در آن عهد لواسان و قصران داخل بسبب نزدیکی در حساب حوزه دماوند بوده است؛ چنانکه ناصر خسرو که بسال ۴۳۷ هجری از حدود ری عبور کرده، در سفرنامه کوه دماوند را کوه لواسان خوانده و گفته:

«... میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گبندی، و آنرا لواسان گویند.»^۳



گوشه‌ای از بناهای آنادی قدیمی شکراب (نقشه سید راهد و سید طاهر و سادات دفتر)

(۱) رک: محلد حاضر، ص ۳۸۶.

(۲) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۸۷۱.

(۳) سیاحت‌نامه ناصر خسرو، ص ۸ من آخر.

«قصران ناحیة من نواحی الرّتی، قرب دنباند...»^۱

садات شکرابی مربوط بدین محل هم اکنون در دیههای اطراف شکراب و حتی در پاره‌ای از دیههای شمیران مانند و نک معروفند. آبادیهایی بنام شکراب در اردبیل و شوستر و مشهد و همدان و بیرجند وجود دارد^۲، لکن در نواحی ری جزدیه مذکور در سطور فوق آبادی دیگری بدین نام در منابع مورد استفاده بنظر نمی‌رسد.^۳

شلمبه یا شلنبه (۴ - ۵) :

این آبادی که هنوز موجود است شهر کی از نواحی دماوند و بسیار سرد بوده است، با غ و بستان و کشتزار فراوان داشته و بسیار قدیمی است، و شعر منسوب به پیرام گور :

۱۰ منم شیرشلنبه و منم ببر تله^۶
شهرتی دارد، واز کهنگی شلمبه حکایت می‌کند، ذکر این آبادی در تمام کتب مسالک درج آمده، و همه‌جا نامش بنام «ویمه»- شهر کی دیگر در همان حدود - همراه است، و ویمه از شلنبه بزرگتر بوده است.

شنبله در حدود شش کیلومتری جنوب دماوند کنونی در کنار رود دماوند از سوی مشرق افتاده است، ابن فقیه چنین ذکر کرده :

۱۵ «والرّتی سبعة عشر رستاناً، ومنها الخوار و دنباند و ویدمة و شلنبه، هذه التي فيها المنابر».^۷

ونیز: «... و بین ساریة و شلنبه علی طریق الجبال ۳۰ فرسخا...»^۸

اصطخری نوشتہ :

۲۰ «ويتصل بالرّتی: الخوار و شلنبه و ویدمة...»^۹

(۱) المشتـ. ک ، ص ۳۴۶ س ۷.

(۲) فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۲۸۴ (از رقم ۷۰۱ تا ۷۰۶)

(۳) المـالـک والـمـالـک ابن خـرـدـاـذـه ، ص ۱۱۸ س ۱۵ .

(۴) مختصر کتاب البلدان ، ص ۲۷۴ س ۱۶ .

(۵) د د د ص ۳۰۳ س ۱۱ .

(۶) المسـالـک ، ص ۱۲۲ س ۸ ، ترجمـة فـارـسـی آـن ، س ۱۶۹ س ۱۷ .

و نیز: «... وَأَنْوَادِمَةُ وَشَلَبَّتِهِ فَهِمَا مِنْ نَاحِيَةِ دَنْبَوْنَدٍ؛ وَهِمَا مَدِينَتَانٍ صَغِيرَتَانِ اصْغَرُهُنَا مِنَ الْخَوَارِ، وَأَكْبَرُهُمَا وَيْمَةٌ، وَلَهُمَا زَرْوَعٌ وَمِيَاهٌ وَبَسَاتِينٌ، وَلَهُمَا أَعْنَابٌ كَثِيرَةٌ وَجُوزٌ، وَهِيَ أَشَدُّ تِلْكَ النَّوَاحِي بِرَدًّا...»^۱

ابن حوقل نیز در صوره‌الارض نام این آبادی را ذکر کرده، و چون مفاد سخن‌ش

۵ همان‌است که اصطخری گفته، لذا اختصار را از ذکر آن خودداری می‌شود.^۲

در حدود‌العالم درج افتاده:

«وَيْمَةُ، شَلَبَّتِهِ - دُوْشَهْرَسْتُ ازْحَدَوْدَكَوْهِ دَنْبَوْنَدٍ، وَانْدَرُ وَيِ بَنَابِسْتَانَ وَزَمَسْتَانَ سَخْتَ سَرْدَ بَوْدَ، وَازِينَ كَوْهِ آهَنَ افْتَدَ...»^۳

ابودلف را نیز در باره شلمبه و ویمه شرحی مفید است، وی از وادی‌باد
۱۰ می‌کند بنام «هبر» که آن دو شهر را از یکدیگر جدا می‌سازد، و آب آن وادی به خوار
ری می‌رسد، این نشانی در تعیین محل ویمه که امروز ظاهرًا بجانیست بسیار مفید است
و بجای خود باید، باری قول ابودلوف چنین است:

«دَنْبَوْنَدِ مَدِينَتَانٍ: تَعْرِفُ أَحَدَ اهْمَابِيَّمَةَ، وَالْآخَرِيَّ بِشَلَبَّتِهِ؛ وَفِي كُلِّ وَاحِدَةٍ
۱۵ مِنْهُمَا مَسْجِدٌ جَامِعٌ وَبَيْنَهُمَا قَرْيَةٌ كَثِيرَةٌ، وَجَمَالٌ عَالِيَّةٌ، وَيَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ وَادِ
يَقَالُ لَهُ: وَادِ الْهَبْر٤ عَجِيبُ الشَّائِنِ كَثِيرُ الشَّجَرِ وَالْعَمَاتِ وَالْمِيَاهِ وَالْغَيَاضِ فَنَفَذَ مَاؤُهُ
إِلَى خَوَارِ الرَّتِي...»^۵

در احسن‌التقاسیم نیز شلنجه در شمار شهرهای حوزه‌ری بدین صورت ضبط
افتداده:

«... وَلَهَا (الرَّتِي) مِنَ الْمَدَنِ آوَةٌ، سَاوَةٌ، قَزوِينٌ، ابْهَرٌ، شَلَبَّتِهِ، الْخَوَارِ...»^۶

(۱) الْمَسَالِكُ اَصْطَخْرِي، ص ۱۲۳ س ۵ ، ترجمة فارسی آن، ص ۱۷۱ س ۶ .

(۲) صوره‌الارض، ص ۳۲۱ س ۸ ، وس ۳۲۲ س ۴ .

(۳) حدود‌العالم، ص ۱۴۷ س ۳ .

(۴) نسخه بدل: الْهَبْر.

(۵) الرِّسَالَةُ الثَّانِيَةُ، ص ۳۳ س ۱۵ : ترجمة فارسی آن، ص ۷۶ س ۱۵ .

(۶) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۱ .

یاقوت در اوائل قرن هفتم در معجم البلدان از مزارع و بساتین و میوه‌های آنجا بخوبی یاد کرده، و بگفته‌ی اهل جرجان و طبرستان بقاضی آنجا در کراحت صورت مثل می‌زند، قول وی چنین است:

«شَدْمِبَةُ... بَلْدَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ دَنْبَاوَنْدَ، قَرِيبَةُ مِنْ وَيْمَةَ، لَهَا زَرْوَعٌ وَبَسَاتِينٌ وَاعْنَابٌ كَثِيرَةٌ وَجُوزٌ؛ وَهِيَ أَشَدُّ تَلْكَ النَّوَاحِي بِرَدًّاً. يَضْرِبُ أَهْلُ جَرْجَانَ وَطَبْرَسْتَانَ بِقَاضِيهَا ۵ المثل فِي اضْطِرَابِ الْخَلْفَةِ، قَالَ بِعِصْمِهِ فِيهِ: رَأَيْتُ رَأْسًا كَدَبَّةً، وَلِحْيَةً كَمِبَّةً فَقَلْتُ ذَالِتِيسْ مِنْ هُو؟ فَقَلْلَ قَاضِي شَلْمَبَةً» در آثار البلاط قزوینی، نسخه مطبوع مورد استفاده نگارنده نام آبادبی بصورت «شکمبه» با وصفی مشابه گفته یاقوت در باب شلمبه درج است، که بی‌گمان آن صورت غلط و مراد همان شلمبه است.^۶

۱۰

شمیران (ب، ج - ۳) :

شمیران که اکنون بر مجموع آنادیهای واقع در شمال طهران و دامنه جنوی سلسله توجال اطلاق می‌گردد، در سابق نام قلعه‌ای در این حدود بوده، و آن پهنه را سراسر قصران خارج می‌گفته‌اند، و شرح آن بیاید. سید ظهیر الدین مرعشی در چند مورد در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان^۱ و همچنین در تاریخ طبرستان آنرا ذکر کرده ۱۵ است، در کتاب اخیر در موضوع «تشریف بردن سید مرتضی بصوب رسمندار بمخالفت ملک کیومرث و ملاقات با سید محمد گیلانی» چنین نوشته:

«حضرت امیر سید محمد ثور قبره سپهسالار کیا محمد بن نوپاشا را با لشکر رودبار و دیلمستان و بعضی از گیلان بظرف پشتکوه بتاخت و تاراج بفرستاد، و طالقان را تاراج کرده و نهبا و غارت نموده بسیار مال و مواسی آوردند و تا پای قلعه شمران ۲۰

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۳۱۵ من آخر.

(۲) در شعر مذکور، و فهرست آخر آن کتاب نیز چنین است.

(۳) آثار البلاط، ص ۳۹۷ من ۱۳ س.

(۴) از جمله: تاریخ گیلان و دیلمستان، فصل سیزدهم در ذکر فرستان لشکر جهه تسخیر قلاع کوهستان رسمندار، از وقایع سال ۸۲۲ ص ۱۵۴ من ۲ ببعد، که ذکر قلعه امامه و قلعه شمران آمده. نیز، رک: مجله یادگار، سال پنجم شماره دهم خرداد ۱۳۲۸، ص ۶۱ مقاله قصران بقلم دکتر منوچهر ستوده.

و قصران بناختند...^۱

که ذکر قصران قرینه‌ای است مفید بدین معنی، که قلعه شمران همین قلعه مورد بحث است. در زمانهای پیشین در نقاط مختلف جهان، از جمله هرات^۲ و طارم^۳ و حتی در آندلس (اسپانیا) قلاعی بدین نام موسوم بوده است، ذکر قلعه شمران آندلس در نخبة الدهر در شرح انهر آنچه چین آمده است:

«... و نهر ریاح، و مخرجہ من تحت قلعه شمران ...»^۴

کاتب چلپی صاحب کشف الظنون در جهان نمای خویش که بزبان ترکی فراهم آورده شمران طهران را بصورت «سمیران» نوشته است.^۵

اطلاق کلمه شمران بر قصران خارج، در منابع مورد استفاده نخستین بار در فرمانی از شاه طهماسب مورخ تاریخ ۹۶۱ هجری در ذکر چهار هرزو بالغ آباد از رقبات موقفه آستانه حضرت عبدالعظیم بنظر رسید، بدین صورت:

«چهار هرزو (چاله هرزو کنوی) وبالغ آباد واقعه در شمران.»^۶

چون سال تأثیف تاریخ طبرستان مرعشی ۸۸۱ هجری است^۷، این تغییر نام در فاصله هشتاد سال میان ایندو تاریخ بعمل آمده است. در هفت اقلیم امین احمد رازی از مؤلفات سال ۱۰۰۲ هجری نیز همین کلمه به جای قصران بکار رفته است.^۸ قلعه شمران گویا ظاهراً با توجه به قول مرحوم قزوینی مذکور در ص ۴۹۵ مجلد اول ابن

(۱) ناریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۹۷ م ۱۳.

(۲) روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، بخش ۲ ص ۵۵ م ۸۰.

(۳) الرسالۃ الثانیة، ص ۱۱ م ۵، ترجمة فارسی آن، ص ۴۴ م ۱۳.

(۴) نخبة الدهر، ص ۱۱۲ م ۵.

(۵) جهان نمای چاپی، ص ۲۹۲ م ۲۸.

(۶) آستانه ری، ص ۳۲ م ۱۱.

(۷) ناریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۲۱ م ۱۱.

(۸) هفت اقلیم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۴ م ۱۰، نسخه خطی مدرسه سپهسالار،

ص ۸۵۶ م ۴.

کتاب همان است که آثار آن بین دربند و پس قلعه در شمال تجربیش بجاست و مردم محل بدان قلعه شاه میران گویند، و خاندان شاه میرانی آن حدود معروفند.

شندر (ظ: د، ۵ - ۴، *۵) :

نام این دیه در نزد القاوب در ذکر ناحیت سبور قرج چنین درج آمده :

«...ناحیت سبور قرج، ودر او نود پاره دیه است، قوه و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجاست!»

شنده (در مغرب) :

این نام در منتقله الطالبیه در باب شین ذکر گردید، و در جنة النعیم نیز بنقل از آن کتاب ثبت افتاده است، بدین صورت :

۱۰ «شنده من رستاق الری.»^۳

ظاهرًا گویا این آبادی همان است که در کتاب اسمای دهات کشود بصورت «شنده» در ردیف دیهای دهستان ساوجبلاغ درج آمده است.^۴

شنشت (ظ: در مغرب، بقایه قیها مذکور در خبر آن) :

این آبادی دیهی بوده همچند شهری، و در آنجا و قایعی میان علوبان و مأموران خلیفه در ایام متوكل تا المعتصد رخ داد؛ باقوت در باب آن گفته :

۱۵ «شَنْسَتْ مِنْ قَرَى الرَّى الْمُشْهُورَةِ كَبِيرَةُ الْمَدِينَةِ مِنْ قَبَّا ، كَانَتْ بَهَا وَقَاعِيْبَنْ اصحابُ السُّلْطَانِ وَالْمَلْوَيَةِ مشهورَة ، مِنْ ايَامِ المُتَوَكِّلِ إِلَى ايَامِ الْمَعْتَصِدِ». شهر زور (در جنوب غربی) :

شهر زور بهخشی پهناور میان همدان و اربل، و شامل چند دیه و شهر بوده است؛

۲۰ و شهر آن که نیز شهر زور گفته می شده کوچک بوده است.^۵

(۱) نزهۃ القلوب، مقاله زالله من ۵۳ س ماقبل آخر.

(۲) منتقلة الطالبیه ، نسخة عکسی ، ص ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۸۹ ، نسخه خطی ص ۸۶ ، ۸۹!

جنۃ النعیم ، ص ۵۰۳ س ۳ .

(۳) کتاب اسمای دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۵۸ رقم ۱۸۱ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۳۲۹ س ۲ .

(۵) المسالک ، ص ۱۱۸ س ۱۱ : معجم البلدان ، ج ۳ ص ۲۴۰ س ۳ ، آثار البلاد ،

شهرزور بموجب روایت احسن التقاسیم در نیمة دوم قرن چهارم از جملة
نواحی ری بشمار می آمد ، بدین قرار :

«... و [لدری] من النواحی قم ، دُمَاؤنْد ، شَهْر زور...»
شهرستانک (ب - ۱) :

۵ این دیه از آبادیهای قدیم ری باستانست ، وجود بقایای آتشکده‌ای از عهد ساسانیان در آن حدود که ذکر آن در ص . ۴۶۲-۴۶۰ مجلد حاضر برفت گواه این دعوی است. این آبادی را گاه با خاراکس^۱ و دیگر گاه با سخره^۲ منطبق دانسته‌اند ، و احتمال اتحاد هرسه نیز می‌رود و در این باب بجای خویش سخن رفت.

۱۰ شهریار (الف ، ب - ۴) :

از شهریار در کتب مسالک باستانی همچون مختصر البلدان ابن فقيه ، المسالك اصطخری ، صورة الأرض ابن حوقل ، حدود العالم ، احسن التقاسیم ، معجم البلدان ، آثار البلد ، نخبة الدهر و أمثال اینها ، که بیش و کم به رستاقهای ری اشارتی کرده‌اند ، و نیز در سخن مورخان قدیم ذکری بنظر نرسید ؛ در نزهة القلوب از آن بصورت ولایت شهریار بدینگونه یاد شده است :

۱۵ «آب کر هرود از کوههای طالقان و قزوین بر می‌خیزد ... و ولایت شهریار و ری اکثراً بدان رود مزروع است...»^۳

در هفت اقلیم در بیان احوال عمادی شهریاری^۴ که بزمان طغرل بن محمد بن ملکشاه یاطغرل دوم سلجوقی می‌زیسته از این بخش بدین شرح تعریفی رفته است :

«شهریار بلوکیست از بلوکات ری متضمن قریات معمور و آبدان و بحسب

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۶ س ۲ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۵۲۶ .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۵۶۹ .

(۴) نزهة القلوب ، مقاله ناله ص ۲۲۰ س ۱۹ .

(۵) مجلد حاضر ، ص ۳۴-۳۳۶ .

مرغزار و بساتین و باغات رجحان بر باقی بلوکات دارد.^۱

در فرمان شاه طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱، و تاریخ جهان آرا از مؤلفات سال ۹۷۲ نیز این نام به چشم می خورد.^۲

شیروان (ظ : ب - *۴) :

رجوع شود به سیروان .

۵

حرف «ص»

قلعه صید (ب - ۳) :

ذکر این قلعه در ص ۴۸۱ مجلد حاضر در بحث از اذون، بنقل از تاریخ طبرستان مرعشی گذشت، و اشارت رفت که زیر طهران واقع بوده است؛ اعادت را نیازی نیست .

۱۰

حرف «ط»

طالقان (در شمال غربی) :

طالقان ری که امروز نیز بهمین نام بجا است در قدیم شهر کی آبادان بوده، و ذکر آن در حدود العالم چنین آمده است :

۱۵

«طالقان - شهر کیست از ری بدبلمان نزدیک.^۴

طالقان در المسالک اصطخری و صورۃ الارض و معجم البلدان از توابع قزوین، و در الانساب سمعانی بخشی از آن از قزوین و قسمی از توابع ری بحساب آمده، و صاحب انساب، ابو عبدالله السیدی از رجال آنچه اذکر کرده است.^۵

(۱) هفت اقليم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۲۳ و ۱۴، نسخه خطی مدرسه سپهسالار ،

ص ۸۷۰ س ۱۳ .

(۲) یادداشت‌های قزوینی، ج ۵ ص ۱۹۵ س ۱۶ .

(۳) آستانه ری، ص ۳۱ س آخر؛ تاریخ جهان آرا، ص ۱۱۶ س ۲۲ . و ص ۲۷۴ .

س ۱۹ .

(۴) حدود العالم، س ۱۴۷ س ۸ .

(۵) المسالک، ص ۱۱۸ س ۱۵؛ صورۃ الارض، ص ۳۱۴ س ۲۴؛ معجم البلدان،

ج ۳ ص ۴۹۲ س ۴؛ الانساب ورق ۳۶۳ ص ۲ س ۵، و ورق ۳۶۴ ص ۱ س ۲ .

در نزهۃ القلوب نیز در ذکر «کردان رود»^۱ و «کره رود»^۲ (رود کرج فیلی) نام آن آمده است.

در منابع آبادیهای دیگری نیز بنام طالقان در گوز کنان و طخارستان و اصفهان درج افتد است.^۳

۵ طجرشت (ب - ۳) :

نام این دیه در منابع در ذکر واقعه مرگ طغل اول سلجوقی مذکور آمده، در سلجوقدام است:

«... وفاتش در خمس و خمسین واربعمائه بدر شهری بدیه طجرشت که خانه او بود»^۴

۱۰ در راحة الصدور آمده است:

«... بقصران بروانی بدر ری بدیه طجرشت از جهت خنگی هوا نزول فرمود»^۵

این دیه بزمان حاضر تجربیش گفته می شود، مرحوم عباس اقبال در مقاله نوشته:

۱۵ «... شبهه‌ای نیست که این قریه طجرشت که بدر ری و جزء قصران سفلی [کذا]^۶ بوده، و بخنگی هوا شهرت داشته همین تجربیش حالیه است...»

مرحوم علامه قزوینی با تردیدی مختوم بیقین چنین گفته:

(۱) نزهۃ القلوب، مقاله ناله ص ۲۲۲ س ۹.

(۲) نزهۃ القلوب، مقاله ناله ص ۲۲۰ س ۱۹.

(۳) حدود العالم، ص ۹۷ س ۱؛ معجم البلدان، ج ۳ ص ۴۹۱؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۴۹ س ۲۰، وص ۴۵۵ س ۴؛ بادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۲۴۸ س ۷.

(۴) سلجوقدام، ص ۲۲ س ۱۵.

(۵) راحة الصدور، ص ۱۱۲ س ۱.

(۶) مجله یادگار، سال اول شماره ۲ ص ۱۶ س ۷.

«طجرشت: گویا همان قریه تجربیش حاليه است که در شمیران واقع است،

بلاشک.^۱

طرشت (ب - ۳) :

طرشت همان دوریست (درشت) است، و وجه آن در ص ۵۴۶ مجلد حاضر گفته آمد.

طورین : ۵

یاقوت در معجم البلدان در باب این دیه چنین گفته :

«طورین بعد الراء المكسورة ياءً مُسْتَأْنَثَةً من تحت ونون، قرية من قرى الرى^۲.»

ذکر دیگری از این دیه در جایی بنظر نرسید.

طولان :

نام این دیه در منتقلة الطالبیه در ج آمده، و مؤلف جنة النعیم در نقل آن چنین گفته: ۱۰

«در باب حرف طاء «طیبه»^۳ و «طولان» را از سواد ری خوانده است، و از

اما زادگان ذکری نکرده است.^۴

طهران (ب - ۳) :

طهران، شهری که اکنون بدین پایه از عظمت و آبادانی وزیبائی و اهمیت

رسیده است، در قرون نخستین اسلامی یکی از دیههای کم اهمیت ری بوده و ذکر و ۱۵

شهرتی نداشته است. نام طهران نخستین بار در احوال ابو عبدالله حافظ محمد

ابن حناد طهرانی رازی از رجال نیمة اول قرن سوم، متوفی بسال ۲۶۱ هجری (یا

۲۷۱ هجری) که ذکر شیخای خویش برفت به چشم می خورد، و نسبت وی به طهران در تاریخ

(۱) باداشهای قروینی، ج ۵ ص ۲۹۱ س ۶.

(۲) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۵۹ س ۲۰.

(۳) در جنة النعیم طینه، لکن در منتقلة الطالبیه طیبه است.

(۴) منتقلة الطالبیه، نسخه عassی، ص ۱۴۹، ۱۵۰، نسخه خطی، ص ۹۴، ۹۵.

جنۃ النعیم، ص ۵۰۳ س ۵.

بغداد^١ و الانساب سمعانی^٢ و الندوین رافعی^٣ و معجم البلدان^٤ و المشترک یاقوت^٥ و تذكرة الحفاظ^٦ و میزان الاعتدال^٧ والعرب ذهبی^٨ ولسان المیزان ابن حجر^٩ و شدرات - الذهب^{١٠} وغير اینها درج آمده است؛ و به اختلاف اقوال در باب ابن نسبت نیز در شرح حاشش اشارت رفت.

در کتب مسالک قدیمی همانند المسالک ابن خردابه و البلدان یعقوبی و اعلاق الفیسه^٥ ابن رسته و مختصر البلدان ابن فیبه و المسالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل و حدود العالم و احسن التقاسیم مقدسی و غير اینها در ذکر قراء و رسائلی ری، و نیز در تواريخ آن عهد همچون اخبار الطوال دینوری، و تواریخ یعقوبی و تواریخ طبری و ترجمة آن تاریخ بلعمی و سنه ملوك الارض حمزه اصفهانی و مروج الذهب مسعودی و غیر السیر ثعالبی و امثال اینها در ذکر وقایع پهنه ری از طهران ذکری نرفته است.

دی خویه (M. J. de Goeje) مستشرق معروف هلندی و طابع نفایس کتب تاریخی و جغرافیایی، از جمله المسالک اصطخری، در صحیفة ٢٠٩ طبع ١٩٢٧ میلادی کتاب اخیر در ذیل «بهزان»^{١١} از رسائلی ری با نسخه بدل «بهنان»، نوشته: «شاید این

(١) تاریخ بغداد، ج ٢ ص ٢٢١ س ١٤.

(٢) الانساب، ورق ٣٧٤ ص ١٦.

(٣) الندوین، ص ٨٦ س ١٩.

(٤) معجم البلدان، ج ٣ س ٥٦٤ س قبل آخر.

(٥) المشترک، ص ٢٩٨ س ٢.

(٦) تذكرة الحفاظ، ج ٢ ص ١٦٨ س ٦.

(٧) میزان الاعتدال، القسم الثالث ص ٥٢٧ س ١٢.

(٨) العرب، جزء ثانی ص ٤٨ س ٨.

(٩) لسان المیزان، ج ٦ ص ٦٨٧ س ٧.

(١٠) شدرات الذهب، جزء ثانی ص ١٦١ س ١٧.

(١١) رک : مجلد حاضر، ص ٥١٢ ببعد.

کلمه را تهران باید خواند»، و مرحوم علامه قزوینی^۱ و استاد عباس اقبال^۲ نیز هر کدام در ضمن مقالاتی این نظر را تأیید کرده‌اند.

این استباط بدلاًی که در ذیل بدانها اشارت می‌رود ظاهراً موجه نمی‌نماید، و درست نتواند بود، بدینقرار:

نخست آنکه بهزان از رستاقهای مشهور ری بود، و کلمه «رستاق» را ارباب مسالک بردهستان و گاه برشهرستان اطلاق می‌کردند نه بر ده و قریه، و قول یاقوت در تعریف رستاق در ص ۴۷۱ مجلد حاضر گذشت، و بموجب آن مجموعه چند دیه واراضی محیط برآنها را طسوج، و مجموع چند طسوج را رستاق، و چند رستاق را استان می‌گفتند، و اصطخری نیز از ذکر رستاق‌تری همین معنی را خواسته بوده آنجا که گفته:

۱۰

«ومن رساتيقها المشهورة قصران الداخـل و المـخارـج و بهـزان و الـسن و بشـاويـه و دـنـباـونـد...»^۳

چون قصران داخل و خارج بتفصیلی که در ذکر آنها بباید، و باقی این اماکن چنانکه در شرحشان گذشت همه دستانه‌ای بزرگ بوده‌اند^۴، و ذکر قراء ری در کتاب اصطخری جداگانه آمده است؛ لکن طهران دیهی بیش نبود، و ذکرشن بنقل از منابع درج افتاد، و پنهانه‌ای که طهران در آن واقع است خود در قدیم جزء رستاق قصران فوقاری محسوب می‌شد، چنانکه «جی» و «دولاب» دو دیه همسایه طهران ازدوا سوی مشرق و مغرب بشرحی که در ذکر آنها گذشت، جزء قصران فوقاری بوده‌اند؛ و ناحیه قصران تا نزدیکی شهری ادامه می‌یافته و شرح آن بباید؛ از این‌رو بهزان را تهران (= طهران) پنداشتن صحیح نتواند بود.

۲۰

ددیگر آنکه میان رستاق بهزان و ری شش فرسنگ فاصله بوده‌است، و ذکر

(۱) بیست مقاله قزوینی، جزء اول باعتمام پوردادود ص ۳۶.

(۲) ایران امروز، اسفند ۱۳۲۰، ص ۴.

(۳) المسالک، ص ۱۲۳ م ۹.

(۴) مجلد حاضر، ص ۵۱۲، م ۵۶۴، ص ۵۰۸، ص ۵۴۱.

آن در صحیفه ۱۳ مجلد حاضر بنقل از یاقوت برفت، و حال آنکه طهران بنقل وی تا ری فقط قرب یک فرسخ فاصله داشته^۱.

سديگر آنکه کلمه «بهران» در ترجمة فارسی اصطخری نیز - که بکی در قرون پس از عصر اصطخری، یعنی در قرون ۵ و ۶ هجری فراهم آمده - بهمین صورت درج افتاده نه بصورت تهران (= طهران)^۲.

چهارم آنکه در رستاق بهران خرابه‌ای بزرگ همچند پنهان شهری وجود داشت که قدما می‌پنداشتند که ری باستانی آنجا بوده است، و بیان این مطلب درص ۵۱۳ مجلد حاضر گذشت، و حال آنکه در حدود طهران تاکنون هیچ‌یک از جغرافی دانان و تاریخ نویسان قدیم وجود چنین خرابه‌ای اشارتی نکرده‌اند.

۱۰ طهران در قدیم الایام بدانشتن انارخوب معروف بوده، و انار دیگر بلاد پای آن نمی‌رسیده، چنانکه در آثار البلاط در ذکر این دیه آمده:

«... رسائِهم فان مثلیها غیر موجود فی شئ من البلاط.^۳

منابعی که در آنها ذکر طهران مستقل و یا بصورت نسبت (طهرانی) درج آمده و نگارنده را بدانها دسترس بوده، بر حسب ترتیب زمانی بدين تقریب است:

۱۵ ۱- تاریخ بغداد، تأثیف خطیب بغدادی متوفی سال ۴۶۳ هجری: در این کتاب محمد بن حماد به طهران ری منسوب آمده، و ذکر آن در صحیفه ۳۵۲ مجلد حاضر گذشت.

۲- فارسنامه ابن بلخی، که بنام سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی در فاصله سالهای پانصد تا پانصد و هجری فراهم آمده^۴:

(۱) معجم البلدان، ج ۳ ص ۵۶۴ س ۱۶.

(۲) ترجمة فارسی الممالک، ص ۱۷۱ س ۱۰.

(۳) آثار البلاط، ص ۳۴۱ س ۱۰.

(۴) فارسنامه، مقدمه، ص (و)، و متن، ص ۲۰.

در این کتاب در ذکر بلوک «کوار» از کوره اردشیر خوره فارس، انار آنجا به انار طهران همانند شده است، بدینقرار: «... همه میوه‌های آنجا بقایت نیکوست، خاصه انار کی، مانند انار «طهرانی» است...»^۱

۳- الانساب سمعانی ازمولفات حدود ۵۵۵ هجری :

در این کتاب در ذکر طهران اصفهان و طهران ری چنین نقل گردیده: «... و طهران ايضاً قریة بازی، والبها ينسب الریان الحسن... واما المتنسب الى طهران الرازی- وهی اشهر من طهران اصفهان- خرج منها ابو عبدالله محمد بن حماد الطهرانی الرازی... الخ»^۲

۴- عجایب نامه، که جهت طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی چندسالی پس از الانساب تألیف یافته :

در این منبع ذکر شده :

«ری شهریست معظم، نعمتها آیداز آنجانیکو، پنه و سنجد رازی و نار طهرانی.»^۳

۵- سلجوق‌نامه، تألیف ظهیر الدین نیشابوری ، متوفی بسال ۵۸۲ :

در این کتاب درج آمده :

«روز سه شنبه هفتم ربیع این سال (۵۶۱ هجری) والسدۀ سلطان [ارسلان بن طغرل بن محمد] و مظفر الدین قزل ارسلان بعزم نخجوان از لشکر گاه [در ری] حرکت فرمودند، بالای طهران فرود آمدند...»^۴

۶- راحة‌الصدور، که بسال ۵۹۹ هجری فراهم آمده :

در این کتاب روایت سلجوق‌نامه مذکور در فوق بدین صورت ثبت افتاده :

«روز سه شنبه هفتم ماه ربیع [سنه ۵۶۱] والسدۀ سلطان و امیر سپاه سلازر کبیر

(۱) فارسنامه ، ص ۱۷۵ س ۲.

(۲) الانساب، ورق ۳۷۳ ص ۲ س آخر ببعد. نیز ، رک : ص ۳۵۳ مجاد حاضر .

(۳) عجایب‌نامه ، نسخه عکسی ، ورق ۳۹ ص ۲ س ۵ .

(۴) سلجوق‌نامه ، ص ۷۹ س ۱۰ .

مظفرالدوله والدين قزل ارسلان از لشکرگاه حرکت فرمودند بر عزیمت نخجوان و
بیالای طهران فروذ آمدند...^۱

۷- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، از مؤلفات سال ۶۱۳ هجری :

در این کتاب در ذکر و قابع مربوط به متوجه پیشادی و افراسیاب نوشته شده:

۵ «... افراسیاب آنجا که دولاب و طهران است لشکرگاه کرد ، و هر روز بسر

منوچر چیرگی می بافت...^۲

۸- معجم البلدان یاقوت، که در سال ۶۲۱ هجری تدوین گردیده :

یاقوت بسال ۶۱۷ - بدان هنگام که از پیشاپیش مغول می گردید - بری در آمد

و آنجارا از نزدیک بدید ، و در باب طهران شرحی مفید از قول یکی از مردم صادق ری

۱۰ نقل کرده . بنابرگنه وی، این آبادی دیهی بزرگ بود، که بناهای آن در زیرزمین قرار

داشت ، و هیچکس جز باراده مردم آن بدانجوار اه نمی بافت ، وایشان در بیشتر اوقات

نسبت به سلطان وقت طریق عصیان می بیمودند ، و وی را جز مدارای با ایشان

گزیری نبود .

طهران دوازده محلت داشت که هر یک با دیگری در حال نزاع بود ؛ و مردم

۱۵ محلتی به محلت دیگر در نمی آمدند. طهران را با غوغوستان فراوان بود، که همانند شبکه‌ای

بنها را در میان داشت، و خود حائلی در برابر تهاجم بحساب می آمد. مردم آنجا با

وجود محروس بودن با گاؤ کشت نمی کردند و اینکار را با بیل انجام می دادند؛ بدان

سبب که ایشان را دشمنان فراوان بود، و می ترسیدند که گاؤشان بغارت بروند.

یاقوت از رجال آنجا ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی را ذکر کرده است. اصل

۲۰ قول وی چنین است :

«طهران بالكسر ثم السكون وراء آخره نون وهي عجمية وهم يقولون تهران»

لأن الطاء ليست في لغتهم، وهي من قوى الرأي بينهما نحو فرسخ. حدثني الصادق من

أهل الرأي أن طهران قرية كبيرة مبنية تحت الأرض لا سبيل لأحد عليهم إلا بارادتهم،

(۱) راحة الصدور . ص ۲۹۳ س ۱۳ .

(۲) تاریخ طبرستان ، ص ۶۱ س ۳ .

ولقد عصوا على السلطان مرارا، فلم يكن له فيهم حيلة الا بالمدارات؛ وان فيها اثنى عشرة محلته كل واحدة تحارب اختها، ولا يدخل اهل هذه المحلة الى هذه؛ وهي كثيرة البساتين مشتبكة ، وهي ايضاً تمنع اهلها. قال : وهم مع ذلك لا يزرعون على فدان البقر وانما يزرعون بالمرور ، لأنهم كثيرو الاعداء ويحافظون على دوابهم من غارة بعضهم على بعض ... ينسب اليها ابو عبدالله محمد بن حماد الطهراني^۱...»

۵

۹- المشترک یاقوت :

یاقوت این کتاب را پس از معجم البلدان تالیف کرده ، و در آن از طهران ری و طهران اصفهان باختصار سخن گفته است^۲.

۱۰- التدوین، تألیف رافعی قزوینی، متوفی بسال ۶۲۳ :

در این کتاب نیز نام طهران در ذکر نسبت محمد بن حماد طهرانی رازی و محمد بن عبدالله بن ابی النجیب ابو عبدالله طهرانی رازی ذکر گردیده ، و در صحائف ۳۵۳ و ۳۷۰ مجلد حاضر بدین معنی اشارت رفت .

۱۱- آثارالبلاد ز کربای قزوینی، که در سنّة ۶۷۴ هجری نوشته شده : در این کتاب این نام با تاء منقوط یعنی بصورت «تهران» ضبط آمده، و مطالب آن نیز بیش و کم همانند گفته یاقوت، و ظاهراً مقتبس از معجم البلدان وی است ، از ۱۵ اینرو اختصار را از نقل آن خود داری می شود^۳.

۱۲- نزهة القلوب که بسال ۷۴۰ هجری فراهم آمده :

در این کتاب نقل گردیده :

«طهران قصبه‌ای معتبر است، و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۵۶۴ - ۱۵ ص .

(۲) المشترک، ص ۲۹۸ س ۱. نیز ، رک : ص ۳۵۳ مجلد حاضر در ذکر محمد بن

حماد طهرانی .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۴۰ ص ۱۴ .

مانند آن، و در مقابل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته‌اند^۱.»
۱۳- ۱۴، ۱۵- العبر و میزان الاعتدال و تذکرۃ الحفاظ ابی عبدالله ذہبی متوفی

بسال : ۷۴۸

در این سه منبع نیز طهران در نسبت محمد بن حماد رازی درج آمده، و این معنی،
۵ وابنکه در نسخه مطبوع دو منبع اخیر بجای الطهرانی، الطهرانی (که درست نمی‌نماید)
ذکر گردیده، درص ۳۵۳ مجلد حاضر گذشت.

از این پس ذکر طهران در منابع فراوان به چشم می‌خورد که نقل آنها تطبیل بلا
طائل است، همانند ظفر نامه تیموری^۲ لسان المیزان ابن حجر^۳، تاریخ طبرستان
مرعشی^۴، هفت اقلیم امین احمد رازی^۵، زینت المجالس اصفهانی^۶، ریاض السیاحه
۱۰ شیروانی^۷، روضة الصفا ناصری^۸، مرآت البلدان^۹ و امثال اینها.

(۱) فرهنگ القلوب، مقاله ڈالله ص ۵۵۵ س ۲ .

(۲) ظفر نامه شرف الدین یزدی، طبع ۱۸۸۸، ج ۲ در طفیان اسکندر شیخی ص ۵۷۲ س ۲ .

(۳) رک: ص ۳۵۳ مجلد حاضر.

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی، در داستان منوچهر پیشدادی، ص ۱۱۵ س ۱۱ .

(۵) هفت اقلیم، نسخه مطبوع، ج ۳ ص ۷ س ۱، نسخه خطی مدرسه سپهسالار، ص ۷۸۵۸ س ۷ .

(۶) زینت المجالس، نسخه خطی ص ۱۵ س ۴؛ مرآت البلدان، ج ۱ س ۸۵۰ م ۸؛ مجله

کاوه، منتبطه برلن شماره ۲، غره جمادی الآخره سنة ۱۳۳۹، مقاله نویسنده دانشمند آقای جمالزاده، ص ۷۹ س ۷ .

(۷) ریاض السیاحه، ص ۶۹۴ س ۱۲ .

(۸) ملحقات روضة الصفا ناصری، تالیف هدایت، ص ۱۹۷ س ۷ بعد.

(۹) مرآت البلدان، ج ۱ ص ۵۰۸ بعد. در اینجا بدین نکته اشارت می‌رود. که در کتاب الکنی والاسماء تالیف محمد بن احمد بن حماد دولابی رازی متوفی بسال ۳۱۰ هجری، مذکور درص ۳۴۷ مجلد حاضر. که انتظار می‌رفت بسبب قرب عهد و تزدیکی موطن مؤلف با ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی ازوی ذکری رفته باشد. در مقام بیان رجال مکنی به ابو عبدالله، نام ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی بنظر نرسید.

پس از اعتبار یافتن طهران ظاهراً اهالی ری و ورامین بتدریج به طهران نقل مکان کردند.^۱

گویا از سیاحان اروپایی نخستین کس که در باب طهران در سفرنامه خویش شرحی نگاشته کلاویخو (Clavijo) رئیس تشریفات سلطنتی اسپانیاست. وی بهنگامی که بسفارت بدربار تیمور می‌رفت، در تاریخ یکشنبه ششم ژوییه سال ۱۴۰۴ میلادی، ۵ برابر با روزهای آخر سال ۸۰۶ هجری به طهران رسید، و آنجارا چنین وصف کرده: «... یکشنبه ششم ژوییه [۱۴۰۴ میلادی] بعد از ظهر بشهری رسیدم که «تهران» نام داشت. در آنجا بابا شیخ را در انتظار خویش یافتم، و در حقیقت وی به پیشواز ما آمد بود، و مارا به شهر به مهمانسرایی برداشت که تیمور خود بهنگام گذشتن از این حدود در آن منزل می‌کرد، و در واقع بهترین خانه شهر بود...»^۲

۱۰ شهر تهران محلی است بسیار پهناور و برگرد آن دیواری نیست، و جایگاهی خرم و فرج ز است که در آن همه وسائل آسایش یافته می‌شود؛ اما آب و هوای آنجا چنانکه می‌گویند، ناسالم و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است. تهران در ناحیه‌ای واقع است که بنام ری معروف است. این ناحیه فوق العاده پهناور و حاصل خیز است...»^۳

۱۵ دور طهران - چنانکه کلاویخو گفته - دیواری نداشت، تا آنکه شاه طهماسب صفوی - بتفصیلی که در صحیفة ۲۳۵، ۲۳۶ مجلد حاضر گذشت - فرمان داد بارویی با صد و چهارده برج بگرد آن احداث کردند، که دورش شش هزار گسام بود. از این تاریخ طهران صورت قلعه‌ای استوار بخود گرفت، و در منابع تأثیر نیز از این آبادی بوصوف قلعه یاد شده است، چنانکه در کتاب «آثار السلطانیه» در ذکر فتح طهران بدست آقا محمدخان قاجار چنین ذکر گردیده:

(۱) جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد، ترجمه فارسی، ص ۱۸۱ س ماقبل آخر.

(۲) سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نبا، ص ۱۷۴ س ۱۳ بی بعد.

«... در فصل خریف عطف عنان بماز ندران نمود . در بهار سال دیگر (۱۱۹۸) بر سر «قلعه طهران» توجه فرمود، آنجارا محاصره کرد...»^۱

چنانکه در ص ۲۳۶ مجلد حاضر گذشت، از همان عهد شاه طهماسب خندقی نیز گردانگردباروی قلعه بوجود آورد (بودند)، در آغاز عهد پایتختی طهران تا دیری این خندق وجود داشته، و در مقابل هر دروازه‌ای برجی گلی نیز بنیاد یافته بوده، چنانکه در کتاب مأموریت ژنرال گاردان در ایران مربوط بزمان فتحعلی شاه ذکر شده :

«... در طهران جلوی هر دروازه‌ای از ۲۰۰ تا ۳۰۰ قدم برجی گلی ساخته‌اند، و روی آن را اندود کرده ، و خندقی نیز گردانگرد طهران هست که هبچ قسمت آن از قلعه دیده نمی‌شود...»^۲

ژوبر (Jaubert) فرستاده ناپلئون بدر بار فتحعلی شاه، که در سال ۱۸۰۶ میلادی مطابق ۱۲۲۱ هجری قمری در طهران بوده، برج و باروی آنرا متوسط و ساختمانهای شهر را بی اهمیت دانسته، و گفته :

«برج و باروی طهران بنظر من خیلی متوسط آمد ، و هیچگونه ساختمانی که بتوان آنرا با بنایی سنجید که می‌گویند زینت بخش اصفهان است در آن وجود ندارد. کاخ و باغهای شاه خیلی وسیع است».^۳

وی جمعیت طهران را در آن تاریخ سی هزار تن نوشت، و گفته که فتحعلی شاه مصمم است که رودخانه‌ای (ظ : رود کرج) در آنجا روان سازد.^۴

(۱) مآثر السلطانیه ، ص ۱۷ س ۵ (شماره صفحه ندارد، اوراق شمرده شود).

(۲) مرحوم دهخدا در لغت نامه ، کندن حندق و بزرگ کردن طهران را از کارهای آقا محمد خان دانسته است، و نیز گفته : «خندق و دیوار دور عمارت سلطنتی ، که حد شمالی آن میدان سپه و شرقی آن خیابان ناصر خسرو و جنوبی آن خیابان بوذرجمهری و غربی آن خیابان جلیل آباد (خیام) بوده ، و پشت خندق دیوار قطور بلندی از گل داشته است، شاید از کارهای آقا محمد باشد» (لغت نامه . ذیل طهران) .

(۳) مأموریت ژنرال گاردان در ایران ، ترجمه عباس اقبال ، ص ۶۸ س ۱۶ .

(۴) مسافرت در ارمنستان و ایران ژوبر ، ترجمه فارسی ، ص ۲۵۴ س ۰۶ .

(۵) د د د د د ص ۲۵۴ س ۱۱ .

درجهان نمای خطی مسیوژان آمده:

«اصل شهر محاط است بدیواری محکم، که دیوار راخندقی عمیق و عریض محیط است، و شش دروازه دارد^۱ که محل عبور است.^۲»

هسته اصلی طهران قدیم با محلات دوازده گانه آن مذکور در قول یاقوت و زکریای قزوینی^۳ همان پنهان است که شاه طهماسب بگرد آن بارو احداث کرده بوده^۴ و در نقشه مقابل همین صفحه ملاحظه می شود، که حدود آن بر حسب خیابانهای کنونی طهران چنین بوده است:

۱- حد شرقی آن خیابان ری کنونی. ۲- حد شمالی خیابان امیر کبیر (برق)، میدان سپه و خیابان سپه. ۳- حد غربی بالندکی انحراف خیابان شاهپور. ۴- حد جنوبی حدود خیابان مولوی.

۱۰ محلات دوازده گانه باستانی را بدین زمان محله سنگلچ و بخشی از محله ارک و محله عودلاجان^۵ و محله چال میدان و محله بازار در میان دارد.

(۱) شرح این شش دروازه در ص ۲۳۶، مجلد حاضر ذیل آمده است، بدینجا رجوع شود.

(۲) جهان نمای مسیوژان، فراهم آمده در آغاز سلطنت ناصر الدین شاه، ورق ۱۰۳

ص ۱ س ۱.

(۳) مجلد حاضر، ص ۵۸۴-۵۸۵.

(۴) نام محله های دوازده گانه طهران قدیم در حایی بنظر نرسید، لکن بی گمان قدمت بسیاری از نامهای موحد کنونی، همانند سنگلچ و عودلاجان و غیره بزمانهای پیش از عهد سفویان می رسد، و یادگاری از مصلحتات مر بوط بزندگانی آن عهد و لوحه مردم دید طبری ان باستانست، که همانند ده تپه ای شعیران و آبادیهای مجاور آن سخن می گفتند (رکج ۱ کتاب حاضر، ص ۶۱۱)، آفای مصنفوی در مقایسه در باب «تهران قدیم و جدید» در اطلاعات ماهانه (ج ۴ شماره ۴۶ ص ۲ بعد) نوشته اند:

«اسم سنگلچ با ظهار یکی از دوستان داشمند که سمت استادی دارد، سنگ رچ و مر بوط به محل درج بندی و تقسیم آب بنظر رسانده است...» (در مواراء النهر نیز محلی بنام سنگلچ وجود داشته که ذکر آن در حدود العالم ص ۱۲۱ بهتر می خورد). همچنین چون حرف (ع) در فارسی وجود ندارد، گویا توان گفت عودلاجان نیز در اصل اودلاجان بوده، و نیز ظاهر اکویا

اماکن و بقاع متبرک قدیمی طهران همانند بقعه‌های سید اسماعیل^۱ و امامزاده

می‌توان احتمال داد که، او در لاجان نیز «او در اجان» بوده و او همان آب در لهجه محلی، و در اجان با پسوند (ان) که برای مکانت از مصدر «در آجین- در آجین» گرفته شده، که هم‌اکنون در آبادیهای اطراف ری قدیم - که از اختلاط با اجانب محفوظ مانده مانند اوشان و آهار از دعهای رودبار قصران و برخی از اماکن شمبران - بکار می‌رود، و معنی بخش کردن آب نهرست به چندین شاخه کوچک در آبیاری، گذر سرپولک (پول در لهجه محلی - پل) در عودلاجان این گفته را تاییدی تواند بود. تبدیل الف به عنین در تعریب اسمی سابقه دارد، همچون عابسکین و عنزلی در آبسکون و انزلی و غیراين دو (رک: ج ۱ کتاب حاضر ص ۲۵۳)؛ و تبدیل را به لام نیز چنین است، چون بالفروش بحای بارفروش (جهان نمای مسیوژان، ورق ۱۱۱ ص ۱۱۱ ماقبل آخر) وغیره.

نام اماکنی از طهران که قدیمی و به لهجه محلی است کم نیست، چنانکه مرحوم قزوینی در بادداشتها، جلد پنجم ص ۳۰۲ نوشته‌اند:

«اول کوچه وزیر دفتر از طرف خیابان فرمانفرما معروف است به سرگوگل، زیرا که سابق آنجا گاوها کوچه‌های اطراف گله می‌شدند، و بعد چوپان آنها را به صحراء می‌برده است».

اما از اماکن جدید نام سیاری از جاهای منسوب بر جال عهد قاجاریان است: مرحوم قزوینی در بادداشتها، جلد پنجم ص ۱۳۰ در باب حسن آباد نوشته‌اند: «محله حسن آباد در شمال غربی طهران را مرحوم میرزا یوسف آشتیانی صدراعظم معروف به آقا پسرش عیزاز حسن مستوفی الممالک آباد کرد، و آنوقت اراضی بود واقع در خارج طهران... مرحوم مستوفی الممالک خیابان فرمانفرما را از مقابل کوچه وزیر دفتر تاونک خیابان درست کرد، و اطراف خیابان را اراضی خرید و آباد کرد که از جمله حسن آباد، بهشت آباد، یوسف آباد، ونک، وین بوده است، ووجه تسمیه یوسف آباد هم با اسم خودش میرزا یوسف است».

ونک و اوین از آبادیهای باستانی ری بوده‌اند که ذکر آنها بجای خود گذشت.

بنای باغ جنت را بکرم خان سبیت داده‌اند. کریم خان چنانکه در ص ۲۴۱ مجلد حاضر گذشت عمارت سلطنتی و دیوانخانه و حرمخانه و باغ ساخت. از بناهای قدیم پیش از زندهی در طهران چیزی نمانده است، و بناهای این شهر بیشتر از عهد قاجاریه است. بزمیان آقا محمد خان قصوری در ارک بنیان یافت. (لغت نامه، ذیل طهران)

(۱) رک: مقاله آقای مصطفوی، اطلاعات ماهانه شماره ۵ (۴۱) مرداد ۱۳۳۰ سال

یحیی^۱ و امامزاده زید^۲ و سید نصرالدین (ناصرالدین)^۳ و امامزاده سید ولی^۴ که بحث در باب آنها از حوصله این مقام بیرون ناست، و بی‌گمان همه پیش از عهد صفویان موجود بوده‌اند و نشان دهنده موقع طهران باستان هستند، جملگی در محدوده مذکور در فوق واقعند.

ذکر رجالي که تا اواسط عهد صفویان از دیه طهران برخاسته‌اند، بمناسبت در ۵ مطاوی مبحث رجال ری درج آمده است.

اقوال مربوط به موقع جغرافیایی طهران در مجلد اول کتاب حاضر صحائف ۸۸، ۸۹ درج افتاده، و اعادت را نیازی نیست. موجزی از اخبار مربوط به طهران و تاریخ آن تاروزگار پایتحتی، در فصل اول از باب سوم در پایان بحث از ری در مسیر تاریخ، صحائف ۲۳۵-۲۴۳ مجلد حاضر گذشت؛ و تفصیل بیشتر در این باب - بویژه تحقیق درباره ۱۰ طهران از آغاز دوره پای تختی آن تا حال - هر چند کاری است بسیار ضروری و مفید، اما ورود در آن مناسب این تأثیف - که موضوع آن بحث از اوضاع و احوال ری باستان و نواحی آن، و با بدیگر بیان روشن کردن سوابق طهران و پنهان آن از قدیم ترین زمان است - نتواند بود. در پایان بمناسبت بدین نکته اشارت می‌رود که از مجموع مطالب ۱۵ مذکور در باب طهران توان دریافت که این شهر برخلاف دعوی برخی از مستشرقان، جدید‌الولاده و نوظهور نیست بلکه آبادی بالتبه ریشه‌دار و قدیمی است^۵، و از نیمة اول قرن سوم ببعد ذکر و نامی داشته است.

(۱) رک : مقاله آقای مصطفوی ، اطلاعات ماهانه شماره ۶ (۴۲) شهریور ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۲۴.

(۲) د د د د د شماره ۷ (۴۳) مهر ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۲۱.

(۳) د د د د د شماره ۹ (۴۵) آذر ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۳.

(۴) د د د د د شماره ۱۱ (۴۷) بهمن ۱۳۳۰ سال ۴ ص ۲.

(۵) بارتولد مستشرق روسی در جغرافیای تاریخی ایران (ترجمه فارسی، ص ۱۸۳) نوشته :

«طهران پای تخت کنونی ایران باندازه‌ای شهر جدید است. که شرح و تعریف آنرا نمی‌توان در دوره جغرافیای تاریخی وارد نمود.»

طبیبه :

نام این آبادی در منتقلة الطالبیه ، در ذکر امامزادگانی که وارد ری شدند درج افتاده ، و در جنة النعیم بنقل از آن کتاب چنین آمده است :

«در باب حرف طاء طبیبه و طولان را از سواد ری خوانده است، و از امامزادگان

۵ ذکری نکرده است .^۱ »

حرف «ع»

عباس آباد :

نام این دیه در تاریخ جهانگشای جوینی، در ذکر حرکت هولاگو بفتح قلاع ملاحظه، بدین صورت مذکور آمده است:

«ملتمس او (رکن الدین خورشاه) را پادشاه مبدول فرمود، و در «عباسآباد» ۱۰
ری بانتظار آن مقام کرد ...^۲

از سطور مقابل این عبارت - که در آن سخن از قصران ری درمیانست - چنین استنباط توان کرد، که این عباس آباد از شهر ری چندان دور نبوده است .

عرادان خوار ری :

ذکر این محل در واقعه نبرد میان امیر ولی و سلطان اویس ایلکانی مذکور در ۱۵
ص ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۱ مجلد حاضر بچشم می خورد، که پیروزی سلطان اویس را بود. برای وقوف بدین داستان بدانجا رجوع شود .

مزروعه علائین (ج - ۴) :

نام این مزرعه در فرمان سال ۱۶۹ شاه طهماسب چنین درج آمده است :

«مزروعه علائین واقع در بلوك غار ری .^۳ » ۲۰

(۱) منتقلة الطالبیه، نسخه عکسی ص ۱۴۹، ۱۵۰، نسخه خطی، ص ۹۴، ۹۵؛ جنة

النعیم، ص ۵۰۳ س ۵. در این کتاب بچای طبیبه طبیه طبیه درج آمده که صحیح نیست .

(۲) جهانگشا، بتصحیح مرحوم قزوینی، ج ۳ ص ۱۰۹ س ۱۱.

(۳) آستانه ری، ص ۳۱ س ۹.

در کتاب آستانه ری، در ذکر پنج رقبه باقی از شانزده رقبه موقوفه مذکور در فرمان شاه طهماسب، در باب این مزرعه چنین نوشته شده:

«... امروزه معمور ترین این رقبات مزرعه علائین است، که واقع شده در حومه ری فعلی، و تا خود صحن بیش از سه کیلومتر فاصله ندارد، و از آب چشمه‌علی معروف مشروب می‌شود.^۱»

۵

علی آباد (ب - ۳):

در تاریخ بیهقی در ذکر ورود محمود غزنوی بری جهت تسخیر این دیار ذکر گردیده:

«... چون بری رسیدند امیر محمود بدولاپ فرود آمد، برای طبرستان نزدیک شهر؛ و امیر مسعود به علی آباد لشکرگاه ساخت بر راه قزوین، و میان هردو لشکر ۱۰ مسافت نیم فرسنگ بود...»

آقای مصطفوی دانشنامه محترم در ضمن مقالتی در تحقیق این گفته بیهقی چنین نوشته‌اند:

«[پس از ذکر دولاپ] علی آباد نیز در جنوب غربی فرح آباد کنار کیلومتر ۴ خط راه آهن شمال واقع گشته، آبادی معظم و پر رونقی است که قسمت اعظم آن به ۱۵ ورثه مرحوم مجدد الدوله تعلق دارد، و بنام علی آباد مجدد الدوله خوانده می‌شود؛ و در سطح اراضی پست و بلند جنوبی آن قطعات سفالهای قرون اول هجری و آثار قدیم نمودار، و گوئی آبادی مزبور در زمان قدیم کمی رو بطرف جنوب واقع بوده است.^۲»

علی آباد (ج - ۴):

این علی آباد دیگری در زیر قلعه طبرک بوده، و یافوت در باب آن چنین نقل کرده ۲۰ است:

«علی‌بازار معناه عماره علی عده قری بنواحی الـری، منها واحده تحت قلعه

(۱) آستانه ری، س ۲۳ ص ۱۶.

(۲) تاریخ بیهقی، س ۱۳۴ ص ۷۰.

(۳) اطلاعات ماهانه، شماره ۵ (۵۳) مرداد ۱۳۳۱ سال پنجم ص ۲۰.

طبرک، والباقي متفرق في نواحيها ، كذا خبر ابن الرازى.^۱

علی آباد(ظ : ب - ۴) :

نام این علی آباد در نزهه القلوب، در ذکر فشاپویه بدین صورت درج گردیده:

«... سیوم ناحیت فشاپویه است، و در او سی پاره دیه است، کوشک و علیاباد

و کیلین... معظم قرای آنجاست.^۲

بزمان حاضر در فشاپویه سه دیه بنام علی آباد موجود است^۳، و معلوم نبست که

منظور از قریه فوق کدام ریک از اینهاست، لیکن ظاهراً بقیرینه محل کوشک و کیلین گویا

علی آبادی که در آن حدود بنزدیکی راه قم واقع است مراد بوده است.

در حوزه ری باستان، در عصر حاضر بر روی هم بالغ بر هیجده دیه بنام علی آباد

موجود است^۴، که بی گمان قدمت پاره‌ای از آنها بقرون نخستین اسلامی می‌رسد.

عيالانه :

در کتاب النقض در ذکر «زریبا» از سران ملاحده آمده:

«... ولادتش بدھی از نواحی ری که عیالانه خوانند ...^۵

مزرعه عیسیاباد :

نام این مزرعه در فرمانی از شاه طهماسب که بسال ۹۵۰ نوشته شده درج است^۶

مزرعه عین آباد :

این مزرعه نیز در فرمان شاه طهماسب مکتوب بسال ۹۶۱ ذکر گردیده است.^۷

حرف (غ)

غار(ب ، ج - ۳ ، ۴) :

غار نام ناحیتی در نزدیکی ری باستان بوده است؛ در نزهه القلوب در ذکر نواحی

ری مذکور آمده:

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۷۱۴ س ۱۷.

(۲) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۴ س ۱.

(۳) کتاب اسمی دهات کشور ، ص ۲۶۴ ارقام ۶۹۴ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰ ،

(۴) رک : کتاب اسمی دهات کشور ، ص ۲۵۶ - ۲۶۷.

(۵) النقض ، ص ۳۲۳ ماقبل آخر.

(۶) آستانه ری ، ص ۲۸ س ۱۷.

(۷) آستانه ری ، ص ۳۱ س ۱۸ .

«... چهارم ناحیت غار است، و سبب تسمیه غار آن است که امامزاده [ای] از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند، و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی «جال کولی»^۱ غاری پدیدآمد. امامزاده پناه بدان غار برده غایب شد، والحال آن ناحیت را جهت غایب شدن آن بزرگوار بناهیت غار نامیده شد...»^۲

۵

گویا قریه قار ری که یاقوت در معجم البلدان و المشترک ذکر کرده همین غار است، و ذکر آن در حرف «ق» بباید.

حرف «ف»

فرزاد (ب - ۳) :

این آبادی، که اکنون آنرا فرجزاد گویند، بسیار قدیمی است؛ و در کتاب منتقلة الطالبیه بصورت «فرزاد»^۳ از سواد ری درج آمده، و روایت آن کتاب درجهٔ النعیم نیز ذکر گردیده است.^۴

فرزاد در کتاب النقض «برزاد» ثبت افتاده، و مؤلف بدطرز خطاب بخصوص، نسبت به سه دیه «ونك» و «كن» و «برزاد» که مردمش زیدی مذهب بوده‌اند، چنین گفته:

«... بايستی که این ملحدی (به طعنه کنایت از پیروی مذهب زیدیه) از ری برداشته بودندی، و ونك و کن و برزاد خراب کرده بودندی...»^۵

یاقوت در معجم البلدان نوشته:

«فرزاد بفتح أوله و تشديد ثانية و فتحه ثم زان و اخره ذال معجمة من قرى الری»^۶

(۱) مجلد حاضر، ص ۵۱۹.

(۲) نزهة الفاویب، متألهه نائله من ۵۴ ص ۵۴ .

(۳) منتقلة الطالبیه، نسخه عکسی، ص ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۰۸، ۱۰۴ .

(۴) جنة النعيم، ص ۵۰۳ .

(۵) النقض، ص ۴۶۰ .

(۶) معجم البلدان یاقوت، ج ۲ ص ۸۷۲ .

مرحوم عباس اقبال در مقالتی در مجله یادگار ذکر کرده :

«فرزاد قریه دیگری است در شمال غربی طهران بین تجریش و کن، نام ابن قریه نیز در کتاب منتقلة الطالبیه مذکور است، اما بشکل فرزاد که املای صحیع قدیم آن فرزاد است بشدید راء . بعدها قیاس عامیانه فر زاد را که بتدریج بتحفیف راء استعمال می شد به فرج عربی مبدل ساخته و فرزاد و فرزاد را فرجزاد کرده است...»^۱

فشاویه (ب، ج - ۴) :

همان بشاویه است که ذکر آن در صحیفة ۵۰۸ مجلد حاضر برفت.

فورارد :

سماعی از ابن آبادی یادگرده است^۲، و یاقوت نیز در باب آن چنین نوشت:

۱۰ «فورارد بالضم ثم السكون وراء مجرزة وآخره دال مهملة من قرى الرئی».^۳

فهرید (ب، ج - ۳، ۴*) :

نام این دیه را یاقوت در معجم البلدان آورده ، و ذکر کرده که در آنجا میان ابن میکال و علویان نبردی رخ داده بوده است :

«فیہرمید من قرى الرئی ، كانت بها وقعة بين اصحاب الحسين بن زيد العلوی

۱۵ [کذا]^۴ وبين ابن میکال ؛ وكان ابن میکال من قبل الظاهر في ايام المستعين».^۵

فیروزان (ظ : ج - ۴) :

نام این آبادی در نزهة القلوب چنین ذکر گردیده :

«... طهران وفيروزان از معظم ناحیت غار است...»^۶

(۱) مجله یادگار ، سال اول شماره ۲، ص ۱۷ س ۱ .

(۲) الانساب ، ورق ۴۳۲ ص ۲۸ س ۲ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۲ س ۵ .

(۴) گویا وی برادر حسن بن زید بوده است، (رک : تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱۵ ص ۲۳۳ بیند). جهة وقوف بوقایع من بوط به ابن میکال در ری، رک: مجلد حاضر، ص ۱۳۸ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۴ س آخر.

(۶) نزهة القلوب ، مقاله ثالثه ص ۵۳ .

این دیه غیراز فیروزبهرام غار است که ذکر ش باید، گویا ظاهرآ فیروزان همان است که بدین زمان فیروزآباد نامیده می‌شود، که در جنوب شرقی پهنه‌ری افتاده.

فیروزبهرام (ب - ۳) :

این آبادی که اکنون جزء حوزه غار است و در گوشش شمال‌غربی ری باستان و ۵ جنوب غربی طهران افتاده است، از بنای‌های فیروزسازانی است، و در طی تاریخ بنامهای «رام‌فیروز» و «فیروزرام» و «فیروزبران» نیز خوانده شده است، در پاره‌ای از روایات این نام شهر ری داده شده بوده است، و ذکر آن در مجلد اول کتاب حاضر برفت.^۲

در تاریخ بلعمی در خبر فیروزبن یزدگرد ذکر شده:

۱۰ «.. سه‌شهر بن‌آورد: یکی بحد ری رام‌فیروزآباد^۳، دیگر بحدگرگان نام او روشن فیروز، و بحد دیگر [آذربایجان] نام او شهرام فیروز...»^۴

مقدسی فیروزرام را از رستاییق ری دانسته و نوشته:

«.. ومن الرستایق قوسین... فرج، جنی، سپرا، فیروزرام»^۵

با قوت در معجم البلدان در ذکر این قریه اشارت کرده، که در آنجا میان یزدین حارت والی ری از سوی امویان و فرخان پادشاه ری جنگی روی داد، و فرخان با ۱۵ کمک زیربن ماجور خارجی یزید را با سیصد تن از اشراف کــوفه بازنــش بکشت، بدین عبارت:

«فیروزرام من قری الری؛ کان عبد‌الملک بن مروان ولی الری یزیدبن الحارت ابن یزیدبن رؤیم ابا حوشــب و قبل ولاه مصعبــب بن الزبیر، فــورــد الری ایام الزبیر بن

(۱) کتاب اسمای دعات کشور، ج ۱ ص ۲۶۳ رقم ۶۱۶.

(۲) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۹ س ۱۵ بعد.

(۳) مصحح در ذیل این کلمه نوشته: در اصل فیروزآباد.

(۴) تاریخ بلعمی، بتصریح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۹۵۴ س ماقبل آخر.

(۵) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۲.

الماجور الخارجی جمیا طأة من الفَرْخان ملک الرّئی، وامداده بالمال والرّجال؛ فواعوا
یزید بن الحارث بقريۃ فیروزرام، فقتلوه و ثلثماۃ رجل من اشراف الكوفة ، و قلت
معه امرأته ام حوشب...^۱

در نزهۃ القلوب در شرح دیه‌های ری ذکر گردیده :

۵ «... فیروزرام که فیروزسازانی ساخت، واکنون فیروزبران می خوانند...^۲
در این کتاب در مورد دیگر در ذکر دیه‌های ناحیة غار از آن بصورت فیروز-
بهرام یاد گردیده.^۳.

قلعة فیروزکوه ^۴، ۱۵، ۶-۳ :

این قلعه بنزدیکی کوه دماوند با اساسی سخت استوار بی افکنده شده بوده ،
۱۰ و به بلده و بمه در آن نزدیکی اشرف داشته، و ویمه در شمار ربع آن بوده است .
یاقوت که خود آنجارا از نزدیک بدید، نام آنرا در معجم البلدان والمشترک ضبط کرده ،
در معجم البلدان گفته :

«... فیروزکوه قلعة فی بلاد طبرستان قرب دماوند، مشرفه علی بلده يقال لها
ویمه رادنها^۵.»

۱۵ در المشترک نوشته :

«فیروزکوه قلعة قرب جبل دماوند، ربضها مدینة صغیرة تسمی ویمه رادنها^۶.»

حروف «ق»

قار (ظ : ب، ج - ۱۴) :

بنا بنقل یاقوت این دیه از آبادیه‌های ری بوده است . وی در معجم البلدان

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۹۲۸ س ۲۰.

(۲) نزهۃ القلوب ، مقالة ثالثة من ۵۳ س ۱۶.

(۳) نزهۃ القلوب ، مقالة ثالثة من ۵۴ س ۸.

(۴) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۹۳۰ س ۷.

(۵) المشترک ، ص ۳۳۵ س مقابل آخر.

والمشترک آنرا آورده، و اشارتی به احوال ابو بکر صالح بن شعیب قاری رازی از ادبیان و لغت‌دانان بزرگ آنجا کرده است؛ در معجم البلدان گفته: «... و قاری ایضاً قریه بالری. قال ابو الفتح نصر: منها ابو بکر صالح بن شعیب القاری...»^۱

۵ قول وی در المشترک نیز بهمین مقاد است.^۲

ظاهرآ این نام همان است که در نزهه القلوب با غین (غار) درج آمده، و ذکر آن در ص ۵۹۴، ۵۹۵ مجلد حاضر گذشت، و نام قریه غار در ناحیت غار در کتاب اسمی دهات کشور ضبط است.^۳

قرج (ظ: ۵، ۵ - ۶، ۴):

ذکر قرج در منابع در ردیف رستاقهای ری ثبت افتاده، در احسن التفاسیم ۱۰ نوشته شده:

«... ومن الرساتيق قوسين ... سر، بهزان ، قرج ...»^۴

یاقوت در معجم البلدان نقل کرده:

«قرج بالفتح ثم السكون والجيم كورة بالری، ينسب اليها على بن الحسين القرجي.»^۵

و نیز در ذکر وهبین آورده:

«وَهْبَيْنِ ... مِنْ رَسْنَاقِ الْقَرْجِ.»^۶

قرج گویا ظاهرآ همان ناحیه است که در نزهه القلوب سبور قرج نامیده شده،

(۱) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۲ س ۱۲.

(۲) المشترک، ص ۲۳۸ س ۳.

(۳) کتاب اسمی دهات کنود، ج ۱ ص ۲۶۳ رقم ۶۱۵.

(۴) احسن التفاسیم، ص ۲۸۶ س ۲.

(۵) معجم البلدان، ج ۴ ص ۵۳ س ۵، و ص ۹۴۲ س ۱۰.

و ذکر شد در سابق برفت.^۱

امروز نیز در سرراه طهران بور امین آبادی بنام قرچک (ج - ۴)^۲ که در حوزه سبور قرچ قدم واقع است وجود دارد.

قزوین (در هم‌غرب) :

در نیمة دوم قرن چهارم قزوین از توابع ری بحساب بوده، و در احسن التقاسیم در ذکر ری چنین درج آمده :

«ولها من المدن آوة، ساوه، قزوین، ابهر، شلبه، الخوار...»^۳

قسطانه (در جنوب غربی) :

قسطانه در سرراه ری بساوه قرار داشته، و منزل اول بوده است؛ و برداشت

۱۰ اعلاق النفیسه از ری هفت فرسنگ فاصله داشته است.^۴ اصطخری در المسالک گفته:

«الطريق من الری إلى الجبال : من الری إلى قسطانة مرحلة ، ومن قسطانة إلى

مشکویه مرحلة ، ومن مشکویه إلى ساوه مرحلة ^۵ فراسخ...»

در ترجمة فارسی این کتاب و نیز در الانساب سمعانی کشانه ذکر گردیده است.^۶

روایت صورۃ الأرض^۷ و احسن التقاسیم^۸ نیز مشابه گفته اصطخری است، یافوت در معجم

۱۵ البلدان نقل کرده :

(۱) مجلد حاضر، ص ۵۶۱.

(۲) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۸ رقم ۱۰۶۴.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۱.

(۴) الاعلاق النفیسه، جزء ۷ ص ۱۶۸. نیز، رک: الخراج قدامة بن جعفر، ضمیمه

المسالک ابن خرداذبه، ص ۲۰۰ س ۱۴ : المسالک ابن خرداذبه، ص ۲۲ س ۴.

(۵) المسالک، ص ۱۲۶ س ۵.

(۶) ترجمة فارسی المسالک، ص ۱۷۴ س ۱ : الانساب، ورق ۴۵۲ ص ۲ س ۸.

(۷) صورۃ الأرض، ص ۳۲۵ س ۱۷.

(۸) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰ س ما قبل آخر.

«فُسْطَادَةَ بِالضَّمْ وَبِرُوْيِ بالكسر وبعد الألف نون قريبة بينها وبين الرى مرحلة في طريق ساوة يقال لها كستانة، ينسب إليها أبو بكر محمد بن الفضل... الرازى القسطنطى...»^۱

قصر الملح (در جنوب شرقی) :

این مکان بنقل قدامة بن جعفر در الخراج^۲ وابن خرداذبه در المسالك^۳، در هفت فرسنگی خوار، در سر راه خوار به خراسان واقع بوده است.

قصر ان (ب، ج ، ۵ - ۶ ، ۳ ، ۳) :

در قدیم تمام پهنه واقع در شمال ری و آبادیهای کوهستانی آنجا را تا سرحد مازندران قصران می گفتند، و بدوبخش ممتاز قصران داخل و قصران خارج منقسم می شد، قصران داخل بر آبادیهای اطلاق می گردید که در داخل دره های متفرع از سلسله البرز در حدود تو جال قرار داشتند، که حد شرقی آن به لواسان و حد غربی آن به کوه های دیه قدیمی شهرستانک می رسید، این آبادی ها را اکنون مجموعاً رو دبار قصران می خوانند با این تفاوت که در قدیم حوزه قصران داخل وسیع تر بوده، و پاره ای از دیه ها که بدین زمان تابع لواسان کوچک هستند در سابق بحساب قصران داخلی بوده اند مانند سینک وهنzek، چنان که مرعشی گفته:

۱۵

«...[چلاویان] روی بولایت قصران نهادند، و بملوک استندار پناه جستند... [ملوک گاوباره] قریه خزک (کذا، ظ : هنzek - هنzek) و سینک را بدیشان مسلم داشتند...»^۴

قصران خارج بدان پهنه گفته می شده، که در امنه جنوبي سلسله البرز در حدود

(۱) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۴ - ۲۰ .

(۲) الخراج ، ضمیمه المسالك ابن خرداذبه ، ص ۲۰۱ س ۱

(۳) المسالك ابن خرداذبه ، ص ۲۲ س آخر .

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۵۲ س ۱۲ . نیز رک : ص ۵۶۸ مجلد حاضر دیه سینک . و مص ۲۷۲ س ۹ ، و مص ۴۰۴ س ۹ ، و مص ۴۰۵ س ۴ تاریخ مرعشی .

توچال بمحاذات قصران داخل افناوه بوده و تا حدود کوه ری می‌رسیده، چنانکه در نزهه القلوب در ذکر قلعه طبرک آمده:

«قلعه طبرک بجانب شمال [شهر] در پای کوه افناوه است، ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است...»^(۱)

این تفسیم در باب قصران داخل و خارج مطابق است با آنچه در منابع باستانی درج است، که شرح آن باید. این نام قدیمی است^(۲)، و در منابع مورد استفاده نخستین بار در قصيدة ابن کربلا بوجه رازی از رجال نیمة اول قرن سوم، از اصحاب حسین بن احمد علوی مشهور بکوکبی، که بسال ۲۵۱ هجری خروج کرد^(۳)، بدین صورت بنظر رسید:

(۱) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۳ م ۱۲.

(۲) وحه تسمیه آن بوجه مرضی طبع روش نشده، لکن تردیدی نیست که این کلمه عربی نیست بلکه معرف کلمه‌ای فارسی است که در ترکیب لفظ «کوه» وجود داشته، که کاف آن در تعریف بصورت «ق» درآمده. چنانکه در کوستان و قهستان دیده می‌شود، و محتمل‌اصل کلمه «کوه سران» بوده است بمناسبت کوهستانی بودن محل. این احتمال را چند قرینه تایید می‌کند.

نخست آنکه چون پسوند مکان «آن» از آخر آن برداشته شود «کوه سر» می‌ماند که در آن حدود در میان آبادیهای ری و مازندران نظیر فراوان دارد، چون رودسر، بالسر، چابکسر، رامسر، کیاسر، گچسر، دربندر، سنگسر، آخرسر و امثال اینها. دیگر آنکه جز قصران ری هر مکان دیگری نیز که قصران نام داشته کوه و یا کوهستانی بوده، چنانکه در کتاب عجایب المخلوقات (ص ۱۰۸) مذکور است: «قصران کوهی است بزمی سند، و قصران نام شهری است. شیخ الرئیس گوید: عسل بجیال قصران همچون تلی بیقد...»

دیگر آنکه قبل از اسلام نیز گاه‌گاه از آبادیهای کوهستانی واقع میان ری و طبرستان بنام کوه آن حدود یاد می‌کرده‌اند، چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان مذکور است (ص ۱۱۰، ۱۱۱ مجلد حاضر)، اردوان از کستک کستک چون از ری و دنباآند و دبلمان و پذخوار گر سپاه و آخر خواست، واينجا مراد از پذخوار گر که کوه دماوند است آبادیهای آنجاست.

(۲) رک: این اثیر، ج ۵ ص ۳۳۰ م ۱۳؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۷۳ م ۷.

«وَشَرْدُوذِيَّ عَنْ صَحْبِيِّ وَعَنْ وَلَدِيِّ حَتَّى لَجَاتُ الْأَجْبَالُ قَصْرَانٍ^۱»

پس از آن قصیده نام هردو قصران (قصران الداخل و قصران الخارج) در المسالك اصطخری^۲، و صورة الأرض ابن حوقل^۳، و احسن التقسيم^۴ در مقام ذکر رسائیق ری درج آمده، که اختصار را از نقل آنها خود داری می شود.

ابودلف از رجال قرن چهارم در الرسالۃ الثانية در باب بلندی کوههای آنجاودشواری^۵ دستن یافتن مرزبان ری بر مردم آن حدود بهنگامی که سربطغیان کشند، واینکه ایشان را بمنظور حفظ اطاعت بنزد کارگزار ری و ثیقه هایی بوده، و نیز بیشتر میوه های ری از آنجا می رسیده، قولی دارد بدینقرار :

« وَمِنْ الرَّنْی الرِّسْنَاقَ يَقَالُ لَهُ قَصْرَانٌ ، وَهِیَ جَبَالٌ شَامِخَةٌ عَالِیَّةٌ ، اذَا امْتَنَعَ اهْلُهَا عَلَیِ السُّلْطَانِ لِحْمَلِ الْخَرَاجِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِمْ ، وَإِنَّمَا لَهُمْ عِنْدَ صَاحِبِ الرَّیِّ رَهَائِنٌ ؛ ۱۰ وَأَكْثَرُ فَاكِهَةَ الرَّیِّ مِنْ هَذِهِ الْجَبَالِ.^۶ »

معنای در الانساب در نسبت «القصرانی» از هردو قصران را دارد کرده، و خود شبیه را در قصران خارج بسر برده.^۷

در راحة الصدور در بیان مرگ طغل اول ذکر تجربیش و قصران خارج

بدینگونه درج است :

«... بِقَصْرَانِ بَیْرُونِیِّ بَدَرَ رَیِّ بَدِیِّ طَبَرِیِّ شَتَّ ازْ جَهَةِ خَنْکَیِ هَوَانِزَوْلِ فَرْمَوْذِ.^۸ »

سنایی در حدیقه نام قصران را آورده، و ظاهر آن بعد مسافت راخواسته است :

(۱) مختصر کتاب البلدان ابن فقيه ، ص ۲۷۳ س ۱۲ .

(۲) المسالك ، ص ۱۲۳ س ۹ .

(۳) صورة الأرض . ص ۳۲۲ س ۱۰ .

(۴) احسن التقسيم ، ص ۳۸۶ س ۳ .

(۵) الرسالۃ الثانية ، ص ۳۲۳ س ۱ .

(۶) الانساب ، ورق ۴۵۵ ص ۲ س ۵ .

(۷) راحة الصدور ، ص ۱۱۲ س ۱ .

ای بساریش کاندرين خانست ^۱ که خداوند آن بقصر آنست

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نام هردو قصران ثبت افнاده :

«... مردم قصران درون و بیرون جمله بخدمت ملک شهید [اصفهبد حسن بن

رسنم، از فرقه ثانیه باوندیه] آمدند...»^۲

یاقوت نیز در معجم البلدان در ضمن اشارت به ردو قصران، از رهائی که مردم

آنچارا بنزد صاحب ری بود تا سربطغیان برندارند سخن گفته، و نیز بیشتر میوه های

ری را از آن نواحی دانسته است، بدین شرح :

«قصران الداخل و قصران الخارج ... همانا حیتان کبیر تان بالری فی جبالها ،

فیهم حصن مانع یمتنع علی ولاة الری فضلاً علی غیرهم، فلا تزال رهائن اهله عند من

۱۰ یتملک الری ؟ واکثر فووا که الری من نواحیه ...»^۳

وی در المشترک نیز اشجار و فوا که قصران را ستوده است.^۴

زکریا قزوینی باشباه قصران را نام قریه ای از قرای ری دانسته، که بدوقسمت

قصران داخل و قصران خارج منقسم می شده، بدینقرار :

«قصران اسم قریه من قری الری؛ وهی قسمان: يقال لاحدهما قصران الداخل،

۱۵ والآخر قصران الخارج ...»^۵

در نزهه القلوب نیز در ذکر نواحی ری، نام قصران و دولاب و قوسین و رزین و

فیروزرام و غیر اینها ذکر شده.^۶

قصران خارج خود بدوبخش فوقانی و تحتانی تقسیم می شده، و نیمة شمالی

آنرا که مرتفع و کوهستانی بوده قصران فوقانی، و نیمة دیگر را که بنای مفاد گفته صاحب

(۱) حدیقه، ص ۳۶۸.

(۲) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۱۱ س ۲۲.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۰۵ س ۱۵.

(۴) المشترک، ص ۳۴۶ س ۷.

(۵) آثار البلاد، ص ۴۴۰ س ۷.

(۶) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۱۳ بیعد.

نزهه القلوب که در سابق گذشت^۱، تا پس کوه شمالی ری می‌رسیده، قصران تحتانی می‌گفته‌اند؛ دلیل این دعوی آنکه بنا بگفته باقوت دیه جی در مغرب طهران از اعمال قصران فوقاری بوده است، وی در المشترک آورده:

«...جیٰ و سیرا قلعة حصينة من اعمال الرّی، من اعمال قصران الفوقاری^۲.»

که بموجب این گفته حد قصران فوقاری تا طهران و دولاب که باجی از دامنه^۳ کوه توچال هم فاصله هستند می‌رسیده، و نیز از این بیت قوامی رازی می‌توان استنباط کرد که دولاب حد جنوبی این قصران بوده است.

چه داری از پس پیری امید بر نای

ورای قصران ای دوست کی بود دولاب^۴

قصران خارج را ظاهراً در میان سالهای ۹۶۱-۸۸۱ هجری بعد بمناسبت غلبه^۵ نام قلعه شمیران در آن حدود، شمیران گفته‌اند، و ذکر این مطلب در شرح شمیران در صحائف ۵۷۳، ۵۷۴ مجلد حاضر گذشت؛ لکن قصران داخل را هنوز بهمان نام و با افزودن کلمه رودبار^۶ بر سر آن «رودبار قصران» گویند.

امین احمد رازی درباره قصران داخل آورده:

(۱) مجلد حاضر، ص ۶۰۲.

(۲) المشترک، ص ۱۱۸ س ۳.

(۳) دیوان قوامی رازی، ص ۸۹ س آخر.

(۴) کلمه «بار» ظاهراً در این مورد به معنی کنار (رود و دریا) است، چنانکه در زندوهون یسن، بخش ۳ یادگار جایا سپ در ضمن پاسخهای جاماسب به گشتاب شاه (ص ۱۱۹ س ۲۸) بند ۴۳ بفرهن صحت ترجمه) چنین آمده: «پس از آن از نزدیکی بار دریایی پذشخوار گر (بحر خزر) مردی مهر ایزدی را بینند...» یعنی کنار دریا. مرحوم قزوینی در باداشتها (ج ۴ ص ۹ س ماقبل آخر) نوشت: بار به معنی زمین یامکان یاکثرت: زنگبار، دریا بار (بلاد سواحل)، رودبار، هندوار، سعدی گوید:

فلم بین یمین چو گرم رو مرغی است که خط بروم برد دمبدم زخند و بار

(କ) ଅନ୍ତର୍ଗତିରେ ଏହା ମାତ୍ରାରେ

୪୪୮-

(କ) ଅନ୍ତର୍ଗତିରେ ଏହା ମାତ୍ରାରେ

୫୦୨ ମଧ୍ୟ-

(କ) ଅନ୍ତର୍ଗତିରେ ଏହା ମାତ୍ରାରେ ଏହା ମାତ୍ରାରେ ଏହା ମାତ୍ରାରେ

(କ) ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

(କ) ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

“...[ଶବ୍ଦ] ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

୪୧ ଶରୀର (ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ)-

ଏହାରେ

“ଶରୀର ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଶରୀର :

୧ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏ ୧୬୦ ମିନିଟ୍

କିମ୍ବା କିମ୍ବା ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

୨ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

“... ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ ଏହାରେ

بنام قلوصه اردو بزنند... علی بن عیسی روی به قلوصه آورد...^۱

چون بتفصیلی که در ذکر این حادثه در خلافت مأمون، ص ۱۳۵ مجلد حاضر
بیان شد، محل این جنگ در نزدیکی مسکویه ری بوده، باید محل قلوصه را در آن
حدود پنداشت. احتمال اتحاد این آبادی با آبادی مذکور قبل از آن بسیار قوی است.

۵

قم (در جنوب غربی) :

قم در نیمة دوم قرن چهارم در حساب نواحی ری بوده، و مقدسی گفته:

«وَمِنَ النَّوَاحِيْ قَمُّ، دَمَّاَوْنَدُّ، شَهْرَ زُورَ...^۲

قوچ آغاز (در جنوب غربی) :

نام این دیه در نزهه القلوب در ذکر دیه‌های ناحیت فشابویه درج افتاده.^۳

۱۰

قوسین :

قوسین نام رستاقی در ری بوده، که دیهی بزرگ بهمین نام داشته، و قلعه‌ی محکم
در آنجا ساخته بوده‌اند؛ اصطخری از رستاق قوسین ری چنین یاد کرده:
«وَمِنْ رَسَاتِيقِهَا الْمَشْهُورَةِ قَصْرَانُ الدَّاخِلِ وَالْخَارِجِ... وَرَسَاتِيقُ قَوْسِينِ وَ
غَيْرِ ذَلِكِ.^۴

۱۵

مشابه این قول در صورۃ الارض^۵ و احسن التقاسیم^۶ نیز درج آمده است.
اصطخری دیده قوسین را در ردیف دیه‌های آورده، که آنها را از شهر کهای خوار
و ویمه و شلبه بزرگتر دانسته، و جمیعتشان را بیش ازده هزار نفر نوشته بدینقرار:
و «لَدْرَتِي سُوی هَذِهِ الْمَدَنِ (الْخَوارُ، وِدْمَهُ، شَلْبَهُ) قَرَى تَزِيدُ فِي الْكَبْرِ عَلَى

(۱) ترجمة اخبار الطوال دینوری، ص ۴۱۵ س ۵ ببعد.

(۲) احسن التقاسیم، ص ۲۸۶ س ۲.

(۳) نزهه القلوب، مقالهٔ تالثه ص ۵۴ س ۱ ببعد.

(۴) المسالک، ص ۱۲۳ س ۹.

(۵) صورۃ الارض، ص ۳۲۲ س ۱۰.

(۶) احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ س ۲.

هذه المدن كثيرة، مثل سد... ودزاه وقوسين وغير ذلك من القرى التي بلغنى ان فيها ما يزيد اهلها على عشرة آلاف رجل.^۱

این وصف در صوره‌الارض ابن حوقل نيز بهمین تقریب ثبت افتده^۲. در نزههـ القلوب نیز نام این دیه آمده است.^۳

قلعه قوسین بتصویر او لیاء الله در تاریخ رویان^۴، و ظهیر مرعشی در تاریخ طبرستان^۵ از امهات قلاع قدیم ری بوده است. ذکر هجوم امرای ایغور در سال ۷۵۹ بدین قلعه بهقصد بیرون آوردن آن و دیگر نواحی ری از تصرف جلال الدوله و فخر الدوله از شاهان آل بادوسیان، در صحیفه ۲۲۰ مجلد حاضر گذشت.

محل قوسین- با تمام کوششی که دریافت آن بکار رفت - شناخته نیامد، لکن از ۱۰ مجموع اخبار چنین مستبیط است که در سرراه بلاد بزرگ فرار نداشته، و نیز از شهر ری چندان دور نبوده است.

قوهه دشتپی (در مغرب) :

در نواحی ری باستان دو آبادی بنام قوهه وجود داشت، یکی در دشتپی قدیم که حدود ساوجبلاغ فعلی بوده است، و دیگری در سبور قرج. ذکر قوهه دشتپی در سفرنامه ۱۵ ناصر خسرو چنین آمده است:

«... مردادماه سنه خمس عشر و اربعماهه از تاریخ فرس [از ری] بجانب قزوین روانه شدم و بدیه قوهه رسیدم...»^۶

این قوهه امروز جزء دهستان ساوجبلاغ است.^۷

(۱) الممالک، ص ۱۲۳ س ۷، ترجمه فارسی آن، ص ۱۷۱ س ۹.

(۲) صورة الارض، ص ۳۲۲ س ۶.

(۳) نزهه القلوب، مقاله ثالثه ص ۵۳ س ۱۳ ببعد.

(۴) تاریخ رویان، ص ۱۳۲ س آخر.

(۵) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۱۷ س ۶ ببعد.

(۶) سفرنامه ناصر خسرو (سیاحت نامه)، ص ۹ س ۷.

(۷) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۵۸۰ رقم ۱۹۸.

ظاهراً درسابق این قوهه را گاه بنام «قیها» می خوانده اند، یاقوت در معجم-
البلدان درذیل قها گفته:

«قیها بالكسر والفتح قرية عظيمة بين الرزى وقرزون ولیست المعروفة بقوههان
کان بعضهم یتنشقظ بهما سواءً!»

قوههه سبورقرج (ج، ۵-۶):

قسمتی از پهنه سبورقرج که قوهه در آنجا واقع بوده، اکنون بنام دهستان
بهنام پاز کی در ورامین مشهور است، قوهه نام دو دیه در آن حدود بود، که یکی را قوهه
علیا یاقوهه آب می نامیدند، و در حدود کبود گنبد فعلی قرار داشته، و آب جاجرود
در آن حدود مقاسمه می شده، و مستقر صوفیان بوده است، و دیگری را قوهه سفلی یاقوهه
حمر (خران) می گفتند، و سبب این تسمیه باید. دو قوهه از هم قرب یک فرسنگ فاصله
داشته، و قوهه سفلی میان قوهه علیا وری افتاده بوده است. یاقوت که خود آن محل
را از نزدیک بدید، از آن بنام قوهه یاد کرده، و در معجم البلدان چنین گفته:

«قوهه بالضم ثم السكون والهاء مفتوحة وذال معجمة، والعابث تقول قوهه
بالهاء؛ وهو اسم لقربتين كبيرتين بينهما وبين الرزى مرحلة: قوهه العلیا وهى قوهه الماء،
لان عندها تنقسم مياه الانهار التي تترافق في نواحي الرزى، وعهدى بها كبيرة ذات
سوق واربطة ونحوها حسن تصوفية في سنة ۱۷۶ قبل ورود التبريز، وقوهه السفلی
وتعرف بقوهه خران اي قوهه الحمر، وبينها وبين العلیا فرسخ، وهي بين العلیا والرزى،
عهدى ايضاً بها عامرة ذات سوق وبساطين وخيرات.»^۳

در نزهه القلوب در باب تقسیم آب جاجرود در آنجا چنین ذکر گردیده:
«آب جاجرود ... در حدود قوهه علیا و اسان مقاسمه می گنند، و قریب چهل
جوى از آن بردارند...»^۴

(۱) معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۰۸ س ۲.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۰۵ س ۱۱.

(۳) نزهه القلوب، مقاله نالهه، ص ۲۲۰ س ۱۵.

محل مقاسمۀ این آبرا بزمان حاضر کبود گنبد گویند، در کتاب اسامی دهات کشور در ذکر دهستان و رامین چنین آمده:

«... رود جار و دپس از گذشتن از قریۀ پارچین در کبود گنبد بچند شعبۀ مجزا از یکدیگر تقسیم شده...»^۱

سبب تسمیۀ قوهۀ سفلی بدقوهۀ خران آن بود، که در سابق از میان آبادیهای نواحی ری، که همه مذهب شیعۀ اثناعشری داشتند، مردم آن دیه‌سنی حنفی بودند، در نزهۀ القلوب در این باب چنین اشارت رفته:

«... اکثر ولایات شیعۀ اثناعشری اند الا دیه قوهۀ خران می خوانند...»^۲

باشدند، و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوهۀ خران می خوانند...»^۳

این قوهۀ در همان حدود امروز نیز بجا است^۴

قیای دشتیپی (در مغرب):

این دیه آبادی بزرگ و میان ری و قزوین واقع بود، و قول یاقوت در این باب در ذکر قوهۀ دشتیپی گذشت^۵. ذکر این محل در میان منابع مورداستفاده نخستین بار در تاریخ طبری در ذکر فتح ری بدست مسلمانان بنظر رسید، که زینبی (= زینبدی) یکی از سپاهیان سیاوخش مرزبان ری بمخالفت با وی در آنجا با عرب پیوست^۶ بدینقرار:

«... خرج نعیم بن مقرن من واج روز^۷ فی الناس وقد اخر بها الى دستبی ... و خرج الزینبی ابوالفرخان [من الری] فلقيه الزینبی بمکان يقال له قهبا مسالما و مخالف لملک الری...»^۸

(۱) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۵۳ س ۷.

(۲) نزهۀ القلوب، مقالۀ ثالثه من ۵۴ ص ۱۲۳.

(۳) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۹۰۷.

(۴) مجلد حاضر، ص ۶۰۹.

(۵) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۱۵۳.

(۶) موضوعی میان همدان و قزوین: معجم البلدان، ج ۴ ص ۸۷۲.

(۷) تاریخ طبری، جزء ۴ ص ۲۵۲.

قزوینی در آثار البلاط در شرح قزوین، در بیان احوال ابو محمد بن احمد نجفی
قزوینی داستانی نقل کرده و در ضمن آن گفته :

«... قهانا حیة من اعمال الری...»^۱

از جمع این گفته و قول طبری و روایت باقوت چنین برمی آید که در فاصله
میان قزوین و ری ناحیه‌ای بنام قها وجود داشته، و مرکز آن نیز که دیهی بزرگ بوده ۵
قها نامیده می‌شده که گاه آنرا قوه نیز می‌گفته‌اند.

در راحة الصدور در ذکر استیلاء خوارزمشاه بر مملکت عراق درج آمده :

«میاجق را در نواحی قهنا بشکستند...»^۲

قرهای سبور قرج (ج، ۵-۴) :

این قهای بر ناحیتی در سبور قرج در راه میان خوار و ری اطلاق می‌گردیده، و ۱۰
دو قوهه علیا و سفلی جزء آن ناحیت بوده است، باقوت در معجم البلدان بدنبال شرح
دیه قهای واقع میان ری و قزوین سخن را چنین ادامه می‌دهد :

«... و [قهای] ناحیة بالری بين الخوار والری، منها قوهه الماء و قوههذا الحمار.»^۳

در ترجمه فارسی المسالك اصطخری، در بحث از روستاهای ری ذکر گردیده:
«... و روستاهای قصر این درونی و بیرونی... و دماوند و کها و مرکوی.»^۴ ۱۵
این گفته در اصطخری نسخه مطبوع مورد استفاده درج نیفتاده، اگر در نسخه بدل
طبع ۱۹۲۷ آن کتاب ذکر قوهه‌ذبچشمی خورده^۵، و نیز باقوت از اصطخری چنین نقل کرده:
«قال [الاصطخری] ولدری قری کبار... وعد منها قوهه والسد و مرجبی و
غیر ذلك...»^۶

(۱) آثار البلاط ، ص ۴۳۷ . ۱۹

(۲) راحة الصدور ، ص ۳۹۸ س ۲۰

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۲۰۸ س ۳

(۴) ترجمة المسالك ، ص ۱۷۱ س ۱۰

(۵) المسالك ، طبع ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۹ س ۵ نسخه بدل (۲).

(۶) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۴ س ۲۰

در نزهه القلوب در ذکر نواحی ری اشارت رفته :

«...دیگر نواحی چون مرجی و قها کدر صحر است^۱.»

از مطالب چند سطر اخیر بدرستی روشن می‌گردد که کها و قها و قوه‌هه هر سه نام یکی بوده، و قول باقوت نیز که در قوهه دشتی گذشت. «کان بعضهم يتلفظ بهما (قها و قوهه) سواء^۲.». این دعوی را بر هانی قوی تواند بود. وبقیرینه وصف آن به بزرگی بی‌گمان مراد از سه نام اخیر همان قوهه دشتی است، که اهمیتش بیش از قوهه سبور قرچ بوده است.

حرف «ک»

کاسب (در جنوب شرقی) :

نام این آبادی در کتاب الخراج قدامه بن جعفر^۳ والمسالک ابن خردآذبه^۴ در ۱۰ بیان راه ری به خوار درج آمده، که بموجب کتاب نخستین منزل سوم و کتاب دوم منزل دوم بوده است؛ و محتمل است که همان کیسب باشد که بجای خود مذکور افتاد.

کاواص (الف - ۳، ۴*) :

نام این دیه در تاریخ ابن اثیر در ذکر نزاع طاهر بن حسین و علی بن عیسی دو سردار مأمون و امین در سال ۱۹۵ هجری بچشم می‌خورد، بدینقرار: ۱۵ «فخرج [طاهر] من الری ... علی خمسة فراسخ من الری بقربة يقال لها کاواص...^۵

شرح این نبرد که بنزد یکی مسکویه ری واقع شد - در ص ۱۳۵ مجلد حاضر گذشت .

(۱) نزهه القلوب ، مقاله ثالثه ۵۳ ص ۱۲۰ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۶۰۹ .

(۳) الخراج، ضمیمه المسالک ابن خردآذبه، ص ۲۰۰ س ۱۷۰ .

(۴) المسالک ابن خردآذبه، ص ۲۲۰ س ۱۲۰ .

(۵) ابن اثیر ، ج ۵ ص ۱۴۴ س ۱۰۰ .

کرج (الف - ۳) :

این نام در قدیم بر چند موضع اطلاق داشته، که از جمله کرج ابوالف - شهری در فاصله میان همدان و اصفهان - و کرج ری بوده است. در احسن التقاسیم ذکر گردیده: «کرج ناحیة ومدينة لهمدان وقرية بالمرىٰ».^۱

- ۵ یاقوت در معجم البلدان در ذکر اماكن مسمی بدین نام آورده:
- «... و تَرْجَ من قرَى الرَّى أُخْرَى ...»^۲
- وی در المشترک نیز از کرج ری یاد کرده است.^۳
- کرمانشاهان (در جنوب غربی):
- این محل بنقل بلادری موضع دفن عمرو بن معدی کرب زبیدی بوده است، وی در فتوح البلدان در شرح فتح ری و ذکر عمر و گفته:
- «... فَلَمَّا انصَرَفَ[مِن الرَّى] تَوْفَى، فَدُفِنَ فَوقَ رُوذَةً وَبُوْسَةً بِمَوْضِعٍ يَسْتَأْنِي
کرمانشاهان...»^۴
- یاقوت نیز این قول را در معجم البلدان ذکر کرده است.^۵

- ۱۰ گرمانه (د - ۴*) :
- ۱۵ نام این آبادی در اعلاق النفیسه درج آمده، و روایت آن در ذکر افریدون گذشت، و اعادت را نیازی نیست.^۶ مراد از هشتماد رودان مذکور در آن روایت نهرهای متغیر از رود جاجرود است، و ذکر آن بیاید.

(۱) احسن التقاسیم، ص ۲۵۶.

(۲) معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۱-۱۵۰.

(۳) المشترک، ص ۳۶۸-۱۲۰.

(۴) فتوح البلدان، ص ۳۲۰، س ۱۰. بی بعد.

(۵) رک: روده، مجلد حاضر، ص ۵۵۶.

(۶) مجلد حاضر، ص ۴۹۳.

کسکانه (ج - ۴) :

بنا بر روایت مقدسی در احسن التقاسیم، این آبادی در فاصله میان ورامین و ری واقع بوده، و آن روایت چنین است:

«...ثیم الی رباط جرا مرحله، ثیم الی ورامین مرحله، ثیم الی کسکانه مرحله،

۵ ثیم الی الری مرحله...»

کشتانه (درج‌جنوب غربی) :

این آبادی همان قسطانه واصل فارسی آنست، که ذکر شد بجای خویش گذشت؟

کلین فشاویه (ب - ۵) :

در حوزه ری باستان دو دیه بدین نام موجود بوده، که اکنون نیز هردو بجا است،

۱۰ یکی در ناحیه فشاویه افتاده است، و دیگری در بهنام سوخته ورامین. در تلفظ این کلمه که آیا بصورت **مُكْبَر** بروزن امیر باید خواند یا **مُصْغَر** بروزن حسین، و با صحیح آن کیلین است اختلاف کرده‌اند، در فرهنگ آندراج اصل آن با کاف فارسی درج افتاده و چنین ذکر رفته:

«...كَلِين بَكْسَر كَاف فَارسِي مَنْسُوب بَكَل رَا گَوِيند... نَام دِيهِ در حُوا لِي رِي

۱۵ کَه قَلْعَه اَي گَلِين داشته، و مَنْسُوب بَدانْجَارا گَلِينِي مَي خُوانَه، و كَلِين بَكَاف عَربِي هَمَا نَا مَعْرَب آن باشد...»

فیروز آبادی در قاموس نوشته:

«كَلِين كَامِير قَرِيَة بَالرِّي، مَنْهَا مَحْمَدْبَن يَعْقُوب التَّكْلِينِي مِنْ فَقَهَاء الشِّيعَة.»
عالَمَان شِيعَه اَكْثَر كَلِين فَشاوِيَه رَا بَتْصِغَر و بَروْزَن حُسْيَن تَلْفُظَ كَرَدَهَانَه، چنانَه

۲۰ صاحب قصص العلما آورده:

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۱ - ۸۰.

(۲) مجلد حاضر ، ص ۶۰۰.

(۳) آندراج ، ج ۳ ص ۵۲ - ۲۸ ستون وسط.

«کلین بضم کاف و فتح لام است چنانکه علامه و شیخ الطایفه شیخ طوسی
بدان تصریح کرده‌اند، و از مشایخ خلفاً عن سلف بدین وجه مسموع گشته، و بالفعل
نیز در السنة اهالی آن ولایت یعنی ری و توابع آن بدین وجه قراءت می‌شود...»^۱

در کتاب جنة النعيم نیز بدین اختلافات اشارت رفته، و کلین موجه تلقی
گردیده.^۲ از مجموع روایات منقول در این باب که مقام مقتضی بحث بیشتر نیست چنین
توان گفت: در اکثر استعمال قریه‌ای که در فشابویه واقع است مصغر و بروزن حسین
است، و آنکه در ورامین است مکبز و بروزن امیر است.

کلین فشابویه در نزهۃ القلوب، در ذکر نواحی چهارگانه ری بصورت کلین

درج گردیده:

«سیوم ناحیت فشابویه است، و در او سی پاره دیه است، کوشک و علی آباد، ۱۰
و کلین ... معظم قرای آنجاست.^۳

(کلین و رامین نیز که در ردیف بعد باید در احسن التقاسیم بدین صورت است.)
این دیه از طهر انقرب سی و هشت کیلومتر، و از جاده قم پنج کیلومتر فاصله دارد،
وفقیه عالم جلیل القدر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی و چند تن دیگر از بزرگان
شیعه از آنجا برخاسته‌اند، که در مبحث رجال بنامشان اشارت رفت. مزار یعقوب بن اسحق ۱۵
در آنجا واقع است.

کلین بهنام و رامین (۵ - ۵) :

این کلین در بیک منزلی راه ری بخوار واقع است، و در احسن التقاسیم آمده:

«... من الری الى کلین مرحلة، ثم الى کیس مرحلة، ثم الى الخوار مرحلة».^۴

یاقوت در معجم المدن در جایی مصغر این را ذکر کرده:

(۱) قصص العلماء، ص ۳۹۶ س آخر. نیز، رک: منهج المقال، ص ۳۱ س ۶.

(۲) جنة النعيم، ص ۱۵۱ س ۱۸.

(۳) نزهۃ القلوب، مقالة ثالثة من ۵۴ ص ۱.

(۴) احسن التقاسیم، ص ۴۰۰ س ۱۱.

«كُلِّيْنَ الْمَرْحَلَةُ الْأُولَى مِنَ الرَّى لِمَنْ يَرِيدُ حَوَارَ عَلَى طَرِيقِ الْحَاجِ».^۱
ودرجای دیگر آنرا بصورت کیلین بکسر کاف آورده، و بازار آن را نیز بهمین
نام یاد کرده، بدین شرح:

«كِيلِينَ بِالْكَسْرِ ثُمَّ السُّكُونِ وَكِسْرِ الْلَّامِ وَآخِرِهِ نُونٌ مِنْ قَرِي الرَّى عَلَى سَتَةٍ
فَرَاسِخٍ مِنْهَا، قَرْبُ فَوْهَذَا الْعَدْلِيَا؛ فِيهَا سُوقٌ يَقَالُ لَهَا كِيلِينَ، يَنْسَبُ إِلَيْهَا أَبُو صَالِحٍ
عَبَادِ بْنِ اَحْمَدَ الْكِيلِينِي...»^۲

گن (ب - ۳) :

کن - که بدین عهد نیز آباد است - یکی از دیههای باستانی حوزه ری است. نام
آن در کتاب الفقض از مؤلفات حدود ۵۶۰ هجری ذکر گردیده، و روایت آن در ذیل
۱. فرزاد درج افاده، بدانجا رجوع شود.^۳
یاقوت در معجم البلدان در ذیل این نام آورده:
«...كَنْ أَيْضًا مِنْ قَرِي قَصْرَانِ...»^۴

کوشک (ظ : ب - ۵) :

نام این ده در نزهه القلوب در ردیف آبادیهای فشاویه مذکور آمده، و آن روایت
در ذیل کیلین گذشت.^۵ گویا این دیه همان است که در نقشه اشتال آلمانی در نزدیکی
کلین فشاویه بصورت کوشک ثبت گردیده، چون در کتاب اسمی دهات کشور، از
نشریات اداره آمار عمومی نیز در این ناحیه بجای کوشک کوشک مذکور آمده است.^۶

(۱) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۳۰۳ س ۸ .

(۲) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۲۳۴ س ۶ .

(۳) مجلد حاضر ، ص ۵۹۵ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۲۱۲ س آخر .

(۵) مجلد حاضر ، ص ۶۱۵ .

(۶) کتاب اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۱۸ .

کوشک دشت (ج - ۳) :

بنا بنقل ظهیر مرعشی در تاریخ طبرستان ، علی کامه در قصران داخل بکنار جاجه رود قصری بساخت ، و از آن پس آنجا را کوشک دشت نامیده‌اند ، قول وی چنین است :

۵ «...علی کامه در قصران بکنار جاجه رود قصر بنیاد کرد، و آنجا می‌بود؛ والحال آن وادی را کوشک دشت می‌خوانند، وقتی که آنجاست قصر علی کامه بوده است.^۱»
او لیاء‌الله نیز در تاریخ رویان کوشک علی کامه را ذکر کرده است.^۲ برای اطلاع بیشتر در باب این محل به شرح جو سق خلیفه رجوع شود.^۳.

کومین (در مغرب) :

۱۰ این دیه در فاصله میان ری و قزوین واقع بوده است، با قوت گفته :

«کومین ایضاً قریه بین الری و قزوین.^۴»

گهها (دو ناحیه در دشتی و سبور قرق) :

این نام ، اصل فارسی قهاست که در صحائف ۶۱۰، ۶۱۱ مجلد حاضر مذکور آمده .

۱۵ کهده (ظ : در جنوب شرقی) :

این قریه ظاهراً همان کهنه است که در ردیف بعد مذکور افند .

کهنه (ظ : در جنوب شرقی) :

نام این ده در المسالک اصطخری در دو منزلی راه ری به خوار ذکر گردیده ، بدین قرار :

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۱۴.

(۲) تاریخ اولیاء‌الله ، ص ۸۳ س ۱۲.

(۳) مجلد حادث ، ص ۵۲۲.

(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۲۳۰ س ۱۶.

«من الری الى افرندین مرحله ، ومن افرندین الى کهدة مرحله ، ومن کهدة الى خوار مرحله...»^۱

در متن این کتاب چنانکه مشهود است کهده ثبت افتاده، لکن نسخه بدل آن بنقل از سه منبع از نسخ مخطوط ، که طبع کتاب براساس آنها انجام یافته ، کهنه است ، و صورت اخیر ترجمه فارسی آن کتاب که متعلق به یکی دو قرن پس ازفوت اصطخری است مطابق است، در این ترجمه چنین مذکور است :

«از ری تا افرندین يك مرحله ، واز آنجا تا کهنه يك مرحله، و از کهنه تا خوار يك مرحله ...»^۲

با توجه بعادت مردم ری در تلخیص و تخفیف کلمات و نامهای اماکن- که نمونه های فراوان آن در مجلد اول و مجلد حاضر مذکور آمده . تردیدی باقی نمی ماند که مراد از کهده همان کهنه است، این حوقل نیز بدین صورت مخفف آنرا نقل کرده : «من الری الى افریدین قریه مرحله، ومن افریدین الى کهدة مرحله، ومن کهدة الى خوار مرحله...»^۳

برطبق این قرائیں کهنه در حدود ایوان کیف فعلی واقع بوده است .

۱۵ کیاسار باد :

این نام در کتاب منتقلة الطالبیه در بیان امامزاده هائی که بری آمدند ذکر شده ، و در جنة النعیم به نقل از آن کتاب چنین درج افتاده:

«کیاسار باد^۴: زیدالمجد ری الغازی بن هبة الله بن حمزة سراهنگ بن علی...»^۵

(۱) المسالک ، ص ۱۲۶ .

(۲) ترجمه فارسی المسالک ، ص ۱۷۴ س ۱۰ .

(۳) صورة الأرض ، ص ۳۲۵ س ۲۳ .

(۴) در متن جنة النعیم کیا باد و کیاسار باد است که مغلوط است .

(۵) منتقلة الطالبیه ، نسخه عکسی ، ص ۱۶۸ ، ۱۷۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۶ جنة

النعیم ، ص ۵۰۳ س ۱۴ .

این نام بصور تهای کناساباد و کیاساباد نیز در همین منبع مذکور آمده، که ظاهراً صورت نخستین سهو کاتب و صورت ثانی مخفف کیاسارباد است.

کیس (ظ : ۵ - ۵) :

این دیه در دو منزلي شهری در سر راه خراسان واقع بوده، و مقدسی در احسن-

۵

التفاسیم چنین ذکر کرده:

«... من الری الى کیلین مرحلة، ثم الى کیس مرحلة، ثی الى الخوار مرحلة.^۱»

بنا بر آنچه در باب کهنه گذشت، تو ان گفت که این دو دیه کاملاً بهم نزدیک بوده‌اند.

کیسب (ظ : ۵ - ۵) :

این دیه نیز در فاصله میان ری و خوار واقع بوده، و با قوت آورده:

«کیسب قریة بین الری و خوار الری.^۲»

احتمال اتحاد سه دیه اخیر را قوتی است.

کیلین (دو دیه در فشاپویه و ورامن) :

ذکر این نام که با کلین مطابق است. در صحائف ۱۴-۱۶ ع گذشت.

۱۵

حروف «ل»

لواسان (د، ه - ۳) :

لواسان حوزه‌ای است وسیع که شامل چندین دیه است، و در شمال شرقی ری باستان افتاده است. این نام گاه بر کوه دماوند در همان حدود اطلاق می‌شده است، ناصر- خسرو که در مهر ماه سال ۴۳۸ [مرداد ۱۵۴] تاریخ فرس [در ری بوده] در ذکر کوه دماوند گفته: «... میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی، و آنرا لواسان گویند.^۳»

(۱) احسن التفاسیم، ص ۴۰۰ س ۱۱.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۳۳ س ۲.

(۳) سیاحت نامه (سفر نامه) ناصر خسرو، ص ۸ س آخر.

ذکر لواسان در کتب مسالک و تواریخ قدیمی بنظر نرسید، لکن در تاریخ طبرستان مرعشی مکرر آمده است، از جمله :

«... [садات] متوجه قصران شدند، و بفتح قلاع آن دیار مشغول گشتد... در مدت دو سال جمیع قلاع که در آن بقاع بود از طالقان تا لواسان مجموع بتحت تصرف سادات کرام در آمد.^۱

لواسان را، لباسان نیز می گفته اند، چنانکه نام سازنده در قدیمی و نفیس بقعة سید اسماعیل در طهران که از سال ۸۸۶ هجری بجامانده، در لوحه زیرین لنگه راست چنین خوانده می شود :

«عمل استاد حسین بن حسن فخار لباسانی^۲.»

ونام سازنده صندوقی مرقد امامزاده یحیی، مورخ بتاریخ ۸۹۵ هجری نیز بر روی آن چنین ذکر گردیده :

«عمل استاد حسین و اخوه محمد بن حسن لباسانی^۳.»
ملکشاه غازی که ذکرش در صحیفه ۳۹۲ مجلد حاضر برفت از آنجاست.

حرف «م»

۱۵ مزرعه مافتان (ب - *۴) :

نام این مزرعه در فرمان شاه طهماسب، که بسال ۹۶۱ در باب رقبات موقوفه حضرت عبدالعظیم نوشته شده، بدین صورت درج آمده :

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۴۰۴ س. ۹. نیز، رک : ص ۴۰۵ س. ۴.

(۲) اطلاعات ماهانه، سال چهارم شماره ۵ (۴۱) مرداد ۱۳۳۰ ص ۶، مقاله آقای مصطفوی در باب سید اسماعیل.

(۳) اطلاعات ماهانه، سال چهارم شماره ۶ (۴۲) شهریور ۱۳۳۰ ص ۲۵، مقاله آقای مصطفوی در باب امامزاده یحیی. نیز، رک : اطلاعات ماهانه، شماره (۴۳) مهر ۱۳۳۰ بقمه امامزاده زید ص ۲۱، و شماره (۵۱) ۱۳۳۱ امامزاده قاسم ص ۱۸، بقلم آقای مصطفوی.

«... مزرعهٔ مافتان بلوک غار ری...»^۱

در کتاب آستانهٔ ری در باب پنج رقبهٔ باقی مانده از شانزده رقبهٔ موقوفه چنین

نوشته شده:

«... پنج رقبهٔ باقی عبارتند از: مافتان (مافتون)، علائین، دهخیر، هومنه، و

سینک.^۲

۵

همه‌هن (د - ۳*):

نام دیگر این آبادی نامهند است و ذکر ش باید.

دشت‌ماوه (در مغرب):

دشت‌ماوه آنجا بوده که در قریهٔ داشیلوای^۳ آن پنهانه تنش سلجوقی بسال ۴۸۸

در نبرد بدست برکیارق کشته شد، در مجلل التواریخ مذکور است:

«... عم او [برکیارق] تنش بیامد با سپاه بسیار بطمع پادشاهی، و همدان

بگرفت، و سوی ری رفت، و بی اندازه سپاه عراق با وی بودند، و میان ساوه و ری

مصادف کردند جائی که آنرا دشت‌ماوه خوانند و تنش کشته شد...»^۴

مزرعهٔ مبارک آباد، معروف به خیر آباد (ب - ۴):

نام این مزرعه در فرمان شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ هجری صادر گردیده درج

آمده، بدین صورت:

«... مزرعهٔ مبارک آباد معروف به خیر آباد غار ری، مزار سلطان عبدالعظیم

است، و طغریل وقف آستانهٔ منوره نموده، و تولیت آنرا به سید شرف الدین ماضی

داده...»^۵

(۱) آستانهٔ ری، ص ۳۲ س ۱۰.

(۲) آستانه‌ری، ص ۳۲ س ۱۶.

(۳) رک: مجلد حاضر، ص ۳۳.

(۴) مجلل التواریخ، ص ۴۰۹ س ۴.

(۵) آستانهٔ ری، ص ۹۰ س ۱۲.

مؤلف آستانه ری نوشته :

«... این طغرل قطعاً همان سلطان طغرل بن محمد بن ملکشاه بن آل ارسلان سلجوقی می‌باشد، که معاصر المسترشد بالله، خلیفه بیست و نهم عباسی است که در سنّة پانصد و بیست و نه وفات یافته است...»^۱

محلهٔ باع (در جنوب شرقی) :

در نزهه القلوب ذکر شده :

«... از ری تاورامین شش فرسنگ، از رامین تار باط خمار تکین شش فرسنگ، ازو تاخوار ری معروف به محلهٔ باع شش فرسنگ.^۲»

مرجی (در مغرب) :

مرجی ناحیتی میان ری و قزوین و شامل دیه‌های بسیار و قلعتی استوار بوده ۱۰

است، یاقوت در معجم البلدان آورده :

«مرجی ناحیة بين الری و قزوین، ذات قرى كثيرة و عمارة و نبت كثير، وفيها قلعة حصينة شهيرة ، واهلها يسمونها مرکبويه ، و تكتب في الديوان كماكتباها.^۳»

بموجب لخت اخیر این روایت توان دانست که مرکوی مذکور در ترجمة ۱۵ فارسی المسالك اصطخری، همین ناحیت است. در این کتاب در ذکر راستیق ری

چنین اشارت رفته :

«... و روستاهای قصرانین درونی و بیرونی... کها و مرکوی.^۴»

مؤید دیگر این حدس روایت نزهه القلوب است، که در آنجا نیز مانند ترجمة المسالك قها و مرجی که مغرب کها و مرکوی است باهم ذکر شده بدینقرار :

(۱) آستانه ری، ص ۴۹۰ س ۳ بیعد.

(۲) نزهه القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۱۷۳ س ۱۳.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۴۹۰ س ۳.

(۴) ترجمة المسالك، ص ۱۷۱ س ۱۱.

«ودیگر نواحی چون مرجبی و قها که در صحر است...»^۱

مزدان (در مغرب) :

مزدان شهر کی از نواحی ری و معروف بوده است، و در احسن التقاسیم بصورت

مزدان درج افتاده بدینقرار:

«... ثم الى ساوه مرحلة، ثم الى سوْقَيْن مرحلة، ثم الى المصداقان مرحلة...»^۲ ۵

در تاریخ راحۃ الصدور در ذکر سلطنت طغرل بن ارسلان مذکور است :

«... روز دیگر سرهنگ بیزک لشکر سلطان رسیده بود که بهفتاد بیوان با در

مزدان می بودند...»^۳

یاقوت در معجم البلدان نوشتہ :

«المَذْدَقَانُ بلدية من نواحی الرّى معروفة، أَخْرَجَتْ قوماً من أهل العلم، وهي بين الرّى وساوه، ومزدان مدينة صغيرة من مدن فهستان، قاله السلفي في كتاب معجم السفر ، قال شهیق بن شریون بن محمد بن الفرج الارموی بمزدان ، وكان يخدم الصوفية برباط بمزدان، ويعنى بفهستان ناحية الجبل، فهما واحد». ^۴

در نزهۃ القلوب آمده :

۱۵ «مزدان ... در حکومت داخل بلوک ساوه است.»^۵

مزدان بدین عهد نیز باقی است^۶، لکن باعتبار روزگار باستان نیست.

(۱) نزهۃ القلوب ، مقالة ثالثة من ۵۳ س ۱۲.

(۲) احسن التقاسیم ، من ۴۰۰ س آخر.

(۳) راحۃ الصدور ، من ۳۴۹ س ۸. نیز ، رک : تاریخ ابن اسفندیار ، قسم سوم من ۱۱۰ س ۷ که بصورت مزدغان آمده.

(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۵۲۰ س ۱۲.

(۵) نزهۃ القلوب ، مقالة ثالثة من ۶۶.

(۶) فرهنگ آبادیهای ایران ، من ۴۴۵ رقم ۱۲۳۰.

مشکویه (درجنوب غربی) :

این نام معرف مشکویه است، و ذکر آن باید.

مشکاذین :

در این قریه بسال ۲۵۱ هجری میان یاران حسن بن زیدعلوی و عبدالله بن عزیز

٥ نبردی رخداد و علوبان شکسته شدند، یاقوت گفته:

«مشکاذین قریه من قری الری ، کانت بها وقعة بين اصحاب الحسن بن زید»

العلوی و بین عبدالله بن عزیز صاحب الطاهره، انهزم فيها العلویون وذلك فی سنة ۱۲۵۱.^{۱۰}

مشکویه (درجنوب غربی) :

این آبادی شهر کی در دو منزلی ری بود، و در سرراه ری بهمدان قرار داشت؟

١٠ در المسالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل ذکری از آن بدین تقریب ثبت افتاده:

«الطريق من الری الى الجبال: من الری الى قسطنطیله مرحلة، ومنها الى مشکویه

مرحلة، ومنها الى ساوه مرحلة تسعة فراسخ .^{۱۱}

این شرح در احسن التقاسیم نیز بچشم می خورد.^{۱۲}

یاقوت در معجم البلدان نوشتہ:

«مشکویه من اعمال الری ، بلیدة بینها وبين الری مرحلتان على طرق ساوه .^{۱۳}

۱۵

مشکویه را در حوادث ری ذکر و نامی است، در جنگ بین امین و مأمون بسال

(۱) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۵۴۲ س آخر.

(۲) الحراج قدامة بن جعفر ، ضميمة المسالک ابن خرداذبه ، ص ۲۰۰ س ۱۳ : الاعلاق

النفسیه ، مجلد هفتم ص ۱۶۸ س ۱۶ : المسالک ابن خرداذبه ، ص ۲۲ س ۴ .

(۳) المسالک ، ص ۱۲۶ س ۵ ، ترجمه فارسی آن ص ۱۷۴ س ۱ : صورة الارض ، ص

. ۱۷۳۲۵

(۴) احسن التقاسیم ، ص ۴۰۰ س ، قبل آخر.

(۵) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۵۴۳ س ۹ .

۱۹۵ هجری ، طاهر بن حسین سردار مأمون و علی بن عیسیٰ امیر امین را بنزدیکی مسکویه تلاقی دستداد ، و علی بن عیسیٰ کشته شد ، و شرح این واقعه در صحیفه ۱۳۵ مجلد حاضر گذشت . همچنین در سال ۳۲۸ هجری میان رکن‌الدوله و شمشیر در مشکویه نبردی سخت رفت که در ص ۱۵۳ مجلد حاضر بدان اشارت رفت .
ابوعلی مسکویه که احوالش در صحیفه ۲۸۶ همین مجلد با اختصار درج آمده .
از این آبادی بود .^۵

مفضل آباد (۵ - ۴) :

مفضل آباد بنقل قدامة بن جعفر در الخراج و ابن خردآذبه در المسالك در چهار فرسنگی ری ، در سرراه ری بخوار قرار داشته ، و منزل اول بوده است :

۱۰ «من الری الى مفضل آباد اربعه فراسخ ...»^۱

مقام خونی (ب - ۳) :

نام این مکان که در زیر طهران واقع بود در ذکر و قایع شاهان آل بادوسپان وری ،^۲ در تاریخ رویان اولیاء الله و تاریخ طبرستان مرعشی بدین تقریب درج گردیده :
«... امیر پولادقیا باتمامت امراء ری حشر کرده و لشکر کشیده ، در زیر طهران
به مقام خونی جمع شدند ...»^۳

موسى آباد :

یاقوت در معجم البلدان در مقام بر شمردن آبادیهایی بدین نام ، چنین ذکر کرده :
«... و موسی آباد قریه بالری منسوبة الى موسى الهاדי ، لانه احدثها ، عن الآبی ...»^۴

(۱) الخراج ، ضمیمه المسالك ابن خردآذبه ، ص ۲۰۰ - ۱۶ : المسالك ابن خردآذبه ،
ص ۲۲۰ - ۱۲ .

(۲) مجلد حاضر ، ص ۲۱۹ - ۲۲۰ .

(۳) تاریخ رویان اولیاء الله ، ص ۱۳۱ - ۱۶ : تاریخ ظهیر الدین مرعشی ، ص ۱۱۵ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۶۸۱ - ۴ : مقابل آخر .

امروز نیز در حوزه ری باستان چند آبادی بدین نام معروف است^۱، لکن معلوم نیست آنکه موسی‌الهادی ساخته کدام است.

مهران (ج - ۳) :

مهران از دیه‌های کهن و باستانی قصران خارج ری بوده، و از بسیاری از آبادیها و روستاهای ری قدیمی تر است. در تاریخ بلعمی در ذکر سلطنت قباد پدرانو شیروان درج آمده:

«اورا سپهبدی بود به ری شاپور نام، از دهی نام آن مهران...»^۲

مرحوم هدایت در ملحقات روضة الصفا نوشته:

«تهران و مهران در این اراضی دو قریه بودند، و بعد از خرابی ری بازماندگان این نواحی به تهران جمع شدند...»^۳

دیه مهران بمروز دهسور اهمیت پیشین خویش را از دست بداد، و بزمان فاچاریان دیپی کوچک و مرکز باروت سازی بود، در فرهنگ آندراج ضبط افتاده: «...[مهران] نام دهی است کوچک در نزدیکی شهر طهران، که در آنجا کارخانه بارو دسازی دولتی است...»^۴

بدین عهد از دیه عظیم مهران قدیم تنها باغی بدین نام در مشرق جاده قدیم شمیران، در حدود سه راه ضرابخانه بجامانده است. خاندان بزرگ مهران که سالها مرزبانی ری را داشتند^۵، و بزرگانی چون شاپور رازی^۶، و بهرام چوبینه^۷ که از میان

(۱) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۳ رقم ۶۵۸، و ص ۲۶۸ رقم ۱۰۷۶، ۱۰۷۷.

(۲) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهادر، ج ۱ ص ۹۶۶ س ۴، و ذیل همین صفحه رقم ۲۰.

(۳) ملحقات روضة الصفا، ج ۹ ص ۱۹۷ س ۷. نیز، رک: مرآت البلدان، ج ۱ ص

۵۲۵ ص ۱۹۵.

(۴) آندراج، ج ۳ ص ۴۸۱ س ۲۳ ستون وسط.

(۵) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۱۳؛ مجلد حاضر، ص ۱۱۲، ۱۱۳.

(۶) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۰۸.

(۷) «...» ص ۳۱۰.

ایشان بر خاستند بدین دیه منسوبند، و نیز بطن متاخم بعلم نام دروازه محلت ز امیران ری باستان از نام این دیه اشتقاد یافته، و شرح آن در مجلد اول کتاب حاضر برفت.^۱

مهرقان :

سمعانی و یاقوت نام این قریه را ذکر کرده‌اند، یاقوت در «معجم البلدان» آورده: میهُرِ قان بالقاف و آخره نون، من قری الرَّى عن ابن سعد [سمعانی]، ينسب اليها خضر ابو عمر المهرقانی الرازی...»^۲
گویا همین شخص است که نامش در الاتساب بصورت حفص بن عمر المهرقانی درج آمده.^۳

حرف «ن»

۱۰ نامهند (۵ - ۳) :

نامهند در سر راه ری به طبرستان، و در دو منزای ری واقع بوده است، و ظاهرآ کویا محل آن باحدود آبادیهای بومهن بارودهن کنونی قابل انطباق باشد. در المسالك اصطخری آمده:

«من الرَّى إلَى بُرْزِيَان مرحلة خفيفة ، و من بُرْزِيَان إلَى نامهند مرحلة كبيرة ،

و من نامهند إلَى آسك مرحلة ...»^۴

در ترجمة فارسی این کتاب بصورت مامهن درج گردیده:

«... از ری تا مامهن مرحله - ندفرسگ، و از مامهن تا پلور مرحله...»^۵
روایت صوره‌الارض در این باب مطابق است با عتن عربی المسالك.^۶
باحتمال قوی بامپر مذکور در سابق نیز شکل «حرفی از نام همین آبادی است،
که در اثر خطای کتاب بدان صورت نوشته شده است.

۲۰

(۱) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۳۰۲.

(۲) «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۶۹۹.

(۳) الاتساب، ورق ۵۴۵ ص ۲۸۵ : مجلد حاضر، ص ۱۳۰، س ۸.

(۴) المسالك، ص ۱۲۶، س ۷.

(۵) ترجمة فارسی المسالك، ص ۱۷۴، س ۵.

(۶) صوره‌الارض، ص ۳۲۵، س ۲۰.

نرمق (نارمک) (ج - ۳) :

نرمق یانزمه همان است که در این زمان بدان نارمک گویند، و در شمال شرقی محل ری باستان واقع است، معانی در الانساب گفته:

«النرمق ... هذه النسبة الى نرمق، وهي قرية من قرى الري يقال لها نرمق»

^۵ منها احمدبن ابراهيم،^۱
ياقوت ذكر كرده:

«ذرْمَق بالفتح ذم السكون وفتح الميم وقاف و اهلها يسمونها ذرْمَه، من قرى الري...»^۲

ظاهراً رسته نرمق یا بازار نرمق ری بدین دیه منسوب بوده است.^۳ راه ری به ۱۰ قصران داخل از دولاب و نارمک می‌گذشته، و تا این اواخر از شهر طهران نیاز آنچه بقصران داخل یا روبار قصران فعلی ولوسان می‌رفته‌اند.

نرمین:

این نام در منتقلة الطالبیه درج افتداده، و صاحب جنة النعیم نیاز آن کتاب بصورت ذیل نقل کرده است، که گاه مدعی نرمین کتابت می‌شده است:

^{۱۵} «... نرمین من رستاق الري ...»^۴

نو بهار (ظ : ۵ - ۶) :

ياقوت بضم اول ضبط کرده است، و آن دیهی در دو منزلی ری بوده، که در سر راه اصفهان پس از ورامین قرار داشته است.

از مضمونهایی که مخالفان سبک مختلف صاحب عبیاد و لیل وی به سجع پردازی

(۱) الانساب، ورق ۵۵۸ ص ۱ س ۲۹.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۷۷۵ س ۷۲.

(۳) مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۱۸ س ۷۲.

(۴) منتقلة الطالبیه، نسخه عکسی، ص ۱۹۵، ۱۹۲، نسخه خطی، ص ۱۴۳، ۱۴۷.

در این نسخه باشتباه الري، النهر نوشته شده؛ جنة النعیم، ص ۵۰۳ س ۱۵.

نقل کرده‌اند، یکی قول ابوالفضل بن عمید است که در آن ذکر نوبهار دیده می‌شود؛ یاقوت در معجم البلدان و معجم الادب والمشترک آورده که ابن عمید گفت: «صاحب بن عباد از ری بقصد اصفهان بدرآمد. منزل نخستین او ورامین بود و آن دیهی آباد و همچند شهری است؛ لکن او از آنجا گذشت و بقریه نوبهار که آن شوردار دفرو آمد، تنها بدين منظور که بمن بنویسد: کتابی‌هذا من النوبهار، يوم السبت ۵ نصف النهار^۱.»

حروف دو،

و ارفاق (ظ: ۵ - ۳، یا ج: ۵) :

این محل آبادی بسیار قدیمی بوده است. در اوستادرون دیداد، فرگرد اول بند ۱۸ مذکور است:

«چهاردهمین کشور باز هم که من اهور امزدا آفریدم وارنا (Varena) چهار گوش است که در آن فریدون قاتل آزی ده‌اک زائیده شاه است. اهربین پرم رگ برضد آن آفت بی‌قاعدگی غیر عادی زنانه و تجاوزات بیگانه پدید آورد.^۲»
کنت گویندو در تاریخ ایرانیان، در بیان «زندگانی اجتماعی آریان» نوشت: «... از قرار معلوم محل شهرهای اویله آنها به نیت قلعه سازی انتخاب شده، چنانچه راکای سهار کی (ری)، و شخره محاکم، و وارنا مرربع بر صدق این تصور گواهی مثبت هستند...^۳»

هم وی در تعیین این محل گفته:

«وارنا (Varena) مرربع ظاهراً دماوند شهر کوهستانی باشد، که در بسیار کهنگی و قدمت آن تردید نمی‌توان کرد، ویا ساری که در مقابل دریا واقع شده است...»

(۱) معجم البلدان، ج ۴ ص ۸۱۷، ۱۶ ص ۲۲۰، ۲۲۱؛ معجم الادب، ج ۶ ص ۲۲۰، ۲۲۱؛ المشترک،

ص ۴۲۲، ۱۱ ص ۰، نیز، رک: کتاب صاحب بن عباد، ص ۲۰۴.

(۲) وندیداد دارمستر، ترجمه دکتر موسی حوان، ص ۷۱.

(۳) ترجمه تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص ۲۸، ۷.

در هر حال مسأله عمدۀ این است که نه شخره و نه وارنا هیچکدام از طول جغرافیائی
طهران تجاوز نمی‌کنند...!»
وارنا در مرآت‌البلدان با ورامین و قلعه ایرج و رامین منطبق گردیده.^۲ دسته‌ای
نیز آنرا دیلم و گیلان دانسته‌اند.^۳

۵ واریان (ظ : الف - ۱) :

در تاریخ طبرستان مرعشی، در ذکر هجوم امرای ایغور به‌ری و نواحی آن به‌عهد
سلطان جلال‌الدوله از آل بادوسپان سال ۷۵۹ هجری - که شرح آن در ص ۲۲۰
مجلد حاضر برفت - چنین ذکر گردیده:
«... موکب همایون ملک اعظم جلال‌الدوله سور قبره در آن وقت بموضع

۱۰ واریان اقامت داشت ...»^۴

ظاهرًا واریان همان است که امروز نیز در هستان ارنگه موجود است، و در کتاب
اسامی دهات کشور ثبت افتاده.^۵

واریز (ظ : الف - ۳، ۴*) :

نام این دیه در فرمان سال ۹۶۱ شاه طهماسب درج آمده:

«... مزرعه سینک وده واریز از توابع شهریار...»^۶

۱۵

oram :

یاقوت در معجم‌البلدان ذکر کرده:

«ورام بالفتح ، قال العمراني : بلد قریب من الرى اهلة شيعة.^۷»

(۱) ترجمه تاریخ ایرانیان، کتاب اول ص ۱۴ س آخر.

(۲) مرآت‌البلدان، ج ۱ ص ۵۹۶ س ۱۴.

(۳) وندیداد دارمستنر، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۷۲ دیلم.

(۴) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۱۶.

(۵) کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۴ رقم ۷۵۴.

(۶) آستانه‌ری، ص ۳۱ س آخر.

(۷) معجم‌البلدان، ج ۴ ص ۹۱۸ س ۱۳.

گویا ظاهراً می‌توان احتمال داد که این نام صورتی از همان کلمه ورامین باشد، و یا آبادی‌ی دیگر در همان نزدیکیها بوده است.

ورامین (ج - ۵) :

ورامین از آبادی‌های قدیمی ناحیه‌ری است، و در یک منزلی آن در سر راه قدیم اصفهان واقع است، و در قرن چهارم صورت شهری داشته، و اصطخری آنرا در ردیف دیههای ۵ ذکر کرده که از شهرهای کوچک خوار و ویمه و شلنیه بزرگتر بوده، و بیش ازده هزار تن جمعیت داشته، بدینقرار :

«ولدری سوی هذه المدن (ویمه، شلنیه، الخوار) قرى تزيد في الكبر على هذه المدن كثيراً، مثل سد و ورامين و ارنبويه... بلغنى ان فيها ما يزيد اهلها على عشرة آلاف رجل».^۱

مفاد این عبارت در ترجمه فارسی این کتاب - که از قرون پنجم باششم بهجامانده -

چنین است :

«... و در ناحیت ری دیههاست بزرگتر ازین شهرها ، چون ورامین و ارنبویه ... شنوده ام که در هر دهی ازین قرب ده هزار مرد زیادت بود...»^۲

این مطلب در صوره‌الارض ابن حوقل نیز بهمین تقریب مذکور آمده است^۳، ۱۵ و اختصار را از نقل آن خودداری می‌شود. در احسن التفاسیم بهمنزل دیگری میان ری و ورامین بنام کسکانه اشارت رفته :

«... ثم الى ورامين مرحلة، ثم الى كسكنة مرحلة، ثم الى الري مرحلة»^۴. در الانساب سمعانی از مؤلفات حدود سال ۵۵۵ هجری در باب این آبادی

آمده، که بدان عهد صورت شهری داشته است :

(۱) المسالك، ص ۱۲۳ س. ۷.

(۲) ترجمه فارسی المسالك، ص ۱۷۱ س. ۹.

(۳) صورة الأرض، ص ۳۲۲ س. ۶.

(۴) احسن التفاسیم ، ص ۴۰۱ س. ۸.

«... ورامین قریہ کبیرة من قری الری بشبه البلاد، خرج منها جماعة...»^۱

در کتاب النقض از مؤلفات حدود ۵۶۰ هجری از رامین بدین شرح یادشده:

«oramín اگرچه دیهی است، بمنزلت از شهرها بازنماند، آثار شریعت و انوار

اسلام از طاعات و عبادات و خبرات و احسانی که آنجا ظاهر است، از برکات رضی الدین

ابوسعید اسعده الله فی الدارین و پسران او از بنیاد مسجد جامع و خطبه و نماز و مدرسة

رضویه و فتحیه با اوقاف معتمد...»^۲

oramín بعد یاقوت نیز شهر کی معروف بوده، و در معجم البلدان نوشته:

«oramín ... بلیدة من نواحي الری قرب زامن، متقاربة في طريق القاصد

من الری الى اصبهان، بينها وبين الری نحو ثلاثة ميل». ينسب اليها عناب بن محمد.^۳

oramín در اوائل قرن هشتم از معظم قرای بهنام بوده، و در نزهة القلوب در شرح

نواحی ری چنین ذکر گردیده:

«ناحیت اول بهنام، و در او شصت پاره دیه است، ورامین و خاوہ از معظم قرای

آن ناحیه است.»^۴

در همین کتاب آمده:

«... اکنون که ری خراب است، ورامین شهر آنجاست...»^۵

ونیز: «oramín در مقابل دیهی بوده است، و اکنون قصبه شده و دارالملك آن

تومان گشته، طولش از جزایر خالدار است: عز که (= ۷۷ درجه و ۲۵ دقیقه)، و عرض از

خط استوا: له کط (= ۳۵ درجه و ۲۹ دقیقه). در آب و هوای خوشتر از ری است، و در

(۱) الانساب، ورق ۵۸۰ ص ۲۹۰ س ۲۹.

(۲) النقض ص ۱۷۱ س ۰۱۲.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۱۸ س ۱۴.

(۴) نزهة القلوب، مقاله نالله ص ۵۳ س ۱۸.

(۵) «... » ص ۵۲۰ س ۱۱.

محصول پنه و غله و میوه‌ها مانند آن. اهل آنجا شیعه اثناعشری‌اند و قبیر بر طبعشان غالب بود.^۱

بنابراین روایات که از نزهه القلوب درج افتاده، توان دریافت که در قرن هشتم ورامین معمورترین و بزرگترین آبادیهای نواحی ری بوده است، لکن در قرن نهم طهران از آن پیش افتاد، چنان‌که امین‌احمد در هفت اقلیم نوشت:

«oramīn... drz̄mān sābīq ḥāk̄m nshīn bōdē، w̄ql̄hā d̄r ḡyāt h̄sānāt d̄ash̄t،
al-hāl b̄dāz t̄h̄rān d̄r r̄i m̄h̄lī az-ān sh̄k̄rf tr̄ nīst، wa z̄mīw̄ an̄k̄w̄r̄sh̄ b̄r̄t̄m̄
w̄lāȳt r̄i r̄j̄hān d̄ar d...»^۲

از ورامین بزرگانی همچون عتاب بن محمد ورامینی^۳ و دیگران بر خاسته‌اند که نامشان بجای خود درج افتاد. ورامین را در قرون اخیر به‌پنج بهنام منقسم ساخته‌اند: ۱- بهنام بوربوریا بهنام سوخته، ۲- بهنام قرچ، ۳- بهنام پازکی، ۴- بهنام عرب، ۵- بهنام سبل سپر.^۴

ورزنهین:

این آبادی گویا ظاهراً همان برسنین است، که در ص ۵۰۷ مجلد حاضر مذکور آمد، و اخبار مربوط بدان در آنجا ثبت افتاد.

وزیق:

نام این دیه در مروج‌الذهب درج آمده است. مسعودی صاحب الزَّنج را از اهل این دیه دانسته، و در احوال وی چیزی نوشته: «قال المسعودی وكان خروج صاحب الزَّنج بالبصرة في خلافة المهدى،

(۱) نزهه القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۵ س ۴.

(۲) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۴۹ س ۸.

(۳) مجلد حاضر، ص ۳۲۵ س ۰.

(۴) مطلع الشمس، ج ۳ ص ۳۶۲ س ۷.

وذلك في سنة خمس وخمسين وسبعين... وكان من أهل قرية من أعمال الرى يقال لها وزيق^۱

وسفنارد (ب - ۳) :

نام این قریه در فرمان صادر از سوی شاه طهماسب صفوی بسال ۹۶۱ هجری در

۵ باب رقبات موقوفه ری چنین ذکر شده :

«... يك قطعه باغچه واقع در قرية وسفنارد بلوک غار ری...»^۲

این آبادی اکنون نیز بجای است.^۳

وسقند :

نام این دیه در معجم البلدان یاقوت درج افتاده؛ و ابوالقاسم وسقندی و ابوحاتم

۱۰ وسقندی از آنجا بوده‌اند، یاقوت نوشه :

«وسقند بالفتح دم السكون وفتح القاف وسكون النون وdal، من قرى الرى، منها

ابوالقاسم الوسقندی، مات في رجب سنة ۳۱۷، وابوحاتم محمد بن عيسى...»^۴

ونداد :

ونداد در معجم البلدان بدون هیچگونه شرح و توضیحی در باب آن بدینگونه

۱۵ درج آمده :

«ونداد من قرى الرى .»^۵

ونک (ب - ۳، ۲) :

این دیه که امروز نیز موجود است، و در شمال طهران و جنوب غربی تجریش افتاده است، آبادی است قدیمی؛ و نام آن در کتاب منتقلة الطالبیه در شرح احوال

(۱) مروج الذهب مسعودی. جزء ۲۶ ص ۴۴۴ - ۱۰.

(۲) آستانه ری ، ص ۳۲۸ . در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران بصورت وصفنارد نوشته شده : فرهنگ آبادیهای ایران ، ص ۴۸۷ رقم ۳۳۸ .

(۳) کتاب اسمی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۶۲ رقم ۶۶۸ .

(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۲۸ س ۱۲ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۴۱ س ۱۲ .

مهاجران از سادات درج آمده^۱؛ و معانی نیز در الانساب در نسبت و نکی نوشتہ: «الونکی بفتح الواو والنون وفي آخرها الكاف؛ هذا النسبة الى ونك وهى أحدي قرى الري، اجتررت بها في خروجي إلى القصر الخارج^۲، منها السيد ابوالفتح نصر بن المهدى بن نصر...»^۳

معانی چنانکه خود اشارت کرده آنجا را بدید. وی قریب چهل روز در ۵ ری بود.^۴

صاحب النقض در پاسخ طنز آمیز خود بخصوص، از این دیه و دو دیه مجاور آن که زیدی مذهب بوده اند چنین یاد کرده: «...بایستی که این ملحدی از ری برداشته بودندی، و ونك و کن و برازادرخاب کرده بودندی...»^۵

یاقوت در معجم البلدان نوشتہ: «وَذُكْرُ بِفَتْحِ أَوَّلِ وَسَكُونِ ثَانِيَهِ وَالْكَافِ مِنْ قَرَى الْرَّيِّ».^۶ نساجه ابو القاسم علی بن محمد بن نصر بن مهدی. که ابوالحسن بیهقی در اوائل لباب الانساب در تحقیق عنوان «فی ذکر من صنف فی علم الانساب فی البلدان» و مواردی دیگر نام وی را بیاورده. از اینجاست

وهبن (ظ: در جنوب شرقی): این دیه از ناحیت قرچ ری بوده است، و یاقوت آن را ذکر کرده، و مغیره بن یحیی بن مغیره را بدانجا نسبت داده است، بدینقرار:

(۱) منتقلة الطالبيه، نسخة عکسی، ص ۱۹۵، نسخة خطی، ص ۱۴۹؛ جنة النعيم، ص ۵۰۳ س ۱۹.

(۲) کذا، ظ: القصران الخارج.

(۳) الانساب، ورق ۵۸۶ ص ۱ س ۱۶.

(۴) الانساب، ورق ۲۴۲ ص ۲ س ۲۸؛ مجله یادگار، سال اول شماره دوم ص ۱۶ «ونک» بقلم مرحوم اقبال.

(۵) النقض، ص ۴۶۰ س آخر.

(۶) معجم البلدان، ۴ ص ۹۴۱ س آخر.

وَهُبْن علم مرتجل بفتح اوَّله و سكون ثانية و باِيٍ موحدة و نون ، من رستاق
القرْج بالرَّى؛ ينسب اليها مغيرة بن يحيى بن المغيرة السُّنْدِي الرازِي الْوَهْبِيَّيِّنِي وابوه
يحيى بن المغيرة صاحب جرير...^١

وهرندازان (ب، ج - #*) :

وهرندازان ديهی بزرگ بدر ری بوده، وياقوت نوشته :
«وَهَرْنَدَازَانْ قَرْيَةٌ كَبِيرَةٌ عَلَى بَابِ مَدِينَةِ الرَّى، لَهَا ذَكْرٌ كَثِيرٌ فِي التَّوَارِيخِ، كَانَ
الْمُلُوكُ إِذَا سَفَرُوا بَرَزُوا إِلَيْهَا».^٢

و هشتاد :

در معجم البلدان درج افتاده :

«وَهَشْتَابَادُ مِنْ قُرَى الرَّى».^٣

و يمه (٥ - ٣) :

و يمه شهری کوچک از ری در حدود دماوند بود، که ظاهر آدراین عهد بجای نیست،
ذکر و يمه در منابع همه جا باذکر شلمبه همراه است، و اخبار مشترک آن دو در تعریف
شلمبه گذشت^٤ و اعادت رانیازی نیست. نام و يمه در منقلة الطالبیه نیز درج آمده، و بموجب
آن امامزاده محمد بن علی بن احمد در آنجامد فوست.^٥ باقوت در تعریف و يمه گفته:
«وَيَمَّهُ بَلِيَدَةٌ فِي الْجَبَالِ بَيْنَ الرَّى وَطَبْرَسْتَانِ، وَمَقَابِلُهَا قَلْعَةٌ حَصِينَةٌ يَقَالُ لَهَا يَبْرُوزَ-
کوه من اعمال دیباوید، رأيتها انا وقد استولی عليهما الخراب ، وهی فی وسط
الجبال عندها عيون جارية».^٦

(١) معجم البلدان ، ج ٤ ص ٩٤٢ س ١٠ .

(٢) معجم البلدان ، ج ٤ ص ٩٤٣ س ١٥ .

(٣) معجم البلدان ، ج ٤ ص ٩٤٣ س ١٧ .

(٤) مجلد حاضر ، ص ٥٧١-٥٧٣ .

(٥) منقلة الطالبیه ، نسخة عکسی ، ص ١٩٧ ، ١٩٨ ، نسخة خطی ، ص ١٥١، ١٤٩!
جنة النعيم بنقل از منقلة الطالبیه ، ص ٥٠٣ س ٢٤ .

(٦) معجم البلدان ، ج ٤ ص ٩٤٤ س ما قبل آخر .

ذکر قلعهٔ فیروزکوه ، و این اشارت که ویمه در شمار ربع آن قلعت بوده ، در جای خود گذاشت^۱. منسوب به ویمه راوی می‌نوشته‌اند ، و در این باب سمعانی گفته:

«الویمی هذه النسبة الی ویمه ... بلیدة بین الری و طبرستان ...»^۲

ظهیر مرعشی در تاریخ خود نوشته :

۵ «... این ویمه موضعی است قریب بقلعة فیروزکوه ...»^۳
چنانکه در شرح شلمبه مذکور افتاد ، ویمه و شلمبه بنزدیکی هم قرار داشتند ، و بنابر ابولطف وادی بنام «هبر» آن دورا از هم جدا می‌کرد. چون شلمبه که اکنون باقی است در مشرق این رود افتاده است ، بنچار ویمه در مغرب آن واقع بوده است ، مینورسکی نیز در تعلیقات خود بر الرساله الثانية ابولطف گفته :

۱۰ «ویمه ممکن است در سرچشمۀ غربی رودخانه بوده باشد»^۴.
با این حال مطالعه مجموع اخبار دماوند و شلمبه و ویمه این فکر را بوجود می‌آورد ، که ظاهراً گویا شهر دماوند کنونی همان ویمه باستانی است ، و دماوند در قدیم نام رستاق بوده زه شهر یا دیه.

مینورسکی در معنی ویمه گفته :

۱۵ «... در ایران مرکزی بمعنای تخته سنگ است ...»^۵
حرف «ه»

هاشمیه (در جنوب شرقی) :

این آبادی در سر راه ری به خوار قرار داشته ، و یافوت در ذکر این نکته ، که

(۱) مجلد حاضر ، ص ۵۹۸.

(۲) الانساب ، ورق ۵۸۷ ص ۱ س ۲۲۰.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۳۸ س ۱۱.

(۴) سفرنامه ابولطف ، ترجمه فارسی الرساله الثانية ، ص ۱۳۴ س ۱۳۴ ماقبل آخر.

(۵) سفرنامه ابولطف ، ترجمه الرساله الثانية ، ص ۱۳۴ س ۲۲۰.

به اعتقاد گروهی ری قدیم در دوازده فرستنگی ری فعلی واقع بوده و ویران گردیده، و ری عهد اسلامی پس از آن ساخته شده^(۱) چنین گفته است:

«فیقال اذْهَنْ خَسْفُهُ بِهَا، وَهِيَ عَلَى اثْنَيْ عَشْرَ فَرْسَخًا مِنْ مَوْضِعِ الرَّبِيْعِ الْبَوْمِ عَلَى طَرِيقِ الْخَوَارِ بَيْنَ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَهَاشِمِيَّةِ الرَّبِيْعِ...»^(۲)

^۳ بموجب این قول هاشمیه بیش از دوازده فرستنگ از ری فاصله داشته است. وی در جای دیگر معجم البلدان و نیز در المشتراك در ذکر هاشمیه، به هاشمیه ری چنین اشارت کرده:

«... وَالْهَاشِمِيَّةِ أَيْضًا قَرْيَةٌ قَرْبُ الرَّبِيْعِ...»^(۴)

هر شیر (در مغرب):

^۵ هوشیر دیهی بود میان ری و قزوین، و بگفته یاقوت بنقل از حمزه اصفهانی ابن نام فارسی آن دیه بوده است، و عرب زبانان آن را مدینه جابر می گفتند، قول وی چنین است:

«هُوشِيرُ قَرْيَةُ بَيْنَ الرَّبِيْعِ وَقَرْوَيْنَ، هَذَا اسْمُهَا الْفَارِسِيُّ، وَقَسْمُهُ مَدِينَةُ جَابِرٍ، قَالَ حَمْزَةُ الْأَصْبَهَانِيُّ».»^(۵)

^{۱۵} هوشیر بر طبق این نشانی ظاهراً در پنهان دشتپی افتاده بوده^(۶)، و جابر نامی که در آن حدود بنای آبادی بنام وی باشد، جز جابر یک تن از بنی زمان بن تیم الله بن ثعلبه بنظر نرسیده است، بلاذری در فتوح البلدان، و این فقهی در مختصر کتاب البلدان از قصروی در دشتپی یاد کرده‌اند، در فتوح البلدان چنین ذکر گردیده:

«... قَالَ الْكَلَبِيُّ: نَسْبُ قَصْرِ جَابِرٍ بِدِسْتَبَّنِي إِلَى جَابِرٍ أَحَدُ بْنَي زَيْنَانَ [كَذَا]»

^{۲۰} ظ: زمان بن تیم الله بن ثعلبه ...»^(۷)

(۱) رک: مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۴.

(۲) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۵ س آخر.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۴۷ س ۱: المشتراك، ص ۴۳۷ س ۱۴.

(۴) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۶۰ س ۱۳.

(۵) ذکر دشتپی در ص ۵۳۸ - ۵۴۱ مجلد حاضر گذشت.

(۶) فتوح البلدان، ص ۳۲۰ س ۱۶.

در مختصر کتاب البلدان آمده .

«...وقصر جابر بذ سُبْتَي منسوب الى جابر احد بنی زِمان بن تیم الله بن ثعلبة...»^۱

هسنجان یا هسنگان (ظ : ب - ۴) :

هسنجان دیهی معتبر از ری بوده است ، و دانشمندانی از آنجا برخاسته‌اند ؛

۵

معنای درالاتساب ذکر کرده :

«الْهِسْنَجَانِي بِكَسْرِ الْهَاءِ وَالسِّينِ الْمُهَمَّلَةِ وَسَكُونِ النُّونِ وَفُتحِ الْجِيمِ وَفِي آخِرِهَا
النُّونُ بِعْدَ الْأَلْفِ، هَذِهِ النِّسْبَةُ إِلَى قَرْبَةِ مِنْ قَرْبَةِ الرَّبِّيِّ يُقَالُ لَهَا هِسْنَجَانُ، فَعَرِدَتْ وَقَلَ لَهَا
هِسْنَجَانُ، وَالْمَشْهُورُ بِالْأَنْسَابِ إِلَيْهَا أَبُو اسْحَاقِ ابْرَاهِيمِ بْنِ يُوسُفِ بْنِ خَالِدِ الْهِسْنَجَانِيٍّ».^۲»

یاقوت در معجم البلدان آورده :

«هِسْنَجَانٌ بِكَسْرِ الْوَلِيِّ وَفُتحِ الْيَمِّينِ الْمُهَمَّلَةِ ثُمَّ نُونٌ سَاكِنَةٌ وَجِيمٌ وَآخِرُهُ نُونٌ ، ۱۰
قریة بالربی، ينسب اليها ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن خالد الهمسنجانی الرازی .»^۳
ظاهراً گویا می‌توان احتمال داد که دیه سنگان که هم اکنون در شهرستان
شمیران موجود است، همان هسنگان قدیم است که تخفیف یافته است، از مقوله‌شکان
و آرشکان، ولاسگرد و بلاسگرد، ورنبویه و آرنبویه، وفریدون و آفریدون، وفراسیاب
و آفراسیاب، و مرداد و آمرداد^۴ که در مجلد اول کتاب حاضر به بعضی از آنها اشارت
۱۵ رفت - وغير اینها .^۵

هشتاد و دان (۵ - ۴) :

این نام در الاعلاق النفیسه درج افتاده، و بر پنهانی در سرراه ری بدخوار اطلاق

(۱) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۰ س ۱.

(۲) الانساب، ورق ۵۹۰ ص ۲ س ۱۴۰.

(۳) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۹۷۴ س ۲۱.

(۴) رک : مجلد اول کتاب حاضر، ص ۲۸۴ - ۲۸۶ : تاریخ بلعمی ، ص ۱۴۶ س ۱۷۰.

(۵) ویز چون مزدآباد از نواحی اردنستان و زواره، که بر طبق کفنه دانشمند بزرگوار آقای

سیدعلی اصغر نیری استاد دانشگاه‌گاه ملی ایران. نام اصلی آن در وقفات‌نامه احمد بن محمد بن رستم المطیار القرشی - که بسال ۳۱۶ هجری در باب آن فراهم آمده - بصورت هرمزآباد درج است.

می گردیده، که نهرهای متعدد و متفرع از رود جاگرد از آنجا می گذشته است. روایت مربوط بدین قول در ذیل افریدون گذشت^۱.

هفتاد بولان (در مغرب) :

در این دیه طغرل اول سلجوقی بر برادر خویش ابراهیم ینال دست یافت، و
ویرا ازمیان برداشت، یاقوت گفته^۵ :

هفتاد بولان من قری الری، و هو الموضع الذي ظفر فيه طغرل بك با خیه لأمه
ابراهیم ایشان فتنه خنقا بو ترقوسه^۲.

این دیه بنا بر نقل محمد بن علی راوندی در راحة الصدور، بنزدیکی مزدقان که شرح آن بجای خویش برفت^۳. قرارداشته، وی در ذکر سلطان طغرل بن ارسلان نوشته:
«... روز دیگر سرهنگ بیزک لشکر سلطان رسیده بوز، که به هفتاد بولان با در
مزدقان می بودند...»^۴

مصحح کتاب در ذیل این کلمه نوشته: در نزهه القلوب بصورت «هفتاد بولان»
یا پاء فارسی آمده است^۵.

هنزک یا حنزک (د - ۳) :

هنزک اکنون در شمار دیههای لواسان کوچک است^۶، و در جنوب سینک افتاده است، لکن در سابق از توابع قصران داخل (رودبار قصران فعلی) بود، و سنده این دعوی در ذیل سینک^۷ بنقل از تاریخ طبرستان مرعشی درج آمده. و نیازی به اعادت آن

(۱) مجلد حاضر، ص ۴۹۳.

(۲) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۷۷ س ۲۰.

(۳) مجلد حاضر، ص ۶۲۳.

(۴) راحة الصدور، ص ۳۴۹ س ۸.

(۵) راحة الصدور، ص ۳۴۹ ذیل ۸.

(۶) کتاب اسمی دهات کشور، ج ۱ ص ۲۶۶ رقم ۸۸۵.

(۷) مجلد حاضر، ص ۵۶۸.

نیست . این نام در نسخه مطبوع تاریخ طبرستان مرعشی بصورت «خزک» است ، که باحتمال قوی در اصل «خنزک» بوده ، و در کتابت نسخ و یا درطبع تحریف یافته^۱ .
مزرعة هوسنه :

نام این مزرعه در فرمان شاه طهماسب که بسال ۹۶۱ هجری در باب رقبات ۵
موقوفه آستانه حضرت عبدالعظیم صادر گردیده ضبط آمده است ، بدینقرار :
«مزرعة هوسنة بهنام ، که آن نیز از موقوفات سید شرف الدین حسین می باشد^۲ ».

حرف «ی»

بزدآباد (در مغرب) :

بزدآباد دیهی از رستاق دشتی ری بوده است ، و در سر راه میان جر ری بزنجان ۱۰
قرار داشته است ، و کسانی که می خواستند از ری از راه نزدیکتر بزنجان بروند و از
قزوین نگذرند از بزدآباد می رفتند ، و بدین معنی در المسالك اصطخری و صورۃ
الارض ابن حوقل در ذکر راه ری بحدود آذربایجان چنین اشارت رفته :
«... ومن اراد الطريق القصد ، لم يدخل قزوین ، ومضى على بزدآباد من رستاق
دشته^۳ ».

۱۵

یاقوت در معجم البلدان آورده :

«بَزْدَابَادٌ مِنْ قَرْيَةِ الرَّبَّى عَلَى طَرِيقِ آبَهَرٍ ، وَهِيَ مِنْ رَسْتَاقِ دَسْتَبَى^۴ ».

- (۱) رک: مجله یادگار ، سال ۵ ، شماره ۱۰ ، خرداد ۱۳۲۸ ، قصران ری بقلم دکتر منوجهر متوده ، ص ۶۰ .
(۲) آستانه ری ، ص ۳۲ س ۱۹ . نیز رک : مجله حاضر ، ص ۶۲۰ مژرعة ماقنان .
(۳) المسالك ، ص ۱۲۶ س ۳ ، ترجمه فارسی آن ، ص ۱۷۳ س ماقبل آخر : صورة الارض ، ص ۳۲۵ س ۱۶ .
(۴) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۱۰۱۷ س ۲۰ .

حُكْم

تحقیق در باب کوه البرز و دماوند، و بازنمودن این حقیقت که
در گذشته البرز بر کوه قاف اطلاق داشته
نه کوه دماوند ری

طرح این مبحث بدین مناسب است که ری در دامن کوه دماوند - که سلسله آن فلات ایران را از دریای خزر جدا می‌سازد - قرار دارد، و در کتب مسالک وغیر آنها همه جا نام ری بانام این کوه همراه است.

تعریف کوه دماوند:

ابن سلسله کوه را بدین زمان البرز گویند، لکن در گذشته بشر حی که باید هیچگاه آن را بدین نام نخوانده اند، بلکه از عهد آشوریان تا دیری بنام کوه بیکنی، و به عهد اشکانیان و ساسانیان مجموع سلسله را کوه پتشوارگر، و به عهد اسلامی کوه دماوند، و کوه بیور اسف^۱؛ و گاه مجموع آن رشته را از حد گیلان تا جاجرم کوه بنی قارن، موز، ماز، جبال دیلم، جبال طبرستان می‌گفته اند، و آن قسمت که در حدود ری افتاده است، در تمام منابع عهد اسلامی بنام کوه دماوند شناخته شده است؛ اینک بیان این

۱۵ دعوی:

قدیمترین منبع که ذکر این کوه بنظر می‌رسد سالنامه و تاریخ دولت آشور، در بیان تاخت و تازها و مهاجمة سرداران آشوری بماد، قبل از استقلال یافتن ایران است؛ در ایران باستان در وقایع حدود ۷۴۶ قبل از میلاد ذکر گردیده:
«... یکی از سر کردگان آشوری از ماد گذشته تایکنی (Bikni) یا کوه لا جورد

(۱) الرسالۃ الثابۃ، ص ۳۴۷.

(دماوند کنونی) راند. آسوریها اینجا را آخر دنیا پنداشتند...^۱

گیرشمن در تاریخ ایران آورده:

«سلطین آشور در سالنامه‌های خود فاتحانه اعلام می‌کنند که، آنان بنو اجی وارد شده‌اند که هیچیک از اسلاف آنان نتوانسته بود دست یابد. مکرر ذکر کوه بیکنی ۵ (Bikni) به میان آمده، و آن همان کوه دماوند نزدیک طهران است.^۲

ذکر این کوه در تورات، در کتاب ژودیت^۳ باب اول بند پانزدهم (بشر ط اصالت داستان و صحت انطباق) نیز بدین شرح بچشم می‌خورد:

«همچنین آرفاکساد^۴ را در کوههای راگو^۵ بگرفت^۶ و وی را با تیرهایش بزد، و در همان روز کاملاً از میان برداشت.^۷

این سلسله جبال را چنانکه گذشت بعهد اشکانیان و ساسانیان پتشخوار گرمی گفتند ۱۰
 (پتش = پیش، خوار = بخش معروف در ری، گر = کوه؛ و بر روی هم یعنی کوهی که پیش خوار واقع است)، واسترابون جغرافی دان یونانی این نام را بسلسله جبال البرز فعلی داده است^۸. مرحوم دهخدا در لغت‌نامه در ذیل این کلمه نوشته:

«نام سلسله جبالی از دره خواری تاسواد کوه و دماوند، و سلسله البرز تارودبار قزوین... سلسله جبال مذکور در دوره ساسانی بهمین نام معروف بوده... و همان ۱۵ پیشو ارش است که در کتبیه دارا دیده می‌شود...»

(۱) ایران باستان، ج ۱ ص ۱۷۰ س ۶ بعد.

(۲) ایران گیرشمن، ترجمة فارسی، ص ۷۶ س ۹.

(۳) برای اطلاع در باب این کتاب، رک: ج ۱ کتاب حاضر، ص ۵۳ - ۵۸.

(۴) شاه ماد، رک: ج ۱ کتاب حاضر، ص ۵۷ ذیل ۳.

(۵) ری، رک: ج ۱ کتاب حاضر، ص ۵۸، ۵۹.

(۶) یعنی نبوکدنفر، رک: ج ۱ مجلد حاضر، ص ۵۸، ۵۷.

(۷) Judith p. 47. The Apostrypha p. 15.

(۸) لغت‌نامه دهخدا، ذیل پتشخوار گر، استاد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، ص ۲۱ ذیل ۱.

این کوه را شاهد از سلسله جبال او پائیری سین (Upāiri Saēna) = بر تراز پرش شاهین، شعبه‌ای از هندوکش) مذکور در اوستا (یسنا، ها ۱۰ فقره ۱۱، وزامیادیشت فقره ۳) او اپارسن قدیم دانسته‌اند. این نام در کارنامه اردشیر پاپکان نیز درج آمده، او در منابع اسلامی معرفاً بصورتهای مختلف مانند: فرجوارجر^۳، فدشخوارگر^۴،

^۵ فدشوارگر^۵، فرشوازگر^۶، فرشوازجر^۷ و غیر اینها ضبط افتد.

در دوره اسلامی در تمام منابع که نمونه‌هایی از آنها درج افتد، آن قسمت از این کوه که در حدود ری واقع است اکثربنام کوه دماوند ثبت آمده، و در هیچ جا آنرا البز نگفته‌اند. در تاریخ بلعمی یا تاریخ طبری ذکر شده:

«... [گیومرث] برخاست و با فرزندان خویش به کوه دماوند آمدند...»^۸

و نیز: «... پس گیومرث بر کوه دماوند بسیار بگریست...»^۹

ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان شرح مبسوط در باب این کوه و افسانه‌های مربوط‌بدان ذکر می‌کند^{۱۰}، و از آن جمله است:

- (۱) یسنا، ج ۱ ص ۱۷۲ ها ۱۰ فقره ۱۱، وص ۱۷۳ ذیل؛ یشتها، ج ۲ ص ۳۲۶، ۳۲۷ ذیل ۳؛ لغت‌نامه، ذیل پتشخوارگر.
 (۲) کارنامه اردشیر، ترجمه هدایت، ص ۱۸۴ س ۱، ترجمه کسری، ص ۲۷ س ۱۲.

- (۳) الآثار الباقيه، ص ۳۹ س ۸.
 (۴) مجلل التواریخ، ص ۳۶ س ۱۰.
 (۵) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۱۴ س ۲۲، وص ۱۵ س ۷، وص ۲۸ س ۱، وص ۴۱ س ۱۱.
 (۶) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ۵۶ س ۴، وص ۱۴۰ س آخر.
 (۷) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۵۶ س ۷، وص ۸۲ س ۱۰.
 (۸) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۱۴ س ۲۵.
 (۹) تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم بهار، ج ۱ ص ۱۱۶ س ۱.
 (۱۰) مختصر البلدان، ص ۲۷۵ - ۲۷۹.

«... عن القاسم بن سليمان قال: ابجد وهو ز وحطي وكلمن وسعفص وقرشت كانوا ملوكاً جبارين، فتفتقر قرشت يوماً، فقال: تبارك الله أحسن الحالين. فخلفه أزدهافله سبعة رؤوس وهو بدباؤن محبوس. وزعم بعض المحدثين أن المحبوس بدباؤن د صخر الجنى الذي أخذ خاتم سليمان بن داود. فلما رأى الله تعالى عز على سليمان ملكه، حبسه في جبل دباؤن...»^١

٥

مسعودي درمروج الذهب آورده:

«... جبل دباؤن بين بلد الرى وطبرستان، يرى من مائة فرسخ...»^٢

در التنبية والاشراف مسعودي در ذكر ضحاك درج افتاده:

«... وإن هذه أفریدون الى اعلى جبل دباؤن بين الرى وطبرستان...»^٣

١٠

اصطخرى در شرح بلاد جبل، در باب ابن كوه چنین نوشته:

اما الجبال، فان من حد عمل الرى دباؤن، وهو جبل رأيته آذا من وسط روزة بالرى، وبلغنى آذه يرى من قرب ساوية وهو جبل وسط جبال يعلو فوقها كالقبة، ويحيط بالموضع الذي يعلو على الجبال نحو اربعة فراسخ، ولم يصح عندي أن أحداً ارتقى اعلاه، وفي حمامات الاولين ان الضحاك الملك مقيد بها، وان السحرية يجتمعون عليه في اعلاه، ويرتفع من اعلاه دخان دائم الدهرة... الفضة التي ترتفع عن هذه البقعة جبل اقرع، ليس عليه كثير شجر ولا نبات، ولا يعلم بسائر الجبال ونواحي الدليل جبل اعظم منه».^٤

١٥

ابن حوقل نيز در صورة الأرض بيانى مشابه گفته اصطخرى دارد، که اختصار را از نقل آن خود داری می شود.^٥

(١) مختصر البلدان، ص ٢٧٨ س ١٩.

(٢) مروج الذهب ، طبع ١٣٠٣ ، ج ١ س ٣٩ س ٣٠ .

(٣) التنبية والاشراف مسعودي ، ص ٨٦ س ٢ .

(٤) المسالك اصطخرى ، ص ١٢٣ س ١٢ ، ترجمة فارسي آن ، ص ١٧١ . نيز ، رک :

ص ١١٩ س ١٣ ، ترجمة فارسي ، ص ١٦٧ س ٢ .

(٥) صورة الأرض ، ص ٣٢٢ س ١٤ . نيز ، رک : ص ٣١٦ س ١٢ .

مقدسی در احسن التقاسیم ذکر کرده :

«... جبل دماوند ممتنع جدا، برى من نحو خمسین فرسخا...»^۱

ابودلف در الرسالۃ الثانیہ سخن رادر این باب بسطی داده (اگر پرداخته تخيّل وی نباشد) و مطالبی جالب ذکر کرده، که مزید فائیت را قسمتی از گفته‌های وی از ترجمة

فارسی آن کتاب نقل می‌افتد :

«زمین ری به کوههای «بني فارن» و «دباؤند» و کوههای دیلم و طبرستان متصل است. دریکی از کوههای آن دریاچه‌ای دیدم که محیط آن در حدود دیک جریب است، و در زمستان و بهار آب رودخانه‌ها و سبل کوههای آنجا در آن می‌ریزد. در عین حال آب این دریاچه در زمستان و تابستان کم وزیاد نمی‌شود. مقدار آبی که دریک روز زمستان یا بهار باین دریاچه می‌ریزد باندازه‌ای است که اگر روی زمین ریخته شود دریای خروشانی را تشکیل می‌دهد. اطراف این دریاچه را نرگس‌زارها و چمن‌های پرازبنفسه و گل سرخ فراگرفته. در نزدیکی آن بقایای یک کاخ قدیمی دیده می‌شود که فقط قسمتی از دیوارها و گنبد دروازه آن باقی مانده است، و من کسی را که درباره این کاخ اطلاعاتی بددهد نیافتم.»^۲

و نیز : «در دباؤند کوه بسیار مرتفع و عظیمی است که زمستان و تابستان قله آن از برف پوشیده شده، و هیچ‌گنس نمی‌تواند بر فراز ویانزدیکی آن برسد. قله مزبور کوه بیور اسف (بیور اسب) نام دارد، و مردم آن را از «مرج القلعه» و از گردنه همدان بچشم می‌بینند. وقتی انسان آنرا از ری مشاهده نماید خیال می‌کند کوه باو بسیار نزدیک است، و یک یادو فرسخ فاصله دارد؛ در صورتی که فاصله میان او و کوه سی و پنج فرسخ است. مردم عوام معتقدند که سلیمان بن داود (ع) یکی از دیواران سر کش را که «صخر المارد» (سنگ سر کش) نام دارد در آنجا زندانی نموده است. برخی دیگر عقیده دارند که

(۱) احسن التقاسیم ، س ۳۹۸ س ۱۳.

(۲) ترجمة فارسی الرسالۃ الثانیہ ، من ۷۶ س ۳ ، متن عربی آن ، من ۳۳ س ۶ بعد .

(۳) متن عربی : ثلثون فرسخاً .

شاه افریدون «بیوراسب» را [در آن] زندانی کرده است. ازدهانه‌های غاری در این کوه دودی بیرون می‌آید که (عوام می‌گویند نفس اوست، وازان روآتشی نیز در آن غار مشاهده می‌کنند^۱) می‌گویند آتش چشمان اوست، و خرخر و تفیر او نیز از غار مذبور شنیده می‌شود... در یکی از رشته‌های این کوه آثاری از یک ساختمان قدیمی یافتم که در اطراف آن قبرهایی وجود داشت، و نشان می‌داد که محل بیلاقی بعضی از پادشاهان ساسانی بوده... هیچکس در هیچ زمان قلّه این کوه را خالی از بر ف ندیده است، و چنانچه وقتی بدون برف بماند، درجهٔ کوه بی برف نمایان گردد فتنه و آشوب برپا و خونریزی خواهد شد... الخ^۲»

ابودلف آن قسمت از این کوه را که در شمال ری در قصران افتاده، بنام جبال

قصران نامیده و چنین نوشت^۳ :

«... وَمِنْ الرَّبِيعِ الرَّسْنَاقَ يَقَالُ لَهُ قَصْرَانُ، وَهِيَ جَبَلٌ شَامِخَةٌ عَالِيةٌ...»^۴

ابوریحان در الآثار الباقيه ذکر کرده :

«... فِي بَعْضِ الْكِتَبِ أَنَّ كَبُورَمِرْثَ... نَزَلَ جَبَلٌ دَنْبَاوَنْدٌ وَتَمْلَكَ بِهِ...»^۵

در گرسنگ شناسب نامه اسدی، در گرفتاری ضحاک بدست فریدون ذکر گردیده :

سرش را بگرز کنی کوفت خرد
بیستش بکوه دماوند برد^۶
و نیز در حبس ضحاک آمد :
ببردش بکوه دماوند بست

بعایش بتخت شهی بر نشست^۷
(۱) بکسر الراء از من نسخه اصلی افتاده، و مینورسکی آنرا از باقیت . ج ۲ ص ۶۰۶

تکمیل نمود (ترجمه فارسی رساله ص ۷۷ ذیل ۱).

(۲) ترجمة فارسی رساله اثنیه ، ص ۷۷ س ۵ پی بعد ، متن عربی رساله اثنیه ، ص ۳۴ س ۵ پی بعد .

(۳) رساله اثنیه ، ص ۳۳ س ۱.

(۴) الآثار الباقيه ، ص ۲۴ س ۱۲.

(۵) گرسنگ شناسب نامه ، ص ۳۲۹ بیت ۳.

(۶) د د من ۳۶۶ بیت ۲۱.

فردوسي نيز درذ کر بند کردن فريدون ضحاک را، از زبان سروش سروده:

که اين بسته را تا دماوند کوه
بیر همچنین تا زيان بي گروه

۵۰۵

بياورد ضحاک را چون نوند
بکوه دماوند کردش بیند^۱

ناصرخسرو درسفر نامه آورده:

۵

«... میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی، و آن را لواسان گویند؛
و گویند برسر آن چاهی است که نوشادر از آنجا حاصل می شود، و گویند که کبریت
نیز؛ مردم پوست گاو بيرند و پراز نوشادر کنند و از کوه بغلطانند، که از راه نتوان فرود
آوردن^۲.»

مؤلف البدء والتاريخ درذ کر فريدون نوشتة:

۱۰

«... خرج افريدون في طلب الضحاک، فظفر به وشدّه وعقله في جبال دماوند، و
كان ذلك اليوم يوم المهرجان...^۳

در مجلل التواریخ والقصص، در باب مساحت عالم و کوهها و دریاها درج آمده:

«... و کوه دماوند است که از صد فرسنگی زمین پیدا بود، و برف هرگز

برو نگسلد، و جایها هست که گوگرد بند از بخار بر بالای کوه دماوند، و مانند دود

بخار همی خبزد، و گوگرد از هر جنس سرخ و زرد باشد، اما راه بر شدن وبکف او

آمدن عظیم دشوار است، و هیچ آهن بدان فرازنده بردن که بگدازد از تف آن...

واندران روایت است که قیس لهوب ضحاک بر آنجا بسته است، و از مرتضی علی

علیه السلام روایت است که صخرجنی صاحب خاتم سلیمان علیه السلام آنجام محبوس

۲۰ است... الخ^۴

(۱) شاهنامه، ج ۱ ص ۶۱ بیت ۴، ۶.

(۲) سیاحت نامه ناصرخسرو، ص ۸ من آخر.

(۳) البدء والتاريخ، ج ۳ ص ۱۴۳، ۱۰.

(۴) مجلل التواریخ، ص ۴۶۶ س ۷.

در عجایب نامه ثبت افتاده :

«دمباوند کوهی است شاهق بحدود ری، برف از سر وی خالی نبود.^۱

درجahan نامه ذکر گردیده :

«دبناوند - در حدود ری باشد؛ و گویند کوهی عظیم بلندست . گویند که او را

از پنجاه فرسنگ بتوان دید، از بلندی؛ و گویند که اورالزشیر از پارس بتوان دید، و گویند
از ساوه ؛ او متمیز است از جبال قارن که بعد از این گوییم، و او بر کوههایی که
مشرف باشد چون قبه‌ای [کذا] ؛ و پیوسته از زبر او دودی بر می‌آید؛ و گردانگرد سر
او دیه‌هاست؛ و بر سر او نتوان شدن؛ و هرگز برف از سر او بر نخیزد.^۲

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در ذکر عجایب آنجا نوشتة :

«یکی کوه دماوند است که علی بن زین الکاتب در کتاب فردوس الحکمه آورده
است که: از دیه آسک تا قله بدروز شوند ، واو همچون گنبدی مخروط است ، و بر
همه جوانب او ابدآ برف باشد الا بر سر او ، مساحت سی گردی زمین هیچ جای برف
نایست بزمستان و تابستان ، و آنجا ریگ بود چنانکه چون پای بروی نهی فروشود ،
و چون بر سر کوه ایستی بر آن ریگ همه کوهها چون پشته نماید ، و دریای خزر در
مقابل او راستار است ، سی سوراخ در سر این کوه باشد که دود کبریت از آن بیرون
آید ، و آوازهای عظیم باشهم از بن سوراخهای شنوند از لهیب آتش ، که حقیقت شود که
درجوف و میان کوه آتش است ، و هیچ حیوان قرار نتواند گرفت از سختی باد که جهد :

و می گویند کبریت اصحاب کیمیامی شاید یافتد ... الخ»

یاقوت گفته :

(۱) عجایب نامه ، ورق ۲۱ ص ۲ س ۱۷.

(۲) جهان نامه ، ص ۵۷ س ۴.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم ۱ ص ۸۲ س آخر.

«دباوند ... لغة في دباوند وهو جبل من نواحي الرّي ...»^١

در عجایب المخلوقات ز کربای قزوینی نقل شده :

«دماوند کوهی است عظیم بنواحی ری در غایت بلندی. از ذروهه او برف خالی
نбود نه در تابستان نه در زمستان. بعضی گویند سلیمان صخره جنی [کذا] را آنجا محبوس
کرده است، و بعضی گویند که افریدون بیور اسب را که ضحاک باشد آنجا محبوس
کرده است؛ و آنجا معدن کبریت احمر است ... بر بالای او هفتاد سوراخ بود که
دخان کبریت از آن بیرون می‌آید، و حوالی آن سوراخها کبریت احمر جمع شده...
الخ».^٢

در آثار البلاط قزوینی ثبت آمده :

«... جبل دماوند، وهو بقرب الرّي، يناطح النّجوم ارتفاعاً وبحكيها امتناعاً،
لا يعلوّه الغيم في ارتفاعه ولا الطير في تحليقه... على رأسه أبداً مثل السحاب المترافق
لأنّه حسر شفاء ولا صيفاً... وجدوا قتنه نحواً من مائة جريب مساحة ، على أنّ الناظر
إليها من أسفله يراها كالمخروط ... الخ»^٣

در نخبة الدهر دو بار ذکر کوه دماوند بدون شرحی در آن باب به چشم می-

خورد.^٤

ابوالفدا در تقویم البلدان نوشتہ :

«جبل دباوند وهو حذ عمل الرّي، و ربما يرى من ساوه ، وهو في وسط جبال
يعلوها كالقبة ، ولم يشهر ان احداً ارتفاه ، و يطلع من اعلاه دخان على الدّوام وهو

(۱) معجم البلدان ، ح ۲ من ۶۰۶ س آخر . چون قولوی در این باب طولی داشت از ذکر آن خودداری شد نیز ، رک : من ۵۴۴ س ۲۰ دباوند .

(۲) عجایب المخلوقات ، طبع ۱۳۰۹ ، من ۱۰۳ س ۱۴ بیعد .

(۳) آثار البلاط ، من ۳۴۵ س ۴ بیعد .

(۴) نخبة الدهر ، من ۱۸۷ س ۷ و من ۲۵۵ س ۹ .

حيث الطول خمس وسبعون ونصف، ويرى من مسافة بعيدة^۱ .»

در نزهه القلوب درج گردیده :

«کوه دماوند مشهور است، وسخت بلند، از صد فرسنگ باز توان دید، و بر شرقی ملک ری افتاده است... برقه آن هامونی است مقدار صد جریب، و ریگی است که پای فرو می رود... در صور الاقالیم آمده که ضحاک در آن کوه محبوس است...»^۲
مؤلف رشته کوههای شمال ری و جنوب طبرستان را نیز، که سرچشمۀ رود جا جرود^۳ از آن حدود است دماوند نامیده، و در تعریف این رود - چنانکه در ص ۴۵۶ مجلد حاضر درج افتاد - گفته :

«آب جا جرود از کوه دماوند بر می خورد، و به ولایت ری می ریزد».

حافظ ابرو در جغرافیا نوشته :

«کوه دماوند، و آن در موضوعی است که طول آن هفتاد و پنج درجه و نیم است

و عرض چهل و هفت درجه^۴ .»

در ذیل ظهر نامۀ نظام الدین شامی درج گردیده :

«حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه (تیمور) ... از حدود گبلانات بموضع لار فرود آمد در پای کوه دماوند، که پادشاه ارغون در آن موضع کوشکی ساخته است...»^۵

۱۵

در حبیب السیر ذکرفه :

«... فریدون چندگاهی ضحاک را در جبل دماوند محبوس گردانیده، بالآخره اورا بزنдан لحد فرستاد...»

(۱) تقویم البلدان، ص ۷۱ س ۸۰.

(۲) نزهه القلوب، مقاله نالهه من ۱۹۴ س ۹ ببعد.

(۳) جغرافیا حافظ ابرو، نسخه خطی منتقل بکتابخانه ملک، ص ۲۹۹.

(۴) ذیل ظهر نامه، ص ۱۹ س ۱۷۰.

(۵) حبیب السیر، جزء دوم از جلد اول ص ۵ س ۱۴۰.

در خاتمه حبیب السیر ثبت افتاده :

«جبل دماوند در حدود طبرستانست ، و چهار فرسخ ارتفاع دارد، و بر قله آن جبل قطعه زمینی است که ده گز مکتر مساحت دارد، و در وی سوراخهاست که بشب از آن شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهرشود ، چنانچه بروشنایی آن مسافتی بعید ۵ توان دید... الخ»^۱

امین احمد رازی در هفت اقلیم(که در پایان عهدآبادی ری، بزمیاد صفویان، در سال ۱۰۰۲ هجری تألیف یافته) نوشتند :

«جبل دماوند کوهی است در غایت بلندی که هر گز برف از سر آن خالی نمی-شود، واژصد فرسنگ پدیدار بود . بعضی گفته‌اند که سلیمان بن داود علیهم السلام ۱۰ صخره جنی را در آنجام حبوس گردانیده؛ برخی گویند که فریدون ضحاک را در آنجا مقید ساخته ... الخ^۲»

این بود نمونه‌ای از روایات مربوط به کوه دماوند مذکور در منابع مختلف از دیر باز تا پان عهدآبادی ری که نامش در همه جا بانام این شهر همراه بوده است، و چنانکه مشهود می‌افتد در هیچیک از آنها این کوه به نام البرز خوانده نشده است، و نیز اخبار ۱۵ مربوط بدین کوه - که شمی از آنها در ج افتاده - بهیچ روی مشابهتی بالخبر کوه البرز - که بدانها نیز اشارت رود - ندارد.

اینک نامهایی که بر مجموع سلسله کوه واقع در جنوب طبرستان و شمال عمل ری، که کوه دماوند بخشی از آن است - اطلاق شده.

اصطخری در ذکر حدود دیلم گفته :

«... وقد ضممنا الى ذلك ما يتصل بها من جبال البروج و فادوسیان وجبال ۲۰ قارن و جرجان ...»

(۱) حبیب السیر ، خاتمه جلد سوم ص ۳۲ س ۱.

(۲) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۸۵ س ۱۸ . نیز رجوع شود به مطلع الشمس ، ج ۱ ص ۱۵-۱۷ در باب کوه دماوند.

در ذکر جبال روینچ آورده:

«اما جبال الرُّوْبِنْج^۱ فادَهَا كانت ممالك ... وهم من البرى و طبرستان ، فما كان في وجه البرى فمن حدود البرى ، وما كان في وجه طبرستان فمن طبرستان.^۲»
 قول ابن حوقل نيز در این باب با تقریبی مشابه گفته اصطخری است.^۳. واختصار را از نقل آن خودداری می شود .^۴

مؤلف حدود العالم معظم این سلسله کوه را کوه قارن نامیده و چنین ذکر کرده:
 «کوه قارن - ناحیتیست کی مرا اورا ده هزار و چیزی دهست ، و پادشاهی اورا سپهبد شهریار کوه خواند ، و این ناحیتیست آبادان ، و بیشتر مردم وی گیر کانند ، و از روزگار مسلمانی باز پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باو است.^۵»

درجهان نامه نیز این سلسله کوه ، جبال قارن نامیده شده است ، بدین قرار:
 «جبال قارن - کوهی بزرگ است میان طبرستان و میان ری و میان بسطام و دامغان ، و این کوه را نیز جبال روینچ نویسنده یعنی رونه ، و معنی آن معلوم نیست ، و دنباؤند از این کوه جداست.^۶»

در نخبة الدهر بنام جبال دیلم ، و بدین صورت ذکر گردیده :

«و اما جبال الدیلم فجبال معمرة بالقرى والضياع ، وهى جبال الدرنونج و جبال بادمسان [كذا ، ظ : الروینج وفادوسپان] وجبال قارن...^۷»

ابن اسفندیار در تسمیه مازندران مجموع این سلسله را کوه موز نامیده ، و چنین گفته:

(۱) کذا ، صورة الارض : الروینج که بقرينه منابع دیگر مذکور در متن اصح بنظر می رسد .

(۲) المسالك ، ص ۱۲۱ س ۴ ، وص ۱۲۲ س ۲ .

(۳) صورة الارض ، ص ۳۱۸ س ۵ ، وص ۳۲۰ س ما قبل آخر .

(۴) حدود العالم ، ص ۱۴۷ س ۵ .

(۵) جهان نامه ، ص ۵۸ س ۹ .

(۶) نخبة الدهر ، ص ۲۲۶ س ما قبل آخر .

«... موز نام کوهیست از حد گیلان کشیده تابلارو قصران که موز کوه گویند، همچنین تابجا جرم؛ یعنی این ولايت درون کوه موز است.^۱»
 ظهیر مرعشی بجای موز ماز نوشته بدین قرار：
 «... ماز نام کوهی است از حد گیلان کشیده است تابلار [و] قصران، و همچنین

تا بجاجرم.^۲

۵

در تقویم البلدان حدود این سلسله جبال چنین تعیین شده:
 «جبل طبرستان وهو في الجنوب والشرق عن بحر الخزر، وطرف جبل طبرستان الغربي حيث الطول ست وسبعون والعرض ست وثلاثون؛ وطرفه الشرقي حيث الطول ثمان وثمانون والعرض خمس وثلاثون.^۳»

۱۰

اختصار را در این باب از نقل روایات دیگر منابع - که در آنها نیز ذکر این مهم بهمین تقریب است - خودداری می‌شود، و چنانکه گذشت در هیچ یک از منابع بدین سلسله کوه، البرز اطلاق نگردیده، و همانگونه که در سابق اشارت رفت و شرح آن باید، البرز کوه قاف است، و بنزد قدماء عظمت و اهمیت البرز از تمام کوههای کره ارض بیشتر بوده، و امور عظام و معانی و مفاهیم خسارق العاده بتفصیل ذیل بدان نسبت داده می‌شده است.

۱۵

تعریف پاره‌ای از داستانهای وابسته به البرز:

البرز در ترجمة پهلوی «هر برز» و در اوستا «هرا» و «هرائیتی» گفته می‌شود،^۴ و در اوستایی برزیتی معنی بلندی و پشته و کوه است، و برز که در فارسی

(۱) تاریخ طبرستان این اسفندیار، ج ۱ ص ۵۶ م ۱۴.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۲۱ م ۱۱.

(۳) تقویم البلدان، ص ۷۱ م ۶.

(۴) یشتها، ج ۱ ص ۱۳۱ ذیل ۱ بقلم استاد پوردادود.

معنی بلندی است^۱ بتهائی نیز بمعنى البرز آمده ، فردوسی گفته :

چو خورشید بر زد سراز برز کوه میانها پیستند سوران گروه^۲
و گویا ظاهر آهه جداگانه نیز نام کوهی است ، روحی ولوالجی گفته :
کوهش بسان هره در آورده سر بهم

دشتیش بسان شله^۳ نهاده زهار باز^۴

در اوستا دریشتها ، مهر یشت بند ۵۰ ، مذکور است که اهورامزدا برای فرشته
یا ایزد مهر (یکی از فرشتگان دین زرده‌شی) در بالای کوه بلند هرئیتی آرامگاه قرار
داد ، بدین صورت :

«کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و در خشان و با
سلسله‌های متعدد آرامگاه قرارداد ، در آنجائی که نه شب است نه تاریکی ، نه باد سرد
است و نه گرم ، و نه ناخوشی مهلك و نه آلودگی دیو آفریده ، واز بالای کوه هرئیتی به
متصاعد نگردد.^۵»

«آرامگاهی که امشاسب‌دان باخورشید هم اراده بطیب خاطر و صفاتی عقیده
ساختند ، تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هرئیتی بسر اسر جهان مادی تواند نگریست.^۶
مهر فرشته فروغ ، نخستین ایزد مینوی پیش از برآمدن خورشید از کوه البرز
(هر) بسر اسر ممالک آربایی می‌تابد ، در مهر یشت بند ۱۳ ذکر شده :

«(مهر) نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا پذیر تیز اسب در بالای کوه هر

(۱) برهان قاطع ، ج ۱ ص ۲۵۴ ۲ ذیل ۲.

(۲) شاهنامه ، ج ۲ ص ۴۵۶ س ۱۱.

(۳) نام محلی است.

(۴) لباب الالباب ، ج ۲ ص ۱۷۱ س ۱۵.

(۵) یشتها ، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۱.

(۶) یشتها ، ج ۱ ص ۴۵۱ س ۵.

برآید^۱، نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر برآورد، از آنجا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد^{۲۰}

دواستا محل طلوع و غروب خورشید البرز دانسته شده، در مهر بشت بند^{۱۱۸}

درج آمده :

۵ «باستایش پسین، باستایش پیشین، من تغرب می جویم مدامی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هرا طلوع کند و غروب نماید...»

دروندیداد فرگرد ۲۱ بند^۵ ذکر شده :

«برخیز، برخیز ای خورشید با اسیان تندر و ازمیان کوه البرز عبور کن، وجهان را منور و روشن گردان...»^۴

۱۰ ستارگان و ماه و خورشید گردانگرد قله کوه البرز دور می زند، دریشتها، رشن یشت بند^{۲۵}، درج افتاده :

«اگر هم تو ای رشن پاک در بالای قله کوه هر ایتی، در آنجائی که گردانگرد آن ستارگان و ماه و خورشید من دور می زند باشی، مانرا بباری می خوانیم.»^۵

هوشنگ پیشدادی برای ایزدناهید (فرشته نگهبان آب) در بالای کوه البرز اسب

۱۵ و گاو و گوسفند قربانی کرد، دریشتها، ایان یشت بند^{۲۱}، ذکر رفته :

«از برای او (ناهید) هوشنگ پیشدادی در بالای (کوه) هرا صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد.»^۶

(۱) از این جمله بخوبی برمی آید که مهر غیر از خورشید است (ذیل استاد پور داود - در همن مورد).

(۲) یشتها، ج ۱ ص ۴۲۹ - ۱۲.

(۳) یشتها، ج ۱ ص ۴۸۹ - ۳.

(۴) وندیداد دارمستر، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۲۲۵ س ۶.

(۵) یشتها، ج ۱ ص ۵۷۷ - ۱۲.

(۶) یشتها، ج ۱ ص ۲۴۳ س ماقبل آخر.

بنا بر روایتی زردشت پس از عمر طولانی در کوه البرز درگذشت^۱، در تاریخ ساسانیان فروغی اشارت رفته:

«زردشت بعد از عمر طولانی بکوه البرز رفت و در آنجا درگذشت، و برخی را عقیده اینست که در وقت هجوم قبایل تورانی در قلمرو گشتابس و غارت بلخ اورا کشتنند.^۲»^۳

۵

سری از پل چنوت (پل صراط) به البرز پیوسته است^۴، دروندیداد، فرگرد ۱۹ بند ۳۰ چنین ذکر شده:

«... [دخترجوانی] روان پارسایان را از بالای کوه (البرز) عبور می‌دهد، و در بالای پل چنوات همراه ایزدان آسمانی جای می‌دهد.^۵»

سیمرغ در بالای کوه البرز لانه داشت، فردوسی در شاهنامه در ذکر زادن زال آورده:

یکی کوه بُند نامش البرز کوه
به خورشید نزدیک و دور از گروه

(۱) کریستن سن در کتاب کیابان، ص ۱۴۲ ماقبل آخر، بنقل از دینکرت و بندعش و بهمن بیشت نوشته: زرتشت در هفتاد و هفت سالگی بدست تورداد ریش (بارکرش: مؤلف Tūr ē Bratrōkres) کشته شد. استاد پورداد در پژوهشها، ج ۲۷، ص ۲۷۸ ماقبل آخر، ذکر کرده‌اند: «بست کهن و بشهادت کلیه کتب دینی پهلوی پیغمبر ایران... در آتشکده بلخ بدست یک تورانی موسوم به ریش... در سن هفتاد و هشت سالگی شوید گردید، و تا آن روز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود.»

(۲) تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۴۲ ماقبل آخر.

(۳) استاد پورداد در جلد ۲ پژوهشها، ص ۳۲۴ ماقبل نوشته‌اند: «بقول دینکرد سری از پل چنوت (پل صراط) به البرز پیوست است. در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۳۰ نیز با آن اشاره شده است.»

(۴) وندیداد دارمشتر، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۲۶۴ م. ۴.

بدانجای سیمرغ را لانه بود^۱

(۱) در اوستا آشیانه سیمرغ در وسط دریای فراخکرت (دریایی بزرگ)، بحر اعظم. این دریا را برخی از مستقر قان دریای خزر و یا دریاچه آرال پنداشته، و بعضی افیانوس جنوب ایران دانسته‌اند؛ یشتها ج ۱ من ۱۲۵ ذیل‌صفحه استاد پورداود در پیشتر موارد آنرا بادریای خزر یکی شمرده‌اند؛ بیژن و منیژه، ص ۷۴؛ فریدون ص ۱۰۵ و ۱۱۰؛ یثنا، ج ۱ من ۵۵ س ۱۹، وج ۲ من ۴۴ ذیل ۲) و در بالای درختی ذکر گردیده و در رشن یشت بند ۱۷ (یشتها ج ۱ من ۵۷۳ س ۴) نوشته شده: «اگر هم توابی رشن پاک در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت برپاست (باشی) آن (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آنرا ویسپویش (همه را درمان بخش) خوانند، و در آن تخمها کلیه گیاهها نهاده شده است، ماترا بیماری می‌خوانیم». در زند و هومن یسن (بیمن: شت) ص ۷۴ س ۸ آمده: «آن دیوان و دروچان بدریا شوند؛ سین مرغ بانگ کند وست بیاشند» سه‌وردی در رسالت عقل سرخ ص ۶ می‌نویسد. «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیان خود بدرآید و پر بر زمین باز گستراند، از اثر پر او بیوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین». فردوسی نیز در چاره ساختن سیمرغ رستم را در نبرد با اسفندیار اشاره می‌کند که، رستم سیمرغ را در کنار دریا بادید، و آنجا سیمرغ بر درخت گزی نشست و بر اهتمای او رستم شاخی از آن برای کشتن اسفندیار برید:

همی راند تا پیش دریا رسید	ذ سیمرغ روی هوا تیره دید
چوآمد بنزدیک دریا فراز	فرود آمد آن مرغ گردن فراز
گزی دید بر خاک سر بر هوا	نشست از بر ش مرغ فرمان روا
چو ببرید رستم بن شاخ کز	بیامد ذ دریا بایوان و ذ

(شاهنامه ج ۶ ص ۱۷۰۶ س ۴ بعد)

در غرالسیر شاعی نیز در این مورد ذکر شده که سیمرغ زال را گفت که: چاره آنست که رستم بر پشت من سوار شود تا ای را به جزیره‌ای برم که درخت «طرفاء» در آنجاست، تاشاخه‌ای از آن ببرد و تیری سازد و در نبرد با اسفندیار بچشم وی زند و کار اورا بسازد؛ و رستم چنین کرد و سوار سیمرغ شد و برفت و شاخه را ببرید:

«... و رکب ظهر العنقاء فطارت به الی الجزیرۃ ... و دلتہ علی النعنون الطراء قطمه و احتفظ بمحتاطاً عليه و کرت به العنقاء راجمة الی منزل زال ...» (غرالسیر من ۳۶۸)

فروآمد از ابر سیمرغ و، چنگ
بپرداش دمان تا به البرز کوه
بزد برگرفتش از آن گرم سنگ
که بودش در آنجا [ای] کام گروه^۱
جم در البرز کوه قصری بنا کرد^۲، و کاوس نیز در آنجا دژی بساخت.^۳

این بود تعریف موجزی از امور خارق العاده وابسته و منتسب به البرز، که چنانکه معلوم است مشابهتی با افسانه‌های مربوط به کوه دماوند ندارد، و بموجب آنها به آسانی روشن می‌گردد که اهمیت و عظمت البرز بنزد قدما بمراتب بیش از کوه دماوند بوده، و بهیچ روی کوه دماوند قابل مقایسه با البرز، و یا البرز طرف نسبت با کوه دماوند نبوده است؛ بلکه بنزد ایشان کوه دماوند و همه کوههای دیگر جهان - چنانکه اشارت رود - هریک فرعی از فروع بی‌شمار البرز هستند.

→ در فرهنگها از جمله آندراج (ج ۲ ص ۴۹۲) در ذیل سیر که این بیت بفردویی نسبت داده شده :

از آن جایگه باز گشتن نمود
که نزدیک دریای سیر نگه بود
این بیت در شاهنامه نسخه مورد استفاده پنفار نرسید، و لف آلمانی نیز کامه سیر نگه را در شاهنامه نشان نداده، و به فرنگ شاهنامه عبدالقدار بمنادی ارجاع داده است.
فرونی در بحیره ص ۵۵۰ س ۲۸ درج کرده :
«زمختری آورده که : خداوند عالم او [عنقا] را بجانب بحر محیط بطرف شمال
انداخت ...»

از این مجموع جنین استناط می‌شود که سیمرغ را بادریا و درخت واقع در آنجا نیز سروکاری بوده است (نی. رک: یشتهاج ۱ ص ۵۷۵ ذیل ۱ بقلم استاد پورداود) داین منافاتی با افسانه منزل داشتن او در کوه البرز ندارد.

(۱) شاعنامه، ج ۱ ص ۱۲۳، ۱۶، ۱۸، و ص ۱۳۴ س ۱۲، ۱۳.

(۲) ترجمه کیانیان، تالیف کریستن من، بنقل از فصل ۳۲ بندنهشی، ص ۹۳، س ۶.
نیز : ص ۱۵۴ س ۴ ببعد، که ذکر هفت کاخ کی اویس (کاوس، کبکاوس) در کوه البرز آمده است.

(۳) ترجمه کیانیان، ص ۱۲۶ س ۲.

ممیزات و خصائص البرز پیش قدمها

بموجب اوستا البرز نخستین کوه زمین و محیط برهمه ممالک است :

در زامیاد بشت بند ۱ آمده :

«نخستین کوهی که از این زمین برخاست، ای سپتمان زرتشت، هرثیتی بلند

۵ (البرز) است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است.^۱»

البرز در حشان و کثیر الساسه است :

در رشن بشت بند ۲۳ ذکر گردیده :

«اگر هم توای رشن پاک در بالای هر برز در حشان کثیر الساسه باشی، در آن

جایی که نه شب است و نه تاریکی، نه باد سرد است نه گرم، نه ناخوشی بسیار مهلك،

۱۰ نه کثافت دیوآفریده، و آن هر برزی که از آن به برنخیزد، ماترا بیاری می خوابیم.^۲»

کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب است :

استاد پورداود در یشتها در اخبار البرز نوشه‌اند :

«بندهش مفصل‌تر از این کوه صحبت داشته، در فصل ۱۲ گوید که : در مدت

۱۸ سال کوهها نمودند، اما البرز در مدت هشت‌صد سال بدرجۀ کمال در آمد.

۱۵ در مدت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید، در مدت ۲۰۰ سال بفلک ماه رسید، در ۲۰۰ سال

بعد بفلک خورشید رسید، و در ۲۰۰ سال دیگر بچرخ فروغ بی‌پایان (ایران) رسید،

و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب شده

است.^۳

کوه البرز همان کوه قاف است

۲۰ اکنون که باز نموده آمد، که البرز کوه دماوند واقع در شمال سرزمین ری

(۱) یشتها، ج ۲ ص ۳۲۴ س ۲.

(۲) یشتها، ج ۱ ص ۵۷۷ س ۵.

(۳) یشتها، ج ۱ ص ۱۳۱ س ۱۳ ذیل.

نیست، و قدماء هیچگاه این سلسله کوه را البرز نگفته‌اند، بذکر دلایلی که بموجب آنها کوه البرز را همان کوه قاف باید دانست می‌پردازد، بدین قرار:

۱- هرچند قدماء مورخان و ارباب مسالک در این باب تصریحی ندارند، لکن در پاره‌ای از کتب تاریخی و جغرافیایی بالنسبه‌متاخر صریحاً قیدگردیده که این دو کوه یکی هستند؛ در کتاب البدء والتأریخ مطهر بن طاهر مقدسی متوفی بسال ۵۰۷^۱ در ذکر جمیشید در ج افتاده:

«... فامر الله أن يأتي جبل البرز وهو جبل قافٌ محاط بالأرض...»^۲

یاقوت در معجم البلدان نوشتہ:

«قافٌ بلفظ القاف الحرف من حروف المعجم... قسمیه القدماء البرز»^۳.

۱۰ قدسی باکوئی در تاریخ داغستان آورده:

«اکثر مورخین اسلام جبال قافناس (قفقاز) را کوه البرز می‌نامند... بعضی آن را کوه قاف پنداشته‌اند...»^۴

فزوئی در بحیره ذکر کرده:

«کوه البرز... بعضی اور اکوه قاف نامند.»^۵

۱۵ ۲- در ص ۵۶ ع مجلد حاضر ذکر گردید که در اوستا البرز محل طلوع و غروب خورشید شناخته شده، و آن روایت از مهریشت و وندیداد نقل افتاد، یاقوت نیز در ذکر قاف گوید:

«... الشمس تغرب فيه (قاف) وتطلع منه...»^۶

(۱) دک: پشت جلد این کتاب.

(۲) البدء والتأریخ، ج ۳ ص ۱۴۰ س ۱۲.

(۳) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۸ س ۱.

(۴) تاریخ داغستان، ص ۱۳ س ۹. نیز، دک: ص ۱۲ س ۱۷.

(۵) بحیره فزوئی، ص ۴۶۷ س ۲۱.

(۶) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۸ س ۹.

از اینجا توان دانست که در باب پایان یافتن شب و آغاز روز، آنجاکه فردوسی در شاهنامه در داستان گرفتن سهراب دژ سپیدرا، سروده:

چو خورشید بر زد سراز بر ز کوه میانها بیستند توران گروه^۱

و منوچهری در قصیده‌ای در مدح علی بن عبیدالله صادق گفته:

سراز البرز بر زد قرص خورشید چو خون آلو ده دزدی سرز مکمن^۲

و نظامی در خسرو شیرین آورده:

سراز البرز بر زد حرم خورشید جهان را تازه کرد آین جمشید^۳

مرادشان از البرز کوه دماؤند ری نبوده است، بلکه به همین روایت مذکور در باب قاف و البرز نظر داشته‌اند، و گرنه معقول نمی‌نماید که یکی در طوس و دیگری در دامغان و سومی در گنجه هرسه از طلوع صبح بیک صورت یاد کنند، و آغاز آنرا وقت سر بر زدن خورشید از کوه دماؤند ری بدانند.

۳- در ص ۶۵۷ درج افتاده که سیمرغ در البرز لانه داشت، در بسیاری از منابع

قاف را جایگایگاه سیمرغ دانسته‌اند؛ در گرشاسب‌نامه اسدی آمده:

بر آنگونه زد نعره کوه کاف که سیمرغ بگریخت از کوه قاف^۴

۱۵ عطمار در منطق الطیور یا مقامات طیور، که طرح اصلی آن براین اساس است که مرغان جملگی اجتماع می‌کنند، و برآهنمانی هددهد سیمرغ را پادشاهی و پیشوائی خویش بر می‌گزینند، از زبان هددهد گوید:

هست مارا پادشاه بی خلاف در پس کوهی که باشد کوه قاف

(۱) شاهنامه، ج ۲ ص ۴۵۶ س ۱۱.

(۲) دیوان منوچهری، بکوشش محمد دیرسیاقی، ص ۵۷ س ۱۷.

(۳) خسرو شیرین، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۵۹ س ۲۰.

(۴) گرشاسب‌نامه، ص ۴۴۹ س ۳۴.

نام او سیمرغ، سلطان طیور
او بما نزدیک و ما زو دور دور^۱
در این باب که سیمرغ شاه مرغانست و در سر کوه قاف منزل دارد در عجایب
نام نیز شرحی مذکور است.^۲

حافظ بتعربض وتلمیح—چنانکه شیوه‌وی است—بدین معنی اشارتی کرده و چنین ۵

مروده:

بیز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر
که صیت گوشه نشینان ز قاف تاقاف است^۳
از قاف تا قاف، یعنی از بکسوی جهان تاسوی دیگر آن.

۱۰

ونیز:

باز ارچه گاه گاهی بر سر نهند کلاهی
مرغان قاف دانند آین پادشاهی^۴
داستان سیمرغ یا عنقا و کوه قاف در بسیاری از منابع آمده است، و به سبب
کثرت شهرت به نقل شواهد بیشتر نیازی نیست.^۵
اینکه پاره‌ای از مستشرقان و محققان خارجی، مانند کرپرتر ولسترنج وغیره ۱۵
البرز را کوه دماوند گمان برده‌اند، و آشیانه سیمرغ را در کوه دماوند پنداشته‌اند
صحیح نتواند بود.

کرپرتر در سفر نامه خویش در بحث از طهران، از کوه البرز فعلی یاد می‌کند،
و این حدود را که همان کوه دماوند قدیم است باشتباه جایگاه پرورش زال پدر رستم

(۱) منطق الطیر، ص ۳۷ س ۶.

(۲) عجایب نامه، ج ۲ ورق ۹۵ ص ۲ س ۱۰.

(۳) دیوان حافظ، باهتمام محمد فروینی و دکتر قاسم غنی، ص ۳۲ س ۲۰.

(۴) د د د د د د س ۳۴۸ ص ۴۰.

(۵) رک: حبیب السیر، جلد سوم، خاتمه ص ۴۳ س ۲۶ بیعد.

بوسیله سیمرغ می پندارد، و این افسانه را یکی از اسباب شهرت آن می شناسد! و نیز در بحث ازری، قله دماوند را بلندترین نقطه از سلسله البرز ذکر می کند!

لسترنج نیز در سرزمینهای خلافت شرقی گوید:

«...کوه دنباآوند، چنانکه جغرافی نویسان آنرا نام داده‌اند، در دامنهای

باستان ایران آشیانه سیمرغ، آموزنده زال پدر رستم و حامی آن پدر و پسر، بوده است...»^۳

-۴ در ص ۶۶ بنتقل از زامیاد یشت ذکر شد که البرز همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است، چنین وصفی را در باب قاف نیز نوشته‌اند، در مجلمل التواریخ ذکر گردیده:

«دور جمله زمین آنکه کوه قاف [و] پیرامون قافت، و بحر اعظم پیش کوه قاف، پنج هزار و پانصد هزار و سی و سه هزار فرسنگ کم سی و سه فرسنگ، و خط قطر جمله عالم از قاف تابعاف هزار هزار و هفتصد هزار و هفتاد هزار فرسنگست».^۴

در عجایب‌نامه درج افتاده:

«بدانکه کوه قاف [که] آنرا جبل الاخضر خوانند، از آنسوی ظلمات گرد زمین

درآمده است، و دیگر کوهها عروقهای ویند»^۵

یاقوت در ذکر قاف گفته:

«قاف... هذالجبل يقوف اثر الارض فيستدير حولها...»^۶

(۱) سفر نامه کرپرتر بانگلیسی، ج ۱ ص ۳۰۶ س ۲۷، و ص ۳۰۷ س ۵ بعد.

(۲) سفر نامه کرپرتر، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۱۶.

(۳) ترجمه سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۶ س ۶.

(۴) مجلمل التواریخ، ص ۴۶۹ س ۷.

(۵) عجایب‌نامه، ج ۱ ورق ۲۱ ص ۱ س ۴. نیز، دلک: ورق ۲۲ ص ۲ س ۷.

(۶) معجم البلدان، ج ۴ ص ۱۸ س ۱.

در رساله عقل سرخ منسوب به سهروردی نوشته شده :

«... کوه قاف گرد جهان در آمده است، و بازده کوه است...»^۱

- ۵- درص .۶۶ درج افتاد که البرز بچرخ فروغ بی پایان (انیران) رشد ،
قدما قاف را نیز به آسمان نزدیک و بادان متصل می پنداشتند، یاقوت در ذکر قاف گفته:
«... ذکر بعضهم ان بینه (قاف) و بین السماء مقدار قامة رجل، و قل بل السماء^۲
مطبقة عليه...»^۳

۶- درص .۶۶ مذکور شد که ۲۴۴ کوههای دیگر روی زمین همه از البرز
منشعب شده است ، در باب قاف نیز گفته اند که همه کوهها از آن انشعاب یافته ،
یاقوت نوشتة :

۱۰ «... قالوا : واصول الجبال كلها من عرق جبل قاف ...»^۴

قول صاحب عجایب نامه نیز در باب قاف که: «دیگر کوهها عروق های ویند»

در سابق گذشت.^۵

مولانا در کتاب مثنوی سروده :

- | | | |
|----|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱۵ | دید او را کز زمرد بود صاف
ماند حیران اندر آن خلق بسیط
که به پیش عظم تو باز ایستند
مثل من نبوند در حسن و بھا
بر عروقم بسته اطراف جهان ^۶ | رفت ذو القرنين سوی کوه قاف
گرد عالم حلقه گشته او محیط
گفت تو کوهی دیگرها چیستند
گفت رکھای من اند آن کوهها
من بهر شهری رگی دارم نهان |
|----|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
- ۷- هسته اصلی کوه البرزو کوه قاف در یک محل در قفقاز است، و شرح (آن باید) .

(۱) عقل سرخ ، ص ۳ ماقبل آخر.

(۲) معجم البلدان ، ج ۴ ص ۱۸ س ۶.

(۳) د د ص ۱۸ س ۵.

(۴) مجلد حاضر ، ص ۶۶۴.

(۵) مثنوی ، دفتر چهارم ص ۸۰۹ بیت ۳۷۱۱ بعد

این بود دلائل انطباق کوه البرز بر کوه قاف.

ریشه اصلی کوه البرز یا قاف در قفقاز است:

قدما ریشه اصلی کوه قاف یا کوه البرز را در قفقاز می‌دانستند، که شاخه‌های آن از آنجا بدیگر نقاط جهان گسترشده می‌شده است. این معنی را از قدیمترین آثار فوم آریائی یعنی اوستا تا مؤلفات و آثار و اشعار متاخران استنباط توان کرد؛ و مزید فائدت را بذکر نمونه‌هایی در این باب (الف: از آنها که این مطلب را بروشنی بیان می‌کنند، ب: از منابعی که با بررسی‌جیدن روایات یکی با دیگری این مهم روشن می‌گردد بدون رعایت تقدم و تأخر زمانی منابع) می‌پردازد.

الف: نظامی در شرفنامه در ذکر رفتن اسکندر بکوه البرز از قول وی سروده:

۱۰ نخستین خرامش در این کوچگاه بالبرز خواهم برون برد راه^۱

و در بیان گشودن اسکندر دژ در بنده را بدعاي زاهد، آورده:

چو لشکر سوی کوه البرز راند بهر ناحیت نایی را نشاند

بدهلیزه رهگذرهای سخت زشروعان چوشیران همی بر درخت

در آن تاختن کارزومند بود رهش بر گذرگاه در بنده بود^۲

۱۵ این ابیات در تعیین محل البرز در قفقاز، در حدود در بنده یا باب الابواب در ایالت شروعان ظهوری دارد.

در مسامره الأخبار و مسامیر الأخبار از مؤلفات سال ۷۲۳ در احوال صدرالدین

حالدى وزیر ایلخانی درج آمده:

«در قشلاق آران بر کنار آب گمر ... شهری اساس نهاد ... از آب گمر جوی

۲۰ آب در شهر روان کرد... چون فصل بهار در آمد، همین که آب روی در زیادتی نهاد

وبرفهای کوههای البرز وابخاز بگداخت و آب بالا گرفت، سیلاخ در بیان آن شهر

(۱) شرفنامه، ص ۳۱۰ س ۱۲.

(۲) شرفنامه، ص ۳۱۶ س ۱۰.

ناصواب افتاد، و هرچه در یکسال بعمارت پیوسته بود یک ساعت بازمیں برابر شد.^۱
در این سخن واقع بودن البرز در قفقاز بوضوح معلوم است.

در نزهه القلوب ذکر گردیده :

«کوه البرز کوه عظیم است متصل [به] باب الابواب است^۲؛ و کوههای فراوان
[بدان] پیوسته، چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد، و ۵
بدین سبب بعضی آنرا از کوه قاف شمارند. طرف غربش که بجبال گرجستان پیوسته
است کوه لگزی خوانند... و چون بشمشاط و ملطیه رسد قالیقلا خوانند، و چون به
انطاکیه ومصیصه رسد لکام گویند... و چون بمعان حمص و دمشق رسد لبنان خوانند،
و چون به وسط مکه و مدینه رسد عرج گویند، و طرف شرقیش که با جبال اتزان و
آذربایجان پیوسته قفق خوانند، و چون بحدود عراق و گیلان رسد طرقل در کوه ۱۰
خوانند، و چون به وسط قومس و مازندران رسد موز خوانند و مازندران در اصل
مزاندرون بوده، و چون بدیار خراسان رسد سونج خوانند...»^۳

فزوئی در بحیره گفته :

«کوه البرز کوهی است متصل بکوه در بند و کوههای بسیار متصل باو.^۴»

(۱) مسامرة الاخبار و معاشرة الاخبار، ص ۲۲۵ س ۱ بعد.

(۲) باب الابواب با در بند در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان واقع است : سر زمینهای خلافت شرقی ص ۱۹۳ س ۱۷ . در پاره‌ای از کتب مسالک کوه متصل بباب الابواب
قبق خوانده شده، ابن فقيه در معجم البلدان، ص ۲۵ س ۱۰ در ذکر جبل المرج واقع بین
مدينه و مکه گفته :

«... ثم يتصل بجبال ملطیه بشمشاط وقاليقلا الى بحر الخزر، وفيه بباب الابواب، يسمى
هناك القبق ... ، قوله خرداذبه نيز در المسالك ص ۱۷۳ در این مورد بهمن صورت است.

یاقوت در معجم البلدان، ج ۱ ص ۴۳۹ ذکر کرد :

«باب الابواب اقواء شعب في جبل القبق ...»

(۳) نزهه القلوب، مقاله ناله ص ۱۹۱ س ۲۰ .

(۴) بحیره فزوئی، ص ۴۶۷ س ۲۱ .

ذکر کوه البرز در قفقاز، در بیان حمله امیر تیمور بدان حدود نیز بچشم می خورد؛
در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی اشارت رفته :

«... چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از همات ولایت روس و چر کس
پرداخت، با تمامی عساکر گردون مأثر بصوب البرز کوه باز گشت...»
در اخبار نادر شاه نیز ذکر البرز در قفقاز - که مأوای طوائف لگزیه بوده، و
آن طایفه در شوامخ جبال البرز واماکن صعب المسالك داغستان مقیم بودند - بچشم
می خورد^۲.

اروپائیان اکنون نیز بلندترین قله جبال قفقاز را البروز (Elbrouz) که بی گمان
صورتی از همان البرز باستانی است می نامند^۳.

۱۰ ب: در اوستا و شاهنامه :

حال که با توجه بمطالب مذکور در فوق در اطلاق البرز بکوه قفقاز تردیدی
نمی ماند ، بدین حقیقت مهم اشارت می رود، که در اوستا و شاهنامه نیز که نام البرز
در هر کدام مکرر درج افتاده، هر جا که قرینه ای در تعیین محل آن توان یافت، آن قرینه
محل البرز را در قفقاز و آذربایجان نشان می دهد.

در اوستا در انقام کشیدن کیخسرو از افراسیاب، در یشتها (درو اسپ بیشت بند ۱۷ و
۱۸) ذکر شده :

«(بند ۱۷) از برای او (درو اسپ فرشته نگهبان چار پایان) هوم (عابدی از نسل
فریدون) در مان بخش و سرور نیک با چشمان زردر نگ، در بلندترین قله کوه هرا
(البرز) فدیه آورد، و از وی برای این کامیابی در خواست نمود.

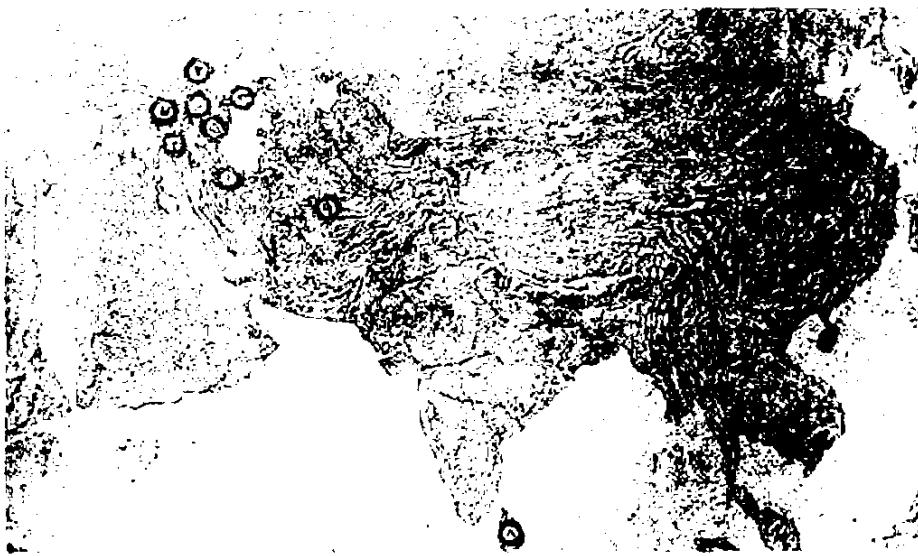
(۱) ظفرنامه شرف الدین یزدی ، طبع ۱۸۸۸، ج ۱، ص ۷۶۴-۲.

(۲) جهانگشای نادری در وقایع سال ۱۱۵۴ هجری، ص ۳۶۷ س آخر؛ دره نادر،

ص ۵۴۶، ۵۴۵، نیز ص ۳۵۴ س آخر.

(۳) اطلس کلاسیک ، ص ۴۲-۴۳ (J.-J.).

البرز در اوستا و شاهنامه و منابع دیگر فدیعی با سوهای فیقار قابل انتساب است.
بنا بر این بندش (فصل ۱۲) ۲۲۴۴ رشته کوهی دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است



نامهای ناسنانی

- ۱- بیکنی، راکو، پنجهوار، دعاواد، سوراست، بی غازن، وز، هاز، جمال‌الم، جمال خلیرستان.
- ۲- هرالپتی، البرز، قف، جبل الاختن.
- ۳- دریای فراخکرت.
- ۴- دریای چنچست.
- ۵- بردع.
- ۶- هفت افراسما.
- ۷- سرجشه ارواندروود یا دجله.
- ۸- کوه زیدون، حمل سرانداب.
- ۹- کوه (اف سرداران اسکندر)، یا فشنار هندی.

(بند ۱۸) این کامیابی را بمن ده ای نیک، ای تو اناترین درواسپ، که مسن
افراسیاب مجرم تورانی را بزنگیر کشم، و بزنگیر بسته بکشم و بسته برانم، و در بند
بنزد کیخسرو برم تا اورا رو بروی دریاچه چمچست عمیق و باسطح وسیع بکشد^۱).
دریاچه چمچست دریاچه رضائیه (اروهه) کتو نی در آذربایجان است^۲، و افراسیاب
نیز بنفصیلی که باید بدین هنگام در آذربایجان بود، و بغاری در کوهی نزدیک بردع^۳

(۱) یشنها، ج ۱، درواسپ یشت، ص ۲۸۳ س ۷ ببعد.

(۲) برای اطلاع بیشتر به این نام و انتساب آن با دریاچه رضائیه رضائیه ازوهه، رک: یسناء،
تألیف و تفسیر پورداود، ج ۲ طبع ۱۳۳۷ ص ۱۴۵-۱۵۷؛ کتاب فریدون، حواسی پورداود،
ص ۱۰۵-۱۰۷.

پناه برده بود، و هوم پارسا در همان کوه خدا را ستایش می کرد!.

گرچه از سیاق عبارت فوق با آسانی استنباط توان کرد که باید کوه هرا و دریاچه چشچست را از هم چندان فاصله نباشد، اما این نظر چون با قرائت مسح گردد، قوتی بیشتر می یابد، و ظهوری غرر السیر ثعالبی - که بیاید - در بیان این داستان ضم گردد، ۵ زیادتر پیدا می کند.

بنزد اهل فن بثبوت پیوسته که بخش عمده داستانها و رجال شاهنامه، در اوستا و بویژه دریشتها موجود است، و نیز بسیاری از داستانهای مذکور در شاهنامه در کتابهای پهلوی عهد ساسانیان همچون بندهش و بادگار زریران و جاماسب نامه و کارنامه اردشیر و نظائر اینها درج است؛ و بی گمان گرده اصلی رجال و افسانه های شاهنامه بطور کلی از اوستا و کتب متأخرتر زرتشتی مأخوذه است.^{۱۰}

در شاهنامه ملخص این داستان چنین است: کیخسرو نیره کیکاووس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب رفت، و بسوی گنگ دژ رو نهاد. افراسیاب چون وقوف یافت شب هنگام بگریخت، و سالها از بیم جان سرگردان می گشت؛ تا آنکه در بالای کوهی نزدیک برد عباری پناه برد. قضارا در همان کوه عابدی بنام هوم از نژاد فریدون مسکن داشت و به پرستش اهورا مزدا سرگرم بود. هوم از اثر ناله افراسیاب بر خاسته نزدیک غار که آنرا هنگ افراسیاب گفته اند آمد. هوم افراسیاب را شناخت، و بدرون غار رفت و بازو اش را محکم بیست و از غار بدرآورد. در راه افراسیاب فرستی بدست آورد، و خود را بمبان آب (چشچست) انداخت و مخفی شد. بدین هنگام گودرز و گیورا گذر بدانجا افتداد، و هوم را در کار دریامتحیر ایستاده بدلند و سبب بپرسیدند. هوم واقعه را بازگفت، و بیان داشت که افراسیاب در این

(۱) کتاب فریدون، تعلیقات استاد پوردادود، ص ۱۰۸ س ۴۰.

(۲) رک: مجله مهر، سال دوم (۱۳۱۳) ص ۴۴۲، مقاله شاهنامه و اوستا بقلم استاد

آب خنجرست (چیچست) پنهان شده . سرانجام افراسیاب گرفتار و کشته شد .
اینک لخت های مورد استناد :

غاری که افراسیاب بدان پناه برد ، و آنرا هنگ افراسیاب گفته اند ، بنزدیکی
بردع از شهرهای ازان و مستقر پادشاه آن ناحیه^۲ واقع بود :

۵	سر کوه غار از جهان ناپدید	بنزدیک بردع یکی غار دید
	نه زیرش بی شیر و جای گراز	نداشت از برش جای پرواز باز
	که خواهی همی هنگ افراسیاب	ز هر شهر دور و بنزدیک آب
	چودیدش بدان گونه دور از گروه	بشد شاه بیچاره نزدیک کوه
	بغار اندر گوئی جای بالای ساخت ^۳	خورش برد ، از بیم جان جای ساخت
کوه مذکور در بیت اول همان کوه است که در آنجا هوم پرستش حق اشتغال ۱۰ داشت ، و آن همان کوه البرز است ، و هوم در آنجا صدای افراسیاب را از درون غار بشنید ، و بنزد وی رفت و اسیر شد .		

۱۵	ز تخم فریدون آه و زگار	یکی نیک مرد اندر آن روزگار
	بزگار کی شاه بسته میان	پرستش با فر و بزر کیان
	زشادی شده دور و دور از رمه	پرستش گهش کوه بودی همه
	پرستنده دور از بر و بوم بود	کجا نام آن نامور هوم بود
	بدو ساخت نزدیک و دور از گروه	یکی غار بود اندر آن «برز کوه»

(۱) شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۷۵ - ۱۳۹۶ : یشتوسا ، ج ۱ ص ۲۰۹ مقاله استناد پوردادود .

(۲) حدوالعالم ، ص ۱۶۱ : «بردع . شهر یست بر رگ و با نعمت بسیار و قصبه ارانت
ومستقر پادشاهی این ناحیه است ...»

(۳) شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۸۶ س ۱۷ . نیز ، رک : خواشی استناد پوردادود من کتاب
فریدون ، ص ۱۰۸ .

ز بهر پرستیدن دادگر
به پیش جهاندار پروردگار
ز غارش یکی ناله آمد بگوش

همی رفت روزی بر آن کوه بر
نیایش کن-ان هوم بر کوهسار
پرستش همی کرد پشمینه پوش

پرستش رها کرد و بگذاشت بوم
نباشد مگر بانگ افراسیاب
در غار تاریک چندی بجست
درو ساخته جای آرام و خواب^۱

بتر کی چو آن ناله بشنید هوم
چنین گفت کین ناله هنگام خواب
چو اندیشه شد بر دلش بر درست
بدید اندر آن هنگ افراسیاب

هوم افراسیاب را بیست و از غار بدرآورد.

تعالی در غرر السیر در بحث از دنبال کردن کیخسرو افراسیاب را و قتل
افراسیاب گفته :

«... فوجد اثره بحدود آذربیجان ، فسار الیها کیکاووس و کیخسرا ... فاقتفق
آن رجلاً من عباد الله الصالحين یقال له هوم ظفر یوماً با فراسیاب و حیداً شریداً
ذلیلاً منغیراً مستندرأ، فقبض عليه... وقد افلت افراسیاب من يدهم بحقیقته سحره و
۱۵ دخل غدیراً من ضحضاح البحر... فرماه جوذرز(گوذرز) بالوهق حتى صار كالقلادة
فی عنقه و جذبه الى نفسه ... ورأى کیخسرا افراسیاب ... فعاجله بالسبف و قده
نصفین ۳۰۰».

بیان این داستان در این کتاب با تقریبی همانست که فردوسی گفته است.
در همین کوه بود که بموجب بند ۱۷ درواسپ یشت. که در صحیفه ۶۶۸ مجلد
۲. حاضر درج افتاد. هوم عابد بمنظور دست یافتن بر افراسیاب برای درواسپ فدیه
آورد.

(۱) شاهنامه ، ج ۵ ص ۱۳۸۷ م ۶ بعد .

(۲) غرر السیر ، ص ۲۳۲، ۲۳۳.

موضوع قرار داشتن هنگ افراسیاب در کوه البرز در منابع دیگر نیز بهجشم می‌خورد، از جمله در عجایب نامه درج افتاده:

«... گنگ افراسیاب قصریست عظیم بر سر کوه البرز، آنرا افراسیاب نمود ملک ترکان، از جانبی آب و از جانبی کوه، هشت فرسنگ بالای آن، و تختی زرین در آن بهاد، و عقاب بدشواری بر سر گنگ پریدی ... بعاقبت کی خسرو بستد؛ و ۵ افراسیاب را در آب غرق کرد، و این گنگ را بستد!».

بنا بمعطالب گذشته، آنجاکه در عبارت فوق آمده «از جانبی آب» مراد آب چیز است.

در بند ۲۱، ۲۲ از درواسپ یشت نیز در این باب شرحی بدین مفهوم آمده:
۱۰ «از برای او (دواسپ)، بیل ممالک آریائی، استوار سازنده کشور، کی خسرو رو بروی دریاچه زرف و پهن چیز است صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفندر بانی کرد، و زور نیاز کنان از و درخواست: ای درواسپ نیک، و توای تو اناترین، این کامیابی را بعنده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریاچه عمیق و وسیع چیز است براندازم.»^۲

در باب اینکه هنگ افراسیاب قصری بوده، استاد پور داود نوشتند: ۱۵
«از او سنا و کتب پهلوی بخوبی برمی آید که هنگ قصری بوده. این کلمه در او سنا هنگ آمده است، یعنی چیز کنده شده، از ریشه لغت کن.»^۳

در برهان قاطع ضبط افتاده:

«دژ آهنگ افراسیاب غاری بود که افراسیاب بدانجا گریخته بود.»^۴

(۱) عجایب نامه، نسخه عکسی، ورق ۵۶ ص ۲

(۲) درواسپ یشت، بند ۲۲، ۲۱: یشتها، ج ۱ ص ۲۸۵ س ۳. نیز، ج ۱ ص ۲۱۳ س ۳؛ سنا پخش ۲ طبع ۱۳۳۷، ص ۱۴۶ س آخر در ذکر جیجست، بقلم پور داود.

(۳) یشتها، ج ۱ ص ۲۱۱ س ۱۶.

(۴) برهان قاطع، ج ۲ ص ۸۵۲ س ۱۷ ستون راست.

استاد دکتر معین درذیل این کلمه نوشتند:

«اصلًا هنگ افراسیاب قصر آهین زیرزمینی افراسیاب پادشاه تورانی بوده است، ولی در شاهنامه فردوسی بصورت غاری در بالای کوه معرفی شده:

ز هر شهر دور و بنزدیک آب
که خوانی همی هنگ افراسیاب
از اوستا و کتب پهلوی بخوبی برمی آید که هنگ قصری بوده . این کلمه در
اوستا Hankana آمده، یعنی چیز کنده شده از ریشه Kan که در اوستا و پارسی باستان
معنی کنند است.^۱

از موارد دیگر ذکر البرز در شاهنامه، که قرائی موجود در آن مورد نیز محل البرز
را در قفقاز و آذربایجان نشان می دهد ، داستان فریدون و قیام وی جهت برآنداختن
۱۰ ضحاک است. بر طبق آن فریدون را در شب خوارگی مادر از ترس ضحاک به البرز کوه برد
و به مردی دینی سپرد^۲، و وی پرورش طفل را متعهد شد . فریدون بالیه گشت، و ظلم
ضحاک بمردم بغایت رسیده بود . کاوه بنزد فریدون آمد، و هردو جنگ باضحاک را
بسیجیدند ، و با تفاق کیانوش و پرمايه برادران فریدون برآهافتادند . فریدون در
منزلگاهی شبی در دامن کوهی در نزدیکی البرز خفته بود ، و برادران بیدخواهیش
۱۵ برخاستند، و بر فراز کوه شدند و سنگی گران بکنند و فرو غلطانند تاسر فریدون را
خرد کنند. اما بخواست خداوند فریدون از صدای آن سنگ بیدارشد، و بافسون آنرا
بر جای بیست، و این واقعه را بروی برادران نیاورد؛ و از آنجا حرکت کردند و روی
بارون درود (دجله) نهادند، و بکنار دجله منزل کردند^۳. این افسانه این حقیقت را می-
رساند که البرز در جانی واقع بوده، که ارون درود یاد جله در آن نزدیکیها جربان داشته،
اینک ابیات مورد استناد:

۲۰

(۱) برهان قاطع ، ج ۲ ص ۸۵۲ ذیل ۴ .

(۲) شاهنامه ، ج ۱ ص ۴۲۰ .

(۳) شاهنامه ، ج ۱ ص ۵۱-۴۹ .

برادرش هردو نهان از گروه
شده يك زمان از شب دير باز
وزيشان نيد هبيچ کس را خبر
بدان تابکوبد سرش بي درنگ
مرآن خفته را کشته پنداشتند
خر و شيدن سنگ بيدار کرد
بیست و نغلطید يك ذره بيش
نه از راه بيکار [کذا] و دست بدیست
نکرد آن سخن را بدیشان پدید

«یکی کوه بود از برش «برز کوه»
پیائین که شاه خفته بنماز
بکه برشند آن دو بیدادگر
چوایشان از آن کوه کندند سنگ
از آن کوه غلطان فروگاشتند
بفرمان یزدان سرخته مرد
با فسون همان سنگ بر جای خویش
برادر بدانست کان ایزدیست
فریدون کمر بست و اندر کشید

۱۰

□□□

چنان چون بود مرد دیپیم جوی
بنمازی تو ارون در دجله خوان^۱
بدین موجب البرز و دجله از یکدیگر چندان متبعاد نبوده اند، چنانکه امروز
نیز کوههای آذربایجان و دجله در چنین فاصله‌ای قراردارند، قدما سرچشمہ دجله را
کوههای آمد و چشمہ‌های خلاط وارمنیه نوشته‌اند، ابن خرداذبه در المسالک گفته:
«و مخرج دجلة من جبال آمد، و قصر بجبال السلسلة و قسمه من عيون كثيرة من
نواحي ارمينية.^۲

مسعودی در مروج الذهب گفته:
«... دجلة تخرج من بلاد آمد من ديار بكر، من اعين بلاد خلاط من ارمينية.^۳

در مجل التواریخ آمده:

۲۰

(۱) شاهنامه، ج ۱ ص ۵۰ س ۱۷۲ ب بعد.

(۲) المسالک ابن خرداذبه، ص ۱۷۴ س ۱۰.

(۳) مروج الذهب، طبع ۱۳۰۳ ج ۱ ص ۴۴ س ۲۹.

«دجله: مخرج آن از کوههای آمد است، و بکوههای سلسله بگذرد و بسیاری از چشمه‌ها در آن فروآید و جویها، واز ارمینیه شهر آمد و میافارقین بگذرد...»^۱

استاد پورداود دریشتها در جائی بقیرینه بند ۱۳ از مهر یشت - که عبارت آن در صحیفه ۶۵۵، ۶۵۶ مجلد حاضر درج آمده، و بموجب آن مهر پیش از برآمدن خورشید از البرز برمی‌آید - احتمال داده‌اند که بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد؛^۲ لکن در جای دیگر آنرا بکوه مینوی و مذهبی دانسته و چنین نوشته‌اند:

«هرئیتی (Harātī) که غالباً هر (Harā) و ساهراب برزئیتی (Herā berezaitī)^۳ آمده، اساساً بکوه مینوی و مذهبی بوده، بعدها این اسم را بکوه معروف ایران اطلاق کرده، البرز یا هر برز کفته‌اند...»

ابن مهم، که قدم‌امحل کوه قاف را نیز در قفقاز می‌دانسته‌اند در پاره‌ای از منابع درج است، و اختصار اینقل بعضی از آنچه عباسقلی قدسی - که خود پروردۀ آن دیار و اهل باکو بوده - در تاریخ داغستان (یا گلستان ارم) آورده بسنده می‌کند، در این کتاب مذکور است:

«... لفظ قافقاس (قفقاز) همانا از نام طایفة قاسبی و از کوه قاف که در فر آن مجید وارد و محل عجاییات و در کتب افسانه نگاران آرامگاه دیوان و پریانست مرکب شده... گلستان ارم در قرب قاف نوشته‌اند ... بعضی گویند که گلستان ارم موضع گلستان در قرابة غ است ... در قرب در بند دو شعبه در کوه است که یکی آنرا قاف بزرگ و دیگری را قاف کوچک می‌نامند، و در جغرافیای قدیم عرب این سلسله جبال همانا بسبب جنگها و فتوحاتی که در آن روی داده است به جبال الفتح موسوم شده ... کوه قاف همین جبال قافقاس بوده...»^۴

(۱) مجمل التواریخ، ص ۴۷۷ . نیز، رک : معجم البلدان ، ج ۲ ص ۵۵۱ م ۱۱ .

(۲) یشتها ، ج ۱ ص ۱۳۱ م ۷ ذیل.

(۳) یشتها ، ج ۲ ص ۳۲۴ م ۶ ذیل.

(۴) تاریخ داغستان ، نسخه خطی ، ص ۱۲-۱۴ .

اطلاق نام البرز و قاف بر فروع البرز و قاف اصلی

تردیدی نیست که بسیاری از اخبار مربوط به البرز در اوستا جنبهٔ مینوی و معنوی و مذهبی دارد، لکن بمحض مطالعی که در صحائف پیشین درج آمده کوه البرز همان کوه قافت، وهستهٔ اصلی البرز نیز کوه قفقاز است، که به اعتقاد قدما همهٔ کوههای دیگر جهان شاخه‌های آن هستند.

۵

اطلاق این نام بر کوه معروف ایران از نوع اطلاق کل بجزء خویش است، چنانکه برخی از کوههای دیگر را نیز بهمین اعتبار بنام البرز و قاف خوانده‌اند؛ فی المثل در عجایب نامه در باب سراندیب درج آمده:

«سranدib شهر است بزرگ در هندوستان... حدی تا[کذا، ظ: با] در بادارد ...»

حدی دیگر باظلمات ...، وحدی دیگر کوه قاف بود، وحدت چهارم مطلع آفتاب.^۱

اما در همین باب در یکی از کتب مسالک بنام «کتابی در جغرافیا» در ذکر جبل

زیتون در سراندیب چنین ذکر رفته است:

«جبل زیتون: و آنرا کوه سراندیب نیز گفته‌اند، و اثر قدم آدم علی نبینا و

علیه السلام برین کوه است ... ویک رکن از ارکان او البرز باشد.^۲

همچنین سرداران اسکندر کوه هندوکش را قاف نامیدند، در کتاب دررتیجان

نوشته شده:

«هندوکش یا هندوکوه، که سرداران اسکندر محض تملق آن پادشاه این

کوه را قاف نامیدند، و قاف همان قفقاز است، واز آن پس مورخین و علمای جغرافی

یونان و روم آنرا قفقاز هندی گفتند.^۳

بدرستی روشن نیست که آغاز اطلاق البرز بر کوه دماوند از چه تاریخی بوده.

است، آنچه مسلم است آنست که در هفت اقلیم از مؤلفات عهد صفویان بسال ۱۰۰۲

(۱) عجایب نامه، ورق ۴۰ ص ۲ س آخر بعد.

(۲) کتابی در جغرافیا، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی، ص ۷۵ س ۱.

(۳) دررتیجان، ج ۱ ص ۴۷، حاشیه سمت چپ.

هجری قمری در ذکر دماوند این کوه جبل دماوند نامیده شده، و بیان آن در ص ۶۵۲ مجلد حاضر گذشت^۱؛ و کرپرسیاح انگلیسی که به عهد فتحعلیشاه بایران آمده در سفره نامه خود - که آنرا بسال ۱۸۲۱ میلادی مطابق ۱۲۳۷ هجری قمری در لندن بطبع رسانیده این کوه را البرز خوانده، و در ص ۶۶۴، ۶۶۳ مجلد حاضر بقول وی اشارت رفت؛ از آن پس اطلاق البرز بر کوه دماوند روایج یافت.^۲

۵

کتاب ری باستان بدینجا پایان می‌پذیرد

و آخر دعوینا أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
ربنا لا تواخذنا ان نسبنا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علينا اصراء
آمين يارب العالمين

۱۰

بتاریخ سده شنبه ۱۷ محرم الحرام سال ۱۳۸۸ هجری قمری

مطابق ۲۷ فروردین ۱۳۴۷ هجری شمسی

۱- در هفت اقلیم، ص ۱۱۲ در ذکر طبرستان از این کوه بنام «کوهستان ری» بدینگونه ذکر رفته: از حوالی جرجان و حدود دامغان تا کوهستان ری و طالقان همه طبرستان است.

۲- فی المثل درجهان نمای خطی مسیو زان، ورق ۱۰۳ ص ۳ در شرح طهران درج افتداده: «... شمیرانات که در دامن کوه البرز است ...»

فهرست قام کتاب مشتمل بر :

- ۱- آیات قرآن کریم
- ۲- احادیث
- ۳- پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات که تعریفی از آنها شده است .
- ۴- امثال و لطائف و ظرائف و طرائف که بیشتر آنها بر «ری» مبتنی است .
- ۵- صدور ایات عربی .
- ۶- صدور ایات فارسی .
- ۷- مذاهب و فرق دینی .
- ۸- اعلام رجال و طوایف .
- ۹- بلدان و اماکن .
- ۱۰- اسمای کتب .
- ۱۱- مأخذ و مشخصات آنها .

علائم :

ج = مجلد، ح = حاشیه، ص = صفحه، س = سطر، نخ : نسخه بدل ، رک = رجوع کنید .

عدد سیاه نشانی آنست که موضوع در آن شرح داده شده است .

۱- طرح این فهرست در این مجلد بدان سبب است که فصل ار آن به تمثیلات و ضرب المثل‌ها و لطائف و ظرائف و طرائف ری اختصاص دارد .

١- فهرست آیات قرآن کریم

صفحه	موضوع
٦٧٨	أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ
٢٠ ، ٨	إِنَّ الَّذِينَ آتَيْنَا وَالَّذِينَ هَادُوا
٤٣٩	إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
٤٤٩	إِذَا أَمْرَهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً
٤٨٧ ، ٤١٦	بِسْمِ اللَّهِ
٦٤٥	تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالقِينَ
٤٢٥	خَاوِيْدَةٌ عَلَى عَرْوَشِهَا
٦٧٨	رَبِّنَا لَاقَنَا أَخْدَنَا
٢١	فَاقْتِلُوْا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
٣٩٦	قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ
٥٥٣	مُوتُوا بِغَيْبِنَا
١٥١	وَإِنْ مِنْ قَرِبَتْهُ إِلَّا دَعَنْ مُهْلِكَوْهَا
١٦٣ ، ١٣٦ ، ١٣٤ ، ١٣١	هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ

٢- فهرست أحاديث

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>
١٢٠	اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ...
٣٨٥	إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهِنَّدِ الْأَمَّ ...
٤٩	قَدَرْتَهُ هَذِهِ الْأَمَّةُ مَجْوَسُهَا ...
٣٣٨	مَنْ حَوْسِبَ عَذِيبٌ ...

۳- فهرست پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۶۷	جبر
۲۷۱	حافظ
۵۶	شیعه اخباری
۵۶	شیعه اصولی
۴۰۸	طالی
۴۰۸	عرب
۴۰۸	علوی
۳۷۳	غضاره و غضائری
۴۰۸	فاطمی
۴۰۸	قریش
۶۸، ۶۷	کسب
۴۰۸	هاشمی

۴- فهرست امثال و لطائف و ظرائف و طرائف که بیشتر آنها بر «ری» مبتنی است

صفحه	موضوع
۲۴۸	آتش ابراهیم
۲۴۹	انار ری
۲۴۹	انجیر حلوان
۳۸۳	أهل مكّةَ أعرَفُ بِشَعَابِهَا
۲۴۸	ایرادهای بنی اسرائیل
۲۴۸	ایوان کسری
۲۲۶	بدمست را بغمزة ساقی حواله کن
۲۴۹	برود ری
۲۴۹	برود عدن
۲۴۹	برود یمن
۲۵۰	بری حد مرز خویش ندانستن، واژبلخ و کالنجر خبر دادن
۲۵۰	بهار ری
۲۵۰	پاییز همدان
۲۴۸	پراهن عثمان
۲۵۰	تابستان اصفهان
۲۸۰	آنتحمَلْ للأَصْدِقَاءِ ثُلُثَا الظَّرْف
۴۵۶	قرَّكتَ الرَّأْيَ بِالرَّى
۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۱، ۳۵۰	قرَّكتَ الرَّأْيَ بِالرَّى
۲۴۸	تیراندازان ترک
۲۶۴	ثیاب رازی

ری باستان	صفحه	موضوع
	۲۴۹	ثیاب ری
	۲۶۵	جام جم
	۲۴۸	حکماء یونان
	۲۵۷	خانه‌های زیرزمینی ری
	۲۵۷	خرابه شهر ری
	۲۴۸	خرما بهجر فرستادن
	۲۶۹	حمدت ریح سوگرا و هبّت لسابر ریح
	۲۶۳	درزی نیز در کوزه افتاده
	۲۵۸، ۲۵۷	دست بصابون رسی شستن
	۲۶۱، ۲۵۸	رازی را چکار با مرزوی یا مرغزی
	۲۶۲	ربایات التدیلم
	۲۵۳، ۲۵۴	الرأی قرکمه و راء العقبة
	۲۵۰	رای (و خرد) را در ری بازگذاردن
	۲۵۲	رب شهره لاصل لها
	۲۶۲	رماح العرب
	۲۵۰	زمستان بغداد
	۲۶۰	زیبایان ری
	۲۴۸	زیره بکرمان فرستادن
	۲۴۸	ساحران هند
	۵۵۳	سر و خشت
	۵۵۳	سر و سنگ
	۲۶۲	سهام ترک
	۲۴۸	سیرت اردشیر
	۲۵۸	شراب ملک ری
	۲۴۸	شکر اهواز

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۲۶۱، ۲۵۹	شهره ری
۲۵۹	صاحب ری
۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹	طرفه ری
۲۵۹	عالیم ری
۲۴۸	عدل انوشیروان
۲۴۹	عدنیات
۲۴۸	عصای موسی
۲۴۸	عنبر بدریای اخضر فرستادن
۲۴۸	عود بهند بردن
۲۴۸	فضائل علی
۴۵۰	کورخانه نشین بغداد خیرده
۲۴۸	گرگ یوسف
۲۶۰	لطایف رازی
۲۶۰	لطایف عراقی
۲۶۱، ۲۶۰	لعيان ری
۲۶۱	لعيان غز
۲۶۱	مارا بگازران ری چکار که جامه را پاک شویند یا ناپاک
۲۶۱	مرغزی و رازی
۲۵۸	مروزی را چکار با رازی
۲۶۲	مزاریق الهند
۲۴۸	مشک بدیار ترک بردن
۲۴۸	مشک قبّت
۲۶۳	ملک ری
۲۶۴	منیر (پارچه دوپوده) رازی
۲۴۸	مواعید عرقوب

صفحه	موضوع
٥٥٣	مُوَدْوًا بِغَيْظِكُمْ
٢٦٢	نصول (پیکانها) ری
٢٤٨	نقاشان چین
٢٦٣	نقب رازی
٢٦٩، ٢٦٤	نقشت ریح سوخراء وهبت لمهران ریح
٢٦٥، ٢٤٨	نگین سلیمان
٤٤٤	وَبِلْبَقَاعِ دَوَلْ

٥ - فهرست صدور آيات عربى

صفحة	موضوع
٢٦٢	أْ أَنْرُكْ مَلِكَ الرَّى
٣٨٩	آبْكِي لِذِكْرِكَ
٤٩	إِنْ كَانَ حُبُ الْوَصِى
٢٧٤	أَوْدَعْتُمْ وَادِى
٣٦	أوْ كَالْمَدِينَةِ شَطَاهَا
٢٠٦	ثُمَّ أَنْفَضْتُ
١٩٩	جَلَّ لَكَ بَادٍ
٤٤٤	خَلَّتْ مَنَازِلَهُمْ
٥٧٣	رَأَيْتُ رَأْسًا كَدَبَّة
٢٤٩	رَسُولُكَ ذَاك
١٥٠	فَلَوْ كُنْتَ دَانِطَ
٤٦٩	فِيَّا بِئْسَ قَوْمٌ
٣٨٩	قَدْ كُنْتَ آبْكِي
٤٦٩	كَانَ آبِنَ زِيدٍ
٧٨	لَوْ كَانَ رَفْضًا
٤٤٤	مَذَرِّسَ آيَاتٍ
١٦٤	وَاحْمَرْ يَحْكِي الشَّمْسَ
٢٧٤	وَإِنْ فَرَاقْكُمْ
٢٦٠	وَشَادِينْ غَنْجَ
٦٠٣، ٤٩٨	وَشَرِدُونِي عَنْ صَبَّى
٢٤٩	هَبَ الْبَرِدَ
٧٩	يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ
٢٧٢	يَا مَنْيَةَ هَيَّجَتْ
٧٩	يَكْبِكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ

۶ - فهرست صدور ابیات فارسی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۰۰	ای که گوئی بعن	۲۴۳	آفتاب ملک و دین
۱۷۵	ای ملک گیتی	۱۷۵	آنجه بدری کردی
۲۵۹	ای منور بتو	۳۸۷	آنکه رفت از سکوی تو
۱۷۵	اینراخانه	۱۹۷	آنها که بخدشت
۳۲۵	بادرد و داغ	۲۵۸	آنی که وفا
۲۷۶	باران عدل بار	۲۹۰	آه اذخون
۶۷۵	بارون درود	۴۰۱ ، ۳۴۳	آه کردن اور
۶۶۳	بازارچه گاه گاهی	۶۵۹	از آن جایکه
۳۸۶	باستنای قدت	۶۷۵	از آن کوه غلطان
۶۷۵	باقسون همان	۱۰۸	از ایوان سوی پارس
۲۷۵	بال مر صبح بسوخت	۳۲۷	از ملاکت ای مریدان
۱۰۹	بایوان او بود	۱۰۹	از و پند شنید
۶۴۷	بیر دش بکوه دماوند	۳۰۲	اگر بی گل نظر
۶۵۹	بیر دش دهمان	۲۶۳	اگر پادشاهی کند
۶۶۳	بیر ز خلق	۶۷۵	اگر بهلوانی ندانی
۶۷۵	بپایین که شاه خفته	۳۱۰	اگر دلدار بی مهر است
۶۷۲	بشر کی چو آن ناله	۳۷۳	اگر مراد بجهه
۴۰۱	بحال من نظری کن	۲۶۰	اند بر م و بر میزم
۶۵۸	بدانجای سیمرغ را	۳۸۷	اندرین هازن دران
۲۲۴	بدمست را	۱۹۳	ایا که مه عراقین
۶۶۶	بدعلیزه رهگذرهاي	۶۰۴	ای بسaris
۶۷۲	بدید اندر آن	۲۹۰	ای جندبه ویرانه ما
۳۰	بن آتش پرستان	۲۷۶	ای خسروی که
۶۷۵	برادر بدانت	۳۰۲	ای درد تو
۲۶	بر آمد بسگ گران	۴۰۲	ای دل روشن عشق
۶۶۲	بر آنکونه زدنره	۳۳۸	ای دل طلب وصال
۲۷۶	بر تخت ری	۲۶۱	ای طرفه خوبان
۳۳۴	بر کل روی تو	۲۶۰	ای قبله خوبان
۳۰۴	بروزوصلت	۳۴۳ ، ۳۳۵	ای قوامی هر که چون تو

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۷۵	توجیه سیلمانی	۱۹۱	پس بر ناید
۲۶۱	توملک بر دی	۱۷۵	بکه بینند
۱۰۸	جوانز ایمپاراداون	۴۵۴ ، ۹۲	بسی شهر خرم
۲۷	جهان آفرین گفت	۲۷	بنادجهان گفت
۳۳۹	جهان طفل است و پیر عشق	۶۷۱	بندناه بیچاره
۳۹۹	جگونه سادگر آن بیعنی	۲۵۲ ، ۱۹۴	بعز مردم
۱۰۸	جنین گفت با ماهروی	۶۷۵	بفرمان بیزان
۶۷۲	جنین گفت کین	۳۳۴	بگذشت بهار
۱۱۴	جو آگه گشت	۳۰۳	بگدر زم ندارند
۶۵۸	جو آمد بنزدیک	۳۰	بکیلان در آمد
۱۰۷	جون آمد بنزدیکی	۱۹۴	بلطف صلح
۶۷۲	جو اندیشه شد	۱۹۴	نامه ای
۶۷۵	جوایستان ازان	۶۷۱	بنزدیک بر دع
۶۵۸	جو بمریدارستم	۲۶۳	به آزار بند بودن
۳۰	جو بشکست بر هیر د	۳۷۳	بهمن خلق
۶۶۲ ، ۶۵۵	جو خورشید بر زد	۲۵۸	بیا برین نامی خود ریم
۶۶۶	جو لشکر سوی کوه	۶۴۸	باوردضحاک را
۱۹۴	جو ماه چرخ	۲۶۴	بیجان شدند
۱۱۵	جو مغازل بمنزل	۳۱۱	بی خبر از سرم
۵۴۱	جه داری از پس پیری	۲۶۰	بیرون کشم و باک کنم
۳۰۳	حیدا خسرو ایران	۳۰۶	بیزادم از آن دل
۳۲۵	خاک بمنزدی باد	۲۵۸	بی شرمی و ایداد گری
۲۶	خچسته بی و نام او زرد هشت	۳۱۲	بی کل روی تو
۳۴۳	خراسان و عراق	۴۰۰	بی بی لعلت
۶۷۱	خود رش بر د	۲۶۱	باای در میدان عشق
۲۶۱	حیز نادست طرب	۶۷۱	برستش گهش
۱۷۵	داد، فرو بردی	۶۷۲	برستنده با فر
۳۲۶	دارم سینه فدا نی	۶۷۱	تاباغ حسن تازه شد
۶۶۶	د. آن تاحدی	۲۸۹	تاباطر باشد
۱۹۴	د. آن مضاف	۲۹۰	تابدای
۲۶۰	در انقلاب عراقی	۲۶۲	تا پانه هی
۲۶۳	در حدود ری	۳۳۸	تاباج ولاست علی
۳۷۷	در ریگ کفرم هن ارجا	۲۹۲	تعت منیر جون
۳۷۱	در هر نامن	۳۲۷	تراجه نسبت
۳۱۲	درین فصل کل	۲۵۸	تو بری اندر ندانی
۳۹۹	دست رفیب داشت بندست	۲۵۰	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۰۴	طبع وصل بریدم	۳۴۲	دل که در کوی بلا
۲۵۹	عالمری	۱۹۷	دور از سرتو
۲۵۷	عمارتیست	۲۶۳	راحت هستی
۶۵۹	فرود آمد ازابر	۳۸۶	رازدن با غنجه
۲۶	فروغی پدید آمد	۶۶۵	رفت ذوالقرین
۳۰۲	فریاد ز دست تو	۲۶۱	روزی دو عمره آمد
۴۷۵	فریدون کمر بست	۲۴۴	زان زان له که بود
۱۸۹	فحطی افتادوقتی	۱۰۷	زیشن نیا
۹۰۵	قلم بین یعیش	۱۱۵	زرگی سوی گر کان
۲۳۵	کار خرد ساخته است	۳۰	زگیلان بروند شد
۶۷۱	کجا نام آن نامور	۱۱۰ . ۱۰۸	زگیل وزدیلم
۲۹۰	کس رانیشم	۱۹۴	زنام - لطاف
۲۶۲	کسی کی عز قبول تو	۶۷۴ ، ۶۷۱	زهر شهر دور
۶۵۵	کوهش بسان هره	۳۲۰	زهر بکداه خالت
۶۴۸	که این بسته را	۶۶۲	سرار المز بر زدجرم
۳۴۱	که بر احوال زارمن	۶۶۲	سراز المز بر زدقرص
۱۰۸	که گلنار بد	۵۵۳	سر نسلیم من و
۳۰۶	کی بو که همچو دسته گل	۳۹۶	سر رشنه شمع و
۳۰۱	کی نسبت فه تو	۶۴۷	سرش را سکرز کی
۳۲۶	گر درخت صفت زدست	۱۱۴	سرن سودای
۶۶۵	گر د عالم حلفه کشته	۱۹۱	سلطان حیان بر بیارق
۶۵۸	گزیدید	۱۰۹	سوی پارس آمد
۶۶۵	گفت تو کوھی	۳۷۱	سیر آمده ای
۶۶۵	گفت ر تکه ای من اند	۳۴۰	سیر تی گر هست
۳۱۱	گهی که تیر ترا	۳۴۳	نادیاش ای فوامي
۲۷۶	لطفت به آستین	۲۷۶	شاها سپاه نو
۳۰۱	لعل لبیت که راحت	۲۳۶	شاه فرامز راد
۳۰۴	لعل اب توجانا	۳۲۷	شب وصل امت بر حمی ش
۳۱۱	مادمن ناعلم حسن	۱۹۴	شدند جمله
۲۹۱	مخالfan توموران بددند	۲۹۲	شکرانه این د
۲۹۱	مده زمانشان زین بیش	۳۹۶	شمع اچه جو من
۳۲۸	مرا نو دیده	۲۷۵	صیح بر آمدز نو
۳۷۳	مرا شفاعت	۳۴۱	صبرم نم است و درد دلم بین
۳۰۳	مرغزاریست پرا سنبل	۳۲۷	صد هزار هان ترک
۲۵۸	مروزی را	۳۷۲	صواب کرد
۲۹۰	مستی سک دیوانة	۳۰۶	طفلی خورده حول ما نه

فهرست صدور ایات فارسی

۶۹۱

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۲۷	هر کجا شهری است	۲۶۱	مقصود شمس دینست
۱۷۵	هر که از ایشان	۱۷۵	ملک ری از قرمطیان
۳۰۶	هر کر لب اهل درد	۶۶۵	من به شهری
۳۹۲	هر که رسم بخاک	۵۷۱	منم شیر شلبیه
۶۶۲	هست مادرا پادشاه	۳۲۶	مهمن کاکل مشکین
۹۹	همان ازدی آمد	۹۹	میانها بیستند
۱۰۸	همی تاختند	۳۴۲	می فرستم بر او
۶۵۸	همی راند تا بشن	۴۰۰	ناز کم کن
۶۷۲	همی رفت روزی	۶۶۳	نام او سیمرغ
۲۸۹	همیشه داخل خدم	۱۰۹	نپیمود کس
۳۹۸	هو اطیع اطیف تو	۶۶۶	نختین خرامش
۱۷۵	هیچ شوی	۶۷۱	ندید از برش
۳۰۳	یارب این جهه تر کان	۳۰۵	نشان دهنده رقیبان من
۲۶۳	یلک حکایت گوش اکن	۲۶	نشدمار کشته
۳۷۷	یلک ذه زهی	۳۰۳	نظر زهره و مریخ
۶۷۵	یکنی رشدند	۳۹۰	نهر امپره شهر
۶۷۱	یکنی عار بود	۶۷۲	نیاش کنان هوم
۱۰۸	یکنی کاخ بود	۳۸۹	نیست اشک لاله گون
۶۵۷	یکنی بوهاد	۳۳۵	نیست زمانه زنقس
۶۷۵	یکنی آوه بود از برش	۵۵۳	وانکس که قبولست
۲۷	یکنی مجم آتش	۳۷۳	و گرنه هردو
۲۶۳	یکنی موبدی	۳۰	هر آشکهی کامد
۶۷۱	یکنی نیکه مرد		

۷-فهرست مذاهب و فرق دینی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۹۲، ۲۸۱، ۴۸	اصحاب رای	۳۰	آتش پرستان
۶۲، ۵۴، ۴۸، ۴۶، ۴۳	اصحاب شافعی	۴۶۶	آین اسلام
۷۰	اصحاب عدل و توحید	۱۱۲۰، ۳۴، ۳۰، ۲۶	آین زردشت
۷۹	اصحاب وعید	۴۶۵، ۲۰، ۱۹، ۱۸	آین زردشتی
۳۴۹، ۲۸۸، ۱۷۵، ۱۷۴، ۷۷	اعزال	۸	آین مزد
۳۷۰		۳۶، ۲۵، ۲۰	آین مزدیستا
۲۷۸، ۷۹، ۷۳، ۶۶	امامیان	۲۴	آین محوس
۵۴۶، ۲۹۶، ۱۲۱، ۷۴	امامیه	۴۵۹، ۲۶	آین منان
۵۷	امت محمد (ص)	۳۶۵	از رویتها
۷۵، ۷۴، ۵۷	انبیاء	۲۸	ادیان آربایی
۲۳	أهل توحید	۱۲۵	ازارقه
۶۸، ۶۷	أهل جبر	۴۴	اسحاقیه
۷۶، ۶۱، ۵۵، ۴۲	أهل سنت و جماعت	۴۲۰، ۳۸، ۲۸، ۲۴، ۲۲، ۲۱، ۲۰	اسلام
۲۳، ۲۲، ۲۱	أهل کتاب	، ۲۶۹، ۲۰۱، ۱۷۲، ۹۱، ۸۲، ۵۹	
۳۲۲	ائمه اثنا عشر	۴۶۶، ۳۷۶، ۳۶۷، ۳۶۲	
۵۷	اعمه زریدیان	، ۱۹۷، ۱۹۲، ۵۹، ۵۸، ۵۶	اسمعیلیان
۴۴	بادنجانیه	۴۸۲، ۲۱۰	
۱۷۴، ۵۲	باطنی	۷۲۰، ۷۲، ۶۳، ۴۹، ۴۸، ۴۷	انساره
۴۸۹، ۱۹۷، ۵۹، ۵۶، ۴۹	باطنیان	۸۷، ۷۳	اشاعرة شافعی مذهب ری
۲۰۹، ۱۷۵	باطنیه	، ۷۲، ۶۹، ۶۴، ۶۳، ۴۹	اشعری
۲۸	بت برستهای افریقا	۳۵۹	
۴۴	برغوثیه	۶۷، ۶۳	اشعریان
۲۸	برهمتی	۴۸	اشعریان شافعی مذهب
۱۷۴	بواطنه	۴۷، ۴۵	اشعری مذهبان
۲۸	بودایی	۷۳، ۷۱	اشعریه
۸	بهدین	۷۹، ۷۷، ۴۴، ۴۳	اصحاب ابی حیفه
۳۹	پرونستان	۷۰، ۴۷	اصحاب احمد حنبل
۳۹، ۲۲	پیروان انجیل		اصحاب امام اعظم ، رک : اصحاب ابی حیفه
۳۹، ۲۲	پیروان تورات	۴۸	اصحاب حدیث
۵۸	پیروان حسن صباح	۴۵، ۴۴	اصحاب حسین بن محمد نجار

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۷۴، ۱۲۷، ۱۲۶، ۴۶	خوارج	۵۳	پیروان سنت و حماعت
۸	دین آتش پرستی	۷۸	پیروان مصطفی
۱۱۱	دین بهی (زردشتی)	۴۵	پیروان نبیار
۸	دین پارسی	۶۴	ترسکری
۸	دین نبوی	۶۴، ۲۱	ترسایان
۱۱۲، ۳۵، ۳۳، ۱۹، ۱۸، ۸	دین زردشت	۴۶	تشبیه
۶۵۵، ۲۹	دین زردشتی	۰، ۸۲، ۷۹، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۲	تشیع
۳۱	دیر عجم	۳۱۶، ۱۳۹، ۱۲۱	
۳۳	دین عسوی	۴۴	جبری
۸	دین مجوس	۶۹	جبریان
۴۰	دین مزدک	۴۹	جهمی
۸	دین منان	۴۶	جهمه
۴۲، ۲۱	ذمیان	۴۹	جهمیان
۵۸، ۵۶، ۵۵	راضی	۲۱	جهودان
۷۸، ۷۷	رفض	۴۸، ۴۳	حدیثی
۵۵	رواض	۷	حرابیه
۹	زرادشتیه	۴۹	خشوبیه
۰، ۳۹، ۳۸، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸	زردشتی	۴۷، ۴۶، ۴۳	حنبلیان
۶۷۰، ۰۵۹		۷۵	حنبلیان تشیع کو
۲۲۰، ۲۲۰، ۱۸۷، ۱۶۰، ۱۴۹، ۰	زردشتیان	۴۸	حنفی
۰، ۴۶۴، ۳۶۲، ۴۲، ۳۶، ۲۱، ۳۰		۶۱۰، ۴۷۰، ۸۰، ۴۵، ۴۴، ۴۳	حنفیان
۴۶۶، ۴۶۵		۶۲۰، ۶۱، ۵۴، ۴۸، ۴۵، ۴۰	
۹۶، ۳۲	زرنشتگیری	۰، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۰، ۷۳	
۷۱، ۶۷، ۴۶، ۴۴، ۴۳	زغفرانیه	۴۴۸، ۳۴۵، ۲۱۱	
۱۷۴	زنادقه	۴۴۸	حنفیای معتز لی
۷۷	زنده	۶۲	حنفی مذهب
۵۸، ۵۷، ۵۶	زیدیان	۰، ۸۶، ۸۱، ۶۲، ۶۱، ۴۷، ۴۵، ۴۳	حنفیه
۵۹۵، ۲۷۹	زیدیه	۴۴۷، ۳۷۰، ۳۴۵، ۲۸۵، ۲۸۱	حنفیین
۰۹	سبیعه (حفت امامی)	۴۷۰، ۸۴، ۴۳	خارجی
۴۶	سلنی	۷۶، ۴۹، ۴۶	خارجیان
۳۲۱	سلیمانیه (طایفه‌ای از غلاة)	۷۵	خرمدینان
۸۱	سنة	۴۱	خرم دینی
۰، ۲۹۵، ۸۸، ۸۰، ۶۳، ۶۱، ۵۵	سنی	۴۰	خرم دینیه
۶۱۰، ۴۴۸		۴۱	خرم دین (خرم دینی)
		۴۰	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۱، ۲۰، ۸	صابئین، صابئون	۱، ۸۷، ۸۴، ۸۲، ۷۱، ۶۱	سنیان
۲۳	صابیة اولی	۲۶۵	سنیة
۴۹	صفاتی	۶۱	شافعی
۶۰۹، ۷۳، ۵۵	صوفیان	، ۸۰، ۶۱، ۶۰، ۴۶، ۴۴، ۴۳	شافعی
۶۲۳، ۶۰۹	صوفیہ	۰۰۹، ۲۱۴	شافعیان اشری
۳۱۴	طريقت اعتزال	، ۱۰۰، ۶۲، ۶۱، ۴۸، ۴۷	شافعیان مجبر
۴۶	طريقت زعفرانیه	۴۴۸، ۳۶۹، ۲۱۱، ۸۹، ۸۵، ۸۴	شافعی مذهبان
۴۲	طريقت سنت و جماعت	۸۴	شافعیه، ۴۳
۴۶	عدلیان	۴۴۸، ۶۳	شروعان
۲۸	عیسوی	۶۲، ۶۰	شغوبین
۵۹	ذاطمیان مصر	۴۹۵، ۴۷۰، ۸۱، ۶۲، ۴۷	شمیه
۶۷، ۵۰	فرق سنت و جماعت	۴۸۵	شیخ
۸۴، ۴۵	فرقه نجاریه	۵۴	شیخ
۴۶	فرقه های شافعی مذهب	۸۴، ۴۸، ۴۳	شیخ
۲۳	فلسفه	۷	شیخ
۶۹، ۴۹	قدرتی	۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۲۱	شیخ
۱۷۴، ۵۳، ۵۲	قرمطی	۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۳	شیخ
۳۴۱، ۱۷۵، ۱۴۷، ۰۵۹، ۰۵۶	قرمطیان	۰۷۸، ۷۶، ۷۴، ۶۹، ۶۶، ۶۵، ۶۳	شیخ
۳۲	کاعنان معن	۲۶۵، ۸۸، ۸۶، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰	شیخ
۲۲	کتابیه	، ۳۰۰، ۲۹۶، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۳	شیخ
۳۷۶	کرامیان	۰۳۸۲، ۳۳۳، ۳۲۰، ۳۱۶، ۳۱۵	شیخ
۳۷۶، ۴۴	کرامیه	۴۰۳، ۴۰۲، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳	شیخ
۶۴، ۴۹	کلامی	۶۳۰، ۴۷۹، ۴۷۰، ۴۴۸، ۴۲۲	شیخ
۶۷	کلامیان	۶۱۰، ۴۷۰، ۰۵۷، ۰۵۸، ۰۴۳	شیخ
۴۹، ۴۶	کلامیه	۶۲۳	شیخ
۳۵، ۲۱، ۳۰، ۲۶، ۱۸، ۸	کیش زردشت	شیخ اصولیه، رک، شیخ امامیه اصولیه	شیخ اصولیه
۱۱۱، ۳۳	کیش زردتشی	۰۰۹، ۳۲۲، ۸۰	شیخ امامیه
۲۴	کیش مزدیستا	۰۰۹، ۴۷۰، ۷۵	شیخ امامیه اصولیه
۴۵۸، ۸	کیش مقان	۴۷۰	شیخ زبدی
۴۹	گیرن	۳۵۹	شیعی
۴۰۰، ۲۱	گیران	، ۰۵۰، ۰۵۴، ۰۵۳، ۰۵۲، ۰۵۱	شیعیان
۴۶	مالکیه	۷۳، ۷۱، ۶۹، ۶۶، ۶۴، ۶۱، ۶۰، ۰۵۶	شیعیان
۲۳	مانویه	۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۵، ۷۴	شیعیان
۷۶، ۶۹	میافقی	، ۳۲۴، ۳۱۰، ۲۶۰، ۱۷۴، ۱۰۵	شیعیان
۴۹، ۳۷	مجبر	۴۴۸، ۴۰۱، ۳۸۸، ۳۷۴، ۳۴۴	شیعیان

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۰	هزدگی	۷۵ ، ۷۴ ، ۷۲ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۳	مجیران
۹۶ ، ۲۵ ، ۲۰ ، ۸	مزدستا	، ۶۶ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۴۸ ، ۴۷	مجیره
۴۴	مستدرکه	۸۷ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۷۱	
۱۱۸ ، ۸۱ ، ۵۷ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۱۵	مسلمانان	۷۵ ، ۶۶ ، ۴۹ ، ۴۷ ، ۴۶	مجسمه
، ۳۵۵ ، ۲۶۸ ، ۲۵۰ ، ۱۲۰ ، ۱۱۹		، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۱ ، ۹ ، ۸	مجنوس
۶۱۰ ، ۴۶۶ ، ۳۶۳ ، ۳۵۹		۴۸۹ ، ۴۸۶ ، ۴۶۶ ، ۲۴ ، ۲۳	
۷۶	ملمانی	۳۸ ، ۲۱ ، ۱۵	مجوسان
۱۱۷	مسلمون	۲۲	مجوسیه
۳۶۳ ، ۳۵۳ ، ۱۲۱	مسلمین	۲۸	مذاه سامی
۴۶۶	مسوده	، ۸۸ ، ۸۶ ، ۷۹ ، ۴۴ ، ۴۲	مذهب ابوحنیفه
۳۵۵ ، ۳۹	مسیحیان		
۷۰	مشیخان	۲۸۸	
، ۷۵ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۴۹ ، ۴۷	مشیبه	۵۸	مذهب اسماعیلی نزاری
۸۷		۶۹	مذهب اشتری
۷۵ ، ۶۶ ، ۴۹ ، ۴۶	منیعی	۷۹	مذهب اهل البيت
۱۲۱	مشککین		مذهب ابوحنیفه ، رک ، مذهب ابوحنیفی امام اعظم
، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۳ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۶	معتزله	۵۵۹	مذهب ابوحنیفی امام اعظم کوفی
۸۰ ، ۷۹ ، ۷۳ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۷		۲۴	مذهب بودا
۱۷۵ ، ۱۷۴		۵۵۹	مذهب تشیع
۳۶۹ ، ۳۵۹	معتزله بعداد	۸۲	مذهب جعفری
۷۳	معتزله حنفی مذهب ری	۴۷	مذهب حنبله
۴۶	معتزله شافعی مذهب	۴۰	مذهب خرمدبنی در ری
۳۵۹ ، ۴۶	معتزی	، ۳۷ ، ۳۶ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸	مذهب زردهشت
۳۱۴ ، ۷۹ ، ۶۹ ، ۴۵	معتزیان	۴۸۷ ، ۱۱۲	
۷۹	معتزیان حنفی مذهب ری	۵۹۵	مذهب زیدیه
۷۹	معتزیان عدی مذهب	، ۷۱ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۳ ، ۴۲	مذهب شافعی
، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۴ ، ۳	هذاق اعرقه مذهبی	۳۱۶ ، ۲۸۸	
، ۸۳ ، ۲۷ ، ۳۶ ، ۳۰ ، ۲۸ ، ۱۵ ، ۱۰	، ۲۸ ، ۱۵ ، ۱۰	۵۷ ، ۴۲	مذهب شیعه
، ۳۶۶ ، ۳۶۴ ، ۳۶۳ ، ۳۶۲ ، ۳۶۷		۳۱	مذهب عجم
۴۸۹ ، ۴۸۶ ، ۴۵۹ ، ۴۵۸ ، ۴۶۷		۲۴	مذهب مزدا
۳۶۴ ، ۳۶ ، ۷	معیها	۴	مذهب مفان و اصول آن
۸	مکوی	۸۶ ، ۴۵	مذهب نجار
۵۹۴ ، ۵۹۲ ، ۵۲۵ ، ۴۸۲	مالزدده	۴۴	هر جی
۴۸۶	ملت زردهشتی	۳۶۵	هزدا برستان

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۸۵	نصرانیان	۷۸، ۴۹	ملحدان
۲۲	نصرانیه	۵۸	ملحدی
۲۱	هزمزد پرستی	۴۸۷، ۳۶۴، ۸۳، ۳۷	موبدان
۳۶۵، ۳۶۴، ۸۳، ۳۷	هیربدان	۷۶، ۴۹	ناصی
۴۶	یزیدی	۷۵	ناصیان
۴۰، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰	یهود	۶۷، ۴۸، ۴۴	نجاریان
۵۹، ۲۸، ۲۱	یهودی	، ۶۷، ۴۹، ۴۶، ۴۵، ۴۴	نجاریه ۴۳
۳۵۵، ۳۹	یهودیان	۸۶	نجاریه حنفیة ری
۲۲	یهودیه	۴۵	نصاری
		۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۸	

۸- فهرست اعلام رجال و طوایف

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۳	آسوری‌پال	۲۱۵	آقا
۹۳	آسورهادون	۶۲۵ ، ۴۷۹ ، ۳۹۴ ، ۱۴۵	آبی، ابوسعده متصور بن حسین رازی
۶۴۳ ، ۵۴۴ ، ۴۵۷	آسوریها	۴۷۹ ، ۳۹۴	آی، محمد، ابو: صور
۶۴۳ ، ۶۴۲ ، ۹۶ ، ۹۳	آشور	۴۷۸	آبآزن سلوکوس
۹۳ ، ۲	آشوری	۴۷۷	آبیان مورخ یونانی
۶۴۲ ، ۵۴۴ ، ۹۶ ، ۹۳ ، ۳۹ ، ۲	آشوریان	۱۰۴	آن
۹۳ ، ۹۱	آشوریها	۲۵	آترون
۱۷۵	آصف بن برخیا	۶۲۹	آخرین پادشاه ساسانی، رک، یزدگرد (یزدگرد)
۶۲۹ ، ۹۲ ، ۹۱	آفریدون = فریدون	۴۷۷	سوم
۶۴۲ ، ۲۴۲ ، ۲۳۸ ، ۲۳۶	آقامحمدشاه قاجار	۱۰۷ ، ۹۱ ، ۷۴	آدم عليه السلام
۵۹۰ ، ۵۸۸ ، ۵۸۷		۶۷۷	آذر بیکدلی
۵۹۰	آقا، میرزا یوسف آشتیانی	۳۳۶ ، ۲۱۳	آذر هوکل آنتس
۶۴۱ ، ۳۹۲ ، ۲۲۲	آق‌قوینلو	۳۶	آرتور کربیتن سن
۶۴۱ ، ۳۹۴ ، ۲۳۰ ، ۲۱۰	آق‌وینلوها	۱۲۰ ، ۶	آرشاک (اشک)
۲	آدی	۱۰۲	آرفاساد شامعاد
۱۳۷	آل‌ای طالب	۶۴۳	آریا
۱۳۹ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۰	آل بادوسپان	۴۵۸	ناهنه آریامهر
۶۳۰ ، ۶۲۵ ، ۴۸۱ ، ۴۷۵		۴۵۲	آربان
۴۹۵ ، ۳۲۶ ، ۱۹۹	آل باوند	۶۲۹	آربانها
۱۶۸ ، ۱۶۲ ، ۱۵۱ ، ۸۳	آل بویه	۵۶۹ ، ۳۱ ، ۱۹ ، ۷	آربانها
۴۱۹ ، ۳۹۴ ، ۳۸۰ ، ۳۷۸		۱۶	آربابی
۵۲۲		۲۸ ، ۲۰ ، ۱۹	آربابان
	آل‌بارسلان، رک، ال‌بارسلان	۲۰	آربابها
۲۲۰ ، ۲۱۸ ، ۲۱۰	آل‌جلایر	۴۵۹ ، ۹۵ ، ۲۵	آربین مورخ یونانی
۴۰۹	آل‌خجند	۹۹ ، ۹۸	آربین‌ها
۲۷۵ ، ۸۷ ، ۷۹ ، ۷۸	آل‌رسول‌الله (ع)	۹۳	آزی دهک
	۷۶	۶۲۹	آسارهادون
۵۴۵	آل‌سان	۹۳	آستیاز آخرین شامعاد
۱۵۹ ، ۱۴۱	آل‌سامان	۶	آشناک
		۹۶	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٦٤ ، ٢٧١	ابراهیم بن عیسیٰ رازی	٢٠٦ ، ١٨٢ ، ٧٧ ، ٧٦	آل سلجوق
٢٧١	ابراهیم بن مختار ، ابو اسماعیل	٣٧٢ ، ٣٤٠	
٢٧١	ابراهیم بن مصعب رازی	٥٤	آل طه
٢٧١	ابراهیم بن موسی ، ابو اسحاق فراء رازی	٢٥٠ ، ١٢٨	آل عباس
٣٤٥ ، ٣٣٠ ، ٣٠١ ، ٢٨١		٩٨	آل کساندر
٢٧٢	ابراهیم بن نصر ، ابو اسحاق رازی	٧٨	آل محمد
٢٧٢	ابراهیم بن یوسف ، ابو اسحاق هنجانی رازی	١٨٩	آل مزبد
٤٣٩ ، ٤٢٢		٧٦ ، ٤٩	آل صطفی
٢١٩	ابراهیم خواص ، رک ، ابراهیم بن احمد بن اسماعیل	٢٢٢ ، ٢٢١ ، ٢١٨ ، ٢١٠ ، ٩١	آل مظفر
٤٠٩	امیر ابراهیم صواب	٣٢٩	آل شی
٦٤٠ ، ١٧٩	ابراهیم معین	١٠١	آن تیوخوس پدر سلوکوس
٢٦ ، ٢١	ابراهیم یشال (ایتال)	٤٧٧	آهرمن
٣٧٨ ، ٣٥٣ ، ٢٩٩ ، ٢٨٣	المیس	٢٦	آیتمیش ، نصی الدین
٣٨١	ابن ابی حاتم	٢٠٨	آیدالله علام محلی ، رک ، علام محلی
١٢٠	ابن ابی الحدید	٢٠٨	آیدغمش
٢٨٧	ابن ابی ذئب	٢٨٢	آبا آسامه
١٤٧	ابن ابی الداج	١٢٧	اباءون
٣٨٤	ابن اثیر صاحب جامع الاصول	٤٤٥	ابجد
١١٦ ، ٩٢ ، ٦١ ، ٤٢	ابن اثیر صاحب الکامل	٢٤٨	حضرت ابراهیم
١٦٨ ، ١٥٨ ، ١٥٢ ، ١٢٥ ، ١٢٤ ، ١٢٣		١٢٦	ابراهیم امام عیاسی
١٧٠		١٢٦	ابراهیم بن احمد بن اسماعیل ، ابو اسحاق خواص
٢١٢ ، ٢١١ ، ١٨٧ ، ١٧٨ ، ١٧٠		٤٣٩ ، ٤٠٩ ، ٢٢٥ ، ٢١٧ ، ٥٥	
٢٧٤ ، ٢٥٤ ، ٢٤٧ ، ٢٤٦ ، ٢٤٤		١	ابراهیم بن احمد بن عبدالله فاضی ، ابو اسحاق
٤٢٠ ، ٤١٤ ، ٤١٣ ، ٤٠٩ ، ٣٦٣		٣٤٥ ، ٣٤٤ ، ٤٧٠	رازی
٤٨٨ ، ٤٨٥ ، ٤٨٢ ، ٤٦٩ ، ٤٢٤			ابراهیم بن احمد بن عبدالله ، ابو اسحاق مراغی
٤١٢		٤٠٩	
١١٦	ابن افندیار صاحب تاریخ طبرستان	٤٠٩	ابراهیم بن حمیب وزاری ، ابو اسحاق
٩٥٣ ، ٦٤٩ ، ٥٤٧ ، ٤٩٢ ، ٤٦٩		١	ابراهیم بن سیمجرودوانی
٠ ، ٣٠٠ ، ٨٨ ، ٨٣	ابن بابویه (شیخ صدوق)	١٥٥ ، ١٥٤	ابراهیم بن عبدالله بن حسن ، ابو اسماعیل
٤٣٩ ، ٣٨٠		٤٠٨	ابراهیم بن عبدالحسن حسن بن حس (ع)
٣١٥	ابن البراج	٤٦٨	
٣٢٤	ابن برکان	٢٧٠	ابراهیم بن علان کلینی رازی
٣٩٩	ابن طه		ابراهیم بن علی بن محمد مقری ، ابو منصور
٢٤٩	ابن لخی		رازی
١٧٠	ابن یولاد	٢٧١	ابراهیم بن عیسیٰ رازی

فهرست اعلام رجال وطوابيف

٦٩٩

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٥٩ ، ١٨٥	ابن العبرى	٣٠٠	ابن ظلاح
٢٧١	ابن عقده	٢٧١	ابن جربج
٦٢٩ ، ١٥٩	ابن عميد وزير ركن الدولة	٤٠٦ ، ٢٤٦ ، ٢٧ ، ٢١	ابن جوزى
٤٢٢ ، ١٥٢	ابن عميد وزير مرداري	، ٣٥٠ ، ٣٤٩ ، ٣٣٧ ، ٢٨٨ ، ٢٧١	ابن حجر
٣٨٢ ، ٣٠٨	ابن عيينه	٣٥٢	
٣١٨	ابن فراس	٢٩٦	ابن حدان
	ابن فقيه همدانى صاحب مختصر كتاب البلدان	٣٥٤	ابن حميد رازى
٥٤٢ ، ٥٣٩ ، ٤٧١ ، ٢٥٠ ، ٩٢ ، ٣٦		٤٩٣ ، ٤٨٣ ، ٤٧٢ ، ٤٦٨ ، ٤٢٤	ابن حوقل
٤٤٤ ، ٦٣٨ ، ٥٧١ ، ٥٤٥ ، ٥٤٤		، ٥٣٦ ، ٥٣٥ ، ٥٣٠ ، ٥٠٩ ، ٥٠٧	
٤٦٧		، ٥٥٨ ، ٥٥٢ ، ٥٥٠ ، ٥٤٣ ، ٥٤٠	
٣٠٧	ابن الفوطى	٦٥٣ ، ٦٤٥ ، ٦١٨ ، ٥٧٢ ، ٥٦١	ابن خازن
	ابن قه ، محمد بن عبد الحميد ، ابو حفص رازى	٣٨٠	
٣٦٩		٣٧٨	ابن خاموش ، ابو حاتم احمد بن حسن رازى
	ابن فيه ، محمد بن عبدالرحمن ، ابو جعفر رازى	، ٥٣٣ ، ٥٣٤ ، ٥٥٦ ، ٥٥٤	ابن خرداذبه
٤٦٩		، ٦٧٥ ، ٦٦٧ ، ٦٢٥	، ٦٠١ ، ٦٠١
٣٧٦	ابن قدوه ، مجذ الدين	١٢٥ ، ٤٢	ابن خلدون
	ابن قصار ، على بن محمد ، ابوالحسن	٣٢٠	ابن الخليلى ، ابو محمد عبد العزيز رازى
٣٣٣			ابن خوارزمتاه ، رك ، ركن الدين غورسانجي
	ابن الكابلى ، على بن مجاهد ، ابو معناد رازى	٥٩٤	ابن الرازى
٣٢٢			ابن راوندى
، ٤٩٨ ، ٢٧٢ ، ٢٦٠ ، ٣٦	ابن كريبيڈر رازى	٦٧	ابن رذين ، محمد بن عيسى ، ابو عبد الله رازى
٦٠٢		٣٧٨	
٦٧٠ ، ٦٤٤ ، ٤٩	ابن الكلاب	٢٨٨	ابن زنجويه
٢٥٣ ، ٣٠٩	ابن ماجه	٢٨٨	ابن زياد ، رك : عبيد الله بن زياد
٢٨٤ ، ١٥٦	ابن مسكويه	٤٦٩	ابن زيدعلوى (حسن)
١٤٥	ابن مسلم ، ابو عبدالله	٣٣٩ ، ٣٠٨ ، ٣٠٧ ، ٢٨٧	ابن سعدصاحب طبقات
٥٩٦ ، ١٣٨	اس مبكائيل	٢٦٢	ابن سعد (عمر)
٣٥٩ ، ٣٥٨	ابن نديم	٢٢	ابن سنان (محمد)
		٤٠٧ ، ٣٧٦ ، ٣٦٠ ، ٣٥٥ ، ١٧١	ابن سينا
	ابن وايث ، محمد بن حسن ، ابو كرارى		
٣٥١		٢٨٢	ابن شاهين
	ابن وايه ، محمد بن مسلم بن عثمان ، ابو عبدالله	٣١٧ ، ٣١٠ ، ٢٩١	ابن شهر آشوب
٣٨١	رازى	٣٦٨	ابن صباح
١٥٢	ابن وردى	٤٠٢	ابن ضریس
٣٧٠	ابن وهب		
٣١٩	ابو احمد عسال	٤٦٨	ابن طباطبا ، محمد بن ابراهيم ، ابو عبدالله
٢٧١	ابوالاحوص		ابن عباد ، رك ، صاحب بن عباد

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۷۳	ابویکر رازی	۴۱۲	ابوارطاء ، حجاج بن ارطاء فتحی
۳۷۸ ، ۲۹۴	ابویکر شافعی	۴۰۹	ابواحاق ، ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص
۵۹۹	ابویکر ، صالح بن شبیق فاری رازی ، ۳۹۲	۴۰۹	ابواحاق ، ابراهیم بن احمد فاضل رازی
۲۲۷	ابویکر طهرانی اصفهانی	۴۰۹	ابواحاق ، ابراهیم بن احمد مراغی
۳۲۴	ابویکر ، عبد الله بن محمد جبال رازی	۴۰۹	ابواحاق ، ابراهیم بن حبیب فزاری
۳۶۰	ابویکر ، فضل بن عباس ، فضلک رازی	۲۷۱	ابواحاق ، ابراهیم بن موسی فراعر ازی
۲۸۱	ابویکر فقیه ، احمد بن علی رازی	۲۷۲	ابواحاق ، ابراهیم بن نصر رازی
۳۴۷	ابویکر محمد بن ابراهیم مقری	۴۰۹	ابواحاق ، ابراهیم بن یوسف هستجانی
۳۴۸	ابویکر ، محمد بن احمد بن عیسی رازی	۶۳۹	
۳۴۹	ابویکر ، محمد بن اسماعیل دولاپی رازی	۲۷۳	ابواحاق دولایی رازی
۳۵۱	ابویکر ، محمد بن چیفر اشنانی رازی	۱۵۶	ابواحاق صابی
۳۵۲	ابویکر ، محمد بن حسن بن عبدالرحمن ابنوارث رازی	۱۲۲	ابواحاق ، مختار
۳۵۴	ابویکر ، محمد بن حمدان رازی	۴۰۸	ابوساعیل ، ابراهیم بن عبدالله
۳۵۵	ابویکر ، محمد بن خلف رازی	۲۷۱	ابوساعیل ، ابراهیم بن مختار
۳۶۸	ابویکر ، محمد بن زکریای رازی ۱۴۳	۵۴۹ ، ۳۰۹	ابواویس
۳۷۰	ابویکر ، محمد بن عبد الله بن حین ، ناصح رازی	۵۴۸ ، ۳۴۷	ابوایوب ، محمد بن ابراهیم فوراردی رازی
۳۷۱	ابویکر ، محمد بن عبد الله بن عبد العزیز شاذان صوفی رازی	۳۰۴	ابوبشر ، محمد بن حماد دولایی رازی
۳۷۲	ابویکر ، محمد بن عبد الله بن یزداد ، خیاز رازی	۲۸۱	ابوبکر ، احمد بن علی حافظ رازی
۳۷۳	ابویکر ، محمد بن عمر بن هشام قماطیری رازی	۲۸۴	ابوبکر ، احمد بن محمد بن حسن رازی
۳۷۷	ابویکر ، محمد بن عیسی بن سلمة رازی	۲۸۵	ابوبکر ، احمد بن محمد بن سهل رازی
۳۷۸	ابویکر ، محمد بن فضل بن موسی ، قسطانی رازی	۲۸۶	ابوبکر ، احمد بن محمد بن مقاول رازی
۴۰۱ ، ۳۷۸	ابویکر ، موسی بن یعقوب رازی	۲۸۳	ابوبکر ، احمد بن محمد رازی
۴۸۶	ابویکر ، محمد بن یوسف بن یعقوب رازی	۲۷۲	ابوبکر اسماعیلی
۲۷۱	ابوبکر نقاش	۷۶ ، ۴۹	ابوبکر باقلانی
۳۰۲	ابوتراپ رویانی	۳۹۲	ابوبکر بن ای شیبه
۴۸۹	ابوتراپ ، سید منطقی بن داعی بن قاسم صفو الدین رازی	۳۷۷	ابکر بن ای قحافه
		۲۰۸ ، ۲۰۴	ابوبکر بن چهان یهلوان اتابک
		۳۷۹	اتاک ابوبکر بن سعد
		۳۷۷	ابوبکر بن فخر رازی
		۳۰۹	ابوبکر بن هبة الله
		۳۷۱	ابوبکر بیکدی
		۳۱۴ ، ۲۸۸	ابوبکر ، خطیب بن ثابت

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۵۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۴۵۰ ، ۴۱۴	ابوتراب ، علی بن ابراهیم ، نجم الدین ورامینی	۳۲۷	ابوتراب ، علی بن ابراهیم ، نجم الدین ورامینی
۳۲۰	ابوجعفر نفیلی	۴۰۶	ابوقتاب نخشی
۱۲۲	ابوجعفر ، هارون الرشید	۴۷۳	ابوقتاب رازی
۲۷۸	ابوحاتم ، احمد بن حسن ، ابن خاموش	۲۸۲	ابوجعفر ، احمد بن عیسی رازی
۵۸	ابوحاتم ، احمد بن حمدان اسماعیلی رازی	۲۸۴	ابوجعفر ، احمد بن محمدقطان رازی
۳۵۹ ، ۲۸۰	ابوحاتم محدثین ادیس حنظلی رازی	۳۱۰	ابوجعفر ، امام محمد تقی (ع)
۲۷۴	ابوحاتم ادیس حنظلی رازی	۲۹۶	ابوجعفرین محمدبن فرج
۲۲۱ ، ۳۰۱	ابوجعفر تانی ، حضرت جواد (ع)	۳۱۰ ، ۲۹۷	ابوجعفر تانی ، حضرت جواد (ع)
۳۸۱ ، ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸	ابوجعفر رازی	۳۶۸	ابوجعفر رازی
۶۳۴	شیخ ابوجعفر طوسی	۳۹۰ ، ۳۱۵	ابوجعفر عقیلی
۲۰۹	ابوحامد اسفارینی	۲۷۹	ابوجعفر ، عیسی بن ماهان رازی
۲۸۴	ابوحامد بن بلال	۳۳۹	ابوجعفر ، محمد بن ابراهیم بن محمد رازی
۴۶۴	ابوحرب سید، جعیتی بن داعی منتسب الدین حسینی رازی	۳۴۵	ابوجعفر ، محمد بن احمد بن محمد رازی
۴۹۹ ، ۲۳۴	امامزاده ابوالحسن	۳۴۸	ابوجعفر ، محمد بن بدران (بکران) رازی
۲۸۰	ابوالحسن ، احمد بن عبدالله رازی	۳۵۰	ابوجعفر ، محمد بن جعفر بن محمد قصار رازی
۴۹۴	ابوالحسن ، اسحاق کوکبی	۳۵۰	ابوجعفر ، محمد بن حسن طوسی ، شیخ الطایفه
۶۳۵	ابوالحسن اشعری ، رک ، اشعری	۳۹۰ ، ۳۸۴	ابوجعفر ، محمد بن صباح دولابی رازی
۲۷۷	ابوالحسن ثالث ، علی بن محمد عادی (ع)	۳۶۸	ابوجعفر ، محمد بن عبد الرحمن بن قبہ رازی
۳۱۰	ابوالحسن دارقطنی	۳۶۹	ابوجعفر ، محمد بن علی بن حسین بن باویه قمی
۳۴۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۰	ابوالحسن ، شهید بن حسین بلخی	۴۲۲ ، ۳۸۴	ابوجعفر ، محمد بن علی بن حسین مروودی
۳۵۹	ابوالحسن عادی	۱۴۸	صلوک
۱۰	امام ابوالحسن عسکری (ع)	۱۴۸	ابوجعفر ، محمد بن موسی بن جعفر درویختی رازی
۳۱۲	ابوالحسن ، علی بن ابراهیم علان کلینی رازی	۳۲۲	ابوجعفر ، محمد بن مهران ، جمال رازی
۴۲۷	ابوالحسن ، علی بن احمد بن ادريس	۳۸۲	ابوجعفر ، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی
۲۷۸	ابوالحسن ، علی بن احمد بن مکی حسام الدین رازی	۲۸۵ ، ۳۸۳ ، ۳۱۳	ابوجعفر ، منصور خلیفه
۴۳۹	ابوالحسن ، علی بن بخار رازی	۱۲۹	ابوالحسن ، علی بن جعفر بن سید رازی
۴۲۹	ابوالحسن ، علی بن جعفر بن سید رازی	۱۳۰	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣١٧	ابوالحسن بصری	٣٤٩	ابوالحسن ، علی بن حسین بن جنیدمالکی رازی
٣٦٩	ابوالحسین - وسنجردی	٤٨٣،٤٩٦	ابوالحسن ، علی بن حمزه ، کسائی
٣٠٤	ابوالحسین صفار	٣٣٠	ابوالحسن ، علی بن سعید بن بشیر رازی
٣٩٩	ابوالحسین ، عبدالرحمن بن عمر رازی	٣٣٠	ابوالحسن ، علی بن سلیمان بن حسن رازی
١٩١	ابوالحسین عتبی	٤١٩	ابوالحسن ، علی بن عبدالعزیز بن حسن جرجانی
٣٤٨	ابوالحسین ، علی بن احمد بن علی ورامینی	٣٣١	ابوالحسن ، علی بن عبدالله بن ابی منصور رازی
٣٥٠	ابوالحسین ، محمد بن اسماعیل بن موسی رازی	٣٣١	ابوالحسن ، علی بن عبیدالله ، منتجب الدین رازی
٣٥١	ابوالحسین ، محمد بن جعفر اسدی رازی	٣٣٢	ابوالحسن ، علی بن قاسم رازی
٣٧٠	ابوالحسین ، محمد بن عبدالله بن ابراهیم رازی	٣٣٣	ابوالحسن ، علی بن محمد بن ابراهیم ، علان
٣٧٠	ابوالحسین ، محمد بن عبد الله بن جعفر ، ابوالستاق رازی پدر نعام رازی	٣٣٣	کلیتی رازی
٣٩٤	ابوالحسین ، منصور بن عباس رازی	٣٣٣	ابوالحسن ، علی بن محمد بن عمر
٢٨٢	ابوحفص بن زیات	٣٣٤	ابوالحسن ، علی بن محمد ، زین الدین رازی
٣٠٠	ابوحفص بن شاهین	٢٩٩ ، ٢٧٥	ابوالحسن ، علی بن موسی الرضا
٣٤٧	ابوحفص ، عمر بن حسین خرمابادی رازی	٢٩٨ ، ٢٨٥ ، ٢٨٠	ابوالحسن قطان
٥٢٨	ابوحفص ، محمد بن عبد الحمید بن قہ رازی	٣٩٨ ، ٣١٨ ، ٣١٤	ابوالحسن ، علی بن موسی الرضا
٣٦٩		٢٨١	ابوالحسن کرخی
٣٥٠	ابوحفص کتانی	١٥٩ ، ١٥٨	ابوالحسن ، محمد ابراهیم بن سیمجرودواتی
٢٢٤	ابوحفص نیشاپوری	٤٢٢	ابوالحسن ، محمد بن عبد الملک صفار
٣٠٢	ابوحmad رازی	٤٢٢	ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیہ السلام
١ ، ٧٣ ، ٧٠ ، ٤٥ ، ٤٣ ، ٤٢ ، ٢٣	ابوحنفیه	٢٩٩	ابوالحسن ، ناصر بن مهدی بن حمزه ، نصیر الدین رازی
١ ، ٨٤ ، ٨٢ ، ٧٩ ، ٧٨ ، ٧٧ ، ٧٦ ، ٧٤		٣٩٥	ابوالحسین ، احمد بن فارس رازی
٥٥٥ ، ٤٢١ ، ٤٢٠ ، ٤١٢ ، ٢٨٨		٤١٠	ابوالحسین ، احمد بن فارس قزوینی
٥٩٧	ابوحوشب ، یزید بن حارت	٤٢٣	ابوالحسین ، احمد بن محمد بن ابی سلم رازی
٤٠٧	ابوحبان توحیدی	٤٢٣	ابوالحسین ، احمد بن محمد رازی
٣٩٣	ابوالخیر ، صالح بن سلمة رازی	٢٧٨	ابوالحسین ، احمد بن محمد رازی
٣٨٢ ، ٢٧٢	ابوداود		ابوالحسین اسدی
٢٩٣ ، ٢٧٤	ابوداود طبالي		ابوالحسین ، علی بن موسی الرضا
١٧٣	ابولدلف بن مجذالدوله دیلمی		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٨٠٠ - ٢١٨ . ٢١٤	سلطان ابوسعید بهادرخان	٣٧ ، ٤٥٧٠ - ٢٤٢٠ ، ١٥٢	ابودلف سعین المهلل صاحب سفر نامه
٤٣٥ . ٤٢٣		٣٨ ، ٤٥٧٠ ، ٥٢ ، ١٥١	
٤٠٦	ابوسعید خراز	٥٧٢ ، ٥٥٣ ، ٥٤٤ ، ٥٤٣	
١٤٠	ابوسعید درغاتی	٦٤٧ ، ٦٤٦ ، ٦٣٧	ابوربع کسانی ، حسین بن هیثم رازی
٦٣٢	ابوسعید ، رضی الدین درامینی	٣٠٠	ابوالرساق ، محمد بن عبدالله بن جعفر ، ابوالحسین
٣٠٩	ابوسعید ، سهل بن زیاد آدمی رازی	٣٧٠	رازی
٣١٧	ابوسعید ، عبدالجلیل بن ابی الفتح مسعود رازی	٣١٦	ابوالرشید ، عبدالجلیل قزوینی رازی
٣١٧	ابوسعید ، عبدالجلیل بن عیسیٰ رازی	٣٤٤	ابورشید ، هبیر بن احمد رازی
٣٢١	ابوسعید ، عبدالکریم بن ابراهیم رازی	٦٤٧ ، ٤٨٨ ، ٣٩٠	ابوریحان بیرونی
٣٢٤	ابوسعید ، عبدالله بن محمد بن عیداً السوهاب رازی	٣٨١ ، ٣٧٠ ، ٣٢٦	ابوزرعه
٣٢٤	ابوسعید ، عثمان بن خامد فلاح رازی	٣٨٢	ابوزرعه ، احمد بن محمد رازی
٢٢٩	میرزا سلطان ابوسعید گورکان تیموری	٢٨٣	ابوزرعه ، روح بن محمد رازی
٢٣١ ، ٢٢٠		٣٠٤	ابوزرعه صغیر ، احمد بن حسن بن علی رازی
٣١٨	ابوسامان شیبانی	٢٧٩	ابوزدره ، عبدالله بن عبدالکریم رازی
٤٠٥	ابوسامه تبودکی	٣٢٤	ابوزدره ، عیین الدین ابراهیم رازی
٣٢٤	ابوسامان ، عبد اللہ بن داهر رازی	٣٢٥	
٣٠٧	ابستان ، سید بن سنان شیبانی	٣٨٢	ابوزکریا ، یحییٰ بن معاذ
٢٩٤	ابوسهیل بن قطان	٤٠٣	ابوزکریا ، یحییٰ بن علی ، ابوعواوه رازی
١٧٨	ابوسهیل حمدونی	٤٠٥	ابوزید اسدی ، خواجه ربیع
٢٩٨	ابوسهیل ، موسی بن نصر رازی	١٢٠	ابوزید انصاری
٣٩٥	ابوسهیل ، موسی بن نسیر رازی	٣٩٩ ، ٣٩٨	ابوزید ، محمد بن علی کیاغضا تری رازی
١٦٨	ابوشجاع ، علی عز الدوّله	٣٧٣	ابوسعد آبی رک ، ابوعاصد منصور بن حسن آبی
٣٤٦	ابوالشمس ، محمد بن ابی الجھن رازی	١٢٠	ابوسعد ، اسماعیل بن احمد بن عباس رازی
٣١٩	ابوالشیخ	٢٨٨	ابوسعد ، بکر بن مالک
٣١١	ابوصالح ، شعوب بن سهل رازی	١٥٨	ابوسعد ، سمان ، اسماعیل بن علی ذنجویه
٦١٦ . ٣١٣	ابوصالح ، عباد بن احمد رازی	٣٢١	ابوسعد سمعانی ، رک ، سمعانی
٣٥٦ . ١٤٤	ابوصالح ، منصور بن اسحاق	١٧٢ ، ١٤٥	ابوسعد عبدالکریم بن احمد وزان رازی
٢٨١	ابوصالح مؤذن	٥٢١ ، ٣٩٤	ابوسعد منصور بن حسن آبی
٤٠٧	ابوطبل مأهونی	٣٠٧	ابوسعد
١٧١	ابوطبل رسنم ، مجداً الدوّله	٣٣٠ ، ٢٨٤	ابوسعید ، ابن اعرابی
٤١٥	ابوطبل ، طمنز اول	٢٨٢	ابوسعید ، احمد بن علی بن عمر رازی
٥٢٥	ابوطبل ، محمد بن علی بن جعفر	٢٢٦	امیر ابوسعید ، برادر اسکندر قراقوینلو

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٨٢	ابوالعباس ، محمدبن موسى بن مقل رازى	٢٩٧	ابوطاهر ، حسن بن حمزه رازى
٣٠١	ابوعبدالرحمن ، حکامبن سلم رازى	٢٧٦	ابوطاهر خاتونی ، صاحب تاریخ آل سلجوق
٥٢١ - ٣٤٣	ابوعبدالرحمن ، عبداللهبن سعد دشتکی رازى	٣٣٧	ابوطاهرسلقی
٢٢	ابوعبدالله علیه السلام	٣٤٨	ابوطاهر ، محمدبن سليمانبن حسن رازى
٢٨٢	ابوعبدالله ، احمدبن علی بن عیسی رازى	٣٠٧	ابوطاهر ، محمدبن عبدالعزیز زعفرانی
٥١٦	ابوعبدالله احمدبن مدرک البیستی رازى	١٦٨	ابوطاهر محمد ، شمس الدوّله
٥١٧		٤٠٠	ابوطاهر مخلص
٢٢	ابوعبدالله البرقی	٢٧٣	ابوطیب رازى
١٤٥	ابوعبداللهبن مسلم	٥٣٠ - ٣١٤	ابوطیب ، عبدالباقي بن احمد رازى
٣٩٣	ابوعبدالله ، جریربن عبدالجمید رازى	٥٣١	
٣٩٣	ابوعبدالله ، جعفربن احمدبن وندک رازى	٣٥٣	ابوعاصم
٣٢٢	ابوعبدالله ، جعفربن محمد دوریستی	٣٤٩	ابوعاصم ، محمدبن اسحاق رازى
٥٣٩ ، ٥٣٨	ابوعبدالله جیھانی	٣٤٧	ابوعامر ، عمروبن تمیم طبری
٣٩٩	ابوعبدالله ، حسینبن احمدبن محمد رازى	٢٧٨	ابوالعباس ، احمدبن حسنبن بندار رازى
٤١٣ - ٤١٢	ابوعبدالله ، حسینبن عبد الله ایض بن عباس (ع)	٢٧٨	ابوالعباس ، احمدبن حسن بن اسحق
٣٠٠	ابوعبدالله ، حسینبن محمداشتانی	٢٧٩	ابوالعباس ، احمدبن حسین فصرانی اذونی رازى
٣٠٠	ابوعبدالله ، حسینبن محمد رازى	٥٠٢ ، ٤٨١ ، ٤٨٠	
٥٨٤	ابوعبدالله ، ذھبی	٢٨٠	ابوالعباس ، احمدبن عبد الله صنائی رازى
٣٠٨	ابوعبدالله ، سلمةالاپرشبن فضل رازى	٢٨١	ابوالعباس ، احمدبن علی اسفدنی رازى
٣٧١	ابوعبدالله سلمی	٤٩١	
٥٧٧	ابوعبدالله السیدی	٢٨٤	ابوالعباس ، احمدبن محمدبن حسین رازى
٤٤٨	ابوعبدالله ، محمدبن ابراهیم ، ابن طیاطبا	٢٨٦	ابوالعباس ، احمدبن محمد شحام رازى
٣٤٤	ابوعبدالله ، محمدبن ابراهیم بن احمد رازى	٢٨٥	ابوالعباس ، احمدبن محمد غضیان رازى
٣٤٥	ابوعبدالله ، محمدبن ابراهیم بن زیادطیالی	٣٤٨ ، ٣٤٦	ابوالعباس ، احمدبن محمد مقری
	رازى	٢٨٤	ابوالعباس ، اصم نیشابوری
٤٢١	ابوعبدالله ، محمدبن ابراهیم بن محمدقصار رازى	٢٨١	ابوالعباس خشیب ، احمدبن علی رازى
٣٤٥		١٢٩ ، ١٢٧	ابوالعباس سفاج ، عبدالقهی بن محمد
٤٢١	ابوعبدالله ، محمدبن ابراهیم البنیانی	٥٥٥ ، ١٦٩	ابوالعباس ضی
٣٤٦	ابوعبدالله ، محمدبن ابراهیم بن علی	٢٨٠	ابوالعباس فرانچی ، احمدبن عبد الله رازى
٣٤٦	زین الدین رازی	٣١٢	ابوالعباس میرد
٣٤٧	ابوعبدالله ، محمدبن احمدبن ابراهیم رازی	٣٥٠	ابوالعباس ، محمدبن جعفربن حمکوبه رازی
٣٤٧		٣٥٤	ابوالعباس ، محمدبن خالد رازی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٧٨	ابوعالی ، احمدبن حسن رازی	٣٥١	ابوعبدالله ، محمدبن احمدبن بانیاک
٢٨١	ابوعالی ، احمدبن علی بن عبدالرحیم رازی	٣٥٢	ابوعبدالله ، محمدبن احمدبن مسعود بزینی
١٥٣ ، ١٥٤ ، ١٥٥	ابوعالی ، احمدبن محمدبن مظفر بن محتاج صاحب الجيش	٣٥٢	ابوعبدالله ، محمدبن احمد جامورانی رازی
٢٤٦ ، ١٥٨		٥٢٠ ، ٣٤٨	
٣٠٢	ابوعالی ، استاد ابوسعید برذعی	٣٤٨	ابوعبدالله ، محمدبن احمدی رازی
٢٦٩	ابوعالی بن حموه	٣٤٨	ابوعبدالله ، محمدبن احمد فارسی رازی
٤٩٠ ، ٤٨٩	ابوعالی جناني صاحب جيشه خراسان . رک، احمدبن محمد	٣٥٠	ابوعبدالله ، محمدبن ابوبن ضریس رازی
٣٩٧	ابوعالی ، حسن بن عباس بن ابی مهران رازی	٣٥١	ابوعبدالله ، محمدبن حمام حافظ طهرانی رازی
٣٩٧	ابوعالی ، حسن بن عباس بن حریش رازی	٥٨٤ ، ٣٥٣ ، ٥٧٩ ، ٣٥٣	
٣٣٩	ابوعالی ، حسن بن علی طوسی	٣٥٤	ابوعبدالله ، محمدبن حمید رازی
٢٩٨	ابوعالی ، حسن بن قاسم رازی	٣٦٢	ابوعبدالله ، محمدبن عبدالکریم ، عماد الدن وزان رازی
٣٩٨	ابوعالی ، حسن بن مظفر رودیرازی	٣٧٠	ابوعبدالله ، محمدبن عبدالله بن ابی النجیب ، طهرانی رازی
١٦٠	اوعلی ، حسن رکن الدوله	٣٧٤	ابوعبدالله ، محمدبن عمر بن حسین
٣٦٠	ابوعالی ، حسین بن سينا	٣٧٨	ابوعبدالله ، محمدبن عیسی بن ابراهیم بن دژین رازی
٢٩٢	ابوعالی حنفی	٢٩٤	ابوعبدالله ، محمدبن محمدبن نعمان
٣٥٣	ابوعالی ، دفاق رازی	٣٨١	ابوعبدالله ، محمدبن مسلم بن ابی المؤاذن رازی
٣٠٢	ابوعالی ، محمدبن احمدبن جنید اسکافی رازی	٣٨١	ابوعبدالله ، محمدبن مسلم بن عنمان ، ابن وارة رازی
٣٦٧	ابوعالی مسکویه ، احمدبن محمد رازی	٣٨١	ابوعبدالله ، محمدبن مسلم بن نصر رازی
٦٢٥ ، ٢٨٤	ابوعالی هذب ، حسین بن محمد رازی	٣٨٢	ابوعبدالله ، محمدبن موسی بن نصر رازی
٣٠٠	ابوعالی هذب ، حسین بن محمد رازی	٣٨٣	ابوعبدالله ، محمدبن موسی بن نصر رازی
٢٧٢	ابو عمر ، ابن مطر	٣٨٤	ابوعبدالله ، محمدبن یعقوب بن یوسف رازی
٢٨٣	ابو عمران رقی	٣٨٥	ابوعبدالله (ذخه) بدیل کنیه ابوبکر محمد بن یوسف رازی)
٢٢٤	ابو عمران دیر		
٣٥٠	ابو عمران ، موسی بن نصر		
٣٥١	ابو عمر بن ههدی		
٣٧١	ابو عمر ، محمدبن عمدانه نصر آبادی رازی	١٢٨	ابوعیده
٦٢٧ ، ٢٧٢	ابو عمر میر فانی رازی	٤١٢	ابوعدهه ، فوج بن ابی موسی
٣٢٢	ابو عمرد بن مجید	٤١٢	ابوالعلاء ، طاهر بن حسن رازی
٤٠٩	ابو سمنو ، سهل بن انجلم رازی	٤٢٢	ابوالعلاء ، محمدبن علی بن حسول ، وزیر صنی رازی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٦٩	ابوالقاسم بلخي	٤٠٥	ابوعوانه ، يحيى بن معلى ، ابوزكربيا رازى
٣٤٥	ابوالقاسم بن ثلاث	٢٨٥	ابوغالب ، احمد بن محمد بن سليمان رازى
٤٩٢ ، ٢٧٩	ابوالقاسم ، تمام بن محمد رازى	٢٨٢	ابوغسان زنیج
٤٩٣	ابوالقاسم ، جعفر بن احمد رازى	٤٠٧	ابوالفتح بن العمید
٤٩٣	ابوالقاسم ، جعفر بن عبدالله بن فناکی رازى	٢٧٤	ابوالفتح رازى
٣٢١	ابوالقاسم رازى	٣٣١ ، ٢٩١	ابوالفتح راشدی
٣٤٧	ابوالقاسم ، سليمان بن احمد	٤١٥	ابوالفتح ، عبدالجبار بن عبدالله بن ابراهيم رازى
٢٨٤ ، ٢٨١	ابوالقاسم طبراني	٣٩٧	ابوالفتح ، محمدبن ملکشاه ، غیاث الدین
٣١٣	ابوالقاسم ، طلحة بن اعلم جیانی رازى	٥٩٩	ابوالفتح ، نصر
٥٢٤			ابوالفتح ، نصر بن مهدی بن نصر و نکی رازى
٢٧٥	خواجہ ابوالقاسم طهرانی	٤٣٥ ، ٥٠٢ ، ٣٩٨	
٣١٤	ابوالقاسم ، عباس بن فضل بن شاذان	٤٠٠	ابوالفتح ، حسین بن علی رازى
٣١٨	ابوالقاسم ، عبدالرحمن بن امی حازم	٤٨٢	ابوالفتح ، خواهرزاده حسن صباح
٤١٥	ابوالقاسم ، عبدالعظيم بن عبدالله (ع)	٣٠٧	ابوالفتح ، سعد بن سید رازى
٣٥٩	ابوالقاسم ، عبدالله بن احمد بن محمود بلخی	٦٥٠ ، ١٤٨	ابوالندا
٣٢٤	ابوالقاسم ، عبدالله بن محمد بن عبدالکریم رازى	٣٢٨	ابوالنرج ، علی بن حسین اصفهانی
٣٢٥	ابوالقاسم ، عتاب بن محمد درامینی رازى	٤٣٠	ابوالنرج ، علی بن حسین رازى
٣٢٦	ابوالقاسم ، عزیز بن اسحاق جعفری رازى	٤٩٦	ابوالنشائل ، حسن بن تاج الدین احمد رازى
٣٢٧	ابوالقاسم ، علی بن ابراهیم دهکی رازى	١٩٣	اعیر ابوالفضل
٣٢٨	ابوالقاسم ، علی بن احمد بن ابراهیم رازى	٤٢٩ ، ٤٠٧ ، ٣٥٦	ابوالفضل بن العمید
٤٣٥	ابوالقاسم ، علی بن محمد درامینی رازى	٤٨٣	ابوالفضل ، سلمة بن خطاب بر اوستانی از دورقانی
٤٣٦	ابوالقاسم ، علی بن محمد بن نصر بن مهدی و نکی رازى	٤١٨	ابوالفضل ، عبدالرحمن بن احمد رازى
٤٣٦	ابوالقاسم ، علی بن حسین بن حسن ، ضیاء الدین رازی	٤١٨	ابوالفضل ، عبدالرحمن بن حسن رازى
١٧٧	ابوالقاسم ، محمود	٤١٦ ، ١٩١	ابوالفضل ، مجده الملک فی
٤٣٤ ، ٢٧٥	ابوالقاسم و سقندی رازی	٣٩٨	ابوالفضل ، يحیی بن حسین علوی
٤٠٠	ابوالقاسم ، هبة الله بن حسن بن منصور رازی	٢٨٤	ابوالقاسم ازهري
٤٠٣	ابوالقاسم ، يحیی بن محمد بن علی ، عزالدین مرتضی	٢٨٨	ابوالفضل ، اسماعیل بن حمدون رازی
٣٢٩	ابوقریش ، محمدبن جمعه	٤١٠	ابوالقاسم ، اسماعیل بن عباد ، صاحب کافی
٢٧٤ ، ١٧٨	ابوكالیجار بن بویه	٣٤٢	ابوالقاسم انس ابادی درگزینی ١٩٥ ، ١٩٦
		٣٢٦	ابوالقاسم بنوی

فهرست اعلام رجال و طوایف

٧٠٧

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١	ابومحمد، عبدالله بن محمد بن عبد الرحمن شعراني رازى ٣٢٣	٥٣٩	ابومالك ، حنظله بن خالد
١	ابومجاهد ، علي بن مجاهد ، ابن الكابلى رازى ٣٢٤	٦	ابومجاهد ، علي بن مجاهد ، ابن الكابلى رازى ٣٢٤
١	ابومحمد ، عبدالله بن محمد خراز رازى ١٥٢	٦	ابوالمحاسن ، قوام الدين عبدالرزاق ١٩٣
١	ابومسعود ، احمد بن فرات ٢٨٢	٢٥٢	ابوالمحاسن ، قوام الدين عبدالرزاق ١٩٣
١	ابومسعود ، احمد بن محمد بجلی رازى ٣٧١	٦	ابوالمحاسن ، احمد بن محمد ، بدر الدين رازى ٢٨٥
١	ابومسلم خراساني ١٢٧ ، ١٢٦ ، ٤٢ ، ١٢٥ ، ٢٥٣ ، ٢٥٢ ، ٢٥١ ، ٢٥٠ ، ١٢٨	٦	ابومحمد ازرق ، حسن بن محمد رازى ٢٩٨
١	٤٨٨ ، ٢٥٧ ، ٢٥٦ ، ٢٥٥ ، ٢٥٤	٦	ابومحمد ، اسماعيل بن ابراهيم ٣٠٠
١	ابومسلم سروشيارى ١٨٨	٦	ابومحمد بن احمد نجار قزويني ٤١١
١	ابومسلم غالب بن على رازى ٣٣٩	٦	ابومحمد ، جعفر بن محمد بن موسى دوربيستي ٢٩٤
١	ابومهر ٣٤٩	٦	ابومحمد ، جعفر بن يحيى رازى ٢٩٤
١	ابومظہر ، عطيه بن نجیح رازى ٣٢٦	٦	ابومحمد ، حسن بن اسحق رازى ٢٩٦
١	ابومظفر ، برکيارق ١٩٠	٦	ابومحمد ، حسن بن عبدالله ٣٢٤
١	ابومظفر بن خجندى ٤٠٩	٦	امام ابومحمد ، حسن عسكري عليه السلام ٣١٠
١	ابومعاذ ، اعين رازى ٢٨٩	٦	ابومحمد ، حسين بن محمد عطار ٣٥٤
١	ابومعالى ، دخداى ، رازى ٣٩٨ ، ٣٩٧ ، ٣٠٣	٦	ابومحمد ، حسين بن محمد دويمى رازى ٣٠٠
١	ابومعالى ، سعد بن احمد رازى ٣٠٧	٦	ابومحمد ، عبدالجبار بن محمد خوارى رازى ٣٠٠
١	ابوالمعالي ، نحاس رازى ٣٩٨ ، ٣٩٧ ، ٣٠٣	٦	ابومعاذ ، عيد الرحمن بن عبد الله دشتکى رازى ٣١٦
١	ابومعاذ ، ابوعبد الله ، محمد بن حسين طبراني ٣٠٩	٦	ابومحمد ، عيد الرحمن بن عبد الله دشتکى رازى ٣١٨
١	رازي ٣٥٢	٦	ابومحمد ، عبد الرحمن بن محمد بن ادريس حنظلي رازى ٣٢٦ ، ٣١٩
١	ابومعین ، حسين بن حسن رازى ٢٩٩	٦	ابومحمد ، عبد الرحمن بن محمد طرانى رازى ٣٢٠
١	ابوامناء خوربىن محمد رازى ، شمس الدين ٢٧٥	٦	ابومحمد ، عبد العزيز مجد الدين رازى ٣٢٠
١	ابوالمنا خرد رازى ٣٤١ ، ٣٤٠ ، ٢٧٦ ، ٢٧٥	٦	ابومحمد ، عبد الله بن جعفر دوربيستي رازى ٣٢١
١	ابوالمنا ، سعد بن ابي طالب ٣٠٧	٦	ابومحمد ، عبد الله بن عبد العزيز خوارى رازى ٣٢٣
١	ابومنسور ، ابراهيم بن على رازى ٢٧١		
١	ابومنسور بن زياده ٣١٨		
١	ابومنسور ؓالي ٣٦٩ ، ٢٦٢ ، ٢٦٩		
١	ابومنسور ؓالي ٤٧٩ ، ٣٩٤		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٠٨ ، ٤٢٣،٤٢١	انابك، پهلوان محمد	٣٧٣	ابومنصور ، محمد بن علي بن عمر لنوى رازى
٢٠٩	انابك زنگى	١١٩	ابوموسى
٣٦٥	اتروپتها	٥٥٤ ، ١٩٣	ابونصر، احمد بن فضل، معین الدین، مختص الملوك
٢٦١ ، ٢٦٠	اثیر اخیستکتی		ابونصر، خسرو فیروز ، الملک الرحیم بویسی
١٤ ، ١١	دکتر احسان یارشاطر	١٧٨	ابونصر عجلی
٢٢١	سلطان احمد	٢٩٧	ابونصر هسنچانی ، شرف الائمه
٢٥٧	احمد آتش	٥٤	ابوالنصر ، محمد بن عبدالجبار عنی رازى
٢٧٧	احمد بن ابراهیم ، علان کلینی رازى	٣٦٩	ابونعیم
٦٢٨ ، ٢٧٧	احمد بن ابراهیم نرمقی رازى	٣٤٩ ، ٣٢٥	ابونعیم بن عدی
٢٧٢	احمد بن ابی الجواری	٢٩٩	ابونهیر ، عبد الرحمن
٣٤٧ ، ٣١٤	احمد بن ابی شریح	٣٧١	ابوالهیثم رازی
٢٧٧	احمد بن اسحق رازى	٣٩٩ ، ٤٧٧	ابویحیی ، اسحاق بن سلیمان القیسی
١٤٤٠ ، ١٤٣٠ ، ١٤٢	احمد بن اسماعیل سامانی	٢٨٧	ابویحیی زعفرانی ، جعفر بن محمد رازی
٣٥٤ ، ١٤٥		٣٠٥	ابویحیی ، زکریا بن مسعود الشقر رازی
٢٨٦	احمد بن ذکریا بن یوسف	٣١٩	ابویحیی ، عبد الرحمن بن محمد رازی
٣٨٣	احمد بن حجر المقلانی	٤٢٢	ابویحیی ، عبدالله بن داهر رازی
٢٧٨	احمد بن حسن ، ابوعلی رازی	٢٨٤	ابویحیی ، محمد بن سعید
٢٧٨	احمد بن حسن بن احمد ، ابوالعباس خطیب رازی	٤٠٥	ابویعقوب ، یوسف بن حسین بن علی رازی
٢٧٨	احمد بن حسن بن بندار ، ابوالعباس رازی	٣٩٢	ابویملی ، معلی بن منصور رازی
٢٧٨	احمد بن حسن بن حیده رازی	٣٩٢	ابویوسف فاضی
٢٧٨	احمد بن حسن بن محمد ، ابوحاتم ابن خاموش رازی	٤٠٥	ابویوسف ، یعقوب بن محمد رازی
٢٧٩	احمد بن حسن ، بیلی رازی	٣١	ابینان
١٣٩ ، ٥٢ ، ٥٠	احمد بن حسن ماردانی	١٩٩	انابکان
١٣٩	احمد بن حسین بن ابی القاسم ، ابوالعباس قصرانی	٤٩٥،٤٠١	انابکان آذری ایجان
٥٠٢	اذونی رازی	١٩٣	انابکان سلجوکی
٢٧٩	احمد بن حسین بن اسحاق ، ابوالعباس رازی	١٩١	انابک ایاز
٢٧٩	احمد بن حسین بن علی ، ابوزرعه صغير رازی	٢٠٠	انابک ایاز (همزان ناکر دیازو)
٢٨٠	احمد بن حسین ، فنا کی رازی	٢٠١ ، ٢٠٠	انابک ایلدگر

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٨٣	احمد بن فرات ، ابو مسعود حافظ رازی ، ٢٨٢	٢٨٠	احمد بن حمدان بن احمد ، ابو حاتم اسماعيلي رازی
١٤٦	احمد بن فضلان	٢٨٢	احمد بن حمويہ رازی
٣٠١	احمد بن فضل بن خزیمه	٢٨٧ ، ٣٢٩ ، ٣٢٥ ، ٣٣٢	احمد بن حنبل
١٩٣	احمد بن فضل ، مختص الملوك ، ابو نصر ، ٥٥٤	٤٠٦ ، ٣٦٨ ، ٣٥٤	احمد بن خالد بن یزید بن هنید شیبانی
٣٩٤	احمد بن مابن داڑ	٤٢٢	احمد بن خالد حروري
٢٨٣	احمد بن محمد ، ابو بکر مقری رازی	٣٣٢	احمد بن سعید همدانی
٢٨٣	احمد بن محمد ، ابو الحسین رازی	٣٨٦	احمد بن سهل
٢٨٣	احمد بن محمد ، ابو زرعة رازی	١٤٤	احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجای
٣٧١	احمد بن محمد بجلی ، ابو مسعود رازی ، ٢٨٥	٤٠٦	احمد بن عبدالله بن سلیمان ، ابو الحسن رازی
٣٠٩	احمد بن محمد بصیر	٤٢٠	احمد بن عبدالله بن علی ، ابو العباس فرانصی رازی
٢٨٣	احمد بن محمد بن ابی سلم ، ابو الحسین رازی	٤٢٠	احمد بن عبدالله خجستانی
٢٨٣	احمد بن محمد بن ابی سلم ، ابو بکر رازی	١٤٠ ، ١٣٩	احمد بن عبدالله صنعاوی ، ابو العباس رازی
٢٨٤	احمد بن محمد بن حسین ، ابو العباس صنبر رازی	٤٢١	احمد بن علی ، ابو بکر رازی اسرائی
٢٨٤	احمد بن محمد بن حمزه ، فرانصی رازی	٤٢١	احمد بن علی ، ابو بکر فقیہ رازی
٢٨٤	احمد بن محمد بن حنبل	٤٩١ ، ٤٨١	احمد بن علی بن اسماعیل ، ابو العباس استذنی رازی
٢٨٤	احمد بن محمد بن دراج ، ابو جعفر فطیان رازی	٤٩١	احمد بن علی بن عباس ، ابو العباس خثیب رازی
٦٣٩	احمد بن محمد بن دستم المطیار القرشی	٤٢١	احمد بن علی بن عبد الرحیم ، ابی وعلی رازی
٢٨٥	احمد بن محمد بن سلیمان ، ابو غالب رازی	٤٨١	احمد بن علی بن عمر ، ابو سعید رازی
٢٨٥	احمد بن محمد بن سهل ، ابو بکر رازی	٤٨٢	احمد بن علی بن عیسی ، ابو عبدالله رازی
٢٨٥	احمد بن محمد بن فضل ، ابو العباس غوثیان رازی	٢٢٢	احمد بن علی خراز
١٥٣	احمد بن محمد بن مظفر بن مختار ، ابی وعلی	١٤٧ ، ١٤٦	احمد بن علی صملوک
٢٨٦	امحمد بن محمد بن مظفر بن مختار ، ابو الماجد بد الدین رازی	٣٩٦	احمد بن عمر صوفی ، نجم الدین کبری
٢٨٥	احمد بن محمد بن مظفر رازی	٢٨٥ ، ٢٨٢	احمد بن عیسی بن علی بن ماھان ، ابو جعفر رازی
٣١٨	احمد بن محمد بن مقائل ، ابو بکر رازی ، ٢٨٤	٣٧٢	احمد بن فارس ، ابو الحسین رازی
		٤١٠	احمد بن فارس ، ابو الحسین فردینی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۹۶ ، ۴۹۵	اردشیر بن حسن بن رستم ، حسام الدوله از فرقه ثانی باوندیه	۳۲۸	احمد بن محمد بن هیمون
۱۰۵	اردوان اول ، اشک سوم	۲۸۶	احمد بن محمد بن نصر ، سمار رازی
۰ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷	اردوان پنجم آخرین شاه اشکانی	۲۸۶	احمد بن محمد بن یحیی شحام ، ابوالعباس رازی
۶۰۲۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰	ارسطو	۳۲۸	احمد بن محمد بن یعقوب ، ابوعلی مسکویه رازی
۳۷۶۰ ، ۳۶۰۰ ، ۲۶۴۰ ، ۱۵	ارسلان (الب ارسلان)	۶۲۵ ، ۲۸۶	احمد بن محمد مقری ، ابوالعباس
۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴	سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد	۳۴۸ ، ۳۴۶	احمد بن مدرک ، ابوعبدالله بیستی رازی ، ۵۱۶
۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰	ازبک بن جهان بھلوان ، اتابک	۵۱۷	احمد بن مسافر
۵۸۳۰ ، ۵۴۷ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۲	ازبکیان	۱۴۶	احمد بن مظفر رازی
۴۵۱	ارغون	۲۸۵	احمد بن منصور رمادی
۴۶۸ ، ۲۲۲	اروپائیان	۳۲۴	احمد بن موسی رازی
۲۲۰	اروم قیا	۲۸۷	احمد بن مهران
۳	اریزانت (قبیله)	۳۱۰	احمد بن نصر رازی
۰ ، ۲۰۸ ، ۲۰۴	ازبک بن جهان بھلوان	۲۸۲	احمد بن هارون
۲۱۰		۱۴۳	احمد بن یعقوب ، مقری رازی
۲۰۹		۴۸۴	احمد الزراحدب بن محمد
۴۹۲		۲۳۹	سلطان احمد سوم
۱۴۰ ، ۱۳۹	اساتکین	۳۶۷	دکتر احمد عیسی بلک
۲۱۵	استانلی لین بول	۲۸۷	میرزا احمد قانعی طهرانی رازی
۶۴۳۰ ، ۱۰۱	استرابون	۱۱۱	احمد کسری
۱۳	آکادمیں و . و . استرووہ	۳۸۲	احمد (نسخه بدل نام محمد بن موسی بن معقل)
۲۸۷	اسحاق بن اسماعیل حبیب رازی	۳۲۲	احمری ، عبدالله بن داهر رازی
۲۸۷	اسحاق بن سلیمان القیسی ، ابویحیی رازی	۴۸۸	اختیید فرغانه
۲۸۳	اسحاق بن محمد	۳۰۹	ادریس بن عبدالکریم
۱۲۵	اسحاق بن محمد بن اشت	۱۴۴ ، ۱۴۲	ادکونش
۲۸۴	اسحاق بن محمد بن فضل زیات	۷۷	ادوارد برون
۴۹۴	اسحاق کوکبی بن حسن بن زید بن حسن (ع)	۱۲	ادوارد میز
۷۹	اسرافیل	۱۴۰ ، ۱۳۹	اذکونکین
۴۸۸	اسعد بن سعد بن محمد ، حمامی رازی	۰۳۴ ، ۱۷ ، ۱۴	اردشیر اول یا اردشیر بابکان
۱۴۹ ، ۱۴۸	اسعد بن محمد بن موسی بر اوستانی ، مجدا الملک	۳۵	۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۳ ، ۳۶
۴۱۹ ، ۴۱۶ ، ۱۹۱ ، ۵۳	قیمی	۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۳ ، ۳۶	۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۳ ، ۳۶
۰ ، ۱۴۹	اسفار بن شرویه	۰۵۵۴ ، ۲۴۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰	۰۵۵۴ ، ۲۴۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰
۹۵۸	اسفندیار (قهرمان اساطیری)	۶۰۲	
۱۰۴	اسکافی دبیر		
۲۲۴ ، ۲۲۵	اسکندر بن قرایوسف قراقوینلو		

فهرست اعلام رجال وطوابع

٧١١

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٦٤٣، ٦٤٢	اشك بن دارا	٤٨١، ٤٧٥، ٤٣٤	اسكتدر، جلال الدولة بن زيبار
١٠٤، ١٠٣	اشك بن نجم ، فرهاد اول	٥٨٩، ٤٣٨	اسكتدر شيخى
٥٢٦، ٥٢٥	اشك دوم ، تيرداد	٢٨، ٢٧، ١٧، ١٦، ١٥	اسكتدر مقدونى
٥٢٧	اشك سوم ، اردوان اول	٩٩، ٩٨، ٩١، ٣٤، ٣٣، ٣١، ٣٠	اشك (ارشك)
١٠٤	اشك ششم مهرداد اول	٦٦٦، ٦٦٥، ٦٦٣، ٦٦٢	اشكانيان
٣٤، ٢٨	دکتر اشمي	٩٥	اسكيت (سکاها)
٤٨٨	اصبهيد (اصبهيد)	٣٠٠	اسماعييل بن ابراهيم ، ابو محمد
٧٩، ٧٧، ٤٤، ٤٣	اصحاب ابوجنيه	٣٠١	اسماعييل بن ابي خالد
٤٧	اصحاب احمدختبل	امير اسماعييل بن احمدبن اسدبن سامانی	امير اسماعييل بن احمدبن رازى
١٨٧	اصحاب البارسلان	٣٥٦	اسماعييل بن احمدبن عباس ، ابو سعد رازى
	اصحاب امام اعظم ، رك ، اصحاب ابوجنيه	٢٨٨	اسماعييل بن اسماعييل ، مجدد الدين رازى
٤٨	اصحاب حدیث	٢٨٨	اسماعييل بن حمدون ، ابو القاسم رازى
٥٩٦	اصحاب حسين بن زيدعلوي	٤٠٥	اسماعييل بن علي بن حسين بن محمد زنجويه .
٤٥، ٤٤	اصحاب حسين بن محمد بخار	٢٩٤	ابوسعد سمان رازى
٢٨١، ٤٨	اصحاب رأى	٢٨٨	اسماعييل بن فضيل بلخى
٢٦٥	اصحاب حضرت رسول	٢٩٤	اسماعييل صفار
٦٢، ٥٤، ٤٨، ٤٦، ٤٣	اصحاب شافعى	٢٨٩، ٢٣٤، ٢٣٣	شاه اسماعييل صفوی
١٢١	اصحاب صحاجسته	٤٣٠، ٤٢٩، ٣٨٧، ٣٨٦، ٣١٢	
١٢٠	اصحاب عبد الله بن مسعود	٤٤٢، ٤٤١	
٢٦٥	اصحاب حضرت امام على النقى (ع)	٥٨	اسماعييل ، فرزند حضرت امام صادق (ع)
٢٨٩	اصحاب حضرت امام محمد باقر(ع)	٥٩	
١٥٣	اصحاب مرداویح	٤٦٢	اسماعييل کرييان (پدر مؤلف)
٤٤٨، ٤٣٣، ٤٢٤، ٤٢٠، ٢٧٠	اصطحرى	٩١٦	اشتال آلماني
٤٩٢، ٤٨٣، ٤٧٢، ٤٦٧، ٤٦٦		٢٤٠	اشرف افغان
٥١٣، ٥١٢، ٥٠٨، ٥٠٧، ٥٠٦		٦٧، ٦٥، ٦٤	أشعرى
٥٤٠، ٥٣٨، ٥٣٥، ٥٣٣، ٥٣٠		٦٣، ٦٣، ٤٧	
٥٥٢، ٥٥١، ٥٥٠، ٥٤٣، ٥٤٢		٧٣، ٧٢، ٦٩، ٦٨	
٥٧١، ٥٦٤، ٥٦٢، ٥٦١، ٥٥٨		١٠٤	اشغانون
٦٠٧، ٦٠٠، ٥٨٢، ٥٨١، ٥٧٢		١٠٣	اشفانيه
٦٥٢، ٦٤٥، ٦٣١، ٦١٨، ٦١١		١٠٤، ١٠٣، ١٠٢	اشك (ارشك)
٦٥٣		١١٠، ١٠٦، ١٠٣، ١٠٠، ٣٥	اشكانيان
٤٨٧، ٤٦٨	اصفهيدان مازندا	٥٢٧، ١١٢	
٤٧٠	اصفهيد بادوسان	٩١، ٣٧، ٣٤، ٣٣، ٣٢، ٣١	اشكانيان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
١٨٥، ١٨٤، ١٨٢		١٦٩	اصفهند پریم
١٤٢	الدتش	١٢٩	اصفهند خورشید
١٩، ١٨، ١٠	المستد	٤٨٨	اصفهند طبرستان
٢٢٣، ٢٢٢	الوندیک آق فوینلو	٣٩٩، ٣٩٨، ٣٦٩	اصمنی
٤٤١، ٢٢٣	الیاس بیث اینوت اغلی	٤٦٦	اطروش، حسن بن علی
٨٢، ٨٠، ٧٩	امامان علیهم السلام	٤٩٦	اعتمادالسلطنه، وزیر دارالتألیف، ١٨٣
٣٥١	امام عصر عجل الله و رجه	٤٩٧	اعراب، ٨١، ٨٤، ١١٨، ١١٤، ٩١،
٣٧٧	امام فخر الدین رازی	١٣٦، ١١٨، ١١٤، ٩١،	٢٤٩، ٢٦٨، ٣٥٤، ٣٦٢، ١٤٣
٢٣٩	اما مقلى خاں پادشاه ماوراءالنهر	١٤٤	اغر تمش
٥٧	امت محمد (ص)	٤١٠، ٥٤٥، ٥١٩، ٤٨٩	اغمش
٥٩٨	ام حوش، زن بیزید بن حرث	٢٨٠	اعمش
٢٣٣، ٢٣٢	امرای آق نوینلو	٣٨٩، ٥٠	اعین، ابو معاذ رازی
٦٠٨، ٤٨١، ٤٣٤، ٢٢٠	امرای اینور	١٤٤، ١٤٢	اغر تمش
٦٣٠		٢٠٩، ٢٠٨، ٩٠	اغمش
٢٠٧	امرای پهلوانیه	١٦٩، ٥٨٤، ٥٤٧، ٩٢	افراسیاب تورانی
٢٣٠	امرای رستمدار	٢٧٢، ٦٧١، ٦٧٠، ٥٦٨	افریدون
٢٢٢	امرای گیلان	٦٧٤، ٦٧٣	افریدون، افریدون (= فریدون پیشدادی)
٢٠	امش سپنتان	٤٨٨	افشین اسر و شنه
١٢٧، ١٢٥، ١١٨، ٨١، ٥٢، ٤٢	امویان	١٤٥	افشین، محمد بن ابی الساج
٥٩٧		٤٤٢، ٣٨٩	افضل الدین محمد بن ابی الحسن بن هموهور امینی
١٣١٠، ٢٩٠، ٤٨٩	امیدی طهرانی رازی	٣٤٦	اصل سارانی رازی
٤٤٢، ٣٨٧، ٣٤٣		٢٨٩	اوضل نامی رازی
٢٠٤	امیر امیران بن جهان پهلوان	٢٤٠، ٢٣٦	افمانیها
١٩٣	امیران سلجوقی	٢٦٤، ١٥	اولاد طون
٤٣٩	امیر انشا بن تیمور	٣١٣	افبال، رک، عباس اقبال
٤٩٥	امیران قصران		افطع، عباس بن عبید الله رازی
٠٢٥٨، ٢٥٧، ٢١٣	امیر تیمور، رک، تیمور		اوام آربائی
٢٤٢، ٢٤١	دکتر امیر حسن یزد گردی		اکابر شیعه
٢٢٠	امیر حسن لاذی	١	اکابر شیعه
٣٨٦	امیر خان	٥٢	اکابر شیعه
٢٢٠	امیر عبیده	٤٨٦	اکسره
٢٢٠	امیر کبیر پیراحمد	١٧٧	اکراد
٠٧٥	حضرت امیر المؤمنین علی (ع)	١٤٤، ١٤٢	اکر تمش
٤١٩، ٣٩٢، ١٢١، ١٢٠، ١١٩	حضرت امیر المؤمنین علی (ع)	٩٩	اکسودات
٥٩٢، ٢٢٢، ٢٢١، ٢٢٠	امیر ولی	١٧٩، ٧٨	الباران، محمد بن داود چفری بیک

فهرست اعلام رجال و طوایف

۷۱۳

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۵۹ ، ۴۷۹	أهل آوه	۲۹۱ ، ۴۹۰ ، ۲۷۶ ، ۲۳۷	امین احمد رازی
۴۶	أهل ارجان	۰ ، ۴۷۵ ، ۴۴۶ ، ۴۲۶ ، ۳۹۷ ، ۳۳۵	
۴۷۱	أهل بغداد	۰ ، ۵۶۳ ، ۵۰۷ ، ۵۴۸ ، ۵۴۶ ، ۴۹۹	
۰ ، ۷۷ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۰	أهل بیت رسول (ص)	۶۵۲ ، ۶۳۳ ، ۵۷۰	
۳۸۵ ، ۳۷۳ ، ۸۲ ، ۷۹		امین برادر مأمون خلیفه ۱۳۵	
۴۶۹	أهل بیت علی علیهم السلام	۴۱۹ ، ۱۳۷	
۴۶	أهل بسا	۶۲۵ ، ۶۲۴ ، ۶۱۲ ، ۶۰۶	
۴۲	أهل جبال	۱۹	اناهیه
۵۷۳	أهل جرجان	۷۵ ، ۷۴ ، ۵۷	انبیا
۱۱۵	أهل جلو لا	۱۰۵	انتیوخوس سوم (کبیر)
۴۸۷	أهل دنباوید	۱۹۴	امیران
۴۷۰	أهل الرستاق (رستاق الری)	۳۲۸	ان بن هالک
۰ ، ۲۶۸ ، ۱۲۴ ، ۱۲۲ ، ۶۲۰	أهل الری	۱۰۳	انطیخس رومی
۰ ، ۴۱۳ ، ۳۹۷ ، ۳۸۲ ، ۳۴۳ ، ۳۱۰		۲۰۹	انقامس
۵۸۴ ، ۵۳۹ ، ۵۱۳ ، ۴۴۷		۱۸	انگره میثنو
۴۷۹	أهل ساوه	۰ ، ۱۱۳ ، ۴۰ ، ۳۷ ، ۳۶	انوشیروان حادل
۵۷۳		۰ ، ۵۵۴ ، ۴۶۳ ، ۳۶۵ ، ۲۶۹	
۳۸۴	اهر طبرستان	۶۲۶ ، ۵۶۷	
۳۰۹	أهل طهران	۱۹۶	انوشیروان بن خالد ، شرف الدین
۲۷۰ ، ۱۱۵	أهل عراق	۱۷۸	انوشیروان بن منوجهر
۳۰۹	أهل فارسی	۳۵	اورمزد
۲۶۸ ، ۱۵۰	أهل مدینه	۷۴	اوریا
۲۰	أهل همدان	۷۹	او زاعی
۰ ، ۵۹ ، ۳۲ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۲۳ ، ۲۰	اهورامزد	۴۰۱	اوزون حسن ، رک ، حسن بیک بن علی بیت
۶۷۰ ، ۶۵۵		۲۱۵	او گنای
۱۸	اهورامزد	۸۲	اولاد علی (ع)
۱۹۱	ایاز ، اتابک	۸۲	اولاد فاطمه (ع)
۲۰۰	ایاز اتابک (همزمان با گردنازو)	۱۲	او لدنبورگ
۱۸۷	ایاز ارسلان	۰ ، ۵۱۸	او لیاعالله صاحب تاریخ رویان
۲۲۳ ، ۲۲۲	ایجه سلطان	۶۱۷ ، ۶۰۸	۴۳۶
۳۳ ، ۳۱ ، ۲۹ ، ۲۹ ، ۲۶	ایرانی	۱۰۱	او منس
۰ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۱۱ ، ۴	ایرانیان	۵۹۲ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰	سلطان اویس ایلکانی
۰ ، ۴۶۵ ، ۲۶۹ ، ۱۳۶ ، ۱۱۷ ، ۳۴		۰ ، ۶۰ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۰ ، ۱۸ ، ۵	اهمیتمن
۵۱۹		۶۲۹	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٤٩ ، ٣٢٥ ، ٢٧٢	بخاری محدث معروف	٤٢٤	ایرج افشار
٢٨٢ ، ٣٨١ ، ٣٦٨		٣٦	ایزد، موکل اشیاء
٥٤١	بخاری	٣٨ ، ٣٦ ، ٢٠	ایزدان
١٧٠ ، ١٩٩ ، ١٤٥	بدر بن حسن ویه	٥٦٩ ، ٥٢٦	ایزیدور خاراکسی
بدرالدین، رک، احمد بن محمد ابوالمحامد رازی		٢١٥ ، ٢١٠	ایلخانان
٣٤٣	بدرالدین، قوامی رازی	، ٢٠٣ ، ٢٠٢ ، ٢٠١ ، ٢٠٠	ایلدگر اتابک
بدر کیا بن شرفناہ بن محمد حسینی رازی		٥٢٥	ایلقلمن
٢٩١	بدیع الزمان همدانی	٢٠٩ ، ٩٠	ایلکانیان
٤٠٧ ، ٣٩٥		٢٢٠	ائمه خراسان
١١٩	براء بن عازب	٤٧	ائمه عراق
٢٢٣	برادران ایله سلطان	٣٠١ ، ٢٠٠ ، ٥٨	اینانچ حسام الدین اتابک
٢١٩	برادر چنگیز	، ٢١٧ ، ٢٠٥ ، ٢٠٤ ، ٢٠٣ ، ٢٠٢	
٤٧٠	برادر حسن بن زبد	٥٢٥ ، ٤٩٥ ، ٤١١	
١٤٠ ، ١٤٥	برادر صعلوک محمد، احمد بن علی	٥٨٧	باباشیخ
٣٩٤ ، ٢٢		میرزا بابر، برادر محمد میرزا نواده شاهزاد	
برقی		٢٢٩ ، ٢٢٨	
١٨٨ ، ١٨٢ ، ١٧٩ ، ٨٣ ، ٥٣	برکیارق	١٣٧ ، ٤٠	بابک خرم دینی
٣١٥ ، ١٩٢ ، ١٩١ ، ١٩٠ ، ١٨٩		١٠٨	بابک ساسانی
٥٣٣ ، ٥١٠ ، ٤١٩ ، ٤١٣ ، ٤١١		٢١٦ ، ٢١٣ ، ٩٣ ، ٢	بارتولدمسترشق روسي
٩٢١		٥٩١ ، ٥٢٩ ، ٥٢٧ ، ٤٥٠ ، ٤٤٧	بارتولومه
٣٠٣	برهانی	١٢	
٣٨	بزرگومید	٤٦٢	bastani باریزی
٩٤	بزرگان ماد	٤١٩ ، ٤٠٢ ، ٨٢	حضرت امام باقر (ع)
١١٤	سطام، دایی خسرو و پرویز	٢٥٥	بانویه
٥٢٩ ، ٣١٩	بطامیوس	٦٥٣ ، ١١٦	باو
١٩٥ ، ١٣٥	بندادیان	٦٠٤ ، ٢٠٢	باوندیه
١٩٨	بغراخان	٤٠٩ ، ٣٢٤	بایزید
٢٨٠	بغراط	٣٤١	سلطان بایزید عثمانی
٢٩١	بکر بن صالح رازی	٢٢٦	بایسفر میرزا
٣٨١	بکر بن عبدالله قاضی	٢٣٢	بایندریه
١٥٨	بکر بن مالک، ابوسعد	٣٧١	بجلی رازی
٥٥٤ ، ٥١١ ، ٤٠٢	بکر بن هیشم		
بلاذری (بلاذری) صاحب فتوح البلدان			
٤١٣ ، ٥٦٧ ، ٥٥٦ ، ٥٣٩ ، ٢٦٩			
٤٣٨			
١٠٦	بلسان		
١٠٦	بلاثان		

فهرست اعلام رجال وطوابیف

٧١٥

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٥٩ ، ٩١ ، ٧٩ ، ٥٣ ، ٥٢	بویان	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣ ، ٣٢ ، ١٧	پلاش اشکانی
٤١٩ ، ٢٥٩ ، ١٧٨ ، ١٦٩ ، ١٦٤		١٠٧ ، ١٠٦	
٤٧٥	شاه بهاء الدوله	٣٤ ، ٣٣ ، ١٧	پلاش اول اشکانی
٣٠٤	بهاء الدوله بن عضد الدوله	١٠٧	پلاش بن فرسی
١٦٦ ، ١٦٥	بهاء الدوله، قاسم بن نوربخش رازی، قوام الدین	٥٤	بلقتوح نصر آبادی
٣٤١	مرحوم بهار، ملک الشعرا	٣٩٨ ، ٣٩٧	بلصمالی رازی
٤٦٦ ، ٤٥٤ ، ٥٠٣ ، ٤٨٥ ، ٤٧١	١٦ ، ١٤ ، ١٣ ، ١٢	١٥٠	بلیناس
٥٤٢ ، ٥٠٤		٢٩٢	بندار اصفهانی
٦٤٦ ، ٦٢٦ ، ٥٩٧		٢٩٢ ، ٢٩١	بندار بن احمد، بزار رازی
٩٩	بهرام جوینه رازی (بهرام بن بهرام گشتب)	٢٩٢	بندار لره
٤٦٨ ، ١٤٣ ، ١٤١ ، ١١٤ ، ١١٣		٣٤٧	بندار، محمد بن شار
٦٢٦ ، ٢٦٩		٣٩٤ ، ٣٧٤ ، ٣٩٤	بندار، ملک الكلام رازی
١٩٧	سلطان بهرام شاه بن مسعود	١١٤	بندوی، دایی خسرو پریز
٥٧١ ، ١٥٦ ، ٢٨	بهرام گور	١٨٩	بنداده
١٠٨	بهمن پسر اردوان	٢٤٨ ، ٩٣	بني اسرائیل
٤١٠	مرحوم استاد بهمنیار	١٢٥	بني امید
٥٣٧ ، ٤١٤ ، ١٨٨	بی بی زبیده	٣٣٣	بني بویه
٥٣٧	بی بی شهر بانو	٥٣٩	بني درباج
٣٧٠ ، ٣٢١	بیت وزان دردری	٦٣٩ ، ٦٣٨	بني زمان بن تیم اللہ بن شعلہ (٥٤١)
١٥٨	بیستون بن وشمیکر	٦٣٨	بني زیبان (محرف بني زمان)
٦٥٠ ، ٦٤٧ ، ٥٤٢ ، ٩٢	بیورا سب	٤٦٩ ، ١٢٧ ، ٥٩	بني العباس
٣١٦	بیهقی	٣٨٢	بني هرون آندلس
٣٩٣ ، ١٧٦	بیهقی صاحب تاریخ	٤٦٩ ، ٢٥٤ ، ٢٥٣ ، ٢٥١	بني هاشم
٦٤٧	پادشاهان ساسانی	٤٠٩	بوکر طاهران
٢٣٧	پادشاهان سفوی	٧٩ ، ٧٧ ، ٧٠ ، ٥٧	بوحنیفه
٢٣٢	پادشاهان ایلان	٣	بود (قبیله)
٢٩	پادشاهان هخامنشی	٢٤	بودا
٤٢٦	پادشاه کاستیل	٣	بوز (قبیله)
١٠٠	پادشاه مقدونیه (اسکندر)	٨٢	بوجعفر (- منصور دوانیقی)
٩٨	پادشاه هخامنشی		بوحنیفه، رک، ابوحنیفه
٣	پارناسی (قبیله)	٣٢٢	بوعلام حیری
١٠٠	پارتها	٥٤ ، ٤٨	بومنصور حفده
٣٢	پارتی	١٧١ ، ١٦٢ ، ١٦٠ ، ١٥٦	بویه

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٤٨٢، ٢١١، ٩١	تاتارها	٣٢	پارتیان
٥٣٣، ٤١١	تاج الدوله، نتش بن ارسلان	١٠٤، ٣٣، ٣١	پارتیها
٢١٩	تاج الدوله زیار	٤	پارس‌ها
٣٥٢	تاج الدین، محمد بن حسین بن محمد کیسکی	١٩٤	پارسی (= پارسیان)
٣٨٨	تاج الدین، محمود بن حسن بن علی‌بیه ورامیتی رازی	٧٠٥، ٣	پارسیان
١٩٤	تازی (- تازیان)	٤٥١	پاسکال کست
١٦٢، ١٦١	تائش، حسام الدوله	١٢٤	پدر مختار
١٧٨	تائش فرانش	٦٧٤	پرمایه، برادر فردیون
١٠٩، ١٠٨	تباك	٧٠٤	پسر ابوعلی بن محتاج، صاحب جیوش خراسان
٤٢٨	تخار	٢٤٦	پسران بوجه
٥٦١، ٥٥٩، ٤٩٠، ٤٢٥، ٢١٢٨٠	تر	١٥٢	بطولمه
٤٠٩		٥٦٩، ٥٢٦	بل کراوس ٢٨٠، ٣٥٩، ٣٥٨
٤١١	ترمیر	٣٦١، ٣٦٠	بندار رازی، رک، بندار مملک الکلام رازی
٤١١	التر المغربي	٥٥٩	بوب
٤١١، ١٨٩، ١٨٨، ١٨٢	تشن بن لپارسلان	١٢٠، ١٧١، ١٦٠، ١٥١، ١٥٠، ١٤٠، ١٣٠، ١٢٧، ١٢٥	استاد پورداود
٥٢١، ٥٣٣، ٥١٠		٣٨، ٣٧، ٣٦، ٣٣، ٢٨، ٢٧، ٢٥	
٣٩	تجار یهودی	٥٨١، ٥١٢، ٤٦٧، ٣٦٥، ٣٦٤، ٦٢	
٢٤٨، ١٩٤	ترک (= ترکان)	٦٥٩، ٦٥٨، ٦٥٧، ٦٥٦، ٦٥٤	
٦٧٣	ترکان	٦٧٣، ٦٧١، ٦٧٠، ٦٦٩، ٦٦٠	
٨٧، ٧٦، ٤٩	ترکان حنفی	٦٧٦	
٧٧	ترکان حنفی	٢٦٥، ٩	پوروشپ (پدرزدشت)
٨٦، ٧٧	ترکان سلجوقي	٦٢٥، ٤٣٤، ٢١٩	امیر بولادقیا (ولادقیا)
١٧٤	ترکان سنی مذهب	٣٣	پهلویان
١٩٨	ترکمانان غزن	٧٩	حضرت پیامرس (ص)
٢٧٢	ترمذی	٢٣٧	پیتر دولاوآل ایتالیائی
٢٢٢	تلقچمورخان	٢٢٠	پیر احمد، امیر کبیر
٣٢٨، ٣٢١، ٢٨٩	تفرشی صاحب نقدالرجال	٢١٩	امیر پیر حسین چوبانی
٨٢	امام نقی (ع)	٤٠٩	پیر محمد مقدسی
٢٩٢	نقی بن ابی طاهر بن هادی، نقیب رازی	٣٦٤، ١٠٤، ٩٦	پیر نیا
٤٤٥، ١٨٢	میرزا نقی خان امیر کبیر	٤١٩، ٤١٨، ٤١٦	مهند پیر نیا
٣٣٤	نقی الدین	٢٦٥	تابان
٣٨٠	شيخ نقی الدین سبکی	٢٦٥	تابعان تابان
٢٠٦، ٢٠٥، ٢٠٢، ١٨٣	تکش خوارزمشاه	٢١٦، ٢١٣، ٢١١، ١٨٢، ٨٠، ٤١	تاتار
٣٤١، ٣٤٠، ٢٧٧، ٢٠٨، ٢٠٧		٥٥٩، ٤٨٩، ٤٣١، ٤٢٨، ٤٢٧	
٤١١، ٤٠٢، ٣٧٧، ٣٧٦			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
چریب بن عبدالحمید ، ابوعبدالله رازی ، ۲۷۱ ، ۳۵۴ ، ۲۹۳	چریب بن عبدالحمید ، ابوعبدالله رازی ، ۲۷۱ ، ۳۵۴ ، ۲۹۳	۲۷۸	تلکبری
چریب بن یزید	چریب بن یزید	۳۷۰ ، ۲۹۲	تمام بن محمد بن عبدالله ، ابوالقاسم رازی ، ۲۷۹
۲۹۶	جسر بن فرقان	۲۲۲	تمرلان
۲۲۲	جمدبن ابی الجند	۳۲۰	تمیداری صحابی
۴۰۸	جعفر بن ابی طالب (ع)	۱۷	تسر ، هیر بدان هیر بدان
جعفر بن احمد بن محمد ، ابوالقاسم رازی ، ۲۹۳	جعفر بن احمد بن وندک ، ابوعبدالله رازی ، ۲۹۳	۹۳ ، ۳۹	توپیت یهودی
۴۰۱ ، ۳۱۸ ، ۳۰۴	جعفر بن عبد الله بن فناکی ، ابوالقاسم رازی ، ۲۹۳	۶۶۲ ، ۶۵۵	توران گروه
جعفر بن محمد بن احمد ، ابوعبدالله دوریستی رازی ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۲ ، ۲۲۲ ، ۲۹۲	جعفر بن محمد بن حسن ، ابویحیی زغفرانی رازی ، ۲۹۴	۶۵۷	تودربرات دریش (رکرش) ، قاتل زردشت
۵۶۶	جعفر بن محمد بن حسن ، ابویحیی زغفرانی رازی ، ۲۹۴	۱۰۴	تیرداد اشک دوم
خواجه جعفر بن محمد بن موسی ، ابومحمد دوریستی ، ۵۴۵ ، ۴۹۴ ، ۵۴ ، ۵۳	خواجه جعفر بن محمد بن موسی ، ابومحمد دوریستی ، ۵۴۵ ، ۴۹۴ ، ۵۴ ، ۵۳	۱۲	تیل
چعفر بن محمد رازی ، ۵۱۲	چعفر بن محمد رازی ، ۵۱۲	۲۳۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲	تیمور
سید جعفر بن سید محمد نور بخش	سید جعفر بن سید محمد نور بخش	۴۲۶ ، ۴۲۵ ، ۴۱۴ ، ۴۱۲ ، ۲۲۷	تیموریان
چعفر بن هارون بن اسحق کوکمی	چعفر بن هارون بن اسحق کوکمی	۴۳۵ ، ۴۳۱ ، ۴۳۰ ، ۴۲۹ ، ۴۲۸	تعالی صاحب نمار القلوب ، رک : ابو منصور
چعفر بن یحیی بن علاء ، ابو محمد رازی ، ۲۹۴	چعفر بن یحیی بن علاء ، ابو محمد رازی ، ۲۹۴	۴۴۰ ، ۴۳۹ ، ۴۳۸ ، ۴۳۷ ، ۴۳۶	تعالی صاحب غرالسیر
چعفر باشحاکم یعن	چعفر باشحاکم یعن	۶۶۸ ، ۶۵۱ ، ۵۸۷ ، ۵۰۰ ، ۴۶۶	تعالی نحوی
چعفر خان	چعفر خان	۲۲۱ ، ۲۱۰ ، ۹۱	جاپر شی زمان
حضرت امام جعفر صادق (ع)	حضرت امام جعفر صادق (ع)	۳۱۲	دکتر جابر حسینی
چهتا پرس چنگیز	چهتا پرس چنگیز	۶۳۹ ، ۶۳۸ ، ۵۴۱	جاد
هزاجلال دوانی	هزاجلال دوانی	۵۶۲	جاد حافظ
حال الدو لملک اعظم ، اسکندر بن تاج الدو لهزیار	حال الدو لملک اعظم ، اسکندر بن تاج الدو لهزیار ، ۴۸۱ ، ۴۷۵ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹	۲۱	جاد کن ، صاحب تبعات زردشتی
چلال الدین ، فضل الله حمواری رازی ، ۲۷۶	چلال الدین ، فضل الله حمواری رازی ، ۲۷۶	۱۸ ، ۱۱	جاماسب
چلال الدین مینگک بر تی ، ۲۷۷	چلال الدین مینگک بر تی ، ۲۷۷	۲۹ ، ۱۹	جامی
چلال الدین محمد دوانی	چلال الدین محمد دوانی	۶۰۵	چبرئیل
چلال الدین مینگک بر تی ، ۲۰۹	چلال الدین مینگک بر تی ، ۲۰۹	۲۷۲	چبه
۵۶۳	چلال الدین مینگک بر تی ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۰۹	۲۷۵	جراح بن عبدالله حکمی
		۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۶۲	جراج مايلز آمريکای مؤلف تاریخ سکه شناسی ری
		۱۲۶	جرج مايلز آمريکای مؤلف تاریخ سکه شناسی ری
		۶۳۶ ، ۳۳۹	چریب

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۳۰	حازم بن خزیمه	۲۳۳، ۲۳۰	جلاویان
۵۴۱	حازمی	۹۱	جلایریان
۵۵۳	حافظ	۶۰۹	جم
۶۵۱، ۱۴۵	حافظ ابرو	۳۸۰	جمال الدین، حسن بن یوسف بن مظہر علامہ حلی
۳۲۲	حاکم ابو عبدالله	۳۲۴	جمال الدین، علی بن محمود حمصی رازی
۱۲۷	حیب بن یزید نهشلی	۲۳۹، ۲۳۷	جمالزاده، نویسنده شهیر معاصر
۴۵۴	حبیب اللہ صمدی	۵۸۶، ۲۴۰	جمهور (جهور) بن مرار
۲۰۱	حنماز	۶۶۲، ۶۶۱، ۵۴۲	جمشید پیشدادی
۴۱۲	حجاج بن ادطاء نخعی، ابوارطا	۲۳۷، ۱۳۰، ۱۲۹	جمهور (جهور)
۰۳۱۸، ۲۹۵	حجاج بن حمزه، خشایی رازی	۴۰۶، ۳۲۳	جنید
۵۲۹	حجاج بن محمد، خشایی رازی	۲۹۷	حضرت جواد، ابو جعفر ثانی، امام محمد تقی
۲۹۵	حجاج بن یوسف	۳۹۴، ۳۴۶، ۳۲۴، ۳۲۳	جوانمرد، ابو شختویه
۵۳۷، ۱۲۵	خذیفه یمان	۴۱۲	جوانمرد، تردیاد
۳۲۱	شيخ حرعاملی، ۲۲، ۲۹۶، ۲۹۱، ۳۱۴، ۲۹۶، ۲۹۱	۴۱۲	جوانمرد سرخ
۰۳۸۰، ۳۴۸، ۳۳۲، ۳۲۲، ۳۱۷	چنگیز خان، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۱	۴۱۲	جوانمرد علمدار
۳۸۳	حره ختلی	۴۱۰، ۴۱۱، ۸۸	جوذرب (کودرز)
۱۷۶	حسام الدوّله، اردشیر بن حسن، از باوندیه طبرستان	۶۷۲	جوینی
۴۹۶	حسام الدوّله، نائی	۳۹۷	میرزا جهانشاه بن قرا یوسف فراقوینلو
۱۴۱	حسام الدین، ابوالحسن علی بن احمد بن مکر رازی	۰۲۲۵	جهنم صنویان
۳۲۹	حسام الدین، اتابک سنقر اینانج	۴۴۰، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۶	جهور، رک، جمهور
۰۲۰۱، ۲۰۰	حسام الدین، اتابک سنقر اینانج	۴۹، ۴۳	جل
۴۱۱	امامزاده حسن	۱۵۰	جیمس هنری برستد
۵۲۴، ۴۹۳	حسن امیر بن ابی عبدالله محمد عزیز بن احمد	۲۹، ۱۳	جیهانی، ابو عبدالله
۴۹۴	الخطبی	۵۳۹، ۵۳۸	جادویان
۴۹۴	حسن امیر بزرگ بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)	۶۰۱، ۵۶۸	چنگیز خان، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۱
۴۹۴	امیر شیخ حسن ایلکانی (شیخ حسن بزرگ)	۰۲۲۲، ۰۲۲۰، ۰۲۲۹، ۰۲۲۸، ۰۴۲۷، ۰۴۲۶	چنگیز خان، ۰۴۳۱، ۰۴۳۰، ۰۴۲۹، ۰۴۲۸
۰۲۱۸	شیخ حسن بزرگ	۴۸۲، ۴۴۶	چنگیز بان
۲۲۰	حسن بن ابی الحسن بن محمد درامیانی	۴۴۵، ۴۲۳، ۳۹۶	چویانیان
۲۵۹	شیخ حسن بزرگ، رک، امیر شیخ حسن ایلکانی	۲۱۸، ۲۱۰	حاتم طائی
۲۹۵	حسن بن ابی الحسن بن محمد درامیانی	۵۵۶، ۳۹۵	حارث بن مسلم رودی رازی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۹۸	حسن بن قاسم ، ابوعلی رازی	۲۹۵	حسن بن ابی حلیمة رازی
۱۴۸	حسن بن قاسم بن حسن بن علی حسنی ، داعی صغیر	۲۹۶	حسن بن احمد ، ابوالفضل رازی
۱۲۷	حسن بن قحطبه	۲۹۶	حسن بن احمد بن لیث رازی
۲۸۳	حسن بن محمد بصری	۲۹۶	حسن بن احمد بن محمد بن هشیم رازی
۲۹۸	حسن بن محمد بن حسن ، ابو محمد ازیف رازی	۲۹۶	حسن بن اسحق بن عیبد ، ابو محمد رازی
۵۵۵	حسن بن محمد بن حسن ، موفق الدین رازی	۲۹۶	حسن بن جعفر بن محمد دوربستی رازی
۳۴۵	حسن بن محمد بن شعبه	۲۹۹	حسن بن جعیم بن بکیر بن اعین
۲۹۸	حسن بن محمد رازی	۲۹۶	حسن بن حدان (حبان) رازی
۲۹۸	حسن بن مظفر بن ابراهیم . ابوعلی رودی رازی	۵۲۴ . ۴۹۳	اماهزاده حسن بن حسن بن علی (ع)
۲۹۸	حسن بن یوسف بن ابی المتاب رازی	۲۹۷ ، ۲۸۸	حسن بن حسین بن بابویه ، شمس الاسلام رازی
۳۸۰	حسن بن یوسف بن مطهر ، علامه جمال الدین حلی	۲۹۷	حسن بن حمزه علوی ، ابو طاهر رازی
۱۵۷	حسن بویه ، رئیس الدوامه ۱۵۳ ، ۱۵۶	۴۹۵ . ۲۰۲	اصفهند حسن بن رستم ، علاء الدوامه
۱۳۹	حسن پیک بن علی بیان فراغتمنان آق قوینلو	۶۰۴ . ۵۲۵	۶۰۴ . ۵۲۵
۲۲۳	(او زون حسن) ۲۳۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲	۳۱۰	حسن بن زید رازی
۵۲۶	حسن پیرنیا	۱۳۷	حسن بن زید (از کسان داعی دیر)
۲۱۸	امیر شیخ حسن چوبانی (شیخ حسن دوچک)	۱۳۸ . ۱۳۷	حسن بن زید علوی ، داعی کبیر
۱۷۸ ، ۱۷۷	حسن سلمان	۴۱۹ ، ۴۶۶	۴۷۰ ، ۴۶۹
۴۸۲ ، ۴۹۹ ، ۱۸۵ ، ۵۸	حسن صالح	۶۲۴ . ۵۹۶	حسن بن عباس بن ایسی مهران ، ابوعلی رازی
۳۱۰ ، ۵۰۱	حضرت امام حسن عسکری (ع)	۲۹۷	حسن بن عباس بن حریش ، ابوعلی رازی
۳۱۲	حسن غلی اسحق ، ریگ ، نظام الملک	۳۲۴	حسن بن عبد اللہ بن محمد ، ابو محمد
۲۲۹	حسن علی پسر میرزا حبیف شاه خراوفیسلو	۲۸۴	حسن بن عرفه
۴۴۱ ، ۲۳۰	۴۹۰ ، ۱۶۰	۸۰ . ۷۵ . ۵۷	حضرت امام حسن بن علی (ع)
۴۹۰ ، ۱۶۰	حسن پیرزاده	۵۲۵ . ۴۱۹ ، ۴۰۸ . ۳۷۳	۵۲۵ . ۴۱۹ ، ۴۰۸ . ۳۷۳
۵۶۸	شیخ حسن ندوچک ، ریگ ، امیر شیخ حسن چوبانی	۳۲۹	حسن بن علی ، ابوعلی طوسی
۴۹۴ ، ۴۹۳	حسن نیما	۳۲۸	حسن بن علی بن حارت همدانی
	حسن منی	۴۶۹	حسن بن علی بن حسین بن علیویه ، خیاء الدین و زاده

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۱، ۴۵، ۴۲	حسین بن محمد نجار	۴۹۴، ۴۹۳	امام حسن مجتبی (ع)
۳۰۰	حسین بن محمد ویمی ، ابو محمد رازی	۴۹۳	امامزاده حسن مددون درجی طهران
۳۰۰	حسین بن هشتم بن ماهان ، ابوربیع کسانی رازی	۴۹۴	میرزا حسن مستوفی الممالک
۲۲۱	سلطان حسین پسر سلطان اویس	۵۹۰	خواجه حسن نجم الدین
۳۰۱	مولانا حسین رازی	۱۹۹	امامزاده شاهزاده حسین امامه
۲۴۰، ۲۳۹	شاه-لطان حسین صفوی	۴۹۸	حسین بن ابی الحسین هموسه، رشید الدین و رامینی
۴۴۱، ۲۲۳، ۲۲۲	حسین کیا جلاوی	۴۹۹	حسین بن احمد بن صدقة
۴۰۳	حضری	۲۹۵	حسین بن احمد بن محمد ، ابو عبد الله رازی
۲۹۳	حسین بن عبدالرحمن	۴۹۹	حسین بن احمد علوی کوکبی
۶۴۵	خطی	۶۰۲	حسین بن جهم بن تکبر (اعین)
۶۲۷، ۳۰۱، ۲۸۳	حفص بن عمر مهر قانی	۳۳۱، ۴۹۹	حسین بن حسن (بقولی محمد بن حسین) ، ابو معن
۳۰۱	مولانا حقی	۴۹۹	رازی
۳۰۱	حکام بن سلم ، ابو عبد الرحمن رازی	۶۲۰	استاد حسین بن حسن لیاسانی
۲۲	حما بن عیسی	۴۶۸، ۴۱۴	حسین بن زید شهید (ع)
۳۲۸	حمدابن بحیی	۵۹۶	حسین بن زید علوی
۳۰۲	حمد (ابو حماد) رازی	۳۶۰	حسین بن سینا ، ابو على
۳۰۲	حمدالله رازی	۴۱۳، ۴۱۲	حسین بن عبدالله ابیض بن عباس ، ابو عبد الله (ع)
۵۴۱	حمزة	۰۵۲۰، ۵۱	حضرت امام حسین بن علی علیه السلام
۰، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۱۷	حمزه اصفهانی	۱۴۲۰۱۲۴، ۱۲۲، ۵۷، ۵۶	۰، ۴۱۹، ۴۰۸، ۳۷۳، ۲۶۲، ۲۴۳
۶۳۸		۴۱۳، ۴۱۲	حسین بن علی بن حسن
۴۱۳، ۸۳، ۵۱، ۵۰	امامزاده حمزه بن موسی	۴۶۸	حسین بن علی بن حسن
۴۳۹		۳۰۰	حسین بن علی بن محمد ، ابو الفتوح رازی
۳۸۹، ۳۸۸	حصی ، محمود بن علی بن حسن ، سید الدین رازی	۲۹۵	حسین بن علی بن مردان
۳۷۱	حمویہ بن یونس آملی	۳۰۰	حسین بن محمد اشناوی ، ابو عبد الله رازی
۲۸۷	حنظله بن ابی سقیان	۴۶۸	حسین بن محمد ابراهیم ، ابو محمد عطار رازی
۵۳۹	حنظله بن خالد ، ابو مالک	۳۰۰	حسین بن محمد بن حسین ، ابو علی مؤدب رازی
۳۴۹، ۳۴۸	حنظلی ، محمد بن ادریس ، ابو حاتم رازی	۳۰۰	حسین بن محمد بن حسین ، ابو علی مؤدب رازی
۲۶۵	حوالیان امامان (ع)	۳۰۰	حسین بن محمد بن حسین ، ابو علی مؤدب رازی
۱۲۴	حوشی بن یزید	۳۰۰	حسین بن محمد بن حسین ، ابو علی مؤدب رازی
۲۹۲	حیدر ، امیر المؤمنین علیه السلام	۳۰۰	حسین بن محمد ، ابو عبد الله رازی
۲۸۷	حیویه اسحاق بن اسماعیل رازی		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۱۷	خر هرمن	۵۴	خاتون امیر اجل
۱۲	خسانس یا سانت لیدیائی	۴۱۳، ۱۸۱	خاتون زوجه طنبل اول
۱۱۳	خرسرو (آوشیروان)	۲۷۶	خاقان چین
۱۰۷	خرسرو بن یاش بن نرسی	۱۴۶	خاقان مغلچی
۱۱۴، ۱۱۳، ۹۹	خرسرو پروین	خالد بن برمهک ، رک ، خالدبرمکی	خالد بن برمهک ، رک ، خالدبرمکی
۱۶۲	خرسرو فیروز بن دکن الدله	۵۴۵، ۴۸۶، ۴۵۰، ۱۳۰	خاندان آل سلجوق
۱۷۸	خرسرو فیروز ، الملك الرحيم دیلمی	۱۸۲	خاندان اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع)
۹۶، ۱۴، ۱۲	خشایارشا	۵۹	خاندان اشکانی
۶۲۷	حضر ، ابو عمر المهر قانی رازی	۱۰۴	خاندان پارتی قارن
۳۰۲	حضر بن محمد بن علی رازی	۴۸۹	خاندان جلیل پهلوی
۰۳۵۱	خطبی بن ثابت ، ابوبکر (خطب بنداد) ۲۸۴	۴۰۱	خاندان تیموری
۰۳۵۱	۳۱۴	۳۹۴	خاندان چنگیزی
۵۸۲	۴۰۱	۲۱۵	خاندان دوریستی
۳۶۱	خطبی طهران	۲۹۴	خاندان رسول (ع)
۱۷۰	خطب ابوعلی	۷۸، ۷۵	خاندان زردشت
۳۲۵	خلافت یحیی	۲۶۶	خاندان ساسانی
۳۱۰۳۰	خلافت اسکندر	۴۸۶، ۱۷	خاندان شاه میرانی
۱۲۶، ۸۲	خلافت اموی	۵۷۵	خاندان علی علیه السلام
۴۰۳	خلافاء راشدین	۴۶۹	خاندان کیان
۱۳۶، ۸۲	خلافت عباسی	۹۹	خاندان مادی
۱۱۸، ۸۰	خلافاء نصیفین	۱۴، ۱۱	خاندان مهران
۱۳۲	خلافت بن عبد الله	۰، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۱۳، ۱۱۲	خاندان نبوت (ع)
حلقی ، امیر غیاث الدین ، محمد بن امیر یوسف	شکر ابی	۶۲۶، ۲۶۹، ۲۶۴	۰، ۸۷، ۸۰، ۷۶
۳۸۶	خلیفه بن سعید	۳۶۲	خاندان نوربخشیه
۴۸۲	خلیل حافظ	۳۸۸	دکتر خانلری
۲۲۸، ۲۷۸	میرزا خلیل سلطان بیادر بن میرزا میرانشاه	۵۶۰، ۵۵۹	خجستانی ، احمد بن عبدالله
۰۷۷۰	من بمود	۱۳۹	امیر خداداد
۴۶۰، ۴۳۹، ۴۱۴	خموشی طهرانی ، محمد شریف رازی	۱۵۷، ۱۵۶	خراسانیان
۳۸۷، ۳۰۲	خواجہ احمد	۱۹	خرد خبیث
۲۹۱	خواجہ میرک ، شرف الدین درمانی	۱۹	خرد مقدس
۲۲۴	خواجہ نسیر طوسی	۴۰	خرمزدن هزادک
۲۸۷	خوارزم شاه تکش	۱۱۷	خوارزم شاه تکش ، برادر رستم صاحب قادریه
۰۰۷، ۰۰۶، ۰۰۵، ۰۰۴			
۰۰۸			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۶۹، ۶۸۳	درواسپ، فرشته‌نگهبان چاربایان	۱۹۹، ۵۶، ۵۵	خوارزمشاهیان
۶۷۲		۴۲۱، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۲	خوارزمیان
۱۲۷	درهم بن نصر بن سیار	۳۰۸	خواص، سلم بن میمون رازی
۱۰	دغدو (مادرز ردشت)	۱۵۰، ۱۴۹	خواهرزاده مردادیج
۲۶۶	دغدویه (مادرز ردشت)	۱۲۶	خولی بن زید
۳۰۴	دقاق، ابوعلی رازی	۲۹۲	خیشه
۲۶	دقیقی	۶۴۳	دارا (داریوش بزرگ)
۴۸۱	دلسون قیا	۱۰۳	داراء‌الاصلر
۳۴	دمر گان	۱۰۳	داراء‌الاکبر
۲۹۰	دواوی، جلال الدین محمد	۲۳۱	دارای‌بیک، حاکم‌ری از طرف او زون‌حسن
۳۶۰	دوبوئر آلمانی	۱۷، ۱۶	دارا پسر‌دارا
۴۸۶، ۴۸۵	دودختر مصمنان	۱۷، ۱۶	دارای دارایان
۱۰۳	دودمان اشکانی	۲۸۲	دارقطنی
۱۶۲	دودمان بویه	۲۹، ۲۳، ۱۷	دارمستر
۲۶۴	دودمان مصمنان	۹۷، ۹۶، ۲۹، ۲۵، ۱۴، ۱۳	داریوش اول
۲۶۸	دودمان مهران درری	۹۸	
۹	دوغدو (مادرز ردشت)	۹۸، ۳۰	داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی
۱۰۶	دولت اشکانی	۱۰۰، ۹۹	
۱۰۶	دولت پارت	۱۴۸	داعی صغير، حسن بن قاسم حسني
۵۴۴	دولتماد	۴۷۰	داعی صغير حسني
۳۹۷، ۲۷۶	دولتشاه سمرقندی	۱۳۸، ۱۳۷	داعی کبیر حسن بن زید
۴۲۲، ۳۵، ۲۳، ۱۴	دونالد ویلبر	۱۴۲، ۱۳۹	داعی مطلق، محمد بن زید
۵۸۸، ۲۶۱، ۲۵۸، ۲۵۰	مرحوم دهدزا	۷۶	حضرت داود(ع)
۶۴۲		۱۹۵	داود بن محمود بن محمد سلجوقي
۳۹۸، ۳۹۷، ۳۰۳	دهخداي، ابوالعالی رازی	۳۹۶	دايه، نجم الدین رازی
۳۰۳	دهقانی رازی	۱۶۶، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۹	دبیر سیاقی، محمد
۱۱۰، ۱۰۰، ۱۲	دیا کونوفروسي، مؤلف تاریخ ماد	۶۶۲، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۸	دبیر سیاقی، محمد
۴۸۹، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۱۸، ۱۵، ۱۳		۱۹۵، ۱۹۴	دبیس بن صدقه
۵۰۸		۴۰۶	دحیم
۲۳۳۰۲	دیا کونوف روسي، مؤلف کتاب اشکانيان	۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹	دختر اردوان
۱۰۲، ۱۰۱		۴۲۱، ۲۰۷، ۲۰۵	دختر سلطان طنز
۳۷۴	دیالمه	۴۱۰، ۱۹۶	دختر عباس والى رى
۵۸۰	دی خویه (نیز، رک، دخویه)	۱۸۶	دختر نظام الملک
۱۴۹، ۱۴۸، ۱۲۱، ۱۱۰، ۱۰۸	دیلم	۰، ۵۶۲، ۵۲۴، ۵۱۲	دخویه، مستشرق معروف
۵۳۹		۵۸۰	

فهرست اعلام رجال وطوابیف

۷۲۳

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۰۴	رحمی طهرانی رازی	۱۷۴	دلیمان
۲۰۱، ۱۹۹	رستم بن علی بن شهریار ، شامگاهی ۱۶۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۵۸	۱۷۷	دلیمان
۲۳۲	رستم بیک بن مقصود بیک بن اوژون حسن	۵۴۱	دینوری
۵۶۶	رستم اصفهانی ، پدر سیده شیرین زن فخر الدوله	۱۰۱	دیودورسیسلی
۶۶۳	رستم زال ، فورمان اساطیری ۶۵۸ ، ۶۶۳	۲	دیوکس
۶۶۴	رستم فرخ هرمن (فرخزاد) صاحب قادسیه ۱۱۷	۷	دکتر ذبیح اللہ صفا
۲۶۸	رستم فرخ هرمن (فرخزاد) صاحب قادسیه ۱۱۷	۲۷۴	ذوالسادات ، محمد بن جعفر
۱۶۹ ، ۱۶۸	رستم ، مجدها الدوله	۶۶۵ ، ۱۰۳	ذوالقرنین (اسکندر)
۷۸، ۷۵، ۵۲	حضرت رسول الله (ص) ۴۸ ، ۴۹ ، ۶۹	۶۶۵	ذوالمناقب بن طاهر بن ابی المناقب حسنی رازی
۳۷۶	۳۲۸ ، ۳۲۲ ، ۲۶۵ ، ۷۹	۳۰۴	ذوالنون مصری
۶۶۰، ۶۵۸	رشن (از ایزدان زردشی) ۳۰۴	۴۰۶	ذهبی
۳۲۸	رشید الدین بن عباس و رامینی رازی	۳۸۱ ، ۳۵۳ ، ۳۲۵	راذین نوح
۲۹۹	رشید الدین بن جنائزی (حیاری؟) ، علی بن ابی طالب رازی	۹۱	راذین (رازی باصطلاح مؤلفان لاتین)
۳۲۰	رشید الدین بن انسی الحسین و رامینی رازی	۳۵۴	رازی (مطلق نزد شیعه) احمد بن اسحاق
۲۱۶	رشید الدین فناوارانه	۲۷۷	رازی (مطلق) ، رک : محمد بن زکریا رازیان ۵۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۶۰
۲۵۹ ، ۱۹۹	رشید الدین و طواط	۴۴۵ ، ۳۱۷ ، ۲۶۵ ، ۲۶۲	رازیان زردشی
۴۱۹ ، ۱۳۵	رشید ، هارون ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶	۴۲	رافائل فرشته
۴۲۱	حضرت امام رضا علیہ السلام ۲۲ ، ۸۲ ، ۲۲	۳۹	رافع بن لیث
۲۷۳	۲۰۰ ، ۲۸۵ ، ۲۲۴ ، ۲۹۹ ، ۲۷۵	۴۹۴	رافع بن هر تم
۴۶۸ ، ۴۶۷	اعلیحضرت رضا شاه پهلوی	۴۲۰ ، ۱۴۰	رافی صاحب التدوین
۴۵۲ ، ۴۱۵	رضا پاپوئی	۰ ، ۲۸۳ ، ۲۷۸ ، ۳۸	۲۷۸ ، ۲۹۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۶
۴۴۶	شاه رضا حلقه شاه پهاء الدوله	۰ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۸۸	۲۹۸ ، ۳۲۲ ، ۳۱۳ ، ۳۰۰
۴۰۴	رضاقلی خان حدایت	۰ ، ۳۲۶ ، ۳۲۳	۳۲۶ ، ۳۴۶ ، ۳۴۴ ، ۳۲۹ ، ۳۲۲
۴۲۷	رضاقلی میرزا بزرگ نادر	۰ ، ۳۷۲ ، ۳۷۱ ، ۳۷۰	۳۷۲ ، ۳۷۱ ، ۳۷۰ ، ۳۵۴ ، ۳۴۸
۲۴۰	سدروضی برادر سید هر تم	۰ ، ۵۸۵ ، ۵۳۹ ، ۳۹۸ ، ۳۸۵	۵۸۵ ، ۵۳۹ ، ۳۹۸ ، ۳۸۵ ، ۳۸۲
۴۹۰	رضی الدین ، ابوسعید و رامینی رازی	۵۲۷ ، ۵۲۶	راولین سن
۶۳۲	رقیان	۳۳۶ ، ۳۲۵	راوندی
۶۹۲		۶۲۹	ربرت کربرتر ، رک : کربرتر
		۳۲۹	ربیع بن انس خراسانی
		۱۲۲	خواجه ربیع بن خشیم ، ابوزید اسدی ۱۲۱، ۱۲۰

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۰۳۴، ۲۷، ۲۲، ۲۴، ۲۱، ۲۰	۱۹	۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۳	دکن الدوله دیلمی ، حسن
۲۶۷، ۲۶۹، ۲۶۴، ۲۷، ۲۶	۳۵	۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۸	، ۱۵۸
۶۶۰، ۶۰۷، ۴۸۹، ۴۶۰	۴۵۸	۱۵۹، ۱۶۰	، ۱۶۰
زردشتی	۲۸	۶۲۵، ۴۲۱، ۱۷۱	رَكْنُ الدِّينِ ، ابُو طَالِبٍ ، طَغْرِلُ اول سُلْجُوقِی
زردشتیان	۲۹، ۲۲، ۲۳، ۲۳	۱۶۸	
۲۳۰۲۲، ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۹	۸	۴۱۵	
۴۶۵	۴۶۴، ۴۲، ۳۶، ۳۱	۵۹۲	رَكْنُ الدِّينِ خُورشَاه
۴۶۶		۴۹۰، ۴۸۲، ۲۱۰	رَكْنُ الدِّينِ غُورسَانِجِی
۲۶	زردشت	۳۰۴	رَوْحَ بْنُ مُحَمَّدٍ قَاضِيٍّ ، ابُوزَرْعَةِ رَازِیٍّ
۲۸۲، ۳۲۵	زَرَكَلِی	۶۴، ۱۸	رَوْحَ الْقَدْسِ
۴۱۶	زَرَبِنْكَفْش	۳۰۵	رَوْحِیِ رَازِیٍّ
۲۲۷	زَعْفَرَانِیَّةِ رَی	۲۶۰	رَوْدَ لَدِی
۵۹۴، ۵۲۵	زَكْرِیَا اَذْسَرَانِ مَلاَحِدَه	۷۷	رَوْسَ (فَوْمَ)
۳۰۵	زَكْرِبَابِنِ مَسْعُودِ اَشْقَرِ ، ابُو يَحْيَیِ خَوارِیِ رَازِیٍّ	۱۸۵، ۷۷	رَوْسَ (فَوْمَ)
		۱۸۰	رُومَانُوسِ دِیوْجَانُوسِ
۸۲	زَكْرِیَا قَزوِینِیِّ ، رَكِّ ، قَزوِینِیِّ	۱۸۵، ۹۹	رُومَیَانِ
۲۷۵	امَامَزَکِیِّ (ع)	۹۱	رَوْیَ بْنِ نُوحِ
۶۵۹، ۵۳۰	زَلِیخَا	۹۱	رَیْ فَرِزَ زَدِ نُوحِ
۷۴	زَمَخْشَرِی	۱۲	رِیْحَلَتِ
۵۹۰، ۲۳۶	زَنَادِرِیَا	۹۲	رَابِ (= زَوْبَنْدَادِی)
۹۲	زَنَدِیَه	۳۱۲	رَاذُویَه (زَادُویَه) ، ابُو الْخَیْرِ رَازِیٍّ
۱۸۱	زَوْبَنْ طَهْمَاسِبِ ، اَزْفَرْزَنْدَانِ فَرِیدَوْنِ	۶۶۴، ۶۶۳، ۶۵۸، ۶۵۷، ۹۲	زَالَ بَدَرِ رَسْتَمِ
۳۱۸	حَضْرَتْ زَهْرَ ، فَاطِمَه (ع)	۵۷۰	سَیدَزَادَه (ع) مَوْفُونِ درَشَکَرَابِ
۱۲۲	زَهْبَرِبَنِ مَعَاوِيَه	۲۸۱	زَاهِرِبَنِ اَحْمَدِقَيْهِ
۳۰۵	زَيَادَبَنِ اَبِيهِ	۱۸۸	زَبِیدَه خَانَوْنِ ، دَخْتَرِيَّا قَوْنِیِّ زَنِ مَلَكَشَاهِ
۱۵۳	زَيَادَبَنِ عَلَى سَرِیِ رَازِیِّ	۴۱۳، ۱۹۱، ۱۸۹	
۲۱۹	زَيَارَ	۳۳۶، ۳۰۱	زَبِیرِبَنِ عَدَیِّ
۴۹۴	زَيَارَ ، تَاجِ الدُّولَه	۵۹۸، ۵۹۷	زَبِیرِبَنِ مَاجُورِ خَارِجِیِّ
۵۷۰، ۵۷	زَيَدَبَنِ حَسَنِ عَلَیِ (ع)	۴۹۵	زَدَالِ کَانِیِّ
۴۱۸	حَضْرَتْ زَيَدَبَنِ عَلَیِ (ع)	۳۰۵	زَرَاتَشَتِ بَهَرامِ بَزَدَوِ
۶۱۰، ۴۸۷	زَيَدَبَنِ حَسَنِ بَنِ هَبَّةِ اللَّهِ	۲۷، ۲۱، ۱۱، ۷	زَرَادَشَتِ (زَرَدَشَتِ)
۴۸۸، ۴۸۷	زَيَنِیدَیِ (زَيَنِیِّ)	۳۳۱	زَرَارَیِ ، عَلَیِبَنِ سَلِیْمَانِبَنِ حَسَنِبَنِ جَهَمِ
۶۱۰	زَيَنِیدَیِ اَبُو الفَرَخَانِ	۹	زَرَدَشَتِ
۳۵۱	زَيَنِیِّ ، مُحَمَّدَبَنِ حَسَانِ ، ابُو عَبْدِ اللَّهِ رَازِیِّ	۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۴، ۳، ۲، ۱	
۴۶۰	زَینِ الدِّینِ سُلَطَانِ ، سَائِلِیَ طَهْرَانِیِ رَازِیِّ	۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۱۰	سبتی	۳۲۳	زین الدین، علی بن محمد ، ابوالحسن رازی
۲۴۱	سیز علی کرد	۳۷۵	زین الدین کشی
۲۱۰	سبطی	۳۶۶	زین الدین ، محمد بن ابی بکر بن عبد القادر ، ابوعبدالله رازی
۱۶۷	سبکتکین ، ناصر الدین	۴۱۹ ، ۸۲ ، ۵۷	حضرت زین العابدین (ع)
۱۸	سبته میتو	۲۲۲	سلطان زین العابدین
۴۵۳	سپهبد شهریار کوه	۳۴۰ ، ۲۸	زادک مرگان
۹	سبتم (نام خانوادگی زردشت)	۱۸۳ ، ۱۸۲	مسیزان
۴۷۸	ستر آنونیس ، زن سلوکوس	۵۸۸	زوبر
۳	ستر و شات (قبیله)	۹۳	زودیت
۲۲۳	دکتر سعده ، مؤلف زاریخ آلمظفر	۹۹	ساتراپ ماد
۵۷۳ ، ۵۷۳ ، ۵۶۸ ، ۴۷۳	دکتر سعده ، منوچهر	۶۳۵ ، ۶۲۰ ، ۴۶۹ ، ۴۶۷	سادات
۶۴۱		۴۶۷	سادات حسنی
۲۷۲	حضرت سجاد علیہ السلام	۴۶۷	سادات حسینی
۳۰۶	سحری طهرانی رازی	۵۷۱	سادات شکرابی
۳۸۸	سدید الدین ، محمود حمی	۹۶	سارگون دوم
۲۲۷	سراح الدین عمر بن محمود رازی	۱۱۲	ساسان جد اردشیر
۲۲۰ ، ۲۱۹	سرداران	۴۶۳ ، ۴۶۰ ، ۱۱۸ ، ۳۷ ، ۳۰	ساسانی ۲۸
۴۴۰ ، ۱۸۵	سرجان ملکم	۶۴۷ : ۶۴۳ ، ۴۸۶ ، ۴۶۶	ساسانیان ۱۵
۲۷۱	سعد بن ابراهیم بن علی	۰ ، ۳۵ ، ۳۴۲۷ ، ۱۸ ، ۱۶ ، ۹۱	ساسانیان ۱۱۲ ، ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۱۴
۳۰۷	سعد بن ابری طالب ، معین الدین نجوب رازی	۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۲ ، ۹۹ ، ۱۰۳	۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۲ ، ۹۹ ، ۱۰۳
۱۱۹	سعد بن ابی وقار	۰ ، ۲۶۸ ، ۱۵۱ ، ۱۴۳ ، ۱۱۸ ، ۱۱۶	۰ ، ۲۶۸ ، ۱۵۱ ، ۱۴۳ ، ۱۱۸ ، ۱۱۶
۳۰۷	سعد بن احمد ، ابوالعلالی رازی	۰ ، ۴۴۲ ، ۵۷۶ ، ۴۸۹ ، ۴۵۵ ، ۴۰۰	۰ ، ۴۴۲ ، ۵۷۶ ، ۴۸۹ ، ۴۵۵ ، ۴۰۰
۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹	انابیک سعد بن زنگی	۴۷۰ ، ۶۴۳	
۵۳۲ ، ۳۷۹		۳۱۵	شیخ سالار (سالار)
۳۰۷	سعدین سعیدین مسعود ، ابوالفتوح رازی	۱۴۸ ، ۱۴۱	سامانی
۵۳۷	سعدین ضریر	۱۴۳ ، ۱۴۲ ، ۹۱	سامانیان
۳۲۸ ، ۳۰۸	سعدین عبدالله	۱۶۱	
۳۲۳	سعدین عثمان	۱۹۷	سام بن حسین غوری
۳۰۷	سعد الحق ، میرنسیبی طرشتی رازی	۰ ، ۳۳۸ ، ۳۰۶	سام میرزا پسر شاه اسماعیل
۱۳۲	سعدمولای مهدی	۴۴۲	ساوتکین (سرهنگ)
۶۰۵ ، ۲۱۰	شیخ سعدی	۴۸	سائل دماوندی رازی
۶۴۵	سعفی	۴۷۹ ، ۴۰۶	سائیل دماوندی رازی
۳۲۹ ، ۲۹۹	سعید بن ابی هریر	۳۰۶	سائیل ، زین الدین سلطان طهرانی رازی
۴۰۷	سعید بن جعیر	۲۱۰	سبتای

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٤٥	سلم بن منصور مقری فودارדי	٣٠٨	سعید بن سنان شیبانی رازی
٣٠٨	سلم بن میمون زاحد ، خواص رازی	٣٢٣	سعید بن عثمان
٣٠٨	سلملک منی رازی	١١٩	سعید بن قیس
١٢٧١	سلمه الابرش بن فضل ، ابوعبدالله رازی	٣٠١	سعید بن محمد اصفهانی
٣٠٨		٣٧٦ ، ٢٦١ ، ٢٦٠	سفید نفیسی
٣٢٤	سلمه بن برکان	١٢٨ ، ١٢٧	سفاح ابوالعباس عبدالله بن محمد
٤٨٣	سلمه بن خطاب ، ابوالفضل براوستانی از دور قافنی	٢٥٠	١٢٧
٣٧١ ، ٣١٨	سلمی ، ابوعبدالله	٢٧	سقندارمد ، فرشته موکار زمین
١٠٥	سلوکوس سوم	١٢٥	سفیان بن ابرد کلی
٤٧٧ ، ٢٤٣ ، ١٠١ ، ٣١	سلوکوس نیکاتر اول	٣٠٩	سفیان بن عینه
٤٧٨		٣٦٠ ، ٢٨٠	سقرارط
٤٧٨	سلوکی	٩٥ ، ٣١	سکاها
١٠٤ ، ١٠٢ ، ١٠١ ، ٣٦ ، ٣١	سلوکیان	٩٩	سکندر (= اسکندر)
٣٣	سلوکیدها	٣٩٧ ، ٣١٥ ، ١٧٩	سلاجقة سزرگ ٥٥
٥٢٧ ، ١٠٦ ، ١٠٥ ، ٩١ ، ٣٥	سلوکیها	٥٥٧	٥٥
٣١٠	سلطان سلیم	١٩٩ ، ١٩٧ ، ٥٥	سلاجقة عراق
٣٨٧	سلیم ، محمدقلی طهرانی رازی	١٨٧	سلاجقة کرمان
٢٩٧	سلیمان بن احمد	٦٤٣	سلاطین آشور
٣٤٧	سلیمان بن احمد ، ابوالقاسم	٧٧	سلاطین آل سلجوق
٢٤٨ ، ١٧٥ ، ١٧٥	حضرت سلیمان بن داود (ع)	٣٥	سلاطین اشکانی ارمنستان
١ ، ٦٥٠ ، ٦٤٨ ، ٦٤٦ ، ٦٤٥ ، ٣٣٦		٣٢	سلاطین پارت
٦٥٢		١٠٠	سلاطین کیان
١٨٤	سلیمان بن داود چنری بیک	٧٧	سلاجقهایان
٣١٤	سلیمان بن بزید	٤١٩ ، ٥٨	سلجوچی
٢٨٠	سلیمان بن معافی بن سلیمان	٨٤ ، ٨٣ ، ٧٩ ، ٥٥ ، ٥٣	سلجوقیان
٢٨٣	سلیمان بن بزید	، ٢٧٥ ، ١٨٠ ، ١٧٩ ، ٩١ ، ٨٨ ، ٨٦	
٤٣٨	امیر سلیمانشاه ، حاکم ری از سوی تیمور	٥٠١ ، ٤٧٠ ، ٤١٩ ، ٣١٧ ، ٣٠٣	
٢٠٠ ، ١٩٩	سلطان سلیمان شاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه	٥٢٧	سله اشکانی
٢٣٧	شاه سلیمان صفوی	١٨٩	سله بنی اسد
٣٠٨	سلم بن ابوبن سلیم رازی	٤٧٨	سله سلوکی
٢٩٨	سلم بن مخلد	٤٧٨	سله مقدونی و ایرانی (سلسله سلوکی)
		٦٢٣ ، ٣٣٧	سلفی ، ابوظاهر
		٣٠٠	سلمان بن هرام
		٤١٤	سلم بن قتبیه باهلی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۷۰ ، ۹۱ ، ۹۰	سیاوش پدر کیخسرو	۲۸۴	سلیمان رازی
۴۹۳ ، ۴۶۹	حضرت سید الشهداء علیہ السلام	۲۸۶	سمار، احمد بن محمد بن نصر رازی
۱۸۱	سیده خاتون دختر خلیفه القائم	۳۲۲ ، ۳۱۳ ، ۳۰۵ ، ۲۹۵	سمانی ۲۷۹
۵۶۶ ، ۵۶۵ ، ۱۷۲ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰	سیده دختر اصفهانی درستم، مادر مجدد الدوله	۵۱۶ ، ۴۱۰ ، ۳۷۰ ، ۳۵۳	۲۲۳
۶۵۹	سیرنگ (سیمرغ مقیم البرز)	۵۴۷ ، ۵۴۳ ، ۵۴۱ ، ۵۲۹ ، ۵۱۷	۵۴۷
	سیرو، رک، ماکریم سیرو	۶۲۷ ، ۶۰۳ ، ۵۹۶ ، ۵۶۴ ، ۵۴۹	۶۲۷
۱۹۱ ، ۱۸۹	سیف الدوله، صدقه بن منصور هزینه	۶۳۹ ، ۶۳۵ ، ۶۲۸	ستاني ۱۸۹
۳۸۶	سیف الدین تقیزادی	۶۰۳ ، ۳۴۳ ، ۳۲۶	سپادخنگی جامه سیاه ۴۰
۱۹۷	سیف الدین، سوری بن حسین	۲۵۶ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸	سپادخنگی جامه سیاه ۴۰
۱۴۸	سیچور دواتی	۳۳۷	
۶۵۹ ، ۶۵۸ ، ۶۵۷	سیمرغ (مقیم البرز یاقاف)	۱۲۹	سپادیان
۶۶۴ ، ۶۶۳ ، ۶۶۲		۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۸۹ ، ۱۷۹	سلطان سنجر ۵۵
۶۵۸	سین مرغ (سیمرغ)	۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱	۱۹۴
۳۸۱ ، ۲۹۴ ، ۲۴۵	سیوطی	۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳	۱۹۳
۱۷	شاپور پسر اردشیر ساسانی	۱۹۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴	۱۹۵
۶۲۶ ، ۴۶۹ ، ۲۶۴	شاپور رازی	۴۱۵ ، ۴۱۱ ، ۲۵۲ ، ۲۰۰	۲۰۰
۴۱۰	شاپور طهرانی رازی	۵۵۴	عیز زانجیر
۴۴۰ ، ۴۱۴	شادملک، زوجة خلیل سلطان	۲۲۹	سندباد
۳۴۰ ، ۲۱۶	شاردن سیاح معروف	۱۲۸	سندی بن عبدوبه دهکری رازی
۴۲۶		۵۶۹ ، ۴۰۹	سندی شاهک
۴۸۸	شارغر جستان	۷۲	سوبدای
۲۸۱	شاعر بن محمد	۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۶۲	سوخرا
۷۸.۷۷ ، ۷۰ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۲ ، ۲۳	شاعری	۲۶۹ ، ۲۶۴	
۲۱۴ ، ۲۸۸ ، ۷۹		۲۱۰	سوده بهادر
۱۲۷	شامیان	۱۹۷	سوری بن حسین، سیف الدین
۳۱۰	شامی رازی	۶۶۲	سهراب
۶۲۵	شاهان آآل ادوسپان	۶۶۵ ، ۶۵۸	سهروردی
۹۳	شاهان آشور	۳۰۹	سهل بن ابی سهل
۴۴۱ ، ۲۳۳ ، ۸۲۲	شاهان آق قوینلو	۳۱۰.۳۰۹	سهل بن زنجله، ابو عمر رازی ۳۰۰ ، ۳۰۹
۶۰۸ ، ۲۱۹	شاهان آآل نادوسپان	۳۲۲	
۱۶۸ ، ۸۳	شاهان آلمویه	۲۷۷	سهل بن عبدربه
۱۰۲ ، ۳۷ ، ۳۵ ، ۲۲۰ ، ۲۱	شاهان اشکانی	۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۸۳	سهل بن عثمان عسکری ۲۹۷
۱۰۷ ، ۱۰۴		۳۱۹	
		۴۶۹ ، ۴۶۸ ، ۴۶۷	سیاد خشن بن مهران رازی ۱۱۳
		۶۱۰	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۴۱	شروع د شبای	۱۰۴	شاهان پارت
۳۱۱	شریف محمد طهرانی رازی	۱۱۴، ۳۷	شاهان ساسانی
۳۸۰	شعبویه ، شعیب بن سهل بن کثیر	۱۵۶	شاهان سامانی
۳۳۹	شعبه	۸۶	شاهان سلجوکی
۱۲۵	شعبی	۱۰۱	شاهان سلوکیه
۱۲۵	شعیب بن سهل بن کثیر ، شعبویه ابو صالح رازی	۲۳۷	شاهان صفوی
۳۸۰، ۳۱۱	استاد دکتر شفق استاد دکتر شفق	۹۶، ۸، ۶، ۳	شاهان ماد
۱۸۰، ۱۴۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۸		۹۸، ۲۹	شاهان هخامنشی
۶۷۰، ۳۵۰، ۳۳۰، ۲۹۰، ۱۹		۱۴۲۵، ۲۲۶، ۲۱۷	شاهزاده تیموری
۱۱۳	شهر برادرزاده تبع ملک یمن	۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷	
۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲	شهر بن ذی الجوشن	۴۲۹، ۴۱۳، ۳۹۴، ۳۹۳	
۰، ۲۸۸	شمس الاسلام ، حسن بن حسین بن بابویه	۲۲۵	
۲۹۷		۵۰۹، ۴۶۰، ۴۳۹، ۴۳۰	
۴۶۱	شمس تبریزی	۲۲۱	شاه نجاع
۱۶۸	شمس الدوله ، ابو طاهر محمد پسر فخر الدوله	۱۹۹	شاه غازی ، رستم بن علی اصفهانی
۱۷۰		۴۳۳، ۲۲۰، ۲۱۹	شاه غازی ، فخر الدوله
۲۰۸	شمس الدین ، آیت‌الله شمس (آیدغمش)	۹۸	شاه ماد
۲۷۵	شمس الدین ، ابوالعتا خربن محمد رازی	۱۵۷	شاهنشاه (شاهان آل بویه)
۳۷۸	شمس الدین ، محمد بن قیس رازی	۳۹۷	شبل الدوله
۳۶۹	شمس فیض ، رک ، محمد بن فیض ، شمس الدین	۲۸۳	شلی
۳۶۹	شمس العمالی ، قابوس بن وشمگیر	۲۸۰	شترن س . م .
۱۸۵	قاضی شوشتری ، رک ، قاضی نورالله شوشتری	۳۱۳	شحام ، طاهر بن حسن رازی
۴۱۱	شهاب الدوله قتلش	۵۴	شرف الائمه ، ا و نصر هنچانی
۴۹۹، ۳۲۴	شيخ شهاب الدین رازی	۱۶۵	شرف الدوله بن عصدا الدوله
۳۷۵	شيخ شهاب الدین ، علی رازی	۱۹۶	شرف الدین ، اونوشیروان بن خالد
۳۴۶	شهاب الدین غوری	۴۳۱	شرف الدین خوارزمی
۳۷۵	شهاب الدین ، محمود بن عبد القاهر	۴۲۰	شرف الدین سعیدی ، علی بن منصور
۵۴	شهاب مساط	۲۳۴	شرف الدین کرمانی خواجه میرک
۲۱۹	شهدای کربلا	۶۴۱، ۶۲۱	سیدشرف الدین حسین
۳۹۳	میرزا شهرخ حاکم دیلمان	۳۹۵	شرف الدین محمد پسر عز الدین یحیی
۳۵۹	شهرزوری	۲۰۲، ۲۰۱	شرف الدین ، موفق کرد بازو
۰، ۲۳، ۱۰، ۹	شهرستانی صاحب ملل و نحل	۴۲۳، ۴۲۲	
۷۰، ۶۷، ۶۵، ۶۳، ۴۵، ۴۱، ۲۴		۳۱۱	شرواٹهابن محمد ، موق الدین رازی
		۵۴۱	شروعین بر نیان

فهرست اعلام رجال وطوابيف

٧٢٩

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢١٢	صاحب جهانگشا	٣٨٩ ، ٣٨٠	شهید اول محمد بن مکی
٤٩٠ ، ٤٨٩ ، ١٥٥	صاحب الجيش ، ابو على احمد محتاج	٣٥٩	شهید بن حسين بلخی ، ابوالحسن
١٦٨	صاحب ذيل تجارب الام	٣٨٣	شهید ثانی ، علي بن احمد عاملی
٣٨٠	صاحب روضات الجنات	٦٢٢	شهمق بن شروین
٣٨٠	صاحب رياض المذا	٣٤٥	شیبان بن فروح
٥٠٨	صاحب الرنچ ، علي بن محمد ورزینی	٩١ ، ٩٠	شیت پیغمبر ، پسر آدم (ع)
٦٣٣		٤٠٤	شيخ الاسلام
٤٢٦	صاحب زینت المجالس	٦٠٢	شيخ الرئيس
٣١٦	صاحب شذرات الذهب	٣٩٠ ، ٣٨٤	شيخ الطایفه ، ابو جعفر طوسی
٣٨١	صاحب عباد ، اسماعیل بن عباد ، ابو القاسم	١٥٠ ، ١٤٩	شیر سنگی همدان
٥١٥	١٤١ ، ١٤٢ ، ١٤٣ ، ١٤٤		شیرین ، سیده دختر اصفهان درستم وزن امیر الدوّله
٢٩٢	٢٥٩ ، ١٦٧ ، ١٦٦ ، ١٦٥		و مادر مجدد الدولة ١٦٩ ، ٥٦٥ ، ٤١٤
٣٩٤	٣٧٣ ، ٣٧٢ ، ٣١٤ ، ٢٩٨	٥٦٦	
٦٢٩ ، ٦٢٨ ، ٤١٩ ، ٤١٠ ، ٣٩٥		٣١١	مولانا صابر رازی
٤٤٠	صاحب عجایب المقدور	٤٨٢ ، ٢٠٩ ، ٤٢	صاحب آثار البلاد
٦٦٥	صاحب عجایب نامه	١٦٩	صاحب آندراج
١١١	صاحب غرداں السیر	٥٠٦ ، ٤٩٢ ، ١٥٣	صاحب احسن التفاصیم
٣٨٤ ، ٣٨٣	صاحب قاموس	٣٣٠	حضرت صاحب الامر (ع)
٤١٤	صاحب قصص العلماء	٥٧٧	صاحب الانسان
٤٠٥	صاحب کافی ، اسماعیل بن عباد ، رؤا ، صاحب عباد		صاحب بعض فضائح الروايات
٣٨٣	صاحب کتاب عوائد الایام	٨٣ ، ٧٥ ، ٦٥	٥٦ ، ٥٥ ، ٥٤
٥٧٤ ، ٢١٦	صاحب کتب الظنون ، کاتب جلی	٢٠٩	صاحب بلادفارس
٧٤	صاحب متنق	٢٢٥ ، ٢٤٥	صاحب تاریخ بنداد
٣٧٤ ، ٣٣٦ ، ٣٠٣	صاحب جمع الفتح	٥٤٢ ، ٤٥٣	صاحب تاریخ جهان آرا
١٠٩	صاحب مجمل التواریخ	٢٢٤ ، ١٠	صاحب تاریخ حبیب السیر
١٤٠	صاحب مجمل مصحح	٢٦٥	صاحب تاریخ فروین
٥٢٥ ، ٥٢٢	صاحب مرآت البیان	٥٥١ ، ٥٣٨	صاحب تاریخ قم
٤٤٥ ، ٢١٣	صاحب مرصاد البیان	١٨٥	صاحب تاریخ گزیده
٤٤٩ ، ٤١	صاحب معجم البیان	٣٤٤	صاحب تبصرة العوام
٣٩٨	صاحب المعجم و معاصر اشعار العجم	٣٩٠ ، ٣٠٦	صاحب تحفہ سامي
		١٢١	صاحب جامع التمثیل
			صاحب جنتة النعیم ٨٥ ، ٣٤٨ ، ٨٨ ، ٣٨٤
			٦٢٨ ، ٥٠٧ ، ٤٩٣

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٣٦	صفوي	٣٥٩	صاحب نزهه الا درواح
٠٢١٦ ، ٢١٤ ، ٢١٠ ، ٩١ ، ٥٥	صفويان	٤٤٨ ، ٤٤٧ ، ٢٤٠ ، ٢١٦	صاحب نزهه القلوب
٠٢٨٩ ، ٢٧٥ ، ٢٣٩ ، ٢٢٥ ، ٢٣٣		٤٠٤ ، ٥٥٧ ، ٤٩٣ ، ٤٥٤	
٠٣٠٥ ، ٣٠٤ ، ٣٠٣ ، ٣٠٢ ، ٣٠١		٠٨٢ ، ٦٣ ، ٥٤ ، ٥٣٤٩ ، ٤٨	صاحب النقض
٠٣٢٧ ، ٣٢٥ ، ٣٢٠ ، ٣١١ ، ٣٠٤		٣٣٢ ، ٣١٧ ، ٢٩٤ ، ١٨٢ ، ٨٧ ، ٨٤	
٠٤٠١ ، ٤٠٠ ، ٣٩٩ ، ٣٩٢ ، ٣٣٤		٤٠٩ ، ٣٨٨ ، ٣٥٢ ، ٣٤٣ ، ٣٣٣	
٠٤٧٦ ، ٤٤٢ ، ٤٣٩ ، ٤٣١ ، ٤٢٦		٦٣٥ ، ٤٧٠	
٠٦٧٧ ، ٦٥٢ ، ٥٩١ ، ٥٨٩ ، ٥٤٨		٢٧٥	صاحب ديس ورامين
٤٤٢ ، ٤٠٢ ، ٣٣٩ ، ٣٠٦	صفويه	٣٤١	صاحب هدية المارفين
صفى الدين، سيدمرتضى بن داعي بن قاسم، ابوتراب		٢٩٥ ، ٨٢ ، ٧٦ ، ٥٨ ، ٥٠	حضرت صادق (ع)
٣٨٩	رازي	٤٠١ ، ٣٩٩ ، ٣٢٦ ، ٣٢٠	
١٣٩ ، ١٤٨	صلاني	٤١٩	صادق هدايت
١٣٨	صلاني	٢٥٨ ، ١١١	قاضي صاعداندلسي
٣٣٢	صلت بن مسعود جحدري	٣٥٩	صادع بن محمد بن احمد رازى
٢٠١	صنماز، عزالدين	٣١٤	صالح بن شمعة بن ابي حماد، ابوالخير رازى
٥٠٠	صنبيع الدوله	٣١٢	صالح بن شعيب، ابوبكر فارى رازى
٣١٢	مير صيدى، طهرانى رازى	٥٩٩	صالح بن محمد اسدى
٤٥١ ، ٦٥٠ ، ٩١ ، ٦٤٥ ، ٦٤٨ ، ٦٤٧	ضحاك	٣١١	صبرى (شريف محمد) طهرانى رازى
٦٧٤ ، ٦٥٢		٣١١	صمماز
٦٨	ضرار بن عمرو	٢٠١	صمماز
٤٠٢	ضرير، يحيى بن ابي بكر رازى	٢٠١	صخر (صخره) جنى مارد
٢٩٧	ضياء الدين، حسن علوية وراميني	٦٤٨ ، ٦٤٦ ، ٦٤٥	٦٤٨ ، ٦٤٦ ، ٦٤٥
٣٣٦	ضياء الدين، عمر بن حسين بن حسن، ابوالقاسم رازى	٤٥٢ ، ٤٥٠	صدر الدين خالدى، وزير ايلخانى
٤١٩ ، ٤٠٨	طالبان	٦٦٦	شيخ صدر الدين قونيوى
اما زاده طاهر بن ابي طاهر محمد بن قعيم		٣٩٦	صدقة بن منصور، سيف الدوله
٤٣٩ ، ٤١٤ ، ٤٠٨ ، ٨٣		١٨٩	شيخ صدق، ابو جعفر محمد بن على بن مابويه قمي
٣١٢	طاهر بن حسن، ابوالملاء رازى	٤٢٢ ، ٣٨٢ ، ٣٢٨ ، ٢٩٤	
٣١٣	طاهر بن حسن، شحام رازى	١٤٧ ، ١٤٦	صلوک، احمد بن على
٣١٧ ، ١٣٦ ، ١٣٥	طاهر بن حسين ذواليمين		صعوک، محمد بن على بن حسين مروردی، ابو جعفر
٤٢٥ ، ٤١٢ ، ٤٠٦		١٤٨ ، ١٤٦	
١٣٧	طاهر بن عبدالله بن طاهر		
٢٤٢	طاهر خان زند		

فهرست اعلام رجال وطوابیف

٧٣١

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٦٦٨	طوابیف لکزیه	٥٧٠	سید طاهر (ع) مدفون در شکر آب
١٢٩	طوس، پسر عم اصفهان خورشید	١٣٧ ، ١٣٤ ، ٩١	طاهریان
٩٢	طوس پهلوان	٣٨٧	طایبی، محمد طاهر پسر امیدی رازی
١٧٣ ، ٢٧٣ ، ٧٨ ، ٢١ ، ٢٠٩ ، ٢٩٧ ، ٢٩٤ ، ٢٨٩ ، ٢٧٨ ، ٣٣١ ، ٣١٦ ، ٣١٥ ، ٣١٢ ، ٣١٠ ، ٤٨٣ ، ٤٧٦ ، ٣٨٤ ، ٣٦٩ ، ٣٥١ ، ٤١٥ ، ٥٤٦ ، ٥٢٠	شیخ طوسی، شیخ الطایله	١٤٤ ، ١٤٣ ، ١٤٢	الطایب اللہ عباسی
٩٢	طه‌اسب بین‌دادی بدرزو	٢١٣	طایفه غربیه (= تشریف)
٢٤٠	شاه طهماسب ثانی	٢١	طبرسی، صاحب مجمع البیان
٢٣٥ ، ٢٣٤ ، ٩١ ، ٥٥	شاه طهماسب صفوی	٢٤٥ ، ١٢٣ ، ١١٥	طبری، صاحب تفسیر و تاریخ
٤٣٩ ، ٤٣١ ، ٢٩١ ، ٢٣٩ ، ٢٣٧ ، ٤٨٠ ، ٤٧٨ ، ٤٦٤ ، ٤٦٣ ، ٤٦١ ، ٥١٤ ، ٥١٠ ، ٥٠٥ ، ٥٠٠ ، ٤٩٩ ، ٥٢٢ ، ٥٣١ ، ٥٢٦ ، ٥٢١ ، ٥١٨ ، ٥٦٨ ، ٥٦٦ ، ٥٦١ ، ٥٣٤ ، ٥٣٣ ، ٥٨٨ ، ٥٨٧ ، ٥٧٧ ، ٥٧٤ ، ٥٦٩ ، ٦٢٠ ، ٥٩٤ ، ٥٩٣ ، ٥٩٢ ، ٥٨٩ ، ٤٤١ ، ٤٣٤ ، ٤٣٠ ، ٤٢١	شاه طهماسب ثانی	٥٤٠ ، ٤٨٧ ، ٣٤٢ ، ٢٧٠ ، ٢٤٦	طبری، صاحب مجمع البیان
٥٩٦	الظاهر عیاضی	٤١١	
١٨٣ ، ١٨٢	الظهرانی (نسخه بدل‌الظهرانی)، محمد بن حماد	١٥١	طبریه (مردم طبرستان)
٥٨٦ ، ٣٥٣	(ابو عبدالله)	٣٥٨	طیب‌مارستانی، محمد بن زکریا
٥٨٣	ظهیر الدین مرعشی، رک، مرعشی	٣٨١	طحاوی
٥٨٣	ظهیر الدین نیشاوری	٢٢٢ ، ٢٢١ ، ٢٢٠ ، ٢١٨	طناتیمور
٢٦٢ ، ٢٦١ ، ٢٥٨	ظهیر فاریابی	١٩٣	طنان برک، فخر الدین
١٨٠	ظهیری نیشابوری	٦٤٠	طغول اول سلجوکی، رکن‌الدین، ابوطالب محمد
٥٥٤ ، ٥٥٣	عاد	٦١	ابن میکائیل بن سلجوک
٢٢١	عادل آقا	١٨٢	طغول بن ارسلان بن طغول، یا طغول سوم
٤٩٦ ، ٤٩٥	عادل رئیس قصران	٢٠٤ ، ٢٠٥ ، ٢٠٤	طغول بن ارسلان
٤٩٧ ، ٤٩٦	عارف خان افندی، محمد السلطان	٢١٧	طغول بن ارسلان
٣١٣	عارفی رازی	٤٢١	طغول بن محمد بن ملکشاه، یا طغول دوم
١٢٣	عامر بن مسعود	٤٢٣ ، ٤٢٢ ، ٤٢١	طغول بن محمد بن ملکشاه، یا طغول دوم
٢٠٢	عاشقه خاوند ختراینانج	٥٧٦ ، ٣٣٥ ، ٣٣٤	طغول بن محمد بن ملکشاه، یا طغول دوم
		٦٢٢ ، ٦٢١	طغول ثانی، رک، طغول بن محمد
		١٣٩	طغول سوم، رک، طغول بن ارسلان
		٥٢٤	طلمجور
		١٣٧	طلحة بن اعلم جیانی، ابوالقاسم رازی
		٢٠٥	طلحة بن طاهر
			طمناچ امیر نکش

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣١٦	عبدالجبار بن محمد بن احمد ، ابو محمد خوارى رازى	٣١٣	عبدabin احمد ، ابو صالح كيلينى رازى
٣١٦	عبدالجبار بن محمد خوارى رازى	٤١٤	عباس (عم رسول ص)
٣١٦	عبدالجليل بن ابى الحسين بن ابى الفضل ، ابوالرشيد فزوينى رازى ، صاحب التقى	٢٥٣	مرحوم عباس اقبال اقبال ، ٤٤ ، ٥٥ ، ٢١٥ ، ١٢٤ ، ٣٥٨ ، ٣٤٧ ، ٣٠٣ ، ٢٩٢ ، ٢٧٤
٣١٦	عبدالجليل بن ابى الفتح مسعود ، ابوسعید رازى	٣٦٠	، ٣٩٨ ، ٣٩٧ ، ٣٩١ ، ٣٦١ ، ٣٤٢ ، ٢١٧ ، ٣١٦ ، ٨٣
٣١٧	عبدالجليل بن عيسى بن عبداوهاب ، ابوسعید رازى	٤٥١	، ٥٩٦ ، ٥٨١ ، ٥٧٨ ، ٥٤٨ ، ٤٥١
٣١٧	عبدالجليل بن عيسى بن عبداوهاب ، ابوسعید رازى	٤٣٥	شاه عباس بزرگ
٣١٧	عبدالرحمن ، صاحب ثدرات الذهب	٢٢٩ ، ٢٢٧	عباس بن عبید الله ، افطع رازى
٣١٧	عبدالرحمن ، ابونهپر	٣١٣	عباس بن علي بن علويه ورامينى رازى
٣١٧	عبدالرحمن بن ابى حاتم ، ابوالفاسم رازى	٣١٤	عباس بن علي نسائي
٣١٨	عبدالرحمن بن ابى حازم ، ابوالفاسم رازى	٤٠٥	عباس بن فضل بن شاذان ، ابوالفاسم رازى
٣١٨	عبدالرحمن بن احمد بن حسن ابوالفضل رازى	٣١٤	٣٢٢
٣١٨	عبدالرحمن بن الجوزى	٢٧٢	عباس بن ولید
٣١٨	عبدالرحمن بن حسن ، ابوالفضل رازى	٢٣٩	شاه عباس دوم
٣٢٠	عبدالرحمن بن خالد	٤١٥ ، ١٩٧	عباس صاحب والى دى ١٩٦ ، ١٩٧
٣٢٠	عبدالرحمن بن سعد بن يحيى رازى	٤١٥	عباسقلی قدسی ، رک : قدسی باکوئی
٣٢٠	عبدالرحمن بن سلمة رازى	٤٢	عباسیان ٤٢ ، ٥٣ ، ١٢٧ ، ٤١٢ ، ١٢٧ ، ٤٨٦
٣٢٠	عبدالرحمن بن عبدالله بن سعد ، ابومحمد دشتکی رازى	٥٠٨	٥٣١ ، ٥٣٠
٣٢٣	عبدالرحمن بن عمر ، ابوالحسين رازى	٣٤٥ ، ٣٣٠	عبدالاعلى بن حماد
٣٢٣	عبدالرحمن بن محمد بن ادريس ، ابومحمد حنطلي رازى	٣١٤	عبدالباقي بن احمد ، ابوطیب خومینی رازی
٣٢٣	عبدالرحمن بن محمد بن ادريس ، ابومحمد حنطلي رازى	٣١٥	٤٨٥ ، ١٣٠
٣٢٦	عبدالرحمن بن محمد بن ادريس ، ابوبيحيى رازى	٣١٥	عبدالجبار بن عبد الرحمن ازدى
٣٢٦	عبدالرحمن بن محمد بن ادريس ، ابوبيحيى رازى	٣١٥	عبدالجبار بن عبد الله بن ابراهيم ، ابوالفتح رازى
٣٢٦	عبدالرحمن بن محمد بن يوسف ، ابومحمد طرائفی رازى	٣١٥	عبدالجبار بن عبدالله بن علي ، مفید رازی
٣٢٦	عبدالرحمن بن مهدی	٣١٦	عبدالجبار بن عبداوهاب رازی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥١٧	عبدالله بن حسن بن ايوب بيلي رازى ،	١٥٧	عبدالرحمن خازن
٢٢٢	عبدالله بن داهر بن يحيى ، ابوسلیمان (ابویحی)	٣٤٠	عبدالرحیم بن سلیمان آوفی رازی ٥٠
٣٤١	عبدالله بن عثمان ، ابوعبدالرحمن دشتکی رازی	١٩٣	عبدالرزاک ابوالمحاسن
٣٤٢	عبدالله بن سعد بن عثمان ، ابوعبدالرحمن دشتکی رازی	٣٥٣	عبدالرزاک بن همام
٣٤٣	عبدالله بن طاهر	٥٤٩	عبدالسلام البصري
٣٤٤	عبدالله بن عبدالعزیز ، ابومحمد خواری رازی	٣١٣	عبدالصمد بن علي طستی ٣٠١
٣٤٥	عبدالله بن عزیز ، ابوبکر حبیال رازی	٣٢٠	عبدالصمد بن محمد ، رشید الدین الدوعی رازی
٣٤٦	عبدالله بن عبد القدوس	٣٩٠	مير عبدالصمد رازی ٣٣٩ ، ٣٢٠
٣٤٧	عبدالله بن عزیز صاحب الطاهره	٤٠١	عبدالعزیز بن حسین ، ابومحمد مجدد الدین رازی
٣٤٨	عبدالله بن على عم خلیفه	٤٢١	عبدالعزیز بن محمد نصر آبادی رازی
٣٤٩	عبدالله بن مالک خزاعی	٣١٩	عبدالعزیز بن يحيى
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن حماد رازی	٤٢١	عبدالعزیز رازی
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن خالد ، ابوبکر حبیال رازی	٤٢٢	حضرت عبدالعظيم بن عبدالله بن علي ، ابوالقاسم (ع)
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن شاهار ، نجم الدین دایر رازی	٤٢٣	١٨٣ ، ٨٥ ، ٨٣ ، ٥٢ ، ٥١ ، ٥٠
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن عبد الرحمن شعراني ، ابو محمد رازی	٤٢٤	٢٤٥ ، ٢٣٩ ، ٢٢٧ ، ٢٢٥ ، ٢٢٤
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن عبد الكریم ، ابوالقاسم رازی	٤٢٤	٣٩٩ ، ٣٣٨ ، ٣١٦ ، ٣١٠ ، ٣٠٢
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب ، ابوسعید رازی	٤٢٤	٤١٩ ، ٤١٥ ، ٤١٤ ، ٤١٣ ، ٤٠٨
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	٤٩٤ ، ٤٨٠ ، ٤٤٣ ، ٤٤٢ ، ٤٣٩
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	٥٣٤ ، ٥٣١ ، ٥١٦ ، ٥٠٥ ، ٤٩٩
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	٤٢١ ، ٤٢٠ ، ٥٧٤ ، ٥٦٨ ، ٥٦٦
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	عبدالکریم بن ابراهیم ، ابوسعید رازی
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	عبدالکریم بن احمدوزان ، ابوسعید رازی
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	اما مزاده عبدالله ٤٣٩ ، ٤٩٣ ، ٤٠٨ ، ٨٣
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	اما مزاده عبدالله جائج لوانان ٥١٩ ، ٥١٨
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن علي بن عباس تمیمی رازی	٤٢٤	عبدالله ایض بن عباس ٤١٣ ، ٤١٢
٣٤٩	عبدالله بن محمد بن محمد خراز ، ابو محمد رازی	٤٢٤	خواجه عبدالله انصاری هروی ٤٠٤
٣٤٩	عبدالله بن محمد رازی	٤٢٤	عبدالله بن احمد بن حنبل
٣٤٩	عبدالله بن محمد رازی	٤٢٤	عبدالله بن احمد بن عبدالله تمار ٢٨٤
٣٤٩	عبدالله بن مسعود	٤٢٤	عبدالله بن احمد بن محمود بلخی ، ابوالقاسم ٣٥٩
٣٤٩	عبدالله بن يحيى بن خافان	٤٢٤	عبدالله بن احمد رازی ٢٢١
٣٤٩	عبدالله سجزی (سکزی)	٤٢٤	عبدالله بن جعفر بن محمد ، ابو محمد دور یستی رازی ٥٤٥ ، ٣٢٢ ، ٣٤٩
٣٤٩	ميرزا عبدالله ، صاحب ریاض العلماء	٤٢٤	
٣٤٩	عبدالله کرام	٤٢٤	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٠ ، ١٣١ ، ١٢٠ ، ١١٤ ، ١١٣ ، ٧٧	عرب	١٣٤ ، ١٣٦	عبدالله مامون
٣٥٦ ، ٢٦٨ ، ١٩٤		٤٠٨	عبداللطبل
٢٤٨	عرقوب	٣٢٥	عبدالملك بن محمد بن عبد الملك ورامي
٥٣٩	عروة بن زيد الخيل الطائي	٥٩٧ ، ١٢٤	عبدالملك بن مروان اموي
١٦٨	عز الدولة ، ابو شجاع على	١٥٨	امير عبد الملك بن نوح بن نصر ساماني
١٥١	عز الدولة بختار	٢٣٢	مير عبد الملك سيفي
٣٢٦	مولانا عز الدين	٢٩٧	عبد المؤمن بن علي زعفراني
٢٠١	عز الدين صنماز	٢٣٩	عبد المؤمن خان ازبك
٣٨٦	عز الدين ، محمد شاه ورامي رازى	٣٧٠	عبد الوهاب بن مسلم بن واره
٠ ، ٤٠٢ ، ٣٩٥	عز الدين يحيى ، نقيب مرتضى	٣٢٥	مولانا عبدى
٤٠٣		٣٣٢	عبد الله بن حن . پدر شيخ منتجب الدين
عز الدين ، يوسف بن محمود طهرانى رازى		١٢٣ ، ١٢٢	عبد الله بن زياد
٤٠٦		١٤١	عبد الله بن سليمان وزير المعتضد
٣٤٦	عزيز بن اسحاق ، ابو القاسم جمفرى رازى	٣٢٥	عبد الله بن عبدالكريم بن يزيد بن فروخ ، ابو زرعه رازى
١٦٨	عزيز مصر	٣٨٢	عبد الله بن فضالة نسوى
٣٨٢	حضرت امام عسكري عليه السلام ، ٣٤٨	٣٨١ ، ٣٤٩	عبد الله بن موسى عبسى
١٦٠	عضو الدولة ديلمى ١٥٦ ، ١٥٨ ، ١٥٩ ، ١٥٨	١٢٠	عبدة سلامانى
٤١٩ ، ٣٣٠ ، ٣١٩ ، ١٤٢ ، ١٦١		٣٣٣ ، ٦٢٢ ، ٣٢٥	عتاب بن محمد بن احمد ، ابو القاسم ورامي رازى
٣٣٩	عطاء بن ابي رباح	٤٨٧ ، ١٢٤ ، ١٢٣	عتاب بن ورقاء
٣٧٢ ، ٣٣٧	عطاء الله بن على	١٤١	عثى ، ابو الحسين
٣٨٨	فاضي عطاء الله ورامي رازى	٣٢٦	عثى ، محمد بن عبد الجبار ، ابو النضر رازى
٦٦٢ ، ٤٠٤ ، ٤٠٣	شيخ عطار	٣٦٩	عثمان
٣٣٧	عطار ، عمر بن محمد بن اسحاق	٢٤٨ ، ١٢٢ ، ١١٩ ، ٥٤	عثمان
٥١٧	عطاف بن قيس زاهد		عثمان بن حامد بن احمد ، ابو سعيد لاج رازى
٣٢٦ ، ٥٠	عطيه بن نجيم ، ابو مظہر رازى	٤٢٤	
٤٠٨	عقيل بن ابي طالب (ع)	٢٠٤	عثمان ، قزل ارسلان
٣٣٠	عقيلي	١٩٤ ، ٧٧	عجم
٢٢٩	ميرزا علاء الدولة	٣٢٦	امير عجبي
٢٥٩	علاء الدولة انسن	١٢٥	عدي بن زياد
٢٧٤ ، ١٧٩ ، ١٧٨	علاء الدولة بن كاكو		
٢٠٢	اصفهيد علاء الدولة ، حسن بن رستم		
٤٩٩ ، ٣٤٧	شيخ علاء الدولة رازى		
١٩٤	امير علاء الدولة گرانساف		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
علي بن ابي طالب ، رشيد الدين جنائزى (خيارى)؛ ٣٢٨	علااء الدين تكش خوارزمشاه ٣٧٦ ، ٣٧٧	٤٠٣٠٣٧٧	علااء الدين خوارى رازى
علي بن ابي القاسم منصور بن ابي سعد ، شرف الدين ساعدى ٤٣٠	علااء الدين محمد بن تكش ، خوارزمشاه ، ٢٠٩	٣٧٩	علامه حللى ، جمال الدين ، حسن بن يوسف بن مطهر ٣٨٣ ، ٣٨٠ ، ٧٢ ، ٦٦ ، ٦٥
علي بن احمد بن ابراهيم ، ابوالقاسم رازى ٣٤٨	علان ، احمد بن ابراهيم كليني رازى ٢٧٧	٤١٥	علان ، احمد بن ابراهيم كليني رازى
علي بن احمد بن ادريس ، ابوالحسن ٢٧٨	علان كليني رازى ٢٧٠	٣٨٩ ، ١٨٢	علم الهدى ، سيد مرتضى
علي بن احمد بن صالح ٣١٣ ، ٣٣٩ ، ٣٧٢ ، ٣٨٥	علوى (سادات) ٤٦٩	٤٦٩	علوى (سادات) ٤٦٤ ، ٥٧٥ ، ٤٠٨
علي بن احمد بن علي ، ابوالحسين درامينى ٣٢٨	علويان ٤٦٧ ، ١٤٩ ، ١٤٨ ، ١٣٦	٥٩٦ ، ٤٦٩	علويان مازندران ١٤٩
علي بن احمد بن علي خراز رازى ٣٢٩	علويه (سادات) ٥٧٥ ، ٤٦٩ ، ٤٦٧	٥٩٦	علويه (سادات) ٤٦٩
علي بن جعفر بن سعيد ، ابوالحسن رازى ٣٢٩	سيد على اصغر نيرى ٤٦٩	٤٦٢	علي اوسط كريمان (جدمولف)
علي بن حرب موصلى ٣٠٥	علي بار ١٩٢	٤٦٢	علي بن ابراهيم من ابان ، ابوالحسن علان كليني رازى ٣٢٧
علي بن حسن هننجاني رازى ٣٢٩	علي بن ابراهيم بن ابي طالب ، ابوتراب نجم الدين وراميلى رازى ٣٢٧	٤٦٢	علي بن ابراهيم بن محمد ، ابوالقاسم دعكى رازى ٥٤٩ ، ٣٢٧
علي بن حسين بن علي عليه السلام ٤١٤	علي بن ابراهيم قطان فزوينى ٣٢٦	٣٢٦	علي بن ابراهيم قطان فزوينى
علي بن حسين فرجى رازى ٥٩٩ ، ٣٤٠	علي بن ابراهيم وراق رازى ٣٢٨	٣٢٨	علي بن ابراهيم وراق رازى
علي بن حشrum ٧٥	علي بن ابي سكر اسفيدنى رازى ٤٩١ ، ٣٢٨	٤٩١	علي بن ابي سكر اسفيدنى رازى
علي بن حمزه كسانى ، ابوالحسن ٤١٩ ، ٤٨٣	حضرت علي بن ابي طالب مرتضى ، أمير المؤمنين عليه السلام ٢٣ ، ٤٨ ، ٤٩ ، ٥٤ ، ٥٧ ، ٧٦ ، ٧٥ ، ١٢٠ ، ١١٩ ، ٨٢ ، ٨٠ ، ٧٦ ، ١٢١	٣٧٣	حضرت علي بن ابي طالب مرتضى ، أمير المؤمنين عليه السلام ٢٣ ، ٤٨ ، ٤٩ ، ٥٤ ، ٥٧ ، ٧٦ ، ٧٥ ، ١٢٠ ، ١١٩ ، ٨٢ ، ٨٠ ، ٧٦ ، ١٢١
٥٥٥	علي بن زيد (ع) ٤٦٨	٤٦٨	علي بن شروين ٣٧٣ ، ٢٩٢ ، ٢٤٨ ، ١٢٢ ، ١٢١
٣٣٠	علي بن سعيد بن شير . ابوالحسن رازى ٣٣٠	٤٦٨	علي بن صالح ٤٦٨ ، ٤٦٩ ، ٤٦٧ ، ٤٠٨
٦٤٩ ، ٤٩٢ ، ٣٥٥	علي بن سليمان بن حسن بن جهم ، ابوالحسن رازى ٣٦٨ ، ٣٣٠		
	علي بن شروين ٣٨٥		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٧٧	حضرت على بن محمد الهايى ، ابوالحسن ثالث	١٣٧	على بن طلحة
٥٠٨	على بن محمد ورزينى ، صاحب الزنج	٥٢٠ ، ٣٣١	على بن عباس جراذينى (خراذينى ؟) رازى
٣٣٤	على بن محمود بن حسن حمضى ، جمال الدين رازى	٣٣١	على بن عبدالجبار بن عبد الله بن على رازى
٣٧٢	على بن مختار	٤١٩ ، ٤١٠	على بن عبدالعزيز بن حسن ، ابوالحسن جرجانى
٣٩٢	على بن العدينى	٣٣١	على بن عبدالله بن ابي منصور ، ابوالحسن رازى
١٤١	على بن معتصد ، المكتفى عباسى	٤٣١	على بن عبدالله بن منصور ، مذکور رازى
١٤٥	على بن مقدار	٤٦٢	على بن عبدالله بن حسین بن حسین بن بابویه ،
٤٦٨ ، ٤٦٧ ، ٢٧٥	حضرت على بن موسى الرضا ، ابوالحسن امام ثامن	٤٣١	ابوالحسن ، منتجب الدين رازى
١٤٦	على بن وهسودان	٤٦٢	على بن عبدالله حادق
٣٣٤	على بن يوسف بن جعفر كلينى رازى	٤٠٦ ، ١٣٥ ، ١٣٤	على بن عيسى بن ماهان
٣٣٤	ميرزا على خلفى طهرانى رازى	٤٨٩ ، ١٧٩ ، ١٦٣ ، ١٥٧	٤٢٥ ، ٦١٢ ، ٦٠٧
٣٣٤	على رازى	٤١٧ ، ٥٢٣ ، ٥١٩ ، ٥١٨	على بن فاسى بن عباس ، ابوالحسن رازى
٤٩٩ ، ٣٤٦	عائى ، شيخ شهاب الدين رازى	٤٨٩	على بن كتابمه (كتابه ؟)
١٦١	على ، عز الدوله	٤٢٠ ، ١٤٠	على بن ابى
٣٩٣ ، ٣٩٢ ، ٢٣٢	ميرزا على كاركيا	٤٣٣ ، ٣٢٧	على بن مجاهدين مسلم ، ابن الكابلى ، ابومجاحد
٢٤٢	على كامه ، رك ، على بن كامه	٤٣٣	رازى
٥٢٥	على مرادخان زند	٤٠١ ، ٣٣٣	على بن ابراهيم بن ابان ، ابوالحسن
٣٩٤ ، ٣٥٤ ، ٣٥١ ، ٣١٠ ، ٣٠٢ ، ٢٦٥	امام على النقى ، ابوالحسن هادى (ع)	٦٣٥ ، ٣٩٨	علان كلينى رازى
٢١٩	على هندو	٤٣٣	على بن محمد بن على خراز رازى
١٥٤ ، ١٥٥ ، ١٥٤	عماد الدوله	٤٠١ ، ٣٣٣	على بن محمد بن عمر ، ابوالحسن بن قصار رازى
٣٣٦	عماد الدوله ، فرامزبن شهريلار	٢٩٤	على بن محمد بن نصرونكى رازى
٣٣٥ ، ٣٣٤	عماد الدين غزنوى	٣١٥	على بن محمد طنافى
٣٦٩	عماد الدين ، محمدبن عبدالكريم ، ابوعبد الله وزان رازى	٣٣٣	على بن محمد قصار
٤٩٥	عمادوزان		
٣٤٣ ، ٣٣٦ ، ٣٣٥ ، ٣٣٤	عمادى شهريلارى		
٥٧٦			
٣٣٤	عمادى غزنوى		
١٣١	عمار بن ابى الخصيب		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٤٢٨	مولانا عنایت رازی	٥٣٩	عمار بن یاسر
٤٤٢، ٣٩٩، ٤٣٨	امیر عنایت الله رازی	٨٤	عمال عرب خلفا
٦٥٩، ٦٥٨	عنقاء (سیمرغ مقیم البرز)	٥٥٤	عمالقه
٦٦٣		٥٣٩، ١١٨	عمر
٣٩٧، ٣٣٥، ٣٣٤، ٢٧٦	عوفی	٤٢٠، ٣٦٦	عمرانی
٣٤٤	عیسیٰ بن جعفر	٣٣٦	عمربن ابی قیس رازی
٣٥٠	عیسیٰ بن علی	٣٣٦	عمربن احمد بن ابی بکر رازی
٤٠٠	عیسیٰ بن علی بن عیسیٰ وزیر	٣٣٦	عمربن حسین بن حسن ، ابوالقاسم ضیاء الدین رازی
٣٣٩	عیسیٰ بن ماهان ، ابو جعفر رازی	٣٣٦	عمربن حسین بن عبدالرحیم ، زعفرانی رازی
٢٥٤	عیسیٰ عم منصور	٣٣٧	عمربن حسین خرمابادی ، ابو حفص رازی
٣٤٠	عیسیٰ قالون	٥٢٨	عمربن سعد بن ابی وقار
٣٣٩	امیر عین القضاۃ رازی	١٢٤، ١٢٣، ١٢٢	عمربن سهل بن اسماعیل
٢١٨، ٢١٧، ٢١٦	غراز انخان	١٢٦، ٨٢	عمربن عبد العزیز
٤٧٥، ٤٣٢، ٤٢٩، ٤٢٥		٣٣٧	عمربن العلاء رازی
٤٦٠، ٥٣٢		٤٠٨	عمربن علی (ع)
٣٩٦	غالب بن علی بن غالب ، ابو مسلم دنباندی رازی	٤٠٢	عمربن علی پار
٤٣٩		٣٣٧	عمربن محمد بن اسحاق ، عطار رازی
٧٥	امام غائب علیہ السلام	٣٣٨	عمربن محمد بن عبد الله رازی
٣٩٠، ٣٤٤	غزالی	٣٥٠	عمربن مددی رویانی طبری ، ابو عامر
٤١١، ١٧٩	غزان	٣٤٧	عمربن موسی کاظم
١٧٩	غزنویان	٣٤٨	عمرو بن مدرک فاضی
٣٩٦، ٣٧٤، ٣٧٣	غضائیری ، کیا محمد بن علی ، ابو زید رازی	٤٢	عمرو بن تمیم رویانی طبری
٢٤٢	غفورخان حاکم طهران	٤١٣، ٥٥٦، ٥١١	عمرو بن مددی کرب
٤٣٩	غفوری رازی	٤٢٠، ١٤١، ١٤٠، ١٣٩	عمرو لیث
٤٩٧	غلامحسین ، افضل الملک	١٨٦	عمید الدوّلہ بن جهین
٤٩٠، ٤٨٢، ٢١٠	غورسانجی ، دکن الدین	٣٠٣	عمید کمالی
٤٩٠	غورسانجی (نسخه بدل غورسانجی)	١٨٥	عمیدالملک کندی
١٩٧	غوریان		
٢١٠	غوریشانی		
٢١٠	غوری شکن		
٥٦٣، ٢١٣، ٢١٢	سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۲۵ ، ۴۴۰ ، ۲۱۶	ملك فخر الدين ربي	۶۲	غیاث الدین خواندیمیر
۴۲۱	فخر الدين سرور	۳۷۵	غبان الدين غوري
۱۹۳	فخر الدين طنان يرك	۳۹۷ ، ۲۷۵	غان الدين ، سلطان محمد بن ملكشاه ، ۱۹۱
۱۹۳	فخر الدين عمر بن حسين ، ابو عبدالله	۵۶۹ ، ۳۸۶	امير غیاث الدین ، محمد بن امير يوسف شکر ابی
۳۸۹ ، ۳۷۷	خطيب رازی ، ۳۳۶ ، ۳۷۴ ، ۳۷۳	۳۸۰	غیاث الدین محمد ، وزیر ابوسعید بهادر خان
۲۷۱	فراء ، ابراهیم بن موسی ، ابواحمق رازی	۵۶۶	میر غیاث الدین محمود میر کمال
۲۸۱	فراستیاب ، افراسیاب	۱۴۷	فانک غلام یوسف بن ای الساج
۶۲۹	فرامرزین شهریار ، عمام الدوله	۴۰	فاده ، پدر زن هزدک
۳۳۶	فرامرزین علاء الدوّله بن کاکویه	۳۷۶	فارابی
۲۷۴	فرائضی ، احمد بن محمد رازی	۵۳۷	فضل دربندی
۲۸۴	فرخان بن زینبدی (زینبی)	۴۰۶	واحمة نبت محمد بن حسین رازی
۴۶۹	فرخان رازی	۳۷۳	حضرت فاطمه زهراء (ع) ، ۱۸۱ ، ۸۲۰ ، ۷۵
۱۲۳	فرخان ملکری	۴۰۸	فاطمیان
۵۹۸ ، ۵۹۷	فرخی سیستانی	۵۹	فاطمیان مصر
۱۷۵	فردوسی ، ۹۴۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۰ ، ۹۲	۱۶۱	فایق
۶۷۲ ، ۶۶۲ ، ۶۵۹ ، ۶۵۸	فرزندان سلجوق	۲۴۰	فتحی خان قاجار
۱۷۹	فرزندان علی (ع)	۶۷۸ ، ۵۸۸ ، ۴۲۸	فتحی شاه قاجار
۴۶۷ ، ۸۲۰ ، ۸۰	فرزندان فاطمه (ع)	۱۸۶	فخر الدوّله بن جهیر
۸۲	فرزندان فاورد	۱۵۹ ، ۱۵۶ ، ۸۸ ، ۳۸	فخر الدوّله دیلمی
۱۸۷	فرزندان نادرشاه	۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱	، ۱۶۰
۲۴۱	فرس	۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶	، ۱۶۵
۴۸۶ ، ۴۷۱ ، ۱۷۳	فرق ری	۳۹۵ ، ۳۱۵ ، ۲۹۲ ، ۱۸۲ ، ۱۷۱	
۴۴	فروتنیش	۴۸۹ ، ۴۲۱ ، ۴۲۰ ، ۴۱۴ ، ۴۱۰	
۹۸ ، ۹۷	فروغی مؤلف تاریخ ساسانیان	۵۶۶ ، ۵۶۵	
۱۷	فرجاد اول اشک پنجم ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۰۵۲۶	۳۸۶	فخر الدوّله ، شاه غازی بن ناج الدوّله زیبار ، ۲۱۹
۵۲۷	فریاد میرزا صاحب جام جم	۴۰۸ ، ۴۸۱ ، ۴۲۴ ، ۲۲۰	
۱۸۳	فریبی طهرانی رازی	۲۲	امیر فخر الدین
۳۱۰	فرید کاتب	۱۹۷	فخر الدین بن محمد طریحی
۱۹۷	فریدون پیشدادی		فخر الدین خالد هروی
۰ ، ۶۴۷ ، ۶۳۹ ، ۹۲ ، ۹۱	۶۴۸		
۱۹۰	۰ ، ۶۷۰ ، ۶۶۸ ، ۶۵۲ ، ۶۵۱		
۶۷۵ ، ۶۷۴ ، ۶۷۱			

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۶۷۶	قاسمی (طايفه)	۶۶۷ ، ۶۶۱ ، ۶۵۹	فزوئی صاحب بحیره
۵۳۷	قاسم بن حسن (ع)	۳۱۶	فضل بن حسن طبری
۶۴۵	قاسم بن سلیمان	۱۳۶ ، ۱۳۵	فضل بن سهل
۵۴۶	شاه قاسم بن شاه قوام الدین نوربخش	۳۲۲	فضل بن سهل اعرج
۳۸۷ ، ۳۴۱	قاسم بن نوربخش ، بهاءالدوله ، قوام الدین رازی	۳۴۰	فضل بن عباس ، ابوبکر فضلک رازی
۱۳۴	قاسم بن هارون الرشید	۴۷۹	فضل بن یحیی بن خالد ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴
۳۴۱	مولانا قاسم پسر خطیب طهران	۳۴۰	فضل ، فضل بن عباس ، ابوبکر رازی
۵۳۷	قاسم ثانی پسر قاسم بن حسن (ع)	۳۴۰	فضل الله ، جلال الدین ملک الكلام خواری رازی
۲۴۲	قاسم خان دواو	۲۷۷	
۵۴۷ ، ۳۴۱	قاسم دولایی رازی	۲۲	فضیل بن عبدربه
۶۶۳	دکتر قاسم غنی		فالادن ، رک ، اوزن فالادن
۵۴۶ ، ۳۰۴	شاه قاسم نوربخش	۴۹۸	فتا خسرو بن مجدا الدوله ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸
۱۸۱	قاضی بنداد	۲۸۰	فنا کی ، احمد بن حسین رازی
۵۷۳	قاضی شلمبه	۴۶۰	فوستل دو کولانز
۸۷	قاضی عمه ساوه ای حنفی	۵۱۰	فولادقبا [؟]
۱۱۲	قاضی غفاری	۵۱۰	فولادقبا (پولادفیا)
۳۸۰ ، ۲۹۶ ، ۶۱	قاضی نورالله شوشتری	۴۵۱	دکتر فوریه
۲۸۷	قانی ، میرزا احمد طهرانی رازی	۳۴۱	فهمی طرشتی رازی
۱۸۷	قاورد عهم لکناء	۲۶۴ ، ۱۵	فیشاگورن
۳۱۰ ، ۲۷۸ ، ۸۰	حضرت قائم (ع)	۴۱۴ ، ۳۸۹	فیروز آبادی صاحب قاموس
۱۸۴ ، ۱۸۱ ، ۱۸۰	القائم بامر الله	۴۷۴ ، ۳۶۶	فیروزین یزدجرد ساسانی ، ۱۱۳
۵۱۶	امیر فبا	۵۹۸ ، ۵۹۷ ، ۵۱۵	
،	قباد بدر انوشیروان ساسانی ، ۱۱۳	۲۱۵	فا آنان چین
۶۲۶ ، ۲۶۹		۲۱۵	فا آنان ، (خانان) کل منول
۳۲۵	قبيصہ بن عقبہ		قابوس بن دشمکیر ، شمس المعالی ، ۱۶۱
۴	قبیلہ بن معاف	۳۶۹	۱۶۹
۳۲۸	فتاده	۲۶	فابیل
، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳	قتلبه دختر اینانج	۲۳۲	فاجار
۴۹۵		۶۲۶	فاجاریان ۹۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۴۴۴ ، ۵۹۰
۴۲۱ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴	قتلخانه اینانج	۵۹۰	فاجاریه
۲۲۱	قتنه شاه	۱۷۶ ، ۱۷۱ ، ۵۲	ال قادر اللہ خلیفہ عباسی
۱۸۵	قتلش شهاب الدوله	۱۷۷	
۱۲۵	قتيبة بن مسلم باعلی	۹۲	فارن
	قتيبة بن اینانج ، رک ، قتلبه		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
٢٥٨ ، ٢٥٧	قطران	١٢٨ ، ١٢٧ ، ١٢٦	قططہ بن شیب
١٢٥	قطری بن نجاة	، ٥٣٤ ، ٥٣٣ ، ٥١١	قدامة بن جمفر کاپ
٣٥٠	قسطنی	٦٢٥ ، ٦٠١ ، ٥٥٦	قدسی باکوئی ، عیاسقلی صاحب تاریخ داغستان
٣٩٩ ، ٣٧٢ ، ٢٧٧	قططی	٦٧٦ ، ٦٦١	
١٩٤	امیر قماح	١٩٧	قراختائیان
قطاطیری ، محمدبن عمر بن هنام ، ابوبکر رازی	قطاطیری	٤٤٠ ، ٢٢٥ ، ٩١	قرافوینلو
٣٧٧		٣٩٤ ، ٢١٠	قرافوینلوا
٣٤٨	فیمان	٢٢٥	قرایوسف قراقوینلو
٣٤٣	مولانا قبر رازی	٣٤٣	قربی رازی
٣٤٢	قبیری رازی	٦٤٥	قرشت
قوم الدین ، ابوالقاسم وزیر انس آبادی	قوم الدین	٤٠٢ ، ١١٩	قرضۃ بن کعب انصاری
٣٤٢		٤٠٨	قریش ، نضر بن کنانہ
قوم الدین ، قاسم بن نوربخش ، بهاءالدولہ رازی	قسم الدین	، ٢٠٤٠ ، ٢٠١	قزل ارسلان عثمان ، مظفر الدین
٣٨٧ ، ٣٤١		٥٨٤ ، ٥٨٣ ، ٤٩٥	
٢٣٥	میر قوم الدین نوربخش	١٧٩	فزل رئیس غزان
القومی ، بدرالدین رازی	قوم الدین وزیر سنجر ، رک : ابوالمحاسن	، ٤٣	قزوینی ، ذکریاصاحب آذارالبلاد
٣٨٨	شاه قوام نوربخش	، ٤٣٢ ، ٤٠٣ ، ٣٧٥ ، ٢٧٦ ، ٢١٤ ، ٦٢	
٣٤٣	قوامی	، ٥١١	فروذینی ، ٥٠٤ ، ٥٥٩ ، ٥٥٤ ، ٥٤٥
٥٤٧ ، ٣٤٣		، ١٤٦	فروذینی ، علامہ محمد بن عبدالوهاب
٦٦٦ ، ٤٥٨	قوم آریا	، ٢٦٠ ، ٢١٣ ، ٢١٠ ، ٢٠٩ ، ٢٠٧	
٥٦٠	قوم تاتار	، ٤٣٥ ، ٣٩٧ ، ٣٧٩ ، ٣٧٨ ، ٢٧٥	
٥٥٤ ، ٥٥٣	قوم عاد	، ٥٨١ ، ٥٧٨ ، ٥٧٤ ، ٥٥٣ ، ٥١٢	
٤٩٥	قهرمان ، حسن بن ابی الحسن ورامینی	، ٦٦٣ ، ٦٠٥ ، ٥٩٢ ، ٥٩٠	
٦٤٨	قیس لیوب (نامضحاک)	٥٨	امیر اتابک قشقر
٢٠١	قیمز	٣١٦	قشیری
٥٧٤ ، ٢١٦	کاتب چلیی صاحب کشف الظنون	٣٨١	قطب تھانی (قطب الدین محمد رازی)
٢٢٢	کارکیا ، میرزا علی	٥٤٦	قطب الدین بن سيف طرشتی
٨٣	کارگزاران خلفا	٣٨٠	قطب الدین محمد (محمدود) بن محمد رازی
٩٦	کامبیز پسر کورش	٢٠٨ ، ١٩٤	قطب الدین محمد خوارزمیا
٩٥٩	کاوس کیانی	٣٧٥	قطب الدین مصری
٦٧٤ ، ٩١	کاره آهنگر		
٩	کاهنان زردشتی		
٢	کاهنان مادی		
٣	کاهنان مادیها		
٤	کاهنان مصری		
٣٢	کاهنان معن		
٨	کاهن زردشتی		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۰۸ ، ۲۰۷	کوکبی ، رک ، حسین بن احمد علوی	۳۸۲	کنانی (کنانی) ، محمد بن موسی
۹۲	کوکجه کی (= کیقباد)	۱۲۲ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸	کثیر بن شهاب حارثی
۵۶۸	کیاحسن کیا	۴۲۸ ، ۱۸۳ ، ۳۹	کر بن قریاح انگلیسی
۹۴	کیاسارس (هووخشنر)	۶۷۸ ، ۶۶۳	
۵۷۳	کیامحمد بن نویاشا	۱۹۴	کرد (فوم)
۳۹۳ ، ۳۹۲	کیا محمد کیا	۱۴۱	کردان
۶۷۱ ، ۵۰۱ ، ۹۹	کیان	۶۵۷ ، ۱۱۲ ، ۱۹ ، ۱۸	کریستن سن ۱۳
۶۷۴	کیانوش برادر فریدون	۶۵۹	کریم خان زند
۰ ، ۹۱ ، ۹۰	کیخسرو (کیخسرو) پسر ساوش	۵۹۰ ، ۳۴۱	دکتر کریمی ، مصحح جامع التواریخ
۶۷۳ ، ۶۷۲ ، ۶۷۰ ، ۶۶۸ ، ۹۳	کیومرث بن لاود (= گیومرث)	۲۱۱	کرزل احمد
۱۳۹	کیغله	۲۳۲	کسانت ، رک ، خسانس
۴۵۴ ، ۹۲	کیقاد	۶۷۷	کسامی نحوی ، علی بن حمزه ، ابوالحسن
۶۷۲ ، ۶۷۰	کیکاوس کیانی	۵۵۵ ، ۴۲۱ ، ۴۱۹ ، ۳۹۹	کسری ، انشیروان
۵۷۳	ملک کیومرث	۵۵۴ ، ۲۴۸	کشاد
۰ ، ۹۱ ، ۹۰	کیومرث بن لاود (= گیومرث)	۹۲	کشی
۶۴۷ ، ۶۴۴ ، ۵۴۲ ، ۴۵۴	گابائیل	۳۱۰ ، ۱۲۱	کعبی معزیلی
۲۶۸	گابریاس	۷۹	کلاویخو ، ۲۲۶ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۴۲۵
۹۶	گتومانا	۴۲۸ ، ۴۲۷ ، ۲۲۷	، ۴۳۷ ، ۴۳۶ ، ۴۳۱ ، ۴۳۰
۴۰	گران	۵۸۷	
۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰	گردبازو ، شرف الدین موفق	۶۳۸	کلبی
۴۲۳ ، ۴۲۲ ، ۲۰۲	گردبزی	۱۵	کلدانیان
۳۵۶	گر شاسف ، امیر علاء الدوّله	۶۴۵	کلمن
۱۹۴	گز نفن	۱۳	کلمن
۹۶	گستهم	۳۷۵	کمال سمنانی
۹۲	گشتاسب (پادشاه مروج آیین زردشت و حامی	۷۸	کمال الدین سمرقندی
وی) ۹ ، ۱۱ ، ۱۶ ، ۱۷	وی) ۹ ، ۱۱ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۶	۴۵۳ ، ۴۷۷	کنت دو گوبینو وزیر مختار فرانه
۴۰۵	گشتاسب شاه	۶۲۹ ، ۵۶۹ ، ۵۴۲ ، ۵۲۶	
۲۹	گلدوز	۱۰۷	کنیزک اردوان
۱۰۸	گلنار ، کنیزک اردوان	۹۶ ، ۱۱ ، ۶	کورش
۱۵	گوستکها	۹۶	کورس
۶۷۲ ، ۶۷۰	گوبینو ، رک ، کنت دو گوبینو	۳۲۳	کوفیان
۲۳۱	گودرز (جوذرزا)		
	گوهر شادیگم ، زن میرزا شاهرخ		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۵۳، ۲۵۱	مالك هیثم	۱۸۰، ۱۷۰، ۵	گیرشمن ایران شناس معروف
مالکی، ابوالحسن ، علی بن حسین رازی	۳۲۹	۶۶۳، ۳۶۴، ۳۲	۱۹
۲۳۰		کیل ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۹، ۱۴۸	۱۵۰
۳۱۲، ۱۲۱	مامقانی	۱۰۳	گیو
۱۶۸	مأمون بن محمد والی جرجان	۶۷۰	گیوک
۱۳۵، ۱۳۴، ۸۲، ۴۴	مأمون خلیفه عباسی	۲۱۵	گیومرث ، رک ، کیومرث
۲۶۸، ۴۶۷، ۴۱۹، ۱۳۷، ۱۳۶		۴۷۸	لاادیسه مادرسلو کوس
۶۲۵، ۶۲۴، ۶۱۲، ۶۰۷، ۶۰۶		۳۰۰	لالکائی ، هبة الله بن حسن ، ابوالقاسم رازی
۹۵۰، ۲	ماننا	۱۰۷	لسان الملک سپهر
۱۹۵	مامملک خاتون دختر سعجر	۶۶۴، ۶۶۳	لسترنج
۲۱۹	امیر بارز الدین ولی	۳۶۳	لطفى طهرانی رازی
۳۱۲	میرد ، ابوالعباس	۲۲۲	لعمان پسر طفاتیمور
۳۴۴	میشور بن احمد بن علی ، ابورشید رازی	۹۵	لواویان
۳۸۷	میر محمد عوامل رازی	۶۶۲، ۱۱۰، ۱۰۲، ۲۷	اویی واندنبرگ
۴۱۹، ۲۴۵، ۲۴۳	متولی خلیفه عباسی	۶۶۲، ۳۶۳	خواجه لهراسب رازی
۵۷۵، ۴۶۹		۳۹۲	لیث بن سعد
۳۹۰، ۳۶۴	سید مجتبی بن داعی بن قاسم (منتجب الدین حسنه) ، ابوحرث رازی	۶۶۳، ۶۶۲، ۵۶۴، ۴۵۸، ۹۹	ماد
۵۰۴، ۴۳۶، ۲۶۰، ۲۰۸	استاد مجتبی هینوی	۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۳۹، ۲۹، ۲۸	۲، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۷، ۴، ۳
۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۴۵	مجد الدوّله دیلمی	۹۷	۹۷
۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲		۲۰۱، ۲۰۰	مادر ارسلان بن طغفل
۱۳۹۴، ۲۹۲، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۶		۵۳	مادر سلطان بر کیارق
۵۶۶، ۴۹۸، ۴۳۱، ۴۱۰		۲۰۵	مادر فتنخ اینانچ
۳۹۶	شیخ مجدد الدین	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹	مادر مجده الدوّله
۲۸۸	مجده الدین ، اسماعیل بن اسماعیل رازی	۹۴، ۲۵، ۷، ۰، ۰، ۲	مادها
۳۷۶	مجده الدین بن قدوه	۹۸، ۹۳	مادی
۳۷۵	مجده الدین چیلی	۹۳	مادیان
۱۹۱، ۸۳، ۵۳	مجده الملک ، ابوالفضل قمی	۹۷، ۹۳، ۹۱، ۷، ۳، ۲	مادیها
۴۱۹، ۴۱۶		۱۰۶، ۱۰۵	ماردحا
۳۸۳	مجلسی	۱۳	مارکوارت
۴۸۹، ۴۸۸، ۱۹، ۱۱، ۹، ۰، ۸، ۰، ۷	مجوس	۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۸	ماکان کاکی
۳۸۰، ۱۵	مجوسان	۴۹۱، ۴۹۰، ۱۵۶	
۳۴۳، ۳۴۲، ۲۴۴، ۷۹	دکتر محمد ارمومی	۴۶۴، ۴۶۲	ماکزیم سیرو
۵۰۱		۳۹۲	مالک بن انس

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٤٦	محمدبن ابیالیعن بنابیالشمس ، ابوالنفس رازی	٣٥٥ ، ٣٥٦ ، ٣٥٩	دکتر محقق
٣٤٨	محمدبن احمد ، ابوعبدالله جامورانی رازی	٣٢٤	محقق ترمذی
٣٤٨	محمدبن احمد ، ابوعبدالله رازی	٣٨٠	محقق ثانی
٣٤٨	محمدبن احمد ، ابوعبدالله رازی	٤٧٩ ، ٣٩٤	محمدآبی ، ابومنصور رازی
٣٤٧	محمدبن احمدبن ابراهیم ، ابوعبدالله رازی	٥٣٣	محمد اقبال ، مصحح راحة المدور
٣٥١	محمدبن احمدبن بانیاک ، ابوعبدالله	١٣٤	محمد امین پسر هارون
٣٤٧	محمدبن احمدبن جنید ، ابوعلی ابن جنیداسکای رازی	٢٥٨	دکتر محمد امین ریاحی
٣٤٧	محمدبن احمدبن حماد ، ابوبشر دولابی رازی	٢٦٥ ، ٧٤ ، ٥٠	حضرت امام محمد باقر (ع)
٣٣٠	محمدبن احمدبن خروف	٢٨٩	حاج ملام محمد باقر ، مؤلف جنة النعيم
٣٤٧	محمدبن احمدبن سلام صوفی رازی	٣٤٤	محمدبن ابان بن عایشه ، قصرانی رازی
٣٤٨	محمدبن احمدبن عباس دوریستی رازی	٣٢٦ ، ٢٩٨	محمدبن ابراهیم ، ابویکر
٣٤٨	محمدبن احمدبن عیسی ، ابوبکر رازی	٣٤٧	محمدبن ابراهیم ، ابوعبدالله ، ابن طیباطبا
٣٤٨	محمدبن احمدبن محمد ، ابوجعفر رازی	٣٤٤	محمدبن ابراهیم بن احمد ، ابوعبدالله رازی
٣٥٢	محمدبن احمدبن مسعود ، ابوعبدالله بن تیپی	٣٤٥	محمدبن ابراهیم بن حمیب ، ابوایوب فورادردی رازی
٣٢٦	محمدبن احمدبن هارون کوفی	١٥٨	محمدبن ابراهیم بن زیاد ، ابوعبدالله طیلسی رازی
٣٢١	محمدبن احمدبن یحیی	٣٤٥	محمدبن ابراهیم بن سیمجور دواتی ، ابوالحسن
٣٤٨	محمدبن احمد فارسی ، ابوعبدالله رازی	٣٤٦	محمدبن ابراهیم بن محمد ، ابوجعفر رازی
٢٨٢	محمدبن ادريس بن هندرحدظلی ، ابوحنان رازی	٣٤٦	محمدبن ابراهیم بن محمد ، ابوعبدالله فشار رازی
٧٨ ، ٤٨	محمدبن ادريس شافعی	٣٤٦	محمدبن ابراعیم ، علان کلینی رازی
٢٠٨ ، ٢٧١	محمدبن اسحاق	٣٤٦	محمدبن ابیبکر بن عبدالغادر (عبدالمحسن)، ابوعبدالله ، زین الدین رازی
٣٤٩	محمدبن اسحاق بن عاصم ، ابوعاصم رازی	٣٤٦	محمدبن ابیالحسن بن هموسه ، افضل الدین ورامینی رازی
٢٧٨	محمدبن اسحاق بن عباد	٣٤٦ ، ٢٩٩	محمدبن ابیزید (ابیزید؟) رازی
٣٣٢ ، ٢٧١	محمدبن اسحاق بن یسار	١٤٥	محمدبن ابیالساج ، افشن
٣١٤	محمدبن اسحاق کیسانی		
٢٩٥	محمدبن اسماعیل		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٣٨ ، ١٣٧	محمدبن جعفر علوی	٣١٢	محمدبن اسماعیل بخاری
٣٢٩	محمدبن جمیعه ، ابوقریش	٣٤٩	محمدبن اسماعیل بن زیاد ، ابوبکر دولابی رازی
٣٥١	محمدبن حسان ، ابوعبدالله رازی	٣٥٠	محمدبن اسماعیل بن موسی ، ابوالحسین رازی
٢٤	محمدبن الحسن	٢٧٢	محمدبن اسماعیل ترمذی
٣٧٧	محمدبن حسن (امام فخر رازی ، منسوب بجد دوم خود)	٢٨٢	محمدبن اسماعیل وراق
٣٥١	محمدبن حسن بن عبدالرحمن ، ابوبکر ، ابن وارت رازی	١٣٠ ، ١٢٩	محمدبن اشت
٣٥١	محمدبن حسن رازی	٤٢١	محمدبن البسان ، ابوعبدالله جیلی
٣٦٨ ، ٢٢٥ ، ٨٦	محمدبن حسن شیبانی	٤٢١	محمدبن ایلدگن ، رک ، محمد جهان پهلوان
٤٣٩ ، ٤٢١ ، ٤٢٠ ، ٤١٩ ، ٣٩٥		٣٥٠	محمدبن ایوب بن هشام رازی
٥٥٥ ، ٤٨٣		٣٧٠ ، ٣٥٠ ، ٣٢٤	محمدبن ایوب بن یحیی بن ضریس بجلی ، ابوعبدالله
٣٨٤	محمدبن حسن طوسی ، ابوجعفر ، شیخ الطایفه	٢٨٢ ، ٢٧٨ ، ٢٧٠	محمدبن ایوب رازی
٤٢٠	محمدبن حسن لاسانی	٣٥٠ ، ٣٤٨ ، ٣١٣ ، ٣٠٠	
٤٥٢	محمدبن حسین ، ابومعین طبرکی رازی	٢٢٣	محمدبن باویه
٢٨٢	محمدبن حسین بن ابی الخطاب	٢٨٢	محمدبن بدران (بکران ؟) بن عمران ، ابوجعفر
٤٥٢	محمدبن حسین بن حسن رازی	٣٥٠	رازی
٣٧٠	محمدبن حسین بن محمد ، ناج الدین کیسکی	٣٤٧	محمدبن بشار ، بندار
٥٨٢ ، ٥٧٩ ، ٣٥٣ ، ٣٥٢ ، ٣٠٩	محمدبن حسین بن حمداد ، ابوعبدالله حافظ طهرانی رازی	٣١٨	محمدبن بکیر
٥٨٤ ، ٥٨٥ ، ٥٨٤ ، ٥٨٣	محمدبن حفص مهر قافی	٣٥١	محمدبن نکن خوارزمشاه ، رک ، محمد خوارزمشاه
٣٥٤	محمدبن حمدان ، ابوبکر رازی	٣٥١	محمدبن جعفر ، ابویکر اشنانی رازی
٣٨٦ ، ٣٥٣ ، ٣٤٥	محمدبن حمید بن حیان ، حافظ ابوعبدالله رازی	٣٥١	محمدبن جعفر بن حمکویه ، ابوالعباس رازی
٣٠٠	محمدبن خالد	٣٥٠	محمدبن جعفر بن محمد فانجس ، ذوالسادات
٣٥٤	محمدبن خالد ، ابوالعباس رازی	٢٧٤	محمدبن جعفر بن محمد قصار ، ابوجعفر رازی
٤٢٤	محمدبن خالدبن یزیدبن مزید شیبانی	٣٥٠	
		٣٥١	محمدبن جعفر رازی
		٣٤٠	محمدبن جعفر طبری

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٧٠		٣٧٨	محمد بن خالد عدى
٢٨٥	محمد بن عبد الله بن أبي الثلوج	٣٥٦	محمد بن خلف ، أبو يكرب رازى
٥٨٥ ، ٣٧٠	محمد بن عبد الله بن أبي النجيف ، أبو عبد الله الطهورى انى رازى	١٨٤	محمد بن داود جنوى بيك ، البارسلان
٣٧٠	محمد بن عبد الله بن جعفر (ابوالستاق) ، ابوالحسين رازى	٢٨٧	محمد بن رافع
٣٧٠	محمد بن عبد الله بن حسن (ابوالستاق) ، ابوالحسين رازى	٣٦٨	محمد بن زيد علوى ، داعي مطلق ، ١٤٣ ، ٢٨٠ ، ٣٥٤ ، ١٤٣ ، ٨٣
٤٦٨ ، ١٢١	محمد بن عبد الله بن حسن بن علي بن ابي طالب (ع) ، نفس زكيه	٤١٩	محمد بن سعيد بن سابق رازى
٣٧٠	محمد بن عبد الله بن حسين ، أبو يكرب ناصح رازى	٧٨٤	محمد بن سعيد بن غالب ، أبو بحبي
٤٢٢	محمد بن عبد الله بن عبد العزيز بن شاذان صوبي ، أبو يكرب محلى رازى	٣٠٠	محمد بن سعيد طبرى
٢٨٥	محمد بن عبد الله بن يزداد ، أبو يكرب خباز رازى	٣٦٨	محمد بن سليمان بن حسن بن جهم ، ابو طاهر رازى
٣٧١	محمد بن عبد الله نصر آبادى ، ابو عمر رازى	٣١٣	محمد بن سليمان بن يزيد
٣٧١	محمد بن عبد الملك ، ابو الحسن صفار	٢٢	محمد بن سنان
٤٢٢	محمد بن عبد الملك بن بشران	٣٦٨	محمد بن صباح ، أبو جعفر دولابى رازى
٢٨٤	محمد بن عثمان	٣٠٠	محمد بن صباح جرجائى
٣٧٢	محمد بن عثمان صيدناني رازى	١٣٧	محمد بن طاغر بن عبد الله بن طاهر
٤٠٨	محمد بن على (ع)	١٤٠	ملك محمد بن طغول برادر سلطان ارسلان
٣٧٢	محمد بن على بن ابي القاسم رازى	٣٨٦	محمد بن عباس نجيع
٤٢٦	امامزاده محمد بن على بن احمد	٣٦٩	محمد بن عبد الجبار عتبى ، ابوالنصر رازى
٥٢٥	محمد بن على بن جعفر ، ابو طالب	٤٦٩	محمد بن عبد الحميد بن قبه ، أبو حفص ، ازى
٣٧٣	محمد بن على بن حسول ، وزير صفى ابو العلاء رازى	٣٦٩	محمد بن عبد الرحمن بن قبه ، أبو جعفر رازى
٤٢٢ ، ٣٨٤	محمد بن على بن حسين بن بابويه فمى ، أبو جعفر صدوق	١٤٤ ، ١٤٢	محمد بن عبد الصمد
١٤٨ ، ١٤٦	محمد بن على بن الحسين مرو رودى ، أبو جعفر صملوك	٣٠٧	محمد بن عبد العزيز ، ابو طاهر زعفرانى
١٣٧	محمد بن على بن طاهر	٣٦٩	محمد بن عبد الكريم ، ابو عبد الله عماد الدين وزان رازى
٣٧٣	محمد بن عائى بن عمر ، ابو منصور لوى رازى	٣٦٩	محمد بن عبد الله انصارى
٤٠٢	محمد بن على بن مظہر قمى	٣٦٩	محمد بن عبد الله بن ابراهيم ، ابوالحسين رازى
٦٤٠	محمد بن عائى راوندى		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٧٧	محمد بن مربان آدمی شیرازی	٣٧٣	کیا ابو زید غضاائری رازی
١٥٧	محمد بن مسافر ، صاحب آذربایجان	٣٧٤	نصر الدین رازی
٣٨١	محمد بن مسلم بن ابی الفوارس ، ابو عبد الله رازی	٣٧٤	محمد بن عمر بن حسین بن حسن ، ابو عبدالله ، فخر الدین رازی
٣٨١	محمد بن مسلم بن عثمان ، ابن واره ، ابو عبدالله رازی	٣٧٧	محمد بن عمر بن هشام ، ابو بکر قماطیری رازی
٣٨١	رازی	٣٧٧	محمد بن عمرو عقیلی
٢٧٠	محمد بن مظفر	١٢٣	محمد بن عمر
٣٨١ ، ٢٩٨	محمد بن مقائل رازی	٣٠٨	محمد بن عوف
٣٨٠	محمد بن مکی ، شهید اول	٣٧٨	محمد بن عیسی بن ابراهیم بن رزین ، ابو عبدالله رازی
١٧٩	سلطان محمد بن ملکشاه ، غیاث الدین	٣٧٨	محمد بن عیسی بن سلمة ، ابو بکر رازی
١٩٢	١٩١ ، ١٩٠ ، ١٨٩	٣٧٨	محمد بن عیسی بن محمد ، ابو حاتم وسفندی رازی
٥٨٢	٤٨٩ ، ٣٩٧ ، ٢٧٥ ، ١٩٣	٤٣٤ ، ٣٧٨ ، ٣٢٠	محمد بن فضل بن موسی ، ابو بکر قسطنطی رازی
٣٢٨	محمد بن منصور بن ابی الجهم	٤٠١ ، ٣٧٨	محمد بن فضل محمد آبادی
٣٨٢	محمد بن موسی بن بشیر رازی	٢٩٩	محمد بن فیض ، شمس الدین رازی
٣٨٢	محمد بن موسی بن جعفر ، ابو جعفر دوریستی رازی	٣٧٨ ، ٣٣٦	محمد بن کثیر بن سهل رازی
٣٨٢	محمد بن موسی بن معقل ، ابوالعباس رازی	١٣٩	محمد بن لیث
٣٨٢	محمد بن موسی بن نصر ، ابو عبدالله رازی	٣٢٥	محمد بن محمد بن سلیمان باعندی
٣٨٢	محمد بن مهران ، ابو جعفر جمالی رازی	٢٩٤	محمد بن محمد بن نعمان مفید ، ابو عبدالله آل سلجوچ
١٣٨	محمد بن میکائیل	٧٨	محمد (محمود ؟) بن محمد ، قطب الدین رازی
١٨٠	محمد بن میکائیل ، طفول	٣٨٠	سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه
١٤٤ ، ١٤٣ ، ١٤٢	محمد بن هارون	٢٠٠ ، ١٩٨	محمد بن محمود غزنوی
٢٩٣	محمد بن هارون رویانی	١٧٦ ، ١٧٣	محمد بن مخلد ٢٩٧ ، ٢٩٨ ، ٣٤٠
١٣٣	محمد بن یحیی بن حارت	٣٨٤	محمد بن یعقوب بن اسحاق ، ابو جعفر کلینی رازی
٢٨٢	محمد بن یحیی بن مندة		
٢٨٤	محمد بن یحیی الذهلي		
٣٨٤	محمد بن یزداد رازی		
٢٣٣ ، ٣٢٧ ، ٣١٣ ، ٢٧٧ ، ٢٧٠	محمد بن یعقوب بن اسحاق ، ابو جعفر کلینی رازی		
٦١٤ ، ٤٠٥ ، ٣٨٥ - ٣٨٣			
٣٨٥	محمد بن یعقوب بن عبدالحق رازی		
٣٨٥	محمد بن یعقوب بن محمد رازی		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۶۱	محمدعلی خان قاجار	۳۸۵	محمدبن یعقوب بن یوسف ، ابو عبد الله رازی
۳۸۷	میر محمد عوامل رازی	۳۲۸	محمدبن یوسف بن النصر هروی
۳۸۷	محمد قزوینی ، رک ، علامه قزوینی	۳۸۶	محمدبن یوسف بن یعقوب ، ابو بکر رازی
۵۷۳	محمدفلی سلیمانی رازی	۵۶۹ ، ۳۸۶	محمدبن امیر یوسف ، امیر غیاث الدین شکرا
۱۲۰	سید محمد گیلانی	۳۷۱	محمدبن یوسف رازی
۴۸۵ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱	محمد مجتبی الدین عبدالجمید	۳۹۴ ، ۳۴۶ ، ۳۱۰	حضرت امام محمد تقی (ع)
۲۲۷ ، ۲۲۷	محمد مهدی پسر منصور خلیفه	۴۱۹	
۳۸۷	محمدمیرزا نواده شاهزاده	۴۲۴	سید محمد تقی مصطفوی ، رک ، مصطفوی
۳۸۸	سید محمد نوربخش	۴۲۴	دکتر محمد جابر
۲۳۴	قاضی محمد ورامینی رازی	۴۲۴ ، ۲۰۱ ، ۶۱	محمدجهان پهلوان ، نصر الدین
۴۶۱ ، ۲۳۳ ، ۲۲۲	محمدی بیک برادر امیر زکریا	۲۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۰۴	محمد حسن خان قاجار
۲۳۹	محمدی میرزا پسر یوسف بیک بن اوژون حسن	۲۶۱	محمد حسول
۳۸۸	آق قویتلو	۲۶۱	محمدحسین خان دولو
۲۷۲	محمود افغانی	۱۸۲	محمدحسین فرهانی
۳۸۸	محمود بن امیرک ، نصر الدین رازی	۳۸۶	میر محمد حلیمی طهرانی رازی
۲۸۸	محمود بن حسن بن علیه ، ناج الدین ورامینی رازی	۴۲۳ ، ۲۱۴	سلطان محمد خدابنده
۳۴۶	محمود بن خالد	۴۲۳ ، ۲۰۸ ، ۱۹۴	سلطان محمد خوارزمشاه ، قطب الدین
۳۸۸	محمود بن عبدالقاهر ، شهاب الدین	۳۷۶ ، ۲۱۲ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹	۱۹۴ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱
۳۸۹ ، ۳۸۸	محمود بن علی بن حسن ، سیدا الدین حمصی رازی	۵۶۳ ، ۵۳۲ ، ۴۸۲ ، ۳۷۹	۳۷۶ ، ۳۷۶
۱۹۳	سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی	۳۲۲	محمد (= داهر بن یحیی) رازی
۱۹۳ ، ۱۹۴	۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷	۲۱۳	محمدمشقی ، صاحب ذخیرة الدهر
۴۱۵	محمود (بقولی نام فدلیل الدین محمد بن محمد رازی)	۳۱۰	محمد رازی
۳۸۱ ، ۳۸۰	خواجه محمود حدادی خنفی	۳۱۰	محمد رسول الله (ص)
۵۴	خواجه محمود طاهر شیبانی	۱۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۴۷	۱۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۴۷
۱۹۹ ، ۱۹۸	محمودخان بن محمدخان	۱۷۷ ، ۱۷۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۰	۱۷۷ ، ۱۷۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۰
۳۸۹	محمود صبوری رازی	۳۷۳ ، ۱۹۰ ، ۱۸۶ ، ۱۸۴	۱۹۰ ، ۱۸۶ ، ۱۸۴ ، ۱۸۰
		۳۸۶	محمدشاه بن القسم حسینی ، عز الدین ورامینی رازی
		۳۸۷	محمدشریف ، خموشی طهرانی
		۳۸۷	امام محمدشیبانی ، رک ، محمدبن حسن شیبانی
		۳۸۷	خواجه محمد طاهر پسر امیدی رازی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۰۵	مردم پهنه‌ری	۱۷۰، ۵۳، ۵۲، ۴۵	سلطان محمود غزنوی
۴۸۸	مردم خوار	۱۷۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	۱۷۲
۴۸۸	مردم دماؤند	۱۷۷	۱۷۸، ۳۶۹، ۳۷۳
۱۵۱	مردم دیلم	۵۹۳، ۵۴۶	۱۷۸
۵۸۹	مردم دیه‌طهران باستان	۵۶۶	محمد ، میر غیاث الدین میر کمال
۰، ۱۲۳، ۱۱۹، ۸۰، ۶۲۰۵۹	مردم ری	۳۵۷	دکتر محمود نجم آبادی
۰، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۲۵، ۱۲۴	مردم ری	۱۴۳، ۱۴۲	مختار بن ابی عبید بن عمر و نقی
۰، ۲۶۴، ۲۵۷، ۲۴۸، ۱۷۶، ۱۴۶	مردم ری	۱۲۴	مختار السلطنة الوند
۰، ۴۰۲، ۳۶۲، ۳۳۷، ۲۶۸، ۲۶۷	مردم ری	۲۳۲	محتص الملاوک ، معین الدین ابو نصر احمد بن حفل
۰، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۱	مردم ری	۵۵۴، ۱۹۳	کاشی
۶۱۸	مردم ساوه	۲۸۸	خلص
۵۶۰، ۵۵۹	مردم شرز	۲۳۳	سلطان مراد از نسل حسن
۴۸۸	مردم طبرستان	۵۷۳	سید مرتضی
۱۵۱	مردم عاد	۰	مرتضی ، رک ، علی علیه‌اللام
۵۵۴، ۵۵۳	مردم قصران درون و بیرون	۳۹۰، ۳۸۹، ۳۴۴	سید مرتضی بن داعی بن فاسی حسنه ، اهـ و تراب
۶۰۴	مردم قص آن ری	۲۹۲	صفی الدین رازی ، صاحب نیصۀ المقام
۵۰۳، ۴۷۰، ۴۶۹	مردم قم	۳۸۹، ۳۸۵، ۱۸۲	مرتضی ذوالقدرین
۵۵۱	مردم کوهستان مهآل ری	۰	سید مرتضی علم الهدی
۴۶۶	مردم لارجان	۳۹۰	۳۹۰
۴۷۰	مردم لارز	۴۰۲، ۳۹۵	مرتضی ، نقیب‌عز الدین یحیی
۴۸۸	مردم ماد	۵۲۷	مرد (قوم)
۴۵۸	مردم مقدونی	۴۸۷	مردانشاه ، مصممان دماؤند
۱۰۲	مردم یونان	۰	مرداویج بن زیار ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۰
۴۶۰	مردها	۴۲۴، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲	مردمان شمالی
۱۰۵	مرزان ، محمد بن مسافر	۱۰۰	مردم اذون
۱۰۷	مرشدقلی خان	۵۰۳	مردم ایران
۲۳۹	هرعشی ، ظهور الدین ، مؤلف تاریخ طبرستان و تاریخ گیلان ۱۱۶، ۳۹۳، ۴۴۷، ۴۳۴	۳۲	مردم ایطالیا
۰	هرمزان	۴۶۰	مردم آیون
۰۱۹، ۰۵۱، ۰۵۱۰، ۰۴۹۶، ۰۴۸۱	مردانه	۵۰۲	مردم پارت
۰۶۰۸، ۰۶۰۱، ۰۵۷۳، ۰۵۶۸، ۰۵۴۷	مردانه	۱۰۰	
۰۵۴، ۰۶۳۷، ۰۶۱۷	مروان حمار		
۴۱۴			

فهرست اعلام رجال وطوابيف

٧٤٩

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٧٨ ، ٧٥ ، ٥٧ ، ٤٩	مصطففي (ص)	٢٠ ، ١٩	مزا
٥٩٧ ، ١٢٤	مصعب بن زبیر	٢٠	مزا اهورا
، ٤٦٦ ، ٤٦٧ ، ٢٦٤ ، ٩ ، ٤	مسمنان	٤٠	مزدك
٤٨٩ ، ٤٨٨ ، ٤٨٧ ، ٤٨٦ ، ٤٨٥		٤٢٢ ، ١٩٦ ، ١٩٤	المسترشد خليفة
٤١٤	امامزاده مطهر	٤١٥	المستنصر خليفة
٣٥٠ ، ٣٤٧	مطهر بن طاهر مقدسى ، صاحب البدء والتاريخ	٥٩٦ ، ٤٩٨ ، ٨٢	مستعين خليفة عباسى
١٢٢ ، ١٢٠ ، ١١٩	٦٦١	٥٩٠	مستوفى العمالك
١٣٨	المطبيع الله	٣٩٠	محى رازى
٧٩	مظفر الدين ، قزل ارسلان	٤٧	سلطان مسعود بن محمد بن ملكشاه سلجوقي
٣١١ ، ٣٧ ، ٨٢	معافى بن ذكرياء	٢٧٦ ، ١٩٨ ، ١٩٧ ، ٦٤ ، ٤٩	
١٤٢ ، ١٤١ ، ١٤٠	معاوية	٤٢٢ ، ٤١٥ ، ٣٤٠ ، ٣٠٣	سلطان مسعود بن محمود غزنوى
٥٧٥ ، ٤٢٢ ، ١٤٤	المعتز بالله	١٧٣ ، ١٧٣ ، ١٧٢	
١٣٨ ، ٤٢	معتز ليان خوارزم	١٧٧ ، ١٧٨ ، ١٧٩	
٤٩٧ ، ٤٩٦	معتصم عباسى	٣٩١	
٣٨٢	المعتضد خليفة عباسى	٥٩٣	
١٥٨ ، ١٥٩	معتمد خليفة عباسى	٣٩٠	فاضي مسعود رازى
٢٢٤ ، ٢٢٣	معتمدالسلطان ، عارف خان افندى	٣٩١	مسعود رازى ، شاعر معروف
٣٠٣ ، ٢٥٢ ، ١٩٣	معتمر بن سليمان	٢٢٤	مسعودنا ، مترجم سفر نامة كلاوديو
٢٠٧ ، ٣٩٥ ، ٣٧٤	معزال الدولة	٣٦ ، ٣٤ ، ١٦ ، ٣٥٥ ، ٢٥٣ ، ١٥١ ، ١٤٩ ، ١٢٦	مسعودى ، صاحب مروج الذهب
٦٧٤ ، ٥١٥ ، ٤٧٠ ، ٤٦٦	شاهزاده معزال الدين ميرانتاه	٦٧٥ ، ٦٤٥ ، ٦٣٣ ، ٥٦٧ ، ٤٦٦	
٣٠٧	امير معزى	٣٨٢ ، ٣٦٨ ، ٣٤٩ ، ٢٧٢	سلام
٤٩٣	معلى بن منصور ، ابو علی رازى	٣٥٠	مسلم بن ابراهيم
٤٠٧ ، ٣٩٥ ، ٣٧٤	استاد دكتور معنون	٤٨٩ ، ٤٨٩ ، ٤٨٥	مسمنان
٦٧٤ ، ٥١٥ ، ٤٧٠ ، ٤٦٦		٤٦٦	مسوده
٣٠٧	معين الدين ، سعد بن ابي طالب رازى	٣٩٢	امير مسيب رازى
٥٥٥ ، ٥٥٤ ، ١٩٣	معين الدين ، مختلس الملوك ، ابو نصر احمد بن فضل نقاشى	٣٣ ، ٢٥	مسيح
٩ ، ٨ ، ٠ ، ٥ ، ٣	من (فبيله وفرد)	٣٥٥ ، ٣٩	مسيحيان
١٠٠ ، ٩ ، ٨ ، ٧ ، ٦ ، ٥ ، ٤ ، ٣ ، ٢	معان	١٩	مشير الدولة ، بيرنيا
٣٧٠ ، ٣٦ ، ٣٠ ، ٢٨ ، ١٩ ، ١٥ ، ١٣		٤٥٤ ، ٣٩٣ ، ٢٣٦	مصطفوى ، سعيد محمد تقى
٣٦٣ ، ٣٦٢ ، ٣٦٧ ، ٢٦٤ ، ٩٦ ، ٨٣		٤٦٥ ، ٤٦٤ ، ٤٦٣ ، ٤٦٢ ، ٤٥٩	
٤٥٩ ، ٤٥٨ ، ٣٦٧ ، ٣٦٦ ، ٣٦٤		٥٩١ ، ٥٩٠ ، ٥٨٩ ، ٥٤٦ ، ٥٣٧	
٤٨٩ ، ٤٨٦		٦٢٠ ، ٥٩٣	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٨٢	مکرم بن احمد قاضی	١٥	منان زردشتی
٨	مکوس	٢١٤ ، ٢١٣ ، ٢١٢ ، ٢١٠ ، ٢١٤	منول ١٥ ، ٢١٣ ، ٢١٢ ، ٢١٠ ، ٢١٤
٥٢٧	ملت مرد	٢٤٨ ، ٢٣٤ ، ٢٢١ ، ٢١٦ ، ٢١٥	، ٢٤٨ ، ٤٢٨ ، ٤٢٧ ، ٤٢٦ ، ٤٢٥ ، ٣٧٩
٢٠١	ملک ابخار	٤٢٨ ، ٤٢٧ ، ٤٢٦ ، ٤٢٥ ، ٣٧٩	، ٤٢٨ ، ٤٢٧ ، ٤٢٦ ، ٤٢٥ ، ٣٧٩
٣٩٣	ملک اشرف	٤٣٣ ، ٤٣٢ ، ٤٣١ ، ٤٣٠ ، ٤٢٩	، ٤٣٣ ، ٤٣٢ ، ٤٣١ ، ٤٣٠ ، ٤٢٩
٢١٩	ملک اعظم، جلال الدوله، اسکندر بن زیار	٤٤٦ ، ٤٤٥ ، ٤٣٩ ، ٤٣٥ ، ٤٣٤	، ٤٤٦ ، ٤٤٥ ، ٤٣٩ ، ٤٣٥ ، ٤٣٤
٤٣٣ ، ٤٢٠		٤٨٤ ، ٥٥٧ ، ٤٨٢ ، ٤٧٥ ، ٤٤٧	٤٣٣ ، ٤٢٠
٣٩٢	ملک جہانگیر	٢١٣ ، ٢١٢ ، ٢١١ ، ٩١ ، ٦٢	٥٥٥ ، ٥٥٥ ، ٥٥٤ ، ٥٥٣
١٧٨	الملك الرحيم، خسر و فیروز	٤٩٠ ، ٤٨٢ ، ٤٤٥ ، ٤٢٩ ، ٢١٤	، ٤٩٠ ، ٤٨٢ ، ٤٤٥ ، ٤٢٩ ، ٢١٤
٢٠٩	ملک روزن	٥٥٩	مغیرة
١٧٩	ملکشاه بن الپ ارسلان سلجوقي	٣٦٤ ، ٣٦٧ ، ٤٠٣	بن شعبه
٤١١	٨٣	١١٨	مغیرة بن مقدم
٣١٥	١٨٧ ، ١٨٨ ، ١٨٨ ، ١٨٧	٣٩٣	مغیرة بن مقدم
٤١٣	١٨٦	٣٨٢ ، ٣٢٢ ، ٢٩٤	شیخ مفید
١٩١	ملکشاه بن برکیارق سلجوقي	شیخ مفید	شیخ مفید
١٩٨	ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه	٥٣٦ ، ٦٣٥	عبدالجبار بن عبد الله بن علی رازی
٣٩٣	ملکشاه غازی	٣١٥	علي رازی
٣٩٣	ملکشاه غازی لواسانی رازی	٣٢٣	مقاتل بن حیان
٣٩٣	٣٩٣ ، ٣٩٣	١٤٦ ، ١٤٥ ، ١٤٤ ، ٥٥	المقتدر بالله خلیفه
٣٩٤	ملک کیخسرو برادر ملکشاه غازی	٣٨٣ ، ١٤٨ ، ١٤٧	٥٥٥ ، ٥٥٤
١٩٢	ملک محمودیان	١٩٠ ، ١٨٦	المقتدى باامر الله
٣٩٤ ، ٣٩٢	ملک مظفر برادر ملکشاه غازی	٢٧٩	مقدام بن داود رعنی
٢٠٩	ملکه خاتون دختر اتابک سعد	٤٢٤ ، ٧١ ، ٦٠ ، ٤٨ ، ٤٣	مقدسی
١٩٥	ملکه خاتون دختر سعید	٤٧٣ ، ٤٤٨	، ٥١٢ ، ٥١١ ، ٥٠٧
٤٠١ ، ٥٦٨	ملوک استدار	٥٥٦ ، ٥٥٣ ، ٥٥٢ ، ٥٥٠ ، ٥٤٣	، ٥٥٦ ، ٥٥٣ ، ٥٥٢ ، ٥٥٠ ، ٥٤٣
٢٦٨	ملوک اشکانی	٤٠٧ ، ٥٩٧ ، ٥٦٧ ، ٥٦٦ ، ٥٥٨	، ٤٠٧ ، ٥٩٧ ، ٥٦٧ ، ٥٦٦ ، ٥٥٨
٢٦٧	ملوک دماوند	٦٤٦ ، ٤١٩ ، ٤١٤	، ٦٤٦ ، ٤١٩ ، ٤١٤
١٥٣	ملوک دیلم	٢٣٢	مقصود بیک بن اوژون حسن
١٠٣	ملوک طایف	الملکتفی ، علی بن معتصد خلیفه عباسی	، ١٤١
٤٠١ ، ٥٦٨	ملوک گاوپاره	١٥٠ ، ١٤٤ ، ١٤٣ ، ١٤٢	
٢٠٨ ، ٢٠٧	مالیک پهلوانیه		
٨٧ ، ٨٤	مناقب خوانان		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۴۵ ، ۲۷۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۵	شیخ منجب الدین، ابوالحسن، علی بن عبیدالله قمی رازی	۳۷۶ ، ۳۹۴	استاد منطقی، منصور بن علی رازی
۲۰۸	منکلی	۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۱ ، ۲۸۸ ، ۲۸۶	
۱۹۴	امیر منکوبیس	۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۴	
۲۱۵	منکو	۳۱۴ ، ۳۱۱ ، ۳۰۷ ، ۳۰۴ ، ۲۹۹	
۵۸۶ ، ۵۸۴ ، ۵۴۷ ، ۹۲	منوچهر پیشدادی	۳۲۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۵	
۶۶۲	منوچهر	۳۳۴ ، ۳۳۳ ، ۳۳۱ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷	دکتر منوچهر ستوده، رک، دکتر ستوده
۴۸۷ ، ۴۸۶ ، ۴۸۵ ، ۹	موبد	۳۴۹ ، ۳۴۶ ، ۳۴۵ ، ۳۴۴ ، ۳۳۷	
۴۸۷ ، ۳۶۴ ، ۸۳ ، ۳۷	موبدان	۳۸۶ ، ۳۷۴ ، ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۰	
۴۸۶ ، ۱۱۱ ، ۳۶ ، ۹	موبدان موبد بزرگ	۴۰۳ ، ۳۹۰ ، ۳۸۹ ، ۳۸۸	
۳۰	مورخین یونانی	منجب الدین حسنه، سید مجتبی بن داشی، ابو-	
۲۹۹	موسی بن اسماعیل	حرث رازی	
۴۹۸ ، ۴۲۲ ، ۲۷۲	موسی بن بنا	منجیل	
۵۳۹ ، ۵۳۸	حضرت موسی بن جعفر (ع)	منذر بن شادان	
۴۶۸	موسی بن عبد الله بن حسن	شاه منصور	
۲۴۸ ، ۷۴	موسی بن عمران (ع)	منصور بن اسحاق بن احمد، ابو صالح	
۳۹۵	موسی بن محمد رازی	۱۴۳ ، ۱۴۴	
۳۰۲ ، ۲۹۸	موسی بن نصر، ابو سهل رازی	منصور بن حسین آبی، وزیر ابو سعد رازی	
۳۵۰	موسی بن نصر، ابو عمران	۱۴۵	
۳۹۵	موسی بن نصیر، ابو سهل رازی	۴۷۹ ، ۴۹۴	
۳۶۵.۶۰ ، ۲۳ ، ۱۵ ، ۱۲	دشتر موسی جوان	منصور بن صدقه	
۶۵۷ ، ۶۵۶ ، ۶۳۰ ، ۶۲۹	موسی جوکار	منصور بن عباس، ابوالحسین رازی	
۲۲۲	موسی خورنی، مورخ ادمی	۴۹۴	
۳۵	حضرت موسی تألهم بن جعفر (ع)	منصور بن علی، منطقی رازی	
۵۸.۵۱ ، ۵۰		منصور بن فرانکین، سپهبد اسلامانیان	
۴۷۴ ، ۴۱۹		۱۵۷	
۵۹۵ ، ۵۱۹ ، ۵۱۸		منصور بن مهدی عباسی	
۶۲۵ ، ۱۳۲	موسی هادی	امیر منصور بن نوح سامانی	
۵۵۵	موافق الدین، حسن بن محمد رازی	۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۶	
۳۱۱	موفق الدین، شروانشاه رازی	منصور دوائیقی خلیفه عباسی، ابو جعفر	
		۸۱	
		۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۸۲	
		۱۳۲.۱۳۱ ، ۱۳۰	
		۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۰	
		۴۱۲ ، ۴۰۹ ، ۳۳۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۵	
		۴۸۵ ، ۴۶۸ ، ۴۶۶ ، ۴۵۰ ، ۴۱۴	
		۵۶۷ ، ۴۸۹ ، ۴۸۸	منصور الصیقل
		۲۲	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۴۸۶ ، ۴۱۲ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۹۳۰ ۵۶۷ ، ۴۸۸	دکتر مهدی محقق ، رک ، دکتر محقق ایزدمهر (فرسته فروع بنزد زردشتیان)	۴۲۲ ، ۴۲۳ ۴۲۳	موفق گردازو ، شرف الدین ، ۲۰۰ ، ۲۵۷ ، ۳۹۶ ، ۲۶۱ مولانا جلال الدین
۶۷۶ ، ۶۵۶ ، ۶۵۵ ، ۳۸ ، ۳۶ ۱۱۲	مهران رازی پدر سیاوهخش مهران رازی سردار یزدگرد در جنگ حلوا	۶۶۵ ۱۲	مولتون مؤلف آثار البلا
۴۹۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۵ ۱۰۶	باعراب مهرداد اول اشک ششم	۶۲۲ ۶۴۸	مؤلف آستانه ری مؤلف البدء والتاريخ
۶۱۱ ، ۴۲۱ ، ۲۰۷ ۲۲۴ ، ۲۲۳	امیر میاجق شاهزاده میرانشاه ، معز الدین	۷۶ ، ۷۴ ، ۴۹	مؤلف بعض فضائح الرواضف مجبر
۳۸۴	میرزا فی	۴۱۱	مؤلف تاریخ آل سلجوق در اناطولی
۳۰۷	میر نصیبی ، سعدالحق طرشی رازی	۴۶۶	مؤلف تاریخ ایران قدیم
۳۶۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۰ ۱۲	میسرة بن علی قزوینی مبلز	۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۰۱ ۷۲ ، ۷۱ ، ۶۸	مؤلف تاریخ گزیده مؤلف تبصرة العوام
۲۱۷ ، ۱۱۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۱ ، ۹۹ ۵۵۱ ، ۴۸۹ ، ۴۳۰ ، ۴۲۹ ، ۲۱۸ ۶۴۷ ، ۶۳۷	مبندورسکی	۵۷۹	مؤلف جنة النعيم
۳۲۱	نابلوسی	۲۱۱	مؤلف حبیب السیر
۵۸۸	نایلشون	۶۵۳ ، ۵۵۸ ، ۵۳۰ ، ۴۵۸	مؤلف حدود العالم
۶۶۸ ، ۲۴۰	نادرشاه	۴۷۷ ، ۱۰۵	مؤلف دالیجان
۳۹۵	ناصر بن مهدی بن حمزه ، وزیر ابوالحسن نصیر-	۲۱۱	مؤلف سیر جلال الدین
۶۴۸ ، ۶۱۹ ، ۵۷۰ ، ۵۱۷	الدین رازی	۲۹۶	مؤلف شذرات الذهب
۱۶۸ ، ۱۶۷	ناصر الدین سیکتکین	۱۱	مؤلف عجایب نامه
۱۴۹۶ ، ۱۴۷۷	ناصر الدین شاه قاجار	۱۸۳	مؤلف فرهنگ آندراج
۵۸۹	ناصر کبیر ، حسن بن علی	۲۳۴	مؤلف اب التواریخ
۳۹۵	الناصر لدین الله	۴۳۳ ، ۱۰۳	مؤلف نخبة الدهر
۴۵۶	ایزدناهید (موکل آب بنزد زردشتیان)	۵۹۵	مؤلف النقض
۶۴۳	نبی کدنفس	۱۴۶	مونس خادم
۶۷۷ ، ۷۸	نبی (ص)	۴۱۰ ، ۳۱۴ ، ۱۶۳	مؤید الدوله
		۲۰۷	مؤید الدین بن قصاب ، وزیر خلیفه
		۴۱۳ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹	مؤید الملک
		۶۳۳	المهتدی عباسی
		۸۰	مهدي (امام فائز عليه السلام)
			مهدي محمد عباسی ، فرزند منصور خلیفه

فهرست اعلام رجال وطوابع

٧٥٣

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٩٨	نصير بن أبي نصیر نحوی رازی ، ٢٧٧ ، ٢٧٧	٦٧ ، ٤٥ ، ٤٤ ، ٤٢	نجار ، حسین بن محمد
٣٩٩		٨٦ ، ٦٨	
٧٣	نصیرالدین طوسی	٣٣١ ، ٣٢٤ ، ٣٢١ ، ٣١٠ ، ٢٧٠	نجاشی
٣٧٤	نصیرالدین ، محمد بن علی رازی	٣٦٩ ، ٣٥٤	
٣٩٥	نصیرالدین ، ناصر بن مهدی ، ابوالحسن رازی	٣٦٧ ، ٣٧	دکتر نجم آبادی ، مؤلف تاریخ طب
٤٠٨	نصر بن کاتا	٢١٣ ، ٢١٤	نعم الدین دایه ، عبدالله بن محمد رازی
٣٩٩	نظام رازی	٣٩٦ ، ٣٢٢ ، ٢١٤	نعم الدین ، علی بن ابراهیم ، ابوتراب ورامینی
١٨٥	نظام الملک ، ٥٣ ، ٥٤ ، ٧٨ ، ٥٤ ، ١٨٤ ، ١٨٥	٢٢٧	نعم الدین کبری
٥٤٥		٣٩٦	نجیب ، سعد بن ای طالب رازی
٥٥٥		٣٠٧	تحاس ، ابوالعمالی رازی ، ٣٠٣
٦٦٦	نظامی	٣٩٨ ، ٣٩٧	فرسی
٣٩٧	نظامی عروضی	١٠٧	پژاد آریایی
١١٤	نعمان بن مقرون	٩٠ ، ٢٤	پژادهند و اروپائی
٤٩٩ ، ٥٠	نعمان رازی	٤٤٠	نائی
٢٢٩	نعمیم بن حماد	٣٨١	نصر
٦١٠ ، ٥٤٠ ، ٤٨٧	نعمیم بن مقرون	٥١٧	نصر بن ابی ناصر رازی
١٣١	نفس زکیہ ، محمد بن عبدالله	٣٩٨	امیرنصر بن احمد بن اسماعیل سامانی
٨٢	امام نفی (ع)	٥١٤	نصر بن احمد بن اسد بن سامان
١٥١	تلد دد	١٧٠	نصر بن حسن بن فیروزان
٤١٢	نواده عبدالله بن عباس	١٢٦	نصر بن سیار
١٥	نوادلطنیان	١٢٨	نصر بن عبدالعزیز خرازی
٩١ ، ٧٤	نوح (ع)	١٢٠	نصر بن مزاهم
٤١٢	نوح بن ابی مریم ، ابو عصمة	٦٣٥ ، ٣٩٨	نصر بن مهدی بن نصر ، ابوالفتح و نکری رازی
٢٧١	نوح بن انس	٢١٠	نصرة الدین پسر اتابک سعد
١٦٨ ، ١٦١	نوح بن منصور سامانی	٢٠١	اتابک نصرة الدین جهان بھلوان محمد
١٥٨	امیر نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی	٢٦٢ ، ٢٠٣	
١٥٨	١٥٧ ، ١٥٥ ، ١٥٤	١٤٥	نصر حاجب
٤٠٠ ، ٣٠٧ ، ٣٠٤ ، ٢٩٠ ، ٢٨٩	نور دخشیه	٣٨٨	نصر الدین ، محمود بن امیر ک رازی
٣٢٩	نور الدین محمود	٥٤٦	سیدنصر الدین (ناصر الدین) ، امامزاده در طهران
٣٩٨	امامزاده نور الله امامه		
٣٩٩	امیر نور الله رازی		
	نور الله شوشتری ، رک ، فاضی نورانه		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۲	دیلهم گیکر	۳۰	نویسنده کتاب البد و التاریخ
۲۶	هابیل	۲۵۳	نیزک
امام هادی ، علی النقی ، ابوالحسن علیہ السلام ۰ ۳۵۴ ، ۳۵۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۰ ، ۲۷۷		۴۰۰ ، ۳۰۵	نیستی رازی
۴۰۲ ، ۳۹۴		۱۰۴	نیکانر ، رک : سلوکوس اول
۴۶۸ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳	هادی ، موسی خلیفہ عباسی	۱۳۷	نیلسون دوبواز
۶۲۵ ، ۵۶۷		۳۱۶	وانق عباسی
۳۱۳	هارون بن سعید ایلی	۵۸۳	واحدی
۱۲۳	هارون الرشید	۶۶۲	والدۀ سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد
۱۲۴		۵۹۳	وحید دستگردی
۳۹۳	سلطان هاشم	۵۵۵	ورثة مجد الدوله
۱۸	هاگ مستشرق معروف	۱۰۸	ورثة نظام الملک
۴۲۵	هانزی سوم پادشاه کاستیل	۱۵	وزیر اردوان
۴۰۰	هبة الله بن حسن بن منصور ، ابو القاسم رازی	۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۱۴۸	وشتمنگیر بن زیاد
۴۰۳	هجویری	۶۲۵ ، ۴۹۰ ، ۱۵۸ ، ۱۵۷	وشمگیر بن زیاد
۲۹	هخامنش	۴۰۰	مولانا وصلی رازی
۲۳ ، ۳۲ ، ۲۹ ، ۱۴	هخامنشی	۴۹	وصی (حضرت علی)
۰ ، ۲۸ ، ۲۵ ، ۱۵ ، ۱۳ ، ۶	هخامنشیان	۱۴۶	وصیف بکتمری
۰ ، ۴۵۷ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۲۹		۴۰۰	وفائی
۵۴۴		۳۲۹	وکیع
۹۱	هخامنشیها	۲۳	ولعش (بلاش)
۳۷۸ ، ۳۴۰	هدایت ، صاحب مجمع الفصحاو کتب دیگر	۶۰۹	ولف آلمانی
۴۶۴ ، ۱۳	هدبة بن خالد	۲۳	واوگر (بلاش) اشکانی
۱۳ ، ۴	هر سفلد	۳۳	ولوگر اول (بلاش اول)
۱۳۵	هرتل آلمانی	۳۴۴	ولوگر سوم (بلاش سوم)
۲۴۹	هرثمه بن اعین	۴۰۰	ولید بن ابان قصرانی رازی
۷۰۴ ، ۲	هرثمه	۲۱۹	ولید بن ابان ضمی رازی
۲۰	هرمز (اهورامزدا)	۱۲	امیرولی ، میارزالدین در واقیع
۱۱۳	هرمز پدر خسرو پرویز	۳۱۴	وندیشمان
۴۰۷	هرمز پسر یزدگرد دوم ساسانی	۲۴۲	وهب بن ابراهیم
			ویس خان پسر علی مرادخان
			ویلپر ، رک ، دونالدویلبر

فهرست اعلام رجال وطوابیف

۷۰۵

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۱۱ ، ۳۸۳ ، ۳۷۲ ، ۳۶۵ ، ۳۵۹	هشام بن عبدالله رازی	۴۰۹ ، ۳۴۴ ، ۸۶ ، ۸۵	
۴۰۸ ، ۴۴۹ ، ۴۴۷ ، ۴۳۹ ، ۴۲۵		۵۶۰ ، ۵۶۴	
۴۸۰ ، ۴۷۹ ، ۴۷۳ ، ۴۷۱ ، ۴۷۰	هشام عبد الملک	۸۲	
۴۸۶ ، ۴۸۵ ، ۴۸۴ ، ۴۸۳ ، ۴۸۲	هشام بن عبید الله رازی ، رک ، هشام بن عبدالله	۳۲۹ ، ۳۰۰	
۵۰۵ ، ۴۹۶ ، ۴۹۱ ، ۴۸۹ ، ۴۸۸	هشام بن عمار	۴۰۹ ، ۵۰	هشام بن منثی رازی
۵۱۲ ، ۵۱۰ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۵۰۶	هشام بن عمار دمشقی	۸۶ ، ۸۵	هشام بن عبید الله (یا عبدالله)
۵۲۰ ، ۵۱۷ ، ۵۱۶ ، ۵۱۵ ، ۵۱۴	هلاکو	۳۰۰	
۵۲۹ ، ۵۲۸ ، ۵۲۳ ، ۵۲۲ ، ۵۲۱	حالل بن علیه (علقه ؟)	۵۹۲ ، ۴۱۵	
۵۴۰ ، ۵۳۸ ، ۵۳۷ ، ۵۳۲ ، ۵۳۰	همدمی رازی	۲۶۸	
۵۴۶ ، ۵۴۵ ، ۵۴۴ ، ۵۴۳ ، ۵۴۱	هندوان	۴۴۲ ، ۴۰۹	
۵۵۲ ، ۵۵۵ ، ۵۵۴ ، ۵۴۹ ، ۵۴۷	هتری برستد	۲۵ ، ۱۷	
۵۶۲ ، ۵۶۰ ، ۵۵۹ ، ۵۵۸ ، ۵۵۷	هینیک ایران شناس معروف	۱۴ ، ۱۱	
۵۷۰ ، ۵۶۷ ، ۵۶۶ ، ۵۶۵ ، ۵۶۴	هورن	۱۲	
۵۸۲ ، ۵۸۱ ، ۵۷۹ ، ۵۷۵ ، ۵۷۳	هوریان	۲	
۵۹۵ ، ۵۹۳ ، ۵۸۹ ، ۵۸۵ ، ۵۸۴	هوز	۶۴۵	
۶۰۰ ، ۵۹۹ ، ۵۹۸ ، ۵۹۷ ، ۵۹۶	هوشنج ییشدادی	۶۵۶ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۲۶	
۶۱۱ ، ۶۱۰ ، ۶۰۹ ، ۶۰۸ ، ۶۰۴	هوگ	۱۲	
۶۱۷ ، ۶۱۶ ، ۶۱۵ ، ۶۱۳ ، ۶۱۲	دوم (عبدی از نسل فریدون)	۶۷۰ ، ۶۶۸	
۶۲۵ ، ۶۲۴ ، ۶۲۳ ، ۶۲۲ ، ۶۱۹	هودخشن	۶۸۲ ، ۶۷۱	
۶۳۲ ، ۶۳۰ ، ۶۲۹ ، ۶۲۸ ، ۶۲۷	هیربد	۹۷ ، ۹۶	
۶۳۹ ، ۶۳۸ ، ۶۳۷ ، ۶۳۶ ، ۶۳۵	هیردان	۴۸۵ ، ۳۶۵ ، ۳۶۴ ، ۳۰	
۶۶۴ ، ۶۶۱ ، ۶۶۹ ، ۶۶۱ ، ۶۶۰	یادگار محمد نبیره زاده کوهرشاد بیکم	۳۶۵ ، ۳۶۴ ، ۸۳ ، ۳۷	
۶۶۷ ، ۶۶۵	یاران ماسکان	۲۳۱	
۳۹۳	یاران محمود غزنوی	۱۵۴	
۳۰۱	یارعلی طهرانی	۱۷۳	
۴۰۲	یاقوت صاحب معجم البلدان	۴۰۴	
۴۰۲ ، ۵۰	یوحنا بن ابی الماء رازی	۳۷	
۳۲۹	یوحنا بن بکیر	۳۷	
۳۹۸	یوحنا بن حسین ، ابوالفضل علوی	۴۲	
۴۰۴ ، ۴۰۳	یوحنا بن ذکریا (ع)	۴۳	
۵۷ ، ۵۲	یوحنا بن ذید شهید (ع)	۸۰ ، ۸۱ ، ۸۰ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۵۰	
۲۷۳	یوحنا بن سعید قطان	۸۵ ، ۸۳ ، ۸۱ ، ۸۰ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۵۰	
۴۰۲	یوحنا بن ضریس	۱۳۹ ، ۱۳۳ ، ۸۸ ، ۸۶	
		۱۵۱ ، ۱۵۰	
		۱۴۹ ، ۱۴۶	
		۲۹۵ ، ۱۸۹	
		۳۰۹	
		۳۳۰ ، ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱	
		۳۱۲	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٤٠٨	يعرب بن قحطان	٢٣٤	يعسى بن عبد اللطيف، مؤلف كتاب التواريخ
٤٠٥ ، ٣٨٤ ، ٣٨٣	يعقوب بن اسحق كليني	١٣٣ ، ١٣١	يعسى بن عبدالله، برادر نفس زكيه
٤١٥		٢٩٥ ، ٢٩٤	يعسى بن علاء رازى
٣٥٤	يعقوب بن عبدالله قمي	٤٦٨	يعسى بن عمر بن يعسى الطالبي
٤٠٥	يعقوب بن محمد، ابو يوسف رازى	٣٤٥ ، ٢٩٧	يعسى بن محمد بن صاعد
٤٢٠ ، ١٤٠ ، ١٣٩ ، ١٣٨	يعقوب لبت	٢٧٥	يعسى بن محمد بن على، عزال الدين ابو القاسم هرتفصي
٢٥٢ ، ٢٤٥ ، ١١٥	يعقوبي	٤٠٣ ، ٤٠٣	رازى
٢٥٣	يعلى بن عبيد	٤٠٣ ، ٤٠٣	يعسى بن معاذ، ابو زكريا رازى
٢١٠	يعمهنويه	٤٠٦ ، ٤٠٥	يعسى بن معاذ، ابو زكريا رازى
٢٧٥ ، ٢٤٨ ، ٧٤	حضرت يوسف (ع)	٤٠٦	يعسى بن هعلي بن منصور، ابو زكريا، ابو عوانه
٥٩٠	ميرزا يوسف آشتiani معروف به آقا	٤٠٥	رازى
١٨٦	يوسف بزنمي	٢٩٥	يعسى بن معين
١٤٧ ، ١٤٦ ، ١٤٥	يوسف بن ابي الساج	٤٣٦	يعسى بن معيره وهبى فرجى رازى
٤٠٥	يوسف بن حسين بن على بن يعقوب، ابو يعقوب	١١١ ، ٢٧ ، ٢٤	يزدان
٤٠٦	رازى	٥٤١	يزدجرد ساساني
٢٨٤	يوسف بن عمر قواس	١١٧ ، ١١٦ ، ١١٥	يزدجرد سوم
٢٧٠	يوسف بن موسى مروردى	٤٠٨ ، ١١٣	يزدگرد دوم ساساني
٢٢٢	يوسف بيك بن اوذون حسن	١١٦	يزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساساني
٩٤ ، ٣٥٠٢٣ ، ٣١ ، ١٧ ، ١٢	يونانيان	١١٧ ، ١١٨ ، ١١٦ ، ١١٥	، ٢٦٨ ، ١١٨ ، ١١٧ ، ١١٦ ، ١١٥
٩٨		٥٤٥ ، ٢٦٩	دکتر یزدگردی، رک، دکتر امیر حسن
٣٢٤	يونس بن عبدالاعلى	١٢٣	یزدگردی
٢٢ ، ١٤	يونانیها	١٢٠ ، ١١٩	یزید بن ابي نجدة فاراري
٢٠٧ ، ٢٠٦ ، ٢٠٥	يونس خان پسر تکش	١٢٠ ، ١١٩	یزید بن حجاج (فتح، حجاج)
٤٢١		١٢٤	یزید بن حرث (حارث)، بن رويم، ابو حوشب
٢٩٦	يونیني	٥٩٨ ، ٥٩٧	یزید بن فيس ارجى
٩٣	يهود	١٢٠ ، ١١٩	یزید بن معاویه
٤٥١	يهودي	١٢٣ ، ١٢٢	یزید بن مهلب
٣٥٥ ، ٩٣ ، ٣٩	يهوديان	١٢٥	

۹-فهرست بلدان راماکن

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۳۰، ۱۲۳، ۶۰، ۱۱۱۰، ۲۱۸۹، ۱۸۵، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۳، ۱۹۲، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۳۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۲۹، ۴۹۵، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۱۳، ۲۶۷، ۶۷۲، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۷، ۵۰۳، ۶۷۵، ۶۷۴	آذربایجان	۵۳۸	آبادی امامزاده قاسم در شمیران
۵۹۷	آذربایجان	۵۹۰، ۲۱۲، ۲۱۱	آبکون
۱۷	آذربخت	۴۷۹، ۱۷۶، ۵۶	آبه
۲۲۵	آرامگاه ابراهیم خواص	۴۷۹	آبه از فراء مصر
۴۵۲	آرامگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر	۴۷۹	آله در اصفهان
۴۶۵	آرامگاه زرنشیان ایکن	۵۳۱، ۴۷۸	هزاره آبه غار
۴۱۰	آرامگاه علی بن عبدالمطلب بن حرجانی	۴۷۸	آیام آ (آبامه)، بنام زن سلوکوس
۲۲۵	آرامگاه امام محمدشیبانی	۴۷۸، ۴۷۷، ۱۰۲	آبامه
۵۷۶، ۴۶۰	آستان مقدس حضرت عبدالعظیم	۶۰۷	آنکدۀ بلخ
۲۲۸، ۲۲۷	۲۲۸، ۲۲۹	۳۱۰، ۳۰، ۲۸، ۴۷، ۴۶، ۸۳، ۴۲۰	آنکدۀ ری، ۸۱
۵۳۱، ۵۱۶، ۴۴۶، ۴۴۱	۵۳۱، ۵۲۰	۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۲۴	آنکدۀ ری، ۸۲
۶۲۰، ۵۷۴، ۵۶۸، ۵۶۶، ۵۳۴	۶۲۰	۳۶۴، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳	آنکدۀ ری، ۸۳
۶۴۱		۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵	آنکدۀ شهرستان و آهار
۱۳۱، ۹۵	آسیا	۵۶۷، ۴۶۳، ۴۶۵	آنکدۀ شهرهای شهریار
۲۹	آسیای صغیر	۴۶۷، ۴۶۳، ۴۶۵	آنکدۀ قدیم ری، ۳۶
۴۷۹	آش	۳۶۶	آنکدۀ شهرستان و آهار (بهرام)
۱۰۵	آمارد	۴۶۵	آنکدۀ ساوه‌چلاع (دیه)
۱۰۵	آمالد	۴۶۱، ۴۶۰	آنکدۀ شهرستان و آهار
۶۷۶، ۶۷۵	آمد	۴۵۵	آجین دوچین
۴۸۵، ۴۶۶، ۴۰۲، ۱۴۸، ۱۰۵	آمل	۶۰۲	آخر سر
۵۷۰، ۵۶۸، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۸۷		۴۶۵	آدران آرنکه
۶۴۸، ۶۱۹		۴۶۵، ۴۵۵	آدران شهریار
		۵۰۳	آذربادگان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۳۹	ارشکان (= رشکان)	۱۰۵	آمدل
۱۰۶ ، ۱۰۲	ارشکیه (ری)	۴۷۷	آن تیوخیا (انطا کیه)
۵۹۰ ، ۳۳۸	ارک طهران	۵۷۴ ، ۳۸۲	آندل
۱۹۲ ، ۳۵	ارمن(ارمنستان)	۰ ، ۵۲۰ ، ۵۱۱ ، ۴۷۹ ، ۴۷۳	آوه ۱۵۹
۹۸ ، ۹۶ ، ۳۵	ارمنستان	۶۰۰ ، ۵۷۲ ، ۵۵۹ ، ۵۵۸ ، ۵۵۶	آوه (از اعمال فزوین ؟)
۶۷۶ ، ۶۷۵ ، ۱۴۵	ارمنیه، ارمنیه	۴۷۳	آه
۴۸۷	ارن	۴۸۰ ، ۴۷۹ ، ۳۰۶	آهار ۲۵۷ ، ۴۶۰ ، ۴۶۲ ، ۴۶۱
۴۸۲	ارنبو(نیز، رک، ارنبویه)	۰ ، ۵۰۴	۰ ، ۵۹۰ ، ۵۷۰ ، ۵۱۰
۰ ، ۵۰۵ ، ۵۰۸ ، ۴۸۳ ، ۴۸۲ ، ۴۷۲	ارنبویه	۴۶۰	آهار بشم
۶۳۹ ، ۶۳۱		۶۶۶ ، ۲۰۱	ابخاز
۶۳۰ ، ۵۰۸	ارنگه	۲۴۰	ابراهیم آباد طهران
۳۵۷ ، ۳۵۵	اروبا	۵۶۱ ، ۴۸۰	مزرعه ابروهه
۶۷۵ ، ۶۷۴ ، ۶۶۹	اروندرود (دجله)	۸۸	ابن نایویه (بغمه)
۵۱۳	ازاری (ظ، ارازی = ری)	۰ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۱ ، ۱۱۹	ابهر ۱۴۷
۴۸۳	ازدورقان	۰ ، ۲۷۲ ، ۲۰۲ ، ۱۵۹ ، ۱۵۴ ، ۱۴۹	۰ ، ۲۷۲ ، ۲۰۲
۴۸۴	ازدیرقان	۰ ، ۵۵۸ ، ۵۴۰ ، ۴۸۰ ، ۴۷۰ ، ۴۷۳ ، ۴۳۳	۰ ، ۵۵۸ ، ۵۴۰ ، ۴۸۰ ، ۴۷۰ ، ۴۷۳ ، ۴۳۳
۶۰۹ ، ۴۸۴ ، ۴۵۶	اسان	۶۴۱ ، ۶۰۰ ، ۵۷۲	اتراد
۵۱۱	اساوره (محلی در راه همدان به ری)	۲۲۴	اجمال قصران
۵۸۷ ، ۵۷۴ ، ۴۲۵ ، ۲۲۴	اسپانیا	۶۰۳ ، ۴۹۸	ادارة آمار عمومی
۴۸۴	استاذافوون (استاق افzon ؟)	۶۱۶	ادون (اذون)
۴۸۴	استاذخرذ	۴۸۱	اذربیجان
۲۵۷	استانبول	۵۴۰ ، ۱۰	اذون
۱۱۲ ، ۹۵ ، ۹۴ ، ۱۶	استخر	۰ ، ۵۰۳ ، ۵۰۲ ، ۴۸۱ ، ۴۸۰	اراضی پشت کوشک در لوسان
۲۴۲ ، ۲۱۹	استراباد	۰ ، ۲۷۹	اران ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳
۰ ، ۴۸۵ ، ۴۸۴	استتاباذ (= استوناوند، جرهد)،	۰ ، ۵۰۰ ، ۵۰۰	اربل
۴۸۶		۵۲۲	ارجان
۴۵۰ ، ۴۲۰ ، ۱۶۹	استودان بزرگویید	۰ ، ۲۰۴	اردبیل
۲۶۷ ، ۴	استوناوند) = استتاباد، جرهد)	۰ ، ۲۰۱ ، ۱۹۳	اردستان
۰ ، ۴۹۰ - ۴۸۵		۰ ، ۱۴۶	اردشیر خوره
۵۴۵ ، ۵۲۱ ، ۴۹۷	استیناوند (استوناوند)	۶۷۱ ، ۶۶۷ ، ۶۶۶	اردنه
۴۸۶		۵۷۵ ، ۳۴۵	
۴۹۱ ، ۴۹۰ ، ۱۵۴	احساق آباد دماوند	۴۶	
۲۹ ، ۲۵	احسق اووند	۵۷۱ ، ۲۳۱ ، ۱۴۶	
		۶۳۹	
		۰ ، ۲۴۹	
		۴۸۲ ، ۴۸۱ ، ۲۱۱	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۰۲ ، ۵۰۰	اليمان (ایلمان ، الیمون)	۱۹۸	اسدآباد
۳۳۴	امامزاده حسن ، رک ، مشهد امامزاده حسن	۴۸۸	اسروشنه
۶۲۰	امامزاده ابوالحسن درآب اندرمان	۴۹۱ ، ۲۸۱	اسفندن
۵۶۶ ، ۴۱۲	امامزاده زید (بقعه)	۴۹۱	أسفدن
۵۲۸ ، ۵۲۷	امامزاده عبدالله (بقعه)	۴۹۱ ، ۳۲۸	أسفیدن
۶۲۰	امامزاده قاسم شمیران (بقعه)	۲۲۸ ، ۱۵۸	اسفراین
۵۴۶	امامزاده سیدنصرالدین (ناصرالدین بقعه)	۶۴۹ ، ۶۲۷ ، ۵۰۶ ، ۴۹۲ ، ۴۹۱	اسک=
۶۲۰	امامزاده يحيى (بقعه)	۲۷۶ ، ۳۵۳	استکندریه
۴۹۷ ، ۴۹۶ ۴۹۵ ، ۴۹۴	امامه ۱۷۶	۵۰۶	اسلکه
۵۱۵ ، ۴۹۹ ، ۴۹۸	امامه ۱۷۶	۴۹۲	انك (= اسک)
۴۹۸	امامة سفلی	۵۴۲ ، ۴۰۴ ، ۱۱۷	اصطخر فارس
۴۹۸	امامة عليا	۱۱۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵	اصفهان ۱۰۴
۴۴۸ ، ۴۲۲ ، ۱۵۲	اعین آباد	، ۱۴۹ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳	
۴۹۶	انبا به	، ۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۳ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱	
۶۰۶ ، ۵۱۵	انیامه ۱۷۶	، ۱۸۱ ، ۱۷۷ ، ۱۷۶ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹	
۴۹۹ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷	اندرمان ری	، ۲۰۱ ، ۱۹۲ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷	
۵۹۰	انزلي	، ۲۲۱ ، ۲۱۳ ، ۲۰۸ ، ۲۰۶ ، ۲۰۳	
۱۹۵	اتس آناد	، ۲۴۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۲	
۶۸۷ ، ۴۷۷	انطاکیه (آن تیوخایا)	، ۲۷۴ ، ۲۶۳ ، ۲۵۰ ، ۲۴۵ ، ۲۴۲	
۱۸۸	انطاکیه شام	، ۲۷۸ ، ۲۷۲ ، ۲۱۹ ، ۳۰۵ ، ۲۸۶	
۵۹۰	او دراجان؛ (= او دلاجان، عودلاجان طهران؛)	، ۴۳۵ ، ۴۳۳ ، ۴۲۲ ، ۴۱۰ ، ۳۹۷	
۵۹۰	او دلاجان؟ (عودلاجان طهران) ۵۱۹	، ۵۵۰ ، ۴۷۹ ، ۴۲۸ ، ۴۳۷ ، ۴۲۶	
۲۴۳ ، ۱۰۱ ، ۳۱	او دریس (ری)	، ۶۱۳ ، ۵۸۸ ، ۵۸۷ ، ۵۷۸ ، ۵۵۹	
۴۵۵	او دریں موطن سلوکوس نیکاتر	۶۲۹ ، ۶۲۸	
۵۹۰ ، ۵۰۴ ، ۴۶۴ ، ۴۶۲	اوین شهربار	۵۶۸ ، ۵۲۳ ، ۵۱۹ ، ۵۱۰	افجه لواسان
۰۵۳ ، ۵۰۲ ، ۵۰۱ ، ۴۹۹	اوین ۲۵۷	۶۱۸ ، ۵۰۱ ، ۴۹۳ ، ۴۹۲	افرندين
۵۹۰	اوین	۶۱۳ ، ۴۹۳ ، ۴۹۲	افریدون (= افریدین)
۱۲۸	اهروانه	۶۴۰ ، ۶۱۸	افغانستان
		۱۸۸	آقانوس جنوب ایران
		۶۵۸	البرز ، رک ، کوه البرز

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۰۰، ۴۷۴	ایوان کیف (ایوانک، ایوانکی)	۱۲۸	اهن و آهن
۴۱۸، ۵۷۵، ۵۶۱، ۵۳۶، ۵۰۱		۲۴۸، ۱۹۵، ۱۰۹، ۱۰۶	اهواز
۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲، ۵۰۱	ایون	۴۹۹	اهواز قریب‌ای ازدی
۵۰۵	آیه	۴۹۹	
۶۶۷، ۶۶۶	باب‌الاواب (درست‌دقفار)	.۳۱، ۳۰، ۲۵، ۱۹، ۱۴	ایران، ۱۱، ۱۲، ۱۳
۱۵۰، ۱۴۹	باب‌الاسد (در همدان)	.۹۱، ۵۸، ۳۹، ۳۶، ۳۵، ۲۲، ۲۲	
۱۰۶	باب‌بلیسان	.۱۱۴، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۸، ۹۳، ۹۲	
۵۰۳	باب‌روذگران	.۲۲۲، ۲۱۶، ۲۱۵، ۱۸۸	.۱۳۶
۵۰۳	باب‌رویگران	.۳۷۹، ۳۶۷، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۴۱	
۹۲	باب‌بری	.۴۵۳، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۱۵	
۳۹۶، ۳۸۵	باب‌الکوفة بنداد	.۵۹۱، ۵۵۱، ۵۴۴، ۵۱۹، ۴۵۴	
۱۳۱، ۱۰۴، ۹۷	بابل	.۶۷۷، ۶۷۶، ۶۵۸، ۶۵۷، ۶۴۲	
۶۰۲	بابلسر	۶۷۸	
۵۸۵، ۸۵	باب‌هشام	۳۶۷، ۹۱	ایران باستان
۱۰۴	بابیلن (بابل)	۱۸۶	ایران زمین
۵۹۰	باره‌روش	۶۳۷	ایران مرکزی
۳۶۲، ۲۸	باروی ری بازمانده از قدیم	۱۱	ایران ویج
۳۸۵	بارار بنداد	۵۰۰، ۴۹۹	ایربین
۱۰۶	بازار نیسان	۵۰۰	مزروعه ایربین
۲۳۶	بازارچه قوام‌الدوله طهران	۴۵۲	ایستگاه راه‌آهن حضرت عبدالعظیم
۲۳۶	بازارچه نایب‌السلطنه طهران	۱۰۰	ایوس
۲۳۶	بازار دروازه طهران	۴۶۰	ایطالیا
۵۵۰، ۵۴۹	بازار دهک‌نودر ری قدیم	۴۶۵، ۴۶۴، ۴۵۹	ایسلان
۴۱۵، ۲۰۶	بازار روده	۵۲۱، ۵۰۲، ۵۰۰	ایلمان (الیمان، الیمون)
۴۵۱	بازار سروشیده شهردی	۱۰۸	ایوان اردوان
۶۱۶	بازار کیلین	۴۴۳	ایوان حضرت عبدالعظیم
۶۲۸، ۸۷، ۸۴	بازار نرمه	۵۰۰، ۴۲۳	ایوانک (ایوان‌کیف، ایوانکی)
۱۲۸	بازار نصر‌آباد	۴۵۰	ایوان‌کسری
۴۵۸، ۴۵۴	باستان‌شناسی (اداره)	۵۰۰، ۴۵۴	ایوان‌کی (ایوانک، ایوان‌کیف)
۸۸	باطان	۵۲۶، ۵۰۱	
۵۹۰	باغ‌جنت در طهران		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۹۱	بروجرد	۶۷۶ ، ۲۲۳	باکو
۵۴۸	بزد	۴۷۱	بالارستان
۵۱۰	بزم (بشم)	۵۷۴ ، ۵۲۶ ۵۰۶ ، ۵۰۵	بالغآباد
۵۱۰	بزم نور	۵۹۰	بالفارونس (= بارفروش)
۵۰۹ ، ۵۰۸	بسا (= بناویه)	۶۲۷ ، ۵۰۶	بامهر
۵۰۹	بسا (= فسادر فارس)	۵۰۶	بانک
۶۵۳ ، ۲۲۸	بساط	۶۶۴	بحر اعظم (بحر محيط)
۵۴۲ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸	بشاویه (فتحاویه) ۴۷۲	۶۵۴ ، ۶۰۵ ، ۵۶۹ ، ۵۲۷ ، ۵۲۶	بحر خزر
۵۸۱ ، ۵۶۴		۶۶۷	
۵۱۰ ، ۵۰۹	بشم (بزم)	۶۶۷	بخارا ۱۴۸ ، ۲۱۲ ، ۱۶۱ ، ۱۵۴ ، ۲۸۴
۶۲۲ ، ۴۱۴ ، ۲۸۲	بصره ۱۲۲ ، ۴۶	۴۴۶ ، ۴۴۵ ، ۳۷۶ ، ۳۲۶	، ۱۶۱ ، ۱۵۴ ، ۲۱۲ ، ۱۴۸
۱۳۸ ، ۱۳۷	بغداد ۱۳۰ ، ۱۳۴	۸۴	بحش سنی نشین ری
۱۰۹	۱۰۸ ، ۱۰۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۰		بحش شافعیان ، رک : بخش شافعی نشین
۱۸۹ ، ۱۸۳	۱۸۱ ، ۱۷۸ ، ۱۶۵	۸۸ ، ۸۶ ، ۸۴	بحش شافعی نشین ری ۸۱
۱۹۸ ، ۱۹۶	۱۹۴ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱	۸۱	بحش شیعه نشین ری
۲۵۰	۲۲۰ ، ۲۱۵ ، ۲۰۸ ، ۲۰۶	۸۵	بحش مخصوص حنفیان
۲۷۴	۲۷۱ ، ۲۷۰ ، ۲۵۶ ، ۲۵۳	۸۵ ، ۸۶	بحش مخصوص شافعیان
۲۸۴	۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰	۳۹۲	بدخستان
۳۰۱	۳۰۰ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۸۶	۵۰۶	برا
۳۱۳	۳۱۲ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۵	۴۵۱ ، ۴۵۰	برج نعام سنتکی قديعی ری
۳۲۶	۳۲۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۰ ، ۳۱۴	۴۴۰ ، ۴۱۵ ، ۱۸۳ ، ۱۸۲	برج طفلر ۸۵
۳۴۰	۳۲۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۹ ، ۳۲۸	۴۵۱	
۳۵۰	۳۲۹ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۵	۶۷۱ ، ۶۷۰ ، ۶۶۹	برد
۳۵۹	۳۵۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۱	۰	برزاد (فرزاد) ۵۸ ، ۴۷۶ ، ۵۹۵
۳۸۱	۳۸۰ ، ۳۶۹ ، ۳۶۸ ، ۳۶۷	۶۳۵	برزکوه ، رک : کوه برز
۳۹۵	۳۹۴ ، ۳۹۲ ، ۳۸۹ ، ۳۸۵	۶۲۷ ، ۵۰۷ ، ۵۰۶	برزیان ۴۹۲
۴۱۱	۴۰۵ ، ۴۰۱ ، ۴۰۰ ، ۳۹۶	۶۳۳ ، ۵۰۷	برستین
۴۸۶	۴۵۰ ، ۴۱۹ ، ۴۱۵ ، ۴۱۲	۴۵۴	برغان
۴۴۱	بقعة ابن اعیم خواص ۴۳۹ ، ۵۵	۱۱۳ ، ۳۷	برگه ، محل آتشکده ری در تپه میل
۴۲۲	بقعة ابن مابویه	۵۸۶ ، ۵۱۷	برلین
۳۰۰	بقعة بولاق در رازی		
۵۹۰	بقعة سید اسماعیل		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۸۶، ۲۶۶، ۱۴۲، ۱۲۵	بولاق	۵۳۷، ۴۱۴، ۱۸۸، ۸۳	بقةٌ بَنِي زَبِيدَةٍ
۶۲۷	بومهن	۴۶۲	بقةٌ بَنِي شَهْرَبَانُو
۱۰۹	بهبهان	۴۱۱، ۸۸	بقةٌ جوانمرد قصاب
۵۱۲	بهبهان [کند]	۴۳۹، ۸۳	بقةٌ حضرت حمزه (ع)
۵۹۰	بهجت آباد طهران	۵۷۰	بقةٌ سیدزاده وسید طاهر درشکراب
۵۱۳	البهدان	۵۹۱	بقةٌ امامزاده زید در طهران
۰۵۹، ۰۰۸، ۴۷۳، ۴۷۲	بهزان	۴۳۹	بقةٌ امامزاده طاهر (ع)
۰۵۸۰، ۰۵۶۴، ۰۵۲۴، ۰۵۱۶ - ۰۵۱۲	بهزان	۴۳۹، ۴۱۹، ۴۱۶، ۸۳	بقةٌ حضرت عبدالعظیم (ع)
۰۵۹۹، ۰۵۸۲، ۰۵۸۱	بهستان	۴۰۹	بقةٌ امامزاده عبدالله (ع)
۲۵	بهنام بوربور، رک، بهنام سوخته	۵۹۱، ۰۵۴۶	بقةٌ امامزاده سیدنصرالدین
۶۳۳، ۶۰۹	بهنام یازکی در ورامین	۵۹۱	بقةٌ امامزاده سیدولی
۶۱۴	بهنام سوخته یا بهنام بوربور ورامین	۵۹۱، ۳۹۳	بقةٌ امامزاده یحیی
۶۳۳		۴۹۳، ۴۱۹	بقیع
۶۲۳	بهنام سیل سپر	۱۸۹	بلاد آل مزید در عراق عرب
۶۲۳، ۵۲۸	بهنام عرب	۳۹۰، ۲۴۷	بلاد عجم
۶۲۳	بهنام قرج	۶۳۹	بلاد سکرد
۰، ۴۷۵، ۴۷۴، ۳۶۶	بهنام ورامین ۳۶۵	۴۰۴، ۲۵۰، ۱۸۷، ۱۱۶، ۱۰۰، ۹	بلخ
۰، ۶۲۲، ۶۱۵، ۰۵۲۸، ۰۵۱۶، ۰۵۱۵	بهنام ورامین	۶۵۷، ۰۵۴۲، ۴۰۴	
۶۴۱، ۶۳۳		۵۲۳، ۰۵۱۹، ۰۵۱۰	بلده نور
۰۵۷	بهنام وسط	۱۹۳	بلغار
۰، ۵۱۲، ۰۵۰۹، ۴۷۳، ۴۷۲، ۳۶۶	بهنام	۵۱۰	بلکومنی
۰۵۸۰، ۰۵۱۶، ۰۵۱۵، ۰۵۱۴، ۰۵۱۳		۱۰۶	بلیسان
۹۷	بهیستون	۵۲۷	بنای بَنِي زَبِيدَةٍ
۰۵۱۶	مزروعه بَنِي مَرِيم	۵۲۷	بنای بَنِي شَهْرَبَانُو
۳۲۱	بیت المقدس	۵۱۰	مزروعه بندگران شهریار
۴۶۳، ۴۶۲	بیدکنه	۵۱۰، ۰۵۰۷	بوآ
۰۵۷۱	بیر جند	۵۵۶، ۰۵۱۱، ۴۷۳	بوسته (نخ، بوسته، بوسته)
		۶۱۳	

فهرست بلدان و اماکن

۷۶۳

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۰۰	بیشی	۳۸۲	البیره
۹۳	بیهنة ماد	۹۸، ۲۵	بیستون
۴۹۶	پروزکوه	۵۱۶	بیستی
۲۶۷	تاجیکستان	۶۴۳، ۶۴۲، ۵۴۴، ۴۵۷	بیکنی
۲۴۸، ۱۳۶	تبیت	۵۱۷، ۳۲۲، ۲۷۹	بیلری
۱۶۹	تبریث	۵۱۷	بیل قزوین
۲۳۲، ۲۲۹، ۲۲۱، ۲۱۸، ۱۸۱	تبریز	۳۵۸	بیمارستان بغداد
۴۶۱		۳۶۷	بیمارستان پرسپلیس
۱۰۵	تپوستان	۳۶۴	بیمارستان ری ۳۷، ۳۵۸، ۸۳
۳۶۸، ۳۷	تپه جال طرخان	۳۶۸، ۳۶۷	بیمارستان فیروز آزادی شهری
۵۲۳، ۵۲۲	تپه شاهانی	۴۵۱	بیمارستان همدان
۳۷	تپه هر تپی کرد	۳۶۷	بین النهرين
۳۶۵، ۱۱۳، ۳۷، ۲۸، ۲۷	تپه میل	۱۱۶، ۹۰، ۹۳	پاروت (سرزمین) ۹۸، ۹۹
۳۶۸		۵۲۶، ۱۰۶، ۹۹	پاروت (سرزمین)
۴۷۶، ۴۱۵، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰	تجربیش	۵۶۹	پارت (عراق عجم)
۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۵، ۵۳۷، ۵۱۷		۴۲۷، ۲۱۶	پارچین
۶۲۴، ۶۰۳، ۵۹۶		۶۱۰	پارس ۴۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷
۱۰۲، ۹۸	تحت جمشید		
۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۵۶	تحت رستم	۶۴۹	
۴۶۵، ۴۶۴، ۴۵۶	تحت کیقباد	۴۳۵	پاریس
۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۵۶	تحت آیکلاؤس	۸۸	پالانگران
۴۲۱	ترمت اناهک بهلوان در همدان	۲۳۶	پامنار طهران
۱۸۲	تررت طغول اول	۶۴۴، ۶۴۳	پنهنخوار گر
۵۱۸	هز رعد ترسناباد	۶۴۳	پیشوارش
۵۰۳	تر غبد	۶۰۲، ۱۱۱	پنهنخوار گر
۵۰۳	تر غبی	۳۶۷	پرسپلیس
۲۴۸، ۱۸۸	ترک (سرزمین)	۴۶	پسا
۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۴، ۱۹۳، ۵۳	ترکستان	۵۷۵	پس قلمه شعیران طهران
۶۶۷		۵۷۳	پشتکوه
۹۹، ۹۸	تالی	۴۵۳	پشنده
۴۴۸، ۸۵	نقی آباد کنونی	۴۶۸، ۱۳۹	بطرزبورغ
۴۹۶	تمیشه	۶۵۷	بلجنوت (صراط)
۳۹۳، ۳۹۲	نشکابن	۶۲۷	بلور

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۱۹، ۵۱۸	جایجه‌رود (جاجرود)	۶۰۲، ۶۰۱، ۴۶۴، ۴۶۱	توجال
۵۱۹	جائیچ (= جائچ)	۳۳	توران
۱۵	جايكاه حنفيان	۲۴۵	تون
۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۲۳، ۱۱۱	جبال	۴۴۴، ۴۲۶، ۲۵۷، ۲۲۶	تهران
، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷		۱۸۳، ۱۸۲	
۰۲۷۰، ۰۲۵۵، ۰۲۵۳، ۰۲۵۱	جبال ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷	۰۲۶، ۰۲۴۷، ۰۲۴۶	
۶۲۴، ۶۰۰، ۵۵۸	جبال ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶	۰۵۱۰، ۰۵۱۸، ۰۵۱۲، ۰۵۱۴	جاجرود
۶۷۵	جبال آمد	۰۵۱۹، ۰۵۸۷، ۰۵۸۵، ۰۵۸۴	تیسفون
۰۲۷۰، ۰۲۵۵، ۰۲۵۳، ۰۲۵۱	جبال ۰۲۷۰، ۰۲۷۱	۰۵۴۰، ۰۴۴۲	جاجرم
۶۴۳	جبال البركتونی	۰۵۱۸، ۰۴۹۳، ۰۴۸۴، ۰۴۸۳	جاجرود
۶۰۳	جبال بادمان (فادوسیان ؛)	۰۵۱۹، ۰۴۰۹، ۰۴۰۸	جاده
۵۶۹، ۵۲۷، ۵۲۶	جبال بصر خرز	۰۵۱۰، ۰۵۲۲، ۰۵۱۹	خراسان
۹۰۲	جبال جرجان	۰۶۱۰، ۰۶۰۹، ۰۶۰۶	شمران
۹۰۳	جبال در نونچ (رونچ ؛)	۰۵۱۱، ۰۶۴۰، ۰۶۱۳	ق
۶۴۸	جبال دهاوند	۰۵۲۳، ۰۵۱۹	جاجرود (جاجرودا)
۶۶۹، ۶۵۳، ۶۴۲	جبال دیلم	۰۶۱۷	جاده خراسان
۶۵۳، ۶۵۲	جبال روینچ (روینچ)	۱۵۰	جاده شمران
۶۵۳	جبال روونچ (روونه)	۶۲۶، ۰۵۰۵	جاده قم
۴۶۷	جبال شمالی ری	۰۶۱۵	جال کولی
۶۶۹، ۶۴۲، ۴۸۸	جبال طبرستان	۰۵۹۰، ۰۵۱۹، ۰۴۷۴	جامع اشریان
۶۵۳، ۶۵۲	جبال فادوسیان	۰۴۸	جامع اشریان در روده
۶۷۶	جبال الفتح	۱۸۰، ۰۴۷، ۰۴۵	جامیع اصحاب حدیث در ری
۶۵۳، ۶۵۲، ۶۴۹	جبال فارن	۰۵۲۸، ۰۳۳۷	۰۳۱۹
۶۷۶، ۶۶۱	جبال فاقس (فقافاز)	۰۴۸	جامع اصفهان
۶۴۷، ۶۰۳، ۴۵۸	جبال قصران ری	۰۴۸	جامع حنفیان
۶۰۲	جبال قصران (درسرزمین سند)	۰۸۷، ۰۴۵	جامع سرهگ
۶۶۸	جبال قفقاز	۰۸۷، ۰۴۵	جامع طغل
۶۶۷	جبال گرجستان	۰۸۶، ۰۴۴	جامع عتیق مهدی در ری
۴۶۷	جبال متصل بدیلم	۰۴۱۰، ۰۴۰۹، ۰۱۳۱	۰۴۱۰، ۰۴۰۹، ۰۱۳۱
۱، ۱۹۵، ۱۷۸، ۱۵۷، ۱۵۶	جبال ۱۴۱	جامع مهدی ، رک ، جامع عتیق مهدی	جامع مهدی ، رک ، جامع عتیق مهدی
۶۴۵، ۶۲۳، ۴۶۴	۰۲۷، ۰۲۰	۰۴۸	جامع نجاریان
۶۶۹، ۶۶۴	جبال الاخضر (کوهفاف)	۰۳۱۶	جامع نیتابور
۶۰۰	جبال دهاوند	۰۴۵	جامههای ری
۰، ۶۰۲، ۶۰۰، ۵۴۴	جبال دهاوند (پناهگاه)	۰۵۲۰	جامودان (جامران ؛)
۶۷۸		۰۵۱۰	جانبوده (پناهگاه)
		۰۶۰۶، ۰۵۱۹، ۰۵۱۸	جائچ

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۲۲، ۵۲۱	جوسق دیهی در ری	۶۴۷، ۶۴۶، ۶۴۵، ۵۹۸	جبل دنیاوند
۲۳۷	جوسق عمر بن الماء در ری	۳۶۳	جبل ری
۵۲۲	جوسق (فلمه فرخان)	۶۷۷، ۶۶۹	جبل ذیتون در سراندیب
۵۲۱	جوسق فیزان در ری	۱۱	جبل سبلان
۵۲۱	جوسق قبروان	۶۶۹	جبل سراندیب
۵۶۶ = ۵۲۵ - ۵۲۳، ۳۱۳	جی (= جیان)	۶۵۴	جبل طبرستان
۵۸۱ - ۵۶۷		۶۶۷	جبل العرج
۵۲۵	جی اصفهان	۳۰۸	جهه
۵۲۶، ۴۹۳، ۴۷۴، ۳۱۳	جیان (= جی)	۵۲۰	جرا
۵۲۵		۵۲۰، ۵۰۵	جراذین
۵۲۵	جی سفلی	۵۰۳، ۲۰۲، ۱۰۹	جر بادقان
۵۲۵	جی علیا	۵۰۳	جر بایقان
۵۲۴، ۲۱۱، ۱۸۹	جيون	۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۳	جرجان
۱۵۱، ۱۳۳، ۸۸	جيلا بد مرداویج	۰۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۱۸۹، ۱۶۴	
۴۲۲، ۱۵۲		۶۷۸، ۴۰۷	
۵۲۵	جيلان	۱۶۸	جر جانیه
۶۰۲	چابکسر	۵۲۰	جر جیان
۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۵، ۲۸	جان ترخان	۵۲۱، ۴۷۴	جرم فتنا پویه
۲۳۶	جال حصار طهران	۵۲۱، ۴۸۶، ۴۸۵	جرهد (استوناوند)
۵۱۹	جال کولی (= جال کولی)	۶۳۲	جز ایر خامدات
۵۲۵	جال کاوانان (جال کوانان)	۰۲۵۳، ۲۴۷، ۱۹۲، ۱۲۳، ۱۸۹	جز بزره
۵۲۵	جال کاویان	۳۲۵، ۲۸۲	
۲۳۶	جال میدان طهران	۲۱۲، ۲۱۱	جزیره آبسکون
۱۰۹	جاوس	۳۸۵	جسر بنداد
۵۷۴، ۵۲۶، ۵۰۵	جال هرز	۵۲۱، ۵۰۰	جلال آبادغار ری
۵۲۵	جاده کاویان	۱۰۵	جلکه ری
۵۹۳، ۳۶۲، ۲۸	چنهه علی ری	۴۵۴	جلکه شهریار
۲۲۸	جناران اسفراین	۲۶۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴	جلولاء
۴۱۵، ۲۰۶	چهار بازار ری		
۲۳۹، ۲۲۷	چهار ریغ طهران	۵۲۰	جماران
۵۷۴-۵۲۶-۰۰۶، ۵۰۵	چهار هر ز (جال هرز)	۵۹۷، ۴۷۳	جنی
۰-۲۲۴، ۲۱۵، ۱۸۸، ۱۵۰	جوسق خلیفه در قصران داخل	۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۲۴	
۲۴۸	جین ۵۳	۵۲۲، ۵۱۰	
		۶۱۷، ۶۰۶	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۰	خانه صاحب عباد	۵۳۱	حاجی آباد
۱۶۶	خانه علی کامه	۶۶۷، ۴۶۹، ۴۰۹، ۲۸۲، ۱۵۶	حجاز
۱۷۹	خانه مجدد الدوله	۴۱۶	حرم حضرت عبدالعظیم
۳۶۷	خانه محمد بن زکریای رازی در ری	۵۹۰، ۲۴۱	حرمخانه کریمخان در طهران
۶۲۲	خاوه	۳۴۷، ۳۲۵، ۱۹۳	حرمین
۵۲۸	خاوه بهنام عرب	۰۹۰	حسن آزاد طهران
۵۲۸	خاوه شهریار	۵۱۹	حصارک لواسان
۱۸۸	ختن	۱۳۱	حصن زینبدی
۱۳۹	خجستان	۳۹۹، ۲۴۱	حضرت شاهزاده عبدالعظیم (بغده)
۵۲۸، ۵۲۰	خراذین	۶۲۰	حضرت عبدالعظیم (شهری)
۱۱۴، ۸۵، ۴۷، ۴۵، ۳۸، ۳۰	خراسان	۱۸۳	حضرت عبدالعظیم (شهری)
۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۵		۳۲۹	حل
۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶		۱۳۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۴	حلوان
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵		۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۶، ۱۵۱	
۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۱		۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳	
۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰		۴۲۳، ۲۶۹	
۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۵۸		۱۸۹	حل
۱۸۴، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵		۶۶۷، ۳۸۹	حصن
۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۷		۳۸۹	حصن ، قریه‌ای در ری
۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴		۶۴۰، ۶۰۱، ۵۶۸	حنزک (= هنژک)
۲۲۵، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۰۷		۶۴۱	
۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶		۵۴۵	حواشیر
۲۴۹، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۱		۴۶۵، ۴۲۹، ۲۶۷، ۱۲۴	حوزه ری
۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۵۰		۵۳۱، ۵۲۸، ۵۲۱، ۴۷۹، ۴۷۵	
۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۶۰، ۲۶۸		۶۱۶، ۶۱۴، ۵۹۴، ۵۷۲، ۵۳۵	
۳۰۱، ۳۸۶، ۳۷۹، ۳۷۰، ۳۶۹		۶۲۶	
۴۲۱، ۴۲۹، ۴۲۳، ۴۱۱، ۴۰۴		۵۳۱	حوزه قم
۴۹۲، ۴۸۹، ۴۸۵، ۴۷۹، ۴۷۳		۳۴۷	حیدرآباد دکن
۵۴۹، ۵۴۵، ۵۳۰، ۵۱۱، ۵۰۳		۵۶۹، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۰۱، ۱۰۶	خاراکس
۵۱۹، ۴۰۱، ۵۶۷، ۵۵۸، ۵۰۹		۵۷۴	
۶۶۷		۵۲۷	خالدآباد
۵۰۷	خراو	۲۹۹، ۱۸۰، ۵۸	خانه حسن صباح
۵۱۷	خرزویل		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۸۹	خیابان امیرکبیر (برق) طهران	۲۰۳، ۵۶	خرقان
۲۳۶	خیابان باب‌همایون طهران	۵۲۸، ۲۳۷	خرماباد ری
۵۸۹	خیابان برق (امیرکبیر) طهران	۶۴۱، ۶۰۱، ۵۶۸	خزک
۵۸۸	خیابان بوزردجمهوری طهران	۵۲۸	خسراهاباد
۴۴۸	خیابان تقی‌آباد و امین‌آباد	۵۲۹	خسرآباد
۵۸۸	خیابان جلیل‌آباد (خیام) طهران	۵۳۹، ۲۹۵	خطاستوا
۵۸۸، ۵۴۶	خیابان خیام طهران	۶۲۲	خطا
۵۸۹، ۲۳۶	خیابان ری طهران	۲۳۱، ۱۸۸	خلاط
۵۸۹	خیابان سیمه‌طهران	۶۷۵	خلستان
۵۸۹	خیابان شاهپور طهران	۳۶	خوارا (خوار)
۵۹۰	خیابان فرمانفرمای طهران	۵۲۹	خوار ری ۱۳۹، ۲۲۰، ۲۰۶، ۱۴۷،
۵۸۹، ۲۳۸	خیابان مولوی طهران ۲۳۶	۲۳۱، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۲۲، ۲۲۱	، ۳۶۱، ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۱
۵۸۸	خیابان ناصرخسرو طهران	۴۷۹، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۱، ۳۸۳	، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۰
۶۲۱	دهختر ۳۶۸، ۵۲۱، ۴۷۸، ۵۲۹، ۵۳۱	۴۹۵، ۴۹۳، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۰	، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۰۸، ۵۰۱، ۵۰۰
۵۴۲، ۲۰۹	حیل (حیل بزرگ)	۵۴۲، ۵۳۵، ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۱۵	، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۵
۱۱۷	دارابجرد	۵۷۲، ۵۷۱، ۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۵	، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۰۷، ۶۰۱، ۶۰۰
۱۸۰	دارالامارة سلجوقیان	۶۱۹، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۶، ۶۱۵	، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۱، ۶۲۵، ۶۲۲
۱۹۹	دارالامارة فخرالدوله	۶۴۳، ۶۳۹	، ۶۴۳، ۶۳۹
۵۰۶، ۲۴۲، ۲۳۶	دارالخلافه طهران	خوارزم ۱۰، ۱۱، ۱۰، ۷۹، ۷۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۷۹	خوارزم
۱۶۶، ۱۶۵	دارالسلام (نداد)	۳۹۶، ۳۷۹	خواش
۳۲۹	دارالقطن	۵۴۶	خواهی
۳۴۱	دارالکتب سلطان مایزید عثمانی	۵۳۰	خوردوبن
۶۲۱ ۵۳۳	دانشلوا (داشیلو) ۱۸۹، ۴۱۱، ۴۱۲	۴۵۵	خوزستان ۴۶، ۴۶، ۹۳، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۶۵
۶۶۸	داغستان	۵۳۱	خومین ری ۱۷۸، ۴۹۹، ۴۹۹، ۲۰۷، ۲۰۱
۴۲۳، ۲۲۳، ۲۰۹، ۱۸۹	دامغان ۱۴۸	۵۳۱	خوی ۵۲۱، ۵۳۰، ۳۱۴
۶۵۳، ۵۳۰، ۵۰۳، ۴۹۵، ۳۹۰	دامغان ۱۴۸	۵۳۱	خوی رازی ۵۳۱
۷۸۶، ۶۶۲	دانشگاه شیکانگو	۵۳۱	خوی قمی ۵۳۱
۱۹	دانشگاه طهران		
۶۱	دانشگاه ملی ایران		
۶۳۹، ۵۰۵	مزرعه دانگه استره		
۵۲۳	داودآباد		
۵۳۳			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۱۹	دروازه حنظله	۶۵۰ ، ۵۴۳ ، ۵۱۵	دباؤند
۵۶۵ ، ۸۵	دروازه خراسان	۵۵۰ ، ۵۴۴ ، ۵۰۶	دبیران (فریه)
۵۵۰ ، ۵۴۸ ، ۲۰۳	دروازه دولاپ ری	۶۶۹ ، ۱۳۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳	دجله (اروندرود)
۲۳۶	دروازه دولاب طهران	۶۷۶ ، ۶۷۵ ، ۶۷۴	دجلیل
۲۳۶	دروازه دوات قدیم طهران	۱۰۹	دخمه اردوان
۲۰۶	دروازه ری	۱۰۸	دخمه طفول
۶۲۷	دروازه زامهران ری	۱۸۳	دربار باب دروانیکان
۲۳۶	دروازه شمیران قدیم طهران	۳۶۶	دربارمنان در ری
۱۵۰ ، ۱۴۹	دروازه شیر (در همدان)	۳۶۶	دربند در بای گران یا بحر خزر
۲۳۶	دروازه قزوین قدیم طهران	۱۰۶ ، ۹۵	دربند
۸۵	دروازه کوهکین	۵۲۶	در بندر
۲۶۳	دروازه گورستان ری	۶۰۲	در بنده شمیران طهران
۲۳۶	دروازه محمدیه طهران	۵۷۵	در بنده قفقاز (باب‌الابواب)
۸۷ ، ۸۴	دروازه مهران	۶۶۶ ، ۲۲۳	.
۴۰۱	دروازه هشام ری	۶۷۶ ، ۶۶۷	در رشقان
۵۳۴	درود (درود)	۸۸ ، ۸۳	در دند
۴۵۵ ، ۴۵۴	دروس شمیران	۲۶۶	درشت
۶۰۵	دریابار (بلاد‌سواحل)	۵۳ ، ۴۷۶ ، ۳۴۱ ، ۳۲۱ ، ۳۰۷	.
۶۵۸	دریاجه آرال	۵۷۹ ، ۵۴۶ ، ۵۴۵	در شهرستان
۶۶۹	دریاجه ارومیه	۸۸	در عاس
۶۶۹	دریاجه رضائیه (ارومیه)	۸۸	در کنده
۲۴۸	دریای اخضر	۴۳۸ ، ۱۹۵	در گزین
۶۰۵	دریای پندخوار گر (بحر خزر)	۳۳۲ ، ۸۸	در مصلحگاه
۶۷۰	دریای جیجست (چیجست)	۵۳۴ ، ۵۰۷	در منه
۶۷۳		۵۳۴ ، ۵۰۶	در میه
۶۵۸ ، ۶۴۹ ، ۶۴۲ ، ۱۸۸	دریای خزر	۸۸	دروازه آهنین
۶۷۱	دریای خنجست (چیجست)		دروازه اصفهان قدیم طهران یا دروازه حضرت
۶۵۹	دریای سینگ		عبدالعظیم
۱۳۶	دریای طبرستان	۲۳۸ ، ۲۲۶	
۲۳۰	دریای عمان	۹۸	دروازه بحر خزر
۶۶۹	دریای فراخکرت (دریای بزرگ، بحر اعظم=	۳۱۷ ، ۸۸	دروازه جاروب‌بندان
۶۶۹ ، ۶۵۸	بحر خزر)		دروازه حضرت عبدالعظیم با دروازه اصفهان
۳۰۸	دریای فلزم	۲۳۸ ، ۲۳۶	طهران

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۰۸، ۵۵۷، ۵۴۱-۵۳۸، ۵۱۷ ۶۴۱، ۶۲۸	دشتی ری	۹۵ ۱۸۸ ۱۳۹ ۵۳۴	دریای گرگان دریای مدیترانه دریای هند مزروعه دز
۵۴۰، ۵۳۹ ۵۴۰، ۵۳۹ ۵۴۱، ۲۲۳ ۱۰۵ ۵۳۳، ۱۸۹	دشتی همدان دشتک ری دشت قزوین دشت ماوه	۵۳۸، ۵۳۷ ۵۳۶، ۵۳۵، ۴۷۲ ۶۰۸، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۳۷ ۵۳۸، ۵۳۷	دزا، رک : دزاه دزاشیب طهران دزاه (دزک) در ورامین دزاه قصران
۵۴۱ ۶۴۱، ۵۴۱، ۵۴۰ ۲۵ ۳۴۷	دشته (دشتی) دکان دارود دکن	۵۳۸ ۵۳۶، ۵۳۵ ۵۳۸، ۵۳۷	دزج سفلی (دزاشیب شمیران) دزج علیا (محل بقعت امامزاده قاسم در شمیران) دزرشکان ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۷، ۸۸ ۵۴۸، ۱۶۶
۱۱۱، ۱۱۰، ۹۳، ۹۲، ۱۰۰، ۴ ۱۴۵، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۷ ۲۶۴، ۲۳۳، ۲۱۱، ۱۷۰، ۱۴۶ ۴۶۱، ۳۸۶، ۳۴۲، ۳۰۶، ۲۶۷ ۴۷۰، ۴۶۸، ۴۵۷، ۴۵۴، ۴۵۳ ۴۸۴، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۳ ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶ ۵۴۵-۵۴۱، ۵۳۰، ۵۱۵، ۴۹۴ ۶۱۱، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۹ ۶۵۰، ۶۴۳، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۲۹ ۶۷۸	دماوند دماوند ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۷ دماوند ۲۶۴، ۲۳۳، ۲۱۱، ۱۷۰، ۱۴۶ دماوند ۴۶۱، ۳۸۶، ۳۴۲، ۳۰۶، ۲۶۷ دماوند ۴۷۰، ۴۶۸، ۴۵۷، ۴۵۴، ۴۵۳ دماوند ۴۸۴، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۳ دماوند ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶ دماوند ۵۴۵-۵۴۱، ۵۳۰، ۵۱۵، ۴۹۴ دماوند ۶۱۱، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۹ دماوند ۶۵۰، ۶۴۳، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۲۹ دماوند ۶۷۸	۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۶، ۵۳۵ ۵۳۸ ۶۷۳ ۶۶۶ ۶۶۲ ۶۵۹ ۱۶ ۵۳۹، ۵۳۸، ۱۲۲ ۶۳۹، ۶۳۸، ۶۱۰، ۵۴۰ ۶۴۱	دزک ایوان کیف دزک (دزاه) در قصران دزک (دزاه) در ورامین دزه، رک : دزاه دزآهنگ افراسیاب (نیز رک: هنگ افراسیاب) دز در بند دزپید دذکاوس در البرزکوه دذنشت دستی (دشتی) ۱۲۲ دستی دی (رازی) دستی همدان دستجرد ری دستگرد لواسان کوچک دشتی ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸
۵۴۳ ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۱، ۱۱۱ ۴۹۰، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۲ ۵۴۴-۵۴۱، ۵۱۵، ۵۱۴، ۴۹۴ ۵۹۸، ۵۸۱، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۱	دنبان دنبان (دماوند) دتبان (دماوند) دستی ۱۲۲ دستی دی (رازی)	۵۴۰، ۵۳۸ ۵۴۰، ۵۳۸ ۵۳۸ ۵۳۸	دستی همدان دستجرد ری دستگرد لواسان کوچک دشتی ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۷۳، ۴۶۸	دیلمستان	۶۴۹، ۶۴۶، ۶۴۵، ۶۳۶، ۶۰۲	
۴۰۱، ۱۹۶، ۱۴۱	دینور	۶۵۳، ۶۵۰	
۵۹۰، ۲۴۱	دیوانخانه‌کریمانخان در طهران	۴۷۶، ۳۲۱، ۲۹۴، ۵۴۰، ۵۳	دوریست
۳۴۴	رأس عین	۵۷۹، ۵۴۶، ۵۴۵	
۵۵۵	راشته	۴۷۷	دوشان‌تپه طهران
۵۵۵، ۲۹۸	راشدۀ تمنست	۳۴۹، ۳۴۱، ۲۰۵، ۲۰۲	دولاب ری ۱۷۳
۵۶۹	راگا (ری)	-۵۴۶، ۵۲۳، ۵۰۸، ۴۷۴، ۳۶۸	
۶۲۹	راگای سارکی	، ۶۰۴، ۵۹۳، ۵۸۴، ۵۸۱، ۵۴۸	
۵۱۴	راگن (ری)	۶۲۸	
۹۸	راگس (ری)	۵۴۹، ۴۷۴	دولت آباد‌غار
۶۰۲	رامس	۴۵۱	ده‌حضرت عبدالعظیم
۵۹۷، ۵۵۵، ۴۲۳، ۳۶۶، ۱۱۳	رام‌فیروز	۵۴۹	دهخانون
۵۹۷	رام‌فیروز‌آباد	۴۲۰	دهستان
۳۹	راه‌ایریشم	۴۸۰	دهستان علاء
۶۳۱، ۶۲۸	راه اصفهان	۵۴۹، ۵۰۲، ۳۲۷، ۳۰۹	دهشت‌ری قدیم
۵۴۹، ۴۹۲، ۴۳۹، ۸۵، ۸۱	راه خراسان	۵۵۰	
۴۱۹		۵۵۰	دهلک‌شهریار
۶۰۱	راه‌خواربه خراسان	۵۴۹	دهلک‌نو
۵۰۰	راه دیر گچین	۵۶۸	دهواریز
۶۴۱	راه‌ری بحدود آذبایجان	۲۳۲، ۲۳۰، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۷۹	دیاربکر
۶۴۳۷، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۲	راه ری به خوار	۶۷۵	
۶۳۹		۳۷۴	دب‌الله (سرزمین)
۵۰۷	راه ری به طبرستان	۵۵۰، ۵۳۴، ۵۰۷	دبیران
۶۲۸	راه‌ری به قصران داخل	۵۵۱، ۵۵۰، ۵۳۶	دیر‌الجص (= دیر گچین)
۵۴۶، ۵۰۶	راه طبرستان	۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۲	۵۵۴، ۵۵۰
۵۴۲، ۴۵۲	راه طهران به قم	دیر گردشیر (= دیر گچین)	دیر گچین
۶۰۰، ۴۵۲	راه طهران به ورامین	۵۵۵-۵۵۰، ۵۳۶، ۵۳۵	۲۲۳، ۵۳۵
۵۵۱، ۵۵۰، ۵۳۶	راه قدیم ری به قم	۸۸	دیرینه‌قه
۵۳۵	راه قدیم قم به ری	دیلم ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۲۱، ۱۱۰، ۱۰۸	دیلم
۸۸	راه ورامین	، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۲	
۵۳۳، ۵۱۱	راه همدان به ری	، ۴۶۶، ۱۷۱، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۰۳	
۵۵۴	رباط احمد‌آباد	۶۵۲، ۶۴۵، ۶۳۰، ۴۸۷، ۴۶۸	
		۵۷۷، ۴۷۳، ۳۹۳، ۱۱۱، ۱۱۰	دیلمان
		۶۰۲	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۴۳	رودهبر	۶۱۴، ۵۲۰	رباط جرا
۶۴۵، ۲۸۹، ۸۸، ۸۴، ۵۸	روده شهری	۶۲۲، ۵۵۵	رباط خمار تکین
۶۲۷	رودهن	۵۵۵	رباط دین گچین
۵۰۳	روده	۵۵۴	رباط قهروند
۰، ۵۳۲، ۵۱۱	روده (⇒ روده دیهی از ری)	۴۴۸، ۴۲۴	ربض ری
۶۱۳، ۵۵۶		۸۵	رسندر مشرق ری
۶۴۵، ۵۵۶	روده (محله‌ای در شهری)	۱، ۳۹۲، ۲۲۲، ۲۱۹	رسندر مازاندران
۵۹۷	روشن فیروز	۶۰۶، ۵۷۳، ۴۷۵، ۴۳۴	۳۹۳
۴۶۹	زوضه حضرت سیدالشهدا علیه السلام	۶۲۸، ۵۵۰، ۸۷، ۸۴	رسنه نرمه
۱۹۳، ۱۸۸، ۱۸۵، ۷۷، ۵۳	روم ۱۲	۶۳۹	رشته نرمه، رک، رسنه نرمه
۳۵۶، ۳۴۹، ۲۹۶، ۲۳۰، ۲۲۶		۳۱	رشکان (دز)
۶۷۷، ۶۰۵، ۵۵۴، ۵۴۱		۹۹، ۴	رسافه
۲۰۵	رومیه	۲۵۸، ۱۳۷	رقا، رغه (ری)
۲۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۰۹	رویان ۱۳۴	۱۰۴، ۱۰۱، ۹۸	رقه شام
۵۲۳، ۵۱۹، ۵۱۰، ۴۷۵	۴۳۴	۶۳۹، ۵۵۵	رسا
۸۸	رویان (محله‌ای در ری)	۴۸۴	ربنوبه
۵۰۳	رویه	۶۰۵، ۵۷۳	رود آبان در قم
۴۳۳	ری، نقیبآ در تمام صفحات	۶۴۳	رودبار
۰، ۴۶۵، ۴۵۱	ری اردشیر	۴۹۴، ۴۷۵، ۴۶۰، ۲۵۷	رودبار قزوین
۰، ۵۶۶، ۵۶۱	ری باستان (نیز رک، ری قدیم)	۰، ۵۹۰، ۵۷۰، ۵۶۸، ۵۶۶	۵۱۰
۰، ۵۹۷	۰، ۵۹۴، ۰، ۵۹۱	۶۴۰، ۶۲۸، ۶۰۶، ۶۰۱	رودخانه سناباد
۶۲۸	۰، ۶۱۹، ۶۱۴	۵۵۱	رودخانه طوس
۳۶۲	۰، ۱۳۰، ۰، ۸۳	۱۲۰	رودخانه قارص
۳۶۷	۰، ۱۳۰، ۰، ۸۳	۵۵۱	رود دماؤند
۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۳	۰، ۸۱۰، ۴۰	۵۷۱	رودس
۸۲، ۸۱	ری جدید	۶۰۲	رودک
۳۶۲، ۱۳۰	ری زیرین	۶۶۶	رود کرج
۳۶۲	ری سفلی	۵۸۸، ۵۷۸، ۵۵۷	۵۲۷، ۴۵۶
۳۶۲	ری علیا	۵۷۸، ۴۵۷	رودکردان
۶۳۸، ۳۶۳، ۳۶۲	ری عهد اسلامی	۵۰۴	رودک رودبار قصران
۳۶۵	ری عهدسازانی	۵۵۶، ۵۳۳	دیه روده ۲۹۵، ۴۷۳، ۵۱۱
۳۶۲		۴۱۳	۵۵۶

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۲۲	سیوکوجلک اواسان	۶۳۸ ، ۵۹۳ ، ۴۳۹	ری فدای
۱۸۹	سپیدرود گیلان	۶۳۸ ، ۵۵۷ ، ۵۵۱ ، ۳۶۷	ری قدیم
۱۳۷ ، ۱۳۵ ، ۱۱۷	سجستان	۸۸ ، ۸۳	زامهران
۰ ، ۵۶۲ ، ۵۶۱ ، ۵۳۵ ، ۵۰۸ ، ۴۷۲	سد	۶۳۲ ، ۵۵۷	زامین
۶۳۱ ، ۶۱۱ ، ۶۰۸		۵۲۶ ، ۵۰۶ ، ۵۰۵	زرگنده در شمیران
۶۷۷	سراندیپ	۸۸ ، ۵۵ ، ۵۴	زغفران جای
۱۸۰ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۸۶	سرای ایالت ، ۸۵	۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۲ ، ۱۴۱	زنجان ۱۱
۴۱۰ ، ۱۶۶	سرای صاحب کافی ، اسماعیل بن عباد	۱۰۴ ، ۱۰۲ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷	زنگان
۱۷۹	سرای علی کامه	۰ ، ۴۱۰ ، ۲۷۲ ، ۲۰۲ ، ۱۸۱ ، ۱۵۹	زنگبار
۱۳۴	سربان ری	۶۴۱ ، ۵۴۰ ، ۴۷۳ ، ۴۲۳	زواره
۵۹۰	سریولک طهران	۱۴۴	ساری
۵۶۲	سرخاباد	۶۰۵	(محله‌ای در طهران قدیم)
۴۷۷	سرخ‌حصار در طهران	۶۳۹	ساریان
۵۱۷ ، ۴۱۲ ، ۲۴۴	سرخ	۶۲۹ ، ۵۷۱ ، ۴۹۰	ساوجبلاغ ری
۸۸	سرداب	۵۵۷ ، ۵۲۹ ، ۵۲۸ ، ۴۵۶	ساوه
۰ ، ۵۲۴ ، ۵۲۲ ، ۵۱۲ ، ۴۷۳ ، ۳۰۵	سر	۶۰۸ ، ۵۷۵	ساوه ۱۲۶
۵۹۹ ، ۵۶۵ ، ۵۶۴ ، ۵۶۳		۱۹۲ ، ۱۸۸ ، ۱۷۶ ، ۱۵۹	۱۸۸
۲۴۴	سرزهین ترک	۲۰۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۱۹۹	۲۰۳
۹۹	سرزهین ری	۲۷۰ ، ۲۱۲ ، ۲۰۸ ، ۲۰۷	۲۰۴
۹۶ ، ۹۴ ، ۹۳ ، ۱۴	سرزهین ماد	۴۷۳ ، ۴۳۸ ، ۴۲۴ ، ۴۲۱	۴۱۱
۸۸ ، ۸۷ ، ۸۴	سرفلیسان	۵۲۵ ، ۵۲۰ ، ۵۱۱	۵۲۵
۴۶۲	سرک	۴۷۹ ، ۴۷۹ ، ۴۷۸	۵۵۶
۵۹۰	سرگوگل (اول کوچه وزیر دفتر)	-۵۵۸ ، ۵۵۶ ، ۵۳۴	۵۳۳
۳۰۲	سرمن رای	۵۲۱	۵۲۱
۵۶۶	سعیدآباد (سیدآباد)	۶۰۱ ، ۶۰۰	۵۶۱
۸۸ ، ۸۵ ، ۵۱	سکه‌الموالی در ری	۵۷۲ ، ۵۶۵	۵۶۱
۶۴۳ ، ۶۰۱	سلسله البرز (کوه دماوند)	۶۰۶	۶۰۶
۵۷۳	سلسله توچال	۶۴۵ ، ۶۲۴ ، ۶۲۳ ، ۶۲۱	۶۰۹
۶۴۴	سلسله جبال ایارسن	۶۵۰ ، ۶۴۹	سبا
۶۴۴	سلسله جبال اوپاییری شن	۱۷۵	
۴۵۲	سلسله کوه جنوب طبرستان	۵۱۰ ، ۵۰۰	سبورقرج
۲۲۸ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۲	سلطانبه ۲۱۱	۴۸۰ ، ۴۷۵	۴۷۴
۴۳۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۱		۰ ، ۵۹۹ ، ۵۷۵	۵۱۰
		۵۶۲ ، ۵۶۱	۵۶۱
		۶۱۱ ، ۶۰۹ ، ۶۰۸	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۵۶۶ ، ۵۶۵ ، ۱۷۱	قریة سیدآباد	۵۶۴ ، ۳۸۷	سلوان (سولقان)
۶۲۰	سید اسماعیل (بغمه)	۲۲۶	سلام
۵۶۶	مزروعه سیدعبدالله ابیض	۵۶۴ ، ۵۰۲ ، ۲۱۳	سلوان (= سولقان)
۵۶۷ ، ۵۶۶ ، ۵۲۴ ، ۵۲۳ ، ۴۷۳	سیرا	۴۷۸	سلوکیه (تصورت عام)
۵۹۷	سیرای ارنگه	۴۲۶ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۱۰	سرفند
۵۶۷	سیروان (شیروان) ری	۲۲۸ ، ۲۲۳ ، ۲۲۱ ، ۲۱۹	سننان
۵۶۷ ، ۱۲۲	شیروان (شیروان) ری	۴۷۵ ، ۴۶۱ ، ۴۳۷ ، ۴۳۳ ، ۲۲۳	سننان
۵۰۳ ، ۲۳۰ ، ۸	سیستان	۵۳۰	۵۳۰
۸۸	سینرین	۵۷۴	شمیران (شمیران طهران)
۶۴۰ ، ۶۰۶ ، ۶۰۱ ، ۵۶۸	سینک	۵۶۵	سن
۶۳۰ ، ۶۲۱ ، ۵۶۸	مزروعه سینک شهریار	۵۱۲ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۴۷۲ ، ۲۷۱	سن
۶۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰ ، ۸۵ ، ۸۲	شارستان ری	۵۸۱ ، ۵۶۵ ، ۵۶۴ ، ۵۱۳	سنابادقم
۴۴۸ ، ۴۴۷ ، ۴۴۰ ، ۴۲۶	شارع دیر گچین	۵۰۱	سنند
۵۵۵	شارع ساربانان	۱۹۳	سنقر آباد
۸۰	شارع سر	۵۵۷	ستکان در شمیران
۵۶۵ ، ۵۵۰ ، ۳۰۵	شاسمان	۶۳۹	ستگر افراشیاب در دوشان نه
۲۱۹	شان	۴۷۷	ستگر (=-نگلچ)
۵۶۹ ، ۵۶۸	شام	۵۸۹	ستگرس
۵۲۲ ، ۱۵۶ ، ۱۹۳ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۲۲۶	شاهانی	۶۰۲	ستگچ طهران
۲۸۲ ، ۲۷۲ ، ۲۵۸ ، ۲۵۰ ، ۲۳۰	شاهی	۵۸۹	ستگنچ ماوراء النهر
۳۶۶ ، ۳۲۰ ، ۳۲۵ ، ۳۲۱ ، ۲۸۸	شام	۵۸۹	سوانه کوه
۳۵۳ ، ۳۵۲ ، ۳۴۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۶	شامات	۴۹۶	سواحل دریای عمان
۴۶۹ ، ۴۰۹ ، ۳۸۰ ، ۳۷۰	شاھانی ، پیه محل قصر علی کامه	۲۳۰	سوداد کوه
۳۸۹	قریة شاهراده عبداللطیم	۶۴۳	سورین
۵۲۲ ، ۵۱۹	مررعة شاهی	۵۲	سوستقین (سوستقین)
۴۴۰ ، ۴۲۳	الشیر	۵۶۵ ، ۵۳۴ ، ۵۲۳	سوغان
۵۶۹	شحره (محکم)	۵۰۲	سوستقین (سوستقین)
۵۰۹	شیر	۶۲۳ ، ۵۶۵ ، ۵۵۶ ، ۵۱۱	سدراه صرابخانه در جاده شمیران
۵۷۶ ، ۵۶۹ ، ۵۲۷	شحره (محکم)	۶۲۶	سه کوه
۶۳۰ ، ۶۲۹		۴۰۷	سیاه روود
۴۸۸ ، ۴۸۷	شرز	۵۲۲ ، ۴۸۰	سیاه کوه
		۵۵۲ ، ۵۵۱ ، ۵۵۰	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۹۶	شونبزیه بنداد	۵۶۹	مزرعة شرقی
۵۹۷	شهرام فیروز	۵۶۹، ۵۲۶	شرکس (حاراکس)
۶۳۷	شهر دماوند کتونی	۶۶۷، ۶۶۹، ۲۰۴	شروان
۵۲۷، ۴۵۱	شهر ری (ری کتونی)	۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۹، ۳۸۶	شکراب
۶۰۷، ۵۷۶، ۵۷۵	شهر زور (۵۴۳، ۴۷۳	۵۷۱	شکراب اردبیل
۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۰	شهرستانک ۱۰۶	۵۷۱	شکراب بیرجند
۶۰۱، ۵۷۶، ۵۶۹	۵۲۷، ۵۲۶	۵۷۱	شکراب شوستر
۲۰۸	شهرستانه	۵۷۱	شکراب مشهد
۱۳۲	شهر موسی در قزوین	۵۷۱	شکراب همدان
۹۳	شهرهای مادیان	۵۷۲	شکمبه ؛ (ظ ، شلبه)
۴۶۲، ۴۵۸، ۴۵۴	شهریار ری (۳۲۴	۵۴۲، ۵۱۴، ۵۰۸، ۴۷۰	شلمبه (تلنجه)
۵۶۸، ۵۵۷، ۵۰۰	۳۲۱، ۵۲۸، ۵۲۱	۶۳۷، ۶۳۶، ۵۷۳ - ۵۷۱	۵۴۳
۶۳۰، ۵۷۶	شیراز ۴۶، ۲۲۹، ۲۲۱	۴۷۹، ۴۷۲، ۴۷۲	شلمبه (تلنجه) (۴۷۱)
۱۲۳	۱۲۹، ۲۲۱	۵۶۱	۴۸۰
۶۴۹، ۴۰۲، ۳۲۹	۱۲۹	۵۶۱ - ۵۷۳	۵۳۱، ۶۰۷، ۶۰۰
۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹	شیرستانکی همدان	۵۷۴ - ۵۰۵	شله (محلي)
۲۴۰، ۲۲۶	شیروان	۶۶۷	شمran (تیز، رک، شمیران)
۵۷۷	شیروان ری (سیروان)	۴۶۱	شمیران
۱۶، ۱۱، ۹	شیز	۴۵۸، ۴۵۴، ۴۳۶، ۲۷۹، ۲۴۱	شمیران (تلنجه)
۳۸۰	صالحیه دمشق	۰، ۵۰۵، ۵۰۳، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۷۰	شمناط
۳۶	صحرای ازدان	۰، ۵۳۷، ۵۲۶، ۵۲۳، ۵۲۰، ۵۰۶	شمیران
۱۸۹	صحرای بلنکومی	۰، ۵۱۹، ۵۷۹، ۵۷۵، ۵۷۳	شمشیران
۱۰۹	صحرای هرمزجان	۶۳۹، ۶۰۶، ۵۹۰	شمشیرانات
۵۹۳	صحن حضرت عبدالعظیم	۶۷۸	
۱۰۴	صددروازه	۵۷۵، ۵۶۱، ۵۰۰، ۴۷۴	شندر
۱۷۵	صفا	۵۷۵	شنده
۱۰۵	صفحة ماردها	۵۰۵	شنس
۵۳۸، ۲۴۶	صناییان	۵۷۵، ۵۵۵	شنت
۱۲۰	صفین	۱۱۰، ۱۰۲	شوش
۵۷۷، ۴۸۱	صید	۵۷۱، ۱۰۹	شوستر

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۶۶۲، ۴۳۶، ۱۳۴، ۱۲۰، ۹۹	طوس	۱۵۰	الصين
۵۹۲، ۵۷۹	طولان	۱۸۸	طائف
۱۸۲، ۱۷۹، ۹۱، ۵۷، ۴	طه-ران	۵۷۴، ۲۴۰	طارم
۲۳۵، ۲۱۹، ۲۱۰، ۲۰۲، ۱۸۳		۵۵۷، ۴۵۷، ۴۵۶، ۱۴۹	طلاقان
۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶		۴۷۸، ۴۲۰، ۵۷۷، ۵۷۶	طلاقان ۵۸، ۵۷۷
۲۶۵، ۲۶۴، ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۴۱		۵۷۸، ۴۱۰	طلاقانجه اصفهان
۳۰۴، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۷۵		۵۷۷، ۴۷۹، ۴۷۳	طلاقان ری
۳۲۶، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۶		۵۷۸	طلاقان طخارستان
۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۱		۵۷۷، ۴۵۶، ۴۱۰	طلاقان قزوین
۴۰۰، ۳۹۳، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۴		۵۷۸	طلاقان گوزکانان
۴۶۲، ۴۳۸، ۴۳۴، ۴۰۲، ۴۰۱		۱۳۲، ۱۲۹، ۱۱۱، ۹۲	طبرستان ۵۶
۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۴۴۷، ۴۴۴		۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴	۱۳۲
۴۷۷، ۴۷۴، ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۵۵		۱۰۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۴	
۵۰۶، ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۸۱، ۴۷۸		۱۵۹، ۱۵۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳	
۵۲۷، ۵۲۳، ۵۲۰، ۵۱۸، ۵۱۲		۲۰۲، ۱۹۹، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۴	
۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۵		۲۴۵، ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۱۹، ۲۱۱	
۵۷۷، ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۰۵، ۵۰۱		۳۹۶، ۳۷۴، ۳۷۰، ۳۳۷، ۲۴۶	
۶۱۵، ۶۰۰، ۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۱-۵۷۹		۴۷۵، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۶	
۶۲۳، ۶۳۰، ۶۲۸، ۶۲۶، ۲۶۵		۴۸۷، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۲، ۴۸۱	
۶۷۸، ۶۶۲، ۶۴۳، ۶۳۴		۵۰۷، ۵۰۶، ۴۹۵، ۴۹۲، ۴۸۸	
۵۸۵، ۵۸۳	طهران اصفهان	۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۱۰، ۵۰۹	
۵۹۱، ۵۸۹	طهران قدیم یا طهران باستانی	۵۹۸، ۵۹۳، ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۴۵	
۵۹۳، ۵۷۹	طبیه	۶۴۵، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۲۷، ۶۰۲	
۵۹۲، ۵۷۹	طبیه (صورت غلط طبیه)	۶۷۸، ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۰۱	
۵۹۰	عابسکین (آسکون)	۲۰۵، ۲۰۲، ۱۷۰، ۱۶۴، ۲۸	طبرک دی
۵۹۲	عباس آباد ری	۲۲۷، ۲۲۵، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۶	
۱۹۴	عجم (سر زمین)	۴۴۰، ۳۵۲	
۲۶	عدن	۵۷۹، ۵۷۸، ۵۱۷، ۴۷۶، ۱۸۰	طجرشت
۵۹۲، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰	عرادان خوار ری	۶۰۶، ۶۰۳	
۱۱۳، ۱۱۱، ۵۳، ۴۷، ۳۷	عراق ۲	۵۷۸	طخارستان
۱۵۲، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۲۶، ۱۲۰	عراق ۱	۳۴۵	طرسوس
۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۳		۵۷۹، ۵۴۹، ۴۷۶، ۳۴۱، ۳۰۷	طرشت
		۵۷۹	طورین

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۵۹۰	عازلی (= انزلی)	۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۲ ، ۱۶۹	
۵۹۰ ، ۵۸۹	عدلاجان طهران	۱۹۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۸۷ ، ۱۸۴	
۵۹۹	عيالانه	۲۰۳ ، ۱۹۹ ، ۱۹۷ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴	
۵۹۹	مزرعه عیسی‌آباد	۲۱۰ ، ۲۰۹ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴	
۵۹۹	مزرعه عین‌آباد	۲۲۲ ، ۲۲۰ ، ۲۱۸ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱	
۴۹۳ ، ۴۷۸ ، ۴۷۵ ، ۴۷۴ ، ۴۵۱	غار دی	۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۸ ، ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵	
۵۲۱ ، ۵۱۹ ، ۵۱۶ ، ۵۰۹ ، ۵۰۰		۲۴۷ ، ۲۴۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱	
۵۹۹ ، ۵۹۲ ، ۵۶۶ ، ۵۴۹ ، ۵۳۴		۲۸۸ ، ۲۸۰ ، ۲۷۲ ، ۲۵۳ ، ۲۰۱	
۵۹۹ ، ۵۹۸ ، ۵۹۷ ، ۵۹۶ ، ۵۹۵		۲۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۱ ، ۲۱۹ ، ۲۰۹	
۶۳۴ ، ۶۲۱		۲۴۹ ، ۲۴۷ ، ۲۴۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۰	
۵۹۹	دیهغار	۳۸۳ ، ۳۷۹ ، ۳۷۰ ، ۳۶۹ ، ۳۵۲	
۴۸۸	غرهستان	۴۶۷ ، ۴۶۱ ، ۴۳۹ ، ۴۲۳ ، ۴۱۳	
۳۷۶ ، ۳۷۳ ، ۳۲۵ ، ۱۹۷ ، ۱۷۴	غزنهين (= قزوين)	۵۴۵ ، ۵۲۲ ، ۴۹۰ ، ۴۶۹ ، ۴۶۸	
۵۳۸		۶۸۷ ، ۶۲۱ ، ۶۱۱	
۱۹۷	غور	۲۳۰ ، ۲۲۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۳	عراف عجم
۱۲۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۱ ، ۱۰۹ ، ۲۹	فارس	۲۸۸ ، ۲۳۰ ، ۱۸۹ ، ۱۰۵	عراق عرب
۱۰۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۲ ، ۱۳۹		۲۳۱ ، ۱۹۹ ، ۱۹۳ ، ۱۲۵	عرافين
۲۰۵ ، ۲۱۲ ، ۲۰۹ ، ۱۹۲ ، ۱۶۰		۳۵۶ ، ۱۹۴	عرب (= سرزمين)
۲۲۳ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۲۷		۳۵۲ ، ۳۵۲	عسلان شام
۴۵۴ ، ۳۷۹ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۶۲		۴۶	عسکر مکرم
۵۸۳ ، ۵۰۹		۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۱۳۵	عقب‌حلوان
۱۳۱	فارقين (بارگين) دی	۶۲۱ ، ۵۹۳ ، ۵۹۲	هزاره علاءن
۱۶۶ ، ۸۸ ، ۸۳	فرح‌آباد ری	علی‌آباد راه‌اري تقوين معروف به علی‌آباد	
۱۲۸	فرات	۵۹۳ ، ۱۷۳	مجد الدوله
۴۷۷	فرانه	۵۹۳	علی‌آباد قلعه طبرك ری
۵۹۳	فرح‌آباد طهران	۶۱۰ ، ۵۹۴ ، ۵۰۹ ، ۴۷۴	علی‌آباد فناویه
۵۰۱ ، ۴۷۶ ، ۴۷۰ ، ۵۸	فرحزاد	۲۳۹	عمارت چهارباغ طهران قدیم
۵۹۶ ، ۵۹۵		۶۰۸	عماره الداخله‌ري (يا مدینه = شارستان‌ري)
۴۱۶ ، ۵۹۶ ، ۵۹۵ ، ۵۰۳	فرحزاد (فرحزاد)	۶۴۸	عمارت سلطنتي آقا محمدخان قاجار در طهران
۴۸۸	فرغانه	۵۸۸	
۵۹۷	فروندگاه مهر‌آباد	۵۸۸	عمارت سلطنتي كريم خان در طهران
۵۹۶	فرحزاد (فرحزاد)	۵۹۰	فناویه، رک: فناویه

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۸۳	قبر طغل سلجوقي	.۳۸۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۰ ، ۲۲۸ ، ۲۷۷	فشاپویه
۳۸۳	قبن یعقوب بن اسحق، پدر محمد کلینی	، ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۴۷۵ ، ۴۷۴ ، ۴۴۰	
	قبة امام حسن وزین الدین و امام باقر و امام	، ۶۱۴ ، ۶۰۷ ، ۵۹۶ ، ۵۹۴ ، ۵۲۱	
۴۱۹	صادق (ع) در بقعه	۶۱۶ ، ۶۱۵	
۵۱۷	قیان (روستایی از فزوین)		فشاپویه، رک، فشاپویه
۴۷۶	قراباغ	۴۵۴	فند
	فرج ری	۱۳۰	ضیل (کهندزی)
۶۳۶	فزوین	۶۴۲	فلات ایران
۶۰۰	فرچک	۸۸ ، ۸۳	فليسان
	فزوین	۵۹۶ ، ۴۴۵	فورارد ری
۱۱۹	۱۰۵ ، ۹۵ ، ۶۱ ، ۵۶ ، ۳۸	۵۹۶	فهرم
۱۳۲	۱۲۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۰	۵۹۷ ، ۵۳۱ ، ۳۶۸	فیروز آد کنونی ری
۱۴۴	۱۴۲ ، ۱۴۱ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹	۵۹۷ ، ۵۹۶ ، ۴۷۴	فیروزان
۱۴۹	۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵	۵۹۷ ، ۵۱۵ ، ۴۷۴	فیروزبران (فیروز بهرام)
۱۷۱	۱۰۹ ، ۱۰۷ ، ۱۵۴ ، ۱۵۲	۵۹۸	
۲۱۱	۲۰۹ ، ۲۰۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۳	۵۵۵ ، ۵۴۹ ، ۴۷۴	فیروز بهرام
۲۲۶	۲۲۳ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۴	۵۹۸ ، ۵۹۷ ، ۵۶۶	
۲۴۰	۲۳۹ ، ۲۳۶ ، ۲۳۲ ، ۲۲۸	۵۱۵ ، ۵۰۸ ، ۴۷۴ ، ۴۷۳	فیروز رام
۲۸۱	۲۷۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۰ ، ۲۶۷	۵۹۸ ، ۵۹۷ ، ۵۶۷	
۲۸۸	۲۸۶ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴ ، ۲۸۳	۵۹۸	۵۶۶ ، ۵۲۴
۲۹۹	۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۱	۶۰۴	
۳۱۴	۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۰	۴۴۱ ، ۲۲۳ ، ۲۱۹	فیروز کوه
۳۲۸	۳۲۶ ، ۳۲۴ ، ۳۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۱۶	۵۹۸ ، ۵۲۷ ، ۴۸۶	
۳۴۶	۳۴۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۱	۲۶۹ ، ۲۶۸ ، ۱۱۷	قادسیه
۳۷۲	۳۷۱ ، ۳۶۸ ، ۳۵۸ ، ۳۴۸	۵۹۹ ، ۵۹۸ ، ۵۹۵ ، ۳۱۲	قار
۴۱۰	۴۰۹ ، ۳۸۵ ، ۳۸۲ ، ۳۷۸	۵۵۱ ، ۵۳۶ ، ۵۳۵	قارص
۴۵۶	۴۵۵ ، ۴۳۲ ، ۴۲۲ ، ۴۲۱	۴۵۰	قاسم آباد شهریار
۵۳۲	۵۱۷ ، ۴۸۰ ، ۴۷۵ ، ۴۷۳	۶۷۶	قاوغاوس (فقاوز)
۵۵۷	۵۴۱ ، ۵۰۰ ، ۵۳۹ ، ۵۲۸	۶۶۷	قالیقلاء
۵۹۳	۵۷۷ ، ۵۷۶ ، ۵۷۲ ، ۵۵۸	۴۰۶	قاهره
		۴۶۹	قبر حسین بن علی (ع)

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
، ۵۸۱، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۴۸، ۵۲۳ ۴۰۴	قصران (کوهی در سر زمین سند)	، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۰ ۶۴۱، ۶۳۸، ۶۲۲، ۶۱۷	قصران (قسطان) (قسطان)
۶۰۲ ۶۰۲	قصران (نام شهری)	۵۵۸، ۵۱۱، ۳۷۸، ۱۳۵ ۶۲۴، ۶۱۴، ۶۰۱، ۶۰۰	قصبة حضرت عبدالعظيم
۶۰۲ ۶۰۲	قصرانین	۴۴۵ ۱۸۰	قصر آلساجوق
۶۲۲، ۶۱۱، ۵۱۲، ۵۰۹ ۶۳۹	قصر جابر در دشتی	۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۱۷۷ ۶۰۶—۶۰۹، ۵۹۲، ۵۸۱، ۵۷۴	قصران ۱۷۶
۶۵۹	قصر جم در البرز کوه	۴۹۶، ۴۹۵، ۴۷۴، ۴۷۰، ۴۶۹ ۵۳۷، ۵۲۳، ۵۰۸، ۵۰۴، ۴۹۸ ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۸، ۵۶۶، ۵۴۸	قصر بیرونی (= قصران خارج)
۶۳۵	قصر الخارج (= قصران خارج)	۶۰۶—۶۰۹، ۵۹۲، ۵۸۱، ۵۷۴ ۶۵۴، ۶۴۷، ۶۴۱، ۶۲۰، ۶۱۶	قصران بیرونی (= قصران خارج)
۴۶۰	قصر دختر ک (= آتشکده آهار و شهرستانک)	، ۵۷۸، ۶۱۱، ۶۰۴، ۶۰۳	قصران تختانی
۵۶۶، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۶ ۱۰۷	قصر سید آباد	۶۰۴، ۵۲۳ ۴۷۰، ۴۵۸، ۴۷۹، ۱۷۶	قصران خارج
۱۰۷	قصر شاهان اشکانی	۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۷۳، ۴۷۲ ۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۳، ۴۹۸ ۵۶۷، ۵۴۲، ۵۳۷، ۵۲۳، ۵۱۳ ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۸۱، ۵۷۴، ۵۷۳ ۶۳۵، ۶۲۶، ۶۰۷، ۶۰۴، ۶۰۳	قصران داخل
۶۱۲، ۵۱۹، ۵۱۸ ۳۵۰	قصر علی کامه	۶۶۷، ۶۶۴، ۴۵۸، ۴۷۶، ۴۷۳ ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۷۲ ۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۴، ۴۹۸ ۵۶۷، ۵۴۲، ۵۲۳، ۵۲۱، ۵۱۳ ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۸۱، ۵۷۰، ۵۶۸ ۶۱۲، ۶۰۷، ۶۰۴، ۶۰۳ ۶۴۰، ۶۲۸	قرمه استباذ، رک، استباذ
۱۳۰	قصر فیروزان	۶۰۴، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۷۲	قرمه استوانوند، رک، استوانوند
۶۰۱ ۸۸، ۸۷، ۸۴	قصر الملح	۴۷۰، ۴۵۸، ۴۷۹، ۱۷۶	قرمه الموت
۱۹۷	قطب روده	۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۷۳، ۴۷۲	قرمه امامه (ابنامه)
۶۷۷، ۶۷۶	قطوان	۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۳، ۴۹۸ ۵۶۷، ۵۴۲، ۵۳۷، ۵۲۳، ۵۱۳ ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۸۱، ۵۷۰، ۵۶۸ ۶۱۲، ۶۰۷، ۶۰۴، ۶۰۳ ۶۴۰، ۶۲۸	قرمه ادون (ادون)
۴۸۱	قلمة ادون (ادون)	۶۶۷، ۶۶۴، ۴۵۸، ۴۷۶، ۴۷۳ ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۷۲	قرمه اردنه
۴۸۲، ۴۸۱، ۲۱۱	قلمة استانا (یا استاره در مازندهان)	۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۷۲	قرمه استانا
۲۳۳، ۲۳۲	قلمة استانا (یا استاره در مازندهان)	۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۴، ۴۹۸ ۵۶۷، ۵۴۲، ۵۲۳، ۵۲۱، ۵۱۳ ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۸۱، ۵۷۰، ۵۶۸ ۶۱۲، ۶۰۷، ۶۰۴، ۶۰۳	قرمه اردنه
۲۳۴	قلمة استباذ، رک، استباذ	۶۰۲، ۶۰۱، ۵۸۱، ۵۷۰، ۵۶۸ ۶۱۲، ۶۰۷، ۶۰۴، ۶۰۳ ۶۴۰، ۶۲۸	قرمه استوانوند، رک، استوانوند
۱۹۷	قلمة الموت	۶۲۲، ۶۱۱، ۶۰۴	قرمه درون
۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴	قلمة امامه (ابنامه)	۵۷۸	قرمه سفلی (قصران خارج)
۵۷۳، ۴۹۸	قلمة ایرج و رامین	۶۱۲، ۶۰۷، ۶۰۴، ۶۰۳	قرمه فوقاتی (ناحیه کوهستانی قصران خارج)
۶۳۰	قلمة برزم		
۱۸۶			

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۶۰۶	قلوس	۳۶۰	قلعة پیروزکوه ، رک ، قلعة فیروزکوه
۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۱۳۵	فلوچه	۴۶۰	قلعه دختر (= آتشکده آهار شهرستانک)
۶۶۸	قله البروز در قفقاز	۲۰۴	قلعه دزمار
۶۶۴ ، ۵۴۲ ، ۵۳۴ ، ۵۰۶	قله دماوند	۱۶۸ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰	قلعه ری
۵۲۶ ، ۵۰۵	قلهک	۲۲۲	قلعه سفید
۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۶ ، ۱۴۱ ، ۵۶ ، ۳۶	قم	۲۱۳	قلعه سلوغان ری
۲۱۳ ، ۲۰۷ ، ۱۵۹ ، ۱۵۴ ، ۱۵۲		۴۹۶	قلعه سوانه کوه
۲۴۰ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۲ ، ۲۲۶		۵۷۵	قلعه شاه میران (= قلعه شمیران طهران)
۴۳۸ ، ۴۰۲ ، ۳۸۴ ، ۳۴۶ ، ۲۴۲		۵۷۴	قلعه شمیران آنجلس (اسپانیا)
۴۸۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۳ ، ۴۵۲ ، ۴۴۱		۵۷۴	قلعه شمیران طارم
۵۰۱ ، ۵۰۰ ، ۵۴۳ ، ۵۳۵ ، ۵۲۱		۵۷۳ ، ۵۳۷ ، ۴۹۶	قلعه شمیران طهران
۵۹۴ ، ۵۷۶ ، ۵۵۵ ، ۵۵۴ ، ۵۵۳		۵۷۴	
۶۱۵ ، ۶۰۷		۵۷۴	قلعه شمیران هرات
۵۰۱	قرود	۵۷۷ ، ۴۸۱	قلعه صید
۵۰۰	قنات ایلمان	۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۵۷ ، ۸۶ ، ۸۵	قلعه طبرک
۱۲۸	قنات نصرآباد	۲۰۳ ، ۲۰۲ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۰	
۶۰۷ ، ۴۷۴	فوج آغاز	۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴	
۴۷۴ ، ۴۷۳ ، ۴۷۲ ، ۴۳۴ ، ۲۲۰	قوسین	۴۲۰ ، ۴۱۳ ، ۳۶۳ ، ۳۵۲ ، ۲۲۷	
۰۹۷ ، ۰۶۶ ، ۰۵۳۵ ، ۰۱۲ ، ۰۰۱		۶۰۲ ، ۵۹۴ ، ۵۹۳ ، ۴۷۴ ، ۴۳۹	
۶۰۸ ، ۶۰۷ ، ۶۰۴ ، ۵۹۹		۵۸۸ ، ۲۴۲	قلعه طهران
۶۰۸ ، ۶۰۷	دیه قوسین	۲۶۹	قلعه فرخان
۲۴۵ ، ۱۶۱ ، ۱۰۹ ، ۱۳۷	قومس	۲۱۱ ، ۲۰۱	قلعه فرزین (نژدیک سلطانیه)
۶۶۷ ، ۴۳۸		۴۹۶ ، ۴۹۰ ، ۲۳۳	قلعه فیروزکوه پیروزکوه
۳۴۶	قومش ، رک ، قومس	۶۳۷ ، ۶۳۶ ، ۴۹۸	
۶۱۲۰ ، ۶۰۹	فوئه (فوئه دشتی)	۲۱۲	قلعه قارون
۰	فوهدسفلی (فوهد حمیر) در سور فرج	۶۰۸ ، ۶۰۷ ، ۴۴۴ ، ۲۲۰	قلعه قوسین
۶۱۱		۲۲۳	قلعه گلخندان
۰۵۶	فوهد علیا (فوهد الماء) در سور فرج	۴۸۷	قلعه لارز
۶۱۶ ، ۶۱۱ ، ۶۰۹ ، ۴۸۴		۶۲۲	قلعه مرجبی
۶۰۹	فوهد آب (= توهه علیا)	۲۶۷	قلعه منغ در تاجیکستان
۶۱۲ ، ۶۱۱ ، ۶۰۹ ، ۶۰۸	فوهد دشتی	۵۱۰	قلعه نور

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۱	کتابخانه دانشگاه طهران	۴۷۴، ۴۷۰، ۴۶، ۴۳، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۷۵، ۵۶۱، ۵۰۰	توهه‌همیر درسبور فرج
۱۷۴	کتابخانه ری	۶۱۲، ۶۱۰	توهه‌سنی (= توهه‌همیر)
۵۰۹	کتابخانه ساوه	۶۱۱	قوهه علیا درسبور فرج
۱۶۶	کتابخانه صاحب عیاد	۶۱۲، ۶۱۱، ۶۰۹	قهای دشتی = قوهه‌همیر
۴۹۸	کتابخانه مجلس شورای ملی	۶۱۲، ۶۱۱، ۶۰۹، ۵۷۵، ۴۷۴	قوهه علیا درسبور فرج
۱۷۸	کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، رک، مدرسه عالی سپهسالار	۶۱۰، ۶۰۹	قهای دشتی
۶۷۷، ۳۰۲، ۱۴۵	کتابخانه ملی	۶۲۳، ۶۲۲، ۶۱۷، ۶۱۲، ۶۱۱	کاخ اردوان
۴۲۵، ۴۱۱	کتابخانه ملی پاریس	۶۱۷، ۶۱۲، ۶۱۱	قهوه سبور فرج
۴۲۶	کتاب فروشی اسدی	۶۲۳	قهوهستان
۵۰۹	کتبخانه بزرگ اصفهان	۵۲۱	قیردان
۵۰۹	کتبخانه بوظاہر خانوںی درساوه	۴۰۹، ۴۵۸، ۴۵۶	قبطیه
۲۲۰	کجور	۵۰۰، ۵۰۰، ۵۳۶، ۲۳۳	کاج
۴۱۳، ۵۲۷، ۴۵۵، ۴۵۴، ۳۸۳	کربلا، ۵۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۴۱۹، ۱۲۳	۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۸	کاخ اردوان
۳۶۸	کرخ بنداد	۱۰۷	کاخ اشکانیان
۵۷۸	کردان رود	۱۰۷	کاخ شاهان اشکانی
۲۲۷، ۱۹۹، ۱۷۰، ۱۶۵، ۱۵۹	کردستان	۵۲۳	کاخ علی بن کامه
۵۰۲، ۵۰۱	کرکس کوه	۳۶۶	کاخ عهد ساسانی در جمال طرخان
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹	کرمان	۴۵۱	کارخانه آجر نوز
۰، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۱۲، ۱۸۷، ۱۵۹		۴۵۱	کارخانه تصفیه مس
۵۴۴، ۲۴۸، ۲۳۳		۴۵۱	کارخانه سیمان سازی
۳۴۵	کرمانشاه	۴۰۱، ۴۲۰	کارخانه گلیسیرین
	کرمانشاه ری، رک، کرمانشاهان ری	۵۴	کاروانسرا کوچک
۴۱۳، ۵۵۶، ۵۱۱	کرمانشاهان ری	۶۱۲	کاسب
۴۱۳، ۴۹۳	کرمانه	۴۲۵	کاستیل
۲۰۱	کرده روود (در نزدیکی قلعه قزوین)	۱۱۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۶، ۵۶، ۲۱۳	کاشن
۵۷۶، ۵۵۷، ۴۵۶	کره روود (روود کرج ری)	۵۶۰، ۵۵۹، ۴۳۸، ۴۲۴، ۴۲۲، ۲۳۸	کاشن
۵۷۸		۱۹۳، ۱۸۸	
		۴۱۹	کاظمین بنداد
		۲۵۰	کالنجر
		۶۱۲	کاواص
		۶۱۰، ۶۰۹	کبود گنبد

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۶۱۶	کوشک (کوشک فناپویه)	۶۰۱	کستانه (= کستانه ، قسطانه)
۲۰۴	کوشک کهن همدان	۶۳۱ ، ۶۱۴	کسانه
۱۹۸	کوشک همدان	۲۲۲	کن
۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸ ، ۵۷	کوفه	۶۱۴ ، ۶۰۰ ، ۱۳۵	کشناه
۱ ، ۲۸۲ ، ۱۲۸ ، ۱۲۷ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳		۳۸۷	کشمیر
۱ ، ۳۲۰ ، ۳۰۸ ، ۲۹۶ ، ۲۹۳ ، ۲۸۷		۹۳	کشور آشور
۰ ، ۵۹۷ ، ۵۳۹ ، ۴۶۸ ، ۳۵۰ ، ۳۳۹		۳۹۲	کلاره دشت
۰۹۸		۴۷۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۲	کلاره رستاق (کلارستاق)
۲۴۵	کومش	۸۸	کلاهدوزان
۶۱۷	کومین	۱ ، ۳۲۷ ، ۳۱۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۰	کلین فناپویه
۶۶۶	کوه ایخاز	۰ ، ۶۱۶ ، ۴۰۵ ، ۳۸۴ ، ۳۸۳ ، ۳۴۶	
۶۴۴	کوه ایارسن	۶۱۹ ، ۶۱۵	
۰ ، ۶۴۲ ، ۶۰۱ ، ۵۲۷ ، ۵۲۶ ، ۴۵۵	کوه البرز (یا هربرز) (= کوه دمادون)	۰ ، ۶۱۵ ، ۳۸۴ ، ۳۱۳	کلین بهنام در امین
۰ ، ۶۶۰ ، ۶۵۴ ، ۶۵۲ ، ۶۴۴ ، ۶۴۳		۶۱۹ ، ۶۱۶	
۰ ، ۶۷۷ ، ۶۷۶ ، ۶۶۴ ، ۶۶۳ ، ۶۶۱		۵۰۳ ، ۵۰۱ ، ۴۷۰ ، ۴۳۶	کن
۰ ، ۶۷۸		۵۳۵ ، ۶۱۶ ، ۵۹۶ ، ۵۹۵	
۰ ، ۶۵۲ ، ۶۴۲ ، ۶۴۲ ، ۶۰۱ ، ۵۰۷	کوه البرز قفقاز (= کوه قاف) ۱	۳۸۴	کدار گرد
۰ ، ۶۵۹ ، ۶۵۷ ، ۶۵۶ ، ۶۵۵ ، ۶۵۴		۶۱۹	کناساباد (صورت محرف کیاسارباد)
۰ ، ۶۶۵ ، ۶۶۴ ، ۶۶۳ ، ۶۶۱ ، ۶۶۰		۵۶۳	کند (کن)
۰ ، ۶۷۱ ، ۶۶۹ ، ۶۶۸ ، ۶۶۷ ، ۶۶۶		۵۸۳ ، ۲۴۹	کوار
۰ ، ۶۷۷ ، ۶۷۶ ، ۶۷۵ ، ۶۷۴ ، ۶۷۳		۵۸	کوجهه صوفی ری
۰ ، ۶۷۷	کوه البرز در هند	۵۹۰	کوجهه وزیر دفتر طهران
۰ ، ۶۴۴	کوه اوپایئریشن	۶۰۱	کوشک ارغون در لار لوasan
۰ ، ۶۷۵ ، ۶۷۱ ، ۶۶۲ ، ۶۵۵	کوهبرز (البرز)	۵۲۳	کوشک خلیفه در قصران داخل
۰ ، ۵۸	کوهبره	۰ ، ۵۲۱ ، ۵۰۹ ، ۴۷۴	کوشک (در فناپویه)
۰ ، ۳۶۳ ، ۳۶۲ ، ۱۶۹ ، ۸۴	کوه بزرگ ری	۶۴۸ ، ۶۱۰ ، ۵۹۶	
۰ ، ۴۰۲ ، ۵۴۸ ، ۵۲۳ ، ۴۵۱ ، ۴۲۰		۶۱۷ ، ۵۲۲ ، ۵۱۸	کوشک دشت
۰ ، ۶۶۹ ، ۶۴۶ ، ۶۴۲	کوه بشی قارن	۵۲۱	کوشک دهستان سیاهرود
۰ ، ۳۶۲ ، ۱۳۰ ، ۸۴ ، ۸۲	کوه بی شهر بانو	۵۲۱	کوشک شهریار
۰ ، ۴۳۹		۶۱۷ ، ۵۱۸	کوشک علی کامه

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۶۷	کوه سونج	۶۴۳ ، ۶۴۲ ، ۵۴۴ ، ۴۵۷	کوه بیکنی
۴۵۷	کوه سه پایه	۶۶۹	
۴۳۴	کوه شیران	۶۶۹ ، ۶۴۶ ، ۶۴۲	کوه بیورا (بیوراسف)
۳۶۳ ، ۲۱۸ ، ۲۰۳ ، ۱۶۹ ، ۳۸	کوه طبرک	۶۶۹ ، ۶۴۳ ، ۶۴۲	کوه پشخوارگر
۴۱۱		۵۶۷ ، ۵۶۶ ، ۵۲۳	کوه توجال دماوند
۶۴۶	کوه طبرستان	۴۵۷	کوه حسن آباد
۶۶۷	کوه طرقل در کوه	۶۶۷	کوه دربند فقاز
۶۶۷	کوه عرج	۱۱۴	کوه دزرشکان
۶۴۴	کوه فخشوارگر	۶۹۲ ، ۴۵۷ ، ۴۵۶ ، ۴۵۴	کوه دماوند ری ۱
۶۴۴	کوه فخشوارگر	۵۷۰ ، ۵۶۶ ، ۵۴۴ ، ۵۴۳	-
۶۴۴	کوه فرجوارجر	۶۴۲ ، ۶۱۹ ، ۶۰۲ ، ۵۹۸	-
۶۴۴	کوه فرشاذجر	۵۷۲	
۶۴۴	کوه فرشاذگر	۶۶۳ ، ۶۶۲ ، ۶۶۰ ، ۶۵۹	-
۴۵۷	کوه القادر	۶۷۸ ، ۶۶۹ ، ۶۶۴	کوه دماوند کرمان
۶۵۳	کوه قارن	۵۴۴	کوه دباوند، رک: کوه دماوند ری
کوه قاف ۱ ، ۶۴۲ ، ۶۶۶ - ۶۹۰ ، ۶۶۷		۶۴۶	کوه دیلم
۶۷۷ ، ۶۷۶ ، ۶۶۹		۶۵۳	کوه رونج (رونه)
۶۷۶	کوه قاف بزرگ	۶۷۷ ، ۶۶۹	کوه زیتون
۶۷۷	کوه قاف در هند	۴۴۵	کوهستان البرز
کوه قاف سرداران اسکندر (هندوکش) ، ۶۶۹		۴۶۸	کوهستان دیلم
۶۷۷		۴۶۸	کوهستان دیلمستان
۶۷۶	کوه قاف کوچک	۵۷۳	کوهستان رستمداد
۶۶۷	کوه فالیقا	۲۹۲	کوهستان ری
۶۶۷	کوه قبق	۴۵۹	کوهستان شمال تهران
۴۵۷	کوه قره کج	۶۷۸ ، ۴۶۶	کوهستان شمال ری
۶۴۷	کوه قسان	۴۶۸	کوهستان طبرستان
۶۶۷	کوه قفق	۴۶۸	کوهستان عراق
۶۷۷ ، ۶۶۸	کوه ققاز	۶۰۳	کوه سران (= قسان)
۶۷۷ ، ۶۶۹	کوه ققاز هندی (هندوکش)	۶۷۷	کوه سراندیب
۴۳۶	کوه کن	۱۱۴	کوه سرسه

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۱۷، ۶۱۲، ۶۱۱ ۶۲۲	کها (= قهای دشتی)	۵۴۴، ۴۵۷ ۶۴۲	کوه لاجورد (کوه دماوند)
۶۱۷	کها (= قهای سبورقرج)	۶۶۷	کوه لبنان
۶۱۸، ۶۱۷، ۵۰۱، ۴۹۳ ، ۲۰۴، ۱۳۰، ۸۶، ۸۵، ۸۲	کهده	۶۶۷	کوه لکام
۳۵۲، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۵	کهندزری	۶۶۷	کوه لگزی
۶۱۹، ۶۱۸، ۶۱۷، ۵۰۱	کنهنه	۶۱۹، ۵۷۰ ۶۴۸	کوه لواسان (= کوه دماوند)
۵۲۰	کی (چی) ؟	۶۶۹، ۶۵۴، ۶۴۲ ۳۷۶	کوه ماز
۶۱۸	کیاباد (مخف کیاسارباد)	۶۶۹، ۶۶۷، ۶۵۴، ۶۵۳ ۴۵۰، ۴۲۰، ۲۰۳، ۱۸۳	کوه مزدآخان در هرات
۶۱۹	کیاساباد (مخف کیاسارباد)	۴۵۰	کوه نقاره خانه
۶۱۹، ۶۱۸	کیاسارباد	۴۵۷	کوه نمک در مشرق ری
۶۰۲	کیاسر	۴۵۷	کوه نمک در منغرب ری
۶۱۸	کیاسیاباد (مصحف کیاسارباد)	۶۷۵	کوههای آذربایجان
۵۲۵	کیان (جیان) ؟	۶۶۷، ۶۷۵	کوههای آمد
۶۱۹، ۶۱۵، ۵۰۱	کیس	۶۶۹، ۶۴۳	کوههای راگو (ری)
۶۱۹، ۶۱۲	کیسب	۶۶۹	کوههای فقاز
۶۱۴، ۵۹۴، ۵۰۹، ۴۷۶	کیلین فتابویه	۱۳۶	کوههای همدان
۶۱۹، ۶۱۶، ۶۱۵		۶۶۸، ۵۶۶، ۶۵۵، ۶۵۴	کوه هرا (= لبرز)
۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۴، ۵۰۱	کیلین ورامین	۶۷۶، ۶۷۰	
۶۱۹		۶۷۶	کوه هرابزیتی (= البرز)
۶۰۲	گچسر	۶۵۶، ۶۵۵، ۶۵۴	کوه هرائیتی (= البرز)
۶۶۷، ۲۷۵، ۱۹۲	گرجستان	۶۷۶، ۶۶۹، ۶۶۰	
۵۱۰	گردنه افجه	۶۶۰، ۶۵۴	کوه هربرز (= البرز)
۱۴۴، ۱۴۱، ۱۲۷، ۱۱۵، ۱۱۴ ، ۱۶۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۴، ۱۰۳ ، ۲۰۱، ۱۶۹، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱ ۵۹۷، ۴۹۰، ۲۰۲	گرگان	۶۵۵	کوه هرمه
۶۷۶	گلستان ارم		کوه هرثیتی، رک، کوه هرائیتی
۶۷۶	گلستان در قراباغ	۶۷۷، ۶۶۴	کوه هندوکش (یا هند و کوه)
۵۲۲، ۵۱۸	گلندوک	۳۶	کوه یزدان قم
۶۱۴	گلین	۸۸	کوی اصفهانیان
۴۱۱، ۲۱۷	گبدابنائج	۵۴۵	کوبیت
		۵۵۳، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۴۵۷	کوبیر قم
		۸۸	کوی فیروزه
		۳۳۲	کوی مجاهد

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۲۵	لستان	۱۵۳	گبید رکن الدوله
۶۷۸	لندن	۱۸۲	گبید شاهنشاه ، رک و گبید فخر الدوله
، ۵۱۰ ، ۴۸۴ ، ۳۹۳ ، ۳۹۲	لوسان ری	۱۸۳ ، ۱۸۲	گبید طغل
، ۶۹۹ ، ۶۰۱ ، ۵۷۰ ، ۵۶۶ ، ۵۱۸		۲۰۶ ، ۲۰۲ ، ۱۸۳ ، ۱۶۸	گبید فخر الدوله
۶۴۸ ، ۶۲۸ ، ۶۲۰	لوسان کوچک	۴۵۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۱ ، ۴۲۰	
، ۵۶۸ ، ۵۳۸ ، ۵۱۹ ، ۵۱۸		۴۲۲ ، ۱۵۳	گبید مرداویج زیاری
۶۴۰ ، ۶۰۱		۴۷۷	گنج آباد دوشان تپه
۴۰۶	لین	۱۶	گنج شاپیکان
۵۳	هاچین	۶۶۲	گنجه
ماد (سرزمین) ۹۴ ، ۹۴ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۵		۶۷۳	گنگ افراشیاب (نیز رک ، هنگ افراشیاب)
، ۵۴۴ ، ۴۸۹ ، ۴۵۸ ، ۴۵۷ ، ۱۰۰		۶۷۰	گنگ دز
، ۶۴۳ ، ۶۴۲		۴۱۲	گوتینگن
۹۵	مادبزرگ	۲۱۷	گور ابراهیم خواص
۹۵	ماد رازی	۴۲۱ ، ۴۰۱	گورخانه شبانی و هنام
۹۵	ماد کوچک	۴۱۵ ، ۴۱۱	گورخانه طغل در ری ۱۸۳
۵۰۳	ماذان	۳۶۸	گور محمد بن زکریای رازی
مازندران ۱۶۳ ، ۱۵۲ ، ۱۱۰ ، ۶۰ ، ۵۶		۵۷۸ ، ۱۷۶	گوز کانان
، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱ ، ۱۹۹		، ۲۲۲ ، ۲۱۱ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۳۰	گیلان
، ۳۸۷ ، ۳۳۶ ، ۲۷۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۰		، ۶۵۴ ، ۶۴۲ ، ۶۳۰ ، ۵۷۳ ، ۳۷۴	
، ۴۷۵ ، ۴۶۸ ، ۴۶۷ ، ۳۹۵ ، ۳۹۲		۶۶۷	گیلانات
، ۵۸۸ ، ۵۲۳ ، ۵۱۹ ، ۵۱۰ ، ۴۸۷		۶۵۱	لأدیسه (بنام مادر سلوکوس)
۶۶۷ ، ۶۵۳ ، ۶۰۲ ، ۶۰۱		۴۷۸	لار لوان
۱۳۲	ماسیدان	، ۶۵۱ ، ۵۲۳ ، ۵۱۹ ، ۵۱۰	لار لوان
۶۴۱ ، ۶۲۱ ، ۶۲۰	مزدعة مافنان	۶۰۴	لارجان (لاریجان)
۶۲۱	مافتون (= مافنان)	۴۷۰ ، ۴۶۰ ، ۱۳۹	
۶۲۷ ، ۶۲۱ ، ۵۱۵ ، ۴۹۲	مامهن	۴۸۸ ، ۴۸۷	لارز
ماوداء النهر ۱۸۶ ، ۱۵۵ ، ۱۴۱ ، ۵۸		۶۳۹	لاسکرد (= بلاسکرد)
، ۲۲۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۳ ، ۱۸۸		۶۲۰	لباسان (لوسان)
، ۲۳۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۴			
۵۸۹ ، ۵۴۸ ، ۳۷۹ ، ۳۷۵	دشت ماوه		
۶۲۹			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۳۲	مدرسه رضویه در ورامین	۵۰۳	مایان
۲۸۸ ، ۲۰۰	مدرسه شاه غازی	۶۴۱	مزرعه مبارک آباد ، معروف به خیر آباد
۴۲۳	مدرسه شرف الدین گردبازو در همدان	۸۸	محال سپید نشین
۲۹۷	مدرسه شمس الاسلام حسکابا بویه	۸۸	محال شیعه نشین
۳۸۱	مدرسه ظاهریه دمتشق	۵۸۹	محله ازک طهران
۲۸۳ ، ۲۷۶	مدرسہ عالی سپهسالار (کتابخانه)	۵۱۹	محله بازار طهران
۳۴۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷ ، ۳۰۶ ، ۲۹۰		۸۴ ، ۴۰	محله باطان
۴۷۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۱ ، ۳۷۴ ، ۳۶۱		۶۴۲ ، ۵۵۵	محله باغ
۰ ، ۵۷۷ ، ۵۷۴ ، ۵۶۴ ، ۵۵۷ ، ۵۱۶		۱۰۶	محله بليسان
۸۰۶ ، ۵۸۶		۸۵	محله جامع مهدی یا جامع عتیق
۳۱۷	مدرسہ عبدالجلیل رازی	۵۸۹	محله جال میدان طهران
۶۳۲	مدرسہ فتحیه در ورامین	۵۹۰	محله حسن آباد طهران
۳۶۹	مدرسہ وزانیان ری	۸۶ ، ۸۱	محله حنفیه
۳۶۸	مدنون ، حمدبن حسن شیعیانی	۳۱۷	محله دروازه جاروب بندان
۹۶	مدى	۶۲۷ ، ۳۸۸ ، ۳۷۲ ، ۲۰۰	محله زامهران
۶۲۸	مدینه جابر (خرشیری)	۶۲۷	محله ساران ، رک ، ساران
۴۲۴ ، ۱۳۰	مدینه داخله (شارستان ری)	۵۸۹	محله سنگلچ طهران
۴۴۸ ، ۴۴۷ ، ۴۲۴ ، ۳۶۳	مدینه ری ۳۶	۸۸	محله شافعی نشین ری
۶۳۶		۸۱	محله شافعیه ری
۱۲۲	مدینه موسی در قزوین	۸۶ ، ۸۱	محله شیعه نشین
۴۹۳ ، ۴۶۷ ، ۳۴۷ ، ۳۰۹	مدینه النبی ۱۳۱	۵۸۹	محله عودلاجان طهران
۶۶۷		۵۵۰	محله ناعلک
۱۱	مراغه	۱۲۸	محله نصر آباد
۶۲۳	مرجی ۴۷۴ ، ۶۱۲ ، ۶۱۱ ، ۶۲۰	۱۳۱ ، ۱۳۰ ، ۸۵ ، ۸۲	محمد بده (ری)
۶۴۶	مرج انقلاب	۱۳۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۳	، ۱۲۴
۵۵۱	مرداد میان طهران و قم (دریاچه نم)	۱۶۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۷	، ۱۶۲
۲۲۲	مرعز ابرار ارق فهمی	۵۱۳ ، ۴۲۳	
۴۶۰ ، ۴۶۳	مرقد ابراهیم خواص	۴۳۸ ، ۵۱۴	
۴۳۹	مرقد ایوب با بویه	۲۳۴ ، ۲۵۳	مداین ۴۰ : ۴۰ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷
۸۳	مرقد حضرت حمزه	۳۱۷	مدرسه امام رشید رازی
۴۱۴ ، ۸۳	مرقد امامزاده طاهر	۳۱۵	مدرسه خواجه عبدالجبار مفید

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۹۹	مشکو	۴۴۰ ، ۲۲۵ ، ۸۳	مرقد حضرت عبدالعظیم
۶۲۹ ، ۶۰۰ ، ۵۵۸ ، ۱۵۳ ، ۱۳۵	مشکویه	۸۳	مرقد امامزاده عبدالله
۶۲۵		۴۴۰ ، ۴۳۹	مرقد امام محمد شیبانی
۱ ، ۴۷۴	مشهد امامزاده حسن بن الحسن (درجی)	۶۲۰	مرقد امامزاده یحیی
۵۲۴ ، ۴۹۶ ، ۴۹۳		۶۲۲	مرکبویه (= مرجی) مرکبیه
۸۸	مشهد امیر المؤمنین در ری	۸۸	مرکز روده
۴۱۹ ، ۱۶۱	مشهد امیر المؤمنین (ع)	۶۲۲ ، ۶۱۱	مرکوی (= مرجی)
۴۱۹	مشهد امام حسین (ع)	۶۲۲ ، ۱۳۰ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶	مرد ۱۱۵ ، ۱۳۵
۱ ، ۱۲۰	مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه السلام	۳۲۹ ، ۳۱۸ ، ۲۵۵ ، ۲۱۰ ، ۱۲۶	
۵۷۱		۵۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۱۲	
۴۱۹ ، ۲۲۸ ، ۱۹۱	مشهد شاهزاده عبدالعظیم (ع)	۶۲۱ ، ۴۱۵ ، ۳۲۸	هزار سید عبدالعظیم (ع)
۴۴۱		۲۲۳	هزار محمد بن بابویه
۱۹	مشهد موسی کاظم و محمد تقی (ع) در کاظمین	۶۱۵	هزار یعقوب بن اسحق کلینی
۵۴۹	مشهد در این ری	۶۳۹	مزادآباد (= هرم آباد)
۰ ، ۵۶۵ ، ۵۵۶ ، ۵۱۱	مصدقان (= مزدان)	۶۲۳ ، ۵۲۵	مزدغان
۶۲۳		۵۶۵ ، ۲۰۳	مزدان (= مصدقان ، مزدغان)
۰ ، ۳۱۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۲ ، ۲۷۲	مصر	۶۴۰ ، ۶۲۳	
۰ ، ۳۴۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۵ ، ۳۲۰ ، ۳۲۵		۴۲۲	مسجد جامع ری
۴۷۹ ، ۳۶۳ ، ۳۵۲ ، ۳۴۹		۵۷۲	مسجد جامع شلمبه
۸۷ ، ۸۴ ، ۸۳	مصلحگاه	۵۷۲	مسجد جامع ویمه
۳۶	مصلای ری	۳۱۹	مسجد حنظله
۶۶۷	مصطفی	۱۲۱	مسجد ربیع بن خثیم در قزوین
۲۶۷	متابد زرتشتی	۱۶۸	مسجد جامع ری
۵	معبد پازارگاد	۰ ، ۸۶ ، ۴۵	مسجد طغول (مسجد جامع طغول)
۱۱۲	معبد ناهید	۱۸۰ ، ۸۷	
۲۳۱	منان (دشت)	۲۶۳	مسجد عاشق کش ری
۴۶۵	منانک دماوند	۸۷ ، ۸۴ ، ۴۵	مسجد عتیق
۴۰۹ ، ۳۴۰	منرب	۶۴۴ ، ۶۱۲ ، ۶۰۷ ، ۵۱۱	مسکویه ۱۳۵
۰ ، ۴۵۷ ، ۴۵۶	مقازه (کویر بین ری و قم)	۶۲۵	
۰۶۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۳ ، ۵۵۲		۵۵۱	مسیله قم
		۶۴۴ ، ۵۰۵	منکاذبن

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۳۶	میدان توپخانه طهران	۴۶	مفردات
۵۸۹ ، ۵۸۸ ، ۲۳۶	میدان سپه طهران	۶۲۵	مفضل آباد
۲۳۶	میدان شاپور طهران	۶۲۵ ، ۴۳۴ ، ۲۱۹	مقام خونی زیر طهران
۵۰۴ ، ۴۶۲	میگون	۴۲۲ ، ۱۴۱	مقام مکنی
۲۵۸	تابلس	۴۰۵	مقبره باب معمر در نیشابور
۶۲۸ ، ۴۷۶ ، ۲۷۷	نارمک ری	۳۹۶	مقبره جدید
۶۳۷ ، ۶۲۱ ، ۵۱۵ ، ۵۰۷ ، ۴۹۲	نامهند	۸۶	مقبره خانوادگی هشام
۸۸	ناهق	۳۹۶	مقبره سری سقطی
۸۸	ناهک	۴۲۲	مقبره طریق دستجرد قزوین
۵۵۷	نجم آباد	۵۱۹	مقبره امامزاده عبدالله جائج اوسان
۵۸۴ ، ۵۸۳	نجچوان	۴۲۰	مقبره محمدبن حسن شیعیانی
۶۲۸ ، ۴۷۶ ، ۲۷۷	نرمق (نارمک) ری	۱۰۰	مقدونیه
۶۲۸	نرمقه	۳۰۱ ، ۲۸۸ ، ۲۷۹ ، ۲۷۳ ، ۲۳۹	مکه عظمه
۶۲۸	نرمه (نرمق)	۰ ، ۳۴۱ ، ۲۳۲ ، ۳۲۴ ، ۳۱۸ ، ۳۰۸	
۶۲۸	نرمین	۶۶۷ ، ۵۴۷ ، ۳۴۷	
۶۲۸	نرنمین	۶۶۷ ، ۲۹۶	ملطیه
۲۷۱ ، ۳۲۱ ، ۸۸	نصر آباد ری	۱۰۵	ملک ری
۱۵۹	نظر	۱۰۵	ملکلت پارت
۲۱۸ ، ۲۰۳	نقاره خانه (کوه)	۹۶	ملکلت کادوزینها
۱۸۲	نقاره خانه ری (برج قدیمی)	۱۷۵	منا
۱۸۳	نقاره خانه طوس	۲۴۲	مورخه خورت
۴۵۶ ، ۴۵۴ ، ۴۵۳ ، ۲۶۷ ، ۷۱	نواحی ری	۶۶۷	مزادران (مازادران)
۴۷۴ ، ۴۷۰ ، ۴۶۶ ، ۴۵۸ ، ۴۵۷		۶۲۶ ، ۶۲۵ ، ۱۲۲	موسی آباد ری
۴۸۴ ، ۴۸۲ ، ۴۸۱ ، ۴۷۶ ، ۴۷۵		۰ ، ۲۴۷ ، ۲۰۰ ، ۱۸۹ ، ۱۷۹ ، ۱۰۴	موصل
۵۲۸ ، ۵۲۵ ، ۵۱۵ ، ۵۰۵ ، ۴۹۵		۳۴۵	
۵۷۶ ، ۵۷۱ ، ۵۶۳ ، ۵۵۲ ، ۵۴۹		۵۱۳	المهدان
۶۰۷ ، ۶۰۴ ، ۵۹۴ ، ۵۹۳ ، ۵۹۱		۸۸	مهدی آباد
۶۳۰ ، ۶۲۳ ، ۶۱۰ ، ۶۰۹ ، ۶۰۸		۶۲۶	مهران
۶۵۰ ، ۶۳۳ ، ۶۳۲		۶۲۷ ، ۳۰۱ ، ۲۷۳	مهر قان ری
۶۲۹ ، ۶۲۸	نویهار	۶۷۶	میافارقین
۵۲۳ ، ۵۱۹ ، ۵۱۰	نور	۲۳۰	میانه

موضع	صفحة	موضع	صفحة
- ٤٣١ ، ٤٣٠ ، ٤٢٩ ، ٤٢٨ ، ٤٢٢ ٤٢٣ ٥٠٨ ورزن	٥٣٩ ، ١٥٤ ، ١١٨ ٦٢٨ ١٣٣ ٥٧٤ ١٠٦ ، ٥٢ ١٣٣ ١٢٠ ٥٣٨ ، ٤٢٠ ، ٢٤٥ ، ١٨٧ , ١٤٤ ، ١٤٢ ، ١٢٨ ، ١١٥ ، ٩٩ , ١٥٨ ، ١٥٧ ، ١٥٥ ، ١٥٣ ، ١٤٨ ١٨٧ ، ١٨٥ ، ١٧٧ ، ١٦٢ ، ١٤١ . ٢٢٤ ، ٢١٢ ، ٢١١ ، ٢٠٨ ، ١٩٨ . ٢٩٣ ، ٢٨٤ ، ٢٥٥ ، ٢٤٥ ، ٢٤٤ . ٣٧١ ، ٣٦٩ ، ٣٢٣ ، ٣١٨ ، ٣١٦ ٤٤٥ ، ٤٣٦ ، ٤٢٠ ، ٤١٢ ، ٤٠٥ نيمروز	نهار جيلاني نهر رباح نهر سورين نهر موسى نهر وان نيساور	نهار (مصحف الري) نهر جيلاني نهر رباح نهر سورين نهر موسى نهر وان نيساور
ورزنین (برستين؟) ٤٧٢ ، ٤٧٣ ، ٤٨٣ ، ٦٣٣ ، ٦٠٤ ، ٥٠٨ ، ٥٠٧ ٦٣٤ ، ٦٣٣ ٦٣٤ ٦٣٤ ، ٢٧٥ وصفتارد، رك ، وسفنارد ولايت روس وجر كس	٦٢٨ ١٣٣ ١٣٣ ١٢٠ ٥٣٨ ، ٤٢٠ ، ٢٤٥ ، ١٨٧ , ١٤٤ ، ١٤٢ ، ١٢٨ ، ١١٥ ، ٩٩ , ١٥٨ ، ١٥٧ ، ١٥٥ ، ١٥٣ ، ١٤٨ ١٨٧ ، ١٨٥ ، ١٧٧ ، ١٦٢ ، ١٤١ . ٢٢٤ ، ٢١٢ ، ٢١١ ، ٢٠٨ ، ١٩٨ . ٢٩٣ ، ٢٨٤ ، ٢٥٥ ، ٢٤٥ ، ٢٤٤ . ٣٧١ ، ٣٦٩ ، ٣٢٣ ، ٣١٨ ، ٣١٦ ٤٤٥ ، ٤٣٦ ، ٤٢٠ ، ٤١٢ ، ٤٠٥ نيمروز	نهار جيلاني نهر رباح نهر سورين نهر موسى نهر وان نيساور	نهار (مصحف الri) نهر جيلاني نهر رباح نهر سورين نهر موسى نهر وان نيساور
١٠٤ ، ١٠٥ ٦٣٤ ٥٠٢ ، ٥٠١ ، ٤٧٠ ، ٣٩٨ ، ٥٨ ، ٥٧ , ٤٣٥ ، ٤٣٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٠ ، ٥٧١ ٦٣٦ ، ٦٣٥ ، ٥٩٩ ، ٥٦٢ ٦٣٦ وهرندازان وهشتايد ويمه دماوند ٤٧٢ ، ٤٧١ ، ٣٠٠ ، ١٥٤ ٥٣٥ ، ٥١٤ ، ٥٠٨ ، ٤٩٠ ، ٤٧٣ ٥٧٢ ، ٥٧١ ، ٥٦١ ، ٥٤٣ ، ٥٤٢ ٦٣٦ ، ٦٣١ ، ٦٠٧ ، ٥٩٨ ، ٥٧٢ ٦٣٧ ٦٣٨ ، ٦٣٧ ، ٥١٤ ، ٥١٣ ٦٣٧ ، ٥٧٢ ، ٥٤٣ ٢٤٨ هاشميذرى عبر (وادي) هجر هرات ٢٧٧ ، ٢٤٩ ، ٢٢٩ ، ٢٢٤ ، ١٣٩ ٥٧٤ ، ٤٤٦ ، ٤٠٤ ، ٣٩٩ ، ٣٧٤ ٦٣٨ هرشين هرمزآباد (= مزدآباد) هرمزگان هريرود هستان رى هستان (= هستان)	١٩٤ ٣٦٦ ٦١٠ ، ٥٤٠ ٣٨٣ ٦٣٧ ، ٥٧٢ ، ٥٤٣ ٥٧٢ ٦٣٠ ، ٦٣٩ ، ٥٦٩ ٦٣٠ ٦٣٠ ، ٥٦٨ ١٤٧ ٥١١ ٥٠٢ ٦٣١ ، ٦٣٠ ٣٧٤ ، ٣٦٥ ، ٣١٣ ، ٢٩٩ ، ٢٣٢ . ٤٥٢ ، ٤٤٧ ، ٤٢٢ ، ٣٨٨ ، ٣٨٠ . ٥١٥ ، ٥١٤ ، ٥٠٨ ، ٤٨٣ ، ٤٧٤ ، ٤٧٢ . ٥٣٥ ، ٥٢٨ ، ٥٢٧ ، ٥٢٠ ، ٥١٤ . ٥٨٧ ، ٥٦١ ، ٥٥٧ ، ٥٥٥ ، ٥٣٧ . ٦١٥ ، ٦١٤ ، ٦١٠ ، ٦٠٩ ، ٦٠٠	دایكان واح روز دادي آرچ دادي الهم (الهير) : نسخه بدل دادي الهم دارانا (مریع) داريان واريز واسط دو رو [کدا] دو دیک (نسخه بدل و نسخه) درام	دایكان واح روز دادي آرچ دادي الهم (الهير) : نسخه بدل دادي الهم دارانا (مریع) داريان واريز واسط دو رو [کدا] دو دیک (نسخه بدل و نسخه) درام

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۲۱	همدان ، رک ، همدان	۶۱۳ ، ۴۹۳	هشتاد روزان (هشتادروزان)
۶۱۳ ، ۶۱۰ ، ۵۷۵ ، ۵۷۱		۶۲۹	
۶۴۶ ، ۶۲۴		۶۴۰ ، ۶۲۳	هفتاد بولان (= هفتاد بولان)
۳۱۰۰ ، ۲۴۸ ، ۲۳۱ ، ۱۷۴ ، ۱۵۰	همدان ، رک ، همدان	۶۴۰ ، ۶۲۳	هفتاد بولان ، رک ، هفتاد بولان
۳۵۶	هندوبار	۶۰۹	هفت کاخ کسی اووس (کاوس ، کیکاووس) در البرز
۶۰۵	هندوستان	۱۰۴ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۶	همدان ۱۴
۶۷۷ ، ۳۹۱ ، ۳۱۲ ، ۲۱۲	هنگ (= حنگ) = حنگ (= حنگ)	۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۲ ، ۱۱۹ ، ۱۰۵	، ۱۰۴ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۶
۶۷۴ ، ۶۷۳	هندوستان	۱۴۱ ، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۲۹	، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۲ ، ۱۱۹ ، ۱۰۵
۶۴۱ ، ۶۲۱	هونته	۱۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹	، ۱۴۱ ، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۲۹
۹۸	هیر گانیه	۱۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۶۵ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹	، ۱۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹
۵۶۹	هیطل	۱۹۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸	، ۱۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۶۵ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹
۳۴۰	یشرب	۲۰۱ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۶	، ۱۹۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸
۲۲۹ ، ۱۹۴ ، ۱۰۹	یزد	۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۲	، ۲۰۱ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۶
۶۴۱ ، ۵۴۰	یزد آباد دشتی	۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱	، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۲
۴۳۶ ، ۲۸۲ ، ۱۹۳ ، ۱۸۸ ، ۱۱۳	یعن	۲۵۰ ، ۲۴۴ ، ۲۴۲ ، ۲۳۳ ، ۲۲۸	، ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱
۵۳	یوز کند	۲۶۵ ، ۳۰۶ ، ۲۸۲ ، ۲۶۸ ، ۲۵۵	، ۲۵۰ ، ۲۴۴ ، ۲۴۲ ، ۲۳۳ ، ۲۲۸
۵۹۰	یوسف آباد طهران	۴۲۲ ، ۴۲۱ ، ۴۱۰ ، ۴۰۷ ، ۳۷۲	، ۲۶۵ ، ۳۰۶ ، ۲۸۲ ، ۲۶۸ ، ۲۵۵
۳۵۶ ، ۲۴۸ ، ۹۸ ، ۳۳ ، ۱۰ ، ۱۲	یونان	۵۳۸ ، ۵۳۴ ، ۵۳۳ ، ۵۱۱ ، ۴۷۹	، ۴۲۲ ، ۴۲۱ ، ۴۱۰ ، ۴۰۷ ، ۳۷۲
۶۷۷ ، ۴۶۰		۵۶۵ ، ۵۵۹ ، ۵۵۸ ، ۵۵۶ ، ۵۳۹	، ۵۳۸ ، ۵۳۴ ، ۵۳۳ ، ۵۱۱ ، ۴۷۹

١٠-فهرست أسمى كتب

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
	ابن اثير ، رك ، الكامل	٦٤٣	آبو كريفا
	ابن خلدون ، رك ، تاريخ ابن خلدون	٢٩٢ ، ٢٩٠ ، ٢٧٦ ، ٢١٣	أشكناة آذر
	ابن خلkan ، رك ، تاريخ ابن خلkan	٣١١ ، ٣١٠ ، ٣٠٧ ، ٣٠٦ ، ٣٠٤	
	الاحساب والانساب صاعدبن محمد رازى ٣١٢	٣٣٢ ، ٣٣١ ، ٣٣٥ ، ٣٢٦ ، ٣٢٥ ، ٣١٢	
	احسن التقاسيم ٢٠ ، ٢١ ، ٤٣ ، ٤٣ ، ٤٥ ، ٤٥ ، ٤٦ ، ٤٦	٣٩٦ ، ٣٨٨ ، ٣٨٦ ، ٣٧٤ ، ٣٧٣	
	٤٨ ، ٨٤ ، ٧١ ، ٦٣ ، ٦١ ، ٦٠ ، ٥٨	٦٤٧ ، ٦٤٤ ، ٤٨٨ ، ١٥٦	آلاتار الباقيه ٧
	٥٩ ، ٤٢٤ ، ٤٢٤ ، ١٣٣ ، ١٣٢	٢٠٩ ، ٩٠ ، ٦٢ ، ٤٣	آذارالبلاد ١١
	٤٧٩ ، ٤٧٥ ، ٤٧٣ ، ٤٧٢ ، ٤٥٣	٢٤١ ، ٢٧٧ ، ٢٤٤ ، ٢١٥ ، ٢١٤	
	٥٠٦ ، ٥٠١ ، ٤٩٩ ، ٤٩٢ ، ٤٨٠	٤٢٥ ، ٤٠٥ ، ٤٠٣ ، ٣٧٦ ، ٣٧٥	
	٥٢٤ ، ٥٢٠ ، ٥١٢ ، ٥١١ ، ٥٠٧	٤٩٠ ، ٤٨٩ ، ٤٨٢ ، ٤٣٢ ، ٤٣٠	
	٥٤٨ ، ٥٤٣ ، ٥٣٨ ، ٥٣٤ ، ٥٢٩	٥٧٥ ، ٥٧٣ ، ٥٥٤ ، ٥٤٥ ، ٥٢٩	
	٥٥٨ ، ٥٥٦ ، ٥٥٣ ، ٥٥٢ ، ٥٥٠	٦١١ ، ٦٠٤ ، ٥٨٥ ، ٥٨٢ ، ٥٧٤	
	٥٧٢ ، ٥٦٩ ، ٥٦٦ ، ٥٦٥ ، ٥٦٣	٩٥٠	
	٦٠٠ ، ٥٩٩ ، ٥٩٧ ، ٥٨٠ ، ٥٧٦	٣٣١	الاداب والمرءات جراذيني
	٦١٥ ، ٦١٤ ، ٦١٣ ، ٦٠٧ ، ٦٠٣	٣٦٨	الاداب والموعظه
	٦٤٦ ، ٦٣١ ، ٦٢٤ ، ٦٢٣	٦٣٧ ، ٤٢٨ ، ٤٢٣ ، ٤٤٢ ، ٤٤٤	آستانه رى
٢٤٤ ، ٢٣٦	احسن التواريخ	٤٢٠ ، ٤٠٥ ، ٤٠٠ ، ٤٨٠ ، ٤٧٨	
٢٨١	أحكام القرآن احمدبن على	٥٠٦ ، ٥٠٥ ، ٥٠٠	
١٣٩	احياء الملوك سستانى	٥٢٦ ، ٥٢١ ، ٥١٨ ، ٥١٦ ، ٥١٠	
	اخبار الطوال ، رك ، ترجمة فارسى اخبار الطوال	٥٦١ ، ٥٣٤ ، ٥٣٣ ، ٥٣٢ ، ٥٣١	
	اخبار القائم (ع) على بن ابراهيم كليني ٢٢٧	٥٧٧ ، ٥٧٤ ، ٥٦٩ ، ٥٦٨ ، ٥٦٦	
	اخبار القائم ، على بن محمدبن ابو ابراهيم كليني	٦٢٢ ، ٦٢١ ، ٥٩٤ ، ٥٩٣ ، ٥٩٢	
٢٣٣		٦٤١ ، ٦٣٤ ، ٦٣٠	
٢٨٧	اخلاق ناصرى خواجه نصير طوسى	٤٢٧ ، ٢٣٦ ، ١٨٣ ، ١٦٩ ، ١٢٨	آندراج
٢٨٥	ادعية السفر ابو غالب	٤٤٤ ، ٤٢٦ ، ٤٧٠ ، ٥٥٠ ، ٦١٤ ، ٥٥٠	
		٦٥٩	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
، ۶۲۴، ۶۱۳، ۶۰۰، ۵۸۰، ۵۳۶ ۶۴۰، ۶۳۹	الاعلام زر کلی ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۱ ، ۳۰۹ ، ۲۹۳ ، ۲۸۹ ، ۳۳۷ ، ۳۲۲ ، ۳۲۹ ، ۳۲۵ ، ۳۱۹ ، ۳۴۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۵ ، ۳۴۴ ، ۳۶۹ ، ۳۶۸ ، ۳۵۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۰ ، ۳۸۲ ، ۳۸۱ ، ۳۷۸ ، ۳۷۴ ، ۳۷۲ ، ۴۱۲ ، ۴۰۵ ، ۴۰۱ ، ۳۹۴ ، ۳۸۵ ۵۰۸	۳۵۷ ۲۶۶	الادوية المسهلة ، تاليف رازى اديان بزرگ
اعلام النبوة، تاليف ابوحاتم اسماعيلی رازی ۴۰۶	۲۸۶	اذکار القرآن في الادعية، تاليف ابوالمحامد الاربعين امام فخر رازى	
اعلام النساء ۳۲۸	۳۲۷	الاربعين محمد بن مسلم رازى	
اعلام النساء ۲۸۵	۳۸۱	أربعين منتجب الدين	
اعلام النساء ، ياتاریخ الخلفاء الراشدین ۲۵۲	۳۵۲	ارجوزه عبدالرحمٰن بن عمر	
اعمال و حکم دعخدا ۲۶۱ ، ۲۵۸ ، ۲۵۰	۳۱۹	اردوی افقامه	
امل الامل ۲۹۲ ، ۲۹۱ ، ۲۸۸ ، ۲۷۵ ، ۲۷۱ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۳۱۴ ، ۳۱۱ ، ۳۰۷ ، ۳۰۴ ، ۲۹۹ ، ۳۲۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۵ ، ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۷۶ ، ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۳۴۸ ، ۳۴۶ ۳۸۹ ، ۳۸۸ ، ۳۸۲ ، ۳۸۱	۴۰۵	اسامی دهات کشور ۴۴۷ ، ۴۵۷ ، ۴۶۰ ، ۴۶۵ ، ۴۵۷ ، ۴۵۰ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۵۲۲ ، ۵۲۱ ، ۵۱۹ ، ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۵۳۸ ، ۵۳۶ ، ۵۲۹ ، ۵۲۸ ، ۵۲۷ ، ۵۷۵ ، ۵۶۸ ، ۵۶۷ ، ۵۵۷ ، ۵۵۰ ، ۶۰۸ ، ۶۰۰ ، ۵۹۹ ، ۵۹۷ ، ۵۹۴ ، ۶۳۴ ، ۶۳۰ ، ۶۲۶ ، ۶۱۶ ، ۶۱۰ ۶۴۰	
اناهیتا ۴۲۸ ، ۱۵	۷۸	اسامی الرجال	
انهاد الروايات المقطى ۱۶۷ ، ۲۷۷ ، ۲۷۶ ، ۲۷۵ ، ۲۷۴ ۲۷۹ ، ۲۷۳ ، ۲۲۱	۳۸۴	الاستبصار شیخ طوسی	
انجل	۲۸۶	الاستدراك عی الحدیث	
اساب ابن میدا ۴۰۸	۲۹۱	الاسمعدار بکربلا صالح رازی	
اساب سمعانی ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۵	۱۲۴	اسد المأبة	
اطلس کلاسیک ۶۶۸	۶۴۳	اسناد و نامه های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه	
الاعلاق النفیسه ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ۵۳۵ ، ۵۲۹	۶۲۰	اشکانیان ، رک : ترجمه فارسی تاریخ اشکانیان	
	۵۸۹ ، ۵۴۶ ، ۵۳۷	الاصابیه توجیہ الصحابة ۱۲۰ ، ۱۲۲	
	۴۴۳ ، ۴۵۶ ، ۳۹۳ ، ۲۳۶	اصطخری ، رک : المسالک و الممالك اصطخری	
	۴۶۰ ، ۵۹۳ ، ۵۹۱ ، ۵۹۰	اطاریات ماهانه ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶	
	۶۶۸	اطلس کلاسیک	
	۵۳۵ ، ۵۲۹	الاعلاق النفیسه ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
١٤ ، ٤٣٤ ، ٤٣٣ ، ٣٥ ، ٣٣	ایران گذشته و حال، تأليف دونالدوبلير	٢٩٨ ، ٣٠٥ ، ٣٠١ ، ٣٠٠ ، ٣٠٩	
٣٣	الايضاح في الاعتقادات الشرعية على مذهب الإمامية	٣٢١ ، ٣٢٢ ، ٣٢٣ ، ٣٢٦	
١١	باستا (= اوستا)	٣٤١ ، ٣٤٤ ، ٣٤٥ ، ٣٤٧ ، ٣٤٩	
١٢	باستان شناس ایران باستان ، رک ، ترجمة باستان	٣٥٢ ، ٣٥٣ ، ٣٥٠ ، ٣٧٠ ، ٣٧١ ، ٣٧٨	
٣٢٢ ، ٣١٥ ، ٢٩٤	بحار الانوار	٣٩٨ ، ٥١٧ ، ٥١٦ ، ٤١٠	
٢٥٨	بحر الجوهر	٥٤٣ ، ٥٤٦ ، ٥٤٩	
٦٦٧ ، ٦٦١ ، ٦٥٩	بحيرة فزوبي	٥٦٣ ، ٥٧٧ ، ٥٨٠ ، ٥٨٣ ، ٥٩٦	
٣٠٠ ، ١٦ ، ١٣٣ ، ١٣٠ ، ١١٧ ، ١٠٤	البدء والتاريخ مطهري بن طاهر مقدسی	٦٠٣ ، ٦٢٧ ، ٦٢٨ ، ٦٣١	
٤٠		٦٣٢ ، ٦٣٥ ، ٦٣٧ ، ٦٣٩	
٦٦١ ، ٦٤٨ ، ٢٥٥ ، ١٥١ ، ١٣٥		٦٥٤ ، ٦٤٤ ، ٦٢٩ ، ٤٨٩ ، ٣٦٥ ، ٣٦٤	اوستا
٣٦١	البرهان رازی	٦٥٨ ، ٦٦٦ ، ٦٦١ ، ٦٥٨	
٤٦٦	برهان قاطع ، باهتمام استاد دکتر معین	٦٧٧ ، ٦٧٤ ، ٦٧٣ ، ٦٧٠	
٤٧٤ ، ٤٧٣ ، ٤٥٥ ، ٥١٥ ، ٤٧٠		٦٧٩ ، ٦٧٧	ایران از نظر خاورشناسان، نالیف استاد دکتر
٤٠ ، ٥٥ ، ٥٤ ، ٤٩	بعض فضائح الروافض	٦٨٠ ، ٦٧٨ ، ٦٧٧	شقق
٧٦ ، ٦٥ ، ٦٣		٦٣٤ ، ٣٥ ، ٣٣ ، ٢٩ ، ١٩	
٣٧٠ ، ٢٩٨ ، ٢٨٧ ، ٢٧٧	بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض، رک ، النقض	٣٠ ، ٢٩ ، ١٧ ، ١٦ ، ٧	ایران باستان
٣٩٩ ، ٣٨١ ، ٣٧٨ ، ٣٧٣		٣١ ، ٩٨ ، ٩٦ ، ٩٥ ، ٣٢	
٥٨٠ ، ٤٧١ ، ١٣٣	البلدان يعقوبی	١٠٢ ، ١٠١ ، ١٠٩ ، ١٠٨	
٦٧٠ ، ٦٦٩ ، ٦٦٠ ، ٦٥٩ ، ٦٥٧	بندهش	١١٢ ، ١٠٩ ، ١٠٦ ، ١٠٥	
٢٥٨	بورکور	٤٧٨ ، ٤٧٧ ، ٤٥٧ ، ٣٦٤	
٦٥٨ ، ٦٥٧	بهمنیشت	٥٤٣ ، ٤٤٢ ، ٥٤٤ ، ٥٢٦ ، ٥١٥	
٩٣ ، ٤٩	بيان الاديان	١٩	ایران در زمان ساسانیان ، ترجمة فارسی
٤٥٨	بیزن و منیژه	١٥ ، ١٢ ، ١٠٩ ، ٨ ، ٧ ، ٣ ، ٢	ایران قدیم
٥٨١ ، ٥١٢ ، ٤٦٧	بیست مقاله قزوینی ، بکوشش بورداود	١٧ ، ١٦ ، ١٩ ، ١٧ ، ٢٠ ، ٣٢ ، ٣٥ ، ٣٦	
		٩٥ ، ٩٧ ، ٩٦ ، ١٠٠ ، ١٠٢ ، ١٠٤	
		١٠٥ ، ١٠٦ ، ١٠٩ ، ١١٢ ، ١١٤	
		١٤٤ ، ١٤٣ ، ١٤٢ ، ١٤١	
		٣٦٤ ، ٢٧٠ ، ٢٦٨ ، ١٥١ ، ١١٦	
		٥٢٨ ، ٤٨٦ ، ٤٦٦	

فهرست اسامی کتب

۷۹۳

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۷۸	تاریخ بنداد ، ۲۷۰ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰ ،	۳۶۶	پرواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران
۲۸۴	، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۹	۳۸۴	تاریخ آداب العرب
۲۹۸	، ۲۹۷ ، ۲۹۵ ، ۲۹۳ ، ۲۸۶	، ۱۸۹ ، ۱۸۸	تاریخ آل سلجوق در اناطولی
۳۱۴	، ۳۱۲ ، ۳۰۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۰	، ۱۹۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰	،
۳۲۸	، ۳۲۶ ، ۳۲۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۰	۴۱۱	،
۳۴۵	، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۲ ، ۳۲۹	۲۷۶	تاریخ آل سلجوق ابوظاہر خاتونی
۳۵۱	، ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸ ، ۳۴۷	۷۸	تاریخ آل سلجوق عمام الدین
۳۸۰	، ۳۷۸ ، ۳۷۱ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳	۲۲۳ ، ۲۲۱	تاریخ آل مظفر ، تالیف دکتر ستوده
۴۰۵	، ۴۰۱ ، ۳۹۲ ، ۳۸۶ ، ۳۸۱	تاریخ ابن اسفندیار ، رک ، تاریخ طبرستان ابن	اسفندیار
۵۸۲	۵۸۰ ، ۵۱۲ ، ۴۰۹ ، ۴۰۶	تاریخ ابن خلدون ، طبع بولاق ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ،	،
۵۹۱	۵۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۱۶ ، ۹	۴۸۶ ، ۴۶۶ ، ۲۵۴ ، ۱۴۲	تاریخ ابن خلکان
۵۹۳	، ۳۶۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۱۰۳ ، ۹۲	۴۰۵ ، ۳۷۶ ، ۳۵۸	تاریخ ابن وردی
۵۹۷	، ۵۸۰ ، ۵۴۲ ، ۴۷۱ ، ۴۵۴	۱۶۴ ، ۱۵۲	تاریخ ابی الفدا
۶۴۴	۶۳۹ ، ۶۲۶	۱۳۳	تاریخ اخبار بنی العباس
۶۶۷	تاریخ الیمارستانات فی الاسلام	۲۸۷	تاریخ ادبیات دکتر صفا
۶۸۷	تاریخ جیفی ۵۳	۲۳۵	تاریخ اشکانیان ، تأثیف دیاکونووروسی ، رک ،
۷۰۰	، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۷۳ ، ۱۷۲	ترجمه تاریخ اشکانی	ترجمه تاریخ اشکانی
۷۰۴	، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷	تاریخ اعتم کوفی ، رک ، تاریخ اعتم	ترجمه تاریخ اعتم
۷۹۳	۵۴۶	۲۸۷	تاریخ اندلس احمد بن موسی
۸۰۲	تاریخ یامیران و شاهان ، رک ، ترجمة فارسی	تاریخ اولیاء الله ، رک ، تاریخ رویان	تاریخ اولیاء الله ، رک ، تاریخ رویان
۸۱۷	سنی ملوك الارض	۴۶	تاریخ ایران از مغول تا افشار ، تالیف بازو کی
۸۲۵	تاریخ جهان آرا ۱۰۹ ، ۱۰۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱	تاریخ ایران سرجان ملکم ، رک ، ترجمة فارسی	تاریخ ایران سرجان ملکم ، رک ، ترجمة فارسی
۸۳۰	، ۱۷۳	تاریخ ایران سرجان ملکم	تاریخ ایران گیرشمن ، رک ، ترجمة فارسی و
۸۳۵	، ۲۱۰ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸	تاریخ ایران سرجان ملکم ، رک ، ترجمة فارسی	ترجمه انگلیسی تاریخ ایران گیرشمن
۸۴۰	، ۲۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۰	تاریخ ایران سرجان ملکم	تاریخ ایران ، رک ، تاریخ فارسی تاریخ
۸۴۲	، ۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۸ ، ۲۲۷ ، ۲۲۶	تاریخ ایران گیرشمن ، رک ، ترجمة فارسی و	ایرانیان
۸۴۴	، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱	ترجمه انگلیسی تاریخ ایران گیرشمن	تاریخ برمکی
۸۴۵	، ۲۴۰ ، ۲۳۴ ، ۲۳۰ ، ۲۷۷ ، ۲۷۲	تاریخ ایران ، رک ، ترجمة فارسی تاریخ	
۸۴۶	، ۵۴۲ ، ۴۹۸ ، ۴۵۴ ، ۴۵۲ ، ۴۴۱	ایرانیان	
۸۴۷	۶۰۲ ، ۵۷۷	ایرانیان	
۸۴۸	تاریخ جهانگشا ، رک ، جهانگشا		
۸۴۹	تاریخچه وفت در اسلام		
۸۵۰	تاریخ حمزه اصفهان رک ، سنی ملوك الارض		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۲۱۳، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸	جلال الدین	۳۹۶، ۳۹۳، ۳۹۲	تاریخ خانی
۵۶۳، ۵۳۲، ۴۹۰		تاریخ الشفایع الرشیدین، رک، الامامة والسياسة	
تاریخ طب ایران، تالیف دکتر نجم آبادی، ۳۷۲		تاریخ خلفای سیوطی ۲۴۵، ۱۳۳، ۶۳، ۱۳۲	
۳۶۷، ۳۵۷		تاریخ داغستان قدسی با کوئی (یا گلستان ارم) ۶۷۶، ۶۶۱	
تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ۹۲، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۹		تاریخ دولت آل سلجوق ۱۹۷، ۱۸۴	
۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۹		تاریخ رلسن ۱۱۶، ۳۴، ۱۷	
۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹		تاریخ رویان اولیاء الله ۱۵۷، ۱۲۹، ۹۲	
۲۵۶، ۲۵۵، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴		۲۶۹، ۲۵۶، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۰۰	
۴۸۲، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۶، ۴۱۹		۵۱۸، ۴۸۱، ۴۷۵، ۴۳۴، ۴۲۰	
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰		۶۲۰، ۶۱۷، ۶۰۸	
۶۰۴، ۵۹۶، ۵۸۴، ۵۴۷، ۵۲۵		تاریخ ری ابوسعید آبی ۳۰۷، ۱۴۵، ۱۳۲	
۶۵۴، ۶۴۹، ۶۴۴، ۶۲۳		۵۲۱، ۴۷۹	
تاریخ طبرستان درویان و مازندران مرعشی		تاریخ ری شیخ منجیب الدین ۲۷۱، ۱۴۵	
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۱۶، ۹۲		۳۴۵، ۳۳۷، ۳۳۱، ۲۸۶، ۲۸۰	
۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷		۳۵۰، ۳۴۹	
۱۶۳، ۱۶۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۵		تاریخ ساسانیان فروغی ۳۶، ۳۱، ۳۰، ۱۷	
۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۶		۶۵۷، ۱۱۶، ۱۰۹، ۳۵	
۴۳۸، ۴۳۶، ۴۳۰، ۲۲۰، ۲۱۹		تاریخ سر جان ملکم، رک، ترجمه فارسی تاریخ ایران سر جان ملکم	
۴۸۱، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷		تاریخ سر گذشت اکورش، رک، ترجمه فارسی	
۵۶۸، ۵۶۷، ۵۲۳، ۵۱۹، ۵۱۸		تاریخ سر گذشت درش	
۹۰۱، ۵۸۶، ۵۷۷، ۵۷۴، ۵۷۳		تاریخ سکه‌شناسی ری ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴	
۶۳۰، ۶۲۵، ۶۲۰، ۶۱۷، ۶۰۸		۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۲۶	
۶۵۴، ۶۴۱، ۶۴۰، ۶۳۷		۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۷، ۱۷۱، ۱۶۴	
۱۰۹، ۹۲، ۴۰، ۲۷، ۲۶	تاریخ طبری	۲۱۴، ۱۹۰، ۱۸۹	
۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۳		تاریخ سلمی ۳۷۱	
۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴		تاریخ سیاسی بارت ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴	
۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۰		تاریخ سیستان ۲۵۵	
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶		تاریخ شاهنشاهی ایران، تالیف المستد ۱۰۰، ۱۹	
۲۴۸، ۱۷۳، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱		تاریخ شهاب الدین محمد خرنباری، ترجمۀ مسیرة	

فهرست اسامی کتب

۷۹۵

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
تاریخ یعقوبی ، ۱۲۳ ، ۱۱۹ ، ۱۱۵ ، ۵۰	، ۴۸۶ ، ۳۶۳ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۵۳		
، ۱۳۰ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴	، ۶۱۰ ، ۵۸۰ ، ۵۴۰ ، ۴۸۸ ، ۴۸۷		
، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۴۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۲	۶۴۴		
۵۸۰ ، ۲۶۸	تاریخ طهران		
۲۸۰	تاریخ عمومی هنرهاى مصور		
تاریخ یمن	تاریخ غازانی		
۳۶۹ ، ۱۶۸	تاریخ قزوین ، رک ، التدوین		
تاریخ یمنی	تاریخ قم		
تبصرة المقام ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۸	۵۵۱ ، ۵۳۹ ، ۵۳۱ ، ۴۸۴		
۶۸ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۵۰ ، ۴۹	۵۳۸ ، ۵۳۱		
۷۹ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹	۵۰۴		
۳۹۰ ، ۲۶۴ ، ۲۶۳ ، ۸۰	تاریخ قم (اصل عربی)		
توصیر المنتبه بتحریر المشتبه	تاریخ کردستان ، رک ، شرفاتمه		
۳۸۳	تاریخ کرمان ، تأثیف محمد بن ابراهیم		
تسبیمات زرنشی ، تالیف جاکسن	تاریخ گردیزی ، رک ، زین الاخبار		
۱۱ ، ۱۰ ، ۸	تاریخ گزیده ، تصحیح ادوارد برون		
۲۹ ، ۱۸ ، ۱۲	۱۰۷ ، ۷۷		
تجارب الامم ، ۱۴۶ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳	۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷		
، ۱۵۵	۱۰۹		
۲۸۶	۱۳۵		
تجارب السلت ، ۵۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵	۱۵۲ ، ۱۵۳		
، ۱۹۶	۱۵۱ ، ۱۳۸		
تجارب الامم ، ۱۴۶ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳	۱۶۸ ، ۱۶۷		
۴۰۷ ، ۲۷۴ ، ۲۵۴ ، ۲۵۱	۱۶۶ ، ۱۶۲		
۷۳	۱۰۹		
تجزید الاعقاد	۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۸		
تحذیف انتاعتریه دهلوی	۱۷۲ ، ۱۷۱		
۷۹	۱۷۲		
تحفظ اشراف قطب الدین رازی	۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷		
۳۸۰	۱۸۶		
تحفظ اسمی ، ۲۷۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹	۱۸۱ ، ۱۹۱		
۳۰۰ ، ۲۹۰	۱۹۳ ، ۱۹۲		
۲۸۹ ، ۲۸۷	۲۰۱ ، ۲۰۶		
۲۸۷ ، ۲۸۶	۲۰۵ ، ۲۰۴		
۲۸۶ ، ۲۸۵	۲۰۳		
۲۸۵ ، ۲۸۴	۲۱۳		
۲۸۴ ، ۲۸۳	۲۰۵		
۲۸۳ ، ۲۸۲	۲۰۴		
۲۸۲ ، ۲۸۱	۲۰۳		
۲۸۱ ، ۲۸۰	۲۱۲		
۲۸۰ ، ۲۷۹	۲۱۱		
۲۷۹ ، ۲۷۸	۲۰۵		
۲۷۸ ، ۲۷۷	۲۰۴		
۲۷۷ ، ۲۷۶	۲۰۳		
۲۷۶ ، ۲۷۵	۲۱۳		
۲۷۵ ، ۲۷۴	۲۰۶		
۲۷۴ ، ۲۷۳	۲۰۵		
۲۷۳ ، ۲۷۲	۲۰۴		
۲۷۲ ، ۲۷۱	۲۰۳		
۲۷۱ ، ۲۷۰	۲۰۲		
۲۷۰ ، ۲۶۹	۲۰۱		
۲۶۹ ، ۲۶۸	۲۰۰		
۲۶۸ ، ۲۶۷	۱۹۹		
۲۶۷ ، ۲۶۶	۱۹۸		
۲۶۶ ، ۲۶۵	۱۹۷		
۲۶۵ ، ۲۶۴	۱۹۶		
۲۶۴ ، ۲۶۳	۱۹۵		
۲۶۳ ، ۲۶۲	۱۹۴		
۲۶۲ ، ۲۶۱	۱۹۳		
۲۶۱ ، ۲۶۰	۱۹۲		
۲۶۰ ، ۲۵۹	۱۹۱		
۲۵۹ ، ۲۵۸	۱۹۰		
۲۵۸ ، ۲۵۷	۱۸۹		
۲۵۷ ، ۲۵۶	۱۸۸		
۲۵۶ ، ۲۵۵	۱۸۷		
۲۵۵ ، ۲۵۴	۱۸۶		
۲۵۴ ، ۲۵۳	۱۸۵		
۲۵۳ ، ۲۵۲	۱۸۴		
۲۵۲ ، ۲۵۱	۱۸۳		
۲۵۱ ، ۲۵۰	۱۸۲		
۲۵۰ ، ۲۴۹	۱۸۱		
۲۴۹ ، ۲۴۸	۱۸۰		
۲۴۸ ، ۲۴۷	۱۷۹		
۲۴۷ ، ۲۴۶	۱۷۸		
۲۴۶ ، ۲۴۵	۱۷۷		
۲۴۵ ، ۲۴۴	۱۷۶		
۲۴۴ ، ۲۴۳	۱۷۵		
۲۴۳ ، ۲۴۲	۱۷۴		
۲۴۲ ، ۲۴۱	۱۷۳		
۲۴۱ ، ۲۴۰	۱۷۲		
۲۴۰ ، ۲۳۹	۱۷۱		
۲۳۹ ، ۲۳۸	۱۷۰		
۲۳۸ ، ۲۳۷	۱۶۹		
۲۳۷ ، ۲۳۶	۱۶۸		
۲۳۶ ، ۲۳۵	۱۶۷		
۲۳۵ ، ۲۳۴	۱۶۶		
۲۳۴ ، ۲۳۳	۱۶۵		
۲۳۳ ، ۲۳۲	۱۶۴		
۲۳۲ ، ۲۳۱	۱۶۳		
۲۳۱ ، ۲۳۰	۱۶۲		
۲۳۰ ، ۲۲۹	۱۶۱		
۲۲۹ ، ۲۲۸	۱۶۰		
۲۲۸ ، ۲۲۷	۱۵۹		
۲۲۷ ، ۲۲۶	۱۵۸		
۲۲۶ ، ۲۲۵	۱۵۷		
۲۲۵ ، ۲۲۴	۱۵۶		
۲۲۴ ، ۲۲۳	۱۵۵		
۲۲۳ ، ۲۲۲	۱۵۴		
۲۲۲ ، ۲۲۱	۱۵۳		
۲۲۱ ، ۲۲۰	۱۵۲		
۲۲۰ ، ۲۱۹	۱۵۱		
۲۱۹ ، ۲۱۸	۱۵۰		
۲۱۸ ، ۲۱۷	۱۴۹		
۲۱۷ ، ۲۱۶	۱۴۸		
۲۱۶ ، ۲۱۵	۱۴۷		
۲۱۵ ، ۲۱۴	۱۴۶		
۲۱۴ ، ۲۱۳	۱۴۵		
۲۱۳ ، ۲۱۲	۱۴۴		
۲۱۲ ، ۲۱۱	۱۴۳		
۲۱۱ ، ۲۱۰	۱۴۲		
۲۱۰ ، ۲۰۹	۱۴۱		
۲۰۹ ، ۲۰۸	۱۴۰		
۲۰۸ ، ۲۰۷	۱۳۹		
۲۰۷ ، ۲۰۶	۱۳۸		
۲۰۶ ، ۲۰۵	۱۳۷		
۲۰۵ ، ۲۰۴	۱۳۶		
۲۰۴ ، ۲۰۳	۱۳۵		
۲۰۳ ، ۲۰۲	۱۳۴		
۲۰۲ ، ۲۰۱	۱۳۳		
۲۰۱ ، ۲۰۰	۱۳۲		
۱۹۹ ، ۱۹۸	۱۳۱		
۱۹۸ ، ۱۹۷	۱۳۰		
۱۹۷ ، ۱۹۶	۱۲۹		
۱۹۶ ، ۱۹۵	۱۲۸		
۱۹۵ ، ۱۹۴	۱۲۷		
۱۹۴ ، ۱۹۳	۱۲۶		
۱۹۳ ، ۱۹۲	۱۲۵		
۱۹۲ ، ۱۹۱	۱۲۴		
۱۹۱ ، ۱۹۰	۱۲۳		
۱۹۰ ، ۱۸۹	۱۲۲		
۱۸۹ ، ۱۸۸	۱۲۱		
۱۸۸ ، ۱۸۷	۱۲۰		
۱۸۷ ، ۱۸۶	۱۱۹		
۱۸۶ ، ۱۸۵	۱۱۸		
۱۸۵ ، ۱۸۴	۱۱۷		
۱۸۴ ، ۱۸۳	۱۱۶		
۱۸۳ ، ۱۸۲	۱۱۵		
۱۸۲ ، ۱۸۱	۱۱۴		
۱۸۱ ، ۱۸۰	۱۱۳		
۱۸۰ ، ۱۷۹	۱۱۲		
۱۷۹ ، ۱۷۸	۱۱۱		
۱۷۸ ، ۱۷۷	۱۱۰		
۱۷۷ ، ۱۷۶	۱۰۹		
۱۷۶ ، ۱۷۵	۱۰۸		
۱۷۵ ، ۱۷۴	۱۰۷		
۱۷۴ ، ۱۷۳	۱۰۶		
۱۷۳ ، ۱۷۲	۱۰۵		
۱۷۲ ، ۱۷۱	۱۰۴		
۱۷۱ ، ۱۷۰	۱۰۳		
۱۷۰ ، ۱۶۹	۱۰۲		
۱۶۹ ، ۱۶۸	۱۰۱		
۱۶۸ ، ۱۶۷	۱۰۰		
۱۶۷ ، ۱۶۶	۹۹		
۱۶۶ ، ۱۶۵	۹۸		
۱۶۵ ، ۱۶۴	۹۷		
۱۶۴ ، ۱۶۳	۹۶		
۱۶۳ ، ۱۶۲	۹۵		
۱۶۲ ، ۱۶۱	۹۴		
۱۶۱ ، ۱۶۰	۹۳		
۱۶۰ ، ۱۵۹	۹۲		
۱۵۹ ، ۱۵۸	۹۱		
۱۵۸ ، ۱۵۷	۹۰		
۱۵۷ ، ۱۵۶	۸۹		
۱۵۶ ، ۱۵۵	۸۸		
۱۵۵ ، ۱۵۴	۸۷		
۱۵۴ ، ۱۵۳	۸۶		
۱۵۳ ، ۱۵۲	۸۵		
۱۵۲ ، ۱۵۱	۸۴		
۱۵۱ ، ۱۵۰	۸۳		
۱۵۰ ، ۱۴۹	۸۲		
۱۴۹ ، ۱۴۸	۸۱		
۱۴۸ ، ۱۴۷	۸۰		
۱۴۷ ، ۱۴۶	۷۹		
۱۴۶ ، ۱۴۵	۷۸		
۱۴۵ ، ۱۴۴	۷۷		
۱۴۴ ، ۱۴۳	۷۶		
۱۴۳ ، ۱۴۲	۷۵		
۱۴۲ ، ۱۴۱	۷۴		
۱۴۱ ، ۱۴۰	۷۳		
۱۴۰ ، ۱۳۹	۷۲		
۱۳۹ ، ۱۳۸	۷۱		
۱۳۸ ، ۱۳۷	۷۰		
۱۳۷ ، ۱۳۶	۶۹		
۱۳۶ ، ۱۳۵	۶۸		
۱۳۵ ، ۱۳۴	۶۷		
۱۳۴ ، ۱۳۳	۶۶		
۱۳۳ ، ۱۳۲	۶۵		
۱۳۲ ، ۱۳۱	۶۴		
۱۳۱ ، ۱۳۰	۶۳		
۱۳۰ ، ۱۲۹	۶۲		
۱۲۹ ، ۱۲۸	۶۱		
۱۲۸ ، ۱۲۷	۶۰		
۱۲۷ ، ۱۲۶	۵۹		
۱۲۶ ، ۱۲۵	۵۸		
۱۲۵ ، ۱۲۴	۵۷		
۱۲۴ ، ۱۲۳	۵۶		
۱۲۳ ، ۱۲۲	۵۵		
۱۲۲ ، ۱۲۱	۵۴		
۱۲۱ ، ۱۲۰	۵۳		
۱۲۰ ، ۱۱۹	۵۲		
۱۱۹ ، ۱۱۸	۵۱		
۱۱۸ ، ۱۱۷	۵۰		
۱۱۷ ، ۱۱۶	۴۹		
۱۱۶ ، ۱۱۵	۴۸		
۱۱۵ ، ۱۱۴	۴۷		
۱۱۴ ، ۱۱۳	۴۶		
۱۱۳ ، ۱۱۲	۴۵		
۱۱۲ ، ۱۱۱	۴۴		
۱۱۱ ، ۱۱۰	۴۳		
۱۱۰ ، ۱۱۹	۴۲		
۱۱۹ ، ۱۱۸	۴۱		
۱۱۸ ، ۱۱۷	۴۰		
۱۱۷ ، ۱۱۶	۳۹		
۱۱۶ ، ۱۱۵	۳۸		
۱۱۵ ، ۱۱۴	۳۷		
۱۱۴ ، ۱۱۳	۳۶		
۱۱۳ ، ۱۱۲	۳۵		
۱۱۲ ، ۱۱۱	۳۴		
۱۱۱ ، ۱۱۰	۳۳		
۱۱۰ ، ۱۱۹	۳۲		
۱۱۹ ، ۱۱۸	۳۱		
۱۱۸ ، ۱۱۷	۳۰		
۱۱۷ ، ۱۱۶	۲۹		
۱۱۶ ، ۱۱۵	۲۸		
۱۱۵ ، ۱۱۴	۲۷		
۱۱۴ ، ۱۱۳	۲۶		
۱۱۳ ، ۱۱۲	۲۵		
۱۱۲ ، ۱۱۱	۲۴		
۱۱۱ ، ۱۱۰	۲۳		
۱۱۰ ، ۱۱۹	۲۲		
۱۱۹ ، ۱۱۸	۲۱		
۱۱۸ ، ۱۱۷	۲۰		
۱۱۷ ، ۱۱۶	۱۹		
۱۱۶ ، ۱۱۵	۱۸		
۱۱۵ ، ۱۱۴	۱۷		
۱۱۴ ، ۱۱۳	۱۶		
۱۱۳ ، ۱۱۲	۱۵		
۱۱۲ ، ۱۱۱	۱۴		
۱۱۱ ، ۱۱۰	۱۳		
۱۱۰ ، ۱۱۹	۱۲		
۱۱۹ ، ۱۱۸	۱۱		
۱۱۸ ، ۱۱۷	۱۰		
۱۱۷ ، ۱۱۶	۹		
۱۱۶ ، ۱۱۵	۸		
۱۱۵ ، ۱۱۴	۷		
۱۱۴ ، ۱۱۳	۶		
۱۱۳ ، ۱۱۲	۵		
۱۱۲ ، ۱۱۱	۴		
۱۱۱ ، ۱۱۰	۳		
۱۱۰ ، ۱۱۹	۲		
۱۱۹ ، ۱۱۸	۱		
۱۱۸ ، ۱۱۷			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۵۲، ۵۸۰		۲۰۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶	
۶۰۶، ۶۰۶		۳۱۸، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۵	
ترجمه فارسی باستان شناس ایران باستان، ۲۷		۳۲۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۷	
۴۶۲، ۳۶۵، ۱۱۰، ۱۰۲، ۲۸		۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۰، ۳۴۹	
ترجمه فارسی البلدان یعقوبی، ۱۲۵		۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱	
ترجمه فارسی تاریخ اشکانیان تالیف دیاکونوو روی، ۱۰۲، ۱۰۱، ۳۳، ۳۲		۳۵۲، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲	
ترجمه فارسی تاریخ اعتم کوفی، ۱۱۸		۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۴	
ترجمه فارسی تاریخ ایران سرجان ملکم، ۱۸۵		۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۵	
۴۴۰، ۴۱۴		۴۰۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۵۳۹	
ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ۵		۴۱۰، ۵۸۰	تذکرة الاولیاء عطار
۱۱۸، ۱۰۸، ۹۳، ۳۲، ۱۹، ۱۷		۴۰۴، ۴۰۵	
۶۴۲، ۳۶۴		۴۰۶	
ترجمه فارسی تاریخ ایرانیان کشت دو گویندو، ۲۳		۲۷۲، ۲۷۹	تذکرة الحفاظ ابو عبدالله ذہبی
۱، ۵۶۹، ۵۴۲، ۵۲۷، ۵۲۶، ۴۵۳		۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴	
۶۳۰، ۶۲۹		۲۸۷، ۲۸۹	
ترجمه فارسی تاریخ سر گندشت کورن، ۹۶		۳۰۹، ۳۱۹	
ترجمه فارسی تاریخ ماد دیاکونف، ۲		۳۰۵، ۳۲۵	
۰، ۴۰۳، ۲۷۶، ۲۷۶		۲۹۹، ۳۴۷	
۱۸، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳		۳۳۰، ۳۴۹	
۱۸		۳۵۳، ۳۷۰	
۵۰۸، ۴۸۹، ۴۶۷		۳۷۱، ۳۸۲	
ترجمه فارسی تاریخ هردوت، ۳		۳۷۲، ۴۰۱	
ترجمه فارسی تمدن قدیم فوستل دو کولات		۳۷۴، ۴۰۲	
۴۶۰		۴۱۲، ۵۸۰	
فرانسوی		۴۱۲	
ترجمه فارسی جغرافیای تاریخی ایران، تالیف بارتولد روی، ۲		۴۱۱	تذکرة الشعرا دولشاه سمرقندی
۲۱۳، ۱۷۹، ۹۳		۲۷۶، ۲۹۲	
۰، ۵۲۷، ۴۵۰، ۴۴۷، ۲۲۲		۲۸۶	
۲۱۶		۳۷۴	
۵۹۱، ۵۸۷		۳۷۷	تذکرة عوفی، رک: لاب الالاب عوفی
ترجمه فارسی الرسالة الثانية ابو دلف، ۲۸		۳۷۷	تذکره الدلائل امام فخر رازی
۵۷۴، ۵۷۲، ۵۵۴، ۵۵۱		۱۰۰	ترجمه انگلیسی تاریخ ایران گیرشمن
۵۴۴		۱۰۸	
۶۴۷، ۶۴۶، ۶۴۷		۱۱۰	ترجمه تاریخ طبری یا تاریخ بلعمی (چاب عکسی)
ترجمه فارسی سفرنامه ابن حضلان، ۱۴۷		۱۱۵	
۱۴۷، ۱۴۶		۱۲۲، ۱۲۳	
۱۲۰، ۱۲۳		۱۲۵	
۱۱۹		۱۲۶	
		۱۲۷	ترجمه ناریخ یعنی، ۱۶۲
		۱۲۸	۱۶۳، ۱۶۶
		۱۲۷	۱۶۴
		۱۷۲	۱۷۲، ۱۶۸
		۱۷۳	۱۷۳، ۱۶۷
		۱۷۷	ترجمه سیره جلال الدین، رک، تاریخ شهاب الدین محمد خرندزی
		۳۶۱	ترجمه السیرة الفلسفیه
		۱۱۳	ترجمه فارسی اخبار الطوال دینوری، ۹۹
		۹۹	
		۱۲۵	
		۱۲۶	

فهرست اسامی کتب

٧٩٧

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٩٦	تفسير بحر الحقائق نجم الدين دايه	١٣٥ ، ١٣٠ ، ١٣٥ ، ١٥٣ ، ١٥٥ ، ١٣٨	ترجمة فارسي سی ملوك الارض
٣٤٩	تفسير قرآن ابوحاتم رازى	٢٤٤ ، ٢٤٣ ، ٢٤٤ ، ٢٤٣	ترجمة فارسي سه سال در ایران دکتر فوریه
٣٥٠	تفسير القرآن محمد بن ایوب رازى	٤٥١	ترجمة فارسي سیاحت نامه شاردن
٣٧٧ ، ٣٧٤	تفسير کبیر امام فخر رازى	٢١٦ ، ٢١٦ ، ٢١٦	ترجمة فارسي ادوارد بر اون
٢٣ ، ٢١	تفسیر گازار	٤٢٧ ، ٤٢٦	ترجمة فارسي عجایب المقدور فی اخبار تمور
٣٧٢	تفضیل الاشراف علی سائر الاجناد محمد حسول	٣٥٧ ، ٣٥٥	ترجمة فارسي عيون الاخبار صدوق
٣٥٦	تفصیل العلل (= التقسیم والتشجیر) رازی	٣٨٢	ترجمة فارسي فتوح البلدان
٣٥٦	التقسیم والتشجیر (= تفصیل العلل) رازی	١٢٢ ، ١٢١ ، ١١٩	ترجمة فارسي الفهرست ابن نديم
٦٥٤ ، ٦٥١ ، ٦٥٠	تفویه البلدان ابوالفدا	٣٣٧ ، ٣٣٢	ترجمة فارسي عيون البلدان
٦٣٠ ، ٦٢٠ ، ٦٢١	تلییس الملیس ابن جوزی . ٨	٣٥٥ ، ٣٥٤	ترجمة فارسي کتاب اسکندر مقدونی
٦٣٠ ، ٦٢٧		٩٩	ترجمة فارسي المسالك و الممالك اصطحري
٤٣٣ ، ٤٢٤	کتاب تمدن ایرانی	٥٠١ ، ٤٩٣ ، ٤٩٢ ، ٤٧٢ ، ٤٢٤	
٣٦٤ ، ٩٥	تمدن قدیم رک ، ترجمه فارسی تمدن قدیم	٥٢٩ ، ٥١٢ ، ٥٠٩ ، ٥٠٨ ، ٥٠٧	
٦٤٥	تمدن هنایشی	٥٧٢ ، ٥٥٢ ، ٥٣٦ ، ٥٣٥ ، ٥٢٤	
٣٨١ ، ٣٤٦ ، ٣٣٣	التبیه والاشراف	٦١٨ ، ٤١١ ، ٤٠٨ ، ٤٠٠ ، ٥٨٢	
٢٨٥	تقطیع المقال مسامقانی . ١٢١ ، ٢٧٧ ، ٢٧٠	٦٤١ ، ٦٣١ ، ٦٢٧ ، ٦٢٤ ، ٦٢٢	
٣٩	الخواریخ ابو غالب رازی	٤٢٦	تزوکات تیموری
٦٤٣ ، ٩٣ ، ٣٩ ، ٢٢	توبیت	٣٦٩	التعريف ابن قبه
٣٨٤	توبرات	٣٩٥ ، ٣٧٤ ، ٣٥٦ ، ٣٠٣	تعليقات چهارمقاله
٢٨٦	نهذیب الاخلاق تایف ابو على مسکویہ	٤٠٧	
٤١٢	نهذیب الاسماء	٢٦٣ ، ١٨٩	تعليقات حدیقة الحقيقة
٣٣٤	نهذیب الاسماء والمعانی	٦٣٧	تعليقات مینودسکی بر الرساله النبویه
٣٤٧	نهذیب الشیعه لاحکام الشریعه	٣٧٤	تفسیر ابوالغوث رازی
٥٥٢ ، ٢٦٢ ، ٢٤٩	نماز انقلاب ثعالی	٣١٩	تفسیر ابیوحیی رازی
٦٧٠	جاماسب نامه	٢٨٢	تفسیر احمد بن فرات
١٨٣	جامجم فرهاد میرزا		تفسیر امام فخر رازی ، رک ، تفسیر کبیر

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۳۵، ۶۲۸، ۶۱۸، ۶۱۵، ۵۹۵	جامع الاصول ابن اثیر	۳۸۴	جامع التاویل در تفسیر
۶۳۶	جامع التاویل در تفسیر	۴۱۰	جامع التمیل
۳۱۲	جوامع الفقه صادقین محمد رازی	۱۲۱	جامع التواریخ
۴۰۵	الجواجم فی الحساب	۵۲۲، ۴۳۰، ۲۱۸	جامع التواریخ، بکوشش دبیر سیاقی
۲۹۱	الجهاد بکربلا بن صالح رازی	۱۵۹	جامع التواریخ، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۶
۲۰۷، ۲۰۶، ۱۴۶، ۵۸	جهانگشای جوینی	۱۶۸	۱۶۲
۲۵۷، ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹		۱۷۳، ۱۷۲	جامع التواریخ، بکوشش دکتر کریمی
۴۹۰، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۳۹۷		۲۱۱	الجامع درفقه، تالیف ابوحمات رازی
۵۹۲، ۵۲۲، ۵۰۴		۳۴۹	جامع الفتاوی فی افوال الائمه الاربعه
۶۶۸، ۲۴۰، ۲۳۶	جهانگشای نادری	۳۳۶	الجامع الكبير (=الحاوی) رازی
۶۰۳، ۶۴۹	جهان نامه	۳۵۶	جامع اللطیف جارالله قرشی
۴۴۵، ۴۴۴، ۴۲۶	جهان نمای فلوجون رفائل	۶۳	جامع الوفوف
۵۷۴، ۲۲۷	جهان نمای کاتب چلپی، صاحب کشف الظنون	۲۱۸	جاویدان خرد، تالیف ابوعلی مسکویه
۱، ۲۳۶	جهان نمای مسیوزان	۲۸۶	الجدري والعصبة، تالیف رازی
۶۷۸، ۵۹۰، ۵۸۹، ۴۴۵		۳۱۹	الجرح والتعديل ابومحمد حنظلی
۳۴۴	چفتدرنامه	۳۶۹	جرفاذقانی (ترجمة تاریخ یعنی)
۴۵۴	چند ظرف مکثوفه در دروس شیران	۳۲۹	جزء فی التحوید
۳۰۳، ۱۵۵	چهار مقاله عروضی	۳۳۸	جزء فی منع الاستبدال
۳۹۵، ۳۹۴	۳۵۸، ۳۵۶	۴۱، ۴۰۶	چفرافیای تاریخی ایران، تأثیف بارتواود رک، ترجمه فارسی چفرافیای تاریخی ایران
۴۱۰، ۴۰۷	۳۹۷	۶۵۱	چفرافیای حافظ ابرو
۳۵۶	الحاوی (=الجامع الكبير) رازی	۶۰۶	چفرافیای درة روبار قصران
۱۳۳، ۱۲۹، ۶۲، ۴۵، ۱۰	حبیب السیر	۲۱	جلاء الادھان وجلاء الاحزان
۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۵		چنة الشیعیم	۵۲۰، ۵۰۵، ۲۷۸، ۲۷۶، ۸۵
۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۴۹			۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۲، ۲۹۱، ۲۸۹
۱۶۹، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۹			۳۲۳، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۲۴، ۳۲۲
۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۶۸			۳۶۹، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۴، ۳۳۹
۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۸۸			۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳
۲۱۸، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶، ۲۰۳			۴۲۷، ۴۰۹، ۴۰۵، ۴۰۲، ۴۰۱
۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹			۵۰۹، ۵۰۷، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۸۴
۲۳۳، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴			۵۹۲، ۵۷۹، ۵۷۵، ۵۳۷، ۵۲۵

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
	دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ٤٢		٤٢٩ ، ٣١٥ ، ٣١٤ ، ٢٥٦ ، ٢٣٤
	٩٩ ، ١٠١ ، ١٠٢ ، ١٠٤ ، ١١٣ ، ١١٣		، ٤٤١ ، ٤٤٠ ، ٤٣٧ ، ٤٣٥ ، ٤٣٠
	، ٢٢٢ ، ٢١٩ ، ٢١٨ ، ٢١٧ ، ١٢٩		٤٦٣ ، ٤٥٢ ، ٤٥١ ، ٤٩١
	٤٨٩ ، ٤٣٠ ، ٤٢٩ ، ٣٥٨	٣٧٧	حدائیق الانوار امام فخر رازی
٦٣	دبستان المذاہب کشمیری	٣٤٦	حدائیق الحقائق زین الدین رازی
١٠٤	دینسفیستا آنه	، ٣٩٧ ، ٣٩٥ ، ٣٩١ ، ٣٠٣	حدائق السحر
٢٩١	درجات الایمان بکرین صالح رازی	٣٩٨	حدائق المعجم
	در درالثیجان ، ٣٢ ، ١٠٠ ، ١٠٤ ، ١٠٢	٣٧٩	حدود العالم ، ٤٥٨ ، ٤٧٣ ، ٤٧٣ ، ٤٧٩
	، ٤٧٨ ، ٤٧٧ ، ١٠٩ ، ١٠٧ ، ١٠٥		، ٤٩١ ، ٥٤٣ ، ٥٣٠ ، ٥٢٩ ، ٥١١ ، ٤٩٢
٦٧٧ ، ٥١٤			، ٥٧٦ ، ٥٧٢ ، ٥٥٨ ، ٥٥٦ ، ٥٤٨
٣٨٠	درة الاصادف فطب الدين رازی		، ٤٥٣ ، ٥٨٩ ، ٥٨٠ ، ٥٧٨ ، ٥٧٧
٢٨٠	در السحابة في مواضع وفيات الصحابة	٤٧١	
٦٦٨ ، ٢٤٠	درة نادری	٤٠٣ ، ٢٦٣ ، ١٨٩	حديقة الحقيقة
٤٠٧ ، ١٦٧ ، ١٦٤	دستورالوزرا	٤٠٥	حساب الخطأين
٣٢٣	دفایق الحقائق	٢٨٥	حل مشكلات مختصرالقدوری في الفروع
٣١٤	دلائل النبوة عدالجبار	٤١٠	حلية الفقها
٣٧٢	دمیه الفصر باخرزی	٣٥٨	حواشی وتلیق مینورسکی بر حدود العالم
	دیاربکریه ، ٢٢٨ ، ٢٢٧ ، ٢٢٦ ، ٢٢٥	٣٠٣	حواشی و توضیحات حدائق السحر
	، ٢٢٨ ، ٢٢٧ ، ٢٢٦ ، ٢٢٥	٤٢٦	خاطرات اسقف سلطانیه راجع به تیمور لشک
٤٤١ ، ٤٣٠ ، ٢٣١ ، ٢٣٠ ، ٢٢٩		١٢٥	خابدان نوبختی
٥١٦ ، ٩٣	دیکسیتر دلاپرس		الحراج ، رک ، کتاب الحراج
٦٥٧ ، ٣٣ ، ١٦	دین نیرت یادینکرد	٦٦٢ ، ١١٤	خسر و شیرین نظامی
٢٦١ ، ٢٦٠	دیوان اثیر اخسیکتی	٣١٢	خطب امیر المؤمنین ، فرام آوردۀ ابوالحیر
١٩٤ ، ١٩١ ، ١٩٠	دیوان امیر منزی	٣٧٤	خطط مقریزی
٢٦٣	دیوان انوری	٣٠٢	خلاصة الاسول والامیزان
٦٦٣ ، ٥٥٣	دیوان حافظ	٣٤١	خلاصة التجارب فاس نور بخش در طب
٥٠٤	دیوان خاقانی	٣٢٩	خلاصه الدلائل على من احمد بن مکی
٢٥٩	دیوان رسید الدین و طوطاط	٣٨٣ ، ٣٣٠	خلاصه علامه
٣٨٧	دیوان سایم راری	٧٩ ، ٧٨ ، ٢١	الحلاف شیخ طوسی
٢٦٣ ، ١٨٩	دیوان سانی (حدیقه)		دائرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی ٩٩ ،
٣١٠	دیوان شایور طهرانی رازی		٥٥٣ ، ٢٦١ ، ٢٥٨ ، ٢٦١ ، ١٢٩ ، ١١٣ ، ١٠٤ ، ١٠٢ ، ١٠١

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٤٣	رحلة ابن بطوطة	٣٣٥	ديوان عمادی شهر باری
٢٨٥	رددبر قرامطة كلینی	١٧٥	ديوان فرخی، بتصحیح عبدالرسولی
٢٩٤	الردعلى الزیدیه ، تالیف دوریستی	٢٥٧	ديوان قطران
٣٣١	الردعلى السليمانیه	٠	ديوان فوامی ٢٤٤ ، ٣٤٣ ، ٣٤٢ ، ٣٣٥ ، ٤٠٣ ، ٣٩٥
٦	رسالہ آرتور کریستن سن	٤٠٥	ديوان منوجہری
١	الرسالة الثانية ابودلف ، ٣٨ ، ٥٢ ، ١٥١ ، ٥٢	٦٦٢	الدخائر والتحف ١١٧ ، ١٣٤ ، ٣٠٨ ، ٥٤٥
١	٥٥١ ، ٥٤٤ ، ٥٤٣ ، ٤٥٨ ، ٤٥٧	١	ذیل تجارب الامم ١٥٧ ، ١٦٧ ، ١٦٦ ، ١٦٣ ، ١٦٢ ، ١٦١
١	٦٠٣ ، ٥٧٤ ، ٥٧٢ ، ٥٥٤ ، ٥٥٣	٣١٥	ذیل ساجون فتامة ظهیری ١٦٩ ، ٢٨٦ ، ١٧٢ ، ١٦٩ ، ٢٠٦ ، ٢٠٥ ، ٢٠٤
٤٤٧	٦٤٦ ، ٦٤٢ ، ٦٣٧	٢٠٧	ذیل خلمر نامه نظام الدین شامي ٢٢٣ ، ٦٥١
٤٠٧	رسالہ سرگندشت	٣٢٠	ذیل مرآۃ الزمان یونینی ٢٩٦
٥١ ، ٥٠	رسالہ منسوب بصاحب عباد	٠	راحدا السدور ٧٧ ، ١٧٩ ، ١٨٠ ، ١٨١ ، ١٨٢ ، ١٨٣ ، ١٨٤
٣٨٥	رسائل الانئمة کلینی	٠	، ١٩٩ ، ١٩٨ ، ١٩٧ ، ١٩٦ ، ١٩٥ ، ١٩٤ ، ١٩٣
٣٧٤	روح الجنان وروح الجنان	٠	، ٢٠٤ ، ٢٠٣ ، ٢٠٢ ، ٢٠١ ، ٢٠٠
١٣	روزگار باستانی، تالیف جیمس هنری برستد	٠	، ٣٣٦ ، ٣٣٥ ، ٢٠٧ ، ٢٠٦ ، ٢٠٥
٢٩ ، ١٤		٠	، ٥٠٤ ، ٤٢٣ ، ٤٢٢ ، ٤٢١ ، ٤١١
٤٥٩	روزنامه اطلاعات شماره ١٢٧٦٤	٠	، ٥٨٤ ، ٥٨٣ ، ٥٧٨ ، ٥٤٧ ، ٥٣٣
٧٧٦٣، ٧٦٣١	روزنامه کیهان شماره ٧٦٢٠ ، ٧٦٢١	٦٤٠	، ٦٤٠ ، ٦٢٣ ، ٦١١ ، ٦٠٣
٤٥٩			
٥٤٦ ، ٣١٦	روضات الجنات	٥٢٠ ، ٢٧١	راهنمای دانشوران
٥٧٤	روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات	٣٨٢	كتاب الريات
١٢٩ ، ١٢٧	روضۃ الصفا	٣١٠	ربیع الشیعہ
١٢٦ ، ١٢٥	١١٦ ، ٤٠ ، ١٤٤ ، ١٤٦ ، ١٤٨ ، ١٤٩ ، ١٣٧	٢٩٧ ، ٢٨٩ ، ٢٧٨	رجال شیخ طوسی
١	١٧٨ ، ١٧٤ ، ١٧٣ ، ١٧٢ ، ١٦٩	٤٠١	رجال الصحابة
١	١٩٧ ، ١٩٥ ، ١٩١ ، ١٨٩ ، ١٨٠	٣١٦ ، ٣١٢ ، ٣١٠	رجال کشی
١	٢١٠ ، ٢٠٦ ، ٢٠٣ ، ٢٠١ ، ٢٠٠	٣٨٥	رجال کلینی
٤٢٧ ، ٤١١	٤٢٧ ، ٤١١ ، ٢٥٤ ، ٢١٣	٢٧٨	رجال مامقانی
٣	روضۃ الصفای ناصری، رک: ملحقات روضۃ الصفا	٠	رجال نجاشی ٢٧٠ ، ٢٩١ ، ٢٨١ ، ٢٩٣ ، ٢٩١
٢٧٢	ریاض الانساب	٥٢٠ ، ٣٨٥ ، ٣٦٩	، ٣٥٤ ، ٣٥١ ، ٣٣١ ، ٣١٦ ، ٣١٢
٥٨٦ ، ٤٢٧	ریاض السیاحۃ شیروانی	٤٣	رحلة ابن جبیر
٣٩٦ ، ٣٧٧	ریاض المارفین		
٥٤٦ ، ٣١٧	ریاض العلاما		
٣	ریاستان ، (مجلد اول) در بسیاری از صحائف		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
سفرنامه کلاویخو ، ترجمه مسعودیا ، ۲۲۶	ریحانة الادب	۳۱۶	ریگوید
۵۸۷ ، ۴۳۸ ، ۴۲۶ ، ۲۳۷		۲۵	
سفرنامه ناصر خسرو ، رک ، سیاحت نامه ناصر خسرو	الزبدة ، تالیف امام فخر رازی	۳۷۷	زبدۃ النصرة ونخبۃ العصرا
۴۰۵ ، ۳۹۰ ، ۳۸۹ ، ۳۸۴ ، ۳۸۱		۵۳۳	زرانت نامه
سفینه البحار ، ۱۲۱ ، ۲۸۶ ، ۳۴۴ ، ۲۶۹	زرانت بیامین ایران قدیم ، تالیف جاکسن ۱۱	۳۰۵	زرند
۳۰۷ سفینه النجاة فی تحفۃ البغایة	زندگانی حضرت عبدالعظیم	۱۶	
سلجوق نامه ظهیری ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲	زند و همنیس	۳۱۰	زند و همنیس
۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷	کتاب زیارت الرضا علیہ السلام	۶۵۸ ، ۶۰۵	
۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۹۳	زین الاخبار ، بکوشش محمد ناظم	۲۷۳	
۴۱۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰	۱۴۱ ، ۱۳۸	۱۴۲	
۵۸۳ ، ۵۷۸ ، ۴۲۳	۱۵۵ ، ۱۵۳ ، ۱۴۴	۱۵۸	
سلویاتوم علی بن احمد بن منکی	۱۷۵ ، ۱۷۳ ، ۱۶۳ ، ۱۰۹	۱۲۳	
۳۶۱ سمع الكبان رازی	۱۲۲	۱۲۲	زین الاخبار ، بکوشش فیضی
۲۵۷ سندیادنامه	۵۲۹ ، ۱۴۰ ، ۱۳۸ ، ۱۳۵	۱۳۵	زینت المجالس
۳۶۸ السنن ابو جعفر دولایی	۴۴۳ ، ۴۲۶ ، ۲۲۶	۲۲۶	زودیت
۳۰۹ السنن سهل بن زنجیر رازی	۵۸۶	۳۶۴	السامی فی الاسلامی
سین ملوک لارض ۱۱۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۳	۶۴۳ ، ۳۹	۵۰۵	سیکٹنسی مرحوم بهار
۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۹ ، ۱۴۷	۶۴۳	۵۰۴	۵۰۴
۵۸۰ سیاحت نامه نژاردن ، رک ، ترجمه فارسی سیاحت نامه نژاردن	۴۷۴ ، ۴۲	۵۰۳	سر الانساب ابی نصر بخاری
۶۴۸ سیاحت نامه ناصر خسرو	۶۶۷ ، ۶۶۴	۴۰۸	سرزمینیای خلافت شرقی
۶۴۸ ، ۶۰۸ ، ۵۷۰ ، ۵۱۷	۵۷۸	۴۷۴	۵۵۷
۱۲۹ ، ۸۳ ، ۵۶ ، ۴۰	۶۶۷	۵۷۸	سفر نامه ابن فضلان ، رک : ترجمه فارسی سفر نامه ابن فضلان
۱۷۵ ، ۱۷۴	۵۷۸	۵۱۵	سفر نامه ابوداف ، رک : ترجمه فارسی الرساله
۵۵۴ سین ملوک عجم	۲۲۲	۲۲۲	الثانیه
سینه جلال الدین ۲۰۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳	۶۶۳	۶۶۴	سفر نامه درویل
۵۶۳	۶۶۴	۶۶۴	سفر نامه دش فوریه از برانک : ترجمه نژاردن سه
السیرة الشافعیه ۲۸۰ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷	۶۶۴	۶۶۴	سال در ایران دش فوریه)
۳۵۸	۶۶۴	۶۶۴	سفر نامه کرپربر ۳۹ ، ۲۳۸ ، ۴۲۹ ، ۶۶۳
۳۶۱ ، ۳۶۰ ، ۳۵۹ ، ۳۵۸	۶۶۴	۶۶۴	۶۶۴
الشامل ابوعتمید رعی رازی	۶۷۸	۶۷۸	
شاعرهاي شعر ايران ، اعتیاس دنتر حاطمی			
۵۶۰ ، ۵۵۹			

صفحة	صفحة	موضوع
، ۴۲۶، ۲۷۰، ۱۵۶ صورة الارض ابن حوقل	۵۵۹ شاهکار های هنر ایران تالیف بوب	شاهنامه فردوسی طبع بروخیم ۲۶، ۹۲، ۹۹
، ۳۹۳، ۴۹۲، ۴۸۳، ۴۷۲، ۴۶۷		۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷
، ۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۱		۶۴۸، ۵۲۹، ۵۰۴، ۴۵۴، ۲۶۳
، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۴، ۵۳۰، ۵۲۹		، ۶۶۲، ۶۵۲، ۶۵۱، ۶۵۷، ۶۵۰
، ۵۵۲، ۵۵۰، ۵۴۳، ۵۴۱، ۵۴۰		، ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸
، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۲، ۵۶۱، ۵۵۸		۶۷۵، ۶۷۴
، ۶۰۸، ۶۰۸، ۶۰۳، ۶۰۰، ۵۸۰		شدرات الذهب ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۷۲، ۲۴۶
، ۶۴۱، ۶۳۱، ۶۲۷، ۶۲۴، ۶۱۸		، ۲۹۳، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۱، ۲۷۹
۶۵۳، ۶۴۵		، ۳۱۶، ۳۰۹، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۶
۴۷	ضحى الاسلام	، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸
طبع اسلامی ادوارد براؤن ، رک ، ترجمة فارسی		، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۳۹، ۳۳۰
طبع اسلامی		، ۳۶۲، ۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳
طبرسی و مجمع البيان ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۴		، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۸
، ۱۳۰، ۱۲۵، ۱۱۹، ۷۸، ۵۹		، ۴۱۲، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۸۱، ۳۸۰
، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۴۹، ۱۳۹		۵۸۰
۵۰۳، ۳۸۴، ۳۷۴		شرح اشارات امام فخر رازی
الطب الروحاني رازی ۳۶۱		۳۷۷
طبقات التابعين ابو حاتم رازی ۳۴۹		شرح بن کتاب مطالع قطب الدین رازی
طبقات سلاطین اسلام ۲۱۸، ۲۱۵، ۲۰۴		۳۸۰
، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹		شرح رسالت فتنیہ ۳۲۴، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶
۴۲۲		شرح شمسیہ قطب الدین رازی
طبقات الثانیفیہ ابوبکر بن هبة الله ۳۷۶، ۳۰۹		۳۸۰
طبقات الثانیفیہ الکبیری سبکی ۳۸۱، ۳۷۶		شرح کنز الدقائق
طبقات الصوفیہ انصاری ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱		۴۰۶
۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۷۱		شرح مختصر الطحاوی
طبقات الصوفیہ سلمی ۴۰۶، ۳۲۶		۲۸۱
طبقات الفقهاء ابی اسحاق ۳۰۲		شرح المفہمات الحیریۃ زین الدین رازی
طبقات الکبیری تالیف ابن سعد ۱۲۱، ۱۱۹		۳۴۶
۱۲۲		شرح نهج البلاغہ ابن ای الحدید
۳۰۷، ۳۰۱، ۲۹۳، ۲۸۷		۱۲۱
۴۰۲، ۳۳۹، ۳۰۸		شرح فہمہ نظامی
طبقات الکبیری شعرانی ۳۰۶، ۴۰۵، ۳۲۴		۶۶۶، ۳۰
۴۰۹		شر فہمہ یا تاریخ کردستان
		۴۳۰، ۲۲۷
		۳۸۴
		الشیعہ و فتوح الاسلام
		صاحب بن عباد ، تالیف مرحوم بهمنیار ۳۹۵
		۶۲۹، ۴۱۰، ۴۰۷
		صحیح محمدبن اسماعیل بخاری
		۳۱۲
		صور الافقیم
		۶۵۱

فهرست اسامی کتب

۸۰۳

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۸۷، ۲۱۳، ۲۱۱	فتوحات الاسلامیه	۳۷۴، ۳۱۹، ۲۹۶	طبقات المفسرین سیوطی
۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷	فتح البلدان بلادری	۱۴۳، ۱۳۵، ۱۳۲	طبقات ناصری
۲۶۹، ۲۶۸	۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۲	۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰	
۵۳۹، ۵۱۱، ۴۱۲، ۴۰۷، ۴۰۲		۱۴۳	طبع منصوری
۶۳۸، ۶۱۳، ۵۶۷، ۵۵۶		۲۲۲، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۰	ظفر نامه تیموری شرف الدین علی یزدی
۳۶۵	الفرائض محمد بن ابراهیم	۲۲۵، ۲۲۴	
۴۹۲، ۳۲۵	فردوس الحكمه علی بن ربن طری	۴۴۰، ۴۳۸	
۶۴۹		۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۰	ظفر نامه شامی
۶۳	الفرق بین الفرق	۲۲۳	ظهور الاسلام
۴۶۳، ۴۴۲، ۴۴۱	فرمان شاه طهماسب	۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۳	العیرذهی
۵۰۰، ۴۹۹، ۴۸۰		۲۷۲	
۴۷۸، ۴۶۴		۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳	
۵۲۱، ۵۱۸، ۵۱۹	۵۱۰، ۵۰۵	۲۸۲، ۲۸۱	
۵۳۶، ۵۲۳	۵۲۲، ۵۲۱، ۵۲۶	۲۸۹	
۵۷۴	۵۶۹، ۵۶۸، ۵۶۶	۳۱۹، ۳۱۵، ۳۰۹	
۶۲۰	۵۶۱	۲۹۳، ۲۸۹	
۶۴۱، ۶۳۴، ۶۳۰	۵۷۷	۳۲۹، ۳۴۷، ۳۳۲، ۳۲۰	
۵۰۰، ۴۹۹	۶۲۱	۳۲۴	
۶۳۴، ۶۲۳	۵۱۹	۳۷۰، ۳۵۸، ۳۵۵	
۵۵۵، ۵۱۹		۳۵۴، ۳۵۳	
۶۶۹، ۶۵۸		۴۱۲، ۴۰۶، ۴۰۵	
۶۷۱، ۶۷۰		۳۷۶، ۳۷۱	
۵۳۷، ۴۶۲		۵۸۶، ۵۸۰	
۳۱۷	الفصوون فی الاصول علی مذهب آل الرسول		
۳۵۰	فصائل القرآن محمد بن ابی رازی		
۳۴۵	العقہ محمد بن ابراهیم حنفی	۶۰۲	عجبای المخلوقات ذکریای فزوینی
۳۱۶	فوائد مستدرک الوسائل	۶۵۰	
۲۸۶	فوز الاسفار ناشرت ابو علی مسکویه		
۲۸۶	وزلاکیر ناشرت ابو علی مسکویه	۵۸۳	عرايس الجوادر
۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۶	النهرست ابن بديم ۳۵۵	۶۶۵، ۶۵۸	رسالۃ عقل سریخ
۳۱۲، ۳۱۰		۳۶۱	العلم الالهي رازی
۳۳۱، ۳۱۹	فهرست ثقب شیخ موسی ۲۷۳	۳۱۴	عمدة الادلة عبد الجبار
۵۲۰، ۴۸۲		۳۸۳	عواائد الأيام
		۳۸۲، ۳۲۸	عيون الاخبار
		۳۲۶	غايد المرام في علم الكلام
			غورالسر تعالیٰ ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۵۸۰
			۶۷۲، ۶۷۰، ۶۵۸
		۵۸۳، ۵۸۲، ۲۴۹	فارس نامه ابن طجی

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۱۲۶ ، ۱۲۳ ، ۱۱۹ ، ۱۱۶ ، ۱۱۴	فهرست منتجب الدين	۲۸۸ ، ۲۷۵ ، ۲۷۱	فهرس مخزن الادوية
۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵		۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۲	فابوس نامه
۱۳۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۰		۳۱۱ ، ۳۰۷ ، ۳۰۴ ، ۲۹۹ ، ۲۹۸	قاموس فیروزآبادی
۱۴۱ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۱۳۷		۳۲۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۰ ، ۳۱۷	۳۸۹ ، ۳۷۶ ، ۳۵۲ ، ۳۴۶ ، ۳۴۴
۱۴۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲		۳۲۶ ، ۳۲۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷	۴۰۳ ، ۳۹۰ ، ۳۸۹ ، ۳۸۸
۱۵۳ ، ۱۵۲ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷		۳۸۶ ، ۳۷۴	
۱۵۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۵		۳۴۶	
۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۰		۴۰۷	قانون ابن سينا
۱۷۶ ، ۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۲ ، ۱۷۱		۷۱ ، ۷۰ ، ۴۳ ، ۲۱ ، ۲۰	قرآن کریم
۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷		۱۴۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۱	۸
۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴		۷۹	
۱۹۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹		۱۸۴ ، ۱۸۰ ، ۱۷۱ ، ۱۶۲	
۲۰۳ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۹۵		۱۶۷	
۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴		۴۴۹ ، ۳۱۴ ، ۳۱۱ ، ۱۹۰	
۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹		۶۱۴	
۲۵۴ ، ۲۴۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۵ ، ۲۴۳		۶۷۶	القرائن الركينية في فروع الفقه الشافعى
۳۱۴ ، ۲۷۴ ، ۲۷۲ ، ۲۷۰ ، ۲۶۸		۲۸۸	فقہ العلما
۳۷۴ ، ۳۷۱ ، ۳۶۳ ، ۳۱۹ ، ۳۱۵		۳۸۴ ، ۳۸۳	۳۴۴
۴۱۱ ، ۴۰۶ ، ۴۰۵ ، ۴۹۵ ، ۳۷۶		۶۱۵ ، ۶۱۴	۳۸۱
۴۲۵ ، ۴۲۰ ، ۴۱۴ ، ۴۱۳ ، ۴۱۲		۳۹۰ ، ۳۸۹	۳۸۵
۴۸۲ ، ۴۶۹ ، ۴۶۸ ، ۴۶۶ ، ۴۵۰		۴۰۷	قم را بشناسید، یا جغرافیای قم
۴۹۱ ، ۴۸۸ ، ۴۸۷ ، ۴۸۶ ، ۴۸۵		۴۸۰	قواعد الاحکام علامه
۶۱۲ ، ۶۰۲		۳۸۴	قوانين الاصول میرزا قمی
۲۸۱	كتاب الآداب احمد بن على	۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰	کارنامه اردشیر باپکان
۲۳۹	كتاب الاحکام ابی على ، حسن بن عائی طوسی	۶۷۰ ، ۶۶۴ ، ۶۰۲	کارنامه اردشیر باپکان ، ترجمة احمد کسری
۲۸۵	كتاب احمد بن فارس	۶۶۴ ، ۱۱۱	۱۱۱
۳۶۹	كتاب انصاف ابن قبه	۵۰۷	کارنامه اردشیر باپکان ، ترجمة صادق هدایت
۴۰۲	كتاب يهلوی ، نشریة اطلاعات	۶۶۴ ، ۱۱۱	۱۱۱
۳۰۴	كتاب التواریخ	۳۸۴	کافی تأثیری
۳۵۱	كتاب ثواب الاعمال	۳۷۹	الكافی في العروضین والقوافی
۲۹۷	كتاب ثواب قراءة أنا نزلناه	۱۰۹ ، ۹۲ ، ۸۲ ، ۶۱	الکامل ابن انیر

فهرست اسامي كتب

٨٠٥

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٢٩٦	كتاب الجامع حسن بن احمد	٢٩٦	كتف المراد ٦٤٥ ، ٦٨ ، ٦٦ ، ٦٣ ، ٦٢
٣٠٢	كتاب الحيسن ابو على دقاق	٢٩٤	كتاب الكفاية جعفر بن محمد دورستي
٥١١ ، ٤٩٣	كتاب الحراج قدامة بن جعفر	٣٢٣	كتفية الانر في النصوص على الائمة الاثنا عشر
٥٦٥ ، ٥٥٨ ، ٥٥٦ ، ٥٣٤	كتاب العجاج قدماء بن عاصم	٥٨٥	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٤٢٥ ، ٤٢٤ ، ٤١٢ ، ٤٠١ ، ٤٠٠	كتاب الدعا تاليف محمد بن سليمان	٣٦٨	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٠٤	كتاب الرياض	٣٠٤	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٤٩	كتاب الزينة ابواحاتم رازى	٣٥٦	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٠٤	كتاب السير	١٤٣	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٠٢	كتاب شرح حسب ونسب حضرت عبدالعظيم	٣٧٥ ، ٣٦٠ ، ٣٥٥ ، ٢٨٤	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٢٨١	كتاب الشفاؤ الجلافي التيبة	٣٧٧ ، ٣٧٦	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٩٥	كتاب الشفاعة ابو سهل رازى	٣٩٥	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٥١	كتاب شيخ وشيخة	٣٥١	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
١٢٠	كتاب صوفن	٣١٩	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٥١	كتاب عقل	٦٥٩ ، ٦٥٧	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٠٧	كتاب علوم العقل نجيب رازى	٢٥٠ ، ١٨ ، ١٤ ، ١٣	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٢٨١	كتاب الفرائض احمد بن علي	٤٢٩ ، ٤٠٤	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٥٤	كتاب في الامامة تاليف محمد بن خاف رازى	٦٦٢ ، ٦٤٧	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٤٤	كتاب في الفرائض على مذهب الشافعى ومالك	٩٨	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٩٥	كتاب المخارج ابو سهل رازى	٣٢٧ ، ٣٠٣ ، ٢٧٧	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٠٤	كتاب المنهج في الحكمة	٣٢٤	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٨٥	كتاب نبوه	٦٣٥ ، ٣٩٨	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣١٢	كتاب نوادر ابوالخير	٢٢٣ ، ٢٢٢ ، ٢١٨	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٢٩١	كتاب نوادر بكر بن صالح رازى	٢٢٨ ، ٢٢٧ ، ٢٢٦ ، ٢٢٥ ، ٢٢٤	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٢٣	كتاب الواضح	٢٢٣ ، ٢٢٢ ، ٢٢١ ، ٢٢٠ ، ٢٢٩	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٣٤٨	كتاب الوزرا ابو عبد الله فارسي رازى	٤٤١ ، ٤٤٠ ، ٤٣٠ ، ٤٠٧ ، ٢٣٤	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٤٧٧ ، ٤٠٧	كتاب در جغرافيا	٤٤٦	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٤٩٨ ، ٤٩٧ ، ٤٤٣	كتاب اسد المعن	٢٨٠ ، ٢٧٩ ، ٢٧١	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٥٧٤ ، ٢١٦	كتفه ودمنه	٣٤٥ ، ٣٣٧ ، ٣٨٩ ، ٣٨٦ ، ٣٨١	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٤٠٥ ، ٤٠٤ ، ٤٠٣	كتفه ودمنه	٥٨٠ ، ٣٨٩ ، ٣٥٣ ، ٣٥٠ ، ٣٤٩	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤
٤٠٦	كتفه ودمنه	٥٨٩	كتفه ودمنه ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٥٠٤

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٣٠٢ ، ٢٩٢ ، ٢٩٠ ، ٢٧٦	مجمع الفصحا	٥٩٠ ، ٥٨٨ ، ٢٤١ ، ٢٥٨	للت نامه دهخدا
٣٧٤ ، ٣٣٦ ، ٣١٠ ، ٣٠٦ ، ٣٠٣		٦٤٤ ، ٦٤٣	
٣٩٥ ، ٣٩١ ، ٣٨٨ ، ٣٧٧		٣١٨	اللواحم في القراءات
٢٨٢	المجمل احمد بن فارس	٥٨٨ ، ٥٨٧ ، ٢٤٢	ما آثر السلطان به
١١٦ ، ١٠٩ ، ٩٢ ، ٤٠	مجمل التواریخ	٢٣٦ ، ١٨٣	الآثار والآثار
١٣٧ ، ١٣٥ ، ١٣٠ ، ١٢٦		٢٧٥	ما وروخی (محاسن اصفهان)
١٥٣ ، ١٥١ ، ١٤١ ، ١٤٠ ، ١٣٨		٥٨٨	ماموریت ذنرال کاردان در ایران ، ترجمة عباس
١٨٠ ، ١٧٢ ، ١٦٨ ، ١٦٧ ، ١٥٧		٣٠٨	اقبال
٢٥٤ ، ٢٥١ ، ٢٠٦ ، ١٨٩ ، ١٨٢		٢٩٨	المبسوط حسن بن قاسم
٦٤٤ ، ٦٢١ ، ٥٤١ ، ٥٣٣ ، ٤١١		٩٩٥ ، ٩٩٣	مشنوي مولانا
٦٧٦ ، ٦٧٥ ، ٦٦٤ ، ٦٤٨		٢٩٤ ، ٦٢ ، ٦١ ، ٥٩ ، ٤٧	مجالس المؤمنين
٤١٠	المجمل در لفت	٤٤٩ ، ٢٩٦	
١٦٨ ، ١٦٢ ، ١٥٩ ، ١٥٥	مجمل فصیحی	٣١٩	مجسطی بطلمیوس
٢١٥ ، ٢٠٦ ، ١٨٨ ، ١٨٠ ، ١٧٦		٥٨١ ، ٣٧٦	مجلة ایران امروز
٢٢١ ، ٢١٩ ، ٢١٨ ، ٢١٧ ، ٢١٦		٥٣٧	مجلة باستان شناسی
٢٢٦ ، ٢٢٥ ، ٢٢٤ ، ٢٢٣ ، ٢٢٢		٤٦٢	مجلة باستان شناسی شماره ٢ ، ١
٣٧٧ ، ٣٧٦ ، ٣١٩ ، ٢٩٢ ، ٢٥٦		٢٨٠	محله دانشکده ادبیات ، شماره ٥٣
٥٣٢ ، ٤٤٠ ، ٤٣٥ ، ٤٣٢ ، ٤٣٠			محله دانشکده ادبیات دانشگاه طهران ، شماره ١١
٣٤٥	مجموع التواریخ		مخصوص یادبود خاورشناسان قدیم ١
١٧٢	مجموعة ابوسعید آبی		١٤
٢٨٠	محاكم قطب الدين رازی	٥٨٦ ، ٢٤٠ ، ٢٣٩ ، ٢٣٧ ، ١٠	مجله کاوه
٢٦٠	محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی	٣٨١ ، ٣٦٠ ، ٣٥٨ ، ٢٩٢	مجله مهر
٢٦١		٤٧٠ ، ٤٨٥ ، ٤٦٦	(مقاله) (أقبال)
٣٤٦	مختر الصاح		
١٥٥ ، ١٥٣ ، ١٤١ ، ١٣٥	المختصر ابوالقدا	٣٩٨ ، ٣٤٧ ، ٢٩٢ ، ١٢٤	مجله یادگار
١٥٦		٥٩٦ ، ٥٧٨ ، ٥٧٣ ، ٥٦٨ ، ٥٤٨	
١٨٠ ، ١٧٨ ، ١٧٢ ، ١٦٨ ، ١٦٧		٤٤١ ، ٤٣٥	
١٩٠ ، ١٨٩ ، ١٨٨ ، ١٨٥ ، ١٨١		٢٥٥	مجمع الامثال میدانی
٢٠٣ ، ٢٠٠ ، ١٩٣ ، ١٩٢ ، ١٩١		١٢١ ، ٢٢	مجمع البحرين
٢١٠ ، ٢٠٨ ، ٢٠٧ ، ٢٠٦ ، ٢٠٤		٣١٦ ، ٢١	مجمع البيان طرسی
٣١٩ ، ٢٥٤ ، ٢١٨ ، ٢١٥ ، ٢١٢		١٤٢ ، ١٤٥	مجمع التواریخ سلطانی حافظ ابرد
٤٢٢ ، ٤١٤ ، ٤١١		١٦٨ ، ١٦٧ ، ١٦٤	
مختصر البلدان ، رک ، مختصر کتاب البلدان			

فهرست اسامی کتب

۸۰۷

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
، ۶۲۴، ۶۱۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۷۱ ۶۷۵، ۶۶۷، ۶۲۵	مختصر الدول ابن العبری ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۰۴ ۳۵۹، ۳۵۸، ۲۵۶		
السالک و المالک اصطخری ۴۲۰، ۲۷۰ ، ۴۷۱، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۲۳، ۴۲۴ ، ۵۰۱، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۸۳، ۴۷۲ ، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۳ ، ۵۲۴، ۵۲۰، ۵۲۹، ۵۱۳، ۵۱۲ ، ۵۴۹، ۵۴۲، ۵۴۰، ۵۳۶، ۵۳۵ ، ۵۶۲، ۵۶۱، ۵۵۸، ۵۵۲، ۵۵۰ ، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۶۴ ، ۶۰۳، ۶۰۰، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۷ ، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۱، ۶۰۸، ۶۰۷ ، ۶۴۵، ۶۴۱، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۲۴	مختصر کتاب البلدان ابن فقيه ۱۲۲، ۹۲، ۳۶ ، ۴۱۲، ۲۶۰، ۲۵۰، ۱۳۶ ، ۵۲۹، ۴۹۸، ۴۷۵، ۴۷۱، ۴۲۲ ، ۵۶۴، ۵۴۴، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۳۹ ، ۶۰۳، ۵۸۰، ۵۷۶، ۵۷۱، ۵۶۵ ۶۶۷، ۶۴۵، ۶۴۴، ۶۳۹، ۶۳۸		
مسامیر الاخبار و ملایر الاخبار ۶۶۷ ۳۳۸	مخزن الادوية المدخل الى الملم الطبيعي رازی المدعاي والمدعى عليه مذاهب اهل السنة عرآت البلدان ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۶، ۱۲۱		
مسائل في المعدوم والاحوال ۳۲۳	مرصاد العياد ۴۴۵، ۳۹۶، ۲۱۴		
مستدرک الوسائل ۳۱۶	مروج الذهب مسعودی ۱۶، ۳۷، ۲۴، ۲۷		
مستند ابو بکر محمد بن هارون (نین، راک، مستند محمد بن هارون) ۳۷۲	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۲۸		
مستند ابراهیم بن نصر ۲۷۲	۱۳۹، ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸		
مستند ابراهیم بن یوسف ۲۷۲	۴۶۳، ۳۵۵، ۲۷۲، ۲۵۳، ۱۰۱		
مستند ابو یحیی رازی ۲۱۹	۶۳۴، ۶۳۳، ۵۸۰، ۵۶۷، ۴۶۶		
مستند احمد بن مرات ۲۸۲	۶۷۵، ۶۴۵		
مستند احمد حتیبل ۴۷	مزدا پرستی در ایران قدیم ۱۲، ۷، ۶		
مستند محمد بن هارون رویانی ۲۷۲، ۲۹۳	مزیدیتا و ادب پارسی ۱۷، ۱۴، ۱۰، ۸		
المشترک یاقوت ۱۳۲، ۲۹۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۱۲	۲۰		
، ۵۱۷، ۴۷۹، ۴۵۳، ۴۳۷، ۴۲۲	مسافرت در ارمنستان و ایران زویر، ترجمة فارسی		
، ۵۲۸، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۲۱	۵۸۸		
، ۵۵۷، ۵۴۷، ۵۳۸، ۵۳۰، ۵۲۹	السالک و المالک ابو عبد الله جهانی ۵۳۸		
، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۴	۵۳۹		
، ۵۹۹، ۵۹۸، ۵۹۵، ۵۸۵، ۵۸۰	السالک و المالک ابن خردزاده ۴۹۳، ۵۱۱		
۶۳۸، ۶۲۹، ۶۱۳، ۶۰۵، ۶۰۴	۵۶۵، ۵۳۴، ۵۲۳، ۵۵۸، ۵۵۶		

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
٥٢٧ ، ٥٢٢ ، ٥٢١ ، ٥٢٠ ، ٥١٧	مشكاة اليقين في اصول الدين	٣٣٤	مشيخة ابن الجوزي
٥٢٢ ، ٥٣١ ، ٥٣٠ ، ٥٢٩ ، ٥٢٨	مصنف في اخبار الشافعى	٤٠٦	مصنف في القراءات الشمان
٥٤١ ، ٥٤٠ ، ٥٣٧ ، ٥٣٦ ، ٥٣٣	مطارات الشعاعات	٣٧٠	مطلع سعد بن سمرقندى
٥٤٧ ، ٥٤٥ ، ٥٤٤ ، ٥٤٣ ، ٥٤٢	مطلع الشمس	٣٢٩	٢٢٦ ، ٢٢٥ ، ٢١٧
٥٥٧ ، ٥٥٦ ، ٥٥٥ ، ٥٥٤ ، ٥٤٩	معارف محقق ترمذى	٣١٩	٤٠٩ ، ٤٤٠ ، ٤٣٠ ، ٤٢٩ ، ٢٢٧
٥٦٦ ، ٥٦٤ ، ٥٦٢ ، ٥٦١ ، ٥٥٩	معالم العلما	٥٠٩	٤٠٥ ، ٥٠٠ ، ٥٠١
٥٧٧ ، ٥٧٦ ، ٥٧٥ ، ٥٧٣ ، ٥٧٧	معجم الابدا	٣٢٤	٤٣٣ ، ٥٠١
٥٨٤ ، ٥٨٢ ، ٥٨٠ ، ٥٧٩ ، ٥٧٨	معجم البلدان	٤٠٢	٢٩٧ ، ٢٩١ ، ٢٨٥ ، ٢٧٣
٥٩٧ ، ٥٩٦ ، ٥٩٥ ، ٥٩٤ ، ٥٨٥	معجم المؤلفين	٤١٠	٢٧٣ ، ٣٢٨
٦٠٤ ، ٦٠١ ، ٦٠٠ ، ٥٩٩ ، ٥٩٨	معجم المولفين	٤٢٩	٣٧٣ ، ٣٢٨
٦١٣ ، ٦١١ ، ٦١٠ ، ٦٠٩ ، ٦٠٦	معجم المشرقي	٤١٩	٢٧٢ ، ٢٧١ ، ٢٧٠
٦٢٣ ، ٦٢٢ ، ٦١٧ ، ٦١٦ ، ٦١٥	معجم المغارب	٤٠٧	٢٥١ ، ٣٤٩ ، ٣٣٣ ، ٣١٧ ، ٣١٠
٦٢٩ ، ٦٢٨ ، ٦٢٧ ، ٦٢٥ ، ٦٢٤	معجم المغارب	٣٠٢	٣٨٥ ، ٣٦٩
٦٣٦ ، ٦٣٥ ، ٦٣٤ ، ٦٣٢ ، ٦٣٠	معجم المغارب	٤١٠	٢٨٦ ، ٢٨٤
٦٤٧ ، ٦٤١ ، ٦٤٠ ، ٦٣٩ ، ٦٣٨	معجم المغارب	٤٢٩	١٤٣ ، ١٤٢ ، ١٤٠ ، ١٣٧
٦٤٨ ، ٦٤٧ ، ٦٤٥ ، ٦٤٤ ، ٦٤٠	معجم المغارب	٤١٩	١٣٦ ، ١٣٥ ، ١٣٤
٦٧٦	معجم المغارب	٤٠٨	١١٩ ، ١٢٢ ، ١٢٤ ، ١٢٢
٦٢٣	معجم المغارب	٤٠٧	١٢٨ ، ١٢٧ ، ١٢٦ ، ١٢٥
٦٢٣	المعجم فى معايير اشعار العرب	٣٣٦	١٥٠ ، ١٤٣ ، ١٤٠ ، ١٣٧
٦٢٣	المعجم فى معايير اشعار العرب	٣٩٨	١٩٥ ، ١٩٤ ، ١٨٩
٥٥٠	المعجم فى معايير اشعار العرب	٣٧٩	١٩٤ ، ١٩٣ ، ١٩٢
٥٥٠	المعجم فى معايير اشعار العرب	٣٧٨	١٥١ ، ١٥٠ ، ١٤٩
٢٨١ ، ٢٨٠ ، ٢٧٩	معجم المغارب	٢٧٤	٢٧٢ ، ٢٧١ ، ٢٥٣ ، ٢٠٩
٢٩٦ ، ٢٨٩ ، ٢٨٨ ، ٢٨٤	معجم المغارب	٢٨٣	٢٧٢ ، ٢٧١ ، ٢٧٠
٢١٠ ، ٢٠٩ ، ٢٠٥ ، ٢٠٢ ، ٢٩٨	معجم المغارب	٣٠٥	٢٧٢ ، ٢٧١ ، ٢٧٠
٢٢٩ ، ٢٢٥ ، ٢٢٠ ، ٢١٩ ، ٢١٨	معجم المغارب	٣١٩	٢٧١ ، ٢٧٠ ، ٢٦٩
٣٣٧ ، ٣٣٦ ، ٣٣٤ ، ٣٣٢ ، ٣٣٢	معجم المغارب	٣١٤	٢٦٨ ، ٢٦٧ ، ٢٦٦
٣٤٧ ، ٣٤٦ ، ٣٤٥ ، ٣٤٤ ، ٣٣٨	معجم المغارب	٣١٣	٢٦٧ ، ٢٦٦ ، ٢٦٥
٣٥٨ ، ٣٥٢ ، ٣٥٠ ، ٣٤٩ ، ٣٤٨	معجم المغارب	٣٢٨	٢٦٦ ، ٢٦٥ ، ٢٦٤
٣٨١ ، ٣٧٤ ، ٣٧٠ ، ٣٦٩ ، ٣٦٨	معجم المغارب	٣٥٢	٢٦٥ ، ٢٦٤ ، ٢٦٣
٣٩٥ ، ٣٩٠ ، ٣٨٩ ، ٣٨٥ ، ٣٨٢	معجم المغارب	٣٧٠	٢٦٤ ، ٢٦٣ ، ٢٦٢
٤٠٤ ، ٤٠٥ ، ٤٠١ ، ٣٩٩ ، ٣٩٦	معجم المغارب	٤١١	٢٦٣ ، ٢٦٢ ، ٢٦١
٤١٠	العرب فى معايير اشعار العرب	٤٤٩	٢٦٢ ، ٢٦١ ، ٢٥٩
٣٧٩	العرب فى معايير اشعار العرب	٤٤٧	٢٦١ ، ٢٥٩ ، ٢٥٨
		٤٤٦	٢٥٨ ، ٢٥٧ ، ٢٥٦
		٤٧٣	٢٥٧ ، ٢٥٦ ، ٢٥٥
		٤٧١	٢٥٦ ، ٢٥٥ ، ٢٥٤
		٤٧٠	٢٥٥ ، ٢٥٤ ، ٢٥٣
		٤٧٣	٢٥٣ ، ٢٥٢ ، ٢٥١
		٤٧١	٢٥١ ، ٢٤٩ ، ٢٤٨
		٤٧٠	٢٤٩ ، ٢٤٨ ، ٢٤٧
		٤٧٣	٢٤٧ ، ٢٤٦ ، ٢٤٥
		٤٧١	٢٤٥ ، ٢٤٤ ، ٢٤٣
		٤٧٠	٢٤٣ ، ٢٤٢ ، ٢٤١
		٤٧٣	٢٤١ ، ٢٣٩ ، ٢٣٨
		٤٧١	٢٣٨ ، ٢٣٧ ، ٢٣٦
		٤٧٠	٢٣٦ ، ٢٣٥ ، ٢٣٤
		٤٧٣	٢٣٤ ، ٢٣٣ ، ٢٣٢
		٤٧١	٢٣٢ ، ٢٣١ ، ٢٣٠
		٤٧٠	٢٣٠ ، ٢٢٩ ، ٢٢٨
		٤٧٣	٢٢٨ ، ٢٢٧ ، ٢٢٦
		٤٧١	٢٢٦ ، ٢٢٥ ، ٢٢٤
		٤٧٠	٢٢٤ ، ٢٢٣ ، ٢٢٢
		٤٧٣	٢٢٢ ، ٢٢١ ، ٢٢٠
		٤٧١	٢٢٠ ، ٢١٩ ، ٢١٨
		٤٧٠	٢١٨ ، ٢١٧ ، ٢١٦
		٤٧٣	٢١٦ ، ٢١٥ ، ٢١٤
		٤٧١	٢١٤ ، ٢١٣ ، ٢١٢
		٤٧٠	٢١٢ ، ٢١١ ، ٢١٠
		٤٧٣	٢١٠ ، ٢٠٩ ، ٢٠٨
		٤٧١	٢٠٨ ، ٢٠٧ ، ٢٠٦
		٤٧٠	٢٠٦ ، ٢٠٥ ، ٢٠٤
		٤٧٣	٢٠٤ ، ٢٠٣ ، ٢٠٢
		٤٧١	٢٠٢ ، ٢٠١ ، ٢٠٠
		٤٧٠	٢٠٠ ، ١٩٩ ، ١٩٨
		٤٧٣	١٩٨ ، ١٩٧ ، ١٩٦
		٤٧١	١٩٦ ، ١٩٥ ، ١٩٤
		٤٧٠	١٩٤ ، ١٩٣ ، ١٩٢
		٤٧٣	١٩٢ ، ١٩١ ، ١٩٠
		٤٧١	١٩٠ ، ١٨٩ ، ١٨٨
		٤٧٠	١٨٨ ، ١٨٧ ، ١٨٦
		٤٧٣	١٨٦ ، ١٨٥ ، ١٨٤
		٤٧١	١٨٤ ، ١٨٣ ، ١٨٢
		٤٧٠	١٨٢ ، ١٨١ ، ١٨٠
		٤٧٣	١٨٠ ، ١٧٩ ، ١٧٨
		٤٧١	١٧٨ ، ١٧٧ ، ١٧٦
		٤٧٠	١٧٦ ، ١٧٥ ، ١٧٤
		٤٧٣	١٧٤ ، ١٧٣ ، ١٧٢
		٤٧١	١٧٢ ، ١٧١ ، ١٧٠
		٤٧٠	١٧٠ ، ١٦٩ ، ١٦٨
		٤٧٣	١٦٨ ، ١٦٧ ، ١٦٦
		٤٧١	١٦٦ ، ١٦٥ ، ١٦٤
		٤٧٠	١٦٤ ، ١٦٣ ، ١٦٢
		٤٧٣	١٦٢ ، ١٦١ ، ١٦٠
		٤٧١	١٦٠ ، ١٥٩ ، ١٥٨
		٤٧٠	١٥٨ ، ١٥٧ ، ١٥٦
		٤٧٣	١٥٦ ، ١٥٥ ، ١٥٤
		٤٧١	١٥٤ ، ١٥٣ ، ١٥٢
		٤٧٠	١٥٢ ، ١٥١ ، ١٥٠
		٤٧٣	١٥٠ ، ١٤٩ ، ١٤٨
		٤٧١	١٤٨ ، ١٤٧ ، ١٤٦
		٤٧٠	١٤٦ ، ١٤٥ ، ١٤٤
		٤٧٣	١٤٤ ، ١٤٣ ، ١٤٢
		٤٧١	١٤٢ ، ١٤١ ، ١٤٠
		٤٧٠	١٤٠ ، ١٣٩ ، ١٣٨
		٤٧٣	١٣٨ ، ١٣٧ ، ١٣٦
		٤٧١	١٣٦ ، ١٣٥ ، ١٣٤
		٤٧٠	١٣٤ ، ١٣٣ ، ١٣٢
		٤٧٣	١٣٢ ، ١٣١ ، ١٣٠
		٤٧١	١٣٠ ، ١٢٩ ، ١٢٨
		٤٧٠	١٢٨ ، ١٢٧ ، ١٢٦
		٤٧٣	١٢٦ ، ١٢٥ ، ١٢٤
		٤٧١	١٢٤ ، ١٢٣ ، ١٢٢
		٤٧٠	١٢٢ ، ١٢١ ، ١٢٠
		٤٧٣	١٢٠ ، ١١٩ ، ١١٨
		٤٧١	١١٩ ، ١١٨ ، ١١٧
		٤٧٠	١١٧ ، ١١٦ ، ١١٥
		٤٧٣	١١٥ ، ١١٤ ، ١١٣
		٤٧١	١١٣ ، ١١٢ ، ١١١
		٤٧٠	١١١ ، ١١٠ ، ١٠٩
		٤٧٣	١٠٩ ، ١٠٨ ، ١٠٧
		٤٧١	١٠٧ ، ١٠٦ ، ١٠٥
		٤٧٠	١٠٥ ، ١٠٤ ، ١٠٣
		٤٧٣	١٠٣ ، ١٠٢ ، ١٠١
		٤٧١	١٠١ ، ١٠٠ ، ٩٩
		٤٧٠	٩٩ ، ٩٨ ، ٩٧
		٤٧٣	٩٧ ، ٩٦ ، ٩٥
		٤٧١	٩٥ ، ٩٤ ، ٩٣
		٤٧٠	٩٣ ، ٩٢ ، ٩١
		٤٧٣	٩١ ، ٩٠ ، ٨٩
		٤٧١	٨٩ ، ٨٨ ، ٨٧
		٤٧٠	٨٧ ، ٨٦ ، ٨٥
		٤٧٣	٨٥ ، ٨٤ ، ٨٣
		٤٧١	٨٣ ، ٨٢ ، ٨١
		٤٧٠	٨١ ، ٨٠ ، ٧٩
		٤٧٣	٧٩ ، ٧٨ ، ٧٧
		٤٧١	٧٧ ، ٧٦ ، ٧٥
		٤٧٠	٧٥ ، ٧٤ ، ٧٣
		٤٧٣	٧٣ ، ٧٢ ، ٧١
		٤٧١	٧١ ، ٧٠ ، ٦٩
		٤٧٠	٦٩ ، ٦٨ ، ٦٧
		٤٧٣	٦٧ ، ٦٦ ، ٦٥
		٤٧١	٦٥ ، ٦٤ ، ٦٣
		٤٧٠	٦٣ ، ٦٢ ، ٦١
		٤٧٣	٦١ ، ٦٠ ، ٥٩
		٤٧١	٥٩ ، ٥٨ ، ٥٧
		٤٧٠	٥٧ ، ٥٦ ، ٥٥
		٤٧٣	٥٥ ، ٥٤ ، ٥٣
		٤٧١	٥٣ ، ٥٢ ، ٥١
		٤٧٠	٥١ ، ٥٠ ، ٤٩
		٤٧٣	٤٩ ، ٤٨ ، ٤٧
		٤٧١	٤٧ ، ٤٦ ، ٤٥
		٤٧٠	٤٥ ، ٤٤ ، ٤٣
		٤٧٣	٤٣ ، ٤٢ ، ٤١
		٤٧١	٤١ ، ٤٠ ، ٣٩
		٤٧٠	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٣	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧١	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٠	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٣	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧١	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٠	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٣	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧١	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٠	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٣	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧١	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٠	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٣	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧١	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٠	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٣	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧١	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٠	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٣	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧١	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٠	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٣	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧١	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٠	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٣	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧١	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٠	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٣	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧١	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٠	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٣	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧١	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٠	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٣	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧١	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٠	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٣	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧١	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٠	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٣	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧١	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٠	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٣	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧١	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٠	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٣	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧١	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٠	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٣	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧١	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٠	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٣	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧١	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٠	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٣	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧١	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٠	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٣	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧١	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٠	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٣	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧١	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٠	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٣	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧١	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٠	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٣	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧١	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٠	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٣	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧١	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٠	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٣	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧١	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧٠	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٣	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧١	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧٠	٣٣ ، ٣٢ ، ٣١
		٤٧٣	٣١ ، ٣٠ ، ٣٩
		٤٧١	٣٩ ، ٣٨ ، ٣٧
		٤٧٠	٣٧ ، ٣٦ ، ٣٥
		٤٧٣	٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣
		٤٧١	

صفحة	موضوع	صفحة	موضوع
۳۴۵	النوری فی مختصر القدوری	۳۶۹ ، ۳۵۱ ، ۳۳۱ ، ۳۱۲	نضد الاپضاح
۱۲۰	نهج البلاغة	۵۲۰ ، ۴۸۳	
۳۳۶	واقفات تیموری	نفثه المتصدر، باهتمام دکتر امیر حسن بزدگردی	
۲۹۱	وجوه الكفر بكر بن صالح رازی	۲۵۷ ، ۲۱۳	تفحات الانس جامی
۲۵	ودا	۲۸۳ ، ۲۷۳ ، ۲۴۴ ، ۲۱۴	۲۸۳ ، ۲۷۳
•	وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوqi ۱۸۴	۴۰۳ ، ۳۹۶ ، ۳۷۱ ، ۲۹۳	۳۷۱
•	۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۸۵	۳۸۲	فتح الطیب
•	۳۴۲ ، ۲۷۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴	۲۷۸ ، ۲۷۷ ، ۲۷۳ ، ۱۱۹	نقد الرجال تفرشی
۳۹۷	وسائل الشیعه	•	۲۹۴ ، ۲۹۳ ، ۲۹۱ ، ۲۸۹
۲۲	وندیداد ۱۲ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۵۹ ، ۲۳	•	۲۸۱
۶۲۹ ، ۳۶۵ ، ۵۹	وندیداد ، ترجمة سید محمد علی حسni داعی	۳۱۰ ، ۳۰۰ ، ۲۹۹	
۶۶۱ ، ۶۰۷ ، ۶۰۶	الاسلام	۳۲۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۰ ، ۳۱۶	۳۱۲
وندیداد دارمستن ، ترجمة دکتر موسی جوان	وندیداد ۴۰ ، ۲۳	۳۳۰ ، ۳۲۹ ، ۳۲۸ ، ۳۲۶	۳۲۶
۶۲۹ ، ۳۶۵ ، ۴۰ ، ۲۳ ، ۱۵ ، ۱۲	۳۴۸ ، ۳۶۶ ، ۳۳۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱	۳۶۹ ، ۳۶۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۱ ، ۳۴۹	
۶۰۷ ، ۶۰۶ ، ۶۳۰	ویسپرد	۴۰۰ ، ۳۹۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۲ ، ۳۸۱	۳۸۱
۳۰۵ ، ۲۵	ویس و رامین	۵۲۰ ، ۴۸۳ ، ۴۱۲ ، ۴۰۲ ، ۴۰۱	نفثة اشتال آلمانی
۲۷۵	حدیۃ الاحباب ۲۷۱ ، ۲۸۶ ، ۳۱۵ ، ۲۹۴	۶۱۶	القض (بعضی هنال الواصب فی نفث بعض فضائح الرواضف)
•	۳۷۶ ، ۳۷۵ ، ۳۷۴ ، ۳۷۳ ، ۳۶۹	۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۴	۴۴
۵۴۶ ، ۳۹۹ ، ۳۸۹ ، ۳۸۵ ، ۳۸۱	حدیۃ المعارفین ۲۸۷ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۷۲	۵۷ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۵۱ ، ۴۹	۵۱
•	۳۲۹ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۲ ، ۳۰۹	۶۰۵ ، ۶۴۴ ، ۶۳۲ ، ۶۲۰ ، ۶۱۱ ، ۶۰۰	۶۰
۳۴۶ ، ۳۴۵ ، ۳۴۱ ، ۳۴۰ ، ۳۳۷	۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۴۷	۷۸ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۲ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۶	۶۸
•	۳۹۵ ، ۳۸۷	۸۵ ، ۸۴ ، ۸۲ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷	
۵۶۴ ، ۴۸۴ ، ۴۸۳	۳۸۷ ، ۳۸۶ ، ۳۸۵ ، ۳۸۴	۱۹۷ ، ۱۹۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۰ ، ۸۷ ، ۸۶	
۲۴۴ ، ۲۲۷	هفت افليم امین احمد رازی ۲۱۴ ، ۲۱۳	۳۱۷ ، ۳۱۵ ، ۳۰۷ ، ۲۹۴ ، ۲۸۰	
•	۲۷۷ ، ۲۷۶ ، ۲۷۳ ، ۲۶۳	۳۸۸ ، ۳۵۲ ، ۳۴۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۲	
۳۰۳ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲ ، ۲۹۱ ، ۲۹۰	۳۴۷ ، ۴۸۴ ، ۴۸۳	۵۰۱ ، ۴۷۰ ، ۴۱۹ ، ۴۱۳ ، ۴۰۹	
۳۲۵ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷ ، ۳۱۹ ، ۳۰۶	۳۴۷ ، ۴۸۴ ، ۴۸۳	۵۵۹ ، ۵۴۵ ، ۵۲۵ ، ۵۰۳ ، ۵۰۲	
•	۳۴۷ ، ۴۸۳ ، ۴۸۲ ، ۴۸۱ ، ۴۸۰	۶۳۵ ، ۶۳۲ ، ۶۱۶ ، ۵۹۵ ، ۵۹۴	
۳۱۷	نقض التصفع	۳۱۰	الواذر سهل بن زیاد
۳۱۰		۳۹۶	نوادر کبیر ابوالحسین رازی

فهرست اسامی کتب

۸۱۱

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶۰۵	یادگار جاماسب	۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۲، ۳۵۵	
۶۷۰	یادگار زریران	۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۱، ۳۷۷	
	یاقوت، رک، معجم البلدان	۴۰۶، ۴۰۵، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۱	
۳۶۹	یعیمه الدهر	۴۹۹، ۴۸۰، ۴۷۵، ۴۶۴، ۴۲۶	
۳۰۵، ۳۲۳، ۲۹، ۲۷، ۲۵، ۱۵، ۱۲	یستهای ۱۲	۵۴۸، ۵۴۶، ۵۴۲، ۵۱۶، ۵۱۵	
۶۶۸، ۶۵۸، ۶۴۴، ۳۶۵، ۳۶۴		۵۷۴، ۵۷۰، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۵۷	
۶۷۳	یستهای ۱۲	۴۳۳، ۶۰۶، ۵۸۶، ۵۷۷، ۵۷۶	
۲۶، ۲۵، ۲۰، ۱۷، ۱۶، ۱۳		۶۷۷، ۶۵۲	
۶۴۴، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۲۹، ۲۸، ۲۷		یادداشت‌های قزوینی :	
۶۵۸، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۵، ۶۵۴		۲۷۵، ۱۵۷، ۳۵	
۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۰، ۶۵۹		۶۰۵، ۵۰۳، ۴۳	
۶۷۶، ۶۷۳، ۶۷۱		۵۳۲، ۴۳۵، ۲۱۸، ۱۵۷، ۵۵	
		۵۹۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۴۶	

۱۱ - فهرست مأخذ و مشخصات آنها

- آتشکده ، تالیف لطفعلایی بیک بیگدادی آذر ، بخش سوم ، بتصحیح حسن سادات ناصری ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۳۹ ه.ش.
- آثار ایران ، از نشریات اداره باستان‌شناسی ، جلد اول ، جزوء دوم ، ۱۳۱۶ ه.ش.
- الآثار الباقية عن القرون الخالية ، تالیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی ، بااهتمام زاخو ، لیزیگ ، ۱۹۲۳ م.
- آثار البلاد و اخبار العباد ، تالیف زکریا بن محمد بن محمود الفزوینی ، بیروت ، ۱۹۶۰ م.
- آستانه‌ری ، مجموعه استاد و فرامین ، فراهم آورده دکتر محمد علی هدایتی ، طهران ، ۱۳۴۴ ه.ش.
- آصف الملغات ، تالیف نواب عزیز جنگک بهادر ، حیدر آباد ، ۱۳۲۵ ه.
- آندراج ، تالیف محمد پادشاه متخلس بشاد ، درسه مجلد ، هند ، ۱۸۸۹ - ۱۸۹۲ م.
- آیینه آیین هزدیسی ، تالیف کیخسرو پور شاهرخ کرمانی ، ۱۳۲۴ ه.ق.
- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، للمقدسی المعروف بالبخاری ، لیدن ، ۱۹۰۶ م.
- احسن التواریخ ، تالیف حسن روملو ، بتصحیح چارلس فارمن سیدن ، کلکته ، ۱۹۳۱ م.
- احیاء الملوك ، تالیف ملکشاه حسین بن ملک‌غیاث الدین محمد سیستانی ، بااهتمام دکتر منوچهر ستوده ، طهران ، ۱۳۴۴ ه.ش.

- ا خبار الطوال ، تالیف ابی حنیفه احمد بن داود دینوری ، ترجمه صادق نشان ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، (۲۷) بدون تاریخ طبع .
- ادب الكتاب ، تالیف ابی بکر محمد بن یحیی الصولی ، عنی بتصحیحه محمد بهجۃ الائیری ، القاهرة ، ۱۳۴۱ هـ . ق .
- ادیان بزرگ جهان ، تالیف هاشم رضی ، طهران ، ۱۳۴۴ هـ . ش .
- اسامی دهات کشور ، فراهم آورده اداره آمار ، طبع دوم ، ۱۳۲۹ هـ . ش .
- الاستبصار ، تالیف شیخ الطایفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطویسی ، الطبعه الثانیة ، نجف ، ۱۳۷۶ هـ . ق .
- اسد الغابه فی معرفة الصحابة ، للإمام عز الدين على بن محمدالجزري . المعروف بابن الأنیر ، طبع بالطبعه الوھبیة ، ۱۲۸۰ - ۱۲۸۶ هـ . ق .
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، تالیف محمد بن منور ، طبع پطرزبورغ ، ۱۸۹۹م . ، و طبع طهران ، ۱۳۳۲ هـ . ش .
- اسکندر مقدونی ، تالیف هارولد لمب ، ترجمه و حواشی از استاد دکتر رضا زاده شفق ، از انتشارات کتابخانه زوار ، بهمن ماه ۱۳۳۵ هـ . ش .
- اشکانیان ، بخشی از کتاب تاریخ ایران باستان ، تالیف م . م . دیاکونوف (M . M . Diakonov) روسی ، ترجمه کریم کشاورز ، طهران ، ۱۳۴۴ هـ . ش .
- الاصابۃ فی تمییز الصحابة ، تالیف احمد بن علی المسقلانی ثم المصری (الشافعی) المعروف بابن حجر ، فی تمامیة اجزاء ، محرر ، ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵ هـ . ق .
- اطلاعات ماهانه درشن مجلد ، ۱۳۲۷ - ۱۳۳۲ هـ . ش .
- الاعـلاق النـفـیـه ، تصنیف احمد بن عمر . ابن رسته . جلد هفتم به مرآه البلدان . یعقوبی ، لیدن ، ۱۸۹۱ .
- الاعـلام ، تالیف خیر الدین الزـركـلـی . در ۱۰ جـزـءـ ، طبع ثـانـیـ .

- اعلام النساء فی عالمی العرب والاسلام ، تالیف عمر رضا کحاله ، طبع دمشق در پنج مجلد ، ۱۳۷۸ هـ . ق.
- اعلام الوری باعلام الهدی ، تالیف فضل بن حسن طبرسی از اعلام فرن ششم ، طبع کتابخانه اسلامیه طهران ، ۱۳۳۸ هـ .
- الامامة والسياسة ، رک : تاریخ الخلفاء الراشدين .
- امل الآمل ، تالیف شیخ حرعاملی ، ضمیمه منهج المقال آغا میرزا محمد ، ۱۳۰۶ هـ . ق .
- اناهیتا، پنجاه گفتار بوداود ، بکوشش مرتفی گرجی . ۱۳۴۱-۴۳ هـ . ش .
- انباء الر واقعی انباء النجاة ، تالیف الوزیر جمال الدین ابی الحسن علی بن یوسف القسطنطی ، قاهره ، ۱۳۶۹ هـ .
- الانساب ، تالیف احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهناه بن عتبة حلی ، نسخه خطی متعلق به مدرسه عالی سپهسالار ، تحت شماره ۲۷۰۲ .
- الانساب ، لابی سعد عبدالکریم بن محمد السمعانی ، طبع عکسی ، لیدن ، ۱۹۱۲ م .
- انساب الاشراف ، لاحمد بن یحیی بن جابر البلاذری ، (المتوفی سنہ ۲۷۹) (الجزء الخامس ، اور شلیم ، ۱۹۳۶ م .
- ایران از آغاز تا اسلام ، تالیف ر. گیرشمن ، ترجمه استاد دکتر محمد معین ، طهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش .
- ایران از نظر خاور شناسان ، تالیف استاد دکتر رضا زاده شفق ، طهران ، ۱۳۳۵ هـ . ش .
- ایران باستان ، تالیف حسن بیرنیا (مشیرالدولۃ سابق) چاپ اول درسہ جلد ، طهران ، ۱۳۱۱-۱۳۱۳ هـ . ش .
- ایران در زمان ساسانیان ، تالیف پرفسور آرتور کریستن سن ، ترجمه رشید یاسمی ، ۱۳۱۷ هـ . ش .

- ایرانشهر ، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران ، جلد اول و دوم ، طهران ، ۱۳۴۲ ه. ش.
- ایرانیان در گذشته و حال ، تالیف مادام ا. س. وولفسن بزبان روسی ، در ۱۹۰۹ میلادی ، ترجمه میرزا حسین خان انصاری ، فروردین ۱۳۰۹ ه. ش.
- ایران قدیم ، تالیف حسن پیرنیا ، طبع چهارم ، ۱۳۱۳ ه. ش.
- باستان‌شناسی ایران باستان ، تالیف لوئی واندنبرگ ، ترجمه دکتر عیسی بهنام ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۴۵ ه. ش.
- بحار الانوار ، تالیف علامه محمد باقر مجلسی ، طبع امین‌الضرب ، ۱۱ - ۱۳۰۵ ه. بحر الانساب (= ریاض الانساب) ، در انساب آل‌ابی طالب ، تالیف حبیب‌پور مظاہر ، بمبئی ، ۱۳۳۵ ه. ق.
- بحر الجواهر ، تالیف محمد بن یوسف هروی ، هند ، ۱۸۶۳ م.
- بحیره ، تالیف فروتنی استرابادی ، طبع اول ، طهران ، ۱۳۶۸ ه. ق.
- البدء و التاریخ ، لمطهر بن طاهر المقدسی ، المنسوب الی ابی زید احمد بن سهل البلاخي ، طبع کتابخانه اسدی ، طهران ، ۱۹۶۲ م.
- براھین العجم ، تالیف محمد تقی سپهر ، ۱۲۷۲ ه. ق.
- برهان قاطع ، تالیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخصص بیرهان ، بااهتمام استاد دکتر محمد معین ، طهران ، ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ ه. ش.
- البستان ، تالیف شیخ عبدالله بستانی ، بیروت ، ۱۹۳۰ م.
- بغية الوعاء في طبقات اللغويين والنحواء ، تالیف جلال الدین عبد الرحمن السیوطی ، المتوفی سنة ۹۱۱، مصر ، ۱۳۲۶ ه. ق.
- البلدان ، تالیف احمد بن ابی یعقوب، ابن وافیح الکاتب، المعروف بالمعنوی، ضمیمه الاعلاق النفیسه ، لیدن ، ۱۸۹۱ م.

البلدان، تالیف احمد بن ابی یعقوب، ابن واضح یعقوبی، ترجمة دکتر محمد ابراهیم آیتی، طهران، ۱۳۴۳ ه. ش.

بوستان، سروده شیخ سعدی، ضمیمه کلیات سعدی، از انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۷ ه. ش.

بوف کور. تالیف صادق هدایت، طبع چهارم، طهران، ۱۳۳۱ ه. ش.

بیست مقاله فزوینی، جزء ۱، بااهتمام پورداود، از سلسله انتشارات انجمن زرتشیان ایرانی بمبئی، طبع بمبهی، ۱۹۲۸ م.؛ و جزء ۲، بااهتمام عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۳ ه. ش.

ناح العروس من جواهر القاموس، لمحب الدین ابی الفیض السید محمد مرتضی الحسینی الواسطی الزیدی، جزء ۱ و ۲، مصر ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه. ق.

تاریخ آداب العرب، تالیف مصطفی صادق الرافعی، الجزء الاول، مطبعة الاستفامة بالقاهرة، ۱۳۷۳ ه. ق.

تاریخ آل سلجوق، رک: تاریخ دولت آل سلجوق.

تاریخ آل سلجوق در اناطولی، نسخه عکسی از روی نسخه منحصر بفرد کتابخانه ملی پاریس (مؤلف آن شناخته نشده، و بزمان عالا الدین کیقباد تالیف یافتاد است).

تاریخ آل مظفر، جاداول، تالیف دکتر حسینقلی ستوده، طهران، ۱۳۴۶ ه. ش.

تاریخ ابن خالدون، طبع بولاق مصر، ۱۲۸۴ ه. ق.

تاریخ ابن خلkan، رک: وفیات الاعیان.

تاریخ اجتماعی دوره مغول، مشتمل بر بخش سوم از تاریخ غازان خان و مقدمه جامع التواریخ وزندگانی رشید الدین فضل الله بقلم خودوی، بکوشش امیر حسین

جهان بکلو، اصفهان، ۱۳۳۶ ه. ش.

تاریخ ادبیات در ایران، تالیف دکتر ذبیح الله صفا، جلد دوم، طهران ۱۳۳۶ ه. ش.

- تاریخ ارمنستان ، تأثیف موسی خورن مورخ شهیر ارمنستان ، متوفی بسال ۴۸۷ میلادی ، ترجمه ابراهام - آو آسپیان ، اراک ، ۱۳۳۱ ه . ش .
- تاریخ اعثم کوفی ، ترجمه احمد بن محمد مستوفی هروی ، طبع افست ، از نشریات کتابفروشی ادبیه ، طهران ، بدون تاریخ طبع در پشت کتاب .
- تاریخ الام و الملوك ، لابی جعفر محمد بن جریر الطبری ، الطبعة الاولى بالطبعية الحسينية المصرية ، على نفقة السيد محمد عبداللطیف الخطیب وشرکاه ، بدون تاریخ طبع . (در کتاب ریاستان ، مواردی که در ذکر سند درذیل کتاب ، صفحه و سطر ذکر نشده ، و بدکرسال حادنه قناعت گردیده ، روایت آن از طبری تصحیح دخوبه نقل شده است .)
- تاریخ ایران ، تالیف سرجان ملکم ، ترجمه فارسی ، چاپ افست از روی طبع ۱۸۸۶ میلادی ، ۱۳۰۳ ه .
- تاریخ ایرانیان ، تالیف کنت گویندو : رک ترجمه تاریخ ایرانیان .
- تاریخ بخارا ، تالیف محمد بن جعفر النرشخی (۲۸۶ - ۳۶۸) ، ترجمه احمد بن محمد بن نصر القبادی ، تلخیص محمد بن زفر بن عمر ، تصحیح مدرس رضوی ، بدون ذکر تاریخ طبع .
- تاریخ برگکی (یا برآکمه) ، تالیف ضیاء برگی ، طبع میرزا محمد ، ملکه الكتاب ، بدون تاریخ طبع .
- تاریخ بغداد (او مدینة الاسلام) ، للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی ، طبع للمرة الاولی ، ۱۳۴۹ ه . ق .
- تاریخ بلعمی ، از ابو علی محمد بن محمد بلعمی ، تکمله و ترجمه تاریخ طبری ، بتصحیح مرحوم بهار ، ازانشورات وزارت فرهنگ ، طهران ، ۱۳۴۱ ه . ش .
- تاریخ الیمارستانات فی الاسلام ، تالیف الدکتور احمد عیسی باک ، دمشق ، ۱۳۵۷ ه ، ق .

تاریخ بیهق ، تالیف علی بن زید بیهقی ، متوفی در ۵۶۵ هجری ، بتصحیح احمد بهمن‌یار ، ۱۳۱۷ ه . ش.

تاریخ بیهقی ، تصنیف ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر ، بااهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض ، ۱۳۲۴ ه . ش .

تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض والانبياء) ، از حمزه بن حسن اصفهانی ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶ ه . ش .

تاریخ جرجان (اوکتاب معرفة علماء اهل جرجان) ، لابی القاسم حمزه بن یوسف بن ابراهیم السهمی ، المتوفی سنة ۴۲۷ ه . ، حیدرآباد کن ، ۱۳۶۹ ه . ق .

تاریخ جهان آرا ، تالیف قاضی احمدبن محمد غفاری قزوینی بسال ۹۷۱ ، از نشریات کتابفروشی حافظ ، ۱۳۴۳ ه . ش .

تاریخ جهانگشا ، تالیف علاءالدین عظامملک بن بهاءالدین محمدبن الجوینی درسته ۶۵۸ ، بااهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی ، لیدن ، ۱۹۱۱ - ۱۹۳۷ م .

تاریخ جهانگشای نادری ، تالیف میرزا مهدی خان استرآبادی ، بااهتمام سیدعبدالله انوار ، طهران ، ۱۳۴۱ ه . ش .

تاریخچه وقف در اسلام ، تالیف دکتر علی اکبر شهابی ، طهران ، ۱۳۴۳ ه . ش .

تاریخ خانی ، تالیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهجی ، بااهتمام برنهارد دارن ، پطرزبورغ ، ۱۲۷۴ ه . ق .

تاریخ الخلفاء الراشدین و دولة بنی امية ، المعروف بالامامة والسياسة ، تالیف ابی محمد عبدالله بن مسلم قتبیة الدینوری ، المتوفی سنة ۲۷۶ هجریة ، مصر ، بدون تاریخ طبع .

تاریخ الخلفاء ، من تصنیفات جلال الدین السیوطی ، ۱۲۷۳ ه . ق .

- تاریخ داغستان (با کلستان ارم)، تالیف عباسقلی الشهیر بقدسی، سال تالیف ۱۲۵۷ هـ.
نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی، شماره ۲۳۶۸.
- تاریخ دولت آل سلجوق، من انشاء عماد الدین محمد بن محمد بن حامد الاصفهانی،
اختصار الشیخ الفتح بن علی، مصر، ۱۳۱۸ هـ. ق.
- تاریخ روضة الصفا، تالیف میر خوند بلخی، متوفی در ۹۰۳، طبع سال ۱۲۷۰ هـ.
سال ۱۲۷۱ هـ.
- تاریخ روضة الصفا ناصری، تالیف رضا قلیخان هدایت، ۱۳۳۹ هـ.
- تاریخ روضة المناظر فی اخبار الاولی والآخر، للعلامہ ابی الولید ابن الشحنة،
مصر، ۱۳۰۳ هـ. ق.
- تاریخ رویان، تالیف مولانا اولیاء الله آملی، بتصحیح عباس خلیلی، بسرمایه و اهتمام
کتابخانه اقبال، ۱۲۸۲ هـ.
- تاریخ ساسانیان، تالیف محمد حسین ادیب اصفهانی متخصص به فروغی ملقب به ذکاء
الملک مستوفی اول دیوان اعلی، با استفاده از کتاب مستر لنسن انگلیسی
معلم علم تاریخ، طبع ۱۳۱۳، ۱۳۱۴ هـ. ق.
- تاریخ سنی ملوك الأرض والأنبياء، تالیف حمزہ بن الحسن الاصفهانی، لپزیگ،
۱۸۴۴ م.
- تاریخ سیاسی پارث «اشکانیان»، تالیف نیلسون دو بواز، ترجمه استاد علی اصغر
حکمت، از انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲ هـ. ش.
- تاریخ سیستان، تالیف در حدود ۴۴۵ - ۷۲۵ هجری، بتصییح ملاک الشعراء بهار،
۱۳۱۴ هـ. ش.
- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، از ا. ت. او مستد، ترجمه دکتر محمد مقدم، طهران،
۱۳۴۰ هـ. ش.
- تاریخ شهاب الدین محمد خرنذری (ترجمه سیره جلال الدین)، با اهتمام استاد مجتبی
مینوی، ۱۳۴۳ هـ. ش.

تاریخ طب ایران ، تالیف دکتر محمود نجم آبادی ، جلد اول ، طهران ، ۱۳۴۱ ه. ش.

تاریخ طبرستان ، تالیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب بسال ۱۳۶ هجری ،
بتصحیح عباس اقبال ، و بااهتمام محمد رمضانی ، طهران ، ۱۳۲۰ ه. ش.

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، تالیف سید ظهیر الدین مرعشی ، بااهتمام بر نهاد
دارن ، پطربورغ ، ۱۲۶۶ ه. ق.

تاریخ الطبری ، رک : تاریخ الامم والملوک .

تاریخ طهران ، تالیف عبدالعزیز جواهر کلام ، ۱۳۲۵ ه. ش.

تاریخ عالم آرای عباسی ، در تاریخ مفصل و مبسوط شاه عباس اول ، تالیف اسکندر
بیکمنشی ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ه. ش.

تاریخ عضدی ، تالیف شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله ، بااهتمام حسین کوهی کرمانی ،
طبع ۱۳۲۸ ه. ش.

تاریخ الشیخ زین الدین عمر بن الوردي ، واسمہ تمعہ المختصر فی اخبار البشر ،
طبع دهنه و هبیه ، ۱۲۸۵ ه. ق.

تاریخ عمومی هنرهای مصور قبل از تاریخ تا اسلام ، تالیف علینقی وزیری استاد
دانشگاه طهران در دو مجلد ، ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ ه. ش .

تاریخ غازانی - قسمت سوم ، مشتمل بر تاریخ اداری و اجتماعی ایران در عهد
سلطنت غازان ، تالیف رشید الدین فضل الله بن عماد الدوله ابوالخیر ، بسعی
و اهتمام کارل بان ، طبع ۱۳۳۶ ه.

تاریخ غزنیان و سامانیان و آل بویه از جامع التواریخ ، تالیف رشید الدین فضل الله
بکوشش محمد دیرسیاقی ، ۱۳۳۸ ه. ش .

تاریخ قم ، تالیف حسن بن محمد بن حسن فی بسال ۳۷۸ هجری فارسی بعربی ، که

- در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ بوسیله حسن بن علی بن حسن بفارسی ترجمه شد ،
بتصحیح سید جلال الدین طهرانی، ۱۳۱۳ ه . ش .
- تاریخ کردستان یا شرف نامه ، تالیف شرف خان بن شمس الدین بدليسی ، پطرزبورغ
۱۸۶۰ م .
- تاریخ کرمان (سلجوقیان و غزدان کرمان) ، تالیف محمد بن ابراهیم ، بکوشش باستانی
پاریزی ، طهران ، ۱۳۴۳ ه . ش .
- تاریخ گردیزی ، رک : زین الاخبار .
- تاریخ گردیزه ، تالیف حمد الله بن ابی بکر مستوفی قزوینی در سنّة ۷۳۰ هجری ، باهتمام
ادوارد برون اسکلیسی ، طبع ۱۳۲۸ ه .
- تاریخ گیلان ، تالیف عبدالفتاح فومنی ، پطرزبورغ ، ۱۲۷۴ ه .
- تاریخ گیلان و دیلمستان ، تالیف میر ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی ، باهتمام
ه . ل . راینو ، رشت ، ۱۳۳۰ ، ه . ق .
- تاریخ مآثر السلطانیه ، تالیف عبدالرزاق بیک دنبی بزمان فتحعلی شاه ، بنام نایب -
السلطنه عباس هیرزا ، تبریز ، ۱۲۴۲ ه . ق .
- تاریخ المآثر و آلانثار ، در آثار و اخبار و تواریخ ابنيه و مؤسسات و شرح احوال
مشاهیر معاصر ان ناصر الدین شاه فاجار تا سال ۱۳۰۶ ، تالیف محمد حسن خان
اعتماد السلطنه ، طهران ۱۳۰۶، ۷ ه . ق .
- تاریخ ماد ، تالیف ا . م . دیاکونوف (I.M.Diakonov) روسی ، ترجمه کریم کشاورز ،
طهران ، ۱۳۴۵ . ه . ش .
- تاریخ مختصر الدول ، تالیف ابن العبری ، بیروت ، ۱۸۹۰ م .
- تاریخ معجم ، طبع ۱۳۱۸ ه . ق .

تاریخ مقیاسات و تقوی در حکومت اسلامی، تالیف محمدعلی امام شوشتاری، طهران، ۱۳۳۹ ه. ش.

تاریخ مملل قدیم آسیای غربی، تالیف دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه شماره ۶۱۵، ۱۳۳۹ ه. ش.

تاریخ نگارستان، تالیف احمد بن محمد غفاری، مؤلف تاریخ جهان آرا، ۱۲۷۵، هـ.
تاریخ نیشابور، تالیف الحاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله نیشاپوری، تلخیص احمد بن محمد معروف بخلیفه نیشاپوری، بکوشش دکتر بهمن کریمی، طهران، بدون تاریخ طبع.

تاریخ هردوت، ترجمه دکتر هادی هدایتی، انتشارات دانشگاه طهران، ۱۳۳۶-۱۳۴۱ ه. ش.

تاریخ یعقوبی، تالیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب الكاتب المعروف بابن واضح الاخباری، المتوفی ۲۹۲، نجف، ۱۳۵۸ ه. ق.

تاریخ یمینی، تالیف ابوالنصر محمد بن عبدالجبار العتبی، لاهور، ۱۳۰۰ ه. ق.
تاریخ یهود ایران، تالیف دکتر حبیب‌لوی، چاپ اول، ۱۳۳۹ ه. ش.

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی،
بتصحیح عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۳ ه. ش.

التبیان، تالیف ابی جعفر الشیخ محمد بن الحسن بن علی الطووسی، بکوشش مر حوم آیة‌الله حجۃ، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵ ه. ق.

تممه المختصر فی اخبار البشر، رک: تاریخ زین الدین عمر بن الوردي.

تجارب الامم، تصنیف ابوعلی مسکویه، جزء ۵ و ۶ مصر، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳ ه. ق.

تجارب السلف، تالیف هندوشاه بن سنجر نججوانی، به تصحیح عباس اقبال، ۱۳۴۴ ه. ش.

تجربه‌الاعتقاد تالیف محقق حکیم طوسی (متن کشف المراد)، قم، بدون تاریخ طبع.
تحفه‌سامی، تالیف سام میرزای صفوی فرزندشاه اسماعیل، به تصحیح و مقابله وحید
دستگردی، ضمیمه سال شانزدهم ارمغان، ۱۳۱۴ ه. ش.

التدوین فی شرح علماء قزوین، تالیف رافعی، نسخه عکسی، متعلق بكتابخانه‌ملی.
تذكرة الاولیاء، تالیف فرید الدین عطار نیشابوری، از روی چاپ نیکلسون،
۱۳۳۶ ه. ش.

تذكرة الحفاظ، تالیف شمس الدین ابن عبدالله الذهبی، المتوفی سنة ۷۴۸، هند،
۱۳۳۳ ه. ق.

تذكرة الشعرا، تالیف دولتشاه سمرقندی، بتصحیح محمد عباسی، ازان‌شارات
كتابفروشی بارانی، طهران، ۱۳۳۷ ه. ش.

تذکرہ شاه طهماسب، در برخ و قایع و احوالات زندگانی شاه طهماسب صفوی، بقلم
خود او، برلن، ۱۳۴۳ ه. ق.

تذكرة المتبجرين، نام قسم ثانی از اعمال الامر.
تذییل، تالیف حاج زین العابدین خان کرمانی در زدهاشم شامی، بضمیمه کتب دیگر،
تبریز، ۱۳۲۸ ه. ق.

ترجمه تاریخ ایرانیان، تالیف کنت دو گویندو، کتاب اول، مترجم خواجه نوریان،
طبع چاپخانه شرکت مطبوعات، ۱۳۲۶ ه. ش.

ترجمه تاریخ سرگذشت سیروس یاکورش کبیر، تالیف نگرنون، طبع ۱۳۳۴ ه.
ترجمه رساله قشیر، با تصحیحات واستدراکات بدیع الزمان فروزانفر، طهران،
۱۳۴۵ ه. ش.

ترجمه تاریخ طبری، بهانشای ابوعلی محمد بلعمی، حوادث سالهای ۱۵ تا ۱۳۲ هجری، چاپ عکسی از روی نسخه محفوظ در آستان قدس، انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، طهران، ۱۳۴۴ ه. ش.

ترجمهٔ تاریخ‌یمنی (تاریخ عتبی)، مترجم ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد جرفادقانی،
بتصحیح و تحریشیهٔ علی قویم، ۱۳۲۴ ه. ش.

ترجمهٔ تمدن ایرانی، تالیف چندتن از خاورشناسان فرانسوی، مترجم دکتر عیسی
بهنام، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ ه. ش.

ترجمهٔ الرساله الثانیه ابودلف، رک: سفرنامه ابودلف در ایران.

ترجمهٔ سفرنامه دروویل (Drouville) در ایران در سال ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ م.، مترجم
جواد محبی، ۱۳۳۷ ه.

ترجمهٔ سلطنت قباد و ظهرور مزدک، تالیف آرتور کریستنسن، مترجم نصرالله فلسفی،
طهران، ۱۳۰۹ ه. ش.

ترجمهٔ سیاحتنامه فیناگورس در ایران (رساله‌ای است نامعتبر و مجعل)، مترجم
یوسف اعتمادی، طهران، ۱۳۱۴ ه. ش.

ترجمهٔ سیرت جلال الدین، رک: تاریخ شهاب الدین محمد خرندزی.

ترجمهٔ عيون اخبار الرضا، از ای جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه
فمی المشتهر بالشیخ الصدوق، مترجم محمد تقی اصفهانی المشتهر با آفانجفی،

طبع اول، بدون تاریخ طبع.

ترجمهٔ کشف المحجة لثمرة المهجحة، رک: راهنمای سعادت.

ترجمهٔ مأموریت زنراز گاردان در ایران، تالیف وطبع پرشکنی آلفرد دو گاردان،
مترجم عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۰ ه. ش.

ترجمهٔ فارسی مروج الذهب ومعادن الجوهر، جلد اول، تالیف ابوالحسن علی بن
حسین مسعودی، ترجمة ابوالقاسم پائنه، طهران، ۱۳۴۴ ه. ش.

ترجمهٔ مسالک وممالک ابواسحق ابراهیم اصطخری، بتصحیح ایرج افشار، انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ ه. ش.

تطبیق لغات جغرافیایی، تالیف اعتمادالسلطنه محمد حسنخان، ضمیمهٔ جلد ۳
در رالیجان، طبع سال ۱۳۱۱ ه. ق.

- تعليقات حديقة الحقيقة ، تاليف مدرس رضوى ، طهران ، ۱۳۴۵ هـ . ش .
- تعليقات مينورسکی بر الرسالة الثانية ابودلل ، ترجمة سید ابوالفضل طباطبائی ، ضمیمه سفر نامه ابودلل در ایران ، طهران ، ۱۳۴۲ هـ . ش .
- تفسیر کازر (جاده‌الاذهان و جاده‌الاحزان) ، تالیف ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی ، بتصحیح میر جلال الدین حسینی ارمومی ، طهران ، ۱۳۳۷ هـ . ش .
- التقییم لاوائل صناعة التنجیم ، تالیف ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی ، بتصحیح جلال همانی ، طهران ، ۱۳۱۶ - ۱۳۱۸ هـ . ش .
- تقاضیم البلاد ، نسخه خطی از مؤلفی نامعلوم ، سال تالیف حدود قرن پنجم تا هفتم ، تاریخ کتابت قرن سیزدهم هجری ، متعلق به کتابخانه ملی ، تحت شماره ۲۲۶۷ .
- تقویم البلدان ، تالیف عماد الدین اسماعیل بن الملک الافضل نور الدین علی بن جمال - الدین محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشا بن ایوب صاحب حماة ، قد اعنتی بتصحیحه وطبعه ، رینورد مدرس العربیه ، والبارون ماککوکین دیسلان ، پاریس ۱۸۴۰ م .
- تقویم التواریخ ، تالیف ایکنچی خلیفه (ظ) ، از مؤلفات عہد صفویان ، نسخه خطی متعلق بکتابخانه ملی ، تحت شماره ۲۰۸۱ .
- تلبیس ابلیس؛ رک: نقدالعلم والعلماء .
- تمدن قدیم ، تالیف فوستل دوکولانژ فرانسوی ، ترجمة نصر الله فلسفی ، طهران ، چاپ دوم ، بدون تاریخ طبع .
- تمدن هخامنشی ، تالیف علی سامی ، شیراز ، ۱۳۴۱ هـ . ش .
- التبیه والاثراف ، تالیف مسعودی صاحب مروج الذهب ، لیدن ، ۱۸۹۳ م .

تنقیح المقال فی احوال الرجال، تصنیف حضرت العالمة الثانی آیة الله العامقانی، نجف، ١٣٤٩-١٣٥٢ هـ . ق .

تورات ، ترجمة فارسی ، لندن ، ١٩١٤ م .

تهذیب الاسماء ، تالیف ابو زکریا یحیی نواوی ، گوینگن ، ٤٧ - ١٨٤٢ م .
ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ، لابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل -
الشمالی التیسابری ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، مصر ، ١٣٨٤
هـ . ق .

جام جم ، تالیف فرهاد میرزا معتمد الدوّله بسال ١٢٧٢ ، طبع ١٢٧٣ هـ . ق .

جامع التمثیل ، تالیف محمد جیله رودی ، بمیئی ، بدون تاریخ پشت جلد .

منابع جامع التواریخ، بکوشش دیر سیاقی، رک: تاریخ غر نویان و سامانیان و آل بویه .

جامع التواریخ رشیدی ، ج ١، بتصحیح دکتر بهمن کریمی ، ١٣٣٨ هـ . ش .

جامع شاهی ، تالیف ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سنجری در علم هیئت ،
نسخه خطی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی .

جامع الشواهد ، تالیف ملام محمد باقر شریف اردکانی ، ١٢٨١ هـ . ق .

جغرافیای تاریخی ایران، تالیف استاد و بارتولد، ترجمه همراه سردادور (طالبزاده)
طهران ، ١٣٠٨ هـ . ش .

جغرافیای حافظ ابرو (جلد سوم زبدۃ التواریخ) ، نسخه خطی متعلق بکتابخانه
ملی ملک .

جغرافیای دره رودبار قصران ، تالیف حاج محمد میرزای مهندس بسال ١٢٩٦
هجری قمری، نسخه خطی متعلق بکتابخانه ملی، تحت شماره ٨٠٨ .

جغرافیای شهرستان قم (منضم بکتاب قم را بشناسید) ، تالیف دکتر حسین کریمان
(مؤلف کتاب حاضر)، قم ، ١٣٢٨ هـ . ش .

جنةالنعم ، تالیف محمدباقربن مولی محمد اسماعیل بن عبدالعظیم بن محمدباقر
مازندرانی طهرانی، ۸ - ۱۲۹۶ ه . ق.

جواهرالاسرار ، منتخب مفتاح الاسرار ، تالیف علی بن حمزہ بن علی طوسی ، منسوب
باحمدبن محمدالزمجی که درسنہ ۸۴۰ ه . انتخاب شده ، بهمراه چندکتاب
دیگر ، ۱۳۰۳ ه . ق .

الجواهرالمضئۃ فی طبقات الحنفیہ ، تالیف محی الدین ابی محمدعبدالقادربن ابی الوفاء
متولد ۶۹۶ متوفی ۷۷۵ ه . هند ، ۱۳۳۲ ه . ق .

جهان نامه ، تالیف محمدبن نجیب بکران بسال ۶۰۵ ، بکوشش دکتر محمد امین
رباحی ، طهران ، ۱۳۴۲ ه . ش .

جهان نما (جغرافیا) ، تالیف فلوغون رفائل ، ۱۲۶۷ ه . ق .

جهان نمای موسیوژان ، فراهم آمده در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه ، با مر میرزا
تفی خان امیر کبیر ، بوسیله موسیوژان و بد تنقیح عبارات محمدحسین
فرادهانی ، مکتوب بسال ۱۲۷۳ هجری قمری ، متعلق بکتابخانه ملی ، تحت
شماره ۵۵ .

جهان نما ، تالیف کاتب چلپی حاج خلیفه صاحب کشف الظنون ، بزبان ترکی ،
قسطنطیلیه ، ۱۱۴۵ ه . ق .

چهار مقاله ، تالیف نظامی عروضی سمرقدی ، بکوشش محمد فزوینی و بتصحیح
مجدد دکتر محمد معین ، از انتشارات کتابفروشی زوار ، طهران چاپ سوم ،
۱۳۳۳ ه . ش .

حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر ، تالیف غیاثالدین بن همامالدین خوارندمیر ،
طبع ۱۲۷۱ و ۱۲۷۳ ه . ق .

حدائق السحر فی دقایق الشعر ، تالیف رشید الدین و طواط بلخی ، بتصحیح و اهتمام عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۰۸ هـ . ش.

حدود العالم من المشرق الى المغرب ، از مؤلفی نامعلوم ، سال تالیف ۳۷۲ هجری ، بکوشش دکتر ستوده ، طهران ، ۱۳۴۰ هـ . ش.

حديقة الحقيقة ، سروده ابوالمجد مجدد بن آدم سنائی غزنوی ، بتصحیح استاد محمد تقی مدرس رضوی ، ۱۳۲۹ هـ . ش.

حواشی و تعلیقات مر حوم قزوینی بر جهانگشا ، منضم بمحلدوں جهانگشا جوینی ، باهتمام خود وی .

حواشی و تعلیقات استاد دکتر معین بر برہان قاطع ، ذیل صحائف برہان قاطع ، باهتمام خود وی .

حواشی و تعلیقات مینورسکی بر حدود العالم ، ضمیمه حدود العالم ، ترجمہ میرحسین شاه ، کابل ، ۱۳۴۲ هـ . ق.

خاطرات اسقف سلطانیه (سفیر تیمور بنزد پادشاه فرنگ) راجع به تیمور لنگ ، ضمیمه کتاب «منم تیمور جهانگشا» .

خاندان نوبختی ، تالیف عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۴۵ هـ . ش.

كتاب الخراج و صنعة الكتابة ، لا^{بی} الفرج قدامة بن جعفر الکاتب البغدادی ، بهمراه المسالك و المحالک ابن خرداده ، لیدن ، ۱۳۰۶ هـ . ق.

خرسرو و شیرین ، سروده حکیم نظامی قمی گجوى ، باهتمام وحید دستگردی ، طبع دوم ، طهران ، ۱۳۳۳ هـ . ش.

الخطط المقربة ، تالیف تقی الدین احمد بن علی المعروف بالمقربی ، مصر ، ۱۳۲۶ هـ . ق.

- الخلاف ، تصنیف ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسي ، طهران ، ١٣٧٠ هـ . ق.
- دائرة المعارف ، تالیف البستانی ، مجلد تاسع ، بیروت ، ١٨٨٧ م.
- دائرة المعارف الاسلامیه ، مجلد اول ، تالیف عبدالعزیز صاحب جواہر ، طبع سوم (الف - دال) ، ١٣٣٢ - ١٣٣٩ هـ . ش.
- داستان شهر بانو ، تالیف رحیم زاده صفوی ، طبع دوم ، ١٣٢٧ هـ . ش.
- درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان ، تالیف اعتماد السلطنة محمد حسن خان وزیر انطباعات ، ١٣٠٨-١٣١١ هـ . ق.
- درة نادره ، تالیف میرزا مهدی خان استرآبادی ، باهتمام دکتر سید جعفر شهیدی ، طهران ، ١٣٤١ هـ . ش.
- دستور الوزراء ، تالیف غیاث الدین خوندمیر ، بتصحیح و مقدمة سعید نفیسی ، طهران ، ١٣١٧ هـ . ش.
- دمية القصر و عصرة اهل العصر ، لladib علی بن الحسن البخارزی ، المتوفی سنة ٤٦٧ هـ ، حلب ، ١٣٤٩ هـ . ق.
- کتاب دیار بکریه یا تاریخ حسن بیک آق قوینا و اسلاف او ، از مؤلفات سال ٨٧٥ هجری قمری ، تالیف ابو بکر الطهراوی الاصفهانی . بتصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر ، چایخانه انجمن تاریخ ترک ، آنقره ، ١٩٦٢ م.
- دین قدیم ایرانی . کتاب اول ، دیانت و فرهنگ پیش از زردهشت ، تالیف هاشم رضی ، ١٣٤٣ هـ . ش.
- دیوان ائمہ الدین آخسیکتی ، تصحیح همایون فرنخ ، طهران ، ١٣٣٧ هـ . ش.
- دیوان امیر معزی ، بسعی و اهتمام عباس اقبال ، ١٣١٨ هـ . ش.

دیوان انوری ، بکوشش سعید نفیسی ، ۱۳۳۷ ه . ش .

دیوان شرفالشیرا بدرالدین قوامی رازی ، از گویندگان نیمه اول قرن ششم ،
بتصحیح دکتر محمد ارمومی ، ۱۳۳۴ ه . ش .

دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ ، بااهتمام محمد فزوینی و دکتر قاسم غنی ،
طهران ، ۱۳۲۰ ه . ش .

دیوان خاقانی شیروانی ، بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ، از انتشارات کتاب
فروشی زوار ، طهران ، ۱۳۳۸ ه . ش .

دیوان رشیدالدین و طواط ، تصحیح سعید نفیسی ، طهران ، ۱۳۳۹ ه . ش .

دیوان حکیم سوزنی سمرقندی ، بااهتمام دکتر ناصر الدین شاه حسینی ، مشتمل بر
اشعار جدی وی ، طبع دوم ، بدون تاریخ طبع .

دیوان شمس یا دیوان کبیر ، سروده مولانا جلال الدین محمد بلخی ، بااهتمام استاد
بدیع الزمان فروزانفر ، در هشت جزء ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۶ .

۱۳۴۲ ه . ش .

دیوان ظهیر فاریابی ، بااهتمام هاشم رضی ، انتشارات کاوه ، بدون تاریخ طبع .

دیوان ظهیر فاریابی ، نسخه مصحح بااهتمام دکتر امیر حسن یزدگردی ، که هنوز
طبع نرسیده است .

دیوان السيد الامام ضیاءالدین ابی الرضا فضل الله راوندی القاسانی ، عنی بتصحیحه
السيد جلال الدین الارموی المشتهر بالمحدث ، طهران ، ۱۳۳۴ ه . ش .

دیوان حکیم فرخی سیستانی ، تصحیح علی عبدالرسولی ، طهران ، ۱۳۱۱ ه . ش .

دیوان حکیم قطران تبریزی ، بااهتمام محمد نججوانی ، تبریز ، ۱۳۳۳ ه . ش .

دیوان مجیر بیلقانی ، نسخه خطی ، مکتوب بسال ۱۰۱۲ ، متعلق بدکتر نورانی
وصال ، استاد دانشگاه پهلوی شیراز .

- دیوان منوچه‌ری دامغانی ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، طهران ، ۱۳۲۶ ه . ش .
 کتاب الذخائر والتحف ، للقاضی الرشید بن الزبیر ، الکویت ، ۱۹۵۹ م .
- ذیل تجارب الام ، للوزیر ابی شجاع محمد بن الحسین ، الملقب ظهیر الدین الروذ
 راوري ، من سنة ۳۶۹ الی ۳۸۹ ، مصر ، ۱۳۳۴ ه . ق .
- ذیل جامع التواریخ رشیدی ، تالیف شهاب الدین عبدالله بن اطف الله بن عبدالرشید
 الخوافی المدعو بحافظ ابرو ، بخش نخستین ، با مقدمه دکتر خانبا بايانی ،
 ۱۳۱۷ ه . ش .
- ذیل سلجوقنامه ظهیری نیشابوری ، تالیف ابو حامد محمد بن ابراهیم (که بسال
 ۵۹۹ تالیف شده) ، ضمیمه سلجوقنامه ، ۱۳۳۲ ه . ش .
- ذیل ظفر نامه نظام الدین شامی ، تالیف عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید المدعو بحافظ
 ابرو ، بتصحیح دکتر کریمی ، بدون ذکر تاریخ طبع .
- ذیل مرآة الزمان ، تالیف موسی بن محمد الیونینی ، متوفی سنه ۷۲۶ ه . هند ،
 ۱۳۸۰ ه . ق .
- راحة الصدور و آیة السرور ، تالیف محمد بن علی بن سلیمان الراؤندي ، بتصحیح
 محمد اقبال ، طهران ، ۱۳۳۳ ه . ش .
- راهنمای دانشوران ، تالیف سیدعلی اکبر بر قمی فقی ، قم ، ۱۳۲۸ ه . ش .
- راهنمای سعادت ، با ترجمه کشف المحبجه لثمرة المهججه ، تالیف سید بن طاووس ،
 مترجم سید محمد باقر شهیدی ، ۱۳۴۱ ه . ش .
- راهنمای شهر طهران ، نشریه شهر بانی کل کشور ، دائرة جغرافیایی ستاد ارتش ،
 طهران ، ۱۳۲۸ ه . ش .
- راهنمای همدان ، نشریه دائرة جغرافیایی ستاد ارتش ، بدمستور انجمن آثار ملی ،
 ۱۳۳۱ ه . ش .

رجال ابوالعباس احمد بن علی بن عباس نجاشی ، بمیشی ، ١٣١٧ هـ . ق .
رجال کبیر ، رک : منهج المقال .

رجال کشی ، رک : معرفة اخبار الرجال .

رحله ابن جبیر ، تالیف محمد بن احمد بن جبیر کنانی آندرسی ، متوفی در ٦١٤ ،
بغداد ، ١٣٥٦ هـ . ق .

رساله الارشاد فی احوال الصاحب الکافی اسماعیل بن عباد ، تالیف احمد بن محمد قوبائی ،
ضمیمهً محسن اصفهان مافروخی ، طهران ، ١٣٥٢ هـ . ق .

الرسالة الثانية ، لا بی دلف مسعر بن المهلل الغزرجی ، عنی بنشرها و ترجمتها و
تعليقها بطرس بولغا کوف و انس خالدوف ، مسکو ، ١٩٦٠ م .

رسالهای در جغرافیا ، از مؤلفی نامعلوم ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی ، تحت
شماره ٢٦٢٨ ، سال تالیف ٩٣٠ .

رساله عقل سرخ ، از شیخ شهاب الدین شهروردی ، چاپخانه عرفان ، ١٣١٩ هـ . ش .
روزنامه اطلاعات ، شماره ١٢٧٦٤ ، بیست و سوم آذر ١٣٤٧ .

روزنامه شرف ، سالهای ١٣٠٠ - ١٣٠٩ هـ . ق .

روزنامه کیهان ، شماره ٧٦٢٠ ، بیست و ششم آذر ١٣٤٧ ، و شماره ٧٦٣١ ، دهم دیماه
١٣٤٧ ، و شماره ٧٧٦٣ ، بیستم خرداد ١٣٤٨ .

روضات الجنات ، تالیف میرزا محمد باقر خونساری (متوفی در ١٣١٣) ، ١٣٠٧ هـ .
روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ، تالیف معین الدین محمد زمچی اسفزاری ،
با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام ، ١٣٣٨ ، ١٣٣٩ هـ . ش .

الروضۃ البهیۃ فی شرح اللمعۃ الدمشقیۃ ، المسمیۃ بشرح اللمعۃ ، تالیف شہید نانی ،
طبع عبدالرحیم ، ١٣١٠ هـ . ق .

- روضة الشهداء ، تصنیف ملا حسین واعظ کاشفی ، بمعنی ، بدون ذکر تاریخ طبع .
- ریاض الانساب ، رک : بحر الانساب .
- ریاض السیاحة ، تالیف حاجی زین العابدین شیروانی ، بتصحیح اصغر حامدربانی ، ۱۳۳۹ هـ .
- ریاض العارفین ، تالیف رضاقلی هدایت ، چاپ دوم ، طهران ، ۱۳۱۶ هـ . ش .
- ریاض العلماء ، تالیف افندي شاگرد مجلسی ، نسخه خطی متعلق بكتابخانه ملک .
- ریحانة الادب ، تالیف محمدعلی تبریزی معروف به مدرس ، ۳۲ - ۱۳۲۷ هـ .
- کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ، تالیف محمد رازی ، طهران ، ۱۳۶۷ هـ . ق .
- زندگانی شکفت آور تیمور ، رک : عجایب المقدور .
- زند و هو من بن (بهمن دشت) ، بهمراه کارنامه اردشیر باکان ، ترجمه صادق هدایت ، طهران ، ۱۳۴۲ هـ . ش .
- زین الاخبار ، تالیف عبدالجھی بن ضحاک گردیزی در حدود سال ۴۴۰ هجری ، بتصحیح سعید نقیسی ، ۱۳۳۳ هـ . ش .
- زین الاخبار ، تالیف عبدالجھی بن ضحاک گردیزی ، بتصحیح محمد ناظم ، برلن ، ۱۹۲۸ م .
- زینت المجالس ، تالیف مجدد الدین محمد حسینی متخلص بمجدی ، تاریخ تألیف ۱۰۰۴ هـ . ق . قم ، ۱۳۴۲ هـ . ش ! و نسخه خطی آن ، متعلق بكتابخانه ملی ، تحت شماره ۹۷۷ .
- السامی فی الاسامي ، تالیف محمد بن احمدالمیدانی بهمراه چند کتاب دیگر ، ۱۲۷۴ هـ . ق .
- سبکشناسی ، تالیف استاد مرحوم ملک الشعرا بیهار (محمد تقی) در سه مجلد ، طبع دوم ، ۱۳۳۷ هـ . ش .

سرّالناساب للعلویة ، تصنیف الشیخ ابی نصر سهل بن عبدالله البخاری النسابة، نسخه خطی بهمراه کتب دیگر، متعلق بکتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تحت شماره ۲۷۰۰ .

سرزمینهای خلافت شرقی ، تالیف لستر نج ، ترجمه محمود عرفان ، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، طهران ، ۱۳۳۷ ه. ش.

سفر نامه احمد بن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ه. ش.

سفر نامه ابودلف در ایران، ترجمه فارسی، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، مترجم ابوالفضل طباطبائی، ۱۳۴۲ ه. ش.

سفر نامه دکتر فووریه، رک : سه سال در دربار ایران .

سفر نامه کلارویخو ، ترجمه مسعود رجب‌نیا ، طهران ، ۱۳۳۷ ه. ش.

سفر نامه مدام دیولاوفا، ترجمه نگارش فرهوشی (مترجم همایون سابق)، طهران، ۱۳۳۲ ه. ش.

سفر نامه ناصر خسرو ، رک : سیاحت نامه ناصر خسرو .

سفینه البحار و مدینة الحكم و الآثار، تالیف حاج شیخ عباس قمی، از انتشارات کتابخانه سنایی ، ۱۳۵۵ ه. ش.

سلجوقتامه ، تالیف ظهیر الدین نیشابوری (متوفی بسال ۵۸۲)، ۱۳۳۲ ه. ش.

سنبدادنامه، نگارش محمد بن علی بن محمد الظهیری السمرقندی ، بااهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش ، استانبول ، ۱۹۴۸ م.

سدسال در دربار ایران (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری) ، تالیف دکتر فووریه طبیب ناصر الدین شاه ، ترجمه عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۲۶ ه. ش.

سیاحت نامه شاردن فرانسوی (۱۶۴۳-۱۷۱۳ م.)، ترجمه محمد عباسی در ده مجلد، طهران ، ۱۳۴۵ - ۱۳۳۵ ه. ش.

سیاحت نامه ناصر خسرو علوی ، طبع حاجی سید محمود تبریزی ، طهران ، بدون ذکر تاریخ طبع .

سیاست نامه خواجه نظام الملک ، از روی نسخه شفر ، پاریس ۱۸۹۱ م.، و بکوشش مرتضی مدرسی چهاردهی ، طهران ، ۱۳۳۴ ه. ش .

سیره السلطان جلال الدین منگرتی ، محمد بن احمد النسوی ، نشر و تحقیق حافظ احمد حمدي ، ۱۹۵۳ م .

السيرة الفلسفية ، تالیف محمد بن زکریای رازی ، بتصحیح و مقدمة پول کراوس ، همراه با ترجمة عباس اقبال ، باضمام شرح احوال و آثار و افکار رازی از دکتر مهدی محقق ، ۱۳۴۳ ه. ش .

شاهکارهای هنر ایران ، تالیف آرثر اپهایم یوب ، اقتباس و نگارش دکتر پرویز نائل خانلری ، طهران ، ۱۳۳۸ ه. ش .

شاهنامه فردوسی ، در ده مجلد از روی چاپ ولرس ، طبع کتابخانه و مطبعة بروخیم ، طهران ، ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ ه. ش .

شاهنامه فردوسی ، بسعی ولرس (Vulters) لیدن ، مطبعة بریل ، ۱۸۷۷ م. شدالازار فی خط الاوزار عن زوار المزار ، تالیف معین الدین ابوالقاسم جنیدشیرازی ، بتصحیح و تحریثیه محمد قزوینی و عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۲۸ ه. ش . شذرات الذهب ، للمورخ الفقيه عبدالحی بن العماد المتوفی سنة ۱۰۸۹ ، مصر ، ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۰ ه. ق .

شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی ، تالیف رحیم زاده صفوی . بااهتمام یوسف پورصفوی ، ۱۳۴۱ ه. ش .

شرح حالات امامزاده عبدالله و امامزاده حمزہ بن موسی (ع) ، نسخه خطی تالیف اعتناد السلطنه در ۱۲۹۵ ه. ق. ، متعلق بکتابخانه ملی ، نهضت شماره ۳۵۲۶.

شرح حسب و نسب حضرت عبدالعظیم ، تالیف اعتضادالسلطنه در سال ١٢٩٥ هـ ق ،
نسخه خطی متعلق بکتابخانه ملی ، تحت شماره ٤٧٩ .

شرح رسالت فشیریه ، از افادات سید محمد حسینی گیسو دراز ، هند ، ١٣٦١ هـ ق .

شرح لمعه - رک : الروضة البهية .

شرح مشکلات دیوان انوری ، تالیف ابوالحسن حسینی فراهانی ، بتصحیح مدرس
رضوی ، انتشارات دانشگاه ، ١٣٤٠ هـ ش .

شرح نهج البلاغه ، تالیف ابن ابی الحدید ، طهران ، ١٣٠٢ هـ ق .

شرح نهج البلاغه ، تالیف محمد صالح بن حاجی باقر قزوینی ، تبریز ، ١٣٢١ هـ ق .

شرح الیمنی ، المسمی بالفتح الوہبی علی تاریخ أبي النضر العتبی ، للشيخ احمد
المینی ، مصر ، ١٢٨٦ هـ ق .

شرف ایران و افتخار ایرانیان ، تالیف هاشم بن حسن ، ١٣٢١ هـ ق .

شرف نامه - رک : تاریخ کردستان .

شرف نامه ، سرودة حکیم نظام گنجوی ، بتصحیح و تحرشیة وحید دستگردی ، طهران ،
١٣١٦ هـ ش .

شهرسازی و طرح ریزی شهر در ایران ، تالیف سرگرد مهندس سعد الدین رشدیه ،
طبع اول .

الشیعه و فنون الاسلام ، تالیف سید حسن صدر ، صیدا ، ١٣٣١ هـ .

صاحب بن عباد ، شرح احوال و آثار ، تالیف مرحوم احمد بهمنیار ، انتشارات دانشگاه
طهران ، ١٣٤٤ هـ ش .

حرایح المغه (بناصر الحج من الصلاح) از تصانیف ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد ،
المخاطب بجمال قرشی ، هند ، بدون ذکر تاریخ طبع .

صفة المغرب وارض السودان و مصر والأندلس ، ماخوذة من کتاب نزهة المشتاق فی-

- اختراق الآفاق، تاليف الشريف الادريسي، طبع في مدينة ليدن المحروسة بمطبع برييل ، ١٨٦٤ م.
- صفير سمير غ، منسوب به سهور وردی، نسخة خطی متعلق بكتابخانه مجلس شورای ملی .
- صورة الأرض، لابن حوقل ابی القاسم بن حوقل التصيبي ، بيروت ، بدون ذكر تاريخ طبع .
- صورة الأرض من المدن والجبال والبحار والجزائر والانهار ، استخرجه ا، وجعفر محمد بن موسى الخوارزمي من كتاب جغرافيا الذى الفه بطلميوس القلوذى، وقد اعتمتني بنسخه وتصحيحه هانس فون مژيك، طبع في مدينة فيينا الجميلة، ١٣٤٥ هـ . ق.
- ضحى الاسلام ، تاليف احمد امين ، مصر ١٣٥٣ هـ . ق.
- طب اسلامی ، اثر ادوارد براون ، ترجمة مسعود رجب نیا ، طهران ، ١٣٤٣ هـ . ش.
- طبرسى ومجمع البيان ، تاليف دکتر حسين کربیان ، در درو مجلد ، انتشارات دانشگاه طهران ، ١٣٤٠ ، ١٣٤١ هـ . ش .
- طبقات سلاطین اسلام ، تاليف استانلى لین پول ، ترجمة مر حوم اقبال ، ١٣١٢ هـ . ش .
- طبقات الشافعیه ، لاپی بکر بن هداية الله الحسینی ، المتوفی سنہ ١٠١٤ ، بغداد ، ١٣٥٦ هـ . ق.
- طبقات الشافعیة الكبرى ، تاليفه ج الدين ابی نصر عبدالوهاب بن تقی الدین السبکی ، الطبعة الاولی بالطبعۃ الحسینیۃ المصریۃ ، ١٣٢٤ هـ . ق .
- طبقات الصوفیه ، لاپی عبدالرحمن السلمی ، مصر ، ١٣٧٢ هـ . ق .
- طبقات الصوفیه ، امالی شیخ الاسلام ابو اسماعیل خواحة عبد الله هرسوی انصاری ، بتصحیح و تعلیق و تحرییه عبدالحی حبیبی قندھاری ، ١٣٤١ هـ .

- طبقات الفقها ، لابی اسحاق الشیرازی ، المتوفی سنة ۴۷۶ ببغداد ، ۱۳۵۶ هـ . ق .
- الطبقات الکبری ، تالیف عبدالوهاب الشعراوی ، مصر ، ۱۳۴۳ هـ . ق .
- الطبقات الکبری ، لابن سعد ، بیروت ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۷ هـ . ق .
- طبقات المفسر بن ، للعلامة جلال الدین الاسیوطی الشافعی ، لیدن ، ۱۸۳۹ م .
- طبقات ناصری ، تالیف منهاج الدین عثمان بن سراج معروف به قاضی ، از مؤلفات سال ۱۳۴۲ هـ . کابل ، ۱۳۴۳ هـ .
- ظفر نامه تیموری ، تالیف شرف الدین علی بزدی ، بتصحیح محمد عباسی ، ۱۳۳۶ هـ . ش .
- ظفر نامه ، تالیف شرف الدین علی بزدی ، کلکته ، ۱۸۸۸ م .
- ظفر نامه ، تالیف نظام الدین شامی ، بیروت ، ۱۹۳۷ م .
- ظهر الاسلام ، تالیف احمد امین ، قاهره ، ۱۳۷۱ هـ . ق .
- عبدالعظیم الحسنی ، حیانه و مسنده ، یا زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی و روایات او ، تالیف عزیز الله عطاردی قوچ نی ، طهران ، ۱۳۴۳ هـ . ش .
- العربی خبر من غیر ، لمورخ الاسلام ، الحافظ الذہبی الکویت ، ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م .
- عجبای المخلوقات ، تالیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (متوفی در ۱۴۸۲) ، ۱۳۰۹ هـ . ق .
- عجبای المخلوقات ، تالیف محمد بن محمد بن احمد طوسی ، رک : عجایب نامه .
- عجبای المقدور فی اخبار تیمور ، تالیف ابن عربشاه ، ترجمة محمد علی نجاتی ، بنام زندگانی شگفت آور تیمور ، طهران ، ۱۳۳۹ هـ . ش .
- عجبای نامه ، تالیف محمد بن محمد بن احمد طوسی بسال ۵۵۵ هجری ، جهة طفرل بن ارسلان بن طفرل ، نسخة عکسی در دو مجلد متعلق بکتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ، تحت شماره های ۱۴۵ و ۱۴۶ .

(نام اصلی این کتاب عجایب المخلوقات است، و با سال ۱۳۴۵ ه.ش. با هتمام دکتر منوچهر ستوده در طهران بطبع رسیده است، لکن چون استفاده نگارنده از نسخه عکسی و پیش از طبع آن بوده است، لذا بهمان نام که در دفاتر کتابخانه مرکزی داشگاه ثبت آمده درج افتاده است)

عرایض الجوادر و نفایس الاطایف ، تالیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی در سال ۷۰۰ هجری ، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۵۳ ، طهران ، ۱۳۴۵ ه.ش. عمدة الانساب ، ضميمة منتقلة الطالبیه ، نسخه خطی متعلق بمدرسه عالی سپهسالار. عمر الخیام ، تالیف احمد حامدالصراف ، بغداد ، ۱۹۶۱ م. تاریخ غرر السیر ، المعروف بكتاب غرز اخبار ملوك الفرس و سیرهم ، لابی المنصور الثعالبی ، طهران ، ۱۹۶۳ م.

فارسنامه ، تالیف ابن باختی ، بکوشش علی نقی بهروزی ، شیراز ، ۱۳۴۳ ه.ش. فتوحات الاسلامیه ، تالیف سید احمد بن سید زینی ، مصر ، ۱۳۳۰ ه.ق. فتوح البلدان ، تالیف احمد بن یحیی البلاذری ، مطبوعه بریل ، ۱۸۶۶ م. فجر الاسلام ، تالیف طه حسین ، احمد امین ، عبدالحمید عبادی ، مصر ، ۱۳۴۷ ه.ق.

فرهنگ آبادیهای ایران ، تالیف دکتر لطف الله مفخم پایان ، انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۳۹ ه.ش.

فرهنگ شاهنامه ، تالیف استاد دکتر رضازاده شفق ، ۱۳۲۰ ه.ش. فرنگ عربی فارسی ، تالیفی بن داوید ، از نشریات «کورش» ، تل آویو ، ۱۳۳۱ ه.ش.

فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب ، تالیف فاضل نوری طبرسی ، ۱۲۹۸ ه.ق.

فقه اللغة ، تالیف ابی منصور عبدالملک بن محمد الثعالبی ، قاهره ، مطبوعه الاستقامة ، بدون تاریخ طبع .

فهرست کتب الشیعه، للشیخ الطوسي، کلکته، ۱۸۵۵ م.

الفهرست، لابن النديم، مصر، ۱۳۴۸ هـ. ق.

الفهرست، تالیف ابن ندیم، ترجمة رضا تجدد، طهران، ۱۳۴۶ هـ. ش.

فهرست شیخ منتجب الدین نسخه‌ای، که در اول جلد ۲۵ بحار طبع کمیانی نقل شده است، و نسخه خطی آن، متعلق به کتابخانه مجلس شورای مای، شماره موّقت

. ۸۲۸

قابوسنامه، تالیف امیر عنصر المعلى کیکاووس بن اسکندر، با تصحیح و مقدمه و حواشی دکتر امین عبدالمجید بدوى، ۱۳۳۵ هـ. ش.

قاموس عربی و عربی، تالیف ابراهیم المالح، اسرائیل، ۱۹۵۹ م.

قاموس کتاب مقدس، ترجمة و تالیف مستر هاکس آمریکایی ساکن همدان، بیروت، ۱۹۲۸ م.

قصص العلماء، تالیف میرزا محمد نسکابنی، طبع طهران، بس رمایه کتابفروشی علمیه، بدون ذکر تاریخ طبع.

کارنامک اردشیر بابکان، ترجمة احمد کسری، انتشارات کتابفروشی پایدار، طهران، بدون تاریخ طبع.

کارنامک اردشیر بابکان، ترجمة صادق هدایت، ضمیمه زندوهومن سن (بهمن یشت)، طهران، ۱۳۴۲ هـ. ش.

الکامل، للإمام العلامة أبي الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الکریم المعروف بابن الأئمہ الجزری المتوفی سنة ۶۳۰ هـ. مصر، ۱۳۴۸-۱۳۵۷ هـ. ق.

کتاب پهلوی، نشریه مخصوص مؤسسه اطلاعات، بمناسبت تاجگذاری شاهنشاه آریامهر.

- کتاب سال کیهان ، جلد دوم ، سازمان چاپ و انتشارات کیهان ، ۱۳۴۲ ه . ش .
 کتابی در جغرافیا ، از مؤلفی نامعلوم ، نسخه خطی مکتوب سال ۱۲۲۵ ، متعلق
 به کتابخانه ملی ، تحت شماره ۲۶۴۸ .
- گراسه المعی ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی ، جمع آورنده
 غلامحسین افضل‌الملک المعی مستوفی .
- کشف‌الظنون ، تالیف حاج خلیفه ، طبع فلوگل ، لیدن ، ۱۸۳۵ م .
- کشف‌المحجوب ، تصنیف ابوالحسن عای بن عثمان الجلاّبی البجویری غزنوی ،
 متوفی سال ۴۶۵ ، بتصحیح و تحریث قویم ، ۱۳۳۷ ه . ش .
- کشف‌المراد فی شرح تعریف‌الاعتقاد ، تصنیف آیة‌الله العلامه الحلی ، قم ، بدون تاریخ
 پشت جلد .
- کلیات شیخ سعدی شیرازی ، انتشارات کتابخانه مرکزی ، ۱۳۲۷ ه . ش .
- کلیات مفاتیح الجنان ، تالیف حاج شیخ عباس قمی ، ۱۳۲۹ ه . ش .
- کلید‌نقض و تعلیقات آن (یا فهرست بعض مثالب النواصب و مقدمه و تعلیقات آن) ،
 استخراج میر جلال‌الدین حسینی ارمومی معروف به محدث ، ۱۳۳۶ ه . ش .
- الکنی و الاسماء ، تالیف محمدبن احمدبن حمداد‌الدوّلایی ، هند ، ۱۳۲۲ ه . ق .
- کیانیان ، تالیف کریستن سن ، ترجمه دکتر ذیع‌الله صفا ، طهران ، ۱۳۴۳ ه . ش .
- گرشاسب‌نامه ، سروده حکیم او و نصر علی بن احمد اسدی طوسی ، بااهتمام حبیب
 یغمایی ، طهران ، ۱۳۱۷ ه . ش .
- گزارش باستان‌شناسی ، فصلی از مجلد سوم ، ۱۳۳۴ ه . ش .
- گزارش‌های باستان‌شناسی ، مجلد چهارم بقلم علی سامی ، ۱۳۳۸ ه . ش .

لباب الالباب ، تصنیف محمد عوفی ، بااهتمام ادوارد برون ، مطبعة بریل لیدن ،
١٣٢٤ - ١٣٢١ هـ . ش .

لباب الانساب (بناه نهایة الانساب) ، تالیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی بسال ٥٥٨،
نسخه خطی متعلق بكتابخانه مدرسه عالی سپهسالار .

لب التواریخ ، تالیف امیر بحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی ، که بسال ٩٤٨ فمری
فرام آمده ، بااهتمام سید جلال الدین تهرانی ، ضمیمه کاغذنامه سال ١٣١٥
هـ . ش .؛ و نسخه خطی آن مکتوب بسال ١٠٣٠ هجری ، متعلق بكتابخانه
ملی ، تحت شماره ٢٠١٠ .

لسان المیزان ، تالیف ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی ، المتوفی سنة ٨٥٢،
١٣٣٠ هـ . ق .

لغت فرس ، تالیف علی بن احمد اسدی طوسی ، بکوشش محمد دیرسیاقی ، طهران ،
١٣٣٦ هـ . ش .

لغت نامه دهخدا ، تالیف دهخدا .

لمعه دمشقیه ، تالیف شهید اول ، مقتول در ٧٨٦ ، مطبوع در متن شرح لمعه ، تالیف
شهید ثانی ، طبع عبدالرحیم ، ١٣١٠ هـ .

المآثر والآثار ، تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، مطبوع در دار الطباعة دولتی
بسال ١٣٠٦ هـ . ق .

ما آخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، تالیف بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات دانشگاه
طهران ، ١٣٣٣ هـ . ش .

متاجر جواهر الكلام ، تالیف شیخ محمدحسن ، طبع سوم ، ١٢٨٧ هـ . ق .
مثنوی معنوی ، سروده جلال الدین محمد بن محمد بن الحسین البیلخی ، از انتشارات

- مؤسسه مطبوعانی امیرکبیر ، ۱۳۳۶ ه . ش .
- مجالس المؤمنین ، تالیف قاضی نورالله شوشتاری ، ۱۳۶۸ ه . ق .
- مجلة ایران امروز ، نامدهانه ، دارنده امتیاز محمد حجازی ، سال سوم ، ۱۳۲۰ ه . ش .
- مجلة باستان‌شناسی و هنر ایران ، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر ، شماره دوم ، بهار ۱۳۴۸ ه . ش .
- مجلة دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، شماره مخصوص بادبود خاورشناسان فقید ، خرداد - امرداد ماه ۱۳۴۶ ه . ش .
- مجلة راهنمای کتاب ، بمدیریت ایرج افشار ، جلد هفتم ، طهران ، ۱۳۴۳ ه . ش .
- مجلة طوفان هفتگی ، دوره جدید ، سال ۱۳۰۷ ، شماره‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ .
- مجلة کاوه ، منتعلیه بران ، شماره‌های سالهای ۱۳۳۴ - ۱۳۴۰ ه . ق .
- مجلة مهر ، سال سوم ، خرداد ۱۳۱۴ - خرداد ۱۳۱۵ ه . ش .
- مجلة پادکار ، بمدیریت عباس اقبال ، ۱۳۲۳ - ۱۳۲۷ ه . ش .
- مجلة یغما ، بمدیریت حبیب یغمائی ، سال هفدهم ، شماره ۲۹ آذر ۱۳۴۳ ه . ش .
- مجمع البحرین و مطلع النیرین ، للشيخ فخر الدین بن محمد بن علی بن احمد بن طریح ، طهران ، ۱۲۶۶ ه . ق .
- مجمع البيان فی تفسیر القرآن ، لمؤلفة الشیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ، صیدا ، ۱۳۳۳ - ۱۳۵۶ ه . ق .
- مجمع التواریخ سلطانی ، تالیف حافظ ابرو در قرن نهم ، ج-زء سوم ، نسخه خطی متعلق بكتابخانه ملي ، تحت شماره پشت جلد ۲۵۲۷ ف .
- مجمع الفصحا ، تالیف رضا فلیخان هدایت ، بکوشش مظاہر مصفا ، طهران ، ۱۳۳۶ .
- مجمل التواریخ والقصص ، از مؤلفات سال ۵۲۰ هجری ، از مؤلفی نامعلوم . بتصحیح ملک الشعراه بهار ، ۱۳۱۸ ه . ش .

مجمل فصحي ، تاليف فضيحة احمدبن جلال الدين محمد خوافي ، متولد ۷۷۷ هـ .
بتصحيح وتحشية محمود فرخ ، مشهد ، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ هـ . ش .

محيط زندگی و احوال و اشعار رودکی ، تاليف سعید نفیسی طهران ، ۱۳۴۱ هـ . ش .
مختصر كتاب البلدان ، تاليف ابی بکرا احمد بن محمد الهمدانی المعروف با بن الفقيه ،
لیدن ، ۱۳۰۲ هـ . ق .

المختصر في اخبار البشر ، تاليف الملك المؤيد اسماعيل ابی الفدا صاحب حماة ،
قسطنطينیه ، ۱۲۸۶ هـ . ق .

مرآت البلدان ناصری ، تاليف محمد حسن خان صنیع الدوله ، ۱۲۹۴ - ۱۲۹۷ هـ .
هـ . ق .

مراصد الاطلاع على اسماء الامکنة والبقاع ، تاليف عبدالمؤمن صفى الدين ، لیدن ،
۱۸۵۲ م .

مرصاد العباد من المبدأ الى المعاد ، تاليف نجم الدين رازی متوفی بسال ۶۵۴ ، باهتمام
شمس العرفاء ، طهران ، ۱۳۱۲ هـ . ش .

مروج الذهب ومعادن الجوهر في التاريخ ، للشيخ الإمام العالم العلامه ابی الحسن
علي بن الحسين المسعودی ، مصر ، ۱۲۸۳ هـ . ق؛ و ۱۳۰۳ هـ . ق؛ و ۱۳۶۷ هـ .
هـ . ق .

مزداپرسنی در ایران قدیم ، ماخوذ از دو رساله ارتوکریستن سن ، ترجمه دکتر
ذبیح الله صفا ، انتشارات دانشگاه طهران شماره ۳۹۹ ، ۱۳۳۶ هـ . ش .

مزدیسن او ادب پارسی ، تالیف استاد دکتر محمد معین ، انتشارات دانشگاه طهران ۵۵۳ ،
۱۳۳۸ هـ . ش .

مسافرت در ارمنستان و ایران ، از پ . آمده زوبیر (P.A.M.Jaubert) ، ترجمه
علیقلی اعتماد مقدم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۳۹ ، طهران ، ۱۳۴۷
هـ . ش .

- السائل والمالك ، تاليف ابن اسحق ابراهيم بن محمد الفارسي اصطخرى ،
المعروف بالكرخي ، قاهره، ١٣٨١ هـ . ق .؛ و ليدن ١٨٧٠ و ١٩٢٧ م .
- السائل والمالك ، تاليف ابن خردادبه ، ليدن ، ١٣٠٦ هـ . ق .
- مسامرة الاخبار و مسایر الاخیار ، تالیف محمود بن محمد المشتهر بالکریم الاقرائی
در سال ٧٢٣ هجری ، با مقدمه و تصحیح دکتر عثمان توران ، آنقره ،
۱۹۴۴ م .
- مستدرک الوسائل ، تالیف فاضل سوری طبرسی ، متوفی در ١٣٢٠ ، طبع ١٣٢١
هـ . ق .
- المشترك و ضعاؤ المفترق صقعا ، تالیف ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی ، گوتنگن
آلمان ، ١٨٤٦ م .
- المضاف و المنسوب ، رک : نمار القلوب .
- مطلع سعدین و مجمع بحرین ، تالیف کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی ، طبع چاپخانه
گیلانی لاهور ، ١٣٦٥ - ١٣٦٨ هـ . ق .
- مطلع الشمس ، تالیف محمد حسن خان صنیع الدولة ، ١٣٠٣-١٣٠١ هـ . ق .
- معارف ، مجموعه مواعظ و سخنان بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور
به بهاء ولد ، باهتمام بدیع الزمان فروزانفر ، طهران ، ١٣٣٨ هـ . ش .
- معالم العلماء ، تالیف محمد بن علی شهر آشوب ، متوفی در ٥٨٨ هـ . ش . ١٣١٣ .
- معجم الادباء ، تالیف شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی در ٢٠ جزء ،
مصر ، ١٣٥٥ - ١٣٥٧ هـ . ق .
- معجم البلدان ، تالیف ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی ، طبع
افست ، باهتمام کتابخانه اسدی ، از روی طبع ١٨٦٦ - ١٨٧٠ م . اروپا .

معجم المؤلفین ، تالیف عمر رضا کحاله ، طبع دمشق در ۱۵ مجلد ، ۱۳۷۶ - ۱۳۸۱ ه . ق .

معرفه اخبار الرجال ، تالیف ابی عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی ، بعثی ، مقدمه اخبار الرجال ، تالیف ابی عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی ، بعثی ، ۱۳۱۷ ه . ق .

معنى اللبیب ، تالیف ابی محمد عبدالله جمال الدین بن یوسف ، ۱۲۷۳ ه . ق .
مقدمه بار تولد بر حدود العالم ، ترجمة میر حسین شاه ، ضمیمه حدود العالم ، کابل ، ۱۳۴۲ ه . ق .

مقدمه پورداود بر کتاب بیرون و منیزه ، زیر نظر خود وی ، هدیه شرکتهای عامل نفت ایران ، ۱۳۴۴ ه . ش .

مقدمه نقض و تعلیقات آن ، گردآورده میر جلال الدین حسینی ارمومی معروف به محدث ، ۱۳۳۵ ه . ش .

ملحقات روضة الصفا : رک : تاریخ روضة الصفا ناصری .
الملل و التحل ، تالیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ، لیپزیک ، ۱۹۲۳ م .

منتخب اسرار التوحید ، انتخاب احمد بهمنیار ، طهران ، ۱۳۲۰ ه . ش .
منتخب التواریخ ، تالیف حاج محمد هاشم خراسانی ، انتشارات جاویدان علمی طهران ، بدون ذکر تاریخ طبع .

منتقلة الطالبیة ، تالیف ابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله ، بضمیمه چند کتاب دیگر ، نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس ، مکتوب بسال ۹۴۰ هجری و نسخه خطی متعلق بکتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ، تحت شماره ۲۷۰۰ ، که بموجب قرائتی چند از روی نسخه خطی مجلس در نیمة دوم فرن ۱۳ هجری کتابت شده .

المنجد ، تالیف الاب لوبیس معلوم الیسوی ، الطبعة التاسعة ، بیروت ، ۱۹۳۷ م .

- منم تیمور جهانگشا، شرح حال تیمور لنگ بقلم خود او (۲)، فراهم آورنده بزبان فرانسوی مارسل بریون فرانسوی، ترجمه واقتباس ذبیح‌الله منصوری، طهران، بدون تاریخ طبع.
- منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال ، المعروف بالرجال الكبير تالیف آغا‌میرزا محمد ، طبع ۱۳۰۶ هـ . ق .
- منیة المرید فی آداب المفید والمستفید ، تالیف شهید ثانی مقتول در ۹۶۶، بمیئی، ۱۳۰۱ هـ . ق .
- میراث ایران، تالیف سیزده تن از خاورشناسان، ترجمة چندتن از نویسندهای بزرگ ایرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران، ۱۳۴۶ هـ . ش .
- میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، تالیف ابی عبدالله محمد بن احمد الذہبی ، مصر ، ۱۳۸۲ هـ . ق .
- ناسخ التواریخ ، تاریخ فاجاریه، تالیف لسان‌الملک سپهر، طهران ، ۱۲۷۳ هـ . ق .
نامهای شهرها و دیههای ایران، نوشته احمد کسری ، طبع اول در ۱۳۰۸ هـ . ش . ، و طبع سوم در ۱۳۳۵ هـ . ش .
- نتیجة المقال فی علم الرجال ، تالیف شیخ محمد حسن بارفروشی ، ۱۲۸۴ هـ . ق .
نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر ، تالیف الشیخ شمس الدین ابی عبدالله محمد بن ابی طالب الانصاری الدمشقی متوفی ۷۲۷ هجری ، بااهتمام اغثطس بن یحیی المدعو مهرن ، بطرزبورغ ، ۱۸۶۵ م .
- قرنه القلوب ، تالیف حمد الله مستوفی ، المقالة الثالثة ، بسعی لیستر آنج ، لیدن ، ۱۳۳۱ هـ .
- نسائم الاسحاق من لطائف الاخبار ، تالیف ناصر الدین منشی کرمانی بسال ۷۷۵، هجری

بتصحیح آقای دکتر محمد ارمومی، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۳۸

هـ. ش.

نضدالایضاح ، لعلم الهدی محمد بن محمدبن مرتضی، بضمیمه فهرست کتب الشیعه،
تالیف شیخ طوسی، کلکته، ۱۸۵۵ م.

نفثةالمصدور ، انشاء شهاب الدین محمد خرنذی زیدری، تصحیح و توضیح دکتر
امیر حسن یزدگردی، طهران، ۱۳۴۳ هـ. ش.

نفحات الانس هن حضرات القدس ، تالیف مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی ،
بتصحیح مهدی توحیدی پور ، ۱۳۳۶ هـ. ش.

نفح الطیب من غصن الانداس الرطیب، لفرید زمانه، احمد بن محمد المقری المغربی،
مصر ، ۱۳۰۲ هـ. ق.

نقد الرجال ، تالیف آقامیر مصطفی تفرشی، تاریخ تالیف ۱۰۱۵ ، طهران ، ۱۳۱۸
هـ. ق.

نقدالعلم والعلماء، او تلبیس ابلیس ، للحافظ ابی الفرج عبدالرحمن بن الجوزی، مصر ،
۱۳۴۰ هـ. ق.

نقشة اطراف طهران ، فراهم آمده در شعبه نقشه برداری رکن دوم ارکان حرب
کل قشون. ۱۳۰۶ هـ. ش.

نقشة دارالخلافة طهران ، بسعی اعتضادالسلطنه و اهتمام موسیو کرشیس ، بتاریخ
جمادی الاولی ۱۲۷۵ هـ. ق.

نقشة دارالخلافة ناصری (طهران)، ترسیم عبدالغفار نجم الملک بسال ۱۳۰۹ هـ. ق.
نقشة شهر ری، درده قطعه به مقیاس $\frac{1}{100}$ ، فراهم آمده بوسیله سازمان نقشه برداری
کشور .

نقشة شهر ری ، فراهم آورده اداره آمار عمومی به مقیاس $\frac{1}{200}$ بدون تاریخ طبع،

- نقشه طهران، مطبوع در گوشة نقشه ایران، از تالیفات میرزا عبدالرزاق خان سرتیپ مهندس، ۱۳۱۶ ه. ق.
- نقشه عمومی شهر طهران، فراهم آمده بوسیله سازمان نقشه برداری کشور بمقیاس $\frac{1}{1342}$ ه. ش.
- نقشه محدوده پنجساله شهر طهران، شهرداری طهران بمقیاس $\frac{1}{10000}$ ه. ش. ۱۳۶۸.
- نقشه هوائی شهری در چند قطعه، فراهم آورده سازمان نقشه برداری کشور باش ۱۹۵۷ م. و ۱۹۶۲ م.
- النفس، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، تالیف عبدالجلیل رازی فزوینی، بتصحیح دکتر محمد ارموی، طهران، ۱۳۳۱ ه. ش.
- نهج البلاغه، شرحه الشیخ محمد عبده، وزاد فی شرحه محمد محیی الدین عبدالحمید، مطبعة الاستقامة بمصر، بدون ذکر تاریخ طبع.
- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، تالیف عباس اقبال، طهران، ۱۳۳۸ ه. ش.
- وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تالیف الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی، المجلدالسابع، طهران، ۱۳۸۴ ه. ق.
- وفیات الاعیان و ائمۃ ابناء الرمان (تاریخ ابن خلکان)، تالیف شمس الدین احمد بن محمد بن خلکان، المتوفی سنة ۶۸۱، طبع ۱۲۸۳ ه. ق.
- وندیداد، ترجمه از سانسکریت و پهلوی، بقلم جیمز دارمستر مستشرق معروف فرانسوی متوفی در ۱۸۹۴، ترجمداز فرانسه‌فارسی بوسیله دکتر موسی جوان، ۱۳۴۲ ه. ش.
- وندیداد، ترجمه آقاسید محمدعلی حسینی لاریجانی داعی الاسلام، مؤلف فرنگی نظام و معلم جامعه حیدرآباد دکن، ۱۳۲۷ ه. ق.

ویسپرد ، گزادش ابراهیم پورداود ، بکوشش دکتر بهرام فرهوشی ، طهران ، ۱۳۴۳

ه . ش .

ویس ورامین ، تالیف فخر الدین گرانی ، به اهتمام محمد جعفر محجوب ، ۱۳۳۷

ه . ش .

هدیة الاحباب فی ذکر المعروفین بالکنی والالقاب والانساب ، تالیف حاج شیخ عباس

قمی ، نجف ، ۱۳۴۹ ه . ق .

هدیة العارفین ، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین ، مؤلفه اسماعیل باشا البغدادی ،

استانبول ، ۱۹۵۵ م .

هفت اقلیم ، تالیف امین احمد رازی ، بتصحیح جواد فاضل ، طبع اول ، طهران ، بدون

تاریخ طبع ، و نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مکتب بسال

۱۰۲۵ هجری ، تحت شماره ۲۷۳۳ ، و نسخه خطی کتابخانه مجلس مکتب

بسال ۱۲۷۳ ، تحت شماره ۴۵۶ فهرست .

یادداشت‌های پورداود در کتاب فریدون ، برگزیده از شاهنامه ، یادبود جشن فرخنده

تاجگذاری ، طهران ، ۱۳۴۶ ه . ش .

یادداشت‌های فروینی ، باهتمام ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه طهران ۱۳۳۲ -

۱۳۴۲ ه . ش .

یادگار جاماسب (یاجاماسب نامه) ، به مراد زند و هومنیسن ، و کارنامه اردشیر بابکان ،

ترجمه صادق هدایت ، طهران ، ۱۳۴۲ ه . ش .

یتیمة الدهر ، للإمام أبي منصور عبد الملك التعلبی الینسابوری ، المتوفی سنة ۴۲۹

مصر ، ۱۳۵۳ ه . ق .

یزد گرد شهریار ، یادگار جشن سال هزارم فردوسی ، بقلم پورداود ، بمبئی ،

۱۹۳۳ م .

یسنا (منقول از آن در مجلد اول ری باستان)، تفسیر و تالیف پورداود، ازانشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، ۱۳۱۲ ه. ش.

یسنا (منقول از آن در مجلد دوم ری باستان)، تفسیر و تالیف پورداود در دو جلد، جلد ۱ طبع طهران، آبان ۱۳۴۰ ش.، و جلد ۲ طبع طهران، فروردین ماه ۱۳۳۷ ش.

بیشتها (ادبیات مزدیسنا)، فسمتی از اوستا، تفسیر و تالیف پورداود، از سلسله انشارات انجمن زرتشتیان ایرانی ایرانی، ۱۹۲۸ م.

مأخذ خارجي

Bachelet, *Bible, Dictionnaire de Biographie et d' Histoire*, première partie, Paris, 1869 .

Barbier de Meynard, *Dictionnaire de la Perse*, Paris, 1861.

* Benjamin, S. H. W., *Persia and the Persians*, London, 1887.

* Breasted, J. H., *Ancient Times*, Boston, 1935.

Christensen, A., *Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique*, Kobenhavn, 1928.

Christensen, A., *L'Iran sous les Sassanides*, 2 - ième édit., Copenhague, 1944.

Cruden A., *A Complete Concordance to the Holy Scriptures*, London, 1824

Ghirshman, R., *Iran, from the earliest Times to the Islamic Conquest*, translated from French, Reprint, Baltimore, 1961.

Sir P., Harvey *The Oxford Companion To English Literature*, Oxford, 1642

Hazard, H. W., *Atlas of Islamic History*, Princeton, 1954.

Hedin Sven, *Genom Persien Mesopotamien och Kaukasien Reseminnen*. Stockholm, 1887.

Huart, C., *Rel. la Grande Encyclopédie*, Paris, Tome 28, p. 305

Jackson, A. W. *Persia Past and Present*, New York, 1909.

Jackson, A. W., *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1901 .

* Jackson, A. W., *Zoroastrian Studies*, New York, 1928.

Kerporter, R., *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia*, London, 1821.

- Kraus, P. et Pines, S., *Al - Rāzi, Encyclopédie de l' Islam*, Paris, 1936, Tome 3, pp. 1213-1215.
- Lehugeur, *Tobie, Dictionnaire de Biographie et d' Histoire*, deuxième partie, Paris, 1869, p. 2637 - Judith, *Dictionnaire de Biographie et d' Histoire*, première partie, Paris, 1869, p. 1451.
- * Lenczowski, G., *Russia and West in Iran 1918 - 1948*, New - York, 1949.
- Le Strange's, G., *The Lands of Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.
- * Millspaugh, *Americans in Persia*, Washington, 1949.
- Miles, G. C., *The Numismatic History of Rayy*, New York, 1938.
- Minorsky V., *Masmughan, Encyclopédie de l' Islām*, Leiden, 1936, Tome 3, pp. 452-453
- Minorsky, V., *Rayy, Encyclopédie de l' Islām*, Leiden, 1936, Tome 3, pp 1182-1185, *Encyclopaedia of Islam*, Leiden, 1936, Volume 3, pp. 1105-1108 .
- Morier, J., *Second voyage en Perse*, traduit de l' anglais, Tome 1, Paris, 1818.
- Olmstead, A. T. E., *History of Assyria*, New York - London, 1923.
- Olmstead, A. T. E., *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948.
- Ouseley Knight, W., *Travels in various countries of the East, more particularly Persia 1810, 1811, and 1812*, London, 1823.
- Pakravan, E., *Vieux Téhéran*, Téhéran, 1962.
- * Pope, A. Upham, *Masterpieces of Persian Art*, New York, 1945.
- Schmidt, E. F., *Flights over Ancient Cities of Iran*, Chicago, 1940.
- Schmidt, E. F., *The Persian Expedition at Rayy*, Bulletin of the University Museum of Pennsylvania, (Monthly), January 1935, p. 25, March 1935, p. 41, March 1936, p. 79.
- Schrader, F. et Gallouédec, L., *Atlas Classique de Géographie ancienne et moderne*, Paris, 1929.
- * Shuster, M., *The Strangling of Persia*, London, 1912-1913.

-
- Stahl A. F. *Karte der Umgegend von Teheran*, Gotha, Jahrgang, 1900
Vernes, M., *Judith*, la Grande Encyclopédie, Paris, Tome 3, p. 346.
Tome 21, p. 236. *Bible*, la Grande Encyclopédie, Tome, 6, p. 586-598.
Vollet, E.H. *Asmodée*, la Grande Encyclopédie, Paris, Tome 4, p. 144.
* Wilber, D. N. *Iran. Past and Present*, Princeton, 1950.
Wolff, Fritz, *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin, 1935.
* Young, C., *Near Eastern Culture and Society*, Princeton, 1951.

فرهنگها و نغات و جنگها

The Apocrypha, Oxford University Press, (n.d.).

Dictionnaire de Biographie et d' Histoire, Paris, 1869, *Asmodée*, Tome 1, p. 156.

Gabélos, Tome 1, p. 1125.

Ragan, *Ragès*, Tome 2, p. 2250.

Dictionnaire Général de Biographie et d' Histoire, de Géographie, ancienne et moderne comparée, etc. Paris, 1869, *Ragès* deuxième partie, p. 2250, *Rei*, deuxième partie, p. 2272.

Grand Dictionnaire universel du XIX^e siècle, par Pierre Larousse, Paris, *Bible*, Tome 2, p. 676–682, *Ecbatane*, Tome 7, p. 54, *Tobie*, Tome 15, p. 252.

La Grande Encyclopédie, Paris, *Deutérocanoniques*, Tome 14, p. 350, *Tobie*, Tome 31, p. 135.

Guide to Biblical Iran, Rome, 1956. (تألیف کتبی امریکائی)

Judith. The Apocrypha, Oxford University Press, pp. 47–59, (n.d.).

Larousse du XX^e siècle, en six volumes, Paris, *Asmodée*, Tome 1, p. 384, *Bible*, Tome 1, p. 690, *Deutéronome*, Tome 2, p. 822, *Ragès*, Tome 5, p. 911, *Septante*, Tome 6, p. 362.

Nouveau Dictionnaire National, par Bescherelle Aîné, Paris, *Judith*, Tome 3, p. 143, *Ragan*, *Ragès*, Tome 4, p. 1168, *Tobie*, Tome 4, p. 1764.

Nouveau Larousse Universel, en deux volumes, Paris, *Asmodée*, Tome 1, p. 114, *Tobie*, Tome 2, p. 931.

Nouveau Petit Larousse Illustré, Paris, 1946, *Judith*, p. 1468.

Tobit. The Apocrypha, Oxford University Press, pp. 39–46, (n.d.).

Webster's New Twentieth Century Dictionary, Second edition, Cleveland and New York, 1962–3, *Apocrypha*, volume 1, p. 86, *Bible*, Volume 1, p. 179, *Judith*, Volume 1, p. 990, *Septuagint*, Volume 2, p. 1655, *Tobit*, Volume 2, p. 1927.

تذکار

- ۱ - نام برخی از منابع خارجی که تنها از ترجمه آنها استفاده شده، در ذکر منابع فارسی درج آمده.
- ۲ - منابعی که در مقابل آنها علامت ستاره (*) گذاشته شده، به ترجمه فارسی آنها در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، تالیف استاد دکتر شفق استناد شده است.

استدراکات و اضافات و تصحیحات

فائت استدراکات مجلد اول

صفحه	سطر	موضوع
۲۶	۱۴	ص ۱۲۲
۲۸	۹	داشته‌اند ^۳
۵۲	ا ذیل	تاریخ جرجان
۵۵	۱۶	بعد از «توبی» نویسنده اضافه شود : و باقتصای ریشه کلمه در عبری ، بفارسی و عربی باید «طوبی» باطاء نوشت.
۵۶	۱۸	بعد از این سطر اضافه : (جز این موارد یکی دومورد دیگر نیز نام ری در کتاب توبیت درج آمده .)
۵۹	آخر ذیل	اضافه شود : از جمله بطلمیوس است که آنرا «راگبا» (Raguj-a) نامیده است ، رک : ترجمه سفرنامه شاردن ، ج ۳ ص ۵۶ س ۱۷
۷۳	۵ ذیل	اضافه شود : در زینت المجالس خطی از مؤلفات سال ۱۰۰۴ هجری ص ۷۱۵ س ۹ درج آمده : «... شهر کهنه ری موسوم به راز بوده ...»
۱۰۳	۱۴	بیرون آمد [مؤید الدوله]
۱۰۶	۴	قول منت
۱۰۸	۲ ذیل	افزوده شود : دکتر فووریه در سفرنامه خود بنام سه سال در دربار ایران (۱۳۰۶ - ۱۳۰۹ قمری) (ص ۱۹۵ س ۱ ترجمه عباس اقبال) نوشته :

صفحه	سطر	موضوع
۱۲۵	آخر ذیل بدنیال سطر اضافه شود : در نسخه مطبوع هفت اقلیم که باید وقتی بطبع رسیده در باب قائل این بیت آمده : و حکیمانوری می‌گوید . لکن در نسخه خطی مجلس بجای حکیم انوری نوشته شده : و دیگری	« [ری] در قرن ششم هجری نزدیک به یک میلیون سکنه داشته ، تا آنکه بدست چنگیزخان زیر وزبرگردیده است ».
۱۲۶	۴ ذیل	اضافه شود : دیوان ظهیر ، نسخه مطبوع ص ۱۶ س ۶
۱۳۲	۴ ذیل	اضافه شود : درج در این قول معنی پله نزدبان یا هر نوع پله سنگی و گلی است .
۱۳۳	۳ ذیل	اضافه شود : قول شستن شمشیری که حضرت یحیی بن زیدبدان شهید شده در نهر سورین ری ، در قاموس فیروزآبادی نیز در ماده «سور» ذکر گردیده .
۱۷۶	۵ ذیل	افزوده شود : گویا ظاهرآ در ترجمه مسائل اصطخری اشتباه از مترجم است ، زیرا اصل عربی آن چنین نبیست ، و در رساله ابودلف و مجلمل التواریخ نیز با روی غربی مراد تواند بود .
۱۸۶	بیت دوم اذعر	۱۸۶ بیت چهارم من الحیوة بقزوین
۱۸۶	۲ ذیل	نوشته شود : فولاد مذکور در آخرین بیت این صفحه که نسخه بدل آن در مختصر کتاب البلدان بصورت فولاد است ، ظاهرآ باید همان دیه فوراً در باشد که شرحش در مجلد دوم در ذکر آبادیهای باستانی ری ص ۵۹۶ گذشت .
۲۲۶	۱۲	این قریه در شمال شرقی

صفحه	سطر	موضوع
۲۳۷	۶	اضافه شود : بغداد را نیز بروایت احسن التقاسیم ص ۱۲۱ س ۵ در آغاز چهار دروازه در داخل و چهار در خارج قرار داده بوده‌اند.
۲۴۷	۹	اضافه شود : ظاهر آگو با صحیح این کلمه در عتاب و منسوب به عتاب بن محمد از حفاظ صدق و رامین است که ذکر شد در مجلد دوم در شرح رجال‌ری ص ۳۲۵ گذشت.
۲۶۱	۲ ذیل	اضافه شود : استاد پوردادود در یستا پخش دوم طبع ۱۳۳۷ ص ۱۳۰ س ۱۱ در بحث از آتش نوشته‌اند :
		«جز، «کان» که بنام سرزمین پیوسته : اتورپاتکان (معرب آن آذربایجان)، همانست که در بسیاری از نامهای سرزمینهای دیگر ایران هم دیده می‌شود، از آنهاست گلپایگان ...»
۲۶۶	۸ ذیل	اضافه شود : دیاکونف روسی در تاریخ ماد، ترجمۀ فارسی ص ۱۲۱ س ۱۴ گفته :
		«بیبان مادی «هنگ متنا» یعنی جای تجمع ...»
۲۷۹	۱ ذیل	اضافه شود : از این نوع است چیستی و چیستا مذکور در اوستا معنی ایزد علم (یشتها، ج ۲ ص ۱۵۷ تحقیق استاد پوردادود)، و کینونو و کانونو با بلی معنی احاق (یستا، ج ۲ ص ۱۲۴ ذیل ۲ تحقیق استاد پوردادود)، و بال در عربی که همال‌بل فارسی و وسیله‌کار کشاورزان است (باستان‌شناسی وهنر ایران، شماره‌دوم بهار ۱۳۴۸ ص ۲۱ مقاله سید محمدعلی امام‌شوشری).
۲۸۰	۷ ذیل	اضافه شود : این نکته نیز، که بموجب روایت ایران باستان در همین مقام تبادل برادر او در مسافرت خود بروم راه‌خشنگی را اختیار کرد تا از ملوث کردن آب در سفر دریابی احتراز جوید،

صفحه	سطر	موضوع
۲۸۵	۱۱	می‌رساند که خانواده بلاش اول مذهبی بوده‌اند.
۲۸۷	۱۱	بدنبال این سطر اضافه شود: این نوع در عربی و ترکی نیز سابقه دارد همچون سیوطی و اسیوطی نسبت دانشمند معروف مصر، و غَرْ وَأَغْزْ نام قبیله معروف ترک.
۳۲۱	۲ ذیل	بدنبال این سطر اضافه شود: وَكَوْيَا ظاهراً آبادیهای: رشك بالا بیرجند، رشکان در رضائیه، رشکان اسماعیل در مهاباد، رشك بالا و رشك وسطی و رشك پایین در کرمان، رشکوئیه در بزد، رشگان در بروجرد مذکور در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران ص ۴۲۶ نیز نسبت بدان خاندان دارند.
۳۳۲	۳ ذیل	اضافه شود: بحیره، ص ۶۲۶ س ۱۸. شاردن فرانسوی در سفرنامه خود، ترجمه فارسی ج ۳ ص ۵۷ س ۲۳ آورده: «حکایت می‌کنند که در دوره عظمت و آبادی ری، تمام شباهاتاً صبحگاهان بسیاری از مساجد کوچک شهر با صد شعله چراغ فلزی گوناگون روشن بود، و پانصد شعله نیز به مسجد‌های بزرگتر اختصاص داشت.»
۳۴۰	۴ س	اضافه شود: در ترجمه تاریخ ماد تالیف دیاکونف ایران‌شناس روسی، ص ۴۴۷ س ۱۳ درج افتاده: «حتی یک خانه مادی- که از خشت‌خام ساخته می‌شده - هنوز در ضمن حفریات کشف نشده است...»

صفحه	سطر	موضوع
۳۴۳	۱	ذکر گردیده: «نژیل دارالنقابه بالری». یعنی در ری در دارالنقابه فرود آمد. بمحض این قول دارالنقابه نیز که بی گمان به نقیب سادات مقیم ری تعلق داشته - از بناهای با ذکر و نام ری بوده است.
۳۴۷	۱۴ ذیل	احداث آتشکده را به فریدون اضافه شود: داستان حمل آتش مقدس بوسیله یزدگرد، در تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۲ س آخر بعد نیز درج است.
۳۶۹	۱	بخاک سپرده می شد
۳۸۰	۱۴	وجه الغلط فيه
۳۸۴	۸	نیمة غربی ری به شیعیان و نیمة شرقی به اهل سنت و جماعت
۳۸۷	۱۰	ثلثة [ظ: ثمانية] اشیاء
۳۸۹	۱۰	مجدالملك اسعد بن محمد.
۳۹۷	۹	اما مزاده مطہر (با احتمال ضعیف در باب مطہر) نیز
۴۴۷	۱۱	[کذا، ظ: کوسان]
۵۳۸	آخر ذیل	افزده شود: عبدالجلیل روزهای دوشنبه مجلس داشت، رک:
		النقض، ص ۷۵ س ۵.
۵۸۵	۱ ذیل	افروده شود: در جهای نمای چلپی حاج خلیفه صاحب کشف الطنون ص ۲۹۲ س ۱۲ نیز بنقل از هفت اقلیم مذکور است: «... و امرودنیک نظری ...»، لکن در نسخه خطی هفت اقلیم متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی نظری درج است. چون در فرهنگ آندراج نیز وصف امرود نظری در محل ذکر

صفحه	سطر	موضوع
		گلابی آمده ، تو ان گفت نظری یا نظیری درست است نه نظری هر چند احتمال تصحیف در تمام این موارد می رود .
۵۸۷	آخر ذیل افزوده شود : در ثمار القلوب ثعالبی، ص ۵۳۹ و ص ۵۴۱ نیاز انار و شفتالوی ری و نفاست آنها، و اینکه بجای خراج بدربار سلطان می رفته تعریفی رفته است .	

مجلد دوم

<u>موضوع</u>	<u>صفحه</u>	<u>سطر</u>
آشوری بجامانده	۱۴	۲
صرف سازج لایدین	۹	۷
ترجمه دکتر موسی جوان	۳ ذیل	۱۴
بعهد ساسانیان	۱۲	۱۵
یسنا، ج ۱ :	۱ ذیل	۱۵
در آتشکده بیانجی	۶	۲۵
سنگ خرد	۱۴	۲۶
تاریخ اشکانیان	۱۳	۳۲
این دو آتشکدو آن حدود	۱۰	۳۷
جای اعداد سمت راست صفحه از ۱۰ ببعد یک سطر اشتباه شده اصلاح شود.	۵۶	
جای اعداد سمت چپ صفحه از ۱۵ ببعد یک سطر اشتباه شده اصلاح شود.	۵۹	
و غیر اینها	۹	۶۳
ویوم للشفعویین .	۲۰	۸۴
جای عدد ۵ سمت راست صفحه اشتباه است اصلاح شود .	۹۴	
الیهم عامر	۱۴	۱۲۳

موضوع	صفحه سطر
ابن اثیر ، ج ۴	۱۲۷ آخر ذیل
معجم البلدان	۱۲۸ ۳ ذیل
او لیاء الله	۱۲۹ ۴ ذیل
حکومت ری را بوی داده	۱۴۶ ۱ ذیل
بدنبال سطر اضافه شود : در باب شیر همدان در آثار البلاط قزوینی ص ۴۸۵ - ۴۸۷ نیز مطالبی مذکور آمده ، از جمله اینکه مرداویج خواست تا آنرا به ری حمل کند اماً امکان نپذیرفت ، پس فرمان داد با پنک دودستش را بشکستند ، موضوع تصمیم المکفی خلیفه بنقل این شیر ببغداد و عدم توفیق وی ، در این کتاب نیز درج است .	۱۵۱ ۴ ذیل
بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رک : جامع شاهی ، ورق ۲۹۱ ص ۲	۱۵۵ ۵ ذیل
سریرش هر چند	۱۵۶ ۱۴
بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رک : جامع شاهی ، ورق ۲۹۷ ص ۱	۱۵۸ ۵ ذیل
دار الامارة وی	۱۶۶ ۱۳
بگویند کین	۱۷۵ ۱۵
حکایت که سنائی بدین مطلع	۱۸۹ ۱۱ ذیل
حدیقة سنائی	۱۸۹ ۱۲ ذیل
و منضم بولایت	۱۹۹ ۵
قلعة دزمار	۲۰۴ ۱۳

صفحه	سطر	موضوع
۲۰۹	۱۹	پسر سلطان ، جلال الدین
۲۴۴	۱۲	قوامی رازی
۲۴۶	۴ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رک : جامع شاهی ، ورق ۲۹۷
۲۴۸	۱۱	افراد و جمیعت‌ها را ص ۱ ، در باب مرگ ابوعلی و پرسش در ری .
۲۶۳	۱۴ ذیل	در حدیقة الحقيقة سنائی ، ص ۶۷۴ س ۱۴
۲۶۷	۲ ذیل	آبادیهای ایران
۲۷۷	۱	در ذکر فضل خواری واقعه وی را با سلطان تکش
۲۸۲	۱۴	بدنبال سطر اضافه شود : از مشکلات کار در فراهم آوردن احوال رجال ری شباهتها بی است که گاه در ترجمة حال دو یا سه تن مشهود می‌افتد، که سبب آن در پاره‌ای از موارد خلطی است که بگذشت زمان بسبب بی‌دقیقی پاره‌ای از روات در احوال الشانرخ داده، و در برخی از موضع نیز هردو یا هر سه شرح حال از آن یک‌تن است که بسبب حذف نام پدر یا بعضی از اجداد در یکی و یا اشتباه در ولادت و وفات و یا موطن در دیگری سبب قصور تعدد شخصیت‌شده است، که تمیز آنها مستلزم تحقیق کافی و صرف وقت فراوان است و گاه مطلقاً امکان پذیر نمی‌نماید، و بدین نکته در هر موردی که در این کتاب پیش آمده اشارتی رفته است، در ابن‌جا نیز احوال احمد بن فارس رازی همانندی کامل با احوال احمد بن فارس قزوینی مذکور در ص ۴۱۰ همین مجلد دارد ، با این تفاوت که اصل احمد بن فارس مذکو و در منابع آنجا از همدان

صفحه سطر	موضوع
دانسته شده که بقزوین و زنجان و ری رفت ، اما این احمدفارس را ذهنی در العبر - که قولش در این صفحه مذکور افتاده - رازی دانسته که نزیل همدان بوده است ، و بموجب شواهد و فرائی دیگر هردو یکی هستند ، تنها عایت احتیاط را در دو جایی افتاد ، و گرنه عدم تعریض بنام وی در این مورد اولی بود . چنین مشکلی در باب پاره‌ای از نواحی و اماکن ری نیز وجود دارد .	۲۸۷ آخر ذیل بدنیال سطر اضافه شود : نیز ، رک : الکنی والاسماء محمد بن احمد بن حماد دولابی ، ج ۲ ص ۱۶۵ س ۴ .
پس از این سطر ، در حرف ث ، نام ثابت بن یحیی بن یسار ، ابو عباد رازی مذکور در ص ۱۷۱ ، ۱۷۲ تجارب السلف قابل درج است . وی کاتبی جلد در دربار مامون بود ، و حساب بغایت نیکو می‌دانست ، جز آنکه سریع الحركات و تندخو و تیز و سریع الغضب بود .	۲۹۳ ۲ بدنیال سطر اضافه شود : گمان می‌رود وی همان ابو عمر مهرقانی مذکور در ص ۲۷۳ باشد (به شرح مهرقان در ص ۶۲۷ همین مجلد نیز رجوع شود) .
حمداد دولابی ، ج ۲ ص ۶۵ س ماقبل آخر .	۳۰۱ آخر ذیل افزوده شود : نیز ، رک : الکنی والاسماء محمد بن احمد بن
س ۶ مقاله . بدنیال همین سطر اضافه شود : صادق هدایت در ص ۱۲۶ - ۱۳۴ کتاب زند و هدومن یسن قسمتی از منظومة زراتشت نامه را بیاورده است ، و توضیحی در آن باب داده است .	۳۰۵ ۴ ذیل

صفحه سطر	موضوع
۳۰۸ ۱ ذیل	اضافه شود : نیز ، رک : الکنی والاسماء محمدبن احمدبن حماد دولابی ، ج ۱ ص ۱۹۶ س ۷ .
۳۰۸ آخر ذیل	اضافه شود : نیز ، رک : الکنی والاسماء محمدبن احمدبن حماد دولابی ، ج ۲ ص ۵۶ س ۶ ، و ص ۶۳ س ۲۳ .
۳۲۹ ۱۲	و جزء فی التجوید
۳۳۴ ۳ ذیل	ص ۵۷ س ۱۲ . بدنبال همین سطر افزوده شود : محتمل است وی همان شهاب الدین مذکور در ص ۳۱۱ باشد .
۳۴۶ ۶	صفزادست .
۳۴۹ ۴ ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : نیز ، رک : الکنی والاسماء محمدبن احمدبن حماد دولابی ، ج ۱ ص ۱۳۴ س ۱۴ .
۳۵۳ ۷	من اهل الطلب
۳۶۶	زیر عکس در چال ترخان .
۳۶۸ ۱۵	« بدنبال سطر اضافه شود : اصولاً محتمل است نسبتهاي « زراری » در پارهای از منابع در اثر بی دقتی کاتبان بصورت « رازی » نوشته شده باشد ، لکن چون اثبات این دعوی در منابع متعدد بظاهر بسادگی امکان پذیر نمی نماید ، بر عایت نسخ نام آنها در این کتاب درج آمد .
۳۷۵ ۷	یوردا الشبهة
۳۸۳ ۳	واقع است .
۳۸۶ ۱۲	بتعريف دهانت
۳۹۸ ۴	لطیف تو

صفحه	سطر	موضوع
۴۰۱	آخر	آه کز دیدن
۴۰۱	آخر ذیل	بدنبال سطر اضافه شود : این بیت در آتشکده به لطفی طهرانی نسبت داده شده ، رک : ص ۳۴۳ مجلد حاضر .
۴۰۴	۱۲	بگور رسیده‌اند
۴۱۱	۷	در گذشت
۴۱۷ و ۴۱۸	۴۱۸	عکس (عمل علی ...) لچکی جناح سردر گوشة راست ، و عکس (وله ابو الفضل) قسمتی از کتبیه سردر است .
۴۳۹	۲	در سر راه خراسان
۴۴۶	۱۶	حسن و قبح
۴۴۹	۲	ذکر گردیده :
۴۵۹	۱ ذیل	پس از رجوع شود به : نوشه شود : مقاله سیف الله کامبخش رئیس هیأت حفاریهای قیطریه در مجله «باستان شناسی و هنر ایران» ، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر ، شماره دوم بهار ۱۳۴۸ ص ۵۸ - ۶۸ .
۴۶۰	۲ ذیل	فارسی ص ۱
۴۷۲	۳ ذیل	اضافه شود : قول ده هزار تن جمعیت در پاره‌ای از دیه‌های بزرگ‌تری با توجه بصورت روایت منقول از اصطخری در معجم البلدان ج ۲ ص ۸۹۴ س ماقبل آخر ، وبخصوص ترجمة مسالک اصطخری بازمانده از قرن پنجم یا ششم در همین مورد ص ۱۷۱ س ۱۰ (شنوده‌ام کی در هردهی ازین قرب ده هزار مرد زیادت بود) نقل افتاد .
۴۸۳	۲	گویا جمعیت
۴۹۰	۵	«أَسْتُونَاوَنْد ...

موضوع	صفحة	سطر
حسن بن حسن [حسن مشنی]	۴۹۳	۱۴
بالای عکس قلعه امامه	۴۹۷	۴۹۷
والسن	۵۰۸	۱۱
الخارج	۵۲۳	۷ ذیل
درمیه	۵۲۴	۷
«دباوند» آخر	۵۲۴	۵۴۳
عادی	۵۵۳	۱۸
کجین	۵۵۴	۲
ابن خرداذبه	۵۵۸	۹
کثیرا	۵۶۱	۱۸
عنضم به سد	۵۶۲	۱۲
بیخسون [کذا ، ظ : بنسجون] الاکسیة	۵۶۳	۷
مینگ برتی	۵۶۳	۱۲
بدنبال سطر افزوده شود : و نیز در ص ۳۹۶ س ۳ احسن التفاسیم در ذکر تجارت اقلیم جبال آمده است : ومن سر الطیالسة الرفیعة والاکسیة الحسنة .	۵۶۳	۱ ذیل
وقدنسروا	۵۶۴	۹
این مزرعه یکی	۵۶۸	۱۷
پس از این سطر اضافه شود : در قاموس فیروزآبادی نیز در ذیل این کلمه نام این دیه درج آمده .	۵۷۹	۷
همانند قاموس فیروزآبادی ، ظفر نامه تیموری ،	۵۸۶	۸
بدنبال سطر اضافه شود : در باب ذکر این دیه در قصيدة ابن	۵۹۶	۳ ذیل

موضوع

سطر

کربویه، به فائت استدراک ج ۱ ص ۱۸۶ س ۲ ذیل، مذکور در ص ۸۵۸ مجلد حاضر رجوع شود . بموجب آن قصیده فورارد یا فولارد با راهی شیبدار به بلیسان شهری می رسیده ، پس در شمال غربی این شهر واقع بوده است .

۱ ۶۰۴ بقصرا نست

۶ ۶۱۹ دم آلی الخوار

۲ ۶۳۴ بدنیال سطر اضافه شود : زرکلی در الاعلام صاحب السنجرا، چنانکه در ص ۵۰۸ مجلد حاضر گذشت، از دیه ورزنه دانسته است .

۱۳ ۶۵۲ تا پایان عهد

۶۵۷ ۴ ذیل پیغمبر ایران

۶۷۹ آخر در آن صفحه شرح

۷۱۷ ۷۱۹ و عنوان سرلوحة صفحه چنین اصلاح شود : فهرست اعلام رجال و طوایف .

۷۵۵ ۷۵۸ و ستون راست هشام بن عبید الله و هشام بن عمار در اینجا زائد است.

۷۷۳ ۲۳ ستون راست سواشه کوه

۷۸۳ ۲۰ ستون راست کوههرا (= البرز)

ویکی‌گلگچه

بسیاری از منابع این کتاب، چنانکه در مطاوی هردو مجلد و فهارس آنها مشهود می‌افتد، مؤلفات ارباب مالک و هورخان عربی زبان قرون اسلامی است، و مطالب هردو نیاز مقتبس از آنها جهله‌مزید اعتبار کار و اعتماد خوانده‌است. هم‌بین اطمینان که این امر برای اهل‌فن و آشنا بیان بدین نوع تحقیقها دشواری در برخواهد داشت - اغلب بصورت اصلی یعنی عربی درج آمده، لکن جون محتمل است پاره‌ای از مطالعه کننده گان بدین زبان آشنا نباشد ازین‌رو تعمیم فایدت را در این تکمله مناد و مفهوم اشعار و عبارات مالیه مبسوط عربی متن هردو مجلد عموماً (با استثنای آنچه به مقاد آنها در متن فارسی نیز اشارتی رفته) ، و عبارات و جمله‌های کوتاه در آن مورد که فهم مطلب بدانها بستگی تمام دارد فارسی برگردانده‌می‌شود، و برای پرهیز از تضاد کتاب از ترجمة عربیهای ذیان صحائف و جمله‌های از متن که معنی آنها با نام‌لی در مطالب قبل و بعد و ترجمه‌های گذشته روش خواهد داشت. اینک مقصود و منظور نظم و نشر عربی کتاب به فارسی با اندک تقریب.

مجلد اول

ص ۲۱۲: ابوسعید آبی در کتاب خوبی در احیاء ری نام وی را ذکر کرده، و گفت: بحر ک او ابهت وزارت و سروری منقطع، و نشانه‌ای مهتری و رعیت‌داری ناپدید شد.

ص ۴۳: آخر، و چیز کمان می‌کم و تیز ابوسعید منصور بن حسین آبی، بدین قدر و (آبه) منسوب باشد، او مثاگلی بزرگ را عهده‌دار بود، و با صاحب عیاد مصاحت داشت. و برای مجدد امداد رستم، و خر الدوام، و کن الدوام، و بود و وزارت کرد. وی ادیب و شاعر و مصنف بود، و مؤلف کتاب ذش الدیر و ناریخ ری و غیر اینهاست، و پرادرش ابومنصور محمد نیز از اعاظم نویسنده‌گان و اکابر وزرا بود، و برای پادشاه طبرستان وزارت کرد.

(در این صفحه جمله‌های عربی کوتاه چندت درج است، که معانی آنها برای تسلیط‌دارند گان نزدیان فارسی نیازی به ترجمه ندارد).

ص ۵ س ۱۵ : احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم بن جلیل قمی ابوعلی نزیل (فروند آینده در جایی جهه اقامت) ری است ، ابن بابویه در تاریخ ری نام وی را ذکر کرده است .

(با تقریبی برهمین قیاس است ترجمه جمله های عربی بعد از این جمله تا ص ۰.۷)

ص ۱۸ س ۲ : ما را بجرجان می خوانند و حال آنکه ری در پیش روی آن واقع واز آن نزدیک تر است، کشت زارها و دیه هایی دارد که فیabilی را که در آنجا هستند راضی نگاه می دارد .
بکشت زارهای ری راضی هستیم و ری آبادی است که او را در زندگی یامعاشری دپیش آراستگی است .

او را کوهه و جای بلندی است (ظ : دزرشکان) که در هر آخر شب مهمانیهای عروسی شاهان بزرگ را بیاد می آورد .

ص ۱۸ س ۸، بر مدینه یا شارستان ری کوهی بنام طبر لکمشرف است، و در آن ساختمانهای بیش از اسلام ایرانی و استودانهای وجود دارد ، این کوه کانهای طلا و نقره دارد که در استخراج دخل آن بخرجش وفا نمی کند .

ص ۲۱ س ۱۵ ، طول (دراز او بهننا) شهر ری یک فرسنگ و نیم در مثل آنست و بنای شهر از گل است .

ص ۲۲ س ۵ : بزرگترین شهر این ناحیه (دیلم و طبرستان) ری است که ذکر ش گذشت، از این باب که طولش یک فرسنگ و نیم در مثل آنست .

ص ۲۴ س ۷ : ترجمه این عبارت و عبارت بعد از آن در ترجمه عربیهای صفحه ۵۱۳ مجلد دوم بیاید .

ص ۲۶ س ۲۰ - ۲۳ ، ترجمه این سه بیت در ترجمه اصل قصیده ابن کربویه مذکور در ص ۸۸۴-۸۸۲ بیاید .

ص ۲۷ س ماقبل آخر ، و خبر معبد بزرگ که در سرزمین هند است معروف به سرزمین ری ، و هندیان از بلاد دور دست قصد آنجا می کنند .

ص ۲۸ س ۲ ، عمرانی گفت ، ری شهری است که فیروز پسر یزدگرد بساخت ، و آن را رام فیروزنام نهاد ، وی سپس ری معروف را بعد از آن ذکر کرده ، و آن دو را دو شهر فرار داده ، و من آن ری دیگر را نشناختم .

ص ۳۱ س ۱۶ ، در اخبار آل محمد (عم) است ، ری رانده از رحمت حق است ، و آنجا در کنار دریای غران و خروشان (دریای خزر) واقع است، و خاکش خاکی دبلمی است .

ص ۳۲ س ۱ ، اما ری راما بدیلم ضمیمه می کنیم ، هر چند قائم بخوبی و مجز است ، زیرا بیوست ری به دیلم بیوستگی واحد است، و میان آن دو مانع وجود ندارد که ایجاد کنده ری از دیلم جدا باشد .

ص ۳۲ س ۴ ، و همانا که ری و قزوین و ابهر و زنجان از جبال جدا و بدیلم ضمیمه شدند،
چون اینها حلقه وار بکوه قوسی دیلم احاطه دارند.

ص ۳۲ س ۱۱ ، و نخستین کس که این سرزمین را بتعامی بتصرف آورد، اسماعیل بن
احمد است بسال ۲۸۷ ... والمکتفی بسال ۲۹۰ ری و جبال را تا گردنۀ حلوان بدان منضم
ساخت.

ص ۳۳ س ۱۰ : کشور خویش را به جهار بخش کرد ... بخش دوم شهرستانهای جبل، و
آن ری و همدان و نهاوند و دینور و کرمانشاهان و اصفهان و قم و کاشان و ابهر و زنجان و ارمینیه
و آذربایجان و گرگان و طبرستان بود.

ص ۳۴ س ۷ ، و در این فاصله (میان زمان اسکندر واردشیر با بکان) پادشاهی اشکانیان
را بود، و ایشان اندکه عراق و سرزمین ماه (= ماد) را که همان جبال است بتصوف آوردند.
ص ۳۷ س ۷ : بیشتر سرزمین جبال کوهستانست مگر میان همدان تا ری و تا قم که کوه
کثراست. اما آنچه کوهستان فراز می گیرد، از حد شهر زور کشیده تا حلوان و صیره و سیروان
و لرستان تاحد اصفهان و فارس، و از آنجا باز گردد به کاشان و همدان، نابر سد به قزوین و
سهرورد بحدود آذربایجان تا باز آید به شهر زور، که همه کوهستانست، و هیچجا نیست که کوه
توان دید.

ص ۳۸ س ۱ ، خلیل گفت، عراق بمعنی کرانه دریاست، عراق را بدان سبب عراق نام
داده اند که کرانه اروند رو و فرات است. کشیده تا بدریا می رسد.

ص ۳۸ س ۸ ، مرزاواد، چنانکه پهناوریش را بر آن حد نهاده اند، از نزدیکی حدود موصل
است که در مشرق دجله در امتداد آب تا ساحل دریا و سرزمین آبادان کشیده می شود، و این
طول آنست؛ اما عرض آن از سرزمین حلوان است تامنهای کثار قادسیه پیوسته به عذیب.

ص ۵۰ س ۱۰ ، بازرگانیهای ارمینیه و آذربایجان و خراسان و حزد و شهرهای
برجان جملگی بری می رسد، زیرا نجgar دریا از مشرق به منرب و از منرب به مشرق سفرمی کند،
و دیبا و خز ممتاز از فرنگ به فرما حمل می کند، و از قلزم بکشتی می نشینند و آنرا به چین
می برد ... اینها نجgar یهودند و ایشان را راهدازی می گویند. بفارسی و رومی و عربی و فرنگی
تكلیم می کنند.

ص ۵۱ س ۱ ، یکی از دانشمندان گفت که، در نوادرات مکتوب است که ری دری از درهای
زمین است و بازرگانی مردم بنا سوت.

ص ۸۱ س ۱۹ ببعد؛ جعفر بن محمد رازی برای من روایت کرد، و گفت، مهدی امیر المؤمنین
در خلافت منصور بری درآمد، و شارستان ری را که امروز مردم در آنجا ساکنند ساخت و بگرد

آن خندقی بوجود آورد ، و در آن مسجد جامعی احداث کرد ، این کار بدست عمار بن ابی الحصیب انجام یافته است و نام خوبیش را بر دیوار مسجد بنوشت ، و تاریخ آن بنارا سال ۱۵۸ ضبط کرد ، و برای شارستان ، تکه دز یا قلعه‌ای طرح افکند که فارقینی ۱ (خندقی) دیگر آن را در میان داشت . و این مجموع را محمدیه نام داد .

مردم ری [شارستان را] مدینه داخله و تکه‌ند را مدینه خارجه می‌خوانند . دز زینبی در داخل محمدیه واقع است ، و مهدی فرمان داد تا آنرا تعمیر کنند ، این دز بر مسجد جامع و دارالاماره مشرف است ، و از آن پس آنجا را زندان قرار دادند .

ص ۹۳ س ۱ : جاخط گفت : افلیم چهارم گوهر میانین گردند بند ، و همان ناف در بدن ، و سرینه (یا جای گردند) در سینه زنان ، و جای افسار (یا نشان جای افسار) در رخسار اسب ، وزرده از تخم مرغ ، و سرنوشه از کتاب است .

ص ۹۳ س ۵ : ابتدای آن جایی است که بهنگام تساوی شب و روز ، سایه در نیمروز چهار قدم و سه‌پنجم و نلت یک پنجم قدم ، و انتهای آن جایی است ، که بهنگام تساوی شب و روز در نیمروز بیچ قدم و سه‌پنجم و نلت یک پنجم قدم می‌شود ... و طولش از مشرق تا غرب هشت هزار و دویست و چهارده میل و چهارده دقیقه ۲ ، و عرضش دویست و نودونه میل و چهار دقیقه است .

ص ۹۵ س ۱۳ : آب این شهر در داخل شهر جاری است ، اما از آلوهه نرین آبهایت . جه مردم شهر در گونه نجات را در آن می‌شویند ، و آبهای حمامها بدان می‌ریزد ، و مردم شهر جز نیمه شب که آب از آفات‌هایی که در آن می‌ریزند پاک و صاف می‌شود از آن بر نمی‌ارزند .

ص ۹۷ س ۶ : هوای شهر در فصل پاییز به تیرهای بزرگ آب داده شده می‌ماند ، و آن اوّله‌دانه چنین نباشد . بوبزه در حق بیگانگان ، و انواع میوه‌ها در این فصل فراوان و ارزانست ، همچون انجیر و شفتا و انکور .

ص ۱۰۳ س ۶ ، در ری خانواده‌ای هستند که آنها را حریش گویند و پس از بنای شهر (یا شارستان) مدانجا آمدند .

ص ۱۰۳ س ۱۲ ، ای قوم من ، مرا با ری و اطراف آن ، میان ترک و دیلم جکار .

۱ - این کلمه مغرب بارگین فارسی و به معنی خندق است .

۲ - برای اطلاع بر کیفیت محاسبه دقیقه دریابی ، رک ، لاگراند آنیکلبدی ، ج ۲۳ ص ۱۰۸۱

۳ - ذیل کلمه (Minute) . این کلمه در آثار البلاط در موارد دیگر نیز بکار رفته ، رک ،

ص ۱۵ س ۱۳ ، و ص ۷۳ س ۱۰ ، و ص ۱۳۷ س ۹ ، و ص ۴۹۱ س ۱۰ ، و ص ۵۷۵ س ۸

و ص ۶۰۹ س ۱۱ .

ص ۱۰۴ س ۵ : برای وی کفن طلب کردند و نیافرند ، و بسبب تباہکاری و فتنه دیلمیان رفتن بشهر سخت دشوار بود ، پس از متولی مسجد جامع جامه‌ای خریدند و او را در آن کنن کردند .

ص ۱۰۴ س ۱۲ : بهنگامی که تابوت او را برای نماز بروی بیرون آوردند ، دیلمیان بخضوع بود در افتادند .

ص ۱۰۵ س ۱۱ : خداوند بر مسلمانان در ری بمقدار غنیمت مدائی غنیمت داد .

ص ۱۱۰ س آخر : در خبر است که ری دری از درهای زمین است و باز رگانی هردم بدانسودوی دارد ، و در آنجا صورت می‌گیرد .

ص ۱۱۱ س ۴ ب بعد : در اخبار آل محمد (ص) آمده است که ، ری دورماده از رحمت حق است ، و این سر زمین بر کنار دریای خروشن (بحر خزر) قرار دارد ، و خاک آن خاکی دیلمی است ، و از قبول حق می‌کش دارد .

(در این صفحه روایات دیگری نیز هست که بازگشت همه بهمین حدیث است .)

ص ۱۱۲ س ۴ : از جعفر بن محمد علیه السلام نقل است که فرمود : شانزده صنف از امت جدم ما را دوست نمی‌دارند ، و دعوت ما را بسوی مردم اجابت نمی‌کنند . مردم شهری که ری خوانده می‌شود ، ایشان دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن خاندان رسول . جنگ با خاندان رسول را جهادی بندارند .

ص ۱۱۳ س ۵ : آیا حکومت ملک ری را ترک کویم و حال آنکه ری خواسته و حاجت من است ، یا سبب قتل حسین سزاوار نکوئش و حوارمند بازگردم .

در قتل او آتش است که در پیش روی آن حجا بی نیست ، و ملک ری مایه قرار و سرور چشم من (یا سردی و حنکی چشم من ، که کنایه است از اشک نریختن و مسروق بودن) است .

ص ۱۱۳ س ماقبل آخر : مردم ری اهل سنت و جماعت بودند ، تا آنکه احمد بن حسن هاردانی برآنجا دست یافت و تشیع را ظاهر گردانید .

ص ۱۱۴ س ۳ : چون کار بنی العباس در ری قرار یافت ، بیشتر مردم بسبب هیلی که به بنی امیه داشتند از شهر بگریختند ، زیرا ایشان سفیانی بودند .

ص ۱۱۴ س ۹ : مردم ری بیشتر هیل بپسوی بنی امیه داشتند . و ابومسلم املاکشان را بگرفت ، تا سفاخ پس از چندی باز داد .

ص ۱۱۴ س ۱۷ : پس بدان که دور نمی‌نماید این حالت برای برخی از شهروها چون ری مربوط بیهمان زمانها باشد نه تابقیامت .

ص ۱۱۵ س ۱۶ : « شکفت آورتر از این آنکه ری مدخل دنیاست ... » و « محمد بن

اسحق گفت : ری ... راه راست دنیا و واسطه خراسان و جرجان و عراق و طبرستانست .

ص ۱۱۶ س ۴ : « ری از بزرگترین ممالک ایشانست » و نیز « در آنجا (جبال) استدی بزرگ » و نیز « آن شهر است بزرگ » و نیز « ری شهری است شکوهمند و نیکو و بامزیت و کثیر المفاخر و پرمیوه ، با بازارهای ، وسیع و کاروانسرا های خوب و حمامهای پاکیزه ، و خورشهای فراوان . حیوانات موزی آن کم و آبش فراوان و تجاراتش مفید است » و نیز « اما ری شهرستانیست باز هشت و پرآب ، بادهای بزرگ ، نیکو میوه ، پهناور زمین ، بارستانهای عجم ... » و نیز « ری یکی از مفاخر اسلام است » .

ص ۱۱۹ س ۱۲ : ری یا کیزه تر و مسکون تر و معمور تر از همدانست ، مردمش (همدان) جلای وطن کرده اند و در آن داشتمدنان کمند ، وری اعتبار دولت او را برده است .

ص ۱۱۹ س ۱۶ : ری شهری است که چون از عراق بعشرق بگذری ، شهری آبادتر و بزرگتر و با مردم متعمنکن تر از آن تا آخر بلاد اسلام نیست مگر نیشابور ، که این شهر در پهناوری گشاده تر است ، لکن در تداخل بناها و آبادی و ثروت ، ری بر آن برتری دارد .

ص ۱۲۰ س ۱ : رک : ردیف قبل .

ص ۱۲۰ س ۷ : بدان که بنداد بروزگار بیشین بزرگ و با شکوه بود ، لیکن اکنون بخرابی افتاده ، و تباہی بدان راه یافته و ظرافت و حشنت رفته است ، و من آنجا را نیکو نیافت ، و از آن خوش نیامد ، و اگر آنرا ستوده ام برای تعارف بوده است .

ص ۱۲۰ س ۱۵ : روزی برای العباس یزدادی وارد شدیم ، و ناصر الدوله او را بوضعی با نزهت در نیشابور فرود آورده بود ، و گفت نمی دانم که نیشابور بین یاکی و خوبی آیاری مانند آن هست . هر کس چیزی گفت ، و من گفتم : خداوند شیخ را مؤید گرداند ، نیشابور بزرگتر و مردمش متعمنکن تر ، وری با حسن و ظرافت تر و با نزهت تر و آبش بیشتر است .

ص ۱۲۱ س ۹ : هارون الرشید می گفت : دنیا چهار سرای است ، بهمه سرای از آنها فرود آمد ، یکی دمشق و دیگری رقة سوم ری ، در این جاهای جایی را نیکو تر از ساربانان - خیابانی در ری - ندیدم ، در میان آن نهر آب جاری و در دو کنارش درختان سردرهم کنیده و بیوسته است ، و در بین اینها بازار است ، سرای چهارم سمرقد است .

ص ۱۲۲ س ۵ : هر گاه سائلی از نیکو ترین شهرها بپرسد بوی بنگرنده ... اگر از کسانیست که نعمت و اندوخته و ارزانی و میوه می جویید ، ویراگویند : هر شهری که خواسته تر از این کند ، والا بر تو باد که پنج شهر را بگزینی : دمشق و بصره و ری و بغداد و بلخ .

ص ۱۲۳ س ما قبل آخر ، از شاهان ایشان بین زمان که سال سیصد و سی و دو است ، از جمله ایشان احوم داوان ساحب شهری و طبرستان و فیروز این دو از جبل است .

ص ۱۲۷ س ۸ : معنی این عبارت در ترجمه مطالب عربی صفحه ۶۰۲ همین مجله بیاورد .

ص ۱۲۷ س آخر ، ترجمه بیت اول در ص ۸۷۴ س آخر گذشت ، و معنی بیت دوم چنین است : سرزینی که گشگها در آن زبان آور ، و زبان آوران گشگ هستند .

ص ۱۲۸ س ۴ بعده ، ری از حیث قیمت کالاهای اغلى این شهر است ، نه در همی باقی می گذارد نه دیناری .

غريب را در بازار حیران رها می کند ، ووی سرگردان می رود ، و واله و ترسان و سست باطراف می نگرد .

در هر روز سزاوار است فقط بفکر غذای چاشت همان روز باشد : اگر فطاری ۱ هم برای غذای چاشت داشته باشد .

در این شهر مردمی هستند که در بسطت و کرم بدترین خلقند ، اصول همسایگی را در باب غربیان حفظ نمی کنند .

راست نمی گویند ، و راستی گفتار در میان ایشان عار است ، و همه نیکوکاران را دشمن می دارند .

اگر بیابی و از ایشان جرعت آبی بخواهی که بتوهدند تا بیانامی ، می گویند : دورشو و از بدان کناره گیر .

و هر آینه ما جامه عار بتن کرده ایم ، و ما را جز رسائی ها لباس و پوشش نیست .

ص ۱۲۸ س ۱۳ بعده در ری در همی ارزش دانگی ۲ دارد ، و نان در آن بایه از بلندی و عزت است که خداوند آن بایه را آفریده و مرتبادی از آن بالاتر نیست .

گوشت در بلندیها آویخته است . در آنجا از دزدان و قاطعن طریق چه بسیارند .

از عقعقها (نوعی پرنده) دانه ها را سریعتر می رایند ، و آنکه رعافت و مدارا می کند موردن اعتماد نیست .

بکوه طور و به مشارق سو گند یادمی گند که من بطرق حقم ، اما راست نمی گوید .

و او آنگاه که ترا برای دوستی برمی تکریبند عین یک تابکار است .

ص ۱۳۰ س ۱۱ : در ری آیست که آنرا سورین گویند ، دیدم نه مردم آنرا مکروه می شمارند و شوم می پندارند و بدان نزدیک نمی شوند ، سبب را پرسیدم ، پیری گفت : دلیل آن

۱ - فطار در حدود هزار دینار بوده است (قاموس) .

۲ - نش یک درهم (قاموس) .

اینکه شمشیری که یحیی بن زید علیه السلام با آن کشته شد در این آب شسته شد.

ص ۱۳۱ س ۲ : ایشانرا در شهر برای شرب دو نهر است : یکی سورقی نامیده می شود که در روده جاری است ، و دیگری جیلانی که در ساربانان جاری است ، و آشامیدنشان ازین دونهر است .

ص ۱۳۴ س ۹ : زیدبن علی علیه السلام بنزد ما بزرگ فدر و بلند پایه و عظیم منزلت است ، و آنچه درباب آن حضرت خلاف این وارد شده مطرود و یا محمول بر نقیه است .

ص ۱۳۴ س ۱۲ : زیدبن علی بن حسین پس از ابی جعفر افق علیه السلام افضل برادران و عابد و پارسا و بخشنده و دلیر بود ، طلب خون حسین باشمیر خروج کرد و مردم را برضاء (برگزیدن) بر آل محمد می خواهد ، ایشان گمان برداشت که مراد وی از این امر دعوت بخود است ، و حال آنکه او این دعوت را برای خود نخواسته بود ، زیرا باستحقاق برادر خویش باقر علیه السلام واقف بود .

ص ۱۳۵ س ۱ : بیعت حضرت زید که مردم آنرا پذیرفتند چنین بود :

ما شما را می خوانیم به : کتاب خداوند ، و سنت پیامبر وی صلی الله علیه وسلم ، و جهاد ستمکاران ، و حمایت از ناوان بتمارآمدگان ، و عطا کردن بمحرومان ، و برآبربخش کردن این غنیمت و خراج میان اهل آن ، و رد مظلالم ، و باز کردن اندن سپاه بازداشتی در سرمهن دشمن ، و پاری ما اهل بیت رسول بزیان آنکه ما را دشمن می دارد و حق ما را نمی شناسد .

آیا براین دعوت بیعت می کنید ؟

چون می گفتند : آری ، دست خود را بر دست بیعت کننده قرار می داد ، سپس می گفت : بر تست عهد خداوند و میثاق و پیمان وی و پیمان رسول وی که البتہ به بیعت من وفا نمی و با دشمن من نبرد کنمی و در نهان و آشکارا ناسخ و دوست یکدل من باش .

پس چون می گفت : آری ، دست بر دست وی می مالید ، سپس می گفت :

خدایا گواه باش .

ص ۱۴۴ س ۱۰ : بری از سوی مشرق جایگاهی است که آنرا جیلاباد می نامند ، و در آن بنایها و کاخها و طافهای بلند و آبکیرها و گردشگاههای باکیزه شگفت انگیز است ، و آنرا مرداویج بنام کرد .

ص ۱۴۶ س ۱۶ ، ترجمه این عبارت و عبارت بعد از آن در ذکر ترجمه عبارات عربی .

ص ۱۳۲ مجلد دوم باید .

ص ۱۴۸ س آخر ، معنی این بیت در ترجمه فضیله ابن کربلا ویه ص ۸۸۴ س ۱ باید .

ص ۱۴۹ س ۳ ، نصرآباد ... محلتی است در ری در حدود ری بزین ، منسوب به نصرین

عبدالعزیز خزاعی ، و در ایام سفاح ولایت رئیبوی واگذار بود ، و تا پادان هنگام که ابومسلم کشته شد برس کار بود . منصور ارزیان ابی مسلم بوی نامه کرد که ولایت را به ابی عبیده واگذار دو او پذیرفت ؛ ابوعبیده سپس ویرا حبس کرد و بعداً بفرمان مقرر بکشت .

ص ۱۵۴ س ۲ ، (امان نامه نعیم بن مقرن بزینی در متیری) .

بنام خداوندیخشنده مهر باش . این است آنچه [تصویر پیمان و عهد] نعیم بن مقرن زینی بن قوله را عظامی کند ؛ بوی بر اهل ری و هر که از غیر ایشان با ایشانست امان می دهد براین شرط که همه افراد بالغ بقدر قدرت در هرسال جزیء بدهند ، و بر این شرط ته خبر خواهی و رفق و مدار کنند ، و خیانت نکنند و رثوت ندهند (یا درنهان سرفت نکنند) ، و برایشکه یک شب و یک روز هسلمانان وارد بدانجا را ضافت دهند ، و برایشکه هسلمانان را کرامی بدارند ، پس هر که مسلمانی را دشمن دهد و یاسیک بشمارد بعقوبت سخت شکنجه داده خواهد شد ، و هر که مسلمانی را بزنند کشته خواهد شد ، و هر که از ایشان [این عهد را] شوپ کند ، پس به تمامت آن تسلیم نشده ، پس جهاعت شما تغییر کرده [واز قیدزده] بیرون رفته است .

ص ۱۵۵ س ۶ : کوبا دیگر میان کوه حجون تا صفا هدمی نیست . و دیگر داستان

سرایی در مکه داستان نمی سراید .

ص ۱۵۶ س ۶ : عمر بن خطاب پس از دوماه از واقعه نهاوند به عمار بن یا سر عامل خویش در کوفه نامه کرد ، و ویرا فرمان دادن اعروة بن زید خلیل طائی را نا هستاد هزار تن به ری و دشتی بفرستد . اعروه بدان سوشتاهم . مردم دیلم برای جنگ در برابر وی گرد آمدند و اهل ری نیز ایشان را یاری دادند ، و باعروه بقتل برداختند . خداوند اعروه را جیزه کی دستیمد و ایشان را شکست و هلاک کرد ... آسب کارزار اعروه کار دیلم و مردم ری را یکسره کرد . سردار عرب (سلمان بن عمرو) در دز فرخان بن زینیبدی که عرب ویرا زینی کوبید . افاقت کزید ... و سر زینی پس از نبردی ما وی صلح اراده براین شرط که ایشان ذمی شوند و جزیه و خراج بردازند ، و بوی از سوی مردم ری و قومش بازندگن اراده براین شرط که کسی را از ایشان نکشد و ایشان نکند و آشکد که ایشان را منهدم نسازد ...

ص ۱۵۷ س آخر ، جون نعمان بن مقرن شده شد . برادرش سوید بن مقرن بجاویش نشست پس به ری آمد و آنجا را نکشود ، سپس بقویس اشکر نشید و آنجا را فتح نزد ، و بعد جرجان را فتح نزد .

ص ۱۶۱ س ۸ : ری پس از آنکه در ایام حذیبه فتح گردید ، پیوسته پیمان ، می شکست و از تو گشوده می شد ، و آخرین دشنه آنجا را نکشود قرطه س لعب انصاری ، در ولایت ابومرس در کوفه از سوی عثمان بود ، بعد از آن کار ری سامان نزفت .

ص ۱۶۱ م ۱۶۱ م آخر ، اما زمینهای که با اجازه امام به قهر و جنگ از دست کفار گرفته می شود ، و بوقت فتح آباد است ، بجملکی مسلمانان تعلق دارد .

ص ۱۶۲ م ۴ : و ذه زمینی که عنوه فتح می شود ، بفتح عین یعنی بقهر و غلبه ، (بیش جایز است) مانند زمین عراق و شام ، زیرا این زمین بعموم مسلمانان تعلق دارد و تملک خصوصی آن روانیست .

ص ۱۶۳ م ۱: و نه آباد کردن زمینی که عنوه گشوده می شود ، بفتح عین یعنی بقهر و غلبه بر اهل آن ، مانند زمین شام و عراق و بیشتر سرزمین اسلام ، زیرا قسمت آباد آن بهنگام فتح متعلق بعموم مسلمانان است ، بدین معنی که حاصل آن بمصرف صالح ایشان می رسد نه آنکه بهر گونه که بخواهد در آن تصرف کنند .

ص ۱۶۳ م ۶ : جون مسلمانان سواد [عراق] را فتح کردند ، بعمر بین خطاب گفتند : اینجا را میان ماقسمی کن ، وی نپذیرفت ، پس گفتند : ما اینجا را بقهر بگشودیم ، گفت : پس برای آنها بی که پس از شمامی آیند چه می ماند ؟ من می ترسم بر سر آب میان شما فداد پیش آید ، و می ترسم اینکه قتال کنید . پس مردم سواد را در زمین خویش مستقر گردانید و بر ایشان سرانه جزی به قرار داد و بر زمینشان خراج وضع نمود ، و آنرا میان مسلمانان قسمت نکرد .

ص ۱۶۳ م ۱۳ : برای امام جایز است که با قومی از کفار صالحه کند براین قرار که بر زمینشان بهر مقدار که صلاح بیند جزیه وضع کند ، اما جون مسلمان شوند جزیه ساقط و زمین تابع قرار پرداخت دهیک می شود .

ص ۱۶۴ م ۱۱ : برای ترجمه این عبارت به ص ۸۷۵ م ۶ رجوع شود .

ص ۱۶۴ م ۱۶ : برای ترجمه این عبارت به ص ۸۷۹ م ۲۰ ببعد رجوع شود .

ص ۱۶۵ م ۱ ، پخط ابو عبدالله نساج بنقل از پاره ای علماء دیدم که فزوین و ری اعریه (دهیک پرداز) هستند ، زیرا بصلاح گشوده شدند . آیا نمی بینی که آتشکده در این دو مکان بجا مانده است . و مردم آنجا جهه سود و کمک بیشتر بخود اراضی را خراجی قرار دادند ، در کتب فقهی در باب جزیه ذکر شده که ری بصلاح گشوده شد ، چنانکه وی نقل کرد .

ص ۱۷۰ م ۱۴ : نیم شهر ری (ری برین) و بزینی فرمان داد تا ری جدید (ری زیرین) را باستانی گویند یعنی شهر ری (ری برین) و بزینی همانست که آنرا عتیقه (شهر باخت) .

ص ۱۷۰ م ۱۷ : در ری از عجم نشانی بجا نیست ذهراً عرب نشانهای ایشان را محو کرد ، و بنای ایشان را از میان برد .

ص ۱۷۴ م ۸ ، نام شهر ری محمدیه است ، واژ آن را این نام را بدان دادند که مهدی

(محمد) عباسی در خلافت منصور، بهنگامی که برای جنگ با عبدالعباس بن عبد الرحمن متوجه خراسان بود بداتجا در آمد و آنرا ساخت.

ص ۱۷۴ س ۱۲ : [ابن کلی] گفت، مسجد جامع ری را مهدی در خلافت منصور ساخت، و نیز شارستان آنجا را با خندقی بدor آن بنیاد نهاد، و این مهم بدست عمار بن ابی الحصیب انجام پذیرفت، و نام وی بر دیوار مسجد جامع شهر نوشته شد. این بناسال ۱۵۸ یايان یافت.

ص ۱۷۵ س ۵ : در میان شهر ری شارستانی شکفت آور نیز وجود دارد، که دارای دروازه های آهین و بارهای بزرگ است، و مسجد جامع در داخل آن است.

ص ۱۷۵ س ۸ : جعفر بن محمد رازی گفت، چون مهدی در خلافت منصور وارد رسید، شهری را که اکنون (زمان جعفر بن محمد) مردم در آن ساختند بدست عمار بن [ابی] الحصیب ساخت، و بنای آن سال صد و پنجاه و هشت یايان رسید.

ص ۱۷۵ س ۱۴ : این روایت یاقوت بیش و کم تباشد است با آنچه در ص ۸۷۳ ماقبل آخر در باب ورود مهدی به ری و بنای وی در این شهر گذشت، بداتجا رجوع شود.

ص ۱۷۶ س ۶ : محمدیه محلتی است بزرگ در ری فردیارو، مهدی محمد بن منصور ابی جعفر آنجا را در حیات پدر ساخت و بنام خوبی موسوم ساخت.

ص ۱۷۷ س ۱۳ : [مهدی] برای شهر کهن ذی ساخت که پارگینی [خندقی] بدان احاطه داشت... و این کهن دز را شهر بیرونی می نامند.

ص ۱۷۷ س ۱۶ ، ری را فلمتی نیکو و مشهور است ... ری را شارستانی و بر بالای آن قلعه است.

ص ۱۷۷ س آخر : به ری کهندزی و شارستانی است ... و مسجد جامع بر کنار شارستان نزدیک کهن دز واقع است.

ص ۱۷۸ س ۲ : و ری را پیش روی مسجد جامع ذی است بر بالای کوهی که بالارفتن بدان دشوار است، و چون بدین دز بالا روی بر تمام بامهای شهر مشرف خواهی بود.

ص ۱۸۰ س ۴ ، عاملان آنجا در دز زینبدی فرود می آمدند، و در مسجدی که در مقابل آن تعبیه شده بود نماز جمعه می گزاردند، و این مسجد در داخل قلمه نازه بوجود آمده قرار داشت.

ص ۱۸۰ س ۱۰ : دز زینبدی در داخل محمدیه (منتظر البلدان ، شارستان) قرار داشت، و مهدی بعمیر آن فرمان داده و بداتجا ورود آمده بود، و این دز بر مسجد جامع و دارالاماره اشراف داشت.

ص ۱۸۳ اس ۱ : دز خراب و شهر بیرونی مسکون و بدون بازار است و بازارها و عمارت‌ها در ریض است .

ص ۱۸۴ (این قصیده را گویا ظاهرآ ابن کربویه رازی که از اصحاب حسین بن احمد علوی بود ، در اشتیاق بازگشت بری در سال ۲۵۳ هجری یا کمی پس از آن سرود ، زیرا حسین بن احمد در این سال از هوسی بن‌بنا شکست یافت ، و بارانش پراکنده شدند ، واومنهزماً بدیلم رفت ،^۱ ولابدا بن کربویه نیز مورد تدقیق و یا تبعید از طرف عمال خلیفه و مرزبان ری واقع بود ، که نمی‌توانست بری بازگردد و در قزوین متواری می‌زیست ، و در آتش حسرت ری و دیدار باران و کسان می‌سوخت ^۲ .)

ای آرزوای که شوق و اندھان مرا برانگیخته‌ای ، از من دورمتو که دوری منزل مرا رنجور گردانیده است .

ای آرام جان ، من با چشم انداز تو بناه می‌طلبم (و ترا بحفظ خود می‌خوانم) که مرا با نیاز و در دواندوه رها نکنی .

چون دورمی‌شوی نزدیک می‌آید که اشتیاق مرا بکشد ، تا چون خیال تو در خواب بسرا غ من می‌آید مرا جان می‌بخشد .

ای وای از دست محبوی که جگرم را زخم‌دار کرد . چرا نوحه نسروندی برای دورمانه از خانمان سرگردان .

خونین چشم ، نزارتن ، سوخته ، عاشق ، حزین ، دلریش ، شدیداً العطش .
بقوین بی اراده مانده و میان غمه و اندھان گرفتار آمده .

روز دیدار در حالتی که دو کبوتر بردو شاخه از درخت بان سجع سرایی می‌کردند می‌گفتند .

اکنون می‌دانم که این شاخه اندھان ، و این درخت بان دوربین آنی و نزدیک بود .
و من قیام کردم ، سرزمینی مرا فرود می‌آورد و دیگری بالا می‌برد ، و گذشت شبانگاهان ارکان اراده مرا می‌شکست و سست می‌کرد .
مرا چه افتاده که [در اینجا] جوانی را می‌خوانم و او از پاسخ دادن تن‌می‌زند ، که اگر در ری بود لبیک فدایت شوم می‌گفت .

۱ - مروج الذهب ، طبع ۱۲۸۳ ، ج ۲ ص ۳۲۶ ، ابن اثیر ، ج ۵ ص ۳۳۰ ، تاریخ
جهان آرا ، ص ۷۳ س ۷ .

۲ - برای آشنائی بوضع سیاسی ری در این عهد ، رک ، مجلد حاضر ، ص ۱۳۷ ، ۱۳۸ .

۳ - در اصل «اقول» (می‌گویند) که از ماضی - به قصد تصویر حال برای مخاطب - به مضارع عدول کرده است .

ای نفس از این امر بی‌تابی مکن ، پیراهن سوکواری بپر کن که غایب گناهکار است(زیرا آن شخص در اینجا حاضر نیست تا جواب دهد، ازین رو گناه می‌کند) .

من آن کس که دوبیتی که گوینده‌ای گمراه کننده و در نادانی بی‌مانند بسرد ، و پر بریفت :

«علاقه و اشتیاق به کسان و اوطان ترا از آسایش و رفاه زندگی در شهری باز ندارد .

بهر شهری که درایی و مقیم شوی بجای کسان و همسایگان خویش کسان و همسایگانی دیگر ببایی » .

تا آنکه زندگی خوش را در شهر خویش ترک گفتم و سرای من از کسان و دوستانم دور بماند .

و آرزوهای باطنی شوق مرا بسوی قزوین برانگیخت و مرابدانجا کشاند ، تا آرام و خواب را از من سلب کرد و اشک در چشم‌مان روان ساخت .

ای وای چه پیشمانی بدنیال داشت که طلبش سخت و دشوار بود و جان و جسم مرا بپادداد .

ای قوم گوش بمن فرادارید و گفتار بندآمیز بی‌خیانت مرا بشنوید که من شما را بیم‌دهنده و تحذیر کنده‌ام .

هر آینه مرگ در ری برای مقیم بدانجا از زندگی در قزوین و زنجان بهتر است .
از کجا قزوین را مثل‌بانهای ری است که در هر بستان و میدانی بر و درختانش سردرهم فرو بردند .

یا همانند شارستان ری و دونهر [سورینی و چیلانی] جاری در آن و شارع[ساربانان]
آن از مصلی تا صحرای ازدان کجا دارد .

امروز بهارگاهی همچو ساربانان ری در فاصله باب‌حرب و پهنه اراضی عغان بیدائی و نشان بده .

چهارچوی روان بوشیده [از اشجار و کل] صافی دارد ، که چشمان هر انسان در آنها حیران می‌ماند .

و شارع-سر که دوسوی راست و چش بجوبهای آب و شاخه‌های درخت محصول و بوشیده شده است .
و قصر اسحق که ازدیه فولاد ۱ از راهی شیبدار بدرب فلیسان می‌رسد .
و در روده‌ری تا آنجا که بر امی تشك از باب باطنان می‌رسد چه بناعای رفیع است .

۱ - نخ ، فولارد . که گویا عمان دیه فورارد است که ذکر نش بجای خویش درص ۵۹۶ مجلد حاضر بریفت .

و چه سراها بی درنا هاک است که بدانها عاشقم ، و آهوانی که در دامن حوضها و فدیرها می چرند (زینایانی که می خرامند و آب می بزنند) .

و آهوبجه عشه گری که طلعتش ما را می ماند ، در جامه های دیبا با تبختر گام برمی دارد و فریفتگان خویش را سرگشته می کند ، و دست می اندازد .

ای ری ، درود خدای بر توباد که شهری کاملی و خدای باران ریز نده پر خیر را از تو کم مکردا ناد .

زنده بداراد قبائل و ساکنان بدانجا را از زنان و پیران و جوانان .

مکر بازماندگان ستمکاران روی زمین را ، که دین خدایرا از روی کفر وعدوان انکار کردند .

چه بسیار کسان بعرصه نصرآباد (دارالاماره ری) درآمدند . که عموماً از زنازادگان محض و قلیان بوده اند .

و چه بسیار در کوچه ساسان (از محله نصرآباد) که اگر یاد کرده شوند ، از فرزندان زنان بدکار و دیو ثانند .

ایشان آن کسانند که مرا از نزدیکی بخانهای خویش بازداشتند و از اهل و دوستانم دور کردند .

و مرا از نزد یاران و فرزندان براندند ، تا آنکه بکوههای قصران التجا بردم و آنجا را پناه گرفتم .

ص ۱۹۲ س ۱ : بری از سوی مشرق جایگاهی است که آنرا جیلا باد می نامند ، و در آن بنها و کاخها و طاقهای بلند و آبگیرها و گردشگاههای پاکیزه شکفت انگیز است ، و آن را مرداویج باخت ، هر که آنرا بشکردد تردید نخواهد کرد که آن از بنهاهای باستانی خسروان ساسانی است ، و در آنجا زندانی بزرگ و مخوف است که دریابی گود آنرا در میان دارد و در آن بیشهای ازني است ، و آن زندان از گل است و بر بالای آن دکانچهای دزمانتد هم از گل ساخته اند که نقی در آن نمی توان بوجود آورد و بهیج صورت تبه کاری از آن بقرار خلاص نمی یابد .

ص ۱۹۹ س ماقبل آخر : بری فرود آمد و حسکاخوانده می شود فقهه و معمدادست ، و بر شیخ موفق ما ابی جعفر که خداوند روانش را پاکیزه گرداناد تمام تصانیف او را در نجف که درود بر سارکن آن باد بخواهد .

ص ۲۰۳ س ۱۳ : گوری است در ری برین که ضریحش برای عزیزی شکافته شده که مرگ وی را هنوز بسن کامل خویش نرسیده ناجیز گرداینده است .

ص ۲۰۴ م ماقبل آخر : ترجمه ابن عبارت در ترجمه عربی ص ۴۱۳ مجلد دوم باید .

ص ۲۰۸ م ۴ : فخرالدوله پسر رکن الدوله پسر بوبه دیلمی قلمه قدیمی ری را تجدید عمارت کرده ، و بنای آنرا استوار و قصرها و خزانه آنرا بزرگ گردانیده ، و باسلحه و ذخادر استوار و پرساخته ، و آنجا را فخرآباد نام نهاده بود ، فخرآباد برستانها و آبهای جاری اشراف داشت ، و با نزهه و باصفات رجایهای ممکن بود ، و گمان می برم که آن قلمه طبری باشد .

ص ۲۱۰ م ۵ : در تاریخ ری این سعد آنی خواندم که چون مهدی عباسی بری درآمد ، مسجد جامعی در آن بنانهاد ، و ذکر کرد که چون کنند بی مسجد را آغاز کردند ، به یاده قدیمی دیوار در خانهایی رسیدند ، خانهایی که در آن زمین بنیاد یافته ، سیل آنها را در هم فرو ریخته و کور کرده و مدفون ساخته بود . پس مهدی از این امر آگاه شد ، و فرمان داد تاندا کنند: هر که اورا در این مکان خانه ای بوده باید ، و اگر مایل است بفروشد و اگر می خواهد خانه دیگر بجای آن بگیرد . گروهی انبوه بزد وی حاضر آمدند ، جمی قیمت اختیار کردند و گرفتند ، و دسته ای عوض خواستند ، ججه این دسته محلت معروف بمهدی آباد را بساخت . تاریخ پایان تمام این بنها (محمدیه و مسجد) سال ۱۵۸ بود .

ص ۲۱۱ م ۵ : معنی این بیت در ترجمه قصیده ابن کربویه ص ۸۸۶ م ۱ گذشت .
ص ۲۱۲ م ۱۰ ، معنی این بیت نیز در ترجمه قصیده ابن کربویه ص ۸۸۶ م ۱۰ گذشت .
ص ۲۱۳ م ۱۶ ، سرداریه گروهی از غلاة را هشیاند ، که خروج مهدی را در سرداری که در ری است انتظار می کشند ، و در هر روز جمعه پس از نماز اسبی لجام زده حاضر کنند ، و سه بار گویند: یا امام بسم الله .

ص ۲۱۴ م ماقبل آخر : آن بازار (ساربانان) شارستان ری را می شکافد ، در دسطن نهر آب جاری است ، بر دوسویش درختان سردر هم کشیده و پیوسته است ، و در میانشان بازار ها از هرسو احاطه دارد .

ص ۲۱۵ م ۲ ، و آن بازار (روده) خیابانی است بین دارای تیمها و بنها و ضیمهها و مساکن متداخل .

ص ۲۲۰ م ۳: معنی این بیت در ترجمه قصیده ابن کربویه ص ۸۸۳ م آخر درج است .
ص ۲۲۳ م ۵ و ۱۳ : برای ترجمه این عبارات ، رک : ص ۸۷۶ م ۲۱ .
ص ۲۲۴ م ۵ : معنی این بیت در ترجمه قصیده ابن کربویه ص ۸۸۳ م ۲۱ گذشت .
ص ۲۲۶ م ۱۰ ، نرمقی ... این کلمه نسبت به آبادی نرمق است و آن دیهی است از دیههای ری که نرمقه گویند . احمدبن ابراهیم نرمقی رازی از آنجاست .

ص ۲۲۸ س ۷ : ترجمه این عبارت در معنی عبارات عربی ص ۳۲۸ همین مجلد بیايد .
 ص ۲۲۸ س ۱۸ : معنی این بیت در ترجمه قصيدة این کربویه ص ۸۸۴ ۱۲ گذشت .
 ص ۲۳۱ س ۹ : معنی این بیت در ترجمه قصيدة این کربویه ص ۸۸۳ ۲۵ گذشت .
 ص ۲۳۳ س ماقبل آخر : چون عروه باز گشت ، حذیفه بر لشکر وی سلمه بن عمرو بن
 ضرارضیی و بقولی براء بن عازب را بگمارد ، و آسیب کارزار عروه کار دیلمیان و مردم ری دا
 یکسره کرده بود ، سلمه بن عمرو در دژ فرخان بن زینبدی افامت گزید .

ص ۲۵۵ س ۵ : ترجمه این عبارت در ضمن ترجمه عبارت عربی ص ۵۴۰ همین مجلد
در باب مدرسه راوندی بباید .

ص ۲۵۸ س ۱۶ : آنچه از شهرها گرفته بود ، بوی بازگرداند بجزری ؛ وقصدش از
بدست داشتن ری آن بود ، که آنجا در این دیار او را باشد تا محمود را هوس طفیان و خروج

کوشک در ری در صحرای ازدان تعلق گرفت .

ص ۲۷۰ س ۱۳ : معنی این بیت در ترجمه فضیده ابن کربویه می‌آید که بیان این مفهوم است. این لفظ بعید است، هر چند عرب را در تعریف این نوع کلمات دخالت نکل آمیزی است. این مفهومی که آنها (عرب) معرف ایران شهر است، و این تعریف در ص ۳۰۷ س ۳ : اصمی گفت آنجا (عرب) معرف ایران شهر است، و این تعریف در ص ۳۰۹ س ۱۷ : قباد بشابور رازی نامه کرد، و این شابور اصمیه سر زمین جبل بود، و حاندانی را که وی از آن برخاست مهران می‌خواندند. قباد وی را احضار کرد و سپاهیانش با او بودند.. شابور روزی به پیش قباد شد و سوخرا آنجا بود، پس کمندی بگردنش انداخت و وی را بگرفت و زندانی ساخت، سپس قباد او را خفه کرد.

ص ۳۱۳ س ۱۵ : اردشیر از اشکانیان پادشاه بیکشت ، سیب آن سوگندی بود که

جذش سasan یادگرده بود که اگر روزی شاهی رسد از نسل اشکین حره کسی را باقی نگذارد، اجرای این سوگند بر بازماندگان وی واجب آمد، و اولین ایشان اردشیر بود، بدین سبب جملگی اشکانیان را از زن مرد مقتول ساخت.

ص ۳۱۴ س ۲۰ : فرار خسرو پروریز از پیش پدر موافق افتاد با رسیدن خبر ورود بهرام چوبیشه بربی و یکسو زدن او برده مخالفت و دشنی را؛ دارالملک بشورید، و آتش فتنه شعله کشید، مردم بهیجان آمدند. کارها اضطراب گرفت، و زندانها شکسته شد.

ص ۳۱۵ س ماقبل آخر: و ناج بر سرنهاد و بر تخت نشست، و گفت: هر چند من از خاندان شاهی نبوده‌ام ولی خدادادن امروز بمن سلطنت بخشد، و پادشاهی بدست اوست و هر کرا خواهد شاهی می‌بخشد.

ص ۳۲۱ س ۱۲: آخرین کس که ری را بگشود فرظه بن تعب انصاری در ولایت ابوموسی در کوفه از سوی عثمان بود، کار ری راست شد، و عاملان آنجا در دز زینبه‌ی فرود می‌آمدند، و در مسجدی در مقابل آن قلعه نماز جمعه می‌گزاردند، و این مسجد در داخل فصیل یا قلعه نازه بوجود آمده قرار داشت.

ص ۳۲۲ س ۲: برای ترجمه این عبارت به ص ۸۷۳ س ماقبل آخر رجوع شود.

ص ۳۲۲ س ۸: مفاد این عبارت پیش و کم همانند عبارت طردوم این صفحه از مجلد اول است.

ص ۳۲۴ س ۱۷: ری را در پیش روی مسجد جامع در فله کوهی که بر شدن بدان دشوار است دزی است، و چون بسوی این دز بالا روی به همه باههای شهر مشرف خواهی بود.

ص ۳۲۵ س ۶: ترجمه این عبارت در ص ۸۸۵ س ۷ گذشت.

ص ۳۲۸ س ۳: شیخ مفید ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن حسین نیشاپوری که رحمت خدای بر او باد با لفظ خویش در ری در مسجد حود سال جهارصد و هفتاد و شش برای ما روایت کرد.

ص ۳۲۸ س ۷: ابوالفضل بن طاهر گفت: دروازه حنظله در ری است، ابوحنام محمد بن ادریس بن متذر حنظله و پسرش عبدالرحمن بن ابی حاتم بدانجا هستند، و من خانه و مسجد ابوحنام را در این دروازه بیدیدم و دادهای داخل شدم.

ص ۳۲۹ س ۶: شیخ فقیه ابوالنجم محمد بن عبدالوهاب بن عیسی رازی در ری در دروازه زامهران در مسجد غری در صفر سال پانصد و ده برای ما روایت کرد.

ص ۳۳۰ س ۸: معنای این بیت در ترجمه قسیده این تربویه ص ۸۸۳ س ۱۹ گذشت.

ص ۳۳۰ س ماقبل آخر: نماز عیدین در نمازگاه بهتر است از نماز عیدین در مسجدها مگر در مکه که در مسجدالحرام اعفل است... ابوعبدالله علیه السلام فرمود: برایم لازم است

که در عیدین بسوی بیا بان بیرون رود جایی که کرانه های آسمان را بتوان دید .

ص ۳۳۳ س ۱۲ : اما ری منهور را من بدیدم ، و آن شهر بست شکفت انگیز ، نیکو که با آجر های منقش محکم بر نگ آبی آمیخته و رنگ و روغن زده مانند ظروف چینی ، ساخته شده است .

ص ۳۳۴ س ۲ : خانه های ایشان را دیدم که بتمامی در زیرزمین ساخته شده است ، و راه عبور درهایی که بخانه ها می رسد در نهایت تاریکی و دشواری عبور است . این کار را برای جلو گیری از تهاجم شبانه و غارت عساکر می کنند ، واگر خانه های چنین نمی بود کسی در آنجا باقی نمی ماند .

ص ۳۳۴ س ۶ : خانه های این شهر بتمامی در زیرزمین ساخته شده و خانه ها [کذا ، ظ : درها] در نهایت تاریکی و سختی عبور است ، این کار را بجهة کثیر ورود عساکر بخانه های خوبیش می کنند ، که اگر از مخالفان باشند خانه ها را غارت می کنند ، و اگر از موافقان باشند بغضب در خانه ها فرود می آیند ، پس ایشان راه ورود بخانه ها را تاریک می سازند تا از این گرفتاری آسوده باشند .

ص ۳۳۵ س ۹ : مردم ری را هنر نقیب زدن است که در آن هیچ کس بدیشان نمی رسد ، می گویند : بعض از ایشان چندین فرسخ و در زیر آبها مثل دجله و نهر های بزرگ نقیب می ذند ، و نقیب رازی مثل است .

ص ۳۳۳ س ۱۴ و ص ۳۳۷ س ۳ : برای ترجمه عبارت نخستین به ص ۸۷۴ س ۶ و عبارت دوم به ص ۸۷۳ س ۲۱ رجوع شود .

ص ۳۳۸ س ۱۸ : در آنجا ... میدان خربزه (میدان میوه فروشان) شکفت انگیز است .

ص ۳۳۸ س ۲۰ : خربزه خانه (میدان میوه فروشان) نزدیک مسجد جامع است .

ص ۳۴۰ س ۱۷ : بسب فراوانی آب ، میوه ها و باعه ها در خان این شهر زیاد است ... و در آن ضیاع اسحاق بن یحیی بن معاذ و ضیاع ابی عباد ثابت بن یحیی کائب مامون واقع است و این هردو اهل ری هستند .

ص ۳۴۱ س ۱ : معتبر این بیت در ترجمه قصیده ابن کربلیه ص ۸۸۳ ماقبل آخر گذشت .

ص ۳۴۴ س ۱ : نخستین روایت که در باب احداث آتشکده شده است از فریدون ملک است ، و آن چنان است که وی در جایی آتشی یافت که آتش پرستان آنرا بزرگ می داشتند ، و خود را بعبادت آن آتش باز داشته بودند ، فریدون از ایشان در باب آتش و مصلحت و حکمتی که در پرستش آن است پرسش هایی کرد ، ویرا گفتند :

آتش و اسٹھمیان خداوند و مخلوق ویست ، و از جنس آلهه نوریه است ... و برای نور مرانی قراردادند، و بین طبع آتش و طبع نور فرق گذاردند ، و اینکه حیوان مجذوب آن می شود و حود رامی سوزاند، همچون بروانه در شب هنگام ... و غیر اینها از آنجه در شکارشان گاها ان از آهوان و مرغان و وحشی واقع می شود ... و اینکه نور صلاح این جهان است ، و شرف آتش بر تاریکی و تضاد و مخالفت آن با تاریکی . بس چون این خبرهای فریدون گفته شد ، فرمان داد تا پاره ای از آن آتش را بخراسان حمل کنند ، و در طوس آتشکده ای برای آن بساخت. ص ۳۴۵ م ۱ : این آتشکده های دهکانه پیش از ظهور زردشت بن اسمیمان یمیر مجوس بوده است .

ص ۳۴۶ م ۹ : گفته اند: اسکندر جهارده سال شاهی کرد ، و آتشکده ها را ویران ساخت ، و هیربدان را بکشت ، و کتاب دینی ایشان را که زردشت آورد بسوزاند .

ص ۳۴۶ م ۱۳، قزوین وری دهیک پرداز بودند، زیرا این دو شهر بصلح گشوده شدند، آیا نهی بینی که آتشکده ها در این دو شهر بجامانده است .

ص ۳۵۲ م ۱۶ : آن جماعت در دارالاماره گرد آمدند ، و در حجره رکنیه خلوت کردند .

ص ۳۵۲ م ۱۸ : طغول فرمان داد تا ری را آباد کنند ، چون خراب شده بود ، و در دارالاماره هر کبه ای طلای جواهر نشان بیافت .

ص ۳۵۳ م ۱۵ : برای ترجمه این عبارت به ص ۸۸۵ م ۳ رجوع شود .

ص ۳۵۴ م ۱۰ : سیدآباد کوشکی است در ری ، و دیهی است از دیه های آن ، و هر دور ایده شیرین دختر اصفهانی رستم مادر مجدها الدوله بن فخر الدوله بن بویه بوجود آورد، کوشک را بسال سیصد و ندو و چهار احداث کرد .

ص ۳۵۶ م ۱۳، آیا روزگار (یامر گ) دلیران را اینچنین به بله و داعیه می ایکند ؟ آیا زمانه کوچها را اینچنین پست و خراب می کند ؟

ص ۳۵۶ م مافل آخر: معنی این بیت در ص ۸۸۴ م آخر گذشت .

ص ۳۵۷ م ۹: [سیدرضی] مرثیه خویش را بهنگام استماع خبر مرگ صاحب درسوك وی بسرود ، چنانکه با مر کب سرخ در صدر قصیده نوشته شده است ، و دهن بی فاصله پس از نقل تابوت صورت می گیرد ، و آنجه بیشتر مشهور و رائج و معروف است همزمان بودن مرگ و دفن است ، و سیدرضی نیز بناء رناء خویش را براین قرار گذارد .

ص ۳۵۸ س ۱۰ : ای درگاه ، از چه رو رفت ترا آندوه گرفته ؟ آن برد و آن پرده داران

کجا یند ؟

بدون ترس و شرم بگو که سرور من مرده است ، بدین سبب بدهالی و آندوه مرا فرو گرفه است .

مرد آنکس که روزگار از وی حساب می برد ، وی اکنون در خاک خاک شده است .

ص ۳۵۹ س ۸ : صاحب عباد جنان بود که احدی از هر صنف و طبقه در ماه رمضان پس از عصر بمنزل وی در نمی آمد مگر آنکه اقطاع را آنجا بنشد وی می ماند و پس از اقطاع بیرون می رفت ، و سرای وی در هیچ شبی از شبای ماه رمضان از هزار تن اقطاع کشته خالی نبود .

ص ۳۵۹ س ۱۷ : نابوت صاحب را پس از تجهیز وی بیرون برداشت ، و ابوالعباس ضمی برای نماز بر او و سوکواری بنشت ، و چون نابوت بروی دست حاملان پیدا شد ، جمعیت باحترام وی برخاستند و زمین را بوسه دادند ، سپس بروی نماز بخوانند و نابوت را بزنجهن ها در اطافی بیاوینختند ، تا آنکه باصفهان برداشت و در قبری که در آنجاست مدفن ساختند .

ص ۳۶۰ س ۱۶ : ابوالعباس ضمی بخانه خویش ، و ابو عیسی بخانه علی بن کامه که در اختیار او و در کنار شهر واقع بود باز گشتنند . خبر دستگیری ابن حموله شایع شد و دیلمیان بهیجان آمدند و قصد سرای ابو عیسی کردند که سر او هجوم ببرند ، وی دیواری از خانه را که از پشت بسوی صحراء بود خراب کرد ، و از آنجا بیرون رفت .

ص ۳۶۲ س ۶ : در محرم این سال بزرگوار ابو سعد کفیل بصره در دربار سلطان در ری در گذشت .

ص ۳۷۱ س ماقبل آخر : ترجمة این عارت در ص ۸۸۰ س ۲۷ گذشت .
ص ۳۷۲ س ۶ : آبا شاهان دیلم نمی نکری که چگونه برگور های خوبش قبه های رفیع را اوردند و آنها را تا آنجا که می نوانستند استوار و بلند ساختند ناکهنه نشود و از آن غیر ایشان کوچک تر است .

ص ۳۷۸ س ماقبل آخر : او (یزد گرد دوم) را دو پسر بود ، یکی را هرمن و دیگری را فیروز می گفتند . هرمن سجستان را داشت ، و پس از پدرش یزد گرد بر کشور استیلا یافت ، و فیروز بکریخت و بس رزمین هیاطله رسید و از شاه ایشان مددخواست ، و پس از آنکه طلاقان را بوداد باریش کرد . فیروز با این مدد متوجه برادر شد ، و او را در ری بکشت ، و هر دو برادر از یک هادر بودند ، و گفته اند که او را نکشت بلکه اسیر شد و شاهی را از او بگرفت .

ص ۳۷۹ س ۴ : [فیروز] بسوی برادرش هرمن بن یزدگرد که در ری بود شناخت . مادر هر دو یکی و نامش دینک بود ، و در مدائی تدبیر کارهای آن طرف از سوی وی می رفت . فیروز بر برادر دست یافت و وی را زندانی کرد .

ص ۳۷۹ س ۸، پس از او (یزدگرد) هرمن بن یزدگرد (بن بهرام) شاهی بافت، برادرش فیروز پنهان برخاست و او را بکشت و شاهی را بدست گرفت .

ص ۳۷۹ س ۱۳ : در ذکر پادشاهی فیروزبن یزدگرد بن بهرام ، پس از کشتن برادرش هرمن و سه تن از خاندان او .

ص ۳۷۹ س آخر : [تبیع] برادرزاده خویش شمرذوالجناح را بسوی قباد فرستاد، وی با قباد مقائله کرد ، و او را فراری ساخت تا بهری رسید، شمراز دنبال بیامد و قباد را در ری بیافت و بکشت ، و تبع شمرذوالجناح را بخراسان گسیل داشت .

ص ۳۸۰ س ۱۱ ، من می گویم : آنچه ابو جعفر [طبری] در باب قتل قباد در ری ، و دست یافتن تبع بر شهر ها پس از قتل وی یاد کرده ، از منقولات رشت و اغلاط فاحش است و فساد این خبر مشهورتر از آنست که نیازی بذکر داشته باشد ، و اگر ما شرط نکرده بودیم که مطالب کتاب وی را بدون اندک اخلال همه را نقل کنیم صرف نظر کردن از آن اولی بود . و وجه غلط در آن اینست که وی گفته قباد در ری بقتل رسید ، و حال آنکه میان اهل تاریخ در این مهم خلافی نیست که قباد در سالی معلوم و معین بمرگ طبیعی درگذشت ، و مدت پادشاهی وی نیز چنانکه فیلاً ذکر کردیم روشن است ، واحدی نقل کرده که وی گفته شده است مگر در این روایت درج است، و چون وی بمردانو شیر و آن پادشاهی بافت و این مطلب از قصیده فقائقیت امراء القیس مشهور نراست .

ص ۳۸۰ س مقابل آخر : قباد پس از آن با روم جنگ کرد ، و شهرآمد را بگشود ، و شهرهای ارجان و حلوان را بی افکند ، بعد در گذشت ، و پسرش خسرو انوشیروان پس از او بادشاهی نشست .

ص ۳۸۱ س ۳ : این خلدون در تاریخ خود گفته : تبع بزرگمین عراق که ملوك الطوائف بودند درآمد ، و خردابن شاپور بدين هنگام وکیل طوائف بود، وی به ملکی از ملوك اطوانف بنام قباد برخورد و این قباد بن فیروز نبود . قباد منهزم شد ، و ابوکرب (تبیع) عراق و شام و حجاز را بتصرف آورد .

ص ۳۸۱ س ۸ : تا آنکه پهلو بر سر بیماری نهاد، و بازاردل مبتلى گشت و به پادشاهی انوشیروان وصیت کرد ... سپس بزاری درگذشت .

ص ۳۸۵ س ۷ : (رسالة صاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظیم)

صاحب عباد رحمة الله عليه گفت : از نسب عبدالعظيم حسنی مدفون در شجره صاحب بقیه که خدای روان ویرا پاکیزه گرداناد - و ترجمة حال و اعتقاد و میزان دانش و پارسایی وی سؤال کردی، ومن اکنون بدانها پاسخ می دهم، و توفیق در کارها با خداست.

وی ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است، که در وحدت خدای بر او و پدر انش باد. او صاحب ورع و دین و عابد و معروف به امامت و راستی گفتار و دانای امداد دین و فائل بتوحید و عدل و بسیار حدیث و کثیر الروایه بود، وازا بوجعفر محمد بن علی بن موسی و پسر وی ابوالحسن صاحب عسکر علیهم السلام روایت حدیث کند، و از ایشان بسوی وی تعلیمه ها و رساله هائی است، و از گروهی از یاران موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم السلام روایت می کند . او را کتابی است که آنرا کتاب یوم ولیة نام نهاد ، و کتابهای دیگر است که ترجمة ^۱ آنها روایات عبدالعظيم بن عبد الله حسنی است . گروهی از رجال شیعه از وی روایت کنند، همچون احمد بن ابی عبدالله بر قی ، و احمد بن محمد بن خالد ، و ابوتراب رویانی .

وی از خلیفه وقت اندیشه متبد بود ، از این رو بدین عنوان که بیک و قاصد است بطوف بلاذرداخت و سرانجام شهر ری رسید ، و در ساربانان در سکه الموالی در سرای مردی شیعی مسکن گزید ، و در این مامن خدای عن وجل را عبادت می کرد ، روزه روزه می داشت و شبها بنماز می ایستاد ، و پوشیده بیرون می آمد و قبری را که اکنون مقابله قبر اوست ، و راهی آن دو را بهم می پیوندد ، زیارت می کرد ، و می گفت : این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهم السلام است .

خبر وی به شیعیان ری یکی پس از دیگری رسید ، تا آنکه بیشتر ایشان وی را بشناختند. پس از چندی یکی از شیعیان بخواب دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله باو می فرماید که فرد امردی از فرزندزادگان من از سکه الموالی حمل و بنزد یکی درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب بخاک سپرده می شود .

این مرد رفت تا آن باغ را بخرد ، و صاحب باغ نیز خود چنین خوابی دیده بود . پس محل درخت با تمامت باغ را برآهل شرف و تشیع وقف کرد تا پس از مرگ در آنجا مدفون شوند ، حضرت عبدالعظيم رحمة الله علیه بیمار شد و درگذشت و تابوت شد در همان روزه محلی که بقیه اش آنجاست حمل گردید .

۱ - متن عربی این عبارت را تقدیمی است ، و بصورتهای دیگر نیز قابل توجیه است .

فضل زیارت وی : يك تن از مردم ری برای الحسن صاحب عسکر (امام علی النقی) عليه السلام وارد شد، آن حضرت فرمود، کجا بودی؟ گفت، حسین صلوان الله علیه را زیارت کردم. فرمود، اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می کردی، همانند آنکه بودی که حسین صلوان الله علیه را زیارت کنند.

وصف علم وی : ابوتراب (عیبدالله بن موسی) رویانی روایت کرد که از ابی حماد رازی شنیدم که گفت، در سامره بر حضرت امام علی النقی وارد شدم و پاره‌ای مسائل حلال و حرام پرسیدم و جواب فرمود، و چون وداع کردم مرا گفت: ای حماد اگر بر تو در سرزمینت چیزی از امر دین مشکل شود، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی سؤالی کن و سلام مرآ بوی برسان.

آنچه ازوی در توحید روایت شده است : علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبدالله بر قی روایت کند که عبدالعظیم حسنی در خبری طولانی برای من حدیث گفت و فرمود که:

خداوند تبارک و تعالیٰ یکی است، ویرا مثل و مانند نیست، و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه او جسم بختنده اجسام و تصویر دهنده صورتها و آفرینشده عرضها و جوهرهاست.

عیبدالله بن موسی (ابوتراب) رویانی از عبدالعظیم (ع) از ابراهیم بن ابی محمد نقل کند که به رضا علیه السلام عرض کردم، چه می فرمائید در حدیثی که مردم روایت کنند باینکه خداوند با انسان دنیا فرود می آید؛ پس فرمود: خدا تحریف کننده کلام را از موضعش از رحمت خویش دور دارد، بخدای سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نفرمودند بلکه فرمودند، خدای عز و جل هر شب جمعه ملکی را با انسان دنیا فرود می فرستد و ندامی کند که آیا سائلی هست نا اورا عطا کنم، و این حدیث را تا با آخر ذکر کرد.

و بهمن اسناد، از رضا علیه السلام در قول خداوند، وجوه یومئذ ناضرة الى ربها ناظرة، روایت کند که فرمود: [صورتهای اهل بهشت در روز قیامت] درختان است و منتظر ثواب پروردگار خویش عز و جل هستند.

آنچه از آن حضرت در عدل روایت شده است : علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبدالله از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا علیهم السلام روایت کند که [آن حضرت] فرمود: ابوحنیفه از نزد صادق جعفر بن محمد علیهم السلام بیرون می آمد و موسی علیه السلام با وی مواجه شد، [ابوحنیفه] گفت ای بسرگناه از کیست؟ فرمود از سه حال بیرون نیست، یا از خداوند است و حال آنکه از او نیست، که از کریم نبی زبید که بندۀ خویش را بگناهی که کسب نکرده عذاب کند، یا هم از خداوند و هم از بندۀ است، پس از شریک قوی شایسته نیست که بشریک ضعیف ستم کند، و یا از بندۀ است که

از وی نیز هست - پس اگر خداوند او را مورد شکنجه قرار دهد بسبب گناه اوست و اگر ببخشد بکرم وجود خویش است .

عبدالله بن موسی (رویانی) از عبدالظیم از ابراهیم بن ابی محمد روایت کند که گفت رضا علیه السلام فرمود : هشت چیز است که تحقق نمی‌یابد مگر بقضاء خداوند و قدر وی : خواب و بیداری و نیر و مندی و سستی و تندرنستی و بیماری و مرگ و زندگی .

خداوند ما را بسخن ثابت و دائم دوستی محمد و آل وی پا بر جای بداراد، و درود خدای پرسور ما رسول او و جملکی اهل بیتش باشد .

ص ۳۸۸ س آخر : ابوالقاسم عبدالظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید از رام طبرستان به ری در آمد ، و او محدث زاحد صاحب مشهد (بغنه و بارگاه) در الشجره در ری است ، و فیض زیارتگاه است .

ص ۴۰۱ س ۳ ، اما عباس بن عبدالله شهید فرزندانش کمند ، ابیض شاعر از ایشان است . و او ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن عباس مذکور است ، شیخ ابوالحسن عمری گوید : ابیض ، عبدالله بن عباس است ، اما ابونصر بنخاری گوید که : او حسین بن عبدالله بن عباس است و گوید ، در ری بسال سیصد و نوزده درگذشت ، و قبرش پیدا و زیارتگاه است .

ص ۴۰۵ س ۴ : از فرزندان حسین (ع) بودند : علی اکبر ، که نسلی از او نماند ، در واقعه کربلا شهید شد ، و مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود نقی بود ، و علی اصغر که مادرش حرار دختریزدگرد بود ، و حسین (ع) او را غزاله نامید .

ص ۴۰۵ س ۸ : مادرش (علی بن حسین (ع)) حرار دختر کسری یزدگرد بود ، بدین قرار که چون دودختر یزدگرد را بنزد عمر برداشت یکی را به حسین بن علی علیه السلام بخشید . پس ویرا غزاله نام داد ... و می گویند که مادرش از اسیران کابل بود .

ص ۴۰۶ س ۲ : مادرش (حضرت سجاد) ام و لدو نامش غزاله و بقولی سلافه و بقول دیگر اسلامه و بقول دیگر شاه زنان بود .

ص ۴۰۶ س ۴ ، او (حضرت امام حسین) را شفیع فرزند بوده علی اکبر بن حسین زین المأبدین علیهم السلام ، که مادرش شاه زنان دختر خسرو یزدگرد بن شهریار بود .

ص ۴۰۶ س ۷ : نام مادرش (حضرت سجاد) شاه زنان و بقولی شهر بانویه بود . امیر المؤمنین علیه السلام حیرت بن جابر حنفی را بسویی در خاور زمین والی گردانیده بود . وی دو دختر یزدگرد بن شهریار را بنزد آن حضرت فرستاد . آن حضرت یکی از آن دو را بفرزند خویش

حسین علیه السلام بخشدید، که زین العابدین را بزاد، و دیگری را به محمدبن ابی بکر بخشدید که قاسم بن محمدبن ابی بکر را بزاد، و ایشان پسر خاله یکدیگر بودند.

ص ۴۰۷ س آخر : علی بن الحسین (ع) می گفت : من فرزند دو گزینه هستم. چون جدش رسول الله (ص) و مادرش دختر یزد گرد ملک بود، و ابوالاسود سروده :

و عمانا پسری اذ نسل کسری و هاشم بزرگوار ترین کس است که ببروی تعاویند (دعاهای حفظ) آویخته شده است.

ص ۴۰۸ س ۵ : از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود : چون دختر یزد گرد را بیزد عمر بردنده و بمدیته درآوردند، دختران مدینه از بالای بامها برای تماساً جشم بوی بردوختند و مسجد از روشنی صورت او روشن شد... عمر وی را گفت همسری برگزین. فرمود، پس آمد و دست خویش را بر سر حسین بن علی علیه السلام قرار داد. آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام از وی پرسید نامت چیست؟ گفت جهانشاه، فرمود بلکه شهر بانو.

ص ۴۰۸ س ۱۰ : [عمر] فرمانداد نا جهه فروش او (دختر یزد گرد) نداشتند امیر المؤمنین فرمود، بیع دختران پادشاهان هر چند کافر باشند جایز نیست، لکن بوی پیش نهاد کن نا همسری از مسلمانان جهه خویش برگزیند. پس آمد و دست خویش را بر گتفت حسین گذارد. حضرت فرمود : ای کنیز ک جه نام داری؟ گفت : جهانشاه، فرمود بلکه شهر بانویه ... پس علی بن حسین (ع) را بزاد.

ص ۴۰۸ س ۱۵ : مادر حضرت سجاد شهر بانویه دختر یزد گرد بن شهر بار کسری است، و ویرا شاهزادن و جهان بانویه و سلاطه و خوله نیز نامیده اند؛ و می گویند وی شاه زنان دختر شیر ویه پسر خرد پروریز است؛ و نیز می گویند وی بر دختر نوشجان است و قول نخستین درست است؛ و امیر المؤمنین او را هر چیم نامیده بود، و می گویند فاطمه نامیده بود، و سیده النساء (سرور زنان) خوانده می شد.

ص ۴۰۹ س ۴ : مادرش (حضرت سجاد) شاه زنان دختر شیر ویه پسر کسری پسر بروزیر است و گفته اند دختر یزد گرد است ... و در کتاب تذکره آمده است ... و مادرش شاه زنان دختر شاه کشاست، و گفته اند دختر کسری یزد گرد پسر شهر بار است و می گویند نامن شهر بانویه بوده است ... همین دلیل است: نام مادر علی بن حسین سلافه و از فرزندان یزد گرد بود که نسبش معروف و از برترین زنان است، و خوله نیز گفته اند.

ص ۴۱۴ س ۱ : در باب مذهب سر حضرت سیدالشهدا اختلاف گردد اند، آنچه اند بمدیته فرستادند و در کنار مادرش هدفون گردید، و گفته اند در کنار باب فرادیس در دهشق بحالکش سپرده

شد ، و گفته‌اند خلفاء مصرسری را از عسقلان بقاهره نقل و در آنجا دفن کردند، و بر روی آن بقیه معروف به مشهد الحسین را باختند.

ص ۴۱۶ س ۹ : بزرگوار مرتضی ، که خدای از او خشنود باد ، در پاره‌ای از مسائل خویش ذکر کرد که ، سرحسین بن علی (ع) از شام بکربلا بپدتش برگردانده شد و پدان ضمیمه گردید .

ص ۴۲۲ س ۱۳ : سلطان محمد در دوم ذی القعده (سال ۴۹۲) به ری وارد شد و زبیده خاتون مادر برادرش برکیارق را دید که پس از پسر در آنجا بجای وی مانده است ، مؤیدالملک زبیده را بگرفت و در قلعه طبرک محبوس ساخت و از وی به مبلغ پنج هزار دینار خط بسته ، و عزم قتل وی کرد ، معتمدان مؤیدالدوله او را از این کار بر حذر داشتند ، لکن از ایشان نپذیرفت... ویرا به قلعه بالا برد و خفه کرد و چهل و دو سال از عمرش گذشته بود .

ص ۴۲۲ س ماقبل آخر: در این سال (۴۹۲) کار محمد بن ملکشاه برادر برکیارقدونق یافت و قوت گرفت ، او برادر پدری و مادری سلطان سنجراست ، و مادرشان امولد بود ، سپاهیان بکردش فراهم آمدند ، و محمد مؤیدالملک عبیدالله بن نظام الملک را وزارت بخشید ، و قصد برادرش سلطان برکیارق که در ری بود کرد . برکیارق از ری بیرون شد و محمد بدآنجا رسید ، و زبیده خاتون مادر برادرش برکیارق را بدید که در ری بجای پسر مانده است ؛ پس مؤیدالملک زبیده را بگرفت ، و از وی در باب اخذ موال خط و حوالت بسته ، سپس او را خفه کرد .

ص ۴۲۳ س ۱۰ : چون سلطان برکیارق مؤیدالملک را اسیر کرد ، خط او را در تذکره‌اش بمبلغ پنج هزار دینار بدبود ، و این بزرگترین علل در قتل او بود .

ص ۴۳۱ س ۱۹ : ابراهیم خواص در ری بیمار شد ، در مسجد جامع آنجا ، او را بیماری اسهال بود ، و با هر بار برخاستن داخل آب می‌شد ، و غسل می‌کرد ، و به مسجد بازمی‌گشت ، و دور کم نماز می‌گزارد ، یکبار که برای غسل داخل آب شده در میان آب روح از تنش مفارقت کرد .

ص ۴۳۲ س ۱ ، ابراهیم بن احمد بن اسحاعیل ، ابواسحاق خواص از مردم سرمن رأی بود ، وی یکی از شیوخ صوفیان است ، و از کسانی است که بتول و سفر بسیار به تنها می‌بگند و غیر آنجا یاد می‌شود ، و او را مصنفاتی است .

ص ۴۳۳ س ۱۳: و بدآنجا (هرآ) منسوب است ابراهیم ستبه از ابراهیم‌های چهارگانه که ایشان را بدرگاه خداوند شفیع می‌آورند؛ و ایشان: ابراهیم بن ادهم در مکه ، و ابراهیم خواص در ری ، و ابراهیم شیبان در کرمانشاه ، و ابراهیم ستبه در قزوین هستند .

ص ۴۳۴ س ۳: این خواص چنانکه کلام ذهنی مفہوم است زاحد مشهور نیست ، و اسم پدر

- خواص زاهد احمد است ، و ابن جوزی در موضوعات نسب او دا چنین ثبت کرده ، و گفته که خواص زاہد نه است ، و این یکی به تلپیس نام خواص برخود نهاده است .
- ص ۴۳۵ س ۶ : از علم محمد بن حسن باندازه شترباری برداشت .
- ص ۴۳۵ س ۸ : هیچ کس را ندیدم که مسأله‌ای از او پرسند و در آن مسأله بنگردمگر آنکه در جهره‌اش آثار کراحت آشکار شود . جز محمد بن حسن .
- ص ۴۳۵ س ۱۱ : اگر بخواهم بگویم قرآن به لغت محمد بن حسن فازل شده از جهه همساچب وی توانم گفت : و از او نقدر شترباری اکتف برداشم .
- ص ۴۳۷ س ۱۴ : فقه و ادب عرب را در ری بحال کردم .
- ص ۴۴۰ س ۲ : رنبویه ... و آن دیهی است بنزدیکی ری ، علی بن حمزه کسانی و محمد بن حسن شیبانی یارابی خنیفه در آنجا در گذشتند . و همانجا مددون شدند . این دو تن به همراه رشید بیرون آمده بودند . و رشید گفت : امر روز و فرقه و نحو را در رنبویه مددون ساختم .
- ص ۴۴۱ س ۴ : ترجمة این عبارت ، د . ترجمة عن بیهای صفحه ۴۷۲ مجلد دوم باید .
- ص ۴۴۲ س ۱۱ : چون بیماری کسانی در ری سخت شد ، رشید پیوسته بنزد او هی رفت و عیادت می‌کرد .
- ص ۴۴۴ س ماقبل آخر ، و نیز در این سال [۴۹۶] ابوالمظفر بن خجندی در ری کشته شد ، او برای مردم موعظه می‌کرد . و چون از کرسی و نظر مرود آمد ، مردی علوی او را بکشت و علوی نیز کشته شد ، و خجندی در جامع ری مددون گردید .
- ص ۴۴۵ س ۱۰ : چون مرد او بیچ مقنول شد ، یاران دیلمی وجایی وی بکرد هم فراهم آمدند و بشور برداختند . و نتیجه : ائمما بدوں رئیس مسلمانیم هارثک خواهیم شد . بس باطاعت برادر وی ذشمکیر بن زیار - ه بدر خاوس باشد - و در ری بود اجتماع تکردن ، و تابوت هر داویج را برداشتند و رهسیار ری شدند . و در ه از یاران مردانه بیچ در ری بود به همراه برادرش وشمکیر از شهیل (داستقیل) بدرآمد . و در چهار فرستگی (به آن جمع آن از اصفهان می‌آمدند رسیدند و) نا تابوت مردانه بیچ بیاده و با دای بر عده هلاقات تردند ، و این روزی بر هیجان و بر حوش و خروش بود .
- ص ۴۴۶ س ۶ : مهندی این شکران در سو ۸۹۰ س ۲۱ نیز .
- ص ۴۴۶ س ۱۱ : نه تن یاران او از هلاک ساختند و بر آن می‌نشست ، و آنها برای ای ای سران لشکرنی از هنرهای ساختند ، و چون به همت می‌نشست سعادیانش از دور بینها می‌ایستادند . و هیچکس باوی سه نهن نهست جزو هاجران نه بمحض وس این کار قریب داده شده بودند .
- ص ۴۴۶ س ۱۵ : ده تیز و شکران شاهنی می‌کرد ، برای یاران خوبیست تحقیه‌ای از

نقره و برای خود تاجی جواهر نشان بر صفت ناج خسرو اوشیروان باخت .
 ص ۴۴۸ م ۵ : پس از ری رهسپار اصفهان شد و در جمادی الاولی سال سیصد و شصت و پنج بدانجا رسید ، و فرزند خویش عضدالدوله را از فارس بخواند ، و دیگر فرزندانش نیز بشذش گرد آمدند ... ورکن الدوله فرزندان را بوقاقد و ترک خلاف سفارش کرد و ایشان را خلعت بخشید سپس در ماه دجب از اصفهان عازم ری گردید ، و هر روش دیر کشید تادر گذشت .
 ص ۴۵۵ م ۱ : برای او کفن خواستند و نیافتند ، و از شدت شور و تباها کاری دیلمیان رفتن بشهر امکان نداشت ، بنای چار از متولی مسجد جامع جامه ای خریدند و او را کفن کردند ، و آشوب لشکریان افرون شد چنانکه نتوانستند او را دفن کنند ، پس چندان بماند تابوی ناک شد ، سپس دفن کردند .

ص ۴۷۲ م ماقبل آخر : در این سال ایلدگز شهر دی و بلادی را که بدست اینانج بود به تصرف خویش گرفت ، و سبب آن بود که ایلدگزرا با اینانج در برابر ملک داری قرار گرفته بود که بموجب آن همه ساله مالی از وی دریافت می کرد ، اینانج دو سال از پرداخت آن تن زد . ایلدگز برای مطالبه کس فرستاد ; وی کثرت غلامان و حوانی را عندر خویش گرد ، پس ایلدگز اسباب کار را بساخت و عازم ری شد . اینانج را با وی تلاقي دست داد و نبردی عظیم داشت . اینانج شکسته و منهزم شد و قلعه طبری را پناه گرفت و ایلدگز ویرا در آنجا بحصار آورد ، و پوشیده گروهی از مملوکان او را به اعطاء نیول و مال و احسان خویش بفریفت و بفرستادتا اینانج را بکشند ، و ایشان که کفرتی داشتند شهر را بوی تسلیم کردند .

ص ۴۷۳ م ۷ ، در این سال (۵۶۴) میان اینانج صاحب ری و ایلدگز جنگ بود ، و ایلدگز پیروزی یافت و ری را بدست آورد ، و اینانج بگریخت و بیکی از قلاع (طبری) حصاری شد : ایلدگز کس فرستاد و غلامان اینانج را با اعطاء نیول بفریفت نایانج سور خویش را بکشند ، پس او را بکشند و به ایلدگز پیوستند ، ولی ایلدگز با ایشان بوعده و فانکرد .

ص ۴۸۳ م ۸ : معنی این دو بیت در ص ۸۷۲ م ۶ گذشت .

ص ۴۸۵ م ۲ : طبری ... میان کوه و دریا نهاده است ... گورهادر بالای کوه واقع است ...

کوه بلند و بر شهر مشرف است .

ص ۴۸۸ م ۱۱ : طبری بفتح اول و دوم و را و کاف در آخر ، ذی است برس کوه کی در نزدیکی شهر ری ، درست راست مسافری که بخراسان می رود و درست چپ وی کوه بزرگ ری واقع است ، و طبری بقسمت ویران ری متصل است . این قلعه را سلطان طنبل بن ارسلان ... بسال ۵۸۸ خراب کرد ... (طغیل گفت) هر بار که از آنجا بگذرد دستور خواهد داد که آنچه از آن بجامانده خراب شود . این کار چندان ادامه یافت که قلعه بزمینی ساده مبدل شد .

ص ۴۹۳ س ۸ : ترجمه این عبارت در ص ۱۶۷ س ۸۸۷ گذشت .
ص ۴۹۸ س ۱۶ ، طبری کی بفتح طاعی نقطه و باعیک نقطه ورا و در آخر آن کاف است،
نسبت است بجایی در ری که طبریک می گویند ، و قلمه طبریک بدان منسوب است . او عبد الله محمد
بن حسین بن علی طبری کی رازی از آن جاست . کتاب حسان بن حسان را از وی روایت کند ، وابویکر
محمد بن عبدالله بن یزداد رازی نزیل بخارا از او روایت حدیث کند .

ص ۴۹۸ س آخر : بطبریک منسوب است ابومعین حسین بن حسن ، و گفته می شود محمد
بن حسین ، در دمشق از هشام بن عمار و در مصر از سعید بن حکم بن ابی یکور نعیم حدیث شنید ...
از او ابوعبد الله محمد بن احمد بن مسعود بن زبیری ، و ابوبیکر یوسف بن ابراهیم همدانی و احمد
ابن جشم رد روایت کنند ... و حافظ ابوعبد الله حاکم گفت که ابومعین از بزرگان حافظان حدیث است .

ص ۵۰۰ س آخر : ترجمه این عبارت در ص ۱۰۸۷ س ۸۷۲ گذشت .

ص ۵۰۱ س ۳ : و بریک سوی شهر گویی می گیاه است که در آن چیزی نمی روید و آنرا
طبریک گویند . گفته اند ، این گوه معدن طلاست ، جز اینکه نفس بخر جشن وفا نمی کند و بدین
سبب تو کش کرده اند .

ص ۵۰۵ س ۱۲ : چون منوجه در گذشت و نوزد روی کار آمد ، پادشاه تر کان بدبین
هنگام پشتک از فرزندان توزبود ، وی سه پسر داشت که مهمترین و ساحر ترین و دلیر ترین و
مردوار ترین ایشان افراسیاب بود ، پشتک ویراولی عهد و کاردار و سالار سپاه حویش گردانید ،
و دستش را به گنجها و خزینهها بگشاد ، واو را به حرکت بصوب ایران شهر بخونخواهی سالم و توز
بخواند ، و این مهم وی را - سبب حرص شدید در رسیدن بزمایا و رتبهایی که باو اختصاص
می یافت و آمادگی برانگیختگی در پیشستی و سبقت و سرعت در ستیزه و کوتفتن دلیران و
سر و پنجه نرم کردن با ایشان - موافق انتاد .

ص ۵۱۵ س ۱۷ : طفرل (بن ارسلان) طبریک را بدست آورد : امیران خویش را بخواند
و گفت : این فلمه را بجه چیز تشییه توانید کرد ، هر آنکه دوس راما ند که سری بعراب و سر دیگر بمن اسان
در وصف آن سخن صواب نکفتید . این فلمه هاری دوس راما ند که سری بعراب و سر دیگر بمن اسان
دارد . و یکدهان باین سو باز کرده و این قوم را می خورد و دهان دیگر بدان سو بار کرده و آن
گروه را می خورد . من صواب جهان دیدم که آنرا خراب کنم . امرا دیرا نهی کرده و گفتند :
بالای آن برس و آنرا بین سپس هرجه خواهی بکن . طفرل گفت : جمعی از شاهان همت
بتخریب آن می گماردند . اما بس از آنکه آنرا از وراز می دیدند دلخان بینین کار رهنا نمی داد :
و اما من آنرا نحو اهم دید ، پس از تخریب آن جاره ای نیست : و درمان داد نا عرضه از سلاح
و آلات حرب در آن بود بیرون بردند ، پس از این کار هر دم ری را فرمودند نا آنچه از ذخایر

در آن بجامانده غارت کنند، و ایشان نیز تا چند روز همه را ببردند. چون آسوده شدند، ایشان را گفت: ای کسانیکه غارت کردید، اکنون خراب کنید. ایشان نیز کلنگ در نهاده و آنجارا نابود ساختند، و گفت: وی قرب سالی می‌ماند؛ [و] هر بار که بدانجا گذر کند خواهد گفت: لازم است آنجه از آن بجاست خراب شود، این کار همچنان دوام یافت تا آن قلعه بزمینی مبدل شد، و این سال ۵۸۸ بود.

ص ۵۱۷ س آخر: دز زینبدی در داخل محمدیه (مجموعه شارستان و کهن دز ری) فرادردشت، و مهدی بتعییر آن فرمان داده، و بدانجا فرود آمده بود. این دز بر مسجد جامع و دارالاماره اشراف داشت، و در سالهای بعد آنجا را زندان ساختند.

ص ۵۱۸ س ۴: آخرین کس که ری را بگشود قرضه بن کعب انصاری در عهد ولایت‌ابی-موسی در توفه از طرف عثمان بود. پس ری آرام شد و کارگزاران آنجا به دز زینبدی فرود می‌آمدند... قرضه بعدها از طرف علی‌علیه السلام والی کوشه شد.

ص ۵۱۸ س ۹: دز زینبدی در داخل شارستان ری واقع بوده است، و مهدی فرمان داد ا آفرای مرمت نشند؛ و این دز بر مسجد جامع و دارالاماره اشراف داشت، و از آن پس آنجا را زندان ساختند پس خراب شد؛ و بعدها رافع بن هرثمه بسال ۲۷۸ مورد تعییر فرارداد، لکن پس از خروج رافع از ری مردم ری آن را خراب کردند.

ص ۵۱۹ س ۶: ترجمۀ این عبارت با اندک اختلاف همانست که در عبارت فوق وسطور پیش از آن گذشت

ص ۵۲۲ س ۱۸: بجان خوبیش سوگند می‌خورم، که پنهان‌ای از پنهان‌های سویقه که زمین بست آن نرم و بلند آن ریک دموار بی‌گیاه است.

در آنجایند آهوان و شترمرغان نر و گاو ماده وحشی که می‌جرد و مادر جوجه‌های شتر مرغ و شتر مرغ طویل.

و گاو وحشی صاحب دوشاخ، که گویی چون مکانی مرتفع بالا می‌رود اسب نفیس برقع بوشیده‌ای است.

بنزد ما محیوب‌تر است که در آنجا مجاور کسان خوبیش باشیم، و آن پنهان دید نگاه و نشید نگاه ما باشد.

از جو حق لعن شده در ری، که هروفت بآن می‌نگرم داعی مرگ خود نعائی می‌کند. می‌کویند، شکیبا باش و سازکاری کن، می‌گوییم: دیر کاهی است که صیر می‌کنم ولیکن نمی‌بشم

که صبر سودمند باشد .

ای کافی عطا و جایزه من میان ایشان تقسیم شده بود ، و ناقه قسوی من مرا در صحرا می تازانید .

ناقه‌ای که گویی بدان هنگام که دو دستش در دوین سخت می کوشد دودست شناگری است که در آبی آنبوه به پیش رانده می شود .

آیا خوبی را همسنگ کافری قرار دهم ، که هرگاه ایشان بتمامی بعیرند چنانست که مگر در آن قلمه مرده باشد .

جوسق ملعون که در اینجا یاد کرده دز فرخان است .

ص ۵۲۷ ماقبل آخر : [درری] دانشمندانی میزانند ... و در آنجا مجلس‌ها و مدرسه‌ها و استعداد هاست ... واعظ ازفقة و رئيس از علم ومحسب از شهرت و خطيب از ادب خالی نیست، آنجا (ری) یکی از مفاخر اسلام و امهات بلدان است؛ در آن متایخ و بزرگان و فاریان و پیشوایان و زاهدانند ... واعظ انشان را هنر سخنداوی است .

ص ۵۳۸ م ۱۰ : شیخ واعظ نصیر الدین عبدالجلیل بن ابیالحسین بن ابی الفضل فزوینی عالمی فسیح و دیندار است : اور است: کتاب بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، کتاب البراهین فی امامۃ امیر المؤمنین (ع) ، کتاب السؤالات والجوابات در هفت مجلد ، کتاب مفتاح العذکیر ، کتاب نزیه عایشه .

ص ۵۳۹ م ۳ : ولادتش بسال پانصد و چهار بود ، و بعد از سال پانصد و هشتاد و پنج درگذشت .

ص ۵۴۰ م ۵ : این فناد درسینه خود روایت کند که جدش امام شمس الدین محمد نعمانی در مدرسه سلطان محمد شاه در ری مدتی دراز درس می گفت . چون شاه درگذشت و مسدم را اختلاف افتاد بینداد بازگشت .

ص ۵۴۰ م ۱۶ ، چنین گوید بنده ناتوان گناهکار نیازمند به رحمت خدای تعالی ، علی پسر احمد مشهدی عروی معبر معروف به امن کاشانی، که خداوند یايان کار او را نیکو گرداند بحق محمد و اهل بیت باک او ، که : هر ۱ حدیث گفت استاد و سورم شیخ پیشوای عابد زاهد بشیوه ان ملت و دین حجۃ الاسلام و المسلمين عمام حاج و حرمین باز مائده استادان میرزا ، ابوالفضل محمد بن شیخ قطب الدین راوندی که خدای او را رحمت تئناد ، و هر ۱ در مدرسه خود در شیر ری در محلت باب المصالح در یکی از ماههای سال پانصد و نود و نه بقراءت بنزد خویش احائز فرمود .

ص ۵۴۲ س ۱۱ : خاندان وزان در ری خاندان دانش و فضیلت است، اصل ایشان ابوسعده عبدالکریم بن احمد وزان رازی است، یکی از اجداد ایشان چیزها را وزن می کرد و بوي منسوب شدند.

ص ۵۴۴ س ۳ : در آنجا (ری) کتابخانه نوبنیاد است.

ص ۵۴۴ س ۵ ، کتابخانه در پایین روده در نیمی (کاروانسرائی) است.

ص ۵۴۴ س ۷ ، صاحب آنجا را کتابخانه کرد، کتاب زیادی ندارد.

ص ۵۴۵ س ۷ : نیازمن تنها برای حمل کتابها به چهارصد شتر یا بیشتر است.

ص ۵۴۵ س ۹ : کتابهای من به هفتصد شتر نیاز دارد.

ص ۵۴۵ س ۱۱ : از کتب چندان گردآورده که جز او هیچکس بدان حد فراهم نیاورده بود، چنانکه برای نقل آنها به چهارصد شتر احتیاج داشت.

ص ۵۴۵ س ۱۵ : کتابخانه من مشتمل بردویست و هفده هزار مجلد کتاب است.

ص ۵۴۶ س ۶ : ابوالحسن بیهقی گفت: و من می گویم کتابخانه‌ای که در ری است بس این مطلب (حمل کتب با چهارصد شتر) دلیل است، پس از آنکه سلطان محمود بن سبکتکین آنرا بسوزاند، من آنجا را مشاهده کردم، فهرست باقی آن کتابها را ده مجلد یافتم.

ص ۵۴۷ س ۴ ، صاحب عباد در همان روز درگذشت؛ و ابومحمد کتابدار (ظاهر) جهه خدمت در خانه او بود و (بحقیقت) جاسوس فخرالدله بود، و خبر درگذشت صاحب را بغیر الدواه برد. وی معمتمدان و خواص خوبیش را بفرستاد تا مرافق خانه صاحب و خزان وی باشند... تمامی آنجه در خانه و خزینه‌های صاحب بود به سرای فخر الدواه منتقل شد.

ص ۵۴۹ س ۷ ، معنی این بیت در ترجمه قصیده ابن کربویه ص ۸۸۳ س ۱۹ گذشت.

ص ۵۵۲ س ۱۶ : ترجمة شش سطر اول این عبارت در ص ۸۷۳ س ۲۱-۲۵ گذشت، و ناقی جزین است.

آن تاجران از فرما خارج می شوند و مشک و عود و تمامی آنجه را که از ملک فرنگ با خود آورده بودند معامله می کنند، پس به انتظاکیه می آیند. سپس از آنجا به بنداد و پس از آن به ابهه می روند اما باز رکان صقالیه (= اسلام)، مردم سرزمینهای شمال غربی بحر خزر، فیا پل بین جبال اورال و دریای آدریاتیک) پوستهای روباه و خز از دورترین نقاط صقلیه حمل می کنند و بدریای روم می آیند و صاحب روم از ایشان عذریه می ستدند، سپس در دریا سیر می کنند تا به سکوی یهود می رسد، بعد به صقالیه نقل مکان می کنند، یا آنکه از دریای صقالیه از راه نهر صقالیه طریق خلیج خزر را در پیش می گیرند و صاحب خزر از ایشان عذریه می ستدند، پس از آن به بحر خراسانی می روند، و چه با سوی جرجان خارج می شوند و همگی آنجه را که با حاویش دارند معامله می کنند، و بزوی همه اینها به ری می رسند.

ص ۵۵۵ س ۱ : همانا که که آنجا (ساربانان) شارعی است که شارستان ری را می شکافد، در میانش نهر آب جاری است و در دوسویش درختان سردرهم کشیده پیوسته است، و میان آنها بازارها احاطه دارد.

ص ۵۵۵ س ۸ : برشهر ری کوهی معروف به طبرک مشرف است . . در آن معادن طلا و نقره است که دخلش بخرچش وفا نمی کند

ص ۵۵۵ س ۱۱ : به ترجمه عربی ص ۴۰۷ مجلد دوم رجوع شود .

ص ۵۵۵ س ۱۴ : پس ذکر کانهای طبیعی و شگفتیهای معدنی را آغاز می کنم که سود آن عام است ... جون بر فن شریف و تجارت پرسود تصعیدها و تقطریها و انواع حل کردنها و آهکی کردنها دست یافتم در باره سنگهای معدنی و گیاههای طبی در دل شکی پدید گردید، و اشتباہی پیش آمد . پس لازم دیدم بدنبال سنگهای خام معدنی و منابع بروم و باکسب خبر و وصف مراد به شیز رسیدم .

ص ۵۵۶ س ۴ : برای ترجمه این عبارت به ص ۸۹۹ س ۱۲ (لخت اخیر) رجوع شود.

ص ۵۶۰ س ۹ : برای ترجمه این عبارت به ص ۸۸۸ س ۲ (لخت اخیر) رجوع شود .

ص ۵۶۱ س ۱ در آنجا (کشود چین) ظروف چینی است که آنها را خواصی است. این ظروف بر نگ سفید شفاف و غیر شفاف است که از آنها بکشور ما چیزی نمی رسد، و آنچه بنام ظروف چینی در اینجا معامله می شود ساخته هند است در شهری که آذرا کولم می گویند . ظروف چین از آن محکم تر و در بر از آتش با دوام تر است ، سال چند سفید است ، می گویند از آن زهر می تراود ، و سفال کولم بسیاری می زند .

ص ۵۷۱ س ۶ : از ری . . جوادوز و سوزنهای گالان حمل می شود .

ص ۵۷۱ س ۲۱ : معنای این عبارت بقریب قبل از آن در متن درج افتاده است .

ص ۵۷۲ س ۱۶ : ایشان را جامه های رازی است که در هیچ نقطه دنیا جز شهر ایشان بدین نوع بعمل نمی آورند ، جامه ای از آن را که تکییر (= مساحت) آن دویست و چوب (بدست) مربع بود دیدم که به ده هزار درهم معامله شده بود .

ص ۵۷۴ س ۱ : ایشان (اهل ری) را تماهی سفید شاغانه و طیسانهای سفید ممتاز است.

ص ۵۷۵ س ۳ : افزار های بسیاری از جوب ، از شاهدها و جز آن از نمکدانها و نگکیرها می سازند .

ص ۵۷۵ س ۶ : شانه سازان را در ری، صنعتی طربن است ، شانه هایی در نهایت خوبی می سازند که آنرا (می خرند) شهر خارا دیگر هدبه می برند. افزارها و وسائل فرآهم آمده از جوب خلیج (خندنگ) است. اصل جوب آنها در طبرستانست و در آنجا از آن می گیرند ، و آن جویی است که

ظرافتی ندارد و بری می‌برند، و مردم ری بار دیگر در دستگاه خراطی قرار می‌دهند و لطیف و
ظریف می‌کنند و سپس با نوع نقشها می‌آرایند؛ و از ری بهمراه شهرها حمل می‌شود.

ص ۵۷۶ س ۶: برای معنی این عبارت رحوع شود به ص ۸۸۸ س ۲.

ص ۵۸۱ س ۱: معنی این عبارت در ص ۸۸۸ س ۱۴ گذشت

ص ۵۸۳ س ۹ و ۱۲: از ری محصولانی برداشت می‌شود که برای فروش شهرهای دیگر
می‌برند، مانند پنبه که شهرهای عراق و آذربایجان حمل می‌شود.

ص ۵۸۴ س ۹: معنی این بیت در ترجمه قصيدة ابن کربلائی ص ۸۸۳ س ۱۷ گذشت.

ص ۵۸۶ س ۲: و اینکه انگور را تا فصل زمستان نمی‌توانند بدمست بیاورند، و در
ری نوعی از انگور است که ملاحتی می‌نامند، دانه‌هایش مثل دانه‌های غوره خرما و خوشه اش
مانند خوشه خرماست، با که صدر طل می‌شود. این نوع تا زمستان می‌ماند، و در سراسر
زمستان از ری تغزیه حمل می‌شود. با وجود درختی دانه‌ها بوستش نازک و طعمش نیکوست.
در ری نوعی دیگر از انگور است شبیه رازقی، جز آنکه کنچاره و نفل آن سیار ناجیز است،
چون آنرا می‌چینند در سایه می‌گذارند تا بصورت مویز درآید، و مویز آن سیار نیکوست،
و شهرهای دیگر می‌برند.

ص ۵۸۷ س ۱۷: واژه‌هایی... اشاره‌یار و معروف به تهرج و معروف به اهلی است، و بهمراه
خارج ری از آثار صدهزار و از شفالوی خشک کرده هزار رطل بسوی سلطان (حلیقه) می‌برند.
ص ۵۸۸ س ۱۵: در ری یک تن مجوسی مقیم بود که بسال سیصد و سی و سه در گذشت، و
من او را بدیدم و می‌شناختم. وی از سالی تا بسال بعد لشکر خراسان و همارا هان و فرماندهان
ایشان را شرایی در نهایت خوبی با لوازم و توابع آن می‌داد.

ص ۵۸۹ س ۱۸: غالب کار مردم جبال جملگی گوسفندداری است، و غذاي ایشان بیشتر
شیر و مشتقات آن است، و حتی پنیر ایشان ببلاد دیگر حمل می‌شود.

ص ۵۹۰ س ۴: بر مردم جبال بیشة گله داری و بر سفره غذاي ایشان شیر و فرس آورده
های آن غالباً است، ایشان را از محصولات شیر همانند ماستینه (ماست و دوغ و روغن و کشک و
غیره) و پنیر که به بسیاری از بلاد می‌برند و بخوبی ستوده شده، انواع معطر ولذیذ است.

ص ۵۹۱ س ۹: کامکار دهقانی بود در نواحی مرو، و گل کامکاری بوی منسوبست و این
کل سخت سرخ است - و آن عمامت است که در ری قصرانی و در عراق و جزیره و شام جوری
کویند که منسوب است به قصران و آن قریه‌ای است در ری، و به شهر جور (= گور) که از شهر
های فارس است.

ص ۵۹۳: ترجمه عربیهای این صفحه در متن همین صفحه با تقریبی درج آمده است.

ص ۵۹۸ س آخر : من های ایشان مختلف است . من ری شمشد (ششصد درم سنگ) ورطل ایشان سیمده است و من جاهای دیگر این افليم چهارصد است : در ری گوشت را بطرل و افزار های عقاقيزی و داروبی را به من خراسان وزن می کنند .

ص ۶۰۰ س ۴ : مردم ری (در خصلت) به صفت مردانگی باز می گردند، و ایشان را زیر کی و تجارب است .

ص ۶۰۰ س ۹ : شریفان و بختندگان از اهل ری و خارجیان مقیم در آن شهر به اصناف مردانگی و انواع سروری و ریاست مخصوص و ممتازند .

ص ۶۰۰ س ۱۴ : نیستند نیز خاطرتر از مردم ری ... و نه ذیرلکن و چرب سخن قر از مردم فسا و نابلس رسیں ری بعد نداد .

ص ۶۰۱ س ۱ : (ری را) دانشمندانی شریف و عوامی زیر ک وزنانی باندیش است، این شهر دارای محلت هائی نیکو و وسیع ، لطیف ، نیکو هیأت و تمیز است. مردمش را جمال و خرد و آبین و فضیلت است . در آنجا مجالس و مدارس و استعدادها و هنرها و طرحدارها و مکرمتها و پیشگیهای است، مذکر (پند دهنده و واعظ و باد دهنده) از دانش فقه ، و رئیس از علم و محاسب از حسن شهرت و خطیب از ادب خالی نیست... در آنجا مثایخ و بزرگان و قاریان و پیشوایان و جنگیان و صاحبان عزم استوار است ... و اعظما نشان صاحب این فنند .

ص ۶۰۲ س ۱ : مردم آنجا (ری) را بلیدی و غفلت و ذکاء است ... و با ایشان دلیری در ریختن خون و کشن است .

ص ۶۰۲ س ۵ : سپس در شما (مردم همدان) ... بخل مردم اصفهان و بی حیائی (یا احمقی) (یا قوت : بی شرمی) مردم ری است .

ص ۶۰۲ س ۸ : و ری بالازر از آنست که ما وصف کردیم ، جزو آنکه آیشان اسهال می آورد و خربزه ایشان می کشد و عالمتان گمراه می کند ، بیشتر کشته راه آگاو است، هیزم کم و فتنه انگیزی بسیار، گوشتهها پیر و ناپذ است و دلها سخت و افراد جماعت منکراند .

ص ۶۰۲ س ماقبل آخر : ری سرایی است راحت و آرام ، آنجا را سایه های گسترده دلکش است .

بن بز های نری (مردم ری) که ایشان را کسی نیست که در بختندگی خودی نشان بدهد .

شعر در آنجا بازاری ندارد و سودی نمی رساند، ولو اینکه نابغه بدانجا بیاید .

ص ۶۰۳ س ۳ : از ختم خداوند دوری گزین و بسوی کسی (از مردم ری) میل مکن .

و در ری کسی نیست که شایستگی نام احمد را داشته باشد.

ص ۶۰۳ س ۱۵ : نیکوتربن ایشان (مردم جبال) از جهة رنگ مردم ری هستند، و باقی سپزه‌اند.

ص ۶۱۰ س ۷ : مردم ری نامهای خویش را تغییر می‌دهند، و علی و حسن و احمد را علکا و حسکا و حمکا می‌گویند.

ص ۶۱۰ س ۱۰ : زبانهای ایشان (مردم جبال) مختلف است، اما در ری راء بکار می‌برند، می‌گویند راده را کن.

ص ۶۱۰ س ۱۲ : در زبانهای اعجمیان قریب المأخذتر از زبان مردم ری دیده نمی‌شود.

مجلد دوم

ص ۷ س ۸ : اما مجوسان (همان) باستانی ، ایشان فرقه‌ای پیش از زردهشت بوده‌اند ، و از ایشان تعلیم خالص و بسیطی که زردشت در شریعت خویش آنرا نیاورده باشد بدست نیست بلکه ایشان خود قوم وی و یا از مهرپرستان بوده‌اند ، لکن بچند اصل قدیم معتقد‌اند و آنها را بدین خویش می‌افزایند ، این اصول از شرایع مهرپرستان و یا فدماء حرانیان مأخوذه است. ص ۱۶ س ۱۱ : این کتاب در دوازده هزار پوست باطلان نوشته شد ، و در آن وعد ووعید و امر ونهی و غیر اینها از شرایع و عبادات درج بود . . . و اسکندر قسمی از این کتاب را بسوزاند.

ص ۱۶ س ۱۵ : اسکندر کتاب دینی ایشان را که زردشت آورد بسوزانید ، و گفته‌اند که آن کتاب در دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود ، و در آن همه اموری که در گذشته بود و در آینده تا قیامت اتفاق خواهد افتاد مذکور آمده بود .

ص ۲۰ س ۱۸ ، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئان و نصاری و مجوس و کسانی که شیلک برای خداوند قرار دادند ، همان‌که خداوند میان ایشان در روز قیامت حکم می‌کند ، خداوند بر هر چیزی شاهد و گواه است .

ص ۲۱ س ۲ ، پیروان دین‌هایی که ذمی‌ Hustند چهارند: یهود ، نصاری ، مجوس ، صابیان.

ص ۲۱ س ۶ : هر گاه ذمی از دین خویش بدینشی که پیروانش بشرط برداخت جزیه می‌توانند بر آن دین بمانند برگردد ، مانند اینکه یهودی نصرانی یا نصرانی یهودی یا مجوسوی شود ، وی نیز بر آن دین باقی گذاشده می‌شود

ص ۲۱ س ۱۱ ، با آنانکه بخداوند ایمان فیاوردن کارزار کنید ... از شانی که باشان کتاب داده شد نا جزیه بپردازند ... تا آخر آیه .

ص ۲۱ س ۱۴ ، و ایشان (اهل کتاب) یهود و نصاری هستند ، و اصحاب ما گفتند که مجوس حکم‌شان حکم یهود و نصاری است .

ص ۲۱ س ماقبل آخر ، جاخط گفت ، از سخنان زردشت است که «خداآوند تنها بود»، چون تنها ایش دیر کشید اندیشه کرد ، و از اندیشه‌ای ابلیس (اهریمن) بزاد ، و چون در پیش او ظاهر شد و قصد کرد که ویرا بکشد ، از وی امتناع کرد و خودسری نشان داد ، پس چون امتناعش را بدید تا مدتی او را بحال خود بازگذارد .

ص ۲۲ س ۵ : از او (محمدبن حسن) . از محمدبن سنان ، از حضرت رضا عليه السلام روایت است که گفت ، از آن حضرت از نکاح زن یهودی و زن نصاری برسیدم ، فرمود ، باکی نیست ، پس گفتم : نکاح زن مجوسی ، فرمود ، ضرری ندارد ، یعنی به نکاح متنه .

ص ۲۲ س ۸ : از او (محمدبن حسن) ، از ابی عبدالله بررقی ، از ابن سنان ، از منصور صیقل از ابی عبدالله عليه السلام روایت است که فرمود ، باکی نیست اینکه مرد زن مجوسی را بنتکاح نمتع در آورد .

ص ۲۲ س ۱۰ ، از او (محمدبن حسن) ، از بررقی ، از فضیل بن عذریه ، از حماد بن عیسی ، از یکی از اصحاب‌ما ، از ابی عبدالله عليه السلام مثل آن حدیث روایت شده است .

ص ۲۲ س ۱۴ ، درخبر است که ، مجوس را پیامبری بود که او را کشند ، و کتابی بود که آنرا بسوختند ، پیامرشان کتابشان را در دوازده هزار پوست گاه آورد .

ص ۲۳ س ۲۰ ، مذاهب جهانیان (ترکیب یافته) .. از مذهبی که پیر وان آنرا کتاب آسمانی محقی است مثل یهود و نصاری ، و از مذهبی که دارای شبہ کتابی است مثل مجوس و مانویان ، و از مذهبی که پیر وان آنرا کتابی نیست اما نماریف و احکامی دارد مانند مقدماتیان نخستین ، و از مذهبی که آنرا کتابی و تعاریفی و احکام شرعیه‌ای نیست همچون فلاسفه .

ص ۲۴ س ۲ ، مسائل مجوس جملکی بر محور دو قاعده دورمی‌زند ، یکی بیان سبب آمیختگی روشی بتاریکی ، دوم بیان سبب رهایی روشی از تاریکی .

ص ۲۴ س ۷ ، خیر و شر و صلاح و فساد و یاکی و پلیدی از آمیختگی روشی و تاریکی حاصل می‌شوند؛ و اگر این دو بهم در نمی‌آمیختند جهان را وجودی نبود ، و این دو در کارزار و نبرد با یکدیگر حواهند بود تا آنکه روشی بتاریکی و خیر و شر پیروز شود .

ص ۳۶ س ۱۰ ، معنی این بیت در ترجمه قصیده ابن کربلیه مذکور در ص ۸۸۲ گذشت.

ص ۳۶ س آخر ، آتشکده‌ای دیگر واقع در بینه سیروان و ری ، که بتهایی در آن بود و انوشیروان آنها را بدرآورد ، و گفته‌اند انوشیروان ، این آتشکده را بدید ، و در آن آتش مقدس عظیمی بود ، و آن آتش را بمحل معروف به بر که (در تپه میل فعلی) . زمین اطراف این تپه بست است ، و هنوز هم در موقع بارندگی در آن آب جمع می‌شود و صورت بر که ای را بیدا می‌کند) منتقل گردانید .

ص ۴۲ س ۱۵ ، مردم ری پیر و طریقت سنت و جماعت بودند ، تا آنکه احمدبن حسن

ماردانی بر ری دست یافت و تشیع را در آنجا ظاهر گردانید ... این مهم بروزگار المعتمد عباسی و سلطان احمد بر ری بسال ۲۷۵ هجری بود .

ص ۴۳ س ۶ در ری غلبه با حنفیان است ، و ایشان نجاریه‌اند ، مگر دهستانهای روزگارها که ایشان زعفرانیه‌اند و در مسأله خلق قران سکوت دارند... و در ری حبلى زیادند و مردم را بسوی ایشان کششی است ؛ و عوام در خلق قران از فقهای پیروی می‌کنند(با این نسخه بدلاً اضافی ، معظم فقهیان بر مذهب شافعیند)

ونیز: بیش نمازهای جامع مهدی مختلفند: یک روز حنفیان راست و یک روز شافعیان را .
ص ۴۳ س ۱۲ : مردم شهر ری سه فرقه بوده‌اند : شافعی، که شماره ایشان کمتر؛ و حنفی، که شماره ایشان بیشتر ؛ و شیعه، که شماره ایشان بسیار زیاد بوده است . زیرا نیمی از مردم این شهر این مذهب داشتند؛ و مردم دهستانهای درمیانشان جزو شیعه واند کی از حنفیان نیست، و از شافعیان یک تن هم در میان مردم روستا وجود ندارد .

ص ۴۳ س ۱۶ : مردم ری شافعی و حنفی هستند ؛ و شماره پیروان شافعی از پیروان حنفی کمتر است ؛ و در میان ایشان نمازاعات و کشمکش‌های دینی بسیار رخ می‌دهد چنان‌که منجر بجنگهای بزرگ می‌شود ، و در همه آنها پیروزی پیروان شافعی راست با وجود کمی شماره ایشان .

ص ۴۹ س ۱ : هرگاه دوستی وصی رسول ، علی علیه السلام رفض و شیعه بودن است، پس من را فضی ازین بندگانم .

ص ۵۰ س هایی آخر : پس قبر برآ که اکنون مقابل قبر اوست ، و راهی آن دورا بهم می‌پیوندد ، زیارت می‌کند و می‌گفت : این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهم السلام است .

ص ۵۱ س ۱۰ : سپس بری درآمد، و در سار بازار در سکه‌الموالی در خانه مردی شیعی مسکن گزید .

ص ۵۱ س ۱۵ : خبر وی بشیعیان ری یکی بس از دیگری می‌رسد ، تا آنکه بیشتر ایشان وی را بیناختند .

ص ۶۱ س ۱ : در ری در باب خلق قران ، و نیز در قزوین بین فریقین (شیعه و سنی) نمازاعات و مذااعات دینی رخ می‌دهد .

ص ۶۱ س ۸ : در شهر ری نیز فتنه‌ای بزرگ میان سنی و شیعه روی داد ، و مردم آنجا پیرا کنندند ، و گروهی آشته شدند ، و این شهر و باره‌ای از شهرهای دیگر بسیار سبب خراب شدند .

ص ۶۲ س ۳ ، منازعات و کشمکش‌های دینی میان مردم ری رخ می‌دهد چنانکه بجنگهای بزرگ می‌کشد ، و در همه آنها پیروزی پیروان شافعی راست ، با وجود کمی شماره ایشان .

ص ۶۵ س ۲ : زیرا غیرممکن است که خدای تعالی بصفتی زائد بذات خویش متصف شود ، اعم از اینکه آن صفت را معنایی ، یا حلول کننده‌ای و یا صفتی جز این دوروار دهیم ، زیرا وجود وجود مقتضی بی‌نیازی از تمام چیزهای است .

ص ۶۵ س ۴ ، آنچه از اعتقاد در میان طایفه معترض به عمومیت دارد این قول است که خداوند تعالی قدیم است ، و قدیم بودن مخصوص ترین صفات برای ذات اوست ؛ و صفات قدیم‌را از اصل نفی کنند ، و گویند : خداوند بذات خویش عالم است ، بذات خویش تواناست ، بذات خویش زنده است ، نه بعلم و قدرت وحیاتی که صفات قدیمی باشند .

ص ۶۵ س آخر ، واژ مذهب اشعری است اینکه هرچه موجود باشد پس رواست که دیده شود ، و آنچه دیدن وی را جایز می‌کند وجود است ، و خدای تعالی موجود است پس این درست است که دیده شود .

ص ۶۶ س ۴ ، فرقه مجسمه رؤیة خدای تعالی را جائز می‌پندارند ، چون معتقد‌ند که وی جسم است ، و اگر بتجرد وی عقیده می‌داشتند رؤیت او را در طریقت خویش روا نمی‌دانستند .

ص ۶۶ س ۱۷ : دلیل بر امتناع رؤیة خداوند آنکه وجود وجود مقتضی تجرد وی و نفی ججهه و مکان از وی است . پس ناگزیر رؤیة از وی متفق خواهد شد .

ص ۶۷ س ۱ : بر نفی رؤیة خداوند بجهشها در جهان و نفی تشییه از وی انفاق کردند .

ص ۶۷ س ماقبل آخر : جبر بدرستی و واقع نفی فعل از بند و نسبت دادن آن به پروردگار تعالی است .

ص ۶۸ س ۸ : گفت ، خدا آفرینشده کارهای بندگانست ، خیر آن و شر آن ، نیکوی آن و رشت آن ، و بند کسب کننده آنست ، و برای قدرت بوجود آمده و حادث شده در بندگه تاثیری ثابت می‌کند ، و نام آنرا کسب می‌نهد بروفق آنچه اشعری ثابت می‌کند .

ص ۶۸ س ۱۲ : همانا که خداوند است که بوجود آورنده کار هاست ، و بندگه کسب کننده آنست ، و برای قدرت بندگه در کار ائمی قرار نداد ، بلکه قدرت و مقدور بقدرت خدای تعالی واقع می‌شود ، و این اقتضان همان کسب است .

ص ۷۰ س ۹ : اتفاق دارند براینکه بندگه قادر است ، بوجود آورنده کارها خویش از نیک و بد است ، و در سرای دیگر ، از ثواب و عقاب سزاوار آنست که کرده است .

ص ۷۰ س ۱۱ ، اتفاق دارند که حکیم جز صلاح و خیر کاری سکند ، و بر حسب حکمت رعایت مصالح بندگان واجب است .

ص ۷۰ س آخر : (مشبهه) گویند: پیشیبان اجتماع کردند که قرآن کلام خدا غیر مخلوق است ، و هر که گوید قرآن مخلوق است او کافر است .

ص ۷۱ س ۴ : یکی از دعاة صاحب را شنیدم که می گفت: مردم سواد ری در همه چیز نسبت بعن نرم شده اند جز در خلق قرآن .

ص ۷۱ س ۹ : شکفت است که زعفرانیه گویند ، کلام خدا غیر اوست ، و هر چه غیر خدا باشد مخلوق است ؛ و با وجود این گویند: هر که بگوید قرآن مخلوق است ، او کافر است .

ص ۷۲ س ۱۵ : اما اشعریان براین راه رفته اند که حسن و قبیح مستفاد از شریعت است ، و آنجه را که شرع بآن امر کرده حسن ، و آنجه را که نهی کرده قبیح است .

ص ۷۳ س ۱۲ : مذهب او (ابوالحسن اشعری) در وعده و وعد و اسامع و احکام و سمع و عقل از تمام جهات مخالف معترض است .

ص ۷۴ س ۲۱ : آن دو (حسن و قبیح) عقلی است، برای علم به خوبی احسان و نیکوکاری ورشتی ستم و بدکاری بدون شرع .

ص ۷۸ س ۱۷ : هرگاه دوستی خاندان محمد راضی گری است ، پس جن و انس گواهی بدهند که من راضیم .

ص ۷۸ س آخر : درود فرستادن بر بیامبر در هردو تنهد واجب و رکنی از ارکان نماز است ، و شافعی در تشهید اخیر بر این قول است ... مالک و او زاعی و اوحنیفه و یاران وی غیر واجب دانند .

ص ۷۹ س ۶: ای خاندان رسول خدا، دوستی شما از سوی خداوند در قرآنی که فرود فرستاده است واجب آمده است، از افحصار بزرگ همین برای شما کائی است که شما انسانی هستید و هر که در نماز درود بر شما نفرستد ویرا نمازی نیست.

ص ۸۰ س آخر : چنین اتفاق افتاد که من بسال ۶۱۷ که از بیشاپیش تانار هنگر و حتم برو ویرانه ری گذشم، و دیوارهای ویرانه آنجارا بپادیدم . (سبز را) از مردی از علاوه آنجا پرسیدم گفت ... مردم این شهر سه دسته بوده اند : شافعی ، که شماره ایشان کمتر بوده است ؛ و حنفی ، آنکه شماره ایشان بیشتر بوده است؛ و شیعه ، که شماره ایشان بسیار زیاد بوده است ... پس آنس کشمکش و منازعات دینی بین سنی و شیعه در گرفت . و این محلات های حراب به عی پیغمبر محدثیانی شیعه و حنفیه است ، و این محلات معروف شافعیه نجاما نده نه دوچکشی برین محلاتیانی ری است .

ص ۸۲ س ۲۰: پیشمارهای جامع ری محتلندند: یک روز برای حنفیان و یک روز برای نافعیانست .

ص ۹۰ س ۱۰ : مردم در آنجا زمین را می گشند و تکه های خاز و سراغ را نهیں بندست

می آورند ، و در آنجا گنجهایی است که در هر زمانی چیزی از آن ظاهر می شود ، زیرا آنجا پیوسته تختگاه مملکت بوده است ؛ و سال شصت و چهارده در زمان اغلب کوزهایی در آنجا پیدا نشد که در آنها دینارهایی عجیب بود و شناخته نشده ضرب کدام پادشاه است .

ص ۹۲ س ۱۳ : چون اختیار برزو [بن طهماسب از فرزندان فریدون = زاب] افتاد ، زال و فارن و طوس و گستهم و گشاد و دیگر پیشوایان و بزرگان باوی بیعت کردند ، و ایشان بسدر ری مقابل افراسیاب بودند . . . سفیران میان زو و افراسیاب شد آمد داشتند . . . و افراسیاب بسب نایابی و گرانی طعام و کمیاب شدن علوفه ناگزیر بترک ری شد و بطرستان نقل کرد . . . و زو در لشکرگاه خوبیش در ری بماند .

ص ۱۱۵ س ۵ : [یزدگرد] با آن مقدار سپاهی که با او بود بگریخت و به اصفهان رسید ، سپس راه سر زمین ری را در پیش گرفت

ص ۱۱۵ س ۷ : چون خبر هزیمت اهل جلو لا و مصیبت مهران به یزدگرد رسید ، از حلوان بسوی ری بیرون رفت .

ص ۱۱۵ س ۱۰ : یزدگرد از ری بسوی اصفهان خارج شد . . . سپس عزم کرمان کرد و بدان و شتافت ، و آتش مقدس با او بود ، خواست که آنرا در کرمان بگذارد ، پس قصد خراسان نزد و بعروه رسید و فرود آمد و آتش را نیز بیاورد ، و آتشکدهای برای آن ساخت .

ص ۱۱۶ س ۵ : چون خبر فرار لشکرگیان بیزدگرد رسید ، از حلوان بسوی ری برآمد .

ص ۱۱۷ س ۷ : گفته اند : یزدگرد از مدائنه به حلوان سپس با اصفهان بگریخت ، و چون مسلمانان از کار نهادند فراغ یافتند از اصفهان با صطخر فرار کرد . . . و بسوی کرمان رعیت شد .

ص ۱۱۷ س ۱۰ : خرهزاد بن خره هرمن برادر رستم فرمانده سپاه ایران در قادسیه با یزدگرد خارج شده بود ، تا آنکه او را با اصفهان و از آنجا بکرمان ، و سپس بعروه وارد نمرد .

ص ۱۲۰ س ما قبل آخر : نصر بن مزاحم گفت : مردم جملگی به علی (ع) جواب موافق دادند جز اینکه . . . دسته ای دیگر از باران عبدالله بن مسعود بنزد وی آمدند ، و ربیع بن خثیم از جمله ایشان بود ، این گروه در این روز چهارصد تن می شدند ، پس گفتند ، ای امیر المؤمنین ما با وجود معرفت بفضل تو در این جنگ تردید داریم ، و اکرما و شما و همه مسلمانان با دشمن بجنگیم باز هم کم است ، پس ما را به یکی از این سرحدها بفرست و مأمور آنجا کن ، تا آنجا بنشیم و با آثار آن جنگ نکیم . پس علی (ع) ربیع بن خثیم را بحدری فرستاد ، و نخستین رایتی که آن حضرت در کوفه بست رایت ربیع بن خثیم بود .

ص ۱۲۲ س ۱۰ : معاویه او (کثیر بن شهاب بن حصین بن ذی الفحص حارقی) را مدتی بر ری و دشته از سوی خود و زیاد والی گردانیده بود .

ص ۱۲۳ س ۱۲ : در این سال (۶۴۶ هـ) پس از مرگ یزید، مردم ری بخلاف برخاستند، و فرمان رازی در راس ایشان قرار داشت . عامر بن مسعود امیر کوفه، محمد بن عمير بن عطاء بن حاجب بن زراة بن عدس تمیمی را بسوی ایشان فرستاد ، مردم ری را با وی تلاقی افتاد، و محمد بکریخت؛ پس عامر، عتاب بن ورقاء ریاضی تمیمی را اعزام داشت ، و جنگی سخت در گرفت ، و فرمان کشته شد و مشکان بکریختند .

ص ۱۲۴ س ۱۱ : خوارج قصد ری کردند ، و آنجا را یزیدین حرث بن رویم شبانی داشت . و با ایشان بجنگید . مردم ری خوارج را یاری دادند ، و یزید کشته شد و ورزندش حوش بکریخت .

ص ۱۲۶ س ۱۴ : کار ابو مسلم بالاگرفت ، و برپیشتر خراسان دست یافت ، و نصر بن سیار بسبب نرسیدن کمک ضعیف شد ، و از خراسان بیرون آمد و بری رسید ، و از آنجا حارج شد و بساوه بین همدان و ری فرودآمد و همانجا در گشت .

ص ۱۳۲ س ۱۳ : موسی هادی در زمان حیوة پدر بستان هنگام که بری می رفت بقزوین آمده بود ، و فرمان داد تا شیری در مقابل آن بسازند ، و این شهر به مدینه موسی (شهر موسی) معروف شد .

ص ۱۳۲ س ما قبل آخر : موسی آباد دیهی است در ری ، منسوب به موسی هادی، زیرا نکننه آبی وی آنچه را احداث ارد .

ص ۱۳۵ س ۱۱ : بنام خداوند بختنده مهریان نامه ای است از من بسوی امیر مؤمنان ، در حالی که سرعلی سری در پیش من و انکشتریش بدمت هن است ، و لشکریش بفرمان من در آمده اند . والسلام .

ص ۱۵۲ س ۱۷ : تابوت مرداویح بسوی ری حمل شد . [ابو محلد] گفت : روزی را ایز ، آنقدر از روزی ده تابوت وی به ری رسیدند .

ص ۱۵۴ س ۱۹ : اما مانک مانند ذاتش (یعنی: نبود) شد .

ص ۱۵۹ س ۳ : ستایش خد و ندیر ایمه بوسیله جاوزان دشت، عوض لشکرها شناخت و آن را کناری می نگرد .

ص ۱۶۴ س ۶ : زیر برخیز " د. شک و صورت خورشید را ماند ، و او صافی از صفات آن گرفته شده است .

ص ۱۶۷ س ۱۵ : صاحب بن عباد بهمان روز در آنهاست ... فخر الدوّله معتمدان و خواص

خویش را بفرستاد تا هر اف سرای صاحب و خزانه وی باشند .. و نعمت آنچه درسرا و خزینه های صاحب بود بسرای فخر الدوله منتقل گردید.

ص ۱۷۵ م ۴، ازیاران او (مجد الدوله) و باطنیان گروهی انبوه را بدار آویخت، معترضان را بخراسان فرستاد، و کتب فلسفه و مذاهب اعتزال و نجوم را بسوخت، و از کتابها جزایها بعیزان صدبار برگرفت.

ص ۱۷۸ م ماقبل آخر: چون ابوسهل بری راند، با مردم نیکوبی و عدل کرد، و مطالبات و مصادرات را برداشت، در حالی که ناش فرانش بلاد را ازظلم وجود را برگردید بود.

ص ۱۸۷ م ۶: و بخراسان بازگشتند، و قصد نیشابور کردند، و ملکشاه به ملوک و صاحبان بلاد اطراف نامه فرستاد و ایشان را بخواندن خطبه بنام خویش و انقیاد و اطاعت دعوت کرد، و ایاز ارسلان ببلغ بماند، و سلطان ملکشاه بهمراه سپاهیان از نیشابور بری اسب راند.

ص ۱۹۹ م ۱۵: عظمت و بزرگی تو در خراسان پیدا و آشکار است، و بر افران بیروزی یابنده است. و یاد و شهرت تو شب و روز در دهنهاست، و در عرافین سیر کنده است.

ص ۲۰۶ م ۱۶: سپس روزگار سعادت ایشان بپایان آمد. و دولت دنیا مایه گول و فریب است.

ص ۲۱۲ م ۱۳: واين درست است، چه فقيه بدین هنگام اسيير بود، و اين تاجران خبردادند که خود بهمدان بودند، و خوارزمشاه رسيد، سپس از دنبال کسی آمد و خبر آورد که ناتارها در رسیدند، پس خوارزمشاه همدان را ترک گفت.

ص ۲۴۴ م ۱۰: در اين سال در ری زلزله ای شدید رخ داد که خانه ها را خراب کرد، و گروهی انبوه که بشمار در نیامدند در زیر آوار بمردند، و اين زلزله تا چهل روز تکرار می بافت.

ص ۲۴۵ م ۵: در سال ۲۴۲ در کومش و نیشابور و آن نواحی زلزله ای بود، جنانکه در کومش خلتفی انبوه بمردند.

ص ۲۴۵ م ۸: در سال ۴۲ [۲] در نونس [کذا، ظ، قومس] و نواحی آن و ری و خراسان و نیشابور و طبرستان و اصفهان زمین سخت بلرزید، و کوهها خرد شد و زمین شکاف برداشت باندازه ای که مردمی در آن شکاف داخل می شد.

ص ۲۴۵ م ۱۶: در اين سال مردم ری را آسیب زلزله ای سخت و جنبشی زمینی که خانه را خراب کرد برسید، و گروهی از مردم شهر بمردند، و باقی بگریختند و بخارج شهر فرود آمدند.

ص ۲۴۶ س ۳ : در این سال در ری و طبرستان آبها بخو شید ، چنانکه ارزش هر سه رطل آب بیک درهم رسید . و قیمتها فزونی گرفت .

ص ۲۴۶ س ۱۱ : در این سال در ری و بایبی عظیم بیامد و جمعی بی شمار بمردند ، و از جمله در گذشتگان در این مرض ابوعلی بن محتاج صاحب حیوش خراسان و پسرش بودند ، و تابوت ابوعلی به چنانیان حمل شد ، و از رؤسائی که با او بودند بخراسان بازگشتهند .

ص ۲۴۶ س ۱۷ : در اول ذی الحجه [سال ۳۴۶] در ری و نواحی آن زلزله‌ای آمد ، که بیشتر شهر را خراب کرد ، و از مردم آن بسیاری هلاک شدند .

ص ۲۴۷ س ۴ : در این سال در بلاد جبال و بائی عظیم رسید که بیشتر مردم آن حدود بمردند ، و اکثر کسانی که در این بیماری در گذشتند زنان و کودکان بودند : و بسبب کشته عیادت بیماران و تشییع جنازه‌ها بر مردم دشوار شد .

ص ۲۴۷ س ۱۰ : در این سال در ربیع الاول زلزله‌ای عظیم در عراق و جبل دموصل و جزیره بیامد ، و خرابی بسیار بیار آورد .

ص ۲۴۷ س ۱۶ : در این سال سرزمین عجم از سوی عراق نا ماوراءالنهر بزرگ شد ، و گروهی انبوه در آن بهلاکت رسیدند ، و حاشه‌های بسیار خراب شد ، و آسیب این واقعه بیشتر در ری و فزوین بود .

ص ۲۴۹ س ۵ : گاه کشمکش هرات و انجیر حلوان .. و انار ری . از طرائف میوه‌های شهرها بشمار می‌آید .

ص ۲۴۹ س ۷ : از خصائص ری جامه‌های نیکو ... و انار معروف به هیرج [کذا] و معروف به املیسی است : و با خراج ری به پیش سلطان حمل می‌شود .

ص ۲۴۹ س ما قبل آخر: انگار که در ری برد نباشد و در جامه‌دان نباشد (نانو برای من بیاوری) .

این فرستاده‌تست که مرا گفت : بهنگام سپیده خواهی آمد . چرا نمی‌آبی ؟

ص ۲۵۰ س ۹ : [در هتل] می‌گویند ، ذمستان بغداد ، بهار ری ، یا زن حمدان ، موضع تابستانی اصفهان .

ص ۲۵۲ س ۴ ، تدبیر را در آن سوی گردنه حلوان بازگداردی .

ص ۲۵۲ س آخر: ابو مسلم بازگشت ... و راه مقابل خویش را در پیش گرفت تا از حلوان گذشت .. و پیوسته فرستادگان ای جعفر می‌رسیدند نا آنکه اورا از رای خویش بازگردانند ، و بسوی عراق روان آورد . چون از گردنه حلوان گذشت هالک بن هیثم را گفت ، تدبیر چیزست ؟ گفت . تدبیر را در آن سوی گردنه حلوان بازگداردی .

ص ۲۵۳ س ۵ : ابوصلم راه حلوان در پیش گرفت ... [جون نامه‌هایی از سوی خلیفه و بنی هاشم در حلوان ویرید] ابوصلم به نیز لا کس فرستاد، گفت: ای نیز ک بحدای سوگند من خردمندتر از تو ندیدم، این نامه‌ها رسیده است، و این گروه گفتند آنچه گفتند. گفت، مصلحت نهی بینم که بنزد وی بروی و مصلحت چنین می‌بینم که بری بروی و آنجا بمانی ... [فرستاده خلیفه جون از بازگشتن ابی مسلم مأیوس شد ویرا گفت، امیر المؤمنین ترا می‌گوید که اگر بنزد من نیایی من از نسل عباس نباشم اگر کارترا باحدی جز خودم واگذارم، اگر بدربیا درشوی، آنجا فروخواهم شد تا ترابکشم، پس دیرگاهی خاموش نماند] پس ابوصلم به ای جعفر نامه کرد که بنزد وی بازمی‌گردد ... و با سه هزار مرد بمدادن وارد شد، و مردم را در حلوان سپس خوش بازگذارد و برای جعفر [منصور] وارد شد [و دید آنچه دید].

ص ۲۵۳ س ۱۶، ابوصلم از جزیره برفت، و عزم مخالفت منصور کرد، و بقصد خراسان رهپار آن دیار شد و عراق را پشت سر گذاشت ... [منصور] ابی مسلم نامه، فرستاد که: می‌خواهم در باب اموری چند باتو مداکره کنم ... ابوصلم نامه را بخواند و همچنان برآه خویش ادامه داد، منصور جریبن زیید را سوی وی روانه ساخت... پس خواست پاسخ موافق بازگشت دهد، مالک بن عیثم ویرا گفت: این کار را مکن، مالک را گفت: وای بر تو، من به ابلیسی گرفتار آمدم... [یعنی جریبر]. و (جریبر) بیوسته بوی اصرار می‌کرد تا او را بپیش منصور برد.

ص ۲۵۴ س ۳ : ابوصلم به قصد بازگشت به خراسان در راه رجب بدانسو نقل کرد. در روز پنجشنبه سیزده شب از شعبان گذشته بحلوان فرود آمد. فرستاد گان ابی جعفر بنزد وی رسیدند. پس سوی وی بازگشت و شبانگاه روز سهشنبه پنج روز مانده از شعبان بمدادن وارد شد، و صبحگاه روز چهارشنبه چهار روز مانده از شعبان سال صد و سی و هفت ویرا بکشت. ص ۲۵۴ س ۱۵، [ابوصلم] با سه هزار مرد بمدادن وارد شد، و مردم را در حلوان سپس خویش بازگذارد.

ص ۲۵۵ س ۱۵، جون ابوصلم راه جبال در پیش گرفت ... ترس ابی جعفر بین فرود ... پس تدبیر اندیشید و مکرها بکار برد ... ابوصلم بهنگامی که او در رومیه بود بنزدش آمد ... ابوصلم از وی بترسید، ابوصلم بهنگام ورود فرستاد گان، از مردی از یاران خویش بنام نانویه صلاح کار را بخواسته، واو بادامه راه بسوی خراسان نظر داده بود ... پس ابوصلم گفت، می‌بینم این مرد مرا بزمین خواهد افکند تدبیر چیست؟ گفت رای و تدبیر را در ری بازگذاردی. از آن پس این سخن مثل شد.

ص ۲۵۶ س ۵ : رای و خرد رادر ری بازگذاردم.

ص ۲۶۰ س ۱۲، معنی این بیت در ترجمه قصیده ابن کربویه ص ۸۸۴ س ۳ گذشت.

ص ۲۶۲ س ۵ : معنی این بیت در ص ۸۷۵ س ۱۷ گذشت.

ص ۲۶۲ س ۱۶ : به تیرهای ترک مثل می‌ذند، و با تیرهای ترک نیزه‌های عرب، و نیزه‌های کوتاه هند و رایتهای دیلم و پیکانهای ری نیز ذکر می‌شود.

ص ۲۷۲ س آخر : معنی این بیت در ترجمة قصيدة ابن کربویه ص ۸۸۲ س ۹ گذشت.

ص ۲۷۳ س ۱۵ : ابوطیب رازی از بزرگان متکلمان است. وی را در امامت و فقه و

غیر این دو موضوع در اخبار کتب بسیاری است، و اوراست کتاب زیارت رضاعلیه السلام و فضیلت و معجزات آن حضرت که در حدود دویست ورقه است.

ص ۲۷۴ س ۲۰ : شما را وداع می‌کنم در حالی که صاحب اندوهی شدید هستم، و شما را ترک می‌گویم؛ در صورتیکه دلم (از رفق) سر باز می‌زند.

و همانا که جداسدن از شما در هر حال دردناکتر است از جدا شدن از جوانی.

ص ۲۸۰ س ۸ : این بازگشته از دین یعنی رازی می‌پندارد که او بفهم و زیر کی خویش چیزی را توانست دریابد که کسانی که بیش از وی بوده‌اند در نیافتنده، و گهوار سبل خویش را بوجود آورد؛ و می‌پندارد که او همایه بقراط در طب و سفراط در استخراج نکات دقیق و لطیف است.

ص ۲۸۰ س ۱۳ : تحمل ناراحتی بحاطر دوستان یکدل دو ثلت زیر نی و کیا-ت در آداب‌دانی است.

ص ۳۰۷ س ۹ : کافی ابوالعلی سعد بن احمد... نام او را وزیر ابوسعید آبی در تاریخ ری که تصنیف کرده بیاورده و گفته. او از خاندان ریاست و سروری بوده است.

ص ۳۰۹ س ۷ : سندي بن عبدویه دهکی، از ای ادیس واعل مدینه و عراق روایت حدیث کند. و محمد بن حماد طهرانی از او روایت نند.

ص ۳۱۰ س ما قبل آخر، شامي از مردم ری و ازو کلاع امام قائم علیه السلام بوده است، در کتاب ربيع الشیمه چنین مکتوب است.

ص ۳۱۵ س ۱۴ : شیخ مفید عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی، فقیه اصحاب (شیعیان) در ری بوده است، و بزمان وی عموم متعلممان از بزرگان و دانشمندان برآور بخواهند، و او نیز بر شیخ ابو جعفر طوسی تمامی تصانیف او را بخواهد، و همچنین بر دو شیخ بزرگ سالار و این براج بخواهد. او را در فقه بفارسی و عربی تصانیفی است.

ص ۳۲۲ س ۷ : عبدالله بن جعفر... عالی (اضل و صدوق بود...) از جد خویش ابی جعفر محمد بن موسی بن جعفر، از جدش ابی عبدالله جعفر بن محمد دوریستی (درشتی) از مفید روایت حدیث کند.

ص ۳۲۵ س ۱۰ : بیشوایی خدایی استوار کار و سیار حدیث‌دان و راستگو بود، چندبار به بغداد درآمد و با احمد بن حنبل مجالست و مذاکره داشت و حدیث می‌گفت.

ص ۳۲۵ س ۱۳ : ابوزرعه منزل ما فرود آمد، یدرم مرا گفت: پرسکم مذاکره این بزرگ را از نواقل نماز و مستحبات خوبیش عوض می‌گیرم.

ص ۳۲۵ س ۱۶ : صدهزار حدیث حفظ کرده بود، و می‌گفتند: هر حدیثی که ابوزرعه آنرا نمی‌شناسد اصلی ندارد.

ص ۳۳۳ س ۱۶ : شیخ زین الدین ابوالحسن علی بن محمد رازی کلام‌دان و استاد دانشمندان طایفه شیعه بزمان خود بود، اورا نظمی خوش و شکفت آور در مدائع خاندان رسول‌علیه‌وعلیهم السلام، و مناظرانی معروف با مخالفان بود، و این کتابها از وی است: مسائل فی المدح و الاحوال، و کتاب الواضح، و دفایق الحفایق.

ص ۳۴۹ س ۱۶ : کتاب الاحکام ای علی حسن بن علی طوسی را بسال سیصد و هفتاد و هشت در قزوین از علی بن صالح شید.

ص ۳۵۱ س ۱۶ : بروزگار [ای] عمر بن مهدی بر موارد شد، و از ای عبد‌الله محمد بن احمد بن بانیاک ارجحان حدیث گفت. من از وی احادیثی نوشتم
ص ۳۵۳ س ۶ : ابوعبد‌الله محمد بن حماد طهرانی رازی بدانجا منسوب است. وی از عبد‌الرزاق بن همام و غیره استماع حدیث کرد. بیشوایان حدیث از وی روایت کنند. وی امامی فاضل و مشیور و اهل علم و سفر و از مدینان مسلمانان بشمار بود... وی طوف بلاد بسیار می‌کرد و بری و بغداد و شام حدیث گفت... عبدالرحمن بن ای حاتم رازی گفت: من با بدرم از وی در ری و بغداد و اسکندریه حدیث شنیدم، وی راستگو و موقق بود... وفاتش در عراقلان سر زمین شام سا. ۲۶۱ هجری از ناق انتاد.

ص ۳۵۳ س ۱۲ : محمد بن حماد طهرانی رازی ابو عبد‌الله حافظ، از یعلی بن عبیدوایی علی‌حنفی و ای عاصم روایت کند، و این ماجه و نقہ ابن ای حاتم از او روایت کنند.

ص ۳۶۱ س ۱۰ : اگر ما را در ملـفـه فـدـرـتـی جـزـ تـوـانـائـی بـرـتـایـفـی مـانـندـ اـیـنـ کـتـابـ نـوـدـ، مـارـعـمـینـ قـدـرـهـانـجـ بـودـ اـرـ اـیـنـکـهـ نـامـ وـ سـعـهـ اـزـ هـاـسـقـرـهـ شـودـ... وـ اـگـرـ حـدـمـنـ درـ دـانـشـ بـداـنـ مـیـزـانـ نـیـاشـدـاهـ سـرـاـزـارـ باـشـمـ کـهـ فـیـلـسـوـفـ نـامـیـهـ شـومـ، کـاشـ مـیـدانـتـمـ کـهـ بـرـوـزـگـرـ ماـکـیـ سـرـاوـارـ آـنـتـ.

ص ۳۶۱ س ۱۶ : فردیک دویست کتاب و مقاله و رساله نا مدین هنکام که این مقاله را می‌نویسد. میون ملـفـهـ اـزـ عـامـ طـبـیـعـیـ وـ الـهـیـ اـذـ ذـیرـهـلـمـ منـ بـهـ وـنـ آـمـدـهـ است.

ص ۳۷۲ س ۱۵ : محمد بن علی بن عمر... بکی از فیکان ری و دانشمندان بارز آنچا

و نیک آشنا بلفت ، و بسیار زیرک و چیزدان و یگانه عصر و دریایی داشت بود .
ص ۳۸۳ س ۵ ، کلین از ری برای آنکه از راه حاجیان به خوار می‌رود منزل
نخستین است .

ص ۳۸۹ س ۹ : من [در فراق تو] گریه می‌کردم در حالیکه منزلم بنو نزدیک بودا
اکنون که دور شده است گریه سزاوارتر است .
بیادنو در نهان و آهته و سپس آشکارا و باشیون گریه می‌کنم ، پس مرا دو نوع گریه
است : آشکارا و پنهان .

ص ۳۹۹ س ۳ : دانشمندی بسیاردان و عالم بسحو بود ، باکسائی می‌نشست و نحورا از
وی فراگرفت ، و فرآن را بر او بخواند ، وی را مؤلماتی نیکوست ، ابواللهیشم رازی آنها را
از وی بشنید و از او در هرات روایت کرد . نصیر راست گفتار ، پر ادب ، بسیار حدیث دان بود ،
و اصمی و بازیبد انصاری را ندید و از ایشان حدیث شنید .

ص ۴۰۳ س ۹ : وی استاد زمانه ، و د. پندادن و فیبول نزد مردم زبان آور و بگانه بود .
ص ۴۱۳ س ۱۲ : در ذی القعده این سال خانون همسر سلطان طغرل بیان در زنجان در گذشت ،
و طعل را سخت گران افتد ، تابوت شنید و در آنجا بحال سپرده شد .

ص ۴۱۶ س ۸ : و در این سال سلم بن محبیه با همی در ری در گذشت ، وی منهور و بلند
منزلت بود .

ص ۴۲۰ س ۴ : [سال دویست و هشتاد] رافع باقی این سال را در ری بعاند ، و علی بن
لیث که با او بود در ری در گذشت .

ص ۴۲۰ س ۹ : و در این سال شرف الدین علی بن ای القاسم منصور بن ای سعد سعیدی
فاضی نیشا و در شهر رمضان در گذشت ، و مرگش در ری اتفاق افتاد . و در مقبره محمد بن
حسن شیانی بارا ی حنیفه خدای از آن دو ختمود باد بحال سپرده شد ، فاضی نیز حنفی بود .
ص ۴۲۲ س ۱ : نقه و عربیت را در ری بحال کردم

ص ۴۲۴ س ۱۶ : آجبا [ری] شهری است بر ریک مقداری کفر-بخ در بک فرشت ، جز آنکه
اطراف آن خراب شده است .

ص ۴۲۵ س ۴ : [ری] شهری بزرگ بود که بیشتر آن خراب شد ، و چند انداق افتاد
که من بسال ۶۱۷ مه از بستانیش ناگزیرمی گردیدم برواره ری گذشتم . و دیه ارجاعی حرایه آنها
را بپاوهندرها را بحداد بدم و آرایشها و تقاضاهای دیوارها بحال خود بود چون از آغاز خراسی
آنها چندان نمی‌گذشت ، جز آنکه بنایها سقفها همه فرود آمده بود .

ص ۴۲۵ س ۹ : گفته‌اند ری بدفعات با شمشیر یا فروشدن، در زمین (در انژلزله) ویران گردید.

ص ۴۳۲ س ۱۱ : این نوع انگور تا زمستان می‌ماند، و در تمام مدت این فصل از ری بقزوین حمل می‌شود.

ص ۴۳۳ س ۷ : ری، دارالملک فرزندان بویه بود ... ورام فیروز و ری اردشیر نامیده می‌شود ... و محمدیه نیز خوانده می‌شود.

ص ۴۳۳ س ۱۱ : از عراق تا خراسان پس از ری شهری بزرگتر از اصفهان نیست.

ص ۴۴۴ س ۹ : خانه‌ها و قرارگاههای ایشان از ایشان خالی ماند، آیا در این دنیا هستندگروهی که خانه‌های ایشان از ایشان تهی نماند.

ص ۴۴۴ س ۱۳ : مدرسه‌هایی که در آنجا آیات قران تدریس می‌شد از خواندن آن خالی ماند، و جایگاه نزول پیام الهی پنهنهایش بیابانی خشک و بی‌آب و گیاه شده است.

ص ۴۴۸ س ۱۴ : بازارها را در شارستان ساخته بودند، سپس آنرا ترک کردند.

ص ۴۴۹ س ۹ : فرمان او چون اراده چیزی کرد جن این نیست که، آنرا می‌کوید باش پس می‌باشد.

ص ۴۴۹ س ۱۲ : خداوند آنچه [از نعمت] گروهی را هست تغییر نمی‌دهد، تا آنکه ایشان خود آنرا تغییر دهد.

ص ۴۵۳ س ۶ : ری شهرستانی نزه، پرآب، بادیه‌هایی با عظمت، میوه‌های نیکو، زمین پهناور، روستاهای باقدر و منزلت است.

ص ۴۵۳ س ۸ : و اعظام ایشان را در سخن روشی و راهی است، و دهستانهای ایشان را منزلت و قدری است.

ص ۴۵۷ س ۱۵ : در آنجا چشمه‌های معدنی کوچک آب‌گرم است که در علاج جرب سودمند است، و کانهای نهانی است.

ص ۴۵۸ س ۱ : و از نواحی ری دهستانیست که آنرا قصران نامند و آن کوهساری هر قفع است ... و بیشتر میوه ری از این کوه‌دار است.

ص ۴۶۶ س ۱۲ : اطروش در بلاد طبرستان و دیلم ظهرور کرد... و مسدوده (سیاه بونان) را از آنجا براند، و این واقعه بال سیصد و بیک بود، و چند سال در دیلم و گیل بهاند، و ایشان به آین جا هلیت و از جمله جمیع مجوس بودند. پس آنها را بشناختن خدای تعالی بخوانند، و پذیرفتند و ایمان آوردند، جز اندکی که در پاره‌ای اماکن سخت گیل و دیلم در کوههای بلند و دژها و کناره‌های رودها بطریقت خویش بمانندند.

ص ۴۶۶ م آخر : دیلم کافرستان بود، پندگان آنجا تا روزگار حسن بن زید پیردگی گرفته می شدند؛ پس علویان هیان ایشان درآمدند، و گروهی از ایشان اسلام آوردهند، و در میان ایشان تا بروزگار ما در کوههای متصل به آنجا کافرانی بجا هستند.

ص ۴۶۹ م ۵ : در این سال [۲۳۶] متوکل فرمان داد تا آرامگاه حسین بن علی علیه السلام را خراب کنند، و منازل و سراهای اطراف آنرا منهدم سازند، و محل قبر را بذر بکارند و آب بدهند، و مردم را اجازت ندهند تا بدانجا بیایند؛ و در آن حدود ندا دردادند که هر کرا پس از سرورز بنزد قبروی بیابیم در زندان زیرزمینی محبوس خواهیم ساخت . پس مردم بکریختند و زیارت آن حضرت را ترک کفته و آنجا نیز خراب و کشت شد ، متوکل را نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان وی دشمنی و کینه سخت بود، و هر که را می شنید که دوستدار علی و کسان وی است قصد مال و جانش می کرد .

ص ۴۶۹ م ۱۹ : گوبی پسر زید بهنگامی که بعیان قوم خویش است بدراهای آسمانیست که بدوزش ستارهایی درخانند .

ای سختی برای قومی که مسحیگاهان سواران وی بر سر ایشان بتازند ، وای راحت و خوش برای قومی که بخشش وسیع فرا گیر نده وی مدیتان برسد .

ص ۴۷۰ م ۱۰ : در میان مردم دهستان جزئیه و اندکی حنفی نیست ، و از شافعیه یک تن هم وجود ندارد .

ص ۴۷۱ م ۴ : پارسیان از رستاق (روستا) هر جا را در آن کشته از ها و دیه ها باشد اراده می کنند ... و این کلمه بنزد پارسیان بجای سواد بنزد بندادیان است .

ص ۴۷۱ م ۶ : استان بچند رستاق (روستا)، و رستاق بچند طسوج ، و طسوج بچند دیه تقسیم می شود .

ص ۴۷۱ م ۱۰ : ری را رستاقها و ناحیه هاست .

ص ۴۷۱ م ۱۳ : ری همده رستاق است، از جمله آها خوار و دماوند و ویمه و شلبه است، و در این اماکن هنیر هست .

ص ۴۷۱ م ماقبل آخر : خوار شهر کی است حدود ربع میل ، و آباد است و در آن مردمی صاحب شرقند ، و ایشان را آب جاری است که از ناحیت دماوند می آید ، و آب و زمین و رستاقها دارند . و اما ویمه و شلبه از ناحیت دماوندند ، و این دو شهر از خوار کوچکترند ، و بزرگتر این دو ویمه است .

ص ۴۷۲ م ۸ : دی را جز این شهرها دیه هایی است که از این شهرها بسیار بزرگترند، همچون سد و ورامین و آربویه و ورزین و ذراه و قوسین و جزاینها از دیه هایی که بعن خبر رسیده

است که در آنها آبادی است که شماره مردمش برد هزار تن بالغ است. (به ترجمه مسالک اصطخری، ص ۱۷۱ س ۱۰ نیز رجوع شود).

ص ۴۷۲ س ۱۳ : از رستاوهای مشهور ری قصران داخل و خارج و بهزان و سن و بشاویه و دماوند و رستاق فویین و جز اینهاست.

(در صفحه ۴۷۳ چند سطر عربی درج است که اکثر آن نام اماکن است و برای فارسی زبانان نیازی بترجمه ندارد).

ص ۴۷۹ س ۱۳ : آبه سه موضع است؛ اول شهر کی که فاصله میان آن و ساوه فرب پنج میل و میان ری و همدان واقع است، مردمش نیمه‌اند، وزیر ابوسعید منصور بن حسین آبی و برادرش ابومنصور محمد آبی از آنجابند، و عامه مردم آنجا را آوه می‌نامند، و بیاری از اوقات میان مردم آنجا و ساوه بر سر مذهب جنگک روی می‌دهد، دوم... از دیدهای اصفهانست، سوم آبه از دیهای مصر است.

ص ۴۸۱ س ۱، آذون بفتحه بعد ضمه و سکون و او که در آخر آن نون است، دیهی از نواحی بهنه فصران حارج از نواحی ری است، و ابوالعباس احمد بن حسین بن بازیبدی بدانجا منسوب است، و ابوسعید از وی حدیث شنید.

ص ۴۸۲ س ۲ : اردهن بفتحه بعد سکون و فتح دال بسی نقطه و هاونون، دزی استوار از نواحی ری از ناحیت دماوند، میان دماوند و طبرستان است. بین آن دز و دی سه روز راه است.

ص ۴۸۲ س ۸ : استوناوند وارد هن را بر او (رکن الدین) عرضه کردند، و بنتروی با وجود استواری اردهن استوناوند برتر آمد. گفته‌اند، اگر در اردهن تنها یک مرد باشد، آنجا را هر گز از او بدلیه نمی‌توانند بستارند، مگر آنکه آب وی تمام شود.

ص ۴۸۲ س ۱۳ : و از آن جمله است اردهن، و ابوالفتوح خواهرزاده حسن صالح آنجا را بدت آورد.

ص ۴۸۳ س ۴ : ورامین وارنوبه و ورزنبین... یعنی خبر رسیده است که در [هر] یکی از آنها مقدار جمیعتی است که از ده هزار تن بیشتر است (بروایت یانوت ج ۲ ص ۸۹۴ س ۲۰ به بعد نیز رجوع شود).

ص ۴۸۳ س ۷ ، ارنوبه بفتح حرف اول و دوم و سکون نون و ضم باء یک نقطه و سکون واو و باء، فتوح و هاء مضموم در حالت رفع - و مانند بخطوبه و بیهوبه نیست - از دیههای ری است، و ابوالحسن علی بن حمزه کسانی نحوی مقری و محمد بن حسن ثیباني بدانجا در گذشتند

ص ۴۸۵ س ۱ : استاباد بضمه بعد سکون و ضم ناء دونقطه و نون والف و باء یک نقطه

والقصوڈال نقطه‌دار ، دزی است که بین‌ری و آن دز ده فرسخ‌فاصله است و از ناحیت طبرستانست ،
و این دز همان استوناوند است .

ص ۴۸۶ س ۳ : و از ایشان بعضی آنجا را چنانکه گذشت استناباد گویند ، و آن نام
دزی معروف در دماوند از اعمال ری است و آنرا جرهد نیز گفته‌اند ، آن قله از دزهای باستانی
و حصارهای استوار است . گفته‌اند این دز را مدت سه هزار سال و چندی است به باخته‌اند ،
و بروزگار پارسیان پناهگاه مصمغان ، پادشاه آن حدود بوده است که در حوات اعتماد و تکیه
بدانجا داشت ، معنی مصمغان می‌میان ، و می‌بزدگ و میان مجوس است ، و بردوی هم یعنی
بزرگ مجوس خالد بن برمک ویرا محاصره کرد و برسزمینش دست یافت و دولتش را برافکنده ،
و دودخترش را بکرفت و بینداد برد ، و مهدی آن دو را بخرید و از ایشان صاحب فرزندشده ،
و یکی از آن دو مادر منصور بن مهدی است .

ص ۴۸۷ س ۱۱ ، مصمغان برای درحواست صلح پنزد نعیم پیام فرستاد که چیزی برس
قدیم یا سردها نفرستد . بدآن شرط که اگر مسلمانان را هرب افتادنیم از مصمغان سپاه و مددخواهد
ویاری نطلبید : نعیم پذیرفت و میان ایشان عقدسلحی رفت و قراری بشرط عدم مطالبه کمک و
معونت از مصمغان کنایت یافت ، و صلح برقرار شد .

ص ۴۸۷ س ماقبل آخر ، بنام خداوند بخششده مهریان این نامه‌ای است از نعیم بن
مقرن برای هردانشاه مصمغان دماوند ، و مردم دماوند و خوار و لارز و شرذ . تو وهر که باشد
در امان هستید بدبین شرط که با مسلمانان در بین چنگ نباشی و مردم سرزمینت را نیز از این
فکر بازداری ، و بدادن دوبست هزار درrum در هرسال نقام امیر مسلمانان از خلاف باوی در
پرهیز باشی . تا آنکاه که براین فرارهستی مورد تهاجم ساه اسلام فرار نکیری ، و جسن باحازه
بر نووارد شوند . مگر آنکه تو خلاف کنی ، و هر که قرار را تغییر دند و یا آن پول را تسلیم
نکند و براعهدی نیست (وذمه ما از ویری است) (مراد ازوزن سمه در متن عربی این نامه ازوزن
هفت مثقال است ، و چون بگویند : ده درهم بروزن سبعه ، منظورشان ده درمی است به وزن آن
هفت مثقال باشد)

ص ۴۹۰ س ۵ : استواوند . . . رکن‌الدین غودسایی [کدا ، ط : عورسائی] بسر
خوارزمشاه بیکام ورود نامار سال ۶۱۸ بدانجا بناء برد . . . و آنجا را حصار نهیت ، نایارها
چوی این بدانستند مدافعا فرود آمدند ، و سالم را آن خیزم گردانیدند . و آن در بیدن ، بس
آن صحره شکافت و ریزیز شد ، و استواری فلعمزايل گردید ، سپس ببالای آن سندند . و بس
خوارزمشاه چنگید تاکشته شد .

ص ۴۹۲ س ۴ : از ری تا بربازیان یک منزل سبک، و از بربازیان تا نامهندیلک منزل سنگن، و از نامهند تا اسک یک منزل است.

ص ۴۹۳ س ۱ ، از ری تا افریدون فرسنگ است، راه در میان مزارع و آدیهای ری است تا در سمت راست بدیه کرمانه می‌رسد، و سمت چپ کوه است، و از آنجا از نهرهای که شماره آنها قریب هشتاد است و آنرا هشتاد رودان می‌گویند می‌گذرد و به همه آنها درمی‌شود و به افریدون منتهی می‌گردد، و از افریدون تا خوار هشت فرسنگ است.

ص ۴۹۳ س ۷ : از ری تا افریدین که دیهی است یک منزل، و از افریدین تا کهدیلک منزل، و از کهدیلک تا خوار یک منزل است.

ص ۴۹۴ س ۱۶ : آنبا به بضم و تکرار باء یک نقطه از دیهای ری است. در تاحیت دماوند و بنزدیکی آن دیهی است موسم بدنین نام.

ص ۵۰۸ س ۱ : ری را جز این شهرها (خوار و ویمه و شلمیه) دیهایی است که مقام و شکوه آنها از این شهرها اوزون است ... مانند سد و ورامین وارنبویه و درزین.

ص ۵۱۱ س ۵ : [بکر بن هیثم] گفت، عمرو بن معدی کرب زبیدی در نخستین غزوه‌ردی حرب کرده بود. و چون باز می‌گشت در گذشت و در موضع بالای دیه روده و «بوسته» بنام کرمانشاهان مدوم شد.

ص ۵۱۱ س ۱۶ : از ری که راه را بگیری تا کشته‌انه یک منزل، سپس تا مشکویه یک منزل، بعدنا وبرور [کذا] یک منزل، بعد تا ساوه یک منزل، و از آنجا تا سونقین یک منزل، بعد تا مصدقان یک منزل، سپس تا روده یک منزل است.

ص ۵۱۳ س ۵ : بهزان بسکون وزواوال و نون موضع است بنزدیکی ری، گفته‌اند، شهر ری آنجا بود، و مردمش بموقع کونی نقل مکان کردند و آنجا خراب شد، و آثارش تا کنون بجا است؛ و میان آن و شهر ری شش فرسنگ است.

ص ۵۱۳ س ۱۳ ، [جعفر بن محمد] گفت، ری بعهد جاهلیت (بیش از اسلام) از ارای خوانده می‌شد، و می‌گویند: بزمیں فروشد، و آن محل در دوازده فرسنگی ری کونی در راه خوار میان محمدیه و هاشمیه ری واقع است، و در آنجا بناهایی برپاست که می‌رساند شهری بزرگ بوده است؛ و نیز در آنجا در یکی از دهستانهای ری بنام بهزان خرابه‌ای است که میان آن و ری شش فرسنگ فاصله است. و می‌گویند ری آنجا بوده است.

ص ۵۱۶ س ۱۵ : بیستی بکسر باوسکون یا ... این کلمه نسبت است به بیستی، و آن دیهی است از دیه‌های ری، کمان می‌کنم ابو عبدالله احمد بن مبارک بیستی از آنجا بوده است.

ص ۵۱۶ س آخر : بیستی بکسره بعدسکون ، ابوسعید [سعیانی] گفت گمان زا می‌کنم(۱)

دیه‌های ری است و ابوعبدالله احمد بن مدرک بسته بدانجا منسوب است، و از عطاف بن قیس زاهد روایت می‌کند.

ص ۵۱۷ س ۷ : بیل بکسره ولام، ابوسعده گفت: گمان می‌کنم که این آبادی از دیه‌های ری باشد، نصر گفت: بیل ناحیه‌ای است در ری و عبدالله بن حسن بدانجا منسوب است .. نیز بیل از دیه‌های سرخ است.

ص ۵۲۹ س ۶ : ختاب از دیه‌های ری است و بغاری معنای آن آب پاک است، حجاج بن حمزه ختابی عجلی رازی بدانجا منسوب است ... ابوسعده [معمانی] ختابی (مشددا) گفت، و حجاج را ذکر کرد، من این را جز اشتباهی از روی نمی‌پینم.

ص ۵۳۰ س ۵ : خوار شهری کوچک در حدود ربیع میل است، و آباد است، و در آن مردمی می‌زینند که شریف گوهر و اصیل هستند، و ایشان را آب جاری است که از ناحیت دماوند خارج می‌شود، و آب وزمین و دهستانها داردند.

ص ۵۳۲ س ۶ : خیل بلطف خیلی که سوار می‌شوند، کوره‌ای و شهر کی میان ری و فروین است، واژ اعمال ری بحساب می‌آید، و بقزوین نزدیک تر است، میان آن و فروین ده فرسنگ است، و آجرا را چند دیه و منبر و بازارهاست.

ص ۵۳۳ س ۶ : داشیلوادیه‌ی است که میان آن و ری دوازده فرسنگ است، و فتل ناج الدوّله تشن بن ارسلان در صفر سال ۴۸۸ در آنجا رخ داد و خدای داناتر است.

ص ۵۳۵ س ۱۵ : رک: ص ۹۲۴ س ۱۱.

ص ۵۳۹ س ۳ : ابوعبدالله جیهانی ذکر کرده ... دهستانی از همدان بزرگ متن لتو بسیار مال که دشتی همدان گویند بدانجا (فزوین)^{ضعیمه شد} ... سپس دهستانی از دهستانها ری که آنرا دشتی ری گویند بدان منضم گردید. پس فزوین بسورت شهرستانی جداگانه و بزرگ در آمد؛ آنکه دشتی ری را بدان ضمیمه ساخت موسی بن عقبابود.

ص ۵۳۹ س ۹ : برای ترجمه این عبارت رجوع شود به ص ۸۷۹ س ۱۵ تا س ۱۹.

ص ۵۴۰ س ۱۱ : دشتی ... شهرستانی بزرگ است که میان ری و همدان تقسیم شده است؛ بخشی از آن را دشتی رازی می‌ذمند، که نزدیک به نزد دیه است؛ و بخشی دادشتی همدان می‌خوانند، که شامل چندین دیه است؛ و گاه در بارهای از اوقات بسبیب انتقال به اعمال فروین بدانجا نسبت داده می‌شود.

ص ۵۴۳ س آخر : دهاند ... و آنرا دهاند مانون بیش از با نیز گویند، و دهاند نیز نامند، شهرستانی است از شهرستانها ری که میان آن شهر و طبرستان واقع است، در آنجا میوه‌ها و باستانها و چندین دیه آباد و جشم‌های بسیار است و در میان آنها فرار دارد.

ص ۵۴۵ م ۱۶: دوریست بضم دال و سکون واو و را اجتماع دو حرف ساکن و یاء فتحه دار
و سین بی نقطه ساکن و ناء دو نقطه دار در بالا، ازدیه های ری است، عبدالله بن جعفر بن محمد ...
دوریست، ... بدانجا منسوب است.

ص ۵۴۷ س ۱۲ : دولاب بفتح اول وباء يك نقطه در آخر ، و بيشتر حدیث دانان بضم اول روایت کنند ، و بفتح نیز گفته اند ، و آن در چند موضع است و از آن جمله است ... دولاب از دیه های ری ، و فاسم رازی از پیشینیان مشایخ ری بدآنجا منسوب است ، که بمکه درآمد و همانجا در گذشت .

ص ۵۴۹ س ۱۵ : دهک بفتح حروف اول و دوم، دبهی است در ری. گروهی از راویان حدیث بدآنجا نسبت دارند، و از جمله ایشانند علی بن ابراهیم دهکی، و سندی بن عبدویه دهکی که از ابی اویس روایت کند ... و بنخط عبدالسلام بصری دیدم که دهکی بکسر حرف اول و فتح حرف دوم است.

ص ۵۵۵ س ۲۰ : رنبویه بفتح اول وسکون دوم وباء يك نقطه و واو وفتح ياء دون نقطه در زیر ، دیهی است فزدیك رسی ، علی بن حمزه کسانی نحوی و محمدبن حسن شیعاني یارابی حنفیه در آنجا در گذشتند و همانجا مدفون شدند .

ص ۵۵۶ س ۶ : برای ترجمه این عبارت رک ص ۹۲۴ می باشد.

ص ۵۵۶ س ۱۷ : روزه (= روده) بضم اول و سکون دوم و ذال با نقطه و هاء آخر، محله‌ای است در ری، و نیز روزه دیهی است در ری. گفته‌اند، عمر و بن معدی کرب بجهنگام بازگشت از ری در روزه در گذشت... و گفته‌اند: در موضعی بنام کرمانشاه مدفون شد... خبر متواتر از علماء این است که وی در ضمن راه در گذشت و در روزه بررسی از راه (یا بر بالای راه) مدفون شد. حارث بن مسلم بدین قریب هست.

ص ٥٥٨ س ٤ : ساده راساکه محاسب نواحی جیال برمی دارند ، و بساکه بری ضمیمه

مکالمہ

ص ۵۶۱ س ۱ ، [سال ۱۷۶] تاثرهاي ترک كافر بدانجا آمدند، و مرا خبر دادند که آن
آن را نگذاشتند و که در آنها بعد سکونتی، واحدی، دا زندگی نگذاشتند.

ص ۵۶۲ م: اصطخری گفت: در ری دیهی است مشهور بهسد، که از آن دوفر-خ
فاصله دارد: می گویند ده کلیدهای باغهای معروفش دوازده هزار است، و در این دیه در هر روز
تک فرد دوازده کاره ماده و نه هم کشند.

ص ۵۶۳ م: سر، به کویر نزدیک و ناحیتی آباد است، و بیشتر مردمش کشاورزی دارند.

ص ۵۶۳ س ۱۶ : چون دهنه خبر بیم آور بزد وی (غیاث الدین) آمد ، بزم قلمه سلوقان باس نوبتی برنشت ، و جلال الدین بدخیمه وی درآمد .

ص ۵۶۴ س ۸ : سن در موضعی از نواحی ری است ، ابراهیم بن عیسی سنی بدانجام منسوب است ... و نیز هشام بن عبدالله سفی را بسن ری نسبت داده اند .

ص ۵۶۷ س ۱۷ : و سیر و آن جایی بزد بکی ری است ، مهدی بهنگامی که در حیات پدر و باهر وی مأموریت خراسان یافت بدانجا فرود آمد ، و در آنجا بناهای بساخت که آثارش تا حال بجای است ؛ و هادی بسال [صدو] چهل و شش بدانجا ولادت یافت .

ص ۵۷۱ س ۱۶ : رک: ص ۹۲۱ س ۲۲ .

ص ۵۷۲ س ۱ : اما ویمه و شلبه هردو از ناحیه دماوندند ، و دو شهر کوچکند و از خوار کوچکترند ، ویمه بزرگتر از شلمبه است ، این دو شهر ک دارای کشتیها و آبها و باغهای میوه ، و انگور فراوان و گرد و هستند ، این منطقه سرتین آن نواحی است .

ص ۵۷۲ س ۱۳ دماوند دو شهر است : یکی به ویمه و دیگری به شلمبه معروف است ، و در هر یک از آن دو مسجد جامع وجود دارد ، و میان آن دو دیده های بسیار ، و کوچه های بلند است ، و از میان دو شهر روی بیرون می آید بنام رودهیر ، که شگفت آور و پر درخت و دارای چشمها معدنی و آبها و بیشه هاست ، و آب آن به خوار می رسد .

ص ۵۷۳ س ۴ : شلمبه ... شهری است از ناحیه دماوند ، نزدیک بویمه ، آنرا اکشنز ارها و باغها و انگور فراوان و گرد و است ، این شهر سرتین از دیگر نقاط آن حدود است . مردم گرن و طبرستان بقاضی آنجا در پر بشانی و ناموزونی و تشویش خلقت مثل می زند ، یکی از ایستان در این باب گفته :

سری دیدم همچون ماده خرس ، وریشی همانند مکس بران

گفتم : این بزرگیست ؟ گفتند : قاضی شامبه

ص ۵۷۵ س ۱۶ : شنت از دیده های ری از ناحیت فیروزه متین و بزرگ همانند شهری است ، در آنجا میان یاران خلیفه و علویان ، از زمان متون کن تا روز کار معتقد و قایعی رخ داد که معروف است .

ص ۵۸۱ س ۱۱ : از دهستای معروف ری فهران داخل و خارج و بیزان و بن بشاویه و دماوند ... است .

ص ۵۸۳ س ۷ : و نیز طهران دیهی است در ری ، و ابار حوب بدانجا منسوب است .. اما عالمان منتسب به طهران ری - که از طهران اصنیوان متینه رتر است - : ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی از این دیه بیرون آمد .

ص ۵۸۴ س ۲۱ : طهران بکسره و سکون و راونون آخر ، این کلمه عجمی است و ایشان تهران گویند زیرا در زبان آنهاطاء وجود ندارد . (ترجمه باقی قول یاقوت در این مورد در متن درج است) .

ص ۵۹۳ س آخر ، علیاباد معنای آز آبادی علی است ، نام چندیه در نواحی دی است ، که از آن جمله یکی زیر قلعه طبرک است ، و باقی در نواحی ری پراکنده است ، این رازی چنین خبر داده است .

ص ۵۹۶ س ۱۴ : فهرمد از دیهای دی است ، در آنجا میان یاران حسین بن زیدعلوی [کذا] و ابن میکال آسیب کارزاری رخ داد ؛ و ابن میکال از سوی الظاهر بروزگار المصیعین بود .

ص ۵۹۷ س ماقبل آخر : مفاد این عبارت در متن کتاب درج است .

ص ۶۰۱ س ۱ ، قسطانه بضم - و بکسر نیز روایت شده - و بعد از الف نوشت ، دیهی است در راه ساوه ، و میان آن و ری یک منزل فاصله است و آنرا کشتانه گویند . ابویکر محمد بن فضل ... رازی قسطانی بدانجا منسوب است .

ص ۶۰۳ س ۱ : ترجمه این بیت در ص ۸۸۴ س ۱۶ گذشت .

ص ۶۰۳ س ۹ : مفاد این عبارت در متن درج است .

ص ۶۰۴ س ۸ : قصران داخل و قصران خارج ... دوناھیت بزرگ است در ری در کوههای آنجا ، [آن کوه] در میان آن دو محل حصار و مانع سخت استوار است که والیان ری را از رسیدن با آنجا بازمی دارد تا چهرسد بغير ایشان ، ازینرو پیوسته رهیه هایی از ایشان بند صاحب ری است ، بیشتر میوه های ری از آن نواحی است .

ص ۶۰۷ س آخر ، برای ترجمه این عبارت به ص ۹۲۱ س ماقبل آخر ، و ص ۹۲۲ س ۲۳ و ص ۹۲۴ س ۱۱ رجوع شود .

ص ۶۰۹ س ۱۳ ، قوهذ بضم و سکون و هاء مفتوح و ذال نقطه دار - و عامه قوهه باها گویند . این آنکه نام دودیه بزرگ است که میان آن دووری یک منزل فاصله است ، قوهذ بالا آن قوهذ آبست ، چون در نزدیکی آن آبهای نهرهایی که در نواحی ری پراکنده می شود تقسیم می گردد . و آشنائی و اطلاع من در باب این ده که بزرگ و صاحب بازارها و کاروان راهها و خانقاہ نیست و برای صوفیان است از سال ۶۱۷ پیش از وحدت قوم تاتار بدانجااست . و قوهذ باین که به قوهذ خران معروف است ، و میان آن و قوهذ بالا یک فرسنگ است ، و این دیه میان قوهذ بالا و ری واقع است ، و شناخت و اطلاع من در باب آن نیز آنست که آباد و دارای بازار و بافها و اموال است .

ص ۶۱۰ س ۱۶ : نعیم بن مقرن با گروهی از مردم از واج رود - که آنرا خراب کرده بود -

بسی دشته بیرون آمد ... وزینی پدر فرخان نیز [از ری] خارج شد ، وزینی در مکانی که آنراها می گفتند نیم را — در حالی که با او موافق و با پادشاه ری مخالف بود — ملاقات کرد .

ص ۶۱۲ س ۱۵ : [ظاهر] از ری بیرون آمد ... بر پنج فرسنگی ری بدیهی که بدان کام می گویند .

ص ۶۱۶ س ۴ : کیلین بکره و سکون و کسلام و نون آخر از دیههای ری و در شش فرسنگی آن، و نزدیک قوهه بالاست، آنجا را بازاری است که کیلین گفته می شود. ابو صالح عباد بن احمد کیلینی بدانجا منسوب است .

ص ۶۲۲ س ۱۲ : مقاد این عبارت در هتن درج است .

ص ۶۲۳ س ۱۰ ، مزدقان شهر کی است معروف از نواحی ری . که گروهی از اهل علم بیرون داده است ، و میان ری و ساوه واقع است ؛ و مزدقان شهری تکچ از شهرهای قهستانست ، این قول را سلفی در کتاب معجم السفر گفته است . شهیق بن شروین بن محمد بن فرج ارمی که بمزدقان در رباطی خدمت صوفیه می کرد گفت : از قهستان طرف جبل اراده می شود ، پس هردو یکی خواهند بود .

ص ۶۲۴ س ۶ : مشکاذین یکی از دیههای ری است ، و در آنجا آسیب کارزاری میان یاران حسن بن زید علوی و عبدالله بن عزیز صاحب الطاهره رخ داد ، و علویان منهزم شدند . این واقعه بسال ۲۵۱ بود .

ص ۶۲۸ س ۴ : نرمقی ... این کلمه نسبت است به نرمق، و آن دیهی از دیههای ری است که آنرا نرمقه گویند ، احمد بن ابراهیم از آنجاست .

ص ۶۲۱ س ۱۸ برای ترجمه این عبارت رک: ص ۹۲۱ س ماقبل آخر و ص ۹۲۲ س ۲۳ وص ۹۲۴ س ۱۱ .

ص ۶۳۲ س ۸ : ورامین ... شهر کی از ری نزدیک زایین است ، که نا هم مجاورند و در راه مسافر عازم از ری باصفهان واقعند ، فاصله میان ورامین و ری حدود سی هیل است . عتاب بن محمد بدانجا منسوب است .

ص ۶۳۳ س آخر : مسعودی گفت : خروج صاحب النزف در صریح خلاف المهدی بسال دویست و پنجاه پنج بود ... وی اهل دیهی از نواحی ری بود که آنرا وزیر گویند .

ص ۶۳۵ س ۲ ، ونکی بفتح واو و نون و آخر آن کاف است ، این کلمه نسبت به نوک است و آن یکی از دیههای ری است ، من بدان هنگام که بقصیر (فسران) خارج بیرون ندم از آنجا گذستم . سید ابوالفتح نصر بن مهدی بن نصر از آنجاست .

ص ۶۳۶ س ۱ : مفاد این عبارت بتقریب در متن درج است.

ص ۶۳۶ س ۱۶ : ویمه شهر کی است در میان کوههای میان ری و طبرستان، و برابر آن فلکتی استوار است که آنرا فیروز کوه گویند از نواحی دماوند است. من آنجا را بدیدم و خرامی تمام بدان راه یافته ام. این شهرک در میان کوهها واقع است، و نزدیک آن چشمهای آب جاری است.

ص ۶۳۸ : مفاد عبارات این صفحه بتقریب در متن درج است.

ص ۶۳۹ س ۶ : هنگانی بکرها و سین‌بی فقط وسکون نون و فتح جیم و در آخر آن نونی پس از الف است، این کله نسبت است به دیهی از دیهای ری بنام هنگان، که مغرب شده و هنگان گویند، و معروف به انتساب بدین دیه ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن خالد هنگانی است.

ص ۶۴۰ س ۶ : هفتاد بولان از دیهای ری است، و آن محلی است که در آنجا طفر لبیک بر برادر هادری خوبش ابراهیم اینال دست یافت، و ویرا با زه کمان خویش خفه کرد.

ص ۶۴۵ س ۱ : از قاسم بن سلیمان نقل است که گفت، ابجد و هوز و حطی و کلمن و سعفی و قرنیت پادشاهانی چهار بوده‌اند. قرشت روزی اندیشه کرد، پس گفت: پاک است و دور است از شابس‌ها خداوندی که بهترین آفرینندگانست. پس [سبب غرورش] اورا بصورت ازدها بی‌افرید؛ غفت سر داشت و او در دماوند زندانیست. یکی از محمدخان گفت که محبوس در دماوند صخرجنی است؛ انگشت‌تری سلیمان بن داود را بگرفت؛ و چون خدای عزوجل پادشاهی سلیمان را بوی از بردانید، او را در کوه دماوند محبوس ساخت.

ص ۶۴۵ س ۱۱ : اما کوهها، در حد ناحیت ری دماوند است، و آن کوهی است که من از وسط روده در ری آنرا بدیدم، و بمن‌گفته‌اند که این کوه از نزدیکی ساوه بدید می‌شود، و آن کوهی است در میان کوهها که قست فوچانی آن چون گبیدی بالا رفته است، و در آن محل که بر کوهها بالا رفته و اشرف می‌باشد بر پنهان‌ای قرب چهار فرسنگ احاطه دارد. و بمن‌دمن بصحبت نپیوسته که کسی بقله آن بالا رفته باشد. در داستانهای بی‌اساس پیشینیان است که ضحاک شاه در آنجا به بند است، و اینکه جادوان در بالای کوه بسوی وی گرد می‌آیند. از بالای کوه بیوسته دودی بلند می‌شود... قله‌ای که در این موضع ارتفاع یافته کوهی است بی‌گیاه، که در آن درخت و روییدنی چندانی نیست، بین دیگر کوهها و حدود دیلم بزرگتر از آن شناخته نشده است.

ص ۶۴۸ س ۱۱ : فریدون در طلب ضحاک بیرون شد ، و بودست یافت و ویرا بهبند کرد و در کوه دماوند پیست ، و این روز روز مهرگان بود .

ص ۶۵۰ س ۱۰ : کوه دماوند ، بنزدیکی ری است ، و در بلندی بستانگان سرو زند ، و در مناعت بدانها هادئ ، ابر بالای آن راه نیابد ، و مرغ در تدویر پرواز بلند همگروه خویش بدان نرسد ... برسر آن بیوسته توده‌ای فشرده ابرگون است که زمستان و تابستان از آن بر هنر نشود ... قله آنرا بمحاذ حدود صدر چرب هامون یافته‌اند ، با وجود آنکه بینندۀ از پای کوه آنرا همچون مخروط می‌بینند .

ص ۶۵۰ س ماقبل آخر : کوه دماوند حدناحیت ری است ، و بساکه از ساوه آنرا بینند و آن در بین کوههایی که از میانشان برخاسته همچون گنبدی است ، و شهرت ندارد که کسی بالای آن رسیده باشد ، و همواره از بالای آن دود سر بر می‌زند ، و از جهت طول هفتاد و پنج درجه و نصف درجه است ، و از مسافت دور دیده می‌شود .

ص ۶۵۲ س ماقبل آخر : بدین حد (دیلم) خمیمه می‌کنیم آنچه از کوههای روینج و فادوسیان و کوههای قارن و جرجان بدان متصل است .

ص ۶۵۳ س ۲ : اما کوههای روینج شامل چند مملکت بوده است ... آنها از حساب ری و طبرستانند ، بهری که در سوی ری است از حدود ری و بهری که در سوی طبرستان است از طبرستانست .

ص ۶۵۳ س ۱۵ : اما جبال دیلم کوههایی است معمور بدبدها و کشتزارها ، و آن کوههای درونونج و کوههای بادمان [کذا ، ظ] : روینج و فادوسیان] و کوههای قارن است .

ص ۶۵۴ س ۷ : کوه طبرستان ، و آن در جنوب و مشرق دریای خزر افتاده است ، و سمت غربی کوه طبرستان از جهه طول هفتاد و شش و عرض سی و شش و سمت شرقی از حیث طول هشتاد و هشت و عرض سی و پنج درجه است .

ص ۶۶۱ س ۷ : خداوند او را بفرمود تا به کوه البرز بیايد ، و آن کوه قاف محیط بر زمین است .

ص ۶۶۱ س ۹ : قاف بلفظ حرف قاف از حروف نقطه‌دار است ... قدمًا آنرا البرز می‌نامیدند .

ص ۶۶۴ س آخر ، قاف ... این کوه بدنیال از زمین در می‌آید و بگرد آن دور می‌زند .

ص ۶۷۲ س ۱۲ : پس نشان او را در حدود آذربایجان یافته ، و تیکاوس و نیخسرو بدان سوره سپار شدند ... چنین اتفاق افتاد که یکی از بنت‌گان نیکوکار خداوند که ویرا هوم

می گفتند روزی به افراسیاب - در حالی که تنها و در بدر وزبون و از حالت گشته و دگرگون بود - دست یافت ، و ویرا بگرفت ... و افراسیاب بمدد سحری که ویرا بمانده بود بناگاه از چنگ هوم بگریخت و بکو dalle آبی از پایاب و کناره دریا فروشد ... و گودرز کمندی بسوی وی بینداخت که چون قلاude گردنش را در میان گرفت و او را بسوی خویش بکشید ... کیخسرو افراسیاب را بدید ... و بدون مهلت او را بشمشیر بزد و به دو نیم کرد .

ص ۶۷۵ س ۱۶ : بیرون شو ارون درود از کوههای آمد است ، و بکوههای سلسله می گزند و از چشمههای فراوانی از نواحی ارمنیه مدد می گیرد .

ص ۶۷۵ س ماقبل آخر : ارون درود از سرزمینهای آمد از دیار بکر ، از چشمههای سرزمینهای خلاط از ارمنیه بیرون می آید .

پایان

فائت استدرادات مجلد دوم

صفحة	سطر	موضوع
٣٥٣	١٠	من ارض الشام
٤٦٦	١٣	في الدليل والجبل
٥٥٧	٣	زامين (د - ٥)
٨٥٣	٩	Millspaugh
٨٥٥	٢٠	Dictionnaire
٨٦٣	٥	١٢ ٣ ذيل

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار وابسته تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	ناهضنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دو لوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵	سخطابه در باره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و هرتفلد و هانیبال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواقع تاریخی نخت چمشید (پرفسور هرتفلد)	بهمن ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع به ردیو سی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوس (الفلم فاطمہ سیاح)	اسفندماه ۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه بونسکو در فارانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رساله حودبه این سینا (بتحقيق آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱	رساله نیشن این سینا (بتحقيق آقای سید محمد مشکو دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامه علامی این سینا (بتحقيق آقایان دکتر محمد معین و سید محمد مشکو استادان دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۱
۱۳	طبیعتیات دانشنامه علامی این سینا (بتحقيق آقای سید محمد مشکو استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۴	درباریات دانشنامه علامی این سینا (بتحقيق آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامه علامی این سینا (بتحقيق آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۶	رساله نفس این سینا (بتحقيق آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رساله در حقیقت و کیفیت سائله موجودات (بتحقيق آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمه رساله سرگذشت این سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۹	معراج نامه این سینا (بتحقيق آقای دکتر غلامحسین صدقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۰	رساله تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۱	رساله قراضه طبیعتیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۳	رساله کوزالمعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رساله معیارالعقل، جرنیل از ابن سینا(بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رساله حی بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تأثیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذیع الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمه اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان پارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان پارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلاس و سرخس (تألیف آقای مهدی با مداد) جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نظرهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا)	بهمن ماه ۱۳۳۲
۳۱	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نظرهای عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابهای اعضا کنگره ابن سینا بر زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۵
۳۳	نبردهای بزرگ تادرشاه (نقلم سرشکر غلامحسین مقندر) جبر و مقابله خیام (بتصحیح و تحریث آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۴
۳۴		۱۳۳۹
۳۵		۱۳۳۹

تاریخ انتشار	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	شماره
۱۳۴۹	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحریث آقای احمد سهیلی خوانساری .)	۳۶
۱۳۴۹	اشراف نامه شیخ فرید الدین عطار (بتصحیح و تحریث آقای دکتر مهدی محقق)	۳۷
۱۳۴۹	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین صاحب نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۳۸
۱۳۴۹	درة نادریه تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحریث آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۳۹
۱۳۴۰	شرح احوال و نقل و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۴۰
۱۳۴۰	خرسونامه تألیف شیخ فرید الدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۴۱
۱۳۴۰	نامه های طبیب نادرشاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حربی (باهتمام آقای حبیب یغمائی)	۴۲
۱۳۴۰	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر نفی نفضلی رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی)	۴۳
۱۳۴۱	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیق آقای سید عبدالله انوار)	۴۴
۱۳۴۱	طریقخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف بار احمد بن حسین روشنی دیزی (با مقدمه و تصحیح و تحریث آقای حلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۴۵
۱۳۴۲	نادره ایام ، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسماعیل یکانی افلمیم پارس (آثار باستانی و ادبیه تاریخی فارس) - تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۴۶
۱۳۴۲	سفرارش نامه انجمن آثار ملی	۴۷
۱۳۴۲	بادنامه شادروان حسین علاء	۴۸
۱۳۴۳	ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابو ابراهیم اسماعیل جرجانی - سنه ۴۰۵ هجری - (باهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین احمدی دکتر محمد شهراد دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول)	۴۹
۱۳۴۴		۵۰
۱۳۴۴		۵۱
۱۳۴۵		

تاریخ انتشار	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	شماره
۱۳۴۵	دبوان صائب، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و شرح حال بخط و خامه استاد امیری فیروز کوهی	۵۲
۱۳۴۵	عرائس الجواهر ونایس الاطاپب تأليف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بال ۷۰۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۵۳
۱۳۴۵	ری باستان - مجلد اول مباحث جغرافیائی شهری بعهد آبادی تأليف آقای دکتر حسین کربیان	۵۴
۱۳۴۶ آبان	خیامی نامه جلد اول تأليف استاد جلال الدین همانی	۵۵
۱۳۴۶ آبان	فردوسي وشعر او تأليف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه خرد نامه تأليف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای	۵۶
۱۳۴۷ فروردین	عبدالعلی ادیب بر و مند فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تأليف آقای سید محمد علی	۵۷
۱۳۴۷ تیرماه	امام شوشتاری کتاب شناسی فردوسی فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه	۵۸
مردادماه ۱۳۴۷	تدوین آقای ایرج افشار	۵۹
اسفندماه ۱۳۴۷	روز بهان نامه بکوشش آقای محمد تقی دانش پژوه	۶۰
اردیبهشت ۱۳۴۸	کشف الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی زدگی و مرآت یهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	۶۱
خردادماه ۱۳۴۸	آنار باستانی کاشان و نطنز تأليف آقای حسن نراقی	۶۲
مهر ماه ۱۳۴۸	بزرگان شیراز تأليف آقای رحمت الله مهراز	۶۳
آبان ماه ۱۳۴۸	آنار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تأليف احمد اقداری	۶۴
آذرماه ۱۳۴۸	تاریخ بناء کتی بکوشش دکتر جعفر شعار	۶۵
دیماه ۱۳۴۸	عهد اردشیر برگردانده بفارسی سید محمد علی امام شوشتاری	۶۶
اسفندماه ۱۳۴۸	بادکارهای بزد تأليف ایرج افشار	۶۷